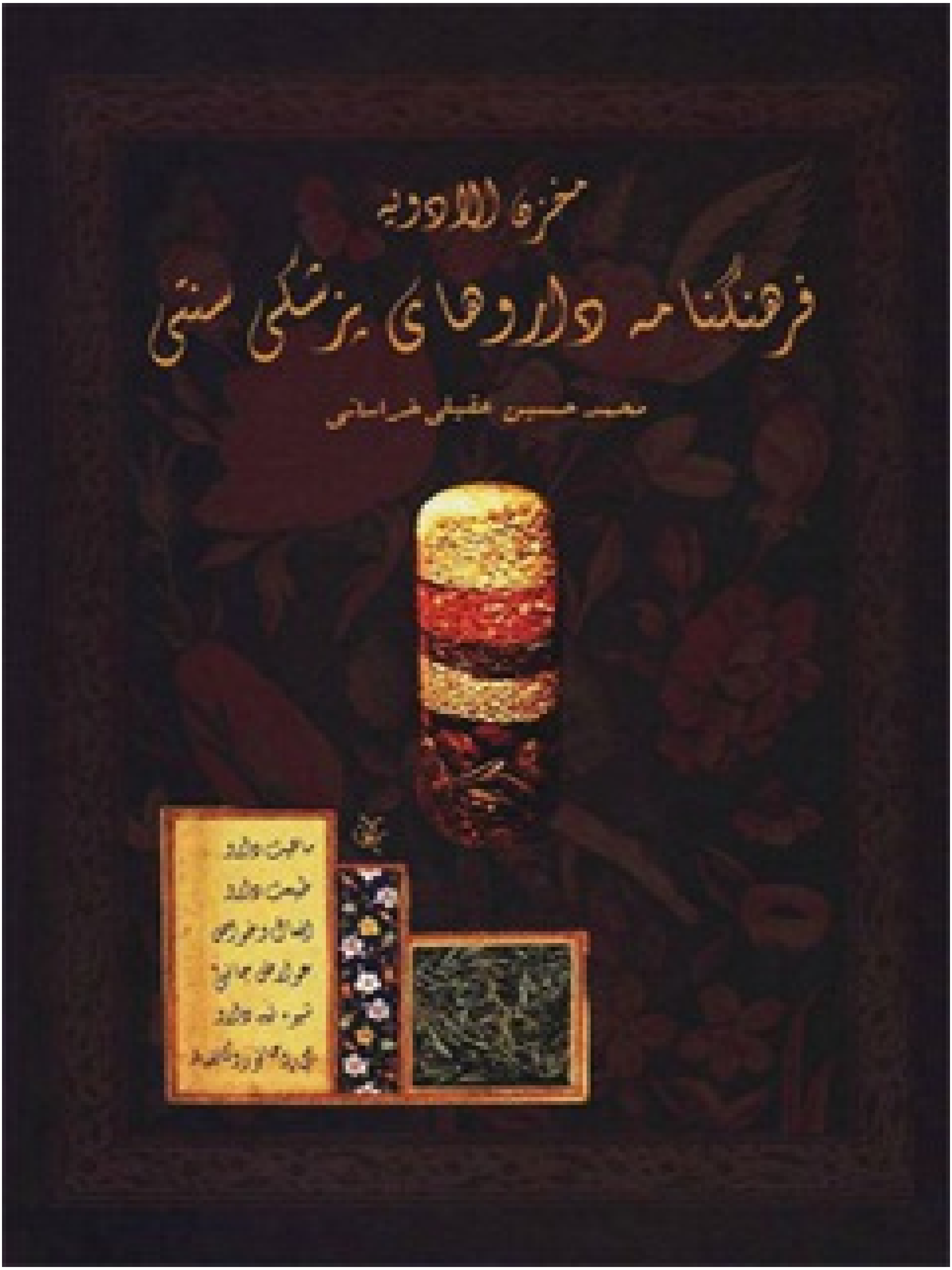

مخزن الادویه
فرهنگنامه داروهای پزشکی سنتی
محمد حسین عقیلی خراسانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مخزن الادویه : فرهنگنامه داروهای پزشکی سنتی

نویسنده:

محمد حسین عقیلی علوی خراسانی شیرازی

ناشر چاپی:

کانپور: بهگوان دیال

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن الادویه

مشخصات کتاب

سرشناسه : عقیلی علوی شیرازی، محمدحسین بن محمدهادی، قرن۱۲ق.

عنوان و نام پدیدآور : مخزن الادویه فارسی(منتخب - فهرستی)[چاپ سنگی]/ سید محمد حسین العلوی شیرازی ابن سید محمد هادی العقیلی العلوی

وضعیت نشر : کانپور: بهگوان دیال،۱۹۱۳م = ۱۳۳۲ق.(کانپور: مطبع منشی نول کشور)

مشخصات ظاهری : ۷۶۶ص.؛مجدول؛قطع: ۲۵×۳۳ س م

يادداشت : زبان : فارسی

آغاز، انجام، انجامه : آغاز:بسمله ... الحمدلله الذی اظهر آثار قدرته بایجاد الموجودات بلا مواد و ابرز اطوار بدایع صنایعه باحداث الکائنات ... اما بعد بغرض خوان الصفا و ذحلان ... این ذره بیمقدار الراجی ... ابن سید محمد هادی العقیلی العلوی محمد حسین غفرالله...

انجام:... و باینجا ختم نموده ادویه مفرده را بعون الله تعالی توفیقه و الحمد لله اولاً آخراً و ظاهراً و باطناًو صلی الله علی رسوله محمد و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً تمت فقط.

يادداشت استنساخ : تاریخ کتابت: ۱۹۱۳م = ۱۳۳۲ق.

مشخصات ظاهری اثر : نوع و درجه خط:نستعلیق

نوع و تز ئینات جلد:جلد مقوایی، روکش گالینگور قرمز.

خصوصیات نسخه موجود : حواشی اوراق:کتاب تحفه المومنین در حاشیه این نسخه آمده است و تصحیحاتی با نشان «۱۲ ص»در حاشیه آورده شده است.

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شد.جلد از شیرازه جدا شده است.

کشف الآیات و کشف اللغات و نمایه د... : فهرست اسامی کتب مصنف تحفه المومنین در آخر نسخه آورده شده است.

نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر : منابع دیده شده: ملی (۳: ۶۹) ، ف. آیه الله گلپایگانی (۷-۸ : ۴۲۳۲)، ملک (۴ : ۷۳۷) الذریعه (۲۰ : ۲۲۱)

معرفی چاپ سنگی : نویسنده که از طبیبان زمان بوده بر حسب امر میر محمد علی حسینی که مرشد و معلم او بوده، ابتداء کتابی در فنون پنجگانه طب به عربی تالیف می نماید پس از آن به امر میر محمد علی حسینی مطالب این قرابادین را به فارسی می نگارد و آن را از کتابهای طبی چند که نام همه آنها در مقدمه کتاب آمده و چند تذکره هندی و تجربیات میر محمد علی حسینی فراهم می آورد و سرانجام کتاب حاضر در دو مقاله بشرح زیر میشود: مقاله اول: در ادویه مفرده که تذکره می نامند و مقاله دوم در ادویه مرکبه است که قرابادین می خوانند که مقدمه آن مشتمل بر چهارده فصل است در بیان دوا و غذا و اعمار بعضی اغذیه و پاره ای اصطلاحات طبّیه. نویسنده می گوید در قرابادین سعی شده که اخذ مطالب آن سهل الوصول باشد و نیز نام ادویه بر حسب حروف تهجی باشد. مقدمه درباره فصول کتاب تا ص (۳۵) آمده است، جدول منسوبات و تقسیمات کواکب و ارتباط آن با علم طب از ص (۳۵-۴۰) کتاب آمده و فرهنگ ادویه از ص (۶۵۲- ۷۶۷) با اسامی و لغات مختلف عربی، یونانی، سریانی، فارسی، ترکی و هندی به ترتیب حروف تهجی در بیست و هشت باب و هر باب در چند فصل آمده است.کتاب تحفه المومنین در حاشیه این نسخه به چاپ رسیده است.

صحافی شده در این مجلد : تحفه المومنین/ محمد مؤمن حسینی، کانپور: بهگوان دیال ،۱۹۱۳م= ۱۳۳۲ق.۳۲۵۲۷۷۸

عنوانهای گونه گون دیگر : مخزن الادویه فارسی مع تحفه المومنین

قرابادین کبیر

موضوع : داروشناسی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

گیاهان دارویی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

پزشکی اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

پزشکی سنتی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

بیماری ها -- درمان

دسترسی و محل الکترونیکی : آدرس الکترونیکی منبع

شماره دستیابی : ۶-۲۳۳۹۱

ص: ۱

مقدمه

بسم اللّه الرحمن الرحيم

الحمد للّه الذی اظهر آثار قدرته بایجاد الموجودات بلا مواد*و ابرز اطوار بدائع صنائعه باحداث الکائنات بلا استعداد*و خلق جواهر المجردات و المادیات المفردات الاصلیات و المرکبات الفرعیات*و قسمها بالاجناس و الانواع و الاشخاص الکلیات و الجزئیات*و خص کل واحد منها بمنافع و افعال*و البسها بصور و الوان و اوصاف و اشکال*لانتفاع العباد*و عماره البلاد* و الصلوه و السلام علی حبیب القلوب الذاکره الخاشعه*و طبیب النفوس الساهیه اللاهیه*الباعث لایجاد البریه*و منجی الخلیقه من ورطه الغوایه*و هادی الضلاله بالدعوه الی طریق الرشاد و الهدایه*الی لقاء رب العباد*فی یوم التناد* سید العرب و العجم*المبعوث طی کافه الامم*محمد المصطفی الذی اصطفاه اللّه علی الانبیاء بالرساله العظمی*و الشفاعه الکبری* و طی ولیه و ابن عمه و خلیفته من بعده و اولاده و ذریته الاحدی عشر الذین نزل فی شانهم انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا *اما بعد* بعرض اخوان الصفا*و خلان الوفا*می رساند این ذرۀ بیمقدار*الراجی الی رحمه ربه الغفار*ابن سید السند محمد هادی العقیلی العلوی محمد حسین غفر اللّه ذنوبهما و ستر عیوبهما که چون اکثر آبا و اجداد و اقربای این عاصی هیچمدان طبیب و مزاول علم و عمل بودند و این جاهل نیز از عنفوان شباب بخدمت والد ماجد قدس سره و جناب مستغنی الالقاب پیر و مرشد حقیقی سمی حبیب اللّه و ولیه المنتسب الیهما بالنسبه الحسینیه اعنی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی حاضر می بود و گاه گاهی بخاطر فاتر خطور می نمود که اگر در فنون خمسۀ طب کتابی جمع و تالیف می شد که جامع جمیع مسائل و مطالب و حاوی اقوال ما تقدم و ما تأخر و کتب متداوله می بود هر آینه بر طلاب این فن و مزاولین علم و عمل کار آسان می کردید و از تعب و رنج جمع و حمل کتب متعدده آرام می یافتند لیکن بسبب بی بضاعتی و فرومایکی علم و عمل و عدم حصول تجربه و غیرها از موانع در معرض تعویق می افتاد تا آنکه در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و سه هجری علی مهاجرها و آله الف الف التحیه و السلام اتفاق شروع بجمع و تالیف کتابی در امراض مختصه از سر تا قدم افتاد و از ان قدری تا آخر امراض الراس بزبان عربی نوشته شد و بسبب عروض بعض عوارض و موانع از آن باز ماند و در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و پنج بحکم واجب الاذعان آن جناب ادام اللّه افاداته و افاضاته متوجه جمع و تالیف قرابادینی کردید بزبان فارسی بدین نسق که بعض ادویه که اصل و عمود و جزو اعظم اند در اکثر تراکیب اولا بقید اسامی و بیان طبیعت و افعال و منافع و خواص و مقدار شربات و مضار و اصلاح و دفع آن و بدل و غیرها آنچه متعلق بدانست ذکر نماید و در ذیل هریک آن تراکیب موسومه بدان را و در بین جابجا مرکباتی که هریک باسمی خاص موسوم اند بدون قید اسم دوا برای آنکه جامع و تام باشد مجموع بترتیب حروف تهجی جهت سهولت ۲اخذ و تلقی در ضمن کتب و ابواب و فصول و بعد اتمام آن بحمد اللّه و حسن توفیقه باز حسب الامر آن جناب سامی مد ظله العالی متوجه جمع و تالیف کتابی در ادویۀ مفرده کردید ایضا بترتیب حروف تهجی از الف تا یاء در ضمن ابواب و فصول ملتقط از کتب معتبرۀ متداوله مانند قانون شیخ الرئیس و ادویۀ قلبیه او و جامع المالیقی مشهور بابن بیطار و تذکرۀ شیخ یوسف بغدادی موسوم بمالا یسع للطبیب جهله معروف بجامع بغدادی و تذکرۀ شیخ داؤد انطاکی موسوم بتذکرۀ اولی الالباب و ارشاد شیخ اسمعیل بن هیبه اللّه و ترجمۀ تذکره ابو ریحان بیرونی مشهور بسویدی و اختیارات بدیعی حاجی زین الدین عطار و تحفه المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی و قدری از مفردات نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره و غیرها از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم محمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل و چند کتاب دیگر از ادویۀ هندیه و حواشی که حکیم میر عبد الحمید بر تحفه نوشته در ادویۀ هندیه و آنچه از زبان معجز بیان جناب

ارشاد مابی مـد ظله السامی و از ثقه معتمـد شـنید و مؤلف خود دیـده و ماهیت و خواص آن را دریافته و بتجربه رسانیـده بدین نحو که اولاـ اسم دوا را بقیـد اعراب و بعضـی لغات وارده در ان ذکر نمایـد پس ماهیت و طبیعت و افعال و منافع و خواص آن بالعموم و الاجمال پس بالخصوص و التفصیل و در اکثر مراعات بترتیب امراض مختصه از فرق تا قدم نموده پس غیر مختصه و خواص متعلقه بدان پس بیان مضار و اصـلاح و دفع آن پس مقدار شربت و بدل آن را و نیز اشاره بمرکباتی که آن دوا اصل و عمود است در ان و در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافته و نیز ایمائی بادویـهٔ مجهوله الماهیه کرده شود و اصل و معتمـد در هر دوا اقوال صاحبـان کتـابی را شـناسد که آن دوا مخصوص ببلاـد اوشـان بوده یعنی در بلاـد اوشان بهم رسـیده و یا بنواح آن و اکثری را خود دیده و شناخته ماهیت و کیفیت و افعال و خواص آن را بتجربه رسانیده نوشته اند نه آنچه در بلدان دیگر و خود ندیده و بمحض تقلید و اسـتماع بی تحقیق نوشته اند و برای آن کتاب مقدمه و خاتمه قرارداد و اسامی مختلفهٔ ادویه را چنانچه صاحبان کتب مذکوره در بین جابجا ذکر نموده اند مذکور نکرد بلکه در آخر کتاب در خاتمه در ضمن ابواب و فصول آورد و نیز جهت اتمـام آن و آنکه در احتیاج بادویـهٔ مرکبه رجوع بکتاب دیگر نمانـد برای آن قرابادینی بترتیب حروف تهجی ذکر نمود و کتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت *مقاله اول* در ادویهٔ مفرده که تذکره نامند *مقالهٔ دوم*

در ادویهٔ مرکبه که قرابادین خوانند مسـمی بمخزن الادویه و تذکرهٔ اولی النهی کردانید توقع از ناظران منصف آنکه هرجا سقم و خطـائی مشاهـده نماینـد بعـد تامـل و تعمق بلیغ بقلم اصـلاح مزین سازنـد و در مقـام خرده گیری در نیاینـد و ناقص و ضائع نکزارند جزاهم اللّه عنی خیر الجزاء لا حول و لا قوه الا باللّه منه المبدأ و الیه المنتهی *مقدمه* در بیان اموری چند که اطلاع بر آنهـا پیش از شـروع در مطلوب ضـروریست در ضـمن چهـارده فصـل *فصل اول* در بیان دوا و غـذا و ذو الخاصـیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسـهل و ملین و اقسام هریک بالاجمال *فصل دوم* در بیان مرکب القوی و ذو الخاصـیه و تاثیر هریـک از انهـا از فـادزهری و سـمی *فصـل سوم* در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها *فصل چهارم* در بیان طرق معرفت امزجـهٔ ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس *فصل پنجم* در بیان سـبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه و اسـامی کسانی که متوجه بتحقیق و جمع و تالیف ادویه شـده انـد بالاختصار *فصل شـشم در بیان طریقـهٔ اخـذ ادویه و حفظ و حضانت آنها *فصل هفتم*

در بیان اعمار بعض ادویهٔ مفرده و زمان بقای قوت آنها *فصل هشتم* در بیان اداب طعام خوردن و آب

۴نوشـیدن و اطعمهٔ که جمع آنها باهم مناسب نیست *فصل نهم* در دستورات احراق بعض ادویه و تحمیص و تشویه و تقلیه و تدبیر و غسل و آشامیدن چوب چینی و عشبه و شجره النبی و غیرها و اتخاذ و صنائع بعض ادویه و احکام هریک *فصل دهم* در بیان معرفت بعض افعال ادویهٔ مفرده و خواص آنها *فصل یازدهم*

در بیان بعض اصطلاحات طبیه *فصل دوازدهم* در بیان بعض اوزان طبیه و هندیه و فارسیه *فصل سیزدهم* در بیان بعض امور متعلقه بنجوم *فصل چهاردهم* در بیان اسناد طب

زندگینامه و آثار سید محمد حسین عقیلی خراسانی (ره)

اشاره

از مقدمه کتاب خلاصه الحکمه ویرایش استاد عالیقدر، اسماعیل ناظم به سفارش موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب مکمل و اسلامی

خاندان

اشاره

خاندان عقیلی، جزو سادات علوی موسوی شمرده می شوند. سیّد مظفرالدین خراسانی یکی از بزرگان این خاندان است و نیز میرزا محمد تقی موسوی ــ که پدربزرگ عقیلی است ــ از جمله افراد این خانواده شمرده می شوند. علاوه بر آن پسوند علوی که همراه نام بسیاری از افراد این خاندان است، سیادت وی را ثابت می کند. حکیم محمّد حسین عقیلی نیز با صراحت از سیادت خود یاد می کند.

آنچه در پی می آید، بررسی زندگانی افرادی از این خاندان است که فقط نامی از آن ها در تاریخ مانده و به دست ما رسیده و از جزئیات زندگی آن ها، اطلاع دقیقی نقل و گزارش نشده است.

۱. سیّد مظفرالدین حسین خراسانی

اطلاعات به جا مانده از او بسیار اندک است. آنچه در باره وی می دانیم، همین است که او از جمله اطبّای خراسان بود که به شیراز رفت و در آنجا ساکن شد. از سال ولادت، تاریخ وفات و آثار به جای مانده از او اطلاعی در دست نیست و از فرزندان او، تنها نام میرزا مسیح در تاریخ ثبت شده است.

۲. میرزا مسیح

وی جدّ عقیلیِ مورد نظر ماست و با توجه به سلسله ای که عقیلی ذکر نموده، از اطبای زمان خویش شمرده می شود. تنها نام دو نفر از فرزندان او نقل شده است؛ یکی محمّد تقی موسوی و دیگری میر محمدهادی که همان میرهادی قلندر است. از سال تولد و وفات میرزا مسیح اطلاع دقیقی در دسترس نیست.

۳. میر محمدهادی علوی

وی در شیراز زندگی می کرده و علاوه بر طبابت، از نظر جراحی، نویسندگی، خطاطی و شاعری نیز شهرت فراوان داشته است. به سبب آزاد اندیشی و درویش مسلکی از او به قلندر تعبیر می کردند. تخلص شعری وی شرر است و از معاصران میرطاهر وحید و نجیبای کاشی و شفیعای اثر بوده است. وفات وی را به سال ۱۱۰۷ هـ . ق، پس از شصت سال زندگی در شیراز گزارش کرده اند. از وی دو پسر و یک دختر به جای مانده؛ نام فرزند بزرگش محمد هاشم بوده و پسر کوچک تر نیز گویا در شیراز روزگار را به سر برده است.

بعضی این پسر کوچکتر را عقیلی مورد نظر دانسته اند و کتابی با عنوان مجمع الجوامع را نیز به او نسبت داده اند. از این اثر گویا جز نام آن چیز دیگر بر جای نمانده است؛ باید توجه داشت که مجمع الجوامع تألیف عقیلی، ربطی به کتاب یاد شده ندارد. از احوالات دختر میرهادی نیز، با وجود آن که مادربزرگ عقیلی است، اطلاعی در دست نیست. از نوشته ها و یا آثاری که جایگاه علمی وی را بازگو نماید، متأسفانه جز یک اثر ــ که بعداً به آن اشاره خواهیم نمود ــ چیز دیگری باقی نمانده و تنها چند قطعه شعر از تذکره ها را به او نسبت داده اند؛ بیت زیر نمونه ای از این اشعار است:

شیشه ناموس جمعی را که دارم در بغل بایدم بود از ملامتهای ایشان سنگسار

این بیت، نشانگر وجود سبک هندی در اشعار اوست و به نظر می رسد که اشعار وی از روی تفنّن بوده است. در تاریخ زندگانی او، سفری به هند نیز گزارش شده است که البته با توجه به دیگر مستندات تاریخی درباره زندگی او این گزارش درست نمی نماید.

ص: ۵

در اطلاعات به دست آمده از زندگی او، با شخصی به نام محمد حسین حکیم الممالک با تخلص شهرت روبه رو می شویم؛ وی از شاگردان میرهادی قلندر است. از زندگی و آثار او اطلاع دقیقی گزارش نشده و اثر بر جای مانده از حکیم محمدهادی، کتابی است تحت عنوان تذکره ابراهیم معری. این کتاب رساله مختصری درباره صداع و انواع آن و شیوه علاج آن توسط گیاهان و داروها با استفاده از تجارب حکیمان است که به فرموده حکیم محمدهادی به رشته تحریر درآمده است.

آنچه انتساب این اثر را به میرهادی قلندر تأیید می کند، تاریخی است که برای نگارش آن نقل شده و اگر این گزارش نبود و یا در صحت آن تردید داشتیم، انتساب این کتاب به حکیم میرهادی قلندر، امری مشکل بود و احتمال داشت که این کتاب از تألیفات حکیم محمد هادی، پدر عقیلی مورد نظر ما باشد.

۴. محمدهاشم شیرازی

این شخص بعد از عقیلی، مشهورترین فرد این خاندان شمرده می شود؛ وی فرزند حکیم میر محمدهادی قلندر است که در سال ۱۰۸۰ یا ۱۰۸۱ هـ.ق در شیراز به دنیا آمد و نزد پدر و پدربزرگ خود تحصیل کرد. از اساتید دیگر او می توان به این افراد نیز اشاره کرد:

۱. میرزا لطف الله شیرازی؛

۲. آخوند مسیحای فسایی.

او چون محیط شیراز را مطابق با خواسته های خویش نیافت، در سال ۱۱۱۱ هـ.ق (در عصر پادشاهی اورنگ زیب) به هند مهاجرت کرد. او هرچند به دربار اورنگ زیب راه یافت، اما هرگز جزو پزشکان دربار اورنگ زیب نشد؛ در عوض به خدمت محمّد اعظم، پسر او درآمد و حکیم محمد شفیع شوشتری دختر خود را به عقد او درآورد. پس از مرگ اورنگ زیب، محمّد هاشم در دربار باقی ماند و با وجود مشکلات متعددی که بر سر راهش قرار گرفت، توانست در خدمت افرادی باشد که پشت سرهم به مقام سلطنت می رسیدند. سرانجام در سال ۱۱۳۲ هـ. ق شخصی به نام محمّد شاه به قدرت رسید و توانست کم و بیش سی سال در مقام سلطنت باقی بماند.

نفر قبل از محمّـد شاه، به محمّـد هاشم شـیرازی لقب علوی خان داده بود و اتفاقاً محمد هاشم به این نام بیشتر مشـهور است. به هر حـال پادشـاه جدیـد هم لقب معتمـد الملک را به اسامی و القاب قبلی وی افزود و حقوق کلانی به میزان سه هزار روپیه در ماه برای وی مقرّر داشت. در این سال ها بود که گورکانیان هنـد در معرض تهدیـد بزرگی قرار گرفتند؛ نادرشاه افشار، پس از منقرض ساختن سلسـله صـفویه و بیرون راندن افغان ها و تسلط بر افغانستان در سال ۱۱۵۱ هـ .ق، به سوی دهلی روانه شـد. او دهلی را فتح کرد و سپس با تخت طاووس، جواهرات سلطنتی و علوی خان به ایران بازگشت.

نادرشاه به هنگام مراجعت از هند دیگر سلامت سابق خود را نداشت؛ می گویند او وقتی در دهلی اقامت داشت، از زخم معده رنـج می برد و پاهـایش نیز ورم کرده بود. او علوی خـان را مـأمور مـداوای خود سـاخت و علوی خان آن چنان کار خود را با موفقیت انجام داد که نادر از وی خواست تا همراه او به ایران بازگردد و به این ترتیب، علوی خان به کشور خود بازگشت.

نادر دو سال پس از ترک دهلی به قزوین رسید. در آن هنگام طبابت های علوی خان چنان به حال او مؤثر واقع شده و سلامت خود را بازیـافته بود که وقتی این پزشـک تقاضای اسـتعفا کرد، این درخواست مورد اجابت قرار گرفت و علوی خان دوباره به هنـد بـازگشت. بنـا بر نقلی، نادرشـاه لقـب معتمـد الملـوک را در همین دوران به وی اعطـا نمـود. البته بنـا به گفته عبـدالکریم کشمیری نادرشاه، علوی خان را برای مداوای مرض استسقا و طغیان سودا و خفقان و به وعده این که بعد از حصول صحت، او را روانه سـفر حـج می نمایـد، راهی ایران نمود. علوی خـان بنـا به قولی که از نـادر گرفته بود، از قزوین به سال ۱۱۵۴ هـ . ق رهسپار سفر حج شد و پس از انجام مراسم حج به سال ۱۱۵۶ هـ . ق به هند بازگشت و در دهلی به درمان محمدشاه که بیمار بود پرداخت.

ص: ۷

این پزشـک عالیقـدر، در اواخر عمر خود لقب بهـاء الـدوله یـافت؛ شـباهت این لقب بـا لقب نویسـنده کتـاب خلاصه التجارب موجب شـده است که عده ای آن دو را با هم اشـتباه بگیرند، در حالی که بهاء الدوله نویسـنده خلاصه التجارب، دویست سال قبل از علوی خان زندگی می کرد و از اهالی طرشت بود. در بین شرق شناسان غربی، فوناهن دچار این اشتباه نشده است.

از کسانی که از محضر وی دانش آموخته اند، می توان به اشخاص زیر اشاره نمود:

۱. میرحسن: وی از جمله خوشه چینـان خرمن علوی خـان است. از وی کتـابی با نام مطب میرحسن به زبان اردو بر جای مانـده است که در پاکستان به چاپ رسیده است. ناظم جهان در تألیف کتاب اکسیر اعظم از این اثر بهره برده است.

۲. حکیم ثناء الله ساکن بریلی: این شخص استاد حکیم شهبازخان، پدر مؤلف اکسیر اعظم، یعنی ناظم جهان بوده است. حکیم ثناء الله کتابی به نام طب ثنایی نیز تألیف کرده است و از جمله منابع در تألیف اکسیر اعظم می باشد.

۳. حکیم نورالاسلام: وی استاد حکیم محمد اعظم خان، مؤلف اکسیر اعظم بوده است.

۴. حکیم اسدعلی: این شخص عموی حکیم نورالاسلام است.

۵. حکیم نورالله: کتـاب أنوار العلاـج که از جمله منابع کتاب اکسـیر اعظم، تألیف این حکیم است. این اشـخاص در پایه ریزی طب شبه قاره هند تأثیر بسزایی داشته اند که در مبحث بعد بدین مطلب اشاره ای خواهیم داشت.

۶ و ۷. حکیم اکمل و حکیم اجمل؛ که سر سلسله خاندان معروفی در هند می باشند.

از علوی خان آثار مکتوبی نیز نقل شده است که بعضـی از آن ها منابع ارزشمندی در زمینه طب شمرده می شوند. آنچه ما در این باره نقل می کنیم، تنها بخشی از آن جمله است که گزارش آن برای ما نقل شده؛

الف) عشره کامله.

ب) جمع الجوامع و یا جامع الجوامع و یا مجمع الجوامع؛ این کتاب در بیان امراض کلیوی است که امراض مجاری ادرار را جزء به جزء شرح داده است.

ج) قرابادین علوی خانی.

این سه کتاب، بنا بر تصریح حکیم ناظر جهان، از جمله کتبی است که جزء منابع مهم در تألیف اکسیر اعظم شمرده می شود؛ البته بنا بر تصریح عقیلی، علوی خان توفیق اتمام قرابادین را نیافته است.

د) احوال اعضاء النفس؛ این کتاب از جمله تألیفاتی است که آقای سیریل الگود در کتاب طب در دوره صفویه بدان اشاره نموده است. موضوع این کتاب درباره دستگاه تنفسی و بیماری های آن است.

هـ) نباتات یا انبیات؛ که راجع به گیاهان و به زبان عربی است.

و) علاج الأمراض؛ علوی خان در این کتاب یادآور این نکته شده که بسیاری از دستورات مندرج در آن را از روی نوشته های پدر خود اقتباس کرده است.

ز) دستورات العلاج؛ از این کتاب در بین کتب، نامی به میان نیست.

ح) رساله چوب چینی؛

بنابه گفته عمر رضا کحاله، از وی دو کتاب دیگر نیز به نام های زیر بر جای مانده است:

۱. مفتاح التواریخ.

۲. رساله فی علم الموسیقی.

این کتب نیز به وی منسوب است:

۱. شرح موجز بر قانون.

۲. مجسطی؛ که در بعضی از کتب نام این کتاب شرح مجسطی ذکر گردیده است.

۳. تحفه العلویه و الایضاح العلیه.

۴. مطب؛ البته به نظر می رسد که این کتاب تألیف میرحسن، از شاگردان علوی خان باشد که پیشتر به آن اشاره شد. ولی این احتمال نیز وجود دارد که وی نیز کتابی به همین نام تألیف کرده باشد که به دست ما نرسیده است.

از دیگر آثار او می توان به این چند اثر نیز اشاره کرد:

۱. آثار الباقیه؛ این کتاب درباره داروها و ترکیبات آن هاست. متأسفانه این کتاب نیز اثری نیست.

۲. حاشیه بر شرح هدایه الحکمه میبدی.

۳. حاشیه بر شرح الأسباب و العلامات نفیسی.

۴. شرح بر تحریر اقلیدس.

از این چند اثر نیز خبری در دست نیست و به نظر می رسد که با تلاش پیگیر بتوان اثری از آن ها در کتابخانه های هند، پیدا کرد.

با توجه به تألیفات وی و تنوع آن ها، می توان گفت حکیم علوی خان، به غیر از طب ــ که گویا تخصص اصلی او بوده است ــ در زمینه های دیگری همانند: تاریخ، فلسفه و ... نیز مهارت داشته که البته این ها همه تحت الشعاع تخصص اصلی وی، یعنی طب قرار گرفته است. وی نیز همانند پدرش برای تفنن به سرودن اشعار می پرداخته است . . .

۵. میر محمدتقی موسوی

این شخص پدربزرگ عقیلی است. سال و محل تولد او و همچنین سال درگذشت و محل دفن او در تاریخ ثبت نشده است. به طور کلی اطلاعات نقل شده از او بسیار اندک و از آثار او نیز امروزه اثری بر جای نمانده است. بنابر نقل عقیلی، میرمحمد تقی در سلسله طبی او واقع شده است. از فرزندان او، محمدهادی (پدر عقیلی) و علی نقی خان را می شناسیم.

۶. محمدهادی عقیلی

این شخص پدر عقیلی و از استادان او به شمار می آید. اطلاعات نقل شده از او بسیار اندک است و تنها دانسته های ما درباره او همان نگاشته هایی است که فرزندش گاهی در کتاب هایش به آن اشاره نموده است. از آثار مکتوب او اطلاع دقیقی نداریم. البته عقیلی در بسیاری از کتاب هایش از این آثار استفاده نموده و گاه تصریح می نماید که این مطلب برگرفته از نوشته های پدرش است. به نظر می رسد کتاب زبده النکات فی شرح الکلیات ــ که در ضمن کتب فرزندش بدان اشاره می نماییم ــ از آثار او باشد. از اساتید محمد هادی علاوه بر پدرش، یعنی میر محمدتقی موسوی، می توان به حکیم محمدباقر فرزند حکیم عمادالدین محمود شیرازی اشاره نمود.

ص: ۱۰

۷. علی نقی خان

این شخص عموی عقیلی است. وی ملقب به حکیم الممالک است. با توجه به نقل های عقیلی از او، به نظر می رسد وی از اساتید عقیلی باشد. از زندگی و آثار علمی او آگاهی درستی نداریم. از علی نقی خان گاه به علوی خان ثانی نیز تعبیر می شود؛ اما باید توجه داشت که در صورت اطلاق، منظور از این لقب در خاندان عقیلی، معتمدالملوک است.

سید محمد حسین بن محمد هادی علوی عقیلی خراسانی

اشاره

مشهورترین و اثرگذارترین فرد در میان این خاندان، حکیم محمدحسین عقیلی است. بررسی زندگانی علمی حکیم محمدحسین علوی عقیلی نیازمند احاطه بر کتب او، اطلاع دقیق از اساتید او، تأثیرپذیری او از گذشتگان، تأثیرگذاری او بر آیندگان و ماندگاری آثار اوست.

آگاهی از اساتید او کار چندان دشواری نیست؛ او در خانواده ای زندگی می نموده که همه از بزرگان عرصه طب در روزگار خود بوده اند. از این رو خوشه چینی از خرمن پرفیض آن ها و استفاده از تجربیات ارزنده آن ها ــ که گاه به صورت اثر و یا نسخه ای برای او به یادگار مانده است ــ به سهولت برای او ممکن بوده است. عقیلی از تجربیات استاد خود، علوی خان، پدر و دیگر اقوام خود استفاده های فراوانی برده و در جای جای کتب خود، چه در قرابادین و چه در معالجات، این تجربیات را نقل کرده است.

در این میان، نقش معتمدالملوک، به عنوان یکی از بارزترین شخصیّت های این خانواده و از جمله اساتید او و پدرش جلوه گری بیشتری دارد. بسیاری از این تجربیات به صورت کتاب مدون نبوده تا امروزه بتوانیم با قاطعیت ادعا کنیم که این نوشته ها از آنجا گرفته شده، بلکه بیشتر به صورت نوشته های پراکنده و یا نسخه هایی بوده است به دست عقیلی رسیده است. به عنوان نمونه عقیلی در کتاب ارزشمند معالجات در مبحث بیماری های صدر می نویسد:

ص: ۱۱

و نواب معتمد الملوک، قدس سره، نوشته اند: دیدم من مردی را که مدّه کامله در صدر او بود و اخراج یافت از امعای او به طریق براز و از وی به طریق قی، مدّه بسیاری و هلاک گردید در اندک روزی .

او در کتاب قرابادین از پدر خود بسیار یاد می کند و چنین عباراتی می نویسد: قلمی فرموده اند والد ماجد... .

بخشی از این نوشته ها، نسخه های شخصی است که برای پادشاهان و اطرافیان آن ها نگاشته شده است. این نسخه ها با توجه به عدم عنایت به بسیاری از لوازمات، نمی تواند به عنوان نسخه های عمومی مورد استفاده قرار گیرد. امّا بخشی، حالت گزارش پزشکی دارد که بسیار با ارزش است و سیر درمان و برخورد پزشک با بیماری را نشان می دهد. این بخش، گاه به صورت حکایاتی در کتب پزشکی ـ نه تنها کتب عقیلی ـ به چشم می خورد. حکایت زیر که در کتاب معالجات آمده، نمونه ای از این گزارش هاست:

و نواب معتمدالملوک، سیّد علوی خان خال والد ماجد ـ قدس سرهما ـ فرموده اند که مرد جوانی نزد من آمد و شکایت نمود از وجع شدیدی که در پهلوی راست او به هم رسیده و کشیده تا به جانب شانه و چنبره گردن او و نبض او ممتلی عظیم بود و معتاد به فصد و مدّت مدید که فصد نکرده بود. امر نمودم او را به فصد باسلیق و مقدار دو ثلث رطل خون از او گرفتم، وجع او قدری تسکین یافت به حدی که توانست نشست و با یاران خود از آخر روز تا ربع شب صحبت داشت...

ص: ۱۲

بنابر نقل عقیلی در مقـدمه کتاب ارزشـمند قرابادین ــ که شاید از بزرگ ترین قرابادین های موجود و در دسترس باشد ــ وی سلسـله و طریقی را برای اساتید خود ذکر می نماید. در صدر این سلسله پیامبر بزرگ الهی حضرت سلیمان ــ علی نبیّنا و آله و علیه السـلام ــ قرار دارند. این سـخن، ادعای ما را در مقدمه، مبنی بر الهی بودن این علم تأیید می کند. بعد از حضرت سلیمان علیه السلام، اسقلینوس و پس از او بقراط قرار دارند.

پس از بقراط، احیـای حرّان و پس از آن هـا اطبـای خـوز و طبرسـتان قرار دارنـد. این نشـان می دهـد که این دو نـاحیه، دارای مکتبی اثرگـذار و علمی در طب بوده انـد. البته در این میـان، نـام شـخص خاصـی مطرح نیست و شایـد شـهرت و تأثیر این دو مکتب، بسـته به شخص خاصی نبوده است، بلکه در پایه ریزی این دانشگاه های علمی، فرهیختگان بسیاری نقش داشته اند که متأسـفانه درگذر تاریخ به دست فراموشی سپرده شده اند. در مرتبه بعدی از این سلسله، با میرزا مسیح ــ که در صفحاتی پیش زندگانی او را بررسی نمودیم ــ برمی خوریم.

میرزا مسـیح، هرچند فرزند سـیّد مظفرالدین می باشد که خود از اطبای خراسان است، ولی نگاهی به این سلسـله نشان می دهد که میرزا مسـیح دانش آموخته مکتب پدر نیست، بلکه وی اندوخته های علمی اش را مرهون اطبای خوز و طبرستان است. پس از میرزا مسـیح، میر محمـد هادی قلنـدر قرار دارد. در این سلسـله پس از میر محمـدهادی علوی، سـیّد محمـدتقی موسوی، میر محمـدهاشم و محمـدهادی عقیلی قرار دارند. در این سلسـله، حکیم محمدحسـین عقیلی خراسانی، از پدرش، محمدهادی و از دایی پدرش، علوی خان، کسب فیض نموده است. با این وجود نمی توان گفت که عقیلی از محضر استادی دیگر خوشه چینی ننمـوده اسـت، در صـفحات بعـد اشـاره خـواهیم نمـود کـه وی از کسـانی دیگر نیز دانش آمـوخته است. ممکن است ذکر این سلسـله، بیشتر جنبه تشـریفات داشـته باشـد و تأکیـد و تصـریحی باشد بر علمی و الهی بودن دانش طب و این که عقیلی در این زمینه، مراتب دانش آموزی را رعایت کرده است. نمونه این سلسله را در اجازات روایی مشاهده می کنیم.

ص: ۱۳

از استادانی که عقیلی به ارادت آنان تصریح نموده، شخصی به نام میر محمدعلی حسینی است. سخن عقیلی درباره این شخص به گونه ای است که گویا میر محمدعلی از دیگر اساتید او برتر بوده است. مثلاً در ابتدای کتاب مخزن الأدویه می نویسد که از عنفوان جوانی در خدمت والد ماجد این علم را آموخته، ولی در چند سطر بعد استاد خود را میر محمدعلی الحسینی معرفی می کند. عقیلی در ابتدای تمام کتب خود به این استاد اظهار ارادت می نماید و تألیفات خود را امتثال امر او می داند. به عنوان نمونه در ابتدای کتاب قرابادین چنین می نویسد:

خال والد ماجد مغفور مبرور، محمدهاشم المخاطب به حکیم سیّد علوی خان بن حکیم محمدهادی علوی دست به تألیفات قرابادینی زد و ناتمام ماند و میر محمدعلی الحسینی، پیر و مرشد من، از من خواسته [تا] کار او را تمام کنم.

عقیلی با تمام ارادتی که به این شخص داشته، او را به درستی معرفی نکرده است. البته با توجه به عباراتی که او برای میر محمدعلی حسینی آورده، به نظر می رسد که عقیلی، علاوه بر علوم نقلی و طب، در علوم معرفتی و باطنی نیز از خرمن او خوشه چینی نموده است. گویا این استاد اثری مکتوب نداشته و آموخته های عقیلی تنها از آموخته های شفاهی او بوده است، نه تألیفات و نگاشته های او.

دلیل این سخن آن است که عقیلی علی رغم ذکر نام بیش از صد طبیب و حتی اطبای معاصر خود، میر محمدعلی حسینی را هم ردیف این طبیبان ذکر ننموده، در حالی که اگر از این استاد نسخه ای در دسترس بود، شایسته بود نامی از او نیز به میان آید. گویا رساله ای در اوزان شرعیه و اهل ایران و هندوستان و تطبیق آن ها با هم در دسترس بوده که به دست ما نرسیده است. گزارش این رساله را عقیلی در فصل هجدهم قرابادین نقل کرده است.

ص: ۱۴

گزارشی از زندگانی این شخص در تاریخ نیز نقل نشده است؛ تنها در لغت نامه دهخدا به نقل از قاموس الأعلام ترکی، از شخصی با نام میر محمدعلی ــ که از شعرای هندوستان بوده ــ یاد شده است. البته با توجه به تاریخ درگذشت این شخص ۱۱۵۰ هـ .ق ذکر شده است، نمی توانیم او را میر محمدعلی منظور بدانیم، زیرا وی تا بعد از سال ۱۱۸۰ هـ .ق، که سال وفات علوی خان است، و سال ۱۱۸۵ هـ .ق، که سال تألیف کتاب قرابادین است ــ در قید حیات بوده است.

از دیگر استادان عقیلی اطلاع دقیقی در دسترس نیست. هرچند وی از اطبای فراوانی در کتب خویش یاد می کند و این امر نشانگر آن است که وی به طور مستقیم یا مع الواسطه از خرمن استادان فراوانی کسب فیض نموده است. قسمتی از این دانسته به صورت اوراقی بوده است که متأسفانه امروز در دست ما نیست، ولی گویا عقیلی به راحتی به آن ها دسترسی داشته است. از جمله این افراد می توان به حکیم محمدباقر فرزند حکیم عمادالدین محمود شیرازی، حکیم صالح خان و حکیم داودخان و حکیم لطف الله خان ــ که هر سه دایی علوی خان اند ــ حکیم محمدرضا و حکیم احمد موسوی ــ که هر دو فرزندان حکیم سلیمان اند ــ حکیم محسن خان، فرزند حکیم صالح خان اشاره نمود.

عقیلی علاوه بر مهارتی که در طب داشت، از علوم دیگر نیز بی بهره نبوده و در کتابهایش گاهی از علوم دیگر نیز استفاده می کرده است. مثلاً گاه از اصطلاحات منطقی و اصولی استفاده می کند؛ یرجع کل شی الی اصله و اذا تعارضا تساقطا از جمله این اصطلاحات اند. استفاده از آیات قرآن و احادیث معصومین ــ علیهم السلام ــ نیز حاکی از اطلاع و اعتقاد او به کلام الهی و سخنان خاندان پیامبر است. مثلاً در مقدمه کتاب خلاصه الحکمه در بیان فضیلت علم طب می نگارد:

بدان که فضیلت و شرف آن را این بس که وارد است: و العلم علمان علم الابدان و علم الادیان .

و در ادامه همان، در بیان نیازمندی انسان به طب برای شناخت و معرفت الهی به این آیات و روایات استشهاد می کند: و فی انفسکم افلا تبصرون ، افلا ینظر الانسان الی نفسه ، من عرف نفسه فقد عرف ربه و اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه .

عقیلی مطالعاتی در عرفان، تفسیر، شعر و ... نیز داشته؛ او گاه گاهی نیز بدین علوم اشاراتی کرده است. اگر به مقاله عشق در کتاب معالجات نگاهی بیفکنیم علاوه بر جنبه های فوق نشانی از ذوق لطیف و ولایت مداری او را مشاهده می کنیم؛ البته درباره اعتقادات او در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت. عقیلی درباره عشق چنین می نگارد:

گفته اند که آن مشتق از عشقه است. که نوعی از لبلاب است که به هر درختی که پیچد، آن را خشک می گرداند و چون این مرض نیز صاحب خود را خشک می گرداند، لهذا به این نام خوانده اند. و شیخ محی الدین بن العربی در باب پانصد و پنجاه و هشت از فتوحات مکی می گوید: که عشق مأخوذ از عشقه است که لبلاب است که چون بر درخت انگور و غیره آن پیچد، آن را خشک می گرداند و چون عشق می پیچد بر دل عاشق و او را ضعیف، زرد، لاغر و خشک می گرداند و چشم او را از دیدن غیرمعشوق و محبوب خود می پوشد؛ لهذا مسمّی بدان نمودند. و بعض حکما گفته اند: العشق مرض اللهی و هیچ سری در این عالم بی عشق نمی باشد، حتی دوران افلاک را دوران شوقی اشتیاقی جهت وصول به مبدأ خود گفته اند. و بعضی آیه کریمه نار الله الموقده التی تطلع علی الافئده . را تأویل به آتش عشق و محبت نموده اند. و از حدت و تابش خود محبت اغیار [را] سوخته و نابود می گرداند و به زبان صاحبان شریعت، عشق را اکثر تعبیر و بیان بود و محبت و شدت حب می نمایند و نادراً لفظ عشق نیز آمده در بعض مناجات.

ص: ۱۶

و بـالجمله عشق بر دو نوع است: یکی متعلق به معشوقات و محبوبات دنیویه زائله فانیه از زر، مال، منال، جاه، حشـمت، ملک و صیت و غیرها و یا صور جمیله مرغوبه مشتهیه نزد او و صاحبان این نیز به مراتب اند: بعضی ضیق الصدر، کم حوصله و محرور المزاج و ضـعیف القلب که به زودی به سـبب عـدم حصو معشوق و محبوب مرغوب خود و عـدم وصول بـدان، اخلاـط ابـدان ایشـان محـترق گشـته، منجر به سـودا و مالیخولیـا و جنون می گردد، و این لامحـاله در این صورت مرض است. و بعضـی قوی المزاج وسـیع الصدراند و تنگ حوصـله نیسـتند. ایشان را جنون منجر نمی گردد. و صاحبان این مرتبه نیز بعضـی پست همت و دنی انـد که معشوق ایشان امور پست دنی رذل است و بعضـی عالی همت انـد که سـر بـدان امور مـذکوره فرود نمی آورند و عاشق و طالب امور عالیه اند. و بعضی را حد یقف است و بعضی بسیار حریص و دائم در هَل مِن میزداند.

و دیگری متعلق به امور اخرویه بـاقیه دائمه حقه است و صاحبان این نیز بر دو نوع انـد مجملاً؛ بعض کم حوصـله و تنگ ظرف که اگر انـدک چیزی از امور اخرویه به سـبب تصـفیه قلب و ظهور نور طاعـات و عبادات و توجّهات به ارواح مقـدسه بر ایشان مکشوف و ظاهر گردد، طاقت حفظ و ضـبط و ستر آن ندارند و از سـر به در روند و سـخنان نالایق گویند و مسـتدرج گردند، چنـان چه در کتب سـیر احوال ایشـان مسـطور و مزبور است که بعضـی دعوی نبوت و دعوی امـامت و ولایت و بعضـی دعوی وصول و اتحاد نمودند و خود را تام کامل دانستند و از مقوله بعض ایشان است:

مست از می عشق آن چنانم که اگر یک جرعه ازین بیش خورم بست شوم

و بعضی صاحبه حوصله و وسیع الصدراند که اگر هزاران هزار از آنچه بر دیگران ظاهر و مکشوف گشت، ظاهر و مکشوف گردد، هیچ به خاطر نمی آورند و در ستر و کتمان آن می کوشند و مقوله بعض ایشان است:

شربت الحب کأساً بعد کاس فما نفذ الشراب و لارویت

و لهذا در حدیث وارد است: من عشق و عف و کتم و مات مات شهیدا.

و چون این بالاجمال مبین گشت، پس هر مذمتی که در باب عشق وارد است، راجع به نوع اوّل است. و هر مدحی و ترغیبی که وارد است راجع به نوع دوّم است و در بعضی احادیث و اکثر ادعیه و مناجات ذکر آن آمده و احوال صاحبان آن ــ صلوات الله علیهم ــ دال بر آن است.

آثار عقیلی

کتب عقیلی بیان کننده ارزش و جایگاه علمی او هستند و صحبت در این باره شاید به درازا بکشد. تعداد و اسامی کتب، موضوعات آن ها، وجود آن ها ومیزان تأثیرگذاری آن ها، مباحثی است که در این راستا پی می گیریم.

کتاب های برجای مانده از عقیلی، شاید از مفصل ترین کتب طبی برجای مانده باشد که بعداً اشاره ای نیز در این باره خواهیم داشت. در زیر به کتب و یا رسالات بر جای مانده او و یا کتبی که دست کم نامی از آن ها در تاریخ برده شده، اشاره خواهیم نمود. . .

۱. دستور شفایی

آقابزرگ تهرانی در موسوعه گرانقدر الذریعه، این کتاب را به وی نسبت داده، ولی به همین مقدار بسنده کرده و چیزی افزون بر این ننگاشته است.

ص: ۱۸

۲. قرابادین صغیر

عقیلی، خود به تألیف این کتاب تصریح می نماید. سخن ما درباره این مدّعا نقلی است که در کتاب خلاصه الحکمه وجود دارد. عقیلی در این کتاب چنین می نگارد: وصف شراب حلال از آن جناب ـ صلوات الله علیه ـ در قرابادین کبیر در حرف الزاء در زبیب، و در قرابادین صغیر، مفردات در حرف الشین در اشربه مذکور شده.

متأسفانه این کتاب امروزه در دسترس نیست و گزارشی از آن نیز در فهرست های خطی کتابخانه ها به دست نیامده است. البته به نظر می رسد جامعیت کتاب ارزشمند قرابادین کبیر، سبب این امر باشد و تألیف این کتاب، از اقبال اندیشمندان به کتاب قرابادین صغیر می کاسته است.

۳. خلاصه الطب

آقابزرگ تهرانی در کتاب الذریعه نوشته است که این کتاب، در کتابخانه داخل سرای همایون استانبول موجود می باشد. آن مرحوم احتمال آن را داده که این کتاب همان کتاب خلاصه الحکمه باشد. البته گزارش آقابزرگ بر اساس فهرست تنظیم یافته آن کتابخانه است، نه دریافت های مشاهداتی!

ظاهراً عقیلی به غیر از کتاب ارزشمند خلاصه الحکمه، کتابی به نام خلاصه الطب داشته است و علی رغم آن که اسم این کتاب در کتب مختلف آمده است، اثری از آن نیست. شاید خلاصه الطب، خلاصه ای از کتاب ارزشمند خلاصه الحکمه باشد که بعدها با توجه به تفصیل و اهمیت خلاصه الحکمه، این کتاب به دست فراموشی سپرده شد.

۴. زبده النکات فی شرح الکلیات

این کتاب شرح قانونچه چغمینی است و با خصوصیات زیر در فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی به چشم می خورد:

مؤلف: ابوالحسین بن محمدهادی علوی شیرازی.

تاریخ کتابت: ۱۱۲۴.

موضوع: کلیات.

زبان: عربی.

به نظر می رسد مؤلف باید محمدحسین یا حسین بن محمدهادی علوی باشد. هرچند با توجه به تاریخ کتابت شاید این کتاب تـألیف عقیلی مورد نظر ما نباشـد؛ زیرا عقیلی کتاب معالجات را بعـد از ۱۱۹۵ هـ . ق ـ که سال تألیف کتاب ارزنـده خلاصـه الحکمه است ـ تألیف کرده است؛ یعنی ۷۱ سال بعد از نگارش کتاب زبده النکات فی شرح الکلیات. احتمال دارد این کتاب تـألیف پـدر عقیلی یعنی محمـد هـادی باشـد، بنـابر این نـام مؤلف بایـد این گونه ضـبط گردد: ابوالحسـین محمـدهادی علوی شیرازی.

۵. رساله ای در باب طحال اطفال

گزارش این کتاب بنا بر نقل عقیلی در کتاب خلاصه الحکمه است. وی در این کتاب چنین می نگارد:

مؤلف رساله ای علی حده در این مرض نوشته و همچنین در معالجه طحال ایشان

امروزه این کتاب در دسترس نیست.

۶. رساله حجامت

عقیلی در کتـاب خلاـصه الحکمه به رسـاله ای در این بـاب که از تألیفـات خود اوست، اشاره می کنـد. متأسـفانه این رساله به دست ما نرسیده است.

۷. رساله در باب حصبه و جدری و حمیقا

نام این رساله بنا بر تصریح عقیلی در کتاب قرابادین کبیر و کتاب خلاصه الحکمه آمده است.

۸. رساله عرق مدنی

گزارش این رساله در کتاب قرابادین به چشم می خورد.

۹. رساله ای در باب جنین

نام این رساله در کتاب خلاصه الحکمه به چشم می خورد.

۱۰. کتابی درباره معالجه ذات الریه اطفال

عقیلی در کتاب خلاصه الحکمه بدین کتاب اشاره نموده است.

به غیر از کتاب خلاصه الطب که بنابر نقل آقابزرگ تهرانی، وجود آن تأییـد شده و نیز کتاب زبده النکات فی شـرح الکلیات،

که علی رغم تردید در انتساب آن به عقیلی، در کتابخانه مجلس وجود دارد، از کتب و رسالات دیگر، که پیش از این ذکر آن رفت، امروزه خبری نیست و علی رغم شهرت کتاب های عقیلی، در کتابهای دیگر اسمی از آن ها به میان نیامده است. به نظر می رسد تألیف کتاب خلاصه الحکمه، قرابادین کبیر، معالجات و مخزن الأدویه، باعث به فراموشی سپرده شدن دیگر آثار وی گردید؛ هر چند پایه فضل مؤلف با این تألیفات در آفاق پیچیده است.

ص: ۲۰

۱۱. معالجات

این کتاب بخش از موسوعه مفصل مجمع الجوامع است که عقیلی در این باره می نویسد:

اما بعد می گوید بنده خاطی محتاج به رحمت ربه الغنی محمدحسین ابن المرحوم المبرور محمدهادی العلوی العقیلی که چون از تألیف فن کلیات مسمّی به خلاصه الحکمه و مفردات مسمّی به مخزن الأدویه و مرکبات مسمّی به ذخائر الترکیب از کتاب مجمع الجوامع ـ بعون الله تعالی و لطفه ـ فارغ گردید، حال شروع نمود به تألیف معالجات امراض مختصه از سر تا قدم در ضمن دوازده مقاله.

با توجه به این سخن و این که عقیلی، خود نگاشته که در سال ۱۹۵۱ هـ.ق به تألیف کتاب خلاصه الحکمه پرداخته است، باید گفت که تألیف کتاب معالجات بعد از سال ۱۱۹۵ هجری است؛ هر چند مؤلف، خود در این باره تصریحی نکرده است. این کتاب بنا بر تصریح مؤلف، مشتمل بر دوازده مقاله است. هر مقاله از این کتاب مشتمل بر چند فصل است. فصول کتاب نیز خود به چندین باب تقسیم می شوند.

۱۲. معالجات (عربی)

عقیلی قبل از تألیف چهار کتاب مشهور خود، یعنی مخزن الأدویه، قرابادین، خلاصه الحکمه و معالجات، دست به تألیف کتابی در باب معالجات به ز بان عربی زده بود که این کار بنا به عللی ـ که ما نیز به درستی از آن اطلاع نداریم ـ ناتمام مانده است. عقیلی سال تألیف این کتاب را ۱۱۸۳ هـ.ق ذکر کرده است. متأسفانه از این کتاب نیز امروزه گزارشی به دست ما نرسیده است.

۱۳. ذخائر التراکیب یا قرابادین کبیر

این کتاب، اوّلین کتابی است که عقیلی از مجموعه بزرگ جوامع الجامع نگاشته است. عقیلی در مقدمه همین کتاب، سبب تألیف آن را چنین می نگارد:

اما بعد به عرض برادران ایمانی و روحانی می رساند [که] بنده عاصیِ هیچِ کم از هیچ، ابن السیّد السند الاستاذ المرحوم محمدهادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی الشهیر بحکیم محمدهادی خان محمدحسین ــ غفرالله ذنوبهما و ستر عیوبهما ــ که مدتی مدید اشتیاق این [را] داشت تا کتابی در طب جمع و تألیف نماید که حاوی و شامل باشد اکثر اغراض و مطالب هر پنج فن آن را. ولیکن به سبب بی بضاعتی و فرومایگی و فقدان علم و عمل و عدم تحصیل تجربه و غیرها از موانع و عوائق از قوه به فعل نمی آمد و به عرصه شهود ظهور نمی یافت و چند جزئی در فن موسوم در امراض رأس نوشته بود که اتفاقاً اجزاء چند متفرّق از مسوّدات خال والد ماجد مغفور مبرور محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سیّد علوی خان بن حکیم محمدهادی العلوی ــ قدس الله سرهما ــ به ترتیب حروف تهجی به دست آمد و از آن معلوم گردید که شروع به جمع و تألیف قرابادینی نموده بودند، بدین نسق که اولاً بعضی از ادویه مفرده مشهوره را ذکر نماید و در ذیل هر یک از آن ها مرکباتی که آن دوا اصل و عمود اند، در آن ها نیز به ترتیب حروف مندرج سازند و استطراداً بعضی مرکبات را بدون ذکر مفردات نیز ایراد نمایند و به اتمام نرسیده بود.

جناب مستغنی الألقاب حضرت ارشاد مآبی پیر و مرشد حقیقی سمی حبیب الله و ولیه مد الله ظلال افاضاته و افاداته که حسب و نسب صوری و معنوی آن جناب به حضرت سرور انبیا و سند اصفیا و حضرت سیّد اولیا و پیشوای اتقیا بالولایه الحسینیه ــ صلوات الله علیهم ــ می رسد، امر نمودند که به همین نسق این را جمع کن و به اتمام رسان، حیف است که منتشر و ضایع گردد. شاید به کار بنده ای از بندگان خدای تعالی آید و ذخیره ای باشد برای عُقبی امتثالاً لأمره الاشرف الأعلی، در این اوان که مدت یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج از هجرت حضرت ختمی پناهی ــ صلی الله علیه و آله ــ گذشته است با وجود کمال نادانی کالقلم فی یدالکاتب متوجه جمع و تألیف آن گردید .

ص: ۲۲

عقیلی در مقدمه کتاب خلاصه الحکمه، ساختار قرابادین را این چنین ترسیم می کند:

و آن کتاب را بـدین نسق و آن کتاب را که اولاً بعض ادویه مفرده که اصل و عمود اند در بعض مرکبات و آن مرکبات به نام آن هـا مشـهور انـد، بـا بیان طبیعت و خواص و منافع و مقـدار شـربت و مضارّ و إصـلاح ذکر نمایـد و در ذیل هر یک تراکیب موسومه بدان را.

و ثانیاً در ضمن جابه جا نیز مرکباتی که هر یک موسوم به اسمی خاص اند _ نه به اسم دوایی خاص _ معین، برای آن که تامّ و جـامع باشـد و احتیـاج به کتابی دیگر نیفتـد، از قرابادینات. و همگی به ترتیب حروف تهجی برای سـهولت اخـذ و تلقی قرار داده ام و در ضمن کتب و ابواب و فصول و خاتمه می باشد.

هرچنـد در ظـاهر از عبـارت عقیلی چنین به نظر می رسـد که عقیلی کـار ناتمـام علوی خـان را تکمیـل نموده ولی در حقیقت، قرابادین عقیلی دنباله نوشـتار مرحوم علوی خان نیست بلکه این قرابادین، کتاب مسـتقلی است؛ هرچنـد عقیلی در این کتاب از نوشـتار علوی خان اسـتفاده های فراوان کرده است. قرابادین کبیر، بزرگترین قرابادین نوشـته شده موجود تا به امروز است. این کتـاب از ویژگی هـای منحصـر به فردی برخوردار است که توجه این خصوصـیات، اهمیت این کتـاب را برای ما مشـخص می سازد.

هرکس به کتـاب قرابادین مراجعه نمایـد، با اشـخاص زیادی روبه رو می شود که عقیلی در این کتاب از آن ها مطالب فراوانی نقل می کنـد. این نقل قول ها، گاه از روی نوشـتار آن ها بوده که به دست عقیلی رسـیده و گاه به منبع آن اشاره نکرده است. این مطلب نشان گر آن است که عقیلی در تألیف این کتاب از تجربیات افراد فراوان استفاده نموده است و همچنین در نگارش قرابادین، کتابخانه بزرگی از تألیفات حکمای سابق در اختیار داشـته است. اهمیت قرابادین در این است که این کتاب، با توجه به عدم دسترسـی به منابع آن، می تواند ما را به نظریات حکمای گذشـته رهنمون سازد و همچنین با توجه به اطبای فراوانی که در این کتاب نام آن ها به میان آمده، این کتاب می تواند منبعی جامع در تاریخ طب بوده، مورد اسـتفاده دانش پژوهان طب و حکمت قرار گیرد، البته اطلاعـات دربـاره این اشـخاص انـدک است، ولی این اطلاعات مختصـر می توانـد سـر رشـته ای برای تحقیقات بعدی به شمار رود.

از خصوصیات دیگر قرابادین کبیر این است که عقیلی در این کتاب، اسامی نا آشنایی برای بعضی از داروها ذکر می نماید که در کتب پیشین کمتر به این گونه واژه ها برمی خوریم. از جمله این کلمات می توان به این اسامی اشاره کرد: ارگچه، اطریه، آثاناسیا، رامهرنات، غفطارقان، دیاقوذا، کلکلانجات، بتیسه، برودات، بوزه ها، تنزوها، باسلیقونات، افرودیجان، ملاگیر.

بعضی از این واژه ها در کتب پیشین نیز مورد استعمال بوده؛ ولی کاربرد آن ها، آن گونه که در قرابادین به چشم می خورد، بی سابقه است. این استعمال ها گاه از کتاب های عقیلی به کتب دیگر نیز راه یافته است که در مباحث بعد بدان نیز اشاره خواهیم نمود. البته واژه آفرینی و استعمال لغات ناآشنا و یا محلی، مختص به این کتاب نیست و عقیلی در کتاب های دیگر نیز این گونه رفتار نموده است. مثلاً در مورد بیماری ها نیز گاه، اسامی ای برای بیماری ها نقل کرده که در کتب دیگر یافت نمی شود؛ مانند ریحک یا کزک. این خصوصیت کتاب های عقیلی می تواند ما را در تدوین منبعی جامع در زمینه لغات طبی رهنمون باشد.

۱۴. مخزن الأدویه و تذکره اولی النهی

عقیلی پس از تألیف قرابادین، دست به تألیف این کتاب زده است. وی در مقدمه مخزن الأدویه در این باره چنین می گوید:

و بعد اتمام آن [قرابادین کبیر] ــ بحمدالله و حسن توفیقه ــ باز حسب الأمر آن جناب سامی ــ مدظله العالی ــ متوجه جمع و تألیف کتابی در ادویه مفرده گردید أیضاً به ترتیب حروف تهجی از الف تا یاء در ضمن ابواب و فصول، ملتقط از کتب معتبره متداوله، مانند: قانون شیخ الرئیس و ادویه قلبیه او و جامع المالیقی، مشهور به ابن بیطار و تذکره شیخ یوسف بغدادی، موسوم به ما لایسع للطبیب جهله معروف به جامع بغدادی و تذکره شیخ داود انطاکی، موسوم به تذکره اولی الألباب و ارشاد شیخ اسمعیل بن هبیه الله و ترجمه تذکره ابوریحان بیرونی، مشهور به هویدی و اختیارات بدیعی حاجی زین الدین عطار و تحفه المؤمنین حکیم میرمحمد مؤمن تنکابنی و قدری از مفردات نواب حکیم معتمدالملوك سیّد علوی خان ــ قدس سره ــ و غیرها از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و از دستور الأطباء موسوم به اختیارات قاسمی حکیم محمد قاسم، ملقب به هندوشاه، مشهور به فرشته و مجربات افضلی حکیم میرمحمد افضل و چند کتاب دیگر از ادویه هندیه و حواشی که حکیم میر عبدالحمید بر تحفه نوشته در ادویه هندیه و آنچه از زبان معجز بیان جناب ارشاد مأبی ــ مدظله السامی ــ و از ثقه معتمد شنیده و مؤلف خود دیده و ماهیت و خواص آن را دریافته و به تجربه رسانیده.

ص: ۲۴

در ادامه، عقیلی به چگونگی نگارش محتوایی آن اشاره می کند و می گوید:

اولاً ـ اسم دوا را به قید اعراب و بعضی لغات وارده در آن ذکر نماید، پس ماهیت و طبیعت و افعال و منافع و خواص آن بالعموم و الاجمال پس بالخصوص و التفصیل. و در اکثر مراعات به ترتیب امراض مختصه از فرق تا قدم نموده، پس غیرمختصه و خواص متعلقه بدان، پس بیان مضار و اصلاح و دفع آن، پس مقدار شربت و بدل آن را. و نیز اشاره به مرکباتی که آن دوا اصل و عمود است در آن و در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافته. و نیز ایمائی به ادویه مجهوله الماهیه کرده شود و اصل معتمد بر هر دو اقوال صاحبان کتابی را شناسد که آن دوا مخصوص به بلاد اوشان بوده، یعنی در بلاد اوشان به هم رسیده و یا به نواحی آن و اکثری را خود دیده و شناخته، ماهیّت و کیفیت و افعال و خواص آن را به تجربه رسانیده، نوشته اند نه آنچه در بلدان دیگر و خود ندیده و به محض تقلید و استماع به تحقیق نوشته اند.

و برای آن کتاب مقدمه و خاتمه قرار داد و اسامی مختلفه ادویه را چنان چه صاحبان کتب مذکوره در بین جا به جا ذکر نموده اند، مذکور نکرد بلکه در آخر کتاب در ضمن ابواب و فصول آورد. و نیز جهت اتمام آن و آن که در احتیاج به ادویه مرکبه رجوع به کتاب دیگر ننمایند برای آن قرابادینی به ترتیب حروف تهجی ذکر نمود.

مخزن الأدویه در ابتدا از یک مقدمه تشکیل شده است. این مقدمه که به ذکر کلیاتی درباره استفاده از ادویه و خصوصیات کلی آن ها اشاره دارد، مشتمل بر چهارده فصل است. پس از مقدمه، عقیلی مفصل ترین بخش کتاب را در ۲۸ باب، یعنی به تعداد حروف الفبای عربی، به نگارش درآورده است. هرباب به مقتضای تعداد ادویه و نیز حروف دوم آنها به چندین فصل تقسیم شده است. عقیلی در خاتمه این کتاب ـ که ۲۸ باب است ـ به ذکر اسامی ادویه می پردازد که در کتاب به صورت پراکنده نقل شده است. ابواب خاتمه نیز به مقتضای حرف دوم این ادویه، به چند فصل تقسیم شده است. امروزه کتاب مخزن الأدویه یکی از مفصل ترین و مشهورترین کتاب هایی است که در این باره در دسترس دانشجویان این رشته قرار دارد.

۱۵. خلاصه الحکمه

عقیلی پس از اتمام مخزن الأدویه، دست به تألیف کتابی درباره کلیات علم پزشکی زد. این کتاب سومین کتاب از موسوعه ارزشمند مجمع الجوامع است؛ او در این باره چنین می گوید:

و بعد اتمام آن، به توفیق ملک علام و عون و امداد آن جناب _ أدام الله فیضه و برکاته _ ؛ حال که سنه یک هزار و یکصد و نود و پنج است امر به جمع و تألیف کلیات آن فرمودند و حسب الأمر شریف آن جناب _ مدّالله ظلال عاطفته و فیضه _ متوجه [انجام این عمل] گردید. امید از فضل و توفیق او _ سبحانه _ و امداد و اعانت آن جناب است که صورت اتمام و سمت اختتام پذیرد. این را مسّمی به خلاصه الحکمه در کلیّات مجمع الجوامع گردانید و مرتب نمود بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه.

مقدمه، که دربردارنده چهار فصل است، در بیان تعریف علم طب، هدف، موضوع و شرف آن و بیان سخنانی به عنوان وصیت و نصیحت در آداب طبیب و بیمار است. مقاله اول این کتاب مشتمل بر چهار رکن است و در این مقاله، مؤلف به بیان امور نظری و تئوری می پردازد. رکن نخست این مقاله مشتمل بر یک مفتاح و هفت فصل، رکن دوم مشتمل بر یازده فصل، رکن سوم متضمن چهار فصل و رکن پنجم دربرگیرنده پنج باب است.

در مقاله دوم به بیان امور عملی پرداخته شده و مشتمل بر دو فن است. در فن اول در ضمن شانزده فصل، اموری درباره حفظ صحت بیان شده و در فن دوم، معالجات و دستورالعمل هایی کلی ذکر شده است؛ این فن شامل سه فصل است.

ص: ۲۶

بخش آخر که به عنوان خاتمه در این کتاب آمده، دربرگیرنده عناوینی است که از آن ها به تدبیر تعبیر می شود. البته در تمامی کتب کلیات، این بخش از زمان بوعلی به بعد به چشم می خورد، اما هیچ یک از نویسندگان به تفصیل و دقت عقیلی در تدابیر نیست؛ مخصوصاً در فصل تدبیر حبلی و مرضعه، چنان توضیحات مفصلی درباره زنان حامله و شیرده بیان کرده که خود می تواند کتابی جداگانه باشد. همچنین فصل تدبیر مسافران، فصل تدبیر اطفال و فصل تدبیر مشایخ هر کدام کتابی کامل در موضوع خود است؛ مثلاً ـ آنچه از بیماری اطفال در خلاصه الحکمه آمده، مفصل ترین بحث بیماری اطفال است که تا به حال به دست ما رسیده و هیچ کتابی تا این حد مبسوط، در بیماری اطفال بحث نکرده است. حتی در قانون چهار صفحه بحث به صورت کلی ذکر شده است.

به غیر از این قسمت، این کتاب مفصل ترین نوشته در زمینه کلیات طب می باشد و از نظر حجم مطالب در باب کلّیات طب، فقط کتاب تحفه سعدیه ، شرح قانون بوعلی تألیف قطب الدین شیرازی است که با آن برابری می کند. وگرنه در بین کتب فارسی تا به حال کتابی به این حجم در باب کلّیات نگاشته نشده است.

شاخصه های علمی و اخلاقی عقیلی

عقیلی شخصی بوده که در خانواده علم و طبابت پرورش یافته و نزد بهترین اساتید طب کسب فیض نموده است. علاوه بر آن از تجربیات میر محمدهاشم معتمدالملوک بهره جسته و از فنون طب هندی نیز آگاهی داشته که در گوشه و کنار کتاب هایش مکرراً به آن ها اشاره می کند.

علاوه بر این، نام بردن بیش از صد طبیب نامی و نقل قول از آن ها، از حکمای یونان گرفته تا عرب و فارس، از قدیمی ترین آن ها اسقلینوس تا اطبای معاصر خود مانند حکیم اکبر ارزانی و ذکر بیش از چهل کتاب طبی مشهور، حاکی از کوشش و پژوهش مؤلف در علم طب و اهمیّت تألیف کتاب دارد. مؤلف تنها از اطبای گذشته مطالب را نقل قول نکرده، بلکه در بعضی موارد، به آن ها اشکال گرفته و نظریه آن ها را رد کرده است؛ مانند رد نظرات داود انطاکی در باب حقنه.

ص: ۲۷

با توجه به این خصوصیات، کتاب خلاصه الحکمه را می توان یک فرهنگ لغات و اصطلاحات در باب کلیات طب دانست؛ زیرا در این کتاب کلیه مطالب مورد نیاز یک دانش پژوه به صورت عالی شرح داده شده است. و در واقع کتاب خلاصه الحکمه پلّه اوّل فراگیری طب است که با وجود این کتاب و فراگیری اصطلاحات آن، کار در مراحل بعدی یعنی ادویه مفرده، ادویه مرکبه و معالجات، بسیار آسان خواهد بود.

کتب عقیلی از دو خصوصیّت تتبع و تحقیق برخوردار است. این سخن نیازمند هیچ توضیحی نیست، بلکه هر که به کتاب های او نظری هر چند اجمالی بیندازد، از این دو خصیصه آگاه می شود؛ در میان کتب او که به دست ما رسیده، قرابادین کبیر بیشتر خصوصیت تتبع و کتاب خلاصه الحکمه بیشتر بیانگر خصوصیت تحقیق اوست. مثلاً با مراجعه به مباحث بخش دوم این کتاب، دانسته می شود که مطالب این قسمت کتاب دست اوّل است.

عقیلی خود نیز تصریح کرده است که تنها به تقلید گذشتگان نپرداخته و هدف او جمع آوری مجموعه ای مفصل نبوده، که این امر نیز عملی ارزشمند است، بلکه او سخنانی را گفته که حقیقت آن با تجربه و تحقیق برای وی به اثبات رسیده است. با توجه به این خصوصیات، گاه سخنان حکیمان گذشته را در بوته نقد قرار داده، مثلاً در مبحث قاروره در نقد سخنان قرشی، پس از نقل کلام شیخ الرئیس، برداشت قرشی را رد کرده و آن را نقد کرده و چنین نگاشته:

و اعتراضی که شارح نموده بر او که گفته سواد بول محمود نیست جمیع اشخاص و أسنان را و مخصوص به مشایخ و نسوان نیست، مگر بحرانی آن که محمود است همه را، غیرواقع است مراد او رحمه الله را خوب نیافته .

ص: ۲۸

و یا بر گفته ملا نفیس کرمانی در مبحث حقنه اشکال می کند و می نویسد:

مولانا نفیس کرمانی در شرح أسباب و علامات مسهلات به عصر را مانند: هلیلجات در حقنه ها داخل نموده و لکن التفاتی بدان نیز نباید نمود؛ زیرا آن چه به خاطر ناقص مؤلف رسیده، آن است که باید عمل حقنه ها به تلیین و ازلاق باشد نه به عنوان قبض و جمع و عصر و فعل. این ها مخالف مقصود است و نیز منظور اماله ماده و جذب از اعالی به اسافل است و فعل عواصر به عکس آن است.

بنابراین درمی یابیم که هدف او تحقیق بوده و در این باره به نقد می پرداخته و از تقلید کورکورانه پرهیز نموده است. وگرنه اشکالات او برای کم ارزش جلوه دادن سخنان پیشینیان نبوده است؛ از این رو گاه خود به این اشکالات، پاسخ می دهد و به توجیه آن ها می پردازد. مثلاً در کتاب خلاصه الحکمه در مبحث حقنه بر یکی از نظریات داود انطاکی اشکالی وارد می سازد ولی در انتها آن را به وجهی توصیه می کند و می نگارد:

بدان که می توان کلام شیخ داود را توجیهی نمود به آن که مراد او از آن اقوال کلیّه نباشد، بلکه اکثری باشد و یا در بعضی مواد و جاها و شرط اعتدال هوا جهت آن نموده که چون به سبب اعتدال هوا اخلاط محتقنه اندک تحریکی می یابند، پس فعل حقنه در آن ها که جذب آن هاست، بیشتر و بهتر می باشد؛ به خلاف سردی بسیار و گرمی بسیار. والله اعلم.

او در عین نقد سخنان بزرگان، جانب ادب را نیز رعایت می کند و گاه آن ها از با القابی شایسته تعبیر می کند؛ مثلاً از بوعلی سینا با عبارت شیخ الرئیس علیه الرحمه یاد می کند. عقیلی از علوم زمانه خود نیز آگاهی داشته است و همچنین از طب و روند آن در ممالک دیگر بی خبر نبوده است؛ در مبحث کتاب خلاصه الحکمه به اطبای مسیحی که از عرقیات و املاح و جوهر و روغن مستخرج از ادویه استفاده می کردند، اشاره ای دارد.

ص: ۲۹

او در کتاب قرابادین کبیر، این ملل را به طایفه نصاری یاد کرده است و تحت عنوان ادویه جدیده و طرق استعمال آن ها راجع به آنان احوال عجیبی بیان می کند:

بدان که طایفه نصاری که همتشان دایم مصروف به محسوسات و به دست آوردن بلاد، خصوص سواحل دریا می باشد و همیشه رواکب و جهازات ایشان بر روی دریا می گردد و جای تازه و چیزی جدید و امر عجیب و غریب غیر مکرر به دست آوردند و یافتند و در تجسّس و تفحّص و خواص و منافع آن در می آیند.

همین مؤلّف جای دیگر می گوید که این ملت نصاری ادویه تازه ای کشف کرده اند که بعضی از آن ها مانند: شجره النبی (کاسکار سگاردا)، عشبه مغربی، چوب چینی، زردچوبه، چلاپا، عصاره ریوند، چای ختایی و دارچینی، بادیان ختایی، ساگودانه، نارگیل دریایی و گنه گنه در دنیای پزشکی شهرت بسیار دارد.

نکته قابل توجه دیگر این است که محمد حسین شیرازی نه صرف ادویه جدیده ملت نصاری را ذکر کرده، بلکه بعضی از طرق معالجه اطبای فرنگ را نیز زیر بحث آورده است. از جمله آن طریقه، انتقال خون است که در مخزن الادویه فارسی و ذکر باب دم درج شده است.

محمدحسین شیرازی درباره افعال و خواص این ادویه جدید، مقاله ای جامع و سودمند نوشته است. و لطف الله مولوی افندی چلبی آن را از ترکی به عربی برگردانده است.

در میان انبوه کتاب های برجای مانده از او نظریات جدید و گاه ابتکاری به چشم می خورد. مثلاً در کتاب خلاصه الحکمه به حرکت لب های جنین اشاره کرده است، در حالی که اگر کسی از طب جدید و کشفیات آن آگاهی داشته باشد، می داند که این مطلب از کشفیات طب جدید شمرده می شود. همچنین وی در همین کتاب، سخن از سنگ کلیه، در اطفال می گوید، در حالی که امروزه نیز این سخن شگفتی آفرین است. در مبحثی دیگر نیز، تنها انبساط و انقباض را از قلب ندانسته، بلکه عروق را نیز در این امر دخیل دانسته است. و نیز اگر به مبحث تدبیر هوا _ که در کتاب خلاصه الحکمه آمده است _ نظری بیندازید، با شگفتی متوجه می شوید که عقیلی تمام مواردی را که در رویارویی با مواد شیمیایی باید رعایت نمود، ذکر نموده است.

ص: ۳۰

ارزش این کار هنگامی مورد توجه قرار می گیرد که خواننده بداند که کتب اعظم خان ــ و خصوصاً کتاب ارزشمند اکسیر اعظم ــ در پایه ریزی طب شبه قاره هند نقش بسیار بسزایی داشته است. شاید به جرأت بتوان گفت که کتب عقیلی ــ مخصوصاً ــ و کتب خاندان او عموماً ــ در طب هندوستان نقش ارزنده ای دارد و کتاب هایی که بعد از کتب عقیلی به نگارش در آمده و در جامعه علمی هندوستان مطرح شده، بیشتر برگرفته از کتاب های عقیلی و خویشان او بوده و گاه به صورت تفسیر، تبیین، ترجمه و یا تلخیص آن هاست؛ با این حال نقش پیگیر و مجدّانه علما و فرهیختگان هند را در این باره نمی توان نادیده گرفت.

عقیلی بسیار متواضع است؛ مراجعه به مقدمه کتب او ما را از سخن دیگر بی نیاز می سازد؛ در متن کتاب نیز گاه از خود با تعابیری یاد می کند که نشانگر روح تواضع و مردانگی در اوست؛ مثلاً در مباحثی از خلاصه الحکمه از خود چنین تعبیر می کند: راقم هیچ مدان، احقر العباد .

علاوه بر این عقیلی شخصی پایبند به شرع و متخلّق به اخلاق اسلامی است. در خلاصه الحکمه داستانی از یکی از حکام هند در مورد نظاره گری بر مجامعت زناکاران آورده و می گوید: خاک بر سر این چنین لذتی و بی حمیتی و بی غیرتی . ولایت مداری نیز در کلام و نوشتار عقیلی به صورتی ظاهر جلوه گر است. او ولایت ائمه اطهار ــ سلام الله علیهم اجمعین ــ و تبعیت و ولای ایشان را در فراگیری دانش طب ضروری می داند. نقل سخن او در این باره خالی از لطافت نیست؛ او در این باره چنین می گوید:

و از جمله علوم ضروریه مر او را ده علم است؛ اول: علم فقه و حدیث است و تبعیت و ولای اهل بیت ــ صلوات الله علیهم ــ به حکم آیه ((قل لا أسئلکم علیه اجراً إلّا الموده فی القربی)) و آیه وافی هدایه ((قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره و أنا و من اتبعنی)) اساس و بنیاد دین خود را بدان استوار دارد تا آن که به ورود شکوک و شبهات شیاطین نفسانیه و شیاطین انسیه باید که از جاده استقامت نلغزد و منهدم نگردد...)).

آنچه عقیلی بر آن اصرار دارد، امروزه نیز می تواند در ابتدای راه دانش آموختن به عنوان اصلی اساسی مورد توجه قرار گیرد که : طب را میزان شرع قرار ندهند، شرع را میزان طب قرار دهند .

با درود به روان پاک آن استاد عظیم الشان و سید جلیل القدر که در سراسر عمر پربرکت خود با تحقیقات کتابخانه ای در زمینه پزشکی نیاکان، خدمات ارزنده ای را به جهان علم و دانش عرضه نموده و نام ایران اسلامی را بلندآوازه کرده است.

فصل اول: در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین

اشاره

و اقسام هریک

بدانکه جناب اقدس باری جل ذکره از کمال لطافت خبرت و احکام حکمت و نهایت رحمت و رافت مواد ادویه را بیشتر از مواد اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است از برای دفع امراض و اعلال از اغذیه و دیکر آنکه اغذیه بسبب کثرت استعمال شبانروزی طبیعی و عادی شده اند زیرا که بدن بسبب عوارض و موانع چند و از عدم مراعات قوانین کلیه و قواعد ستهٔ ضروریهٔ مقرره در حفظ صحت و تجاوز از حد لائق اکثر منحرف از مزاج اصلی و صحت ذاتی می کردد که مسمی بمرض است و محتاج می شود بدفع و رد آن بسوی مزاج اصلی خود بمعین و معاون از خارج مر طبیعت مدبره را و آن دوا است و از برای هر علتی بنص حدیث شریف نبوی صلی اللّه علیه و آله که ما خلق اللّه داء الا خلق له سبعین دواء حق سبحانه تعالی و عز شانه برای هر مرض واحد دوای بسیار آفریده بعلل و منافعی که خود تقدس و تعالی می داند و آنچه اطباء و مجربین در خواص و منافع ادویه و مضار آنها نوشته اند اقل قلیل از قبیل قطرهٔ است از دریا بلکه از انهم کمتر بحکم آیهٔ کریمهٔ قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا بظن و قیاس و تخمین و مراد از سبعین وارده در حدیث شریف بهفتاد عدد معین نیست بلکه کثرت است و بدانکه از جملهٔ منافع مذکوره در تعدد ادویه و تفنن آنها یحتمل یکی آن باشد که مثلا اکر دوائی یافت نشود و یا یافت شود و طبع را از ان نفرت باشد بدوای دیکر که یافت شود و بدان رغبت باشد و یا نفرت بسیار نباشد بدان تداوی نمایند و همچنین غذا و دیکر آنکه مثلا اولا چون دوائی را خوردند و نفع از آن یافتند بسا است که ثانیا از آن بسبب تکرار استعمال و عادت و تبدل حالات مزاج نفعی معتد به حاصل نمی کردد آن را تغییر و تبدیل بدوای دیگر نمایند و همچنین در غذا و این در امراض مفرده است و اما در امراض مرکبه لامحاله احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه ان شاء اللّه تعالی بیان آن خواهد آمد *و بدانکه* دوا یا مفرد است یا مرکب و مفرد البته از موالید ثلثه است که نبات و حیوان و جماد باشند و یا مرکب مؤلف ازینها بخلاف غذا که لامحاله نباتی و یا حیوانی و یا مرکب ازین هر دو است زیرا که جماد اصلا صلاحیت غذائیت انسان ندارد کما لا یخفی و ایضا دوا و همچنین غذا هریک ماده و کیفیتی و

صورتی دارنـد مـاده و صورت هر دو جوهرانـد و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است و آن حرارت و برودت اسـت که از کیفیـات فـاعله انـد و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله انـد و تاثیر دوا هم بکیفیت و هم بصورت یعنی صورت نوعیه و هم بخاصـیت است مفردا و مرکبا اما بکیفیت در اکثر مواد و بـدانکه غلبه و تاثیر یا بواحـد از ان امور ثلثه است بتنهـائی و یـا بـدو و یا بهر سه اما کیفیت هرچنـد قلیل باشـد و اثر آن غیر بین در همـۀ حال با آن مرد و شـریک است و مفـارقت نـدارد بخلاف آن هر دو که ملازم کیفیت نیسـتند مثلا در دوای مطلق قوی و غالب و زائـد کیفیت است و در دیگر مغلوب و ضعیف و در ذو الخاصیه

ص: ۳۲

۵صورت غالب و بر همین نسبت در غذائی دوائی و غذای ذو الخاصیه و غیرها و بجهت اشاره بدین معنی آن را مصدر بذکر نموده غذای دوائی و دوای غذائی و دوای فادزهری و دوای سمی و امثال اینها می نامند و ذو الخاصیه یا موافق و مقوی مبقی و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کنندهٔ آنها و اول را فادزهر و تریاق و ثانی را سم نامند و تولید غذا از ماده است و چون این مقدمات بالاجمال معلوم کردید پس بباید دانست که آنچه وارد بدن می کردد خالی از ان نیست که تاثیر آن یا بماده فقط است و آن را غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آن را دوای مطلق کویند و یا بماده و کیفیت هر دو و آن را غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هر دو و آن را دوای غذائی و یا بصورت فقط و آن را ذو الخاصیه کویند و این یا موافق و دافع مضار است و یا مخالف و احداث کنندهٔ مضرت و فساد و هریک ازینها منقسم بچند قسم می کردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهار نوع بود یا بصورت فقط است و آن را فادزهر و یا بماده و صورت و آن را غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو و آن را دوای فادزهری و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آن را غذای دوای فادزهری کویند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و مضادت باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است و آن را هم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو و این نیز بمراتب است اگر دو کمال قوت است آن را دوای سمی کویند و اکر در کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت و کیفیت است باهم و آن را دوای مسهل ذو الخاصیه نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و صورت است و این را دوای مسهل کویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هر سه است و لیکن همه ضعیف و ناقص خصوص صورت است و این را دوای ملین خوانند و تفصیل این اجمال آنکه

۱– غذای مطلق

آنست که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن کردد و تاثیر در ان نماید بتوسط کیفیتی که لازم آنست و بـدن از ان متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصـلی خود نکردد بلکه در ان تصـرف نموده یا بالقوه آن را بفعل آور دو متغیر و متبدل از صورت غذائی بصورت خاطی کرداند و مستعد اینکه بکردد جز و عضو و بر اقطار ثلثهٔ آن بیفزایـد و فـائض کردد بر ان صورت عضوی از مبـدأ فیاض جل شانه باسـتعداد قریب ماننـد آب کوشـتهای لطیف و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و یا بعید مانند کندم و سائر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصـله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت اصلی بدن و اعضا نباشد

۲– و دوای مطلق

آنست که تاثیر آن در بـدن بکیفیت فقط باشـد و مادهٔ آن قابلیت غـذائیت و جزو بـدن شـدن نداشـته باشد بدین قسم که چون وارد بـدن کردد و حرارت غریزی در ان تصـرف نمایـد متاثر و متغیر نکردد بلکه ثانیا او تصـرف در بدن نماید و آن را متاثر و متغیر بکیفیت خود سـازد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفردا یـا مرکبـا ماننـد فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بزر رازیانه و امثال اینها

۳– و غذای دوائی

آنست که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو با غلبهٔ ماده که بعد تاثیر و تاثر از ان خلطی حاصل کردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندك کیفیت و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تغییر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه ماننـد خس و ماء الشـعیر و خیار بادرنک و کـدو و هندوانه و خربزه و انکور و بقله الحمقاء و اسـفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردك و چقندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و نحوها

۴- و دوای غذائی

آنست که تـاثیر آن در بـدن بکیفیت و مـاده هر دو باشـد بـا غلبـۀ کیفیت و بـدن را متغیر سازد به تغییر مائی و ثانیا بـدن در ان تصـرف نمایـد و از ان خلـط بسـیار کمی حاصل کردد که قابلیت غـذائیت و جوهر بـدن شـدن و فیضان صورت عضوی شـدن داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند کندنا و نعناع و برک کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و

۶توت و آلو و اکثر میوه ها و بزور ماننـد بزر خیار و خربزه و هنـدوانه و امثال اینها *و بـدانکه* ادویه و اغذیه را افعال کلیه می باشد بحسب کیفیات آن مانند تسخین و تفریق و تحلیل حار و تبرید و تکثیف بارد و تليين و سیلان رطب و تبییس و صلابت و امساک یابس و نیز هریک از ادویه را صفات محصوصه است که مشابه افعال کلیۀ آنست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثـال اینهـا و اغذیـۀ مفرده را صـفات منحصـر است در هژده قسم بـدین نحـو که غـذا یـا صالـح الکیمـوس است و یـا فاسـد الکیموس و اول آنست که متولد شود از ان خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیکر مکر اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آنست و هر واحـد از ان هر دو منقسم می شود بسه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما و باز بسه قسم دیکر کثیر الغـذاء و قلیل الغـذاء و متوسط بینهما کثیر الغـذاء آنست که از ان خون بسـیاری تولـد بایـد و قلیل الغذاء بعکس آن و متوسـط بینهما متوسط میان آن هر دو پس اقسام اغـذیه مژده می شود بضـرب سه در شـش و ببیان دیکر آنکه غذا یا رقیق لطیف اسـت ماننـد اسـفاناخ و یا غلیظ غیر لطیف است ماننـد پنیر و با متوسط است ماننـد آب گوشت بزغاله و هر واحـد از ان هر دو یا جید است ماننـد آب کوشت چو زۀ مرغ و بیضـۀ مرغ و مـاهی ریزه و یـا متوسط است ماننـد آب کوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یاردی است ماننـد خردل و سـیر و پیاز و هریک ازینها یا کثیر الغـذا است ماننـد زردۀ بیضۀ نیمبرشت یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود با عسل و یا قلیل الغذا است مانند سائر بقول چنانچه درین جدول نموده می آید

۵- ذوا خاصیه

آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهرهٔ حسیه و وهمیه باشد بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف دقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را و تاثیر فادزهر و سم در بدن که تعبیر

۷از ان بصورت نوعیه نیز نموده اند و لیکن جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را الطف و ادق و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض دیگر از فرط محبت که عشق نامند و فرط عداوت بسبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان باهم و یا کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی دارد و محل کنجایش آن ندارد *و بدانکه* ذو الخاصیه اکر تاثیر آن بموافقت است آن را فادزهر و تریاق نامند و الاسم و فادزهر و تریاق آن است که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بحدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و ادیت سم موذی یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون را تریاق می نامند بمجاز است بجهت آنکه حافظ قوت است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد

۶- و سم مطلق

آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد تاثیر فادزهر باشد و بزودی بلا مهلت حرارت غریزی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد مانند بیش و زهرهٔ افعی و مارهای قوی و کزیدن آنها که فی الفور مهلك اند

ص: ۳۶

۷- و غذای ذو الخاصیه

آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر مانند روغن کوسفند و کاو و شیر با مغز کردکان و امثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نمایند

۸- و دوای ذو الخاصیه

آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی وجدوار و حب الغار که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید

۹- و غذا و دوای ذو الخاصیه

آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن و تفریح و سرور می آورد

۱۰- و دوای سمی

آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بز سیاه

۱۱- غذای سمی

آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید و مثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمی باشند و بلادر را بعضی غذای سمی کفته اذن

۱۲- غذای دوای سمی

آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم سمیه و کیاهای سمی

۱۳- دوای مسهل ذو الخاصیه

آنست که تـاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشـد و بـان نیز قوت مسـهله بود در کمال قوت و شـدت تاثیر و برای کسـر قوت محتاج باصـلاح و تدبیر و تشویه و غیرها باشد و بعد اصـلاح و ورود در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سـرایت در انضیه و سطوح و عروق و اعماق بدن نماید و مختلط و متشبث باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه کردد و اکثر آنها را بتسخیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعضـی را بتحلیل بردماننـد سـقمونیا که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صـفرا و بلغم می نماید و همچنین سائر ادویهٔ مسهلهٔ قویه مانند ماذریون و دند و خربق و غیرها

۱۴- و دوای مسهل

آنست که تاثیر آن بآن مشابه نباشد بلکه در هر فعل از ان اندک ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سناء مکی و تربـد و هلیلجـات و امثـال اینها که باسـتعمال باورد احمر یعنی سـنا با کل سـرخ و چرب نمودن تربـد و هلیلجات بروغن بادام کافی است

۱۵- و دوای ملین

آنست که تاثیر آن از ان هم ضـعیف تر باشـد و همچنان متشـبث باخلاط و رطوبات موجودهٔ حاضـره در معـده و امعا و حوالی آنها کشته دفع کرداند و با آن قوت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت

۸و شـکر سـرخ و تمر هنـدی و اجـاص و امثـال اینهـا و لیکن خـالی از قوت جـالیه نباشـد و از اینهـا نیز بعضـی محتـاج بانـدک اصـلاحی انـد مانند فلوس خیارشـنبر که باید بروغن بادام یا روغن کل سـرخ چرب نموده شود برای رفع تشـبث و چسبیدن آن بسطح امعا و احداث قرحه و سحج و زحیر و یا نیستند در تاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت و سائر ملینات مذکوره

ص: ۳۸

فصل دوم : در بیان مرکب القوی و ذو الخاصیه و تاثیر هریک ازینها

اشاره

بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبدأ و سبب موجب افعال و ظهور آنها است در مواضع لائقه

۱– مرتبه اول

افعال محسوسهٔ ادویه است بسبب کیفیت متشابههٔ حاصله از مبدأ فیاض جل اسمه بر ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیکر و این را مزاج اولی نامند

۲– مرتبهٔ دوم

افعال محسوسهٔ حاصله از امزجهٔ ثانویهٔ اشیاء صاحب امزجهٔ ثانویه است در ملاتی خود ها و آن از لوازم مرتبهٔ اول است چه اشیای صاحب مزاج ثانوی مرکب اند از اجزای که هریک را کیفیتی و مزاجی اولی مختلفه الاثر است باشد مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل می شود و اثر این غیر آثار آن اجزا است مانند ردع و قبض و تسخین و تبرید و غیرها و هرچه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اکر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای مفردهٔ او است آن مرکب را متوافقهٔ القوه گویند و اگر مخالف آنها است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند آن را متضاده القوه نامند و طبیعت باذن خالقها هریک را در مکان لائق استعمال می نماید اگر او را عانقی و مانعی نباشد

۳– مرتبهٔ سوم

از لوازم مرتبهٔ اول و ثانی است بواسطهٔ افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از آن است مانند حجر الیهود در تفتیت حصاه که از لوازم کیفیت مزاجی اوست و تقطیع اخلاط را لازم دارد مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست و تلطیف اخلاط دماغیه می کند بصورت نوعیهٔ خود مانند تریاق که دفع هم می نماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطهٔ صورت نوعیهٔ خود *و بدانکه* بنا بر مذهب شیخ الرئیس و محققین حکما که قائل اند به بقای صور عنصریه بمرکبات باید که مراتب قوتها چهار باشند چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعلهٔ متماسه می باشد و تاثیر آن بمرتبهٔ است از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثریست غیر آن مانند لبن که مرکب است از مائیت و دهنیت و جبنیت و تاثیر آن بمرتبهٔ ثانوی مرتبهٔ دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات را مرتبهٔ از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ اجزای غیر متفاعلهٔ غیر متماسه در تحت مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ ترکیبی ظاهر نیست *و بدانکه* بعضی از مرکبات ناقصه بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط به آب و کفی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مولف است از آب و آتش *و بدانکه*

هرچه بـا صورت نوعیه است یـا محکم الترکیب است یـا غیر محکم الترکیب و تفصـیل این بعـد ازین خواهـد آمـد ان شـاء اللّه تعالی و تفاصیل باقیه بالاجمال این است

۴- اما مرکب القوی

پس آن دوائی را نامنـد که مرکب باشـد جوهر آن از چنـد چیز که هریک را بر سـر خود مزاجی خاص باشـد متباین دیگری و بعد ترکیب در شـئ واحد و پوشـیدن لباس و صورت وحدانی امتزاج نامی نیافته باشند که بعد ورود در بدن و تاثیر و تاثر از ان از هم متمـایز نتواننـد کشت و تـاثیر واحـد نتواننـد نمود بلکه بعـد ورود در بـدن اجزای آن از هم جـدا گشـته هریک تاثیری و احـداث کیفیتی خـاص می نماینـد و منشاء آثار متخالفـهٔ متضاده می کردنـد بعضـی بزودی و بعضـی بـدیری بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه بتفصیل ان شاء اللّه تعالی

۹بعـد ازین خواهـد آمـد مانند حجر التیس و جدوار و چوب چینی و ورد احمر و ماء وره و اکثر ادویهٔ فادزهریه و تریاقیه و گل ادویـهٔ باهیه نیز مثل شـقاقل و بهسـنین و بوزیـدان و جوزبوا و زراونـد مـدحرج و طویل و زنجبیل و زرلباد وماننـد اینها و درین چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیهٔ آن می باشد لهذا بزودی آن را کرم می خورد و تباه می کرداند و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی بعضی از ان بتحلیـل رود و جرم آن را منشق سـازد و بعضـی بتعفین صورت کرمی یافته جرم آن را بخورد و رفته رفته تمام آن را فانی گرداند

۵– و اما ذو الخاصیه

پس بدانکه خاصیت باصطلاح افعال و آثار ثانوی را نامند و رای کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شی ظاهر کردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار ثوالت را نیز نامند مانند تفتیت حصاه و تفریح و تقویت ارواح دو قوی و دفع سمیت و این اکری موافقت و مناسبت مزاج و ارواح و حیوه باشد آن را فادزهر و تریاق نامند و اگر بمضادت و عدم مناسبت باشد آن را سم گویند که ضد افعال و آثار تریاق از ان ظاهر گردد *و ببیان دیگر* آنکه ذو الخاصیه چیزی را نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن چیز بآن صورت امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و ازین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند و هریک تاثیری ورای تاثیر دیگری می نمایند و اما اشخاص هر نوع نوع در ان تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را و کهربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حجر التیس و حجر الحیه و جدوار و حب الغار و تریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویۀ فادزهریۀ تریاقیۀ مفرده و مرکبه که در سموم حاره و بارده و امراض متضاده موثراند خواه بموافقت و مناسبت مانند فادزهر و خواه بمنافرت و ضدیت مانند سم زیرا که ذو الخاصیه دو نوع است چنانچه ذکر یافت و فی الحقیقه مرجع ما بالکیفیه و مرکب القوی و ذو الخاصیه و ما بالطبع عند التحقیق و التدقیق قریب بهم بلکه یک امر است و آن نیست مکر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است در اجسام بمراتب الا ـ آنکه تاثیر ما بالکیفیه ضعیف و جزئیست و تاثیر مرکب القوی از ان زیاده و متکثر و تاثیر ذو الخاصیه از ان بیشتر و بالاجمال و تاثیر ما بالطبع از ان زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و ارفع و املی است *و بدانکه* تاثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق و اخذ ان بنوعی خاص و شرطی مقرر و همچنین از برای محبت و یا عداوت مثلا در زیر سر و یا در خانۀ یکی از انها انداختن و یا دفن کردن و فرش کردن و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر اینها هرچند قواعد طبیه و تاثیرات طبیعت را چندان در انها دخلی نیست و لیکن از تاثیرات نفس و توهمات ان بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول را و بحکم لکل اهل و آنکه کتاب نیز خالی از انها نباشد جابجا بعضی ازین قبیل خواص مذکور می کردد

۶- و اما تاثیر فادزهر و تریاق

پس بدانکه تاثیر فادزهر و تریاق از جهت مرکب القوی بودن آنست هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن هم را بسوی خود و میل سم بسوی ان و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسب و مصادق خود که حرارت غریزیه و قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب سم از انها بهمان جهت *بدانکه* چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه باهم متصل و متحداند اتصال و اتحاد وحدانی و طبیعت مدبرهٔ بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند قبض و حفظ و اجتماع وحدانی و لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن می رسد چنانچه مشاهده می کردد که در حین ضعف و کرسنکی بسیار بمجرد ورود

۱۰دوای مقوی و یا غذای صالح خصوصا لطیف دفعه تقویتی در بدن حاصل می کردد و اما تاثیر و احداث غذا تقویت بدن را دفعه واحده بمجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفهٔ آن بواسطهٔ رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان باهم دفعه بتمام بدن می رسد و باعث تقویت قوی و ارواح می کردد و دوم آنکه طبیعت مدبرهٔ حامیهٔ بدن آنچه از غذا آماده و ذخیره نکاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید در هنگام فقدان آن و چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن کردد آن را که ذخیره دارد زیاده بصرف آورد و موجب تقویت بدن شود و اللّه اعلم

۷– و اما در تریاق الافاهی

و آنچه در ان لحوم افاعی است شایـد با امور مذکوره امری دیکر نیز باشد و آن جذب لحم افعی است سـمیت را بسوی خود و ازین جهت است که تاکید و مبالغه بسیار نموده اند که در هنکام کرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب ان باید که اذیت باو نرسد و زخمی و لاـغر نکردد و در هنکام کمال قوت آن را بغضب درآورنـد تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آیـد و بسرعت تمام و بیک ضربت آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند که دفعه منفصل کردند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اکر سمیت در ان بمانـد هرچنـد اندک باشد بدان سـبب ضـرر می رساند و نیز جذب سـمیت را کما ینبغی نخواهد کرد و علت این جذب سـمیت نیز بمناسیت لحم آنست بسم مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف معصورات و ادهان را بزودی بسوی خود و این امری است بین و محسوس و لهـذا آزموده انـد که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن اجرام آنها بزودی باید که صافی نماینـد و لطـائف و جواهر را از کثـائف و اجرام آنهـا جـدا کننـد و الاـ بـاز آنهـا را بخود می کشـد و نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص تریاق الاقاعی را بخمر عنبی می نمایند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بـدن نموده سـمیت را جـذب و دفع نمایـد و لهذا بعد تناول آن اولا بدن کرم می کردد و بعد از ان عرق لزج بدبو دفع می شود و اکثر آنست که بول و براز تیز بدستور مذبور بدبو می باشد پس صحت می یابد

ص: ۴۳

۸- فائده

بدانکه بعضی کفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویهٔ مفردهٔ مطبوعهٔ حجریه که در جوف حیوانات مانند تیس و کاو کوهی و میمون و غیرها متکون می کردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویهٔ نباتیهٔ مفرده مانند جدوار و حب الغار و ادویهٔ مرکبهٔ مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی یافته اند اولی و انسب می نماید و بعضی بالاشتراک کفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیکری جائز و مستعمل است و اللّه اعلم

۹- و اما تأثیر سم

بامور مذکوره بمضادت و قهر و غلبه و افساد و ابطال و اقنای حرارت غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات است و کریزانها هربا عن الضد بسوی مبدأ و یتبوع خود که قلب باشد و اخماد و خاموش شدن آنها در ان بانقباض مجاری و اقضیه و لهذا در ان حین رنک بشره و سائر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت می کردد و صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع است حار و بارد اما سموم حاره پس افعال آنها در بدن بعنوان اذابهٔ رطوبات و فانی نمودن آنها است و دبیب آنها مانند دبیب زعفران است در آب که در یک لحظه تمام اب را رنکین می کرداند و متغیر می سازد و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات ارواح لطیفهٔ اعضا است که قوام حیوه و صحت مزاج بدان است و دبیب آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آن را منعقد و بمته می سازد در اندک زمانی و فعل و تاثیر فادزهرات و تریاقات برعکس آن است و دبیب آنها مانند رسیدن ترشیها اخت برنک زعفران و معصفر که بزودی آن را فاسد می سازد و باطل می کرداند فعل آن را

۱۰– و اما تاثیر سائر ادویه

۱۱از مسهله و غیرها با اکثر امور مذکوره تشبت اجرام آنها است باخلاط فاسدهٔ قریبه بمعده و امعا و نیز برسانیدن طبیعت مدبرهٔ بدن قوی و لطائف آنها را باعضای بعیده و ضیقه المجاری و نیز بجذب اعضا است آنها را بسوی خود و رسیدن اثر آنها برودی در تمام بـدن باعتبار اتصال اجزای بـدن و رطوبات آن باهم و جزء فجزء رسـیدن اجزای لطیفه و تاثیر هوا تا بعضو مخصوص و مرض خاص خاصه آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو و آن مرض باشـد تاثیر بهر نحوی که باشد از قبض و جمع و یا تفریق و ازخا و تفتیح و نضج و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و نشف و تعریق و امهال و ادرار و غیرها و اللّه اعلم*

فصل سوم : در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها

اشاره

بدانکه مزاج مصدر بمعنی مستزج باهم مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات بسیطهٔ متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه است هنکامی که بسیار ریزه ریزه شونـد اجزای آنهـا و بـاهم متصـل و مختلـط کردنـد و فعـل و انفعال نماینـد به حـدی که صورت هر واحد صورت وحدت کیفیت دیکری را بشکند و صورت وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نکردند و عناصر که ارکان و اسطقس و اصل نیز نامنـد چهاراند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهاراند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت ازینها که حرارت و برودت باشـد فاعله اند و دو دیکر که رطوبت و یبوست باشد منفعله و هریک از ارکان را دو کیفیت اسـت یکی فـاعله و دیکری منفعله مثلاـ آتش حـار و یـابس است و هوا حـار و رطب و آب بـارد و رطب و خـاک بارد و یابس و هر واحـد ازینهـا با دیکری هم نسـبت به ما فوق خود و هم نسـبت به ما تحت خود مناسـبت و مشابهت دارد و هم ضـدیت و عـدم مناسـبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسـبت و مشابهت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت دارد و باعتبـار حرارت ضـدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش آنها است با یکـدیکر و تـاثر و تـاثیر و ظهور آثـار مختلفه از ایشـان والاـ انقلاـب و آمیزش و تـاثیر و تاثر متصور نبودی و کرهٔ اثیر که کرهٔ آتش باشـد باعتبـار لطـافت بفلـک قمر قریب است و کرهٔ خاک باعتبار کمال کثافت و ثقل پائین همه و مرکز کل است و دو کرهٔ دیکر در بین و اما افعال هریک از کیفیات اربعه مثلا حرارت فعل آن تسخین و تفریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و افتا است و برودت تبرید و جمع و تجمید و اخماد حرارت و رطوبت ترطیب و تایین و تملیس و ترقیق و سـیلان و یبوست تکثیف و تخشـین و تصلیب و حفظ و امساک اجزا است و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا نه است یک معتدل و هشت دیکر غیر معتدل و ورای این صور صـورت دیکر متصور و متحقق نیست و مراد از معتـدل که میزان و مقیس علیه غیر معتـدل است یعنی بـآن می سـنجند انحراف امزجه را معتدل فرضـی طبی است که بمعنی تکافو و تساوی مقادیر اجزای عناصـر است در ممتزج بالفرض و بالنسبه نه تساوی حقیقی واقعی زیرا که تحقق معتـدل حقیقی در خـارج ممتنع است بجهت میـل و توجه هریـک بمرکز خود بسـبب عـدم مانع و قاسـر و غلبه و زیـادتی هریـک مـانع و قاسـر دیکری است و خـارج از اعتـدال یـا از جهت غلبه و زیـادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت غالب است و بس و آن احراز مما ینبغی باشـد و یـا برودت و آن ابرد از مما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از مما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از مما ینبغی و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهـار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس از مما ینبغی خواهـد بود و

یـا حرارت و رطـوبت و آن احر و ارطب و یـا برودت و رطـوبت و آن ابرد و ارطب و یـا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از مما ینبغی است و اینجا ایرادی و ارداست و آن

۱۲این است مثلا اکر کسی کوید نه اشیا مرکب اند از عناصر پس اکر غالب بر شیء مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بران شی حرارت و یبوست غالب باشد و اکر عنصر هوا است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چکونه است که می کویند فلان چیز احراز مما ینبغی است و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس و احداث کرمی یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می نماید جواب آن است که آنچه مرکب است یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس است در هریک از انها یک عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیکری منفعله باشد از ان بروز و ظهور می نماید مثلا۔ اکر در ان ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس از مما ینبغی است و اکر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از ان خواهد بود و همچنین آنچه در ان یک کیفیت غالب است که مفرد باشد دو عنصر غالب است مثلا در احر مما ینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا باشند دو کیفیت منفعله آن هر دو که رطوبت و یبوست باشند باهم فعل و انفعال نموده و بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل و اثر هر دو مرتفع می کردد پس باقی نمی ماند مکر دو جز و حار از ان هر دو پس آن شی ممتزج احر مما ینبغی خواهد بود و هرچند حرارت بسیار بالعرض احداث یبس می نماید بسبب شدت تحلیل و تفتیح خود و لیکن آن یبس در جنب حرارت کمتر است زیرا که بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایبس مما ینبغی را کما لا یخفی *و بدانکه* کیفیت عبارت از هیئت مستقرۀ مجتمعه الاجزاء در جسم است که تصور ادراک آن موجب تصور و ادراک امری خارج از ان نباشد و نیز اقتضای قسمت و یا نسبت در اجزاء حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد و اللّه اعلم

۱– و اما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها

پس بدانکه آنچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس با ادراک کرد دو حرارت غریزی او در ان تاثیر نماید و کیفیت کامنهٔ بالقوه آن را بروز و بفعل آورد و آن کیفیت حاصله اکر مماثل کیفیت بدن آنست و بتکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیت غالب و زائد بر مزاج اصلی آن نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل ننماید فعلی از افعال را آن را معتدل نامند و الا خارج از اعتدال و خروج آن اکر بمرتبه است که مقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب و زائد ننماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغییر کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آن را درجهٔ اولی کویند و اکر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب و زائد نماید اما زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن بسرحد ضرر و فساد نرسد آن را درجهٔ ثانیه نامند و اکر با آن بسرحد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد و لیکن مهلک نباشد آن را درجهٔ ثالثه کویند و اکر ضرر بسیار و عظیم در ارواح و قوی نماید و بسرحد هلاکت رساند و مهلک باشد آن را درجهٔ رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبه آن را بدین نهی بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر افضیه مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و برطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات سواتی و بر اعضا و ارواح که در جمیع اعضای مذکوره ساری اند پس هرچه بمقداری خالی از افراط و تفریط وارد بدن کردد بیرون از ان نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل افضیه کرده مفقود الاثر می کردد و یا اثری از ان باقی می ماند اول معتدل است و ثانی اکر تاثیر آن منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز از ان نمی تواند نمود درجهٔ اولی است و اکر تاثیر در روح و اخلاط نیز می نماید درجهٔ دوم و اکر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر می نماید درجهٔ سوم و اکر تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل کردد در بجهٔ چهارم نامند که نهایت تاثیر است بدانکه* هریک از درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هریک در اول آن درجه

۱۳بالنسبه بوسط آن کمتر محسوس می کردد و در وسط از ان زیاده و در آخر از همه زیاده و درجهٔ رابعه در هر مرتبه از کیفیات را در طول سم کفته اند و آن شئ را سمی مکر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه اذیت و سمیت آن در اول اثنای آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن اصلاح پذیر نیست و این تقسیم و مراتب و درجات کیفیات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری و استقرائی است نه تحقیقی

۲– فائده

بدانکه مقرر است نزد حکما که شئ حار رطب تجاوز نمی کند حرارت آن از درجه اولی جهت آنکه اکر حرارت آن زائد شود بر ان مقدار فانی می سازد رطوبت آن را پس برای این است که نمی باشد دوای کرم در درجهٔ دوم و سوم در اکثر مکر یابس و هر چیز که حار در درجهٔ سوم و چهارم باشد البته یابس است در ان درجه و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیهٔ خود است که خاصیت می نامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویهٔ فادزهریهٔ قویه کرم و خشك است و یا سرد و خشك می باشند همچنین سموم حیوانات سمی زیرا که تاثیر هریك از فاعلتین که حرارت و برودت باشند با یبوست بسیار و قوی می باشد و با رطوبت اندك و ضعیف *و نیز* مزاج را بقسمت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه و غلبهٔ بعضی بر بعضی و مغلوبیت دیکری و دوم ثانوی صناعی حادث از تراکیب ادویهٔ مفرده یا مرکبه در مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی همچنانکه کیفیت اولی اصلی می باشد ثانوی صناعی نیز می باشد چنانچه ذکر یافت همچنین بحسب صورت نیز بود و نوع است یکی اولی اصلی و دوم فرعی صناعی و نیز هریك بر دو نوع اند تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم اما تام الترکیب آن است که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند و باهم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند به حدی که حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفهٔ آن را از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هریك اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر کردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدله باشد و یا غیر معتدله از ان صادر و ظاهر کردد مانند ذهب و یا بدشواری توانند تفریق نمود مانند سائر فلزات متطرقات اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز بمراتب می باشد بعضی از ان را تفریق اجزاء از هم بسیار سهل می باشد مانند کوکرد و نمك و بعضی را بدشواری و ببیان دیکر آنکه ناقص الترکیب یا بسیار ضعیف است که ناب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند افتیمون و عدس و امثال اینها که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حارهٔ قلیلهٔ خفیفهٔ لطیفهٔ نافذهٔ مفتحهٔ آنها مفارقت نموده و تحلیل یافته اجرام باردهٔ غلیظهٔ کثیرهٔ مسددهٔ ثقیلهٔ کثیفهٔ آنها باقی می ماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی اللّٰه علیه و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن افعال مختصه بانها مانند کوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل آنها از مادهٔ ارضی کثیف قابض از طبیخ در آب جدا می کردد و در آب می آید و باقی می ماند مادهٔ ارضیه قابضهٔ آنها و لهذا آشامیدن مرقهٔ آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و از آنها اقوی پیاز و سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و متقرح است خصوصا پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقرح و انضاج و غیرهما بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بیك جا ساکن و مستقر می مانند و رطوبت بورقیهٔ جارهٔ جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی می نمایند و لهذا باعث انضاج و تقرح می کردند و در داخل

بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبرۀ ۱۴بدن آن را دائم در حرکت و تقلب فعل و انفعال و کسر و انکسار می دارد و صورت اصلیه و صورت آن را برقرار نمی دارد لهذا نمی توانند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشند در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیۀ جالیه و حرارت آنها چیزی بتحلیل رفته باشد و دیکر آنکه چون اکثر آنست که سطح معده مملو و آغشته ببلاغم و رطوبات می باشد و آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط بان بلاغم و رطوبات کشته و حرارت بدنیه در آنها تاثیر نموده کسر حدت آنها می شود و لهذا تاثیر نمی توانند نمود و اکر محرور المزاج یابس که در معدۀ او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا خام آنها را البته باعث سحج و تقرح می کردد و همچنین هر دوا و غذای حار حاد که در بلدان باردۀ رطبه صاحبان امزحۀ باردۀ رطبۀ بلغمیه تناول می نمایند بدان جهت موافق است بامزجۀ ایشان و ادویه و اغذیۀ باردۀ رطبۀ که در بلدان حارۀ حاده صاحبان امزجۀ حارۀ حادۀ دمویه و صفراویه تناول می نمایند و از ان منتفع می کردند البته مخالف و مضر است مقابل ایشان را و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تبرید بسیار می نماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد جو خصوصا مخلوط باهم جهت آنکه جرم آن هر دو مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در ان آن جزو لطیف محال بتحلیل می رود و باقی می ماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا بتحلیل می برند اورام عطبۀ بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف و رخاوت آن ادویه باین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آنکه از غسل و طبع اجزای لطیفۀ آنها از کثیفه جدا نمی کردند و تحلیل نمی یابند و بعضی از ادویه می باشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضاده الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از انها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن کرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن کرم است و لبّ آن سرد پس اکر درست بیاشامند بسبب لب لعابی بارد خود تبرید می کند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابند که اثری از ان ظاهر کردد چون بکوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطنی کشته متقرح می کردانند و لهذا در خارج چون کوبیدۀ آن را بطریق ضماد بر اورام و دمامیل بکذارند باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها می کردد و ناکوبیدۀ درست آن باعث انفجاج و خامی و اللّه اعلم

۳- و اما مرکبات صناعی

مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویهٔ فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر التیس و جدوار و جنطیانا و زراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در انها اجزای آنها از هم جدا کشته از هریک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علی حده ظاهر می کردد چنانچه در مرکب القوی و ذو الخاصیه ایمائی بدان کرده شد و بیان هریک بالاجمال در اماکن خود و در فادزهر و جدوار و چوب چینی و مومیائی و غیرها ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد و بتفصیل در کتب قوم مسطور است و اللّه اعلم

فصل چهارم : در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس

اشاره

بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است و یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بران تواند نمود

[أما طریق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه بتجربه]

۱- اول

آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبهٔ خارجیه مثلا آب ما دام که کرم باشد احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است برمی کردد و احداث برودت می کند و همچنین هوا و سائر اشیای بسیطهٔ مفرده و مرکبه

۲- دوم

آنکه باید که تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با حس و ادراک صحیح و با تمامی شتی ار قلت مقدار و کثرت آن و در

۱۵امراض مختلفهٔ متضاده و اوقات و ازمان و فصول و اسنان متباینه نمایند تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بران کنند که ان دوا و یا ان غذا متکیف است بان کیفیت که از ان ظاهر کشته

۳- سوم

آنکه بایـد که قوت آن مقاومت با قوت علت توانـد نمود یعنی مقـدار آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضـعف مساوی مرض باشـد نه کمتر و نه زیـاده از ان زیرا که بعضـی از ادویه کاه است که عاجز می آینـد از مقاومت باضـداد خود و در ان تاثیر تام نمی توانند نمود پس اولی آن است که مجرب اکر خواهد که کار بر او مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج بر علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آن را معلوم نماید هم به تنهائی و هم با معین و مبدرق

۴- چهارم

آنکه مراعـات زمانی نمایـد که فعل و اثر دوا و با غـذا در ان ظاهر می کردد مثلا اکر در اول اسـتعمال از ان فعلی و اثری ظاهر نکردد و در آخر اثر قوی ظاهر می شود آن دوا را قوی دانـد و مرکب القوی چنین استماننـد چوب چینی و اکثر ادویهٔ قویه و اکر در اول اسـتعمال از ان فعلی و اثری خـاص ظاهر کردد و در آخر فعلی و اثری دیکر ماننـد افیون و ادویـهٔ مخـدرهٔ دیکر که اولا بسبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت می نمایند و در آخر احداث برودت و اماتت قوی و ارواح با خماد حار غریزی و تجمیـد و تجفیف رطوبات اصـلی پس بایـد که فعل اول را بالعرض داند و ثانی را با لذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است که آنچه اولا از ان ظاهر شود بالـذات باشـد و آنچه در آخر بالعرض ماننـد اکثر ادویهٔ کثیره الحراره حادهٔ محترقه که اولا اخلاط را کرم می سازنـد و احـداث کرمی می نماینـد و ثانیا بسـبب سوختن و بسـرحد رمادیت رسانیـدن آنها احـداث برودت بالعرض می نمایند

۵- پنجم

آنکه بایـد که اسـتمرار فعل و عـدم آن را مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آن را اکر دائمی و یا اکثری است آن را ذاتی و بالذات داند و الا عارضی و بالعرض

۶- ششم

آنکه بایـد که حکم کنـد بر دوا بقیـاس بابـدان نوعی که آن دوا را در ان تجربه نموده نه بابـدان انواع دیکر مثلاـ اکر در بـدن انسان تسـخین نمایـد حکم کند که آن دوا کرم است در بدن انسان و بس و در سائر حیوانات حکم بکرمی آن ننماید زیرا که بمیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیکر مانند آنکه اکر بفرس یکدانهٔ بادام و یا خرما بخورانند احداث کرمی بسیار نماید و عرق بسیار می کند و همچنین اکثر حشایش و ادویهٔ سمیهٔ حارهٔ شدیده الحراره و البروده کـه غـذای اکـثر حیوانـات اسـت چـون شـوکران کـه غـذای جـانوریست کـه آن را زرزور کوینـد و خربـق که غـذای جـانوریست که آن را سـمانی خواننـد و بیش که غـذای جانوریست که آن را موش بیش نامنـد و مار که غـذای اکثر حیوانات است مانند بز کوهی که در جوف آن فادزهر تکون می یابد و طاوس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضـر و سـم قاتل و مهلک انـد *و بـدانکه* چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم اسـتاد ابقراط اشاره بـدان نموده زیرا که بسـا است که بدون مراعات شـرائط و یا غفلت موجب هلاکت می کردد بجهت آنکه می تواند بود که آن دوا از سموم قتالهٔ مطلقه باشد که بمجرد اسـتعمال اندک آن هلاک کرداند و لهذا اطبای ما تقدم وصـیت نموده اند که دوای که ارادهٔ تجربهٔ آن داشته باشـند باید که پیش از تناول اولا ملاحظه رائحه و طعم آن نمایند اکر بوی بسـیار ناخوشـی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضـرتی نخواهـد بود و باحتیاط تمام آن را اسـتعمال نماینـد و نیز اگر نفرت بسـیاری از ان در طبیعت یابند البته آن را اسـتعمال ننماینـد بـدون تجربه و بایـد که عنـد التجربه اولا به حیواناتی که امزجهٔ آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آنکه خوراک آنها ادویهٔ سمیه از کیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند و تا سه روز نزد خود نکاهدارند و طعام و شراب لائق باو بدهند

۱۶و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس بانسان بتدریج از مقدار کم بزیاده رود و یا آنکه اولا باشخاص قوی البنیه غلیظ الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون و افیونیات و امثال آن و یا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیکران و درجهٔ کیفیت و خاصیت و قدر شربت آن را معلوم نمایند و نیز بباید دانست که طریق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه و خواص و منافع آنها بعنوان تجربه منحصر بدانچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیکر نیز یافته اند اولا بالاجمال و ثانیا بالتفصیل *و از آن جمله*

۷- بالتفصیل

اول

یکی اتفاق است مثلا- شخصی صاحب مرض و عارضه بجای وارد شود و یا آنکه از برای او دوای و غذای آورند و او و آورندهٔ آن ندانند کیفیت آن را و بخورد و باعث شفا و صحت او کردد پس آن شخص خود و یا آورنده و یا حکما و اطبا متفطن کشته در تجسس و تفحص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم نمایند

دوم

میل و خواهش طبیعت است بر تناول دوای و یا غذای که کیفیت آن را ندانند بتقریب و یا بدون تقریب و آن را بیاشامد و بخورد باعث شفا و صحت او کردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیده مملح و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا یافتن از ان که در ماذریون در قرابادین کبیر مذکور شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیرقی کردهٔ افعی بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از ان پی بردن اطبا بآن و حکایت آن مشهور است و در بیان بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی مؤید این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت

سوم

آنکه باکراه و یا باجبار شخصی از راه عداوت بدیکری چیزی بخوراند که مضر و مهلك باشد بقصد هلاکت آن و آن شخص خورنده اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد و بآن چیز دفع علت او کردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض باردهٔ رطبه و سوداویهٔ محترقه از ضیق انفس و سرفهٔ کهنه و حذام و غیرها

چهارم

آنکه بسبب قحطسالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاقا دوای یا غذای بخورد که کاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق کیاهها و کلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت و فربهی او کردد چنانچه در کیفیت بد و اطلاع بر بیخ چینی و چای خطائی کفته اند و ازین قبیل است اطلاع بر مومیائی و فادزهر و هریك بجای خود در قرابادین کبیر مذکور شد و بعد از ان پی بحقیقت و کیفیت و کمیت آن برند و واقف بدان کردند

هفتم

از وجوه تجربه آنست که باشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوه و السلام باشد که اوشان بالهام و اطلاع و امر حق عز شانه فرموده باشند

هشتم

آنکه بالهام و القادر قلب باشد نزد احتیاج و ابتلا و تحیر و درماندکی باشد مثلا شخصی در امری و مرضی نرود رماند و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد از دوا و یا از غذا و یا خورانیدن بدیکری ناکاه در ان حال در دل او درد هند که فلان تدبیر باید نمود و با فلان دوا و یا فلان غذا را مفردا و یا مرکبا بابن نحو باید استعمال نمود و چون بعمل آورد اثر آن چنانچه القا شده است ظاهر کردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب بیند تدبیر آن را و چون بیدار شود و بعمل آورد همچنان بود که دیده پس در تفحص و دریافت آن افتد چنانچه این دو سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تهتهی در ذکر بد و ظهور اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش فادزهر و ماذریون و مومیائی در قرابادین مذکور شد

ص: ۵۳

آنکه از مشاهده و عمل بعضی حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طائر آموخت چنانچه در حرف الحا در حقنه ایضا در قرابادین ذکر یافت و مشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان می باشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور می شود و بعد انقضای ایام زمستان و کسر سورت سردی هوا که

۱۷برمی آید رفته کیاه رازیانه را می خورد و بر چشم خود می مالد چشم او بدستور روشن و نورانی می کردد و کویند که باز چون در جوف خود دردی یابد طائری را که بیوتانی دیقوس می نامند صید کرده جگر آن را می خورد *حکایت* کویند که میمونی را مار کزید و او مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برک خروع را آورده خائیده در دهن آن می کردند و آن ثفل آن را می انداخت تا آنکه شفا یافت و ازین دریافتند که آب برک خروع تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند و از انها حکما و اطبا انتقال نموده بانسان و بتکرار استعمال کیفیات و خواص و منافعی چند دریافت نموده در کتب خودها ضبط کرده اند و اللّه اعلم*

و اما طریق معرفت امزجۂ ادویه و اغذیه بقیاس

پس بدانکه قیاس از امری بامری دیگر پی بردن و علت و سبب امری را حمل بر امر دیکر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن بچند وجه است از ان جمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود ربطوء آن و طعم و رائحه و لون است اما دریافت سرعت استحاله و بطوء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش کردد مثلا یعنی چون در آتش اندازند اکر زرد کرم یا مستحیل بدان کردد کرم خواهد بود نسبت بآنچه دیرتر کرم و مستحیل بدان کردد بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند دو تخلخل و تکاثف رزخاوت و صلابت و رقت و غلظت و غیرها که اکر مختلف باشند حکم نتوان کرد بران زیرا که آنچه متخلخل و یار خو و یا رقیق است زود مستحیل می کردد بخلاف اضداد اینها و همرین قیاس سرعت جمود و بطوء آن است یعنی باید که در امور مذکوره باهم متساوی باشند و در صورت تساوی آنچه زود از برودت متاثر کردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر بمراتب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در ان تاثیر هریک که قویتر و باعث شدت ظهور بقا و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه احدی الفاعلتین را با یبوست عمل قویتر است و با رطوبت ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحراره و یا قوی البروده است و یا شدید الصلابه و التکاثف یابس است مانند احجار و آنچه برخلاف اینها است رطب و اللّه اعلم بحقائق الامور

۸- اما طعم

که اقوی کـل ادله و جمـع آن طعـوم است پس کلیـات آن بحسب اسـتقراء نه است حرافت و مرارت و ملـوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسـیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و خـای معجمه و بعضـی تفـاهت را شامـل طعوم نکردانیـده و اصول طعوم را هشت کفته و ما سوای اینها مرکب از اینهاانـد خواه ظاهربین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات را حد و حصر نبست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل انها است زیرا که گفته اند خالی از ان نیست که جوهر حامل شـئ ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضـی و یـا متوسـط میـان آن هر دو و قوت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتـدل در میان آن هر دو و جرهو لطیف اکر حار اسـت حریف می کردد و اکر بـارد است حامض و اکر متوسط در حرارت و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضـی اکر حار اسـت مرو اکر بارد است عفص را کر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اکر حار است مالح و اکر بـارد است قابض و اکر معتـدل است تفه و مسـیخ *و ببیان* دیکر آنکه خالی از ان نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال انـد یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کثیف معتدل بینهما و حاصل الضـرب سـه در سه نه است مثلا حرارت قویه هرکاه تاثیر در مادهٔ لطیف نمایـد احـداث حرافت می نمایـد و آن را حریف می کردانـد و در ماده کثیف احـداث مرارت و آن را مر می سازد و در مادهٔ معتـدله احـداث ملوحت می نماید و آن را مالح می سازد و برودت قویه هرکاه تاثیر نماید در مادهٔ لطیف احداث حموضت می نماید و آن را حامض می کرداند و در مادهٔ کثیف

ص: ۵۵

۱۸عفونت و آن را عفص می سازد و در مادۀ متوسط قبوضت و آن را قابض می کرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در مادۀ لطیف نماید احداث دسومت می نماید و شئ را دسم می کرداند و در مادۀ کثیف احداث حلاوت و آن را حلو می نماید و در مادۀ معتدله احداث تفاهت و آن را تفه می سازد پس حرافت آخر طعوم مفردۀ اشیای حاره است و بعد از ان مرارت و بعد از ان ملوحت و حموضت ابرد طعوم مفردۀ اشیای بارده است و بعد از ان عفوصت و بعد از آن فیوضت و دسومت معتدل ترین انواع اشیای معتدله است و بعد از ان حلاوت و بعد از ان تفاهت و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب نواعل و مواد است و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلوه آنها بین و ظاهر می کردد مثلا اکر بر ماده انها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انکور و انبه و امثال این هر دو که در ابتدا تفه پس قابض می باشند باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در انها کما ینبغی و بعد از ان که اندک لطافتی یافتند و حرارت در انها اندک زیاده تاثیر نموده عفص مائل بحموضت می کردند و رفته رفته حموضت می افزاید و عفونت می کاهد و چون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت می نمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت می کاهد تا آنکه شیرین می کردند و اکر رطوبت در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجۀ اصلیه ناقص کردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید باز حامض می کردند و اکر مادۀ آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد می کرداند آنها را حریف و یا مرود را نبه این مراتب و اکثر طعوم مشاهده شده در بعض آن طعم شبت و نانخواه و رازیانه و کافور و غیرها نیز دریافت شده و هم برین قیاس اثمار دیکر باختلاف مواد و فواعل و با اندک تفاوت تاثیر و تاثر آنها متفاوت و مختلف می کردند چنانچه ذکر یافت *بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند و لیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مرامت الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده ظهور و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در هر کمتر و نیز مرو مالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است ار ملح و لهذا چون در ملح حرارت زیاده از حد لائق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آن را فانی سازد و ماده آن را کثیف کرداند آن را مر نیز می کرداند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هریک نیز بهمان نسبت بمراتب می باشد و اللّٰه اعلم

۹- و اما حریف

بکسر حاء و رای مهملتین و دوم از ان هر دو مشدد و سکون یای مثناه تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند آن است که در حین چشیدن زبان را بکزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند*و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص در ان و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت کرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هرچه تیزود رای تیزی باشد بمراتب خود

۱۰- و اما مر

بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است ان است که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در ان نماید و سطح آن را خشن سازد و طبیعت را از ان کراهت و نفرت بود و طبیعت را برهمزند*و از افعال ان جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و تجفیف و تسخین و منع

۱۹تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آن است و در سائر افعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفین که زیاده از ان است بسبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند مرمکی و صبر و هرچه تلخ و در ان تلخی است نیز بمراتب خود

۱۱- و اما صالح

که بمعنی شور است ان است که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح ان را*و از افعال ان تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تفصیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سائر افعال تربب بمرامت و از ان ضعیف تر مانند املاح و آنچه در ان ملوحت باشد نیز بمراتب خود

ص: ۵۷

۱۲- و اما حامض

و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است ان است که سطح زبان را اندك بکزد و نفوذ در ان نماید و آب در دهان اید حتی از تصور آن *و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تنفیذ و ارخاء و تفتیح مجاری و سدد و جلا و احداث برودت و رطوبت است بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه های ترش و آب ماست و آنچه در ان ترشی است نیز بمراتب خود

۱۳- و اما عفص

بفتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که بمعنی زمخت است آن است که اجزای زبان را برهم کشد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عصر و ردع و تخشین و تبرید است بسبب برودت ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه در ان عفوصت و زمختی باشد نیز بمراتب خود

۱۴- و اما قابض

که بمعنی کیرنده است آنست که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص می ساخت*و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید است بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سائر افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت بآن مانند فوفل و آنچه در ان قبوضت باشد نیز بمراتب خود

۱۵- و اما دسم

بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی چرب و چربی است آن است که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد*و از افعال آن ترتیب و تلیین و ارخاء و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود مانند ادهان و اسمان و اشیای دهنی چرب

۱۶- و اما حلو

بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آن است که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مدبرهٔ بدن آن را دوست دارد و قوت جاذبه کبدیهٔ آن را بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد *و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج و تلیین و ترقیق و اذابه و استحاله بخلط غالب و خون و تسخین قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انکور و توت و خرما و انجیر و انبه و بالجمله آنچه در ان شیرینی و شیرین باشد و اما حلو قوی الحلاوه شدید الاسخان پس آن درشت کنندهٔ سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل حاد و کهنه بجوش آمده

۱۷- و اما تفه

بفتح تای مثناه فوقانیه و کسر فا و ها که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و یای مشاه تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بیمزه و بیمزکی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اکر با رطوبت باشد *و بدانکه شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت می کند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملایمت و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت و از ترکیب آنها می توان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه راز کاه است که شیٔ مرکب از دو چیز که یکی بارد و بی طعم و دیکری حار و با طعم باشد بارد بود بواسطهٔ غلبهٔ جوهر بارد بر جوهر حار پس درین نوع مرکب طعم آن غالب می باشد بسبب جوهر حار و فعل آن

ص: ۵۹

۲۰برودت بسبب غلبهٔ جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از جوهر بارد آن است و این چنین شئ را مرکب القوی می نامند و امثال آن بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند البته طعم آن را تلخ می سازد و اما مزاج آن را کرم نمی نماید پس هر کاه طریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف کرداند و مزاج آن را متغیر نسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جائز است هرچند در مثال مذکور سخن است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مطلوب می نماید و کاه مجتمع می کردند دو طعم در جرم شئ واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حصص و این را بشع و بشاعت می نامند و مانند مرارت و ملوحت در اراضی سبخه و آب دریای شور و این را زعوقت و زعاق می کویند و مانند مرارت و حرافت در عسل مطبوخ از حد در کذشته و کهنه بجوش آمده و بعضی اثمار شیرین ارحد در کذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعض میوه ها و مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از تراکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها و اللّه اعلم بالحقائق کلها

۱۸- و اما رایحه

که جمع آن روایح است که استدلال کرده می شود بدین نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شیء ذی الرائحه یعنی بمحض بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن درمی یابند مزاج آن را زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال و همچنین و لیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع می شود که رائحهٔ چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض کلهای خوش بو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد و کیفیت شان ورای آن باشد و بدانکه در کیفیت استشمام روایحه بعضی کفته اند که اجزای لطیفه آنها است که جدا شده و مختلط بهوا کشته بحس شامه می رسد و بعضی کفته اند ابخرهٔ لطیف آنها است که جدا کشته و مختلط بهوا شده بحس شامه می رسند و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرائحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها سخیف متخلخل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره و هم ابخرهٔ لطیفه از انها جدا کشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه رسند و مدرک کردند اما اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل آن نباشند که اجزای صغیره و یا ابخرهٔ لطیفه از انها جدا کشته بشامه رسد خالی از رائحه می باشند مانند احجاری که در عمارات و بیوت و غیرها بکار می برند و حجر یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال برائحه در آنها مسدود و مفقود است و بدانکه روایح منقسم می شوند بسه قسم اول باعتبار چیزی که مقارن آنها است از طعوم در اکثر امرو نام برده می شوند این روایحه بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیکر مانند آنکه می کویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه و ماست و فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سائر طعوم و استدلال باینها مانند استدلال بآنها است دوم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه کفته می شود که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است مانند رائحه عنبر و کلاب و کلهای خوش بو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال باینها کرده می شود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت مادهٔ آنها در اکثر و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند حلتیت منتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده می شود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت مادهٔ آنها در غالب احوال سوم باعتبار فعل و تاثیر آن است در حاسهٔ شامه چنانچه گفته می شود فلان رائحه مسکن حرارت

۲۱و طراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج حرارت و خشک کنندهٔ دماغ است مانند مشک و جند بید ستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده می شود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رائحهٔ حارهٔ حادهٔ موافقهٔ ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و هر رائحهٔ قویهٔ کریه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رائحهٔ ملایمه مسکنهٔ حرارت و نفس و مفرحهٔ قلب و روح و مرطبه دماغ و منومهٔ بعضی ازینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت و اللّه اعلم

۱۹– و اما لون

که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال باینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف می کردند و بالجمله وجه استدلال باینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت می کند جهت آنکه برودت سفید می کرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده می شود و لون سواد بمراتب خود دلالت بر برودت و یبوست می کند جهت آنکه برودت سیاه می کرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده می شود در اشجار یابسه و میوه های خام نارس یابس بی آب که چون سردی بسیار بآنها رسد جرم آنها متکائف و خشک و سیاه می کردد و فعل حرارت در ان هر دو بعکس این است یعنی می کرداند شئ رطب را سیاه چنانچه می کرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه می کرداند فحم را رماد و اطبا کفته اند هرکاه که اصناف نوع واحد از دوای خاص مثلا مختلف شوند دو رنک که بعضی مائل ببیاض و بعضی مائل بحموت و بعضی مائل بصفرت و بعضی مائل بسواد باشند پس مائل ببیاض اکر باشد طبیعت نوع آن باره مانند هندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است و مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی از ان کمتر و مائل بصفر نیز از ان کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مائل بسواد از همه زیاده و در یبوست مائل بیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از ان اصفر و بعد از ان احمر و بعد از ان از همه غالب تر و یابس تر اسود است و اکر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز می باشند بسیار کرم و مائل بسفیدی می باشد کرمیش از ان هر دو کمتر و در بطیخ و انبه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی هندوانه و انبه و خربزهٔ زرد و نباتی رنک شیرین تر و بهتر می باشد از سرخ و الوان دیکر چون مرکب اند دلالت آنها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان مرکب از ان هر دواند *و بدانکه* کفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس بدین دلیل مواد و حدت رائحه که افیون دارد می باید که کرم باشد نه سرد و لهذا کفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثریست نه کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع می شود مثلا چون خلط کرده شود در یکرطل شیر دو مثقال افربیون باین حیثیت که بکردند آن هر دو شئ واحد و محسوس نکردد اجزاء افربیون جدا از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود آنکه رنک آن متغیر نکشته باشد بسیار کرم و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز مانند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بار داند تلخ و تنداند به حدی که غالب می آیند بر اکثری از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جند بید ستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم و رائحهٔ هریک از ان هر دو بر کل اجزا و همچنین استدلال بسرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن نیز کلی نیستند پس استدلال

۲۲بامور خمسهٔ به تنهائی بدون تائید بتجربه و تکرار و تکثار استعمال ناقص و ناتمام است و حکم بالجزم نمی توان نمود بانها بغلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین بمعنی ظن غالب حاصل نمی کردد از انها زیرا که می تواند بود که شئ ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون آن هریک جداجدا دلالت برخلاف آن نمایند و از حیثیت اجتماعی برخلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزاء مختلفه باشد و جزو ذی طعم و یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیکر اجزا باشد و در ممتزج همان ظاهر کردد چنانچه در تراکیب افیونیه و یا قطرانیه و یا راوندیه و یا کافوریه رائحه افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد و لون راوند که زرد است مشاهده و ظاهر می کردد و همچنین و رایحه و الوان و طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن هر دو بقولی دلالت بر برودت دارند و حدت رایحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت و بقولی لون افیون نیز دلالت بر حرارت می کند چنانچه ذکر یافت و لهذا منشأ توهم بعضی کشته و آن هر دو را حار دانسته اند و می توان توفیق و جمع بین القولین بدین طریق نمود که آن هر دو از جملهٔ ادویهٔ مرکبه القوی اند که در انها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رائحه و باعث صدور افعال حرارت کشته و دیکری کثیف ارضی بارد که موجب لون و صدور افعال برودت شده و بعد ورود در بدن جزو لطیف حار آن بسبب فعل و انفعال با طبیعت اثر خود نموده بزودی بتحلیل می رود و زائل می کردد و باقی می ماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت مدید و افعال برودت از ان صادر می کردد *و بدانکه* الوان شش نوع می باشند ابیض و احمر و اصفر و اخضر و اسود و ازرق و هریک را صفتی خاص است مانند یقق و قانئ و فاتع و ناصع و غریب و هالک نیز و واضح که آن لون را بدان صفت در حالت کمال خود اتصاف نموده می کویند ابیض یقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین می کویند احمر قانئ و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غریب و یا اسود هالک و ازرق واضح و ادله هریک از امور مذکوره بتفصیل در شروح قانون و کتب مبسوطه و رسائل این فن مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود و اما استدلال ماخوذ از افعال دوا چنان است که آنچه در ان تفتیح و قبض باشد حار و یابس است یا برودت یعنی مرکب القوی است با غلبهٔ حرارت و آنچه در ان تحلیل و لزوجت بود در ان ناریت و رطوبت غالب است و آنچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و با قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن نباشد مانند کاسنی دلیل آن است که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد کثیف آن بسیار و بر همین قیاس استدلال بر احوال دیکر باید نمود و اللّه اعلم بحقائق الامور کاهی لانه فاعلها و خالقها جل شانه

فصل پنجم : در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص

۱– ادویه

مخفی نماند که چون اکثر ادویه بسبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تری و تازکی و کهنکی و خامی و کمال رسیدکی و امثال اینها مختلف الصور و الماهیت می باشند پس هرکاه شخصی مثلا در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی و یا در حین تازکی و یا در زمان خشکی و یا در وقت خامی و نارسی و یا در هنکام پختکی و رسیدکی و امثال اینها دوای را مثلا مشاهده نماید و بحسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل و رنک و طعم و رائحه و غیر اینها از ان نماید و دیکری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیکر ملاحظه نماید و ماهیت و طبیعت و منافع و مضار آن را موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هریک لامحاله مخالف یکدیکر خواهند بود و احاطه بر جمیع احوال مراتب هر چیز مقدور شخص واحد نیست و همچنین هریک یک خاصیت و نفع و ضرر آن را بحسب اطلاع خود ذکر خواهند نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصر در ان نیست و بحسب اوضاع فلکی و تغیرات انها اختلاف در امزجه و خواص ادویه واقع می شود و باعث اشتباه در

ماهیت و توت و خاصیت اکثر ادویهٔ این امور مذکوره است و اللّه اعلم *بدانکه* آنچه از کتب متقدمین ظاهر می کردد اول کسی که متوجه تحقیق و جمع و تالیف ادویه کردیده دیمقوریدوس یونانی بود که بعضی مردم او را لقمان حکیم می دانند و او کتابی مسمی بمقالات سته در بیان حشایش تالیف کرده پس فولس حکیم است و او ادویه را جمع نموده پس اندورماخس اصغر و او ترياق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویهٔ مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بدل و مصلح و سائر احوال آنها نکشته اول کسی که متوجه ترجمه و نقل از سریانی بیونانی شده دیدروس نصاری بابلی است و او زیاده از ترجمه دیکر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از سریانی بعربی نقل کرده با زیادتی افادات و ترجمهٔ او مسمی بمنقولات اسحق کشته و حنین والد او اغذیه را از ادویه جدا کرده پس نجاشعه در ان باب تالیفات بسیار کرده اند و اول کسی که از اهل اسلام متوجه تالیف آن شده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابو حنیفه دینوری پس شریف پس یحیی بن جزله صاحب منهاج پس جرجیس بن یوحنا پس صائغ پس امین الدوله پس ابن تلمیذ صاحب مغنی پس ابو ریحان بیرونی صاحب تذکرهٔ سویدی پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مؤلف ما لا یسع للطبیب جهله مشهور بجامع بغدادای پس شیخ داؤد انطاکی مصری مؤلف تذکرهٔ اولی الالباب پس حکیم طی کیلانی شارح قانون و او بسطی در ادویه داده پس حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی صاحب تحفه المؤمنین و او نیز بسطی داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره و لیکن از مولفات اوشان آنچه محرر دیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیکر کسی بطول و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را درهم ذکر نموده اند و در ادویهٔ هندیه بهتر از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل نیست و لیکن این هر دو و دیکران نیز از اطبای هند هیچ یک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت و افعال و خواص را هم خوب بیان نه نموده اند و بعضی ادویه هندیه را که حکیم میر عبد الحمید بر حاشیهٔ تحفه نوشته مبین تر و بهتر است و اللّه اعلم

فصل ششم : در بیان طریقهٔ اخذ ادویه و حفظ و حصانت انها

اشاره

اما بالاجمال پس بدانکه اولی و الیق آنست که ادویهٔ قویه و مشهوره هر بلد و مکان که در انجا قویتر و بهتر می شوند از بلدان و اماکن دیکر از همان جا در زمان و فصل لائق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدکی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه اطیان را در یازدهم تشرین اول از ماه رومی و سقمونیا را از جبل انطاکیه و بالجمله اکر بقول استاد ابقراط که عالجوا کل مرض بعقاقیر ارضه و بلده عمل نموده و معالجهٔ امراض هر بلد و مملکت را بادویه مختصه بهمان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بمناسبت انفع اند در جلب فائده و صحت از برای اهل آن بلده و مملکت از ادویه بلد و مملکت دیکر و بالتفصیل بدانکه آنچه معدنی و از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معدن معروفه و مشهورهٔ آن و اوایل زمستان اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر می شوند نه از غیر آن مانند قلقدیس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از نیشاپور و لعل از بدخشان و یاقوت از پیکوو لؤلؤ از دریای بحرین و هرموز و مانند اینها و هرچند رنکین تر و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرک و بیغش تر باشند و ریزه و متفتت و آمیخته بچیزی دیکر از خاک و غیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنک و طعم و رائحهٔ مختصه بهریک مانند فادزهر و اطیان برقرار و کمال

ص: ۶۴

۲۴خوبی باشند و همچنین تیر و مومیائی و نفط و امثال اینها اما آنچه نباتی است بدستور مذکور یعنی آنچه اوراق و ازهار است بایـد که بکیرنـد از امـاکن مختصه بهریـک فصـل و زمان و وقت لائق و بعـد رسـیدن بکمال خود و پیش از افتادن از درخت و پژمردکی و متغیر شـدن هیأت و رنـک و بوی آن و در سـایه باحتیـاط تمام خشک کننـد و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارنـد مکر آنچه را آفتـاب ضـعیف نکرده انـد و عرض کمال خشـکی آن باشـد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک نماینـد و آنچه از قبیل بزور باشد واجب است که بکیرند آن را بعد بستن و مستحکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت آنها بحد اعتدال و زائل شدن خامی و رو به زردی و پژمردگی آوردن اوراق و بدسـتور در سایه خشک نمایند و از کرد و غبار و اختلاط باشیاء غریبه و رسـیدن نم و رطوبات و کرمی و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند *بدانکه* ادویۀ نباتیه ذوات کیفیات منحر مفرده و مرکبه در بلدان محرفه بالکیفیه و اراضـی صلبه بهتر یافت می شوند و همیشه دواها در ان بلدان و اراضی قویتر می باشند و لهذا ادویۀ جبلی و سـهلی و بری اقوی انـد از بسـتانی در اکثر امور و ادویه بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز و کیفت آنها در اکثر امور شدیـدتر و قویتر می باشد و ادویۀ معتدله در بلدان معتدله و رطبه در بلدان یابسه پس اخذ آنها از ان بلدان و اراضـی اولی از غیر آنهـا است و آنچه از قبیـل قصـبان و قشور باشـد بدسـتور بایـد که بعـد از نمو و رسـیدن بکمال لائق بحال آن و پیش از پژمردکی و خشـکی و کنجی و پیچیدکی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخـذ ثمر و هنکـام ریختن برکهـای ان و قبـل از ریختن تمـامی آنهـا اخـذ نماینـد بلکه آخر فصـل خریف بهتر است و بدسـتور خشک نماینـد و آنچه از حشایش باشـد بتمامی اخـذ بایـد نمود در هنکام کمال بلوغ و رسیدکی و تر و تازکی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدسـتور خشک کنند و نکاه دارند تا بمصـرف لایق آید و آنچه از قبیل اثمار باشد نیز بدسـتور بعد کمال نضج و رسـیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خودبخود از درخت اخذ نمایند مکر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیم رس آن و آنچه را از آنهـا درست بـا پوست خشـک بایـد نمود همـان قسم درست خشک نماینـد و آنچه را مقشر و یا ورق بایـد نمود پوست کنـده و ورق کرده خشـک نماینـد و آنچه را بریسـمان بایـد کشـید بریسـمان کشـیده در سـایه یا بآفتاب کمی باحتیاط خشـک نماینـد و از کرد و غبار و نم و رطوبت و نموست و نکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارنـد و بالجمله باید که کـل ادویه نبـاتیه را در کمـال هنکام رسـیدکی و نـداوت و پیش از روبخشـکی و پژمردکی و ضـعف و نقصان آوردن اخذ نماینـد و در هنکـام صـفا و کرمی و خشـکی هوا بهتر است از هنکـام کـدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه بـاران خورده و قریب العهـد بان باشد ضـعیف است و ادویۀ بریه و صـحرائیه اقوی اند از بسـتانیه و حجم و ضـخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و شـکوفهای کلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شکفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مکر کل سـرخ قبل از تمامی شـکفتن اخذ آن بهتر است و همچنین بستانی آن و از برکها آنچه ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است و از قضـبان و اصول آنچه کجی و پرمردکی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرکتر و فربه تر و چرب تر و سـنکین تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر پرکوشت تر و سنکین تر باشد و لون و طعم و رائحه هریک ازینها که بهتر و زیاده و قویتر باشـد اقوی است از مخالف اینها و اما لبن شـبوم هرکاه تازه آن بهم رسـد بطریق مقرر لبن از ان اخذ نمایند و الا اکر تازۀ آن بهـم تر شـد که شـیر از ان کرفته شـود بدسـتور سـائر ینوعـات پـوست تـازۀ آن را بشوینـد و یـا خشـک آن را در آب کرم بخیسانند و در آفتاب بکذارند تا غلیظ و لزج کردد پس آب آن را جدا کرده خشک نمایند و لبن خشـخاش را که افیون است از خشخاش مصری و یا کازرونی یا عظیم آبادی در مصر و کازرون به شروطی که در افیون ان شاء اللّٰه تعالی

۲۵خواهد آمد همچنین لبن بلسان و سائر البان را از اماکن مختصه و ازمان لائقه و بالجمله در هر جا که خوب و قوی القوه کردند اخذ نمایند نه از جایی که ضعیف القوه باشند و اما سموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنکام ریختن شکوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن به حدی که منفرک و متفتت کردند یعنی قبل از آنکه خودبخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند

۱- و اما عصارات

پس باید که از ادویۀ جیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و بآتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از کرد و غبار و اختلاط اشیای غریبۀ کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصارۀ اهلیلج و انبر باریس و غیرها و هنکام استعمال نیز طبخ ننمایند مکر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست

۲- و اما ادویۀ حیوانیه

پس واجب است که کرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقه و الاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از رو بلاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن ذبح و ذکوه آنها و از آن جمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنک کرده و مثانه موسوم بید اللّه کشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنکام رنک کرفتن انکور است آن را ذبح نمایند و خون اول و آخر آن را بکذارند که برود و خون وسط را در دیک و یا ظرف سنکی و یا سفالی بکیرند و بکذارند تا منجمد کردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچۀ کرباس پاکی پهن نمایند و پارچۀ نازکی برای محافظت از کرد و غبار بر ان بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت یک مثقال آن را با آب کرفس جبلی یا با شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقررۀ آن اخذ کنند و در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آیند

۳- دستور حفظ

زهرهٔ حیوانات که تازه بماند آن است که محل قطع و مجرای آن را بخیاطهٔ محکم بسته در شیشهٔ که عسل در ان آن مقدار باشد که او را بپوشاند انداخته نکاهدارند و اکر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده باشند

۴- دستور حفظ

پیه و مغز حیوانات که متعفن نکردد آن است که در عسل چند روز بیندازند و بعد از ان شیشهٔ خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و بدستور هر کاه در ظرف قلعی ضبط کنند زودتر متعفن نمی کردد

۵- دستور حفظ

سائر ادویه آن است که بعضی آنها را که باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و برادهٔ آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نکاهدارند و عرقها و میاه حاره را در شیشهٔ سرتنک ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظرف مزجج و یا روی توتیا و عرق بهار در ظرف مس بهتر می ماند و مجموع اوراق و بیج ها و کلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبه بهتر است و اللّه اعلم

فصل هفتم : در بیان اعمار بعضی ادویهٔ مفرده بالاجمال و الاختصار

اشاره

بدانکه ادویهٔ مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معدنی مختلف می شود عمرهای انواع اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تام الترکیب و متلزز الاجزاء و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی می مانند و فاسد نمی کردند و اما نقره مدت بقای آن کمتر از ذهب است و معدنیاتی که بدان مثابه نباشند یعنی ناقص الترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمی مانند و بزودی فانی و فاسد می کردند خصوص که در آب و کل دفن نمایند و مدتی در ان بمانند و اما زنجار پس ناقص می شود قوت آن تا یک سال و رفته رفته باطل می کردد و سفیدآب قوت آن تا شش سال

۲۶باقی می ماند و مرتک که مردارسنک باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی می ماند و همچنین اقلیمیا و مرقشیمشا و توتیا و اما حجر فادزهر یعنی فادزهر معدنی خطائی و قندهاری و انواع خوشرنک و خوشبوی املس آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی می ماند و اما لؤلؤ مدت بقای قوت آن از ان کمتر است و ما دام که آب و رنك و صفا در ان باقی است نیکو است و اما اطیان طیب الروایح مانند طین داغستانی و مختوم و آنچه بدان هر دو ماند مدت بقای فوت آنها از لؤلؤ کمتر است و کل احجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر آنها بکذرد قوت آنها ضعیف و زائل می کردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیکر می شوند بحسب مراتب خود ما و آنچه صاحب رایحه است ما دام که رایحه با آن باقی است قوی است پس بدستور ضعیف و باطل می کردد و مثل سائر احجار و اطیان می شوند و اللّه اعلم

۱- فائده بدانکه

اکثری برانند که مادۀ بسائط متطرقات زیبق و کبریت است پس هر کاه آن هر دو در نهایت خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد در معدن صورت ذهبی بران مرکب از مبدای فیاض جل ذکره فایض می کردد و ذهب تکون می یابد و اکر زیبق غالب باشد با قوت بارده صورت فضی می یابد و فضه متکون می کردد و چون اجزای ردی الجواهر باشند و کبریت کمتر و با قوت مائیه صورت قلعی می پذیرد و هرکاه رداءت جوهر بیشتر باشد صورت اسربی می یابد و اکر زیبق جید الجوهر بود که مانع ظهور اسباب صابغه باشد بالتمام هرچند آن اسباب وافر باشند صورت نحاسی می یابد و چون به این حال یبوست شدیده بران غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی نیز نامند می پذیرد و اکر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی برو فایض می کردد و اهل صنعت کیمیا را عقیده آن است که انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصۀ مدونه در کتب خود که رفع بدی جوهر هریك شود ممکن است اما شاید این سخن توهمی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقائق محال است و همچنین احجار نفیسۀ غیر متطرقه مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل و ماده و بسائط آنها زیبق و کبریت است باختلاف مراتب از صفا و کدورت و غیرها و اللّه اعلم و همچنین اکر زیبق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت ناصاف باشد ترکیب غیر محکم یعنی حافظ صورت نوعیۀ خود مدت مدید نتواند بود و اکر هر دو جید و صافی باشند محکم الترکیب کردد یعنی حافظ صورت خود مدت مدید بود و اللّه اعلم

ص: ۶۸

۲- اما ادویه نباتیه

پس آنها یازده صنف اند زیرا که یا از قبیل صموغ و یا عصارات و یا ازهار و فقاح و یا ادهان و یا البان و یتوعات و یا اوراق و یا ثمر و یا بزور و یا اغصان و یا اصول و لحا و قشور و امثال اینهااند پس صموغ مانند صمغ عربی و کثیرا و اشق و جاوشیر و سکبینج و لک و دم الاخوین را مثال اینها مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و اما عصارات مانند اقاقیا و حضض هندی و مکی و افیون باصطلاح قدیم که عصارهٔ خشخاش بری بوده و کات هندی و دم الاخوین بقول صاحب خلاصه التجارب که عصارهٔ ابو خلسا است از آنها کمتر و اما ازهار و فقاح که کلها و شکوفه ها باشند مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و کل کاوزبان و فقاح اذخر و قیصوم و امثال اینها و اوراق مانند سنامکی و کاوزبان و ماذریون و ساذج هندی و ورق الآس و پرسیاوشان و امثال اینها نیز بحسب قوت و ضعف خود یک سال نهایت تا دو سال قوت آنها قوی می باشد پس ضعیف و باطل می کردد و اما البان و یتوعات مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و امثال این ها پس سفمونیا قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و بعد از ان ضعیف می کردد و رفته رفته باطل می شود و فرفیون تا چهار سال و افیون تا پنجاه سال قوت آن باقی می باشد و زیاده نیز کفته اند و بالجمله اکثر البان قوت آنها تا قریب بده سال باقی می ماند اما ادهان مانند زیت و دهن بلسان و قنه و قطران و مانند اینها پس باردهٔ آنها بزودی فاسد می کردد خصوص رطبهٔ آنها که در یک دو سه اسبوع و حارهٔ رطبه و یابسهٔ آنها بمراتب

۲۷یک سال تا دو سال پس فاسد و منکرج می کردد و اما دهن بلسان پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدت مدید باقی می ماند و کفته اند هرچند کهنه تر شود جید و قویتر می کردد و همچنین دهن کافور و زیت و دهن اذخر تا دو سال و اما اثار مانند عناب و مهستان و حب بلسان و مازو و بلوط و آلو و آلو بالو و سیب و به و انار و لوز و جوز و جو زبوا و قرنفل و قاقله و فلفل و امله و هلیله و بلیله و امثال اینها پس آنها مختلف می باشند آنچه از آنها کثیر الدهن است مانند مغز کردکان و بادام و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و خیار و هندوانه و خربزه و کدو و امثال اینها تا یک سال اکر در قشر خود باشند و الا تا کهفته و کمتر از ان خصوص مغز پسته و کرکان و اما بزور مانند بزر رازیانه و کمون و کرویا و کاسنی و کشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد و امثال اینها پس از انهاء آنچه قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل و رازبانج و امثال اینها است دو سال تا سه سال بحسب حفظ و نکاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیرها باقی می ماند و کثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور مذکورۀ قبل و اما اغصان و لحا و اصول و قشور مانند عود بلسان و زرنب و شیطرج و شکاعی و باد آورد و بیخ کاسنی و رازیانه و لفاح و کرفس و اذخر و جنطیانا و عاقر فرحا و تربد و دارچینی و قرفه و ملیخه و ماهی زهرج و پوست بیخ کبر و انجبار و امثال اینها پس مختلف می باشد بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و رخاوت و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و وج و درونج و زردچوبه و دارچینی و قرفه و سلیخا و زنجبیل و امثال اینها است قوت آنها تا ده سال باقی می ماند و خربق ازینها زیاده و مکر آنچه در انها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی کرم می خورد ضعیف و فاسد می کردد و اما آنچه از لحا و عرق مسهله باشند تا سه سال قوت آنها باقی می باشد پس بتدریج باطل می کردد و اما ادویۀ حیوانیه مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل و بعرودم پس شحم که پیه باشد هرکاه بکیرند و نمک سود نمایند تا یک سال قوت آن باقی می ماند و لیکن مستعمل در مراهم و بعضی تراکیب دیکر و بعضی امراض نخواهد بود و اما مراره که زهرۀ حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن پیشتر از تخم است خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها می ماند اما انفخه که پنیر مایه نامند بعضی شیردان بچه حیوان کاه ناخورده مانند شیر مایۀ شتر اعرابی و غیره پس مدت بقای قوت آن یک سال تا دو سال است و اما قرن و حافر و ظلف و غیرها که عبارت از شاخ و هم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی می ماند و اما زبل و بعرودم که عبارت از سرکین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرکین سک و کفتار و حمار و بز و ضب تا یک سال و همچنین خون آن و اما جندبیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی می ماند و اللّه اعلم

فصل هشتم : در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه

۱– در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست

بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعفی در خود نیابد و کرسنه و تشنه نشود طعام و شراب نخورد و نیاشامد و آنهم بقدر ضرور و احتیاج که بسرحد امتلاء و تخمه نرسد که مکروه و مضر است و در هنکام امتلا و سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنکام کرسنکی بسیار و عطش مفرط بیک دفعه طعام و شراب بسیار و سیر نخورد و نیاشامد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدید مفرط و استیلای کرمی بسیار بر مزاج مکر بتدریج و دفعات اندك اندك خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی و معتاد و یا بسیار کرم و یا بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار کرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اولا مضمضه نماید و دست و رو و پا بشوید چند مرتبه و اکر ازین تسکین نیابد پس اندك اندك آب بیاشامد و واجب است که ظرف طعام در برابر رو باشد که بمحاذات تناول شود نه بطرف راست و نه چپ و نیز لقمه را باید کوچک بردارد و نیکو مضغ نماید و در تابستان

۲۸اوائل روز طعام سرد و در زمستان اواسط آن و طعام کرم و در بهار و پایز طعام معتدل و در شبانه روزی دو مرتبه یا یک مرتبه و اکر بهر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است بدین ترتیب که روز اول اول روز و آخر روز و یا اول شب و روز دویم وسط روز و همچنین و باید که بسیار طول ندهد زمان اکل و او بسرعت تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید و بملایمت فرو برد و تداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و ما دام که ثقل در معده و سینه و جشاء یعنی آروغ طعام آید طعام تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب کرسنه شود و تشنه کردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و تعیین وقت بمرات آن اکثری و برای متوسطین است و الا۔ اطفال و جوانان محرور المزاج قوی الهضم و پیران و ضعیفان و بارد المزاجان را هریك بنوعی خاص می باشد حکم واحد بر همه جاری نمی توان نمود و نیز باید که چون طعام تناول نماید هنوز قدری میل و رغبت بطعام و کرسنکی باقی باشد که دست از طعام بکشد و ابتدا بطعام معتدل سبک کند و اقتصار بر یک نوع از طعام و یابد و نوع نماید و بعد از ان چند قدم راه رود زیرا که باین نحو تدابیر بدن اکثر صحیح و سالم و حواس نیکو و صافی می باشد و از درهم و پرخوری بدن ثقیل و حواس کدر و بلید و انواع امراض و اعلال طاری می کردد و اجتناب نماید از خوردن نان کرم و اشامیدن آب مزد بلافاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت و بخار می نماید و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و یا شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای کوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع الهضم صالح الکیموس بالای بطی الهضم ردی الکیموس و یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را بزودی استحاله می دهد و هضم می نماید و باقی می ماند مخالف آنها و باعث کرانی و مرض می کردد و همچنین جمع ننماید میان دو طعام که هر دو کرم و یا هر دو سرد بالفعل و یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی باشند و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با ترب و ماهی و یا بعد از ترب و ماهی و از کوشت مرغ بر ماست و ماهی و یا بالعکس و از شیر با کوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار با هریسه و از انکور با کلهٔ کوسفند و از سرکه با عدس و یا با ماش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب کرم بعد از طعام شور و از آب سرد بعد از میوه خصوص میوهٔ تر و حلو و طعام کرم و شیرین و بعد از خواب و جماع و حمام و هر حرکت مفرط و مضعف و ریاضت بسیار و در بین خواب و در خلاء معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است جمع میان اطعمه و

میوه هائی که بعضی آنها اصلاح بعض دیکر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش و چرب با شور و تیز و بعضی را کمان آن است که جایز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو یا متشابه اند یا متضاد اکر متشابه اند پس کویا که یک نوع از طعام خورده شده اندک بیشتر و اکر متضاداند هریک دفع مضرت دیکری می نمایند و تعدیل حاصل می شود و کلی بودن این امر نیز خود وهم و غلط است چه می تواند بود که آن هر دو غذا متخالف یکدیکر باشند و هیچ یک مصلح دیکری نباشد و فسادی که سرایت بدیکری نماید و آن را نیز فاسد سازد و از جمع ایشان مضرت حادث کردد نه تعدیل مانند آنکه عضو شخصی از آتش سوخته باشد بران برف و یخ کذارند البته متاذی و متضرر خواهد شد و می تواند بود که دو شئ متشابه باشند و هریک از ان هر دو مصلح دیکری باشد مثلا یکی تلطیف غلیظ و دیکری تکثیف غلیظ و یکی تقویت دیکری نماید و همچنین و نیز می تواند بود که دو شئ متشابه هم باشند و ضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب است و بالجمله این اصلی و قاعدهٔ کلی ندارد بلکه بعادت و قوت و ضعف و لطافت و کثافت مزاج برمیکردد و اللّه اعلم

فصل نهم : در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام آنها و...

اشاره

در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی

۲۹و تدبیر غسل و احکام آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و صاصفراس و شجره النبی و کیاکو و شیر شتر و شیر بز و شیر الاغ و لبن النساء و فادزهر و دوغ و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیرها و اتخاذ و صنائع بعض اشیا بدانکه احراق ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است یا از برای انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیکر و یا از برای تقصان قوت و کسر حدت آن است مانند زاج و قلقطأر و مرجان خصوص در ادویهٔ عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج آنها است بمزاج دیکر مانند اکثر فلزات و حجر نوره و بسد و صدف و برک ترب و تنباکو و امثال اینها از املاح مصنوعه و رمادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای تنقیه و رفع اجزای غریبهٔ آنها است مانند انمد و بوره و سرطانات و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق کردیدن آنها است مانند یواقیت و طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل کردد ردائیت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاه واقعی و اسود سالخ برای جذام و خنازیر زیرا که ادویه یا حاد لطیف الجوهرانـد و یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم می کردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویهٔ مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حار حادانـد و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت می یابند هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه صلب اند و یا در آنها رطوبت فضلیهٔ لزجه است و بسبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه و لزجهٔ آنها کم و فاسد و فانی می کردد پس بسهولت و آسانی و بزودی سائیده می کردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبهٔ آنها زائل کردند مانند نطرون و بدانکه جسم اکر برنهجی باشد که اعراض مدرکهٔ جسد را اصلا ترک نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود و اکر مفارقت و ترک کند پس اکر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل کردد و اکر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضا بدانکه در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمك و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و اما حریر و صموغ و مانند اینها را ادنی احراقی کافی است و هرکاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آن را باید شست که غسل و تصویل نامند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهك نامند و آن سریع السحق می باشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق کردد آن را مکلس نامند اما اشیائی که قابل احراق اند و بدون احراق استعمال آنها جایز نیست پس از آن جمله است اثمد و ارنب و بسد و رصاص که آبار نامند و اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب و اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال می توان نمود پس آن مانند ابریشم و آبار و حب الآس و ذهب و عود و کهربا و یاقوت و امثال اینها است هریک ازینها در رسوم خود ان شاء اللّه تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی درینجا مذکور می کردد

۱– احراق بورق

که بوره باشد آنست که ظرف سفالی را بر اخکر کذارند و ان را در ان اندازند و بکردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را کرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در ان اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را کرم نمایند تا آنکه سوخته شود و بکردد مانند خاکستر

۲– احراق

جبسین و زبد البحر و مانند این هر دو که مسمی بتکلیس است آنست که بکیرند هر مقدار از هریک که خواهند و به آب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزهٔ مطین بطین حکمت کرده در کورهٔ آجرپزی و یاتون حمام و یا تنور بسیار کرم بر روی خشتی بکذارند

۳۰تا آنکه سوخته و مفید کردد و ما دام که سفید نکشته کامل نیست مکرر در ان عمل باید نمود

۳– احراق حیه

و افعی و اسود سالخ که مار باشد آنست که بکیرند مار خانکی و یا افعی و یا اسود سالخ هرکدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آن را بسته و بطین حکمت کوزه را کرفته در تنور بسیار کرم یک شب بکذارند پس برآورند که خشک شده خواهد بود سحق نموده با زیت خمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند

۴– احراق خطاطیف

که خفافیش است و بفارسی پرستوک نامند آنست که بکیرند بچهٔ خطاطیف را ذبح نموده پر آن را کنده و شکم آن را چاک کرده آنچه در حوف آن است برآورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر ان پاشیده در کوزه کرده سر آن را بکل حکمت بسته در تنور یا در اجاغ پر از اخکر کذارند تا محرق کردد

ص: ۷۳

۵- احراق ارنب

مانند احراق خطاطیف است

۶- احراق زجاج

که بفارسی آبکینه و شیشه نامند آن است که بکیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه را که سنک ریزه و خاک و غبار نباشد نرم سائیده در کوزهٔ مطین و بابونه کرده سر آن را محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار کرم بکذارند تا آنکه سرخ کردد

۷- رماد زجاج

یعنی خاکستر آن بهتر آن است در کفچهٔ آهنی خوب کرم نمایند و در آب قلعی اندازند و آنچه از ان مکلس شده باشد جدا نمایند و باز تتمه را کرم نموده در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس کردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار کردد شربتی از ان مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب کرم برای تفتیت حصاه قوی الفعل است

۸- احراق زرنیخ

آنست که بکیرند زرنیخ اعلای خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده و در کوزهٔ مطین بطین حکمت کرده سر آن را محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بکذارند و بر اخکر کذارند و ما دام که از ان بخار سیاه برمی آید ناقص است و چون بخار آن سفید برآید سوخته سفید کردد کامل خواهد بود

۹- احراق سلحفاه

آن است که شکم سلحفاه یعنی سنک پشت را شکافته احشای آن را افکنده و پاک شسته در کوزهٔ مطین کرده سر آن را بسته در تنور یا در اوجاغ آن مقدار بکذارند که سوخته و سفید کردد

۱۰- احراق سرطان

آنست که بکیرند سرطان نهری چندانکه خواهند هنکامی که آفتاب در برج اسد باشد و پاهای آن را بیندازند و شکم آن را بشکافند و ما فی الجوف آن را بیندازند و با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند در کوزهٔ سفال آب نادیده کرده سر آن را محکم سازند و بالای کوزه را بکلی که در ان سبوس کندم و خطمی و نمک درهم سرشته باشند کرفته خشک نموده در میان تنور که آن را خوب کرم نموده باشند کذارند و سر تنور را بپوشند مثلا اکر شب کذاشته باشند صبح برآورند و اکر صبح کذاشته باشند شام پس از کوزه برآورده سائیده بکار برند

۱۱- احراق سرطان بحری

نیز بهمان قسم است

۱۲- احراق شنج و صدف

آن است که بکیرند شنج سفید املس را و بطین جر یعنی طین خالص بکیرند و در تنور اخکر کذارند تا سوخته کردد و علامت سوختکی آن است که سفید کردد و اکر بیک دفعه سوخته نکردد مجدد ابطین مذکور کرفته در تنور بکذارند تا آنکه سوخته کردد و صدف و امثال آن را نیز بدین طریق احراق نمایند

۱۳- احراق عقیق

ویشب و یاقوت و امثال اینها آن است که در آتش سرخ نموده در آب می اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته و خشک و مفتت و قابل محق کردد

۱۴- احراق بسد و مرجان

آن است که هریک را که خواهند در کوزهٔ سفالی کرده بعد آنکه آن را ریزه ریزه نموده باشند و کوزه را بکل کرفته در تنور بکذارند تا سوخته و سفید کردد اما بحد رمادیت نرسد و اکر بیک دفعه سوخته نکردد مکرر نمایند و این از برای حصول حدت و بورقیت آن است پس برآورند و نرم سائیده استعمال نمایند

۱۵- احراق لؤلؤ

آن است که مروارید ناسفته را با قدری شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در میان آتش

۳۱کذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد

۱۶- احراق ملح

آن است که ملح را بکوبند و بعسل خمیر کنند و در خرقهٔ کتانی کذارند و با پارچهٔ نازکی بسته بکل حکمت کرفته در تنور تابیده بر روی خشتی بکذارند و پس از سرد شدن تنور براورند و کل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند*طریق دیکر آن است که ملح را شسته خشک نمایند و جریش سوده در دیک سفالی کنند و اطراف سر آن را بکل حکمت بکیرند و بر آتش کذارند و اطراف دیک را از اخکر پر نمایند و آن مقدار بکذارند که ملح از جستن و حرکت بازماند که آن زمان بلوغ احراق است پس برآورند و بکار برند

ص: ۷۵

۱۷– احراق کهربا

آنست که کهربـا را ریزه ریزه کرده در کـوزهٔ مطین بکـل حکمت کرده سـر آن را محکم بسـته شب در تنـور کرم بکذارنـد و صبح برآورده سوده بکار برند

۱۸– احراق اقلیمیا

نیز بر همین نحو است

۱۹– احراق اسرب

که آبار نامند آن است که بکیرند ده درم اسـرب را و ریزه ریزه کنند و تنک سازند و در تابهٔ آهنی بر روی هم بچینند و قدری سفیدآب مسحوق و دوقبضه جوبران ریزند و بآهن برهم زنند تا تمام سرب سوخته کردد و اکر قدری بماند باز جو قدری بر ان بپاشـند و برهم زننـد و همچنین تـا تمـام سوخته شود *نوع دیکر* آنست که اسـرب را صـفحهای نازک سازنـد و بر ان قـدری کبریت سوده بپاشـند و سـر آن را بسـرپوش سـفالی که در ان سوراخی باشد بپوشـند و اطراف آن را بکل حکمت بکیرند و در کوزه کذارند و بدمند تا تمام آن سوخته کردد پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دود آن در هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال از پنج دانک زیاده نباشد *نوع دیکر*

آنست که اسـرب صاف خالص را با قـدر کوکرد بکذارنـد پس در بوتهٔ آهنی کرده در کوزهٔ حدادان بکذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند

۲۰– احراق خبث الحدید

آنست که ریم آهن را تافته تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه نمایند

۲۱– احراق آهن و فولاد

آنست که هریک را که خواهنـد براده نموده سه شـبانه روز در بول کاو بخیسانند پس برآورده بر روی سـنک به آب هلیلجات منقوع بساینـد پس قرصـها سـاخته خشک نماینـد و مجموع قرص ها را در دیک سـفالی کذارنـد و بالای آن سـرپوش سـفالی کذارنـد و اطراف آن را بکل حکمت محکم کیرنـد و تا یک هفته در میان سـرکین کاو صـحرائی کذارنـد پس برآورده تا ده مرتبه به آب نقوع اهلیلجـات و در بین گـاه گـاه به آب صبر تـازه نیز پس خشک نموده در ظرف سـفالی کذارنـد و سـر آن را محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرکین گاو صحرائی کذارند پس برآورده سحق نموده بکار برند و بعضی مردم در مرتبهٔ آخر آهن را باز صلایه نموده یک شبانه روز در میان ماست ترش می کذارند پس برآورده با قدری نوشادر خالص محق بلیغ نمـوده هفت روز دیکر در میـان آتش سـرکین می کذارنـد پس برآورده نرم سوده بکـار می برنـد و علامـت جودت قتل فلزات آن است که بعد سودن بالای آب ایستد و ته نشین نشود بزودی

۲۲– قتل ذهب

بدستور مسعود بن محمد سنجری آنست که بکیرند ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار کردد و در کفچهٔ آهنی کرده اندکی اسرب سوده بر ان بپاشند و در ان آب نمک داخل نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب بماند پس صلایه نموده شسته بکار برند

۲۳– تکلیس ذهب

که بهترین طریق است آنست که بکیرند ذهب را و براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را بجر علقه صافی نمایند و آبها را هریک جدا جدا بجوشانند تا منعقد کردد پس دو جزو از معقود آهک و تیم جزو از معقود ملح و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از برادهٔ ذهب و هر چهار جزو را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه بآتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای نم ناک بکذارند تا نم بردارد پس بدستور بآتش سرخ کنند و بسایند و در جای نمناک بکذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس

۳۲هر بوته کرده بحدی آتش بدمند که بوته سرخ کردد پس بوته را برآورند و بکذارند تا سرد کردد و بسایند و به آب کرم مکرر بجوشانند و بشویند تا طلا از سائر اجزا خالص کردد پس خشک نموده اسحق کرده استعمال نمایند و کفته که اکر در حین تشویه و سحق بکبریت و آبهای تند تسقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته سوده استعمال نمایند و کفته اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و درین امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن یک قیراط است *نوع دیکر* که طلا قابل سحق کردد و مانند رماد شود و اکر دینار باشد صورت دیناری آن بحال ماند آنست که بکیرند دینار را و در بوته کذارند که باطن بوته را بمرداسنک با سرکه سوده که آلوده باشند و بآتش کرم نمایند به حدی که کداخته نگردد پس بوته را برآورند و بکذارند تا سرد کردد مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه باطن بوته را با مرداسنک با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سرنج و سرمه و سرب مکلس نیز این عمل نمایند *نوع دیکر* که دستور حکمای هند است آنست که سرب را چند مرتبه کداخته در آب نوشادر بریزند پس طلای خالص را کداخته در ان آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته مزاج سیاه و سرکه آلوده در آتش کذارند و با نمک آب بشویند و با ربع سرب سوهان کرده در بوته که باطن آن بمرداسنک آلوده باشند کداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا رجاجی بسیار نرم بسایند و بر روی آتش کذارند و برهمزنند تا زیبق از ان مفارقت نماید پس شسته بر سنک سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از ان را بر آب ریزند اکر بر روی آب ایستد نیکو است استعمال نمایند

۲۴- دستور جلا دادن

و رنکین نمودن اشرفی و ظروف طلا که کمرنک و خالص نباشند و رنکین مانند خالص کرده آنست که بکیرند توتیای هندی و شاخ جاموس و نمک سنک هر سه مساوی سوده با آب سرشته بر ان بمالند و بر آتش کذارند تا خشک کردد پس از آتش بردارند و بکذارند تا سرد شود پس بشویند رنکین و براق خواهد بود *نوع دیکر* آنست که بکیرند زاج سفید در وزن شورهٔ نمک طعام از هریک یک وزن و نرم سوده با آب خمیر نمایند و اشرفی و یا ظرف طلا را با آتش سرخ نموده بکذارند تا سرد کردد ادویه را بان بمالند که هیچ جای آن خالی نماند پس بر آتش کذارند تا خشک کردد و اندک کرم شود پس از آتش بردارند و بر زمین اندک کوی کرده در ان بکذارند و خاکستر زغال را به آب نم کرده بالای آن بکذارند و لمحه صبر کنند پس برآورند و به آب بشویند اکر رنکین شده باشد بهتر و الا تکرار عمل نمایند تا رنکین کردد

۲۵- احراق فضه

آنست که بکذارند نقرهٔ خالص را در بوته که رایحه قلعی در ان باشد یعنی بوته را بسفیدآب قلعی آلوده باشند و مکرر بکذارند تا آب آن سوخته قابل سحق کردد *نوع دیکر* آنست که نقره را براده نموده و به آب و نمک در ظرف آهنی بآتش تند بسوزانند و اکر خوب سوخته نشود قدری کوکرد بر ان بپاشند و بسوزانند تا سوخته کردد

۲۶- احراق اثمد

آن است که ریزه ریزه کرده در دنبهٔ کوسفند و یا در پردهٔ چرب شکنبهٔ بز یا گوسفند پیچیده در ظرف آهنی بر روی آتش کذارند تا مشتعل کردد و قدری بسوزند نه بسیار پس پاک شسته در آب یا یخ و یا برف مدتی پرورده نرم سائیده بکار برند و اکر یخ و برف نباشد مدتی در حوض و یا خم آب سرد اندازند و اما تکلیس فضه بطریق حکمای هند آن است که چند مرتبه آن را صفائح رقیقه نموده بکوکرد و سرکه آلوده بآتش بتابند و چند بار دیکر در بوته بسفیدآب قلعی آلوده بکدازند پس سوهان کرده در ظرف آهنی به آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک و آب بتحلیل رود پس کوکرد بر ان بپاشند و برهم زنند تا مکلس کردد

۲۷– احراق قطران

جهت سنونات آن است که بکیرند قدحی مطین بطین حکمت کرفته و در ان قطران کوده بر آتش کذارند تا آنکه بکدازد و بنصف رسد پس بکیرند چوبی و یا سیخی از آهن و در ان

۳۳فرو برند که بدان آغشته کردد پس برآورند و در هوا بدارند اکر منعقد و بسته کردد سوخته شده است و الا باز بر آتش کذارند تا بر ان چوب و یا بآن سیخ منعقد کردد پس فرود آورند و بکار برند

۲۸– احراق پشم

و موی سر آدمی و امثال آن آن است که هریک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غیر آن شانه کرده و بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و با آهنی کرده بر روی آتش کذارند و چندان برهم زنند که قابل سحق کردد

۲۹– احراق اسفنج

آن است که اسفنج را مقراض نموده بهمان دستور پشم و موی احراق نمایند

۳۰– احراق پوست

کدو و حشایش و بزور نیز مانند ابریشم و پشم است و اکر خاکستر آن را خواهند زیاده احراق نمایند

۳۱– احراق عود هندی

و امثال آن از اخشاب آن است که براده یا ریزه ریزه نموده در کوزۀ کلی کرده در تنور و یا اجاغ آن مقدار بسوزانند که زغال کردد و بسرحد رمادیت نرسد و اما خشب کرم که برای تفتیت حصاه است باید آن مقدار بسوزانند که رماد کردد

۳۲– احراق عقرب

که رماد العقاوب نیز نامند آن است که عقرب زنده را در ظرف مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آن را بخمیر محکم نمایند و در تنوری که از هیمۀ چوب رز و مانند آنکه آتش آن حدت داشته باشد کرم نموده آتش از تنور برآورده باشند شب بکذارند و سر تنور را بپوشند صبح برآورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار کرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب صالح برای این امر عقرب نر است و علامت نری ضعیفی و لاغری آن است *نوع دیکر* آن است که عقرب زنده را در شیشه که بکل حکمت کرفته باشند کنند و سر آن را محکم نموده در تنوری که بسیار کرم نباشد مقدار شش هفت ساعت نجومی بر روی خشتی در آتش کذارند اکر قابل سحق شده بهتر و الا دو سه ساعت دیکر بکذارند پس سائیده بحریر پیخته استعمال نمایند

۳۳– احراق اهلیلج

از برای ذرورات در امراض عین و قطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت دندان و لثه و اهلیلج کابلی درین امر بهتر از سائر اهلیلجات است آنست که بکیرند هلیله را و در خمیر کرفته بر روی خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده هلیلهٔ محرق را سوده استعمال نمایند

۳۴– احراق قشربیض

که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را و اکر پوست چوجه برآورده باشد بهتر است در آب نمک مکرر بخیسانند و بشویند تا پردهٔ اندرون آنکه غرقی نامند بالتمام جدا کردد و مطلق نماند پس قرم کوبیده در کوزهٔ مطین کرده بسوزانند و برآورده شسته بکار برند و پوست شترمرغ اولی است

۳۵– تکلیس طلق

بطور اهل هند آنست که طلق را مقرض نموده در کیسهٔ کرپاسی محکم دوالی کرده چند عدد استهٔ خرما در میان آن کیسه اندازند و در میان طشتی به آب کرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آن را بجر علقه از ان بکیرند و آن را خشک کرده باشد و عقاب مساوی الوزن سحق بلیغ نموده در کوزهٔ مطین محکم کرده سر آن را مسدود کنند و آتش شدید سه شبانه روز بدمند و افکاه برآورده سرد نموده وزن نمایند اکر عقاب بالتمام رفته باشد فیها و الا باز آتش دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن شورهٔ قلمی صلایه بلیغ نموده بدستور اول در کوزهٔ مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت فالج و بواسیر بکار برند مفید و مجرب است

۳۶- احراق طلق

بطور اهل هند آن است که بکیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و سه روز در سرکهٔ انکوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از ان با همان سرکه چند جوشی بدهند و از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسهٔ صفیق مستحکمی با سنکریزها کننـد و در ظرفی که پر از سرکهٔ تند باشد بکذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس از کیسه برآورند و بر روی سنک نرم بسایند و قرصها ساخته در ظرف سفالی کذاشته ظرف دیکر بر سر آن کذارند و تمام ظرف را بکل حکمت بکیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرکین کاو صحرائی تا یک هفته بکذارند

۳۴که خاکستر کردد پس برآورده با آب بهنکره که کیاه هندی است و آب برک تاتوله و آب تقوع هلیله و بلیله و آمله هریک جداجدا مکرر بسایند و قرصها نموده خشک ساخته در ظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند و کفته اند که تا سیصد بار بلکه زیاده آتش بایـد داد و علامت کمال احراق آن آن است که چون خاکستر آن را در آفتاب بدارنـد برق از ان مطلق ظاهر نشود *اما دستور

حلب و حل بعض اشیا حلب طلق آن است که بکیرند طلق را هر قدر که خواهند بآتش سرخ نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازنـد و بکوبنـد تا ریزه کردد پس در کیسهٔ کرپاس مستحکمی نموده سنکریزها بقدر فندقی درانداخته کیسه را بقوت تمام بمالنـد و در آب کرم و یا در طبیخ باقلی بفشارند تا مثل شیره از کیسه تراوش کند پس بکذارند تا ته نشین کردد ته نشین را خشک نموده استعمال نماینـد *نوع دیکر* که از ان اسهل است آن است که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش کذارند و برافروزند پس از آتش برکرفته بطریق جواهر بروی سنک سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند

ص: ۸۱

۳۷- حل طلق

آن است که مطلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبکینه که ضخیم باشد کرده بول انسان بالای آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان بول بکذارند و دریین بول را تبدیل می نموده باشند پس از بول برآورده خشک نمایند و در منانهٔ کاو کرده مثانه را در میان ظرف شیشهٔ ضخیم بکذارند و ظرف را در میان خمی که از سرکهٔ کهنه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد و سرکه در ان داخل نکردد پس بعد از پانزده روز برآورند بقدرت الهی کداخته حل شده باشد *نوع دیکر* آن است که سر ترب را سوراخ کند و جوف آن را خالی نمایند و طلق محلول را در ان پر کنند و سر آن را بپارچهٔ ترب مستحکم نمایند و در سرکین اسپ تا سه روز دفن نمایند پس برآورند مانند آب سفیدی کداخته خواهد بود

۳۸- حل ذهب

جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آن است که بکیرند ورق طلا را در هاون طلا با دستهٔ طلا با کلاب و بیدمشک و قدری نبات سحق بلیغ نمایند و روزی آن مقدار که یک قیراط تا دو قیراط طلا خالص خورده شود بپوشند با کلاب و بیدمشک

۳۹- حل ذهب با مروارید

جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازالهٔ صرع و دوار و سند رووسواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد منی و حفظ جنین آن است که ورق طلا را با سریشم جلود حل بلیغ نموده و مروارید را نیکو نموده که چون بر آب ریزند زمانی معتد بر روی آب ایستد پس هر دو را در شیشه کرده آب ترنج یا سرکهٔ انکوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک بر ان ریزند آن مقدار که چهار انکشت بر روی آن ایستد و در حمام ماریه بکذارند و آتش دهند و آنچه محلول کردد صافی نموده بردارند و باز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند و آتش دهند تا تمام حل کردد و چیزی غیر منحل نماند پس از حریر بکذارنند و قدری دهن طرطیر بران ریزند تا خلاصهٔ ان ته نشین شود پس بردارند ته نشین را و شسته بکار برند

۴۰– صنعت حمام ماریه

بکیرنـد دیکی که اطراف آن بلنـد باشـدماننـد دیک کله پزی و عدس پزی و در تنور کذارند و نصف آن آب کرده چوبی بر سر آن کذاشته آنچه خواهند در شیشه کردن خمی کرده و بر سر آن سیمی بسته سیم را بآن مظبوط بندند چنانچه شیشه به آب نرسـد و در زیر آن دیک آتش برافروزند *و بهتر ان است که در تنور کذارند و چون آتش تنور خاموش کردد باز آتش کنند تا مدتی که آن چیز در حمام ماریه باشد پس برآورند

۴۱– صنعت دهن طرطیر

آنست که طرطیر سـفید مکلس را مقدار پانزده درم سـحق نموده غسل نمایند و در شـیشهٔ کردن کج نقطیر نمایند و روغنی که بروی آن آید بکیرند و محفوظ دارند و طرطیر عبارت از دردی خمر است

۴۲– و اما تشویه و تحمیص و تقلیه

بدانکه این هر سه لفظ بالاشتراک و الاجمال بمعنی بریان نمودن است و بالتفصـیل بدانکه تشویه آنست. که آنچه را بریان باید نموده رجوف چیزی دیکر از قبیل

۳۵خمیر و یـا کـل و یـا سـیب و یا به و امثال اینها کذاشـته در تنور کذارنـد و یا در زیر آتش و یا خاکستر کرم دفن نماینـد که ببخار پختهٔ تشویه یابد مانند اسـقیل و سـقمونیا و مثال اینها و یا آنکه کوبیده و با عسل سرشـته در لته بسـته بکل کرفته در تنور معتـدل یک شب بکذارنـد پس برآورده بکار برنـدماننـد انیسون و ثمره الطرفا و امثال اینها جهت سـنونات و غیرها و تحمیص آنست که ظرفی را بز آتش بکذارنـد که خوب کرم شود پس آنچه را خواهنـد در ان بریزند و حرکت دهند بسـرعت تمام که همه ان مساوی و بقـدر حاجت بریان کردد و نسوزد مانند تخم بار تنک و ریحان و مرو و خشـخاش و کشـنیز خشک و زیره و بزرقطونـا و بـالجمله هر بزری از بزور را کـه خواهنـد و بهـترین ظروف از برای ایـن امر سـنکی و یـا سـفالی است و حـد وسـط تحمیص آنست که از ان چیزی بوی برآید و اندک سرخ و برشته کردد

۴۳– و تقلیه

آنست که در روغن کـاو و یا غیر آن بریان نماینـد به حـدی که بو بردارد و سـرخ کرددماننـد بزور و یا بقـدر آنکه بشـکفد و بترک مانند هلیله و عفص و یا به حدی که بتخمین دریابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال اینها

۴۴– تشویه توتیا

آنست که آن را سوده به آب قرص نموده در آتش نرم بر روی سـفال بکذارند و بکردانند تا خشک کردد و مشوی آن لطیفتر و مقوی چشم و حافظ صحت ان است و مخسول آن مجفف بی لذع

۴۵– دستور بریان

نمودن افیون آنست که افیون را بقدر باقلا و مغز بادام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند

۴۶– و اما تدبیر

که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعض ادویه است که در آنها حدت و یا رداءت و غائله باشد تا آنکه کم و زائل کردد مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و دند و تربد و ماذریون و تشمیزج و مانند اینها آن است که سقمونیا را در جوف سـیب یا به خالی نموده کذارنـد و اطراف آن را بکنجد مقشـر پر نمایند و سـر آن را بقطعهٔ از سـیب یا به بسـته در پارچهٔ کتانی پیچنـد و در خمیر کیرنـد و در میان تنوری که کرمی آن معتـدل باشـد کذارند تا خمیر پخته و برشـته کردد پس برآورده خمیر را دور کرده و سـقمونیا را از میـان آن برآورده در سایه خشک ساخته بکار برنـد و اکر سـیب و یا به یافته نشود سر بیضهٔ مرغ را سوراخ کرده آنچه در جوف ان است برآورده پاک شسـته سـقمونیا را در ان کرده آب سـیب و یا به اکر میسر آیـد بر ان ریخته و الاـ بـدون آن بدسـتور تشویه نماینـد*و حکیم ارازنی کفته اکر سـیب و به نباشـد سـقمونیا را با بنفشه سوده اسـتعمال نمایند حکم تشویه و اصـلاح دارد و مؤلف کوید اکر اولا در بیضه مدبر نمایند پس با بنفشه بسایند و استعمال نمایند بهتر است و

را بایـد کوبیـد و بشیر الاغ سـرشت ریچوب کژ آلوده مانند کباب بریان نمود یک مرتبه و اکر زیاده و بهتر خواهند دو مرتبه و حب الملوک را در روغن بادام و یا شیر یک شبانه روز باید خیسانید و دند که حب السلاطین است در سرکین کاو باید مدبر نمود بدین طریق که بکیرند مغز دند تازهٔ فوکه کهنه و زرد و سیاه و فاسد نشده باشد مقشر کرده زبانه میان مغز آن را برآورده در کیسهٔ کرپاس صفیقی و یا دولائی کننـد و یک شب در آب خالص بخیسانـنـد پس برآورده در سـرکین کاو تازه کرفته به نحوی که از هر طرف آن مقـدار حجم سه چهـار انکشت سـرکین باشـد و در زمین بمقـدار حجم آن کوی بکننـد و بالای آن خاکستر کرم کننـد و بالای آن خاکستر سـرکین کاو جنکلی برافروزنـد تا آنکه مقـدار یک انکشت از ان سـرکین تازه سوخته کردد و حب السـلاطین نسوزد پس برآورده بطرف دیکر بکرداننـد و بدسـتور بعمل آورند تا هر چهار طرف آن مقدار مذکور سوخته کردد پس برآورده پاک شسـته و بعدد هر دانهٔ حب السلاطین یک عدد هلیلهٔ زنکی که هلیله مویزک نامند نرم کوبیده و بوزن هر دو آرد برنج با آب لیمو و یا آب غوره سرشـته سـحق بلیغ نموده حبوب بندند هر حبی بمقدار نخودی شـربتی از دو حب تـا هفت حب و بصـاحب انقلاب معـده نبایـد داد که مضـر است او را *نـوع دیکر* آن است که ان کیسه را در سـرکین کاوی تازه در آب حل کرده در دیکی معلق بیاویزنـد که بته ان دیک نرسـد و در ان سـرکین اب غلیظ غرق باشد مقدار چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوشی دهند پس برآورده

۳۶پاک شستهٔ بدستور مذکور با هلیله و آرد برنج به آب لیمو سرشته حبوب سازند و یا حب الدبق که مویرج است و رب السوس و غاریقون و هش سفید و مصطکی و حشیش غاقت و افسنتین رومی و صبر سقوطری اجزای مساوی کوفته و پخته به آب کرفس سرشته و دست را بروغن بلسان چرب کرده حب بندند شربتی از یک درم تا دو درم و غذا زیرباج باشد و این حب برای فالج و لقوه و رعشه و اوجاع ظهر و امثال اینها نافع است و بعضی حب السلاطین مدبز را با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دو شبانه روز سائیده پس حبوب بسته هر حبی بقدر نخود کوچکی و در سایهٔ خشک نموده عند الحاجت یک حب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و جریض کوبیده با زنجبیل سوده باستعمال آورد و تشمیزج را در لته بسته در سرکین الاغ با اب جوش باید داد تا پوست ان نرم کردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و ماذریون را دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و در بین دو سه بار سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر هریک بتفصیل و چند نوع دیکر در قرابادین ذکر یافت*تدبیر کمون آنست که بکیرند زیرهٔ کرمانی تازه که کهنه و پوسیده نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انکوری کهنه بر بالای آن ریزند آن مقدار که چهار انکشت بالای زیره آید پس یک روز و یک شب بکذارند و در بین زیر و بالا نمایند پس در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اکر زود خواهند که خشک کردد بر پارچهٔ کرپاس پاکیزه پهن کنند و دایم برهم زنند تا خشک کردد

ص: ۸۶

۴۷- تدبیر کبریت

آنست که ظرفی را از شیر کاو تانیسه کنند و بر سر آن پارچۀ کرپاسی ببندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از سفال بالای کوکرد بکذارند به نحوی که بکوکرد نچسبد و در میان طبق سفالی سرکین گاو خشك کنند و برافروزند و یا آنکه پر از اخگر کنند و بدمند تا از گرمی آن کوکرد آب شود و از پارچه گذشته تمام در ان شیر بچکد پس کوکرد را از روی شیر بردارید و عند الحاجه بکار بزنند

۴۸- تدبیر بیش و هربی

آنست که شش ماشه بیش و یا هربی هرکدام را که خواهند بکیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیکی که شیر کاو تازه دوشیده مقدار ده دوازده آثار هندی باشد آن مقدار بجوشانند که شیر بنصفه رسد پس بیش را برآورده بشویند و در کیسۀ دیکر کنند و در همان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس بیش را خشك نموده مقدار حبۀ جهت فالج و لقوه و استرخا و استسقا و جذام و امثال اینها بکار برند

۴۹- تدبیر ذراریح

که بترکی الاکلنك ناهدوقسمی از سین است بافت اصفهانی آن است که چند عدد آن را زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بلتۀ کتانی بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که باتش بجوشد بدارند تا ذراریج کشته و پرورده کردد و انکاه سائیده استعمال نمایند

۵۰- تدبیر سلاحه

که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع می شود ان است که آن را در ظرف نوی کرده بر ان اب خار خسك و بول کاو آن مقدار بریزند که آن را بپوشاند و در آفتاب و یا باتش کرم بدست بمالند و صاف آن را در ظرف دیکر کنند و بیست و یک روز در افتاب کذارند تا مانند عسل غلیظ کردد

ص: ۸۷

۵۱- تدبیر توتیا

بـاب غوره انست که بکیرنـد توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شـیشه کرده اب غوره صاف کرده بر ان ریزنـد و بکذارند تا نه روز و هر روز اب غوره را تازه نمایند و پس از نه روز بر روی سنك سماق باب غوره که صاف کرده و ببرف و یا یخ سـرد کرده باشـند با هستکی بسایند و چون خشك کردد باز اب غورهٔ سرد بر ان ریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس خشك نموده در شیشه نکاهدارند و عند الحاجه بکار برند

۵۲- تدبیر خبث الحدید

آنست که خبث الحدیـد را کوفته پیخته مـدت چهـارده روز در سـرکهٔ خمر بخیساننـد انکاه خشك کرده در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای اب بایستد و بزودی ته نشین نشود و در تراکیب استعمال نمایند *نوع دیکر* انست

۳۷که خبث الحدیـد را نرم کوفته و پیخته مـدت چهارده روز در سـرکهٔ تنـد بخیساننـد پس برآورده در آب کندنا تا هفت روز بخیساننـد و هر روز آب کنـدنا را تـازه کننـد پس برآورده خشـك نموده خوب بساینـد و بروغن بـادام بریان کننـد و یا بروغن خستهٔ زردالو و یا شفتالو و بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است

۵۳- تدبیر برادهٔ آهن و تنقیهٔ آن

آنست که آهن را براده نموده در میـان سـفال آب نادیـده بـآتش سـرخ سازنـد و در روغن کنجـد اندازنـد پس برآورده سـرخ نماینـد و در سـرکهٔ انکوری اندازنـد پس برآورده سـرخ نموده در بول کاو اندازند پس در دوغ ماست کاو ترش پس برآورده شسته سائیده بکار برند

۵۴– تدبیر پوست بیضه

آنست که قشر بیضهٔ مرغ یا شترمرغ را کرفته در آب شیرین بخیسانند و بکذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آن را جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیکر آب متعفن نشود پس براورده خشک نموده سوده بکار برند *نوع دیکر*

آنست که به آب و نمک و خاکستر بهمان قسم بخیسانند و در آخر به آب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند و برای این امر پوست بچه برآورده بهتر است

۵۵– تدبیر حسک

آنست که خسکدانه را در شیر تازهٔ دوشیده سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه بی عدیل است

۵۶– تدبیر و اصلاح عسل بلادر

آنست که بلادر را از میان دوپاره نمایند و انبر آهنی قوی را بآتش خوب کرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بکیرند و بزور بفشارند تا عسل آن برآید و آن را بدم کارد چوبی کرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه بلادر را بر بده بر صفحهٔ آهنی کذارند و دستهٔ آهنی و یا غیر آن را کرم کرده بر ان کذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند پس چون خواهند استعمال نمایند با روغن کردکان و اکر نباشد روغن کاو بجوشانند و استعمال نمایند و در دواء السنه و غیر آن که پوست آن داخل می شود باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام ننمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن کردکان چرب نمایند تا مجروح نکردد و چون بعضی مردم را بمجرد رسیدن بخار و عسل آن به بدن اعضا متورم می کردد و بعضی را نه باید که اولا امتحان نموده آن چنان کسی متوجه اخذ آن نکردد و کفته اند در هنکامی که جرم آن نیز داخل است نرم کوبیدن بلادر را با مغز کردکان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آن است

۵۷- اصلاح شبرم

آنست که آن را بکوبند و یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عرصهٔ آن سه بار شیر را تبدیل کنند پس خشک نمایند و هرکاه جهت اورام و سدد احشا و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیکر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوابض صرفه استعمال آن جائز نیست

۵۸- اصلاح ادویه جهت نشاط

مانند بیخ شبیبی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت یبوست و یا سمیت باشند آنست که نیم کوفته سه شبانروز در شیر بخیسانند و مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته یک هفته بپرورند و بکار برند و اکر آن چیز حار باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند *طریق دیکر*

که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و بیغائله مشاهده نموده ام آنست که ادویهٔ مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در افتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب آن را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویهٔ آن معجون را با آن بسرشند و هرکاه در حبوب استعمال کنند باید که با بعضی از ادویهٔ آن حب که از جوشیدن رفع قوت آن نکردد بجوشانند تا همه آبها را جذب بخود کند انکاه با سائر ادویه سرشته حب سازند و بدان که مراد از شیر درین مواضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر کاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است

۵۹– اصلاح دبق

آنست که بعد از آنکه دانه آن را برآورده باشند

۳۸در هاون با قدری روغن زیتون را مثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سائر ادویه که بآن مناسبت داشته باشد و همچنین است اصلاح جمیع ادویهٔ شیره دار چسبنده و هرکاه دبق را با دوائی که در ان ترکیب کنند لبوب و مغزها باشد احتیاج بداخل کردن روغن نیست با همانها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دبق مغز دانهٔ بید انجیر است

۶۰– دستور کوبیدن اشنه

آنست که آن را به آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده کردد زیرا که خشك آن کوبیده نمی کردد

۶۱– تصفیهٔ زیبق

که معمول اهل صناعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف مسی بیقلعی صاف بی چرك و کدورت کنند و بر آتش کذارند و بفاصلهٔ اندکی ظرف دیکر مسطح را پر آب سرد کرده بالای آن بدارند و یا بر سپایهٔ چوبی بکذارند که سطح زیرین ظرف بالائی بسیار وسیع تر از ظرفی که در ان سیماب است باشد و آنچه زیبق صاف خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع می کردد بردارند و بکار برند *نوع دیکر* که بطریق متعارف است آن است که زیبق را در هاون سنکی و یا در ظرف شیشه و یا لعابدار به آب بید انجیر بسایند تا چرب و سیاهی آن زائل کردد پس به آب عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبهٔ سوم به آب نقمع هلیله بسایند پس بشویند و هفتاد مثقال آن را با سی مثقال آب خالص در دیك سنکی بآتش ملایم بجوشانند و هرچند آب بتحلیل رود اندك آب در ان داخل نمایند تا یکرطل بماند پس بآتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بردارند و در شیشه نکاهدارند و این باصطلاح اهل صنعت مسمی به آب الارواح است*و اما آنچه را باید تغسیل نمود که تصویل عبارت از ان است پس بدانکه فائده غسل تبرید و یا تنظیف از اشیای غریبه و جریشه و یا تعدیل یا رفع حرارت ناریهٔ مکتسبه از احراق و یا رفع بشاعت و غشیان آنست هریک بانفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویهٔ حجریه از یواقیت و شادنج و بسد و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه باحجار است مانند راسخ و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنک و سفیداب و امثال اینها و اطیان و لك و موم و زفت و صبر و ادهان و سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه بآنها باشد بسیار نرم سائیده و در هاون و امثال آن کرده آب بر ان ریخته بآهستکی برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد به آب مخلوط کردد پس آن را بآهستکی در ظرف دیکر ریخته و درد آن را باز سائیده و بدستور آب داخل کرده نرم آن را بکیرند و درد آن را باز بسایند تا مجموع مثل غبار کشته به آب مخلوط شده در آن ظرف دیکر رود و بعد از ان روی ان را بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین کردد پس آب بالای ان را ریخته ته نشین را خشك کرده استعمال نمایند

۶۲- اما غسل اطیان

انست که هر کلی را که خواهند بشویند در ان آن مقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انکشت بالای آن ایستد بخیسانند پس از پارچهٔ کرپاسی بکذرانند تا ته نشین شود ته نشین را خشک نموده بکار برند

۶۳- غسل ادهان

که نظریه نامند بدانکه هر روغنی که متکرج و کهنه و طعم ان تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آن را آنست که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ و یا برف در ان ریزند و برهم زنند تا یخ و یا برف آب شود پس از روی آب بردارند و اکر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اکر بیک دفعه باصلاح نیاید دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با کلاب نیز همین اثر دارد و با کلاب و با برف و با یخ و با آب سرد نیز خوب است و روغن کاو و کوسفند را با دوغ کاو نرش جوش دادن و در حین جوش آرد میدهٔ کندم بر ان پاشیدن تا دوغ سوخته کردد اما روغن نسوزد خوب است

۶۴- غسل شیرج

که روغن کنجد باشد آنست که با آب و نمک بسیار برهمزنند و بآتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار برهمزنند و بجوشانند پس آب را از ان جدا کرده بکار برند

۶۵- غسل زفت

و امثال آن مانند غسل موم و مومیائی و عنبر است که کداخته در آب صاف نیم کرم بریزند تا کدورت آن ته نشین کردد و آنچه بر روی آب

۱۳۹یستد بردارند و عند الحاجه بکار برند

۶۶- غسل آبار

و اثمد و اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها*آنست که هرکدام را که خواهند اولا- نرم بسایند و به آب مخلوط کنند آنچه به آب مخلوط شود در ظرفی بکیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و به آب مخلوط کنند و آب مخلوط بآنرا بکیرند و همچنین چند مرتبه و در آخر آنچه دردی و سنک ریزه بماند دور کنند و سر ظرف مخلوط بان را بپوشند تا ته نشین کردد پس آب بالای آن را بریزند و ته نشین را خشک نموده اکر از برای امراض عین است باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است

۶۷- غسل نوره

یعنی آهک جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بر ان ریزند و برهم زنند و در ظرفی کنند و ته نشین و دردی و سنک ریزهٔ که باشد دور کنند و آن اب را بکذارند تا ته نشین شود آب صافی آن را بکیرند و آب خالص در ان ریزند و برهمزنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند

۶۸- غسل مرداسنک

جهت امراض حاره آنست که مرداسنک را با هم وزن آن نمک بسایند و آب بر روی آن ریزند آن مقدار که چهار انکشت بالای آن آید و تا هفت روز بکذارند و هر روز سه مرتبه برهمزنند پس بکذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه بران ریزند و هفت روز دیکر بدستور بکذارند و در بین برهمزنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند

۶۹- غسل لاجورد

آنچه از برای امراض عین است مانند احجار دیکر است که ذکریانت و آنچه از برای کتابت و نقاشـی و سفوف و حبوب و غیر آن است آنست آنست که لاجورد را نیکو بساینـد و تسـقیه به آب تازه نموده بجوشانند و اندک روغن زیتون در ان ریزند و بدسـتور احجار غسل دهند و مکررا اعادهٔ طبق و غسل کنند تا مانند غبار کردد *نوع دیکر* آنست که سـنک لاجورد را کوفته و پیخته صلایه نماینـد تاماننـد غبار کردد پس با روغن کنـدر یا سـندروس خمیر کننـد و به آب کرم بـدست بمالنـد و همواره انـدک انـدک آب کرم میر پخته باشـند تا تمام آن شسـته کردد و چون ببیننـد که در روغن دیکر رنک لاجورد نمانـد دست بدارند و آب اول را در کاسـهٔ نکاهدارنـد آنچه از ان ته نشـین شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف دیکر است ته نشـین آن لاـجورد اوسـط و ته نشین سـیوم را شـمط نامنـد بنـا بر قول صاحب قرابادین معصومی و بنا بر فرمودهٔ نواب علوی خان مرحوم مغفور حجر ارمنی درین زمان معروف بشمط است

۷۰- غسل صبر

آنست که بکیرند صبر را و در هاون بهمواری و آهستکی بکوبند و بحریر بپیزند پس بکیرند افسنتین رومی یکرطل و مصطکی و حب بلسـان و دارچینی و عود بلسـان و سـلیخه و سـنبل الطیب و اسارون از هریک سه درم در آب جوشانیـده صافی نموده با صبر کوبیده پیخته در هاون اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط به آب شده در کاسهٔ بریزند و آنچه ته نشین شده باز بساینـد و آب مطبوخ دواها بران ریزنـد و بدسـته حرکت دهند و ابچه مخلوط به آب کردد در ان کاسه ریزند و بدسـتور بعمل آورنـد تـا بغیر از رمـل و سـنکریزه چیزی در ته هـاون نمانـد ترک نماینـد و آبهـا را بکذارنـد تا ته نشین کردد و از کردوغبار محافظت نمایند پس آب صافی آن را بجر علقه بکیرند و ته نشـین را با زعفران سائیده ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بکذارنـد تا خشک کردد پس بردارنـد و نکاهدارنـد در ظرف چینی یا شـیشه و عنـد الحاجت بکار برنـد و قوت اسـهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر است

۷۱– غسل سويق

جو و کندم و غير آنکه خواهند در معده ترش نکردد و نفخ آن زائل شود انست که آبکرم جوشان بر ان ريزند و بکذارند تا برآيد و اکر دو مرتبه آبکرم بر ان ريزند بهتر است پس آب سرد بر آن ريزند و از آب برآورند و تناول نمايند و اکر مانعی نباشد از خوردن شيرينی و کلاب و بيدمشک و امثال ان بعد غسل با آب سرد شربت ساخته در ان ريزند و تناول نمايند که بهتر و مصلح آن است و بعضی کفته اند که غسل سويق آن است که

۴۰جو و گندم و يا غير ان هر حبی را که خواهد بريان نمايند و بعد بريان با اب بشويند و خشک کرده آس نمايند و باستعمال آورند

۷۲– غسل موم

ان است که بکيرند موم را و کداخته در آب سرد ريزند و بکذارند تا سرد کردد و آنچه درديست و در زير ان مجتمع می کردد دور نمايند و يا آنکه در آب کرم طبخ نمايند تا کداخته کردد و خوب برهمزنند و بکذارند تا سرد کردد از روی آب بردارند و همچنين مکرر نمايند تا صاف و خالص کردد*و غسل زفت نيز بدين نحو است

۷۳– دستور سفيد کردن

شمع در حرف الشين در شمع مذکور می کردد ان شاء اللّه تعالی *اما دستورات* دستور اشاميد چوب چينی و ان بانحاء است بهترين همه بطريق تعريق است جهت امراض مزمنه خصوصا سوداويه مانند جذام و قروح خبيثه و جرب اکاله و ساعيه و قوبا و تحليل رياح و مواد غليظه و تقويت بدن و امثال اينها اما بايد که جوانان و محرور المزاجان بی سبب مرتکب استعمال آن نکردند و خود را در رنج نيندازند و آن را در امراض باردۀ بلغميه چندان منفعتی نيست و همچنين پيش از تنقيه و بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و در ان پرهيز نانمودن از اشيای غير مناسبه و منافيه بلکه ضرر آن درين صورت بمراتب شتی زياده از نفع آن است و مورث امراض صعبه است و طرق استعمال آن بانحای بسيار است*از ان جمله آن است که چون خواهند استعمال نمايند اولاـ تنقيۀ بدن نمايند بحسب خلط غالب و چون نقای تام حاصل کشت يکدو هفته صبر نموده پس شروع نمايند تا بيست و يک روز يا چهل روز بحسب احتياج پنج روز هر روز پنج مثقال عرق کلابی رنک متشابه الاجزاء در پختکی و خامی و صلابت و رخاوت که نه بسيار صلب مصمغ سياه رنک پر ريشه و نه بسيار رخو سبک خام سفيد که اجزای آن در هنکام بريدن مانند آرد کردد بلکه بايد که کم کره نوکرم ناخورده غير منشق غير کج واج باشد که چوب چينی اعلی نامند بکيرند و بدم کارد ورق ورق نمايند و اکر نتواند شد بقدر باقلا و نخود خرد نمايند و آنچه ريزه و آرد شده باشد دور کنند و در قدری کلاب و يا بيدمشک و يا عرقهای مناسبه ديکر بمرض و علت و يا با آب خالص صبح بخيسانند و شام آن را با آن مقدار آب که در شبانه روز بصرف ماکول و مشروب آيد در ديک نقره يا مس تازه قلعی کرده يا سنکی و سفالی لعابدار کنند اما بايد که آن ظرف مملو از آب نکردد که جای جوش و بخار نماند پس سر آن را بظرفی از همان جنس پوشيده اطراف آن را بخمير آرد ماش مستحکم نمايند که اصلا بخار بيرون نرود پس آن را بهيأت مجموعی وزن نمايند و سنک وزن آن را محفوظ دارند و سر آن را باز کرده همان مقدار آب نيز داخل نمايند و سر آن را محکم بندند و بآتش بسيار ملايم طبخ

نمایند تا آب بنصفه رسد و در بین جوش سنکی کران بر ان کذارند که بخار سرپوش را برندارد و در اخر بان سنک وزنهٔ محفوظ بسنجند چون برابر باشد فرود آورند و بکذارند همان قسم سرپوشیده و صبح کرم کرده نزد خود آورند و ردائی بر خود پوشیده سر دیک را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن بتمام سر و بدن برسد و عرق شود و چون بخار آن کم کردد دیک را از زیر ردا برآورده ردا را بخود به پیچند که هوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال آن را بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات نیمکرم و همین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بجای آب بیاشامند و داخل طعام و خمیر نان و قهوه کنند و آب خالص مطلق نیاشامند و قدری از چوب چینی کرمدار و ریشه دار را اکر چوب چینی اعلی زیاده از قدر مشروب و ایام مقررهٔ مطلوبه نباشد در آب بسیاری طبخ دهند و صاف کرده دست و رو از ان بشویند و طهارت از ان نمایند که نیم کرم باشد در همه حال و اکر برای مشروب اول روز اولا قدری برآورند و بنوشند در بین کرفتن بخار آن بهتر و معین بر عرق و تاثیر آن است*و پنج روز دیکر*هر روز هفت مثقال چوب چینی باوصاف مذکوره را بدستور مزبور طبخ نموده بیاشامند و اکر اراده بیست و یک روز باشد پنج روز دیکر هر روز شش مثقال و پنج روز دیکر هر روز چهار مثقال و سه روز دیکر علاوه برای آنکه دفعه از آب مطبوخ چوب چینی مقدار کثیر

۴۱به آب خالص رجوع نشود دو مثقال آن را به آب بدستور طبخ نموده بیاشامند و هر پنج روز و یا هر چهار روز بعرق نشینند بدین طریق که قدری چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو و عریض بر کرسی نشیند که ته کرسی را بخیزران بافته باشند برهنه شده لحافی بر خود کرفته دیک را بزیر کرسی برده سر آن را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن بتمام بدن برسد و عرق شود و اکر علت بر سردرد باشد کاه کاهی سردرد را بزیر لحاف برند و چون نفس تنکی کند برآورند و چون بخار دیک تمام شود از کرسی باهستکی بقسمی که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود پیچیده درست بخوابد تا عرق در بدن خشک شود پس لباس پوشیده برآید و انفال هر روزه را خشک نموده نکاه دارند که اکر آب مطبوخ چوب چینی در بین روز صرف کردد قدری از ان ثفل را در آب طبخ نموده بصرف آورند و در روز بیست و هفتم یا سی ام بحمام رود و اثفال چوب چینی خشک کرده را باب طبخ نموده بان بدن را شویند و بعد فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی به نحوی که در حرف الحاء در قرابادین ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این دستور از برای متوسلین و امراض ضعیفه است و اکر مرض و مریض قوی باشند در هر چهار روز دو مثقال و یا سه مثقال بران پنج مثقال تا بیست و پنج روز بیفزایند و بعد از ان بهمان ترتیب بکاهند تا بیست روز یا بیست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی و کمی آن چهل و پنج روز نهایت شصت روز باشد و اکر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز و یا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق نشیند و بعد اتمام بدستور بحمام رود و تا پانزده روز یا بیست روز حلوا تناول نماید و باید هفت هشت روز قبل و در بین و ده روز بعد اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و حار و مولد دم سوداوی و سودا و جماع و غسل و پر خوردن و بسیار کم خوردن و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و بدنی خصوص در روز تعریق اجتناب لازم و واجب دانند و غذا منحصر بر قورمهٔ چلاو و قلیه با چلاو و کباب و یخنی پلا و مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران آن بسیار کم باشد و یا شلهٔ مزعفر و یا نان با کباب و یا قلیه و قورمه و نیم رو بیضهٔ مرغ و باید که همه بی نمک در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک و از کوشتهای لائق مانند کوشت بره و بزغالهٔ شیر مست یا جوان فربه و طیور لطیفهٔ خفیفه مانند کبک و دراج و طیهوج و سنکخوار و امثال اینها باشد و از اغذیهٔ غلیظه و نفاخه و کوشت حیوان پیر و لاغر و کاو و مرغ خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از لبوب فندق و انجلک و چلغوزه و حلویات که مصنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و میوه ها مانند هندوانه و انار و خربزه و انبه و کتهل و اناناس و کوله و ماست و امثال اینها تا شش ماه بلکه بعض اینها تا یک سال پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیب است و در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون و نقوع و مرهم آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاء اللّه تعالی هریک در رسم خود مذکور خواهد شد

۷۴– دستور اشامیدن عشبهٔ مغربیه

مانند آشامیدن چوب چینی است در همه امور مکر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال ننمایند در ابدان قویه و در ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند و کاهی هر دو را باهم ترکیب می نمایند بحسب احتیاج و کاهی درین و در چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه کرده برای مبرود المزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس خراشیده مرضوض اضافه می نمایند و باید که عشبهٔ مغربیه جید را از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا کلاب یا بیدمشك یا عرقهای مناسبه دیکر بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار برند و خواص و منافع آن ان شاء اللّه تعالی در ادویهٔ مفرده مذکور خواهد شد

۷۵– و نیز طریقهٔ آشامیدن صاصفراس

مانند آن هر دو است و این منضج و ماطف

۴۲و محلل و مفتح سدد و مجاری و مقطع و منضج اخلاط غلیظهٔ لزجه و مقوی اعضای رئیسه و مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض باردهٔ رطبه و سوء القنیه و استسقا و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و رجع کرده و مثانه و مفاصل بارده بلغمیه و مفتت حصاه و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظهٔ محتقنه در مجاری بول و منی و دافع هیضه و قیء و فواق و حمی ربع و وبا و طاعون و سموم است و بتفصیل در ادویهٔ مفردهٔ این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی و با طریق استعمال در خاتمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۹۷

۷۶- و شجره النبی

کـه بزبـان فرنکی بلاسـنطور نامنـد مـاهیت و خـواص و منـافع آن در ادویـۀ مفرده ان شـاء اللّٰه تعـالی مـذکور می کردد*طریقۀ استعمال آن آنست که بکیرند از جزو داخلی آنکه سـیاه رنکـ و چرب است سـی درم و از قشـر خارجی آن ده درم اکر یافت شود و الا بـدل آن ده درم از جزو داخلی نیز که مجموع چهل درم باشد و بسوهان براده کنند و یا بدم کارد ریزه ریزه نمایند و در شـش رطل آب در ظرف چینی یا شیشه یکـ شبانه روز بخیسانند پس بدستور چوبچینی طبخ دهند تا بنصف رسد و بدستور چوبچینی بنوشـند اکر آب مطبوخ آن کمی کند ثفل آن را در همان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد و از آب اول صبح و شـام نیم کرم بی شـیرینی یا با نبات پنـج درم بیاشامنـد و آب درم را بجای آب بنوشـند و چون قریب باتمام رسـد چهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشـر خـارجی آن و الاـ بـدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بکیرنـد و بدسـتور در شـش رطل آب طبخ دهنـد تـا بنصـفه رسـد و ثفل آن را نیز بدسـتور طبـخ دهنـد و بیاشامنـد بهمان نحو تا قریب باتمام رسـد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشـر خـارجی اکر یافت شود و الا ده درم نیز از جزو داخلی بکیرنـد و بهمان نحو طبـخ دهنـد و بیاشامنـد و دستور پرهیز و تنقیه و تغذیه بنحو چوبچینی است بلاتفاوت و تصرفات درین بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق است و چون طعم آن بسـبب قبوضتی که دارد ناخوش آینـده است برای رفع آن مخمر اسـت که یکـ مشت مویز کشـمش یا چنـد دانـۀ مویز منقی از حب یا قلیلی اصل السوس و یا نبات داخل نماینـد و در امزجۀ صاحبان کبد حار پوست بیخ کاسنی و یا مندل زرد مقدار ربع و یا خمس دوا و در امزجۀ بارده دارچینی و قرنفل هریکـ بقدر احتیاج و در امراض دمـاغیه مرزنجـوش و یـا اسـطرخودوس و در وجـع مفاصـل قلیلی کمـافیطوس یـا کمـاذریوس و در امراض صـدریه پرسـیاوشان یا فراسیون یا زوفاء خشکـ یا عرق السوس یا بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین و در امراض کرده عرق السوس یـا تخم هنـدوانه یـا خربزه یـا خیـار یا کـدو و در امراض طحال حشـیشه الطحال و پوست بیـخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و غرض ادویـۀ مناسـبۀ لاـئقه بـدان و این دوا از برای رعشه و فالـج و سـد رودوار و قولنـج بارد و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و تقویت معدۀ ضـعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است و و بتفصـیل در قرابادین کبیر در خاتمۀ آن در ادویۀ جدیده مذکور شد

ص: ۹۸

۷۷- دستور استعمال کیاکو

و آن چوبی است که از ملک فرنک می آورند و ماهیت و خواص آن در ادویهٔ مفرده ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد و در خاتمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافع است از برای جذام و آتشک و سائر قروح خبیثهٔ مجاری بول و غیرها آنست که بکیرند چوب کیاکو را و بسوهان براده نمایند و با سه ربع وزن آن چوبچینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب برالدی که بسیار تند می شود و از ملک فرنک آید و یا عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه که کیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلا در قرابهٔ شیشه که ضخیم باشد کنند و باید که شیشه پر نباشد بلکه قدری از ان خالی باشد پس سر آن را خوب

۴۳نموده در شیشه مالنند و سر آن را محکم بندند و عند الحاجه بعد تنقیهٔ تام روزی در توله آن را نهایت سه توله و اکر مریض بسیار قوی البدن و مرض او صعب باشد بتدریج تا چهار توله می توان رسانید تا بیست و یک روز یا چهل روز نهایت پنجاه تا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب آن آنست و غذا و شراب باید که منحصر بشیر کاو تازه دوشیده و چلاو باشد و چلاو با قلیه و یا قورمه و کباب و پلاو نیز می تواند خورد و لیکن باید که همه بی نمک و بی ماست باشد و سائر تدابیر در بین و ما تقدم و ما تاخر بعینه مانند چوبچینی است که ذکر یافت بلاتفاوت و اکر در عرق با درنجبویه و کاوزبان و شاهتره و بسفایج و اذخر و غیرها از عرقهای مناسبه بجای عرق قندی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت و مرض مانند عشبهٔ مغربیه و صاصفراس و شجره النبی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بد نیست جهت اکثر امراض ضعیفه و متوسطه مانند ضعف اعصاب و دماغ و اوجاع مفاصل و جرب و قوبا و استسقا و امثال اینها و یا بطریق نقوع چوبچینی از هریک بقدر لائق خیسانیده استعمال نمایند بد نیست برای کسانی که اجتناب از عرق قندی دارند این ترکیب خوب است

۷۸- طریق استعمال شیر شتر

جهت استسقای زقی و طبلی با بول آن بغایت نافع و مفتح سدۀ جکر و سپرز و مسهل زردآب و رافع ضیق النفس بار دو جمعی برای حار آن نیز بیعدیل دانسته اند چون با اقراص و اشربۀ بارده و معتدله بنوشند* آن است که چون ارادۀ استعمال آن نمایند شتر را تعلیف بکیاها و حبوب مناسبه نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی و آرد جو و ثیل و کشوث و امثال اینها و بجهت تسخین کنکر و درمنه و رازیانه و کرفس و شبت و قاقلی که شور نامند و مانند اینها و از ربع رطلی شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند تا به حدی که کرانی نکند و نیکو هضم کردد و ادرار قوی نماید و اکر طبع مجتنب نباشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط می توان نمود و هرکاه بول صاحب مرض بمقدار شیر و زیاده از ان باشد و منحدر کردد و تلیین بطن ننماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نکردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم تجبن آن است زیاده می توان نمود و اکر متجبن کردد جهت رفع تجبن آن دو دانک سکبینج تناول نمایند و اکر موافقت بیشتر نماید و توانند که اقتصار آب و غذا بران نمایند و غذای دیکر و آب مطلق نیاشامند بهتر و اکر خواهند شیربرنج و فرنی با آرد برنج و یا آرد کندم از ان بپزند بخورند بد نیست و اکر اطلاق زیاده نماید و باعث ضعف کردد یک روز در میان یا دو روز در میان نیاشامند و مقویات قابضه مانند مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز حضور خود طلبیده ظرفی را پاک شسته خشک نموده بآتش کرم نموده در ظرفی بزرکتر از ان آب کرم کرده شیر را در ان بدوشند و ظرفی دیکر را پیمانه کرده در ان صاف کرده آن مقدار مذکور را بزودی کرماکرم بیاشامند بتنهائی و یا با ربع آن و یا کمتر از ان بقدر برداشت مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل و نیم مثقال تا یک مثقال سنبل الطیب کوفته بیخته اکر کرمی ننماید و یا با سفوفات و اقراص و ادویۀ مناسبۀ دیکر مانند سفوف لک و دواء لک و امثال آن اکر مناسب باشد و اکر شیر موافقت نکند بهیچ نحو بزودی ترک نمایند و لجاجت و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت ببخشد و منجر بضعف معده و غیر آن می کردد

ص: ۱۰۰

۷۹– دستور آشامیدن شیر بز

جهت ادرار فضلات و ترطیب بدن و نفث الدم و جراحت رئه و حلق و مثانه و تمهای مزمنهٔ حاره و دق آن است که بز را بعلفهای مناسبه تعلیف نمایند و مانند شیر شتر شیر آن را بدوشند و مقدار بیست و پنج مثقال یا سی مثقال و تا چهل مثقال با یک مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام کرم کرم جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و همچنین با صمغ عربی و کتیرا از هریک نیم درم تا یک درم و با لک خام سائیده مغسول یک درم و یا با قرص کهربا و یا سفوف آن و یا با حب حابس الدم که نسخهٔ آن ان شاء اللّه تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت نفث الدم مجرب و جهت ترطیب بدن از بیست و پنج مثقال شروع نمایند و بتدریج اندک اندک تا به حدی که بر طبیعت کران نیاید

۴۴بیفزایند و اکر ترطیب زیاده مطلوب باشد یا ارادهٔ ادرار باشد قدری آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت رفع حمیات عتیقه و دقیه از همان مقدار شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا به حدی که موافقت نماید و کرانی نکند و هر روز ربع وزن آن آب خالص و یک درم روز اول خبه که بفارسی خاکشی و شفترک نامند و نیم درم شربت بنفشه اکر کرمی نکند داخل نمایند و روزی ثلث درم خبه و قلیلی شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر رامی افزایند تا به پنج درم خبه و دو درم شربت بنفشه برسد در صورتی که شربت بنفشه کرمی نکند و الا شربت را نیفزایند و یا آنکه مطلق داخل نکنند و اکر شیر بهیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند

ص: ۱۰۱

۸۰- دستور آشامیدن شیر الاغ

جهت سل و دق و ترطیب بـدن و رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها آنست که الاغ تازه زائیـدۀ جوان را بجو خیسانیده و علفها و کیاهای باردۀ رطبۀ موافقه تعلیف نمایند و بدسـتور شـیر شتر در حضور خود طلبیده بدوشند و کرماکرم روز اول و دوم و بیست پنج و مثقال تا سی مثقال با قرص کهربا و طباشیر و لؤلؤ و غیر اینها از ادویۀ مناسبه بیاشامند جهت غسل و تقویت قلب روزی سه مثقال تا شـش مثقال و زیاده هم اکر احتیاج بسیار باشد و ثقل ننماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریافتند که ثقل می نماید زیاده ننمایند و یا کم کنند و اکر اصلا موافقت نکند ترک نمایند

۸۱- دستور آشامیدن لبن النساء

جهت امراض مذکوره مانند شـیر الاغ است*و بدانکه باید که غذای شاربان البان مذکوره غذاهای مناسبۀ لطیفۀ خفیفه باشد و اجتناب نماینـد از غذاهای ثقیله و تداخل که سوء هضم و تخمه و هیضه عارض نکردد و از ترشـی و لبنیات و حبوب و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها

۸۲- دستور اشامیدن فادزهر حیوانی

جهت حفظ صحت و تقویت بدن و ارواح و قوی و باه آنست که چون اراده نمایند باید که در اول فصل بهار و یا خریف تنقیه نماینـد که بـدن نقی و پـاکیزه کردد از اخلاـط فاسـدۀ ردیه بمسـهلات و مقینـات و فصـد اکر دم غـالب باشـد و غـذا بایـد که نخودآب و غـذاهای لطیف باشـد پس سال اول یک دانک فادزهر حیوانی بزی را با مرواریـد و طباشـیر انز هریک نیم مثقال و عود قمـاری دو دانـک صـندلین از هریـک چهار دانک و مصـحکی یک دانک و عنبر اشـهب و مشک از هریک نیم دانک و ورق طلا ده عدد و ورق نقره بیست عدد مروارید و فادزهر را بر سـنک سـماق صـلایه کرده و ورق طلا و نقره را حل نموده و ادویه را کوفته و پیخته باهم حبوب سازند یا با نبات بقوام آورده سرشـته حبوب سازند و سه حصه و یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه روز یا پنج روز یا هفت روز هر روز با کلاب و بیدمشک با قند و نبات شـیرین کرده بدون شیرینی بنوشند و هر سال قدری بیفزایند تا بیک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را تجویز نموده اند و کفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانک و مبرود المزاج یـک دانـک بیفزاینـد و بایـد کسـی که جوانی و سن او بچهل سال نرسـیده باشـد و محرور المزاج باشـد مرتکب اسـتعمال آن نکردد بلکه محرور المزاج را قبل از پنجاه و شـصت سالگی جائز نیست و باید که در ایام خوردن یک هفته قبل و یک هفته بعـد از ان از غـذاهای غلیظه و حموضات و لبنیات و بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بـدنی و جماع پرهیز نمایند و اولی آن است که مقـدار کم آن را با حبوب و معاجین مناسـبه بقـدر حاجت کاه کاهی تناول نماینـد زیرا که مقدار کثیر آن را دفعه خوردن باعث کرمی و ثوران مواد و احراق اخلاط و تحلیل ارواح و قوی است

۸۳- دستور اشامیدن دوغ

جهت حمی و قئ و امراض حاده و لاغری بدن آنست که بکیرند ماست تازهٔ کاوی را و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند و خوب برهم زنند تا کرهٔ آن بالتمام جدا کردد بکیرند دوغ را که طعم ان اندک مائل بترشی باشد و اکر شیرین باشد چند ساعت بکذارند تا اندک ترش مزه کردد و سی درم از ان دوغ را با ده درم نان تنک میده خالص ریزه کرده در ان ممزوج کنند و بکذارند تا نیکو

۴۵دوم پنج درم بر دوغ بیفزایند و یک درم از نان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عادت بدان حاصل کردد و چون خواهند بکاهند برعکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاط را زیاده مرعی داشته کفته اند از دو درم دوغ و یک درم نان باید که شروع نمایند و روزی سه درم دوغ و یک درم نان بیفزایند تا سی درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند به دستوری که افزوده اند کم نمایند و کسانی که عادی بخوردن دوغ باشند احتیاج باین تدابیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال آن جایز نیست مکر آنکه وقت اقتضا کند از کرمی هوا و رقت و حدت ماده در غب خالص و امثال آن و جایی که تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر و هنکامی که طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف کردد با حبوب و اقراص قابضه و یا با طباشیر و یا طراثیث و امثال اینها از ادویهٔ قابضهٔ مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنک ثاب و یا آهن تاب نمایند و صاحب خلاصه التجارب نوشته که کاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع می بخشد نفعی ببین *و اما دستور* آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء انکشوث و ماء الشاهترج و ماء عنب الثعلب و ماء هندبا و ماء ورق الخلاف و ماء البقول هریک جدا جدا در قراباد بن کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء اللّه تعالی در حرف المیم مع الالف مذکور خواهد شد *و اما دستور* اخذ ادهان و کرفتن عرقها و عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال مع الهاء و العین مع الراء و مع الطاء ان شاء اللّه تعالی ذکر خواهد یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافت *اما اتخاذ بعضی ادویه و صنائع آنها

۸۴- اتخاذ دخان کندر

جهت رویانیدن مو آنست که پارچهای کندر را در ظرفی بر روی هم بچینند و در زیر آن فتیلهٔ مانند فتیلهٔ چراغ برافروزند و ظرفی دیکر مانند قدح یا طشت بالای آن معکوس نصب کنند و هر دودی که در ان جمع کردد بردارند و با آنکه در ظرف سفالی قطعهای آن را برهم بچینند و بفتیله مشتعل سازند و بر بالای آن ظرف سفالی دیکر که عمقی داشته باشد نصب نمایند به نحوی که اندک هوا بدان برسد که خاموش نکردد و یا آنکه کاغذ بر ابشکل کلهٔ قند پیچیده بالای آن کذارند و آنچه در ان مجتمع کردد بردارند که دخان و جوهر آن همان است و عند الحاجت بکار برند

۸۵- اتخاذ دخان حصی لبان

که حسن لبه و بهندی لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواصی که برای آن در ادویهٔ مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر آن است و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندی ست لبان نامند

۸۶- اتخاذ عسل بلادر

آنست که سرهای بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند و در شیشهٔ مطین پر کنند و سر شیشه را بلیف بند نمایند و بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرکی را بر سه پایهٔ که بلندی آن بمقدار یک شبر باشد نصب کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند و شیشهٔ را معکوس بر ان کذارند که کردن شیشه از ان سوراخ از زیر برآید و تنهٔ شیشه باندرون ظرف باشد و بزیر سر شیشه ظرفی کذارند که در ان آب باشد و بالای شکم شیشه و اندرون ظرف که در ان است سرکین کاو خشک صحرائی پر کنند و برافروزند تا عسل آن تمام و کمال از کردن شیشه در ان ظرف آب آید و چون دیکر عسل از ان شیشه نچکد و تمام سوخته کردد عسل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده یعنی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع اخذ عسل آن در بیان تدبیر بلادر در همین فصل مذکور شد

۸۷– دستور اتخاذ اسفیداج

و آن بطریق احراق و بتعفین نیز می باشد اما احراق آن است که رصاصین یعنی قلعی و سرب هریک را که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی برهم بچینند و بر هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال پنجدانگ زیاده نباشد پس بر آتش کذارند و برافروزند و بسیخ آهنی

۴۶برهمزنند تا تمام آن سوخته کردد و از دود آن محترز باشند تا سوخته سفیدآب کردد *نوع دیکر آنست* که هریک از ان هر دو را که خواهند در ظرف سفالی بکذارند و با کفچهٔ آهنی برهمزنند تا مانند خاکستر کردد پس در کوزهٔ مطین کرده یک روز زیر آن آتش کنند تا سفید کردد اکر خوب سفید نشده باشد قدری سرکهٔ انکوری تند بر ان بپاشند و یک هفته بکذارند تا سفید کردد

۸۸– دستور احراق روی توتیا

که بهندی جهت نامند نیز همین نحو است اهل هند نیز بدین نحو احراق می نمایند که آن را قطعهای کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش می کذارند و می دمند و بسیخ آهنی برهم می زنند و در بین احراق قدری سم الفار سوده بر ان می پاشند بزودی محرق مانند پنبه می کردد و می کویند که اکر آن را کداخته بعد کداز بکن که کیاه هندی است قدری معتدی نرم سائیده آب آن را بر ان بپاشند و یا بریزند نیز محرق مانند پنبه می کردد و باشیای دیکر نیز محرق می کردد پس سوده شسته استعمال نمایند اکر مغسول آن را خواهند

۸۹– و اما بطریق تعفین

آنست که بکیرند صفائح قلعی و یا سرب را و انکور را با دانهٔ آن کوبیده بر آنها مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک کذارند تا همه آن حل کردد *و یا آنکه صفحهٔ قلعی و سرب را سوراخ کرده و با انکور کوبیده اغشته در خم سرکه بیاویزند و ظرفی در خم برابر قطعها نصب کنند تا آنچه از ان سیفدآب کردد و بریزد در ان مجتمع کردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و بهر چند روز بار کنند آنچه از سطح آن صفایح سفیدآب کشته در ان ظرف ریخته باشد بردارند و باز انکور کوبیده بر ان مالیده بکذارند تا همه آن سفیدآب کردد *نوع دیکر آنست* که قلعی و سرب را در ظرف مشبک سفالی کذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند در ان کرده باشند بکذارند به نحوی که معلق باشد تا ببخار سرکه تمام آن سفیدآب کردد *نوع دیکر* که آن را سفیدآب کاشغری و سفیدآب رومی کویند آن است که بکیرند صفایح قلعی را و انکور کوبیده با تخم بران بمالند و بر روی هم کذارند در ظرفی که در ان سرکهٔ انکوری باشد و در خم سرکه کذارند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود تا بمرور ایام تمام آنها سفیدآب کردد پس برآورند آنچه سفیدآب شده باشد بردارند آنچه باقی مانده در ان نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزاء اسقهٔ انکور از ان دور شود و سائیده بکار برند

۹۰- اتخاذ توتیا

توتیای کرمانی در ادویهٔ مفرده ذکر یافت و توتیای هندی مس است که با زاج و بقولی با کبریت احراق می نمایند

۹۱- اتخاذ را سخت

که عبارت از مس سوخته است آن است که مس را صفایح بسیار رقیق سازند و در دیکی بر روی هم بچینند و بقدر عشر آن کوکرد و نمک بالمناصفه بر ان صفایح بپاشند و دهن دیک را مستحکم نموده یک هفته در تون حمام بکذارند تا مجموع سوخته کردد و هرکاه زودتر خواهند مس را کداخته و کبریت و امثال آن بران پاشیده در سرکه تطفیه نمایند و تکرار عمل نمایند تا تمام سوخته کردد و شنیده شده که اهل هند شنجرف را در دیک مسی یا اهنی می سازند و چون کهنه و شکسته شد شبیه بر اسخت می کردد همین را بجای آن می فروشند

۹۲- اتخاذ رسکپور

از برای آتشک و نار فارسی و سغفهٔ خبیثه که آن را کچلی کویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصورانف و ریشهای کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تفتیت حصاه و رفع سرعت انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو حبه آن را با عسل تناول نمایند آنست که بکیرند سیماب و کل ارمنی و اکر نباشد طین مغره که بهندی کیرو نامند و زاج سفید و نمک سک از هریک نه تانک و در نسخهٔ دیکر بجای زاج سفید توتیاء اخضر هندیست که بهندی نیله تهوتهه نامند و نسخهٔ اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسهٔ سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک کرده باشند بکذارند و کاسهٔ دیکر مانند آنکه بخاکستر و عصارهٔ جوز مائل اندوده باشند کذارند و هر دو را بطین حکمت بکیرند و

۴۷سه شبانه روز در سرکین کاو صحرائی خشک آتش دهند که اطراف آن سرکین بسیار باشد و اکر برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام کردد باز تجدید نمایند پس برآورند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسبیده باشد بکیرند که آن رسکپور است *نوع دیکر* آن است که بکیرند سیماب بیست مثقال و نیم و زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و باهم در هاون سنکی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم بسته بکل حکمت که از کل سرخ و پنبه و نمک و خاکستر و سبوس برنج ساخته خوب کوفته ورزیده باشند کرفته و خشک نموده دور آن آتش شدید برافروزند و اکر آتش سرکین کاو صحرائی باشد بهتر است که تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس براورند و بکذارند تا سرد شود پس اجزاء را از درون شیشه برآورند و باد و وزن آن ادویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک کردد پس بار دیکر در شیشه کنند و بدستور سر آن را محکم بسته بکل حکمت بکیرند و در دیک سفالی تا نصفه رمل کنند و شیشه را در ان کذارند و بالای آن نیز رمل نمایند که تمام شیشه در زمل پنهان باشد و در زیر دیک آتش کنند آن مقدار که ریک سرخ کردد پس برآورند و بکذارند تا سرد کردد از شیشه برآورند و در ظرف چینی نکاهدارند و همین عبارت از رسکپور و شنجرف سفید است و حب مصنوع از ان و طریقهٔ استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

۹۳- اتخاذ زعفران الحدید

آنست که آهن را سوهان کنند در غایت ریزکی و چند مرتبه باب و نمک بشویند تا سیاهی آن زائل کردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و بر روی لته در ظرف سفالی پهن نمایند و در مکان نمناك دفن نمایند تا دوازده یوم پس برآورند زود مائل بسرخی قابل سحق کردد *نوع دیکر که معمول اهل صناعت است* آنست که بکیرند صد مثقال برادهٔ آهن را بدستور مزبور شسته در قرع مطین کننـد و بوزن آن تیزآب فاروقی اندك اندك بر ان ریزند و چون از ان دود ظاهر کردد اندکی بول انسان بر ان بچکانند که جوش آن فرو نشیند و انبیق بر ان وصل کنند و بآتش ملایم مقطر نمایند و چون مجموع تیزآب مقطر کردیـد آتش را تنـد کننـد تا مکلس زعفرانی رنك کردد پس از آتش برکیرنـد و از شیشه برآرند بعد از سرد شدن و عند الحاجت بکار برند

۹۴- اتخاذ زنجفر که شنجرف نیز نامند بدون احراق

بانحـاء مختلفه است از آن جمله آن است که ملـح قلا را در آب حل کننـد و آب آن را بجر علقه بکیرنـد و اکر مکرر خواهند باز قلا تازه را در ان حل کنند و آب آن را بجرعلقه بکیرند و همچنین این عمل را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نماینـد پس در ظرفی کرده بر آتش کذارنـد تـا آب آن منعقـد کردد پس بکیرنـد یك وزن ازین معقود و یك وزن از آهک سنك کرماکرم آب ندیده و باهم سـحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بر ان ریزند و مکرر آن را از چوبی برهم زنند و یک شبـانه روز بکذارنـد پس آب زلال آن را بجرعلقه بکیرنـد پس آن آب را در ظرف سـنکی یا آهنی نموده بر آتش کذارنـد و بآهسـتکی طبخ دهند تا منعقد کردد و باز هموزن این معقود آهک کرم آب ندیده داخل نموده سائیده و چهار وزن آب بر ان ریزنـد و بدسـتور از چوبی برهمزننـد و بعـد یك شـبانه روز آب آن را بجرعلقه بکیرنـد و باز بهمان نحو عقد نمایند و باز حل کنند و تا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این هنکام مانند روغن می کردد بسیار حاد اکال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب و چون موی را در ان ریزنـد منحل کردد و در شیشهٔ ضـخیمی محفوظ دارند و چون خواهند که شـنجرف از ان سازند بکیرند کبریت اعلی یك وزن و سیماب خالص دو وزن و باین آب هر دو را سحق نمایند و در آفتاب کذارند تا خشك کردد و درین مرتبه سیاه خواهد بود و پس مرتبهٔ دیکر نیز بآن روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب خشك نمایند این مرتبه اندك سرخ رنك خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنك کردد پس سائیده و شسته در نقاشی و نوشتن

۴۸استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت است

۹۵- اتخاذ زنجفر بطریق احراق بنار

آن است که بکیرند سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ لعلی دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود در کاسهٔ که بیرون آن را بکل حکمت کرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آن را بیرون آورده باشند کذارند بر روی دو سه خشت و سر تنور را محکم بندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنکی آن را در شیشهٔ کنند و نکاهدارند *نوع دیکر* زیبق خالص هفت جزو کوکرد خالص دو جزو باهم سائیده در شیشهٔ مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بصاروج الحکمه بند کنند و بالای آن کل حکمت بکیرند و خشک کنند و در دیک سفالی که در ان ریک پر کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیک آتش برافروزند تاریک سرخ کردد پس بکذارند تا سرد کردد و برآورند و این را شنجرف مصری خوانند و در زنجفر هندی کوکرد و سیماب مساوی است و در زنجفر رومی سیماب دوازده جزو کوکرد هشت جزو و زرنیخ سرخ پنج جزو است

۹۶- اتخاذ اسرنج

که بفارسی سرنج و بهندی سیندور خوانند بالحاء بسیار است از آن جمله آن است که سفیدآب قلعی را و یا قلعی و سرب را در تابهٔ سفالی کرده بر روی کورهٔ آتش نی و خاشاک کذارند و قدری نمک بر ان بپاشند و بسیخ آهنی و یا کفچهٔ آهنی برهمزنند تا سرخ کردد و هرچند آتش بیشتر دهند سرختر می کردد و چون اندک سرخ کردد در دیکی کرده بر روی کوره کذارند و اطراف و زیر آن آتش برافروزند بغایت رنکین می کردد

ص: ۱۰۹

۹۷– اتخاذ سلیمانی

که معروف است بـدواء الشـعث و بفارسـی داراشـکنه نامنـد آن است که بکیرنـد از زیبق خالص نود مثقال و از سم الفار هفت مثقال و نیم و باهم نیکو بسایند و بدستور در شیشهٔ مطین کرده مصعد نمایند

۹۸– اتخاذ مرداسنک

آن است که سـرب را کداخته اسـرنج یا سرب سوخته بخورد آن دهند تا هر دو ممزوج شوند در ظرفی کرده در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند به حدی که جو منشق و مهرا کردد پس از جو جدا کننـد و چون خواهنـد که آن را تصـفیه نمایند باید که هموزن آن نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز برهمزنند و هر سـه روز تغییر آب نمایند تا خوب صاف شود و اجزای خام درو نماند پس شسته استعمال نمایند

۹۹– دستور سفید کردن مرداسنک

آن است که در پشم سـفیدی به پیچند و به آب باقلا بجوشانند و بعد مهرا شدن باقلا و سـیاه کشتن پشم تجدید نمایند تا آنکه سفیـد کردد *نوع دیکر* آنست که مرداسـنک را با هموزن آن نمک در ظرفی کنند و آب بر ان ریزند و در آفتاب کذارند و چون نمک آب شود آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب برهمزنند و بکذارند تا ته نشـین کردد آب را بریزند و همچنین تا آنکه مرداسـنک سـفید کردد و اصـلا ملوحت در ان نماند و مرداسـنک سفید کرده را مرتـک نامنـد بفتـح میم و سـکون راء مهمله و فتـح تـاء مثناه فوقانیه و کاف و بکسـر میم نیز آمـده و این در ذرورات و اطلیه و اضمده مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نکرداند

ص: ۱۱۰

۱۰۰- اتخاذ زنجار

آن است که مس را صـفایح بسیار نازک سازند و در سرکۀ تند کذارند در زمین نمناک تا زنک بکیرد پس با یکدیکر بسایند و همچنین تا تمام صـفایح پاشـیده زنکار کردد *نوع دیکر* آن است که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکۀ بسیار تند در سبـوی مسـی نوبی قلعی کننـد و سـر آن را بکیرنـد و در زمین نمنـاک و یـا سـرکین اسپ دفن نماینـد و بعـد از سه شـبانه روز برآورند همه آن زنکار شده باشد

۱۰۱- اتخاذ زنجار الصناعه

آن است که بکیرند یک جزو برادۀ مس را و با شب یمانی و بوره سـرخ و نمک بالسویه بقدر عشـر آن در ظرف مس با سرکۀ تند بسایند و چون خشک شود باز سـرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنجار کردد *نوع دیکر* که الطف از همه انواع است آن است که را سخت مغسول را

۴۹یا مثل آن نوشادر مصـعد بسـیار نرم بساینـد و بعد از امتزاج قطران و سـرکۀ بسـیار تند بر ان بچکانند و سـحق نمایند تا مانند خمیس کردد پس روی آن را بپارچۀ نازکی بپوشـند و در آفتاب کذارند تا خشک کردد و با سـرکۀ تند باز بسایند و بدسـتور در آفتاب خشک نماینـد و تکرار عمل نماینـد تا همه آن زنکار کردد و چون خواهنـد آن را تصـفیه نماینـد که زنجار مصـفی نامند آن است که یک جزو زنجار را با پنج جزو سرکۀ سفید مقطر تند بخیسانند و بکذارند تا سرکه سبز کردد آن سرکه را در ظرفی بکیرنـد*و اکر خواهند مرتبۀ دیکر بقدر پنج وزن دردی زنجار نیز سـرکۀ مقطر بر ان ریزند و بکذارند تا سبز کردد و هر دو سـرکۀ سبز را باهم ممزوج کرده بکذارند تا ته نشـین کردد سرکه صافی بالای آن را بجرعلقه بکیرند و ته نشین را بکذارند تا خشک کردد و بسایند و بکار برند زنکار بسیار اعلی خواهد بود

۱۰۲- اتخاذ سرکه هندی

که بهنـدی کاننجی نامند جهت اکثر امراض حادهٔ صـفراوی و غیرها مفید است*آنست که بشویند برنج یعنی ارزو او بجوشانند تا مهرا کردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شـیشه یا سـفالی لعابدار کرده آب بر ان ریزند آن مقدار که یک شبر از روی آن برکردد سـر آن را پوشـیده در آفتـاب و یا پشت اجاغ کرم بکذارنـد تا چهل روز که برسـد پس صاف نموده عنـد الحاجت استعمال نمایند

۱۰۳- صنعت عود مطرا

بکیرنـد عود تماری را و ریزه ریزه کننـد و در کلاب و جلاب بخیساننـد تا نرم شود پس بکذارند تا رطوبت آن کم شود انکاه مشـک و عنبر و اشـنه را به آب سوده بآن چنـد بار آغشـته هر مرتبه خشک نماینـد و عنـد الحاجت قـدری از ان را در مجمر بر اخکر کذارند مجلس را معطر نماید و مشام را قوت بخشد

۱۰۴- اتخاذ زبد الشمع

آنست که بکیرند مقداری از موم مصـفی را و کداخته در هاون ریزند و دو استار روغن کل یا روغن بنفشه یا غیر آن هر دو بر ان ریزنـد و چنـد پارچهٔ یـخ یا برف در ان اندازند و خوب برهمزنند چون یخ و برف کداخته کردد بکذارند تا روغن بالا آید دهن را بردارند و آب را بریزند و استعمال نمایند

۱۰۵- اتخاذ طین حکمت

بکیرنـد طین حرکه بفارسـی خاک رست کوینـد و از سـنک ریزه و رمل صافی نماینـد بدین نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط باب کردد در ظرفی بکیرند و دردی را دور نمایند و بکذارند تا ته نشـین کردد پس بکیرند موی سر انسان و ریزه ریزه کنند و اکر موی سر تراشی باشد که سر تراشان جمع می نمایند بهتر است و با هموزن آن سرکین کاو کوبیده پیخته باب نمک همه را خمیر کرده هفت روز بکذارنـد و هر روز آب نمک بر ان بپاشـند تا خشک نکردد پس خوب سرشـته ورزیده اسـتعمال نمایند و بعضی سبوس کندم و خبث الحدید و پنبه نیز داخل می نمایند

۱۰۶- اتخاذ ماء الزجاج

دستور آن آنست که بکیرند زجاج شامی و قلعی را بالسویه در بوته کداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج آنست

۱۰۷- اتخاذ سریشم پنیر

که جوهر الصنائع نامند و از خواص آن آنست که هرچه را بآن وصل کنند و یا بآن بسرشند از آب و آتش منفصل نکردد آنست که بکیرند پنیر تازه را و اوراق رقیقه کرده بر روی سنک مسطحی آهک آب ندیده را نرم پیخته فرش نمایند و آن ورقها را بر روی آنکه بهمدیکر پهلوای آنها نچسبند بچینند و بر روی آن اوراق نیز آهک نرم پیخته بپاشند به قدری که آن را بپوشد و سنک مسطحی دیکر بسیار سنکین بر روی آن کذارند و ده روز در افتاب کذارند تا دهنیت آن پنیر تمام فشرده در آهک آید پس به آب بشویند و بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کنند و یک هفته در زیر سنک کران کذارند پس به آب پاک شسته که سرخی و چربی آنکه داشته باشد بالکل رفع کردد که چون در آفتاب کذارند چربی از ان ظاهر نکردد و اکر ظاهر کردد باز به آب نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در ان نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه بسایند و در شیشه محفوظ دارند در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده

۵۰کف آن را کرفته باشند قطره قطره از ان آب بران ریخته بر روی سنک با دستهٔ سنکی بسایند تا به حدی که سنک بالا بسنک پائین بچسپد پس آهک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از ان آب آهک بر ان ریزند که نرم سیال کردد آن مقدار که چون ظرف چینی و یا شیشه و یا چیز دیکر را بآن وصل کنند با اندک زمانی خشک کردد بردارند و درشد اوصال ظروف شکسته و غیرها بکار برند و این از اسرار مکتومه است *اتخاذ* مداد و رب بنفشه و هلیله و تربد و راوند و امثال اینها و صاروج الحکمه و تیزآب فاروقی هریک در رسم خود در قرابادین ذکر یافت و درینجا نیز ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

فصل دهم : در بیان معرفت افعال و صفات ادویهٔ مفرده و اسامی آنها بترتیب حروف تهجی

اشاره

بدانکه ادویه را افعالی چند کلیه و جزئیهٔ و افعالی چند شبیه بکلیه است اما افعالی کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینها است و اما افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص است مانند منفعت در مرض سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سک کرده و مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هرچند جزئی اند و لیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن و همچنین ضرر انها نیز عام است لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند و مانند انها و ثانوی بعضی از انها همان افعال اند بعینه و لکن مقدر بقیاس دیکری بطرف زیادتی و یا نقصانی مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات اند و لیکن مقدر و مقایس بدیکری و نیز افعال چند دیکر صادر می کردد از انها مانند تخدیر و ختم و الزاق و تفتیح و تغریه و تقطیع و تخشین و غیرها و درینجا ذکر کرده می شود افعال مشهورهٔ آنها را با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر یافت

۱- حرف الالف

اکال

یعنی خورندهٔ عضو و آن دوائی را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذی که دارد تفریق اجزاء جوهر عضو نماید مانند زنجار

ص: ۱۱۴

۲- جالی

یعنی پاک کننده و آن دوائی را نامند که ازشان آن تحریک رطوبات لزجۀ جامده و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل و هر دوائی جالی ملین طبع است هرچند در ان قوت مسهله نباشد

۳- جاذب

یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بحرکت درآورد اخلاط و رطوباتی را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جند بیدستر و ثافسیا و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و برآورد مانند کوشت حلزون

۴- جامد

یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که ازشان آن باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد و بسته کرداند مانند موم و نشاسته و کثیرا و کهربا

۵- حالق

و حلاق یعنی سترندۀ موی و آن دوائی را نامند که بسخ موی را سست کرداند و آن را دفع سازد و یا آنکه سست کند که باسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیدآب و خاکستر

۶- حکاک

یعنی بخارش آورنده و آن دوائی را نامند که بسبب حدت و کرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط کزنده خارش کننده راو نباشد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج

۷- خاتم

یعنی تمام کنندۀ زخمها و آن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففۀ خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نکذارد و خشک کند آن را و خشک ریشه بندد و نکهدارد آن را از آفات تا اینکه کوشت و پوست صالح بروید

۸– دابق

دوائی را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسبد مانند دبق

۹– رادع

یعنی مانع و بازکردانندهٔ ماده بعضو آن دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنک کرداند مسام آن را و بشکند حدت حرارتی که حادث شده است در ان و غلیظ و منجمد کرداند اخلاط رقیقه سیاله

۵۱و او نکذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول انها بازدارد مانند عنب الثعلب در اورام و ردع در مقابل جذب است

۱۰– عاصر

یعنی فشارنده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزا عضو را بفشارد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آن است منضغط و جدا کردند و از هر منفذی که بیابند برآیند مانند ضماد استهٔ تمر هندی در دمل

۱۱– غسال

یعنی شست و شو دهنده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیهٔ منفعلهٔ خود که رطوبت باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان درآورد اخلاط را و زائل کرداند انها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیمکرم

۱۲– قاتل

یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی کرداند و هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی کفته اند که زهر حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل

۱۳– قاشر

یعنی خراشندهٔ پوست و جدا کنندهٔ آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هرچه نفع و فائده بخشد بهق و کلف و مانند این هر دو را

ص: ۱۱۶

۱۴- کاوی

یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از ان دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق و تجفیف خود بهم درآورد و مجاری اخلاط آن را مسدود سازد و مسام را بند کند و عضو را بکاود مانند عضو کرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار

۱۵- کاسر الریاح

یعنی شکننده و دفع کنندهٔ ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظهٔ محتقنهٔ اعضا را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا بتحلیل برد مانند تخم سداب

۱۶- لادغ

یعنی کزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو نرود و در تفرق اتصال در منافذ کثیرهٔ قریبه بهم احداث نماید که اجزاء آن بانفراد ما محسوس نکردند مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه بتنهائی

۱۷- لزج

یعنی چسبنده و آن دوائی را نامند که بالفعل و یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در ان قابل امتداد کشته اجزای آن از هم منقطع نکردند مانند خبازی

۱۸- مبرد

و آن دوائی را نامند که بقوت مبرده که دارد احداث برودت نماید مانند کافور

۱۹- مبهی

یعنی بحرکت آورندهٔ قوت باه و زیاده کنندهٔ مادهٔ آنکه منی و ریاح غلیظهٔ منعظه است و آن دوائی را نامند که تولید مادهٔ منی و ریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیهٔ خود در مجاری اعصاب و عضلات و اعضای تناسل و محرک باه شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها

۲۰- مجفف

یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مجففهٔ خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آن را تلطیف نماید و بتحلیل برد مانند سندروس

۲۱- مجمد

یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است دوائی را کویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد کرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج و نشاسته

۲۲- محرق

یعنی سوزنده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه و رطوبات عضو را بتحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ

۲۳- محکک

یعنی خارش آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعهٔ حکاکه را بسوی مسامات جلد و بسرحد تقرح نرساند مانند کبیکج و انجره

۲۴- محلل

یعنی بتحلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج کرداند اخلاط را از موضعی که چسبیده و قرار یافته اند در ان و جدا کرداند اجزاء آن را از هم و ببخار دفع کند جزء فجزء تا آنکه باقی نماند از ان چیزی مانند جند بیدستر

۲۵- محمر

یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت کرمی و جذب خود کرم کرداند عضو را و آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب کند بسوی آن عضو جذبی قوی و بدان سبب سرخ کردد ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج

۲۶- مخدر

۵۲یعنی بیحس کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد کرداند اخلاط را وسد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی در ان و اندک بیحس کرداند و از حرکت بازماند و یا آنکه روح نفسانی حساس متحرك را کثیف کرداند که احساس و حرکت آن کم کردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشك می باشند

۲۷– مخشن

یعنی زبر و درشت کننده و آن دوائی را نامند که بشدت قوت قبض و تجفیف خود بکرداند سطح عضو را مختلف الاجزاء اعم از آنکه تکثیف نماید اجزاء رطبهٔ مملسهٔ آن را مانند اکلیل الملک و خردل

۲۸– مدر

یعنی ادرار آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع نماید مائیت اغذیه و فضول سیاله را ببول و حیض و عرق و شیر

۲۹– مدمل

یعنی اندمال آورنده و اصلاح و چاق کنندهٔ جروح و قروح و آن دوائی را نامند که خشک و کثیف کرداند رطوبتی را که در خلل و فرج و میان اجزاء جراحت که مجاور یکدیکراند و بکرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا اینکه بچسپند بیکدیکر مانند دم الاخوین و صبر و کثیرا و صمغ عربی و امثال اینها

۳۰– مرخی

یعنی سست کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بکرداند قوام اعضای کثیفه المسام را نرم و مسامات آن را وسیع تا آنکه بسهولت و آسانی مندفع کرداند از انها فضول مجتمعهٔ محتبسهٔ در انها را مانند ضماد شبت و بزر کتان

۳۱– مرطب

یعنی رطوبت افزاینده و آن دوائی را نامند که بسبب زیادتی شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید

۳۲– مرقق

یعنی رقیق کنندهٔ اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ است و یاقوت نافذه و حرارت و رطوبت می باشد

۳۳– مزلق

یعنی لغزانندهٔ فضول و اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید به حدی که بلغزاند آنچه در ان محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند الو بخارا و العبه

۳۴- مسدد

یعنی آنچه باعث تسدید و منع کردد و آن دوائی را نامند که بسبب یبوست و کثافت شود یا بسبب تغریه احداث سده نماید

۳۵- مسکن

یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی بازدارد

۳۶- مسهل

یعنی اسهال کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلا و ترقیق و جذب و دفع خود از اقاصی و عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول معدیه را جذب و اخراج و دفع نماید بطریق امعا و تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت

۳۷- مشهی

یعنی اشتها آورندهٔ طعام و آن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا

۳۸- مصلح

یعنی اصـلاح کننده و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه رفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید یا بدرقهٔ آن شود بجهت وصول آن باعضاء ضیقهٔ بعیده

۳۹- مصلب

دوائی را نامنـد که جوهر عضو یـا مواد را صـلب و سـخت کردانـد بسـبب برودت و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است

مطفی

یعنی نشاننده ثوران و حدت اخلاط و ان دوائی را نامند که بقوت برودت و باعتدال خود بشـکند حدت و سورت اخلاط حادهٔ حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را

۴۰- معرق

یعنی عرق آورنده و آن دوائی را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسهٔ در جلد و اعضاء قریبه بآن را بعرق دفع سازد و اخراج نماید

۴۱– معطس

یعنی عطسه آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم و بعطسه دفع سازد

۴۲– معطش

یعنی عطش آورنده و آن دوائی را نامند که طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از آنکه ترویح به آب شود مانند معده و جکر و یا بهواء بارد مثل دل و رئه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب

۴۳– مغری

یعنی تغریه کننـده و آن دوای یابسـی را نامنـد که در ان رطوبت لزجه باشد که بچسـپد بمنافذ و فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان کردد مانند کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و آهک شسته و هر دوائی

۵۳لزج سیال مزلق چون حرارت در ان تاثیر نماید می کرداند آن را مغری ساد حابس

۴۴– معفن

یعنی بـدبو کرداننده و ان دوائی را نامند که بحرارت غریبهٔ خود فاسد کرداند مزاج عضو را و رطوبات و ارواح آینده بسوی ان را متعفن کردانـد و تمام آن را بتحلیل برد و بانی را قابل اینکه بکردنـد جزو عضو نکرداند و نیز بسـرحد احراق و تاکل نرساند بلکه بکرداند آنها را فاسد و بتصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ و ثافسیا

۴۵– مغلظ

یعنی غلیظکننده و این مخالف ملطف است

۴۶– مفتت

یعنی شـکننده و پاره کنندهٔ سنکریزه و آن دوائی را نامند که در ان قوت حادهٔ نافذه باشد که چون باخلاط لزجهٔ متحجره برسد ریزه ریزه و نرم کرداند اجزای آن را مانند حجر الیهود و سنک سر ماهی و رماد عقرب و غیر اینها از ادویهٔ مفتتهٔ حصاه

۴۷- مفتح

یعنی کشایندهٔ سدد و آن دوائی را نامند که بحرکت درآورد ماده را که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح کردند مانند فراسیون و فعل مفتت اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این یا بتلطیف و تحلیل است و یا بتلطیف و تفطیع و یا بتلطیف و تغسیل پس هر چیز حریف مفتح است و هر چیز مر لطیف و مفتح و هر لطیف سیال مفتح اکر باشد مائل بسوی حرارت و یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح

۴۸- مفجج

یعنی خام کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل کرداند فعل حرارت غریزی و غریمی را نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج و هاضم است مانند بزرقطونا درست ضماد آن در خارج

۴۹- مفرح

یعنی فرح آورنده و آن دوائی را نامند که تعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد بسوی خارج و حزن را زائل سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو کرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کند مانند شراب

۵۰- مفشی

یعنی پراکنده کننده و ان دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراکنده سازد ریاح مجتمع را و قابل دفع کرداند

۵۱- مقطع

یعنی جداکننده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت و نفوذ خود نفوذ نماید ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آن را بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین و خردل

ص: ۱۲۲

۵۲- مقئ

یعنی قئ آورنده و ان دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظهٔ مجتمعه در مجاری غذا و معده را و بقئ دفع نماید مانند تخم ترب

۵۳- مقرح

یعنی زخم کننده و چرک آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب خود بتحلیل برد و فانی سازد رطوباتی که میان اجزاء جلد است و تفریق دهد اجزاء آن را و جذب کند مواد رئه را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر

۵۴- مقوی

یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نکهدارد یا آنکه تبرید نماید مسخن را و تسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد و یا بالخاصیه بخاصیتی که در ان است مانند طین مختوم

۵۵- ملطف

یعنی لطیف کننده و آن دوائی را نامند که بحرارت معتدلهٔ خود رقیق کرداند خلط غلیظ را مانند حاشا

۵۶- ملین

یعنی نرم کنندهٔ بطن و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعا است و این اعم از منضج و مزلق است مانند مغز فلوس و خیارشنبر و تمر هندی و شیرخشت

۵۷- منضج

یعنی اعتدال دهندهٔ قوام اخلاط و مواد و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش و یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم سیال کرداند مانند حلبه و نیز نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کیفیت و کمیت و قوام صالح هر خلط است بحسیب لائق آن تا حاصل کردد از ان منفعتی که مخلوق اند برای آن مانند دم که نضح آن عبارت از اعتدال قوام متین

۵۴صافی عبر حاد بودن آن است که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفر آنکه رقیق صافی حاد باشد اما نه بسرحد افراط و تفریط تا افعال مطلوبه از ان صادر کردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشابه الأجزاء نباشد تا صلاحیت استحاله بخون و جزو بعض اعضا شدن را باختلاط بخون و یا استحاله بدان داشته باشد و سودا دردی دم صافی غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیهٔ بعض اعضا باختلاط بخون و غیر آن از فواید مطلوبهٔ ان داشته باشد و لهذا نضج عبارت از طبخ معتدل کامل است

۵۸– منفخ

یعنی نفخ آورنده و آن دوائی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبهٔ غلیظه باشد که چون فعل نماید در ان حرارت غریزیه تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل برياح كردد مانند لوبیا *بدانکه هرچه در ان نفخ است مصدع و مضر بعین است و از اغذیه و ادویه آنچه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده بماند و انحلال آن نیز بالتمام در همان جا باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت فضلیه در ان باشد و آن مادهٔ نفخ و ریح آن بود و نفخ آن در معده و امعا بتحلیل نرود بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی از ان در عروق اعضای تناسل رود مانند زنجبیل و بزر جرجیر و این متعظ است و باعث نعوظ همان ریح است

۵۹– موسج قروح

یعنی چرک آورنده در زخمها و آن دوائی مرطبی را نامند که مخلوط کردد برطوبات قروح و انها را زیاده کرداند و مانع خشک شدن و چاق شدن آنها آید مانند موم روغن

۶۰- منبت

که ملحم نیز نامند یعنی رویانندهٔ کوشت و آن دوائی را نامند که بکردانـد مزاج خونی که وارد جراحت می شـود معتـدل و مجفف تا آنکه مستحیل بکوشت کردد و منعقد شود در انجا کوشت جدید صالح

فصل یازدهم : در بیان بعضی اصطلاحات طبیهٔ متداوله

اشاره

۱- حرف الالف

اشاره

اجام

بمعنی نی زار است

استنشاق

ببینی کشیدن چیزی مائع بود که بسیار سائل باشد

❋اصل

یعنی بیخ و آن عام است از آنکه از شجر باشد یا از کیاه

اصول اربعه

عبارت از بیخ رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر است

اغصان

یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر و کیاه شاخدار است و مفرد آن غصن

افومالی

چیزی است که در ان عسل را حل کنند و نکهدارند و جوش ندهند آن را

اکتحال

بچشم کشیدن چیزی بود

اکسومالی

سکنجبین متخذ از سرکه و عسل است و بعضی زیاده می کنند در ان آب دریای شور یا نمک دریا

اکلیل

بمعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن نیز آمـده است و در ادویه مراد از ان چنبری و کـج بودن شـکوفه و بار نباتات است و اکله و اکالیل جمع آن آمده

انکباب

مراد از ان نکاه داشتن عضو است به بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند و یا کرم کرده باشند

اودیه

جمع وادی بمعنی کنارهٔ دریا و رودخانه ها است

اوذرومالی

عسل و آب باران بالمناصفه درهم ممزوج نموده در آفتاب کذاشته است

اوکسائی

ص: ۱۲۵

سرکۀ مخلوط با آب و نمک است

۲- حرف الباء

بادزهر

اسم فارسی ترياق است و کويند هرچه دفع سم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص باين اسم است

باقور

جمع بقر است

*باکور

نخستين ميوه است که برسد

بتر

بويدن

بخور

هرچه دود آن را استعمال نمايند

بربور

بفارسی بلغور نامند

بزاق و بصاق

آب دهن را کويند

بزر

آنچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش

بشع

بمعنی بدمزه است و هرچه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد باين اسم خوانند

بصيص

نورانی و درخشنده

بطایح

زمینهائی که آب در ان جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند

بعر

بفتح اول سرکین است

بکر

شتر جوان و بکسر اول دوشیزه

بنک

بتحریک کرهها است که در ساق اشجار متکون شود

۳- حرف التاء

تریاق*

بکسر تاء بفارسی تریاك نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح بحدی کند که رفع ضرر سم از خود نماید باین اسم نامند و کویند تریاق مخصوص بدوائی صناعی است و آنکه افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آن است که درین امر با تریاق حقیقی

۱۵۵اشتراك دارد

تصعیق

آمیختن شراب با آب است

تصعید

آنچه بآتش اجزای آن را صعود فرمایند لطیف آن را اخذ کنند

***تعلیق**

اویختن چیزی بکردن و بسائر اعضا

❊تغه

یعنی بی مزه و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد

ص: ۱۲۶

***تکریه**

و تاثیر آن ترطیب و تلیین و ارخاء بسیار و تولید بلغم باشد

***تکرج**

بفارسی پادر کویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو

*تکلیس

بمعنی صاروج کردن و سوختن چیز و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از ان مهیا ساختن بعضی ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق باشد و یا بعمل دیکر

۴- حرف الثاء

***ثقیل**

یعنی کران و بمعنی کران آمدن بر طبع که دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد

*ثمربا و نبات

است مثل خوشهٔ میوه و امثال آن

***ثمتش**

لغت یونانی است و مراد از ان هرچه از نباتات ما بین درخت و کیاه باشد

۵- حرف الجیم

اشاره

جبر کسر عضو شکسته را بستن است

***جرله**

بر راء مهمله زمین سنککک لاخ

***جریش**

نیم کوفته که بلغور نامند

❋جفاف

خشك و خشكی

❋جمد

بفتح اول و ثانی آب کرد آمده و جمع شده و بسته شده از سردی و نیز جزو چیز را نامند

۶- حرف الحاء

❋حامض

یعنی ترش

❋حاد

بمعنی قند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزای آن است

❋حب

آنچه در ثمر بارز و بی غلاف باشد مثل کندم و جو

❋حریف

یعنی کزنده که اجزای آن در زبان فرو رود و بسیار بکزد و تفریق اجزای آن نماید

❋حشیش

کیاه خشك و شبیه بخشك شده و کویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن نبوده یا ساق باشد و بحد ثمنش نرسد

ص: ۱۲۷

❇حکاکه

آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود

❇حلاق

سترندۀ موی

حلو

یعنی شیرین و هرچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در ان احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند

❇حلیب

شیرۀ تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است

❇حمل

بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه ثمر

❇حمول

اعم از ثمر و مشابه ثمر است

۷- حرف الخاء

اشاره

خائز آنچه اجزاء خلط را بهم آورد و غلیظ کرداند

❇خرء

سرکین طیور و غیرها است

❇خفیف

بمعنی سبک و آنچه بر لبع احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد

❇خلع

بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود

❋خلعلع

اسم ضبع است

❋خلیع سست

خمل

بمعنی پرز است و در ادویه هرچه شبیه بپرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر روی به می باشد

۸- حرف الدال

❋دابق

آنچه بجهت لزوجت کثیفۀ خود بدست بچسبد مثل دبق

❋دسم

هرچه زبان و غیر آن را نرم سازد و اجزای آن را منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند

❋دلوک

بمعنی مالیدن است و مراد از ان آنچه از سنونات بانکشت بردند ان و غیر آن بمالند

❋دوای غذائی

آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت و مادۀ آن باشد

❋دوائی سمی

آنکه بکیفیت تاثیر آن موافق مزاج نبود و بالخاصیت کشنده باشد مثل افیون

❋دوائی مطلق

آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود

❊دهنی

آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال او کردد مثل مغزها و تخمها و چوب صندل ابیض و دیردار و عود هندی و مانند اینها

۹- حرف الذال

اشاره

ذرور آنچه سائیدهٔ بی مائعی بر عضو بمالند و یا بپاشند

❊ذفر بدبوئی

❊ذو الخاصیه

آنچه تاثیر بصورت نوعیه خود کند اعم از آنکه تریاق باشد یا زهر

۱۰- حرف الراء

❊رادع

آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد و ردع مقابل جذب است

❊رجیع

نضلهٔ هضم اول انسان است

❊رخص

بفتح اول و ثانی بنازپرورده و در ادویه هرچه نازك و زودشکن باشد

❊رخو

نرم و سست

❊ردی الکیموس

آنچه از ان اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود

❊رزین

آرمیده و مرد پربار و در ادویه آنچه در متانت و سنکینی و خوش جوهری تمام باشد

***رسوب**

ته نشین مایعات و آنچه در مایعات اندازند و بر روی آب

۵۶ایستد آن را راغب نامند

***رمص**

رطوبت غلیظی را نامند که در اطراف پلك چشم جمع شده و چسپنده باشد

***روث**

سرکین حیوانات

***رود وصالی**

شراب متخذ از عصارۀ کل سرخ است با عسل

۱۱- حرف الزای

زعوقه*

طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملوحت است

زغب

اول موی که بر بدن حیوانات برآید و اسم کیمخت است که ساغری باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه برآمده باشد مزغب نامند مانند به و هلو و شفتالو

زهر

شکوفه و کل باشد

۱۲- حرف السین

اشاره

ساحل کنار دریا

*سائل

آنچه اجزاء آن در همه جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها

*سباخ شوره زار

*سبط

راست بی کره را نامند از مو و غیر آن

*سحیق

آنچه بسیار نرم سائیده باشند

سم

آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیت کیفیت و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد مانند پیش

*سنون

آنچه بدندان پاشند و یا بمالند و مقوی جوهر آن باشد

*سهک

بدبو شدن کوشت و بوی عرق که از بدن آید که بفارسی سمیت نامند

*سهل

زمین نرم

۱۳- حرف الشین

شامخ

کوه بلند*شتر بفتح اول و کسر ثانی در بدن پلک چشم

*شجر

نباتی است که با شاخ خشبی باشد و کامل او آنکه با اجزاء تسعه نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره رحب است مثل درخت خرما

*شدخ

سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است

شدخ عضل

بمعنی از هم باز شدن و کسیختن

*شدق

بفتح اول و یا کسر ان و سکون ثانی فراخی کوشهٔ دهان و بفتحتین فراخ شدن کوشهٔ دهان

*شرف

بضم اول و فتح ثانی کنکرها است و در ادویه آنچه در اطراف او زواید و برآمدکیها باشد مشرف نامند مانند سر انار

*شطب

بضم اول و ثانی جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی جدا کردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هرچه باین صفت باشد شطب کویند

*شمه

آنچه بو کند

۱۴- حرف الصاد

اشاره

صالح الکیموس آنچه ازو خونی متولد کردد و بهمه جهات آنکه اعتدال داشته و سائر اخلاط مخلوط بآن بقدر طبیعی باشد و خلط بد ازو بهم نرسد

*صخریه

زمین سنکستان

*صفق

بفتح اول و ثانی آبی که بر ادیم و یا مشک نو بریزند پس زرد کردد و بمعنی طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دارو با زردی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند

*صفیق

پوست درشت و مستحکم بافته شده است

۱۵- حرف الضاد

*ضماد

آنچه غلیظ القوام که مائع و نرم باشد بر عضو بمالند و یا بر او بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد

۱۶- حرف الطاء

*طافی

آنچه بر روی آب ایستد

*طبیخ

آنچه جوشانیده آب آن را استعمال نمایند

*طحن

خرد کردن

***و طاحونه**

که آسیا باشد مسمی باسم لازم است

***طری**

تازه

***طلا**

آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو مالند و نام نوعی از شراب است

***طیب**

بسکون ثانی خوش بو و تند و بتشدید آن بمعنی پاکیزه

۱۷- حرف العین

اشاره

عشب بضم اول و سکون ثانی بمعنی کیاه است

***عصاره**

بمعنی عصیر است اما در آنچه بی آتش بهوا و یا بآفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند

***عصیراب**

افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد

***عطر**

بفتح بوی خوش و بکسر خوش بوئی

***عفص**

بکسر فاطعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزای آن را بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و ردع است

❊عنقود

خوشهٔ نباتات و عناقید جمع آن است

۱۸- حرف الغين

اشاره

غرغره

آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از ان حرکت دادن مائعات است در حلق و فروبردن آن و یا فرو نابردن و ریختن آن

❊غض

بضاد معجمه تر و تازهٔ نارس از نباتات است

❊غلیظ

بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه است

۱۹- حرف الفاء

❊فاتر

نیمکرم است

❊فتیله

بمعنی شافه که مخصوص بدبر باشد

❊فرزجه

شافه که قبل و رحم را مخصوص باشد

❊فرفیری

بمعنی رنک بنفش

۵۷است

❊فسخ

از هم جدا شدن است

۲۰- حرف القاف

❋قابض

کیرنـده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت نسازه و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشـتها است و در غیر طعم مراد از ان شئ حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید

❋قضبان

شاخهای کیاه بی ساق است و قضب واحد آن است

❋قطور

آنچه در کوش و غیر آن از اعضا بچکانند

❋قنبعه

بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبهای خوشهٔ کشت است

۲۱- حرف الکاف

❋کثیر الغذاء

آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود

❋کثیف

بخلاـف لطیـف و آن چیزی است که اجزای او بـدشواری قبـول انفصـال از کیفیت بـدنی کنـد و نفوذ در اجزای بـدن بسـرعت ننماید

❋کماد

آنچه کرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید بسبوس کندم

ص: ۱۳۲

❊کیموس

اخلاط متولده از هضم کبدیست

❊کیلوس

کشکابی است که از هضم معده بهم رسد و شبیه بکفک محلول به آب باشد

۲۲- حرف اللام

❊لخلخه

آنچه با مائعات در ظرفی کرده برهمزده بو کنند

❊لحاء

ریشهای باریک نبات است

لزاقو لزوق

آنچه بر عضو بچسپانند و با چسپندکی باشد

❊لطوخ

بمعنی اندودن چیزی است بر عضو که از طلا غلیظتر و از ضماد رقیقتر باشد

❊لطیف

آنچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم کردد باجزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران

❊لعابی

آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق آن رفع شود مانند بهدانه و بزر قطونا و ریشه خطمی و مانند اینها

❊لعوق

بمعنی انکشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد

❊لیف

آنچه از اصول و لحای نباتات روید و باریک تر از لحا باشد

۲۳- حرف المیم

*مالی

عسل است

*مالی قراطن

و ماء القراطن

ماء العسل اند

*مائع

آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد

*مبرود

آنچه بسوهان خرد کرده باشند

*مر

یعنی تلخ و هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را برهم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن است

*مروخ

مالیدن چیزی بر اعضا است

*مزدات

ص: ۱۳۳

پراکنده است

❊مسبت

آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است

❊مسکر

هرچه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد

مسوح

آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه دردنک عضو نکنند

❊مسیخ

بی مزه و باتفه مرادف است

❊مصول

آنچه در سوختن بحد رمادیت نرسد

❊مضغ

خائیدن چیزی است

❊مضمضه

هر مائعی را نامند که در دهن حرکت دهند

❊معقف

خمیده و کج شده است

❊مغسول

آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند

❊مفرق

بفتح اول و کثر ثالث تارک سرو در اثمار و کلها هرچه سر ان هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق کویند

❋منتن بدبو

منخول

آنچه پیخته باشد

۲۴- حرف النون

ناشف

آنچه جذب رطوبات سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده و یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشف را قحل نیز نامند

❋نبطی

در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد کیاه خودروی است که آن را نکشته باشند

❋نجم

نبات بی ساق است که بر زمین پهن شود که بفارسی بیاره کویند

❋نشاره

آنچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد

❋نشوق

آنچه ببینی کشند

❋نطول

هرچه را جوشانیده آب آن را بر اعضا بریزند و پاشویه قسمی از ان است

❋نفاخ

هرچه در ان رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوه ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است

❊نفوخ

آنچه از ادویۀ یابسه سائیده بی مائعی در بینی دمند

❊نقوع و نقیع

آنچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند

۲۵- حرف الواو

❊وثب

جستن از جای

❊وثی

کزنده

❊وعر

بعین مهمله زمین سخت

❊وقود

برافروختن آتش

❊وهن

سستی

۲۶- حرف الهاء

❊هاضم

آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و

۵۸گذرانیدن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی

❊هتک

پاره شدن

*هش

آنچه جرم آن سست و ریزنده باشد و با اندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون

۲۷- حرف الیاء

*یافوخ

پیش سر است

فصل دوازدهم : در بیان اوزان طبیه و هندیه و اهل ایران و زیلی

اشاره

*بدانکه چند وزنی که بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه مذکور می گردد درینجا نوشته می شود باختصار و تمامی اوزان بالتفصیل در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت

۱- اوزان طبیه

۱- *ابریق

دو من است

۲- *ارزه

یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرکی بوزن دو خردلهٔ بری است

۳- *استار

چهار و نیم مثقال است

۴- *ابولات

نه قیراط است

۵- *اوقیه

که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است

۶- *باقلا

نیم درهم است

۷- *بندقه

یکدرهم

۸- *ترمسه

دو قیراط جوزه از مطلق آن مرادنه رخمی است

۹- *حبه

از درهم دوازده و نیم و از مثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد است

۱۰- *حزمه

بحای مهمله و زاء معجمه آن مقدار است که کف را مملو سازد و بکنجد میان ابهام و سبابه چون سر آنها را برهم کذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب بشش مثقال کفته اند و از حشایش یک قبضه است که یکدسته نامند

ص: ۱۳۵

۱۱- *حمضه

چهار جو و یک ربع جو

۱۲- *خرنوب

یک قیراط است

۱۳- *دانق

که بفارسی دانک نامند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط و یک حبه است که از مثقال طبی مطابق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع رتی و بصیرفی پنج رتی و ربع رتی و از درم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا می شود

۱۴- *درخمی

یکدرهم و بقولی یک مثقال است

۱۵- *درهم

چهل و هشت حبه است که بحساب مذکور در حبه شصت شعیره و بحساب هندی یکماشه و هفت رتی می شود

۱۶- *رطل

دوازده اوقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یک صد و سی درهم

۱۷- *سکرجه

مطلقا شش استار است

۱۸- *شعیره

دوارزه است

۱۹- *صاع

چهار من است

۲۰- *صدفه

نه اوقیه است

۲۱- *طسوج

از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم و دو ارزه است

۲۲- *فلنجار

مقدار یک ملعقه است

۲۳- *قسط رومی

نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد

۲۴- *قسط انطالیقی

یکرطـل و نزد جمعی یکرطـل و نیم و در کنـاش ساهر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شـیخ الرئیس نیز دو رطل و نیم و از شراب هشت رطل و از روغن هژده اوقیه

۲۵- *قنطار

شش من است و بعضی یک صد و بیست رطل دانسته اند

۲۶- *قواسوس

شش مثقال است و از روغن دوازده درخمی و از شراب یک اوقیه و نیم

۲۷- *قوطولی

ص: ۱۳۶

هفت اوقیه است

۲۸- ❊قیراط

سه حبه و بقولی چهار حبه است

۲۹- ❊کف

که قبضه نیز نامند شش مثقال است

۳۰- ❊کینچه

پیمانهٔ است که یکمن و هفت ثمن من باشد

۳۱- ❊کیل

سه صد درم و کسری است و بقولی سی و شش من

۳۲- ❊مثقال

یکدرهم و سه ربع درهم که بحساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه ربع رتی می شود

۳۳- ❊مکوک

سه کیلچه است

۳۴- ❊ملعقه

از عسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویهٔ خشک دو مثقال

۳۵- ❊من

یک صد و هشتاد مثقال است و بدرهم دو صد و شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل توله و هشت ماشه می شود

۳۶- ❊ناطل و ناطیل

دو استار است و نزد خجندی دو اوقیه

۳۷- ❊اوزان هندیه

❊سرخ

که عین الدیک باشد که بهندی کهنکچی نامند سه جو متوسط است

۳۸- *رتی

متعارف بنکاله که تخم کل چاندنی است چهار جو متوسط است

*ورتی شاه جهان آباد

کهنکچی است*و ماشه بنکاله هشت رتی است و ماشهٔ شاه جهان آباد هشت کهنکچی

۳۹- *تانک

بقولی چهار ماشه و بقولی بیست و چهار سرخ

۴۰- *توله

متعارف بنکاله دوازده ماشه است و توله متعارف شاهجهان آباد ده ماشهٔ بنکاله که دوازده ماشهٔ شاهجهان آباد می شود پیسهٔ عالمکیری بعینه تولهٔ دوازده ماشی است و پیسهٔ متعارف این زمان ده ماشه است

۴۱- *دام

پنج تانک است که بیست ماشه باشد

۴۲- *مهر

یعنی طلای مسکوک هندی که اشرفی نامند تام آن نه ماشه و شش رتی است و ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه و پنج رتی است

ص: ۱۳۷

۴۳– *سیر هندی

عالمکیری پخته یعنی سیر تام شصت و چهار توله

۵۹است بحسب تولهٔ بنکاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف می باشد

۴۴– *من عالمکیری

چهل سیر تام است

۴۵– *اوزان متعارفهٔ اهل

ایران

مثقال صیرفی درین اختلاف است واضح آن است که یک صد و بیست و هشت جو متوسط است که سی و دو رتی هندی می باشد که چهار ماشه می شود

۴۶– *غاز بیکی

دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد

۴۷– *دوغازی

چهار مثقال صیرفی است

۴۸– *سیر

پانزده مثقال است که پنج توله باشد

۴۹– *ده نارسی

و هفت مثقال و نیم است پنج نار هجده مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و دو نیم نار نه مثقال و سه ثمن مثقال است که سه توله و یک و نیم ماشه باشد من تبریزی شش صد مثقال است که یک صد و پنجاه و دو غازی باشد که بحساب هندی دو صد توله که سه آثار و ثمن آثار باشد می شود نیم من تبریزی نصف آن است یک چهار یکربع آن است پنجاه عبارت است از ثمن من تبریزی سیه عبارت است از شانزدهم حصهٔ یکمن تبریزی پانزده نصف سیه است و این را اهل اصفهان ده نار کویند من شاهی دو من تبریزی است

۵۰– *ذبل

در بیان تحویل بعض اوزان ببعضی و معرفت آنها*تحویل درهم بمثقال آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف کرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آنکه ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است تحویل مثقال بدرهم آن است که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل می کردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است تحویل ما دون درهم بمادون مثقال آنست که بحبه درآورند و ثمن آن را بیندازند پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرکاه پرسند که چهار دانک درهم چه قدر مثقال می شود باید که بحبه حساب نموده و آن سی و دو حبه محسوب می کردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال می ماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است تحویل ما دون مثقال بمادون درهم آنست که بدستور مذکور بحبه درآورند و و بران سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که آن را بحبه درآورند و آن سی و یک حبه و نیم می شود و چون سبع آن را که چهار حبه و نیم است بر ان افزایند سی و شش حبهٔ درهمی خواهد بود و آن چهار دانک و نیم درهم است تحویل اوزان دیکر باوزان هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند و معلوم نمایند که چه مقدار از ان است باید که اکر ما دون درهم و یا مثقال است بشعیره برند و شعیره را برتی و رتی را بماشه و مقدار وزن آن را دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است مثلا چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی و یا چند ماشه است همچنین مثقال به دستوری که ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت و اکر فوق درهم و مثقال است مقدار هریک از ان هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند و هر شصت چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یکمن تا آسان و واضح کردد و امثله و تطبیق بعض اینها جابجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله آنجا شعیره را برتی و رتی را بماشه می برند اینجا ماشه را بتوله و توله را بآثار و آثار را بمن برند و دریابند

فصل سیزدهم : در بیان بعض امور

١– متعلقه بنجوم و طبیعیات

بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و مترکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاك اند بتاثیر کواکب سبعهٔ سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و نظرات هریك با یکدیکر بتحریک افلاك دوار بامر پروردکار حل و عز و هریك از ارکان را دو طبیعت است چنانچه سبعهٔ سیاره خصوصا علویات

٦٠شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیکری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست است چنانچه ذکر یافت و در جداول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیکر تابع و مشارك علویات اند زهره مشارکهٔ مشتری و عطارد مشارك زحل و قمر مشارك شمس و همه کواکب و روحانیهٔ علویات و شمس بلسان شرع هریك معبر و مسمی است بملکی از ملائکهٔ عظام مثلا۔ روحانیهٔ زحل را عزرائیل ملك الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالك ارزاق و روحانیهٔ مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیهٔ شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام کویند و آنچه درین عالم سانح و واقع می کردد بحکم حق جلشانه از تاثیر آنها است خواه در قعر زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبربت که مادهٔ معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو و یا قلت و کثرت یکدیکر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بزر و تخم و نواه و اعمال آدمی را در ان دخل و تصرف نباشد که کیاها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعتها و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض است که نباتات باشند و آیه کریمهٔ وافی هدایه* وَ فِي اَلسَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ بیک معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب و سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمی رسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعم موعودهٔ آن باعتبار رفعت و علوشان منزلت معبر از سماء و در سماء و فوق آن است و یا بروی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و زمینهای نمناك و کودالها و نی زارها و امثال اینها بی نثاج و جمع نر با ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینها و انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بتعمل و صنعت انسان که جفت نمایند بعض انواع را با بعض دیکر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و بز اهلی با بز وحشی و کاو اهلی با کاو وحشی و ازین قبیل و یا صنفی بصنف دیکر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف خود و یا در هوا یعنی پرواز نماینده خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شکاف دیوارها و کوه ها آشیانه و خانه می سازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه بطریق نتاج و یا بدون آنکه انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرمها و سمك مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هریك ازین مولدات ثلثه را اغذاء و غذائی است خاص بتوسط تاثیر آن کواکب و قوی که حق جل و عز بهریك ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز تامی ندارند لهذا آنها را صاحب آن قوی نمی دانند و در نباتات چون قوی و تمییز تام دارند صاحب آنها و آنها را قوای لباثیه کفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلط باهم است که ریشه و بیخ کیاه و شجر جذب نموده نشو و نما می یابند و بتدریج بواسطهٔ عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برك و کل و ثمر و بزر و نواه می رسانند و هریك آنها آن را غذای خود می نمایند و چون تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواه

و یا فصیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزلهٔ تولید مثل است بدون هضوم اربعه در هریک از مواضع متصور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف است در آنها چندان اعتباری نمی نمایند و الا عند التحقیق نیز خالی از ان نیستند و غدد که بر تنهٔ اشجار و بیخ آنها بهم می رسد فضول هضم اول و ثانی است بمراتب و صموغ و البان و یتوعات و آب جاری از تنهٔ بعض اشجار و کفی که بر بیخ اوراق و اوراق بعض نباتات مجتمع می کردد فضول هضوم ثلاثهٔ آنها است چنانچه در بدن حیوان ببراز و بول و عرق عند الغلبه و حدت خون بر عاف و بول الدم و قئ الدم و بواسیر و حیض

۶۱و حمره و اورام و بثور و دماميل و جرب و غيرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نيز بامراض مذكوره و غدد و غيرها و سائر امراض مختصه و غير مختصه دفع مى كردد و معالجه و تدبير طبيب در امراض بدنى از جملۀ اعمال و تصرفات آدمى است در ابدان و در امراض نفسانى و روحانى تصرف او است در نفوس و ارواح و نظرات كواكب را نيز در ان دخل است و بدانكه هر مرتبه از مواليد ثلثه پيوسته بمرتبۀ ديكرى است يعنى افق جمادات پيوسته بابتداى نباتات است و جمادات متكونۀ آن مرتبه از نباتيت نيز بهرۀ دارند مانند حجر اليهود و مرجان و سنكى ديده شد بعينه بشكل ماهى مفلس بقدر يك شبر طفل ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر اليهود و سفيد و مرتبۀ اول نباتات كياه و اشجارى اند كه از جماديت نيز نصيبى دارند مانند نباتاتى كه در سواحل بعض درياها كه كوهستان است مى رويند خواه تمام آنها دائم زير آب و خواه قدرى بيرون بسبب جزر و مد و غير آن باشد پس نباتات و اشجار ضعيفه و بتدريج تاقويه ذو تمام اجزاء تسعۀ نباتيه رسند و افق نبات پيوسته باول حيوان است با آنكه بعض نباتات شبيه بشكل حيوان و انسان مى باشد بدون حس و حركت مانند يبروح الصنم كه آدم كياه نامند و شنيده شده كه در بعض بيشه و جنكلهاى ملك هند و زيربادات و ارض جديد بعض اشجار است كه ثمر آن بشكل هر انسان تا كردن و بعضى بتمام هيأت انسان مى باشد نر و ماده كه بموى سر بشاخ درخت اويخته است كه كويا مى خواهد كه تكلم نمايد و ليكن تكلم و حس و حركتى ندارد و چون بعضى اعضاى آن را قطع نمايند رطوبتى شبيه بخون از ان برمى آيد و شخصى موى سر يكى از انها را بريده از درخت جدا نمود و قطره شبيه به آب خون از دو چشم آن برآمد و پژمرده كرديد و شكم آن را بشكافت سه عدد تخم از آن برآمد و نيز مسموع كشته كه در ان اماكن مذكوره درختى ثمر مى آورد و چون آن ثمر رسيده شد شكافته از ان طاير كوچكى بمقدار بچۀ كنجشكى از ان برمى آيد و هنود آنجا پرورش نموده بمقدار كنجشكى مى رسد آن را چون از حيوان تكون نيافته و از نبات بهم رسيده مى خورند و بعضى هنود كه مطلق حيوانى نمى خورند از خوردن آن نيز اجتناب مى نمايند و در ثمر درخت سفيددار و در ثمر جميز نيز پشه هاى بسيار تكون مى يابند و لهذا آن را درخت پشه مى نامند و در ملك هند سنكى بهم مى رسد بشكل سر انسان و صورت آن سياه رنك و در دهان آن نقطۀ طلائى است و هنود آن را مى پرستند و آن را پارس ناتهه و سالكرام نيز نامند و يا بخاصيت مانند نخل و نارجيل و فوفل كه چون سر درخت آنها را ببرند ديكر ثمر نمى دهند و تا كرد ثمر درخت نخل نر را بماده كه لقاح و فحل كويند نزنند نخل ماده ثمر خوب نمى دهد و ميل مى نمايد سر نخل نر بسوى نخل ماده و چون تمام پوست تنۀ كل اشجار را جدا كنند خشك مى كردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضى از ان قبيل اند كه در يك روز مى رويند و در همان روز برطرف مى كردند و بعضى در چند روز تكون مى يابند و بكمال مى رسند و چند روز مى مانند مانند رياحين و كلها و بعضى بكمتر از سه ماه تكون نمى يابند و بثمر نمى آيند مانند خيار و بادرنك و بقول و خضر اوات و بعضى زراعت ها و بعضى بعد از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و كدو و پلول و امثال اينها كه بياره دارند و ساق ايستاده ندارند و بعضى بعد از نه ماه مانند اكثر حبوب و بزور مانند جو و كندم و برنج و ذره و دخن و امثال اينها مانند تكون جنين در رحم و لهذا اكثر غذاى انسان ازين حبوب است بمناسبت و اما در ملك بنكاله و بلادى كه حرارت و رطوبت بر ان غالب باشد از اقليم دوم بكمتر ازين ايام مذكوره تكون و اتمام مى يابند و بدانكه هريك از اجزاى نبات و شجر بمنزلۀ عضوى است از اعضاى حيوان مثلا بيخ و ريشه بمنزلۀ سر و اعصاب و عروق آن است و باعتبارى بمنزلۀ كبد آن است و تنۀ درخت بمنزلۀ ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزلۀ پوست و عروق حيوان و شاخها و اوراق آن بمنزلۀ دست و پا و انكشتان و كل و ثمر آن بمنزلۀ نطفه و نتيجه و اولا دو خار آن بمنزلۀ شاخ و ناخن

۶۲و منقار و اول مرتبهٔ حیوان حیوانات ضعیفه اند مانند کرم ها و هوام و حشرات که از قوای دوازده کائنهٔ حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت و بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا بتمام آنها با آن هفت قوت نباتیهٔ مذکوره یعنی تا بتدریج بحیوان تام قوی کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که آن را انسان جنکلی می نامند یعنی نسناس که بهندی بنمانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور می باشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را می فهمانند و می طلبد و این حیوانات در افق مرتبهٔ حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقهاند و از شرافت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزلهٔ فصل و ما به الامتیاز آنست از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیکری و تعلم و تفهیم ما فی الضمیر دیکری است و معرفت صانع جل ذکره بهرهٔ بسیار کمی دارند و کاملین انسان بهرهٔ تام و وافر دارند مانند انبیا و اولیاهم و حکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را بانسان خوابیدهٔ معکوس و سر بزیر زمین و پاها بیرون و بالاـ و حیوانات را بانسان مدهوش بچار دست و پای رونده و انسان را بحیوان و انسان هوشیار با عقل و تمییز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبراند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هریک از مراتب مولدات ثلاثهٔ مذکورهٔ تریاقیهٔ فادزهریه نافعهٔ حیدهٔ فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغراند و هر سمی مضر مفسد مهلک بنحس آنها بمراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود ما باشند و یا نظرات سعود بآنها باشد بخلاف آنها که در غربت و هبوط و بی حظ و نظرات نحوس با آنها باشد بدتر یعنی هنکام تکون هریک از مولدات که کواکب سعیده مربی آنهااند و آنها منسوب بدینها اکر در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خودانـد و نظرات سعود بآنها است در کمال سعادت اند و الا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعضی طبائع با بعضی مناسبت و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب باهم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کاهر با باکاه که چون باهم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بی عائقی و مانعی و جداکنندهٔ از هم جدا نکردند و بعضی تا هر بعضی اند مانند سنک سنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را می سایند و می تراشند و مانند آهن آبدار که بدان اکثر احجار و فلزات را می تراشند و سوهان می کنند و بقلم الماس بر جمیع احجار نقش می کنند آنچه را می خواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزانندهٔ اکثر چیزها است که بسبب رطوبت بورقی لزج منجمد خود بحرارت آتش کداخته بهرچه می رسد می چسپد و آن را با خود می سوزاند و مکلس می سازد و حجر مقناطیس را بآلت مسی می تراشند و می برند و طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و کداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات و احجار و مغنیسا و قلی که معین کداز سنکریزه و رمل است که بواسطهٔ آن کداخته شیشهٔ صافی می سازند و طبیعتی مزین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص می نماید در عماق اجساد و تنقیهٔ اوساخ آنها نموده زینت می بخشد آنها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها تصفیه و جلای فلزات می نمایند و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند اسرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبیعتی کریزنده از طبیعتی است مانند حجر با غض النحل و طبیعتی با طبیعتی ممازج است مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضاء هلیله و صحیحهٔ ابدان حیوان و انسان که هر عضوی که از اعضاء دوای مخصوص بعلت خود و غذای لائق بحال خود را بمناسبت جذب می نمایند باستعانت قوت مدبرهٔ

۶۳بدنیه و قوت ماسکه عضویه و قوت دافعهٔ مرض و قوت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سائر طبائع و چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اکر در هنکام اخذ و التقاط هریک از مولدات مناسبات و بودن کواکب منسوبه بدانها را در خانه و بیت الشرف و حظ و اوج خود و بودن نظرات سعود با آنها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنکام عطا بدیکری در توسعهٔ وقت و اما در هنکام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدانکه بر جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب است با هوائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات هر چهار قریب باعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبی و بدانکه بعض نباتات و احجار باعتبار دو کیفیت خود منسوب بد و کوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ و برطوبت بزهره منسوب است و افیون به برودت بزحل و بیبوست هم بدو و هم بعطارد و بسا است که یک چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند کوکب است مانند چوبچینی و جدوار و فادزهر نیز و هر دوای مرکب القوی و کاه می باشد که یک جنس و یک نوع بحسب جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است بحسب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب دیکر نیز و کاه می باشد اجزای بعض اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار آن بکوکبی و کل آن بکوکبی و برک آن و ثمر آن بکوکبی و تخم و لحم و آب آن هریک بکوکبی مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه تکون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود ابخره و ادخنهٔ آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی خود مثلا آنچه در هوای قریب بزمین که از لعاب دهن عنکبوت و یا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و درهم بافته شده در مقوف و کنج دیوارها و دروازه ها و بین شاخها و برکهای اشجار و مفارات حبال و غیرها تکون یابد آن را نسیخ و تار عنکبوت نامند و آنچه صعود نماید و بالا رود اکر اندک و لطیف و بر ان رطوبت غالب است بسبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها و خصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت کشته با هوا نزول نماید آن را طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده کم و زیاد می باشد و در اراضی قریب بدریا و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اکر صعود نماید و تا بکرهٔ زمهریر رسد اکوبران رطوبت و بخاریت غالب است بسبب سردی متراکم کشته دفعه فرود آید و از تحریک فرود آمدن آن ریاح بتموج و حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت مادهٔ آن و سرعت فرود آمدن و بطوء آن کثرت و قلت ریاح مختلف می باشد و سبب طوفانها و بادهای عظیم این است و یا آنکه بعضی اجزاء آن ابخره را بر استحاله بهوا کردد و لهذا ابرهای خشک نمی بارند و یا آنکه کرمی بسیار برطوبت بحار و انهار رسد و دفعه مائیت بسیاری انقلاب بهوائیت کردد و بتموج و حرکت درآید و سبب جزر و مد دریا را نیز انقلاب مائیت بسیار بهوائیت و هوائیت بسیار بمائیت بیک وجه این را کفته اند و آن ابخرهٔ متراکمه را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر کردد و فرود آید مطر و باران کویند و اکر بعد تقاطر و جدا کشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد کشته فرود آید آن را بر دو تکرک نامند و اکر قریب بانفصال سردی بسیاری بدان رسد و منجمد کردد و فرود آید آن را ثلج و برف نامند و اکر دخانیت و یبس بر ان غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکرهٔ زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم کردد و حرارت کامنه که در ان ادخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت درآید و از حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شکافته برآید باوازی شدید آن را رعد نامند و اکر در ان اندک دهنیت و کبریتیت است در حین شکافتن محترق کردد و از ان روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت

۶۴و قلت ماده مختلف می باشد در زیادتی و کمی و اکر بران ابخره و ادخنهٔ کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و انجماد حرارت کامنه در ان اشتعال یافته آن را محترق کرداند و از ان روشنی و صدا ظاهر کردد و جرم سوختهٔ کثیف آن بیفتد با بخاری کرم کبریتی که بهرجا برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهرکه برسد متغیر و مدهوش کرداند و احیانا هلاک سازد و آن را در اجسام صلبهٔ ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوهٔ خفیفه چنانچه اکر بشمشیر در غلاف رسد غلاف آن را نسوزاند و نشکند و تیغ آن را سوراخ کند و بخراشد و بر بدرهٔ زرکه برسد بدره را نسوزاند و زر را بکدازد و ان روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اکر آن ابخره و ادخنهٔ لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و ارضیت ندارد بسیار ببالا رود و بتاثیر حرارت تحریک افلاک محترق کشته باشکال مختلفه ظاهر کردد بحسب قلت و کثرت مادهٔ آن را نیازک و تیر شهاب و ذو ذوابه و ستارهٔ دنباله دار و امثال اینها کویند و اکر مادهٔ آن بسیار غلظت و کثرت دارد و بزودی باتمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استطباعی نماید و طلوع و غروب کند و مدتی بکشد تا باتمام رسد و اکر هوائیت بسیار و رطوبت اندک بران غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل قوس ها یکی بالای دیکری بالوان مختلفه ظاهر کردد بسبب تاثیر شعاع آفتاب در انها و تفاوت محاذات هریک از انها مر شعاع آفتاب را باختلاف مواد و تفاوت محاذات هریک از انها آن را قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشهٔ بوقلمون در رویت و قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران کمی باریده باشد اوائل و اواخر روز ظاهر می کردد و کرهٔ زمصریریه بحسب اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد می باشد و اما ابخرهٔ متکونهٔ مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بسیار کردد و راه بدر شدن نیابد لامحاله سطح زمین را بشکافد و بدر آید و از صدمهٔ شکافتن ان اراضی متصله بدان بحرکت درآیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوه ها بسیار واقع می شود و در اراضی رطبهٔ رخوه کمتر و اکر در نهایت کثرت است و صدمهٔ آن در کمال شدت و متوالی و متواتر بعض عمارات و قریها و شهرها خراب کردد و منخسف شود و فرو رود آن را زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویهٔ منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال و بعضی بالتفصیل در جداول ذکر می یابد

۲– منسوبه بزحل مجملا

ادویهٔ اغبر خاکستر رنك و یا سیاه خاردار زمخت کریه الرایحه اند که در اراضی و اماکن صلبهٔ مملسهٔ جنوبیه تکون یابند آنچه از ان ها در صلاح و نیکوئی حال زحل و رجعت و استقامت و شرف آن تکون یابد جهت امراض طحال نافع و آنچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس و مضر باشند و ازین کیفیت و خاصیت و اثر آن را دریافت نمایند

۳– منسوبه بمشتری مجملا

ادویهٔ با دهنیت نیکو رائحه و طعم است که کل آنها سرخ یا آسمانکونی و برک آنها صاف باشد و در مواضع جیده و چرب روئیده و اینها نافع اند کبدر اوصاف می کردانند خون را و ملتحم می کردانند جراحت را

۴– منسوبه بمریخ مجملا

ادویهٔ مائله بحمرت و خشن و خاردار است و آنچه سوزاننده و منابت آن اماکن یابسه باشد

۵– منسوبه بشمس مجملا

ادویهٔ رسیدهٔ خوشبوی لذیذ شیرین و رائحه آنها خوش و کل آنها و برك آنها سرخ و خصوصا در مواضع مکشوفه که شعاع آفتاب بدانها برسد و اینها مقوی قلب و روح و چشم اند

۶– منسوبه بزهره مجملا

ادویهٔ که طعم آنها شیرین و رائحهٔ آنها خوش و کل آنها و برك آنها نرم باشد و اینها قوای شهوانیه و امراض زنان و رحم و مداکیر و امراض باردهٔ رطبهٔ غیر مفرط را نافع اند و زیاده کنندهٔ شحم و سمن و منی

۷– منسوبه بعطارد مجملا

ادویهٔ است که برك آنها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار باشند و در زمینهای نمناك و آبدار و در میان آب رویند

۶۵ *و ادویـهٔ منسوبه باخلاط اربعه و منسوبه باعضا و ادویهٔ مناسـبه ببعض امراض نیز در جداول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویهٔ که مسـتدیر الاصول باشـند اورام و بثور و صـلع را نافع انـد مانند بخور مریم و اسـطراطیوس و خلد دنیای صـغیر و لوف الحیه و اشراش و سکبینج و غاریقون و ثوم و بصل و آنچه در عروق آنها ثقب ها باشد جراحات را نافع است مانند اسقیطس و بترنکا و ملسمنا و اسطراطیوس و خرانیا و رعی الحمام و غافث و آنچه در آنها لعابیت و لزوجت و صمغیت باشد قروح و جروح را مانند اسـقیطس کـبیر و خطمی و اکلیـل الشـمس و انزروت و دبـق و صـبر و مرو کنـدر و دم الاـخوین و صـمغ البطـم و مصـطکی و قومـالیمی و آنچه در برک آنهـا ثقبهـا و خشونت باشـد حکه و جرب و قوبـا و امثـال اینها را نافع است و آنچه آنها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را و از آنچه ذکر یافت دانسته می شود خاصیت و طبیعت آن ادویه و کاه استدلال نموده می شود از بعض احوال ظاهره بباطنهٔ آنها خصوصا بچیزی که در انست از ملحیت و زیبقیت و کبریتیت زیرا که اشـیاء خللی از این امـور نیسـتند و طعـوم همکی از ملحیـت است و روائـح تمـامی از کبریـتیت و رنکهـا تمـامی از زیبقیت آنهـا است و هرکس را حـداقتی در صـناعت باشد می تواند که اسـتدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و می تواند حکم نمود میان نسـبت صورت ظـاهره ببـاطنه خصوصـا که تجربه را بـآن ملاحظه نموده باشـد و اینجا بـدین مقـدار بهریـک هریـک از مطالب و مقاصـد متفرقهٔ نجومیه و طبیعیه متعلقهٔ مسائل ضروریهٔ طبیه اشاره نموده شد برای تذکرهٔ صاحبان بصیرت و علم و معرفت (*)

ص: ۱۴۵

فصل چهاردهم: در بیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف و والد ماجد قدس اللّه سرهما و مولف

اشاره

*بدانکه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان بوالد اوشان استاد الاطباء و سید الحکماء میر محمد هادی علوی و از اوشان استاد الاطباء و اسوه الحکماء میرزا محمد مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس اللّه تعالی اسرارهم و از میرزا محمد مسیح بوسایط باطبای خوز و طبرستان و از اوشان باطبای حران و از حرانیان ببقراط حکیم و از او باسقلنیوس و از او بحضرت سلیمان بن داؤد پیغمبر علی نبینا و آله و علیهم السلام می رسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس اللّه تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی اخذ نموده و القا یافته و باینجا رسانید مقدمه را پس شروع نمود بذکر ابواب و فصول کتاب بعون اللّه تعالی الملک الوهاب و توفیقه و صلی اللّه علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین

۱- باب اول در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها الف است

*فصل الالف مع الالف

ابار

بمد الف و فتح بای موحده و الف و رای مهمله

ماهیت

آن رصاص اسود محرق است بیونانی اولیقون نامند و کویند اولیقون اسم رومی آبار است و بهندی بنک بفتح بای موحده و سکون نون و کاف فارسی نامند و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز از سوختهٔ رصاص اسود حاصل می شود شیخ الرئیس در مفردات قانون فرموده الآبار و الانک هما الرصاص الاسود و بالجمله

ص: ۱۴۶

طبیعت

آن سرد و خشک در دوم است افعال و خواص و منافع آن مجفف و جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ذرور آن جهت جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نزف اندم و سیلان رطوبات و طلای آن با روغن کل سرخ جهت خروج مقعده و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده اصلاح آن قئ کردن بروغن و اشیای دهنیه و امراق دسمه بود و دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تالیف این فقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافت و دستور احراق و غسل آن در مقدمهٔ این کتاب نیز

ابنوس

بمد الف و کسر بای موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب ابانس یونانی است و بفارسی و بهندی نیز بدین اسم مشهور است و برومی انکسینس و بیونانی سیفافینطوس نامند ماهیت آن کویند درختی است شبیه بدرخت عناب و بسیار عظیم مانند کردکان و از ان بزرکتر و ثمر آن مانند انکور و زردرنک مائل بسرخی و با حلاوت کمی و عفوضت بسیار و در اوائل میزان می رسد و از درخت فرود می آورند و برک آن شبیه ببرک صنوبر و عریضتر از ان و خزان نمی کند و تخم آن مانند تخم حنا و کل آن نیز مانند کل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنکام بریدن درخت آن کم رنک می باشد مدتی در آب می اندازند رنکین سیاه براق می کردد و نیز شنیده شده که درخت کابهه بعینه شبیه بدرخت آبنوس است و فرق آن است که آبنوس چون اکثر در کوهستان می روید درخت آن بلندتر و چوب آن سیاه تر می باشد و کابهه چون در بساتین و غیر کوهستان نیز می روید درخت آن پهن و سیاهی چوب آن اندک کمتر است و آن دو قسم می باشد یکی هندی و دیکری حبشی و قسم حبشی آن سیاه تر و صلب تر و املس تر و سنکین تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جابجا رکهای رمل و سنکریزه ها برمی آید و شیشم نیز شبیه بآبنوس کمرنک باندک خطوط سفید و ذو طبقات و درخت آن بسیار عظیم می شود به حدی که تختهٔ آن تابد و ذراع دست عریض دیده شده و بعضی این را نوعی از هندی آن دانسته اند و شاید چنین نباشد زیرا که تختهٔ چوب آبنوس سیاه از یک شبر و نیم زیاده دیده و شنیده نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست و هر سه قسم را چون در آب اندازند فرو می رود خصوص

۸۱دو قسم اول و طعمه چوب آبنوس اندک لذاع و کزنده و قابض زبان است و چون بسوزانند چوب تر و تازهٔ آن را رائحهٔ آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست و خشک آن مشتعل کردد و مستعمل اطبا بیشتر حبشی و بعد از ان هندی سیاه رنک و صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند و چوب آن را چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند سائیدهٔ آن اندک یاقوتی رنک بود و مترجم کتاب ابو ریحان در صیدیهٔ خود کفته که آن دو نوع است یکی ملمع از سیاهی و زردی و آن را از سواحل زنکبار و جزائر ایشان آورند و اهل زنکبار آن را میکوا خوانند و وصف درخت آن را قریب بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز کفته که در ان نواح نوع دیکر نیز می شود لطیفتر از ان که ذکر یافت و این نوع ملمع است از سرخی و سفیدی و سرخی آن برنک لک ماند و سفیدی آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن دسته های کارد سازند و کمان کران در خانه کمان ترکیب کنند و نوع دیکر از ان در غایت سیاهی باوصافی که ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند کویند از جوف درختی که بهندی آن را تیندو نامند نیز برمی آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند از ان شرارها براید و برک آن شبیه است ببرک ساذج هندی و ثمر آن بمقدار لیموی زردرنک مائل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زردرنک و صلب و منبت آن جبال راج محل و بیربهوم و مورنک و مضافات بنکاله و پنجاب و دکهن و زیربادات و غیرها است و بهترین آن سیاه و براق سنکین خوشبوی آنست که در طعم ان لذع و قبض کمی باشد

طبیعت آن

بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات بدیعی کرم و خشک در دوم است و بقول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داؤد انطاکی کرم در اوائل سیوم و خشک در آخر دوم

افعال و خواص و منافع آن

ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاه و محلل ریاح و مفتح سدهٔ طحال و ریاح آنست

ابیل

مترجم کتاب ابو ریحان کوید این اسم مسموع نیست و بر حرف دویم آن وثوقی نی و آن بیخی است که بحندقوقا ماند و بنبات رطبه مشابهت دارد و در بهار روید و آن را شاخهای بسیار بود و تخم آن بتخم کزر ماند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته نباتی است بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برکش مانند اسپست و شاخهای آن بسیار و تخمش مثل تخم زردک و در کنار رودها روید

طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

افعال و خواص آن

مدر بول و جهت سپرز آزموده مقدار شربت

۸۲آن تا دو درهم است و نوشته که مؤلف اختیارات بدیعی کوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است و در اختیارات بنظر نیامده

اجر

بمد همزه و ضم جیم و رای مهملهٔ مشدده بعربی لبن بکسر لام و سکون بای موحده و نون و بر وزن کتف و ابل نیز آمده و از لغات مثلثه است و بفارسی خشت و بهندی انیته نامند

ماهیت

آن بدانکه آن دو قسم می باشد یکی قسم سفید است که در کورهٔ آهک پزی می پزند و این قسم بهتر و مستعمل در اعمال طب است و قسم دوم آجر سرخ است و آن را در کورهٔ آجرپزی باین طریق می پزند که خشت خام خشک کرده را ته بته

چیده ما بین هر دو ته آن شاخهای چوب درخت ناک یا چوب درخت دیکر یا سرکین کاو و یا غیر آن کذاشته آتش می دهند تا تمام چوب و سرکین که ما بین آجرها است سوخته شود و همه خشتها پخته کردد پس می کذارند تا سرد شود برداشته بخرچ می آورند و بهترین آن تمام پخته یکسان آن است و در بعضی کورها قدری نوشادر خصوص در آنها که از فضلات طبخ داده باشند و یا خاک آنها حر یعنی خالص نباشد بلکه آغشته باشد با فضلات بعمل می آید و نیز قطعهای خزفی جوش خورده سیاه و بنفش از همه کورها برمی آید در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر بهمان جهت که از شدت حرارت آتش کداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف آن می ماند

ص: ۱۴۹

طبیعت

آن کرم در دوم و خشک در چهارم

❁افعال

و خواص و منافع آن

امراض الراس

چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که مانند اخکر شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بجوش آید و چادری بر سر کرفته سر را ببخار آن بدارند تا عرق شود جهت تحلیل مواد باردهٔ دماغیه و نزلات مزمنه و درد سر کهنه بیعدیل و مجرب است و ضماد آن با نمک و سرکه جهت حزاز نافع الاورام و البثور و الریاح و الاستسقاء و البواسیر و غیرها چون خشت پختهٔ آب ندیدهٔ درست یا قطعهٔ از ان را خصوص که سفید باشد بآتش کرم کرده قدری آب یا شراب بران پاشیده در نمدی و یا پارچهٔ پنبه داری پیچیده بر عضوی که وجع بارد حادث از سردی و یا ریح محتبس و یا ورم بارد و یا بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل و تسکین وجع آنست و ضماد آن با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و با سرکین کاو جهت تحلیل اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور آن برای قطع خون جراحات و جلوس بر روی آجر کرم کرده زحیر رطوبی و بارد ریحی و وجع بواسیری را مجرب و مسکن آن است خصوص که روغن کل سرخ بر ان ریخته باشند و چون دو آجر آب ندیده را برهم بسایند و کرد آن را بر عضوی که وجع و ورم بارد داشته باشد عسل بمالند و آن را بران بپاشند و در آفتاب نشینند وجع و ورم آن را زائل سازد و اطبای هند را زعم آنست که چون آجر را ریزه کرده در دوغ کاو اندازند و یک شب بکذارند و صبح صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحهٔ مزمنه را نافع آنست و اما دهن آجر که آن را دهن المبارك و دهن المنفذ نیز نامند بنهایت کرم است

افعال و خواص ان

سریع النفوذ و محلل و معرق و ملطف و سعوط آن جهت صرع و لقوه و نسیان و آشامید آن برای صرع و فالج و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در کوش جهت ثقل سامعه و نشوق آن برای فالج و امراض باردهٔ دماغی و مالیدن آن بر مؤخر دماغ برای نسیان و با شراب زوفی جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و مالیدن آن بودند ان کشندهٔ کرم و مسکن الم آن است و آشامیدن آن جهت کشتن کرم معده و امعا و تفتیت سنک مثانه مجرب و جهت ادرار بول و سائر امراض باردهٔ مثانه و مغص بارد و ریاح و ففخ ظاهری و باطنی و تحلیل خون منجمد و جهت عرق النسا و مفاصل مفید و حمول آن جهت کشودن دم بواسیر و اسقاط دانهٔ آن و رفع کرمهای مقعده و فرزجهٔ آن جهت کشودن دم حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و طلا و آشامیدن آن جهت سموم

۸۳باردہ و کزیدن عقرب و ضماد آن با اشق جهت ورم سپرز بنهایت مفید مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر معده مصلح آن سرکه و مضر کرده مصلح آن کثیرا است و باقی افعال و خواص و صنعت دهن آن در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت

ااچین

بفتح همزه و کسر جیم فارسی و سکون یای مثنات تحتانیه و نون

ماهیت آن

درختی است عظیم برک آن اندک عریض طولانی و از برک انبه و جامون بزرکتر و ضخیم تر و کل آن سفید و خوش بو و برکهای آن سفید و پنج عدد و طرف پائین اندرون برکها زرد و طرف بیرون ساقه و برک آن سرخ رنک و درخت آن تمام خزان می کند و در اول بهار اول کل می کند پس برک برمی آورد

طبیعت

آن کرم و خشک

افعال و خواص آن

آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی و جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اکر اسهال زیاده نماید و کرمی کند مصلح آن آشامیدن دوغ است و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است

اذان الفار

بمد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون و الف و لام و فا و الف و رای مهمله لغت عربی است بیونانی مروش و بهندی چوهه کنی نامند

ماهیت

آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آن را قریب بحشیشی که زیر آن شیشه می کذارند دانسته و اطلاق آن برد و حشیش می نمایند یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برک آن بوی خبازی می آید و صلابتی ندارد و دیکر بر آنچه دیسقوریدوس کمان برده که شبیه است بلبلاب و برک آن کوچکتر از ان و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن باریک و بستانی آن خوش بو لیکن بی طعم و رائحهٔ قوی و کل آن کلابی رنک و تخم آن شبیه بتخم کشنیز و خطاطیف آن را می چرند

طبیعت آن

حار حاد است خصوصا آنچه منبت آن قریب به آب نباشد و آنچه جالینوس ذکر کرده سرد و تر در اول و قوت قابضه ندارد و در آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده کرم و با قوت قابضه و مجففه است

افعال و خواص آن

مسیح کفته منفعت آن قریب بمنفعت افسنتین است و این بعید است و غیر متوقع از ان

اعضاء الراس

شربت آن جهت صرع و سعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ و لقوه نافع

الجروح و القروح

آنچه را دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خار و پیکان را برآورد و تنقیهٔ قروح و الزاق جرحات نماید و صاحب ما لا یسع نوشته که آن دو صف می باشد بستانی و بری بستانی آن را بیونانی لب سینی نامند منبت آن جاهای سایه و میان اشجار و کنارهای آب و اطراف عمارات و برک آن شبیه بچیزی است که بآن تشبیه نموده اند یعنی کوش موش کوچک مدور و کیاه آن بی ساق و کل و بر روی زمین پهن شود و شاخهای آن سه پهلو و چون بدست بمالند بوی خیار از ان آید

طبیعت آن

سرد و تر و صاحب تحفه در سوم تر دانسته با اندک قوت قبضی و لبن آن با اندک قوت تحلیلی

افعال و خواص آن

امراض انراس و العین صعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام حارهٔ چشم الاذن قطور عصارهٔ آن در کوش جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است

الاورام و البثور

ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضا و حمره و جمره نافع و بری آن سه قسم است قسم اول شاخهای آن باریک و بلند از زمین و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و شاخهای زیرین آن سر خرنک و مجوف و برکهای آن نازک و طولانی تر از بستانی و وسط پشت برکها محدب و اطراف برکها تند و زوج زوج رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه بسیار و کل آن لاجوردی رنک و صاحب تحفه نوشته که بعضی را کل زرد می باشد و بیخ آن بقدر انکشتی و پر شعبه و بعضی مغشوش می کنند این را باسقولوقندریون و فوق آن است که برک این نرم و دراز است بخلاف برک اسقولوقندریون

طبیعت آن

معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم

افعال و خواص آن

صرع و لقوه و اوجاع باردهٔ دماغیه و صداع را نافع و مقوی معده

۸۴و محال و مفتح و مدر بول و سم افعی را مفید

امراض الراس

ضماد آن خصوصا با سرکه جهت صداع حار نافع و سعوط و غرغرهٔ آن با ماء العسل جهت تنقیهٔ دماغ و جذب رطوبات دماغی نافع العین طلای بیخ آن جهت ناصور چشم و ضماد برک آن با آرد جو جهت تایین ورم حار چشم و بتنهائی جهت ناصور آن مجرب الفم غرغرهٔ آن با ماء العسل جهت وجع ضرس مفید صاحب شفاء الاسقام کفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعی نافع و ضماد آن مانع انتشار قروح و تورم جراحات است مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش و کویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا دو مثقال و قسم دوم آن شاخهای آن پهن بر روی زمین و برک آن مائل بتدویر شبیه ببرک بستانی آن و از آن ریزه تر و با اندک حرافت و بی کل و صاحب تحفه نوشته که کویند بی کل نیست و لیکن بسبب ریزکی و اتصال آن بشاخها چندان مرئی نمی کردد و منبت این اکثر ریکزارها است طبیعت آن کرم و خشک در دوم و صاحب تحفه در سوم نوشته

افعال و خواص آن

محرک باه و جهت اورام بارده و رفع آثار و دفع سم و جذب خار و پیکان و ضماد عصارهٔ تازهٔ آن بر کمر و قضیب و کنج ران و پشت زهار باعث تحریک باه حتی پیران و مایوسین را و مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر از ان و همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع سمیت آن و جاذب خار و پیکان است و قسم سوم آن برک آن مائل بتدویر و بازغب سفید و خارهای باریک سفید زغب دارو بایتوع که چون قطع نمایند از ان یتوع برآید و مفروش بر روی زمین و منبت آن آنچه دور از آب باشد با حدت بود و برک آن را چون بر جلد نازک خصوصا رخساره کذارند سرخ کرداند طبیعت آن کرم و خشک در سوم و با قوت سمیت و زبون ترین اقسام آن است

افعال و خواص آن

مقئ قوی و مسهل و زیادهٔ آن کشنده و شیر آن مقرح جلد و چون سه مثقال و نیم آن را جوشانیده آب آن را با نعناع بنوشند و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرمهای معده را دفع نماید و دیکر متکون نشود و شیخ داؤد انطاکی این خاصیت را جهت بستانی آن ذکر کرده و صاحب تحفه نوشته که ابن تلمیذ در مغنی می فرماید که اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش است و از سائر کتب نیز همین معنی ظاهر می کردد چه مرزنجوش متصف بصفات دیکر و از جملهٔ ریاحین و با عطریت است و برک آن شبیه بکوش موش نیست و کل آن سفید مائل بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفاف می باشد و انطاکی نوشته که آن را اصناف بسیار می باشد و برک بعضی از ان نازک محدب و کل آن زرد و مشرف و نرم و این نوع سرد و تر در دوم و بعضی از ان مزغب باریک طولانی مفروش بر زمین و یتوعی یعنی شیر سفید حاد اکالی از ان تراوش می نماید و آن غیر مغثی است و این در مصر بسیار است و بعضی از ان حبشی است که کل آن باغصان آن چسپیده می باشد و این کرم و خشک در دوم و عصارهٔ آن مهیج جماع است تمریخا و شربا و صنفی که از ان بوی خیار آید مسکن لهیب و غثیان و مسقط دیدان است اکر بعد از ان ماهی شور بخورند و صداع آورد و مصلح آن مرزنجوش است مقدار شربت آن یک مثقال است صاحب شفاء الاسقام کفته اطلاق این اسم بر کیاهی حاد الطبع صغیر الورق منبسط بر روی زمین می نمایند و بهترین آن آنست که کلهای آن لاجوردی رنک تازه باشد زیرا که کل ان زرد آسمان جونی و لاجوردی می باشد و محرر کتاب آنچه در بنکاله دیده و شنیده دو قسم می باشد هر دو پر شعبه و شاخهای آن مفروش بروی زمین و کرمدار و با رطوبت که چون بفشارند از ان اندک رطوبت لعابی لزجی برمی آید و برک آن بر سر کوههای آن و کل آن نیز پیوسته ببیخ برک آن و ریزهٔ لاجوردی رنک الا آنکه یک قسم آنکه بکنار دیوارها و زمینهای نمناک می روید برک آن اندک عریض و بزرک و ماکول یعنی برک نرم نازک تازهٔ آن را اهل هند و بنکاله پخته مانند سبزیهای دیکر می خورند جهت فساد منی و جریان آن و امراض کرده و مثانه و

۸۵بدستور کرههای بند آن را نیز مقدار دو سه مثقال با قدری زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند جهت تقویت باه مفید می دانند و قسم دیکر که بر کنار آبها می روید برک آن اندك باریک بلند و هر دو فی الجمله شبیه بکوش موش و این غیر ماکول است

***طبیعت**

آن را سرد و تر می دانند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حارهٔ چشم و ناصور آن مفید و بدستور ضماد برک سائیدهٔ آن

اذربو

بمد الف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و واو لغت یونانی است و اذربویه بیا و ها در آخر نیز آمده

ماهیت آن

بغدادی کفته اصل عرطنیثا است و در عرطنبثا مذکور خواهد شد و صاحب تحفه کفته که بیخ نباتی است سیاه رنک شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند کوه رسته و کیاه آن خاردار بقدر شبری و شاخ و برکش شبیه ببوک کونب و ثمرش شبیه بغلا-نخود و در ان دو عدد یا سه عدد دانهٔ زردرنکی می باشد و کفته اند که کل آن زرد است و منبت آن کشتزارها است و بسریانی عرطنیثا نامند و بفارسی چوهٔ صباغان و ان غیر چوهٔ کاذران است و قسمی از بخور مویم بود و در بردن چوك از پشمینه و جامه مانند صابون است و صاحب اختیارات کفته ان بیخ خاوی است و کل زرد دارد و آن بیخ را فلار و بلاو و قلار و کلیم شوی و قصب شوی کویند و آن بیخ عرطنیثا است و فعیلاسوس و سطرنیوس نیز خوانند و بزبان شیرازی چوبک اشنان و بخور مویم نوعی از ان است

ص: ۱۵۶

طبیعت ان

کرم و خشک در سیوم

افعال و خواص و منافع آن

جالی و معطس و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاه و محلل و جاذب فضول دماغی و دافع مواد مفاصل بقوت مسهلهٔ که دارد و جهت احتباس حیض و کزیدن هوام و تسکین درد آن نافع بقوت تریاقیتی که دارد

امراض الراس

سعوط آن جهت سدهٔ مصفاه مفید و بغایت معطس و زکام و نوازل و انافع

اعضاء النفس و الصدر

آشامیدن آن جهت بحوحت صوت و انقطاع نفس و سرفهٔ بارد رطوبی مفید

اعضاء النفض*

حمول آن جهت بواسیر و تنقیهٔ رحم و اعانت بر حمل مفید و همچنین شرب آن با مثلث یا شراب رازی کفته فواق را زائل کرداند و اکر زن آبستن بوی آن را بشنود از شدت عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده که جبلی آن را چون زن آبستن مماس کند و حمول نماید در ساعت بچه بیندازد

الطحال و لات المفاصل

ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز و عرق النسا و چون داخل کرده شود در حقنه صاحب عرق النسا را نافع است و همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک نافع

***الجراحات**

ذرور آن بتنهائی و با ادویهٔ مناسبه جراحات خبیثه را نافع

***الزینه**

ضماد ان با سرکه داء الثعلب را مفید

***السموم**

تمامی سموم را نافع است خصوصا سموم ملدوغه و نهش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند مقدار شربت آن تا یک مثقال و سه مثقال آن کشنده بخناق و غثیان قوی و سقوط قوت علاج آن علاج جبلاهنك و کندش خورده است و ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد و بدل آن در رفع سم بوزن آن تخم اترج و زراوند طویل و فودنج است و صاحب اختیارات بدل آن لبن التین دو دانک آن و باد آورد دو وزن آن کفته

اآذریون

بر وزن آذربو است بزیادتی نون و بجای بای موحده یاء مثنات تحتانیه است بفارسی کل آفتاب پرست است و آذریون بمعنی آتش کون است و کویند که عرب آن را حتوه نامند و شعرای عرب آن را می ستایند و شکوفهٔ ان در میان شکوفها بغایت مشهور است و بعضی کفته اند که نوعی از اقحوان است و بعضی ان را رد کرده اند که نه چنین است و بهندی سورج مکهی نامند

ماهیت ان

کیاهی است بقدر ذرعی بری و بستانی می باشد برک آن شبیه ببرک جرجیر با اندک زغبی کویابران غباری نشسته و نرم بی شرفه و کلهای آن زرد طلائی و بزرک و پهن و درخشنده و در وسط ان کلها برکهای ریزهٔ سیاه مائل بسرخی و تند بوی و خوش منظر و همیشه رو به آفتاب دارد و با حرکت افتاب حرکت می نماید و شب پژمرده می کردد و بوی بری ان قویتر از

۸۶بستانی آنست

طبیعت ان

کرم و خشک است در اول سوم و بعضی در دوم کفته و کرمی کل ان زیاده از سایر اجزای ان

افعال و خواص و منافع آن

محلل و جالی و با قوت تریاقیت و مفتح سدد دماغی و کبدی و منقی دماغ و جهت ام الصبیان و امراض باردهٔ دماغی و اعصاب و درد دندان و تقویت معده و جکر و وجع فواد و تقویت باه و آوردن نعوظ و جهت بواسیر و جراحت رئه و یرقان و استسقا و ادرار بول و حیض و فضلات و اسقاط جنین و تفتیت حصاه و رفع قولنج و دفع سموم نافع است

ص: ۱۵۸

امراض الفم و القلب و المعده و المفاصل و غيرها

مضمضه به آب بيخ آن جهت درد دندان بارد و شرب يك درم آن مقوى قلب بارد المزاج و مورث ثوران غضب در محرور المزاج و چهار درم از آب برك آن به آب كرم مقئ قوى و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق النسا و تقرس و خنازير و بر كمر جهت تقويت باه و نعوظ مفيد و حمول بيخ آن مسقط جنين و معين بر حمل عاقر و شرب آب برك كوبيدهٔ آن جهت اخراج جنين و رفع احتباس حيض مؤثر مقدار شربت از آب كل و برك و بيخ آن تا چهار مثقال و از جرم آن يك مثقال بدل آن يك و نيم وزن آن سليخه و ربع وزن آن زعفران است مصر محرور المزاج مصلح آن سكنجبين و مضر سپرز مطلقا و سپرز محرور المزاج را خصوصا و مصلح آن فانيذ و عسل و سكنجبين و از خواص آن آنست كه مكس بر كل آن نمى نشيند و از دود آن موش و چلپاسه مى كريزد

اردتوله

بمد الف و سكون را و دال مهملتين و ضم تاى مثنات فوقانيه و سكون واو و فتح لام و ها

ماهيت آن

صاحب برهان قاطع كفته آشى است مانند كاچى كه از آرد مى پزند و بيشتر مردم درويش و فرومايه مى خورند و بعربى آن را محنات نامند بدانكه محنات غير اين است چنانچه ان شاء اللّه تعالى در حرف الصاد خواهد آمد

ارغيس

بمد الف و سكون راء مهمله و كسر غين معجمه و سكون ياى مثنات تحتانيه و سين مهمله در آخر بزبان اهل دمشق و مصر عود الريح و بفارسى پوست بيخ زرد شده نامند

ماهیت ان

پوست بیخ انبرباریس است که بفارسی زرشک نامند

طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم

افعال و خواص ان

با قوت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و مفتح و با قوت رادعه و قلاع و استرخای لثه و ضعف باصره را نافع و مجفف قروح است

امراض العین

قطور خیسانیدهٔ آن و بدستور جوشانیدهٔ آن در کلاب جهت تجفیف رطوبات سائله از چشم و رفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و اکر پیش از حدوث رمد در چشم کشند حفظ صحت آن نماید و اهل مصر بدل ماميران در امراض عین مستعمل دارند و اکتحال آن مقوی باصره و عصارهٔ مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض هندی است الفم مضمضه به آب طبیخ ان جهت قلاع خبیثهٔ بن دندان و در دندان و تقویت لثه مفید

اعضاء الغذاء و الامعاء

آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت امراض مذکوره و جرم آن با شراب جهت درد جکر بی تب و به آب سرد با تب و حقنه بطبیخ آن منقی چرک و قرحهٔ امعا و طبیخ آن جهت رفع کرم جکر کوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال و از طبیخ آن تا سی درم بدل آن ماميران چینی و حضض هندی است در امراض عین و بعضی حضض مکی کفته اند مضر صاحب سرفه مصلح آن عسل است و عصارهٔ مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض مکی است و شیخ الرئیس نوشته که بعضی کفته اند که چون بیخ آن را سه مرتبه بر شکم زن حامله بزنند و یا لطوخ بر ان نمایند اسقاط جنین کند و جهت سیلان دم از اسفل نافع

ص: ۱۶۰

ازاد درخت

با الف ممدوده و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله و خا و تای مثنات فوقانیه

ماهیت ان

درختی است عظیم ثمر آن شبیه بزعرور است و زردرنک و تلخ و خوشه دار و تخم آن مانند تخم زعرور و یک عدد و خیاره دار شش پره و در آخر بهار می رسد و مدتی تا زمستان در درخت می ماند و برک ان سبز املس با اندك سیاهی شرنه دار و اندك طولانی و تلخ

۸۷و خزان نمی کند و بعربی شجره الحره و ایضا حریطه بتشدید راء مهمله و بلغت تنکابن جبلی داروان و نیز روباترس و بلغت جرجان زهر زمین و اهل مازندران سیسبان و اهل هند بکاین نامند و بعضی مردم را ظن ان است که درخت آن را بهندی نینب کوینـد و این محض توهم است زیرا که نینب که نیم نیز کوینـد در غیر هند دیده نشده را راد درخت در جمیع ممالك ایران و روم و هند بسیار است و شیرازبان آن را توس نامند و کل ان سرخ بنفش کمرنک بنهایت خوش بو است و نیز کفته اند که غیر بکاین است

طبیعت کل ان

در اول سوم کرم است و در آخر اول خشك و بعضی در دوم خشك و برک آن را قریب بدان کفته اند

افعال و خواص و منافع ان

مفتح و محلل و مدر و با تریاقیت

اعضاء الراس و الاذن

کل آن مفتح سده های دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین و بویندن آن مسکن صداع و اوجاع سر است و بدستور ضماد آن بر پیشانی و صد غین و چون آب برك آن را نشوق نماینـد صداع بارد رطب و کرفتکی بینی را مفید بود و نطول برك و شاخ آن و یا برك آن بتنهائی مسکن صداع بارد و ثمر و برك آن منقی قروح متقیحهٔ سرقطور آب برك تازهٔ آن در کوش دافع رطوبات و رافع وجع و دوی و ظنین حادث از ریاح بارد است

اعضاء الغذاء و النفض

ضماد برک آن بر فم معده مسکن غثیان و بر معده و زیر ناف قاتل دیدان و شرب عصارهٔ آن نیز مانع غثیان و مفتح سده است و آشامیدن عصارهٔ برک آن مفتت حصاه و مدر بول و حیض و فضلات ردیه و عرق النسا و استرخای انثیین و مفتح سدد و رافع قولنج و محلل خون منجمد در مثانه و دافع سموم بارده است بتنهائی و یا با عسل و با بامیپختج و با این هر دو بهتر زیرا که مقوی فعل آنند و آشامیدن آب برک تازهٔ آن با قدری آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دافع وجع رحم و حبس طمث و عقر عارضی و باعث حمل است

الجذام و البرص و الخنازیر و الاورام و القروح و الجروح و الاوجاع

کفته اند که جرم آن جذام و برص و قروح خبیثه را مفید و ضماد برک و شاخ آن محلل خنازیر و بر اوجاع و اورام بارده مسکن و محلل آنست و صاحب دستور الاطبا کفته که چون ثمر و برک رسیدهٔ زرد شدهٔ بکاین را مقدار نیم من بوزن هند با یک من آب بهمان وزن یعنی هندی و من هندی دوازده من تبریزی است درخمی کرده و سر آن را بسته سه هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسهٔ آب خوری از ان بیاشامند بهترین دوائیست از برای جذام یبسی و بحور آن بتنهائی و یا با برک نیم و فنجنکشت که بهندی هنبهالو نامند که در آب طبخ نموده بخار آن را بدستور مقرر بکیرند دافع اوجاع و محلل اورام بارده است الزینه ضماد کل آن بر سر کشندهٔ شپش است و بدستور غسول به آب برک مطبوخ آن کشندهٔ شپش و دراز کنندهٔ موی است و ضماد ثمر آن با قدری مردارسنک سائیده و روغن کل چند روز پی هم بر سر که هر روز یکبار تجدید نمایند و هر سه روز یک روز بحمام روند و بعد از حمام نیز بدستور بمالند و سر را بلباس خفیفی بپوشند قروح آن را زائل سازد و موی برویاند و مرهم آن کچلی و سعفه و قروح سر را نافع و رویانندهٔ موی است و صنعت مرهم آن در قرابادین ذکر یافت المضار ثمر آن مضر صدر و معده و اکثار آن باعث غثی و قئ صفراوی و کرب و تنکی نفس و غشاوهٔ بصر و دوار و اهلاک است مصلح آن قئ فرمودن و اشامیدن شیر تازه دوشیده و خوردن سیب و انار است و برک آن سم حیوانات و مصلح ان خورانیدن شیر و برک توت بود و اللّٰه اعلم

ااس

بمد الف و سکون سین مهمله اسم فارسی اسای سریانی است و ریحان نیز نامند و نیز بسریانی کرلنفسا یعنی خصومت کنندۀ با تن خود و بیونانی اس بستانی رامرسا ایمارس و قیطس و برومی مرسنین و بخبشی ازورا و بهندی ادهیره کویند و حب الآس را بکام و قطوس و عماد و بنک آس را منطر بطای مهمله خوانند و کویند قیطس نیز بنک آس است

ماهیت ان

۸۸بدانکه آن بستانی و بری می باشد درخت بوی آن مانند درخت انار است و برک آن سبزتر و ضخیم تر و در طول کمتر از ان و خزان نمی کند و خوش بو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت بسیار و کل آن سفیدرنک و خوشبوی و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن و پخته شدن سیاه رنک و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت و غذائیت اندک و تخم آن سفید ریزه املس و در بعضی ثمرها سه و در بعضی زیاده تا هشت و نه و ده می باشد بحسب بزرکی و کوچکی آن

طبیعت ان

کفته اند مرکب القوی و جزو بارد در ان غالب و جزو حار کمتر و بسبب ارضیتی که دارد یابس و قابض و برودت آن کمتر با بدرجۀ اول و یبوست آن در دوم و برک کل و ثمر و جرم و تخم و بیخ آن بنسبت با یکدیکر در مراتب برودت و یبوست متفاوت اند یعنی تخم و بیخ و برک آن بر برودت آن غالب است و باقی اجزای آن بالعکس و اما تخم آن مرکب القوی است و در طعم آن عفوصت و مرارت و حلاوت و لطافت و از جهت حلاوت نافع است جهت سرفۀ کرم و از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت مرارت مدر بول است

افعال و خواص و منافع ان

بسبب عطریت رائحۀ ملایم روح و بسبب قوت قبض و تلطیف ملایم آن پس موجب تنقیه و متانت و اضاءت و انارت و تقویت روح است و باسباب مذکوره و بالخاصیه مقوی قلب و دافع خفقان و صداع و دوار و سدر و رمد و درد کوش و قروح و آمدن چرک و درد دندان و قلاع آن و استرخای زبان و مقوی باصره و محلل اورام و جروح و قروح و مجموع نزف الدم و نفث الدم و آمدن خون از هر عضوی که باشد شربا و ضمادا و لطوخا و امدن عرق و مقوی معده و احشا و مدر بول و قابض و محال و مفرح و حابس اسهالات و مفتت حصاه و حابس و قاطع خون حیض و رافع ضعف کرده و بواسیر و جابر کسر و ثمر آن با قوت تریاقیت دافع سموم است خصوصا رتیلا و عقرب

اعضاء الراس

ضماد برک تازه آن بتنهائی و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و بر سر برای جلای حزاز و تجفیف قروح و با اندکی اقاقیا و رامک به آب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه و سقطه و قطع پوست سر و همچنین طلا و لطوخ آن با مایعی موافق چون در آب برک آن قدری کلاب و قلیلی کافور داخل کرده خرقۀ کتانی را بدان تر کرده بر معده بیندازند صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبۀ مره صفرا را نافع و ضماد پختۀ ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع بلغمی و صفراوی شدید و رافع آن و ضماد برک آن با روغن کل و زردۀ تخم مرغ دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه را مفید و قطور آب برک آن با صندل سرخ سوده و آب برک بید در بینی و با کل ارمنی و سرکه جهت رعاف و و آشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر آن پیش از شرب شراب مانع خمار و بوئیدن برک تازۀ آن مقوی دماغ و مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول کردن دماغ ان ابخره را و دوار و سدر را نیز مفید و چرب نمودن سر بروغن ان اورام سر و سبات حادث از ابخرۀ متصاعده در تپ و غیر تپ را نافع بجهت قوت برودت و تقویت ان دماغ را و تحلیل ابخره را و منع ان صعود ابخرۀ جدیده را بسوی سر و عرق نمودن سر بروغن ان بتنهائی جهت دوار و سدر حادث از ابخرۀ متصاعده از معده در تپهای چند روز در ابتدای علت بعد از تنقیه بقئ و اسهال با یارجات و بعد از ابتدا ممزوج بروغن بابونه نافع

العين

قطوراب برك ان در چشم جهت تسكين رمد و برامدكى ان كه جحوظ نامند و رمادان از اجزاى ادويهٔ ظفره و سلاق و دمعه است و قوى تر از توتيا و بدل ان است

الاذن

قطوراب برك ان در كوش جهت تسكين وجع و تقويت ان و امدن چرك و قروح ان نافع

الفم

مضمضه به آب طبيخ ان مسكن اوجاع حارهٔ اسنان و استرخاى لثه و زبان و قلاع فم و همچنين اشاميدن اب برك و شراب ثمر ان

اعضاء النفس و الصدر

بوئيدن ان مقوى قلب و دافع خفقان و طلا كردن به آب ان و خوردن ثمر رسيده ان و همچنين شراب و رب ثمر ان جهت سرفه و نفث الدم و اوجاع رئه مفيد

اعضاء الغذاء

شرب ثمر ان مقوى معده

۸۹است خصوصا رب و سويق ان با بعضى ريوب قابضه و كاه است كه بسبب شدت قبض ادرار مى نمايد شرب طبيخ آن قاطع اسهالات متطاوله است و تخم آن مانع سيلان فضول است بسوى معده و ضماد برك آن بزير ناف اسهال مرارى و سوداوى را مفيد و چون ربع رطل از آب برك آن را با روغن كنجد بنوشند مسهل قوى بلغم است و رب و شراب ان حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسير و بدستور عصارهٔ آن جهت امراض مذكوره و ذرب و قئ و تشنكى و بخور آن جهت سقوط دانهٔ بواسير و رفع باد و دفع هوام نافع

❋اعضاء النفض

خوردن ثمر آن حرقت البول و قرحهٔ مثانه و درور حيض و سيلان رطوبات آن را مفيد و عصارهٔ ثمر آن مدر بول و حيض و طبيخ ثمر آن سيلان رطوبات رحم و ضماد برك آن بواسير و ورم خصيه و جلوس در طبيخ برك آن خروج مقعده و رحم و سيلان آن را مفيد و چون آن را بكوبند و آب آن را بر مقعده كه برآمده باشد بمالند بجاى خود رود و ديكر برنيايد

❋الاورام و البثور

ضماد برک آن مسکن اورام حاره و جمره و نمله و شری و بثور و قروح و داخس و قروحی که در کفدست و پا باشد و حرق النار و همچنین روغن و مرهم های که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن شراب آن نیز و ضماد برک آنکه در شراب و زیت خیسانیده باشند نیز و ذرور و برک خشک آن برداخس و همچنین قیروطی آن نیز آن را مفید و ضماد ثمر پختهٔ آن با شراب زائل کنندهٔ قروحی است که در کعب و قدم باشد و سوختکی آتش را نیز و مانع آبلهٔ آن است و بدستور ضماد برک آن با زیت و همچنین خاکستر آن با موم و روغن

الات المفاصل

ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب استرخای مفاصل را نافع و ضماد برک آن جهت ضربه و سقطه و وجع پاشنهٔ پا نافع و ضماد آب برک آن با عفص سبز و عدس و کل سرخ و اقاقیا بر اعضا و اعصابی که وهن و سستی بآنها عارض شده باشد و پیران را بنهایت مفید و همچنین ضماد برک آن با مغاث هندی که آن را میده لکری نامند با زردهٔ تخم مرغ و روغن کل نیم کرم جهت ضربه و سقطه و ضماد برک آن با کل ارمنی و سرکه جهت جلاء ناخن و چون برک آن را نرم کوبیده و پیخته با زیرهٔ کرمانی نیز نرم کوبیده و پیخته بزردهٔ تخم مرغ سرشته و بر کرپاس آب ندیده مالیده کرم کرده بر کمر بچسپانند ضربه و سقطه و وجع و وهن و سستی آن را زائل کرداند و نطول طبیخ برک آن جهت تسکین وجع مفاصل و بر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آن است و همچنین شستن بهق بآن باعث جلاء آنست و ذرور برک خشک آن جهت سحج پاشنهٔ پا و اعضاء شکسته مفید

ص: ۱۶۶

طبیخ بیخ و برک و ثمر آن و روغن آن و عصارهٔ آن همه مقوی مو و مانع افتادن و باعث دراز شدن و سیاهی آنند و همچنین شستن به آب برک مطبوخ آن خصوصا دانهٔ آن و ضماد سائیدهٔ دانهٔ آن در حمام جهت تقویت بدن و نشف رطوبات غریبهٔ مرخیه از جلد و طبیخ دانهٔ آن با روغن کاو یا کوسفند مانع عرق و مصلح سحج آن و ذرور برک آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج ران خصوصا سوختهٔ آن و خاکستر آن زائل کنندهٔ کلف و نمش است و چون ثمر آن را با آب برک چقندر بپزند و بر سر بمالند بثور ابریهٔ آن را زائل کرداند و چون بکوبند و به آب باقلا بسرشند و بر کلفی که بر صورت و رخساره باشد بمالند زائل کرداند و ثمر آن کزیدکی عقرب و رتیلا را نافع باشد خصوصا با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصارهٔ آن تا سه اوقیه بدل آن در احتباس طمث و بطن و نفث الدم اقاقیا و در اورام حضض کویند بدل آن مطلقا برک توت است مضار آن کویند مضر صداع حار و زکام و اکثار بوئیدن آن باعث بیخوابی است مصلح آن سوسن و کل بنفشهٔ تر است و کویند مسواک نمودن بچوب تر آن مهیج جذام است و در ساق درخت آن کرهی بهم می رسد شبیه به کف دست که آن را بنک الاس نامند در جمیع افعال قویتر از برک و ثمر آن است چون آن را کوبیده و سوزانیده و با شراب نارسیدهٔ زمخت اقراص ساخته در سایه خشک نموده باشند و کویند چون از چوب تازه

ص: ۱۶۷

۹۰انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیه آن را تسکین دهد و اللّه اعلم

و اما ااس بری

آن را اسـمارون اسـفرم نامند و بعربی زند و ریحان القبور و بیونانی مرسـیسا اغریا کویند و مورد اسـفرم اسم فارسی آن است و در تنکابن جز نامند و توهم کرده کسی که کفته آن اذخر است

❊ماهیت آن

درخت آن از درخت بستانی کوچکتر و برک آن عریضتر و زردرنک و سر برک آن تیزتر شبیه بسنان و چوب آن صلب تر و ثمر آن مسـتدیر و بعـد رسـیدن بنهایت سـرخ می کردد و از وسط برک برمیآیـد و شاخهای بسـیار از یک اصل می روید و در زمستان خزان نمی کند

❊افعال و خواص

آن

محلل و جاذب و مقوی

❊امراض الراس

بوئیـدن آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ بسـبب قوت جـذب و تحلیل و تقویت آن دماغ را و آشامیدن آن نافع است از برای صرع و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ و تقویت دماغ

❊اعضاء الغذاء

آشامیدن ثمر و برک آن با شـراب جهت تقویت معده و جکر و رفع یرقان و اسـهال و ادرار شیر و حمول آن جهت اخراج کرم معده مفید

❊اعضاء النفض

آشامیدن ثمر و برک آن با شـراب جهت تفتیت حصاه و تقطیر البول رطوبی مفید و ابن تلمیذ جهت ضـربه و سقطه که بر اعضا واقع شود بالخاصیه مفید دانسته و ابن ماسرجویه قوت آن را مانند باد آورد می داند و بعضی مثل افسنتین دانسته اند

ااسیوس

بمد اول و کسر سین مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند

ص: ۱۶۸

❋ماهیت

آن نمکی است که بر کنار دریای شور بر روی سنکی سفید سبک و نوعی بر روی سنک مائل بزردی از مادۀ ارضی و رطوبت دریا و تابش آفتاب تکون می یابد شبیه بقلی و نوشادر و سنکریزهای بزرک و کوچک و آن سنک را آسیوس و آن نمک را ملح آسیوس و زهره الآسیوس می نامند و این قویتر از سنک آن است و بهترین آن سفید سبک خالص زودشکن شبیه بنوشادر است که در ان رکهای زرد غیر غائر باشد و چون بر زبان کذارند زبان را بکزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و کداخته کردد

❋طبیعت

زهرۀ آن در سوم کرم و خشک و سنک آن در دوم

❋افعال و خواص

آن لذاع و معفن آشامیدن یک دانک تا دو دانک آن با عسل بطریق لعوق جهت قرحۀ رئه و ضیق النفس بلغمی کهنه و سنون آن قاطع خون و طلای آن با سرکه جهت ورم سپرز و کرده و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند و اطراف آن پست و دهن آن مدور باشد و جهت قروح کهنۀ یابسۀ عسره الاندمال و بردن کوشت زیاده و با آرد باقلا جهت نقرس و مداومت ذرور آن در حمام برآید ان عظیمۀ فربه باعث صغر و لاغری است بدل زهرۀ آن حجر آن مقدار شربت آن از یک دانک تا نیم درم المضار مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن هر دو که بدستور اقلیمیا شسته باشند ملطف و جالی و در اکثر افعال مذکوره بهتر است

اطريلال

بمد الف و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و الف و لام لغت بربری است بمعنی رجل الطیر و رجل الغراب بجهت مشابهت شاخ آن بچنکال غراب و کیاه آن را بعربی حشیشه الارض و حرز الشیاطین نیز نامند و بترکی غاز اباغی و بهندی کاک چنکی یعنی پای زاغ و مسی نیز کویند و بعضی کویند که مسی غیر آن است و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند

❊ماهیت آن

تخم کیاهی است شبیه بشبت و کل آن سفید و برک آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار می رسد و آنچه سبز تیره شبیه برازیانه است قسم از دو قو است مؤلف کوید این نوع در طرف اهواز می روید و تخم خلال دان کویند و مستعمل و بهترین آن مصری است که بسیار ریزه و تیره رنک مائل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و تند و زبان را بکزد و سنکین و تازه باشد

❊طبیعت ان

کرم و خشک است در سوم

❊افعال

و خواص آن محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی کرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند تفتیت حصاه نماید و یکدرهم آن با عسل جهت دفع

۹۱ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد آن مجفف قروح و زائل کنندهٔ آثار جلد و نفوخ آن در بینی و بدستور شرب آن مسقط جنین و کویند چون در فصل تابستان یکدرهم آن را با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هریک دانکی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب برو بتابد تا عرق کند و اکر عطش غالب شود آب بنوشند در روز اول نهایت تا روز سوم موضع برص آبله کند و بعد دفع زرداب از ان بالکلیه برطرف کردد و مجرب دانسته اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شده و این سری عجیب است اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز کفته اند که هرکاه از مفرد آن هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند و یا از مرکب آن بدستور مزبور و یا با عاقرقرحا در مدت مذکر و استعمال نمایند یقینا رفع برص نماید خصوص از مواضع لحمیه که قبول علاج زودتر می کند از غیر آن و بعضی کفته اند بتنهائی و بعضی کویند چون یک جزو و نیم از آطریلال و از پوست مار و برک سداب از هریک یک جزو کوفته و پیخته پنجر و زهر روز سه درهم آن را با شراب انکوری بیاشامند و در آفتاب نشینند باذن اللّه تعالی شفا یابند از ان مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم با عسل یا شراب بدل آن در اطليهٔ برص کندش مضر جکر حار مصلح آن سکنجبین و مضر کرده و مصلح آن کثیرا است مالیقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از مغرب اوسط از قبیلهٔ بربر معروف به بنی و جهان از اعمال بجایه بود و مردم قصد و توجه بسوی

آن می نمودند از برای مداوای آن مرض و ضنت می ورزیدند و مخفی می داشتند از مردم و تعلیم می کردیدند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آن را بر بعضی از مردم و شده شده شهرت یافت و استعمال نمودند آن را بانحای شتی چنانچه بعضی از ان ذکر یافت

ص: ۱۷۰

االسن

بمـد الـف و ضم لاـم و فتـح سـین و نـون لغت یونـانی است بمعنی مـبری الکلب بجهت رفع آن زهر سـک دیوانه را و در شـام معروف بحشیشه النجاه و حشیشه السلحفات نیز است

*ماهیت آن

نباتی است ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق رازیانه و برک آن شبیه ببرک فراسیون و از ان درشت تر و خارناک و رنک آن ما بین سـرخی و سیاهی و تخم آن مائل بپهتی و سبز تیره و در غلاف ذو طبقه و از ترمس کوچک تر و در طعم بحدت و تندی و تلخی نانخواه و کل آن سـرخ مائل بتیرکی از زیر برکها می رویـد و کفته اند کیاه آن شبیه بشـبت است در ساق و برک و بو و منابت آن زمینهای پست با سنک ریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم دراز و زردک و در طعم آن اندک حلاوتی است

*طبیعت آن

در اول سوم کرم و در آخر اول خشک

*افعال و خواص آن

محلل و جالی و مقطع درد سر و زکام و ضیق النفس و ریاح معده و کرده و وجع مفاصل و ورکین را نافع و مجفف باعتدال و جمود و برودت مفرط و فادزهر سکدیوانه کزیده و رافع کلف است

*امراض الراس

و الصدر سعوط طبیخ آن زکام و شـرب آن جمود و برودت مفرط و ضـیق النفس و بلغم مجتمع در قصبهٔ رئه را نافع و ضـماد آن بـا عسـل جهت جوششـهای سـرکه از ان زرداب تراوش نمایـد و کلف را نیز مفیـد البـاه خوردن آن بغـایت مقوی باه اسـت مـالیقی کفته چون بیاشامنـد مطبوخ آن را نـافض بـدون تب را ساکن کردانـد سم الکلب تخم آن را چون بکوبنـد و در اطعمهٔ شخصـی که سـکدیوانه کزیـده باشد داخل نمایند فادزهر آن است و زائل کرداند سـمیت آن را جالینوس کفته که چون آن را در وسط تابسـتان خشک کرده کوبیـده نکهدارند و بوقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار و نیم اوقیه عسل بدفعات یک روز در میان سکدیوانه کزیده را بنوشانند بغایت مفید است و آشامیدن دو درهم از اب بیخ آن سکدیوانه کزیده را مفید و همچنین شیر حلیب خیارزهٔ آن بسیار مفید است هرچند که از آب بترسد و بکریزد و مشرف بر هلاک باشد و باید که آب بیخ طولانی تازهٔ آن باشد و اکر تازه بدست نیاید

۹۲یکدرهم تا دو درهم بحسب قوت و علت از بیخ خشک سائیده آن و اکر با شیر بخورانند بهتر است مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن نصف وزن آن حب الغار و دو وزن آن نانخواه است مضر جکر حار مصلح آن کثیرا است و کویند چون کیاه آن را بجمیع اجزا در پارچهٔ بسته بر اعضای دردناک مواشی بندند رفع الم آن کند و شیخ داؤد انطاکی این را مخصوص بدرد هر انسان دانسته و کویند تعلیق آن بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه و نکاهداشتن آن مورث تعشق زنان است

امليلس

بمد الف و کسر میم و لام و سکون یای مثناه تحتانیه و لام و سین مهمله لغت بربری است معروف ببلاد مغرب

***طبیعت آن**

مرکب القوی است و برودت و یبوست بران غالب

***افعال و خواص آن**

بسیار قابض و مقوی جکر و سپرز و مفتح سده و استسقا را نافع

***اعضاء الغذاء**

آشامیدن آب نقوع ریشهای باریک آن اسهال شکم آورد و تقویت کبد و طحال نماید و زردی رخساره و استسقا را زائل کرداند و مدها بکشاید و یرقان را ببرد و جرم و شرب کوشت آب آن یعنی آب مطبوخ آن با کوشت نیز همین اثر دارد

***انس النفس**

بمد الف و کسر نون و سین و الف و لام و نون و فاوسین مالیقی نوشته که ابن وحشیه در کتاب خود ذکر کرده و نامیده آن را باشکاطامن

***ماهیت آن**

کیاهی است ربیعی هر سال می روید شبیه بجرجیر و برک آن بی تشریف و کل آن مانند تره تیزک یعنی حرف و زرد و برکهای سفید احاطه بکل آن دارد و با حرکت آفتاب میل می کند مانند خبازی و بی حرکت هوا حرکت می نماید و ساق آن مربع مائل بسیاهی می باشد و در مصر و اطراف شام بسیار است و منبت آن مجاری آبها بود

❊طبیعت ان کرم

در درجهٔ دوم معتدل در یبوست

❊افعال و خواص آن

مقوی حواس و حافظه و مفرح و هموم را زائل کرداند و نائب مناب شراب و قاطع بیاض چشم و رنک رخساره را نیکو کرداند و مد و فضلات از بول و شیر و حیض و عرق و مهیج باه است

❊امراض الراس

و العین و القلب و الباه و غیرها طبیخ آن در ازالهٔ هموم و تفریح و تقویت دماغ و حواس باطنه مانند شراب است بدون مستی و خمار و قلیلی از کل آن بدستور همین اثر دارد و خلل بعقل نمی رساند و مقوی حافظه است و قطور عصارهٔ آن بیاض چشم را زائل کرداند و چهار درم از تخم آن با میپختج یا با شیر کوسفند مهیج باه است حتی در شخص صد ساله و مایوس و مفتح سده و رنک رخساره را نیکو و سرخ کرداند و بدن را فربه و یرقان را زائل سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درم و از عصاره و طبیخ آن تا هجده درم بدل آن آب انکور مطبوخ با دارچینی و زعفران مضر کرده مصلح آن عسل و اکثار آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر یافت و آن مفرح نفس است و وسواس سوداوی و مالیخولیا را بغایت نافع

آب کمه

بسکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبی است خاکستری رنک و بغایت کنده و بدبو که از شکم نوعی ماهی کیرند که در بحر چین و هرموز بهم می رسد و بعربی آن را ماء الجمه خوانند و چون جهت هر عضوی که بشکند مقدار دو مثقال از ان را بخورند به نحوی که بدندان نرسد عضو شکسته را درست کرداند

ص: ۱۷۳

❇فصل الالف مع الباء الموحده

ابازير

بر وزن افاعیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی کفته اند که اعم است از ادویه و مصالح و توابل و حوایج طعام و بقول و این قول اقرب بصواب است و مولانا قطب الدین کفته که فرق میان ابازیر و توابل بآن است که توابل خشک و تر

۹۳می باشد بخلاف ابازیر که خشک می باشند و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعامها و دیکها یکی از پنج امر است یا نفاست طعام است تا آنکه بکرداند آن را صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آن را و میل کند بسوی آن و هضم نماید آن را زیرا که پلاو مرکب است از کوشت و برنج و روغن و این هر سه می باشند قفه و بی رایحه پس چون ابازیر در ان اندازند و طعم و رایحه بهم رساند قبول می کند آن را طبیعت و رو می آورد بسوی آن و هضم می کرداند آن را و سبب انداختن آن در طعام زهومت و کراهت رائحه طعام است تا آنکه بکرداند رائحۀ آن را طیب و بکرداند آن را بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آن را و یا برودت مزاج طعام است و داخل کرده می شود در ان ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آن را بسوی اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بکرداند آن را لطیف و آسان کردد هضم آن و یا آنکه بکرداند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری و صالح است از برای کسی که جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب خمسه سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثار در انها ننمایند بجهت آنکه هرکاه بسیار کرده شود می کزد آلات غذا را آن آلاتی که مرور می کند غذا برانها و نیز بسیاری ابازیر احداث می کند در کیموس کیفیت حادۀ حریفه و بسا باشد که بکردند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و ازین سبب می باشند مضار کیفیت خون بسبب کردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کوده نشود مکر مقداری که حاصل کردد بآن اغراض مذکوره و غرض آخو از غرضهای خمسه اشبه بعلاج است زیرا که کسی که موافق باشد او را اغذیۀ ملطفۀ سرفه او اشبه است ببیمار از اصحا پس ازین جهت استعمال ابازیر حاره درین غرض می باید که زیاده از غرضهای دیکر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا و طباخین نمک است و سرکه و آبکامه و فلفل و دار فلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیرۀ کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ساذج هندی و امثال اینها و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هریک در موضع خود ذکر کرده می شود ان شاء اللّه تعالی و اما ابازیر و افاویه که بجهت امر باه در اغذیه داخل کرده می شود پس آن جرجیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و قودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب حب القرطم و مغز حب القطن است و می باشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیۀ باهیه از برای ادرار منی

ابراهیمیه

*ماهیت آن

آشی است مرکب مانند زیرباج که حوائج آن ادویهٔ حاوه و قدری عود باشد که در کرپاسی بندند و در دیک اندازند و تند و بادام با کلاب حل کنند و در ان ریزند و بجای سرکه درین آب غوره داخل نمایند یا سرکهٔ مصعد مقطر و تند زیاده باشد

*طبیعت آن

معتدل

*خاصیت آن

مفرح و مقوی و موافق معده و جکر حار است و در قرابادین نیز ذکر یافت

ابریسم

بکسر اول و سکون بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح سین مهمله و بضم نیز آمده و میم در آخر بیونانی برنی و بعربی قز و بسریانی شتاریه و بترکی ایپک و بفارسی ابریشم بشین معجمه و بهندی ریشم بحذف همزه نامند

ماهیت آن

پیله های کرمی است خاص و بتربیت و خورانیدن برک توت ریزه کرده نتاج از ان می کیرند و آن را از لعاب دهن خود بر خود پیله می تند و آنچه بر سر خود بدون پرورش بر درخت توت یا کنار یا غیر آن هر دو پیله تند آن را ابریشم نمی نامند و بهترین آن پیله های بزرک بالیدهٔ زردرنک پر ابریشم بشکل رطب کوچک فربهی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ نکرده باشند و در کیلان و مازندران شنیده شده که پیله آن بزرک و بالیده و رنکین تر از جاهای دیکر می شود و مختار و مستعمل

۱۹۴طبا این پیله است و بعد از ان سوراخ کرده کرمها بذر رفتهٔ آن و ابریشم خام عبارت ازین هر دو پیله است و آنچه را جوشانیده و نخ برآورده مستعمل نیست مکر آنکه پیلهٔ خام آن بدست نیاید اما باید که رنک ناکردهٔ آن باشد و بعضی کفته اند که قز که بفارسی کج نامند پیله ها است که بر درخت توت و کنار و غیرها تنیده باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخهای طولانی از انها برنمی آید و لهذا بعد اتمام تنیدن پیله ها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک می نمایند که کرمها در انها بمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمها بعضی پیله ها را که برای نتاج کذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرک و بالیده شده پر برمی آورند و بهیأت جانور کوچک پردار می کردند و شروع می کنند بتخم دادن و تخم بسیاری می دهند هریک تا چهارصد عدد و بمقدار دانهٔ ماشی بسیار کوچک و سفیدرنک و پوست آن صلب و اکثر آن تخمها بتاری پیوسته و چون آنها را در جای کرمی مانند زیر بغل و غیر آن نکاهدارند چند روز پوست آن

تخمها شکافته از میان آن بچه برمیآید پس آنها را تربیت می نمایند که بر پارچهٔ نرم نازکی می کذارند و برک توت را بسیار ریزه کرده نزد آنها می پاشند آنها می خورند و چون اندک بزرک شدند برکها را اندک درست تر می نمایند و همچنین تا آنکه برکهای درست پس شاخهای توت و چون بزرک شدند شروع می کنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه بانتها می رسد تنیدن آنها که اکر دیکر بکذارند پیله ها را سوراخ کرده بیرون می روند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک می کنند که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در کیلانات ایران و مازندران و ملک چین و بنکاله و بعض جاهای دیکر نیز بهم می رسد و لیکن در بنکاله بسیار و وافر و از انجا باطراف و ممالک دیکر می برند و اما آنچه در ایران می شود مستحکم و آنچه در چین می شود بسیار نرم و ملایم و کم ثبات و آنچه در بنکاله می شود نیز سست و کم ثبات و بملایمت آن نیست و بیان کیفیت تکوین و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول سنه طولی دارد و محل کنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آن است

ص: ۱۷۵

*طبیعت خام

آن کرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و نخ جوش دادهٔ آن را مائل بخشکی کفته اند

*افعال و خواص و منافع آن

مفرح روح دماغی و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و ضعف رئه و صلابت آن و ضعف معده و مسمن بدن و مقوی باه و مفتح سدها است و با قوت تلطیف و تنشیف و نیکو کردانندهٔ رنک رخسار و هریک از افعال مذکوره بسبب خاصیتهای متعددهٔ آنست زیرا که معین است بر خاصیت و تفریح آن حرارت و یبوست معتدلهٔ آنکه باعث تلطیف و نشف رطوبات روح است پس روح را نورانی و مستعد فرح می سازد و همچنین افعال و خواص دیکر آن

*امراض الراس

و القلب کویند چون پارچه حریر محض قرمزی را بخون رعاف تر کرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آن را در بینی دمند رعاف را باز دارد و شراب آنکه پیلهٔ خام آن را در آب پخته و مالیده و صاف کرده با قند سفید بقوام آورده باشند مفتح سده ها و مقوی قلب و مفرح و نیکو کنندهٔ رنک رخسار است و محرق آن قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم را نافع چون از ان کحلی سازند و در چشم کشند و پوشیدن لباس حریر محض ملایم و کرم و نرم و لطیف و موجب سرور و تسمین بدن و مانع تولید سپش است و لیکن پوست بدن را رقیق می کرداند و اصلاحش آن است که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند و بافتهٔ ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی خوانند که در هند مشهور بمشروع است و بفارسی الجه و بهندی سوتی نامند و اقسام آن بسیار است محمد بن زکریا کفته لباس ابریشمی کرم تر از کتان است و موجب صلابت بشره است و لباس کتان بالعکس این است و ثیاب قزکه آن را کرم سوت نامند حار و لطیف است پوشیدن آن و پیران و صاحبان مزاج سرد را و در هواهای سرد و زنان را نافع و خون را کرم کرداند و اصلاحش نیز آنست که با خیوط

۹۵پنبه بـافته لبـاس سازنـد و بـدانكه ابريشم محرق ضـعيف تر از مقرض آنست در اشـربه و ليكن براى امراض عين نـافع اسـت چنانكه ذكر يافت مقدار شـربت آن از يكدرهم تا سه درهم بدل آن مرواريد محرق مغسول است و دسـتور تقريض و احراق و تراكيب آن از خميره و سفوف و شراب و غيرها در قرابادين ذكر يافت

ابرون

بفتح همزه و سـكون باى موحده و ضم راى مهمله و سـكون واو و نون لغت يونانى بمعنى دائم الحيوه است و آن را خزان نمى باشد و بعربى حى العالم و بفارسى هميشه بهار نامند

*ماهيت آن

از جملهٔ رياحين است و ليكن هميشه بهار سبز و تر و تازه مى باشد و كبير و صـغير و بسـتانى و برى منبت كبير آن بيشتر كوهها و ساق آن بقدر ذرعى و زياده از ان نيز بسـطبرى انكشتى مهين و با رطوبتى لزج كه بدست مى چسـپد و برك آن شبيه بزبان و باريكتر از ان و با رطوبت و كل آن ما بين زردى و سفيدى و بستانى آن بهتر از كوهى آنست و صغير آن را منبت سنك لاخها و محوطهـا و پاى ديوارها و مواضع سايه باشـد و شاخهاى آن ريزه و از يك جا برآمـده و پربرك و ريزه و پرآب و بلنـدى آن بقـدر شـهرى و كـل آن كوچـك و زرد و مائـل بسـرخى و تخـم آن ماننـد تخـم خبـازى و در اكـثر بلاـد ايران بسـيار اسـت و ديسـقوريدوس كفته كه نوعى ديكر از حى العالم مى باشـد كه آن را طيلافيون نامنـد در قـد و برك شبيه بخرفه و زغب دار و غبارآلود

ص: ۱۷۷

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و در اول خشک و با قوت قابضه و دیسقوریدوس نوع صغیر آن را کرم و کبیر آن را سرد کفته و صاحب اختیارات سرد در دوم و خشک در اول و ابن بیطار از جالینوس نقل می نماید که در سابعه نوشته که نوع اول و دوم آن با قوت تجفیف و برودت بسیار است تا سوم و آنچه دیسقوریدوس کفته در نهایت کرمی است

*افعال و خواص و منافع آن

مفتح سدهٔ کبد و طحال و رادع جهت درد سر و رمد و اورام چشم و درد کوش و سرفه و تقویت معده و اسهال صفراوی و قتل دیدان معده و امعا و منع نزف الدم و سحح و قطع رطوبات سائلهٔ رحم و رفع باد سرخ و نقرس و سپرز و اوجاع مفاصل و قروح و جروح و خنازیر و رتیلا نافع

*امراض الراس

آشامیدن آب آن مقدار پنج درهم و نطول عصارهٔ آن با روغن کل سرخ بتنهائی و با خل خمر نیز جهت درد سر حار نافع

*امراض العین

ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم و اکتحال عصارهٔ آن رمد را مفید

*الاذن

چون عصارهٔ برک آن را با روغن زیتون بجوشانند و در کوش بچکانند وجع حار آن را نافع باشد

*الصدر

آشامیدن عصارهٔ آن سرفهٔ دمویه را بسیار مفید و ضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب آنست

*اعضاء الغذاء و نفث الدم

آشامیدن بیست درهم از آب آن سدهٔ جکر و مراره را بکشاید و مسهل بود و مبرد یک اوقیه از آب تازهٔ آن مقوی معدهٔ حار و نافع نزف الدم و جهت اسهال و سحج و با شراب جهت اخراج کرم معده نافع و شرب برک سائیدهٔ آن جهت رفع اسهال مرضی مجرب دانسته اند و ضماد آن بر کبد و معدهٔ حار مسکن کرمی و التهاب صفرا است

*الاورام و البثور و القروح و الجروح و المفاصل و حرق النار و غيرها

ضمـاد آن بـا آرد جـو جهـت جروح خـبيثه و زخمهـاى كهنـه و اورام حـاره و قروح سـاعيه و وجـع مفاصـل و نملـه و نقرس و سوختكى آتش و جهت باد سـرخ كه تيغ زده خون از ان موضع برآورده بران ضـماد نماينـد مجرب و باحنا جهت خارش بـدن نـافع نطـول عصـارهٔ آن كزيـدن رتيلا ـ و همچنين شـرب بيست درهم از آب آن و حمـول آن جهت قطـع رطوبـات سائلهٔ رحم بدستور فوزجهٔ برك آن جهت سيلان رحم مفيد

*مقدار شربت

از عصارهٔ آن سه مثقال و نيم و تا هفت مثقال و از برك آن تا پنج مثقال بدل آن كاهو است و كويند مضـر سپرز و مصـلح آن كل ارمنى است قولس كويد پنج درهم از آب آن با سكنجبين حدت دم و صفرا را فرو نشاند و تقويت بدن نمايد و ضماد نوع سوم كه ديسقوريدوس كفته با شحم عليق محلل خنازير است

۹۶

ابزار

بفتح اول و سكون باى موحده و فتح زاى معجمه و بمهمله نيز آمده و الف و راى مهمله و نزد عوام معروف ببزار است

*ماهيت آن

نباتى است ربيعى و ساق آن تر و تازه و زودشـكن و در انتهاى ساق آن بركها بهم پيچيـده بجاى كل آن و با حـدت و تلخى و لذع و در هيأت شبيه بهليون و در بغداد و موصل در شير پخته مى خورند و منبت آن بلاد سرد و مواضع برف نشين

*طبيعت آن

در دوم كرم و خشك

ص: ۱۷۹

*افعال و خواص آن

مشهی و دیرهضم و ثقیل و عصارهٔ آن جهت اورام رخوه و ریحیه و مرکبه نافع و چون با آب و نمک بخیسانند تا تندی و تلخی آن زائل کردد بغایت محرک باه مصلح ثقل آن نعناع و شونیز و کرویا و سرکه است

ابقر

بفتح همزه و سکون بای موحده و کسر قاف و رای مهمله لغت مصری است بفارسی شوره بهندی چهاکهار بضم جیم فارسی و خفای ها و الف و فتح کاف و ها و الف و رای مهمله در آخر و بفرنکی شلیطر کویند و نیز بهندی بشوره مشهور است

*ماهیت

آن

بخاریست که از زمین شوره زار برآید و بر روی آن زمین انعقاد یابد اکثر بهیأت زغب سفیدی و دانه های کوچک مانند نمک دریا باشد و آن را با قدری خاک ممزوج بآن جمع نموده طبخ می نمایند بدین نحو که اولا آن را با آب ممزوج نموده می کذارند در شبنم و یا جاهای سرد تا منعقد کردد و بعد انعقاد سفید مانند نمک دریائی دانه دار می کردد پس اکر خواهند آن را قلمی سازند در اندک آبی حل می نمایند و بدستور طبخ می دهند و بعد طبخ سیخهای باریک طولانی در ان می اندازند و در شبنم یا جاهای سرد می کذارند و بعد سرد شدن قلمهای باریک بلند منعقد می کردد و آن را شورهٔ قلمی می نامند و مطبوخ اول را شورهٔ غیر قلمی

*طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص و منافع آن

مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل در نهایت حدت قوی تر از نمک و بوره است جهت سپرز و درد کمر نافع و با شکر جهت رفع احتباس بول که بهیچ چیز کشوده نکردد مجرب اما باید که شوره ربع درهم و شکر دو درهم باشد و کویند اکر صاحب حبس البول یک مثقال شورهٔ قلمی را با دو مثقال خردل در آب بسیار آن مقدار که تواند آشامید بخورد در ساعت بول او کشاده کردد و اکر در جوف دو عدد موز که بهندی کیله نامند کرده بصاحب سپرز و قولنج ریحی بخورانند در سه روز صحت یابد مجرب دانسته اند و عرق آن قائم مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن ملح اندرانی مضر مری و کرده مصلح آن کثیرا و عسل است و از خواص ابقر است که چون آهن را با زرنیخ بیالایند و مثل آن مس بکذارند و بعد از ان شوره بر ان بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن در کمال نرمی می کردد و اهل هند از نوع مطبوخ اول آن آب را سرد می نمایند بدین نحو که مقدار یکدو من تبریزی آن را در طاس دهن کشادی با آب سرد کرده و در چهار عدد صراحی نیز آب شیرین تا نصف کرده و طاس و صراحی اکر از روی توتیای خالص باشد که بهندی جست نامند بهتر

است و دو شخص ان صراحیها را در ان طاس بسرعت تمام می کردانند تا ربع ساعت کامل پس صراحیها را برآورده آن آب شوره را ریخته آب دو صراحی را با قدری شورهٔ تازه در ان داخل می نمایند و در ان دو صراحی نیز آب تازه می نمایند و همچنین تا سه مرتبه یا چهار مرتبه و در مرتبهٔ آخر که دوم یا سوم یا چهارم باشد آن صراحیها را در ان آب زمانی می کذارند و پارچه کرپاسی را تر کرده سر آن طاس را بدان می پوشند و ببادزن بران باد می وزند پس برآورده آن دو صراحی مکرر و سه کرر را با آب صراحی مدید یکبار شسته در ظرفی ریخته می آشامند و باید که در صراحیها مطلقا سوراخی نباشد که آب شور در ان نفوذ کند و داخل شود و شور سازد و بدانکه زمان کردانیدن و حرکت دادن صراحیها را در ان آب شوره حدی است معین که به کمتر از ان خوب سرد نمی کردد و بزیاده بر ان کرم می شود و معیار آن موقوف بعمل است و این آب ما دام که خوب سرد است لذیذ و خوش کوار است و چون سردی آن زائل کشت بدمزه و ناکوار می شود و شاید در بعضی امزجه مضر باشد و اللّه اعلم

ص: ۱۸۰

ابن عرس

بکسر همزه و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و بفرنکی تنکویس نامند

*ماهیت آن

حیوانی است معروف شبیه بموش و سر و پای آن درازتر از موش و از ان بزرکتر و موی دم آن افشان و در مصر در خانها بسیار الفت می کیرد و آن را عرسه نامند

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص و منافع آن

صرع و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد کرده و مفاصل را نافع و مبهی و مقوی جکر و محلل ریاح و خار و پیکان را جذب نماید کویند چون آن را ذبح نمایند و بجای نمک کشنیز بر ان پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و کزیدن هوام بهترین دوائی است و همچنین خوردن مغز سر آن یا کوشت آن را با سرکه و یا خون آن را با آب و عسل و بدستور چشم خشک کردهٔ آن و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون کوشت آن را با شیت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا ببخار آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جکر و موافق اصحاب استسقا و بارد المزاج و فادزهر سموم است و چون پوست آن را کنده و جونش را پاک کرده نمک اندوده در سایه خشک کنند و دو مثقال آن را با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر طفسیقون مفید و چون با کشنیز و نمک انپاشته تناول نمایند جهت امراض مذکوره و باد سموم نافع و کویند مهیج شهوت باه و دور کنندهٔ برودت است و ضعف کبد را نافع و ضماد کوشت آن کرماکرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن مؤثر و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که کویند چون کعب آن را در زندکی آن بیرون آرند و بر ران زن آبستن تعلیق نمایند وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند حامله نشود و در ما لا ـ یسع و تذکرهٔ انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المرأه لم تحبل و کویند چون مثانهٔ آن را خشک نموده سه درهم آن را سائیده با شراب ریحانی بخورند عسر البول را مجرب است و چون این عرس را ذبح کرده آلا ـیش شکم آن را دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته کردد پس صاف نموده آن روغن را نکهدارند و عند الحاجه بر اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سائر اعضا و ریاح و بواسیر بمالند بیعدیل و مجرب است و نیز کویند چون ابن عرس طعام زهردار را بیند موهای بدن آن ایستاده کردد و مار را چون به بیند بکشد و بخورد و ازین جهت کوشت او جاذب سم و تریاق سموم است مضر محرورین مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر با حشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن آنست

ابو خلسا

بفتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء الغول و خس الحمار و اروسه و رجل الحمامه و شنجار بشین و نون و جیم و الف و رای مهمله که معرب شنکار بکاف باشد و شیفار و بسریانی عاقر شمعا و حالوما و کحلا و کحیلا هریک بعربی اسم نوعی از ابو خلسا است و هر قلو و هر قلوی و هیقیلوس نیز کویند و بفارسی هوجویه و بهندی رتن جوت

*ماهیت آن

کویند چهار صنف می باشد اول صنف کیاهی است و برک آن شبیه ببرک کاهو و باریک تر از ان و با خشونت و سیاه رنک و ساق آن مزغب و شاخها بسیار روئیده از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین و خاردار و کل و دانهٔ آن سیاه و بیخ آن بقدر انکشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عوق فالوذج و ببعضی لغات فنجیون بفا و نون و جیم و یای مثناه تحتانیه و واو و نون و بعربی حمیرا بسبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند مالیقی کفته رنک آن در تابستان سرخ می کردد مانند رنک خون و چون بدست برسد رنک می کرداند آن را و منبت آن زمین هائی است که خاک ان طیب باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک است در اول درجهٔ دوم

*افعال

و خواص و منافع آن

آن محلل اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال و مدر حیض او دابغ معده و مجفف و آشامیدن عصاره

ص: ۱۸۲

ابن عرس

بکسر همزه و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و بفرنکی تنکویس نامند

*ماهیت آن

حیوانی است معروف شبیه بموش و سر و پای آن درازتر از موش و از ان بزرکتر و موی دم آن افشان و در مصر در خانها بسیار الفت می کیرد و آن را عرسه نامند

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص و منافع آن

صرع و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد کرده و مفاصل را نافع و مبهی و مقوی جکر و محلل ریاح و خار و پیکان را جذب نماید کویند چون آن را ذبح نمایند و بجای نمک کشنیز بر ان پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و کزیدن هوام بهترین دوائی است و همچنین خوردن مغز سر آن یا کوشت آن را با سرکه و یا خون آن را با آب و عسل و بدستور چشم خشک کردهٔ آن و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون کوشت آن را با شیت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا ببخار آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جکر و موافق اصحاب استسقا و بارد المزاج و فادزهر سموم است و چون پوست آن را کنده و جونش را پاک کرده نمک اندوده در سایه خشک کنند و دو مثقال آن را با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر طفسیقون مفید و چون با کشنیز و نمک انپاشته تناول نمایند جهت امراض مذکوره و باد سموم نافع و کویند مهیج شهوت باه و دور کنندهٔ برودت است و ضعف کبد را نافع و ضماد کوشت آن کرماکرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن مؤثر و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که کویند چون کعب آن را در زندکی آن بیرون آرند و بر ران زن آبستن تعلیق نمایند وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند حامله نشود و در ما لا یسع و تذکرهٔ انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المرأه لم تحبل و کویند چون مثانهٔ آن را خشک نموده سه درهم آن را سائیده با شراب ریحانی بخورند عسر البول را مجرب است و چون این عرس را ذبح کرده آلایش شکم آن را دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته کردد پس صاف نموده آن روغن را نکهدارند و عند الحاجه بر اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سائر اعضا و ریاح و بواسیر بمالند بیعدیل و مجرب است و نیز کویند چون ابن عرس طعام زهردار را بیند موهای بدن آن ایستاده کردد و مار را چون به بیند بکشد و بخورد و ازین جهت کوشت او جاذب سم و تریاق سموم است مضر محرورین مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر با حشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن آنست

ابو خلسا

بفتح همزه و ضم بای موحده و سكون واو و فتح خای معجمه و سكون لام و فتح سين مهمله و الف اسم يونانى است و بعربى حنـاء الغول و خس الحمار و اروسه و رجل الحمامه و شـنجار بشـين و نون و جيم و الف و راى مهمله كه معرب شـنكار بكاف باشد و شـيفار و بسـريانى عاقر شمعا و حالوما و كحلا و كحيلا هريك بعربى اسم نوعى از ابو خلسا است و هر قلو و هر قلوى و هيقيلوس نيز كويند و بفارسى هوجويه و بهندى رتن جوت

*ماهيت آن

كويند چهار صـنف مى باشد اول صنف كياهى است و برك آن شبيه ببرك كاهو و باريك تر از ان و با خشونت و سياه رنك و سـاق آن مزغب و شاخهـا بسـيار روئيـده از حوالى بيـخ آن و ملاصق زمين و خاردار و كل و دانـۀ آن سـياه و بيـخ آن بقـدر انكشتى و بسيار سرخ و اين قسم را عوام بغداد عوق فالوذج و ببعضى لغات فنجيون بفا و نون و جيم و ياى مثناه تحتانيه و واو و نون و بعربى حميرا بسـبب بسـيار سـرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقى مى ماند ماليقى كفته رنك آن در تابسـتان سرخ مى كرددماننـد رنك خون و چون بـدست برسد رنك مى كرداند آن را و منبت آن زمين هائى است كه خاك ان طيب باشد

*طبيعت ان

كرم و خشك است در اول درجۀ دوم

*افعال

و خواص و منافع آن

آن محلل اخلاط مرارى و مالح و قابض اسهال و مدر حيض او دابغ معده و مجفف و آشاميدن عصاره

ص: ۱۸۴

۹۸یا طبیخ آن با شراب مسمی بماء القراطن جهت درد سپرز و جکر و نقرس و درد کرده و تفتیت حصاه و یرقان و تپهای کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن کل جهت سوختکی آتش و جراحات و تشقق جلد و قیروطی آنکه آن را در روغن زیت جوش دهند و روغن را صاف کرده از ان قیروطی سازند جهت سوختکی آتش و قروح خبیثه مجرب و با آرد جو جهت حمره که بفارسی باد سرخ نامند نافع و شرب برک آن با شراب جهت عقل بطن و حبس اسهال مفید المضار مصدع مصلح آن روغن بنفشه و روغن کدو است مقدار شربت آن دو درهم و خمول آن و بدستور حمول بیخ آن با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قویتر از برک آنست

*و صنف ثانی

را برک ریزه تر و خشن تر و عریضتر و بلندتر از برک کاهو و برکشته بسوی بیخ و ساق آن دراز و خشن و پرشعبه هریک بقدر ذرعی و کل آن مائل ببنفشی و ریزه و قبض آن زیاده از صنف اول و بیخ آن سرخ مانند خون و قابض تر از بیخ صنف اول و منبت آن صحراها

*افعال و خواص و

منافع ان

ضماد آن با آرد جو جهت حمره و سائیدهٔ آن با روغن جهت منع جریان عرق انفع و بسیار حابس طبع است

و صنف ثالث

را برک ریزه تر از اول و با خشونت و شاخهای ریزه و کل آن بنفش و بیخ آن دراز و احمر قانی و تند طعم تر از همه منبت آن موضع رملیه

*افعال و خواص و منافع ان

آشامیدن دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت کزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن بر موضع نهش هوام و تعلیق آن مانع کزیدن آنها است

*و صنف رابع

شبیه بقسم ثالث و از ان کلش ریزه تر و بغایت سرخ

*طبیعت ان

کرم و خشک است در آخر دوم

*افعال و خواص و منافع

آن

سعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات عین و غرغرهٔ عصارهٔ آن با عسل جهت تلاع دهان و خوردن یک مثقال و نیم آن با مثل آن زوفای خشک و قردمانا جهت حب القرع و سائر کرم امعا نهایت نافع و ضماد آن با پیه بز با پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و عرق النسا و اورام صلبه و حمول و جلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و با سرکه شربا و ضمادا جهت سپرز مفید و کل آن در جمیع افعال قویتر از برک آنست و آشامیدن بیخ و کل آن بقدر یک مثقال جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده و زنده نافع و ابو خلسا جزو اعظم بعض مراهم است و صاحب خلاصه التجارب دم الاخوین را عصارهٔ ابو خلسا نوشته و دهن و قیروطی و مراهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس در سادسه کفته که قوت همه اصناف شنجار برابر نیست بلکه صنفی را که ابو لوقلنا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است و ازین جهت شرب آن نافع است جهت وجع کرده و طحال و ضماد آن با آرد جو یا با سرکه حمره و بهق و تقشر جلد را مفید و اما برک آن ضعیف تر است از بیخ آن و لیکن خالی از قبض و تجفیفی نیست و لهذا نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مسحوق آن با شراب

ابوقانس

بفتح الف و ضم با و سکون واو و فتح قاف و الف و کسر نون و سین مهمله لغت یونانی است و ابو قاوس و اوقاس نیز کویند و معروف باسم غاسول رومی است و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است و از بیخ آن جامه شویند چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عرطنیثا که بشیرازی چوبک نامند و ذکر یافت

*ماهیت آن

نباتی است تر و تازه ما بین درخت و کیاه منبت آن سواحل دریا و زمینهای رملی برک آن شبیه ببرک زیتون و از ان باریکتر و ما بین برکهای آن خارهای باریک خشک سفیدرنک و کل آن سفید شبیه بکل لبلاب کبیر که بیونانی قسوسا نامند و شاخهای آن پراکنده و بیخ آن قوی پر از رطوبت تلخی و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت آنست و طریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آنست که با آرد کرسنه آمیخته خنک می نمایند و خالص آن را نیز و کل آن را سائیده دست بآن می شویند خوش بو و معطر است و باین سبب آن را غاسول می نامند

۹۹

*طبیعت آن

در اول سوم کرم و خشک

*افعال و خواص و منافع ان

مقطع و ملطف و جالی و مفتح و مسهل بلغم و زردآب و استسقا را نافع و سه قیراط از رطوبت خالص آن و بدستور دوازده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کردهٔ آن با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زردآب و رطوبات مائی است و کویند جهت استسقای کبد حار مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته پیختهٔ آن و یک مثقال از عصارهٔ آن با ماء العسل همان عمل کند و کویند فعل این دوا در بدن مانند فعل آنست در جامه از غسل و تنقیهٔ اوساخ و اخلاط ردیه مضر احشا و مصلح آن عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب قاطع اسهال آنست و طریق اخذ عصارهٔ آن مانند عصارات دیکر است که بیخ آن را کوبیده آب آن را کرفته در آفتاب خشک می نمایند و آنچه شیخ داؤد انطاکی در تذکرهٔ اولی الالباب نوشته که آن را بعربی اشنان نامند نه چنان است زیرا که اشنان ورای آنست

*ابو قسطس

بفتح الف و ضم بای موحده و سکون واو و فتح قاف و سکون سین مهمله و فتح طای مهمله و سین

ماهیت ان

نباتی است شبیه بابوقانس بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و با برکهای ریزه و خارهای نازک و بیخ آن سطبر منبت آن نیز منابت ابوقانس است

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص و منافع ان

صرع و ضیق النفس و اوجاع اعصاب و استسقا را نافع و شرب عصارهٔ آن مقدار نه قیراط با ماء القراطن مسهل رطوبات مائیه و بلغمیه و جهت امراض مذکوره مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عسل است

ابهل

بفتح همزه و سکون بای موحده و ضم ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که آن را عرعار و عرعر و بیونانی براثی و ارقوس و بسریانی بروثا و برومی برون و یروثون و بفارسی اورس و ایرس و برس غنچه و بترکی ارروج و بهندی اوهیر و هوهیر نامند و کویند ابهل هندی را بهندی دیودار کویند و نزد اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است و آن را حب العرعر و ثمره العرعر و بفارسی تخم وهل کویند

*ماهیت ان

بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر الورق مانند برک کز و دیکر کبیر الورق شبیه ببرک سرو و رائحهٔ این صنف زیاده و درختش بلندتر و باریکتر و صنف صغیر آن درختش عریضتر و کوتاه تر و ثمر این صنف صغیر ابهل است و بزرکتر از بار عرعر که قسم اشهر و سرو کوهی است و شبیه بنبق و تازهٔ آن سرخرنک و رسیدهٔ آن سیاه با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت بهترین آن آنست که سیاه رنک فربه سنکین باشد و بهترین برک آن سبزرنک و شیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف می باشد کبیر و صغیر و از بلاد روم می آورند شبیه است بز عرور مکر آنکه بسیار سیاه است و رائحهٔ آن تند و طیب و برک یک صنف آن مانند سرو و بسیار خاردار و درخت آن عریض می شود و بسیار بلند نمی باشد و برک صنف دوم آن مانند طرفا و طعم آن مانند سرو

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و بقول جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آنکه برک آن شبیه بطرفا است حراوت آن کمتر و یبس آن بیشتر است از صنف اول

*افعال و خواص و منافع ان

بغایت لطیف و باقوت محلله و مجففه و قابضه و لذاعه و شیخ الرئیس نوشته که قبض او خفی است جهت سرسام حار و فالج و استرخا و کری کوش و جراحت بن دندان و ربو و استسقا و بواسیر و ادرار حیض و اسقاط جنین و زوال عفونات قروح خبیثه و مزمنه و داء الثعلب و جمود اعضاء و رفع آثار جلد و اورام حاره مفید

*امراض

الراس

ضماد برک آن بر هر جهت سرسام حار و آشامیدن ثمر آن جهت فالج و استرخا نافع الاذن قطور روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود کری را بغایت نافع الفم دلوک و غرغره نمودن بدان با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن و اکلهٔ آن نافع

*اعضاء الصدر

و الغذاء و النفض لعوق ده درم از ثمر آن ۱۰۰با پنج درهم روغن کاو و پنج درهم عسل سرشته جهت ربو و بواسیر نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقا و ادرار حیض و اسقاط جنین موثر و همچنین حمول آن با عسل و آشامیدن سه درهم آن مجموع کرمهای معده را بکشد و کویند چون ده درم منقی آن را با روغن کاو بقدر آنکه او را بپوشد طبخ دهند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درم فانیذ سرشته هر صبح دو درهم آن را بارد المزاج با آب کرم بخورد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعا مجرب

*القروح

و الجروح و الاورام و اثار الجلد ذرور آن جهت قروح ساعيه و اكاله و اندمال جراحات و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعى قروح ساعيه و مسودۀ جلد و همچنين ضماد ان و ضماد برك آن جهت اورام حاره و سياهى جلد و آثارى كه از فضول بهم رسيده باشد و سرخى كه بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و بانجير جهت جمود اعضا و طلاى آن يا سركه جهت داء الثعلب مجرب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن جوز السرو و مثل آن سليخه و در تلطيف بوزن آن دارچينى مضر معده و حلق مصلح آن عسل و سمن و مضر جكر حار و مسقط جنين و مصلح آن خولنجان و حماما است و جوارش ابهل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و لعوق آن و معجون آن در قرابادين ذكر يافت

*فصل الالف مع التاء المثناه الفوقانيه

اتان

بضم الف و فتح تا و الف و نون خر ماده است و شير آن جهت سل و تپ دق نافع و طريق آشاميدن آن در مقدمه ذكر يافت و ان شاء اللّه تعالى خواص و منافع آن مفصل در البان در حرف اللام و سائر اجزا و اعضاى آن قريب بحمار است در حرف الحاء خواهد آمد

اتباطون

شرابى است كه از آب انكور و عسل و ادويۀ حاره ترتيب دهند بسيار كرم و ملطف و جالى و موافق مزاج پيران و مرطويين است

اترج

بضم همزه و سكون تاى مثناه فوقانيه و ضم راء مهمله و جيم بعربى متكه بضم ميم و سكون تاء مثناه فوقانيه و فتح كاف و ها و جمع آن متك و ريحان الماء نيز و بيونانى مارسيسقا و بسريانى اطروغا و بلغت مصر ريحان النعنع و بهندى بجوژه و بفارسى نوع صغير آن را ترنج و نوع كبير آن را با لنك و بفرنكى ليمونيه ماله صغير آن را و كبير آن را مبدكه ماله نامند و كويند ترنج معرب لغت اهواز است

*ماهیت آن

بدانکه ان دو صنف است یکی صغیر و پوست آن مستوی املس و دو طرف آن باریک و این را بفارسی ترنج نامند و صنف دوم کبیر و پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل شاخ درخت اندک پهن تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این را بفارسی بالنک نامند و رنک پوست هر دو صنف آن زرد و طلائی است و رائحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن تلخ و بعد شیرین کردن به دستوری که در قرابادین ذکر یافت تلخی آن زائل می کردد و لحم آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آنکه در میان پرده های غلیظ طولانی که در میان غلافهای بسیار نازک است پر آب از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن اندک تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و ببلندی یک قامت تا یک و نیم قامت و شاخهای آن پهن و درهم و برک آن اندک طولانی و عریض با تشریف رنک آن سبز و خوشبوتر و بزرک تر از برک لیمو و نارنج و کل آن سفید و برکهای آن طولانی باریک اندک ضخیم و در وسط آن تارهای باریک زردرنک و بسیار خوش بو غلیظتر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد ثمر آنست و منبت آن بیشتر بلاد کرم سیر خصوصا که با رطوبت باشد و در سرد سیر بسیار سرد نمی شود و چون شاخهای زیرین یا متصل زمین را خم نمایند و قدری زمین را حفر نموده در ان

۱۰۱قـدری از ان شاخها را بکذارنـد که باقی شاخها و سـر شاخها بیرون باشـد یعنی بخوابانند و بالای آن مقـدار یک شبر و یا زیـاده خـاک ریزنـد و آب می داده باشـند تـا پنـج شـش مـاه که خوب ریشه بنـدد و مسـتحکم شود پس محل اتصال آن را از درخت بریده هر جا که خواهند غرس نمایند بزودی ثمر دهد خصوصا که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز می کیرند چون قلم نمایند و هر جا که خواهند بنشانند و تخم آن را که بکارند دیر بثمر می آید و ثمر آن مدتها در درخت می ماند تا بثمر موسـم دیکر و در بنکـاله دو موسم کـل و ثمر می دهـد یکی اواسـط زمسـتان و دیکر در ایام کرما که اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنکام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوایل جوزا باختلاف سنین

*طبیعت

پـوست زرد آن کرم در اول و خشـک در دوم و بعضـی کرم در دوم کفته انـد و شـحم آن یعنی لحم آنکه در زیر پوست زرد آنسـت آنچـه مغز آن شـیرین است سـرد و تر در دوم و لیکن برودت آن زیـاده است از رطـوبت آن و آنچه ترش است سـرد و خشک در سوم و کوینـد در اول سـرد و تر و کوینـد در تری و خشـکی معتـدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سـرد و خشک و بعضـی در سوم کفته اند و شـیرین آن سـرد و تر و تخم آن در اول سوم کرم و در دوم خشک و برک و شکوفهٔ آن در آخر دوم کرم و خشک است

ص: ۱۹۲

*افعال و خواص و منافع آن

ملطف و قابض و صاف کنندۀ روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن قئ صفراوی و مقطع مرۀ صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حار و تقویت جکر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنکی و اسهال صفراوی و کبدی و کزیدن عقرب پرنده و مار شاخدار و رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع رنک سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زلو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است که داخل نمی شود شیطان در خانۀ که در ان اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشا و دفع غثیان و خوش بوئی دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوص مربای آن با عسل ما دام که اکثار در خوردن آن نشود و الا هضم نمی کردد خصوص غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن مسکن قئ صفراوی و مضغ آن خوش بو کنندۀ نکهت و شرب خشک کوبیدۀ آن با عسل دافع مضرت همه زهرها است و آشامیدن عصارۀ آنکه با شحم کرفته باشند جهت کزیدن افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آن را در صندوق و جامه کذارند مانع کرم زدن آن است و چون پوست یک عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت آن را ترش کند و سرکه سازد مضر جکر و دماغ محرور المزاج و مصدع مصلح آن عسل و بنفشه و با شحم و حماض آن خوردن مقدار شربت از خشک آن تا پنج درهم و از مربای آن تا پنج مثقال است و روغن آنکه پوست زرد خالص شش عدد آن را در روغن زنبق و روغن خیری از هریک یکرطل و اکر نباشد در دو رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب کذارند و هر سه شبانه روز یک مرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه یا بیشتر بس استعمال نمایند

*طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص و منافع

آن

محلل و ملطف و با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد سربارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین بآن جهت استرخای فلج و لقوه و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النسا و امراض باردهٔ عصبانی و درد کرده و مثانه و خوش بوئی عرق و رویانیدن موی و رفع لرز تپ ربع و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بوئیدن آن در ایام وبا و فساد هوا مصلح آن است و مضمضه بآن جهت درد دندان نافع و روغن شکوفهٔ آن نیز همین اثر دارد و لیکن روغن برک آن قویتر است و اما شحم آنکه مشهور بپوست بالنک است و اابست نامند دیر هضم و غلیظ است بسبب برودت و صلابتی که دارد و دیر از

۱۰۲معده می کذرد و خارج می کردد و حاصل می کردد از ان غذای بسیار از برای بدن اکر هضم شود و مانع صفود بخار است بدماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مرهٔ صفرا را نافع مضر است بحرارت غریزی و معدهٔ بارد ضعیف و محدث نفخ و قولنج و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل و یا شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در ان غذائیتی و لیکن مقوی قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا بامعا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معدهٔ حار و مبهی و مشهی طعام و مسکن حدت صفرا و خون و زائل کنندهٔ غم و مسکن عطش و حرارت جکر و احشا و قاطع قئ و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار حادث از خلای معده نافع و از خواص شراب آن آن است که منع می نماید صعود ابخره را بسوی سر و قمع آن می کند بسبب قوت قبضی که دارد و نافع است از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کنندهٔ بقایای یرقان آن است و همچنین اکتحال بآن و غرغرهٔ مطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و رنک سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت کزیدن عقرب پرنده و مار شاخدار نافع و رب آن قئ صفراوی را بنشاند و دابغ معده و اشتهای طعام آورد مضر سینه و عصب مصلح آن شراب خشخاش و شراب تین و بدل آب آن آب نارنج و آب لیمو است و چون جواهر و مروارید را در آب آن مکرر بخیسانند مضمحل سازد و خوردن غذائیه در ان آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا و خون حادث از ابخرهٔ سوداویهٔ محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه را و لیکن بسبب شدت حموضت مضر است باصحاب سودا زیرا که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده شود بشکر و قند یعنی اکر مفرد استعمال نمایند قند داخل کرده آن مقدار که ذائقهٔ آن را نکو کرداند و افشره ساخته بنوشند و اما تخم آن محلل و مجفف و با قوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن و دو مثقال از مقشر آن کفته اند قائم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم ملدوغه و مشروبه است و با آب کرم یا با شراب جهت کزیدن عقرب مجرب و بدستور آشامیدن آن و ضماد کردن بان یک درم مقشر آن بغایت مدر حیض و کشندهٔ جنین و مخرج آن است و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن جهت تقویت لثه مفید و در سائر افعال مانند قشر آن است و

روغن آن جهت بواسیر طلاء و شربا بغایت موثر و با شراب مقاوم سم عقرب شربا و طلاء و مفتح سدۀ کوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی بآن تدهین کند کویند عقرب نزدیکی باو نمی کند و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه یا شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برک آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفۀ آن در افعال مانند برک آن است و از ان لطیفتر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت دفع خدر و هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برک آن و مغز شیرین آن را چندان منفعتی نیست و صاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قویتر از شیرین آن است و قاطع بلغم بود و علت سینه و حلق و سرفه را نافع و در هیچ فصل خوردن آن را منع نیست و لیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنک و بعضی خواص از قبیل آنچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و ادهان و رب و سکنجبین و سفوف و اشربه و عرق و مربا و مخلل آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۱۹۴

اتنکن

بضم همزه و فتح تای چهار نقطهٔ فوقانیهٔ هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی انجره است و خواهد آمد

۱۰۳

اتیس

بفتح همزه و کسر تای مثناه فوقانیه و سکون یای تحتانیه و سین مهمله لغت هندیست

*ماهیت آن

بیخ کیاهی است هندی بطول یک انکشت و کوتاه تر از ان و اندک باریک ظاهر آن اغبر و باطن آن سفید فی الجمله شبیه بزراوند طویل باریک کوچکی و طعمی و رایحهٔ غالب ندارد و بعضی آن را سه قسم کفته اند یک قسم مسمی اتیس است و قسم دوم به پرت بهکا و قسم سوم به سیام کن و بعضی دو قسم کفته اند سفید و سیاه طبیعت آن کرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی

*افعال و

خواص ان

مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرای فاسد و مانع فساد آن و بواسیر و استسقای زقی حادث از ان هر دو خلط را نافع

*فصل*الالف مع الثاء المثلثه

اثل

بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و لام بلغت عربی اسم نوع بزرک درخت کز است و بهندی جهاؤ نامند

*ماهیت

آن

نباتیست ما بین شجر و کیاه و برک آن ریزه و خشن جالینوس کفته که نوعی از طرفا است و صاحب نهایه کفته درختی است شبیه بطرفا و از ان بزرکتر و اسحق بن عمران کفته درختی است عظیم با شاخهای بسیار و سبز ملمع بحمرت و برکهای آن ریزهٔ

سبز شبیه ببرک طرفا و طعم آن عفص بی کل و ثمر آن بر کرههای شاخهای آن می رویـد بمقـدار نخودی رنک آن اغبر مائل بزردی و در انـدرون آن دانه های ریزه بهم چسپیـده می باشـد و آن ثمر را عـذبه نامنـد و در تابسـتان می رسد و آن را بهندی ننهی مائین و چهوتی مائین کویند

*طبیعت آن

در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و اندک ملوحت و مرارت و ثمر آن در دوم سرد و در سوم خشک و توهم کرده کسی که آن را کرم در دوم دانسته

*افعال و خواص و منافع آن

اما برک و شاخ آن جالی و مفتح سدهٔ طحال و مقوی جکر و ملین ورم آن و جهت جذام و منع سفید شدن موی و درد دندان نافع چون مضمضه بآن نمایند و کرفتن دود و بخار آن لقوه را نافع و آشامیدن مطبوخ بیخ و شاخ و برک آن جهت دفع سدهٔ سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جکر و تلیین ورم آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم جکر و تدخین آن تا هفت دفع جهت لقوه و سقوط دانه های جدری که آبله نامند و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از ان تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعده و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا ذرور خاکستر آن مجرب مقدار شربت از طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصارهٔ آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است و اما ثمر آن رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جکر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و رافع یرقان و رطوبت رحم و چون در کلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت احفان و حدت بصر مفید و مضمضه بطبیخ آن و بدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تاکل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن آن جهت نفث الدم و ربو و درور حیض و بواسیر و سیلان خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک اوقیهٔ آن و نقوع آن در آب کرم با شکر جهت رفع یرقان و کزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظهٔ متعفنه و نیکوئی رنک رخسار و فربهی بدن نافع و کویند چون نقیع آن را سه روز یا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص مبردهٔ مرطبهٔ مستعمله در زیادتی کوشت و فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز یا زیاده دوغ با کثیرا سائیده بیاشامند پس با کعک معمول از آرد سمید محکم الصنعه بخورند بسیار فربه می کرداند و رنک روی را صاف و نیکو و با رونق و نضارت می کرداند

*و دلیل منافع آن

آنست که چون بیاشامد کسی که در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع می کرداند و پاک می سازد و تقویت معده می بخشد و کسی که معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت می بخشد

۱۰۴و فربه می سازد بدن او را و ادرار و اسهال مزمن رطوبی را باز می دارد و جهت قطع دم و درور طمث و بواسیر نافع است و بودادهٔ آن با کل خوردنی و بدستور با دو درهم و نیم کلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد آن موجب تشدید اعصاب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و غسول آن جهت حرب رطب و نیکو کردن رنک رخسار و رفع قمل و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و بردن کوشت زائد و حمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فرج و سیلان آن نافع و بخور چوب سوزانیدهٔ آن و دود آن صاحب لقوه را نافع مضر سر مصلح آن دوقو مقدار شربت از سائیدهٔ آن دو درهم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن عفص است یا شحم رمان و طریقهٔ تشویهٔ عذبه و جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت

اثلق

بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و فتح لام و قاف اسم عربی فنجنکشت است و ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اجنحه نیز نامند و بیونانی اغنیس یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زهاد در هنکام ربیع در اعیاد فرش می نمایند در معابد خود بجهت آنکه کمان برده اند که مضعف باه و شکنندهٔ شهوت است و بفارسی پنجنکشت و بهندی سنبهالو و بفرنکی اسکی نان تو و بلاطینی و یطس و ثمر آن را بعربی حب الفقد و حب النسل نامند بالعکس از قبیل نام زنکی کافور زیرا که قاطع نسل است و بفارسی فلفل کوهی و بشیرازی دل آشوب و بهندی رینکا خوانند

ص: ۱۹۷

*ماهیت آن

درختی است ما بین شجر و کیاه و در مواضع صلب در کنار رودها و غیر آن می روید و شاخهای آن صلب و قوی و برک آن از برک زیتون کوچک تر و نرم تر و فی الجمله شبیه ببرک انار و روی برکهای آن سبزتر از پشت آنها و بر سر هر شاخی پنج عدد برک شبیه بپنج انکشت متفرقه الاطراف متقاربه الاصول و چون بدست بمالند بوی خوشی از ان آید و کل آن سفید مائل بسرخی و زرقت و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنک آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در هند درخت آن بزرکتر از جاهای دیکر می شود

*طبیعت آن

کرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و در اول خشک دانسته اند

*افعال و خواص آن

قابض و محلل و ملطف و مفتح سدهٔ دماغی و کبدی و صداع رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و لیثرغس و جنون و خفقان و بواسیر و سدهٔ سپرز و ورم رحم و احتباس حیض و التوای عصب و شقاق مقعده و زهر مار و هوام و سک دیوانهٔ کزیده و طرد هوام نافع و برک تازهٔ آن را چون بسایند بدون آب و مانند شامی کباب قرصها سازند هر قرصی بمقدار سه ماشه و یک روی آن را بر روی تابه با روغن کاو بریان نمایند و در عسل خالص جید تازه اندازند و تا سه روز هر روز صبح یک قرص آن را زن صاحب پرسوت بخورد و بعد از ان اکر موافقت نمود تا دو هفته هر روز یک قرص آن را صبح و یکی را شام اکر صحت یافت بهتر و الا ترک نماید و اکر اثری از ان مانده باشد یک هفته دیکر نیز هر دو وقت و یا یک وقت بخورد و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات و ماست و بقول و اشیای رطبه و روغن بسیار اجتناب نماید و پرسوت آزاریست که بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض می کردد مختلف می باشد حالات ایشان بعضی را ذرب بهم می رسد و زرد و ضعیف و لاغر می کردند و رغبت بر غذائی نمی نمایند و چون قلیلی تناول نمایند دیر انهضام یابد و تا باسهال مندفع نکردد آرام نمی یابند و بعضی را تب خفیفی نیز بآن می باشد و ضماد آن جهت درد سر رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و شرب آن جهت جنون و تفتیح سدهٔ دماغی و خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سدهٔ جکر و سپرز و حبس بواسیر و کسر ریاح و زیاده کردن شیر و تجفیف منی و ادرار حیض و کزیدن مار و هوام و سک دیوانه و با شراب جهت کشودن حیض و طلای آن باب جهت وجع شقاق مقعده و حمول و بخور برک و ثمر آن با مثل آن پودنهٔ صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و مقعده

۱۰۵و درهم آن باکره یعنی مسکهٔ تازه و برک تاک جهت رفع صلابت انثیین و بخور آن باعث کریختن موم و تحلیل اورام و فرش کردن برک آن و بران نشستن کاسرقوت باه و کریزانندهٔ هوام است و بستن برک کرم کردهٔ آن بر ورم بارد و نزول آب در بیضه و کویند تکیه کردن بر چوب آنکه از ان متکا ساخته بر ان تکیه نمایند مانع تعب و قاطع شهوت جماع است و در زیر فرش خواب کذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوط و تخم آن لطیف تر از برک آن مضر کرده و مصدع مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال و بهتر آن است که آن را بدون مصلح آنکه صمغ عربی است استعمال نه نمایند و زیاده از یک مثقال نیز بدل آن کویند دو وزن آن شاهدانه است

اثمد

بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربی است و آن را کحل و کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلا نیز و بیوتانی طمساوس و بلاطینی و بسریانی صدیدا و برومی کوخلن و بفارسی سرمه و بهندی انجن نامند

*ماهیت آن

سنکی است صفایحی براق و اصناف الوان می باشد صنفی سیاه تیره و صنفی اندک از ان کمتر و صنفی سیاه اندک مائل به بنفشی و صنفی سفید سرخ و صنفی سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیاری از بلاد است مانند اصفهان که بهترین همه جاها است خصوص آنچه از نواح قهپایهٔ آنجا آورند و بعد از ان مغرب و مصر و غیرها و حجر آن مخلوط با سرب می باشد لهذا ملمع براق است و چون با نقره بکدازند نقره را شکننده سازد و بهترین آن آنست که خوب سیاه و براق و خالص از آمیختکی چیزی غریب و بی رک و کدورت باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و مفتت کردد و سفید آن قلمهای اندک طولانی و با صفایح و براق بود فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی و طلق باشد و لهذا بعضی آن را زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طرق استعمال اثمد آن است که ریزه ریزه نموده بمقدار نخود و باقلا در دنبهٔ کوسفند و اکر نباشد در پردهٔ چربی که بالای شکنبهٔ بز و کوسفند می باشد پیچیده در ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل کردد پس برآورده پاک شسته مدتی در یخ یا برف یا آب سرد پرورده نمایند پس با کلاب یا عرق رازیانه یا آب برک تازهٔ آن یا آب برک کشنیز تازه یا آب برک کل شقایق یا آب خالص و بالجمله با آنچه لائق و مناسب باشد بر سنک سماق مانند هبا و غبار سوده خالص بتنهائی و یا با آنچه مناسب دانند از احجار و ادویهٔ نباتیه و مروارید و غیرها استعمال نمایند

*طبیعت آن

سرد در دوم و خشک در سوم و شیخ الرئیس سرد در اول و خشک در دوم کفته و محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته

*افعال و خواص و منافع آن

قابض و مجفف بی لذع و محرق مغسول آن لطیفتر از غیر محرق مغسول آن است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصرهٔ پیران و دفع حرارت و رطوبت و چرک و اندمال قروح آنست و جهت صداع و نزف الدم از هر موضعی که باشد و تنقیهٔ چرک زخمها و بردن کوشت زائد و جریان حیض و اندمال قروح مقعده و الصاق جراحات و سوختکی آتش و قتل سپش مفید

*العین

اکتحال آن با اندک مشک جهت تقویت باصره و اعصاب آن و رفع وسخ آن و با مروارید و سرکین حردون و نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب چشم مجرب و چون با اقلیمیا بوزن آن نرم سوده و با عسل کف کرفتهٔ رقیق ممزوج نموده بآن اکتحال نمایند صداع را زائل سازد اکر صداع در هر دو جانب باشد بهر دو چشم و اکر بیک جانب بچشم آن جانب و اکتحال آن با آب کشنیز تازه خصوص که باندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری و حصبه باعث عدم بروز دانهٔ آنها است در چشم و مسکن بخارات و کرمی و رطوبت و اندمال قروح آن و بدستور با آب انار ترش معصور با شحم و همچنین با آب سماق و آب برک تازهٔ امغیلان یا آب نقوع مازو جهت امراض مذکوره و همچنین قطور آن در کوش و بینی و طلای آن با میاه مذکوره بر پشت چشم و زیر آن و بره های بینی و لب و کوش و حلقوم و سینه مانع بروز آبله و حصبه است در ان اعضا بشرط تکرار عمل و بعد بروز و ظهور آن

۱۰۶با آب برک کشنیز تازه و اندک کافور و قلیلی کلاب محلل و دافع آن و با آب سماق نیز بدستور و ضماد آن بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف حادث از حجب دماغ خصوص با آب برک تازهٔ رستهٔ امغیلان و بر اورام محلل آنها است و ذرور آن جهت تجفیف و اندمال قروح طبقهٔ قرنیهٔ چشم و قروح ذکر و خصیه و سائر اعضا مفید و لیکن بعد اندمال داغ آن در عضو می ماند و همچنین جهت حبس خون و مالیدن آن با روغنها بر بدن جهت قتل سپش مفید و با پیه تازه و سفیدآب جهت سوختکی آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح مقعده و بدستور با روغن آن مضر باعضای صدر و رئه و مفاصل و صوت و خوردن آن باعث کرفتکی آواز است و کویند خوردن بسیار آن قاتل است بسبب سمیتی که دارد مصلح آن کثیرا و شکر و روغن دنبه بدل آن در امراض چشم آبار است و دستور احراق و تشویه و غسل و برود و جواهر سرمه و شیاف و اقراص و اکتحال آن در قرابادین ذکر یافت

فصل الالف مع الجیم

اجاص

بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله

ماهیت آن

ثمریست مشهور و معروف بسریانی جاسا اکاما و سنک بادکوکا فیلون و بلغت رومی و مسقینون و اهل مغرب و اندلس ترش آن را عین البقر و بفارسی آلو نامند و آن اصناف و الوان و بستانی و کوهی می باشد و بستانی آن اصناف و الوان می باشد صنفی سیاه و بسیار بزرک و از مطلق آن مراد آن است و صنفی زرد و این بزرک و کوچک نیز می باشد و بیونانی این را ادرک و بفارسی آلوچه نامند که مصغر آلو باشد و این نازکتر است و سردتر و لطیفتر اصناف آن است و سفید آن را در عراق شاهلوج خوانند یعنی شاه آلو و آلوچهٔ سلطانی و صنفی سرخ و صنفی از سرخ آن بسیار ترش می باشد و سرد است قائم مقام تمر هندی در تطفیه و ترقیق مواد و آن را کشیه نامند و چون خشک کردد سیاه و ازرق شود و صنف کوهی آن کوچک و بسیار ترش می باشد و شیرین نمی کردد و باقوت قابضه و درخت آن کوچکتر از بستانی است و اجاص چون مطلق مذکور شود مراد از ان آلوی زرد بخارائی است که تازهٔ آن زرد کهربائی شفاف میخوش نیکو طعم می باشد و بهترین اصناف اماکن دیکر است و در خراسان می شود و بس و آنچه جاهای دیکر می شود مانند آن نیست و بعد از ان آلوی سیاه فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدجج یعنی دل ماکیان است و نوعی از ان طبری است که آن را نیشو کویند و درد مشق نوعی آلوئی می شود که برومی آن را فقومیلاس نامند و این نوع قابض بود

*طبیعت سیاه

بکمال رسیدهٔ صادق الحلاوه آن سرد در اول و تر در دوم و مز یعنی زرد میخوش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و آنچه لحمی و پوست آن نازک و طعم آن اندک مائل بتلخی باشد با اندک قوت قابضه است و بالجمله برودت ترش آن زیاده از شیرین آن است و نارس ترش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن برک آن سرد در اول و خشک و با قوت قابضه

*افعال

و خواص و منافع آن

قلیل الغذا و ملین و مزلق خصوص تازهٔ آن بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام بخورند صداع حار و تپهای صفراوی را مفید و مطفی حدت صفرا و قئ صفراوی و تشنکی و حرارت دل و حدت و التهاب آن و خارش بدن و مسهل صفرای رقیق و دافع غثیان صفراوی است خصوص میخوش و ترش آن درین امور و شیرین آن در تلیین و ارخا و اطلاق بطن بیشتر و بسا باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف زیرا که اشیای حامضه مقطعهٔ ملطفه هرکاه در معده و امعا فضولی یابند آن را تلطیف و تقطیع نموده دفع می نمایند و الا موجب قبض و حبس می کردند با آنکه معده و امعا پاک از فضول نادر است پس آلوی سیاه از ان جهت و بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلیین بطن می نماید و مسهل است و آنچه کوچک و صلب و قابض باشد بد است خوردن آن بجهت آنکه غیر لذیذ و ملین و مطلق نیست و ماء العسل

ص: ۲۰۲

۱۰۷معین است بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معدهٔ سرد و سزاوار آن است که مطحول تناول نماید آن را پیش از طعام و تا منحدر نکردد مبادرت بخوردن طعام ننماید و آلوی خشک را چون بپزند با آب و صافی نموده با ترنجبین و یا عسل و یا شکر بیاشامند ابلغ است در تلیین طبیعت و آلوی سفید بطئ الهضم است و مسهل نیست مانند ترش و میخوش و خوردن آن بعنوان تفکه انسب نه بطریق دوا و علاج و آلوی کوهی که رنک بعضی از ان سرخ بود و ترش و آن را می پزند و بدست مالیده می کذارند تا زمانی که غلیظ و بسرحد انعقاد رسد و از ان قرصها ساخته بشکل کردهٔ نان تنک و بشهرها نقل می نمایند جهت اصلاح اغذیه و مزورات ببیماران بکار آید و اجاص بری مضر است بمعده و موجب حبس و عقل بطن است چون با کلاب یا طلا جوش دهند و شکوفهٔ آن را چون بخایند قطع مواد نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع

*و غرغره

و مضمضه بطبیخ برک و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و نهاه و تقویت لثه آشامیدن آن جهت رفع کرم معده و ضماد برک آن با سرکه بزیر ناف جهت کشتن کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب و بمعده مصلح آن کلقند و در مبرودین مصطکی و کندر و ماء العسل مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمر هندی و صمغ آن را که صمغ فارسی نامند کرم تر از صمغ عربی و یبوستش کمتر از ان و سرفه را نافع و مفتت حصاه و ملحم قروح و اکتحال آن جهت حدت بصر و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید است و اجاصیه و آش اجاص و رب و سکنجبین و شراب و طبیخ و مربا و مزوره و مطبوخ و معجون و نقوعات آن در قرابادین ذکر یافت

فصل الالف مع الحاء المهمله

احریض

بکسر اول و سکون حای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضاد معجمه بفارسی کل کافشه و کل ختق و رنک زعفران و بلغت دیلمی کاجیره و بهندی کسم کاپهول نامند

*ماهیت

آن معروف و در اکثر بلدان کثیر الوجود بری و بستانی می باشد طبیعت بری آن در سوم کرم و در دوم خشک و بستانی آن در دوم کرم و در اول خشک و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

*افعال و خواص آن

منضج و محلل و با قوت قابضه و منوم و مقوی کبد و کدازندۀ خون منجمد مطلقا و ضماد آن با حنا بر کف دست و پا جهت قلت بروز آبله قبل از بروز و مجفف عوارض آن و با عسل جهت قوبا و با ماست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و یا سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جکر مفید المضار مبخر و مصدع و مضر سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با کوشت طبخ نمایند باعث زود مهرا شدن و لذت اطعمه است

احیون

بفتح همزه و سکون حای مهمله و بخای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است بمعنی سر افعی

*ماهیت آن

ثمر کیاهی است ثمنشی شبیۀ بسر افعی و بی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن کوچک و باریک و مزغب و خاردار مائل بسفیدی و از هر دو طرف آن برکهای ریزه باریک راست شبیه ببرک ابو خلسا و کاهو و ریزه تر از ان با رطوبتی لزج که بدست بچسپد و نزدیک برکهای کل بنفشی و ثمر آن شبیه بسر افعی و بیخ آن بمقدار انکشتی مائل بسیاهی و دراز

*طبیعت آن

کرم در اول و تر در دوم

*افعال و خواص آن

مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اکر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند کویند جهت درد کمر مجرب است مورث خارش و جوشش بدن مصلح آن شیر است

فصل الالف مع الخاء المعجمه

اخثاء البقر

بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح ثای مثلثه و الف و همزه بفارسی سرکین کاو و بهندی تر و تازۀ آن را کوبر

۱۰۸و خشک آن را کویتهه و اپله نیز نامند

*طبیعت آن

در آخر اول کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

محلل و جاذب و حابس دم و رافع الم کزیدن هوام و اخراج کنندۀ خار و پیکان و جهت قوبا و داء الثعلب و سعفه مجرب قطور آب افشردۀ سرکین تازۀ کوسالۀ ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرکین تازۀ آن بر پیشانی و طلای سوختۀ آن با سرکه بر پیشانی بدستور و همچنین نفوخ سوختۀ آن در بینی قاطع رعاف و قطور سائیدۀ بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت رفع الم و ضربان کوش بسیار مفید و ضماد تازۀ کرماکرم آن جهت ورم جراحات حادث از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و برآمدکی رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق النسا و رفع الم کزیدن هوام و وثی و با آرد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و خنازیر و اورام صلبه و ثؤلول و کزیدن زنبور و درد ورم زانو و با عسل جهت اورام بارده و با بابونه و کبریت و امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت کشودن خراج و با باقلا جهت ورم پستان و با آب اسقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و تکرار ضماد پختۀ آن در روغن زیتون و کذاشتن آن بر بدن تا خشک کردد خار و پیکان و امثال آن را بیرون آورد و ضماد آن بزیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و چون مدتی بکذارند باعث قتل جنین زنده کردد و بر پشت زهار و تهیکاه جهت رفع قولنج و رمی و ریحی سریع الاثر و بر مقعده جهت درد و ورم آن و با روغن جهت نقرس و بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن جهت قوبا و جرب رطب نافع و در مرکبات در ادهان ذکر یافت

اخنینوس

بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر

*ماهیت ان

نباتی است که منبت آن نزدیک نهرها و چشمه ها و برک آن شبیه ببرک بادروج و از ان کوچکتر و بالای آن شکافته و شاخهای آن ببلندی یک شبر و کل آن سفید و شاخ و برک آن مملو از رطوبت و ثمر آن سیاه و کوچک و با قوت قابضه

*افعال و خواص آن

مانع مواد محتبسهٔ متجلبه و با قوت مجففه و چون پنج درهم ثمر آن را نرم کوفته و پیخته و با عسل چهار درم سرشته در چشم کشند سیلان رطوبات آن را قطع نماید و عصارهٔ آن را چون با کبریت و نطرون مخلوط نموده در کوش بچکانند وجع آن را ساکن کند

اخرساج

بفتح همزه و فتح خای معجمه و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و الف و جیم در آخر

*ماهیت آن

شجریست که در بلدان حاره و در مواضع خشک می روید و بلندی آن بمقدار یک قامت و اندکی زیاده و چوب آن مانند چوب انجیر و رخو و مجوف و برک آن نیز مانند انجیر و از ان اندک بزرک تر و املس طعم آن شیرین تفه و در ثمر آن تخمی است نازک که چون بخایند خائیده شود و چون بخورند جشا آورد و بکزد فم معده را و بر شاخ و بر بیخ آن عنکبوتان صغار متولد کردند و بپوشند آن را بغشای سفیدی نازک چون آن غشا را دور نمایند آن عنکبوتان براه آیند و ازین جهت نفوس اکثر مردمان از خوردن آن متنفر می باشد

ص: ۲۰۶

*افعال و خواص آن

چون ثمر و برگ آن را در آب جوش دهند و بریزند بر اعضای ضربان آن را ساکن کرداند و خاکستر آن را چون با سرکه بر جراحات و جرب و دماميل و بثور مكرر طلا نمايند زائل سازد و جراحات را التيام دهد

اخیروس

بفتح همزه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله در آخر

*ماهیت آن

نباتی است غیر کندم صحرائی منبت آن کنار آبها شبیه بکیاه ارزن و ثمر آن سیاه و ریزه و کل آن سفید و ثمر آن در ادویهٔ چشم و کوش مستعمل و با قوت مجففه و محلله و قابضه است

*فصل الالف مع الدال المهمله

ادرک

بفتح همزه و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله و کاف لغت عربی است بفارسی آلوچهٔ سلطانی نامند و کویند نیشوق

۱۰۹اینست

*طبیعت آن

در اول سرد و رسیدهٔ آن در دوم تر

*افعال و خواص آن

مسکن حدت صفرا و رسیدهٔ آن ملین طبع و نارس آن مسهل بعصر و قاطع قئ و آب رسیدهٔ آن جهت سرفهٔ حار و صاحب دق بغایت مفید و آب برک آن کشندهٔ کرم معده و نفاخ و مفسد معده مصلح آن کل قند است

*فصل الالف مع الذال المعجمه

اذاراقی

بفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف و یا لغت سریانی است و بعربی قاتل الکلب و حب الغراب و خانق الکلب و بفارسی کچله و کچوله نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است

*ماهیت آن

تخم ثمر درختی است هندی بمقدار نارنجی بزرک و پوست آن سرخ رنک و بی بو و لحمی چندان ندارد و دانهای پهن مدور بسیار صلب و تلخ در میان آن می باشد مانند تخم برهل که نیز ثمری است هندی در جوف برهل و هر دانه در غلافی علئحده و تخم برهل کوچک است و لحم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقی که بزرک و پهن و مدور و سمی غیر ماکول است و درخت آن بزرکتر از درخت نارنج و بمقدار درخت بیل هندی و برک آن نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و عریضتر از برک نارنج و مستعمل تخم آن است بدین نحو که در آب می خیسانند و پوست آن را جدا کرده بسوهان براده نموده بکار می برند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن بیخی است و در تنکابن و مازندران کلاج دارو نامند و برک آن از برک بنفشه سبزتر و کل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ اشتباهی خواهد بود و شاید بیخی دیکر شبیه بآن باشد نه آن

*طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص و منافع آن

هم حیوانات دمدار است و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سردردی فاسد بسوی مزاج حار جید صالح و لیکن باید که جرأت بر خوردن آن ننمایند مکر نزد حاجت قوی شدید با مصلحات آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب دانسته اند ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و امراض بارده رجوب متفرح و بثور لبنیه نافع المضار مسکر و مشوش ذهن و یک مثقال آن کشنده مصلح آن شکر و ادویهٔ خشبو و قئ فرمودن بشیر تازه دوشیده و آشامیدن امراق و اسفید باجات دسمه بروغن بادام و لعابات با روغن بادام شیرین مقدار شربت آن از یک دانک تا دو دانک و حب و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت و اطبای هند برای آن خواص بسیاری بیان می نمایند

اذارافیون

بفتح اول و ذال معجمه و الف و کسر فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون

*ماهیت آن

باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنک آورند شبیه بزهرهٔ اسیوس

*افعال و خواص و منافع آن

در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانک آن کشنده و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم دواب بسیار مؤثر و طلای آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور نافع و یحتمل آن چیزی را که بهندی کستوری می نامند این و یا قریب بدین بوده باشد و در حرف الزای در زبد البحر ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

اذخر

بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و رای مهمله

*ماهیت آن

دو قسم بود یکی مکی و آن را بعربی تبن مکه و خلال مامونی و طیب الغریب و بلغت رومی سخس و سخیس نامند و بعضی اطبا کفته اند که سخیس یونانی است و بهندی کندهیس و کتدبیل و کنتول و سوندهی و روس و سوریا و بفارسی کورکیاه و کاه مکه و کزنهٔ دشتی بفتح کاف و سکون زای معجمه و فتح نون و ها در آخر و تصحیف کرده کسی که آن را کربهٔ دشتی بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله و فتح بای موحده خوانده

۱۱۰و این صنف نباتی است با شاخهای بسیار و باریک از یک بیخ رسته و بیخ آن غلیظ و برک آن ریزه تر از کولان و از ان در حجم و قد کوچک تر و مائل بسرخی و زردی و ثقیل الرائحه یعنی تند بو و سائیدهٔ آن را با بیخ آن باصطلاح اهل مکه غسول نامند و بآن دست می شویند و شکوفهٔ آن بسیار و انبوه و سفید و با عطریت و تند طعم و کزندهٔ زبان اما صنف دوم آن اذخر اجامی است و آن کیاهی است که از بیخ آن در هند خسخانه می سازند و مشهور بخس است و کیاه آن در شکل شبیه باذخربری است و لیکن کیاه آن خوش بو نیست مانند اذخر بری و خشن است و بیخ آن خوش بو و باریک و بسیار دراز قریب بذراعی و بفارسی بیخ و الا نامند و اما اذخر بری کویند این صنف غلیظ می باشد و تخم آن مخدر و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی مکی خوش ترکیب نیکو رائحهٔ آن است که کیاه و برکهای آن بسیار بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه و کوتاه باشد و شیخ الرئیس نوشته آنچه فقاح آن مائل بسرخی و چون شکافته شود بنفش و ساق آن باریک و در خوش بوئی شبیه ببوی ورد باشد چون نرم کنند و بدست بمالند و چون بخایند زبان را بکزد و بسوزاند نکوست منفعت آن

بسیار در کل و فقاح و بیخ و شاخهای آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب آن است طبیعت عربی مکی و آنچه قریب بـدان است کرم و خشک در دوم و در سوم نیز کفته اند و اجامی آن مبرد و نزد ابن جریح همه اصـناف آن بارد و بیخ آن شدید القبض و فقاح آن اندک کرم و با قبض کمی کمتر از کرمی آن

*افعال و خواص و منافع آن

محلل و مفتح سدهٔ کبد و افواه عروق و مقطع و منضج اخلاط لزجهٔ غلیظه و مسکن اوجاع باردهٔ باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و استرخا و خدر و نسیان و ذکای حفظ و ازالهٔ خوف و درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و جهت ورم معده و جکر و سدهٔ آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم و بادها و استسقا و علل کرده و رئه و تفتیت حصاه و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبهٔ هر عضو که باشد خواه معده و یا کبد و یا کرده و غیرها و تپهای بلغمی در اواخر و شدخ عضل مفید و مقاوم سموم هوام است شربا و ضماد او طلاء

*امراض الراس

خوردن بیخ آن با مصطکی منقی فضول دماغی است و خائیدن آن بتنهائی برای فالج و همچنین با مصطکی و علك البطم و آشامیدن یک مثقال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیهٔ فضول دماغی و رحم و همچنین آشامیدن ربع مثقالی از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی و با مصطکی نیز جهت تنقیهٔ فضول دماغی و ضماد آن بر منبت اعصاب جهت استرخا و فالج

*امراض اعضاء

الغذاء و القلب و النفض و غیرها

یک مثقال آن بتنهائی و یا با یک مثقال فلفل جهت رفع غثیان بلغمی مجرب و جهت ازالهٔ خوف نافع و با ترنجبین جهت صلابت سپرز و با ادویهٔ مناسبه جهت استسقا و علل کرده و رئه و ورم و تقویت فم معده و جکر و سدهٔ آن و رفع نفث الدم و بادها نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول و حیض و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده و با سکنجبین در اواخر تپها نهایت مفید و مضمضه و سنون بآن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دافع رطوبات دهان نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت خدر و ضماد برک تازه تر متصل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بارد جکر و سپرز و مثانه و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین و انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه و اما نقاح آن یعنی شکوفهٔ آنکه بهندی سیندیه کویند لطیفتر و در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و اوجاع و اورام معده و کبد و نفث الدم و نیکو می کرداند حفظ را جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهن آن جهت حکه و رفع اعیاء نافع

۱۱۱و دهن آن و شراب آن و عرق آن و قرص آن و معجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکوره و در قرابادین بتفصیل مذکور شد با خواص و منافع و طریقهٔ صنعت هریک المضار کویند بسبب شدت ادراری که دارد مضر است بکردهٔ محرورین و مصدع است مصلح آن کلاب و عرق نیلوفر و صندل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن راسن و قسط و بدل فقاح آن قصب الذریره است

فصلالالف مع الراء المهمله

اراقو

بفتح اول و رای مهمله و الف و ضم قاف و واو فارسی سیهک نامند

*ماهیت ان

تخمی است سیاه و مدور در غلافی و در میان کندم و عدس می روید

*افعال و خواص و منافع آن

ملین و محلل چون آن را آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج خمیر نمایند و هشت ساعت در آفتاب بکذارند پس به آب خالص بسرشند و بر اورام بسیار صلب و موجع ضماد نمایند تحلیل دهد و وجع آن را زائل سازد المضار ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی مصلح آن سرکهٔ ممزوج بشیرینی است

اراک

بفتح اول و رای مهمله و الف و کاف در آخر بفارسی درخت مسواک بزبان کرم سیری ایران چوج و بهندی پیلووجال نیز نامند بکسر بای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو در آخر و تخم آن را بهندی پیل بدون واو کویند

*ماهیت آن

بدانکه آن بری و جبلی می باشد بری آن درختی است شبیه بدرخت انار و برک آن عریض و بلند و راست و سبز و خرم و انبوه و چوب آن سست و خزان نمی کند و خاردار و بیخار نیز می باشد و کل آن مائل بسرخی و ثمر آن بقدر بطم و خوشه دار مانند انکور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش می کردد پس سیاه و با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخودی و خوشهٔ ثمر آن کوچک آن مقدار که در قبضهٔ دست آید و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و وادیها و صحراها است و در بلاد هند و دکهن و بنادر کرم سیرات ایران نیز می باشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خارهای متفرق و خوشهٔ ثمر آن بزرکتر از بری آن مقدار که در دو کف دست آید و دانهای آن ریزه تر و بی تخم و بدستور در آخر سیاه و اندک شیرین و عفص و با حرافت می باشد و در بعضی بلاد شیرین تر و بزرکتر و با تخم بسیار تلخی می شود و مانند انکور آن را در بازار می فروشند

و بعضی مردم آن را می خورند

ص: ۲۱۱

*طبیعت ان

بغدادی کفته که درخت آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم کرم و در سوم خشک و حکیم میر محمد مؤمن در اول کرم و در آخر دوم خشک دانسته

*افعال و خواص و منافع آن

جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر و عسر البول و تنقیهٔ مثانه و سعفه و ماشرا و نمله و تسکین اوجاع و تقویت لثه نافع ضماد برک آن محلل و مانع نزلات و ماشرا و نمله و ضماد مطبوخ ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیهٔ مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و بدستور تخم آن در تقویت معده و رفع اسهال و مسواک بچوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش لهاه و شرب آن باعث سحج مصلح آن کثیرا مقدار شربت از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاحب دستور الاطباء و دیکران کفته اند برک آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آن را بهندی حال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضا و استسقا و اورام و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب القرع نافع

اربع و اربعين

بفارسی هزارپا و بهندی کتکیحوره نامند

*ماهیت آن

حیوانی است از حملهٔ حشرات باریک و

۱۱۲بلند بطول یک انکشت تا بیک شبر بعضی اندک قوی و بعضی باریک و تنهٔ آن کره دار مانند ریسمان که در آن کوههای بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک دو زبانه و از هر جانبی از نزدیک سر تا دم آن بیست و دو پای ریزهٔ باریک و کاه راه می رود و کاه برمیکردد و بدهن می کزد و بهر عضوی که رسید پاهای خود را در عضو فرو می برد که بدشواری از ان جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیتی نیست و هر عضوی را که کزید اندک سوزش می کند پس تسکین می یابد و از کزیدن انواع بسیار سمی ردی آن وجع شدید و تنکی سینه عارض می کردد تریاق آن کوبیدهٔ هزارپائی که کزیده است بر موضع کزیدکی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزای متساوی با ماء العسل و یا با شراب و زهره الخثی است طلاء و نمک با سرکه نیز و روغن کاو و یا کوسفند کرم کرده و مالیدن کل مولسری سائیده هریک بتنهائی کافی است و اکر در کوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در کوش می رود روغن را کرم نموده در کوش بریزند و اکر نباشد سرکه و نمک را و بعد مردن اکر بنظر آید بمنقاشی کرفته بیرون آورند و الاسر را کج بطرفی که در ان کوش رفته است نموده دست را در کوش کرفته کوش و سر را حرکت دهند تا برآید و اکر در آب افتد و بمیرد و آن آبرا استعمال نمایند از استعمال آن ورم و خارش و اندک سوزشی در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز مالیدن اشیای مذکوره است و چون روغن کرم کرده بر ان ریزند می میرد رو کوههای اعضای آن از هم جدا می کردد و می باشد

ص: ۲۱۳

*حکایت

شخصی را وجعی از ورک تا انکشتان پا بهم رسیده بود و روز به روز در تزاید بود از اتفاقات شب سوم یا چهارم در بین خواب زانوی آن را هزارپای کزید و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مکر اندک وجعی در موضع کزیدۀ آن آنهم بمالیدن روغن کرم زائل کشت و صحت یافت

ارتکان

بکسر همزه و سکون رای مهمله و سکون تای مثناه فوقانیه و فتح کاف و نون و آن را ارتکن نیز نامند لغت فارسی است بیونانی اجرا کویند

*ماهیت ان

سنکریزه ها است سبک زردرنک و سرخرنک که چون بسوزانند سرخ کردد و بهترین آن سبک زردرنک بی سنک ریزه و مستعمل محرق مغسول آن است زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آن است

*طبیعت

آن

سرد و قابض

*افعال و خواص و منافع آن

طلای آن با آب کشنیز و مانند آن مبرد اورام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن کوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن کوشت صالح و پر کردن زخمها و با مدرات جهت ریزانیدن حصاه نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است

ارجوان

بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب از ارغوان فارسی است و آن را زعیدا کویند

*ماهیت آن

درختی است که منبت آن بلاد فارس است کل آن بسیار سرخ و مائل بنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد و طعم آن اندک شیرین و می خورند آن را و فارسیان آن کل را تنقل و مزۀ شراب می کنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح می آورد و حلق و آواز را نیکو و صاف می کرداند و چوب آن رخو و سبک و ثمری ندارد مکر تخمی که از ان مثل آن روید و حافظ نوع آن باشد

*طبیعت آن

کرم مائل باعتدال است

*افعال و خواص و منافع آن

مخرج اخلاط لزجه و رافع برودت معده و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصاه و جهت تصفیهٔ لون نافع و آشامیدن طبیخ کل آن مقئ و منقی آلات تنفس و معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشهای بیخ آن مقدار دو درم مقئ قوی است و ذرور سوختهٔ آن حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان از ان خطاط می سازند بسبب سیاهی رنک آن و چون برابر و بمالند مژکان را برویاند مصلح قئ آن برک عناب و نمام است بدل آن صندل و نیم وزن آن کل سرخ و تخم آن در ادویهٔ عین قائم مقام تشمیزج است که چشمیزج

۱۱۳نیز نامند و شراب زهر ارجوان و مربای آن در قرابادین ذکر یافت

اردق ناقی

بکسر همزه و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر قاف و یا لغت یونانی است

*ماهیت آن

نباتی است شبیه بکبر بسیار تند رائحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از ان اولی است مکر در اطلیه با مصلحات و صاحب اختیارات کفته قثاء الحمار است بلغت اندلس و صاحب مغنی کفته که ثمر آن در غلاف می باشد

اُرز

بضم همزه و راء مهمله و زای معجمه معرب اورزاء و اوریز یونانی است و بسریانی روزی و بعربی ثمن و بفارسی برنج و بتورانی کرنج و بهندی چاول نامند

*ماهیت آن

کیاه آن مانند جو و کندم و برکها و ساق آن بلندتر و نرم تر و منبت آن یعنی محل زراعت آن زمینهای نمناک و چایهایی که در ان آب باشد و یا آنکه آب بسیار بآن برسد مانند آب چشمه و رود خانه و باران و قنوات و بلندی کیاه آن در اکثر بلاد تا به یک قامت و در بنکاله تا بدو قامت می رسد و درد و فصل آن را زراعت می نمایند یکی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنکام بودن آفتاب در ثور تا اواخر جوزا است که با آب باران آنچه در زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند غدیرها که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و بطغیانی آبها و سیلابها هر مقدار که آب بلند می شود آن نیز بلند می شود و ما دام که سر کیاه و خوشهای آن بیرون از آب است آن را خوفی و ضرری نیست هر مدت که

باشد و اکر احیانا دفعه آب طغیانی نماید و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آن را بپوشد و غرق نماید و بزودی از زیر آب برنیاید فاسد و پوسیده می کردد و بهترین برنجها و اماکنی که در انها خوب می شود بلاد هند است خصوصا پشاور و کمون بندر سورت و بانس بریلی که ما بین شاهجهان آباد و لکهنو است و عظیم آباد خصوص مکهه که دیهی است از دیههای آن و بعد از هند سند و ایران است خصوص جمال بارز کرمان و از ان بهتر در مراغه زیرا که برنج باریک سفید هندی و سندی سبک می باشد و بسیار لطیف و بی لزوجت خصوص انواع مذکورهٔ آنکه خوش بو و خوش ذائقه می باشد و اما برنج سرخ دانهٔ درشت هندی و سندی خالی از ثقلی و لزوجتی نیست و بدستور برنج ایران و اما برنج بلدان دیکر بسیار ثقیل و لزج و خصوص آنچه در جزائر و سواحل دریای شور می شود و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها مطلقا نمی شود و وجه مدمت اطبای یونان و روم برنج را ازین جهت است که در ان بلاد برنج وفور ندارد و خوب نمی شود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطئ الهضم می باشد و الا برنج اماکن مذکورهٔ قبل و رای این اماکن لطیف و سریع الهضم تر از حبوب دیکر است خصوص در امزجهٔ حاره

*در طبیعت آن

اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حارد و اول و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته اند و یابس در دوم و درین اتفاق دارند و بعضی مرکب القوی دانسته و این اقوی و قریب بصواب است و اقوال اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آن را بکیرند و آن برنج را دم دهند که بفارسی چلاوکش نامند می باشد جرم آن برنج سرد در اول و آن آب کرم در اول و اما چون آب آن را نکیرند و دم دهند که آب بر نامند و اکثر پلاو را بدین نحو طبخ می دهند می باشد مائل بکرمی و لیکن باید که قبل از طبخ زمانی آن را به آب بخیسانند و خوب مالیده بچند آب شسته طبخ نمایند و اما برنجهای لزج را چون چند مرتبه جوش ندهند و آب غلیظ لزج آن را نریزند استعمال آن جائز نیست و بالخاصیه در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت می کند و ازین جهت شاید قدما و اکثر متأخرین مرضی را مزوره از برنج نفرموده اند و مخصوص باصحا داشته اند که در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و یحتمل که این مخصوص بارز غیر هندی و جید باشد زیرا که بعضی مرضی

۱۱۴را برنج هندی موافق تر است از حبوب دیکر و بعضی را نان کندم و در خواص آن و آنکه باعث صحت و مزید عمر است حدیث وارد است و اطبای هند نیز متفق اند در آنکه باعث نوم صالح می کردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۱۶

*افعال و خواص و منافع آن

مولد خلط صالح و حوابهای نیکو و رافع تشنکی و مسکن لذع اختلاط مراری و اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و سحج و قروح امعا و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض کرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کنندهٔ رنک رخسار و خوردن آن با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنکی و غثیان و حبس اسهال صفراوی و با شیر بز جهت زحیر و با پیه کردهٔ بز و روغن بادام شیرین یا فندق جهت مفص و سحج و اکثار آن مصلح حال بدن و نیکوئی رنک رخسار و مولد خلط صالح و باعث دیدن خوابهای خوب نیکو است از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنکامی که حمی عفنی نباشد جهت آنکه پاک می کرداند قرحه را و کوشت صالح می رویاند و همچنین با پایچهٔ بزغاله پختهٔ آن و عصیدهٔ آن بول الدم را نافع اما بعد نقای قاروره از خون و قبل از نقای اغذیهٔ قابضهٔ حامضه مانند سماقیه و آب شیرین کردهٔ آن به ترنجبین و حقنه با آب مغسول آن جهت سحج و قرحهٔ امعا نافع و آشامیدن آرد پختهٔ آن با پیه کردهٔ بز که نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال مرضی خصوص که بریان کرده باشند آن را و جهت اسهال دوالی و سحج و قروح امعا بغایت نافع و کویند چون برنج را بریان کنند که سرخ تیره شود و سیاه نکردد و نسوزد و مقدار ده پانزده مثقال آن را در چهل پنجاه مثقال آب همان قسم درست شب بخیسانند و صبح آب صاف آن را بیاشامند جهت رفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع و آشامیدن آب نقوع سوختهٔ آن مسکن عطش مفرط حادث از هیضه و غیرها و چون برنج سفید را در آب بخیسانند و آب صاف آن را بیاشامند جهت حبس اسهال و هیضه مفید و سائیدهٔ آن با کیاهی که بهندی پونده و دوب نامند که بر زمین مفروش و برکهای آن باریک و در شاخهای آن کره ها می باشد و بفارسی مرغ نامند و با اندک نبات سفید و قدری آب خالص شیره کرفته بیاشامند نفث الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که بهندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب و سعوط کرد برنج که در حین کوبیدن بهم می رسد قاطع رعاف است و اغتسال بدان جهت جلای اوساخ از بدن و طلای آن با ترمس جهت رفع کلف و آثار جلد مفید و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با پیه کرنهٔ بز جهت کشودن دمل و ذرور آن جهت خراجات تازه و چون جواهر را خصوص مروارید با آب مطبوخ برنج و یا آب نخالهٔ غیر مطبوخ آن بشویند چرک آن را زائل سازد و جلا دهد و همچنین چون آرد بسیار نرم آن را به آب بمالند و خشک نموده به آب بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند بسیار صاف و جلا یابد المضار آشامیدن آب مطبوخ شلتوک که بفارسی شالی و بهندی دهان نامند و پوست شلتوک که بسیار نرم سلایه کرده باشند از سموم است و کویند که یک مثقال آن کشنده است و برنج مولد قولنج و سده و مولف تذکره مکرب و مصدع می داند مصلح آن خیسانیدن آن است در آب نخالهٔ کندم و خوردن آن با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سدهٔ آن می کند بدل آن آرد جو مغسول است و برنج بریان و حلویات و اطعمهٔ مصنوع از ان در قرابادین ذکر یافت

ارز

بضم اول و سکون راء مهمله و زای معجمه

*ماهیت آن

درخت صنوبر بی بار است و زفت رطب از ان حاصل می شود منبت آن زمین عرب

*طبیعت آن

کرم و خشک است

ارضه

بفتح اول و راء مهمله و ضاد معجمه و ها در آخر بهندی دیمک نامند

*ماهیت آن

کرمهای است بسیار ریزه

۱۱۵سفید سر و دهن آنها اندک صلب و تنهٔ آنها نرم و پر از رطوبت لزجی چوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فرش و ازین قبیل آنچه را بیابند می خورند و هرچه را که بخورند اطراف آن کل آلود می باشد و چون خشک شود اندک صلب می کردد و شاید تمام لعاب دهن آنها و آنچه را می خورند همه کل می کردد و با اندک زمانی فاسد و فانی می کردانند خصوص کتاب و فرش و لباس را و مادهٔ تکون آنها ابخرهٔ محتقنهٔ محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبتی است که خاک آنها نرم و سخیف باشد و در ان اماکن آنچه می روید همه را می خورند و فاسد می سازند و در ملک بنکاله در اواخر برسات بزرک و بالیده بلند بمقدار استه خرما می کردند و پر برآورده پرواز می کنند و باندک زمانی فانی می کردند و اهل هند می کویند که بادشاهی دارند و جثهٔ آن بسیار بزرک و بالیده می باشد بحجم انکشتی و بطول دو بند آن و بزعم ایشان آن بسیار کرم و مقوی باه است و در زمستان از اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنهای کوه برآورده می خورند بدین نحو که سر آنها را دور نموده تنهٔ آن را بروغن کاو چرب نموده می بلعند و می کویند اکر بزودی نبلعند و یکدوروز بکذارند تمام آن کداخته آب لزجی از ان برمیآید و پوست خالی می ماند و علامت شناخت آنکه بادشاه آنها در کدام جا است آنست که در صحراها در مواضعی که دهقانان علفهای زراعت را کنده جابجا جمع می نمایند و برطوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متبخر کشته و تعفن یافته از ان ارضه تکون می یابد پس اشخاصی که معرفت آن را دارند آن مواضع را کنده برمی آورند در بعضی از انها یک یا دو عدد می باشد و و کویند چون آن را در روغن سنام بقرحل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشیدن آب مطبوخ خر زهره کشندهٔ آن است و دخان پر هدهد و کرکی و کشنیز خشک و فوتینج کریزانندهٔ آنست

ارسطون

شرابی است غلیظ که از خمر و ادویهٔ حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشای بارد است و در قرابادین ذکر یافت

ارغامونی

بر وزن افلاطونی بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا در آخر بفارسی مامیثا سرخ نامند و بهندی بن پوسته

*ماهیت آن

نباتی است شبیه بخشخاش بری و برک آن مشرف و شبیه ببرک شقایق النعمان و کل آن سرخ و سر آن شبیه بسر خشخاش و طولانی تر از ان و سر آن پهن و بیخ آن مستدیر و رنک دمعه یعنی لبن آن زرد زعفرانی

*افعال و خواص آن

حار حاد و محلل و منقی قروح عین که آن را ارغاسن و قروحی که آن را ناقلیا نامند و چون ضماد نمایند تسکین دهد اورام را و چون دو نیم برک آن را با بیست و یکدانهٔ فلفل سیاه سائیده و با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهان و سیلان رطوبات از ان نافع

ارِقیطون

بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و نون معرب ارقیسون یونانی است و قروسوقیون نیز نامند

*ماهیت آن

دیسقوریدوس کوید نباتی است برک آن شبیه ببرک کدو و از ان بزرکتر و صلب تر و مزغب و بی ساق و رنک آن مائل بسیاهی و بیخ آن بزرک و سفید انطاکی کفته نباتی است مزغب و ساق آن مربع کمتر از یک ذرع و آن را اکلیلی سرخ رنک و تخمی بمقدار زیرهٔ سیاه است و بهترین آن تازه حریف آن است و صاحب تحفه کفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است

*طبیعت آن

کرم و خشک در دوم و در سوم نیز کفته اند

*افعال و خواص

و منافع آن

جالی و مجفف و محلل و با قوت قابضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث المده و مفاصل و عرق النسا و شقاق و قرحهٔ سر انکشتان حادث از برودت و عسر البول و حرق النار و قروح بیخ ناخنها نافع مضمضه بطبیخ بیخ آن و نکاهداشتن

۱۱۶آن در دهان مسکن اوجاع دندان و ریختن طبیخ آن بر شقاق عارض از سردی و سوختکی آتش و آشامیدن یکدرهم آن با حب الصنوبر جهت اوجاع صدر و نفث المده و چرک کائن در سینه و نیم رطل از طبیخ آن جهت عسر البول و عرق النسا و درد مفاصل و ضماد تازهٔ آن جهت شقاق و قرحهٔ سر انکشتان و اوجاع مفاصل و سوختکی آتش و ذرور برک آن جهت قروح خبیثهٔ کهنه نافع مضر کرده مصلح آن روغنها مقدار شربت آن تا شش درم بدل برک آن بیخ آن است

ارقطیون

بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون طای مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و آن را ارقطون نیز نامند

*ماهیت آن

کیاهی است برک آن شبیه ببرک فلوس و زغب این از ان زیاده و بسیار مستدیر و بیخ آن سفید و شیرین و ساق آن رخو طولانی و تخم آن شبیه بزیرهٔ کوچکی

*افعال و خواص و منافع آن

بسیار لطیف و مجفف و جالی طبیخ بیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع اسنان مضمضه کردن و نکاهداشتن آن در دهان و آشامیدن آن جهت عسر البول و عرق النسا و ریختن آن بر سوختکی آتش و قروح بن ناخنها و شقاق عارض از سردی هوا نافع

ارمال و ارمالک

بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و الف و لام و بلغتی دیکر کاف بعد لام آمده بسریانی ارمالی نامند

*ماهیت آن

پوست درختی است خشبی شبیه بقرفه با عطریت و رنک آن مائل بزردی و صنفی از قرفه است منابت آن منابت قرفه و بهترین آن تازهٔ زردرنک خشبوی آن است و نواب سید علوی خان مخاطب بمعتمد الملوک قدس سره نوشته اند که پوست درخت کادی است

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص و منافع آن

نائب مناب قرنفل و دارچینی و قرفه دانسته اند و مقوی دل و احشا و معین بر هضم و جمیع فوتها و جهت استحکام لثه و امراض دندان و بوی دهان و رمد و منع انتشار زخمها و آکله و تسکین اوجاع و ادرار فضلات نافع و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و آشامیدن آن جهت قطع بخارات کریهه هرجا که باشد و بوی دهان و رمد بارد و ادرار فضلات و لینت طبع و مضمضهٔ آن جهت استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت درد دندان و استحکام لثه و ضماد آن جهت بثور و اورام و اندمال قروح و منع تعفن اعضا و طلای آن جهت اصلاح ناخن و چون آن را کوبیده و با مثل آن آرد کندم و شکر خمیر کرده در روغن بریان نموده کرماکرم بر عضو موجع و درد چشم بارد تکمید نمایند در ساعت تسکین وجع آن نماید مصدع محرور مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن بتنهائی تا دو مثقال بدل آن در نکهت کبابه و در غیر آن سلیخه و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آن را بهندی لوده بضم لام و سکون واو و دال مهمله و ها در آخر نامند و شاید شبههٔ باشد ارمال غیر لوده است و یحتمل که آن نوع زبون دارچینی و بین قرفه و سلیخه باشد و لوده پوست درختی دیکر قریب النفع بدان و اهل هند در امراض مذکوره و امراض ارحام برای دفع رطوبات و درور حیض و غیرها و برای درازی موی در ادویهٔ آن مستعمل دارند و این با عطریت و خوش بو نیست

ارمنین

بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و نون لغت یونانی است

*ماهیت آن

نباتی است بری و بستانی و هر سال می روید بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برکهای آن شبیه ببرک ابهل و ساق آن مربع بقدر نصف ذراع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مائل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بری آن مستدیر و اغبر و کویند ارمنین درخت قلقلان است و ابن بیطار نوشته که غیر آن است چنانچه مشهور است در زمان ما صفت آن غیر صفت قاقلان است و در حرف القاف خواهد آمد

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص و منافع آن

محلل و جاذب آشامیدن یکدرهم آن با شراب بغایت محرک باه ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن به آب و ضماد کیاه آن نیز

۱۱۷و تطور آن با عسل جهت ازالهٔ قرحهٔ چشم مسمی بارغامن و بیاض آن نافع و غیر بستانی آن درین افعال قویتر است و مخرج جنین

ارنب بری

بفتح همزه و سکون رای مهمله و بفتح نون و بای موحده معرب از ارنبای سریانی است و بعربی نموربنون و رای مهمله و بیونانی فروسیمون و اغروس و غرساؤس و نیز بسریانی لاعوسی و بفارسی خرکوش و بترکی دوشان و بهندی سساوسسه و کهرهه نامند

*ماهیت آن

حیوانی معروف است بجثهٔ کربه با مویهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت موش و کوشهای آن بسیار بلند و لهذا آن را خرکوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پایهای آن و مانند زنان حیض بیند و کویند منقلب می کردد نر آن بماده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یک سال نر آن بسیار مست و قوی می کردد و یک سال مادهٔ آن و لهذا شبهه نموده آن را کفته اند و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم کفته اند و کویند چون آن را بسیار بترسانند و ذبح نمایند خون از مذبح آن برنمی آید و سفید یکرنک و سیاه اغبر و ابلق می باشد

*طبیعت آن

کرم در سوم و تر در دوم و بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید ترکی آن بسیار کرم و خشکی آن کمتر و مشهور آن است که مزاج آن سرد است و باین قول ایراد نموده اند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین و صاحبان بارد المزاج و امراض بارده را و جواب کفته اند که مزاج آن هرچند سرد است و لیکن کوشت آن کرم است از کوشت غزال و حق جواب آن است که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن شهرت افعال آن است از جبن و خوف و سبب این هر دو نیست مکر برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار کرم است و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری خرد است اکر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنک و غزا هلاک می شود جناب باری تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آن را بنسبت با بدن آن بسیار بزرک خلق کرده پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف می کردند و موجب جبن و خوف او می شود و نیز حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع کشته باعث انغمار و ضعف آن می کردد و ازین جهت باز نر بسیار پرواز نمی تواند کرد و صید چنانچه مادهٔ آن می کند نمی تواند نمود و نیز شیر نران جلدی و جلادتی که شیر ماده دارد ندارد

*افعال و خواص و منافع آن

صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذ از کوشت آن خصوصا کباب و مقویات مبرزه با بازیر حارهٔ مفوهه و مقویه مانند دارچینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شبت که ترش کرده باشند اینها را بمری نافع اند از برای فالج و لقوه و استمرخا و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل اعصاب و اوجاع مفاصل و سلس البول و بول در نراش و همچنین قلایای آن و مولد خون غلیظ و غلیظتر از کوشت کاو نر و کاومیش و اکر سرفه باشد بی ترشی و چون قدر قلیلی از انفحهٔ آن بطفل بخورانند ایمن می کردد از حدوث صرع که آن را ام الصبیان نامند و فزع در خواب و لیکن باید که شیر در معدهٔ او نباشد زیرا که موجب انجماد آن می کردد و همچنین خورانیدن آن با مسکهٔ کاو یا روغن کاو یا سرکهٔ انکوری یا با عسل مصفی محلول بخل خرما نافع است از برای صرع و چون یک درم انفحهٔ آن را با یک درم شب یمانی سوخته با آب طبیخ بابونه و سداب چند روز بیاشامند خون بسته را کشاید و آشامیدن و حمول آن بتنهائی بعد ظهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع و سه قیراط آن با شراب جهت رفع تپ ربع مجرب شمرده اند و آشامیدن یک درم آن با آب نخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکهٔ انکوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و کزیدن افعی و ادویهٔ قتاله و بالجمله فادزهر جمیع سموم است و زهرهٔ آن را تاثیر برعکس پنیر مایهٔ آنست چون بازیت خلط کرده شود و بلع نمودن آن کرما کرم هنکام ذبح بعد صید

۱۱۸جهت نفس الانتصاب و کسی که در حین رفتار سرعت و یا وقت دویدن نفس بسیار زند و یا نفس او یاری نکند نافع کفته اند و خورانیدن آب مطبوخ جکر آن نیم کرم جهت مرضی که در پهلوی اطفال در ملک هند و بنکاله عارض می کردد و آن را دبه نامند مؤثر و چون زهرهٔ آن را بنوشند خواب بمرتبهٔ بر شارب آن غلبه کند که تا سرکه نخورانند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید و چون با کندر و سداب سرشته حب سازند و بیاشامند وقت آشامیدن شراب خواب آورد و چون ارادهٔ انتباه و خلاصی از ان نمایند سرکهٔ کهنه بیاشامند و چون خصیهٔ آن را با نمک تلخ و ورس نمک سود نموده دو دانک آن را سعوط نمایند لقوه را نافع بود و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده و کویند چون زن فرج آن را پخته بخورد در حال آبستن کردد و همچنین حمول سرکین آن را درین باب بسیار مؤثر دانسته اند و مغز سر آن را چون بریان نمایند و بخورند رعشهٔ مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن بر لثه و دندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال می کردد و چون با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از ان شخص بکریزند و نزدیک او نیایند و چون هفت روز هر روز دو حبهٔ مغز سر آن را با شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی می کند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و ماء العسل و آب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرکین آن از نیم درم تا یک درم شربا جهت سلس البول و بول در فراش و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازهٔ کرم آن جهت رفع کلف و بهق و بثوری که آب سپید از ان ترشح کند که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه و خوردن خون برشتهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و اسهال و رفع سموم و کویند که چون بچهٔ تازه زائیدهٔ آن را ذبح نمایند و خون آن را در پارچهٔ بکیرند و خشک نموده نکاهدارند و عند الحاجه قدری از آن را با شیر مرضعه طفلی که آن را ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده بآن طفل بخورانند باعث رفع مرض آن می کردد و طلای پیه آن مانع انشقاق مو و ریختن آنست و پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل اخلاط بارده و ادهان آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن حابس خون همه اعضا المضار محرور المزاج را مضر مصلح آن کاسنی و سرکه و انار میخوش و ماست و پختن آن ببخار آب کرم و شبت و خوردن آن با روغن و کفته اند هیچ لحمی نافع قیمت اصحاب وجع مفاصل را مکر لحم ارنب و آهو بره زیرا که ایشان را تقلیل غذا باید و لحمهای قلیل الفضول و این هر دو از ان جمله اند و چون مجموع آن را در ظرفی بسوزانند و سه مثقال ان را بیاشامند جهت تفیت سنک کرده مفید و چون جوف آن را پاک نموده بدستور بسوزانند و با روغن کل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی مؤثر است و کویند نکاهداشتن کعب آن جهت رفع چشم بد مؤثر و نیز کویند تعلیق هر دو چشم آن باعث هیبت در نظرها است و دستور احراق و دهن و طبیخ و تغذیهٔ آن در قرابادین ذکر یافت

ارنب بحری

بیونانی عشروش و ثلاسیوس و بهندی کاسا نامند

*ماهیت آن

حیوانی است صدفی شکل مائل بسرخی ما بین اجزای آن چیزی سبز شبیه ببرک اشنان و در سر او سنک می باشد و کفته اند حیوانی است سر او مانند ارنب و بدن او مانند ماهی

*طبیعت آن

بسیار کرم و حاد است

*افعال و خواص و منافع آن

خاکستر آن جالی بصر و دندان و ضماد کوبیدهٔ آن بتنهائی و یا با تخم انجره سترندهٔ موی و همچنین طلای روغن مطبوخ آن و طلای خون آن جهت کلف و بهق و خاکستر سر آن با پیه خرس جهت داء الثعلب بغایت مفید و همچنین بتنهائی و ابن تلمیذ طلای آن را جهت کزیدن زنبور فادزهر سریع الاثر می داند المضار سم قاتل است چون بیاشامند بعد زمان قلیلی وجع بطن و عسر البول و ضیق النفس و سرفهٔ خشک و

۱۱۹نفث الدم و قئ صفراوی و یرقان عارض شود و اکر بول بکند اندک شبیه بارغوان باشد و بدبو و عرق کریه متعفن از بدن او براید و قئ صفراوی مخلوط باندک خون نماید اصلاح آن خوردن شیر الاغ اولا و خوردن سلاقهٔ برک خبازی و آشامیدن شراب صافی رقیق معصور که مبالغه در عصر آن نکرده باشند پس خورانیدن آب مطبوخ برک خبازی یا بیخ آن و بیخ مریم کوبیده مقدار یکرطل و خوردن سرطان نهری و آشامیدن ماء الشعیر سرد کرده و خربق سیاه و لبن سقمونیا با قطران یا ماء العسل مقدار یکرطل و اکر احتیاج بفصد شود فصد نمایند و تنظیف بطن نمایند بقئ و اسهال بعد از سکون اعراض بحسب لائق و علامت برء صاحب آن آنست که مکروه نماید او را شنیدن نام ماهی اولا پس دیدن آن پس خوردن آن را و خواب آمدن و بخواب دیدن و بخواب رفتن آن

ص: ۲۲۵

اروسه

بفتح اول و ضم رای هنـدی چهار نقطه و سـکون واو و فتح سـین مهمله و ها در آخر لغت هندی است و آن را بانسه بفتح بای موحده و و انسه بفتح واو و الف و سکون نون و فتح سین مهمله و ها در آخر نیز نامند

*ماهیت آن

نباتی است که در هند و بنکاله بسیار می شود و ما بین شجر و کیاه و ببلندی دو ذرع و زیاده بر ان و برک آن شبیه ببرک بید و اندک عریضتر از ان و شاخهای آن پر کره و چوب آن سفید و اکثر از ان خلال می سازند و کل آن بیشتر سفید و بعضی سرخ و بنفش نیز می باشد و آتش چوب آن تند می باشد و از زغال آن بارود می سازند

*طبیعت آن

کرم و خشک است در اول و کویند سرد است و کل آن را سرد نوشته اند

*افعال و خواص و منافع آن

کل آن جهت دق و دفع صـفرا و تسـکین حـدت خون و سوزش بول و ناریت آن مفیـد و کوینـد بیخ آن جهت سـرفه و ضـیق النفس و ربو و تپهای بلغمی و صـفراوی و غثیان و قئ و یرقان و حرقه البول و قروح مجاری بول که بهندی سوزاک و بفارسـی سوزنک نامنـد و کفته انـد تپ دق را نیز مفیـد است و ثمر آن بمقدار جمیز صـحرائی که بهندی کولر جنکلی نامند می شود و سبز رنک و تخم های آن ریزه کویند تعلیق آن بر کلوی اطفال جهت سرفۀ ایشان نافع است

آرید برید

بمد همزه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و دال و فتح بای موحده و کسر را و سکون یای مثناه تحتانیه و دال همه بی نقطه

*ماهیت آن

دوائی است فارسی مانند پیاز شکافته که از سجستان خیزد غافقی و یوسف بغدادی کفته اند شاید که آن بیخ دلبوس باشد که سوسن احمر بریست و انطاکی کفته که بیخ سوسن سفید است که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت از ان است

*طبیعت آن

بسیار کرم و حاد

*افعال و خواص و منافع آن

جذاب و جالی است طلای آن جهت قطع خون بواسیر و آشامیدن آن بغایت مدر حیض مقدار شربت آن تا یک درم است

فصلالالف مع السین المهمله

اشاره

اسارون

بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت سریانی است بیونانی سرابیون و بهندی تکر نامند

*ماهیت آن

بیخ کیاهی است پرکره و اندک طولانی و کج و زردرنک از زردچوبه باریکتر و قوی تر نیز دیده شده با ریشها و عطریت و ثقیل الرائحه و لذاع و بعضی اغبر مائل بزردی و منبت آن جنکلها و کیاه آن منبسط بر روی زمین و برک آن شبیه ببرک نیل و لبلاب و از ان کوچکتر و مائل باستداره و کل آن بنفش و در زیر برک شبیه بکل بنک و تخم آن شبیه بقرطم که کاوچره نیز نامند و نوعی از آن را ساق بقدر ذرعی و مدور و برک آن مانند قنطوریون دقیق و بالای ساق آن پرشعبه بعضی بالای بعضی و در اطراف شعبها چیزی مانند دانه های کندم و در جوف آن چیزی زغبی و بیخ آن بسطبری خنصر و کم کره و خوشبوی و خوش طعم و نوعی دیکر برک آن مانند برک نوع اول و اغبر و صلب و شاخهای آن پراکنده و باریک و بر اشجار می پیچد و کل آن بزرک و بنفش و ثمر آن مانند ثمر کبر و در حوف آن تخمی مانند تخم خطمی و بیخ آن ساری

۱۲۰در زیر زمین و پرکره و تندبوی و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است بدفع سموم و کزیدن مارها و نوعی را برک از همه انواع ریزه تر و ساقهای منبسط بر روی زمین و کل آن بنفش و بیخ آن نرم و بی کره و زردرنک و طعم آن تلخ و با عطریت و منبت آن کوههای ساده است و این نوع ضعیف ترین انواع اربعهٔ آنست و بهترین همه نوع اول است که از قرنک و افریقیه و شام خیزد و خوش بو و تند رائحه و باریک باشد که زبان را در وقت خائیدن بکزد و مستعمل بیخ آن است

*طبیعت مجموع آن

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی در سوم کرم و در دوم خشک کفته اند

*افعال و خواص و منافع آن

ملطف و محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ و اعصاب و معده و جکر و سپرز و کرده است از اخلاط باردهٔ رطبهٔ بالهٔ مسترخیه و آشامیدن آن بتنهائی یا بادویهٔ مناسبه جهت امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و خدر و تقویت دماغ و تسخین آن و اعصاب و صداع بمشارکت رحم و نسیان و خصوص با ماء العسل و جهت تسکین اوجاع باطنی و استسقا و یرقان سدی و ورم رخو جکر و سپرز و تنقیهٔ آلات بول و رحم از رطوبات لزجه و فضول ردیه و تنقیهٔ سنک کرده و مثانه و تسکین درد آن و عسر البول و احتباس حیض و وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که جهت ابن امورد و ماه در آب انکور خیسانیده باشند که بازای هر سه مثقال از ان چهار رطل و نیم آب انکور باشد و با شیر شتر و کوسفند جهت تقویت باه مبرودین و مرطوبین و تسخین و تقویت معده و کبد و اخراج رطوبات فضلیه بادرار و یک مثقال آن با ماء العسل مسهل است مانند خربق ابیض و بوئیدن روغن ان دائم جهت نسیان و اکتحال آن جهت امراض طبقهٔ قرنیه و ذرور آن جهت کزیدن عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج ران و پشت زهار جهت نعوظ مجرب و اهل هند را عقیده آنست که چون قبل از بروز آبله نیم درم آن را با نبیذ برنج بنوشند آبله بسیار کم برآید و مجرب دانسته اند و از جملهٔ ادویه ایست که داخل کرده می شود در خوشبوئیها مضررئه مصلح آن موبزج مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدل آن بوزن آن وج یا زنجبیل است یا نصف آن خولنجان و نصف آن وج جوارش اسارون و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت

اسد

بفتح همزه و سین مهمله و سکون دال مهمله بفارسی شیر و بهندی باکهه نامند

*ماهیت آن

حیوانی است مشهور از جملهٔ سباع

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص و منافع آن

کوشت آن دیرهضم و مورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعده مقوی جماع و طلای آن جهت کلف و قطور ان با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بیعدیل و طلای پیه و زهرهٔ آن بر بدن باعث کریختن سباع از ان شخص و ضماد پیه ما بین دو چشم آن بر روی مورث هیبت در نظرها ارسطو کوید کباب خصیهٔ شیر بغایت مقوی دل و باه است چون بشکافند آن را و با بورهٔ سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بروغن زنبق چرب کرده با آب کرم ناشتا بنوشند جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج و مغص و وجع ظهر و بواسیر و درد جکر و رحم بغایت مؤثر و مفید است و زهرهٔ آن مقوی باصره اکتحالا و آشامیدن یک دانک زهرهٔ شیر نر با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت کسی که آن را از زنان بسته باشند کویند مجرب است و وقت استعمال آن در حین هلال ماه شرط دانسته اند و کویند جلوس بر پوست آن جهت رفع نقرس و بواسیر مجرب است و بستن پوست یا موی آن بر کردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازاله صرع و بخور موی آن جهت کریزانیدن سباع و رفع تب یومی نافع و کذاشتن قطعه از پوست آن در میان صندوق رخوت مانع کرم زدن آنها است و اکر کرم در ان صندوق موجود باشد باعث قتل آنها است کویند چون زبان آن را خشک نمایند و قدر قلیلی از آن را با نبات سائیده بصاحب ضیق النفس بارد رطب بخورانند شفا یابد و چون بینی شیر ماده را خشک نمایند و زن

۱۲۱حامله با خود دارد تا زمانی که طفل را از شیر باز کیرند از مرضی که بهندی پرسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج آن را خشک نموده عند الحاجه با آب کرم سوده زن استعمال نماید فرج آن را تنک کند و کرم کرداند و چون یک درم سرکین آن را در شراب حل نمایند و بمعتادین شرب خمر دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان کردد و کویند چون صدای خروس سفید تاجدار را بشنود لرزه بر اندام آن افتد و فزع نماید و بعضی کمان برده اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود می میرد و کویند خوردن موی سبل آن از جملهٔ سموم است و اکثر از راه عداوت آن را مقراض نموده در هیان رک برک تانبول کذاشته می خورانند به کسی که با او عداوت دارند بالجمله بهر نحو کسی که آن را خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم او دود کند و چون بر برک بید انجیر بول کند آن برک پاره پاره کردد تدبیرش آنست که بیاورند جکر بچهٔ کوسفند یا بزغاله و قطعه قطعه نموده خام ببلعند و چون سه ساعت کامل از ان بکذرد دو درم خربق اسود که بهندی کتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیم کرم بقدر یک کاسه بخورند و قیء کنند و اکر زود قیء نیاید شاخهٔ درخت بید انجیر در حلق کنند تا قیء آید و موی شیر با قطعهای جکر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی روبیان که بهندی جهینکا نامند با تار ریسمانی بسته خام ببلعند و دو سه ساعت صبر نموده تارچهٔ ماهی را بکشند موها بآن چسبیده بیرون خواهد آمد پس بیخ کیاه سفید مرز که بهندی چولائی نامند با آب شسته برنج سوده بیاشامند و اکر شیر کسی را بکزد خواه بدندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن از سباع سرد و سمی می باشد اذیت می رساند باید که زراوند و ایرسا و عسل درهم سرشته بر ان ضماد نمایند پس با سرکه بشویند در ان مرهم متخذ از قشور نحاس و زنجار و خبث الفضه و موم و زیت کذارند

اسد العدس

*ماهیت آن

شبیه بکیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته اند برک آن مزغب و با لزوجت و ساق آن باریک مانند ریسمان اغبر مائل بسرخی و کل آن سفید و زرد شبیه بکل لیلاب و بسیار زان کوچکتر و بیخ آن مانند کزر و بسیار کوچک و بر کیاهی که در حوالی آن بهم می رسد می پیچد و آن را فاسد می سازد و لهذا آن را هالوک نامند

*طبیعت آن

در دوم کرم و با قوت بارده و در سوم خشک

*افعال و خواص و منافع آن

محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاه و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و یا آب کرفس جهت حصاه و چون با سرکه مداومت بخوردن آن نمایند پخته یا خام آن باعث لاغری بدن فربه می شود و اصلا مضرتی نمی رساند و چون با کوشت طبخ نمایند کوشت را زود مهرا می سازد و طلای آن با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن آن مفید کویند مکوب و مغنی است مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن افتیمون و در امراض هزال مانند آن صعتر و ربع آن سندروس

اسرار

بکسر همز و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله و الف و رای مهمله لغت مغربی است

*ماهیت آن

شجریست منبت آن آبهای ایستاده و سواحل دریای حجاز و در ابتدای روئیدن یک شاخ بقدر ذرعی شبیه بحی العالم می باشد و چون محاذی روی آب شود از ان برک و شکوفه شبیه بمورد ظاهر می کردد و ثمر آن بمقدار فندقی مستدیر و مزغب با اندک بشاعت و حلاوت و عفوصت و طعم برک آن اندک تلخ

*طبیعت آن

مرکب القوی و مسخن

*افعال و خواص و منافع آن

دلوک و بخور آن جهت درد دندان و آشامیدن آن با شیر تازه در محرور و با شراب در مبرود بغایت محرک باه و تازۀ آن محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درم صمغ آن لزج و بعد از خشک شدن شبیه بکندر می باشد در قوت و با رطوبت فضلیه جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع

اسرنج

بضم همزه و سکون سین و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور کویند

۱۲۲

*ماهیت آن

چیزی است مصنوع از قلعی و سفیداب سوخته شبیه بشنجرف اندک سوده و کمرنک تر از ان یعنی سرخ شکفته اندک مائل بزردی و صنعت آن را طرق بسیار است از آن جمله آن است که بکیرند سفیدآب قلعی یا قلعی و سرب را و در تابۀ سفالی کرده بر روی کورۀ آتش نی و خاشاک کذارند و قدری نمک بر آن بپاشند و با کفچۀ آهنی برهمزنند تا سرخ کردد و هرچند آتش بیشتر دهند سرختر کردد پس در دیکی کرده بر روی کوره کذارند و آتش بر اطراف آن برافروزند تا سوخته و بغایت رنکین کردد

*طبیعت ان

سردی آن کمتر از اسفیداج که سفیداب نامند و خشکی آن زیاده از ان

*افعال

و خواص و منافع آن

محلل و جالی و منقی زخمها و منبت لحم طلای آن با روغن کل سرخ یا روغن زیتون جهت رویانیدن کوشت و دفع ورم زخمها و تنقیۀ چرک و بردن کوشت زائد و مرده و قطع بدبوئی آن و جهت سیلان خون و سوختکی آتش و حقنۀ آن با پیه و آب برک بار تنک جهت قرحۀ امعا و ذرور نرم سودۀ آن برقوبا بعد مالیدن آب برک سیم مقرح و تکرار آن باعث زوال آنست و اسرنج از سموم قتاله است مداوای کسی که آن را خورده باشد قریب بمداوای اسفیداج و ان شاء اللّٰه تعالی در اسفیداج خواهد آمد و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت

اسروزع

بفتح همزه و سکون سین و ضم راء مهملتین و سکون واو و فتح زای معجمه و سکون عین مهمله

*ماهیت آن

کرمی است که در سبزه زارها و ریکزارها بهم می رسد

*افعال و خواص و منافع آن

ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التیام دهد

اسطراغالیس

بکسر همزه و سکون سین و فتح طا و رای مهمله و الف و فتح غین معجمه و الف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و بعربی معروف است بمخلب العقاب الابیض

*ماهیت آن

بیخ ثمنشی است کوچك اندك مفروش بر روی زمین برك و شاخهای آن شبیه ببرك و شاخ نخود و کل آن ریزه و بنفش و بیخ آن مستدیر شبیه بترب شامی منشعب بشعبهای سیاه صلب مانند شاخ حیوانات مشبک بعضی در بعضی و طعم بیخ آن با قبوضت منبت آن تلهای برف نشین و مواضع سایه ابن بیطار نوشته که در ماوس از اندلس کثیر الوجود است و مستعمل بیخ آن

*افعال و خواص و

منافع آن

بیخ آن قابض و مجفف قروح و حابس بطن و مدر بول چون با شراب بجوشانند و بیاشامند و چون نرم بکوبند و بپیزند و بر قروح کهنه بپاشند باصلاح آورد و قطع نزف الدم نماید و لیکن بسبب صلابت بدشواری کوبیده می شود

اسطوخودوس

بضم همزه و سکون سین و ضم طا هر دو بی نقطه و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین لغت یونانی است بمعنی حافظ الارواح و بعربی آنس الارواح بمد همزه و کسر نون و ممسك الارواح اهل مکۀ معظمه کیاه آن را ضرم بضم ضاد معجمه و سکون رای مهمله و میم و کل آن را زهر الضرم و بسریانی سحاوس که نام جزیره ایست که در انجا می روید و اهل تنکابن تروم و بهندی دهارو و در بنکاله تنتنه نامند در اطراف عظیم آباد و بنکاله هم می شود و لیکن اندکی کم قوت

*ماهیت آن

کیاهی است ربیعی بقدر ذرعی منبت آن جاهای نمناک برک آن شبیه ببرک صعتر و از ان درازتر و باریک و کل آن سروی شکل انبوه شبیه بخوشهٔ جو بسیار کوچکتر از ان و بنفش و مائل بسفیدی و بآن زردی و سرخی و مزغب و نرم و نقیل الرائحه و اندک تلخ و حریف و تخم آن بسیار ریزه و اندک مفرطح و زرد تیره مائل بسیاهی فی الجمله شبیه بارزن خرد و بوی آن بعد اندک مالیدن بدست شبیه ببوی کافور چنانچه ابن ماسویه کفته که اسطوخودوس را تخمی است که چون بدست بمالند و ببویند بوی کافور از ان آید و طعم آن تلخ و تیز و آنچه بعضی نوشته که تخمی ندارد نیز درست است زیر که آنچه در زمین حجاز و روم و مغرب و زمینهای باقوت می روید با تخم و قوی الرائحه و با تلخی و نرم و مزغب

۱۲۳می باشد و آنچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم آباد و جهانکیر نکر از بنکاله می روید خشن بعضی سیاه تیره و بعضی سفید مائل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مائل بزردی است و نوعی از اسطوخودوس می شود که دانه های خوشهٔ آن پاشان باریک اندک بلند و بی زغب و اغبر و در بو شبیه بانچه ذکر یافت بلکه تندتر و لیکن خوشهٔ آن دیده نشده که چه نحو می باشد

*طبیعت آن

کرم و خشک در درجهٔ اول و در دوم نیز کفته اند و این اصح است خصوصا حجازی تازه قوی الرائحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمیذ کرم در اول و خشک در دوم کفته اند و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داؤد کرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی و اجزای باردهٔ آن کمتر از حاره و تخم آن بقول ابن تلمیذ کرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری حار لطیف

*افعال و خواص و منافع آن

محلل و ملطف و جالی و مفتح سدها بقوت جزو حار لطیف خود و با قوت قابضه بجز و ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت مذکره و مفکره و مصفی روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سائر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره و بقوت مسهله و دافعهٔ خود اخلاط فاسدهٔ بلغمیه رطبه و سوداویه و اختصاص آن بدماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحالی و مجاری بول

*امراض الراس و غیره

آشامیدن یکدرهم آن بتنهائی جهت رعشهٔ دماغی و دوار و سد و حادث از ضربه و سقطه و تزعزع دماغ حادث از ضربه و سقطه و تذکیهٔ ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازهٔ آن بتنهائی و یا با شراب لیموی تازه بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و مطفی است حابس ابخره و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال بآن نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس سوداوی و استرخا و تشنج رطب امتلائی و رعشه و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه نافع بجهت آنکه استفراغ سودا و تنقیه می نماید فضول دماغی و رطوبات مرخیه را و مانع عفونات و انصباب نوازل است باعصاب و مقوی و مسخن آنها است و تقویت می بخشد دماغ را و تلطیف می نماید روح دماغی را و همچنین سائیدهٔ جرم آن با ماء العسل و بدستور کلنکبین یعنی مربای کل آن با شکر یا عسل چون هر شب آن مقدار بیاشامند که مقدار یک مثقال کل اسطوخودوس در ان پاشند و مداومت بر ان نمایند امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی و غم را بالکل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقر قرحا و سکبینج جهت صرع و همچنین با شحم حنظل ممزوج نموده استفراغ بدان نمودن در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیهٔ متعهد معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یک درم اسطوخودوس سوده با یک درم ایارج فیقرا بنهایت رعشه و اختلاج را نافع است مداومت آن تا سی و پنج روز و بدستور آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و سعوط آن بتنهائی با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع بجهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای استرخا و ضماد آن بر سر جهت نسیان و جمود و بخوص و چون بیندازند در شش قواریس آب انکور یکمن اسطوخودوس را درخمی و سر آن را محکم بسته شش ماه بکذارند که تا برسد پس بیاشامد مصروع از ان با عاقر قرحا و سکبینج نفع می بخشد آن را نفعی بین و کاهی بعوض آب انکور سرکه می کنند و درین هنکام چون یک ماه در سرکه محلل نمایند استعمال می توان نمود و اکر ازین سرکه سکنجبین شکری و یا عسلی سازند و از ان سکنجبین یک اوقیه یا دو اوقیه با عاقر قرحا و سکبینج استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول ردیهٔ بلغمیه باله و مفتح سدد و مقوی همه قوی و محلل کل ابخره و ریاح فاسده و ملطف ارواح آن و کویند که چون آن را با ثلث

۱۲۴آن کشنیز خشک و ربع آن از مرزنجوش و سدس آن از هریک از مصطکی و هلیلهٔ کابلی و کندر معجون سازند و یا بجوشانند و نزد خواب بیاشامند و مداومت بر ان نمایند جهت دفع نزلات و رمد و ترهل و ربو و کرانی سامعه و ضعف باصره مجرب و آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه و سعال و نزله از زوفی قویتر و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوت تریاقیه است المعده و الکبد و الطحال و غیرها آشامیدن دو جزو از اسطوخودوس و یک جزو بیخ کبر با عسل سرشته جهت برودت معده و بواسیر بنهایت مفید و نقوع و مطبوخ آن جهت ورم بارد جکر و استسقا و تنقیهٔ طحال و کرده و امراض مقعده و با شراب جهت نفج و درد اعصاب و درد اضلاع و سموم مشروبه نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی است و ضماد آن و همچنین تکمید بطبیج آن جهت تسکین اوجاع مفاصل نافع و چون با صعتر و تخم کرفس بجوشانند و با دوای مسهل بیاشامند نافع مغص آنست مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی و مکرب محرورین مصلح آن سکنجبین کویند مضر است بشش مصلح آن کثیرا و ضمع عربی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در آلات تنفس فراسیون و در تنقیهٔ سودا افتیمون شیخ یوسف بغدادی کفته خاصهٔ اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ است و شربتی از ان یک درم تا پنج درم و مصلح ضرر آن برئه کثیرا است و چون با سکنجبین خورده شود احتیاج بمصلح دیکر ندارد و بعضی اطبا کفته اند مصلح شراب آن شراب لیمو است و مفتح سده های دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی کفته اند مسهل صفرا نیز است و حبوب اسطوخودوس و دهن و سکنجبین و اشربه و عرق و مطبوخ و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

اسفاناخ

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه بیونانی سوناخیوس و نیز سوهان فوسوخیوس و برومی ابرقیا و بفارسی اسفناج و اسپناج و بفرنکی اسپنس و بهندی پالک و پالک هندی قطف است که اسفاناخ رومی باشد

*ماهیت آن

کیاهی است معروف بستانی و بری نیز می باشد و بستانی آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن باران خوردهٔ آن است

*طبیعت آن

در آخر اول سرد و تر و کویند معتدل است در کرمی و سردی و ازین جهت محرور و مبرود را موافق است الاـ آنکه اوفق از برای محرورین آن است که با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند و این هنکام می باشد نفع از برای تپهای کرم و سرفهٔ خشک با حبس بطن و اوفق از برای مبرودین با کوشت فربه و برنج با افاویهٔ حاره

*افعال

و خواص و منافع آن

ملین طبع بسبب قوت جالیه و غساله و رادع و سریع الهضم جید الغذاتر و کم نفخ تر از سائر بقول و جهت التهاب و تشنکی و تپهای کرم و امراض سینه و درد شش کرم و سل و درد کمر دموی خوردن مطبوخ آن با اشیای مناسبه و با باقلا جهت نزلات حاره مجرب و غرغرهٔ آن با آب جهت درد کلو و لهات مفید و آشامیدن عصارهٔ آن با شکر جهت درد کلو و لهات و یرقان و تفتیت حصات و عسر بول و حرقت آن و لذع اخلاط مراری و ضماد پختهٔ آن جهت درد مفاصل حار و اورام حاره و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن جهت ورم فلغمونی و کزیدن زنبور و انفجار دمامیل و طلای مطبوخ آن با سفیدآب جهت بثور مفید مضر بارد المزاج و مصدع مصلح آن پختن آنست با روغن بادام یا مسکهٔ کاو تازه و دارچینی و فلفل و آب کامه است مقدار شربت از عصارهٔ آن تا دو مثقال بدل آن خرفه و قطف و تخم آن جهت وجع فواد و درد احشا و تپهای حاره و شیرهٔ آن جهت تپ دق و سل مجرب و ضماد پختهٔ آن جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار مفید مضر سپرز مصلح آن کل مختوم مقدار شربت آن دو درم بدانکه اسفاناخ پخته و اغذیهٔ متخذه از ان ساده یا چاشنی دار مطیب بروغن بادام شیرین یا مسکهٔ کاو تازه می باشد نافع از برای صداع و تشنج یبسی و اورام حارهٔ سر و بالخوم جیده جهت مالیخولیا

۱۲۵و جنون و قطرب و ملنیتا حادث از سودای صفراوی و با پاچهٔ بره یا پاچهٔ بزغاله جهت دوار و سدر و حار و خوانیق و امراض صدر و رئه و سل و سعال و با کشک الشعیر و ماش مقشر جهت ذات الجنب و حبس البول و حرقت آن و حمیات حاره و تسکین عطش نافع و تفصیل اغذیهٔ اسفاناخیه و الوان آن در قرابادین ذکر یافت

اسفلیناس

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح نون و الف و سین مهمله

*ماهیت آن

از ادویهٔ مجهوله است جالینوس آن را قنابری دانسته و مالیقی غیر آن و کفته قنابری مشهور است نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسفلیناس است و دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که آن کیاهی است شاخهای آن طولانی و بر شاخهای آن برکهای طولانی شبیه ببرک قسوس که لبلاب کبیر است باشد و ریشه های آن باریک و بسیار و طیب و کم بو و کل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالافیس و منبت آن کوهستانها و سنک لاخها

*افعال و خواص

و منافع آن

آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و پیچش و رفع سموم جانوران زهردار و ضماد برک آن جهت قروح خبیثهٔ عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز این دوا را من بتجربه نیاورده ام و اختیار نکرده

اسفنج

بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی صیفونا و بعربی زبد الطری و سحاب البحر و غماسه و غیم و نشانه و صوف الحجامین و هرشفه و بفارسی ابرمرده و ابر کهن و فشکزد کاذران و بهندی موابادل و بترکی بلوط نامند

ص: ۲۳۸

*ماهیت آن

چیزی است که بر روی سنکهای کنار دریای شور متکون می کردد و چون در آب اندازند آب را نشف می نماید و چون بفشارند آب از ان برمیآید و آن دو قسم می باشد قسمی از ان که متخلخل و سوراخهای آن کشاده و نرم و شبیه بنمد و پر سوراخ است ماده کویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنک است نر نامند

*طبیعت ان

کرم در اول و خشك در دوم

*افعال و خواص و منافع آن

محلل و مجفف قروح و جروح عمیقهٔ ثاره و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهندهٔ زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق چون تازهٔ آن را با سرکهٔ خالص یا سرکهٔ ممزوج به آب یا شراب تر کرده بر جراحت تازه بکذارند التیام دهد و بالخاصیه قطع نزف الدم کند از هر عضوی که باشد ضماد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین کذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اکرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه یا وجود قوت مجففه قوت جاذبهٔ آن را نیز هست و سوختهٔ آن جهت منع نزف الدم و التیام زخمهای تازه قویتر و ذرور رقازهٔ آن بتنهائی یا با پنبه یا با ریشهٔ کتان سوخته جهت رمد یابس و جلای بصر و تفتیح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن در ادویهٔ عین نافع و چون قطعهٔ خشک آن را که در ان مطلق تری نباشد یقفر الیهود و یا بزیت آلوده کرده یکسر آن را بآتش برافروزند و سر دیکر را بر موضع قطع یا بط که خون از ان بند نشود بکذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آن را که خاکستر آن بدان ریخته شود در ساعت خون را بند نماید بسبب چسبیدن و کرفتن آن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوختهٔ چرب نمودهٔ آن بروغن زیت که چرب نموده بسوزانند و خاکستر آن را ذرور نمایند و شرب آن جهت نزف الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعه از ان را به قدری که توان فرو برد بخیاطهٔ ابریشمی و یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاطه را بدست بکیرند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده کردد بعد از ان خیاطه را بکشند که از کلو بیرون آید بقسمی که کلو نبرد در اخراج زلو و خار که در حلق چسبیده باشد بیعدیل است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده بکذارند تا موش بخورد می کشد آن را و در مصر کاذران آن را در

۱۲۶آب می خیسانند و آب آن را کرفته بجامه می مالند جهت تصـفیهٔ آن و گفته اند از خاصـیت آن آنست که چون آب را با شراب ممزوج نمایند و اسفنج را در ان بکذارند از هم جدا می کردند مضر احشا مصلح آن آب غوره یا ریباس است و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه مقرض کرده بیاشامند زیرا که در هاون کوبیده نمی شود و دستور احراق و سحق و غسل و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنکها که در جوف اسفنج بهم می رسد در طبیعت قریب است بدان و حرارت این از ان کمتر ملطف و مجفف و جالی و مفتت سنک مثانه نزد غیر جالینوس زیرا که او مستبعد می داند نفوذ و رسیدن قوت آن را بمثانه و لیکن مفتت سنک کرده کفته

اسفندان

بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون شرابی کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت

اسفیداج

بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسفیداب فارسی است و بعربی و عبرانی باروق و بیونانی سمونیون خمسیون و سلیقون و زبرقون و بسریانی اسقطیقا و بهندی سفیده و بترکی کرتان نامند

*ماهیت آن

از قلعی و سرب و روی توتیا سازند بطریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویهٔ عین و غیره آنست که از قلعی که رصاص ابیض نامند سازند و سنکین و نرم و بسیار سفید باشد و آن را سفیداب رومی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آن است خصوص در امراض عین تا حرارت و حدت و لذع آن زائل کردد

*طبیعت آن

سرد در سوم و خشک در دوم و کویند سرد در دوم و خشک در سوم است

*افعال و خواص و منافع ان

ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و مغری و قالع کوشت زائد فاسد و مدمل قروح و سوختکی آتش و با سرکه و روغن کل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با ادویهٔ عین جهت درد چشم و بثور و بیاض و قروح و اورام حارهٔ آن خصوص مصنوع از سرکهٔ آنکه خوب شسته باشند و با شیر دختران و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد و چون آن را مکرر بشویند و تسقیه بکلاب کرده خشک نمایند در افتاب جهت رمد حار و در مراهم با اقلیمیا و آب بیخ عنب الثعلب جهت منع رویانیدن مو مجرب و به آب برک عنب الثعلب و رادعات جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و ورم حار و سوختکی آتش و آب کرم و با شیر جهت ورمهای حارهٔ مفاصل و زخمها و شقاق سفل و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با بیاض بیض و بتنهائی و یا با روغن کل سرخ جهت سوختکی آتش که پارچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختکی اندازند و چون خشک کردد تبدیل نمایند و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد آن را و چون بر مواضعی که خواهند که موی آن را نشف نمایند بمالند بیخ موی را سست و نرم کرداند که بآسانی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نماید و لحم زائد را بخورد بدل آن آبار و اسرنج است المضار آشامیدن آن مورث خناق و مانع حیض و حمل و زیاده از یک درم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم بطریق تعفین و هم بطریق احراق و دستور غسل آن در مقدمه ذکر یافت و خوردن آن کشنده است بعروض سده در مجاری و تضییق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنک رخساره و بدن و استرخای اعصاب و اعضا و اختلاط عقل و سرد شدن بدن و دماغ و خشک شدن حلق و دریافتن عفوصتی که کویا مازو خورده و مغص و لذع در معده و وجع فواد و سرفه و ضیق النفس و فواق شدید و غشی و خناق در انتها و اکر با نوشادر مصعد نمایند مهلک است و علاج آن بقئ و آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون

ص: ۲۴۱

۱۲۷و رازیانه با عسل و طبیخ انجیر و ربع ذرم سقمونیا با ماء العسل و بعد از ان عصارهٔ افسنتین است و مدرات بول با ماء العسل

اسفیداج الجصاصین

بفارسی سفیدآب یزدی نامند

*ماهیت آن

سنکی براق صفایحی است که در یزد و نواح اصفهان از معدن کچ و امثال آن حاصل می شود

*طبیعت آن

سرد و خشک در دوم

*افعال و خواص و منافع آن

محرق آن لطیف تر و لزوجت و تجفیف آن کمتر و نفع آن بیشتر و جالی و مغری و رافع آثار جرب و صافی کنندهٔ بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف است و طلای آن بر پیشانی و با سرکهٔ مخلوط با پشم خرکوش و سفیدی تخم مرغ جهت رعاف و حبس و منع خروج دم از شریان شکافته شده و باعث الزاق آن و بتنهائی با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع المضار خوردن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج و از ان اقوی و مداوای آن بقئ فرمودن و خوردن نیم مثقال حب النیل با ماء العسل و چیزهای لعابی و عصارهٔ خطمی تر و ملوخیا پس آشامیدن ربع درهم سقمونیا با جلاب اکر باین ساکن شود اعراض بهتر و الا باز اعادهٔ اسهال نمایند اکر سحج عارض شود معالجهٔ آن نمایند

اسفیدباج

بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم بفارسی شوربا نامند از جملهٔ اغذیه است

ص: ۲۴۲

*ماهیت آن

مرفی است که از کـوشت بچـۀ مرغ و بزغـاله و حلاـن و غیر اینهـا از کوشـتهای خفیفـۀ لطیفه و بقـول و حبوب و غیر آن مـانند اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و جو مقشر و امثال اینها که طعمی غالب نداشته باشند و ادویۀ حارۀ مناسبه ترتیب دهند

*طبیعت آن

در دوم کرم تر

*افعال و خواص و منافع آن

لطیف و مرطب صالح الکینوس و نافع از برای اکثر امراض سـر مانند سرسام حار و مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات و سهر و نسـیان و سـکته و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و بلاهت و امراض صدر مانند سـعال و ضیق النفس و کرفتکی آواز و امراض سوداوی مانند جذام و سوداوی مزاجان را نافع صـنعت آن بکیرند کوشت بزغاله و یا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هرکـدام که مناسب باشـد و میسر آیـد و پارچه پارچه کرده در آب جوش دهند و کف آن را بکیرند و طبخ دهند پس در ان از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده و مقشـر نموده داخل کرده بپزند تا پخته کردد پس چیزی از توابـل حارۀ مناسـبه و کشـنیز و مصـطکی در ان ریخته سـرش را بنـد کننـد تا نضـج یابـد پس فرود آورده بکشـند و بخورند بتنهـائی و یـا بقـدری چلاـو و اکر قـدری قلیل بزنـج در وقت طبـخ داخل نماینـد بـد نیست بلکه بهتر است و کرماکرم با قاشـق خوردن آن به نحوی که بخار آن بسـر و کردن برسد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار نافع است و تفصیل خواص و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت

اسقنقور

بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و آن را سقنقور بدون الف و سقنقس نیز و بعربی بعضی کویند که ورل مائی است و تحقیق آن است که غیر ورل است و ورل مائی را بهندی پانی کی کوی و سقنقور را سمهور و بهندی بن رهو نیز نامند

*ماهیت آن

حیوانی است از بزبچه بزرکتر و با دست و پا شیخ الرئیس نوشته که آن ورل مائی است که از نیل مصر صید می نمایند و نوشته که کویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب بر خشکی بچه دهد و نشو و نما در خشکی یابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته حیوانی است بسیار شبیه بورل یافته می شود در رملهای اطراف نیل مصرومی شکافد رمل را و داخل آب نیل می شود و نوشته که بعضی کفته اند که از نسل تمساح است و فرق میان او و میان ورل آن است که ورل در صحراها می باشد و اسقنقور در شطوط نیل رملی و قریب بدان و پوست ورل صلب تر و

۱۲۸خشن تر از پوست سقنقور است و غذای ورل اشیای بری است و سقنقور هم حیوانات پری مانند عضایات و هم ماهی دریا می خورد و کویند از نسل تمساح است که نهنک باشد بر لب رود نیل بیضه می کذارد و بچه می آورد آنچه در آب می رود نهنک می شود و آنچه در ریک می ماند سقنقور و آن غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن می باشد و ورل در بیابانها و سر سقنقور باریک کشیده و رنک آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی پوست آن املس و بعضی کویند فلس دار است و سرورل پهن و رنک آن ابلق از زردی و سرخی و پوست آن خشن و درشت و بی فلس و ابن جمیع کفته که مشاهده کردم من در رودهٔ آن بعد صید و شکافتن آن عضایات متغیر نشده و هضم نیافته و تولید آن مثل تولید حیوانات دیکر از نر و ماده است و نر آن را دو خصیه مانند خصیهٔ خروس در خلقت و مقدار در جوف کمرکاه آن و مادهٔ آن را دو فرج است و تخم می کذارد زیاده از بیست عدد و دفن می کند آن را در رمل و تکمیل تام می یابد بحرارت رمل کرم شده از تابش آفتاب و صاحب جامع کفته سقنقور بحقیقت آن چیزی است که ابن جمیع ذکر کرده و در عصر ما یافت نمی شود در دیار مصر مکر در بلاد فیوم و از انجا بقاهره می برند و اکثر صید آن در ایام زمستان در چله می شود که از شدت سردی از آب کریخته بخشکی می آید پس بر ان ظعر می یابند و می کیرند و بعضی کفته اند که کاه یافته می شود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبش و دریای قلزم و ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی نکفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طولانی بود سوای دنباله بقدر دو ذرع و عرض او کمتر از نیم ذراع و رنک او زرد مستعمل کوشت حوالی شکم و ناف و دم نر آنست که قوی و لحیم است و کوشت غیر مصلح آن مدتی می ماند و من کوشت آن را مدتی با خود داشتم از معدن آن تا باصفهان و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد کوشت آن را با حموضات مانند سرکه و امثال آن بسبب شدت حرارت آن استعمال می نمایند و آن بسیار مقوی باه است به حدی که ساکن نمی کردد مگر بخوردن کاهو و عدس و وقت صید آن فصل ربیع که هنکام تهیج و سفاد آن است و باید که قبل از سفاد صید نمایند و باید که نر باشد زیرا که ماده آن را قوت کم است و همان روز که صید نمودند ذبح نمایند و الا پیه آن کداخته و کوشت آن لاغر و ضعیف می کردد قوت آن پس سر و دست و پای آن را بیندازند و قدری از دم آن و از بیخ نبرند که قوت بسیار در دم آن

است و در ذکر آن پس شکم آن را بطول بشکافند و آنچه در جوف آن است سوای کرده و خصیه و پیه آن برآورند و پاک کرده بنمک انپاشته موضع شق را دوخته معکوس در مایه در موضع معتدل الهوا بیاویزند تا نیکو خشک کردد و از فساد محفوظ بماند و باید که در سلۀ بید یا نخل متخلخل کذاشته بیاویزند زیرا که موش را محبت بسیار با شحم آن است اکر آن را آویزان نکنند بقسمی که موش خود را بآن نتواند رسانید و از کردوغبار هم محفوظ ماند و الا موش خود را رسانیده تمام شحم آن را می خورد و همچنانکه قوی ترین کوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرکاه و ناف و منبت دنباله و کرده و خصیۀ آن است و همچنین نمک آن مواضع قوی ترین نمک مواضع دیکر است مولف نیز در مرشد اباد در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و یک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنکاله در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب بعلویخان ثانی قدس سره مشاهده نموده که از تیره صید کرده آورده بودند طول آن تخمیناد و ذرع عرض آن نیم ذرع و دست و پای آن کوتاه و ناخنهای آن بلند و رنک آن اغبر و بر پوست آن مانند فلس چیزی نمودار بدون آنکه از ان فلسی جدا کردد و قبل ازین نیز شنیده شده که آورده بودند و بعد از ان نیز و در اسلام آباد نیز شنیده شده که می شود و بهم می رسد و لیکن از کسانی که لحم و نمک آن را استعمال نمودند خواص چندانی مسموع نکردید

*طبیعت تازه

غیر نمک سود آن کرم و تر در دوم و بعضی تر در اول کفته اند و نمک سود آن کرم در سوم و خشک

۱۲۹در اول و کهنهٔ آن در دوم

*افعال و خواص و منافع آن

خوردن کوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض باردهٔ اعصاب و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در امر باه و آوردن نعوظ و ادرار منی بحدی مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل و یا با طبیخ عدس و شراب و نبیذ زبیب و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و یا جلاب که معین فعل آننـد تناول نمایند و بتخصیص کوشت مواضع مذکوره و پیه و ذکر آن و شاید در بلدان حارهٔ یابسه و بعضی امزجه چنین باشد و در بلادی که هوای آن حار و رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص آنچه در بلاد هند و بنکاله تکون یابد بسبب کثرت رطوبت و مملح آن را چون بکوبند و بزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت یا تخم جرجیر سائیده پاشیده بخورند و همچنین نمک آن را خصوص نمک پیه و سرهٔ آن با دارچینی سوده و بزردهٔ تخم مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم الفعل زیاده از کوشت و پیه آن مهریارس کوید طلای خون آن با هلیلج و آملج تغییر رنک وضح و برص می کند و کفته اند که سقنقور انسان را می کزد و طلب آب می کند اکر یافت در آب می رود و اکر نیافت بول می کند و در بول خود می غلطد و چون چنین کرد در ساعت انسان می میرد و اکر انسان سبقت کرد و در آب فرو رفت قبل از رفتن آن و یا در بول خود غلطید سقنقور بر پشت افتاده می میرد و انسان صحت می یابد و این خاصیتی است عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و موافق امزجهٔ باردهٔ رطبه مضر امزجهٔ حارهٔ یابسه خصوصا که بی مصلح استعمال نمایند و اسحاق کفته مضر است بسر و مصلح آن عسل و بدل آن سمکهٔ صید او قضیب خشک کاو کوهی و جمعی کفته اند خصیه الثعلب است و اصلی ندارد و جوارش اسقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

اسقوردیون

بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و کسر دال مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و آن را سقوردیون بحذف همزه نیز کویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحیه و معروف بثوم الکلب و سیر صحرائی است که بفارسی موسیر نامند

*ماهیت آن

دو صنف می باشد صنف اول کوچک و بی دانه و پوست آن از ان جدا نمی شود و طعم آن تلخ و قابض و لذاع و آن را اسقوردیون جبلی و مصری و کراث بری نامند و برک آن ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و کل آن مائل بسرخی و ساق آن دراز و منبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل و برک و یکدانه و طعم آن تندتر و لطیفتر و با عطریت و حکیم میر محمد مومن کفته که صنف دوم آن مرکب از دو دانه و بزرک ساق و کل آن سفید است

*طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک و با قوت تریاقیه

*افعال و خواص و منافع

آن

محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قویتر از سیر بستانی و ان شاء اللّه تعالی در حرف الثا در ثوم مشروحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر و کویند عنصل و مخلل آن در افعال مذکوره بهتر و ضیق النفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مبهی مبرود المزاج است

اسقولوقندریون

بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی مزیل الصفا و بمعنی کاوی السپرز نیز کفته اند بجهت آنکه کدازنده و زائل کنندهٔ سپرز است و اهل اندلس افربان و بمصر مشهور بکف النسر است و بشیرازی زنکی دارو نامند

*ماهیت ان

نباتی است بی ساق و بی خوشه و بی ثمر منبت آن سنکلاخها و جاهای سایه و برک آن مشرف مانند برک بسفایج و طرف اسفل برک آن مائل بسرخی و مزغب و طرف اعلای آن سبز و از یک بید روئیده و بهتر آن سنکین سرخ

۱۳۰آن است

*طبیعت آن

کرم در اول و خشک در دوم و صاحب تحفه کرم در دوم و خشک در سوم نوشته

*افعال و خواص

و منافع آن

محلل و مطلف و مفتح و مدر و مفتت و جهت صرع و فواق و یرقان و طحال و امراض سوداوی شربا و ضماد ابیعدیل دیسقوریدوس کفته که چون با شیر بپزند و چهل روز بیاشامند و بر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آن را و چون بسایند و با شراب بیاشامند جهت فواق و یرقان و تفتیت حصاه کرده و مثانه و تقطیر البول نافع و کفته اند خوردن آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز است و مجرب و تعلیق آن مانع آبستنی و سزاوار آن است که تعلیق نمایند آن را در روزی که در شب کذشتهٔ آن ماه نباشد مقدار شربت آن تا سه درهم و بالخاصیه مضر قلب مصلح آن صمغ عربی و مضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبرو کویند دو وزن آن کماذریوس و کویند مرجان سوخته و صحار بخت آن را بیخ کبربری دانسته و شیخ الرئیس نیز به این معنی اشاره نموده در مفردات قانون که قیل انه نبات سخری ینبت فی المکان الکثیر الفی و قال قوم انه ضرب من الاسقیل و قیل غیر ذلک و بالجمله از ادویهٔ مجهوله الماهیه است

اسقیل

بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناه تحتانیه و لام لغت یونانی است و اسقال و اسقیلا نیز کویند و در بعضی لغات اطیطون و بعربی بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر و عنصل و عنصلان و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش جهت آنکه کشندهٔ موش است و بهندی کانده و کندری نیز نامند

*ماهیت آن

بیخی است شبیه بپیاز امرودی شکل بزرک و کوچک و جبلی و بری می باشد و بزرک آن تا نیم رطل و زیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد و نساجان بنکاله اکثر لعاب آن را جهت استحکام و سختی بریسمان تار و پود کرباس در وقت بافتن می مالند و برک آن شبیه ببرک زنبق و سوسن و نرکس و پیاز و کندنا و بلندتر و عریضتر از انها و ساق آن بی تجویف و سبز مائل بزردی و از بیخ پیاز آن ساقی اندک عریض برمیآید و بر سر آن کلهای سفید طولانی و وسط کلها سفید و هر کلی مشتمل بر شش برک و در وسط آنها خط ارغوانی طولانی و در وسط کلها پنج تا هفت عدد تارهای ارغوانی و بر سر آنها چیزهای هلالی الشکل اندک پهن زردرنک و بعد خشک شدن سیاه می کردد و بوی کل آن فی الجمله شبیه ببوی کل نیلوفر و کل بعضی سفید مائل بسیاهی و تخم آن مانند تخم پیاز و بزرکتر از ان و بهترین آن امرودی شکل زرد مائل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط در بزرکی و کوچکی

*طبیعت آن

کرم در سوم و خشک در دوم با رطوبت فضلیه و رطوبت محرقه و مقرحه و در سوم نیز خشک کفته اند

*افعال و خواص و منافع آن

جهت اکثر امراض سر مانند لیثرغس و صرع و مالیخولیا و شقیقه و درد سربارد و سبات و دوار سدر و اختلاج و استرخا و فالج و لقوه و نسیان و تقویت باصره و حدت آن و منع نزول آب در چشم و درد کوش و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و ربو و خشونت سینه و تقویت حلق و قئ الدم و تقویت معده و هاضمه و کواریدن طعام و دفع ایستادن آن بر سر معده و یرقان و استسقا و صلابت طحال و مغص و وجع مفاصل و عرق النسا و تفتیت حصاه مثانه و عسر البول و ادرار حیض و اسقاط جنین و قروح باطنی و اوجاع اعصاب و داء الثعلب و جذام و تنقیهٔ اعضا از اخلاط غلیظهٔ لزجه نافع جهت آنکه جالی و مفتح و ملطف کیموسات غلیظه و جاذب فضول از عمق بدن و ملطف و محلل و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آنکه با شش مقدار آن نمک و قدری روغن سرشته و یک مثقال و نیم آن را ناشته بخورند اسهال نیکو می فرماید و امراض مذکوره را مفید

*امراض الراس

خوردن یک مثقال مشوی آن بتنهائی و یا با شراب عسلی و یا با عسل جهت دوار و سدر و صرع و مالیخولیا و استرخا و فالج و لقوه نافع و ضماد نرم سائیدهٔ آن بر سر صاحب لیثرغس بتنهائی و یا باخل خمر و یا مثلث و همچنین ضماد آن بر ساقین و فخذین او ساقین صاحب سبات باعث جذب مواد

۱۳۱و افاته و تنبه اوست و ضماد سائیده بآتش کرم کردهٔ آن آن مقدار که لذع و حدت آن کم کردد بتنهائی و یا بانـدکی خطمی و قدر قلیلی افسنتین و صبر و مرمکی و مصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت و لیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر سر صاحب نسیان و بر ساقین و قدمین و یا فخذین و یا رکبتین او بعد از تیغ زدن بر ساقین او و کذاشتن محجمه و بر ساقین و قدمین و رکبتین او بتنهائی یا با صعتر فارسی و مویزج از هریک ده درم و برک خردل یکدستهٔ کوچکی همه را یک جا نرم سائیده و یا روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود و بر اعضای مذکوره بمالند و همچنین چون برثوالیل و شقاق عارض از سردی هوا بمالند

*امراض

الصدر و المعده و الکبد و غیرها چون باد و چندان عسل کف کرفته بپزند و بخورند جهت ربو و ضیق النفس و کرفتکی آواز مفید و چون تشویه نمایند دو بیضهٔ مرغ را در جوف یک اسقیل و بکذارند تا نضج یابد و بخورند آن بیضتین را اسهال آورد و زائل سازد زمن را یعنی زمین کیر شدن مرضی را و چون نه قیراط آن را در عسل پخته بخورند جهت درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفهٔ کهنه و ربو و نفث الدم و نفث مدهٔ رئه و مغص و احتباس بول نافع و نه قیراط مشوی آن با ماء العسل جهت جذام و آشامیدن آب برک آنکه با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس مفید و چون اسقیل را کوبیده فشرده و یا آب آن کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید کفته اند چون اسقیل را بخمیر و کل کرفته در زیر آتش طبخ نمایند و قدری از پختهٔ آن را با پیاز و سیر کمی و نمک سرشته بخورند مقدار سه مثقال با چلا و کرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نماید و یک قیراط از ان و از ریشهای آنکه باهم بکوبند و بنوشند مقئ قویست و چون مغز آن را با سرکه کوبیده در حمام بر بهقی که بهیچ دوا زائل نشود بمالند زائل سازد و مجرب و چون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک و نیم سوخته کردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرمازدکی و درد مفاصل و نقرس و درد کوش و سدهٔ آن مؤثر و با موم و قلیلی کبریت جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و حزاز و با زفت و حنا جهت بثور یابسهٔ سر اطفال و ضماد پختهٔ آن با سرکه جهت کزیدن افعی نافع و چون غیر مشوی آن را با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چندان بمالند که خون آلود کردد زائل کرداند و موی برویاند اکر محتاج بتکرار عمل باشند بعد رفع جراحت باز بمالند و کویند بوی آن کشندهٔ مکسهای کزنده است و بالخاصیه قاتل موش در ساعت چون آن را بخورد و داشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مکس و مالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه و اذیت آن و مصلح آن مرداسنک سائیده با آب و کویند چون عنصل را نزدیک تاک غرس نمایند انکور را باصلاح آورد و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل مانع ریختن شکوفهٔ آن و تخم آن ملین طبع و جهت مغص و درد مقعده و درد چشم نافع و چون کوبیده و با سرکه خمیر کرده حبها سازند و یک عدد آن را در میان انجیر کذاشته یک روز در میان عسل رقیق بخیسانند پس بیرون آورند و انجیر را بمکند و بعد از ان آب کرم و یا آبی که در ان بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح مصلح آن حماما و مصدع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلح آن قند و نبات و بعضی کفته اند مصلح آن سکنجبین و بعضی کفته شیر تازه دوشیده و بعضی کفته شرابی که بسنک تفته داغ نموده باشند و ربوب فواکه و اسقیلی که تنها روئیده باشد در زمین ردی شدید الحراره حاد و قتال است و مداوای آن قئ فرمودن و آشامیدن اشیای مذکوره و زردهٔ تخم مرغ در سرکه پخته و سماق و

بزور و لعابات و مسكه و سفوف مقلياثا مقدار شربت آن تا دو درهم و زياده بر ان مضر و مهلك خصوص غير مشوى آن مصلح آن

ص: ۲۵۰

۱۳۲تنظیف بـدن بقئ و آشامیـدن اشـیای بارده و لعابهای مغری و آب میوه های سـرد و امراق چرب بـدل آن کوینـد بوزن آن اسـقوردیون که سیر صحرائی باشد و قروماانا نیز بوزن آن و مثل و ثلث آن وج و ثلث آن حماما و بیخ کبر است و طریق خصی نمودن و تشویه و خل و سکنجبینات و دواها و ادهان و اشـربه و غرغره و اقراص مسـتعمل در تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن با خواص و منافع آنها در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

***اسکتو**

بلغت تنکابن سـعد است کرمهای ریشهٔ کیاهی را نیز نامند و بعربی حب الزلم را کویند و آن بیخی مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقـدر نخودی و برک آن بـاریکتر از برک کراس است و زیـاده بر سه عـدد نمی باشـد و بی ثمر و بی کـل و در ریکزارهای قریب بآبها می روید

اسکنده

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون و دال و ها نام دوای هندی است

*ماهیت آن

بیخی است انـدک تلـخ و بطول یـک انکشت و کمتر از ان و انـدک باریـک ظاهر و باطن آن سـفید مائل بزردی و بهترین آن ناکوری آنست که بزرک کرم ناخورده باشد

*طبیعت آن

کرم و خشک با رطوبت فضلی

*افعال و خواص و

منافع آن

سرفه و ضیق النفس و ورم اعضا و برص را نافع و جهت دفع امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و کمر و دفع فساد بلغم و سودا مفید و اهل هند از جملهٔ رساین و قائم مقام بهمن سفید می دانند و لهذا اکثر در ادویهٔ بامیه و دوای زنان بعد از وضع حمل استعمال می نمایند

اسل

بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربی است و بهندی کسرانی نامند

*ماهیت آن

نباتی است که از ان حصیر می بافند و در آبها و زمینهای آبدار و قریب آن می روید نر و ماده می باشد نر آن را کولان نامند تخم آن سیاه مائل باستداره و بزرکتر از تخم ماده و کیاه آن خشن و سطبرتر از مادهٔ آن و شاخهای آن باریک و بی شعبه و در عراق ریسمان و غربال نیز از ان می سازند و دیسقوریدوس کفته که آن دو صنف می باشد صنفی آن اطراف آن تیز و آن را مجونس کویند و این صنف نیز دو قسم بود یکی بی ثمر و دوم با ثمری سیاه مستدیر و قصب این صنف غلیظتر و پرکوشت تر از قصب صنف دوم و صنف سوم آن غلیظتر و شاخهای آن بیشتر و قویتر از دو صنف اول و این را منجونوس نامند و ثمر این صنف بر اطراف آن می روید شبیه بثمر صنف دوم از اول طبیعت هر دو صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر مائی حار اندک

*افعال و خواص و منافع

آن

ضماد آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع و سهر و مالیخولیا و استسقا و آشامیدن ثمر هر دو صنف آن بقدر سه درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال و نزف الدم رحم و ادرار بول و آشامیدن ثمر صنف سوم آن بغایت منوم و تا پنج درهم آن مورث سبات و ضماد برکهای تازه متصل بیخ آن جهت کزیدن هوام و رتیلا و خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع اعضا و تحلیل خنازیر و رفع حکه نافع مصدع و مسبت و مصلح آن کلنکبین عسلی و فلافلی و فرش نمودن صنف رقیق آنکه ماده است جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ آن جهت ابدان یابسه مفید

اسلنج

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم صاحب بحر الجواهر نوشته که لحیه التیس است و اصلی ندارد و آن را ذنب الخیل نیز نامند

*ماهیت آن

بستانی و بری می باشد بستانی آن کیاهی است منبت آن ریکزارها و شاخ آن دراز زردرنک و برک آن شبیه بجرجیر که تره تیزک نامند و مستعمل صباغان مغرب است و آن را لیرون کویند و شاخهای آن باریک و زردرنک و شبیه بنی با تجویف و برک آن باریک و اغبر و برک بری آن کوچکتر از بستانی و مائل بسرخی و ساق آن

۱۳۳با شعبهای بسیار پهن بر روی زمین و در اطراف شاخهای آن غلافهای بسیار و متراکم بعضی بالای بعضی شبیه بغلافهای بنج و لیکن از انها نرم تر و کوتاه تر و اندرون آنها تخمهای بسیار باریک سیاه و ریشه های آن بسطبری انکشتی و رنک آن ما بین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و منبت آن ریکزارها و کوههای بی اشجار و این را بالطیثیه الرنیال نامند طبیعت قسم بستانی آن کرم در سوم و خشک در دوم و بری آن در هر دو کیفیت از ان زیاده

*افعال و خواص و منافع آن

بستانی آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بیعدیل ضماد برک مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی و برودت آن مجرب دانسته اند و طلای مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت جمره نافع و نیم درهم از بیخ و تخم بری آن جهت درد احشا و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج ریحی و یک درم آن جهت کزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب و کویند خوردن و ضماد نمودن آن انثیان را کوچک می کرداند و وجع مفاصل را مفید و چون با شیح بالسویه و جند و کندش از هریک مثل نصف آن حب سازند و هر روز دو درهم آن را بنوشند ریاح انثیین را زائل کند و مداومت بآن بیضتین را بالکل دفع نماید مضر رئه مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از نیم مثقال تا دو درهم بدل آن مثل آن خولنجان و نصف آن اسارون و سدس آن قرومانا و در صباغی بدل آن عصفر و مستعمل در طب بیخ و تخم آنست

اسود سالنج

نام مار سیاه است و بهندی کالاناک نامند

*طبیعت آن

در آخر سیوم کرم و خشک و در غایت تجفیف

*افعال و خواص و منافع آن

کفته اند آنچه در هنکام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر صید نموده باشند نشاید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت کرمی آن را برج ملتهب می نامند پس اعمالی که در ان کرده شود نیز حرارت را در انها تاثیر بسیار است قطو و پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد کوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و روغنی که در ان دندان مار و سر و زهرهٔ آن جوشانیده باشند جهت جذام و ثآلیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آنکه در حالت حیات آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت رفع تپ ربع نافع و اطهورس و ذی مقراطیس کفته اند که چون شکم آن را از سر تا دنباله شکافته احشای آن را بیرون آورند و از شاهسفرم خشک که به آب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بیاویزند تا پخته شود پس آن شاهسفرم را برآورده بر برص تازه ضماد نمایند و یک شبانه روز بکذارند پس باز کنند مجرب و امین الدوله از محمد بن احمد نقل می کند که استعمال زهرهٔ مار در هیچ امر نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب مؤثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر ساله مار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانهٔ بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بورهٔ ارمنی سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال پیه آن مانع نزول آب و دهن و رماد طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۲۵۴

فصل*الالف مع الشین المعجمه

اشترغار

بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تای مثناه فوقانیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله و صاحب برهان قاطع بزای هوز در آخر قید نموده معرب اشترخار است و تاویل آن بفارسی شوک الجمال است و عربان زنجبیل العجم و زنجبیل الفارس خوانند و محروث نیز و بیونانی فرافیون و آثاریون بثای مثلثه نیز و اهل مصر لحاح و بهندی اونت کتاره نامند

*ماهیت آن

نباتی است شبیه بباد آورد و کل آن زرد و سفید و خارهای

۱۳۴دراز و دانهٔ آن کوچکتر از دانهٔ باد آورد و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و غیر آنست و از ان باریکتر و بی صمغ و بدبو و بدطعم و تند و تلخ و فعل او قریب بفعل انجدان و مترجم کتاب ابو ریحان کوید که نبات شیردار است از جهت تجربه مقدار از ان را برکرفتم چون شیر از جرم آن پدید آمد و بدست من رسید آن موضع را ریش کرد و مدتی آن جراحت باقی بود منبت آن خراسان و ریکستان مرو و تحجوان و جبال موصل و بغداد و آذربیجان و بهترین آن خراسانی و اجود و مختار آن سفید سبک خالص خالی از زردی و سیاهی قلیل المراره و متعدل الجرم کم کره مصمت با اندک حرافت و بشاعت آنست و مغشوش به بیخ انجدان و غیر آن می نمایند و اهل خراسان با کوشت طبخ نمایند و شیخ داؤد کفته دو قسم می باشد طویل و غیر طویل طویل آن معروف بشارب عنبر است و این ردی است و فرق میان آن و میان باد آورد آنست که تخم آن کوچک مشهور نزد ما عصیفریه و کیاه تر و تازهٔ آن را مانند کاهو در موصل می خورند و تخم بادآورد زرد و سفید و خارهای کیاه آن طولانی و درین تلخی و قبض می باشد و بهترین آنست که از برمودا می آورند و کویند بیخ انجدان خراسانی است و اصلی ندارد و مخلل بیخ آن یعنی بسرکه پروردهٔ آن بهتر از غیر مخلل آنست و سرکه آن بهتر است از جرم آن

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و مسیح در دوم کفته

*افعال و خواص و منافع آن

مفتح سدها و مسخن معده و مشهی و هاضم طعام و منبه آن و مدر بول و دافع یرقان و اسهال مراری و خلفه و با قوت تریاقیت خصوص خل آن و آشامیدن یک مثقال از جرم آن جهت تپ ربع عفونی و یا بلغم عفن مخلوط بسودا و مهیج شهوت طعام و هضم آن و جلای رطوبات معده و تقویت آن و دفع یرقان و اسهال مراری و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع مفاصل نافع و طلای جرم آن با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و دفع سموم و سرکۀ آن در قوت مانند سرکۀ عنصل و در افعال مذکوره بنهایت بهتر از جرم آن مقدار شربت از سرکۀ آن تا پنج مثقال و از جرم آن تا دو درهم مضر دماغ و کرده مغثی و مقئ و لاذع و بطئ الهضم و جشا و رائحۀ آن مدتی می ماند که بسبب دیری هضم آن بلکه بسبب شدت نفوذ و غوص و بقای آن در جرم معده مصلح آن شربت غوره و ریباس بدل آن انجدان و عرق آن جهت کرده و جکر و سپرز نافع و قدر شربت آن تا سه اوقیه است و صنعت خل و سکنجبین و عرق آن در قرابادین ذکر یافت

اشخیص

بکسر همزه و سکون شین معجمه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و صاد مهمله لغت عربی است و بیونانی خامالاون لوفش یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بحسب اختلاف اراضی برک آن سیفد و سرخ و ازرق می باشد لونش بمعنی سفید است و معروف بشوک العلک است جهت آنکه از ان صمغ مانند مصطکی بعمل می آید و زنان بجای مصطکی استعمال می نمایند حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی بنکم نامند و در راه سندربن از بنکاله بسیار است

*ماهیت آن

صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درخت کرم دانه است و نوعی از ماذریون و بیونانی خامالاون لوفش کویند و بعضی افسیالانه نامند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آن را می سوزانند و بشیرازی ماروشی بیش خوانند و با هیزم آورند و خامالاون مالس خوانند و تفسیر مالس سیاه بود و صاحب تذکره و غیره نوشته اند که دو صنف می باشد سفید و سیاه و صحرائی و کوهی مجموع را برک شبیه ببرک کنکر و بی ساق و بیخ آن سفید و در میان برک آن خاری شبیه بخار کنکر و کل آن بنفش و شبیه بتارهای موی و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ آن را که از نزدیک بیخ آن برمیآید مانند مصطکی زنان استعمال می نمایند و رائحهٔ عروق آن مرکب از خوشبوئی و کراهیت و طعم آن بشیرینی مائل و ثمر آن مانند ثمر کبر و صنف سیاه آن را برک از قسم اول نرم تر و ریزه تر و تازهٔ آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن بقدر شبری و سرخ و قبه و کل آن خارناک و نقطه دار و بیخ آن سطبر و سیاه و کاه در ان سوراخها

۱۳۵می باشد و اندرون آن سرخ و کزندهٔ زبان و مستعمل بیخ آن است و از خواص آن است که هر کیاهی که در حوالی آن روید آن را فاسد سازد و منبت آن سنک لاخها و تلها و سواحل دریا

*طبیعت سفید آن

در دوم کرم و خشک و با قوت تریاقیه و سیاه آن در آخر سوم تا چهارم کرم و خشک کفته اند

*افعال و خواص و منافع سفید آن

آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع جنون و صرع و توحش و هیجده قیراط آن با شراب قابض طبع و با طبیخ فودنج جبلی جهت اخراج حب القرع و طبیخ آن جهت عسر البول و کزیدن هوام و اسهال زردآب و استسقا مفید و صمغ آن با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام باردهٔ ظاهری نافع مقدار شربت از ان تا پنج درهم و مصدع مصلح آن شکر و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار محرق و تند است دو مثقال آن قتال و در مشروبات غیر مستعمل و طلای آن بتنهائی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و با روغنها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متأکله منقی آن و لطوخ مطبوخ آن با سرکه و کوکرد و قفر الیهود جهت قطع ثآلیل مؤثر و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل و مثل آن موم و بر دندان بچسپانند وجع آن را ساکن کردانند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و با مراهم متأکله جهت قروح خبیثه و متأکله و چون آن را با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد سک و خنزیر و موش دهند می کشد آنها را و صمغ آن مفتت قوای دندان کرم خورده و خاکستر بیخ هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند

اشراس

بفتح همزه و بکسر نیز آمده و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت مغربی است و بفارسی سریش نامند

ص: ۲۵۸

*ماهیت آن

بیخی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و کل آن سفید و ساق اشراس بلندتر و عریضتر و برک بیخ آن قویتر و کل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن مستدیر و تند طعم و با عفوصت است و لیکن شیخ الرئیس در قانون در مبحث قوبا تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس

طبیعت آن

در اول کرم و خشک و محرق آن در دوم کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص و منافع آن

آشامیدن آن جهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفرای سوخته و سحج و خشونت حلق و چون خورد کرده بیاشامند بول و حیض براند و محرق آن مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق سفید و ضماد آن جهت جبر و کسر و فتق و قیله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتکی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلیین صلایات و بآرد جو جهت سعفه و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و کرم تر از اصل آن و جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیهٔ جکر نافع مورث سدد و مصلح آن سکنجبین و مرخی معده و مصلح آن کلقند مقدار شربت آن تا پنج درهم و از محرق آن تا یک مثقال و از تخم آن تا دو درهم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است کویند مغاث و یا کرسنه و بیخ آن را سائیده و با آب ممزوج نموده مستعمل صحافان و سراجان و صندوق سازان و کفش کران و غیرها است زیرا که بسیار لزج و چسپنده و وصل آن مستحکم می باشد

اشق

بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشهٔ فارسی است و بفارسی اوشه و کلبانی نیز و بعربی اشج و وشج بتشدید جیم و وشق و لزاق الذهب و بیونانی اثانقون بثای مثلثه بعد از همزه و امونیاقن نیز بعضی کفته و پر نقش نیز و بلغت مصرقنا و شق و کلخ و بهندی کاندر نامند

ماهیت آن

شیخ الرئیس کفته که هو صمغ الطرثوث و ربما یسمی لزاق الذهب لان الکواغذ و الکراریس تذهب به و کفته اند نرم می کرداند ذهب را مانند تنکار و بغدادی کفته

۱۳۶غلط کرده کسی که آن را صمغ طرثوث دانسته و آن صمغ درختی است صغیر مستقیم النبات و بیشتر منابت آن بلادی است که حرارت و برودت بر ان غالب باشد مانند شام و دیار ربیعه و مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که صمغ درختی است شبیه بقثاء در شکل منبت آن بلادی است مسمی بلینوی در موضعی که آن را فورنی خوانند و درخت آن را اغاشولیس نامند و مختار و بهترین آن آنست که خوشرنک و بی سنک ریزه و چوب و چرک و خالص و قطعهٔ آن شبیه بکندر و متکاثف و رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ جندبیدستر و طعم آن تلخ باشد و آنچه بدین صفت بود آن را بورسما خوانند و آنچه در ان خاک و یا سنک ریزه باشد فتراما کویند و کاه از موضعی که آن را امافق نامند نیز می آورند و انطاکی کفته درخت آن ما بین نبات و شجر و کوچک و ساق آن باریک و مزغب مائل بسفیدی و کل آن ما بین سرخی و زرقت است و در جبال کرخ می باشد نه شام و صمغ آن زردرنک و بزدن تیغ حاصل می کردد بهترین آن سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال آنست و مغشوش بسکبینج می نمایند و فرق بزردی رنک مغشوش آن است و بحلتیت نیز و فرق ببوی آن است و خالص آن دانهای بزرک متکاثف صلب تلخ قریب ببوی جند می باشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ نباتی است که آن را بشیرازی بدران خوانند

ص: ۲۶۰

طبیعت آن

کرم در اول دوم و بعضی در سوم و در آخر اول خشک و اسحق کرم و خشک در دوم کفته

*افعال و خواص و منافع آن

محلل و مجفف قوی ملین و جالی و جاذب از عمق بدن و اندک لذاع و مفتح سدۀ جکر و سپرز و افواه عروق به حدی که جاری می کرداند خون را از افواه عروق و مصلح مسهلات است و لهذا داخل مسهلات کرده می شود جهت اصلاح عمل آنها

*امراض الراس

آشامیدن آن با عسل جهت صرع و فلج و خدر و تشنج رطب امتلائی اقویا را از یک مثقال تا دو درم و متوسطین را یک درم و ضعفا را ربع درمی و یا قریب بدان جهت آنکه اسهال بلغم می نماید و دفع می سازد آن را و همچنین آشامیدن مقدار یک مثقال آن با ماء الشعیر و تحسی بدان با ماء العسل جهت صرع و مقدار کرسنه دو چهار و نیم اوقیۀ عسل مصفی و یا طبیخ زوفی و یا طبیخ انجدان برای تشنج رطب امتلائی نافع و غرغرۀ محلول آن با آب کرم جهت امراض مذکوره و سائر امراض دماغی بارد رطب مانند دوار و سدر و استرخا و لقوه و امثال اینها و خفقان سوداوی و بلغمی نافع برای آنکه جلب می نماید و فرود می آورد بلاغم و رطوبات بسیاری از دماغ و اعصاب دماغی و حنک و حنجره بسوی دهان و تحلیل می دهد آنها را

امراض العین و الحلق و الصدر و غیرها

طلای آن با سرکه جهت شعیرۀ پلک چشم و اکتحال آن برای تلیین خشونت اجفان و جرب و جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غائرۀ عین و دفع ظلمت بصر مفید و آشامیدن یک مثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک جهت ربو و عسر نفس و انتصاب آن و خناق بلغمی و تنقیۀ قروح حجاب و دفع مرۀ سودا و تنقیۀ آن و با عسل نیز جهت علل مذکوره و تنقیۀ سینه از رطوبات لزجه و عسر البول و وجع خاسره و مفاصل و عرق النسا و دفع ضرر ادویۀ مسهله و خیسانیدۀ مقدار نیم درم تا یک درم و تا یک مثقال آن در مطبوخات مناسبه یا در آب کرم بتنهائی جهت درد تهیکاه و ورکین و کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظ لزج و ماء اصفر و تفتیت حصاه و اخراج جنین زنده و مرده و کشتن کرم امعا و حب القرع و ادرار فضلات و حیض و رطوبات نافع و بتنهائی و با سرکه جهت ورم جکر و سپرز و استسقا و صلابت انثیین و ضماد و طلای آن جهت تلیین صلابت مفاصل و با سرکه جهت قوبا و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با عسل و زفت جهت تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره و روغن حنا جهت اعیای امتلائی و عرق النسا حادث از مواد بارده و با زیت جهت کلف و بهق

۱۳۷و آثار جلد و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان بظاهر جلد بسبب قوت جذبی که دارد السموم شیخ الرئیس کفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و مرمکی فادزهر سموم است خصوص سمی که ان را طفسیقون نامند و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار حیض و اختناق رحم و تدهین آن جهت طرد هوام و چون مخلوط بسعد و زیت نموده نزدیک هوام برند می کشد آنها را و مرهم آن جهت تحلیل اورام و نضج آنها و خوردن کوشت فاسد زائد و رویانیدن کوشت صالح جید مفید و بالجمله منافع بسیاری دارد هم مفردا و هم مرکبا با ادویهٔ مناسبه مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال مضر معده و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون مصلح آن انیسون مضر کرده مصلح آن زوفا و کم استعمال نمودن آن بدل آن سکبینج است یا جاوشیر یا بر موم و نسخ مراهم آن در قرابادین ذکر یافت

اشنان

بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربی است و آن را حرض بضم حا و سکون راء مهملتین و ضاد معجمه و غاسول نیز نامند برای آنکه ثیاب را بدان می شویند

*ماهیت آن

انواع است یکی رطب و آن کیاهی است بی برک و شاخهای آن باریک بجای برک رسته و در انها چیزها شبیه بکره می باشد و همیشه تر و تازه و پرآب و کیاه آن بزرک و چوب آن سطبر و می سوزانند آن را و آتش آن بسیار کرم و تند و رائحهٔ دود آن کریه و طعم آن مائل بشوری و قدری معتدی از آن را جمع نموده و زمین را مقداری حفر نموده در انها آتش می دهند با نی و خار و هیمه سوخته از ان آبی جدا کشته در ان جمع شده منجمد می کردد مانند قرصی و یا قطعهای بزرک و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره زارها و خرابها و زمینهای خشک و دواب آن را بسبب شوری نمی خورند بلکه بو کرده از ان درمی کذرند و نیز نوع دیکر از رطب آن می شود که کیاه آن تا بدو ذرع و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن مائل بسرخی و برک آن ریزه و ضخیم و رنک یک طرف آن سبز مائل ببنفشی و طرف دیکر آن سبز و تیره و با رطوبت بسیار و رنک ان سیاه و بر هرچه بمالند آن را سیاه می کردانند و طعم آن با شوری و حدت و زیر درخت آن همیشه تر می باشد و منبت این نیز شوره زارها و در سند و ملتان کثیر الوجود و از کیاه تر و تازهٔ این بتمامه بدستور مزبور نیز قلی بعمل می آورند و سفال کران در سند بعد از طبخ ظروف سفالی که رنک آنها سرخ می باشد برک آن را مالیده بر انها می مالند سیاه می کردند و نوعی از ان سفید می باشد و آن را خرؤ العصافیر نامند جهت مشابهت آن بآن و نوعی سبز این را غاسول فارسی و یابس کویند و با آب آن لک را حل می نمایند و بجای مداد در کتابت بکار می برند و آن غیر ابوقانس است و بهترین آن سفید آنست که مسمی بخرؤ العصافیر است

*طبیعت آن

کرم در سیوم و خشک در آخر دوم

*افعال و خواص و منافع آن

جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و محلل فضول غلیظ و مدر بول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زردآب و جهت استسقا نافع و یکدرهم آن مدر حیض و نیم درهم آن مدر بول و پنج درهم آن مسقط جنین زنده و مرده و ده درم آن کشنده و طلای آن جهت بردن کوشت زائد زخمها و سنون آن جهت جلای دندان نافع و مداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلح آن عسل است

اشنه

بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و ها بیونانی ابرویون و بعربی شیبه العجوز و مسک القرود و بفارسی دواله و دوالک و دوالی و بهندی چهریله و چریره و اکسیر و سیخ نیز نامند

*ماهیت آن

چیزی است شبیه بریسمانهای باریک و پهن باهم پیچیده و درهم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سائر درختها متکون می کردد بهترین آن آنست که

۱۳۸هر دو روی آن سفید و خوش بو باشد و زبون ترین آن سیاه آنست

*طبیعت آن

معتدل در کرمی و سردی و با قوت قابضه شیخ الرئیس نوشته که در ان برودت فاتر و قبضی باعتدال و قومی کرم در اول و خشک در دوم و بعضی کرم و خشک در اول و بعضی کفته بارد و شدید الیبس است و بتخصیص آنچه از درخت بلوط بهم رسد و بالجمله مختلف می کردد طبیعت آن باختلاف آنچه برو متکون می شود

*افعال و خواص و منافع آن

مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه خصوص صنوبری آن و بسبب عطریتی که دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قبضی که دارد موجب متانت روح و به لطافتی که دارد زود نفوذ بقلب می نماید پس باین اسباب و بالخاصیه مقوی قلب است امراض القلب و الدماغ و سائر الاعضاء آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح حیوانی و متانت و حفظ آن و جهت خفقان و صرع و تقویت معده و باه و رفع غثیان و قئ و تفتیت حصاه و وجع کبد نافع بجهت تلیین و تحلیل و قبض آن و معده را خوش بو کرداند و رفع بلت آن می نماید و آشامیدن نقوع آن در شراب قابض و خواب غرق آورد خصوص صبیان را و تقویت معده و ازالۀ نفخ و نهش هوام سمی نماید و بخور آن جهت صداع و شقیقه و صرع و تکرار کرفتن دود آن در بینی جهت سکته و صرع و اختناق رحم و نشستن در طبیخ آن جهت تسکین دردها و اورام حاره و صلابت مفاصل و وجع رحم و ادرار نمودن حیض و ضماد مسحوق خیسانیدۀ آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و لحوم لینه مانند بناکوش و زیر بغل و ما بین کتفین و کنج ران و رفع آلام حارۀ آنها و تلیین صلابات و ردع اورام و تقویت معده و جکر و رفع بدبوئی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز و بنهایت منوم اطفال است و اکتحال آن جهت تقویت چشم و قطور نقیع آنکه از درخت بلوط باشد جهت جمره و حرارت چشم و ذرور آن جهت بدبوئی زیر بغل و رویانیدن کوشت نرم بر جراحات و بدستور طلای آن جهت رفع بدبوئی زیر بغل و چون در روغنهای مناسبۀ دافعۀ اعیا حل نمایند و یا بجوشانند و بمالند جهت رفع اعیا و تحلیل اورام نافع مضر امعا مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن قرومانا بوزن آن و داخل خوشبوئیها مانند ارکجه و غالیه و لخلخه و دواء المسک و اکحال و غیره می نمایند و تا آن را نخیسانند و نم نداشته باشد خشک آن کوبیده نمی کردد و جوارش و عرق و دهن آن در قرابادین ذکر یافت حکیم میر عبد الحمید در حواشی تحفه نوشته که در کتاب مفردات فرنکی دیده شده است که آن را بفرنکی موس کس اربرم کویند و قسم دیکر آبی نیز نوشته که بر شاخهای مرجان و استخوان ماهی و اشجار دیکر زیر آب می پیچد و این اشنه باریک تر است از ان و آن را موص کس مرین خوانند

*طبیعت آن

سرد و تر ضماد آن جهت حرقت اعضا و مفاصل حار بسیار نافع است

فصلالالف مع الصاد المهمله

اصابع الصفر

کفته اند معروف بکف عایشه و کف مریم است و بهندی هنس بدی نامند

*ماهیت آن

دو قسم می باشد قسمی بیخ کیاهی است برک آن شبیه بکندنا و ساق آن باریک و بلند و کل آن بنفش از پائین ساق تا بالای آن پر کل و بیخ آن بمقدار کفدست طفلی و متشعب به پنج یا شش شعبه شبیه بپنجهٔ کوچکی و مملو از رطوبت و رنک آن زرد و یا ابلق از زردی و سفیدی و اغبر و بیشتر مائل بزردی و طعم آن اندک شیرین منبت آن زمینهای رملی و ریکزارهای قریب بدریا و قسم دیکر بیخی است شبیه بناخن شیر و پلنک و این کرم تر و تندتر از اول و انطاکی غیر کف عایشه و کف مریم کفته و بنهج دیکر وصف آن نموده

*طبیعت آن

کرم در دوم و خشک در سوم و نیز خشک در دوم کفته اند

*افعال و خواص

و منافع آن

ملطف و محلل قوی فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و وسواس و امراض

۱۳۹سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و وجع مفاصل و رفع قولنج و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت کریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دوم آن مسقط جنین و مضر آلات بول مصلح آن تخم مورد و بلوط و مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن در جنون و امراض سوداوی یک وزن و نیم آن هزار جشان و دو ثلث آن سعد

ص: ۲۶۵

اصابع فرعون

*ماهیت آن

سنکهائی است بمقدار انکشتی شبیه به نی مجوف و کره دار با اندک پهنی و رخاوت چون برهم خورند صدای سنک از آنها آید از اطراف یمن و حوالی شحر و عمان خیزد و صنفی از ان با رطوبت میاهی می باشد و این را در افعال قائم مقام مومیائی دانسته اند و بهترین آن مخطط سبک زودشکن نرم آنست و اهل مصر بدل قصب الذریره بنا و اقفان و دوا ناشناسان می فروشند و فرق میان هر دو ظاهر است بر خبیر بر ان

*طبیعت آن

کرم و خشک در آخر دوم

*افعال و خواص و منافع آن

قاطع نزف الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل ندارد و انطاکی نوشته که نوعی از آن را در مصر دیدم که پیشتر ندیده بودم سبک هش مجوف و شاید که این بهتر باشد از آنچه ذکر یافت

*اصابع الاصوص

*ماهیت آن

مترجم صیدیهٔ ابو ریحان وصف نبات آن نکرده و کفته آن دوائی است هندی تخم آن مستعمل بلادها و شبیه بشلتوک چون ساعتی در دهان نکاهدارند پوست آن شق شده مغزی از ان ظاهر کردد مانند پنبه و در تحریک باه بسیار مؤثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه المؤمنین نوشته بلغت خاندیس نپابان نامند و آن نباتی است ما بین شجر و کیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده و برک آن شبیه ببرک کل عباسی و آن را خوشه می باشد مانند خوشهٔ کندم و جو و بر سر هر خوشه کلی مثل کل خیری و رنک آن سرخ کمرنک و بعضی کل آن کبود و تخم آن شبیه بدانهٔ جو چون در دهان نکاهدارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده صدا کند و مغز آن بیرون آید

❋اصطرک

بکسر همزه و سکون صاد و فتح طا و را هر سه بی نقطه و کاف

*ماهیت آن

دیسقوریدوس کفته که آن نوعی از میعه است و بعضی کفته اند صمغ زیتون است و دخان آن قائم مقام و بدل دخان کندر در جمیع امور و بعضی کفته صمغ شجر رومی است و دیسقوریدوس کفته بهترین آن اشقر چرب شبیه بر اتینج و سفیدرنک و خشبوی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم کردد و سیاه آن بد است و خالص آن کمیاب و مغشوش بپنبه و موم کداخته با قدری خالص آن نموده می فروشند

*طبیعت آن

کرم در سوم و خشک در اول

*افعال و خواص و منافع آن

مسخن و منضج و ملین و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آنکه از سردی باشد نافع و چون با قدری علك البطم فرو برند طبیعت را نرم کرداند و روغن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سدهٔ آن و ادرار حیض نافع مصدع و مسبت و ثقل راس آورد و اسقاط جنین زنده نماید مصلح آن تخم رازیانه مقدار شربت آن نیم درم تا یک درم و نیم بدل آن میعهٔ سائله است

❋فصل الالف مع الطاء المهمله

اطراطیقوس

بفتح همزه و سکون طا و فتح را و الف و کسر طای مهملات و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الکواکب و بعربی معروف بحالبی است جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیت اورم حادث در حالب را نافع است

*ماهیت آن

کیاهی است ساق آن کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطراف آن کلی شبیه

۱۴۰ببابونه و بعضی مائل به بنفشی و در دور آن برکها و مجموع برکها و کلهای آن شبیه بکواکب و برکهای ساق آن باریک و مزغب و تخم آن اغبر و تلخ

طبیعت آن

در دم کرم و خشک و با توت مبرده و قابضه و شیخ الرئیس نوشته که در ان قوت قبض نیست

*افعال و خواص و منافع آن

محلل و مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برک آن جهت ورم چشم و برآمدکی حدقه و تسکین درد آن و وجع و درد کنج ران و ورم آن بغایت موثر مقدار شربت آن تا دو درهم است

اطرماله

بفتح همزه و طا و سکون را هر دو بی نقطه و فتح میم و الف و لام و ها مالیقی کفته که غافقی نوشته که آن کیاهی است ساق آن ببلندی یک ذرع و بی شعبه و بر ان رطوبتی مانند عسل می باشد و برکهای آن در چهار صف موازی یکدیکر شبیه ببرک شاه دانه و بسیار زردتر از ان و خوشهٔ ثمر آن به قدر یک شبر و غلافهای ثمر آن مدور دهن شکافته بشکل غلاف بندق و بسیار زرد متصل بهم یک صف بر بالای دیکری تا بانتها و ثمر آن نیز مانند بندق بمقدار نخودی و در اندرون آن تخمی سیاه رنک بسیار باریک و کل آن باریک و زردرنک و منبت آن زمینهای خشک و صحراهای خالی از کیاه و تخم آن جهت امراض عین مانند جرب و سلاق و ابتدای رسد بارد اکتحالا نافع

٭اطریه

بفتح همزه و سکون طا و کسر راء مهملتین و فتح یای مثناه تحتانیه و ها لغت عربی است و بفارسی آش آرد و رشته نامند

٭ماهیت

و مزاج و افعال و خواص آن از اغذیهٔ معروفهٔ اهل ایران و خراسان و توران است خصوص اهل خراسان و شامل ماهیچه و رشتهٔ قطایف و بغرا و غیرها است و آن انواع است خواه از آرد کندم خالص سازند بدین قسم که آرد را به آب و نمک بقدر ضرور خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشته های بسیار باریک طولانی ارکارد ببرند هر مقدار که خواهند و در آب کرم جوشان یا در آب یخنی کرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته کردد و طعم خامی آن زائل شود و مصالح حاره و اناریه بقدر ضرور داخل کرده فرود آورند و تناول نمایند و این را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و کویند اوماج ارد خمیر کردهٔ ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اکو آن را مدور یا مربع و یا باشکال دیکر بریده بهمان قسم طبخ نمایند بغرا و بفارسی آش برک و ماهیچه و بترکی ططماج کویند و خواه خمیر آن را از آرد سمید اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنک بکذرانند بدین نحو که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا بآلتی زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید و یا آنکه بکف هر دو دست بمالند و مثل تارهای خیاطه باریک سازند و خشک نمایند و این را بعربی شعیره و بهندی سیوین نامند و عند الحاجت این را اولا بدون روغن در ظرفی بریان می نمایند تا اندکی سرخ و برشته کردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده دم می دهند تا پخته شود پس روغن کاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه دوشیده جوش داده بر ان ریخته قند سفید بران پاشیده تناول می نمایند و کاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا دوم برای صاحبان حمیات حاده مانند دق و سل بی کوشت با آب خالص ترتیب می دهند و دو قسم اول کرم در اول و با رطوبت بسیار و بی کوشت آن را که آش بران کویند جهت مرضی و با کوشت جهت اصحایا بعضی امراض که خوردن کوشت در ان مناسب باشد مفید و لیکن بطئ الهضم و انحدار است بجهت فطیر بودن خمیر آن و نزد بعضی و در بعض امزجه بی خمیر مایهٔ آن سبکتر و قسم دوم آن از قسم اول سنکین و بطئ الهضم تر و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین و چون انهضام یابد غذای بسیاری از ان بهم رسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحهٔ امعا و مثانه و لاغری کرده نافع و سرخی معدهٔ بارد و چون

۱۴۱در آن برک حرفه یا اسفاناخ یا روغن بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن و آنچه از آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار از همه بطئ الهضم و الانحدار و قلیل الغذاتر و کاهی در دو قسم اول از برای صفراوی مزاجان و یا بجهت زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها با اندک شیرینی چاشنی کرفته ترتیب می دهند و این قسم را بترکی آش با فاطق نامند و بطئ الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویهٔ حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویهٔ قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب می دهند و کفته اند که اطریه متخذ از خمیر آرد کندم صالح است از برای حار المزاج و کسی که محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هر کاه نبوده باشد سبب آن اخلاط حاره و آنچه با کوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند سبک و سریع الهضم و قابض است و نوع دیکر که آن را بفارسی رشتهٔ قطایف و رشتهٔ خطائی نامند و آن را از آرد برنج یا نشاسته و یا هر دو درهم سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط به آب کرده صاف نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و پاتیل مسی یا سینی مسی را بر آتش کذاشته که خوب کرم کردد پس آن قمع را بیک دست کرفته بسرعت تمام بر ان بفاصلهٔ یک شبر و یا کمتر بکردانند تا مانند رشته های باریک از ان برآید و در دیک بسته شود و از دست دیکر آنچه بسته شده است بردارند اکر یک شخص باشد و اکر دو کس باشد و یا ظرف بزرک باشد یکی بریزد و دیکری بردارد تا ما دام و هر مقدار که خواهند پس آن را در ظرفی کرده مغز کودکان بریان و مغز بادام بریان و مغز پستهٔ بریان کوفته و جلاب شکری و قندی با دانهٔ هیل سوده بر روی وی ریخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکری پالودهٔ شکری رقیق که آن را بفارسی ماقوتی رقیق کویند بر روی وی کرده می خورند آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده یا نشاسته سازند کثیر الغذا و بطئ الهضم تر و از نشاسته ساختهٔ آن سبک تر و قابض تر و به دوائیت اقرب و اطریه یعنی آش آرد نافع است از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس ساذج حادث از هم و غم و مالیخولیای حار یابس و نسیان خصوص مطیب بدارچینی و دارفلفل و خولنجان و یا با مربای زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت نفث الدم خصوص که در ان عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنکه متولد می کردد از ان خون بلغمی که مقاومت می نماید با سودای احتراقیه و تبرید و ترطیب بدن می نماید و متبخر نمی کردد از ان ابخره و از برای ابدان و امزجهٔ باردهٔ رطبه و معده های رطب با امثال ادویهٔ حاره که ذکر یافت مناسب و کاهی جهت اصحا و زیادتی لذت نخود درست و چغندر ریزه کرده با کوشت قیمه و یا کوفته چاشنی بسیب و به و آب لیمو و آب غوره و یا ماست یا کشک داخل اطریه می نمایند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

❋فصل الالف مع الظای المعجمه

اظفار الطیب

بفتح همزه و سکون ظای معجمه و فتح فا و الف و راء مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و بای موحده لغت عربی است بفارسی ناخن پریان و ناخن خرس و ناخن بویا و بهندی نکه بفتح نون و کاف و ها و بفرنکی انکیز اورطس نامند

*ماهیت آن

جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای هند آورند شبیه بناخن و مائل بتدویر و خوش بو چند نوع می باشد بعضی سفید مائل بسرخی و این را هندی می خوانند و بعضی از ان سرخ و با تقعیر و این را قرشی نامند و بعضی سفید و بزرک و با دسومت و بعضی کبود و نوعی بزرک تر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این را بفارسی ناخن دیو

۱۴۲گویند و بهترین آن نوع اول هندی سفید آنست و همه انواع ان را چون بسوزانند بوی اندک کریهی از ان اید و چون در روغن بریان نمایند بوی خوشی از ان ظاهر کردد و یحتمل که آن خانه کرم دریائی از قبیل اصداف باشد و یا کوش جانور دریائی که امواج بساحل انداخته مردم از انجا می آورند

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص و منافع آن

مدر فضلات و ملطف اخلاط غلیظه و جهت صرع و سکته و خفقان رطوبی و معدی و درد بارد جکر و رحم و اختناق آن و جمیع امراض باردهٔ آن و آشامیدن دو درهم آن به آب کرم جهت اذابت خون منعقد در کرده و مثانه نافع و با سرکه ملین و محلل بطن و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع مصدع مصلح آن سکنجبین مورث سحج و مصلح آن کل ارمنی مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن قصب الذریره و بقول البای هند دو نوع است و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون با سرکه بیاشامند تحریک بطن نماید

اظفار الجن

ماهیت آن نباتی است بی برک و بی کل شبیه بناخن چیده و اغبر مائل بسیاهی و بهندی کرن پات نامند

*طبیعت ان

در اول کرم و خشک

*افعال و خواص و منافع آن

جهت یرقان اسود و سرفهٔ خشک و بالخاصیه جهت دفع بی خوابی نافع و طلای آنکه با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید مضر دماغ مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه مثقال است

*فصل الالف مع الفاء

افاویه

ادویهٔ خشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل می کنند و محمود سنجری کفته که ادویهٔ عطریه طیبه الرائحه است مانند قرنفل و دارچینی و هیل بوا و مانند اینها و حب و دهن و شراب و عرق و قرص افاویه در قرابادین کبیر ذکر یافت

افتیمون

بفتح همزه و سکون فا و کسر تای مثناه فوقانیه و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الجنون و بعربی شجر الضبع و بسریانی سورمور و برومی شیون و بهندی اکاس بیل و امل بیل نامند

*ماهیت آن

نباتی است سرخ رنک و ربیعی و تا صیف نیز می ماند و فروع و شاخهای آن مانند خیاطه و ریسمان باریک بر نباتات و اشیائی که نزدیک او می باشند می تند و برک آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل ریزه تر و سرخ مائل بزردی و کل آن ناریخته تخم می بندد و رنک کل آن سرخ مائل بغبرت با ریشهای بسیار باریک مانند مو و بیخ آن شبیه بزردک و تا مدتی در زمین می ماند و نصاری کویند که در حوالی آن چیزی نمی روید و طعم آن تلخ با اندک تندی و منبت آن جبال و وادیها و جزائر دریای غربی و شمالی و بهترین آن اقریطشی است پس مقدسی که از جزیرهٔ اقریطش و مقدس آورند رنک آن سرخ و بسیار باریک و تند بود هرچند این اوصاف در ان زیاده باشد بهتر است و کفته اند آنچه را در آخر ربیع اخذ نمایند با کل می باشد و آنچه در تابستان با تخم و اکثر درهم آمیخته می آورند و کفته اند که آن تارهای بسیار باریک است مانند موی که شاخهای آن و اوراق و کل و تخم آن درهم شکسته آمیخته می باشند و بعضی کفته اند که بیخ ندارد و شیخ الرئیس کفته که قوت نبات آن مانند قوت حاشا است و بعضی کفته که از جنس حاشا است و مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه و تخم آن است و

مغشوش بحاشا می نمایند و فرق بسرخی رنك افتیمون است بخلاف حاشا و با سد العدس نیز و فرق بسرخی و تیرکی اسد العدس است و فرق میان اقریطشی و مقدسی آنکه بر صعتر پیچیده باشد آن است که چون آن را بمالند بکف دست و بو کنند آنچه بر صعتر پیچیده

ص: ۲۷۲

۱۴۳است بوی صعتر از ان آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم صیدنه ابو ریحان کفته که این را صعتری نامند چون نسبت ببوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جرمغانی کویند و این زبون ترین انواع آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند زیرا که بیشتر از انجا بانطاکیه برند و از انجا باطراف و اقلیطشی نیز لام بجای را کویند

*طبیعت آن

جالینوس کرم و خشک در سوم دانسته و حنین و دیکر اطبا کرم در سوم و خشک در آخر اول و بعضی نیز خشک در دوم کفته اند

*افعال و خواص و منافع آن

محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم بتنهائی و یا با بنفشه مسهل صفرا نیز و بجهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متقرح و تفریح قلب بسبب تنقیۀ سودا و کرم معده و ریاح را دفع نماید و موافق امزجۀ پیران و مشائخ و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیۀ سودا بیعدیل و نفخ را زائل کرداند صاحب شفاء الاسقام کفته مفتح سدد است و در اسهال بطئ العمل و چون ضم نمایند بآن فلفل و ادویۀ لطیفه اسهال بسرعت می نماید جهت آنکه آنها معین بر عمل و تحلیل آنند

*امراض الراس

و چون یک هفته هر روز ده درهم آن را در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین چون شش درم آن را در قدری شیر کوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیۀ سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و آشامیدن شش درم آن با ماء الجبن جهت صداع حادث بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی آن و با مثل آن انسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آن را با ده درم مویز منقی از حب چند جوش خفیفی داده صافی نموده بیاشامند نافع است مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و ادمان بران و جهت وسواس سوداوی و اخراج دیدان طوال اکر اضافه نمایند بر ان طبیخ سر بنفشه می باشد انفع و چون اضافه نمایند بر همه مفرحی مانند بادرنجبویه و کاوزبان می باشد ابلغ و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ مادۀ مالیخولیای سوداوی با افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده موجب رستکاری از ان است و چون افتیمون را کوبیده و بمویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از ان پنج درم تا ده درهم نافع است مالیخولیای مراقی را و چون هفت درم افتیمون را کوبیده و با هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیۀ طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای طحالی و مانیا و چون هر هفته یک مرتبه ازین ترکیب خورده شود می باشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی محترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن متجبن بشیرۀ قرطم که مقدار شیر دو رطل باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس

سوداوی بـدین دسـتور که حب القرطم را کوبیـده شـیر را قـدری جوش داده فرود آورده چون نیم کرم کردد آن را در پـارچه کرده در ان بمالنـد که تمام شـیرهٔ آن در ان برآید و بکذارند تا خوب بسـته شود پس آن را بدسـتور مقرر بچکانند و تمام آب آن را از پرویزن بکیرنـد و بـا شـش درم افـتیمون بنوشـند طلاـطلی در مجربـات خود آورده که دیـدم خلق کـثیری از اصـحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی که افتیمون مخلوط با فسـنتین و برک حنظل بآنها دادنـد شـفا یافتند و نیست دوائی نافع تر از برای مالیخولیا و امراض سوداوی از ان و چون افتیمون را در آب یکدوجوشی داده مالیده صاف نموده در آب صافی آن کلقند حل نموده باز صاف

۱۴۴کرده بیاشامند تنقیهٔ سر کند از اخلاط فاسدهٔ سوداویه و نافع است از برای کابوس حادث از ابخرهٔ سوداویهٔ مرتقیه از معده بسوی سر و با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن آن با سطوخودوس و امثال آن از ادویهٔ مخصوصه منقی دماغ است و جهت صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر نافع و چون بکیرند از ان شش درم تا ده درم و اندکی بجوشانند در میپختج و مالیده بفشارند و بنوشند نافع است از برای تشنج امتلائی و خدر و سرطان متقرح و چون بکیرند از ان هر روز ده درم و در یکمن شیر تازه دوشیده بخیسانند و صافی نموده اضافهٔ آن نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضه تا بریده کردد پس بچکانند و بیاشامند و تا هشت روز متوالی این را بعمل آورند تشنج و خدر را نافع است و چون چهار درم افتیمون را سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت نماید و بغدادی قلیلی سرکه نیز برین ترکیب اضافه کرده بدانکه چون افتیمون لطیف و ضعیف الترکیب است آن را بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیدن و جوش بسیار مبطل فعل آن است بلکه آن را در غیر مطبوخ جریش باید کوبید و در مطبوخ بیکدوجوشی اکتفا نمود و اکر آن را در صرهٔ علی حده بسته در مطبوخات بعد طبخ در آخر جوش انداخته یکدوجوشی داده فرود آورند و بعد سرد شدن صره را افشرده دور نمایند بهتر است و افتیمون مضر صفراوی و شبان و محرور المزاجان و مورث کرب و غشی و عطش است مصلح آن زعفران و کثیرا و بروغن بادام چرب کردن و کویند مضر رئه و مصلح آن صمغ عربی و کتیرا و موافق امزجهٔ باردهٔ و کهول و مشائخ و سوداوی مزاجان مقدار شربت از جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم کفته و در مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال لاجورد و حجر ارمنی و یک وزن و نیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانک آن تربد سفید مدبر است و تخم آن را نیز نرم نباید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است در مغص اکر در غیر مطبوخ جرم آن را استعمال نمایند و الا بالای آن روغن بچکانند و چون ده درم تخم آن را کوفته در پارچهٔ کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انکوری انداخته شب تحت السما بکذارند و روز دیکر افشرده دور نمایند و یک اوقیه شربت کل یعنی شربت ورد مکرر و دو اوقیهٔ شربت بنفشه در آن داخل کرده و یک مثقال روغن بادام شیرین بران چکانیده صبح ناشته نیمکرم کرده بیاشامند مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مرهٔ سودا نماید بنهایت قوت بدون مضرتی و حدوث ضعفی و اکر یک اوقیه مغز فلوس خیارشنبر نیز اضافه نمایند بهتر است مقدار شربت آن بتنهائی تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم و حبوب افتیمون و سفوف و سکنجبین و شراب و قرص و مطبوخ و نقوع و ماء الجبن افتیمونی و معجون مقلی آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

افربیون

بفتح همزه و فا و سکون راء مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون فرفیون و فربیون و ابربیون و ابربیون نیز نامند و برومی افنین بدو نون در میان هر دو یای مثناه تحتانیه و بعربی آکل بنفشه و قاتل بنفشه و حافظ النحل و حافظ الاطفال و کروش الغنم و بیونانی حالاس و تاکوب نیز و بمغربی بستانه کویند و اکثر لبن السودا نامند

*ماهیت آن

صمغی است خاکستری رنک مائل بزردی با طعم و بوی تند و کهنهٔ آن سرخرنک نبات آن شبیه بنبات کاهو و کاسنی و شیر دارو دو قسم می باشد قسمی برک آن مفید و نبات آن پر شعبه و خارناک و قسمی برک آن سیاه و خار آن تندتر و باریکتر و شیر آن بیشتر و منبت آن بلاد لینو و حبش و سودان و بسبب تندی و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن شکنبهٔ کوسفندی را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده می کذارند و از دور حربه مانند نیزه و غیر آن بآن می رسانند که شکافته کردد و دور می روند

۱۴۵که بوی آن بمشام شان نرسد بیک دفعه شیر بسیاری از ان فروریخته در شکنبه جمع می کردد آن را خشک کرده باطراف می برند و بعضی صمغ درخت مازریون دانسته اند و اصلی ندارد بهترین آن صاف تازه خاکستری رنک مائل بزردی و تندی بوی با حدت طعم آن است که چون بزبان بکذارند زبان را بکزد و مدتی لذع آن باقی می ماند و هرچند تندبوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود در آب و روغن زیت کداخته شود و سبک وزن و متخلخل باشد و کهنهٔ آن سرخرنک اشقر بود و زود کداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد و مغشوش آنکه از انزروت و صمغ عربی می سازند باوصاف مذکوره نیست و کویند اکر بخار آن در وقت کرفتن دمعه بدندان برسد می ریزاند آن را پس باید که در ان حین دهان را بند نمایند و اول کسی که پی برده باین صمغ یوناس ملک یونیه بوده خود و با آنکه اطبا در عصر او یافته اند

ص: ۲۷۵

*طبیعت آن

کرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک در سوم کفته اند و قوت آن تا چهار سال قوی می باشد و بعد از ان ضعیف و تا ده سال باطل می کردد

*افعال و خواص

و منافع آن*

جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازۀ آن به حدی که زیاده است از حلتیت که حادترین صمغها است مسهل بلغم لزج و زردآب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب و جهت لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و دوار و سدر و صرع و سکته و کابوس و جمود و شخوص و استسقا و سپرز و قولنج و سردی کرده و عرق النسا و مفاصل و وجع ظهر و ورک که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید اللقوه سعوط مقدار عدسی از ان محلول در شیر دختر جهت لقوه و محلول آن در روغن حبه الخضرا و مالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع و بدستور فرو بردن حب مصنوع از ربع درمی از ان و از سکبینج و مقل الیهود و اشق از هریک نیم درم جهت لقوه مفید و زائل کرداند آن را الفالج و الاسترخاء اکثار بوئیدن آن نافع آست فالج را بجهت آنکه تنقیۀ دماغ می کند و میل می دهد مواد را از جانب نخاع بسوی بینی و سعوط محلول مقدار یک شعیرۀ آن به آب مرزنجوش یا باب افشردۀ چغندر یا به آب افشردۀ سیر تر نیز نافع است فالج را بهمان جهت و اشامیدن ان بادویۀ مناسبه نیز نافع است آن را و استرخا را و تمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یکرطل آن مقدار سه درهم افربیون حل کرده باشند هفت روز یا شش روز اقلا سه روز نافع است آن را و فالج را و اکثری از امراض عصبانیه را و اکر مخلوط نمایند آن را به قیروطی که شکسته باشند حدت افربیون را بروغن و تمریخ نمایند بآن نافع است آن هر دو را بنهایت نفع و سزاوار نیست اکثار مروخ ان زیاده از هفت روز و مقدار افربیون از سه درم و چون حل نمایند بروغن قسط یا روغن غار کرم نموده تدهین بآن نمایند نافع است از برای فالج و استرخا بجهت آنکه مسخن عصب است و ملطف و محلل بلغم و چون بکیرند وزن یک اوقیۀ آن را و نرم سوده در یکرطل زیت که در ان دو اوقیه موم کداخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود و تمریخ نمایند بقلیلی از ان نافع است فالج و استرخا را نفعی بین و چون بکیرند از ان ربع درمی و از سکبینج و اشق نصف درمی و حب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا و چون بکیرند مقدار یک دانک از ان و سائیده بزردۀ تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بیاشامند نافع است استرخای اعضا را نفعی بلیغ و چون مخلوط نمایند افربیون را ببعضی از ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن سداب و تمریخ نمایند بآن نافع است تشنج بلغمی را و اکر زیاده نمایند بوزن آن جندبیدستر و عاقرقرحا می باشد انفع و همچنین تمریخ بقیروطی معمول از افربیون تازه یک اوقیه و زیت کهنه یکرطل و موم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت کداخته افربیون را نرم سوده بآن مخلوط کرده در هاون بدسته نیکو سائیده استعمال نمایند الرعشه و التمدد آشامیدن آن با ادویۀ مناسبه نافع است رعشۀ بلغمی را و تمریخ بیک درهم افربیون محلول در ده درهم زیت کهنه

۱۴۶نافع است خـدر را و همچنین تدهین محلول آن در روغن دارچینی و آشامیدن آن نافع است خدر را و همچنین محلول آن در روغن قثاء الحمار و یا روغن حار دیکر نافع است آن را شربا و تمریخا و چون سی درهم آن را در روغن مناسبی حل نموده شش روز بآن مروخ نماینـد نافع است خدر را و تعطیس با فربیون و استشـمام بآن و تشوق بدان با روغن مناسب نافع است دوار و سدر بلغمی حادث از کیموس بارد را الصرع و السکته و الکابوس و الجمود و الشخوص چون بسیار نرم بسایند آن را بتنهائی یا با ادویـهٔ مناسـبهٔ دیکر و در بینی صاحب صـرع و سـکته دهنـد نافع است آن هر دو را و چون حل کننـد به آب کرم و غرغره کنـد بآن صاحب صـرع می باشـد نافع او را و چون طلا نماینـد افربیون و ثافسـیا و امثال این هر دو از ادویهٔ محرقهٔ محللهٔ مواد و مقرحهٔ عضو بر موضع صـعود ابخره در حال صـرع حادث بمشارکت اطراف بسـبب صـعود ریاح مصـرعه از انها بسوی سـر نافع است آن را و لازم است که این طلا بعد از بسـتن بالای آن عضو باشد اکر ممکن باشد مانند دست و پا و آشامیدن ربع درم از ان بـا ادویـهٔ مناسـبه نافع است کابوس را و ریختن یک اوقیـهٔ افربیون محلول در یکرطل روغن یاسـمین بر سـر صاحب جمود و شخوص و همچنین طلاـ کردن افربیون و جندبیـدستر سوده در روغن یاسـمین بر سـر نـافع است آن هر دو علت را الاستسـقاء و الطحال و القولنـج و اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن با ادویهٔ مناسـبه جهت امراض مذکوره و عرق النسا و وجع الورک و کمر که از بلغم و سـردی باشد و سـردی کرده و سموم بارد را نیز نافع و مسقط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم مفیـد اما حـدت و حمرت و سوزش آن در چشم مـدت مدیـد می ماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمرت چشم و تنقیهٔ دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از ان و طلای آن دافع کوشت زیـادهٔ زخمهـا و بر زخم سک دیوانه کزیـده و لـدغ هوام دافع سـمیت آن و با روغنهای مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسـکین اقسام ضـربان و حمول ان بقـدر یک حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب و اکر احـداث سوزش نماید روغن کل سـرخ دافع آن است و فرزجه یک حبهٔ آنکه با سک سائیده باشـند در اعانت بر حمل و تضـییق فرج و تقویت رحم و دفع بدبوئی آن بی عدیل المضار مضـر اصـحاب امزجهٔ حاره و کسی که بر مزاج او خون غـالب باشـد سزاوار نیست که بتنهـائی آن را بنوشـد و مضـر امعای سـفلی و مصـلح آن مقل ازرق و رب السوس و اناویه مانند دارچینی و سـنبل الطیب و سلیخه و کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین و کویند مضر انثیین و مصلح آن روغن کل و مضر رحم باعث بهم آوردن فم آن به حدی که ادویهٔ مسقطهٔ جنین نتوانند اسقاط آن نمایند مقدار شربت آن دو قیراط و زیاده از ان تـا سه درهم کشـنده بـدل آن در استسـقا مـازریون و در قولنـج بوزن آن تا دو وزن جندبیـدستر و قسم سـیاه آن قتال است ابن مولف کفته اکر فرفیون و افیون را هر دو باهم در شـیشه کنند هریک دیکری را فانی می کرداند به حدی که اثری از ان هر دو نمی مانـد و کفته انـد چون افربیون را با باقلا نکاهدارنـد در هیـچ وقت قوت آن زائل نمی کردد و حبوب و ادهان و اضـمده و اطلیه و قیروطیـات و معـاجین افربیون در قرابـادین ذکر یـافت و تـدارک احوال طـاریه بر شـارب زیاده از مقـدار مقرر آن نیز و بالجمله از خوردن آن نعاس و سوزش اعضا و فواق و کرب شدیـد و لهیب و لـذع بطن شدید عارض کردد و سه درهم آن در سه روز کشـنده بود بتقرح معده و امعا و آن تریاق افیون و بعضـی سـموم باردهٔ حیوانیه و غیر آن است مصلح آن چرب نمودن آن بروغن و آشامیدن سویق سـرد کرده به یخ و برف و نشسـتن در آب سرد و نجرع کلاب و متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سـیب میخوش و لیمون و کشـکاب و روغن کل با کافور و کلاب و شوربای چرب و جـدوار مجرب و فادزهر حیوانی با دوغ تازهٔ کاو

۱۴۷خورانیدن و اضمده بارده بر جکر کذاشتن است

افسنتین

بفتح همزه و سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناه فوقانیه و سکون یای مثناه تحتانیه و نون لغت یونانی است و بعربی خترق بحای معجمۀ مفتوحه و تای مثناه فوقانیۀ ساکنه و رای مهملۀ مفتوحه و قاف و برومی ابستیون و بفارسی مروه کویند و بلغت مصر نوع زبون آن را دسیسه و نوع جبلی آن را ربل براء مهمله نامند و بهندی مجتری و شتارو کویند

*ماهیت آن

نباتی است ما بین شجر و کیاه و شبیه باقحوان که بفارسی بابونه کاو چشم نامند و ساق آن بلند و شاخهای آن انبوه و پربرک شبیه ببرک صعتر و غبارآلود و با اندک زغب و کل آن مانند کل بابونه و از ان ریزه تر و در وسط آن تکمۀ کوچکی و در ان تخمی باریک شبیه باسپند و با تلخی و قبض و اندک تیزی و بوی آن با عطریت و ثقلی شیخ الرئیس کفته که حنین نوشته که افسنتین چند نوع می باشد خراسانی و شرقی و طرسوسی و سوسی و آنچه از کوه لکام می آورند و غیر اینها نیز و متقدمین پنج صنف دانسته اند طرسوسی و سوسی و نبطی و خراسانی و رومی و نبطی آن با عطریت است و قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و ازین جهت اسهال بلغم نمی نماید هرچند در معده باشد و نفعی چندان در اسهال بلغم ندارد و مضر بفم معده نیست و صنفی را که برک مانند برک زردک و سفید و کل آن زرد و بی برک و اهل مصر آن را دسیسه نامند و منبت آن آنچه در اکثر شرقی بلاد شمالیه و خراسان و عراق است زبون ترین همه اصناف است و کفته اند که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعض حکما آن را شیح رومی نامیده اند و بعضی کشوثای رومی دانسته اند و مختار بهترین اصناف آن رومی طرسوسی سفید رنک پس سوسی مزغب آنست که چون چوب آن را بشکنند و یا به کف دست بمالند بوی صبر از ان آید و در طعم آن حرفت و تلخی و قبضی باشد و نیز کفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنک با عطریت رائحه و تلخ طعم مزغب آنست که در ان کره ها باشد و آنچه را از جزیرۀ نیطس آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیکر است و برک و کل آن کوچک تر و کاه مغشوش می کنند آن را بزردی زیت که با آن در آب جوش می دهند و خشک می نمایند و فرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آن را چون در آتش اندازند بوی زیت از ان آید بخلاف خالص

*طبیعت آن

کرم در اول و خشک در سوم و بعضی کرم در اول دوم و خشک در آخر آن کفته اند و این اصح است و کرمی عصارهٔ آن زیاده از حشیش آن و اقوی از ان و همچنین تخم و کل آن اقوی است از حشیش آن

*افعال و خواص و منافع آن

مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و ماء اصفر و سایر اخلاط مراریهٔ مجتمعه در معده بادرار ببول و منقی عروق سینه و شش و با افتیمون و بدستور با افتیمون و اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس و دوار و سدر و مالیخولیا و سبات و امراض عین و کوش و دهان و حلق و معده و کبد و مرارهٔ طحال و ارحام و بواسیر و اوجاع اعصاب و اعیا و داء الثعلب و داء الحیه و دفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت معده و اشتها و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و قتل اقسام دیدان و امثال اینها از امراض هریک بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ آن نافع شربا و ضمادا الصداع و اللقوه و الفالج و الاسترخاء و الرعشه و الصرع و السکته و الکابوس لشوق آب مطبوخ آن با شیخ ارمنی خصوصا که در ان قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادث متولد در مقدم دماغ و آشامیدن مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح دماغیست و غرغره بآن لقوه و شرب طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس را نافع و چون مفلوجی که در معده او اخلاط حاره حاصله از ادویهٔ مشروبه باشد بنوشد آن را خارج می کرداند آنها را و تبرید می کند بالعرض و ریختن عصارهٔ آن بکلوی مسکوت و سعوط نمودن

ص: ۲۷۹

۱۴۸آن آن را مفید الدوار و السدر و السبات و الاعیاء و المالیخولیا آشامیدن مطبوخ آن با صبر سقوطری دوار و سدر حادث از صفرا و بلغم را و تقیع آن سبات و طبیخ آن با افتیمون مالیخولیا را و نیز تجرع هر روز دو اوقیه از آب طبیخ آن و اکر مادهٔ مالیخولیا مائل بمراری باشد ده قیراط عصارهٔ آن را در آب حل کنند و بیاشامند و اکر بشرکت مراق بود و در مراق ریاح باردهٔ نافخه باشد و ورم و لهیب نباشد تنقیهٔ آن بطبیخ افسنتین یا عصارهٔ آن بنحو مذکور نمایند و تدهین روغن کل آن جهت اعیای امتلائی مفید امراض العین چون بکیرند حشیش آن را و سائیده در خرقه کتانی بسته در آب کرم جوشان فرو برده تکمید نمایند بآن چشمی را که طرفه داشته و مدت مدید طول کشیده باشد زائل کرداند آن را بجهت آنکه کویند جذب می کند خون را بسوی خود به حدی که خون در ان صره می آید که اکر بفشارند خون از ان برمی آید و طلای مطبوخ آن در میپختج جهت درد چشم و غشاوه و ورم و ضربان آن و با عسل جهت رفع آثار بنفشی تحت پلک چشم و ضماد آن با ناردین جهت رمد خصوصا نبطی آن و اکتحال آن جهت رمد و غشاوه امراض الاذن چون افسنتین را در آب با روغنی قابض یا در شراب پخته کوش را ببخار آن بدارند نافع است وجع آن را و ورم بناکوش را و همچنین طلای آن بر بناکوش و قطور عصارهٔ آن وجع حادث بسبب دیدان و یا ریاح و یا رفتن آب در آن را نافع بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح آب است و قطور مطبوخ آن در روغن بادام تلخ به حدی که تمام قوت آن در روغن آید با قلیلی زهرهٔ بز نیز محلل ریاح کوش و منقی جراحت آن در ساعت و رافع کری است هرچند کهنه باشد و همچنین قطور ممزوج آب مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهرهٔ بز آمدن آب را از کوش بازدارد امراض الفم و الحلق و الصدر و الرئه طلای افسنتین کوبیده و با نطرون و عسل سرشته بر حنک یا از خارج بر حلق نافع است ورم عضلات داخلیهٔ آن را و خناق و ورم بناکوش و وجع آن را و همچنین غرغرهٔ مطبوخ آن یا بعصارهٔ آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ آن و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تنقیهٔ صدر و رئه و آنچه در عروق آنها است از اخلاط صفراویه نافع المعده و الکبد و المراره و الطحال و الامعاء و الرحم و المقعده و الدیدان و البواسیر و المفاصل آشامیدن آن با ناردین جهت درد معده و تحلیل صلابات باطنیه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد آن و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد عجیب الفعل است و جهت اوجاع جنین و خاصره و تهبج صورت و اطراف و استسقا و اوجاع مفاصل و امراض مقعدهٔ بارده و دفع بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوء القنیه و بدستور عصارهٔ آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند ده روز هر روز مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن بجهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا با افتیمون جهت طحال و همچنین با ادویه مناسبهٔ دیکر و ضماد کوبیدهٔ آن بانجیر و نطرون و شیلم جهت استسقا خصوصا با سرکه و بدستور با نطرون و انجیر و دقیق سوسن برای طحال با اکلیل الملك در زیت پخته جهت ورم کبد در اواخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با سوم و روغن کل سرخ یا روغن حنا جهت درد تهیکاه و درد معدهٔ کهنه و جکر و بواسیر و شقاق مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن بتنهائی و فرزجهٔ آن با عسل جهت ادرار حیض و حمول آن با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن آب مطبوخ آن بتنهائی و یا مطبوخ آن با برنج یا با عدس جهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویهٔ مشروبه در معده بهم رسیده باشد موثر و آشامیدن شراب آن جهت تمدد زیر شراسیف و تقویت معده و دفع بواسیر و شقاق مقعده و تنقیهٔ عروق می نماید از اخلاط مراریه و مائیه و ادرار می فرماید الحمی و داء الثعلب و الحیه و الشرا و دفع

۱۴۹السموم و غیرها و الزینه آشامیدن طبیخ آن جهت تپهای عفن و مرکب و کهنه و با ناردین جهت داء الثعلب و داء الحیه و اصلاح فساد مزاج و بتنهائی جهت نیکوئی رنک رخساره و بدستور ضماد آن و آشامیدن ده درم مطبوخ آن جهت کزیدن عقرب و با شراب جهت سم شوکران و نهش تنین بحری و بری نیز و با سرکه جهت خناق عارض از شرب قطر و ضماد آن با آب جهت شرا و تحلیل صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و کذاشتن آن در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن ثیاب و آمیختن آب مطبوخ آن بـا مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم و سوس و موش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن مانع مقارنت پشه است بآن کس و ذرور آن جهت کریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشندۀ کیک و تدهین آن باعث طرد هوام المضار کفته اند افسنتین مضعف فم معده است سوای نبطی آن و لیکن ضرر عصارۀ آن زیاده از حشیش آن است و مصدع و مجفف مصلح آن در مبرودین انیسون و مصطکی و در محرورین شربت انار و امثال آن و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام و دیکران کفته اند که حشیش افسنتین موافق ترین ادویه است از برای معده و تقویت آن و عصارۀ آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصارۀ آن قوت قبضی که محتبس است در حشیش آن نیست و نیز صاحب شفاء الاسقام کفته جایز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در ان حین بیشتر از نفع آن است بسبب قوت قبضی که دارد و بالجمله در ان دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر نیز یکی جوهر لطیف هوای ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیکری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم آن از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو درهم است اما باید که چون جرم آن را بطریق سفوف و غیر آن اکر استعمال نمایند بجهت رفع قبض آن بروغن بادام چرب نمایند بدل آن در اسهال غافث و شیخ ارمنی است و جهت تقویت معده بوزن آن اسارون و نصف آن هلیلۀ زرد و بجهت جکر عصارۀ غافث و جعده و قیصوم و عصارۀ آنکه آن را کوبیده آب آن را کرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز محلل و مفتح سدۀ جکر و مجاری ما بین معده و جکر و مجاری امعا و جهت تپهای کهنه و مرکبۀ قدیمه و تقویت معده و تنقیۀ آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و ابتدای ضوء القنیه و استسقا و یرقان و نیکو کردن رنک رخسار و اصلاح فساد مزاج شربا مفید و جهت تهبج وجه و ورم اطراف و ورم طحال و داء الثعلب و داء الحیه شربا و ضمادا نافع و مورث کرب و صداع و مصلح آن ریوند مقدار شربت آن تا یک درهم و بدل آن سه وزن آن افسنتین یا غافث باشکاعی است و این ضعیف است شیخ الرئیس کفته عصارۀ آن مصدع است و ظن من آنست که همین سبب مضرت آنست بمعده مصلح آن در مبرود انیسون و در محرور رب آب انار است و حب افسنتین و ادهان و اشربه و اضمده و عرق و غرغره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین ذکر یافت با خواص و منافع و طرق استعمال و صنعت هریک

افشرج

بفتح اول و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح راء مهمله و جیم معرب از افشره فارسی است که بعربی عصیر نامند و اصل آن افشرده بود که بکثرت استعمال افشرده شده آن مخصوص با آب میوه های آبدار است که مالیده و یا کوبیده فشرده آب آنها را بکیرید خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب کذارند تا غلیظ شود که عصاره کویند و بالفعل عبارت از آب افشردهٔ میوه های آبدار رسیده ترش یا میخوش مانند انار و آلوبالو و توت و زرشک و یا آب لیمو و یا اترج و یا سرکهٔ انکوری و یا عرق نعناع و یا تمر هندی محلول یا آب و یا آب انبهٔ خام و فالسه و جامون که میوه های هندیست یا سماق

۱۵۰محلول در آب و امثال اینها است که صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب نیز آن مقدار که خوش طعم کردد و یا طعام و یا بدون آن بنوشند یا عررب و شربت ترشی و یا میخوشی که در آب حل کنند و بنوشند و عرق سلطانی که از جملهٔ افشرجات رفیعه است در قرابادین ذکر یافت

*طبیعت

و افعال و خواص هریک راجع بآنچیزی است که از ان سازند

افعی

بفتح همزه و سکون فا و فتح عین مهمله و یا در آخر بلغت عبرانی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن و افعی را بیونانی احدیا و احادیا نامند و آن را اسامی بسیار است

*ماهیت آن

ماریست بقدر دو ذرع دست و با دنبالهٔ باریک و کوتاه آن اندک کویا بریده شده که بفارسی کله دم نامند و سر آن پهن و بزرک و مثلث شکل که قاعدهٔ آن بطرف کردن آن می باشد و کردن آن باریک و در وقت رفتار از ان آوازی آید کویند که آواز از پوست آنست بخلاف حیات دیکر که آنها را این هیئت و خواص نیست و بسیار قوی و زوردار و ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرکی مختلف بعضی سیاه مائل بزردی و بعضی مائل بسرخی و بعضی به تیرکی و بعضی ابلق و غیر اینها از الوان و نیز بعضی شدید السمیه و بعضی مائل باعتدال و بعضی قلیل السمیه و نر و ماده می باشد مادهٔ آن را چهار دندان و نر آن را دو دندان و بهترین آن مستعمل در تریاق فاروق مادهٔ اشقر مائل بسرخی جوان دور از آب و عمارت و جنکل و پیشه و شوره زار دهن کشا و عریض سر صلب جسد مائل بباریکی است که چشمش مائل بسرخی باشد و در آخر بهار یا اوائل صیف صید کرده در وقت صید ضربی و زخمی باو نرسیده و زود سر و دم آن را قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر نشده باشد و طریق قطع سر و دم آن آنست که آن را خشم آلود نموده بزودی و سرعت تمام سر و دم آن را یکجا جمع نموده بتیشه و یا تبر نجاری عریضی و یا ساطور قصابی و یا بآلتی دیکر که بسیار تند باشد و دم آن جابجا ریخته نباشد مقدار چهار انکشت از هر طرف بیک ضرب با پتکی جدا نمایند که در ان اصلا وصلی نماند و الا بکار نخواهد آمد و کیسهٔ محاذی سر و دم آن بدارند که در ان افتد و بکسی نرسد و وجه سر و دنباله جدا کردن را کفته اند نه بجهت کثرت سمیت آن است چنانچه مشهور است

بلکه برای آن است که در ان کوشتی نیست پس پوست آن را جدا کنند و شکم آن را چاک کرده زهره و امعا و احشای آن را برآورند و احتیاط نمایند که زهرهٔ آن شکافته نکردد و در بطن آن نریزد که کوشت آن را فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در ان است پس با آب و نمک پاک شسته و با آب و قدری شبت و اندکی نمک در دیک سنکی و اکر نباشد مسی تازه قلعی کرده و یا نقره بآتش ملایم بدم طبخ نمایند و اکر آتش اخکر باشد بهتر است و باید که سر آن بسته آب آن مقدار در ان باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و بسیار باقی نماند و بعد مهرا شدن بکذارند تا سرد کردد پس سر آن را باز کرده کوشتهای آن را تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال نمایند اقراص سازند و یا غیر آن و اکر اقراص سازند در هاون سنکی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته دست را بروغن بلسان چرب کرده اقراص نازک سازند و بر روی غربال خشک نمایند و در شیشه نکاهدارند و عند الحاجه بکار برند و علامت جوانی آن سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و هرچه بعد قطع سر و دنباله خون کمی از ان آید و بی حرکت باشد استعمال نباید نمود و از اصناف ردیهٔ آن یکی مغرنه است یعنی شاخدار که از کزیدن آن خون از مسام و منافذ ملسوع آن جاری می کردد و کفته اند که خون نیز بول می کند و دیکر دساسه است که فرو می رود در رمل و شنا می کند در ان مانند ماهی در آب و دیکر ملکیه مکلله الراس است که طول آن نهایت سه شبر می باشد و سر آن باریک و نیز کفته اند که سمیت این بحدیست که بنفس و صغیر خود می کشد و هر کرا نظر بر ان افتد می میرد و

۱۵۱هر که نزدیک آن مرده رود او نیز می میرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیکر افعی که کمر آن کنده و کردن آن باریک و سر آن پهن و اغبر با نقطهای سیاه باشد و دیکر بلوطیه که در بلوط می ماند و بدبو می باشد و کسی را که بکزد پوست او جدا می کردد و دیکر معطشه که عطش بافراط و حرقت و التهاب بسیار عارض می کردد ملسوع آن را به حدی که دائم آب می نوشد و سیراب نمی کردد تا بمیرد و دیکر بزاقه که می کشد به آب دهن خود و بوی آن نیز مهلک است و دیکر سیاه مسمی باسود سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنک و آنچه صاحب خالها باشد و انواع ردیهٔ دیکر نیز می باشد و سمیت مار ماده اکثر قویتر از ان است و تاثیر آن در نهش اعضای طرف چپ خصوص قریب بقلب و دماغ و اعصاب و کبد اهوع است از اعضای بعیده و سمیت مار در دندان آن است یعنی بواسطهٔ دندان سمیت را بعضو می ریزد دندان آن سفید و کوچک بمقدار دانهٔ برنجی و در ان سوراخی در طول و سر آن محرف مانند قلم تراشیده است و چون ماری که دندان آن را برآورده باشند کسی را بکزد از موضع نهش آن قدری خون برمی آید و لیکن اذیت بسیار نمی رساند و مسموع کشته ماری که دندان سمی آن را برآورده باشند اکر محبوس دارند بعد از دو سال و اکر سر دهند بعد از شش ماه باز دندان سمی مثل اول برمیآورد و کسی را که بکزد بدستور هلاک می کرداند

*طبیعت آن

بنهایت کرمی و خشکی و و تجفیف و تحلیل است و آنکه قریب با آب و عمارت نباشد حار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در دور کوهستان می باشد خشک در چهارم

*افعال و خواص و منافع آن

چون با آب و اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش اخکر بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود و کوشت آن را با کندنا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع می کند و تحلیل می دهد و کفته اند در مجذوم این معنی بتجربه رسیده که بعد از خوردن بدن او متقشر شد و از ان مانند فلس ماهی جدا کشت و از ان مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده مثل ماهی پوست از ان می ریزد و مقدار کم آن اخلاط متعفنهٔ لطیفه را مستحیل بشپش و کثیفه را بتقشر جلد دفع می کند و نفع می بخشد و ایضا کوشت پختهٔ آن به نحوی که برای تریاق فاروق می پزند جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و ازالهٔ برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض باردهٔ عصبانی و طول عمر مؤثر هر کاه بسال یک مرتبه تناول نمایند و لیکن اکثار در ان ننمایند و بعد تقویت بدن و شروع بروئیدن کوشت و جلد حفظ نمایند و اعضا را از خارج بمالیدن مراهم و موم و روغنهای مناسب و مسکهٔ تازه و از داخل بآشامیدن شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفهٔ مشویه و امثال اینها و آشامیدن مرقهٔ آن جهت ضیق النفس بارد رطب و باید که مرقهٔ آن را بدم بپزند زیرا که کوشت آن دیر پخته و مهرا می کردد و ضماد کوشت کوبیدهٔ خام آن جهت دفع سمیت افعی کزیده و اقسام مارها بنهایت نافع و بجهت داء الثعلب و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنهٔ بارده نافع و چون شکم آن را چاک کنند و کرماکرم برکزیدهٔ آن کذارند وجع آن را ساکن کرداند و سمیت آن را دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط و مصدع و مصلح آن شیر تازه دوشیده و آب فواکه است و نخودی که در حین جوشانیدن کوشت در ان پخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی و نمکی که در جوف آن پرکرده باشند در افعال ضعیف تر از کوشت آن است و کفته اند که چون هفت عدد افعی را بریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده بازای هریک افعی کرهی بر ان بزنند بستن آن ریسمان بر کردن صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیه مجوب و بدستور ریسمان کتانی که افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و خون آن اکتحالا جهت روشنی چشم و منع نزول آب در چشم مفید

۱۵۲و بدستور زهرهٔ آن سم قاتل بلا۔ مهلت و کدازندهٔ اخلاط و اعضا و فاسد کنندهٔ ارواح و حرارت غریزی است بسرعت بالخاصیه و لهذا استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و پوست آن جهت امراض صدر و استسقا و یرقان و طحال و نزلات و ادرار بول و تفتیت حصاه و امراض مقعده هر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام نماید و کسی را که خناق باشد و خوردن کوشت آن خوش نیاید او را محرق آنکه بدل آنست استعمال نماید و طریقهٔ احراق آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخهٔ مالیقی طریق احراق آن چنین است که بر ان افعی نمک و شبت و انجیر از هریک یکرطل و نیم اوقیه سائیده پاشیده و با نه اوقیه عسل بر ان ریخته و سر آن را بسته در تون حمام یا در تنور کذارند تا سوخته کردد مانند زغال پس نرم سوده در شیشه و یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجه استعمال نمایند و کاه از برای خوش بوئی و نیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب و ساذج هندی نرم سوده بآن ممزوج می نمایند

*افعال و خواص و منافع رماد آن

آنست که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال آن با عسل بغایت مقوی باصره است و علامت افعی کزیده و تدارک سم آن و مرارهٔ افعی خورده و تدارک آن نیز و تریاق فاروق از بدء ظهور تا انتهای کمال و نسخ و طریقهٔ ساختن و زمان استعمال و مواضع آن و مقادیر شربات و منافع و مضار آن بتفصیل و قرص افعی و حب و دهن و رماد و طبیخ و ماء اللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و بالجمله کسی را که افعی و یا مار کزیده باشد از علامات لسع آن برآمدن خون متغیر اللون از ان موضع پس زردآبی شبیه بچرک و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و کرمی بدن و عرق سرد و سبزی رنک رو و غثیان و قئ صفراوی و اغما و غشی و سردی بدن و اهلاک است و بهترین معالجات فی الفور بلافاصله بستن بالای آن موضع است باستحکام تمام بفاصلهٔ چهار پنج انکشت تا یک شبر بهر ریسمان و بندی که حاضر باشد حتی از کمربند و دستار تابند ازار مراد آنکه تغافل نه ورزند و مساهله ننمایند اکر میسر باشد یعنی اکر در دست و پا باشد و اکر در دو جا ببندند بهتر است یکی بالای دیکری بفاصلهٔ چار پنج انکشت تا یک شبر و تا خوب خاطر جمع نکردند باز نکنند و اکر تا سه روز باز نکنند بهتر است و یا داغ کنند آن موضع را و یا قطع نمایند و الا۔ فی الفور تیغ زده بمحجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت و خون فاسد دفع کردد و خون مدفوع از ان بریده کمرنک مانند چرک رقیق زردرنک شبیه بزردآب می باشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون و اخلاط و اعضا را می کدازد و فاسد می کرداند و اکر محجمه میسر نیاید شخصی جوان با قوت که دندان های او مسلم باشد و مرضی و قلاعی در دهان و زبان او نباشد و ناشتا نباشد دهن خود را پاک بشوید و روغن کل بر لبهای خود بمالد و بدان مضمضه کند و بقوت تمام آن موضع را بمکد و آب دهان را بیفکند و فرو ریزد و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی بدو بخورانند و بران موضع بمالند و سه چهار عدد رته که بهندی ریتهه نامند در آب خوب بمالند تا کف برآورد و بخورانند و خورانیدن روغن کهنه که اقلا یکدوساله باشد و شیر و شراب کهنه و پنیر مایهٔ خرکوش تازه محلول در سرکه و یا آب مطبوخ برک غار و فاشر او اسپند و تخم یونجه و مغز تخم ترنج و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و بیخ کز و مرمکی و افسنتین و طرخشقوق و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل و یا معجون مرتب ازینها بتمامی و یا آنچه میسر آید با عسل بقدر چهار دانک و خوردن شیر خام بسیار یا مغز کردکان و مالیدن مرمکی و ادویهٔ مزبوره بقوت بر موضع آن شکم موش زنده را بشکافند و کرماکرم بر ان موضع کذارند و بدستور شکم خروس زنده را بشکافته کرماکرم بران بکذارند و مهرهٔ مار را بران

بکذارند تا بچسپد و بر ان شیر تازه دوشیده می ریخته باشند تا هنکامی که دیکر شیر نه بر دو رنک آن

ص: ۲۸۵

۱۵۳متغیر نکردد و مهره خودبخود جدا کردد زیرا که از علامات مهرهٔ مار اصلی آن است که ما دام که زهر باقی است جدا نمی کردد و شیری که بران می ریزند بریده و متغیر می کردد و قئ فرمودن به آبی که نیل دران مقدار یکرطل حل کرده باشند و بستن قدری از ان در ان موضع و خورانیدن آب برک بریانه که نبات هندی معروف است و سعوط نمودن بدان و اکر تازهٔ آن نباشد برک خشک آن را سوده بنحوی سعوط نمایند که باقصی بینی و دماغ او برسد و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر الاغ و یا زنان و کفته اند اکتحال بدند با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم آن است اما باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت بچشم دارد و کسی که زهرهٔ افعی خورده باشد و او را پی درپی غشی عارض کردد تدبیر آن مکرر قئ فرمودن به آب رته و مطبوخ ادویهٔ مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب کرم یا با شیر کاو و یا بز و یا تریاق فاروق و مترودیطوس و دواء المسک و فادزهر فائق و امثال اینها و آشامیدن آب کوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با مشک خالص و شیر بز و یا الاغ یا زنان و امثال این ها است

افلنجه

بفتح اول و سکون فا و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها بهندی پل پرنک نامند

*ماهیت آن

تخمی است شبیه بخردل و تند شبیه ببوی سیب و با عطریت و بغایت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل می نمایند و در معاجین و غیرها نیز نبات آن بقدر ذرعی برک آن مانند برک بادام و کل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم بزر البنج و منبت آن بلاد هند است و زرد و سیاه آن زبون کویند از قسم کوچک کبابه است و نیز کویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد

ص: ۲۸۶

*طبیعت آن

کرم در اول و خشک و با قوت قابضه

*افعال و خواص آن

مقوی دل و دماغ و جکر و معده و مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سدهٔ احشا و مسخن معده و آروغ آورنده و قائم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و رتیلا و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد کزیدن عقرب می کند مصدع و مورث کرب و خناق مصلح آن روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال

افنیقون

بفتح اول و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است

*ماهیت آن

نباتی است شبیه بافیقطس مکر در بوکه بوی اترج ندارد و در زراعت کندم می روید

*طبیعت آن

بغایت سرد و مخدر است

*افعال و خواص و منافع آن

از خارج در اطلیهٔ رادعه مستعمل است شرب آن جائز نیست

افیقطس

بفتح اول و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل

*ماهیت آن

نباتی است ربیعی کمتر از ذرعی و ساق آن باریک و پر شاخ و کل آن مختلف الشکل و اللون و مائل بسفیدی و برک آن عریض شبیه ببرک سداب با تشریفات خفی و مزغب بزغمهای سفید مانند برک کاسنی کبیر و اندک طولانی و ساق برک آن باریک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرکتر از ان و یا تخم ترب و در غلافی مانند آن و سیاه و اغبر و بیخ آن بی ریشه و نرم و با عطریت و از وسط ساق آن سه و یا چهار شعبه شبیه بانکشتان باریک بطول یک اصبع روئیده بطرف بالا و بوی کیاه آن شبیه ببوی ترنج

*و منبت آن

سواحل دریا و ممر آبها و جاهایی که آب در ان فرو می رود و می باشد و مزرعهای جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر آن را شلجم نامند بهترین آن رسیده سنکین آن است و مغشوش بتخم شلغم می نمایند و فرق به بزرکی آن است

*طبیعت آن

دو دوم کرم و خشک و با اندک حدت و کرمی آن زیاده از خشکی آن

افعال و خواص و منافع آن

برک و تخم و

۱۵۴سائر اجزای آن جهت وجع کبد و ورم بارد غلیظهٔ آن و تفتیح سدهٔ آن و سدهٔ طحال و تحلیل اورام و اخلاط غلیظه و ریاح و نفخهٔ طحال و احشا و صلابات سائر اعضا و درد پا و دفع جمیع سموم قتاله شربا و ضمادا نافع و باید که سه روز با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصارهٔ بیخ آن در جمیع امراض مذکوره نافع و قویتر و باید که در فصل بهار عصارهٔ آن را بکیرند زیرا که بعد از ان در ان رطوبتی نمی ماند مقدار شربت آن تا دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال و روغن آن در آثار مانند آن است و آن را زیت الشلجم نامند

افیمیدون

بفتح همزه و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم دال و سکون واو و نون لغت یونانی است و آن را فافیوس نامند

*ماهیت آن

نباتی است ما بین شجر و کیاه و منحصر در یک شاخ و برک آن زیاده از دوازده عدد نمی باشد و کل و ثمری ندارد و ریشهای آن باریک و سیاه و تندبو و بی طعم

ص: ۲۸۸

*طبیعت آن

سرد و تر

*افعال و خواص آن

ضماد آن مانع بزرگ شدن پستان است خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن آن مانع توالد زن و مرد مقدار شربت از برگ و بیخ آن جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند

*افیوس

بفتح اول و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و آن را فافیوس الحدقی نیز نامند بجهت آنکه شبیه بحدقه است و بعضی مردم آن را خامالانس و فجل بری نیز گویند

*ماهیت آن

نباتی است ما بین شجر و گیاه و بسیار بلند نمی شود و ساق آن مزغب و باریک و از سه عدد زیاده نمی باشد و شبیه بچوب اذخر برگ آن مانند برگ سداب و بسیار سبز و ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گل آن زرد و صدفی شکل و بیخ آن بقدر امرودی و شبیه بترب و خنثی و مستدیر و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن آن سفید ظاهر آن سیاه می گردد

*طبیعت آن

در دوم گرم و خشک و لذاع و جالینوس بارد در دوم و مجفف در اول و ثمر آن را حار قابض در اول درجهٔ اول و مجفف در دوم گفته

*افعال و

خواص آن

آشامیدن اعالی آن مقئ و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقئ و مسهل بلغم و صفرا و مانع روئیدن مو است برهانهٔ صبیان تا مدتی چون بران بمالند و ثمر آن یرقان را مفید و دمعهٔ آن مقئ و مسهل مقدار شربت از جرم آن سه قیراط و از رطوبت آن پنج قیراط شیخ داؤد انطاکی گفته که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده جلا می دهد بیاض چشم را و مقئ و مسهل است و کیفیت استخراج دمعهٔ آن آنست که آن را بکوبند و بفشارند و دمعهٔ آن را بگیرند و در ظرفی کنند و بران آب بریزند و با پری حرکت دهند و خشک نموده استعمال نمایند

افیون

بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون مغرب ابیون یونانی است و معنی آن مسبت است یعنی خواب غرق آورنده و بعربی لبن الخشخاش و مرقد و ببربری تریاق و بسریانی دهیا مینون و شقیقل بمعنی میرانندهٔ اعضا و بفارسی تریاک و کویند تریاکی که رستم از کیکاؤس طلبیده که بسهراب خوراند افیون بوده زیرا که نیست دوائی در اوجاع شدیده مسکن و حائل میان مریض و موت سوای آن و چون در ان قوت سمیت است و با آنکه دوائی سمی و شدید الغایله است و اطبا باعتبار چنان نفعی محتاج بوده اند باستعمال آن و نداشته اند چاره از ان لهذا ترکیب نموده اند آن را با مصلحات آن مانند زعفران و جندبیدستر و مشک

*ماهیت آن

بدانکه اطلاق می نمایند آن را بر سبیل اشتراک بز سه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش مفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب برین متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این نزد قدمای اطبا است جهت آنکه در ان زمان زرع خشخاش سفید نبوده و از خشخاش سیاه صحرائی

۱۵۵لبن میکرفتنداند و بستانی آن بسیار کم بوده مکر در مصر تنها خاصه در موضعی از ان معروف باسیوط و از انجا باطراف می برده اند سوم بر عصارهٔ خشخاش سیاه که بآفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهو صحرائی نیز افیون می سازند و این نیز مخدر است اما ضعیف العمل و از شقایق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن می کیرند و این بسیار کم بعمل می آید و لیکن بسیار قوی است طریقهٔ اخذ آن آنست که چون برکهای کل خشخاش ریخت و کوزهٔ آن بزرک شد و دانها آن بسته کردید و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک کردد اطراف ظاهر آن را آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آنکه غایر باشد و با اندرون آن برسد و سوراخها کند زده شب می کذارند تا شیر و رطوبتی که درون آنست از ان موضع بیرون آید و بسبب سردی هوا فی الجمله جمودی و انعقادی بهم رساند پس صبح زود که آفتاب خوب طلوع نکرده و هوا کرم نشده باشد آنها را با انکشت می کیرند و بر کنارهٔ صدفی یا بپالهٔ چینی یا شیشه جمع می نمایند و زمانی صبر می کنند تا آنچه باز تراوش نماید و از انها برآید نیز می کیرند و همچنین روز دیکر و کاه مرتبهٔ دیکر نیز تیغ می زنند و لبن آن را بدستور برمیدارند و بعضی مردم لبن آن را از صدفه یا از پشت کاردی جمع می نمایند و بانکشت بهتر است زیرا که در ان صورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفهٔ خشخاش خراشیده داخل آن می کردد پس بعد از اتمام اخذ تمامی لبن آن را بر روی حنک نیکو صلایه می کنند و بدست می مالند تا بعضی از رطوبات آن بتحلیل رود و غلیظ کردد قرصها و یا فتیله و یا قلمهای پهن سازند اما طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که سر خشخاش و پوست و اوراق آن را می کوبند و آب آن را فشرده می کیرند و در آفتاب می کذارند تا غلیظ کردد و بدستور بر سنک صلایه می سایند و بدست می مالند و اقراص می سازند و این را افیون سفونیون می کویند و بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از ان از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه باعتباری بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از عصارهٔ آن است و از ان زبونتر ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بو و تلخی طعم و قبوضت و ملامت جرم و جوهر و در آب کداخته شدن و اجزائی محلول آن متشابه و متساوی بودن که دردی در ان نباشد و چون صاف نمایند ثفلی از ان نماند و بوئیدن آن خواب

آورد و چون قطعهٔ آن را بشکنند رنک آن سفید مائل بسرخی و سنکین باشد و چون در آفتاب کذارند نرم و کداخته کردد و چون در آتش اندازند و یا بنزدیک چراغ بدارند زود مشتعل و افروخته کردد و از ان جرم بسیاری نماند و شعلهٔ آن صافی باشد و کدر و تیره نباشد و چون آن را خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و آن را غش بمامیثا یا عصارهٔ خس بری می کنند و عدس و صبر و مر نیز داخل آن می نمایند و علامت هریک از طعم و رائحه و حل نمودن در آب معلوم می کردد

*طبیعت آن

بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونان آن را سرد و خشک و برودت آن را در نهایت مراتب می دانند که چهارم است و در ان نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول در یبوست آن بعضی کفته اند که یابس است در سوم و بعضی کفته اند یبوست آن قوی است و جملهٔ اطبای هند آن را کرم و خشک و متأخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آن را سرد می دانند و بعضی کرم و آنچه بالفعل مشهور میان اطبا است متخذ از خشخاش سیاه بری بارد یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس در آخر هوم و از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوزهٔ شقایق النعمان اکثری آن را کرم می دانند و بعضی سرد و مؤلف را عقیده آن است که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی در ان دو جزو است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است

۱۵۶و تلخی طعم و حدت رائحه بسیار و سرعت اشتعال بنار و صدور افعال حرارت از ان در بدن بعد ورود در ان و فعل و انفعال باهم بسبب جزو حار آنست و لیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود بتحلیل می رود و زائل می کردد و افعال برودت آن بسبب جزو کثیف ارضی آنست و چون بسیار است باقی می ماند و ازین است که در اوائل هنکام استعمال و ورود آن در بدن باطنا و ظاهرا شربا و ضمادا و طلاء بسبب تخدیر و سد مسام و اجتماع حرارت در باطن قوی را برمی انکیزاند و ظاهر بدن را کرم می سازد و اشتها را زیاده می کرداند و رفته رفته بالعکس بدن را ضعیف و لاغر و رنک رو را زرد و بی رونق می سازد بسبب ضدیت و افنا و اماتت حرارت غریزی و قوی و ارواح

*افعال و خواص و منافع آن

مخدر و قابض و مسدد و منوم و محلل و مسکن اوجاع و مانع تعفن اخلاط و فساد آنها و حافظ ادویه و تراکیب و بجهت اکثر امراض راس و اعصاب و نزلات و امراض چشم و کوش و سرفه و ربو و ضیق النفس که از حرارت باشند و تپهای مزمنهٔ قدیمه و نایبه نافع و در تسکین اوجاع و منع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و رفع اسهال و سحج و قرحهٔ امعا مانند آن دوائی نیست و چون در سفرها و هنکام تعب و غم و هم و اندوه و ضعف قلب و کرسنکی و نیافتن طعام در ایام قحط و غلا و سرمای شدید و ایام روزه و وقت قلع اسنان و حرقت بول و سوزش آن و حدت منی و سرعت انزال و شدت قوت باه و وجع قولنج اندکی از ان بخورند مفید و سودمند است بجهت افعال مذکوره و خاصیت آن امراض الراس طلای قلیلی از ان با مصلح آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیکر بر پیشانی و شقیقه جهت صداع حار خورانیدن مقدار ثمن درمی بتدریج تا ربع درمی با ماء الشعیر بصاحب قرانیطس نافع و موجب رستکاری او و تنویم صاحب سرسام صفراوی و صبار او قطرب و جنون اکرچه بمالیدن افیون باشد بر شقیقه و پیشانی و بینی اکر قوت او قوی باشد و الا کمال پرهیز نمایند از استعمال آن و همچنین استشمام آن با شمهٔ از زعفران حل کرده در لخالخ منومه و خورانیدن مقدار یک قیراط و کمتر از ان بصاحب سهر مفرط جهت تنویم آن مفید و نیز مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد و همچنین بوئید آن و مالیدن آن بر جبهه و یا با ماء العشیر خوردن و یا برداشتن فتیله آلوده بدان بر مقعده و نیز مسکن افکار ردیهٔ صاحب قطرب است استعمال مقدار قلیلی از ان با افلونیا خواه بخورد و خواه ببوید خصوصا وقتی که با اندکی زعفران در روغن کل حل کرده باشند و خورانیدن نیم درهم افیون با ماء الشعیر نزد قوت اختلاط عقل و غلبهٔ حرارت نافع است صاحب داء الکلب و مانیا را خواب آورد و سعوط قلیلی از ان باندکی زعفران جهت زکام و نزله در انتهای علت مفید و بعضی با زنجبیل کفته اند و در اصلاح ضرر آن بدماغ هیچ چیز مانند جدوار و زعفران و مشک نیست امراض العین مالیدن آن با مصلح آنکه زعفران است و یا زردچوبه و شیافات و اضمده و اطلیهٔ افیونیه بر دور چشم صاحب رمد و اوجاع چشم در انتهای علت نافع و همچنین باندکی زعفران و شیر دختران امراض الاذن چکانیدن اندکی افیون محلول در روغن بادام تلخ و یا روغن خلوق که دهن الزعفران است جهت تسکین درد آن و همچنین به دو حبه جندبیدستر محلول در شیر دختران و یا روغن بادام تلخ و مر و زعفران جهت درد کوش و استعمال رماد آن با جندبیدستر جهت تسکین اوجاع کوش و قرحهٔ آن نافع و قطور آن با بز و البنج سفید هر دو متساوی بقدر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت و یک قیراط آن در شیر تازهٔ دوشیدهٔ حل کردهٔ نیمکرم جهت بثور آنکه با ضربان باشد اما وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در کوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد و با وجود اینها مداومت بآن جائز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات بطریق اولی و ضماد آن جهت تجفیف قروح و ورمهای حاره و با زردهٔ تخم مرغ ناپخته و زعفران جهت حمره بضم حای مهمله که باد سرخ

۱۵۷نامند و خراجات بضم خای معجمه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیلهٔ آن با مرمکی و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و با موم و روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویهٔ مرکبه حافظ قوت آنها است مضر قوای باطنیه و ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و محدث کزاز و دق و شیخوخت و لاغری بدن و زردی رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باندک چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلب و کبد و معده و کرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بسبب مضرت آن باین اعضا مصلح آن جندبیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانک آن ممنوع و دو درهم آن کشنده بدل آن سه مثل آن بزر البنج و بوزن آن تخم لفاح یا پوست بیخ آن یا عصارهٔ آن و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا است و بعضی بدل آن بوزن آن تودری سفید کفته اند در مدت عمر و بقای قوت آن را مانند سقمونیا پنجاه سال کفته اند و باید که آن را محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبهٔ اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از کردوغبار و آمیزش اشیای غریبه و غیرها که آن را از صورت نوعیهٔ خود نکردانند و ضعیف و فاسد نسازد و هرکه زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را خدر و افسردکی اخلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و پراکندکی حواس و تنکی نفس و کرفتکی زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرورفتن چشمها و کزاز و عرق سرد و آمدن رائحهٔ افیون از دهان و نفس و بدن خصوص که در وقت خاریدن و کمودت ناخنها عارض کردد پس اهلاک مداوای آن و آنچه بدان ماند قئ کردن بماء الشبت و فجل و عسل و نمک هندی و تحقین بحقنهٔ حاره و آشامیدن شرابی که در ان دارچینی سوده و عاقرقرحا و جندبیدستر داخل کرده باشند و کرم کردن سر بتکمید و عطسه فرمودن و در میان آب کرم نشانیدن و خورانیدن تریاق فاروق و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق لطین و مثرودیطوس و فادزهر فایق و مقدار بندقه جندبیدستر و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی و ابهل سائیده با عسل سرشته و اکر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند بد نیست و خورانیدن روغن کاو و آب کرم و بوره و نمک و یا شیر تازه دوشیده با نارجیل دریائی و مکرر قئ کردن و بعد از ان عسل و چیزهای چرب و شیرین و حسوهای چرب و شیرین خوردن و بوئیدن مشک و جندبیدستر و زعفران و خوردن اینها باهم و غذاها و طعامهای چرب شیرین و شیربرنج و شبر و سیر و جوزلیز موثر است و خوردن جندبیدستر بقدر آنچه که افیون خورده و آشامیدن سکنجبین با افسنتین و نکذاشتن که بخواب رود نیز مؤثر است و اکر از عقب آن روغن کنجد و با سرشف بخورد کفته اند که معالجه پذیر نیست و ترشیها و سرکه و ماست بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اکر احتیاج بحقنه شود تحقین فرمودن بحقنهای مناسبه و بعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن و در بزر البنج و شوکران احتیاج بتحقین زیاده است از افیون و بیلن افیون و طریقهٔ اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و تراکیب افیونیه باندک تفصیل و بسطی در قرابادین ذکر یافت

فصل الالف مع القاف

اقاقیا

بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناه تحتانیه و الف بلغت یونانی اسم عصارهٔ قرظ است و قرظ ثمر سنط است که از ان صمغ عربی بعمل می آید و بهندی کیکر و ثمر آن را کیکرکارس و بفرنکی اکاکیا نامند

*ماهیت آن

باصح اقوال عصارهٔ نوعی از امغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن کوبیده کرفته باشند قبل از جفاف سرخ یاقوتی رنک و بعد از خشکی سبز مائل بسرخی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه می باشد مختار و مستعمل نوع اول است که طیب

۱۵۸الرائحه سبز مائل بسیاهی سنکین و صلب باشد

*طبیعت

غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم

*افعال و خواص و منافع آن

مجفف و رادع و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و اسهال دموی و جهت استرخای مقعده و رحم شربا و ضمادا طلای آن مسکن رمد حار و مقوی بصر و ملطف رطوبات و زائل کنندهٔ سرخی آن و داخل کرده می شود در ادویهٔ ظفره و طلای آن بر اورام حاره محلل و مانع انصباب مواد است بسوی آنها و جهت داخس و شقاق حادث از سرما و استرخای مفاصل و بروز ناف اطفال و مقعده و بر مو سیاه کنندهٔ آن و با برک مورد و کل سرخ جهت قطع ادرار عرق و بدبوی آن و بر بدن و رخسار باعث نیکوئی رنک و با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ جهت سوختکی آتش و منع آبلهٔ آن و بدستور با موم روغن جهت سوختکی آتش و داخس مفید و ذرور آن جهت قطع نزف الدم از هر عضوی که باشد و چون در آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و مانع ریختن مواد است بسوی آنها و احتقان بدان مانع سحج و اختلاف الدم و مقوی امعا است و در رحم باعث نشف رطوبات مسترخیهٔ آن و حمول و فرزجهٔ آن مانع نزف الدم و خروج مقعده و رحم و استرخا و سیلان آن و ضماد آن جهت برآمدکی حدقه و ورم حار و باد سرخ و ورم مقعده و رحم و بر کبد ضعیف باعث تقویت آن و چون در آب حل کنند و سر را بآن بشویند موی را سیاه کرداند و مانع آید از افتادن آن و بالادن و روغن کل جهت قطع اسهال اطفال مجرب مورث سده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن بوزن آن عدس و صندل و کویند حضض است و این انسب می نماید و دستور کرفتن آن آنست که بکیرند ثمر درخت آن را هنکام نضج و رسیدکی و بکوبند و صاف نمایند و بآتش ملایم جوش دهند تا بسرحد انعقاد رسد و در قالبها ریزند و بکذارند تا خشک شود و بکار برند و اکثری آب برک آن را نیز داخل می نمایند و کفته اند اکر بآفتاب منعقد سازند بهتر است و طریقهٔ غسل

آن آنست که به آب بسایند آنچه بر بالای آب ایستد بردارند و قرصها سازند و خشک نمایند و عند الحاجه بکار برند بدانکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر جوهر لطیف حار حاد لذاع و غایص و جوهر کثیف ارضی قابض مسدد و چون غسل نمایند آن را جوهر لطیف صاحب آن افعال زائل کردد و جوهر کثیف ارضی آن بماند و لهذا در بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن مانند اورام و در بعضی جاها مغسول آن مانند امراض چشم باید

ص: ۲۹۴

اقحوان

بضم همزه و سکون قاف و ضم حای مهمله و فتح واو و الف و نون لغت عربی است و احداق المرضی نیز کویند و بفارسی بابونهٔ کاو و بابونهٔ کاوچشم نامند و بیونانی اوبیانس و اوبانیس و بعبرانی فیفایفا و بسریانی فشا و نیز فرابیون و کوکیش و کرکاو کویند و نزد بعضی کافوریه نام اقحوان است

*ماهیت آن

دو قسم می باشد صغیر و کبیر صغیر را بیونانی فلیمن و بفارسی بهار کویند و این نیز دو نوع است بری و بستانی و بستانی را شاخهای باریک و برک آن شبیه ببرک کشنیز و رازیانه و کل آن زرد و مدور در اطراف آن برکهای ریزهٔ سفید و از کل بابونه بزرکتر و ثقیل الرائحه و با اندک تلخی و منبت بری آن کوهستانها و صحراها و بالجمله صنفی از بابونه است و مغشوش ببابونه می نمایند و فرق آن است که بابونه تخم دارد و این ندارد و کل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مستعمل کل زرد آن است نه کل سرخ آن و بهترین آن آنست که برک آن سبز و بیرون کل آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی طعم باشد و کهنه و فاسد نباشد

*طبیعت آن

در سوم کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص

و منافع آن

مسخن قوی و محلل و مفتح سدهٔ جکر و افواه عروق و ملطف و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعده و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاه و یاقوت ترياقيت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقا و قراقر معده و قولنج و وجع

۱۵۹مثانه و نزول آب در کیستین نافع و با سکنجبین و یا با نمک مسهل سودا و بلغم و بدستور بافتیمون اعضاء الراس بوئیدن تازۀ آن خواب آورد و اکثار و مداومت آن سبات نطول آن جهت سهر پیران نافع بدین قسم که هر شب اقحوان و جو مقشر و بابونه از هریک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن ایرسا داخل کرده بر سر نطول نمایند خواب آورد ایشان را و در نسخۀ دیکر بجای شعیر صعتر آمده و یک جزو تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم می نماید لهذا استفراغ بدان بنحو مذکور نافع است برای مالیخولیا و فزع و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یک مثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال کفته اند با طبخ فاوانیا تا سی روز متوالی جهت ازالۀ صرع و همچنین آشامیدن کل آن هر روز دو درم با شراب ریحانی تا بیست و پنج روز متوالی جهت صرع و ذرور خاکستر کل آن برای غرب و اکتحال خشک سودۀ آن جهت تقویت طبقات چشم و رفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع آثار قروح و دفع نزول آب در ان و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مختص داشته اند

*اعضاء النفس

و الصدر و الغذاء لعوق آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن سه درم برک خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مرۀ سودا و تحلیل و تجفیف رطوبات متجلبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد در ان و آشامیدن یک مثقال خشک سودۀ آن با سکنجبین جهت ربو و برانکیختن اشتها و خوش بوئی معده و آشامیدن پنج درم آن جهت ادرار عرق و رفع قولنج نافع

ص: ۲۹۶

آشامیـدن مطبوخ آن بـا ماء العسل مـدر قوی است و محلل خون منجمـد در معـده و مثانه و مسـکن وجع آن و چون با کل آن بیاشامند تفتیت حصاه و تفتیح قولنج نماید و فقاح آن با شراب جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب در کیستین و بدستور حمول آن ادرار حیض بقوت تمام نماید و محلل صلابت رحم و مفتح سدهٔ آن و افواه بواسیر است و فرزجهٔ آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و طلای آب تازهٔ آن بر انثیین و قضیب و کنج ران جهت تقویت بـاه و جماع بغایت موثر و ضـماد آن بـدین قسم که به آب مطبوخ آن پارچه تر کرده بر ان کذارنـد جهت التوای عصب و دفع زهر جانوران سمی کزنده و با موم و روغن جهت ورم صلب ساقین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و بارده در انتها و جهت بواسیر و تقشر خشک ریشها و قروح خبیثه و جراحت قضیب و ضماد کل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سدد مفید المضار اکثار آن مصدع و مثقل راس مصـلح آن کل نیلوفر و سکنجبین و مکرب معده و مضر فم آن و مصلح آن بنفشه و انیسون و سـکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن اکلیل الملک و بابونه است دو وزن آن نوع صغیر آن در دوم کرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنک رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آنکه چهـل روز کل اقحوان را که در هریک رطل از ان چهار رطل روغن زیت یا روغن کنجـد تازهٔ ریخته در آفتاب کذاشـته باشند و قطور آن در کوش جهت رفع اوجاع آن و تدهین بآن جهت لقوه و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم و تفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج اورام و اصـلاح جراحات اعضای عصبانی شربا و تدهینا نافع و قطور آن در کوش جهت تسکین وجع آن و استنشاق آن و سعوط بان بعد استفراغ بحب ایارج از برای سهر حادث از رطوبت بورقی و سهر مشایـخ و خواب آوردن ایشان و همچنین تعریق سـر بآن و تمریـخ آن جهت لقوه مفیـد و کاه ترکیب می نمایند روغن آن را با بعضی ادویهٔ حارهٔ عطریهٔ ملطفهٔ مفتحه بحسب اغراض برای زیادتی تسخین و منافع آن

اقسون

بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین و واو و نون و افنیثون بفتح همزه و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه

۱۶۰و ضم ثای مثلثه و سکون واو و نون در آخر نیز دیده شده

*ماهیت آن

نباتی است در کل و برک شبیه بباد آورد و ساق آن کوتاه تر و غلیظتر از ان و در هنکام تری مقشر می شود و آن را می خورند و چون برسد طعم آن تلخ مائل بحدت می کردد و کل آن پرخار و خارهای جوانب برک آن مانند سوزنها و تخم آن زرد و از تخم معصفر که قرطم نامند ریزه تر و بیخ آن را چون بخایند از ان حرارت بسیار ظاهر می کردد و در اواخر تابستان می رسد و در اکثر مواضع می شود

*طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص آن

بسیار لطیف مقدار سه درهم از برک آن جهت کزاز و تشنج امتلائی و اورام کردن و شدخ عضل شربا و ضمادا مجرب کفته اند خصوصا با شراب و تخم آن با شراب جهت دفع سموم مضر کرده مصلح آن شراب مقدار شربت آن سه درهم تا پنج درهم و از تخم آن تا دو درهم بدل آن شکاعی است

اقط

بفتح اول و کسر قاف و طای مهمله بفارسی کشک پینو و اهل روستاق و اعراب بادیه حصاه نامند و بترکی قروط

*ماهیت آن

روغنی است که بطبخ و جدا کردن مائیت از جبنیت را با نمک سرشته منعقد و خشک نموده باشند و صنعت آن در قرابادین مذکور شد

ص: ۲۹۸

*طبیعت آن

سرد و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

قابض و مبرد و مسکن حدت صفرا و دم و بریان کردهٔ آن جهت رفع اسهال مزمن بغایت موثر و ضماد سوختهٔ آن جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر و با پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهت خزاز مجرب که اول سر را بروغن کل سرخ چرب کنند و بعد از ان بر ان طلا نمایند المضار دیرهضم و مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و مسدد خصوص از امزجهٔ باردهٔ رطبه مصلح آن جوارشات و کل قند است بن الیاس کفته هر کاه صرع بسبب دیدان بود و خورده شود ادویهٔ قاتل دیدان و از برای رفع سبب آن می باید که بوده باشد غذا در ان روز ماء الاقط با ثوم بسیار و اقط فرا کرفته شده از رایب می باشد در ان قوت محلله زیاده و ضررش معده کمتر از فرا کرفته از جبنیت و این را بترکی فراقروط نامند و از جبنیت را قروط چنانچه ذکر یافت

اقلیمیا

بکسر اول و سکون قاف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و الف و قلیمیا بحذف همزه در اول نیز آمده و آن را قدیلیا و بیونانی چریرا کویند که از کداختن اجساد متطرقه مانند ذهب و فضه و مس و مرقشیشا مثل کف و درد بر رو و تحت آن منجمد کردد و آنچه در تحت بهم می رسد باز کف آنست که بعد کداز و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف فوق و بعضی تحت مجتمع می کردد الا آنکه آنچه بطرف فوق است الطف از آنچه بطرف تحت است و کویند خبث فلزات اقلیمیا است یعنی خبت ذهب اقلیمیاء ذهب و خبث فضه اقلیمیاء فضه و خبث مرفشیشا اقلمیاء مرقشیشا است و بعضی کفته اند که خبث فلزات غیر اقلیمیا است و قول اول اصح است و بهترین همه ذهبی است و آنچه در رنک شبیه باصل آن فلز باشد و ذهبی مائل بسبزی و فضی بسفیدی و سیاهی ذهبی از غلبهٔ بوره است که بر طلا می زنند و کویند اقلیمیاء معدنی می باشد و مستعمل محرق مغسول آن است و طریق احراق و غسل آن در مقدمهٔ این کتاب و در قرابادین کبیر و دستور پروردن آن و ذرورات و شیافات اقلیمیائی نیز مذکور شد

*طبیعت آن

مانند اصل آن است الا آنکه یبوست پر آن غالب

*افعال و خواص آن

مجفف العین مقوی باصره و زائل کنندهٔ بیاض عین و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و جرب و نزول آب در چشم الخروج و القروح و البهق و الکلف و سائر الاثار و الاورام و الاوجاع جهت تنقیهٔ جراحات و دفع تعفن قروح و بردن لحم زائد و رویانیدن کوشت صحیح تازه و پر نمودن زخمها و رفع بهق و طلای آن رادع اورام و جالی کلف و آثار سیاه و تحلیل صلابات طحال و با افیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس را مفید القلب آشامیدن یک قیراط از طلای آن

۱۶۱جهت خفقان و تقویت دل نافع بدل آن مرداسنک محرق مغسول است

*فصل الالف مع الکاف

اکارع

بفتح همزه و کاف و الف و کسر را و سکون عین مهملتین جمع کراع بضم کاف است و آن را بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچهٔ کوسفند و بز یکساله است

*افعال و خواص و منافع آن

آن لزج و دیرهضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و کوفتکی آواز و سرفهٔ یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و التیام زخمهای باطنی و التیام شکستکی استخوان و با صمغ عربی جهت پیچش و اسهال مراری و متع لذع مواد حاره و دفع مضرت دوای حار مشروب و آب پاچه جهت سرفهٔ حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه بآن جهت مغص و زحیر سددی مجرب و نطول آن جهت یبوست دماغ و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن اندرون پاچه با فرفیون و روغن کل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل حار مجرب مولد قولنج مصلح آن شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن آن با کرفس و دارچینی و مانند اینها و استخوان سوختهٔ آن جهت رفع نزف الدم جراحات و با صبر جهت اسقاط دانهٔ بواسیر موثر است

اکتمکت

بفتح همزه و کسر کاف و سکون تای مثناه فوقانیه و فتح میم و کسر کاف و تا عوام فارس خایهٔ ابلیس نامند و درخت آن را در کنار بعضـی باغات و مزرعها می نشانند بجهت آنکه بسبب خار بسیار آن کسی و جانوری داخل آنها نمی تواند شد و بهندی آن را کرنجوه و کرنج بفتح کاف و رای مهمله و سکون نون و جیم در آخر و بلغت سانس کرت ها گرگهوله نامند

*ماهیت آن

ثمر درختی است پر خـار فی الجمله شبیه بـدرخت انار و شاخهای آن پراکنـده و برکهای آن ریزه از برک انار در طول کمتر و در عرض زیاده و بی تشریف و نوک ندارد و بر هر شاخی برکهای آن بسیار و از هر دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پرخار و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف استهٔ انبه و پر خار و در جوف بعضی از ان دو دانه و بعضی سه دانه مثلث شکل زیتونی و فادزهری رنک صلب و بر سر آن اندک نشان نقطه برآمده و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه بمغز فندق و دو پارچه و بی دهنیت و بسیار تلخ و برک و شکوفهٔ آن نیز تلخ و صغیر و کبیر می باشد صغیر آن سبز رنک و کبیر آن اندک سفیـد رنـک و هر دو در خواص قریب بهم انـد و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهنـد مغز آن در ان حرکت می کنـد و چون صلب می باشد پوست آن صدا می کند و لهذا اکثری شبه نموده آن را سنک دانسته و کفته اند هو حجر فی حجر

ص: ۳۰۱

*طبیعت آن

در سوم سرد و خشک و گرم و خشک نیز گفته اند و شاید این قول اقوی باشد

*افعال و خواص آن

محلل اورام و حابس نزف الدم و خوردن آن مانع تاثیر هوای و بائی و نصف دانۀ آن با چند دانۀ قرنفل سائیده جهت تسکین وجع قولنج ریحی مجرب و با دارفلفل و عسل سرشته بمقدار بزرگی ثمر آن جهت حمیات مزمنۀ عتیقه نافع و حمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله شدن زنان عقیمه موثر و تعلیق آن با ریسمان سرخ بسته جهت حفظ جنین و بر درخت مثمر جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند و اکثر اطبا متفق اند بر آنکه مسهل ولادت است و چون تا یک هفته و زیاده بر ان روزی سه دانۀ ثمر آن را در زیر خاکستر گرم نمایند تا پخته گردد پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند و به آب بخورند جهت نزول آب در کیستین مفید است و حکمای هند آن را دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آن را سفید و هر دو در خواص و منافع قریب بهم و گرم و خشک دانسته می گویند جهت قوت باصره و دفع ریاح و روغن تخم آن را چون بر بدن بمالند نورانی گرداند و رونق دهد آن را و دانهای جرب را خشک گرداند و بالخاصیه دافع امراض فرج زنان و جذام و ریاح غلیظه و محتبسه در معده و امعا است و جهت دفع کرم

۱۶۲شکم و بواسیر و فساد قموم و ورم اعضا و برگ آن جهت فساد بلغم و سودا و خون مفید گفته اند و چون مغز آن را در هموزن آن روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف کرده در شیشۀ نگاه دارند و قدری آن را در زخمهای غائر بچکانند پر و ملتحم سازد و چون سفوف نمایند مغز آن را و بر برگ بید انجیر بپاشند و بر ورم بیضۀ حادث از نزول ماء ببندند مکرر تحلیل دهد آن را اگر ماده بسیار غلیظ و متوجه جانبی باشد از ان جانب آن را منفجر گرداند و دفع نماید بدون الم و اذیتی

ص: ۳۰۲

اکلیل الجبل

بیونانی اوقلااوقا نامند

*ماهیت آن

نباتی است بقدر ذرعی منبت آن بیشتر جبال و مواضع صخریه و خشته و ازین جهت آن را اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار می شود و اکثر در اواسط تابستان می رسد و در بعضی بلاد بیشتر در بعضی دیرتر و برک آن دراز و باریک انبوه و مائل بسیاهی و شاخ آن صلب و کل آن در میان برکها رسته و مائل بسفیدی و ثمر آن صلب مائل باستداره و تخم آن ریزه و برک و شکوفهٔ آن با اندک تلخی و تندی و خوش بو و غیر قردمانا است

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص و منافع آن

آشامیدن آن جهت سرفهٔ رطوبی مزمن و و ربو و خفقان بارد و استسقای زقی که با حرارت و عطش شدید مفرط نباشد و تفتیح سدهٔ جکر و سپرز و تنقیهٔ رئه و تحلیل ریاح و تسکین درد جکر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاه کرده و مثانه و ادرار بول و حیض ضماد آن جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و برک آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن و آن را چون بر درد چشم بارد بچسپانند تسکین دهد وجع آن را در ساعت و باصلاح آورد مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن افسنتین و نصف آن مرو کفته اند چمن شکم صید را از احشا خالی کرده ازین کیاه پر کنند منع تعفن آن می کند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است

اکلیل الملک

ص: ۳۰۳

بکسر همزه و سکون کاف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم لام و الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف و آن را اصابع الملک نامند و ملکا نیز و بیونانی مالینوطس و بفارسی کیاه قیصر کویند و بهندی پرنک نامند

*ماهیت آن

دو صنف می باشد و کیاه هر دو صنف شبیه بهم اما ثمر یک صنف هلالی شکل و در غلافی مانند تخم ترب و تخمهای آن مدور و ریزه تر از خردل و بعضی را تخم شبیه بحلبه و غلاف غیر هلالی و ثمر صنف دوم باریکتر و هلالیت آن کمتر و برک آن مدور بقدر درهمی و شاخهای آن باریک و درشت و صلب و پراکنده و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و کل آن زرد و ریز. و بعضی را کل بنفشی و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه ببرک لسان الحمل او بعضی از ان ریزتر و همچنین کیاه آن بعضی بزرک و شاخهای آن باریک و سست و بدستور ثمر آن و بالجمله بسبب اختلاف اراضی و بلدان و اهویه مختلف می باشد در کمر و صغر و قوت و ضعف مستعمل ثمر ان است و برک هندی آنکه پرنک نامند در طعم و رائحه اندک مشابهتی بحلبه دارد و از برک حلبه کوچکتر و نازکتر و مشرف چنانچه مانند حلبه پخته با روغن و پیاز بریان کرده می خورند و در کوشت و ماهی نیز داخل می نمایند و ثمر هندی آن بسیار ضعیف و باریک و کوچک است و بهترین اکلیل الملک صلب و تازه زردرنک مائل بسفیدی اطیب الرائحهٔ آنست که چون بشکنند تخم آن زرد باشد

*طبیعت آن

بقـول شـیخ الرئیس کرم و خشـک در اول و بعضـی مرکـب القـوی و جزو حـار یـابس در ان زیـاده از جزو بـارد کفتـه و دیسقوریدوس معتدل در حرارت و برودت دانسته

*افعال و خواص و منافع آن

محلل و منضج و قابض و مجفف اما قبض آن کمتر از تحلیل آن و لهذا منضج و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام صلبه است

*امراض الراس

جهت صـداع ضـماد آن بـا سـرکه و روغن کل بر سـر و همچنین نطول آب کرم مطبوخ آن صـداع و دوار و سـدر و اختلاج و سکته و لقوه و استرخای حادث از بلغم و صـفرا و کرفتن بخار آن در حمام در هر روز و شب و تمریـخ بـدهن آن برای امراض مذکوره و برای اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و مالیخولیا و نسیان و خوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن بر سر صاحب وسواس سوداوی در هر سه روز یک یک مرتبه در حمام و برای فالج و استرخا ضماد کردن آن بر مبدأ عصب عضو مسترخی و جهت تمدد و کزاز بلغمی و نطول آب مطبوخ آن نیمکرم بر سـر و معده و جهت تشنج امتلائی و حبس نزلات نطول آب مطبوخ آن بتنهائی و یا با ادویـهٔ مناسـبهٔ دیکر ماننـد بابونه و صـعتر و شـبت و همچنین آشامیـدن آب مطبوخ آن جهت امراض مذکوره امراض المعده و غیرها آشامیدن آب مطبوخ آن جهت درد معده و جکر و سپرز و با افسـنتین جهت ورم آن هر سه عضو و رحم و ضـماد آن نیز بران مواضع و همچنین آشامیـدن آب طبیـخ آن جهت تحلیـل فضول باطنی خصوصا با انجیر و عسل و زیاده کنندهٔ شـیر و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات و تسکین عطش بلغمی و ضماد پختـهٔ آن بتنهائی و با بامیپختج جهت قروح شـهدیهٔ سـر بتنهائی و یا با بعضـی مجففات مانند مازروطین رومی و عدس و کرد آسیا و بدستور ضماد آن با میپختج جهت اورام مرکبه و حارهٔ چشم و کوش

۱۶۳و مقعده و رحم و انثیین و بدستور ضماد پختهٔ آن بامیپختج جهت اورام حاره و صلبه بتنهائی و یا مخلوط با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و آرد حلبه و بزر کتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت و مرض و مزاج و ارادهٔ تحلیل و انضاج و قبض و تبرید و غیرها و قطور عصارهٔ تازه آن با روغن کل سرخ جهت درد کوش و صداع بارد و آشامیدن سه درهم عصارهٔ آن با تخم آن بامیپختج جهت ورم احشا و بی تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با زعفران جهت تسکین ضربان همه اعضا و آشامیدن طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاه و حقنهٔ آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد آن و آشامیدن آب طبیخ برک و شاخهای آن جهت ادرار بول و طمث و اخراج جنین و استحمام به آب طبیخ آن و سر و بدن و ابدان شستن جهت قروح شهدیه و تسکین خارش بیضتین نافع و آشامیدن آن مضر بانثیین مصلح آن عسل و انجیر و مویز مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصارهٔ آن تا بیست درم بدل آن بوزن آن بابونه است و فراسیون و لبان ذکر و نیم وزن آن برک انجیر در اضمده نیز کفته اند و دهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت

فصلالالف مع اللام

الب

بکسر اول و سکون لام و بای موحده لغت عربی است

*ماهیت آن

درخت خارداریست شبیه بدرخت اترج الاـ آنکه برک آن ریزه تر و شبیه ببرک زیتون و خار آن بیشتر و نضارت و سبزی آن زیاده

ص: ۳۰۶

*افعال و خواص ان

هم همه حیوانات و ازدفلی قویتر چون داخل اغذیه کنند هر حیوانی که از ان بخورد در ساعت بمیرد و اکر بو کند و نخورد در ساعت کور و کر شود و زبون ترین کیاه های بلاد تهامه و جبال شراه و نواح تهامه است و علاج آن علاج شخصی است که خانق المثمر و دفلی خورده باشد و لیکن درین باید که بلافاصله از عقب آن ادویۀ دافعۀ آن را بیاشامند و الا فائده نخواهد بخشید

النج

بفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم لغت یونانی است بمعنی اهل

*ماهیت ان

بیخ نباتی است شبیه بزردك و ساق آن سطبر و بقدر شبری و کل آن سفید مانند کل زردك و تخم آن سفید و طولانی و خالدار و طول آن کمتر از برنج و شبیه بسرمق و بر سر شاخهای آن قبۀ مستدیر مانند جوز و بهترین آن هندی آنست

*طبیعت آن

کرم و خشك قریب بآخر دوم

*افعال و خواص آن

کفته اند جهت شری مجرب است بدین نحو که روز اول نیم درم آن را با سه اوقیۀ سکنجبین ساده و بدستور روز دوم نیم مثقال آن و روز سوم یک درم آن را بنوشند و بجهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی

۱۶۴الومالی که شراب عسلی است و کفته اند بقوت تمام آن را اخراج می نماید و آشامیدن بیخ آن مقدار یک درهم جهت تقطیر البول رطوبی مفید

الوسن و الوسون

بفتح همزه و ضم لام و سکون واو و ضم سین مهمله و نون و بلغت دوم بضم همزه و لام و سکون واو و ضم سین و سکون واو و نون در آخر بمعنی یذهب بالکلب است جهت آنکه زائل می کرداند اذیت سک دیوانه کزیده را

*ماهیت

آن

کیاهی است شبیه بکیاه پنبه و با خشونت و برکهای اسفل آن مستدیر و ما بین برکها تخمی شبیه بترمس در میان دو پرده و برک آن مائل بسیاهی و سرخی و کویند نوعی از عکرش وثیل است

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و در اول نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

جالی آثار و محلل اورام و مجفف باعتدال و جهت کلف و تحلیل کل آثار نافع باعتدال و با شوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیه جهت کزیدن سک دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلح آن مرزنجوش مقدار شربت آن تا یک مثقال است

الومالی

بضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم و الف و کسر لام و یا و اومالی بحذف لام اول نیز دیده شده و آن را عسل داؤد نیز کویند برای آنکه اول کسی که آن را یافت و بمردم شناسانید او بود و بنام خود خواند

*ماهیت آن

رطوبتی دهنی غلیظ صافی شبیه بیعۀ سائله است که از ساق درخت در ترمذ حاصل می شود و بهترین آن بسیار غلیظ القوام صافی برای شیرین آن است

*طبیعت آن

کرم در سوم و خشک در اول و کویند در دوم تر

*افعال و خواص آن

آشامیدن سه اوقیۀ آن با نه اوقیۀ آب مسهل فضول خام و مرۀ صفرا و اخلاط ردیه و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و شارب الومالی را چون کسالت و سبات بهم رسد که لازمۀ آنست باید که نخوابد و حرکت بسیار کند تا فعل آن باطل کردد مصلخ آن سکنجبین و میبه و نبیذ و دهن آنکه شاخهای درخت آن را در روغن کنجد یا زیت یا هر روغن مناسبی که خواهند بجوشانند و صافی نموده استعمال نمایند اکتحال آن جهت ظلمت بصر و تدهین بآن جهت درد عصب و جرب متقرح مفید

الوین

بفتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یای مثناه تحتانیه و نون لغت یونانی است

*ماهیت آن

نباتی است کمتر از ذرعی مائل بسرخی و شاخهای آن باریک و صلب و پوست آن نازک و بوک آن ریزه و باریک و کل آن نرم مائل بسرخی و زردی و بیخ آن شبیه بچغندر و با رطوبتی حریف و تخم آن شبیه بتخم افتیمون است منبت آن ریک زارها و کنار آبها و در عراق و غیر آن می باشد بهترین آن بیخهای انبوبی شکل سفید مصمغ آن است که چون بشکنند شکسته کردد و بدترین آن شبیه بلیف است و بزعم بعضی تربد است و نیست چنین و دستور است که چون از زمین برمی آورند مغز آن را برآورده می اندازند لهذا پوست آن انبوبی شکل می باشد و مستعمل پوست تخم آنست

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک و در دوم نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

جالی و غسال و مفتح و آشامیدن یکدرهم تا دو مثقال از تخم آن با یکدرهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر و پوست بیخ آن درین فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلح آن کثیرا و عناب مقدار شربت آن تا سه درهم و از پوست بیخ آن تا دو درهم

الیه

بکسر اول و سکون لام و فتح یای مثناه تحتانیه و ها بفارسی دنبه نامند

*ماهیت آن

معروف است

*طبیعت آن

کرم و تر قریب بسمن است در ماده و فاعل انعقاد الا آنکه این از ان غلیظتر است

*افعال و خواص آن

محلل اورام

۱۶۵صلبه و ملین اعصاب و بدن و با نشاسته مصلح کرده و چون یک عدد دنبهٔ کوسفند سیاه را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و کزاز و تحلیل مواد متحجره و اعصاب بلند شده از جای خود و نضج اورام مجرب المضار بطئ الهضم و مکرب و مغنی و مضعف قوت هاضمه و انطاکی کفته که بسا باشد که در مبرود موجب موت فجأه کردد مصلح آن بریان نمودن آن یا بازیر حاره مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطکی و عود و کمون بالای آن و بدستور خوردن آن با سرکه و آبکامه است

*فصل الالف مع المیم

اماریطن

بفتح همزه و میم و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است ابن بیطار نوشته که جماعتی از انواع اقحوان دانسته اند و نیست چنین و نزد من از انواع قیصوم است و من آن را چنین شناخته ام بعینه

*ماهیت آن

نباتی است بقدر ذرعی و برک آن باریک و پراکنده و قبهٔ آن مستدیر سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و بر کرد قبهٔ آن دایرهٔ زردی و تخم آن باریک و منبت آن کوههای خالی از اشجار و در تنکابن لبار و نامند و در بلاد روم و فرنک جهت اصنام تاج از ان ترتیب می دهند

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

ملطف و مقطع و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق النسا و شدخ عضل و شرب اطراف آن با ماء العسل محلل خون منجمد در معده و مثانه و آنچه در آنها انجماد یافته باشد و نیز جلب رطوبات معده و تجفیف آن می نماید و با شراب ابیض ممزوج یا به آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبهٔ آن با شراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النسا و شدخ اوساط عضل مؤثر و ادرار طمث آورد و چون با شراب که مسمی بالومالی است بیاشامند اذابهٔ خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون کیاه آن را در ثیاب نکاهدارند حفظ می نماید آنها را از خوردن کرم مضر فم معده مصلح آن آشامیدن آب مقدار شربت آن نه قیراط است

امبرباریس

بفتح همزه و سکون میم و فتح بای موحده و سکون راء مهمله و فتح بای موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله و انبرباریس بنون بجای میم نیز آمده است بلغت بربری ابراز و بفارسی زرشک و زارج و زرنک نیز نامند

*ماهیت آن

درختی است خاردار و خارهای آن مثلث یعنی هرجا که خار رسته سه خار یک جا باهم رسته منبت آن اکثر کوهها و دامنهای کوه نزدیک به آب و در خراسان و شیروان و اطراف شیراز و شام و روم و غیرها می باشد اما در خراسان و شیروان اکثر بی دانه و شاداب و در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هرچند هوای بلد سردتر باشد بهتر می شود و برک آن شبیه ببرک یاسمین و بزرکتر و باریکتر از ان و کل آن زرد مائل بسفیدی و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ مائل به بنفشی و بنفش سیاه می کردد و هنکام رسیدن آن تابستان است و بزرکی درخت آن بقدر دو سه قامت و قریب بدرخت سیب صحرائی نیز می باشد و ثمر این مدور و سرخ رنک و بهترین و مستعل در اکثر تراکیب منقی از دانه و یا بی دانهٔ کوهی آنست و در افشره و رب و شراب دانه در ان نیز که آن را افشرده آب آن را کرفته و یا خشک آن را در آب خیسانیده مالیده صاف کرده با قند و یا نبات چاشنی کرفته استعمال نمایند

*طبیعت آن

سرد و خشک در سوم و با قوت قابضه و تریاقیه و در دوم نیز کفته اند

*افعال و خواص و منافع آن

قاطع صفرا و مسکن تشنکی و حرارت معده و جکر و غلیان خون و سیلان آن از اسفل و بواسیر و مقوی دل و جکر و معدۀ حار و مانع ریختن مواد باعضا و جهت

۱۶۶بواسیر و سیلان رحم مزمن بتنهائی و یا بادویۀ حارۀ مقویه مانند سنبل الطیب و دارچینی و عسل و امثال اینها جهت تفتیح سدۀ جکر و رفع استسقا و تقویت جکر سرد و تر و سردی احشا و رفع اسهالی که از ضعف جکر و یا بسبب تپ بلغمی مزمن بهم رسیده باشد و با آب افسنتین جهت تقویت هاضمه و با زعفران جهت صلابت جکر و ادرار بول و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و آب آن مانع غثیان و قیٔ و دانۀ آن بتنهائی و یا بادویۀ مناسبه جهت قرحۀ امعا و سحج و اسهالی که از ضعف احشا بوده باشد و چون بکیرند آب آن را و آب سیب رسیده هر دو مساوی و آب لیمو ربع آنکه نصف یکی باشد و با شکر سفید صاف کرده بقوام آورند تا منعقد کردد فادزهر سموم قتاله است و بجهت نهش افعی و خفقان و غشی و کرب و ضعف شهوت طعام مجرب و چون اضافه نمایند بر ان حماض اترج و مروارید محلول قائم مقام تریاق کبیر می کردد و نافع است جهت کثر امراض و بالجمله انبرباریس محرور المزاج و صفراوی را مفید و موافق و مضر مبرود المزاج بلغمی و سوداوی و اصحاب قولنج و ریاح و اعتقال بطن مصلح آن در مبرود قرنفل و در غیر آن شکر و شیرینیها مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و از جرم آن تا پانزده مثقال و از دانۀ آن تا سه مثقال بدل آن بوزن آن تخم کل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید و پوست بیخ آنکه آرغیس نامند در الف مع الالف ذکر یافت و اصباغ و الوان و اطعمۀ انبرباریس و افشرج و جوارش و حب و خوشاب و خمیره و دوای قرص و سفوف و سکنجبینات و اشربه و اقراص و مفرح و نقوع انبرباریس در قرابادین در حرف الالف مع النون ذکر یافت

امدریان

بفتح همزه و سکون میم و ضم دال و سکون راء مهملتین و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و نون لغت یونانی است

*ماهیت آن

درختی است برک آن شبیه ببرک کبر و اندک کوچکتر از ان و بوی آن تند و ثمر آن بقدر نخود کوچکی با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و از ان تسبیح می سازند لهذا آن را سجره التسبیح می نامند و دموع ایوب نیز و منبت آن اکثر بیت المقدس و نواح آن و مقابر آن بلاد

*طبیعت آن

در اول سوم کرم و خشک و تخم آنکه در غلافی می باشد مائل بسردی و خشکی

*افعال و خواص آن

منضج و مفتح سدد و ملطف و محلل و مقوی جکر علیل و اورام باطنی و مسکن زحیر قطور عصارهٔ تازهٔ آن در چشم جهت دفع بیاص و طلای بیخ آن جهت اورام قویتر از سائر عصارات مانند عنب الثعلب و کاکنج و آب برک و شاخ تازهٔ آن و آب مطبوخ آن هر دو نیز جهت رفع سموم هوام و سک دیوانهٔ کزیده خصوصا عقرب و ضماد و بدستور شرب آن جهت اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلای آن جهت رفع کلف و ذرور برک خشک آن جهت التیام جراحات تازه نافع مقدار شربت از عصارهٔ تازهٔ آن هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال

امرود

بفتح اول و سکون میم و ضم راء مهمله و سکون واو و دال مهمله

*ماهیت آن

اسمی است مشترک میان ثمری که آن را بعربی کمثری نامند و در حرف الکاف ان شاء اللّٰه تعالی خواهد آمد و ثمری که در بنکاله می شود و چند درخت در مرشد آباداند شبیه بنوع امرود متوسط که حسینی نامند و از ان کوچکتر و پوست آن سفید با داغ سرخ رنک مائل به بنفشی و لحم آن سفید و ترش طعم تفه و باندک عفوصت و کم آب و مربای آنکه اندک مشکی در ان با کلاب حل کرده داخل نمایند لذیذ خوش طعم و خوش رائحه می باشد و در قلیهٔ چاشنی دار به آب لیمو و قند و در زیر طعام چاشنی دار نیز لذیذ می باشد و خام خوردن آن را چندان لطفی و تکلفی نیست و کل آنکه تارهای سرخ کمرنک مائل به بنفشی است ترش طعم و خوش رائحه می باشد افشرهٔ آن بسیار لذیذ و در قلایای چاشنی دار نیز لذیذ می شود و درخت آن عظیم و برک آن شبیه ببرک کردکان و از ان بزرکتر و بلندتر بقدر یک شبر و بی تشریف و اندک ضخیم و چوب آن سیاه رنک و صلب

*طبیعت آن

سردتر

*افعال

۱۶۷

و خواص آن

مسکن حدت صفرا و خون و با قوت قابضه

امره

بفتح همزه و سکون میم و فتح راء هندی چهار نقطه و ها

*ماهیت آن

ثمر درختی است هنـدی ببزرکی درخت کودکان و شبیه بـدان در هیئت و برک و خزان نمودن الا آنکه برک امره کوچکتر و نرمتر و بـاریکتر از برک آن است و اول شـکوفه و ثمر می آورد و بعـد از ان برک و ثمر آن در خامی سبز و نازک و بیریشه و ترش بانـدک عفوصت و در قلیه و دو پیـازه و قورمه و دال که عبارت از ماش مقشـر و یا عـدس مقشـر و یا نخود وماننـد اینها است از حبوب با روغن و پیاز بریان کرده یا آب خالص و یا آب یخنی پخته باشند داخل می نمایند ترش و لذیذ می کرداند و عفوصت آن بعـد از طبـخ بسـیار کم می کردد و چون ثمر آن بزرک شـد ریشه ریشه بهم می رساند و سـخت می کردد و بعد رسـیدن زرد و اندک چاشـنی دار و بزرکی ثمر آن بمقدار کردکان پوست جدا کرده می باشد و برک آن نیز اندک ترش و با عفوصت بسیار و کل آن ترش تر از ان و لطیف و نیز آن را مانند ثمر آن و برکهای نازک آن را نیز پخته می خورند و با ماهی می پزند بسیار لذیذ می شود و منبت آن در بنکاله بسیار است و در بلاد دیکر هند نمی شود و چون ابتدای موسم برسات شاخ درخت آن را می نشانند در یک سال بیخ آن قایم می شود و ثمر می دهد

ص: ۳۱۴

*طبیعت ان

سرد در دوم و خشک در اول

*افعال و خواص و منافع آن

جهت محرور المزاج و امراض صفراوی و بدستور اسهال صفراوی نافع و پوست درخت آن را اهل بنکاله جهت دفع غایلهٔ مرضی که مخصوص بدان بلد است و می کویند که در بینی مردم می شود و اهوه می نامند مقدار پنج شش مثقال آن را در پنجاه شصت مثقال شیر بز تازه دوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامند دو سه روز صبح ناشتا تسکین می دهد حدت عوارض آن را و نیز بر سر و کفدست و پای او می مالند و می کویند که اکر شیر بز سیاه یکرنک باشد بهتر است

امسوخ

بفتح همزه و سکون میم و ضم سین مهمله و سکون واو و خای معجمه لغت بربری است بمعنی انابیب

*ماهیت آن

نباتی است کبیر و صغیر و کبیر آن ما بین شجر و کیاه و مانند نی مجوف و کره دار و منبت آن اکثر سنک لاخها و کنار آبها و صغیر آن بقدر یک شبر و زیاده از ان و ساق آن خشبی صلب بسطبری انکشتی و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب کره دار روئیده که چون بکشند مواضع بندهای آن را شاخها از هم جدا کردند و برک آن مانند برک زیتون و شکوفه ندارد و ثمر آن سرخ بقدر نخودی و بعد خشک شدن سیاه می کردد و در طعم نبات آن قبوضت با مرارت کمی است و بیخ آن خشبی صلب منبت آن نیز سنک لاخها است

*طبیعت ان

مرکب القوی در اول سرد و در دوم خشک

*افعال و خواص و

منافع آن

قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از ان مقدار پنج درهم با شراب قابض جهت قطع اسهال و طبیخ آن جهت فتق و قبله و منع علتهای کرده و مثانه و تقویت اعضای باطنی و شدخ عضل و با شراب و انجیر جهت سرفه و عسر النفس و چون خشک آن را بجوشانند در آب تا بنصفه رسد صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل و جکر و احشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند و زنان مغرب تازهٔ آن را با آب انکور طبخ نموده صاف کرده می آشامند هر روز مقدار یکرطل جهت نیکوئی رنک رخسار و فربهی بدن و تنقیهٔ رحم و اندک اسهال می نماید و نفع می بخشد ایشان را و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن کوشت تازه موثر و ضماد آن بر قبله باعث ضمور و کوچکی او لاغری آن و انطاکی نوشته که آن را از اندلس می آورند و کمان می برم که در غیر انجا یافت نمی شود

امعا

بفتح همزه و سکون میم و فتح عین مهمله و الف جمع آن معا است بعربی مصارین نیز و بفارسی روده و بهندی انتری

۱۶۸نامد مراد از ان رودهٔ حیوانات است که از جملهٔ اعضای عصبانی است

*طبیعت ان

در سوم سرد و خشک

*افعال و

خواص و منافع آن

خوردن مطبوخ آن با کوشت و سرکه و زعفران و ادویهٔ حاره که مصلح آنست جهت معده که صفرای رقیق مائی در ان متولد شده باشد مفید قلیل الغذا و دیرهضم و مولد خلط بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود کمونی و فلافلی است که آن را خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی ازین تراکیب را بخورند

ص: ۳۱۶

امغیلان

بضم همزه و تشدید میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و الف و نون و عوام آن را طلح و اهل بادیه سمر و شوکهٔ مصریه و شوکهٔ اعرابیه نیز و بفارسی مغیلان و بهندی کیکر و ببول نیز نامند

*ماهیت آن

درختی است خاردار منبت آن اکثر صحراها و دامنهای کوه و دو قسم می باشد یکی بزرک و دیکر کوچک و هر دو در شکل و برک قریب بهم و قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب و پرخار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول سبز مائل بسفیدی و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه مائل بسرخی می کردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب دو غلاف طولانی و کره دار پنج و شش تا نه عدد و زیاده نیز و در هر کرهی دانه پهن بقدر ترمسی و پهنتر از ان و سرخ و ثمر این را با غلاف قرظ و صنط نیز و غرب و علف و عفعف و عصناه نیز و عصارهٔ این را اقاقیا و صمغ این را که سرخ رنک و زرد رنک شفاف صافی است صمغ عربی نامند و کفته اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع می شود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بکیرند در میان آن چیزی شبیه بخون باشد سیال و چون آن را از ان جدا نمایند و باقی را بشویند در نهایت سفیدی باشد و مانند علک آن را بخایند از ان آب شیرین خوش بو جدا کردد و دهان را خوش بو کند و قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی بیخار و شاخهای آن انبوه و این را بعربی سلم نامند و ساق آن سیاه رنک تر از اول و ثمر این را نیز قرظ کویند و در غلافی مانند باقلی است اما مدور و بی کره و پوست آن بنفش مائل بسیاهی و در ان دانهای کوچک اندک پهن سبز تیره ماشی و در هر غلافی از نه و یازده دانه تا سی و یک دانه باختلاف بزرکی و کوچکی و در بین هر دانه پردهٔ سفید رنک و محیط بر بالای آن دانها نیز و در میان آن پردهٔ سفید و پوست بنفشی مائل بسیاهی و رطوبتی لزج چسپنده زرد رنک و کل هر دو قسم زرد مدور مانند تکمه و خوش بو و برک هر دو شبیه بهم و طولانی و بسیار ریزه انبوه در شاخهای باریک محاذی هم در دو صنف رسته و طعم آن عفص و مستعمل بیشتر اجزای قسم کبیر آن است و نیز قسمی دیکر می شود در بعضی بنادر و شاخهای آن کره دار

*طبیعت

جمیع اجزای آن در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص آن

حابس فضلات و رادع آشامیدن عرق کل آن جهت خفقان حار و هول دل و توحش و تقویت اعضای باطنی و بتنهائی و یا با ادویه و اشربهٔ مناسبه مفید و برک آن جهت قطع اسهال و تفتیح سدد و نطول آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و نقوع آب برک تازهٔ نو رستهٔ آنکه در آب خیسانیده شب تحت السماء کذاشته و صبح آب صافی آن را کرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برک و پوست و کل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیم درهم تا یکدرهم جهت رفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خورانیدن قدری از برک نورستهٔ آن با اندکی زیرهٔ سفید و یکدو عدد غنچهٔ کل انار ناشکفته با آب سائیده و صاف کرده سنک تاب نموده که پنج یا هفت سنکریزه و یا پارچهای خزف را در آتش سرخ کرده در ان خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت حبس اسهال اطفال خصوصا در هنکام دندان برآوردن در اواخر که بسیار زیادتی کند و ضعف آورد نه در اوائل و غیر اطفال را نیز نافع اما باید که بحسب سن و قوت بر مقدار اوزان

۱۶۹ادویه بیفزایند و ضماد برک تازهٔ آن جهت التحام جراحت و رفع اورام و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده و نشف رطوبات رحم مفید و عصاره و برک ثمر تازهٔ آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و فرزجهٔ ثمر آنکه آن را در آب جوش داده پارچهٔ کرپاس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن بخود بردارد در نشف رطوبات و تضییق قبل بحدی است که بمرتبهٔ بکارت می رساند و چون ثمر خام آن را کرفته شکافته تخمهای آن را دور کرده طرف اندرون آن را بر پارچهٔ کرپاس نوی بمالند تا رطوبات و مغز آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه کردد و از ان پارچه سینه بند زنانی که پستان آنها آویخته باشد سازند و بر سینه بندند تا مدتی رفع آن علت کردد و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و عمدهٔ اجزای روغن شیخ صنعان است و چون پوست درخت آن را هر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چندان آب بخیسانند تا دو روز پس بجوشانند تا بنصفه رسد و بمالند و صاف کنند و در ظرف چینی و یا شیشه نکاهدارند و در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بدستور در هر ایام حیض دائم فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمر و برک و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قائم مقام مازو است و نیز پوست و کل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب آنست و در هند و بنکاله بسیار مستعمل خصوص پوست آن و بیخ آن جالی و سون آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن بجهت صلابت و استحکام پایهٔ کردون و رته و کادی و غیرها و آلت شخم زمین نیز می سازند و قسم دیکر نیز می باشد شبیه بقسم دوم در برک و ثمر و رنک و پوست و لیکن بدبو و پرکل تر از ان هر دو قسم و لیکن این غیر مستعمل است و این قسم اکثر مخصوص بنکاله است و ریشهٔ آن را چون نزد مار برند سر را بزیر اندازد و اندک سست کردد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویهٔ مفرده ذکر کرده اند باسم قرظ و امغیلان و طلح شاید هریک اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و بعد تامل رفع شبه می کردد

املج

بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور بآملج است بمد الف و کسر میم بلغت مصر سنایز و بفارسی امله و بهندی آنوله نامند و شیر پروردهٔ آن را شیر املج کویند

*ماهیت آن

ثمر درخت هندی است طعم آن ترش و با عفوصت بسیار و در تازکی شبیه بآلو کرچه و تا ببزرکی کردکانی نیز می شود و بهترین آن بزرک بیریشه سنکین زرد رنک تازه و یا خشک فاسد و متکرج نشدهٔ آنست که بیریشه بالیده باشد و درخت آن بقدر درخت کردکان و برک آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته در بعضی جا دو شاخ و در بعضی جا سه شاخ و چوب آن جوهردار مانند چوب چنار که بعربی دلب نامند و از ان صلب تر و مستعمل در معاجین و غیره آملهٔ بالیدهٔ بیریشه منقی از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت قبض و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر می خیسانند و شسته خشک می نمایند و غیر شیر پرورده نیز

*طبیعت آن

در دوم سرد و در اول سوم خشک و شیر پروردهٔ آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی کرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است و در یبوست آن همه متفق اند

*افعال و خواص و منافع آن

قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا و ابخرهٔ سوداویه و صفراویهٔ متحرقه بروح و باین اسباب موجب ذکا و حدت ذهن و تفریح و تقویت قلب است بالخاصیه و افعال آنکه قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویهٔ قابضه می باشد مقوی و سزاوار است که هر کاه استعمال کند آن را بارد المزاج از برای تقویت تعدیل کند آن را بعسل یا دارچینی یا مصطکی و یا مانند اینها و شیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه کفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سائر اعضا و بالخاصیه محرک باه و قاطع قئ و تشنکی و آب رفتن از دهان و

۱۷۰حابس خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سودا و بلغم رقیق بعصر و مقوی معده و امعا و مشهی است بتجفیف رطوبات مرخیهٔ معده و دباغت خمل آن و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم

*امراض الراس

یا سباب مذکوره می باشد مقوی اعصاب و حواس دماغی و نافع از برای ماليخوليا خصوص مراقی حادث از صفرای محترق و از برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه آشامیدن آن با عسل و همچنین خوردن مربای عسلی آن و آشامیدن نقوع آن مانع صعود ابخره از معده بسوی سر و چون آمله را نرم بکوبند و با آب تنک بسرشند و بر پیشانی ضماد نمایند ضماد غلیظ ضخیم قطع رعاف نماید

*امراض العین

قطور آب منقوع نیم کوفته دو درهم آن در چشم جهت ازالهٔ بیاض مجرب خصوص که بعد از هر دو سه ساعت آمله را افشرده دور نمایند و املهٔ تازه در آن بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند و چون نرم بسایند و باهم وزن آن شکر مخلوط نموده با اندك روغن بادام شیرین چرب کرده ناشتا مقدار پنج درهم آن را با آب نیمکرم بیاشامند جهت ضعف بصر و جلای آن و جهت سحج نافع اعضاء النفض و غیرها لعوق کوبیده باهم وزن آن زیرهٔ کرمانی و با عسل سرشته بقدر لائق جهت بول در فراش نافع و نقوع آن با کشنیز خشک نیم کوفته جهت رفع اسهال مزمن و حرارت معده و سوزش مقعده و بول مفید الزینه چون حنا را با آب منقوع آمله و یا وسمه را بآن خمیر کنند و بر مو خضاب نمایند سیاه کرداند و روغن آن نیز مو را سیاه و طویل کرداند مقدار شربت از جرم آن از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم مضر سپرز مصلح آن عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین است و نسخ انوش داروهای ساده و لؤلؤئی و جوارشهای آمله و حب و دهن و سفوف و شراب و محلل و مربا و مطبوخ و معجون مفرح و نبیذ آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۳۲۰

❋ام الکلب

*ماهیت آن

شجری است ربیعی بقدر ذرعی مائل بزردی برک آن شبیه ببرک لاغیه و حنا و اندک عریضتر از ان و اطراف آن مستدیر و با اندک خشونت و پیچیدکی و کل آن زرد شبیه بکل لاغیه و بدبو با سهوکت و چون باد بدان وزد بوی بغایت کریهی از ان بمشام رسد منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیهٔ مصر و بادیهٔ عرب که مسمی است به ینبوع

*افعال و خواص آن

آشامیدن دو مثقال از عصارهٔ تازهٔ آن و یک مثقال از خشک آن با روغن زیتون جهت کزیدن سک دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و مسکن وجع آن در ساعت و بیروغن استعمال آن جائز نیست

امل بید

بفتح همزه و میم و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله

*ماهیت آن

میوه ایست هندی شبیه بنارنج و قسمی از اقسام لیمو است و پوست آن زرد و آب مغز آن در نهایت ترشی به حدی که چون سوزن آهنی را در ان فرو برند و زمانی بکذارند کداخته کردد و در هند نزدیک شاهجهان آباد در رنتهنبور خوب و بافراط است و در بنکاله از کوهستان سلهت و غیر آن می آورند

*طبیعت آن

سرد و تر

*افعال و خواص آن

دافع اکثر امراض قلب و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مهیج سودا و مولد بلغم و چون سر آن را سوراخی کرده بعضی از ادویهٔ حاره هاضمه مانند قرنفل و جوزبوا و فلفل سیاه کوبیده و نمک و نانخواه و زنجبیل تازه ریزه کرده و سیاه دانه و مثل اینها و نمک لاهوری و نمک سیاه در میان آن پر نموده در آفتاب بکذارند و بعد هر پنج شش روز یک مرتبه اندرون آن را بچوبی برهم زنند تا خوب نفوذ در جرم پوست آن نماید و در آفتاب بکذارند تا خشک کردد خوردن قدری از ان جهت تقویت هاضمه و آوردن اشتهای طعام بسیار نافع و طحال را نیز مفید و اکر پروردهٔ آن را در سرکهٔ تند اندازند و بکذارند تا برسد نیز مؤثر و لذیذتر می باشد

امل کچائی

بفتح الف و میم و سکون لام و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف و یای

*ماهیت آن

نباتی است هندی

۱۷۱صحرائی خارناک و برک آن شبیه ببرک تمر هندی و از ان کوچکتر

*طبیعت آن

سرد و تر

*افعال و خواص آن

آشامیدن آب برک آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش کذارند تا خوب کرم کردد و آب برک آن را صاف کرده در ان ریزند و مقدار یکدو ماشه نمک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم سوده در ان ریزند و در ظرف دیکر ریخته نیمکرم بیاشامند تا پنج روز نهایت تا هفت روز نهار بدین دستور جهت حمیات حاده و انتشار هوا در عروق مرضی که در بنکاله می شود بسبب آن حدت و التهاب در اعضا و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حمی صاحب آن را عارض کردد مفید است و درین ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و اغذیهٔ نفاخه واجب و لازم دانند و اهل بنکاله برک خشک آن را نیز در آب جوشانیده آب آن را می آشامند و بخار آن را می کیرند برای امراض مذکوره و حمیات حاده

*ام وجع الکبد

*ماهیت آن

کیاهی است باریک تر از بقله کل آن اغبر و برک آن ریزه اغبر کوسفند آن را دوست می دارد و می چرد آن را و ربیعی است و تا اوائل زمستان می ماند

*افعال و خواص آن

جهت اوجاع کبد صفراوی مفید

*فصل الالف مع النون

*اناغالس

بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و غین مهمله لغت یونانی است و اناغلس نیز آمده و بلغت نبطی اناکیر و بفرنکی انکان نامند

ص: ۳۲۲

*ماهیت آن

کیاهی است نر و ماده می باشد برک آن شبیه ببرک مرزنجوش و مائل باستداره و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و مربع و ثمر آن مانند غلافی و دانهای آن بقدر دانهٔ خشخاش و بسیار تند و تلخ و کل مادهٔ آن لاجوردی رنک و کل نر آن سرخ

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

جالی و جاذب و مجفف بی لذع و مفتح سده غرغرهٔ آب برک و ثمر آن جهت تنقیهٔ سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن نیز بدستور و چون مخلوط با عسل نمایند و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای آن و جرب و کمنه و سبل نافع و آشامیدن آن با شراب جهت کزیدن افعی و وجع کبد و جنین و کرده نافع و ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و باد سرخ و اصلاح جراحات مفید و بعضی کمان برده که مادهٔ آنکه کل آن لاجوردی است چون بر مقعدهٔ برآمده ضماد نمایند رد می نماید آن را و نر آنکه کل آن سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس برمی آورد و شرب آن مورث سحج و مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل آن ارطنیثا است

اناغورس

بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر راء مهمله و سین مهمله در آخر لغت رومی است و در مصر معروف بخرنوب الخنزیر است و ثمر آن را حب الکلی نامند برای مشابهت آن بکرده

ص: ۳۲۳

*ماهیت آن

کیاهی است شبیه در برک و شاخ بپنجنکشت و بزرک می شود تا آنکه بقرب شجر می رسد و کل آن شبیه بکل کلم و بوی آن ثقیل و ثمر آن مختلف اللون و هنکام رسیدن ثمر آن تابستان وقت رسیدن انکور است

*طبیعت

تمامی اجزای آن کرم و خشک و منبت آن بیشتر شام و انطاکیه

*افعال و خواص آن

ضماد برک تازهٔ آنکه حدت آن کمتر از سائر اجزای آنست جهت تحلیل ورمهای رخو نافع و چون خشک کردد قوت آن قویتر و تقطیع تجفیف آن زیاده می کردد و همچنین ریشهای بیخ آن و اما تخم آن ملین و مقئ و چون آب برک آن را مقدار یک درم تا یک مثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخرج مشیمه و جنین و ادرار طمث نماید و کویند تعلیق آن بزنان آبستن هنکام ولادت جهت تسهیل و سرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت

۱۷۲بزودی بازنمایند و چون ثمر آن را بخورند قئ شدید آورد و طلای عصارهٔ بیخ آن محلل و منضج اورام است

انبج

بفتح همزه و سکون نون و فتح با و سکون جیم معرب انبه لغت هندی است و آلب نیز نامند و بتورانی نغزک

*ماهیت آن

ثمر هندی است درخت آن بسیار عظیم و بزرکتر از درخت کردکان و باختلاف اراضی و اهویه بعد از سه چهار سال از نشانیدن تخم آن و تا هشت و نه سال بثمر می آید و هنکام بهاران که بهندی مول نامند اول بهار و وقت رسیدن ثمر ان نیز باختلاف بلدان هنکام بودن آفتاب در برج جوزا و سرطان است و تا پنجاه و شصت سال ثمر می دهد و ثمر ان در اوائل سال بسال بهتر می شود و در اواخر بالعکس و برک آن طولانی شبیه ببرک ساذج هندی و از ان بزرکتر و در رائحه نیز شبیه بثمر ان و ثمر آن در ابتدا بسیار عفص می باشد و آهسته آهسته ترش می کردد و پس شروع می نماید بشیر بنی و شیرین می کردد و در بعض اماکن بعضی اشجار تمام سال ثمر می دهد و لیکن بشیرینی و خوبی آنچه در فصل و موسم آن می شود نمی رسد و همچنین در بعض بلاد قریب بخط استوا دوازده ماه ثمر می دهد و همیشه ثمر آن بر درخت می باشد مانند جزیرهٔ سیلان و بندر تلچری چیناپتن و حوالی آنها و اکثر میوه های دیکر که در ان اماکن بهم می رسد نیز بدستور و لیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست در بزرکی و کوچکی و شکل و طعم و رائحه و شادابی و بیریشکی و ریشه داری و لحمی و کم آبی باختلاف اقسام آن هیچ میوه نمی رسد چنانچه در بزرکی از نیم آثار تا دو آثار که یکمن تبریزی است تخمینا در بنکاله دیده شده و از بعضی درختها یک آثار و سه پاو و نیم آثار اکثر که یک چهار یکمن تبریزی است تخمینا و در کوچکی برابر هلیلهٔ

کابلی ببزرکی می شود و در شکل بعضی طولانی و سر آن اندک کج و بعضی اندک مفرطح و بعضی مدور اندک طولانی و بعضی فی الجمله شبیه بکردهٔ حیوان و بعضی بسیار خوش رائحه و خوش طعم و رائحهٔ آن شبیه بعنبر و بعضی رائحهٔ آن شبیه بکافور و بعضی پرریشه و بد طعم و بعضی را رائحه شبیه بشبت و نانخواه و برازیانه و غیر اینها از طعوم و روایح و بعضی مختلف الاجزا در قوام و طعم و در بعضی یتوع کمی همین در محل اتصال ثمر آن بشاخ درخت و در بعضی یتوع بسیاری حتی در زیر پوست آن نیز می باشد و بهترین آن بسیار شیرین شاداب مستوی القوام بی ریشه خوشبوی قلیل الیتوع آنست و آنچه برخلاف این اوصاف باشد همکی یا بعضی بد و مضر و بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیدهٔ آبدار آن را بدست بمالند تا نرم کردد و سر آن را ببرند تا یتوعتی که در ان است دور شود و بمکند تا تمام آب صافی آن خورده شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشهٔ آن ثقیل و نفاخ و قابض شکم است و آب آن ملین و یتوع آن چون بر زبان و لبها برسد باعث سوزش و جراحت می کردد و بی ریشهٔ آبدار آن را که اندک سخت باشد سر آن را بریده که یتوعیت آن دور شود و هر دو طرف آهسته آن را بریده تناول نمایند که این نیز بهترین طور است و حیف است که انبهٔ بیریشهٔ قسمی اعلی را که در بنکاله بعضی جاها مثل مالده و اطراف مرشدآباد که در چونه کهالی و باکه و دیکر جاها و در عظیم آباد پرکنهٔ ملکی می شود نرم کرده بمکند برای مکیدن انبهٔ شیرین خشبو که آب رقیق داشته باشد و اکر ریشه دار هم باشد مضایقه ندارد و قسمی انبه در بنکاله می شود که در بلاد دیکر نیست که آن را کچموا می نامند سبز خام آن شیرین می شود و بعضی از اقسام این در رسیدکی شیرین و خوش می شود و بعضی در پختکی بد طعم می کردد و در بعضی بلاد دیکر نیز انبه می شود مانند سواحل بلاد یمن و عمان و سودان و سمیل و میاناب که مشهور بمنیا است و از توابع لار است و بعض اماکن دیکر نیز قلیلی بهم می رسد اما نه بوفور و خوش طعمی هندود کهن و بنکاله است

ص: ۳۲۴

*طبیعت آن

آنچه خام است سرد در دوم و خشک در اول و مولد بلغم و سودا و شیرین رسیدۀ آن کرم و خشک در دوم و مولد خون غلیظ سوداوی هرچند کم آب تر و

۱۷۳غلیظ القوام تر باشد سوداویت آن زیاده

*افعال و خواص و منافع آن

مقوی قوی و ارواح و اعضای رئیسه و آلات تنفس و مری و معده و امعا و کرده بمناسبت شکل و مقوی مثانه و باه و نیکو کنندۀ رنک رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد سربارد و بواسیر و اسهال بواسیری و ذرب و قولنج و عطش و اعیا و ضعف و کسالت و سستی بدن و بدن را فربه کرداند و ادرار بول آورد و طبیعت را قبض نکذارد بلکه ملین دارد مضر محرورین خصوص در خلای معده و مصلح آن آشامیدن سکنجبین و خوردن جامون رسیدۀ شاداب یا شربت آنکه میوۀ هندی است و آب دوغ و آب سرد و قسم لحمی کم آب آن ثقیل و دیرهضم و نفاخ و ریشه دار آن از ان بدتر و قابض و مورث امراض سوداوی و حکه و جرب و دمامیل و غیرها و مصلح نفخ آن اهل هند زنجبیل کفته اند و نمک که بالای آن قدری بخورند آزموده و زنجبیل در نمک پرورده بهتر و مضعف جکر و مصلح آن مویز و شاید درین امر شربت زرشک یا سکنجبین یا شربت جامون بهتر باشد و مضر لثه و عمور و دندان و مرقق منی است و کفته اند جهت فربهی و تقویت باه شیر تازۀ دوشیدۀ خام و یا قدری جوش داده معین فعل آنست و خام ترش آن مسکن صفرا و منبه اشتهای طعام و بلغمی و سوداوی مزاجان را مضر و مولد سودا و یتوع آن حار و مقرح اعضا و رائحۀ آن شبیه برائحۀ حبه الخضرای خام نارس که بفارسی نبشه و رسیدۀ آن را بن نامند و مصلح آن مالیدن روغن است به عضوی که بدان رسیده باشد و کل آن و مغز هستۀ آن بسیار بارد و یابس و حابس اسهال و مجفف و ممسک منی خصوص که اندک بریان نموده بادویۀ مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و چون نارس بسیار کوچک آن را که از شکوفۀ تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز یکدرهم آن را با چهار درهم شکر بخورند درور منی و سرعت انزال را دفع نماید و کویند حافظ سیاهی مو است و مضمضه به آبی که برک و کل آن را در ان سائیده باشند مقوی دندان و لثه و مستحکم کنندۀ آنها است راستیاک بچوب آن رافع بوی دهان و ذرور خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و بدستور ذرور و برک آن و دخان برک خشک آن جهت دفع ریاح کرده و بدستور دخان پوست انبۀ خشک کرده نافع با تکرار عمل که بعد از ان بر ان عضو هوای سرد نرسد و نیز کرفتن دود آن در حلق جهت زخم آن و اکر برک درخت آن را که خود از درخت ریخته باشد مالیده در سر غلیان مانند تنباکو بکشند زخم حلقوم را که منفذ آن و بینی و تارک سر هر سه یک شده باشد در مدت چهل یوم باصلاح می آورد و چون برک تر و تازۀ آن را از درخت چیده بیخ ساقۀ آن را فشرده رطوبتی که از ان بو اید بر دانه که در پلک چشم برمیآید بمالند زائل کرداند بی درد و وجع و چون نه عدد ساقۀ بیخ برک آن را با نه عدد فلفل سیاه با آب نرم سوده حبوب بسته فرو برند اسهال و قئ عارض هیضه را که بند نکردد بند نماید و طلای آب برکهای نازک آن و همچنین تدهین موی سر زنان بروغنی که در ان پوست انبۀ خام بتنهائی و یا با بعضی ادویۀ مناسبۀ دیکر انداخته در آفتاب پرورده باشند جهت درازی و سیاهی مو و منع اسقاط آن نافع و آب افشردۀ ثمر خام آنکه امرس نامند و چنی و امچور و اموت و حلوا و خوشاب و شراب و افشرج و عرق آب آن و قرص هستۀ آن و قلیۀ خام و مربای

آن در قرابادین ذکر یافت و اهل هند و بنکاله انبهٔ خام را در زیر آتش کرده پخته پس برآورده پوست آن را جدا کرده نرم می مالند و صاف کرده قدری قند سیاه که بهندی کر نامند داخل کرده در ظرفی کرده نکاه می دارند هنکامی که باد سموم و یا هوای سمی و یا هوای ردی و یا وبائی بکسی رسد بزودی قدری از ان باو می خورانند و بر تمام بدن او می مالند بزودی بعون الهی شفا می یابد

ص: ۳۲۵

انتله

بفتح همزه و سکون نون و ضم تای مثناه فوقانیه و فتح لام و ها لغت عجمی اندلمی است و آن را جدوار اندلسی و بهندی نربسی نامند

*ماهیت آن

دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیر الفروع و بزرک بمقدار بیخ کولان و فروع

۱۷۴آن شبیه بریشهٔ بنطافلن و طعم آن تلخ مانند دانهٔ شفتالو و برک آن انبوه مائل بسرخی شبیه بعنب الثعلب و کویند شبیه به برک پرسیاوشان است و صنف دوم سفید و عامهٔ اندلس این و افیهق نامند و برک آن مانند برک سنا و مائل بزردی و با خشونت و طعم آن شیرین و بوی آن اندک تند و با عطریت منبت آن اندلس و چین و کوهستان تبت و بعضی کوههای هند و مورنک و لاسه که متصل بکوهستان خطا است و غیرها

*طبیعت سفید آن

در دوم کرم و خشک و سیاه آن در سوم

*افعال و خواص آن

سفید آن در دفع سم هوام ضعیف تر از قسم سیاه و محلل نفخ و رفع کنندهٔ ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارد و جهت لسع هوام نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال و بیخ آن کشندهٔ حیوانات سوای انسان و محرک باه و صنف سیاه آن در تریاقیت قائم مقام تریاق فاروق خصوصا در اوجاع بطن و اوجاع ارحام نافع و مجرب حتی آنکه بعضی کوسفندان کیاههای سمی را که در حولی آن و بآن در یکجا می روید چنانچه کفته اند بسبب شیرینی طعم چون بخورند و از ان احساس سمیت نمایند بزودی بسوی کیاه انتله میل می نمایند و آن را می خورند و نجات می یابند از سمیت آن و مبهی و مسخن معده و جکر و محلل مواد بلغمی و پختهٔ آن در شراب قاطع بواسیر و حمول آن مقوی رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام سائر اعضا و تدهین بروغن آن موجب درازی مو بغایت مقدار شربت آن یک قیراط و زیاده از ان مورث خناق و کرب و تجفیف رطوبات و مصلح آن روغن کنجد و شیرینی است

انثلیس

بفتح همزه و سکون نون و فتح ثای مثلثه و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است

*ماهیت آن

دو نوع است یکی کبیر و آن نباتی است ما بین شجر و کیاه منبت آن شوره زارها و مواضع آفتاب رو و برک آن مانند برک عدس و نرم و شاخهای آن خشن ببلند شبری و بیخ آن کوچک و باریک و کل آن سرخ مائل به بنفشی و بدبو و تخم آن در غلافی رقیق و نوع دوم برک و شاخ آن بزرک تر شبیه بکمافیطوس و زقب آن از ان زیاده و کل آن از ان کوچکتر و مائل به بنفشی و ثقیل الرائحه و بسیار بدبو

*طبیعت آن

کرم باعتدال و خشک در اول

*افعال و خواص آن

محلل بسیار و با قبض اندک و جالی چون از کل و بیخ و یا تخم هر دو نوع آن بیاشامند عسر البول و وجع کرده را نافع و با سکنجبین جهت صرع و ذرور هر دو نوع آن مدمل قروح و جروح و حمول مسحوق هر دو نوع آن با روغن کل و شیر بز جهت اورام حارهٔ رحم و جراحات آن اما نوع دوم لطیفتر و در قوت جالیه ضعیف تر از اول مقدار شربت آن تا یک مثقال است

انجبار

بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و فتح بای موحده و الف و راء مهمله مشتق از جبر است

*ماهیت آن

نباتی است ببلندی قامتی و اکثر بر علیق و آنچه نزدیک آن باشد می پیچد و مشبک می سازد آن را برک آن شبیه ببرک رطبه و با اندک زغبی مانند غبار و شاخهای آن قویتر از رطبه و مائل بسرخی و کل آن سرخ و بعد از ریختن کل غلافهای کوچک از ان بهم می رسد و در ان تخمهای ریزه می باشد و بیخ آن خشبی و سرخ و مستعمل ریشهای باریک آن است که آن را لحای انجبار نامند خواه تر باشد خواه خشک و پوست بیخ آن و این بهتر است و عصارهٔ بیخ تازهٔ آن نیز و منبت آن بلاد شام است در کنار رودها و میان جویها

*طبیعت آن

سرد و خشک در درجۀ سوم و جالینوس کرم و خشک دانسته

*افعال و خواص و منافع آن

قاطع نزف الدم جمیع اعضا خصوصا از سینه و رئه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات از غیر اذیت و مسکن قئ و مقوی اعضا و امعا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و سل تازه و مزمن حتی زبول و ضعف اشتها و بول الدم و مدۀ تازه و مزمن و دفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و سحج و اسهال کبدی و شکستکی اعضا و کوفتکی عضل و فسخ و هتک آن نافع چون یکدرهم

۱۷۵تا یک مثقال آن را در آب بجوشانند و با قدری قند و یا میپختج بیاشامند و بدستور با ادویۀ مناسبۀ دیکر و ذرور آن جهت رویانیدن کوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع مقدار شربت از عرق آن یک مثقال و از عصارۀ آن یک درم و از برک آن پنج درم مضر مبرودین مصلح آن زنجبیل بدل آن مانند آن زرشک و ربع آن کل ارمنی و عصارۀ آن در اکثر افعال قویتر از پوست بیخ و بیخ آن است طریق کرفتن عصارۀ آن آنست که بکیرند پوست بیخ تازۀ آن را و بکوبند و آب آن را بکیرند و در طبق سفالی کنند و در آفتاب کذارند و شبها در زیر سقف که شبنم آن را فاسد نسازد و چون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در آفتاب خشک نمایند و از کرد و غبار محافظت نمایند و عند الحاجه بکار برند و رنک این سرخ یاقوتی می باشد حب انجبار و سفوف و شراب و قرص و لعوق و مغلی آن در قرابادین ذکر یافت

ص: ۳۲۸

انجدان

بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انکدان فارسی است و بمازندرانی انجدان طیب را کوله پر نامند و بیخ آن را بعربی محروث و ساق آن را بترکی بالدرغان کویند و چون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم آن است

*ماهیت آن

دو قسم می باشد یکی طیب و دیکر منتن و ساق نبات آن مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی و برک آن شبیه ببرک کلم و از ان کوچکتر و کل آن چتری مانند شبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوش بو می باشد و صمغ این را حلتیت طیب می نامند و قسم دوم برک آن مانند صفحهٔ سوخته و پر سوراخ و ساق آن ضعیف تر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آن را اشترغار و کیاه آن را کماه و صمغ آن را که بسیار بدبو است حلتیت منتن و خراسانی و بفارسی انکزد جهت آنکه صمغ را بفارسی زد بفتح زای عجمی کویند و عوام آن را انکشت کنده و بهند هینک بکاف عجمی نامند و در بلاد فارس کوسفند آن را بکیاه آن می چرانند بسیار فربه می شوند و لیکن کوشت آنها بدبو می کردد

*طبیعت سفید

طیب آن در دوم کرم و خشک و سیاه منتن آن در سوم و قومی مطلق انجدان را کرم و خشک در دوم کفته اند

*افعال و خواص و منافع آن

مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقاوم سموم

ص: ۳۲۹

*امراض الراس

ضماد انجدان اسود با خطمی و آرد کرسنه بر سر جهت سدر حادث از اخلاط باردهٔ مجتمعه در دماغ و آشامیدن آن ذهن را نیکو و حفظ را زیاده و نسیان و بلادت و حمق را زائل می کرداند و فالج و لقوه و استرخا را مفید و از توابل مستعمله در اغذیهٔ صاحبان این امراض است امراض الصدر و المعده و غیرها چون غلیظ الجرم و دیر می ماند در معده مخشن معده و مجفف رطوبات و ملطف طعام و مغیر رائحهٔ دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و انکیزانندهٔ اشتهای طعام و مقوی هاضمه و دافع ضرر اغذیهٔ غلیظه و ادویهٔ سمیه و مقاوم سموم و سپرز و یرقان و استسقا و فواق بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض و شیر و مسخن کرده و روده و محرک باه و رافع درد مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصوصا محلل آنکه سرکهٔ آن را استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جائز نیست در جمیع مواضع و سکنجبین آنکه با میپختج پخته باشند جهت تپ ربع و تپهای بلغمی و مرکبه و درد سینه و استسقا و یرقان و رفع قواق بلغمی و عرق النسا مجرب و با شراب در اخراج جنین قوی الاثر و ضماد آن جهت جذب مواد بظاهر جلد بقوت و با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال اینها و با روغن زیتون بجهت کمنهٔ تحت عین و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و ذرور برک آن جهت آکله و بوئیدن آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعا و مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین و مصلح آن شربت انار و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن محروث که اشترغار باشد بوزن آن و حلتیت دو دانک و کویند

ص: ۳۳۰

۱۷۶بوزن آن زوفرا است و این انسب است شیخ داؤد انطاکی نوشته که کویند چون زن بعد از حیض بلافاصله هر روز یک درم تخم انجدان بخورد تا یک هفته مرکز آبستن نشود و تخصیص نداده که سفید آن باشد یا سیاه بیخ آن در افعال قوی تر از سائر اجزای آن است طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ملتحم زخمها مقدار شربت آن تا نیم مثقال کویند مضر شش و معده و بطئ الهضم و مصلح آن عسل است جوارش انجدان و سکنجبین و مخلل ساق و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و بیان صمغ آنکه حلتیت است در حرف الحا خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی

انجره

بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح راء مهمله و ها لغت فارسی است بعربی قریض و بلغت دار المرزکرقه و بترکی کجیت و بهندی اتنکن و بلاطینی اوتیک پریم و بلغت کیلان هرتیکه کویند

*ماهیت آن

نباتی است برک آن پر تشریف و انبوه و پرخار و ریزه و خارهای ساق آن ظاهرتر و چون ملاصق بدن شود باعث حمرت و سوزش و خارش کردد و کل آن زرد و تخم آن نرم و براق و با اندک پهنی و مائل بتیرکی از کنجد بزرکتر فی الجمله شبیه ببزر کتان و مستعمل تخم آن و بهترین آن سنکین مائل بسیاهی آنست

*طبیعت آن

در اول سوم کرم و خشک و در دوم کرم کفته اند

*افعال و خواص آن

ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مقرح اعضا و محلل اورام صلبه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سدهٔ جکر و سپرز و آشامیدن آن و آشامیدن برک مطبوخ آن با ماء الشعیر جهت امراض صدر مانند ربو و نفس الانتصاب و تنقیهٔ سینه از اخلاط لزجهٔ غلیظه و کذاشتن برک کوبیدهٔ آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن بامر بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضماد برک تازهٔ آن جهت حبس رعاف و برآمدکی رحم و تحلیل دبیله و کشودن دمل و قطع ثآلیل خصوصا با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحت سک دیوانهٔ کزیده و با موم روغن جهت سپرز و پختهٔ آن با روغن زیتون جهت ورم بناکوش و ضماد رماد آن با نمک جهت قروح و بیخ آن با ماء الشعیر جهت تنقیهٔ سینه و شش و تخم آن جهت ربو و سرفه و آلات تنفس و استسقا و اخراج مای اصفر و بلغم لزج و علل طحال و کرده و تقویت باه و با سکنجبین جهت تسکین وجع طحال و پهلو و کرده در ساعت و طبیخ آن با اصل السوس جهت تنقیهٔ مثانه از چرک و آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر کوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل بلغم باعتدال و بدستور برداشتن فتیلهٔ آن با عسل و حمول آن مدر طمث و ضماد آن با عسل جهت بزرک کردن قضیب و با مراهم جهت قروح و سرطان و بتنهائی جهت تحلیل اورام و بدستور ضماد برک آن و طلای آن با عسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مضمضهٔ عصارهٔ آن محلل ورم لهاه و ذرور تخم و برک خشک آن جهت تجفیف زخمهای متاکل و سرطان متقرح نافع بی لذع و حدتی مضر کرده و امعا مصلح

آن صـمغ عربی و کثیرا و مصـلح آن عناب مقدار شـربت آن تا سه درهم زیاده بر ان مهلک مصـلح آن آشامید اشربه مبروده و آب میوه هـای بـارده و چیزهـای لعـابی مغری بـدل آن قردمانا است یا حرف و دهن آن در افعال مـذکوره خصوص تقویت باه اقوی از بزر آنست و همچنین در امر اسهال و در قرابادین در ادهان ذکر یافت

ص: ۳۳۱

انجیر آدم

بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر راء مهمله و الف ممدوده و دال مهمله و میم

*ماهیت آن

مترجم صیدیه ابو ریحان در صیدیهٔ خود نوشته که میوهٔ است بزرک تر از جوز و رنک آن سیاه مائل بخاکستری و صیقلی و در پهنی و کردی با انجیر مانـد و بهنـدی آن را کله کویند و در کوههای کابل بسیار بود و آن را زنان بجهت فربهی بکار می برند و چنین آورده اند که در ان کوهها که منبت این درخت است حیوانیست که به خرکوش مشابهت دارد

۱۷۷و هر کجا رمهٔ کوسفندان را بینـد آن حیوان متابعت آنها نموده و در پی آنها رود و شیر از پستان آنها بمکـد و هرکه کوشت این حیوان را بخورد در ساعت دیوانه شود و این حیوان را عادت آنست که در زیر درختی خسپد که آن را انجیر آدم کوینـد و هیئت درخت آن را چنـان نشـان داده انـد که شاخهای آن بـدرخت بیـد مشابهت دارد و چون شاخی از ان را با هیزم امیزند و برافروزند هرکه بآن آتش کرم شود او را غشی افتد و بی خبر شود

اندروصارون

بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعضی عطاران آن را افیاس و فاس یعنی تبر نامند بجهت مشابهت برک آن بتبر

*ماهیت آن

نباتی است ثمشی منبت آن زراعتهای کندم و جو و برک آن ریزه مانند برک نخود و تخم آن سرخ رنک و قوسی شکل و در میان آن نقطهٔ سفیدی تلخ طعم با عفوصت که آن را راعان نامند در غلافی شبیه بغلاف خرنوب شامی و در تابستان می رسد

ص: ۳۳۲

*طبیعت آن

گرم و خشک در اوائل سوم با قوت قابضهٔ کمی

*افعال و خواص و منافع آن

مفتح و ملطف و قابض و نیکو است از برای معده چون بیاشامند از ان مقدار دو درهم تفتیح سدهٔ احشا نماید و همچنین سائیدهٔ برگ آن و چون با زیت طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و عسر البول و اسقاط دیدان نافع و حمول آن با عسل بعد از طهر قبل از وطی مانع آبستنی است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که مؤلف جامع تمیمی آن را لسان العصافیر می داند

انداهمان

بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و فتح ها و میم و الف و نون

*ماهیت آن

دوائی است کرمانی معروف

*افعال و خواص آن

بالخاصیه جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال می نمایند از ان یک مثقال تا دو مثقال و نیم مفرد و یا با گلاب و یا با آب گرم مقوی فعل آن است بدل آن بوزن آن گل ارمنی یا پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید است

اندروطالیس

بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و در مغرب کلنج و ملاج نامند

*ماهیت آن

نوعی از نخود بری است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که ظاهرا نوعی از قاقلی باشد منبت آن بیشتر سواحل دریای روم است گیاه آن سفید رنگ و بی برگ و شاخ آن باریک و تند طعم و تلخ و در آخر میل بسرخی می نماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود در انتهای ساق آن روئیده

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و آشامیدن تخم آن و طبیخ حشیش آن و جلوس در ان و طلای آن مجرب اطبا است جهت استسقا و نقرس و عسر البول و سنک مثانه و احتباس حیض خصوصا با شراب مقدار شربت از تخم آن یک مثقال با شراب و امثال آن و از طبیخ آن با شکر یا سرکه تابع رطل

اندروطون

بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون

*ماهیت آن

برکی است شبیه ببرک بیدخشک شده و از ان عریض تر

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص

آن

مفتح سدهٔ احشا و جهت درد مفاصل نافع

انزروت

بفتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو و تای مثناه فوقانیه و بعین نیز آمده باصفهانی کنجده و اکروهک و بشیرازی کدرو و بعربی کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند

*ماهیت آن

صمغ

۱۷۸درخت خارداری است که آن را شایکه نامند بلندی دو ذرع برک آن شبیه ببرک مورد و برک درخت کندر و منبت آن

بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مائل بزردی می باشد و بهترین آن سفید مائل بزردی تازهٔ آنست که در بالیدکی مانند کندر صغار و زودشکن و طعم آن تلخ با اندک شیرینی می باشد

*طبیعت آن

کرم در آخر دوم و خشک در اول آن

ص: ۳۳۴

*افعال و خواص و منافع آن

ملین و محلل ریاح غلیظ و مفتح سده مجفف بی لذع رطوبات قروح و جروح و غیرها و بهترین مسهلات بلغم است و جاذب آن از مفاصل و از عمق بدن خصوص با تربد و هلیله و سکبینج و امثال اینها و بالعرض مسهل صفرا و مقری و مدمل و ملحم و جابر وثی

*امراض الراس

و العین و الاذن آشامیدن آن با روغن تخم بید انجیر جهت رفع تشنج امتلائی مفید و چون آن را با شیر دختران مدبر نموده در چشم کشند بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت رفع رمد و چسبیدکی پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات سفید بالسویه سوده ذرور سازند جهت ازالهٔ بیاض عین صاحب تذکره مجرب دانسته چون جوف پیاز را خالی کرده انزروت سفید پر کرده بر آتش کذارند تا بجوش آید پس آب آن را در کوش بچکانند درد کوش را ساکن کرداند و چون با عسل سرشته و فتیله بدان آلوده در کوش کذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار مؤثر

*امراض المفاصل

و غیرها آشامیدن آن جهت وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و اخراج کرم معده و امعا و اسقاط جنین مفید و در تسمین مهزول بغایت مؤثر و کویند چون پنج درم آن را با سه قیراط حجر البقر که عوام اندرزا کویند و ده درم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از خوردن چند عدد زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت بخورند باعث تسمین عجیب کردد بغدادی نوشته که زنان مصر آن را در آب هندوانه تا نصف روز می خیسانند و جهت تسمین بدن تا ده روز می آشامند المضار کویند پنج درهم سائیدهٔ آن بسبب تسدید مسام و چسپیدن باحشا کشنده است خصوصا با طلق محلوب و از اسرار مکتومه شمرده اند و مصلح آن صمغ عربی و روغن بادام است و هر کاه مفرد استعمال نمایند باید که با روغن بادام ده چندان باشد مقدار شربت آن مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سائر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن صبر است و استعمال آن در خارج جهت خوردن کوشت زائد و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رویانیدن کوشت صالح و التحام جراحت و رفع آثار جدری و بانطرون جهت ورم سینه و خنازیر که در حلق بهم رسد نافع و طریق تشویهٔ آن آنست که بکیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ و یا شیر دختران خمیر کرده بچوب کز بکیرند و در تنور کرم بیاویزند تا رطوبت آن خشک کردد و اندک برشته شود پس برآورده استعمال نمایند و اکر یک مرتبه دیکر کوبیده با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته بدستور باز تشویه نمایند بهتر و باعتدال اقرب می کردد خصوصا برای اکثر امراض عین که استعمال آن بی تشویه جائز نیست و حب انزروت و دوا و ذرور و سمنه و شیاف و ضماد و فتیله و قطور و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

در اجزای بـدن او منافع و مضار بسیار است و بهترین آن جوان صـحیح المزاج تام الخلقه ساکن در بلـدان معتـدله است چرک کوش او مولد ریاح و بیهوش کننده و ضـماد آن جهت شـقیقه و اکتحال آن جهت رمد و رفع بیاض چشم نافع و اسـتخوان آن مولـد امراض مهلکـه و مـداومت آن مـورث کـوری و ذرور پوسـیدهٔ آن در منع آکلـه مجرب خصـوص استخوان کلـهٔ سـر و آشامیدن سوختهٔ آن سه روز هر روز یک مثقال با هموزن آن شـکر جهت صـرع و مفاصل و نقرس و عرق النسا آزموده و آب دهن او ناشتا کشندهٔ کرم کوش و محلل هوای که در کوش رفته باشد و تریاق کزیدن عقرب و رتیلا و دافع قوبا و کلف

۱۷۹و آثار قروح و طرفه و بیاض عین و کشـندهٔ مار است خصوص آب دهن ناشـتا صفراوی مزاج و با سرکین کنجشک جهت قطع ثآلیل و قوبا و بتنهائی جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع و چون کندم را در دهن مصغ نماینـد خصوص ناشـتا و بر اورام و دمامیـل کذارنـد تحلیل و نضـج دهـد و چرک بن دنـدان ناشـتا جهت رفع قوبای تازه و قوبای اطفال و کلف و آثار جلد مفید و زهرهٔ او مسـمن بدن و خون حجامت و فصد را چون بر نقرس و مفاصل و عرق النسا طلا نماینـد جهت تسـکین وجع آنها نافع و آشامیـدن آن مورث بلادت و طلای خون حیض جهت تسـکین دردهای صعب و التیام ناصور مفیـد و خوردن آن سم قاتل و حمول آن مانع حمل و بخور لتهٔ حیض جهت رفع تپ لرزه مجرب دانسـته اند و بول آن خصوص بول اطفال و از ان شـخص خود نه از غیر آشامیدن آن ناشـتا جهت سـرفهٔ کهنه و عسـر النفس و سپرز و استسـقا و یرقان و عسـر البول و جرب متقرح و حکه و قروح خبیثه و قوبا و با آب نخود و با ماء العسل جهت رفع یرقان و قطور آن جهـت درد چشـم و بیـاض آن بتخصـیص کـه بـا عسـل در ظرف مس بسـیار جوشانیـده باشـند و بجهـت طرفه نیز و ریختن کرمـاکرم آن بر زخم جهت حبس خون و شسـتن چرک جروح و قروح بـآن و جـالی جرب متقرح و حکه و قوبـا و نمک بول آنکه آن را در ظرف مس جوش داده نمک از ان بکیرند جهت رفع بیاض چشم و کلف مجرب و در افعال مانند شـیرزق است در حـدیث است که از حضـرت صـادق علیه الصـلوه و السـلام سـوال نمودنـد از آشامیـدن بـول انسـان از برای مرض فرمـودند نیاشامنـد آن را سائل عرض نمود که مریض محتاج است بآشامیـدن آن فرمودنـد اکر چنین است که دوای دیکر نمی یابد پس بایـد که بیاشامـد بول خود را نه غیر خود و او از ان حضـرت علیه السـلام سوال نمودند از آشامیدن بول شتر و کاو و کوسـفند فرمودنـد نعم لاـ بـاس یعنی آری بـاکی نیست و فضـلهٔ طفل که غـذای لطیف با آن خورانیـده باشـند تفوخ خشک آن در حلق صاحب خناق و ورم کلو و بدسـتور ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن و طلای آن جهت تحلیل حمره و التحام جراحات و رفع عفونت اعضا مفیـد و آشامیـدن یک مثقال آن جهت رفع یرقان و سـمیت جراحت حربـهٔ زهردار و قولنج و حکه و قطع اسـهال بیعـدیل و بـا عسـل و شـراب جهت رفع کزیـدن هوام و ادویـهٔ قتاله و تپهای دائره و آشامیـدن یک مثقال آن با مثل آن نوشادر مصعد جهت رفع اذیت سموم مصعده مانند دار اشکنه و زیبق مصعده مجرب دانسته اند و سنون محرق آن جهت ازالهٔ تعفن بن دنـدان مجرب و تـازهٔ آن خصوص بـا نمـک جهت آکله و ضـماد آن بر بهق و برص بتخصـیص که آن شـخص ترمس خورده باشـد دو روز متوالی مالیده در آفتاب نشـیند و طلای آن بر ساقین جهت قروح آن و بزیر ناف با خمیر در آب حل کرده جهت رفع مغص و بدسـتور آشامیدن آن مفید و موی سوختهٔ آن جهت رفع ربو و بهر و استسـقا و سموم قتاله و ریزانیدن سنک کرده و مثانه و منع سـفیدی موی شـربا و اکتحال آن برای رفع بیاض عین و قطور آن با روغن کل سـرخ جهت درد دندان و کوش و ذرور آن جهت آکله و نزف الدم و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب و رماد ان زائل کنندهٔ

بثور و با شـیر جهت اورام ساعیه و روغن آن بتنهائی و یا با ادویـهٔ مناسـبهٔ دیکر جهت تقویت باه مجرب و کوینـد آشامیدن ابی که خصـیهٔ انسـان را بـدان شسـته باشـند جهت ازالـهٔ تب و ورم جکر و وجع فواد نفع عظیم دارد و منی ان جـالی بهق و برص و کلف طلاء و مشـیمهٔ ان مورث جـذام است خوردن ان و چون طفلی را با سـمومات بتدریج تغذیه نمایند جمیع اجزا و انفاس او قاتل بود و هیـچ حیوانی دیکر قابل این نوع تغـذیه و سـمیت ان باین حد نیست و کویند چون انکشت خنصـر مسـقط را ببرند و زن تعلیق نماید ما دام که با اوست ابستن نکردد شنیده شده که جراحان و اطبای اهل فرنک دندان چرک و زرد شده و سیاه را

۱۸۰بسوهان و آلات صاف و سفید و براق می کردانند و دندان کرم خورده و کج فاسد شده را نیز تبدیل می نمایند بدن نحو که دندان شخص جوان صحیح را کنده و دندان فاسد آن شخص را بسرعت تمام دندان صحیح را بجای فاسد می کذارند و سه چهار روز صاحب آن را از قکلم بسیار و خوردن و خائیدن اشیای صلبه و رسانیدن آب سرد و هوا منع می نمایند و بخوردن شوربا و شله و آب نیمکرم اکتفا می نمایند تا مستحکم کردد و در بلد اوشان برای این امر دکانی است و همیشه بر در آن دکان فقرا و فرومایکان برای فروختن دندان خود حاضر می باشند و نیز مسموع شده که سابق برین که هفت صد و هشت صد سال یا بیش ازین باشد بر اجساد سلاطین و حکما و بزرکان خود برای حفظ و عدم سرعت فساد ادویۀ چند مانند صبر و قفر و قیر و نفط و امثال اینها تا مدتی می مالیدند و بعد از خشک شدن اجساد آنها در قالب های چوبی می کذاشتند و بعد مرور مدتی دو صد سصد سال جمیع اجزای آن بلکه بعضی استخوان های نازک نیز مستحیل بدانها کشته و چیزی سیاه براق چسپنده شبیه بمومیائی شده و بعد از ان که آن عمل ممنوع و متروک کشته و بعضی از ان اجساد بدست بعضی اطبا و جراحان آمده آنها درصدد تجربه و امتحان آن آمده و بجای مومیائی استعمال نموده در بعضی مواد نافع مانند مومیائی یافتند و مومیائی انسانی عبارت ازین است

انغرا

بفتح همزه و سکون نون و کسر غین معجمه و فتح راء مهمله و الف لغت یونانی است

ص: ۳۳۷

*ماهیت آن

نباتی است کوچکتر از درخت انار و ببزرکی آن می رسد و منابت آن جبال و مخصوص بزمانی نیست و برک آن شبیه ببرک بادام و از ان عریضتر و کل آن مانند کل نار و از ان بزرکتر و بیخ آن سفید و کوچک و چون خشک کردد بوی شراب از ان آید

*طبیعت آن

معتدل و کویند سرد با اندک حرارت لطیفه

*افعال و خواص آن

در قوت قریب بخمر است در تفریح و اسکار و تطیب نفس و بالخاصیه آشامیدن برک و بیخ آن جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بهم رسیدن انس بغایت مؤثر حتی آنکه چون حیوانات وحشی از برک و شاخ و بیخ آن و یا طبیخ آن را بخورند باعث انس ایشان کردد و ضماد برک آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع

انف العجل

بفتح همزه و سکون نون و ضم فا و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون جیم و لام لغت مغربی است

*ماهیت

آن

ثمری است شبیه ببینی کاو و نبات آن ما بین شجر و کیاه و برک آن شبیه ببرک کاسنی و ریزه تر از ان و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برک آن مستعمل است

*طبیعت آن معتدل در کرمی و سردی و با قوت محلله

*افعال و خواص آن

آشامیدن طبیخ برک ان جهت ادرار حیض و رفع سموم بالخاصیه و نطول ان جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع کزیدن هوام نافع و چون در روغن سوسن داخل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین می کردد و این دو خاصیت از ان مشهور است در مغرب

انفحه

بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حاء مهمله و ها لغت عربی است بفارسی پنیر مایه و به هندی چاک و چسته بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تای مثناه فوقانیه و ها و بجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که های اخر کلمات و اسما را بالف بدل می کنند و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان با خواص و منافع آن ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان می شود

*ماهیت آن

معدهٔ حیوانات شیرخوارهٔ بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح برمی آورند و استعمال می نمایند خواه تازه و خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرک شدند و کاه خوردند آن زمان آن

۱۸۱را انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بر ان مترتب نمی کردد بالجمله طبیعت مجموع آن کرم و خشک در درجهٔ دوم و کفته اند تا درجهٔ سوم است

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با مسکه و یا با عسل جهت صرع بلغمی خصوصا انفحهٔ ارنب که درین باب اقوی است که نیم درم آن را در سرکهٔ انکوری حل نموده بنوشند و چون صبیان را قدری از ان بخورانند ایمن می کردند از صرع و انفحهٔ بچهٔ اسپ و انفحهٔ حیوان بحری که قوفی نامند و در دریای روم بهم می رسد قوت و خاصیت آن مانند جندبیدستر است بدستور و آشامیدن هریک از ان هر دو و آشامیدن تمامی انافح می باشند نافع از برای تمدد و کزاز بلغمی و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و کدازندهٔ کل اخلاط منجمده و مجمد و مغلظ اخلاط رقیقهٔ کداخته شده است و لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و حابس اسهال و بالخاصیه مقوی قلب و مفرح است اما چون بسیار کرم است مهیج غضب زیاده از فرح است و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درهم آن با شراب بسبب قوت تریاقیتی که دارد جهت رفع ضرر نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحهٔ امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع و کفته اند چون زن انفحهٔ ارنب نر و یا خصیه آن را با شراب ممزوج بیاشامد آبستن کردد و پسر زاید و از ماده دختر آورد و چون مقدار یک باقلا از ان با شراب بیاشامند جهت تپ ربع نافع و چون با خطمی و زیت سرشته بر بدن بکذارند پیکان و نی و خار از ان برآورد و طلای آن بزمنخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تپ جهت ازالهٔ آن مؤثر و انفحهٔ کور خر و بز کوهی و آهو و استر و کوسفند و فیل بقدری نخودی بغایت مبهی اند و امتحان خالص آن آنست که بیندازند بر ان هر انفحهٔ حیوان دیکر که باشد اکر کداخته شود خالص است و الا غیر خالص و حب انفحه و دوا و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

❋انکول و اکول

*ماهیت آن

حکیم میر عبد الحمید نوشته درختی است هندی برک آن شبیه ببرک شفتالو و میوهٔ آن شیرین و مغز تخم آن بسیار چرب و لحم آن تلخ و با عفوصت

*طبیعت آن

کرم و تر در دوم

*افعال و خواص

آن

ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور و جهت سوزش اعضا و دق شیخوخت و سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از ثمر آن را به آب سائیده بر بثرهٔ آن طلا نمایند به خیریت کذرد و شفا یابد و کویند مجرب است و اکر تخم آن را کوفته در آب آمله مقشر هفت مرتبه تسقیه کنند پس خشک نموده از ان تخم و بدستور روغن کنجد روغن برآورند و از ان روغن تا چهل روز سعوط نمایند موی سفید را سیاه کرداند و اکر از چوب درخت آن سر بر سازند و شب بر ان بخوابند از شر حشرات زهردار در امان باشند و آن چوب را چون سائیده بملسوع و ملذوع و صاحب هیضهٔ ردیه را بخورانند شفا یابد

انکیز

بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثناه تحتانیه و زای معجمه بلغت صفانیه خاوانی نامند

*ماهیت

آن

نر و ماده می باشد حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله کوید کیاهی است منبت آن حریم جبال کیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیکر آنچه قسم نر آن است بازر است مشاهده کردد و آنچه مادهٔ آنست بهمان

۱۸۲هیئت بماند

*طبیعت آن کرم و خشک است

*افعال و خواص آن

ضماد برک خشک آن با آب کوکرد در یک روز بهق را زائل کند و تخم نر آن بغایت منعظ و تخم مادهٔ آن موجب شدت شیق زنان و اندکی از ان با شراب منوم قوی به حدی که تا سه شبانه روز شارب آن بیدار نشود و آشامیدن روغن زیتون با آب رفع خواب آن می کند مقدار شربت آن تا دو درهم

اناناس

بفتح همزه و دو نون اول ساکن دوم مشدد و الف و سین مهمله لغت هندی است

*ماهیت آن

ثمریست هندی معروف و در بنکاله بسیار می شود و خوش بو و خوش طعم نبات آن فی الجمله شبیه بنبات صبر و کاذی و برک آن از برک صبر و کاذی کوتاه تر و نازکتر و نبات این از ان کوچکتر و تا بذرعی و خاردار و از وسط آن ساقی می رویـد و ثمر آن بر بالای آن ساق بهم می رسد و بر سر آن نیز برکهای کوتاه انبوه و شنیده شده که در یک ساق دو اناناس یکی بر بالای دیکر نیز بندرت بهم می رسد و چون قدری از سر آن را با آن برکها ببرند و بنشانند باز سبز می کردد و از ان اناناس بهم می رسد و از اطراف سر ثمر و بیخ نبات آن نیز مانند درخت نخل و موز بچه ها می روید و چون آنها را جدا نموده بنشانند بجاهای دیکر نیز ثمر می دهد و و از هر نباتی سالی یک ثمر بعمل می آید و هنکام رسیدن آن بودن آفتاب در جوزا و سرطان است که موسم بارش است در انجا و دو نوع می باشد یکی را اناناس کونله می نامند و این کوچک بقدر نارنجی می باشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رائحه و زرد رنک طلائی و دیکر بزرک و مغز خوب رسیدهٔ این چاشنی دار و اندک نارس این ترش و پوست هر دو نوع در هنکام خامی سبز می باشد و خانه خانه و اطراف خانها اندک پوست نازکی برآمده و بعد رسیدن زرد مائل بسرخی می کردد و اندک براق صیقلی و در هر خانه قریب بپوست تخمهای ریزه زرد تیره و هر دو نوع آن با رطوبت بورقی جای بسیار خصوص نوع بزرک آن و طریقهٔ خوردن ان این است که نوع کونلهٔ آن را یک ورق از پوست جدا نموده با اندک نمک و آب می شویند تا بورقیت آن کم کردد پس یک ورق دیکر از بالای آن برداشته که تخمها و خشبیت خانهای پوست آنکه در جرم آن نفوذ کرده زائل کردد پس مغز آن را ورقهای نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه برهم می چینند و بعضی بر ان قند و یا نبات کوبیده پاشیده تناول می نمایند و قدری کلاب نیز می پاشند و بعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعم آن را منحرف می کردانـد و نوع بزرک آن را بدستور پوست خشبی ظاهر آن را جدا نموده قدری نمک بر ان مالیده اندک زمانی می کذارند تا بورقیت آن قدری کم کردد پس شسته یک ورق دیکر از روی آن جدا نموده برای ازالهٔ تخم و خشبیت آن پس مغز آن را نازک ورق کرده نبات یا قند بران پاشیده تناول می نمایند و در بعضی که اندک ترشی غالب می باشد با نمک خوردن نیز لذید می باشد

*طبیعت ان سرد و تر در دوم

*افعال و خواص آن

مسکن حدت صفرا و مقوی معده و کبد حار و بطئ الهضم مضر مبرودین و مرطوبین مصلح آن خوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده با نمک و یا نمک بالای آن خوردن است و پلاؤ چاشنی دار و آش و مربا و شربت آن نیز خوب می شود.

انوطیلون

بفتح همزه و ضم نون و سکو واو و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم لام و سکون واو و نون لغت یونانی است

*ماهیت آن

نباتی است بی ثمر شبیه به نبات کدو و ابن تلمیذ کوید جهت جراحات تازه بغایت نافع و در حال التیام دهد آنها را

انیسون

بفتح همزه و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون بعربی بزر الرازیانج الررمی و الرازیانج الشامی و حب الحلوه و کمون الحلو و بفارسی بادیان رومی و زیرهٔ رومی و بهندی رندنی نامند

۱۸۳

*ماهیت آن

نباتی است بلندتر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برک آن باریک و خشبو و کل آن مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبزتر مائل بسفیدی و زردی و اندک مثلث شکل و مستعمل تخم آن است و بهترین آن خشبوی تازه بالیدهٔ آن است که پوست آن از ان جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست بزور است و طعم آن تیز و تلخ باشد و هندی و بنکالی آن ریزه تر و ضعیف العمل می باشد

ص: ۳۴۲

*طبیعت ان

کرم و خشک در آخر دوم و تا سوم نیز کفته اند و کرم در دوم و خشک در سوم نیز کفته اند و این اصح است

*افعال و خواص ان

ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن اوجاع و با قوت تریاقیت و قابضه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکوکنندهٔ رنک رخسار

*امراض الراس

و غیرها از توابل مستعمله در اغذیهٔ اصحاب فالج و لقوه و استرخا و صرع است و بخور و سعوط آن جهت درد سربارد و شقیقه و دوار و سدر و نزلات بارده و درد کوش نافع و چون بسرکهٔ انکوری تر کرده و خشک نموده بو داده در پارچهٔ کتان نیلی بسته دائم ببویند جهت زکام و نزلات بارده و خوردن نیم درم انیسون و یک دانک مصطکی کوفته در ده درم کلقند سرشته چند روز پیهم بعد از استفراغ بلغم جهت لیثرغس و سبات بلغمی نافع برای آنکه مبدل مزاج دماغ و مقوی معده است پس تولید نمی کند بلغمی که سبب لیثرغس است و چون دو درهم آن را در آب بجوشانند و صافی نموده ده درم جلنجبین عسلی در ان حل کرده باز صافی نموده بیاشامند جهت سبات حادث از برد خارجی و از آشامیدن ادویهٔ مخدره مانند افیون مفید و باید که بوده باشد غذای او نخودآب و کوشت خروس جوان متوبل با بازیر حاره یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون آن را کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با کل قند سرشته بخورند و یا جوشانیده بتنهائی بیاشامند و یا کل قند در ان حل کرده صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصا مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت کابوس نافع و سزاوار آنست که در اوائل فالج یا چهار روز یا هفت روز بآبی که در ان انیسون جوشانیده باشد بتنهائی یا با یک اوقیهٔ جلتجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده باشند اقتصار نمایند و ضماد آن جهت استرخا نافع برای آنکه در ان حرارت باندک قبضی می باشد و لهذا تقویت می بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و سنون آن جهت جلای دندان و دفع بدبوی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای مجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر و بهر و امراض مذکوره و تفتیح سدهٔ جکر و سپرز و کرده و مثانه و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاه و تپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازالهٔ فضول و تحلیل و قراقر ریاح در معده و سائر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول و حیض و تقویت باه و کرده و ازالهٔ سموم قتاله و تهیج وجه و اطراف و اسهال رطوبی خصوص بریان کردهٔ آن درین امر و چون آن را بسیار نرم بکوبند و یا باب سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوصا ریحی آن و بخور آن جهت تسکین صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائیدهٔ آن با روغن کل در کوش جهت تسکین درد کوش و کری و ثقل سامعهٔ حادث از ضربه و سقطه و بدستور مطبوخ آن در روغن کل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی رخسار زن زائیده و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن شپش نافع مضر امعا مصلح آن رازیانه و مصدع محرور و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت و رازیانه و کروبا و در تقویت باه مثل آن انجره است و دستور تشویه و بریان نمودن آن جهت امراض عین و غیرها

۱۸۴آنست که آن را بعسل بسرشند و در لته بسته بکل کرفته در تنور معتدل یک شب بکذارند پس برآورده بکار برند و جوارش انیسون و حب و دهن و سفوف و عرق و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الالف مع الواو

اوافیوس

بفتح همزه و سکون واو و الف و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و بکمان بعض مترجمین بمعنی حدقه است زیرا که کل آن شبیه بنرکس است و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرون آن زرد و برک آن شبیه ببرک کندنا و ساق آن بقدر شبری و بسطبری انکشتی و املس و کویند نورانی می باشد و مانند شمع در شب می درخشد و بیخ آن شبیه بپیاز نرکس و در مصر و شام بسیار

*طبیعت

بیخ آن بارد در اواخر دوم و مجفف در اول و تخم آن معتدل در حرارت و برودت و مجفف در اواخر سوم و برک آن بارد در اواخر اول و معتدل در یبوست و رطوبت

*افعال و خواص آن

آشامیدن بیخ آن جهت حبس اسهال و ادرار بول و دفع سموم و کزیدن رتیلا و ضماد آن با شراب ابیض جهت منع روئیدن موی خصوصا تازهٔ آن قبل از بلوغ مانع روئیدن یا باعث دیر برآمدن آن و کذاشتن آن بر حقوین و عانهٔ اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن و کذشتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر کرده مصلح آن کویند کثیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب و جهت یرقان ابیض و اصفر نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است

اوز

بکسر همزه و فتح واو مشدده و زای معجمه لغت عربی است و بسریانی اروز و بفارسی قاز و مرغابی و بهندی فانس کویند اوز اسم جنس مرغابی است و مراد نوع کبیر آن است که قاز باشد

*ماهیت آن

معروف است اهلی و بری و وحشی می باشد و اهلی آن پرواز نمی کند و بوی آن پرواز می کند

*طبیعت

جمیع اصناف آن تا دوم کرم و تا آخر آن نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

غلیظ الغذا و دیرهضم و کویند چون هضم شود مسمن بدن و محرک باه است و پختن آن با ابازیر و مصالح حاره بهتر و مصلح آن آبکامه و اب انار و از اغذیهٔ نافعه از برای برودت کبد و اوجاع باردهٔ آنست جهت آنکه کوشت ان شدید الحراره است و چون با زهومت بسیار است که بفارسی سمیت نامند باید که بعد ذبح دو سه ساعت و یا زیاده نیز آن را در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم کردد پس برآورده پرهای ان را کنده شکم آن را شکافته پاک شسته طبخ نمایند و این قلیل الغذاتر از ماکیان است و مهر پختهٔ آن جهت زیاده کردن پیه کرده و ریزانیدن سنک کرده و مثانه و التیام فتوق اکلا و ضمادا مؤثر و از خوردن آن بزودی تپ حادث می کردد و بدستور مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها و سنکدان آن لذیذ و غلیظ و بطئ الانهضام و چون هضم شود متولد می کردد از ان غذای بسیار و جکر آن لذیذترین جکر حیوانات امثال آن است و غذائیت این از انها بیشتر و سریع الانحدار و بازوهای ان صالح الهضم و الغذا و مغز سر آن طلاء جهت ورم مقعده آزموده و پیه آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده و صلابت مقعده و شقاق آن و تقشر جلد و داء الثعلب و داء الحیه تمریخا و تدهینا و برای تشنج شربا و برای اذیت آبی که در کوش رفته باشد قطورا و با آرد باقلا جهت ورم پستان ضمادا بالخاصیه نافع و زردهٔ تخم نیمبرشت آن جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه و حفظ آن و زوال نسیان و سرفه خشک و قطور آن با زیت نیم کرم در رحم جهت احتباس حیض نافع و دم آن با آب و نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصاه شربا بسیار نافع و پوست تخم آن مسحوق جهت اسهال دموی بهترین ادویه است و زبل آن جهت سرفهٔ خشک مفید و دهن آن در قرابادین ذکر یافت

اوسبید

بضم همزه و سکون واو و فتح سین مهمله و کسر باء موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است

*ماهیت ان

نیلوفر هندی است

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل ریاح و مواد بارده مقدار شربت آن یک درم و بیخ آن سرد و خشک و در فعل و طبع مانند لفاح جهت صداع و بواسیر نافع مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن بیخ لفاح است

اوفیموبداس

بضم همزه و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و فتح باء موحده و ذال معجمه و الف و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه ببادروج و در مغرب معروف بلسیعه و بعضی اخیون نیز و کاه فیلاطاریون نامند

*ماهیت آن

نباتی است شبیه ببادروج و شاخهای آن بقدر شبری و مزغب و مائل بتیرکی و تخم آن شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مانند غلاف بزر البنج مستعمل بیخ آن است

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص

آن

ملطف و مجفف بیلذع یکدرهم تا دو درهم آن با شراب جهت نهش افعی و هوام و یکدرهم آن با مرصاف و فلفل جهت

عرق النسا مجرب دانسته اند

اونوما

بضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و فتح میم و الف لغت یونانی است بمعنی مسقط الاجنه

*ماهیت آن

ص: ۳۴۶

نوعی از ابو خلسا است که هوجویه نامند برک آن دراز و باریک و نرم تر از برک هوجویه و بی کل و بی ساق و بی ثمر و مائل بسیاهی و در اکثر بلاد می روید در هنکام ربیع در مواضع خشنه و بیخ آن باریک و ضعیف طولانی اندک سرخ برنک خون

*طبیعت آن

بغایت کرم

*افعال و خواص آن

بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظه و کویند ثمن درهم از برک آن جهت عسر ولادت و ربع درهم آن جهت اخراج اجنهٔ زنده و مرده مفید و تعلیق آن بدستور

اونومالی

بضم اول و نون در میان دو واو ساکن و بجای نون لام نیز آمده و فتح میم و الف و کسر لام و بای مثناه تحتانیه بلغت یونانی شراب عسلی را نامند

*ماهیت آن

آن است که بکیرند شراب دو چند و عسل یک چند و بجوشانند تا بقوام آید و یا عسل را با آب انکور بجوشانند تا بقوام آید و نوع اخیر در جلا و تحلیل و تفتیح و انضاج قویتر و هرچند کهنه شود قوت تلیین آن کمتر می کردد

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده است

اونیا

بضم همزه و سکون واو و فتح نون و یای مثناه تحتانیه و الف لغت یونانی است

*ماهیت ان

عصارهٔ نباتی است منبت آن بوادی عرب قریب بمصر برک آن شبیه ببرک تره تیزک و پر سوراخ که کویا کرم زده است و

کم آب و ریزنده از هم و برک کل آن زرد و بزرک و عصارهٔ آن شبیه بعصارهٔ مامیثا

*طبیعت ان

کرم و تند

*افعال و خواص آن

جهت ظلمت بصر و تنقیهٔ آن و دمعه و سلاق بغایت نافع دانسته اند و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی کفته اند رطوبتی است که از نبات مذکور می چکد و عصارهٔ آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی کفته اند عصارهٔ مامیثا است و بعضی عصارهٔ خالیدوس اسود است و بعضی عصارهٔ خشخاش اسود و بعضی عصارهٔ اناعالس انثی یا عصارهٔ بیخ و کیاه خشخاش اسود کفته اند و بعضی کفته اند سنکریزها است که در صعید مصر بهم می رسد شبیه برنک مس و می کزد زبان را چون بچشند و این قول بعید است و بالجمله از ادویهٔ مجهوله الماهیه است

۱۸۶

اورمالی و اومالی

بضم همزه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر لام و یا آخر حروف لغت یونانی است و آن را دهن عسلی و عسل داؤد نیز کویند

*ماهیت ان

روغنی غلیظ و با اندک شیرینی است که از ساق درختی حاصل می کردد و هرچند کهنه تر کردد بهتر می شود

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص ان

جهت جرب رطب و دره مفاصل و تاریکی چشم نافع شربا و اکتحالا و بیست درهم آن با آب مسهل قوی بلغم خام و مورث سبات و سستی بدن و ما دام که عمل آن تمام نشود بخواب نباید رفت

*فصل الالف مع الهاء

اهال

بفتح همزه و ها و الف و لام

*ماهیت آن

از جملۀ اغذیه است و آن مرق کوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده می آشامند و کاه ترشی در آن حین طبخ داخل نیز می نمایند

ص: ۳۴۸

*افعال و خواص ان

تابع نوع بقول و امثال آن است

اهليلج

بكسر همزه و سكون ها و كسر لام و سكون يا و فتح لام و جيم معرب هليلهٔ فارسى است بهندى هروهره نامند

*ماهيت

ان

ثمر درخت هندى است درخت آن عظيم و برك آن باريك طولانى و ثمر آن خوشه دار و كفته اند كه آن انواع است كابلى كه زرد و بزرك باليده است و زرد كه متوسط است و چينى سبز رنك كه از ان كوچكتر است و سياه هندى كه بقدر مويز است و از ان كوچكتر را كه بقدر جوى است در هند هليله جوى و از ان كوچكتر كه بقدر زيره است هليله زيره نامند و كويند هريك ثمر درختى است على حده شبيه بهم و آنچه بتحقيق پيوسته همه ثمر يك درخت است كه از ابتداى ظهور شكوفه تا انتهاى كمال باليدكى و نضج هر مرتبه را نامى كذاشته اند و نوعى على حده دانسته مثلا شكوفه خشك آن را كه مانند زيره است هليله زيره و از ان بزركتر كه بقدر جو است هليله جوى و از ان بزركتر كه سياه بمقدار مويز سياه است مويزك و هليلهٔ زنكى و هليلهٔ هندى و هليلهٔ اسود نامند و اينها همه هسته ندارند و از ان بزركتر نيمرس سبز مائل بزردى را هليلهٔ چينى و از ان رسيده تر زرد را اهليلج اصفر و بكمال رسيده زرد مائل بسرخى املس را هليلج كابلى كويند و منبت آن اكثر بلاد هند و دكهن و كجرات و بنارس و بنكاله است و اما آنچه در كجرات مى شود بهتر از همه و بعد از ان بنارس و پس بيربهوم كه در بنكاله است و بيريشه و باليده و بزرك و با قوت مى باشد و باقى جاها ريشه دار و كوچك و ضعيف العمل و كابلى جهت آن نامند كه از راه خشكى از ان سمت ببلاد توران و خراسان و ايران مى برند نه آنكه در كابل بهم مى رسد و همچنين از هر سمتى كه ببلدى مى برند مانند بصره و غيره بصرى نامند و اما چينى جهت آن كويند كه در قديم الايام آنچه را از سواحل درياى هند ببلاد ايران و روم و عرب و غيرها مى برده اند همه را چينى مى ناميده اند مانند دارچينى كه در سيلان و نواح آن بهم مى رسد و هليله و زنجبيل كه در كجرات و نواح آن على هذا القياس

*و بالجمله طبیعت مجموع آن

در اول سرد و در دوم خشک کفته اند و خشکی کابلی از سائر انواع کمتر است باعتبار کمال رسیدکی آن

*افعال و خواص و منافع آن

در طب الایمه منقول است از محمد بن سنان از علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا که کفتند شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که تحقیق شکایت کردند نزد اوشان از مرض پس آمدند اطباء و توصیف کردند برای آن حضرت علم عجائب ادویه و پس فرمودند آن حضرت عم این یذهب بکم الاهلیلج یعنی چرا از نظر شما می رود و دور می روید و اقتصار نمی کنید برسیدن این ادویه که اهلیلج و رازیانج و شکر است در ابتدای کرما سه ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی و هنکام آمدن زمستان همان قسم و بکردانید بجای رازیانج مصطکی در زمستان به درستی که مریض نمی شوید مکر بمرض موت و مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن و حفظ و حواس و تفتیح سدد و صداع و مالیخولیا و تصفیهٔ ارواح و وسواس سوداوی و خفقان

۱۸۷و غثیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائرهٔ سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیهٔ رنک رخسار و استسقا و بواسیر ریحی و خونی و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا بعصر و بعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند استعمال هلیلجات را و این قول مسلم و کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران مجوز نیست جهت آنکه لطیف و رقیق ماده را بعصر دفع می کند و باقی را غلیظ متحجر می کرداند و بدستور در حقنه ها نیز و این نیز پسندیده و کلی نیست و علت منع عصر آنست و انضمام و تسدید مسام و عروق اعضا و ابقای مواد غلیظه در انها و در حقنه اثر دواد رافضیه است نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها کردد و معمول است که آن را با ادویهٔ ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب می کنند و صرف هلیله را استعمال نمی نمایند در حقنه ها و در شرح اسباب در معالجهٔ سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل است و در متن آن در دوار و کفته اند که چون با بنفشه و خیارشنبر و همچنین ملینات دیکر ترکیب نمایند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیکری نیاید و مانع تاثیر آن نکردد و لیکن اولی عدم استعمال آن است در حقنه ها خصوصا جرم و مطبوخ آنکه در حقنه ها اصلا آن را نباید جوش نمود بلکه نقوع آن را استعمال نمایند نزد شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشد یعنی نیمکوفته پس بروغن بادام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل نکردد فعل آنها و مغص آنها کم کردد بسبب روغن و سنون دانهٔ آن جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و رویانیدن کوشت آن مفید و عمل نقوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ و سفوف آنست جهت آنکه صمغیت آن که حامل قوت اسهال آن است در آب می آید و جرم حابس آن می ماند بخلاف مطبوخ که در ان نیز قدری از جرم آن می باشد و در سفوف تمامی آن و همچنین ریوند و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها است زیرا که محدث قولنج اند بسبب دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مضر ثفل و حابس مصلح آن عتاب و سپستان و مصلح قبض که لازم عصر آنها است روغن بادام و یا کاو تازه و قند و ترنجبین و یا شکر مقدار شربت از جرم آنها تا پنج درهم و در مطبوخات و نقوعات از هفت درم تا ده درم بدل آنها در غیر اسهال پوست انار و کویند عفص است و عصارهٔ خشک هلیلهٔ کابلی و زرد قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار می نماید و در قرابادین در اهلیلج

ذکر یافت

ص: ۳۵۰

اهلیلج کابلی

بهترین آن زرد مائل بسرخی بالیده پر مغز کم ریشه خسته کوچک آن است که کهنه فاسد نباشد و اقوی انواع اهلیلجات است

*طبیعت آن

بعضی در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی کرم باعتدال می دانند

*افعال و خواص آن

مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط باخلاط و مدر بول و جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس خصوصا حفظ و دوار صفراوی با شکر سفوفا و دوار و سدر بلغمی تنقیه بآن نمودن و مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع و لقوه بتنهائی و با سه وزن آن عسل یا شکر سرشته هر روز مقدار یک جوزی و از برای صرع سوداوی با ادویهٔ دیکر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون مطبوخا و یا معجونا با سه وزن آن عسل و کویند چون صاحب لقوه یک عدد هلیله کابلی استه بیرون کرده را در دهان کیرد و بخاید تا تمام شود و آب آن را فرو برد و همچنین چون در جانب مائل کذارند یک عدد هلیلهٔ کابلی را نفع بخشد آن را و کویند چون یک سال هر روز یک عدد آن را تناول نمایند موی سفید نشود خصوص پروردهٔ آن و بعضی این خاصیت را مخصوص بهلیلهٔ هندی دانسته اند و بالخاصیه جهت رفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیلهٔ زرد است و بعضی

۱۸۸سیاه کفته اند و سائر خواص زرد را دارد و مربای آنکه زیاده از یک سال بر ان نکذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سدهٔ بلغمی و مقوی حواس و جکر است و دانهٔ آن مدر بول و ذرور محرق آن جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب مضر دماغ مصلح آن عسل است

اهلیلج اصفر

بهترین این نیز بالیدهٔ زرد استه کوچک آنست که کهنه نباشد

*طبیعت آن

در آخر اول سرد و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

قریب باهلیج کابلی است که ذکر یافت مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع آشامیدن و اسهال بدن برای صرع صفراوی و آشامیدن منقوع آن در آب رمانین معصور با شحم نیز جهت آنکه مسهل صفرا است و چون آن را در روغن کاو تازه بریان نمایند پس برآورده از روغن پاک کرده نیمکوفته نیم مثقال از ان و ربع مثقال پوست صلب نارجیل سوخته ممزوج نموده با آب نیم کرم بیاشامند سه روز متوالی جهت زحیر و اسهال بواسیری و بواسیر مجرب و ذرور آن جهت دمعه و تجفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا که در خمیر کرفته بسوزانند و بدستور قطور آب خیسانیدهٔ آن همین اثر دارد و سنون دانهٔ آن نیز مانند دانهٔ اهلیج کابلی است مضر ثفل مصلح آن عناب و سپستان چنانچه اولا ذکر یافت مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم و در مطبوخ و منقوع از هفت درهم تا ده درهم

اهلیلج اسود

که اهلیج هندی نامند و قبل ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب بی دانه سنکین فاسد نشدهٔ آنست

*طبیعت آن

در وسط اول سرد و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا و ارواح از کدورات و نافع از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی و چون بکیرند از ان پنج درهم و از حجر ارمنی مغسول یکدرهم و از سقمونیا انطاکی مشوی ربع درهمی حب ساخته با ماء الجبن فرو برند جهت مالیخولیا نافع و مضغ نمودن و فرو بردن آب آن جهت لقوه و همچنین نکاهداشتن آن در دهان جانب شق علیل و جهت جلب رطوبت معده و تقویت احشا و درد سپرز و بواسیر و جذام و بودادهٔ آن جهت حبس اسهال و نکاهداشتن آن در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت مؤثر کویند مضر جکر مصلح آن عسل مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال بدل آن هلیلهٔ کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و خمس آن تخم مورد است.

اهلیلج چینی

کفته اند از صنف کابلی است زرد مائل بسبزی و سیاهی و کوچک مائل بتدویر کم کوشت و دانه بزرک

*افعال و خواص و منافع آن

بسیار ضعیف العمل و الفعل است به حدی که با وجود سائر اهلیلجات آن را استعمال نباید نمود و هلیله جوی و هلیلهٔ زیره تر از ان ضعیف تر و طریقهٔ احراق و تشویه و مربا و اطریفلات و جوارشات و حبوب و دهن کلکلانج و رب و سفوفات و اشربه و عرق و فیروزنوش و قرص و کلکلانجات و ماء الحیوه و ماء الفواکه اهلیلجی و مطبوخات و معاجین و مفرحات و معاجین نجاح و نقوعات اهلیلج در قرابادین کبیر ذکر یافت

*فصل الالف مع الیای المثناه التحتانیه

ایارانوطانی

بکسر همزه و فتح یا و راء مهمله و الف و فتح الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و یا لغت یونانی است

*ماهیت آن

مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه کفته که بعضی مردم آن را ارسطاریون نامند نباتی است شاخهای آن طولانی بقدر یک ذرع و اندک زیاده بر ان و برکهای آن از هم دور شبیه ببرک بلوط و از ان کوچکتر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم آن اندک شیرین و بیخ آن اندک طولانی و باریک

*افعال و خواص آن

غرغره بطبیخ برک آن با شراب جهت دفع قروح خبیثهٔ بیخ دندان و آشامیدن بیخ کوبیدهٔ

۱۸۹و برک آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت ضرر هوام و آشامیدن برک آن مقدار یک مثقال ناشتا با نیم مثقال کندر و پنجاه و دو مثقال و نیم شراب کهنه کرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان و ضماد آن با بوره جهت تسکین اورام بلغمیه و اورام حاره و تنقیهٔ قروح وسخه و خوردن کره سوم از شاخ نبات آن با برکهای حوالی آن همچنان پیوسته بر زمین جهت حمی غب و بدستور کره چهارم آن با برک های حوالی آن جهت حمی ربع نافع کفته اند

ص: ۳۵۳

ایثولیس

بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است

*ماهیت آن

مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه کفته نباتی است برک آن شبیه ببرک قلومس بازغب بسیار و از اطراف بیخ آن برآمده و ساق آن مربع خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که آن را مالیطانا نامند یا ساق نباتی که آن را ارقیطون کویند و با آن کیاه بسیاری می روید و ثمر آن بقدر کرسنه در هر غلافی دو دانه می باشد و عروق بسیار از یک بیخ آن می روید طویل و سطبر و چون خشک شود سیاه و صلب می کردد مانند شاخ و منبت آن بلاد امسلیسا و در کوهی که آن را ایذی نامند

*افعال و خواص آن

آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر و خشونت حلق و سینه و شوصه و عرق النسا نافع و بدستور لعوق آن با عسل که ترتیب نمایند

ایدمامیر

بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و راء مهمله لغت یونانی است

*ماهیت آن

چیزی است شبیه بپشم و مائل بسبزی و پر شاخ و بر شاخهای درخت جنکلی منکون می کردد و در تنکابن داخج نامند

*طبیعت آن

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

جهت اسهال محرب و ذرور محرق و غیر محرق آن جهت نزف الدم جراحات کهنه و غیر کهنه و محرق آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال

ایدیغون

بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم غین معجمه و سکون واو و نون لغت یونانی است

*ماهیت آن

چیزی است شبیه بصمغ که بر صدفهای بنفش جمع می کردد و خشک می شود و صباغان آن را جمع می نمایند و استعمال می کنند و سرمه رنک می باشد

*طبیعت آن

سرد

*افعال و خواص آن

محلل و طلای آن جهت اورام حاره و تنقیهٔ قروح خفیفهٔ چشم نافع

ایذا اریذا

بفتح اول و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است

*ماهیت آن

نباتی است برک آن شبیه ببرک آس بری و از بیخ و برک آن چیزی طولانی شبیه بخیوط تاک انکور رسته و شکوفهٔ آن بر سر آن خیوط می باشد و طعم آن بسیار قابض

*طبیعت آن

در دوم سرد و در سوم خشک

*افعال و خواص آن

قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعا و حابس حیض و آشامیدن دو مثقال آن و ضماد برک تازه و یا خشک آن و بیخ آن سردتر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت مقدار شربت آن تا دو مثقال است

ایریفارون

بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح فا و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و در بعضی نسخ بحذف واو و بهر دو زای معجمه دیده شده لغت یونانی است بمعنی الشیخ فی الربیع و اهل اندلس آن را شریا می نامند برای اجتماع کل آن و بسیاری و انبوهی

ص: ۳۵۵

*ماهیت آن

نباتی است ساق آن بقدر ذرعی مائل

۱۹۰سرخی و برک آن شبیه ببرک ترهٔ تیزک و بسیار کوچک تر از ان و کل آن مائل ببنفشی و انبوه و در بو شبیه بشیب و در وسط آن چیزی بباریکی موی رسته راست غیر منحنی و در بهار سفید می کردد و منبت آن خراب ها و شوره زارها

*طبیعت آن

بسیار سرد و با اندک تحلیل

*افعال و خواص آن

ضماد آن بتنهائی یا بامیپختج جهت ورم معده و خصیه و با کندر جهت جراحت عصب و سائر اعضاء نافع و تره های میان کل آن نیز بدستور و چون تازهٔ آن را بخورند فی الحال خناق آورد و در فعل مانند فطر و مداوای این نیز مداوای آن است

ایرسا

بکسر همزه و سکون یا و راء مهمله و فتح سین مهمله و الف بلغت یونانی بمعنی قوس قزح است جهت مشابهت رنک کل آن بدان و برومی ابریمون و بسریانی عقارا سوسانی نامند و بفارسی مشهور ببیخ بنفشه است

*ماهیت آن

بیخ سوسن آسمانکونی یعنی کبود بری و جبلی است و بعضی کفته اند که سوسن بوی دلبوس است که سوسن زرد باشد و ایرسابیخ سوسن جبلی است و آن خوش بو و پهن و دراز بقدر انکشتی و زیاده بران و پر کره و پوست آن کبود و سرخ و رنکارنک و مغز آن مائل بزردی و سرخی و بعضی بسیار سفید می باشد از وسط کیاه آن ساقی برمیآید و بر سر آن کلی و برک های آن سه عدد و برکشته و رنک آن مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی و بر ان نقطهای متوازی و اندک خوش بو و برک های کیاه آن سطبر و بلند و بیخ آن سخت بهترین آن ماقدونی صلب سطبر متلزز الاجزا مائل بسرخی کره دار خوشبوی آن است که بسیار بلند نباشد و زبان را اندک بکزد و بوی آن در وقت کوبیدن قوی باشد و بقوت عطسه آورد و باید که در اواخر بهار از زمین برآورند و بریسمان کتانی پیچیده و یا قلاده ساخته در سایه خشک نمایند که عفونتی در ان راه نیابد و سست متخلخل الاجزا و رخو و بلند و باریک نباشد و سفید آنکه رومی است ضعیف العمل تر از ان است و کهنه و کرم خورده و سوراخ دار نباشد

*طبیعت آن

در اواخر دوم کرم و در خشکی کمتر از ان و کهنهٔ آن کرم تر و خشک تر از تازهٔ آن

*افعال و خواص آن

ملطف و مسخن و مفتح و منضج و جالی و منقی و مسهل ماء اصفر و مرهٔ سودا و بلغم غلیظ و کفته اند قوت اسهال کهنهٔ آن زیاده است و آشامیدن سه مثقال تا هفت درهم با ماء العسل اسهال کیموس غلیظ بلغمی و مرهٔ صفرا نماید

*امراض الراس

و غیره ضماد آن با سرکه و روغن کل بر سر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن و خواب آورد و ضماد کل آن جهت سکته و تشنج امتلائی و خدر و بدستور آشامیدن آن و نیز آشامیدن بیخ و برک آن از برای خدر و طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و خدر و رعشه و رعده و سکته و فالج و استرخا و فزع صبیان در خواب و نسیان و زیادتی قوت حفظ و بدستور خوردن جرم آن و با شراب ریحانی جهت تشنج امتلائی و تعطیس بجرم آن جهت جلب دموع و رطوبات زائده از چشم و سعوط برک آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ بیخ آن با سرکه در کوش جهت قطع نزلات بارده و دوی آن و مضمضه بآن جهت درد دندان بارد امتلائی و ضمور لهاه و مضغ جرم آن جهت بدبوی خمر و آشامیدن مطبوخ آن و یا جرم آن با می پختج جهت درد سینه و شش و ضیق النفس و ربو و سرفه و عسر النفس و ذات الرئه و خناق بلعمی و دفع فضول غلیظهٔ محتبسهٔ عسره الدفع و درد جکر و سپرز بارد و استسقا و یرقان و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و اعیا و مغص و جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان مذی بدون جماع و آشامیدن مطبوخ و بدستور جرم آن دو درم با شراب جهت امراض رحم و انشقاق و تفتیح سدهٔ آن و احتباس طمث و فسخ و هتک عضل و با سرکه جهت کزیدن هوام و ادویهٔ سمیه و ورم و سدهٔ سپرز و لرز و نافض حمیات و ضماد پختهٔ آن جهت درد رحم و صلابت و انضمام فم آن هنکامی که بند شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و بثور لبنیه و قروح و سخه و بدستور تکمید بدان

۱۹۱و با سرکه جهت سپرز و استسقا و کزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات هائله از قروح لبنیه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش و بهق سفید و بدستور با دو چندان خربق سفید جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای غائره و ذرور آن جهت رویانیدن کوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبوئی زخمی که ناصور شده باشد و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النسا و بدبوی بواسیر و قروح غائرهٔ باطنه و بردن لحم زائد بواصیر و فوزجهٔ آن با عسل جهت اخراج جنین و حمول آن جهت دیدان و تدهین بروغن آن جهت نشنج امتلائی و کشودن افواه عروق بواسیر و رفع اعیا و آشامیدن آن با سرکه یا شراب جهت تشنج امتلائی و هتک عضل و رفع سمیت فطر و بنج و کشنیز جبلی مجنن و بود و نافض حمیات و یک اوقیهٔ آن مسهل قوی و غرغرهٔ آن با ماء العسل جهت خشونت قصبهٔ رئه و قطور آن در کوش با سرکه جهت رفع دوی و منع نزلات مزمنه و بتنهائی در بینی جهت رفع بدبوئی منخرین و چون در زیت بجوشانند تا نضج یابد و در کوش بچکانند کری کهنه را زائل کرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید بدل دهن آن دهن الفار و صاحب اختیارات کفته که تخم آن از منومات مجربه است و اکر بیخ آن را قدری بر دندانی که درد کند بکذارند آن را بیندازد اما باید که بدندان دیکر نرسد که آن را فاسد کند مقدار شربت ایرسا تا دو مثقال بدل آن در اسهال ماء اصفر ثلث آن ماذریون با بیست مثقال شیر شتر و کویند مضر شش است مصلح آن عسل و جوارش و حب و دبید و دهن و قرص و لعوق آن در قرابادین ذکر یافت

ایمارانوطالی

بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح راء مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و یا لغت یونانی است بمعنی عشبهٔ مکرمه و در مصر زیتونیه نامند جهت مشابهت برک آن با برک زیتون در ضخامت و صاحب تحفه نوشته که ظاهر ازرین کیاه باشد و نه چنین است و در حرف الزا ان شاء اللّه تعالی ماهیت زرین کیاه مذکور خواهد شد

*ماهیت آن

نباتی است زیاده بذرعی و شاخهای آن پرکره و ساق آن باریک و برک آن از هم متفرق و از برک بلوط باریکتر و کوچکتر و شرفه دار و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک و دراز و کل آن زرد و چون بر صحنهٔ مس این کیاه را طرح کنند ظاهر آن را برنک نقره کرداند بغیر غوص در جرم آن

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک و معتدل نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

مجفف و مفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ و برک آن با شراب جهت نهش هوام و بدستور ضماد آن و آشامیدن دو مثقال آن با نه قیراط کندر و نه اوقیهٔ شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقا و تفتیت حصاه و غرغره بطبیخ آن با شراب جهت قروح و بثور زبان و منع انبساط قروح دهان و تسکین اوجاع آنها و لهاه و ضماد برک آن جهت تسکین اورام حاره و خراجات و قروح و بخور آن مسقط جنین و کفته اند آشامیدن کره اسفل آن از جهت تپ یومی و کره دوم آن جهت تب نوبهٔ بلغمی و کره سوم آن جهت تپ غب و چهارم جهت ربع مجرب و تعلیق نبات آن را اهل روم و فرنک موجب اکرام و اعزاز دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر ثفل مصلح آن کثیرا است

ص: ۳۵۹

ایل

بکسر همزه و فتح یای مثناه تحتانیهٔ مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده لغت عربی است آن را ایل جهت آن کویند که پناهکاه خود را در مغارهای کوه سازد و بفارسی کوزن و کاو کوهی و بهندی باره سینکها بفتح بای موحده و الف و فتح را و ها و کسر سین مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و باره بلغت ایشان دوازده سینکه بمعنی

۱۹۲شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر منشعب بدوازده شعبه مانند شاخهٔ درخت می باشد و بسیار صلب مصمت شبیه بدندان در جرم بلکه از ان صلب تر بخلاف شاخ حیوانات دیکر

*ماهیت آن

حیوانی است جبلی و غیر جبلی جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در دامنهای کوهها که درختان بسیار باشد می باشد و این را وعل نامند و بترکی جوبر و جثهٔ این از آهو بزرک تر و در زمستان موی آن مائل بسیاهی و در کرما سرخ می کردد و بی دنباله است و نوع دوم آنکه در کوههای کرم سیر می باشد از وعل بزرکتر و این دنباله دار است و یحمور نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سردسیر می باشد و بزرک جثه و این را بقرجبلی نامند و غیر جبلی آن زردرنک و قوی هیکل و در بیشهای کرم سیر می باشد و این را بقر الوحش و بفارسی کوزن نامند و بهترین انواع این است و همهٔ آنها هر سال در هنکام پایز شاخ می اندازند و شاخ دیکر قویتر و پرشعبه تر از ان برمیآورند و کویند که طویل العمر می باشد و بعد از هر صد سال مثانهٔ دیکر در ان بهم می رسد و لهذا بعدد هر مثانه عمر آن را معلوم می نمایند حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد فقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده بود و نوشته که کویند مراره ندارد ونچنین است بلکه مرارهٔ آن بسیار کوچک است و چون پر شد از صفرا برودی خالی می شود و بر کبد آن چسپیده می باشد و لهذا کم ظاهر می کردد و کفته اند چون تیر بر ان زنند و بیکان در ان نشیند برنیابد و چون مشکطرا مشیع بخورد برآید

*طبیعت آن

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص آن

کوشت اقسام آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرودین و کوشت آنچه در هوای کرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح نموده باشند بتخصیص که آن حیوان تشنه باشد بسیار کرم و با سمیت است پس باید که در زمستان بعد از آنکه آب بسیار بآن خورانیده باشند صید نمایند و یا آنکه بعد از صید بآن آب بخورانند و نکذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بکذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار نکذارند که بماند که بزودی متعفن می کردد پس طبخ نمایند با آب و اندک شبت تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد از ان اشربهٔ ملینهٔ شکم مانند شربت انجیر و ماء العسل و فانیذ بیاشامند و چون شاخ آن را مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آن را با کثیرا بوزن آن بیاشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و دموی خصوصا با ادویهٔ معینه بر ان و دفع یرقان و وجع مثانه و قرحهٔ امعا و قولنج صعب و سپرز مفید و چون پارچه پارچه نموده در کوزهٔ کلی مطین نموده سر آن را محکم کرده در تنور و یا در تون حمام کذارند تا آنکه سوخته سفید کردد پس مانند اقاقیا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول از ان و تنقیهٔ قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و جرب و غیر مغسول آن را چون با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب نشینند تا عرق شود مفید و با روغن کاو جهت شقاق دست و پا و آشامیدن آن نیم درهم جهت طحال و سنون آن جهت تقویت و جلای دندان و طلای آن جهت قلاع دندان بزرکان و کودکان بغایت موثر و بر عانه و پستان ادرار حیض نماید و مضمضهٔ آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت وضع حمل بغیر الم و اذیت و غیر محرق آن را چون با دو سه دانهٔ فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری بر ان طلا نمایند جهت درد پهلو و تمریخ پیه آن جهت تشنخ و خوردن یک مثقال خون برشتهٔ آن بی روغن جهت قطع اسهال مزمن و قرحهٔ امعا و آشامیدن خام آن یا برشتهٔ آن مقدار دو مثقال جهت دفع سم السهام یعنی طفسیقون مفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنبهٔ آن جهت تحلیل ریاح و انضاج صلابات و ازالهٔ اعیای بارد السبب و مفلوج بعد از استفراغ نافع و بدل آن درین عمل زردهٔ تخم نیم برشت

۱۹۳دو چند آن و طلای دنبالۀ سوختۀ آن بتمامه و همچنین طلای پوست و کوشت و استخوان آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه جهت تحریک باه و نعوظ و همچنین چون بر هر حیوانی دیکر بمالند و دمعه یعنی چرکی که در جوف کودال کوشۀ چشم آن جمع می شود و عوام آن را تریاک کاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و چون بطفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر باو دهند مقدار یک حبه از ان چرک در شیر حل نموده در کامش بچکانند ما دام الحیوه آن طفل از کزیدن هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را ببیند سست شود و از حرکت باز ماند مجرب است و بغدادی کفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن در معاجین و حبوب در تهیج باه و انعاظ نائب مناب سقنقور دانسته اند و یک مثقال آن تریاق کزیدن افعی و مفتت حصاه و تعلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هریک بتنهائی جهت منع کزیدن مار و عقرب و زنبور و سائر هوام مجرب و چون قضیب آن را بر بازو بندند نزدیک حامل آن مار نیاید و پنیر مایۀ آن مقوی باه و حمول آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی است و سم آن را چون بخور نمایند زلو را بکشد دفعه و مجرب و کفته اند مردم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلافاصله دم آن را ببرند و از خاصیت آن آنست که بینی خود را بر سوراخ مار می نهد و بقوت نفس خود مار را بخود می کشد و بتعجیل بیرون می آورد مانند آهن ربا آهن را و شروع بخوردن آن می نماید از دنبالۀ آن و چون تمام آن را بخورد حدتی و سوزشی در چشم آن پیدا می کردد و آبی از ان جاری می شود و در کودالی که در کوشۀ چشم آنست مجتمع می کردد و بمرور ایام منجمد و بسته می شود و آن دمعۀ آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و کرمی و سمیت در خود یابد سرطان را کرفته می خورد بجهت دفع آن و مادۀ آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را می خورد لهذا پوست آن علت نفاس را مفید است و چون کوزن کسی را بشاخ خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن ذنب الایل عارض می کردد کرب شدید و غشی و هم و سم قاتل است علاج آن آشامیدن کثیرا با روغن کاو و عسل نیم کرم و قئ کردن پس آشامیدن نیل زهره دو دانک تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق*

امراض الراس

چون آبنوس را با آب برک بار تنک سوده نشوق نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد العین اکتحال محکوک آن جهت رفع شب کوری و ذرور آن جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعۀ دموی و جرب عین و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژکان مفید و بالجمله شدید النفع است از برای اکثر امراض عین القروح و الجروح و نزف الدم ذرور نشارۀ آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک بند دارد و باعث التحام آنست بقوت قبض و نشفی که دارد حرق النار چون بر عضوی که سوخته باشد روغن کل یا سفیدی تخم مرغ بمالند و بران آن را بپاشند سودمند بود و محرق مغسول نشارۀ ان لطیفتر و جهت قروح مزمنه و جرب و در جمیع افعال مذکوره سریع الاثر است الخنازیر طلای مسحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و کویند بالخاصیه اطفای خون جاری می کند و بتنهائی جهت تجفیف قروح خبیثه و رویانیدن کوشت صالح و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا سه درهم مضر معده مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن سفوف ثمر خشک آنکه تخم آن را دور نموده باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان رحم و ودی و مذی و منی مرد و زن نافع

۲- باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء موحده است

فصل الباء مع الالف

بابونج

ص: ۳۶۳

بفتح باء موحده و الف و ضم باء موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند

*ماهیت آن

کیاهی است شاخهای آن سبز و نازک و باریک متشعب و بقدر ذرعی و زیاده بر ان و برک آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط کل آن زرد و اطراف آن برکهای ریزهٔ سفید و از کل اقحوان ریزه تر و بهترین آن کل ریزهٔ بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد کل آنست

*طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص کل آن

ملطف و محلل بی جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت ترياقيه و مدر عرق و شير و بول و حيض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحليل بقايای رمد و تحليل رياح کوش و ربو و يرقان و تسکين اعيلو درد سينه و جکر و احشا و مقعده و رحم و تحليل و تليين اورام آنها و بيضه و سائر اعضا و تفتيت حصاه مثانه و اخراج مشيمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حميات عفونی و قولنج و ايلاوس و عسر البول و عسر ولادت و جرب رطب و احتباس حيض شربا و ضماد او طلاء نافع و بدن را از اخلاط رديه پاک کرداند و بدستور جلوس در طبيخ آن و بطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور پختهٔ آن با سرکه جهت رفع نزلات در انتها و درد چشم با مداومت آن مفيد اما بايد که بعد از تنقيهٔ ماده باشد و خائيدن آن جهت قلاع دهان

۱۹۴و ذرور آن جهت غرب منفجر بغایت نافع و شستن چشم به آب مطبوخ آن بتنهائی جهت درد چشم و بخور آن در آتش جهت کریزانیدن هوام مؤثر مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن قیصوم و بر نجاسف و اقحوان مضر حلق مصلح آن عسل و شربت انار و بیخ آن کرم و تر و خشک تر و در افعال قویتر از کل آن و یک مثقال با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن آن که کل آن را در روغن کنجد چهار وزن آن اندازند و در آفتاب کذارند و هفتهٔ یک مرتبه تجدید نمایند تا سه دفعه و یا آنکه در آب جوش دهند تا روغن بماند و آب آن بسوزد و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اکر در قدری مضاعف طبخ دهند تا قوت آن تمام در آب آید و اکر خشک باشد نصف وزن تازهٔ آن بکیرند پس مالیده و صاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند و طبخ دهند بهتر است

*طبیعت آن

کرم در دوم و خشک در اول بلکه در خشکی معتدل

*افعال و

خواص آن

محلل اورام بارده و مرکبه و مجفف رطوبات و تدهین بدان جهت دفع لرز حمیات بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح محتبس در اعضا و درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در کوش جهت ثقل سامعه نافع

باد آورد

بفتح باء موحده و الف و سکون دال مهمله و مد همزه و فتح واو و را و دال مهملتین لغت فارسی است و کنکر سفید نیز نامند و بعربی شوکه البیضاء و برومی لوفینیقی و بسریانی ساناحور و مؤلّف جامع تمیمی آن را عصفر بری می داند و بهندی کویند که جواسا است

*ماهیت آن

نباتی است خاردار بقـدر دو ذرع و ساق آن بقـدر انکشت ابهام و بزرک تر از ان و مثلث و سـفید و مزغب و خاردار و ثمر آن ماننـد قبه و خاردار هر خاری بقـدر سوزنی و در جوف قبهٔ آن چیزی مانند پشم و کل آن بنفش و تخم آن شبیه بقرطم و مدور و بعضـی شـکاعی را باد آورد می دانند و می کویند شکاعی اسم عربی آن است و باد آورد اسم فارسی و تحقیق آن است که دو جنس قریب بهم انـد نه عین و ان شـاء اللّه تعالی ماهیت شـکاعی در حرف الشـین خواهـد آمـد و فرق معلوم خواهـد شـد و منبت آن کوه ها و بیشـها و تحقیق آن است که ساق باد آورد باریک سـفید مـدور تا بقدر یک شبر و اندکی زیاده بر ان و در بیـخ ساق آن انـدک زغبی و کل آن سـفید و اطراف آن سه خار نرم نازک بقـدر سوزنی و متصل میان شاخهای آن و ثمر آن بشـکل تکمه انـدک طولانـی و در جوف آن چیزی شبیه به پرز و پشم سـفید رنـک و چون کیـاه آن خشـک کردد بـاد آن را بر کند و پراکنده نماید و لهذا آن را باد آورد نامند منبت آن دامنهای کوه و ریکزارها

*طبیعت آن

کرم و خشـک در اول و منسوب بمشتری و کوینـد در اول سـرد و اظهر حرارت است و لیکن برک و تخم آن بـا قوت بـارده و بیخ آن قویتر از تخم آن و تخم آن از برک آن

افعال و خواص آن

برک آن مسـهل بلغم غلیظ و سودا و مقوی معـده و مفتـح سـدد و مـدر بول و حیض و مفتت حصاه و محلل و با قوت قابضه و مقاوم سـموم و مضـمضه بطبیخ آن جهت نفث الدم سینه و اسهال معدی مزمن و درد معده و تقویت آن و عسر البول و کزیدن هوام و تپهائی که بسـبب ضـعف معده باشد و تپهای کهنهٔ بلغمی و سوداوی و استسقا و یرقان از یکدرهم تا یک درهم و نیم و مضـمضه بطبیـخ آن بهتر از طبیـخ برک آن است جهت درد دنـدان ضـماد آن جهت تحلیـل اورام رخوهٔ بلغمیه و خاریـدن داء الثعلب بسـاق تازهٔ آن زائل کننـدهٔ آن و مجرب و آب آن جهت رفع تشـنکی و التهاب و چون بخاینـد و بر لـذع عقرب و نهش مار کذارنـد بسیار نافع و از خاصـیت آن آنست که چون در خانه بیاویزند هوام بکریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن جهت کزاز خصوصا کزاز اطفال و تشـنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد ورک و کمر مفید مضر رئه مصلح آن افسنتین بدل آن شاهتره مقدار شربت ان از تخم آن تا دو مثقال

۱۹۵و از آب آن سه مثقال

بادرنجبویه

بفتح با و الف و سکون دال و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و ضم باء موحده و سکون واو و فتح یای مثناه تحتانیه و ها معرب بادرنکبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند

*ماهیت آن

نباتی است بقدر ذرعی و دو نوع می باشد نوع اول صغیر و برک آن لطیف و طولانی و اطراف برک آن مشرف مانند اره و ساق آن پر شعبه شبیه بریحان و کل آن بنفش مائل بسرخی و بجای سبزی با طعام می خورند و این نوع صغیر ربیعی می باشد و هر سال تخم آن سبز می شود نه ریشهٔ آن و تخم آن شبیه بتخم کتان و کوچکتر از ان و اغبر و این را بقلهٔ اترجیه و ترنجان نیز نامند و نوع دوم نیز در بو شبیه بآن و از ان تندتر و برک آن مائل بتدویر و این صحرائی و بستانی نیز می باشد بی ساق و شاخهای آن بسیار از یک بیخ می روید و برک آن با خشونتی و عریض و از برک نعناع بزرکتر و کل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این را در دار المرز بادرنجبویه نامند و ریشهٔ آن مثل نعناع هر سال سبز می شود و کربه این نوع را دوست می دارد و جمعی هر دو نوع را یکی می دانند ونچنین است و بالنکو نیز نیست زیرا که تخم بالنکو باریکتر و بلندتر و سیاه نیلی و تخم این اندک بالیده تر و کوتاه تر از ان و اغبر و کیاه بالنکو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم بالنکو را کشته کیاه آن را از جملهٔ ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرک برک است و در بو مانند شاهسفرم

*طبیعت آن

کرم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و بعضی در اول معتدل در کرمی و خشک در دوم کفته اند و این قول ضعیف است و قول اول اقوی و اصح

*افعال و خواص آن

مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکاء و معده و جکر و مفرح و مفتح سدهٔ دماغی و ملطف و دافع کابوس شما و اکلا و جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و فواق ریحی و تحلیل سودا و امراض بلغمی و مغص و امراض و رکین و کرده و دفع سموم مطلقا شربا و ضمادا نافع و خائیدن برک آن جهت ازالهٔ بوی شراب و بخر یعنی بدبوی دهان بسیار مؤثر و آشامیدن سه درهم آن با نیم درهم نطرون جهت قرحهٔ امعا و مغص و سه مثقال آن با یک مثقال نطرون جهت دفع سم فطر و سماروغ مفید جهت آنکه ازالهٔ اختناق عارض از شرب فطر می نماید و مضمضه بطبیخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و سائیدهٔ آن از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت کزیدن سک دیوانه و رتیلا شربا و ضماد آن جهت امراض مذکوره و تقویت قلب و تسکین اوجاع مفاصل بسبب قوتی که در آنست و بخاصیتی که دارد و بالعرض نیز برای آنکه محلل و دافع سودا است و با سرکه محلل خنازیر و منقی قروح و خوردن آن ناشتا جهت ازالهٔ خفقان سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معدهٔ بارد رطب و تلطیف طعام غلیظ و آوردن جشا و خواب بالعرض و طلای آب برک آن جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و با نمک جهت خنازیر و قشعریره و نافض حمی در حمام معتدل و بوئیدن برک آن جهت تفتیح سدهٔ دماغی و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع مضرورک کفته اند مصلح آن صمغ عربی و کندر بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن تا ده درهم و از تازهٔ آن تا بیست درهم و تخم آن در افعال ضعیف تر از برک آن و یک مثقال آن جهت دفع لرز و قشعریره و مغص نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال است و شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بادروج

بفتح با و الف و سکون دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و بعربی جوک و بفارسی ریحان کوهی و ترهٔ خراسانی و بهندی بابری و بلغتی تلسی جنکلی نامند

*ماهیت آن

نوعی از ریحانست برک آن ریزه و

۱۹۶ساق آن مربع و پرشاخ و کم بوتر از ریحان کل آن مائل بسرخی و در مصر ریحان احمر نامند بری و بستانی می باشد و خریفی است نه ربیعی صاحب تحفه المؤمنین نوشته که ظاهرا تخم شربتی باشد که از شیراز می آورند و با شربت قند می خورند بهترین کیاه آن خوشبوی آنست

*طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است بسبب حرارت آن

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی دل و قوت شامه و فم معده و مبهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع انشقاق و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جکر بارد و سدهٔ سپرز و ریزانیدن سنک مثانه و ضماد آن با سویق جو و روغن کل و سرکه جهت اورام حاره و ورم پستان و بتنهائی جهت کزیدن عقرب و زنبور و تنین بری و بر پستان جهت تحلیل ورم آن و با شراب حبوشی که منسوب بحبوش که جزیرهٔ از جزائر مغرب است و آن شرابی است عفص حاد بسبب آنکه آب دریا مخلوط بآن می کنند مسکن ضربان چشم و طلای آن جهت ورم چشم و منع نزلات و قطور عصارهٔ آن جهت جلای بصر و دمعه و خائیدن آن جهت رفع کندی دندان و زوال رطوبات عارضی سینه و شش و از خاصیت آن آنست که چون مضغ نمایند در اول نزول آفتاب ببرج حمل به نحوی که بتمام دندانها برسد سالم می مانند دندانها تمام سال از وجع و الم و چون کسی آن را خورده باشد و عقرب او را نکزد احساس الم آن نمی نماید و کذاشتن خائیدهٔ آن در کوش جهت تسکین وجع آن مؤثر و سعوط آب آن با سرکه و کافور جهت رعاف و استنشاق آن معطس و سزاوار آنست که در ان وقت چشمهای خود را برهم کذارند و خوب بفشارند در وقت عطسه و همچنین در هر معطسی و کویند ملین بطن است و مولد کرم معده و اکثار آن بسبب تولید ریاح و ابخرهٔ غلیظ و خلط مراری ردی خصوصا چون با کوامخ مالحه تناول نمایند باعث ظلمت بصر و سدر کردد مصلح آن سرکه و خیار و خرفه مقدار شربت از آب آن تا ده مثقال بدل آن بوزن آن شونیز و از خواص برک آنست که چون بخایند و در آفتاب کذارند کرم از ان متولد کردد و تخم آن مانع تولید سودا و جهت عسر بول و تحلیل نفخ و ضماد آن بر پستان مولد شیر مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن آنکه آب برک آن را با سه مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند

*طبیعت آن

کرم و تنـد و جالی و آشامیـدن نصف اوقیـهٔ آن با آب کرم جهت اخراج کرم معـده و طلای آن جهت دفع مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع

بادزهر

بفتـح بـا و الف و سـکون دال مهمله و زای معجمه و ها و راء مهمله اسم فارسـی جنس تریاق است و بعربی حجر السم نامنـد و کاه بارابفا بـدل می کنند و فادزهر می کویند که معرب بادزهر باشد و کاه دال را می اندازند و با زهر می کویند و وجه سـمیهٔ آن کفته انـد بـاز زهر است که یـک زا را انـداخته با زهر باشـد نامیدنـد و در قرابادین کبیر بتفصـیل ذکر یافت و آن حیوانی و معـدنی می باشـد و هریـک را انواع بسـیار است امـا حیوانی پس آن سـنکی است که در شـیردان و یـا روده و یـا زهرهٔ بعضـی حیوانات مانند بز کوهی و کاو کوهی و میمون و قنفذ یافت می شود و شـنیده شده که نزدیک زهرهٔ آن تکون می یابد و چون مطلق ذکر شود مراد حجر التیس است که بهترین انواع آن است خصوصا که از بز کوهی که در کوهسار شبانکارهٔ فارس باشد و آن باشـکال مختلفه می باشـد طولانی و هیکلی و مـدور و پهن جهت آنکه بر هرچه منعقد کردد بشـکل همان می کردد مثل آنچه بر چوب مخلصه و یا تخم آن منعقـد شده باشد طولانی و هیکلی می باشد و این هر دو بسـیار خوب است و اکر بر چیزی دیکر مانند استهٔ خرما یا تمر و با پشم بسته شده باشد بشکل آنها می باشد و آن چوب و یا تخم مختلفه را مغز فادزهر می نامند و پهن آن اکثر پشـمی است یعنی پشم در جوف آن می باشد و آن پشم اکر کم است چون در آب اندازند ته نشـین می کردد و اکر بسیار است بر روی آب می ایستد

ص: ۳۷۰

۱۹۷و آنچه در اماکن دیکر غیر شبانکاره و نواح آن بهم می رسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان هند و دکهن و غیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره کیاه مخلصه بسیار می باشد که با قوت تریاقیت است و خوراک آن حیوان اکثر آن است و در جاهای دیکر نیست و مقدار بادزهر در بزرکی و کوچکی مختلف می باشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنک آن بیشتر سبز زیتونی تیره و یا صاف براق و جرم آن تو بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز می باشد و کویند که در حین کرمی که از خوف آن حیوان برمی آورند نرم می باشد و برسیدن هوای خارجی صلب می کردد بمجرد براوردن در دهان می اندازند و بتقلب زبان آن را بهر شکلی که می خواهند می سازند و لهذا بعد برآوردن از دهان و انعقاد براق و املس می باشد و شاید وجه براقیت و املسیت آن محض همین نباشد زیرا که پردهای زیرین آن نیز املس و براق است و بدانکه آن را جعل نیز می کنند از صبر و کندر و چند دوای دیکر درهم کرده بشکل بادزهر می سازند و فرق آن است که چون سوزنی را کرم کنند و در ان فرو برند اکر سر سوزن زرد شود و دود زردی از ان مشاهده کردد اصلی است و اکر سیاه جعلی است و کویند امتحان خوبی آن آنست که چون با خاکستر سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز پستهٔ کردد و چون قدری سائیده در شیر اندازند شیر را منجمد کرداند و سائیدهٔ آن سرخ مائل بسیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است و اصل آن است که کسانی که مکرر آن را دیده اند از دیدن جوهر و قماش و رنک آن درمی یابند که اصلی است یا مجعول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و با قوت و خوشحال می باشد و از میان امثال خود دور و تنها می کردد

ص: ۳۷۱

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و در اول سوم خشک

*افعال و خواص و منافع آن

موافق جمیع امزجه و دافع اکثر سموم حاره و باردۀ حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و باه و مفرح و منشط و مزیل غم است شربا و طلای آن با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با کلاب جهت طاعون و اورام بارده و با شراب جهت کزیدن مار افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند با کلاب و آب رازیانه نیز بدستور و بتنهائی جهت کزیدن هوام و ذرور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم می نماید و بترشح دفع می کند و باعث التیام آن می کردد و کویند چون شخص را زهر خورانیده باشند و همان لحظه فادزهر آزموده را در دهان نکاهدارد نفع تمام بخشد و اکر چند عدد فادزهر موصوف را در کاسۀ چینی بکذارند و بالای آن شیر کاو بدوشند و بعد از زمانی که شیر قدری قوت و کیفیت بادزهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجۀ باردۀ رطبه و یا با بعضی مصلحات تا سه قیراط تجویز نموده اند و زیاده از ان کشنده مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون مصلح آن اشیاء مبرده بدل آن بوزن آن حجر الایل و اکر نباشد بادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صافی شفاف کهنه و یا زبرجد است و کیفیت ظهور و اطلاع بر ان در ولایت فارس و جودت و رداءت و دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن و حبوب و مفرح بادزهری در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و می کویند در ولایت کول کنده و تلنکانه که از حدود ملک دکهن است از رودۀ گاو کوهی و گاومیش جنکلی نیز برمی آید وافر و بسیار و سبز زرد رنک و کوچک و بزرک تا بیست مثقال و لیکن بی رونق و بی جلا می باشد و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز کفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از فادزهر میمونی بهم می رسد که از رودۀ میمون برمیآورند و رنک آن نیز بزردی مائل است و هیکلی شکل و باریک دراز

۱۹۸و بشکل دل مرغ نیز و پادشاهان آن همت بقیمت اغلا می خرند و در خزائن خود نکاه میدارند و برای آن خواص و منافع بسیاری نقل می کنند و بکمان خود مانند بادزهر بزی شبانکاره می دانند.

بادزهر قنفذی

از جملهٔ ادویهٔ جدیده است که اهل فرنک بتازکی اطلاع بر ان یافته اند

*ماهیت آن

چیزی است صلب مدور اندک طولانی قریب بشکل جوزبوا و برنک آن و کوچک و بزرک بمقدار جوز بزرک اندک طولانی که در زهرهٔ بعضی از قنفذهای جبلی در بعضی از جزائر ملک فرنک متکون می کردد و کویند که آن جزیرهٔ بناویه است که جاوه نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز به روز ضعیف و لاغر می شود و از میان قنفذها برآمده جدا تنها می کردد و آخر هلاک می شود و چون مطلع کشتند شکم آن را شکافته برمیآورند

*طبیعت آن

کرم و خشک در سوم و منسوب بمشتری است

*افعال و خواص آن

آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض باردهٔ رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و هیضه و اوجاع کرده و مثانه و تقویت بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقداریست مثقال تا چهل مثقال آب شیرین خالص صافی می کنند و لمحه آن سنک را بآهستکی در میان آن می کذارند تا آب تلخ کردد پس برآورده آن آب را بیک دفعه یا دو دفعه بمریض می خورانند و آن سنک را خشک نموده نکاه می دارند و این هرچند زودتر آب را تلخ نماید بهتر و قوی الاثرتر است و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک بتحلیل می رود و می کذارد در آب و آب را دیرتر تلخ می کرداند و خواص هم کم می شود چنانچه در سنه یکهزار و یک صد و نود قدسی برادر عالیقدر نواب مبارز الملک معین الدوله خان خانان سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنک در کلکته از عمدهٔ تاجر ارمنی چهار عدد همین را که دو عدد خرد و کلان و دو عدد برابر جوز در تار طلا کرفته بودند و بچهار هزار روپیه خرید نموده آورده بودند از ان جمله یکی از انها که بفقیر داده بودند چند جا در هیضه و بعد وضع حمل بعضی نسوان را بسبب برودت تغیر حالت شده بود امتحان شده فائدهٔ بسیار بخشید باقی خواص مسمی که مسطور نموده

بادزهر معدنی

آن را بعربی حجر السم و بفارسی بادزهر کانی و زهر مهره نامند و در بعضی لغات معروف بحجر قیطاس است

*ماهیت آن

حجری معدنی است و معادن آن مملکت خطا و جبال چین و هند و اجمیرود کهن و تبت و قندهار و باختر و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینهٔ طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است که خوش بو و خوش طعم و املس و خوش قماش و خوشرنک و سائیدهٔ آن سفید و خوش بو و کفدار باشد و هرچند این اوصاف در ان زیاده و بیشتر باشد بهتر و اثر آن قویتر است و دیکر آنکه چون با افیون و یا با آب برک نیم بسایند تلخی آن هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برک نیم را بخایند و مقارن آن زهر مهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نکردد و همچنین افیون و دیکر آنکه در یکی از سموم مشروبه و یا ملدوغه استعمال نمایند اکر نفع و اثر از ان ظاهر شد خوب است و الاـ نه و امتحانات دیکر نیز کفته اند و اکثری از انها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه چون بقدر دو جو از آن را بسایند و بخورد افعی دهند اکر آن را هلاک نماید خوب است و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده کذارند اکر عرق کند بسیار خوب است و الانی و بدترین آن دکهنی است و کویند الوان مفردهٔ آن شش است زرد و سفید و سبز و اغبر و نخدی و منقط و این شش قسم را احقر دیده و الوان دیکر مانند سیاه و ما بین زردی و سفیدی و برنک وسمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل بسرخی و سرخ کلابی شلغمی و مخطط بسبز و زرد و سیاه و ابری ملون بدان الوان و غیر اینها نیز بنظر رسیده و جرم

۱۹۹بعضی بسیار صلب مانند قندهاری و شاه مقصودی و بعضی متوسط مانند خطائی و خلیصی و بعضی رخو مانند دکهنی و جمیری

*طبیعت آن

بعضی کرم می دانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مائل بحرارت شاید قول اول باعتدال اقرب بصواب باشد و یابس در دوم بالاتفاق

*افعال و خواص و منافع آن

آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم بیش و مقوی همه قوی و ارواح و حافظ آنها جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و ازالۀ سمیت آنها و مبهی و مقوی اعصاب و مفاصل و محلل و رادع اورام حاره و بارده و جهت مالیخولیا و ربو و ضیق النفس و ازالۀ هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و قئ و هیضه و طاعون و وبا نافع شربا با کلاب یا با عرق بیدمشک و یا عرقهای مناسبۀ دیکر و یا با آب خالص و چون آن را به آب بسایند و حب ساخته هر روز یک قیراط فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و منع تعفن اخلاط و ازالۀ سمیت آنها و تقویت اعصاب و باه نافع رازی کفته که آن را در دفع سمیت بیش بهتر از ادویۀ تریاقیۀ مفرده و مرکبۀ دیکر یافتم و آن بادزهر زرد مائل بسفیدی رخو موج دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رسالۀ فادزهریۀ خود نوشته که از غرایب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرد و درد شدیدی در جانب جکر و اضلاع او عارض کردید سه دانک ازین فادزهر سائیده بسه دفعه هر دفعه یک دانک باو خورانیدم هر دفعه آزار او تخفیف می یافت تا آخر روز صحت یافت و کویند آشامیدن نیم دانک از عرق آنکه از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازالۀ خفقان فی الفور و درد چشم و اشتعال جمی مجرب است اکر اصلی داشته باشد و از ان این مقدار عرق براید و افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب می نماید و شریانات و سائر عروق بدن را از ان پاک می سازد و خونرا از سمیت خالص می کرداند و هر سم قاتلی که باشد هرکاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار و پراکنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ و یا ملسوع و اکر آن را بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بترشح دفع نماید و ارسطو کفته که اکر از بادزهر معدنی نوع اعلای آن انکشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نکاهدارند سموم با دارندۀ آن چندان اثری نکند که در غیر آن و دستی که در ان این انکشتری باشد اکر داخل طعامی مسموم کنند حدت و قوت آن را بشکند و ضعیف کرداند و چون آن انکشتری را در دهن مسموم کذارند و بمکد آن را نافع است او را و کفته اند که اکر برین سنک در وقتی که قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نکین دان انکشتری طلا نصب نمایند عقرب بدارندۀ آن مضرت نرساند و نزدیک او نکردد و با خود داشتن این انکشتری نیز این اثر دارد و چون در دهان مسموم کذارند و بمکد و یا بر موضع لذع عقرب و هوام و طیارات ذوات السموم مانند ذراریح بمالند نافع و موثر است و کفته اند که چون نوع سفید آن را سائیده جهت سموم بخورند زهر را بطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بدستور انواع دیکر آن مقدار شربت آن در دفع سموم از یک دانک تا دو دانک و در سائر امور از یک قیراط تا دو دانک بدل آن زبرجد اعلی است بوزن آن و زمرد نیم وزن آن و

طین داغستانی یک وزن و نیم و حبوب و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۳۷۵

بادنجان

بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنکان فارسی است بعربی مغد و وغد و بهندی بیکن بلغتی بهانتا نامند

*ماهیت آن

معروف است بری و بستانی می باشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی

۲۰۰آنست که مستعمل است غذاء و دواء و بهترین آن تازه کم تخم پوست بنفش براق مدور و باندک طولانی آنست و سفید باوصاف مذکوره نیز خوب می باشد و باید که چون ارادۀ طبخ و اکل آن نمایند پوست آن را جدا کنند و یا با پوست چهار شق نموده و خار زده و در اندرون و برون آن نمک بمالند و یا ورق نمایند و بران نمک بمالند و بروی هم بچینند و بکذارند دو سه ساعت در آب سرد تا آب سیاه و تیز طعم کردد پس آن آبرا بریزند و آب دیکر بران ریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نکردد و تیزی آن کم کردد پس پاک شسته با کوشت بره و بزغالۀ جوان و یا مرغ جوان فربه و روغن کاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زمانی دم دهند تا خوب پخته کردد پس با سرکه یا آبکامه یا آب انارین و اناردان و کوله پر و کرویا و امثال اینها که مصلح و دافع سده اند تناول نمایند یا بدون کوشت بروغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور نمک مالیده و آب سیاه و تیز برآورده در روغن بریان کرده و یا در تنور و یا در خاکستر کرم اجاغ بکذارند که پخته شود برآورده و پوست آن را جدا کرده و ریشها دور کرده از دست خوب مالیده در کوشت و یا بی کوشت در ان نمک و پیاز و زنجبیل تر را ریزه ریزه کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا خام که بهندی بهرته نامند تناول کنند و اکر چنان نکنند و بعد شق و یا ورق خارها بران بزنند و نمک در جوف آن پر کنند و یا بران بمالند و زمانی بکذارند تا زردآب حاد آن از ان جدا کردد پس با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب و نمک یکدو جوشی داده آب آن را بریزند پس طبخ نموده بخورند بد نیست و بادنجانی که مدتی بر درخت مانده باشد و یا سخت کشته بالیده نکردد نباید خورد

ص: ۳۷۶

*طبیعت آن

کرم و خشک در دوم منسوب بمشتری است و بعضی در سوم خشک کفته اند

*افعال و خواص آن

مقوی معده و مفتح سددی که از غیر آن بهم رسیده باشد زیرا که خود مسدد کبد و طحال است و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیت مسکن اوجاع حار و خوش بوکنندۀ عرق و قاطع عرق الدم و دافع سنان که بدبوئی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و ادمان آن مفسد رنک رخسار و محدث بثور و قوبا و بواسیر و درد چشم سوداوی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با کوشتها و روغن و اشیای مذکوره است و چون بریان نمایند بدستور مذکور و بخورند جهت تقویت معده و دفع قیٔ شخصی که طعام تناول نماید و قیٔ کند و چون بکیرند از آب مغز پختۀ آن مقدار یک اوقیه و در شراب خوب بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و چون از آب حادی که بادنجان را در آب خیسانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که عرق نماید بشویند چند مرتبه زائل کردد و چون بسوزانند و خاکستر آن را با سرکه خمیر نمایند و بر ثآلیل بمالند قلع نماید و چون اقماع یعنی دنبالۀ آن را در سایه خشک نمایند و نرم سائیده بر بواسیر و سائر امراض مقعده بپاشند بعد از آنکه آن موضع را بروغن بادام تلخ یا بنفشه یا بابونه چرب نموده باشند مفید و اهل هند کویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته کردد پس برآورده بفشارند و آب آن را بکیرند مقدار ده پانزده مثقال و با پنج و شش مثقال شکر سیاه که بهند کر نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قائم مقام مومیائی است و مجرب و چون بادنجان های کوچک را با اندک آبی و قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس فشرده آب آن را بکیرند و با هموزن آن زیت بآتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند و روز بر ثآلیل برآمده بمالند و شب ثفل آن را بران به بندند آن را زائل کرداند و اکر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازالۀ شقاق و اورام عصب و سرمازدکی مفید و چون بادنجان زرد شدۀ رسیده را با تخم پزند تا مهرا شود و تخم آن را نرم سائیده

۲۰۱با موم روغن بر شقاق میان انکشتان و پاشنهٔ پا بمالند در حال زائل کرداند و چون جوف بادنجان زرد شده را خالی کنند و بروغن کـدو پر کرده در تون تنور نیمکرم مقـدار یک روز بکذارنـد پس روغن را برآورده در کوش بچکانند جهت ازالهٔ درد آن مجرب و چون اقمـاع و کلش را اضـافه نماینـد جهت بواسـیر بیعـدیل المضار سـفید طولانی و یا بنفش پرتخم با حـدت آن ردی و مضـر و از ان در رداءت زیاده نوعی است که در هنـد و بنکاله باره مسـیا نامنـد یعنی دوازده ماه ثمر می دهـد و ثمر آن همیشه یـافت می شود و آن باریک طولانی است تا یک شبر و زیاده و غیر طولانی نیز و پر تخم و تنـد می شود مکر نوعی که نیز دوازده ماه یافت می شود سـفید و مـدور و کم تخم می باشـد بـد نیست چندان ضـرر ندارد و از خاصـیت بادنجان است که چـون آن را برخلاـف جهت دو سوراخ نماینـد یکی در عرض که از طرف دیکر بکـذرد و سوراخ دیکر که نکـذرد و در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب آن بکذارند متغیر و فاسد نمی کردد

بادنجان بری

که بهندی بهت کتائی و بزرک آن را بهرتا و بیونانی کفیشون نامند

*ماهیت آن

نبـات آن بقـدر ذرعی و زیاده بر ان و پرشـعبه و خاردار و مزروع و خودرو و اسـتاده و مفروش بروی زمین و صـغیر و کبیر می باشـد منبت آن کنـار رودخـانه ها و صـحراها و مواضع سـیلها و ثمر آن بقـدر زیتون و کردکان و پرخار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می کردد و طعم آن بسیار تیز و مائل بتلخی و با بورقیت

ص: ۳۷۸

*طبیعت آن

کرم و خشک تر از بستانی و منسوب بمشتری است

*افعال و

خواص آن

ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم و صفرا و تپ و درد پهلو و عسر البول و بطلان حس شامه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و کفته اند حون کیاه بهتکتیه را قدری معتد جمع نموده کودی بکنند و در قعر آن کودی کوچک و در ان ظرفی سر تنک بکذارند و در کود بزرک کیاه بهتکتیه را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سرکین کاو خشک چیده برافروزند تا قدری سوخته آب از ان جدا کشته در ان ظرف جمع کردد پس آن ظرف را بردارند و آب را در شیشهٔ محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفهٔ بارد رطوبی کهنه و ضیق النفس بارد رطب کهنه مفید است

بادیان خطائی

بفتح با و الف و کسر دال مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و همزه و یا از ادویهٔ جدید است

*ماهیت آن

ثمری است جوزی رنک هشت پره و بعضی هفت پره و هر پرهٔ دو پارچه پیوسته بهم بالای آنها منشق و در اندرون آن تخم کوچک نیز جوزی رنک و طعم آن فی الجمله شبیه برازیانه و لهذا آن را بادیان خطائی نامند نه از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و از جبال نیپال و چین و زیر بادات هند آورند بهتر و مستعمل تازه و تند طعم و رائحهٔ آن است و کهنه آنکه سیاه رنک و طعم و رائحهٔ آن برطرف شده باشد غیر مستعمل

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و منسوب بمشتری

*افعال و خواص آن

محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و ثقل طعام و درد احشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و نصاری جهت امور مذکوره با چای خطائی طبخ نموده بدستور مذکور در چای می نوشند مضر عضل و عصب سلیم و مصدع و مورث تشنکی مصلح آن بریان نمودن آن است

بارزد

بفتح با و الف و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه و بیونانی خلبانی و بترکی قاسمی و بهندی بریجا و بلغتی کنده بهروزه نامند و باین نام معروف است

*ماهیت آن

صمغ نباتی است برک آن شبیه ببرک چنار مشابه نبات سکبینج و ساق آن باریک تر از ان و سفید مائل بزردی و شبیه بکندر بهتر از

۲۰۲سرخ و زرد آن است و ثقیل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته و دیده شده لبن درختی است عظیم بقدر سرو که تنهٔ آن را بتیشه و غیر آن جابجا خراشیده از ان تراوش می نماید و برمیآید و مانند لبن بلسان که دهن بلسان نامند می باشد در اول سفیدرنک اندک رقیق و لیکن نه برقت دهن بلسان و بتدریج منجمد و زردرنک پس زرد تیره پس سرخ و اندک خشک صلب مانند کندر می کردد و چون بر آتش کذارند کداخته می کردد تازهٔ آن زودتر و رقیق تر و کهنه آن دیرتر و غلیظتر می باشد و در بنکاله از کوهستان مورنک بسیار می آورند و بقیمت ارزان می فروشند و قطعهای چوب درخت آنکه از دم تیشه جدا شده در ان دیده شده و جرم چوب آن مانند سرو و دیودار رخو و ریشه دار و کفته اند لبن دیودار است و قوت لبن آن تا ده سال باقی می ماند و بهترین آن تازهٔ صافی تند بوی بی غش آنست زیرا که مغشوش براتینج و اشق و آرد باقلا می نمایند و کفته اند سه نوع می باشد یکی سبک بسیار سفید و خشک و یکی کثیف صلب زرد سنکین و سوم زردرنک نرم صافی بسیار تندبو و این بهترین همه انواع است

ص: ۳۸۰

*طبیعت آن

کرم در اول سوم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و کهنهٔ آن از ان خشک تر

*افعال و خواص آن

ملین و محلل و جاذب و مسخن و جهت عسر النفس و سرفهٔ کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جکر و سپرز و ادرار حیض و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با عسل جهت تفتیت حصاه و تفتیح سدهٔ کرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب مرمکی جهت سم طغسیقون و اسقاط جنین میت و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بواسیر و حرقت بول و چون سه روز بیاشامند دیکر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی و درد کوش مفید و تدهین آن با دهن سوسن جهت رفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل دمامیل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار خصوصا با سرکه و نطرون و بانحاس محرق یا زهرهٔ بز ماده یا آهوی ماده جهت کلف و با مرهمها جهت خوردن کوشت فاسد و رویانیدن کوشت صالح چون در کلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچهٔ کرپاسی مالیده بر کمر و از کرده تا کردهٔ دیکر بچسپانند و بر بالای آن پنبهٔ کهنه کرم کرده بکذارند و به بندند تا خودبخود جدا کردد و درد آن را زائل کرداند و مجرب است و بدستور جهت اوجاع رحم بر پشت زهار بچسپانند و کذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد آن و استنشاق رائحهٔ آن و بدستور بخور آن بقمع جهت صرع و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و همچنین حمول آن و روغن آن جهت امراض رحم از قبیل اورام و اختناق آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شربا و تمریخا و تدهینا و فرزجه نافع و دستور اخذ دهن آن آنست که بارزد را با همورن آن خاکستر چوب درخت انبه ممزوج نموده در قرع و انبیق چنانچه مقرر است مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را با دوائی که آن را سقندولیون نامند و زیت مخلوط نمایند و نزدیک هوام کذارند آنها را بکشد مضر مجرورین در فصول و بلدان حاره و مضر دماغ مصلح آن روغن بنفشه و کافور و مفسد کوشت صحیح مقدار شربت آن تا یک درم و بجهت سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن آن سکنجبین و ربع آن جاوشیر جهت آنکه جاوشیر را از ان هر دو قویتر می دانند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که در روغن بادام تلخ و یا آب سداب حل نمایند و چون خواهند که صاف نمایند آن را از چوب و غیره در آب کرم اندازند تا کداخته کردد و آنچه روغن و صافی است بالای آن آید بکیرند و از پارچه صاف نمایند اما نفشارند که دردی با آن آید و بکار برند

بارود

بفتح بـا و الـف و ضم راء مهمله و سـکون واو و دال مهمله و بفارسـی و بهنـدی بـاروت بتـاء مثنـاه فوقـانیه بجـای دال نامنـد و باصـطلاح اهل مغرب اسم زهره الاسـیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در ابقر ذکر یافت و بالفعل اسم چیزی است مرکب از کوکرد و زغال چوب بیـد و یا بادنجان و یا بیـد انجیر و یا عشـر و یا اروسه و یا امثال اینها و بالجمله چوب هر درختی که زود بآتش درکیرد و آتش آن تند باشد و شورهٔ قلمی باوزان مختلفه مثلا اکر از برای توپ و تفنک باشد در یک آثار هندی شوره پنج توله کوکرد و هفت و نیم توله زغال داخل می کنند و بسیار نرم کوبیده اکر بسیار تند خواهند با بول انسان و یا با شـراب دو آتشه یا یک آتشه خمیر کرده می کوبند و حبوب بسـیار صـغار ساخته خشک کرده استعمال می نمایند و الا با آب

*طبیعت آن

کرم و خشک در سوم و در چهارم نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

جـالی و مقطع و مفتـح سـدد و جهت طحـال و اوجـاع ظهر نـافع و ذرور آن حـابس نزف الـدم جروح تـازه است فورا بـا کمال سوزش و چون موضع وجع مفاصـل را خارهـا زده بارود را نرم سائیـده بر ان بمالنـد وجع آن را زائل کردانـد مضـر کرده و رئه مصلح آن کثیرا و عسل است

باریلومایِن

بفتـح با و الف و کسـر راء مهمله و سـکون یاء مثناه تحتانیه و ضم لام و سـکون واو و فتـح میم و الف و ضم یاء مثناه تحتانیه و نون بلغت انـدلس بمعنی شـبیه بچشم است و غلـط کرده کسـی که آن را صـریمه الجـدی دانسـته و بعضـی سـقلینون و بعضـی فلومایـن نیز نامند

ص: ۳۸۲

*ماهیت آن

کیاهی است بی ساق و برک آن محیط بران و مائل بسفیدی شبیه ببرک لبلاب صغیر و نزدیک برک آن شعبها روئیده و بر آنها ثمری شبیه بدبق و مزغب با رطوبتی بسیار چسپنده که بر جامه و غیر آن هرچه می رسد می چسپد و ثمر آن را جمع نموده در سایه خشک می نمایند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و خرابها و شوره زارها و از جمله نباتاتی است که بر آنچه نزدیک آن باشد می پیچد و برک و تخم آن مستعمل

*طبیعت آن

کرم و خشک و منسوب بمشتری است

*افعال و خواص آن

محلل و مقطع و مجفف و تخم و برک آن مدر قوی است و اکثار شرب آن هر دو محدث بول الدم و یک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس و سپرز و تجفیف منی حتی آنکه چون سی و هفت روز یا کمتر یا زیاده بیاشامند قطع نسل می کند و عقیم می کرداند و چون مقدار یک درم تا یک مثقال آن را با شراب بیاشامند جهت عسر النفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت مفید و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برک و تخم آن را با زیت بر بدن بمالند بدن را کرم و مواد بلغم و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتدای دورهٔ حمیات لرز آن را تسکین دهد

بازی

بفتح با و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی باز نامند

*ماهیت آن

از جملهٔ طیور سباع شکاری معروف است اغبر مائل بسفیدی و زردی و منقط بنقطهای سیاه و بعضی سفید رنک مانند خروس سفید می باشد و این بزرکتر از منقط آنست و بادشاهان آن را شاه طیور می نامند و بجهت شکار تعلیم و تربیت نموده در حضور خود نکاه میدارند

ص: ۳۸۳

*طبیعت کوشت آن

در دوم کرم و در سوم خشک و منسوب بمشتری است

*افعال و خواص آن

بطئ الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بخود و پر سوختهٔ آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت رفع بیاض و طرفه و بدستور زهرهٔ آن بغایت مؤثر و طلای سرکین آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزحه و بخور آن جهت اسقاط جنین مفید مولد قولنج مصلح آن ابازیر است

باشق

بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشهٔ فارسی است و بعربی صقر و بهندی جره نامند

*ماهیت

۲۰۴آن از جمله جوارح طیور است و جثهٔ آن کوچک تر از بازی است و در فعل از ان ضعیف تر

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و منسوب بمشتری است

*افعال و خواص آن

لطیفتر از بازی است چون کوشت آن را نمک سود کرده بسایند و سه روز به آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو و همچنین جکر نمک سود آن و مقدار شربت آن یک مثقال مهریارس کفته که نیم درهم از زهرهٔ آن و بدستور دماغ آن جهت خفقان سوداوی مجرب و فطور زهرهٔ آن جهت نزول آب در چشم و بیاض آن و طرفه قویتر از زهرهٔ باز و طلای سرکین آن جهت ازالهٔ کلف مجرب و روغن آنکه آن را با پر و جمیع اجزا در آب بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده آن آب را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند تدهین بدان جهت عرق النسا و وجع مفاصل و اعیا و تعب نافع و کویند از خواص آن آنست که چون چشم آن را در پارچهٔ کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند

باقلا

بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدده و الف مقصوره چون لام را تخفیف دهند بالف ممدوده خوانند بلغت قبطی و مصری فول و بعراق جرجره صرب کرکر و بسریانی و کوفی کرانیس و قواباوس و بلغت سنجری کالوسک و بیستی کوسک نامند

*ماهیت آن

از حبوب معروفه است و در غلاف طولانی می باشد و سر غلاف آن اندک کج و باریک و در هر غلافی دو سه تا چهار دانه تا هفت دانه نیز می باشد و هر دانه قریب بند انکشت کوچکی و بعضی ریزه تر و بعضی درشت تر و ما بین هر دانه اندک پردهٔ ناصله و دانها در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنک شبیه بناخن چیده هلالی شکل و مغز آن دو فلق یعنی دو حصه بهم پیوسته و پوست آن را و همچنین پوست لوبیا و مانند آن را غدفه و شمرد کویند و سنوف نیز و پوست یکدانه را سنف خوانند

*طبیعت تازهٔ آن

در اول سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و کل آن کرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون آن مجفف و قابض

*افعال و خواص آن

محلل و منضج و سریع الانحدار از معده و غیره و مسدد جهت تنقیهٔ سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و رفع قرحهٔ امعا و اسهال و قئ و چون با آب و سرکه به پزند و با پوست بخورند اسهال حادث از قرحهٔ امعا و اسهال مزمن را قطع نماید و آرد رقیق آن با روغن بادام و قند جهت سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب مطبوخ آن جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصاه و تفتیح سدد و ضماد آن بآرد جو جهت ضربه و ورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد در ان خصوصا چون با سرکه و نعناع پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن کوش و زیر چشم و با کندر و کل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدکی حدقه و با کل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره و پختهٔ آن با شراب جهت ورم حالبین و دفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آن را بر زخم زلو و امثال آن بکذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن آن بر موضع کزیدهٔ سک دیوانه باعث جذب سمیت آنست و ذرور آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با ربع آن فادزهر کاری جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد پوست آن جهت بهق و برک و پوست بیرون آن جهت سوختکی آتش و بهق مجرب و کل آن مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی سائیده در آفتاب کذارند خضاب نیکو است و چون باقلا را بکوبند و بر هر عضو که خواهند بندند موی در ان عضو نروید و موی را از رستن بازدارد خصوصا که آن موضع را از موی سترده باشند و مکرر بر ان ضماد کنند و خوردن باقلا۔ مورث نفخ و اختلاح و ثقل دماغ و فساد ذهن و مبخر بافراط است مصلح آن مقشر نمودن و

جوشانیدن در آب و ریختن آن آب پس پختن و با روغن بادام و ادویهٔ حاره

ص: ۳۸۵

۲۰۵مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و فودنج و انجدان و امثال اینها خوردن و محدث خوابهای آشفته و خارش بدن و باقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازهٔ آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر کیاه باقلا جهت رفع آثار جرب سیاه نافع

باقلای قبطی و باقلای نبطی

نوعی ریزهٔ باقلای معروف است و بقدر ترمس و سیاه رنک منبت آن آبهای ایستاده و بیخ آن سطبر مانند بیخ نی و برک آن بزرکتر از برک باقلای بستانی و کل آن سرخ بقدر کل سرخ

*طبیعت ان

سرد و خشک با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص آن

بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویهٔ است جهت قرحهٔ امعا و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلای معروف است باقلای مصری و باقلای شامی ترمس اند

پاکر

بفتح باء عجمی و الف و فتح کاف و راء مهمله

*ماهیت آن

درختی است هندی عظیم برک آن اندک عریض طولانی بی تشریف بقدر برک ترنج و بزرکتر از ان و شیردار یعنی چون برک آن را از درخت جدا نمایند اندک شیری رقیق برآید و چون تنهٔ درخت آن را بخراشند نیز شیر برآید اما کمتر از شیر درخت پیپر و رقیق تر از ان و برک های نورسته سر شاخهای باریک ان که در ابتدا پیچیده بشکل غنچهٔ بزرکی می باشد اهل هند آن را پخته می خورند با کوشت و یا بدون کوشت لذیذ و چاشنی دار می باشد

*طبیعت آن

ظاهرا سردتر باشد و شیر آن با قوت قابضه و رادعه

*افعال و خواص و منافع

آن

می کویند جهت دفع دمامیل و بثور و جوششها و اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در ردع و تحلیل اورام و دمامیل در ابتدا قائم مقام لبن بر است ضمادا

پالسه

بفتح باء عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و پهالسه بخفای ها نیز آمده

*ماهیت آن

ثمری است هندی فی الجمله شبیه بآلو بالو در شکل و رنک تنها و بچوب بسیار باریک کوتاهی بشاخها چسپیده و درخت آن قریب بدرخت امرود و برک آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع می باشد نوعی اندک شاداب و چاشنی دار و آن را شربتی می نامند و درخت آن بقدر تا یک قامت و زیاده بر انست و نوع دوم آن کم آب و این را شکوی نامند و درخت آن از ان بسیار بزرک تر و این وفور دارد نسبت بنوع اول

*طبیعت آن

هر دو در سوم سرد و در اول خشک

*افعال و خواص آن

مقوی دل و معده و کبد حار و رافع اسهال صفراوی و قئ و فواق و تشنکی و سوزش اعضا و حمی دق و خام آن را نباید خورد و غرغرهٔ آب آن جهت خناق حار و افشردهٔ نوع شربتی آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و نقیع پوست بیخ آن جهت حبس البول و بول الدم و حرقت آن مفید و بدستور پوست تنهٔ درخت آن قریب بپوست بیخ انجبار است چون پوست درخت آن را کرفته پوست سیاه رنک بالای آن را خراشیده مقدار چهار پنج توله جوکوب نموده در یک پیاله اب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده دو سه ماشه قند سفید داخل کرده بنوشند ذیابیطس را هرچند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون اللّه تعالی زائل می کرداند مضر مبرودین مصلح آن انیسون و کلقند و فلاسفه و کمونی است

پالک جوهی

بفتح باء عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر ها و یا

*ماهیت آن

نباتی است هندی تا بقدر یک قامت و پراکنده و برک آن نازک نرم و اندک طولانی و فی الجمله کریه الرائحه

*طبیعت آن

کرم و تر و منسوب بمشتری است

*افعال و خواص آن

طلای آب برک تازهٔ آن جهت بهق و کلف و احیانا زخم می نماید بسبب تندی که دارد و ضماد و پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل و کات هندی سفید که با کلاب و آب لیمون نیکو

۲۰۶سحق نموده بر قوبای سرخ بمالند بعد خاریدن آن موضع در چند مرتبه مؤثر و نیز ضماد پوست بیخ تازهٔ آن با قرنفل و کالی زبری از هریک توله سیر یکدانه همه را با آب بسیار نرم بسایند و مبالغه در سائیدن آن نمایند و بر قوبا خوب بمالند تا چند روز متوالی زائل کردد و چون بیخ آن را با پوست و ریشه در سایه خشک نمایند و بر سنک صلایه کنند بدون آب و در هشت تولهٔ آن ده عدد هیل بوا با پوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرسته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجت بقدر مطلوب به آب سوده برقوبا بمالند در چند مرتبه زائل کرداند مجرب است و نیز چون بکیرند از پوست بیخ پالک جوهی و هلیلهٔ سیاه از هریک پا و آثار و زاج سفید بریان شش دام و از مازون سبز و کات هندی از هریک چهار دام همه را نرم سوده و با آب لیموی کاغذی دوازده پاس سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب یا کلاب رقیق سوده موضع قوبا را بپارچهٔ خشنی مالیده نیک بمالند در چند مرتبه بعون اللّه تعالی زائل کردد مکرر بتجربه رسیده نوع دیکر برک درخت سیج که نوعی از زقوم است بر آتش کرم نمایند که نرم کردد و ملائم شود و بدست فشارند که آب از ان برآید پوست بیخ پالک جوهی را در ان آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نکاهدارند و عند الحاجت بدستور آب برک مذکور را کرفته در ان سائیده قوبا را از پارچهٔ خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است

بالنکو

بفتح باء موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو

*ماهیت آن

نوعی است از ریحان در بو شبیه بآن و سبز مائل بسفیدی و برک آن بی کنکره و تشریف و تخم آن از تخم ریحان بالیده تر و بلندتر و در افعال قریب بتخم شاهسفرم

*طبیعت آن

کرم و تر در آخر اول

*افعال و خواص آن

مقوی قلب و جهت خفقان و رفع توحش و اسهال معوی و دموی که از امعا باشد با کلاب مجرب و بجهت مغص و زحیر مفید مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ریحان است

بامیه

بفتح با و الف و کسر میم و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها

*ماهیت آن

ابن بیطار کفته ابو العباس نوشته ثمر نباتی است و در بلاد مصر می شود سیاه صلب بقدر کرسنه و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس شکل و دو طرف آن اندک باریک و بر ان زغبی شبیه بزغب لسان الثور و همچنین بر تمام نبات آن و نبات آن بقدر درخت خطمی و بهیأت آن در شعب و اغصان و لحا و اندک سرخ رنک و برک آن شبیه ببرک دلاع در ابتدای رستن سه سه در عرقی و کل آن مثل کل شجرهٔ ابی ملک کبیر در شکل و مقدار و اهل مصر آن را در خامی و نرمی با غلاف پخته با کوشت می خورند و بعد پخته شدن و صلب کشتن آرد کرده می خورند و در بغداد و نواح آن تیز می شود اهل آنجا نیز می خورند آن را

*طبیعت آن

سرد و تر و تری آن زیاده از سائر بقول

*افعال و خواص آن

قلیل الغذاء و خون متولد آن ردی و بعضی کفته موافق اصحاب امزجهٔ حاره است مصلح آن خوردن با مری و توابل حاره بسیار داخل آن نمودن در طبخ و شبیه بدین ثمری در بنکاله می شود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعاب دار و آن را ولایتی پلول می نامند و در هندی بهندی می کویند نبات آن شبیه بخطمی در جمیع اجزا و سرشاخهای آن اندك سرخ رنک و برك آن نیز شبیه ببرك خطمی و خروع و کل آن شبیه بکل پنبه در رنک و شکل و ثمر آن را در خامی با کوشت پخته می خورند و بی کوشت لذیذ می شود و می کویند که مولد منی و مقوی باه است

فصل الباء مع الباء الموحدتین

ببغا

بدو باء موحدهٔ مفتوحه اول مخففه و دوم مثقله و فتح غین معجمه و الف اسم طائری است هندی و بفارسی طوطی

۲۰۷بهندی طوطه نامند

*ماهیت آن

مرغی است سبز رنک و چند نوع می باشد سه از ان بزرك و در کوچك یکی از بزرك آن را در بنکاله مدنه نامند منقار آن سرخ و بناکوش و زیر حلق آن سرخ و سائر بدن آن سبز و بر کردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش منظر و بتعلیم سخنکو می شود و دیکری را چندنه کویند منقار آن سرخ و بناکوش آن برنک کل کاسنی و در کردن این نیز طوق سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد پستئ رنک و از همه درازتر و این نیز سخن کو می کردد و دیکری را کجله نامند و منقار و سر این سیاه و بتعلیم نیز سخن کو می شود و جثهٔ این بنسبت مدنه اندك باریکتر و یك صنف از کوچك آن را نریدی می نامند دو نوع می باشد یکی کله آن بنفش و منقار زرد و سائر بدن پستئ و دیکر منقار زرد و همه پستئ هر دو قسم بسیار خوش رنک و کوچك و خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول از تعلیم سخن کو می شوند و لیکن کمتر از نوع بزرك و تکلم این با صفیر است و این شبها در پنجره خود را معلق اویزان می کند و یکی دیکر از ان کوچکتر و آن را توتیه کویند کلهٔ این نیز بنفش و منقار و سائر بدن آن سبز پستئ و این نیز سخن کو می کردد و هم بصفیر و هم بغیر آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ و خروس و غیرهما و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیکر نیز می باشد و منقار همه مقوس و چنکل کیر از برای تصفیهٔ صوت ایشان اهل بنکاله بیخ پان یعنی بیخ تانبول که خولنجان است و قرنفل و ساقهٔ برك پان بنکله و فلفل سرخ و بهنکره که کیاهی است هندی می خورانند و خوراك اکثر آنها شلتوك و شیر باچلا و موز است که بهندی کیله نامند و حبوب دیکر نیز می خورند و آنچه حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المؤمنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم

زودتر سخن کو می کردد این سخن در بنکاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیکر و یا در ایران چنین باشد

ص: ۳۹۰

*طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک و منسوب بمشتری است

*افعال و خواص آن

بسیار بطئ الهضم و مفرح دل و جهت التیام قروح مزمنه و ضماد آن جهت رفع ثآلیل مفید و خوردن دل و زبان آن مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رافع لکنت زبان و سرکین آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنک رخسار و خون آن جهت ازالۀ بیاض عین نافع است

ببر

شیری است که در بلاد هند بهم می رسد و کویند در جمیع خواص قوی تر از اسد است

ببیته

بدو باء عجمی اول مفتوح دوم مکسور و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح تاء مثناه فوقانیه و ها

*ماهیت آن

تخم ثمری است که از ارض جدید می آورند و ثمر آن بمقدار نارنجی و اناری و پوست آن جوزی رنک تیره مائل بسیاهی و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنک صلب مثلث شکل و آنچه بتحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زردالو و بشکل آن و در جوف هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ می باشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانۀ آن بتازکی سفید و چون کهنه کردد بتدریج صندلی رنک و سیاه می کردد

*طبیعت آن

حار و یابس در آخر سوم یا اول چهارم

*افعال و خواص ان

با قوت تریاقیت و آشامیدن آن جهت هیضۀ بارد بلغمی که با قئ و اسهال باشد و بند نشود و نیز قئ مفرط بدون هیضه که بهیچ چیز بند نشود مقدار یک حبه یا دو حبه از ان بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبه و یا با دو سه دانۀ فلفل با کلاب و یا آب و بجهت ضیق النفس و استسقای بارد بلغمی و اوجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها و بالجمله اکثر امراض باردۀ بلغمیه را مفید و مضر امراض حاره و محرور از اجان مقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه بدل آن نارجیل دریائی کهنه و فادزهر قنفذی است و آب در پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرط

۲۰۸آنکه آب را در ان آن مقدار بکذارند که تلخ کردد

ببیهه

بدو باء عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ها و ها در آخر لغت هندی است

*ماهیت

آن

ثمر درختی است هنـدی خصوص در بنکاله کثیر الوجود و درخت آن تا بسه قامت بلند می شود و جوف تنهٔ آن رخو متخلخل کثیر الرطوبت و اکثر یک ساق بلنـد و بر سـر آن شاخهای کوتاه و برک آن شبیه ببرک بید انجیر و از ان نرم تر و از ان بزرکتر و ثمر آن نزدیک شاخهای آن مانند نارجیل و بمقدار نارجیل کوچکی و یا متوسـطی با پوست خشبی و فی الجمله شبیه بدان و در تمام سال بر درخت می باشـد و در زمسـتان می رسـد در خامی سبز و مغز آن سـفید و با لبن بسـیار و سـفید و بعـد رسـیدن پوست آن زرد رنـك و مغز آن سـرخ رنـك و انـدك شـیرین و یتوعیت آن کمتر می کردد و بالاـی مغز جوف آن پردهٔ مانند پردهٔ مغز خربزه و در جوف آن تخمهای بسـیار کوچک مائل بتدویر بمقدار فلفلی با ریشـهای باریک سفیدی بدان پرده پیوسته و با رائحه اندك کریهی و همچنین مغز پوست آن را با دو سه قطرهٔ لبن آن را چون قلیلی با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرك نامنـد بر کوشت بمالنـد حتی کوشت کـاو و طبـخ نماینـد یـا کباب سازنـد بزودی آن را مهرا نمایـد و همچنین چون قـدری از پوست آن را با کوشت طبـخ نمایند و حلوای ثمر نیم خام بالیده آنکه در آب طبخ نمایند و شـیرینی بقدر مطلوب داخل نمایند و بـا روغن بریـان کننـد و بقـدری زعفران و قلیلی مشک بکلاب سوده مطیب نماینـد لذیـذ می باشـد بهترین آن بزرک بالیـده بکمال رسیده ضخیم شیرین شاداب کم بوی آنست

ص: ۳۹۲

*طبیعت آن

سرد و تر و توتا آخر دوم

*افعال و خواص آن

جهت نفث الدم و بواسیر حار و قرحه مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع المضار بطئ الهضم و مولد بلغم و خون بلغمی و ریاح و قراقر و مضر مبرودین و در حین امتلای بدن از بلاغم و رطوبات باعث حمیات بلغمیه و نزول آب و طلای لبن آن بر قوبا در دو سه دفع باعث زوال آنست با خراج زردآب لزج و رطوبات بسیار با اندکی خارشی مجرب

فصل الباء الموحده مع الخاء المعجمه

بخور الاکراد

بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح الف و سکون کاف و فتح راء مهمله و الف و دال مهمله بلغت اندلس بربطوره و بسریانی اندراسیون و بخور الاکراد از ان جهت نامند که کردان در بلاد خود در بخورات بسیار استعمال می نمایند

*ماهیت آن

نباتی است ساق آن شبیه بساق رازیانه و کل آن زرد و برک آن انبوه و مانند دسته و خوشه از حوالی بیخ آن قریب بزمین می رویـد و بیـخ آن سیاه و بالیده و صلب ثقیل الرایحه و پر رطوبت منبت آن کوههای پراشجار و از ساق آن صمغ سرخ رنک بدبوی تند لذاعی که زبان را می کزد برمی آید و مانند کندر بران منجمد می کردد و از ان یتوعی نیز می کیرند بدین قسم که ساق آن را تیغ زده یتوع آن را کرفته در سایه خشک می نمایند برای آنکه آفتاب قوت آن را ضعیف می کرداند و چون یتوع آن را کرفتند قوت بیخ آن ضعیف می کردد و همچنین چون بیخ آن خشک کردد قوت آن ضعیف می شود و عصارهٔ آن را نیز می کیرند بدین نحو که بیخ تازهٔ آن را کوبیده رطوبت آن را کرفته خشک می نمایند و قوت این ضعیف تر است از یتوع آن و یتوع آن از صمغ آن و صمغ و یتوع آن کثیر الاستعمال و کفته اند که باید در هنکام اخذ لبن آن پره های بینی و صورت و دماغ را بروغن کل چرب نمایند و الاصداع و ظلمت بصر می آورد

*طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک و عصارهٔ آن در اول سوم و بیخ آن در آخر دوم و کیاه آن در دوم

*افعال و خواص آن

مفتح و مدر فضلات و مفتت حصاه و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض باردهٔ عصب مانند فالج و صداع بلغمی و لیثرغس و کزاز و مانند اینها و امراض

۲۰۹سینه و شش مانند سرفه و ورم طحال صلب شربا و بدستور مقدار نیم مثقال از دمعهٔ آن و چون بر آتش اندازند و رایحهٔ آن را استنشاق نمایند علل باردهٔ دماغیه و سبات و سدهٔ زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و رفع نزلات و هوای وبائی خصوص که از روی جیفهٔ حیوانات و انسان بسبب قتال و غیره برخاسته باشد و جهت کریزانیدن هوام نافع و چون بر دندان کرم خورده کذارند وجع آن را تسکین دهد و بسا است که آن را متفتت کرده می ریزانند و قطور صمغ محلول آن و بدستور لبن آن با روغن کل جهت درد کوش و جهت تفتیح سده و رفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن و ضماد آن با سرکه و روغن کل جهت سرسام بلغمی و کزاز و سدر و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بدستور آشامیدن آن با سرکه و تمریخ آن با سرکه و زیت جهت تلیین اعصاب و چون صمغ آن را بر استخوان بکذارند آن را مقشر سازد و کاه حل می کنند عصارهٔ آن را باین نحو که در جوف آن نان کرم می کذارند تا نرم کردد و کاه بحسب اغراض و اعلال بعضی ادویهٔ مناسبهٔ موافقهٔ آنها نیز بآن اضافه می کنند مانند مغز بادام تلخ و سداب و امثال اینها به مقداری که اخراج نماید خلطی را که مقصود اخراج آنست بتلیین و یا بادرار و یا به تحلیل و یا به تفتیح و یا با ذابت و آشامیدن لبن آن جهت عسر البول و مغص و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع و رافع عسر البول و مغص و درد مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و عسره الاندمال حادث از سوء المزاج رطب و تجفیف و اندمال آنها و رفع بدبوئی قروح و نتن رحم و عرق زیر بغل و بدستور بخور آن چون در بینی زن حامله نزد ولادت تبخیر نمایند باسانی وضع حمل نماید و حمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده نماید و چون بسوزانند آن را و با زیت و روغن کاو مخلوط نمایند و بر قروح رطبه و لبنیهٔ سر بمالند خشک کرداند مضر دماغ ضعیف و مکرب محرورین مصلح آن نیلوفر یعنی باید که تنها استعمال نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصارهٔ آن یک مثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار

بخور السودان

بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون

*ماهیت آن

نباتی است مشتبک بقدر شبری و شاخهای مشتبک آن مائل بلاجوردی و کل آن سفید و با رطوبت لزج که بدست می چسپد

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یک مثقال است

بخور مریم

بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و سکون میم با فریقیه معروف بجر المشایخ و بشام بولف است

*ماهیت آن

نباتی است برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر یکروی آن سبز و روی دیکر مائل بسفیدی و مزغب و ساق آن بقدر چهار انکشت و کل آن مانند کل سرخ و کل بعضی کبود نیز و بیخ آن مانند شلغم و عریضتر از ان و سیاه و کیاه آن را شجر مریم نامند و منبت آن جاهای سایه نمناک و مستعمل بیخ آن است و عصارهٔ آن قویتر از بیخ آن و قسمی است از عرطنیثا و غیر آنست زیرا که کیاه از عرطنیثا خاردار و پرشاخ و ساق آن درازتر از ساق کیاه بخور مریم و برک آن شبیه ببرک کلم و شاخ آن شبیه ببخور مریم و سیاه و لیکن درین چیزی شبیه بکره برآمده می باشد بخلاف بخور مریم

*طبیعت آن

در اول سوم کرم و در آخر آن خشک

*افعال و خواص آن

مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و جهت یرقان و تفتیح سدد کبد و تنقیهٔ فضول آن و صفرا از اقطار

۲۱۰بدن و منافذ آشامیدن سه مثقال آن با آب انار و کثیرا که مصلح آنند و چون با عسل و یا شراب بیاشامند می باشد اقوی و لیکن درین هنکام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند و ربو را نیز نافع است و با شراب جهت رفع ضرر ادویهٔ قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل جهت اسهال بلغم و خلط غلیظ و زبل متحجر و خلط متعذر الدفع و ضماد آن با فادزهر و دواهای سمی قتال است بقوت جاذبه و طلای آب آن با سرکه جهت داء الثعلب و نقرس و التوای عصب و برآمدکی مقعده و ازلهٔ کلف و با روغن زیتون کهنه جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با ادویه محلله جهت خنازیر و سائر صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم و لیکن بتنهائی در چشم نباید که بکشند بسبب حدت آن بلکه حدت آن را بنشاسته شکسته استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیهٔ دماغ بسبب قوت جاذبهٔ آن و چون آب مطبوخ آن را بر سر بریزند جهت قروح آن و بر صورت جهت زوال شقاقی که بسبب سرما عارض شده باشد و غسول خشک آن جهت ازالهٔ آثار بشره و کلف و داء الثعلب و کماد آن جهت نقرس و التوای عصب نافع و چون پارچهٔ صوفی را با آب آن تر کنند و حمول نمایند تقاضای براز نماید تقاضای قوی و فرزجهٔ آن جهت اسقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت بغایت نافع مضر مقعدهٔ محرورین مصلح آن کثیرا و آب انار مقدار شربت از عصارهٔ آن نیم درم و از جرم بیخ آن تا سه مثقال و از خواص آن است که چون بر شکم طلا نمایند اطلاق نماید و بر رحم با تکرار عمل اسقاط جنین و ضماد کیاه تازهٔ آن بتمامه جهت تحلیل صلابت طحال بیعدیل تخم آن جالی و ضماد آن جهت ازالهٔ کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم مفید و عصاره و بیخ آن در این افعال قویتر است و قسمی از بخور مریم را کیاه شبیه بنیل و برک آن باریک و عسالیج آن بقدر ذرعی و باریک در اطراف آن شعبهٔ مانند اکلیل شبت و تخم آن شبیه بتخم شبت و بیخ آن را در منع حمل مجرب دانسته اند

بخته جوش

شرابی را کوینـد که آن را با دوای چند جوشانیده باشـند و آن چنان است که شیرهٔ انکور را با کوشت برهٔ فربه در دیک کرده باقی ادویه را نیمکوفته در کیسه می کننـد و در دیک می اندازنـد و بجوشاننـد تا کوشت مهرا شود بعـد از ان صاف کرده می نوشند

فصل الباء مع الدال المهمله

بداشقان

بفتح با و دال مهمله و الف و کسر شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب از بدسکان فارسی است و بدشقان و بدکشان و قاتل ابیه و کف الکلف نیز نامند

*ماهیت آن

کیاهی است شبیه ببردی که بفارسی پیزر نامنـد و غیر آن است زرد رنـک ذهبی و باریک تر از بردی و نرم تر از ان منبت آن نی زارها و آبهای ایستاده و اهل زنج دست برنجن از ان می سازند و کویند در آذربایجان بسیار است

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

ملطف و محلـل و مـدر بـول و جهت امراض بـاردهٔ بلغمیه و رطوبیه نـافع و بـدل آن کشت برکشت است مقـدار شـربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن یک وزن و نیم آن درونج و بوزن آن زیرهٔ کرمانی است

بدهل

بفتـح با و سـکون دال چهار نقطـهٔ هنـدی و فتـح ها و سـکون لام اسم ثمر درختی هندی است و مشـهور ببرهل براء چهار نقطه هندی است

*ماهیت ان

درخـت آن عظیم است قریب بـدرخت کردکـان و برک آن بزرک و عریض و ثمر آن قریب بتـدویر و بـا زوایـد و پـوست آن مزغب و زرد و مغز آن زرد طلائی و خانه خانه و طعم آن چاشنی دار و بر بعضی شیرینی غالب بر ترشی و بر بعضی بالعکس و رائحهٔ آن قریب برائحهٔ سفرجل و باز هومت بخلاف سفرجل و پوست و تخم آن را جدا کرده در زیر طعام پلاو می کذارند و

در قلیه داخل می کنند با چاشنی آب لیمو و قند لذیذ می کردد و در بنکاله بسیار می شود و در ان تخمهای

ص: ۳۹۷

۲۱۱بسیار می باشد و در بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر و در بعضی زیاده و شکل تخمهای بعضی طولانی بهیأت تخم زردآلو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و ترش

*طبیعت آن

سرد و تر و بعضی کرم و تر کفته اند

*افعال و خواص آن

ثقیل و نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مقلل منی و مضعف باه و اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال بتنهائی بدین قسم که یکدانه یا دو دانهٔ آن را سائیده با شیر مرضعه باو بخورانند و یا با ادویهٔ دیکر یکدو دانهٔ آن را کوبیده و از اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنکاله و بدستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است

فصل الباء مع الراء المهمله

بر

بفتح با و راء چهار نقطه هندی است

*ماهیت آن

درختی است عظیم شاخهای آن پراکنده و از شاخهای آن ریشهای بلند آویزان بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برک آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرک تر و اندک ضخیم و بی تشریف و بی شعبه و در ممالک هند و بنکاله و دکهن کثیر الوجود و در کرم سیرات و بعضی بنادر فارس نیز می شود و بزبان مردم آنجا آن را لول می نامند و درخت آن بسیار بزرک می شود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و از بیخ برک آن چون بشکنند لبنی برمی آید چسپنده

ص: ۳۹۸

*طبیعت آن

گرم و تر

*افعال و

خواص آن

آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون لبن آن را هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یک روز یا زیاده و یا کمتر بقدر احتیاج که از یک درم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا سه درم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر تازهٔ آن بر اورام در ابتدای ظهور خصوص بر ورم کش ران رادع و مجرب و بر دمامیل ابتداء اگر مواد کم است تحلیل می دهد و اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده زود بالتیام می آرد و بهتر از مرهم است و چون برگ آن را اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج ببخیه باشد دهن آن را بهم آورده بران گذارند و محکم بندند و تا سه روز باز نکنند ملصق و ملتئم سازد و آشامیدن ریشهای آویختهٔ آن مقدار نیم درهم با یک درهم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع

بردی

بفتح با و سکون را و کسر دال مهملتین و سکون یا لغت عربی است بفارسی پیزر و بهندی کوندل و پهته و پیزا و بلغت اهل مصر فاقیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن ببرگ نخل و بسریانی بانورس نامند و قسمی دیگر از آن آنست که برگ و ساق آن طولانی و غلیظتر و مدورتر می باشد و در مصر از پنبهٔ آن کاغذ می سازند

ص: ۳۹۹

*ماهیت آن

نباتی است ساق آن غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و نرم آن را ریزه کرده از ان ریسمان ترتیب می دهند و کل آن مستدیر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برک آن مانند برک خرما و دراز و تخم آن ریزه تر از حلبه و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی می روید باریک و بر سر آن مانند شمع فتیلهٔ بمقدار شبری و بالای آن زغبی مانند کردی شکری رنک می باشد و آن را از ان جدا می نمایند و از ان قرصها ساخته می فروشند و می خورند شیرین و خوش طعم می باشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از ان کاغذ می سازند و بنایان داخل صاروج می نمایند برای استحکام و باصفهانی آن را لوئی می نامند و آن کرد مخصوص به بردی بلاد هند است منبت آن زمینهائی که در ان آبها استاده می باشد

*طبیعت آن

در دوم سرد و در اول خشک

*افعال و خواص آن

آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سپرز و بدستور بیخ آن و خائیدن

۲۱۲آن جهت رفع بوی سیر و پیاز و شراب و نبیذ خصوصا بیخ آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و اکله خصوصا اکلهٔ دهان و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازه و آشامیدن محرق آن با سرکه جهت سپرز نافع کویند مضر احشا است و مصلح آن عسل

برسیاوشان

بفتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الصدر و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعده القنا و شعر الکلاب و کزبره البئر و ساق الاسود و ساق الوصیف و بیونانی بولوطونخون یعنی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان ببای عجمی و عوام سنبل و بهندی کالی جهانپ و کرجاورتکوت نامند

*ماهیت آن

نباتی است برک آن شبیه ببرک کشنیز و بی ساق و ثمر و شاخهای آن بسیار باریک و صلب و سیاه و سرخ رنک منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنارهای چاه و پای دیوارهای کهنه و خرابها و قوت آن تا شش ماه باقی می ماند و چون یک سال بران بکذرد قوت آن باطل می کردد و بهترین آن پر برک شبیه بکرفس شاخهٔ صلب سیاه آن است

*طبیعت آن

معتدل مائل بکرمی و خشکی

*افعال و خواص آن

ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال فرمودن صفرا و سودا و بلغم موجود در معده و امعا و جهت تنقیهٔ سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاه و ادرار بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و کزیدن سک دیوانه و استنشاق آب مطبوخ آن جهت زکام و نطول آب پختهٔ آن جهت تفتیح سدهٔ انف و زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پختهٔ آن با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دبیلات و چون در دهن بخایند و آب آن را بر غرب و ناصور کنج چشم بچکانند و یا جرم خائیدهٔ آن را بران بندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن جهت رفع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد پختهٔ آن بر انثیین جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلای تازهٔ آن جهت قروح خبیثه و کزیدن سک دیوانه و داء الثعلب خصوصا که تازهٔ آن را بقوت برداء الثعلب بمالند و طلای کوبیدهٔ آن با مغز ساق کاو جهت دردسر بسیار نافع و ضماد کوبیدهٔ آن با لادن و روغن مورد و روغن سوسن و زوفی و شراب مقوی موی و همچنین چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و یا خاکستر آن شراب و عسل و موی را بدان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و حزاز و ذرور محرق آن جهت تجفیف و اندمال قروح خبیثه و اکله و حمول آن با مرمکی جهت رفع سیلان رحم نافع مضر سپرز مصلح آن مصطکی و کویند کل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم بدل آن در امراض رئه بوزن آن کل بنفشه و نصف آن اصل السوس کویند از خواص آنست که چون بکوبند تازهٔ آن را و بر موضع مخالف عضوی که پیکان رفته باشد کذارند بدان موضع آید و پیکان را برآورد

برسیان

بفتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و نون و برسیانا بالف در آخر نیز آمده

*ماهیت آن

اسم فارسی نباتی است منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است و بی شکوفه و کل و تخم می کند و در اول تموز می رسد و از ادویهٔ غیر مشهوره است

*طبیعت آن

کرم و خشک منسوب بمشتری است

*افعال و خواص آن

بوئیدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و جکر و معده و محلل ریاح و ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معصور و یا مطبوخ آن با آب برک کل سرخ سائیده دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از جوب و غیر آن بهم رسیده باشد مجرب دانسته اند به آب مقطر یعنی عرق آن بوی قرنفل دهد و در خواص مانند بادرنجبویه است در تقویت و تفریح نفس

۲۱۳

برطانیقی

بفتح با و سکون راء مهمله و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و سکون یا لغت یونانی است و بهندی سروالی نامند

*ماهیت آن

نباتی است ربیعی و غیر بستان افروز است برک آن شبیه برک حماض بری و از ان ریزه تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن باریک و کل آن مائل بسرخی و قسمی از ان شبیه بخیری است

*طبیعت

آن

مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم کرم و خشک کفته اند و منسوب بمشتری

*افعال و خواص آن

ضماد آن محلل اورام و منقی آثار و برک و عصارهٔ آن جهت التیام جراحات و مضـمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بـدبوی دهان و آشامیـد آن جهت تپها نافع و بهترین ادویـهٔ قابضهٔ مسـتعمله است از برای دفع عفونات مورث غثیان مصلح آن عناب بدل آن آب چغندر است

برک

بفتح با و را و کاف بلغت انکلشی بمعنی پوست درخت است

*ماهیت آن

پـوست درختـی است شـبیه بقرفه و از ان تیره تر که از ارض جدیـد می آورنـد کفته انـد طایفـهٔ از قسـیسان ملقب ببحرویت در مملکت پریو که در امریکای جنوبی واقع است بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند و بفرنک آوردند و لهذا منسوب بآنها کشت و آن را جروتیس برک نامنـد و درین پوست طعمی و رائحـهٔ غالب نیست مکر آنکه انـدک قبوضتی دارد و رنک کوبیـدهٔ آن از قرفه کمتر

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

جهت حمیات مزمنـهٔ کهنه و نائبه مسـبوقهٔ ببردماننـد ربع و دوریـهٔ عتیقه بعد تنقیه که زائل نکردد مفید بدین قسم که در هنکام فتره و انقضای نوبت مقـدار یک درم تا یک مثقال طبی آن را به آب سـرد حل کرده بیاشامند سه روز پیهم یا پنج روز تا هفت روز و فرنکـان تا یک روز و یک شب و تا دو روز تا نوبت دیکر بفاصـلهٔ دو دو ساعت نجومی که پنـج کهری هنـدی است در همـان وقت مـذکور یکیکـدرم طبی که دوماشه می شود به آب سـرد حل کرده می خوراننـد و در حمیات عرضـی و مزاجی و قروحی و امزجـهٔ متغیرهٔ فاسـده و هنکامی که شراسـیف ورم کرده و منتفخ شده یا سدهٔ در احشا بهم رسـیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنکام امتلا و فساد و تعفن اخلاط بحـد کمال باشد این دوا عدیم النفع و غیر مسـتعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نائبهٔ رحم و اکثر امراض که دورهٔ منتظم داشـته باشد مکر بعد از تنقیه بقئ و اسـهال و انقضای نوبت در اکثری مفیـد و آن را کنه کنه نیز نامنـد و با انـدک ملح طرطیر جهت حمی ربع کهنه همان وقت و همان مقدار تا سه روز پیهم نیز می دهند

برکک شیرازی

بفتح با و سکون راء مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و یاء نسبت

*ماهیت آن

برک قسمی از عنب الدب است و بیخ آن عود بری است و عود البندق نیز نامند

*طبیعت آن

بسیار کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مسکر قوی و زیادهٔ آن مورث جنون و کشنده است

برنجاسف

بکسر با و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فا بیونانی ارطیه ماسیا و بعربی سویلا و بفارسی بومادران و بشیرازی برتراسک نامند

*ماهیت آن

نباتی است ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک و برک آن ریزه و کل آن مانند شبت چتردار و زرد و سفید و مائل بکبودی نیز و با نبات آن اندک چسپندکی و منبت آن کوه ها و صحراهای سایه دار و از سر نو هر سال می روید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن غیر قیصوم است چه قصیوم شبیه است بافسنتین و اکثر یک ساق از یک ریشه می روید و بی شاخ و زیاده بر شبری و برک آن شبیه ببرک و ساق زنبق و از ان بسیار ریزه تر و با چسپندکی قلیلی و کل آن سفید و زرد و با عطریت قوی بی ثقل رائحه منبت آن مخصوص کوه ها است که

۲۱۴باران در انجا بیشتر شود و اکثر اطبا و عشابین مشوش ذکر کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات آن را در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحه آن است

ص: ۴۰۴

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک و نیز در دوم کرم و در آخر اول خشک کفته اند و منسوب بمشتری است

*افعال و خواص آن

ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاه آشامیدن دو درهم کل زرد آن با عسل جهت اخراج اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و آشامیدن طبیخ دو مثقال آن و جلوس در مطبوخ آن جهت رفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و ورم آن و اخراج سنک مثانه و مشیمه و جنین و تنقیۀ قروح رحم مفید و آشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت رفع حمیات و بدستور مطبوخ آن جهت اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم اما باید که غذا بی روغن تناول نمایند و ضماد آن جهت اقسام درد سر و تفتیح سدۀ دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و بر سینه جهت درد سینه و بر زیر شکم برای دفع احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین دردها و بدستور نطول آن و تکمید بدان جهت امراض مذکوره و رفع سدۀ خیشوم و زکام و سدر و دوار و استنشاق طبیخ آن جهت رفع زکام و امراض دماغی و استشمام کل آن و حمول عصارۀ آن بامر صاف جهت رفع فضلات رحم و آنچه مراد اخراج آن باشد و ذرور سوخته مجموع آن جهت تجفیف قروح و ضماد بیخ آن بر زیر شکم جهت ادرار بول و طمث و باید که در هنکام امتلای بدن ضماد آن را استعمال نه نمایند و همچنین هنکامی که ماده در سدد انصباب باشد بسوی آن عضو مضر کرده و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الراس بارد بوزن آن بابونج و در سایر امراض افسنتین است

برم

بفتح با و سکون راء مهمله و میم صاحب تحفه نوشته که مؤلف مغنی شکوفه ام غیلان می داند و مؤلف جامع بغدادی شکوفهٔ درخت خارداری بزرک بقامت اثل و بزرک تر از ان و برک آن مانند برک خاری که خرنوب ثمر آن است و کل آن صوفی بمقدار زعرور و زرد با سفیدی آمیز و با عطریت رائحه دانسته

*افعال و خواص آن

مفرح و مطیب نفس و تازهٔ آن با لزوحت و منوم و بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که خشک آن حابس بطن و تازهٔ آن مسهل و در عراق آب مقطر آنکه عبارت از عرق آنست بجهت خوشبوئی و تفریحی که دارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل و آن را صمغی است و بعضی اطبای عرب حکایت کرد برای من که آن بجهت سرفهٔ مزمن نافع است و بجهت نفث الدم با ماء فاطر مکی که دم الاخوین است مفید و صاحب تحفه نوشته که کویند عرق آن در خواص مانند عرق بیدمشک است

برنک کابلی

بفتح با و راء مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یاء نسبت اسم فارسی است معرب آن برتق و برنج است و بهندی بابرنک نامند

*ماهیت آن

دانهٔ است کوچک مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی و رائحهٔ آن تند به حدی که محرور المزاج را کاه باشد که رعاف عارض کردد از استشمام کوبیدهٔ آن و یا رسیدن کرد آن بدماغ در حین کوبیدن و آن دو نوع است بزرک و کوچک رنک بزرک آن سیاه آمیخته با سفیدی و کرم تر و مقئ و کوچک آن مائل بسرخی و این قوی و بهتر است در دفع کرم معده و حب القرع و مستعمل مغز مقشر آن است

*طبیعت آن

در آخر و دوم کرم و خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول کرم و خشک کفته اند و این قول بسیار ضعیف است

*افعال و خواص آن

مخرج و مسهل بلغم غلیظ و سودا

۲۱۵و اخلاط لزجه از مفاصل بقوت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده و امعا خصوصا حب القرع حتی آنکه استیصال و اخراج کیسهٔ آن می کند و رنک بول شارب آن مانند بقم می کردد مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته و پیخته با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن ترمس و نیم وزن آن قنبیل است و بوزن آن نیز کفته اند

برنوف

بفتح با و سکون راء مهمله و ضم نون و سکون واو و فا بفارسی شابابک نامند که معرب آن شابانج است

*ماهیت آن

درختی است قریب بانار و پرشاخ و برک آن شبیه ببرک زعرور و از ان تیره تر و مزغب و رائحهٔ آن تند و بدبو و شکوفهٔ آن مانند خوشه و با زردی و وسط شکوفهٔ آن زغب دار

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص

ان

محلل و مجفف رطوبات و شکنندهٔ بادهای غلیظ بارد و عصارهٔ برک آن جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات از دهان و تحلیل راح و تقویت معده و تسکین درد احشای ایشان شربا و نیل سائیده با آب آن بر مفاصل و اصداع و پرهای بیتی و کردن و شکم و کفهای دست و پای ایشان مالیدن و بدستور خورانیدن مقدار یکدرهم عصارهٔ برک آن محلول با لبن مرضعهٔ ایشان بچند دفعه جهت امراض مذکوره و ام الصبیان نافع و آشامیدن سه درهم از عصارهٔ آن با یک دانک جاوشیر مسهل قوی بلغم محترق بسوی سودا و دافع اوجاع حادث از ان است و یک مثقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج مردان و زنان و مغص کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصارهٔ آن با عصارهٔ سداب و جندبیدستر و روغن بادام تلخ جهت جمود و نسیانی که بیونانی ابلیمیس نامند و تنقیهٔ دماغ سه روز متوالی و بوئیدن برک آن جهت تفتیح سدهٔ منجرین و اغشیه و دماغ و زکام و درور

برک خشـک آن جهت التیام قروح و ضـماد آن بازفت جهت حزاز نافع مضـر امعا مصـلح آن صـمغ عربی بـدل آن مرزنجوش مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه مثقال و از برک خشک آن تا دو درهم و نیم است

ص: ۴۰۷

برواق

بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و قاف

*ماهیت آن

بلغت اهل مغرب اسم خشبی است و بعجمی اسم سنک سبک زردی است که چون بسایند مائل بسفیدی باشد و در عراق متکون کردد و مانند کاه ربا و سندروس کاه را برباید

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشك

*افعال و خواص آن

مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و ذرور آن جهت التیام جراحت مؤثر و پوشیدن انکشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن در پارچه با سنك چقماق و در زیر سر کذاشتن و خوابیدن باعث دیدن در خواب است هرچه در ان روز سانحه کردد و کویند مجرب است و بروق بحذف الف غیر آن است و لیکن مشابه آن

بروانی

بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یا لغت عجمی است بسریانی عبروس و بیونانی اسقوانس نامند

*ماهیت آن

نباتی است پرشاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده و کل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن با زردی

*طبیعت آن

در اول کرم و تر

*افعال و خواص آن

مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاه و جهت استسقا و بواسیر و ضماد آن جهت بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام سوختهٔ آن با عسل جهت تقویت جکر و عصارهٔ آن جهت سفیدی و دمعهٔ چشم نافع مضر مثانه مصلح آن انیسون بدل آن ریباس است

برهتا

بکسر با و فتح راء مهمله و سکون ها و تاء چهار نقطهٔ نوقانیهٔ هندی و الف بلغت هندی نام کتائی بزرک است

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مقوی دل و مشهی و کدازندهٔ اخلاط و دافع ضیق النفس

۲۱۶و سرفه و لپ کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعده و جذام و قابض بطن است

بریا مصری

بفتح با و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف بلغت مصری بمعنی بقله است یعنی بقله که در مصر می روید

*ماهیت آن

بقلهٔ است شبیه بکرفس و خوش بو و بوی آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولا بلاد مصر بوده و از انجا بجاهای دیکر نقل نموده اند و ربیعی است و تا اوائل صیف می ماند

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

مقوی معده و جکر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و کرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع مضر دماغ مصلح آن نیلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن بسباسه و مداومت خوردن نبات آن جهت رفع زردی رخساره آزموده و در سائر افعال و دفع خمار ضعیف تر از تخم آن است

بریاله

بفتح با و سکون را و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح لام و ها و برای مهمله بجای لام نیز آمده

*ماهیت آن

کیاهی است هندی شبیه بنبات عنب الثعلب و دو نوع می باشد یکی کل آن سفید و ریزه و برک آن کوچک و مدور و نازک و مشرف بشرفهای ریزه و ساق آن صلب تر از ساق عنب الثعلب و بیخ آن سفید و باریک و بلند و دوم نیز شبیه بدان و کل آن زرد

*طبیعت آن

کرم و تر و بعضی سرد دانسته اند

*افعال و خواص سفید آن

آشامیدن آب برک تازهٔ آنکه لعابی می باشد بدین قسم که برک آن را شب در آب بخیسانند و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تفتیت حصاه و بواسیر و عصارهٔ آن یعنی آب برک کوبیدهٔ آن بدون شکر جهت رفع زهر مار کزیده شربا و سعوطا و بدستور سعوط برک خشک آن و اکر مار کزیده بیهوش باشد به بینی او بدمند که باقصی انف و دماغ او برسد و ضماد و طلای نوع زرد آن جهت تحلیل اورام و اوجاع و نضج دماميل مفید

فصل الباء مع الزای المعجمه

بزرقطونا

بفتح با و سکون زای معجمه و کسر راء مهمله و فتح قاف و ضم طاء مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربی است بیونانی فسلیون بمعنی برغوثی یعنی شبیه ببرغوث و بفارسی اسفیوس و اسبغول و اسبغل بواو و بحذف واو نامند و در هندی نیز بدین نام مشهور است و در اصفهان مشهور باسپرزه و در شیراز ببنکو است و شکم دریده نیز و بترکی قارنی باروق نامند

*ماهیت آن

کیاهی است کوچک نهایت تا بیک ذرع و برک آن باریک و بلند فی الجمله شبیه بکندنا و کیاه برنج و از ان باریک تر و کوچکتر و از بیخ آن ساقهای باریک برمی آید و بر سر آنها خوشهٔ مانند خوشهای کندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن و در تابستان می رسد و سه صنف می باشد یکی سفید و این بهترین اصناف است خصوص بالیدهٔ آنکه در آب ته نشین کردد و دوم سرخ رنک و این ضعیف تر از ان است در نفع و بعضی این را بهتر می دانند و سوم سیاه که بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ آن را از برلیس که نام موضعی است معروف از مصر می آورند و لهذا آن را برلیسیا نامند منسوب بدان و سیاه آن را صعیدی نامند نیز بدان جهت که از صعیدا علی می آورند و شکوفهٔ هریک برنک آن است

*طبیعت سفید آن

در سوم سرد و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن با یبوست و اجتناب از استعمال سیاه آن اولی است

*افعال و خواص آن

آشامیدن سفید آن مسکن تشنکی و حرارت و باقوت محلله و ملین طبع و جهت تپهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سر و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی و اصلاح اخلاط سوخته و مغص و قرحهٔ امعا و زحیر و دفع یبوست امعا حادث از صفرا و شرب ادویهٔ حاره و بدستور لعاب آن بتنهائی و یا

۲۱۷با روغن بادام جهت امراض مذکوره و برسام و تسکین عطش و تلیین طبیعت صاحب برسام و ضماد آن با سرکه و روغن کل جهت وجع مفاصل حار و نقرس و تلیین اورام ظاهری و ورم عقب کوش و خنازیر و خراجات و منع آنها از زیادتی و التوای عصب حادث از یبوست و جهت ورم صلب و جمره و حمره و با آب دهن جهت نضج و انفجار دمل و طلای لعاب آن و با ضماد کوبیدهٔ آن با کلاب جهت دردسر و با روغن بنفشه جهت تسکین دردسر حار و ترطیب دماغ و اعصاب و رفع انشقاق موی و درازی و نرم کردن آن خصوص چون چند روز پی درپی بمالند و با مثل آن روغن کل سرخ و پوست خشخاش پخته جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و چون بیاشامند مقدار دو درهم و نیم تا سه درهم خیسانیدهٔ آن در آب کرم تا اینکه لعاب و لزوجت ان زود برآید با شکر سفید و یا سکنجبین جهت تلیین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب نیمکرم جهت درد سینهٔ حار مفید که در آب بجوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند و بروغن کل سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت رفع اسهال و قبضیت شکم و با روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان و تسکین مغص و زحیر و زائل کردانیدن غم که سبب آن احتراق صفرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را نیکو نرم و فربه کرداند و لاغری حادث از کرمی را ببرد و کفته اند بزر قطونای کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و وجه آن را بعضی حدت تخم آن و بعض چسپیدن آن بسطوح باطنیه و تقرح آن کفته اند و چون کسی مقدار ده درم از کوبیدهٔ آن را بیاشامد کویند اولا بدن او سرد کردد و خدر و استرخا و غم و کرب و غثیان و ضیق النفس او را حادث کردد پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قئ فرمودن بماء العسل حار و نمک و بوره چند مرتبه و خورانیدن زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و اسفیدباجات با فلفل و نعناع و فوتینج و خورانیدن مثلث است بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بهدانه و در تبرید و ترطیب تخم خرفه و در نضج تخم کتان مقدار شربت آن از دو درهم تا ده درهم است

بزغنج و بزغند

بضم بـا و سـكون زاى و ضم غين معجمتين و سـكون نون و جيم و بضم با و سـكون زاى و ضم غين معجمتين و سـكون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسى است

*ماهيت آن

كويند بار درخت نابستهٔ پسته است و كويند ثمر پسته يك سال مغز مى بندد و آن را پسته مى نامند و يک سال نمى بندد و آن را بزغنج و اين در خواص مانند پوست بيرون پسته نيست بلكه بسيار سرد و خشك و قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقيا است و دباغان از ان پوست حيوانات را دباغت مى نمايند

بزركتان

بفارسـى بزرک نامند و بهندى السـى و تيسى و از مطلق بزر و دهن بزر مراد آن است آشاميدن آن مبهى و منعظ است و روغن آن ان شاء اللّه تعالى در حرف الكاف مع التاء در كتان مذكور خواهد شد

فصل الباء مع السين المهمله

بسباسه

بفتح اول و سـكون سين مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح سين مهمله و حا در آخر لغت عربى است بفارسى بزباز و بهندى جاوترى نامند

*ماهيت ان

پوست زيرين پوست خشبى جوزبوا است كه بر بالاى پوست صلب صدفى آن پيچيده مى باشد و بهترين آن اشقر مائل بسرخى تندبو تند طعم ضخيم تازهٔ آنست كه با اندك قبضى باشد

*طبيعت آن

در دوم كرم و خشك و كويند در اول كرم و در دوم خشك و اول اصح است و با قوت قابضه و حرارت ملطفه و جوهر ارضيهٔ غالبه

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی معده و کبد و باه و منعظ و زیاده کنندهٔ منی خصوصا در بارد المزاج و هاضم و خوش بو کنندهٔ دهان و مفتح سدد و مجفف رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی غلیظ و جهت سلس البول حادث

۲۱۸از برودت و رطوبت و سحج و نفث الدم و قرحهٔ امعا و جلب رطوبت سینه و شش و اسهال کهنه و درد سپرز و منع ریختن فضلات بمعدهٔ ضعیف و نشف رطوبت آن و تقویت رحم و نشف رطوبت و خوشبوی آن و سعوط آن با آب کرم یا روغن بنفشه جهت درد سربارد رطب حادث از ریاح غلیظه و طلای آن بر سر جهت دردسر و شقیقه و صرع و ضماد آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه بر ناف و عانه و فقرات پائین ظهر جهت سلس البول و با برک مورد جهت رفع بدبوئی زیر بغل و با سرکین بز و عسل جهت اورام صلبه و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن زائیده و ریاح نفاس مجرب و فرزجهٔ آن بعد از ظهر معین بر حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح آن و مالیدن قیروطی آن بزیر ناف جهت سحج و قرحهٔ امعا مفید و کویند مضر جکر مصلح ان صمغ عربی و مصدع و مصلح آن کلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوزبوا است و در افعال قریب بآن است و لطیفتر از ان و جوارش و دوا و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بستان افرور

ص: ۴۱۳

بضم با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فا و ضم راء مهمله و سکون واو و زای معجمه لغت فارسی است و بعربی حمق بسنانی و زینه الریاحین و داح نیز کویند جهت آنکه بسیار خوش منظر است و هر کیاه خوش منظر را عرب داح کویند و بفارسی تاج خروس و کل حلوا و کل یوسف و بهندی نوع صغیر آن را کوکنی و کبیر آن را جمادهاری نامند و آن غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چه حماحم برک آن عریض تر و بالوان و ساق آن سرخ و نبات آن قویتر و بزرکتر و کم کل می باشد و بستان افروز برک آن سبز و ریزه و پر کل و کل آن سرخ مائل به بنفشی و بی رائحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق

*طبیعت مجموع آن

سرد و خشک و قابض و رادع

*افعال و

خواص آن

آشامیدن آب معصور آن مقدار یک اوقیه و نیم و بدستور آب مطبوخ آن با حلاب و سکنجبین جهت رفع حرارت معده و جکر و سدهٔ سپرز و رفع سمیت خانق النمر نافع و جرم آن ثقیل و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و نیم بدل آن حماحم و تخم آن جهت اسهال نائب مناب تخم بارتنک و چون بکوبند و در یکرطل شیر بخیسانند و شب در مهتاب بکذارند و صبح بنوشند و مداومت بران کنند سه روز یا زیاده جهت رفع حرقه البول و بول الدم مجرب مقدار شربت آن دو مثقال

بستیاج

بفتح با و سکون سین مهمله و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و جیم بفارسی خلال مکه و بعربی سدی نامند

*ماهیت آن

نباتی است خاردار و برک آن با خشونت و ریزه و کل آن سفید و ازرق و شاخهای آن بقدر شبری از یک بیخ روئیده و بر سر هر شاخی چیزی مانند قبه رسته و خشن و از شاخهای باریک آن خلال سازند و تخم آن شبیه بنانخواه و طعم آن تند و ریزه و خشیزک نامند

*طبیعت کیاه آن

در اول دوم کرم و خشک و با اندک عطریت

*افعال و خواص آن

آن خلال کردن بآن جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل اورام و جلوس در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار بول نافع و تخم آن در آخر دوم کرم و خشک و آن را بفارسی درمنهٔ ترکی نامند جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاه و تفتیح سدهٔ جکر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان مفید مضر رئه مصلح آن کشنیز و مضر سر و مصلح آن ترمس مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن شیح ارمنی است

بسد

بضم با و فتح سین مجفف و مشدد و دال مهملتین و بکسر با و تشدید سین و بفتح آن نیز آمده و کفته اند آن قرول

۲۱۹معرب قرواليون يونانی است و برومی قولوريون و بلغتی قوالن و بعربی ناشف نامند

ص: ۴۱۵

*ماهیت آن

آنچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنکی است سرخ پرسوراخ مانند خانۀ زنبور و لیکن سوراخ های این از ان باریکتر و صلب و در سواحل دریای عمان و یمن و فارس و مالدیب و غیرها در زیر آب تکون می یابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که کفته اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا می روید و چون از دریا برآورند و هوا بدان برسد سخت و صلب می کردد و نوشته که مستعمل در دواء المسک بسد است زیرا که خوب نرم سائیده می شود و ته نشین طرف نمی کردد بخلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز می باشد سیاه آن صلب تر و سفید آن رخوتر از سرخ آن است و بهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است

*طبیعت ان

در اول سرد و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

مفرح و قابض و مجفف و دافع وسواس و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنک مثانه و کرده و سپرز و بواسیر و قاطع نزف الدم و نفث الدم و اسهال دموی و ذوسنطاریا کبدی و قروح امعا و عسر البول و نیم مثقال آنکه با نصف آن صمغ عربی با سفیدی تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی و نفث الدم مجرب خصوصا سوختۀ آن و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن و ذرور آن جهت خوردن کوشت زائد زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زائل کردن زردی آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت دفع بثورات و تقویت باصره و دمعه و جرب و صلاق و امثال آن و قطور آن با روغن بلسان در کوش جهت ثقل سامعه و کری و امین الدوله کفته که چون سه روز هر روز چهار دانک آن را با سکنجبین بنوشند جهت رفع ورم سپرز و سدۀ آن مفید و بدستور با آب محرق آن درین امر قویتر و همچنین در جمیع افعال مذکوره و محلول آن را در دفع جذام مجرب دانسته اند مضر کرده و مورث تهوع مصلح آن کثیرا بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع جمیع علل آن نافع و از خواص آنست که چون طلا و نقره را از هریک بقدر بسد درهم کداخته انکشتری یا نکین دانی از ان ترتیب دهند و بسد را در ان نصب کنند در حینی که قمر و شمس در حد اتحاد خود مقارنت با زهره داشته باشند و صاحب صرع آن را با خود نکاه دارد در حال صرع او برطرف شود و دارندۀ آن را هرکز غمی نرسد و از چشم بد ایمن ماند و محرق مغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل و صنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزۀ خزفی مطین کرده در تنور کذارند یک شب پس برآورده سائیده استعمال نمایند و باید که بسرحد رمادیت نرسیده باشد و اقراص بسد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بسر

بضم با و سکون سین و راء مهملتین

*ماهیت ان

غورهٔ خرما است که زرد و مائل بشیرینی شده باشد و مراتب هفت کانه خرما در حرف التاء در تمر ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد و بسر مرتبهٔ چهارم آنست و در هر مرتبه حرارت آن می افزاید

*طبیعت آن

در اول کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

مقوی معده و حرارت غریزی و قابض و جهت امساک بطن و نفث الدم و بواسیر و خائیدن آن جهت تقویت لثه و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و نفخ و ریاح خصوصا آنچه بسبب سردی هوای بلد خام مانده باشد و همچنین صعیدی آن و قبض بسر زیاده از قسب است و چون سر را با عتیق آورد مالی که شراب مصنوع از آب باران و عسل است بیاشامند التهاب را ساکن و حرارت غریزی را قوی کرداند و نبیذ بسر بسیار خوش بو و مسکر و مقوی معده و امعا و شدید القبض و ممسک بطن است و بهترین بسر رسیده سبک آن است بکمال رسیدکی رسیده شروع بافتادن از خوشه نماید و مصلح نفخ و قشعریره و نافض

۲۲۰آن مکیدن آب انار میخوش و انار شیرین و سکنجبین است و مضر رئه و سینه و مصلح آن خشخاش و رب بسر در مزاج مانند بسر است و جهت قئ و اسهال و ضعف معده نافع

بسفایج

بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یاء مثناه تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و ثاقب الحجر و تشمیز و بیونانی بولوذیون یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف باشتوان و بهندی کهنکالی نامند

*ماهیت آن

بیخی است اغبر مائل بسیاهی و باریک و شبیه بهزارپا و کره دار و از هر کوهی ریشهای باریک برآمده و بهترین آن آنست که قرنفلی طعم و سطبر با اندک حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنک اندرون آن سبز مانند مغز پسته باشد و سیاه آن زبون بلکه رنک تازهٔ آن پستئ می باشد و هرچند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی می آورد و نبات آن بی ساق و یک شاخ برک دار شبیه ببال طیور و مانند کیاه سرخس بقدر یک شبر و برکهای آن ریزهٔ اغبر و مزغب و بران نقطهای زرد می باشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار خصوصا بلوط می روید و ربیعی است و در تابستان می رسد صاحب شفاء الاسقام نوشته که شاخهای آن باریک و سرخ شبیه بپر سیاوشان و از ان غلیظتر و برک آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن آن را دار چماز نامند

*طبیعت آن

کرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی کرم در سوم نیز کفته اند و بعضی خشک در سوم و کرم در دوم و بعضی در اول کرم و در یبوست معتدل نیز کفته اند و قول اول اصح است

*افعال و خواص آن

مسهل مرهٔ سودا و بلغم غلیظ و بهر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کنندهٔ شیر غیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیهٔ امعا و آشامیدن آن با شکر و فانیذ و با اطعمه جهت رفع کراهیت آن برای کسی که مکروه دارد آشامیدن ادویه را خصوص پختن آن در میپختج و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی اخلاط غلیظهٔ لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانهٔ بواسیر بغایت موثر و آشامیدن سه مثقال مطبوخ آن با فلوس خیارشنبر یا ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معدهٔ مزمن و صرع مجرب و چون اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز یکدرهم و نیم آن را با چهار اوقیهٔ مغز فلوس خیارشنبر هفت روز بیاشامند آن هر دو علت را زائل کرداند و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و بهر خلطی که برسد و موجود باشد آن را دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا از قلب و دماغ می نماید و چون طبخ نمایند آن را با خروس پیر سال خورده که خروس را بدوانند تا خسته کردد پس ذبح نمایند و شکم آن را چاک کرده پاک نموده بسفایج نیم کوفته انباشته طبخ نمایند تا هر دو خوب مهرا کردد و مطیب بزنجبیل یا اندکی رازیانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آن را مفرد و یا با فواکه خشک و حشایش تر اصلاح یابد و فعل آن نیکو کردد و ضماد آن جهت التوای عصب و شقاق ما بین انکشتان نافع و کفته اند مضر سینه مصلح آن پر سیاوشان و طبخ نمودن مرضوض آن را با ماء الشعیر و چغندر و یا نرم کوبیده و بران پاشیده بیاشامند مضر کرده و مصلح آن هلیله زرد مقدار شربت از جرم آن از یکدرهم تا سه درهم و در مطبوخ از دو درهم تا شش درهم و هفت درهم نیز کفته اند بحسب مزاج و قوت و سن بدل آن جهت مواد سواوی نصف آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاذ من کفته باید پوست آن را تراشیده نرم کوبیده استعمال نمود تا آنکه منتفخ نکردد و حب بسفایج و سفوف و شراب و مظبوخ آن در

قرابادین ذکر یافت

ص: ۴۱۸

فصل الباء مع الشين المعجمه

بشام

بفتح با و شین معجمه و الف و میم

*ماهیت آن

درختی است حجازی یعنی منبت آن در اصل ابتـدای حجاز بوده و از انجا به بیت المقدس و عراق و مصـر نقل نموده اند و در جبـال حوالی مکـۀ مشـرفه بسـیار است و بالفعـل بجای بلسان حب و عود و لبن آن مسـتعمل است و دو نوع است کبیر و صـغیر درخت کبیر آن اولا بقـدر درخت انکور می باشد پس بلند و عظیم می کردد تا بقدر درخت توت و بید و شاخهای آن راسـت نمی باشد بلکه کج واج و کره دار و برک آن ریزه شبیه بصـعتر و بزرکتر از ان و با رطوبتی چسـپنده و شیرینی کمی و کل آن زرد و تخم آن سـرخ شبیه بکبـابه و بی مزه و چرب و ثمر آن خوشه دار و در ان دانهـای مائل بزردی و بعضـی سـرخ و بعضـی طولانـیماننـد حب الصـنوبر و نرم و بی طعم مائـل به بی مزکی و انـدک شـیرینی و قبضـی و اعراب بادیه این را می خورنـد و چوب آن سبز با عطریت و صـنفی از آن را حب مدور مانند فلفل و چوب آن خشن و سـنکین مائل بسیاهی و چون قطع نمایند آن را و یـا برک هر دو صـنف آن را آب سـفیدی از ان برمی آیـد که دمعه و لبن آن است و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی می کردد و این بهترین اجزای آن است و مسـمی بدهن بلسان است و ان شاء اللّه تعالی در حرف الدال مع الهاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن کویند بی ثمر است

ص: ۴۱۹

*طبیعت

تمامی اجزای آن کرم در دوم و خشک در اول و برک آن با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص آن

دمعهٔ آن جهت بیاض عین و تنقیهٔ زخمها و تجفیف آنها و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حیض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیهٔ رحم و تعدیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطئ الخروج از معده و جهت کزیدن عقرب شربا و مضغا و ضمادا نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مرهٔ سودا و مورث مغص و برک آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه خضاب نیکو است چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر موی بمالند و یک شب بکذارند و یا برک تازهٔ آن را بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه کردد و چوب آن را با خود داشتن و عصا از ان ساخته بدست کرفتن موجب قضای حاجت است و ازین سبب آن را خشب الیسر و عصای موسی نامند و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوش بوئی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از ان اولی است

بشنین

بفتح با و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون اهل مصر آن را عرایس النیل نامند از جهت آنکه در هنکام برکشتن آب نیل و ماندن آن جابجا در ان می روید

*ماهیت آن

کیاهی است شبیه بنیلوفر و ساق آن باریک و بلند و کویند چون آفتاب طلوع می کند منبسط و بلند می کردد و سر آن از آب برمیآید و چون غروب می نماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو می رود و سر آن مانند کوزهٔ خشخاش و بزرکتر از ان و در ان دانها شبیه بجاورس و اهل مصر آن را خشک نموده و آرد کرده نان از ان می سازند و بیخ آن مانند شلغم و سیب و آن را پیارون نامند و خام و پختهٔ آن را می خورند و پختهٔ آن زردرنک شبیه بزردهٔ تخم مرغ در رنک و طعم و دو صنف می باشد خنزیری و اعرابی و اعرابی آن بهتر و بیخ آن با عطریت

*طبیعت آن

در دوم سرد و در اول سوم تر

*افعال و خواص آن

در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با کوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهت سرفه نافع وردی الغذا نیست و کل آن با قوت محلله و روغن معمول از کل آن مانند روغن کل جهت رفع جنون و دردسر حار و شقیقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانهٔ آن محلل

۲۲۲ورمها و جهت بواسیر نافع و کویند مضر مثانه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا هیجده مثقال بدل آن نیلوفر است و در هند و بنکاله چیزی شبیه باین می شود در غدیرها و بچیزها که تالاب و جهیل می نامند در اوائل هنکام طغیانی آب و آن را کنول می نامند و ثمر آن کنول کته و بیخ آن را سلکی و کل آن شبیه بکل نیلوفر و خوشبوتر و بزرکتر از ان و طرف زیرین برکهای آن سفید و بالای آن کلابی و سرخرنک و بسیار خوش منظر و غنچهٔ آن صنوبری شکل بهیأت دل و ساق آن مجوف و بسیار طولانی و برک آن پهن و بر روی آب مفروش و ثمر آن بهیأت کوزهٔ خشخاش بسیار بزرکی و سرفواره ای و در اندرون آن دانها بمقدار ثمر طوس و فندق و کوچکتر از ان که بهندی نیم نامند مدور اندک طولانی با پوست سبز اندک صلبی و در اندرون آن پوست سفید نازکی و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و پسته و باقلا دو پارچه و در ان زبانهٔ سبز نازک تلخ طعمی آن را دور کرده و مغز آن در هنکام خامی شیرین و لذیذ و نازک و آن را می خورند و بعد رسیدن و خشک شدن صلب می کردد و آن را در ظرفی کلی بالای آتش بریان کرده نیز می خورند و نیز آن را اس نموده و نان پخته بطریق سویق نیز می خورند و بیخ آن را نیز در خامی خام و بعد رسیدن پخته می خورند ممسک و متوی باه می دانند

*افعال

و خواص جميع ان

قريب به نيلوفر است

فصل الباء مع الصاد المهمله

بصاق

بضم با و فتح صاد مهمله و الف و قاف و بساق بسين مهمله و بزاق بزاى معجمه نيز آمده مراد آب دهن انسان است ما دام كه در دهان است

*طبيعت ان

گرم و با رطوبت بالفعل و يابس در آخر امر و در حين گرسنگى حرارت و يبس آن زياده و در حالت غضب و ارتياض در كمال حرارت

*افعال و خواص آن

جالى آثار مانند بهق و كلف و قوبا و سياهى و كمودت طلاء و قاتل كرم گوش قطور او خائيدهٔ گندم ناشتا جهت نضج اورام و تحليل آنها ضمادا نافع و در حال كمال حرارت بادزهر سموم و كشندهٔ مار و افعى است چون در دهن آن اندازند و در انسان نيز خواص آن بالاجمال ذكر يافت

بصل

بفتح با و صاد مهمله و لام به فارسى پياز نامند و بهندى نيز بدين نام مشهور است

*ماهيت آن

برى و بستانى مى باشد برى آن در چشمسارها و كوه ها كثير الوجود و طعم برگ و بوى آن مانند پياز و اين را بتركى كومران نامند و قويتر از بستانى است و بستانى آن سفيد و سرخ و بزرگ باليده و كوچك مى باشد بهترين همه سفيد بزرگ باليدهٔ آبدار آنست

*طبيعت مجموع ان

در آخر سوم گرم و در اول سوم خشك با رطوبت فضليه

*افعال و خواص آن

مفتح سده و مقوی شهوتین طعام و باه خصوصا پختهٔ آن با کوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها خصوصا در اسفار و اول ورود در بلدان خوردن خام آن با نان و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و مطبوخ مهرای آن کثیر الغذا و ملین طبع و مسکن جشای حامض و پختهٔ آن با چربی دنبه جهت تنقیهٔ سینه و شش از اخلاط لزجه و پختهٔ آن با سرکه و یا پروردهٔ آن با سرکه جهت یرقان و سپرز و برانکیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثبان صفراوی و بلغمی و بتنهائی مانع ادویهٔ کریهه و دافع سموم و آب آن جهت رفع ضرر سک دیوانه کزیده نافع خصوصا چون یک چهار یک از ان بوزن شاه در عرض سه روز خورده شود بغایت مجرب و قطور آن در چشم بعد تنقیهٔ بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و قرحهٔ عین و ضعف بصر و ظلمت حادث از رطوبات و مواد غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی و تعفن هوا و سدهٔ دماغی و تحلیل بخار و چکانیدن آب آن در کوش جهت رفع ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و تحنک بآن جهت خناق بلغمی و آشامیدن آب کوبیدهٔ معصور آن مقدار ده مثقال

ص: ۴۲۲

۲۲۳بیست مثقال بحسب ضعف و شدت آن جهت رفع سمیت عقرب کزیده و ضماد کوبیدهٔ آن بر موضع نهش مجرب النفع و نیز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنک رخسار و با عسل و بارود و نمک جهت رفع برص و ثآلیل و کلف و قروح شهدیه کویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سک دیوانه کزیده و بدستور با نمک و سداب و عسل جهت ثآلیل برآمده و با انجیر جهت کزیدن عقرب و زنبور و ضماد پختهٔ آن بتنهائی و یا بادویهٔ مناسبه جهت نضج اورام بارده و با زردهٔ تخم مرغ یا روغن تازه یا پیه جهت دفع اوجاع مقعده و حکه و تحلیل ورم آن و با روغن کوهان شتر جهت رفع تشنج و شقاق مقعده و بواسیر و زحیر و با زیت جهت رفع کجی ناخن مجرب و حمول مقشر فرو بردهٔ آن در روغن زیت جهت کشودن دهن رکهای بواسیر و ادرار خون مؤثر و قیروطی آن با پیه مرغ جهت ریش پاها از کفش و موزه مفید و طلای پوست سوختهٔ آن یا موی سوخته جهت آکله مجرب و در جمیع افعال سفید بزرک آن قویتر از غیر آن مضر محرورین و اکثار آن مورث نسیان و لیثرغس و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و تشنکی و مصدع محرورین خصوصا تازهٔ آن و باکوامیخ و مصلح آن شستن آنست با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از ان آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بدبوئی آن باقلا و مغز کردکان مشوی و نان سوخته است و چون کوشت و بقول و حبوب زهمهٔ باسمیت را با پیاز طبخ نمایند و یا با پیاز ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن می نماید و لذیذ می کردد و تخم آن در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع مقدار شربت آن یک مثقال است و حسوی بصل و دوا و قیروطی و لعوق و مراهم و مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بصل القئ

بفتح قاف و سکون با و همزه

*ماهیت آن

پیازی است ریزه و پوست آن سیاه و برک آن شبیه ببرک بلبوس و در طول از ان درازتر

*طبیعت آن

بسیار کرم

*افعال و خواص آن

چون در آب جوش دهند و آب آن را بیاشامند قئ را بهیجان آورد و چون قدری زیاده از ان بخورند و یا جرم آن را بیاشامند از غایت شدت قئ فضله بقئ دفع کرده و بسا باشد که منجر بخناق و سقوط قوت کردد و اولی ترک استعمال آنست خصوصا بیخ آن مکر در هنکام شدت حاجت در شخص قوی المزاج ممتلی البدن با مقویات معده مانند حب الاثل و مانند آن نه بتنهائی

فصل الباء مع الطاء المهمله

بط

بفتح با و سکون طائی مهمله در آخر بفارسی اردک بضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف و بهندی چینابدک و بتخ نیز نامند

*ماهیت آن

اسم صنفی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از اوز که بفارسی قاز و بهندی راج هتس نامند و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنکلی می باشد

*طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک مرطب برطوبت فضلیه و اهلی آن کرم ترین طیور اهلی است و بعضی کفته اند در مبرود المزاج کرمی می کند و در محرور مورث تپ

*افعال و خواص آن

آن کثیر الغذا و دافع ریاح حار و دیرهضم و نفاخ مکر بازوهای آن مسمن بدن و کرده و مبهی و مولد خون غلیظ و سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین کوشت ها است در تقویت باه و زیاده کردن مادهٔ منی و سائر قوی و خوردن جکر آن خصوصا بازوهای آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و تصفیهٔ صوت می نماید و ضماد کوشت آن با نمک جهت ثآلیل و پیه آن بهترین پیه ها است کرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و مغز سر آن جهت اورام مقعد مفید و ضماد آن با آرد باقلا جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع و سرفه و خشکی

۲۲۴سینه و خشونت صوت و لـذع امعـا و اوجاع آن و اعماق بـدن و همچنین تـدهین بـدان و تحقین بکـداخته آن با ادهان و با ادویهٔ مناسـبه مفید و تخم آن غلیظتر و دیر هضم و ضعیف تر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سـیلان خون و زحیر و برشتهٔ آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال و سائیدهٔ پوست آن با مروارید و شکر و نوشـادر جهت رفع بیـاص قوی الا ـثر و سـنکدان آن دیر هضم و از تعفن دور و چون هضم شود مقوی معـده و احشـا است و خـاکستر پر و بـال آن جهت تحلیـل خنازیر مفیـد و زبل آن بسـیار کرم و جهت زوال کلف و نمش و خنازیر نافع مورث بطوی هضم و صداع مصـلح آن سـرکه و زنجبیل و سکنجبین و ادویهٔ حاره مانند سداب و کرفس و فوتنج و اکر بریان نمایند باید که پیاز و غیره از ادویـهٔ مـذکوره در جوف آن کذارند و با روغن زیت یا غیر آن بریان کنند و اکر اسـفیدباج سازند در جوف آن کشـنیز و کرفس و سداب و پیاز و یکدو دانهٔ سـیر خشک کذارند و با نخود و کندنا و دارچینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرا پخته شود و زهومت و سـهوکت آن زائـل کردد و دهن آن جهت اوجـاع مفاصـل نـافع و در قرابـادین ذکر یـافت و چـون اوز کـثیر الزهومت است بایـد برای رفع زهومت آن بعـد از ذبـح دو سه سـاعت در زمین دفن نماینـد پس برآورده پـاک کرده طبـخ نمایند در ان بدین قسم که دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند و آن آب را بریزند پس با اندک پیاز ورق کرده و افاویه و بقول حاره و سـیر طبـخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و بط بری و صـحرائی زهومت آن بسـیار است اولی اجتناب از ان است

ص: ۴۲۵

بطارخ

بفتح با و طا و الف و ضم راء مهمله و خاء معجمه اسم مادۀ تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد او بقدر انکشتی و سائل او نیز می باشد مانند ریک و بهترین آن تازۀ مائل بزردی سائل آنست

*طبیعت نمک سود آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

قاطع بلغم و جالی قصبۀ رئه و جهت کرده و سپرز و ریاح نافع مضر محرورین و سریع التعفن مصلح آن زنجبیل و بالخاصیه قاطع تشنکی آن سکنجبین و ترشیها است مطلقا و آنچه در کیلان تخم ماهی را اشبیل می سازند قریب الفعل است بدین

بطم

بضم با و سکون طاء مهمله و میم درخت حبه الخضرا است و بفارسی و بترکی درخت سقر نامند

*ماهیت آن

درخت آن عظیم می شود و دیر خزان می کند و برک آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از ان بزرکتر و با خوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و از ان نازکتر و چرب تر و بالای مغز آن پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه بپوست پسته و از ان نازکتر و نوعی از ان بسیار نازک می باشد و بفارسی کلنخنک نامند و نوعی اندک صلب و پوست آن سبز مائل بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و خام آن با عفوصت و خوش رائحه و طعم و در شیراز نبشه نامند و در ماستینه داخل می نمایند جهت خوبی رائحه و طعم آن و در حبه الخضرا ان شاء اللّه تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد منبت آن سنکستانها و دامنهای کوه و زمینهای خشک صلب

*طبیعت

درخت و برک و شاخ تازۀ آن کرم در آخر دوم و خشک در آخر اول و خشک آن در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل و قابض و با حدت و نطول پوست آن محلل اورام و برک خشک کوبیده پیخته و به آب سرشتۀ آن خضابی نیکو است و با سرکه و روغن جهت رویانیدن و دراز کردن و نیکوئی و رفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن و یا بغیر آن جهت داء الثعلب مفید و صمغ آن را بفارسی و بترکی سقز نامند و در علك البطم ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

بطیخ

بکسر با و طاء مشدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و خاء معجمه لغت رومی است و بیونانی فافس و بفارسی خربزه نامند

۲۲۵

*ماهیت ان

معلوم و معروف است و انواع می باشد بخارائی و سمرقندی و دارائی و غیر اینها از اصناف جیذه و کرمک که هلیون نامند و پائیزه از اصناف پست و متوسط آن و غیر اینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و بالجمله هرچند شیرین تر و لطیفتر و نازکتر باشد جوهر آن بهتر است و هرچند تفه تر و غلیظتر باشد زبونتر

*طبیعت ان

در حرارت معتدل و در دوم تر و شیرین آن در اواسط درجۀ دوم کرم و کرمک آن در کرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر

*افعال و خواص آن

جالی و مقطع و ملطف و سریع النفوذ و مرطب دماغ و بدن و مسمن آن و مفتح سدد و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا کرمک آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج حصاه و سریع الاستحاله بخلط غالب و درد موی و صفراوی مورث رمد خصوصا در بلدان و امزجۀ حاره و اکثار تناول آن مسهل آنچه باو رسد از اخلاط موجوده در معده و مصلح حال کرده و قروح باطنی و جلای آن و مرخی احشا و مصدع ناشتا خوردن آن مورث تپهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مانند پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد مصلح آن سرکه و آب انار ترش ضماد لحم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و ضماد مجموع آن جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو

درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاه و انداختن آن در دیک باعث زود پخته شدن کوشت است و آزموده شده و ریشهٔ آن از یک مثقال تا دو مثقال مقئ قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح شهدیه نافع و تخم آن در اول کرم و در دوم تر مفتح سدهٔ کبد و مدر بول و منقی کرده و مثانه و امعا و ملین طبع و مبهی و با قوت محرکهٔ مواد ساکنه و جهت سرفهٔ حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تپهای حاره و مرکبه و تشنکی و حرقه البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاه بهم رسیده باشد و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجکر و مجاری بول بغایت موثر و ضماد کوبیدهٔ غیر مقشر آن بر رخساره و بدن بغایت جالی بشره و جهت دفع کلف مجرب کویند مضر سپرز و مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم و بخور پوست و تخم آن باهم جهت ورمی که از سرمازدکی و برف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع همچنین چون بسبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوص که تخم آن را ناشسته با ریشهای آن در پوست آن کذاشته خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است

بطیخ هندی

بطیخ رقی و بطیخ هندی بطیخ اخضر نیز نامند و بعربی الاغ و دابوقه نیز و بفارسی خربوزۀ هندی و معروف بهندوانه است و بهندی تربوز نامند

*ماهیت ان

معروف است و انواع می باشد بهترین آن رسیده شیرین شاداب شکنندۀ بی ریشۀ آن است خواه رنک آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و و خواه ابلق و رقی بفتح راء مهمله و کسر قاف و یاء نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی است از شام و کفته اند رقه اسم قریۀ است از بغداد و در انجا خوب و جرم آن نرم و نازک می باشد بنسبت جاهای دیکر و زقی بکسر زای معجمه غلط و تصحیف است

*طبیعت ان

در اول دوم سرد و در آخر آن تر

*افعال و خواص آن

مسکن حدت صفرا و خون و تشنکی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محترقه و غب خالص و شخصی که در معده و کبد او صفرا متولد کردد خصوصا که در کیفیت ردی و در کمیت بسیار باشد و بدن او لاغر و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین دوا بهتر است از استعمال ترشیها و مقطعات دیکر و آنچه در ان قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد

۲۲۶صفراویۀ محترقه و اعانت بر هضم و ادرار بول و تفتیت سنک کرده و با شکر تبرید زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداویه و با تمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تپهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که مقدار آن کم باشد مفید بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام مفسد هضم و ناشته خوردن مضر خصوصا که هوا کرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل در ان ریخته سر آن را مستحکم بسته یک هفته در زیر سرکین اسپ دفن نمایند مانند شراب مسکر می کردد اما مغثی و مفسد معده است و هندوانه در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا می کردد مانند آب کدو مضر سپرز و بارد المزاج و معدۀ سرد و مصلح آن عسل و کلقند و در مبرود المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن است و تخم آن در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درهم و جهت اخراج حصاه و انحدار غذاء از معده کویند مجرب است و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهریسی و درد سینه و ضعف معده که از خلط کراثی باشد و تقویت هاضمه نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز

فصل الباء مع العين المهمله

بعر

اسم سركين حيوانات است كه خشك و از هم منفرد باشد مثل سركين كوسفند و شتر

*بعوض بق صغير است

كه بفارسى پشۀ خاكى نامند

*و بعير اسم جمل است

فصل الباء مع الغين المعجمه

بغرا

بضم باء موحده و سكون غين معجمه و فتح راء مهمله و الف

*ماهيت ان

از جملۀ اغذيۀ اهل خراسان است كه از آرد كندم خمير كرده و بر تختۀ پهن كرده و بقدر درهم ها بريده ترتيب مى دهند بدين نحو كه در آب يختى و يا قليه مى ريزند تا خوب پخته كردد پس چاشنى سركه يا دوشاب يا آب ليمو با قند و يا آب غوره و يا كشك و يا ماست و يا امثال اينها داخل كرده و يكدو جوشى ديكر داده فرود آورده تناول مى نمايند

*طبيعت ان

كرم مائل باعتدال است

*افعال و

خواص آن

مشهى و مسكن قئ صفراوى و التهاب و تشنكى و مقوى بدن و مفتح سده و مصلح حال كرده و صاحبان رياضت و مولد خون صالح و بطئ الهضم و مولد رياح است و مصلح آن دارچينى است و آش ماهيچه كه آش بركك نامند در جميع افعال و خواص مانند آنست و آش رشته كه خمير آن را باريك و طولانى مى برند و بدستور طبخ مى دهند نيز مثل آنست

بغل

بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربی است بفارسی استر و بهندی خچر نامند

*ماهیت ان

حیوانی است که از نزدیکی اسپ و الاغ تولید می یابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و نادر بعمل می آید آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسب باشد از ان پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و باربرداری و سواری و اسفار زیاده از اسپ و الاغ دارد و خوشرفتار می باشد خصوص خوب آن

ص: ۴۲۹

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال

و خواص آن

کوشت آن جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل آن را طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب عصی الراعی بنوشد مرد را عقیم می کرداند و چون زن بعد از ظهر بلافاصله سه روز هر روز سه مثقال جکر آن را بخورد منع حمل او نماید و بدستور دل آن و بدستور بول آن را چون بیاشامند نیز مسقط آنست و موی آن و فرزجه و چرک کوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و کریزانندهٔ هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن کریزانندهٔ هوام است و پنج درهم سم آن را با روغن مورد ممزوج کرده بهرجا که مو ریخته باشد بمالند مو برویاند

۲۲۷و داء الثعلب را زائل کرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اکر حامله نباشد مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر آن را با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر مو بمالند مو را سیاه و دراز کرداند و مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر است از ان

فصل الباء مع القاف

بقر الوحش

صاحب تحفه نوشته که نوعی از ایل است و مذکور شد و شاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش غیر ایل است و بفارسی نیله کاو و بهندی روجه بضم راء مهمله و واو مجهول و فتح جیم و ها نامند و فی الجمله شبیه بکاو است و شاخهای آن مانند شاخ آن بی فروع و بی شعبه و مشابهت بایل که بفارسی کوزن نامند ندارد و در خواص قریب بدانست

ص: ۴۳۰

بقس

بفتح باء موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب از بقسین و یا بقسیون یونانی است و اهل شام شمشار و بفارسی شمشاد نامند

*ماهیت آن

درختی است عظیم برک آن مانند برک انار و مورد و از ان کوچکتر و سبزتر و ساق آن سفید و صلب و چون خشک شود مائل بزردی کردد و از ان قاشق و عصا و متکی و شانه و غیرها سازند بسبب نرمی و صافی آن و ورقهای نازک مانند کاغذ نیز می سازند و بران قرآن و کتاب می نویسند و شاخهای آن پریشان و خزان نمی کند و کل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الآس و فلفل

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و سرد نیز کفته اند

*افعال و

خواص آن

برک آن سم حیوانات خصوصا شتر و ضماد نشارهٔ آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق شؤون آن و با سفیدی تخم مرغ و آرد کندم جهت استحکام مفاصل و وثی و وهن و نطول طبیخ برک آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که بحد قوام رسد جهت جمره و نملهٔ ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع مقدار شربت از تخم تازهٔ آنکه دانهٔ آن را بیرون کرده باشند تا یک اوقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شکوفه آن در تقویت دل و دماغ قوی تر از عرق بهار و نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد و فساد آن را دفع کرداند

ص: ۴۳۱

بقله الحمقاء

بفتح بـا و سـکون قاف و فتـح لام و ضم تاء مثناه فوقانیه و سـکون لام و ضم حاء مهمله و سـکون میم و فتـح قاف و الف لغت عربی است و نیز بعربی فرفخ و رجله و حسـیب و بقله اللینه و بقلهٔ مبارکه و بقلهٔ فاطمه و بقله الزهرا و بفارسـی خرفه و تورک و بعبرانی ارغیلم و بفرنکی برغـال سـالی و بهنـدی خلفه و قسم کوچـک آن را لونیـا نامنـد و وجه تسـمیهٔ آن بحمقا آن است که دمسـیل و وادیها و رودخانه ها و جاهای نمناک بی جا می روید و اختصاص بمحلی ندارد کیاه آن بسیار نرم و تر و خفیف می باشد

*ماهیت آن

دو نوع است بزرک و کوچـک کیـاه بزرک آن کمـتر از ذرعی و سـاق آن اکـثر مفروش بر زمین و بسـطبری انکشتی و بسـیار نازک و شـکننده و مائل بسـرخی و برک آن مائل بتدویر و اندک ضـخیم و کل آن سـفید و تخم آن سیاه ریزه و در برک آن لزوجتی و در شاخهای آن قوت قبضی می باشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق و در بعضی امساک بطن می نماید و در بعضـی بلاد حارهٔ یابسه خام آن را نیز می خورند مانند سبزیهای دیکر از نعناع و پودنه و ترخانی و کرفس و برک کاسنی و نـوع کوچـک آن مفروش بروی زمیـن و برک و تخم آن از ان بسـیار ریزه تر و بـا بـورقیت بسـیار و انـدک ترشـی و این اکـثر خودرو می باشـد خصوص در بنکـاله این نوع کـثیر الوجود است بخلاـف نوع کـبیر آن و بهترین آن نوع بزرک برک و سـاق سرخ آنست و نیز نوع دیکر می شود زبرک آنکه بزرک آن اندک طولانی و خودرو است

ص: ۴۳۲

*طبیعت آن

در سوم سرد و در دوم تر و در سوم نیز تر کفته اند

۲۳۱با اندک قوت قبضی

*افعال و خواص آن

برک و ساق آن جالی و مسکن صفرا و قامع آن و مسکن خون و حرارت جکر و معده و حدت تپهای حاره و صفراویه و عطش و ذیابیطس و صداع حار و قاطع نفث الدم و نزف الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات حاره و مبرد دماغ و قئ بازدارد و تفتیت حصاه و ادرار بول نماید و جهت سرفه و قرحه و حرقت مجاری بول و مثانه و امعا و نواصیر و بواسیر دامیه و تسکین حرارت رحم و حرقت و وجع آن و حابس حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و باد سرخ چون آب آن را کرفته مقدار ده درهم با نبات مقدار دو درهم و یا شکر بیاشامند و خوردن پختهٔ آن با اندک روغن و پیاز برشته کرده جهت قطع اسهال مراری و تقویت امعا و حمیات حاره و داخل مزورات صاحب تپ و امراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان و فصول حاره و چون محرور المزاجان لاغر و خشک تناول نمایند ابدان ایشان را تر و فربه کرداند و با سرکه خوردن آن قلیل الغذاء و جهت اوجاع کرده نافع و خائیدن آن جهت رفع ضرس و اکثار آن محدث ضرس و عصارهٔ آن را داخل اکتحال و برودات نمودن نافع و ضماد آن با روغن کل جهت تسکین صداع خار ضربانی و سوختکی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت تسکین صداع حار و ورمهای کرم چشم و مقدمهٔ سقاقلوس و اورام دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و جمره و به تنهائی جهت تسکین حرارت اعضا و سوختکی آتش و بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا بر کف دست و پای جهت تسکین حرارت آن و بهق بشرط تکرار عمل نافع و بدستور طلای آن جهت امراض مذکوره و ریختن آب آن با روغن کل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حقنه به آب آن جهت وجع انثیین حار و سیلان فضول از امعا و رحم مفید و ضماد بیخ آن جهت ثآلیل قویتر از نجات آن و برک و ساق آن مقوی باه محرورین و مضعف مبرودین و ضعیف الحراره و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی و کرفس و نعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن مانع احتلام و تخم آن در جمیع افعال مانند آب آنست و از ان ضعیف تر و با قوت مسکنهٔ مواد و در تسکین عطش قویتر از برک آن ذرور آن جهت قلاع و بثور دهان اطفال و غیر آن نافع و کویند مضر سپرز و معدهٔ بارد است و صاحب شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته و چون پنج درهم آن را نرم کوبیده پیخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاره و سرفهٔ حار و التهاب کبد و لذع معده و امعا بنوشند نافع و تلیین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن در اکثر امور بزرقطونا و بریان یعنی بو دادهٔ آن قابض و غیر بودادهٔ آن ملین طبع و حریره و حلوای بزر بقله الحمقاء در قرابادین ذکر یافت

بقلهٔ یمانیه

آن را بقلهٔ عربیه و بقلهٔ مائیه و یربوز و جربوز و اهل اندلس بلیطس و بفارسی سفید مرز و اهل بلخ منج و اهل بخارا و جرجان بور منی و بسندی فانتهاری و بهندی چونلائی نامند

*ماهیت آن

مالیقی و بغدادی نوشته اند که کیاهی است شبیه بکاسنی و از ان ریزه تر مائل بسرخی و بی طعم و در کنار آبها می روید و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن و طبرستان اشکنی نامند و ابن تلمیذ کوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز و قسم مادهٔ آن سرخ مرز است و مترجم صیدیه ابو ریحان نوشته برک آن شبیه ببرک زردآلو و مناسبت میان آن و بستان افروز بآن است که نبات بستان افروز سرخ می باشد و نبات منج سبز و در تخم هر دو باهم مشابهت تمام دارند و نوع سرخ آن را که برک و شاخ آن سرخ و درازتر است و آن را پخنح نیز کویند و نوع دوم را ماده و این قول اصح و چونلائی چنین است و سفید آن در بنکاله بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین می باشد

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر

*افعال و خواص آن

ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت

۲۳۲غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنکی و سرفهٔ حار چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصارهٔ آن با روغن کل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و ورم چشم و ثآلیل و قروح باطنی و شهدیه و غلیان خون نافع و بطئ الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین نافع و مسکن سرفه و عطش عارض از حرارت و مرهٔ صفرا خصوصا جوش داده و پختهٔ آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و کشنیز تر تازه یا خشک و طلای آب آن جهت صداع عارض از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام کرم شربا و ضمادا مفید و صاحب دستور الاطباء نوشته که بیخ آن را چون با آب بسایند و بر عرق مدنی که بفارسی رشته و پیو و بهندی نارو نامند بمالند نافع است مضر کرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا سه مثقال است

بقلۀ حامضه

بفارسی ترۀ خراسانی و ساق ترشک و بهندی ساک چوکه نامند

*ماهیت ان

قسمی از حماض بزرک ورق بی ساق است و از برک کرنب کوچکتر و در جاهای نمناک می روید و طعم آن ترش

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و کویند در اول

*افعال و خواص آن

شکم ببندد و مرۀ صفرا را سودمند بود و اشتهای طعام آورد هر کاه نقصان از حرارت باشد و محرور المزاج را نافع و مبرود را مضر و عصب را بدستور مصلح آن عسل است

بقله البراری

آن را بقله الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای رملی است

*ماهیت ان

نباتی است از کاسنی بری کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و کل آن زرد بخلاف قنابری که بیخ آن بر زمین فرورفته است و طعم آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان می روید و در آخر نیسان ماه رومی می خورند و تخم آن شبیه به پنبه دانه است

*طبیعت ان

در اول سرد و در رطوبت معتدل و کویند کرم و خشک است

*افعال و خواص آن

مصلح امزجه و سریع الهضم و جهت خفقان قلب و خشبوئی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی کوشت بن دندانها و تقویت قوت هاضمه و معده و کبد و احشا نافع و صفرا را دفع نماید و بخور عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمیه نافع و از خاصیت آنست که چون زیر جامۀ خواب کذارند خوابهای خوب بینند

بقله الرماه

بضم راء مهمله و فتح میم و الف و ها

*ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه ببرک بار تنک و از ان ریزه تر و مائل بغبرت و بیخ آن باریک و پر شعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و ارمینیه و جزائر و خوز است و هر سال در بهار می روید و تا اواسط تابستان می ماند

*افعال و خواص آن

پوست بیخ آن را چون بکوبند و بفشارند و عصارهٔ آن را کرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت کردد بر هر پیکان تیری و حربه که بمالند و بهر حیوانی که بزنند و بخون آن برسد آن را در ساعت می کشد و اهل اندلس بیخ مقشر آن را بجای کندش استعمال می نمایند در نهایت کرمی و خشکی و سه درهم آن کشنده است بقئ

بقله الاوجاع

بیونانی آن را قاقالیا و اهل مغرب توجره نامند

*ماهیت ان

نباتی است مغربی و منبت آن بوادی افریقیه در طعم شبیه بانیسون و با اندک تلخی

*طبیعت ان

در اوائل دوم کرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی در هر زمانی مفید است

بقم

بفتح باء موحده و قاف و میم

*ماهیت ان

درختی است عظیم منبت آن سواحل هند و زیرباد و دکهن و زنکبار و برک آن مانند برک بادام و کل آن بسیار زرد و ثمر آن مدور مائل بسرخی و در آخر سرخ می کردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین

۲۳۳و چون دو سه شب آن را بخیسانند سداد بغایت خوش رنکی می شود و کویند عین الدیک تخم ثمر آنست

*طبیعت ان

در سوم کرم و در چهارم خشک

*افعال و خواص آن

ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم و تجفیف قروح سائله و غسول به آب آن جهت نیکوئی رنک رخساره و تقویت مفاصل نافع و پنج درهم آن کشنده به یبس و سکون و بعضی را بخناق مقلق علاج آن مقیئات و مرطبات و حقنها و جمولات معتدله و فصد در صورت احتیاج است و کویند علاج پذیر نیست و صباغان چوب آن را جوشانیده در رنک کرپاس و غیره مستعمل دارند

*فصل الباء مع الکاف

بکا

بفتح با و کاف مشدده و الف

*ماهیت ان

درختی است معروف در مکهٔ معظمه زادها اللّه تعالی شرفا شبیه به بشام و برک آن از ان ریزه تر و ثمر آن مدورتر و بزرک تر از ان و دمعهٔ سفیدی که از ان می چکد از ماندن مانند دمعهٔ بشام سرخ نمی کردد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

ضماد ثمر آن جهت نضج دمامیل صلبه و اورام بلغمیه و مرکبه و سایر صلابات و مسواک بچوب آن جهت تقویت لثه و منع افات از دندان و دمعه آن جهت وجع اسنان و تخم آن مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمیه و سودا و به نافع

بق

بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم کاف و تشدید تاء مثناه فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف ضمج بفتح ضاد معجمه و سکون میم و جیم کویند

*ماهیت

آن

بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب قاموس که البقه البعوضه و هی دویبه مفرطحه حمراء منتنه و البعضوضه بالضم دویبه کالخنفساء و هی دویبه سوداء و از کلام شیخ داؤد انطاکی که البق له اسم یقع عند ناطی البعوضه اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الفسافس و یعرف بالشام و المصر بالبق و هو حیوان احمر و راسه اسود و له ارجل اربع صغار سریع الحرکه یتولد فی الامکنه الحاره زمن الصیف بالخشب و الحصر و الاراضی العفنه معلوم می کردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب کز و سرخک و بهندی کهنمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضه بالفتح واحده البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقه و هی علی خلقه الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعه ارجل و خرطوما و ذنبا و لها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان و اربعه اجنحه و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقی الدم و قذفت به الی جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم می شود و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اطلاق بق است بر فسافس در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرک و کوچک بزرک آن بهیأتی است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آن را بعوض و در نی زارها و بیشهای پر آب و کیاه نوع بزرک آن بسیار می باشد و کزنده و با سمیت و کوچک آن در جاهای تاریک و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از ان کمتر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داؤد اکثر خواص فسافس را در بق ذکر نموده بدانکه خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و مائعات را بدم در ان می کشد و آن را پیچیده در دهان خود ریخته می خورد

*طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

بلع نمودن زندهٔ آن با حنا جهت رفع عسر البول و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در جوف باقلی سوراخدار قبل از نوبهٔ تپ ربع مجرب کفته اند و نفوخ سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاه نافع و چون بکزد بسبب سمیتی که دارد در عضو خارش و اندک ورمی حادث کردد مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سائیده و نوشادر را با پیه کاو سرشته چند روز در مکانی که در ان بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و از دود کاه و سرکین کاو و زاج و شونیز و چوب صنوبر بکریزد و چرب نمودن صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست

بقثوفرثن

بفتح باء موحده و سکون قاف و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون راء مهمله و ضم ثای مثلثه و نون لغت یونانی است

*ماهیت آن

نباتی است برک آن شبیه ببرک ترهٔ تیزک و از ان ضخیم تر و تیز طعم و ساق آن مربع و کل ان شبیه بکل بادروج و تخم آن مانند تخم کندنا و بیخ آن سیاه مدور مائل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه ببوی شراب منبت آن سنک لاخها

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل و ملطف و مقطع ضماد برک آن جهت خراجات عظیم و ثوالیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قویتر از برک آن و ضماد آن با آرد جو محلل قوی

۲۲۸و جاذب خار و پیکان از عمق بـدن بسوی ظاهر و بیرون آورنـدۀ آن و چون بیاشامند از تخم آن یک مثقال خوابهای ردی مشوش بینند و بیخ آن در جمیع افعال از ان ضعیف تر و چون بیاشامند مقدار دو مثقال آن را با ماء القراطن که ماء العسل است اسهال بلغم و مرۀ سودا نماید مقدار شربت آن تا دو مثقال است

بقر

بفتح با و قاف و سکون راء مهمله بفارسی کاو ماده و بهندی کای نامند

*ماهیت آن

معروف است و نر آنکه ثور باشـد بهنـدی بیل نامند طبیعت کوشت آن زیاده از یکساله عمر آن کرم و خشک است و از جمل کمتر و از بز خشک تر

*افعال و خواص

ان

کوشت آن بطئ الهضم و غلیظ و خون متولد از ان غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سـرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیـل و دوالی و بهق و جرب و قوبـا و سواس و تپ ربع وماننـد اینها از امراض و مـداومت آن مضـر اصـحاب مفاصل و عرق النسا و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب و حکه و موت فجاءه بسـبب سده و صعود بخار غلیظ و بدبوئی بسوی قلب و دماغ و نصاری چون بالای آن خمر می آشامنـد لهذا بسیار اسـتعمال می نمایند جهت آنکه خمر آن را هضم می نمایـد و قوت آن را باقی می دارد و کسـی که خمر نمی آشامـد نباید که اسـتعمال نماید و باید کسـی که کوشت آن را تناول می نمایـد کاه کاهی تنقیـۀ سودا بآشامیـدن مسـهل سودا می نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابها و آبهای غلیظ نی زارها و ایسـتاده و چون بیابـد در بدن خود التهابی و سوزشـی سـرکه بیاشامد و یا در طبیخ آن سـرکه داخل نمایـد و لیکن سـرکه با آن معین بر زیادتی تولیـد سودا است و لحم آن در طعم لذیـذ می باشـد و از برای صاحبان کدو ریاضـات و فتق نیکو است و مسـمن و مقوی بـدن و قـاطع مرار رقیق و امـا باعث تعفن خون است و بهترین آن کوشت کوسالۀ فربه صـحیح المزاج است و بعضـی آن را بهتر از کوسـفند چهـار سـاله می داننـد و زرد آن بهتر از سـائر الوان و بهترین اوقـات خوردن آن ایام ربیع است و بـدترین آن پیر و لاغر و علیل است و چون از کوشت آن سـکباج پزند منع سـیلان ماده از معده و کبد نماید و آشامیدن مرقۀ آنکه دهنیت آن را تمام کرفته باشـند با سـرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعـا و منع انتشـار آن در بـدن و دفع یرقـان و ادرار صـفرا و قطع اسـهال صـفراوی نـافع و چون مبرود المزاج و صاحب معـدۀ ضعیف ارادۀ تناول آن نمایـد بایـد که آن را خوب مهرا طبـخ نمایـد و با کاشم و سـداب و سـیر و یا سـرکه و عسل و شـیرینیها سوای خرمـا تناول نمایـد و خوردن تره تیزک و خردل بعـد از ان نیکو است و بایـد که آب بالای آن بزودی نیاشامنـد تا اینکه شکم خشک کرده پس بیاشامند بالای آن شـراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون کوشت بی چربی آن را بریان نمایند و چـون آب آن را کرفته در کـوش بچکاننـد کرم آن را بکشـد و چـون بر سـوختکی آتش بمالنـد منع آبلـۀ آن نمایـد و مصلح

کوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهرا پختن آنست و چون در هنکام طبخ قدری پوست خربزه در ان دیک اندازند مهرا و لذیذ کرداند و مصلح کوشت کوساله استحمام و ریاضات بود و سر آن تپ را زائل کرداند و قوت باه بیفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زائل کرداند و شاخ آن سرد در دوم و خشک در سوم است و چون شاخ کاو نر را خشک نموده براده نمایند خصوصا از کنارهای آن و مقدار یک مثقال آن را با آب سرد بیاشامند جهت حبس رعاف و با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان بینی آن و سم سوختهٔ آن جهت تسکین وجع و جلای دندانها مفید و چون دو مثقال آن را با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون هر روز نیم درهم آن را با سکنجبین بیاشامند و مداومت بران نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل دهد و باه را برانکیزاند و ذرور آن مانع زیادتی اکله است و بخور آن جهت کریزانیدن هوام و چون از شاخ چپ آن انکشتری سازند و بپوشند در انکشت دست چپ جهت صرع و ام الصبیان نافع و اهل سودان

ص: ۴۴۰

۲۲۹بسیار مستعمل دارند و زهرهٔ آن کرم و خشک قریب بچهارم بلکه در اوائل آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق آن با عسل جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر این را در ان مرض مستعمل دارند و دور نیست و لیکن بی عسل استعمال آن جائز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در کوش جهت تسکین وجع آن و قطع چرک و ریم از ان خصوصا با عسل و یا با آب سداب و زیت و طلای آن جهت سائر قروح و با نطرون جهت زوال آثار جلد و کلف و بتنهائی بر مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در کوش جهت قطع سیلان چرک از ان و چاق نمودن خراج که در ان بهم رسیده باشد و یا انخراقی که در ان عارض شده باشد و با آب کندنا جهت طنین و صداهائی که در کوش بهم رسیده باشد و غرغرهٔ آن با عسل و با مراهم جهت جمره بجیم و مانع تفتیح آنست و چون بر نهش جانوران سمی بمالند درد آن را تسکین دهد و سمیت آن را زائل کرداند و بعضی برای دفع سموم مقدار یک دانک آن را با مصلح آنکه کثیرا و عسل است جهت دفع سموم می آشامند و طلای آن با عسل جهت فروح خبیثه و تسکین وجع آن و وجع قروح فرج و ذکر و غلاف انثیین و معین بر تحلیل اورام آنها است و ضماد آن با نطرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سبوسهٔ سر و کلف و آثار جلد نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجهٔ آن با ادویهٔ مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیهٔ رحم و مالیدن آن بر تنهٔ درخت مانع کرم افتادن در ثمر آن است و خرزهٔ آنکه چیزی است که در زهرهٔ بعضی کاوان می کردد و نرم می باشد و بعد بر آوردن و رسیدن هوا بدان اندک صلب می کردد و آن را حجر البقر و بهندی کاوروهن نامند در حرف الحاد را حجار ان شاء اللّه تعالی ذکر آن خواهد آمد و احشاء البقر در حرف الالف مع الحا ذکر یافت و خون ثور یعنی کاو نر آن بسیار کرم و خشک و غلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و طلای مخلوط آن بخون حیض و کرم کردهٔ آن جهت تسکین وجع نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب سد منافذ روح و حدوث ورم حنجره و لوزتین و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض می کردد شارب آن را غثیان شدید و اضطراب و انضجار پس سرخی زبان و ظاهر شدن قطعهٔ خون جامد بر اسنان و وجع نواحی حلق پس ورم و تشنج و اختناق و کزاز و علاج آن آنست که قئ او را نفرمایند بلکه پنیر مایها با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرو و چوب انجیر و شیر انجیر و برک طباق که بیونانی قوثور نامند و حلتیت و بوره باو بخورانند و یا جوشانیدهٔ آن را با فلفل و عصارهٔ عوسج و تحقین فرمایند بحقنهٔ حاده و مکرر بحلق او رادعات و مبردات بریزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و لطوخات و بر شکم او آرد جو و ماء العسل ضماد نمایند و علامت برء او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع کردد و کفته اند از خواص کوشت آنست که چون پخته و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آن را محکم بندند و تا چهل روز بکذارند تا متعفن کردد و کرم افتد و آن کرمها را در شیشهٔ دیکر کنند و بکذارند تا یکدیکر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است و نیم درهم آن در ساعت کشنده و چون با بزر البنج قدری آن را سائیده در بینی دمند بیهوش کرداند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد دندان و چون با حرمل بجوشانند و بشویند بآن عضو مخدور را خدر آن زائل کردد و مجرب است و چون نانخواه را در بول کوساله یک شبانه روز بخیسانند پس برآورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز بمقدار برداشت مزاج تناول نمایند جهت استسقا مفید و اغتسال دست و پای صاحب تپ ربع ببول آن با بول آدمی ممزوج کرده زائل کنندهٔ آنست و قضیب خشک کردهٔ کوساله مقوی باه و نعوظ و بدستور خصیه خشک کرده براده نمودهٔ آن و پیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبه رئه و معده

۲۳۰و حرقه البول شربا و در جمیع افعال بهتر از پیه خوک است و طلای آن بر خنازیر و قروح و جروح و بواسیر مفید و خاصیت بول آن در ابوال و لبن آن در البان مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی و چون رودهای آن را کرفته پاک شسته پر باد نمایند و سر آنها را بسته ریسمانی بآنها بندند و آن رودهای پر باد را در حوض و یا غدیر و یا نهری که در آنها وزغها بسیار باشند و فریاد کنند شب سر دهند و حرکت دهند همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش کردند و بکریزند

بکجی

بضم باء موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا لغت هندی است و بابچی نیز کویند

*ماهیت ان

تخمی است مدور اندک طولانی و پهن و ظاهر آن سیاه و اندرون آن سفید و در غلافی مدور سه چهار عدد قریب بهم در خوشهٔ مانند عنب الثعلب و برک آن مانند برک بقلهٔ خراسانیه و کل آن کلابی رنک

*طبیعت ان

کرم و خشک و سرد و خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

ملین و نفاخ و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام شربا و ضمادا بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیکر جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن در افعال مذکوره قویتر و اهل هند تخم آن را از جملهٔ رساین می دانند

بکن

بضم باء موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکم بمیم نیز کویند

*ماهیت ان

کیاهی است هنـدی مفروش بر روی زمین برک آن ریزه اندک پهن طولانی و با شـرفۀ کمی و سـر آن اندک مدور بیخ برکها باریک

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن آب برک آن جهت رفع حمیات بلغمیه و عفنه و سـرفۀ بارد و حبس البول و حرقت آن و حصاه مثانه نافع و ضماد آن منضـج دمامیل و کوینـد چون روی توتیا را کـداخته و در حین کـداز بکن را سائیـده قـدری معتـدی بران ریزنـد آن را سوخته سفیدآب می کرداند در غایت خوبی

بکمون

بضم باء موحده و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی است و بعربی عرفج نامند

*ماهیت ان

از جملۀ یتوعات است و کیاه آن در کنار آبها می روید شبیه بدرخت سماق و شاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمی باشد و مائل بسـرخی و شـیردار و ازینجهت آن را ذو خمسه الاغصان نامنـد برک آن شبیه ببرک کاج و پیچیـده و کل آن سـفید و درهـم و تخم آن شبیه بشاه دانه و آن را حب الفقد می دانند

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مفتـح سـدد احشـا و جهت سپرز بغـایت نـافع و کفته انـد که اکر زن در سالی یک عـدد از تخم آن را تناول نمایـد در ان سال آبستن نکردد و اکر هفت سال بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود

بکهرینده

بفتح باء موحده و سـکون کاف فارسی و خفای ها و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و دال چهار نقطۀ هندی و

ها لغت هندی است

ص: ۴۴۳

*ماهیت آن

ظاهرا نوعی از خروع است که در بنکاله می شود و فرق میان این و خروع

۲۳۴آنست که شاخهای درخت بکهرینده از پائین روئیده می باشد و برک این مانند برک بید انجیر و ثمر این بی خوشه و مدور اندک طولانی و پوست آن سبز و صاف و مغز تخم این سفید و مخدر مانند تاتوله

*افعال و خواص آن

یتوع ساقهٔ برک آن ملصق و ملحم جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن بسرعت و مجرب

*فصل الباء الموحده مع اللام

بلادر

بفتح باء موحده و لام و ضم دال و سکون راء مهملتین و بذال معجمه نیز آمده لغت فارسی است ماخوذ از بهلاوهٔ هندی و بعربی حب الفهم و حب القلب بجهت مشابهت آن بقلب حیوان و برومی انقردیا نامند

*ماهیت ان

ثمری است هندی درخت آن شبیه بدرخت پهالسا و شاخهای آن از بیخ رسته مائل بزمین و بر زمین افتاده و هر جا شاخهٔ که آن بر زمین می رسد ریشه می بندد منبت آن جنکلها و دو نوع می باشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه بنارنجی و بهی و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می کردد و در اندرون آن لحمی اندک شیرین با چاشنی کمی و عفوصت بسیاری و بعضی مردم آن را می خورند و بر سر آن مانند اکلیل دانهٔ صنوبری شکل مانند دل حیوان و بر سر آن کل آن می باشد و بعد رسیدن سیاه می کردد و کل آن می ریزد و در اندرون ثمر آن تخمها می باشد و کوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با عفوصت بسیار بعضی اطفال و مردم آن را می خورند و اکلیل بالای آنکه بلادر است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی غلیظ لزج و آن عسل آنست که دهن بلادر نیز نامند و طریقهٔ اخذ عسل آن آنست که سر آنکه مانند قمعی است بریده انبر را کرم کرده بدان بکیرند و بفشارند بقوت تمام و آنچه عسل از ان برآید در صدفی و یا در ظرفی شیشه و یا چینی جمع نمایند و همچنین دانهٔ دیکر تا بقدر مطلوب برآید و یا آنکه بر روی سنکی و یا تابهٔ آهنی بکذارند و دستهٔ هاون آهنی را کرم کرده بران بفشارند تا عسل آن برآید و بدستور مذکور جمع نمایند و یا آنکه با کنجد نرم بکوبند و اندک نمک آبی بران پاشیده در پارچهٔ کرپاس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه روغن در ان است بخوبی و آسانی برآید پس جمع نمایند و بکار برند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نکردد زیرا که در بعضی امزجه بسبب عدم موافقت بخار و رائحهٔ آن باعث تورم ابدان ایشان می کردد چه جای رسیدن عسل آن پس اکر اولا امتحان نموده پس متوجه اخذ آن کردند بهتر است و چون خواهند که مغز آن را تناول نمایند باید که بلادر درست را در آتش اندازند تا پوست و عسل آن سوخته کردد و مغز آن نسوزد پس پوست عسل سوختهٔ آن را دور کرده مغز آن را تناول

نماینـد و طریقـهٔ اسـتعمال عسل آن آنست که بروغن مغز کردکان و یا کنجـد تازه یا روغن کاو تازه چرب و خلط کنند و یا با مغز کردکان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و بتنهائی بدون دهن و یا شئ دهنی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جائز نیست و دوم کبیر که در بنکاله و هند مشهور به بادام فرنکی است درخت و ثمر این نیز شبیه بـدان است الا آنکه اکلیل اینکه بادام فرنکی نامنـد بهیأت کردهٔ بز و ببزرکی آن می باشـد و عسل این کمتر و مغز این شـیرین تر و ماکول و عسل این غیر مسـتعمل است و دستور خوردن مغز این نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول بعضی دانها کم عسل و خشک می باشد و این را بلادر ذکر می نامند

ص: ۴۴۴

*طبیعت عسل آن

در چهارم کرم و خشک و پوست آن در سوم و مغز آن در سوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص آن

مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت قروح و امراض باردهٔ دماغیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و اختلاج و قطع ثآلیل و دفع رطوبات و ریاح و سلس البول و وشم و سایر اثار جلدیه و تقویت حفظ و ذهن و اعصاب و دندان و باه نافع مضر محرورین و محرق خون

۲۳۵و مورث یبوست دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و جوشش دهان و نهیج بدن مصلح آن روغن کردکان و مغز تازهٔ آن و مغز نارجیل تازه و کنجد مقشر و استنشاق روغن بنفشه و خورانیدن ماء الشعیر و اشیاء بارده و مصلح تهیج عارض از ان کویند روغن ماهی ریزه است که بهندی تنکره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار شربت آن از ربع درهم تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده بدل آن پنج وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال آن در چارپایان مورث بیاض و رافع آن خربق و ضماد آن با ادویهٔ مناسبهٔ غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاهی موی بغایت موثر خصوصا که با روغن بطم مدبر نموده باشند و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکباتی که اصل و عمود در انها عسل آن است مانند انقردیا و جوارش بلادر و حلوا و دلبهره و دهن و عرق و لبانهٔ طولونیه و مزید العمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت *بدانکه شخصی که بلادر خورده باشد و او را امراض حاده و سوزش باطن و جراحات و التهاب و جوشش زبان و حلق و وسواس عارض شده باشد علاج او آن است که او را مسکهٔ تازه و روغن کاو و یا کوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او مکرر بمالند و فادزهر و جدوار مجرب با دوغ کاو تازه سائیده بخورانند تا آنکه حدت و لذع آن اندک تسکین یابد پس ماء الشعیر و دوغ کاو ترش و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه و بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک نیز بمالند مانند روغن کل با شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند بر سر آن آبی که بنفشهٔ خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح از هریک یک مشت در ان بجوشانند تا آنکه آب سرخ کردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیاء باردهٔ رطبه و آب کوشتها بخورانند و مصلح قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن کل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی

ص: ۴۴۵

بل

بفتح باء موحده و سکون لام کویند بلغت هندی اسم خیار هند است بزرکتر از خیار کبیر و کویند بهندی آن را کچری و بلغت اهل بنکاله کر می نامند

*ماهیت ان

آنچه حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی است مؤلف کوید هیأت کچری نه چنین است بلکه تخم آن چنان است و پوست ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی زرد یکرنک و لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش می کردد و بسیار خوش بو می باشد و جهت خوشبوئی آن را نزد خود نکاه می دارند و بجای دستنبویه است و نبات آن شبیه بنبات خیار و شاخ های این باریکتر و برک این کوچکتر و نازک و نرم بی زغب

*طبیعت تخم ان

در آخر دوم کرم و خشک و باقوت قابضه و لحم آن از ان کمتر

*افعال و خواص آن

مقوی احشا و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سائر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی و بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال و مصدع محرورین مصلح آن کشنیز و لحم آن کویند بسیار محلل و هاضم است به حدی که چون قدری از ان را با کوشت طبخ نمایند بزودی پخته و خوش بو و هاضم می کردد و معمول اکثر طباخان اهل شاهجهان آباد است و بجهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب چون خشک نموده سفوف سازند و با اندک آب کرم بنوشند و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیکر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات و یا معاجین و یا سفوفات و غیرها و اسحق بن عمران نوشته که بل دانهٔ است سیاه در خلقت شبیه بدر و بزرکتر از ان سر آن تیز و در داخل آن مغزی چرب و آن مستعمل

۲۳۶و از بلاد هند آورند و بعضی بیل را پوست آن دانسته و اقوال دیکر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویهٔ مجهوله است و کچری معروف است و چنان است که ذکر یافت و یحتمل که بیل خشک قطعه قطعه نموده باشد چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده می فروشند

بلاس

بفتح باء فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آن را دهاک و تیسو نیز نامند

*ماهیت ان

درختی است هندی مشهور و دو صنف می باشد یکی بزرک و دیکر کوچک درخت بزرک آن عظیم و کوچک آن بمقدار یک قامت و بی ساق و برک هر دو شبیه بهم و مانند برک جوز و سر برک آن مدور و بیخ آن باریک و غنچهٔ کل آن سیاه رنک و مزغب و بعد شکفتن زرد نارنجی می کردد و خوش منظر و بسیار پرکل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنکاله و مستعمل کل آن است و صمغ آن نیز

*طبیعت برک ان

کرم و تر و با عفوصت بسیار لهذا بعضی خشک کفته اند

*افعال و خواص آن

مشهی طعام و مبهی و بجهت تحلیل دوامیل و بثور و ریاح شکم و ریاح غلیظهٔ محتبسه در بطن و قولنج و بجهت ذرب و خلفه و دیدان و بواسیر و در جبر کسر عظام کویند قائم مقام مومیائی است و کل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و کل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و بر عانه جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن کرم و تر و دافع امراض کرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم

بلاس بابره

بفتح باء فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی و الف و باء فارسی و راء مهمله و ها

*ماهیت

ان

ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مائل بزردی و اندک لعابی بی طعم غالبی و بعد خشک شدن پهن اندک عریض و طولانی مانند برک کوچک ضخیم کروی شکل می کردد و چهار نوع می باشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابراند

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و پوست هلیله بالسویه در کلاب خیسانیده جهت رفع بیاض عین مجرب

بلاسنطور

بفتح باء عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طاء مؤلفۀ مهمله و سکون واو و راء مهمله لغت فرنکی است بمعنی شجره النبی و آن را دسنطو و لینو سنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجره النبی و ثانی شجرۀ مبارکه است

*ماهیت ان

از ادویۀ جدیده است که طائفۀ فرنک در سنه هشتصد هجری که ارض جدید را یافتند و در تصرف آوردند معرفت بدین دوا بهم رسانیدند و باطراف بردند و آن درختی است شبیه بدرخت لسان العصافیر بهیأت مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه بپوست بلوط و دوم نازک متصل بچوب یعنی مغز آن و این سبز و زرد مائل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آنکه بمنزلۀ لب آنست سیاه سنکین متین مانند آبنوس و با دهنیت که مانند چوب صنوبر بآتش مشتعل می کردد و بلاسنطور را فرنکان بر مراکب حمل نموده بقسطنطنیه می آورند و از ان در انجا قبضۀ کارد و خنجر و شمشیر می سازند و بهترین آن سنکین بسیار دهنیت تازۀ آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید النفع مغز سیاه رنک شبیه بآبنوس آنست و بعد از ان پوست داخلی شبیه بصندل زرد پس پوست خارجی آن

*طبیعت ان

کرم و خشک در آخر درجهٔ دوم و بعضی یابس در سوم کفته اند

*افعال و خواص آن

مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و باقوت تریاقیه و بالخاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و نیکوئی بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعا و تفتیح سدهٔ کبد و طحال قدیمهٔ متمکنه و درد پهلو و پشت

۲۳۷و نقرس و مفاصل و انضاج اورام بارده و خنازیر و آتشک که شجر نامند و سرطانات و انواع جرت و حکهٔ کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویهٔ ردیه را مفید و هزال مفرط و قئ و یبس آن را زائل کرداند و انعاش حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این بسبب صدور آثار متضاده و کیفیات متخالفه بلسان رطوبت اصلیه و بلسان طبیعت نامیده اند و از صورت نوعیهٔ آن دانسته اند نه از کیفیت فقط و آن را مانند چوب چینی طبخ نموده مفردا یا مرکبا مانند چوب چینی استعمال می نمایند و طریقهٔ طبخ و استعمال آن در خاتمهٔ قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و در مقدمهٔ این کتاب نیز

بلبل هزار داستان

بضم دو باء موحده و سکون دو لام

*ماهیت ان

طائری است معروف بقدر کنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنک و نزدیک سر آن سیاه و سفید و نیکو لحن و ملیح الصوت و لهذا آن را در خانها نکاه می دارند و تربیت می نمایند

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم و خشک در سوم

*افعال و خواص آن

بغایت محرک باه خصوصا مغز سر و بیضهٔ آن و سرکین آن بسیار جالی و با قوت قابضه ضماد آن جهت نیکوئی رنک رخسار و ازالهٔ کلف و شعر زائد اجفان و حمول آن جهت اسقاط جنین مؤثر و خاکستر پر آن جهت التیام جراحات و آشامیدن خون کرماکرم آن جهت تصفیهٔ قصبه رئه و صوت مفید و مبرودین را نافع و محرورین را مضر است

بلبوس

بفتح باء موحده و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و معروف نزد عرب به بصل الذئب و بصل الزیر و بفارسی زیر و تلخهٔ پیاز و بترکی داغ سوغالی و در لرستان طرم نامند

*ماهیت ان

مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکدانه است و پوست آن سیاه و متشنج و برک آن مانند پیاز و از ان عریضتر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن از باران بزرک می شود و اندک تلخ و مائل بشیرینی و از ماکولات است و ابن تلمیذ کوید که مثل پیاز است و کوچک و طولانی و رنک آن ارغوانی و رمانی و از ان کلکونه سازند و چون تخم مرغ را بآن بجوشانند مثل روناس رنک می کند و به پیاز نرکس شبیه و برک آن مثل کراث و کل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت و کفته اند بعضی از ان شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی بی مزه می باشد

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک و بعضی در آخر اول خشک کفته اند

*افعال و خواص آن

مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن بدن و ضماد آن بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه مفید و مخرج پیکان تیر و خار است از بدن و ضماد آن بتنهائی و یا با عسل جهت التوای عصب و کوفتکی استخوان و همچنین با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و کزیدن سک دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زردهٔ تخم مرغ جهت کمنه الدم زیر چشم و با اودیهٔ مناسبه جهت قلع ثآلیل مسماریه و حبس عرق و با نطرون مشوی جهت تنقیهٔ نخالهٔ سر و قروح رطبهٔ آن و با سکنجبین جهت بثور لبنیهٔ آن و با آرد جو جهت شکاف عضل و ناخن و با خانق النمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت و با سرکه جهت غرب و طلای پختهٔ آن در زیر خاکستر با بورهٔ ارمنی جهت نخالهٔ سر و زخمهای تازه و بدستور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر کرم با رؤس سمک صغاری که در مصر صبر می نامند بعد از سوختن آنها جهت قروح صفراویهٔ ذقن که بعضی از ان دانها سرایت به بعضی دیکر نماید و اکثر جوانان را پیش از برآمدن ریش عارض می کردد و دیر می ماند و با سرکه جهت غرب که ورم مآق عظیم چشم است و چون با آب بپزند و با سرکه بخورند جهت وهن عضل و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه نافع المضار بطئ الهضم و مولد خلط غلیظ لزج حاد و مضر عصب و مورث مغص مصلح آن کاسنی و شیر تازه با عسل و دافع نفخ

ص: ۴۵۱

۲۳۸آن انیسون و مخلل آن یعنی پروردهٔ آن در سرکه محرک باه مرطوبین است

بلح

بفتح باء موحده و لام و سکون حاء مهمله بفارسی غورهٔ خرما نامند

*ماهیت ان

ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی برنیامده و میل بشیرینی نه نموده باشند

*طبیعت ان

در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض

*افعال

و خواص آن

با عطریت و مقوی لثه و معده و جکر و عصب مسترخی و قاطع قئ صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر شربا و ضماد آن ملصق جراحات تازه و خوش بو کنندهٔ عرق و حابس آن و خائیدن آن مقوی لثه و بدستور مضمضه بطبیخ آن و مداومت اکل آن قاطع جذام مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و ریاح و سدد مصلح آن عسل و بنفشهٔ مربا و شربت خشخاش مقدار شربت آن دو درهم و جزو اعظم سک و رامك و اکثر خوشبوئیها است و چون آب آن را با آب غوره بجوشانند تا غلیظ کردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب

بلخته

بکسر باء موحده و لام و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناه فوقانیه و ها و بحاء مهمله نیز آمده لغت مغربی است

*ماهیت ان

کیاهیست منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و سرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین بشکل دایرهٔ مستدیر و کل آن سرخ و سفید

*طبیعت ان

کرم در اول و مائل بخشکی

*افعال و خواص ان

محلل و ملطف و مقطع و غرغره بعصاره و طبیخ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و ضماد برک آن محلل قوی و همچنین نطول برک و مطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع و خوردن آن در طب مستعمل نیست

بلخیه

بفتح باء موحده و سکون لام و کسر خاء معجمه و فتح یاء مشدده و ها و آن را خلاف بلخی نامند بسبب آنکه در بلخ که از مملکت تورانست بسیار بهم می رسد و بهرامج نیز می نامند و بفارسی بیدمشک کویند و در حرف الخاء در خلاف مذکور خواهد شد ان شاء اللّٰه تعالی و بعضی آن را کرم در اول و مائل بیبوست دانسته اند منسوب بمشتری است

بلسان

بفتح باء موحده و لام و شین مهمله و الف و نون

*ماهیت ان

نوشته اند درختی است عظیم تا بمقدار شجره البطم می رسد بتربیت و مانند انسان متاذی می کردد از سردی و کرمی و عطش و سیرابی پس سزاوار آنست که آن را تدبیر نمایند و بحسب هر زمان و فصل تا بکمال لایق خود برسد و برک آن شبیه ببرک سداب و بسیار سفیدتر از ان و منبت آن اول عین الشمس بوده که دیهی است از دیههای مصر و انطاکی نوشته که در کتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام چون کریخت بمطریه آمد و آنجا اقامت نمود نزدیک آن چاه و بشست ثیاب خود را و ریخت آب آن را درخت بلسان از ان روئید و لهذا نصاری تعظیم بسیار می نمایند و روغن آن را با ضعاف وزن طلا می خرند و ذخیره می کذارند نزد بطارقه و رهبانان و از ادویۀ منفردۀ نفیسۀ بی مثل است و بهترین چوب آنکه عود بلسان نامند تازۀ خوشبوی سنکین سرخ رنک آن است که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه کرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود و چون پنبه یا پشمی را بدان بیالایند و بشویند تا تمام منحل شسته کردد و از لزوجت آن در آن چیزی نماند و چون انکشت را بدان بیالایند و بچوبی و یا بالای ثوبی بمالند و بسوزانند اذیت بچوب و ثوب نرسانند و درین امر مشارکت خمر مصعد یعنی عرق آن و مشابه لفظ است و از مدتیست که بلسان از مصر برطرف شده و عشابان و عطاران اجزای درخت بشام را از عود و حب و لبن بجای آن می فروشند و مردم استعمال می نمایند و این در افعال بسیار ضعیف و بدل آن نمی تواند شد

ص: ۴۵۳

*طبیعت حب

و دهن و عود آن و بدستور خواص هریک بجای خود ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد

۲۳۹شد اما برک آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و اخراج زلوی در حلق مانده و قطور مطبوخ آن در کوش جهت تسکین وجع آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و همچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و کزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثآلیل و ضماد بیخ و ریشهای سوختهٔ آن با سرکه جهت رفع ثالیل و مربای پوست تازهٔ آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برک آن را در آب بپزند و آب آن را با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قائم مقام روغن بلسان دانسته اند و کفته اند بسبب حرارت مزاج آن منسوب بمشتری است

بلسکی

بضم باء موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یاء مثناه تحتانیه لغت عربی است و نزد اهل مغرب معروف بمصفی الرعاه و صیدلانیه آن را قوت البریه نامند

*ماهیت ان

نباتی است پر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای آن دراز و برک آن متفرق و شبیه ببرک روناس و مائل باستداره و کل آن سفید و تخم آن صلب و مدور و میان آن مائل بکجی و چون چوپانان شیر را بآن از موی صاف می کنند لهذا مصفی الرعاه نامند

*طبیعت ان

مرکب القوی حرارت و یبوست بران غالب و یبس آن زیاده از حرارت

*افعال و خواص آن

ملطف و جالی و آشامیدن نیم اوقیه از عصارهٔ آن با شراب ابیض ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت رتیلا و افعی و پنج درهم از حشیش آن نیز بدستور و فطور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن کل یا بنفشه جهت تسکین درد کوش و ضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب حرارت خود منسوب بمشتری است

بلغار

بضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و راء مهمله در آخر و تلاتین نیز و بهندی بودار نامند

*ماهیت ان

چرمی است سرخ رنک خوشرنک ضخیم دانه دار خوش بو که از هشترخان می آورند و سبب بوی آن کویند آنست که دباغت آن را از پوست درختی می نمایند که آن درخت خوش بو است و در سوای آن بلد جای دیکر نمی شود

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

مانند افعال و خواص آن جلود است و در حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب خوردن در اوانی مصنوع از ان مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و ذرور تراشهٔ آن حابس دم خصوصا سوختهٔ آنکه در جراحات تازه پر نمایند

فصل الباء مع الیاء المثناه التحتانیه

بلور

بکسر با و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف واو کویند

*ماهیت ان

سنکی است سفید شفاف سست تر از زمرد و صلب تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر و شفاف تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر می باشد

*افعال و خواص ان

اکتحال نرم سائیدهٔ آن جهت رفع بیاض و سبل و جرب و تعلیق آن جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان مؤثر است

بلوط

بفتح باء موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طاء مهمله بلغت طبرستان دارمازی و بفارسی بالوط و بلغت انطاکیه دوام و بلغت عراق عفصیج و بلغت مصر ثمر الفؤاد نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است عظیم منبت آن کوهستانها و سنک لاخها و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم می باشد قسمی مستطیل و قسمی مستدیر و این را بهش و شاه بلوط و بلوط الملک کویند و این از قسم مستطیل لذیذتر و ماکول اهل بلاد و درخت آن شبیه بفندق است و مؤلف ما لا یسع سه قسم ذکر کرده و کفته که این قول اصوب است یک قسم مستدیر که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و ازین دو قسم یکی با حلاوت و ماکول و دیکری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم می باشد و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس

۲۴۰نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یک سال بلوط بار می آورد و یک سال مازو و مترجم صیدانهٔ ابو ریحان کفته که ممکن است درختی در یک سال نوعی از میوه بار آورد و سال دیکر نوعی دیکر چنانچه درخت پسته یک سال پسته بار می آورد و سال دیکر بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فستق ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن متصل بمغز پوست نازک جوزی رنک می باشد که آن را جفت بلوط می نامند و ثمر تازهٔ آن را در آتش انداخته بریان کرده کرماکرم با نمک و یا بی نمک می خورند نازک و لذیذ می باشد و مغز خشک آن را آرد نموده روستائیان و دهاتین نان پخته می خورند و تحقیق آنست که یک سال ثمر آن خوب و بالیده می کردد و یک سال چیزی شبیه بمازو و کم مغز و غیر مازو است چنانچه در عفص ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

*طبیعت ان

شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سوم خشک و نائب مناب عفص و قابض است

*افعال و خواص آن

مغلظ و بطئ الهضم و کثیر الغذا چون انهضام یابد مسدد و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و جهت خفقان و غثیان که حادث از فم معده باشد و سحج و قرحهٔ امعا و سلس البول و تقطیر آن و محرق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم حالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوختهٔ آن و بدستور ذرور سوختهٔ آن جهت رفع قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و چون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت بخوردن آن نمایند جهت قطع سلس البول و بول در فراش و ادرار مذی و منی و تجفیف نار فارسی مجرب دانسته اند و نان ان ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی است و جمیع اجزای درخت آن بارد یابس و یبس ریشهای باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع برک آن جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب آن جالی دندان و جهت اکله مفید و آبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر می کردد جهت خضاب ابر و بهتر از خطاط است و جفت آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شربا و ضمادا و بجهت فتق ضمادا نیز نافع و بدل آن کلنار و کویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آن است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت آن را مهرا پخته یک شب بر موی کماد و یا ضماد نمایند که قبل از ان باطین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض می باشد و یبس آن کمتر از بلوط و غذائیت آن غالب و با قوت جالیه و مسمن بدن و مولد پیه کرده و مشوی آن با اشربه مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت مؤثر و در سائر خواص ضعیف تر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مضر حلق و مثانه مصلح آن بزر هند قوقا و شکر و سکنجبین و جفت شاه بلوط در سمیت مانند پوست شلتوک است

بلوط الارض

ماهیت آن اسمی است مشترک میان کماذریوس و بیخ نباتی که برک آن مانند برک کاسنی عریض و سبز و منبت آن ریکزارها و زیر کولان که نوعی از تراسیل است که جدوار سفید اندلسی باشد و طعم آن شیرین با اندک تلخی مانند طعم بلوط و در شکل نیز بدان ماند و بیخ آن شبیه ببلوط و در زمین می باشد و برک آن از زمین می روید

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص آن

قاطع فضول و مفتح سدهٔ اعضای باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع علل سپرز و تنقیهٔ قروح مزمنهٔ متعفنه و خوردن کوشت زائد و منع زیادتی قروح نافع و بظن بعضی جهت حصاه مثانه نافع مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم

۲۴۱

بلوطی

بهندی کجی و کهجور نامند

*ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه ببرک سیر و سیاه رنک و شاخهای آن انبوه و مربع و سیاه و از یک بیخ روئیده مزغب و برک آن شبیه ببرک فراسیون و سیاه تر از ان و مزغب و بدبو و کل آن مدور و ثقیل الرائحه و زرد اغبر

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل و ضماد برک آن با نمک جهت کزیدن سک دیوانه و ضماد پختهٔ آن در زیر خاکستر کرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیدهٔ آن با عسل جهت تنقیهٔ قروح و سخه نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و در وزن این بجای فراسیون است و منسوب بمشتری است بسبب حرارت خود

بلول

بفتح باء فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام

*ماهیت ان

ثمر کیاهی است هندی از قبیل خیار بسیار کوچکی بمقدار خیار کبر و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و نیم سیر مخطط بخطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک مدور و صلب اکثر آن را برآورده و لحم آن را پخته و بروغن و پیاز بریان نموده بی کوشت یا با کوشت با نان یا برنج تناول می نمایند بسیار لذیذ و دولمۀ آن نیز لذیذ و چاشنی دار آن الذ می باشد و کیاه و برک آن مانند خیار و لیکن املس بی خشونت

*طبیعت ان

کرم در اول و تر در دوم

*افعال و خواص آن

مقوی دل و مبهی و مشهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تپ و دمامیل و بثور و کرم شکم و مقعده نافع و برک آن سرد و تر و دافع فساد صفرا و بیارۀ آن دافع فساد بلغم و آب نقوع بیارۀ آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول اهل هند و بنکاله آنست که یک توله بیارۀ آن را که پلول لتی نامند با یک توله کشنیز خشک جوکوب نموده شب در آب می خیسانند و صبح اندک مالیده صاف کرده با دو ماشه عسل خالص می آشامند نصف آن را صبحی و نصف آن را شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج را چندان مفید نیست و آنچه مشاهده شد بلکه اندک مضر و بیخ آن تلخ و تند و ملین و کل آن دافع فساد و اخلاط ثلاثه کفته اند

ص: ۴۵۹

بليلج

بفتح باء موحده و كسر لام و سكون ياء مثناه تحتانيه و فتح لام و سكون جيم بهندى بهيره نامند

*ماهيت ان

ثمر درختى است هندى مائل باستداره و سر آن اندک باريك و بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر نازكتر از پوست هليله و مستعمل پوست آنست و درخت آن عظيم و برک آن عريضتر از برك انبه و كوتاه تر از ان شبيه ببرك امرّه و كردكان

*طبيعت ان

در آخر اول سرد و در آخر دوم خشك

*افعال و خواص آن

ملطف و قابض و مقوى معده و اشتها و بالخاصيت مسهل سودا و بطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات بخارات و جهت رفع صداع و بواسير بو دادۀ آن جهت اسهال مزمن نافع و اكتحال آن جهت دمعه مفيد مضر ثقل مصلح آن عسل و شكر مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن آملۀ مقشر بقدر ثلث آن و شكوفۀ حنا مثل آن و ثلث آن مورد و سدس آن هليلۀ سياه است و چون روزى نيم درهم آن را با نيم درهم شكر با آب كرم بنوشند و مداومت بر ان نمايند جهت تقويت قوت باصره و قطع رطوبات سائله از دهان مفيد است

فصل الباء الموحده مع النون

بنات وردان

بفتح با و نون و الف و تاء مثناه فوقانيه و فتح واو و سكون را و فتح دال مهملتين و الف و نون بفارسى سوسك و عوام تدو و خزوك حمام نيز و بهندى و اهل بنكاله تيل چوره و سونكروا نامند

*ماهيت ان

حیوانی است اکثر سرخ رنك و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و پر آن براق و زیر شکم آن سفید و دو سبل و شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن سرخ رنك شبیه بلوبیا و در حمامات و قریب آبها و جایهای نمناك متعفن تکون می یابد و بدبو است و اهل چین

۲۴۲و بعض فرنك آن را در مربا ساخته می خورند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشك

*افعال و خواص آن

محلل و مجفف آشامیدن سوختهٔ آن با یک مثقال و نیم عسل جهت عسر النفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و رفع سموم هوام و نافض حمیات و قطور مطبوخ اجواف سائیدهٔ آن در روغن زیت جهت تسکین درد کوش و ضماد آن با موم و زردهٔ تخم مرغ بوزن آن جهت درد رحم و کرده و احتباس بول و چون آن را با قردمانا و اندکی از فسافس که بفارسی ساس کویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا کردد تدهین بدان جهت بواسیر و امراض مقعده کویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق نافع و بیضهٔ آن در دفع قروح مذکوره بیعدیل و خوردن خون آن با ماکولات مورث برص و بخور زرنیخ و نوشادر باعث کریزانیدن آنست

بندا

بفتح باء موحده و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندی است بعربی خرفظان نامند و ان شاء اللّه تعالی در حرف الخاء خواهد آمد

*ماهیت ان

درختی است که بر درخت دیکر روید و پیچد بان خواه تخم انجیر بران افتاده باشد و یا نه

*طبیعت ان

کرم و خشک و سرد و خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

دافع سودا و بلغم و خون فاسد و جهت دمامیل و بثور و سموم نافع و بر هر درختی که روید و پیچد خاصیت آن پیدا می کند و در کتب اهل هند بتفصیل مذکور است

بندال

بفتح باء موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و سنکپره نیز کویند

*ماهیت ان

کیاهی است هندی که بر اشجار می پیچد برک آن شبیه به برک تانبول منبت آن کنار آب ها و جاهای سایه و ثمر آن مدور طولانی و تلخ و پر ریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می کردد و بیخ آن بسیار در زیر زمین می رود و دو قسم می باشد سفید و زرد و سفید آن بهتر

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص آن

چون بیخ آن را از زمین برآورند و پوست آن را جدا کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال آن را سائیده با ماء العسل بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال و ادرار عظیم آورد و با نمک قئ آورد و اهل هند جهت یرقان و استسقا می خورانند و بسبب قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع می بخشد و بجهت تپ و ربو و ضیق النفس و سرفهٔ بلغمی مفید و تخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب از بینی جاری می نماید و یرقان را رفع می کند و چون کردهٔ ثمر خشک آن را با زهرهٔ کاو بسرشند و بر بواسیر ضماد نمایند دانهٔ آن را خشک کند و وجع آن را تسکین دهد و چون با شکر بخورند ادرار طمث نماید و مجرب و زیاده از ان کشنده است بقئ و اسهال

بندق

بضم با و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است حبلی و در صحرا و بساتین نیز بندرت می روید و مخصوص ببلاد بسیار سرد است و ثمر آن سه پهلو مائل بتدویر و مغز تازهٔ آن سفید و کهنهٔ آن مائل بزردی و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام دو پارچه و بر بالای آن پوست نازکی سرخ مائل بتیرکی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنک و بعد کمال رسیدن شکسته مغز آن را تناول می نمایند

*طبیعت

آن

کرم در آخر اول و خشک در اوائل آن جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برک با قوت قابضه و عفوصت و تجفیف خصوصا پوست بیرون آن و جفت ما بین مغز و پوست صدفی آن در غایت یبس

*افعال و خواص آن

مبهی و مقوی امعا خصوص معای صائم و زیاده کنندهٔ جوهر دماغ و آشامیدن آن با انجیر و سداب و بعد طعام جهت سموم بارده نافع و جهت کزیدن عقرب و یک اوقیه آن با ماء العسل جهت سرفهٔ مزمن و با عسل و یا شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و رئه و تقویت باه و بودادهٔ آن با اندکی فلفل منضج نزلهٔ بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال کرده و حرقه

۲۴۳البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوختهٔ پوست آن با پیه خرس و یا پیه خوک جهت داء الثعلب و سائیدهٔ آن با روغن زیت بریافوخ اطفال شیرخوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان نافع و کویند کذاشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نکاهداشتن آن مانع کزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ مغزها است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و تمدید معده و مضر معده و مهیج قئ و مصلح آن در مبرود المزاج ماء العسل و فانیذ و در محرور سکنجبین و جلاب و مقشر آن سریع الانحدار و غیر مقشر آن حابس بطن و مصدع و مصلح آن فانیذ و جوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر و مغز کردکان مقدار شربت آن تا بیست درهم و روغن آن کرم و خشک در دوم جهت سرفهٔ بارد و درد سینه و جکر که از برودت باشد و تدهین آن جهت کزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلح آن میبه و پوست سبز آن در غایت قبض و دو دانک آن حابس اسهال کهنه و جفت آن بدستور

بندق هندی

بهندی ریتهه و به نبطی رته و ببربری اطموطو اطماط نامند

*ماهیت ان

ثمر درخت عظیم هندی است از فندق بزرکتر و پوست آن تیره مائل بسرخی و چین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنک اندک شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه کردد کمتر می کردد تا آنکه زائل می شود و در زیر آن نیز پوست اندک صلبی صلب تر از پوست بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنک صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست ثمر آن است

*طبیعت

ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مقوی معده و هاضمه و اعصاب و اعضای مسترخیه و رفع سموم و هر ده قیراط آن با شراب و سکنجبین رافع قولنج و یک مثقال آن جهت کزیدن مار و عقرب و رتیلا و تپ ربع و اسهال و هیضه شربا که در آب بمالند تا کف آورد و صاف کرده بخورانند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد آن جهت کزیدن مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع احولی و نزول آب در چشم و چون در آب بمالند و برهم زنند تا کف کند و کف آن را بمار کزیده بخورانند نافع و دو درهم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجهٔ مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و چون در هریک مثقال آن نیم دانک محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر کردد و چون دو درهم آن را کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی بخیسانند پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر طبخ بلیغ داده مرق آن را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه کردد و آشامیدن سبزی که میان مغز آن می باشد مورث ثقل سامعه است

بنج

بفتح باء موحده و سکون نون و جیم معرب بنک فارسی است و بعربی سیکران و بیونانی افیقون و بسریانی از مالموس و ببربری اقطفیت و اسقیراس نیز و بهندی اجواین خراسانی و بلغت دیلمی کبرجک کویند چه غلاف آن شبیه است بقفیر

*ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه به برک بادر نجبویه و بسیار غلیظ و در عرض و طول از ان بزرک تر و بسیار سبز مائل بسیاهی مزغب و طعم آن تند و اندک تیز شبیه بطعم زنیان و بوی آن نیز شبیه بدان و ساق آن غلیظ و بران زغبی مانند پشم ثمر آن در غلافی شبیه بکل انار در شکل و متراکم در طول و شاخهای آن یکی زیر دیکری و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بحلیه و بسیار ریزه تر از ان و غیر مدور و آن سه نوع می باشد

۲۴۴سیاه و سرخ و سفید و کل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی و از تخم ریحان کمتر و کل سرخ آن مائل بزردی و تخم آن شبیه بتودری و کل سفید آن سفید و سیاهی و کثافت برک آن کمتر هر دو نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب سمیتی که دارد و سوم که سفید باشد مستعمل است و نسبت بهر دو کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آن را استعمال می نمایند و بعضی اطبا تازهٔ آن را بجمیع اجزا کوبیده عصارهٔ آن را کرفته در آفتاب خشک می نمایند و عند الحاجت بکار می برند و بعضی آن را کوبیده آرد کندم داخل کرده اقراص ساخته خشک می نمایند و قوت آن تا یک سال باقی می ماند و بعد از ان ضعیف می کردد

*و طبیعت سیاه آن

سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از ان کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اوائل سوم

*افعال و خواص آن

تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی چشم و مسکن اوجاع کوش و مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد عصارهٔ آن بآرد جو جهت اورام حاره و درد کوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روئیدن آن بشرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلای رماد آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد معده و فتیلهٔ آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده و چون برک و شاخ تازهٔ آن را در عصاید طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار عدد برک آن با شراب جهت رفع تپ که با حرارت و برودت هر دو باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب دست و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با دو چندان تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع نفث الدم و نزف الدم همه اعضا و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برک آن و شرب آن با طلا- که نوعی از شراب است جهت اکلهٔ استخوان و طلای پختهٔ آن با زردهٔ تخم مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه و با آرد باقلا جهت منع بزرک شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برک مشوی آن با پیه یا زردهٔ تخم مرغ جهت تسکین وجع سفل و چون از بزر البنح و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آرد و چون بزر البنح را سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند در دو وجع آن را تسکین دهد و فرزجهٔ آن جهت رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جکر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان نافع و بدل آن افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس کفته و سرخ آن قریب بدان است مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برک آن قوی التاثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصارهٔ آن با عسل مسکن وجع کوش و با روغن کل مسکن وجع دندان و عصارهٔ برک و شاخ و تخم تازهٔ آن و همچنین عصارهٔ تخم تازهٔ آن بتنهائی که آن را کوبیده آب کرم بران پاشیده فشرده بکیرند با شیافات مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حادهٔ سائله از ان نافع و چون بزر البنج را کوفته و بشیر مادیان سرشته و در پوست کوزن بسته زن تعلیق نماید ما دام که با او باشد آبستن نکردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است بسبات و ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد کرمی پس ضیق النفس و زردی رنک بدن و جنون و غشاوهٔ عین و ورم لسان و سخن ناکفتن و کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز در کذشتن علاج آن مکرر قئ فرمودن با ماء العسل یا شیر بز یا الاغ یا کاو و اشامیدن طبیخ انجیر در شیر و طبیخ حب الصنوبر و تخم مامیثا و پوست

۲۴۵جوزبوا و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر با پیه خنزیر کهنه و طلا که نوعی از شراب است کرم کرده بسیار نافع است و روغن آنکه بزر البنج سفید را کوبیده با آب کرم خمیر کرده در آفتاب کذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بکیرند تدهین بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع درد سر حار و بیخوابی و قطور آن جهت درد کوش و حمول آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از ان بکیرند تریاق سموم است و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی تنفس شربا و سعوطا و تدهینا نافع

بنطافلن

بکسر باء موحده و سکون نون و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی ذو خمسه اوراق و آن غیر اثلق است که بفارسی پنجنکشت و بیونانی بنطافیلن بمعنی ذو خمسه اوراق و بعضی بنطاطوس بمعنی ذو خمسه اقسام و بعضی بنطاناطی بمعنی ذو خمسه اجنحه نامند و بلغات دیکر نیز آمده و معنی آنها قریب بدینها است

*ماهیت

آن

نباتی است شبیه به پنجنکشت و شاخهای آن باریک و بقدر شبری و برک آن شبیه ببرک نعناع و در هر شاخی پنج عدد و بنادر در بعضی زیاده و دو طرف و برک آن مشرف مانند اره و کل آن ما بین سفیدی و زردی بخلاف اثلق که کل آن مائل بسرخی و ازرقی است و برک این شبیه ببرک زیتون و از ان ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به بسباسه و نبات آن قریب بدرخت انار و شاخهای آن صلب و ثمر آنکه بزر آن باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات این بآنقدر بلند نمی شود و شاخهای این چندان صلابت ندارد و بی ثمر است و منبت هر دو نزدیک آبها است و بیخ بنطافلن مائل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بیحدت و حرافت

ص: ۴۶۷

*طبیعت جمیع اجزای آن

در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم کرم دانسته اند و با قوت مجففه

*افعال و خواص آن

محلل و تریاق سموم ادویهٔ قتاله آشامیدن دو مثقال از برک آن باذرومالی که شراب معمول از عسل و آب باران است با ماء العسل با هموزن آن فلفل برای حمی غب غیر خالص و بائبهٔ بلغمیهٔ مزمنه نافع و از خواص آن است که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برک از چهار شاخ و برای حمی غب سه برک از سه شاخ و برای حمی نائیه دو برک و برای حمی یوم یک برک تازهٔ آن و چون یک ماه هر روز برک یک شاخ آن را بخورند صرع مزمن را رفع کند و مداومت آشامیدن نه قیراط عصارهٔ برک آن جهت یرقان مجرب و بجهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برک آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و داخس و همچنین ضماد آن بر قبل و یا امعا نیز جهت امراض مذکوره و نزف الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برک آن بر جامهٔ خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط آب برک آن جهت جدری اسپ نافع بشرط آنکه بعد از سعوط فرمودن آن مقداری آن را بکردانند که عرق کند و عصارهٔ بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جکر و شش و قرحهٔ امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال آن جهت سموم ادویهٔ قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیدهٔ مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مفضود و دبیلات و حمره و داخس و بواسیر که دانهٔ آن ظاهر باشد و جرب و غرغره بطبیخ بیخ آن در آب که ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نکاهداشتن آن در دهان جهت تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شرب آن جهت رفع اسهال بطن و قرحهٔ امعا و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق اسقولو قندریون و در صرع زمرد و کویند بنطافلن را بهندی هلهل نامند و آن سه قسم می باشد قسمی کل آن زرد و این بسیار عزیز نزد اهل صناعت است و قسمی کل آن

۲۴۶سرخ و قسمی کل آن سفید و این بسیار می باشد و کیاه آن تا یک و نیم ذرع و نهایت دو ذرع و پر شعبهٔ و بر هر شعبه شاخهای باریک و بر سر هر شاخی پنج برک شبیه ببرک نعناع و بسیار بدبوی و در بیخ شاخهای باریک آن یک دو شاخ بسیار باریک دیکر رسته و بر سر آن برک بسیار کوچک و از اطراف آنها شاخهای باریک با فتیلهٔ بلندی باریک که ثمر آن است برآمده و جوف آن مملو از دانهای بسیار ریزه اندک مفرطح و بعد رسیدن سیاه می کردد و ساقهای کیاه آن مجوف و اهل هند آن را کرم و تر می دانند و برک آن را پخته می خورند و جهت استسقا و قولنج و ریاح نافع می دانند و قطور سه قطرهٔ آب برک آن در کوش جهت ریش و درد آن نافع اما در اول وجع عظیم بهم می رسد پس زائل می کردد و کویند چون یک برک آن را با یک برک جوز ماثل کوبیده حب بندند و بصاحب تب بلغمی بخورانند بیک دفعه زائل کردد و بیخ آن را چون با برک تانبول بخورند جهت سانجر که نوعی از حمی بلغمیه است در روز آثار ظهور نوبهٔ آن و همچنین تا سه چهار یوم نافع و مجرب است و چون برادهٔ حدید منقی را دو روز سحق نموده آن مقدار از عصارهٔ آن بر سر آن ریزند که چهار انکشت بالای آن آید و در آفتاب کذارند تا چهل روز بدون آتش مکلس می کردد پس سحق نموده از پارچهٔ حریر بکذرانند و با آب برک تانبول حب بندند بقدر کنار کوچکی شربتی از یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قولنج ریحی نافع و از تخم آن یکدرهم با نانخواه بوزن آن آشامیدن جهت استسقا نافع

ص: ۴۶۹

بنفسج

بفتح با و نون و سکون فا و فتح سین مهمله و جیم معرب از بنفشهٔ فارسی است و بعربی فرفیر و بیونانی ابرو نامند

*ماهیت ان

کیاهی است بلندی آن یک شبر تا یک شبر و نیم با شاخهای باریک بسیار از یک بیخ رسته که همانها ساقهای برک آن است و برک آن شبیه ببرک انار و حنا الا آنکه پائین برک آن عریضتر و بزرکتر و هر دو کوشهٔ آن اندک برآمده و فی الجمله صنوبری شکل از میان کیاه آن شاخهای باریک رسته و بر سر هر شاخی یک کل کوچک خوش بو بنفش رنک و در کوهستان نیپال و نواح آن نیز می شود و لیکن کل آن اندک کوچکتر و زردرنک می باشد و مستعمل بیشتر کل لاجوردی رنک خوشبوی آن است که کهنه و فاسد نشده باشد

*طبیعت ان

در اول سرد و در دوم تر و بعضی در اول سرد و تر و بعضی در اول کرم و تر نیز دانسته اند

*افعال و خواص آن

مسهل صفرا برفق خصوص آنچه محتبس باشد در معده و امعا و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با ماء الشعیر و آلو و تحلیل اورام لطیفه و صلبه و صداع حاره و صرع اطفال و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الجنب و ذات الرئه و جهت معده و کبد و طحال و بروز مقعده و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد کرده شربا و تطولا و ضماد او بوئیدن تازهٔ آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز هر روز دو درهم تا چهار درهم بطریق سفوف با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب و سه مثقال سائیدهٔ آن با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و سرشتهٔ آن با شیرهٔ کلقند جهت تپهای مرکبه بیعدیل و کویند کل تازهٔ آن فادزهر سموم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه بر سر جهت تسکین وجع و ازالهٔ حرارت و جهت سرفه و یبوست دماغ و اعضا نافع و ضماد بسیار نرم سائیدهٔ آن بر سر و جبین جهت صداع و امراض حارهٔ معده و کبد و سائر اورام حاره و شقاق و ورم مقعده مفید المضار اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب تپهای حاره و بعضی این مضار را مخصوص بخشک آن دانسته اند و مصلح آن اندکی انیسون و بوئیدن آن باعث زکام و مصلح آن خیری و مرزنجوش و بدل آن نیلوفر و برک خبازی و در سرفه کل کاوزبان و بوزن آن اصل السوس مقدار شربت از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و کفته اند بنفشه را چون با دواهای عاصری یعنی دوائی که فعل آن بعصر باشد مانند

۲۴۷هلیله ترکیب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم و مبطل قوت دیکری نکردد و نیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آن است و استعمال آن با شکر مقوی فعل آن است در اسهال و با عسل مضعف آن و استعمال مطبوخ آن سبکتر است بر معده و سریع الانحدارتر از جرم آن و با آلو و عناب و تمر هندی و شاهتره و هلیلج قوی الاسهال خصوصا که صاف نمایند بر روی ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس خیار شنبر مالیده باز صاف نموده روغن بادام بر ان چکانیده بیاشامند و خورانیدن آب برک آن مقدار یکدرهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعدهٔ اطفال بغایت مؤثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و حرارت چشم و برآمدکی مقعده و جرب صفراوی و حکه بیعدیل است و آشامیدن شراب و با مربای آن یعنی کلقند کل آن جهت ذات الجنب و ذات الرئه و تسکین التهاب معده و روغن آن سرد و تر و منوم و جهت جرب و جراحت جسد و خشکی سینه و سرفه و ریختن موی و نرم کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینهٔ اطفال جهت سعال بغایت نافع و مؤثر و قطور آن در احلیل جهت حرقه البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و تدهین ناف بدان جهت سعال مزمن مجرب و چون اسفنج را و یا پنبه را با روغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر و طریق کرفتن روغن آن بچند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسهٔ کرپاسی کرده مکرر بمالند و خشک کنند و کل را تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنکین شود برنک آن پس هر وقت که خواهند کوبیده روغن آن را بکیرند نوع دیکر آنکه کل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی سی مثقال اندازند و در آفتاب کذارند و بعد از هرچند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنک و بوی بنفشه را بردارد و شراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه و همچنین مربای آن جهت ذات الجنب و رئه و شوصه و وجع کرده و ادرار بول مفید

بنقه

بفتح با و سکون نون و فتح قاف و ها

*ماهیت ان

دانه ایست شبیه بعدس و از ان بالیده تر و بشیرازی مشو کویند قسمی از خلو است و لیکن بسفیدی و تدویر آن نیست

*طبیعت آن

سرد و خشک مائل باعتدال و قابض

*افعال و خواص آن

جهت فتق و اسهال و ذرور آن جهت قروح ساعیه نافع و در سائر خواص مانند عدس و اکثار آن مولد سودا مصلح آن روغن است

بنک

بفتح با و نون و کاف

*ماهیت آن

انطاکی کفته پوست درختی است یمنی سبک و زرد و با قبض و خوشبوئی و کفته اند که پوست ام غیلان یمنی است و بعضی کفته اند که آن بنک الاس است و آن کرههائی است که در بیخ آن بهم می رسد و این انسب و اصح اقوال است و بهترین آن سبک و شیرین و قابض و خشبوی آن است

*طبیعت ان

کرم و خشک و قریب بآخر درجهٔ اول

*افعال و خواص آن

از عطریات است و مقوی معده و جکر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از برودت و نشف رطوبات شربا و ضماد آن جهت تحلیل طحال و تجفیف رطوبات و طلای آن مانع عرق و خشبوکنندهٔ آن و قاطع رائحهٔ نوره و منقی جلد و رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن آس است

بن

بضم باء موحده و نون مشدده در اصل اسم خمر غلیظ است بلغت یمن که مشهور و معروف بقهوه بوده است بالفعل اطلاق می نمایند بر ثمری خاص و برای حرمت آن را ترک کرده این را بجای آن می آشامند

*ماهیت آن

ثمر درختی است کوهستانی که در جبل یمن و نواح آن و ملک حبشه و در بناویه که جزیره ایست از جزائر زیربادات نیز بهم می رسد

۲۴۸و تخم آن را در آذر می کارند و در آب که هر دو اسم ماه رومی اند می رسد و فصلی و غیر فصلی می باشد یعنی هم خودرو جنکلی صحرائی و هم مزروع بستانی و بتربیت بسیار خوب بعمل می آید که شاخهای باریک بسیار آن را می برند و کلهای ضعیف ناکارهٔ آن را دور می کنند و آن را آبیاری و غیر آن بحد لائق می نمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از یمن می شود و آن دانهای سبز متوسط در کوچکی و بزرکی خوش بو و بودادهٔ کوبیدهٔ آن چرب می باشد و خوش طعم و رایحه و درخت آن یک ساق دارد بسطبری انکشت ابهام و بلند آن بدو ذرع تا سه ذرع دست می رسد شبیه بدست زعرور و کل آن سفید رنک و ثمر آن در غلافی سیاه رنک شبیه بحب الغار ببزرکی و فندق کوچکی و پوست آن نازک تر از پوست آن هر دو و در اندرون آن در مغز و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانهٔ کندم و هستهٔ خرما و لیکن از ان پهن تر و از کندم بزرکتر و از هستهٔ خرما کوچکتر و سبز رنک و در جوف آن پردهٔ نازک پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازهٔ سنکین سبز رنک یمنی آنست که در ته آب رود پس حبشی و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بتاوی آن سفید و بزرک تر و سبکتر از یمنی و حبشی و پوست تازهٔ آن باندک رطوبت و چسپندکی و حلاوت و عفوصتی و چون خشک کردد حلاوت آن کم و رفته رفته زائل می کردد و کویند سبب اطلاع بر ان آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه اللّه تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل و مانده می شدند اتفاقا وقتی بعضی ثمر آن را یافته خوردند رفع کسل و ماندکی ایشان شد و این را بدیکران کفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود کفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آن را بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوش داده آب آن را می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان می شد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری می خورند و لیکن اهل هر بلدی و جائی بنحوی خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آنکه قشر نامند خصوصا تازهٔ آن را در آب بسیاری جوش داده صاف کرده کرماکرم و نیم کرم پیالهای بزرک پیش از طعام و اکثری بعد از ان می آشامند و ولوع بسیاری بران دارند و طعم آن نیز مائل بشیرینی و عفوصت می باشد خصوصا تازهٔ آن و اهل مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه زادهما اللّه تعالی شرفا و تکریما و بلاد دیکر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنک و غیرها مغز آن را بعضی خام و بعضی نیم بریان که جوزی رنک کردد و بعضی بریان که قریب باحراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنکان با قدری شیر و نبات می آشامند چنانچه به تفصیل در قرابادین مذکور شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رسالهٔ افیونیهٔ خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجهٔ دوم است جهت آنکه در ان کیفیتی غالب بر طعم و رایحه و لون نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و بتجربه یافته اند که سردی آن بسرحد اضرار نمی رسد و در تساوی و غلبهٔ هریک از برودت و یبوست بر دیکری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رسالهٔ خود نوشته اند که بتجربهٔ فقیر یافته که سردی آن در درجهٔ اول و خشکی آن در درجهٔ دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان خواص ادویه بران رفته اند که برودت آن در اول درجهٔ ثانیه و یبوست آن در ثالثه است بواسطهٔ آنکه

در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم می رسد شاربان آن را و شیخ داؤد انطاکی کفته که کرم در اول و خشک در دوم و آنچه شیوع یافته که سرد و خشک است نه چنین است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی کرم است و یمکن که پوست آن کرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد

ص: ۴۷۳

۲۴۹در اول و آنچه دلالت بر برودت آن می کند عفوصت آنست و بتجربه رسیده که جهت تجفیف رطوبات و سرفهٔ بلغمی و نزلات و تفتیح سدها و ادرار بول نافع است و این ها نیز دلیل حرارت و یبوست آن است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که بقیاس ظاهر می کردد که در کرمی معتدل و خشکی بران غالب و قشر آن کرم و خشک تر از آن باشد مؤلف کوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازهٔ آن جهت آنکه در ان دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیکری کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و ادرار و تلیین و غیرها از ان صادر می کردد و بجزو ثانی افعلل و آثار برودت و یبوست از تسکین حرارت تشنکی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها از ان ظاهر می شود و هرچند تازه تر باشد آن جزو اول در ان زیاده می باشد و چون کهنه کردد بتدریج کم و زائل می شود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل می کردد بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است و کهنهٔ آن خصوص بریان آن بارد و یابس و هرچند کهنه تر کردد و زیاده بریان نمایند بر برودت و یبوست آن می افزاید

*افعال و خواص آن

آنچه اطبای مذکوره بیان فرموده اند آنست که شرب آب مطبوخ آن مفتح سدد است بفادزهریتی که دارد مسکن اوجاع و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصا در اوائل و بعد بروز حصبه و جدری و ربع مفید است و شرای دموی و یرقان را سودمند و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوباب و جهت سرفهٔ بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و رمد و مالیخولیا خصوصا احتراقی آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط را و منع صعود ابخره را و کفته اند بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جبر عضو بدر رفته و لعوق آن با عسل جهت سرفهٔ حار رطب حکیم میر عماد الدین محمود فرموده پندارم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفهٔ بلغمی و نزلات و رخاوت معده را بتجفیف رطوبات و صعود بخارات آن بدماغ و اسهال را خصوصا نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنکی و صبر بران هر دو و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندک بی آنکه مؤدی بضعف و انحراف مزاج کردد مفید و نیز رفع اعیا و ماندکی و کلال و ملال اسفار و حرکات و مشقتها می نماید و بعضی راغبان و حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح آن کفته اند

رباعی

راحیست قهوه روح فزا و کسل کسل

بخش خاطر پیران مضمحل

و دیکری این فرد را کفته قهوه حمام سفر آش خمار تریاک پر طاؤس نظر افشرهٔ تنباکو است

از مضار آن آنست که کفته انـد صداع می آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صـفرت لون و قطع شـهوت باه و تقلیل منی و خفقـان و نفـخ و قولنـج و مالیخولیـا و کـابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولـد بواسـیر است و بالجمله بارد المزاج و مرطوبین و اصحاب غلبهٔ اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن کفته اند

بیت

آن سیه رو که نام او قهوه

است مانع النوم و قاطع الشهوه است*

اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کردهٔ سیاه شدهٔ آن باشد نه خام آن خصوصا قشر آنکه در بعضی امزجه شاید محرک باه و هاضم طعام باشـد و یمکن که وجه ولوع اهل یمن بآشامیـدن آن بالای طعام همین دو وجه باشد و در جواب این کفته انـد که وجه ولوع ایشـان بـدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرمـا و میوه های کرم است و محرر کویـد حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بی جا است اکثر بعادت و قوت و حرارت و

۲۵۰و برودت مزاج قلت و کثرت آشامیـدن آن برمیکردد و هیـچ یـک کلی نیسـتند و بیـان وجوه هریـک از منـافع و مضـار آن طولی دارد و مقام کنجایش تفصـیل آنها ندارد و میرزا قاضـی نوشـته اما جمعی که مزاج ایشان کرم باشد این دوا بسـبب آنکه حرارت را کم می کردانـد و بسـبب کمی حرارت رطوبات کم بتحلیل می رود و لهذا کاه است که ایشان را خواب می آورد و از آن جمله شخصـی را دیـدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بـدان سـبب شـبها خواب نمی کرد و مانند کسـی که سرسام داشـته باشـد اضـطراب می کرد چون دو سه شب بقهوه مـداومت نمود او را خواب آمـد و آن حـالت زائـل کشت و چون قهوه مضـر قلب است اکر با مروارید اسـتعمال نمایند اولی است خصوصا در حصـبه و جدری بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در حصـبه و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در ان اندازند نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شـکفتکی طبع است آشامیـدن چنـد فنجان آن و کفته انـد ناشـتا و در وقت امتلا از غـذا مکرر نبایـد آشامیـد بلکه صـبح انـدک غـذا بطریـق ناشـتا که بالفعـل در عرف عـوام مشـهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چنـد پیـاله بیاشامنـد و اکر خواهنـد معتادین بافیون و افیونیات و شب نشـینان آخر روز و یا بعد از نماز عشا خصوص قریب بنصف شب چند پیاله بیاشامند دفع آنها نمایـد و کفته انـد مصـلح آن زنجبیـل و دواء المسک و نبات و کلاب و امثال اینها است و شـیخ داؤد انطاکی نوشـته

شخصی که ارادهٔ شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن پسته و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر می خورند و این خطا است و خوف احداث برص است و محرر می کوید که بهترین مصلحات که طعم و رایحه آن را طیب و لذیذ می کرداند و کریه و بد ذایقه نمی سازد عنبر اشهب است پس زعفران

بنستکی

بفتح باء فارسی و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تاء چهار نقطۀ هندی و کسر کاف و سکون یا و بن چهتکی نیز نامند یعنی درخت جنکلی پریشان زیرا که بن بفتح باء موحده بزبان هندی بمعنی جنکل و چهتک بمعنی پاشان است

*ماهیت ان

نباتی است هندی ما بین شجر و کیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انکشتی و انبوه هر شاخی مشتمل بر شاخهای بسیار باریك و بر انها برکهای کوچك فی الجمله شبیه ببرك حنا بعضی کوچك و بعضی اندك بزرك تر و عریضتر و کوتاه تر از ان و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب و اندك از ان پهن تر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش می کردد و بی طعم غالبی و در جوف آن تخمهای ریزه سبز رنك منبت آن کنار آبها

*طبیعت ان

ظاهرا کرم و خشك باشد

*افعال و خواص

آن

چون برك و ثمر آن را نرم بسایند و بر شکم مستسقی تا هر جا که ورم باشد کرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برك بید انجیر را نیز کرم کرده بکذارند و با پارچه به بندند و تمام شب بکذارند و همچنین تا سه چهار شب ادرار قوی آورد و آشامیدن برك و ثمر و شاخهای باریك آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن و اسقاط نمودن جنین مفید

بنیاله

بفتح باء فارسی و سکون نون و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و لام و ها

*ماهیت ان

ثمری است هندی بقدر آلوئی و طعم آن بعضی چاشنی دار و بعضی مائل بترشی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچك و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که در ان یك تخم می باشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی بی خار نیز شبیه بدرخت آلو در برك و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملك بنکاله بسبب غلظت هوا و آب چنین می شده باشد و چون ثمر پختۀ آن را خواهند تناول نمایند باید که آن را خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از لحم آن جدا کردد پس بمکند آن را و الا ترش و عفص می باشد

*افعال و خواص آن

۲۵۱مسکن صفرا و مهیج بلغم صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و مورث حمی خصوص آنچه در آخر موسم در سنبله و حوالی میزان می رسد و جنکلی آن را ثمر کوچکتر و شیرین تر است

فصل الباء الموحده مع الواو

بورق

بضم با و سکون واو و فتح راء مهمله و سکون قاف معرب از بوره فارسی است و بهندی پاپری لون نامند

*ماهیت

ان

نمکی است که در زمین شوره زار متولد می کردد از آب و نمک و انواع می باشد معدنی و مصنوع بهترین آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان می باشد بعضی سفید سبک پر سوراخ که طعم آن شور باشد و این را ارمنی نامند جهت آنکه از ارمینیه آورند و اعلی و اجود اصناف است و بعضی سرخرنک و این را نطرون نامند و بهترین این مصری سرخ و نرم با ملوحت و اندک ترشی و تلخی است و بعضی اغبر صفایحی و این معروف ببورق الخنازین است جهت آنکه خبازان در آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ می مالند و بر تنور می چسپانند تا باعث سفیدی و رونق نان کردد و بعضی را بورق الصناعه نامند و آن سفید سنجی سنکین است و زرکران در تصفیه و جلای نقره مستعمل دارند جهت آنکه آن را بسیار صفا و جلا می دهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی می باشد و آن را از افریقیه می آورند و این حادترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفایحی رقیق سریع التفتیت بنفش رنک لذاع است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اکر خفیف صلب است افریقی است و الا رومی اما زبد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه زبدی بورق سبک کبیر الحجم شبیه بآرد کندم خالص و بورهٔ زبدی منجمد با ترابیت و حمرت ست فرق میان زهرهٔ اسیوس و زبد البورق آنست که زبد البورق بسیار سفید و سنکین تر و با اندک زردی می باشد بخلاف آن و اما مصنوع آن پس آنچه را از برادهٔ شیشه و سرب مساوی الوزن سوده تسقیهٔ به آب محلول قلی نموده و با آب محلول قلی بسیار بران ریخته بآتش طبخ می دهند تا آنکه بسوزد و بارزانت می باشد و تنکار ازین قسم بعمل می آید و آنچه از درخت غرب بعمل می آورند که آب برک آن را می جوشانند تا غلیظ کردد و قرصها می سازند و این بسیار سبک و سفید مائل بسیاهی و ملوحت می باشد و این بسیار کم یاب است و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی باوصاف مذکوره است و تندترین همه زبدی است

*طبیعت ان

کرم تا اواسط سوم و خشک تا اواخر آن و نطرون و بورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم

*افعال و خواص آن

محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و مقاوم سموم و بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت سرفهٔ بلغمی و با هموزن آن زیرهٔ کرمانی و ماء العسل و با طبیخ زوفی یا حاشا یا سداب یا شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرط و بابیخ انجدان جهت رفع مضرت خون کرم کاو و تحلیل خون منجمد در معده و با آب و شراب جهت ذراریح و با ادویهٔ قاتلهٔ دیدان باعث اخراج و قوت فعل آنها است و چون پنج درهم آن را در نیم رطل آب بیندازند و بر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب کردد و ربع رطل زیت عذب در ان ریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض کردد کدازند کان نقره و سرب را و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده و با زیرهٔ کرمانی و میپختج جهت رفع خناق عارض از شرب نطر و قطور محلول آن با آب و شراب زوفی در کوش جهت رفع اوجاع و تفتیح سدد و دوی و قطع رطوبت جاری از ان و با سرکه جهت تنقیهٔ چرک آن و غرغرهٔ آن با خل خمر جهت اسقاط زلوی در حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با پیه الاغ و سرکه و یا پیه خنزیر جهت رفع سمیت کزیدهٔ سک دیوانه و با صمغ البطم بر دمامیل جهت انفتاح آنها و با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با قیروطیات

۲۵۲جهت رفع هزال و حزاز و حکه و جرب و فالجی که در ان کردن میل بسوی خلف نموده باشد نزد انحطاط علت و بر النوای عصب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق و بتنهائی جهت رفع عرق نیز و بتنهائی جهت نیکوئی رنک رخسار و ستردن موی از هر عضوی که خواهند و مداومت استعمال آن سیاه کنندهٔ بدن و دو درهم آن با سه درهم روغن زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهیج انعاظ بهترین دوائی است و همچنین با عسل و مالیدن آن با روغن بر شکم و ناف و تهیکاه و نزد آتش نشستن کسی که در شکم او کرم باشد باعث قتل و اخراج آن و با ادهان مسخنه یا محلله مالیدن آن بر بدن صاحب حمیات دوریه هنکام برد و قشعریره و نشستن نزدیک آتش بین النفع و با مراهم جهت جرب و حکه و برص و شستن سر به آب محلول آن جهت حزاز و فرزجهٔ آن جهت دفع رطوبات رحم و احتباس حیض مفید مفسد معده و محرک قئ مصلح آن مصطکی و صمغ عربی مقدار شربت آن از یکدرهم تا دو درهم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن یک وزن و نیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی بوزن آن ملح اندرانی کفته اند و پاشیدن آن بر موی باعث رقت آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع و چون خواهند آن را بسوزانند طریقهٔ احراق آن آنست که در کوزهٔ کرده سر آن را محکم بسته بر اخکر کذارند و بکذارند تا سرخ کردد پس از آتش برداشته بکذارند تا سرد کردد و سائیده استعمال نمایند و محرق آن لطیف تر و حدت آن زیاد و قریب بقوت بورق زبدی است

بوزیدان

بضم با و سکون واو و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون بعربی مستعجله نامند

*ماهیت ان

بیخی است سفید بحجم و طول انکشتی و زیاده بران و مصمت و صلب و بر ظاهر آن خطوط کشیده و با خشونت و بعضی کفته که نوعی از مستعجله است و بعضی کفته که آن از فروع مستعجله است و بعضی لعبت بربریه دانسته اند و بعضی غش می کنند آن را بهر دو یعنی بدل آن بعضی مستعجله و بعضی لعبت بربربه را می فروشند و فرق میان ایشان بعدم خطوط مستعجله است و حلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که بی حلاوت است و آنکه لعبت بربری کره دار است بخلاف بوزیدان و کویند از هند می آورند و بالجمله نبات آن مجهول الماهیت است و بهترین آن سطبر باوصاف مذکوره است و بخلاف آنها زبون و بسیار ضعیف

*طبیعت ان

کرم و خشک در آخر دوم و در اول سوم نیز کفته اند با رطوبت فضلیه

*افعال

و خواص آن

با قوت تریاقیت و مبهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل و نقرس و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و منقی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و ازالهٔ اخلاط غلیظهٔ بارده باذابه و ترقیق و رافع سموم بارده و بالخاصیت مسهل زردآب و با قردمانا جهت بواسیر نافع مضر انثیان مصلح آن عسل و خردل مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم بدل آن بهمن سفید و کویند بوزن آن وج و در تریاقیت نیم وزن آن زرنبا دو زراوند طویل است

ص: ۴۸۰

بوش دربندی

بضم با و سکون واو و شین معجمه و فتح دال و سکون راء مهملتین و فتح بای موحده و سکون نون و کسر دال مهمله و یا

*ماهیت ان

قرصی است از برک و کیاه نباتی بقدر درخت کوچکی و برک آن شبیه ببرک حنا و تخم آن مدور و از شاهدانه کوچکتر و مائل بزردی منبت آن بلاد عجم خصوصا نواح شهر زور و ارمینیه اهل آن بلد برک و کیاه آن را کوبیده قرصها ساخته خشک نموده باطراف می برند

*طبیعت ان

در دوم سرد و در اول خشک و در آخر اول سرد و خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

رادع و ملین طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی آنها و تسکین اوجاع رمد و نقرس خصوصا با آب عنب الثعلب نافع و بدل آن شیاف مامیثا و حفض است

۲۵۳

بول

بفتح با و سکون واو و لام بفارسی کمیز و شاش و بهندی موت و مشهور به پیشاب است

*ماهیت ان

معلوم است و آن مائیت مشروب و مطعوم حیوان و انسان است که طبیعت از راه کرده و مثانه و احلیل و یا قبل دفع می کند

*طبیعت

ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هریک از حیوانات بحسب امزجهٔ آنها مختلف می باشد و بول انسان اعدل از سائر ابوال و

بعد از ان بول شتر و کاو است و هر بولی را که بجوشانند تا غلیظ و منعقد کردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف آنها بیعدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقهٔ رطبه و ساعیه و جرب و حکه و حزاز و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور پر آب که در سر بهم می رسد و بابورهٔ سرخ جهت کزیدن سک دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند و جهت داء الثعلب و برص و تقشر جلد و سوختکی آتش غسلا و طلاء و آشامیدن آن جهت فساد هوا و کزیدن جانوران سمی و سموم ماکوله و مداومت بول خود و بول طفل بقدر دو کف جهت مارکزیده و سائر هوام و مداومت بول خود هر صباح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سپرز بیعدیل و بدستور با نیم وزن آن آب برک خیار بادرنک بشرط آنکه اکر توانند قبل از ان آن مقدار راه روند که خسته کردند پس بنوشند و شستن مقعده ببول کرم جهت ورم آن و در مرض آتشک شستن موی بآن مانع ریختن آن و حقنه بآن جهت مغص و قطور آن جهت کرم کوش خصوص که در پوست انار کرم کرده باشند و ثفل بول با روغن حنا حمولا جهت ورم رحم و با روغنهای کرم چکانیدن در ان و اکتحال آن جهت غرب و رمد و ظلمت بصر و طلای بول مطبوخ در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر رز که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس و نفس انتصاب و طلای کف آن جهت ثآلیل مؤثر و بول کاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و از کاو نر جهت درد معدهٔ بارد و بواسیر و با مرصاف جهت درد کوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو بآن با خردل جهت خدر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنک کرده و مثانه بیعدیل و بول خر جهت درد کرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز مقدار چهل مثقال بول آن را با یک مثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد کوش و بول شتر جهت ورم جکر و سدهٔ آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض باردهٔ احشا و قطور آن جهت جراحت کوش نافع و بول کاومیش باوصاف جهت درد کوش بارد مجرب و بول سک جهت ثآلیل مفید و خواص ابوال حیوانات هریک بجای خود ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد

ص: ۴۸۱

بول الابل

اقراصی است که از یمن می آورند و در موسم حج در مکۀ معظمه زادها اللّه تعالی شرفا و کرامه می فروشند

*ماهیت ان

زهراوی حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را در فصلی از سال بچرای کیاهی که در انجا می شود و مخصوص بدانجا است می برند و بول آنها را جمع نموده محافظت می نمایند و از ان قرصها می سازند و مالیقی کفته که نه چنین است که زهراوی حکایت کرده بلکه چیزی است که یافته می شود در مغارهای کوهستان مکۀ معظمه و غیر آن و آن قطعهای سیاه رنک متحجر است معروف بصن الوبر و تجار از اعراب آنها را کرفته اقراص می سازند و بعضی کفته اند که بول وطواط است که بعضی بر بعضی متراکم می شود در مغارها و بعضی کفته که کیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آن را کوبیده با بول شتر سرشته اقراص می سازند و بالجمله از ادویۀ مجهوله الماهیت است

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف الدم و حمول آن جهت قطع حمل و بواسیر ۲۵۴و با عسل جهت تحلیل اورام طلاء نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تقرح آن است و مصلح آن روغن کل

بولامونیون

بضم باء موحده و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر نون و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است

*ماهیت ان

قسمی از مخلصه است و کیاه آن ما بین شجر و حشیش و شاخ آن باریک و پر شعبه و برک آن از برک سداب طولانی تر و بزرکتر و بر اطراف شاخهای آن چیزی مستدیر شبیه بسر و کوچک می باشد و در ان تخمهای سیاه و بیخ آن شبیه بدرونج و سفید و دراز و با صلابت منبت آن جبال و زمین های صلب خشن سنک لاخ و مستعمل برک و بیخ آن است

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

ملطف و مجفف و جالی و مفتح و آشامیدن بیخ و یا برک آن مقدار یک درهم جهت ادرار بول و طمث و اخراج مشیمه و در دورک و قرحۀ امعا و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت کزیدن هوام و با آب جهت عسر البول و عرق النسا و با شیر تازه دوشیده جهت تفتیت حصاه نافع و کویند هرکه سه قیراط آن را ناشتا بنوشد هرکز او را عقرب نکزد مکر آنکه عقربی را بکشد و چون چنین کند باید که ثانیا آن را تناول نماید و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان از سردی و تعلیق آن مانع کزیدن عقرب و ضماد آن بر انثیان محلل ریاح آن مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عناب بدل آن بادزهر است

بولسری

بضم باء موحده و سکون واو و لام و فتح سین و کسر راء مهملتین و سکون یا و بهولسری بخفای ها نیز آمده و در بنکاله بول و مول سری بمیم نیز نامند

*ماهیت ان

درختی است هندی عظیم و موزون کل آن کوچک مدور و مشرف و خشبو و بعد از خشک شدن خوشبوتر می کردد و خشک آن را بعضی در بالش و تکیه پر می نمایند جهت آنکه می کویند در جایی که آن باشد هزارپا در انجا نمی باشد و نمی رود و ثمر آن در شکل فی الجمله شبیه بعناب و کنار متوسطی و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ نارنجی می کردد و لحمیت کمی با اندک شیرینی و عفوصت بسیار و بعضی اطفال و مردم آن را می خورند و تخم آن در غلافی شبیه بفندق و از ان ریزه تر و اندکی طولانی و مغز آن تلخ و با اندک دهنیت

ص: ۴۸۳

*طبیعت کل ان

سرد و خشک و ثمر آن از ان زیاده و با قوت قابضه

*افعال و خواص آن

محلل و جهت تسکین درد دندان و دفع فساد صفرا و اسهال صفراوی و خائیدن ثمر آن خصوص نارس و یا نیم رس جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و خوردن آن قابض شکم و نفاخ و ممسک منی و ثمر نارس آن از ادویهٔ ممسکهٔ منی است و عصارهٔ تازهٔ آن عطوسا و قطورا در بینی برای اهوه و امراض دماغی نافع و آب بسیاری از دماغ برمیآورد و عرق کل آن مقوی ارواح و مفرح و جهت امراض مذکوره و بارده نافع و عطر آنکه با برادهٔ صندل مرتب نمایند بسیار خوش بو و مقوی است و آشامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین وجع اعضا و مرضی که در بنکاله می شود و بهندی اهوه می نامند و می کویند که در بینی می شود و مضمضهٔ آن جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و عصارهٔ پوست درخت و ثمر نیمرس آن را ابریشم با فان جهت استحکام رنک ابریشم بر تارهای آن می مالند و رنک آن سیاه می باشد و با ثبات و پوست درخت و ثمر خام آن را نیز کوفته و در آب خیسانیده طبخ می دهند جهت رنک نمودن ابریشم*

بوینون

بضم با و سکون واو و کسر یاء مثناه تحتانیه و ضم نون و سکون واو نون لغت یونانی است

*ماهیت ان

نباتی است ساق آن بقدر انکشتی و برک آن شبیه ببرک کرفس و لطیفتر از ان و کل آن شبیه بکل شبت و تخم آن ریزه و خوش بو و مستعمل برک و تخم و عصارهٔ آنست

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و مغص و یکدرهم برک آن مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و جهت کرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و چهار برک آن جهت تقطیر

۲۵۵البول و مغص و نیم درهم از تخم آن بدستور و ضماد آن با شراب و نمک نیم کرم جهت تحلیل خنازیر و حمول آن جهت اخراج کرم امعا مفید و عصارهٔ آن را از شاخها و برک آن اخذ می نمایند مصدع و مغشی مصلح آن عناب و شیر تازه دوشیده مقدار شربت از برک آن تا یک مثقال و از تخم آن نیم مثقال بدل آن کندر است

بوئی

بضم باء فارسی و سکون واو و کسر همزه و سکون یا

*ماهیت ان

کیاهی است هندی از قبیل نجم و در بنکاله کثیر الوجود و بر اشجار و دیوارها و سقف خانه مانند تاک و کدو بالا می رود و ساق آن بسطبری انکشتی و برکهای آن فی الجمله شبیه ببرک تانبول و سبز و از ان ضخیم تر و نازک و با رطوبت و لزوجت بسیار و بی زغب و دو قسم می باشد یکی سفید یعنی ساقهٔ آن سفید رنک و برک آن سبز و این بسیار است دوم سرخ یعنی ساقهٔ آن سرخ و رکهای برک آن نیز سرخ رنک و این کم یاب تر از ان است و اهل هند آن را پخته می خورند مانند سبزیهای دیکر و با لزوجت بسیار است

*طبیعت ان

سرد و تر

ص: ۴۸۵

*افعال و خواص

ان

منوم و مبهی و جهت ازدیاد منی و تلیین آلات صوت و حلق و تسکین حدت حمیات حاره و طلای آب برک آن جهت تسکین سوزش و منع آبله کردن عضو بآتش سوخته نافع چون مکرر و پیهم بمالند در هنکام سوختن و بسیار قریب بدان*

فصل الباء مع الهاء

بهمن

بفتح باء موحده و سکون ها و فتح میم و سکون نون لغت فارسی است

*ماهیت ان

بیخی است فارسی فی الجمله شبیه بزردک کوچکی و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهمواری و منبت آن کوهستان ارمن و خراسان و کیاه آن بقدر شبری و زیاده و کمتر از ان و برک آن مانند برک اجاص منبسط و خارناک و کثیر التشریف و بر ساق آن برکی چند سر آنها باهم پیچیده و بی کل و در تموز می رسد و دو قسم می باشد سرخ و سفید سرخ آن بالیده تر و بلندتر و ناهمواری پوست آن زیاده و ظاهر آن سرختر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی سنکین خوشبوی آنست که چون بخایند با اندک لزوجتی و قبضی باشد و همچنین سفید آن و از نواح ارمنیه و خراسان آورند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و سرخ آن کرم تا سوم و قویتر از سفید و هر دو با رطوبت فضلیه و قوت قبضی و مسیح هر دو را کرم و تر دانسته

*افعال و خواص

ان

بغایت مقوی باه و دل و مسمن بدن و زیاده کنندۀ مادۀ منی و مفتح و محلل ریاح و بلغم غلیظ لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و یرقان و تفتیت حصاه کرده و مثانه خصوص با ادویۀ مناسبه و سرخ آن جهت تقویت باه و انعاظ قویتر و چون در آب طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن را با شکر ناشتا بیاشامند فربهی عظیم آورد خصوصا با بادام و نخود و ضماد آن با نمک تلخ و عسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنک رخسار و شستن سر بدان جهت کشتن سپش و خوش بوئی موی و فرزجۀ سفید آن با زعفران جهت تنقیۀ رحم و خوش بوئی آن و هر دو نوع آن مضر سفل و مصلح آن انیسون و کثیرا و عناب مقدار شربت از

جرم آن هر دو تا دو مثقال و از آب مطبوخ آن تا سه اوقیه هریک بـدل دیکری انـد و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و موصلی سفید و سیاه و اسکند ناکوری و بدل سرخ آن درونج و بدل سفید آن زرنباد است

ص: ۴۸۶

بهمی

بفتح با و سکون ها و کسر میم و یا

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بکیاه جو و از ان کوتاه تر و باریک تر و خوشهٔ آن شبیه بشیلم و منبت آن موضع سایه دار

*طبیعت ان

سرد و خشک در دوم و بسیار قابض

*افعال و خواص آن

مداومت شرب آن حابس اسهال مزمن و نزف الدم که مرفوع الیره باشد و سلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم و از خاصیت آن آنست که چون در ابریشم ملون برنک ارغوانی یا در شال سرخی پیچیده بر عضوی که خون از ان نزف کند بیاویزند

۲۵۶و یا به بندند در قطع آن مجرب دانسته اند*

بهکرمول

بضم باء فارسی و سکون ها و فتح کاف و سکون راء مهمله و ضم میم و سکون واو و لام

*ماهیت ان

بیخی است هندی با ریشهای بسیار تلخ و تیز و سیاه رنک

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

مشهی و مبهی و جهت امراض ریاحی و بلغمی و حمیات مرکبه و تحلیل اورام و ضیق النفس و درد پهلو شربا و ضمادا نافع

بهنکره

بفتح با و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و فتح راء مهمله و ها

*ماهیت ان

کیاهی است هنـدی نبات آن تا بمقـدار ذرعی و برک آن شبیه ببرک انار و از ان عریضتر و برک و ساق آن شاداب و طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع می باشد سـفید و زرد و سـیاه کل سـفیدی آن سـفید و سبزی برک و ساق آن کمتر و کل سـیاه آن سیـاه و برک و شـاخ آن سبز تیره مائـل بسـیاهی و کل زرد آن زرد و برک و ساق آن سبز مائل بزردی و این هر دو نوع بسـیار کمیاب اند

ص: ۴۸۷

*طبیعت ان

هر سه در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن آب برک و ساقهٔ کیاه آن جهت تقویت بصر و قوت باه و دفع و رفع رطوبات و ضعف آن هر دو و بلاغم و ورم و صلابت طحال و جذام و مضمضهٔ آن جهت امراض دهان و درد دندان و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و طلای آن بر سر جهت صداع و بر داء الثعلب و بهق و برص و جذام و قوبا و اکثر امراض جلدیه بتنهائی بشرط مداومت و خاریدن موضع هر مرتبه و یا به ادویهٔ مناسبهٔ دیکر مانند آنکه از برای داء الثعلب با اصل السوس و برای جذام و بهق و برص با خربق ابیض و برای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق و همچنین و بالخاصیت مصلح بدن و امراض جلدیه است و کفته اند آشامیدن آن سیاه کنندهٔ موی ریش است خصوصا نوع سیاه آن و کویند که چون کیاه آن را با نمک بالسویه از هریک سه درم بیاشامند وجع قولنج را در ساعت تسکین دهد و اکر قولنج مزمن باشد و مدت یک اربعین بهنکرهٔ خشک و کل تیسو و تخم پنوار که سنکسبویه است و هلیله و بلیله و آمله بالسویه کوفته بیخته با هموزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع کردد مجرب و چون یک توله برک آن را با سه ماشه نمک سنک باهم مضغ نمایند و فرو برند درد شکم هرچند کهنهٔ یکساله باشد زائل کرداند و کویند اکر تخم آن را در نیم من عصارهٔ بلادر بخیسانند و در زمین نیکو بکارند و بجای آب آب بلادر بآن دهند تا سبز کردد و یک پر مرغ سفید در پای کیاه آن فرو برند هر کاه آن پر سیاه کردد آن کیاه را از ریشه برآورده در سایه خشک کنند و تا هفت مرتبه در شیرهٔ بهنکرهٔ تازه تسقیه نمایند پس خشک نموده سائیده یک کف دست هر روز تا یک هفته بخورند جذام و برص را زائل کرداند و اکر تخم آن را با کنجد و شکر هر روز قدری بخورند باصره و سامعه و سائر قوای بدنیه را قوی کرداند و اکر با هلیله و بلیله و آمله هر چهار مساوی و ربع وزن یکی دار فلفل بخورند قولنج را زائل کرداند

بهوئی انوله

بضم با و خفاء ها و سکون واو و کسر همزه و با لغت هندی است بمعنی کیاه آملهٔ زمینی بجهت آنکه کیاه آن بقدر شبری تا یک ذرع و برکهای آن ریزه شبیه ببرک آمله می باشد و در زیر برک آن دانهای کوچک و شاخهٔ آن باریک

*طبیعت ان

سرد و طعم آن تلخ و زمخت

*افعال و خواص آن

قطور آب نبات تازهٔ آن بتمامه که مطلقا آب از خارج داخل ننمایند در ناصور و قروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن مؤثر و ضماد سائیدهٔ آن با نمک جهت جرب مفید و بتنهائی جهت ضربه و سقطه نافع

بیارانکا

بفتح باء عجمی و یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح راء مهمله و الف و سکون نون و کاف فارسی و الف

*ماهیت

۲۵۷ان بیخی است طولانی بضخامت انکشتی و زیاده بران و طول آن تا بدو شبر و زیاده نیز و بعضی کره دار و رنک پوست آن زرد مائل بسرخی براق و ظاهر آن اندک کره دار و چون کهنه کردد مائل بسیاهی می شود و طعم آن بسیار تلخ و مغز آن ریشه دار و صلب و از ملک رخام که رخنک نیز نامند می آورند بسلهت و اسلام آباد و از انجا باطراف می برند و بسیار وفور ندارد

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و منسوب بمشتری است

*افعال و خواص آن

اهل آن دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل می نمایند و در هر مرضی با دوائی خاص مستعمل دارند امراض اعضاء الراس جهت درد سر قدری از آن را با کلاب سائیده بر پیشانی طلا می نمایند و می کویند که فی الفور درد ساکن می کردد و برای ام الصبیان مقدار یک سرخ پیارانکا با یکدانهٔ قرنفل و یکدانه فلفل با شیر مرضعهٔ طفل سائیده می خورانند و برای شبکوری پیارانکا و زردچوبه از هریک یکماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته دودهٔ آن را کرفته در چشم می کشند و برای درد چشم و رفع سرخی و جلای بیاض پیارانکا چهار رتی زردچوبهٔ کره دار حضض هندی افیون از هریک یکماشه زاج سفید دو رتی با آب تا سه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده شیر کرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی

چشم طلا می نماینـد و برای جلای بیاض و قطع آن با میل در چشم می کشـند و ایضا برای درد چشم قـدری از آن را با قدری زردچوبه و قلیلی افیون و یا هر سه مساوی سائیده بر دور چشم طلا می نمایند درد و سرخی چشم را زائل می نماید و برای درد کوش که چرک آن جاری باشد دو عـدد بادنجان را درست بر آتش کرم می کنند و می فشارنـد و آب آن را کرفته قـدری پیارانکا در ان می سایند و صاف کرده شیر کرم نموده دو سه قطره از ان در کوش می چکانند و می کویند فورا درد را ساکن می کرداند و ریم را زائل می کند و برای درد دندان پیارانکا نمک اندرانی تنباکو و حلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر و پوست درخت بادنجان دشتی که بهندی بهتکتیه کویند از هریک قدری نرم کوفته و پیخته بر دندان می مالند و دهن باز کرده سر را بزیر می دارند تا آب و رطوبات دفع کردد و برای پینس که مرضی است که در ملک هند در بینی بهم می رسد می کیرند پیارانکا و توتیای هنـدی از هریک یکماشه و در روغن کاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط می نمایند اعضاء الصدر برای زیادتی شیر زنان پیارانکا یکماشه سیاه دانه زیرهٔ سفید شقاقل به آب نرم سوده صاف نموده می آشامند تا سه روز و برای ضیق النفس و سرفهٔ کهنه یکماشه پیارانکا با پوست بیخ بریاره و پوست بیخ کنکهیه از هریک یکماشه درهم نموده در سر غلیان مانند تنباکو می کشند ایضا برای ضیق النفس و سرفهٔ کهنه با آب مطبوخ پوست رنکتی بکسر را که آن را بهندی بهتکتیه نیز نامند و شاید بادنجان دشتی باشد بدین نحو که نیم پا و پوست آن را در نیم آثار آب خالص جوش می دهند تا آنکه نیم پا و آب بماند پس قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود می آورند و صاف نموده یکماشه پیارانکا در همان آب سائیده در شبانه روز بفاصلهٔ چهار چهار کهری که تخمینا یک و نیم ساعت نجومی می شود مقدار یک توله از ان آب را شیر کرم نموده می نوشند و همچنین تا آنکه آن آب تمام صرف شود و اکر مرض کهنه باشد و ازین مقدار آب زائل نکردد مرتبهٔ دیکر ترتیب داده می آشامند و از برای دبهٔ اطفال که آن را بهندی آزار پسلی و بکهی نیز می نامند که در پهلوی چپ اطفال صغیر تا دو نیم ساله و تا سه ساله دفعه بهم می رسد و علامت آن تپ و جستن پهلو و کود افتادن خصوص پهلوی چپ و نفس ببالا کشیدن و تواتر نفس و نکرفتن پستان و کریه بسیار و بیقراری و بی آرام بودن است چنانچه در رسالهٔ علی حده مجملا ـ ذکر یافته مقدار یک رتی پیارانکا با یکدانه قرنفل و یا فلفل سیاه هرکدام که باشد و آن را در زهرهٔ خوک تر کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات هند چون آن را مستعمل دارند نزد

۲۵۸اوشان می باشد با شیر دایهٔ آن سائیده می خورانند و می کویند که فی الفور آرام می یابد اعضاء الغذاء برای تقویت معده و زیادتی اشتها پیارانکا سه ماشه نانخواه زنجبیل بادیان بیخ شیطرج هندی فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه نمک پانکا از هریک یک توله بکهمهٔ سفیدوج ترکی زاج بریان از هریک یکماشه کوفته پیخته به آب لیمو تا نه ساعت کامل سحق می نمایند و حبوب می بندند و هر حبی بقدر نخودی و باقلائی یک حب شام به آب نیمکرم فرو می برند و از برای تقویت معده و زیادتی اشتها و سرعت هضم یکماشهٔ آن را با نانخواه و رازیانه و با برنک و نمک سیاه از هریک یک توله به آب لیمو کاغذی یعنی لیمو آب مقدار ده دوازده عدد سحق بلیغ می نمایند آن مقدار که آب آنها تمام خشک کردد پس حبوب بسته نکاه می دارند شربتی از یکماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب می خورند تا یک هفته و از برای تقویت معده و رفع انواع اسهالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و سرفهٔ بارد و ریاح و قراقر شکم و بالجمله اکثر امراض باردهٔ رطبه یک وزن آن را با دو وزن فلفل سیاه نرم کوفته پیخته حبوب بقدر نخودی ساخته یک حب صبح و یک حب شام می دهند و این بتجربه رسیده و از برای دفع انواع هیضه خواه محتبس باشد و خواه جاری بعنوان ان قئ و یا اسهال و یا هر دو مقدار نیم ماشه آن را با کلاب و یا با آب سائیده می خورند و از برای هیضهٔ رطوبی و بلغمی مقدار دو رتی پیارانکا و دو سه دانه قرنفل و بیست و یکدانه فلفل سیاه نرم سوده می خورند و اکر قدری قلیل پپیتا نیز داخل نمایند بهتر است و از برای تخمه و سوء الهضم یک توله رازیانه را جوکوب نموده در آب جوش می دهند و صاف نموده مقدار دو رتی پیارانکا در دهن انداخته می خایند و بالای آن آن را می آشامند و برای بواسیر و رفع اسهال رطوبی یک وزن آن را با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب کنکهیه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام فرو برند بواسیر و اسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید است اعضاء النفس از برای استسقا پیارانکا نانخواه تخم حلبه زیرهٔ سفید فلفل سیاه پوست بیخ بریارهٔ پوست بیخ کنار جنکلی از هریک سه ماشه نرم کوفته پیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه را نصف صبح و نصف شام با عرق بادیان می نوشند و بجای آب نانخواه و رازیانه و بیخ بریاره و پوست بیخ انار از هریک چهار توله در آب می جوشانند و صاف نموده بجای آب می خورانند ایضا از برای استسقا هفت روز ناشتا با ادویه که ذکر می یابد سفوف ساخته با آب سرد می خورند ادویه این است پیارانکا چهار رتی بکهما سفید دو ماشه نانخواه تخم حلبه زیرهٔ سفید از هریک چهار ماشه نرم سوده سفوف می سازند و هشت حصه نموده هفت حصهٔ آن را هفت روز ناشتا می آشامند و می کویند باید که بزودی بالای آن دال با خشکه بخورند ان شاء اللّه تعالی در ان مدت زائل می کردد و از برای طحال پیارانکا زهرهٔ خرکوش زهرهٔ زاغ سیاه زهرهٔ ماهی زردچوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته از هریک یکماشه به آب برک صبر که بهندی کهیکوار نامند خوب حل نموده بمقدار دانهٔ ماش و خردل حب می بندند هر روز یک حب صبح و یک حب شام و کبیر را حب بقدر ماش و صغیر را حب بقدر خردل می دهند و از ترشی و بادی پرهیز می فرمایند و قلیلی روغن در طعام آن داخل می نمایند و قدری پیارانکا را با سرکه سائیده بر ورم طحال طلا می نمایند و از برای دفع پرسوت که ازاری است که بعضی عورات را بعد از زائیدن عارض می کردد و آن زن روز به روز زرد و ضعیف و لاغر می کردد و اکثر طبیعت او ملین می باشد دو رتی پیارانکا را با بیست و یکدانه فلفل سیاه و با دو ماشه کوشت دهنیس که جانوری است هندی و دو ماشه کوشت بچهٔ آهو که در حمل مادرش را ذبح نموده و از شکمش برآورده خشک کرده باشند نرم سوده حبها می سازند و تا هفت روز ناشتا

۲۵۹می خورانند و از غذاهای نامناسب پرهیز می نمایند ایضا برای پرسوت یک سرخ پیارانکا را با عنبر اشهب و مشک خالص و زعفران از هریک دو ماشه فلفل سیاه بیست و یکدانه کوشت دهنیس کوشت بچۀ اهو که خام از شکم مادرش براورده باشند از هریک سه ماشه نرم سوده حبوب می بندند هر حبی بقدر یکماشه هر روز یک حب آن را می خورانند و از ترشی و بادی و از اغذیه های بارده پرهیز می نمایند و برای دفع سلس البول پیارانکا دو رتی نانخواه یکماشه پوست بیخ بریاره پوست بیخ کنار تخم کنکهیه از هریک یکماشه نرم کوفته پیخته صبح ناشتا می آشامند و برای نزول آب پیارانکا را با ذرجیل سفید سائیده بر موضع ورم طلا می نمایند و بدستور با فلفل سیاه و برای نزول آب در خصیه شش ماشه آن را با پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تاتوله و پوست بیخ برباره از هریک شش ماشه خشک نموده با عصارۀ پوست درخت بکاین خوب حل کرده کرم نموده ضماد می نمایند بعون اللّه تعالی در سه چهار مرتبه زائل می کردد السموم برای مار کزیده فی الفور قدری پیارانکا با شیر درخت عشر که بهندی آکه نامند و شیر درخت زقوم که بهندی تهورسیج نامند نرم سوده بر ان موضع طلا می نمایند و قدری پیارانکا را یا جدوار مجرب سائیده می خورانند و با فلفل نیز الاوجاع سه ماشه پیارانکا را در پا و اثار روغن سرشف یا کنجد خوب می سوزانند و صاف کرده شب کرم نموده بر موضع وجع می مالند و از هوای سرد محفوظ می دارند ایضا جهت اوجاع یک توله پیارانکا را با کل دهاوه و هلیلۀ زرد از هریک یک توله کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب می کذارند و کاکاه برهم می زنند پس عند الحاجت کرم نموده بر موضع وجع می مالند و برای تحلیل اورام و غدد و تسکین اوجاع با دو وزن آن فلفل سیاه به آب نیم کرم سوده کرم کرده ضماد می نمایند

ص: ۴۹۱

حب پیارانکا

نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و آتشک و جروح و قروح خبیثه و غیرها صنعت آن پیارانکا چهار رتی زعفران و مشک خالص از هریک یک رتی کافور خالص و مومیائی از هریک یکماشه اجزا را کوفته بیخته سه حب می سازند هر روز یک حب آن را ناشتا می خورند و غذا وقت ظهر نخود آب و شب قلیه با خشکه و اکر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کیلهٔ سفری می خورند و از حموضات و لبنیات پرهیز می نمایند

بیبل

بکسر باء عجمیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح باء عجمیه و لام لغت هندی است

*ماهیت ان

درخت هندی است در جمیع ملک هند بهم می رسد و بسیار عظیم و چتردار می باشد و هنوز آن را تعظیم می نمایند و برک آن عریض اندک طولانی و با کنکرهٔ کمی و نوک آن بلند و تیز

*طبیعت

برک پوست و درخت آن کرم و خشک

*افعال و خواص ان

ضماد پوست درخت آنکه ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برک آن را که بر دمل کرم کرده بندند بتحلیل بر دو یا پخته نماید و برک خشک آنکه خودبخود از درخت افتد سوخته کرماکرم در آب سرد اندازند تا هفت برک و آن آبرا بنوشند تهوع و قیئ را بازدارد و نیز پیپل بهندی دار فلفل را نامند*

بیخ زرین کیاه

بکسر با و سکون یا و خاء معجمه و فتح زای معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و ها بفرنکی جیسو نامند

*ماهیت ان

بیخی است شبیه به بهمن سفید و از ان طولانی تر و سنکین تر و صلب تر و بعضی مائل بزردی و سنکین و بسیار صلب و اندک براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان زرد شده و این بهترین آن است و از چین و زیر بادات می آورند و کران بها است خصوصا نوع صلب سنکین مائل بزردی آن

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی قوی و ارواح و باه چون مقدار قلیل از ان را با کلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته

۲۶۰پیخته بر آب کوشت پاشیده بنوشند مقدار شربت آن یک دانک تا نیم درهم*

بیسم

بکسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر سین مهمله و سکون میم

*ماهیت ان

ثمری است شبیه به به کوچکی و صلب و بازغب بسیار زیاده از به و انطاکی کفته که درخت آن را پیوند از سیب و امرود و یا با نهال بلوط و یا بید و یا قسطل که شاه بلوط است می نمایند و کثیر الوجود و بسیار پیوند از تفاح و صفصاف که بید است می نمایند و هنکام رسیدن ثمر آن هنکام رسیدن ثمار دیکر است و تا اواسط زمستان می ماند

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشك

*افعال و خواص آن

حابس اسهال و قئ و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ آن فادزهر سموم حاره و مضمضهٔ طبیخ آن جهت تقویت دندان و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم و رحم و بواسیر و برک آن جهت التیام و التصاق جراحت تازه بغایت مفید و اکثار آن مولد سدد و عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و عفص مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم

بیش

بکسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و شین معجمه

*ماهیت ان

بیخی است هنـدی بسـیار سـمی قتـال که در اکثر جبال هنـد و نواح آن می رویـد و انواع می باشـد و در هیـچ یک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست و لیکن همه مخدراند فی الفور معفن ارواح و اخلاط بمراتب خود در قوت و ضعف و مهلک اند بدان سـبب و بعضـی کفته اند در بعضـی اقسام آن تندی و تلخی است یک نوع آن را سـینکهیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو بره زیرا که بلغت هنـدی سـینکهه شاخ را کویند و این را چندال نیز خوانند بجهت کمال رداءت و خباثت سـمیت زیرا که چندال قوم بسیار رذیل خبیث را نامند و این اکثر در کوه دابریت که میان هند و خطا واقع است و در کوهسـتان کیدارو که در سرحـد تبت کوچـک واقع است و در کوهسـتان مورنک و رنکپور و رانکاماتی و نیپال نیز بهم می رسـد و بهترین و قوی ترین آن آنست که بوزن سـنکین و صـلب و اندرون آن سیاه مصمغ براق باشد و بعد از ان آنچه اندرون آن سرخ تیره پس زرد پس سفیـد تیره و بر ظاهر آن نقطهای سـیاه و بر روی آن چیزیماننـد طلق و یا کافور سوده نشسـته باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد برهمنی نامند هریک بمراتب کفته اند قوت سیاه آن بمرتبه است که چون کسی آن را بدست و پا و بدن عرق آلود و یا بر زبان برساند در ساعت هلاک می کند بسـبب سرعت تاثیر خود و می کویند حکمای هند امتحان قوت آن را بدان می نمایند که سائیده بر شاخ کاومیش شـیردار می مالند اکر خون از پستان برآمد و بعضی کفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شد و مرد بسـیار قوی است و الا ضـعیف و بعضـی مبالغه باین حد نموده اند که چون دانهٔ درست آن را بر شاخ کاو تعلیق نمایند اکر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است و الا ضعیف و وجه تسمیهٔ سینهکیا را این نیز نوشته اند و کویند اکر کسـی بران کاومیش و یا کاو سوار شود در و نیز تاثیر می کنـد و نیز اکر بر رکاب بمالنـد از بیرون موزه و کفش براکب و پوشـندهٔ آن سـرایت می کند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آنست که خوردن مقدار خرد له از ان کشنده است فی الفور و اکـثر امور مـذکوره مبـالغه بسـیار است و می کوینـد این چنین بیشـی کمیـاب و سـلاطین و حکـام در خزائن در زیر نکین خود محفوظ می دارنـد و نوع دوم بچهناک است و این بیخی است که در هیات و ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سـیاه و اندرون آن شـکری رنک منبت این نیز منابت سـینکهیا و سـمیت این از ان ضعیف تر و قابل تدبیر و اصلاح است بخلاف آن و لهذا اطبای هند بعد از تدبیر و اصـلاح بچهناک را اسـتعمال می نمایند خصوص تیلیای آن را که برنک روغن چراغ زرد و تیره مائل بسیاهی می باشد و سطبر و سر آن باریک مانند شاخ کوزن و از همه

۲۶۱اقسام بچهناک بهتر است و کفته اند بچهناک را اقسام دیکر نیز هست و لیکن همه ضعیف و بهیات و شکل و رنک اکثری شبیه بهم اند مانند رود منتا و باچلنک و کمحاین و این هر سه از اقسام بچهناک ضعیف اند و از دو دانک تا نیم درهم آنها کشنده است بتعفین و افساد ارواح و اخلاط و قسمی دیکر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن مائل بزردی شبیه بسعد و این را بهندی تیزک نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی با مقیدان در شیر جوش داده سمیت آن را کم نموده رنک کرده بجای جدوار می فروشند و قسمی دیکر شبیه باکلیل الملك است و این را قرون السنبل نامند و احیانا در سنبل نیز یافت می شود و قسمی دیکر را بهراه صورات کویند و این سفید مائل بزردی غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ نی کره دار و بقدر انکشتی می باشد و این را برهمی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیکر بهم می رسد و بعضی آن را مهوده نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی می باشد یک دانک این کشنده است بکیفیت غالبهٔ خود بسوزش اندرون و غلبهٔ حرارت و افراط قئ و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل آنها و قسمی دیکر را هلدیه نامند یعنی شبیه بزردچوبه جهت آنکه بندرت در میان زردچوبه بهم می رسد و کسانی که آن را می شناسند اولا از میان زردچوبه جدا نموده بعد از ان آن را جوش نموده خشک کرده حمل و نقل ببلدان می نمایند و رنک این سبز و اغبر با اندک زردی و منقط بسیاهی می باشد و این را کالاـکوت نیز می نامند و قوی السمیت است و کویند از خاصیت کیاه آن آنست که در هنکام وزیدن باد ساکن و در هنکام سکون باد متحرک می باشد و قسمی را ستوا می نامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیانا یافت می شود و این در قوت ضعیف تر از هر چهار قسم است و کفته اند شاید فی الحقیقه این پنج قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیکر باشد که بمجاز بیش خوانده اند و یا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی کیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام دیکر نیز کفته اند تا هیجده قسم از ان جمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تیلیا است چنانچه ذکر یافت و بنا بر تطویل ذکرنه نمود و کیاه آن بقدر شبری و با یک ساق و برک آن شبیه ببرک کاهو و کاسنی و کل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش کویند طریق اخذ بیش و سائر بیخهای سمی آنست که کسانی که می شناسند و عادت باستعمال سمیات کرده اند در وقتی که آن بیخها رسیدند شب ها رفته در علفهای آن مواضع سیر می کنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از ان موضع شعاعی ظاهر می کردد قدری خاکستر از برای نشان و علامت بر ان موضع می ریزند و روز رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را باحتیاط برمیآورند و در سایه خشک می نمایند و کویند در زمینی که اقسام بیخ اعلای آن می روید مانند سینکهیا و بچهناک و کالاکوت هیچ کیاه دیکر نمی روید مکر جدوار و آن نیز بچند ذراع دورتر و بر اطراف آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوحا بضم باء موحده و سکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد نه غیر آن خاک آن موضع مائل بسیاهی می باشد و چنان می نماید که کویا چرب است و در موسم کل آن هیچ حیوانی کرد آن نمی کردد زیرا که اکر بوی آن بر ایشان برسد هلاک می کردند الا حیوانی که آن را موش بیشا نامند و مقر آن میان آنها و خوراک آن نیز از ان بیخها است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد

*طبیعت ان

بدانکه حکمای هند و یونان را در ان اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آن را سرد در درجهٔ چهارم می دانند جهت آنکه آثار و افساد آن را تابع خواص و جوهر آن را منافی جوهر روح حیوانی می دانند و حکمای یونان کرم و خشک در مرتبهٔ چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار آن

*افعال و خواص آن

اصلاح نمودهٔ آن جهت جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیهٔ مزمنه مانند سرفه و ضیق

۲۶۲النفس و قروح خبیثه مقدار کم آن با مصلحات شربا و طلاء نافع و دستور تدبیر خوردن و مرکبات مصنوعهٔ آن مانند ترتاب لنک و حبوب بیشی و معجون بیشی و روشن و مفرح دلکشای بیشی و تدبیر کسی که بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت و مجملی اینجا ذکر می یابد بدانکه از جملهٔ احوالی که طاری می کردد شخصی را که بیش خورده باشد خدارت و بیحسی اعضا و ورم اعضای باطنی و لبها و زبان و خیرکی چشم و برآمدن آن از حدقه و رعاف و دوار و صرع و غشی است کویند از استشمام رائحهٔ کل آن نیز صرع عارض می کردد و هرکه از ان اعراض نجات یابد قلیلی است که بسل منجر نکردد علاج آن خورانیدن جدوار مجرب و مثرودیطوس و دواء المسک خصوصا مر آن و فادزهر حیوانی و معدنی و مشک خالص و پوست بیخ کبر است و آب برک بید انجیر مکرر و قئ فرمودن بطبیخ بزر شلجم و روغن کهنه پس آشامیدن چهار اوقیه طبیخ جفت بلوط با دواء المسک و تریاق فاروق و پوست بیخ کبر مفید است اکر بسیار قوی نباشد و مهلت تدابیر بدهد و کویند تریاق فاروق را چندان درین تاثیری نیست مکر جدوار فایق را و نیز خورانیدن مشک و فلفل و بادزهر معدنی و شیر و سیر و زنجبیل و طین مختوم و جدوار فایق و پوست بیخ کبر و تخم ترنج و تخم سرو و حلتیت و زراوند و قرنفل و هربی و کوشت ثور دشتی قدید کرده و موش بیش تریاق اربعه و تریاق کامل و تریاق الطین جدید

بيش موش بيشا

*ماهيت ان

كويند حيوانى است شبيه بموش مكان آن موضعى است كه منبت بيش است و كوشت آن ترياق بيش و سائر سمومات حيوانى و نباتى است و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضى كفته اند كه آن نباتى است در حوالى بيش مى رويد و فادزهر اوست و آن را يوحا نامند و آن حيوان و كياه هر دو در بيش ذكر يافتند

بيض

بفتح باء موحده و سكون ياء مثناه تحتانيه و ضاد معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانكى است كه بفارسى تخم و خايهٔ ماكيان و بهندى مرغيكاااندا نامند

*ماهيت ان

معلوم است بهترين آن بزرك مقدار آنست كه در همان روز از مرغ تولد كرده باشد زيرا كه حرارت هوا مفسد آن است و حافظ آن از فساد هوا در نمك نكاهداشتن

*طبيعت زردهٔ آن

مركب القوى مائل بكرمى تا آخر درجهٔ اول و سفيدى آن سرد و تر در دوم و پوست بيرون آن در اول دوم سرد و خشك و پوست صفيق اندرون آنكه غرقى نامند سرد و خشك در اول

*افعال و خواص آن

زردهٔ نيمبرشت آن صالح الكيموس كثير الغذا قليل الفضول و مقوى دل و دماغ و بدن و مبهى و جهت منع نزلات حاره از سينه و اصلاح حال سينه و خشونت آن و نفث الدم و خشونت معده و روده و مثانه و قرحهٔ كرده و مثانه و مقوى شخصى كه خون زياده ازو دفع شده و يا ضعفى از فصد بهم رسانيده باشد و موافق مزاج سوداوى و چون زردهٔ آن را در ظرف چينى يا غير آن برهم زنند و با اندك فلفل يا مرى در ظرفى مس و غير آنكه در آن آب باشد بكذارند و جوش دهند تا نيم پخته كردد و در بين برهم مى زده باشند و اين بهترين انواع طبخ آن است و سريع الهضم جيد الغذا است و جهت حلق و سرفه و نفث الدم و تقويت باه و خوردن زردهٔ خام آن جهت رفع اذيت كزيدن مار و تصفيهٔ صوت و حرقت مثانه مفيد مضر معده و اكثار و مداومت آن مولد حصاه كرده و بهق و كلف و نيم پختهٔ آن در مزاج اطفال نائب مناب شير و بسيار پختهٔ آن ديرهضم خصوصا در مزاجى كه بسيار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادويهٔ حاره و آب كامه و با كندر جهت سرفه و با تخم كتان جهت ضيق النفس و با اندك نمك و كندر و انزروت جهت تسمين بدن بيعديل و با دم الاخوين جهت زحير و يا كهربا و طباشير جهت قطع سيلان خون و تسديد فوهات عروق و سحج و با سماق و مازو و دانهٔ مويز و انكور و امثال اينها جهت اسهال مرارى و با مصطكى و مانند آن جهت درد شكم و با تخم ترهٔ تيزك و نمك

۲۶۳سقنقور و نشارهٔ قضیب کاو کوهی و دارچینی جهت تقویت باه بغایت نافع و پختهٔ آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و ضماد آن با روغن کل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعده و با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پختهٔ آن با زعفران و روغن کل و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیری و مقعده و ضربان آن و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با مرو زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ بهم رسیده باشد و بتنهائی جهت شقاق سفلی نافع و چون زردهٔ آن را بقدر مطلوب چهار پنج عدد و یا زیاده با زیرهٔ کرمانی و کل بابونه نرم کوبیده درهم سرشته بر پارچهٔ کرپاس آب نادیده مالیده کرم کرده بر کمر بچسپانند درد و وجع آن را تسکین دهد و تقویت بخشد و بتنهائی چون پارچهٔ کرپاسی را مدور چیده وسط آن را سوراخ کوچکی نموده بر ان بمالند و بر دمل و یا ورمی که خواهند منفجر کردد کرم نموده بچسپانند در یکدوروز منفجر می سازد خوردن زردی یا سفیدی آن موافق محرور المزاج و تدهین روغن زردهٔ آن جهت برآمدن بوی ریش و غیر آن و برای تقویت باه و جهت تمدد و تشنج امتلائی حادث از برودت و رطوبت مجرب و سفیدی آن مغری و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیرهضم و با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح حارهٔ خبیثه و سوختکی آتش و آب کرم و منع آبله کردن آن و بر بشره جهت رفع اثار حرارت آفتاب و آتش و با ادویهٔ قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف که از پردهای دماغ آید و با کندر بر جبهه جهت منع ریختن نزله بچشم و طلای آن به تنهائی رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و با کافور و بزر البنج جهت تبرید چشم و رفع حدت و سوزش حادث از کرمی آفتاب و یا آتش و حقنهٔ آن با اکلیل الملك و امثال آن جهت تسکین وجع امعا و سحج و اسهال مراری و حمول آن با روغن کل جهت ضربان مقعده و رحم مفید و پوست صلب بیرون آن جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض چشم و قطور مکلس آن یعنی سوخته مانند آهک سفید شدهٔ آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و نفوخ سوختهٔ آن به قدری که سیاه شود و خاکستر نکردد جهت قطع رعاف مهلك مجرب و خوردن تازهٔ مسحوق غیر محرق آن مقدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پردهٔ ملاصق پوست آن یعنی غرقی با خون بچهٔ کبوتر حمولا مفید بکارت است و از اسرار شمرده اند و پوست تخم مکلس در جمیع افعال مانند آهک است جالینوس حدی بجهت نیم پخت نمودن آن قرار داده که هرکاه که در آب کرم جوشان بکذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون در آب سرد بر آتش کذارند تا سه صد عدد که شمار نمایند نیم پخته می شود و مقدار شربت آن از پنج عدد تا پانزده عدد و تخم سائر طیور در اماکن خود ذکر خواهند یافت ان شاء اللّه تعالی و بالجمله بیض سلحفاه بری جهت صرع و بیض رخمه جهت دفع سموم و تخم تدرو و تخم تیهوج و دراج و کبك شبیه اند بتخم مرغ خانکی و طریق تکلیس قشر آن و حلوای زردهٔ آن و رشته و شش رنجه که بفارسی شش رنکه و نسخ عجه باقسام و کوکو و نیم رو و نیم بست در قرابادین ذکر یافت

بیل

بکسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام لغت هندی است

*ماهیت ان

ثمر درختی است هندی بقدر انار بزرکی و بهی متوسط و پوست آن در خامی سبز و نرم و بعد از ان بسیار صلب و بعد رسیدن مائل بزردی و بعضی زرد کم رنک و پوست آن اندک نازک که زود شکسته می کردد برسیدن ضربه و صدمه و مغز آن اندک شیرین خوش طعم طیب الرائحه مائل بزردی و نرم و تخم آن در غلافهای طولانی و در هر غلافی پنج و شش و یا زیاده بحسب خوبی و بدی نوع ثمر آن بالای آن تخم ها

۲۶۴یعنی در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حدت و عفوصت و بالای آن غلافها و در بین آنها و زیر پوست صلب مغز آن و ریشهای باریک نیز دارد که از پوست روئیده در جوف مغز آن نفوذ کرده و بهترین آن آنست که بزرک و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوش بو و مغز آن بسیار شیرین و خوشطعم و رائحه و بی عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای مذکوره کوچک و از هم دور و بسهولت و بدون آنکه شکافته کردد و رطوبت لزجه آن بمغز آن سرایت نماید و بد طعم کرداند جدا کردد و ریشهای آن نیز کم باشد که باسآنی توان از ان جدا نمود و چون در آب حل نمایند و از صافی بکذرانند تمامی مغز آن از صافی بکذرد و ریشۀ کمی در ان بماند و شربت آن محتاج بشیرینی از خارج برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد و اکر باشد بقدر قلیلی شیرین کردد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد زبون است و درخت آن بزرک تا بقدر درخت کردکان و سیب و بزرکتر از ان نیز می شود و برک آن بزرک تر از برک سیب می شود و فی الجمله شبیه بآن و چوب آن صلب و سنکین و کم ریشه

ص: ۴۹۹

*طبیعت پختهٔ رسیدهٔ شیرین آن

کرم در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن سرد در دوم و نیم رس آن سرد در اول و خشک در دوم و با قوت قابضهٔ حابسه

*افعال و خواص آن

مقوی دماغ و قلب و کبد و معده و قابض و حابس اسهال مزمن و قاطع لزوجات و حیض خواه مغز آن را بی شیرینی و یا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حلکرده با شیرینی و بی شیرینی بی کلاب و یا با کلاب بنوشند المضار اکثار تناول آن مولد بواسیر و سدد خصوصا نیم رس آن و مصلح آن شکر نیم وزن آن تا بوزن آن و نیم رس آن را چون بکل بکیرند و در زیر آتش طبخ دهند و از مغز پختهٔ آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم بحسب حاجت با هموزن آن شکر و یا نبات و یا نیم وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و روغن تخم آن صاحب دستور الاطبا کفته که در کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند اکر بتجربه مقرون آید از عجائب و نوادر خواهد بود طریق اخذ آن آنست که بکیرند تخم آن را و بطریق پتال جنتر روغن آن را بکیرند و مدت نه ماه بخورند هر روز مقدار یک دام آن را با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله منقی از هریک سه عدد که در سه پیاله آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجائب و منافع بی شمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بکیرند از هلیله و بلیله و آمله هریک یک توله و در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک تانک ازین روغن را بآن ممزوج نمایند و تا چهل روز بیاشامند

۳- باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناه فوقانیه است

فصل التاء مع الالف

تانبول

بفتح تا و الف و نون و ضم باء موحده و سکون واو و لام لغت هندی است و تنبول و پان نیز نامند

*ماهیت

ان

برک نبات نجمی است یعنی نباتی است بیاره دار مانند انکور و ساق و شاخ آن باریکتر از ان و برای آن نیز داربست می کنند و برک آن سبز پهن و نصف بالای آن صنوبری و سر آن تیز و پائین آن عریض املس بی تشریف و زغب و ساقهٔ برک آن اندک بلند و چند نوع می باشد یک نوع آنست که برکهای آن نازک و کوچک و سفید می کردد بتعمل و منبت آن مکهه که دهی است از مضافات صوبهٔ بهار عظیم آباد و لهذا آن را مکهی نامند و این خوش بو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است

*طبیعت ان

معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیکر کنکیریست که در شاه جهان آباد و اکبرآباد و نواح آن و دکهن می شود برک آن بزرکتر از برک مکهی و در جمیع افعال و خواص و مزاج قریب بآن و نوع دیکر آنست که برکهای آن بزرک و سبز و بسیار لطیف و نازک و درسنار کانون که قریهٔ است از قرای مضافات جهانکیر نکر از بنکاله می شود و کافوری می نامند در

۲۶۵حدت طعم و تندی رائحه شبیه بقرنفل می باشد

*طبیعت این

کرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع دیکر که برکهای آن بزرک و متوسط سبز و نازک و بتعمل سفید می کردد و در اکثر بلاد هند و بنکاله می شود و این را سانچی می نامند و این نیز لطیف و خوش بو است و لیکن بلطافت رائحهٔ آن سه نوع نیست

ص: ۵۰۱

*طبیعت این

حـار یـابس قریب باوائل درجه ثانیه است و نوع دیکر آن است که برکهای آن سبز و بزرکتر از انها و با حـدت طعم و رائحه و بنکله می نامند جهت آنکه مخصوص ببنکاله است

*طبیعت این

حارد را و اخر درجـۀ دوم و یابس در اواسط ان و هریک از سانچی و بنکله اصـناف می باشـد در هر بلدی و جائی بقسـمی در بعضـی جاهـا ورقهـای آن بزرکتر و در بعضـی جاهـا کوچکتر و از اصـناف بنکله آنچه برکهای آن نازک و کوچک و انـدک عریض می باشـد ملکپوری می نامنـد منسوب بملکپـور نـام دیهی است از دیهـات مرشـدآباد که در انجـا بهم می رسـد و این بهترین اصـناف بنکله است و بالجمله آن را انواع و اصـناف بسیار می باشد در هر بلدی و جائی بنوعی خاص و بنامی مشهور و برک تمام آنها تا در درخت است سبز می باشد و بعد از چیدن بعضـی را بتعمیل سـفید می نمایند بدین نحو که برکهای بسیار از ان را در زنبیلی و یا سـبدی دیاکیرۀ که بهنـدی توکری می نامند کرده سـر آن را به پیشال یعنی کاه برنج یا کندم که بهندی پوال نامند پوشیده و در زمین کودی بمقدار آن کنده و در ان کودال آتش می افروزند تا قدری کرم کردد پس آتش را از ان کود برآورده زنبیل تانبول را یک شبانه روز در میان آن می کذارند و بر بالای آن سنکی و یا چیزی ثقیلی برای آنکه برکهای نرم شده برهم به نشـینند می کذارند پس در تابسـتان شـبها در شبنم و در زمستان جای کرم نکاه می دارند برکهای آن سفید و نازک می کردد و بیخ آن آنچه بتحقیق پیوسـته خولنجان است که بهندی کولیجن نامند و در خولنجان بیان آن خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی و بهترین آن مطلقا برک متوسط سـفید نازک کهنۀ آن است و برک خام نورس و سبز تازه اخذ نموده و یا بسیار کهنه بدرخت مانده و رطوبات آن بتحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک و لذیذ و این زمخت و با عفوصت می باشد

*افعال و خواص

آن

مطلق مفرح و مشهی و مقوی معده و جکر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورندۀ و مفتح و مدر فضلات و مضغ آن بجهت رفع رطوبات دهان و لثه و استحکام و تقویت دندان و لثه و خوشبوی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و کرسنکی و تصفیۀ صوت و ضیق النفس و سرفۀ بارد رطوبی بلغمی و تقویت معده و هاضمه خصوصا با فوفل و دانۀ هیل نافع و قاطع نزف الدم لهاه و تحلیل اورام آنها و ضماد آنها ملحم جراحات تازه و بستن برک پان بنکله کرم کرده بر نزول آب که در بیضه باشد دو سه برک بالای هم یعنی سه ته بسیار مفید در ابتدا و در دو سه روز بتحلیل می برد و اکر بسیار کرمی کند و تاب نیاورند دو برک بالای هم و یا یک برک بندند و یا آنکه متوالی نه بندند بلکه بتفاریق یک روز یا دو روز در میان تا بتحلیل رود و چون برک تانبول را با مصالح آنکه قدری فوفل ورق کرده و قلیلی کات هندی و اندک آهک مغسول است و اهل هند قاطبه باینها می خورند بخایند و آب آن را بر زخم تازه عموما و بر زخم کچلی سر بعد سر تراشی و خون آلود بودن بمالند و همچنین بعد ختنۀ اطفال بران بچکانند و یا بپاشند خون آن را بند می کند و موجب خشکی و سرعت اندمال می کردد و دستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آن را می خورند و ثفل آن را می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد و مورث قولنج است و کاهی برای لذت و یا برای تقویت معده و تقطیع اخلاط بلغمیه چند دانۀ قاقلۀ صغار و یا کبار و یا یکدو دانۀ قرنفل مزید مصالح مذکوره می نمایند و ناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج را و در بعضی امزجه ناشتا اسهال می آورد خصوص بنکلۀ آن و چون بی مصالح مذکوره با نمک هفت هشت تا ده برک آن را یا زیاده بحسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم می نماید و سرفه و ضیق النفس

ص: ۵۰۳

۲۶۶را مفید و اهل هند هرکاه تانبول کویند مرادشان مرکب سکری است که از برک تانبول و جوزیوا و شربت نبات و غیرها ترتیب می دهند و در قرابادین نسخهٔ آن ذکر یافت و عرق آن نیز

تار

بفتح تا و الف و راء مهمله

*ماهیت ان

اسم درختی است هندی تنهٔ آن بسیار بلند و قوی و بر سر آن برکها و هریک با ساقی بلند و چتردار و هریک مشتمل بر برکهای بسیار بهم پیوسته شبیه به پنجهٔ آدمی و بلند و اندک ضخیم تر از برک خرما و نارجیل و از چتر آن اهل هند بادزن می سازند و از برکهای آن بوریا می بافند و نویسندکان اهل کتک که ادیسه نیز نامند بجای کاغذ با قلم آهنی دفاتر خود را بر ان می نویسند و مدتها می ماند و آن نر و ماده می باشد نر آن خوشه برمیآورد و ثمر نمی بندد مانند نخل نر و مادهٔ آن ثمر می بندد و ثمر آن فی الجمله در شکل شبیه بنارجیل خام با پوست و جوف آن پر ریشه و در ان دانهای اندک پهن در بعضی ثمرها چهار دانه و در بعضی سه و در بعضی دو و در بعضی یکدانه می باشد و آن را بهندی تارکل می نامند و در خامی شکافته برمی آورند و می خورند تر و شاداب و نازک و اندک شیرین مانند فالودهٔ منجمد و مغز نارجیل تازه بسته می باشد و هرچند رسیده تر شود صلب می کردد تا آنکه مانند مغز نارجیل دریائی بسیار صلب می شود و درین هنکام در میان ریشهای بالای دانهٔ آنکه مانند انبه ریشه دار است رطوبت لزج اندک شیرین مائل بتلخی و بدبوئی سرخ رنک بهم می رسد و بعضی مردم آن را قدری میدهٔ کندم و اندک شیرینی داخل کرده در روغن مثل کلوله بریان کرده می خورند اهل بنکاله و عظیم آباد و اهل هند سر خوشهٔ ثمر آن را خواه نر و خواه ماده و از ماده بیشتر در بدء ظهور و خامی بریده ظرفی کلی را بدان می بندند و آنچه آب در ان جمع می کردد برمیدارند و می آشامند و آن را تاری می نامند و طعم آن اندک بشیرینی مائل و فی الجمله کریه الرایحه و در تازکی که هنوز کرمی هوا بدان نرسیده و بجوش نیامده می کویند که غیر مسکر است و چون بجوش آمد مسکر می کردد و باندک کرمی و حرارت آفتابی که بدو رسد و یا آنکه ظرف آن آلوده بتاری قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش می آید و مسکر می کردد و لهذا شب ظرف نوی را بدان می بندند و قبل از طلوع آفتاب کسانی که آن را می خورند و خواهش بخوردن آن و ولوع بدان دارند نزدیک درخت آن رفته بمجرد فرود آوردن می خورند و هر مرتبه ظرف را تحدید می نمایند و آنچه روز بسته اند بفاصلهٔ سه چهار ساعت فرود می آورند و باز این بسبب کرمی هوا اندک مسکر می باشد و از ان سرکه نیز می سازند و آن سرکه بسیار ترش و لطیف می باشد

*طبیعت

دانهٔ ثمر خام آن سرد و تر و تاری آن مرکب القوی با حرارت ضعیفی و رطوبت بسیاری و دانهٔ ثمر پختهٔ آن سرد و خشک و سرکهٔ آن سرد و تر و بی قوت قابضه

*افعال و خواص آن

دانهٔ ثمر خام آن ثقیل و بطیٔ الهضم و نفاخ و رافع تشنکی و مقوی باه و رافع فساد صفرا و خون و ضربه و سقطه و مدر بول و تاری آن نفاخ و مقوی باه و منعظ و مسمن و مقوی ارواح و منشط و رافع تشنکی و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندک مصدع و اکثار آن مورث دوار خصوص مسکر آن*

تالمکهارا

بفتح تاء مثناه فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف لغت هندی است و عوام تال مکها تا به نون و بزبان بنکله کلیاکها را نامند

*ماهیت ان

تخمی است پهن اندک طولانی ریزهٔ اغبر اندک براق و لعابی مانند تودری و کیاه آن بقدر ذرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و برک آن شبیه ببرک کاسنی و خشن و زغب دار و کل آن سفید و ریزه تر از کل کاسنی و عقدهای این نیز مانند عقدهای کاسنی و تخم آن در انها الا آنکه در عقد های این خارها مانند خارام غیلان می باشد بخلاف کاسنی و منبت آن کنار آبها و زمین های نمناک

*طبیعت ان

کرم

۲۶۷و خشک با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص آن

تخم آن مفرح و مسمن و مبهی و زیاده کنندهٔ منی و ممسک آن و دافع فساد سودا و خون و چون نرم کوبیده مقدار یکدرهم تا سه چهار درهم آن را با هموزن آن قند یا شکر و یا شیر کاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده می کرداند و امساک منی می آورد و سرعت انزال و جریان منی را برطرف می نماید و کوبیدهٔ آن را بر شربت پاشیده نیز می آشامند و داخل معاجین مبهیه نیز می نمایند و بسبب صلابت دیر کوبیده می کردد و آشامیدن آب مطبوخ برک و ساق آن و سلاقهٔ آن جهت استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید و ضماد سائیدهٔ کرم کردهٔ برک و ساق و بیخ آن بتمامی بر کمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت

فسخ عضل و وجع آنها و بخور آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع

ص: ۵۰۵

فصل التاء المثناه الفوقانيه مع الباء الموحده

تبن

بکسر تا و سکون با و نون بفارسی کاه نامند و اسم جنس آن است

*ماهیت مطلق آن

معروف است و هیأت کاه هر کیاهی بنوعی علی حده است

*طبیعت اکثر آن

در اول سرد و در دوم خشک و بعضی را بحسب آن چیز مختلف

*افعال

و خواص آن

جلوس در طبیخ کاه کندم و تعریق به بخار آن جهت تحلیل اورام و رفع امراضی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین جهت رنجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدن بدان جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بشره را شبیه ببشرهٔ مریض می سازد و جوش دادن ترنج و بالنک و لیموی درست در ان و تبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آن است و ضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع کاه جو مبرد و افتراش آن جهت محرورین مفید و غسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف خصوصا سیاه آن و پشم و برک خرما را از ان رنک می نمایند و سیاه می کردد و از خاصیت کاه باقلا آن است که چون در زیر درخت میوه دار هنکام ظهور شکوفهٔ آن بخور نمایند آن را و ثمر آن را محفوظ می دارد از افتادن و مجموع کاه خصوصا کاه خار که جلبان نامند مضر عصب و خوابیدن بر ان بغایت مضر و عرق کاه کل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقهٔ اخذ آن آنست که کاه کل دیوار خشک را با کلاب در دیک عرق کشی کرده مقطر نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه کل خصوصا کاه کل دیوار مطبخ دود خورده که بران آب و یا کلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب و دماغ است

ص: ۵۰۶

فصل التاء المثناه الفوقانيه مع الدال المهمله

تدرج

بفتح تاء مثناه فوقانيه و دال و سکون راء مهملتین و جیم معرب از تدر و فارسی است و بترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنک و بهندی لوه نامند

*ماهیت ان

طائری است خوشرنک نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج و از ان بهتر و کوچکتر و حلال کوشت

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر

*افعال

و خواص آن

کوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و وسواس خصوصا که تا سه روز متوالی کباب آن را تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و بدستور قطور آن جهت بیاض و نزول آب در چشم و سعوط زهرهٔ آن مفتح سدهٔ دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلای سرکین آن جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشرهٔ زنان حامله نافع و خاکستر پر آن سیاه کنندهٔ مو است و لیکن زود سفید می کردد و ذرور استخوان آن بسیار نرم سائیدهٔ آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب و اکثار خوردن لحم آن مصدع و مولد مرهٔ صفرا در محرورین مصلح آن سکنجبین است

فصل التاء المثناه الفوقانیه مع الراء المهمله

۲۶۸

تراب

بضم تا و فتح راء مهمله و الف و باء موحده بفارسی خاک و به هندی منی نامند

*ماهیت ان

معروف و از مطلق آن مراد خاکی است که بسبب تابش آفتاب و صدمات تردد خلق نرم شده باشد

*طبیعت ان

سرد باعتدال و خشک

*افعال و خواص آن

مجفف و رادع و خاک اجاغ بسیار مجفف و قوت ردع آن زیاده و باندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی که در میان نمک باشد و یا ظرف سفالی که در ان نمک کذارند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام باردۀ رطبه انفع*

*تراب المربعات

*ماهیت ان

خاک چهارراه است

*طبیعت ان

الطف و اعتدال است بسبب کثرت صدمات مختلفه و تردد و آمد و شد بسیار

*افعال و خواص آن

مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام آنها و جهت استحکام اعضای مسترخیه و مترهله و استسقا ضمادا و دلکا نافع و جزؤ بعضی از معاجین قدیمه است و کفته اند از خواص آن است که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آن را بردارند و در خرقۀ کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل می نماید و منع شر آن می کند و چون زنان سر خود را بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ می مانند و چون در ساعت سوم روز چهارشنبه بردارند جهت عداوت و تفریق مؤثر است

*تراب الصیدا

*ماهیت ان

خاک مغارۀ جبل صیدا است از بلاد شام

*افعال و خواص آن

جهت جبر و کسر شربا و ضمادا نافع است نزد اهل آن بلد حتی آنکه ظن شان آنست که چون مصدوع آن را بیاشامد آن خاک باذن خالق جل و علا بسوی آن موضع رفته جبر صدع و فصل شکافتکی آن عضو می نماید باندک زمانی

*تراب الشارده

*ماهیت ان

خاک جزیره است از جزائر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس و آن جزیره متصل بآن را جزیرهٔ یابسه نامند

*افعال و خواص آن

کویند خاک آن جزیره را خاصیتی است عجیب غریب که چون مقدار نیم مثقال آن را در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که در حلق اوزلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او برمی آید و جو و کندم روئیده در ان جزیره نیز همین خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دابهٔ معلوقه مسقط علق و همچنین چون آن را بخورد و تعلیق بدان نماید و در ان دو جزیره هیچ هوامی و حیوان وحشی موذی نمی ماند*

تربد

بضم تاء مثناه فوقانیه و سکون راء مهمله و ضم باء موحده و سکون دال مهمله بهندی نسوت نامند و ناک پتر و بداره و در بنکاله پتوهری کویند

*ماهیت ان

بیخی است ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید سبک و مجوف انبوبی و دو طرف آن مصمغ منبت آن حوالی خراسان و هند و سند و کیاه آن ساق دار و برک آن شبیه ببرک لوبیا و لبلاب کبیر و اطراف آن باریک و نیز کل آن آسمان جونی بر سر ساقی روئیده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و آنچه اندرون آن سیاه و غیر مجوف باشد سم است مانند خربق سیاه زرد آن نیز بد است و بهترین آن باوصافی است که مذکور شد که تازه کرم نخورده سفید مجوف مصمغ و متوسط میان غلظت و رقت صاف جوهر املس سریع التفتیت سهل السحق بی ریشه و یا کم ریشه با اندک حدت طعم و قوت نافذه و جلا باشد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره بودردی و غیر مستعمل است

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و در آخر آن خشک و صاحب شفاء الاسقام کرم و خشک در آخر دوم کفته

*افعال و خواص آن

مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل آنست قالع بلغم غلیظ و لزج بترقیق و دافع از عمق بدن و منقی دماغ و معده و رحم از بلاغم و مفتح سدهٔ آن و جهت فالج و امراض عصبانی و سرفهٔ حادث بمشارکت رطوبات

۲۶۹معده و عرق النسا و با روغن بادام و تخم کتان جهت سرفهٔ مزمن و درد سینه و با پوست هلیلهٔ کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و کفته اند چون جرم سائیدهٔ خام آن را بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا می نماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم می کند و لیکن سزاوار آن است که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن و نرم پیختن آن ننمایند تا بخمل معده و امعا نچسپد و در معاجین مبالغه نمایند و چون بطریق سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب کرم باشد و اکر با نمک بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلی از ان با زنجبیل و نبات که بطور قهوهٔ زنجبیل پخته کرم کرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب محرور المزاج و صاحب قلب حار را مضر مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن و بروغن بادام و یا پسته چرب کردن و با کتیرا استعمال نمودن اما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آن است و وجه خراشیدن پوست آن را کفته اند آن است که ذراریح یا کیاه آن می باشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن پوست ریشهٔ توت و در بعضی امزجه غاریقون است و طریقهٔ تدبیر جوارش و حبوب و دواء التربد و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت

ترمس

بضم تا و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند

*ماهیت ان

تخمی است از باقلا کوچکتر سفید مائل بزردی و تدویر و مفرطح و وسط آن اندک فرورفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری می باشد بستانی آن بزرک تر و بری آن ریزه تر و زردتر و تلخ تر و ثقیل الرائحه و بهترین آن در تغذیه سفید بالیده بستانی آنست و در تداوی بری بسیار تلخ آن

*طبیعت بستانی آن

در آخر اول کرم و در دوم خشک و بری آن در دوم کرم و در آخر آن خشک

*افعال و خواص آن

مفتح سدهٔ کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زائل کنندهٔ کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن و لعوق پختهٔ سرشتهٔ آن با ماء العسل و با سرکهٔ ممزوج به آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سدهٔ کبد و ضماد آن با ماء العسل بزیر ناف جهت اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبهٔ جکر و غیر آن و جذب سم هوام و اکله و نار فارسی و بدستور با سرکه و با عسل و سرکه باهم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع نار فارسی و ورم سپرز و با مازریون جهت جرب مواشی و تضمید پختهٔ آن با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که به آب دریا و با ماء الرماد سرشته باشند و با سرکهٔ تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکهٔ مخلوط باهم جهت تسکین اوجاع حاره و بتنهائی بر ورک جهت عرق النسا و بر بشره جهت تنقیهٔ آن و نیکوئی رنک رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه خصوصا با آب باران و چون آرد آن را با بزر کتان و اندکی فلفونیا سرشته بر پارهٔ کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثآلیل و بروز مقعده و شقاق آن و بواسیر و بامر جهت عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر غانغرایا و آن ورمی است که اولا حس از عضو برطرف می شود پس متورم می کردد و آشامیدن آن نیز جهت آن علت و تنقیهٔ احشا و آشامیدن مقدار یک رطل از ان جهت برص و شستن چارپایان بآن جهت کشتن کنهٔ آبها و پاشیدن آب مطبوخ آنکه تلخی آن در آب رفته باشد بر دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع

۲۷۰تولید آنست و ریختن آن بر بهق و سعفه یعنی بثور رطبهٔ سر و جرب و اکله و قروح خبیثه و همچنین شستن آنها بآن نافع و خوردن تلخ آن ناشتا هر روز سه درهم جهت تقویت روح باصره و منع صعود ابخره و صداع مزمن و امان از نزول آب در چشم و با عسل جهت ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصاه نافع و چون با بیخ نباتی که آن را خامالاون اسود نامند طبخ نمایند و با آب آن جرب حیوانات را بشویند خصوصا غنم زائل کرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهت ادرار بول مفید و کفته اند که از خاصیت مجربهٔ ترمس آن است که چون مقدار یک مشت از آن را نیم کوفته پوست آن را دور کرده در ظرف مس بی قلعی با شیر تازه دوشیده آن مقدار که از روی آن بکذرد بآتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب نماید پس بوزن آن روغن کاو بران ریزند و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و بسرحد انعقاد رسد و کرماکرم بر پارچه کرپاسی بمالند اکر بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین و تهیکاه اسهال بلغم خام و چون ارادهٔ قطع آن نمایند آن پارچه را از ان موضع بردارند و به آب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتومه است و جهت اطفال و پیران که نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول آرد سرشتهٔ آن با عسل و مرمکی جهت ادرار طمث و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن قویتر است از شیرین آن و بر شیرین آن و بر شیرین آن غذائیت غالب و ثقیل و بطئ الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیهٔ مطبوخ آن بادهان و سرکه و مری و خوردن آن با نمک و صعتر و شیرینی و آشامیدن تبیذ کهنه بالای آن مقدار شربت آن بادویه از سه درهم تا پنج درهم و مفردا تا هفت مثقال بدل آن در جلای آثار دو وزن آن باقلا و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن آن درمنهٔ ترکی و در سائر افعال افسنتین است*

ترنجبین

بفتح تا و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون

*ماهیت ان

شبنمی است که بر خاری که آن را حاج و خارشتر نامند در خراسان و ماوراء النهر و بلاد کرجستان و همدان و نواح آن می نشیند و منعقد می کردد مانند ریزهای نبات و طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن سفید تازهٔ پاکیزه غیر مخلوط با برک و خار بسیار آنست زیرا که شاخهای آن را بریده در چادرها ریخته می تکانند تا آنچه ترنجبین بر انها انعقاد یافته جدا کردد پس از برک و خار و خاشاک پاک کرده باطراف می برند و آنچه چسپیده و آلوده بدانست در آب شسته صاف نموده می جوشانند تا غلیظ و منعقد کردد

*طبیعت ان

در اول کرم و تر و جالی تر از شکر

*افعال و خواص آن

ملین طبع و مسهل صفرا برفق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیر خشت جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تپهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بدستور با ماء الشعیر و دفع اخلاط حارهٔ حاده و با روغن کره کاو کوهی جهت عسر البول و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه آن را با نیم رطل شیر کاومیش بیاشامند و مسخن بدن و آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت رفع قراقر شکم که با حمی خفیفی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم و بواسیر و بول الدم استعمال آن جائز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری کفته که افضل آنست که تلیین طبیعت صاحب جدری را به تمر هندی نمایند و اکر اجابت نکند زیاده نمایند بر ان قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در غب خالص نوشته که ترنجبین را در تپهای کرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا می کردد و اکر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه کفته که مضرت آن مر صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث

۲۷۱جدری و حصبه نوشته که آن هر دو را مضر است بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را و رسیدن کیفیت آنها بقلب و کشتن علیل و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اکر در طبع قبضی باشد مزلقات دهند و شیرخشت مناسب است و لیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در ان قوت ادرار دم است مؤلف کوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضر است و مضر سپرز و محرور المزاج مصلح آن تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و بطئ النزول و مصلح آن آب آلو و عناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است و بدستور آب جو با شکر سرخ و دواء الترنجبین و شراب آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

ترخوانه

و

ترینه

هر دو در قرابادین مذکور شدند

فصل التاء مع الشین المعجمه

تشمیزج

بفتح تاء مثناه فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح زای معجمه و سکون جیم معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشمک و چشوم و بعربی حبه السودا و اهل حجاز بشمه و بهندی چاکسو نامند

*ماهیت ان

دانهٔ است بقدر بهدانه و مثلث شکل و سیاه اندک املس براق بهترین آن بزرک سیاه براق آنست و ابن بیطار نوشته که آنچه از بلاد سودان و نواح آن آورند اندک بزرکتر است از حجازی آن و بکمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بعضی در سوم کفته اند

*افعال و خواص آن

جالي و باندك حدت و نهايت قبض و تحليل و مقوى باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قذى نافع و مدبر آن با زعفران و ماميران چيني و شكر كه مقوى تحليل و زياده كنندۀ جلاى آنند جهت امراض مذكوره انفع كه با كلاب سائيده بطريق كحل ترتيب نموده استعمال نمايند و ضماد آن جهت جراحت قضيب و اعضاى عصبانى و جذام نافع و دستور تدبير آن آنست كه در جوف پياز يا خمير كذاشته در زير آتش پخته پس برآورده مقشر كرده استعمال نمايند و سه نوع ديكر و نسخ ذرورات تشميزجى و قطور و كحل آن در قرابادين ذكر يافت

فصل التاء المثناه الفوقانيه مع الفاء

تفاح

بضم تاى مثناه فوقانيه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسى سيب نامند

*ماهيت ان

معروف است و شيرين و ترش و مز يعنى ميخوش چاشنى دار مى باشد بهترين آن شامى پس اصفهانى بدرخت رسيدۀ شاداب بزرك لطيف آنست

*طبيعت شيرين ان

كرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشك و مز آن در حرارت و برودت معتدل و در اول خشك و جميع اجزاى درخت آن سرد و خشك و برك و ثمر آن با قوت ترياقيت

*افعال و خواص مجموع

ان

مفرح و با عطريت و رطوبت لطيفه و مقوى دل و دماغ و جكر اكلا و شما و جهت خفقان و عسر النفس و تقويت فم معده و منع انصباب فضول بمعده و تنبيه اشتها نافع و شيرين آن مفرح و ملطف روح حيوانى و سريع الاستحاله به صفرائى كه در معده باشد و پختۀ آن جهت سرفۀ يبسى و آب آن با شراب و آب كوشت جهت رفع غشى مجرب و آب آن در معاجين مفرحه مقوى فعل آنها و رب و شراب آن در جميع افعال قويتر از جرم آن و جهت تفريح قلب و تقويت معده و كبد و دفع وسواس سوداوى و دفع سموم خصوص عقرب و دفع وبا بسيار مؤثر و مسكن حرارت و مرباى آن نيز قريب بدان و بهتر است از جرم غير مرباى آن مشوى عفص در خمير كرفتۀ آن جهت ذوسنطاريا كه اسهال دموى است و جهت صاحب سل و ذبول يعنى لاغرى و ضماد آن بر چشم جهت تسكين درد و وجع آن نافع و اكثار خوردن خصوص خام نارس ربيعى آن مورث تپهاى مركبه و نسيان و مولد رياح و تمدد ساير بدن و اوجاع عضل و اختلاج و مصلح آن دارچينى و اغذيۀ لطيفه و ترش آن قابض و

مسکن قئ

ص: ۵۱۵

۲۷۲و عطش و موافق معدهٔ صفراوی و پختهٔ آن در حمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویهٔ سمیه و خشک کرده و سویق آن با آب انار و ادویـهٔ مناسـبه جهت تقویت معده و اسـهال صـفراوی و تسـکین قئ نافع و اکثار آن مضـر سـینه و مورث ذات الرئه و ریاح عروق و مصـلح آن کلقنـد و دارچینی و لعق نمودن عسل و مز آن مولـد خلط صالح و مسـکن تشـنکی و قئ صـفراوی و اسـهال و در سایر افعال ماننـد ترش آن است و کوینـد همه اقسام آن هرکاه بخلط حار که در معـده باشـد برسـد آن را دفع می کنـد و خام نارس بی مزه آن مولـد خلط خام و حمی و ضـماد آن در ابتـدای اورام حاره نافع و رب سـیب ترش که آب آن را بـدون شـیرینی بقوام آورده باشـند در آخر اول سـرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبهٔ صـفرا و غلیان خون و اسـهال صفراوی و قئ آن و رفع غم و الم سوداوی نافع مضر اسهال دموی و شش و مداومت خوردن آن مضر عصب و شراب و مربای آن قریـب النفـع است بـدان و بـا حرارت کمی و جهت وسـواس سـوداوی انفـع از شـیرین آن و سـیب تلـخ قـابض تر از همه و آشامیـدن عصـارهٔ سـیب رسـیده و عصـارهٔ برک آن نیز بقـدر یک اوقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضـماد برک آن جهت ردع اورام حاره در ابتـدا مفید و شـکوفهٔ آن با ادویهٔ مناسـبه جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویهٔ مفرحه جهت تفریح مؤثر و مربای آن یعنی کلقند کل سـیب جهت ضـعف دل و دماغ و برانگیختن شـهوت باه نافع که کل آن را با دو وزن آن شـیرهٔ کلقنـد کل سـرخ سرشـته ماننـد کل سـرخ مرتب نماینـد و مقـدار شـربت تفاح هفت مثقال است و اولی آنست که محرور المزاج حـامض و مز آن را تنـاول نمایـد و مـبرود المزاج حلو آن را هرچنـد حلو آن مضـر محرورین نیست و بلغمی مزاج شـیرین عفص آن را و چون از خوردن آن در خود ثقلی یابنـد بایـد که بالاـی آن آب سـرد ننوشـند و طعـام ترش نخورند و همچنین بالای هر میوهٔ تر و تازه بلکه امراق اسـفیدباجات و مسخنات بنوشند و تا از معده منحدر نکردد طعام نخورند و تفـهٔ آن هیـچ یـک را منـاسب نیست وردی است و جـوارش و حلوا و خمیرهٔ کـل آن و رب و اشـربه و عرق و مربـای آن در قرابادین ذکر یافت

فصل التاء المثناه الفوقانيه مع الميم

تمر

بفتح تا و سکون میم و راء مهمله بفارسی خرما و بهندی کهجور و چهارا نامند

*ماهیت ان

معروف است و نر و ماده می باشد نر آن طلع و خوشه برمی آورد و ثمر نمی بندد بخلاف مادۀ آن و در خوشهای طلع هر دو نوع کردی می باشد که آن را کشن می نامند و در ابتدای ظهور خامی کرد نر را بر ماده می زنند ثمر آن بالیده و شیرین و شاداب و تخم آن کوچک می کردد و الا خوب نمی شود و از ابتدای تکون تا انتها و کمال بلوغ و رسیدکی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را بنامی موسوم اول را طلع و لیغ نیز کویند و دوم را بلح و سوم را خلال و چهارم را بسر و پنجم را قسب و ششم را رطب و هفتم را تمر و هریک آن ان شاء اللّه تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد و بحسب اماکن و بلدان مختلف می باشد و بهترین اماکن که خرما در ان خوب می شود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس جاهای دیکر و بهترین اصناف غیر جهرمی آن آزاد پس مکتوم پس خستاوی است که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیدۀ بی ریشه باشد

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند

*افعال و خواص آن

کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت فالج و لقوه و اعیا و تقویت کردۀ لاغر شده و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل و موافق سینه و شش بارد و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی و تفتیت حصاه مجرب و با برنج جهت تسمین مهزولین و خیسانیدۀ آن در شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی و از عقب ان نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه

۲۷۳بیعدیل دانسته اند و لیکن ثقیل و بطئ الهضم و مسدد مضر محرورین و صاحبان بلدان حاره و در بلدانی که خرما در آنها حاصل نمی شود اهل آن بلـدان را اکثار خوردن آن جائز نی و مولد سودا و سدهٔ جکر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و رمد و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و روغنها و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن آن با آب نیمکرم خصوص که سماق در ان خیسانیده باشند و بدستور غرغره با کلاب و سماق با سرکه و خائیدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح سدهٔ آن در مبرودین جوارشات مسهله بعصر و بالجمله در محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده و رطوبات بلیه و خام آن نفاخ و بطئ الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن کرم و خشک و صحیح آن است که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاه و سائیدهٔ آن جهت رفع اسهال و بستن شکم بقوت و ذرور سوختهٔ آن جهت قروح خبیثه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و ریختن احداب عین و سبل و قروح آن و حدت بصر و سیاهی چشم نافع

تمر هرونی

بکسر ها و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر نون و یا نوع تمر کوچک باریک سرخ رنک با هستهٔ باریک کوچک است

ص: ۵۱۸

تمر هندی

بعربی صبارا و حمار و حوش و حومر او بهندی انبلی نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است هندی در غلافی مانند باقلا الا آنکه از ان پهن تر و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب صدفی می کردد بخلاف باقلا و مغز آن پوست دیکر سوای آن ندارد طول آن بقدر شبری و دو نوع می باشد یکی سرخ تیره اندک چاشنی دار و در هنکام خامی نیز سرخرنک می باشد و در کجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب می شود و در اماکن دیکر بدان خوبی نمی شود و این نوع وفور ندارد و دوم سرخ کمرنک مائل بتیرکی و این در خامی سفید می باشد و این نوع بسیار است و تخم هر دو مائل بتدویر و اندک پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره از ترمس بزرکتر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برک آن ریزه طولانی انبوه و بهترین آن رسیده بی عفوصت اندک کهنهٔ آنست یعنی شش هفت ماه تا یک سال از اخذ ثمر آن کذشته باشد نه کهنهٔ فاسد شدهٔ آن و دستور است که ثمر رسیدهٔ آن را مقشر نموده قدری از لیفهای آن را برآورده حبهای بزرک ساخته اندک چرب نموده نکاه می دارند و الا آن را کرم می زند و رطوبت آن خشک و ترشی آن کم می کردد

*طبیعت

ثمر هر دو نوع آن در اول سرد و در دوم خشک و در سوم نیز کفته اند و خشکی سرخ آن زیاده

*افعال و خواص آن

لطیف تر از اجاص و رطوبت آن زان کمتر و مقوی قلب و معدهٔ مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن غثیان و قئ صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای حاره و غشیه و کرب و غشی و رفع عطش و تفریح و حکه و جرب و هیضهٔ صفراوی و غرغرهٔ آن جهت خناق و مضمضهٔ آن جهت قلاع دهان نافع و کفته اند که تمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده و تنفر طبیعت و غثیان و قئ می کردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسید و قوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات و یا شکر و یا آنچه خواهند از اشربه و غیرها بیاشامند و اهل هند آشامیدن نقوع آن را برای جذام نافع می دانند المضار اکثار آن مورث سحج و سعال و مضر صدر و سرفه و طحال و مولد سدد و ناشتا خوردن آن مضر و بدستور خام و

۲۷۴تازهٔ نورس آن زیرا که مسدد و بسیار نفاخ و بطئ الهضم و الانحدار است و مصلح آن کثیرا و خشخاش و بنفشه و عناب و لعاب بهـدانه و با انـدک شـیرینی خوردن مقـدار شـربت آن از هفت مثقال تا سـی مثقال بـدل آن آلوی سـیاه و در غیر اسـهال زرشک و دانهٔ آن در سوم سـرد و خشک و قابض و خوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب و ضماد آن جهت خلع عضو و وثی و تقویت سـستی عضل و با پیه و امثال آن جهت نضج و کشودن دمل و چون نرم کوفته پیخته در فرج بمالند تنک کرداند و مطبوخ کوبیدهٔ آن و تخم ریحان کوبیده با شـیر زنان و یا شیر بز جهت نضج دمامیل حاره و انفجار انها با تکرار عمل مجرب و چون برک نازک آن را بساینـد و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت زحیر حار و آزاری که در هند و بنکاله اهوه می نامند و در بینی مردم می شود و جهت حمی صـفراوی و قرحهٔ مجاری بول و اخلیل که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامنـد نـافع و ضـماد آن جهت تسـکین لهیب اورام حارهٔ حاده و وجع و تحلیل آنها و با انـدک دار فلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده شده باشد و تحلیل اورام حاره و بارده نیز و ضماد کل آن جهت تسکین رمد حار و وجع و حرارت چشم و آشامیـدن آن جهت بواسـیر خونی و ذرور پوست درخت آن جهت التیـام جروح و قروح و خـاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع و جوارش و حلوا و سکنجبین و شراب و مربی و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۵۲۰

تمساح

بکسر اول و سکون میم و فتح سین مهمله و الف و سکون حاء مهمله بفارسی نهنک و بهندی مکرمچه نامند

*ماهیت

ان

حیوانی است بزرک در انهار کبار مانند رود نیل و بعضی مواضع کنکاد و هند و بنکاله نیز بهم می رسد و چهار دست و پا و دنباله دارد پوست آن خشن و ضخیم و بسیار قوی به حدی که در آب شیر و قبل را بخود می کشد و هلاک می کرداند و در خشکی از دست و پا بمردم و حیوانات دیکر سنک می اندازد و در وقت مضغ فک بالای آن حرکت می نماید بخلاف حیوانات دیکر و دهن آن وسیع و کویند نود دندان دارد پنجاه در فک بالا و چهل در فک پائین و میان هر دندانی تا دندان دیکر دندان کوچک مربع و در وقت بند کردن دهان یک دندان در بین دندان دیکر می آید و منطبق می شود و زبان آن طولانی و طول جثهٔ بزرک آن تا ده ذرع و عرض آن در ذرع و زیاده بران و تخم بر خشکی می کذارد و بچهای آن آنچه در آب تعیش می نماید تمساح می شوند و آنچه در خشکی سقنقور و بیرون آب نیز تعیش می کند و نوع کوچک آنکه در ریک تعیش می کند ورل مائی نامند و کویند همین سقنقور است

*طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص ان

بخور جکر آن جهت رفع جنون و اکتحال سرکین آن جهت رفع بیاض عین تازه و مزمن و زهرهٔ آن درین باب قوی الاثر و قطور پیه آن با روغن کل جهت رفع صداع و شقیقه و درد کوش و کری و درد کمر و کرده و تقویت باه و ضماد آن دافع آزار کزیدن آن در ساعت و کوشت آن محرک باه و اسفیدباج آن مسمن بدن مهزولین و رافع قولنج و لیکن ردئ الکیموس و طلای خون آن با بلیله و آمله جهت تغییر لون وضح و بهق سفید و بر پیشانی و صدغین جهت دفع شقیقه و صداع و تدهین آن بر بدن صاحب تپ ربع جهت رفع آن مؤثر و سوزانیدن پیه آن در چراغ در نهری که در ان وزغ باشد کویند مانع صدای آنست و بدستور افروختن فتیله سرشتهٔ آن با موم ما دام که آن روشن باشد و چون پیه آن را بر موضع کزیدکی آن بمالند تسکین دهد وجع آن را و چون بر پیشانی کوسفند نطاح یعنی شاخ زن بمالند جمیع کوسفندان از ان بکریزند و تعلیق چشم آنکه در زندکی از ان کنده باشد جهت منع تزاید جذام و تسکین درد چشم که چشم جانب راست آن را جانب راست و چشم جانب چپ آن را بر جانب چپ بندند و بستن آن بر پای راست جهت تقویت جماع و تعلیق دندان راست آن بر بازوی راست در تحریک باه و تقویت

۲۷۵مجامعت اثر تمام دارد و چون پوست تمساح را بر دور قریه بکردانند و بر سقف ذهلیز آن بیاویزند در آن قریه تکرک نبارد

فصل التاء مع النون

تن

بضم تاء مثناه فوقانیه و تشدید نون

*ماهیت ان

ماهی است بزرک فربه چرب که در دریای مطلم و دریای شام بهم می رسد و آن را بشبکها صید می نمایند و نمک سود می کنند

*طبیعت ان

حار یابس

*افعال و خواص آن

خوردن نمک سود آن جهت سم مار شاخدار و ضماد آن جهت کزیدن سک دیوانه نافع و خوردن آن و قئ کردن بعد از ان منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است

تنباکو

بفتح تا و سکون نون و فتح باء موحده و الف و ضم کاف و سکون واو بترکی تتن و بهندی بجره بهنک نامند

*ماهیت ان

حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المؤمنین نوشته ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی باشد که قلمومس نامند چه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی مشابه آن است و قسم سوم قلومس را تعریف کرده اند که برک آن مانند برک کرنب و از ان درازتر و باندک رطوبت چسپنده و ساق آن زیاده بر ذرعی و باندک زغب و تخم آن ریزه سرخ مائل بسیاهی و در غلافی و مؤید دیکر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع و با کیاهی را مقرر کرد که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث کردید که احدی را وبا اثر نکرد آن کیاه قسمی از قلومس بود و این اثر با تنباکو می باشد و در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته و با بتدریج کم شده و بالفعل نایاب است و اللّه اعلم بحقیقه الحال بدانکه آن از ادویهٔ جدیده و قریب بسه صد سال است که بهم رسیده و دو صد و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و وفور آن در ایران و توران و هندوستان کویند پرتکیش که کروهی از نصاری است بوده که از ارض جدید بدست آورده و تخم و برک آن را بسمت ایران

و هندوستان برده و از انجا بجاهای دیکر منتشر کشته به نحوی که شاید بالفعل هیچ مملکتی و بلدی و قریهٔ نباشد که آن را استعمال نه نمایند خواه بعنوان کشیدن بغلیان و خواه بخوردن جرم آن و خواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن بدماغ خواه در ان بلده و قریه بهم رسد و یا از جاهای دیکر آورند و بقیمت اعلی بخرند و کویند بدوء شیوع آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان اواخر اکبر بادشاه و اوائل جهان کیر بادشاه بوده و آن انواع و اقسام می باشد و بهترین آن برکهای بزرک ضخیم چسپنده تندبوی زرد مائل بسرخی است که خالهای سرخ مائل بتیرکی بران افتاده باشد که چون نرم نموده با آب بسرشند شیره دار چسپنده باشد خواه کاریونی و خواه کازرونی و یا طونی و یا طبسی و یا بلخی و یا ملتانی باشد و خواه از غیر آن اماکن هر جا که خوب شود مانند امانت خوانی بنارسی و قسم اعلی سورتی برای کشیدن خالص آن در سر غلیان و برای تخمیر آن با قند سیاه که بهندی کره بضم کاف فارسی و سکون راء هندی چهار نقطه و ها نامند که اهل هند و دکهن و بنکاله مستعمل دارند که برک تنباکو را باهم وزن آن و یا قدری زیاده از ان شکر باهم خوب کوبیده و سرشته در ظرفی کرده چند روز می کذارند تا تخمیر یابد و آن را کراکومی نامند و بعضی برای سرعت و زیادتی تعفین و تخمیر چند روز در زمین و یا سرکین اسپ دفن می نمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بران کذاشته می کشند باصطلاح هند این طریق را سلفه می نامند و صاحبان امتیاز تابهٔ که تابهٔ کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و بیکروی آن بقدر یک توله از ان که کراکو نامند چسپانیده در سر غلیان می کذارند که روی خالی آن بالا باشد و بران اخکر کذاشته می کشند و بعضی برای خوشبوی قلیل سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه پوست سیب اکر بهم نرسد

۲۷۶مربای سیب و بابه در کوبیدن داخل کرده و در ظرف کلی کذاشته و سر ظرف را از کل بند نموده در زمین دفن می کنند تا تخمیر یابد بعد از ان برآورده بدستور بر تابه چسپانیده می کشند بسیار خوش بو می شود و بهترین تنباکوها از برای کراکو تنباکوی بهیلسه که در دکهن است بسیار خوش بو و کران قیمت است و برکهای آن کوچک و زعفرانی رنک و شیره دار چسپنده و بعد از ان تنباکو چنار کره که قریب بنارس است و در بنکاله به بهاکلپور و در هند قسم کال می شود بسیار تند و تلخ

*طبیعت

ان

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دود آن مصلح فساد هوای وبائی و تعفن آن و منقی رطوبات دماغ و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بلغمی کشیدن و خائیدن و خوردن آن نافع و بدستور خوردن کراکو بمقدار دانهٔ نخودی ناشتا حب بسته و سعوط سائیدهٔ برک آن مانند غبار جهت دفع نزلات دماغی بارد رطب مزمن و تعطیس فرمودن آن مفید و فرو بردن دود آن را رافع قبض بطن دانسته اند خصوصا ناشتا و ذرور خاکستر آن جهت زخم دواب و ضماد آن با روغن کل سرخ جهت جرب متقرح و حزاز و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه و نزول آب آزموده و آشامیدن آب غلیان که زرد شده باشد از کثرت کشیدن جهت استسقا و مار کزیده نافع دانسته اند بادرار بول و عرق مفرط و چرکی که در آب نی غلیان خصوصا نزدیک بسر غلیان جمع می کردد چون از ان فتیله سازند و یا فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن کذارند چهار مرتبه نهایت شش هفت مرتبه التیام می یابد و چون در چشم کشند شبکوری را زائل می کرداند خواه آن چرک تازه باشد خواه خشک بطریق اکتحال و کشیدن تنباکو بسر غلیان با برک فنجنکشت که بهندی سنبهالو نامند جهت دفع ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و ظلمت بصر عارض از رطوبت و برودت نافع و تنباکو مضر دل و دماغ حار یابس و محرور المزاج و سوداوی و مورث سده و خفقان و تکدر حواس و مغلظ خون و مصلح آن شیر تازه دوشیده است و کویند معیار صحت مزاج بدن است زیرا که مریض را خصوص صاحب حمی را خوش نمی آید کشیدن آن و حب تنباکو و عرق و مرهم و معجون آن در قرابادین ذکر یافت بدانکه اعیان و اشراف و اعزه و اطبا و بعضی از نصاری در بنکاله و هند به طریقی که صاحبان سلیقهٔ هند تا به چسپانیده معمولی دارند می کشند و لیکن در ولایت آنها تنباکو را بطریق سر غلیان نمی کشند و اما بعنوان سعوط و عطوس اکثری مستعمل دارند و قلیلی برک آن را می خورند و بعنوان دمی می کشند

تنزوخطائی

بفتح اول و سکون ثانی و ضم زای معجمه و سکون واو و آن را شاه سینی نیز کویند

*ماهیت ان

قرصلی است مصنوع و بعضی سرخ مائل بتیرکی و بعضی مائل بسبزی که از خطا می آورند و نیز اقراصی سیاه رنک از کاشغر می آورند موسوم باسم تنزو و تحقیق آن است که تخمیر آن از عصارهٔ برک حنای خطائی است و مادهٔ آن کلی است که از بعض معادن بادزهر معدنی برمیآورند و اقراص و غیر آن ساخته بمهر بادشاه آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار باطراف می برند و چون بادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنزو نیز مختلف الالوان می باشد و نیز مجعول از کل ارمنی و طین مغره و زرنیخ با آب کیاهای محلله می سازند و بجای تنزو می فروشند و علامت آن آنست که از ان بوی زرنیخ می آید بخلاف خطائی اصلی

*طبیعت ان

مرکب القوی مائل بحرارت

*افعال و خواص آن

رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و کزیدن هوام و تسکین درد سر و سائر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یک دانک آن تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیر و قئ الدم و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحهٔ چشم و مقعده و قضیب

۲۷۷و فرزجهٔ آن جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آنکه از رطوبت باشد نافع مضر شش مصلح آن کثیرا است و نسخ تنزو حار و بارد در قرابادین ذکر یافت*

تنکار

بفتح تاء مثناه فوقانیه و نون و کاف و الف و راء مهمله بهندی سهاکه نامند

*ماهیت ان

کفته انـد دو قسم می باشـد معـدنی و آن نوعی از بورق است و این دو قسم می باشـد یکی شـبیه به یـخ و آن را بورهٔ زبـدی و بشـیرازی بخک نامنـد و قسـمی شبیه ببرف و آن زبـد البورق است و بشـیرازی برنک کویند و قسم دوم مصـنوع و آن نوعی از لحـام الـذهب مصـنوع است و آنچه بالفعل مشـهور و متعارف است مرکب از نمک و قلی بالسویه و سه برابر هر دو بورهٔ ارمنی است که مجموع را در شـیر کاو و یا کاومیش بقـدر آنکه بپوشانـد آن را می جوشاننـد تا منعقـد کردد و در آفتاب خشک می کننـد و لحام الـذهب مصـنوع از بول غلمـان نزدیک ببلوغ است که در ظرف مس جمع می کننـد و از دسـتهٔ مس در آفتاب و جای نمناک مدتها می سایند تا منعقد و صـلب کردد و آنچه به تحقیق پیوسته معدنی است و در بنکاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال و بهرایچ و نواح آنها بسیار می آورند و باطراف می برند و مصنوع اکر باشد چیزی کمی خواهد بود

*طبیعت اقسام آن

در آخر سوم کرم و خشک و از سموم است

*افعال و خواص آن

داخـل کردن آن در طلاـ در حین کـداز باعث نرمی و زود کـداختن آنست و لطیف و محلل و جالی و مسـقط بواسـیر و جهت بردن کوشت فاسـد جراحـات و درد دنـدان و تاکـل آن و قتـل کرم آن مفیـد کفته انـد و لیکن به تجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهـده شـده که متأکـل دنـدان است و دنـدان را بزودی می انـدازد چـون چنـد روز متـوالی سائیـده بر بن دنـدان بمالنـد و از خاصیت معـدنی آنست که تنقیهٔ قلعی و تلیین آهن می کند و آهن را چون یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیکر سرخ کرده در روغـن کنجـد تطفیـه نماینـد آهـن مـذکور مثـل مقنـاطیس جـذب آهن می نمایـد و فرق میـان تنکـار معـدنی و مصنوعی آن است که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از ان رطوبتی ظاهر می کردد بخلاف معدنی*

ص: ۵۲۵

تنین

بکسر تا و نون مشدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون بفارسی ازدها نامند

*ماهیت ان

حیوانی است بری و بحری می باشد بوی آن از دهن می کزد مانند مار و بحری آن از دنباله مانند عقرب و هر دو نوع آن دست و پا و چنکال می دارد و کویند چهار ناخن به ترتیب دارد و یکی در کف دست و بر سر آن دستهٔ موی چون کاکل و چون کسی را بکزد می کشد آن را بنزف الدم

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک و سم قتال

*افعال و خواص آن

ضماد خاکستر سوختهٔ آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون کوشت تازهٔ آن را بر موضع کزیدهٔ آن به بندند جذب سمیت و رفع اذیت آن می کند و معالجهٔ کزیدهٔ آن معالجهٔ قروح خبیثه است

فصل التاء مع الواو

توابل

بفتح اول و واو و الف و کسر باء موحده و لام

*ماهیت ان

اسم اصطلاحی ادویهٔ یابسه است که در اطعمه داخل می کنند مانند کشنیز و زیره و ساذج هندی و فلفل و هیل و قرنفل و دارچینی و امثال اینها*

توبال

بضم اول و سکون ثانی و فتح باء موحده و الف و لام معرب از تفال فارسی است بیونانی اما طیطس نامند

*ماهیت ان

ریزهای است که از مس و آهن تفته در حین کوبیدن جدا می کردد و بهندی آهنی را لوه چون و مسی را دیک چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مائل بسیاهی و سرخی و براق رقیق است که قبرسی نامند که چون سرکه بر ان

بپاشند رنک بکیرد و زنکار از ان بهم می رسد و بعمل می آورند و سفید رقیق آن ضعیف القوه

ص: ۵۲۶

*طبیعت

ان

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص آن

ملطف و جالی و از نحاس محرق لطیفتر و معفن اخلاط و جهت منع

۲۷۸قروح خبیثه از انتشار و التیام قرحهٔ چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض و بردن کوشت زائد صلب جراحات چون از ان مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال علك البطم و یا آرد کندم و یا صمغ عربی که حب بسته جهت رفع بشاعت آن فرو برند و بالای آن سرکه بیاشامند برای آنکه مقئ و مسهل قوی بلغم است و جهت استسقا و ماء اصفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آنکه مقدار شربت آن است با ماء القراطن که ماء العسل است جهت اسهال کیموس مائی و جبن بتحریک که عبارت از آزار شکم و ورم و بزرکی آنست مفید و زیادهٔ آن باعث سحج و قرحهٔ امعا است و ناشتا نباید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آن را در امراض عین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسول آن بنهایت لطافت و حدت می باشد و در ذرورات و شیافات و مراهم مستعمل است و اهل هند توبال را در سنونات که مسی نامند استعمال می نمایند چنانچه در قرابادین در حرف المیم در مسی ذکر یافت

*طبیعت ان

در چهارم خشک

*افعال

و خواص آن

قابض اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف معده و باه و در سائر منافع و خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها یک هفته بکذارند زعفران می شود و آن بجهت بردن جرب عین و جلای حمره آن و با ربع آن نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید سائر خواص آن ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توبال النحاس در مقدمهٔ کتاب ذکر یافت

توت

بضم تا و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه و بثاء مثلثه نیز آمده

*ماهیت ان

ثمر درختی است معروف شیرین و ترش می باشد شیرین آن را نبطی و ترش آن را شامی نامند بهترین هر دو نوع آن بالیده شاداب آنست

*طبیعت شیرین

آن

کرم در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم کرم با قوت قابضه و بارده

*افعال و خواص آن

مولد خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سدد و مصلح جکر و فساد سپرز و مسمن بدن و مبهی و مقوی پیه کرده و مدر بول و ملین طبع و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد خون کفته اند و مصدع و ملطح بمعده جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض در مبرودین و کسی که آن را بزودی حمی عارض می کردد جوارش کمونی و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض خصوصا خشک آنکه قائم مقام سماق است

*افعال و خواص آن

ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام کرم حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره به آب آن و بدستور با رب آن جهت قروح خبیثۀ دهان و قلاع و بثور و ردع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصا با معینات آن مانند آب برک کشنیز تازه و آب برک کاسنی و شب یمانی و مازو و سک و مر و زعفران و ثمره الطرفا و ایرسا و کندر هریک بقدر حاجت از ودع و تحلیل و جلا و آشامیدن آن جهت قرحۀ امعا و اسهال حار و ذوسنطاریا و سائر مواد متجلبه بسوی معده خصوصا خشک آن با معینات و مقویات آن مفید مضر سینه و شش و عصب و مصلح آن عسل و آب انار خصوصا جوارشات و اطریغل صغیر و رب آن در جمیع افعال قائم مقام آنست و صنعت رب و شراب آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر هشت مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصا که برک شفتالو اضافه کرده باشند و بدستور طبخ نیم کوفتۀ آن در یک رطل آب که بربع رسیده باشد با شکر و عسل و یا آنکه انجیر در ان پخته باشند جهت خانق النمر و سائر سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت

۲۷۹که از خلط خام باشد بغایت نافع و طبیخ برک آن نیز همین اثر دارد و غرغرهٔ آن جهت ذبحه و خنازیر و بدستور ضماد آن و مطبوخ هشت درهم ریشهای آن با سه اوقیهٔ انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته و بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا است شربا و مضمضه و ضمادا و نطول آن جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرک نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می آید و چون آب ریشهٔ توت را که از شکافتن آن کرفته باشند هفت اوقیه با برک تاک و انجیر سیاه بقدر یک اوقیه با قدری آب باران در دیک کرده و اطراف سرپوش آن را بخمیر کرفته بجوشانند تا بسدس رمد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و مجرب است و همچنین طبیخ برک حامض آن با برک تاک و انجیر سیاه الفم مضمضه برب حامض آن جهت ورم و بثور فم و غرغره بآن جهت ورم حلق و خناق و ذبحه و بدستور بطبیخ برک آن و بطبیخ پوست درخت و برک آن جهت درد دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مرخی دندان الاورام و القروح ضماد آن با سرکه در حمام جهت شری مزمن و قروح خبیثهٔ مجففه و بدستور عصارهٔ آن و طلای برک آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختکی آتش و ضماد برک آن به تنهائی سائیده جهت بثور و قروح اکثر اعضا و جرب رطب و یابس نافع و توت نارس بسیار قابض و ضماد آن با سرکه جهت رفع شقاق و شری و به تنهائی نیز جهت شقاق کعبین و ما بین انکشتان سریع الاثر و آزموده است السموم آشامیدن عصارهٔ برک آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت کزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون در آب جوش داده بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول ننمایند خصوصا بر شامی آن*

توتیا

بضم تا و سکون واو و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف معرب از دود یای فارسی است بیونانی ثمقولس نامند

*ماهیت ان

صاحب تحفه المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن رحمه اللّه علیه و دیکران نوشته اند که معدنی و مصنوعی می باشد و معدنی را سه قسم کفته اند یکی سفید شبیه بپوست بیضهٔ شترمرغ که برو چیزی مثل نمک ظاهر باشد و بهترین اقسام است و دیکری زرد و دیکری کبود و شفاف و این غلیظتر از همه و مشهور بتوتیای هندی و توتیای دیکیک در غایت حدت است و چند قسم دیکر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره ها مذکور است و امین الدوله نوشته که توتیای بحری نیز می باشد و آن سنکهای سفید مستدیر شبیه بسنک ریزه است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شیخ که بفارسی شبه و روی توتیا و بهندی جست نامند باشد و سیوم را از مس بعمل می آورند مؤلف کوید آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیر مصنوع نمی باشد اما کرمانی که انابیبی و سفالک و میزابی یعنی شبیه بناودان که بهندی کهپریه و سنک بصری نیز نامند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت کداختن آن بعمل می آورند بدین طریق که کورهٔ آن را دو طبقه می سازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند اجاغ می کذارند و از خاک چسپنده که در عراق آن را خاک رست می نامند قلمها و شمسهای بلند بمقدار شبری که دو سر آن اندک باریک باشد می سازند و خشک نموده در آب نمک غوطه می دهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ و راست و چلیپا خوابانیده می چینند تا اینکه در حین کداز سرب دود آن بر آنها به پیچد و منعقد کردد و ضایع نکردد و چون زمانی ممتد کذشت و یافتند که دود بسیاری بر آنها پیچیده و منعقد شده است آنها را برمیآورند و می شکنند و دودهای منعقد مانند انبوبه و سفالک را از انها جدا می نمایند و آن توتیا کرمانی است و باز بدستور قلم ها و شمشهای تازه در ان کوره می چینند و همچنین نوع دیکر آنکه شنیده شد که کوره را مانند تنوری سرتنک و بلند می سازند و در زیر آن جای آتش می کذارند و از پائین تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب

۲۸۰کردن آن قلمها و شمشها می کذارند پس قلمها و شمشها بنحو مذکور ساخته در آنها نصب می کنند و بعد مدتی که دود بسیاری بر آنها منعقد کردید آنها را برمی آورند و بجای آنها قلمهای دیکر نصب می نمایند و همچنین از قلعی شبح بباء موحده یعنی روی توتیا شنیده شده که بدستور بعمل می آورند و بهترین آن پارچه ها و انبوبهای صلب بی خاک آمیخته آنست و مستعمل نرم سائیده مغسول آن است زیرا که استعمال غیر مغسول آن جائز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندی است از مس با زاج سفید بطریق احراق بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور ببصری است نه از ان جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه از ان جهت است که از کرمان ببصره می برند و از انجا بجاهای دیکر و در ممالک هند

طبیعت ان

جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و حنین سرد و خشک در دوم کفته و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و با قوت تغریه و اما اخضر هندی آن حار حاد یابس در چهارم اکال مجفف است در غایت تجفیف

*افعال و خواص کرمانی آن

از اکبر ادویۀ عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحۀ چشم و بینی و قضیب و عانه و مقعده و سرطان متقرح و سائر اعضا و اندمال قروح و جروح و اکله و رفع بدبوئی زیر بغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرهما و با روغن کل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معدۀ مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و شیاف آن جهت حرقه البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و کویند مرقشیشا و اقلیمیا است و طریق تشویۀ آن آنست که آن را با آب سائیده قرص می سازند و بر آتش نرم بر روی سفالی بکذارند و بکردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و مشروبا استعمال آن جائز نیست محرق و غیر محرق آن در بعض امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم و اطلیه و اضمده مستعمل و اهل هند کویند چون زهر خورده قدری از ان بیاشامد قئ شدید آورد و از غایلۀ آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنکره که کیاه هندی است و در حرف البا ذکر یافت طلاء جهت تجفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام خبیثه مانند جذام و قروح آن و جهت ناصور و غیرها قطورا نافع و چون مقدار سه مثقال آن را با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفع جهت قرحۀ مجاری بول که بهندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز می ماند و فاسد نمی کردد و می توان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن با دو درهم مردارسنک باهم نرم سوده با نیم آثار ماست ممزوج کرده در پارچۀ کرپاسی انداخته آب صاف آن را که از ان بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و دستور غسل و پروردن کرمانی آن به آب غوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن ذرورات توتیای کرمانی است که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش کذارند و برهم زنند تا محرق کردد و یا آنکه قطعۀ آن را بر اخکر کذارند و بکذارند تا بجوش آید و از جوش به نشیند مانند زاج پس برداشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی توتیای

اخضـر را خورده باشـد و او را غثيان و قئ و التهاب و وجع معـده و امعا و سوزش بول و براز و تمدد اعضا و غيرها عارض شده باشد تدبير آن آنست كه او را قئ فرمايند و بخورانيدن امراق دسـمه و شـير تازه دوشيده مكرر پس با لعبه و روغن بادام و آب كوشت چرب تغذيه فرمودن*

تودری

بضم تا و سکون واو و فتح دال و کسر راء مهملتین و سکون یا اسم فارسی است و بیونانی اردسیمن و بعربی بزر الخمخم و بزر الهوه و قصیصه و باصفهانی قدومه و بکرمانی مار درخت و بتبریزی درینه نامند

*ماهیت ان

تخم نباتی است برک آن دراز و بی ساق و شاخهای آن سرخ و صلب و با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و اندک پهن و سه قسم می باشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آن را در اصفهان قدومهٔ کلکون نامند و سفید آن از سرخ و زرد اندک بزرک و پهن تر و غیر خبه است و خبه را باصفهانی خاکشی کویند

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول تر و بعضی خشک کفته اند

*افعال و خواص آن

هر سه قسم در افعال قریب بهم انـد مشهی و مبهی و منعط و مسمن بدن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رنک رخساره و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیهٔ صوت و سعال دموی و یبسی و مطبوخ آن در سرکه جهت تسمین اعضا و رنک رخسار و ضماد کوبیدهٔ آن به آب جهت تحلیل سرطان باطنی و ابرده و ورمهای صلب و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و کفته اند که چون با قوت ملتهبه است هرکاه ارادهٔ اکل آن نمایند باید که در آب بخیسانند و پس بجوشانند و در صرهٔ بسته در خمیر بکیرند و مشوی نماینـد پس آن هنکام نافع است جهت نفث اخلاط غلیظهٔ لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبهٔ عقب کوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویهٔ قتاله و مقدار شربت آن در رفع سموم از سه درهم تا پنج درهم و در سایر افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن بهمن سرخ است و کیاه آن قابض و در غایت ردع است و دواء التودریین در قرابادین ذکر یافت

ص: ۵۳۲

تورئی

بضم تاء مثناه فوقانیه و سکون واو و فتح راء مهمله و کسر همزه و سکون یا

*ماهیت ان

ثمر کیاه هنـدی است بیاره دار مانند خیار و خیارزه و ثمر آن را پوست کنده پخته در دو پیازه و قورمه و یا بدون کوشت ساده با روغن و پیاز بریان کرده با نان یا با چلاو می خورنـد لذیـذ می شود و آن سه قسم می شود یکی کهرا و دیکری کهیا و سوم بالیـده بزرک و قسم اول جنکلی خـاردار و بعضـی تلـخ و بعضـی شـیرین هم می باشـد و دو قسم دیکر بسـتانی و بیخار و اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل اند

*طبیعت تلخ آن

کرم و تر و شیرین آن سرد و تر و با لزوجت کمی

*افعال و خواص ان

اهل هند برک و شاخ قسم اول آن را منضج مادهٔ بلغم خام و دافع آن و دافع اماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحهٔ مجاری بول و بول الـدم نافع دانسـته اند و ثمر قسم دوم آن تپ لرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم را ملین و دافع فساد صـفرا کفته اند

فصل التاء مع الهاء

تهکار

بفتح تا و خفاء ها و کاف و الف و راء مهمله اسم دوای هندی است و در بنکاله کثیر الوجود

*ماهیت ان

درختی است تـا بیـک قـامت و زیـاده بران و شاخهای آن پراکنـده و برانها کرهها و بر هر کرهی یک دو شاخ باریک و بر انها برکهای کوچک پهن و بی تشـریف از برک صـعتر عریض الورق بزرکتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و کل آن کوچک بـا ساقی باریک بلنـد سـفید رنک و بعـد خشک شـدن ساقی باریک از ان ظاهر می کردد و بر سـر آن برکهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنک

*طبیعت ان

تا آخر دوم کرم و خشک و کرمی آن زیاده بر خشکی

*افعال و خواص آن

خوردن دو سه درهم از برک آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند درهم سائیده حب بسته جهت رفع تپ بلغمی و اوجاع

۲۸۲اعضا خصوصا دست و پا که بعد از خوردن بنشینند تا عرق آید و عرق خشک کردد و بخور آنکه آن را در ظرف سربسته پخته بکیرند جهت اوجاع اعضا و استرخای آنها نافع

فصل التاء مع الياء المثناه التحتانيه

تین

بکسر تا و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند

*ماهیت ان

بری و بستانی و کوهی می باشد و هریک نر و ماده و سفید و سیاه و بری آن غیر جمیز است و جمیز را بهندی کولر نامند و در حرف الجیم بیان جمیز ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرکی و کوچکی و برک آن عریض و شاخهای آن شیردار و برک آن را چون بشکنند از بیخ آن نیز شیر برمی آید و درخت آن کل نکرده ثمر می بندد بخلاف درختهای دیکر و ثمر آن پیوسته بشاخهای آن و برک بستانی از برک بری آن عریضتر و شاخهای کوهی آن بر روی سنکها منبسط می باشد و ثمر آن انبوه و کوچکتر از بستانی و انجیر شاهی سیاه و بسیار بزرک می شود و بهترین انجیر شیرین شاداب آنها است خواه سفید باشد و خواه سیاه و سفید آن جهت اکل و سیاه آن جهت دوا بهتر و انسب است و انجیری که پیش از برک و یا با برک برآمده باشد نشاید خوردن و اجتناب از خوردن آن اولی تر است و کویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساعتی بکذارند پس برآورده بنشانند انجیر از ان شیرین می کردد

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم تر و بعضی در دوم نیز کرم کفته اند و بری آن کرم تر از بستانی و در رطوبت کمتر

*افعال و خواص تازهٔ آن

ملطف و محلل و جالی قوی و صرع و فالج را نافع و کثیر الغذاتر از سایر میوها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنکی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت غضبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سینه و خشونت قصبهٔ رئه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و هزال کرده و عسر البول و تقطیر آن و نضج اورام و دماميل و با بادام و پسته جهت اصلاح بدن های ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز کردکان جهت امان از سموم قتاله و با سداب نائب مناب ترياق و با مغز قرطم و یک دانک و نیم بورهٔ ارمنی مسهل اخلاط غليظه و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را کشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تليين بطن نماید و بامری منقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع مکروه آید سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم کرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیف تر از تازهٔ آن و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد و لهذا اکثار آن مولد سپش است و جهت فالج و امراض رطبه و مبرودین و وجع ظهر و تقطير البول نافع و منعظ است بسبب کرم کردن آن کرده را امراض الراس آشامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت دماغ و ذرور خشک آن مجفف قروح سره الاذن قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنين و خارش کوش العين اكتحال و قطور لبن آن با عسل جهت غشاوهٔ رطب و ابتدای نزول آب و غلظ طبقات و به آب برک آن جهت جرب و خشونت اجفان الفم و الصدر غرغره به آب طبیخ آن جهت رفع اورام عضلهٔ لسان و قصبهٔ رئه و آشامیدن آب مطبوخ آن با حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق کردد جهت تصفيهٔ سینه و رئه و با زوفای خشک جهت تنقیهٔ فضول سینه و سرفهٔ کهنه و اوجاع مزمنهٔ رئه اعضاء الغذاء با سداب و انیسون جهت رفع ریاح و سدد و طحال و با مغز کردکان جهت معتادين بقولنج و صاحبان یبوست طبع و با قرطم مقدار یک دانک و نیم نطرون جهت اطلاق نمودن بطن و بدستور شراب آن و حقنه به آب مطبوخ آن جهت مغص و چون انجير را در سرکهٔ انکوری تند نه روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آن را با قدری سرکهٔ آن بنوشند و بعضی را کوبیده بتنهائی و یا با اشق و سکنجبین و بیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم طحال مجرب و مخلل

۲۸۳خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز کردکان کوبیده روزی بیست مثقال آن را بخورند بالخاصیه محرک باه و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت کزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت سرفهٔ مزمن و تفتیح سدد و تنقیهٔ کرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قویتر و ضماد پختهٔ کوبیده آن بتنهائی و یا با آرد کندم و یا جو و یا ایرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل اورام بناکوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثآلیل و تعقد عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر ناپخته و یا خمیر مایه جهت انضاج دامیل و با زاج جهت قروح ساق سائله و با بورهٔ ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت داخس و مطبوخ آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حبن که عظم معده و اورام و ریاح آنست نافع و تکمید پختهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوختهٔ آن با زیت در سفید کردن دندان بیعدیل و مقوی لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کنندهٔ موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون و با موم و روغن زیت جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ کرم کرده جهت امراض مقعده و حقنهٔ آن یا آب مطبوخ سداب جهت مغص و حمول سرشتهٔ آن با عسل با پارچهٔ پشمی جهت تنقیهٔ قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده و قطع نزف الدم آن و انجیر نارس بسردی مائل و لبن آن زیاده و با حدت خصوصا بری و کوهی آن محلل و جاذب و با تریاقیت و ضماد پختهٔ آن جهت خنازیر و تعقد عصب و یا سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت کزیدن سک دیوانه و با کرسنه جهت کزیدن ابن عرس و طلای آن با برک خشخاش جهت اخراج استخوان شکستهٔ ریزه شده و چون یکدو دانهٔ انجیر خام را با کوشتی که بسیار سخت باشد مانند کوشت کاو و امثال آن بپزند بزودی مهرا کرداند و چون در دیک هریسه اندازند نیز کوشتهای آن را بزودی مهرا کرداند و شاخهای تازهٔ آن را نیز همین اثر است و شیر آن بسیار کرم و تند و جالی و مقرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصا شیر بری آن و مانند انفحه منجمد کنندهٔ هر ذائب و رقیق کنندهٔ هر منجمد است و اکتحال آن جهت نزول آب و سون آن بدستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان کرم خورده کذارند باعث تسکین درد آن است و آشامیدن آن با مغز بادام سائیده ملین بطن و زائل کنندهٔ صلابت رحم با خطر و ضماد آن با پیه جهت قلع ثآلیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جالی جرب متقرح و غیر متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای آن جهت کزیدن زنبور و سایر هوام و سک دیوانه و تنقیهٔ آثار جلد و بردن کوشت زائد و حمول آن با زردی تخم مرغ و کثیرا جهت منع تقرح آن و برای تنقیهٔ رحم و ادرار طمث و اخراج جنین نافع و عصارهٔ شاخهای بری آن در هنکام رستن برک قائم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و حرکت دادن ماء الجبن را بچوب انجیری که پوست آن را تازه جدا کرده سر آن را کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برک تازه آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت تقشر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفت یافته و طلای آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع کزیدهٔ سک آرد کندم بپاشند و برک انجیر تازه را کرم کرده ببندند وجع آن را تسکین دهد و بتکرار استعمال زخم آن التیام یابد و عصارهٔ برک تازه آن بسیار کرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثآلیل و خیلان و اسهال نمودن شکم نافع و خالی از غایله نیست و سایر اجزای آن را فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن قویتر و انجیر مضر جکر و معدهٔ ضعیف است خصوصا تر آن و مضر اسنان خصوصا اکثار تناول آن و مصلح خشک آن کردکان و صعتر و انیسون و مصلح

۲۸۴تر آن سکنجبین و شربت ترنج و ریبس و بدل آن در ادویهٔ شش مغز چلغوزه مقدار شربت از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یکرطل است و اشربه و لعوق و ماء التین و مخلل و مطبوخ تین در قرابادین ذکر یافت

تیواج

بکسر اول و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح واو و الف و جیم

*ماهیت ان

کویند پوست درختی است شبیه بپوست درخت چنار و کویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطا است و ظاهرا طالیسفر باشد و آنچه به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر است بلکه پوست درخت لسان العصافیر است که بهندی درخت آن را کریه بضم کاف و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها نامند و پوست آن را کریه کاچهال و چهال بلغت هندی بمعنی پوست درخت است و بلغتی دیکر کالاکوره کویند

*طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم کرم و خشک کفته اند و قابض و بسیار تلخ

*افعال و خواص آن

جهت درد سر و درد دندان و تقویت لثه و نزلهٔ رطوبی و رعاف و بخور آن جهت بواسیر خونی و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه و شقاق مقعده و نزف الدم جراحات و سیلان رحم و حیض و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل اورام رخوه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و نزلهٔ رطوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و درد رحم و رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و نیم مثقال آن با یک مثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری و غیر آن و اسهال الدم مجرب و سفوف آن با دوغ ماست چکیده و ربوب قابضه مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن بارد بواسیری و قطع خون بواسیر نافع و کویند جهت بواسیر خونی استعمال آن نافع است بدین طریق که هفت مثقال آن را نرم صلایه نموده و با روغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند و پنج روز متوالی آن حبها را میل نمایند روز اول یک مثقال روز دوم یک مثقال و یک دانک روز سوم یک مثقال و دو دانک و همچنین هر روز یک دانک بیفزایند که تا پنج روز تمام خورده شود و غذا روزی یک مرتبه بوقت ظهر چلاو با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و روز پنجم مسکهٔ تازهٔ کاو با چلاو بخورند و جهت رعاف اندکی سوده در بینی نفوخ نمایند و قدری سوده با کلاب و صندل و کافور بر پیشانی ضماد نمایند و جهت نفث الدم یک مثقال آن را با مثل آن لحیه التیس میل نمایند و جهت منع سیلان خون جراحت نرم سوده بران بپاشند و جهت حبس اسهال دموی نیم مثقال آن را با شیرهٔ تخم خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند و فرزجهٔ آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید مضر سفل و محرورین و معطش و مورث التهاب احشا بنا بر آنکه کرم دانسته اند مصلح آن کثیرا و ربوب فواکه و بزرقطونا و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یک مثقال است و جوارش و حب و سفوف و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت*

۴- باب چهارم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها ثاء مثلثه است

فصل الثاء المثلثه مع الالف

ثافسیا

بفتح ثا و الف و کسر فا و سکون سین مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف مشتق است از اسم جزیرهٔ که اول در ان یافته و از انجا اخذ نموده اند و آن جزیره را ثافسیس نامند و بعضی الف را حذف می نمایند و لغت مغربی است و بیونانی مراس و ببربری اورباس کویند

*ماهیت ان

صمغ نباتی است صلب سفید رنک شبیه بانزروت و تلخ و بسیار تند و کیاه آن شبیه برازیانه و کل آن سفید و تخم آن مانند انجره و اندک عریض و در اطراف شعبهای آن اکلیلی و چتری مانند اکلیل و چتر شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و منبت آن کوههای سخت و در تنکابن الموت چرن و بدیلمی تملی نامند و بیخ آن را خراشیده لبنی که از ان برمی آید بعد از انجماد می کیرند و این صلب حاد می باشد و بعضی بیخ آن را فشرده عصارهٔ آن را می کیرند و این اندک نرم حاد می باشد و بعضی مجموع بیخ و برک و ساق آن را فشرده عصارهٔ آن را می کیرند و در ظرف سفالی خشک

۲۸۵می نمایند و این متخلخل و سبز مائل بسیاهی می باشد و ضعیف القوه و باید کسی که اخراج دمعهٔ آن می نماید لباس پوستین بپوشد و صورت و بدن خود را محافظت نماید و یا بر بدن خود موم روغن بارد قابض بمالد و استنشاق روغن بنفشه نماید و آن روز کرم نباشد و هوا نوزد زیرا که چون بصورت رسد بسبب حدتی که دارد متورم و متنفط می کرداند و کاه رعاف می آورد و بدان سبب می کشد کویند صمغ سداب بری است و غیر آن است جهت آنکه سداب بری را صفات غیر آن است

ص: ۵۳۸

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک و دمعهٔ آن کرم تر تا چهارم و قوی ترین سایر اجزای آنست و با رطوبت فضلیه کفته اند که یبس آن کمتر از حرارت آن است

*افعال و خواص ان

محلل و منضج و جاذب قوی از عمق بدن بظاهر جلد و مقئ و مسهل بلغم غلیظ و جهت استرخای مفاصل بارد و درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و داء الثعلب و اسقاط دانهٔ بواسیر و قلع آثار و انضاج و انفجار دمل نافع و آشامیدن آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفرا است و جهت درد پهلو و بطلان شهوت طعام و استسقا و طلای آن جهت رفع آثار جلد و کاف و بهق نافع ضماد آن جهت داء الثعلب و رویانیدن موی و درد پهلو و زانو و قدم و نقرس و مفاصل و امثال آن و با هموزن آن موم و کندر جهت کمنه الدم و اسقاط دانهٔ بواسیر و قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد بشرط آنکه زیاده از دو ساعت نکذارند پس برداشته با آب دریا و یا ماء الرماد کرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و با کوکرد جهت انفجار ورم صلب نافع مقدار شربت از عصارهٔ بیخ آن تا پنج قیراط و از لبن آن تا نیم مثقال مضر حلق و معده و مقرح مصلح آن کثیرا و پوست بیخ آن در افعال مانند صمغ آن است و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن کاو بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن آن با احسا و غیرها جهت مبرودین و مفلوجین بغایت نافع و در رویانیدن موی مانند آن دوائی نیست و تحقین بدان جهت عرق النساء و ضماد سائیده آن با آرد جو جهت لحم مقطوع و اوجاع صدر و بعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف می کردد و مقدار شربت از پوست بیخ و جرم آن تا نه قیراط بدل آن در انبات شعر حرف بابلی و مضر مثانه و آلات بول و مصلح آن حب الاس و بلوط و اکثار آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و کرمی بسیار و شری تدبیر آن قئ کردن و شیر تازه و لعاب بزرقطونا و مسکهٔ کاو و ماء الشعیر سرد کرده آشامیدن و غرغره بروغن کل و نشستن در آب سرد اکر تشنج بهم نرسیده باشد و کفته اند تخم سداب مصلح آن است بالخاصیه و کویند چون کیاه و ساق آن را داخل اغذیه کنند بمرتبهٔ احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند و رنک رخسار را سرخ کرداند و جهت اکثر امراض باردهٔ رحم نافع است

فصل الثاء مع الجيم

ثجیر

بفتح ثا و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله

*ماهیت ان

جرم چیزهای افشرده است و قوت آن متوسط ما بین آب لطیف و جرم کثیف آن چیزی است و از مطلق ثجیر مراد لای آب انکور است و لای هر چیز را نیز ثجیر کویند

*طبیعت

ان قابض

*افعال و خواص آن

ضماد آن با نمک جهت ورم حار و ورم پستان و حقنه بطبیخ آن جهت قرحهٔ امعا و اسهال مزمن و منع سیلان رطوبات مزمنهٔ رحمیه و همچنین جلوس در ان و دانهٔ انکوری که در ثجیر مانده باشد قابض و نیکو است از برای معده چون بریان کرده مانند سویق سائیده بیاشامند جهت قرحهٔ امعا و اسهال مزمن و تقویت معدهٔ مسترخیه نافع و ضماد ثجیر عصفر سرشته با سرکه جهت تحلیل جمره و ورم کبد مفید*

ثرید

نان خورد کرده است که در آب کوشت ریخته تناول نمایند و شامل است نیز نان خورد کرده و آنچه را که در دوغ

۲۸۶و شیرینیها و غیر آن کنند و بخورند

*فصل الثاء المثلثه مع العین المهمله

ثعلب

بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحده بفارسی روباه و بهندی لونبری و لوکری نیز نامند

*ماهیت ان

حیوانی است بری معروف و بهترین آن ثعلب سفید است

*طبیعت ان

کرم و خشک است و پوست آن در کرمی قریب بسمور و با سهوکت بسیار

*افعال و خواص آن

ص: ۵۴۰

خوردن کوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و نطول طبیخ زنده آنکه دست و پای آن را بسته در آب جوشان اندازند و طبخ دهند تا مهرا کردد جهت درد مفاصل و بدستور نشستن در ان تعقد و صلابت مفاصل و وجع آن خصوصا که در ان روغن زیتون داخل کرده یا در ان جوشانیده باشند اما بعد از تنقیه مفید و همچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره و سرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیا و بخور آب مطبوخ آن جهت فالج و استرخا و تمدد و تشنج یبسی و امتلائی و آشامیدن یک مثقال از شش خشک کرده سائیدهٔ آن با آب و عسل جهت ربو و سرفه و مالیدن مخلوط آن با پوست تخم محرق بر داء الثعلب باعث روئیدن موی آن و قطور پیه کداختهٔ آن در زیت و یا روغن مناسبی دیکر در کوش جهت تسکین وجع آن و ادمان آن باعث رفع کری و تمریخ آن با روغن زیتون کهنه و امثال آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و دردهای بارد و تدهین دست و پا به پیه آن در سردی هوا در سفرها مانع تضرر آنها است و نکاهداشتن آن در دهان درد دندان و درد چشم را نافع و سعوط زهرهٔ آن با اشق و آب کرفس هر سه مساوی در هزده روز یک مرتبه جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت مؤثر و خاکستر پوست آن جهت سوختکی آتش و نواصیر و قروح حاره مفید و از خواص آنست که چون دندان آن را با خود دارند و یا در دست بکیرند جهت منع فریاد کردن سک مجرب دانسته اند و چون در برج کبوتر بیاویزند باقی نمی ماند در ان مکر یک کبوتر و چون پیه آن را بچوبی بمالند و بر کنج خانه بکذارند که در ان کیک باشد کیکها همه بران مجتمع کردند و پوشیدن پوستین آن باعث کرمی بدن مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و پیران و کسی را که سرما برو غالب باشد مفید و هرچند موی آن زیاده باشد کرم تر و محرور المزاج را مضر و آبزن و بخور ثعلب و طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت و چون ثعلب را زنده در زیت طبخ دهند در جمیع افعال اقوی است استعمال آن

ثفل

اسم جرم چیزهاست که آب آن را فشرده باشند از ثجیر غلیظ تر و در افعال مشابه آن

فصل الثاء مع اللام

ثلج

بفتح ثا و سکون لام و جیم بفارسی برف نامند

*طبیعت ان

در سوم سرد و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

مخدر و معطش و مسکن درد دندان حار و اخراج کنندهٔ زلوی که در حلق مانده و کرم معده و جهت تقویت هضم معدهٔ حار و تپهای حاره و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و تقویت آن و مورث سعال و مضر احشای ضعیف و مبرودین و مرطوبین و صاحبان اورام باطنی و مصلح آن قرنفل و عسل و آب پرورده بآن بهتر از جرم آن است و چون قدری نمک و شوره بآن ممزوج نموده در ظرف نازکی از سفالی و یا نقرهٔ و یا مس قلعی دار و یا جست شیر که از قند یا نبات شیرین کرده و قدری کلاب داخل کرده و یا شربت و یا افشره و یا آب هر میوهٔ که خواهند کنند و کلاب و یا بیدمشک و یا عرق بهار و یا عرق کیوره هرچه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده و سر آن را بسرپوشی بپوشند و اطراف آن را بخمیر سختی محکم بندند که آب مطلق در ان نفوذ نکند پس آن ظرف را در ان پنهان نمایند

۲۸۷به نحوی که ثلج ممزوج بنمک و شوره از هر طرفی مقدار نیم شبر و یا زیاده باشد و سه چهار ساعت کامل در ان نکاه دارند در جایی که هوا بآن نرسد تا منجمد کردد پس برآورده سر ظرف را کشوده از ان برآورده تناول نمایند*

ص: ۵۴۲

ثلج صینی

معرب از ثلج چینی است

*ماهیت ان

رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه بنمک دریائی که از هند آورند و ابن بیطار کفته که زهر حجر اسیوس است و در اسیوس ذکر یافت

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و

خواص آن

جهت جلای بیاض عین و ظلمت بصر و ضماد آن بر بدن جهت تپ دق نافع و این اسم را بر بارود نیز استعمال می کنند

ثلثان

عنب الثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمام

بفتح ثاء مثلثه و میم و الف و میم لغت عربی است میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن زراواش و در مازندران بازمیل نامند

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بکندم و کوتاه تر از ان و ساق آن باریک و بی کره و غیر مجوف و خوشهٔ آن شبیه بارزن و طعم آن شیرین

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن محلل ریاح و مفتح سدد و ضماد تازۀ آن جهت اورام چشم و منع ریختن مواد بسوی آن و اکتحال محرق مغسول آن جهت جلای باصره و تقویت اشعار عین و رویانیدن آن و ازالۀ بیاض چشم نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا پنج مثقال بدل آن تودری است

ثمره الاثل

بفارسی بارکز و کزبار و بهندی چهوتی مائین نامند

*ماهیت ان

بار نوع کوچک کز است که عذبه نامند بقدر نخودی و از ان بزرکتر و غیر مثلث

*طبیعت ان

ص: ۵۴۳

در دوم سرد و در سوم خشک

*افعال و خواص آن

قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ آنکه یک اوقیهٔ آن را در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنهٔ اطفال و جهت کزیدن رتیلا و رفع جرب رطب و با شکر جهت ربو و سعال و ضعف جکر و احشا و زردی رخساره و رطوبات رحم و اکله و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه شربا و طلاء نافع و مضمضهٔ آن جهت تاکل دندان و استحکام لثه مفید و چون یک شبانروز در آب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست و قطور آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در کلاب خیسانیده باشند و جرم آن جهت نفث الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا و برشتهٔ آن در جوف کل سرشوی کرفته جهت اسهال مجرب ذرور آن جهت بردن کوشت زائد و قطع خون جراحات و طلای آن جهت نیکوئی رنک رخسار و صاف نمودن بشره و حمول آن جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد پختهٔ آن با آب و سرکه جهت سپرز و چون آن را با صندل و افسنتین بجوشانند و آب آن را با شکر بقوام آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سپرز بیعدیل است و جهت تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و مغص و تنقیهٔ رطوبات فاسدهٔ معده و تقویت آن بغایت مؤثر مضر سر مصلح آن دو قوبدل آن مازو یا شحم انار بوزن آن مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و کویند تا چهار درم است

ثمره الطرفا

بفارسی کزبار و معرب آن کزمازج است و بهندی بری مائین نامند

*ماهیت ان

ثمر درخت کز است مثلث شکل بزرکتر از عذبه که ثمراثل است که ذکر یافت در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه و جلا و تقطیع نیست*

ثمنش

بضم ثاء مثلثه و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه بیونانی نباتی است که ما بین شجر و حشیش باشد*

فصل الثاء المثلثه مع الواو

۲۸۸

ثوم

بضم ثا و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن کویند

*ماهیت ان

بری و بستانی و جبلی می باشد بری آن را بیونانی اسئوردیون و بعربی ثوم الحیه نامند و در حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم می باشد یکی بسیار دندانه یعنی چند دانه بهم متصل و یکی منحصر بر یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و این نسبت بآن کمتر است و جبلی آن را بفارسی موسیر نامند و برک آن عریض مانند نرکس و کل آن بنفش و بیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرکتر از بوستانی و دربو فی الجمله شبیه بدان و بهتر از همه بستانی مشهور بزرک دندانهٔ آنست و جبلی آن از جهت مخلل نمودن بهتر و بدون محلل این قسم کم مستعمل و تازهٔ همهٔ اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیکر مرکب میان ثوم و کراث است که آن را کراثی نامند

*طبیعت

ان

در سوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و حرارت او شبیه بحرارت غریزی است و بری آن در چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کنندهٔ خون و مدر بول و حیض و عرق و با قوت تریاقیت و مفرح جلد و خوردن آن با مراغات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن خصوصا با سرکهٔ آن و جهت تصفیهٔ حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع ورک و امثال اینها و قطع اخلاط غلیظه و سپرز و دفع ریاح تهیکاه و قولنج ریحی و زلوی در حلق مانده و اقسام کرم معده و حب القرع و در مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و مفطش و جهت تپهای کهنه و قروح شش و درد معده و رفع تشنکی که از بلغم و سدهٔ ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکوئی رنک رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل اورام و حصاه کرده و کزیدن مار و سائر هوام و سک دیوانهٔ کزیده و رتیلا و با شراب جهت سم افعی و مداومت اکل آن باعث سقوط موی سفید و روئیدن موی سیاه و با انجیر و سداب و با مغز کردکان قویتر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برک صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر کوسفند پخته و با روغن کاو تازه بریان کرده و با عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه و انعاظ بیعدیل و با طبیخ فودنج جبلی جهت قتل سپش و صئبان که بفارسی رشک نامند مفید المضار اکثار آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل مصدع و محرق خون و مضر چشم و شش و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باه و مهیج امراض نائبه مصلح آن پختن آن است در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و یا روغن کره و استعمال آن با کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال اینها و اکتحال با آب آن جهت کمنه الدم و غرغره با سرکه منحلل آن یعنی پرورده در ان جهت اخراج زلو در حلق مانده و ذبحه و مضمضه بطبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد و تاکل آن و تقویت لثه و بدستور نکاهداشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر در دهان جهت وجع اسنان حادث از برودت و احتقان بدان جهت عرق النسا و مالیدن مشوی آن بر دندان جهت تسکین وجع ریحی و رطوبی آن مفید و طلای آن با عسل جهت بثور و قوبا و قروح رطبه سر و سبوسهٔ آن و بهق و جزب و لیکن مقرح کنندهٔ جلد است و با برک انجیر سیاه و زیره جهت کزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سک دیوانه و کل سموم و رفع اذیت آنها و بدستور با عسل و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم اعضا و ضماد پختهٔ آن با شیر جهت کشودن دبیله و دمل و تضمید محرق آن با عسل جهت ازالهٔ خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و با روغن کاو جهت سحج انفع و خوردن آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و یا روغن آن و با آن هر دو جهت تجفیف قروح رطبهٔ سر و تدهین بروغنی که

۲۸۹مکرر سیر در ان جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاقی که از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و قولنج بلغمی و سحج حادث از خلط لزج شربا و طلاء از خارج و طلای رماد آن با عسل جهت بهق و برص و داء الثعلب و کمنه الدم و جرب و جلوس در طبیخ برک و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و بدستور تدهین بدان و لیکن این ضعیف است نسبت بآن و طلای آن با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت داخس و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشندۀ سپش و خائیدن برک آن و بعد از ان مضمضه بنبیذ ریحانی زائل کنندۀ رائحۀ آن است و کفته اند اکر جهت فالج تا چهل روز هر روز درست خام آن را بلع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز که روز چهلم چهل دانه شود و باز بدستور روزی یکدانه کم نمایند تا بروز هشتادم باز بیک دانه رسد در بین ان شاء اللّه تعالی زائل کردد و محتاج بدوائی دیکر نکردد و چون بلادر را در زمین دفن نمایند تا پوسیده کردد و در انجا سیر را غرس نمایند تا قوت کیرد پس برآورده آن را معجون سازند تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید شده سیاه روید و تریاق الثوم و منافع آن و دهن و مخلل و معجون آن در قرابادین ذکر یافت*

ثومون

بضم ثاء مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نون بفارسی تخم زردآب و بترکی صفرا ادوی نامند

ص: ۵۴۷

*ماهیت ان

تخمی است شبیه بخبه منبت آن جاهای سایه کیاه آن شبیه بسداب و برک آن درازتر از ان و کل آن سفید و تخم آن تلخ و تند و ریزه و کویند تربد زرد بیخ آن است و در افعال مشابه خربق

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مقئ و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده مقدار شربت آن نیم درهم مصلح آن کثیرا و کشنیز است*

فصل الثاء مع الیاء المثناه التحتانیه

ثیل

بکسر ثا و سکون یا و لام لغت عربی تخم و تخمه و خومه و بترکی پیلان افردی و در تنکابن کرک جرواش و بفارسی بید کیاه نامند و کویند که آن نوعی از حرشف است

*ماهیت ان

اصناف است صنفی کیاهی است که در کنار آبها و راه و زمینهای نمناک می روید و مفروش بر روی زمین و مخصوص بزمانی نیست و شاخهای آن دراز و باریک و با کرهها و بندهای بسیار و برک آن بسیار ریزه و سرهای آن تند و اندک صلب مانند صعتر و برهو سرهو کوهی و بندی رسته و کل آن ما بین سرخی و سفیدی و طعم کیاه آن بی مزه و بیخ آن ما دام که تر و تازه است آن را می خورند و طعم آن شیرین بی مزه و باندک حرافت و قبض و دواب آن را می خورند و طعم کوههای آن شیرین تر و صنف دیکر برک های آن عریض و نرم و چون دواب آن را می خورند می میرند و منبت آن کفته اند در بابل بسیار است و در راهها می روید و صنف دیکر برک آن مانند لبلاب و کل آن خوش بو و ثمر آن کوچک و عروق آن پنج یا شش بسطبری انکشتی و نازک و بدبو

*طبیعت

صنف اول آن در اول سرد و خشک و با قوت قبض و کویند معتدل است و بیخ آن لذع و لطیف

*افعال و خواص آن

آشامیدن طبیخ آن جهت مغص و قروح مثانه و عسر البول و طبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنک کرده و قروح مثانه و آب کیاه آن از نیم رطل تا یکرطل جهت رفع سموم اقسام مارها و سک دیوانه کزیده و حرقت البول و احتباس آن و تفتیت حصاه و تپهای حار و سل بغایت مجرب و ضماد بیخ آن جهت التیام جراحتهای تازه و ما دام که خون آلود باشد و کزیدن هوام و ضماد حشیش آن جهت اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح بغایت نافع و مدر بول و صنف دوم عصارهٔ آن

۲۹۰با ادویهٔ مناسبه مانند شراب یا عسل هر دو مساوی و نصف آن مرو ثلث آن فلفل و بوزن هر دو کندر چون طبخ نمایند جهت علل چشم و تحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مدر بول و جهت قطع قئ و اسهال و ریختن مواد بمعده و احشا و تفتیت حصاه کرده و مثانه و قروح آن مفید و قسم سوم آن را چون در ظرف زجاجی بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بسایند ضماد آن را جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده اند و کویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمی شود که هر مرتبه نیم درم آن را بمالند و ضماد تازهٔ آن با روغن کل بغایت ملین و منضج و محلل است*

۵- باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است

فصل الجیم مع الالف

جار النهر

بفتح جیم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون ها و راء مهمله بمعنی همسایهٔ نهر است جهت آنکه نبات آن مفارقت از انهار و آب نمی کند و در جاهای خشک نمی روید

*ماهیت ان

نباتی است شبیه به نیلوفر و برک آن بر بالای آب می باشد شبیه به برک چغندر مزغب و بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بی کل و ثمر

*طبیعت

ان

سرد و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شربا و بجهت تحلیل اورام و التحام قروح تازه و خشک و اورام حاره و قروح خبیثهٔ عفنهٔ ساعیه و حکه طلاء و ضماد او ذرو را نافع و مانع سعی آنها است و بطریق مرهم نیز استعمال آن سودمند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال

جام پهل

بفتح جیم و الف و سکون میم و باء عجمی و خفاء ها و لام اسم ثمر هندی است و در بنکاله مشهور بسفری انبه

*ماهیت ان

ثمر درختی است فی الجمله شبیه بامرود و دو صنف می باشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخرنک و بعد رسیدن هر دو شیرین و مانند امرود کوهی جنکلی جرم آن دانه دار و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار بقدر تخم مرو از سفید سفید و از سرخ سرخرنک و اندک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که کلابی نامند و سرخ آن اکثر مدور و در فصل کرما که موسم بارش هند و بنکاله است ثمر بسیار می آورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار و لیکن بوفور آن موسم نیست و در هند و دکهن بهتر از بنکاله می شود و لاکن بوفور بنکاله نیست و بهترین آن رسیدهٔ بالیدهٔ شاداب

شیرین کم تخم آنست خصوصا نوع سفید آن و درخت آن ببزرکی درخت سیب و به و غیر موزون و برک آن از برک سیب اندک بلندتر و با خشونت و بی تشریف و چوب آن پر ریشه شکننده می باشد و قابل عمارت نیست و اهل هند از ان خلال می سازند و می سوزانند و درخت آن زود بثمر می آید و کهنه سال خوردهٔ آن کم ثمر می باشد و چون تنهٔ آن را ببرند از اطراف آن شاخها برآمده در یک دو سال باز ثمر می دهد

ص: ۵۵۰

*طبیعت ان

کرم و تر با رطوبت لزجه و قوت قابضه

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی قلب و معده و ملین طبع در ابتدا پس قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصا که با پوست و تخم آن را بخورند و نیمرس آن قابض تر و چون پوست درخت نونهال آن را که هنوز بثمر نیآمده باشد مقدار دو سه مثقال آن را شب در قدری آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است المضار مضر مبرودین و مرطوبین و صاحبان قولنج و مصدع و محرک نزله و اخلاط ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث حمیات در ابدان مستعده خصوص اکثار آن و مضمضه به آب برک مطبوخ آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان متحرک نافع و مسکن درد آن*

جام کهاس

بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفای ها و الف و سین مهمله لغت هندی و بنکاله است

۲۹۱

*ماهیت ان

کیاهی است که در هند و بنکاله بسیار در جاهای نم ناک در موسم برسات می روید و با ساقهای بلند بقدر ذرع و زیاده و کمتر از ان دو عدد و یا زیاده بر سر هر ساقی سه برک پیوسته بهم با بورقیت و حدت و بیخ آن سفید بقدر پیاز کوچکی با حدت و بورقیت و کل آن شبیه ببرکی عریض طرف پائین آن پیچیده و از جانب پیچیدکی میلی مخروطی شکل روئیده و زیر کل آن کرهی صراحی شکل و بیخی باریک سفید و کل آن نهایت بدبو می شود

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

خوردن ساق برک پختهٔ آن جهت استسقا و بیخ آن با فلفل که سائیده حبوب بندند هر حبی بقدر فلفلی و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس قئ و در هیضه که بند نشود و کذاشتن مقدار نخودی و یا باقلائی از ان بیخ در جوف قدری از مویز پخته که بهندی کیله نامند آن مقدار که بلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یکدو لقمه برنج نرم پخته بی روغن و بی نمک بخورند مجرب دانسته اند و چون مقدار بیست و چهار توله که یک نیم پا و آثار هندی باشد بیخ آن را نرم سوده در ظرف چینی کنند و بوزن آن روغن کاو داخل آن نمایند و خوب برهم زنند پس آب لیموی که بهندی کاغذی نامند شانزده عدد داخل کرده خوب برهم زنند و اکر آب لیمو کم شود که مانند مرهم و ضماد رقیق نباشد آب چهار عدد لیموی دیکر داخل نمایند و در شیشه و یا ظرف چینی کرده در جای نمناک نکهدارند جهت التیام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی کهرکهره نامند که روز دو مرتبه آن را در جوف زخمها پر کنند و بر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند و اکر بعد التیام و چاق شدن خارشی در آن موضع باقی بماند از تدهین بدان روغن مزبور زائل کردد و این روغن زیاده از یک هفته نمی ماند و هفتهٔ دوم باز اکر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند*

جاموس

بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله بفارسی کاومیش و بهندی بهینس نامند

*ماهیت ان

نوعی از کاو صحرائی است سیاه رنک و بسیار زورآور نسبت بکاو اهلی و شاخهای آن بلندتر و قویتر و در هند و بنکاله دو صنف می باشد یکی صحرائی و این را بهینس نامند و دیکر جنکلی و این بسیار قوی و بزرک و شاخهای آن بلندتر و قویتر از اهلی می باشد و این را ارفه نامند و زور و قوت این بمرتبه ایست که شیر و فیل را می کشد و شیر و روغن آن نسبت بشیر کاو چرب تر و غلیظتر خصوص شیر جنکلی آنکه ارنه کفته شده

*طبیعت ان

کرم و خشک و جنکلی آن کرم تر و خشک تر

*افعال

و خواص آن

کوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال کرده نافع و کوشت بچۀ شیرخواره که دو سه ماهه باشد قورمه و کباب آن بسیار لذیذ و در ضرر و غلظت کمتر و دود کردن موی آن و شاخ آن باعث طرد افاعی و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه کفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مقرح است و مولد سودا و مضر درد مفاصل و امثال آن و عرق النسا و نقرس مصلح آن آب کامه و دارچینی و ادویۀ ملطفه و مهرا پختن آن و بعد از ان سکنجبین آشامیدن و در سلهت از پوست جنکلی آن سپر می سازند بسیار خوب می شود*

جامون

بفتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم می نامند

*ماهیت ان

میوۀ هندیست درخت آن بسیار بزرک بقدر کردکان و از ان بزرکتر و برک آن اندک باریک و بلند تا بیک شبر و سبز تیره و شکوفۀ آن سفید و بسیار ریزه و میوۀ آن شبیه بانکور سیاه و اندک طولانی و بعضی بزرک تر از ان و رنک ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی می باشد صحرائی ثمر ان کوچک و تخم آن بزرک و کم آب و ترش و با عفوصت بسیار و باغی نیز دو صنف است یکی ثمر آن بزرک بالیده بسیار شاداب چاشنی دار و تخم آن کوچک و با عفوصت کمی و این را رای جامون نامند و صنف دوم در اوصاف

۲۹۲مذکوره بدین مرتبه نیست

*طبیعت ان

سرد در آخر دوم و خشک در سوم

*افعال و خواص آن

حابس اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حارین و مطفی حدت دم و صفرا و غرغره و مضمضهٔ آن بجهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنکی و تحریک اشتها و باه محرورین و جهت ذیابیطس مفید و طلای ثمر رسیدهٔ آن جهت داء الثعلب نافع و رویانندهٔ موی آنست در چند مرتبه و نقوع ریشهای باریک بیخ آن و بیخهای باریک نازک آن بمقدار دو توله نیمکوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده بیاشامند تا مدت بیست روز و یا چهل روز مغز تخم کهنهٔ آن با مغز تخم کهنهٔ انبه و هلیله بریان کرده جهت اسهال مزمن مجرب و ذرور برک خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب ثوران آن صفرا را و مضر معده و دیر هضم مصلح آن نمک که آن را شسته و نمک بران پاشیده زمانی بکذارند پس تناول نمایند آشامیدن افشرهٔ آنکه آب آن را کرفته صاف نموده قدری آب و نبات بقدر آنکه طعم آن را نیکو کرداند داخل کرده بیاشامند و شراب آن نیز که آب آن را صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم آن را چاشنی دار کرداند بآتش ملایم طبخ نمایند تا انکشت پیچ کردد در افعال مذکوره بهتر از اکل ثمر پختهٔ آن است و آهن و یا فولاد را چون براده نموده در آب برک آن بریزند و در آفتاب بکذارند کشته نرم و سبک کردد به حدی که جوش خورده بالای آن آید و اکر مکرر در آب برک آن تربیت نمایند پس شسته استعمال کنند بهتر است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و یک نوع آن را کلاب جامون می نامند مخصوص بنکاله است تمام در هند و دکهن جای دیکر نمی شود و آن اندک مدور و شیرین و بعضی اندک آبدار و خوش بو شبیه برایحهٔ کلاب کویا که در کلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنک و درخت این ببزرکی درخت نوع اول نمی شود و اکثر پراکنده می باشد و برک های این نیز در طول و عرض از ان کمتر و اندک عریضتر و نازک تر و سبز روشن

*طبیعت ان

معتدل مائل ببرودت و یبوست

*افعال و خواص آن

مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع*

جاورس

بفتح جیم و الف و فتح واو و سکون را و سین مهملتین معرب از کاورس فارسی است و آن نوع ریزهٔ دخن است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنکنی نوعی از ان است

*ماهیت ان

حبی است رنک آن اغبر و از ارزن ریزه تر و صاحب اختیارات نوشته که سه نوع است یک نوع را دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام و میم و دیکری را ذره بذال معجمه و بفارسی زرت بزاء معجمه کویند و نوع سوم را جاورس که معرب کاورس است و بشیرازی کال نامند و اول متوسط در بزرکی و کوچکی و آن را بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر است بهندی کنکنی کویند و نیز در هند و بنکاله یک نوع دیکر می شود که از کنکنی بزرکتر و زردرنک است و آن را چینه نامند و دخن و ذره در جای خود مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی و برک آن مانند جو و اندک عریضتر و درازتر از ان و خوشهٔ آن نیز مانند خوشهٔ جو و دانهای آن از ان ریزه تر و نرم تر و متراکم تر و بهترین آن زرد سنکین آن است

*طبیعت

ان

در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی سرد و خشک در دوم کفته اند

ص: ۵۵۵

*افعال و خواص آن

لطیفتر از دخن و قابض و مجفف و بی لـذع و ردی الکیموس قلیل الغذاء یعنی خون صالح از ان کم متولد می یابد و دیرهضـم و چون هضم کردد بـدن را قوی کردانـد و با روغن و چربی غـذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا پختـۀ آن جهت التوای حجاب و انشقاق آن

۲۹۳و نزلات نافع و خوردن نان مطبوخ آن حابس اسـهال مراری و مـدر بول و مسـقط جنین و اکثار آن مولـد خون سوداوی و مورث سـده و مصـلح آن روغنهـا و شـکر و حلواهـای چرب و یـا با شـیر و یا با نخاله پختن و با روغن خوردن و بحمام رفتن و مالیـدن روغنها بر بـدن و کماد کرم کردۀ آن محلل نفخ معده و تهیکاه و مغص و درد بواسیر و پختن آن با شـیر تازه دوشـیده جهت صاحبان خون زائد و رطوبات فاسده و جلوس بر سائیدۀ آن با نمک که در خرقۀ بسته باشند جهت بروز مقعده و پیچش و ثفل محتبس در امعا نافع و بدل آن در اضمده شونیز و استعمال کهنۀ آنکه یک سال بران کذشته باشد جائز نیست

جاوشیر

بفتح جیم و الف و ضم واو و کسـر شـین معجمه و سـکون یاء مثناه تحتانیه بفارسـی جواشـیر و کوشیر و نیز بشیرازی جاحوشی نامند

*ماهیت ان

صمغی است بدبو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید و نبات آن را ساق غلیظ و بلندتر از ذرعی و نرم و برو چیزی سفید شبیه بپشم و برک آن شبیه ببرک انجیر مائل باسـتداره و مشرف بپنج تشریف و خشن و بسیار سبز و قبۀ آن شبیه بقبۀ شبت و کل آن زرد و خشـبو و تخم آن سـیاه و قریب بـانیسون و خوش بو و تنـد و سـاق آن کوتـاه و غلیـظ و نرم و مزغب بزغب سـفید مـانند خیارزه و بیرون آن سـیاه و انـدرون آن سـفید و بهترین صـمغ آن تیزبوی زعفرانی رنک و طریق اخـذ آن آنست که بیخ آن را می شـکافند در هنکـام ظهور ساق آن و حوالی آن را خالی نموده برکی در زیو آن فرش می نماینـد که صـمغ آن در ان جمع کردد و چون خشک کردد از ان برمیدارند و نیز از ساق بیخ آن در هنکام ظهور کل آن که بودن شمس در جوزا است بطریق مـذکور صـمغ اخـذ می نماینـد و نیز از علامت خوبی آن آنست که در هنکام ریزه شـدن در سودن ریزهای آن سـفید باشـد و زبان را بکزد و بـدست بچسـپد و چون در سرکه و یا آب حل نماینـد زود منحل کردد و بوی آن تند باشد و آنچه از ساق آن کیرنـد رنک خشک کردۀ آن زرد و محلول آن در آب برنک شـیر باشد و این ضـعیف العمل و غیر مسـتعمل است و مغشوش آن سیاه رنک و غش باشق و موم می کنند

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم و بعضی خشک در دوم کفته اند

*افعال و خواص آن

محلل ریاح و مفتح سدد و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحۀ قویه و ملین صلابات و جالی لزوجات و اوساخ و با قوت تریاقیه و جهت امراض باردۀ بلغمیه خصوصا عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و ام الصبیان و رعشۀ حادث از کثرت جماع و نزلات و کوفتکی و تعقد عضل و درد مفاصل و دردی که از صدمات بهم رسیده باشد و جبر و کسر استخوان و درد پهلو و نزف الدم و سرفۀ بلغمی نافع که نیم درهم آن را با آب مرزنجوش بیاشامند و بران مواضع نیز ضماد نمایند و یک مثقال آن جهت لرزحمیات دائره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه و نفخ رحم و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی و تفتیت حصاه و رفع سموم امراض الراس آشامیدن آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات الضربه و الصدمه آشامیدن نیم مثقال آن با ماء القراطن یا شراب جهت ضربه و صدمه العین اکتحال آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر الاذن قطور آن در کوش جهت رفع کری الاسنان مالیدن آن بر دندان و پر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تاکل آن الصدر آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلو حادث از برودت و بدستور ضماد برک آن جهت درد پهلو اعضاء الغذاء آشامیدن عصارۀ آن با سرکه و طلا نمودن بدان جهت تحلیل سپرز و چون ده مثقال آن را در دو جرۀ عصیر عنبی اندازند و بعد از بیست روز صاف نمایند و بیاشامند جهت طحال و استسقا جید النفع است اعضاء النفض آشامیدن یک بندقۀ آن با آب کرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابت آن و رفع تقطیر البول و ثمر آن نیز ادرار طمث آورد خصوصا با افسنتین و اختناق رحم را مفید و اسقاط

۲۹۴جنین نمایـد و ریاح رحم را پراکنـده سازد و تحلیل دهد و صـلابت آن را زائل کند شـربا و حمولا و قولنج و حکهٔ مثانه را نافع و اسـهال خلط خام نماید و حمول محلول آن با عسل جهت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هرچند بعد سه روز باشد خصوصـا احتمـال فتیلـهٔ آن و احتقان آن در رحم باعث تجفیف آن القروح و الجروح و الاوجاع طلای آن با عسل جهت قروح مزمنه و نار فارسی و با زیت جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و با روغنها جهت رفع اعیا و بدستور آشامیدن عصیر آن جهت عرق النساء السـموم طبیـخ آن بازیت به حدی که مرهم کردد جهت کزیدن سک دیوانه و با زراوند آشامیدن آن جهت لسع هوام و غیرها و بدسـتور عصیر آن داخل کردن آن در مراهم جهت التیام قروح مضر انثیان مصلح آن مرماحوز و خیسانیدن او در مطبوخ عنبی و بعضـی مضـر عصب صحیح دانسته اند مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن بوزن آن قنه یا شیر انجیر و در اسـهال اشق آشامیـدن تخم آن با شـراب جهت اختناق رحم و اصـلاح عصب رطب و خدر و قولنج بلغمی و ریحی و نیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت کزیدن هوام و با نیم مثقال افسـنتین جهت احتباس حیض بسـیار نافع و ضماد و ذرور و بیخ آن جهت قروح مزمنه و اسـتخوان عـاری از کـوشت شـده و حمـول آن جهت کشـودن حیض و اخراج جنین مرده بغـایت قوی الفعل و کل آن نیز جهت جراحات و بثور و بالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است*

چاول منکری

بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر راء مهمله و سکون یا

*ماهیت ان

ثمر درختی است که در اسلام آباد مشهور بچاتکام مضاف صوبۀ بنکاله است می شود در غلافی اندک نازک صلب اغبر و ظاهر مغز آن سیاه رنک و باطن تازۀ آن سفید مائل بزردی و با دهنیت و بی طعم و رائحۀ غالب و هرچند کهنه کردد میل بزردی و سیاهی می نماید و بهتر و مستعمل تازۀ آن است

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم و با تریاقیت

*افعال و خواص آن

مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض دمویه و سوداویه نافع شربا و ضمادا مضر محرورین و روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید

چای خطائی

بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر همزه و یا و صحیح بتاء مثناه فوقانیه است نه طای مؤلفه

*ماهیت

و سبب اطلاع بران حکیم میرزا قاضی در رسالۀ خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم کرفته آن را از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنکلها و بیشها و کوهها می کشت و زرد و علیل و ضعیف کشته بود روزی از غایت کرسنکی بر اطراف کوهی می کشت کیاهی دید آن را غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود یافت در شهر آمده با یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضار اوامر فرمود و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را امر فرمود تا آن کیاه را حاضر سازند و تجربه نموده خواص آن را ثبت نمایند و نیز چنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه بنات شبت است و باریکتر از ان و خوش بو و با اندک تلخی است و چون آن را بجوشانند تلخی آن زائل کردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خودرو و مزروع می باشد و کفته که طائفۀ که در بلاد چین نبات آن را مشاهده کرده اند چنین می کویند که در میان شهر چین وادئی است و کیاه این برک بر اطراف آن می روید و بر خمار مردمان بخوردن آن اعتیاد دارند و بیع و شرای

آن بی رخصت پادشاه آنجا نمی توانند نمود خراج آن بخزانهٔ پادشاه عاید می سازند و مترجم صیدانه ابو ریحان می کوید که چای نوعی است از انواع

ص: ۵۵۹

۲۹۵نبات منبت آن زمین چین است و آن را می برند و در سایه خشك می کنند و در وقت حاجت با آب کرم شربت می کنند و می خورند شربت آن قائم مقام ادویهٔ مرکبه است و مضرت ادویهٔ مرکبه ندارد و ازین جهت اهل تبت دفع مضرت شراب بآن می کننـد زیرا که ایشـان افراط در خوردن شـراب می کننـد و در دفع مضـرت او هیـچ داروی بآن نمی رسـد و نافع ترین ادویه است و طایفهٔ که بر زمین تبت می برند در قیمت آن جز مشك نمی کیرند و فرق بسـیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی و همچنین در رائحه و منـافع آن و نیز نقل است که در ولایت خطا جمعی مردم بطریق سـیر بصـحرا رفته بودنـد طعامی پخته در ظرفی کرده بالای آن را بشاخهٔ پربرکی از اشـجار آن صـحرا پوشـیده بکاری مشغول شدند که بعد از انفراغ تناول نمایند و بعد از انـدك زمانی که فارغ شدنـد و خواسـتند که تناول نماینـد دیدنـد که تمام آن طعام مضـحمل شـده است این امر را نزد اطبا اظهـار نمودنـد اوشـان بعـد از تفحص بحـدس و قیاس دریافتنـد که برکهای آن شاخه را در هضم طعام و غـذا اثر تمام است و درصـدد تجربهٔ آن درآمدند و محرر کتاب می کوید که آنچه مشاهده شده برك آن شبیه ببرك انار و حنا و ریحان است و از ان بزرکتر و عریضتر و ضـخیم تر و شـعبهای آن بلندتر و برك بعض نوع آن ریزه تر از بعضـی درخت آن شنیده شده که بقدر یك قامت تا بدو سه قامت و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بانتها شاخهای باریك رسته و بر آنها کلهای کوچك و برك آن مـدور در بعضـی جاها سه عـدد و در بعضـی جاها چهار عدد بهم پیوسـته شبیه بکل سه برکه و چهار برکه و بر سـر شاخها نیز کلی پنـج برك و منبت آن ملك چین و خطا و نیپال و آن انواع و الوان می باشد سـفید و سبز و بنفش و تیره و سـیاه اما سـفید ریزه برك خوشـبوی آنکه برکهای آن بسـیار درهم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از ان سبز و اما یبس این از ان زیاده و بعد از ان بنفش و بعد از ان سیاه و این از همه ضعیف تر و زبون تر و نوع اول یعنی خوب و اعلای آن عزیز الوجود و کران بهـا است و برای تجـارت نمی آورنـد و سـلاطین و حکـام آن دیار برای امثال و اقران خود بطریق تحفه و هـدیه بـدیار دیکر می فرسـتند و اما انواع دیکر آن بسـیار است خصوصا سبز تیره و سـیاه آنکه وافر و ارزان است و از بعضی شنیده شده که بعضـی تا مقیدان مسـتعمل آن را با غیر مسـتعمل مغشوش و تبدیل نموده می فروشند بدین طریق که چون ضابطهٔ نصاری است که مطبوخ یعنی جوشانیدهٔ آن را نمی خورند و مضـر و بدذائقه می دانند جرم آن را و لهذا آب را خوب جوش نموده بلکه آن مقدار که ربع آن یا خمس آن کم کردد پس قدری قلیل چای را در ظرفی که چایدان چینی یا نقره است ریخته آب کرم را بر روی آن می ریزند مثلا در یکمن طبی آب که تخمینا سه ثلث یك آثار هندی باشد یك درم نهایت یك مثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل می کذارنـد تا قوت و رائحه آن در آب باز داده شود و آب انـدك رنکین کردد پس آب صاف آن را که مطلق دردی و برك در ان نباشـد در پیالها ریخته چون طعم آن با اندك عفوصت و تلخی است برای اصـلاح آن با نبات اندك شـیرین نموده می آشامند و اکثر قدری شـیر کاو یا شـیر بز تـازه دوشـیده انـدك جوشانیـده برای اصـلاح یبـوست آن نیز در ان ریخته نیم کرم می آشامنـد پس خدمـهٔ آنهـا آن برکهـای مسـتعمل را خشك نموده و بتدریج جمع نموده در قوطیها و غیر آن بدسـتور اول پر کرده سـر آنها را بسـته می فروشـند و فرق میان مسـتعمل و غیر آن بزهومت رائحه و سـیاهی رنك و کم رنك شدن آب و اندك باز بودن برکها است از هم بخلاف غیر مستعمل آن

*طبیعت

ان

کرم تا آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع اعلای آن کرم در سوم و بعضی سرد می دانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب را و این توهمی است بلکه صدور افعال مذکوره از ان بسبب تلطیف و تقطیع

۲۹۶آنست بلاغم و اخلاط لزجه و معطشهٔ ملتهبه را و دافع رطوبات حادثه از شراب است

*افعال و خواص ان

مقوی قوی و ارواح و معده و باه مبرودین و مرطوبین و منشط و منعظ و ملطف و مقطع و مفتح و منضج و مرفق مواد و معرق و مدر بول و مسکن عطش کاذب و صداع بارد و التهاب معده و جشای دخانی و صاف کنندهٔ خون و رنک رخسار و مبدرق ادویه بقعر معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازالهٔ بخر و بدبوئی دهن و رائحهٔ شراب و سیر و پیاز و طیب و نکهت بغایت مفید و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازالهٔ غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقا و مراض سدی بواسیر و حبس البول و تقطیر حادث از برودت و ضعف کرده هریک به تنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و ضماد پختهٔ آن جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر و نطول آن معرق و منوم و در طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که دست بنقوع آن در آب کرم بطرز مسطور و یا جوشانیدن در آب و داخل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار کم و زائل می کردد و لهذا مصلح آن را شیرینی و شیر می دانند و بی شیرینی استعمال نمی نمایند و مضر می دانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره است خصوص در محرور المزاج و اما جهت کسی که در معده او اخلاط فاسدهٔ لزجهٔ ردیه بسیار باشد خصوص که از طعام سابق در خود ثغلی و جشائی و نفخی دریابد البته نافع است و آشامیدن آن را بسیار کرم نیز مضر می دانند خصوص در اوقات حاره و مزاجهای کرم و جوانان بالای طعام کرم بلکه نیم کرم آن را نافع کفته اند و نیز بالای طعام باعث سرعت انهضام و تحلیل آن و ازین جهت نصاری قاطبه و اتباع اوشان صبح بعد ناشتا و آخر روز وقت انحدار غذا مستعمل دارند و بهترین مصلحات آن در محرورین نوفل و شیر بز و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان خطائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انعاش حرارت غریزی عود هندی و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینها است و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیه الثعلب و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله با هر دوائی که مقوی فعل آن است از دوای مسهل و قابض و ملین و مقوی و غیرها استعمال نمایند مثلا اکر با تربد و ریوند چینی بجوشانند و بیاشامند صفرا و بلغم لزج را اخراج نماید و چون با بنفشه و پرسیاوشان و اصل السوس و کل خطمی و بابونه و سناء مکی بجوشانند و صاف نموده قدری ملح طعام و شکر خام و روغن کل داخل کرده احتقان بدان نمایند تنقیهٔ امعا از فضول لزجهٔ بارد نماید بآسانی و همچنین بیان و طرق استعمال آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طرق استعمال آن آنست که بطور نصاری درینجا ذکر یافت و قهوهٔ آن مقوی قوی و ارواح و باه و معده و منعظ و ممسک است صنعت آن چای قسم اعلی و دارچینی قلمی و خصیه الثعلب مصری از هریک نیم درم اسکند ناکوری کبابهٔ چینی از هریک ربع درمی کوفته پیخته بدستور مقرر طبخ نموده و حبه و عنبر اشهب در آن کداخته نبات بقدر آنکه آن را شیرین کرداند داخل نموده نیمکرم بنوشند و اکر پنج عدد قرنفل نیز اضافه نمایند بهتر است و نیز یک نوع چای دیده شده که از جبال نیپال و بهتنت می آورند کیاه آن فی الجمله شبیه بکیاه نعناع بقدر یک

شبر و زیاده و برک آن انـدک باریک و بلند و با خشونت و ضـخامت کمی تازهٔ آن زرد رنک و خشک آن اغبر و خاکستری رنـک خصوص پشت آن و بسـیار لطیف و نـازک به حـدی که چون برک آن را در دهـان نکاهدارنـد با انـدک زمانی منحل کردد و از ان ثفلی چندان نماند

*طبیعت آن

کرم و تر از طبیعت خطائی است و لطیف تر از ان و طریقۀ استعمال این نیز مانند آن و در افعال و خواص قریب بدان است*

فصل الجیم مع الباء الموحده

جبره

بفتح جیم و باء موحده و راء مهمله و ها لغت مغربی است مشتق از جبر و بیونانی اولسطیون بمعنی جمع کنندۀ جلد

۲۹۷

*ماهیت ان

کیاهی است ربیعی و هر سال تازه می روید منبت آن بلاد مغرب و بر تلها و بلندیها بسیار می روید و بلندی آن مقدار سه انکشت تا چهار انکشت و بوی آن مانند بوی شراب و برک آن شبیه ببرک سیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند موی باریک و کیاه آن بی کل و ثمر و نهایت بقای آن تا سرطان است و زیاده از سه ماه نمی ماند مکر آنکه در عسل نکاه دارند

*طبیعت ان

در اول دوم کرم و تر

*افعال و خواص آن

مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء و با شراب دو درم آن جهت وهن عضل و فسخ آن نافع و کویند چون بیخ آن را با کوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند پارچهای کوشت را بهم ملصق سازد و آشامیدن مرقه آن جهت یرقان مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه بچکانند آن را ملتزق و ملتئم سازد مصدع محرورین مصلح آن مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التحام قنطوریون و در تفریح مثل و ربع آن زعفران است*

ص: ۵۶۲

جبسین

بفتح اول و سکون باء موحده و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون بفارسی سنک کج نامند

*ماهیت ان

سنکی است رخو سریع التفتیت و ذو طبقات که بآسانی از روی هم جدا می کردد سه قسم می باشد یکی سفید براق صفایحی انطاکی کفته که این فی الحقیقه طلقی است که نضج کامل نیافته و بعضی کفته اند که زیبق است که غالب آمده بران اجزای ترابیه و متحجر کشته و این را اسفیداج جبساسین نامند و دوم سرخرنک حجری و سیوم غیر صفایحی و غیر براق و این حجر کج است که پخته کوبیده کج از ان می سازند بدترین آن سرخ آن است و بالجمله طبیعت اقسام آن در سیوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک کفته اند

*افعال و خواص آن

قابض و مغری و ضماد آن با سرکه ملصق و ملزق جراحات و مغری و حابس خون جاری از اعضا و محلل ورم و ترهل و استسقا امراض الراس طلای آن مفردا و با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و با کل ارمنی و عدس و لحیه التیس و آب مورد و سرکه جهت حبس رعاف العین طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت رمد دموی و منع ریختن مواد بچشم و با آب کشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب و از خواص آن آنست که چون با روغن زیتون و اندک بوره و شب یمانی بسایند و بر کتابت و نوشتجات بمالند زائل کرداند و بر جامه ها و فرشها باعث قلع چرک و چربی آن است و طلای آن بر بواسیر جهت رفع آن مؤثر المضار آشامیدن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و تریاق آن آشامیدن ماء العسل و اشیای لعابی و عصارهٔ خطمی تر و تازه و ملوکیه پس آشامیدن ربع درهم سقمونیا در جلاب و حب النیل و قئ فرمودن اکر سحج عارض کردد بمعالجهٔ آن پردازند و در اکثر اعراض و تداوی نیز مانند اسفیداج و قویتر از ان است و سفید آب جبساسین در جمیع افعال قویتر از همه اقسام و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است*

جبن

بضم جیم و باء موحده و نون مشدده بفارسی پنیر نامند

*ماهیت ان

معروف است و آن شیر بسته است بتعمل بزدن پنیر مایه و غیره بران بهترین آن تازهٔ چرب آن است که ما بین نرمی و صلبی و خوش بو و لذیذ مائل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن کیاههای نیکو باشد بعمل آورده باشند و مصنوع از ماست بهتر و سریع الهضم تر است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیر مایه بران زده منجمد ساخته نمک بران می پاشند تا مائیت آن از جبنیت جدا کردد و بعد از جدا شدن جبنیت آن را نمک زده در سبدها و یا کیسهٔ صفیقی کرده نمک بران پاشیده سنکی سنکین بران می کذارند تا مائیت آن تمام برآید و بعضی در خاکستر دفن می کنند برای جذب مائیت آن پس استعمال می نمایند

۲۹۸و اکر نمکین نخواهند ثانیا بران نمک نمی پاشند و بهترین نمک سود آن آنست که تازه نمک زده چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحهٔ آن نکشته باشد و چون تناول نمایند رائحهٔ آن در جشا تا مدتی از دهان نیاید

*طبیعت تازهٔ آن

در دوم سرد و تر

*افعال و خواص آن

مقوی معده و روده و کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیرهضم و بعد از هضم سریع لسلوک در اعضا و با مغز کردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و دافع مضرت کسی که مرداسنک خورده باشد اعضاء الغذاء اکل برشتهٔ آن بعد از طبخ و فشردن آب آن حابس اسهال خصوصا اسهال مراری صفراوی العین ضماد آن جهت رمد و طرفه الصدر چون پنیر را در آب جوش دهند و مرضعه آب آن را بیاشامد شیر آن زیاده کردد و منع تورم جراحات و قروح امعا خصوصا با برک چنار که دلب نامند و با حماض بری المضار مضر مبرودین و دافع اشتهای طعام و غیر مهضوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمت بصر مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم کرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعا و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داخس و با زیت جهت تحجر مفاصل و قروح ردیه و بدستور با ماء اکارع و کویند از مفاصل چیزی مانند کچ برمیآورد بی اذیت و با نوشادر جهت کلف و جرب نافع السموم با فودنج جبلی جهت لسع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر مبرودین و صاحبان سدهٔ احشا و لاغر کنندهٔ بدن و مولد حصاه و مصلح آن مغز کردکان و بسیار کهنه متعفن آن اقرب بسمیت مصلح آن مغز کردکان و در محرورین میوها و ترشیها و پنیر غیر چکیده که بفارسی دلمه نامند در غایت رطوبت است و منوم و جهت تپ دق و سل و التهاب معده و دفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع مضر مبرودین و مورث امراض باردهٔ رطبه و مولد حصاه

جبلاهنک

لغت فارسی است و جبلهیج معرب آنست

*ماهیت ان

تخم خاری است زرد رنک شبیه بشیوران بترکی صفرا اودی کویند و آن ثومونست و ذکر یافت

*افعال و خواص ان

مسهل و مقئ و آشامیدن تا یکدرهم آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و یکدرهم آن کشنده زیرا که با قوت سمیت است و کسی که آن را خورده باشد خناق آن را عارض کردد و تدبیر کسی که آن را خورده باشد آنست که قئ فرمایند بتدابیر چنین که مذکور شد و خورانیدن روغن و زیرا و انیسون و جند بیدستر با نبیذ و خوردن غذای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد نمک کرم کرده بر شکم آن و هرکاه شکم آن محتبس باشد او را تحقین فرمایند بحقنهای مناسب

فصل الجيم مع الثاء المثلثه

جثجاث

بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است و بیونانی بردیسیون نامند

*ماهیت

ان

کیاهی است شبیه بکیاه درمنهٔ ترکی و از ان کوچکتر و خشبوتر و شاخهای آن باریك و بسیار و کل آن شبیه باقحوان رنک آن سفید مائل بزردی و تخم آن با اندك پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشك

*افعال

و خواص آن

مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل مغص و کرم کنندهٔ احشا و آشامیدن طبیخ آن و بدستور سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص ریحی بیعدیل و بخور آن جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن هلیلهٔ کابلی

مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است

ص: ۵۶۵

فصل الجيم مع الدال المهمله

جدوار

بفتح جيم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زد و اربزاء عجمی است و بعربی انته و بیونانی ساطریوس و بمغربی ماه فرفین و ماه فروین و بهندی نربسی نامند زیرا که نر بکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع و خالص کننده و بس بکسر باء موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس معنی آن خالص کنندهٔ بدن از غایلهٔ

۲۹۹سمیت زهر است

*ماهیت ان

بیخی است شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل و عقربی کره دار بمقدار انکشتی و از ان بزرکتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنک و باطن آن بنفش و بهترین آن آنست که باوصاف مذکوره باشد و چون بسایند رنک آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه نه چنین باشد ضعیف العمل یا مغشوش آن است و کفته اند که جدوار پنج قسم می باشد یکی آن است که ظاهر آن تیره سیاه رنک و باطن آن بنفش مائل بسرخی و عقربی شکل تلخ طعم باشد بدین قسم که چون مذاق نمایند اولا اندک از ان شیرینی مدرک کردد و بعد از ان تلخی بسیار و این قسم را خطائی کویند جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است و این بهترین اقسام آنست و دوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنک مائل بزردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و سائیدهٔ آن نیلی رنک و تلخ باشد و این در خوبی بعد از قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنک و رنک پور و نواح اینها است چهارم آنست که مائل بسیاهی و تلخ و بقدر زیتونی باشد و منبت این قسم اکثر جبال بلاد دکهن است پنجم اندلسی است و آن را انتله کویند و بقدر شبر است و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا می باشد و کویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم می کردد به حدی که اهل آن بلد مقدار نیم دانک از ان بیش را می خورند و زیان نمی یابند بخلاف بیشهای دیکر که علی حده و دور از جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک است حکیم هاشم طهرانی در رسالهٔ فادزهریهٔ خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع می روید با بیش و بدون بیش حتی محال خراسان خصوص به حدودی که بسمت مشرق نزدیک تر باشد و از جمعی شنیده شده که در کوههای قهستان که میان مشهد مقدس و تبت واقع است کیاه جدوار بسیار می روید اما کوچک و کم رنک بسفیدی مائل و در تریاقیت ضعیف تر و آنچه در جبال تبت می روید از ان بزرکتر و رنکین تر و قویتر و در تریاقیت قریب بخطائی و اثر بسیار بران مترتب می کردد و بهتر است از آنچه در جبال هند می روید و همچنین آنچه که بحدود تبت نزدیک تر است قویتر از ان بعد آنست و بهتر از هندی است و هندی بهتر از جاهای دیکر و خراسانی و غیر آن بسیار زبون و بغایت ضعیف الاثر محرر کوید در هر بلدی از جبال قریب بدانکه جدوار در آنها می روید می آورند مثلا- در خراسان و قندهار و کابل و شاه جهان آباد و از جبال تبت و نواح آن و قلیلی از خطا و نیز در شاه جهان آباد تا عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشدآباد اکثر از جبال مورنک و رانکاماتی و رنکپور و در هریک از اماکن مذکوره اقسام و انواع می باشد هرچند در قوت ضعیف تر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تقارب آب و هوای حوالی آن و بدانکه در بعضی بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی نامقیدان بی

باک بعضی بیخهای دیکر شبیه بجدوار را رنک نموده بجای جدوار می فروشند و نیز کاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش می دهند تا سمیت آن کم کردد و چون بیش سفید و شکری رنک می باشد برنک جدوار رنک نموده بعوص آن می فروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنک کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنک کردۀ آن را به آب تر نمایند و بدست و یا بپارچۀ کرپاسی بمالند رنک آن بدان سرایت نماید و چون در فنجان آب کرم اندازند آب را رنکین سازد برنک آنچه آن را بدان رنک نموده اند و دیکر آنکه ظاهر آن خشن و ناهموار و با شکنج می باشد بسبب آنکه در رنک خیسانیده و جوشانیده و خشک نموده اند بخلاف اصلی که با نرمی و صفا و همواری می باشد و دیکر آنکه چون آن را بشکنند رنک جمیع اجزای باطن آن مساوی نمی باشد بلکه قریب بپوست و ظاهر آن رنکین تر از مغز آنست و فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریک تر از

۳۰۰جدوار می باشد و رنک آن سرخ تر دوم آنکه چون بیش را بتراشند و بر زبان رسانند احساس حرقت و خدارت نماید و اکر قوی باشد باعث تورم و آبله شود بخلاف جدوار و نیز چون جدوار را بعد از احداث امور مذکوره بخایند و یا بسایند و بر زبان بمالند رفع غابلهٔ آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جدوار را در زهرهای دیکر نمایند و کفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است

*طبیعت ان

کرم و خشک در اول سوم و حرارت آن لذاع و موذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت و ازدیاد آن مر آن هر دو را و یحتمل که آنچه شیخ الرئیس رح تع در رسالهٔ ادویهٔ قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین جهت باشد که اثر و نفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و باردهٔ مشروبه و ملدوغه است شربا و ضمادا

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی قوی و اعضای رئیسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و فادزهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مسمن بدن و مقوی باصره و دندان و مشهی و مبهی و منعظ و مدر است و جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقا و یرقان و ضعف معده و تفتیت حصاه و قولنج و عسر البول و رافع عفونت اخلاط و تپ ربع و اکثر امراض بارده شربا و طلاء نافع و آشامیدن نیم مثقال سائیدهٔ آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال و عقرب حتی عقرب جراره و رتیلا و همه حیوانات سمی و بیش نافع و بدستور جهت اوجاع و اورام باطنیه و رفع هیضه و مقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی از اشربهٔ مناسبه مانند شربت کاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و امثال اینها و با عرقهای مناسبه مانند عرق کاوزبان و کلاب و بادرنجبویه و بیدمشک و نیلوفر جهت تفریح قلب و رفع ضعف آن و خفقان و طپش و فشار آن خصوصا که از برودت باشد مفید چون چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع و بادر ایام و با مداومت بر ان و با کلاب جهت وجع مفاصل و با جلاب کرم جهت اوجاع معده مقدار یک دانک از ان و با سکنجبین جهت سدهٔ جکر و با سکنجبین بزوری و یا ساده و یا شربت دینار و شیرهٔ عنب الثعلب و شیرهٔ تخم کاسنی جهت تفتیح سدهٔ ماساریقا و استسقا چند روز متوالی مداومت بران و جهت سنک کرده و مثانه با شیرهٔ عنب الثعلب و خارخسک و جهت حبس البول با شیرهٔ تخم خیارین و خربزه و یا خارخسک و جهت قولنج ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سداب و پودنه و رازیانه و عنب الثعلب و جهت رفع حمیات بلغمیهٔ مزمنه و ربع بعد تنقیه با جلاب کرم و یا شرابهای مناسبه مداومت دو دانک آن اکلا تا هفت روز و برای دشواری وضع حمل مقدار دو دانک آن را سائیده با آب عنب الثعلب یا حلبه یا شیرهٔ خارخسک یا جلاب بخورانند بزودی وضع حمل شود و اکر بچه در شکم آن مرده باشد و سمیت آن در بدن سرایت کرده و یا ضعف بسیار در وقت ولادت باو طاری کشته و یا دم نفاس بسیار جاری شده مقدار چهار حبهٔ آن را با کلاب سائیده بخورانند و اقل تا هفت روز بدان مداومت نمایند صبح ناشتا و اکر موافقت نماید و کرمی نکند آخر روز نیز و جهت ام الصبیان و اکثر امراض دماغی اطفال را مقدار کمی با شیر مرضعهٔ آن سائیده بخورانند و جوان کبیر السن را با ادویهٔ مناسبهٔ آن علت از نیم درم تا نیم مثقال و حکمای هند مداومت آن را مسمن بدن دانسته اند و جهت تقویت انعاظ به تنهائی و یا با ادویهٔ

مناسبه با کلاب سائیده و یا حبوب و معجون ساخته تناول نمایند مفید و طلای آن با سرکه و کلاب جهت نضج اورام بارده و تحلیل آنها خصوصا اورام مغابن که پس کوش و زیر بغل و بن ران است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام کلو و غیر آن و رفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و آثار جلد و اوجاع مفاصل

ص: ۵۶۷

۳۰۱و بدستور با چند دانهٔ فلفل سیاه جهت اورام حارهٔ باردهٔ آنها به آب برک کشنیز تازه و طلای آن بتنهایی و یا با آب کشنیز و یا سرکه بر پشت چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن و بر دندان جهت تسکین درد بارد آن و بر بواسیر جهت تسکین وجع و تحلیل ورم آن و طلای آن بر پشت زهار جهت قرحهٔ مثانه و حبس البول و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و در احلیل جهت رفع حبس بول و بند شدن چرک در ان و ذرور آن بر جراحات جهت التیام و نفث الدم آنها مفید و تمریخ آن با ادهان مناسبه جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و استرخا و رعشه و خدر و مانند اینها نافع مقوی دماغ و قوای آن و اعصاب است و بالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض خصوصا باردهٔ رطبه بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت مفید شربا و ضمادا و طلاء و تدهینا مقدار شربت آن از نیم دانک تا چهار دانک بحسب امزجه و اشخاص و امراض و فصول و بلدان و در حمی ربع و سایر امراض تا دو دانک و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانک بدل آن در تفریح و تریاقیت سه وزن آن زرنباد و بوزن آن تریاق فاروق و یا فادزهر حیوانی است مضر محرور و یابس الزاج و مصدع و مورث جراحت و قرحهٔ امعای ایشان مصلح آن سکنجبین ساده و شیر تازهٔ دوشیدهٔ آهن تافته و یا ماء الشعیر و آش جو و جهت قرحه کثیر او در قرابادین بتفصیل ماهیت و اقسام و افعال و خواص و منافع و طرق استعمال و قانون ترک افیون بجدوار در افیون و دستور خوردن جدوار و حبوب آن با اندک افیون و بی افیون و دهن و مرهم و معاجین و مفرحات آن در جدوار ذکر یافت

ص: ۵۶۸

فصل الجیم مع الراء المهمله

جراد البر

بفتح جیم و راء مهمله و الف و دال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ و بهندی تیدی بکسر تاء چهار نقطهٔ هندی و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر دال چهار نقطه هندی و یا نامند

*ماهیت ان

حیوانی است معروف مختلف الالوان و با پاهای بسیار بلند و به کمتر از یک هفته بچه برمیآورد و بر نباتات و اشجار می باشد و بیشتر از یک سال نمی ماند و درختی را که بخورد فاسد سازد و نوع بزرک آن در بعضی سالها تکون آن بسیار می شود بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را می خورد و فاسد می سازد و بهترین آن بزرک فربه آنست

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

مبهی و جالی اخلاط غلیظه و جهت امراض قصبهٔ رئه و تقطیر البول و خوردن دوازده عدد آنکه سر و اطرف آنها را انداخته با یکدرهم مورد خشک سائیده باشند جهت استسقا مجرب کفته اند و جهت جذام بالخاصیه مفید و بخور آن جهت بواسیر و عسر البول و طلای کوبیدهٔ پاهای آن جهت ثآلیل و کلف و جرب مفید خصوصا سوختهٔ آن با سرکه و طلای جوف تخم آن جهت دفع کلف نافع و خوردن قسم فربه بی بال آن را بریان کرده جهت کزیدن عقرب مفید و تعلیق نوع سبز کردن بلند آنکه در مزارع بهم می رسد جهت رفع تپ ربع بالخاصیت مفید و نمک سود آن قلیل الغذا و مولد خلط غیر صالح و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلح آن سکنجبین و انار چاشنی دار یا انارین است و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیار نیز کفته اند و این مولف کفته که چون ملخ را بسوزانند ملخهای دیکر از رائحهٔ آن بکریزند و اکر نکریزند بمیرند*

ص: ۵۶۹

جراد البحر

بفتح جیم و راء مهمله و الف و ضم دال مهمله و الف و لام و فتح باء موحده و سکون حا و راء مهملتین بفارسی ملخ دریائی نامند

*ماهیت ان

کفته اند حیوانی است سر آن مربع و از حوالی سر تا نصف تن آن صدفی و از هر طرف ده دست و پا شبیه بپاهای عنکبوت و بر سر آن دو شاخ و دو شاخ دیکر در زیر چشم آن رسته باریکتر از ان و چشمهای آن برآمده مؤلف کوید شاید آنچه بیان نموده اند از ماهیت آن ماهیت روبیان باشد زیرا که روبیان در اکثر بلاد مانند بنکاله و سواحل دریای

۳۰۲فارس و بحرین و غیرها بدین هیأت می باشد و جراد البحر شنیده شده فی الجمله شبیه بکنجشک بزرکیست و پردار و اندک پرواز کرده از آب برمیخیزد و باز در آب فرو می رود

*طبیعت ان

کرم و تر و خشک تر از بری آنست

*افعال و خواص

آن

خوردن آن هر روز سه عدد مشوی و یا مطبوخ آن جهت منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوختهٔ تمام آن با آب نخود سیاه تا هفت روز متوالی جهت تفتیت و اخراج سنک کرده و مثانه مجرب

جرجیر

بکسر اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی نرهٔ تیزک و بهندی ترمرا و تخم آن را هالون و عوام هالم و چند سور و چند سر نیز نامند

*ماهیت ان

بری و بستانی می باشد بری آن را بهقان و بستانی آن را کف عایشه و بفارسی کیکیر و بشیرازی کهزک کویند و بری آن دو نوع می باشد یکی با ساق و برک آن از برک ترب ریزه تر و مشرف و کل آن زرد و بسیار تند و این را خردل بری کویند و دیکر بی ساق و برک آن نرم و کم حدت و کل آن سرخ و بستانی سه قسم می باشد یکی شبیه بترب و ساق دار و برک آن با خشونت و در مازندران شاهتره و کورنره و در تنکابن خاص تره نامند و تخم آن سفید و حرف بابلی عبارت از ان است و قسمی را رشاد و بفارسی ترهٔ تیزک شاهی نامند و برک آن بزرک و کل آن سرخ ارغوانی رنک و تخم آن مائل بسرخی و

طولانی و قسمی دیکر بیبرک و تخم آن ریزه تر از حب الرشاد و مراد از مطلق آن این است و بهترین آن بستانی است

*طبیعت بری ان

در سوم کرم و در آخر دوم خشک و بستانی آن در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص بری آن

مفتح سدهٔ جکر و سپرز و جالی و مدر بول و مفتت حصاه و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن با زهرهٔ کاو جهت ازالهٔ آثار قروح و بدستور طلای آب آن با زهرهٔ کاومیش کلف را مفید و خوردن آن ناشتا جهت رفع بدبوی زیر بغل و خوردن شراب ریحانی بالای آن جهت کزیدن ابن عرس و غیر آن نافع و کویند از خواص آنست که چون آب آن را بکیرند و درخت انار ترش را بآن تسقیه نمایند شیرین کردد و چون نخود خشک را بآن پرورده نمایند و بیاشامند تولید منی نماید و بیعدیل است و کویند چون بکیرند برک و شاخ و تخم آن را در هاون نرم بکوبند و در ظرفی پهن کنند تا خشک کردد و ثانیا در هاون اندازند و بکوبند و شیر تازه دوشیده بران ریزند و تخم آن را نرم بکوبند و بران بپاشند بدفعات و مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر کردد و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند و نکاهدارند و عند الحاجت استعمال نمایند بسیار طیب و نیکو است المضار مصدع و مورث سدر و مبخر و مظلم بصر و در حدیث آمده که هرکه در شب جرجیر بخورد رک جذام از دماغ او بحرکت درمی آید و نزف الدم او را عارض می کردد بعد از خواب و در حدیث دیکر وارد است که احداث برص می نماید شب خوردن آن مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بری آن در ادرار بول و تحریک باه و انعاظ قویتر از بستانی است خصوصا تخم آن و تخم آنکه حب الرشاد است در خواص مذکوره قویتر از برک آن قوی الجلا است و آشامیدن آن با آب کرم مقئ بلغم و با زردهٔ تخم نیم برشت محرک باه و منعظ و مسمن بدن و ضماد آن جهت کلف و با عسل جهت بهق و نمش و با زهرهٔ کاو جهت شقاق ناخن مفید و اکثار آن مهیج دم و ثوران آن و انصباب مواد باعضای ضعیفه مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار شربت از بستانی آن تا پنج درهم و از بری آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن تودری یا تخم زردک بری یا تخم پیاز است*

ص: ۵۷۱

جرجیر الماء

قره العین است و در حرف القاف ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد

جرمیلک

بفتح جیم و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و سکون کاف بلغت کوهستان

۳۰۳و لرستان و جاثلق اسم دوائی است که ترکان آنجا نبات ازار نامند

*ماهیت ان

بیخی است بسطبری انکشتی و طول آن زیاده بر شبری و رنک ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید و با صلابت و طعم آن شیرین و ساق آن قریب بذرعی و برک آن طولانی بقدر شبری شبیه بزبان و سبز تیره و لطیف و برکهای ساق اطراف اعلای آن بقدر برک بید و کل آن کبود و از کل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ آن است

*افعال و خواص آن

چون بکوبند و بر بیخ دندان بپاشند بنهجی می چسبد که از اکل و شرب زائل نمی کردد و سنون آن بیک دو دفعه جهت رفع تعفن دندان و رویانیدن کوشت بن دندان مجرب و آشامیدن آن جهت رفع زخم های باطنی و اورام احشا و ضماد آن جهت جبر کسر و رفع جمیع زخمها و تشنج آن مفید

جرونجی

بکسر جیم فارسی و فتح راء مهمله و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یا

*ماهیت ان

مغز ثمر درختی است هندی در اکثر کوههای هند می شود و درخت آن بمقدار نارنج متوسطی و برک آن ببزرکی برک انجیر و بی تشریف و ثمر آن شبیه بثمر قهوه و آلوبالو و فالسه و از ان بزرکتر و آن را بهندی پیاره نامند و پوست خارجی آن نازک و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش و لحم آن در خامی سخت و بعد رسیدن نرم و سبز پستئ رنک و چاشنی دار می باشد و آن را می خورند و در آب حل کرده افشره می سازند و بر آب نیز می پزند و مغز آنکه در زیر لحم آن است در غلافی خشبی اندک صلب از پوست پسته نازکتر و ضخیم تر از پوست حبه الخضراء و مغز آن بمقدار نصف نخود کوچکی و تخم آلوبالو و چرب و شیرین و لذیذ و بعضی این را حب السمنه دانسته اند و شاید غیر آن باشد زیرا که هیأت درخت و ثمر این بهیأت درخت چرونجی نیست چنانچه ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد

*طبیعت ان

کرم در دوم و تر در اول

*افعال و خواص آن

جالی و منعظ و مسمن بدن و کثیر الغذا و در اکثر افعال قریب بحبه السمنه و چون نرم بسایند و بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه بر بشره بمالند بشره را صاف کرداند بسبب جلائی که دارد و تخم آن سرد و تر و دافع مضرت صفرا و غلیان خون و تشنکی است

جری

بکسر جیم و راء مشدده و یا لغت عربی است بفارسی مارماهی و بمصری تیلور و بسریانی سلورس و بیونانی سلورس و بهندی کچیامچهلی نامند

*ماهیت ان

ماهی است عظیم الجثه فربه که در دریای مصر بهم می رسد سیاه رنک و بی فلس و باستخوان کمی و شارب آن مانند مار باریکی و دراز و سر آن طویل و دهن آن مستطیل مانند خرطوم و کوشت آن رخو با لزوجت و با سهوکت بسیار و یهودان آن را نمی خورند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن آن را اسپلی و در مازندران کلیس نامند

*طبیعت

غیر نمک سود آن کرم و تر و نمک سود آن کرم و خشک

*افعال و خواص آن

جالی و با قوت جاذبهٔ قویه خوردن کوشت تازهٔ آن کثیر الغذا و مولد خون بلغمی و منقی و مصفی قصبهٔ رئه و صوت و ملین بطن و جهت سل و نفث الدم نافع و کفته اند مملح آن جهت امراض مذکوره سوای سل نفث الدم انفع بسبب قوت جلای آن و آشامیدن خون آن نیم اوقیه با هموزن آن سرکه قاطع خونی است که از حلق آید و جلوس در طبیخ مملح آن جهت قرحهٔ امعا در ابتدا و جذب مواد بسوی ظاهر بدن و بدستور دخنهٔ آن بمقعده و احتقان آن جهت عرق النسا بی عدیل و ضماد نمک سود آن جهت جذب خار و پیکان و جذب مواد بسوی ظاهر جلد المضار کفته اند مولد بلغم لزج و بطئ الهضم و مضر کرده و محدث برص است مصلح آن نمک سود نمودن و با سرکه و نعناع و صعتر و آبکامه و سکنجبین خوردن است

فصل الجيم مع الزاء المعجمه

جزر

بفتح اول و ثانی و راء مهمله معرب کزر فارسی است و نیز بفارسی زردک و بهندی کاجر نامند

*ماهیت ان

۳۰۴بری و بستانی می باشد بری آن را بیونانی اسطافالیوض و اغریوس نامند و بعضی شقاقل دانسته اند و سهو است و بستانی آن دو نوع می باشد بیخ یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و برک آن شبیه بشاهتره و از آن عریض تر و طعم آن اندک تلخ و ساق آن پراکنده و خشن و کل آن چتردار مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی ریزه مانند پنبه و بنفش و بهترین آن سرخ و شیرین شاداب کم ریشهٔ بستانی آنست

*طبیعت ان

در دوم کرم و تر و بعضی در اول نیز کفته و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص بستانی آن

ملطف و مفتح سدهٔ جکر و مقوی معده و ملین و مبهی و زیاده کنندهٔ جوهر منی و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جکر و اخراج سنک کرده و مثانه و ادرار نمودن بول مفید اعضاء الصدر جهت ذات الجنب و سرفهٔ مزمن اعضا الغذا عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید اعضاء النفض مسکن مغص و مدر بول خصوصا بری آن و بدستور بزربری آنکه دوقو باشد و همچنین برک آن و مهیج باه است خصوصا بزر بستانی آنکه نفخ آن زیاده است و حمول آن و شرب تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بیج و برک آن را در آب جوش دهند و نطول نمایند و یا بشویند بآن اطراف صبیان را یعنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده در انها بسبب سردی نافع و مربای آن با عسل بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضمه و با افاویهٔ مناسبه جهت تقویت کبد بارد و تجفیف رطوبات معده و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع انفع و حلوای آن نیز بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه قریب است بمربای آن و لذیذتر از ان و مخلل یعنی پروردهٔ آن در سرکه جهت اذابه و تحلیل سپرز بیعدیل و مقوی معده و جکر بارد و دوشاب آن قریب بمربای آنست و الطف و اقوی از ان و نبیذ آنکه آب افشردهٔ آن را با ربع آن عسل بجوشانند و در خم کنند و بکذارند تا بجوش آید و مسکر کردد بغایت مست کننده و بطئ الانحدار و مصدع و عرق آنکه با ادویهٔ مناسبه کرفته شود در جمیع آثار نائب مناب خمر است و اندک مسکر و ضماد برک آن جهت اکله نافع جرم آن بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلح آن ادویهٔ حاره و آبکامه و پختهٔ آن با کوشت بزغاله مولد خلط صالح مقدار شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربا و حلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن محرک باه و درین باب از اصل آن قویتر و عسر حبل را نافع و مانع مغص و در سایر افعال مانند آن و چون بکیرند آن را با هموزن آن تخم شلغم و تربی را مجوف نموده در ان پر کنند و سر آن را بسته در زیر آتش طبخ دهند و برآورده بیاشامند جهت اخراج سنک کرده و مثانه و عسر البول مجرب کفته

انـد و آشامیـدن یکـدرهم آن بـا هموزن آن شـکر جهت وجع سـاق پـا و ضـماد تخم و برک آن باهم جهت قروح متاکله نافع مقـدار شـربت آن تا دو درهم بـدل آن انیسون و دوقو است و جزربری را در بلاد قزوین کزرا نامنـد و بیـخ آن بقدر انکشتی و کل آن زرد و تخم آن در غلافی خارناک و در دوقو مذکور خواهد شد

ص: ۵۷۴

*طبیعت تخم آن

در اول سوم کرم و در آخر اول خشک

*افعال و خواص آن

با حدت و لذع و در جمیع افعال سوای باه قویتر از بستانی است و کفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و مدر قوی و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و آشامیدن آن جهت وجع سدر و شوصه و ظهر و استسقا و عسر البول و انتفاخ بطن و نهش و لسع هوام را مفید و معین بر حمل و کفته اند که چون آن را آشامیده باشند و هوام شارب آن را بکزد اذیت نیابد و خوردن خام آن جهت رفع سموم و ضماد پختهٔ برک و بیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم معین بر حمل و آویختن آن در منازل بالخاصیت باعث کریختن هوام است از انجا مضر معده و حلق و عصب مصلح آن

۳۰۵انیسون و حلوای جزر و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت*

جزع

بفتح جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله

*ماهیت ان

سنکی است که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از توابع کجرات است خیزد بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفایحی و ذو طبقات رنکارنک بر روی هم الحاصل سنک آن ذو طبقات ملون بالوان می باشد بهر قسم که آن را ببرند و بتراشند الوان و طبقات آن ظاهر می شود و بطبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و با رونق می کردد مانند عقیق که بطبخ رنکین می کردد و صفایحی بشکل نکین و غیر آن را جزع و مدور و اشکال دیکر ملون بالوان را باباغوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون بالوان زرد و سبز را عین الهو و بهندی لهسنیا نامند و این یعنی عین الهو بیشتر در معدن یاقوت بهم می رسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نبشته و در حرف العین ان شاء اللّه تعالی بیان آن خواهد آمد خواه از معدن یاقوت صلب باشد یا نرم و عین الهرصلب بسیار اعتبار دارد خصوص که اندرون جرم آن دو نیم خط مثل رشته باشد بسیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت می دانند و بقیمت کران می کیرند

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال

و خواص آن

جالی و با حدت و جهت یرقان و منع خواب شربا و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در موی سر زنان مؤثر و تعلیق آن بر اطفال مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الصبیان و نکاهداشتن آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با او و دیدن خواب های هولناك و رافع لقو و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت رویانیدن کوشت تازه و بردن لحم فاسد آن را نافع

فصل الجیم مع العین المهمله

جعده

بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها بلغت یونانی فولیون نامند

*ماهیت آن

دو نوع می باشد یکی صغیر جبلی و کیاه آن سفید رنك بقدر شبری و برك آن باریك و مفروش و روی بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه و بوان خیوط باریك سفید شبیه بموی و پر از تخم و کل آن سفید مائل بزردی و ثقیل الرائحه و با عطریت و اندك تلخ و بشیرازی کل اربه و بستانی آن را جعدهٔ کبیر و بفارسی عنبربید کویند برك آن بزرك تر و کم بوتر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناك و در فصل بهار روید و تا زمستان ماند و بعد از هشت ماه از اخذ ان قوت آن ضعیف کردد و مستعمل جبلی آن

*طبیعت ان

کرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک کفته اند

*افعال و خواص آن

با قوت تریاقیت و مسهله و مفتحهٔ سدد جمیع اعضا و ملطفهٔ اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن طبیخ آن دو اوقیه و نیم جهت تذکیهٔ ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقای بارد و یرقان اسود سدی و تپهای بلغمی و سوداوی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصاه و ادرار حیض و تنقیهٔ رحم و با سرکه جهت تحلیل سپرز و ضماد تازهٔ آن جهت رطوبات صداع و تنقیهٔ قروح مزمنه و اوجاع آن و التزاق و اندمال آنها خصوصا نوع کبیر آن و ذرور صغیر آن جهت اندمال قروح ردیه و نشف رطوبات آنها و افتراش آن و دود کردن آن و پاشیدن آب منقوع آن نیز جهت کریزانیدن هوام نافع مصدع و مضر معده مصلح آن حماما مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از طبیخ آن تا بیست مثقال بدل آن پودنهٔ کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم معده یک وزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تازه و در ادرار سلیخه است و اکتحال عصارهٔ آن با عسل جهت حدت

۳۰۶بصر نافع

فصل الجیم مع الغین المعجمه

جغد

بضم جیم و سکون غین معجمه و دال مهمله اسم فارسی بوم است

*ماهیت آن

مرغی است که در روز قوت باصرهٔ آن بسیار ضعیف می کردد بسبب نور آفتاب به حدی که نمی تواند از آشیانه و جای خود برآید و پرواز نماید و اقسام می باشد یکی بزرک جثه و آن را بفارسی برق و شاه بوم و بترکی ساروقوس و بهندی الو نامند و قسم اوسط سیاه رنک و آن را چغد و در تنکابن کوره بوم و بهندی چیله و قسم صغیر آن را بترکی بیلاق و قسم کوچکتر از همه که تن آن بقدر قمری و سر آن بمقدار نارنج کوچکی است آن را مرغ حق و بهندی پیچه نامند

ص: ۵۷۷

*افعال و خواص آن

خوردن کوشت آن مورث ابلهی و بیوقوفی در جمیع امور و اشامیدن خون و زهرهٔ آن با خاکستر چوب کز و عسل آمیخته جهت سلس البول و بول در فراش و اکتحال خون و زهرهٔ آن جهت شبکوری و لطوخ دل آن حین ذبح کرماکرم بروی صاحب لقوه و کردن او نافع و قطور مغز آن با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات و طلای خون آن با روغن ها جهت کشتن سپش و کفته اند از خواص آنست که چون آن را بکشند یک چشم آن مفتوح و یک چشم آن مطموس می باشد و تعلیق مفتوح آن باعث بیداری و مطموس آن مورث خواب است

فصل الجیم مع الفاء

جفت آفرید

بضم جیم و سکون فا و تاء مثناه فوقانیه و مد الف و فتح فا و کسر راء مهمله و یا و دال مهمله انطاکی کفته لغت یونانی بمعنی مزدوج و نزه ما مشهور بخصیه الثعلب است و بغدادی کفته اسم فارسی است و معنی آن المخلوق زوجا است و این اظهر می نماید از یونانی بودن آن و غیر خصیه الثعلب است و لیکن در تقویت باه از ان اقوی است

*ماهیت ان

کیاهی است بقدر شبری با شاخهای بسیار و باریك و برك آن ریزه تر از برک نخود و انبوه ملاصق بهم و بنزدیك ساق آن غلافها شبیه بهلیله و بادام سه تا چهار عدد و اطراف آنها خاردار و در اندرون هر غلافی سه پردهٔ در طول و در هر پرده پنج تخم شبیه بحلبه و صنوبری شکل و منابت آن بلاد شام و روم

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و انطاکی در آخر دوم خشک کفته

*افعال و خواص آن

در تقویت باه قویتر از خصیه الثعلب و محلل ریاح و مسکن مغص و اوجاع مفاصل و چون هفت مثقال تخم آن را با کوشت برهٔ یکساله بجوشانند و صاحب استسقای طبلی و لحمی یک هفته بان مداومت نمایند و اب آن را بیاشامند زائل کرد و مربای آن با عسل بغایت محرک باه و لطوخ آن بر انثیین جهت تحلیل ورم و ریح آن نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن دو درهم بدل آن شونیز است جفت پوست ملاصق لبوب است و بر طلع نیز اطلاق می نمایند و جفت البلوط در بلوط مذکور شد و از مطلق این اسم مراد آنست

فصل الجیم مع الکاف

جکی

بفتح جیم فارسی و کسر کاف مشدده و یا

*ماهیت ان

ثمر درختی است هندی که بهندی و بنکالی کتهل نامند و در بنکاله نسبت ببلاد دیکر وفور دارد و خوب می شود و درخت آن عظیم و بزرکتر از درخت کردکان و از درخت چنار کوچکتر و برک آن بزرکتر از برک نارنج و ترنج و در شکل شبیه بآن و اندک ضخیم تر از ان و چوب آن زرد رنک و کهنهٔ سال خوردهٔ آن زرد تیره مائل بسرخی و ثمر آن از تنهٔ درخت و شاخهای آن برمیآید و آنچه نزدیکتر به بیخ آن باشد بهتر و شیرین تر می باشد و می کویند در زیرزمین از بیخ آن نیز برمیآید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب می باشد و ثمر آن در بزرکی و کوچکی مختلف می باشد کوچک آن تا یک آثار هندی و کمتر ازین نیز دیده شده و در ان دو سه دانه که بهندی کوره

۳۰۷نامند می باشد و بزرک آن تا یک من هندی که دوازده من تبریزی است می شود و در ان صد عدد و زیاده هم کوره می باشد و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعضی زرد و تیره مائل بسرخی و ناهموار و دانه دار و بر دانها کویا اندک خاری برآمده و هرچند دانهای آن درشت تر و بزرکتر باشد اغلب آنست که دانهای اندرون آن نیز بزرک تر و شیرین می باشد و هیأت کتهل درست مانند شکنبهٔ حیوانی است که بر کردانیده خمل آن را بالا کرده جوف آن را مملو از چیزی کرده باشند و آن اصناف می باشد بعضی دانهای آن کوچک و نرم و بدبوی و این زبون ترین قسم آنست و بعضی دانهای آن متوسط و بعضی شیرین و بی ریشه و شاداب و شکننده و خشبو و این را کهاجه نامند و بعضی دانهای بسیار لطیف و بی ریشه و شاداب که در دهن آب می شود و اکر از جوف آن برآورند و زمانی بکذارند خودبخود کداخته آب می کردد و این بهترین اصناف است و زود هضم می کردد و کم نفخ و کتهلیکه دانهای آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطئ الهضم است و بین دانهای آن چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانهٔ آن می باشد چهار تا شش که در بنکاله آن را چانپی نامند بعد برآوردن آنها را جدا نموده می خورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل و نفاخ اند و مردم کم مایه آنها را نیز می خورند و نیز در جوف آن پردها و ریشها می باشد که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانهای آن و تخم آنکه در جوف دانهٔ آنست اندک صلب و بالای آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم آن را بآتش بریان کرده با نمک می خورند لذیذ می باشد و کویند مصلح و هاضم ثمر آنست و نیز مردم بنکاله تخم آن را در ماهی بطورد و پیازه و قورمهٔ کوشت نیز می پزند خوب و لذیذ می باشد و چوبی که ثمر آن بدان بدرخت پیوسته و تا بوسط ثمر آن رسیده بسطبری انکشتی و تا بقبضهٔ دستی است و بطول یک شبر تا بیک ذرع بحسب کوچکی و بزرکی ثمر آن و آنچه از ان در جوف ثمر است اندک نرم می باشد خصوص طرف اعلای آن و آن چوب را بهند و بنکاله موسلهٔ کتهل نامند و بر اطراف آن و قریب بپوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت یتوع بسیار چسپنده لزجی می باشد که آن را بهندی لاسهٔ کتهل نامند و بهرجا که برسد بدشواری از ان جدا می کردد و تا دست را بروغن چرب ننمایند خوب جدا نمی شود چنانچه شنیده شد که اهل هند و بنکاله نزدیک سر کتهل را در هنکام خامی که در ان وقت لاسهٔ آن بسیار چسپنده می باشد بریده یا خراشیده و تیغ زده یتوع آن را کرفته بکاه آلوده خصوص بکاه برنج که بفارسی پیشال برنج و بهندی نروه کویند از ان آلوده آن کاه را در صحرا متصل کام که شیر می آید و آدم و کاو و بز و کوسپند را ضایع می کند پهن نموده طعم مثل بز و یا میش آنجا بسته در کمین بالای درخت می نشینند چون شیر بطمع طعمه داخل آن کردید کاه لاسه آلود بر دست و پای آن می چسپد برای جدا کردن آن از غصه دست ها را بر سر و صورت می مالد و بر سر و صورت می چسپد و چشم ها بند می شود بعد از ان از غصه می غلطد که در تمام بدن آن می چسپد که بدن آن بنظر نمی آید کویا تودهٔ کاه می شود پس مردمان از درخت پائین آمده چوب های سنکین این قدر می زنند که بسهولت همه استخوان آن شکسته می میرد و نیز بهمین طور آهو و کوزن و دیکر حیوانات را زنده می کیرند و صیاد ان طیور بر سر نی ها نیز آلوده بآهستکی بیر طیور که بر اشجار نشسته باشند می رسانند بر آنها می چسپد پس آنها را می کیرند

*طبیعت ثمر ان

در آخر دوم کرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص آن

مبهی و منعظ و ممسک و نفاخ و بطئ الهضم و ثقیل و مفسد خون و مولد خون غلیظ سوداوی و امراض حادث از ان و مصلح آن نمک و موز و آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه با کره تازه خوردن و مربا و حلوای آن نیز بسیار لذیذ می کردد و لیکن باید که اندک نیمرس و بی ریشه باشد که آن را مربا پزند و یا حلوا سازند و قدری مشک و زعفران با کلاب سوده

۳۰۸در آخر داخل نمایند و ضماد چوب میل آن یعنی موسلهٔ آن را چون بسوزانند و بتنهائی و یا با فضلهٔ کبوتر و اندک آهک منفجر کنندهٔ دمامیل و اورام و مقرح جلد است و کویند که از خواص آنست در خانهٔ که باشد مار در آن خانه داخل نمی شود و چندان اصلی ندارد و چون بر برک ازک آن روغن کاو تازه بمالند و بر زخم کهر کهره که از قروح ساعیه است مکرر بندند ان شاء اللّه تعالی ملتئم کردد

جکوتره

بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و فتح تاء مثناه فوقانیه و راء مهمله و ها لغت هندی است و بتاوی نیز نامند

*ماهیت ان

نوعی از لیمو است درخت آن از درخت نارنج عظیم تر و برک و کل آن نیز از برک و کل نارنج بزرک تر و ثمر آن بزرک تا بقدر هندوانه متوسطی و پوست آن ضخیم تر از پوست نارنج و مغز آن سرخ رنک چاشنیدا و میخوش و کم آب تر از نارنج و در بلاد کرم سیراب کثیر الوجود و در بنکاله از همه بلاد هند خصوصا در هوکلی بهتر می شود شاداب و شیرین و ترشی کمی که بدون قند می خورند

*طبیعت ان

سرد و تر در دوم

*افعال و خواص آن

قریب بنارنج است*

جکوند

بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و خفای نون و دال چهار نقطهٔ هندی لغت هندی است و آن را پنوار نیز نامند

*ماهیت ان

کیاهی است هندی بقدر دو ذرع و برکهای آن ریزهٔ مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پائین متصل بشاخ در وقت غروب آفتاب برکهای آن زولیده بهم پیوسته می باشد و تمام شب چنان می ماند و وقت طلوع آفتاب باز می کردد و تمام روز باز می ماند و بدبو و تلخ و تخم آن در غلافی شبیه بماش و تخم ترب و دانهٔ آن نیز شبیه بدان الا آنکه غیر مدور و اندک طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب که تا چند روز در آب کرم نخیسانند نرم نمی کردد و سائیده نمی شود و بعضی کفته که سنک سبویه همین است و بعضی غیر آن دانسته اند

*طبیعت

ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

محلل و جاذب الوبا و القوبا جهت رفع اذیت وبا و اکثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع و خوردن برک پختهٔ آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد سائیدهٔ جرم آن بتنهائی و یا با اندک کوکرد زرد خالص که بهندی امله سار نامند و یا با اندک قیقهر که بهندی رال کویند نافع بشرط تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آن را در ظرفی کرده در جای کرم مانند پشت اجاغ تا یک هفته بکذارند تا خوب بخیسد و بجوش آید پس بسایند بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه بر قوبا ضماد نمایند انفع است و ضماد سائیدهٔ آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و کوبیدهٔ پیختهٔ آنکه با ماست ممزوج کرده در آفتاب کذارند تا بجوش آید جهت داءالثعلب که موخوره نامند و قوبا را نیز نافع با تکرار عمل که اولا موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون آلود کردد پس بمالند و خوردن برک پختهٔ آن بطریق مسلوق از برای دفع وبا و امراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنکاله قحطی افتاده و در قریهٔ از قرای آن و با بهم رسید و مردم آن قریه بکوهستان

حوالی آن رفتند کسانی که این کیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانی که نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با ثمن وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز که حب بسته مقدار یک تولهٔ آن را ناشتا بلع نمایند تا سه روز و بعضی را یکدودست اجابت می نماید اما باید که آنچه برای خوردن است زاج آن را بریان نموده باشند و وزن آن کم باشد که در یک توله پوست و بیخ آن یک ماشه زاج باشد بلکه ازین هم کمتر در بعضی امزجه و آن بسیار تلخ می باشد و العلم عند اللّه تعالی

فصل الجيم مع اللام

جلاب

بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و باء موحده

*ماهیت آن

از جملهٔ اشربه است که جهت تقویت قلب

۳۰۹و رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها ترتیب می دهند و با عرقهای مناسبه می آشامند دستور ساختن آن آنست که بکیرند نبات سفید و یا شکر سفید مقدار یک من و با سه من کلاب بآتش ملایم بجوشانند و کف آن را بکیرند و صاف نماید تا بنصفه رسد پس یکدرهم زعفران بکلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی نکاهدارند و عند الحاجت با آب سرد و یا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنکو و یا فرنجمشک و یا ریحان و یا امثال اینها بران پاشیده بنوشند و اکر حرارت در مزاج غالب باشد بزرقطونا بران بپاشند و اکر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هریک دو دانک داخل جلاب نمایند در آخر طبخ جلاب طبی عبارت از همین است

جلابا

بفتح جیم عجمی و لام و الف و فتح بای فارسی و الف از ادویهٔ جدیده است که در عرض جدید در بلده مسمی بچلاپا یافت می شود و اطبای آن بلد خواص آن را یافته ببلدان دیکر برده و با نکلیشی جلب نامند

*ماهیت ان

بیخ کیاهی است اغبر و کهنهٔ آن مائل بسیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم و چغندر کوچکی و متوسطی بی طعم و رائحه غالبی که مستکره طبیعت باشد و آن را بریده و یا چهار شق نموده خشک کرده از انجا می آورند

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

ص: ۵۸۳

*افعال و خواص آن

با قوت مسهله بیغایلهٔ و اندک قابضه و غیر مستکره طبیعت چنانچه ریوند راست و خطری که مازریون و غیر آن دارند ندارد و احداث کرمی نمی نماید و جهت اکثر امراض مانند صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفهٔ کهنه و حمیات مزمنه و وجع کرده و ظهر و عرق النسا و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان و امثال اینها نافع و طریق استعمال آن جهت اسهال آنست که مقدار یکدرهم تا یک مثقال آن را نرم کوبیده پیخته با پنج مثقال کلقند سرشته بخورند و بالای آن عرق رازیانه و یا انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست و از برای رفع امراض معجون آن با ادویهٔ مناسبه و نیز نقوع آن در آب که یک شبانه روز آن را نیم کوفته در آب بخیسانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت ورد و یا با شربت بنفشه و یا امثال اینها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درهم تا دو درم بدل آن مچوقان است که آن نیز از ادویهٔ جدیده است و در حرف المیم ان شاء اللّه تع خواهد آمد*

جلد

بکسر جیم و سکون لام و دال مهمله بفارسی پوست و بهندی چمره و کهال نیز نامند

*ماهیت ان

معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست بره و بزغالهٔ یکساله فربه است و الذ همه پوست مرغ فربه پخته است طبیعت آن بحسب هر حیوانی مختلف می باشد و نسبت بکوشت آن سرد و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن پوست اندرون سنکدان و چینه دان طیور خصوصا سنکدان خروس خشک کرده سائید یا طلا و با ماء العسل جهت وجع معده و الصاق پوست سر بزغاله تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام مفید و مجرب و پیچیدن عضو افعی کزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست کوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جوب و تراشهٔ پوست از جهت قطع خون جراحت تازه پیچیدن عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست بز یا کوسفند و یا امثال آنکه تازه و کرماکرم حین ذبح باشد مسکن وجع و ورم آنست و بدستور جهت تحلیل اورام بارده مفید و روغن پوست کرکدن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعهٔ پوست کرکدن را در روغن کنجد اندازند و در آفتاب مدتی بکذارند و چون آن روغن بخوچ آید روغن تازهٔ دیکر بران ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختکی آتش و سحج جلد و ضماد سوختهٔ پوست اسپ آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب و سوختهٔ پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست افعی جهت داء الحیه مفید و آشامیدن

۳۱۰پوست سوختهٔ افعی که کسی را کزیده باشد زائل کنندهٔ سمیت خود است چون پوست آن را کنده سوخته بزودی باو بخورانند و سوختهٔ پوست ته کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش ما دام که تورم نکرده باشد و جهت سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختکی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت کزیدن سک دیوانه و منع ترسیدن او از آب و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع سرمازدکی آن و کذاشتن پوست مار در میان لباسها و اقمشه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات ماکول دیرهضم و مولد خلط صالح متین قلیل الدمویه و مصلح آن مهرا پختن و با سرکه رمری و ابازیر و اقاویه خوردن و متجن بادهان حاره نمودن و یا بانجیر و عسل خوردن و نیز قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شد و ان شاء اللّه تعالی می شود

جلنار

بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و رای مهمله معرب کلنار فارسی است و این را کل انار صد برک و هزاره نیز نامند جهت آنکه کل آن بسیار بزرک و پربرک می باشد و نیز کل انار نر می نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد مکر بندرت و ثمر آن را منحوس می دانند و در هر خانه و باغی که ثمر آورد می کوبند زود آن را خراب و ویران می کرداند

*ماهیت ان

بری و بستانی و سرخ و سفید و درخت آن مشابه بدرخت انار الا آنکه اندک انبره تر می باشد و بسیار بلند نمی شود و بهترین آن فارسی است یا مصری

ص: ۵۸۵

*طبیعت ان

در اول دوم سرد و خشک

*افعال و خواص آن

قابض و حابس سیلانات و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا و سحج و قرحهٔ آن و نزف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده و فتق شربا و ضمادا و طلاء و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبوئی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحات و بدبوئی زیر بغل و منع تزاید اورام و انصباب بسوی آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم قروح و سحج و لطوخ آن با سرکه و طین مغره بر حوالی رحم مانع انصباب مواد بسوی آن المضار مصدع و مسدد و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یکدرهم تا دو درهم بدل آن بوزن آن افماع رمان و یا پوست تازهٔ ریشهٔ انار و یا جفت بلوط و عصارهٔ آنکه تازهٔ آن را کوبیدهٔ فشرده آب آن را کرفته خشک نمایند مانند عصارهٔ لحیه التیس و آنکه خشک آن را در آب جوش دهند تا قوت آن در آب باز داده شود پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد کردد در جمیع افعال قویتر و لطیف تر از جرم آنست و کفته اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچهٔ ناشکفتهٔ آن را صاحب رمد و معتادین بآن از درخت بدهن بچینند و فرو برد تا یک سال رمد نکشد و مجرب دانسته اند و سفوف و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت*

جلنجبين

بضم جيم و فتح لام و سكون نون و فتح جيم و كسر باء موحده و سكون ياء مثناه تحتانيه و نون معرب كلنكبين فارسى است يعنى برك كل سرشته با هموزن آن عسل كه حقيقت و اصل آنست و مجاز ابر معمول از شكر و كل و هموزن را بفارسى كلقند و كمتر را كه كل كمتر و شكر سفيد زياده باشد كل شكرى نامند و بهترين آن آنست كه نيكو و محكم سرشته و كل آن خشبو و تازه و عسل و يا شكر آن خالص سفيد جيد باشد و بسا باشد كه باز در بين محتاج بداخل كردن عسل و يا شكر شوند زيرا كه آن مقدار عسل و شكر كم تخمير نيكو نمى يابد و حافظ آن نمى تواند بود از فساد و در قرابادين در حرف الواو در ورد اقسام آن ذكر يافت

*طبيعت عسلى ان

كرم و خشك در دوم و شكرى آن كرم در دوم و تر در اول

*افعال

و خواص هر دو نوع ان

مقوى دماغ و معده و مجفف رطوبات غريبه و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصا خوردن

۳۱۱آن بعد از طعام و عسلى آن جهت مبرودين و مشايخ و كسانى كه در دماغ ايشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و وجع مفاصل و نقرس و تفتيت حصاه و عسر البول و با ربع آن معجون كمونى جهت تحليل رياح غليظه و قولنج و اوجاع ظهر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت و شكرى آن جهت محرورين و جوانان و رفع ميادى وسواس و جنون و ممزوج آن با هموزن آن معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه كه خوب سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت رمد كهنه و رفع بخارات و ضعف بصر و صداع و شقيقه و رفع سدد و دفع اخلاط محترقه مجرب و آشاميدن مطبوخ عسلى آن با تربد و تخم كرفس كه مكرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و استرخاى دهان و زبان و مبادى مفاصل و مطبوخ شكرى آن با تمر هندى و عناب جهت دوار و سدر و كلقند را چون در آب طبخ دهند و ماليده صاف نمايند نائب مناب شربت آنست شيخ الرئيس در معالجات سل قانون نوشته كه ضعيفهٔ سل داشت و من او را بخورانيدن كلقند معالجه نمودم كه تا مدتى كلقند مى خورد و مقدار معتدى بمصرف رسانيد كه مرا از بيان مقدار آن خجالت مى آيد و صحت يافت المضار معطش و مضر كبد و مصلح آن خشخاش مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن آب كه تا بنصف رسد تا چهارده مثقال و قوت عسلى آن تا چهار سال و شكرى آن تا دو سال باقى مى ماند

جلوز

بضم جیم و فتح لام مشدده و سکون واو و زای معجمه و بکسر جیم نیز آمده اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال می نمایند و حب الصنوبر کبار را نیز می نامند و این بجهت اشتباه جیم بحاست چه بحاء مهمله حب الصنوبر است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنچه محقق است جلوز لوزبری است و روغن ویرا زیت الهرجان و السودان نیز کویند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و آن بادام کوهی است که بشیرازی بخرک کویند قائم مقام چلغوزه بود در منفعت

*طبیعت ان

کرم در اول و کویند در دوم و خشک در اول و با اندک رطوبت فضلیه

*افعال و خواص آن

مبهی و زیاده کنندهٔ منی و جهت درد پشت و عصب و استرخا و عرق النساء و کزیدکی عقرب و رتیلا نافع و دیر هضم و دیر از معده می کذرد مصلح آن شکر بدل آن چلغوزه است

جلید

بفتح جیم و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله بفارسی تکرک و بهندی اوله نامند و در طبع و جمیع آثار و افعال مانند ثلج است و از ان کثیف تر و کفته اند چون تکرک را بر پارچهٔ کرپاسی پهن نمایند و بر کردن صاحب سلعه که در بنکاله مرضی می شود که بهندی کهیکه نامند بندند باعث تحلیل آنست و لیکن وجع و سوزش بسیار می نماید و چون بر عضوی که سوخته باشد بمالند وجع و التهاب آن را تسکین دهد و چون تکرک را بر زمین اندازند که آب شود و کل آن را بر دملی که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن کل را کلوله نموده خشک نمایند و عند الحاجت به آب تر نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد

فصل الجيم مع الميم

جمار

بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و راء مهمله و بزای معجمهٔ نیز آمده و آن را قلب النخل و لب النخل و شحم النخل نیز و بفارسی پنیر نخل نامند

*ماهیت ان

چیزی است سفید رنک شیرین قریب بطعم شیر که در سر درخت نخل و موضع طلع می باشد که چون آن را ببرند و یا برآورند آن درخت از ثمر می افتد و دیکر ثمر نمی دهد و بهترین آن سفید تازه شیرین آنست

*طبیعت آن

در آخر اول سرد و در وسط آن خشک

*افعال و خواص آن

مقوی معده و احشا و قاطع اسهال خون و غیر آن و جهت نفث الدم و درد سینه و رفع خشونت آن و حلق و نیکوئی آواز و تصفیهٔ آن و جهت سرفه و غلبهٔ صفرا

۳۱۲و غلیان خون و منع تحلیل ارواح خصوصا روح طبیعی و جذب حرارت غریبه از بدن و رفع قئ صفراوی و خمار و ضرر نبیذ و لاغری کرده آشامیدن طبیخ آن نافع خصوصا با شکر و ضماد آن جهت کزیدن زنبور المضار مضر رئه و مولد ریاح و خلط مائی و بطی النزول از معده و مصلح آن عسل و سکنجبین و خرما و زنجبیل پرورده بدل آن حماض است

جمجم

بکسر دو جیم و سکون دو میم

*ماهیت آن

بیخی است شبیه بزردک بری باریک و دراز و اندرون آن سفید و بیرون آن ما بین سفیدی و زردی و خوش بوئی و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و از انجا ببخارا و سمرقند و سائر بلاد برند کویند آن را با سوزن زرین از زمین برمیآورند و در لرستان آن را کزرموشان نامند و ساق و برک آن شبیه بزردک است

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

جهت خناق و ربو و سرفه و ضیق النفس و نزف الدم و ذات الرئه و ذات الجنب و نیم مثقال آن جهت خفقان شربا نافع و بیشتر استعمال آن با بهمن سرخ و سفید و شکر است جهت تحریک باه و مربای آن در جمیع افعال قویتر و در قرابادین ذکر یافت مضر سپرز مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن سکنجبین امین الدوله کفته که از یک مثقال تا یک مثقال و نیم آن با جلاب رافع خفقان در حال و از مجربات است

جمد

بفتح جیم و میم و سکون دال مهمله بفارسی یخ نامند و در طبیعت و افعال مانند ثلج است و از ان لطیفتر و خوبی و بدی آن بآبی که از ان منجمد می کردد برمیکردد و جهت هیضه و تپهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف مجرب و چون چشم کسی از سردی برف و یخ و هوای بسیار سرد ورم کرده درد نماید میل یخی که در میان تنهٔ یا شاخهٔ اشجار منجمد شده باشد باندرون چشم بکشند مفید است ورم و درد آن زائل می کردد مضر اورام باطنی و اعضا است

جمست

بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین مهمله و تاء مثناه فوقانیه

*ماهیت ان

سنکی است که در صفرا که بادیهٔ است در سه منزلی مدینهٔ طیبه بهم می رسد بعضی از ان سفید و بعضی سرخ و بعضی آسمان جونی و تا مقدار یک رطل می شود و در معدنی که در انجا است تکون می یابد و کفته اند مادهٔ تکون آن زیبق قلیل ردی و کبریت کثیر جید است و ضعیف النضج و طبخ تام که نیافته باعتبار نقصان حرارت و الا یاقوت می کشت و بهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است

ص: ۵۹۰

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن محلل اورام و رافع خفقان و غثیان و غشی و مستی و طلای آن جهت ورم چشم و خراج و پوشیدن انکشتری مصنوع از ان جهت نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق و در زیر سر نائم کذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از ان اکل و شرب در آثار مانند آشامیدن جرم آنست

جمل

بفتح جیم و میم و لام بعربی ابل نیز و بفارسی شتر و بهندی اونت بضم الف و خفای نون و سکون واو و تاء چهار نقطهٔ هند و بچهٔ آن را بعربی جزور و عجل نامند

*ماهیت ان

معروف است و آن حیوانی زیرکتر است از حیوانات دیکر چون رنجور شود برک بلوط خورد و چون آن را مار بکزد خرچنک خورد و بهترین آن یک ساله فربه اعرابی راعی سرخ رنک و اشقر است

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول سوم خشک

*افعال و خواص آن

خوردن کوشت آن مقوی باه و اعضا و منعظ قوی و جهت تپ ربع و عرق النسا و وجع ورک مزمن و یرقان اسود و حرقه البول نافع و طلای کوشت سوختهٔ آن جهت قوبا و طلای رئه تازهٔ آنکه هنوز کرم باشد جهت کلف مجرب و جکر آن رافع نزول مای عین و مقوی باصره و طلای پیه آن بواسیر را مفید و نکاهداشتن آن در هر جا که خواهند کریزانندهٔ مار است از انجا و مداومت اکل رئهٔ آن

۳۱۳مورث کوری و حمول مغز ساق آن با پشم بعد از ظهر سه روز متوالی معین بر حمل و نقوع سرکین خشک آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت صرع و ضماد تازهٔ آن جهت خنازیر و بثور و بخور و طلای آن جهت ثآلیل موثر و خوردن کوهان آن جهت تنقیهٔ رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و انفحه یعنی پنیر مایهٔ بچهٔ کاه نخوردهٔ آن بغایت مقوی باه و منعظ و منجمد کنندهٔ جامد و کدازندهٔ منجمد از اخلاط و منی و مسمن بدن و آشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث جنون و چکانیدن آب پودنه در دماغ جمل باعث زوال مستی آن و آشامید شیر آن جهت استسقا خصوص با بول آن مجرب و در قرادین و در مقدمهٔ این کتاب نیز دستور آشامیدن آن ذکر یافت و بول آن به تنهائی نیز موثر و مدر قوی و مسهل زردآب و جهت سرفه و زکام و ورم جکر و استسقا و یرقان و سدهٔ جکر و تقویت باه و رفع مستی بسرعت و بوئیدن آن جهت تفتیح سدهٔ مصفاه و رفع چشم و قطور کرم کردهٔ آن در کوش مسکن وجع آن و جهت رفع ثقل سامعه موثر و نطول جوشانیدهٔ آن با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب و ذرور موی نازک آن جهت تنقیه و اندمال قروح و سوختهٔ آن جهت قطع سیلان خون جراحات و سعوط آن جهت حبس رعاف و بستن موی آن بر ران چپ رافع سلس البول و بستن کنهٔ شتر بر آستین عاشق باعث زوال عشق آن و چون کندم را بعرق آن تر کرده بخورد طیور دهند بیهوش شوند و کف دهان آن نیز همین اثر دارد و کوشت آن غلیظ و ردئ الکیموس و ثقیل و مولد خون سوداوی مصلح آن با نمک و شبت مهرا پختن و با زیت رکابی جوشانیدن و فلفل و کوویا و زیرهٔ کرمانی داخل کردن و با کفی خردل خوردن و بعد از ان سرکهٔ خالص و آب کامه یا سرکهٔ کبر مخلل یا با اشترغار آشامیدن محرور المزاج را و برای غیر اوجاع مفاصل و مبرود المزاج را مربای زنجبیل خوردن است

جمهوری

بفتح جیم و سکون میم و ضم ها و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون یا

*ماهیت ان

شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بکذارند پس استعمال نمایند و بعضی شراب انکوری سه ساله را جمهوری نامند و دیکری کفته که آب انکوری است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس در خم کرده آن را شراب سازند

طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال

و خواص آن

منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون صالح غلیظ و مسخن احشا است*

جمیز

بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون یای مثناه تحتانیه و زای معجمه و بیونانی اسفومغری یعنی تین الاحمق و بهندی کولر و چون در جوف ثمر آن پشه می باشد لهذا آن را ثمر پشه می کویند

*ماهیت ان

ثمر درختی است شبیه بانجیر و شیر آن بسیار غلیظ و برک آن شبیه ببرک توت و در سالی سه مرتبه و چهار مرتبه نیز ثمر می دهد و ثمر آن بی کل از ساق آن برمی آید بمقدار آلوچه سبز و سفید رنک و بعد رسیدن بعضی سرخ می کردد و تخم آن ببزرکی تخم انجیر و در بعضی بلاد خود پخته نمی کردد تا آنکه آن را تیغ نزنند و منبت آن بلاد شام و حوالی آن و در هند و بنکاله بسیار است بلکه درین هر دو بلد انواع می باشد و شیر آن را بدین نحو می کیرند که شاخ آن را خراشیده بقسمی که باصل درخت نرسد و در ایام بهار پیش از آنکه بثمر آید و آنچه از ان برآید بصدفی جمع می نمایند یا در ظرف سفالی لعابدار و یا چینی و یا شیشه و آن غیر انجیر بریست چه انجیر بری از سمومات و ماکول نیست و آن را در دیلم دیو انجیر و جمیز را شلکا انجیر کویند و ماکول است

*طبیعت آن

در دوم کرم و در اول تر

*افعال و خواص آن

جهت وسواس و سرفهٔ یبسی و درد سینه و نفث الدم و سپرز و کرده نافع و لعوق آنکه برک و ثمر و شاخ آن را جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و کرفتکی آواز مجرب و مطبوخ نیمرس آن جهت نفث الدم از سینه و بواسیر و یک مثقال از برک سائیدهٔ آن با آب جهت قطع

۳۱۴اسهال مجرب و با هموزن آن شکر جهت سرفه آزموده و ضماد عصارهٔ برک آن جهت تحلیل دمامیل و نضج آنها و آشامیدن آن با اشق جهت قروح سر و کزیدکی جانوران سمی و طلای آن نیز سودمند و کویند خوردن ثمر پختهٔ آن با پشهٔ جوف آن مانع رمد است بمداومت در ان سال و شیر آن کرم و با حدت و لیکن ضعیف تر از شیر انجیر و با قوت ملینه و محللهٔ اورام صلبه و مسهل اخلاط غلیظه و ملصق جراحات و جذاب و آشامیدن نیم درهم آن جهت تحلیل سپرز و تپهای بارده و با لرز و سردی و خاکستر چوب آن جهت قروح ساعیه و اکله و نار فارسی مجرب و ثمر آن ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مورث حمیات و مصلح آن انیسون و سکنجبین و کلنکبین و آشامیدن آب سرد بالای آن و نوعی از ان کوچکتر از آلوچه است و شیرین و بعد رسیدن سرخ می کردد و بر بالای آن از شیرهٔ آن چیزی نشر کرده مانند دانهٔ نبات منجمد می کردد و آن را قومی حماط می نامند و در فلسطین و بنکاله بسیار است و در فلسطین مشهور و معروف بسلمی و در هند و بنکاله بکولر کوچک و درخت آن بزرک تر از انواع دیکر آن و ثمر این محتاج به تیغ زدن نیست و لعوق ثمر آن با اندک کثیرا و صمغ عربی که نرم سوده در آخر طبخ بران بپاشند تا آنکه بقوام انکشت پیچ آید جهت سرفه و امراض صدریه و تحلیل مواد و رفع اعیا نافع*

ص: ۵۹۴

فصل الجیم مع النون

جنپا

بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح باء فارسی و الف

*ماهیت ان

درختی است هندی و سه صنف می باشد یکی کل آن زرد و دیکری سرخ کلابی و درخت این هر دو صنف کوچکتر از درخت کردکان و برک این اندک باریکتر از برک آن و صنف سوم درخت آن عریضتر و برک آن کوتاه تر و عریضتر و کل آن طولانی و رنک آن سفید و این را ناک چنپا نامند و مستعمل در ادویه کل صنف اخیر آنست و کل هر سه فی الجمله شبیه بلاله و برکهای آن پنج عدد و باریکتر و بلندتر تا بقدر طول دو بند انکشت و ضخیم و خوش بو و تند به حدی که در محرورین احداث رعاف می نماید و در میان کل آن چند دانه ریزه مانند آنکه در اکثر کلها است می باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

استشمام آن مقوی قلب بارد و خوردن آن دافع بلغم و ریاح و قاطع اشتهای طعام و کویند چون سر درخت آن را بریده و تنهٔ آن را بقدر سه چهار ذرع کذاشته بران لته بسیار پیچیده و روغن چراغ بران ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرونست بسوزد پس بیخ آن را برآورند فادزهر اکثر سموم است شربا و ضمادا و طلاء و کویند که چوب حیوه مشهور بملک هند عبارت ازین است لیکن این اصل ندارد و درخت چوب حیات دیکر است و بنواح قلعهٔ رهتاس که در صوبهٔ عظیم آباد است می شود شاید در خواص قریب بدان باشد*

جند بادستر

بضم جیم و سکون نون و دال مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح دال و سکون سین مهملتین و فتح تای مثناه فوقانیه و سکون راء مهمله و بیدستر بیا بجای الف نیز آمده بیونانی اکسیانوش و بفارسی آش بچکان و بترکی اغلان آشی نامند

*ماهیت ان

خصیهٔ حیوانیست آبی مزدوج یعنی دو عدد متصل بهم بهیأت کیس بیضتین و آن حیوان بهیأت سک بسیار کوچکیست و غیر سک آبی است و موی آن سرخ مائل بسیاهی و غلیظ و در خارج آب نیز تعیش می کند و در دیلم آن را سنک نامند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضا نمی کند که خصیهٔ آن بعظم جند باشد و حقیر تازهٔ آن را ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود اصلا بو و رنک نداشت و بعد از جوشانیدن آن در آب و خاکستر و پرورده کردن آن بدودکاه بعد از مدتی صاحب بو و رنک شد و اینکه در او نوعی از استحاله است شکی نیست و رنک آن زرد و سرخ

۳۱۵و سیاه می باشد و بهترین آن و مستعمل زرد پس سرخ سنکین خشبوی تند و سریع التفتیت آنست که زیاده از سه سال بران نکذشته باشد و آنچه مخالف این اوصاف باشد زبونست و صاحب ترویح الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال می ماند و بعد از ان ضعف می کردد و اندلسی نوشته که شکی نیست در ان بلکه زیاده هم می ماند و سیاه آن با سمیت و قتال و محرر کوید آنچه حکیم نوشته راست است تازهٔ آن نرم و بدبو و بعد مدتی تا یک سال زیاده که بران بکذرد سخت و خوش بو و رنک آن خوب ظاهر می کردد

ص: ۵۹۶

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در دوم خشک و الطف و اقوی جمیع ادویهٔ حارهٔ یابسه است و چیز صمغی شمعی که داخل آنست لاذع شدید التسخین است استعمال آن جایز نیست

*افعال و خواص آن

مفتح سدد و محلل اورام و تریاق ادویهٔ بارده و قتاله و اکثر هوام و مخنوق از خربق و مهیج حرارت غریزی امراض الراس و العصب و القلب و المعده جهت امراض باردهٔ رطبهٔ دماغی و ریحی و عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب امتلائی و لیثرغس که سرسام بلغمی است و نسیان و درد سربارد ریحی مزمن و بلغمی و شقیقه و سبات و خدر و کزاز احتلائی رطب و زکام و اوجاع اعصاب و اذن و غیرها و مالیخولیای مراقی و خفقان بارد و فواق و نفخ معده و قولنج بلغمی و ریحی شربا و سعوطا بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت و خورانیدن یک حبهٔ آن با شیر مرضعه جهت ام الصبیان و بر ناخنهای طفل مالیدن مؤثر السموم طلای آن با سرکه و تمریخ آن و تدهین آن با روغن کل یا ادهان مناسبهٔ دیکر جهت دفع سموم و خوردن آن بعد افیون به قدری که افیون خورده باشند دافع سمیت آنست خصوصا با سرکه و چون با مساوی آن افیون بسایند سمیت افیون را زائل کرداند خصوصا با سرکه اعضاء النفض چون بعد از فصد صافن مقدار دو درهم آن را به آب فودنج یا عسل بخورند ادرار طمث نماید بدون ضرر و اخراج جنین و مشیمه کند و برودت رحم را زائل سازد و اکر بآن تپ نیز باشد با عسل و فلفل مقدار یک ملعقه لعق نمایند هیچ مضرت نرساند و با سرکه جهت فواق الصداع بخور آن جهت اصناف صداع بارد و ریحی العین اکتحال آن جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل و طلای آن جهت قروح قتاله و اکثر امراض دماغیه و عصبانیه و اوجاع مزمنه و ضماد آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنهٔ حاره و بارده و اوجاع باردهٔ مفاصل و غیر آن و بدستور تدهین بروغن آن الاذن کذاشتن آن در کوش جهت ریاح و ثقل سامعه که از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن ناردین در کوش جهت امراض مذکوره و استشمام آن جهت اورام رئه و علتهای آن و تقویت دماغ نافع و حمول آن مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول مضر محرورین مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا یک دانک بدل آن مثل آن وج و یا نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جکر فرفیون و جهت تحلیل رطوبات لزجه سه وزن آن فلفل و ثلث آن دار فلفل و ثلث آن زرنباد است و جند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است و بسیار است که در مدت یک روز می کشد و الا منجر بسرسام می شود و تریاق آن حماض اترج و سرکهٔ خمر و شیر الاغ است و دوائی جند بادستر و جوارش و حب و دهن و مرهم و معجون و نسخ ستجرنیا باعتبار آنکه اصل و عمود در آنها جند بادستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت

جنطیانا

بکسر جیم و سکون نون و کسر طاء مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح نون و الف لغت یونانی است و برومی اسیلیسقان و بفارسی کوشاد و بعجمی اندلس یش کشکه و بعضی یش کشکه را غیر آن دانسته اند و بهندی پکهان بید بفتح باء فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر باء موحده و سکون باء مثناه تحتانیه و دال مهمله کویند اسم آن

۳۱۶مشتق از اسم بادشاهی است که اول اطلاع بر ان یافته و یا شفا از ان دوا یافته و اسم آن بادشاه جنطین بوده

*ماهیت

ان

دو صنف می باشد رومی و غیر رومی و رومی آنکه بهترین اصناف است و بفارسی نیز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد این صنف است بیخی است دراز تا بشبری و غلیظ مائل بسرخی و تیرکی و تلخ و ساق و عروق آن بسطبری انکشتی و مجوف و املس و بقدر دو ذرع و کره دار و برک آن شبیه ببرک کردکان و یا لسان الحمل و از ان کوچکتر و از هم دور و سرخ و اطراف و وسط برک آن مشرف و کل آن سرخ مائل بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک سبک شبیه بکنجد و منبت آن جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم آن را جرمغانی نامند برک آن شبیه ببرک حماض و این غیر مستعمل و در بنکاله جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده

*طبیعت آن

در اول سوم کرم و خشک بعضی در دوم خشک کفته اند و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

ص: ۵۹۸

*افعال و خواص آن

قابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع بارده و حمایت کنندۀ قلب از اذیت سموم بسبب قوت قابضه و تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و کزیدن سک دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جکر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و دو درهم آن با شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها و یک مثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سک دیوانه و غیر آن و در تریاقیت اقوی و آشامیدن عصارۀ آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد بارد و سقطه و وهن عضل و اطراف آن و التوای عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت کزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و ضربه و سقطه و کسر اعضا و وثی و وجع معده و با سرکه جهت ازالۀ بهق و طلای آن با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و لطوخ آن جهت ورم حار چشم و داخل کردن آن در شیافات حاده بجای عصاره خشخاش سیاه مفید و حمول آن جهت اخراج جنین و اسقاط آن مؤثر و بدستور آشامیدن نیم مثقال کوبیدۀ آن با عسل و آب نیمکرم و رازی کفته که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده می شود از برای دفع سموم و تقویت ادویه خصوصا برای دفع سمیت کزیدن سک دیوانه و افعی و مار و عقرب و سباع کزندۀ ذوات السموم و مقاومت با سموم قتالۀ مشروبه المضار مضر سینۀ محرورین مصلح آن اسقولوقندریون مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم آن اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و در سائر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و کویند جنطیانا جرمغانی و عصارۀ آنکه بیخ آن را بکوبند و یتجروز در آب بخیسانند پس بجوشانند تا غلیظ کردد و صاف نمایند و باز طبخ دهند تا منعقد کردد در جمیع افعال مذکوره شربا و ضماد اقوی تر از جرم بیخ آنست و با سداب در تریاقیت اقوی و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و دواء الجنطیانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الجيم مع الواو

جوب چینی

بضم جيم فارسی و سکون واو و باء موحده و کسر جيم فارسی و سکون ياء مثناه تحتانيه و کسر نون و يا و آن را خشب الصينی و بيخ چينی نيز نامند و از ادويهٔ جديده است

*ماهيت ان

بيخی است سرخ و کلابی رنك و اندك شيرين خصوصا تر و تازهٔ آن و بقدر شبری و کوتاه تر و بلندتر از ان نيز و قوی بسطبری يک قبضه و بعضی باريك تر از ان و بعضی کم کره و بعضی پر کره و بعضی راست و بعضی کج و بعضی متشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی سنکين و بعضی سبك و بعضی صلب و بعضی رخو و بعضی سفيد و بعضی سياه براق می باشد و بهترين و مختار و مستعمل آن سرخ و کلابی رنك و شيرين طعم

۳۱۷آنست که قطعات آن بزرك و راست و قوی و بی کره و يا کم کره و املس و بی ريشه و در صلابت و رخاوت متوسط و غير متشعب و متشقق و تازه و سنکين غرقی غير بسيار کهنهٔ کرم خورده باشد و آنچه سفيد و سبك و رخو باشد خام است و آنچه سياه براق صلب پر ريشه بهيئتی که کويا در اندرون آن صمغ جا کرده که مصمغ نامند و همچنين پر کره کج پر ريشه و متشعب و متشقق آن همه زبون و غير مستعمل به جهاتی که در قرابادين کبير ذکر يافت و نبات آن از قبيل نجم و بياره فی الجمله مفروش بر روی زمين و شاخ آن باريك و صلب و غير مجوف فی الجمله شبيه بشاخهای نورستهٔ بانس که در هند و بنکاله می شود الا آنکه برك آن باريك و بلند اندك شبيه ببرك ساذج هندی و از ان کوچکتر منبت آن اکثر کوهستان بلاد چين و کنار آبها و چشمها و در کوهستان سلهت که در شمال و مشرقی بنکاله واقع است نيز می شود و ليکن بسيار ضعيف و کم قوت و پرريشه و پر کره و سبك وزن رخو و از چين کاهی بيخ تازهٔ آن را در ميان خاك سرخ رنکی اندك لزج و آميخته بريکهای بسيار کوچك می آورند چنانچه در سنه يکهزار و يك صد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشدآباد قدری بدست آورده خاکی شبيه بدان بهم رسانيده در باغچه کاشت سبز کشت بيارهٔ آن شبيه بانچه ذکر يافت بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع و برکهای آن کوچك اندك طولانی و دور دور در هر ساقی سه چهار پنج برك زياده نبود و از بيخ آن بيخهای ديکر پيوسته بدان بهم رسيده و بعد يك سال برآورده شد در خوبی مانند چوب چينی نبود و ليکن شيرين طعم و چون باز کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا و يا قصور تربت سبز نکرديد و پوسيده شد

*طبیعت ان

حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی کرم و تر در مرتبۀ اول دانسته بالیقین در حرارت و تامل در رطوبت آن و حکیم مرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد هاشم طهرانی سرد در اول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مؤمن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم بقادری نیز مرکب القوی نوشته و لیکن همه قائل اند برطوبت فضلیۀ آن و نواب معتمد الملوک سید حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آن را مائل بحرارت و یبوست با رطوبت فضلیۀ غریبۀ بسیار فرموده اند و ادلۀ هریک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این اقرب بصواب است محرر کوید اصل آنست که تر و تازۀ آن حار رطب است با یبس بسیار کمی و هرچند کهنه می کردد بر یبس آن می افزاید و از رطوبت آن می کاهد و تاثیر حرارت یابس آن نیز غالب می باشد

*افعال و خواص آن

ملطف و مفتح سدد و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی خون و ارواح و منوم و سریع النفوذ باعضا و اقاصی بدن و عروق ضیقۀ شعریه و ممد حرارت غریزیه و مقوی اعضای رئیسه و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه و مواد نزلۀ مزمنه و اختلاط ذهن و سبات و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویۀ محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و جوششها و قوبا و جرب و حکه و اکله و قروح کرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و نواصیر و اسهال بواسیری و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حصبه و سوء القنیه و استسقای لحمی و یرقان اسود و سل و عقدهای صلبه و اورام صلبۀ سوداویۀ متحجره و حمیات سوداویۀ عتیقه و دق شیخوخه و حمی ربع و سرطانات و بهق و برص اسودین و کلف و اوجاع مفاصل و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسدۀ محترقه و اعاده کنندۀ باه مایوسین و نضارت و حمرت و صفا و رونق رنک بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیۀ مزمنه بتفصیلی که در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شرائط

۳۱۸و طرق استعمال آن بعنوان مطبوخ بطريق تعريق در ظرف سربسته و يا بطور قهوه و يا نقوع و يا سفوف و يا شربت و حلوا و يا حريره و يا مربا و يا دهن و يا مرهم و يا معجون و يا غير اينها بتنهائى و يا با ادويـهٔ معينه و مناسـبه و مختصه بهر علت و مرض و بالجمله اكثر امراض مزمنهٔ سوداويه و دمويهٔ محترقه را مفيد و مجرب است و در امراض بلغميه خصوصا تازهٔ آن چندان نفعى نـدارد و در تصـفيهٔ خون و سـائر اخلاـط و تفرقه هريـك از هم بهتر از ان چيزى نيست چنانچه شخصـى را بنا بر بعضـى جهات چوب چينى بطريق مطبوخ با شرائط خورانيده شد و در آخر آن غلبهٔ خون و سودا و بلغم نيز معلوم كرديد و خارش در دست و پاها و اكثر اعضا و دانهاى كوچك و انفجار طبع و خفكى قلب او را اولا فصـد اكحل نموده شد پس بفاصـلهٔ دو سه يوم فصـد صافن و درين دو فصد تميز و جدائى خون از سودابين و ظاهر بود كه در حين اخراج خون چون رك را وسيع كشوده شده بود شعبهٔ بسـيار سـياه با رنكى مانند مركب و شـعبهٔ قويتر از ان سرخ غليظ مائل بتيركى هر دو پيوسته بهم برمى آمدند و آنچه سياه بود در ته لكن آبماننـد جكر سـياه قطعه قطعه منجمد كشت و خون مخلوط به آب و بلغم مانند تارهاى طحلب معلق و مضـر محرورين و اطفال و جوانان و بلـدان و فصول حاره در هنكام اسـتعمال آن و بعـد از ان تا چنـد مدت خوردن ترشـى و نمك و آب سـرد و ميوه هـاى تر و اشـياى منفخه ماننـد بقول و حبوب و اعراض نفسـانى و بـدنى و جمـاع و غسـل نمودن و آب سـرد نوشيدن و هواى سرد ببدن رسيدن همه بسيار مضر و چون مقدار از شربت آن بحسب امزجه و امراض و اوقات و غيرها مختلف مى باشد و فى الحقيقت مقدار معينى ندارد و همچنين طرق اسـتعمال آن لهذا اينجا ذكر ننمود بدل آن صاصفراس و در بعضى مواد شـجره النـبى كه بفرنكى پلاسـنطور نامنـد و در بعضـى مواد عشـبهٔ مغربيه است و چون دو سه برك آن را بـا كوشت طبخ دهند كوشت را زود مهرا و لذيذ كرداند مانند كوشت آهو و كوزن*

ص: ۶۰۲

*چوب چینی خطائی

*ماهیت ان

چیزی است مانند غده و کره بزرکی شبیه بکدو و کتهل و پوست آن اندک خشن جوزی رنک تیره و مغز آن کلابی و بادامی رنک بی ریشه مانند خمیر خشک شده و از کوهستان خطا و نیپال می آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنهٔ درخت برمی آید مانند کتهل و بعضی میوه های دیکر و از برای آن خواص بسیاری نقل می کنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قویتر از ان می دانند و دستور استعمال این نیز مانند چوب چینی چین است و نیز روزی دو ماشهٔ آن را با دو سه ماشه نبات سفوف ساخته با قدری آب نیم کرم می آشامند تا مدت بیست و یک یوم تا چهل یوم و از نمک و حموضات و بقول و غیرها بدستور چوب چینی است و از ان خفیف تر

چوب حیوه

بفتح حای مهمله و یای مثناه تحتانیه و واو و تای

*ماهیت ان

چوب درخت هندی است که در نواح بنارس و کورک پوروره‌تاس بهم می رسد و بسیار عظیم می باشد و از ان سریر و پایهای پلک و غیره می سازند و رنک آن اغبر و خالدار و ابری سیاه تیره و کمرنک و کهنهٔ سال خوردهٔ آن رنکین تر و صلب تر و بهتر و در تازکی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه ببوی عود هندی از ان ظاهر می کردد و برک آن شبیه ببرک بید انجیر و متشعب بسه شعبه و بلندتر و ضخیم تر از برک بید انجیر

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بـا تریـاقیت و قوت قـابضه و جهت دفع هیضه که قیٔ و اسـهال بنـد نکردد و اسـهال رطوبی و تهوع را بـازدارد و ریـاح باطنی و سموم مشـروبه و ضـعیفه را دفع نمایـد و ضـماد آن جهت دفع سـموم منهوشه و ملـدوغه و تحلیل اورام و تسـکین اوجاع نافع و کویند مار و کژدم و هزارپا نزدیک خوابنده بر سریر آن نکردد و اذیت نرساند*

جوز

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه بفارسی کردکان و چهار مغز و بهندی اخروت نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی

۳۱۹است عظیم و برک آن پهن و انـدک طولانـی و فی الجمله ضـخیم و آن ثمر را سه پـوست می باشـد یکی سـبز ضـخیم با عفوصت بسـیار و قبوضت و انـدک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی می کردد و دوم که در زیر آنسـت صلـب و دو پـارچه بهم پیوسـته و سـر آن انـدک برآمـده و در زیر آن مغز و بر آن پـوست رقیقی محتـوی بر مغز آن و مغز آن سفید با دهنیت بسـیار مانند مغز پسته و چلغوزه و چهار حصه است دو حصه از هم بسـیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصهٔ دیکر باهم متصل و اندک انفصالی و بین آنها پردهٔ نازک اندک صلب خشبی است

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشـک و بـا رطـوبت فضـلیه و تـازهٔ آن را کرمی و یبـوست کمـتر و در رطـوبت فضـلیه زیـاده و هرچند خشک کردد یبوست و حرارت آن می افزاید و رطوبت آن کم می کردد

*افعال و خواص آن

ص: ۶۰۴

بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضای رئیسه خصوصا دماغ و مقوی حواس باطنیه خصوصا با مویز منقی و انجیر سفید و پیران را بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و بتنهائی ناشتا جهت سهولت قئ و بریان کردهٔ آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و بیعدیل و بدستور با بلادر مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از ان و آشامیدن سوختهٔ آنکه با پوست سوخته باشند بمقدار یک مثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح و بدستور ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و حمول سوختهٔ مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت کزیدن لک دیوانه و چون با زیرهٔ کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر و بدن مفلوج و مقلو و یا صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات باردهٔ بلغمیهٔ مزمنه بمالند و در حمام و یا در آفتاب و یا خانهٔ کرمی و بر فرش کرمی برطرف مخالف علت در ان هر دو علت و بر پشت در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف پر پنبه بیندازند و بکذارند تا خوب عرق شود پس بدن را پاک کرده از زیر آن برآیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد ننوشند در یکدو دفعه زائل کردد و اکر در حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آن را کرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اکر خواهند بطرف مخالف بخوابند و آن مقدار صبر کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقا ننمایند و برآیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازه تر آن جهت رفع آثار ضربه و دلوک آن جهت ازالهٔ کلف و تشنج وجه و طلای خائیدهٔ آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم سوداوی که زخم شده باشد و بدستور طلای خائیدهٔ مغز کهنهٔ آن ناشتا جهت غرب و غایغرایا و جمره و قوبای اطفال و التوای عصب و تمدد و تشنج اوتار قدمین حادث از برد و یبس و داء الثعلب و ورم پستان و طلای مغز کهنهٔ سوختهٔ آن با زنت جهت قروح سر و مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله بخلط مراری خصوصا کهنهٔ آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القروع و موجب ورم لوزتین و بثور دهان خصوصا در محرورین که مضر ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار چاشنی دار بمکند و سکنجبین بخورند و با اندک خشخاش خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکرج کردد ردی و زبون و با سمیت می باشد نباید استعمال نمود و مداوای آن قئ کردن و ترشی ها خوردن است و مربای آن با عسل جهت تسمین کرده و تحریک باه بسیار مؤثر و ملین بطن و مقوی معاء اعور و سرکهٔ پروردهٔ آن تریاق صاحبان ضعف معده و صمغ آن جهت قروح خبیثه ذرورا و کذاشتن آن بر دندان

۳۲۰وجع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصارهٔ پوست آن با رب انار که طبخ داده منعقد نموده باشند جهت اورام و نغالغ یعنی عضلات حلق مجرب و غرغره به آب مطبوخ پوست آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و ذرور پوست صلب یعنی پوست دوم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیدهٔ آن سه روز جهت نزف الدم و زوال تقطیر البول حادث از استرخا و بدستور حمول آن با شراب جهت نزف الدم رحم و چون پوست بیخ آن را مقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آب آن را بعد پری معده از طعام بیاشامند قئ آورد و اخلاط لزجهٔ بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع بخشد و چون پوست بیرون آن را در حالت تری و تازکی بکوبند و خبث الحدید سائیده بران بپاشند و هر روز برهم زنند خضابی نیکو و رنک آن با دوام می باشد و بدستور چون با خبث الحدید و سرکه طبخ نمایند و تا یک هفته در آفتاب کذارند و هر روز برهم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و حزاز نافع و مسواک کردن بپوست تازهٔ آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازهٔ آن هر پنج روز یک مرتبه بدندان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آن را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود ضماد آن جهت بواسیر و امراض مقعده بغایت مؤثر و قطور آب برک آنکه کرم نموده باشند جهت اخراج چرک کوش و رب پوست سبز آن را که با عسل و یا رب انکور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بیعدیل و طلای پوست تازهٔ آن با مثل آن برک حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلای نشارهٔ پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خیسانیدن آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولید سپش مجرب دانسته اند و شربت آن را جهت سپرز مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنی که طعم آن متغیر شده باشد و همچنین سائر اطعمهٔ متغیر الطعم باعث رفع تغیر آنست و کویند از خواص مغز آنست که چون با مس بکوبند و یا بر مس بمالند مس را ریزه کند و کویند چون در فصل خزان مازو را در روغن زیتون بجوشانند به حدی که سیاه کردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت آن را حفر نموده و ریشهٔ قوی آن را بریده طرف متصل بدرخت را در ان شیشه کنند به حدی که بته شیشه نرسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آن را خوب بند نمایند و بخاک بپوشند و نکاهدارند تا زمانی که آن درخت بثمر آید پس شیشه را برآورند در ان شیشه چیزی سیاه شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها اثر آن می ماند و از اسرار است و احتیاج بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه می کرداند و چون قبل از موی برآمدن در حمام بر انثیان بمالند مانع روئیدن موی اسفید کردد و کندی مجرب دانسته و بعضی کفته اند از خواص آنست که چون در زیر سایهٔ آن بخوابند لاغر می کرداند و شخص نائم بیدار می شود در حالتی که مخبول و حواس باخته باشد و چون خواهند که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آرد در ظرف اندک بریان نمایند پس بدست بمالند تا پوست آن جدا کردد و روغن آن در خواص مانند مغز کهنهٔ آنست و محلل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه درهم تا یک هفته جهت وجع ورک مجرب و جهت امراض بارده و امزجهٔ بارده نافع و طلای آن جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و تشنج نافع بدل مغز آن بوزن آن حبه الخضراء و بدل روغن آن روغن سداب است

جوزابه

بفتح جیم و سکون واو و فتح زای معجمه و الف و بای موحده و ها بترکی اوماج نامند

*ماهیت ان

طعامی است که از آرد کندم و سبزیها ترتیب دهند

*طبیعت ان

کرم و مرطب و بحسب سبزیها مختلف می کردد

*افعال و خواص

ان

ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است

جوز ارقم

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح الف و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون میم بلغت بربری اکثار نامند

*ماهیت ان

بیخ کیاهی است مستدیر بقدر کردکان و سفید و مصمت و زودشکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و باقلا و با اندک تندی و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بران ظاهر می کردد و زود از ان جدا می شود و ساق کیاه آن باریک مستدیر و زیاده بر ذرعی و خشن و اغبر و مجوف و کل آن سفید و شبیه بقبهٔ شبت و تخم آن بسیار باریک و تند طعم و برک آن شبیه ببرک زردک و در مزارع و جبال می روید و در وسط تابستان بهم می رسد و تا سه سال قوت آن باقی می ماند و بعد از ان ضعیف می کردد و بهترین آن سنکین پر مغز تازهٔ آن است

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و در آخر سوم نیز کفته اند

*افعال و

خواص ان

مخدر و مسکر و مفتت حصاه و مخرج کرم معده بتخصیص چون با آب مطبوخ خسک بیاشامند و نانی که ازو ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی و ساق و غیر آن مجرب دانسته اند به حدی که در یک شب کفته اند بتحلیل می برد مقدار شربت آن تا شانزده قیراط و مصلح تخدیر آن شیر تازه دوشیده و اکثار آن تا دو درم سم و باعث قئ شدید و اسهال و استرخای اعضا و کشنده و مصلح آن ریختن آب سرد بر اطراف و بوئیدن خشبوئی های سرد و تر و مالیدن آنها بر قلب و آشامیدن آب سرد و عود و میبه ساده

ص: ۶۰۷

جوزبوا

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح باء موحده و واو مشدده و الف معرب جوزبویای فارسی است و بهندی جای پهل نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است که در جزیرهٔ از جزائر زیرباد مسمی بجاوه که بزبان فرنکی ایاوا و بندر آن را بتاوی نامند بهم می رسد و آن بندر در تصرف ولندیس است که عوام ولندیز نامند و قومی از نصاری است خود بر جهاز باطراف می برد و می فروشد و نیز شنیده شد درد کهن سونده بنور جائی هست بسیار می شود و جنکل و اشجار صندل هم هست و درین اوقات انکلس نیز که قومی دیکر از نصاری است نوعی از جوزبوا یافته و آن طولانی فی الجمله در شکل شبیه ببلوط در غلافی نیز مانند غلاف آن و از ان صلب تز و مغز آن از مغز جوزبوا معروف اندک رخوتر و لطیف تر و در دهنیت و بو از ان کمتر و در قوت ضعیف تر و درخت جوزبوا بقدر درخت کردکان و از ان کوچکتر و برک آن فی الجمله شبیه ببرک آن و کوچکتر و باریک تر از ان و ثمر آن بقدر ثمر کردکان کوچکتر با پوست سبز خام و آن را سه پوست می باشد یکی خارج و آن در خامی سبز و نرم و بی ریشه لحمی و ضخیم قریب بسطبری انکشتی چنانچه درست آن را مربا ساخته از انجا می آورند و در زیر آن پوست لحمی پوست دیکر صلب اندک صدفی و بر بالای آن بسباسه پیچیده و در جوف آن پوست صلب صدفی جوزبوا می باشد بمقدار فندقی و اندک طولانی و از فندق بزرک تر و بهترین آن تازهٔ کرم ناخوردهٔ سنکین تند طعم و رائحه و آن سرخ رنک است و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

ص: ۶۰۸

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در سوم خشک و با قوت قابضه و رطوبت فضلیه و لهذا بزودی آن را کرم می خورد

*افعال و خواص آن

مفرح و ملطف و مسکر و حافظ حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و باه مبرودین و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام باردۀ آن و یرقان و خوش بوئی دهان و عرق و بول و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و غثیان و قئ و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد رطب و ازاله رطوبات

۳۲۲متعفنۀ معده و استسقای لحمی و عسر البول شربا مفید و بریان کردۀ آن حابس اسهال رطوبی و ضماد آن جهت درد سربارد و فالج و لقوه و استرخا و اورام باردۀ جگر و اوجاع باردۀ رطبه و اوجاع و ضعف اعضا حادث از خوردن چوب چینی و با افسنتین و عسل جهت ازالۀ کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت کری کوش و اوجاع باردۀ آن قطورا و تدهینا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و مضر جگر و شش و مصلح آن بنفشه و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال و اکثار آن مورث سوء خلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه و در صلابات یک وزن و نیم آن سنبل الطیب و روغن و عطر آن در افعال مذکوره بسیار قوی تر و مربای آن از ان ضعیف تر و مخلل آن نیز از ان ضعیف تر و جوارش و حب و دهن و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت منع کرم خوردن آن را در آهک نکاه می دارند

جوز جندم

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب از کوز کندم فارسی است و کل کندم نیز نامند و نزد عرب مشهور بنعیج الحبشه و شحم الارض و نزد اهل رقه معروف بخرء الحمام و نزد اهل اندلس بتربه العسل است

*ماهیت ان

چیزیست شبیه بمغز کردکان که بر روی سنکها متکون می کردد سفید مائل بزردی و بغدادی و انطاکی و مالقی نوشته اند که بقدر دانهٔ نخود سفید مائل بزردی است که در صحراها بر روی سنکها متکون می کردد و انطاکی کفته بکمان من آن رطوبتی است که مختلط کشته بآن خاك لطیف و چون در عسل اندازند بزودی منحل شود و مقدار قلیل آن حجم بسیار بهم رساند و عسل را غلیظ کرداند و حجم آن را بیفزاید به حدی که یک اوقیهٔ آن بحجم یک رطل نماید

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشك و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول کرم کفته اند و بعضی در سوم سرد و خشك

*افعال و خواص ان

بغایت مبهی و منعظ و مسمن و مانع شهوات ردیهٔ کل خوردن و امثال آن و مفتت حصاه و رافع عسر البول و با آب سیب جهت قطع نزف الدم و ضماد آن جهت نزف الدم و قوبا و سعفه نافع و مغثی و مقئ و مصلح آن ریباس و انار مقدار شربت آن تا دو درهم و چون یکرطل و ربع آن را در ده رطل عسل و سی رطل آب کرم اندازند و بسیار برهمزنند و سر آن را بپوشند بزودی مسکر و شراب کردد به حدی که قویتر از خمر باشد و اهل عراق آن را فضیلت می دهند بر خمر و بغدادی نوشته که صنفی از جوز جندم از ناحیهٔ بربر می آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و مهیج باه و مجفف و با وجود آن مطفی قوت باه است بسبب شدت تجفیفی که دارد و بدین سبب نیز قاطع نزف الدم است چون از خارج بران بپاشند و یا مقدار دو درهم با آب به و سیب بیاشامند

جوز الخمس

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله

*ماهیت ان

ثمر درختیست هندی بقدر فندقی مدور و سیاه خالدار و پوست آن ناهموار و در جوف آن دانها بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد نمی باشد و لهذا آن را جوز الخمس نامند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و در سوم کرم نیز کفته اند

*افعال و خواص

آن

مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداویهٔ محترقه و محلل ریاح و مفتح سدد مقدار شربت آن تا دو درهم با آب کرم و مصطکی

جوز الزنج

بفتح زای معجمه و سکون نون و جیم

*ماهیت ان

ثمریست بقدر تفاحی و طولانی و چاشنی دار و در اندرون آن دانه ایست شبیه بقاقلهٔ صغار تیره رنک و تیز طعم مانند خولنجان و خوش بو منبت آن صحرای بلاد بربر

*طبیعت ان

معتدل

*افعال و خواص آن

چون بسایند و مقدار یک دانک آن را بیاشامند با آب کرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است و در جوارشات حاره داخل کرده می شود

جوز السرو

بفتح سین و سکون راء مهملتین و واو

*ماهیت ان

بار درخت سرو است و خشبی محض

*طبیعت

ان

در سوم سرد و خشک و کرم نیز کفته اند و اول اصح است

*افعال و خواص آن

قامع نزف الدم و مقوی اعصاب و ناشف رطوبات از عروق و مقوی معده و کبد و سپرز و امعا و ذهن را تیز کرداند و بوی دهان خوش کند و سده بکشاید و طلای آن با عسل و کلاب جهت شقیقه و درد سربارد و با قوت قابضه و ممسک منی و حابس بطن و جهت نسیان و سرفۀ مزمن و عسر البول و آشامیدن آن با شراب نافع و ضماد آن با سریشم و امراض جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی کذارند کوشت زائد را بخورد و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده و دفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن نیم درهم باعث زردی رخساره و سده و مصلح آن عسل و روغن بادام بدل آن بوزن آن بیخ انار و نیم وزن آن انزروت سرخ و کویند یک وزن و نیم آن ابهل و بوزن آن کزمازج است و در حرف السین در سر و نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی

ص: ۶۱۱

جوز الشرک

بکسر شین معجمه و سکون راء مهمله و کاف و آن را تین الفیل و جوز الحبشه نیز نامند

*ماهیت ان

درختی است عظیم قریب بجوز شامی و ثمر آن بمقدار کردکان و اندک طولانی و مستدیر و پوست آن از ان نازکتر و سرخ و در سنبله می رسد و بعد خشکی تیره رنک و چین دار می شود و خودبخود از ان جدا می کردد و در زیر آن پوست صلبی و در جوف آن دانها شبیه بدانهای انکور و خشبو با اندک تندی و اهل مصر آن را فلفل السودان نامند و کویند در حدت زیاده از فلفل است و رنک آن مائل بتیرکی و بنفسجی و سرخی

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل ریاح و مغص شدید و مفتح سدد و رافع وجع ورک و عرق النسا و بی خوابی حادث از برودت و مهیج باه و اشتها و با آب کرم مدر بول و مسقط جنین و درد مثانه و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاه و روغن آنکه سائیده با صد مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در ان ریزند و در قدر مضاعف و یا بآتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخو و اوجاع سائر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر رئه و مصدع مصلح آن کثیرا بدل آن نصف آن فلفل و در تحریک باه انجره است و کویند چون آن را با ربع آن فلفل بسایند و در آب کرسنه را جوش دهند تا آب خشک کردد مخلوط بفلفل نمایند فرقی چندان نمی کنند از فلفل چنانچه بعضی نامقیدان فلفل را چنین مغشوش می نمایند*

ص: ۶۱۲

جوز العبهر

بفتح عین و سکون باء موحده و فتح ها و سکون راء مهمله

*ماهیت ان

دانه ایست شبیه بآمله و مدور در جوف آن مغزی شبیه بدانهٔ آلوبالو و سرخ رنک و با اندک شیرینی و قبضی

*طبیعت ان

مائل بکرمی و خشکی

*افعال و خواص آن

قاطع اسهال مایوسین و با رب مورد جهت اورام باطنی نافع است

جوز القطاه

بفتح قاف و طاء مهمله و الف و تاء مثناه فوقانیه و جوز البری نیز کویند و آن را جوز القطاه ازین جهت نامند که قطاه که بفارسی سنک خوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی کفته اند که جوز الانهار است و بعضی جواز الانهار را غیر آن دانسته اند

*ماهیت ان

دانه ایست شبیه بکاکنج و در غلافی و در هر غلافی دو دانهٔ کوچک می باشد کیاه آن پر شاخ که از بیخ آن روئیده و منبسط بر روی زمین و پر کره و نرم و برک آن شبیه ببرک خرفه و از ان عریضتر و نرم تر و مزغب و غبارآلود و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک

*طبیعت ان

مائل بکرمی و خشکی

*افعال و خواص

آن

آشامیدن برک آن با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ هلیون و عصارهٔ آن جهت

۳۲۴قولنج ریحی و خلطی و مرکب کویند نافع است

جوز القی

بهندی مین پهل و بفرنکی نور مطلیه نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است مخصوص ببلاد یمن و هند و بنکاله بمقدار انجیر کوهی و فندق بسیار بزرکی و پوست آن اندک ضخیم و زرد تیره و اندک رخو و ریشه دار و در جوف آن دو پرده در هر پردهٔ تخمهای ریزهٔ بسیار بهم پیوسته فی الجمله شبیه ببهدانه و لعابی و مستعمل پوست آنست و بهترین آن تازه کرم ناخوردهٔ آن

ص: ۶۱۳

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مقئ بلغم و مسهل و جهت امراض باردهٔ دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد رطب مزمن و اورام اعضا و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دمامیل و بثور نافع و چون بیست درم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده قدری عسل در ان ریزند و جوز القی را وبا مقئ دیکری از مقیئات که خواهند با قدری نمک سائیده با عسل بسرشند و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصا بعد از ان که شله و یا شوربا آشامیده باشند بفاصلهٔ یکدو ساعت بغایت قئ آورد و بیغائله است و بدستور چون یک درم آن را با یک مثقال رازیانه و آب کرم و قدری عسل و همچنین با رازیانه و انیسون و یا قدر کفایت از ان با عسل سرشته با آب کرم بخورند قئ آورد و فضول بلغمی و صفراوی را دفع نماید و اسهال نیز آورد بقدر قوت و فصل و طبیعت و همچنین سرشتهٔ آن با نمک طعام و ضماد آن جهت تحلیل اورام و نضج آنها و دمامیل و انفجار آنها نافع مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن بوره و خردل هر دو مساوی الوزن است

جوز الکوثل

بفتح کاف و سکون واو فتح ثاء مثلثه و بسین مهمله نیز و سکون لام و آن را اقراص الملک و بعضی جوز القی نیز نامند

*ماهیت ان

ثمر کیاهی است هندی شبیه بخرنوب در شکل و رنک مستدیر و اندک پهن پوست آن نازک و در جوف آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برک آن شبیه به لبلاب کل آن سفید و مستعمل ثمر آنست و بهترین آن تازهٔ آن

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بغایت مقئ و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاه نافع المضار مرخی اعضا بمرتبهٔ که تا یک هفته بحال اصلی نمی آیند بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه و ربوب مقدار شربت آن تا یک دانک و یک درهم آن کشنده بقئ و اسهال و تدارک آن ریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات عطره است*

جوز الماثل

بفتح میم و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون لام و جوز ماثم و جوز ماثا و جوزماث نیز و مرقد و درخت آن را درخت مرقد نامند و بفارسی تاتوله و بهندی دهتوره و بلغتی استرمونیه کویند و معرب از کوزماثل فارسی است

*ماهیت

ان

ثمر درختی است بقدر درخت بادنجان و برک آن اندک از ان کوچکتر خودرو و مزروع و سفید و بنفش می باشد اما بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش مائل بسیاهی آنکه ساق و برک و ثمر و کل آن همه بنفش باشد و کل آن بشکل بوق نای و سرنای و لبلاب و از ان درازتر و کل نوع بنفش آن مضاعف و تو بر تو از سه تا پنج کفته اند و سه بسیار است و ثمر آن بقدر کردکان و خاردار مانند ثمر بید انجیر و در جوف آن دانهای بسیار و کوچک اندک شبیه بدانهٔ سماق و اندک خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالیدهٔ آن

*طبیعت ان

در اول چهارم سرد و خشک و کویند در خشکی قریب باعتدال است و اول اصح

*افعال و خواص آن

مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و شحم جوف و کل آن و مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن و حرارت ملتهبهٔ مفرطه و بغایت منوم و رادع اورام حاره و ضماد جرم آن و یا تدهین

۳۲۵بروغن دانهٔ آن جهت بواسیر و اوجاع حارهٔ مقعده و طلای طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و استسقا و ضربان و قطع عرق و منع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد باعضا و تجفیف رطوبات غریبه نافع و بستن برک کرم کردهٔ آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن و بر سر جهت درد سربارد و سد نزلات بارده و بر انثیین جهت نزول آب و بر اورام و دماميل جهت تحليل و نضج آنها مفيد مقدار شربت آن تا یک دانک بدل آن لفاح در وزن آن مورث جنون و فساد فکر مصلح آن فلفل و رازیانه و چون کسی مقدار زیاده از یک دانک بخورد و همچنین کل آن را و عادی بمخدرات و مسکرات نباشد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا بنظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید به حدی که کویا در خارج می بیند و عقل او زائل کردد و سخنان پراکنده کوید و چون خواهد که راه رود نتواند و نتواند که درست نشیند و موش و مورچه در نظر او آید و چون خواهد که بکیرد آن را خنده بسیار کند و چشمهای او سرخ کردد و تاریک و بسیار دست بجامه و فرش و دیوار می برد که کویا می خواهد چیزی بکیرد و بالجمله حالتی مانند دیوانکان بهم می رساند و در اکثر عوارض مانند افیون است و لیکن روغن کنجد و ترشیها با این منافات ندارد و ترياق لسع حيوانات سمی بود چون بخورند و عصارهٔ برک آن را طلا نمایند مداوای آن مداوای یبروح خورده است و خوردن زبد و روغن کرم کرده و قئ کردن و کذاشتن دست و پا در آب کرم و کرم کردن بدن بمالیدن ادهان و ریاضه و تغذیه با اغذیهٔ چرب و آشامیدن شراب مفوه و معجون جوز ماثل مسمی بحافظ الصحه و حب الشفا و حب جوزماثل و حب بدل افیون جوز ماثلی و حب بیخ جوز ماثل و حلوای جوز ماثل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت*

جوشیصا

بفتح و بضم جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است و اهل جزیره جوسانی و در تنکابن پلاخوار نامند

*ماهیت ان

بار درختی است بقدر نخودی بشکل زعرور و خشخاش و بسیار کوچک و بعد رسیدن سرخ و شیرین می کردد و با قبوضت و در ایلول ماه رومی می رسد و هرچند در درخت زیاده می ماند سرخ تر و شیرین تر می کردد و لیکن قبوضت آن کم نمی کردد و درخت آن بسیار بلند نمی شود و پهن و بمقدار درخت الوبالو می باشد و برک آن شبیه ببرک سیب و کل آن سفید و در بعضی بلاد خزان نمی کند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مشهی و آروغ آورنده و فی الجمله مسمن بدن و خوردن آن قبل از طعام و بعد از ان مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن خصوصا درد کمر و تهیکاه و هاضم طعام در همه حال و مانع تعفن اطعمه در معده مضر محرورین مصلح آن انارین مقدار شربت آن تا سه درهم است

جونلائی

بفتح جیم فارسی و سکون واو و خفای نون و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون یا لغت هندی است بعضی کویند بقلهٔ یمانیه است و ظاهرا غیر آن باشد

*ماهیت ان

نباتی است در هند اکثر مزروع و ماکول برک آن اندک شبیه ببرک ریحان و بیمزه و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند نمی شود و بیکل و تخم آن ریزه مانند تخم بستان افروز و چون برکها و سر شاخهای نازک آن را ببرند باز شاخها و برکهای تازه می روید باز می برند و همچنین چند مرتبه و آن برکها را با کوشت و یا بی کوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده پخته می خورند لذیذ می شود و بورانی آن نیز لذیذ می باشد حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در شبانکارهٔ فارس در دیهه موسوم بتبریز دیده شده و آن را سلیمانی می نامند و اهل آنجا آن را بورانی می پزند

*طبیعت ان

در اول کرم مائل به یبوست و اهل هند آن را سرد می دانند

*افعال و خواص آن

سریع

۳۲۶الهضم و دافع صفرا چون آب بیخ آن را کرفته یک مثقال حضض هندی و یک مثقال نار قیصر بآن سائیده حب بندند و هر حبی بقد دانهٔ فندقی و هر روز یک حب آن را با یک پیالهٔ آب آن بیاشامند جهت بواسیر سائله نافع و مجرب و لیکن در ایام خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویهٔ مضرهٔ بواسیر و چون بیخ آن را بسایند و بر عرق مدتی ضماد نمایند نفع می بخشد آن را

*فصل الجیم مع الیاء المثناه التحتانیه

جینت

بفتح جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و تاء مثناه فوقانیه

*ماهیت ان

درختی است هندی و بسیار بزرک نمی شود و برک آن شبیه ببرک تمر هندی و کل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و از ان باریک تر

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آب برک آن مسهل بلغم و قاتل اقسام دیدان چون صبح ناشتا اول اندک شیرینی بخورند و بالای آن مقدار هفت هشت مثقال آب برک آن را خالص بدون آنکه آب داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب دانسته اند و ضماد برک تازهٔ کرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل نافع و از کلی آن کاغذ رنک می توان نمود رنک آن ارغوانی می باشد و لیکن ثبات ندارد و بستن برک درست کرم کردهٔ آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد که کوبیده یک طرف آن را پخته مانند کردهٔ نان یکرو پخته جهت تحلیل نزول آب در بیضه و کرم کرده بدون پختهٔ آن جهت تحلیل اورام بارده و نضج دمامیل مفید و تخم آن را چون سائیده بر ناصور و زخمهای کهنه بمالند و بفتیلهٔ آلوده در جوف آن کذارند نافع

جیدار

بکسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و راء مهمله لغت فارسی است

*ماهیت ان

نباتی شجری است برک آن مانند برک بلوط و با شدت سبزی مائل بزردی و برو شبنمی می نشیند و از ان دانهٔ سرخی بقدر عدسی منعقد می کردد و سرخی آن زیاده می کردد و تا آخر آبار ماه الهی می ماند و آن را حب القرمز می کویند و در حرف القاف ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد و ثمر آن بقدر مازوئی و مائل بتدویر

*طبیعت نبات ان

سرد و خشک در سوم

*افعال و خواص ان

چون برک خشک آن را سائیده یک مثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید و چون با عسل و روغن کل بسرشند و دو مثقال آن را بخورند زحیر را دفع نماید و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و ضماد برک تازهٔ ان جهت تحلیل اورام حاره و تسکین اوجاع و زیادتی آن و هتک عضل و جلوس در طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم مقدار شربت آن یک مثقال

جیکلک

بکسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است

*ماهیت ان

ثمری است شبیه بدل کنجشک و در جوف آن دانهای ریزه شبیه بدانهائی که در توت می باشد و رسیدهٔ آن سرخ تیره و چاشنی دار و در بو شبیه بخربزهٔ کرمک و لذیذ و کیاه آن بقدر شبری و زیاده از ان و برک ان شبیه به برک کل سرخ و با اندک خار و کل آن مانند پاپچال و کل بنفشه و کیاه آن همیشه سبز و در تنکابن لیدانه و در دیلم چمیل و در کیلان و مازندران خربزه کاو نامند و ابن تلمیذ میجوتو نامیده است و کیاه دیکر را که دائم سبز است و دانهٔ آن سرخ شفاف بقدر نخودی و از وسط برک آن بچیزی مانند موی باریک متصل و برک آن بقدر درهمی و با تقعیر و انتهای آن مثل سر سوزن و از جملهٔ خارها است و آن را کجومن نامند و هر دو قسم آن در طبرستان بهم می رسد و آخیر را در تنکابن خیر نامند و آن دانهٔ آس بری است

*طبیعت ان

سرد و تر

*افعال و خواص آن

مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و جهت امزجهٔ سوداویه و خفقان و سعال یبسی و جرب و حکه

۳۲۷و بواسیر و تصفیهٔ خون و جدری و حصبه نافع و در جمیع افعال کیاه آن مثل علیق است

۶- باب ششم در بیان ادویه که حرف اول انها حاء مهمله است

فصل الحاء المهمله مع الالف

حاقطی

بفتح حاء مهمله و الف و کسر همزه و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یا بغدادی کفته لغت یونانی است ویوس اقطی نیز نامند و آن سبوقه است

*ماهیت ان

دو صنف می باشد کبیر و صغیر کبیر آن ببزرکی شجر می شود و شاخهای باریك و از چهار عدد زیاده نمی شود و برک آن مشرف و بقدر برک کردکان صغیر آن و بمقدار شبری و شاخهای آن باریك و برك آن مشرف و بقدر برك بادام و کل هر دو سفید و ثمر هر دو بمقدار بطم و در جوزا می رسد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

مخرج اخلاط لزجه و رطوبات غلیظه و مفتح سدد و مزیل استسقا و اوجاع مفاصل شربا و طلاء مجرب و حمول آن جهت اوجاع رحم و امراض مقعده و نواصیر مفتوحه و حب آن را چون در اوقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نماید و مجرب و مضمضهٔ آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلای آن بر موی باعث سیاهی و عدم اسقاط آن و سعوط آن سه روز باعث زوال حمرت عین مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یکدرهم*

حاج

بفتح حاء مهمله و الف و جیم بفارسی خارشتر و بترکی دوتیکانی و بهندی جواسا نامند

*ماهیت ان

کیاهی است که ترنجبین بر ان در خراسان منعقد می کردد بغدادی نوشته که اسم خار عاقول است و غلط کرده کسی که آن را خلنج دانسته

*طبیعت ان

کرم و بسیار خشک و سرد نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

رادع و مفتح و جالی و تریاق سموم و شرب و ضماد و بخور آن رافع بواسیر و اکتحال عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم و قطور سه قطرهٔ آب خالص آن در بینی ناشتا و بعد یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند و روغن آنکه از آب برک تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل و جمیع علل بارده بغایت مؤثر و شکوفهٔ آن جهت بواسیر نافع است*

حاشا

بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف بیونانی تومس و در مغرب معروف بصعتز الحمیر است و در بیت المقدس و حوالی آن در مواضع سنکلاخ بسیار می روید

*ماهیت ان

نوعی از پودنهٔ کوهی است شبیه بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای آن باریک و پر برک و ریزه و بران زغبی مانند پنبه و کل آن ریزه و مدور و سفید مائل به بنفشی و سرخی و تخم آن کوچکتر از خردل و منبت آن سنک لاخها

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس و بغدادی و صاحب شفاء الاسقام و دیکران کرم و خشک در سوم و انطاکی در دوم دانسته اند

*افعال و خواص آن

مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سدهٔ احشا و منقی سینه و شش و جهت ضیق النفس و سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و کرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم باردهٔ حیوانیه و نباتیه و حابس نفث الدم و مقطع و مسهل بلغم و مخرج اقسام کرم معده و شکوفهٔ خالص آن مسهل سودا و قائم مقام افتیمون و با نمک طعام و سرکه باعث زیادتی تلطیف و تقطیع آنست و چون دو درهم حاشا را با نمک و سرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید و چون دو مثقال آن را با عسل بسرشند و با آب کرم بیاشامند جهت فالج و لقوه و نسیان و کزاز و صرع و تقویت کرده و باه و رفع درد دهن و حلق و نفث بلاغم و تفتیح قولنج نافع و چون قدر قلیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره را نکهدارد و ضعف معده و جکر حادث از اخلاط فاسده را زائل کند و اعانت بر هضم غذا نماید و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و اخراج حیات و ادرار حیض و بول و اخراج جنین و مشیمه

۳۲۸و لعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم و فضول مجتمعه در سینه و سرفه و ضیق النفس و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیهٔ تازه و تحلیل خون منجمد در اعضا و قلع نمش و ثآلیل برآمده و یابسه که بیونانی افروخودیس نامند و با سویق و شراب جهت عرق النسا و امثال آن نافع و صخری آن جهت مصر و عین نافع و باعث افاقهٔ آنها است و کویند چون نزد مصروع در حین صرع حاشا را بسوزانند که دود آن بمشام او رسد اکر بافاقه آید علامت برء آنست مضر رئه مصلح آن نعناع مقدار شربت آن از دو مثقال تا پنج درهم بدل آن در تنقیهٔ نیم وزن آن افتیمون و در غیر تنقیه یک وزن و نیم آن صعتر و چون یک وزن آن را با ده وزن آن آب انکور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قویتر از جرم آنست و شراب آنکه صد مثقال آن را کوفته پیخته در لتهٔ بسته در شصت رطل آب انکور در خم کوچکی انداخته سر آن را بسته بکذارند تا خمر کردد پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه و رفع سوء الهضم و سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت و سایر اوجاع حادثه ما دون تهیکاه و قشعریرهٔ تپهای بارد و دفع ضرر سردی هوا و برف و سموم باردهٔ حیوانیه و نباتیه بغایت مؤثر و حاشا در جمیع افعال قویتر از صعتر است*

حاشیش

بفتح حاء مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و سکون شین معجمه بفارسی حسن یوسف نامند

*ماهیت ان

چیزیست مانند موم که در آبها منجمد می کردد و رنک آن مائل بسفیدی و بدمزه مائل بشیرینی و تندی و آنچه بتحقیق پیوسته دانها ایست بسیار ریزه و سفید از خشخاش ریزه تر و صلب و بهندی تخم کرملی نامند

*طبیعت

آن

کرم و خشک در چهارم

*افعال و خواص آن

بسیار تند و قویتر از افربیون و مقئ قوی چون بیاشامد شخصی که وجع شدید داشته باشد مقدار نیم درهم آن را با آب کرم قئ شدید آورد و چیزی شبیه بخون قئ نماید و نجات یابد از ان و ضماد آن جالی و سرخ کنندهٔ رخسار و مستعمل زنانست و جهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن مجوز و خوردن یکدرهم آن کشنده بقئ مفرط و احتراق و لهیب و احتناق و اختلاط ذهن و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و ماء الشعیر و روغن بادام و سویق آرد جو سرد کرده ببرف و یخ و جلاب سرد کرده و دوغ کاو با قرص کافور است

حاماسوقی

بفتح حاء مهمله و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و سکون یا

*ماهیت ان

نباتیست منبسط بر روی زمین بقدر شبری و شاخهای آن پنج شعبه بسطبری انکشتی رسته با برکهای ریزه و کل آن سفید و از شاخهای آن ثمری بقدر فلفلی می روید و چون قطع نمایند از ان لبن جاری می کردد

*طبیعت ان

کرم و خشک در اول

*افعال و خواص آن

جهت لسع عقرب شربا و ضمادا مجرب و فرزجهٔ آن جهت اصلاح رحم مفید است*

*فصل الحاء المهمله مع الباء الموحده

حباب

بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و باء موحده

*ماهیت ان

حیوانی است بسیار کوچک و سیاه شبیه بعقرب و از جعل باریکتر و در غیر بید انجیر بهم نمی رسد و چون کسی را بکزد آن را می کشد در ان روز نهایت تا سه روز و صاحب آن را سرخی چشم و کرب و کرمی و اضطراب قلب عارض می کردد و علاج آن خورانیدن مخدرات قوی مانند کافور و امثال آنست*

حباحب

بفتح اول و ثانی و الف و کسر حاء مهمله و باء موحده بفارسی کرم شب تاب و بهندی جکنی و بهک جکنی نیز نامند

*ماهیت آن

حیوانی است از مکس کوچکتر و اندک باریک و اغبر و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در

۳۲۹زیر بال آن مستور و چون پرواز کند مکشوف کردد و در شب مانند اخکر می درخشد

*طبیعت آن

کرم و خشک و حاد و از زراریح قویتر

*افعال و خواص آن

سه عدد آن قتال و یک عدد مقطوع الراس آنکه خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنک کرده و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یک عدد خشک سائیدهٔ آن با روغن کل جهت اخراج چرک کوش و

زوال کری آن و با صبر و سفیدآب جهت اسقاط دانهٔ بواسیر و کوینـد چون آن را در روغن کنجد اندازند و آن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم و قضای حاجات است

ص: ۶۲۴

حبارا

بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح راء مهمله و الف بفارسی هوبره و بترکی توغدری و بهندی چرز نامند

*ماهیت ان

مرغی است بری و منقار آن بلند و پایهای آن دراز و سه نوع می باشد یکی بزرک ابلق اندک بزرک تر از خروس خانکی و دیکری خاکستری رنک منقش بسیاهی و از ان نوع اندک کوچکتر و دیکری بسیار کوچک که بهندی لک نامند بکسر لام

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

موافق مبرودین کوشت و پیه آن جهت ربو و ضیق النفس و بهر و پردهٔ سنکدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال آن با مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه آن را با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند و پنج عدد آن را فرو برند در قطع اسهال دوری که ذرب نامند بیعدیل است و خون آن تا سه مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر آن جهت ثآلیل ضمادا نافع و کوشت آن دیرهضم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و دارچینی است و کویند چون ناخن آن را با هموزن آن حب المنسم سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرط می شود و تعلیق آن موجب قبول و تعلیق چشم راست آن رافع چشم زخم و تعلیق سنکی که در سنکدان آن بهم می رسد قاطع رعاف و بیضهٔ آن خضاب خوبی است

حبحبو

بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم باء موحده و سکون واو

ص: ۶۲۵

*ماهیت ان

ثمر درختی است در سحو و عمان ببزرکی درخت نارجیل و لیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرکتر از ثمر نارجیل است و پوست آن نازکتر و چون بشکنند از جوف آن دانها بقدر نخودی و بزرکتر از ان و چیز نرمی شبیه بآرد اغبر لذاع تند ترش با قبوضت بسیار برمیآید و ما دام که در پوست است قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و چون برون آورند تا یک سال

*طبیعت آن

در دوم سرد و در سوم خشک

*افعال و خواص آن

قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنکی و التهاب صفراوی و قئ و غثیان و چون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت رفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سدر و دورار و با عسل جهت زحیر نافع مضر سینه و صوت و مورث سعال مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن سماق است و در هند و بنکاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم می رسد و لیکن درخت آن شبیه بدرخت نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است و در هیأت و ثمر اندک کوچکتر و برک آن نیز کوچکتر از برک آن و تخم آن کوچکتر از نخود و مغز آن ترش و با قبوضت و بعضی نوع آن اندک چاشنی دار و آن را بهندی و در بنکاله کویته و کته بیل نامند و ان شاء اللّه تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد

حبرج

بفتح حاء مهمله و باء موحده و راء مهمله و سکون جیم

*ماهیت ان

مرغی است معروف شبیه بحبارا و از ان کوچکتر و در کنار آبها می باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

غلیظ مولد خون سوداوی مصلح آن مهرا پختن و با مصطکی و دارچینی و سرکه و مری و اشتر غار و بی روغن خوردن است و اکر اندک روغنی بران مالیده بریان نمایند بد نیست و مجوز است

۳۳۰

حب البان

بفتح حاء مهمله و ضم باء مشدده و الف و لام و فتح باء موحده و الف و نون بهندی بکاین و بفرنکی توزانکون ناریه نامند

*ماهیت ان

دانه ایست کوچکتر از پسته و مدور در غلافی مانند غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست آن سفید و رقیق و درخت آن بزرکتر از درخت کز و برک آن شبیه ببرک بید انجیر و کوچکتر از ان و بسیار سبز و کل آن زرد رنک مانند ریسمان و از ده و کویند برکهای بعضی شاخهای آن بسیار سفید می باشد بخلاف اشجار دیکر

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مفتح سدهٔ جکر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصارهٔ آن مقئ و آشامیدن جرم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیلهٔ آن جهت رعاف و سنون آن جهت استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جکر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثآلیل نافع و مغثی مضر جکر و معده مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن و نیم آن سلیخه و عشر آن بسباسه و روغن آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد کوش و دوی و طنین و تمریخ بدان جهت رفع ثآلیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جکر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت قئ بلغمی و ضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن به آب و عسل مهیج قئ و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیهٔ جکر و سپرز و پنج درهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده مصلح آن انیسون چون داخل حبوب

کنند متکرج نمی کردد*

ص: ۶۲۷

حب بلسان

بفتح حاء مهمله و کسر باء موحدۀ مشدده و فتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون

*ماهیت

ان

تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرکتر از ان و اندک مائل بطول و رنک آن اشقر و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم بشام آنست که تخم بشام بیمزه و بیمغز و مدور است و کفته اند بالفعل چون حب بلسان و درخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن می کنند و بدل آن نمی شود

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی هاضمه و با قوت ترقاقیه و مجفف رطوبات معده و امعا و رافع صرع و سدر و درد سر کهنه و نو و مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و ورم رئه و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سدۀ جکر و استسقا و عرق النسا و کزیدن هوام و عسر البول و احتباس حیض و داء الثعلب و داء الحیه و تقویت بیخ موی شربا و ضمادا نافع و جلوس در طبیخ آن جهت انفتاح رحم مضر مثانه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن و نیم آن عود بلسان و اکر نباشد بوزن آن سلیخه و عشر آن بسباسه و در تریاقیت هموزن آن زراوند طویل و حب الغار است و در بلسان نیز بعض خواص آن مذکور شد*

ص: ۶۲۸

حبه الخضراء

بفتح حاء مهمله و باء موحدهٔ مشدده و ضم تاء مثناه فوقانیه و الف و لام و فتح خا و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف

*ماهیت ان

ثمر درخت بطم است که بفارسی سقر نامند و در بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبه الخضرا را بفارسی بن نامند و دو نوع است یکی نوع را شاه بن کوینـد و این کوچکتر و پوست آن نازکتر به حدی که با پوست توان خائید و خورد و دوم از ان بزرکتر و پوست آن صلب تر و ابن مولف کفته که این زمان سه نوع است بـدین قسم که در مال ورد و نواح آن درخت بن را با پسته پیوند می کنند ثمر آن بزرکتر و لذیذتر می شود و آن را کلخنک می نامند و بهترین آن سبز تازهٔ بزرک دانهٔ آنست و درخت شاه بن را ضرو نامند و ثمر آن در خوشه می باشد و خام آن را بنشه نامند و در آبدوغ

۳۳۱و بـدارق داخل می نماینـد برای نیکوئی طعم و رائحه و تقویت معـده درخت شاه بن را ضـرو و صـمغ آن را صـمغ الضـرو کویند و در حرف الضاد خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی

*طبیعت تازه آن

در اول کرم و در دوم خشک و خشک آن در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی حواس و جکر و سپرز و مبهی و مهیـج بـاه و مسـمن بـدن و کرده و مسـکن اوجـاع باطنی و مفتـح سـدهٔ کرده و مخرج رطوبات سینه و شـش و منقی بـدن از فضـلات بلغمی و مفتت حصاه و ملین صـلابتی که از صدمه و ضـربه بهم رسـیده باشـد و مخرج اقسام کرم معـده و مدر بول و حیض و خون بواسـیر که منقطع شده باشد و مسـخن کرده و معده و محلل نفخ و ریاح شـربا و با قوت قابضه جهت فالج و لقوه و سـرفه و خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشـی و استسـقا مفید و با بادام و شکر جهت تسـمین بدن و تقطیر البول و با سـرکه آشامیدن جهت درد سر و تنقیهٔ جکر و کزیدن افعی و رتیلا نافع و داخل نان کردن بـاعث سـرعت انهضـام و رافع ضـرر آنست و مضـر محرورین و بطئ الهضم و ردی الکیموس و مصـدع و مضـر دمـاغ و احشـای حـار و اکثـار آن بـاعث جوشـش دهان و ابطال شـهوت طعام مصـلح آن کلاب و رب ریباس و ربوب فواکه حامضه و سکنجبین و کوینـد کتیرا و کوینـد خمیرهٔ بنفشه مقـدار شـربت آن از سه درهم تا پنـج درهم بـدل آن مغز بادام تلـخ یا پسـته یا کردکان و کوینـد بوزن آن حب البطیـخ است و ضـماد آن منضج جراحات صـلبه و طلای آن منقی وجه جهت کلف و شـقاق لب مفیـد و طلای سوختـهٔ آن بر داء الثعلب بـاعث روئیـدن موی آنست خصوصـا موی سـر و برک آن را چون خشـک نموده بکوبنـد و بر موی غلاف سازنـد موی را برویانـد و دراز کردانـد و مداومت اغتسال بآن در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب و چوب و برک آن در اول کرم و خشک و مقوی بدن و جهت دفع رائحهٔ کریههٔ بدن و کریزانیدن هوام و نکاهداشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت کریزانیـدن هوام و پشه مجرب دانسـته انـد و چون با مصـطکی و قسط و

روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و اورام و جبر و کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است شربا و طلاء و مروخا و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح رئه و سرفۀ مزمن و تلیین بطن و تهیج باه و کزیدن افعی مفید

ص: ۶۲۹

حب الراسن

بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح راء مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و آن را زبیب الجبل و زبیب بوی و اسطاقندما اغریا نامند و ابن بیطار کفته که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی کفته که نیست چنین

*ماهیت ان

دانه ایست شبیه بمویزج و املس و در غلافی شبیه بقرطم و پهن و با اندک تندی و تلخی و عطریت و مدور نیز کفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و کل آن شبیه بسوسن و راسن و در حرف الرا مذکور خواهد شد و کفته اند برک آن شبیه ببرک کرم بری و مشرف و بیخهای آن برکشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنک است

طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مبهی و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شربا و طلاء و غسولا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن راسن بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که مولف ما لا- یسع و غیره مویزج را حب الراسن دانسته اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت این بآنست

حب الریباس

بکسر راء مهمله و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح بای موحده و الف و سین مهمله بفارسی تخم ریباس نامند بهترین آن تازهٔ آنست

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

قابض و جهت قرحهٔ صفراوی و جرب و حکه شربا و ضمادا نافع بدل آن تخم حماض بستانیست

حب الزلم

بضم زای معجمه و فتح لام و سکون میم

*ماهیت ان

غیر تخم کنکر است چنانچه بعضی توهم نموده

۳۳۲اند و ابن بیطار نوشته که ابن وافد کفته که آن حبی است چرب مفرطح اندك بزرکتر از نخود ظاهر آن زرد و باطن آن سفید خوش طعم و لذیذ و از بلاد بربر می آورند و نزد ما آن را فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته که آن دو صنف می باشد یکی بزرکتر از نخود و مفرطح و خشبو و خوش مزه و شیرین و پوست آن مائل بسیاهی و در شهر زور و مصر بهم می رسد و دوم اندك طولانی و کوچك و زردرنك و از مصر و بربر می آورند کیاه آن کمتر از ذرعی و برك آن مستدیر مانند درهم

*طبیعت ان

در دوم کرم و تر و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

محرك باه و مسمن بدن و کرده و مقوی جکر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقه البول شربا و چون بخایند و بر کلف بمالند آن را زائل کرداند مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبه الخضراء مضر حلق و مولد سده مصلح آن سکنجبین است

حب السمنه

بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و آن را شاهدانهٔ بری نیز نامند و بفارسی نقل خواجه کویند

*ماهیت ان

دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه رنك و املس و مغز آن سفید و شیرین و با دهنیت و نبات آن بقدر ذرعی و شیردار و برك آن سفید اغبر منبت آن صحراها و بیابانها

*طبیعت ان

کرم و خشک و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص

آن

آشامیدن شیرهٔ مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برفق و چون شیرهٔ آن را بکیرند در آب و آرد و شکر و روغن بادام شیرین یا روغن کنجد تازه در ان ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و تر حلوا کردد و تناول نمایند جهت تسمین ابدان مهزولین و صاحبان برد و یبس و آشامیدن آب برک درخت آن مقدار ربع رطلی جهت اسهال بلغم و صفرا باهم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته و کنجد بالمناصقه و ثقیل و بطئ النزول مصلح آن سکنجبین و عسل است

حب العزیز

بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و زای معجمه ماهیت آن را انطاکی مانند ماهیت حب الزلم نوشته و بغدادی دو نوع کفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه زراعت می نمایند در تابستان هنکام بودن آفتاب در برج اسد می رسد

*طبیعت ان

کرم در اول و تر در دوم

*افعال و خواص ان

مسمن بدن و کردهٔ لاغر و مولد خون صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقه البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و اکثار آن مضر حلق و ثقیل و مولد سدد مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن حبه الخضراء و بهترین طرق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آن را بکوبند و در آب بخیسانند یک شب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند

حب القلت

بضم قاف و سکون لام و تای مثناه فوقانیه معرب از کلت هندی است حکیم علی در شرح قانون نوشته که آن را بهندی کلتهی نامند بضم کاف و سکون لام و کسر تاء مثناه فوقانیه و خفای ها و سکون با و کلته نیز و قسمی را چکرک و قسمی را راپچ بباء فارسی و جیم عربی و این قسم را بعربی کاسر الحجر نامند

*ماهیت ان

نوشته اند که دانهٔ ایست سیاه مائل بازرقی و براق شبیه به تخم کتان و از ان بزرک تر و مائل بتدویر و شیرین و در حین خائیدن احداث حرارتی می کند و آنچه در بنکاله دیده شده نه چنان است بلکه دانه ایست اکثر سفید مائل بزردی بعضی مائل بسرخی و بعضی تیره مفرطح اندک طولانی بقدر دانهٔ عدس و حلبه و مغز آن دو پارچه و سفید رنک

*طبیعت ان

کرم در سوم و خشک در دوم و کویند کرم در دوم و مائل برطوبت است

*افعال و خواص آن

بغایت مفتت حصاه کرده و مشهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سدهٔ سپرز و قولنج و بلغم آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیکر و چون شش مثقال آن را با شش مثقال تخم شلغم در هفتاد و پنج مثقال آب جوش دهند بر آتش اخکر تا بیست

۳۳۳و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده دوازده و نیم مثقال آن را صبح ناشتا نیم کرم و دوازده و نیم مثقال را شام نیز نیم کرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنک کرده و مثانه مجرب است و ضماد آن جهت نیکوئی رنک رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب برک ترب برای تفتیت حصاه چنانچه در هند سنک تراشان آن را کوبیده در آب جوش داده بر سنک می ریزند نرم می شود و بآسانی بریده می کردد و اهل هند را عقیده آنست که چون بکوبند بر سنک بمالند سنک را قابل قطع می کرداند*

حب الکلی

بضم کاف و فتح لام و یا

*ماهیت ان

حب اناغورس است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بکرده کوچکی از باقلاـ بزرکتر و مائل بطول و در وسط آن خطوطی و رنک آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی می ماند بهترین آن ماخوذ در سنبله و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که بهندی کرنچ نامند بخفای واو و درخت آن شبیه بدرخت نسرین و برک آن زرد و ریزه و پرشاخ شبیه بکل لسان الحمل که برو تخم می بندد و برو کلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی مانند غلاف باقلای بسیار بزرکی و پرخارهای ریزه که چون بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص آن

مخدر و مسکر و جالی آثار و مقئ بلغم بقوت با آب کرم و آشامیدن یک مثقال آن با شراب مسمی بفلوفر که آب انکور و روغن است جهت ربو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت هفت عدد آن و بدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته اند مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و زیادهٔ آن مکرب و مغثی و تا دو درهم کشنده و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است*

حب المحلب

بفتح میم و بکسر نیز آمده و فتح اصح است و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحده بفارسی پیوند مریم و بهندی کهیونی نامند

ص: ۶۳۴

*ماهیت ان

حب درختی است شبیه بدرخت بطم و پراکنده و تا یک قامت انسان و زیاده بران و برک آن دراز و شبیه ببرک بید و از برک زردآلو کوچکتر و خوش بو و چوب آن نیز خوش بو و لهذا قصار ان اهل نهاوند چوبدستی جهت کوبیدن ثیاب از ان می سازند تا بوی آن بمشام رسد و درست بماند و کل آن سفید و حب آن بسیار خوش بو و با تلخی و بر سر شاخهای آن می روید و مدور بقدر جلبان که خلر نامند و بهندی مترکابلی و پوست آن سرخ و مائل بسیاهی و مغز آن سفید با تندی طعم و چرب و داخل اکثر خوشبوئیها می نمایند و روغن آن را نیز می کیرند و بهترین آن تازهٔ بالیدهٔ سنکین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن منبت آن قلهای کوه و بلاد سردسیر و در میزان می رسد و اکثر از آذربایجان و نهاوند می آورند و روغن آن را نیز از انجا و انطاکی نوشته که پوست آن میعهٔ یابسه است و صاحب تحفه نوشته که در کرم سیر یافت می شود و در لرستان بسیار است و آن را مهلب کویند

*طبیعت

حب آن

در دوم کرم و خشک و خشکی آن کمتر از کرمی و با قوت محلله و مغریه و قابضه

*افعال و خواص آن

اعضاء الراس و الصدر و القلب و الغذاء و النفض مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبات غلیظهٔ لزجهٔ سینه و شش و خفقان و بهر و ضیق النفس و غشی و مقوی جکر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال و کرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سدهٔ کرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول و مبهی و در حبس اسهال دموی بهتر از کل مختوم است و چون داخل نان کنند باعث سرعت

ص: ۶۳۵

۳۳۴انهضـام آن کردد و مـداومت اغتسال بـدان در حمام مانع نزلات الزینه و الاوجاع و غیرها طلای آن جهت کلف و جرب و صاف کنندهٔ بشـره و طبیخ آن جهت نقرس و تحلیل صلابات حادث از صدمه و ضربه هرچند کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصا با آس و ضـماد آن نیز جهت نقرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز کردکان و بادام تلخ المضار مضـر دماغ و احشای حار مصـلح آن کلاب و روغن بنفشه و رب ریباس الخواص نکاهداشـتن آن در پارچـهٔ کبود و بدسـتور بخور آن مبطل سـحر و مداومت بخور آن موجب الفت متعاندین و چوب و برک آن در اول کرم و خشـک و مقوی بـدن و رافع رائحـهٔ کریهه آن و کریزاننـدهٔ هوام و هوام نزدیک چوب آن نکردنـد و نکاهداشـتن چوب آن با خود جهت قضـای حاجـات و بخور پوست آن جهت کریزانیـدن هوام و پشه مجرب کفته انـد و چون بـا سـداب و مصـطکی و قسط در روغن بجوشانند آشامیدن و تدهین بدان نیز جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و اوجاع مفاصل و نقرس و اورام جبر و کسر ضربه و سقطه بغایت مفید است*

حب المنسم

بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز کفته اند و میم لغت عربی است

*ماهیت ان

دانه ایست خوش بو و خوش طعم شـبیه بحب البطم و کوچکتر از ان بقـدر مغز آن و بقـدر فلفلی و بسـیار املس و زودشـکن و مغز آن سفید و از بوادی یمن و حجاز خیزد و کویند فلنجه است و رنک آن ما بین سرخی و زردی و درخت آن شبیه بشمشاد

ص: ۶۳۶

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مفرح و مفتح و مسخن و مبهی و مقوی معدهٔ مسترخیه و هاضمه و مجفف و ناشف رطوبات غریبهٔ معده و احشا و بدن و مفتت حصاه و مدر بول و رادع بخارات ردیه شربا و طلاء و اکثار آن مضر و مصدع مصلح آن شیر مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان دهن آن را که عطر منشم می نامند برای محبت و یا عداوت استعمال می نمایند و خوش بو است و می کویند بهر قصد و ارادهٔ که آن را استعمال نمایند همان اثر می بخشد خصوص در عداوت و بغض و تفرقه میان متحابین و مشهور است میان عرب و چون خواهند که در میان دوکس و یا جماعت عداوت و تفرقه افتد می کویند حق سبحانه و تعالی در میان شان عطر منشم بپاشد

حب النیل

بکسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام بفارسی تخم نیلوفر پیچ و بهندی مرچائی و زیرکی و به بنکالی جهارمرچه و یک نوع دیکر نیز می شود و آن را اپراچنا نامند و قوت اسهال این نوع را زیاده کفته اند

*ماهیت ان

دانهٔ کیاهی است شبیه بلبلاب و بر مجاور خود می پیچد و شاخهای آن باریک و سبز و برک آن سبز و در هر برکی کل کبودی شبیه بکل لبلاب و در آفتاب بهم می آید و تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند

*طبیعت

آن

در سوم کرم و خشک

ص: ۶۳۷

*افعال و خواص آن

جالی بهق و برص و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوص با تربد و منقی بدن و دافع اوجاع مفاصل و سائر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و مفید بهق و برص و نقرس و جرب و قروح خبیثه و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و مسهل قوی و صاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازالهٔ انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یک دانک تا نیم مثقال و یک درهم و زیادهٔ آن کشنده است بمغص و اسهال مفرط بلصوق بماساریقا و امعا مصلح آن هلیله و سحق بلیغ و چرب نمودن بروغن بادام است و چون بکوبند و یک شب در روغن بادام بخیسانند و صبح به تنهائی یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله مغص و سحج آن می کردد و بدل آن بوزن آن شحم

۳۳۵حنظل سدس آن حجر ارمنی است و مفرد آن بعد از یک شبانه روز عمل می کند با معاجین و محرکی زود عمل می نماید و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

حبق

بفتح حا و با و قاف بعربی اسم جنس کل نباتات ما بین شجر و کیاه خوش بو است و از مطلق آن مراد فودنج است

فصل الحاء المهمله مع الجیم

حجر

بفتح اول و دوم و سکون راء مهمله بفارسی سنک و برد و بهندی پتهر نامند

*ماهیت آن

ص: ۶۳۸

اسم جنس هرچه از اجزای زمین صلب کردد بطول زمان و توالی اتصالات اجزای لطیفهٔ رقیقهٔ ارضیه و رطوبات لزجه و رسیدن حرارت و یبس و جفاف بران مره بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارصی آن کردد و اختلاف رنک و صفا و شفافی و غیرها همه بحسب اختلاف اجزا و محل و غلبهٔ رطوبت و حرارت و امثال اینها است مثلا اکر رطوبت و برودت غالب باشند سفید و اکر سرد و قلیل باشند متکرج و متکدر و اکر حرارت و یبوست غالب باشند سرخ و اکر کمتر باشند زرد و اکر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اکر ضعیف باشد رخو و اکر تاثیر حرارت و رطوبت در ان مساوی باشند متساوی الاجر و اکر مختلف باشند غیر متساوی در رنک و صلابت و رخاوت و غیرها و تفصیل اقسام و مراتب آن طول دارد و محل کنجایش آن ندارد و بدانکه شنیده شده که اطبای فرنک می کویند که احجار را بنا بر اینکه هیچ ذایقه و بو ندارند چندان تاثیری و منفعت و خاصیتی در بدن انسان نیست هر نحو که استعمال نمایند و همچنین طلا و نقره را و این سخن ناتمام می نماید العلم عند اللّه

حجر الابیض

بفتح حاء مهمله و جیم و ضم راء مهمله و الف و سکون باء موحده و فتح یاء مثناه تحتانیه و سکون ضاد معجمه در آخر

*ماهیت ان

سنکی است سفید سائیدهٔ آن مانند شیر و کویند که آن حجر لبنی است

*طبیعت آن

معتدل مائل بحرارت و یبوست

*افعال و خواص آن

ص: ۶۳۹

جهت عسر البول نافع و در سایر افعال مانند فادزهر حیوانی است و مراد اکسیریان از حجر ابیض زجاج آئینه است

حجر الاحمر

بفتح الف و سکون حاء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله

*ماهیت آن

نوعی از الماس است برنک بیخ مرجان و یک دانک آن سم قاتل است

حجر الارمنی

بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء نسبت

*ماهیت آن

سنکی است لاجوردی اغبر و اندک ازرق بارملیت و ملمس آن نرم و ملایم و نوعی از ان سرخ و تیره و از ارمنیه خیزد و لهذا حجر ارمنی نامند و بهترین آن سنکین هش با اندک ملوحت و انطاکی نوشته که شاید لاجوردفج غیر کامل باشد

*طبیعت آن

کرم و خشک در دوم و انطاکی در دوم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول کرم و خشک دانسته

*افعال و

خواص آن

مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب تنقیهٔ سودا و مسهل قوی سودا و از لاجورد انفع و از خربق سیاه اسلم و جالی کرده و مثانه و بالخاصیت جهت جذام مفید و مستعمل مغسول آن است و غسل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست و غیر مغسول آن مضر معده و مغثی و مصلح آن کثیرا و عسل و سلیخه و انیسون مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است یک وزن و نیم آن و بوزن آن خربق

حجر الاساکفه

بفتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فا و ها

*ماهیت ان

سنکی است ملون بسرخی و زردی و سیاهی درهم بهیأت سنکریزه و شکستهٔ آن مائل بتیرکی و کبودی

*طبیعت ان

سرد و خشك

*افعال و خواص آن

ذرور آن جهت

۳۳۶ورم لهات و جراحات و قطع نزف الدم نافع و مستعمل کفش کرانست و لهذا آن را حجر الاساکفه نامند و اسکاف کفش دوز است

حجر الاسفنج

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم سنکی است که در اسفنج یافت می شود و ماهیت اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب آنست

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشك

*افعال و خواص

آن

مجفف بی لذع و قاطع نزف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن دو دانک آن با شراب و امثال آن جهت تفتیت حصاه کرده و یرقان نافع

حجر الاعرابی

بکسر الف و سکون عین و فتح راء مهملتین و الف و کسر باء موحده و یاء نسبت بفارسی شکر سنك و سنك زخم نامند

*ماهیت ان

سنکی است شبیه بعاج و از بادیهٔ عرب خیزد

*افعال و خواص آن

جالی و قاطع نزف الدم و جراحات و غیرها و سنون محرق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه نافع*

حجر الافروج

بفتح الف و سکون فا و ضم راء مهمله و سکون واو و جیم حجر افردی نیز نامند

*ماهیت ان

سنکی است مانند قیشور و سبک که بر روی آب می ایستد و از اسلام بول روم خیزد

ص: ۶۴۱

*افعال و خواص آن

مجفف و قابض آشامیدن یک دانک محکوک آن در حال و بزودی رفع سم کزیدن عقرب می نماید

حجر الافریقی

بکسر همزه و سکون فا و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و یاء نسبت

*ماهیت ان

سنکیست ما بین خفت و ثقل و صلابت و لین و با خطوط سفید مانند اقلیمیا و از افریقیه خیزد و بهترین آن زرد رنک متوسط بین خفت و ثقل و در صلابت و لین آنست

*طبیعت ان

مجفف با اندک قبضی و لذعی

*افعال و خواص آن

محرق آنکه سه مرتبه کرم کرده در خمر اندازند پس سائیده بشویند جهت قروح خبیثه و متعفنه و مفردا با شراب و عسل نافع و با موم روغن جهت سوختکی آتش و امراض چشم مفید و احراق آن سبب زیادتی قوت آنست استعمال محرق غیر مغسول آن جایز نیست

حجر الاناغاطس

بفتح همزه و نون و فتح غین معجمه و الف و کسر طا و سکون سین مهملتین

*ماهیت ان

سنکی است که چون بسایند در رنک مانند خون کردد

*افعال و خواص ان

قطور آن با شیر زنان در چشم جهت ورم و دمعه و طرفه مفید*

حجر الایل

بکسر همزه و فتح یاء مثناه تحتانیه مشدده و لام

*ماهیت ان

سنکی است که در شیردان کاو کوهی تکون می یابد و آن را بادزهر کاوی نامند و در بادزهر مذکور شد

حجر البارقی

بفتح باء موحده و الف و کسر راء مهمله و قاف و سکون یاء نسبت

ص: ۶۴۲

*ماهیت ان

سنکی است شبیه بحجر خرفی بقدر کف دست و سبک ماخوذ از بارقه که موضعی است قریب بکوفه منسوب بدان و اندک از ان آب بسیاری بخود جذب می نماید و بر روی آب می ایستد و بعد جذب آب بته آب می رود و چون در آفتاب کذارند آب را پس می دهد

*افعال و خواص آن

کویند از خواص آنست که چون جهت استسقای زقی حوالی ناف را اندک جراحت کرده بران بندند جذب رطوبات کند و بعد جذب در آفتاب کذارند رطوبات را پس دهد و بعد پس دادن رطوبات باز بچسپانند تا آنکه جمیع رطوبات را جذب نماید و صحت یابد و وزن آن قطعه باید سه دینار باشد که مثقال است و قطعهٔ نیم مثقال آن دو مثقال آب را جذب می نماید*

حجر البحری

بفتح باء موحده و سکون حا و کسر راء مهملتین و سکون یاء نسبت

*ماهیت ان

جسمی است سفید مدور و صلب و در جوف آن دانهٔ ایست که باعلی و اسفل حرکت می کند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از اکتمکت است و ماهیت

۱۳۳۷کتمکت در حرف الالف ذکر یافت و کفته اند چیزی است شبیه بفک معزکه دریا بساحل می اندازد و در ان چیزیست که از اعلی باسفل حرکت می نماید و کفته اند که آن قنفذی بحریست که بعد مردن و ریختن خارها دریا بساحل می اندازد و بالجمله از ادویهٔ مجهوله الماهیه است

*افعال و خواص آن

آشامیدن یک دانک تا دو دانک آن در تفتیت حصاه هر موضع که باشد بغایت موثر است و مجرب کفته اند

حجر البحیره

بضم باء موحده و فتح حاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و ها

*ماهیت ان

سنکی است رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب کردد و از نواح شام خیزد

*افعال و خواص آن

با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت تحلیل ریاح و رکین و التیام جراحات نافع

حجر البرم

بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و میم

*ماهیت ان

سنکی است سیاه که از ان دیک و ظروف می سازند و در خراسان بسیار است

*افعال و خواص ان

جهت تقویت لثۀ دندان و نزف الدم مؤثر است

حجر البسر

بضم باء موحده و سکون سین و راء مهملتین

*ماهیت آن

سنکی است سفید مدور صاف در بحر حجاز یافت می شود

*افعال و خواص ان

چون اندکی از ان را بیاشامند ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاه کند بالخاصیه و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرک مستدیری بهیأت سم یافت می شود بسیار کثیف و مستعمل در طب نیست

حجر البشف

بفتح باء موحده و سكون شين معجمه و فا و يشب بياء مثناه تحتانيه در اول و باى موحده در آخر نيز آمده و بفارسى يشم كويند بميم در آخر

*ماهيت ان

سنكى است بسيار صلب و بالوان بسيار مى باشد بهترين آن زيتونى پس سبز مائل بزردى پس سبز صاف پس سبز مائل بسفيدى پس سفيد است كه آن را كافورى نامند بلكه آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است

ص: ۶۴۴

*طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن بجهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقه البول و با شراب سفید جهت حصاه مقدار شربت آن یک دانگ و تعلیق آن بر کردن جهت خناق بر روی دل جهت خفقان و طپش آن و بر مری و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت رفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و کویند که چون قمر در برج انثی باشد و بران صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت آلام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیکر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط نداشته اند و بعضی مقدار یک مثقال را شرط می دانند برای این عمل

حجر البقر

بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله و آن را خرزه البقر نیز نامند و بهندی کای روهن

*ماهیت ان

مهره ایست که در زهرهٔ کاو متکون می کردد بمقدار زردهٔ بیضهٔ مرغ و زردتر از ان و تلخ و نزد برآوردن و تازکی اندک نرم می باشد و بعد از سرد شدن و خشک کشتن اندک صلب و تیره و بعضی منقط بسیاهی می کردد و جرم آن اندک سخیف و سست و ظاهر آن صلب تر و در رنک مساوی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی طولانی و بهر شکلی که می خواهند در حین نرمی و تازکی می سازند و از یک مثقال تا چهار مثقال می باشد و آنچه در شیردان آن تکون می یابد فادزهر است و در فادزهر ذکر یافت و کویند علامت تکون آن در زهرهٔ کاو آنست که روز به روز آن کاو زرد و ضعیف و لاغر می کردد و چشم آن مائل بزردی و سفیدی و حدقهٔ آن مستدیر و اکثر اوقات فریاد می کند و مختص بکاو نر و یا ماده نیست و در ماده

ص: ۶۴۵

۳۳۸بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون می یابد و این امور کلی نیست و نیز در زهرهٔ هر کاوی تکون نمی یابد بلکه در صدها یکی و بهترین آن بزرک سنکین تازهٔ آنست

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و انطاکی کرم در اول و خشک در دوم کفته

*افعال و خواص ان

از حجر التیس بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و جالی و مفتت حصاه و جهت یرقان و مرضی که در هند و بنکاله در پهلوی چپ اطفال بهم می رسد و آن را د به بفتح دال چهار نقطه و باء موحدهٔ مشدده و ها و بکهی بفتح باء موحده و کسر کاف و خفای ها و یا نیز نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر به تنهائی و یا با اکتحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و با آب کشنیز خشک جهت جمره و نملهٔ ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یک عدس آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله و یا در حمام و از عقب آن آب کوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید پیه و نرمی آن و از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و یا نارجیل و یا حبه الخضراء و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با عسل جهت باثور مضر محرورین و مصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و یک مثقال آن قاتل و آنچه در کردهٔ کاو متکون می کردد بزرکتر و سبک تر و در افعال ضعیف تر از آنست*

حجر البلور

بکسر باء موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله

*ماهیت ان

سنکی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از ان نکین و تسبیح و ظروف آب خوردن و سرنی و قلیان و عینک و غیرها تراشیده می سازند

*افعال و خواص آن

نکاهداشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن در ان و نکاه کردن در ان مانع سبل و مالیدن آن بر پستان زن شیردار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده کردد باید که در خون بز نر بکذارند و چون از ان عینک بزرکی که وسط آن ضخیم می باشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبهٔ و یا پشمی کذارند زود مشتعل کردد و از عینک شیشه نیز این اثر ظاهر می کردد*

حجر البولس

بضم باء موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی کشته

*ماهیت ان

سنکی است شبیه ببورهٔ ارمنی و از ان سخیف تر و سبکتر و ملمع و با نقطه های زرد و سفید

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل قوی چون آن را در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا بمالند بزودی رفع اعیا و ماندکی آنها کردد*

حجر الحبشی

بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء نسبت و آن را حجر فلفل نیز نامند

*ماهیت

آن

سنکی است شبیه بز برجد و تیره و کویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنک کردد

*طبیعت ان

کرم و خشک و بسیار تند و کزنده

*افعال و خواص ان

منقی و جالی و جهت ازالهٔ آثار قریبه العهد و بیاض و انتشار بدون ورم و ظفرهٔ تازه غیر صلبه نافع است*

حجر الحمام

بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم

*ماهیت ان

جرمی است که در دیک و پاتیل حمام متحجر می کردد و تیره رنک و سست می باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

از ادویهٔ قویه است از برای سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر است*

۳۳۹

حجر الحوت

بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه و بفارسی سنک سر ماهی نامند

*ماهیت آن

جسمی است سفید و مفرطح فی الجمله مثلث شکل صلب شبیه بسنک که بدو طرف سر نوعی ماهی که بهندی پتهرچته نامند

متکون می کردد در هر طرفی یک عـدد و آن ماهی بقدر یک شبر نهایت دو شبر می باشد و در بنکاله بسـیار است و فلس دار و حلال و اکثر می خورند و از ماهی کوچکتر که یک شبر باشد سنک کوچکتر و از ماهی کلان بزرک تر برمی آید

*طبیعت ان

کرم و خشک و حاد و با قوت مفتته

*افعال و خواص آن

در تفتیت حصاه کرده قوی التاثیر است*

حجر الحیه

بفتح حاء مهمله و یاء مثناه تحتانیه و ها بفارسی مهرهٔ مار کویند

ص: ۶۴۸

*ماهیت ان

اقسام می باشد قسمی معدنی و آن را مار مهره نامند و بعضی کویند که در معدن زبرجد بهم می رسد و آن زبرجدی رنک مائل بسیاهی و خاکستری می باشد و بشکل نکین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و دوم حیوانی که در عقب سر بعض افاعی می باشد و در همه افاعی یافت نمی شود بلکه بندرت در بعضی و چون از کوشت جدا کنند نرم می باشد و بعد رسیدن هوا متحجر می کردد و بقدر نصف صدفی مائل بدرازی و خاکستری رنک و بعضی سیاه و صلب و مخطط بسه خط سفید و بعضی سفید و سست و مجعول نیز می باشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن کویند آنست که چون بر موضع کزیدۀ مار بکذارند بچسپد و چون شیر بران بریزند شیر منجمد و متغیر کردد و کفته اند که چون بعد از ان در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیکر نچسپد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر کردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیکر آنکه چون بر جامۀ پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید کرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در ان نماند و امتحان دیکر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت و دوران آید و این امتحان مختص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین می باشند

*افعال و خواص آن

جهت سم مار قوی الاثر و برای عقرب کزیده و هوام دیکر ضعیف الفعل و لیکن شیخ الرئیس در مفردات قانون نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاه و سنک مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و لیثرغس نافع است

ص: ۶۴۹

حجر الخزامی

بفتح خا و زای معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت

*ماهیت ان

سنکی است سیاه رنک و مدور و بدبوی و از صقلبه خیزد و از آتش مشتعل کردد و چون آب کمی بران ریزند شعله ور کردد و چون در روغن اندازند منطفی شود

*افعال و خواص آن

بخور آن جهت کریزانیدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی مؤثر است*

حجر الخزفی

بفتح خا و زای معجمتین و کسر فا و سکون یاء نسبت

*ماهیت ان

سنکی است مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود منشق شود و از هم بپاشد و ریزه کردد

*طبیعت ان

در کرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک و با قوت قابضه و حاده

*افعال و خواص آن

قائم مقام حجر قیشور است در ستردن موی و دو درهم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یک مثقال آن چهار روز بعد از ظهر باعث قطع حمل دائمی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع ازدیاد و انتشار آن هر دو است*

حجر الخطاطیف

بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فا

*ماهیت ان

دیسقوریدوس کفته بچۀ اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بکیرند و شکم آن را بشکافند دو عدد سنک در شکم آن

۳۴۰یابند یکی یکرنک و دیکری ملون بالوان و چون یکرنک آن را در پوست شتر یا کوساله بندند پیش از آنکه بزمین برسد تعلیق آن بر بازوی مصروع و یا کردن آن جهت زوال صرع بعون اللّه تعالی مفید و مجرب است و انطاکی نوشته سنکی است بقدر سر انکشتی مائل بزردی و سفیدی و آن را حجر الیرقان نامند و در سر اندیب بهم می رسد و چون بچۀ خطاطیف را یرقان عارض می شود مادر و پدر آن رفته آن سنک را برای زوال آن می برند و نزد ما یافت نمی شود مکر در آشیان خطاطیف و مردمی که می شناسند آن را بحیله بدست می آورند باینکه بچهای آنها را بزعفران زرد می نمایند به نحوی که مادر و پدر آنها ندانند و بعد دیدن آنها بچها را زرد بکمان یرقان رفته آن سنک ریزها را می آورند و مردم از آشیان آنها برمی آورند

ص: ۶۵۰

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

جهت یرقان و خفقان و تفتیت حصاه و تفتیح سدد شربا و طلاء و تعلیقا نافع و کفته اند ملون آن را چون در حریر پیچند و نکاهدارند با خود باعث جاه و قبول و قضای حوائج می کردد و امین الدوله کفته تعلیق سنک ملون سرخ آن موجب رفع فزع است

*حجر الخمار

بضم خاء معجمه و فتح میم و الف و راء مهمله و آن را حجر الخمار جهت آن نامند که رافع خمار است و خرزه الخمار نیز نامند

*ماهیت ان

سنکی است سنکین و ملمس آن نرم و سرخ مائل بسیاهی و بسیار صلب نیست و آن قسم مادۀ خماهان است که حدید صینی نامند بهترین آن آنست که چون بر مس بسایند سائیدۀ آن سرخ رنک باشد

*افعال و خواص ان

چون مقدار یک مثقال و نیم سائیدۀ آن را مخمور بیاشامد در ساعت خمار او زائل کردد و عرق نماید و سردی و سرور و فرح یابد

حجر الدیک

بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف

*ماهیت ان

سنکی است سفید مائل بتیرکی بقدر باقلی و از ان کوچکتر و در شکم خروس متکون می کردد

*طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص ان

جهت دفع احزان و هموم و وسواس و تفتیت حصاه شربا و تعلیقا نافع و آشامیدن آبی که آن را در ان شسته باشند جهت تسکین تشنکی مفرط بیعدیل و بدستور نکاهداشتن آن در دهان

ص: ۶۵۱

حجر الرحی

بفتح را و حاء مهملتین و الف آن را قوف نامند

*ماهیت ان

سنکی است سیاه و پرسوراخ و متخلخل مانند اسفنج و با صلابت و از جبال شرقی حلب خیزد

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل و حابس خون حیض و چون کرم کرده سرکه بران ریزند و عضو را ببخار آن بدارند باعث ازالهٔ ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض است و شستن مقعده بسرکهٔ که در ان آن را تافته انداخته باشند جهت بروز مقعده و نطول آن جهت استحکام اعضا و قطع عرق و رفع اعیا و حمول جرم آن جهت بواسیر و قطع حیض و طلای آن جهت استسقا نافع

حجر الرخام

بفتح راء مهمله و خاء معجمه و الف و میم

*ماهیت ان

سنک سستی است که در بعضی بلاد در قبرها نصب می کنند و اقسام می باشد مراد از مطلق آن قسم سفید آنست

*طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک

*افعال و خواص

ان

رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهت بهق و رفع آثار و ذرور آن جهت رفع بواسیر و آشامیدن مسحوق آن با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت رفع دملهای دموی مؤثر کویند آشامیدن سنک مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان است و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن و آشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب باسم معشوق و قصد رفع عشق دافع تعشق است

حجر الزیره

بکسر زای معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و ها

*ماهیت ان

سنکی است با دهومت و ثقیل و زودشکن

افعال و خواص آن

ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع*

حجر السلوان

بفتح سین مهمله و سکون لام و فتح واو و الف و نون

*ماهیت ان

سنکی است سفید و شفاف شبیه ببلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن آنست در آب و آنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور

*افعال و خواص

آن

آشامیدن آب محلول آن جهت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و رفع مرض عشق مقدار شربت آن یک درهم و نوعی از ان که مائل بزردی و بسیار براق نیست از جملهٔ سموم است*

حجر السطریط

بفتح سین و سکون طا و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و طاء مهمله در آخر بفارسی سنک مرمر نامند

*ماهیت ان

دو نوع است یکی معدنی و دیکری آبی است که آن را بهر شکلی که می خواهند منجمد می کردانند بدین قسم که زمینی را که در ان آب می باشد بهر شکلی که می خواهند حفر می کنند و یک شب می کذارند از خلل و فرج آن آب در ان مکان

محفور جمع می کردد روز دیکر رفته آن خاکی را که از ان برآورده انـد در ان می ریزنـد و مـدتی می کذارند و بعد از آنکه خوب منجمد و صـلب کشت برمی آورند و تراشیده جلا می دهند و معدنی آن تختهٔ سنکها است که از معدن آن برمیآورند و این صلب تر و شفاف تر از آبی آنست معدن آن کرمان و در شهر بابک و قلعهٔ اقادر لخسجان و رائین و تبریز راجمیر نیز است و کرمانی بهتر و صـلب تر و رنک آن سبز و سفید و نخودی و ملون بالوان زرد و سفید و سرخ کمرنک رک دارو شبیه بیشم و تبریزی اندک زرد رنک و رخوتر است و اجمیری سفید و صلب بهترین همه آنست که از معدن مرغ آورند

*افعال و خواص آن

سنون محرق ان جهت تقویت لثه و ضماد آن باراتینج و زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهت درد فم معده و ذرور خام آن جهت سوختکی آتش مفید است*

حجر السمک

بفتح سین و میم و کاف بفارسی سنك سر ماهی نامند

*ماهیت ان

سنکی است که از سر نوعی از ماهی برمی آید و ماهی آن بقدر شبری تا در شبر و فلس دار حلال و در هر ماهی دو سنک در دو جانب آن و سفید براق و صلب از ماهی کوچك کوچك و از بزرك بزرك می باشد

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشك با قوت مفتته

*افعال و خواص

آن

آشامیدن سائیدهٔ آن جهت تفتیت حصاه کرده مجرب*

حجر العسلی

بفتح عین و سین مهملتین و کسر لام و یاء نسبت

*ماهیت ان

سنکی است سفید و سائیدهٔ آن غلیظ و مائل بزردی و شیرین

*طبیعت ان

مائل بحرارت

*افعال و خواص آن

منقی قروح و در افعال ضعیف تر از حجر لبنی است

حجر الغاغاطیس

بفتح دو غین معجمتین و دو الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله

*ماهیت

آن

سنکی است سنکین سیاه رنک مائل بزرقت و نیز کفته اند سنک بسیار سبک صفایحی است که از وادی غاغاما که بین فلسطین و طبریه از ارض مقدس است خیزد و آن وادی مشهور بجهنم است و آن سنک را چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته کردد و از یکرطل آن یک اوقیه بماند و سفید و صلب کردد و بوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نفط و قیر باشد

ص: ۶۵۴

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاه و مقدار شربت آن تا نیم درهم و بخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد و کریزانیدن هوام و دفع کرم اشجار مضر رئه مصلح آن زعفران و مهیج صرع مصر و عین بخور آن و ضماد آن جهت نقرس و رویانیدن کوشت مفید است

۳۴۲

حجر الفتیله

بفتح فا و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و ها

*ماهیت آن

سنکی است انـدک زرد رنک شبیه بغاریقون و ریشه دار و از ان فتیله توان ساخت و در کرمان کثیر الوجود و آن سـنک را که بکوبنـد مانند پنبه نرم می کردد و بر کف دست مالیده فتیله ساخته در چراغ می کذارند و بران روغن ریخته مشـتعل می نمایند و ما دام که بران روغن بریزند مشتعل می باشد و یک فتیلهٔ کوچکی تا دو سه ماه کفایت می کند و می کویند که پارچه نیز از ان ترتیب می دهند

*افعال و خواص آن

کویند از برای التیام جراحات حیوانات بیعدیل است

حجر الفلفل

بضم دو فا و سکون دو لام

*ماهیت ان

نزد مؤلف مـا لاـ یسع حجر حبشـی است و مـذکور شـد و نزد ابن تلمیـذ سـنکریزها شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل بآن مخلوط شده کیفیت آن را حاصل کرده باشد

*افعال و خواص ان

در اطليهٔ كلف و امثال آن مستعمل است

حجر القبطى

ص: ۶۵۵

بکسر قاف و سکون باء موحده و کسر طاء مهمله و یاء نسبت بلغت اهل مصر معروف باشنان قصاوین است جهت آنکه کازران جامه را بدان می شویند

*ماهیت ان

سنکی است مائل بسبزی و سست و بغایت زودشکن و از جبال صعید مصر خیزد و کازران در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن سبز بسیار رخو سریع التفتیت و انحلال آنست در آب

*طبیعت ان

سرد و خشک در اول

*افعال و خواص ان

مغری و مجفف بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد بسوی عضو و قاطع سیلان خون ظاهر و باطن هر نوع که استعمال نمایند و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و ذرور آن جهت سیلان خون جراحات و اندمال جراحات اعضای رخو و اکتحال آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ مغریه جهت دمعه و جرب و سلاق و قروح عین و آشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نزف الدم و طلای آن محلل اورام و محفف قوی و با موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات و فرزجهٔ آن جهت قطع سیلان حیض و رفع بدبوئی رحم نافع

حجر القمر

بفتح قاف و سکون راء مهمله و آن را بزاق القمر و زبد القمر و بهندی چندرکانت کویند

*ماهیت ان

سنکی است سفید مائل بغبرت و سبک و شفاف که نقره را جذب می کند و در حین زیادتی نور قمر اغبریت آن مبدل بسفیدی می کردد و در مغرب و بلاد عرب یافت می شود و کویند شبنمی است که بر سنک ها می افتد و متحجر می کردد و در هنکام ازدیاد نور قمر بسیار سفید می شود و بهترین آن انست که در اوصاف مذکوره بهتر و زیاده باشد

ص: ۶۵۶

*طبیعت ان

در دوم سرد و معتدل نیز کفته اند و در اول خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن یک عدسه و سعوط آن جهت صرع مجرب و جهت وسواس و جنون و خفقان و نزف الدم مفید است و تعلیق آن در پارچهٔ کبود باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن آن بر درخت خرما حافظ ثمر آن و باعث تولید ثمر مضر کرده مصلح آن کثیرا است*

حجر القیشور

بفتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله و صاحب منهاج بسین مهمله کفته

*ماهیت ان

سنکی است متخلخل سفید شبیه باسفنج و بر روی آب می ایستد و کویند نوعی از زبد البحر است و سیاه نیز می باشد و از جبال اسکندریه و اعمال مصر خیزد و علی بن مجوسی کفته که آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب و فضه بهترین آن سبک کثیره التجاویف هش آنست

*طبیعت ان

در اول کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص

آن

محلل و حابس نزف الدم و آشامیدن سرکه که آن را کرم کرده در ان انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای آن جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات در استسقا و چون بر نوشتجات بمالند حک شود به حدی که اصلا معلوم نکردد و سنون محرق

۳۴۳مسحوق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن کوشت زائد و پر کردن قروح غائره و اکتحال آن جهت شبکوری و رفع آثار و مالیدن آن بر کف پا مانند سنک جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است دستور احراق آن آنست که در آتش سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه اندازند تا سرد کردد پس سائیده استعمال نمایند*

حجر الكرک

بفتح کاف و راء مهمله و کاف و برای معجمه نیز آمده

*ماهیت ان

سنکی است بسیار سفید از هند و ساحل دریای آنجا خیزد که دریا بکنار اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از ان شفاف و سفید می کردد شبیه بحجر سلوان و بلور

*طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشك و در اول سرد و در یبوست معتدل نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اکتحال آن جهت رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و رفع زردی آن جمیع امراض ردیهٔ آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح مصنوع از ان باعث سرور و رفع شرور مجالس و داشتن آن در منزل متباغضین بنحوی که ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند و سنده بسیار معتبر است و از ان مهرها می سازند و در موی می کشند و می کویند که موی را دراز می کرداند

حجر الكلب

بفتح کاف و سکون لام و باء موحده

*ماهیت ان

سنکی است که چون بطرف سک اندازند سک آن را بدندان کیرد و دور اندازد

*افعال و خواص آن

کفته اند در عداوت و تفرقه بسیار موثر است چون در شراب یا آب اندازند و از ان بنوشند و حاضر کردن آن در مجلس باعث عربدهٔ اهل آن مجلس و کذاشتن آن در برج کبوتران باعث کریختن آنها است

حجر الکلی

بضم کاف و فتح لام و یا

*ماهیت آن

سنکی است که در کردهٔ آدمی تکون می یابد سرخ رنک با کمودت می باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

کفته اند جهت تفتیت سنک مثانه مؤثر و جهت تفتیت سنک کرده بی منفعت و اکتحال آن جهت بیاض چشم مجرب است

حجر اللبنی

بفتح لام و باء موحده و کسر نون و یاء نسبت

*ماهیت ان

سنکی است اغبر با اندک شفافی و چون بسایند شیرین و سائیدهٔ آن مانند شیر کردد و لهذا آن را حجر لبنی نامند و از ارمنیه خیزد

*طبیعت ان

در دوم سرد و در اول خشک

*افعال و خواص ان

قاطع نزف الدم و نفث الدم و حیض و مفتت حصاه و جهت قرحهٔ معده شربا نافع و اکتحال آن جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع مواد و مورث یرقان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن شادنج است و باید که آن را در آب سائیده و حل نموده در حقهٔ قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند

حجر اللوقواعرافس

بضم لام و سکون واو و فتح قاف و واو و الف و فتح عین و راء مهملتین و الف و ضم فا و سکون سین مهمله

*ماهیت ان

سنکی است که کازران بران رخت می شویند

*طبیعت ان

مجفف بی لذع

*افعال و خواص

آن

جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و نفث الدم و تجفیف جراحات شربا و ذرو را نافع است

ص: ۶۵۹

حجر المثانه

بفتح میم و ثاء مثلثه و الف و فتح نون و ها در آخر

*ماهیت ان

سنکی است که در مثانهٔ انسان تکون می یابد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت تفتیت سنک کرده مؤثر و جهت تفتیت سنک مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است

حجر المحک

بکسر میم و فتح حاء مهمله و سکون کاف بهندی کسوتی نامند

*ماهیت ان

سنکی است سیاه ثقیل الوزن

۳۴۴و بعضی اغبر نیز چون بخار دهان متواتر بان برسد طعم زعفران از ان ظاهر کردد و چون آن را بر اعضا بمالند چرک را زائل کردانند و بعضی مردم از ان سنک پا ترتیب می دهند و چون طلا را بران بمالند و به نحوی که خطی از ان بران ظاهر کردد نیکی و بدی و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر کردد

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن آن جهت عسر النفس و درد کرده و اکتحال آن با شیر مرضعهٔ پس جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت آن یک دانک است

حجر المسن

بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده

*ماهیت ان

سنکی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان و سنک کارد نامند و بالوان مختلف می باشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه ذو طبقه می باشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق و سنبادج قسم زبون آنست

ص: ۶۶۰

*طبیعت سرخ آن

کرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک

*افعال و خواص آن

جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرک شدن پستان و خصیه کحلا و طلاء و سائیدهٔ آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یک درم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا و قسم اغبر آن را چون بسایند بر روی مس طلاء نمایند بر قروحی که دفعه بهم می رسد مفید و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختکی آتش و بیاض عین و با سرکه و نطرون جهت قوبا و خنازیر و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حارهٔ اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب و درد آن نافع و سائیدن ادویهٔ چشم بر روی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن و ذرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختکی آتش مفید است

حجر المشقق

بضم میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و سکون قاف ثانی

*ماهیت ان

سنکی است زعفرانی رنک یعنی برنک تارهای آن نبرنک سائیدهٔ آن و تو بر تو و زودشکن و از نواح معرب خیزد و در شکل مانند سرنج و در قوت قریب بشادنج و اندک از ان ضعیف تر

*افعال و خواص ان

قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقهٔ چشم و التیام طبقهٔ قرنیه و برآمدکی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است*

حجر المقناطيس

بكسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله و مغناطیس بغین معجمه نیز آمده بفارسی سنک آهن ربا و بهندی چومک پتهر نامند

*ماهیت ان

سنکی است سیاه مائل بسرخی تیره که از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین آن لاجوردی رنک صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن بآن خوب بچسپد و زبون ترین آن سیاه آنست که قوت جاذبهٔ آن آهن را ضعیف باشد و چون با آهن مدتی بکذارند قوت جاذبهٔ آن کم کردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن می شود و چون در خون کاو کرم اندازند اعادهٔ قوت آن می شود و همچنین چون در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنک مشاهده نموده اند که حجر مقناطیس را هرچند مدتی غیر معین مختلف میل بجانبی است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه آن را تا حال نیافته اند

*طبیعت ان

در اول کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جکر و سپرز و ازالهٔ حصاه و عسر ولادت و با ماء العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغمول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار شربت آن تا نه

۳۴۵قیراط و نکاهداشتن پیچیدهٔ آن در حریر سفید با خود باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و نکاهداشتن آن در دست رافع کزاز در دست و پا و تعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت و درد زائیدن و بخور آنکه نرم سوده اندک بر اخکر بپاشند و با نبوبه برحم برسانند جهت رفع سیلان آن هرچند مزمن باشد بغایت مفید و مجرب و کویند چون حائض مس آن کند این اثر از ان زائل کردد و کویند چون زحل در سنبله باشد آن را با کلاب شسته سرمه ترتیب داده دیکری از ان اکتحال نماید و شخص مکحول بمقناطیس مدت مدید نظر بشخص مکحول بآهن کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول کردد که ما فوق آن متصور نباشد و از مجربات شمرده اند*

حجر المنفی

بنون ساکن بعد از میم مفتوح و قبل از فاء مکسور و یاء نسبت

*ماهیت ان

سنکریزه ایست ابلق بمقدار زیتونی بالوان مختلفه که از منف از اعمال هیره خیزد

*افعال و خواص ان

طلای سائیدهٔ آن باعث بیحسی عضو است به حدی که ادراک بقطع آن نشود*

حجر النار

بفتح نون و الف و راء مهمله در آخر و آن را حجر الاصم و حجر الزناد و بفارسی سنک آتش زنه و سنک چقماق نیز نامند

*ماهیت ان

انواع است سفید نباتی و سیاه و سرخ و اغبر و ملمع و ثقیل الوزن و حاد و چون آهن را بدان زنند آتش از ان بجهد و بوی دخانیت از ان آید

*طبیعت ان

در اول سرد و در سوم خشک و بعضی کرم کفته اند

ص: ۶۶۳

*افعال و خواص آن

ذرور سائیده آن مانند غبار جهت خنازیر و تنقیه التحام افواه آن و قروح عسره الاندمال جمیع اعضا و تعلیق آن برلتهٔ بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت ایشان و بعد از ولادت باید که بزودی باز نمایند

حجر النمر

بفتح نون و کسر میم و راء مهمله

*ماهیت ان

سنکی است ابلق شبیه بپوست پلنك بقدر مغز بادام و از ان کوچکتر و در جوف پلنك ماده حاصل می شود و چون در شیر اندازند شیر بریده کردد

*افعال و خواص ان

طلای آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت منع آبستنی مؤثر

حجر الهندی

بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء نسبت

*ماهیت ان

سنکی است مائل بسیاهی و سرخی و سائیدهٔ آن مائل بسرخی و زردی و آن را شادنج هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد

*افعال و خواص آن

ذرور آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات بیعدیل و آشامیدن آن یک دانک و کمتر از ان جهت قطع اعضای باطن و بواسیر و سم عقرب مفید

حجر الیهود

بفتح یاء مثناه تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله و آن را زیتون بنی اسرائیل و بفارسی سنك جهودان نامند

*ماهیت ان

سنکی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مائل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول و در آب زود سائیده شود و طعمی غالب ندارد و در فلسطین از ارض شام در کوه مسمی ببروت و در دیار قدس نیز بسیار بهم می رسد و نر و ماده می باشد نر آن باوصاف مسطوره و مادهٔ آن بی خطوط و مائل بسرخی و تیرکی و بعضی اندک پهن غیر مستدیر و نر آن مخصوص بحصاه مردان و مادهٔ آن بزنان و مادهٔ تکون آن شاید اجزای لطیفهٔ ارضیهٔ لزجهٔ مختلطه برطوبات و اجزای هوائیهٔ محتقنه تحت احجار باشد که بسبب تابش اشعهٔ کواکب از خلل و فرج احجار برآید و بعد برآمدن بدان هیأب متحجر کردد

*طبیعت آن

در اول کرم و در دوم خشک و معتدل نیز دانسته اند با قوت مفتته

*افعال و خواص ان

مدر بول و مفتت حصاه و مانع تولید آن و اذابت دهندهٔ خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آن را سائیده با پنجاه مثقال به آب کرم و یک مثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاه و ادرار بول و رفع عسر آن و اذابت خون

۳۴۶منجمد در مثانه مجرب و بدستور با آب کرم خالص و اکتحال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موی مره که ریخته باشد و طلای آن برابر و جهت رویانیدن موی آن خصوصا با خون خفاش و بتنهائی جهت التیام جراحات و با عسل جهت تليين صلابات مضر جکر مصلح آن صمغ و سفوفات و معاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الحاء مع الدال المهملتين

حداه

بکسر حا و فتح دال مهملتین و الف و تاء مثناه فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی کور کوره و بترکی چلقان و بهندی چیل نامند و کنیت آن بعربی ابو القطاب و ابو الصلت و جمع آن حدأ و حد آن آمده

*ماهیت ان

طائری است معروف فی الجمله شبیه ببازو در شهرها و عمارات و اشجار می باشد و کوشت حیوانات کوچک را می رباید و در هند یک نوع دیکر نیز می شود که سر و سینهٔ آن سفید و باقی تنهٔ آن همه سرخ تیره و در جثه از نوع اول کوچکتر و مردم مردارخوار که صنفی از هنود هند و بنکاله اند که آنها را دوم و کنجر و چندال می نامند کوشت نوع ثانی را می خورند و کوشت نوع اول را نمی خورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد آن اخلاط و کوشت را

ص: ۶۶۵

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

خوردن مطبوخ آن با کندنا و مداومت بران قاطع بواسیر و آشامیدن قدری از محرق آنکه تمام آن را سوخته باشند با کلاب و قلیلی مشک جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن و بدستور خون آن با ادویهٔ مذکوره جهت امراض مزبوره ناشتا و مغز سر آن را چون در آب کندنا جوش دهند و بیاشامند جهت زحیر و بواسیر و آشامیدن خاکستر سوختهٔ پر آن بغیر سر آن بمقدار یک دانک تا دو دانک با آب جهت نقرس و غدد بلغمی و سلعه بیعدیل و تدهین بروغنی که بیضهٔ آن را در ان جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و چون زهرهٔ آن را در سایه خشک نموده عند الحاجت با آب سائیده و ملسوع بلسع هوام سه میل آن را در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشد مثلا اکر در جانب چپ باشد بچشم راست و اکر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون اللّه تع خصوصا که در آب رازیانه سه هفته در آفتاب کذاشته باشند چون چشم آن را در زیر بالش کسی کذارند به نحوی که آن کس نداند مانع خواب آمدن آن شود و چون زندهٔ آن را در خانه بیاویزند مار و عقرب در ان خانه داخل نشوند و ضماد فضلهٔ تازهٔ بچهٔ نوع سرخ آن را چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از یک ساعت نکذارند و سائیدهٔ خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد و لیکن از تازهٔ آن ضعیف تر و کویند چون دو لشکر باهم مقابل کردند و حداه سرخ بر سر هر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آنست و بدین سبب آن را فتح اللقا نامند

حدید

بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله بفارسی آهن و بهندی لوشه نامند

*ماهیت ان

از جملهٔ فلزات معروفه است و اجناس کلیهٔ آن دو نوع می باشد نر و ماده نر آنکه صلب است فولاد و مادهٔ آنکه نرم است آهن و فولاد کانی طبیعی را شاپور خان و شایر خان نیز و مصنوع از آهن نرم را اسطام کویند و چون شاخ سوختهٔ بز و حجز الرخام را بالسویه بر آهن بمالند و بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و فیر و قتر عبارت از ان است و چون با رصاص یا مرقشیشا یا سم الفار یا زرنیخ کدازند بمرتبهٔ رصاص زود کداز کردد و بدستور چون با نحاس بکدازند و بعد از ان با شوره نحاس را ازو بسوزانند بغایت زودکداز کردد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن آنست که آهن متعارف را در کورهٔ مخصوص بآتش بسیار شدید یک هفته می تابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات

۳۴۷سائیده برو ریخته آن مقدار می تابند که در جسم آن داخل شود و کویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد تطفیه کنند و بار دیکر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب می کند

*طبیعت ان در دوم کرم و در سوم خشک و زنجار آن در آخر سوم تا چهارم

*افعال و خواص ان

آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت امعا و اسهال مزمن بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعده و کزیدن سک دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و آبی که آهن کران آهن تفته را مکرر در ان سرد می نمایند و آن را دوس و ماء الحدید نیز نامند و شراب بآهن تافته نیز در رفع خفقان و استسقا و طحال و سلس البول و ضعف جکر و معده و باه و حبس اسهال معدی و ذوسنطاریا قویتر از آب تفتهٔ آهن است در ان و دوغ بآهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعده قویتر است و چون برادهٔ آهن را در شرابی که زهرآلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شرب آن زیان نرساند و خبث الحدید و زعفران الحدید ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در ان جوشانیده باشند جهت قطع نمودن چرک جاری از کوش که کهنه شده باشد المضار برادهٔ آهن را چون بخورند درد شکم شدید و خشکی دهن و درد سر آورد مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با بعضی ادویهٔ قویه است و بعد از ان مسکه و روغن بنفشه و روغن کل و سرکه بر سر مالیدن و مقدار یکدرهم مقناطیس خوردن و امراق دسمه و روغن کاو و در خواص آورده اند که برادهٔ آهن اکر بر کسی بندند که در خواب دندان بخاید دیکر نخاید و طلای چرک آهن با شراب جهت داخس و نقرس و حمول چرک آن حابس نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است

حدق

بفتح حا و دال مهملتين و سكون قاف كويند اسم بادنجان است و كويند بادنجان دشتى است و اهل قدس آن را بادنجان برى و اهل حجاز شوكه العقرب و بهندى بهتكتيه و كتبيكن نامند

*ماهيت ان

كياه آن در بعض بلاد بزركتر از بادنجان و در بعضى برابر و شبيه بدان و ثمر آن بقدر جوز ماثل و بى خار و در بعضى بلاد مانند بنكاله پر تخم و در خامى سبز و بعد رسيدن زرد و در تابستان مى رسد و زود فاسد مى كردد و در هند سه نوع مى باشد يكى كوچك و كياه آن مفروش بر زمين و پر خار و ثمر آن بقدر فوفل و كل آن برنك كل بادنجان و قسم ديكر كياه آن از ان بزركتر و كل آن سفيد و كياه آن بقدر بادنجان و قسم سوم كياه آن بزركتر از بادنجان و كل آن مثل كل بادنجان و ثمر آن بقدر جوز ماثل و بعضى از ان بزركتر

*طبيعت ان

در دوم كرم و خشك

*افعال و خواص آن

بسيار جالى قائم مقام صابون در بردن اوساخ لهذا اهل شام جامه بآن مى شويند و بخور نوع بزرك آنكه مقدسى نامند جهت بواسير بيعديل و طلاى نوع كوچك آنكه حجازى نامند جهت كزيدن هوام و عقرب و بدستور خوردن برك يا ثمر يا بيخ آن در ساعت نافع و ليكن با خطر و مورث كرب مصلح آن سكنجبين و قطور روغن زيت و يا غير آنكه ثمر آن را در ان جوشانيده باشند جهت تسكين وجع كوش در ساعت و تدهين بدان جهت رفع اعيا مفيد و حمول آن با عسل جهت اسقاط كرم معده و آشاميدن زيرۀ كل آن جهت سرفۀ مزمن و نوع كوچك آن جهت ضيق النفس و سرفه و حرقه البول و تپ بلغمى و جذام و رفع قبضيت شكم و سنك مثانه مفيد دانسته اند و كل نوع سفيد آن جهت حمل و برانكيختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضيق النفس و فساد خون و جذام و تپ بلغمى و حكماى هند كويند روز يكشنبه چون پكهه نچهتر يا مول نچهتر بود در زير كياه آن جو و كنجد و برنج بريزند و شخصى بطرف شمال به نحوى كه سايۀ او بران نيفتد بايستد و بيخ آن را بكند و بزن عقيمه بعد از پاك شدن از حيض سه روز با شير كاو يكرنك كه

۳۴۸کوساله او نیز همرنک آن باشد بخوراند و مرد باو مقاربت کند بار کیرد ان شاء اللّه تعالی و چون آن بیخ را با روغن کاو و زردچوبه سائیده بر سر بمالند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت تپ و تعلیق آن بر کردن جهت خنازیر و سلعه و سعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید و چون با دار فلفل و بول کاومیش بسایند و زنی که بچه در شکم او نماند و بزرک نشود و ساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرک شود و بنیکوئی تولد یابد و چون در حال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با صندل سرخ سوده بر بدن بمالند هرکه بوی آن را بشنود محب و مسخر او کردد و نوع صغیر آن جهت سلس البول و تپ و بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع*

فصل الحاء مع الراء المهملتین

حربت

بضم حا و سکون راء مهملتین و ضم باء موحده و سکون تاء مثناه فوقانیه و بثاء مثلثه نیز آمده

*ماهیت ان

کیاهی است بر زمین مفروش و برک آن باریک و دراز و ما بین برکهای طویل آن برکهای کوچک و خوش بو و طعم آن با حدت و بسیار خوش بو کنندهٔ دهان

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مفتح سدد و جهت سوء هضم و دفع بدبوی دهان و قولنج نافع و چون کوسفند از ان بخورد شیر و کوشت او خوش بو و لذیذ کردد مصدع مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بر نجاسف است*

حربا

بکسر حا و سکون راء مهملتین و فتح باء موحده و الف آن را حامالاون نیز کویند و کنیت آن ابو حجاذب و ابو الزندیق و ابو الشقیق و ابو قادم و بفارسی افتاب پرست و بهندی کرکت بکسر دو کاف فارسی و سکون راء مهمله و تاء چهار نقطهٔ هندی در آخر نامند

*ماهیت ان

حیوانی است فی الجمله شبیه بچلپاسه و از ان بسیار بزرکتر و موی آن افشان و همیشه نظر بآفتاب دارد و در ایام کرما چهرهٔ آن سرخ می کردد و دنبالهٔ آن بلند و چشمهای آن بجمیع جهات حرکت می کند برای آنکه صید خود را بهر طرف که باشد به بیند و چون صید او که مکس و امثال آنست نزدیک او آید بسرعت زبان خود را برمیآورد و آن را می رباید و از دور که می بیند رفته آن را صید می کند و حشرات سمی مانند هزارپا و عقرب را نیز صید می کند و می خورد کویند کسی را نمی کزد و چون بکزد کشنده است و معالجه ندارد

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

کویند چون موی مژکان را بکنند و خون آن را بران بمالند دیکر موی نروید و زهرهٔ آن را چون اکتحال نمایند غشاوهٔ بصر را ببرد و پیه آن را چون بر آهنی بر روی آتش بسوزانند و مخلوط با خون و اندکی آب نموده بر قروح سر بمالند در یک مرتبه آن را زائل کردانند و چون آب مطبوخ آن را با آب حمام مخلوط کرده بدن را بآن بشویند رنک بدن را تا چند روز سبز می دارد و کوشت آن سم قتال است و عارض می کردد از خوردن آن قئ و وجع فواد و مداوای آن قئ فرمودن و سائر تدابیر ذراریح را بعمل آوردن و تخم آن نیز سم قتال است و در یک ساعت کشنده و مداوای آن خوردن فضلهٔ باز با طلا که نوعی از شراب است و قئ فرمودن و پاکیزه کردن معده و مالیدن روغن کاو بر تمام بدن و تکمید سر با ماء اللحم و خوردن انجیر خشک با مسکه و جنطیانا است

حردون

بکسر حاء مهمله و سکون را و ضم دال مهملتین و سکون واو و نون و در طبرستان ماچه کول و در اصفهان مال مالی و بهندی باهمنی نامند

*ماهیت ان

حیوانی است شبیه بوزغه و ورل بری و از ان بسیار کوچک تر و با دست و پا و سر با ریک و طولانی و در عرض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه می کردد و در خانها و خرابها و کوهستانها یافت می شود

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال خواص ان

تعلیق دل آن در لتهٔ سیاه بسته جهت تب ربع و طلای پوست

۳۴۹محرق آن با عسل جهت بیحس کردن اعضا به حدی که از ضرب و قطع متالم نکردد و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرکین آن جهت بیاض و حکهٔ چشم و ضماد آن جهت تنقیهٔ بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرکین آن آنست که سفید و سبک و زودشکن باشد و چون بسایند بوی آن ترش شبیه ببوی خمیر بود و امین الدوله کفته تدهین پیه کوشت آن موی را برویاند و تعلیق آن بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهرهٔ پشت آنکه قریب بکردهٔ آن می باشد بر کمر و خوردن یک قیراط از چشم راست خشک کردهٔ آن با آب سداب البته قاطع منی و یک قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن کاو بغایت محرک باه و مسخن کرده و کویند چون حردون را با سم صاحب عرق النسا صید کنند و رک باطن ران آن را پیدا کرده آن موضع را بشکافند و آن رک را باسم آن شخص قطع کنند و بعد از ان بدست بدون آلتی آن را ریزه ریزه نمایند بالخاصیه رفع آن علت شود و مجرب دانسته اند و خوردن کوشت حردون و مرق آن مورث جذام است

ص: ۶۷۱

حرشف

بفتح حا و سکون راء مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت نبطی است و بعربی عکوب و سلبین و خربع و بفارسی کنکر نامند

**ماهیت ان

اصناف می باشد بستانی و بری و بری دو صنف کبیر و صغیر اما بستانی آن با اضلاع و طبقات مانند کاهو و بی تشریف و اما صنف کبیر بری آن را ساق بقدر انکشتی و طول تا دو ذرع و پربرک و با خارهای تند و کویند برک این کوچک تر از برک بستانی است و مائل بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه بسیب و انار مجتمع کردد از اجزای زرد رنک و تخم آن طولانی از جو بزرکتر و بیخ آن مائل بسرخی و با لزوجت و از مطلق حرشف مراد این است و اما صنف صغیر بری آن بیساق و کوچک و خاردار و آن را خویه نامند و همه آنها با رطوبت چسپنده و برک صنف نوع بستانی ماکول آن را پخته با ماست و کشک و غیر آن و با کوشت و یا بدون کوشت می خورند لذیذ می باشد

*طبیعت بستانی آن

در دوم کرم و در اول خشک و کویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن کرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحهٔ شش و انقباض اطراف عضل و جراحت امعا و ضماد آن جهت داء الثعلب و خشبو کردن عرق و موم روغن آن را که با سه مثل آن آب کنکر ممزوج نموده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول آن جهت خارش بدن و ضماد بیخ آن جهت سوختکی آتش و التوای عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ادویهٔ حاره و روغن و سرکه است و طبیعت صنف بری کبیر آن در آخر دوم کرم و در اول آن خشک و در جمیع افعال قویتر از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظهٔ سینه مضر محروین مصلح آن سرکه و ترشیها و طلای اجزای لطیفهٔ کل آن با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزای آن جهت حزاز و رفع قمل نافع و صنف بری صغیر آن محلل و مقیٔ و صمغ حرشف را بفارسی کنکر زرد نامند و در حرف الکاف ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

ص: ۶۷۲

حرف

بضم حا و سکون راء مهملتین و فا اسم نبطی حب الرشاد و بسریانی مقلیاثا و بعربی ثغا و ببربری بلاسفین و بفارسی تخم سپندان و اسفند سفید و تخم ترهٔ تیزک و شب خیزک و بیونانی قردامومن و حرف ابیض و بهندی هالم نامند و کویند چون آن را بریان نمایند آن زمان مقلیاثا نامند

*ماهیت ان

از جنس تره تیزک است و بری و بستانی می باشد و رشاد قسم بستانی آنست و ماکول و برک آن نرم و ریزه و در جرجیر مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و برک بری آن مائل بتدویر و با تشریف و بهترین آن بابلی است و مستعمل بستانی آنست هم کیاه و هم تخم آن و کفته اند آنچه تخم آن کوچک

۳۵۰است آن را حرف نامند و در خوردنیهای کرم بیشتر استعمال می نمایند و آنچه سفید و مدور است آن را خردل کویند و این را بیشتر در طلاها بکار دارند و آنچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آن را حب الرشاد کویند

*طبیعت نبات ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

ملطف و کشندهٔ کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و نبات خشک آن در افعال قریب بتخم آن و ضماد و نطول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول مصلح آن کاسنی و سرکه و بری آن شدید الحرافه و شبیه به بستانی و از ان در افعال قویتر و بدستور تخم آن از تخم بستانی

ص: ۶۷۳

*طبیعت تخم بستانی ان

که حب الرشاد مراد است در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بغایت محرک باه و مدر بول و محلل اورام سپرز و منضج اورام بلغمیه و محلل آنها و قاتل جنین و اقسام کرم معده و امعا و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و رئه و مواد فاسده از بدن و استیصال سودا و رطوبات غلیظه از ان و منحدر کنندهٔ بلغم خام بطرف مثانه و رافع استرخای کل بدن و مفتح سدد و دافع سیلان چرک معده و امعا و مقوی اشتها و آشامیدن مقدار سه درهم آن با آب کرم جهت رفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیهٔ سینه و رئه و جهت ربو و ادرار حیض و نهش هوام و تسخین معده و کبد و برانکیختن شهوت طعام و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشندهٔ جنین در شکم و اخراج آن و بدستور پنج درهم آن با آب کرم و فانیذ سنجری و روغن کنجد جهت رفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از خلط غلیظ عارض شده باشد و با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و عسل جهت درد سینه و شکاف عضل و تنقیهٔ موادی که بسبب صدمه بسینه ریخته باشد و با تخم نیمبرشت بتنهائی بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستکی اعضا و با شیر بز بقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازالهٔ برص مؤثر بشرط نهایت امساک از اطعمه و بو دادهٔ آن بسیار قابض جهت سحج و اسهال بلغمی نافع مضر کرده مصلح آن شکر و نبات و خیار بدل آن خردل و تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیهٔ قروح شهدیهٔ سر و قوبا و جرب متقرح که نار فارسی نامند و کزیدن هوام و منع ریختن موی و درد سر و وجع ورک و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و سوختکی آتش و با آب و نمک جهت انضاج دمامیل و بدستور برک آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر به آب آن جهت دفع چرک و رطوبات لزجه و منع اسقاط موی و لطوخ آن جهت بهق ابیض و برص و طلای آن با خون خطاطیف جهت رفع وضح و غیر آن و با عسل جهت نمش و با صابون جهت نمش مستحکم و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اسافل و کمرکاه و در انفجار دبیله مؤثر و تحقین بدان جهت قرحهٔ امعا و وجع ورک و حبس اسهال و استرخای مقعده و دود آن جهت بواسیر و کریزانیدن هوام مفید

حرف ابیض

بضم حا و سکون راء مهملتین و فا و فتح الف و سکون باء موحده و فتح یاء مثناه تحتانیه و ضاد معجمه در آخر بفارسی اسفندان سفید و بهندی سرسون کویند

*ماهیت ان

کویند قسمی از حرف بستانی است برک آن پهن و بیخ آن بزرك و کل آن سفید و حدت آن کمتر از رشاد و خردل فارسی است

*طبیعت ان

قریب بدان

*افعال و خواص ان

منشف رطوبات و آروغ آورنده و در سائر افعال مانند رشاد است

حرف البابلی

بضم حا و سکون راء مهملتین و فا و فتح باء موحده و الف و کسر با و لام و یاء نسبت

*ماهیت ان

کیاه آن بقدر شبری و برک آن شبیه ببرک ترب و با خشونت و کل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و در تنکابن خاصتره

۳۵۱و در مازندران کلمه تره و شاه تره نامند

*طبیعت ان

کرم تر و تندتر از حرف نبطی است که حب الرشاد باشد

*افعال و خواص ان

مقئ قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن و جهت امراض بارده و عرق النسا نافع و ضماد آن منفجر کنندهٔ دبیله و در سائر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزده قیراط از کل آن مسهل قوی و مقئ اخلاط مریه مقدار شربت آن یکدرهم است

حرف السطوح

بضم سـین و طاء مهمله و سکون واو و حا هر سه مهمله بیونانی تلسفی و عامتنا و در اندلس معروف با شیرون و اکثر اطبا آن را حرف بابلی نامند

ص: ۶۷۵

*ماهیت ان

بقول دیسقوریدوس در ثانیه کیاهی است منبسط بر روی زمین برک آن باریک طولانی بقدر یک انکشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخی باریک بقدر شبر متشعب بدو شعبه برآمده و بر اطراف آنها کلی سفید و ثمری که کویا چیزی است که فشرده اند منبت آن سقف خانها و دیوارها است و صاحب تحفه آن را حرف مشرقی دانسته

*طبیعت ان

کرم و با حدت قویتر از انواع مذکوره است

*افعال و خواص

ان

منفجر کنندۀ دبیلات اندرونی و مدر طمث و مفسد جنین و مخرج آن شربا و حمولا جهت لقوه و عرق النسا مفید مسهل خون و مقئ قوی و مخرج بلاغم و خراجات و اخلاط مراریه و نهایت مقدار شربت آن تا یک دانک و نیم و چون هیزده قیراط از کل آن بیاشامند اخراج مرۀ صفرا بقئ و اسهال نماید و تحقین بدان جهت عرق النسا نافع و بسبب قوت تفتیح و جذبی که دارد اسهال خون می نماید و دبیلات اندرونی را منفجر می سازد

حرف الماء

بضم حا و سکون راء مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بعضی سیسنبریون و بعضی مردم آن را قردا مومن نامند

*ماهیت ان

نباتی است که بر کنار آبها می روید و برک آن شبیه ببرک تره تیزک و در اول مستدیر و در آخر با تشریف می باشد و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبها ایستاده می روید و برک آن بی تشریف است

*طبیعت تازۀ آن

در دوم کرم و خشک و خشک آن در سوم

ص: ۶۷۶

*افعال و خواص ان

مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای باردهٔ باطنی و ضماد آن جهت قروح و بثور لبنیه و کلف نافع بشرط آنکه شب بمالند و صبح بشویند

حرف المشرقی

بضم حا و سکون راء مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه و کسر راء مهمله و قاف و یا

*ماهیت ان

صنفی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع با شاخهای باریک و برک آن در دو جانب شاخها مانند نبات خرنوب رسته شبیه ببرک شیطرج و از ان نرم تر و سفید و کل آن سفید و بر اطراف شعبها شاخهای آن و ثمر آن مانند فلکه و تخم آن سفید و قریب بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل می کنند و در جمیع افعال قویتر از حرف بستانی است مطبوخ کیاه آن با کیاه جو جهت نزلات بارده و رفع اخلاط صدریه و تحلیل ریاح موثر

حرمل

بضم حا و سکون راء مهملتین و فتح میم و سکون لام و بفتح و کسر حا نیز آمده لغت سریانی است و بفارسی اسپند نامند

*ماهیت ان

نوعی از سداب کوهی است و دو قسم می باشد قسمی را نبات بقدر ذرعی و از یک تنه چند شاخ می روید و برک آن مائل بتدویر و غلاف دانهای آن مدور و مثلث الاضلاع و مخطط بسه خط و باندک سرخی و تخم آن سیاه بقدر خردل و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد این قسم است و قسمی را برک مانند برک بید و از ان کوچکتر و مائل بسفیدی و کل آن مانند یاسمین سفید و خوش بو و غلاف دانهٔ آن طولانی و سفید رنک و این را حرمل ابیض باعتبار رنک غلاف آن نامند و تا چهار سال قوت آن باقی می ماند

*طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم

۳۵۲خشک

*افعال و خواص آن

لطیف و جالی سینه و شش از رطوبات لزجه و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر شیر و بول و حیض و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع اعضاء الراس و الغذاء و غیرها آشامیدن جرم آن جهت صرع و فالج و جنون و نسیان و سائر امراض باردهٔ دماغیه و عصبانیه و تسخین اعضای دماغ و سائر بدن و رفع استسقا و یرقان و سدد و قولنج و عرق النسا نافع و آشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیهٔ خون و نرم داشتن طبع اعضاء الصدر چون یک اوقیهٔ آن را بکوبند و با چهار اوقیهٔ آب بجوشانند پس صاف نموده با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند قئ بقوت آورد و تنقیهٔ سینه و اعالی بدن از رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید امراض الراس و غیره چون آن را بقدر یکرطل در شراب و یا آب انکور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد و تا سی روز روزی تا دو اوقیه آن را بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و چون سه روز متوالی زنی که حامله می شده باشد و بعد از ان نشود از ان مطبوخ بیاشامد اعادهٔ حمل او شود و چون پانزده شب صاحب عرق النسا مقدار یک مثقال تا یک مثقال و نیم ناکوفتهٔ آن را تناول نماید رفع آن علت کردد و مجرب دانسته اند و چون با تخم کتان و عسل سرشته بدان مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بیعدیل و چون با زجاج محرق اضافه نمایند جهت تفتیت حصاه نافع و اکتحال آن با زعفران و زهرهٔ مرغ خانکی و عسل و شراب و آب رازیانهٔ تازهٔ سبز جهت ضعف بصر امتلائی و نطول آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی و ازالهٔ خدر و مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت رفع امراض رئه و جکر و طلای آن با روغن شبت بر ناف و تهیکاه جهت قولنج مزمن و ضماد سائیدهٔ کرم نمودهٔ آن بتنهائی جهت فالج و استرخا و خدر و اوجاع ریحی و غیرها در هر عضوی که باشد نافع بشرط مداومت و بدستور با ثلث وزن آن زنجبیل خشک با آب برک عنب الثعلب و اکر در آفتاب توانند این ضماد را بعمل آورند که زود خشک کردد بهتر است و سعوط عصارهٔ آب مطبوخ آن جهت نزله و سرخی چشم و قطور آنکه در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه و کری و دوی و طنین و بخور آن جهت درد دندان و رفع چشم بد و تعلیق آن در پارچه کبود رافع سحر کویند افشانیدن آن در خانه باعث فرقت و بخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن ربوب و میوه های ترش و سکنجبین و حموضات دیکر مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن قردمانا و کویند تخم سداب است و روغن آن در سوم کرم و در دوم خشک و مفتح سدهٔ دماغی و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخا و صرع و اختلاج و ریاح اعصاب و خدر شربا و ضماد او حقنهٔ آن جهت درد کمر و عرق النسا و برودت کرده و رحم مفید و حمول بیخ آن با روغن ایرسا سائیده مفتح افواه عروق و خون بواسیر است

حرمله

بضم حا و سکون راء مهمله و ضم میم و فتح لام و ها و عرب آن را اقصبانا نامند

*ماهیت ان

نباتی است حجازی بقدر قامتی و در کنار آبها می روید و از جملهٔ یتوعات است و پر شیر و برک آن درازتر از برک بید و کوچک تر از ان و تیره رنک

*طبیعت آن

کرم و با حدت

*افعال و خواص آن

کویند چون شیر آن را با پنبه و یا صوفی بکیرند به حدی که آن پنبه و صوف خوب تر شود و آن را بکذارند تا بدبو شود و چون انسان صاحب جرب در آفتاب ایستد و جرب خود را بخارد پس آن پارچه و صوف را بدان بمالد بقوت که احساس وجعی نماید جرب آن بزودی زائل کردد

حر

بضم خاك خالص و بکسر و فتح خاك سنكدار است

فصل الحاء المهمله مع الزای المعجمه

حزاء

بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و بضم حا و بمد و قصر هر دو آمده است کویند بفارسی آن را دینار رویه نامند

۳۵۳و بقولی تخم آن را زوفرا و بشیرازی میرک کازرونی و کوخر نیز و در مازندران اناریچه خوانند

*ماهیت ان

بری و بستانی می باشد و از مطلق آن مراد بستانی است ساق آن بقدر انکشتی و از ان باریک تر و شاخهای آن باریک و متشعب و از بالای ساق رسته و آن را قبهٔ شبیه بقبهٔ زردك بری و مائل بزردی و تخم آن عریض و مائل بطول و تندطعم و با عطریت و برك آن شبیه ببرك كشنیز و از ان بسیار ریزه تر و کویند شبیه بکرفس و از ان اندك بزرکتر و پهن تر و کویند شبیه ببرك سداب و از ان زردتر و بیخ آن شبیه بزردك و سفید و با اندك تندی و طعم آن و بدستور طعم برك آن مرکب از

طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که صهاربخت و سعید جرجانی و ابن تلمیذ کفته اند که در طبرستان آن را جعفری نامند و ظاهرا جعفری از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده شده مؤلف کوید که شبیه بدین کیاهی در هند و بنکاله بسیار می شود و اقسام می باشد و کیاه آن تا ببلندی دو ذرع و زیاده نیز یک قسم آنکه برک کل آن بزرک و زرد و تیره رنک و کم برک تا پنج عدد و در وسط آن برکهای ریزه و ساق و شاخهای آن باریک و سبز مائل ببنفشی و آن را جعفری نامند قسم دیکر آنکه قبهٔ کل آن بزرکتر و پربرک و رنک آن زرد طلائی و آن را صد برک و کیندا نامند و بعضی بتعمل برک کل آن را پستهٔ رنک می کردانند بدین نحو که در هنکام ظهور شکوفه و کل آنکه اواسط زمستان است شاخ متصل بیخ آن را شکافته قدری نیل در ان می کذارند و بر بالای آن پارچهٔ نم کرده می پیچند و قسمی دیکر آنکه آن را حبشی نامند برکهای کل آن زرد و ریزه اندک پیچیده می باشد و قسم دیکر آنکه آن را سرنائی می نامند برکهای کل آن اندک بلند و پیچده شبیه بسرنا و نیز قسمی دیکر می شود که برکهای کل آن سرخ برکشته بطرف پائین و در وسط آن برکهای ریزه زرد و بسیار خوش منظر و آن را کل مخملی نامند و برک نبات آن شبیه ببرک تره تیزک و انبوه و نیز نر و ماده می باشد نر آن بر اطراف قبهٔ کل آن برکهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد و در وسط آن تکمهٔ و بر ان برکهای بسیار ریزه که زیره نامند و مادهٔ آن را برکهای همه مساوی و بالیده تر و کیاه آن هم مزروع می باشد و هم بنشانیدن قلم آن و تخم آن سیاه رنک و باریک طولانی و کل قلم کردهٔ کیاه آن بالیده تر و رنکین تر از روئیدهٔ تخم آنست و بهترین آن صد برک و کل بزرک تازهٔ آنست

*طبیعت ان

در اول دوم کرم و خشک و در سوم نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

مسخن و قابض و محلل و منضج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع جشای حامض و رافع مضـرتها اغذیهٔ منفخه و معطشه و جهت سم عقرب و سائر هوام بارده و تقویت معدهٔ بارده و تسخین آن و خوردن مطبوخ برک آن جهت بواسیر ریحی و خونی و اخراج سنک کرده مجرب دانسته اند و قطور آب برک آن جهت جریان رطوبات و چرک از کوش و طلای برک درخت آن جهت قوبا و بهق و کلف و نطول طبیخ آن جهت تفتیت حصاه نافع کفته اند و چون اندکی از آب برک آن و اندکی زاج سفید در آب خیسانیده با توتیای کرمانی نرم سوده و با سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند هر صبح تا چند روز باعث تقویت آنست المضار مصدع و در محرورین موجب رمد و جرب و بثور و قطع منی و مصلح آن سویق و آب سرد و کاسنی و بقول بارده و بادرنجبویه نیز کفته اند و ترشیها و بخور آن جهت دفع اذیت ریاح ردیه و برک کل آن را چون در آب بجوشانند تا رنک آن در آب باز داده شود پس صاف نموده اندک زاجی داخل کرده پارچهٔ سفید را و یا کاغذ را بدان رنک کنند بسیار زرد و نیکو می کردد و اکر اندکی نیل در ان داخل نمایند سبز پستئ می شود و بر پارچه رنک پخته می شود و از افتاب تغییر نمی یابد

حزاء بری

ص: ۶۸۰

و حزاه نیز نامند و بشیرازی کوخر کویند

*ماهیت ان

از جملهٔ سداب بری شمرده اند و دو قسم می باشد بری و بستانی یک قسم را در مازندران جعفری نامند و برک آن شبیه ببرک کرفس بقدر برک کشنیز و تخم آن سبز

۳۵۴و خوش بو و این بهترین اقسام است

*طبیعت ان

کرم و خشک در آخر سوم

*افعال و خواص آن

مقوی هاضمه و دافع ریاح و ادویهٔ قتالهٔ بارده خصوصا سم عقرب و مدر بول و مجفف منی و قسم دوم که بستانی است ساق آن بقدر ذرعی و پر کره و برک آن شبیه ببرک سداب و با زغب و خوش بو و تندطعم و تخم آن شبیه بانجدان و زوفرا عبارت از آنست و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برک آن شبیه ببرک جزر و طعم آن قریب بطعم رازیانه و تخم آن سبز رنک و خوش بو و خوش طعم نزدیک بتخم کزر در شکل و بر جامه بچسپد و بشیرازی آن را خودوسک نامند

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص

آن

مقوی معده و احشا و جکر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و مسخن کرده و مثانه و مسمن آن و مبهی و مقوی آن و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و آشامیدن و بوئیدن آن جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع و ورم بواسیر و بدستور خوردن آن و ادهان آن کویند بواسیر را زائل کرداند و رنک روی را نیکو سازد و هیچ دوائی بآن نرسد و طلای کل و برک آن با عسل جهت خراجات و اکله و ضماد جمیع اجزای آن با شراب و یا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و نیم درهم آن با اندک شراب جهت کزیدن هوام شربا نافع و جالینوس بالخاصیت آن را جهت سعال یابس مفید می داند و تخم آن در افعال قویتر از اکثر اجزای آنست و مضر سر و مجفف منی مصلح آن بادرنجبویه بدل آن سداب است هرکاه اقسام دیکر حزا یافت نشود مقدار شربت آن تا سه درهم و از تخم آن تا یک مثقال

حزاز الصخر

بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و ضم زای معجمه و الف و لام و فتح صاد مهمله و سکون خاء معجمه و راء مهمله و بضم حا نیز آمده و در مصر حناء القریش و بفارسی کل سنک و بدیلمی سنک حنا کویند و این را حزاز از ان جهت نامند که مرض حزاز را که نوعی از قوبا است زائل می کرداند

*ماهیت ان

چیزی که بر روی سنکهای نمناک متولد می شود و رنک آن سبز مائل بسفیدی و چون بدست بمالند برنک حنا مشابه کردد

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

جالی و جهت اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با عسل جهت یرقان ضمادا نافع*

حزنبل

بفتح و بضم حاء مهمله نیز و ضم زای معجمه و سکون نون و ضم باء موحده و سکون لام لغت عربی است و کف الدابه و کف النسر و بیونانی مربافلن نامند

*ماهیت ان

امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و مراد از ان بیخی است سفید و سطبر مائل بتیرکی و زردی و طعم آن شیرین مائل بتلخی و نبات آن انبوه و برک آن شبیه ببرک سیب و عریضتر از ان و مزغب و ساق مجوفی از وسط آن رسته و رنک آن ما بین سرخی و زردی و مزغب و برکهای ریزه احاطهٔ ساق آن نموده و بلندی آن تا دو ذرع و منحرف بجهت اسفل به حدی که ملاصق زمین شده و بر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج و درونش با اندک رطوبت و خارهای ریزه در اطراف آن و کل آن مائل بسفیدی و زردی و محیط بساق آن مثل فراسیون و بی شعبه و شاخ و منبت آن نزدیک آبها و اکثر بلاد مانند طرسوس و اراضی شام و غور و طبریه و جبال بیت المقدس و هکار موصل و غیر اینها از بلاد مناسبه بطبیعت آن و بهترین آن طرسوسی چرب و شیرین باندک تلخی است و تازهٔ آن را چون از زمین بکنند نرم مانند شمع می باشد و چون بخایند مانند خمیر کردد و چون در تابستان نزدیک خشکی کیاه آن را بکنند صلب و بزرک می باشد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

ص: ۶۸۲

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و در وسط دوم خشک

*افعال و خواص آن

مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مبهی و مقوی احشا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و الزینه و المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت رفع صداع کهنه و رفع بخارات و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهاه و لثه و سینه و سعال

۳۵۵و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جکر و سپرز و با عسل جهت حصاه و مداومت یک هفته تا دو هفته بدان جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکوئی رنک رخسار و با مغز تخم خربزه جهت وجع کرده و نزف الدم و با کلنار جهت قطع سیلان خون و با آب کندنا جهت اسقاط دانهٔ بواسیر و مداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در انثیان بهم رسد و با صبر جهت وجع مفاصل و عرق النسا الراس بخور آن جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ مهرای آن با سداب در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا الاذن قطور آن در کوش جهت ثقل سامعه العین اکتحال آن جهت قطع بیاض و ناخنه و سلاق السموم آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماعی اطبا است خصوصا با شراب و بدستور طلا کردن آن الخواص آشامیدن منقوع یکدرهم آن در شیر تازهٔ دوشیده بقدر یک سیر صبح ناشتا و تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقا خواه حیوانی باشد و خواه نباتی تا مدت یک سال و کویند تا مده العمر و با آب و نمک جهت سقطه الجروح ضماد تازه و خشک آن جهت منع جراحات و التیام آنها بغایت مفید و کویند مضر رئه است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال تا دو مثقال یوسف بغدادی در مربافلن صنفی را بیان نموده که در شام بهم می رسد و آن بیخی است شبیه بسورنجان صلب و عظیم و چون بخایند نرم می باشد و در رفع اثر سموم در عرض سال مخصوص بآن دانسته

فصل الحاء مع السين المهمله

حسک

بفتح حا و سین مهملتین و سکون کاف و آن را شکوهنج و شکرهنج نیز و بشیرازی حارسوهوك و باصفهانی هرداد و در مغرب حمص الامیر و بفارسی خارخسک و بهندی کوکهرو و هست چنکهار یعنی در پای فیل چون بخلد فریاد برآورد

*ماهیت ان

بری و بستانی می باشد بری آن در خرابها و نزدیک آبها و بیشها می روید شبیه بنبات هندوانه و شاخهای آن خاردار منبسط و بر روی زمین و برک آنکه نزدیک خارهای آن رسته شبیه ببرک زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و شبنمی که بران می افتد ترش و جرم آن بیمزه و با اندك عفوصت و ثمر آن سه پهلو و اطراف آن نیز مانند خار و مغز آن از نخود کوچکتر و سفید رنک و بستانی آن در نهرها می روید و شاخهای آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخهای آن طولانی و طرف بالای شاخها غلیظتر از طرف اسفل و بر آنها چیزی رسته بباریکی موی و مجتمع شبیه بخوشه و ثمر این نیز شبیه بثمر آن بهترین آن بستانی آن است

*طبیعت آن

مرکب القوی از جوهر رطب اندك و یابس بسیار و حرارت لطیف و کرم و خشك در اول نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

اعضاء الغذاء و النفض و السموم و غیرها جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزایندهٔ منی و مفتت حصاه کرده و مثانه و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و مانع انصباب مواد و با شراب جهت دفع ادویهٔ سمیهٔ نباتیه و آشامیدن عصارهٔ برک و بیخ و ثمر تازهٔ آن بتمامها جهت قرحهٔ مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاك نامند و تقویت باه و تفتیت حصاه و عسر البول و قولنج و عصارهٔ آن مستعمل در اکتحال مبرده و مجففه و رادعه و مضمضه بعصارهٔ آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و اورام عضل حلقوم نافع و ضماد عصارهٔ طبیخ آن جهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد باعضا و دو مثقال عصارهٔ خسک بری با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت برطرف کردن کک بغایت مؤثر و چون نخود را در آب تازهٔ آن مکرر پرورده کنند در تقویت باه بیعدیل مقدار شربت آن تا پنج درهم مضر سر مصلح آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصارهٔ کیاه آن و روغن آنکه آب کیاه آن را با روغن کنجد طبخ دهند بدستور مقرر طلای آن و آشامیدن و تحقین

۳۵۶بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنک رخسار و درد کمرر کرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن در احلیل و عانه و کمر جهت حصاه کرده و مثانه مؤثر مقدار شربت آن هفت مثقال با میپختج یا عسل یا نبیذ و چون تخم آن را که حسکدانهٔ نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بیمثل است

حسل

بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر حا نیز آمده بیونانی حسمی نامند

*ماهیت آن

کیاهی است شبیه بصعتر و برک آن درازتر و بزرکتر از ان و تیره رنک

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

پختهٔ آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خشبوئی دهان و آروغ و با شراب جهت کزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درهم و زیاده بران نیز مجوز است

حسو

بتشدید واو و حسو بر وزن فعول نیز آمده

*ماهیت آن

غذائی است که از حبوب و غیر آن ترتیب می دهند رقیق و بطریق قهوه تناول می نمایند و بفارسی حریره نامند و در قرابادین انواع آن ذکر یافت*

فصل الحاء مع الشین المعجمه

حشیشه البراغیث

بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و ثاء مثلثه بلغت شام کیاه دوقس را نامند و در عراق مراد از ان کیاهی است که کیکرا دفع می نماید و در طبرستان کبک و لرش نامند و قسمی از دوقسرا شمرده اند

حشیشه الداخس

بفتح دال مهمله و الف و کسر خاء معجمه و سکون سین مهمله لغت عربی است بیونانی فارفوخیا نامند

*ماهیت ان

کیاهی است منبت آن سنکلاخها و برک آن شبیه ببرک عدس و از ان بزرکتر

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل و ملطف ضماد آن جهت سعفه و قروح شهدیه و داخس نافع است

حشیشه الزجاج

بضم زای معجمه و فتح جیم و الف و جیم برومی کسنین و اهل اندلس حبیقه و حبقا و بفارسی کیاه آبکینه نامند

*ماهیت ان

کیاهی است که در شوره زار و محوطها و خرابها می روید شاخهای آن باریک مائل بسرخی و برک آن خشن و مزغب و بر شاخهای آن چیزی شبیه بتخم بقدر برنج و خشن و بسیار تلخ و بر جامه می چسپد

*طبیعت آن

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص آن

محلل اورام و رادع و مفتح سدد و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زائل می کرداند و ازین جهت آن را حشیشه الزجاج نامند و تحسی بدو اوقیه از عصارهٔ آن با شکر جهت سرفهٔ کهنه بسیار مؤثر و ضماد عصارهٔ آن جهت اورام حاره و بواسیر و با سفیدآب جهت حمره و نمله و قیروطی آن با روغن حنا و پیه بز و مالیدن برک آن جهت قوبا و غرغرهٔ آن جهت ورم لوزتین و با روغن کل جهت درد کوش مفید مضر سر مصلح آن نبات و خشخاش مقدار شربت آن تا دو مثقال است

حشیشه العلق

بفتح عین مهمله و لام و سکون قاف امین الدوله کفته که آن را در کیلان خنیس نامند و از جملهٔ پودنه است و در مازندران اوجی کویند

*ماهیت آن

نباتی است شبیه بسوسنبر و مائل بسیاهی و خشبو بالخاصیه اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سائر افعال قویتر از اقسام فودنج است

حشیشه المعدن

بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون و آن را ریش سمندر نامند

*ماهیت ان

کیاهی است سفید و صلب قریب بصلابت سنک و چون شکسته شود اجزای آن ریزه کردد و با روغن چون مشتعل کردد شعلهٔ آن برطرف نشود

*افعال و خواص آن

جالی و مورث صحت و طراوت جلد است و داخل ضمادات ملوکی

۳۵۷می نمایند

*فصل الحاء مع الصاد المهمله

حصاه

بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تاء مثناه فوقانیه بفارسی سنکریزه و بهندی پتهری و کنکر نیز نامند

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

رادع و مجفف و ذرور سائیدهٔ آن مانند غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفید و انداختن آن در کوزهٔ آب مصلح

غلظت آن و مقوی احشا است

***حصرم**

بکسر حا و سکون صاد و کسر راء مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند

*ماهیت ان

انکور خام نارس سبز ترش است هر نوع که انکور باشد

*طبیعت آن

در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن سردتر و خشک تر از ان تا سوم

ص: ۶۸۷

*افعال و خواص ان

مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوی جکر و بدن و رافع تشنکی و سستی اعضا و ضماد سائیدهٔ خشک آن جهت خشبو کردن عرق و حصف و منع تولد آن در ان سال ثانیا و جوشش و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معدهٔ سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف آن اجزای معده را مصلح آن کلقند و انیسون و انجیر بدل آن ریباس و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنکی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانکیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و منع غثیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و با رب انار میخوش جهت صفراوی مجرب و عصارهٔ آنکه در آفتاب خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و لهاه و قلاع دهان و رعاف و قئ الدم و با آب کندنا جهت تجفیف دانهٔ بواسیر و فرزجهٔ آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و با سرکه جهت نواصیر و قطور آن جهت چرک کوش و غرغرهٔ آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و سیلان رطوبات رحم مفید و در سائر افعال مانند رب آن و آب آن در افعال مانند عصارهٔ آن و مقوی قوت ماسکهٔ معده و چون توتیا را بآن پرورده کنند و بدستور سائر ادویهٔ عین را بغایت مقوی فعل آنست مضر سینه و مورث سعال مصلح آن کلقند و شربت خشخاش مقدار شربت از عصارهٔ آن یک مثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و شراب آنکه از آب غوره قریب بشیرینی و رسیدکی سه جزو و عسل کف کرفته یک جزو ترتیب دهند بدین طریق که سه چهار روز در آفتاب کذارند تا بجوش آید پس صاف کرده در خم نموده در آفتاب کذارند تا برسد قابض و مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و استرخای معده و قولنج ثفلی و وبا و در سائر افعال مانند عصارهٔ آنست و کهنهٔ یکساله و زیادهٔ آن بهتر و قوی تر تازه آنست و بدستور چون بآتش بقوام آورند و شربت سازند

حصی لبان الجاوی

بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم لام و فتح باء موحده و الف و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر واو و سکون یا و بفارسی حسن لبه و بهندی لبان نامند

*ماهیت آن

صمغ ضرو یمنی است و کمکام عبارت از ان است و در ضرو مذکور خواهد شد و انطاکی نوشته که اهل این صناعت تحقیق نکرده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صمغ ضرو است و در اول تکون بقدر دانهٔ کندم می باشد و بتدریج بقدر خربزه می شود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها است چون در آتش اندازند و از بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوش بو و سفید مائل بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش بمصطکی و کندر و صمغ می نمایند و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوش بو می باشد بخلاف مغشوش

*طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص آن

القلب مقوی دل و مورث سرور شربا و بخورا الفم خائیدن آن جهت رفع قلاع دهان

۳۵۸و تقویت لثه و سرفه الراس طلای آن جهت حبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد کوش بارد الصدر و الدماغ و المعده آشامیدن آن جهت امراض سینه و سرفهٔ رطوبی و تقویت دماغ و معده و اذابت رطوبات و تحلیل آنها و رفع مغص و تقویت آلات تناسل و مقعده الزینه اغتسال بدان جهت تقویت بدن و حفظ موی از افتادن مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن لادن و مصطکی بالمتاصفه و مصدع محرورین مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش است

فصل الحاء المهمله مع الصاد المعجمه

حضض

بضم حاء مهمله و ضاد و سكون ضاد ديكر معجمتين

*ماهيت ان

دو نوع است مكى و هندى مكى را بيونانى لوفيون نامند و آنچه مشهور است آنست كه عصارۀ برك و تخم نباتى است خاردار قريب بسه ذرع پوست آن كاهى رنك برك آن شبيه بشمشاد و ثمر آن شبيه بفلفل و سياه و املس و طعم آن تلخ و كويند برك آن مدور اندك ضخيم و سر برك آن اندك فرو رفته و منبت آن وادى عرفات است كياه آن را بالتمام از بيخ و برك و تخم و ساق كرفته و خرد كرده در حوضى مى خيسانند پس خوب لكدكوب مى كنند و صاف كرده مى كذارند تا درد آن ته نشين كردد پس صافى زلال آن را كرفته طبخ مى نمايند تا قريب بانعقاد رسد پس در خيكچها پر نموده سر آن را بسته باطراف مى برند و اين را خولان مى نامند و دردى آن را از بالايش مى كذرانند تا ريشها و اجزاى غليظۀ آن جدا كردد پس اندك طبخى مى دهند كه قريب بانعقاد رسد كلولها مى سازند و اين را حضض مى نامند و از بعضى ثقه شنيده شده و تحقيق همين است كه كياه آن بعينه كياه عنب الثعلب است كه بدستور مذكور مرتب مى نمايند و بعضى مغشوش و بعضى مجعول از برك مورد و صبر سقوطرى از هريك سى مثقال و مرمكى بيست و پنج مثقال و زعفران بيست مثقال و دوشاب يك من تبريزى مى سازند و فرق ميان آن و اصلى آن آنست كه رنك بيرون اصلى زرد مائل بسياهى و اندرون آن مائل بسرخى و چون در آب حل نمايند كف آن برنك خون مى باشد و طعم آن با قبضيت و تلخى و چون در آتش بدارند ملتهب كردد و مجعول و مغشوش آن بخلاف آن باشد و بآتش ملتهب نشود

ص: ۶۹۰

*طبیعت ان

در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل آن کمتر از ردع و آشامیدن آن جهت اورام باطنی و اسهال قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث سینه و سرفه و درد جکر و یرقان اسود و زحیر و ادرار حیض و بواسیر و حرارت کرده و قرحهٔ مجاری بول و التهاب و تشنکی و کزیدن سک دیوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات و چرک از کوش الفم مضمضهٔ آن جهت تقویت لثهٔ مسترخیه و غرغرهٔ آن جهت ورم حلق العین اکتحال آن جهت جرب و حکه و سلاق و دمعه و رمد و ضعف بصر و منع نزله اعضاء الغذاء طلای آن جهت شقاق و قرحهٔ مقعده و سحج کل اعضا و حقنهٔ آن جهت اسهال مزمن و قرحهٔ امعا نافع و قرشی در شرح قانون کفته که حضض با وجود آنکه منع نزف الدم می کند ادرار حیض می نماید مضر سپرز مصلح آن انیسون و حماما مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم بدل آن حضض هندی است*

حضض هندی

بهندی رسوت نامند

*ماهیت ان

بعضی کفته اند که عصارهٔ فیل زهرج است و تحقیق آنست که غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نکرکوت و نواح لاهور از شیرهٔ هلیلهٔ تازه سازند و صاف باشد و در کتاب دیکر دیده شده که در نواح لاهور و نکرکوت از شیرهٔ هلیله تازه و شیر می سازند و حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبرهٔ ایشان تحقیق شده آنست که عصارهٔ دارهلد است که در هلد تازه

۳۵۹را نیم کوفته در آب می جوشانند تا تمام قوت آن در آب باز داده شود پس صاف نموده مساوی آن شیر کاو داخل کرده می جوشانند تا غلیظ و منعقد کردد و باطراف می برند و بعضی کفته اند معنی رسوت بهندی رس اوتهه است زیرا که رس بمعنی عصاره و اوته بمعنی جوشانیدن است و چون آن عصاره است و بطبخ مرتب می نمایند لهذا مسمی بدان کشته و آن عصاره برک چند نباتی است بعضی شبیه ببرک حلبه و خاردار و بعضی شبیه بخرفهٔ خرد و ضخیم تر از ان و بعضی شبیه بحندقوقی که بهندی کده پورناوبس کهپره نامند در هاونهای چوبی بزرک کوبیده آب آن را کرفته صاف کرده طبخ می دهند تا بسرحد انعقاد رسد و بر برکهای عریض طولانی سبز پستئ رنک ریخته خشک می نمایند و باطراف می برند و آن برک یحتمل که برک دار هلد باشد و رنک رسوت تازه خالص زرد می باشد

*طبیعت ان

قریب بطبیعت مکی است و کفته اند سرد و خشک است

*افعال و خواص آن

نیز قریب بدانست و جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفرا و قئ و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال و دفع سموم نافع و آشامیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برک ککرونده که کیاه هندی است مقدار پنج شش مثقال خصوصا که شب در ان بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده نیم کرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر و اسهال بواسیری و اسهال الدم و سحج امعا و طلای محلول آن در آب نیم کرم جهت وجع بین الکتفین و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب و اهل هند جهت سحج اطفال در ادویهٔ ایشان داخل می نمایند و می خورانند و حبوب رسوت در قرابادین مذکور شد و فتیلهٔ آنکه یک وزن آن را باهم وزن آن ثمر نیم که بهندی نمولی کویند با ربع وزن آن زرنباد کوفته در آب برک ککروندهٔ سفید خوب حل کرده فتیله ها سازند بقدر بند انکشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آن را محکم بسته نکاهدارند عند الحاجت یکی بردارند بدبر جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجرب است

فصل الحاء المهمله مع اللام

حلاب

بضم حاء مهمله و فتح لام و الف و باء موحده

*ماهيت ان

کیاهی است بقدر شبری برک و شاخهای آن بسیار باریک و کل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن بقدر خردلی منبت آن اکثر امکنه خصوصا اطراف عمارات و خرابها

*طبیعت ان

در سوم سرد و خشک

*افعال و خواص آن

ضماد آب آن با آرد کندم جهت استحکام عضو مکسور و کوفته و بدررفته و مانده و سست شده و با حنا جهت خارش کف دست اطفال و غیر اطفال و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زردآب از ان مفید*

حلبه

بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح باء موحده و ها و فریقه نیز خوانند و در کیلان خلبه بخای معجمه و باصفهان شنبلیله و در شیراز شملیز و بهندی میتهی نامند

*ماهیت ان

از حبوب معروفه است و کیاه آن تا بقدر ذرعی و شاخهای آن باریک و برکهای آن ریزه صنوبری شکل زاویهٔ آن متصل بشاخ و قاعدهٔ آن بالا۔و طعم آن مائل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه ببوی برک آن و در غلافی شبیه بغلاف تخم ترب و اندک پهن و کوچکتر از ان و اندک زرد رنک و ریزه مربع اندک پهن و غیر املس و غیر مستوی و ماکول و برک آن را نیز پخته می خورند و با کوشت لذیذ می باشد و بعضی برای حدت طعم و کم شدن تلخی و رائحهٔ آن اولا برک آن را اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با دو پیازهٔ کوشت بریان کرده می خورند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص آن

برک آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت امراض بارده و سوء القنیه و استسقا و سرفۀ بارد و ورم طحال و درد کمر

۳۶۰و جکر و رحم و برودت مثانه و تقطیر البول و ضماد آن جهت تقویت موی نافع و خوردن آن با نان مانع تلیین آنست و تخم آن ملین و منضج و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی رئۀ الصدر و المعده مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مواد محتبسه بسینه و سرفه و ربو و عسر النفس و بواسیر و اورام باطنی و کسر ریاح و دفع بلغم لزج از سینه و تنقیۀ امعا و مطبوخ آن با تمر هندی و مویز و انجیر که آب آن را بعد طبخ صاف نموده با عسل بقوام آورده باشند جهت ضیق النفس و تصفیۀ صوت و قروح سینه و درد آنکه مزمن شده باشد با آب پرسیاوشان مجرب خوردن آن با مری پیش از طعام و بدستور با عسل شکم برانـد و اخلاط ردیه دفع کنـد اعضاء النفض طبیخ آن بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبه جهت تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض و مداومت خوردن آن بآرد کندم و شکر و عسل سرشته جهت تسمین بدن و اصلاح حال کرده مؤثر و آب طبیخ آن با پنج درم فوه جهت نیکوئی رائحۀ براز و تلیین طبیعت و رفع سستی و شکستکی اعضا و ادرار حیض و لیکن مفسد رائحۀ عرق و بول است الاورام و غیرها ضماد آن جهت اورام صلبۀ ظاهری و باطنی و سعفه و سبوسه کلف و سوختکی آتش و شقاق بارد و کجی ناخن و ورم سپرز و رحم و رفع اسقاط موی و سائر آثار جلدیه و ضماد آرد آن با بورۀ ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت کشودن دمل و با آرد جو و روغن کل سرخ و سرکه جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و طلای آن جهت رفع چرک و نیکوئی رنک رخسار و با مویزج جهت منع تولد قمل و قطور نقیع آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و نطول طبیخ آن و بدستور جلوس در ان جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیۀ رحم و فرزجۀ آن با پیه قاز جهت تلیین صلابت رحم و تفتیح فم آن و شستن سر به آب طبیخ آن جهت جعودت موی و زوال حزاز و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر انثیان مصلح آن سکنجبین حامض و انیسون و مکیدن انار میخوش و محرور المزاج را استعمال برک آن بدون کاسنی جائز نیست و طبیخ برک آن با برک اسفناج و یا برک خرفه و یا با زردک نیکو مصلح است آن را از برای محرو المزاج و روغن تخم آن کرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت زحیر و اسهال و نخالۀ ردی و موی و قرحۀ رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلای بشره موثر است

حلبیب

بفتح حای مهمله و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و بای موحده کویند سورنجان هندی است

*ماهیت ان

دوائی است هندی خشبی شبیه بسورنجان مصری

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و کویند در سوم

*افعال و خواص ان

آشامیدن آن جهت نقرس و درد مفاصل و زانو و تقویت بدن و اخراج بلغم خام و اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و امعا و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز و مغلظ آن مصلح آن کثیرا و کاسنی است

حلبوب

بفتح حای مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده لغت نبطی است و باندلس حریف الاملس بحای مهمله و در بلاد دیکر عصا هرمس و خصی هرمس بخای معجمه و صاد مهمله و دیسقوریدوس در رابعه نوشته که آن را لیثورسطس و بعضی برسانیون و بعضی اربوطانون نامند

*ماهیت ان

کیاهی است بقدر شبری و پرشاخ و بسیار کره و شعبهای آن از کرههای آن رسته و برک آن کوچکتر از بادروج و مفروش بر روی زمین و یکروی آن مزغب و دو نوع می باشد نر و ماده و ثمر نوع ماده آن خوشه دار با تخم و تخم آن از بطم کوچکتر و برک نر آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ماده و مستدیر و یک تخم بر بالای تخم دیکر و پیوسته بهم شبیه بخصیهٔ حیوان و بیخ آن دو عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیکری صلب نیز بهم پیوسته مانند خصیه

*طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

محلل

۳۶۱اورام بارده و ملین طبع و آشامیدن سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مرت صفرا و ضماد آن محلل قوی و کفته انـد حمول برک مادهٔ آن بعـد از طهر و خوردن بیخ صـلب آن باعث حمل بدختر و آشامیدن برک نر آن و حمول بیخ سست آن باعث حمل بپسر است بالخاصیت و کفته اند سست آن مضعف باه و صلب آن مقوی آنست

حلتیت

بکسر حـاء مهمله و سـکون لاـم و کسر تـاء مثناه فوقانیه و سـکون یاء مثناه تحتانیه و تاء مثناه فوقانیه بفارسـی انکزد و انغوزه و باصفهانی انکشت کنده و بهندی هینک نامند

*ماهیت ان

دو نوع می باشـد طیب و منتن و طیب آن صـمغ انجدان سـفید است که آن را کوله پر نامند و منتن آن را کویند صـمغ انجدان سیـاه است که بفارسـی کماه نامنـد و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صاف شـفاف مائل بسـرخی تنـدبوی با بشاعت است که چون در آب حـل کننـد ماننـد شـیر شود و زبون و مغشوش آن رنک آن سبز و بوی آنماننـد بوی کنـدنا و طعم آن کریه باشد و کویند منتن آن بدین اوصاف است و مغشوش بسکبینج و آرد باقلی می نمایند منبت آن هرات

*طبیعت ان

کرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و باقوت تریاقیه و سمیه

*افعال و خواص ان

امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض باردهٔ دماغیه مانند فالج و رعشه و صـرع و خدر و تمدد و ام الصبیان و امثال اینها و با فلفل و سداب جهت کزاز و با شراب جهت امراض اعصاب و با سکبینج جهت فالج و خدر بشرط ادمان و بلع نمودن سه قیراط آن ممزوج با موم جهت فالـج نافع امراض چشم و کوش و بینی و دهان و حلق و حنجره و صدر و معده و کبد و طحال و مراره اکتحـال آن با عسل جهت قوت باصـره و نزول آب و بیاض و ظفره و قطور جوشانیـدهٔ آن در روغن زیتون جهت درد کوش و کری کهنه و دوی و طنین و بـا زنجـار و زاج جهت بردن کـوشت زیـاده که در بینی متکون شود و کذاشـتن آن بر دنـدان کرم خورده جهت تسـکین درد و ریزانیـدن آن و طلای آن از خارج نیز مسـکن درد آن و مضـمضه بطبیـخ آن بانجیر و زوفا جهت

درد دنـدان کرم خورده و غرغرهٔ آن بـا عسـل جهت ورم لهاه و با سـر که جهت اخراج زلوی در حلق مانـده و با زردهٔ تخم مرغ جهت سـرفهٔ خشک و درد پهلو و بتنهائی و یا با ادویـهٔ مناسـبه جهت بحت الصوت و خشونت حلق و شوصـهٔ بلغمی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصـفیهٔ صوت اعضاء الغذا آشامیدن آن مذیب هر جامد و محلل و پراکنده کنندهٔ ریاح و با سکنجبین جهت جمـود شـیر و بـا قـوابض جهت اسـهال رطـوبی و بادویـهٔ مناسـبه جهت مغص ریحی و بلغمی و قولنـج و تحلیـل ریـاح و پراکندکی آنها و اخراج اقسام کرم معده و تفتیح خون بواسـیر و برودت معده و جکر و سپرز و استسـقا و سستی بدن و خوردن مقـدار یک نخود آن و یا کمتر بقـدر برداشت مزاج که در جوف خمیر نان پخته کذاشـته بلع نماینـد تا چند روز پی هم جهت تحلیـل استسـقای بـارد هر نوع که باشـد خصوص زقی و طبلی نـافع و بـا انجیر جهت یرقان سـدی و با آب بار تنک جهت رفع چرک و دبیلاـت باطنی امراض رحم و اورام و قوبا و ثآلیل و سـموم و غیرها و آشامیـدن آن با مو و فلفل جهت کشودن بول و حیض و بخور و حمول آن جهت اخراج جنین میت و کذاشـتن آن بر اورام بعـد شـکافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثـهٔ آن و ضماد آن با انجیر خشک و سـر که جهت قوبا و با قیروطی جهت ثآلیل و غدد و مسماریه و ضماد آن جهت داء الثعلب و با آب خاکستر و آب دریا جهت شـکاف عضل و طلای آن جهت زخم کزیـدهٔ سک دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضـرت پیکان زهردار وماننـد آن و بدسـتور بـا شـیر و جنطیانا جهت کزیـدن سک دیوانه و با روغن زیتون جهت کزیـدن عقرب و رتیلا الباه کذاشـتن انـدکی از ان در ممر احلیل باعث تقویت و نعوظ تمام و مالیـدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصا که در

۳۶۲روغن زنبق مـدتی بیندازنـد و در شـیشه کرده در افتاب کذارنـد پس اسـتعمال نماینـد الحمی آشامیـدن آن جهت تپ ربع الزینه آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوئی رنک رخسار نافع مضـر دماغ و جکر مصـلح آن انارین و انیسون و مضـر سـفل و مصلح آن کثیرا و بوی آن مضر محرورین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک عدسه تا نیم مثقال بـدل آن جاوشـیر و سـکبینج و کویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست و کویند از خواص آنسـت که چون در پارچه بسته در ممر آب کذارند مانع تکون کرم است در ان و همچنین کذاشتن آن در مزرعه باعث کریختن هوام است از ان موضـع و بر هرچه بمالنـد هوام از ان کریزان شونـد و چون قـدری از ان را در بیـخ درختـی که قلع آن متعـذر باشـد کذارنـد آن را می پوساند و اکر بیک دفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیکر برنخواهد آمد مانند سـقوف خانها و دیوارها مانند درخت پیپـل و برکه در بنکـاله و هندوسـتان بر سـقوف و دیوار خانها برمی آینـد و بانـدک زمانی دیوارها و سـقفها و کنبـد و مساجد و حمام را خراب می کنند چنانچه اکثر می برند لیکن اکر اندکی ریشهٔ اصلی آن ماند باز سبز می شود

حلفا

بفتح حای مهمله و سکون لام و فتح فا و الف

*ماهیت ان

نوعی از بردی است که بفارسـی پیزر نامنـد که در آبها روید و از ان حصـیر و امثال آن ترتیب دهند و در حلیفه که موضـعی و منزل است قریب بمکهٔ معظمه بیشتر می شود

*طبیعت ان

در اول کرم و خشک

*افعال و خواص آن

شستن سر به محرق آن سه روز متوالی جهت رفع حزاز و قروح ابریه و خوردن پنج درهم آن با عسل و سرکه کشندهٔ اقسام کرم معده و امعا و مفتح سدد و کفته اند با آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن بشاخهای آنکه از آتش افروخته باشند جهت نملهٔ ساعیه و تکرار آن سه دفع جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافع است

حلزون

بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر آن را بفارسی سفید مهره نامند و بهندی سنکهه بفتح سین مهمله و خفاء نون و کاف و هاء هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و دقاقی می نمایند و بوق نیز می سازند و خرمهره که بهندی کودی کویند که در هند و بنکاله و اودیسه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و فروخت خرده روپیه اکثر بدان است خصوصا در بنکاله و در هند فلوس بیشتر و این کمتر نیز نوعی از حلزون است

*ماهیت ان

بری و بحری و نهری می باشد بحری آن بزرک و نهری آن کوچک و هریک باشکال مختلفه بود و بری آن چیزی است که چسپیده می باشد بکیاها و اشجارها و بر انها تکون می یابد و آن را زنطاح فروی نامند و صدف اعم از انها است و آن مخصوص بجلد حجری آن حیوانست و شیح و ودع و اظفار الطیب و طلیسا و خف الغراب و فرفورا و دلینس و صدف مروارید و غیرها نیز و زنطاح همه از انواع حلزون اند

ص: ۶۹۸

*طبیعت جلد

حجری آن در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص آن

ان شاء اللّه تعالی در صدف مذکور خواهد شد و کوشت آن در دوم سرد و تر کوشت دلینس که در مصرام الخول کویند از اقسام بری و مستطیل است الطف و سریع الاستحاله بخون صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع و کوشت سائر حلزونات مولد بلغم و سدد و رافع تشنکی و التهاب صفرا امراض عین و اذن و انف اکتحال سوختهٔ مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحهٔ چشم و طلای کوشت محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی نهونکه نامند در هنکام ظهور جدری در چشم مانع بروز آن است در ان و بعد از بروز محلل و دافع آن و مسکن حدت و سوزش و کرمی چشم و چون تازهٔ آن را بکیرند و بسوزن سوراخ نمایند و بر موی روئیده در چشم بچکانند آن را زائل کرداند و چون بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی کوش بمالند جهت رفع رطوبات زخمهای غائر آن نافع و سوختهٔ آن را با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج و درد مثانه و حبس طمث فرو بردن کوشت خام آن جهت درد معده و بامر جهت قولنج و درد مثانه و خوردن کوشت مجفف و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع الاورام و الجراحات و النصول و امثال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم ضماد کوشت آن جهت ورم نقرس و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سک دیوانه کزیده از بدن و طلای رطوبت آنکه از سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش کرفته باشند بامر صاف و صبر بالسویه سرشته جهت تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات خبیثه بیعدیل و بامر و کندر نیز

۳۶۳جهت التیام جراحات خصوصا عصبانی و کویند بالخاصیت متطرقات صلبه را نرم می سازد

حلق

بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف

*ماهیت ان

عصارهٔ برک نباتی است یمنی شبیه بعلیق و ثمر آن مانند خوشهٔ انکور و دانهٔ آن مانند عنب الثعلب و بعد رسیدن سرخ می کردد پس سیاه و برک آن شبیه ببرتاک و ترش و با کوشت آن را طبخ می نمایند و می خورند و عصارهٔ آن را بدین قسم می کیرند که برک آن را در تنور می کذارند و چون نرم کشت رطوبت آن را افشرده منعقد می سازند و آن سیاه رنک و طعم آن ترش می باشد و بهتر از آب حب الرمان است کفته اند آب آن را در اصفر می ریزند و بعد از انعقاد و خشک شدن برمیدارند و باطراف می برند

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن پنج درهم محلول آن در سی درهم آب جهت قمع مره صفرا و تسکین لهیب و حراره معده و عطش و ازالهٔ کرب خمار بیعدیل مقدار شربت آن تا پنج درهم

فصل الحاء المهمله مع المیم

حماحم

بفتح حاء مهمله و میم و الف و کسر حاء مهمله و سکون میم حبق بستانی است و در شام حبق نبطی و بعربی دیسم و بفارسی کویند بستان افروز است و نیز کویند غیر آنست و بهندی کلغه نامند

*ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه ببرک بستان افرز و از ان بزرک تر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس می نمایند و مشهور بلالهٔ خطائی است و در تبریز بکل عاشقان

ص: ۷۰۰

*طبیعت ان

در آخر اول سرد و خشک

*افعال و خواص آن

بـا قوت محلله و رادعه و رافع سـدهٔ دمـاغ و زکام حادث از بلغم و ضـماد برک آن جهت سوختکی آتش نافع و صاحب تقویم کفته که حرارت معـده و جکر را ساکن کردانـد و چون طبیـخ آن را با جلاب یا سـکنجبین بیاشامند معده و جکر را از اخلاط فاسـدهٔ ردیه پـاک سازد و تخم آن مقوی دل و برشـتهٔ آن با روغن کل و آب سـرد جهت اسـهال مزمن مفیـد و اکثار آن مضـر مثانه مصلح آن کنـدر مقـدار شـربت آن تا دو درهم بدل آن بسـتان افروز است و روغن آنکه آب برک آن را کرفته با روغن زیتون بالمناصـفه ترتیب دهند محلل باقوت قابضه و خوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده و طلای آن جهت ریاح اغشیهٔ دماغ نافع است

حمار اهلی

بکسـر حاء مهمله و فتح میم و الف و راء مهمله بفارسی خر و الاغ و بهندی کدهه بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و فتح ها و هاء دیکر در آخر نامند

*ماهیت آن

حیوانی معروف است

*طبیعت ان

در اوائل دوم کرم و در اوائل سوم خشک و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص آن

لحم آن غلیـظ و بطی الهضم تر از کـورخر امراض الراس خوردن کبـاب جکر آن ناشـتا جهت صـرع تب ربع و آشامیـدن سـم سوختـهٔ ان هر روز نیم مثقال نیز جهت کزاز و صـرع و بخور سم آن با خمر غلیظ جهت جنون و طلای سـرکین آن با سـرکه بر پیشانی جهت رعاف و بدسـتور چکانیدن عصـیر آن در بینی بتنهائی و اسـتنشاق خشک آنکه سـرکه بر آن پاشـیده باشـند و نیز قطور آب سـرکین تازهٔ الاغ جهت صـرع مفیـد امراض کبد مراره و کرده و مثانه و سـموم و غیرها آشامیدن بول آن جهت درد کرده و آشامیدن عصیر سرکین آن جهت یرقان و تفتیت حصاه و

۳۶۴اخراج جنین و مشیمه و بخور سم آن جهت عسر ولادت و آشامیدن آن جهت رفع سم و جذام و ضماد سم سوختهٔ آن جهت شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل و ناسور و بدستور ضماد کبد سوختهٔ آن با زیت جهت خنازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص بیاض آن و ضماد پیه آن جهت رفع آثار قروح و التیام جراحات احشا نیم کرم و خوردن آن و آشامیدن نقیع سرکین حمار کیاه خوار در شراب جهت کزیدن عقرب و تمریخ مغز سر آن با روغن زیت موی را برویاند و دراز کند و دندان آن را در زیر بالین کذاشتن خواب آورد و سپرز آن شیر را زیاده کند و خون آن زائل کنندهٔ بواسیر است چون بر ان بمالند و کودک بدخو را خشخو کرداند و مضمضه بشیر آن درد دندان را تسکین دهد و آشامیدن آن سرفهٔ کهنهٔ حار و سل و دق را مفید و موی دم آن را که در شراب اندازند عربده آورد و بول آن را بر هر کشتی که بمالند ماهیان بسیار در ان جمع آیند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان و آشامیدن چرک کوش آن مقدار ثمن درهمی طفلی که بسیار کریه کند باعث تسکین کریهٔ آنست و جالینوس کفته که طلای نقطهٔ آن سه بار تا چهار بار مسقط دانهٔ بواسیر است و کویند چون عقرب کزیده بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود و بدستور چون در کوش آن بکوید که مرا عقرب کزیده است باعث رفع درد آن است و چون قضیب آن را در کوزهٔ آب ندیده کرده بر آتش کذارند تا قریب بسوختن رسد پس سائیده با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن بغایت مؤثر و کویند چون قضیب تازهٔ آن را با ادویهٔ حاره پخته تناول نمایند قضیب را بزرک کرداند و از مجربات شمرده اند و تدخین قضیب خشک آن جهت تپ ربع نیز مجرب دانسته اند به شرطی که بعد نوبه تدخین کنند و اندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند نیم مثقال آن با ماء القطر حابس اسهال است و چون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سودا و امراض سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشد بخوردن آن تعهد نماید بدن خود را باخراج سودا و ترطیب آن باستعمال ادهان و لعابات و چون تناول نماید و در بدن خود ثقلی و تمددی دریابد و زود از معدهٔ او نکذرد باید که مبادرت نماید باخراج آن باستعمال فرزجات یا شیافات یا جوارشات مسهلهٔ تربدی و سقمونیائی

حمار الوحش

بفتح واو و سکون حاء مهمله و شین معجمه بفارسی کورخر نامند و معروف بخرکور است

*ماهیت ان

حیوانی است معروف

*طبیعت ان

کرم و خشک تر از حمار اهلی

*افعال و خواص آن

کوشت آن غلیظ و مولد سودا چون خواهند که استعمال نمایند باید که با نمک و شبت و دارچینی و زنجبیل مهرا پخته تناول نمایند امراض الراس و العین و الصدر تعلیق پوست پیشانی آن بر سر و پا بر بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی کفته اند باید که مقدار یک شبر باشد و پوشیدن انکشتری مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب اما باید که هر ماه آن انکشتری را تجدید و تغییر نمایند و طلای پیه آن با شیر مرضعه جهت رفع کریهٔ اطفال و پیوسته نکاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب و آشامیدن رئهٔ خشک کردهٔ آن با عسل و کثیرا جهت ربو و سرفه و ضیق النفس امراض کرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و داء الثعلب و دوالی و غیرها آشامیدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش و چهار قیراط زهرهٔ آن با خولنجان و آب کرنب جهت تفتیت سنک مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد کرده و کمر و خصیه و قضیب آن بغایت مقوی باه و طلای زهرهٔ آن جهت رفع داء الثعلب و دوالی و پیه آن جهت کلف و قوبا و آشامیدن مرق کوشت ان و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جکر و سم آن در افعال مانند حمار اهلی است

ص: ۷۰۳

حماض

بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی طوطاق اغریون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان فرنکی بستانی آن را اشلیه کیاتم و بری آن را اشلیه پاتم کویند و قسمی دیکر که کوچک می شود برک آن شبیه بسه برکه است آن را اطریفلین یعنی حماض سه برکه و بعربی حمضیض و بهندی امروله کویند

*ماهیت ان

بری و مائی و بستانی می باشد بستانی آن دو نوعی است نوع عریض الورق و تفه و آن را سلق بری و بترکی قوزی غلافی و بهندی چوکا و بلغت اهل یمن بتعل و نوعی دیکر رقیق الورق ترش و آن را حماض بستانی نامند و بیخ همه مائل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و متراکم و تخم آن سیاه و براق و در غلافی ریزه مثلث شکل و سرخرنک و نوعی را تخم بدون کل تکون می یابد و این هر دو نوع ترش و بهترین انواع اند

*طبیعت ان

در اول سرد و در دوم خشک و در اوائل او دوم نیز سرد و خشک کفته اند و با قوت قابضه

*افعال و خواص آن

امراض الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت تسکین درد دندان و اکلهٔ دهان امراض دماغ و معده و کبد خوردن آن رافع خمار و قئ و غثیان صفراوی و خواهش کل خوردن و امثال آن از خواهش ردیهٔ فاسده است و جهت یرقان و تقویت جکر و التهاب و تشنکی و آوردن اشتهای طعام و رفع سمیت عقرب کزیده نافع و پختهٔ آن تلیین طبع کند و جهت جراحت امعا و سحج با سماق مفید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند و با روغن زیت بریان نمایند و کشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بر ان بریزند و تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد پختهٔ آن با شراب جهت خنازیر و ورمهای بناکوش و جرب و برص و قوبا و با سرکه جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن کل و زعفران جهت قروح شهدیه مفید مضر باه مصلح آن شربتها مقدار شربت آن تا هیجده درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول سرد و در دوم خشک و قابض

ص: ۷۰۴

*افعال و خواص آن

امراض قلب و معده و کبد و امعا و سموم و غیرها جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحهٔ امعا بسبب تغریهٔ آن و کزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیهٔ آن و بریان کردهٔ آن جهت اسهال دموی و صفراوی و کبدی و بسیار بریان کردهٔ آن حابس بطن و تعلیق بزر حماض بر بازوی چپ مانع آبستنی و کفته اند جهت سم عقرب بمرتبهٔ مؤثر است چون کسی آن را آشامیده باشد و عقرب آن را بکزد متضرر نکردد مضر کرده و سپرز مصلح آن رازیانه و قند مقدار شربت آن تا دو درهم و بیخ آن جهت اسهال دموی و سحج و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن جهت جرب متقرح و قوبا و داخس و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال و تعلیق آن بر کردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سدی و تفتیت سنک کرده و مثانه و احتباس حیض و بری آن عریض الورق شبیه بهارتنک در طعم و شبیه ببرک چغندر در شکل و آن را سلق جبلی نامند و بیخ آن را در اصفهان حلیمونا خوانند و آشامیدن آب کیاه آن و خوردن برک پختهٔ آن جهت سحج صفراوی و یبسی مفید و بیخ آن در افعال قویتر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب خبث الحدید جهت بواسیر مجرب و ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتکی اعضا و نقرس حار و بخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن دانهٔ بواسیر ظاهری و فتیلهٔ آن با مقل ازرق و موم روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مائی آنکه در کنار آبها می روید برک آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن شبیه بچغندر و تخم آن سیاه رنک اندک مائل بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آن را حماض البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است

*طبیعت ان

سرد و خشک و قابض

*افعال و خواص آن

قریب به بستانی است و جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازالهٔ غم

۳۶۶و توحش و استرخای مقعده و تفریح آورد و طبع را خوش دارد و ضماد آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع ازدیاد زخمها مفید و تخم و برک آن را چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آن را محکم سازد و ادمان اکل آن یرقان را زائل کرداند بدل آن بطباط است

حمام

بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز مشهور بدان است

*ماهیت ان

مرغی است معروف صحرائی و خانکی می باشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنک مائل بسبزی و خانکی آن ملون بالوان و انواع و خوشرنکتر و خوش منظرتر می باشد

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در اول خشک و صحرائی آن کرم تر و خشک تر و لطیفتر از خانکی و هر دو با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص آن

بچهٔ اهلی آن بهتر خصوصا تازه پر و بال برآوردهٔ آن امراض سر و چشم و معده و کبد و کرده و باه خوردن کوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت کرده و باه و تولید منی و چون سنکدان آن را که تازه برآورده باشند و آلایش جوف آن را دور کرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت کزیدکی مار نافع و خوردن بچهٔ کبوتر در روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نموده جهت تفتیت حصاه کرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدر باقلائی از خون خشک شدهٔ آن و ریختن خون کرماکرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون کرماکرم آن خصوصا که پر نورسته بچهٔ آن را بکنند که خون از ان برآید و در چشم بچکانند جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و شب کوری نافع و فضلهٔ آن در سوم کرم و خشک و جالی و مقرح آشامیدن آن از یکدرهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه درهم آن با دو درهم دارچینی جهت تفتیت حصاه مجرب و طلای سرکین سوختهٔ آن بر اطراف بینی

جهت رعاف بیعدیل و چون سرکین آن را بسوزانند و ملح آن را بکیرند و با آب ترب بیاشامند تفتیت حصاه نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن و شقیقه و درد پهلو و مفاصل و نقرس و با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سوختکی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت کشودن دمل و قلع خشک ریشۀ زخمها و چون با آرد کندم و آب کرم و قدری قطران مرهم ساخته سه شبانروز بر برص ضماد نمایند پس بشویند و باز تجدید کنند در ازالۀ برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت عسر بول و تمریخ پیه آن جهت رفع آثار قروح نافع و سر آن را که با پر و موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحالا مفید و چون شکم بچۀ کبوتر را بشکافند و کرماکرم بر موضع عقرب کزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضۀ آن بسیار کرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنک رخسار و چون اطفال با عسل تناول نمایند بزودی بسخن آیند و طلای پنج عدد آن با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و زهرۀ آن را چون در چشم کشند جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و استخوان ساق آن را چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت اعادۀ بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچۀ کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین و مصدع و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچۀ کبوتر با ادویۀ حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام است مصلح آن پختن آن به آب غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از ان و سکون صاحب آبله در جایی که کبوتران در ان باشند در زیر یا بالا بالخاصیت مورث شفای آن و مجاورت آن سبب امن از امراض دماغی و عصبانی و عفونی مانند فالج و سکته

۳۶۷و سبات و ام الصبیان و خدر و طاعون و ازالهٔ وحشت و فساد هوا است*

حماما

بفتح حاء مهمله و فتح دو میم و دو الف لغت نبطی است و امامون و امومن نیز کویند

*ماهیت ان

چند نوع می باشد نوعی نباتی است شجری مشبک از شاخهای سرخ یاقوتی رنک و با صلابت و شبیه بخوشه و کل آن ریزه مانند کل خیری و سرخ رنک و برک آن شبیه ببرک فاشرا و تند و خوشبوی و کل آن را بیونانی لوفاین و بشیرازی ماهلو نامند و تخم آن بسیار لذاع و منبت آن ارمنیه و طرسوس و این بهترین انواع است و نوع دیکر مائی که در آبها می روید و در شام یافت می شود و مائل بسبزی و نرم و چون بدست بمالند بوی آن شبیه بسداب باشد و نوعی دیکر نبطی و آن غیر مشبک و مستطیل و پرتخم و تندبوی و سفید مائل بسرخی و کل آن زرد مائل بسرخی و بعد رسیدن سرخ می کردد و در آب ماه رومی می رسد و اکر پیش از رسیدن بکمال تخم آن را اخذ نمایند بزودی فاسد می کردد و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و صاحب تحفه نوشته که بهترین آن مائی است

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و بعضی در دوم خشک کفته اند

*افعال و خواص

آن

امراض الراس و الاورام و السموم و اعضاء الغذاء و النفض و غیرها ضماد آن بر پیشانی جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و بتنهائی و یا با بادروج جهت کزیدن عقرب و با مویز جهت ورم احشا و آشامیدن آن مسکر و منوم و مورث سرور و منقی معده و جهت تقویت جکر و تفتیح سدهٔ آن و سدهٔ سپرز و تحلیل صلابت آن و رفع مغص و پراکنده نمودن ریاح الکبد آشامیدن طبیخ آن جهت ورم جکر مزمن و ورم رحم و سائر اورام و حبس بول و طمث و نقرس و حمول و فرزجهٔ آن جهت ورم مقعده و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و کذاشتن پا در طبیخ آن و طلای آن جهت نقرس و طلای آن با بادروج جهت عقرب کزیده مفید و داخل اکتحال می نمایند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا وج و نصف آن زیرهٔ سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس و مصدع و منوم و کسالت آورد مصلح آن صندل و کلاب و دارچینی و چون آن را با سدس آن دارچینی عرق کشند و با عسل بیامیزند و در آفتاب کذارند در تفریح و جمیع افعال قویتر از خمر است و آشامیدن یکدرهم آن با نیم درهم زجاج مکلس جهت ادرار بول و تفتیت حصاه در همان روز مفید*

حمص

بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارسی نخود و بهندی چنه بلغتی بونت بضم باء موحده و سکون واو و خفای نون و تاء چهار نقطهٔ هندی و بترکی بولچاق نامند

*ماهیت ان

بری و بستانی می باشد کیاه بستانی آن بقدر یک ذرع و تا یک و نیم ذرع و با شاخهای بسیار باریک و بران برکهای بسیار ریزه مشرف و ثمر آن در غلافی بقدر پستهٔ کوچکی در هر غلافی یکدانه و دو دانه تا چهار دانه و بهترین حبوب ماکوله است مانند باقلاـ و غیر آن و اجود آن سفید بزرک دانهٔ تازهٔ آنست و بری آن نیز شبیه ببستانی و تیره رنک و کوچکتر و ثمر آن اندکی با تلخی و مائل بسرخی و دراز و نیز بستانی اصناف می باشد صنفی سفید بزرکدانه ملایم و صنفی سرخ صلب ریزه دانه و صنفی سیاه و صنفی سرخ مائل بسیاهی و بری را حمص کرسنی نامند

*طبیعت ان

در اول کرم و خشک و بری آن در آخر آن یعنی کرم تر و خشک تر از ان و نزد بقراط در دوم کرم و در اول خشک و سبز تازهٔ آن در اول تر و قوت آن تا سه سال باقی می ماند و مولد ریاح و نفاخ

*افعال و خواص بری آن

منقی و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و کرده شربا و جالی جرب متقرح و قوبا و ملین اورام بناکوش و انثیان ضمادا و با عسل جهت تنقیهٔ قروح و جراحت سرطان مفید و بستانی آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و رئه و ظهر و مولد خون صالح و کثیر الغذا و مسمن و منبه اشتها اعضاء الصدر و الغذا و المعده

ص: ۷۰۸

۳۶۸تغذیـهٔ آن جهت رئه زیاده از حبوب دیکر است و با شـیر تازه جهت کرفتکی آواز که از خشـکی باشد و تپ با او نباشد و چون با تپ باشـد بجای شـیر با آب بنوشـند چون یک شب در سـرکه بخیسانند و صـبح ناشـتا تناول نمایند و در ان روز چیزی دیکر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات و مفتح سدد بسبب کسب ملوحت و مدر بول بسـبب حرارت و بالخاصـیه جهت درد سینه و قروح شش نافع الباه چون در آب خیسانیده خام تناول نماینـد و آب منقوع آن را بـا انـدک عسـل بالای آن بنوشـند جهت اعادهٔ شـهوت جماع مایوسـین بیعـدیل کفته انـد و خوردن حمص مـا بین طعـام معین بر هضم آن و چون هریسه از ان ترتیب داده با سـرکه بنوشـند و در طبیـخ آن بنشـینند جهت اصـلاح امراض مقعد و تنقیهٔ رحم و اخراج کرم شـکم و مقعده بهترین ادویه است و خوردن برشـتهٔ آنکه سـرد نشده باشد جهت بواسیر دموی آزموده و سبز تـازهٔ آن مولـد فضول آشامیـدن نقیع آن جهت تحلیـل ورم لثه و درد دنـدان نافع و روغن حمص در سوم کرم و خشک و تنـد و با قوت نافـذه و مقوی موی و باه و جهت تسـکین درد دنـدان و لثه و دردهای بارد و جذام و امثال اینها بغـایت مؤثر و آشامیـدن آن جهت امراض مـذکوره و تصـفیهٔ رنـک رخسـار و صوت و طلاـی آن جهت تقویت بـاه و نمش و کلف و امثال اینها مفید و طبیخ نخود سـیاه مسـقط جنین و مفتت حصاه و مدر فضـلات و در جمیع افعال قویتر از سفید آن و با قوت تریاقیه و جهت استسـقا و یرقان سدی و سدهٔ جکر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلای اقسام آن جهت رفع صداع و زردی رخسـار و سـعفه حجـاز و کلف و خـارش اعضـا و بیحسـی انهـا و امراض مفاصل و تقویت موی نافع و کفته انـد که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه بعـدد ثألیل در بـدن یک عـدد نخود بالیده کرفته و مجموع را در لته بسـته از میان هر دو پای خود و یـا از بالاـی شانه آن لته را بجانب عقب اندازنـد در آخر آن ماه آن ثآلیل برطرف می شونـد و حمص مضر قرحهٔ مثانه است مصـلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصا تازهٔ آن مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شبت و کلقند و در محرورین سـکنجبین ساده و خشـخاش و بـدل آن در قوت باه لوبیا و در سائر افعال ترمس و آشامیـدن آب بعـد از تناول نخود بغایت مضر است

ص: ۷۰۹

فصل الحاء المهمله مع النون

حنا

بکسر حاء مهمله و فتح نون مشدده و الف بفارسی بتخفیف نون آمده لغت عربی است و بیونانی ارقان و فقولیون نیز و بهندی مهندی نامند

*ماهیت ان

نباتی است معروف ساق آن بقدر یک ذرع و زیاده و در هند و بنکاله تا بقدر یکدو قامت انسان می شود و ساق آن سرخ رنک و برک آن شبیه ببرک انار و مورد و نازک تر و کوچکتر و نرم تر از ان و در اکثر بلاد خصوص بنکاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه در فصل بارش که کرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر و رعناتر می باشد و نشو و نما زیاده می نماید و مزروع و قلم هر دو می باشد و قلم آن بیشتر و کل آنکه فاغیه نامند سرخ مائل بسفیدی و خشبو است و در بعضی بلاد مانند بنکاله در سالی دو بار کل می کند یکی در ایام بارش و دیکری زمستان و ثمر آن بقدر فلفلی و فی الجمله مانا با اسپند و پوست آن نازک و خوشه دار و در جوف آن دانهای ریزه و کویند نر و ماده می باشد برک نر آن عریض تر و بزرکتر و برک مادهٔ آن کوچکتر و سبزتر و بعد سائیدن رنکین تر و نبات آن رعناتر می کردد

*طبیعت ان

مرکب القوی مائل بسردی و در دوم خشک و در اول کرم نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

امراض سر و چشم و دهان ضماد و طلای آن با برک کردکان بالمناصفه جهت بیضه و خوذه و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت و با روغن کل جهت قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت

۳۶۹رویانیدن موی و بر جبهه و صدغین خصوصا که با آب کشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم و مضمضه بطبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصا در بدو ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن بتخصیص چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و در حدیث وارد است که حنا سید ریاحین است تخضیب بدان شعار اهل اسلام و ایمان است و صداع را زائل می کرداند و نور بصر می افزاید و تقویت باه می نماید امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون و وبا و غیرها را نافع و بالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن و نقوع ده مثقال آن جهت یرقان و سپرز و سنک کرده و مثانه و عسر البول و رفع احتباس آن و اسقاط جنین و تا ده روز متوالی بدستور جهت وبا و قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض و روئیدن ناخن اصلی بجائی ناخن کج و متاکل و بدستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و کویند چون یک ماه بدان مداومت نمایند و جذام زائل نشود قابل علاجات دیکر نیست و نطول آب مطبوخ آن جهت جمره و سوختکی آتش و طلای آن جهت اورام حاره که زردآب از ان آید و با روغن کل جهت رفع جرب و به آب برک بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب و با کل حرف جهت فتق و قبله و ذرور آن جهت تجفیف قروح و ضماد برک خشک کوبیدهٔ سرشتهٔ آن با پیه بز جهت التیام قروح خصوصا قروح کوشهٔ ناخن و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و کل آن معتدل و لطیف یک مثقال آن با سه اوقیهٔ آب و عسل جهت رفع انواع صداع و قطع نزلات و تجفیف رطوبات و طلای آن با سرکه جهت صداع و بتنهائی جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و رفع خناق و التیام قروح و یا موم و روغن کل سرخ جهت درد پهلو و کوفتکی اعضا و با ادویهٔ مخصوصهٔ طحال جهت ورم و در دو نفخهٔ آن و کذاشتن آن در لباس موئینه مانع کرم زدن آن و برک آن را نیز این اثر است و روغن کل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن کل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند کرم و محلل و مقوی موی و نیکوکنندهٔ رنک رخسار است بدل آن روغن مرزنجوش و روغن برک آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تمدد اعصاب و مفاصل است و در قرابادین مذکور شد و کویند حنا مضر حلق و رئه مصلح آن کثیرا و لعاب بزرقطونا مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده از ان کشنده است

حندقوقی

بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره اسم نبطی است

*ماهیت ان

از جنس یونجه است بری و بستانی می باشد بری را بعربی حباقا و بیونانی لوطوس اغریوس و بفارسی دیو اسپست صحرائی و بشیرازی اندقوقو و بلاطینی لوطس سکرار و بهندی بسکهپره و کده پرنه نیز نامند و بستانی را بعربی ذرق و بیونانی لوطوس و بلغتی طریفلن و بلاطینی طریفلم اوراتم و بکسطیلان طربول رماکه و بهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است و در اصفهان شبدر و در مازندران شرویت کویند و نیز سفید و سرخ می باشد و سفید آن قویتر و اکثر مستعمل و ساق آن اندک سطبر و سفید و نرم و تا سه چهار ذرع طولانی و بر زمین مفروش و برک آن اندک پهن و طولانی و بعضی را برکها ریزه و کل آن نیز ریزه و متراکم و بنفش با تارهای سفید و درین شاخها و برکها رسته و تخم آن ریزه مائل باستداره و رنک آن مانند نانخواه و طعم برک آن فی الجمله شبیه بخرفه و با حدت و حرافت و ساق سرخ آن صلب تر و مائل به بنفشی و بقدر سه چهار ذرع و مفروش بر روی زمین و برک آن نیز شبیه ببرک سفید و در میان برک و شاخهای آن شاخه بسیار باریکی رسته و بر سر آن کل آن سه عدد و زیاده ارغوانی رنک با رکهای مائل بسفیدی و ریزه و اندک خوش بو و تخم آن ریزه تر از

۳۷۰تخم سفید و طعم برک آن نیز شبیه ببرک بستانی و با عفوصت و کلو را زیاده از ان می خراشد و آنچه در ماهیت ان نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برک آن بقدر ناخن و کل آن خوش بو و با سفیدی و سرخی شاید در ان بلاد بدین هیأت می شده باشد و مستعمل برک و تخم آنست و اهل هند بیخ آن را نیز مستعمل دارند

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص بستانی آن

امراض العین اکتحال عصارۀ آن جهت غشاوه و بیاض و قرحۀ چشم امراض اعضاء الغذاء و النفض و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج و مغص و رفع سموم قتاله و دمامیل و اصلاح اخلاط ثلثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و مشهی و بدستور تناول برک پختۀ آن با اندک روغن بریان نموده و عرق آن نیز که بدستور برک کاسنی و کل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و انثیین و اکثار آن مورث درد کلو مصلح آن کاهو و کاسنی تازه و تازۀ آن موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسدۀ آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و بری را برک بزرکتر و ساق درازتر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر از ان و کریه الطعم و کل آن سرخ و آن را یونجۀ کوهی نامند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن آب آن جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و درد آن و دفع ریاح و هیضه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و شیر و عرق و سعوط آن جهت صرع و جنون و نطول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب کزیده مؤثر و بر عضو صحیح موجب احداث وجع و لذع و جلوس در طبیخ آن جهت سرعت حرکت اطفال و بدستور تدهین بروغن آن و نیز تدهین بروغن آن جهت درد اعضا و غسول به آب عصیر آن جهت تنقیۀ بشره نافع و مصدع و مضر محرورین مصلح آن کشنیز و بقول بارده و تخم آن کرم و تر و خشک تر از نبات آن مبهی و جالی و طلای آن در رفع اوساخ و کلف وجه قویتر از بستانی و مقدار شربت آن تا سه درهم و مورث جرب مصلح آن کثیرا و مضر سینه و مصلح آن شکر ابلوج و از خاصیت آنست که چون برک و بیخ آن را بر ران چپ زن آبستن بندند باعث سهولت وضع حمل آنست و باید که بعد از وضع حمل بزودی باز نمایند و صاحب دستور الاطبا نوشته که چون بیخ سفید در سایۀ خشک کردۀ آن را با آب و یا کلاب بسایند و در چشم کشند جهت رویانیدن موی مزکان ریخته و ازالۀ دمعه و جرب مفید و چون آب برک سبز تازۀ آن را بکیرند و در نه درهم آن دوازده توله شیر کاو داخل کرده بخورند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آن را از مقدار یک فلفل با یک دانۀ فلفل شروع نمایند و روزی بقدر یک فلفل از ان و یکدانۀ فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانۀ آن رسد و باز بتدریج کم نمایند جهت اکثر امراض باردۀ رطبه و حمیات بلغمیۀ مزمنه خصوص مرضی که بهندی سانجر نامند که در هر ماه یا در اوایل و یا اواسط و یا اواخر آن تپ شدیدی اکثر با حمی و نزول آب در بیضه و پاها و مواضع دیکر نیز با درد و وجع عارض می کردد بسیار نافع است*

حنطه

بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله و ها در آخر بعربی بروقمح و بفارسی کندم و بهندی کیهون نامند بکسر کاف فارسی و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم ها و سکون واو و نون و بریان کردۀ نیمکوفته مقشر آن را بعربی دشیش و برغل و بفارسی برغول کویند

*ماهیت ان

از حبوب مشهورۀ معروفۀ ماکوله است و اجود آن تازه بالیده سفید مائل بزردی و بعد از ان سفید آنست

*طبیعت ان

در اول کرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازۀ خشک نشده آن در دوم تر

*افعال و خواص ان

بهترین اطعمه اصحار کثیر الغذاء و مسمن بدن و لیکن مسدد و مضر صاحبان سدۀ عروق و احشا و خوردن خام تازۀ آن مولد کرم معده

۳۷۱و مصلح آن سرکۀ کهنه و آبکامه و مضر زنان حامله و پختۀ آن نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلح آن خوردن شیرینیها و خوردن آب بر بالای خام تازۀ نارس آن مورث قولنج ریحی و ضماد کندم ممضوغ جهت نضج دامیل مفید برای آنکه مسخن جلد است و کندم برشته بطئ الهضم و نفاخ و بدستور مطبوخ آن در آب و لیکن چون استمراء یابد متولد می کردد از ان غذای بسیار بیشتر از سایر انحای استعمال آن و ضماد کندم سوخته با موم و روغن جهت جلای رخسار بیعدیل و آرد کندم سمید که در ان اندک نخاله باشد که خمیرۀ آن برآمده و نان از ان ترتیب دهند کثیر الغذاء و مسمن و مبهی و نان فطیر و نانی که آرد آن را بسیار نرم سوده و در ان مطلق سبوس نباشد و شسته مانند نشاسته شده باشد قابض و مسدد و دیرهضم و مصلح آن فانیذ سنجری و انجیر و فواکه مطبوخه و خوردن جوارش کمونی و فلافلی بعد از آن و آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره و اندک اندک لیسدن جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه و کرده و تسمین بدن و تقویت باه بغایت مؤثر و بدستور مصنوع از نشاستۀ آن و مطبوخ با آب و نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد آرد کندم پخته با آب و روغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره و با آب پیاز جهت اورام بارده و نضج دامیل و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد مجرب و طلای آن با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با عصارۀ بیخ جهت منع ریختن فضول باعصاب و نفخ امعا و با شراب و یا سرکه جهت سم هوام خصوصا آرد کندم سرخ و ذرور آن بر موضع کزیدۀ سک دیوانه بغایت مفید خصوصا که بر بالای آن برک بید انجیر بندند و کفته اند چون خمیر کندم را بر موضع کزیدۀ سک چند ساعت بندند پس باز کرده نزد سک اندازند اکر سک آن را نخورد معلوم می شود که آن سک کزنده دیوانه بوده است و نشاستۀ آن را چون با رازیانه طبخ نمایند جهت زیاده کردن شیر زنان نافع و روغن کندم جهت منع قوبا خصوصا قوبای اطفال و قوبای تازه و سعفه و حزاز و کلف نافع و دستور اخذ آن در ادهان در قرابادین کبیر ذکر یافت*

حنظل

بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و سکون لام و آن را القم نیز خوانند بسبب کمال مرارت و بعربی کسب و بشیرازی کوشت و بکرمانی خرزهره و بلغتی دیکر خربزۀ روباه و بلغتی هندوانۀ ابو جهل و بهندی اندر این کاپهل و بلغتی مهاکال نامند*

*ماهیت ان

ثمر کیاهی است بقدر هندوانۀ کوچکی و نارنج متوسطی و در نهایت تلخی و نر و ماده می باشد نر آن صلب تر و کوچکتر و مادۀ آن بزرکتر و رخوتر و بهتر و مستعمل شحم مادۀ آنست که بیرون آن زرد و اندرون آن سفید مائل بزردی و متخلخل و در نبات آن ثمر بسیاری باشد و تخم آن سیاه بود و اندرون زرد سبز زبون و آنچه در بوته منحصر بیکی باشد از سموم قتاله است و در هند و بنکاله بیرون آن سرخ بسیار رنکین و سفید نیز می شود اما بسیار کم و نادر و هیأت ان اندک طولانی و نبات آن شبیه بنبات هندوانه و برک آن از ان کوچکتر و زرد رنک و بیخ آن باریک قوت ثمر آن ما دام که در پوست است تا چهار سال باقی می ماند و چون برآورند تا دو سال و باید که عند الاحتیاج شحم آن را برآورده استعمال نمایند و اکر پیشتر برآورند فاسد می کردد

*طبیعت ان

در چهارم کرم و در سوم نیز کفته اند و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

محلل و مقطع و مسهل اقسام بلغم و جاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض سربارد مانند صداع و شقیقه و فالج و لقوه و صرع و نسیان و منع نزلات مزمنه بچشم و چون در روغن زیتون بجوشانند و بدان سعوط نمایند جهت تفتیح سدۀ دماغی و قطور آن جهت درد کوش و مالیدن آن بر دندان جهت اسانی کندن آن و سعوط آب تازۀ ان جهت رفع زردی چشم و خوردن برک خشک آن بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ عربی جهت اسهال سوداوی و با افتیمون و انیسون و ایارج فیقرا

۳۷۲جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و سائر امراض سوداویه و مضمضه بطبیخ بیخ آن در سرکه جهت وجع دندان و چون جوف آن را خالی کرده در ان سرکه بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه و روغن آنکه دو جزو آب تازهٔ آن را با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده و جوشش سر و قطور آن جهت دوی و طنین و کرم کوش و مالیدن آن بر دندان جهت رفع درد آن و اکتحال رماد آن جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید امراض معده و امعا و کبد و کرده و مثانه و رحم و مفاصل و غیرها آشامیدن آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبه جهت امراض مذکوره و استسقا و جذام و داء الحیه و داء الفیل و سائر امراض سوداویه و بواسیر و چون در ماء القراطن که ماء العسل است طبخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون درست آن را در آب بجوشانند و بان حقنه نمایند جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و وجع ورک و ظهر و امثال اینها نافع و شیاف آن مسهل قوی و فرزجهٔ آن قاتل جنین و آشامیدن یکدرهم از روغن آن بدستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعا و تدهین آن با زهرهٔ کاو بر ناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و حقنهٔ آن جهت رفع قولنج مفید و اکر تازهٔ آن بدست نیاید ربع رطل شحم خشک آن را در آب بجوشانند و با یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و چون سر آن را بریده فلفل در جوف آن پر کرده سر آن را وصل کرده بکل حکمت بکیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته به نحوی که نسوزد پس برآورده فلفلها را سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام طعام نافع و طلای سبز تازهٔ آن جهت عرق النسا و دردهای بارد و سبز مفرد یکدانه و پوست و دانهٔ آن را چون بکوبند و بیاشامند و همچنین مقدار زیادی از شحم آن اخراج اقسام دیدان نماید و آشامیدن آن و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و توقف شدت آن مجرب کفته اند و طبیخ بیخ آن جهت استسقا و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت کزیدن عقرب حکایت کنند که اعرابی را چند جا از بدن او را مار کزید در ساعت دو درم آن را بیاشامید صحت یافت و کویند چون سر آن را بریده چند پارچهٔ عروق که بفارسی روناس نامند در ان فرو برده سر آن را وصل نموده بکل حکمت بکیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته به نحوی که نسوزد پس برآورده عروق را از میان آن برآورند و خشک نمایند و وقت حاجت به آب لیمو سائیده بر کاف دست ضماد نمایند دو سه مرتبه بعون اللّه تعالی رفع می کردد مجرب است و ضماد برک آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون منفجر و تحلیل اورام و پاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر و بخور آن جهت ادرار حیض مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در بیضه کویند موثر است و تخم آن مسهل و مقئ و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی آن زائل کردد پس بکوبند و با شیر و خرما بجوشانند و بخورند جهت صحت بدن مفید الزینه چون حنظل را سوراخ کرده دانهای آن را بیرون آورند و روغن زنبق در ان پر کنند و سوراخ آن را بقطعهٔ حنظل مسدود کنند و بخمیر بکیرند و بر روی آتش بکذارند تا چند جوشی بخورد خضاب نمودن بدان و آشامیدن آن در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و روغن آنکه در امراض راس ذکر یافت جهت منع ریختن موی نافع است و کویند چون آن را از میان دوپاره نموده بر بدن فرسی که بران کنه بسیار باشد بمالند در دو سه دفعه زائل کردد مقدار شربت شحم آن از نیم درهم تا یک درهم و کفته اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود و نباید که استعمال نمایند آن را مکر در سردی هوا و زمستان و در کرما و محرور المزاج را استعمال آن جائز نیست جهت آنکه

۳۷۳مکرب و موجب مغص است و بسا است که عمل نمی کند و موجب امراض می کردد خصوصا صداع و امراض معده و مقعده و انفتاح افواه عروق و جریان خون صالح است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع و مستعملین میاه و اغذیۀ غلیظه و شیر و پنیر و امثال اینها کسی که ارادۀ استعمال آن دارد باید که بتنهائی نخورد بلکه با مصلح آنکه صمغ عربی و یا کثیرا و یا مقل الیهود و یا نشاسته است هریک مفردا و یا مرکبا و با ادویۀ مناسبۀ دیکر نیز و صمغ عربی مضعف فعل آن و کثیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که جریش خشن آن مورث مغص و سحج و تقطیع امعا است و اصلاح آن بامور مذکوره است بدل آن حب الخروع است و کویند بوزن آن خردل و چهار دانک وزن آن قثاء الحمار و کویند بوزن آن حرمل است

فصل الحاء مع الواو

اشاره

حواصل

بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی ککن بهیر و بمصرکی بضم کاف و سکون یا نامند

*ماهیت ان

از جملۀ طیور آبی است اندک عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سران بطرف پائین برکشته و از ان پشت خار می سازند و پایهای آن مانند پای مرغابی و پرده دار و دو نوع می باشد سفید و سیاه خاکستری رنک و سیاه آن بدبوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوش بو و از پوست آن پوستین می سازند

*طبیعت ان

ص: ۷۱۷

در دوم کرم و تر و رطوبت آن زیاده از حرارت

*افعال و خواص آن

کوشت آن غلیظ دیرهضم و مصلح آن مهرا پختن آن با دارچینی و کرویا و ادویهٔ حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محرورین و جوانان و صفراوی مزاج را مضر و فرو بردن پیه خام آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارد نافع

حور

بضم حاء مهمله و سکون واو و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده است و آن را کروفس و بفارسی توز نامند

*ماهیت آن

از جملهٔ اشجار قریب بدرخت خرما است برک آن مانند برک بید و از ان باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و کل آن خوش بو و دانهٔ آن مانند کندم و بلغت اندلس آن را سردوله نامند و نبطی و رومی می باشد و منبت رومی آن بلغار و اروس و صمغ رومی آن را کویند کهربا است و از اروس می آورند و بدین نحو ترتیب می دهند که پوست و چوبهای آن را برهم چیده و در زیر آن ظرفی می کذارند و در آنها آتش می افروزند تا پوست و چوبها سوخته دهنیت آن در ان ظرف چکیده مجتمع کردد و درخت رومی آن بزرکتر و برک آن درازتر از نبطی و نبطی آن بی صمغ و در مزبلها می نشانند و فتری که در حوالی آن و در ان مزبله روید بیغائله است

*طبیعت رومی ان

در سوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیر البول و بدستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات بمعده و امعا و عرق النسا و قطع حمل و تفتیح سده نافع و کل آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و برک آن با سرکه جهت نقرس و فرزجهٔ آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز کفته اند و طبیخ چوب آن مجفف قروح و آکله و روغن آنکه مذکور شد قوی التاثیر و خوش بو و در افعال قریب بروغن بلسان است و نبطی آن در اول کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

العین اکتحال ثمر تازهٔ آن با عسل جهت غشاوه الاذن قطور آب برک تازهٔ آن جهت درد کوش و آشامیدن یک مثقال از پوست آن جهت عرق النسا و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنان است خصوصا با اندکی حب الکلی و عسل و برک آن نیز بدستور همین اثر دارد چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار شربت آن از نیم درهم تا یک درم است

فصل الحاء مع الیاء المثناه التحتانیه

حیه

بفتح حاء مهمله و فتح یاء مشدده و ها کویند وجه تسمیهٔ آن بحیه از آنست که طویل العمر می باشد و نیز کویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن مدتی می ماند بیشتر از ابدان حیوانات دیکر و آن را بفارسی مار و بهندی سانپ نامند

*ماهیت ان

اقسام می باشد و بدترین آنها سیاه و دور از آب و کفچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند و مانند کفچه می شود و در ملک هند و بنکاله بسیار بهم می رسد و مارمویزک نیز که سر آن مانند مویز سیاه و تن آن خاکی رنک می باشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان می کند و سر بیرون چون کسی بغفلت بخیال دانهٔ مویز دست بسوی آن برد او را می کزد و همچنین اقسام ردیهٔ دیکر نیز می باشد و در افعی نیز ذکر یافت و نر و ماده می باشد و نر آن را دو دندان و مادهٔ آن را چهار دندان و بعضی شاخدار می کویند که می باشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع می نویسند

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک و با قوت تجفیف

*افعال و خواص آن

العین اکتحال پیه آن مانع نزول آب در چشم الاذن قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد کوش الفم مضمضهٔ جوشانیدهٔ آن در سرکه جهت درد دنـدان العین چون مار سیاه خانکی را زنـده در کوزهٔ نوی کرده در تون حمام کذارنـد تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره الخنازیر و داء الثعلب و داء الحیه با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داء الثعلب و داء الحیه النواصیر طلای پوست سوختهٔ آن با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج کرده کذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار مؤثر الجذام و الثآلیل چون سر و دنباله و زهرهٔ آن را در روغن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت ازالهٔ جذام و ثآلیل سریع الاثر الحمی تعلیق دندان که در حال زندکی از ان کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تپ غب مؤثر الرحم و البواسیر تعلیق پوست آنکه هر سال می اندازد که سلخ الحیه نامند و بسیار نازک براق می باشد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانهٔ بواسیر البرص تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازالهٔ آن مجرب دانسته اند و دیمقراطیس کفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند و احشای آن را بر آورند و بجای آن شاهسفرم خشک که به آب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش کذارند تا پخته شود پس شاهسفرم را برآورده بر برص ضماد نمایند و به بندند و بعد یک شبانروز بکشایند بالکل زائل می کرداند مجرب است و مداوای کسی که او را مار کزیده و یا کوشت و یا زهرهٔ آن را خورده باشد مداوای افعی کزیده و لحم و زهرهٔ آن را خورده است و در افعی ذکر یافت*

حیس

بکسر حا و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله بفارسی چنکال نامند

*ماهیت ان

غذائی است که از روغن و نان کرم می سازند

*افعال و خواص آن

کثیر الغذا و مسمن و غلیظ و دیرهضم و مسدد و مصلح آن سرکه و عسل است

*باب هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها خاء معجمه است

فصل الخاء مع الالف

خاماسوقی

بفتح خاء معجمه و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و یا لغت یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است یعنی انجیر زمینی

*ماهیت ان

نباتی است بی ساق و بیکل و شاخهای آن بقدر چهار انکشت و منبسط بر روی زمین و پر شیر و برک آن در زیر شاخ آن رسته شبیه ببرک عدس و در زیر برک ثمری مستدیر و بیخ آن باریک و در ابار ماه رومی می رسد منبت آن سنکستان و مواضع خشک و در مصر خصوصا عین الشمس بسیار

*طبیعت ان

کرم و خشک در اوائل سوم

*افعال و خواص آن

بسیار حاد و جالی و حریف العین اکتحال آن

۳۷۵با عسل جهت رفع آثار قرحهٔ چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب البواسیر خوردن قدری قلیل آن با نان مسقط دانهٔ بواسیر المعده آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و بدستور لبن آن و لیکن با خطر الثآلیل و السم و الاورام و غیرها ضماد شاخ و بدستور طلای شیر آن بر ثآلیل منکوب که مسماریه نامند و سائر انواع ثآلیل و خیلان و کزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار

ضرب سیلی بر جبهه و غیر آن و بدستور طبیخ آن و چون اغصان آن را بکوبند و بر اورام بلغمیه و ثآلیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد الرحم حمول سائیدهٔ آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک قیراط است

ص: ۷۲۱

خانق الذئب

كه قاتل الذئب نيز نامند

*ماهيت ان

كياهى است برك آن شبيه ببرك دلب و تيره تر و كوچكتر از ان و تشريفات اين از ان زياده و از شاخ آن شاخهاى باريك دراز رسته

*طبيعت ان

در آخر سوم سرد و خشك

*افعال و خواص آن

بالخاصيه كشندهٔ كرك است و چون بكوبند و بر كوشت خام بيفشانند و كرك بخورد بزودى خناق كند و بميرد و لهذا آن را خانق الذئب نامند و در سائر افعال مانند خانق النمر است كه مذكور مى شود و ابن ماسويه آن را اسقيل دانسته و صاحب اختيارات كفته كه بتحقيق خربق سياه است

خانق الكلب

آن را قاتل الكلب نيز نامند و بهندى كلهارى كويند

*ماهيت ان

كويند اذاراقى است كه بفارسى كچوله نامند و مذكور شد و يوسف بغدادى مولف ما لا يسع غير آن دانسته ماهيت آن را كفته كياهى است شاخهاى آن باريك طولانى و ديرشكن و برك آن شبيه ببرك لبلاب كبير و اطراف آن تند و بسيار بدبوى و با رطوبت لزجه و زردرنك و ثمر آن در غلافى شبيه بباقلى بطول يك انكشت و در جوف آن دانهٔ كوچكى سياه و صلب

*طبيعت ان

در چهارم كرم و خشك

*افعال و خواص ان

از سموم قتاله و كشندهٔ سك است در ساعت بخناق لهذا مسمى بدان كشته و كشندهٔ سائر سباع و حيوانات دم دار و انسان نيز الاورام ضماد آن جهت تحليل اورام بارده و نفخ بالغ النفع و بزودى موثر و علاج كسى كه آن را خورده باشد تبريد و ترطيب

و فصد است اکر طبیعت متحمل آن باشد و تقویت قلب بمفرحات بارده

ص: ۷۲۲

خانق النمر

بفتح نون و کسر میم و سکون راء مهمله و قاتل النمر نیز نامند و بیونانی افونیطن

*در ماهیت ان

اختلاف بسیار است بعضی مازریون سیاه و بعضی اسقیل و امین الدوله کل سیر صحرائی دانسته و مولف ما لا یسع و صاحب تذکره کویند که آن کیاهی است غیر مازریون ساق آن بقدر شبری و برک آن شبیه ببرك قثاء و از ان کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمی شود و بیخ آن شبیه بعقرب و براق درخشنده مانند شیشه

*طبیعت ان

در چهارم سرد و خشک

*افعال و خواص آن

از سموم قتاله و در سباع سریع التاثیر خصوصا کرک لهذا آن را خانق النمر نامند الخواص چون عقرب نزدیک آن رود و یا آن را نزدیک عقرب آورند هلاك می کردد و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانهٔ بواسیر و نیم درهم آن کشنده بسدر و خناق و تشنج و بسته شدن زبان و سیاهی رنك بدن و علاج و تریاق آن کمافیطوس با شراب صعتر و یا سداب و یا فراسیون و یا افسنتین و یا جرجیر و یا قیصوم و یا آشامیدن ماء الرماد با شراب است و قئ و حقنه فرمودن

فصل الخاء مع الباء الموحده

خبازی

بضم اول و فتح باء موحدهٔ مشدده و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی نان کلاغ و پیزك و خیرو و بترکی ابم کماجی و در مازندران کیاه آن را نحیلك و بشیرازی خطمی کوچك نامند

ص: ۷۲۳

*ماهیت ان

مولانا نفیس کفته که سه نوع

۳۷۶می باشد یکی بستانی و آن مخصوص با سم ملوخیه و ملوکیه است و دیکر بری و آن دو نوع است یکی عظیم و آن مخصوص باسم خطمی است و دوم صغیر و آن مخصوص باسم خبازی است و بفارسی خیرو نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بری است که برک آن مستدیر و بیمزه و اندک خشن خصوص پشت برک آن و کل آن کوچک و سرخ مائل به بنفشی و تخم آن مدور اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنک تخم بعضی نوع سفید و بعضی مائل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازکی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود با کل برطرف می کردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار می روید و خودرو و مزروع هر دو می باشد و خریفی تا بهار و ربیعی تا تابستان می ماند و یک نوع دیکر نیز دیده شده که برکهای آن ریزه و نرم و کل آن کوچک که در بهار می روید و تا تابستان می ماند و نبات این بسیار بلند نمی شود بلکه بعضی اندک بر زمین مفروش می باشد و برک کل اینها همه سوای خطمی بلند و سرخ مائل به بنفشی و کرنائی شکل و بعضی بزرک و بعضی کوچک و کل خطمی بزرک و مدور و پهن و بعضی سرخ و بعضی سفید و زرد نیز می باشد چنانچه ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

ص: ۷۲۴

*طبیعت ان

در اول سرد و تر و کویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری آن را مائل بحرارت دانسته اند

*افعال و خواص آن

با بورقیت و قوت متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سدهٔ کبد و مدر بول و زیاده کنندهٔ شیر العین ضماد برک آن که در دهن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیهٔ نواصیر چشم و بینمک جهت التیام آن جبر الکسر و الاورام و السموم و حرق النار ضماد سائیدهٔ آن جهت شکستکی اعضا و تحلیل اورام حاره و کزیدن زنبور و مکس عسل و با زیت و با روغن کل جهت سوختکی آتش و باد سرخ و کزیدکی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح سر و رفع نخاله الصدر و المعده و الکبد و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحه الصوت و رفع خشونت آنکه حادث از حرارت و یبوست باشد و درد سپرز و یرقان و جرب و قرحهٔ امعا و زحیر و قرحهٔ مثانه و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و برک آن جهت ادویهٔ قتاله و رتیلا و درد کرده نافع الرحم جلوس در طبیخ برک آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده و چون برک تازهٔ آن را سائیده و با کره تازهٔ کاوی بر بدن بمالند هیچ کزنده او را نکزد و برک تازهٔ نورستهٔ کوچک نازک آن را پخته می خورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن بالحوم طیور است و مرخی معدهٔ ضعیفه و مضر امزجهٔ باردهٔ رطبه مصلح آن در محرورین ترشیها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم و تخم آن سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین بطن و جهت سرفهٔ کرم و خشک و کرفتکی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحهٔ کرده و مثانه و دفع لذع ادویهٔ حارهٔ حاده و دفع کزیدن زنبور و رتیلا و با تخم حند قوقای بری بالسویه جهت درد مثانه و حقنهٔ آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جکر الاورام و الاوجاع ضماد آن بتنهائی و یا با جو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبهٔ حاره و ضماد تخم و برک آن جهت کزیدکی زنبور نافع مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن ربوب فواکه مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن تخم خطمی و کل آن جهت قرحهٔ کرده و مثانه شربا و ضمادا و شاخهای آن جهت وجع روده و مثانه نافع *و خبازی بستانی را برک دراز و کل زرد و کوچکتر از کل خیار و در پنبه زارها بسیار می روید و ببلندی کیاه پنبه می شود تخم آن سیاه و دراز شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مائل بسبزی

*طبیعت ان

در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مهیج حرارت بسبب لطافت

۳۷۷و بجهت تپهای حاره نافع مضر معدهٔ بارد مصلح آن ادویهٔ حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا و آب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد ممضوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد کزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است

خبز

بضم اول و سکون باء موحده و زای معجمه بفارسی نان و بترکی چرك و بهندی روتی و با نکریزی بریت نامند

*ماهیت ان

از اکثر حبوب ترتیب می دهند بدین نحو که هریك از حبوب را که می خواهند آس نموده پیخته خمیر کرده پخته تناول می نمایند و بهترین همه نان کندم فربه رسیدهٔ سفید تازهٔ مغسول است که سائیده سبوس آن را بقدر اعتدال جدا کرده خمیر نموده خوب سرشته و کذاشته باشند تا خمیر آن برآمده پس در تنور معتدل طبخ باعتدال نموده باشند و با شیر و روغن که ترتیب می دهند آن را شیرمال می نامند و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اکر شیرین خواسته باشند با شیرهٔ شکر و دوشاب نیز ترتیب می دهند و بران زردهٔ تخم مرغ می مالند برای رونق آن و ابازیر مانند کنجد مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره بران می پاشند و یا در خمیر داخل می نمایند و لیکن غیر آبی آن همه بطئ الهضم و غلیظ است اما مقوی کرده

*طبیعت آن

راجع بطبیعت حبوب مصنوعه از ان است

*افعال و خواص آن

نان کرم مسخن و مجفف رطوبات معده و خائیدن آن جهت رفع کندی دندان مؤثر و نان سرد مرطب بدن و تازهٔ آن سریع الانحدار و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیرهضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنکی و با ابازیر مذکوره و حلبه و سیاهدانه مشهی و دیرهضم و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و آنچه آرد آن را نرم پیخته و سبوس آن را تمام کرفته باشند دیرهضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر و یا با روغن و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه نه کل بخلاف نخاله دار آنکه همه را نافع است و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال و تپهای حاره که بی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن ماء العسل و مرق کوشت و شکر است و نان برنج سرد بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنک رخسار مؤثر و نان کندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود باقلی و بلوط و ارزن بطئ الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینی ها است

خبز الحواری

بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت

ص: ۷۲۷

*ماهیت ان

نانی است که در کرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و کندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید کردد و بهترین اقسام نانها است و حواری بمعنی سفید است و در روم و فرنک نان را خوب سفید مرتب می نمایند بهتر از جاهای دیکر

خبز الخشکار

بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و راء مهمله

*ماهیت آن

نانی است که کندم آن را ناشسته و سبوس آن را ناکرفته ترتیب می دهند

*افعال و خواص آن

سریع الانحدار و غیر مسدد در بعضی امزجه و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیرینیها است و روغن و شیر تازه دوشیده

خبز السمید

بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میده است نانی است که در کرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث سدهٔ جکر و سنک کرده و مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجبین بزوری است

خبز الطابق

بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابهٔ فارسی است که بفارسی ساج نیز نامند پخته باشند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است و این را نان ساجی نیز نامند

خبز الطابون

بفتح طاء مهمله و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در کرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و رقیق باشد مشهور بکسمه است کثیر الغذا و مولد خلط متین و دیرهضم و مضر محرورین

خبز الفرنی

بضم فا و سکون راء مهمله و کسر نون و سکون یا نانی است که در فرن بپزند و اقسام می باشد از ان جمله کماج است و دیکر بکسمات و دیکر نان سنکک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق و فرن آنست که مکانی مجوف که از سنک و کج و یا از خشت پخته انـدک وسیع می سازنـد و بر ان دودکش مانند تون حمام قرار می دهند و در ان سنک ریزه بسیار بضخامت چهار انکشت و زیاده می ریزنـد و فرش می کننـد و در یک کنار آن آتش می افروزنـد و در آن را بنـد می کنند تا خوب کرم شود و دود آن زائل کردد و خمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر می نمایند تا بجوش آمده با اندک شیرینی و روغنی خمیر می کننـد و می کذارنـد تا برآید پس در کماج دانها کرده سر آنها را بسته بالای ریکهای کرم در ان فرن می چینند تا پخته و برشته کردد و بکسمات را نیز به آب نخود خیسانیده خمیر می نمایند و بهر شکل که می خواهند می سازند و در ظرفی چیده و یـا بر روی ریکهـای کرم بلا ـ واسطه می کذارنـد تـا پخته کردد پس برمی آورنـد و اکر خشک و دوآتشه خواهنـد همان را درست و یا لوزی و یا غیر آن بریده در ظرفی چیده بر روی ریکهای کرم می کذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته کردد و خمیر این هر دو برآمده سبک و زودهضم می باشد و نان سنکک آنست که خمیر آن انـدک رقیق و فطیر می باشد آن را پهن نمود بزرک و یـا کوچک که انـدک نازک باشد و بر ان ریکهای کرم می اندازنـد و ابازیر مطلوبهٔ مذکوره در خبز بران می پاشند تا پخته و برشته کردد پس برمیآورند و کرماکرم این نان بسیار لذیذ و روغنی این الذ می باشد و پزندهٔ نان سنکک باید که بسیار صاحب وقوف باشد و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب می پزند و در کرمان بسیار بزرک تا سه ذرع طول و عرض یک ذرع دست و کسری می سازند

ص: ۷۲۹

خبث

بفتح خا و باء یک نقطه و ثاء مثلثه جرم اجسادی است که در حین کداختن از انها جدا شود

*طبیعت

مجموع آن

خشک است و در حرارت و برودت مختلف

خبث الحدید

بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله و آن را بفارسی نوش و ریم آهن و بشیرازی رمه و بهندی لوهه کاکوه یعنی فضلهٔ آهن و مدبر آن را کیت بکسر کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و تاء هندی نامند

*ماهیت ان

چرکی است که در وقت کداختن از آهن جدا می شود و بهترین خبثها است و مستعمل مدبر مغسول آنست یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نمودهٔ شستهٔ آن و هرچند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و کوش بی سرکه باید که باشد

*طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص آن

بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات باطنی و قرحهٔ امعا و مثانه و استرخای مقعده و سلس البول و تحلیل اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم الاذن قطور آن جهت پاک کردن چرک کوش الصدر با عسل جهت تصفیهٔ صوت الباه با زردهٔ تخم مرغ بقدر یک دانک

۳۷۹جهت تحریک باه مرطوبین و مایوسین السموم با سکنجبین جهت ادویهٔ قتاله البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر الرحم فرزجهٔ آن با پشم پاره جهت نزف الدم رحم الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان الصدر و الزینه چون آن را بیست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند پس در روغن زیتون بقدر آنکه سه انکشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق سازند و هر روز دو انکشت از ان تناول نمایند جهت تصفیهٔ صوت و نیکوئی رنک رخسار و اخراج فضلات بدن بیعدیل و بدستور چون با روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون سازند

و هر روز مقدار قلیلی بقدر حاجت از ان تناول نمایند مضـر شش مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا دو دانک و زیاده از ان مجوز نیست و از خوردن آن عـارض می کردد حـالتی که از خوردن برادهٔ آن بهم می رسـد و علاـج آن نیز همـانست و طریقهٔ تدبیر آن و مرکبات مصنوعه از ان در قرابادین ذکر یافت

خبث الذهب

بفتح ذال معجمه و ها و سكون باء موحده ثفل طلا است

*طبيعت ان

لطيف تر از همه

*افعال و خواص آن

قويتر از خبث الفضه و نائب مناب اقليميا است و طلاى آن با آب جهت رفع بدبوى زير بغل و كنج ران مجرب

خبث الرصاص

بكسر را و فتح صاد مهملتين و الف و صاد مهمله ثفل قلعى است

*طبيعت آن

بغايت سرد و خشك و قابض

*افعال و خواص آن

مغسول آن جهت التيام جراحت چشم و تقويت باصره و منع ريختن مواد بچشم مؤثر و مانند رصاص محرق است بدل آن اسفيداج رصاص

خبث الفضه

بكسر فا و فتح ضاد معجمهٔ مشدده و ها ثفل نقره است بهترين آن سبز رنك نازك آن

*طبيعت ان

سرد و خشك و بغايت قابض و با قوت جاذبه و مجففه

*افعال و خواص ان

طلاى آن جهت قروح چشم و سعفه و جرب و بواسير و نواسير و التيام جراحت و بدستور در مراهم جهت سه مرض اخير نافع

خبث النحاس

بضم نون و فتح حاء مهمله و الف و سین مهمله ثفل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید و از ان ضعیف تر و ملطف و جالی و در ادویهٔ چشم و زخمها مستعمل و خوردن آن سم قاتل است

خبه

بضم خاء معجمه و فتح باء موحدهٔ مشدده و ها بشیرازی شفترك و باصفهانی خاکشی و به تبریزی سوردن و بترکی شیوران و در مازندران کیاه آن را شلم بی نامند و در هند مشهور بخوب کلان است

ص: ۷۳۱

*ماهیت ان

تخمی است ریزه و انـدک طولانی و دو نوع می باشد یکی ریزه و رنک آن مائل بسـرخی و طعم آن اندک مائل بتلخی و دوم از ان بزرکتر و رنک آن سـرخ مائل بتیرکی و هر دو خودروی در صـحراها و باغها و دامن کوهها بسیار می شود و در ایام بهار و کیـاه نوع صـغیر آن یـک و نیم ذرع نهـایت دو ذرع و برک آن طولاـنی شـبیه ببرک جرجیر بری و تنـد طعم و شاخهـای آن باریـک و متفرق و تخم آن در غلاـفی باریک رقیق بر اطراف شاخها رسـته و کیاه کبیر آن تا بسه ذرع و شاخهای آن متفرق و غلیظـتر و برک آن بزرکتر و عریضتر و تنـدتر و غلاـف تخم آن نیز بزرکتر و طعم تخم آن نیز تنـدتر از اول یحتمـل که طبیعت نوع صغیر آن در اول دوم کرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دوم کرم باشد

*افعال و خواص آن

مبهی و مشـهی و مقوی معـده و هاضـمه و جهت کرفتکی اواز و نیکوئی رنک رخسار و تحلیل مواد نخاع و جدری و حصـبه و شری و برودت احشا و یکدرهم و نیم آن جهت نفث اخلاط سـینه و رئه و با شـیر مسمن و نیکو کنندهٔ رنک رخسار و محرک باه خصوصا با دو وزن آن شـکر که ده روز بنوشـند و بدسـتور چون ده روز هر روز دو مثقال آن را با چهار مثقال شـکر سـفید کف نمایند و صاحبان سوداوی مزاج را نیز نافع و سه درهم آن جهت

۳۸۰رفع سـمیت ادویهٔ همیه و هیضه خصوصا که سـنکشو نموده با کلاب و یا آب خالص آن مقدار بجوشانند که شکفته کردد و نیم کرم بیاشامند و چون قئ شود باز بدستور بیاشامند تا قئ بند کردد و جهت هیضهٔ صفراوی با آب برک کاسنی تازه مکرر بتجربه آمده و ضـماد آن جهت قرحهٔ چشم و ورم بناکوش و پستان و انثیین و نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن در خمیر جهت سـرفهٔ مزمن و جهت شـش و جکر و فرزجـهٔ آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و مصدع مصـلح آن کثیرا مقدار شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صـغیر آن تا سه مثقال بدل آن در امر باه و تسـمین و مانند آن تودری است که بزر الخمخم نامند و کسانی که خبه را بزر الخمخم دانسته اند اشتباهی است که ایشان را واقع شده و اصل آنست که غیر آنست

ص: ۷۳۲

خبيص البيض

بفارسی خاکينه نامند و با سبزيها کوکو کويند کثير الغذا و ديرهضم و مولد خلط غليظ و با دارچينی و خولنجان و ادويهٔ باهيه مقوی باه است

فصل الخاء مع الثاء المثلثه

خثا

بثای مثلثه سرکين است و از مطلق آن مراد سرکين کاو است و در اخثاء البقر مذکور شد

خثو

بفتح خاء معجمه و ضم ثاء مثلثه و واو و بتاء دو نقطه از بالاـ که مخفف خاتون ترکی و بلغت اهل خطا بمعنی بزرک آمده است مانند لفظ خان و هر دو مرادف هم اند

*ماهيت ان

کفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدر کرکدنی و از ان بزرکتر و طعمهٔ آن اکثر اوقات می کويند که فيل است و در بلاد چين و زنج و ترک يافت می شود و از استخوان پيشانی آن جهت ملوک قدح می سازند و از خاصيت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم کذارند عرق کند و همچنين است سائر استخوان بدن آن و امين الدوله کفته که شاخ آهوی مشک دار است و همين اثر برای آن بيان کرده و کويند جهت اسهال نيز بغايت نافع است و صاحب تحفه نوشته که مؤلف تذکره کويد که در سر انديب يافت می شود و خوردن بيضهٔ آن بقدر ده درهم جهت حکه و جرب و سدهٔ جکر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقهٔ مصروع و زبل آن جهت رفع آثار و سنکدان آن جهت بواسير ضمادا مفيد و صاحب حيوه الحيوان نوشته که ارسطاطاليس کفته در نعوت که آن طائری است عظيم الجثه و در بلاد چين و بابل و ترک بهم می رسد و کسی زنده آن را نديده مکر استخوان مردهٔ آنکه کوشتهای آن جدا شده و ريخته استخوان خالی مانده و از خاصيت آن حيوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و بکريزد و عرق کند و حس او برطرف شود و ديکران کفته اند جايی که بهم می رسد در زمستان و تابستان در راه آن سموم بسيار است و چون بوی سم را بشنود حذر کند و بميرد پس استخوان آن را بکيرند و از ان ظروف و قبضهٔ کارد و خنجر و غيرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد از ان عرق ترشح نمايد و طعام مسموم را چون در ان کذارند و يا بران نهند عرق کند و بدان علامت معلوم کردد که مسموم است و مغز استخوان آن طائر سم کل حيوانات است و مار از استخوان آن بکريزد و نزديک آن نرود مترجم صيدانه ابو ريحان کفته که يکی از رسولان ملوک چين کفت که استخوان پيشانی حيوانی است که در هيآت شبيه بکاو نر است و سبب رغبت آدميان بدان آنست که چون نزديک زهر برند جرم آن عرق کند ابراهيم سندی چنين حکايت کند که يکی از ثقات که باطراف بلاد چين کشته بود چنان کفت که با طايفهٔ در سفر چين رفيق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشيد از چشم ما غائب شد و عالم تاريک کشت و يکديکر را نمی ديديم چون اهل چين آن حال مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده برنداشتند تا آفتاب پديد

نشد و جهان روشن نکشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم ناکاه و سجده نمودن شما چه بود

ص: ۷۳۳

۳۸۱کفتند آنچه بر روی آفتاب پدید آمد بان عظمت خدای ایشان است و آن سجده خداوند خود را کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغی است بغایت بزرک و با هیبت و مسکن آن بیابانها میان چین و بلاد زنج است و در ان بیابانها فیلان وحشی می باشند که بهیچ طریق اهل نمی شوند طعام آن مرغ آن فیلان می باشند و آن حیوان را ختو کویند بطریق تعظیم چنانچه خاتون و خان و چنانست که کوئی خاتون در اصل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت پارسی متداول شده است مؤلف کوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکلهٔ مرغی می آورند سفید و سرخ حنائی رنک خالدار و از ان زهکیر می سازند و می کویند برای دفع سموم نافع است

فصل الخاء مع الراء المهمله

خراطین

بفتح خا و را و الف و کسر طاء مشاله هر سه مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون امعاء الارض و حمر الارض نیز و بهندی کیچوه بکسر کاف نامند

*ماهیت ان

کرمهای سرخ طولانی است که در زمینهای نمناک خصوصا مانند باغچها و در سرکینها در کرما که بارش شود و در اوائل سرما نیز بهم می رسد

*طبیعت ان

در اول کرم و تر و با رطوبت غریبه

*افعال و خواص آن

آلات البول آشامیدن سه درهم سائیدهٔ آن یا دوشاب انکوری جهت ادرار بول و با آب کوشت جهت قوت باه بسیار مجرب الحلق و الصدر و آلات الغذاء و غیرها جوشانیدهٔ آن در روغن کنجد جهت خناق و سرفهٔ کهنه بغایت آزموده و مسحوق آن با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعا و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادت و رفع سنک کرده و مثانه و با شراب مغیر رنک بدن یرقانی در همان ساعت الاذن قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد کوش و بازیت در کوش مخالف نیز مسکن وجع آن و چون بران نمک پاشند و آبی که از ان بهم رسد در کوش بچکانند جهت تسکین درد کوش نافع الحلق و غیره ضماد آن جهت ورم حلق و لهاه و منع نزلات و طلای تازهٔ آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرط آنکه تا سه شبانه روز بندند و نکشایند و بدستور جهت جراحت اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانهٔ زردآلو جهت بواسیر و مطبوخ آن بازیت و طلای آن با زفت و برک کدو جهت بزرک کردن قضیب بغایت موثر و مطبوخ آن با قضیب حمار زنده اکلا و

ضمادا درین باب مجرب دانسته اند و چون با جعل و بنات وردان طبخ نمایند طلای آن جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعده بیعدیل و در جائی یا در موسمی که خراطین نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برک جیل که شجری است که در هند و بنکاله کثیر الوجود است قدر معتدی از ان برک را در کردی کرده خاک و آب برآن بریزند بزودی تکون می یابد و از خراطین مسی بعمل می آورند و آن چیزی شبیه باهن و حدید صینی است اندک سرخرنک بدین قسم که خراطین بسیار را جمع می نمایند و می سوزانند تا خاکستر کردد و خاکستر آن را جمع نموده می شویند و در میان آن دانها که برمی آید یک جا کرده می کذارند و دو دانک سائیدهٔ ان با آب تریاق سم بیش و افیون است و چون در طعام مسموم اندازند و جوش دهند قوت و سورت آن را می شکند و کم می نماید و نکاهداشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است

ص: ۷۳۴

خرامقان

بفتح خا و راء مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون

*ماهیت ان

کیاهی است در شکل و بو مانند سنبل الطیب و رنک آن سبز و طعم آن مائل بشیرینی

*طبیعت ان

در اول کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل و مجفف و در افعال مانند سنبل الطیب و از ان ضعیف تر است

۳۸۲

خربق

بفتح خا و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و سکون قاف

*ماهیت ان

دو نوع می باشد ابیض و اسود ابیض آن بیخ کیاهی است برک آن شبیه ببرک بارتنک و از ان عریضتر و کل آن سرخ و ساق آن بقدر چهار انکشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن مقشر کردد و بیخ آن شبیه بپیاز مستطیل و با ریشهای باریک و سفید مائل بزردی و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر می شود و در جوف آن مانند دام عنکبوت چیزی می باشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید سست آن است که بآسانی مفتت کردد و لحیم لعابی و از اراضی مرتفعه خشک باشد و چون بچشند اول زبان را اندک بکزد پس کزندکی آن بیشتر ظاهر کردد و آنچه مدور و اطراف آن نیز شبیه باذخر و چون بشکنند از ان کردی برآید و کم کوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که حناق آورد

*طبیعت ان

در وسط سوم کرم و خشک

*افعال خواص ان

مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و مخاطیه و مفتح سدد و منقی معده و جهت فالج و سرسام و صرع بلغمی و لیثرغس

و سائر امراض باردۀ دماغيه و مفاصل و تفتيت حصاه و ادرار حيض و قتل جنين و اخراج آن نافع الدماغ سعوط آن مهيج عطسه العين اكتحال آن در شيافات جهت جلاى غشاوه و حدت بصر الفم و غيره طلاى آن با سركه جهت قلع دندان متاكل و قوبا و جرب و برص و بهق بتنهائى و با ايرسا نيز و فرزجۀ آن مدر حيض و قاتل جنين چون با سويق و عسل بسرشند و بموش بخورانند بميرد و سم كلاب و خنازير باشد و چون با كوشت طبخ دهند كوشت را مهرا سازد و چون ارادۀ استعمال آن نمايند بايد كه اصلاح آن نمايند به پختن آن در جوف خمير و با مخلوط بحسو جو و روغن بادام و يا مخلوط با اندك حاشا و مصطكى نمايند و بهتر آنست كه ناشتا نخورند بلكه بر بالاى اندك طعامى و زياده از مقدار شربت آنكه از نيم مثقال تا يك مثقال است نباشد زيرا كه زياده آن كشنده است بقئ و خناق و تشنج و كشندۀ سك و خنزير است و مداواى كسى كه زياده از مقدار شربت آن خورده و او را اعراض مذكوره طارى شده تبريد و تطفيه و اسهال است اكر طبيعت او محتبس باشد و نشستن در آب كرم و مسكۀ كاو بر بدن ماليدن و آشاميدن امراق دسمه مانند مرق دجاج و بوئيدن بويهاى خوش و كفته اند كه خوردن جرم مسحوق آن محدث تشنج است و مقئ و بهتر آن است كه پنج مثقال آن را در نه اوقيۀ آب باران سه شبانه روز بخيسانند پس صاف كنند و بياشامند و با آنكه مقدار يك رطل آن را پارچه پارچه نموده در دو قسط آب باران سه روز بخيسانند پس جوش دهند تا دو ثلث آن برود و يك ثلث بماند پس صاف نموده جرم آن را دور كرده با دو رطل عسل صافى جيد بقوام آورند و كف آن را بكيرند و يك ملعقه آن بتنهائى و يا با آب كرم بياشامند و كفته اند كه چون مقئ قوى بلغم است بايد كسى كه شاق و يا دشوار باشد برو قئ كردن و عادى نباشد بدان و نيز پيش از عادت بقئ استعمال ننمايند بلكه عادت بتدريج و بهترين استعمال آن از براى قئ آنست كه تربى را سوراخ كنند و ريشهاى باريك خربق را بريده در ان ترب فرو برند و يك شب بكذارند و صبح ريشهاى خربق را برآورده دور نمايند و عليل غذاى رقيقى مانند شله بخورد و بعد از ان آن ترب را با سكنجبين بياشامد و بعد دو ساعت بتكليف قئ نمايد و كفته اند چون كسى آن را خورده باشد و براز او را مرغ بخورد آن مرغ بميرد

خربق اسود

بهندی کتکی نامند

*ماهیت ان

بیخ کیاهی است سیاه پرکره مجوف و بیشتر آن مائل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از ان رسته شبیه برشته و برک آن شبیه ببرک چنار و از ان کوچکتر و زوائد اطراف آن بیشتر و با خشونت و ساق آن کوتاه و بنفش و کل آن سفید مائل بسرخی بشکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانهٔ قرطم و تخم آن در اسهال بی مضرت تر از

۳۸۳اصل ان و تلخی بیخ آن از خربق سفید کمتر و لیکن در قوت تندتر و پرخطر

*طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مسهل مرهٔ سودا و بلغم و صفرای آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قویتر از سفید و در جمیع عللی که سفید موثر است این اسرع التاثیر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزولات مزمنهٔ نازل در چشم و سینه و تنقیهٔ سینه و احشا و مثانه و رحم و چون در شیربنیها چند روز بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آن را بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه بآن کردن باعث تغیر مزاج می شود قریب بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر کرده و مصلح آن کثیرا و صعتر و دوقو و فطراسالیون و فودنج و مصطکی و دو مثقال آن کشنده بخناق و اسهال مقدار شربت آن از نیم درم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و کویند ماذریون و چهار دانک آن غاریقون و یا ماهی زهرج و نیم وزن آن ماذریون و بوزن آن بیخ کبر و یا کبیکج است الفم چون با کرسنه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کرداند و بخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذاء اشامیدن آن با دواهای ملطف دفع کرم معده نماید و بعضی در سکنجبین می خیسانند و یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده بتنهائی و یا با مرق مرغ می آشامند اسهال بلغم و صفرا می نماید و کفته اند دافع سودا است از جمیع بدن و استفراغ صفرای غلیظ زیاده از سقمونیا می نماید بی اذیت الزینه و الجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثآلیل و بردن کوشت زائد فاسد زخمها و ناصور صلب نافع و قطور و فتیله و فرزجهٔ آن مانند سفید آنست و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات و چون کندم و امثال آن را در طبیخ آن بخیسانند قاتل هر طیور و وحوش است که بخورد و چون با موم و کندر و زفت و با آب و روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زائل کرداند و کویند چون نزدیک درخت انکور بروید و از ان انکور شراب سازند و بیاشامند اسهال نماید

خردل

بفتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی رائی نامند

*ماهیت ان

کیاهی است برک آن شبیه ببرک ترب و کوچکتر از ان و خشن و اندک تندبوی و ساق آن مربع و کل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بری و بستانی می باشد بری آن را بعربی حرشا و بترکی قجی نامند و برک آن ریزه تر از برک بستانی و تخم آن مدور و سرخ و برک بستانی بزرکتر از بری و نوع سفید آن را حرف ابیض و بفارسی اسپند و سپندان نامند و نوع غیر تخم مدور سرخ تند طعم را بترکی ککج کویند و از مطلق آن مراد بزرک سرخ رنک تازهٔ بستانی است که چون بکوبند رنک آن زرد و با دهنیت و حدت باشد و مستعمل همین نوع است

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جالی و جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل رطوبات دماغی و معده و سائر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر فضلات امراض الراس و المعده و الکبد و الطحال و غیرها جهت امراض باردهٔ دماغیه و ریحیه مانند لیثرغس و فالج و استرخا و دردسر بارد و تفتیح سده مصفاه و تسکین نزلات بارده و تزکیهٔ حواس و ذکای ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جکر بارد و سپرز و ضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن بآهن جهت لیثرغس و نزلهٔ بارد و با عسل بر پیشانی جهت صداع و سد نزلات پی درپی و تسکین وجع جکر و طحال و سعوط آن مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و انکباب آن جهت تفتیح سدهٔ کوش و اکتحال آن به آب و عسل جهت غشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری و در کوش و دندان جهت تسکین ضربان و درد آن هر دو نافض و چون تخم تازهٔ آن را بکوبند و عصارهٔ آن را کرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین و رفع تخیلات نافع و بدستور چون داخل ادویهٔ عین نمایند و کذاشتن فتیلهٔ آن با انجیر در کوش جهت

۳۸۴درد آن و دوی طنین و غرغرهٔ سائیدهٔ آن با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و ثقل و استرخای آن و درد دندان و خشونت قصبهٔ رئهٔ مزمنه و مضغ آن جهت اخراج بلاغم از دهان و لطوخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان دائم بی ورم مجرب در ساعت و چون با عسل و یا پیه و یا موم بآتش کداخته بزیت مخلوط نمایند و بر صورت و چشم بمالند رنک رو را صاف کند و کمنه الدم را زائل سازد و آشامیدن آن با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و تقویت باه و با پودنه و شراب جهت اختناق رحم و اخراج کرم معده و آشامیدن جریش آن با آب جهت تپ بلغمی و سوداوی دوری حادث از خلط غلیظ لزج و ضماد آن با انجیر جهت نقرس و عرق النسا و داء الثعلب و جذب مواد بظاهر جلد و تسکین وجع بارد ریحی و تحلیل اورام بلغمی مزمن از هر عضو که باشد و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و بدستور با کبریت و سکنجبین و با سکنجبین و کرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع و با ادویهٔ مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه و سوداویه و برص و با روغن بر قضیب جهت نعوظ مجرب و همچنین آشامیدن تخم آن نیم درم ناشتا با شراب مقوی باه و منشط و خوردن مخلوط آن با نان و یا شراب جهت اخراج کرم معده و مخلوط کردن آن با مراهم جاذبهٔ جبریه و جربیه نافع و چون کیاه تازهٔ آن را و یا تخم آن را با طعام بخورند طعام را هضم و معده را کرم کرداند و ورم طحال را تحلیل دهد و خوردن مسلوق و برک تازهٔ آن و یا تخم آن با چغندر و خبازی بری پیش از قئ باعث تقطیع بلغم و مهیا کردانیدن از برای دفع است و بدستور مسلوق آن با چغندر جهت صرع و سدر عارض از بلغم نافع و کامخ معمول از ان خاد حریف و محرق و جالی بلغم بقوت و تسخین معده و کبد نماید باید که همیشه بیاشامند و بسیار هم و به تنهائی نیز بلکه با اغذیهٔ غلیظ تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی و بادام و سرکه است و صاحب اختیارات کفته که قوبائی که بهیچ چیز زائل نکردد چون بعد از حمام خردل را سائیده و قوباوا با پارچهٔ خشنی آن مقدار بمالند که خون آلوده کردد پس بران بمالند زردآب بسیاری از ان جاری شود و صحت یابد و بخور آن کریزانندهٔ حشرات و هوام و رازی کفته ریختن آن در سوراخ مار باعث هلاک آنست بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و حرمل مضر محرورین و مورث تشنکی مصلح آن کاسنی و روغن بادام و سرکه است باید که در تداوی با نمک هندی و یا بورهٔ ارمنی بیاشامند و زیاده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت آنست و پنج درهم غیر کوبیدهٔ آن بحسب امراض و امزجهٔ و ازمنه و امکنه استعمال ننمایند و چون در آب انکور بیندازند منع جوشیدن آن کند و در کیلانات سرکهٔ شیرین از ان ترتیب می دهند و روغن آنکه کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و آشامیدن آن جهت تفتیح سده اعصاب و رفع نسیان و فالج و اوجاع بارده مزمنه و تپهای مزمنه و اختناق رحم و قطور آن جهت ثقل سامعه و ورم بارد کوش و طلای آن جهت درد دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه و سائر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم است

خرقطان

بفتح خا و سکون راء مهمله و فتح قاف و طاء مهمله و الف و نون بهندی بندا نامند

*ماهیت ان

کیاهی است که بر اکثر درختها مانند بادام و زیتون و سدر و غیرها می روید و بر آنها می پیچد و بر زمین بیخی ندارد و برک آن شبیه ببرک زیتون و مائل باستداره و کل آن سرخ رنک و تخم آن نیز سرخ و بالجمله هیأت برک و کیاه آن بحسب اشجار متکونه بر آنها مختلف می باشد

*طبیعت ان

نیز اکثری سرد و خشک و با قوت قبض و بعضی کرم و خشک دانسته اند

*افعال و خواص

آن

منقی دماغ و مقوی معده و مفتح سدد و محلل و آشامیدن آب مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه و یک اوقیهٔ آن جهت

۳۸۵شکستکی استخوان و وثی عضل و قطع نفث الدم و رفع سحج و ذرور برک خشک و محرق آن نیز جهت قوبای سر به شرطی که قوبا را با بول و نمک بحدی بشویند که خون آلود کردد پس بمالند و کویند مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است و اهل هند برای آن خواص و منافع بسیار می نویسند از آن جمله آنچه بر درخت ام غیلان بهم می رسد تعلیق ساق کیاه آن بر کمر جهت بواسیر و بدستور آشامیدن آن جهت بواسیر و اسهالی که عسر العلاج باشد و بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب کرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر بندند و باز نکنند بواسیر و اسهال الدم را مجرب است و بدستور آنچه بر درخت سدر که کنار نامند و درخت انار نیز و آنچه بر درخت بیل تکون یابد چون با شیر کاو زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن کردد خصوص که در حین اخذ قمر در منزل شرطین باشد*

ص: ۷۳۹

خرم

بضم خا و بفتح راء مهملهٔ مشدده و سکون میم لغت فارسی است بمعنی فرح

*ماهیت آن

از ادویهٔ مجهوله است بعضـی کفته اند اسم فارسـی مریحه است و آن کیاهی است که در بساتین و مواضع سایه دار می روید و برکهـای آن باریک طولانی و کل آن بنفشـی و خوش بو و خوش منظر و لطیف و برکهای آن متفرق و اهل فرس آن را تعظیم بسیار می نمایند

*طبیعت ان

مائل بکرمی

*افعال و خواص آن

جـالی و مقوی دماغ و منوم و زیاده کننـدهٔ عقل و فهم و نظارهٔ آن مورث سـرور و فرح و نکاهداشـتن آن در کف دست باعث محبت و در آستین باعث محبوبی و روغنی که از کل آن ترتیب دهند جهت دردسر و بیخوابی و رفع توحش و چون از ان موم روغن ترتیب دهنـد و شب بر صورت بمالنـد و روز بشویند موجب نیکوئی و سـرخی رنک رخسار و قبول و رافع بغض است و بعضـی آن را سـراج القطرب و بعضـی دواء الحالبی که بیونانی اسـطرطیقوس نامند و بعضـی بتخفیف را بمعنی قشر بیض منقی مغسول دانسته اند

خرنوب

بضم اول و سکون راء مهمله و ضم نون و سکون واو و باء موحده و بفتح اول نیز آمده

*ماهیت آن

بسـتانی و بری می باشد بسـتانی آن درختی است عظیم ببزرکی کردکان و برک آن بسـیار سبز املس مائل بتدویر و ضـخیم هر دو طرف شاخهـای آن یکی مقابـل دیکری و کـل آن زرد طلائی و غلاف آن بقـدر شبری و کوتـاه تر و ضـخیم تر و سـیاه و دانهـای آن شبیه بباقلا و بقـدر ترمس و شـیرین طعم و در تنکـابن کراث و در مازنـدران و کیلان لاـرکی نامنـد و بهترین آن بسـتانی خشک آنست که مغز آن بسـیار شـیرین صادق الحلاوه و پوست آن رقیق و از یک سال تجاوز نکرده باشد و از ان در مصر و شام رب می سازند

*طبیعت آن

در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و مسهله بعصر خصوص تازهٔ آن و بسیار رسیدهٔ شیرین آن در اول کرم

*افعال و خواص آن

مدر بول و جهت اوجاع سینه و تقویت معده و تسمین بدن و تولید خلط جید اکر هضم یابد زیرا که بطی الهضم و نفاخ است خصوصا تازهٔ آنکه یک سال بر ان نکذشته باشد و با دوشاب ادرار بول نماید و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتهای طعام آورد و جهت سرفهٔ مزمن مجرب دانسته اند و خوردن آن با دانه جهت تسمین بدن و رفع فتق و ضماد پختهٔ آن جهت صدمه و سقطه و امثال آن و ثآلیل و چون تازهٔ آن را بر ثآلیل بمالند آن را زائل سازد و چون یک پارچهٔ از دو پارچه تخم آن را بر ثآلیل بچسپانند آن را قطع نماید و تخم آن سرد و خشک و بسیار قابض و محلل اورام و جهت بروز مقعده و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف اعضا مصلح آن بهدانه و نبات بدل آن بوزن آن هریک از قرظ و تراشیث و عفص مقدار شربت آن تا پنج درهم است و دوم بری و آن ثمر خاری است بقدر ذرعی و شاخهای آن پراکنده و خارهای آن تند و ریزه و کل آن زرد و داغدار و ثمر آن شبیه بکردهٔ کوچکی و در قزوین کیاه آن را ورک نامند و خرنوب

۳۸۶نبطی مراد از ان است

*طبیعت آن

در دوم سرد و خشک و بسیار قابض

ص: ۷۴۱

*افعال و خواص آن

مقوی معده و قاطع نزف الدم از هر عضو که باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بکندن بآلت نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی و مانع سفیدی آنست و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامهٔ رنکین را در آب آن تر کنند باعث ثبات رنك آنست و مجرب دانسته اند*

خروع

بکسر خا و سکون راء مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بید انجیر و به شیرازی کنتو و بترکی کوچك و بهندی آریند نامند

*ماهیت آن

دو نوع می باشد سفید و سرخ مائل به بنفشی و دوم قویتر از سفید برك آن شبیه ببرك انجیر و شرفها از ان بلندتر و ساق آن بقدر دو ذرع و از ان بزرکتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بمقدار دانهٔ قهوه و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پرروغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشك

*افعال و خواص آن

محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفهٔ بارد و تحلیل قولنج و ریاح و تليين صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصا مغز آنکه قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانهٔ آن را سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات مائی نماید و مرخی و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و قئ مصلح آن کثیرا و مصطکی و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد و مستعمل مقشر آنست و بیست عدد آن مسکر قوی و بادزهر آن ریباس و عصارهٔ رمان و بدل آن عشر آن دنداست و ضماد آن جهت ثآليل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابت و تسکین اوجاع اورام و نقرس و مفاصل و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر حمره که باد سرخ نامند برك آن ضعیف تر از حب آنست در اسهال و تریاقیت آن زیاده و آشامید عصارهٔ تازهٔ آن مکرر و قئ نمودن بدان جهت رفع سم بارد بیش و افیون و امثال اینها و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حارهٔ چشم و ورم زیر کلو و سائر اعضای بعیده و مقئ و مسهل و اشامیدن دو مثقال آن با شیر تازهٔ دوشیده جهت تسکین وجع الفواد بارد و پوست بیخ آن جهت رفع مغص و انفتاح مجاری و سدد نافع و با ماء العسل

جهت تحلیل بلغم لزج از اعضای بعیده خصوصا که تازه ساخته باشند و طلای آن جهت رفع تشنج و تلیین صلابات و درد کوش و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبۀ سر و ورم معده و رفع اثار کبودی جلد و با زبد البحر جهت داء الثعلب و با آب کندنا جهت بواسیر شربا و ضمادا و چون در ظرف مس کنند و بر آتش کذارند و سر آن را بظرف مس بپوشند تا خوب کرم شود و در هریک مثقال از ان یک حبۀ کافور خالص اصلی در عین کرمی سر آن را باز کرده در ان اندازند و باز سر آن را بپوشند تا کداخته کردد و فرود آورند و بکذارند تا سرد شود و همان قسم پوشیده باشد و بعد از طهارت از قضای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر را خشک نموده این روغن را نیمکرم کرده بمالند زائل کرداند و جوشانیدۀ آن با سلخ الحیه و خردل و تدهین بدان جهت کزاز و داء الحیه و اقسام قوبا و کلف بیعدیل بدل آن روغن ترب است اهل هند بید انجیر را دافع جذام دانسته اند*

ص: ۷۴۲

خرموش

بهندی کهوس نامند

*ماهیت آن

نوعی از موش است بغایت بزرگ که با کربه جنک می کند و بران غالب می آید

*افعال و خواص آن

بخور پوست خشک شدهٔ آن جهت بواسیر مجرب و استنجا بطبیخ آن نیز همین اثر دارد و در ۳۸۷سائر خواص از موش اقوی است

فصل الخاء مع الزای المعجمه

خزامی

بفتح اول و زای معجمه و الف و فتح میم و الف کویند که بفارسی شب انبوی و شب بوی نیز نامند خصوص سفید آن را و بعضی کل مریم نیز کفته اند در ماهیت آن اختلاف است و بعضی کویند کیاهی است بسیار خوش بو که بفارسی خیری دشتی و بشیرازی اروانه نامند و انطاکی غیر خیری دانسته و کفته که کیاهی است لطیف قریب ببنفشه و دراز در ماه الهی می روید و در حیزران می رسد و منبت آن کوهستان و میان رودخانه ها و کل آن شبیه ببنفشه مائل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوش بو زیاده از فاغیه و قریب بنسرین و تخم آن مائل بسیاهی و اهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آن را بعکس هیئت اصلی غرس نمایند و یا صلیبی شق نمایند بنفشه می کردد و یوسف بغدادی صاحب اختیارات و دیکران نیز خیری بری دانسته و کفته اند که کیاهی است شاخ آن دراز و برک آن ریزه و کل آن سرخ مائل ببنفشی و آسمانجونی و خوشبوتر از کل حنا که فاغیه نامند و از کلهای حشایش بری دیکر نیز و منبت آن زمینهای رملی و نرم و از صفات و خواص خیری ظاهر می شود که خزامی غیر خیری باشد

*طبیعت ان

در اول دوم کرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و کل آن کرمتر از کیاه آن

*افعال و خواص آن

کـل آن ملطف و مسخن و مفتح سدهٔ دماغ و مقوی آن و رافع صداع و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و مقوی دل و جکر و سپرز و مفتح سدهٔ آنها و مدر فضلات چون سه درهم آن را بیاشامند و فرزجهٔ آن جهت تنقیهٔ رحم و خوش بو کردن آن و نشف رطوبات و سیلان مزمن از ان و برودت و احداث کرمی و اعانت بر حمل و تنکی فرج و بدستور آشامیدن آن و طلای خشک آن جهت تقویت عصب و خوش بو کردن عرق و ضماد آن با آرد جهت اندمال جراحت و تحلیل ورم آن و بخور آن جهت رفع بدبوئی عفونات و روغنی که از ان ترتیب دهند قائم مقام نفط است و مصدع محرورین مصلح آن مورد مقدار شربت کل آن تا سه درهم بدل آن بابونه است و پیاز و برک و تخم آن در افعال ضعیف تر و غیر مستعمل اند*

خز

بفتح خا و سکون زای مشدده

*ماهیت ان

باصطلاح قدیم اسم ثیابی است که از ابریشم و پشم و کج که بعربی قز نامند ترتیب می دهند و خز خالص لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر مویهای خشن بز و امثال آن می باشد که بفارسی کرک نامند ترتیب دهند و باصطلاح جدید پوست حیوانی است از سمور کوچکتر

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ضرر سردی از پشت و کرده و جهت فالج و نقرس و ضعف باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و آشامیدن آن جهت فتق اعصاب و اعضای عصبانی و ذرور سوختهٔ آن جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات نافع*

خزف

بفتح خا و زای معجمتین و سکون فا بفارسی سفال نامند

*ماهیت ان

معروف است

*طبیعت ان

بسیار خشک و باندک حرارت

*افعال و خواص ان

ضماد اقسام آن جهت ورمهای نرم و قروح اعضای یابسه المزاج مانند غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و سفال نو با مرهمها جهت التیام جراحات و با سرکه جهت حکه و جوششها و حزاز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و خنازیر و غدد و ذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقهٔ قرنیه و سنون آن جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آمدن آن مضر اعصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و طلای خزفیکه در ان نمک یا خزف پارهائی که در نمک و یا سنک ریزهائی که در نمک پیدا می شود جهت تحلیل اورام بلغمیهٔ باردهٔ هر عضو و اجفان چشم مؤثر

فصل الخاء مع السین المهمله

خس

بفتح خاء معجمه و تشدید سین مهمله بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند

*ماهیت ان

نباتی است معروف بستانی و بری می باشد بستانی دو صنف است یک صنف برک آن عریض و بلند تا بیک ذرع و نیم و چرب و شیرین و نازک و در ایران و عربستان و روم و غیرها در موسم بهار می روید و وفور دارد و در هندوستان و بنکاله در موسم زمستان که باران نمی بارد می روید و لیکن بوفور و خوبی و بزرکی آن بلاد نمی شود و صنف دوم از بستانی فرنکی است و آن نیز دو صنف می باشد یک صنف برک آن سبز کمرنک و بسیار نازک و چرب و شیرین و صنف دیکر سر برکهای آن اندک بنفشی و نازکی و چربی و شیرینی این از ان کمتر و برکهای این هر دو صنف درهم پیچیده مانند غنچه و مدور و هر سال تخم آن را تازه بتازه از فرنک می آورند و در زمستان می کارند و هرچند هوا سردتر باشد خوب تر و نازکتر و پیچیده تر می شود و اما خس بری برکهای آن باریکتر و بلندتر و بی چربی و اندک سخت تر و سبزتر از بستانی و تلخ و

ساق آن با یتوعیت بسیار و بعضی از ان افیون بعمل می آورند و لیکن از افیون خشخاش بسیار ضعیف تر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است و تخم صنف برک بنفش فرنکی اکثر سیاه می باشد و بالجمله بنرمی و صلابت و جودت و رداءت زمین برمیکردد یعنی در زمین نرم جید که آب باری آن بحد لائق نمایند برک و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید می شود و بخلاف اینها بالعکس و مستعمل و ماکول بستانی آنست

*طبیعت بستانی ان

سرد و تر در اوایل دوم

*افعال و خواص آن

صاف کنندهٔ خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمه اللّه تعالی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت می کند که خطاب بموالیان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس به درستی که خون را صاف می کند و اطبا کفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیکر و دافع ضرر آب و هوای وبائی و اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون و صفرا و یبوست صفرا و سودا و تشنکی و التهاب و مفتح سدد و دافع خمار و مانع مستی و صعود بخارات بدماغ و درد سر و نزله و سرفه که از کرمی و خشکی باشد و منوم و رادع اورام حاره و ملین و مدر بول خصوصا ناشستهٔ آن زیرا که قوت تفتیح این زیاده است از شستهٔ آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان و درد پستان و تپهای حاره و قرحهٔ مثانه و مجاری بول و حرقت آن هر دو و با سرکه جهت برانکیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین درد معده و مطبوخ آن کثیر الغذا تر از خام آن و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر مؤثر و اکثار آن مضر باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و ظلمت آن و تولید ریاح مصلح آن نعناع و کرفس و هلیلهٔ پرورده و زیره مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و هوورم حار و حمره و وثی و ذرور سوختهٔ آن جهت التیام جراحات و قلاع و تخم آن در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد متحرکه و اشامیدن دو درهم آن جهت قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و سد نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و بر موی جهت منع ریختن آن و بر کزیدکی عقرب جهت دفع سمیت آن و مضر باه مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و یا دم الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم و مالیخولیا و صرع یبسی و منع مستی شراب مؤثر و آب برک آن در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن کل جهت تسکین صداع حار نافع و خس بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی کفته اند سردی آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قویتر از بستانی و برک و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از ان اقوی و مثل لبن خشخاش

۳۸۹سیاه است نیم درهم آن مسهل کیموس مائی و مدر حیض و جهت کزیدکی عقرب و رتیلا نافع شربا و طلاء و اکتحال آن جهت جلای قروح چشم و رفع غرب و لبن بستانی قریب النفع است بدین

خس

بفتح خا و سکون سین بی نقطه لغت هندی است

*ماهیت آن

ریشهٔ کیاهی است که در هند و بنکاله در موسم کرما از ان خس خانه می سازند و بران آب می پاشند بسیار خوش بو و سرد و خنک می باشد و با برادهٔ صندل عرق می کشند و عطر آن را می کیرند بسیار معطر و خوش بو می باشد و آن ریشهای باریک کج واج و کوهدار مانند ریشهٔ سنبل رومی و از ان غلیظتر و بلندتر بقدر نیم ذرع و خوش بو است و نبات آن شبیه باسل که کولان نامند و کویند بیخ اذخر آجامی است و در اذخر اشاره بدان شد و کفته اند ریشهٔ والا است

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد

فصل الخاء مع الشين المعجمه

خشخاش

بفتح خا و سکون شین و فتح خاء معجمتین و الف و شین معجمه بهندی پوست نامند

*ماهیت آن

دو صنف می باشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است اما خشخاش بستانی کل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و مدور و کیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه می باشد و برک آن مشرف و مزغب طولانی و سر قبه و کوزهٔ آن مشرف و قبهٔ کوزهٔ آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرک و کوچک می شود و همچنین لبن آنکه افیون است قوی و ضعیف و در افیون ذکر یافت و در ایام بهار می رسد

*طبیعت پوست آن

در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم کفته اند و افیون ناکرفتهٔ آن قویتر از افیون کرفته

*افعال و خواص ان

پوست آن مخدر و رادع و مسدد و نیم درم آنکه صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب معده و امعا و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و کلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد باعضا و آشامیدن آن جهت سعال کرم و سعال تر حادث از رطوبت رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تجمید و ردع خود و با شراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصارهٔ آنکه کوکنار نامند سود و مائل برطوبت در آثار قویتر از تخم آن مداومت آن مرخی اعضا و مشوش کنندهٔ حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حارهٔ یابسه و منشط مضر رئهٔ مبرودین مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم و تخم آن در دوم سرد و در اول تر مخدر و منوم و منضج مواد رقیقهٔ صفراوی و قابض شکم و مداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبهٔ رئه و سرفهٔ حار یابس و نفث الدم و تپ دق و تقویت دماغ و ضعف جکر و کرده و تسمین بدن و حرقت مثانه و امراض حارهٔ آن و با مثل آن مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال خصوصا بو دادهٔ آن با عسل مبهی و مداومت آن قاطع باه و بوئیدن بو دادهٔ آن جهت رفع بیخوابی مؤثر و دو درهم آن تا پنج درهم منوم قوی و روغن آن در افعال از تخم آن ضعیف تر و منوم و مسدد مقدار شربت تخم آن تا ده درهم و چون خشخاش تازه را با پوست و کنکرهٔ آن بکوبند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقه البول و تسکین تشنکی و حبس اسهال کهنه و تجفیف رطوبات شربا و نیز تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضمادا مقدار شربت آن تا پنج درهم و همچنین چون بعد از رسیدن جملهٔ آن را در آب طبخ دهند و لیکن ضعیف تر از قرص انست و کل آن با آب کشنیز جهت رفع وجع و سوزش چشم و قرحهٔ قرنیه اکتحالا ـ و طلای آن جهت رفع آثار قروح و با آب کشنیز جهت نملهٔ ساعیه و قرح و خبیثه

۳۹۰ضمادا و روغن آنکه بدستور روغن کل ترتیب دهند مخدر و مسکن دردهای حار و اورام و جهت نزله و سرفهٔ حار شربا و تسکین درد کوش و تحلیل ورم حار آن قطورا مفید و آب مطبوخ برک آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن لعوقا نافع خصوصا باقاقیا و عصارهٔ لحیه التیس و آب مطبوخ آن نطولا جهت رفع بیخوابی و سائیدهٔ کنکرهٔ آن با آرد جو جهت حمره و اورام حاره ضماد او طبیخ بیخ آن جهت جکر علیل و ترقیق خلط غلیظ معده شربا مفید و چون برک نازک تازهٔ نو رستهٔ آن را در آب طبخ دهند مانند بقول دیکر و با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و حبس اسهال نماید و بدل خشخاش کاهو است

*خشخاش بری

*ماهیت آن

خشخاش اسود است و برک آن خشن تر و زغب و تشریف آن زیاده از خشخاش بستانی و کل آن ملون بالوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و غیرها و تخم آن سیاه و باصطلاح اطبای سابق افیون عصارهٔ آنست و باصطلاح جدید افیون لبن آن

*طبیعت ان

در آخر سوم سرد و در دوم خشک

*افعال و خواص

آن

در جمیع افعال برک و تخم از بستانی قوی تر و جهت حرارت جکر و سیلان رحم نافع و طبیخ بیخ آن در اب که بنصفه برسد جهت عرق النسا مفید مضر دماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت از جمیع اجزای آن بقدر نصف شربات اجزای بستانی و از تخم آن یک مثقال بدل آن کاهو بری است در اکثر مواد*

٭خشخاش منثور

بفتح میم و سکون نون و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله و منثور از ان جهت نامند که برک کل آن زود می ریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برک آن شبیه ببرک تره تیزک و رازیانه و با خشونت و مائل بسفیدی و ساق آن خشن و قبهٔ کوزهٔ آن کوچک شبیه بقبهٔ شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیف تر

خشخاش زبدی

بفتح زای معجمه و باء موحده و کسر دال مهمله و یاء نسبت

٭ماهیت ان

کیاهی است بسیار سفید و سبک و ساق آن بقدر ذرعی و برک آن بسیار ریزه و دراز و بیخ آن باریک و ثمر آن متصل ببرک آن و سفید و مستعمل و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا زبدی نامیده اند و در وسط تابستان می رسد

٭طبیعت ان

بغایت کرم و تند و مانند جبلاهنک و از جملهٔ سموم است

٭افعال و خواص ان

مقئ و مسهل قوی و جهت تنقیهٔ دماغ و دفع بلغم و صرع با ماء القراطن بقئ و تخم آن تا یک درم جهت اسهال بلغم مفید و زیاده از ان مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجهٔ کسی که آن را خورده باشد معالجه جبلاهنک است

خشخاش مقرن

بضم میم و فتح قاف و راء مشدده و سکون نون و آن را خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها و اماکن خشنه می روید

٭ماهیت ان

کیاهی است سفید و مزغب و با زواید مانند اره و برک آن شبیه ببرک قلومس و کل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ کاو و منحنی و ازین جهت مقرن نامیده اند و در جوف آن دانها مانند حلبه و کوچکتر از ان و غیر جبلاهنک است چه دانهٔ آن زرد است و دانهٔ این زرد نیست و بعضی مردم کمان غلط برده اند که شیاف مامیثا مستخرج از نبات آنست و وجه غلط ایشان مشابهت برک اینست با برک آن

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن با ماء العسل جالی و مقطع اخلاط بقئ و اسهال و اکتحال کل آن بازیت جهت تنقیهٔ جراحات و خشک ریشهٔ آنها و آشامیدن یک مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل باردهٔ جکر و عرق النسا و ترقیق اخلاط غلیظهٔ لزجه نافع

۳۹۱

خشاب

بضم خا و فتح شین هر دو معجمه و الف و باء یک نقطه و خوشاب بواو نیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ میوها است مانند آلوبالو و زردآلو و سیب و به و امرود و مویز و امثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب آنها است

*طبیعت مجموع آنها

الطف از اصل آنها است

*افعال و خواص آن

هریک آن راجع است بانچه از ان اخذ می نمایند مثلا از آلوبالو جهت تسکین عطش و التهاب و اصلاح خلط محترق و درد سپرز و از به جهت تقویت اعضای رئیسه و ارواح و قوت هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهت رفع خفقان و غثیان و قئ صفراوی و التهاب و حرارت کبد و یرقان اصفر و استسقای حار و از مویز جهت تصفیهٔ صوت و تفتیح سدد و یرقان و از مویز جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد و بواسیر حار و لبنت طبع صفراوی و زبون ترین همه خشاب زردآلو است و مجموع مولد ریاح مصلح آن ها انیسون و مصطکی است

خشکنجبین

بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون معرب از انکبین خشک است

*ماهیت ان

عسلی است بغایت خشک و تندبوی که از جبال فارس و حدود کازرون خیزد و کویند شبنمی است که بر اشجار انجا می افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ می باشد و در تنکابن شکری و در دیلم و طبرستان اسپ دندان می نامند

*طبیعت آن

در چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

در غایت جلاء و تقطیع و تحلیل لزوجات و سرخ آن قویتر از سفید آن و سبز آن بسیار کرم و مائل بتلخی و سیاه آن قریب بعسل بلادر و لهذا استعمال آن نشاید مقدار شربت سفید آن تا یک درم و زیاده از ان محرق اخلاط و مهلک و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن کز انکبین و کویند یک وزن و نیم آن عسل است

خشک نان

و آن را خشک نانج که معرب خشک نانک است نامند

*ماهیت ان

نانی است که از آرد کندم خمیر آن را بشیرج سرشته باشند سازند

*طبیعت ان

کرم و تر در دوم

*افعال و خواص آن

مولد خون جید و مغذی و فربه کنندهٔ بدن و جهت اصلاح لاغری کرده و تقویت باه نافع و لیکن عسر الهضم و مولد ریاح غلیظ و مصلح آن سکنجبین و مصنوع از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد

فصل الخاء مع الصاد المهمله

خصیه

بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها

*ماهیت ان

معروف است و زبون ترین اعضای حیوان است از هر حیوانی که باشد و بهترین همه خصیهٔ خروس فربه است و کفته اند نیکی و بدی آن بحسب حیوان برمیکردد

*طبیعت ان

کرم و رطوبت بر آن غالب و بعضی سرد و خشک کفته اند و اول اصح است

*افعال

و خواص ان

از هر حیوانی در ضمن آن مذکور می شود و خصیهٔ خروس فربه مبهی و مولد منی و خون صالح اما بطئ الهضم مصلح آن انجدان و فوتنج کوهی و نمک و صعتر و نمک سود نمودن آنست

خصی الثعلب

بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و ضم یا و الف و لام و فتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحده بیونانی ساطیون و ساطیورین و بعضی طرفلن بمعنی سه برک نامند زیرا که کیاه آن سه برک دارد

*ماهیت ان

بیخی است سفید شفاف از سورنجان کوچکتر و طعم آن شیرین و با لزوجت و اندک تندی و بوی آن شبیه ببوی منی و چند نوع می باشد یکی دانهای آن مانند دو بیضهٔ کوچکی که بهم پیوسته باشند و از هر بیضهٔ ریشهٔ باریکی دراز رسته و در آخر هر ریشه دانهٔ کوچکی پیوسته و هرچند آن دانه بزرک شود بیضه آن کوچکتر کردد و ازین جهت آن را قاتل اخبه نامند مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور و این نوع را تخم نمی باشد و برک این شبیه ببرک پیاز و از ان اندک عریضتر

۳۹۲و مفروش بر روی زمین و نرم و سه عدد می باشد و نوع دوم تخم آن سیاه صلب براق و نوع دیکر ساق آن بقدر شبری و از وسط آن ساقی روئیده و بر بالای آن دو عدد یا سه عدد کل زردرنک و در وسط کل تخمی سیاه و ساق این سرخ رنک و برک این شبیه ببرک سوسن آزاد که زنبق است و بیخ آن بقدر جوزی و بیرون آن سرخ و اندرون آن سفید و با لزوجت و شیرینی منبت آن جبال و اماکن نمناک و بیشتر در روم و مصر بهم می رسد اما رومی بهتر و فرق میان هر دو بدان است که مصری را در حین خامی سوراخ کرده بریسمان کشیده خشک می نمایند بخلاف رومی و این بالیده تر و شفاف تر از مصری است و در حزیران می رسد و تا دو سال می ماند طبیعت نوع اول آن کرم تر در آخر اول و نوع دوم در دوم و نوع سوم در سوم و همه با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص آن

مبهی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس و تمدد و فالج و لقوه و مولد دم صالح و منی و مقوی باه و نعوظ و طلای آن با روغن کل مقوی موی و رویاننده و مانع سقوط آن مقدار شربت آن تا دو مثقال مضر فم معده مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه و تخم زردک و کویند هرکه نوع اخیر را قلع کند دست او بیحس و حرکت کردد و چون آن را بسوزانند و با موم و روغن زیتون و یا با سرکه تدهین کنند رفع آن کردد و نوع اخیر را در امراض سوداوی و بلغمی مانند فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاه کرده و تقویت باه و آوردن نعوظ مبالغه بسیار نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بکیرند باعث نعوظ کردد و از سقنقور قویتر دانسته اند و اصلی ندارد و چون برک آن را با زعفران و اندک مشک سائیده حمول نمایند و با شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد کردد و حامله شود و مجرب دانسته اند و تخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس مضر محرورین و فم معده مصلح آن سکنجبین و عصارهٔ لسان الحمل و شکر مقدار شربت از بیخ آن تا یک عدد و از تخم آن تا یکدرهم و در هند مشهور است که بیخ بهوئین چنپا خصیه الثعلب است و اصلی ندارد و شاید نوع اخیر آن باشد و یا شبیه بدان و این کل مخصوص بنکاله است در هند و جای دیکر نمی شود اول از زمین کل برمی آید بعد از ان برک در رائحهٔ و شکل فی الجمله با سوسن شبیه است بدل آن بوزیدان و نیم وزن آن انجره و کویند بوزن آن تخم اسپست*

خصی الدیک

بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف

*ماهیت ان

صاحب تحفه المومنین نوشته که حب البان است و مولف تذکره و غیره غیر آن دانسته و کفته اند کیاه آن شبیه بعنب الثعلب و اطول از ان و دانهٔ آن بقدر آلوبالوی بزرکی و سفید است

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و جهت عرق النسا و مفاصل و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل و عرق النسا نافع و مصدع و مکرب مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن زیره*

خصی الکلب

بفتح کاف و سکون لام و باء موحد بیونانی ارخص نامند

*ماهیت ان

کفته اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یک شبر و برک آن منبسط بر روی زمین و یا قریب بدان و شبیه ببرک زیتون و نرم تر و نازکتر و بلندتر از ان و کل آن بنفش و بیخ آن شبیه ببیخ بلبوس و بلندتر و باریکتر از ان و سفید او مضاعف و مزدوج مانند دو زیتونی که باهم متصل شده باشند یکی بالای دیکری و یکی معتلی از رطوبت لزجی و این را ماده نامند و دوم رخو متشنج و این را نو نامند و کاه این بیخ را جوش داده مانند بلبوس می خورند و منبت آن مواضع حجریه و رملیه است حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی برک و تا نیم ذرع و کل آن ریزه باهم متصل بشکل سرو و بنفش شبیه بکل اصابع صفر و نوشته که حقیر در فیروز

ص: ۷۵۵

۳۹۳کوه هر دو را مشاهده نموده همه صفات باهم شبیه اند مکر آنکه کل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانی است

*طبیعت ان

کرم و خشک قریب بسموم و در بیخ بزرک آن رطوبت فضلیه و کوچک آن بی رطوبت و حدت و کرمی این زیاده از انست

*افعال و خواص آن

محلل اورام بلغمی و مسخن رئه و بزرک آن محرک جماع بقوت تمام و کوچک آن قاطع آن و کفته اند بزرک مادهٔ آن ما دام که تر و تازه است محرک آنست خصوصا جوشانیدهٔ آن در شیر بز و چون خشک کردد این نیز قاطع شهوت جماع می کردد و کویند هریک را که بعد دیکری بخورند فعل آن را باطل می کرداند و مشهور نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرک آن را بخورند پسر می زایند و چون قسم کوچک آن را دختر و مسخن رئه است مصلح آن صمغ و خشخاش و نوع دوم ساق آن بقدر یک شبر و برک آن شبیه ببرک کندنا و از ان بلندتر و عریضتر و در ان رطوبتی چسپنده و کل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضهٔ کوچک متصل بهم

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت حبس بطن و قطع شهوت جماع خصوصا اکثار آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و تنقیهٔ قروح و منع نملهٔ ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زائل کنندهٔ آثار جلد و قلاع دهان و بدستور ذرور آن بر اورام و قروح خبیثه

خصی العجاجیل

ص: ۷۵۶

خصیهٔ کوساله است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود

خصی الایل

خایهٔ بز کوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت کزیدکی افعی نافع

فصل الخاء مع الطاء المهمله

***خطاف**

بضم خاء معجمه و فتح طاء مشددهٔ مهمله مشاله و الف و فا بعربی ابابیل و بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوج و بدیلمی حجلا و بهندی سیانی و کهیا و پت دیوری نامند

*ماهیت آن

از طیور معروفه است

*طبیعت کوشت آن

در اول سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

کباب کوشت آن مفتح سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنک مثانه و آشامیدن یک مثقال خشک مسحوق آن جهت قوت باصره و دو درهم از نمک سود خشک آن جهت خناق و غرغرهٔ خاکستر آن به آب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و بدستور با عسل و طلای سوختهٔ ان بر حنک نیز همین اثر دارد و اکتحال محرق بچهٔ آن با خون مقوی باصره و دماغ آن با عسل و یا با سرکین و بدستور خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب و جرب و بیاض و سبل و ظفره نافع و همچنین خون کرماکرم آن و سرکین آن بغایت جالی و جهت نیکوئی رنک رخسار و رفع بهق و آثار جلد و با زهرهٔ کاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور مدقوق آن با قدری بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان آنکه سوزانیده باشند جهت عسر ولادت موثر و سعوط زهره آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش و یوسف بغدادی کفته مخصوص بسفیدی قبل از وقت است و باید که در آن وقت شیر در دهان نکاهدارند که دندان سیاه نشود و طلای چشمهای آن با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی دو بار بچه می دهد هر کاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچهٔ اول را بشکافند دو سنکریزه در ان ظاهر می کردد یکی یکرنک و دیکری ملون چون یکرنک غیر ملون آن را در پوست کوساله که در حین زائیدن بدن آن کوساله بزمین نرسد یعنی نکذارند که بر زمین فرود آید بدست معلق کرفته ذبح نمایند و پوست آن را بکیرند و در ان بسته در کردن و یا بازوی صاحب صرع بندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند و سنک ملون را چون در حریر سفید پیچیده با خود نکاهدارند باعث جاه و قضای حوائج کردد و امین

الدوله کفته سنک ملون

ص: ۷۵۷

۳۹۴سرخ می باشد و تعلیق آن جهت رفع فزع مؤثر و کویند چون بچهٔ آن را با زعفران و امثال آن زرد کنند نحوی که در حین رنک کردن مادر و پدر او نبینند جهت رفع زردی بچهٔ خود سنک یرقان را بآشیان خود آورند آن سنک جهت یرقان مفید و در حجر الخطاطیف ذکر یافت و چون سر ماده و نر آن را هر دو بآتش سوخته در شراب قومی که شراب می خورند اندازند سکر نیاورد*

خطمی

بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم و یا و بکسر خا نیز آمده اسم او بیونانی مشتق از اسم کثیر المنافع است

*ماهیت ان

کیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده اند و کل آن سفید و سرخ و الوان مختلف و بهترین همه سفید و آنچه بیکل باشد خطمی نیز نامند و نوع ارغوانی کبود آن را بهندی خیرو نامند

*طبیعت ان

جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس کرم باعتدال کفته و تخم و بیخ آن را در قوت مانند کل آن و از ان بسیار قویتر و تجفیف آن بیشتر و لطیفتر و دیکران معتدل القوی و مائل بسردی و تری دانسته اند

*افعال و خواص و منافع آن

محلل و منضج و رادع و مرخی و ملین و کل آن ضعیف تر از تخم و برک و ساق آن و ضماد برک آن جهت اورام دماغ و بیخ کوش و تهبج و نفخهٔ اجفان و التیام قروح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر و نضج خراجات و دمل و ورم پستان و مقعده و جراجات و حزاز و شکستکی اعضا و عرق النسا و مفاصل که همه از کرمی باشد و با روغن زیتون جهت کزیدن هوام و سوختکی آتش و با پیه مرغابی جهت درد مفاصل و عرق النسا و رعشه و بادویهٔ مناسبه و روغنها جهت ذات الجنب و ذات الرئه و ضماد پختهٔ آن با روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر و نطول آن جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ آن جهت ورم مقعده و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیدهٔ آن جهت سنک کرده و لعاب خام آن با شکر نیم کرم نموده جهت سرفهٔ حار و رفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد و ضماد آن با سرکه بشرط آنکه در آفتاب نه نشینند جهت رفع بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بکیرند یک جزو از ان باد و جزو خرما و با سرکه بسرشند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب و خائیدن آن جهت تسکین عطش و چون تخم آن را با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند و دست و پا را مکرر بآن بشویند جهت رفع شقاق و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلای مطبوخ آن بر سم اسپ جهت رویانیدن آن و پوست بیخ آن بغایت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر و قولنج و سدهٔ امعا و قرحهٔ آن و اسهال صفراوی و حرقه البول و امعا و ورم آن و اسهال ردی و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و با شراب جهت عسر البول و تفتیت حصاه و فضلات خام مثانه و عرق النسا و شقاق عضلات و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار و چون بیخ آن را کوبیده در لته بسته در آب کذارند و در زیر آسمان شب نکاه دارند چندانکه آب منجمد

کردد طلای آن جهت رفع تهبج پلک چشم مؤثر و جهت سرفۀ حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و جلوس در طبیخ آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا و اغتسال موبدان مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن و آرد باقلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع و حقنه بطبیخ آن جهت امراض امعای مذکوره و غیر آن و طلای طبیخ آن جهت کزیدکی زنبور عسل و با عسل جهت رفع مضرت کزیدکی هوام و حمول آن با پیه بط یا مرغابی و صمغ البطم جهت ورم رحم و انضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصارۀ زرشک و عسل و رازیانه و کویند مضر رئه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی و صمغ خطمی که در هنکام کرمی هوا از درخت آن می کیرند و زرد و سرخ رنک می باشد جهت تسکین عطش و حبس بطن و قئ صفراوی مجرب کفته اند

ص: ۷۵۸

فصل الخاء مع الفاء

خفاش

بضم خاء معجمه و فتح فاء مشدده و الف و شین معجمه و بفتح خا نیز آمده و خشاف و وطواط و بفارسی شب پره و بشیرازی موش کور و بهندی چمکادر و در بنکاله چمکدری نامند

*ماهیت آن

طائری است معروف بخلاف طیور دیکر و چهارپا دارد و دندانها و پشم و مانند چهارپایان بچهارپا راه می رود و حیض می بیند و آبستن می شود و میزاید و شیر می دهد و پرواز می نماید مانند طیور و لیکن بال آن مانند بال مرغان دیکر پر ندارد بلکه پوستی است بالای اضلاع و غضاریف کشیده که آنها را حرکت می دهد و منقبض و منبسط می سازد و سیاه رنک و بسیار ضعیف البصر است و لهذا روز بسبب روشنی و تابش شعاع آفتاب از آشیان خود برنمی آید و اکر آشیان آن را خراب کنند و برآید غلیواج و کلاغ آن را می کیرند و شب خصوصا شبهای ناقص النور بسبب تاریکی برمیآید و پرواز می نماید و در زاید النور کمتر برمی آید و ازین جهت مرض روز کوریر اخفش و صاحب آن را اخفش می نامند

*طبیعت آن

در سوم کرم و در چهارم خشک و حرارت کوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن

*افعال و خواص آن

آشامید مرقهٔ پختهٔ آن مسهل فضلات و زردآب و دافع استسقا و درد ورک و مهرا پختهٔ آن در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس و تحلیل اورام بارده و در روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون مکرر بمالند و طلای مطبوخ مهرای نر آن در ظرف آهنی یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک کردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا کردد و صاف نمایند جهت فالج قدیم و رعشه و ریو و نقرس و درد اعضا و منع اسقاط موی و منع بزرک شدن پستان بغایت نافع و طلای مهرا پختهٔ آن در آب بر احلیل جهت رفع حبس البول و بدستور قطور آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب و جلوس در طبیخ آن جهت فالج و استرخا و اکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و چون خون آن را بر عانهٔ صبیان طلاـ نمایند موی نروید و چون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرک نکردد و اکتحال آن رافع غشاوه است و خاکستر آن جهت حدت بصر و جلای بیاض آن و چون در شراب اندازند رافع مستی آنست و طلای زهرهٔ آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب در حال و مالیدن دماغ آن بر اسفل قدم جهت تهیج باه و سرکین آن بسیار کرم و خشک تا چهارم و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلای آن جهت رفع قوبا و شیر آن نیز بسیار کرم و کریه الرائحه و بسیار جالی و با سمیت و یک مثقال آن کشنده و ربع درهم آن مخرج حصاه و در سقوف آشیانه آنها چیزی یافت می شود منجمد سفید رنک

بمقـدار بنـد انكشتى و كوچكتر و بزركتر از ان و متخلخـل شبيه بقلى و سـفيدتر از ان و سوراخ دار طلاى آن جهت قلع ثاليل و ستردن موى از بـدن و منع بزرك شدن پسـتان و ليكن مقرح جلد است و بول آن نيز مانند شـير آن و حار و اذابه دهندهٔ مواد و اكتحـال آن جهت بيـاض عين و لبن آن نيز جـالى بيـاض و نـاخنه است و ليكن هر دو مضـراند بچشم اجتنـاب بهتر از اسـتعمال آنست كويند چون سر آن را در زير بالين شخصى به نحوى كه آن شخص عالم بدان نباشد كذارند آن شخص را خواب نيايد و بدسـتور چشم و دل آن همين اثر دارد و دفن نمودن سر آن در برج كبوتران باعث جمعيت كبوتران است در ان و در سوراخ موش باعث كريختن موشانست از ان خانه و تعليق دل آن معين بر جماع و نيز كفته انـد كه چون ميان خطاف و خفاش عداوت است و خفاش از بوى كرفس كريزان لهذا خطاف كرفس را در اشـيان خود مى آورد جهت محفوظ بودن بچهاى خود از ان و چون كردن نوع كبير كه بهنـدى بادر نامنـد از بيـخ قطع نمايند و ذكر را در جوف تنهٔ آن كذارند قوت باه بخشد و ماليدن مغز سر آن بر ذكر مقوى آنست

ص: ۷۵۹

فصل الخاء مع اللام

خل

بفتح خاء معجمه و سکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند

*ماهیت ان

از اکثر چیزها مانند انکور و مویز و خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر و تاری و عسل و امثال اینها هر میوۀ آبدار و شیرین و از حبوب نیز مانند برنج و غیره ترتیب می دهند و بهترین همه انکوریست که آب انکور را کرفته صاف نموده و یا بدون تصفیه با ثفال عنب در خم خزفی و یا چینی که اندرون آن را پیه مالیده باشند ریخته و بر هر صد رطل از ان ده رطل سرکۀ جیدر بزند و سر آن را بپوشند و بکل بکیرند و در آفتاب و یا جای کرم بکذارند تا برسد و یا آنکه اولا در ان سرکه نریزند و بکذارند تا خوب بجوش آید و خمر کردد پس در ان سرکه و نمک بریزند و بکذارند تا برسد و ترش کردد و خل خمر عبارت ازین است و یا آنکه خمر خودبخود استحاله یافته خل کردد و خل تمر یعنی سرکۀ خرما آنست که بکیرند خرما را و در هر ده رطل آن چهل رطل آب کرم شیرین صافی ریزند و در خم تازۀ مقیر و یا پیه آلود ریخته سر آن را بسته در آفتاب کذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از ان یکرطل سرکه جید و نیم اوقیۀ نمک ریزند و در خم کرده در جائی کذارند که آفتاب همیشه بران بتابد تا برسد و از آب نیشکر و تار و میوه های آبدار و بسیار مانند آب انکور است و از مویز و انجیر و نیشکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و از شکر و عسل چنان است که در آب کرم حل نمایند که در هر ده رطل آن چهل رطل آب باشد و صاف نموده در خم کرده در آفتاب کذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکۀ تند کهنه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بکذارند تا برسد

ص: ۷۶۰

*طبیعت ان

انکوری آن مرکب القوی از جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد لطیف کثیر و در دوم سرد و خشک و کویند خشکی آن در سوم است و خرمائی و مویزی و انجیری و عسلی و بعض اینها قریب بدان و عسلی کرم تر و خشک تر از ان و بعضی کمتر از انست و قوت قابضۀ آنچه در ان قبضیت باشد مانند خل متخذ از کمثری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب از سه جزو می باشد جزو حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ آن از انست و جزو بارد ارضی که قوت قابضۀ آن از انست و جزو مائی بارد رطب و این غالب بر همه است و ازین جهت مرخی و مضعف اعصاب است

*افعال و خواص آن

قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوی ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه امراض الراس طلا و نطول آن بتنهائی و یا با روغن زیت و یا روغن کل ممزوج باهم جهت صداع حار صداعی که از آفتاب بهم رسیده باشد و یا از صفرا و یا بخارات حار و یا حمام کرم و بدستور تر نمودن پارچه بدان و یا با سرکۀ که در کلاب جوشانیده باشند و یا بر پیش سر انداختن و بوئیدن آن بتنهائی جهت تفتیح سدۀ مصفاه و نزلۀ حار و صداع کرم و تقویت دماغ حار و با ادویۀ مناسبه مانند روغن بادام و روغن کل و کلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع حار سرسام و هذیان و بدستور بخور آن جهت امراض مذکوره و تفتیح سدۀ خیشوم و همچنین چون بو آجر کرم و یا سک کرم کرده ریزند و یا سنکریزه و یا آجر کرم کرده در ان اندازند و بخار آن را بکیرند چون یک وزن سرکه و دو وزن آن آب و قدری شکر در ظرف خزفی سربسته که بر سر آن قمعی کذاشته و اطراف آن را بخمیر آرد ماش مسدود کرده سوراخ قمع را بند کرده جوش دهند قدری پس بخار آن را که سوراخ قمع را بکشایند که اندک اندک و بملائمت برآید و بر ورم کلو و حلق رسانند و بعد سه ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زائل می کردد ان شاء اللّه تعالی العین لطوخ آن با عسل جهت کمنۀ زیر چشم و خون مرده تحت جلد الاذن قطور آن جهت قتل کرم کوش و تسکین درد آن مجرب و بخور آن جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و تفتیح سدۀ مصفاه و باعث حدت سامعه الفم چون یک اوقیۀ پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یک هفته در آفتاب کذارند پس صاف نموده ناشتا هر روز دو درهم آن را بیاشامند جهت

۳۹۷بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد نافع و مضمضه بدان با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند با زاج سفید جهت تصفیه و جلای دندان و جهت قطع خون لثه و سستی آن و با شبت جهت رفع تحرک اسنان و غرغرۀ آن جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاه و درد دندان و با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده و سرفۀ مزمن و نفس انتصاب که از کرمی باشد و خل جوز که کردکان هنکامی که مقدار بندقی بود در سرکه اندازند و بکذارند تا برسد و بدان غرغره نمایند جهت خناق و امراض مذکورۀ دهان انفع اعضاء النفس و الغذاء و النفض خل عنصل جهت سرفۀ بارد و ضیق النفس و امراض دماغی و طحال و استسقا و خوردن سرکه جهت رفع تشنکی و اعانت بر هضم و قطع نزف الدم اعضای باطنی و تحریک اشتها و کداختن بلغم و سپرز و تقطیع صفرا و تفتیح سدۀ ماساریقا و سپرز و رسانندۀ اثر ادویه بطحال بمناسبت ترشی طعم سودا که در طحال است و مداومت آن ناشتا جهت قتل کرم معده و طعامی که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده السم قئ کردن بعد خوردن کرم کردۀ آن جهت رفع سمیت ادویۀ قتاله و جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر فطر و سک دیوانه کزیده خصوصا سرکۀ انکوری و آشامیدن سرکۀ که انجیر یا مویز یا پوست بیخ کبر در ان خیسانیده باشند ناشتا جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکۀ که در ان اندک مازریون خیسانیده باشند با عسل جهت استسقا و رفع برودت رحم القروح و الاورام و الجرب تحقین بسرکۀ کرم کرده با نمک بعد حقنۀ لینه جهت قروح امعا و قروح ساعیه و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمره بحا و جمره بجیم و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داخس و قوبا و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و کزیدن حیوانات سمیۀ حاره و سوختکی آتش و نیز طلای آن مانع قبول ماده است از مجاور خود و نطول آن جهت کزیدن حیوانات سمی و جهت نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد انجیری که در سرکه طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن و با کبریت جهت نقرس و با بزرقطونا جهت کپۀ ارمنی که دانه سال نامند مجرب با تکرار عمل و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و بناکوش و سائر اورام حاره و با حرمل جهت خدر و کزاز و وجع مفاصل و با رماد کرم جهت غدد و ورم بارد و بخور آنکه بر سنک کرم ریزند جهت بواسیر و مضر پیران و سوداوی مزاجان و صاحبان امراض رئه مانند سرفۀ تازه و خشک و غیرها و ریاح غلیظه و درد مفاصل و ضعف احشا و باه و رحم مضر اعصاب و اعضای عصبانی و باه و ناقهین و مبرودین و مداومت آن مورث استسقا و ضعف بصر و زردی رنک رخسار و سحج و لاغری بدن مصلح آن شیرینیها و کوشت آب چرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویۀ ضعیفه الحراره و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها مقدار شربت آن تا هفت مثقال بدل آن در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمونست و کویند سرکۀ نارحیل و تاری مضر عصب نیستند

خلاف

بکسر خاء معجمه و فتح لام و الف و فا و بفتح خا نیز آمده

*ماهیت آن

شامل بیدمشک و بیدبری و بید موله است و از مطلق آن مراد بیدبری است که صفصاف و بفارسی بید ساده نامند درخت آن عظیم و رنک چوب آن سفید اندک رخو و برک آن باریک و بلند تا بشبری و کل آن در ایام بهار بعد روئیدن برک از شاخها و بین برکها می روید زرد رنک و اندک خوش بو و باریک و بلند بقدر انکشتی و ثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخهای آن می روید و در کتب بید عبارت از آنست و در اکثر مواضع یافت می شود و قسمی نر آن بیکل و بهترین آن آن بود که در کنار آبها روئیده باشد

*طبیعت کل آن

در دوم سرد و در اول تر و برک آن سرد و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قوت قبضی و لذعی و تجفیفی

*افعال و خواص

۳۹۸ان ملطف و مقوی دماغ و قلب حار و مفتح سدۀ جکر و رافع صداع و رمد و خفقان و تشنکی و ضعف معده و تپهای محرقه و صفراویه و جمیع امراض حاره و عرق شکوفۀ آن الطف از جرم شکوفۀ آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برک آن و جرم برک آن قابض و رادع و عصارۀ آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صرع و منع لرز تپها و تفتیح سدۀ جکر و یرقان و صلابت سپرز و ادرار بول و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و کزیدن عقرب و ادویۀ سمیه و قطور آن در کوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبیخ برک و شاخ آن جهت رفع فساد اعضا بغایت موثر و خوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت کبد و قلب و ثمر آن جهت ضربه که بر حدقه رسیده باشد ضمادا و جهت نزف الدم و بدستور ضماد برک تازۀ آن و آشامیدن آن جهت اسهال دموی و عرق آن جهت خفقان حار و حمی جدری و حمیات حارۀ حاده و حمی دق و صمغ آنکه از برک آن بیرون می آید جالی و مقوی باصره و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و با سرکه جهت ثآلیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری و زخمهای شری و آبله و اورام حاره و بدستور ضماد آب برک تازۀ آن و جرم برک آن قابض و رادع مضر تهی کاه مصلح آن کلاب و شکر مقدار شربت از آب آن از هشت درهم تا بیست درهم که با شکر بنوشند بدل آن ریباس و دستور آشامیدن آب برک آن در قرابادین در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از آب کاسنی و ماء الشعیر است جهت اکثر امراض و آشامیدن بیست درهم آن جهت رفع سدۀ کبد نافع و عرق آن در حرف العین و روغن کل آنکه بدستور دهن ورد ترتیب دهند بارد و مجفف و منشف و مسکن صداع طلاء و مانع صعود ابخرۀ حاره و سورت خون نیز شربا و در سائر افعال قائم مقام روغن کل است

خلاف البلخی

بفارسی بیدمشک نامند و در شام شاه بید و در روم بهرامج

*ماهیت آن

درخت آن شبیه بدرخت بید ساده و از ان کوچکتر و برک آن از ان نازکتر و عریضتر و در طول کمتر و کل این قبل از برآمدن برک بهم می رسد بقدر انکشتی و بلوطی و بعضی شبیه بدست کربه و بران زغبهای بلند و بر سر آن دانهای ریزه و زرد با اندک سرخی و بعضی مائل باندک سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبوی و هرچند زغبهای آن زیاده و زردی آن غالب باشد خوشبوتر می باشد

*طبیعت آن

جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی در اول کرم و مائل بخشکی و قول جالینوس اصح است

*افعال و خواص

آن

ملطف و مفتح سدۀ خفیف دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قویتر از عرق بید و کلاب و مقوی دل و دماغ و ملین طبع و معین قوت باه محرورین و مقوی احشا و چوب و برک آن در افعال و خواص و مصلح و قدر شربت مانند بید ساده است و نطول آن محلل نفخ در هر عضو که باشد و بوئیدن کل آن و یا عرق آن مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظ و غرغره بعصارۀ برک آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بدستور غرغره بطبیخ برک آن و روغن شکوفۀ آن سرد و تر و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غلیان خون بسیار کرم و بدل آن روغن کل و طریق عمل دهن آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه و از ان روغن بکیرند الطف و بدل عرق آن نیلوفر است یا بید ساده

خلد

بضم خا و فتح لام و سکون دال مهمله و آن را نداسه و بفارسی موش کور و بشیرازی انکشت برک و باصفهانی وازه سبانک و بدیلمی کابیش و بهندی چهچوندر نامند

*ماهیت ان

حیوانی است کریه الرائحه بی چشم و دم و پاهای آن از موش کوچکتر و خاکستری رنك و کویند چشم آن زیر پوست آنست و در زمینهای نمناك می باشد و پیوسته زمین را سوراخ می کند و ریشهای اشجار را می خورد خصوصا بیخ کندنا و پیاز و لهذا چون کندنا و پیاز را بر در سوراخ آن کذارند ببوی آن

۳۹۹بیرون آید

*طبیعت ان

بغایت کرم و با رطوبت و از سموم قتاله

*افعال و خواص ان

خون موضع دنبالۀ آن جهت رفع بیاض چشم و آثار جلد و خال و خنازیر و طلای دماغ آن با روغن کل قاطع رعاف و سیلان خون از هر موضع که باشد و محلل اورام و خناریر و جهت برص و بهق و قوبا و کلف و هرچه از بدن بروز کند بیعدیل و خون آن نیز همین اثر دارد و سر آن را سوخته با زاج سفید چون در کوش کذارند و یا در بینی بدبوی آن هر دو را زائل کرداند چون بر صاحب تپ ربع بندند شفا یابد و طلای آن جهت درد سر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهرۀ آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای آن جهت تپ ربع و صرع و باسانی بیرون آمدن دندان اطفال و انداختن دندان آن میان جماعت موذی باعث تفرقۀ ایشان و همچنین در اتش انداختن پیه آن

خلر

بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده و سكون راء مهمله آن را جلبان خوانند و بهندی متر كابلی

*ماهيت ان

دانه ايست شبيه بكرسنه و كياه آن بقدر ذرعی و كمتر از ان و برك آن ريزه و كل آن ما بين سفيدی و زردی و غلاف آن شبيه بغلاف باقلا و سفيد و پنج قسم می باشد آنچه غلاف آن از باقلا كوچكتر و پوست آن غليظتر و عريض و بسيار سفيد و دانهٔ آن بقدر نخود كوچكی آن را جلبان ابيض نامند و آنچه دانهٔ آن كوچك و پهن و اغبر جلبان اسود و بشيرازی مشو و بهندی كهساری و اهل ولايت اروستان و نواح كرمان كونيان كرو خوانند و بسيار آن را می خورند و در موسم بهار كه هنكام رسيدن آنست خام ناپختهٔ آن را نيز می خورند و آنچه مضاعف الغلاف و خشن و دانهٔ آن در سفيدی و كوچكی و تدوير كمتر از اول است آن را نبقه نامند و آنچه در غلافی قريب بباقلا و سياه رنك و دانهٔ آن مستدير و بزرك و مائل بزردی و بسيار تلخ است در مصر بسيله نامند و قسم پنجم رقيق الغلاف سفيددانه و آن را قصاص نامند

*طبيعت همه اقسام آن

در اول سوم سرد و در آخر دوم خشك

*افعال و خواص آن

آشاميدن طبيخ آن با عسل جهت سرفه و تصفيهٔ رئه و درد سينه و تليين آن و تحليل اخلاط فاسده و دفع فضلات غليظه از امعا و ادرار نمودن شير و بول و حيض و ضماد آن جهت تقويت اعضا و وثی و كلف و با عسل جهت تحليل اورام و بخور آن موجب جمعيت مورچه است در ان موضع و چون كاو بخورد فربه شود مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و ادمان خوردن آن باعث لنكی و خوردن تر و تازهٔ ناپختهٔ آن دوار آورد خصوصا نوع اندك پهن مثلث شكل آنكه بهندی كهساری نامند مصلح آن شراب عسل مقدار شربت آن تا ده درم و نوع بری آن بغايت غليظ و مدر شير است

خلنج

بفتح خاء معجمه و لام و سکون نون و جیم

*ماهیت ان

درختی است شبیه بدرخت کز و در چین و بلادروس و بهند بسیار بزرک می شود و برک آن مانند برک کزوکل آن کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز می باشد و ثمر آن مانند خردل و بنفش

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و شکوفهٔ آن تندتر و قوی تر از سائر اجزای آن

*افعال و خواص ان

شکوفه و برک آن جهت کزیدن هوام ضمادا و روغن شکوفهٔ آنکه بدستور روغن بابونه و روغن کل که در روغن کنجد ریخته سه هفته در آفتاب کذارند جهت رفع اعیا و درد مفاصل و بدستور نشارهٔ چوب آن و یک مثقال از تخم آن با عسل حافظ دل از ضرر سموم و اکل و شرب در ظروف چوب آن مانع خفقان است

فصل الخاء مع المیم

خمان

بفتح خا و میم و الف و نون لغت نبطی است و بعربی رقعا نامند و بیونانی اقطی

*ماهیت ان

دو صنف می باشد کبیر و صغیر و کبیر آن شبیه بشجر و شاخهای آن مائل بسفیدی و مانند نی مستدیر و برک آن مانند برک کردکان و از ان کوچکتر و ثقیل الرائحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر سر هر شاخی قبهٔ و کل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن شبیه

۴۰۰بحبه الخضراء و بنفش مائل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بو شبیه بشراب و غلط کرده کسی که آن را درخت هندی که ثمر آن بل وفل است دانسته

ص: ۷۶۷

*افعال و خواص آن

محلل و بسیار مجفف و ضماد برک تازهٔ آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بکیاه و ساق آن مربع و پرکره و برک آن شبیه ببرک بادام و مشرف الاطراف و از هر کرهی ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و قبهٔ سر آن شبیه بخمان کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن دراز بسطبری انکشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خمان صغیر است و مستعمل بیخ آن

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و سردی آن غالب با اندک کرمی

*افعال

و خواص آن

رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوت محلله آشامیدن آب طبیخ برک و ساق آن جهت اسهال بلغم و مرهٔ صفرا و آب افشردهٔ آن و طبیخ بیخ آن بدستور دو مثقال از سائیدهٔ بیخ آن جهت جبر و کسر و وثی و سقطه شدیده بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و کزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهت هلاکت کرم دندان و سعوط آن سه روز جهت رفع سرخی چشم و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن و بدستور آشامیدن ثمر آن و طلای پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برک تازهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختکی آتش و کزیدکی سک و نواصیر و با پیه بز جهت نقرس و حمول بیخ آن جهت درد رحم و امراض مقعده و نواصیر نافع مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درهم

خماهان

بفتح خای معجمه و میم و الف و نون لغت فارسی است و خماهین نیز نامند و صندل حدیدی نیز

*ماهیت ان

حجری است سیاه رنک نر و ماده می باشد و حدید صینی جنس نر آنست و حجر الخمار جنس مادۀ آن و نر آن صلب تر و تیره رنک و سیاهی بر ان غالب و رنک سائیدۀ آن زرد مانند زرنیخ

*طبیعت ان

مائل ببرودت و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

پوشیدن انکشتری آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیریکی شب و نکاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم موثر و مادۀ آنکه آن را حجر الخمار نامند نرم تر و رنک سائیدۀ آن بسیار سرخ و مائل بسیاهی طبیعت آن سردتر از نر آن

*افعال و خواص ان

آشامیدن یک مثقال و نیم از سائیدۀ آن جهت رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق مخمور و هر دو جنس آن جهت علل صفراوی و دموی و درد چشم و تقویت عضوی که از ریختن مواد متاثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه دو درهم سائیدۀ آن جهت رفع درد شکم حادث از دوای مسهل بغایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام خصوصا ورم چشم و حکه و جرب و حرقت جفن مسدد مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانک

خمر

بفتح خای و سکون میم و رای مهمله مراد از ان در شرع ما یختمر به العقل است یعنی آنچه که عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انکوری است و صنعت آن بانواع می باشد از آن جمله آنست که آب انکور را کرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آن را زفت یا قیر و یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب کذارند تا بجوش آید پس در سایه کذارند و یا خم را در سرکین اسپ تا نصف دفن کنند تا برسد و بحسب تصفیه و غیر تصفیه و اضافۀ هر چیزی تاثیر می نماید مثلا غیر صافی با دانۀ آن قابض و با خردل بدون جوشیدن شیرین و با زعفران مقوی دل و جکر و سرور آن زیاده و آنچه خم آن را بعد اندودن بزفت و یا قیر و یا موم بعود و کشته بخور کنند و در آب انکور مورد و مصطکی و به شیرین و سیب قدری داخل کنند و بعد از آفتاب کذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه برو شش ماه نکذشته باشد مسطار و بفارسی لانی نامند و چون آب انکور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آن را جمهوری نامند و بیمزۀ غلیظ

۴۰۱را قهوه و این قاطع باه است و شرابی که از یک سال تا دو سال کذشته باشد عتیق نامند و دو ساله قوی است و بهتر و آنچه از دو سال زیاده تا چهل سال برو کذشته باشد قدیم کویند و اولی آن است که بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نکذرد استعمال ننمایند و نیز آن را اصناف بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مر و مز و قابض و غیر قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و خشبو و بدبو و خوش آینده و کریه بد آینده و مشمس و مطبوخ و مدفون و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق و متوسط میان آن هر دو و غیر اینها و چون اینها را باهم ترکیب کنند قریب بششصد صنف می شود و بهترین همه متوسط العمر یکساله و دو ساله سرخ مائل بزردی و خشبوی معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین اندک تلخ آنست که ترش و بسیار تلخ و قابض نباشد به حدی که کام را بهم کشد و بدترین آنها بدرنک کدر غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بدبوی آنست خواه بدبوی آن بسبب احتباس ابخره و یا ترشی باشد و یا نسبت غیر آن امور و قوی ترین همه زرد صافی معتدل القوام و بعد از ان سرخ معتدل القوام و ضعیف ترین همه سفید تازهٔ نارس و رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطئ النفوذ و سبز آن غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوش بو موافق همه امزجه و بدبوی آن ردی و غیر موافق همه امزجه و بالجمله هریک را مزاجی و صورتی است صالح موافق بمزاجی و شخصی خاص

ص: ۷۷۰

*طبیعت آن

نیز بحسب الوان و طعوم و روایح و رقت و غلظت و تازکی و کهنکی و توسط و اعتدال مختلف می باشد در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و بالاجمال عتیق آن در سوم کرم و در دوم خشک و قدیم آن در سوم کرم و خشک و مسطار آن در دوم کرم و تر و سرخ و خوشبوی آنکه عبارت از ریحانی است معتدل و شش ماه تا یکسالۀ آن در دوم کرم و مائل برطوبت و تفه آنکه قهوه نامند ارطب

*افعال و خواص ان

رقیق آن سریع النفوذ و مفتح سدد و غلیظ آن دیرهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و نافذ و سرخ و خوشبوی آنکه عبارت از ریحانی است بهتر از سائر اقسام و تفه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه و لیکن مسقط شهوت طعام و باه و مصدع و بهتر از ان زرد عتیق و سفید آن ملین و ضعیف و سیاه آن دیرهضم و مولد سودا و مطبوخ آنکه جمهوری باشد غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع و شیرین آن ثقیل و غذائیت آن غالب و ترش شیرین آن یعنی میخوش آن ردی و مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و تلخ آن جالی و مفتح و هاضم و مدفون خم آن در زمین و یا برف و یخ که اصلا در آفتاب نکذاشته باشند و آفتاب بآن نرسیده باشد غلیظ و دیرهضم و معفن و مولد تپهای مزمن و شراب کهنه صرف موذی اعضا و مورث سحج و ممزوج باعتدال آن مصلح حال بدن و به آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و قض با آن بهتر از همه و حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغت معده و قوی الخمار و خوشبوی آن بسیار نیکو و لیکن مصدع و بدبوی آن موذی و مصدع و مورث امراض مهلکه و مشمس آن یعنی شرابی که در آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشانیدن بسایه نبرده باشند تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تپهای حاره و ثقیل آن دیرهضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنۀ آن حاد و مضر حواس و اعصاب و تازۀ آن نفاخ و دیرهضم و مورث امراض بلغمی و متوسط آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و شراب تازۀ کدر تیره مولد رمل و سنک مثانه و سدد و کفته اند چون مراعات مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان و تدبیر سابق و نیکوئی ترتیب کرده شود به شرائطی که در کلیات کتب مرقوم و در اخلاق ناصری و غیرها مذکور است و قلیلی اینجا ذکر می یابد فوائد بسیار بخشد از آن جمله ملاحظۀ اوقات است که در هنکام تشنکی مفرط و کرسنکی بسیار و سیری و غضب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار کرم و اواسط روزهای تابستان و مقدار بسیار خصوصا بیک دفعه استعمال ننمایند بلکه بقدر لائق و در هر ماه یک مرتبه یا دو مرتبه و یا در هر هفته یک مرتبه برای استراحت ارواح

۴۰۲و قوی و زیاده و بیشتر ازین تجویز نکرده اند که مضر است و ملاحظهٔ مکان که وسیع و مرغوب و خوش آب و هوا و معتدل و در ان آب جاری و کلها و میوه های خوش بو باشد و اسباب سرور و فرح و نغمات و مغنیان و محبوبان دلکش خوش الحان و عطریات و بخورات مطیب لذیذ و رفیقان عاقل فهمیده و صاحبان هوش و اخلاق حمیده در ان جمع باشند و شیخ عمر خیام مجمل شروط آن را درین رباعی درج کرده

رباعی

کر باده خوری تو با خردمندان خور پس با صنمی لاله رخی

خندان خور بسیار مخور و رد مکن فاش مساز اندک خور و کهکاه خور و پنهان خور

با مراعات این شرائط خمر حفظ صحت بدن می نماید و بدن را کرم و قوی و فربه و فکر و ذکر و عقل و حواس و اخلاق را جید و ذکی می کرداند و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می آورد و بخل و ظنون فاسده و خیالات ردیه و امراض دماغیه مانند مالیخولیا و جنون و وسواس را برطرف می کند و رنک رو را نیکو و صافی می سازد و دماغ و دل و جکر و معده و اعضای اصلیه را همه تقویت می بخشد و هضم را نیکو کند و اشتها می آورد و نفوذ می فرماید بماساریقا و هضم کبدی را نیز تقویت می بخشد و نفوذ می فرماید کیموس را در عروق کبار و فضول را بتحلیل می برد و اخراج می نماید غلیظ آن را ببراز و لطیف آن را ببول و الطف را بعرق و ببخار و صفرا را ببول و عرق و بلغم و سودا را ببراز و تفتیح سدد و ازالهٔ رمد بلغمی و شهوت کلبیه و ضرر سموم و حبن یعنی ازالهٔ زردآب شکم و ترهل و پیری و هوای وبائی و امثال اینها می نماید و خوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب و کوشت آب بی چربی جهت غشی و بیهوشی مجرب و در ضمادات و اطلیه جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوت ادویه مؤثر و بالجمله نفع جزئی بدنی دنیاوی آن در اکثر امزجه بین و ثابت است بنص قرآن مجید که در باب خمر و میسر وارد شده که و منافع للناس و اما کناه و ضرر اخروی و دنیوی آن از پوشیدن عقل و عدم تمییز میان حسن و قبح اشیا و بی اختیار شدن و معاصی و قبائح بسیاری از صاحب آن بعمل آمدن بزرکتر و بیشتر از ان است که به بیان آید و لهذا در همان آیهٔ شریفه می فرماید که و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیهٔ کریمهٔ دیکر آن را رجس و عمل شیطان خوانده و جناب مقدس نبوی صلی اللّه علیه و آله آن را ام الخبائث فرموده اند و همین کافی است در مذمت و ضرر آن و در مقدار شربت آن اختلاف بسیار است تا ششصد درهم تجویز کرده اند و لیکن دو دو مثقال و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واکذاشته اند در محرور المزاج قدری که بدرقهٔ طعام شود و رفع تشنکی کند و بحد سرور و نشاط مفرط نرسد که بی اختیار سازد و از صنف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد در معتدل المزاح و مبرود بقدر نهایت سرور و غیر ممزوج و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که بحد طرب رسد و ثقل و خواب آورد و سبب سکر و مستی آن متغیر شدن حواس است برسیدن بخارات پی درپی بدماغ پیش از تحلیل آنچه اول صعود نموده و لهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود مست می کردد و قوی الدماغ یابس بدیر بسبب تحلیل بخارات درین قدری بیشتر از ان و باعث سرور و فرح آن کثرت روح حیوانی و انبعاث و انبساط آنست تدریجا از باطن بظاهر و باعث شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک صاحب آن نیز همین جهت است و بدانکه در هر مزاج خمر محرک خلط غالب و ظهور آثار آنست مثلا کثیف الخلط را باعث ملال و کریه لطیف الخلط را سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و تهور و اخلاط باردهٔ رطبه و یا

یابسه را علت سکوت و نوم و خوف و بیملاحظه شرائط مضار آن زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت فجأه و خناق و امراض دماغی مانند صرع و سکته و لقوه و فالج و رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبعی و اعصاب و درد چشم و امراض کوش و خیشوم

ص: ۷۷۲

۴۰۳و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال دموی و ورم جکر و سپرز و استسقای غیر قابل العلاج و بطلان شهوه باه و اورام خطرناک و اکله و جوششها و تپهای مرکبه و محرقه و غشیه و تولید سنک کرده و مثانه و حرقه البول و امثال اینها است و از جملهٔ مضرتی که عاجل و سهل العلاج است خمار است که با تقلب نفس و ضیق آن و برد اطراف و حرارت آن و قشعریره و تهوع و تکسر بدن و سنکینی سر و اضطراب و تشویش خواب و اعراض هولناک می باشد و مضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمی باشد و مستعملین آن را چون بیک دفعه ترک نمایند امراض ردیه و سوداویه و ضعف هضم و زلق المعده و الامعاء و فساد حلق و لون و غیرها بهم می رسد اما تدبیر دفع خمار آن آنست که بخواب طولانی رود و حیله جویند در تنویم او بمالیدن دست و پا و بحمام بردن و آب نیمکرم بر سر او ریختن و از حمام برآوردن و استراحت فرمودن پس اکر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر و الا باز بحمام معاودت نمایند و خواب فرمایند و اکر بعض امراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و قئ مکرر قئ فرمایند بسکنجبین و آب نیمکرم پس شربت انار و به و یا ریباس با یک مثقال طین نیشاپوری بخورانند و هرکاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای چوجهٔ مرغ و آب غوره مطیب بنعناع بخورند و بعد از رفع صداع اکر سر و پیشانی و صورت کرم باشد اطلیهٔ بارده استعمال نمایند و از جنس چیزهایی که عادیه خمار را می شکند جلاب به آب یخ و برف و فقاع و ماء الجبن و ربوب فواکه حامضه و قابضه است بدانکه خمر حار بسیار مضر و مهلک است و نصاری که اکثر شارب خمرانند منکر خمر بسیار حادانند و می کویند اکر مردم بدین منوال که خمرهای حاد را می نوشند بنوشند احتیاج هیچ وبا و طاعونی نیست خودبخود هلاک می شوند طور خوردن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا با آنها نفع می بخشد

خمیر

بفتح خا و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بعربی عجین و بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه و بهندی ماوا نامند

*ماهیت ان

آرد کندم است که با روغن کنجد و با روغن زیتون و یا روغن کاو یا روغن کاومیش و یا بز و یا کوسفند و شیر و ماست هریک که باشد سرشته بکذارند تا ترش و بدبو کردد و قدری از آن را داخل خمیر نان می نمایند تا برآید و فطیر نماند

*طبیعت ان

مرکب القوی در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

ملطف و جالی و محلل و جاذب از عمق بدن و با نمک بسیار محلل اورام بارده خصوص اورام اسافل قدم و ازالهٔ اوجاع آن و منضج و مفتح دمامیل و مسکن درد دندان و سی مثقال آبی که در آن خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانک طباشیر و مثل طباشیر شکر و یک دانک زعفران جهت رفع خمار و تشنکی و تپ و التهاب مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و احتراقی مفید و چون یک جزو آب نعناع و یک جزو خردل سائیده و در نسخهٔ دیکر نصف جزو خردل است و سه چندان مجموع خمیر مایه اضافه نموده در ده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه به مرتبه ایست که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مبهی است و هرکاه بعد از معاجین باهیه بلافاصله بنوشند بغایت سریع الاثر و غرغرهٔ محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیم مایوسه مجرب و چون خمیر مایه را کوبیده و با آب انار شیرین و امثال آن بسرشند قایم مقام خمر و از اسرار مکتومه است المضار مضر سینهٔ علیل مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا هجده درهم است

ص: ۷۷۴

فصل الخاء مع النون

خنثی

بضم خاء معجمه و سکون نون و فتح ثاء مثلثه و الف لغت سریانی است و اهل مغرب آن را بزواق نامند

*ماهیت

۴۰۴ان کیاهی است شبیه باشراس که بفارسی سریش نامند و کویند نوعی از آنست یوسف بغدادی نوشته که غلط کرده کسی که بیخ آن را اشراس دانسته بلکه غیر آنست برک آن شبیه بکندنا و از ان لطیفتر و ساق آن قریب بذرعی و نرم و بر سر آن کل سفیدی شبیه ببلوط و بیخ آن مستدیر و املس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از ان بزرکتر و طعم آن تند و تخم آن در قبهٔ مانند تخم پیاز و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشك

*افعال و خواص آن

مسخن و تند و با قوت مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و محلل ریاح و اورام انثین و مفتت حصاه و رافع قروح باطنی و یکدرهم آن مدر بول و حیض و دو درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و کل و ثمر آن ملین طبع و با شراب جهت کزیدن عقرب و هزارپا و خوردن اندك از ان جهت تسهیل قئ و سه مثقال آن جهت نهش هوام و باید که برک آن را بران ضماد نمایند و خوردن ساق تازهٔ آن جهت یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت سوختکی آتش و با کوکرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن با مداومت بران و بیخ آن در افعال قویتر از ان العین چون بکوبند تازهٔ آن را و آب آن را بکیرند و با شراب کهنهٔ شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازالهٔ رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت اجفان الاذن قطور آب تازهٔ آن بتنهائی و یا با کندر و عسل و شراب و مر نیم کرم نموده در کوشی که از ان چرك آید الفم چون در کوش مخالف جهت تسکین دندان موجع و بدستور چون بازیت طبخ نمایند و در کوش مخالف دندان دردناك نیمکرم بچکانند و چون بیخ آن را مجوف کنند و در ان زیت کنند و بر آتش کذارند تا جوش خورد قطور آن در کوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و طلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختکی آتش و ضماد آن بتنهائی بر دندان آسیا مسکن وجع آن و از خواص آنست که چون آن را با سرکه سائیده بر ابهام جانب ضرس دردناك ضماد نمایند درد آن را تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پختهٔ آن با دردی شراب جهت قروح خبیثه و وسخه و اورام پستان و خصیه و خراجات و دمامیل و جراحات چرکدار و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حار غلیظ و چون بسوزانند و با بعضی ادهان مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچهٔ پشمی خوب بمالند و بدان تدهین کنند موی برویاند و لطوخ بر بهق ابیض بعد مالیدن آن بپارچهٔ خشنی در آفتاب نافع مضر کرده مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در باه شقاقل و در سموم اسقیل است

خندریلی

بفتح خا و سکون نون و فتح دال و کسر راء مهملتین و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آن را یعفید خوانند

*ماهیت ان

نوعی از کاسنی بری است و شبیه بدان و بسیار تلخ و ساق و بیخ آن باریکتر از ان و کل آن زرد مائل بسرخی و بر شاخهای آن صمغی متکون می کردد مانند مصطکی بقدر باقلا و بسیار چسپنده و قوت نبات آن تا یک سال و قوت صمغ آن تا هفت سال باقی می ماند

*طبیعت ان

مجفف تر از کاسنی بری است بسبب تلخی آن

*افعال و خواص

آن

خوردن دو مثقال آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت کزیدن افعی و آب آنکه با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برک آن جهت قطع بواسیر و چون مجموع کیاه آن را با بیخ برکنند و با عسل قرص سازند و با آب نطرون که بورهٔ ارمنی است طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ آن در سوم کرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصاه و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازالهٔ سیل و طلای آن جهت ازالهٔ شعر منقلب و بر جراحات جهت بردن کوشت زائد آنها و فرزجهٔ آن با مرصاف که لته بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نمایند جهت کشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت کزیدن عقرب نافع و بدستور ضماد آن و مورث سحج و قرحهٔ امعا مصلح آن نشاسته مقدار شربت آن تا یک دانک*

خندروس

بفتح خا و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و سین مهمله و آن را خالاون نیز و بفارسی ذره مکه و بعربی حنطهٔ رومیه و در تنکابن کندم مکه و بهندی جوار نامند

*ماهیت ان

ثمر نباتی است در خوشه و دانهای آن متصل بهم و الوان می باشد زرد و سرخ و سفید اما سفید آن بسیار و بقدر دانهٔ دخنی و بزرکتر از ان و خام آن با عفوصت و رسیدهٔ آن شیرین طعم و برشته کرده می خورند و سائیده آرد کردهٔ از ان نان ترتیب می دهند شیرین و لذیذ می باشد کرماکرم آن و نبات آن شبیه بنی و نیشکر و ذرهٔ بزرک

*طبیعت ان

مائل بحرارت و در دوم خشک و کویند معتدل در حرارت و برودت

*افعال و خواص آن

محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و ثقیل لزج و نفاخ و غذائیت آن غالب تغذیه بآن جهت رفع سل و اسهال نافع و غذائیت آن از برنج زیاده و از کندم کمتر و ضماد پختهٔ آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و ممضوغ آن جهت تقویت نور بصر و کزیدن جانوران سمی و حقنهٔ طبیخ آن جهت فرحهٔ امعا بدل آن ذره است

*خندیقون

بفتح خا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و خندریقون نیز

۴۰۵آمده

*ماهیت آن

شرابی است که از ادویه و خمر ترتیب می دهند و از تراکیب اطبای فرس است و معنی آن شراب بری است و بیونانیان نرسیده و لهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست و نسخ آن متعدد و مختلف است و بالجمله در قرابادین بتفصیل ذکر نموده شده

*طبیعت ان

در دوم کرم و در آخر آن خشک

*افعال و خواص آن

مولـد خون صالـح و مقوی هاضـمه و مفتـح سـدهٔ جکر و معـده و طحال و سـرخ کنندهٔ لون بدن و ادهان آن فربه کنندهٔ بدن و مزیل امراض عسـر العلاج و قاطع حمی ربع و هرکاه تریاقیت عظیم مطلوب باشـد قـدری بادزهر حیوانی بعد سـرد شدن ترکیب آن در ان داخل نمایند

خنزیر

بکسـر خـا و سـکون نون و کسـر زای معجمه و سـکون یـاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسـی خوک و کراز و بترکی ذونقوز و بهندی براه و سور نیز و بفرنکی کرنیکول نامند

*ماهیت ان

حیوانی است معروف و بسـیار کثیف و نجاست خوار و بـد هیآت و کوینـد کوشت آن اعـدل و بهترین لحوم حیوانات وحشـی است و اصـلی نـدارد و در طعم شـیرین و فرقی از کوشت انسان نـدارد و اکثری از فرق غیر اسـلامی آن را می خورند و قبل از ظهـور نـور اسـلام کـوشت آن را در بازارهـا می فروختنـد و بعـد از ان در مـذهب اهـل اسـلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف کردید

*طبیعت ان

در اول دوم کرم و در سوم تر

*افعال و خواص آن

مفتـح سـدد و مسـمن بـدن و کوینـد موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه ان بعـد از انهضام جزو بدن می کردد و کویند مولد خلط غلیظ لزج است و مورث حرص شدید و صداع مزمن و داء الفیل و اوجاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مخنثی است مصـلح آن خمر از قبیل علاج فاسد با فسد است و شـکر و فانیذ و امثال اینها نیز بحسـب سن و قـدر و مزاج مسـتعمل آن در قوت و ضـعف نیز کفته انـد و آشامیدن کعب نر خشک سودهٔ آن بقدر دو مثقال با شـراب جهت کزیدن هوام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسـته اند و یک مثقال آنکه در احراق بحد سـفیدی رسـیده باشد جهت تحلیـل نفـخ امعا و مغص مزمن نافع و بول خوک وحشـی جهت سـنک مثانه نافع و در سائر افعال ماننـد بول کاو است و سرکین خشک آن با آب یا شـراب جهت نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و ضـماد آن با سـرکه جهت سستی عضل و با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهرهٔ آن جهت قروح اذن و غیر

۴۰۶آن و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنۀ پیه آن جهت امعا و ضماد آن جهت درد رحم و مقعده و سوختکی آتش سرما و برف زدکی و پیه کهنۀ آنکه مدتی بران کذشته باشد ملین و مسخن و مغسول آن با شراب و ممزوج نمودن با خاکستر یا آهک جهت اورام حاره و شوصه و از جالینوس منقول است که پیه نمک آن با مومیائی رفع کری سامعه می کند اکرچه مادرزاد باشد و تمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع و بدستور دمل و خنازیر را و خون آن در جمیع افعال مانند خون انسان است و طلای آن جهت کوچک نمودن پستان و شیر منعقد در ان و اورام بالخاصیت مفید و ذرور استخوان سوختۀ آن رافع بواسیر و آشامیدن سم سوختۀ آن قاطع سلس البول و موی سوختۀ آنکه با زفت احراق یافته باشد با روغن کل مجفف قروح مرفوع العلاج است و پوست آن کریزانندۀ پشه است

خنفسا

بضم خای و سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف بفارسی جعل و خروک و بهندی کهروله نامند

*ماهیت ان

دابه ایست کوچک سیاه و در پای دیوارها و خاکروبها و سرکینها بهم می رسد و اصناف از پر دارو بی پر و بزرک و کوچک و اهلی و بری می باشد بری آن بزرکتر از اهلی و بری پردار آن قویتر از اهلی بی پر آن

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آب منقوع آن بقدر یک شب مسهل اخلاط معدی و معوی و کبدی و جهت استسقا مجرب دانسته اند و بستن شکافتۀ آن بر موضع عقرب کزیده جهت رفع سمیت آن و اکتحال رطوبتی که از قطع دنباله و فشاردن آن ظاهر می شود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع بولس کفته اکتحال جرم مسحوق جعلیکه در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب و کفته چون پردۀ عقب سر آن را بردارند و رطوبتی که ظاهر شود مانند افیون در صدفی بکیرند بقدر سه مثقال و فتیلۀ باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته بآن رطوبت آلوده در احلیل کذارند و باقی را بر عانه و کش ران و خصیه و اطراف آن طلا نمایند در ساعت حبس بول و سلس آن را بکشاید و مجرب است و اکتحال آن جالی غشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن رافع قروح ساق و قطور روغن زیتونی که در ان جوشانیده باشند مسکن وجع کوش در ساعت و طلای آن جهت تحلیل خنازیر و بواسیر و از خواص آنست که چون در جوف نی کذارند و بران زن بندند رافع عسر ولادت است و چون در ورد احمر کذارند و در ان دفن نمایند پژمرده کردد و بمیرد و چون در سرکین دفن نمایند زنده و بالیده شود و چون سرهای آن را در برج کبوتران کذارند باعث جمعیت کبوتران در ان کردد و چون هفت عدد آن را در زیر طاس مس سرخ قلعی با کرده حبس کنند موجب باریدن باران و برودت هوا است و بخور شکوفۀ چنار و آب مطبوخ ان کشندۀ آن است

خنکات یزدی

قسمی از نبیذارزن است که بهندی بوزه نامند و در قرابادین ذکر یافت

*فصل الخاء مع الواو

خوخ

بفتح خای معجمه و سکون واو و خای معجمه بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند

*ماهیت ان

ثمری است معروف و دو نوع می باشد آنچه پوست آن نازک و رنکارنک سفید و سرخ و سبز و زرد و مزغب و از کوشت آن جدا کردد آن را هلو نامند و غیر آن را شفتالو کاردی و بهترین آن هلو بزرک شاداب لطیف است که کویا آب منجمد است و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و بی جرم و خشبو باشد بخلاف شفتالو و شفتالو نیز دو نوع است لطیف شاداب و غیر لطیف شادآب و همه اجزای درخت آن تلخ می باشد از برک و کل و صمغ و تخم

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر و بعضی در اول سرد کفته اند و سردی و تری هلو از شفتالو زیاده

*افعال و خواص آن

ملین و مسکن بخارات حارهٔ یابسه و تشنکی و غلیان دم

۴۰۷و صفرا و جهت تبرید دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احراق باشد و تپهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبوئی دهان و در امزجهٔ حاره معین باه و مشهی طعام و چون آب رسیدهٔ آن را کرفته شب بکذارند تا درد آن ته نشین و صاف کردد صبح صافی آن را بقدر نیم رطل با شکر و یا ترنجبین و یا شیرخشت و امثال اینها بیاشامند اسهال صفرا نماید و جهت رفع اخلاط سوختهٔ حاده نافع مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث تپهای مزمن هرچند بعد از یک ماه و یا زیاده باشد مصلح آن عسل و مربای زنجبیل و شفتالو کاردی غلیظتر و دیرهضم با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصا خام آن و تلخ آن بدستور و خشک کردهٔ آن قابض و بغایت دیرهضم و چون هضم یابد کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده بود و آشامیدن دو اوقیهٔ آب برک آن و بدستور شکوفهٔ آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره و خشک آن نیز جهت رفع بدبوئی آن و ضماد شکوفهٔ آن با آب کرنب جهت قطع ثآلیل و ابن رضوان تصریح نموده که یک دانک شکوفهٔ آن اسقاط جنین زنده می نماید و روغن دانهٔ آن جهت درد کوش و کری و تفتیح سدهٔ آن و درد بواسیر و خائیدن مغز آن جهت رفع کندی دندان و یک درم از استخوان دانهٔ آن جهت اسهال مجرب و چون دانهٔ آن را در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آن را برآورده سائیده بر بثوری و جربی که بر بدن اطفال و پس

کوش ایشان برمیآید بمالند سریع الاثر و مجرب است

ص: ۷۸۰

خوص

بضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برک درخت خرما و برک درخت مقل و نارجیل و امثال آن را که دراز و باریک باشد شامل است

خولنجان

بفتح خا و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آن را خسردو دارو و بترکی قرغات و بهندی کلیجن و کلاجن نیز نامند

*ماهیت ان

بیخی است سرخ تیره پر کره تند طعم تند بو و لذیذ و با حدت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت نانبول است که بهندی پان نامند و درخت آن کهنه سال خورده باشد و منبت آن بلاد هند و بنکاله است و غلیظ پر کره را قصبی و باریک صلب را عقاربی نامند و این بهتر از اول است و قوت این تا هفت سال باقی می ماند

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک و کویند در سیوم

*افعال و خواص ان

مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح و ماسک بول و جهت صداع و صرع بلغمی و تصفیهٔ صوت و سرفهٔ رطوبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و دردهای بارد بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و آروغ ترش و رفع قولنج و برودت کرده و وجع آن و خنازیر و سرطان و عرق النسا نافع و نکاهداشتن اندکی از ان در زیر زبان رافع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و موجب شدت نعوظ و یک درم سائیدهٔ آن با یک اوقیهٔ شیر بز تازه دوشیده جهت تحریک باه مجرب و طلای آن با آب و یا روغن زیتون و یا یاسمین زائل کنندهٔ کلف است مجرب مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و کوشت آب مرغ فربه و انیسون و حابس بول و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم و بدل آن دارچینی و کبابه است و جوارش خولنجان دو نسخهٔ آن در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و در سائر افعال الطف از اصل آنست و دستور کرفتن آن مانند عرقهای دیکر است

فصل الخاء مع الياء المثناه التحتانيه

خيارشنبر

بكسر خا و فتح ياء مثناه تحتانيه و الف و راء مهمله و فتح شين معجمه و سكون نون و فتح باء موحده و سكون راء مهمله معرب از خيارچنبر فارسى است و بهندى املتاس و كرماله و كرواله و سيال لاتهى نامند

*ماهيت ان

ثمر

۴۰۸درختى است در بزركى تا بقدر درخت كردكان و برك آن كوچكتر از ان و اطراف آن تند و چوب آن خالدار و كل آن زرد شبيه بكل ياسمين و ثمر آن دراز تا بقدر ذرعى و باريك بسطبرى ابهامى و زياده بر آن و در جوف آن پردهاى خشبى و بران رطوبت سياه چسپندهٔ منجمد كه آن را عسل خيارشنبر نامند و پردها را فلوس آن و در بين هر پرده تخمى اندك پهن صنوبرى شكل سفيد مائل بزردى و مستعمل عسل آنست و آن شيرين طعم بدمزه اندك بدبو است بهترين ان سياه براق رقيق القشر رسيده قوى بسيار عسل شيرين كم بوى آنست و بايد كه در هنكام احتياج قلم آن را اندك بآتش كرم كرده شكسته عسل آن را از ان جدا نمايند و با روغن بادام چرب كرده استعمال كنند بهر نحو كه خواهند زيرا كه اكر پيشتر اخذ نمايند ضعيف مى كردد قوت آن

*طبيعت ان

در اول كرم و تر و كويند معتدل در كرمى و ترى

*افعال و خواص ان

ملين سينه و طبع و مسكن حدت خون و منقى عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشا و غيرها و مسهل برفق و بيغائله حتى زنان حامله و اطفال را مناسب و مجوز است و اسهال آن بجذب و لزوجتى است كه دارد و با ادويهٔ مناسبه هر خلطى مسهل آن و ليكن بطئ العمل و با تمر هندى مسهل صفراى سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفايج و آب كاسنى و آب برك بيد و آب شاهتره مسهل سودا و با العبه مانند لعاب ريشهٔ خطمى و بهدانه و بزر قطونا و روغن بادام جهت تفتيح سدهٔ امعا و زحير و مغص و با ادويهٔ مناسبه و آب برك كاسنى و عنب الثعلب و كشوث جهت تفتيح سدهٔ جكر و درد آن و يرقان و رفع تپهاى حاره و غرغرهٔ آن با آب كشنيز تازه رادع خناق صعب و محلل آن و بدستور با شير بز و با آب انجير و شير منفجركننده و محلل آن در انتها و طلاى آن جهت درد مفاصل و نقرس و تليين اورام و همه صلابات حاره خصوصا با آب برك عنب الثعلب نافع مضر معده و مغثى مصلح آن مصطكى و انيسون و مورث مغص و سحج بسبب چسپيدن آن بامعا و مصلح و مانع چسپيدن آن روغن بادام است كه بدان چرب كرده و يا بران چكانيده بنوشند مقدار شربت آن از پنج مثقال تا بيست مثقال بدل آن سه وزن آن مويز بيدانه با اندك تر بدو نيم وزن آن ترنجبين است و كويند جوشانيدن عسل آن باعث رفع قوت آن و

شدت التزاق آن بروده می شود و استعمال تازۀ آنکه یک سال بران نکذشته باشد مورث بول الدم و کل آن نیز ملین طبع چون طبخ نمایند و با روغن بخورند و مربای کل آنکه بدستور کل بنفشه و ورد احمر ترتیب دهند یعنی کل انکبین آن نیز ملین و برک نورستۀ آن نیز ملین است و همچنین خام نارس ثمر آنکه ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار ده مثقال تا بیست مثقال آن را بخورند و دانۀ آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقئ قوی و خوردن پوست سیاه مسحوق آن با زعفران و شکر و کلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند و ضماد آن رافع قوبا و حب خیارشنبر و شراب و لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت*

ص: ۷۸۲

خیری

بفتح خا و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر راء مهمله و یا آخر حرف لغت یونانی است بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر می شود و در عراق عرب منثور خوانند

*ماهیت ان

از جملهٔ کلهای خوش بو است و اصناف از بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش می باشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ آنست و غیر خزامی است چنانچه کذشت و شب بو نام کلی است که در هند می شود و در حرف الشین ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

*طبیعت مجموع آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل و ملطف و جالی و مدر و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق و آشامیدن سه درم از آب آن بدستور سائیدهٔ آن مدر حیض و مفسد جنین و مخرج مردهٔ آن و مشیمه

۴۰۹و تخم و بیخ آن را نیز همین اثر است و اکتحال آن جهت بیاض چشم و بوئیدن کل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آنکه بطریق روغن کل ترتیب دهند بسیار کرم و محلل و سعوط آن جهت تفتیح سدهٔ دماغی و آشامیدن و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و طلای آن با عاقر قرحا و تخم نجره بر کمر جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم و بیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز طلاء نافع و چون داخل مرهم کنند جهت ورم صلب و مفاصل و رحم و کشودن حیض و با موم روغن جهت شقاق انکشتان و مقعده و ضماد مطبوخ آن جهت درد دندان بارد و جلوس در طبیخ خشک آن و همچنین حمول آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع

خیزران

بکسر خا و سکون یای مثناه تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح راء مهمله و الف و نون بفارسی خزران و بهندی بیت نامند

*ماهیت آن

نباتی است برک آن شبیه ببرک نخل و کوتاه تر از ان و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن را کوچک و مدور و چاشنی دار با عفوصت و در خوشهٔ بزرکی و بعضی مردم می خورند آن را و سه نوع می باشد یکی شاخهای آن راست و قوی بسطبری ابهامی و زیاده بران و بندهای بعضی بسیار طولانی و خوشرنک و خوش جوهر و در زیربادات هند خوب می شود و نصاری از ان چوب دستی می سازند و بقیمت اعلی می فروشند و نوعدوم آن بیاره دار و بسطبری انکشتی و طولانی و خاردار و از پوست آن سطح کرسی و پالکی و چهار پایه و دروازه و پنجره و غیرها می بافند و این نوع در هند و بنکاله و زیربادات بسیار می شود و لیکن در زیربادات بهتر و پوست آن جوهردار و در بعضی دیهات بجای ریسمان همین را مستعمل دارند در بستن کشتیها و خانهای کاهی و غیرها و نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بی خار و بی ثمر و بندهای آن طولانی و کرههای آن از هم دور و این نوع در سلهت که بسمت شمال و شرق مرشدآباد و پانزده شانزده منزل فاصله از ان واقع است بهم می رسد و در کنار آبها می روید و بجای دیکر نمی شود و مردم آنجا پوست این نوع را بطول جدا کرده و تراشیده از ان فرشی می بافند که سیتل پاتی می نامند یعنی فرش سرد خنک زیرا که سیتل بلغت هندی بمعنی سردی و پاتی بمعنی فرش است و بعضی از ان بسیار باریک و تنک می سازند به حدی که می کویند بسبب باریکی و املسی مار نمی تواند بدان راه رود و بالجمله بهترین فرشها است از برای ایام کرما و لیکن سوای بلادی که هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت و بنکاله و مانند اینها نمی ماند و زود شکسته و برطرف می کردد مانند بلاد حارهٔ یابسه و در غیر سلهت دیکر جا فرش آن را بدان خوبی نمی بافند و نمی شود و مخصوص بدانجا است

ص: ۷۸۴

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن سائیدهٔ آن جهت قطع نزف الدم و طلای آن رادع و محلل اورام و مورچه کزیده و از اخواص آنست که چون در جامه کذارند ارضه بآن ضرر نمی رساند

۷- باب هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها دال مهمله است

فصل الدال المهمله مع الجیم

دج

بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و بشیرازی طخا و در تنکابن کوه کوک نامند

*ماهیت ان

مرغی است از طاؤس بزرکتر و خاکستری رنک مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد می باشد و بهترین طیور بری است و بعد از ان شحرور پس سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین و چوجهٔ کبوتر و ورشان و فاخته است

*طبیعت ان

کرم مائل باعتدال و لطیف

*افعال و خواص ان

در افعال از کبک قویتر و بخور آن بالخاصیت جهت رفع طاعون و با مؤثر و نکاهداشتن پر آن با خود باعث یمن و برکت کفته اند

دجاج

بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانکی و بهندی ککری و مرغی و بعربی نر آن را دیک و بفارسی خروس و بهندی ککر و مرغا نیز نامند

*ماهیت ان

حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانکی و جنکلی و معروف

*طبیعت جوان

فربه اهلی خانکی آن در آخر اول کرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از ان ارطب برطوبت فضلیه و حرارت دیک یعنی نر نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و یبوست بران غالب و خروس بچه اعدل و مائل برطوبت و قول ببرودت خروس بچه خلاف نیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائی حاراند و می تواند بود که وجه شبهۀ کسانی که آن را بارد کفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده که اطبا خروس بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده اند بخلاف مرغ بچه و اوشان بدون تامل توهم نموده باشند که چون طریق معالجه بضد است پس بسبب سردی مزاج خروس بچه است و کرمی مرغ بچه و حال آنکه نه چنین است بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه پیه و چربی در ان تکون نمی یابد که استحاله بصفرا یافته مزید علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیر اهلی جنکلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنکاله

۴۱۶در جنکل و صحرای اطراف سکری کلی بسیار است بشکل و جثه مثل مرغ اهلی می باشد و نوع بزرک آنکه بهندی کلنک نامند هر دو نوع کرم تر و خشک تر از اهلی خانکی اند

*افعال و خواص ان

مهرای آن کثیر الغذا و لطیفتر از اکثر طیور و مولد خون صالح و زیاده کنندهٔ عقل و منی و غیر مهرا پختهٔ آن بخلاف آن و کوشت آب خروس پختهٔ سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید و بهتر آنکه بکیرند خروس پیر سال خورده را و ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرا کردد و آب کوشت آن را با قدری بسفایج طبخ نمایند تا بقوام آید و نیمکرم بیاشامند اخراج مواد سوداویه به نیکوئی نماید و مرقهٔ چوجه جهت ابدان سقیمه و ناقهین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراویه شربا و جهت تعدیل فضول و تلیین طبیعت و بدستور تغذیه بدان نافع و کفته اند فراریج مسهل اند و دجاج ممسک و چون خروس پیر را بسیار بدوانند تا خسته کردد پس ذبح نمایند و شکم آن را بشکافته و آنچه در جوف آنست برآورند و در ان نمک و بسفایج و شبت پر کنند و با آب بسیار طبخ دهند تا مقدار یکمن بماند و شب زیر آسمان کذارند و صبح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت حمیات دوریهٔ مزمنه و رعشه و ربو و وجع مفاصل و انتفاخ معده و ترهل و قولنج و دفع سموم مشروبه موافق و بعضی با آن کرنب یا قرطم با شبت و یا هر سه نیز اضافه می نمایند و این اقوی است در افعال مذکوره و در اسهال بلغم و کوشت خروس جوان زیاده کننده و صاف کنندهٔ منی و مصفی رنک رخسار و صوت است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قویتر و جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیهٔ رنک رخسار و صوت و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسده و پختهٔ آن با روغن تازه جهت سرفهٔ یابس و مداومت مرق و کوشت یک قطعهٔ آن هر روز تا یک هفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت دفع خواهش کل و امثال آن و موافق معدهٔ رطب و جکر آن کثیر الغذا و مسمن و دیرهضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت لزجه و آشامیدن ناپختهٔ آن با شراب جهت کزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ باشد مجرب و پختهٔ آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت مفکره و نیکوئی ذهن و تصفیهٔ صوت و ادمان آن باعث بلادت و پیه آن جهت تلیین صلابات و مواد سوداویه و طلای نیمکرم آن بر سر جهت مالیخولیا و سعفه و شقاق و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پس هم بمالند و پیه دجاج مغلوف بقرطم اقل دوازده روز جهت ابتدای جذام و پردهٔ میان سنکدان خروس را چون خشک نمایند و سائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده و ضعف آن و ذرب مجرب و جوارش و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن خصیهٔ خشک آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد آن با روغن زنبق بر پشت زهار و کنج ران جهت تقویت نعوظ و چون خصیهٔ خروس را در آفتاب خشک نمایند و با وزن آن ملح اندرانی سحق کنند و در ظرف مسی بر آتش کذارند تا منعقد کردد و در هنکام مقاربت اندکی از آن را در زیر زبان کذارند کویند که تقویت عجیب مشاهده می کردد و نیز کویند که چون بکیرند خروس را در هنکام ربیع و ذبح نمایند و آنچه در جوف آنست سوای خصیهٔ آن برآورند و نمک در شکم آن پر کنند و در سایه خشک کنند و بتمامی بکوبند و در شیشه نکاهدارند و عند الحاجت قدری با شیر کاو تازه دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار بخشد و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کردهٔ آن را سعوط نمودن جهت قطع رعاف و چکانیدن خون بال تازه رستهٔ پر آن جهت رفع بیاض چشم آزموده و ذر و استخوان سوختهٔ مرغ سیاه با هموزن آن چوب تاک که باهم سوزانیده باشند و یا بر موم

۴۱۷سرشته حمول کنند جهت اعادهٔ بکارت از اسرار شمرده اند و خوردن سنک متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاه نافع و سرکین آن جالی و تند و خوردن یک مثقال آن با شراب و یا سرکه جهت رفع قولنج و سمیت فطر و طلای آن جهت بهق و برص و امثال آن و ضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت سک دیوانه کزیده مفید و باید که بکیرند سرکین مرغی را که مروض باغذیهٔ صالحه نموده باشند و از خاصیت آنست که چون شکم آن را بشکافند و کرماکرم بر موضع کزیدهٔ هوام و مار بندند جذب سمیت نماید و چون سرد کردد تبدیل نمایند و بر سائر مواد جهت جذب آن بظاهر و بر سر صاحب سرسام رافع بیهوشی آن و نیز از خاصیت آنست که چون پرهای مقعده زندهٔ آن را تمام بکنند و بر موضع کزیدهٔ مار بکذارند جذب سمیت می نماید و می میرد پس مرغ دیکر را بجای آن بکذارند و همچنین تا ملسوع صحت یابد و تناول آن با شیر و کشک و ماست و پنیر و سائر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و بواسیر مصلح آن ادویهٔ حاره و شراب و مطبوخ آب انکور و در محرورین سکنجبین و کفته اند که خروس بالخاصیت مضعف باه است و چیزی که در شکم مرغ می باشد که تخمهای آن بر ان پیوسته می باشد در هنکام ریزکی و خامی و آن را تخمدان می کویند و چون مرغ پیر شد و از تخم افتاد احیانا از شکم آن برمیآید در تاثیر انجماد شیر مانند پنیر مایه است که قدری از ان را در شیر جوش داده نیمکرم بمالند

فصل الدال المهمله مع الخاء المعجمه

دخان

بضم دال مهمله و فتح خای معجمه و الف و نون بفارسی دود و بهندی دهوان نامند

*ماهیت آن

اجزای ارضی لطیف حار یابس است که از اشیا در حین سوختن و گداختن متصاعد گردد و مختلف می باشد احوال آن باختلاف چیزی که از ان متصاعد و متولد می گردد یعنی دخان شئ حاد حاد و شیرین شیرین و معتدل معتدل

*طبیعت مجموع

آن

اندک گرم بسبب باقی بودن در ان اثر ناریتی که از ان مفارقت کرده و خشک بسبب ارضیت ماده و مستعمل در طب دخان القواریر و دخان الکندر در ادویۀ عین و دخان المر و البطم در رطوبات آن و تاکل حادث و رماق و دخان میعه قویتر از دخان القواریر و بعد از ان دخان زفت و بعد از ان دخان قطران و هر دخانی که حدت آن زیاده است بهتر است از برای مداوای شفارعین و غلظت حمرت و صلابت و ریختن موی و دخان الزنجبیل جهت تقویت عین بیعدیل و طریقۀ اخذ آن چنانست که آن را نیم کوفته با پیه کردۀ بز مخلوط نموده بر پارچۀ کهنه پهن کرده پیچیده فتیله سازند و در زیر ظرفی مقبب مانند طاس و غیر آن بسوزانند تا دود آن در ان جمع گردد پس بردارند و استعمال نمایند و دخان دوکان محمصان در ادهان و مراهم مستعمل و دخان حصی لبان در افعال قویتر از اصل آنست و خوردن قدر قلیل آن جهت تقویت باه نافع و در حصی لبان مذکور شد

دخان القواریر

بضم دال و فتح خای معجمه و الف و ضم نون و الف و لام و فتح قاف و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و راء مهمله

ص: ۷۸۸

*ماهیت ان

دودهٔ شیشه است که در وقت کداز بر سقف کورهٔ آن مجتمع می کردد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مقوی باصره و جالی و جهت سبل ناخنه و بردن کوشت زائد زخمها مفید

دخان الکندر

بضم کاف و سکون نون و ضم دال و سکون راء مهملتین

*ماهیت آن

دودهٔ کندر است که طاسی را و یا ظرفی قبه دار معکوس کذارند و در زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن در ان مجتمع کردد

*افعال و خواص ان

جهت ورم و قرحهٔ چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زائد و التیام قروح اعضا نافع است و در مقدمه نیز طریق اخذ آن ذکر یافت

۴۱۸

دخن

بضم دال و سکون خای معجمه و نون و بفارسی ارزن و بشیرازی الم و بهندی کنکنی نامند

*ماهیت آن

نوعی از جاورس است و دو قسم می باشد یک قسم آنکه لون قشر آن مائل بسفیدی است و نازک که بزودی از ان جدا می کردد و این بهتر است از برای اکل و دوم آنکه پوست آن براق و املس و از ان دیر جدا می کردد و این را بهندی چینه نامند و نیکو است از برای دوا

*طبیعت آن

سرد در آخر اول و خشک در دوم و از جاورس در خشکی کمتر

*افعال و خواص آن

قلیل الغذاء و مجفف و حابس بطن از جاورس کمتر و مدر بول و بطئ النزول از معده و استعمال مقشر و مطبوخ آن با شیر تازه دوشیده با روغن تازه صالح الغذا و جهت تلیین صدر و تولید منی نافع و مولد سده و سنگ مثانه مصلح آن شکر و عسل بدل آن برنج است

ص: ۷۸۹

فصل الدال مع الراء المهمله

دراج

بضم دال و فتح راى مشددهٔ مهمله و الف و جيم بهندى تيتر نامند

*ماهيت آن

مرغى است قريب بجثهٔ كبك و خوش منظر و در هنـد چهار نوع مى شود يكى بزرك خاكسترى رنك مائل بسـياهى و منقش بسـياهى و اين را بهنـدى كهير نامنـد بجهت مشابهت رنك آن برنك كهير كه بهنـدى اسم كات است و دوم از ان كوچكتر و سياه منقش بسـفيدى و خاكسترى و اين را كالاتيتر يعنى تيتر سـياه نامنـد نسـبت همه اين نوع خوش منظر مى شود و سوم از ان كوچكتر و سـفيد مائل بخاكسترى و منقش و اين را كوريا بضم كاف عجمى يعنى سفيد نامند و نوع چهارم از همه كوچكتر و خاكى رنك بالاى منقار آن خطوط سياه و سـفيد و اين را بهندى بهت تيتر نامند جهت آنكه در زمين هاى كشت زار بهم مى رسـد و بلنـد پرواز مى باشـد و پـاى آن سه انكشت دارد و كوشت آن بسـيار ثقيل و ديرهضم و صـلب بخلاف دو نوع اول كه جنكلى اند و پرواز بسيار نمى توانند كرد پاى آنها چهار انكشت دارد شيخ داؤد انطاكى اشتباها آن را سمانى نوشته

*طبيعت ان

مائل بحرارت و در اول يابس و بعضى در دوم كرم و خشك دانسته اند

*افعال و خواص آن

كوشت آن لطيفتر از كبـك و تـدرو و بهتر از فـاخته و زياده كننـدهٔ جوهر دماغ و فهم و حفظ و مادهٔ منى و مقوى معـدهٔ مبرود الزاج و مرطوب مضـر محرور يـابس المزاج مصـلح آن ترشـيها و زهره و خون و زبل آن جالى و رافع بياض عين و آثار جلـد و بقول مهريارس پيه آن با روغن رازقى جهت درد كوش عجيب الاثر

ص: ۷۹۰

درداب

بفتح دال و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و بای موحده بفارسی دستنبویه و بهندی کچری بفتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر راء مهمله و یا در بنکاله کرمین و سیندنی نیز نامند

*ماهیت ان

از جنس خربزه کرمک است که ملیون نامند و کوچکتر از ان و بالوان و اشکال مختلف می باشد زرد مخطط بزردی و سبزی و زرد مائل بسفیدی یکرنک و مدور و شلغمی و اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و مغز آن در خامی تلخ و بعد رسیدن شیرین می کردد با اندک تلخی و تخم آن ریزه و صاحب تحفه نوشته که اکثری آن را ملیون دانسته اند و غلط است

*افعال و خواص آن

بوئیدن آن مقوی دماغ و مفتح سدهٔ آن و خوردن خام و پختهٔ آن مدر بول و مفتت حصاه خصوص خام آن بشرط مداومت چند یوم و قدری از ان را چون در حین طبخ در کوشت اندازند کوشت را مهرا سازد و تاثیر این درین باب از پوست خربزه زیاده است

دردار

بفتح اول و سکون را و فتح دال و الف و راء مهملات لغت فارسی است و آن را دارون و سفیددار و درخت پشه نیز نامند جهت آنکه در جوف ثمر آن پشه متکون می کردد و نوعی از غرب است

*طبیعت ان

در اول سرد و خشک

*افعال و خواص آن

قابض و با قوت جالیه اکتحال عصارهٔ برک آن با عسل جهت ظلمت بصر و قطور آن نیمکرم در کوش جهت ورم آن و قطور آبی که از سر چوب بیخ تر آن در حین سوختن برمی آید جهت رفع کری که از امتداد امراض

ص: ۷۹۱

۴۱۹بهم رسیده باشد و برک تازهٔ آن مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و پختهٔ آن ملین طبع و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه و جبر کسر عظام و با سرکه جهت جرب رطب و پوست بیخ آن در افعال قویتر و یک مثقال آن با شراب و یا آب مسهل بلغم بعصر و طلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر و رطوبت ثمر آن جالی جلد بشره و جهت تپ دق و سرفهٔ مزمن مجرب و آب خیسانیدهٔ خشک آن قائم مقام رطوبت آن المضار محرق خون و مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن و خشیزک است*

درویطارس

بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح بای موحده و فتح طای مهمله و الف و کسر را و سین مهمله بیونانی بمعنی ولد البلوط است چه کیاه آن بر درخت بلوط کهنه می رویـد و بر ان می پیچد مانند سرخس و کوچکتر از ان و با اندک جلا و تلخی و تیزی و بیخ آن مشبک بهم پیچیده و مزغب و شیرین با عفوصت و تلخی و تندی و صلب براق و رنک آن سیاه و سرخ و تیره نیز می باشد و نوعی از بسفایج است و برک آن مانند برک نرکس و اندک با حلاوت و تندی و تلخی

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بغایت قابض و معفن و ضماد آن جهت کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر نافع و طلای آن بر بدن ورود ریاک کردن اوساخ و تکرار تازه بتازه نمودن آن در ستردن موی عجیب الاثر مقدار شربت آن تا یک دانک المضار یکدرهم آن کشنده بالتهاب و درد شکم و معالجهٔ آن معالجهٔ خربق اسود است*

ص: ۷۹۲

دروفینون

بفتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون و بقاف نیز آمده لغت یونانی است و بعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برک آن ببرک زیتون

*ماهیت ان

کیاهی است برک آن شبیه ببرک زیتون و از ان درازتر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذرعی و کل آن نارنجی و تخم آن مستدیر و کوچکتر از کرسنه و لون آن مختلف و در غلافی کثیف درشت شبیه بغلاف نخود و بیخ آن بقدر ذرعی و بسطبری انکشتی و منبت آن زمین های نمناک و قریب بدریا

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و ابن بیطار و غیره آن را سرد و خشک و قویتر از لفاح دانسته اند

*افعال و خواص ان

بغایت مجفف و ذرور سائیدهٔ آن قاطع خون و التیام دهندهٔ جراحت و نطول آن محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند و در کوش بچکانند رافع کری و بر دندان قالع آن و تدهین آن مسقط دانهٔ بواسیر و مسکن درد مفاصل و امثال آن و حمول آن مدر حیض و مجرب مقدار شربت آن تا یک دانک مصلح آن قئ کردن با سرکه و شیر تازه است*

دردی

بضم دال و سکون را و کسر دال هر سه مهمله و یا بفارسی لای نامند

*ماهیت ان

ته نشین عصارات است و بهترین همه ته نشین شراب است که خشک آن را طرطیر و بفارسی دارتو نامند

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

ص: ۷۹۳

*افعال و خواص آن

ضماد آن در تحليل اورام مجرب و جهت رفع حمره و قروح و قلاع و بردن كوشت زائد زخمها و منع نزف الدم و التيام جراحات و بزير شكم جهت رفع سيلان حيض دائم و بر سائر بدن جهت كلف و نهش و سائر آثار و نيكو كردن رنك رخسار و تسكين دردهاى بارد و مفاصل و ورم پستان و محرق آنكه خشك آن را بر روى اخكر و يا در كوزهٔ كذاشته سوخته باشند به حدى كه سفيد شده باشد بغايت جالى و در جميع افعال قويتر و مستعمل تازهٔ محرق آنست و كهنهٔ محرق آن ضعيف و مغسول آن جهت جلاى بصر و رفع غشاوه و ناخنه و بياض و ضماد آن با برك مورد جهت ورم بلغمى معده مفيد بدل آن زرنيخ سرخ است و چون آن را باقلى و شب تدبير كنند جهت ازالهٔ سرخى مس بغايت مؤثر و چون

۴۲۰با بارود يعنى شورهٔ سفيد كنند در اصلاح نقره و زدودن زنك مس بيعديل دانسته اند

دردى الخل

يعنى لاى سركه در جميع افعال ضعيف تر از سركه است مكر در منع اكله كه قويتر است

درونج

بفتح دال و ضم را و سكون واو و فتح نون و جيم لغت فارسى است

*ماهيت ان

بيخى است عقربى شكل پوست آن خاكسترى رنك كرهدار و عدد كره آن دو و يا سه و بهترين آن با اندك تلخى و خوش بوئى و با صلابت و اندرون سفيد آنست برك كياه آن شبيه ببرك بادام مائل بزردى و مفروش بر روى زمين و مزغب و ساق آن مجوف بقدر دو ذرع و از ميان برك روئيده و بركهاى ساق آن متفرق و باريكتر و درازتر از بركهاى زبر آن از پنج عدد تا هفت عدد و كل آن زرد و مجوف و مستعمل بيخ آنست و قوت آن تا ده سال باقى مى ماند منبت آن اندلس و كوهستان شام خصوصا جبل موسوم به يبروت و در انجا معروف بعقربى است و دو نوع مى باشد فارسى و رومى بهترين آن رومى عقربى است يعنى انجه بشكل عقرب باشد

ص: ۷۹۴

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل بلغم و سودا و پراکنده کنندۀ ریاح غلیظه و مقوی حواس و دل و معده و سپرز و مفرح و با تریاقیت و جهت خفقان و مالیخولیا مراقی و تقویت هاضمه و تسکین وجع رحم و تلطیف ریاح غلیظۀ معده و امعا و رحم و رفع ضرر کزیدن عقرب و رتیلا و سائر جانوران سمی و رفع طاعون شربا و ضمادا خصوصا با انجیر و خوردن آن با شکر جهت صداع بلغمی و درد سینه نافع مضر راس محرور المزاج و مصدع مصلح آن رازیانه و در محرور رازیانه یا رب غوره یا رب ریباس و بهترین استعمال آن در خفقان و غیر آن برای تسکین حدت کرمی آن با شراب سیب و قلیلی کافور است مقدار شربت آن یک درم تا دو درم بدل آن در دفع مضرت ریاح رحم بوزن آن زرنباد و دو ثلث آن قرنفل و کویند بدل آن عاقر قرحا است و از خواص آنست که چون بیاویزند قطعۀ آن را در اندرون خانه طاعون در ان داخل نکردد و تعلیق سوراخ کردۀ آن بریسمانی بزیر کمرکاه زن حامله جهت تسکین درد ولادت و حفظ جنین از آفات اما باید که آن ریسمان را زن خود رشته باشد و تعلیق سوراخ کردۀ آن بطول جهت رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای مشوش و باعث دیدن خوابهای نیکو است

درياس

بفتح دال و سکون راء مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و سین مهمله معرب از دورس فارسی است

*ماهیت ان

نوعی از ورد منتن است کیاه آن بقدر شبری و زیاده از ان و از ساق آن شاخهای بسیار رسته و برک آن شبیه ببرک کنار و سبز مائل بسیاهی و در هر شاخی سه یا پنج تا هفت عدد برک می باشد و کل آن زرد و مستدیر و پهن و کوچک و بدبو و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و شیخ داؤد انطاکی دریاس را تفسیر بدوای دیکر نموده

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و با برودت یعنی مرکب القوی

*افعال و خواص ان

مبخر و مسکر نیم درم تازه آن مسکر قوی و محلل بلغم و سودا و منبسط کنندهٔ جلد و مفتح سدد و رافع یرقان و ریاح و زردی بشره و سرخ کنندهٔ آن و کویند چون در روغن طبخ داده بوزن آن آرد کندم اضافه کرده با عسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درم آن را تناول نمایند در تسمین بدن مجرب مضر سینه و مصدع مصلح آن کشنیز و کثیرا است

دریان

بضم اول و سکون راء مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و نون

*ماهیت ان

میوه است مخصوص به بلاد زیرباد و تحت الریخ که عبارت از شهر تناسری و مرکی و ملاخه و شهر ناو و بلاد قریبه بآنها است مانند جزیرهٔ آچین و پلیمیان و مرتبان و بتاوی و غیرها و ساق درخت آن بلند و برک آن شبیه ببرک کتهل و میوهٔ آن بزرک و طولانی بهیأت

۴۲۱خربزه سرده و پایزهٔ کوچک و پوست آن از پوست میوهٔ کتهل درشت تر و بهیات کتهل و دانه دارتر و بر سر هر دانهٔ آن خاری چنانچه هنکام ثمر آن حیوانات مثل فیل و کرکدن و شیر از خوف خلیدن خار آن بزیر درخت آن نمی روند و بوی میوهٔ آن بسیار تند و کریه به حدی که در شامهٔ کسی که کاهی نرسیده و آشنا بآن نباشد موجب تنفر و خوش آینده نیست بلکه مورث صداع است و اندرون آن میوه خانها است در صفوف و عدد صفوف آن از سه تا پنج و ما بین فاصلهٔ خانها پوست سفید صلبی و در هر خانه از یکدانه تا پنج دانه می باشد و یکدانهٔ آن بهتر است و شکل آن دانه بشکل ثمر بلوط سه پهلو و تخم آن مثل تخم کتهل و بعضی بزرکتر از ان و ماکول لحم آنست بدون پردهٔ محیط بتخم آن بسیار ملایم ذایقهٔ شیرین و لذیذ مثل مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه از ان لذیذتر و فرق همین است که دسومتی ندارد و شنیده شده که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است و لیکن بسبب خوف اذیت خار آن فیل آن را در علف پیچیده فرو می برد و بسبب سختی پوست آن هضم ناشده درست دفع می کردد و کاهی در میان فضلهٔ فیل درست آن یافت می شود و مردم آن بلاد دریان چینی را بسیار جویان و خواهان اند و می کویند که آن برای تقویت بدن و قوای دیکر بهیمی بی نظیر است

*طبیعت آن

ظاهرا کرم و تر باشد

*افعال و خواص ان

بطئ الهضم و مقوی و مبهی است و از مردم مبالغات بسیاری در عفونت بوی آن ثمر و لـذت خوردن آن شـنیده شـده چنانکه می کویند و العهده علیهم که بوی آن شبیه است ببوی فضلهٔ انسان شب مانده بتکرار متعفن شده و در باب لذت آن می کویند که تاجر مالدار صاحب جهازی نجا وارد شده اول از بوی آن متنفر بود و چون عادی و آشنا ببوی آن شد و مانوس بآن کردید تمام اموال خود را فروخته صـرف دریان نمود و آخر جهاز را نیز فروخت و بعـد از ان مبلغ مدیون شد و بعد از ان فقیر شده در پای درخت دریان ساکن کشـته بذکر دریان مشغول کردید و آخر العمر وصیت نمود که او را در پای درخت آن دفن کنند و اللّه تعالی اعلم و عجب نیست زیرا که سابق برین ابو المحجن ثفقی که یکی از صـحابه بوده در باب خمر کفته این شـعر عربی را

شعر

اذامت فادفنی الی جنب کرمه

تروی عظامی بعد موتی عروقها و لا تدفننی بالفلاه فاننی اخاف اذا مامت ان لا اذوقها

اکر این مرد نیز در باب دریان کفته باشد بعید نخواهد بود

فصل الدال مع الفاء

دفلی

بکسر دال و سکون فا و فتح لام و یا بیونانی شیریون و بسریانی رودیون و بعربی جین و سم الحمار و بفارسی خرزهره و بهندی کنیر نامند

*ماهیت ان

نباتی است بقدر یکدو ذرع و برک آن باریک و بلند تا بیک شبر و بی تشریف و اندک ضخیم و صلب و املس و اندک بدبو و تلخ و تند و کل آن خوش منظر و دو نوع می باشد یکی سرخ که بهندی رکت پهپت و دیکری سفید مائل بزردی که بهندی کربیر نامنـد و درخشـنده و بران چیزی ماننـد موی مجتمع و ثمر آن پهن طولانـی قریب بشبری و اصـلب و مملو از چیزی مـانند پشم و بیـخ آن دراز و باریک و شور و مائل بسـرخی و اکثری سـفید رنگ بری و نهری می باشـد و در تمام سال بیـخ آن باقی می ماند و در خریف کل می کند و بری آن عظیم تر از نهری و سـفید آن در امر باه و امساک منی قویتر از سرخ آن و در هند

و بنكاله نبات آن تا بدو قامت می شود و همیشه كل می دهد

ص: ۷۹۷

*طبیعت آن

در آخر سوم کرم و خشک و با قوت سمیت

*افعال و خواص آن

بغایت محلل ورمهای صلب و مجفف و جالی و استعمال آن مخصوص از خارج است نه داخل زیرا که کشندۀ انسان و بهائم و مواشی است و برک آن را چون در شراب و انجیر بجوشانند و مقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ آن با کره کاو بیاشامند از ضرر سم هوام ایمن و در بهائم نیز همین اثر دارد و ضماد

۴۲۲پختۀ سائیدۀ آن جهت تحلیل اورام صلبه و اذابۀ انها و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب و حکه و کلف و رفع آثار جلد و طلای آب برک آن جهت جرب و حکه و ذرور برک خشک آن جهت التیام زخمها و حمول آن جهت درد رحم و آب برک و کل آن جهت جلای رخسار و اصلاح موی و پاشیدن آب مطبوخ آن کشندۀ کیک و ارضه و سلس و آب نقیع برک آن کشندۀ بز و میش و حیوانات صغار است و مطبوخ شاخ و برک آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب دواب و با افیون و اشق جهت درد سر و جمیع قروح آن و روغنی که از کل برک تازۀ آنکه مهرا پخته و آب آن را کرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هریک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد بجوشانند باتش ملایم تا روغن بماند جهت فرطه که مقدمۀ کچلی است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استرخای و اوجاع ظهر و رکبۀ کهنه و امثال اینها نافع و چون بکیرند از برک آن و از کشک ماست و از کبریت زرد هریک یک جزو و نرم کوفته با پیه کوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند نهایت تا هفت مرتبه آن را زائل کردند و مجرب دانسته و چون بعد از تنقیه تام دوازده مرتبه بر برص بمالند زائل سازد و چون بیخ سفید آن را مقدار کمی در شیر کاو تازه دوشیده جوش دهند و کره آن را بکیرند و قلیلی از ان را بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال می نمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برک الجیر مضر شش مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم و یک درم از برک و کل آن خواه پخته و خواه خام سائیدۀ آن کشنده بخناق و التهاب و کرب و لهیب و انتفاخ بطن و حجوظ عین و احمرار آن و مداوای آن بقئ و حقنه و آشامیدن آب کوشت مرغ چرب فرب سرد کرده مخیص و لعاب بزر قطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده با کثیرا و خوردن خرمای شهریر عجیب النفع است درین امر و خرمای شهریر خرمای بزرک دانه زرد و یا سرخ است و کویند خرمائیست که تخم آن را در رطب می کارند و برمی آید همان قسم

لهذا بدین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل و قلیلی سداب و رب عنب و با کره نیز نافع است

فصل الدال مع اللام

دلب

بضم دال و سکون لام و باء موحده بفارسی چنار نامند و بفرنکی باطاتس

*ماهیت ان

درختی است معروف و بسیار عظیم و برک آن پهن و متشعب و مشرف و چوب آن سبک و جوهردار منبت آن بلاد سردسیر و ثمر آن مدور و خار دار خشبی سبکوزن غیر ماکول

*طبیعت ان

سرد و تر با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله

*افعال و خواص آن

جالی و نقوع کل آنکه از ثمر آن کرفته باشند و ضماد برک تازهٔ پختهٔ آن جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضو که باشد و ورمهای کرم را نیز و بدستور ضماد برک تازهٔ غیر مطبوخ جهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازهٔ آن در سرکه جهت درد دندان و ذرور برک خشک آن جهت تجفیف قروح و جروح و سوختکی آتش و ضماد پوست سوختهٔ آن بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقشر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازهٔ آن با شراب جهت رفع سمیت کزیدکی جانوران سمی و ضماد برک و ثمر آن با پیه جهت سوختکی آتش و بخور برک و ثمر آن در خانه جهت کریزانیدن خنفسا و بدستور پاشیدن آب طبیخ آن و غباری که بر برک آن می نشیند بغایت مضر قصبهٔ رئه و صوت و سمع و بصر است چون بدانها برسد و مصلح آن شیر تازه دوشیده*

دلبوث

بفتح دال و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و ثاء مثلثه اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برک آن شبیه بسیف است

*ماهیت ان

بیخی است شبیه بدو پیاز که ملاصق بهم باشند و لیکن بی پرده یعنی مانند پیاز پرده ندارد و دانهٔ بالائی بزرکتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب می کردد و خشک آن را در بغداد در بازار می فروشند و آن را حب النافوخ می نامند جهت آنکه زنان بر رخسار خود برای سرخی و نیکوئی و انتفاخ می مالند و کل آن شبیه بسوسن کبود است که ایرسا نامند و سرخ مائل ببنفشی و آن را صفرا غانیون و بعضی کسیقیون و بعضی ماخاریون نامند و برک این بسیار کوچکتر و باریکتر از ان و ساق آن قریب بذرعی و برک آن از برک سوسن درازتر و ثمر آن مستدیر منبت آن اراضی معموره و مزارع

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص

ان

جالی و جاذب از عمق بدن و مسمن و مبهی و چون در شیر تازه دوشیده بجوشانند نیکو و لذیذ می کردد و دفع ضرر آن می شود و آشامیدن آن جهت تهیج باه موثر و بدستور آشامیدن آن با شراب و کویند بیخ بزرک فوقانی آن محرک باه و کوچک زیرین آن قاطع باه زنان و آشامیدن بالای آن جهت قیلهٔ اطفال نافع و چون سه عدد بیخ آن را در نبیذ بخیسانند هر روز از نیم رطل تا یکرطل از ان نبیذ بنوشند جهت خشک کردن دانهٔ بواسیر و رفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدستور آشامیدن یک درم از بیخ آن با ماء العسل تا چند بوم همین اثر دارد و ضماد آن با شیلم و یا ماء العسل جهت تحلیل غرب نافع و با کندر و شراب جهت جذب خار و پیکان و طلای آن جهت سرخی رخسار و رفع آثار و فرزجهٔ آن جهت کشودن حیض موثر مضر حلق مصلح آن در شیر پختن آن مقدار شربت آن تا دو درهم

ص: ۸۰۰

دلدل

قنفذ بری است و ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد

دلع

بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنفذ است که قنفذ جبلی و بفارسی خارپشت و بترکی کرئی و در مازندران شال تشی و در دیلم شاکره و بهندی سینوه نامند

*ماهیت ان

حیوانی است قریب بجثهٔ سک کوچک و در پشت آن بجای مو خارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده و از قلم باریکتر و دو طرف آن باریک با تندی و چون بخشم آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها مانند تیر از کمان جسته از ان جدا کردد با اندک آوازی

*افعال و خواص آن

ذرور سوختهٔ آن جهت جراحات بغایت مفید و در سائر افعال مانند قنفذ است و ان شاء اللّه تعالی در حرف القاف خواهد آمد

دلفین

بضم دال و فتح لام و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون اسم یونانی و بعضی کفته اند بلغت رومی اسم نوعی از سمک است و خنزیر البحر و بفارسی خوک ماهی و ماهی بینی دراز و بدیلمی کجهٔ ماهی و بهندی سوس نامند

*ماهیت ان

حیوانی است دریائی و سیاه رنک سر آن شبیه بسر خوک و دندان دار و بیفلس و بخلاف حیوانات دیکر حرکت از جای خود نکند و تنها سیاحت بکند مکر با جماعت یکی پی دیکری

*طبیعت ان

سرد و تر قریب باعتدال

*افعال و خواص ان

کوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و پر پیه و دیرهضم و پیه آن کرم خوردن و مالیدن آن جهت درد مفاصل مفید و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده کذاشته بر آتش بکذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعهٔ تازه و

کهنهٔ مزمن مفید و تعلیق دندان آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان موثر

ص: ۸۰۱

دلق

بتحریک دال و لام و قاف بفارسی دله و باصفهانی موسوره نامند

*ماهیت ان

حیوانی است کوچکتر از سک و بزرکتر از سمور و شبیه بدان و در روس و بلغار بهم می رسد و از پوست آن فرو می سازند و دلق می نامند و کرمی آن کمتر و ثقل

۴۲۴آن بیشتر از سمور است و لیکن بدبو است و لهذا ملوک آن را نمی پوشند

*طبیعت آن

کرم و تر

*افعال و خواص آن

خوردن کوشت آن زیاده کنندۀ باه و کویند تعلیق چشم راست آن در خرقۀ کتان بر صاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ آن بران باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت بواسیر نافع است

دلیک

بفتح دال و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف باصفهانی بنکل و در تنکابن کلیک و بترکی آیت بروتی و در شام صرم الدیک نامند

*ماهیت ان

اسم عربی ثمر کل سرخ صحرائی است مانند ثمر کل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون پخته شود زرد مائل بسرخی و اندک سرخ و اندک شیرین با عفوصت کردد و جوف آن مزغب و محتوی بر دانهای سفید طولانی و کل آن پرخارتر از بستانی و بی بو و مشتمل بر چهار برک و کویند چون کل آن ریخته کردد ثمر آن حاصل می شود و ابن مولف کوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم کل است

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص آن

قابض و رادع آشامیدن آن جهت تقویت دل و جکر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع و مضمضه و غرغره بطبیخ آن و سنون آن جهت خناق و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر کل سرخ بستانی مقدار شربت آن تا ده درم و جرم آن مورث سعال مصلح آن کلقند است

فصل الدال مع الميم

دم

بفتح دال و سکون میم بفارسی خون و بهندی لهو نامند

*ماهیت ان

معلوم است

*طبیعت آن

کرم و تر

*افعال

و خواص آن

دم هر حیوان در طی ذکر آن مذکور می کردد و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و برشتهٔ آن قاطع اسهال و رافع سموم و دم بال کبوتر تازهٔ پر برآورده جهت رفع شبکوری مجرب است و در حمام مذکور شد و چون خون در شکم منجمد کردد و یا در سینه یا در امعا و یا در مثانه کیفیت سمیت بهم می رساند و از ان اعراض ردیه از صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض کردد معالجهٔ آن معالجهٔ بسته شدن شیر است در معده بآشامیدن پنیر مایها خصوصا پنیر مایهٔ خرکوش مقدار دو مثقال یا یک اوقیهٔ سرکهٔ تند یا مقدار یک باقلا حلتیت با شیر انجیر خشک و یا آشامیدن آب فوتنج با سکنجبین حامض و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل و قئ کردن و بدانکه اطبای فرنک می کویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانی که فاسد شده باشد و دانند که اصلاح آن متعذر است برمی آورند و خون بدن حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل می نمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح و سالم می کردد و قبل ازین بچند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فائدهٔ چندان بران مترتب نیست و بالاخره ضرر می رساند ترک نمودند و طریق ادخال آن آنست که از دست مریض مثلا از زیر ربط خون می کیرند بحد لائق و مبض او را بند می نمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مفصود از بالای ربط بیک دفعه و بسرعت تمام رک می کشایند و انبوبهٔ بسیار باریکی در هر دو نصب می نمایند و خون صحیح المزاج ببدن مریض می رود و بعد رفع احتیاج انبوبه را برداشته رک هر دو را بند می نمایند و بدستور در بدن شخص ضعیف و یا پیر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل می نمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که بعینک های بسیار جلی بین حرکت خون را دوری یافته اند و در هر نبضه یک دوره طی می نمایند از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج بتجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون برمیآید و از بالای ربط برنمیآید بلکه خون را جذب می کند و وجه عدم فائده و حصول ضرر یحتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام بیک دفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس باخراج قدری خواه قلیل و خواه کثیر و ادخال خون صحیح بدل آن بی فائده و باعث افساد آن بعد

اختلاط بتتمۀ خون

ص: ۸۰۳

۴۲۵فاسد کما لا یخفی و دیکر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشد نایاب و نیز خون هر بدنی موافق مزاج آنست و همچنین خون هر شئ پس خون بدنی در بدنی دیکر و سنی بسنی و مکرر و همچنین قوی بضعیف غیر موافق و تا زمانی که استحاله یابد بسبب امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف المزاج و یا پیر فاسد می کردد طبیعت نیز از هضم و نضج غذای جدید از خارج باز می ماند پس بای حال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت است نه اصلاح باقی العلم عند اللّه*

دم الاخوین

آن را دم التنین و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیراد و کهی و رنك برت نیز نامند

*ماهیت ان

صمغی است خالص الحمره مائل ببنفشی و قوت آن مدتها باقی می ماند و کویند عصارهٔ کیاه سرخی است که از جزیرهٔ سقوطره و هند خیزد و صاحب خلاصه التجارب کفته که عصارهٔ هوه جویه است و در ابو خلسا مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع می باشد چکیده و خشبی و ترابی و بهترین آن چکیدهٔ صافی است که قطعا چوب در ان نباشد و بعضی کفته که صمغ بقم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوین را می آورند مانند حبشه و زنکبار در ان مواضع بقم نمی شود و بالجمله ماهیت کیاه و درخت آن معلوم نیست و لیکن آنچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چیکیده مانند صمغ هر ختیره صافی براق که کویا از درخت جوش خورده برآمده و چکیده و بعضی دیکر از ان قبیل و لیکن آمیخته بریزهای چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیرهٔ بی رونق و این را دو نوع دیده شده بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب

*طبیعت ان

در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم کفته اند و با قوت قابضهٔ شدیده و یوحنا کرم در اول و خشک در دوم دانسته

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق آنها و ردع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت کبد و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و منع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده و بدستور آشامیدن نیم درم تا یک مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ جهت اکثر امراض مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحهٔ چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات هر نوع که باشد مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از نیم درم تا یک مثقال بدل آن شادنج و عصارهٔ خس است و کویند چون بلور و شیشهٔ را بدان رنک کنند صافتر و رنکین تر از عقیق می شود و درین امر عدیل ندارد*

دمادم

بفتح دال و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم

*ماهیت ان

نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف می باشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطهٔ سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر بقدر دانهٔ ماشی و بر سر آن نقطهٔ سیاهی

*طبیعت ان

هر دو کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان هر دو مقدار شربت آن از برای اطفال نیم دانک و غیر اطفال یک دانک است*

دماغ

بکسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه

*ماهیت آن

مغز سر حیوان است

*طبیعت آن

سرد و تر

*افعال و خواص آن

دیرهضم و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و آبکامه و ادویهٔ حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف می باشد بالتفصیل در طی ذکر هریک حیوانات مذکور می کردد

۴۲۶

دمعه الشجر

کویند صمغ لبلاب است

*افعال و خواص آن

بغایت جالی و جهت ستردن موی آزموده است

دمیا

بیونانی نوعی از ماهی است که در مصر و حوالی آن سیسبا نامند و در حرف السین ان شاء اللّه تعالی مذکور می کردد

فصل الدال مع النون

دند

بفتح دال و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطين است و بفارسی تخم بيد انجير خطائی و بهندی جيپال کوته و جمال کوته نيز نامند

*ماهيت ان

ثمر درختی است در غلافی و اکثر سه عدد در يک غلاف و هريک باز در غلافی بقدر پستهٔ بسيار کوچکی و در طول از ان کمتر و هر دو غلاف آن در خامی سبز و غير منقط و مغز آن دو پارچه بهم پيوسته مانند مغزهای ديکر و سفيد رنك و چون کهنه کردد مائل بزردی و زرد و سياه و پوسيده می کردد و بر بالای آن متصل بمغز نيز پوست رقيقی و در وسط آن هر دو مغز زبانهٔ و پردهٔ و آن در تازکی سفيد سبز رنك و بعد خشکی و کهنکی زرد و سياه و پوسيده می کردد و اين زبانه و پرده بسميت می باشد و طريق استعمال آن آنست که آن را عند الحاجت نه قبل از ان مقشر کرده زبانهٔ آن را برآورده مدبر کرده بکار برند و در قرابادين دستور تدبير آن مذکور شد و در مقدمه اين کتاب نيز و بهترين آن سفيد باليدهٔ آنست و بعد از ان مائل بزردی که پوسيده نشده باشد زيرا که زرد فاسد و سياه آن و آنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از سميت نمی باشد استعمال آن مجوز نيست و برك آن شبيه ببرك بادنجان و از ان نازکتر و بلندی درخت آن تا بسه ذرع و در هند و بنکاله تا بدو قامت انسان ديده شده و کل آن زرد مائل بسفيدی و منبت آن خطا و چين و هند و بنکاله و سنجرستان است و ثمر خطائی و چينی آن باليده تر و قويتر از هندی و بکالی و سنجری از همه ضعيف العمل تر است

ص: ۸۰۶

*طبیعت مغز آن

در اول چهارم کرم و خشک و در نهایت حدت و زبانهٔ آن در آخر چهارم و با سمیت

*افعال و خواص

آن

مقطع و جالی و مسهل بلغم و سودا و اخلاط غلیظه و سوخته و جاذب رطوبات خام و رقیق از دماغ و مفاصل و اقاصی و اعماق بـدن و مفتـح و جهت استسـقا و یرقان و سـنک کرده و مثانه و وجع ظهر و ورکین و ساق و نقرس و بالجمله اکثر امراض باردهٔ بلغمیـهٔ رطوبیه را نافع خواه بتنهائی و یا با ادویـهٔ مناسـبه و مقویه و معینهٔ عمل آن و چون حلق را می سوزاند اکر بدان رسد و تا مـدتی سـوزش و دغدغـهٔ آن محسـوس می کردد و اکـثر مردم راقی می آورد بهـتر آنسـت جهـت رفـع آن حب مشـوی آن را شکسـته در جوف دانه کشمش و یا مویز دانه برآورده کذاشته بلع نمایند خواه بالای آن دوای دیکر بیاشامند و یا نه و اهل هند و بنکاله مقدار کمی از آن را بقدر برداشت و آنکه اسـهال کند باطفال شـیرخواره اکر در مزاج شان سـردی محسوس کردد به آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند و الا با شیر مرضعهٔ آن حل کرده در مرض ام الصبیان و مرض دبه بتحریک دال مهمله و بای موحـدهٔ مشدده و ها که در ان مرض پهلوهای اطفال می جهد و کریه و اضـطراب بسـیار می کنند به حدی که شـیر نمی کیرند و در اکثر اعراض با ام الصبیان مشارکت دارد سه چهار دست اجابت نموده با فاقه می آید مجرب است و نیز در معاجین و غیر آن در اکثر امراض مسـتعمل دارنـد و کفته انـد اکتحال به آب سائیـدهٔ آن در چشم مار کزیـده باعث عدم تضـرر از زهر آنست اما بایـد که قلیلی باشـد زیرا که دند کمال مضـرت بچشم دارد و ضـماد آن با ماست جهت شـقاق و داء الثعلب و برص حیوانات و بدسـتور با آب لیمو و آب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب و با ادویهٔ مناسـبه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع و طلای آن حافظ سـیاهی موی و لیکن مورث تورم و قرحه و تقشـر جلد است و چون بر لب رسد سـرخی آن را زائل کند و تکرار آن موجب برص مضر محرور المزاج و یابس و نحیف البدن

۴۲۷و در بلد و فصل حار استعمال آن جائز نیست مصلح آن جدا کردن قشر و پردهٔ میان آن و مدبر کردن و یا در آب لیمو یک شب خیسانیدن و با کتیرا و نشاسته و برک کل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات فعل آن تربد سفید مجوف مدبر و هلیلهٔ سیاه یا کابلی و عصارهٔ عافث و افسنتین و بسفایج و انیسون و پیاز عنصل مشوی و اندک زعفران است و آشامیدن آب سرد بالای آن و با افیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یک عدد تا دو عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی غیر مدبر و یا مدبر آن را بسیار و زیاده از مقدار مقرر بخورد کرمی کند و لذع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و با شیر تازه دوشیده یا کره و روغن بخورد و سویق تفاح و ربوب و اقراص قابضهٔ حابسه بنوشد و یا آنکه کسی پردهٔ جوف آن را بخورد و احوال او متغیر شود باید که اولا شیر تازه دوشیده با روغن کاو بخورد و قئ کند پس ادویهٔ حابسهٔ لزجه و مغریه مانند شیرهٔ تخم خرفه و لعاب بزر قطونا و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و فالودهٔ برنج و جو مقشر با روغن کل و یا بادام شیرین و آب سیب و غورهٔ و ربوب حامضه و ماهی پخته با مغز تخم کدو و آب کوشت و اکر مغص و کرب عارض کردد العبهٔ مقویه با ملینات مناسبه بنوشند و حقنهای لینه با لعبه و اشیای مغربه و روغن کل و بعد تلیین شیر تازه دوشیده و اغذیهٔ ملینهٔ جالیه مانند برک چغندر و قطف و اجاصیه و خبیصه تناول نماید

فصل الدال مع الواو

دوایا اغریا

بفتح دال و واو و الف و یای مثناه تحتانیه و فتح الف و سکون غین و فتح راء مهمله و یای مثناه تحتانیه و الف لغت یونانی است بمعنی قصب جبلی یا قصب بری

*ماهیت ان

قصبی است که در سنک لاخ و زمین صلب می روید ساق آن شبیه بساق ریباس و طول آن زیاده بر شبری و مائل بزردی و زغب آن نیز مائل بزردی و بر سر آن چهار برک مربع شکل سبز مائل بسفیدی و بر بالای برکهای آن چیزی می روید بی کل و در ان تخم آن می باشد و خوش بو با اندک تندی و خام و پختهٔ آن ماکول

*طبیعت آن

در اول دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مقوی حرارت معده و مصلح فساد آن و مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه و تازهٔ غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح شکم و رافع آروغ و خوش بو کنندهٔ دهان و مسخن احشا است

دوب

بضم دال و سکون واو و بای عجمی لغت هندی است بفارسی مرغ بفتح میم و سکون راء مهمله و غین معجمه نامند

ماهیت آن

علفی است خودرو که در هند و بنکاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم برسات همه جا تمام صحرا می روید و بر زمین مفروش می باشد کویا مخمل سبز فرش نموده اند و برای اسپ بهترین علفی است تر و خشک هر دو را برغبت تمام می خورند و کرهدار و شاخهای آن متشعب و برک آن ریزه باریک و طعم آن تفه

*طبیعت ان

مائل بسردی و باعتدال اقرب و با تریاقیت

*افعال و خواص ان

آشامیدن برک و ساق نازک آن با برنج سفید شسته که باهم نرم سائیده باشند با قدری نبات جهت دفع قئ و هیضه و رفع سمیت مار کزیده و با فلفل جهت مار کزیده انفع و بتنهائی جهت تسکین عطش و حدت خون و صفرا و جوشش و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زردچوبه و روغن یاسمین جهت جدا شدن و ریختن خشک ریشهٔ جدری و بتنهائی جهت تحلیل اورام حاره و حمره و شری و نزول آب در اعضا که در ملک هند و بنکاله بسیار بهم می رسد نافع

دوادم

بتحریک دال و واو و الف و دال مهمله و میم و بدون الف نیز آمده

*ماهیت آن

چیزی است مانند صمغ

۴۲۸سرخ مائل بسیاهی که در جوف درختهای کهنه متکون می کردد و در همه افعال قائم مقام مومیائی است

دود البقل

بفتح بای موحده و سکون قاف و لام بفارسی کرم سبزه نامند

*ماهیت آن

کرمی است که در سبزه زارها و بسر برکهای سبز اشجار تکون می یابد شبیه بهزارپا و از ان کوچکتر و در غایت سبزی

*طبیعت ان

سرد و خشک و تازهٔ آن با رطوبت

*افعال و خواص ان

خوردن آن جهت رفع سموم مشروبه و ضماد آن با روغن زیتون جهت کزیدن جانوران سمی نافع است

دود الحریر

بفتح حا و دو راء مهمله اول مکسور و در میان هر دو را یای مثناه تحتانیهٔ ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند

ص: ۸۱۰

*ماهیت ان

کرمی است اندک طولانی سرخرنک تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع و در بعضی در اوائل خریف نیز نر و مادهٔ آن باهم جفت شده تخم می دهند و آن تخمها را در بلاد سردسیر در پارچهٔ پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب و حائض در زیر بغل و یا بروی ناف خود می کذارند و می بندند تا مدت بست یوم که کرمی بدان رسیده بچه برآورند و در بلاد کرم سیر مانند بنکاله احتیاج بدان نیست و بعد باهم جفت شدن نر را از ماده جدا می کنند و نر را دور می اندازند مادهٔ آن تخم می دهد ببزرکی دانهٔ خشخاش کوچکی و سفید رنک و آن را نیز دور می اندازند و تخمها را بر روی پارچهٔ لطیفی پهن می کنند و بالای آن پارچه پنبه دار یا دو سه لائی می اندازند و محفوظ می دارند تا بچه برآورند و چون بچه برآورند سفید می باشند پس سرخ رنک تیره می کردند برک توت را بسیار ریزه کرده بر آنها می پاشند و آنها اندک اندک می خورند و بتدریج بزرک می شوند و چون بزرک شدند احتیاج بریزه کردن برک توت نیست بلکه برکهای درشت و شاخهای آن را بر انها و نزد آنها می اندازند و آنها می خورند زیرا که خوراک آنها همانست و تا سه ماه بکمال می رسند و می کویند درین هنکام شش روز بسه بار اصلا برک توت نمی خورند بار اول یک روز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پیله بر خود می کنند و تا سه ماه دیکر پیلهٔ آنها باتمام می رسد قدری را برای نتاج و تخم کیری و بچه کشی می کذارند و اینها پر برآورده پیله را سوراخ کرده بیرون می روند کسانی که عمله و ماهر بدانند نر و مادهٔ آنها را باهم جفت نموده بدستور مذکور تخم کرفته پرورش می نمایند و تتمهٔ پیلها را در آفتاب می اندازند تا خشک کردد و کرم در ان پیلها بمیرد از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیله سوراخ شده خوب برنمی آید و در مازندران و کیلانات ایران شنیده شده که پیلهٔ آن بسیار بزرک بالیده بسطبری شصتی بلکه از ان قوی تر و به بلندی آن و در بعضی جاها شبیه ببیضهٔ کبوتر و سفید رنک می شود و در بنکاله سالی دو مرتبه پیله می تند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات و یکی اوائل خریف آنچه در اوائل بهار و اوائل برسات یعنی ایام و موسم بارش می تند بهتر می باشد

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک

*افعال و

خواص آن

آشامیدن آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن جهت خفقان و سه درم از خشک آنکه سوده و با مرق کندم چند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن و نیکوئی رنک رخسار و تقویت باه مؤثر و ضماد پختۀ آن در روغن کنجد جهت خناق و اورام بارده و تقویت باه و تعلیف مرغ بدان بغایت مسمن آن و خوردن کوشت آن مرغ مسمن و مقوی باه و خاکستر سوختۀ آن جهت التحام زخم و تجفیف رطوبات آن و رفع آثار و تعلیق یک عدد درست خشک کردۀ آن در خرقۀ ارغوانی بسته جهت رفع تپ مؤثر است

دود خشب الصنوبر

بفارسی کرم درخت کاج نامند

*ماهیت آن

کرمی است سبز رنک که در درخت کاج

۴۲۹تکون می یابد

*طبیعت ان

حار حاد قریب بذراریح است لهذا دیسقوریدوس و جالینوس در دراریح ذکر کرده اند

*افعال و خواص ان

ضماد مدقوق آن جهت انفجار دمل و اورامی که حاجت بشکافتن باشد و ازالۀ کلف و مجروح کردن هر عضو که خواهند آن را مجروح کنند عجیب الاثر و یک مثقال آن کشندۀ انسان و اعراض خورندۀ آن مانند اعراض خورندۀ ذراریح و معالجۀ این نیز قریب بدانست

دود الخل

بفتح خاء معجمه و تشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند

*ماهیت ان

کرمی است زردرنک باریک که در سرکه تکون می یابد

*افعال و خواص آن

سعوط آن جهت کرمی که در دماغ تکون می یابد قوی الاثر و ضماد آن رادع و محلل و مقوی اعضا است

ص: ۸۱۲

دود الزبل

بکسر زای معجمه و سکون باء موحده و لام

*ماهیت آن

کرمی است زردرنك و کوچك که در سرکین و مزبله بهم می رسد

*طبیعت آن

کرم و تر

*افعال و خواص ان

تکرار ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه تا که پخته و مهرا شود جهت فرطه که ریختن موی تمام سر و مقدمه کچلی است و داء الثعلب مجرب و مالیدن روغن آن جهت بواسیر و امراض مقعده مفید*

دوسر

بضم دال و سکون واو و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز آمده و راء مهمله در آخر

*ماهیت ان

نباتی است مانند کندم و در مزرع آن می روید و از ان درازتر و درشت تر و دانهٔ آن باریکتر و خوشهٔ آن متفرق و پوست آن سیاه و بعضی سرخ نیز و در هر خوشه دو غلاف و یا سه بشکل فتیله و دانه آن در میان پردهای غلاف آن و خوش طعم مائل بشیرینی و بشیرازی تخم آن را کرکاس نامند

*طبیعت ان

کرم در اول و خشك در دوم و بعضی سرد دانسته اند

*افعال و خواص

آن

منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صلبه و دو درم آن مسهل و مخرج اقسام کرم معده و ضماد آن با آرد کندم جهت غرب غیر منفجر و مضوغ آن جهت غرب منفجر و اکتحال آن با تشمیزج و نبات مصری جهت تحلیل دانهٔ که در چشم برآمده باشد و ضماد آن بتنهائی جهت جرب و ابتدای اورام صلبه و داء الثعلب نافع مضر انثیین مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم

است

ص: ۸۱۳

دوقس

بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سین مهمله لغت یونانی است

*ماهیت ان

سه قسم است قسمی برک آن شبیه ببرک رازیانه و از ان کوچکتر و باریکتر و ببلندی شبری و کل آن چتردار مانند کشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تندبو و مزغب و منبت آن مواضع سنک لاخ و آفتاب رو و تخم آن را قمیله و نبات آن را حشیشه البراغیث و بلغت دیلمی کیک داش نامند و قسمی دیکر شبیه بکرفس و خوش بو و تند که زبان را می کزد و تخم آن شبیه بانجدان و بی بو و قسمی دیکر برک آن شبیه بکشنیز و کل آن سفید و چتردار مانند کل زردک و تخم آن شبیه بزیره و با تندی و بیخ آن در طعم شبیه بزردک و بغلظت انکشتی و برک آن بیزغب و جالینوس دوقوودوقس را یک دانسته و دیسقوریدوس از اصناف زردک بری شمرده و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این بتحقیق اقرب است و من اقسام آن را مشاهده نموده ام و بهترین اقسام قسم اول است

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مسکن سرفهٔ مزمن و مغص و مدر حیض و بول بقوت و مسقط جنین و با شراب جهت نهش رتیلا و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و ادرار بول و حیض و بدستور برک آن اما ضعیف العمل و بیخ قسم اول آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه و تخم آن محلل نفخ و ریاح و معین بر هضم و آشامید طبیخ آن جهت تنقیهٔ سینه و اخراج اخلاط آن بنفث و تحلیل مواد غلیظه از امعا و استسقای ریحی و مقوی فعل آن تخم کرفس و مقدار شربت آن دو مثقال

ص: ۸۱۴

۴۳۰و بـدون تخم کرفس جهت کزیـدن عقرب و تنقیـۀ رحم و اعـانت بر حمـل و قطع شـهوت در محرورین و یـابس مزاجان و نطول طبیخ آن جهت عقرب کزیده و جانوران سـمی چون تخم آن را بکوبند و بر رخت خواب بپاشـند رفع اذیت کیک نماید کیک در انجا نیاید و تخم دو قسم دیکر در افعال و خواص مانند دوقو است و از ان ضعیف تر*

دوقو

بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سکون واو لغت یونانی است و آن را دوقواغریا و دوقوبری نیز نامند

*ماهیت

ان

تخم جزربری است و بیخ آن را مستسـقاقل و کیـاه آن را خرس کیـاه نامنـد جهت آنکه خرس آن را بسـیار دوست می دارد و کوینـد بشـیرازی آن را بدران نامند و آن شبیه بنانخواه است و از ان ریزه تر و با اندک تندی و کیاه آن زیاده بر شبری و برک آنماننـد برک رازیانه و از ان ریزه تر و چتر آن ماننـد چتر کشـنیز و کل آن زرد و تنـد طعم و زغب دار و خوش بو و بیخ آن بسـطبری انکشـتی و باریـک تر از ان و قریب بشبری و در طعم ماننـد جزر و در قزوین کزر نامنـد و بهترین آن تـازۀ زرد رنک آنست

*طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشک و بعضی در دوم کرم و خشک دانسته اند

*افعال و خواص آن

در جمیع افعـال قویـتر از جزر بسـتانی است سوای تحریـک بـاه در جزر خواص نبـات آن مـذکور شـد و مراد از مطلق آن تخم آنست آشامیـدن آن جهت سـرفۀ کهنه و فضول سـینه و تقویت معـده و هاضـمه و بـاه و ازدیـاد منی و تحلیل نفـخ ریاح و مواد غلیظـۀ بلغمیه و تفتیح غدد و ادرار بول و تفتیت حصاه کرده و متانه و ادرار نمودن حیض و تنقیۀ رحم و اعانت بر حمل و عسـر ولادت و استرخای مفاصل و وجع آن و مغص و سـحج اطفال و استسقای طبلی و کزیدن عقرب و سائر هوام مجرب دانسته اند و آشامیـدن یـک درم تـا دو درم آن با دو وزن آن ترمس جهت قتل حب القرع و ریزانیـدن آن و ضـماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید و نطول طبیخ آن بر موضع عقرب کزیده نافع مضـر باه محرورین مصـلح آن کثیرا و مضر مثانه مصلح آن مصطکی بدل آن دو وزن آن تخم زردک و کویند بوزن آن تخم کرفس است

فصل الدال مع الهاء

دهن

بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب نباتات کیرند و یا از کلها و یا شکوفها و یا برکها و غیرها بعمل آورند به طریقی که در مقدمهٔ این کتاب و در قرابادین کبیر در حرف دال ذکر یافت و دهن هر چیزی در جای خود مذکور می کردد

دهن البلسان

بتحریک باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون بفارسی روغن بلسان نامند و آن را لبن البلسان و صمغ البلسان نیز کویند و فی الحقیقه لبن است نه دهن

*ماهیت ان

سه نوع است خالص و مصنوع و مرکب اما خالص آن چیزی است سیال اندک غلیظ چسپنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی از حموضت که زبان را بکزد و صاف سرخ عقیقی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سازد و چون در آب اندازند ته نشین نکردد و چون در آب حل کنند آب را برنک شیر کرداند و چون به پشمی آلوده بشویند در پشم از ان اثری نماند و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و بهترین همه این قسم است و هرچه بدین اوصاف نباشد ردی و مغشوش است و طریق اخذ دهن آنست که در اول طلوع شعری یمانیه تنهٔ درخت آن را تیغ زده آنچه از ان تراوش نماید بکیرند و مصنوع آنکه معمول این زمان است آنست که می کیرند چوب بشام و بسباسه و میعهٔ سائله و روغن تخم ترب اجزاء متساوی و می جوشانند مجموع را با ده وزن آن زیت تا بربع رسد پس صاف می نمایند و این در نفع بعد از اصلی است و نیز شاخ و برک و چوب و حب بلسان را در آب جوش می دهند و با روغن زیتون بدستور مقرر مرتب می نمایند و این بعد از آنست و مغشوش آن آنست که آن را بعضی با اکثر ادهان مانند دهن حبه الخضراء و حنا و مصطکی و سوسن و امثال اینها

۴۳۱معشوش می نمایند و بعضی بعسل و موم و روغن مورد و حنا و راتینج غش می کنند و این زبون تر از همه است

*طبیعت خالص

آن

در اول سوم کرم و خشک و با قوت تریاقیت

*افعال و خواص ان

مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض باردهٔ دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز و صرع و صداع و دوار و رعشه و استرخا و قروح سر و اوجاع مفاصل و حلق و اسنان و عرق النسا و نقرس و همه اوجاع باردهٔ رطبه و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و ثقل سامعه و کری کوش حادث از برودت و رطوبت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و قروح رئه و ضعف معده و کبد و طحال و کرده و مثانه و تفتیت حصاه و عسر البول و سلس البول و استرخای قضیب و امراض مقعده و تلیین صلابت و تحلیل مواد بارده و رفع لرز تپها و وضح و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و نشف رطوبات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک بهر نوع که استعمال نمایند شربا و طلاء و تمریخا و اکتحالا و قطورا و سنونا و حمولا و فرزجه و مفردا و مرکبا نافع و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خانق النمر و امثال اینها است و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازهٔ دوشیده جهت رفع سمیت و اذیت خانق النمر و فطر و نهش هوام سمی و یک دانک و نیم آن با سه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی کذارند جهت سکته و جمود و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و بدستور حمول آن با موم و روغن ممزوج کرده و ضماد آن با ایرسا جهت اخراج خار و استخوان مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن یک وزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه با روغن زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن ترب که در ان حب و عود بلسان جوشانیده باشند و کویند روغن کاری که در ان مرمکی جوشانیده باشند و کویند روغن نارجیل است و کفته اند که چون صمغ درخت کاج را در روغنهای مناسبه حل کنند در اکثر اثار مانند دهن بلسان است و بهترین ابدال آن می تواند بود

دهن الکرجن

بفتح کاف عجمی و سکون راء مهمله و فتح جیم و نون اسم هندی است

*ماهیت ان

روغنی است که از تنهٔ درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهر سبز نیز باصطلاح قدیم و بهندی چتکام و چات کام نیز می نامند بسیار است بعمل می آورند بزدن تیشه بر تنهٔ درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع و بانحای دیکر نیز و رنک آن روغن در تازکی اندک سرخ رنک رقیق صاف می باشد و چون کهنه کردد سرخ بسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده و چون بسیار کهنه کردد غلیظ و چسپندکی آن زیاده می کردد و برای رفع کرم خوردن بچوب عمارت و تختهٔ دروازه و غیر آن در بنکاله اکثر می مالند و نصاری در رنک آمیزی کشتی و جهازات و عمارات داخل رنکها می نمایند و چوب آن درخت بسیار رخو و ریشه دار و در تازکی چرب که مانند فتیلهٔ دهن آلوده مشتعل می کردد و بکار عمارات بجز سوختن نمی آید

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل اورام است

دهنج

بفتح دال و ها و نون و جیم بفارسی دهنهٔ فرنک نامند

*ماهیت آن

سنکی است سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون می یابد از ابخرهٔ کبریتیه که صعود می نماید از ان معدن و در خلال و فرج آن محتبس کشته تکاثف می یابد و بطول زمان سرد و منجمد و متحجر می کردد و آن را زنجار معدنی می نامند و الوان می باشد بعضی سبز تیره که در هنکام صفای هوا صاف و هنکام کدورت کدر کردد کویند فیروزه نیز چنین می باشد و بعضی طاؤسی رنک مائل بسرخی اندک براق و بعضی طاؤسی رنک مائل بزردی و بعضی مائل بسیاهی و بهترین همه سبز تیره است و آن را دهنهٔ فرنکی نامند و بعد از ان در بهتری

۴۳۲طاؤسی مائل بسرخی است و بدترین همه طاؤسی مائل بسیاهی و معدن آن فرنك است و از آنجا می آورند و انطاكی كفته كه از روس و قبرس می آورند و صاحب اختیارات نوشته كه معدن آن فرنك و كرمان و خراسان و در ولایت فارس و شبانكاره و سیرجان و شیراز هم می باشد و آنچه فرنكی است آن را فرندی نامند جهت آنكه بران نقشی مانند جوهر شمشیر می باشد و آن جوهر را بتازی فرند نامند و شیرین و ترش می باشد شیرین آن آنست كه چون بسایند و بر آئنه ریزند آئنه رنك برندارد و ترش آن بالعكس و فرق میان طلائی و نفرئی و مسی و آهنی بدانست كه با آب لیمو بر آهن صیقلی مانند صفحهٔ كارد و یا شمشیر بسایند اكر زرد طلائی برآید طلائی است و اكر برنك نقره نقرئی و اكر برنك مس مسی و اكر برنك آهن آهنی و بهترین همه طلائی سبز تیره فیروزهٔ شیرین آنست و مستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقرئی و كفته شده كه ترش آن در صنعت كیمیا مستعمل است

*طبیعت ان

در اول چهارم كرم و خشك و بعضی سرد دانسته اند

*افعال و خواص آن

جالی و ملطف و نیم درم آن فادزهر سموم مشروبه و مسی آن را چون با آب لیمو سائیده افیون خورده اكر بیاشامد و قئ كند سمیت را دفع نماید و در غیر دفع سم نباید خورد زیرا كه خود سم قاتل است بجراحت امعا و كویند معالجه پذیر نیست و نكاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد و سعوط محكوك آن با آب سداب جهت رفع صرع بیعدیل و بدستور نفوخ آن با مشك سوده سه دفع همین اثر دارد و اكتحال آن جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب خصوص با مروارید ناسفته و توتیای هندی اجزا متساوی كه نرم سوده و بحریر پیخته در چشم كشند و از خواص غریبه آنست كه چون سائیده در چشم دواب كشند دفع حبس البول آن نماید و طلای آن با سركه جهت قوبا و سعفهٔ سوداوی در سر و جمیع اعضا و جهت بهق و برص و رفع اذیت عقرب كزیده نافع

دهماسا

بفتح دال مهمله و خفاء ها و فتح میم و الف و سین مهملهٔ مفتوحه و الف و دهماهه بفتح دال و خفای ها و فتح میم و الف و فتح ها و ها در آخر نیز آمده و کویند اسم هندی شکاعی است و فی الحقیقه غیر آن است

*ماهیت ان

کیاهی است هندی فی الجمله شبیه بکیاه شکاعی

*طبیعت ان

سرد و خشک کفته اند

*افعال و خواص ان

جهت دوار و جوشش دهان و سرفه و ضیق النفس و حمیات و تقویت اعضا و تصفیهٔ خون فاسد و صفرا و تسکین عطش و قئ و دفع دمامیل و جذام نافع

فصل الدال مع الیاء المثناه التحتانیه

دیفروجس

بکسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم فا و راء مهمله و سکون واو و کسر جیم و سین مهمله و بضم جیم نیز آمده لغت یونانی است بمعنی مضاعف الاحراق و دیفروجاس و دیرجاس نیز نامند

*ماهیت ان

سه نوع است یکی معدنی است که از جزیرهٔ قبرس از چاهی بیرون می آورند و بآفتاب خشک نموده می سوزانند و این نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب می کردد و نوعی دیکر دردی و خاک مس است که بعد کداختن در بوته می ماند و آن در طعم و قبض مانند مس است و نوعی دیکر مرقشیشای سوخته است و این را بیونانی لوریطس نامند و در تون حمام تا چند روز آن را مانند آهک می سوزانند و چون سرخ کشت برمیآورند و رنک این سفید مانند نقره است و بعضی از سنکریزهٔ مس از معدن برآورده می سازند و بهترین آن صنف اول آنست که در ان طعم زنجار باشد و زبان را بسیار منقبض و خشک کرداند و بعد از ان در خوبی نوع دوم است و هر دو مستعمل اند

ص: ۸۲۰

*طبیعت ان

کرم و خشک و بسیار مجفف و نوعی ثانی مرکب از حرارت ناریهٔ محلله و ارضیهٔ قابضه

*افعال و خواص ان

نفوخ آن در حلق جهت انتهای خناق و ذرور

۴۳۳آن جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التحام زخمها و لهات منقطع و حبس خون آن بشرط تکرار عمل و بدستور جهت قروح عانه و دبر و خوردن کوشت زائد و نرم و باریک کردن موی غلیظ و با موم روغن جهت تحلیل دبیله و خشک کردن قروح سر و چون با سرکه بسایند و بر بدن بمالند جهت رفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است

دیک بر دیک

بکسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف اسم فارسی است و بشیرازی مرک موش عملی نامند

*ماهیت آن

چیزی است مصنوع از زرنیخ و زنجار و آهک و زیبق است که مجموع را سائیده در دو دیک مضاعف یعنی یکی بر دیکری بعمل می آورند و کفته اند از تراکیب اطبای فارس است و شیخ داؤد انطاکی کفته از تراکیب نجاشعه است که از برای خلفای عباسی ساخته اند

*طبیعت ان

بسیار حار حاد یابس اکال است

*افعال و خواص ان

ذرور آن جهت اکلهٔ دهان و هر عضو که باشد بزودی باصلاح می آورد و بدستور ناصور و قروح ساعیهٔ فاسده را و لحم زائد را بخورد و قطع خون جراحات و تجفیف رطوبات از هر عضو می نماید و طلای آن با عسل جهت قلع آثار و دانهٔ بواسیر مؤثر و از خوردن آن حالتی شبیه از خوردن اسفیداج و زرنیخ و زاج عارض می کردد علاج این نیز مانند علاج انها است و نسخ آن در قرابادین مذکور شد و می شود ان شاء اللّه تعالی

ص: ۸۲۱

دینساقوس

بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی دائم العطش و آن را خس الکلب و جرامغه نیز و مشط الراعی و بشیرازی طوسک نامند

*ماهیت ان

نوعی از خار است و ساق آن بلند و خارناک و برک آن محیط بر ساق آن و شبیه ببرک کاهو و بر سر هر بندی از ساق آن دو برک دراز خاردار مزغب و در بیرون و درون برک آن برآمدکیها مانند حباب و خاردار و طرف برک متصل بساق مجوف و عمیق که آب باران در ان جمع می شود و بر هر شعبهٔ که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر خار خارپشت و خاردار و بعد از خشکی سفید می کردد و چون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزهٔ سفید شفاف می باشد و قوت آن مدتها باقی می ماند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مجفف و با قوت تریاقیه و جالی آشامیدن نقیع محلول آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز و خلط غلیظ و تفتیح سدد و رفع لرز حمیات و پختهٔ آن مقوی قصبهٔ رئه و محلل خناق و مدر بول و مخرج کرم معده و ضماد آن جهت ثآلیل و قروح شهدیهٔ سر و ضماد پخته آن جهت بیحس کردن عضو به حدی که احساس الم بر بدن و سوختن نکند مستعمل و طلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده و نواصیر و تضمید سر آن بجای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع کزیدهٔ افعی و غیر آن جهت رفع سمیت آن نافع و چون قدری از سر آن را در لتهٔ بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل کردد و از ان قدری در شیر دیکر ریزند باعث نیکوئی انجماد آن می کردد و چون کرمهای جوف ثمر آن را در پوست حیوانی بسته بر کردن و یا بر بازو بندند جهت رفع تپ ربع موثر دانسته اند مضر کرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درم است

ص: ۸۲۲

دیودار

بکسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و واو و فتح دال و الف و راء مهملات اسم فارسی است و بعربی شجره البق و شجره الجن نامند و شاید اسمی مرکب از هندی و فارسی باشد زیرا که دیو بهندی شئ بزرک عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم و بلند می باشد و دار بفارسی بمعنی چوب است و آن را بهندی چیر نامند و دیودار نیز

*ماهیت ان

درختی است بسیار عظیم و بلند و راست تا پنجاه و شصت ذرع و زیاده هم و نصاری و جهازرانان برای دول جهازات و غرابها

۴۳۴و کشتی های بزرک بقیمت اعلی آن را می خرند و دول جهازات عبارت از چوب راست بلندی است که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب می کنند و چوب آن بسیار تندبو و طعم و رائحهٔ روغن آن قریب برائحهٔ بارزد است اغلب که بارزد روغن این باشد و یا درختی قریب بدین و برک آن اندک عریض طولانی نازک بی تشریف بقدر برک ساذج و کوچکتر از ان و منبت آن اکثر سواحل دریا و ملک فرنک و از همان جا در بنکاله آمده با فراط شده و در هندوستان و شاید در دکهن هم باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم و لبن آنکه دهن آنست در چهارم کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص

ان

رادع و محلل قوی اورام بارده و مسکن اوجاع و الم کزیدن هوام بارده و بهق ضمادا و آشامیدن سائیدهٔ خشب آن جهت فالج و لقوه و استرخا و سکته و صرع و اکثر امراض باردهٔ دماغیه و عصبانیه و ریزانیدن سنک کرده و مثانه و رفع اسهال بلغمی و فواق ریحی و تحلیل ریاح و نفخ شکم و دفع حمیات بلغمیه و بلغم فاسد و جلوس در طبیخ آن جهت قروح مقعده نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکدرهم است ضماد آن جهت تحلیل خنازیر و اکثر اورام بارده نافع است

۸- باب نهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است

فصل الذال مع الالف

ذاقنی الاسکندرانی

بفتح ذال معجمه و الف و کسر قاف و نون و یا آخر حروف لغت یونانی است بمعنی غار الاسکندرانی

*ماهیت ان

کیاهی است برک آن قریب بدرخت غار جبلی و شبیه ببرک مورد و از ان بزرکتر و سفید طولانی و شاخهای آن بقدر شبری و از ساق ما بین برک آن ثمر می روید بقدر نخودی و سبز مدور و بیخ آن خوش بو و شبیه بعود و تند طعم و منبت آن کوهستانها

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن بیخ آن بقدر شش درم باطلا که نوعی از شراب است جهت ادرار نمودن بول و حیض و اخراج مشیمه و رفع تقطیر البول و حبس آن نافع مقدار شربت از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است

ذاقنی ویداس

بکسر واو و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال و الف و سین مهمله و ذاقنویداس بفتح ذال و الف و کسر قاف و ضم نون و سکون واو و کسر باء مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و سین مهمله نیز آمده لغت یونانی است بمعنی شبیه بغار

*ماهیت ان

قسمی از مازریون عریض الورق است و بمغربی مازرو و در شام بقله نامند ساق آن بقدر ذرعی و شاخهای آن بسیار باریک و در نصف اعلای آن می روید و پوست شاخهای آن قوی و لزج و چون بچشند زبان را بکزد و کل آن سفید و ثمر آن بعد رسیدن سیاه می کردد و دانهٔ آن کوچکتر از حب الغار منبت آن مغرب زمین و ارض شام خصوص کوه لبنا

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

حاد و مفتح و محلل آشامیدن دو مثقال از برک آن مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقئ و مدر حیض و بدستور آشامیدن پنج حبه از دانهٔ آن و خائیدن آن جالب بلغم است از دهان و حمول آن مدر حیض و بدستور شربت آن و آشامیدن آن مجوز نیست زیرا که مقطع و محرق خلط و معطش است و مصلح آن نشاسته و کثیرا مقدار شربت از برک آن تا سه قیراط و از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است

فصل الذال مع الباء الموحده

ذباب

بضم ذال معجمه و فتح باء موحده و الف و با بفارسی مکس و بترکی شین و بهندی مکهی نامند

*ماهیت آن

۴۳۵از جملهٔ حشرات الارض و تکون از فضلات می یابد و در اول تکون سفید رنک می باشد و کمتر از یک هفته پر برمیاورد و بزرک و کوچک می باشد بزرک را خرمکس نامند و الوان می باشد سیاه و ازرق و زرد و بهترین همه سیاه آن و بعد از ان ازرق و بدترین همه زرد و آن خالی از سمیتی نیست

*طبیعت ان

در اول کرم و تر

*افعال و خواص آن

محلل و جاذب و متهوع و مقئ و آشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و چون مکس بزرک را بکیرند و سر آن را انداخته بر شعیرهٔ چشم بمالند و بدان مداومت نمایند زائل کرداند و مجرب و بدستور چون بر موضع زنبور کزیده بمالند بقوت وجع آن را تسکین و سمیت آن را جذب نماید و ضماد نوع بزرک و یا کوچک آن با زردهٔ بیضهٔ مرغ که نرم بسایند جهت تسکین درد چشم و تحلیل کوشت زائد آن ما دام که صلب نکشته باشد و مداومت مالیدن آن بشدت بر داء الثعلب مجرب و بتنهائی جهت تحلیل ورم چشم و محمد بن احمد کوید که خوردن پخته و خام آن را هنود جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب می دانند و کذاشتن سر مکس سبز در احلیل باعث نعوظ قوی است و فضلهٔ مکس را چون با آب و عسل بنوشند جهت ازالهٔ مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و بغدادی نوشته که حکایت کردند جماعهٔ از

عوام و زنان که تجربه نموده اند آنها فضلهٔ آن را که بریسمان شبها می نشینند جهت ازالهٔ بهق و برص چون بیاشامند بعد از پرهیز از چیز های ناموافق و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف نمایند تا آبله کند زائل کرداند و فعل آن مانند آطریلال است و چون فضلهٔ آن را با قراقروط و شکر سرخ ممزوج نموده شیاف سازند و بردارند اطلاق طبیعت آورد و روغن آنکه مکرر مکس را در روغن کنجد اندازند و پرورش نمایند در آفتاب و هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مکس بود و بدستور از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و چون از زرنیخ و کندش صورت مکسی سازند و در جایی که مکس بسیار باشد کذارند مکس از آن موضع بکریزد*

ص: ۸۲۵

ذبل

بفتح ذال و سکون باء موحده و لام بلغت رومی سیلوبان و بفارسی و بهندی نیز کچکره نامند

*ماهیت ان

پوست سلحفاه یعنی سنگ پشت هندی است و گویند استخوان آنست بغایت سیاه و بعض اجزای آن مایل بزردی و براق و صلب و از ان دستهٔ کارد و قلم تراش و پلندان و قلمدان و غیرها می سازند و ابلق زرد و سیاه مایل بسرخی می باشد و شنیده شده که آن را بنحو خاص طبخ می دهند نرم مانند خمیر می گردد پس از ان بهر شکل آنچه می خواهند می سازند

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

جالی و بغایت قابض آشامیدن محکوک آن مسقط دانهٔ بواسیر و با عسل جهت التحام قصبهٔ رئه و نفث المده و تپ ربع و ضماد آن جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط دانهٔ بواسیر و طلای سوختهٔ آن با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب و شقاق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق و خروج آن نافع و فرزجهٔ آن مانع سیلان رحم و مسقط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید مضر جگر مصلح آن سیب مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن استخوان قنفذ و گفته اند چون از ان شانه سازند و موی را بدان شانه کنند بالخاصیت جهت رفع نخالهٔ بن موی و تولید قمل و ریختن موی مؤثر است و نیز گفته اند چون آن را با چوب صلیبی که آدمی را در ان از حلق کشیده باشند و قدری از خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور جهت اصلاح متباغضین مؤثر است

ص: ۸۲۶

فصل الذال مع الراء

ذراریح

بفتح ذال معجمه و دو راء مهمله و الف در اوسط و اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناه تحتانیه و حاء

۴۳۶مهمله بترکی الاکلنك و بدیلمی دارساس و باصفهانی قسمی از سن نامند

*ماهیت آن

حیوانی است و دو نوع می باشد بزرك و کوچك بزرك آن بقدر زنبور و کوچك آن از مکس بزرکتر و پهن و بدبو بر نبات تازه می نشیند و در آنها تکون می یابد بهترین آن بزرك طولانی آنست که در کندم تکون یابد و زرد مائل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد که بعرض در پر آن باشد و آنچه سبز و سرخ و زرد و منقط بسیاهی باشد زبون و سائر اقسام آن غیر مستعمل و چون آدمی را بکزد بی اختیار ازو بول جاری شود

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در دوم خشك و در سوم نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

بسیار تند و متعفن و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و آشامیدن محرق آن رافع سپرز و مفتت حصاه و مدر بول و حیض و نیز آشامیدن محرق آن با مرق کوشت کاو و یا با روغن زیتون جهت رفع خوف سك دیوانه کزیده بهترین ادویه است و کویند قطعهای خون منجمد با بول شارب آن دفع می کردد و عوام را عقیده آنست که سکهای بسیار کوچك در جوف صاحب آن متکون می کردد و این دوا آنها را بادرار دفع می کند و در اخراج سنك کرده و مثانه نیز موثر است و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و اکر در پارچهٔ پیچیده ببخار سرکهٔ جوشان بدارند تا بمیرد حکم احراق دارد و باعث تلطیف آن می شود و استعمال آن مجوز و اکتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و برص ناخن و تحلیل اورام بلغمیه و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و کزیدن عقرب و دفع ثآلیل و قمل و بقایای حدری و نمش و چون دست و پاهای آن را انداخته در سایه خشك نمایند و در روغن بنفشه بسایند پس در روغن زیتون بجوشانند تا غلیظ شود قطور آن جهت ثقل سامعه و درد کوش و طلای آن جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب بعد تقرح مفید و باید که چشم را محفوظ دارند که در ان داخل نشود و چون نوع سیاه منقط سرخ آن را کرفته در روغن اندازند و مدت شش ماه در آفتاب کذارند جهت قلع فرطه که مقدمهٔ کچلی است مؤثر هرچند مزمن شده باشد و طلای محرق آن با خردل جهت انبات شعر و با قیروطی جهت بیاض اظفار مقدار شربت آن یك عدد سوختهٔ آن و کفته اند سه طسوج و زیاده کشنده است بدرد و تقرح مثانه و مغص و بول اللدم و احتباس آن و غشی و حمی حاد و اختلاط و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب و حرقت دهان و معالجهٔ آن قئ فرمودن بماء الشبت مطبوخ و روغن

کاو و آب کرم ممزوج بروغن کنجد و احتقان بکشک ماء الشعیر مطبوخ با روغن کل و روغن تخم کتان و آشامیدن شیر کاو تازه دوشیده و آب کوشتهای چرب و آشامیدن آب برک خرفهٔ تازه با کره و ادهان بارده و فالودهای لینه و چکانیدن روغن کل و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در احلیل و کفته اند پر و پاهای آن تریاق آنست و بعضی بالعکس کفته اند و همه بی اصل است

ص: ٨٢٧

ذره

بضم ذال معجمه و فتح راء مهمله و تاجاورس هندی است و بهندی جوار نامند

*ماهیت ان

حمی است سفید و شیرین از عدس بزرکتر و در خوشه بزرکی پر از دانه و نبات آن بقدر یک قامت و کمتر و زیاده بر ان و شبیه بنیشکر و نبات خندروس و بهترین آن سفید بزرک دانهٔ سنکین شیرین آنست

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

قوی الغذا و غلیظتر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس است مصلح و ملطف آن روغنها و شیرینیها و ضماد آن مبرد و مجفف و رادع و همچنین جمیع اجزای کیاه آن

ذرق

ابو حنیفه کوید بلغت تازی نباتی را کویند که شبیه بکندنا و بر سر نبات آن غلافی که تخم آن در ان باشد و در

۴۳۷تر و تازکی آن را بخورند و چون خشک کردد نخورند و بیخ آن بشکل پیاز و رنک آن سیاه و چون پوست سیاه آن را جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پرآب و بعضی آن را حندقوقا کفته اند

فصل الذال مع النون

ذنب الخیل

بفتح ذال معجمه و نون و باء موحده و الف و لام و فتح خا و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام و در شام مشهور بذنب الفرس است

*ماهیت ان

دو نوع می باشد یک نوع نباتی است که در قرب آبها و خندقها بسیار می روید و شاخهای آن مجوف و بسیار و مائل بسرخی و با خشونت و پرکره و کرههای آن بهم متصل و برک آن باریک شبیه بدم اسپ و برک اذخر و بر اشجار مجاور خود می پیچد و تا بالای درخت می رود و از ان آویخته می شود شبیه بدم اسپ و بیخ آن خشبی صلب و بی کل و ثمر می باشد و بعضی کویند کل آن ما بین سفیدی و کبودی و قوت آن مدتها باقی می ماند و نوع دیکر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف

نوع اول و از ان سـفیدتر و ابو حنیفه کفته لحیه التیس است و در زمین عرب بسـیار و عصارهٔ آن در معدن آن منجمد و خشک نشود تا آن را بر زمین دیکر نقل نکنند و در کتاب حشایش آورده که آن را کرفس کوهی نامند

ص: ۸۲۸

*طبیعت ان

در اول دوم سرد و در آخر آن خشک

*افعال و خواص ان

قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم زنان و جهت سرفهٔ مزمن و امراض سینه و عسر النفس حار و استسقا و ورم حار جکر و اقسام اسهالات حاره هنکامی که تپ نباشد و قرحهٔ امعا و جراحت مثانه و کثرت شرب آن جهت التحام فتق و التیام رودهٔ مقطوع مؤثر شربا و حقنه و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیلهٔ امعا و ورم مقعده و اورام حارهٔ اعضا و سعوط عصارهٔ آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یک درم و مولد سودا مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن انجبار و صاحب اختیارات کفته که نوعی از لحیه التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب و مصلح آن بنفشه و ضماد نوع دوم آن با سرکه جهت جراحات خبیثه و اورام مقعده و کبد و استسقا مفید است

ذنب الخروف

بفتح خاء معجمه و ضم را و سکون واو و فا

*ماهیت ان

کیاهی است بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برک آن از هم دور شبیه ببرک راسن و کل آن زرد شبیه بکل رشاد بری و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مائل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام خصوصا بیت المقدس کثیر الوجود

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در سوم خشک و کفته اند در آخر دوم کرم و خشک است و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و دافع اذیت کزیدهٔ کلب و بدستور ضماد آن بر موضع کزیدهٔ آن و قطور عصارهٔ برک آن و بدستور ضماد سائیدهٔ آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند

ذنب السبع

بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله

*ماهیت ان

کیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر بر خارهای نرم از هم دور و برک آن شبیه ببرک کاوزبان و مزغب و از ان کوچکتر و مائل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سرهای آن چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنک و جسمی در وسط آن رسته مانند پشم و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک با رطوبت لزجه و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند

*افعال و خواص ان

جهت رفع اورام بیعدیل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازهٔ آن را بخراشند و رطوبتی که از ان برآید بر عضو مولم بمالند تسکین دهد در حال و بیخ آن جهت استحکام استخوان

۴۳۸شکسته شربا بقدر یک مثقال و ضماد ان نیز نافع و طلای عصارهٔ آن جهت استرخای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید المضار مصدع مصلح آن عنب الثعلب مقدار شربت آن یک مثقال است

ذنب العقرب

بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح راء مهمله و باء موحده

*ماهیت ان

نزد جالینوس صامریوما است و بعضی کویند ثمر کیاهی است شبیه بدنبالهٔ عقرب و زردرنک و نبات آن کم و برک آن ریزه و منبت آن بلاد سردسیر

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جهت سم عقرب و سائر سموم باردهٔ حیوانی و غیر حیوانی نافع

ذنب القط

باصطلاح اهل شام کیاهی است برک آن شبیه ببرک بلوط و کل آن زرد و بیخ آن شبیه بشلغم و ظاهر آن سیاه و باطن آن برنک خون و معروف نزد یونانیان بخروسوعالی است و آن اسم حیوانی است

*افعال و خواص ان

ضماد آن با سرکه جهت کریدن تنین بحری نافع است

ذنب الفار

لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشهٔ آن بدنبالهٔ موش

فصل الذال مع الهاء

ذهب

بفتح ذال معجمه و ها و باء موحده بعربی عقیان و عسجد نیز و بفارسی زر و طلا و بترکی آنتون و قزل و بهندی سونا و کنچن نیز نامند

*ماهیت ان

اشرف فلزاتی است که در معدن از زیبق و کبریت معتدل صافی تکون می یابد

*طبیعت

ان

معتدل مائل بکرمی و با رطوبت غریزی

**افعال و خواص آن

ملطف و مفرح و مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی و فکر و فهم را تیز کرداند و جهت امراض قلب و دماغ و کبد و معده و مراره و طحال و کرده و مثانه و باه و امراض صفراوی و سوداوی مانند خفقان و وسواس و توحش و وهم و غم و حزن و جنون و دوار و صرع و ضعف معده و کبد و یرقان و سپرز و انواع بواسیر و ضعف کرده و مثانه و باه نافع و بدن را فربه سازد و جهت جذام بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه مانند بسفایج و کماذریوس و محلول سخالهٔ آن با مروارید که در آب اترج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره و زحیر و اسهال دموی و جذام مجرب دانسته اند و محلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب و ساختن میل سرمه از ان جهت تقویت بصر و منع رمد و اکتحال آن جهت غلظت اجفان و بیاض و غشاوه و کمنه و انپاشتن آن در ثقبهٔ غرب جهت رفع آن مجرب و سنون آن جهت درد دندان و امساک آن در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوئی دهان و ذرور آن جهت رفع اکله و آشامیدن آب طلا- تاب جهت تقویت حرارت غریزی و قلب و معده و رفع اسهال نافع و طلای محلول آن جهت فالج و تحلیل اورام و داء الثعلب و داء الحیه و عرق النسا و بهق و برص و بدستور روغن آن اقوی است جهت تقویت کبد و اکثر امراض و انکشتری آن جهت داخس و ام الصبیان و مفاصل و تعلیق خالص آن بر کردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند و یشاوس این خاصیت را مخصوص بدانهٔ حجری آنکه بقدر دانهٔ خردلی در نهایت صلابت می باشد و در معدن طلا تکون می یابد دانسته و لعب بطلا و دیدن آن مورث سرور و رفع هموم و تقویت دل و ضحک است و چون کوش را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام پذیر نکردد و کویند مضر مثانه و آلات بول است مصلح آن عسل و مشک و حب الاس و شاه بلوط و اکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری ندارد و چون طلا را سحق نمایند بنهجی که از غیر آن هیچ جسدی داخل آن نکردد خصوصا ادویهٔ سمیه و تناول نمایند باعث حفظ صحت و طول عمر و دافع جمیع امراض سوداوی است و درین امور چیزی برابر او نیست مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانک است و چون اطفال را در ظرف طلا شیر و طعام و شراب و دارو دهند زود

ص: ۸۳۱

۴۳۹بسخن این دو فربه و قوی القلب و دلیر و شجاع و از ام الصبیان ایمن کردند و اکر زنک زر در پای باز بندند در شکار دلیرتر کردد و چون از ان بشکل هلیله ساخته در خواب و بیدای صاحب توحش مزمن خفقان و خیالات سوداوی در دهان نکاهدارد رفع جمیع اعلال او می کردد

فصل الذال مع الباء

ذئب

بکسر ذال معجمه و سکون همزه و باء موحده بفارسی کرک و بترکی خورد و بهندی هندار و بهیریه و بلغتی یک و بلغتی دیکر بهداری هرهه نیز نامند

*ماهیت ان

حیوانی است معروف جرئ النفس دندانهای آن متخلل یعنی بعضی در بعضی می نشیند

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند و مقدار یک دانک آن را با آب اکر حمی باشد و اکر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقا و تپهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی افعال آنست و مقدار شربت آن یک دانک و زهرهٔ آن بمقدار یک دانک با عسل و با طلا جهت تپ ربع کهنهٔ مزمن و قولنج و استسقا و مقدار یک نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای آن درین باب و جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب خصوصا که از سردی باشد اکلاـ و طلاـء و سعوط آن جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر جهت رفع حمرت چشم در همان ساعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرکی چشم و نزول آب و غشا در یک روز و ضماد آن با ورس جهت بهق و برص و با ادویهٔ مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و کویند چون زهرهٔ آن را لطوخ کرده مجامعت نمایند دیکری بران زن قادر نکردد و حمول آن مانع آبستنی و نیش خشک کردهٔ آن بقدر یک دانک با شیر تازه دوشیده جهت تپ ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و دماغ آن بمقدار یک قیراط با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع و طلای کداختهٔ آن در آب سداب و روغن زیت بر بدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور موی آن سبب کریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کبد آن رنجهای جکر را مفید و ضماد استخوان ساق محرق ان که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر و ابن زهر در خواص آورده که کرک کیاه نخورد مکر وقتی که رنجور کردد مانند سک و کربه و همه حیوانات قضیب شان از عضله و عصب است بغیر روباه و ذکر کرک که استخوان است بالای آن عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم آن را

در چراكاه كاو بياويزند ما دام كه آن آويخته باشد هرچند كه كاو كرسنه باشد اصلا در ان داخل نكردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان شربا و حمولا چون خصيهٔ آن را بريان كنند و بخورند قوت باه بيفزايد و چون خصيهٔ راست آن را بكوبند و با زيت بريان كنند و بصوفى آلوده زن بخود بردارد شهوت او زائل كردد و ارسطو فرموده كه يك مثقال از خشك آن با آب ترهٔ تيزك جهت درد سينه و پهلو و با صعتر جهت درد تهيكاه بسيار نافع و اكر زن بر بول آن بول كند هركز آبستن نكردد و زبل يعنى سركين آن بسيار كرم و محلل قوى و بهترين آن آنست كه كرك استخوان خورده باشد و علامت آن بسيارى سفيدى آنست كه با خشونت باشد آشاميدن يك مثقال آن با آب كرم و با شراب مفيد و بدستور با فلفل و نمك جهت قولنج سريع الاثر حتى تعليق آن بر ران صاحب قولنج خصوصا بريسمانى كه از پشم كوسفندى كه آن را كرك دريده باشد و اكر بعوض پشم در پوست ايل بندند نيز همين اثر دارد و اكر پوست پسته بجاى مغز آن كذارند و سر آن را بسته و براى آن كوشهٔ قرار دهند و بر شكم بياويزند نيز نافع است و اكر در انبوبه از نقره كه دو كوشه داشته باشد مقدار باقلائى از ان كنند و بياويزند نيز مؤثر است و بدستور پيچيدهٔ آن در پوست بزى كه كرك آن را دريده

۴۴۰باشد بر خاصرهٔ صاحب قولنج و غرغرهٔ آن با عسل جهت خناق بلغمی و بدستور ذرور خشک استخوان خوردهٔ آن و بخور آن باعث جمعیت موش در ان موضع و تعلیق کعب آن بر زانو جهت رفع وجع ریحی آن و زحمت حرکات و باز نماندن از رفتار بسیار و کویند چون سر آن را در خوابکاه کوسفندان دفن کنند کوسفندان از خوف هلاك شوند درصورتی که از تنفر و کریز از ان محل کزیری نداشته باشند و چون در برج کبوتران کذارند مار و سائر موذیات داخل آن نکردند و چون در ممر سیلاب دفن کنند دیکر سیل از ان ممر جاری نکردد و چون صداق نامهٔ زنان را بر پوست کوسفندی که کرک کرفته باشد بنویسند هرکز ما بین زن و شوهر او الفت نباشد و چون دندان پیش آن را در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقهٔ اهل منزل کردد و بر پوست آن خوابیدن قولنج را زائل کند و کویند تا کرك دیوانه نشود کوشت آدمی نمی خورد و چون بوی خون شنود و یا آدمی خون آلوده باشد و بوی او را شنود نکذارد او را تا ندرد هرچند آن آدمی قوی و زورآور و سلاح بسیار پوشیده باشد

باب دهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها راء مهمله است

فصل الراء مع الالف

راتیانج

بفتح را و الف و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج و ریتانج در خبینه و رشینه نیز نامند

*ماهیت ان

صمغ صنوبری است و سه نوع می باشد یکی آنکه سائل باشد و منجمد نکردد و آن را زفت رطب و نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیکر بعد برآمدن از تنهٔ درخت خودبخود بدون طبخ منجمد و منعقد کردد و سوم آنکه بآتش آن را طبخ دهند تا منجمد و منعقد کردد و این را قلقونیا و بشیرازی زنکباری نامند و بهترین راتیانج آنست که رنک آن سفید مائل بزردی باشد و بوی صنوبر از ان آید

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک و بعضی در چهارم کفته اند و عیسی در سوم کرم و در اول خشک کفته و نوع آتش دیدهٔ آن کرم تر از آتش نادیدهٔ آن

*افعال

و خواص آن

آشامیدن نیم مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبیخ سبوس کندم جهت سرفهٔ مزمن و ربو و جراحت رطبهٔ شش و مضغ آن جهت سرفهٔ رطوبی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول یکدفعه روز دوم دو دفعه روز سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحهٔ شش عجیب الاـثر و چون خرقه را بدان آلوده و بآفتاب خشک کرده صاحب زکام بارد و حمی ربع دود آن را بکیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازالهٔ حکه و جرب و خشونت جلد و با کلنار جهت فتق رکها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثالیل آویخته در مقعده که اطبا از علاج آن بازمانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب و جهت کجی ناخن مؤثر و چون یک جزو از ان و از هریک زرنیخ سرخ و سرکین ارنب و پیه بز نصف جزو اجزا سوده و بر آتش کداخته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال و عند الحاجت یک قرص را بخور کنند بآتش ملایم و دود آن را بانبوبه بکیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحهٔ رئه و چون یک جزو آن را بر آتش کداخته بوزن آن تخم کتان و نصف وزن آن سفید آب قلعی در انداخته از آتش فرود آورند لصوق قوی است برای التحام جراحات تازه و تنقیه کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موی ذرورا مؤثر و راتینج رویانندهٔ کوشت است در ابدان صلب و مهیج اورام است در ابدان نرم و چون آن را با نصف آن رهج و فلفل با روغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت اسقاط دانهٔ بواسیر مجرب و لیکن با الم بسیار و تدارک آن بمالیدن سفیدی تخم مرغ و سفیدآب و بخوردن شیر تازهٔ دوشیده نمایند مصلح آن موم روغن با آب حی العالم بدل آن علک البطم و قنه و کویند بدل آن زیت کهنه است

رازقی

بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و قاف و یا کویند نوعی از سنبل است و کل رای بیل را نیز نامند و این اقرب بصواب است

رازیانج

بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز بفارسی بادیان و برومی شمار و بهندی سونف بفتح سین مهمله و دالان بزرک نیز نامند

*ماهیت ان

بزری است معروف و دو نوع می باشد بستانی و بری بستانی را مارثون و بری را اقومارثون کویند بهترین آن بستانی آنست طبیعت بستانی آن در اول سوم کرم و در آخر اول خشک و بقراط کرم در دوم و خشک در اول دانسته و تخم آن کرم تر از برک آن و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن

*افعال و خواص مجموع آن

مفتح سدد مجاری سینه و کبد و طحال و کرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشد و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده کنندهٔ آن خصوصا تازهٔ آن مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوت قابضه و آشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی با کل کاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویهٔ مناسبه و بتنهائی نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلو و تهیکاه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسپنده بمعده و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقهٔ قوت ادویه و ایصال آنها باطراف بدن و رفع اسهال مزمن و بدستور با زیرهٔ سبز جهت رفع اسهال و تقویت معده و با عسل و یا با سکنجبین جهت تپهای کهنه مفید و با آب سرد در هنکام تپها مسکن غثیان و التهاب معده و طبیخ آن با شراب یا غیر آن جهت کزیدکی جانوران سمی چون کزدم و زنبور و مانند اینها و آشامیدن یک درم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض به نشف و تبخیر و باخراج آن از مکان خود و بادرار ببول و خوردن سفوف آن با کلقند سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلاغم آن و با شیرهٔ آن بدستور خصوص اندک کرم نموده و مالیدن سفوف آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علیه الصلوه و السلام منقول است که چون هر سال در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا وقت تحویل ببرج سرطان هر روز یک درم تخم رازیانه را با هموزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در ان سال اصلا مرضی عارض خورندهٔ آن نکردد و عصارهٔ برک تازهٔ آن جهت حدت بصر و بعضی در هنکام تری و تازکی نزد آتش می دارند چون از ان رطوبتی برآید آن را جمع می نمایند برای چشم فعل آن ابلغ است از عصارهٔ آنکه آب آن را کرفته خشک نموده در چشم کشند بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و چون آب تازهٔ

آن را بر آتش کذارند تا دو سه جوشی بخورد کف آن را با عسل و سکبینج و یا بی سکبینج در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت روشنائی آن نافع و چون عصارهٔ برک تازهٔ آن را با زهرهٔ قلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال بدان مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار است و طلای بیخ آن با عسل جهت کزیدن سک دیوانه نافع و صمغ آن در افعال مانند عصارهٔ آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب در چشم نزد فرود آمدن و جهت تفتیت حصاه نافع مضر محرورین مصلح آن صندل و سکنجبین و بطئ الهضم و مرخی معده مقدار شربت از تخم آن تا یک مثقال و دو مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است

ص: ۸۳۵

رازيانهٔ برى

شاخهاى آن عريضتر از بستانى و شبيه برىباس و بيخ آن كوچكتر و بسيار خوش بو و تخم آن بزركتر و سبزتر

*طبيعت ان

در آخر سوم كرم و در دوم خشك

*افعال و خواص ان

جهت تقطير البول و تنقيهٔ رحم و

۴۴۲قروح از چرك و اسهال مزمن و رفع احتباس حيض و تفتيت حصاه و تپهاى مزمن و يرقان و آشاميدن طبيخ آن با شراب جهت رفع سميت كزيدكى حيوانات سمى و ضماد آن جهت كزيدن سك ديوانه نافع است

راسن

بفتح اول و الف و سين و نون و آن را زنجبيل شامى و بيونانى انيون و بلغت اندلس جناح و كلموح نيز نامند

*ماهيت ان

بيخ نباتى است خشبى خوش بو و تندطعم ياقوتى رنك مائل بسبزى و ساق آن متشعب برك آن عريض و دراز شبيه ببرك قلومس و درازتر و خشن تر از ان و انبوه و از ساق آن روئيده بر روى يكديكر و كل آن مائل بكبودى و حب آن شبيه بقرطم با اندك پهنى و طعم آن اندك تند و منابت آن كوهستان و مواضع سنكلاخ و در تابستان بيخ آن را بر مى آورند و بيخ آن مستعمل است و قوت آن تا دو سال باقى مى ماند و كويند بيخ آن زرد و بسطبرى انكشت خنصر و بالاى آن قوى تر از پائين آنست و بعضى كويند بيخ سوسن كوهى است و صاحب اختيارات بديعى كفته كه دو نوع مى باشد يكى بستانى و آن فيل جوش است و دوم برى و برك آن شبيه ببرك فيل جوش و بيخ آن را بتركى اند: خوانند و بهترين آن مائل بسبزى تازهٔ كرم ناخوردهٔ عفص آنست و بالجمله از ادويهٔ مجهوله الماهيت است

ص: ۸۳۶

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و در دوم نیز کرم و خشک کفته اند

*افعال و خواص آن

مفرح و با قوت تریاقیت و مقوی قلب و فم معده و هاضمه و باه و مثانه و رافع مالیخولیای مراقی و توحش و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع باردهٔ کبد و مفاصل و ظهر و نقرس و عرق النساء و غیرها از امراض باردهٔ رطبه و جهت تقطیر البول رطوبی و بول در فراش و کشودن حیض آشامیدن مطبوخ آن و ضماد آن نافع و نطول مطبوخ آن با شراب جهت شقیقه و امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه و تحلیل اورام آن و لعوق یک درم آن با عسل جهت سرفه و ربو و عسر النفس و تنقیهٔ سینه از بلغم و رطوبت و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام و سائر سموم بارده و قطور آن در کوش جهت دوی و طنین و بخور آن بر دندان جهت انداختن کرم آن و بر رحم جهت کشودن حیض و ضماد مطبوخ آن در شراب جهت شقیقه و صرع و امراض بلغمی و عرق النسا و سائر اوجاع بارده و بدستور مطبوخ برک آن مانند مطبوخ بیخ آنست در منافع و ضماد برک آن جهت شکاف عضل و تحلیل اورام مفید مضر محرورین و مصدع و اکثار آن مفسد خون و محرق منی و قاطع باه مصلح آن سرکه و ربوب حامضه و مکیدن انار ترش و خمیرهٔ بنفشه مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن ایرسا و یا قسط شیرین و کویند چون یک عدد دانهٔ آن را بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید و بخور آن جهت تقویت دندان و رفع کرم آن و طلای آن جهت نیکوئی رنک رخسار و با عسل جهت رفع آثار جلد مؤثر و شراب راسن که معروف بشراب ملیکه است باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل آنست و مربای راسن و قرس و معجون آن در قرابادین مذکور شد و کویند چون راسن زردرنک که شاخها و برک آن منبسط بر روی زمین و برک آن انبوه و طولانی و بیخ آن کوچک و زردرنک و با اندک تلخی و منبت آن جاهای نمناک و سواحل دریا می باشد بیاشامند جهت رفع الم کزیدن هوام و تسکین درد آن در ساعت مؤثر است کفته اند چون پیکان تیر را بعصارهٔ آن آب دهند بهر حیوانی که برسد بزودی آن را هلاک می کرداند

ص: ۸۳۷

رامک

بفتح اول و الف و فتح میم و کاف لغت یونانی است

*ماهیت ان

از ادویهٔ مرکبه و از تراکیب جالینوس است و آن قرصی است که در قدیم از عصارهٔ بلح می ساخته اند و درین زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب می دهند و بهترین آن آنست که بکیرند یک جزو مازو و نیم جزو پوست انار سائیده سه روز در آب بخیسانند و بجوشانند و برهم زنند تا مانند خمیر

۴۴۳شود پس ربع جزو زاج و مانند آن صمغ محلول و یک جزو و نیم دوشاب خرما و با عسل اضافه نموده طبخ دهند و اقراص سازند و اکر بوزن پوست انار بلح بسیار نارس اضافه کنند بیعدیل است

*طبیعت آن

در دوم سرد و خشک و بعضی کرم دانسته اند

*افعال و خواص آن

ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده و کبد و امعا و مسکن حرارت و مانع مواد باعضا و جهت حبس اسهال صفراوی و دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جکر و تجفیف قروح شربا خصوصا با ماء الآس و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طلای آن مقوی جلد مسترخی و دافع ورم حار و ورم مقعده و بروز آن و نقرس و حابس عرق و دافع عفونت و بخار فاسد و با حنا مسود شعر و قاتل شپش و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن سک مضر مثانه مصلح آن عسل است و در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد

راوند

بفتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند بیای مثناه تحتانیه بجای الف و کسر را نیز آمده و بفارسی نیز بدین اسم مشهور است و بیخ جکری نیز نامند

*ماهیت ان

بیخ ریباس است که در دامن کوه های خطا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هند بهم می رسد و اکثر چوپانان و مردمی که بدان نواح می باشند و آن را می شناسند بیخ آن را برمیاورند و می کویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنکی ظاهر می کردد و از ان ریشها باطراف در زمین رفته چون دو سه ذرع دیکر بکاوند بر سر آن ریشها کرهها بشکل شلغم بزرک و کوچک برمیاید آنها ریوند است برآورده هریک را بریده بدو قطعه و یا سه قطعه و یا زیاده که سوراخ کرده برای سهولت باربرداری و آنکه بزودی خوب خشک کردد و کرم نزنند و فاسد نشود و بر کردن حیوانات می آویزند و لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار می باشد و بهترین همه خطائی و چینی و تبتی آنست که قطعهای آن بزرک شبیه بسم اسپ و رنک آن سرخ مائل بتیرکی و زردی و تندبو و سنکین مستوی الاجزا و جوهر آن ما بین صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند بدشواری نرم کردد و لزج باشد و چون ممضوغ آن را بر انکشت و یا بر عضو دیکر و یا بر پارچهٔ بمالند زرد کرداند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد اندک مائل بتیرکی باشد و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یک سال باقی می ماند پس ضعیف می کردد و ماميران حافظ قوت آنست که با آن نکاه دارند و آنچه برخلاف این اوصاف باشد زبون و غیر مستعمل و کفته اند آنچه مشهور بزنجی آنست از جهت رنک آنست که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن زنج است و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست در هشاشت و خفت و رنک و بهترین این آنست که صلب سنکین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و در دیر کوبیده و خائیده شود و آنچه معروف بترکی و فارسی است نه از ان جهت است که منبت آن آن بلاد است بلکه از ان جهت است که بدان بلاد می آورند و از ان بلاد بجای دیکر نقل می نمایند و این در میان هر دو صنف است در صنفات مذکوره و اندرون و بیرون آن هر دو بسیار زرد و بهترین این آنست که موضع قطع آن و ممضوغ آن نیز بسیار زرد و کرم ناخورده باشد و یک صنف دیکر است که از عمان می آورند و راوند شامی نامند و آن عروق خشن طولانی بغلظت انکشتی قویتر از ان نیز و صلب اغبر کمد اللون و موضع کسر آن املس و ظاهر آن زرد آمیخته بزرقت می باشد و این مشهور براوند دواب است برای آنکه بباطره آن را در امراض کبد دواب مستعمل دارند عصارهٔ صنف اول که بطبیخ ترتیب دهند تا غلیظ کردد بهتر است از آنکه بکوبند و بسایند و بسیار طبخ دهند تا منجمد کردد و تازهٔ آن تا یک سال نیکو است و کهنهٔ دو سالهٔ آن ردی و مضر

*طبیعت ان

مرکب القوی و در اول دوم کرم و خشک و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل و با رطوبت فضلیه و لهذا بزودی آن را کرم

۴۴۴می خورد

*افعال و خواص آن

مجفف و قابض و جالی و منضج و مقطع و بادزهر سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه و رقیقه و خام بعصر و مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبهٔ کبد و مفتح سدهٔ آن و طحال و امعا و محلل ریاح و نفخ کرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنها و جهت خفقان بارد و رفع برودت معده و کبد و سرفهٔ مزمن و ربو و سل و قرحهٔ رئه و امعا و انواع استسقا و یرقان سدی و رفع اسهال سدی و ماساریقا و ذوسنطاریا و تنقیهٔ امعا و احشا و تحلیل نفخ و ریاح آن و اورام باردهٔ احشا و تخمه و مغص و بواسیر و نواصیر و تپ ربع و چون از ان حبی سازند که نرم سوده با لعاب بهدانه سرشته حب سازند و زیر زبان نکاهدارند و آب آن را فرو برند جهت سرفهٔ کهنهٔ بارد رطب و ضیق النفس بارد رطب نیز و قلاع دهان بارد و امثال اینها نافع و باهلیلهٔ کابلی و غاریقون و صبر که حبوب ساخته فرو برند جهت تنقیهٔ دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی و طنین و رمد حادث از نزلات و باراسن جهت امراض صدریه مانند سرفه و ضیق النفس و بهر و غیرها و با شراب ریحانی و یا شربت سیب جهت فواق و فسخ عضل و عصب و رض و سستی آن حادث از صدمه و سقطه و بدستور با انیسون و با آب کرم جهت فواق و آروغ ترش و تمدد تهیکاه و فتق و مغص و با بابونه و غافث و سنبل هندی و یا با ماء الاصول و یا با ماء آلکشوث بحسب شدت و ضعف قوت مرض جهت استسقا و با سکنجبین خصوص بزوری و یا اصولی نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سدد و صلابت طحال و تفتیت حصاه و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یک مثقال تا دو درم آن با شیرهٔ تخم خربزه و شیرهٔ خارخسک جهت رفع حبس البول که بدوای دیکر کشوده نکردد مجرب و با ادویهٔ مضعفهٔ قوت مسهله و منعشه و قوت قابضهٔ آن مانند کل سرخ و کلنار و طراثیث و صمغ عربی بریان جهت ذوسنطاریا معوی و کبدی و رفع جشا و فساد اطعمه و تخمه و بدستور با سنبل هندی و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهت قولنج ثفلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان و قنطوریون جهت عرق النسا و تپهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع ان و با زرشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت ان و در دهن داشتن قطعهٔ ان و اب آن را فرو بردن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر و سعوط آن جهت امراض دماغیه و نزلیه نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابات جهت ورم حار مزمن و بدستور با آرد جو و تخم خبازی و یا خطمی و با قوابض جهت استحکام استخوان بدر رفته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره و سموم بارده خصوصا عقرب و بر بین الکتفین جهت رفع خوف قلبی و ذرور آن جهت تجفیف قروح رطبه مفید مضر سفل مصلح آن صمغ عربی و کویند مضر امزجه اطفال و ضعفا است مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درهم بدل آن در امراض معده و جکر یک وزن و نیم آن کل سرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات راوند از حبوب و رب و سفوف و سکنجبین و شراب مسمی بشراب دیناری و قرص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت*

رای بیل

بفتح راء مهمله و الف و دو یای مثناه تحتانیه در میان هر دو بای موحدهٔ مکسوره و لام در آخر

*ماهیت

آن

کـل نبـاتی است هنـدی و سه نوع می باشـد رای بیل و موتیه و موکره و همه در شـکل نبات شبیه بهم انـد و در ممالک هنـد و بنکاله و دکهن بسـیار بهم می رسد و خوش بو است و از ان مانند یاسمین روغن ترتیب می دهند که کنجد مقشر را در کل آن پرورده به حدی که کنجدها سـرخ و معطر کردند پس از ان روغن می کیرند و عطر از نوع موتیه نیز مرتب از برادهٔ صـندل می نماینـد و کیاه آن تا بدو ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه بعضـی مفروش بر روی زمین و پر کره و اکثر از بیخ آن روئیده و برک آن

۴۴۵انـدک نـازک املس متوسـط در بزرکی و کوچکی و سبز رنـک و کل آن سـفید و خوش بو خصوص در شب و رای بیل اندک طولانی و مضاعف و موتیه شبیه بدانهٔ مروارید بزرکی و تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موکره از هر دو بزرکتر و برک آن پهن تر و ضـخیم تر و تضـعیف این زیـاده و لیکن لطـافت بوی این هر دو زیاده است و کوینـد هر سه یک نوع انـد و بحسب قوت و ضـعف زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف می کردند و تربیت آن آنست که جایی که خواهند بنشانند درخت و یا قلم آن را باید که خاک آن را خوب تصفیه نمایند و یا آنکه صاف خالص باشد و بعد از غرس همیشه آب می داده باشند و قبل از موسم کل آن مثلا در بنکاله که بودن آفتاب در برج ثور است در اوآخر دلو و یا اوائل حوت شاخهای بلنـد آن را قلم نماینـد و سـرهای شاخهـای آن را بدسـتهٔ کـاه مشـتعلی انـدک بسوزاننـد و اطراف بوتـهٔ آن را مقـدار یـک شبر خالی نماینـد و ریشـهای باریـک آن را خصوص از موکره دور نماینـد و روز دیکر در ان آب بسیار ریزنـد و خاک بالای آن کننـد و هر روز آب می داده باشـند کلهای بزرک خوش بو بار آورد و هر سال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه می کردد و بدون تربیت موتیه رای بیل بلکه کلهای بسیار کوچک و کم بو می شود و می کویند که اکر شاخهای رای بیل و یا موتیه را مکرر بخوابانند و اکر هر دو طرف آن را بعد بستن ریشه قطع نمایند که شاخهای تازه از بن آن بطرف بالا بروید و سر شاخها از درخت روئیده بیخ کردد در چند دفع موکره می شود و کویند رای بیل یاسمین مضاعف است و کویند کل رازقی عبارت ازین است

*طبیعت ان

کرم و تر و سرد نیز کفته اند

*افعال و

خواص آن

جهت دفع صفرا و تسکین حرارت و قئ و فواق و جنون نافع و بوئیدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن آن قریب النفع بروغن یاسمین است که بهندی چنبیلی نامند و کرم تر از ان دانسته اند*

فصل الراء مع الباء الموحده

ربیتا

بفتح راء و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف

*ماهیت ان

نوعی ماهی کوچکی است که از طرف هرموز می آورند و در کرم سیر از ان ماهیابه می سازند و آن را ماهی دشنه موتو نیز نامند و خشک آن را نیز اهل آنجا می خورند

*طبیعت ان

کرم تر از اربیان است

*افعال و خواص آن

مهیج باه و مصلح حال معده و تشنکی آورد و مصلح آن تخم کاهو است

فصل الراء مع التاء المثناه الفوقانیه

رتم

بفتح را و تاء مثناه فوقانیه و میم لغت عربی است

*ماهیت ان

نباتی است و دو نوع می باشد سیاه و سفید سیاه آن را شاخهای زیاده بر ذرعی و بی برک و صلب مانند ریسمان و بر اشجار

آویخته و پیچیده می باشد و کل آن زرد و ثمر آن مانند لوبیا و دانهٔ آن بشکل عدس و سفید آن را ثمر و کل و شاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنک شاخهای آن سفید و کل آن کوچکتر است

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جاذب و محلل و با قوت قابضه و تند دو درم از ثمر آن مقئ قوی و آشامیدن آن جهت اقسام کرم و اخراج جنین مرده و قتل زندهٔ آن و ادرار نمودن بول بقوت و حقنه بعصارهٔ آن جهت اسهال خون و عرق النسا نافع و خوردن هفت عدد دانهٔ آن سه روز پی درپی سبب اسهال و منع بروز دمل مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا یک مثقال است

ص: ۸۴۲

رتیلا

بضم اول و فتح تای مثناه فوقانیه و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و الف بفارسی انجورک و دلمه و خایه کیرک و خایه کزک و بترکی پای و بهندی مکری و بسیار بزرک آن را یدمکر و آنکه پایهای دراز دارد مکرا نامند و بزرک آن را تا بقدر کنجشکی دیده اند و آن را آوازی مانند آواز کنجشک و زرد و زغب دار

*ماهیت آن

حیوانی است شبیه

۴۴۶بعنکبوت و زردرنک و شکم آن بزرک و سریع الحرکت و دست و پای آن کوتاه و اقسام می باشد و از سموم قتالهٔ بارده است کزیدن آن و خوردن عددی از ان قتال است

*افعال و خواص ان

ضماد کوبیدهٔ آن بر موضع کزیدهٔ آن جذب سم ان می کند و اطهوریقس بستن زندهٔ آن را بر بازوی صاحب تپ دوری جهت رفع آن مجرب دانسته است و ترکان را عقیده آنست که چون ملسوع آن در ظرف طلا مدتی نظر کند رفع اذیت آن می شود و از لسع بدترین آنها که مصری بزرک شبیه بذبابیست که اطراف چراغ پرواز می کند ورم بهم می رسد در موضع آن و کاه سرخ می کردد و کاه تیره و سبز و هریک از انواع آن را اعراض خاص است مثلا از سرخ آن اندک وجعی و خارشی و زود تسکین یابد و از سیاه آن وجع شدید و رعشه و سردی بدن و از سفید آن وجع کمی و خارش و اختلاف بطن و رتیلائی که بر پشت ان خطوط براق است خدر و استرخای بدن و از زرد اغبر آنکه چون ارادهٔ کزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن برآید وجع بسیار و رعشه قوی و عرق و برآمدکی شکم عارض کردد و احیانا هلاک کرداند و عوارض انواع دیکر آن قریب بدانها است علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع و جذب سم بقوت فرو بردن عضو در آب کرم و نطول با آب و نمک و دفن کردن در رمل و خاکستر کرم کرده و ضماد نمودن موضع لسع بمر و نمک و یا بخاکستر چوب انجیر و آهک و قلی و با آب کرم سرشته و خوردن شونیز و تخم کرفس بطریق سفوف و خوردن دواء الحلتیت و تریاق مخصوص برتیلا است

ص: ۸۴۳

رجل الغراب

بکسر را و سکون جیم و لام و الف و لام و ضم غین معجمه و راء مهمله و الف و بای موحده و آن را رجل الزاغ نیز کویند و بپهلو پای کلاغ و کلاغ پا و بترکی غازباغی و بفرنکی کرتویس نامند

*ماهیت ان

کویند نبات آطریلال است و اکثری تصریح نموده اند که غیر آنست و در نواح بیت المقدس بسیار و آن کیاهی است بقدر شبری و نیم و نبات آن منبسط بر روی زمین و برک آن بسیار سبز و مائل بسیاهی مانند برک رشاد بستانی و هر برکی مشقوق بدوشق و بران سه برک باریک وسطی بلندتر از هر دو طرف شبیه بچنکال غراب و شعبهای آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرورفته در زمین و مستدیر الشکل و کره دار همه مدور ظاهر آن مائل بزردی و سائیدۀ آن بسیار سفید مانند سورنجان

*طبیعت آن

در آخر اول کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

مفتح سدۀ ظهر و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن بغایت نافع و آشامیدن مرقۀ مطبوخ آن با راس العزه یعنی بچۀ بز که بزغاله نامند جهت وجع صلب و پهلو و ورک و اوجاع سائر اعضا و اعیا و اسهال مزمن بیعدیل و طلای عصارۀ آنکه بآتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آن را از برک و شاخ و بیخ کنده و به آب شسته تا خاک و کل و غبار آن برطرف کردد پس در هاون سنکی نرم کوفته با دستۀ چوبی و آب آن را افشرده باز بکوبند و تمام آب آن را بکیرند و در پاتیل کرده بآتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در جامهای شیشه و یا ظرف سرکشادی کرده در آفتاب کذارند و هر روز با قاشق مسی برهمزنند تا منجمد کردد مانند شمع و بدست نچسپد چون بدست کیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده بریسمان کشند و در آفتاب آویزند تا خوب خشک کردد و عند الحاجت بقدر ضرور کرفته با آب حل کرده بر مفاصل بمالند و اکر وجع و ضربان شدید بسیار باشد دو درم آن را در آب حل کنند و با دو درم بیخ یبروح نرم کوفته پیخته بیامیزند و بر مفاصل بمالند تسکین درد آن دهد

و زائل سازد

*فصل الراء مع الخاء المعجمه

۴۴۷

رخبین

بفتح را و سکون خای و کسر بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و نون لغت سریانی است و بفارسی لور و بشیرازی قراقروت نامند و لور کشک تازهٔ خشک ناشده است

*ماهیت ان

کویند مائیت شیر است که بطبیخ غلیظ کردانند و بچکانند تا مائیت آن جدا کردد از جبنیت آن و غیر مصل است و ماست چکیده را نیز نامند

*طبیعت آن

در اول کرم و در آخر آن خشک

*افعال و خواص آن

کثیر الغذا و مبهی و مسدد و بطی الهضم و ثقیل و برداشتن شیاف آن مسهل است و مصل در حرف المیم ان شاء اللّه تعالی مذکور می شود

رخمه

بفتح را و خا و میم و ها لغت عربی است بفارسی مردارخوار و بهندی کدو هرکیله نامند

*ماهیت ان

قسمی از کرکس است و بزرک جثهٔ سفید مائل بتیرکی با خطوط سیاه و چشم آن بسیار زرد و در کوهستان و بیابانها می باشد و از مردم بسیار خائف و در اماکن بعیده تخم می دهد و تخم آن از تخم مرغ خانکی بزرک تر است و دیده شده که در بنکاله و هند در کنار دریاها و رودخانه ها بسیار می باشد باعتبار آنکه هنود اکثر مردهٔ خود را نیم سوخته در آب دریا می اندازند و بکنار آمده خوراک آنها و سک و شغال و کلاغ و غیره است همه باهم جمع شده می خورند و حینا با خود اندک جنکی نیز می کنند و بسبب وفور مردار و سیری و سستی طبیعت باز هم متوجه خوردن می کردند

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک و در سوم بعضی کرم دانسته اند

*افعال و خواص آن

کویند تخم آن بهترین اجزای آنست اکر هفت عدد آن را بدین طریق بخورند که اولا تنقیه نمایند و بعد از ان یک عدد آن را خام تناول نمایند و تا شش ساعت مطلقا چیزی نخورند پس شوربای چرب بیاشامند و باز بعد از یک هفته دیکر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید و اکر فائده نبخشد از هیچ دوای دیکر منتفع نخواهد کشت و مایوس العلاج است و ذرور پوست آن قاطع نزف الدم و التیام دهندهٔ جراحت و با سرکه جهت قوبا و حزاز نافع و زهرهٔ آن قطورا با روغن بنفشه در کوش طرف مخالف جهت شقیقه و با روغن زیتون در طرف موافق جهت تحلیل ریاح و رفع کری و قطور و سعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح دماغ ایشان و اکتحال آن به آب سرد جهت رفع بیاض و سرکین آن با سرکه قطورا در چشم جهت رفع بیاض و درد کوش و با زیت جهت ازالهٔ کری و ثقل سامعه و حمول آن جهت اسقاط جنین و ادرار حیض و بدستور بخور و لطوخ آن جهت کزیدکی عقرب و مار و زنبور و بدستور لطوخ زهرهٔ آن و تخم آن نیز و با سرکه جهت برص و کویند اکتحال آن در چشم جانب کزیده شده نافع و کوشت خشک خام آن با خردل بخورا تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردی که آن را زنان بسته باشند و جهت تسهیل ولادت نیز و پر آن بخورا جهت کریزانیدن هوام پردار و پر بازوی چپ آن جهت تسهیل ولادت و جکر آن را چون بریان نمایند و یا خام آن را سائیده در روزی سه دفعه هر دفعه یک دانک با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و پوست آن را چون خشک کرده سائیده بر جراحات بپاشند قطع خون آن نماید و مندمل سازد و طلای آن با سرکه جهت قوبا و حزاز و پوست اندرون سنکدان آن را چون خشک نموده سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم و مغز سر آن دو درم با روغنها جهت درد سر نافع از ارسطاطالیس منقول است که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت رفع جذام مجرب است و رخمه ردی المزاج و موخم و معطش و محرق اخلاط است

*فصل الراء مع الدال المهمله

ردونتی

بضم را و سکون دال مهملتین و فتح واو و سکون نون و کسر تای مثناه فوقانیه و یا ردوونتی بدو واو اول ساکن

۴۴۸دوم مفتوح نیز شنیده شده

*ماهیت ان

کیاهی است هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه بکیاه نخود در شکل و برک آن از ان کوچکتر و پشت برک آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین و کویا از ان آب همیشه تراوش می کند و زیر آن بقدر بوته آن بتدویر همیشه نمناک و سیاه رنک می باشد مانند آنکه بروغن چراغ چرب کرده باشند و ازین جهت آن را روونتی نامند و برک آن خوش طعم و مائل بشوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار می باشد و منبت آن موضع آفتاب رو و شوره زار و قرب دریا و بعضی کویند ازین جهت آن را اودرونتی یعنی در آفتاب روینده و کریه کننده و عوام آن را لون کاپوئی کویند جهت آنکه در نمک زار می روید و دو نوع می باشد یکی بزرک بقدر یک ذرع دست و شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انکشت از زمین از تنۀ آن رسته و مائل بزمین پهن شده قریب یکدو انکشت از زمین مرتفع می باشد و کوچک آن بقدر یک شبر تا یک و نیم شبر و بهمان هیئت و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبۀ اله آباد در سر کار کره دردیه بند را پور و درو زیرا بادسه کروهی شاه جهان آباد متصل تغار نمک سازان و درد کهن نیز بهم می رسد

*طبیعت آن

کرم و تر با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص

ص: ۸۴۷

ان

کویند که چون هنکام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و بهندی آن را مکهۀ نچهتر نامند که در روز یکشنبه اتفاق افتد آن کیاه را به نحوی که سایۀ آن کس بران نیفتد از بیخ و بار و برک از زمین برکنند و پنج شب در زیر آسمان تبخیم نمایند پس در سایه خشک کرده نکاهدارند و سوده هر روز یک درم آن را با نبات و عسل هموزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن را فربه و اشتهای طعام آورد و هاضمه را قوت و باه را زیاده کرداند و هیچ ضرر ندارد و اکر با آب درخت موز که بهندی کیله نامند بیست و یک مرتبه تسقیه نمایند و یا با عرق قندی تند پس با هموزن آن نبات سفید با روغن کاو بریان کنند و قدری دانۀ هیل بوا و قرنفل و مشک و کافور سوده بران بپاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آن را با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت باه عظیم بخشد و نیز کویند که اکر آب تازه آن را بر طلق محلول ریزند که هر دو در وزن مساوی باشند و هر روز قدری از ان بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی هر روز دو درم سفوف آن را با هموزن آن نبات بزنی که حمل نکیرد بخورانند حامله شود و چون از سفوف برک آن یک سیر و از ترپهله که عبارت از هلیله و بلیله و آمله است نیم سیر و ترکته که دارفلفل و فلفل و زنجبیل است ربع سیر و بوزن مجموع که یک سیر و سه ربع سیر است شکر سفید درهم نموده هر روز مقدار یک کف دست آن را بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمینا نیم آثار باشد بیاشامند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف سازد و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برک آن بتنهائی و غذای کرم و چرب خوردن نیز منافع بسیار دارد و اکر بدون شرط مزبور در اوقات دیکر کیاه آن را اخذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و کویند چون یک توله قلعی را کداخته چهار بوته تر و تازۀ آن را مالیده بران ریزند آن را نقره سازد

فصل الراء مع السین المهمله

رساطون

شرابی است که از خمر و عسل و ادویـهٔ حاره ترتیب دهنـد و قویتر از شـراب ارسـطو است و در امزجهٔ بارده نافع و در قرابادین مذکور شد

رساع

سنکی است شبیه بخرچنک در دوم سرد و قریب القوه بسرطان جهت جلای باصره و دمعه نافع است*

رسمیلیوس

بیونانی اسم شنداست که آن را دخان الضرو نامند و بهندی ست لوبان کویند*

رسکپور

بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم باء عجمی و سکون واو و راء مهمله لغت هندی است

*ماهیت ان

شنجرف

۴۴۹سفید و از رساین اطبای هند است و از مجربات ایشان

*طبیعت ان

بسیار کرم و خشک

*افعال و خواص ان

از برای جدری افرنجیه و جرب خبیث که آن را آتشک کویند و جوشـش سـرکه آن را نار فارسـیه نامند و از برای سعفهٔ خبیثه که آن را کچلی کوینـد و از برای اقسـام قروح کلیه و مثـانه و مجـاری بول که مزمن کردیـده باشـد و از برای ریشـهای کهنه و ناصورانف و از برای خنازیر و سـنک کرده و مثانه و از برای سـرعت انزال و ضـعف باه با عسل تناول نماینـد مقـدار شـربتی از یک سـرخ تا دو سـرخ صـنعت آن سیماب کل ارمنی زاج سفید و در نسخهٔ دیکر بجای زاج سفید زاج اخضر هندی که آن را بهندی نیله تهوتهه کویند داخل است و نسـخهٔ اول بهتر است و نمک سـنک از هریک نه تانک مجموعه را با آب صلایه کرده اقراص سازند و بعد از خشک شدن در کاسهٔ سـفالین لعابدار که در ته آن نمک کرده باشـند بکذارند و کاسهٔ دیکر مثل آنکه

بخاکستر و شیرهٔ جوزماثل که آن را بهندی دهتوره کویند اندوده باشند بر بالای آن کذارند و هر دو را بطین حکمت مطین کنند و سه شبانروز بر بالا و اطراف آن پاچک دشتی یعنی سرکین کاو صحرائی چیده آتش دهند و بعد از آنکه سرد شود برآورده آنچه ته ظرف و اطراف آن چسپیده باشد برآورند که رسکپور آنست و از برای قوت باه نه شبانروز آتش دهند و یک نسخهٔ دیکر طریق صنعت آن و حب آن و دستور استعمال آن در قرادین کبیر ذکر یافت

فصل الراء مع الصاد المهمله

رصاص

بفتح را و صاد و الف و صاد مهمله شامل قلعی و اسرب است و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی باشد و بفارسی ارزیر و بهندی رانکا بخفای نون و کاف عجمی و از مقید برصاص اسود اسرب که بفارسی سرب و بهندی هیسه نامند مراد است و بعربی رصاص را صرفان نیز نامند

*ماهیت ان

معروف است و تکون آن از زیبق و کبریت ردئ الجوهر قلیل و پست ترین همه فلزات است و قصیر النضج تر

*طبیعت ان

در سوم سرد و مجفف با جوهر رطب جامد از برودت

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن کشنده و اکتحال آن جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت اجفان و طلای سائیدۀ آن با آب کشنیز تازه و آب برک کاسنی تر و آب بارتنک و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال اینها هریک بتنهائی و یا جمع دو و یا سه و یا همه با روغن کل سرخ جهت حبس نزله و سرطان متقرح و ورم مقعده و جرب و بواسیر و جراحت پستان و رحم و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد باعضا و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحۀ آن بر خنازیر و تعقد عصب و التوای آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بروغن چرب کنند و بکذارند تا زنک بردارد و آن روغن زنک کرفته را بر هر آهنی که بمالند هرکز زنک نکیرد و پوشیدن انکشتری آن بالخاصیت موجب لاغری بدن است و بر درخت ثمردار چون آن را طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست از ریختن و میل آن را چون در کوش کسی که در ان زیبق ریخته باشد کنند برآورد*

ص: ۸۵۰

رصاص الاسود

بعربی آنک و بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند

*ماهیت ان

معروف و در فلزات در تکون و قدر از رصاص ابیض زبون تر و از سوختهٔ آن آبار و اسرنج حاصل می کردد و چون در زمین نمناک دفن نمایند منتفخ و برامده کردد

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر

*افعال و خواص آن

قابض و رادع و طلای سائیدهٔ آن با روغن کل و عصارات مذکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است و ضماد آن با روغن کل و آب بارتنک و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح و اوجاع مفاصل نافع و چون آن را بر کف دست بمالند که سیاهی آن بر کف دست بماند و آن را با آب و یا غیر آن از عصرات مناسبهٔ مطلوبه بشویند و بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن کرداند

۴۵۰و مجرب است و چون آن را بشویند به حدی که سیاهی آن زائل کردد اکتحال آن جهت قروح خبیثهٔ عین بهتر از آبار است و ذرور آن جهت اندمال جراحات و التحام آنها و حبس خون و بر جرب و دمامیل نیز طلای آن نافع و بستن مقدار هفت مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحهٔ آن بر غدد و خنازیر و التوای عصب جهت تحلیل اورام و ردع آنها موثر و کویند چون انسان جوان در کمال صحت و اعتدال مزاج و شدت قوت جماع و انعاظ صفحهٔ سربی بوزن نه درم و یا پانزده درم و یا هزده درم بسازد و در روز و ساعت زحل بر کمر بندد تا چهل و پنج روز بسته باشد شهوه جماع او بالکل زائل کردد به سبب برودت و شدت یبسی که دارد و پنج درم آن را چون در زیر بالین کسی دفن نمایند و او نداند خوابهای پریشان بیند و هفت درم آن را چون صفحه نموده در کوزهٔ آب ندیده کذاشته وقتی که زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و آشامیدن آن کشنده است هرکاه سائیده باشد و فرو بردن کلولهٔ آن بالخاصیت رافع درد معدهٔ مزمن است و مجرب دانسته اند

فصل الراء مع الطاء المهمله

رطب

بضم راء مهمله و فتح طای مهمله و بای موحده

*ماهیت ان

خرمای تازه است و نسبت آن بخرما مانند نسبت میوه های تازه است بخشک آن

*طبیعت آن

در اواسط دوم کرم و در اول تر

*افعال و خواص آن

مداومت خوردن آن با مغز بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی کرده و کمر و ملین طبع و سائر خواص آن در تمر مذکور شد مضر دندان و چشم و حنجره و صوت اکثار خوردن آن مصدع مصلح آن کاهو با سرکه و خیار و سکنجبین است

رطبه

بفتح را و سکون طا و فتح بای موحده و ها بفارسی اسپست باغی تازه و بترکی یونجه نامند خشک آن را بعربی قست کویند

*طبیعت ان

در آخر اول کرم و تر و در دوم کرم و خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

ملین و مبهی و نفاخ و مداومت خوردن آن با شکر مسمن و مولد خون صالح و ضماد کوبیدهٔ آن با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم حار و ضماد پختهٔ آن روز دو بار جهت رعشه مفید و تخم آن قویتر از سائر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسمن بدن و مدر حیض خصوصا چون در حمام و یا بعد از ان تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا پنج سال باقی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم و روغن تخم آن و روغنی که از آب آن و روغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوه و رعشه شربا و ضمادا نافع و خشک آن قابض و کل آن ضعیف تر از تخم آنست و مداومت دخان آن جهت لقوه نافع

فصل الراء مع العين المهمله

رعاد

بضم و بفتح را نیز و عین مشدده و الف و دال مهمله

*ماهیت آن

نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت آن پهن و مائل بسیاهی و شکم آن بسیار سفید که چون در دست کیرند و یا در دام افتد کویند دست صیاد می لرزد و خدارت بهم می رساند و مترجم صیدنه ابو ریحان کفته چون کوشت آن را بر عضو کذارند بی خبر سازد و حس آن را کم کند و لهذا درد سر را مفید است و در بحر اخضر و قلزم یافت می شود و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که چندان عریض نیست و طول آن تا بیک ذرع و نیم است و چون دست بدان رسانند بی اختیار دفعه در دست لرزه و حالتی که کویا از بندها جدا می کردد طاری می شود و چون دست از ان بردارند بحالت اصلی رجوع می نمایند و در بحر مغرب و سویس و بعضی ممالک فرنک حوالی انکلان و در بحر جنوبی عرض جدید نیز بهم می رسد و لیکن قلیل الوجود است

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال

و خواص ان

بستن زندهٔ آن بر سر جهت رفع صرع و صداع مفید و مردهٔ آن را این خاصیت نیست و بدستور بستن

۴۵۱و کذاشتن آن بر مقعدهٔ برکشته مصلح آن و بر سر کذاشتن عرق چین پوست آن در ازالهٔ درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب کفته اند و پیه و کوشت آن شهوت پیران را اعاده نماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا است و پختهٔ آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت وجع مفاصل و کمر و نقرس و طلای آن جهت تحریک باه مؤثر و مالیقی کفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه برعاد دیدم که مردم آنجا آن را عرو می کفتند بغایت مخدر و خوردن آن را کشنده یافتم در ساعت

رعی الابل

بفتح راء و سکون عین و یای مثناه تحتانیه و الف و لام و کسر الف و بای موحده و لام و آن را سنانی و در مصر آن را شوک الجمل و بسریانی رعاویلا می نامند

*ماهیت آن

کیاهی است بقدر نبات زردك و برک آن شبیه ببرك درخت سقر و از ان باریکتر و درشت تر و ساق آن پر شعبه و چتر آن شبیه بچتر شبت و کل آن سفید و ریزه و تخم آن شبیه بتخم شبت و وسط آن شکاف دار بخلاف آطریلال و با اندك شیرینی و بیخ آن بسطبری انکشتی و بقدر سه انکشت و سفید و شیرین و خام آن را بدستور ساق تازهٔ آن می خورند و رعی الابل از ان جهت نامند که چون شتر و حیوانات دیکر از ان ابتداء چرا نمایند سم هیچ حیوانی باوشان ضرر نرساند و چون بکزد و ضرری در خود یابند در صحرا بکردند و کیاه آن را پیدا کنند و بخورند امان یابند منبت آن بستانها و در تازکی آن را می خورند و دیسقوریدوس کفته ساق آن شبیه بساق کندر و شاخها آن انبوه و بسیار و خمیده و برک آن بدرازی دو انکشت و از شاخها مانند خریطه چیزی آویخته چنانچه از درخت راتینج آویزان می باشد و بیخ نبات آن بعرض دو انکشت و بطول سه انکشت است

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و کویند در سوم کرم و خشک است

*افعال و خواص آن

ملطف و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و خائیدن آن جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس مؤثر و ضماد آن با سرکه جهت اورام بارده و طبیخ آن سیاه کنندهٔ موی و چون با حنا بسرشند و بر موی بمالند آن را طویل کرداند و لیکن زود سفید سازد و تخم آن با شراب و یا بدون آن آشامید جهت کزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع مضر احشا و اعصاب مصلح آن قرفه و سنبل الطیب مقدار شربت از برک و تخم آن تا دو درم است

*رعی الحمار

*ماهیت ان

خاری است شبیه بباد آورد بغایت تند و آنچه از ان شبیه برائحهٔ حرف و بیخ آن تند و تخم آن شبیه بخردل و سیاه و با عفوصت است حمار را چون دردی و نفخی بهم رسد از خوردن آن صحت می یابد

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط و بدستور تخم آن و ربع درم آن جهت طحال بیعدیل و جمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع مقدار شربت آن تا نیم درم و از شدت اسهال مسقط قوت مصلح آن شقایق است

رعی الحمام

بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی و یا بمعنی مظلل الحمامه و آن را بفارسی کاومشنک و دیومشنک نامند

*ماهیت ان

کیاهی است طول آن زیاده بر شبری و برک آن دندانه دار و مائل بسفیدی و از میان روئیده و ساق آن منحصر بیکی و بیخ آن بقدر شبری و سرخ مائل بسیاهی و تخم آن شبیه بکرسنه و طعم آن تند و کبوتر این کیاه را دوست می دارد و بخواهش می چرد و انطاکی نوشته که برک آن مائل بسیاهی است و بعضی بیخ آن را مستعمل دارند مانند قهوه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند و حکیم میر محمد مؤمن صاحب تحفه نوشته که نارقیصو عبارت از آنست رمنبت آن کنار آبها

۴۵۲و در آذرماه می رسد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و در اول کرم نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

ملطف و مجفف قوی و محلل و با برودت و قوت قابضه و آشامیدن آن جهت لقوه و ادرار حیض و ضماد برک آن جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن کل و پیه تازه جهت اوجاع رحم و با سرکه جهت حمره و با عسل جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن فوه الصبغ است

فصل الراء مع القاف

رقعه

بفتح را و قاف و فتح عین مهمله و ها بعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت جبر کسر عظم مفید و مصلح آن باشد

*ماهیت ان

بیخی است صلب زردرنک و سرخرنک نیز کفته اند

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص

ان

دو مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند*

*رقعه یمانی

بفتح راء و سکون قاف و عین مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یا و آن را رقاع نیز نامند

*ماهیت ان

کویند درختی است بقدر درخت کردکان و برک آن مانند برک چنار و ثمر آن شبیه بانجیر و بقدر انار و دانهٔ ثمر آن مانند انجیر و با شیرینی و ماکول است و انطاکی نوشته که در مصر مشهور بانجیر افرنجی است و آن را انجیر هندی نیز نامند و درخت آن در اطراف صنعا و شجر و در مصر نیز بهم می رسد و لیکن نجیب و خوب نیست تا بدو ذرع بلند می شود و برک آن بسیار غلیظ و خشن و مشرف و پهن مانند برک انجیر و حال آنکه مثل آن نیست و ثمر آن از شاخهای آن برمیاید و بزرک می شود تا بقدر خیار کوچکی و در اندرون پوست آن دانهٔ مائل بطعم انجیر و لیکن بسیار کم شیرینی و لبن آن مانند لبن انجیر است و برک آن را چون در زمین دفن کنند سبز می کردد و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که ازین ظاهر می

گردد که انجیر بغدادی باشد و در لازو کرم سیرات و در مازندران موجود است و مترجم صیدنهٔ ابو ریحان و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند بجوز القی ماند اما سروی شکافته و مثلث شکل و بسرخی مائل و منبت آن یمن و از انجا باطراف می برند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

قاطع نزف الـدم و نفث الـدم و بلغم و جالی قصبهٔ رئه و صوت و رطوبات غلیظهٔ لزجهٔ معده بقئ و شـیر آن جهت قوبا و آثار و تحلیـل اورام بـارده و سـقوط دانـهٔ بواسـیر طلاء و سائر اجزای آن جهت وثی و جبر کسـر شـربا و طبیـخ آن مقئ بلغم و اخلاط غلیظه بقوت و ضـماد برک آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شـربت از تخم و ریشهٔ آن سه درم مضر معده مصلح آن کثیرا است و کویند طریق استعمال آنست که با مطبوخ تخم سرمق و فوتینج و شبت حلکنند و بیاشامند قئ بلیغ آورد

فصل الراء مع المیم

*رماد

بفتح را و میم و الف و دال مهمله بفارسی خاکستر و بهندی راکهه نامند

*ماهیت ان

معروف است که عبـارت از سوختهٔ خـاک شـدهٔ اجسـام است و از هر جسـمی که باشـد منسوب بـدانست ماننـد رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال اینها و بیشتر اطلاق برماد اخشاب می نمایند

*طبیعت ان

خشک و مجفف مائل بحرارت و آن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار و جزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از شسـتن جزو دخـانی حـار آن زائـل می کردد و جزو ارضـی بـارد آن باقی می مانـد و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت و برودت و حدت و غیرها مانند رماد نوره که حاد است و رماد شـجرتین که جالی است و رماد بلوط که قابض است و رماد کرم که با قوت محرقه است و مفتته و رماد عقرب از ان اقوی است و همچنین خاکستر چوب تاک بعضـی سـرد و خشک و بعضی کرم دانسته اند بهترین آنست که از چوب درخت سال خورده باشد

۴۵۳و آتش چوب آن تا مدتی می ماند و تا چند ماه کفته اند خصوص کهنهٔ کوهی و صحرائی آن

*افعال و خواص ان

ضماد آن با سرکه جهت بیضه و خوذه و شقیقه و تحلیل اورام و کزیدکی جانوران سمی و سک دیوانه و آشامیدن آن مقدار نیم درم جهت قروح و جروح کرده و تفتیت حصاه مفید و چون بانطرون و سرکه بر کوشت زائد که بر پوست خصیه بهم رسد ضماد نمایند زائل سازد و با زیت و یا پیه کهنه و عسل جهت شدخ عضل و استرخای مفاصل و تعقد اعصاب نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم و رماد قصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی آنست

*طبیعت این

مانند کرم است مفتح سدد و التیام دهندهٔ قروح و قلع آثار مضر رئه مصلح آن کثیرا یا قند مقدار شربت آن یک دانک* و رماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع اکله و رافع قرحهٔ قضیب خصوصا سدهٔ مراره و قروح مقعده و چون بحریر بپیزند و سه روز هر صبح ناشتا دو درم آن را با شراب سیب بیاشامند جهت رفع بلت و رطوبت معده مفید* و رماد قرع یعنی خاکستر کدو و خاکستر پشم مغموص در قطران و زنت جهت قرحهٔ قضیب و مقعده مجرب است* و رماد ماذریون جالی و معفن و جهت روشنائی چشم مفید* و رماد عش خطاطیف یعنی خاکستر اشیانهٔ پرستوک بهترین آن آنست که آشیانه در موضع بسیار هوادار ساخته باشد

*طبیعت ان

ص: ۸۵۸

سرد و خشك

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت رفع دشواری زادن نافع و کویند مضر شش مصلح آن سکنجبین است دستور احراق آن آنست که در کوزهٔ کننـد و بکل حکمت بکیرنـد و در تنور کرم کذارند و بعد از یک ساعت برآورند و سائیده بکار برند* و رماد سرطان و غیره در سرطان مذکور شد و رمادتین باقلا یعنی خاکستر کاه باقلا در هنکام تری ضماد آن و دلوك آن در حمام جهت ازالهٔ جرب اسود و جدری نافع

رمان

بضم را و فتح میم و الف و نون بفارسی انار نامند و بهندی نیز

*ماهیت آن

انواع می باشد بری و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املسی نامند لطیفتر از سائر اقسام و بهترین آن رسیدهٔ بزرك دانه شاداب آنست

*طبیعت ان

مطلق آن بـارد رطب و برودت آن از دوم نکذشته و رطوبت آن از اول باقوت قابضه که مفارقت از جمیع اجزای آن نمی کند تا آنکه آب افشردهٔ آن نیز همین اثر دارد هرچنـد قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد یابس شدیـد القبض دابغ و ترش آن سـرد و تر از شیرین آن و خالی از یبسی نیست و انار ترش جارد و خراشـندهٔ امعا است حتی آنکه اکر ناشتا بسیار بخورند سحج امعـا بهم رسد و استسقای بـارد را مضـر و کل انار شدیـد القبض بارد است و جمیع اجزای درخت آن شدیـد القبض و پوست آن شدید القبض تر

*طبیعت شیرین آن

سرد باعتدال و در اول تر و با قوت قابضه

ص: ۸۵۹

*افعال و خواص ان

قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و لهذا در محرورین باعث نعوظ کردد و جالی و مفتح و ملین بطن و مدر بول و مورث تشنکی و خوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن و کفته اند این فعل کلی است و جهت تصفیهٔ روح کبدی و تقویت کبد و استسقای زقی و سوء القینه و یرقان و سپرز و خفقان و درد سینه و سرفهٔ حار و تصفیهٔ صوت و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکوئی رنک رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و مضر صاحبان حمی بسبب نفخ و تکثیف آن مسام را و مصلح آن انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده و رب انار شیرین در افعال قویتر از آب آن و مرخی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن خصوصا منعنع منافع بسیار دارد و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات به قدری که کنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در ان ریخته بر روی آتش کذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد که دیکر جذب نکند مکیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یابس مجرب

۴۵۴و بدستور آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم کرم باشد همین اثر دارد و عصیر آن را چون در شیشهٔ کنند و در آفتاب کذارند تا غلیظ کردد پس در چشم کشند روشنائی آن را بیفزاید و هرچند این کهنه تر شود بهتر می کردد و دانهٔ آن با عسل جهت درد کوش مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح در معده و ذرور کل سوختهٔ آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچهٔ ناشکفتهٔ آن از سه عدد تا هفت عدد بحسب سن و قوت مزاج اطفال با قدری برکهای نورستهٔ ام غیلان و قلیلی زیرهٔ سفید سائیده سنک تاب نموده باطفال شیرخوار و یا بزرکتر از ان در حالتی که ایشان را اسهال عارض کردد و کهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد و یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز مفید

و رمان مز

یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری مائل باعتدال و در سائر افعال قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و ثوران خون از ان زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین ترش صرف و آشامیدن آب انارین که با شحم فشرده باشند از نیم رطل تا یکرطل و بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تپهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و درین افعال مانند هلیلۀ زرد است و چون آب انارین را در ظرف مس کرده بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع

رمان حامض

یعنی انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مسکن لهیب و حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود بخار بدماغ و رفع دخانیت آن و رفع خمار و قئ و خفقان حار و اکثار آن مورث قرحۀ امعا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است بدماغ و مضر مبرودین و مضعف جاذبۀ جکر و قوت باه مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و اسفیدباج با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نکاهداشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثۀ آن و بدستور چون در ظرف مس با عسل طبخ جید دهند جهت اکلۀ دهان مجرب و چون عصارۀ آن را طبخ دهند تا غلیظ کردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن قطورا و جهت قروح خبیثه و بردن لحم زائد ضمادا نافع و ضماد آنکه مهرا پخته باشند با پوست و تخم آن جهت جرب و حکۀ صفراوی مجرب و طلای مطبوخ آن درست در شراب جهت تحلیل اورام بیعدیل و سویق آن قابض و جهت رفع خواهش خوردن کل و امثال آنکه زنان حامله و دیکر آن را بهم رسد مؤثر و رب انار ترش در افعال قویتر از آب سویق آنست و بدستور شراب آن و چون جوف انار ترش را خالی کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد کردد پس بقدر فلفلی حبوب بندند پانزده عدد و یا زیاده از ان جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحۀ امعا و مقعده مجرب و رب انارین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنکی مفرط و تپهای تند و قئ و خمار و رفع خواهش ردیۀ حوامل و فساد رنک رخسار و دفع غم نافع و مضمضه به آب طبیخ آن جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلس البول و آشامیدن سائیدۀ آن بقدر یکدرهم به آب کرم در رفع کرم معده و حب القرع بیعدیل و طبیخ از بیخ انار درین باب از مجربات است و جهت لثۀ حار و درد دندان مضمضۀ آن بیعدیل و اناردان قابض تر از رب هریک و در افعال قویتر و کوبیدۀ ترش آن با مویز بالسویه و خمس آن زیرۀ کرمانی جهت رفع قئ و تقویت معده مجرب مضر سحج و سرفه مصلح آن مو و جلوس در آب طبیخ آن جهت رفع سیلان طمث و خروج مقعدۀ اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوختۀ آن با عسل بر سینه و معده جهت نزف الدم و نفث الدم و حقنه به آب آنکه با برنج و جو مقشر بو داده جوشانیده

۴۵۵باشند جهت رفع اسهال و سحج و تغسيل مقعده بآن جهت قطع خون بواسير و امراض مقعده مفيد و كل انار در افعال مانند كل انار فارسى است و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و التيام جراحات و قلاع و فتق و مضمضه بطبيخ آن جهت استحكام دندان متحرك و قطع آمدن خون از لثه و رفع قلاع و ضماد كل آن با برك كرم تازه بر فم معده جهت رفع قئ مفرط و قطور عصارهٔ كل آن با كلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان و تحليل ورم آن و با آب عنب الثعلب و با آب برك لسان الحمل جهت قرحهٔ احليل و نشف رطوبت و اندمال آن و انصباب مواد بدان و با آب قراح جهت سحج موزه و كفش و ابتداى داخس و با سركه جهت حمره كه باد سرخ است مفيد و با دردى خمر جهت جشاى عارض در چشم بشرط مداومت بران و عصارهٔ پوست رمان و شحم آن قائم مقام عصارهٔ كل آنست و بدستور عقيد عصارهٔ درخت آنكه در اواخر ربيع كرفته باشند و كويند چون هفت عدد غنچهٔ ناشكفته آن را بنهجى بلع نمايند كه بدست نرسد جهت قطع بروز دماميل و رمد تا يك سال مجرب است و دانهاى زردى كه در اقماع انار مى باشد شبيه بزرورد در جميع افعال مانند كل آنست و چون انار را طبخ نمايند تا مهرا شود و چهار درهم از آن را با آبى كه در ان طبخ يافته است با دو اوقيه آرد خبز حوارى و يا آرد دخن طبخ نمايند تا مانند عصيده كردد پس بران زيت خام و يا روغن كل ريخته بخورند جهت رفع اسهال ربع مايوس العلاج مجرب چون صاحب تپ بعد اندك غذائى آب انار را خواه شيرين باشد و خواه ترش بمكد نافع است او را و ليكن اكر پيش از غذا باشد بهتر است از بعد از ان مكر آنكه لينتى در طبع باشد و يا تهوع و قئ معلوم كردد و چون انار درست را در شراب طبخ نمايند تا پخته كردد پس بسايند و بر كوش بندند جهت ازالهٔ درد آن مجرب است و آش رمان و افشرج و برود رمانين و جوارش و حقنه و حب و حريره و خوشاب و دواء الرمان و دهن و رمانيه و رب و سفوفات و سكنجبين رمانى و سويق و اشربه و طلا و عصاره و لعوق و ماء الرمانين و معجون آن در قرابادين كبير مذكور شدند

رمان بری

که مض نامند بضاد معجمه

*ماهیت ان

حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیۀ تحفه نوشته که در حوالی کورکهه پور از بلاد هند سرکار صوبۀ اود کثیر الوجود است سه چهار برک از زمین برآمده کل می کند و کل آن شبیه بکل انار و برک آن مانند برک کاسنی و اصلا چوب ندارد و ثمر آن شبیه بانار و بزرکی انار متوسطی و طعم آن شیرین در زمین می رسد و خستۀ آن بزرک

*افعال و خواص آن

ضماد بیخ آن با مساوی آن صبر سقوطری و طین ارمنی جهت ضربه و سقطه مجرب درد و سه دفع وجع آن را زائل می کرداند

رمث

بکسر را و سکون میم و ثای مثلثه

*ماهیت ان

نباتی است از جنس نخود و شبیه بشیح ببلندی قامتی و رنک آن مانند شیح و اغبر نیست و بعد از خشک شدن بسیار زرد می کردد و از ان چیزها رنک می توان نمود و کویند از مجاورت آن رنک شخص مجاور زرد می کردد

*افعال و خواص آن

دخان آن جهت زکام نافع و باعث کریختن هوام است و قلی که از سوختۀ آن بهم می رسد کویند بهتر از قلی اشنان است

رمل

بفتح را و سکون میم و لام بفارسی ریک روان و باصفهانی ماسه و بهندی ریت نامند

*ماهیت ان

معروف است بهترین آن ریزۀ خالص از خاک است

*طبیعت ان

در سوم خشک و مجفف

*افعال و خواص ان

ص: ۸۶۳

کرم کردهٔ آن جهت نشف رطوبات و استسقا بعنوان بستن و دفن در ان کردن مفید و حمول سائیدهٔ آن جهت قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثر و بالخاصیت آب بدمزهٔ بدطعم را خوش طعم می کرداند بالعکس آب خوش مزه را بدمزه

۴۵۶

رم رام

بفتح را و سکون میم و فتح را و الف و میم

*ماهیت ان

قرطم بری است کوینـد قرصـعنه است و برک آن خرد و پهن و خاکی رنك و جهت دفع مضـرت سم مار و کزدم و انواع هوام نکاه می دارنـد و طریق اسـتعمال آن آنست که برك آن را در آب اندازنـد و بکذارند تا قوت آن در آب آید پس آن آب را باو دهند که او را کزیده و قلی که از ان حاصل می شود ضعیف از قلی اشنانست

فصل الراء مع النون

رند

بعربی اسم راسن بری است بلغت شام غار نامند و کویند صندل است

فصل الراء مع الواو

روس

بضم رای و همزه و واو و سین مهمله جمع راس است و بفارسی کله نامند

*ماهیت ان

معروف است مراد از ان کله و مغز آنست از حیوانات و بهترین آن مغز کلهٔ کوسفند جوان فربه است

*طبیعت ان

نسبت بسائر بدن حیوان ابرد و ارطب است و بحسب طبع هر حیوان مختلف می باشد در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها

*افعال و خواص ان

کثیر الغذا و بطئ الهضم و چون هضم و اسـتمراء یابد بدن ضعیف را قوی کرداند و منی بیفزاید و جهت اصحاب کدو ریاضت

نافع و مضعف معده و بدبو کنندۀ جشا و بول مصلح آن خوردن با خردل و سرکه آبکامه و صعتر است و کوشت خدین آن کرم تر و رطوبت آن کمتر و غذائیت آن زیاده و هر دو چشم آن چرب تر و سریع النزول و کوشت زبان آن ضعیف تر همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ارطب کل اجزای آن و پوست آن اعدل و بطئ الهضم تر و غلیظتر و غضاریف آن ردی تر همه اجزا و بطی النزول و مورث قولنج و غضاریف دماغ آن ردئ تر مصلح چشم آن نمک سیاه و زبان آن نمک باعتدال و بناکوش آن سرکه و صعتر و اشترغار و پوست کله و غضاریف آن را حتی المقدور نباید خورد و اکر مضطر و ناچار کردند بخوردن آن باید که با کف خردل و مصطکی و دارچینی قلیه پخته بخورند اما بسیار و شکم سیر نخورند بلکه برجوع صادق و ریاضت شدید اندک بخورند و اکر دیر منحدر شود مصطکی و عود هندی بخایند و اکر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقئ کنند و اکر قئ دشوار آید و یا عادی بدان نباشند اسهال ببعض جوارشات مسهله نمایند و بهتر آنست که در بلدان رطبه و حاره صاحبان امزجۀ ضعیفه کله و پاچه نخورند اصلا و انکور بالای کله نخورند که مضر است و نطول سر بچۀ کوسفند و پاچۀ آن جهت تسکین اوجاع سر یابس هنکام انتهای علت و جهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس و جنون و بیخوابی و امثال اینها نافع و حقنه بمرق سر بچۀ کوسفند مرطب امعا و کرده و اعصاب و مهیج باه و ملین اورام صلبۀ باطنیه و سرهای ماهی کوچک نمک سود خشک کرده سوخته جهت شقاق ملازه و مقعده و ورم لهاه و کرده و سائر اورام صلبه و امثال اینها بادهان مناسبه و با آبهای مناسبه نافع است

رواصیر

بفتح رای و واو و الف و کسر صاد بی نقطه و سکون یای مثناه تحتانیه و رای مهمله

*ماهیت ان

عبارت از بقولی است که در آب پخته و در روغن بریان نموده در آب میوه های ترش مانند انار و سیب و به و ریباس و آب غوره و سماق و یا رب و یا شربت اینها و یا ماست و یا کشک اندازند و تناول نمایند و از جملهٔ اغذیه است و بفارسی بورانی نامند

*طبیعت ان

بحسب آنچه از ان می سازند مختلف می باشد

*افعال و خواص آن

مسکن صفرا و حدت خون و مبرد و محرور المزاج را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و بطئ الهضم بسبب غلظت آن و نفاخ و قابض شکم و مهیج امراض رحم است

روبیان

بضم رای و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و نون و اربیان نیز آمده و بفارسی ماهی

۴۵۷روبیان و ماهی میک و بهندی جهینکامچهلی نامند

*ماهیت ان

حیوانی است آبی و حلال با دست و پاهای بلند و غلاف جثهٔ آن صدفی و کوچک آن بقدر ملخ بزرکی و بزرک آن تا بیک شبر و نیم تا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنک و کوشت آن نیز سرخ رنک و صلب و دیر پخته می شود و غیر جراد البحر است چه آن کوچک پردار است و در جراد البحر مذکور شد و روبیان کوچک را با آب و نمک جوش داده و خشک نموده از سواحل دریا باطراف می برند و آن را در فارسی میک می نامند بریان کرده با نمک می خورند و با روغن و پیاز بریان کرده با برنج پخته دم داده و با بالای طعام نیز ریخته و یا قلیه پخته می خورند

*طبیعت

تازهٔ آن

در دوم کرم و در اول تر و نمک سود آن از ان کرم تر و خشک تر

*افعال و خواص ان

مبهی و مولد خون صالح و منی و مسخن کرده و رخم و معین بر حمل و کثرت اولاد و بطئ الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن کردکان و یا روغن کاو یا نارجیل و با پیاز ورق کرده بریان نمایند و با کندنا طبخ نمایند مانند قلیه و با تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند بغایت محرک باه و مسخن رحم است و اکتحال خشک سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع شبکوری نافع و ضماد کوبیدهٔ آن با نخود سیاه بر شکم مخرج حب القرع و بتنهائی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای پختهٔ مهرای آن در روغن زیتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمک سود آن محرک باه مبرودین و مولد منی ایشان و مولد سودا و حکهٔ قوی و امراض سوداوی و بجوش آورندهٔ خون صفرا مصلح آن بامری یعنی آبکامه و سرکه و ربوب حامضه و بعد از ان شراب انار منعنع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازهٔ آن خصوص در مبرودین کرویا و قرص عود هندی و امثال اینها است

روذاریذا

بضم را و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است بمعنی اصل الوردی

*ماهیت ان

بیخی است شبیه بقسط و سبکتر از ان و بعد از سائیدن بوی کل سرخ از ان ظاهر می کردد

ص: ۸۶۶

*طبیعت ان

در اول سوم کرم

*افعال و خواص ان

ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد مجرب خصوصا چون با ناردین مخلوط کرده در آب جوش دهند و بدان نطول نمایند بر سر

روسختج

بضم را و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناه فوقانیه و جیم معرب روی سوختهٔ فارسی است و آن را را سخت نیز نامند

*ماهیت ان

مس سوخته است و دستور احراق آن در دستورات مقدمه مذکور شد و بهترین آن سیاه مائل بسرخی آنست و سیاه آن زبون زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده است

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

بسیار قابض و مجفف و تند و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوهٔ چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن کوشت فاسد زائد مؤثر و قتال و مغسول آن ملایم تر و آشامیدن یک درم آن با موم و روغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی مای اصفر بقوت و جهت استسقا نافع و با آب باران و عسل مقئ قوی طریق غسل آن مانند اقلیمیا است

روی توتیا

شبه است و مشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است بخلاف سائر اقسام روی اسم فارسی طالیقون است و آن را مصنوع از چهار وزن مس و یک وزن و نیم سرب سازند و اهل هند این را بهنکار بفتح باء موحده و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و الف و راء مهمله نامند

فصل الراء مع الهاء

رهشی

بفتح را و سکون ها و کسر شین معجمه و یا بفارسی ارده نامند

*ماهیت ان

کنجد مقشر بریان نرم سائیده

۴۵۸است که مائع باشد و روغن از ان جدا نکرده باشند

*طبیعت آن

کرم و تر

*افعال و خواص آن

مبهی و مسمن و غلیظ و دیرهضم و مفسد اشتها و بطئ الخروج از معده مصلح آن عسل و سرکه و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح جشای احشا و منضج دمامیل و خراجات و مسکن وجع و حدت و خشکی عضو بآتش و یا ببارود سوخته ضمادا و طلاء و آنچه از مغز پسته و زردآلو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مانند اصل آنست

*فصل الراء مع الیاء المثناه التحتانیه

رئه

بکسر را و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها بفارسی شش و بهندی پهپیره و بترکی ابکمه نامند

*ماهیت ان

معروف است و بهترین آن رئهٔ بره و بزغالهٔ شش ماهه تا یکساله است خصوص که کوهی باشد

*طبیعت ان

کرم و تر و بقراط سرد و تر و روفس خشک دانسته

*افعال و خواص آن

جهت مرضی و ناقهین که خواهش کوشت داشته باشند قلیل آنکه اطراف آن را که نرم باشد بریده بریان نموده باشند نافع و

کویند مداومت خوردن آن مورث سل و بطئ الهضم و قلیل الغذا و مولد خلط بلغمی است مصلح آن کرویا و سرکه که در ان بخیسانند پس بریان کنند مضر معده مصلح آن حب الآس و شکر است

۴۵۹و ضماد کرماکرم آن جهت تحلیل ورم چشمی که بر سفیدی آن نقطهٔ سرخی بهم رسیده باشد و رئهٔ بز و خنزیر و کربه و خرس و جمل جهت سحج و ورمی که در پا از کفش و موزه و امثال آن بهم رسیده باشد مفید و بدستور ضماد محرق رئهٔ آنها کرماکرم چون بی نمک آن را بر آتش بریان کنند و خونابی که از ان آید بر ثآلیل و قوبای یابس طلا نمایند زائل سازد خصوصا که رئهٔ بز یکساله باشد و محرق آن جهت رفع سحج مؤثر و رئهٔ حمار الوحش را چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند جهت ضیق النفس نافع است*

ریباس

بکسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله بفارسی ریواس و ریواج و جکری نیز نامند

*ماهیت آن

نباتی است بقدر یک ذرع و شبیه بسلق و از وسط آن یک و یا دو ساق روئیده اندک پهن قریب بدو انکشت و بحجم یک انکشت و بر بالای آن پوستی سبز رنک و مزغب و طرف متصل به بیخ آن مائل بسفیدی و اندک بنفشی و طرف بالای آن سبز و مانند پوست بیخ کاهو بطول از ان جدا می کردد و مغز آن سفید رنک نازک آبدار ترش با اندک عفوصتی و سر ساق آن متشعب و در بین شعبها پردهای سبز خشن و بالجمله ساق آن شبیه بساعد انسان باریکی و سر آن شبیه به پنجهٔ مرغابی و کل آن سرخ رنک و طعم آن اندک ترش با شیرینی کمی و منبت آن مواضع برف نشین و کوهستان بسیار سرد و بهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب میخوش آنست که ساق آن سطبر و بلند باشد و بیخ آن راوند است چنانچه ذکر یافت و ریباس معمری منسوب است بمعمر نیشاپوری و آن اول کسی است که ریباس را یافته مترجم صیدنه ابو ریحان کوید که بیخ ریباس تا به آب نرسد برک برنمیآورد و در بعضی مواضع سی سال باید تا برک برآورد درین مدت بیخ آن بتدریج در زمین بزرک می شود تا بمقدار بیخ درخت خرما رسد در بزرکی و آن را راوند کویند و چون نبات آن بزرک شود هر برکی از ان مشابه بدست او می باشد وارد شیر را راوند دست بدان سبب کویند که دستهای او بلند بود و هر شاخی از نبات آن را تخم نباشد بلکه از میان نبات آن هر سال قضیبی برآید و بر سر آن تخم آن باشد و بر حوالی آن قضیب ساقهای ریباس برآید بشکل دست آدمی

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص ان

ملطف و با قوت قابضه و مفرح و مقوی معده و احشا و جکر حار و تحریک اشتها و قاطع قئ صفراوی و تشنکی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و صافی کنندهٔ آن هر دو و جهت رفع مستی و خمار و خفقان و وسواس و بواسیر و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تپهای حار و صفراوی و مداومت آن مانع بروز دمل و اکتحال عصارهٔ آن جهت تقویت باصره و رفع بیاض و ضماد آن با آرد جو جهت باد سرخ و نمله نافع مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین مصلح آن شربت عود و انیسون و عسل مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج و آب غوره و رب زیباس قویتر از آب آنست و شربت آن وحشت و جنون و رفع بخارات و احتراقات را نافع است*

رئه البحر

بکسر را و فتح یا و ضم تا و الف و لام و فتح باء موحده و سکون حا و را هر دو مهمله

*ماهیت ان

چیزی است شبیه بشیشه وقتی که تازه تر باشد در کنار دریاها یافت می شود

*افعال و خواص آن

ضماد آن جهت نقرس و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد نافع است

ریحان

بفتح را و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح حا و الف و نون بفارسی شاهسفرم و بهندی نازبو و نکدبابری نیز نامند

*ماهیت آن

اسم جنس است و او را انواع است و در شاهسفرم مذکور خواهد شد ان شاء اللّٰه تعالی*

ریحان السلیمان

آن را جمسفرم و جماهو سلیمان نیز نامند

*ماهیت ان

کیاهی است از جنس عشقه شبیه بشبت تر و تازه و برک آن شبیه ببرک خطمی و کل آن سفید و کوچک و دانهٔ آن سیاه مانند فلفل و کیاه آن بر اشجار می پیچد و در کوهستان فارس بهم می رسد و در اصفهان و دار المرز بر درختها می روید و در تنکابن دیسمونو نامند

*طبیعت ان

کرم و خشک و ابو ریحان تا چهارم کفته

*افعال و خواص ان

ملطف و مجفف و مسهل بیغائلهٔ سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبت لزجهٔ معده و ضماد طبیخ آن جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای آن با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت حمره و اورام حاره و حمول آن با روغن کل جهت درد رحم و آشامیدن و طلا کردن شکوفهٔ آن جهت لقوه و فالج و کزیدن عقرب نافع مقدار شربت از برک آن تا سه مثقال و از آب آن تا ده درم و اکثار آن مصدع مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بدل آن مرزنجوش و کویند بدل آن نیم وزن آن شیح و نیم وزن آن عنب الثعلب است و کویند بسبب آنکه در چهارم کرم و خشک است سرما بدان ضرر نمی رساند و مدتها می ماند و اکر مدتها آب نیابد محتاج به آب نیست بلکه اشجار مجاور خود را از ریشهٔ خود سیراب می کرداند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در کتب ادویهٔ مفرده نوشته اند که کیاهی است در اصفهان مشهور بکل عقرب است و جهت عقرب و رتیلا و زنبور کزیده شربا و ضمادا مجرب و برک آن از لبلاب کوچکتر و کل آن مانند خوشهٔ بنفش و اندرون آن زرد رنک و کوچک است اما همیشه سبز نیست و آن سطاریون است و مذکور می شود و کویند قسم جبلی آن را برک آن مانند شبت و کل آن سرخ با سفیدی می باشد

ریحان الکافور

آن را ریحان یهودی و شجر الکافور نامند و کویند بفارسی سوسن نامند

*ماهیت ان

کیاهی است کل و شاخ آن شبیه بشبت و برک آن شبیه ببرک انار و از ان ریزه تر و کل آن کبود مائل بسفیدی و از جمیع اجزای آن بوی کافور آید خواه تر باشد و خواه خشک

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده و یرقان و قطع سیلان خون اعضا و بوئیدن آن بسیار محلل رطوبات چسپنده باغشیهٔ دماغ و ادمان آن محلل اخلاط غلیظهٔ دماغیه و تحلیل اورام و ذرور آن جهت قروح و جراحات نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم و از آب آن تا هفت درهم است*

ریش

بکسر را و سکون یا و شین معجمه بفارسی پر نامند

*ماهیت ان

معروف است و عبارت از پر طیور است

*افعال و خواص ان

ذرور سوختهٔ اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که کژک نامند در قطع خون جراحتها قائم مقام موی نرم خرکوش است و چون از بیخ بر طیور آنچه بزرک و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند و در بینی دمند رعافی را که بهیچ چیز بند نکردد فائده بخشد و مجرب است و در جمیع نزف الدم بیعدیل است خصوصا پر طاؤس

باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است

فصل الزای مع الالف

زاج

ص: ۸۷۲

بفتح زا و الف و جیم معرب از زاک فارسی است

*ماهیت ان

از معدنیات است و اقسام می باشد و غیر شب است و سفید و سرخ و زرد و زرد آن منقلب بسبز می کردد و سفید آن را قلقدیس و شوغار و زرد را قلقطار و سبز را قلقند و قلقنت سوری نامند و بشیرازی زاج سیاه

زاج ابیض

بفارسی زاج سفید و بیونانی خلل القیس و بهندی پهتکری نامند

*ماهیت ان

چیزی سفید و اندک مائل بزردی و خفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون در دست بمالند زود ریزه کردد و پاک باشد از آلایش و کوفته نباشد و آنچه را که خواهند رنک کنند و خوب رنکین صاف یکسان شود اولاـ در آب محلول آن تر نموده خشک کرده پس رنک می نمایند و معدن آن اکثر جاها است از آن جمله پنجاب از صوبهٔ لاهور در قصبهٔ بهره مشهور بخوش آب و نمک سار ما بین نهر جهناو و رای که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و در حین برآوردن مانند نمک اندک نرم می باشد و برسیدن هوا بدان صلب می کردد

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک و مائل باعتدال و الطف همه اقسام است

*افعال و خواص ان

بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال قریب بزاج زرد است و آشامیدن ثلث درم تا نیم درم آنکه با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند و بالای آن شیر کاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده باشند نهار بیاشامند و اکر آن مقدار شیر و آب را بیک دفعه نتوانند اشامید بدفعات بیاشامند و وقت شام نیز همین مقدار زاج و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی و بادی و کوشت پرهیز نمایند و تا هفت یوم بدستور بعمل آورند جهت رفع قرحهٔ کرده و مثانه و احلیل و تحلیل ریاح آنها و تفتیت حصاه نافع و اکر برای تفتیت حصاه تا پانزده یا بیست یوم بعمل آورند بهتر است و چون دو جزو آن را با یک جزو اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز تابستان در آفتاب در زیر سرکین اسپ دفن کنند بغایت تند و جالی می کردد و ازالهٔ بیاض غلیظ و ناخنه می نماید و در ازالهٔ کوشت زائد زخمها بیعدیل و اکتحال زاج محرق جهت تنقیهٔ چرک کوشهای چشم و با عسل جهت سطبری پلک آن و نفوخ آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن بر یافوخ با آب کندنا و با قیروطی جهت اکلهٔ دهان و بعضی با خمر سائیده بدستور مذکور می سازند و آن نیکوترین دوائی است برای جرب طلاء و طلای زاج با آب کشنیز جهت حمره و سلعه و جرب و حکه و خشک ریشه بستن زخمها و ذرور آن جهت قروح

خبیثه و نزف الـدم همه اعضا و ورم بن دندان و عضـلات حلق و فرزجه و حمول آن با آب کندنا جهت نزف الدم رحم و فتیلهٔ آن با عسل جهت قرحهٔ کوش و رفع چرک آن و جهت بواسیر و نواصیر مفید و قطور قلیل محلول آن در آب باران جهت تنقیهٔ بصر و رفع غشاوه رقیق و بیاض و امثال اینها نافع است

زاج احمر

قسمی از زاج سفید مائل بسرخی است و جوف آن سیاه و با تجاویف و ثقبها و با زهومت و غلیظتر از سائر اقسام و در جمیع افعال مانند آنها است و از ان آنچه صیقلی و بنفش است ضعیف تر و شیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبای قبل ما و اطبا در زمان ما تجربه نموده اند که آشامیدن یک درم زاج سرخ بلخی موی سفید را می ریزاند و بجای آن موی سیاه می رویاند و لیکن شخص قوی المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد زیرا که بسیار قوی است

زاج اخضر

یعنی زاج سبز بهندی آن را هیراکسیس نامند

*طبیعت ان

کرم و خشک تر از سائر اقسام و سوختهٔ آن لطیفتر و احراق آن برای تلطیف آنست

*افعال و خواص آن

محرق و اکال آشامیدن یک درم سوختهٔ آن جهت رفع سمیت فطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و حب القرع و با آب مقئ قوی است و چون صاحب بنیهٔ قوی مرطوب از ان بنوشد موی سفید آن ریخته بجای آن موی سیاه بروید و مجرب دانسته اند و لیکن چون بسیار خشک و بغایت مضر رئه است ترطیب بسیار باید نمود و قطور آن در بینی با آب جهت قطع رعاف و تنقیهٔ دماغ از رطوبات و در کوش جهت درد کوش بارد آن و چون آن را سوخته و با سورنجان ممزوج کرده در زیر زبان کذارند جهت ضفدع و اکلهٔ دهان و قلاع آن و در بینی جهت اکلهٔ و قروح آن و بدستور طلای آن بتنهائی جهت اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات مضر جراحات عصبانی و زیاده از یک درم آن کشنده است

ص: ۸۷۴

زاج اصفر

یعنی زاج زرد که بهندی کسیس نامند

*ماهیت ان

بهترین اقسام زاجات و افضل آن ذهبی و درخشندهٔ آنست

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک سوختهٔ آن لطیفتر بخلاف سائر املاح که از احراق قویتر می شوند و مغسول آن را حدت کمتر

*افعال و خواص ان

آشامیدن آن جهت قتل و اخراج اقسام کرم معده و تحلیل ورم و صلابت طحال مؤثر و غرغرهٔ اقسام زاج با سرکه جهت زلوی در حلق مانده مجرب و چون دو جزو آن را با یک جز و اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرکین اسپ دفن کنند بغایت تند و جالی می کردد و ازالهٔ بیاض غلیظ و ناخنه می نماید و در ازالهٔ کوشت زائد زخمها بیعدیل و در رنک کردن موی موثر مقدار شربت آنکه بی خطر باشد تا یک دانک و زیاده بر ان خطرناک مصلح آن قئ کردن بشیر تازه دوشیده و روغن تازه و کره و شکر و ترطیب بدن بدل آن زنکار است و فولاد جوهردار را بعد از تصقیل و تصفیه بدان جوهر می دهند

زاج الاساکفه

بفارسی زاج کفشکران و بهندی کسیس نامند و کویند زاج سیاه است و بیونانی مالیطرنا و ملیطرنا کویند

*ماهیت آن

قسمی از زاج ابیض است کثیر الارضیه و چون آب بآن برسد سیاه می شود

*طبیعت ان

مانند سائر اقسام و قابض تر از سائر

*افعال و خواص ان

قابض و جالی و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و حقنهٔ آن با خمر جهت عرق النسا و لطوخ آن با آب جهت بثور لبنیه نافع و داخل ادویهٔ مسودهٔ موی کرده می شود

زاج المقطر

و قاطر نیز نامند

*ماهیت ان

از جنس زاج اخضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقد می کردد و بهترین اقسام است امتحان آن آنست که چون بر فولاد بمالند برنک مس کردد

زاج الجامد

از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد

زاج المطبوخ

نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط می باشد آن را با آب می جوشانند تا منجمد کردد و بهیأت

۴۶۲مهره نرد بریده استعمال می نمایند و از خوردن اقسام زاجات سرفه مودی بسل و قروح اعضای باطنی و امعا و سحج عارض می کردد علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کرهٔ تازه با شکر و شربت زوفا و مانند آنست

فصل الزای المعجمه مع الباء الموحده

زباد

بفتح زای و با و الف و دال مهمله بهندی مید بکسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله نامند

*ماهیت ان

نوعی از عطریات است سیاه رنک مائل بسرخی و سیال از بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی کیرند مشهور بزباد و آن حیوان را بفارسی کربهٔ زباد نامند و جثهٔ آن قریب بجثهٔ سک و کربهٔ بزرک صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک و چون آن را حرکت بسیار دهند از ما بین دوران آن عضوی شبیه به پستان مائیتی بترشح برمیآید در غایت خوشبوئی و بیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوش بو است و در بلاد سردسیر نمی ماند و بهترین زباد سیاه مائل بسرخی براق خوشبوئی و بدترین آن سفید آنست و آن را مغشوش باطفار الطیب و مصطکی و خوش بوئیهای دیکر می کنند و امتحان خالص آن آنست که بدست بمالند اکر بچسپد و بعد شستن دست بوی آن در دست بماند خالص است دیکر آنکه در ان حیوانات کوچک سرخرنک مانند مکس کوچک می باشد و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه بکربه و درازتر از ان و نیرپوز آن یعنی دهن آن باریک تر و درازتر از کربه است و در بلاد حبشه و جزائر زیربادات بهم می رسد و اکثر مردم آن حیوان را در قفس

نکاه می دارند و بآن بازی می کنند و بعضی رام می شوند و رنک آن سفید مائل بزردی است و در زیر بیخ دم آن برآمدکی شبیه بنافه و بقدر جوز کوچکی است و در ان پنج شش سوراخ می باشد و از هفت روز تا پانزده روز یکبار از ان نافه زباد بعمل می آورند و از یک و نیم مثقال تا دو مثقال زیاده بعمل نمی آید و بعضی که رام اند دم آن را بلند کرده زباد از ان می کیرند و بعضی که وحشی اند دم آن را از قفس بیرون آورده از ان زباد می کیرند بدین طریق که صدفی را بآهستکی بران نافه می مالند و آن نافه را بملایمت می فشارند از ان زباد برمیآید و آنچه از نر آن بعمل می آید بهتر است از مادهٔ آن زیرا که منفذ بول ماده بالای آن نافه است و قدری از بول آن بآن زباد ممزوج می کردد و لهذا کسانی که از ان آکاه اند آن را ناشسته بکار نمی برند و طریق غسل آن آنست که در ظرفی کرده اولا سه دفعه به آب سرد می شویند و بعد از ان سه بار دیکر به آب کرم و سه بار دیکر به آب سرد که نه بار باشد و باید که بهر بار آب بسیاری بران ریزند و بدست خوب برهمزنند پس زباد را به کف دست از روی آب بکیرند و بکنار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود و باز بدستور در ظرفی کرده آب بسیار بران ریزند و برهمزنند و از روی آب برکیرند آن هنکام زباد نرم و صافی در آب کرم نرم و رقیق و در آب سرد منجمد می کردد پس سه بار در آب لیمو بشویند تا بوی بدان زائل کردد پس سه بار دیکر به آب سرد و از کرپاسی بکذرانند و سه بار با کلاب بشویند پس در اندرون کاسهٔ چینی مالیده شبها بر روی کلهای خشبوی مانند ورد احمر و یا ورد ابیض یا ورد اصفر و یا بهار نارنج و یا کل یاسمین و امثال اینها معکوس بکذارند و روزها پارچهٔ پاکیزهٔ صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب کذارند تا هر مقدار که خواهد پس اندکی از ان را با قدری عطر کلاب و اکر حاضر نباشد با کلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال آنست

*طبیعت آن

در سوم کرم و در یبوست معتدل

*افعال و خواص آن

منشف و بغایت مفرح و مقوی دل و حواس و آشامیدن یک قیراط آن با ادویهٔ مناسبه و با شراب تفریح آورد و جهت رفع غشی و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و مقعده نافع و نیم درم آن با قدری زعفران و مرق کوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند

۴۶۳و بوئیدن آن جهت زکام و درد سربارد و شقیقه و همچنین تمریخ بدان و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن و بتنهائی جهت نضج دمل و تسکین وجع آن و التیام قرحه و بر قضیب آلودن مانع حمل زنان و مداومت بوئیدن آن باعث صداع محرور و بدخلقی و ضیق النفس مصلح آن صندل و کافور و اغذیهٔ بارده بدل آن غالیه است*

زبد

بضم زای و سکون با و دال مهمله بفارسی روغن تازه بی نمک و مسکه و روغن و بهندی مکهن نامند

*ماهیت ان

عبارت از روغن کاو و بز و کوسفند و کاومیش است و بهترین آنها تازهٔ خوشبوی است که از سرشیر کیرند و روغن کاو لطیفترین همه و کاومیش خصوصا جنکلی از همه غلیظتر و چرب تر

*طبیعت ان

در اول کرم و در آخر آن تر و کهنهٔ آن کرم تر و تری آن کمتر و زود مستحیل بخلط غالب می کردد خصوصا با صفرا

*افعال و خواص آن

ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد جهت تصفیهٔ صوت و خشونت قصبهٔ رئه و حلق و سرفهٔ خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار فرمودن فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الرئه و نضج مواد سینه و دفع آنها و مالیدن آن بر بدن نیز و خوردن آن با شکر و خشخاش بغایت مورث فربهی بدن و با بادام تلخ جهت رفع فضلات رئه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط باشد و با شربت کل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیهٔ بدن می کند و تغذیهٔ آن موقوف بورود بآلات غذا نیست و جهت نضج ورمها و ورم بناکوش و اربیتین و دهن و ریشی که بر سر و بدن اطفال بهم می رسد و جهت کزیدن افعی و هزارپا خصوص کرم کردهٔ کرماکرم آن و تمریخ آن و بن دندان اطفال باعث سرعت بیرون آمدن آن و نیز

تمریـخ آن جهت رفع خصف تـازه و کهنه و با ادویـهٔ مفتحه جهت تفتیـح حجب دماغ و تلیین اعصاب و جراحت مثانه و قوبا و سعفهٔ خشك و جرب خصوصا که اولا بدن را به آب سـرد بشویند و بمالند و بعد از مالیدن صاحب آن خود را بپوشاند تا عرق کنـد در همان روز رفع علت می کردد و ضـماد آن با سورنجان نرم کوبیـده جهت قطع و استیصال دانهٔ بواسـیر مجرب و درین امر هرچند کهنه باشد بهتر دانسـته اند و مغسول آن بیک صد و یک آب و اقلا چهل و یک آب در امور مذکوره سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از چرك و التیام زخمها و رویانیدن کوشت تازه و جهت بواسیر و حرق النار نیز مفید مضعف و مرخی فم معده و مسـقط اشـتها و بسـیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض و نمك و شکر و فانیذ و عسل بدل آن شیر تازه دوشیده که بجوشانند تا خمس آن سوخته کردد مقدار شربت آن تا سی درهم است*

ص: ۸۷۷

زبد البحر

بفتح زای و با و ضم دال و الف و لام و فتح باء موحده و سکون حا و راء مهملتین بفارسی کف دریا و بهندی سمندر پهین نامند

*ماهیت ان

کفته اند جسمی است مرکب از اجزای لطیفهٔ ارضیه و اجزای هوائیهٔ مجتمعه با رطوبت دریا که بسبب تحریک امواج در سواحل بحر قلزم بر روی سنکها مجتمع و متکون می کردد بصورت جسدی و آن پنج قسم می باشد یکی شبیه باسفنج و سطبر و زردرنک با زهومت و کریه الرائحه مانند بوی ماهی و دوم مائل بسفیدی بسیار متخلخل و با تجاویف بسیار و رائحهٔ آن مائل بکراهیت شبیه بطحلب بحری و سوم بشکل کرم و سبک و مائل به بنفشی و این را میسنون و دودی و بشیرازی کرم ایوب نامند و چهارم بسیار تجویف شبیه به پشم و چرک آلوده و سفید مائل بزردی و با تجاویف بسیار و آن را قینون کویند و پنجم سفید و سبک ظاهر آن املس و باطن خشن و تندطعم و بی بوی و این از همه اقسام بهتر است و کفته اند بهترین این آنست که وردی یعنی برنک کل سرخ باشد و نیز قسمی دیده شده که سفید بسیار ضخیم بحجم یک انکشت و زیاده

۴۶۴بران و بیرائحه و با اندک شوری و اجزای آن پرده پرده و اندک صلب و در بین پردها جرمی رخو از قبیل سفیدآب وشی مکلس و منجمد و بر پشت آن از قبیل پوست چیزی سیاه رنک و وسط پوست آن در طول کره دار شبیه بخرزات فقرات ظهر در زیر پوست نمایان و طول آن را یک شبر و نیم می کفتند و این را بهندی کستوری نامند و آنچه بتحقیق پیوسته زبد البحر که بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بران بمجاز و شبه است و آن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است بحری که در دریای فارس و قلزم و نواح آن بهم می رسد بقدر شبری و در زیر شکم آن پوستی و در ان لحمی رخو و در جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه که بعضی مردم آن را با قدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال می نمایند و آن حیوان بساحل افتاده و بمرور کوشت و پوست آن بتحلیل و زائل کشته بدان هیأت می کردد و مردم از ساحل برداشته باطراف می برند و کف دریا می نامند و اکثر ماهی کیران آن را صید نموده کوشت آن را که مرغوب ماهیان است بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید می نمایند و استخوان پشت آن را می اندازند بمرور ایام بدان هیأت می کردد و آن ماهی را سبلهای طولانی شبیه برودهٔ حیوان تا پنج شش عدد و بطول یک ذرع می باشد و دم کوچکی از کوشت لزجی و بر بالای پشت آن بالای استخوان پوست نازکی

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

از ادویۀ قتاله است قاطع قئ و غثیان و هاضم اطعمه و مضر صوت و قصبۀ رئه مصلح آن لعابها و صموغ مقدار شربت آن یک دانک بدل آن شیح ضمادان جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن کل سرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و خنازیر و بهق و کلف و سائر امراض جلدیه و آثاری که بر وی ظاهر شود و با نمک و شراب جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن و اذابت لحم از مجربات است و طلای آن خصوص قسم اخیر با اندک فلفل با آب سوده جهت تحلیل اورام باردۀ رخوه و ریحیه و استسقا خصوصا طبلی نافع و آشامیدن یک دانک از قسم سیوم آن با مثل آن کثیرا جهت درد سر و عسر البول و تفتیت سنک کرده و اخراج رمل آن و درد کمر و استسقا و سپرز و ادرار نمودن حیض و ضماد محرق آن با سرکه و با شراب سرخ رقیق جهت داء الثعلب و کلف مجرب و مغسول آن را حدت کمتر و لطیفتر و جلای آن بیشتر و برای داء الثعلب و کلف بهتر و هریک از اقسام آن بدل یکدیکرانند مقدار شربت آن یک دانک تا دو دانک مضر سر مصلح آن روغن کدو بدل آن حجر قیشور است و نوع سفید آن در سوم کرم و در دوم خشک جهت جلای بصر و با ادویۀ مناسبه جهت رفع بیاض چشم مؤثر است*

ص: ۸۷۹

زبرجد

بفتح زای و باء موحده و سکون راء مهمله و فتح جیم و دال مهمله

*ماهیت آن

ارسطاطالیس زمرد و زبرجد هر دو را از یک معدن می داند و در معدن طلا تکون می یابد از مقابلهٔ زحل با قمر نزد مقابلهٔ شمس و الوان می باشد سبز صاف کم رنک را مصری و زرد مائل بسبزی را قبرسی و زرد مائل بسرخی را هندی نامند و این زبون ترین همه است

*طبیعت ان

در سوم سرد و خشک و انطاکی در چهارم دانسته

*افعال و خواص آن

در همه افعال مانند زمرد است و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر البول و مفتت حصاه و جهت تقویت باصره و رفع جذام بهترین ادویه است که هر روز نیم درم آن را بخورند و تعلیق آن جهت صرع و عسر ولادت نافع مسقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد است و چون صورت مرکبی در حین بودن قمر در حوت بران نقش کنند و از ان انکشتری سازند و در بنصر چپ کنند

۴۶۵باعث فرح و ازالهٔ هم و تسهیل ولادت است و چون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند و در رصاص پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و کویند آشامیدن شراب در پیالهٔ زبرجد مست نمی کرداند*

زبد البورق

بفارسی کف بوره نامند

*ماهیت ان

غیر بورهٔ زبدی است و غیر جامد و بغایت سفید شبیه بآرد و بورهٔ زبدی جامد مائل بسرخی در جمیع افعال مانند بوره و از ان لطیفتر و تندتر است

زبزب

بفتح دو زای و سکون دو با در میان و در آخر بترکی ابرسوخ و باصفهانی خوک ره نامند

*ماهیت ان

حیوانی است بقدر سک کوچکی و روی آن ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی پوست آن نیز ابلق می باشد و مشهور است که هرچند آن را بزنند فربه تر می کردد

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

کویند چون آن مردار می خورد ما دام که میته نخورده باشد کوشت آن صالح الغذاء و جهت ریاح و سردی اخشا و اذابت بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است و علامت آنکه کوشت مردار خورده آنست که از ان بوی بد آید

زبیب

بفتح زای و کسر با و سکون یای مثناه تحتانیه و بای موحده بفارسی مویز نامند

*ماهیت ان

معروف است و آن انکور رسیده بدرخت خشک شدهٔ آنست و انواع می باشد بحسب انواع انکور بهترین همه پر کوشت شیرین کم دانه فربه آنست و بدترین همه خشک کم کوشت پر دانهٔ آن

*طبیعت ان

بحسب انواع انکور مختلف می باشد آنچه از انکور سفید است کرمی آن کمتر از سیاه آن و همچنین بسیار شیرین آن را کرمی زیاده از کم شیرین و مائل بترشی آن نیز و معتدل ترین همه سفید و بعد از ان سرخ و بعد از ان سیاه آن و خشک کم کوشت پر دانه مائل بیبوست و قابض و دانهٔ آن سرد در اول و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

در حـدیث وارد است که بایـد که شـما زبیب را بخوریـد که اطفای مرۀ صـفرا می نمایـد و بلغم را ساکن و عصب را محکم و غضب را می میراند و دل را قوی و نیک می کرداند و منقی آن کثیر الغذا است بسبب جوهر غلیظ ارضی که دارد منضج خلط غلیـظ و ملین بطن و محلـل باعتـدال و جـالی معـده و امعـا و معین ادویـۀ مسـهله و موافق قصـبۀ رئـۀ و مقوی جکر و محرک باه مبرودین و مسـمن بـدن و جهت سـرفۀ بلغمی و امراض کرده و مثـانه و قرحـۀ امعا و با کل کاوزبان و خرمای سبز جهت خفقان مجرب و با حصـی لبان جهت رفع نسـیان و با سرکه جهت یرقان بدستور مجرب و چون بجای دانه در هر عددی فلفلی جایداده بـدان مـداومت نماینـد جهت سـردی کرده و تقطیر البول و سـنک کرده و مثانه بیعـدیل و چون با انیسون بپزنـد تا مهرا کردد و صـاف نموده با روغن بادام بیاشامنـد جهت سـرفۀ بارد بلغمی مجرب و آشامیـدن آب نقیع آن و یا آب مطبوخ آن و یا با ادویۀ مناسـبه ملین طبع و خیسانیدۀ آن در سـرکۀ انکوری بناشتا جهت تحلیل ورم طحال مجرب که هر روز چند دانۀ آن را بخورند و بالای آن قـدری از ان سـرکه بیاشامنـد و چون با فلفل و آرد جاورس بریان کننـد و با عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد و ضماد آن با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و انفجار دمامیل و قلع ناخن بی جا شـده برآمده و با شـراب جهت غانغرایا و قروح شهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششـها و سـرطانات و با آرد باقلا و زیره جهت ورم انثیان و با جاوشیر جهت نقرس نافع مضـر محرورین مصـلح آن سکنجبین و مکیدن آب میوه های ترش و خشخاش مضر کرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سی درم بـدل آن کشـمش است و دانـۀ آن سـرد در اول و خشک در درم و قابض و حابس بطن و مقوی معـدۀ رطب و امعا و زبیب لاـغر کم کـوشت حـابس بطن و مقـوی آن و محرق خـون مصـلح آن خیارشـنبر و کوینـد تخم خرفه است و مضـر کرده مصلح عناب و نوع بیدانه که کشمش نامند بهترین آن سبز آنست که از انکور عسکری سازند و زبون ترین آن سیاه و همۀ آن لطیفتر از دانه دار و کثیر الغذا و مبهی و با قوت مسهله و آب نقیع و همچنین آب مطبوخ آنکه با فانیذ بقوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیۀ مواد سینه و تصفیۀ صوت نافع و ضماد آن با زعفران و

۴۶۶زردهٔ تخم مرغ و عصفر جهت انفجار دمل و تحلیل صلابات بیعدیل و چون بکوبند آن را با صبر و بر سر بمالند جهت دفع کچلی مجرب و در سائر افعال مانند مویز دانه بیرون کرده است و محرق خون مصلح آن همان مصلح مویز است که مذکور شد و شراب آن در قرابادین نوشته شد

زبیب الجبل

بفتح جیم و باء موحده و لام و زبیب بری نیز نامند و بیونانی فیسمونه اسطافیوس اغریا و بفارسی مویزک که مویزج معرب آنست و بشیرازی نیز مویزک نامند

*ماهیت ان

نبات آن شبیه بتاک و از ان ضعیف تر و شاخهای آن راست و سیاه و کل آن مائل بسفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و در ان دو سه دانه اندک پهن غیر مستدیر و با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه مائل بسرخی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخایند

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بسیار جالی و مفرح و مفتح و مسقط جنین و خائیدن و غرغره کردن بطبیخ آن جاذب رطوبات دماغی و تنقیهٔ بلغم بسیار از دماغ و با مصطکی و کندر جهت رفع لکنت زبان و درد دندان که هر دو حادث از بلغم باشد و جذب رطوبت لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و چون یک عدد دانهٔ آن را در پنبهٔ پاکیزه پیچیده اندک تر کرده کوفته که دانهٔ آن کوبیده و شکسته کردد کرم کرده بر دندان موجع کذارند در ساعت تسکین وجع آن نماید و آشامیدن بقدر پانزده عدد آن با ماء العسل مقئ قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن بدفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند زیرا که اکر حرکت نکنند و بنشینند و یا خواب کنند خوف خناق است و با مصطکی و کندر جهت تصفیهٔ صوت و با ادویهٔ مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد آن با عسل و یا سرکه و یا غیر آن جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب غیر متقوح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن آن خواه در سر و خواه در بدن باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت کشودن دمل و نطول آن با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان و تجفیف رطوبت و استرخای لثه و چون نرم سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند کرم آن را بکشد و وجع آن را تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک درم و زیاده از یک مثقال آن کشنده است بخناق و جراحت مثانه و احشا معالجهٔ آن مرکب از علاج ذراریح و جبلاهنک بدل آن دو وزن آن عاقر قرحا است*

زبل

بکسر زای و سکون با و لام بفارسی سرکین نامند

*ماهیت ان

معروف است و مراد از ان زبل حیوانات است

*طبیعت آن

زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف می باشد و بالجمله همهٔ آنها کرم اند

*افعال و خواص ان

نیز بحسب هر حیوان مختلف می باشد و در طی ذکر آن حیوان مذکور شد و می شود ان شاء اللّه تعالی و بالجمله مجموع آنها محلل و مجفف اند

فصل الزای مع الجیم

زجاج

بضم زا و فتح جیم و الف و جیم بفارسی آبکینه و شیشه نامند

*ماهیت ان

دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید صاف شفاف بخلاف مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها است آنچه در تبریز از توابع شیراز و غیر آنست سنکی است تیره رنک ریزهٔ آن را باقلی نرم سائیده در کوزهٔ ریخته بآتش تند چند شبانه روز می کذارند تا خوب کداخته کردد پس حجر مغنیسا را سوده با رمل بران می پاشند تا دردی آن ته نشین کردد پس از ان آنچه می خواهند می سازند و بهر رنکی که می خواهند رنک می کنند و بهترین آن سفید صافی بسیار شفاف آنست و مصنوع آن را از رمل و سنک ریزه و قلی می سازند و معمول اهل

۴۶۷فرنک بیشتر این است و شیشهای فرنکی اکثر از رمل کداخته باقلی است و این سفیدتر و شفاف تر می باشد و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجتمع کشته و نضج زیاده یافته و رنک نیکو بهم رسانیده

*طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن کرم تر

*افعال و خواص آن

مقطع و محلل و جالی لذاع و محرق آن مجفف بی لذع و رماد آن الطف آشامیدن آن بقدر یک درم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت سنک مثانه بشدت و جهت رفع ضعف کرده و مثانه و حرقت البول و سپرز و اکتحال محرق و رماد بسیار سوده مانند غبار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر نافع و سنون آن باعث جلای دندان زرد شده و طلای آن جهت حزاز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و ضماد آن با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار نافع و محلول آن در افعال مذکوره قویتر مضر احشا و مقرح امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن زبرجد است زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روز دو بار شیر را تبدیل نمایند و بهر صد مثقال از ان بیست و چهار مثقال شیر در حین کداز بخورد آن دهند

فصل الزای مع الراء المهمله

زراوند

بفتح زای و را و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است و بعجمی اندلس مسمقوره و معرب نزد ایشان بمسمقار مسمقران است و نزد اهل مغرب معروف بشجر رستم و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطو الفاضل و معنی لوخیا نفساء است جهت آنکه برای عسر ولادت نافع است و دو قسم می باشد نر و ماده قسم نر آن را طویل و مادهٔ آن را مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است

*ماهیت ان

ص: ۸۸۵

بیخی است بسطبری انکشتی و قویتر و باریکتر نیز و ظاهر آن تیره مائل بسرخی و طعم آن تلخ با اندک زهومتی و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و از ان درازتر و عریضتر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک و کل آن بنفش بشکل شکوفۀ امرود و بهترین آن سطبر زعفرانی رنک آنست که کهنه کرم خورده پوسیده نباشد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

*طبیعت قسم اول آن

در سوم کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

تریاق سموم نباتی و حیوانی و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاه و مدر بول و حیض و کشندۀ کرم معده و حب القرع و قمل بدن و جهت استرخای عصب و تشنج امتلائی و تنقیۀ سینه و کبد و تصفیۀ رنک رخسار و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیۀ رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یک مثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز و ضعف احشا و اسهال بلغم و اخلاط غلیظه بقوت و با ایرسا و عسل جهت پر نمودن قروح عمیقه و اصلاح آنها بقوت و ضماد آن جهت کزیدن عقرب و هوام و رویانیدن کوشت در قرحۀ رحم و سائر زخمها و با عسل جهت قروح رطبۀ مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت موثر و چون با روغن بر بدن بمالند شپش بکشد و دفع کرداند و سنون آن جهت تنقیۀ رطوبات لثه و چرک دندانها و فرزجۀ آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت مؤثر مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال و کویند مضر جکر و سپرز است و مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و کویند بدل آن در تحلیل صلابت سپرز شیطرج و در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن انزروت و در تجفیف عسالیج الکرم است

زراوند مدحرج

بضم میم و فتح دال و سکون حا و فتح راء هر سه مهمله و جیم بفارسی زراوند کرد و باصفهانی نخود الوندی نامند

*ماهیت ان

بیخی است مدور بقدر فندقی و اندک کوچکتر و بزرکتر از ان نیز باندک پهنی و ظاهر آن

۴۶۸زرد و باطن آن مائل بسرخی و بهترین آن تازه کرم ناخوردهٔ آنست و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و شاخهای کیاه آن بقدر یک ذرع و زیاده بران و برک آن شبیه ببرک زراوند طویل و از ان کوچکتر و خشبو و با اندک تندی و نرم و کل آن سفید و جوف آن سرخ و بدبو

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

تحلیل و تلطیف آن زیاده از طویل آشامیدن آن با آب کرم و یا آب سرد ملطف اخلاط و منقی سینه و قصبهٔ رئه و فادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت درد سر و شقیقهٔ بارد و صرع و جنون و وسواس و ربو و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و فواق و یرقان صفراوی و بلغمی و تنقیهٔ چرک زخمهای چرکناک و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرز تپهای بارد و با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و ورک و عرق النسا و نقرس و در دفع سموم و سائر افعال قویتر از طویل و ضماد آن جاذب خار و پیکان و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن کوشت زخمهای عمیقه مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم مضر سپرز و مجفف اعضا مصلح آن عسل و روغن کدو و بنفشه بدل آن قسم طویل آن بوزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و کویند بوزن آن زرنباد و نصف آن قسط و دو ثلث آن بسباسه است و مترجم صیدنهٔ ابو ریحان بیرونی در صیدنهٔ خود آورده که زراوند سه نوع می باشد و دو نوع همان است که دکر یافت نوع سوم زراوند خوش خوانند شاخهای آن باریک و دراز و برک آن سطبر و مدور و شکوفهٔ آن بسیار مانند شکوفهٔ سداب و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این نوع شیرین است نه تلخ و این نوع غیر مستعمل اطبا است و در خوشبوئیها داخل می نمایند

ص: ۸۸۷

زرنب

بفتح زای و سکون را و فتح نون و بای موحده آن را رجل الجراد نامند بجهت مشابهت آن بدان و بهندی برهمی و برنبهی و سپنی نیز و قسمی رامند و پرنی و براهمی و درخت آن را تالیس و برک آن را که زرنب است تالیسپتر نامند

*ماهیت ان

نباتی است از برک صعتر بری عریضتر و مائل بزردی و خوش بو شبیه ببوی ترنج و کل آن زرد و کیاه آن کمتر از ذرعی و ساق آن مربع و مجوف و طعم آن با حدث و قوت ان تا چهار سال باقی می ماند و منبت ان جبال فارس و آن را سرو ترکستانی نامند و در هند و بنکاله نیز بهم می رسد و بهترین آن آنست که باریک تندبوی تازه باشد

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

ملطف و بغایت مفرح باقوت قابضه و مقوی معده و جکر ضعیف و کرم کنندهٔ آن هر دو و قائم مقام دارچینی است و جهت تقویت اعضای رئیسه و امراض عصب و تصفیهٔ صوت و سرفه و ضیق النفس و فواق و ازالهٔ بلغم و تقویت هضم و زیادتی اشتهای طعم و تحلیل ریاح و رفع اسهال و عسر البول و برودت مثانه و سموم نافع و عصارهٔ تازهٔ آن در تفریح مانند خمر است و سعوط آن با روغن کل و یا با آب و روغن بنفشه جهت درد سربارد نافع مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن کشنیز و جلاب نیمکرم مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دو وزن آن دارچینی و کویند کبابه و سلیخه و کویند هیل بوا است*

ص: ۸۸۸

زرنباد

بضم زای و را و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله در مکۀ مشرفه مشهور بعرق الکافور و بهندی کچور نامند

*ماهیت ان

بیخی است تندبو و با عطریت و ظاهر آن اغبر و باطن آن اندک مائل بزردی و طعم آن مائل بتلخی و آنچه شیرین است و کم بوی ضعیف است و دو نوع می باشد یکی کوچک و آن بیخی است از زنجبیل بزرکتر و در بو تندتر و از ان اندک رائحۀ کافور آید و این را درست جوش نموده خشک می نمایند و بهندی کچور نامند و دوم بیخی است سطبر و اندک بلند و بعد برآوردن از زمین جوش داده ورق نمود خشک می نمایند برای آنکه زود خشک کردد و از فساد و کرم خوردن محفوظ ماند و این

۴۶۹را در هندی نرکچور کویند و برک آن بلند بقدر ذرعی و عریض بقدر چهار انکشت منضم شبیه ببرک زردچوبه و از برک زنجبیل بلندتر و عریضتر و کل آن زرد شبیه بدستۀ کلی و او را ساقی از وسط درخت آن برمیآید و بر سر آن کلهای زرد طولابرنی می آید و کویند سفید و سرخ نیز می باشد و چون بیخ آن رسید برکهای آن رو بخشکی می آورد و خشک می کردد آن زمان برمیآورند و منبت آن اکثر بلاد هند و بنکاله و دکهن و زیربادات و چین است و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

*طبیعت

ان

در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص آن

مفتح سدد و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مسمن بدن و تریاق زهر جانوران سمی و حابس قئ و مدر بول و حیض و مسهل سودا و جهت سرفۀ بارد و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و زحیر اطفال و بجهت تحریک باه و نعوظ و در دهان نکاهداشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفۀ بارد رطب مزمن و رایحۀ سیر و پیاز و شراب از دهان و ضماد تازۀ آن بر اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آنها و بر قدم بالخاصیه جهت رفع جمیع علل سرو طلای آن بر ورک جهت داء الفیل و مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن جهت کریزانیدن هوام و مورچه که بار دیکر عود نکنند مجرب و تعلیق قطعۀ بزرک مقدار آن بر حقوین و کمر باعث اعادۀ باه مایوسین و مصدع و زیادۀ آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن در تفریح بوزیدان و درونج و در رفع زهرها مثل آن درونج و نیم وزن آن دانۀ ترنج و چهار دانک آن طرخشقوق است و ضماد برک تازۀ آن جهت رفع کلف نافع است*

زرافه

بضم زای و فتح راء مهملهٔ مشدده و الف و فتح فا و ها بفارسی اشترکا و پلنک نامند جهت آنکه در ماهیت آن کفته اند که کردن آن بلند مانند کردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و کویند مانند سر کاو کوهی و رنک آن رنک آهو منقط بسفیدی و شبیه بپلنک و پای آن مثل پای کاو و شاخ آن بدستور و دست آن درازتر از پای آن و زانو ندارد و دندان آن کوچک و دنبال آن شبیه بدنبال آهو است و آن از جمع شدن شتر ماده با کاو نر وحشی بهم می رسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد

*طبیعت ان

خشک در اول و بسیار کرم

*افعال و خواص ان

مولد خلط غلیظ سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مهرا پختن آن با پوست خربزه و خوردن آن با روغن و افاویهٔ هاضمهٔ مقویهٔ معده و لیکن باید خورندهٔ آن عادت دهد بدن خود را باستفراغ با یارجات و رفتن بحمام و عرق بسیار کردن و آن را خاصیتی دیکر نیست مکر آنکه زهرهٔ آن جهت نزول آب مفید است

زرزور

بضم زای معجمه و سکون را و ضم زای معجمه و سکون واو و راء مهمله جمع آن زرازیر آمده از جملهٔ طیور است بفارسی سار و بترکی سقرچین نامند

*ماهیت ان

نوعی از عصفور تیزپر است که در وقت پرواز از ان آواز آید و پایهای آن کوتاه و چون پایهای آن را قطع نمایند نتواند پرواز نماید مانند آنکه چون دستهای انسان را ببرند یا ببندند نتواند که بدود و رنک آن سیاه منقط بسفیدی است و در خانها آن را پرورش می نمایند و هرچند کهنه شود سفیدی آن کمتر می کردد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مبهی و مشهی و مقوی بصر مضر دماغ و محرور المزاج و یابس مصلح آن بروغن و یا آب چغندر پختن و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن و بعد از ان آب انار میخوش نوشیدن و بهتر آنست که صحرائی و تازه صید کرده آن را نخورند بجهت حدت آن بلکه در خانه پروردهٔ آن بهتر است و چون صحرائی آن را ذبح نمایند باید که اقلا شب بکذارند پس صبح طبخ نموده بخورند

زرنیخ

بکسر زا و سکون را و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و خاء معجمه بیونانی فرساطیس و بهندی هرتال و هرتار

۴۷۰نامند

*ماهیت ان

جسمی است که متکون می کردد در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی که مصادف آن کردد رطوبت در قعر معدن و لیکن مادهٔ ارضی و رطوبت ثقیل درین بیشتر است و جزو ناری و کبریتیت غالب و لهذا این مشتعل نمی کردد بخلاف کبریت که برسیدن اندک آتشی بدان مشتعل می کردد و آن پنج نوع می باشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن همه زرد صفایحی مانند طلق و براق برنک ذهب است و این را زرنیخ و رقی و بدخشی نامند و بهندی هرتال و رقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه باسرنج است که زود مفتت کردد و بوی کبریت از ان آید و کاه می سوزانند زرنیخ را و مصاعد در طبخ می کنند و آن را شرار می نامند از جهت مشابهت بشر از آتش در براقی اجزائی که ظاهر می کردد در ان و این قاتل و بسیار حاد سوزنده است و داخل مراهم محللهٔ جالیه می کنند و این هر دو قسم سبز و سیاه آن نیز ردی تر از کل انواع آن و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن و سفید آن را زرنیخ النوره و داء الشعر نامند و بدترین انواع است بعد آن هر دو سم قاتل است و بعضی سفید آن را قویتر و حادتر می دانند از ان هر دو و سمیت آن را علاج نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن بیشتر و قتال مکر آنکه خوب آن را سوخته و قتل نموده باشند و مقدار کم آن را با شرائط آن در امراض مقرره بخورند و زرنیخ سفید یحتمل که همان باشد که سرمهٔ سفید نامند و در اثمد مذکور شد

*طبیعت زرد ان

در سوم کرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سه نوع دیکر از همه اقوی و از سمومات اند و کفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسط سموم و احمر و ابیض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند

*افعال و خواص همه انواع آن

لذاع و معفن و محرق و با قوت قابضه و خورندۀ کوشت زائد زخمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه و جرب و اکله و کشندۀ اقسام کرم معده و سترندۀ موی و با راتینج جهت داء الثعلب و با آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و محرق آن کویند درین فعل اقوی است و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و هوام بدن و با پیه جهت تحلیل خراجات و با روغن کل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحت بینی خصوص سرخ آن و با ادویۀ مناسبه جهت بردن کوشت زائد و رویانیدن کوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفۀ رطوبی و ضیق النفس بارد بلغمی نافع و بخور آن با راتینج به نحوی که دود آن بحلق رسد بانبوبه جهت سرفۀ رطوبی کهنه و بدستور بخور آن بواسطۀ انبوبه با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفۀ مزمن بغایت مؤثر با تکرار عمل و بشرط آنکه بعد عمل حریرۀ آرد کندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع غالیۀ آن بنوشند و یک دانک سرخ آن با عسل جهت تصفیۀ آواز و رفع چرک سینه و لیکن چون قوی است حذر از ان اولی است و آشامیدن آن را با پیه و قئ کردن جهت تپ ربع مؤثر و حتی المقدور اکر آن را از داخل استعمال ننمایند اولی است و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور از هر عضوی که خواهند موی در ان نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آن را بکنند و زرنیخ سرخ را یا آب بنج تازه بدان موضع بمالند دیکر نروید و مجرب دانسته اند و طلای آن با زهرۀ کاو و آب حی العالم و شبت جهت منع سوزانیدن آتش چون آن را مس نمایند مؤثر و سنون سوختۀ سررشتۀ آن با بول صبیان جهت بردن کوشت فاسد متعفن دندان و رویانیدن کوشت صحیح مجرب و با سرکین کنجشک جهت ثآلیل و با صبر و حب البان مقشر و آب کندنا جهت سقوط دانۀ بواسیر و التیام جمیع زخمها بیعدیل و چون زرنیخ و زاج را هموزن نرم سوده در روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند خوب بجوشانند و هر عضوی که جرب رطب داشته باشد به آب کرم خوب بشویند که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بران بمالند

۴۷۱در چند مرتبه زائل می کردد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند هر مکس که در ان افتد بمیرد و کویند هر مکس که بران عبور کند هم بمیرد مقدار شربت آن تا نیم درم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیلهٔ زرد است بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن سرخ است و بدل آن هر دو در اکثر افعال کبریت و اکثار ضماد و طلای آن باعث کلف و سستی باه و انعاظ است و مصلح کلف حادث از ان مالیدن عصفر و آرد برنج است و آشامیدن دو درم زرنیخ مصعد که عراقیون نامند بسیار بد و محدث سکر و مغص و قروح ردیهٔ امعا و وجع مفاصل و متغیر شدن رنک بدن بسیاهی است و اصلاح آن بآشامیدن آب کرم باجلاب بسیار و شیطرج و روغن بادام و قئ بلیغ نمودن و ماء الارز و ماء الشعیر آشامیدن و تحقین بدان هر دو نمودن و امراق چرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزرقطونا و تخم خطمی و بهدانه است و چون یک ماشه تا شش ماشهٔ آن را نرم سوده با ماش پخته سرشته ببز بخورانند بدین دستور که تا شش روز یک ماشهٔ آن را هر روز نرم سوده بقدری ماش پخته سرشته ببز بخورانند و بروز هفتم دو ماشه بران اضافه نموده هر روز سه ماشه بخورانند و روز هفتم این شش ماشه بدستور نرم سوده بماش پخته سرشته بخورانند تا چهل روز تمام کردد و در بین دیکر بیفزایند و از روز دوم خورانیدن آن ببز مقدار چهار توله شیران بآشامیدن شروع نمایند روزی یک توله بیفزایند تا آن مقدار که موافقت نماید پس دیکر بیفزایند و تا چهل روز بیاشامند و درین ایام از حموضات و بقول و ماهی و جماع و آب بسیار سرد و رسیدن هوای بسیار سرد ببدن احتیاط نمایند جمیع قوای حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشد و طریق احراق و تشویهٔ آن در مقدمه مذکور شد

ص: ۸۹۳

زریر

بفتح زای و کسر راء و سکون یای مثناه تحتانیه کل نباتی است که در کوهستان جوزجان بهم می رسد و بشیرازی اسفرک نامند و بیونانی ارجیقن

*ماهیت ان

کیاهی است ساق آن بقدر شبری و کل آن زرد شبیه بکل عصفر بری و مستدیر با اندک خارهای نرم برک آن زرد مائل بسفیدی و کوچک و بیخ آن زیاده بر شبری و طعم کیاه آن شبیه بکنکر

*طبیعت ان

سرد و خشک و با اندک حرارتی

*افعال و خواص آن

جالی و محلل صلابات و رفع آثار و مسکن دردها و مدر بول و خون و مفتح سدد و آشامیدن نیم رطل از آب مطبوخ آن با مویز سه روز متوالی جهت سپرز و یرقان و استسقا مجرب و یک اوقیه از معجون آن با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طبیخ آن بآرد جو جهت اورام حاره بغایت مفید و خاکستر آن جهت جرب و جراحات نافع مصدع مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنج درم و صباغان آن را از برای رنک زرد استعمال می نمایند*

زریق

بضم زای و فتح راء و سکون یای مثناه تحتانیه و قاف

*ماهیت ان

از طیور مائی است و بری نیز می باشد و رنک آن سفید و کوشت آن بسیار با سهوکت و زهومت و بدبو و با اعصاب و الیاف بسیار و بدترین آن پیر و لاغر آنست و بهترین آن جوجۀ آنست که از تخمی که مادۀ آن نجاست نخورده باشد بهم رسد

*طبیعت ان

کرم و خشک

ص: ۸۹۴

*افعال و خواص آن

محرك باه و بطئ الهضم مصلح آن با آب چغندر پختن است بعد آنكه اولا در روغن قدرى بريان نموده باشند و سركين آن بسيار جالى جهت جلاى كلف و نمش و زهرهٔ آن با سميت و جلاى بياض خفيف چشم و طلاى آن بر ذكر جهت رفع استرخاى آن نافع

زرين كياه

بفتح زاى و كسر راء مشدده و سكون ياى مثناه تحتانيه و نون و فتح كاف فارسى و يا و الف و ها از جملهٔ ادويهٔ مجهوله الماهيت است امين الدوله كفته آن را در خراسان كل عاشقان نامند و كياه آن از يك ذرع زياده و برك آن عريض

۴۷۲و مزغب و كل آن زرد و شاخهاى آن بزرك و دراز و چون نزد آن غنا و سرود نمايند كل آن مى لرزد و صاحب اختيارات بديعى كفته كه درختى است كه در ولايت كازرون بسيار مى باشد خاصه در نشادر و ورق آن مانند ورق زيتون بود و كل آن مانند قرص آينهٔ زرين در وقت انكور بشكفد و ورق آن سبز بود و بعضى درخت اترج را دانسته اند و بعضى آزاد درخت را كفته

*طبيعت ان

كرم و خشك

*افعال و خواص آن

آشاميدن عصارهٔ آن با ميپختج جهت عرق النساء و اخراج خون منجمد در مثانه و احتباس بول و عسر آن و احتباس حيض نافع مضر مثانه مصلح آن حب الآس و بلوط بدل آن بوزن آن قنطوريون دقيق و كويند دو وزن آن خيارزه و بوزن آن حب الاترج و كويند بدل آن نيم وزن آن زعفران است

فصل الزای المعجمه مع العین المهمله

زعرور

بضم زای و سکون عین و ضم راء مهمله و سکون واو و راء مهمله بفارسی کیل و باصفهانی کویج و بترکی یمیشان و در تنکابن کرجیل نامند و از جنس کنوس طبری است و در حرف الکاف مع النون ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد

*ماهیت

ان

دو نوع است بستانی و آن را مثلث العجم و بشیرازی کیل سرخ نامند بهترین آن بکمال رسیدهٔ بزرک بالیدهٔ چاشنی دار آنست

*طبیعت ان

در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی تر دانسته اند

*افعال و خواص آن

با غذائیت و مسمن و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قئ و مقوی معده و کبد حار و اشتهای طعام و جهت رفع اسهال و تقطیر البول و آشامیدن آب آن با شکر جهت درد سر حار مجرب و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و حمره بحای مهمله مفید مضر کرده و مورث قولنج و مرخی معده مصلح آن انیسون و عود و کلشکری مقدار شربت از آب آن تا بیست و پنج درم و از جرم آن دوازده مثقال بدل آن سیب ترش است و زعرور جبلی کوچکتر از بستانی است و دو نوع باشد سرخ رنک و زرد و بهترین این نیز بسیار رسیدهٔ آنست

*طبیعت سرخ آن

قریب ببستانی است و زرد آن سرد و خشک و قابض تر از سنجد و در افعال و خواص آن نیز قریب ببستانی اند و خون و قئ بازدارند و کویند پشت را قوی كرداند و داء الفیل را نافع و مضرت و مصلح و مقدار شربت این بدستور بستانی است

زعفران

بفتح زای و سکون عین و فتح فا و را و الف و نون و آن را بسریانی کرکم و جاوی بتشدید یا و بفارسی لرکیماس و بهندی کیسر نامند

*ماهیت ان

تارهای کلی است شبیه بعصفر و بسیار خوش بو و زرد تیره رنک مائل بسرخی و بی خار و اول کل آن از زمین می روید و بعد اتمام آن ساق و برک آن و طول ساق آن یک و نیم شبر و برک آن شبیه ببرک یاسمین و بیخ آن شبیه بزراوند مدحرج و مانند پیاز نرکس و در کل آن تارها و در هر کلی سه چهار تا زعفران می باشد و آن تارهای بزرک رنکین خوش بو است و آنچه باریک کمرنک کم بو است زعفران نیست و منبت آن اماکن بسیار است و از مازندران در دیه مسمی بباده کوه که عوام باکو نامند و اسطهبانات و کیلان و شام و مصر و مغرب و کشمیر و غیرها و بهترین همه کشمیری پس اسطهباناتی پس مازندرانی و باکوئی پس از جاهای دیکر و بالجمله بهترین آنها بسیار زرد مائل بسرخی خوشبوی تازهٔ آنست از هر جا که باشد

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک و بعضی در سوم کرم و در دوم خشک کفته اند و قول اول اصح است

*افعال و خواص ان

مفرح قوی و مقوی حواس و مغری و منضج و محلل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مانع و حافظ آن از تغییر و فساد و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جکر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی کرده و مثانه و بشره و رسانندهٔ قوت ادویه بقلب و سائر اعضا و مفتح سده دماغ و جکر و سپرز و آشامیدن یک

ص: ۸۹۷

۴۷۳مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آن جهت ازالهٔ سپرز و با میپختج جهت رفع خمار و با عسل جهت ریزانیدن حصاه و با ادویهٔ مناسبه جهت درد رحم و مقعده و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اکتحال آن جهت جلای بصر و دمعه و غشاوه و زرقت عارض از امراض و سلاق و جرب و قرحهٔ چشم و نطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و نوازل بچشم و تسکین جمره و ورم حار کوش و درد سربارد و رفع بیخوابی و طلای آن با فرفیون جهت نقرس و مفاصل و ذرور آن جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده مضر کرده و مضعف اشتها و مغثی و بجهت اضرار بحموضت حاصله از انصباب سودا بمعده و مقوی معده است بجهت آنکه در ان حرارت و قوت دابغه و قابضه است و مصدع و با شراب مسکر و مداومت آن مکدر حواس و مضر اعصاب مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو درم و کفته اند سه درم آن کشنده است بتفریح مفرط و اصلی ندارد زیرا که این مقدار آن را این اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشیای قابضهٔ روح است و بالخاصیت کذاشتن یک تار آن در احلیل باعث ادرار بول بند شده و کفته اند چون دو درم آن را با آب سرشته مانند کردکان مدور ساخته در ان سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمهٔ زنان و مادیان بالخاصیت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دانهٔ اترج و ربع آن سنبل و سدس آن سلیخه است و دهن آنکه پنجاه مثقال آن را در سه رطل و نیم روغن کنجد و یا روغن زیتون پنج روز بیندازند و هر روز برهمزنند پس صاف کرده نکاهدارند افعال و خواص آن ملین عصب و صلابت رحم و منوم و محلل و تدهین بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای آن جهت تنقیهٔ قروح رحم و قروح خبیثه سائر اعضا و حمول آن با موم و مغز استخوان جهت قرحهٔ رحم نافع و برک کیاه آن جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید و ثفل روغن آن را بیونانی قرقومعما نامند و قرقومعما نیز در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء الکرکم و دهن آن و قرص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد*

*زعفران الحدید

*ماهیت ان

زنـک آهن است که آهن را براده نموده بر روی صـفحه پهن کرده تر کننـد و در جـای نمناک کذارنـد تا زرد شود بعـد از ان کوبیـده اجزای زرد شـدهٔ آن را بکیرنـد و بـاز بدسـتور بکذارنـد و تکرار عمل نماینـد تا همه زعفران کردد و بهترین اقسام آن خصوصا در صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

قابض و از جملهٔ سـموم است ضـماد آن جهت نقرس و بواسـیر و داخس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهت بـاد سـرخ و جوششـهای حار مجرب و فرزجهٔ آن جهت قطع حیض و ذرور آن جهت قطع خون بن دنـدان و تقویت آن نـافع و یـک قیراط آن مانع آبسـتنی است و از خوردن آن حالتی قریب بتوبال آهن و برادهٔ آن خورده بهم می رسـد و مـداوای این مداوی آنست و در توبال در حرف التا مذکور شد

فصل الزای مع الفاء

زفت رومی

بکسر زا و سکون فا و تاء مثناه فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا

*ماهیت ان

سه نوع است زفت یابس و زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و کوینـد اسم قیقهر است و غلط است و بهترین آن صافی براق املس آنست

زفت بحری

بفتح باء موحده و سکون حا و کسر راء مهملتین و یا

*ماهیت ان

چیزی است شبیه بقطران سیاه

۴۷۴و سیال از زمین مانند نفط حاصل می شود سیال آن قیر است که بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در انها می مالند و داخل مراهم می کنند و بهترین اصناف آن نرم آنست

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص

آن

محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و ریاح بارده و اوجاع زانو و مقدار یک درم آن تا دو درم مسهل و ضماد آن با تکرار عمل جهت جذام و التیام اعضای شکسته نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قطران و کویند جاوشیر و سقز است بالسویه مضر رئه مصلح آن کثیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف در قار ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد*

***زفت الرطب**

*ماهیت ان

رطوبتی است که از درخت صنوبر بی برکه قسم نر آنست سیلان می نماید و آنچه از درخت باردهندهٔ آنکه غیر چلغوزه است و مسمی بتنوب سیلان می نماید منجمد آن را راتیانج نامند و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از ان کوچکتر حاصل می شود آن را قطران نامند

*طبیعت ان

در سوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص آن

منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم و مری و ورم عضل باطنی دو طرف حلق و ربو و تنقیهٔ چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویهٔ قتاله و با شکر جهت نفث الدم و سدهٔ سینه و سرفهٔ مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت کزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحت

صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرکناک و جمره بجیم و خشک ریشه و باعث التصاق آنها و بدستور با مراهم معفنه و ضماد آن بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زلوی در حلق مانده مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام حزاز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویهٔ مناسبه جهت رویانیدن کوشت زخمها و غرغرهٔ آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات کوش و حقنهٔ آن جهت ورم حاره و صلب امعا و رحم و کزیدن عقرب مؤثر مضر سر و رئه مصلح آن کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن قیر است و کویند ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبت بخار آنست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی آن کذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند و یا بقرع و انبیق مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن مو در داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و برص ناخن و عرق النسا و سوزش آن و امثال اینها انفع از زفت است و قاطع نزف الدم مسهل و ترياق سموم و جالی است و دودهٔ زفت جهت نیکو کردن مژکان و منع ریختن آن و قرحهٔ چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره بغایت مؤثر است

***زفت یابس**

*ماهیت ان

زفت رطب است که بخودی خود خشك شود و یا بطبخ خشك کنند و آن را ابو سفاس نامند

*طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشك

*افعال و خواص آن

یبس و تجفیف این زیاده از رطب آن و در انضاج ضعیف تر از ان و جهت التیام قروح فاسده و ضربه و سقط و قوبا و تحلیل و انضاج ورمهای صلبه و تفتیح سدد و آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سائر افعال ضعیف تر از رطب مقدار شربت آن تا دو مثقال است

فصل الزای مع القاف

زقال*

بضم زای و فتح قاف و الف و لام اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناه تحتانیه

*ماهیت ان

دیسقوریدوس

۴۷۵کفته ثمر درختی است عظیم بقدر زیتونی و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن یاقوتی رنك و بعد از خشکی سیاه می کردد و طعم آن ترش با اندك عفوصت و قبضی و آن را مانند زیتون مملح نیز می نمایند و در ملك هند و بنکاله ثمری فی الجمله شبیه بدین بهم می رسد و آن را جامون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و کفته اند آن را کرونده نامند و در حرف الکاف ان شاء اللّٰه تعالی خواهد آمد

*طبیعت ان

سرد مائل باعتدال و خشك و با قوت قابضه

*افعال و خواص آن

جهت اسهال و قرحهٔ امعا و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماغ

نافع مضر سینه مصلح آن شکر است و ثمر خشک نارس آنکه سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر خاکستر برک آن جهت رفع اثار مفید و بغدادی صاحب ما لا یسع نوعی از انبر باریس دانسته چنانچه در انبر باریس ذکر کرده و طبیعت آن را در آخر دوم سرد کفته و غیر قابض و با رطوبت غرویهٔ بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب سریعا و نافع برای آنچه نافع است انبرباریس کفته

زقوم

بفتح زای و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم بهندی تهور و سیهنده و سیج نیز نامند

*ماهیت آن

از جمله اشجار است و دو نوع می باشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر قامتی و برک آن از برک انار عریضتر و با تشریف و کل آن از اطراف شاخها بهیئت یاسمین و زرد پستئی رنک و ضخیم و ثمر آن سیاه رنک و شبیه بهلیله و در جوف آن دانهٔ مانند کنجد و درخت نوع شامی بزرکتر و خاردار و کل آن زرد و ثمر آن از هلیله بزرکتر و رسیدهٔ آن شیرین طعم با تفاهت و عفوصت و مغثی و این نوع را

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل ریاح و جالی و رافع آثار مقدار شربت آن تا پنج درم و روغن تخم آن باندک تخدیر جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع سدد و فالج و نقرس و سپرز و امثال اینها شربا و ضمادا مصدع محرور و سیاه کنندهٔ موی مصلح آن شیر تازهٔ دوشیده مقدار شربت آن چهار قیراط بدل آن نفط است و نوع اول با برک و بار و تازهٔ آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف و رادع و آنچه در بنکاله و هند دیده و شنیده شده چهار نوع می باشد یکی شاخهای آن سه پهلو و این را بهندی تدهارا نامند و کره دار می باشد و بر سر کوهها برکهای بسیار کوچک و شیر این را کرفته با آرد نخود بریان سرشته حبوب می سازند و برای رفع آتشک می کویند قوی الاثر است و اسهال قوی می نماید و دوم چهار پهلو و این خاردار و بیبرک می باشد و سوم ساق آن خاردار و شاخها و تنهٔ بالای آن بیخار و برکهای آن اندک باریک و بلند بقدر نیم شبر و این را سیج نامند و آب برک این را کرفته کرم نموده در کوش جهت درد آن می چکانند و با اندک نمک کرم کرده برای سرفهٔ اطفال می خورانند و نیز جهت ضیق النفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان و نفخ شکم و ریاح محتبسه در امعا یعنی قولنج ریحی و تفتیت سنک کرده و مثانه و تحلیل اورام چون پوست ریشهٔ بیخ پالک جوهی که کیاه هندی است در آب برک آن باین طریق که برک آن را از آتش کرم نمایند که نرم شود و در دستها فشار دهند که آب خوب برمی آید سائیده حب یا قرص بسته خشک کرده نکاهدارند وقت حاجت در آب برک آن سائیده بر قوبا طلا نمایند روزی دو سه دفعه در چند روز زائل شود اکرچه کهنه باشد مجرب است و مکرر بامتحان رسیده و از ان مربا می سازند و جهت امراض مذکورهٔ قبل نیز نافع و چون ساق و شاخ آن را ورقها ریزه کرده با شلتوک که بهندی شالی و دهان نامند درخمی فرش از زقوم ورق کرده و لحاف از شلتوک کنند طبقه طبقه تا پر کردد و بران آن مقدار آب بریزند که از بالای آن یک وجب پر کردد پس سر آن را پوشیده در سرکین

۴۷۶اسپ یک هفته یا ده روز دفن کنند پس برآورده شلتوک ها را نیم خشک نموده کمسک سازند و روزی ناشتا مقدار یک کف آن را که سه مثقال باشد بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق النفس بارد رطب مفید و نوع چهارم ساق و شاخهای آن کم خار و از ان تارها بقدر یک شبر و زیاده و بقدر انکشت باریکی آویخته می باشد و لبن این چار قسم همه سفید و بندرت سرخ و زرد نیز می باشد سفید آن جهت امراض و سرخ و زرد آن در اثبات عقرب و سیماب مؤثر کفته اند و دیکر اقسام هم دارد چنانچه راقم در باغها انکلیشیه دیده از آن جمله سه پهلو است که بر درختهای بزرک می پیچد و ریشهای آنکه بمنزلهٔ بیخ توان کفت بر تنهٔ درختها ریشها دوانده می چسپد و بالای درخت بلکه منتهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق می کردد و از بیخ اصلی که قرب زمین است کنده تر می شود و قسم دیکر سه و چهار پهلو است که شاخهای کنده برآورده ایستاده و بران خارهای بسیار طولانی می باشد برخلاف سه دهاره و چو دهاره هندی که خارهایش کوچک می باشد

فصل الزای مع اللام

زلابیه

بفتح زای و لام و الف و کسر باء موحده و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها بفارسی حلوای زلیبی نامند

*ماهیت ان

از جملهٔ حلوای معروفه است تازهٔ آن لذیذ

*طبیعت ان

کرم

*افعال و خواص آن

مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی کرده و جهت رطوبت رئه و سرفه نافع و مسدد مصلح آن سکنجبین و انار

ص: ۹۰۳

زلایف الملوک

نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان نامند

فصل الزای مع المیم

زمج

بفتح زای و ضم میم و جیم بفارسی چرغ و بترکی اوتلکو نامند

*ماهیت ان

از جملهٔ سباع طیور است که بدان جانوران صید می کنند

*طبیعت ان

بسیار کرم و خشک

*افعال و خواص آن

جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهرهٔ آن را چون بتنهائی و یا با اکحال مناسبه در چشم کشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری مجرب و سرکین آن طلاء جهت رفع کلف و نمش و آثار جلد مؤثر

زمجائی

بفتح زای معجمه و سکون میم و جیم بالف کشیده و همزهٔ مکسوره و یاء حطی ساکن در آخر

*ماهیت ان

میوه ایست جنکلی بقدر دانهٔ انکوری که در بلاد زیرباد بهم می رسد با پوست خشک خشنی و اندرون پوست آن لحمی شیرین و لطیف کم رطوبت و در سه سال یکبار ثمر می دهد و در ان سال متعارف است که اطفال را آبله بسیار برمی آید

*طبیعت ان

کرم مائل بخشکی و با رطوبت فضلی

*افعال و خواص ان

تا حال معلوم نکشته است*

زمرد

بضم زای و میم و راء مهمله مشدده و دال و بذال معجمه نیز آمده بهندی پنا نامند

*ماهیت ان

از جملهٔ احجار نفیسه است و کفته انـد که در معـدن ذهب بهم می رسـد و مادهٔ آن ذهبی است که بران یبس و انجماد غالب کشته و بـدان سـبب سبز شده و در مدت بیست و یک سال در معدن تکون می یابد و بعضـی این را و زبرجد را از یک جنس می دانند که بسبب اختلاف ماده هریک بنوعی تکون می یابد و صلابت آن از احجار دیکر کمتر است و سوهان در ان اثر می کند و اقسام و الوان می باشد قسـمی ذبابی است یعنی رنک آن شبیه بذباب اخضر است نه آنکه بر حامل آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضـی کمان کرده اند و این قسم بهترین اقسام و صاف و شـفاف و آب آن متموج و رقصان می باشد و صورت چشم مخفی در ان مرئی می کردد و این را صـعیدی نامند که از صعید مصر آورند و قسمی ریحانی است یعنی رنک آن شبیه برنک برک ریحان و این را زمرد نو

ص: ۹۰۴

۴۷۷نامند و قسمی فستقی است یعنی سبز مائل بسیاهی و این را زمرد کهنه نامند و قسمی سلقی یعنی شبیه برنک برک سلق و قسمی زنجاری شبیه برنک زنجار و قسمی کراثی شبیه برنک برک کراث و قسمی دیکر صابونی یعنی برنک صابون سبز مائل بسفیدی است و این بدترین اقسام است و بهترین همه سبز پر آب شفاف صلب آنست که آمیخته بسنک ریزه و طلقی نباشد یعنی در جرم آن ریزهای سنک نباشد و نیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق نباشد

*طبیعت اقسام آن

در دوم سرد و در سوم خشک و قوت آن مدتی مدید می ماند

*افعال و خواص ان

مفرح و مقوی حرارت غریزی و ارواح و دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع و هم و غم و حزن و خفقان و ذات الجنب و ذات الرئه و نزف الدم و اسهال دموی و سموم قتاله و نهش هوام و استسقا و یرقان و حبس البول و تفتیت سنک کرده و مثانه و جذام هرچند که متقرح و اطراف ریخته باشد شربا و تعلیقا و چون شخصی که زهر خورده و یا جانوری سمی او را کزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا مقدار هشت شعیر آن را نرم سوده بخورد زهر بران کارکر نشود و امان یابد از افتادن مو و جدا شدن پوست بدن و اکتحال آن جهت تقویت بصر و رفع سبل و مداومت نظر کردن بران رافع کلال بصر و تعلیق آن و پوشیدن انکشتری آن جهت منع صرع در مصروع و لهذا ملوک آن را علاقهٔ کردن بند اطفال می نمایند از حین ولادت و چون انکشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون مؤثر و طلای آن جهت سعفه و قروح خبیثه مفید و چون یک مثقال آن را در انکشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج هوائی باشد نصب کنند و بپوشند باعث قبول دلها و هیبت در نظرها و قضای حوائج مجرب دانسته اند و خواص و منافع بسیار دیکر بدان منسوب می دارند مانند آنکه می کویند چون بطعام زهردار رسد عرق کند و حامل آن تنکی معیشت نیابد و چون افعی را نظر بران افتد کور شود و بعضی کویند آب از چشم افعی جاری کردد و کور نشود و غیر اینها از خواص و منافع و حال آنکه هیچ یک اینها اصلی ندارد زیرا که در هنکام تونکری اکثری مردم بقیمت بسیار اعلی خریده اند و بعد آنکه فقیر و دست تنک شده همان را بقیمت بسیار نازل فروختند و مجربین آن را بر چشم افعی مالیدند مکر کور نشد مقدار شربت آن در رفع سموم یک دانک و در نزف الدم یک قیراط بدل آن در دفع سموم زبرجد و در رفع اسهال مرجان است

ص: ۹۰۵

زمور

بضم زای و میم و سکون واو و راء مهمله اسم فارسی زفت یابس است و در دلک مغسول را زمور لاک نامند و مستعمل زرکران است

*افعال و خواص آن

در احتباس حیض بیعدیل و مقدار یک مثقال آن با زردۀ تخم مرغ نیمبرشت از مجربات است جهت نزف الدم هر عضو نیز

فصل الزای مع النون

زنبا

بفتح زای و سکون نون و باء موحده و الف لغت فارسی است

*ماهیت ان

کیاهی است کثیر الوجود در وی در تابستان می کارند و در اوائل زمستان می روید

*طبیعت ان

بسیار کرم و تند و تیز

*افعال و خواص آن

موجب حرارت بدن به نحوی که مستعمل آن از سردی هوا متضرر نکردد و جهت درد سربارد و حدت بصر و پراکنده کردن ریاح و برطرف کردن آنها بقوت شربا و نطولا نافع مضر بدماغ و خام آن مغثی بشدت بخلاف جوش دادۀ آن و مصلح آن در سرکه پختن و با کاسنی و ساق کاهو و مکیدن انار چاشنی دار و سفرجل عقب آنست

زنجار

بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و راء مهمله معرب زنکار فارسی بیونانی فینطوس و معنی آن مجرود بود

*ماهیت ان

زنک مس است و انواع می باشد معدنی و غیر معدنی مصنوع معدنی آن در معدن مس تکون می یابد و بیونانی این را بارسقاریقس نامند و عبارت از دهنۀ مسی است و نوع دیکر آنست که در مغارۀ قبرس نزد طلوع شعری مقطر می کردد

۴۷۸و منجمد می شود و این خالی از آمیزش بخاک و سنک ریزه نیست و همچنین کیرانی آن و این هر دوردی و استعمال آن مجوز نیست در انسان و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سرپوش مسی را بر ظرف سرکهٔ تند بنحوی کذارند که بخار آن از سر پوش بیرون نرود و بعد از هزده روز یا زیاده بردارند آنچه زنک بر ظرف اندرون آن بهم رسیده باشد بتراشند و باز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیکری زنجار دودی است و آن چنان است که مس را صفحهای بسیار تنک سازند و برهم چیده سرکهٔ تند بران ریزند و بکذارند در سردابهای بسیار سرد تا زنکار شود پس زنک آن را کرفته در هر پنج مثقال آن چهار اوقیه سرکهٔ کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ کردد پس شب یمانی و ملح اندرانی و بورهٔ سرخ از هریک چهار مثقال اضافه نموده فتیلها ساخته در آفتاب کذارند تا خشک کردد و اقسام دیکر نیز می سازند و بهترین همه معدنی است پس دودی و آن را مغشوش بسنک ریزه سوده می نمایند و امتحان آن آنست که چون تر کنند و بانکشت بمالند نرم کردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش بقلقنت نیز می کنند و امتحان آن آنست که بر اخکر کذارند اکر سرخ کردد مغشوش است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ می کردد بخلاف زنجار

ص: ۹۰۶

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

از سموم قتاله است و اکال و لذاع و معفن و مورث قرحه و سترندۀ کوشت و قالع آثار و با موم و روغن زیت بیلذع و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن کوشت و با صمغ البطم و بورۀ سرخ جهت جرب متقرح و برص و پختۀ آن با عسل جهت تنقیۀ چرک جراحات وسخه و دانۀ بواسیر جاسیه و ناصور مقعده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششها و زخمهای اعضای بارد المزاج مانند دهان و بینی و کوش و استرخای لثه و غلظت اجفان و اکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با فندق سوخته و کثیرا سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات حادث در سطح بدن مجرب و محلول آن در شیر دختران و سرکه در هاون مس به حدی که غلیظ و خشک کردد جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سیل و سلاق مجرب و محرق آنکه در سودن شبیه بتوتیا کردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق و رطوبت او را خشک کند و بدستور با ادویۀ مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زائد و اصلاح قروح خبیثۀ متعفنه و با ادویۀ مناسبه جهت قروح شهدیۀ سر و چون با اشق بسرشند و فتیله ساخته در بواسیر کذارند فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبوئی و زخم آن نافع و لیکن باید که دهان را پرآب کنند که کرد آن بحلق نرسد زیرا که کرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازۀ دوشیده و مسکه و چون زنجار مضر اعضای عصبانی است استعمال آن بیضرورت جایز نیست و عند الضروره مقدار کم آن با ادویۀ مغریه و ادهان و لعابات و یک درم آن کشنده بقرحۀ جکر و بعد از تجاوز از معده عدیم العلاج مصلح آن جلاب و آب کرم و روغن بادام و لعابها و مرقهای چرب و سائر تدابیر اسفیداج و زنجفر و زیبق خورده است بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است

زنجبیل

بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام بهندی تر تازۀ آن را ادرک و خشک آن را سونتهه نامند و سندهی نیز کویند

*ماهیت ان

بیخی است معروف نبات آن شبیه بنبات شقاقل و از ان کوچکتر و برکهای آن باریک طولانی بقدر یک شبر و زیاده و بی کل و ثمر و در مازندران نیز بهم می رسد و در بلاد هند و دکهن و کجرات و بنکاله بسیار می شود و همیشه تازۀ آن بهم می رسد و کوهی و دشتی نیز می باشد کوهی آن بزرکتر هم در بیخ و هم در کیاه و زنجبیل بیریشۀ سفید خشک را بهندی ستهوه نامند و این بهترین همه است و از چین که مربای زنجبیل می آرند دانها بزرک و

۴۷۹بالیده و نهایت بی ریشه که مانند آن هیچ جا نمی شود

*طبیعت تر و تازۀ ان

در سیم کرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

مقوی قوت حافظه و هاضمه و معده و کبد و مفتح سدۀ جکر و مبهی و محلل ریاح غلیظۀ معده و امعا و مقطع بلاغم و رطوبات غلیظۀ چسپیده بسطح معده و امعا و غیرها و مجفف آنها و ملین طبع و مخرج خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و برودت اعصاب و جهت فالج و کرم معده و یرقان سدی و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات بول و اسهال که از فساد غذا باشد و جهت رفع سموم حیوانی و تسکین تشنکی بلغمی و با نبات و کندر جهت رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده و با زردۀ تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی و غلظت آن و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و معین قوت مسهلۀ تربد و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار است و اکتحال آن جهت غشاوه و سبل و بیاض و در دهان داشتن آن رافع تشنکی بلغمی و ضماد آن جهت تقویت اعضا و کزاز و رفع ریاح و بواسیر و اوجاع بارده و ورم بارد بلغمی و مائی و ریحی خصیه و سائر اعضا و با دو وزن آن حرمل اقوی است در تاثیر و بدستور مالیدن سفوف خشک آن و کرم نکاهداشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد و بدستور با نصف وزن آن رازیانۀ خشک نرم کوبیده پیخته و با زرنباد نیز مضر حلق مصلح آن عسل و روغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دار فلفل است و جوارش و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و ضماد تر تازۀ نرم سودۀ آن جهت داء الثعلب و تحلیل اورام ریحیه و باردۀ مائیه و تسکین اوجاع بارده نافع و نوع کوهی آن قویتر و کویند چون آن را نرم بکوبند و بپزند و بر آب کوشت بپاشند و بخورند جهت دفع اوجاع مفاصل و امراض باردۀ رطبه و اورام بارده نافع و بدستور طلای خشک آن و یا آب تازۀ آن و نیز نوع دیکر می شود در هند و بنکاله که آن را انبه سونتهه می نامند و بوی انبۀ خام از ان می آید این نیز قریب باول است در مزاج و خاصیت و تر و تازۀ این را اکثر ورق کرده با نمک و آب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه و تغییر مزۀ دهان اندک اندک می خورند و خوش بو و لذیذ می باشد و از

نوع اول نیز تازهٔ آن را ورق کرده بدستور با نمک و آب لیمو پرورده و یا خشک آن را کوبیده و پیخته با نمک و آب لیمو خمیر کرده اقراص می سازند و بدستور تنقل می نمایند

ص: ۹۰۸

*زنجبيل الكلاب

*ماهيت ان

كياهى است بركـ آن شبيه ببركـ بيد و بسيار زرد و شاخهاى آن سرخرنكـ و طعم آن تند و شبيه بزنجبيل و كشندۀ سكـ و لهذا آن را زنجبيل الكلاب نامند و كويند نوعى از صعتر است

*طبيعت ان

در سوم كرم و در اول خشكـ

*افعال و خواص ان

ضماد تازۀ تر آن جهت رفع كلف و آثار بسيار قوى الفعل و ضماد بركـ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جائز نيست و مولف اختيارات بديعى آن را فلفل الماء دانسته و از صفات آن ظاهر مى كردد كه غير آنست

زنجفر

بفتح زاى و سكون نون و فتح جيم و سكون فا و راء مهمله بفارسى شنكرف نامند

*ماهيت ان

معروف است و دو نوع مى باشد معدنى و مصنوعى معدنى آن را بيونانى مينون نامند و در معدن زيبق و طلا و مس تكون مى يابد و حجر الزيبق مى نامند و آن مانند عروقى سرخ اسرنجى رنكـ با كثافت است و بعضى اين را كبريت احمر دانسته اند و مصنوع آن از زيبق و كبريت است و بيونانى قبساباری نامند بهترين آن قلمهاى بلند سرخ بسيار تيرۀ آنست كه بوى كبريت از ان نيايد

*طبيعت ان

كرم و خشكـ در دوم و بعضى خشكـ در سوم و بعضى در دوم سرد دانسته اند

*افعال و خواص

آن

قابض و جاذب و بعضى قوت قبض آن را زياده از جذب آن و بعضى بالعكس كفته اند و از شادنج قابض تر و ذرور آن جهت قطع نزف الدم و تاكل دندان و اندمال جراحات و خشكـ نمودن رطوبت آنها و حكه و جرب و حصف و نمش و شپش

۴۸۰و سوختکی آتش نافع و با موم روغن جهت سوختکی آتش و بثور و شقاق مقعده و اندمال جراحات و رویانیدن کوشت و همچنین مرهم آن با قنه جهت ردع دمامیل در ابتدا و تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده و کرفتن دود آن باعث خشکی قروح خبیثه و اندمال آنها است و لیکن باید که چشم و کوش و دهان را از ان محافظت نمایند و عند الاستعمال در دهان آب پر نمایند زیرا که آن از سموم قتاله است و دو درم و کویند دو مثقال آن کشنده است بخناق و کرب و خفقان و جمود و سائر احوال زیبق خورده اصلاح آن قئ فرمودن بروغن کاو و بطبیخ انجیر و شبت و ماء العسل و بوره و آشامیدن ادویهٔ نافعهٔ سحج مانند شیر تازه دوشیده و مطبوخ بزور لعابی و لعابات و آشامیدن مرقهای چرب و اکر برآید بقئ بهتر و الا حقنه نمایند بادهان و بدل آن شادنج است و اهل هند را عقیدهٔ آنست که چون آن تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویهٔ مناسبه و یا بتنهائی حبوب صغار سازند جهت تپهای مزمن و مرکب و سرفهٔ بارد رطب مزمن و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و جذام و رفع سمیت زهرها بسیار نافع و مقوی نور باصره است و دستور صنعت آن و مراهم آن در قرابادین مذکور شد*

زنبق

بفتح زای و سکون نون و فتح بای موحده و قاف بفارسی سوسن آزاد نامند و کویند که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور خواهد شد و کویند کسانی که سوسن ابیض دانسته اند اشتباه کرده اند صاحب اختیارات بدیعی کفته کل آن را سه شاخ زرد بود و بلندی شاخ آنکه کل دارد یک کز و زیاده و کمتر و بر سر هر شاخی چهار و پنج و شش تا ده کل می باشد و خوشبوی و برکها که بر شاخ آن می باشد شبیه ببرک مورد و بلندتر از ان و برک بیخ آن شبیه ببرک کاسنی و ضخیم تر از ان و کفته که رازقی زنبق است

*طبیعت ان

در دوم کرم و در یبوست معتدل و بعضی در اول کرم دانسته اند

*افعال و خواص ان

ملطف و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مانند پیاز نرکس است و قویتر از ان و روغن آنکه مانند روغن کل مدتی در آفتاب کذاشته و سه مرتبه کل زنبق را تجدید کرده باشند در دوم کرم و در اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضا و پنج درم آن مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای آن جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرکس است*

زنبور

بضم زای و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و راء مهمله جمع آن زنابیر آمده بهندی بهرو در بنکاله برله نامند

*ماهیت ان

از جملهٔ حشرات الارض است و انواع می باشد مراد از ان بزرک سرخ رنک آنست و در اکثر صفات مانند نحل است که مکس عسل باشد و کویند چون ایام زمستان آید داخل خانهٔ خود شود و بیرون نیاید تا هنکامی که هوا باعتدال آید و مکس را صید می نماید و چون کسی متعرض خانهٔ او کردد همه زنبوران متعرض اذیت او کردند و بکزند او را و بی تعرض نیز مردم را می کزند لیکن کمتر و آن عضو ورم و سوزش و خارش می کند و چون روغن بر زنبور ریزند بی حس کردد مانند مرده و بمیرد و چون بر وی سرکه بپاشند باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بر ان ریزند بمیرد و کویند نر آن را یک نیش قوی زهردار است و مادهٔ آن را دو نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن می افتد و یا سمیت آن کم می کردد و مادهٔ خانهٔ آن معلوم نیست که از چه جنس و نوع سرخ آن را سمیت از سائر انواع بیشتر

*طبیعت ان

بسیار کرم و خشک

*افعال و خواص ان

طلای آن با عسل و نمک جهت رفع برص و اورام رخوهٔ بارده و کزیدن آن صاحبان امراض باردهٔ مزمنهٔ عصبانیه را مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و کویند چون بچهای آن را خشک

۴۸۱نموده سائیده یک درم آن را با فالوده بخورند موجب فربهی بدن است و زنبور سیاه مائل بزرقت را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رفع آثار غائره نافع و چون زنبور کسی را بکزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و سرخی و ورم بهم رسد از انواع ضعیفهٔ آن کمتر و قویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است از دهان و بقوت و یا بسر سوزن یا غیر آن اندک شکافته و بقوت مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه و کافور و یا طحلب با سرکه و یا کل ارمنی با سرکه و بدستور کل رست با آب غوره و یا جدوار با سرکه و ضماد سرکین کاو تازه و ضماد خبازی و بقلهٔ رجله و عنب الثعلب و کذاشتن خرقهٔ تر کرده با آب برف و یخ بران و تبدیل نمودن و کذاشتن در آب بسیار کرم و بلافاصله در آب بسیار سرد مسکن وجع آنست و مالیدن نوره و بادروج و خوردن ربوب قابضه و بزرقطونا و سکنجبین حامض و ماء الرمان حامض و خیار و هندبا و کاهو و کشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند اکر احتیاج بفصد باشد و مالیدن مکس سائیده بران و ضماد برک کچو که در هند اروی نامند و با روغن کاو داغ کرده و یا روغن با پیاز داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع الحاء ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد

ص: ۹۱۲

فصل الزای المعجمه مع الواو

زوان

بفتح زای و واو و الف و نون

*ماهیت ان

اکثری آن را شیلم دانسته اند و یوسف بغدادی کفته که آن غلط است بلکه آن غیر آنست و دانه ایست مائل بسیاهی و اندك سبزی مانند ماش و کوچك طولانی و سر آن باریك و در غلافی منحنی مانند غلاف شمشیر و طعم آن تلخ و با حدت و کراهیت به حدی که نفوذ می کند در سطح ذائقۀ زبان و مسکر شدید و موحش بدون تفریح و قسمی دانۀ آن پهن می باشد و قسمی زرد طولانی و این هر دو ردی تر از اول است

*طبیعت ان

در اوائل سوم کرم و خشك

*افعال و خواص ان

با قوت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن بغایت مؤثر و طلای آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و کماد آن جهت درد سربارد نافع و چون داخل نمیذ کنند قوت آن را قوی کرداند و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مضر دماغ و عقل و مقعده است و سبات بسیار می آورد اولی اجتناب از خوردن آنست مصلح آن قئ کردن بروغن کاو و مالیدن اطراف سفلی بدن و ربوب حامضه خوردن و بوئیدن کلها و خوش بوئیهای بارد مقوی دماغ است

زوفای یابس

بضم زای و سکون واو و فتح فا و الف

*ماهیت ان

کیاهی است مفروش بروی زمین برك آن شبیه بصعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریت و شاخهای آن پرکره و بر هر کرهی کلی مائل بزردی و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که برك آن مانند برك حنا است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند و آن را زوفای مصری نامند

*طبیعت بستانی آن

در دوم کرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قویتر از بستانی

*افعال و خواص ان

ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت فالج و سرفهٔ مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جکر و قولنج و سحج امعا و کزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیه و بخار آن جهت تحلیل ریاح کوش و مضمضهٔ پختهٔ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن به آب و عسل و سداب جهت ورم شش کرم و ربو و سرفهٔ مزمن و نزله که از سر بحلق ریزد و عسر النفس و کشتن کرم معده و حب القرع و بدستور لعوق آن با عسل جهت رفع تکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با قردمانا و ایرساقوت اسهال آن قویتر و جهت نیکوئی رنک رخسار و با شراب جهت استسقا و کزیدن جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی

۴۸۲و ضماد ان با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده که در پلک چشم مانده باشد و پختهٔ آن جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جکر مصلح آن صمغ عربی و انار ترش بدل آن صعتر است و جوارش و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور می شود ان شاء اللّه تعالی

ص: ۹۱۴

زوفاء الرطب

بفتح زای و سکون طاء مهمله و باء موحده بفارسی سنکل میش و بترکی شقلداق نامند

*ماهیت ان

چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم کوسفندان در بلاد ارمن بسبب چریدن کیاهی شیردار و با حدت از منافذ بطریق ترشح بیشتر برمی آید و در ان مواضع جمع و منعقد می کردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم را از ان جدا نموده باشند و یا کوبیده پشم را از ان برآورده و هرکاه منعقد آن بهم نرسد پشم میان ران کوسفند و بز را بجوشانند و چربی آن را بکیرند و بکار برند کویند ایل چون افعی را بخورد پیشانی آن عرق کند و آن عرق منعقد کردد آن را زوفای تر نیز نامند و در نهایت قوت است از غیر آن

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول تر و کویند در اول خشک است

*افعال و خواص ان

منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و مغص و صلابت جکر و سپرز و برودت احشا و کرده شربا و ضمادا نافع و طلای آن جهت تشنج و شکستکی اعضا و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اکله و ورم مقعده و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبهٔ حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحهٔ کوش و جراحت قضیب و فرج و شقاق مزمن و با اکلیل الملک و روغن تازه حمولا جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن کل و سرکه بدل آن لادن و مغز ساق کاو و کوسفند مقدار شربت آن یک مثقال تا سه مثقال و چون آن را از پشم جدا کنند و بسوزانند ذرور آن جهت قروح مذاکیر بهترین ادویه است

فصل الزای المعجمه مع الهاء

زهره الملح

بفتح زای و سکون ها و فتح را و تا و الف و لام و کسر میم و سکون لام و حاء مهمله

*ماهیت ان

چیزی است شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنک و تندبو و کریه الرائحه شبیه ببوی ماهی و لذاع قوی و با اندک رطوبتی کویند در حینی که آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست می ماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک کردند زهره الملح حاصل می کردد و ماسرجویه کفته که آن شوره است که مانند غبار بر روی نمک معدنی می باشد و آنچه زرد مائل بسرخی است باجزای منعقده مانند دانۀ چند بهم جمع آمده آن ردی است و خالص آن هر دو نوع در زیت کداخته کردد و مغشوش آن در آب

*طبیعت آن

بنهایت کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مجفف و محلل قوی طلای آن با مایع مبردی جهت غشاوهٔ عین و رطوبتی که از کوش تراوش کند و قروح خبیثه و اکله و تقشر جلد و آثار قروح و منع روئیدن موی بسبب احراق آن و با روغنها جهت رفع اعیا و آشامیدن یک یک دانک با سکنجبین جهت صرع نافع و با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق مضر معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و یک درم آن کشنده است و قابل علاج نیست

زهره النحاس

بضم نون و فتح حاء و الف و سین

*ماهیت ان

چیزی است شبیه بکف و نمک دانه دانۀ که از پاشیدن آب بروی مس تفته بهم می رسد و در معدن مس نیز یافت می شود و بهترین آن سفید ریزه دانۀ آنست

ص: ۹۱۶

*طبیعت ان

در قوت قریب بزنکار است

*افعال و خواص آن

اکال لذاغ و قابض و جالی آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء اصفر و اکتحال آن با مصلحی که حدت آن را کم نماید جهت تحلیل غشاوهٔ بصر و قطور سفید آن با روغنها جهت رفع کری مزمن

۴۸۳و غرغرهٔ آن با عسل جهت ورم بارد و لهاه و ملازه و مری و با روغنها و مراهمها جهت بردن کوشت زائد حتی کوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعده و خشک نمودن دانهٔ بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت بثور و وضح و بهق سفید و از سموم قتاله است*

زهره

بفتح زای و سکون ها و فتح راء مهمله و ها قرنفل شامی را نامند و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد بفارسی اسم مراره است و بعربی بر رغواه اطلاق می کنند و وج را نیز می نامند

فصل الزای المعجمه مع الیاء المثناه التحتانیه

زیبق

بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح باء موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنکی سلواسون نامند

*ماهیت ان

از جملهٔ فلزات معدنیه است و شبیه بنقرهٔ کداختهٔ متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنک است و اکثر از ان بلاد می آورند در ظرف چوبی و نیز مسموع کشته هرچند بران چندان اعتمادی نیست که در شهر ناو و جنته بان که از ارض جدید ربع جنوبی است قلیلی بتعمل بعمل می آورند بدین قسم که حیوانات مردهٔ متعفن شده خصوصا سک را در خمها پر می کنند و سر آنها را بسته تا مدتی مقرر در زیر زمین دفن می کنند پس برمیآورند در آنها سیماب می یابند و اکر از ایام مقرره بکذرد که برنیاورند خمها را خالی می یابند و نیز مسموع شده که در معدن طلق قلیلی تکون می یابد و در طبقات قطعهٔ ضخیم طلق نیز می یابند و از خواص آنست که فلزات دیکر را فانی می کرداند چون بدانها رسد و لهذا از چین در ظروف چوبی که آن را بفرنکی بیپ نامند می آورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی می کردد و در آب و جاهای پست نمناک مجتمع می شود چنانچه جایی که ملمع کران کار می کنند بنزدیکی آن آب می کذارند در ان قدری جمع می کردد

*طبیعت ان

در دوم سرد و در سوم تر کفته اند و بعضی کرم و تر دانسته

*افعال و خواص آن

حاد و قابض چون مبرود و مرطوب المزاج در هر سالی چند روز پی درپی در ایام زمستان هر روز بقدر یک حبه و بتدریج تا یک دانک از خام آن را بخورد و بالای آن آب کوشت بیاشامد که مانع مغص و معین زود کذشتن آن از امعا و برآمدن آن کردد زیرا که سیماب خام در معده نمی ماند و بزودی برمیآید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب و هاضمه و باه در مزاجی که موافقت کند بیعدیل است و طلای مقدار قلیل آنکه یک مثقال تا دو مثقال باشد بر تارک سر در آخر هر ماه در تحت الشعاع بعد از سر تراشی که شش هفت تیغ خفیفی اندک غائر بزنند به حدی که خون برنیاید و سیماب را با آب برک تانبول و یا با آب برک ریحان و یا با آب دهان و یا با کره ماست و یا بعضی ادهان مناسبه آن مقدار بمالند که سیماب کشته کردد یعنی اجزای آن متلاشی و ناپدید کردد بر آن بمالند تا تمام آن منجذب کردد بعد از لمحه سر را بشویند و بعضی بعد از هر سر تراشی لنک یا پارچۀ صفیقی را در کنار خود فرش می نمایند و مقداری سیماب خام را در پارچۀ بسته بر یافوخ خود می مالند و آنچه از ان ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور می مالند تا قریب بیک ساعت و اکر آن را با آب برک تانبول و یا آب برک ریحان و یا آب دهن یا غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اکر در تحت الشعاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوب است جهت تسخین دماغ بارد رطب و امراض حادث از ان و منع نزلات و مرضی که در بنکاله مشهور است که در انف بهم می رسد و آن را اهوا می نامند مؤثر و مالیدن اندک آن بر کف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و دانهای آتشک است و بدستور مالیدن آن بر دانهای آتشک و قروح و جروح خبیثه با روغن کاو که با یک صد و یک آب شسته یا با موم

۴۸۴و روغنهای مناسبه و دود آن نیز همین اثر دارد اما بایـد که بعـد از تنقیهٔ بدن در یک هفته سه بار بعمل آورند و در ان بین غذاهای لطیف و بی نمک و یا کم نمک تناول نمایند و لیکن باید که بهمان اعضا برسد و بدهان و حلق و دماغ و کوش نرسد زیرا که بسیار مضر بدماغ و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای دماغی و زردی رنک رخسار است و هوام مانند مار و عقرب و غیرهما از دود آن می کریزنـد و اکر نکریزنـد می میرند و طلای کشتهٔ آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفهٔ رطبه و قروح ساعیه و سائله و دفع قمل و چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل و چون کشتهٔ آن را بریسمانی بمالند و بر کردن و کمر و یا مو بندند مانع تکون قمل کردد و اکر بر کردن حیوانات بندند منع تکون قردان یعنی کنهٔ حیوانـات کردد و بـا کنـدر و راتینـج و موم و روغن زیتون طلای آن جهت دانهای آتشک و قروح خبیثه و اکاله از مجربات است و خاک زیبق که در ظرف آن بهم می رسـد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سـمیت نیز مانند آن و چون زیبق را بطعامی بسرشـند و بخورد موش دهند بمیرد مقدار شربت آن از غیر مقتول تا دو درم بدل آن رصاص محلول و مصعد آن بسیار کرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق اخلاط و محلل قوتها و مقطع اعضا و چون غیر مقتول آن را با ورق نقره خوب حل نماینـد و بر مس یا برنـج که صیقلی باشد و با آب لیمو آن را خوب پاک شسـته که چربی در ان مطلقا نباشد بمالند و بر آتش کذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا نمایند مفضض کردد و اکر با طلا حل نمایند بر مس و یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا کردد و نیز چون مس و یا برنج و نقره را پاک بشویند با آب خالص و آب لیمو پس سیماب بران بمالنـد و ورق نقره و یـا ورق طلا بران بچسپانند بچسـپد یک لاورق و یا دو لاورق بالای هم اکر سـنکین و بسـیار رنکین خواهنـد تـا سه ورق پس زمانی قلیل بر آتش کذارنـد تا قـدری سـیماب آن صـعود نمایـد و مهره نماینـد و باز قـدری بر آتش کذارند و مهره کنند ملمع نقرئی و یا طلائی می کردد و چون زیبق را در کوش کسی ریزند او را اختلاط عقل عارض کردد و منجر بصرع و سکته و بطلان سامعه شود و مداوای آن آنست که کوش را معکوس بطرف زیر دارند و میلی از رصاص و ذهب در کوش کننـد تا زیبق بر ان بچسپد و برآیـد و اکر بیک دفعه تمام آن برنیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن برآید چون زیبق را بسوزانند که مانند رماد کردد و با ادویهٔ مناسبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید است و تدبیر کسـی که زیبق خـورده باشـد اکر غیر مقتـول است بزودی برآیـد بمحض آشامیـدن آب کوشـتهای چرب مزلق و اکر مقتول است و او را وجع بطن و مغص شدید و ثقل زبان و احتباس بول و تورم جسد عارض کردد علاج او آنست که شیر کاو تازه دوشیده بنوشد و قئ کنـد و با جمیز و افسـنتین و بزر کرفس و یا شـراب و یا فودنـج جبلی و یا زوفای خشک و آشامیدن مرقهای چرب مفید و سائر تدابیری که در زنجفر و اسـفیداج مذکور شد و چون غیر مقتول آن را بر پارچهٔ کرپاسی بمالند و بطریق عصابه کسی که بر سر او شپش بسیار باشد بپیش سر بندند شپش بسیار در ان آید و بمیرد و در چند مرتبه بالکل برطرف کردد و دستور تصفیه و حب و دوا و دهن و ضـماد و عقـد و قیروطی و مراهم و معجون آن در قرابـادین مـذکور شـد و اطبای فرنک سـیماب را مکلس می نمایند بتنهائی و یا بادویهٔ مناسـبه و مکلس کرده آن را از ملک خود می آورند خصوص فرانسـیس و می کویند جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح و حرارت غریزیـهٔ ضـعفا و پیران نافع و طریقـهٔ اسـتعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت روز یا نه روز روزی یک حب آنکه بمقدار فلفلی است صـبح ناشـته ببلعند و از حموضات و لبنیات و بقولات اجتناب نمایند و هرکاه دهن جوشش نماید آن زمان ترک نمایند بعد از ان نیز تا مدت سی چهل روز پرهیز نمایند

زیتون

بفتح زای و سکون یا و ضم تای مثناه فوقانیه و سکون واو و نون

*ماهیت ان

بری و بستانی می باشد بستانی آن را درخت بزرکتر و برک آن آبدارتر و سبزتر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر می دهد و کویند تا هزار سال می ماند و کویند برک زیتون جبلی نیز مانند برک زیتون بستانی است

*طبیعت رسیدهٔ آن

کرم در اول و با قوت قبض و نارس آن سرد و بغایت خشک و سیاه آن کرم و خشک

*افعال و خواص آن

سریع الاستحاله بسودا و صفرا و تازه و یاقوتی رنک آن مرخی معده و مغثی و بهترین آن سبز رسیدهٔ آنست که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و نه بعد از ان درین وقت مقوی معده و دابغ آن و مشهی و حابس طبع و مبهی و مورث بیخوابی و لاغری است مصلح آن مغز کردکان و بادام و روغنها و سرکه و کویند مضر شش و مصلح آن عسل و مداومت آن محرق اخلاط مصلح آن شیرینیها است و ضماد آن جهت رفع سبوسهٔ سر و ضماد نارس آن جهت سوختکی آتش و طلای دانهٔ آن با پیه و آرد کندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیدهٔ آن با دانه جهت ربو و امراض شش نافع و برک آن در دوم کرم و خشک و ضماد آن جهت غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سرکه منقطع شده باشد و جمره بجیم و نمله و منع سعی و زیاده شدن آن و شری و نار فارسی و با عسل جهت داخس و با آرد جو بر ما تحت ناف و طلای آن جهت اسهال و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ضماد پختهٔ آن با آب غوره به حدی که بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مضمضه به آب طبیخ آن جهت درد دندان کرم خورده و آشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نقرس و مفاصل و حقنه به آب مطبوخ آن جهت قروح باطنی و مقعده و رحم و عصارهٔ آن بافعال مذکوره مانند برک آنست و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف الدم آن و ضماد خام آن جهت برآمدکی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل پلک آن نافع و داخل شیافات کل اجفان می نمایند و چون مغز دانهٔ آن را با پیه و آرد بیامیزند و بر برص ناخن کذارند زائل سازد و بیخ درخت آن را چون با قدری برک آن بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ آن بالخاصیت جهت سم عقرب مجرب و چون شاخهای باریک و برک تازهٔ آن را در کوزهٔ کنند و در کورهٔ کوزه کری کذارند تا بسوزد پس از کوزه برآورده شراب بران بپاشند و بار دیکر بسوزانند اما نه بآن حد که رماد کردد بلکه احراق کمی یابد کویند در جمیع افعال قویتر از توتیا است و رماد بری آن با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انکشت جهت قرحه نمودن موضع آن و رفع آن علت از مجربات کفته اند و ضماد مدقوق برک شاخ اقسام زیتون را نیز درین امر مجرب دانسته اند و رطوبتی که از

شاخ تازهٔ آنکه در حین سوختن برمیآید جهت جرب و سبوسهٔ سر و قروح آن و نطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت کریزانیدن هوام و نکاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت مؤثر و ضماد و رماد آن با عسل و آب ثمر آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و مضمضه به آب و نمکی که زیتون در ان خیسانیده باشند جهت استحکام دندان و لثه مفید و صمغ آن در صورت شبیه بسقمونیا و مائل بسرخی است

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

در تقویت ذهن قویتر از کندر و جهت سعال مزمن و اخراج بلغم و رفع رطوبات جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن کوشت مؤثر و صمغ بری آن قویتر و مدر بول و حیض و حمول آن جهت جرب متقرح رحم و سنون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید و عصارهٔ برک زیتون که برک آن را ۴۸۶بکوبند و بران شراب و یا آب بپاشند و بفشارند و بکذارند تا منعقد و خشک کردد جهت سیلان رطوبات و نشف آنها بهتر از سائر ادویه است*

زیتون الماء

زیتونی است که نزدیک آبها روید در جمیع افعال ضعیف تر از سائر انواع و بعضی کویند زیتونی که در آب و نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است*

زیت

بفتح زای و سکون یای مثناه تحتانیه و تاء فوقانیه

*ماهیت ان

روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده کیرند و مغشوش و غیر مغشوش می باشد و علامت غیر مغشوش آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر کردد و از هم منقطع نکردد بخلاف مغشوش

*طبیعت ان

در دوم کرم و با یبوست و قبض و قول برطوبت آن بی اصل و مغشوش آنکه در آب کرم ریزند و خوب برهمزنند و بکذارند تا بالای آن آب آید و سرد کردد و بردارند کرمی آن کمتر و الطف و بیلذع

*افعال و خواص آن

آشامیدن چهارده مثقال آن با یکرطل آب کرم و یا با ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق النسا و با شراب و آب کرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصاه و ادرار بول و عرق و اوجاع مفاصل و عرق النسا و ورک و غیرها و قئ کردن بآن جهت دفع سمیت ادویه و حقنه بآن جهت رفع قولنج و رمی و سدی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تدهین بدان جهت اوجاع بارده و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید مقدار شربت آن تا هفت مثقال و چون یک سال

از ساختن آن بگذرد

ص: ۹۲۱

[زيت العتيق]

و بعضى كويند چون شش سال بكذرد آن را زيت العتيق نامند

*طبيعت ان

كرم تر از غير عتيق آنست

*افعال و خواص آن

محلل و ملين طبع و بشره و مصلح ادويه و مضعف قوتهاى آنها و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اكتحال آن مقوى بصر و رافع بياض رقيق و جرب و سلاق و در نزول آب قائم مقام قدح و چون كرم نمايند و بر موضع عقرب كزيده بمالند تسكين الم آن دهد و چون زيت تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتيق مى كردد و آنچه از هفت سال بكذرد بهتر از روغن بلسان يافته اند و هرچند كهنه تر شود قويتر مى كردد و كويند تا چهار هزار سال قوت آن باقى مى ماند و چون زيت را باهم وزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنين تجديد كنند تا شصت مرتبه پس آن روغن را چندان بجوشانند تا بنصف رسد بمراتب شتى بهتر از روغن بلسان دانسته اند و از اسرار عجيبه شمرده اند

[زيت الإنفاق]

و آنچه از زيتون نارسيده كيرند آن را زيت الانفاق نامند و بهترين آن آنست كه بى لذع و حدت باشد

*طبيعت ان

معتدل و با قوت قابضه و كويند در آخر اول سرد و خشك

*افعال و خواص آن

مسمن بدن و مقوى لثه و دندان و اعضا و موافق معده و صاف كنندۀ اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتيت حصاه و ادرار بول نافع و مغسول آن موافق درد اعصاب و مواد حاره و نيكو كردن رنك رخسار و كويند چون بيست و دو درم آن را با مثل آن عسل و ثلث آن كندر و روغن شونيز بالمناصفه در حمام سه روز بياشامند و در ان روز آب سرد نياشامند از جميع دردهاى بارده و خدر و فالج و امثال آنها نجات يابند و پيران چند ساله را باعث هيجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زيتون متعفن يعنى دهنى كه از زيتون متعفن كيرند مولد خلط فاسد و بسيار مبخر و مولد حكه مصلح آن شربت بنفشه*و دهن زيتون برى را در سائر افعال و خواص قائم مقام روغن كل سرخ دانسته اند و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سياهى موى و انتشار آن و مقوى دندان متحرك و مانع سيلان رطوبات لهاه و قاطع خون لثه است و جمعى مطلق روغن زيتون را در افعال مذكوره نافع مى دانند و مخصوص بنوعى دون

۴۸۷نوعی نداشته اند و تدهین بدان هر روز مانع پیری و نیکو کنندهٔ موی و مانع اسقاط آن و قاطع تعفن اخلاط و تقویت اعضا و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق و اهل عراق آن هر دو را زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر رای مهمله و کاف و الف و بای موحده که نام ابل است و چون از شام آن را بر پشت شتر بار کرده بآنجا می برند لهذا زیت رکابی نامند و آن را زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسی که آن را زیت مغسول دانسته دستور کرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب اندازند و یا در ظرفی کرده در تنور کرم کذارند تا پژمرده و نرم کردد پس کوبیده روغن آن را فشرده بکیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته کردد و مالیده صاف کرده آن را باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن نسوزد و آنچه را بر آن نمک مالند و بکذارند تا نرم کردد پس مالیده فشرده دهن آن را بکیرند زبونی است

زیتار

بفتح زا و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح تای مثناه فوقانیه و الف و رای مهمله بعربی عکر الزیت نامند

*ماهیت

ان

ثفل روغن زیتون است

*طبیعت ان

با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ کردد و بعد از ان بفشارند و نکاهدارند طبیعت ان در دوم کرم

*افعال و خواص آن

قویتر از حضض است لطوخ آن با شراب و ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع تر مس جهت جرب مواشی و دواب نافع و کویند هرچند کهنه تر شود بهتر می کردد و در افعال قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازهٔ آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام و التحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است

ص: ۹۲۳

زیت السودان

بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون

*ماهیت ان

روغن ثمری است که زیت الهرجان و اهل مغرب اقصی ارجان و ارقان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و بشیرازی بخرک و بعربی لوز البربر نامند و دوم بزرک خاردار و ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن ازین کیرند و طعم روغن آن شیرین و خوش بو است و بشیرازی درخت آن را ارجن خوانند و در عراق تنکس و بادام کوهی و خار آن را دواب می خورند

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول تر و کویند خشک است

*افعال و خواص آن

مولد خون صالح و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مفتح سدد و جهت امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بارده نافع و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند

زیرباج

بکسر زای و سکون یا و راء مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم معرب زیربای فارسی است

*ماهیت ان

بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که کوشت را بقدر یکرطل ریزه ریزه کنند و اکر مرغ است از بندبند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد تازه و آب بجوشانند تا پخته کردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب و با شکر سفید و یک اوقیه مغز بادام کوبیده در کلاب شیره کرفته و یک درم کشنیز خشک و بوزن آن عود هندی و سداب و قلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند و بقول شارح اسباب و علامات آنست که بکیرند پیاز را و بکوبند و یا ورق کنند و کشنیز خشک کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده دو جوش دهند تا پخته کردد پس قلیلی سرکه و شکر سفید و اندک مری و کشنیز و زیرۀ کرمانی در ان داخل نمایند

*طبیعت ان

معتدل مائل بسردی

*افعال و خواص ان

لطیف و موافق امزجهٔ اصحا و صفراوی مزاجان و کبد حار و مسکن مرهٔ صفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد و جهت تپهای نائبه و شطر الغب نافع مضر امزجهٔ بارده است

۴۸۸

۹- باب دوازدهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها سین مهمله است

فصل السین مع الالف

اشاره

ساج

بفتح سین و الف و جیم بهندی سال و ساکون نیز نامند

*ماهیت ان

درختیست هندی بقدر درخت چنار و سرخرنک و صلب مائل بسیاهی و کثیر الورق و خشبو و برک آن بزرک و عریض و اندک طولانی و ثمر آن بقدر فوفلی و پستهٔ و اندک طولانی و در کوهستان می شود و ثمر آن را جوش داده می خورند

*طبیعت چوب آن

در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت

*افعال و خواص آن

ضماد سائیدهٔ آن با آب سرد جهت درد سر حار و تحلیل اورام حاره و دمویه و صفراویه خصوصا با آب اشیای بارده و خوردن نشارهٔ آن جهت تسکین تشنکی و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج صفرا و بلغم و کرم معده قوی الاثر و طلای محرق آنکه بعد از احراق در آب مامیثا و امثال آن اندازند پس سائیده طلا نمایند جهت ورم اجفان و تقویت باصره و حدقه نافع مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال مضر جکر مصلح آن عناب است و پوست آن قابض و زمخت ضماد آن باعث خشونت جلد بدن و روغن ثمر آن غلیظ و خشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید و کویند چون نافهٔ مشک را در ان کذارند حافظ بوی آنست و وزن آن را زیاده می سازد*

ساداوران

بفتح سین و الف و فتح دال و الف و واو و راء مهمله و الف و نون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فارسی درخت است و الف و نون برای جمع است و بعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد از ان ترتیب می دهند و آن را سواد القضاه نیز کویند

*ماهیت ان

چیزی سیاه مائل بسرخی و براق شبیه بشیح و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم می رسد و کویند آنچه از درخت نارجیل بهم می رسد بهتر است و آنچه تحقیق شده از سمت خطا می آورند و بهندی کوی خطائی نامند و صاحب منهاج کوید صمغی است و صاحب جامع کوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت کردکان که مجوف شده باشد یابند و صاحب اختیارات بدیعی کفته چیزیست که در میان درخت بطم کهنه یافت می شود و آن را آب بن نامند و کفته که صاحب جامع از درخت جوز یعنی کردکان تا درخت بطم سهو کرده و بالجمله از ادویهٔ مجهوله الماهیه است و بهترین آن آنست که چون آن را بشکنند اندرون آن براق و چون در آب کرم زمانی بخیسانند محلول آن برنک اشقر باشد و طعم آن با اندک تلخی بود

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلله

*افعال و خواص ان

رادع اورام حاره و با آب بار تنک قاطع نزف الدم همه اعضا است شربا و ضمادا حابس اسهال دموی و التیام دهندهٔ زخمها و با سرکهٔ شراب جهت ورم قضیب و انثیان و با شراب جهت تحلیل اورام بارده و محلول دو مثقال آن در آب برک مورد تازه که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده بر مو بمالند جهت تقویت بیخ و منع اسقاط آن و با روغن موردجهت منع ریختن موی مؤثر و بغایت مسود آنست و فرزجهٔ آن با سرکه و حقنهٔ آن بی سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن دو وزن آن مورد است*

ص: ۹۲۶

ساذج

بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم بهندی پترو تیزپات نیز نامند

*ماهیت ان

برک درخت هندیست باریک طولانی از برک بید عریضتر و ضخیم تر و خوش بو و اندک تند طعم و زردرنک و اندک خشن و پنج خط طولانی از طول از بیخ برک آن رسته تا بسر برک رسیده یکی از وسط و دو در کنار برک و دو در ما بین کنار و وسط و خطوط باریک در عرض

۴۸۹برک چنانچه در برکهای دیکر اشجار می باشد و درخت آن بلند و بزرک و چوب آن نیز خوش بو و پوست آن شبیه بسلیخه می باشد و بجای سلیخه می فروشند و منبت آن اکثر در کوهستان ها است و در کوهستان سلهت که شمالی و شرقی بنکاله واقع است و درخت آن را از انجا احیانا بمرشد آباد و غیر آن نیز می آورند و کویند در غیر بلاد هند نیز بهم می رسد و لیکن اصل ندارد و قوت آن تا سی سال باقی می ماند و بهترین آن تازۀ تندبو تند طعم آنست که فاسد نشده و شور مزه نباشد و بوی آن شبیه ببوی اسارون و وج و ایرسا بود

*طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسمن و محلل ریاح امعا و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بدبوئی آنکه از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فواد و درد جکر مزمن و امعا و ریاح و استسقا و یرقان و سپرز و تفتیت حصاه و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مرۀ سودا و منع داخس و جمیع امراض مقعده و رحم و اکتحال آن بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نکاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و بدبوی دهان که بمشارکت معده باشند مفید و ضماد کوبیدۀ مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام اجفان و طلای آن با سرکه جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و کذاشتن آن در میان جامه و اقمشه جهت منع کرم زدن آن موثر و در سائر قوی و افعال قریب بسنبل الطیب و از ان ضعیف تر مضر رئه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به مقدار شربت آن در مطبوخات تا یک مثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی و کویند سلیخه و یا طالیسفر است

ساکودانه

بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال و الف و فتح نون و ها

*ماهیت ان

دوائیست که در جزیرۀ دهناسری و شهرناو و جنک سیلان و مرکی و کده و ملاخا که از جزائر زیرباداند پیدا می شود درخت آن مانند درخت سینبهل که درخت هندیست که از ثمر آن نوع پنبه بهم می رسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک رخو مردمان انجا اولا پوست سخت بالای آن را دور می کنند و آرۀ دندانه داری از چوب ترتیب داده بران درخت می کشند از ان دانها و مانند فتیله نیز چیزی جدا می شود آنها را خشک کرده دانها را می فروشند و فتیله مانند را که کم بهاست بمصرف خود می آورند و بقول دیکر کردیست که در جوف درختی در ان امکنه می شود برمیآید آن را با آب خمیر کرده حبوب بسیار صغار مانند نقل خشخاش می سازند و می فروشند

*طبیعت ان

کرم در دوم و تر در اول

*افعال و خواص آن

مقوی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع است و دستور آشامیدن آنست که قدری از ان را با شیر تازه دوشیده مانند شیربرنج طبخ نموده بقند یا نبات شیرین کرده می آشامند و کسی را که شیر موافقت نمی کند یا در بیماریها در آب پخته و با نبات شیرین کرده می خورند مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است

سالامندرا

بفتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین و الف اسم یونانی نوعی از عطایه است و بترکی بیلانه اغودیرن نامند

ص: ۹۲۸

*ماهیت ان

حیوانیست شبیه بمار و دست و پا دارد و دستهای آن کوتاه تر از پاها و کردن آن باریک و دم آن کوتاه و بزرکتر و پهن تر از سام ابرص و لون آن ابلق از زردی و سیاهی و بطی الحرکه و اکثر سر و دم آن سیاه می باشد و کویند آتش در ان تاثیر نمی کند و اکر در تنور اندازند آتش تنور افسرده کردد و این اصلی ندارد و نیز کویند چون سنک بر وی زنند کارکر نشود

*طبیعت ان

بغایت کرم و خشک

*افعال و خواص ان

۴۹۰یک مثقال آن از سموم قتاله است مانند ذراریح و مسخن و معفن و مقرح جلد و روغنی که در ان مهرا پخته باشند سترندۀ موی و مقرح عضو و چون دست و پای آن را قطع کنند و احشای آن را اخراج نمایند و در عسل چند روز بیندازند مالیدن آن عسل جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و علامات کسی که آن را خورده باشد کزاز و خدر و درد معدۀ شدید و ورم شکم شبیه باستسقا و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و تبدیل رنک بدن بسیاهی و بنفشی مانند بادنجان و از کزیدن آن نیز همان اعراض طاری کردد و معالجه و تریاق آن علاج و تریاق ذراریح است و لعوق راتینج و علک البطم با میعه و جنطیانا و عسل یا قنه و عسل و آشامیدن طبیخ کمافیطوس و خوردن قریصی که در ان کمافیطوس پخته باشند و خوردن برک سوسن در روغن زیت پخته و مرق ضفادع و مطبوخ با اصل قرصعنه و تریاق آن تخم سلحفاه بری یا بحری در آب شیرین پخته است

ص: ۹۲۹

سامان

بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون

*ماهیت ان

نوعی از بردیست که بفارسی پیرز نامند بسیار نرم و باریک و مائل بزردی و از ان حصیر ترتیب می دهند

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

جلوس بر ان باعث فرح و جهت رفع بواسیر نافع و سوختۀ آن قاطع نزف الدم است

سام ابرص

بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون باء موحده و را و صاد مهملتین بشیرازی ماترنک و باصفهانی مالمالی و بهندی چهپکلی و در بنکاله تکتکی نامند

*ماهیت ان

اسم وزغه است و لیکن مصطلح آنست که بری آن را سام ابرص و بلدی را وزغه می نامند که بفارسی چلپاسه و آن کوچکتر از چلپاسه و شبیه بحردون و با نقطها است و سمیت آن بحد سمیت چلپاسه نیست و بهترین آن آنست که در بستانها باشد

*طبیعت هر دو نوع آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص

آن

ضماد کوبیدۀ آن بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثألیل و نملیه و مسماریه و کذاشتن جکر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر و غیر آن جهت رویانیدن مو و رفع احتباس بول و چون شکافته بر موضع عقرب کزیده کذارند وجع آن را تسکین دهد و قطور زبل آن و خون و بول آن باندک مشک در احلیل جهت رفع فتق صبیان بسیار مؤثر و همچنین جلوس در طبیخ آن همین اثر دارد و خوردن آن مورث سل و امراض ردیه مصلح

آن شربت ریباس و امثال آنست

ص: ۹۳۰

فصل السین المهمه مع الباء الموحده

سبج

بفتح سین و باء موحده و جیم در آخر معرب شبه فارسی است و آن را سبق و شوق نیز نامند

*ماهیت ان

سنکی است سیاه و براق و زودشکن و سبک و از بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد بهترین آن بسیار سیاه براق صافی رخو آنست

*طبیعت ان

در دوم سرد و در سوم خشک

*افعال و خواص آن

خوردن آن جهت خفقان و کشودن سده و تقویت معده و تفتیت حصاه و یک دانک آن با شراب مقوی باصره و دل و اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلای بصر و رفع غشاوهٔ رقیق و تقویت قوت باصره بغایت نافع و بدستور میل آن را در چشم کشیدن و پیوسته در ان نکاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصرهٔ مشایخ و نکاهداشتن آن با خود بطریق انکشتری و غیر آن جهت رفع چشم بدو تعلیق آن بر سر رافع درد سر و نکاهداشتن قطعهٔ آنکه بقدر یک مثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است و کویند چون سورهٔ لم یکن بر صفحهٔ آن بقلم خفی و سطور دقیقهٔ چند نویسند و صاحب لقوه پیوسته در ان نکاه کند و در غیر آن نظر نکند در یک روز لقوهٔ آن زائل کردد و از مجربات شمرده اند و ارسطو کوید کسانی که مسمن باشند و در چشم ایشان ضعفی باشد و یا مانند خیالی و یا حبابی و یا مکسی و یا ابری در پیش چشم ایشان آید آئینهٔ از ان سازند و اکثر در ان نظر کنند زائل کردد و طلای مسحوق آن

ص: ۹۳۱

۴۹۱با آب بر مـذاکیر جهت ادرار بول مجرب مضر سپرز مصلح آن آب انجیر و صاحب اختیارات بـدیعی دو نوع نوشـته که یکی را از دربنـد قفچاق می آرند و آن آبیست که بمرور ایام منجمد می کردد و نوع دیکر را از جیلان می آورند و این کانی بود و بهترین آن نوع اول است و نوشته که آورده اند که آن بآتش برافروخته می کردد مانند هیزم و بوی آن مانند نفط است

سپستان

بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است بعربی دبق و بهندی لسوره نامند و معنی سپستان اطباء الکلیه است بجهت شدت نفع آن از برای کلیه و آن را مخاطه مخاطیا نیز نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است و دو نوع می باشـد یکی بزرک بقـدر آلو و در انـدرون متصـل بتخم آن لعـابی و تخم آن از لحم آن جـدا و دوم از ان کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شـیرین تر از نوع بزرک و هر دو نوع در خوشه می باشد و در پختکی و رسـیدکی زرد و بعد از خشـکی سیاه رنک و بهترین آن بالیدهٔ رسیدهٔ تازهٔ بحرینی آنست و درخت آن بزرک تا بدو قامت و زیاده بران تا پنج شـش قامت و رنک ساق آن سـفید و شاخهای آن سبز و برک آن مدور و بزرک و اندک خشن و در بلدان حاره بسیار بهم می رسد و در اکثر بنادر فارس و نواح آن کثیر الوجود

*طبیعت ان

در حرارت و برودت معتدل و در اول تر

*افعال و خواص ان

كذاشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن و آشاميدن آب نقيع آن و يا مطبوخ آن جهت تليين سينه و حلق و اورام آن و خشونت صوت و سرفهٔ حار يابس و كرفتكى آواز و تسكين حدت صفرا و عطش و حرقه البول حادث از حدت صفرا و اخراج كرم معده و اسهال محرور المزاج و مواد سوداوى و بلغم شور و اصلاح ادويهٔ مسهله و تپهاى حارهٔ صفراويه و دمويه و بلغم شور و سحج عارض از شرب شراب حاد و از ادويهٔ حاده نافع و قليل الغذا و مولد رطوبات بلغميه و مزلق آنچه در امعا است خصوصا تحقين به آب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در دوشاب جهت كشودن دمل مجرب مقدار شربت آن از سى عدد تا ده مثقال مضعف معده و كويند مضر جكر است مصلح آن در مبرودين برك كل سرخ و در غير آن عناب بدل آن خطمى است و چون چهار پنج عدد برك نورستهٔ آن را ريزه ريزه كرده شب در آب بخيسانند و صبح ماليده صاف كرده بياشامند جهت جريان منى و قرحهٔ احليل و مثانه كه بفارسى سوزنك و بهندى سوزاك نامند نافع و ذرور پوست سوختهٔ خشك آن جهت تسكين وجع و زخم بآتش سوخته مفيد*

سپيه

بفتح سين و كسر باء فارسى و سكون يا و ها بلغت فرنكى نام ماهى است

*ماهيت ان

ماهى است كه در دريا بهم مى رسد استخوان آن بسيار صلب و زركران بران نقش حلى و زيور كنده در ان نقره و طلا كداخته مى ريزند و اطفال بر لوح آن مى نويسند و لحم و مغز آن سفيد و نرم و پرسوراخ مانند اسفنج و در حوف آن بجاى خون آب بسيار سياهى مى باشد و هركاه ماهى ديكر يا شخصى و صيادى قصد آن مى كند از ان آب سياه قدرى در آب مى ريزد آب سياه مى كردد به حدى كه چيزى در ان نمى نمايد و آن ماهى خود مى كريزد و چون سياهى جوف آن را در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل كردد و اكر در آن خانه چراغى ديكر نباشد كويند آن خانه پر از كدو بنظر مى آيد و كويند بيضهٔ آن جهت تفتيت سنك مثانه و كليه و ادرار بول نافع است

فصل السين مع الخاء المعجمه

سخار

بفتح سین و خا و الف و راء مهمله

*ماهیت ان

کیاهی است شبیه باذخر و پرشاخ و تلخ و بدبو

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سدۀ جکر مضر محرورین مصلح آن ربوب ترش مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن یک وزن آن و نیم آن اذخر است

۴۹۲

سخاله

آنچه از فلزات بسوهان جدا کنند که بفارسی براده نامند و آنچه در حین کوفتن از ان ریزد

*فصل السین مع الدال المهمله

سداب

بضم سین و فتح دال و الف و باء موحده و بذال معجمه نیز آمده لغت عربی است و بیونانی فیجن و در تنکابن و دیلم پیم و بهندی سانول و ساتری و بلغتی زونجی و بینکالی تتلی نامند

*ماهیت ان

سه نوع است بستانی و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بدو ذرع و پرشاخ و برک آن ریزه و بدبو و بسیار سبز کویا بران غباری نشسته و کل آن زرد و تخم آن در غلافی و سه عدد بهم پیوسته مثلث شکل و بهترین آن بستانی سبز تازه تندبو که قریب بدرخت انجیر روئیده باشد

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و تازهٔ آن را کرمی و خشکی کمتر تا دوم

*افعال و خواص آن

در کافی از حضرت ابو الحسن هم وارد است که سداب زیاده می کرداند عقل را و از ان حضرت هم و حضرت ابی جعفر هم نیز وارد است که سداب زیاده می کرداند عقل را و توفیر می دهد قوت دماغی را و لیکن آب پشت را متعفن می کرداند و نیز وارد است که جهت وجع کوش نافع است و اطبا کفته انـد با تریاقیت و مفتح سدد و محلل ریاح و نفخ و مقوی معده و مشـهی طعـام و مـدر حیض و بول و مخرج فضول بسیار و مجفف منی و مسـقط جنین و قـاطع بـاه اعضـاء الراس و الصـدر و الغـذاء و النفض و غیرها جهت امراض دماغی و عصـبانی مانند فالج و رعشه و تشـنج امتلائی و اوجاع مفاصل و عرق النسا شربا و ضمادا و جهت سینه و یرقان و طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصاه و بواسیر و امراض مقعده و رحم شربا و آشامیدن آب برک طبیخ آن با عسل بقدر دو اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب و با شـبت خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنکی نفس و سرفهٔ مزمن و تسـکین مغص و ورم حـار رئه و وجع مفاصـل و عرق النسـا و لرز تپهـای بارده و مطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شـراب که شـراب بنصف رسـیده باشد جهت رفع استسـقای لحمی و بدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر و بدسـتور با انجیر و نمک پروردهٔ آن و یا با نمک جهت حدت بصر و خائیدن برک آن رافع بوی پیاز و سیر از دهان و قدر قلیل آن مقوی هاضـمه و مشـهی و جشا آورنده و با انجیر و کردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یک درم جهت ازالـهٔ فالج و رعشه و تشـنج مجرب و خوردن تخم آن و بدسـتور حمول آن بعد از جماع مانع آبسـتنی و مقاوم جمیع سـموم مـداومت خوردن برک و تخم آن باعث سـقوط جنین و همچنین حمول و بخور آن و مـداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصـر و حواس و تاریکی قلب و ضـماد برک آن جهت ازالهٔ درد کزیدن عقرب و رتیلا و سک دیوانه مفید و مانع حمل و قطـور عصـارهٔ آن در کوش جهت دوی و طنین و ثقـل سـامعه و قطور آب مطبوخ آن بـا سـرکه در بینی اطفـال جهت رفع ام الصبیان و قطع رعاف و بدسـتور نفوخ برک خشک آن در بینی قطع رعاف نمایـد و ضـماد آن با روغن کل و خل خمر جهت تسـکین صـداع و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن مورد جهت بثور و با شـبت و عسل جهت قوبا و شسـتن عضـو بـآن و نطرون جهت دفع بهق سـفید و اقسام ثآلیل نافع و احتقان آب مطبوخ آن جهت رفع قولنـج و چون آن را در روغن زیت طبـخ دهند و مثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول کند و با خود داشـتن آن باعث کریختن حیوانات موذی صاحب شامه است و عصارهٔ آن در سائر افعال مانند برک آنست و قطور و اکتحال آن با آب رازیانه و عسل در چشم جهت رفع ضـعف آن و باعث حـدت نور باصـره و چون آن را در پوست انـار کرم کننـد و در کوش بچکاننـد جهت تسـکین درد آن و طلای محلول آن در سرکه و سـفیداب و روغن کـل سـرخ جهت جمره و نمله و قروح رطبـهٔ سـر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سـعوط آن جهت ام الصبیان اطفال و کویند خوردن آن جهت

۴۹۳فالـج و رعشه و تشـنج نافع و هر روز یک درم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت کزیدکی عقرب و مار و رتیلاـ و سـک دیوانه و رفع زهرها و منع آبسـتنی نافع و مـداومت برک آن مضـعف باصـره و مصـدع و مورث شـقیقه و محرق اخلاط و منی و مصلح آن سکنجبین و انیسون مقدار شربت آن کبیر السن را سه درم تا سه مثقال و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بـدل آن صـعتر است و کوینـد نعناع و فودنـج و کویند سیسـنبر و تخم آن را چون بکوبند و یک درم تا دو درم آن را با عسل و یا سـکنجبین بیاشامند صـرع و کابوس و حدت بصـر و فواق ریحی و سردی معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و بدسـتور آشامیـدن آب طبیـخ آن و چون در زیت طبـخ دهند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسـر البول را زائل سازد و چون تخم آن را داخل نمیـذها کنند باعث خوش بوئی و شدت اسـکار و دفع ضـرر آن می شود و بزودی از بدن برمی آیـد و لیکن مورث رطوبت دمـاغ و صـداع و درد سـر و ثقـل آن می کردد و صـمغ بسـتانی و بری آن بغایت کرم و خشک و کرمی آن کمتر از خشـکی آن و غیر ثافیسـا است و جهت قرحهٔ چشم و تحلیـل خنـازیر و اورام زیربغـل و کش ران و برص و فرزجهٔ آن بقدر یک دانک جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و روغن سداب که یک جزو آن را با چهار جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشاننـد تا روغن بمانـد جهت استرخا و برودت کرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از اختنـاق آن و تحلیل ریاح و لرز تپها و خوردن آن بقـدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سـعوط یک دانک آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنهٔ آن جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است

سداب بری

برک آن باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر از بستانیست

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک و دوائیت بران غالب

*افعال و خواص آن

اقرب سموم قتاله است چهار درهم آن کشنده تر از دفلی است بحرارت و سوزش اندرون و رنک رو سرخ کردد و چشمها برآید و بول و غایط بند کردد و مداوات این نیز مانند مداوات آنست و عصارهٔ آن باعث رعاف قوی و قتال و چون آن را بر آهن و آبکینه بمالند مانع زنک کرفتن آن و چون در مکان کوسفندان و مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برک آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب نافع و اکر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با پیه ممزوج نمایند و محرور المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و کویند مباشر جمع طبخ آن را تورم در دست و صورت بهم می رسد با خارش و لهذا مباشر آن اولا باید که اعضای خود را بادهان بارده تدهین نماید پس متوجه کردد

سدر

بکسر سین و سکون دال و راء مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آن را بعربی نبق کویند

*ماهیت ان

بری و بستانی می باشد بری آن پرخار و آن را صال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوش بو و چاشنی دار بشکل سنجد و بعد از رسیدن سرخ و زردرنک می کردد و بستانی آن کم خار و ثمر آن بزرک تر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبرآباد بسیار خوب و شاداب و باشکال و انواع و بزرک و بالیده تا بقدر آلوچه و زردآلو می شود و وفور بسیار دارد و ارزان است و در بلاد کرم سیر بهم می رسد و بهترین آن بزرک پرکوشت رسیدهٔ شاداب زردرنک و یا سرخ رنک آنست که دانهٔ آن کوچک باشد و از سدر مراد برک سائیدهٔ آنست

*طبیعت ثمر آن

در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازهٔ آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آن را در اول کرم دانسته اند

۴۹۴

*افعال و خواص نارس آن

قابض و لزج و نفاخ و رسیدهٔ آن قلیل الغذا و دیرهضم و صالح الکیموس و مسهل بعصر و نیم رطل آن مسهل صفرا از معده و امعا و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش رسیدهٔ آن مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنکی و آب شیرین آن مفتح سده و کشندهٔ کرم معده و امعا و مضر مبرودین مصلح آن سکنجبین و خشک آن قوی القبض و آرد آنکه سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و هستهٔ آن را برآورده آش نموده عند الحاجه بقدر مطلوب به آب ممزوج کرده اندکی شیرینی و یا با یکی از شربتهای مناسبه بیاشامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری و قرحهٔ امعا و حمیات حاد نافع مضر دماغ مصلح آن در محرور سکنجبین و در مبرود کلقند و مصطکی و آشامیدن شیرهٔ مغز دانهٔ آن مطفی حرارت حمیات حادهٔ دمویه و صفراویه و دقیه و جدری و حصبه و مسکن عطش و مطبوخ دانهٔ آن بغایت قابض و ضماد کوبیدهٔ آن جهت شکستکی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلای مطبوخ آن به حدی که غلیظ کردد جهت سستی اعضا و تقویت آنها و عضلات و سرعت حرکت اطفال مؤثر و ضماد شکوفهٔ آن در حمام جهت رفع شری مجرب و کفته اند که چون دانهٔ نبق را در کلاب بخیسانند و بکارند از برک و ثمر آن بوی کلاب آید و اکر بعسل آلوده بکارند ثمر آن شیرین شود و اصلی ندارد و برک آنکه سدر باشد ضماد آن و شستن بدن در حمام بدان جهت زخمها و تنقیهٔ چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد آن با شراب جهت نضج ورمهای حاره و تحلیل آنها و بتنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و بدستور طبیخ تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و بتنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و نشارهٔ چوب آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و رافع قرحهٔ امعا و اسهالی که از ضعف معده بهم رسیده باشد و دافع استسقا و سپرز و بدستور حقنهٔ آن جهت جراحات امعا و ذرور آن جهت زخمهای حاره مانند جدری و غیره نافع و مقدار شربت آن تا هفت درم و آشامیدن آب مطبوخ ریشه و بیخ آنکه از زمین برآورده اندک پوست آن را خراشیده پاک شسته ریزه ریزه کرده مقدار نیم رطل آن را در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن برآید و غلیظ سرخ رنک کردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنک رخسار نافع و غذائیت بسیار دارد و اکثر فقرا و جوکیان هند این را مستعمل دارند و صمغ آن طلاء جهت حزاز نافع است

فصل السين مع الراء المهمله

سراج القطرب

بکسر سین و فتح را و الف و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طا و ضم را هر دو مهمله و باء موحده و قطریل نیز نامند

*ماهیت ان

کیاهیست که تر و تازۀ آن در شب مانند چراغ رخشد و این اسم مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرنده و بعضی غیر پرنده که در شب می درخشد بفارسی کرم شب تاب و بهندی بهکه جوکنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست کوچك بقدر مکسی که بر روی آب همیشه حرکت می کند بدون قصد بجانبی و در شب تاریك بالجمله می درخشد و آن اسم دوائیست که بیونانی افینوس نامند بمعنی حدقی و نیز نباتی دیکر که آن را بیونانی خیس نامند و بعضی بر خیری جبلی که کل آن آسمان جونی است و بر کیاه دیکر که آن را بیونانی لوسیماخیوس نامند و بر کیاهی نیز که آن را بلغت مغربی بخیله نامند و در میان کیاه کتان بسیار بهم می رسد و کل آن سرخ مانند ورد احمر و بیخ آن بقدر کردکان و حفاران و فلاحان آن را یافته می خورند و بر یبروج نیز اطلاق می نمایند جهت آنکه در شب بیح آن نورانی و روشن می باشد ما دام که تر و تازه است و لهذا آن را در پارچۀ تر کرده نکاه

۴۹۵می دارند و نیز بر یبروج الوقار اطلاق می نمایند و یوسف بغدادی آن را یبروج الصنم دانسته و کفته آن را شجر سلیمان بن داؤد علیهما السلام می نامند جهت آنکه حضرت سلیمان عم بآن استعانت می جسته بر همه اعمال خود و همچنین اسکندر رومی و آن درختی شریف بزرك قدر است از قدیم الایام و بیخ آن یبروج الصنم است که بادشاهان تعظیم آن می کنند و در خزاین خود نکاه می دارند و درخت آن شبیه بعلیق است و بتفصیل در ما لا یسع مذکور است و صاحب تحفه حکیم میر محمد مؤمن کفته افینوس است و در حرف الالف مع الفا مذکور شد

ص: ۹۳۸

*افعال و خواص آن

جهت رفع سموم و کزیدن رتیلا نافع است

*سرخس

بفتح سین و را و سکون خا و سین مهمله اسم فارسی است و بیونانی بطارس و در تنکابن و دیلم جماز و بهندی کیل دارو و بسوره نیز و در بنکاله پنکهراج نامند

*ماهیت ان

بیخی است سیاه رنک مائل بسرخی و پرکره و پر از ریشهای باریک و نر و ماده می باشد نر آن بی ساق و بی ثمر و بی کل بلکه شاخی از بیخ آن می روید بقدر ذرعی و کمتر از ان و بر اطراف آن برکهای مشرف نزدیک بهم شبیه بپرهای بال مرغان و مادهٔ آن بی شاخ و منحصر بربک برک مرتفع و تا چهار سال قوت آن باقی می ماند و بهترین آن بزرک سنکین مائل بسیاهی است که مکسوران فستقی رنک باشد

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص آن

جالی و مفتح و محلل نفخ و مجفف بیلذع و مفرح و دافع قمل و بخار سوداوی و مسهل اقسام کرم شکم و امعا خصوصا با خربق سفید یا سیاه و با سقمونیا و عسل و بدستور لعوق آن با عسل مخرج مای اصفر و مانع حمل و مسقط جنین و حب القرع است و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت کرده و مثانه و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل نافع و آشامیدن یک مثقال آن با سه عدد زردهٔ تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی جهت رفع کرفتکی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر آن شش رطل تازهٔ نازک را بقدر باقلی ریزه کرده و در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یک سان کردد و دو صد مثقال بماند و هر روز چهارده مثقال آن را بنوشند جهت رفع درد و رکین مزمن مجرب و ذرور خشک آن جهت جراحت رطبهٔ عسره العلاج بغایت آزموده و چهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و سه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن آنست که قبل از ان سیر خشک بخورند و برک تازهٔ نورستهٔ آن ملین طبع و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد منتن چشم را بپلک دفع کند و ضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلاـ نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتدای علامات آن مفید و فرش نمودن برک آن در خانه مانع کیک مضر رئه مصلح آن شیح ارمنی مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن قنبیل است

سرس

بکسر سین و را و سین مهمله در آخر اسم درخت هندی است و کویند که آن را سلطان الاشجار و بفارسی درخت زکریا نامند

*ماهیت ان

درخت هندی است موزون و برک آن بادامی شکل و بی تشریف بعرض انکشت کوچکی و بطول یک و نیم بند انکشت و از برک تمر هندی اندک بزرکتر و بشکل آن و در شاخهای باریک محاذی یکدیکر و متراکم و کل آن شبیه بکل کلاب جامون و خوش بو و رنک آن زرد و بعضی سفید نیز نادر او تخم آن بقدر تخم خیارشنبر و از ان کوچکتر و نازک و در غلافی مانند تخم قرظ اما از غلاف آن بزرکتر و بسیار پهن تر و تازهٔ آن نرم و خشک آن بسیار صلب و دیر کوبیده می کردد و طعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفوصت و حدت کمی و پوست درخت آن ضخیم و خشن

*طبیعت ان

سرد و خشک و شاید کرم باشد

*افعال و خواص ان

خوردن برک پختهٔ آن جهت رفع شبکوری که آن را بخورند و عصارهٔ برک آن را در چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه به آب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست درخت

۴۹۶آن را مقدار یکماشه نرم کوفته پیخته روغن کاو تازه مقدار سه چهار توله تا پنج توله را داغ کرده از آتش برکرفته بان ممزوج کرده بخورند و همچنین تا پنج روز یا ده روز و در بین و بعد از ان از نمک و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و پنیر و لبنیات و آب سرد و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خدر و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و قوبا و امثال آنها را از امراض دماغیه و عصبانیه نافع و عرق آنکه یک وزن آن را نیمکوفته اما پوست نازک اندرون آن را دور کنند و با چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بکذارند پس بدستور مقرر عرق کشند و تا بیست و یک روز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اکر با آن نیم وزن تا یک وزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر کوشت طیور لطیفهٔ خفیفه مانند دراج و طیهوج و کنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و کندم و از هرکه تور نیز نامند و روغن کاو تازه بسیار باشد و اکر مدت پنج بوم روغن آن را بخورند پرهیز را بعد از ان تا بیست و پنج یوم مرعی دارند و اکر ده روز تا پنجاه یوم و در عرق دو چند ایام شرب آن کافی است و باید که عرق آن را در ظرف روئین نکاهدارند زیرا که ظرف آبکینه را می شکند و ضماد آن جهت یرقان و دمامیل و بثور اورام و حکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی و فساد خون و ذرور پوست درخت خشک کردهٔ آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هرچند کهنه شده باشند و استشمام کل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون بیخ نوع سفید کل آن را در دهن کیرند امساک منی آورد و تخم آن را چون مقدار یک درم کوفته و پیخته و با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و

رفع سرعت انزال نافع و بتنهائی جهت خنازیر و چون با نمک طبرزد یا آب بسایند و در چشم صاحب بیاض کشند موثر است

ص: ۹۴۰

سرطان نهری

بفتح سین و راء و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر را و یاء آخر حروف بفارسی خرچنك و بهندی کیکرا نامند

*ماهیت ان

حیوانیست آبی معروف بهترین آن مادهٔ آنست و علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر کردد بخلاف نر آن و بهترین آن بزرك نهری آنست که در آبهای شیرین باشد

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر

*افعال و خواص ان

کثیر الغذا و بطئ الهضم و مبهی و با قوت جاذبه و محلله و چون دو سه عدد آن را اطراف قطع نموده و جوف آن را با آب و خاکستر پاك شسته و با آب تطهیر داده با جو مقشر طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و سرفهٔ حار یابس و یبوست اعضا و هزال مفرط حار و محرور المزاجان مجرب و بدستور محرق آن با صمغ عربی و ادویهٔ مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافع و سه اوقیه از آب طبیخ آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاه و ادرار بول حیض و فضلات و مسحوق آن با بادروج جهت سم عقرب و کویند چون این را با بادروج نزد عقرب برند بمیرد و با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاه و با شیر الاغ جهت کزیدن رتیلا و عقرب و جانوران سمی دیکر و با عسل جهت عض کلب و غرغرهٔ شیرهٔ کوبیدهٔ آن بقدر یك سکرجه جهت خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازهٔ کوبیدهٔ آن جهت جذب سموم و تسکین الم کزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبت جهت ملسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده و با عسل جهت بهق و اورام جاسیه و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آن را زنده در دیك مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یك ملعقهٔ آن را با نه اوقیه آب بنوشند جهت رفع سم سك دیوانه کزیده مجرب اما باید که

۴۹۷بر موضع زخم کزیدهٔ سک مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر کذارند و اکر مدتی از کزیدن سک دیوانه کذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و کویند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و یا مقابلهٔ قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هرکاه با یک جزو محرق مذکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سک دیوانه مؤثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که باهم طبخ نموده باشند جهت شقاق پا و مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق مادهٔ سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تپ غب نافع و کویند مضر مثانه و مصلح آن کل قبرسی و کل مختوم است مقدار شربت خام آن پنج مثقال و از سوختهٔ آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات و اقراص آن در قرابادین مذکور شد

سرطان بحری

بفارسی خرچنک دریائی نامند

*ماهیت ان

دو نوع است یکی آنکه ما دام که در دریا است نرم بود چون از دریا برآورند و هوا بدان رسد متحجر کردد و جثهٔ آن بقدر سرطان نهری و از ان کوچکتر و صدفی و نرم بود و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دوم شبیه بسرطان نهری نیست و لیکن بسیار سفید و شبیه بخلد است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آن را بقلاب نصب نموده بآن صید ماهی می کنند

*طبیعت ان

سرد و خشك

*افعال و خواص

آن

سوختهٔ آن را با چلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت قمع رطوباتی که از طبقات چشم ریزد و بجهت تقویت عضلات چشم و روشنائی آن و جرب و ظفره و سلاق و دمعه و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحت و سنون آن جهت جلای دندان و طلای آن جهت کلف و نمش مفید

*و طبیعت

دوم سرد و تر از اول و محرق آن در خواص ضعیف تر از اول و خوردن آن کشنده است

***سرنجی**

بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست

*ماهیت ان

نباتیست هندی تا بیک ذرع و نیم و ساق آن کره دار و بر سر کره ها شاخها و برگهای سفید و کل ریزه و در بین برگها تخمهای ریزه و سفید اندك پهن و برك نبات آن شبیه ببرك خرفهٔ بزرك و از ان نازكتر و بی طعمی غالب

*طبیعت ان

مائل بحرارت و رطوبت

*افعال و خواص ان

خوردن برك مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و سائر اعضا و بیخ آن با دارفلفل سوده جهت حمیات مرکبه نافع و ضماد برك و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل تر جهت التیام زخمهای عسره الاندمال نافع و داخس را نیز مفید

سرو

بفتح سین و سکون را و واو اسم فارسی است و بهندی نیز همین و نمال نامند

*ماهیت ان

دو نـوع اسـت بری و بسـتانی بری آنکه جبلی نیز نامنـد درخت عرعر است و در حرف العین ان شـاء اللّه تعـالی خواهـد آمـد و بسـتانی آن درختی است بسـیار بلنـد و عظیم و موزون و برکهای آن بسـیار ریزه و خزان نمی کند و ثمر آن کوچک صـنوبری شکل شبیه بجوز رومی و آن را جوز السـرو نامنـد و مغزی نـدارد و در خامی سبز و صـلب و بعد از رسـیدن اندک زردرنک و خشبی در جمیع اجزای آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسـیار و تخم آن سفید زردرنک شبیه بدانهٔ عدس و از ان نازکتر

*طبیعت ان

در اول کرم و کویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا کرم تر و صمغ آن کرم حاد حریف و قریب بصمغ صنوبر و ضعیف تر از ان و رطوبت سائلهٔ از ان ضعیف تر از قطران درخت شربین

*افعال و خواص

ان

برک آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زائل کنندهٔ عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح

۴۹۸امعا و سیلان فضول از مثانه و بدستور آشامیدن دو مثقال از برک سائیدهٔ آن با نیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و عسر البول مفید و غرغرهٔ طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفهٔ کهنه مجرب و مقوی معده و کویند که برک آن مخدر است و آشامیدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف الدم و رفع نفس الانتصاب و منع انصباب فضلات بمعده و قرحهٔ امعا نافع و چون ثمر آن را بسایند و بر فتق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و نشارهٔ چوب آن جهت منع سیلان فضول و با مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرق مغسول برک آن جهت سوختکی آتش و غیر مغسول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد او ذرورا نافع و ضماد برک پختهٔ آن در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویهٔ مناسبه و بتنهائی جهت فتق و التیام جراحت و تقویت اعضای مسترخیهٔ سست شده و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت اورام حارهٔ چشم و حمره و نمله و سوختکی آتش و سعوط صمغ آن جهت تنقیهٔ رطوبات دماغی و ذرور آن جهت بواسیر الانف و عصارهٔ ثمر تازهٔ آن نیز جهت بواسیر الانف و بواسیر مقعده و با کلنار جهت قروح رطبهٔ سر و سائر قروح بدن و تنقیهٔ قروح و سخه و خائیدن آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برک آن را با آمله در آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آن را بر موی ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط موی مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه و حنا کوبیده بسرشند و بر مو ضماد نمایند سیاه و قوی کرداند و تضمید آن با موم و روغن زیتون و عذب جهت تقویت معده نافع و بدل آن بوزن آن انزروت سرخ و نصف آن پوست انار و از خواص آنست که چون ثمر و برک و شاخ آن را در خانه نکاهدارند پشه داخل نشود و اکر بشود آن را بکشد و بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد*

سرهنجی

بفتح سین و ضم راء مهملتین و خفای ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست

*ماهیت ان

نباتی است هندی برک آن شبیه ببرک رطبه و کل آن ریزه و سفید و از ان خردتر و از زمین بسیار بلند نمی شود

*طبیعت

ان

معتدل در حرارت و در اول خشک

*افعال و خواص ان

سعوط یک عدد کل آن با دو عدد فلفل جهت تفتیح سدهٔ خیشوم و دفع فضول دماغی و رفع ثقل سر و صداع و رفع جذام مجرب کفته اند و خوردن نبات پختهٔ آن بطریق بورانی بی ترشی جهت جبر کسر که تا چهار روز بخورند و برک پخته آن را بر موضع مکسور بندند قائم مقام مومیائی کفته اند*

سرپهونکه

بفتح سین و سکون را و ضم باء عجمی و خفاء ها و سکون واو و نون و فتح کاف و ها لغت هندیست

*ماهیت ان

نباتیست شاخهای آن باریک و بلند بقدر سه ذرع و برکهای آن باریک و بلند فی الجمله صنوبری الشکل و مزدوج در دو صنف محاذی یکدیکر بر شاخهای باریک و بر هر شاخی پنج شش تا هفت زوج و یک فرد و پائین برکها از بالای آنها باریک تر و پشت برکها اندک خشن و رکهای آن اندک نمایان و اندک صلب در وقت انفصال از وسط رکها کسیخته نمی شود و طعم آن اندک تلخ و کل بعضی سرخ و بعضی سفید و سفید آن کمیاب و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از ان بسیار باریکتر و کوچکتر در هر غلافی چهار پنج تا شش و تخمهای آن ریزه شبیه بکرده و پوست آن خالدار و مغز آن زرد و تلخ

*طبیعت ان

کرم و تر و بعضی سرد دانسته اند

*افعال و خواص آن

مفتح و مدر و آشامیدن آن جهت سرفه و تنکی نفس و حمیات سوداویه و امراض جکر و سپرز و کرده و مثانه و دمامیل و بثور و اورام و مسکن عطش و مانع افساد خون و سموم و چون

۴۹۹مقدار دو آثار از برک آن و یک آثار از برک بنک خشک نموده بسایند و تا چهل روز هر روز یک کف آن را بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید و چون نه ماشهٔ آن را با یکماشهٔ فلفل سیاه با آب سائیده صاف نموده بنوشند جهت سرطانات نافع و چون چهار ماشه تا نه ماشه آب برک آن را با فلفل سیاه سائیده حب بندند و تا چهارده روز بخورند جهت آتشک که باد فرنک نامند مجرب و چون برک و ساق و بیخ آن را خشک نموده با یکماشهٔ فلفل سیاه بسایند و روزی مقدار سه مثقال آن را بیاشامند ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس آورد و اکثر امراض سوداوی را نافع است

سراج القطرب

حباحب است

سراج القطريل

نباتیست که تا خشک نشده است در شب می درخشد و کویند یبروج الصنم است و کویند اسمی مشترک است مثل سراج القطرب*

فصل السين مع الطاء المهمله

سطاخینس

بفتح سین و طا و الف و کسر خا و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم نون و سین مهمله در آخر لغت یونانی است

*ماهیت ان

نباتی است ما بین کیاه و شجر و شبیه بفراسیون و پربرک و برک آن ریزه و سفید و اندک مزغب و خوش بوئی مائل بکراهیت و شاخهای بسیار سفید رنک از یک بیخ رسته و اما نبات آن از نبات فراسیون بلندتر و برک آن ریزه تر و سفید و شاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که زردرنک است و کل آن ریزه مائل بزردی و انبوه و طعم آن تند و تلخ و تیز و منبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک

*طبیعت ان

در سوم کرم و در آخر اول خشک

*افعال و خواص آن

جهت ازالهٔ توحش و خوف و وسواس و مالیخولیا و خفقان بارد و بیخوابی و اوجاع اندرونی حادث از ریاح غلیظهٔ بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیهٔ مره صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مفسد آنست شربا و حمولا ـ و جهت کزیدن سک دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد قئ نمودن به آب مطبوخ آن و چون در روغن زیت جوش دهند و در کوش بچکانند جهت تسکین درد دندان و بدستور چون بدان بمالند و بر پشت بخوابند نافع مقدار شربت آن تا یک درم است

سطاریون

بفتح سین و طا و الف و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است

*ماهیت ان

نباتی است ما بین شجر و کیاه شبیه بعشقه و بر اشجار مجاور خود می پیچد و بتنهائی و جدا نیز می روید و کل آن شبیه ببنفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون کلها زرد و ساق آن سبز مائل بسیاهی و برک آن مانند برک بنفشه و ضخیم و در اصفهان کل عقرب و بفارسی برابران نامند و در باغها بسیار است و آن غیر فاشر ستین است

*طبیعت ان

مرکب القوی

*افعال و خواص آن

رادع اورام حاره و بارده و کل و برک آن را چون بکوبند و بر کزیدکی عقرب و زنبور و رتیلا ـ و سائر هوام ضماد نمایند مجرب است و بدستور آشامیدن آن

سطراطیوطس

بفتح سین و سکون طا و فتح راء مهمله و الف و کسر طا و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است بهندی جل کنبهی نامند

*ماهیت ان

نباتی است که بر روی آب بهم می رسد بی بیخ شبیه به بادرنجبویه و از ان کوچکتر و از نعناع بزرکتر

*طبیعت ان

سرد و تر

*افعال و خواص آن

ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات و ردع اورام حاره و حمره و جهت حرقه البول و ادرار و حبس خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است و در کتب معتبرۀ اطبای فرنک دو نوع نوشته اند یکی برک آن را شبیه ببرک حی العالم و از ان بزرکتر و آشامیدن آن جهت نزف الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و بجهت حمره بحاء مهمله

۵۰۰و اورام بلغمیه و نوع دوم را ذو الف و رد کویند و آن خرنیل است و آن را ذو الالف و رقه نیز نامند و بلاطینی اسطرطس میل قولی یعنی هزار برکی نامند و آن نباتی است بلند بقدر شبری و زیاده بر ان و برک آن شبیه ببرک کمون بری و از ان کوتاه تر و از ساق آن شاخهای خرد رسته و بر سر هریک آنها اکلیلی شبیه باکلیل شبت و با خشونت و کل آن سفید و ریزه و منبت آن زمینهای غیر مزروع معطل

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

جهت حبس الدم بواسیر و نزف الدم جراحات تازه و کهنه و التیام دهندۀ آنها و نواصیر و بدستور ذرور آن مفید است و اهل هند می کویند که چون آن را بسوزانند و نمک آن را بکیرند بدین نحو که آن را بسوزانند تا خاکستر شود و خاکستر آن را در آب حل کنند و آب آن را بجرعلقه بکیرند و طبخ نمایند تا آب بسوزد و نمک بماند و اندکی از ان را بخورند بجهت سعفه یعنی کچلی و جمیع اورام مائی و قیله الماء نافع و مجرب است*

سطرونیون

بفتح سین و سکون طا و ضم را و سکون واو و کسر نون و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است

*ماهیت ان

نباتی است ما بین کیاه و شجر که اکثر در کندم زارها می روید و با کندم می رسد و ساق آن باریک و پرکره و بیشاخ و برک آن بقدر انکشت ابهام ما بین استداره و طول و سر برکهای آن باریک و از یکدیکر متباعد و در رنک شبیه ببرک کلم و در آخر ساق آن شعبهای ریزه و بجای ثمرقبها بران شعب رسته و سفید صنوبری شکل و کل آن سفید و زرد و مانند کل یاسمین و تخم آن مانند زیره و بیخ آن دراز و سفید و با اندک تلخی و تندی و خوشبوئی و قویتر از سائر اجزای آن مستعمل و معطس و لهذا آن را بجای کندش استعمال می نمایند و غلط کرده کسی که آن را کندش دانسته بشبهۀ استعمال این بجای آن و فعل این مانند فعل آن و صاحب اختیارات بدیعی بیخ عرطنیثا دانسته و نیست چنین و نیز غیر اذربو است زیرا که آنها همه باسمیت اند بخلاف سطرونیون

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

بغایت جالی و تند و محلل قوی و آشامیدن آن با عسل مسهل رطوبت بارده و جهت عسر نفس و امراض جکر و یرقان سدی و ادرار حیض و با جاوشیر و بیخ کبر جهت ورم طحال و ادرار بول و تفتیت حصاه و سعوط آن جهت تنقیۀ دماغ از فضلات و قطور آن در بینی جهت درد دندان و در ادویۀ چشم جهت جلای بصر و تقویت آن و سعوط ربع درهم آن با بیست عدد زیرۀ کرمانی و زیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ آن با شراب وارد جو جهت تحلیل اورام حاره و طلای آن جهت رفع بهق و جمیع آثار جلد و با کل ارمنی جهت رفع درد دندان و در فرزجات جهت تنقیۀ رحم مقدار شربت آن تا نیم درم مضر سینه و محرق اخلاط مصلح آن کثیرا است*

فصل السين مع العين المهمله

سعد

بضم سین و سکون عین و دال مهمله بفارسی مشك زمین و در تنکابن استکو و بترکی تپلاق و قرقرون و توبالاغ نیز و بهندی موتهه بضم میم و سکون واو و فتح تاء مثناه فوقانیه و خفای ها و مشکک نیز نامند

*ماهیت ان

بیخی است بعضی مدور طولانی و بعضی طولانی و بعضی مفرطح و انواع می باشد یکی بقدر زیتون و بزرکتر از ان و سیاه و اندرون آن سفید و خوش بو و بهترین آن بزرک بالیده باوصاف مذکوره کوفی بستانی آنست و آنچه در کنار آبها روید و یا در آبها ضعیف و دوم هندیست که اندرون آن سفید نیسب و کوچکتر است از کوفی و یك نوع دیکر هندی شبیه بزنجبیل است و چون آن را بخایند زعفرانی رنک بود و چون این را بر جلد بمالند در ساعت موی آن را بستر دو این نوع باسمیت بود و نوع دیکر آنست که در شیراز در میان ریک و کل زرد می روید و در کنار رودخانه ها نیز و این اکرچه کوچک است اما بهتر از هندیست زیرا که

۵۰۱اندرون آن بسیار سفید است و خوش بو و برک آن شبیه ببرک کندنا و از ان بلندتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشك و بعضی در اول کرم و در دوم خشك دانسته اند

*افعال و خواص آن

مجفف بیلذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت زیادتی فهم و عقل و صداع بارد و بدبوئی بینی و بواسیر الانف و مقعده و نیکوئی رنك رخسار و خفقان و یرقان و تقویت معده و هاضمه و اعصاب و تحریک باه و اشتهای طعام و قروح معده و طرد ریاح و سم عقرب کزیده شربا و ضمادا مؤثر و چون به آب سائیده و در ظرف سفالی کرده بر روی آتش کذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هر روز ناشتا قدری از ان را بخورند جهت تقویت معده و رفع سوزش فم معده بسبب بدهضمی و بدبوئی دهان بمشارکت معده نافع و با روغن حبه الخضراء جهت درد کمر و سردی کرده و مثانه و تقطیر البول و تپهای کهنه و قطع قئ و برودت رحم و بهم آوردن فم آن شربا و حمولا و قطور آن جهت کرانی سامعه و سنون آن جهت تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان و رفع قروح و بدبوئی آن و ذرور آن جهت رویانیدن کوشت بر جراحت مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت دردهای بارد ریحی و بدستور ضماد آن جهت امراض مذکوره و طلای آن با زفت جهت جوشش سر و غسول آن جهت سرخ نمودن کونه و آشامیدن یک اوقیه از شرابی که یک اوقیه از ان در یکرطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و استعمال آن با بیخ باعث فساد قوه آن مضر

حلق و صوت مصلح آن شکر و مضر رئه و مصلح آن انیسون و مداومت آن و زیاده از مقدار شربت خوردن محرق خون و مولد جذام و مصلح آن سه روز در عسل و سرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از یک درم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع آن دارچینی است و چون داخل صابون کنند باعث خوش بوئی آن کردد و زیادتی تنقیه و جلای آن و باعث نیکوئی رنک رخسار است و صنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است و ممضوغ آن برنک زعفران طبیعت ان قریب بچهارم کرم و خشک و از جملهٔ سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانک آن مورث جنون و زیاده از ان کشنده و طلای ان بساعت موی را بسترد و باعث جراحت جلد است

ص: ۹۵۰

*سعدان

*ماهیت ان

اسم عربی کیاهی است شبیه بکیاه خسک و خاردار و سفیدتر از ان و برک آن از ان نرم تر و ثمر آن مدور و پرخار و تخم آن پهن و اعراب معتقداند که بیخ و ثمر آن مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است*

سعوط

بفتح سین و ضم عین و سکون واو و طاء مهمله آنچه در بینی دمند و مائع باشد بدین نام موسوم است و از اختراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز باین نام نامند*

فصل السین مع الفاء

سفادیکس

بفتح سین و فا و الف و کسر دال و سکون یا و ضم کاف و سکون سین مهمله لغت یونانی است

*ماهیت ان

نباتی است که در بیابان و معموره نیز می روید و ساق آن بقدر دو شبر و برک آن مشرف و متفرق و شبیه ببرک شاهتره و از ان بزرکتر و کل آن بزرکتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را کل زرد و وسط آن سفید و در طعم مائل بتندی و تلخی و خام و پخته آن ماکول و بعضی آن را پیاز بری دانسته اند

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

مقوی معده و مسکن درد کرده و مثانه و مفتح سدهٔ احشا و مدر بول و حیض و تریاق سموم و سی مثقال از آب آن با شکر و پنج درم هلیلهٔ زرد مسهل اخلاط غلیظه و بدستور دو درهم کل آن با مثل آن هلیله و عسل مسهل قوی است و مضر جکر و مصلح آن کثیرا است

سفرجل

بفتح سین و فا و سکون را و فتح جیم و لام بفارسی به و آبی و بترکی حیوا و بیونانی قودونیامیلا نامند

*ماهیت ان

۵۰۲ثمریست معروف و سه صنف می باشد شیرین که آن را به آزاد نامند و ترش محض و ترش و شیرین که بعربی مز بضم میم و تشدید زای معجمه و بفارسی میخوش نامند و کویند چون آن را با درخت کویج پیوند کنند ثمر بیشتر و بهتر آورد و بهترین آن بزرک بالیدهٔ نازک شاداب آن است

*طبیعت شیرین آن

در حرارت و برودت قریب باعتدال و کویند مائل بحرارت و در آخر اول تر است

*افعال و خواص ان

مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و مدر بول و طلای آب کرم کردهٔ آن جهت رفع تهبج اطراف و سوء القنیهٔ محرور المزاج مجرب و مبرود المزاج را مضر و جرم آن قابض و مسدد و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن در تقویت معدهٔ حار قویتر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل بعصر خصوصا بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع محرور المزاج و عصارهٔ آن جهت انتصاب نفس و ربو و نفث الدم و قئ و خمار و تشنکی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم نافع و مزان معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک افعال و خواص آن قریب بهر دو است و لیکن ثقل این زیاده از ان هر دو و قرشی کفته اکثار این موجب فواق است فی الفور و بوئیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و قاطع غثیان و خون اعضای باطنی و خوردن آنها خصوصا شیرین جهت تفریح و رفع وسواس و درد سر و نزلات و تقویت کبد و معده و فم آن و رفع ضعف آنها و برانکیختن اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بدبوئی دهان و منع بخارات بدماغ و دل و مستی و غثیان و قئ و کسالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد بمعده و اسهال و التهاب و درد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد و خواهش کل خوردن و جرم آن مسدد و در مضرتها زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آن است با عسل و مضر احشای ضعیفه و مخشن قصبهٔ رئه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل و انیسون و امثال آن و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت رفع حرقه البول و جراحات مجاری آن بغایت نافع و چون آن را در زیر آتش کذارند تا بریان کردد به حدی که رنک آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که در جوف آن بجای به دانه جوزبوا ریزه کرده پر کرده باشند مقدار شربت از آب آن در تداوی تا سی درم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قئ و اسهال مراری و مانع صعود بخارات بسر و مسکن تشنکی و حرارت و درد معده و امعا که از خلط موجود باشد و مسهل بعصر و با آب برک نعناع جهت منع غثیان و قئ خصوصا صفراوی آن مضر رئه و سعال و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در ان غالب و قبض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشای ضعیفه انسب از ان مقدار شربت از رب آن هر دو تا

بیست درهم و شکوفهٔ تازهٔ آن معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و احشا و خفقان حار و منع صعود ابخره بدماغ مؤثر و ضماد آن و بدستور ضماد جرم ثمر و برک آن جهت اورام حارهٔ چشم و سائر اعضا و حبس فضلات از انصباب باعضا و رفع سمیت کزیدکی هوام و نیز تضمید برک آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب و خمل آن یعنی پرزی که بر روی به می باشد بسیار قابض و مضر حلق و صوت و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات مفید و روغن به که به را مهرا پختهٔ آب آن را افشرده کرفته با دو چندان روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن جهت سبوسهٔ سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و رفع ماندکی و قرحهٔ رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و آشامیدن آن جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جکر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحهٔ امعا و رفع سم ذراریح و دود خشب الصنوبر مفید و

ص: ۹۵۲

۵۰۳حقنه بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفۀ آن بدستور روغن کل سرخ ترتیب دهند در قوت ضعیف تر از انست و بهدانه یعنی تخم آن در دوم سردتر و با اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفۀ حار و یابس و تسکین حرارت معده و تپها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و در شفاء الاسقام مذکور است که حب سفرجل ملین بغیر قبض است و صاحب ذخیره کفته که به دانه با وجود لعابیت مضر معده نیست و این خاصیت را از لحم به بمجاورت اخذ نموده اند و طلای آن جهت سوختکی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ آن جهت رفع کندی دندانها و مغز آن با غرویت و مبهی محرورین و موافق اعضای تنفس و سرفه و کرفتکی آواز و سل و قرحۀ امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده مصلح آن در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه بدل آن بزرقطونا است و طریقۀ مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آن را تمام بکیرند و آن تخم لعاب کرفته را در پارچۀ کرپاس خشبی بسته بقوت بمالند تا مقشر کردد و جلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن و سکنجبینات سفرجلی و اشربۀ سفرجلی و عرق آن و قرص آن و مربای آن و ململات و معجون آن و میبه در قرابادین ذکر یافت*

سفیدولیون

بفتح سین و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و سفندیلیون بفتح فا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر لام و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانی است

*ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه ببرک خیار و برک جاوشیر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و کل و تخم آن شبیه بنوع چهارم سیسالیوس و از ان پهن تر و سفیدتر و ثقیل الرائحه و بیخ آن شبیه بترب و منبت آن نی زارها و اماکن رطبه

*طبیعت ان

در دوم کرم و در آخر آن خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتح و مسهل بلغم و جهت صرع بلغمی و عسر نفس و ربو و درد جکر و یرقان سدی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازهٔ آن جهت تنقیهٔ چرک کوش و بخور آن جهت افاقهٔ سبات و لیثرغس مزمن و سکته و صداع حادث از مواد غلیظه مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و ضماد آن جهت صلابت بواسیر و نواصیر و بهتر آنست که بیخ آن را خراشیده و کوفته در سوراخ ناصور پر کنند و ضماد کل آن با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و سعی نمله و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا دو درم و جهت یرقان بیخ آن بهتر از ثمر آنست

*فصل السین مع القاف

سقمونیا

بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف بعربی محموده نامند

*ماهیت ان

شیر نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنک لاخ می روید و پر شیر شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک ساق روئیده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی امکنه کاهست که راست نیز ایستاده می باشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسپنده که بدست می چسپد و برک آن مانند برک لبلاب و نرم تر و سبزتر و باریکتر از ان و کل آن سفید مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید بقدر زردک عظیم حجم و کوتاه بسطبری ساعدی و مجوف و بدبو و پر از شیر و طریق اخذ شیر آن آنست که هنکام رسیدکی اطراف بیخ آن را از خاک خالی نموده برکهای جوز بر دور آن فرش می کنند و بیخ آن را شق می نمایند تا شیر آن در ان برکها جمع شود پس صبر می کنند تا منجمد کردد برمیدارند و یا آنکه بیخ آن را می سوزانند تا رطوبت آن برآید و در ان اوراق جمع شود و اکر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آن را شق کنند از ان چیزی

۵۰۴بدست نمی آید و بهترین آن انطاکی و یا جرمغانی آنست که از انطاکیه و یا از جرمغان آورند و صاف و سبک وزن پر سوراخ شبیه باسفنج و زود مفتت کردد و جرامغه در اصل طایفهٔ بوده اند از عجم که از انجا نقل بنواح دیار موصل کرده و در انجا وطن ساخته و رنک آن شبیه برنک سریشمی باشد که از پوست کاو می سازند و مائل بکبودی و زردی و سفیدی و محلول آن در آب مانند شیر سفید و چون بر زبان کذارند زبان را بسیار بکزد و کفته اند جرمغانی آن مائل بسیاهی و مستدیر الشکل می باشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و هرچه بصفات مذکوره نباشد زبون و مصنوع آن را از شیر یتوعات دیکر مانند شیر عشر مخلوط بآرد کرسنه می سازند و قوت مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی می ماند و بعد از ان قوت مسهلهٔ آن مبدل بمدره می کردد و مدر می باشد نه مسهل و بهتر آنست که قرب باستعمال آن را مشوی نمایند و بکار برند نه پیشتر دستور تشویهٔ آن آنست که با مصطکی سوده در کیسهٔ کرده در جوف سیب و یا به خالی کرده کذارند و سر آن را باز بقطعه از ان سیب و یا به بند کنند و بخمیر کرفته در تنور بر روی آجری و یا ظرف سفالی کذارند تا مشوی کردد پس برآورده در سایه خشک کرده با مصلحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و بزر جزر و نمک و فلفل و هلیله و عسل و روغن بادام در مبرودین و با کثیرا و صمغ عربی و مغریات دیکر در محرورین استعمال نمایند و ابن تلمیذ سنامکی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته و در محرورین عصارهٔ کل سرخ و کثیرا و رب به و در مبرودین انیسون و بعضی کفته که سائیدن آن با کل بنفشه نیز اصلاح آنست و یا آنکه در جوف بیضهٔ مرغ کذارند و بر ان آب به و سیب بریزند تا پر کردد و سر آن را بسته در خمیر بکیرند و در تنور بر روی آجری بکذارند تا جوش بخورد و مشوی کردد پس برآورده استعمال نمایند و اکر آب به و سیب نباشد جلاب بران ریزند و کفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاسر حدت آنست و بالجمله باید که بدون مقویات معده و مغریات و معینات و مخمرات استعمال ننمایند یعنی باید که با ادویهٔ مذکوره و با کل سرخ و انیسون و نشاسته و امثال اینها سرشته استعمال نمایند و باید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیدهٔ تربد بخبل معده می چسپد و عمل آن ضعیف می کردد و نفوذ بسوی محدب کبد می نماید و از جذب بجهت عضو و فضول باز می ماند بلکه باید که اندک جریش باشد و نیز باید که در هوای بسیار کرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند

*طبیعت ان

در سوم کرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک دانسته اند

*افعال و خواص آن

جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط بآن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و مدر فضلات و قاتل جنین و مخرج آن و جهت کزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و با هموزن آن تا دو وزن تربد چون با شیر تازه دوشیده ناشتا بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با کل سرخ جهت تقویت معده و با آب کرفس جهت سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانک تا دو دانک و زیاده بر ان مضر دل و معده و کبد و امعا و مورث تشنکی و کرب و غم و رافع اشتها و اکر زن حامله بخورد بار اندازد و بچۀ او را بکشد و زیاده از نیم درم تا یک درم آن کشنده بحدوث امساک اولا و کرب و غثیان و عرق سرد و اسهال مفرط پس اهلاک و مداوای آن قئ فرمودن و خوردن دوغ و سویق سیب و رب ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در ان و طلای آن با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت صداع ضربانی و صداع مزمن و جهت قوبا نیز و ضماد غیر مشوی آن و بدستور

۵۰۵طلای آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت خراجات و بدستور مطبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل خراجات و عرق النسا و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد پختۀ آن در سرکه بتنهائی جهت جرب متقرح و با زهرۀ کاو و ترمس چون بپزند و بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا نافع و حمول آن با پشم پاره جهت اخراج جنین و برک آن ضمادا در افعال ضعیف تر از بیخ آن و فرزجۀ آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار کرم و محرق و محلل و نطول آب آن با سرکه و روغن کل سرخ جهت درد سر و ضماد آن بتنهائی جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجۀ جمیع اجزای آن قاتل جنین و مخرج آن و بدل سقمونیا یک وزن و نیم آن صبر زرد و نیم وزن آن هلیلۀ زرد و کویند لاـغیه است و چون سقمونیا را با کلاب و آب سماق و سفرجل بسایند و قرص سازند و عند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بیغایله است و خوردن بهی که در ان محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تپها مفید و بی مضرت و دستور مشوی نمودن و جوارشات و معجونات آن در قرابادین مذکور شد

سقولوقندریا

بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف لغت یونانی است

*ماهیت ان

حیوانی است مانند عنکبوت با پاهای بسیار بری و بحری می باشد و متاخرین آن را ابو سبع و سبعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده اند و اربع اربعین طولانی است با پایهای بسیار از قریب بسر آن تا دم درد وصف و اکثر سفید رنک اغبر و اربع اربعین در حرف الالف مع الراء ذکر یافت

*طبیعت ان

حار حاد و از سموم قتاله است

*افعال و خواص آن

در طب خواصی برای آن ننوشته اند و چون بر عضوی از بدن مردم برسد حکه آورد مکر آنکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سترندهٔ مو است

فصل السین مع الکاف

سک

بضم سین و تشدید کاف

*ماهیت ان

بدانکه آن اصلی و غیر اصلی می باشد اصلی آن متخذ از عصارهٔ آملهٔ رطب است و آن را سک چینی نیز نامند و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمی رسد و تازهٔ آن بدست نمی آید و لهذا از عصارهٔ بلح که خرمای نارس است می سازند و هرکاه مشک اضافهٔ آن نمایند آن را سک المسک نامند و کاه ادویهٔ دیکر نیز بحسب حاجت داخل می نمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصارهٔ بلح است و این نوع از رامک است

*طبیعت

ان

در دوم سرد و در اول کرم و در دوم خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

مفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حابس قئ و بطن حادث از رطوبات و ضعف معده و امعا و حابس طبع اطفال و مقوی اعصاب و قوت ماسکه و اعضای باطنیه و قاطع عرق و رائحهٔ نوره و بدبوئی بدن شربا و ضمادا و طلاء مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن رامک است و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت

*سک المسک

*ماهیت ان

چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین نام خوانند و اکر در نافهٔ مشک کذارند سک الجلود نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سک را بآن آب بسرشند سک الماء کویند و چون نافهٔ را کوبیده با آن بیامیزند سک اکراس خوانند

*طبیعت اقسام آن

مائل بکرمی

*افعال و خواص آن

قریب برامک و قسمی از سک المسک که از جملهٔ طیوب است مولف شفاء الاسقام آن را مقوی احشا دانسته و محلل و مفتح و مبهی و مفرح

۵۰۶و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بکیرند ده رطل آب بلح تازه که غورهٔ خرما است و با سه رطل مازو سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد از آتش برکرفته از هریک از سنبل الطیب و لسان العصافیر بساسه و برک جوزبوا و قرنفل و قاقلهٔ صغار و کبار و عود هندی سی اوقیه و صندل زرد نیم رطل زعفران پنج درم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده و بآن آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند

سکباج

بکسر سین و سکون کاف و فتح باء موحده و الف و جیم معرب سرکه فارسی است

*ماهیت ان

نوع غذائی است که از سرکه ترتیب می دهند

*طبیعت ان

مبرد و مرطب

*افعال و خواص آن

ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون مضر نحیف البدن و صاحبان علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل و مضر شارب ادویهٔ مسهله مصلح آن حلویات و پالوده صنعت آن آنست که بکیرند کوشت را و بحد وسط ریزه ریزه کرده و اکر مرغ باشد از بندها جدا کرده نیم پخته و پیاز و زردک و کندنا را چند جوشی داده نزوجت آن را کرفته با آب سرد بشویند و با کوشت و سرکه و ادویهٔ خوش بو بقدر حاجت مهرا پخته با عسل و با شکر چاشنی داده و قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیک برآورند و تناول نمایند*

سکبینج

بفتح سین و سکون کاف و کسر بای موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح نون و جیم معرب اسکبینه فارسی است و بیونانی ساغافیون و بهندی کندل نامند

*ماهیت ان

صمغ نباتی است در شکل شبیه بخیار و بهترین آن صافی بیرون سرخ و یا زرد و اندرون سفید با رطوبت ظاهر است که بوی آن ما بین بوی حلتیت و قنه و حریف باشد و از ماه که اسم موضعی است قریب باصفهان آورده باشند و کویند قنه چون کهنه شود مستحیل بسکبینج می کردد و فرق میان ایشان رنک اندرون سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ را از نزدیک برک آن می کیرند بزدن تیغ بر ساق آن و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و کفته اند دو نوع می باشد و هر دو جیداند

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و بعضی خشکی آن را در دوم دانسته اند و این اصح است

*افعال و خواص آن

مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیر اینها و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که بآنها چسپیده باشند و با قوت تریاقیه و مصلح ادویۀ مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظۀ سینه و رئه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و ورکین و طحال و نقرس و مغص و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض اعضاء الراس آشامیدن آن جهت امراض باردۀ بلغمیۀ و اعصاب و برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در ان زائل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد بلغمی اعضاء الصدر و النفض و الحمیات و غیرها آشامیدن آن جهت تنقیۀ صدر و استسقا و اسهال ماء اصفر و اخراج سنک کرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویۀ دائره و قولنج بلغمی و ریحی و بواسیر و ریاح آن و برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بدستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن بحسب هر مرض از امراض مذکوره و آشامیدن یک دانک آن تا نیم درم و تا یک درم جهت اصلاح ادویۀ مسهله و منع اذیت آنها ز اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقویت باه و قولنج و ادرار طمث و اخراج جنین العین اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق رائحۀ آن با سرکه جهت صرع و غشی عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن و فرزجۀ آلودۀ آن بپشم پاره جهت

ص: ۹۶۰

۵۰۷رفع احتباس حیض و احتقان آن جهت بواسیر و دفع ریاح آن و تقویت باه و وجع ورک و ظهر و ضماد آن با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضا و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازالهٔ آثار جلد و کزیدکی عقرب و هوام دیکر نافع و دستور حل آن مانند حل حلتیت است در روغن بادام تلخ و یا آب کندنا و با سداب و با نـان کرم که در جوف آن کذارنـد تا آنکه نرم کردد و استعمال آن مبرودین را نافع و مضـر محرورین و مورث اورام باطنی و مشـتعل حرارت غریزی و مضـر مثانه و کرده و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن قنه و کویند در رفع سموم راتیانج است

سکر

بضم سـین و فتح کاف مشدده و راء مهمله بفارسی شکر بشین معجمه و بهندی بلغت اشلوك سرکرا و شکر سرخ مائل بسیاهی را بوره و بلغت معروف بنکاله شـکر سـفید را چینی و بهندی کهاند و شکرتری و بوره و شکر سرخ مائل زعفرانی را کندوره و سرخ مائل بسیاهی راکر نامند

*ماهیت ان

عصـارهٔ نیشـکر است و آن شبیه به نی است و لیکن غیر مجوف و شاداب و سـفید و سـرخ می باشـد منبت آن اکثر بلاد هنـد و مصـر و چین و بتاویه و در خوزسـتان در عمان نیز و شـکر سفید از سفید آن و سرخ از سرخ آن بعمل می آورند بدین نحو که قصب آن را کرفته مقشـر نموده آب آن را کرفته بچرخ و یا بکوبیـدن و آن آب را طبخ می نمایند تا منعقد کردد و در بعضـی اماکن قصب آن خوب و نرم و نازك و بلنـد و در بعضـی اماکن سـخت و کم آب می شود و شـکر سـفید را چون به آب حل کنند و خوب تصـفیه نمایند بطبخ و داخل نمودن شیر و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه و یا غبر آن و در ان چوبهای باریک تراشـیده کذارنـد و یا بریسـمان ریزنـد و بکذارند تا منعقد کردد و مره بعد اخری یعنی هر مرتبه آنچه از شـیرهٔ آن انعقاد نیافته باشـد باز بقوام آورده در ان قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه قالب پر کردد آن را سـکر سـلیمانی و بفارسی نبات نامند و اکر در تصفیهٔ آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیه آنست که عند الطبخ و جوش دیکر چرک و کف بر سر نیاورد و در قالب شـیشه ریزند آن را نبات قراری و سنجری خوانند و اکر بعد از تصفیه با شیر در حین انعقاد بر ان کف شیر یا سـفیدهٔ بیضهٔ مرغ زنند و بکفچه بسـیار برهم زنند تا منعقد کردد و بریسـمان کشند آن را فانیز خزائی و سنجری کویند و اکر آن را بکفچه و یـا بچوبی خوب برهمزننـد که کف برآورد و آن را بر روی پارچـهٔ کرپاس پاکی انـدکی نم کرده و یا بر روی بوریای تر کرده از کفچه اندك اندك جدا جدا بریزند که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل باشد آن را فانیذ و بهندی بتاسه نامنـد و اکر بران کف سـفیدهٔ بیضـهٔ مرغ و یا کف شـیر زنند و نیز از معجون سازی برهمزنند که خوب سـفید کردد و از آتش برکرفته آن را اقراص و یا قلمهای باریک سازنـد و مقـدار بنـد انکشتی ببرند و بکذارند تا سـرد و بسـته کردد آن را فانیذ و نیز بفارسـی شـکرپنیر نامند و اکر آن را بعد از تصـفیه بنحو مذکور و قرب انعقاد برداشـته بدست خوب بکشند تا تار بندد و مکرر چنین کننـد در بین کشـیدن هر دفعه بتختـهٔ پاکیزه و یا بوتـد چوبی بزننـد تا خوب سـفید کردد پس اقراص سازند آن را ناطف نامند و اکر بران کنجد مقشـر بریان کرده بپاشـند آن را ناطف سمسـمی و بفارسی حلوای کنجد و بهندی ریوری خوانند و اکر در ان مغز بـادام و پسته و یـا کردکان بریان داخل نماینـد آن را حلوای مغزی کوینـد و اکر آن راماننـد کیسو ببافنـد بفارسـی

کیسک نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل می نمایند برای زیادتی شکنندکی آن و اکر در تصفیهٔ شکر مبالغه زیاده نمایند و چون بحد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک آن سوراخی باشد ریزند و مدتی بکذارند که خوب منعقد و خشک کردد و رطوبت و چرک آن از ان سوراخ تراوش نماید آن را فانیذ سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اکر در قالب مستطیل که در هر دو طرف آن متساوی باشد ریزند آن را

۵۰۸قلم نامند و اکر آن قند را باز صاف نمایند و بدستور باز منعقد سازند در ان قالبهای صنوبری و یا طولانی و یا مدور آن را ابلوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اوله یعنی مانند دانهٔ تکرک نامند و بعضی آن را طبرزد کویند بعضی کفته اند که اکر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده در ان ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آن را طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق مزبور نبات و قند و ناطف و غیرها نیز می سازند و لیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست

*طبیعت سفید آن

در دوم کرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم کرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم کرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول کرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هرچند زیاده آن را تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل تر می کردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر پس نبات قراری پس قند پس نبات است و همچنین و هرچند شکر کهنه تر کردد بهتر می شود و بر یبوست آن می افزاید

*افعال و خواص آن

ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ بعمق بدن و جهت تقویت اراواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعا و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیهٔ مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیهٔ آن با آب کرم و روغن بادام شیرین جهت بحه الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل آن روغن کاو یعنی ده اوقیه که نیم کرم باشد جهت رفع وجع ناف و سدهٔ جوف و تنقیهٔ زنان نفساء و بجهت عسر البول مجرب و خوردن نبات در روزی بمقدار یک اوقیه که یک حب یک حب بدفعات در دهان کیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد نافع و با آب کرم جهت بحه الصوت عارض از نزلات و مداومت آن جهت ازالهٔ سرفه و آشامید جلاب آن با کلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محترقه و بدستور جلاب آن مطیب بکلاب و یا غیر مطیب با آب سرد و یا نیم کرم جهت اغذیهٔ مرضی در ابتدا بقدر حاجت هرکاه حاد باشد نافع جهت آنکه جالی است و با کرهٔ تازه جلای آن زیاده و منقی قروح و سخه و حک و خاریدن اجفان بنبات و قلم دمشقی و ابلوج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و لحم زائد و با مروارید و سرکین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد آن با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سائر آثار قریب العهد و ذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بردن کوشت زائد فاسد جراحات و رویانیدن کوشت تازهٔ صالح و بخور اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سدهٔ مصفاه بغایت مؤثر المضار مضر صاحبان سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون صفراوی خصوص که در هنکام کرسنکی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در مرطوبین هنکام غلبهٔ بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد بلغم بتخصیص که با روغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنهٔ آن مفسد اخلاط و محرق خون مصلح آن بادام و شیر تازه دوشیده و ترشیها و آب انارین و سفرجل و طباشیر و کاهو و امثال اینها بدل آن در تقویت باه و تلیین و ترطیب بوزن آن ترنجبین و یا کز انکبین و یا شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل مقدار شربت آن تا سی درم و نبات و طبرزد از برای محرور المزاج و قلم سلیمانی و متعصر مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنک باشد برای مبرود

المزاج و کسانی که در ابـدان ایشان اخلاط غلیظه باشد بهتر و آب تازهٔ نی شـکر در اول کرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق و سـینه و شـش و جلای رطوبت آن و جهت سـرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و نزول آب در خصـیه اکثار آن و مکیـدن آن ناشـتا جالی معده و بعد انهضام طعام ملین طبع و اخراج کنندهٔ ثقل بآسانی و بالای طعام مولد

ص: ۹۶۲

۵۰۹بلغم و نفخ و قراقر و نقوع آن در کلاب جلای آن زیاده و چون آب معصور آن را چند جوش خفیفی داده نیمکرم بیاشامند جهت سرفهٔ بارد و تصفیهٔ صوت و صمغی که مانند نمک بر نیشکر ظاهر می کردد جهت جلای باصره نافع

سکر العشر

عشر بضم عین مهمله و فتح شین معجمه و راء مهمله بفارسی خرک و بهندی آک نامند

*ماهیت ان

شبنمی است که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد می کردد شبیه بقطعهای نمک سفید و آن را یمانی نامند و آنچه سیاه رنک باشد حجازی کویند و ثمر آنکه مسمی بخرقع است بهترین آن یمانی است که اولا ذایقهٔ آن شیرین با قبص باشد پس احساس بتلخی شود و شبه نموده کسی که آن را شکر تیغال دانسته و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند

*طبیعت ان

کرم و خشک در اول و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته و بعضی معتدل مائل بحرارت و حجازی آن کرم تر از یمانی

*افعال و خواص اقسام ان

مفتح و مقوی جکر و رئه و جالی و ملین طبع و آلات تنفس و جهت سرفهٔ بارد و قرحهٔ شش و درد سینه و جکر و معده و کرده و مثانه نافع و معطش نیست مانند شیرینیهای دیکر جهت آنکه حلاوت آن کم است و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر کوسفند جهت سعال بهتر از دهن فاونـدی و مداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یک ماه با آب نیمکرم جهت ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال آن جهت قوت باصره و حلای بیاض نافع مصدع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال کفته اند مقدار شربت آن یک اوقیه و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که کیسوس بن مابس کوید که سکر العشری که از درخت نوع عشری که برک آن شبیه ببرک کز و کل آن سفید و ثمر آن مثل نخود و مائل بسرخی است می کرفته اند با وجود شیرینی قدر دو مثقال از ان در سه روز قاتل بوده و در خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت می شده مؤلف کوید بالفعل سکر العشر وجود ندارد و از ان بجز نامی اثری نیست و ماهیت و مزاج و افعال و خواص درخت آن در حرف العین ان شاء اللّٰه تعالی مذکور خواهد شد*

سکرجه

بفتح سین و فتح کاف و سکون را و فتح جیم و ها

*ماهیت ان

امین الدوله کفته نباتی است برک آن شبیه ببرک مورد و در وسط آن خاتمی شبیه بچشم و بحی العالم کبیر شباهتی دارد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و

خواص آن

مسهل سودا است و جهت صلابت سپرز نافع مولف تذکره حب الشوک دانسته*

سکوه

بفتح سین و ضم کاف و فتح واو و ها

*ماهیت ان

نام درختی است که در بلاد هند و بنکاله بسیار بهم می رسد و بسیار عظیم و بلند می کردد و چوب آن را در ان بلاد در عمارات بکار می برند و می کویند که درخت آن چون کهنه شود پوست آن را از ان جدا کنند و در زیر پوست آن رال که آن را قیقهر و قنقهر نیز نامند برمیآید چنانچه کافور که می کویند از زیر پوست درخت کهنهٔ کافور و در جوف درخت آن نیز در حین بریدن و تخته کردن برمی آید

فصل السین مع اللام

سلاجیت

بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و تاء مثناه فوقانیه لغت هندی است

*ماهیت ان

نوع مومیائی است که در بعض جبال هند و دکهن و صوبهٔ بهار و غیرها از شکافهای کوه مانند مومیائی تراوش کرده برمیآید و

منجمـد می کردد و انواع می باشـد اکثر آن سـیاه کمرنک ناصاف و خالص و غیر خالص و خالص آن چنان است که مـذکور شـد و غیر خالص آن آنست که می کوینـد نوع میمون که روی آن سـیاه و دم دراز که بهندی آن را لنکور و هنومان نیز نامند آن را می خورد و بمجرد خوردن شکم آن جاری می شود و بر سنکها نجاست می کند آن را نامقیدان برداشته بجای سلاجیت خالص

ص: ۹۶۴

۵۱۰می فروشند

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

با تریاقیت و جهت دفع فساد اخلاط خصوص خون و بلغم و ضیق النفس و دق شیخوخت و بواسیر بادی و خونی و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت سنک مثانه و استسقا و زردی بدن و جذام و اورام و تقویت باه و جمیع اعضا و قوی و ارواح و دفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند

سلاحه

بضم سین و فتح لام و الف و فتح حا مهمله و ها و بفتح سین نیز کفته اند

*ماهیت ان

بول بز نر کوهی است که در کوه مسمی بسلاحه در هنکام هیجان مستی بر روی سنکها می کند و منجمد می کردد و آن سیاه مانند قیر می باشد و در ولایت دیلم شوره از ان ترتیب می دهند و بسیار قویتر از بارود است

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال

و خواص آن

مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یک درم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اکرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای آن جهت کشودن اورام و دمل و رفع آثار جلد موثر و مستعمل صاف کردهٔ سفید آن و طریقهٔ تصفیهٔ آن در مقدمه مذکور شد و غیر صافی آن سیاه شبیه بزفت خاک آلود است

سلت

بضم سین و سکون لام و تاء مثناه فوقانیه و بکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه و بزابلی جو کندم و بهندی آت جو بمد الف و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح جیم و واو نامند

*ماهیت ان

نوعی از جو است و کوچکتر از ان و متوسط میان جو و کندم و مانند کندم مقشر می کردد و سرخ و سفید می باشد و کیاه آن یک ساق باریک دارد و مضر دواب نیست مانند کندم که مضر است

*طبیعت ان

کرم و خشک و کفته اند که در اول کرم و در دوم تر است

*افعال و خواص

آن

تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن و مولد پیه کرده و حریرهٔ آن با روغن زیتون و یا کرهٔ بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیهٔ سینه و کرده و مثانه و رفع سرفهٔ شدید و نان کرم آن ملین طبع بعصر و مولد خلط صالح و چون یک روز بران بکذرد دیرهضم و مولد نفخ و ریح می کردد مضر معده مصلح آن رازیانه و چربیها و شیرینیها و ضماد آن محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر و شستن بشره به آب طبیخ آن منقی آن است

سلخ الحیه

بفتح سین و سکون لام و خا بفارسی پوست مار و بهندی سانپ کی کیچلی نامند

*ماهیت ان

پوستی ست که مار در ایام بهار می اندازد و بهترین آن پوست مار نر است و آن غلیظتر و سیاه مائل بزردی و براق می باشد بخلاف از ماده که سفیدرنک نازک است

*طبیعت ان

کرم و خشک در آخر دوم و در سوم بعضی خشک کفته اند

*افعال و

خواص آن

خوردن یک درم ریزه کردهٔ آن با دو درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر سنکریزه کرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور یک درم آن با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع

خروج ثآلیل و سقوط آن مؤثر و با زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنک مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه بسرکهٔ که در ان جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور روغن زیتونی که در ان جوشانیده و یا در افتاب مدتی کذاشته باشند در کوش جهت تسکین درد آن و رفع سیلان مواد آن و جهت جرب و دمعه و استرخای اجفان و انتشار احداب و سلاق و تقویت و حدت باصره و شقاق مقعده و بدستور قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد کوش و مضمضهٔ آن جهت تسکین درد دندان و همچنین مضمضهٔ مطبوخ آن با برک کبر و قیروطی مصنوع از روغن زیتونی که در ان جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب و مقعده و ضماد سوختهٔ آن با نوشادر جهت بهق و برص و رفع اثار جلد و طلای سوختهٔ آن با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و بخور آن جهت کریزانیدن هوام و

۵۱۱اخراج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه و بالخاصیه بستن آن بر ورک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت و خوردن آن مظلم بصر و باعث تقشر جلد شبیه بپوست مار مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا یک درم است

سلحفاه

بضم سین و فتح لام و سکون حاء مهمله و فتح فا و الف و تاء مثناه فوقانیه بفارسی کشف و سنک پشت و بشیرازی لاک پشت و بترکی تسباغه و بهندی کچهوا نامند و بزرک نهری را در بغداد و نواح آن رقا کویند

*ماهیت ان

حیوانی است معروف بری و بحری و نهری می باشد

*طبیعت بحری و نهری آن

در دوم کرم و در اول تر و بری آن کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مقوی باه و کمر و کباب آن حابس حیض و با جند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه و التیام فتق قریب العهد و آشامیدن خون سلحفاه بحری بقدر سه مثقال با شراب و یک دانک انفحهٔ ارنب و نیم درم زیرهٔ کرمانی سفید در هر ماه جهت کزیدن هوام خصوص ضفدع اجامی که بیونانی قورونورفس نامند نافع و ضماد آن محلل اورام و خون بری آن شربا جهت صرع و تشنج نافع و چون آن را با آرد جو و عسل حب سازند بقدر فلفلی و صبح و شام یک حب ناشتا فرو برند جهت صرع بیعدیل و طلای آن بر دست و پا جهت درد مفاصل و نقرس با تکرار عمل نافع و احتقان بدان با جند بیدستر جهت تشنج مفید و طلای زهرهٔ آن جهت تحلیل و خوانیق و قروح خبیثهٔ دهان اطفال و مالیدن آن بر بینی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهت صرع و اکتحال زهرهٔ مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و دمعه نافع و چون بشکافند شکم بری را و آنچه در شکم آنست برآورند بعد ذبح و بسوزانند تا سفید کردد و با روغن کاو سائیده بر پارچهٔ کرپاسی مالیده بر سرطان متقرح کذارند جهت تنقیهٔ چرک و التحام و منع آن از عود بیعدیل و بجهت زوال زخمهای دیکر و سوختکی آتش نافع و بیضهٔ آن بقدر فلفلی با حریره های موافق جهت قطع سرفهٔ مزمن اطفال و طلای آن با عشر وزن آن رازیانه جهت ورم انثیان بیعدیل و با شیر مرضعهٔ جهت دردها و باد خصیه اطفال و بدستور چون در روغن بجوشانند و طلا کنند و پیه آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ سلحفاه و بدستور طبیخ زهرهٔ آن جهت فتق اطفال و کوشت آن نیز جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و انعاظ و زیادتی منی و ضماد کاسهٔ سوختهٔ آن با روغن کل و روغن تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوختهٔ مجموع آنکه بحد سفیدی رسیده باشد با روغن کاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعده و سائر اعضا خصوص شقاق پاها و ذرور آن جهت زخمهای عسره العلاج و اکر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل بسرشند و صبح ناشتا و شام بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لهث که کرفتکی نفس و برآمدن زبان است از شدت تعب و جهت سل و ربو نافع و اکتحال استخوان نرم

سائیدهٔ خام و یا سوختهٔ آن جهت کور نمودن هر کرا خواهند کور نمایند بدون الم نافع و خون نوع بحری آن جهت رفع سموم شربا و بخور استخوان تحتانی آن جهت رفع تپها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسهٔ فوقانی آن جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر نوشته اند و کویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تکرک از ان مکان می کند و مجرب مضر امعا مصلح آن عسل مقدار شربت از سوختهٔ آن یک درم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است

سلدانیون

بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت نبطی است و در مصر سدیان نامند

*ماهیت ان

درختی است قریب بدرخت بید منبت آن بیت المقدس در خرابها و و بلندی درخت آن تا سه کز و برک آن شبیه بدرخت غرب و سرخ رنک و کل آن سرخ و تخم شبیه بشاهدانه و با شیرینی و قبض

۵۱۲

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن برک و تخم آن جهت تنقیهٔ قصبهٔ رئه و تصفیهٔ صوت و رفع خشونت آن و بجهت رفع سموم حیوانی خصوصا افعی بهترین ادویه است و نطول برک آن محلل اورام*

سلق

بکسر سین و سکون لام و قاف بفارسی چغندر نامند

*ماهیت ان

دو نوع است یکی بزرک سرخ تیره و شیرین و برک آن پهن تر و آن را سلق اسود نامند و دوم کلابی رنک مائل بزردی و شیرینی این کمتر و برک آن ریزه نازک زردرنک و ساق این باریک فی الجمله شبیه باسفناج و این را سلق ابیض کویند بهترین آن شیرین بیریشهٔ آن است و سفید آن در مدوا بهتر از سرخ آن

*طبیعت ان

مرکب القوی با حرارت در اول و یبوست و بورقیت و قوت قابضه و رطوبت مائیه فضلیه و سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله

*افعال و خواص آن

جالی و محلل و مفتح و مقطع بلغم و مبرد و مطفی و جرم آن حابس طبع و قلیل الغذا و نفاخ و تلیین و مائیت آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برک آن است و ساقهای برک آن بهتر از بیخ آن و از طبخ بورقیت آن زائل می کردد و خوردن پختۀ آن بطریق تغذی جهت رعشه و تحریک شهوت جماع خصوص آنچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه و خردل جهت تفتیح سدۀ طحال و تحلیل ورم آن مؤثر و جهت درد کرده و مثانه و امراض مقعده و آب برک آن با ادویۀ مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط آب بیخ آن با عسل جهت تنقیۀ فضول دماغی و با زهره کلنک جهت لقوه و صداع و شقیقه و رعشه و درد دندان و حمره عین حادث از اخلاط لزجه بشرط ادمان بر آن نافع و بدستور آب برک آن و قطور نیم کرم آن با روغن بادام و با عسل جهت درد کوش و غسول و نطول طبیخ برک و بیخ آن جهت خراز و نخالۀ سر و قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس مفید و ضماد آب برک نیمکرم آن با بورۀ ارمنی جهت رفع بهق و داء الثعلب و تهبج پشت پا و استسقا و سائر اورام خصوص سفید آن و حقنه به آب آن و با آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل و سحج و بروز مقعده و کذاشتن دست و پا در آب مطبوخ برک آن نیم کرم مکرر و یا ریختن آن آب بر آن جهت رفع شقاق عارض از سرما مجرب و طلای برک پختۀ آن بعد سرد شدن جهت سوختکی آتش و آب جوش و حمره که باد سرخ نامند و قیروطی معمول از آب برک کوبیدۀ آن جهت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برک خام آن جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوبا و ثآلیل و با حنا جهت رویانیدن موی و نکوئی آن و با روغن بادام جهت تلیین اورام و خوردن آن با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه مضر معده و اکثار آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج و مغص و مصلح آن پختن آن با عدس است و استعمال خردل و آبکامه و یا آب غوره و یا شراب اترج و کویند چون آب آن را در سرکه ریزند آن را خمر کرداند بعد از چهار ساعت و در خمر سرکه بعد از دو ساعت

سلوی

بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا آخر حروف بهندی لوا کویند

*ماهیت ان

اکثر اطبا آن را سمانی دانسته اند و بغدادی غیر آن کفته که از طیور آبی است و در کنار آبها می باشد رنک پروبال آن اندک شباهتی بسمانی دارد و پاهای آن درازتر از سمانی است و حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته ظاهرا که آنچه را بترکی یلوه و در تنکابن لسه بال نامند عبارت از ان باشد چه آن ارجنس سمانی است که بترکی بیلدرچین کویند و در مکان بی آب نمی باشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران کم می باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک کرمی آن زیاده از خشکی

*افعال و خواص ان

بهترین از طیور آبی است و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنکی و محرک حکه و بثور

۱۵۱۳کثار آن مکرب و مصلح آن طبخ آن با حموضات و ادهان پختهٔ آن بهتر از کباب آن است زیرا که کباب آن با سهوکت و بطی النزول است از معده و در هند چهار قسم می شود و هریک بنامی مشهور و یکی را پنسل بفتح باء عجمی و سکون نون و ضم سین مهمله و لام و دوم را کورک بفتح کاف و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون کاف و سوم را پوندک بضم باء فارسی و سکون واو مجهول و خفای نون و فتح دال مهملهٔ هندی و سکون کاف و چهارم را در بهر بفتح دال و سکون راء مهملتین و فتح باء موحده و خفای ها و سکون راء مهمله نامند و بزعم اطبای اهل هند اول کرم و تر است و دافع سودا و مانع فساد آن و دوم خشک و سوم سرد و قلیل الغذا و دیرهضم و چهارم سرد و تر و دافع امراض حادث از خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل نازل می شد اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است

ص: ۹۶۹

سلیخه

بفتح سین و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح خاء معجمه و ها بیونانی اسلیوس و بهندی تج نامند

*ماهیت ان

کفته انـد که پوست شاخهـای درختی استماننـد لولهـای تنـک سوراخ و منبت آن هنـد و عمـان است و برک آن شبیه ببرک سوسن کبود و ساق آن غلیظ و پوست آن سطبر و هفت قسم می باشد یکی زرد غلیظ و خوش بو دوم سرخ برنک بیخ مرجان و صفایحی و خوش بو سوم سفید مائل بزردی و بی رایحه چهارم ما بین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در خوش بوئی شبیه بکل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبوی و کویند از درخت دارچینی بهم می رسد و آن مستحیل بدارچینی می شود و آنچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت نوعی دارچینی است که در غیر سیلان و نواح قریب بـدان بهم می رسد و هرچند دورتر می شود از سیلان زبونتر و کم بوتر بلکه مائل ببدبوئی می شود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شده و بهترین آن سرخرنک ضخیم خوشبوی تند طعم املس آن است که با قبوضت باشد و زبان را بکزد و تلخ و کریه الرایحه نباشد

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و در سوم نیز کفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند

*افعال و خواص آن

ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام باردهٔ احشا و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و معده و کبد و مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاه و جهت حدت بصر و تقویت آن اکتحالا ـ و جهت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو و درد حجاب و معده و رحم و تنقیهٔ رحم و ریاح آن و تپهای نوبه و دفع سمیت ادویهٔ سمیه و زهر افعی و جهت خوش بوئی رحم شربا و ضمادا و بخورا و فرزجه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس و ادویهٔ صدریهٔ سمیه جهت امراض صدریهٔ مذکوره و اخراج بلغم و چرک از ان و بدستور بخور آن با عسل جهت بثور لبنیه و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت تضیق و انضمام فم رحم مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و قرفه الطیب مضر کرده مصلح آن کثیرا و مضر امعا و مصلح آن آب سپستان و کثیرا است

سلیمانی

بضم سین و فتح لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یاء نسبت و سلمانی نیز آمده و بفارسی داراشکنه و در مصر دواء الشعث و بهندی کسنالکه و راستینا نیز نامند

*ماهیت ان

چیزی است مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق یکرطل و سم الفار که رهج نیز نامند یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازهٔ سفید سنکین آن است

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک و سم قاتل

*افعال و خواص آن

داخل مراهم می نمایند و دافع کوشت زائد است و خوردن آن مهلک مداوای آن خوردن شیر تازه دوشیده و امراق دسمه و قئ کردن پی درپی

۵۱۴تا صحت یابد و از علامات کسی که آن را خورده باشد دوران سر و اغما و بیهوشی و غثیان و قئ است و اعراض و مداوای آن مانند اعراض و مداوای زنجفر و زیبق و سم الفار خورده است

فصل السین مع المیم

سماق

بضم و بفتح سین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آن را سماقیل و طمطم و تمتم نیز و بهندی تترک و تمانیر و تنزیک نیز و یونانیان و عرب آن را دردباغت جلود مستعمل دارند و لهذا آن را سماق الدباغین نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است بقدر عدس و بعضی بزرکتر و بعضی کوچکتر و پهن تر از ان و در خوشه مانند خوشهٔ حبه الخضراء و بر بالای آن پوستی طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل پوست آن است که کرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرک تر از ان و برک آن بلند و اندک سرخ رنک و مزغب و اطراف آن مشرف مانند آره و دو نوع می باشد بستانی و جبلی و در بلاد سردسیر بهم می رسد و بهترین آن سرخ رنک پر کرد و ترش خوش طعم آن است که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

*طبیعت ان

سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم خشک و برودت برک آن کمتر از دانهٔ آن

*افعال و خواص آن

قابض و رادع و مقوی و مدبغ معده و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا و قئ و غثیان و ذرب و اسهال مراری و مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن سائیدهٔ آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نیم کوفتهٔ آن با زیره با آب سرد جهت قئ عنیف و کسی که همیشه قئ کند و طعام در معدهٔ او نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زردهٔ تخم مرغ و کشنیز خشک قاطع اسهال و لحومی و با زردهٔ تخم مرغی که در ان پخته شود نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قوی تر است و با شراب قابض جهت اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض بریان آن زیاده و لیکن قوت کسر عادیه و حدت صفرای آن ضعیف تر است مضر معده و جکر بارد مصلح آن مصطکی و انیسون و طبخ آن با بادنجان مقدار شربت آن پنج درم بدل آن سرکه و اقاقیا است و سفوف کردیکه بروی آن است که آن را تراب سماق نامند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و درد دندان کرم خورده و بدستور مضمضهٔ نقوع سماق در آب و چون کرد آن را پاک کرده در آب بخیسانند و در چشم بچکانند جهت ابتدای رمد و خصوصا با قدری کثیرا و چون یک اوقیهٔ آن را در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس خرقه را بدان تر کرده بر چشم اندازند و تکمید بدان کنند جهت جرب اکال و سلاق و تسکین حدت آن و بدستور تکمید پیشانی بدان جهت قطع رعاف مجرب و جهت جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در ان و قطور آن در کوش جهت منع سیلان چرک از ان و بروز آبله در ان و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و وثی و ضماد آن با آب جهت منع ورم قحف و سائر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خدشه و قروح ساعیه و با عسل جهت جلای خشونت اجفان و بازقال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون آن را با برک و چوب و شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض و بجهت امراض جفن و تحلیل ورم چشم و سائر اورام و نمله و قروح رطبه و شهدیه و فساد لثه و کلف و داخس و نزف رحم نافع و طبیخ برک آن مسود موی و حقنه بطبیخ آن جهت قرحهٔ امعا و ذوسنطاریا و سحج مفید و چون برک آن را مهرا پخته آب آن را کرفته منعقد سازند در ردع و تبرید خصوص ردع مواد از چشم مانند اقاقیا است و طلای محلول آن

۵۱۵به آب بارتنک جهت قروح خبیثه و ضماد آن بر سر و فقرات ظهر و بیخ قضیب جهت سلس البول و استرخای اعضا و ضماد برک آن بر معدهٔ اطفال رافع اسهال و مقوی احشا و کویند که از خواص آن است که چون در صوفی سرخ رنک بندند و در موضع نزف الدم ببندند قطع آن نماید و صمغ درخت آن شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده و رادعه و محلله است و جهت حدت بصر و امراض جفن و التصاق جراحات و تسکین درد دندان کرم خورده کذاشتن بران مفید و جوارش سماق و حب و سفوف و شیاف آن در قرابادین مذکور شد

سماق الدباغین

کفته اند مازوی ریزه دانهٔ کوهی است و جمعی برک سماق دانسته اند و دباغان بآن جلود رقیقه را دباغت می نمایند

*طبیعت ان

بسیار بارد و قابض است

*افعال و خواص ان

در جمیع افعال مانند سماق است و قبض این بیشتر

سمانی

بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در مازندران ورده و در دیلم و شم بضم واو و شین معجمه و میم و بعربی قتیل الرعد نامند جهت آنکه کفته اند که چون آواز رعد بشنود می میرد و اصلی ندارد و کویند غذای آن اکثر خربق است و اصلی ندارد و خائف و جبون ترین طیور است و بهندی آن را بتیر نامند

*ماهیت ان

از طیور معروفه و غیر سلوی است و چهار نوع می باشد یکی بزرک و آن را بهندی کهاکس و کرچه کویند و دوم از ان کوچک و آن را الوه و سوم از ان کوچکتر و در کردن آن طوقی سیاه منقط بنقطهای سفید و این را بهندی چنک و کودو و چهارم از همه کوچکتر و رنک آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی توره نامند

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص

ان

کوشت آن کثیر الغذا و مسمن بدن و نرم کنندهٔ بشره و مدر بول و مفتت حصاه و جهت وجع مفاصل بارد نافع و بالخاصیه مورث رقت قلب خصوصا دل آن و مبهی و مهیج باه زنان و پختهٔ آن بهتر از کباب آن است و اکثار آن مورث صداع و کزاز و تشنج و تمدد و مصلح آن در آب شیرین و روغن کنجد و یا بادام جوشانیدن و با روغن بادام و یا روغنهای دیکر و آب انار ترش بفانیذ شیرین کرده خوردن و خوردن بیضهٔ آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و ضماد شق کردهٔ آن جاذب سم هوام و لعوق زهرهٔ آن بقدر حبهٔ با عسل هر روز جهت صرع بیعدیل و قطور خون آن در کوش جهت تسکین درد آن و در چشم جهت جلای آثار و رفع بیاض و طلای سرکین آن جهت کلف و نمش و بخور پر آن رافع تپها است و امین الدوله از خواص آن بیان نموده که یک عدد آن را بتمامی چون مشوی نمایند که چیزی از ان طرح نشود تناول آن باعث شفای سک دیوانه کزیده می شود

سمسم

بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم و مشهور بکسر هر دو سین است بلغت حبشه جلجلان و بفارسی کنجد و بهندی تل بکسر تاء مثناه فوقانیه نامند

*ماهیت ان

معروف است و بهترین آن سفید تازه چرب بالیدهٔ آن است قوت آن تا دو سال باقی می ماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آن را بر روی نان می پاشند و حلوائیان از ان حلوا می سازند و روغن آنکه دهن الحل بحاء مهمله نامند معمول و معروف و در اکثر ادهان و مراهم داخل است و در بعضی حلاوی نیز داخل می کنند زود متغیر و متکرج و فاسد نمی کردد بسبب لزوجت و غلظتی که دارد و بزر روغن ناکرفتهٔ آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیرتر و مقشر آن زودتر فاسد می کردد

*طبیعت ان

در آخر اول کرم و تر و با رطوبت لزجه و در دوم کرم و تر نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

مغری و مفتح و صالح الکیموس قلیل الغذا و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق

۵۱۶بسبب غرویتی که دارد و مصلح اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین امعا و مقعده و محلل اورام حاره و آشامیدن آن با شراب جهت کزیدن عقرب و افعی و با هموزن آن شکر و خشخاش و نصف آن مغز بادام مقشر و عشر آن بیخ ابیض که هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد پیه کرده و شیرهٔ کوبیدهٔ آن با نبات جهت رفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معدهٔ سوداوی و حرقت و لذع ادویهٔ مشروبه و خلط حاد و شرب شراب و جهت تلیین معده و امعا و دفع سنک کرده بشرط مداومت بران مدتی نافع و خوردن دو درم آن با یک درم کردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با نخود مدر حیض و مسقط جنین و چون دو اوقیهٔ آب طبیخ آن را با شراب و نقیع مویز یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش دموی و بلغمی و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و با فانیذ انفع و بدستور با نقیع صبر و زبیب و لعوق آن جهت سرفه و امراض سینه و قروح شش نافع و با بزر کتان جهت تقویت باه و ازدیاد منی و آشامیدن سائیدهٔ آن با شراب جهت رفع قولنج و قولون و کزیدن مار شاخدار المضار بطئ الهضم و مصلح آن بریان نمودن و با عسل و یا مری خوردن باعث سرعت انحدار آن است و بدستور با قشر آن و مورث بدبوئی دهان خصوص که از ان در بین دندانها بماند و مصدع و مصلح آن عسل مقدار شربت آن پنج درم بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و وشم اخضر و سطبری عصب و قولنج و قولون و کزیدن مار شاخدار و سوختکی آتش و بعد سوختکی بزودی مانع آبله و تسکین وجع و الم آن و نطول آب برک آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رافع جوش سوداوی سر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع و بیخ آن را چون در آب بجوشانند و سر و مو را بآن بشویند باعث درازی و سیاهی موی و رافع نموست و ابریهٔ آن است و روغن آن را اکواز کنجد غیر مقشر بریان بکیرند آن را دهن الحل نامند بفتح حای مهمله و تشدید لام و لزوجت این زیاده است و اکر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آن را نرم بکوبند و با آب بدست خوب بزنند تا کرم شود و روغن آن جدا کردد بردارند رطوبت آن غالب و آنچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن حاصل کردد آن را طبیخ نامند و سائیده و یا کوبیدهٔ آن را بدون استخراج روغن رهشی نامند که بفارسی ارده کویند و در حرف الرا مذکور شد

*طبیعت روغن ان

در دوم کرم و تر و تا هفت سال قوت آن باقی می ماند

*افعال و خواص

روغن ان

آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادث از خلط حاد و ضیق النفس و سعال یابس و قرحهٔ رئه و تشنج یابس قویتر از کنجد و در حرقه البول مانند کنجد و در مزورهای مرضی بعد از دهن لوز و فستق نافع ترین ادهان و قطور جوشانیدهٔ آن با فلفل سفید و مصطکی جهت کشودن سدهٔ کوش و طلای آن با سفیدهٔ تخم مرغ جهت تحلیل سلابات و اورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زردهٔ تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با بزر قطونا جهت خشونت و خارش بدن و سوختکی آتش و جراحتی که از نوره بهم رسیده باشد و مالیدن قیروطی آن بر صورت جهت نیکوئی و صفا و براقی و نرمی آن مفید و بدستور از کنجد و جلوس در ان جهت اکثر امراض یبسی مانند تشنج و غیر آن و همچنین تدهین بدان مکرر انداختن پارچهٔ تر کرده بدان بر عضو و یا اعضا و بدستور تدهین آن جهت زخم جدری و سوختکی آتش نافع مضر سوداوی مزاج و بطئ الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانیدن آن با پیاز و یا با اندک خمیر و آشامیدن آن با آب لیمو و آبکامه و امثال آن و یا بعد از ان مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن روغن

۵۱۷بادام شیرین است و جوارش سمسم و حلوا و سفوف آن در قرابادین مذکور شد و عصارهٔ نبات آن جهت ازالهٔ ابریه موثر است

سمقوطن

بفتح سین و سکون میم و ضم قاف و سکون واو و ضم طاء مهمله مشاله و نون

*در ماهیت ان

اختلاف است بعضـی حی العالم دانسته ونچنین است و بغدادی و غیر آن نوشـته اند که بلغت یونانی نام کیاهی است و دو نوع می باشد صخری و سهلی صخری آن در سنک لاخها می روید و شاخها و برکهای آن شبیه بشیح است و صلب و خشک و خوش بو و طعم آن بـا حلاوت و برک آن باریک شبیه ببرک رازیانه و سرهای شاخ آن کوچک ماننـد سر شاخهای حاشا و بیخ آن طولانی بسطبری انکشتی و بنفش و مستعمل بزک و سرهای شاخ آن است

*طبیعت ان

ظاهر الحرارت با قوت قابضه

*افعال و خواص ان

دوائی است شریف نـافع جهت امراض ظـاهره و باطنه و محلل و مغری و جامع و مصلب اعضا و قابض و منقی رئه از فضول و چرک منجمد در ان و مضغ آن مسکن عطش حادث از جفاف و این همه افعال بقوت ظاهرهٔ آن است و آشامیدن آن با سرکه و عسل و یا سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و عصب و مطبوخ آن با شراب جهت قروح امعا و نزف الدم زنان حائض و غیر آن و جهت وجع کرده و بـا شـراب جهت نزف الـدم و قرحهٔ امعـا و بـا سـکنجبین جهت شـدخ عضـل و به آب مورد و یا آب سـداب و یا شـراب عفص جهت قیله الامعا و ضـماد آن جهت فتق و چون با کوشت طبـخ نماینـد بزودی کوشت پخته و مهرا و سریع الانحـدار کردد مقدار شـربت آن از یک درم تا پنج درم و هرکاه ارادهٔ اکثار آن نمایند بهتر آن است که تکرار اسـتعمال آن نماینـد نه آنکه مقدار وزن آن را بیفزایند در اکثر مواضع*و اما سـمقوطن سـهلی نباتی است شاخدار و پراکنده و خشک و زغبـدار و بلنـدی آن تـا دو ذرع و برک آن باریـک طولانـی و مزغب و نزدیـک یکـدیکر شبیه بزبـان کـاو و در مـا بین برکها برکهـای کوچک چسبیـده ببرک بزرک آن و کل آن زرد و چون دست ببرک و ساق آن برساننـد خارش آورد و رنک ظاهر ریشهٔ آن سیاه و باطن آن سفید و با لزوجت و بی شیرینی و بی عطریت بخلاف اول و منبت این غیر سنک لاخها و مستعمل ریشهٔ آن است

*طبیعت ان

قریب بعنصل و از ان در کرمی ضعیف تر و رطوبت فضلیهٔ این زیاده و لهذا بسیار مهیج باه و امنعظ است و دو درم آن با شراب جهت نفث الدم از سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه و اورام مقعده نافع و چون با کوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق کردند

سمک

بفتح سین و میم و کاف بفارسی ماهی و بترکی بالغ و بهندی مچهلی بفتح میم و سکون جیم فارسی و خفای ها و کسر لام و یا و شبوط را بهندی روهو و رضراضی راموی مچهلی نامند

*ماهیت ان

حیوان آبی است که تعیش آن بدون آب نباشد و کاه بر آنچه بدون آب تعیش می نمایند مانند سقنقور نیز اطلاق می نمایند مجازا و آن را انواع بسیار است بعضی را نامی مخصوص و اکثریرا نیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمی داند و در حدیث نبوی صلی اللّه علیه و آله وارد است که حق سبحانه و تعالی خلق کرد هزار قسم از دابه را نه صد قسم آبی و یک صد قسم بری و بهترین همه ماهی رضراضی است و هازنی و هر ماهی سنجری لطیف دیکر که در آبهای شیرین سبک خوشکوار که سرچشمهٔ آن بعید و بر روی سنک و سنک ریزه که صخره نامند و یا رمل کذرد و همیشه جاری و مکشوف باشد و باد بران بوزد تکون یابد و مقدار آن در بزرکی و کوچکی متوسط و سریع الحرکه و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرك و خار آن کم باشد و سهوکت بسیار نداشته باشد و پشت آن منقط بسیاهی با خطوط سیاه مائل بسبزی و شکم آن سفید و در همان روز صید شده باشد و شب ماندهٔ آن زبون زیرا که کوشت آن بسیار لطیف و نازك است زود فاسد می کردد مکر آنکه آن را نمک سود نمایند و بعد از رضراضی

ص: ۹۷۸

۵۱۸ماهی شبوط و هازنی و امثال اینها است و ماهی دریای شور که در لجه و با سواحلی که زمین آن سنکستان باشد بهتر و نازکتر و لذیذتر از آب شیرین است و از اقسام آن ماهی حلوا و ماهی آبنوس که در نواح سیلان بهم می رسد و شاه ماهی که در بحیرهٔ طبرستان صید می کنند و در ولایت ایران قزل آلا که منقط بسرخی است و اسلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در هند ماهی روهو و در بنکاله هلسه و لیکن هلسه بسیار چرب و کوشت آن نازك و کرم و با سهوکت بسیار است اما لذیذ و امثال اینها و بالجمله در هر دیار و مکان و بلد که در ان چشمه و یا نهر و یا بر ساحل دریائی واقع است نوع ماهی خوب می شود و بهترین از انواع دیکر در همان جا و همچنین بحسب اهویه و فصول و اراضی نیز مختلف می باشد در لطافت و کثافت و لذت و عدم آن و بدانکه بکبر و عظم جثهٔ ماهی که حیوان آبی است هیچ حیوان بری نمی رسد و بدترین ماهیها ماهی قنوات و کودالها و چشمهای کوچك و زمینهای پست و آبهای کثیف متعفن است که جاری نباشد و همیشه استاده باشد و همچنین ماهیهای بسیار بزرك و یا بسیار کوچك و پرخار

*طبیعت مطلق آن

سرد در اول و تر در دوم و بعضی کرم و تر مانند کواسج و تمساح و مارماهی و جری و اربیان که بهندی جهینکا نامند و هلسه که در هند و بنکاله بهم می رسد و ماهی نهری آب شیرین سردتر از ماهی بحری آب شور و نمك سود هر نوع کرم و مائل بیبوست است خصوص قدید کهنهٔ نمك سود که کرم و خشك است

*افعال و خواص ان

کباب بآتش بریان کردهٔ تازهٔ آن بهتر از در روغن بریان کردهٔ آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب و مسمن و مولد منی و شیر و پیه کرده و در محرور مبهی و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی قصبهٔ رئه و قرحهٔ آن و سل و دق و سعال یابس و ضعف کبد و کردهٔ حاربن و یرقان و زحیر و مغص حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب و مطبوخ ماهی هازنی با سرکه جهت صاحبان امراض حاره و محرور المزاجان و با بزر بقطین جهت وهج یعنی شدت حرارت و تسکین حدت آن و فساد دم احتراقی و خوردن ماهی تازهٔ بریان با پیاز تازهٔ سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد از ان مولد منی و نعوظ و آشامیدن مرقهٔ آن جهت زهرهای مشروبه و ملذوعه و مداومت بران جهت دفع زهر مار شاخدار و سگ دیوانهٔ کزیده و بهترین انحای استعمال آن جهت ترطیب بدن بطریق اسفیدباج و بعد از ان مشوی برطبق و بآتش بریان کردهٔ آن سبکتر بر معده از آنچه در روغن بریان کردهٔ آن و آنچه در آرد ملتوت کرده بروغن بریان نموده باشند تشنکی بسیار آورد و دیر از معده بکذرد و خوردن ماهی بسیاری بی نان و بعد از ان قئ کردن به آب کرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده است و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع اثار مجرب و سمک مضر مبرودین و مرطوبین و دماغ رطب و عصب و معدهٔ بلغمی و مصلح آن پختن آن با روغن کاو و یا روغن بادام و یا کنجد و خوردن زنجبیل پرورده و صعتر و عسل و کلقند سکری کهنه و یا عسلی و آبکامه و ادویهٔ حاره و زیرباجات و محرورین را خوردن با سرکه و سکنجبین بعد از ان و بالخاصیت مورث تشنکی و رافع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه مملح آن موافق تر و عطش آن کمتر و در بعض امزجه غیر مملح آن و آشامیدن آب بسیار بعد از ان بغایت مضر به حدی که کویا آن را زنده و خود را مرده کردانیدن است و باعث امراض مزمنه است و اما شراب بعد از انحدار نافع و قبل از ان باعث سده بسبب نفوذ اجزای غیر منهضمهٔ آن بعروق و جلد و امراض ردیه از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شیر و یا بیضهٔ مرغ و یا کوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض مزمنه و نمک سود که پانزده روز و زیاده بران کذشته باشد مائل بکرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و مولد بلغم زجاجی و ملح و مورث خارش و

۵۱۹جرب و قوبا و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها و آنچه مدتی بران کذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسدهٔ سوداویهٔ سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و قئ فرمودن و خوردن مسهل و تنظیف بدن و قدید نمک سود آنکه سماریس نامند بدترین اقسام و کثیف ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و مورث امراض مذکوره و سهر و مداومت آن باعث شبکوری مصلح آن آنچه ذکر یافت و خیسانیدن آن در سرکه کفته اند جهت کزیدن عقرب و سک دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیرهضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث حکه و جرب و بثور سوداوی و اغتسال عضو به آب ماهی شور نمک سود جهت قروح عفنه و جرب تازه مفید و ماهی تازه را که بریان نمایند و بکذارند تا سرد کردد خصوص که یک شب بران بکذرد و یا زیاده و در جای نمناک مانده باشد ردی و سمی و مداومت هر روز بدان باعث برص و استسقا و محدث اعراض فطر و تدبیر آن قئ فرمودن و مسهل خوردن و سائر تدابیر فطر است و در مبرودین خوردن جوارشات حاره و اشیای حارهٔ مذکوره و در محرورین سکنجبین حامض و سرکه و آبکامه و کسی را که از خوردن ماهی غثیان عارض کردد باید که رب به بلیسد و آشامیدن آب نقوع زیرهٔ کرمانی بهتر است و جلوس در طبیخ آن جهت ابتدای قرحهٔ امعا و جذب مواد بظاهر جلد و تحقین بدان جهت عرق النسا مفید و تخم آن در تقویت باه قوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سرفه و زحیر حار نافع و زهرهٔ آن خصوص از شبوط کرم و خشک و اکتحال آن جهت رفع بیاض مؤثر و چون ماهی زنده را شق کنند و همان قسم کرماکرم که حرکت داشته باشد بر عضو ببندند جذب مواد و زجاج و خار و غیرها بظاهر جلد نماید و در دفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام بیعدیل و ضماد سر سوختهٔ نمک سود آن جهت ورم مقعده و شقاق آن و کزیدن عقرب و سک دیوانه کزیده و با روغنها و لعابها جهت ورم صلب لهاه و طلای استخوان سوختهٔ آن جهت برص نافع و شستن ماهی به آب کرم و نمک نیکو و یا مالیدن کاه کل بدان و زمانی کذاشتن پس نیکو شستن باعث رفع سهوکت آن است و خوردن ماهی بدون آرد و نان باعث هضم آن است و با آرد و نان بطئ الهضم

سکمهٔ رعاده

بفتح را و عین مشدده و الف و فتح دال هر سه مهمله و ها ماهیت و خواص آن در رعاده در حرف الراء مهمله مع العین مذکور شد و شـنیده شده که در دریای مسـمی ببحر ابیض که در هفتاد درجه عرض شمالی خط استوا و بطول یک صد و چهل درجه واقع است نوع ماهی بسـیار بزرکی بقـدر یک صـد و کسـری تا دو صـد ذراع در طول و بیست ذراع در عرض بهم می رسـد و دهن و بینی آن بر پشت و میـان هر دو شانـهٔ آن است و در هنکام نفس کشـیدن ماننـد فواره بسـیار بزرکی بقـدر منار کوچکی آب از بینی آن می جهد و مردم آن بلد آن را صـید می نمایند چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن کویا روغن منجمد است آن را پارچه پارچه نموده در دیکهای بزرک بر آتش روغن آن را کـداخته در ظرفهای چوبی که پیپ می نامند کرده باطراف می برنـد و خرچ سوخت چراغ و مشـعل تمـام سال آن بلـد از همان است و مغز سـر آن سـفید پرده پرده نرم لطیف است آن را کداخته برای سلاطین آن بلد شمع می سازند روشنی آن سفید مائل بسبزی است و بدانکه بسبب سردی هوا سالی سه چهار ماه زیاده در ان دریا و سواحل آن نمی توانـد مانـد و نیز شـنیده شده که قریب بمیزان دو سه روزی هوای بسـیار سـردی می وزد و اکر مردم بزودی خود را از ان دریا بدر بردند بهتر و الا در روز چهارم و پنجم آن از طرف شـمال امواج تختهای یخ می آید و دست بدست تمام دریا یخ می بندد به نحوی که مخلصی از انجا مشکل و ممتنع و هرکه در ان جا ماند هلاک می کردد

ص: ۹۸۲

*افعال و خواص ان

كويند خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سينه و حجب آن نافع است

۵۲۰

سمكه الصيداء

بفتح صاد مهمله و سكون يا و فتح دال مهمله و سميكهٔ صيدا به تصغير نيز آمده و آن را سمكهٔ بركه و سمكهٔ ثول و بيونانى سفيفس نامند

*ماهيت ان

ماهى است كه در قريهٔ تبوك در چشمهٔ ثول بهم مى رسد شبيه بوزغهٔ كوچكى و سام ابرص و با دست و پا و دم و مخلب و خميدكى پاى آن بطرف وحشى ران آن است و نر آن باريك و دراز و سر آن كوچك و دنبالهٔ آن دراز و زير حنك اسفل آن با خط و خال و تا زنده است فرق ميان نر و ماده آن ظاهر مى باشد و بعد مردن مخفى مى كردد شيخ الرئيس رحمه اللّه تعالى در مجربات خود سمكهٔ تبوك نوشته و تبوك قريه است از شام قريب بصيد او آن ماهى در ان قريه در چشمهٔ ثول بهم مى رسد بعد از ده يوم از ماه شباط كه هنكام هيجان آن است ظاهر مى شود و نر و مادهٔ آن باهم جمع شده و بهمان هيات تا نيمهٔ آذرماه مى مانند و سفاد آن مانند انسان است و در ان هنكام كه فصل ربيع است كفى از بناكوش آنها برميآيد و داخل آب مى كردد مردم آنجا آن را جمع مى كنند و در همان ايام آن را صيد مى كنند زيرا كه در ايام ديكر بدان دست نمى يابند بسبب سرعت حركت آن و چون صيد نمودند بزودى آن را اندك نمكسود مى نمايند و نكاه مى دارند تا فاسد نكردد

ص: ۹۸۳

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و کف آن در سوم و هر دو با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

مقدار یک حبه از کف آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و یا با مرق مرغ جوان بغایت مهیج باه و منعظ کفته اند به حدی که بهلاکت می رساند از شدت انعاظ و بمراتب قویتر از لحم آن است و نمک سود آن قویتر از غیر نمک سود آن و کویند قوت این بحدی است که هیچ چیز بدان نمی رسد و شرط خوردن آن آنست که نیم درم آن را سوده بر خمر ابیض پاشیده بعد از طعام بنوشند و بخوابند قوت باه را بهیجان آورد و بسرعت انعاظ نماید و کویند که نر آن در ذکور و مادهٔ آن در اناث موثر است و بعضی کفته اند که مادهٔ آن را خاصیتی نیست نه در اناث و نه در ذکور و آنچه از ریکزارهای حوالی چشمهای صیدا صید کنند غیر آن چشمهٔ مخصوصهٔ سفید و بهیأت مذکوره نیست و آن خاصیت و اثر ندارد و بعضی کویند که آن در رمل مانند آنکه ماهی در آب شنا و غوص می نماید می کند و از این جهت آن را سمکه الرمل می نامند و نیز کفته اند که هر عضوی آن برای فساد عضوی از انسان موافق است مثلا دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پای و همچنین و اصلی ندارد*

سمن

بفتح سین و سکون میم و نون بفارسی روغن و بهندی کهی بکسر کاف عجمی و بخفای ها و یا نامند و تازهٔ آن را بعربی زبد بضم زای معجمه و سکون باء موحده و دال مهمله و در حرف الزای مذکور شد

ص: ۹۸۴

*ماهیت ان

معروف است دهنیتی است که از شیر حیوانات و یا ماست بعمل می آورند و بهترین آن روغن کاو و کوسفند و بز جوان فربه است و روغن کاو از همه الطف و روغن میش و کاومیش و خصوص جنکلی آن اغلظ از همه

*طبیعت همه ان

در آخر اول کرم و تر و هرچند کهنه کردد از رطوبت آن می کاهد و یبوست بهم می رساند و دو سالهٔ آن در اول خشک

*افعال و خواص آن

در افعال قویتر از زبد و محلل و مفتح و با قوت تریاقیه و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بقلب حتی آنکه بغدادی نوشته که شخصی را افعی قاتل کزیده بود و غیر روغن کاو کهنه حاضر نبود همان را آشامید آفتی باو نرسید و یک اوقیهٔ آن با دو سکرجه که شصت درهم است با آب انار جهت ذوسنطاریا نافع و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهت سرفهٔ یابس و یرقان و طحال و حصاه نافع و آنکاه قبض می نماید و کاه لینت و لعوق آن ناشتا جهت سرفهٔ یابس مزمن و تلیین سینه خصوص با شکر و بادام تلخ و یک اوقیهٔ آن با نیم اوقیهٔ آن شکر جهت رفع عسر البول در حال مجرب و با آب کرم خوردن و قئ کردن بعد از ان جهت سموم مشروبه و افیون و بدستور با شیر کاو تازه دوشیده و اکتحال آن با آب عنب

۵۲۱الثعلب جهت ضربان عین و رفع اورام آن و طلای آن بتنهائی جهت تلیین صلابت آن و با زیت جهت جرب اجفان و بر اذن جهت اوجاع و سعوط آن جهت خناق و شقاق دواب و حقنهٔ آن با آب خاکستر جهت زحیر و قرحهٔ امعا و حمول آن با پیه مرغ جهت قرحهٔ رحم و تنقیهٔ آن و بر مقعده رافع شقاق و قاطع بواسیر و نزف الدم آن و تدهین کرم کرده و یا ریختن و چکانیدن آن بر موضع کزیدهٔ هزارپا و عقرب جراره و قمله النسر و اکثر جانوران سمی مفید و بتجربه رسیده و قطور نیم کرم آن در کوش نیز جهت قتل و اخراج آنچه در کوش رفته باشد و طلای روغن حامض و روغن کاو کهنه و یا کوسفند کهنه با سورنجان جهت بواسیر مجرب و بتنهائی جهت جذام و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن و هفت شب پی درپی چنین کردن جهت تنقیهٔ صورت و نیکوئی و جلا و تصقیل آن و همچنین زبد این فعل نماید و طلای آن مکررا محلل اورام خصوصا اورام زنان و اطفال و بر جراحات باعث رفع خشک ریشهٔ آنها و بر دهن جراحات باعث منع التحام آن و کذاشتن فتیله و یا پنبه را آلوده بدان در دهن جراحت باعث وسعت دهن و تنقیهٔ غور آن اکر در اندرون آن چرک باشد و چون برک حنای خشک را نرم کوبیدهٔ پیخته با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه و جذام بمالند زائل کرداند و چون روغن را با آب سرد یک صد و یک مرتبه بشویند و بر جرب کهنه و بواسیر و اکثر جروح و قروح بمالند زائل کرداند و شستهٔ آن تلخ می کردد و خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و تمریخ و تدهین روغن جوشانیده در شیر تازهٔ دوشیده جهت اوجاع آن بغایت نافع مضر علتهای باطنی و رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مطحولین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب و مرخی معدهٔ ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه است مصلح آن در محرور ترشیها و در مبرود جوارشات مقدار شربت آن در تداوی تا دو اوقیه و قوت جالیه و تحلیل کهنه زیاده از تازهٔ آن است و فعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویهٔ مستحکمه باشد مانند

اطفال و زنان و لهذا جهت اورام بناكوش اطفال نافع است و چون روغن فاسد كردد و خواهند كه اصلاح آن نمايند بايد كه با دوغ ماست جوش دهند تا ماست سوخته كردد اما روغن نسوزد و يا آنكه بر آتش كذارند چون بحوش آيد اندك آرد كندم بران بپاشند تا آرد سوخته كردد و روغن نسوزد پس صاف نموده بخرج آورند نمك در روغن داخل كردن باعث حفظ و عدم سرعت فساد آن است*

ص: ٩٨٥

سمندر

بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین

*ماهیت ان

مهریارس کوید حیوانی است که از آتش متضرر نمی کردد مانند ماهی که از آب و بقدر عصفوری است و آتشی رنک مولف کوید شاید اصلی نداشته باشد

*افعال

و خواص ان

خوردن زهرهٔ آن مقدار یک دانک با آب نخود و مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکتحال دماغ آن با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون آن مانع ازدیاد وضح و مغیر رنک آن است*

سمور

بفتح اول و ضم میم و سکون واو و راء مهمله

*ماهیت ان

حیوانی است که در ترکستان بهم می رسد شبیه بدلق و از ان سیاه تر

*طبیعت ان

بسیار کرم و خشک

*افعال و خواص ان

در جمیع افعال قویتر از ان و پوشیدن پوستین آن کرمتر از سنجاب و حیوانات دیکر و جهت پیران و مبرود المزاجان مفید و مسخن سینه و کرده و مقوی باه مرطوبین و ضماد پیه آن مسخن کرده و ذرور موی آن جهت تجفیف قروح نافع و پوستین آن زودتر از پوستین حیوانات دیکر فاسد می کردد جهت آنکه دباغت آن کمتر است*

سمیرا

بضم سین و فتح میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف

*ماهیت ان

صاحب تحفه نوشته که صاحب

۵۲۲نجبه کوید قسمی از ماهی زهرج است و در دیار ربیعه بهم می رسد و شبیه بکاسنی و بقدر یک قامت و برک آن در غایت سبزی و اغبر و بیخ آن بقدر کزمازج و سم حیوانات است و ابن تلمیذ کفته در جوزا بهم می رسد و خوشه آن شبیه بفاس و سم حیوانات است

ص: ۹۸۶

*طبیعت ان

بغایت کرم

*افعال و خواص آن

در اضمدۀ امراض بارده مستعمل*

سمین

بفتح سین و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون بفارسی چربی و فربهی را نیز نامند

*ماهیت ان

چربی است که بروی پردۀ شکم و ظاهر کوشت و روده و غیر آن می باشد از شحم ارطب و نرم تر

*طبیعت ان

بغایت کرم و تر و تری آن زیاده از کرمی

*افعال و خواص آن

قریب الفعل است بروغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا و در صفراوی مزاجان و در اصلاح ادویۀ سمیه مانند روغن تازه است*

فصل السین المهمله مع النون

سنامکی

بفتح سین و نون و الف کویند بهندی مهار نامند

*ماهیت ان

برک کیاهی است حجازی ربیعی ساق آن اندک رخو و برک آن باریک شبیه ببرک حنا و مورد و از برک حنا بزرک تر و ضخیم تر و از برک مورد نازکتر و کل آن مائل بکبودی و دانۀ آن پهن و کوچک صنوبری شکل مائل بدرازی و اندک خمیدکی و در غلافی شبیه بغلاف باقلا- و پهن و بسیار نازکتر از ان و نوعی برک آن عریضتر از ان و کل آن زرد و آن را بحجاز عشرق نامند و در تابستان بهم می رسد و مستعمل برک آن است که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و فاسد ناشده و از چوب و تخم و خاشاك پاک کرده باشند و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و منبت آن حجاز اسب و در عظیم آباد از هند

نیز قلیلی بهم می رسد و شاخهای آن درهم پیچیده و لیکن برک آن کوچک و نازک و ضعیف العمل تر از مکی حجازی آن

ص: ۹۸۷

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص ان

مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و درد پهلو و ضیق النفس و قولنج و عرق النسا و نقرس و تشنج عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثورهای کهنه و سپش که در بدن بهم رسیده باشد و جهت قتل دیدان و شقاق دست و پا و سائر امراض سوداوی و اوجاع مفاصل حاصل از بلغم و صفرای مخلوط باهم و جهت وسواس سوداوی بالعرض نیز و آشامیدن مطبوخ نیم اوقیهٔ آن در دو اوقیه زیت الانفاق که بنصف رسد جهت درد کمر و ورکین و اخراج خلط خام از ان هر دو عضو و جهت بواسیر و آشامیدن آب مطبوخ آن با ادویهٔ مناسبه و کل سرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره و با کل سرخ و شیر تازه دوشیده و شکر بدستور که وزن سنامکی از دو مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و کل سرخ از یک درم تا دو درم بحسب مزاج و مرض و شیر کاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده پیختهٔ آن را با کل سرخ و شکر با شیر تازه دوشیده نیز همان اثر دارد و لیکن آب مطبوخ آن بیغایله تر است از جرم آن و آشامیدن یک مثقال از مسحوق آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز جهت رفع وجع مفاصل و امثال آن مجرب المضار مورث کرب و مغص و غثیان مصلح آن پاک کردن از چوب و شاخ و تخم و آلودن بروغن بادام بعد از کوبیدن و پیختن و با هلیلهٔ زرد و کل سرخ و انیسون و بنفشه و آب میوها استعمال نمودن و بالجمله استعمال آن بدون کل سرخ و روغن بادام جائز نیست مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن کفته اند مثل آن تربد و نصف آن هلیلهٔ زرد و ربع آن بنفشه است و لیکن این مقدار بسیار است در

۱۵۲۳اکثر امزجه و ضماد مطبوخ آن در سرکه به حدی که قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنه و بر موی جهت منع ریختن آن و با حنا بر موی جهت سیاه کردن آن مؤثر و با سرکه و شاهتره و برک حنا که با آب نرم سائیده در حمام و با غیر آن بر بدن بمالند و بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و اندمال جراحات با تکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمه اللّه تعالی متعرض ذکر سنا نشده و حبوب و سفوفات و ضماد و مطبوخات و معاجین و نقوع سنامکی در قرابادین مذکور شد*

سنبادج

بضم سین و سکون نون و فتح باء موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم و آن را حجر المسن نیز نامند و بفارسی سنک سنباده و بهندی کرند نامند

*ماهیت ان

سنکی است اندک رخو مانند رمل منجمد و سه نوع می باشد و در ملک هند بسیار از کوهستان شمالی اله آباد و توابع آن می آورند و چند قسم می باشد یکی سفید رنک شبیه برنک شیر و بهندی این را دوده یا نامند و دوم سیاه رنک شبیه برنک روغن چراغ و این را بهندی تیلیه نامند و سوم شبیه برنک عدس و این را بهندی مسوریه نامند و این بهترین همه است و کویند هرچند سرخ تر و صلب تر باشد بهتر است و کویند بهترین آن نرم املس صلب جرم ثقیل الوزن مائل بسبزی آن است و رملی رخو آن زبون

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک کفته اند

*افعال و خواص آن

سنون آن جهت جلای دنـدان قوی الاثر و جهت استرخای لثه مفید و ضـماد آن محلل اورام و تربل و برآمدکی جلد و مسکن التهـاب و بـا سـفیدی تخم مرغ جهت سوختکی آتش و بـا موم جهت بواسـیر و سائیـدن معـادن بان باعث جلای آنها و موجب زدودن چرک و زنـک آهن و مستعمل صـیقل کران است در تصـقیل آهن و فولاـد و چون در آب سائیـده مرجان را بان جلا دهند بسیار برونق آورد و ذرور سوختهٔ آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح مزمنه نافع مضر عصب مصلح آن زعفران است و از داخل غیر مستعمل است*

سنبل

بضم سـین و سـکون نون و ضم باء موحده و لام در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سـنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر نیز نامند و سـنبل رومی و سـنبل جبلی و از مطلق آن مراد سنبل هندی است که بیونانی ناردین و بهندی بال چهر و جتاماسـی و بلاـطینی نـارود و قسم دوم را نـار دوایتالیون یعنی ناردینی که در ایتالیون بهم می رسـد و سـنبل رومی را ناردین کیاکو و بفرنکی ناروس نامند

*ماهیت ان

کیـاهی است بی ثمر و بی کـل شبیه بـدنباله سـمور و دله و در طول بقـدر یـک انکشت و انـدک زیـاده بران و بقطر انکشتی و باریکتر از ان و خوشه دار و چند عدد بهم پیوسـته بیک بیخ و رنک آن اشـقر سیاه مائل بزردی و بسیار خوش بو و تند رائحه و بیـخ آن انـدک صـلب منبت آن کوینـد کوهی است که آن طرف سوریا است و در هنـد و بنکاله نیز بسـیار است و بهترین آن اشـقر تازه خوش بوی تند که خوشهٔ آن کوچک بود و بوی زهومت نداشـته باشد و بعد از ان طولانی باریک که بوی زهومت آن کم باشد زیرا که کهنهٔ آن با زهومت می باشد و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و جالینوس در اول کرم و در دوم خشک و بعضی در سوم خشک کفته اند و اول اصح است

*افعال و خواص ان

مفتح سدۀ دماغی و معده و کبد و مقوی دماغ و فم معده و جکر بارد و مسخن آنها و نیکوکنندۀ رنک رخسار و مقوی قوت ماسکه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات و فضول دماغی و زبان و سینه و معده و مانع انصباب مواد بمعده و امعا و دافع لذع آنها و مفتت حصاه و مقوی قوت ماسکه و حابس طبع و جهت خوشبوئی دهان و سرفۀ رطوبی و ضیق النفس و درد سینه و خفقان و قئ بلغمی و تحلیل نفخ و ریاح و علل کبد بارد رطب و استسقای لحمی و یرقان و درد سپرز

۵۲۴و اورام باطنی و بواسیر و علل باردۀ کرده و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و نفخ معده و اکتحال آن با آب کشنیز جهت حمرۀ چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژکان و رسانیدن قوی ادویه بطبقات عین و نشف رطوبات آن و با عفص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده و محلل اورام آن و بر بدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و طلای مطبوخ آن در خمیر جهت سیاه کردن و درازی موی مؤثر و ذرور آن جهت التیام جراحات و فرزجۀ آن جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد کرده و ورم رحم و تسکین درد و تنقیۀ آن و کشودن حیض و بدستور تکمید بمطبوخ آن مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر مکی بوزن آن و کویند ساذج هندی و شراب آنکه رطلی را در پانزده رطل آب انکور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب کذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قویتر است و جوارش و شراب و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد

سنبل رومی

آن را سنبل اقلیطی نیز نامند و آن ناردین اقلیطی است

*ماهیت ان

بیخ و ساقی است کل دارو خوش بو و باصلابت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برک آن باریک بلند و سر برکها عریضتر از پائین و از وسط آن برکها ساقی رسته و بر سر آن شاخهای باریک و بر سر هریک کلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی کرهدار با ریشهای باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق کل آن است و بهترین آن تازهٔ خوشبوی صلب آنکه سبک و مجوف نباشد و بیخ های آن بسیار باشد

*طبیعت آن

کرم تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر

*افعال و خواص آن

ضعیف تر از سنبل و با افسنتین با تریاقیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جکر و رافع درد کرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره داخل می شود و شراب آن که نیم من آن را در سی رطل آب انکور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و روزی بیست مثقال آن را با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض باردهٔ معده و جکر و کرده و یرقان و عسر البول و فساد رنک رخسار مفید و بعضی از سنبل اقلیطی سه اوقیه و ازوج دو جزو در هفتاد رطل عصیر عنب بدستور خیسانیده صاف کرده استعمال می نمایند*

سنبل جبلی

بفارسی ریشه والا نامند

*در ماهیت ان

اختلاف است انطاکی مردانسته و بغدادی غیر آن و کفته برک نبات آن شبیه بقرصعنه و شاخهای آن مانند شاخ آن و از ان کوچکتر و بی خار و بی ساق و بیخ آن زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون آن مائل بسیاهی و اندرون آن سفید و خوش بو و بی ثمر و بی کل و این را بمجاز سنبل نامند و الا مشابهتی بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنکی معلوم کردیده و دیده شده آن است که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی چتری و قریب بچتران در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بران برکهای باریک کوچک و در پائین شاخهای بلند آن نیز برک های کوچک و بزرک و برک آن فی الجمله شبیه ببرک لسان الحمل و از ان کوچکتر و بیخ آن شبیه بپیازی و دو عدد بهم پیوسته یکی بزرک و یکی کوچک با ریشهای قوی و ضعیف

*طبیعت ان

قریب بسنبل الطیب

*افعال و خواص آن

مقوی اعضا خصوصا معده و جکر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قئ بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آن را در سی رطل آب انکور اندازند و بدستور مرتب نمایند و یک مثقال آن را بیاشامند جهت عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت فم معده و احشا و قوت ماسکه و قطع قئ بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع

سنبل فارسی

شامل پرسیاوشان نیز هست

*ماهیت ان

قسمی از ریاحین است که با نرکس می روید و در غایت خوش بو و برک و پیاز آن ضعیف تر از پیاز نرکس و کل آن بنفش و بعضی سفید نیز می باشد و بشکل یاسمین در هر ساقی چند عدد

۵۲۵بر بالای یکدیکر و در افعال قریب بنرکس پیاز آن ضعیف تر از پیاز نرکس و سفید آن را در هند کل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار می باشد و ساق آن بلند و بر سر آن کل آن و برکهای نبات آن باریک بلند از برک کندنا کوتاه تر و بیخ آن مانند پیاز نرکس و در بساتین می نشانند و هر سال و یا یک سال در میان اوائل فصل نوروز برآورده ریشها و اندک از ته آن را بریده چند روز در آفتاب می اندازند پس غرس می نمایند نبات آن بلند و کل آن بسیار و بالیده و خوش بو می شود و از اطراف پیاز آن پیازهای بسیار برمی آید

سنبل اقلیطی

سنبل رومی است

سنبوسه

بفتح سین و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و فتح سین مهمله و ها لغت فارسی است بیونانی برماوردا و بهندی مثلث را نیز سنبوسه و مدور را پوری نامند

*ماهیت ان

از اغذیهٔ معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن خمیر کرده پهن نموده و در جوف آن قیمهٔ کوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویهٔ حاره و مصالح کرم و عطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن بریان می نمایند و یا در تنور می پزند و بی کوشت نخود را پخته و بدستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب می دهند و با پیاز بریان کرده در روغن و ادویهٔ حاره بریان می نمایند

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص ان

کثیر الغذا و مقوی اعصاب و مسمن بدن و مهیج اشتها و لیکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوص در معدهٔ ضعیف و مصلح آن سکنجبین کفته اند در صفراوی مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و فلافلی و فلاسفه و مانند اینها در امزجهٔ بارده و بلغمیه

سنجاب

بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و باء موحده

*ماهیت ان

حیوانی است از موش صحرائی بزرکتر و دنبالهٔ آن کوتاه و پر موی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنك و در تنکابن اسبکول نامند و در مازندران اسبنک و در درختها ماوی می دارد و در صقالبه و ترکستان بسیار بهم می رسد الحکم نزد امامیه کوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن حرام و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم تر

*افعال و خواص آن

خوردن کوشت آن مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحهٔ آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معدل مزاج و رافع اوجاع عصب و ذرور موی آن جهت التیام جراحات و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ردع اورام مفید است*

سندروس

بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم را و سکون واو و سین هر سه مهمله بهندی چندروس نامند و نزد عوام مشهور بکهربا است

*ماهیت ان

چیزی است شبیه بکهربا و از جنس آن و زردرنک و بعضی قطعهای آن سرخرنک و از کهربا خوردتر و در آتش و روغن کنجد و روغن سرشف بر آتش کداخته می کردد و روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است و اهل هند ساخته بر حریر می مالند و از ان موم جامه می سازند از همان است و در قرابادین در ادهان باسم دهن الصوابی مذکور شد و ظاهرا صمغ درختی باشد و آنچه کفته اند که سنکی است که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا کفته که در وسط بحر هند چشمه ایست کرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آن آب سندروس می جوشد و نرم می باشد و چون بر روی آب می آید سرد و منعقد می کردد و مخصوص بهند است و اصلی ندارد و بعض اهل هند می کویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنک و ملاخه نیز متفق برانند و درخت آن را رپنیروس نامند و کفته اند آنچه روز از درخت می چکد

۵۲۶سندروس است و آنچه شب کافور و قطعهای سندروس دیده شده که در انها کرمهای کوچک و مورچهای بسیار بود و چنان معلوم می شد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازکی و عدم انعقاد بران نشسته و فرو رفته اند و در ان مانده و این نیز دلیل آن است که از قبیل صمغ است نه حجر و نه آنکه از دریا می جوشد و آن چهار نوع می باشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد کمرنک و بسیار سست و سوم مائل بکبودی و سست و چهارم سیاه و سبک و صلب و اول بهترین همه است و خوب آن آن است که مانند کهربا کاه را برباید و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و از ادویهٔ جلیله القدر است و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیراکه کاه را مانند کهربا می رباید و لهذا اکثری ازین نیز سبحه و غیرها ساخته بجای کهربا می فروشند و فرق آنست که این از کهربا سست تر است و چون در آتش اندازند ازین بوی کریهی آید و از کهربا بوی آب مصطکی و دیکر آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که کرم کردد بخلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ می باشد بخلاف کهربا و در ربودن کاه بقوت کهربا نمی باشد و در کهربا نیز ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول سوم خشک و در اول کرم و خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

مجفف رطوبات دماغی و و سائر اعضا و حابس نزف الدم و نفث الدم جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعا و قاتل کرم آن هر دو و حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای عصب حادث از افراط برودت و رطوبت و امتلا و نفث الدم و خفقان و وسواس و ربو و ضیق النفس بلغمی و تپ نائبه و سپرز و بواسیر و اسهال مزمن و مداومت آن با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب و مانع عرق و حافظ قوت است و لهذا کشتی کیران آن را مستعمل دارند و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار طمث و بول و با سکنجبین و یا سرکه و یا هر دو باهم جهت اسقاط جنین بقوت العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب و چون سوده بر جکر کوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و آبی که از ان برآید بر چشم کشند جهت رفع شبکوری نافع الاذن قطور آن در کوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و با روغن زیت و با کل جهت التیام جراحت آن اعضاء الراس و غیرها بخور و دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع و قطع زکام و بدستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک کردانیدن ناصور و سنون آن جهت درد دندان و استحکام دندان متحرک و قروح لثه و ذرور آن جهت التیام جراحات و جوشانیدهٔ آن با روغن بادام به حدی که بقوام آید جهت شقاق هر عضو که باشد مجرب دانسته اند و بدستور در روغن کل جهت شقاقی که در کوشت دست و پا بهم رسد و با قطران جهت قوبا مجرب و فرزجهٔ آن جهت اخراج جنین و در سائر افعال و خواص مانند کهربا است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک درم بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن ساذج هندی است

سنديريطس

بفتح سين و سكون نون و كسر دال مهمله و سكون ياء مثناه تحتانيه و كسر راء مهمله و سكون ياء مثناه تحتانيه و ضم طاء مهمله مشاله و سين مهمله در آخر لغت يونانى است بمعنى شبيه الحديد و بسريانى سميقا كويند

*ماهيت ان

كياهى است ربيعى و سه قسم مى باشد قسمى برك آن شبيه ببرك بلوط و خشن و شاخهاى آن مربع و بقدر شبرى و در اطراف آن چيزى كردى و در ان تخمى سياه و منبت آن سنكلاخها و قسم دوم شاخهاى آن بقدر دو ذرع و برك آن شبيه ببرك سرخس و كثير العدد و از دو جانب شاخ روئيده و در انتهاى شاخ آن شعبهاى دراز و باريك و در اطراف آن چيزهاى مستدير و در ان تخمى شبيه بتخم چغندر و از ان مدورتر و صلب و قسم سوم را برك بزركتر و شبيه ببرك كشنيز و شاخهاى آن بقدر

۵۲۷شبرى و مائل بسپيدى و با اندك سرخى و ريزه و تخم آن باريك و تيره و مائل بسرخى و منبت اين قريب بتاك انكور

*طبيعت ان

در دوم سرد و در سوم خشك و قسم آخر از همه قويتر

*افعال و خواص آن

ضماد برك تازه و يا ذرور خشك همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التيام قروح و رفع اورام و خنازير شديد الاثر و حقنه و شراب آن جهت قرحۀ امعا و اسهال نافع و برك قسم سوم در التحام قروح مؤثرتر از اول و دوم*

سنكسبويه

بفتح سين و سكون نون و كسر كاف و فتح سين مهمله و ضم باء موحده و سكون واو و فتح ياء مثناه تحتانيه و ها لغت فارسى است معرب آن سنجسبويه است و بجيم بجاى كاف و سكسبويه نيز آمده و كويند كه بهندى آن را تخم چكوند و تخم پنوار نيز نامند و چكوند در حرف الجيم مذكور شد

*ماهیت ان

دانه ایست بسیار صلب شبیه بسنک و املس و بزرک تر از دانهٔ انکور و برنک ماش و بقدر آن و مربع شکل و کویا دو طرف آن را بریده اند و این بسبب اتصال دانهای آن است بهم و در غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا می باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص آن

طلا و ضماد آن با سرکه جهت اورام خبیثه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلد نافع با تکرار عمل و آشامیدن نقوع آن بتنهائی و یا با برک حنا و شاهتره و کوکرد زرد صافی هریک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه و دمویهٔ فاسده زیرا که آن را مصلح دم فاسد و سائر اخلاط دانسته اند و نیز آن را مفرح کفته اند و اقوال دیکر مانند آنکه صاحب تذکرهٔ عباس دانهٔ سپستان و صاحب شفاء الاسقام و غیره اثلق دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد و کفته اند که خوردن آن جائز نیست*

سنکهارا

بکسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی و اشمام ها و الف و فتح راء هندی چهار نقطه از فوق و الف لغت هندی است و کویند بکیلانی جیلان و جیلام نامند و در انجا نیز بهم می رسد

*ماهیت ان

ثمر نبات هندی است و نبات آن در آب ایستاده می روید مانند غدیرها در ایام بارش که برسات و بر شکال نیز نامند و در ان ایام بسیار می شود و در ایام دیکر کمتر و خاردار و برک آن کوچک و مدور خیاره دار و ثمر آن مثلث و پوست آن خاردار بر هر کوشه خاری و مغز آن سفید و شیرین با نفاهت خام و نازک آن لذیذ و پختهٔ آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آن را مقشر نموده این قسم می خورند و پختهٔ خشک آن را خیسانیده بریان کرده می خورند و نرم و نیم صلب آن را در آب جوش نموده می خورند و بعضی در اندک روغنی نیز بریان می کنند و صلب خشک آن را آرد نموده قدری از ان را با شکر یا آب سرد می آشامند بجهت انجماد منی و رفع سرعت انزال و جریان آن و حبس بطن و نیز از ان حلویات می سازند و پوست آن در خامی سبز با کمودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است

*طبیعت تر و تازه نارس ان

سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت تریاقیت

*افعال و خواص ان

مقوی باه محرورین و سرفه و تپ حار صفراوی و دموی و دق و اسهال الدم و سنک کرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنکی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و کرسنکی در محرورین بیفزاید و علتهای دل را دفع کند و نقاهت و لاغری بدن زائل کند و ناصور مقعده را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و دیرهضم و مولد سدد خصوص پختهٔ صلب و خشک آن

سنکهیا

بکسر سین و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندی است

*ماهیت ان

بیخی است سمی در لون و بهیأت شبیه بشاخ آهو بره منبت آن کوهستان کید در پربت که میان هند و خطا واقع است و آن انواع می باشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن اعلا است و کفته اند بمرتبهٔ قوت سمیت آن قوی است که اکر لمس آن

۵۲۸کنند و ببدن عرق آلود رسد و یا بر زبان رسانند در ساعت هلاک سازد بسبب سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن بقلب و افساد روح قلبی و سائر ارواح بمشارکت یا بفرار و توجه ارواح و قوی تمامی بمبدا و بنوع خود که قلب است و در ان مختص و فاسد و فانی شدن و کفته اند حکمای هند امتحان قوت آن را بدان کنند که بر شاخ کاو شیردار تعلیق می نمایند و شیر آن را می دوشند و اکر بجای شیر خون برآید قوی است و الا ضعیف و از علامت ظاهری قوی آن آنست که سیاه براق صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مائل بسرخی تیره و یا سفید تیره و یا مائل بزردی و بر روئی آن نقاط مانند طلق مسحوق و یا کافور مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کم یاب است و یحتمل که قرون السنبل عبارت ازین باشد و هلهل که هلاهل نیز نامند صمغ آن و بعضی کویند صمغ بچهناک است که نوعی از بیش و در بیش مذکور شد

ص: ۹۹۹

سنور

بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و راء مهمله و هره نیز لغت عربی است بفارسی کربه و بترکی پشیک و بهندی نر آن را پلاو و مادهٔ آن را بلی نامند

*ماهیت ان

حیوانی است اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس ترین حیوانات ظاهر الجسد و بالوان مختلف از یکرنک سفید و سیاه و حنائی و غیرها و ابلق ازینها می باشد و مائی آن را بهندی اودبلاو کویند و از پوست آن پوستین می سازند و سنور را در ممالک فرنک و غیرها اصناف و اقسام بسیار می باشد و بهیآت مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند می شود و سفید و ابلق و جوزی رنک می باشد

*طبیعت اهلی آن

در دوم کرم و رطوبت بران غالب

*افعال و خواص کوشت آن

موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب و صاحبان نقرس و فتق و مسخن کرده و بواسیر و درد پشت را سودمند و پوستین آن کرم و خشک پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سنور مائی که پشم آن بلندتر و نرم تر می باشد و همچنین از اهلی پشم بلند آن و طلای محرق آن بتمامه در کوزه در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انکشتان دست و پای بیعدیل که با پر مرغی بمالند و سرکین آن شدید الحرارت طلای آن با روغن کل سرخ در روز نوبهٔ تپ غب و مانع آن و حمول و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد کوشت تازهٔ آن دافع نقرس و قدید مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن کوشت آن موجب هزال و سل مهریارس کوید مغز سر آن با آب جرجیر شربا جهت تقطیر البول و درد کرده و سعوط زهرهٔ سنور سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی مؤثر و اکتحال آن در حین ولادت کویند در شب تیزبین می شوند و نیم درم آن با روغن زیت جهت لقوه و با نمک کوفته جراحات کهنه را مفید و طحال کربهٔ سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و ارسطو سعوط خصیه آن را جهت جذام بغایت نافع دانسته و وحشی آن بزرکتر از اهلی و اکثر زجاجی رنک و کم موتر و در جمیع افعال قویتر از اهلی و در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد کمر و نقرس نائب مناب طبیخ کفتار و خوردن کوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیای کثیفه زبون و دیرهضم و مفسد بدن است و چون سنور کسی را بکزد خصوص وحشی آنکاه وجع بسیار و سبزی در بدن بهم می رسد مداوای آن ضماد پیاز و فودنج بری است

سنه متر

بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تاء هندیه و راء مهمله لغت هندی است بمعنی نخود طلائی رنک

*ماهیت

ان

از ادویه هندیه است و آن دانهٔ ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مزغب بزغب سفید و باطن آن سفید و پر از چیزی شبیه بپشم و نبات آن از قبیل تخم و بیاره و بر مجاور خود پیچد و برک آن ریزه مثلث یعنی سه برک بهم پیوسته

۵۲۹در یک ساق و کل آن کوچک زرد رنک و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه بدانهٔ زعرور و مستعمل دانهٔ آن

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و با قوت مسهله

*افعال و خواص آن

آشامیدن چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیدهٔ آن به آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداوی و بواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست

فصل السین المهمله مع الواو

سودانی

بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربی است جمع آن سودانیات آمده کویند سرد است و بفارسی دارکوردار بروسارج نیز و بشیرازی دارمک نامند

ص: ۱۰۰۱

*ماهیت ان

طائری است دم آن طولانی و عریض بقـدر یک کف دست و خوراک آن ملخ و حشـرات و انکور و کوشت آن بـدان سـبب بدبو و بهترین آن سبز رنک منقار بلند آنست که باشجار منقار خود را بزند و کود نماید

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بسیار مضر دماغ و صاحبان هزال است*

سورنجان

بضم سین و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون بهندی بربری و قسمی را پستهارمک نامند

*ماهیت ان

بیخی است شبیه بسـیر صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع می باشد یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هر دو زرد مائل بتیرکی و سـرخی و سوم ظاهر و باطن آن مائل بسیاهی و ظاهر آن تیره تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول بالیدهٔ کرم ناخوردهٔ اندک صـلب آنست که بدبو نباشد و این مسـتعمل در ادویهٔ ماکوله و مشروبه از داخل است و دو نوع دیکر باسـمیت خصوص سیاه آن و مستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک اند بخناق و برک آن شبیه ببرک کراث و از ان قویتر و ساق آن بقدر شبری و کل آن زرد و بفارسـی شـنبلید نامند و شبیه بزنبق کوچکی و کل سیاه آن سرخ و منبت آن کوهها و قوت آن تا سی سال باقی می ماند

*طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل

*افعال و خواص آن

مسهل اقسام بلغم از اعضای بعیده و اقاصی بدن و با قوت قابضه و مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصا از مفاصل و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا و نقرس مجرب و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و خوردن نیم درهم آن با زنجبیل و فودنج و زیره و همچنین با شیر تازۀ دوشیده و فانیذ تا سه روز بغایت محرك باه و تریاق جمیع مفاصل است خصوصا در اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام صلبه و با شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنۀ کوسفند و یا کاو جهت اسقاط دانۀ بواسیر و تسکین درد آن مجرب و ذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفردا با زعفران یک درم و مرکبا با ادویۀ نیم درم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حنا و نصف وزن آن مقل مضر معده مضرت بسیار و مورث مغص و مضعف معده و جکر مصلح آن کثیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هموزن آن زنجبیل و فلفل که معین و مقوی فعل آنند استعمال کرده شود و بوئیدن کل آن مفتح سدۀ دماغی و محلل ریاح و درد سربارد و رافع اذیت سمیت سیاه و سرخ آن اکر کسی خورده باشد قیٔ فرمودن با شیر کاو تازۀ دوشیده و خورانیدن فادزهرات است و حبوب و دوا و سفوفات و مطبوخات و معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد*

ص: ۱۰۰۳

سوس

بضم سین و سکون واو و سین مهمله بفارسی شیرازی مهک و بیخ آن را بیخ مهک و باصفهانی مرو و بترکی شیرین

۵۳۰بان و بهندی ملهتی جیتهی مدومرتی نیز و بفرنکی کلیسر بزه نامند

*ماهیت ان

اسم نباتیست که در اکثر بلاد بهم می رسد و نبات آن بر روی زمین پهن می کردد و می چسپد بر آن و قریب بده ذرع دست را فرا می کیرد و بمکانی که بهم رسیده بدشواری از ان زائل می کردد و غلظت آن از یک انکشت تا بقدر یک قبضهٔ دست و زیاده بران می باشد و برک آن شبیه ببرک مصطکی و کل آن ما بین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه رنک و مغز آن زرد و دو قسم می باشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا آن را عرق السوس می نامند و مشهور است که باید پوست آن را مقشر نموده استعمال نمایند و در وجه آن کفته اند که مار آن را بسیار دوست می دارد و خود را بسیار بران می مالد جهت انسلاخ جلد و تقویت بدن و روشنائی چشم خود مانند رازیانه و نیز کفته اند که نه از ان جهت است بلکه از جهت حدت و زیادتی یبس آنست و تلخ آن غیر مستعمل جهت آنکه کفته اند با سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضی شیرینی آن غالب و بهترین آن شیرین کم ریشهٔ زرد متوسط در غلظت و باریکی مصری آنست که در صعید مصر می شود و بعد از ان عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود خواه آن بلاد باشد و خواه هند و خواه غیر آنکه شیرینی آن غالب و تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی می ماند

ص: ۱۰۰۴

*طبیعت ان

کرم در دوم و خشک در اول و بعضی کرم در اول و بعضی معتدل در رطوبت و یبوست و بعضی سرد و خشک دانسته اند و قول اول اصح است و با رطوبت غرویه

*افعال و خواص

آن

منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنکی و التهاب معده خصوص نقوع آنکه نمالیده بنوشند و نرم کنندهٔ سینه و حلق و در تشنکی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض و جهت ربو و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نکوئی آواز و ضیق النفس و علل رئه و کبد و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر و تپهای کهنه و انواع سرفه مکر سرفهٔ حادث از اخلاط غلیظهٔ زجاجیه که ضعیف العمل است در ان و مداومت آشامیدن هر روز نیم درم از ان با ربع درم شکر و رازیانه جهت جلای مجاری بدن و نیکوئی رنک رخسار و طرد ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای آنست خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکبینج و فراسیون و با ماء الجبن نافع است آن را واصل السوس بتنهائی نیز و مجرب است و قئ نمودن بمطبوخ آن مخرج رطوبات است و اکر تمام دفع نکردد و چیزی بماند باسهال و یا بادرار دفع می کرداند و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و همچنین در ادویهٔ کبدیه سبک می باشد بر طبیعت و دافع ضرر آنها است بسبب لزوجت و غرویتی که دارد و اکتحال آن جهت جلای بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و با موم جهت داخس و با آب بهنکره که کیاه هندیست و در حرف البا مع النون مذکور شد و یا با آب خالص جهت داء الثعلب با تکرار عمل مفید و ضماد برک تازهٔ آن جهت دفع بدبوئی زیر بغل و میان انکشتان پا مجرب و چوب آن را ابن ماسویه و امین الدوله کرم و خشک تر از سائر اجزای آن دانسته اند و با قوت جالیه و قابضه و محلله و کفته اند که سیسارون عبارت از ان است و آتش آن تندتر از اخشاب دیکر و فی الواقع چنین است و در ایران شیشه کران سنک شیشه را کوبیده در کورها بآتش آن می کدازند و تخم آن را محمد بن احمد قویتر از سائر اجزای آن دانسته و یوحنا بن سرابیون کفته داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس بعمل می آید و در جاهای دیکر بهم نمی رسد و مخصوص بدانجا است و کویند اصل السوس مضر بکرده و سپرز است و مصلح آن در کرده کثیرا

۵۳۱و در سپرز کل سرخ است مقدار شربت آن تا پنج درم بدل بیخ آن در اوجاع صدر بوزن آن کثیرا معجون با عقید انجیز و رب آنکه بیخ آن را مقشر نموده نیم کوفته و یا شق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود پس مکرر صاف نموده که دردی در ان نماند جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد کردد

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است*

سوسن

بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است

*ماهیت ان

دو نوع می باشد بستانی و صحرائی و هریک از ان هر دو سفید و کبود می باشد و بستانی را بلاطینی ایربدی دومیسیتنکا و صحرائی را ایربدی سالومتیکا و نوع دیکر صحرائی را و تال ترا ایربدی سالوتنیکا و بفرنکی بستانی را اوراایربس دومنسیکا و بریرا او را ابریس سلوسیر و سوسن زرد صحرائی را تمرکابیس نامند و کویند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق را سوسن کبود و صحرائی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق را آسمان کونی که معرب آن آسمان جونی است و زرد را خطائی کویند و شاخ آن بلند می باشد و برکهای آن باریک بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک سه و یا پنج و برانها کل آن و برکهای کل آن پنج عدد و بعد از شکفتن منحنی می کردد و نوع دیکر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنکی که از بیخ آن دو ساق رسته و بر سر آن کل آن و برکهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن کرهدار کج واج با ریشهٔ کمی و بیخ اقسام آن کرهدار و با تدویر و طولانی سفید و خوش بو شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام آن را بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و کل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن ازاد اسم فارسی زنبق است و کسانی که آن را سوسن آزاد کفته اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان اقسام آن و ایرسابیخ قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است که آسمانحونی کویند و کل آن بسیار کوچک تر از سوسن کبود بستانی است و بیخ آن یک عدد و پهن و دراز و پرکره و بدانکه سوسن آزاد سوسن ابیض است که زنبق نامند درین زمان و سوسن ابیض را اطلاق بر سه قسم کل سوسن می نمایند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوش بو و دوم بنفسجی و این کمبوتر از انست و برکهای این نیز بلند و از صحرائی بلند تر و اندک عریضتر و بیخ آن مدور طولانی شبیه بپیاز با ریشهای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم یاسمین ابیض است و روغن آن را روغن زنبق می کفتند و قسم سوم کل آن کوچکتر از ان و بوی آن کمتر و در روز چندان بوی ندارد و شب بسیار بویا می کردد و لهذا این را بفارسی کل شب بوی می نامند و شب انبوی نیز و بعربی کویند خزاما است بخا و زای معجمتین و در بلاد هند خصوص بنکاله کثیر الوجود است هرچند در اصل این

اسم خیری بری است و لیکن درین زمان بر هر دو اطلاق می نمایند و بعضی شب بو را کل مریم می کویند و در سنبل نیز ذکر یافت

ص: ۱۰۰۶

*طبیعت ان

در اول کرم و در تری و خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله و ارضیهٔ لطیفه و قوت مجففه و قابضه و کویند سفید بستانی کرم و خشک در دوم و بعضی در سوم کفته اند و بری آن از بستانی کرم تر و خشک تر

*افعال و خواص ان

جهت امراض رئه و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و خنازیر و ادرار حیض و اندمال زخمها و رفع چرک آنها نافع و در رفع سموم ملذوعه و خصوص عقرب ضعیف تر از سائر اقسام و لهذا باید با چیزی که قوت جلای آن را زیاده کرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و جرب متقرح و قروح رطبه و با سرکه و یا با برک بنک و آرد کندم جهت تسکین اورام حارهٔ انثیین و سوختکی آب کرم و بدستور با آرد جو و شستن رو به آب آن جهت رفع کلف و نمش نافع و عصارهٔ آنکه با خمس وزن آن سرکه و عسل در

۵۳۲ظرف مس طبخ دهند تا بحد انعقاد رسد جالی و مجفف بی لذع و جهت جراحات اطراف عضل نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل و جهت ایلاوس صفراوی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع مغص و اوجاع عصب مفید و بدستور تمریخ و تدهین بدان و آشامیدن یک اوقیه و نیم آن مسهل و تریاق بیخ و کزبره و فطر و تمریخ و تدهین بدان جهت تلیین اعصاب و صلابت و برآمدکی رحم و آشامیدن لخم آن جهت ضرر هوام نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آن جهت وجع دندان خصوصا بری آن و قطور آن در کوش جهت درد آن و آشامیدن آن جهت حدت ذهن و ضیق النفس و نفس الانتصاب و وجع حلقوم و غلظت و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال ماء اصفر و استسقا و جلای مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت رفع بدبوئی خمر و ضماد برک آن جهت کزیدن هوام و سوختکی آب کرم در حال نافع و بدستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد کوش و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصا که بریان نموده و سائیده با روغن کل مخلوط نموده بمالند و ذرور بیخ خشک آن جهت ظفره و کوشت زائد در اجفان و مطبوخ بیخ آن در روغن کل جهت سوختکی آتش و امراض رحم شربا و تدهینا و با سرکه در ظرف مس جهت قروح مزمنه و جراحات و استشمام کل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی و ابخرهٔ آن و از زعفران قویتر است درین امر و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و صنفی از سوسن که در زیر درختان می روید و کل آن زرد و کوچک و بیخ آن بسطبری انکشتی و خوش بو و با تلخی و قویتر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا است و کل آن کرم تر از همه و با قوت قابضه خائیدن بیخ آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و ضماد کل و برک آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت اورام بلغمیه و اورام فجه که جمع و پخته نکردد نافع و جمع و پخته کرداند و بغدادی کفته که این عدس المر است و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل بوس است*

سوفال

بضم سین و سکون واو و فتح فا و لام

*ماهیت ان

ابو جریح کفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است

*طبیعت ان

کرم و خشک و با حدت و حلاوت و جهت درد مفاصل بارد نافع

سولان

بفتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانی است

*ماهیت ان

بیخی است سرخ رنک بشکل کرم از سقالبه و روم خیزد

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

حار و محرق جلد و سعوط یک حبهٔ آن با آب چغندر جهت لقوه و طلای آن محلل اورام بارده و پراکنده کنندهٔ ریاح و بدستور بادهان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکتحال کرده می شود*

سویق

بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناه تحتانیه و قاف بفارسی پست و ملخان و بترکی قادوت و بهندی ستو نامند

*ماهیت ان

اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد آرد بودادهٔ آنها است و لیکن باید که بحد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد نه سوخته و بعد از بریان نمودن یک مرتبه به آب کرم و یک مرتبه به آب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق جو و برنج و کندم جهت تسکین التهاب و تشنکی و تپهای حاره و امراض اطفال نافع است

*طبیعت ان

راجع بآن چیز است که از ان سازند و یبوست بران غالب و از جو و کندم و برنج و نخود و کنار که نبق

ص: ۱۰۰۸

۵۳۳نامند و سنجد که غبیر او سیب و قرع و حب الرمان و امثال اینها سازند و تبرید مغسول آنها زیاده از غیر مغسول و دستور غسل آن درینجا و در مقدمه نیز مذکور شد

*افعال و خواص آن

نیز بحسب آنچه از ان سازند مختلف باشد و سویق شعیر در تبرید و تجفیف رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت و قئ صفراوی و غثیان و اسهال صفراوی خصوص که با آب انارین بسرشند و یا سفوف سازند و جهت صداع صفراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محترقهٔ معده باشد و تپهای حاره نافع و چون از ان حسوی و یا عصیده سازند با قلیلی شیرینی و غذای اطفال از ان نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجهٔ بارده و مشایخ و نفاخ مصلح آن قند و آب سرد و در مبرودین قلیلی رازیانه و کمون و یا جوارشات حاره سویق حنطه کرم مائل باعتدال و سریع الهضم و الانحدار و کثیر الغذاتر و نفخ آن نیز کمتر از جو و مسکن حرارت و باید که با قند و یا شکر بیاشامند و سویق ارزبین هر دو است و برای امزجهٔ متوسطه نافع که با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب بسویق کندم و مقوی باه و نفاخ و نیز باید که با شیرینی بخورند و سویق نبق که کنار نامند قریب بجو است و مسکن حرارت و التهاب معده و کبد و حابس اسهال اما کثیر النفخ و سویق تفاح قئ و غثیان صفراوی و تشنکی را ساکن کرداند و معده را قوت دهد و شکم به بندد و سویق غبیرا بدستور و سویق رمان و سویق خرنوب نیز اما قوت قبض این هر دو غالب و سرد و خشک اند و سویق قرع سرفه و درد سینه را که از کرمی باشد نافع و طبع را نرم دارد و سرد و تر است و همچنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در منافع و خواص و از اشیای بارده جهت امراض حاده و حمیات حارهٔ حاده خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه اینها خالی از قبض و تغریه و لزوجتی نیستند و جایی که مطلوب قبض بطن و امساک نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبه الخضرا و یا کردکان و یا زیت کهنه چرب نمایند و کفته اند تا ضرورت بسیار داعی نشود اسوقه را استعمال ننمایند خصوص از اشیای قابضهٔ حابسه که مسدد خالی از غایله و قولنج نیستند و اصلح همه و موافق تر برای معده عند الضرورت سویق شعیر و حنطه است اما شعیر جهت آنکه سردتر است برای تسکین التهاب و احداث خشکی بهتر و سویق حنطه برای تبرید و ترطیب جهت آنکه این در معده مکث می کند و آن بزودی می کذرد و مصلح سدهٔ آن با شکر و شیرینها استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله است*

سویقیه

بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و فتح یاء مشدده و ها

*ماهیت ان

شربتی است متخذ از ارزکه آن را می کوبند و می پیزند و باب طبخ می نمایند تا غلیظ کردد پس در ان آب انار و ماء العسل و شیرهٔ مویز و شکر رقیق داخل نموده مکرر برهم می زنند و بدارچینی و قرنفل و بسباسه خوش بو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز در آفتاب می کذارند پس استعمال می نمایند و کاه از جوز جندم و از نان خشك کوبیده و ذره نیز می سازند و از ارز با عسل بهتر است

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشك

*افعال و خواص آن

قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسر البول و انهضام طعام و تقویت باه نافع مصدع و مبخر و آنچه از ذره سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنکی و سوزش معده و از کندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین است

فصل السین مع الهاء

سهجنه

بفتح سین و خفای ها و سکون جیم و فتح نون و ها لغت هندی است و آن را سرکوه و سی کوه نیز نامند

*ماهیت ان

درخت هندی است که در بنکاله بافراط عظیم می شود و از ان شاخها برآمده و زیر هر شاخی شاخهای باریك و بران شاخها نیز

۵۳۴شاخهای باریك آویزان مانند خوشه و بر هر شاخ باریکی برکهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل یکدیکر رسته سه قسم می باشد بحسب کل زرد و سفید و سرخ و کل آن بیشتر ریزه سفید مائل بزردی و بعد از اتمام کل فتیلهای باریك بلند بمقدار دو شبر برمی آید که ثمر آن است و در جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند کل و فتیله و ثمر آن را در خامی با ماهی بروغن سرشف پخته می خورند در قلایا و غیرها و از تنهٔ درخت آن نیز صمغی برمی آید شبیه بصمغ عربی

*طبیعت ان

گرم و خشک

*افعال و خواص ان

سریع التاثیر و دافع بلغم و علتهای دهان و محلل اورام و رافع گرانی بدن و مقوی قوت باصره و روشنائی آن و مشهی طعام و زیاده کنندهٔ صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح و سودا و صفرا و مدر بول و غایط و سریع الهضم و آشامیدن عصارهٔ بیخ تازهٔ آن با شیر گاو جهت رفع حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام و عصارهٔ عروق آنکه در زیر زمین است مقدار دو مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب و ربو مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان میده با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید و لیکن مقرح جلد است و مخلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و پخته در سرکه پروردهٔ آن با خردل لذیذ و مقوی هاضمه است و دافع بلاغم و رطوبات معده و کرم آن و کرم امعا و اهل هند در روغن سرشف مرتب می نمایند

فصل السین المهمله مع الیاء المثناه التحتانیه

سینبل

بکسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و فتح باء موحده و لام

*ماهیت ان

درختی است هندی بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب انجیر سفید و سبک و برگ آن مانند برگ جوز و از ان درازتر و گل آن سرخ تیره و بزرگ شبیه بلاله بسیار بزرگی و بیخ درخت کوچک آن شبیه بترب و شقاقل بزرگی و بسیار نازک و مغز آن سفید و پوست آن نباتی رنگ و ثمر آن مانند جوزهٔ پنبه و در جوف آن پنبهٔ بسیار نرمی و درخت آن دو نوع می باشد خاردار و بی خار و خاردار آن را بهندی کانتی سینبل و سانورکانتی نیز نامند و این در خواص بهتر از بیخار آنست و بیشتر مستعمل در ادویه بیخ آنست و در وساید پنبهٔ آن و در غلاف اسلحه و غیر آن چوب آن

*طبیعت ان

کرم و تر و با رطوبت فضلیه و بعضی خشک کفته اند

*افعال و

خواص آن

کویند که چون بیخ درخت بکل نیامدهٔ آن را برآورند و بکارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هموزن آن نبات سفید سفوف نمایند و روزی مقدار یک درم تا دو درم تا چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز بجهت اسهال صفراوی و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و دمامیل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و پنبهٔ آن هرکاه در کوش رود کرمی کرداند

سیو

بلغت فرنکی نام کیاهی است خوش بو

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جهت تفتیت سنک کرده و مثانه و ادرار بول و حیض شربا و جهت تحلیل اورام و صلابات ضمادا نافع است

سیسارون

بکسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح سین و الف و ضم راء مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانیست

*ماهیت ان

دیسقوریدوس کفته بیخ نباتی است معروف و آن بیخ را چون جوش دهند خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار کفته که بعض توهم نموده اند که آن قلقاس است و نیست چنین و رازی در حاوی نوشته که چنین تفسیر بخشب شونیز نموده و این بعید و اشتباهی است او را بالجمله از ادویهٔ مجهوله الماهیت است

*طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

محلل و مقوی آشامیدن طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول مفید و مانع ضعف معده و اعضای باطنیه است

سیسبان

بفتح دو سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و باء موحدهٔ مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و کویند بهند آن را کل انول نامند

*و در ماهیت ان

اختلافست صاحب منهاج و من تبع له آن را حب الفقد دانسته اند که بزر فنجنکشت باشد و بعضی کفته اند که ثمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختی است بقامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سبسبان بباء موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم پیچیده می باشد و کل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر حلبه و رنک آن ما بین زردی و سیاهی و در باغات جهت خوش منظری غرس می نمایند و این اقرب بصواب و انول هندی مشابه این است

*طبیعت ان

مائل بکرمی و در دوم خشک و در دوم کرم و تر نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

مقوی و مدبغ معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیک و کویند پوشیدن انکشتری آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انکشت خنصر بالخاصیه مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن باد آورد است و اهل هند ضماد برک بری آن را جهت سرطان مجرب کفته اند

ص: ۱۰۱۳

سیسبا

بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله و باء موحده و الف و سیبیا بکسر سین و سکون یا و کسر باء موحده و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف نیز آمده بعربی لسان البحر و بفرنکی شپیه و اهل سواحل مغرب قناطه و بعضی دمیا نامند باسم هر ماهی صدفی

*ماهیت ان

نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیرهٔ طبریه بسیار بهم می رسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از ان کتابت توان نمود و اطفال عرب بآن کتابت و مشق می نمایند و ازین جهت آن را بفارسی ماهی مرکب نامند

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بطی الهضم و ملین بطن خصوص حوصلهٔ آن و رطوبت آن بسیار کرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند زائل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یک مرتبه تخم می دهد و بچه برمیآورد و زیاده از دو سال عمر آن نمی باشد آشامیدن بیضهٔ آن بجهت اخراج سنک کرده و مثانه بسیار نافع و اکر در چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانهٔ دیکر که در ان چراغ نباشد هرکس که نشسته باشد در اطراف آن خانه کردی مشاهده می نماید و نوشته که از کتاب مصور فرنکی نقل نموده شد*

سیلان

بفتح سین و یا و لام و الف و نون

*ماهیت ان

اسم عربی عصارهٔ خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ کردانند و دبس اعم از انست و در دبس نیز مذکور شد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت این از ان کمتر است

*افعال و خواص آن

قریب بتمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی ما فی المعده و امعا از بلاغم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و زیاده کنندهٔ روح کبدی و صالح الغذاء و سریع الاستحاله بصفرا و محرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین و مسدد بخلاف رطب که مسدد نیست مصلح آن میوه های ترش و چاشنی دار

۵۳۶و بر بالای آن چیزهای چرب خوردن و آنچه بر آتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التسدید است

سیساليوس

بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهملهٔ ثانیه و الف و کسر لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی کفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسی که کاشم دانسته و شیخ الرئیس در مبحث استسقا کفته که انجدان رومی است و آن را ساساليوس و سیسالی نیز نامند بالجمله از ادویه است که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آنست که نباتی است و چهار قسم می باشد یکی شبیه برازیانه و از ان قویتر و قبهٔ آن شبیه بقبهٔ شبت و ثمر آن از انجدان که کوله پر نامند درازتر و تندطعم و بیخ آن زیاده بر شبری و با عطریت و در افعال از سائر اجزای آن قویتر و دوم برک آن شبیه بلبلاب کبیر و از ان درازتر و قبهٔ آن مثل قبهٔ شبت و تخم آن سیاه شبیه بکندم و بزرکتر از ان و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن قویتر از سائر اجزا و سوم برک آن شبیه ببرک زیتون و و درشت تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبهٔ این بزرک تر و ثمر آن عریضتر و بزرکتر و فربه و خوش بو و قوت این از قسم اول قویتر و از دوم ضعیف تر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفیدتر از ان و مستدیر و درازتر و قریب با آنکه دو طبقه باشد و با عطریت و تندی و چون مقشر کنند از ان تخمی درازتر از رازیانه و مائل بسبزی و در طعم شبیه بترنج ظاهر کردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مقشر آن

*طبیعت همه اقسام آن

گرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و عسر نفس و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و درد رحم و اذابهٔ بلغم منجمد و یک مثقال آن با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط آن با میفختج تا ده روز جهت درد کرده و لعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع فضول سینه و سل کهنه و امراض کرده و مثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کثیرا و اکثار آن مضر جگر و مصلح آن زرشک مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن انجدان است

سیسنبر

بدو سین مهمله اول مکسور و دوم مفتوح و در میان هر دو یاء مثناه تحتانیهٔ ساکنه و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در آخر و سوسنبر بضم سین اول و سکون واو نیز آمده اسم فارسی نمام است و بفارسی نیز سه سنبل و سی سنبل و بلاطینی و سربیلم و بعربی نمام الملك نامند و دیسقوریدوس گفته که بعضی آن را زفلس گویند و از فلس نمام است و آن را نمام از جهت سطوع رائحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی غیر نمام دانسته

*ماهیت ان

نباتی است از قبیل ریحان و ما بین نعناع و فودنج بری و بستانی می باشد بری آن را ذباب نامند و برگ آن مانند برگ سداب و قویتر از بستانی آن شبیه بنعناع و از ان سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریضتر و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن ریزه تر از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکشوفهٔ کثیره الشمس است

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم و نیز در آخر دوم کرم و در اول آن خشک کفته اند

*افعال و خواص ان

مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی و قلبی و با قوت تریاقیه و رافع عفونات و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شربا و جلوسا و با شراب جهت تسکین قئ و غثیان و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن کل ضمادا و جهت امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جکر و سپرز و با عسل جهت کزیدن عقرب و با سکنجبین جهت کزیدن زنبور مجرب شربا و ضمادا و طبیخ آن جهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنک مثانه و درد رحم و رفع قمل و عرق بدبو شربا و ضمادا و با سرکه جهت قئ الدم شربا نافع و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره

۵۳۷و حمول آن نیکوکنندهٔ بوی رحم و بوئیدن آن مثیر و محرک مواد دماغی مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت از خشک آن یک مثقال بدل آن مرزنجوش و بادروج و روغن آنکه آب آن را با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه کل آن را در روغن اندازند و در آفتاب کذارند مانند روغن کل بابونه و تبدیل نمایند مکررا جهت تفتیح سدهٔ دماغی و منخرین و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر و خوش بوئی آن موثر و بی عدیل است

۱۰- باب سیزدهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها شین معجمه است

فصل الشین مع الالف

شادنج

ص: ۱۰۱۷

بفتح شین و الف و بفتح دال مهمله و نون و جیم در آخر معرب از شادنهٔ فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و یا آنکه رنک آن بعد سودن برنک خون سرخ می باشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم می رسد

*ماهیت ان

سنکی است سریع التفتیت عدسی شکل و جاورسی شکل نیز و بالوان مختلفه و بانواع متکثره می باشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری تیرهٔ مائل بسیاهی و خشخاشی سرخ و زرد با نقطهای ابلق و بهترین همه سرخ عدسی شکل آن است که مصری نامند سریع التفتیت و مکسور آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنک تیرهٔ آنست که هندی کویند و همه این انواع معدنی می باشد و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که فقیر همهٔ اینها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فیروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی جوار ری و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز می باشد از مقناطیس محرق و این سیاه و زودشکن تر از معدنی است و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجر الحار محرق که اغبر ثقیل الوزن می باشد

*طبیعت مغسول ان

در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم کرم و خشک نیز کفته اند و مستعمل مغسول آن است و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند

*افعال و خواص آن

مجفف و رادع و قابض بی لذع و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انارین و امثال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دائم و ادرار منی و با ادویۀ مناسبه جهت اسهال دموی و قرحۀ امعا و زحیر و سل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیدۀ تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکۀ حار و با آب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظۀ چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بی ورم و چون از ان شافه سازند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع و ذرور غیر مغسول آن جهت دفع کوشت زائد جراحات و رویانیدن کوشت صالح مجرب و بدستور قطور سائیدۀ آن با آب که غلیظ باشد و با کشنیز و مانند آن جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مزمنه و جراحت مقعده و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بیعدیل و طلای آن جهت حمره و سوختکی آتش مقدار شربت آن از یک دانک تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کثیرا بدل آن حجر مقناطیس سوخته و در ادویۀ عین حضض و یا روی سوخته نیم وزن آن و چهار دانک آن توتیا و در غیر آن دم الاخوین و طریقۀ غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد و عدسی بسیار صلب سرخ خشک تر از سائر اقسام و جهت قروح خصوص قروح سفل و قروح حادث از سوختکی آتش و لهیب آن نافع و شادنج مصنوع مضر معده و احشا و مصلح آن عصارۀ زرشک است

شاطل

بفتح شین و الف و کسر طاء مهملهٔ مشاله و لام در آخر و شاتل بتاء مثناه فوقانیه نیز آمده بفارسی روشنک نامند

*ماهیت ان

دوائی است هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلائی و بزرکتر و کوچکتر از ان نیز و با تلخی و پوست آن بسیار چین دار ما بین سیاهی و سرخی و املس و آنچه بعضی کفته اند که عروقی است خشن پرکره مانند باقلا اصلی ندارد و کویند که از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه کره که از جامهٔ شیراز است نیز می باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص ان

مسهل قوی اخلاط غلیظهٔ متشبث در مفاصل و اعصاب و کیموسات محترقه و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض باردهٔ دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جملهٔ اجزای معجون نجاح است و مقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب کرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن فواکه بارده است*

شارف

بفتح شین و الف و راء مهمله و فا

*ماهیت ان

کویند اسم هندی است بیخی شبیه بتربد و طعم آن بی حدت و ذی مقراطیس کوید طبیعت آن در اول کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و کویند آن را بهندی بدها را بکسر باء موحده و فتح دال مهمله و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام اعضا و امراض بارده و سیلان منی مفید*

شاهتره

بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تاء مثناه فوقانیه و راء مهمله و ها لغت فارسی است معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقله الملك و بیونانی قیاسوسی بمعنی دخانی و قفتص نیز و بهندی پت پاپره بمعنی بقلهٔ نافعه برای مرهٔ صفرا و کت پاپره نیز نامند و در طب قدیم فلاحان و شام آن را شجره الدم می نامند جهت آنکه صاف کنندهٔ خون است بالخاصیت

*ماهیت ان

کیاهی است معروف دو نوع می باشد یکی را برک ریزه شبیه بکشنیز و اندک خاکستری رنک و کل آن بنفش ریزه و دوم برک آن از ان عریضتر و سبز و کل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هر دو را کزبره الحمام نامند و برک آن بهتر از سائر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ باندك تیزی و قبض آن است

*طبیعت ان

مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشك و کویند در دوم کرم است و شیخ الرئیس در اول سرد کفته

*افعال و خواص

ان

مفتح سدهٔ کبد و طحال و مقوی کبد و معده و مدبغ آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و دافع مرهٔ صفرا و سودای محترقه ببول و صاف کنندهٔ خون و مدر بول و منبه اشتها و خشک آن در تقویت معده قویتر و جهت تپهای کهنه و امراض سوداوی و بلغم شور و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قئ صفراوی و غثیان بلغمی و تنقیهٔ معده و امعا از فضول محتبسه در ان و همچنین با ماء العسل و آب برک تازهٔ آن با شکر و یا با تمر هندی جهت تنقیهٔ معده و امعا و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و ابریهٔ حادث از احتراق خون صفراوی عفن و یا بلغم عفن و کسر حدت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از سر و بدن و دفع آنها ببول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بقرع و انبیق مانع اسهال جهت مفارقت نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن و اکتحال عصارهٔ آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشک بسیار و با صمغ عربی جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضهٔ آن جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن و تنقیهٔ لثه و استحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و بدستور چون با آب تازهٔ آن بسرشند و بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صئبان که رشک باشد و ابریه نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد تازهٔ آن را جهت کزیدن زنبور بسیار موثر دانسته اند و صاحب شفاء الاسنام کفته بهترین

۵۳۹آن برک تازهٔ آن است و نوشته که استاد من کفت ندیدم من که شاهتره بتنهائی تليين طبيعت کند چه جای اسهال و نه تقويت قلب بل ضعف آن ديده شده و تخم آن معتدل الحرارت و در افعال محمد بن احمد و جالينوس قويتر از سائر اجزای آن دانسته اند و کويند شاهتره مضر رئه است و مصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم تا پنج درم و از آب آن از سی مثقال تا شصت مثقال با آب نقوع هليلهٔ زرد مطيب بشکر و در مطبوخ پنج درم تا ده درم و از تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سنا و دو ثلث آن هليلهٔ زرد و کفته اند که استعمال آن با هليلهٔ زرد اولی است جهت آنکه مضر طحال است و هليله مصلح آن است و عصارهٔ برک آن را بايد صاف ناکرده استعمال نمايند و قسمی از کياه می باشد در نبات شبيه بدان و از ان بسيار تيره تر و برک آن باريکتر شبيه بافسنتين و ساق آن استاده و کل آن مائل بسياهی و مجتمع و عروق آن لطيف و تلخی و قبضی ندارد بلکه بی مزه و بدبو و قاتل کاو است چون آن را بچرد و غير مستعمل زيرا که غير شاهتره است

شاهسقرم

بفتح شين و الف و فتح ها و کسر ها نيز آمده و سکون سين مهمله و فتح فا و راء مهمله و ميم معرب شاهسپرم فارسی است بمعنی سلطان الرياحين و نيز بفارسی نازبو معروف بريحان مطلق است و بفرنکی اسميم و قسمی که برک آن بزرک است اسميم ماکنوم يعنی برک بزرک و قسمی که برک آن ريزه است اسميم باروم يعنی برک کوچک و بهندی تلسی نامند و بعضی غير تلسی دانسته اند

ص: ۱۰۲۲

*ماهیت ان

ریحان سبز مائل بزردی ریزهٔ تر برک است و قسمی بزرک برک سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که حبق کرمانی است و بهترین آن سعتری بود که کرمانی نامند و ریحان یزدی نیز

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

مفتح سدهٔ دماغی و محلل اورام جمیع اعضا و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصارهٔ آن با شکر جهت رفع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن آن جهت قلاع دهان و تر کردهٔ آن با آب مبرد و مقوی اعضا و استشمام آن جهت درد سر محرورین و مسافرین و رفع وبا و کریزانیدن هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه و بدانکه اطبا کوبیدن تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند و همچنین بزر لسان الحمل را در ادویهٔ زحیر جهت آنکه لعابیت آنها که مطلوب است زائل می کردد و لیکن کوبیدهٔ آن ضرر نمی رساند مانند کوبیدهٔ بزر قطونا و در تراکیب ادویهٔ زحیر کوفتهٔ آن مستعمل است چنانچه صاحب کفایهٔ منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفتهٔ آن با صمغ عربی در زحیر عجیب النفع است و مجرب و جوشانیدهٔ آن نیز مفید

شاه صینی

بفتح شین و الف و ها و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر نون و یا

*ماهیت ان

عصارهٔ جامد سیاه صفایحی است که برو شبیه بنقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و کویند که از هند و کویند آن عصارهٔ حنای چینی است و کویند عصارهٔ ریوند است و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برک حنای چینی مسحوق معجون باخل است و بالجمله از ادویهٔ مجهوله الماهیت است و بالوان مختلف می باشد بعضی برنک صندل سفید و بعضی مائل بسرخی و بعضی مائل بسیاهی و بعضی مائل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر تنزوی خطائی است

*طبیعت ان

در سوم سرد و خشک

*افعال و

خواص ان

مجفف و قابض و طلای آن جهت صداع حار و با کلاب جهت اورام حاره و ابتدای فتق و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات و آشامیدن آن معین بر بیداری و جهت صداع حار و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع

شاهبانک

و شابانک و غابانک نیز نامند

*در ماهیت ان

خلاف است بعضی کویند بنفسج الکلاب است که بعربی

۵۴۰قسوه الکلاب نامند و بعضی جمسفرم بری و صاحب جامع و نواب مرحوم برنوف دانسته اند و نیز کفته اند که شجر ابراهیم کوچک است و نیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است و از قول صاحب حاوی که حب شبرم بری است و صاحب اختیارات بدیعی کفته که اینها همه خلاف است و محقق آنست که بنفسج الکلاب است که بشیرازی آن رانس سک کویند

*طبیعت ان

کرم و خشک است در دوم

*افعال و خواص ان

جهت صرع و آب رفتن از دهان خصوصا اطفال و تحلیل ریاح شکم ایشان و زخمها و قائم مقام مرزنجوش است

شاض

بفتح شین و الف و ضاد معجمه بزبان هندی ارهروتور نیز نامند

*ماهیت ان

حبی است از حبوب ماکولـهٔ معروفـهٔ مشـهوره که در اکثر بلاد خصوص مازنـدران و هنـد و بنکاله و دکهن بهم می رسد بقدر نخود کوچکی و مـدور اندک پهن و بر سـر آن مانند دانهٔ باقلا نشانی و در دکهن و بندر سورت و کجرات و عظیم آباد خوب و بالیده می شود

ص: ۱۰۲۴

*طبیعت ان

سرد و خشک در دوم کفته اند و شاید کرم و خشک باشد

*افعال و خواص آن

نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذا و قابض و مبخر و جهت اسهال صفراوی و ذرب و فساد بلغم و خون و دفع زهر نافع دانسته اند

فصل الشین المعجمه مع الباء الموحده

شب

بکسر شین و فتح نیز آمده و باء موحدهٔ مشدده بفارسی ذمه و زاک سفید و بهندی پهتکری بکسر باء فارسی و خفای ها و سکون تاء چهار نقطهٔ مثناه فوقانیه و کسر کاف و راء مهمله و یا نامند

*ماهیت ان

مائیتی است که مجتمع و منعقد می کردد و از اجزای عفنهٔ ارضیه بسبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جملهٔ معادن اربعه غیر کامله الصورت است که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب باشند و آن چیزی است شبیه بزاج و باندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است و در اکثر افعال مانند زاج است و معادن آن یمن و مصر و بلاد ارمنیه و کرجستان و اکثر بلاد است و اصناف آن را هفده بیان نموده اند و آنچه موجود و مستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزردی و یا بی زردی و این را یمانی نامند و این ابی است که از معدن آنکه بلاد یمن است می چکد و منجمد می کردد و این بهترین اصناف است و صنف دوم سفید شفاف که در ان مطلق زردی نیست و این را زاج بلوری نامند و قطعهای این مربع و مکعب و مشقق می باشد و صنف سوم مائل باستداره و این را زاج مدحرج نامند و صنف چهارم ملمس آن نرم و زودشکن و با زهومت رائحه و این را زاج زفر نامند و سه صنف دیکر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل و دوم سرخ رنک غیر مضبوط الشکل و سوم سبز شبیه بزاج و شور مزه و دو صنف دیکر است که با سمیت است و غیر مستعمل یکی ازرق شفاف و دوم سیاه مائل بتیرکی

*طبیعت

مجموع آن

در دوم کرم و در سوم خشک و در سوم کرم نیز کفته اند و بعضی سرد دانسته و اصلی ندارد

*افعال و خواص

آن

مجفف قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زائل کنندهٔ کوشت زائد و التیام دهندهٔ قروح و رافع چرک و زنک معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شرب آن مانع قیٔ و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و قطور آب محلول آن جهت بیاض عین و غشاوهٔ رقیقین با تکرار عمل نافع و قطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری و نشف رطوبات و وجع آن و وجع انثیین مفید و اکتحال مکلس مسحوق با مروارید و شکر و پوست تخم مرغ و سرکین حردون اجزا متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب و با مازو و سماق جهت دمعه و قمل و حمرهٔ مزمنه و اورام و سطبری پلک چشم و قلع بثور لبنیه و سنون آن با فوفل جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک و بدستور امساک آن بر دندان متحرک و با

۵۴۱خاکستر بیخ کرنب جهت قلاع و بدستور با عسل جهت قلاع و مضمضه بطبیخ آن با سرکه و عسل نیز و ذرور آن جهت ورم لثه و لهاه نافع و بدستور طلای آن از بیرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویهٔ مناسبه جهت استسقای لحمی و تهبج و با برک آس جهت رفع بدبوئی زیر بغل و عرق آن و با نمک و مازو و کل سرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه و خبیثه و سعی تزاید آن و با آب کرم و با عسل جهت حکه و جرب متقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصارهٔ عصی الراعی بر بناکوش جهت منع سیلان مواد از کوش و بهق و با دردی خل و عفص هر سه مساوی جهت اکله و طلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش انکشتان و داخس و شقاق عارض از سرما و پاشیدن آب محلول آن جهت سوختکی آتش و منع آبلهٔ آن مؤثر و با موم جهت داخس و با آب بر موی و بر بدن جهت رفع قمل و رشک و اذابهٔ لحم زائد در هر عضو که باشد و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و حمول آن بتنهائی در پارچهٔ صوفی جهت رفع سیلان حیض و نشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنکام جماع مانع حمل و با قطران مسقط جنین با تکرار عمل و نفوخ آن در دهن افعی و بدستور قطور آن با آب دهن انسان کشندهٔ آن و بخور آن در زیر جامهٔ خواب کسی که بترسد و فزع نماید جهت ازالهٔ آن مؤثر و کذاشتن آن در زیر جامهٔ خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن یک قیراط بدل آن نوشادر و کویند از خواص آن آنست که چون کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کند اکر در ان قطعه ثقبه بصورت چشم پیدا کردد و آن را در طرف قبلهٔ خانهٔ آن شخص بکذارند چشم بد باهل آن خانه نرسد المضار آشامیدن یک درم آن بسیار مضر و محدث سرفهٔ شدید و یبس بسیار و مضر رئه و کاه مؤدی بسل کردد و دو درم آن فی الفور کشنده و مداوای آن آشامیدن شیر تازهٔ دوشیده و کره کاو و یا روغن کاو و شکر و فانیذ و قیٔ کردن و میوهٔ تر و تازه خوردن است

شبت

بکسر شین و فتح باء موحده و تاء مثناه فوقانیهٔ مشدده که بفارسی شوت و شود و بیونانی و انبیتون و بهندی سواوسوی و تخم آن را بهندی والان خورد کویند

*ماهیت ان

کیاهی است معروف قائم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار باریک شبیه برازیانه و برکهای آن ریزه و کل آن چتری و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانهٔ رازیانه در طول و کفته اند که اهل تجربه تصریح نموده اند که هریک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیکر می شوند و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و از ادویهٔ کبار جلیله القدر و بهترین آن تازهٔ خوشبوی شکفتهٔ آنست

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در اول دوم خشک و کفته اند تر آن در آخر اول کرم و خشک آن در اول آن

*افعال و خواص آن

محلل و منضج و مفتح سدد و هاضم و با تریاقیت و مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حیض و جهت ربو و فواق امتلائی و ضعف معده و جکر و سپرز و سنک کرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض بلغمیهٔ حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن آن با عسل جهت رفع سموم و اعانت بر قیٔ و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن طبیخ تازه و خشک برک و تخم آن جهت پراکنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و وجع ظهر و کرده و مثانه و ادرار بول و تسکین مغض و قطع غثیان که حادث از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و فواق بلغمی امتلائی و طبخ کوشت با آن باعث اخراج وسخ و زفارت و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست و چون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد کردد بر معده لطوخ نمایند اسهال نماید بآسانی و جلوس در طبیخ برک آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح کرده و مثانه و انثیان و قطور عصارهٔ آن جهت امراض کوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر محرورین

۵۴۲مبخر و مغنی و مداومت اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و کرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در مبرودین قرنفل و دارچینی و عسل کفته اند بدل آن تخم آن و دهن آنکه عصارهٔ برک تازهٔ آن را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و یا برک تازهٔ آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت اعیا و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تهبج اطراف و رفع قشعریره و لرزتپها بغایت مؤثر و تخم آن کرم و تر و خشک تر در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی آن بعد از طعام مقیٔ قوی و بدستور مضر محرورین و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوختهٔ آن در سوم کرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر شربا و ضمادا و با رماد زجاج و عسل جهت تفتیت حصاه و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف قروح رطبه و پر چرك و جهت قرحهٔ قضیب بی عدیل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلیین طبع است

شبرم

بضم اول و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی سطوسا و بشیرازی کاو کشک و کانیطنوسک و طانیطومك نیز نامند جهت آنکه چون کاو بخورد می میرد و کوسفند را زیان ندارد

*ماهیت ان

نباتی است که در بوستانها و کشتزارها روید و ساق آن راست و با زغب و کره دار بقدر ذرعی شبیه به نی و شیردار و برک آن شبیه بطرخون و برک کاج و کل آن بنفش و دانهٔ آن شبیه بعدس و مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پرشیر و قویتر از ثمر آن و ثمر آن قویتر از برک آن بهترین آن سرخرنک سبک وزن رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از نصیبین و دیار دیکر آورند و بدترین آن تیره رنک غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون و اقوال دیکر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند خیاطها باشد بسیار زبون قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی مجوز نیست

*طبیعت ان

در سوم کرم و در آخر دوم خشک و در دوم کرم و در سوم خشک نیز کفته اند و شیر آن تا چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زردآب و با قوت قابضه و مفتح دهن رکها و سدد و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معدهٔ بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت قوبا بیعدیل مضر محرورین و ضعیف البنیه و معده و جکر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت آن تا یک دانک و بدل آن مازریون و یک مثقال آن قاتل بقئ و کرب و غشی و خناق مداوای آن خوردن مسکه و روغن کاو و مرقهٔ چرب است و نیم مثقال شیر آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن ناکوفتهٔ آن را در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یک شبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل و کمون کرمانی و هلیلهٔ زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویهٔ مسهلهٔ معتدله استعمال نمودن است برای کسر حدت شبرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از اصلاح و بتنهائی جائز نیست استعمال آن و در معالجهٔ قولنج که سبب آن ریاح غلیظه و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرکین کرک حب ساخته بکار برند و در معالجهٔ اورام و سدد و آب زرد که عبارت از استسقا است و غلبهٔ بلغم و سودا در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانروز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلیله حب ساخته استعمال نمایند*

شبه

بفتح شین و باء موحده و ها بفارسی روی توتیا و بهندی جست و بلغتی کبهر بفتح کاف و سکون باء عجمی و خفای ها

۵۴۳و راء مهمله نامند

*ماهیت ان

یکی از اجساد معدنیهٔ معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس و یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنک شبیه بطلا می سازند که بفارسی آن را برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبه را اسم اصطلاحی آن برنج مصنوع دانسته اند و شبه ما بین اسرب و قلعی است و صلب تر و دیر کدازتر از هر دو رنک آن مائل بکبودی و رنک آن کمتر از فلزات دیکر و اوانی مصنوع از ان جوهردار و نکاهداشتن آب در ان سرد و کلاب و و اکثر عرقها در ان خوب می ماند و دیر فاسد می کردد بخلاف اوانی اجساد دیکر و اوانی خالص آن شکننده می باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و یا کاسنی و یا عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوختهٔ آن جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید مضر طحال مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانک و کفته اند که چون موی را بمنقاش آن بکنند دیر برآید و کفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع از ان حابس طبع و مورث قولنج و زردی رنک است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شاباهی سریانی و بیونانی فالیورس نامند بزرک و بقدر سه ذرع بلند می شود و در ریکستانها و اراضی خالیه بهم می رسد و شاخهای آن باریک صلب با خارهای کوچک و برک های آن شبیه ببرک آس سبز مائل با اندک زردی و کل آن اندک سرخ رنک و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند از ان رطوبتی لزج بسیار برآید

ص: ۱۰۳۰

*طبیعت ان

در آخر اول کرم و در دوم خشک و برعکس نیز کفته اند

*افعال و خواص

ان

تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی و حیوانات سمی و مغری سینه و همچنین برک و بیخ آن و طبیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است در ابتدا

شبیبی

بفتح شین و کسر دو باء موحده و سکون دو یاء مثناه تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آن را عامه بیخ نفت نامند جهت آنکه در کوه نفت بسیار بهم می رسد و شبیه بلفاح است در تخدیر و اکثر افعال

فصل الشین مع الثاء المثلثه

شث

بفتح شین و ثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برک سرو دانسته که از ان دباغت جلود می نمایند و کفته اند که کیاهی است تلخ خوش بو که بان پوست را دباغت می کنند و انطاکی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته اند که نباتی است بی ساق و کل و منحصر در اوراق متراکم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنک و در کوهستانها و سنک لاخها بهم می رسد و دباغان دباغت پوست بان می کنند

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و

خواص آن

آشامیدن آب آن حابس قئ و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قائم مقام ماميثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یک درم بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات را بدان دباغت نمایند خوش بو کردد

فصل الشين مع الجيم

شجرهٔ ابی مالک

بفتح همزه و کسر باء موحده و یاء مثناه تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف بیونانی فلومایِن نامند

*ماهیت ان

نباتی است دو نوع می باشد بری و بحری و نبات آن منحصر بیک ساق مربع سبز رنک و بعضی مائل بسرخی و بنفشی و بران کرهها از هم دور و بر هر کرهی دو برک بزرک بقدر کف دستی در مقابل یکدیکر و مشرف دندانه دار مانند اره و پائین برکها سفید که کویا برک کوچکی است و کثیر الشعبه و شاخهای آن مجوف و کل آن ریزه و بنفش و ثقیل

۵۴۴الرائحه در اقماع سبزی و ثمر آن بقدر نخودی مدور و تخم آن سیاه باریک و بیخ آن بزرک بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید با لزوجت که چون در آب زنند از ان کفی مانند صابون برآید و از ان کماذران جامه شویند خوب پاک کردد و در دمشق و نواح آن بسیار و آن را صابون القاف نامند و منبت آن جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و میان آنهاست و کفته اند که قسمی از عرطنیثا است و غیر چوهٔ صباغان است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی است و در آذربو مذکور شد

*طبیعت آن

در اوائل دوم کرم و در یبوست قریب الاعتدال

*افعال و خواص آن

بیخ آن از ادویهٔ شریفه است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا برفق و بهتر از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداویه و در رفع جذام و قرحهٔ ردیه بیعدیل کفته اند و آشامیدن آن خصوصا بری جهت نزف الدم نفساء مجرب و ضماد بیخ بری آن جهت خنازیر و طلای برک هر دو نوع آن رافع قروح و التیام دهندهٔ زخمها مضر مثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن حجر ارمنی است*

شجره الراهب

بفتح راء مهمله و الف و کسر ها و باء موحده

*ماهیت ان

در طب قدیم محمد بن احمد کفته درختی است که در بلاد دمشق بهم می رسد مزروع و غیر مزروع ثمر آن شبیه بثمر شاهدانه و روغنی که از ان می کیرند در طعم نیز شبیه بشهدانج

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

کفته اند دانهائی که در شاخهای بالای آن می باشد مقئ قوی و دانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قئ و دانهای شاخهای وسط آن هم مقئ و هم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا چهل دانه و غیر ماهودانه است*

شجره المریم

بفتح میم و سکون را و فتح یاء مثناه تحتانیه و میم

*ماهیت ان

نبات بخور مریم است و مذکور شد و شاخهای آن درهم و مشبک در یکدیکر که چون در آب اندازند دراز و بالیده کردد و چون خشک شود بحال خود عود کند

*طبیعت ان

در سوم کرم و در یبوست معتدل

*افعال و خواص آن

مفتح و رافع بلغم و سرخ کنندۀ بشره و جالی و جهت زکام بارد و نزول آب در چشم و آب نقوع آن جهت عسر ولادت و اخراج جنین بیعدیل و طلای آن جهت بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و بردن کوشت زائد مؤثر مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم است*

شجره ابراهیم

پنجنکشت است بعضی آن را ام غیلان و جمعی شانج دانند مالیقی نوشته که در فلاحه شجرهٔ ابراهیم را عظیم و طویل و کثیر الشوک و پر برک و کل آن زرد و خوش بو و آن را برم نامند و در صحراها و زمینهای خالی خشک بهم می رسد و کاه کل آن را در لخالخ و خوشبوئیها می نمایند

ص: ۱۰۳۳

فصل الشين مع الحاء المهمله

شحرور

بضم شین و سکون حا و ضم راء مهملتین و سکون واو و راء مهمله در آخر لغت عربی است و بترکی قراطارخ و باصفهانی غوغار و بمازندرانی توکاور نامند

*در ماهیت ان

اختلاف است اکثری کفته اند طائریست سیاه بجثهٔ قمری و منقار و پاهای آن دراز و زرد مائل بسرخی و اقوال دیکر که دراج و کبک دری و نوعی از کنجشک بزرک سیاه طویل العنق و منقار و پا است توهم است

*طبیعت ان

در دوم کرم و تر و در اول کرم و خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

سریع الهضم صالح الغذا و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت و رافع کرفتکی آواز و صاحب منهاج کفته که بهترین آن کوشت آنست و صلب و کرم و خشک و دیر هضم بسبب صلابتی که دارد و ردی الغذا و دیرهضم و مولد خون کرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است*

۵۴۵

شحم

بفتح شین و سکون حاء مهمله و میم بفارسی پیه نامند

*ماهیت ان

عضویست از اعضای مفرده که بر بعض اعضا مانند کرده و معده و امعا متولد و منعقد می کردد برای محافظت آن و آن صلب تر از سمین و مادهٔ آن و سمین هر دو رقیق دم بارد مائی و فاعل انعقاد آن هر دو برودت است و لهذا کرمی آن هر دو را می کدازد و لیکن برودت و کثافت و انعقاد بر شحم غالب تر از سمین است و دهنیت و مائیت بر سمین و بهترین آن تازه برآورده از حوالی کرده است و اجود طرق استعمال آن آنست که از اغشیه آن را پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی بآفتاب کذارند و هر قدر که از ان کداخته کردد در ظرف سفالی بردارند و اکر نمک سود نمایند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست و از برای بعضی امراض زبون و نیز طرق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد

*طبیعت ان

بدانكه شحم حیوان نر كرم تر از حیوان ماده و وحشی كرم تر از اهلی و همچنین شكاری از غیر شكاری و خصی بین بین قریب بمادۀ آن و ابرد و ارطب از لحم است و تازۀ آن كرم تر و كهنۀ آن كرم و خشك و كفته اند هرچند كهنه تر می شود كرمی و خشكی و لطافت آن زیاده می كردد و بحسب هر حیوانی طبیعت آن مختلف می باشد و شحم هریك از حیوانات در رسم خود مذكور شد و می شود ان شاء اللّه تعالی و از مطلق آن مراد پیه بز است و خشك تر و سبك هضم تر و سریع الانحدارتر و بطی الفسادتر از الیه است كه دنبه باشد و ارطب شحوم شحم خنزیر است و فعل آن قریب بزیت پس شحم بط و شحم بز غلیظتر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانكی و خروس بین آن هر دواند و شحم كاو نر كرم تر از شحم كوسفند و شحم بز ماده كرم تر از بز نر و شحم شیر كرم تر از همه و قوت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جائز نیست و در انتهای اورام صلبه و مزمنه نافع

*افعال و خواص آن

بهترین شحوم شحم خوك است در نضج و تلیین اورام حاره و قرحۀ امعا و تسكین اوجاع و غوص در اعماق بدن پس شحم بط نیز سریع الغوص است با لزوجت پس پیه كردۀ بز ماده جهت قرحۀ امعا و لذع معای مستقیم و لهذا مسكن اوجاع و جالب نوم است و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعا و چون با برنج پخته شود جهت قرحۀ مثانه و اكتحال پیه ماهی نهری كه از حرارت شمس كداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و بحری آن را انفع كفته اند و پیه افعی جهت نزول ماء در چشم مجرب و پیه كركس و جوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد یكدرهم از موم و زفت و شحم كاو نر با شحم بچۀ كاو و یا شحم بز نر یا شحم بز ماده و یا شحم خنزیر جهت نضج و تفتیح اورام و دمامیل و بهترین دوائی است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و كسانی كه كوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای مفلوجین و حصادین و جمیع اعضای یابسۀ صلبه جهت زیادتی تحلیل آن انفع و كفته اند كه چون از عضوی موی آن را بكنند و پیه افعی را بجای آن بمالند دیكر در ان عضو مو نروید و اصلی ندارد و شحم اوزو شحم دجاج نمك سود جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل و ایل را چون لطوخ نمایند جهت طرد هوام نافع و شحم تیس هندی كه بهندی پیر و بمازندرانی زیل نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم مغثی و مرخی معده مصلح آن در محرورین سكنجبین و آب لیمون و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمك و مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از ان بهتر است

فصل الشین مع الراء المهمله

شراب مروق

بضم میم و فتح را و واو مشدده و قاف

*ماهیت ان

خمری است که نان میده و بکسمات در ان خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کثیر الغذا و موافق ناقهین است

۵۴۶

شربین

بضم شین و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس و بفرنکی سندر و بلغت اسلام آباد چاتکام که مضاف بنکاله است کرجن نامند

*ماهیت آن

از اصناف سرو است برک آن از ان عریضتر و ثمر آن شبیه ببار سرو و از ان کوچکتر و قطران حاصل از ان بهترین قطرانها است و بعضی آن را از اقسام صنوبر دانسته اند و بلند بسرو اشبه و از ان کوچکتر و در اصفهان معروف بدرخت نوش است و قسمی دیکر از ان کوچکتر و خاردار و ثمر آن بقدر کردکان و آن را عرعر بری نامند و کفته اند درخت شربین تا پنجاه سال می ماند و در کتاب فرنکی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه بثمر کاج و بزرکتر از ان بود و شاخهای آن متراکم پر برک با برکهای باریک اندک بلند

*طبیعت اقسام آن

در اول سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جکر و ریاح غلیظ و با طلا جهت کزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور لطوخ آن جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و رحم و مضمضه بطبیخ برک و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم لوزتین و با نمک جهت نهش مار شاخدار و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اعیا و التیام قروح و خوشبوئی رائحهٔ بدن و احتقان بطبیخ آن جهت کشتن سائر دیدان موثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال رطوبی و علل کبد و کزیدن ارنب بری نافع و لطوخ ثمر

آن با شـحم ایل و با مغز سـر آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام موذی نافع و مورث صداع و هزال مصلح آن فواکه ترش و کشـنیز است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطا در قطران مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی و اهل بنکاله و فرنک قطران آن را که روغن کرجن نامنـد بر چوبهـای عمـارات و کشتیها برای محافظت از کرم خوردن می مالنـد و داخل رنکها نیز نموده بر کشتیها می مالند*

ص: ۱۰۳۶

شراب

اسم اصطلاحی خمر است و نیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوها و یا ادویهٔ رطبه و یا یابسه در آب پخته صاف کرده با شیرهٔ نبات و یا قند و یا عسل و یا مانند آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند

شریفه

بفتح شین و کسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح فا و ها آن را سیتاپهل نیز نامند

*ماهیت ان

اسم هندی ثمری است هندی شبیه بثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند و پوست آن صلب خشن و مقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا می کردند و بعدد قطعهای آن در جوف آن دانها است و بر هر دانه رطوبتی و پیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه دار و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه رنک اندک طولانی بقدر لوبیا و حب الخروع و مغز آن سفید و درخت آن پریشان با شاخهای بسیار و تا بسه قامت بلند می شود و برک آن از برک ساذج عریض تر و اندک کوتاه تر و نازک تر و بهترین ثمر آن بزرک بالیدهٔ رسیدهٔ شیرین بزرک دانه پر رطوبت آنست

*طبیعت ان

در دوم کرم و تر با رطوبت لزجه

*افعال و خواص ان

اندک مسخن و مخرب معده و محرک مواد ساکنه و ملین طبع خصوص با پردهٔ بالای تخم آن خوردن نفاخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی و محدث حمیات و دماميل و جرب و قوبا و امثال اینها و تخم آن را چون بسایند و بر سر بمالند شپش آن را بکشد و دفع نماید و لیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش و ورم می کند و فرزجهٔ آن مسقط جنین است و مجرب

ص: ۱۰۳۷

فصل الشين مع الشين المعجمتين

ششريت

بکسر شين و سکون شين دوم و کسر راء مهمله و سکون ياء مثناه تحتانيه و ثاء مثلثه

*ماهيت ان

اسم بيخ نباتی است که در دير البلاد مصر يافت می شود سطبرتر از انکشتی و بی مزه مائل بزردی

*طبيعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و کويند بدون کرب و مشقت اخراج زردآب می کند

فصل الشين المعجمه مع الطاء المهمله المشاله

شطيبه

بضم شين و فتح طا و سکون ياء مثناه تحتانيه و فتح باء موحده و ها لغت مغربی است

*ماهيت ان

نباتی است کثير الوجود در کوه های برف دار و برك و تخم و شکل کياه آن مانند زيره و با اندك تندی طعم و شيرينی و بيخ آن چند عدد مجتمع و غير مستحکم و بعضی از ان راست و بعضی کج

*طبيعت ان

کرم و خشك

*افعال و خواص آن

بالخاصيه جهت تپهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاه و محلل رياح معده و رافع اکلهٔ مستحکمه و ضماد آن بجهت علت معروفه بشوکه کويند مجرب است*

فصل الشين مع العين المهمله

شعر

بفتح شین و سکون عین و راء مهملتین بفارسی موی و بترکی قبل و بهندی بال نامند جمع آن اشعار و شعور و شعار آمده

*ماهیت ان

متولـد از ابخره و ادخنـهٔ اخلاط محترقه و یابسه است و فرق میان آن و صوف و وبر آنست که شـعر پیچیـده نمی باشد بخلاف صوف و وبر و صوف نرم و نازك و ما بین آن هر دو است و صوف را بفارسی پشم و وبر را کرك نامند و هر سه عام اند همه حیوانات یعنی بعضـی را شـعر و وبر هر دو می باشـد مانند بز و بعضـی را پشم فقط می باشد مانند میش و بره و بعضـی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را نمی باشد مکر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان است

ص: ۱۰۳۸

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

سوختهٔ آن مسخن و بغایت مجفف و بیلذع و جهت اکله و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح ذرورا و طلاء با عسل و با کندر و زفت جهت جراحات سر ذرورا بعد از مالیدن زفت برانها و طلای آن با مرداسنک جهت تسکین جرب و حکهٔ شدید قوی چشم و با روغن زیتون و یا آب جهت سوختکی آتش و با سرکه سائیدهٔ آن جهت تحلیل و قلع ثآلیل و بثور و سک دیوانهٔ کزیده و با شراب و روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحت آن و بدستور غیر محرق آن و محرق آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال و با روغن کوسفند جهت عشره و ورم حادث از ان و ذرور آن جهت بروز مقعده و رد کنندهٔ آنست بر موضع خود و قطور آن با روغن کل جهت تسکین درد کوش و با سفیدآب و توتیای مغسول و کل ارمنی جهت حرقه البول مجرب و بخور آن جهت صرع سددی و کریزانیدن هوام و حمول آن جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن و صرع و ماء الشعیر که از تقطیر آن حاصل می کردد جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب و بدستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل پیش از آنکه صلب شده باشد جهت نقرس و عقرب کزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات در ادهان مذکور شد*

شعر الجیاد

بکسر جیم و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و دال مهمله

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بموی یال اسپ و باریک و سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از یکجا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برک و ساق و بیخی قوی و چون بسوزانند بوی موی سوخته از ان آید و غیر پر سیاوشان است

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

بخور آن جهت تپ ربع مجرب و تعلیق آن و مانع ماندکی مسافران و روندکان پیاده است

شعر الغول

بضم غین معجمه و سکون واو و لام و آن را الحاء الغول نیز کویند

*ماهیت ان

کیاهی است بی ساق و

۵۴۸ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه بسرخس مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و پرریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن کرف نامند و غیر پرسیاوشان است چنانچه بعضی کمان کرده اند مالیقی کفته که آن را بفارسی اردمانه و ببربری مامرب و سیون نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم می رسد و در غیر آن از اقالیم دیکر بهم نمی رسد و آن تارهای باریک شبیه بموی است که بر روی زمین پهن می شود و طول بسیار ندارد و شاخ و برک و کل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض می کردد و چون بر آتش اندازند بوی موی آید و بعضی محض مسنون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار می روید میان مدینهٔ تلمسان و مدینهٔ فاس و در انجا معروف بلحیهٔ مسنون است

*طبیعت آن

کرم و خشک باعتدال*

*افعال و خواص ان

قریب بپرسیاوشان است و در تنقیهٔ سینه قوی تر از ان و مالیقی کفته از خاصیت آن آنست که بخور آن زائل کنندهٔ تپ ربع است بزودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندکی مسافر است در راه رفتن

شعیر

بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی جو و بهندی سج بفتح سین مهمله و جیم عجمی نامند

*ماهیت ان

از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیدهٔ بالیدهٔ تازهٔ آنست و کهنه که یک سال بران کذشته باشد بسیار زبون

*طبیعت ان

در آخر اول سرد و خشک

*افعال و خواص ان

قلیل الغذاتر از کندم و با قوت جالیه و قابضه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات حارهٔ حاده و سل و دق مصلح آن لبن یتوعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنها و انیسون است و آب جو مقشر مطبوخ به حدی که جوها شکفته و مهرا شوند و صاف کرده سرد نموده و یا نیم کرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حارهٔ حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جکر و عطش مفرط و دق و سل و قرحهٔ ریاح و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و امثال اینها و سدر و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معدهٔ رطب و مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح آن کل قند و هنکام اعتقال بطن استعمال آن جائز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حار و باضافهٔ قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و مفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیرهٔ جو که کشک الشعیر نامند سرد مائل بخشکی و غلیظتر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجهٔ حاره و غرغره بدان جهت ورم کلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و کشایندهٔ دمامیل حاره و بتنهائی و یا با تخم خبازی بوزن آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناکوش و سائر اعضا و بدستور با قلیلی ریوند چینی جهت اورامی که حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام صفراویه و شری و اکر آرد آن نباشد جو مقشر را با آب و یا عصارات برکهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نقرس حار و با آب کشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام حارهٔ صلبه و ورم کلو و با رازیانج و تخم کتان و زفت و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و کشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنک و افیون و آب برک کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت مؤثر و ضماد سوختهٔ آن با سرکه جهت کلف و حزاز نافع و سویق آن یعنی آرد بودادهٔ آنکه در سویق مذکور شد تبرید و تغذیهٔ آن زیاده از سویق کندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیهٔ اطفال است و مسکن عطش و لهیب باطنی و

۵۴۹نان آن ثقیل بطئ الهضم و نفاخ و چون خمیر آن را بکذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یک شب بکذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنکی مفرط و قئ صفراوی و تپهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بیعدیل مضر مبرودین و نفاخ مصلح آن شکر و یا نبات خوردن و مصلح سویق آن مغسول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبیخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف مذکور شد

فصل الشین مع الفاء

شفنین البری

بفتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون معروف بیمام است بترکی الافاخته و بهندی بکله نامند

*ماهیت ان

مرغی است از فاخته بزرکتر و سفید و طوق کردن آن سیاه و ناتمام و کردن و پای آن بلند و کویند بجثهٔ فاخته است و بفارسی بوتیمار نامند و کویند کبوتر بریست و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنکاله دیده شده طوق کردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنک و پاهای آن بلند باریک سیاه رنک و بعضی را مائل بزردی و بعضی را پرهای سر آن بلندتر و اکثری را کوتاه تر

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و کویند خشکی بران غالب است

*افعال و خواص آن

بغایت مسمن بدن و مجموع آن مستحیل بخون صالح می کردد و مقوی قوت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کنندهٔ قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است و کویند بهتر آنست که بعد از ذبح یک روز رها کنند و روز دیکر پخته بخورند و همچنین سائر طیور قویه را بهترین آن کوچک فربه آنست و زیاده از یکسالهٔ آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است

شفنین البحری

بهندی ساکوچ و بفرنکی پستینا که مرین نامند

*ماهیت ان

حیوانی دریائی است شبیه بخفاش در رنک و بال و شکل در دنبالهٔ آن نیشی مانند خار است

*افعال و خواص ان

چون کسی را بکزد الم عظیم حادث کردد و چون نیش آن را در زیر جامهٔ خواب کذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوختهٔ آن بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب آن را حوت الشر نامند و کویند چون در بول کسی نیشی آن را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و مادامیکیه برنیاورند رفع آن نشود

فصل الشین مع القاف

شقاقل

بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آن را شقاقل و ششقاقل و حشقاقل و شقیقل و هشقیقل نیز و بهندی ستالی و سوالی و دودهالی و کاکول و ستاور نیز نامند

*ماهیت ان

بیخی است پر کره و با لزوجت و اندك شیرینی و بسطبری انکشتی و دراز و سفید رنک و ساق کیاه آن پرکره و بر هر کرهی برکی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و پر از رطوبت سیاهی و کل آن بزرك تر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای نمناك و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسخن معده و کبد و کرده مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل بیغایله و مقوی ارواح و قوی و باه و زیاده کنندهٔ منی مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است*

شقایق

بفتح شین و قاف و الف و کسر یاء مثناه تحتانیه و قاف و آن را شقایق النعمان و بلاطینی بیای دراز ایتلم یعنی کلی که رنک او زود متغیر می شود و بلغت کستیلان امایلس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان کفته اند برای مشابهت رنک آن بشقیق برق است و نیز کفته اند شبیه است بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز

۵۵۰کفته اند چون نعمان بن منذر آن را بسیار دوست می داشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز کفته اند که چون او آن را بسیار در خضابات استعمال می نمود لهذا موصوف بدان نموده اند

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بخشخاش در نبات و برک و کل و ثمر و دانه الا آنکه از ان در همه چیز کوچکتر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی می باشد و برک بستانی آن از بری ریزه تر و کل آن اکثر پنج برک و صد برک که هزارا نامند نیز می شود و الوان و افشان نیز

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

افیون حاصل از ان مانند آنکه از کوزهٔ خشخاش اخذ می نمایند بسیار قوی التخدیر و السکر و بدستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن کل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با میفختج جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعه بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نزف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جدری در اوائل جهت تلطیف ماده و تصفیهٔ آن و تفتیح مسام و بروز بظاهر جلد نافع و آشامیدن طبیخ برک و ساق آنکه با کاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصارهٔ آن منقی چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطوران جالی بیاض عین و بدستور قطور برک کل آن و اکتحال بدان و ضماد کل آن با پوست کردکان سبز سیاه کنندهٔ مو و رافع قوبا و آشامیدن یک درم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص مجرب کفته اند و یک درم از قبهٔ آن با شراب مورث جنون است

شقراق

بفتح شین و بکسر نیز آمده و قاف و فتح راء مهملهٔ مشدده و الف و قاف و شراق و شرقوق و شرشق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی سبز قبا و بمازندرانی کراکر و عرب آن را اخیل کویند و بدیمن دانند و بهندی لتوره نامند

*ماهیت آن

دمامنیی کفته طائری است بقدر کبوتر و کوچک سبز رنک خوش منظر و در جناح آن سیاهی و مخطط بسرخی و سبزی و سیاهی نیز می باشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار و حریص و بدخو و دزد بچهٔ مرغان دیکر است و دور از آبادانی و مردم می باشد و بر سر کوهها اشیانه می سازد و لیکن بچه در آبادانی برمی آورد و عفیف از سفاد و کثیر الاستغاثه می باشد و فریاد بسیار می کند که کویا آن را زده اند و بغدادی و انطاکی کفته اند طائری معروف است ملون بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شکاف دیوارها خانه می سازد و در تابستان دیده می شود و بدبو است و کثیر التصویت و کویند طائری است بقدر کنجشک که پیه کویند و کنجشکان را صید کند

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص

ان

محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیرهضم مضر محرورین و مصدع مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سرکین آن جهت جلای کلف نافع است

*فصل الشین مع الکاف

شکاعی

بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و بیونانی اقرانیقی و نیز افشارنیقی بمعنی شوکه البیضا نامند و کویند آن را شوکه البیضا و شوکهٔ عربیه و کثیر الرکب نیز و بلاطینی اطرکطیاس و بفارسی بادآورد کویند و اصح آنست که غیر بادآورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی آن را چرچه کویند و در بعضی بلاد معروف بکنکر خر است و کویند بهندی اونت کتاره نامند

*ماهیت ان

دو نوع می باشد یکی کل آن سفید و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیکری کل آن بنفش و شاخهای آن اندک قویتر و پرشعبه و مائل بسبزی و زردی و این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطبری آن بقدر انکشتی و باریکتر از ان

۵۵۱و برک آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کمی و بر سر آن خاری و کل آن بنفش مائل بزردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکستری رنک و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی کفته اند زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل از ان بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قویتر

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و کویند در اول کرم و در سوم خشک و بعضی سرد نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

قوت تجفیف و قبض این زیاده از بادآورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لهاه و مقعده و طبیخ آن جهت امراض معده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصا در صبیان بغایت نافع و بجهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بطن و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سائر بدن مفید برای آنکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن و با افسنتین مسمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعده و مدمل قروح مضر رئه مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم پنج درم کفته بدل آن بادآورد و در سائر افعال قریب بباد آورد و در حرف البا مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی کفته که بشیرازی آن را خارمهک کویند و وی نباتی کوهی است و در زمین سیستان بهم می رسد*

شکرتیغال

بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی تیهال نامند

*ماهیت ان

خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمکس که در خار انزروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در ان می میرد و بعضی را سوراخ کرده بدر می رود و آن خانه و غلاف در تازکی شیرین می باشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم می کردد و آن کرم را بشیرازی خز و ککك و تیغال و خانهٔ آن را شکر تیغال نامند و غیر سکر العشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده آن را سکر العشر نوشته

*طبیعت ان

در حرارت معتدل و رطوبت بر ان غالب و با لزوجت

*افعال و خواص ان

ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیهٔ صوت و خشکی کلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن نبات است

شک

بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالك و اهل عراق و مغرب رهج الفار و بشیرازی مرک موش کانی و بهندی سنبل کهار نامند و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند

*ماهیت ان

جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زردرنک باشد زبون بود و از خراسان آورند و کویند دود نقره است که از معدن آن بهم می رسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی می ماند و بعد از ان فاسد می کردد و رنک آن اغبر و وزن آن سنکین می شود

ص: ۱۰۴۷

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

از سموم قتاله است و محلل و معفن و التیام دهندۀ زخمهای بارد شدید که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در یک روز رطوبات طبقات چشم را زائل کند و طلای آن با روغنها جهت حکه و جرب و با کلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و نیم درم آن در یک روز کشنده بسوزش اندرون و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی چشم و کرمی بدن و برافروختکی بشره و کاه باسهال الدم منجر کردد و تریاق آن تراشۀ پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر ربع و تا دو چندان بیاشامند و معالجۀ آن معالجۀ زیبق خورده است و چون در خمیر کیرند و یا در طعامی دیکر و بخورد موش دهند بمیرد و هر موشی دیکر که بوی آن بشنود نیز می میرد و خانه از موشان پاک شود و اهل هند می کویند که پنج نوع می باشد یکی پهتکیا و آن شبیه بشب یمانیست سفید شفاف و در آتش دود نکند و دوم هلدیا یعنی برنک زردچوبه زردرنک و سوم کودیا و این میکون است و چهارم دارما و آن سرخ است برنک دانۀ

۵۵۲انار و پنجم سنکهیا و این بسیار سفید می باشد و این هر دو نوع اخیر بسیار کم یاب است و در اعمال صناعت کیمیا بکار می آید و دافع بلغم و سودا است و جهت تپ لرز و ضیق النفس انسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند

شکرقند

بفتح شین و کاف و سکون راء مهمله و قاف و سکون نون و دال مهمله بفارسی مشهور بزمین قند و زمین را بهندی اول نامند

ص: ۱۰۴۸

*ماهیت ان

بیخ نباتی است بطریق نجم و بیاره بر زمین مفروش و برک آن شبیه بجوز ماثل و از ان کوچکتر و کل آن نیز شبیه بکل آن و کم رنک تر و کوچکتر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشهٔ آن برآمده تا بقدر تربی و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در هر ده پانزده عدد و زیاده و کمتر نیز تکون می یابد بسبب قوت و ضعف زمین و بعد بکمال رسیدن بروآرده زیر خاکستر کرم مانند چقندر پخته و یا در آب جوش داده پوست آن را جدا کرده می خورند شیرین و لذیذ می باشد بعضی آن را بعد از پختن نرم کرده قدری آرد کندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرک بقدر کردکان ساخته در روغن بریان کرده کرماکرم در شیرهٔ شکر و یا نبات که غلیظ باشد می اندازند و بعضی برای خوش بوئی قدری مشک بکلاب حل کرده داخل آن شیره می کنند پس برآورده می خورند بسیار لذیذ می باشد و این را بهندی کل کله می نامند

*طبیعت ان

کرم و تر و با رطوبت فضلیهٔ غریبه که بعد از طبخ و جوش دادن کم می کردد

*افعال و خواص آن

مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مغری سینه و قصبهٔ رئه است

فصل الشین مع اللام

شل

بضم شین و تشدید لام

*ماهیت ان

ثمر درخت هندی است از ادویهٔ مجهوله است بعضی کویند که آن را سفرجل هندی نامند که بیل باشد و بعضی کفته اند بزرکتر از فندق است و در طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض است و نرم ملمس و بی قشر و بعضی کفته اند مدور بقدر زردآلو می باشد و بعضی کفته بهیأت زنجبیل است

ص: ۱۰۴۹

*طبیعت ان

در سوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص آن

محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظ و مسهل و دافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است

شلجم

بفتح شین و بسین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است و بیونانی عنقیلی و عنقلی نیز و بفارسی برشاد و شیلم نیز و بفرنکی پم بضم باء عجمی و میم نامند

*ماهیت ان

معروف است و بری و بستانی می باشد و بری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز و برک آن بعرض انکشت مهین و بیخ آن باریک مانند بیخ اشجار دیکر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید منابت آن مزارع و دیکری را منابت صحراهای نمناک و نزدیک آبها و بیونانی نونیناس و نونیاس نیز کویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برک آن شبیه ببرک بستانی و از ان باریک تر و املس و کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و مائل بسیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آن را برک شبیه ببرک ترب و کثیر التشریف و از ان املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد بهم می رسد و بقدر نارنج بزرکی و تا هندوانهٔ در بعضی بلاد و اراضی قویه می شود و نازک بی ریشه و در بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بیریشهٔ آنست و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرکتر و این مزروع می باشد در خریف و در اواخر شتا و ازائل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم می رسد

ص: ۱۰۵۰

*طبیعت بری

ان

در اواسط دوم کرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم کرم و در اواخر اول تر

*افعال و خواص آن

تناول مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا و رافع سعال و ملین سینه و بطن و مقوی باصرهٔ و مشهی طعام و مهیج باه و زیاده کنندهٔ منی و مفتت

۵۵۳حصاه و مدر بول و برکهای نازک آن را قوت ادرار زیاده و بطی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیرینیها و در احادیث وارد است که امر فرمودند بخوردن شلغم و فرمودند علیکم باللغت فانه لیس احد الا و له عرق من الجذام و اللفت یذیبه در حدیث دیکر است که ما من احد الا و فیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم و چون ریشهای باریک آن را سائیده با عسل بیاشامند جهت سپرز و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق عارض از برد و نقرس و حکهٔ مراریه و بدستور طلا و ضماد برک و بیخ و یا تخم کوبیدهٔ آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل ان لذیذ و ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشهی و بی نفخ خصوص با خردل آن و یا چاشنی دار آنکه قوت جلا و تقطیع آن زیاده است و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النضج و جشا آورنده و محرک باه زیاده از مخلل آن جهت آنکه رطوبت فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل نمی رود و جمیع اجزای آن با تریاقیت و تخم آن در اول سوم کرم و در اول تر و مبهی تر از بیخ آن خصوصا که اندک بریان نموده باشند و مشهی و با تریاقیت و در جمیع افعال قویتر از ان و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیها و کلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن دو درهم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع اعیا و مقوی آلات تناسل شربا و تدهینا و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در قرابادین در مراهم مذکور شد و تخم قسم اول بری آن جالی بشره است طلاء

شلیل

بفتح شین و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام بخراسانی شقرنک و شیرهو نیز نامند

*ماهیت ان

از جنس شفتالو است کویند درخت شفتالو و زردآلو را که باهم پیوند نمایند شلیل می شود و آن بقدر زردآلو و کردکان و از شفتالو لذیذتر و لطیف تر و غائلهٔ آن کمتر دو طبیعت و سائر افعال اقرب بدان هر دو است

فصل الشین مع المیم

شمع

بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قبروس ماهیت آن معروف است که جرم خانهٔ زنبور عسل است که عسل را در ان جمع می کند و آن سه نوع می باشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را در ان جمع می کند و این مائل بسرخی و زردی و نرم و چرب و خوش بو می باشد و بوی عسل از تازهٔ آن می آید و دوم آنست که پردهای خانهٔ خود را از ان می سازد و در ان عسل نمی باشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف بتسلیط است و آن چیزی سیاه رنک است که بر کوائر یعنی خانهٔ خود می مالد و این زبون است

*طبیعت ان

در اول دوم کرم و در رطوبت معتدل و قوت آن تا سی سال باقی می ماند

*افعال و خواص ان

محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحت ها و مصلح ادویهٔ مراهم و حافظ آنها و خوردن وزن ده خرنوبه از ان که بمقدار دانهٔ کندم ریزه ریزه کرده فرو برند با احسای موافقه و یا در روغنها خصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه و سرفه و سل و رفع انجماد شیر و درد کلو و لهاه و تصفیهٔ صوت بیعدیل و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع عفونات هوای وبائی و رائحهٔ آن جهت رفع بدبوئی بینی و اذیت بوی مردار و مقابر و وبا و حقنه کداختهٔ آن با روغن کل سرخ یا زیت عذب بالمناصفه جهت سحج امعا بغایت نافع و طلای آن با ادهان مناسبه خصوصا روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سائر خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و بچرک آوردن آنها و رفع اذیت زخم حربهٔ زهردار و جذب آن بالخاصیه و طلای موم روغن معمول با روغن سوسن و یا روغن زنبق و یا یاسمین بر صورت صاف کننده و نیکوکننده رنک رخسار او زائل کنندهٔ کلف و محلل صلابت اعصاب و کویند چون از موم زرد یا سرخ

۵۵۴با روغن سوسن و یا کل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب کذارند پس بر اورام پس کوش و اربیه طلا نمایند بتحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون بتنهائی ورق ساخته بر پستان کذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است در ان و بر تعقد عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کردهٔ آن با زردچوبهٔ خشک کوبیده در صره بسته و بروغن کنجد کرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود هندی نموده بر آتش کذارند بدیری و اندک اندک سوخته کردد و خوردن موم دافع اشتها و مسدد مصلح آن نان مقدار شربت تا نیم درم بدل آن آرد باقلا است و کویند چون آشیان مکس را بسوزانند و بظرفی بمالند و در آب دریا و یا سائر آبها کذارند آب شیرین را بخود جذب می کند دستور سفید کردن موم آنست که بکیرند موم را و کداخته در آب سرد اندازند و چرک آنکه در زیر آن جمع کردد جدا نمایند و همچنین مکرر نمایند پس در دیک سر کشادهٔ سفالی نو کرده آب دریای شور بران ریخته و اندک نطرون و اکر آب دریای شور نباشد آب نمک بران ریزند و بر آتش کذارند تا کداخته کردد و از آتش فرود آورند و دیک سفالی دیکر که در ان تواند داخل شد ته آن را تر کرده در ان فرو برند تا مومها بدان بچسپد و برآورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیک را در ان فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بکدازند با آب شور و نطرون و از ته دیک سفالی دیکر تر کرده بردارند پس آن قرصها را دوردور بریسمانی کشیده روزها در آفتاب بیاویزند و بران آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شب ها بماهتاب تا آنکه خوب سفید کردد پس کداخته از ان شمع ریزند و یا در مراهم و غیر آنکه مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار کرم جوشان بر ان ریزند و بدستور طبخ دهند و عمل نمایند تا سفید کردد و یا آنکه بعد تصفیه چرک آن را کداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه بدسته جاروبی برهم زنند که بزودی دانه کردد پس روزها بر پارچهٔ کرپاس نم کرده ریزند و بر آفتاب کذارند و آب بران بپاشند و شب ها زیر آسمان و ماهتاب کذارند تا سفید کردد

فصل الشين مع النون

شند

بفتح شین و سکون نون و دال مهمله دیسقوریدوس اسمیلوس نامیده و بهندی ست بفتح سین مهمله و تاء مثناه فوقانیهٔ مشدده کویند

*ماهیت ان

از طیوب معموله است خصوص اهل مصر و بهتر از انجا جای دیکر نمی سازند و کویند دخان ضرو است و دستور صنعت آن آنست که حصی لبان را نیم کوفته هر قدر که خواهند در دیک سفالی کنند و دیک دیکر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آن را بکل حکمت بکیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالا صعود نماید و بچسپد و اکر بجهت زیادتی عطریت ظرف بالائی را بعود و صندل بیالایند خوب است و اکر بجای دیک بالای کاغذی را بشکل کلهٔ قند پیچیده بر سر آن نصب کنند به نحوی که اصلا بخار بیرون نرود نیز خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی آنست که بوی دود از ان نیاید

*طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاه و دافع اخلاط لزجهٔ سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای آن جهت التیام قروح و دافع آثار و حمول آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف و مصدع محرور و مخشن سینه و مصلح آن روغن کنجد مقدار شربت آن چهار قیراط است

فصل الشین مع الواو

شواء

بفتح شین و واو و الف ممدوده لغت عربی است بفارسی کباب و بریانی کویند

ص: ۱۰۵۴

*ماهیت ان

کوشت بریان

۵۵۵کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بر آتش بواسطه یا بیواسطه در روغن یا بیروغن و از بالا روغن بر ان زده باشند

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

استشمام رائحهٔ آن در حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین و مرتاضین و بدستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثر آن ثقیل و دیرهضم و نفاخ

شواصرا

لغت یونانی است بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و راء هر دو مهمله و الف مشک الجن است و کویند در بلاد شبانکارهٔ فارس مشک چوبان نامند و در تنکابن مشک داش

*ماهیت ان

رازی کفته از انواع بلنجاسف است که برنجاسف نیز نامند و دیسقوریدوس کفته بیونانی بطوس نامند و آن کیاهی است که هر سال تازه بتازه می روید بقدر مسماری مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برک آن شبیه ببرک دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و همهٔ آن از شاخ و برک و تخم بسیار خوش بو است و لهذا مردم در ثیاب خود می کذارند منبت آن بیشتر وادیها است و مترجم کتاب ابو ریحان در صیدنهٔ خود کفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آن را مشک الجن نامند دیدم خاکستری رنک مائل بزرقت شبیه باشنهٔ بی ساق و بی کل و منحصر بر اوراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمی کردد و بیخ آن سیاه بقدر مسماری و منبت آن سنک لاخها و کوهستانهای عظیم و از تازهٔ آن تا چند ماه بوی مشک تازه می آید

ص: ۱۰۵۵

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و با شراب جهت عسر النفس محتاج بانتصاب و در حقنه جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل داخل می نمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است*

شوحط

بفتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طاء مهملتین لغت عربی است

*ماهیت ان

مجهول است بغدادی کفته درختی است بزرک شاخهای آن صلب و بی کره و راست و برک آن شبیه ببرک بید و از چوب آن کمان کران کمان می سازند و بعضی کفته اند که نوعی از نبع است و بعضی آن را و شریان را یک دانسته اند و کویند آنچه در قلهٔ کوه می شود نبع است آنچه در پائین آن شوحط و باختلاف منابت نام آن مختلف می کردد و صاحب اختیارات خوشهٔ از ان کفته و بعضی کفته نوع خبیث و زبون مازریون است و این قول اقرب بصواب است

*طبیعت ان

کرم و خشک و جمیع اجزای آن با قوت قابضه

*افعال و خواص ان

جهت اسهال مفید و جلوس در سایهٔ آن ممنوع است*

شوکران

بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و راء مهمله و الف و نون لغت عربی است و بغدادی کفته یونانی است و ابن بیطار کفته که بعجمی اندلس حفوظه نامند و بیونانی قونیون و سقونیون و باریقون و طفنیقون و منقوسیون و بفرنکی شبکنه و بفارسی بیخ تفت نامند

*ماهیت ان

دیسقوریدوس در رابعه کفته بیخ نباتی است با لزوجت و ساق آن پرکره شبیه بشاخ رازیانه و سطبرتر از ان و شعبهای شاخهای

آن چتردار و برک آن شبیه ببرک قثا و بزرک تر از ان و ثقیل الرایحه و در بالای آن شعبه و اکلیلی و در ان کل سفید شبیه بکل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مائل بسفیدی و روفس کفته برک آن مانند برک یبروج و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر و تخم آن برنک نانخواه و بزرکتر از ان و بی طعم و بی بو و لعاب دار و بعضی کفته اند بیخ نباتی است که آن را دو سر و دورت و دورس نیز نامند و بعضی کفته اند بزر البنج رومی است که آن را دورس کویند و بهتر و مستعمل آن آنست که در کوه تفت از یزد رویـد و آن را دورس تفتی کوینـد و صاحب اختیارات کفته آن را شوکران نامنـد و بعضی کفته انـد بیخ نباتی است که بهندی موتهه نامند

ص: ۱۰۵۶

*طبیعت آن

در چهارم سرد و در سوم خشک

*افعال و خواص ان

مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانک بدل آن بزر البنج و دو درم آن قتال بقوت

۵۵۶سمیت بارده بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت و غشاوه بصر که چیزی را نبینند و فواق و برودت باطن و اطراف در آخر تشنج و خناق از تنکی که در قبضۂ رئه و حنجره پیدا کند پس موت و مداوای آن مبادرت بقی و اسهال بطن تا که نقا حاصل کردد پس آشامیدن اشیای نافعۂ تریاقیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندك مهلت داده بعد از ان شیر الاغ و افسنتین با فلفل و جند بیدستر و سداب با طلا بنوشند و با قردمانا و میعه و فلفل با تخم انجره با طلا و یا روغن غار انجدان و حلتیت و روغن حار مناسبی و باقی تدابیر آن مانند تدبیر افیون خورده است و چون خوشۂ آن را پیش از آنکه تخم آن خشک شود بکیرند و بکوبند و عصارۂ آن را کرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و از ان جمله آنکه ادویۂ مسکنه اوجاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین اوجاع حاره و نمله و جمره و حمره و ضماد برک و تخم آن بر پستان شیردار قاطع شیر آن و مانع آویخته شدن آن و بر پستان دختران مانع کبر آن و بدستور بر خصیۂ پسران و بر خصیه و کش ران جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن و بر قضیب مضعف باه و مانع بزرک شدن آن و بر عانه و هر عضوی که خواهند مو نروید مانع آن و بر شکم حابس اسهال و نزف الدم و بدستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که چون بیخ آن را با بزر البنج از هریک پنج درم کوبیده با یک صد و پنجاه مثقال آب و یک صد و پنجاه عدد مویز بزرک دانه بآتش ملایم طبخ دهند تا آب به سوزد پس مویزها را از ادویه جدا کرده نکاه دارند و از یک عدد تا سه عدد آن را بخورند مسکر قوی و امساک منی آورد و زیاده از سه عدد منوم توبست و نوشته که من این را مویز عمرو نام کرده ام

شوندر

بفتح شین و واو و سکون نون و فتح دال و را در آخر هر دو مهمله و بضم اول و دوم نیز آمده

*ماهیت آن

بغدادی کفته معرب از چغندر فارسی است و ان نوع از لغت است و بمصر آن را لفت طلیطلی و قومی سلجم احمر نامند و آن شبیه بشلجم است در نبات و صورت و لیکن برک آن خشن و مشرف نیست بلکه اقرب بسلق است و برک آن را نمی خورند چنانکه برک شلغم را می خورند بلکه بیخ آن را می خورند و طعم آن با حلاوت و تلخی کمی است و انطاکی کفته فرقی میان آن و زردک و شلغم نیست مکر آنکه برک آن مشرف نیست بیخ آن مائل باستداره و طول و بسیار سرخ و شیرین مائل بتلخی و تیزی است و صاحب تحفه نوشته قسمی از شلغم بری ماکول است و بهترین آن سرخ خالص کوچک تازهٔ آنست

*طبیعت ان

بارد رطب در دوم و کرم و تر در آخر اول نیز کفته اند رطوبت آن زیاده از حرارت

*افعال و خواص ان

رافع ریاح و عفونت و مسخن و جاذب دم از عروق بظاهر جلد و مهیج باه بغدادی کفته بنا بر آنکه بارد رطب است که اظهر است مضر باه است و مضر مبرودین و صاحبان معدهٔ بارد و بطئ الهضم و مورث نفخ و قراقر مصلح آن سرکه و خردل و پختن آن مهرا و مردم بلدان با شیر آن را یا با ماست ترتیب می دهند و بطئ الهضم می کردد و لیکن لذیذ می باشد و تخم آن بسیار نافع است در ادویهٔ قتاله و اکر بیشتر از سم بخورند سم چندان ضرر نمی کند و فعل آن را باطل می سازد بالمره و لهذا از ادویهٔ تریاق فاروق است و جزوی از اجزای آن بخلاف تخم بستانی آنکه ضعیف است و طبیخ آن جهت ابرده نافع جلوس و نطول بدان و در سائر افعال قویتر از سایر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد

شونیز

بضم شین و سکون واو و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و زای معجمه لغت فارسی است و شونوز و سیاهدانه نیز و بعربی حبه السوداء و بیونانی سنو و دیسقوریدوس شنون کفته و بهندی کلونجی نامند بفتح کاف و ضم لام و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تندبوی آنست

*ماهیت ان

تخم نباتی است شبیه

۵۵۷برازیانه و از ان درازتر و باریک تر و کل آن زرد مائل بسفیدی و بنفش نیز می شود و برک آن شبیه ببرک زبان در قفا و تخم آن در غلافی بزرکتر از غلاف بزر البنج و تخم آن قریب بمقدار انیسون و سیاه تندبو و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مسخن و مجفف رطوبات و منضج و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشیمه و تریاق سموم بارده شربا و بخور او حمولا با دهن سوسن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و غیرها جهت سرفهٔ بارده و درد سینه و انتصاب نفس و قئ الده و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و قولنج ریحی شربا و ضمادا نافع و مداومت خوردن آن هر صباح مدر بول و حیض و شیر و با روغن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیهٔ بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شربا و ضمادا و یک مثقال تا دو درم آن تا سه درم به آب نیمکرم جهت سک دیوانه کزیده و رتیلا و با سکنجبین جهت تپ ربع و تپ بلغمی کهنه و به آب و عسل جهت نفس الانتصاب و تفتیت سنک کرده و مثانه و تپهای مزمنه و با نطرون جهت عسر البول و سوختهٔ آن جهت بواسیر خصوصا که با رب مورد بنوشند بیعدیل و بوئیدن خام آن و یا در سرکه خیسانیدهٔ آن یک شب در صره بسته و بدستور سعوط در سرکه خسیانیدهٔ آن یک شب و صبح سائیده جهت درد سربارد مزمن و تفتیح سدهٔ خیشوم و زکام و نزله و لقوه بغایت نافع و بیعدیل و چون هفت عدد دانهٔ آن را در شیر زنان بخیسانند یک ساعت و بسایند و در بینی کسی که یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع و زائل سازد بسبب قوت تفتیحی که دارد و سعوط مسحوق آن با دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بدستور باکتحال استعمال آن جهت نزول در ابتدا و کماد کرم کردهٔ آن بر سر جهت زکام و بر سائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضهٔ مطبوخ آن با سرکه بتنهائی و یا با چوب صنوبر جهت درد دندان بارد و ضماد آن در پیش سر جهت منع و سد تتالی نزلات مزمنه و رفع درد سربارد و تفتیح سدهٔ خیاشیم و با سرکهٔ خمر و با انکوری جهت ثآلیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و بهق و برص و سعفه و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و ثآلیل و خال مجرب و با آب حنظل تر که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب

القرع قوی الاـثر و بـا آب شـیح جهت اخراج حیـات بقوت تمـام و سائیـدهٔ آن بـا خون افعی و یا خون خفاش و با خون خطاف جهت وضح بغایت مؤثر و با عسل و روغن جهت درد رحم و وجع آن در حین نفاس و با روغن کل سـرخ جهت انواع جرب و ضماد سوختـهٔ آن با موم کـداخته و روغن سوسن و یا حنا و ماننـد آن هر دو بر سر صاحب قرع که بفارسـی کل نامنـد مفید و مانع ریختن موی آن و رویانندهٔ آنست بشرط مداومت و ضماد اندک بریان کوبیدهٔ آن با کلاب جهت زخمهای سوداوی ساق پا مجرب و با بول صبیان جهت قروح شـهدیه سر و سائر قروح باردهٔ رطبه و قطور بودادهٔ کوبیدهٔ جوش دادهٔ آن با روغن زیتون و صاف کرده بقـدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با عطسه بسـیار باشـد مجرب و با روغن حبه الخضـرا در کوش جهت تفتیـح سـده و رفع ریـاح و درد آن نافع و دخان آن کریزاننـدهٔ هوام و اکثار شـرب شونیز مورث خناق محرورین و سـدر مصـلح آن در سـرکه خیسانیدن آن مضـر کرده مصـلح آن کثیرا مقدار شـربت آن تا دو درم در مبرودین و در محرورین تا نیم درم و بـدل آن انیسون و نصف وزن آن تخم شـبت و روغن آن با روغن زیتون و کنـدر جهت اعادهٔ باه مایوسـین شـربا و طلاء مجرب دانسـته انـد و روغن آنکه بقرع معکوس کرفته باشـند طلاـء بر اعضای تناسل و کمر جهت آوردن نعوظ بیعـدیل و رافع دردهای بارده و سـستی اعصاب و سدهٔ آن و بدسـتور آشامیدن آن باشیای مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر و قرشی کفته نبات آن را چون در غدیر اندازند ماهیان آن بالای آب آیند و کویند نوعی از ان خناق و غثیان آورد تدبیر

۵۵۸آن قئ کردن و آشامیدن شیر و سائر تدابیر کندش خورده است

فصل الشین مع الیاء المثناه التحتانیه

شیبه

بفتح شین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح باء موحده و ها اسم عربی است و غیر شیبه العجوز است و آن را بعضی اشنهٔ بستانیه نامند

*ماهیت ان

کیاهی است ساق و شاخ آن سفید و برک آن مائل بسفیدی و غبارناک و کویا بمقراض ریزه کرده اند و خوش بو با تندی شبیه ببوی صعتر منبت آن بساتین و جاهایی که باران بسیار شود و در شیراز بسیار می شود و آن را در بساتین و مقابر بسیار می کارند و ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و رایحهٔ آن شبیه بکافور است

*طبیعت

ان

در سوم کرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک کفته اند

*افعال و خواص آن

مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی شربا و ضماد آن رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل ریاح رحم و انفتاح فم آن و ادرار طمث و جذب جنین شربا و حمولا و جلوسا فی ماء طبیخه مؤثر مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم است و با شراب و ماء العسل بقدر احتیاج*

شیح

بکسر اول و سکو یاء مثناه تحتانیه و حاء مهمله بیونانی ساریقون و اقدینا شجر او سیتابحریا نیز و بفارسی درمنه نامند

*ماهیت ان

نباتی است قریب ببلندی شبت و کل آن خوش بو و تلخ و باندک حدت شبیه بافسنتین رومی و لیکن قبض این از ان کمتر و کرمی این از افسنتین زیاده و برکهای آن ریزه نازک شبیه ببرک سداب و بعضی مائل بزردی و بعضی مائل بغبرت و کل آن زرد و سرخ و آن اقسام می باشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قویتر از صحرائی و آنچه کل آن مائل بزردیست و برک آن شبیه بسداب و نبات آن از شبت کوچکتر شیح ارمنی نامند و آنچه مائل بغبرت و تخم آن شبیه به تخم کشوث و اندک از ان

بزرکتر و تیرکی آن با رطوبت چسپنده و کل آن زرد و شیح جبلی را بیونانی اقلیون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و کل آن سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنهٔ ترکی تخم بستیاج است که وخشیزک نامند و آن تخمی است معروف و در بستیاج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن کل آنست غیر سائر اجزا و کیاه آن را می سوزانند و کفته اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آن را دو صنف کفته یکی چوب آن مجوف و برک آن شبیه ببرک سرو و دیکری ارمنی زردرنک و شیخ الرئیس نیز یکی را سروی الورق مجوف العود کفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات است و دوم برک آن شبیه ببرک طرفا و کفته اند کاه یافت می شود صنف ثالثی که زردرنک می باشد و آن را سریقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است

ص: ۱۰۶۰

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم و در دوم نیز خشک کفته اند

*افعال و خواص

آن

مفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم شربا و ضمادا و جهت کزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عسر نفس و فواق و مغص و درد ورک و تپهای مرکبه شربا نافع مقدار شربت آن در سموم تا سه درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و عصب و مصدع مصلح آن مصطکی و ترمس بدل آن بوزن آن افسنتین و بعضی سداب را بدل آن دانسته اند تکمید بطبیخ آن و بدستور طلای آن جهت رمد بلغمی و سائر اورام بلغمی غلیظ بعد از تنقیه در هر دو و ضماد و رماد سوختهٔ آن با روغن زیتون و یا زنبق و یا امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت رویانیدن موی بران مؤثر و ذرور آن جهت اکله و روغن آنکه بدستور روغن کل سرخ سازند جهت عسر النفس و رفع لرزتپها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است*

شیح البحری

و آن را شیح یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب نیل نامند

*ماهیت ان

حیوانی است بحری و

۵۵۹در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنک پشت بحری و لیکن صدفیت این بدان مرتبه نیست بلکه پوست صلبی است و مو و بینی آن شبیه بکوساله و کویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمی کند و ازین جهت آن را سمک الیهودی نامند و آن را نمی خورند

*افعال و خواص ان

خوردن دل آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و رافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تپهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته اند*

شیرخشت

بکسر شین و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله و کسر خا و سکون شین معجمتین و تاء مثناه فوقانیه بفارسی شیرخشک نامند

*ماهیت ان

کفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنک نیز بر درختی که آن را بزبان دهات نواح خراسان کشیرو و در درختی دیکر که کبیرو نامند می نشیند و آن درخت بقدر دو سه قامت بلند می شود و چوب آن خالدار زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از ان عصا می سازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج واج می باشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از کرههای آن درخت برمیآید و منعقد می کردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بران می کند جهت آنکه کفته اند که و خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافت و ترکیب کشیر و یا کبیر و بدان و حذف کاف از اول کشیرو و کبیرو و اسقاط واو از اول و خشت و آخر کشیرو یا کبیر و برای تحفیف شیرخشت و بیرخشت کردید و نیز آن را بفارسی شیرخشک می نامند یعنی لبن منجمد و مجفف پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرک سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان کذارند زود کداخته کردد کام و زبان را بسیار شیرین و سرد کرداند و با جلا و تقطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است و رای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آرد جو و شکر را این صفت نیست و نصاری درین اوقات از بلاد ایتالیان بسیار می آورند و می کویند در انجا بسیار بهم می رسد و از قبیل شبنم است و از آنچه بر شاخهای اشجار و سنکها پاکیزه افتاده و یا در چادری و یا غیر آن باحتیاط اخذ نموده اند سفید خالص می باشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مائل بتیرکی است و این نوع مطلقا دهان را خوب سرد نمی کرداند و زود در آب کداخته نمی کردد مانند شیر خشت خراسانی اما در قوت اسهال قریب بدان است و کویند در بلاد صوبۀ بهار و پتنه و بهاکلپور و نواح آن از علفی که آن را بهندی کترا می نامند چیزی شبیه بشیرخشت بعمل می آید بدین قسم که چون علفها را بریدند ضابطه است که بیخ آن را آتش می زنند بعد از ان از بیخ آنها رطوبتی جوشیده برمی آید و مانند دانۀ نقلی سفید بسته می کردد و آن دانه نقل در جمیع اوصاف مانند شیرخشت است و آن را بزبان مردم انجا هرلالو و به فرنکی مانه نامند و حکیم میر محمد عبد الحمید نوشته که من خود تجربه نمودم مانند شیرخشت است

*طبیعت ان

در آخر اول کرم و برطوبت و یبوست معتدل

*افعال و خواص

آن

جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جکر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جکر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تپهای حادث از مواد رقیقه نیکو مسهلی است و اسهال آن برفق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اکر نزله و سرفه نباشد با کلاب بهتر است و عمل آن بیشتر و الا بادویه مناسبهٔ دیکر و با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تپ حار حاد و محرور المزاجان و امراض حارهٔ حاده که دو نیم آثار ماء الشعیر که قریب بیک رطل است و یا زیاده مقدار پنج شش توله تا هشت توله شیر خشت را حل نموده صاف کرده روغن بادام مقدار دو درم بران چکانیده کرم کرده بنوشند و

۵۶۰هرکاه تشنه شوند و یا قصور در اسهال نماید عرق رازیانه و یا قدری ماء العشیر نیمکرم کرده بنوشند المضار مولد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال است بسبب جلایی که دارد مصلح آن روغن بادام و رازیانه مقدار شربت آن تا بیست و پنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون کفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی بشره و با شیر جهت طراوت کونه مؤثر است

ص: ۱۰۶۳

شیرسته

بکسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و ها

*ماهیت ان

بلغت کیلانی اسم سرکهٔ شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است و مضرتی که در سرکه می باشد ندارد در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مائل بسیاهی است با سرکهٔ تند می سایند تا مانند خمیر کردد و بعد از ان ده مثقال آن را با دویست مثقال آب انکور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکهٔ کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر برهم می زنند تا مانع جوشیدن آن کردد پس استعمال می نمایند

شیطرج

بکسر شین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح طاء مشاله و راء هر دو مهمله و جیم معرب چیترک هندی است و بهندی چیته نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و کویند معرب شیتره فارسی است و بعربی مسواک الراعی و خینوس و فاغوس و خامشه نیز نامند و بیونانی لیبدیون بباى موحده بعد از یاى مثناه تحتانیه و لیفدیون بفا بجاى باى موحده و ببربری عصاب و بفارسی بیخ برنده نامند

*ماهیت ان

رازی کفته دو نوع می باشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعودفوه و رنک آن مائل بسیاهی و دیسقوریدوس کفته نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در عاشره از میامر خود ازدی مقراطیس نقل کرده که کیاهی است که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی که کشت و کار نمی شود می روید و همیشه تازه می باشد و سرخ رنک و برک آن شبیه ببرک حرف و بلندی شاخهای آن تا بیک ذرع و در تابستان برک آن خشک می کردد و باریک شده بران می باشد تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد آن زمان می ریزد و شاخهای آن باریک می کردد و متصل بیخ آن برکی می ماند و در تابستان از شاخهای آن کل سفید ریزه برکی ظاهر می شود دو تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دیده نمی شود و مستعمل بیخ آنست و در سابعه از ادویهٔ مفرده کفته قوت و طعم و رائحهٔ آن شبیه بحرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازهٔ هندی یا بحری آنست و بعضی کفته اند بهترین آن فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی طلاء نمایند در یک لحظه آبله می کند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن تا پنج سال باقی می ماند و کفته اند علامت خوبی و تازکی آن آنست که چون بیضهٔ مرغ را در کوبیدهٔ آن یک روز پنهان کنند پوست آن سرخ کردد و آنچه در بنکاله دیده شد نبات آن ببلندی یک ذرع تا بیک ذرع و نیم و شاخهای آن باریک و کره دار و بر هر کرهی چند عدد برک شبیه ببرک عنب الثعلب و از ان اندک بلندتر و بعد از ریختن برک آن در همان مواضع یعنی بر کرههای آن چند عدد کل سفید ریزه برک کوچک فی الجمله شبیه بکل یاسمین اما از ان کوچکتر می روید و دو نوع می باشد یکی رنک شاخ آن سیاه مائل بسرخی و کل آن سیاه و این کمیاب است و دیکری

سفید مائل بسبزی و بعضی مائل بسرخی و کل آن سفید و این بسیار و نبات آن همیشه می باشد و خودرو است منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در ربیع کل می دهد و در اواخر آن برک برمیآورد

ص: ۱۰۶۴

*طبیعت ان

در آخر سوم

۵۶۱کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جالی و محرق و منعظ و مقرح جلد و مفتح و مسهل اخلاط لزجه و صاف کنندهٔ آواز و دافع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرز و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن بیشتر آنست که با شیر و یا سرکه و یا در آب و نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا و تقشر جلد مفید برای آنکه سیاه کنندهٔ جلد بدن و نافذ و جالی است و اولاـ آبله می کند پس متقرح ساخته مواد آن را دفع می نماید و باصلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است و درد را ساکن می کرداند و ضماد برک آن مقرح جلد و با بیخ راسن جهت سپرز و عرق النساء و جرب متقرح که ربع ساعت تا نیم ساعت بران بکذارند مقدار شربت آن یکدرهم مضر رئه مصلح آن صمغ عربی و مصطکی بدل آن در علل سپرز مرجان و در غیر آن فوه و زرنباد است

شیرزق

اسم نبطی شیر خفاش است و کویند مراد از ان بول و سرکین اوست و در خفاش مذکور شد شیروغ نیز همان است

شیلم

بفتح شین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربی است و زوان نیز نامند و بفارسی کندم دیوانه

*ماهیت ان

دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مائل بسرخی و نبات آن شبیه بنبات کندم و در کندم زار می روید و در اصفهان کاکلک و بشیرازی مشککک کویند و بهترین آن فربه آنست که کهنه و فاسد نباشد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشکی آن زیاده از کرمی

*افعال و خواص آن

مخدر و موجب سدر و مفسد آواز و نانی که شیلم داشته باشد مسکر و منوم و باعث سدر و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سرشته کوبیدۀ آن با شراب جهت وجع ورک و با سرکۀ پخته با زیت سرشته جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزر کتان و سرکین کبوتر منفجر و سوراخ کنندۀ دامیل و جراحات و اورام و با کندم جهت قوبا و ریشها ذرور او با کوکرد جهت بهق طلاء مفید و چون در شراب اندازند بغایت سکر و خواب کران آورد بدل آن حندقوقی مصلح مضار آن روغن و شیر و قیٔ کردن و ربوب هامضه آشامیدن و روغن آن لطیف تر از روغن کندم و طلای آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است چون بر ان بمالند بهتر از روغن کندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن کندم است و در قرابادین مذکور شد

۱۱- باب چهاردهم در بیان ادویۀ که حرف اول آنها صاد مهمله است

فصل الصاد مع الالف

صابون

بفتح صاد و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون از مخترعات هرمس است

*ماهیت ان

معروف است و دستور ساختن آن آنست که بکیرند قلی یک جزو و آهک آب ندیده نیم جزو و هر دو را نرم سائیده و با پنج وزن آن آب در حوضی و یا ظرفی بزرک کنند که متصل بدان اندک نشیب تر حوضی و یا ظرفی دیکر و ما بین هر دو ممری باشد آن ممر را بسته تا دو ساعت آن آب را باقلی و آهک خوب برهم زنند پس رها کنند تا ته نشین کردد انکاه آن ممر را باز نمایند تا صافی آن در ان حوض دوم و یا ظرفی دیکر آید پس آن ممر را باز مسدود نمایند و همان مقدار آب باز در ان ریزند و نیکو برهم زنند و بکذارند تا ته نشین کردد صافی را باز در حوضی و یا ظرفی علی حده نمایند و همچنین تا دیکر حدت و تندی در ان نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نکاهدارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش کذاشته بتدریج از آب آخر بخورد آن بدهند تا تمام شود پس آب پیش از آن را و همچنین تا آخر آب اول را بخورد آن دهند و قوام آن مانند خمیر شده باشد پس از آتش فرود آورند و بر بوریای و یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرک ببرند و بکذارند

۵۶۲تـا خشک شود و بعضـی بجای روغن زیتون روغن بیـد انجیر و یا بنفشه و یا کنجـد و یا دنبه و یا قرطم می کننـد و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بدترین همه معمول از بزر است و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص ان

مقطع و معفن و اکـال و منضـج و ملین اورام و جـالی و خوردن آن مـانع حمـل و خمول آن مخرج جنین زنـده و مرده و مـدر حیض و ضماد آن باهم وزن آن حنا جهت درد زانو و عرق النسا و نمش و کلف و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن و با زاج سفید محرق جهت قوبا و با روغن کل که باهم طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل و بر قروح شـهدیه که بمالنـد و تا هفت روز بکذارنـد پس به آب کرم بشوینـد و باز بمالنـد تا زائل کردانـد از اجلهٔ ادویه است و با سرکین کبوتر و آهک و امثال آن جهت کشودن دمل و اغتسال موی سر بصابون جهت رفع چرک و قمل و رشک و بثور ابریه نافع و موی را مجعد کرداند و اکثار آن موی را سـفید کرداند و یا العبه جهت حکه و جرب و رفع آثار و چون در خرقهٔ صوفی اندازنـد و بزور بر حزاز و قوبـا بمالنـد زائـل کردانـد و با هموزن آن نمک در حمام بدسـتور جهت حکه و جرب ریش شـده و چون با نیم وزن آن سـلیقون که زنجفر محرق است که سـرنج نامنـد و هم چند آن آهک آب دیده درهم نموده بر موی ریش خضاب نمایند در حمام بعد از ان که ریش را پاک شسته باشند که نموست و چربی در ان مطلق نمانده باشد و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه کرداند و پیری را ببرد و با ادویهٔ مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه و نضج آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب و مجرب و شـیاف آن مسـهل خلط خام و رافع قولنـج و مخرج کرم مقعـده خصوصا در اطفال و مدر بول مقدار شـربت آن تا دو مثقال و چهار درم آن کشـنده است بجراحت امعا و احشا و ذرور سوختهٔ آن در ظرف سـفالی جهت ناصور سفید که موضع را اول به آب کرم پاک بشوینـد و خشک کنند پس بران بپاشـند مجرب و آب آن خصوصا آب اول تیزآب است و آشامیدن آن قتال تا چهار درهم بسوزش حلق و معـده و مجاری غـذا و قئ و اسـهال شدیـد و بسا باشد که اعضای باطنی را متقرح و سوراخ کردانـد و مـداوای آن همچنین صابون خورده قئ نمودن به آب کرم و روغن کنجـد است با کـدو و بعد از ان آب کوشـتهای چرب با روغن بادام نوشیدن و آشامیدن ماء الخیار با روغن بنفشه و قئ نمودن بدان و آشامیدن مرق دجاج با حب یقطین پخته و باکی نیست بآشامیـدن یک دانک کافور و مالیـدن تیزآب بر محل لسع و عض حیوانات سـمی جاذب و مانع انتشار آنست و یتقرح دفع کرداند

صاصفراس

بفتح صاد و الف و فتح صاد و سکون فا و فتح را و الف و سین همه مهمله

*ماهیت ان

از ادویهٔ جدیده است که از بلدهٔ مسمی بدفلوریده از بلاد ارض جدید می آورند و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی نازک شبیه بدارچینی در شکل و رنک و بو و طعم آن قریب برازیانه و با حدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر در دهنیت و سائر اوصاف و با حدت و برک آن مدور و مشرف بسه شرفه و چون خشک شود خشبو کردد زیاده از تازهٔ آن و تنهٔ درخت آن شبیه بکمثری در قطر و سبز رنک مائل بتیرکی و در صلابت و رخاوت معتدل منبت آن صحراهای معتدله در حرارت و برودت و رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آن است

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی کرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن

*افعال و خواص ان

ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتح سدد عتیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضای رئیسه و ضعیفه و قوی و موافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رایحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از مادهٔ باردهٔ رطبه بتعریق و ادرار و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و فواق و قئ

۵۶۳و غثیان و هیضه و سوء المزاج بارده از معده و کبد و مثانه و وجع کرده و مفاصل قدیم حادث از مادهٔ بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظهٔ محتقنه در مجاری بول و منی و زائل کنندهٔ عسر البول حادث از سنک کرده و مثانه و از غرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت می نماید و اسهال نیز با وجود یبسی که دارد بسبب فادزهریت و جهت امراض سمی بتمامی خصوصا طاعون و حمی ربع و نائبه و بائیه حتی آنکه کفته اند نکاهداشتن قطعه از قشر آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام و با بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هوا است باذن اللّه سبحانه و نیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع و لیکن مناسب محرور المزاج و همچنین یابس المزاج نیست مکر نزد احتیاج و ضرورت برای طبیب حاذق و تدبیر او جهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است بحدی که تدبیر و اصلاح آن دشوار و طبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظهٔ مزاج و سن و بلد و فصل و مرض و غیره نموده با ادویهٔ مصلحه و مبدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویهٔ مسمنهٔ بارده استعمال نموده باذن اللّه تعالی هزال برطرف کشته و تسمین حاصل شده جهت آنکه از شان این دوا است بدرقه و رسانیدن قوای ادویهٔ که ترکیب بآن نموده اند بسوی محل مقصود پیش از فتورقوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا نفع آن در امراض متضاده بزرک و بسیار است با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت و طرق استعمال آن بوجه کثیره است و اشهر و اقوی همه آنست که بکیرند چوب با قشر آن پنج درهم یا شش درهم بحسب رای طبیب و اقتضای وقت و بکارد ریزه ریزه نموده در یک صد و پنجاه درم آب یک شب و یک

روز بخیسانند پس در دیک کرده سر آن را بسته به نحوی که مطلقا بخار آن بیرون نرود پس در ظرف کلی لعابدار بآتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه درم بماند پس فرود آورده بکذارند تا کرمی آن کم شود پس سر آن را کشاده صاف نمایند و با شکر پنج مثقال و یا بدون آن نیم کرم بیاشامند و بر ثفل آن دو صد درهم آب داخل کرده بآتش ملائم جوش دهند تا یک صد درهم بماند و صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند و همچنین تا بیست و یک روز یا چهل روز بحسب رای طبیب و کلغت و مشقت پرهیز از محافظت هوا و غیر آن بطور چوب چینی نیست و جهت هر مرض با ادویهٔ مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند

ص: ۱۰۶۸

صاصلی

بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و یا آخر حروف و صوصلا و شاصلی نیز و بیونانی ارتینوس غالا نامند

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بحلفای تازه روئیده و از ان کوچکتر و شاخهای آن باریک و نرم و نازک و زودشکن مائل بسفیدی بقدر دو شبر و بالای آن متشعب بسه چهار شعبه و تازهٔ آن ماکول و اندرون کل آن سفید و تخم آن شبیه بشونیز و از ان سبزتر و قائم مقام شونیز و خبازان بر نان می پاشند بجای شونیز و بیخ آن شبیه ببلبوس کوچکی خام و پختهٔ آن را می خورند نواب معتمد الملوك سید علوی خان قدس سره نوشته اند شاید قاقلی و یا نوعی از ان باشد زیرا که شبیه بدان است در ماهیت و خواص و افعال

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص آن

جهت درد فواد و ابرده و ریاح فم معده نافع و تخم آن در افعال شبیه بشونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرك باه و رافع وجع فواد بارده است

صامریوما

بفتح صاد و الف و فتح میم و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و فتح میم و الف لغت سریانی است و اهل اندلس ترنشول و بدیار مصر کیاه عقرب و بعضی عریان آن را غبرا نامند جهت آنکه رنك آن اغبر است و بعضی لاجوردیه جهت آنکه رنك عصارهٔ کل آن لاجوردی است و کویند اسم کیاهی است که بهندی آن را لجالو کویند

*ماهیت

ان

نباتی است و دو نوع می باشد کبیر و صغیر کبیر آن را ازك بیخ چهار پنج شاخ می روید و شاخهای آن پرشعبه و برك آن شبیه

۵۶۴ببرک سیب و از ان کوچکتر و زغب دار و با خشونت و کل آن سرخ لاجوردی و منحنی مانند دنبالهٔ عقرب منبت آن زمینهای خشن و صغیر آن را برک کوچکتر و مدور و ساق آن مفروش بروی زمین و کل آن لاجوردی و منبت آن کنار آبها و جاها که آب در ان ماند و برطرف کردد و مستعمل برک و ساق و تخم آن است و بیخ آن را چندان منفعتی ننوشته اند

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست آنست

*افعال و خواص آن

محلل و جالی و مسهل بلغم و مرهٔ سودا و مده حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا و آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن بتمامه از برک و کل و تخم با عسل و یا با فانیذ شیرین نموده جهت اسهال مرهٔ صفرا و با شراب جهت رفع سمیت عقرب و رتیلا و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن سنک مثانه را نیز بریزانند و کفته اند بلع نمودن چهار عدد از ثمر آن پیش از نوبهٔ تب ربع بیک ساعت و سه عدد برای حمی مثلثه یعنی غب مؤثر و ضماد آن جهت رفع ثآلیل و قوبا مفید و ضماد برک آن با شیر جهت تحلیل اورام حجب دماغ اطفال و نقرس و التوای عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و یا نطرون جهت دفع اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با سرکه جهت ثآلیل برآمده آویخته نافع و کویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع کزیدن عقرب و رتیلا است مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله درخت حب السمنه را صامریوما دانسته و لجالو در حرف اللام ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد*

ص: ۱۰۷۰

صاب

اسم عربی جمیع اشیاء است که بسیار تلخ و تند باشد و بر قثأ الحمار و بر کیاهی که یتوع آن تند و تلخ است نیز اطلاق می نمایند

فصل الصاد مع الباء الموحده

صبر

بکسر صاد و سکون با و راء مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آن را صبارا نیز نامند لغت عربی است و بسریانی علوی و بیونانی فیقرا والیا و برومی نیز الیا و بهندی ایلیا والوا و ایلوا و یول سیاه و در بنکاله مصبر نیز نامند و درخت آن را اهل شام و نواح آن صبارا و بهندی کهیکوار نامند

*ماهیت ان

عصاره و بعضی کفته اند صمغ درختی است ببلندی یک قامت و در بعضی بلاد کوتاه تر و در بعضی بلندتر می شود و از بیخ آن برکهای بلند ده عدد و زیاده نیز می روید شبیه ببرک عنصل و از ان بسیار بلندتر تا بدو ذرع و اندك عریضتر و طرف پائین برک آن عریضتر و ضخیم تر از طرف بالای آن و سر آن باریك و بر اطراف برک آن خارهای صلب کوتاه و دراز هم و جوف آن متخلخل و مملو از رطوبت غلیظ لزج بسیار تلخی که صبر از ان بعمل می آید یعنی عصارهٔ آنست که خیکچه ها می کنند و یا در ظرف های کشاده خشك می نمایند و چون برك های آن بلند شود و کهنه کردد از بیخ آن و وسط برکها شاخی می روید قریب بذرعی پر از رطوبت عسلی با اندك حلاوتی و حدتی و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه بغورهٔ خرما و در آخر سرخ می کردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرکی و نر و ماده می باشد علامت نر آن آنست که دو طرف ثمر آن باریك و مادهٔ آن را متساوی و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آنکه ذکر یافت و کفته اند صبر سه قسم می باشد یکی عربی که از جزیرهٔ سقوطره که بر دهنهٔ دریای قلزم و سرحد حبشه و یمن واقع است و در ان جزیره کندر و مقل و دم الاخوین نیز بسیار بهم می رسد و صبر آنجا زرد و زعفرانی تیره سرخ رنك اشقر صاف براق چسپنده صلب کبدی شکل زودشکن می باشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه می شود و بهترین آن و مستعمل از داخل و ادویهٔ عین و خالص از رمل و سنك ریزهٔ خوشبوی آن است که با حدت و لذع باشد و بوی مر از ان آید چون نفس کرم بدان رسد و دوم هندی و آن زرد کمرنك مائل بسیاهی غیر صافی و از سقوطری در اوصاف مذکوره

۵۶۵کمتر و ضعیف العمل تر خصوص از داخل و سوم سمیخانی بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح خاء معجمه و الف و کسر نون و یاء نسبت نام بلدی از بخارستان است و آن را صبر فارسی نیز نامند و این زبون ترین اقسام است و سیاه رنک غیر صافی شبیه بدردی و رملی و دیرشکن و بدبو و سخیف و سبک و بسیار ضعیف العمل از خارج و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیکر نیز می باشد مشهور بحضرمی و این بعد از سقوطری و بهتر از هندی و فارسی است و بعضی این قسم را یمانی کفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی می ماند یعنی کمتر از چهار سالهٔ آن قوی العمل و از چهار سال کذشته تا هفت سالهٔ آن بسیار ضعیف العمل و غیر مستعمل و باید که مبالغه در سائیدن آن نمایند تا بخمل معده بچسپد و خوب عمل نماید و جوانان و صفراوی مزاجان و محرورین و صاحبان ضعیف الاحشا بتخصیص صاحبان ضعیف امعا و ماساریقا و جکر و علل مقعده و بواسیر و کسانی که در ابدان ایشان خون غالب و عروق شان ضیق باشد و در هواهای بسیار کرم و یا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنکام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آن را فاسد سازد و صبر را مغشوش با اقاقیا و صمغ عربی و امثال اینها می نمایند و فرق برائحه و طعم و صلابت آنست که اهل خبرت می شناسند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بعضی در سوم خشک و بعضی در اول خشک کفته اند و قول اول اصح می نماید و تلخی طعم و قبض آن دلالت بر مرکب القوی بودن آن دارد و این اقوی است

ص: ۱۰۷۲

*افعال و خواص ان

مفتح سدد و کبد و غیر آن و محلل ریاح احشا و مسهل اقوی هر خلط مهیای مجتمع در معده و سر و مفاصل و غیرها و ضعیف الاثر در غیر آن و جاذب از اقاصی بدن و منقی معده و عروق از اوساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرائی و زائل کنندۀ یرقان بقوت اسهال و تفتیح سدۀ کبد و بهترین دوائی است برای معده و منقی و مقوی آن است و مقوی قوت باصره و سائر حواس و دافع مالیخولیا و حدیث نفس و اکثر امراض دماغی حادث بمشارکت معده زیرا که معده را بآنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بی لذع خصوصا مغسول آن و ملصق نواصیر غائره و مدمل قروح عسره الاندمال خصوص که در دبر و مذاکیر باشد و مانع خباثت مواد آنها است و اکر پیش از برآمدن عرق بدنی یعنی اول هنکام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند که روز اول نیم درهم و روز دوم یکدرهم و روز سوم یکدرهم و نیم و قدری بران موضع کذارند مادۀ آن را بتحلیل برد و باطل سازد و آشامیدن یک مثقال و نیم آن با آب نیم کرم اسهال معده نماید بقوت و تنقیۀ آن کند از فضول و با ماء العسل اسهال بلغم و صفرا نماید و کاه است که چون صبح و شام چند حبه از ان با مصلحات آن و راتینج و عسل کفکرفته بقوام آورده سرشته فرو برند به آب کرم اسهال بطن نماید و فاسد نکرداند طعام را در معده و اوجاع معده را در یک روز زائل کرداند و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و ربو و تنقیۀ سینه و یک درم آن با آب سرد جهت نفث الدم و یرقان و با کل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با ادویۀ مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه و اخراج اقسام کرم معده و امعا و امراض طحال و کرده و رفع تشنکی حادث از صفرای مخلوط ببلغم و اعاده کردن شهوت طعام باطل شده و اصلاح و التهاب حادث در لهاه از حرارت صفرای کائن در معده و با ادویۀ مسهله و رفع ضرر آنها از معده چون باطفال شیرخواره با ادویۀ مناسبه بخورانند کرم شکم ایشان را دفع نماید و اکر بطفل نخورانند و بمرضعۀ او بخورانند نیز همان اثر دارد باعتبار تاثیر در شیر او و در طب قدیم است که چون مسهل سودا است اکر سه روز پیهم هر روز مقدار یک مثقال آن را بخورند و سه روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند و همچنین عقدها و کره های مزمنۀ قدیمه را بتحلیل برد مقدار شربت معتدل آن یک مثقال و یک نیم درهم

۵۶۶آن مسهل و سه درهم آن منقی اخلاط فاسده و اکثار آن مورث اسهال الدم بدل آن در اورام و جراحات دو وزن آن حضض مکی و در اسهال نیم وزن آن تربد و قدری سقمونیا و کفته اند بوزن آن افسنتین و نصف وزن آن زعفران مضر امعا و معده و کبد ضعیف و مقعده بجهت آنکه مرخی و مفتح افواه عروق مقعده است و مورث سحج مصلح آن در امعا کثیرا و در ضعف معده و کبد برک کل سرخ و مصطکی و در مقعده مقل و چرب نمودن آن موضع بروغن کل یا روغن بنفشه و یا پیه بز و مقوی فعل آن عسل و افاویه و هلیلهٔ زرد است و اقسام زبون آن کاه باشد که تا سه روز در معده بماند باعث قلق و کرب کردد و اصلاح آن عند الضروره زیرا که استعمال آنها بی ضرورت جائز نیست غسل آنست با کلاب و با برک کل سرخ و مصطکی و افسنتین و مقل و ماء العسل و یا با طبیخ افاویه و عسل آشامیدن و اکتحال آن مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب و غلظ اجفان و پرکنندهٔ قروح غائرهٔ چشم و چاق کنندهٔ آن و قاطع دم منبعث بسوی آن و طلای آن با رغن کل جهت قروح چشم و جرب و اوجاع ان که از جانب موافق باشد و تجفیف رطوبات ان و بر پیشانی و صدغین جهت تنقیهٔ فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع و با نمک و نطرون بر پیش سر جهت منع نزلات بارده و تسخین دماغ و مجفف رطوبات آن و با آب برک بارتنک و با سرکه جهت قروح رطبهٔ سر اطفال و با اقاقیا جهت استحکام شیون سر ایشان و با آب برک بارتنک جهت قروح بینی و کوش و با روغن کدوی شیرین جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و دفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در ان مرده بنفش شده باشد و رفع آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و نمله و باد سرخ و داخس و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر و بدستور با شراب و عسل جهت کوفتکی اعضا و عضلات دو طرف زبان و لثه و اورام دهان و منخرین و قروح عسره الاندمال خصوصا که بر انف و مذاکیر و دبر باشد و با آب کشنیز تازه و سرکه جهت حمره و شری و با شراب حلو جهت دانهای بواسیر و برآمدکی و آویختکی دانهای آن و قطع آمدن خون از آنها و شقاق مقعده و با آب کندنا جهت اسقاط دانهٔ بواسیر اما باید که بعد از اسقاط اسرب را با روغن کل سائیده بران موضع بمالند و مطبوخ آن با آب کندنا و سلخ الحیه جهت سقوط دانهٔ بواسیر و امراض مقعده با تکرار عمل بی نظیر و طلای آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه بر بدن موتی حافظ اجساد اوشان از تعفن و زود از هم پاشیدن و ضماد محلول آن در وسخ صوف که از طبخ برآورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع حادث از رض و فسخ و غسول آن با سرکه جهت حزاز و سعفه و داء الثعلب و بخور آن و کرفتن دخان آن با انبوبه و با قمعی جهت ربو با مداومت بران بهترین دوائی است و تحقین بدان جهت بواسیر نافع و ذرور آن مجفف زخمها و التیام دهندهٔ آنها و جهت قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی بنهایت مفید و باستخوان پوسیده بالسویه جهت دفع اکله و بواسیر و قروح خبیثه مجرب و زنان اهل هند را دستور است که چون شکم اطفال شیرخواره قبض می شود و از ان در دو وجع بهم می رسد صبر را با آب حلکرده بر برک تانبول بنکاله مالیده کرم کرده بزیر ناف ایشان مائل بطرف چپ موضع کبد را بجهت مضرت آن مران را کذاشته می چسپانند اسهال می آورد و درد وجع آن را زائل می کرداند و کویند که چون قطعهٔ از برک را شق نموده و بر ان زردچوبه و قلیلی افیون نرم سوده بپاشند و بر ورم کش ران که خیارک نامند کرم کرده بندند بتحلیل برد و صبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول و حدت و لذع آن کمتر جهت آنکه اجزای لطیفهٔ مسهلهٔ آن زائل می کردد و یا ناقص اما نفع آن از برای معدهٔ ضعیف بیشتر از غیر مغسول و همچنین برای اکثر امراض چشم و دستور

۵۶۷غسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویهٔ شریفه و جزو اعظم ایارجات و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است و داء الصبر و ضماد طلا و قرص و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد*

صبتی

عصارهٔ سنامکی است که از ان قرصها سازند بجهت رفع اورام بغایت نافع است*

فصل الصاد مع الحاء المهمله

صحناه

بفتح صاد و سکون حا و فتح نون و الف و تاء مثناه فوقانیه بفارسی ماهیانه نامند

*ماهیت ان

در قرابادین مذکور شد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مجفف رطوبات معده و قاطع بلاغم و جالی آن و دافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسدهٔ معده و یا ضعف آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع ورک و تقویت هاضمه و برانکیختن اشتها نافع مضر محرورین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سودا و امراض حادثه از ان و مورث تشنکی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل و مغز کاهو و یا سرکه و ترشیها استعمال نمودن است

فصل الصاد مع الدال المهمله

صدف

بتحریک صاد و دال و فا بهندی سیپ و بفرنکی بلینه نامند

*ماهیت ان

کویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از ان یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب و پهن شبیه باستخوان و در صلابت و رخاوت ما بین حجر و عظم باشد آن را صدف و آنچه باشکال مختلفه باشد آن را حلزون نامند

و حلزون در حرف الحا مـذكور شـد و مراد از مطلق آن صـدف مرواريد است و بيان صدف مرواريد در لولؤ ان شاء اللّه تعالى خواهد شد و در قرابادين ذكر يافت و بهترين آن آنست كه از آب شيرين باشد

ص: ۱۰۷۵

*طبیعت ان

بعضی کرم است و بعضی سرد و بعد سوختن کرم و لطیف می کردد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن

*افعال و خواص ان

ملطف و جالی و حابس اسهال و نفث الدم و نزف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و آکله و جلای دندان شربا و ذرورا و سنونا و نفوخ صدف سفید سائیده خصوصا پوست داخلی آن در بینی جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحهٔ چشم و سلاق و شعر زائد و ضماد صدف زرد معروف بخف الغراب محرق مخلوط بقطران بر اجفان مانع روئیدن شعر زائد و با سرکه چون بسرشند و بر ثآلیل و بواسیر کذارند زائل سازد و مجرب و سنون صدف محرق با نمک جهت درد دندان و تجفیف لثهٔ سست شده و استحکام آن و دفع تعفن جراحات متعفنه و کفته اند که آن را بسیار نباید سائید تا معین باشد بر قوت جلای آن و ضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا ننمایند و بکذارند که خودبخود بریزد و بری آن درین فعل اقوی است و طلای آن با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختکی آتش و با آب کرم و با روغن کرم و یا ادویهٔ مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و چون با سرکه بسایند و بر بناکوش بمالند صداع دایمی نزلی را زائل سازد و مالیدن سوختهٔ نرم سودهٔ آن بر اوجاع باردهٔ رطبه مسکن و زائل کنندهٔ آنست جالینوس کفته که صدف هندی محرق بالخاصیه رافع درد فواد است و بخور آن جهت بواسیر و بستن کوشت آن بر عضو جاذب پیکان استخوان بظاهر و خوردن آن زائل کنندهٔ سایر ریاح و سردیها از بدن و ضماد آن بزیر ناف و بر قطن مقوی باه و آشامیدن امراق لحوم اصداف صغار مسهل بطن و صدف فرفیر یعنی بنفش را چون طبخ نمایند در روغن و تدهین بدان نمایند محافظت می کند موی را از افتادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زائل سازد

ص: ۱۰۷۶

صدف البواسير

معروف بخف الغراب است و در ساحل دریای قلزم و حجاز بسیار است و شبیه بحلزون مکر آنکه

۵۶۸با طبقات و بدبو و بنفش مائل بسیاهی و در سواحل قلزم معروف برکیه است و بخور و ضماد محرق آن با عسل جهت بواسیر و ثآلیل و زحیر نافع*

صدف الفرفیر

که فرفور نیز نامند نوعی صدفی است مائل بسیاهی و در غایت صلابت بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال محرق آن بغایت جالی است*

فصل الصاد مع الراء المهمله

صریمه الجدی

بفتح صاد و کسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح میم و تاء مثناه فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یا در اندلس آن را سلطان الجبل نامند

*ماهیت ان

نباتی است شاخهای آن غلیظ کرهدار که می پیچد بر مجاور خود و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و از ان کوچکتر و کل آن سفید و خوش بو و ثمر آن مانند ثمر لبلاب و با لزوجت و اندك حرافت منبت آن جبال و مواضع خشنه

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در وسط آن خشك و تا اول سوم نیز کرم کفته اند

*افعال و خواص آن

آشامیدن تخم آن مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی رحم از فضلات و هر روز یك مثقال آن با شراب سفید و امثال آن بقدر نیم رطل جهت عسر نفس و تنقیهٔ رحم و رفع طحال و سموم مفید مضر کرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا دو درهم و بوئیدن کل آن مقوی دماغ و منشط و محرك باه و بیخ آن را منفعتی ننوشته اند*

صرد

بضم صاد و فتح را و دال مهمله جمع آن صراد آمده

*ماهیت ان

مرغی است که بفارسی سبز کراوتر نشک ادرکاک نیز نامند و بعربی هوام و کنیت آن ابو کثیر و آن طائریست ابلق سر و منقار آن بزرک و او را پرسن یعنی کف پا و انکشتان بزرک است و دیده نمی شود مکر بر شاخهٔ درخت و کسی را دست بران نیست و بسیار شریر النفس کریزنده و دشمن کوشت است و آن را صفیر مختلف است هر طائری را که خواهد صید نماید بزبان آن صفیر برمی آورد و بزبان آن نزد خود می طلبد و چون طائر بسیار نزد آن جمع شدند بهریک که می خواهد حمله می نماید و بمنقار خود که بسیار تیز است کرفته از میان قد او دو نیمه کرده می خورد و همیشه کار آن این است و ماوای آن سر درختهای بلند و قلاع و حصون است و در حدیث از حضرت رسول صلی اللّه علیه و اله و سلم مرویست که آن حضرت بدست بن قانع صرد دیدند فرمودند که این اول طائریست که در روز عاشوره روزه نکاهداشت و نیز در حدیث دیکر وارد است که نهی فرمودند از قتال مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و کوشت آن حرام است*

صرصر

بضم دو صاد مهمله و در میان و آخر راء ساکنهٔ مهملتین و بفتح هر دو صاد نیز آمده لغت عربی است جمع آن صراصر و بسریانی و بشیرازی چهرهٔ ریسک و اهل اندلس جغاله و بفارسی چرواشک و عربان صراد اللیل و باصفهانی زنجره و در تنکابن جیک و بهندی جهینکر نامند

ص: ۱۰۷۸

*ماهیت ان

حیوانی است معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوارها می باشد و شبها بسیار صدا می کند بمد طولانی متصل بهم خصوص در کرما و شبهای تار

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سائیدۀ خشک کرده آن با فلفل جهت قولنجی که اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع که از پنج عدد تا ده عدد آن را با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت و شدت و ضعف و خفت علت با آب کرم و یا جلاب عسل و یا شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ آن در ان خصوصا مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد کوش و کویند چون دو عدد یا سه عدد آن را در انبوبۀ نی

۵۶۹کرده و سر آن بند کرده زیر بالین کذارند ما دام که آن در زیر بالین باشد صاحب آن را خواب نیاید

فصل الصاد مع العین المهمله

صعتر

بفتح صاد و سکون عین و فتح تاء مثناه فوقانیه و راء مهمله و سعتر بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن اطبا بیشتر بصاد می نویسند تا ملتبس و مشتبه بشعیر نشود و بشین معجمه و بزای معجمه نیز آمده و برومی لزموش و بیونانی صعتروس و اوریغاسن و بفارسی ایشن و اوشن و بترکی کلکلیک و باصفهانی اویشم و بهندی ساتر نامند

*ماهیت ان

برک کیاهی است و انواع می باشد بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برک بستانی مدور و برک بری بعضی طولانی ریزه و بعضی برک آن نازک و جبلی عریض و مدور و آنچه رنک آن سیاه باشد صعتر فارسی آنچه سفید نزد بعضی مردم مشهور بجوزیست و صعتر شوار نیز نامند و انواع دیکر نیز می باشد و همه در طعم تند و خشبو و کل همه کبود بهترین آن برک کوچک تازه بری آنست و درازبرک آن بهتر از مدور برک آنست

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی در اول سوم کفته اند و کرمی و خشکی جبلی آن زیاده

*افعال و خواص ان

مفتح سدد و مقطع و مجفف و محلل ریاح و بلاغم و ملطف اغذیهٔ غلیظه و مبهی و مشهی غذا و منقی رئه و معده و جکر و امعا از رطوبات و بلاغم و مانع صعود ابخره بدماغ و دافع جشای بلغمی و مسکن وجع دندان و ورک حادث از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض و با قوت تریاقیت و خوردن آن به آب انجیر جهت ربو و سرفه و با انجیر خشک عرق آورد و رنک رو را نیکو کرداند و خوردن ادویهٔ مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فواد و قولنج ریحی و ثقلی بلغمی و مغص و مخرج اقسام کرم معده و حب القرع و بدستور با عسل و اکر پیش از ادویهٔ مسهله بخورند باعث تهیهٔ اخلاط است برای دفع بمسهل باسانی و با آب کرفس جهت تفتیت حصاه و عسر البول و با میپختج جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سکنجبین جهت رفع مضرت جنین و با بادروج و ترب جهت وجع ورک و ثقل حاصل از رطوبات شربا و ضمادا و با روغن زیتون جهت انواع مغص و آشامیدن سرکه که صعتر در آن خیسانیده و با سکنجبین مصنوع از ان هرکاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و با خیارزه جهت کوفتکی عضل و معده و جکر و لعوق آن با عسل جهت ورم ملازه و رئه کرم سرفهٔ رطوبی و عقرب کزیده و سائر هوام و مضغ آن جهت تسکین درد دندان و تقویت بصر و سفوف آن با مثل آن شکر جهت قطع صعود ابخره و تقویت چشم و با اطعمهٔ غلیظه باعث خوشبوئی و سرعت انحدار و زیادتی لذت و لطافت آنها است مانند هریسهٔ کندم و باقلا و عدس و کله و پاچه و کوشت کوساله و مانند اینها و محلل ریاح و نفخ آنها و با جمیع بقول مضرهٔ عین خواه کرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورشی است و آشامیدن سه درم آن با عسل جهت کزیدن عقرب و سائر هوام و مضمضهٔ آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و کلو و اکتحال آب معصور آن جهت رفع بیاض و شب کوری و سعوط آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در کوش جهت رفع ثقل سامعه و با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق النسا و وجع ورک و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدکی ناف اطفال و رفع ریاح جوف ایشان و با سویق جهت تحلیل اورام بلغمی و با کندم جهت وجع ورک و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رائحهٔ بخور آن و افتراش بدان جهت کریزانیدن هوام و آشامیدن مطبوخ شاخهای آن با مثل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفیهٔ خون غلیظ بالخاصیه مؤثر و کل آن مسهل مرهٔ سودا و بلغم اما ضعیف تر از افتیمون و

۵۷۰قویتر از حاشا چون دو مثقال آن را با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سودا و بلغم نماید و ادرار بول و حیض کند و عصارهٔ کـل تازهٔ آن محلل ورم عضل دو طرف زبان و لهاه و قلاع دهان در آخر علت و مربای آن با شـکر و یا عسل و بدسـتور کلقند دو مثقـال آن در دفع سـموم و امراض بـارده قوی الاثر و چون شب وقت خواب مقـدار یک مثقال آن را بخورنـد و بخوابنـد و مـداومت بران نماینـد منع صـعود ابخره بـدماغ و نزول آب بچشم نمایـد و ذهن را تقویت بخشـد و رنک رو را نیکو کردانـد و روغن کل آن بتنهائی با جمیع اجزای آن بدسـتور مقرر جهت جمیع امراض بارده ماننـد فالـج و لقوه و رعشه و استرخا و اوجاع ظهر و مفاصل و خصوصا قولنـج و امراض نواحی معده و امعا بهتر از روغنهای دیکر و تخم آن در جمیع افعال قوی تر از برک آن و مفتـح سـدد و رافع یرقان و مهیـج باه و خائیـدن آن مسـکن درد دنـدان و محرک اشـتها و چون در نان داخل نمایند دافع ضرر ماکولات و معین بر باه مبرودین و صعتر مضر رئه مصلح آن سرکه مقدار شربت آن تا پنج مثقال است*

فصل الصاد المهمله مع الفاء

صفراغون

بفتح صاد و سکون فا و فتح راء مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و نون

*ماهیت ان

اسم فرنکی مرغی است قریب بکنجشک خاکستری رنک مائل بزردی و سبزی و منقار آن باریک و دم آن انـدک بلنـد و بران نقطهای سـفید و در موسم سـرما بیشتر ظاهر می کردد و بر لب جوی و حوض نشسـته صـفیر می کند و دم خود را دائم حرکت می دهد بیشتر سنک ریزه و ریزه های خشت می خورد بعربی ابو المليح و بفارسی دم جنبانک و دمیچه و بشیرازی مرغک شقا و بهندی مغوله و کهنجن نیز نامند

ص: ۱۰۸۱

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و کوشت آن تلخ با قوت تریاقیت

*افعال و خواص آن

خوردن کوشت خام و بدستور محرق آن با ماء العسل جهت تفتیت سنک کرده و مثانه و عسر البول بسیار نافع و مدر قویست

فصل الصاد مع اللام

صل

اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد و کویند شنیدن آواز آن کشنده است

فصل الصاد مع المیم

صمغ

بفتح صاد و سکون میم و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده لغت عربی است بیونانی فوقمینون و بسریانی قاموز و برومی دینون و بفارسی اردو بشیرازی ازدو و بهندی کوند نامند

*ماهیت ان

رطوبتی است که از تنهٔ بعضی اشجار تراوش می کند و منجمد و خشک می کردد و صمغ هر نباتی در طی ذکر آن مذکور شد و می شود و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل می کردد و بهترین آن زرد مائل بسفیدی صاف شفاف براق آنست که چون در آب اندازند و زمانی بماند منتفخ نکردد و تمام آن کداخته شود و چیزی از ان نماند و کداختهٔ آن صاف و چسپنده باشد و چون قطعهٔ از ان را در دهان بکذارند بدندان و کام بچسپد و منتفخ نشود بلکه کداخته کردد

*طبیعت ان

در کرمی معتدل و در دوم خشک و جالینوس کرم دانسته

*افعال و خواص آن

مغری و ملین صدر و قابض و مقوی معده و امعا و حافظ استخوان و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت و نکابت ادویهٔ حاده و اسهال صفراوی و جهت درد سینه و سرفه و قرحهٔ رئه و خشونت حلق و قصبهٔ رئه و سینه و تصفیهٔ صوت و منع انصباب مواد نزلی بسینه و معین بر اخراج نفث چون قدری از ان را در دهان کذاشته آب کداختهٔ آن را اندک اندک بمکند و فرو برند و یا

در حبوب و یا در ادویهٔ مناسبه داخل کنند و از دو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال و سحج امعا مجرب و بریان آن با روغن کل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضا

ص: ۱۰۸۲

۵۷۱است هوای رحم و بواسیر و حابس اسهال مداومت آن روزی یک مثقال که سوده با یک اوقیه روغن کاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم صدر و ریه و سائر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجوب و بدستور با شیر بز تازه دوشیده و طلای آن با سفیدۀ تخم مرغ جهت سوختکی آتش و قطور آن با کلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید مضر سفل مصلح آن کثیرا و کویند کلاب و صندل بدل آن صمغ بادام و حب الآس است

صمغ البلاط

بفتح باء موحده و لام و الف و طاء مهمله لغت عربی است و آن را لزاق الحجر و لزاق الرخام و بیونانی لسوفلا بمعنی غرای الحجر نامند

*در ماهیت ان

اختلاف است دیسقوریدوس کوید چیزیست که از حجر رخام و حجری که از بلاد قوما می آورند می سازند با سریشم جلود و صاحب منهاج کفته بعضی از ان معد نیست و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و علك البطم و انزروت و صمغ عربی از هریك یك جزو و از بیخ مرجان که بسد است و زاج از هریك نیم جزو و بسیار نرم کوفته پیخته با آب صمغ محلول سرشته و بر دیوار کچکاری می مالند و می کذارند تا خشك کردد و هرچند خشك و کهنه کردد بهتر می شود و بغدادی کفته که آن نشارۀ بلاط مضاف بغری الجلود است که بسیار باهم می مالند و می سایند چند یوم پی درپی و صاحب تحفه نوشته که نشارۀ بلاط الکبران و غری الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوار خانها می مالیده اند و سنك فرش خانها را که بلاط عبارت از انست بدان مستحکم می کرده اند

ص: ۱۰۸۳

*افعال و خواص آن

ذرور آن جهت التصاق موی زائد چشم و التیام جراحات تازه و منع آنها از تفتیح قوی و سریع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان کرده در قلع بهق بسیار مؤثر دانسته اند

صمغ الدامیثا

بفتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف

*ماهیت ان

صمغی است تلخ مائل بسرخی و صاف در غایت حدت و جیش تفلیسی کفته که از بلاد فارس خیزد

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

ملطف و مسخن و محلل ریاح و در مزاج و سائر افعال قائم مقام حلتیت است مکر آنکه کریه الرایحه مانند آن نیست مقدار شربت آن تا نیم درم

صمله

غذائی است که از خمیر ارد کندم مثل بغرا ترتیب دهند و در افعال مانند بغرا است و مذکور شد

فصل الصاد مع النون

صندل

بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل بسین مهمله فارسی است و کویند لغت سریانی است و بیونانی حلوسطقاقیل و برومی فلوریقا و بهندی چندن نامند

*ماهیت ان

چوب درختی است عظیم بقدر درخت کردکان و انبه و نیب و شاخهای آن افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبه الخضرا انطاکی کفته که برک آن شبیه ببرک کردکان و نرم و نازک است و سه نوع می باشد یکی سفید نباتی رنک و آن را صندل ابیض و بهندی چندن و دوم زردرنک و آن را صندل اصفر و بهندی ملاکیر و سوم سرخ تیره و آن را صندل احمر و

بهنـدی رکت چنـدن نامنـد و منبت آن اکثر بلاـد هنـد و سواحـل دکهن و فرنک است و بهترین از سـفید و زرد آن آنست که خوش بو و کم ریشه و صـلب و چرب و املس باشد و از سـرخ آن آنچه تیره رنک صاف کمریشه و قوت آن تا سی سال باقی می ماند

ص: ۱۰۸۴

*طبیعت ان سفید و زرد آن

در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک

*افعال و خواص سفید ان

مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و با تریاقیت و محلل اورام حاره و جالب مواد و مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حار و تپهای تند صفراوی و

۵۷۲التهاب و منع صعود بخارات بدل و دماغ و برسام و ضعف قوت حافظه و ذهن و دل و معده و جکر بتخصیص در محرور المزاج و بدستور طلا و نیز طلای آن با کلاب و قلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار و بتنهائی و یا با نیم وزن آن انزروت با سفیدی تخم مرغ بر پیشانی و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و سائر اعضا و بتنهائی و یا با ادویۀ باردۀ مناسبه جهت خفقان و وجع معدۀ حار و رفع بدبوئی نوره و عروق و با آب برک عنب الثعلب و یا با آب حی العالم و یا با آب برک خرفه و یا با آب طحلب و امثال اینها جهت نقرس حار و اورام حاره مانند حمره و نار فارسی و منع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت و بالخاصیت طلای آن مورث حرارت و خارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام و میل معده بباطن و رافع آن سرکه و روغنهای کرم و لطیف و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت مصلح آن عسل و نبات مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن نصف وزن آن کافور و بعض اشنه کفته اند و بدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است و صندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن شربا ضعیف تر و طلاء قویتر از سفید و طلای آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن زنبق جهت رفع تپ و اعیا و با کلاب جهت رفع قلاع دهان و بدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون کفته که مستعمل در زمان مادر اضمده و غیر آن صندل سرخ است و در مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حاری نیز است که نفوذ می فرماید اجزای بارده را از خارج بداخل و لهذا اقوی است فعل آن از سفید در خارج و چون با سفید نیست اقوی است از سرخ در داخل و صاحب شفاء الاسقام کفته که آنچه مشاهده کرده ام ما از اطبا آنست که استعمال می کنند صندل سفید را در اسهال صفراوی و سرخ را در اسهال دموی و هر دو را باهم در اسهال مختلط باهم و سه عدد از تخم آن را چون بیاشامند جهت بول الدم و حرقه البول و مرضی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند و اطبای هند با آب زنجبیل ترکه بهندی ادرک نامند استعمال می نمایند و جوارش و حب صندل و خمیرها و سفوف و اشربه و معجون و مفرح آن در قرابادین مذکور شد

صن الوبر

بکسر صاد و نون و الف و لام و فتح واو و باء موحده و راء مهمله

*ماهیت ان

انطاکی کفته اقراصی است که در مغارهای بلاد یمن می یابند و بحجاز می آورند و در اصل و حقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بغدادی کفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ و برنک مرو در مکه آن را اقراص ساخته می فروشند و بول الابل نامند و در حرف البا مذکور شد و در وجه تسمیهٔ آن بعضی کفته اند بول جانوری است قریب بجثهٔ کربه که آن را وبر نامند چون در ان مغارات بول کند و غلیظ و منجمد و خشک کردد آن را اخذ می نمایند و نواب مرحوم نوشته اند ظن غالب آنست که این دوائی باشد که بهندی سلاجیت نامند و بعضی کویند ابوال تیوس جبلی ست که در مغارات بر سنکها مجتمع می کردد

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک و در دوم نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات خبیثهٔ جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و حمول آن قاطع حمل و بواسیر را ضعیف کرداند و طلای آن با عسل با طول مکث مقرح بدن مصلح آن روغن کل

صنوبر

بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح باء موحده و راء مهمله لغت عربی است و ارزه نیز بسریانی از رند و برومی بقطانیون و بیونانی قلوغیطون نامند

*ماهیت ان

دو صنف می باشد ذکر و انثی ذکر آن دو نوع می باشد یکی بستانی و آن درخت بزرکی است قریب بچنار برک آن شبیه بخیاطه قوی و بخلال بلندی بقدر یک شبر و سبز تیره رنک و ثمر آن بشکل دل حیوان و بقدر دل کوسفند و بزرکتر از ان و شبیه بثمر شریفه که ثمر هندیست و خانه خانه و بعد رسیدن و خشک شدن از هم شکافته

۵۷۳می كردد و خشبی است و مغزی نـدارد و ماكول نيست و درخت آن را بفارسـی ناژوناجو و بشـيرازی كاج و ثمر آن را پر كاج نامنـد و راتينـج صـمغ اين است و دوم جبلی كه در سردسـير بهم می رسـد و ثمر اين نيز ماكول نيست و از مطلق آن مراد اينست و درخت اين شبيه بدرخت ابهل و بسـريانی ازرند نامند و چوب اين چرب و بجای شـمع و چراغ و مشعل می سوزانند و قطرانی كه ازين بعمـل می آيـد رقيق تر و قليـل المنفعت تر از شـربين است و انثی آن نيز دو نوع است يكی كبير و چلغوزه ثمر اين است و در شـيروان و اقصـی آذربيجان و بعضـی جاها از ملك روم و كشمير و غيرها بسيار بهم می رسد و دوم صغير و آن را تنوب نامنـد و ثمر آن را قضم قريش و عامـۀ اهل شـيراز ان را فسـتق نامنـد اما ثمری كه معروف است نزد عامۀ اهل شـيراز و عراق بچلغوزه فی الحقيقت از اقسام بادام است نه از انواع صـنوبر زيرا كه دانۀ صنوبر پهن و بی مغز و ثمر چلغوزه مغزدار و مغز آن اندك باريك فتيله شكل بقدر دانۀ خرما كوچكی و در غلافی اندك صلب كه بدست شكسته می كردد و ثمر آن را چون در آتش اندازند بعد از كرم شدن منشق كشته آوازی كرده دانهای چلغوزه از ميان خانهای آن جسته برمیآيند و نيز نوعی ديكر از صنوبر می شود درخت آن متوسط در بزركی و كوچكی و خوش منظر و آن را نوش نامند و بركـ آن اندك پهن و مشرف متشعب خوش منظر و زنـان اهـل اصـفهان و ايران در وقت حنا بسـتن نم كرده بر پشت دست كذاشـته بالای آن حنا می بنـدند خوشـنما می كردد و در شربين اشاره بدان شد و درخت صنوبر را خزان نمی باشد و حكيم مير محمد مؤمن نوشته كه نر آن را ثمر بی مغز و قطران او زبون تر از قطران شـربين است و مـادۀ آن كوچـك و بزرك می باشـد كوچـك آن را صـنوبر صـغار و تنـوب نامنـد و ثمر آن مثـل دل كوسـفند و از ان بزركـتر و مغز نر آن بـا تلخی و سـفيد و بی پرده رقيـق سـرخی و قضم قريش عبارت از انست و در سمنان كثير الوجود و راتينج صمغ آنست و بزرك آن را صنوبر كبار كويند و در كيلان يافت می شود و بسيار بزرك و مغز ثمر آن را باصطلاح آنجا چلغوزه و درخت آن را درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر بالنكی و مغز دانهای آن مثـل قضم قريش و باليـده تر و شـيرين تر از ان و در عراق چلغوزه مغز ميوۀ را كوينـد كه از بحرين می آورنـد و طـاهرا انبه باشد چه در صـفات مثل انبه است و درخت آن بقدر زردآلو و بركـ آن هميشه سبز و انبوه و ثمر آن بقدر شفتالو و مستطيل و در طعـام شبيه بـآن و مغز دانـۀ آن دراز و باريـك و با پردۀ سـرخی كه ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صـنوبر كه بی پردۀ سرخ و باليـده تر و كوتـاه تر است و قول حكيم رحمه اللّٰه عليه تـا آنجـا كه مثـل قضم قريش و باليـده تر و شـيرين تر از انسـت درست است و عبارت بعـد از ان كه در عراق چلغوزه مغز ميوۀ را می كوينـد كه از بحرين می آورنـد و ظاهرا انبه باشد تا آخر اشـتباه محض و غير مطـابق واقـع است زيرا كه انبه و تخم آن نه چنين است و انبه در حرف الالـف مـع النون مـذكور شـد و نيز نوشته كه ظاهرا صاصفراس فرنكی عبارت از ان باشد اين نيز اشتباه است و صاصفراس بدو صاد مهمله و در آخر آن سين است و در همين باب در صاد مع الالف و الصاد ذكر يافت و بالجمله بهترين آن تازه سفيد باليدۀ چرب آنست

ص: ۱۰۸۷

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و در دوم نیز کفته اند و برک و پوست آن کرم تر و خشک تر از مغز آن

*افعال و خواص ان

آشامیدن برک و پوست آن جهت درد کلو و جراحت شش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و یک مثقال از لحا و برک آن با ماء العسل جهت علل کبد و ورم و غلظ آن و خشک آن با آب سرد حابس بطن و ذرور آن مدمل مواضع ضرب رسیده و با آب کرم سوخته خصوصا لحای نوع ذکر آنکه اقوی است درین امر و طلای مخلوط لحا و برک آن با مرداسنک و دخان کندر جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختکی آتش و با موم و روغن مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم واقع بظاهر جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثهٔ ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت

۵۷۴رفع اعیا و کچلی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در ان جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض با تکرار عمل و دخان آن مانند دخان کندر و قطران است در نفع جهت ریختن موی مژه و ابرو و کداختن ماق و تاکل آن و دمعه و ضعف بصر و سلاق و جرب نافع و ضماد برک تازه کوبیدهٔ آن جهت نزف الدم جراحات تازه و چوب آنکه بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره نائب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدان نمایند درد دندان را تسکین دهد و همچنین چوب آن را چون در دهان نکهدارند و پوست بیخ آن قابض و مجفف و دو مثقال آن جهت اسهال و سحج مفید و ذرور آن جهت سوختکی آتش و آب کرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و حب صنوبر کبار در دوم کرم و در اول تر و قوت آن تا یک سال باقی است

*افعال و خواص آن

مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و باه و مفتح سدد و کاسر ریاح موذیهٔ حاده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و قروح رئه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جکر و یرقان و استسقا و درد کرده و مثانهٔ حادث از حراقت مرهٔ صفرا و لعوق آن با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب و جهت امراض رئه و تنقیهٔ آن از اخلاط غلیظه و تنقیهٔ کرده و سرفهٔ کهنه خصوصا با دوشاب مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار نمودن بول و منع قرحهٔ کرده و مثانه و با عصارهٔ بقله الحمقا جهت تسکین درد معده و تقویت ابدان ضعیفه و قمع رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازهٔ کوبیده با پوست آن با طلا- که صاف کرده هر روز مقدار چهار اوقیهٔ آن را بنوشند جهت سعال مزمن و قروح رئه و مداومت خوردن حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضای مسترخیه و سختی کوشت شراب آنکه کوبیده در آب انکور اندازند مانع نزلات و سرفه و هاضم و قاطع اسهال رطوبی و استسقا و ضماد آن با افسنتین بر معده جهت رفع مغص آن مفید مقدار شربت از حب آن تا دو درم و از عصارهٔ آن سه درم و از طبیخ آن یک اوقیه و حب الصنوبر بطی الهضم و مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن سکنجبین و فواکه حامضهٔ قابضه است مانند انارین و به و موافق مبرودین و در ایشان محتاج بمصلح نیست و در امر باه با کنجد و عسل بهتر که مقوی آنست و باید که زیاده از نیم اوقیه که یک یکدانه تنقل نمایند زیاده تناول نکنند بدل آن در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و احشا حب الغار و حب الصنوبر صغار مسهل بعصر است بسبب قوت قبضی که دارد و جهت امراض سینه و کرده و مثانه قویتر از کبار و در سائر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التوای امعا مصلح آن در آب کرم با روغن کنجد خیسانیدن آنست یک روز و کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم می رسد در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده و روده ها نیز و در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است

فصل الصاد مع الواو

صوف

بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند

*طبیعت سیاه ان

و کرم تر از سرخ آن و از سفید بسیار کرم و تر و مجموع آن در آخر دوم کرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست

*افعال و خواص ان

سرخ آن جهت شری بیعدیل و کماد سرخ آن در شراب کرم تر کرده جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب و با روغن کل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سک دیوانه کزیده و پوشیدن جامهای پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و صلب کنندهٔ جلد است و افتراش آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر

۵۷۵است جهت قروح و لحم زائد نافع

صوف البحر

بفتح باء موحده و سکو حا و راء مهملتین

*ماهیت ان

چیزی است شبیه بپشم که از صدف بزرک سفیدی که سر آن عریض و طرف دوم آن مائل باریکی و از اندرون شکافته و شبیه بشیح و اندرون آن مائل بزردی و سرخی و در جوف آن حیوانی ایستاده و از راه شکاف آن صوفی برمی آید

*افعال و خواص ان

جهت قطع اسهال و ضماد آن جهت نزف الدم هر عضو سریع الاثر

*باب پانزدهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها ضاد معجمه

است*

فصل الضاد مع الالف

ضان

بفتح ضاد و الف و نون بفارسی کوسفند و کوسپند و برۀ ماده آن را میش نامند و بعرف اطبا اسم مطلق کوسفند است

ص: ۱۰۹۰

*ماهیت ان

معروف و از جملهٔ حیوانات ماکوله اللحم است و نسبت بحیوانات دیکر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت بر سر ذابح خود می ایستد و وحشت و اضطراب نمی کند و همین یک وجه حلیت لحم آن و امثال آنست از حیوانات ضعیف النفس و الادراک زیرا که حیوانات قوی ذکی الحس و الادراک عند الذبح حرج و الم بسیار درمی یابند و نفس آنها را تعلقی ببدن خود و نفس ذابح می باشد و لهذا اکثر حرام شده اند در شرع شریف و ذابحان حیوانات اکثر قسی القلب می باشند و بهترین آن یکساله و دو سالهٔ آنست که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از ان غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و کوشت کردن و شانه و حوالی آن بهتر از کوشت سائر اعضای آنست

*طبیعت ان

در دوم کرم و تر

*افعال و خواص ان

سریع الهضم کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی و مسمن بدن و موافق ترین لحوم برای بدن انسان و دل و جکر و کردهٔ آن مقوی دل و جکر و معده و کرده و مداومت خوردن مغز سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن کوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مداومت بران نمایند و غذا منحصر بدان باشد بغایت مقوی بدن و مانع غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین کداختهٔ نیمکرم آن جهت سرفه و درد سینه و ضیق النفس و حرقه البول بسیار مفید و کوشت کرماکرم ذبح کردهٔ آن را چون بر اعضای ضربه و صدمه رسیده که تازه باشد ببندند و چون سرد کردد تبدیل نمایند بزودی درد را زائل کند و مانع تورم و زخم شدن کردد و بدستور پوست کرماکرم آنکه اعضا را بدان پیچند و ضماد کوشت سوختهٔ آن جهت لسع حیات و عقارب جراره و با شراب جهت کلب کلب و اکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلای آن با سرکه جهت بهق نافع و زهرهٔ آن کرم و خشک و جالی آثار و اکتحال آن جهت بیاض بتنهائی و یا با عسل و طلای آن جهت اقسام قوبا و غسل سر بآن جهت حزاز و ابریه خصوصا با عسل و خون آن کرماکرم جهت حکه و جرب و منع آبلهٔ اعضای سوخته در ساعت طلاء و سرکین آن بسیار کرم و خشک طلاء و ضماد آن جهت تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها و با موم و روغن کل کداخته جهت سوختکی آتش و با سرکه جهت شری و ثآلیل و لحم زائد که توته نامند و سوختکی آتش و داخس مجرب و ضماد در کلاب خیسانیدهٔ آن جهت انفجار خراج و دمل مجرب و شراب استخوان سوختهٔ قبرقی آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آن جهت داء الثعلب طلاء و مغسول محرق آن حابس اسهال و در ایام وبا و طاعون استعمال کوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جائز نیست و غلیظتر و کثیر الفضول و بطی الهضم تر از لحم معز است و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل آن و هرکه ارادهٔ تبرید بدان کند در انها طبخ نماید و یا با قراقروطو یا کشک و یا سماق و یا با آنها بخورد*

فصل الضاد مع الباء الموحده

ضب

بفتح ضاد و باء موحدهٔ مشدده بفارسی سوسمار و بهندی کوه نامند و شاید کوه غیر آن باشد

*ماهیت ان

حیوانی است کوچکتر از کربه و ما بین سیاهی و زردی و دنبالهٔ آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و ما بین ورل و حردون است در حدت کیفیت

*افعال و خواص ان

کوشت آن مقوی باه و جائز نیست محرور المزاج را استعمال آن جهت آنکه مکرب است و عند الاحتیاج باید که با سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و با زیت و کشنیز و زیرهٔ کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطیب ننموده با کاسنی و مغز کاهو و بقول باردهٔ دیکر بخورند و اکتحال سرکین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب در ان و طلای آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اکر قوی باشد و با آب اکر ضعیف و ضماد شق کردهٔ آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلای پوست سوختهٔ آن مورث بیحسی عضو به حدی که اکر قطع کنند صاحب آن متألم نکردد

ضبع عرجا

بفتح ضاد و ضم باء موحده و عین مهمله و فتح عین و سکون راء مهملتین و فتح جیم و الف لغت عربی است و حل و جفا و نیز کویند و کنیت آن ام عامره است و بیونانی قسمیهور و بسریانی بدنا و بفارسی کفتار و بهندی چرکه و بجو و بدکهنی ترس نامند

*ماهیت ان

ص: ۱۰۹۲

حیوانی است بزرک مانند کرک و نر و ماده می باشد و در رفتار و دویدن لنکی می کند و در وجه تسمیه و لنکی آن کفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از ایسر آن زیاده است لهذا می لنکد و کویند بسبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست آنست خصوصا مادهٔ آن کویند بسبب حیله خود را چنان می نماید تا بمردم و حیوانات دیکر ایذا رساند چون پیر کردد اعارج شود و آن را متصف باعرج و مونث آن را بعرجا نموده اند و آن حائض مانند ارنب می شود و نیز مانند ارنب یک سال نر آن قوی القوه و یک سال مادهٔ آن می باشد و عوام می کویند یک سال ماده و یک سال نر می باشد و در وقت نری سفاد می نماید و در هنکام مادکی میزاید و ضعیف القلب و کثیر الجماع و حریص بران می باشد و بسیار از حنظل می ترسد اکر شخصی در دست بکیرد از ان می کریزد و نیز از خواص آنست که اکر سک در بلندی ایستاده باشد و سایهٔ آن در شب ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن برود که سایهٔ هر دو درهم مستغرق باشد سک خود را از بالا اندازد و کفتار او را بدرد و در روز بسبب کرمی هوا بسیار کم زور می باشد و شب قوی و کوشت آن حرام است نزد امامیه و ابو حنیفه و نزد مالک مکروه و نزد شافعی حلال

*طبیعت ان

در آخر دوم تا اول سوم کرم و در اول دوم خشک

*افعال و خواص

ان

آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در ان که زندهٔ آن را دست و پا بسته در دیکی بزرک دهن کشاده اندازند که در ان آب جوشان باشد که شبت و نخود و روغنهای مناسب نیز در ان باشد و سر آن را بپوشند تا مهرا شود پس صاف نموده در ظرفی بزرک که علیل تواند در ان نشیند کنند و علیل در ان نشیند اما باید که آن مقدار کرم باشد که برداشت آن را داشته باشد تا آن زمان که رو بسردی آورد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و کزاز و استرخا و عرق النسا و نقرس و ریاح غلیظه مفید و در قرابادین آبزنات آن مذکور شد و بدستور تدهین بدهن آنکه در آب با ادهان مناسبه طبخ دهند جهت امراض مذکوره مفید و خوردن کوشت آن جهت رفع برودت معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنک رخسار و اوجاع بارده و خوردن خون آن رافع جنون و خوردن نیم درم از چرک کوش آن مورث جنون و زهرهٔ آن نیم درم مسهل اخلاط ثلثه و مضر رئه مصلح آن عسل و اکتحال آن بتنهائی جهت حدت بصر و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موی

۵۷۷زائد پلک چشم مانع روئیدن آن و با هموزن آن روغن اقحوان که در ظرف مس سه روز بکذارند پس طلا- نمایند بر بیاض عین و نزول آب در ان هر ماه دو روز زائل سازد و مجرب و هرچند این روغن کهنه شود بهتر است و جکر سوختهٔ سائیدهٔ آن نرم اکتحالا جهت روشنائی چشم و زهرهٔ آن نزول ماء در چشم را نافع و تقویت چشم نماید و طلای زهرهٔ آن با پیه شیر جهت جلای بشره و ازالهٔ کلف و آب خوردن در پوست آن دافع ترس سک دیوانهٔ کزیده است از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند و حبوب را بآن بپیمایند مانع فساد آنها و فساد زرع است و جلوس بر پوستین آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه و مفاصل و حمول محرق پوست تهیکاه و حوالی آن با زیت جهت رفع ابنه و بدستور مالیدن آن بر مقعده و حوالی آن را چون بسایند و بر حوالی مقعده بمالند نیز همین اثر دارد و از مادهٔ آن بالعکس و مورث ابنه است و بستن پوست ضبع ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن و طلای مغز ساق آن با زیت الانفاق جهت نقرس عظیم النفع و نکاه داشتن دندان آن با خود مانع فریاد سک دیوانه بدارندهٔ آن و خصیهٔ نمک سود آن بقدر یک مثقال با آب کرم جهت درد جکر نافع

*فصل الضاد مع الجیم

ضجاج

بفتح اول و جیم و الف و جیم

*ماهیت ان

صمغ درختی است خاردار و شبیه بلبان مائل بسرخی و براق که از جبال عمان می آورند

ص: ۱۰۹۴

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

ضماد آن جهت بردن کوشت زائد جراحات و التیام آنها و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع و در شستن جامه و کتان بهتر از صابون و زودتر سفید می کرداند و بعضی سربدان می شویند و بکسر ضاد اسم هر نباتیست که طیور و سباع مانند خروع و قنب دفع سمیت از خود بدان می نمایند

فصل الضاد مع الراء المهمله

ضرو

بکسر ضاد و سکون راء مهمله و واو بفتح ضاد نیز آمده لغت عربیست و بیونانی فوضوقس و بسریانی ضروا و برومی فشاشیش و بفارسی درحسخک و رازی در حاوی کبیر کفته که بفارسی اریسه و نیز کفته اند که درخت کلنکورا نامند و صمغ آن را بفارسی حسن لبه و بهندی لبان کویند و جوهری کفته که حسن لبه صمغ کمکام است

*ماهیت ان

درختی است شبیه بدرخت بلوط و عظیم و اطراف برک آن مائل بسرخی و نرم و ثمر آن در خوشه مانند بطم و دانۀ آن بزرکتر از ان و چون برسد خار و برک آن سرخ کردد منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و صمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانۀ کندم باشد و آهسته آهسته بزرک تا بقدر خربزه کردد و از ان لبنی لزج سیاه شبیه بقیر دفع کردد و اصح آنست که درخت آن را کمکام و صمغ آن را حصی لبان جاوی نامند و معروف بدان و خوش بو شبیه ببوی مصطکی و لادن و بهترین آن آنست که سفید مائل بسرخی و چون در آتش اندازند خوش بو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در حرف الحا مذکور شد

*طبیعت شاخ و برک و بار آن

کرم و خشک و کرمی آن زیاده از خشکی و کفته اند کرم در سوم و خشک در اول

*افعال و خواص ان

در ان جذب قوی است و جهت سرفهٔ بارد و سیلان رطوبات از دهان و رحم شربا و فرزجه و حابس بطن و آب مطبوخ آنکه صاف کرده و با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفهٔ بارد و درد دهان و قلاع نافع و سریع الاثر و مضمضهٔ آن جهت درد دندان و استحکام آن و ازالهٔ بلغم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند و در کوش بچکانند جهت درد کوش و ذرور آن جهت قلاع دهان و عصارهٔ آن مقئ قوی و بدستور طبیخ اطراف تر و تازهٔ آن و مخرج بلغم از معده بدون مضرت است و برک آن خوش بو و آشامیدن طبیخ آن بقدر سه اوقیه جهت رفع درد تهیکاه و چون

۵۷۸برک و اطراف تر و تازهٔ آن را بقدر یک قبضه بسوزانند و خاکستر آن را با آب نیکو طبخ دهند پس صاف کرده صاحب وجع خاسره بنوشد درد آن زائل کردد در ساعت و مجرب است و روغن حب آن خوش بو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده و جرب حیوانات مفید شربا و طلاء بدل روغن آن روغن حب البطم است و ذرور چوب سوختهٔ آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح مقعده از قضیب نافع و صاحب اختیارات بدیعی کفته که آنچه از مکهٔ معظمه می آورند آن را رب الضرو نامند در دهان نکاهداشتن آن در حال درد آن را تسکین دهد و صمغ آن را در خوشبوئیها داخل می نمایند*

ص: ۱۰۹۶

ضریع

بفتح ضاد و کسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و عین مهمله و کویند که آن را شیرق نامند و شتر آن را بخورد

*ماهیت

ان

برک نباتی است مدور و مجوف مائل بزردی و تلخ و در قعر دریا بهم می رسد و موجه بساحل می آورد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

حلوس در طبیخ آن و بدستور نطول آن جهت درد مفاصل و طلای آن و بدستور شستن بدن بدان در حمام جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بخور آن جهت زکام و التیام جراحات سریع الاثر و کویند چون ستور از ان بخورد هرکز فربه نشود جناب اقدس الهی در وصف اهل جهنم می فرماید قوله تعالی لیس لهم طعام الامن ضریع و بیان آن در تفاسیر مذکور است*

ضرع

بفتح ضاد و سکون را و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند

*ماهیت ان

معروف است و آن عضو عصبانی قلیل اللحم است که در ان شیر تکون می یابد از برای خوردن بچهٔ آن و بهترین آن فربه پر شیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زبون ترین آن برعکس آن

*طبیعت ان

سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت جوهر خود و با رطوبات بسیار

*افعال و خواص آن

چون نیکو هضم یابد صالح الغذا و اکر هضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است ردی از برای مبرودین و مرطوبین مصلح آن افاویه و مصطکی و خولنجان و بریان نمودن آنست و در محرورین محتاج باصلاح نیست و مدر بول زنان و زیاده کنندهٔ شیر ایشان و جهت دفع خمار و کسی که در معدهٔ او شراب و یا اخلاط حادهٔ صفراویه و یا حریفه موجود باشد*

فصل الضاد مع الغین المعجمه

ضغیوس

بضم ضاد و سکون غین و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و ضغابیس بفتح اول و دوم و الف و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربی است و بفارسی سفچه نامند

*ماهیت ان

قثای کوچک و خربزهٔ نارس است و نیز نباتی را نامند که شبیه است بهلیون آنچه از ان بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه از ان زیر زمین است سفید و شیرین

*افعال و خواص ان

برک آن قاطع باه و بیخ آنکه در زیرزمین و سفید و شیرین است محرک باه و ماکول و کاسر حدت صفرا است و بجهت نیکوئی طعم در کشک و ماست داخل می کنند و می خورند

فصل الضاد مع الفاء

ضفدع

بفتح ضاد و سکون فا و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و بشیرازی بک و بترکی قرباغه و بهندی میدک نامند

*ماهیت ان

معروف است حیوانی است که در زیرزمینهای نمناک و آبهای استاده و جویهای بسیار بهم می رسد بری و بحری و نهری می باشد و از مطلق آن مراد نهری است و بری آن از سموم قتاله است

*طبیعت اقسام ان

در سوم سرد و در اول خشک و اصل آنست که خالی از حرارت قویه نیست

*افعال و خواص نهری ان

سموم است از قبیل دفع فاسد با فسد و مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان و ضماد شق کردهٔ آن جاذب پیکان و خار و امثال آن و سموم

ص: ۱۰۹۸

۵۷۹کزنـدکان بقوت و قاطع سـیلان خون و التیام دهندهٔ زخمها خصوصا ذرور سوختهٔ لحم آن و با زفت تر جهت داء الثعلب و طلای آن قـالع دنـدان است بی الم و وجع و مـانع سوزانیـدن آتش و دمـاغ محرق آن قـاطع نزف الـدم اعضا و نفوخ آن قاطع رعاف و بدستور طلای آن بر پیشانی و جمعی که طلای خون آن را مانع برآمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و کفته اند چون ران ضـفدع را بریسـمان بندنـد و کسـی که الماس خورده باشـد بلع کنـد پارهای الماس بدان چسـپد و برآید و چون اطراف و احشای آن را انداخته با پیه کردهٔ بز مهرا پخته روغن آن را جمع کنند جهت بواسـیر حار مجرب دانسـته اند و قسـمی از ضفدع که در پای اشـجار بهم می رسد سبز بسـیار کوچک چون آن را با هموزن آن دانهٔ پنبه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب از مجرب است و مضـمضه بطبیـخ آن جهت وجع اسـنان و کفته انـد چون آن را بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب و یکی را در سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است سم است و آنچه در سایه مداوای آن و هرکه ضـفدع اجامی سبز و یا زرد و یا سـیاهی از هر صـنف که باشـد و یا سـرخ بحری را بخورد او را در ورمنی و قـذف آن عارض کردد پس بدن او سـیاه کمد شود و بسا است که متورم کردد و قئ و ورم احشا درد دل بهم رساند پس بمیرد و کاه از خوردن زرد و سـیاه آن سـقوط اشـتها اولاـ پس جشـای حامض و فساد رنک بـدن و قئ و غثیان و وجع فواد و ورم شـکم و ساقین بهم رسـد و مـداوای آن قئ فرمـودن بـا آب و نمـک و آب شـبت مطبوخ بـا ملـح به حـدی که نقی حاصـل کردد و بحمـام رفتن و آشامیـدن سـکنجبین و اسـفیدباجات با دارچینی و دوای الکرکم و دواء اللک و آشامیدن شـراب و هرکه خلاصی یابد از ان کم است که او را استسقا و یا سقوط اسنان عارض نکردد

ص: ۱۰۹۹

فصل الضاد مع الميم

ضمران

بفتح ضاد و کسر میم و فتح راء مهمله و الف و نون و آن را ضربوان و ضروان و ضومران نیز نامند

*در ماهیت

ان

اختلاف است اکثری آن را شاهسفرم شیرازی دانسته اند و رنک آن سبز است نه چون کرمانی و بعضی فودنج نهری و بعضی حماحم و بعضی کفته اند کیاهی است که در بادیه می روید و در حجاز کثیر الوجود و خوش بو و حاد الرائحه و بعضی کفته اند نوعی از شیح است که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوش بو و بهترین آن تازه خوشبوی آنست

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند

*افعال و خواص آن

کثیر المنافع از برای امراض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سوختکی آتش و بوئیدن آنکه کلاب بران پاشیده باشند مقوی دماغ محرور المزاج است

باب شانزدهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها طاء مهملهٔ مشاله است

فصل الطاء مع الالف

طالیسفر

بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله و فتح فا و راء مهمله

*در ماهیت ان

اختلاف بسیار است بعضی کویند آن پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم تر و صلب تر با اندک حدت و خوش بوئی کمی و اشقر و چون کهنه کردد مائل بسیاهی شود و کفته اند عروقی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد و بوی آن شبیه ببوی زعفران و با عفوصت و تیزی و شاید زرنب باشد که بهندی طالیس پتر نامند و آن برک درختی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زردرنک

*طبیعت ان

مختلف القوی با جوهر ارضـی غالب معتـدل در کرمی و سـردی و مائل بحرارت و خشک در سوم و بعضـی کرم و خشک در دوم دانسته اند

*افعال و خواص

آن

جهت لقوه و فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات بواسیر و قروح امعا و مضمضه بطبیخ آن با سرکه

۵۸۰جهت درد دندان و نکاهداشـتن آن در دهان جهت قلاع سـفید آن و ضـماد آن خشک کنندهٔ دانهٔ بواسیر مقدار شربت آن تـا یـک مثقـال بـدل آن چهار دانک وزن آن کمون و نیم وزن آن ابهل و کوینـد بـدل آن بوزن آن سـنبل و نیم وزن ساذج و کویند ابهل و مقل مساوی آن مضر رئه مصلح آن عسل است*

طالیقون

بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعربی صفر و بفارسی مس است و روی عبارت از انست جهت آنکه در معدن مس بهم می رسد بدون صناعت بشری

*ماهیت ان

مصنوع و غیر مصنوع می باشد غیر مصنوع آن مسـی است زردرنک شبیه ببرنج مصنوع مرکب از مس و روح توتیا و از تافتن بآتش و کوفتن بمطرقه سیاه نمی شود و بخلاف سائر اقسام مس و مصنوع آن مسی است که مکرر کداخته در بول کاو که در ان اشـنان سبز جوشانیـده باشـند ریزنـد و چون قـدری رصاص اضافهٔ آن کننـد آن را نحاس صـینی نامنـد و کویند جسدیسـت مصنوع از اجساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کانسه نامند

*طبیعت

ان

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بـا قوت سـمیت و چون منقاشـی از ان سازنـد و موی را از ان بکشـند دیکر برنیایـد و چون قلابه از ان سازنـد هیـچ ماهی از ان خلاـص نشـود و چون کرم کرده در آب اندازنـد هیـچ حیوانی از ان آب نخورد و چون از ان آئینه سازنـد و در خانـهٔ تـاریک صاحب لقوه دائم در ان نظر کند رفع علت آن شود

طاؤوس

بفتح طا و الف و دو واو اول مضموم و دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند

*ماهیت ان

طـائریست معروف خوشـرنک بـالوان مختلفه و براق و دم آن بسـیار بلنـد و چتری چون بردارد بلنـد کنـد و آواز آن شبیه بآواز کربه و نر آن بزرکتر از مـادهٔ آن و خوش رنـک و خوش منظرتر از مـادهٔ آن و دم مـادهٔ آن کوچکتر و مادهٔ آن در سالی یکبار تخم کذارد

*طبیعت کوشت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بغایت صـلب و غلیظ و بطئ الهضم و مولـد خلط غلیظ کثیف و کوینـد مقوی معده است و آشامیدن عرق اسـفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن کوشت و پیه آن مقوی باه و مرقهٔ لحم آنکه با سداب پخته باشـند جهت درد معده بارد و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل و بدستور نطول آن و طلای پیه آن بر کمر و ذکر و مقعده محرک باه و طلای پیه کداختهٔ آن با آب و سـداب و عسل جهت قولنـج و درد معده و طلای خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که بیم اکله باشد و طلاـی سـرکین آن با قوت جلاء بسـیار و جهت ثآلیل و رفع جمیع آثار و طلای اسـتخوان سوختـهٔ آن جهت کلف و تغیر رنک برص مفید و آشامیدن زهرهٔ آن بقدر دو دانک بتنهائی و یا با سـکنجبین و آب کرم جهت حبس اسهال و ذوسنطاریای مزمن و طلاـی آن بـا سـرکه جهت کزیـدن هوام و قروح و رفع آثار و با انزروت جهت قلع بیاض و ذرور سوختـهٔ آن ملحم جراحات و سنون آن مقوی دنـدان و جالی آن و کویند چون دنبالهٔ آن را در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یک مثقال فلزی

شبیه بطلا- بهم می رسد و اکتحال آن در رفع بیاض عین و امراض آن از مجربات است و کوشت آن بسیار کرم مصلح آن ابازیر و کفته اند مصلح آن همچنین کوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنکی سنکین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند و معلق بیاویزند یک روز یا دو روز تا سه روز پس پاک نموده شسته با سرکه مهرا طبخ دهند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان قوت معده و مرتاضان نخورند و کویند که از خواص آنست که چون طعام مسموم را بیند برقص و فریاد آید و نظر کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت آنست

ص: ۱۱۰۲

طباشیر

بفتح طا و باء موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بهندی بنس لوچن و تباکیر نیز نامند

*ماهیت ان

چیزی است شبیه بکرههای نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند و از نی قویتر و از بافس کلان باریکتر و نازکتر و کرههای آن دوردور بتفاوت دو دست می شود و در طرف رنکپور و نواح سلهت که در سمت مشرق و شمال مرشدآباد و از بنکاله واقع اند بسیار بهم می رسد و درین ملک کاغذ باد از همین بانس می سازند و آن در ابتدا رطوبتی است رقیق و بتدریج منعقد می کردد و آنچه از ان در جوف آن انعقاد یافته و نی آن خود بخود شکافته و یا مردم شکافته برآورده باشند شبیه بعقدهٔ کره نی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت تر کردد و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنس لوچن کویند و آنچه از ان ریزه شده باشد بعد شکافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آن را کوبیده خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم زودشکن می باشد و در آب حل می کردد و این در مرتبهٔ دوم است از خوبی و شنیده شده که کاهی برای سهولت اخذ آتش در نیستان آن می زنند و یا آنکه خودبخود آتش در ان می افتد و نیها سوخته و شکافته طباشیرها برآمده بعضی سوختهٔ ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست در میان نیهای سوخته و خاکستر افتاده می باشد بعد سرد شدن دانهای طباشیر خوب آن را چیده برمی آورند و آنچه ریزه شده و ناسوخته است علی حده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک می نمایند این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علی حده کوفته اقراص می سازند و این خوب سفید نمی باشد بلکه خاکستری رنک است و خالی از بورقیت و حدتی نیست و آن را مغشوش بکره استخوان سوخته و هیل کوفته می نمایند و فرق با غبریت و سیاهی رنک و ثقل آنست

*طبیعت آن

در دوم سرد و در سوم خشک و خشکی قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جکر حار و مسکن التهاب و عطش و قاطع قئ صفراوی و اسهال دموی و حار و محلل و مجفف رطوبات باردۀ مرخیۀ معده و جهت اورام حارۀ چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیفه از حرارت و حمیات حارۀ حاده و عطش مفرط و خلفۀ حار با آب سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال شربا و ذرورا بتنهائی و یا با اندک برک کل سرخ و نبات سفید و ذرور آن جهت استحکام دندان و سوختکی آتش و با سکنجبین جهت رفع توحش و غم و کرب و التهاب مفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب المضار مداومت آن مضر باه و مصلح آن مصطکی و عسل و کویند مضر رئه مصلح آن صبر یا عناب و یا عسل و مصلح آن در مبرودین تعدیل آن بزعفران مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن تخم خرفه بو داده و نصف آن سماق و کل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و کویند بدل آن کاغذ مصری سوخته و عصارۀ لحیه التیس و تخم کاسنی و سه وزن آن تخم خیارزه و چهار وزن آن بزر قطونا است و در قرابادین کبیر جوارشات و حب و سفوفات و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافت

طباق

بضم طا و فتح باء موحده و الف و قاف بلغت اندلس طباق و بیونانی قویثرا و بفارسی اسپرغم بیابانی نامند

*ماهیت آن

نباتی است که در اندلس قبل از آنکه غافث یافت شود بجای غافث بشبه آن استعمال می نمودند و در جوزا بهم می رسد و دو نوع می باشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برک آن شبیه ببرک زیتون و از ان اندک بلندتر و باریکتر و نازکتر و مزغب و با چسپندکی و سهوکت و کراهیت رائحه و تلخی و تندی و شیرینی و این را طباق منتن و شجر براغیث نیز

۵۸۲نامند جهت آنکه از افتراش برک آن براغیث و هوام می کریزند و صغیر آن بقدر یک شبر و برک آن نرم زودشکن و کل آن مائل بزردی و نرم و بی بو و با اندک شیرینی و ان کریه الرائحه نیست مانند آن

*طبیعت ان

کرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز کفته اند و کرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا مدتی می ماند

*افعال و خواص آن

کل صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع ان و تفتیح سدد و ازالهٔ تهبج و نفخ حادث از ضعف و ادرار طمث و تفتیت حصاه و دفع سموم خصوص سم عقرب شربا و ضمادا و طبیخ و عصارهٔ کل و برک آن مسهل اخلاط محترقه برفق و جهت یرقان و مغص و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بدستور جلوس در ان مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون کل تر و تازهٔ آن را در زیت طبخ دهند و بنوشند جهت نافض و قشعریرهٔ حمیات دوریه نافع و ضماد برک صغیر آن جهت صدع و جراحات و نهش هوام و با سرکه جهت صرع بلغمی و با زیت جهت کزاز و رفع تپها و جرب و حکه و افتراش برک آن خصوص منتن آن جهت کریزانیدن هوام و پشه و قتل کیک و بدستور تدخین بدان و حمول عصارهٔ آن مسقط جنین در ساعت و صنفی از ان که قریب به آب می روید و ساق آن غلیظ ما بین کبیر و صغیر و در ان رطوبتی که بدست بچسپد نیست و ثقیل الرائحه تر و بدبوتر از هر دو صنف و ضعیف العمل تر از هر دو است

ص: ۱۱۰۵

طباهیج

در قرابادین کبیر مذکور شد

فصل الطاء مع الحاء المهمله

طحال

بکسر طا و فتح حا و الف و لام لغت عربی است و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تاء مثناه فوقانیه و کسر لام مشدده و یاء مثناه تحتانیه

*ماهیت ان

معروف است که عضوی است نرم سخیف کبودرنک واقع در جانب چپ زیر قلب و آن اوعیه سودا متولد در کبد است برای ریختن قدری از ان بعد دفع فضول از معده بر فم معده و از معده جهت انتباه آن بجوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از ان در خون برای تغذیهٔ بعض اعضای صلبیه چنانچه بتفصیل در کلیات فن طب مذکور است و تکون آن از دم سوداوی است و آنچه می کویند که فرس طحال ندارد نیست چنین مانند آنکه می کویند که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت و جلادت فرس و عدم جرأت و جسارت شتر بهترین آن حیوان فربه جوان اهلی است جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان پیر بری و شیخ الرئیس کفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه

*طبیعت ان

بارد یابس

*افعال و خواص ان

بطئ الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و ذرور خون خشک آن ملصق و قاطع نزف الدم جراحات تازه مصلح رداءت آن خالص نمودن از عروق و با روغن بسیار دنبه و پیه پختن و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن هر حیوانی از یک طحال بیش نیست و لیکن اطبای فرنک می کویند که بندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات تا پنج عدد و شنیده شده که اطبای فرنك شکم سکی را شکافتند در جوف آن پنج عدد طحال یافتند و نیز شنیده شده که طحال سکی را بریده برآوردند و باز آن را ملتئم ساختند و آن سک تا مدتی زنده بود

طحلب

بضم طا و سکون حا و ضم لام و باء موحده بر وزن قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده بر وزن زبرج لغت عربی است و بسریانی طحلیا و بیونانی اویسون و برومی برونیا و بفارسی جغرابه و جام خواب بک و بشیرازی جل بک و باصفهانی جل وزغ و بهندی سوال نامند و در بنکاله معروف بکائی است و کسی که آن را بهندی کنحال دانسته محض توهم است جهت آنکه کنجال طحلب الصحرا است که خراز الصخر باشد نه طحلب الماء

*ماهیت ان

سبزی است که بالای آبها خصوص

۵۸۳آبهای ایستاده که آفتاب بر آنها نتابد مانند غدیرها و آب جویها و حوضها تکون می یابد و سه قسم می باشد آنچه مستدیر و از هم متفرق است مسمی بخراز الما و طحلب لیفی است و آنچه مانند ریشها متصل بهم و بر لب جویها بسیار می باشد غزل الماء نامند و آنچه متراکم مانند نمد باشد خروع الضفادع کویند و در آبهای ایستاده تکون می یابد بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون می یابد

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر و با قوت قابضه و قبض نهری آن زیاده از بحری است

*افعال و خواص آن

ضماد آن بتنهائی و یا با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و باد سرخ و تحلیل اورام حاره و تپهای حاره و نقرس و قیلا و فتق اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تليين عصب قوی الاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و بلع نمایند و آب کرم بالای آن بنوشند و قیٔ کنند در اخراج زلوی در کلوی چسپیده مجرب و آشامیدن خشک آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یک درم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنباکوی خشک که همه را با آب غلیان نرم سوده حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع کردد و هرچه بر روی سنکهای دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن حابس سیلان خون اعضا است*

فصل الطاء مع الخاء المعجمه

طخشيقون

بفتح طا و سكون خا و كسر شين معجمه و سكون ياء مثناه تحتانيه و ضم قاف و سكون واو و نون طفشيقون نيز نامند بمعنى قوسى است

*ماهيت ان

دواى سمى است از جملۀ يتوعات كه در بلاد ارمن پيكان را بآن آب مى دهند زخم آن كشنده مى باشد بركـ و نبات آن شبيه ببركـ كبر و پرشير و بغايت تند

*افعال و خواص ان

ضماد آن جهت قوبا نافع و كويند حلتيت بادزهر آنست شربا و ضماد كردن بر موضع جراحت آن

فصل الطاء مع الراء المهمله

طراثيث

بفتح طا و را و الف و كسر ثاء مثلثه و سكون ياء مثناه تحتانيه و ثاء مثلثه بمعنى زب الارض و زب الرياح است و زب بمعنى ذكر است

*ماهيت ان

نباتيست خشبى شبيه بفطر و در زمين فرو رفته و سرخ و سفيد مى باشد و كياه آن مانند بركـ پيچيده و منبت آن بيشتر نخودزارها و زير درختان و سرخ آن شيرين طعم و قابض و ماكول و سفيد آن تلخ و غير ماكول

*طبيعت ان

در سوم سرد و خشكـ

*افعال و خواص آن

بسيار قابض و قاطع و حابس اسهال و سيلان خون و عرق و مقوى كبد و معده و دابغ و رافع استرخاى آن و جهت اعيا و ردع مواد حاره و تحليل صلابات و تقويت مفاصل مسترخيه شربا و ضمادا و چون با شير بز تازه دوشيده طبخ دهند و يا با دوغ ماست كاو بياشامند جهت استرخاى معده و كبد نافع مضر رئه مصلح آن شكر و مخشن جلد و مصلح آن بزر قطونا مقدار

شربت آن تا دو درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرظ و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی است و اقاقیا نیز بوزن آن کفته اند

طراشنه

بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها و آن را جعفریه و عشبه العجول نامند

*ماهیت ان

غافقی کفته نبات آن دو نوع می باشد یکی برک آن شبیه ببرک شلغم بری و از ان نازک تر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه ببرک کلم و بران غباری سفید رنک و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک و بر اطراف آنها کلهای زردمانند کل طباق یا کل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مائل بزردی و ساق آن از ان کوتاه تر و باریکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن اجام و مواضع رطبه

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و

خواص صنف اول آن

اکتحال عصارهٔ آن رافع بیاض عین و در ان امر قوی الفعل و آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ و ضعف

۵۸۴کبد و طحال و استسقا در بدو حال و صنف دوم نیز جهت رفع بیاض قوی الفعل و سریع الاثر و لهذا آن را عشبه العجول نامند*

طراغثون

بفتح طا و را و الف و ضم غین معجمه و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و نون

*ماهیت ان

شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قوسی نامیده و کفته بعضی مردم آن را قوسی نامند و نبات آن شبیه بشاخی است و برک آن شبیه ببرک نباتی که زعفران ثمر آنست و سر شاخ آن بزرک و برطرف آن ثمری سیاه رنک و آن نبات را می خورند و رازی کفته حشیشی است که در میان کندم می روید و آن را مثلث می نامند و صاحب فلاحت کفته که شاخی است کوتاه بسیار سبز کاه با برک نازک باریک طولانی می باشد و کاه بی برک و عروق آن طولانی غلیظ اغبر و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن و در میان آن تخمها و آن را می خورند و لذیذ و خوش بو است و بیخ آن شیرین و آن را با شاخ آن می خورند

*افعال و خواص آن

اكتحال آن جهت منع كثرت دموع عين و خائيدن و خوردن آن نيكو كنندۀ بوى دهان است

طراغين

بفتح طا و را و الف و كسر غين معجمه و سكون ياء مثناه تحتانيه و نون و بعضى آن را طرغاين و بعضى سقونيوس نامند

*ماهيت ان

نباتى است كوچك بر روى زمين بقدر يك شبر و زياده و كمتر از ان و بى برك و بر شاخهاى آن ثمر بقدر دانۀ كندم و شبيه بحب انكور كوچكى و اطراف آن نيز و كثير العدد

*طبيعت ان

كرم و خشك و سرد و خشك نيز كفته اند و با قوت قابضه

*افعال و خواص ان

آشاميدن ده دانۀ آن با شراب جهت اسهال و سيلان رطوبات رحم مزمنين نافع و بعضى مردم آن را كوبيده و حبوب و اقراص ساخته عند الحاجت استعمال مى نمايند*

طراغيون

بفتح طا و را و الف و كسر غين معجمه و ضم ياء مثناه تحتانيۀ مشدده و سكون واو و نون لغت يونانى است بمعنى شبيه به بيش جهت آنكه رايحۀ برك آن در خريف مانند بيش مى باشد

*ماهيت ان

دو قسم است يكى بزرك و برك و ساق آن مانند اسقولو قندريون و با اندك زغبى و صمغ آن مانند صمغ عربى و در جزيرۀ اقريطش بسيار بهم مى رسد و دوم كوچكتر از ان و در سواحل دريا بهم مى رسد و بى برك و بسيار بلند نمى شود و بر شاخهاى آن دانهاى سرخ بسيار بقدر كندمى و هر دو سر آن باريك

*طبيعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

یک مثقال از هر دو نوع آن با شراب مفتت حصاه و مدر حیض و مخرج جنین شربا و حمولا و ضماد آن جاذب خار و پیکان از بدن و کوچک آن قابض و جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات شربا و از دانهٔ آن تا ده دانه نافع است*

طرخون

بضم طا و بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو و نون معرب ترخانی فارسی است و بسریانی طرخونی و برومی اورسیطون و بیونانی میور سینه نامند

*ماهیت ان

نباتی است معروف در بلاد ایران خصوص در فارس و در شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیکر از نعناع و پودنه و جرجیر که تره تیزک و مانند اینها با نان و پنیر و غیره می خورند و بری و بستانی می باشد و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن بهم می رسد و در طعم آن حدت و قبوضت و عفوصت و اندک حلاوتی است و خائیدن آن ناشتا بتنهائی فی الجمله خدارتی در زبان بهم می رساند و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهلهٔ بشعه می خایند طعم آنها خوب محسوس نمی کردد و طعم برک نورسته بیل ترش هندی که بهندی کت بیل و کویتهه نیز نامند فی الجمله شبیه بدان است و لیکن حدت و لطافت ندارد و در کثافت و عفوصت بسیار بر این غالب و بیخ بری آن عاقر قرحا است و اهل فلاحت کویند که چون تخم اسفند را در سرکهٔ کهنه بخیسانند تا مزاج کیرد پس بکارند طرخون می کردد و نیز اکر در میان ترب کذاشته بکارند طرخون می روید و بهترین آن بستانی تر و تازهٔ آنست

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

۵۸۵خصوص بری آن و بستانی آن را در اول کرم و خشك نیز کفته اند و با قوت مخدره

*افعال و خواص آن

محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مقوی معده و مشهی و مجفف و ناشف رطوبات و خائیدن آن خوش بو کنندهٔ دهان و مغیر ذایقه و مخدر دهان و زبان و جهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خائیدن در دهان نکاهدارند و جهت اصلاح هوای وبائی و طاعون و چون آب تازهٔ آن را با شراب کادی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و حصبه و منع حدوث علل وبائیه نافع و آشامیدن آب بعد از مضغ آن لذیذ نماید مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه و مصلح آن عسل و بطئ الهضم و مصلح آن کرفس و مقوی فعل آن رازیانه است*

طرفا

بفتح طا و سکون راء و فتح فا و الف بفارسی کز و بهندی جهاو و برومی موریقا و بسریانی عرا و بیونانی اریغابوشا و بعضی کفته بیونانی مورسقی نامند

*ماهیت ان

چهار صنف می باشد یکی درختی است عظیم و برک آن مانند برک سرو و این را بعربی اثل و ثمر آن را عذبه و بهندی ننهی مائی و درخت آن را سال نامند و دوم درخت آن نیز عظیم شبیه باثل و این صنف بری است و بی ثمر و سوم کوچك برکهای آن کم و کل آن سفید مائل بسرخی و در خوشه و نحل یعنی زنبور عسل آن را دوست می دارد و ثمر آن مانند مازوی بعطریت و خوش بو و بهندی این را بری مائی کویند و چهارم ثمر آن بی کل بهم می رسد و بقدر حب شاهدانه و سرخ مائل بسبزی و صباغان ثیاب را بآن رنك می نمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس نمی باشد و کفته اند دو صنف می باشد بزرک و کوچك بزرک آن را اثل نامند و بستانیست و ثمر آن مدور و عذبه نامند و در حرف الف مع الثاء المثلثه مذکور شد و کوچك آن بری و آن مخصوص باین اسم است و شکوفهٔ این سفید مائل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل و کزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبهای شیرین روید

*طبیعت ان

در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد کفته اند

*افعال و خواص آن

قابض و با انـدک قوت تجفیفی و رادع و محلل و طبیـخ بیخ آن با زیت جهت جذام حادث از ورم سـموم سپرز و سدهٔ آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و حبس صفرا در ان و جهت تفتیح سدد و ورم صلب جکر که هر روز سی و پنـج مثقال آن را بنوشـند مجرب و مضـمضه بطبیـخ برک آن جهت تقویت لثه و دنـدان و آشامیـدن آن جهت حبس اسـهال و نزف الـدم رحم و رفع سیلان و تجفیف رطوبات آن مجرب و آشامیـدن عصارهٔ برک یا طبیـخ لحا و یا کل و یا تخم آن نرم و کوچک کننـدهٔ طحال صـلب بزرک شـده خصوصا که در سـرکه و انجیر طبـخ نموده باشـند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده و رحم و بواسـیر و شستن سر بدان جهت رفع شپش و صئبان که رشک نامند نافع و ضماد برک کوبیدهٔ مطبوخ آن بـا سـرکه جهت ورم حار و تحلیل صـلابت طحال خصوصا با اشق و سـکبینج و بیـخ کبر و صبر و بدسـتور تکمیـد بـدان جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برک آن جهت زکام و اخراج زلوی در حلق مانـده و خشـک نمودن آبله و زخمهـای رطبه مؤثر و کرفتن بخور برک آن سه دفع ساقـط کننـدهٔ دانـهٔ بواسـیر و ثآلیـل و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخا و خروج مقعـده و ذرور آن جهب قروح رطبه و سوختکی آتش و ثمر آن جهت نفث الـدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فسـاد هوا و کزیـدکی رتیلاـ و آشامیـدن آب و طعـام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید بدل آن اثل است*

ص: ۱۱۱۳

طریخ

بفتح طا و کسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و خاء معجمه و آن را بتارخ نیز نامند

*ماهیت ان

نوعی ماهی است بقدر یک شبر و اندک زیاده بر ان و تا دو شیر نیز و پهن و سفید رنک و آن را بفارسی حلواماهی نامند و در بحیرهٔ از

۵۸۶حبش از ناحیهٔ آذربیجان و دریای فارس و بحرین و بعض سواحل بنادر مانند پهولچری و غیره بهم می رسد فلس دار و کم استخوان و نازک و تازهٔ آن بسیار لذیذ و آن را نمک سود نیز می نمایند و باطراف می برند

*طبیعت تازهٔ ان

کرم و خشک در اول و نمک سود آن در آخر دوم

*افعال و خواص ان

مشهی و مبهی و جالی و مقطع بلغم معده و ملطف سودای غلیظه و جهت حمیات ربع و تحریک باه مبرودین و مرطوبین نافع و در بعض امزجه تلیین طبع و در بعض حبس می نماید و مضر محرورین و بهترین استعمال آن آنست که با روغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نموده باشد بعد تنظیف تام از فلس و امعا و مراره و غیرها و پاک شسته و تازهٔ آن بهتر از نمک سود آنست

طرفریدوس

بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله

*ماهیت ان

دیسقوریدوس کفته عشبه کثیر الاغصان است شبیه بعصا و کماذریوس و برک آن باریک است شبیه ببرک نخود و در بلاد نلیقه کثیر الوجود است

ص: ۱۱۱۴

*افعال و خواص ان

جهت نهش هوام نافع است

طرفولس

بفتح طا و سكون را و ضم فا و سكون واو و ضم لام و سين مهمله لغت يونانى است

*ماهيت ان

قطعهاى لطيف نافع است جهت جساوۀ طحال و كفته اند خشك است

طريفلن

بكسر طا و را و سكون ياء مثناه تحتانيه و ضم فا و لام و نون اسم يونانى است بمعنى ذو ثلثه اوراق

*در ماهيت

آن

اختلاف است بقول اكثر آنست كه اسمى است مشترك ميان حندقوقا و نبات خصيه الثعلب و بعربى مراد از حومانه است و آن نباتى است قريب بذرعى و شاخهاى آن باريك و سياه شبيه باذخر و برك آن مانند برك حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و كل آن بنفش و رايحۀ آن شبيه بعصفر و بيخ آن دراز و صلب و تخم آن مائل بپهنى و با زغب و مستعمل برك و تخم آنست

*طبيعت ان

در سوم كرم و خشك

*افعال و خواص ان

مفتح و مقوى معده و جكر و مدر بول و حيض و آشاميدن دو مثقال از برك و تخم آن و از برك آن سه مثقال بتنهائى با آب سرد جهت ازالۀ صرع و شوصه و ابتداى استسقا و وجع رحم و عسر البول و با سكنجبين جهت سپرز و سموم هوام و چون بكوبند نبات آن را با برك و بيخ و عصارۀ آن را بر نهش هوام ريزند وجع آن را تسكين دهد و بدستور نطول طبيخ شاخهاى آن و اكر بر عضو متقرح و با بر عضو سليم برسد درد و وجع كند و بكزد و بخورد آن را آشاميدن سه برك و سه دانۀ تخم آن با شراب جهت حمى مثلثه و چهار برك و چهار دانۀ آن جهت حمى ربع بالخاصيه نافع و بيخ آن از ادويه ترياقيه و در معاجين كبار داخل مقدار شربت آن دو درم مضر كرده مصلح آن كثيرا است

طریقولیون

بفتح طا و کسر را و سکون یا و ضم قاف و سکون واو و کسر لام و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلاثه عناقید

*ماهیت ان

نباتی است بقدر شبری برک آن شبیه ببرک ثیل و از ان قویتر و کل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره و بیخ آن خوش بو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و غلط کرده کسی که آن را بیخ تربد دانسته

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در آخر آن خشک

*افعال و خواص ان

مقوی معده و جکر و قاطع اخلاط بارده و جهت خفقان و رفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال بطن و ادرار بول مقدار شربت آن تا دو درم مضر سفل مصلح آن کثیرا است بغدادی کفته از ادویهٔ سمیه است نزد اهل هند و آن را مربافلن دانسته اند و جالینوس این دوا را ذکر نکرده

فصل الطاء مع الفاء

طفشیل

بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام بفارسی عدسی نامند

*ماهیت ان

۵۸۷عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیهٔ قدیمه است

*افعال و خواص آن

قلیل الغذا و مقوی معده حار و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تپهای مرکبهٔ بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلس بول نافع مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینیها است

فصل الطاء مع اللام

طلح

بفتح طا و سکون لام و حاء مهمله در ماهیت آن اختلاف است کویند موز است که بهندی کیله نامند و کویند نوعی از ام غیلان بیخار است باصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد

طلع

بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند

*ماهیت آن

شکوفهٔ درخت خرما است در ابتدای ظهور و چون بمقدار یک شبر و یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه بماهی بی سر و دم عریض الوسط سر و ته آن باریک می باشد آن زمان غلاف آن منشق کردد و از جوف آن خوشهٔ خرما سفید رنک که دانهای آن از جو خردتر و بران کردی مانند آرد باشد ظاهر کردد و برآید و بتدریج دانهای آن بزرک و رسیدهٔ آن غلاف خشک و جدا کردد و بیفتد و آن غلاف را کفری و خوشهٔ خام تازه از ان برآمده را ولیغ و بفارسی دانهای آن را غورهٔ خرما و آن کرد راکشن و دقیق النخل خوانند و کشن درخت نر را تا بماده نزنند بعد از آنکه دو سه دانه ثمر نر آن را در جوف ثمر ماده کذاشته و بسته باشند خرمای آن بالیده و بزرک و شیرین و لحیم نمی کردد و از ابتدای غورکی تا انتهای تمری مراتب اواسط آن را نامهای بسیار است و در تمر اکثری مذکور شد و صنف کفری در حرف الکاف مع الفا ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و قداوی از نخل نر است که در زمین و آبهای شیرین روئیده باشد و دانهای آن کوچک و پوست آن سفید بود و قبوضت آن کم و تلخی نداشته باشد

*طبیعت ان

در اول سرد و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنکی و اسهال و تپهای حاره و نفث الدم و نزف الدم نافع و دیر هضم و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح آن چربیها و کوشتها و شیرینیها و جوارشات مانند جوارش کمونی و فلافلی و زنجبیل مربا و عسل و کشن آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه و لهذا بغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان است

طلاء

بکسر طا و فتح لام و الف ممدوده

*ماهیت ان

آب انکور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از ان برود و آن را میفختج نامند و بعضی اعراب آن را خمر کویند و بعضی کویند آب انکوریست که طبخ دهند تا آنکه نصف آن و یا بیشتر و یا کمتر برود و غلیظ مائل بسیاهی کردد و آن را طلاء از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زقت می مالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص می دارند و بعضی مثلث را

*طبیعت و افعال و خواص ان

نیز قریب بخمر و مثلث است و ذکر یافت و می یابد ان شاء اللّه تعالی*

طلق

بفتح طا و لام و قاف در آخر و سکون لام غلط است و بکسر طا نیز آمده معرب از تلک فارسی و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسریانی فتح جشما و کوکبا از عانیز کویند واو و بیونانی چشمارون و فلون و اسطر و بمعنی کوکب یعنی کوکب الارض و برومی غوقوطیه و بفارسی ابرک و بهودل نیز و بهندی ابهرک نامند

*ماهیت ان

جسمی معدنیست متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیلی غالب بر ان ارضیت و یبس و فاعل انعقاد آن برودت و سه صنف می باشد یمانی و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنک شفاف و براق صفایحی است که خوب ورق ورق کردد و اوراق آن بزرک و نازک سفید براق صدفی باشد و مائل بسیاهی نباشد و بعد از ان در خوبی هندیست و آن در سفیدی

۵۸۸و نازکی کمتر از یمانیست و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک نمی کردد و رنک آن با کمودت و نیز کفته اند دو صنف می باشد یکی صفایحی و ورق ورق می کردد و دوم مانند سنک حص و معدن آن جزیرهٔ قبرس است و در هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم آباد و می کویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیلی سیماب برمی آید و مستعمل از ان محلوب و محلول آنست و چون بتنهائی احراق نمی یابد لابد بیالاید با نوشادر و کلس البیض احراق می نمایند و دستور حلب و حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد

*طبیعت ان

در دوم سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوم خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم همه اعضا و رحم و ذوسنطاریا و تپهای حاره و ریزانیدن سنک کرده و مثانه و با عسل جهت سرفهٔ کرم و مغسول آن به آب بارتنک جهت نفث الدم سینه و رحم و بواسیر بیعدیل و طلای آن جهت قروح رطبهٔ قضیب و اعضای عصبانی و اورام حارهٔ پستان و خلف اذن و بواسیر و حکه و جرب مذاکیر و سائر اعضای رخوه و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی جلد بغایت مؤثر المضار آشامیدن آن مطلق با خطر و مضر سپرز و کرده مصلح آن کثیرا و تخم کرفس و استعمال آن با عسل رافع تشبث آنست باعضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلوب آن را مانند غبار سائیده و مکرر با آب خالص غسل نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در ان زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با زنکار زمردی رنک و با عصفر فستقی رنک کردد و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیدهٔ تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن از آتش شود و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی می دانند هرکاه بآن کداخته شود و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب در قرابادین ذکر یافت*

فصل الطاء مع الياء المثناه التحتانيه

طیرانه

بفتح طا و سکون یا و فتح راء مهمله و الف و فتح نون و ها و طشیر و طشور نیز آمده

*ماهیت ان

نباتی است مانند فطر و بزرکتر از ان و در شب مانند چراغ می درخشد و تر و تازۀ آن سفید و زرد و خشک آن سرخ رنک منقطع می کردد از ظروف مانند اسفنج قطعهای سرخ و رطوبت آن بدبو و منبت آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران بسیار شود بیشتر می روید

*طبیعت ان

کرم و خشک در چهارم

*افعال و خواص آن

نفعی از ان تا حال ظاهر نشده و از سموم قتالۀ قویه است حتی بوئیدن و لمس نمودن آن و اجتناب از ان واجب*

طین

بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی متی و بسریانی چشما نامند

*ماهیت ان

معروف است بهترین آن طین حر یعنی خالص از آمیزش ریک و شوره و کبریت است که از آب شیرین باشد و آن را حرازین جهت نامند و بفارسی خاک رست نامند و لطیف ترین اطیان آنست که از آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین نیل مصر بهترین اطیان انهار است

*طبیعت ان

مطلقا سرد و خشک مکر خاک بلد مصطکی و خاکی که در میان نمک بهم می رسد و یا مدتی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه کرم و خشک اند

*افعال و خواص

آن

جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب و کرمی مقعده و مقوی اعضای مسترخیه از سواری بسیار و حرکت عنیفه شربا و ضمادا و طلاء بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبۀ هر علت و آشامیدن آن جهت سل نفث الدم و سحج امعا و کزیدن ارنب بحری و ذراریح و سموم هوام و تحقین بدان جهت سحج امعا و طلای آن

۵۸۹جهت نهش افعی و کلب کلب و با سرکه و روغن کل سرخ جهت تحلیل ورم حار و چون خاک حر را با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای کدر و شور حل کنند و بکذارند تا ته نشین کردد خالص و شیرین و اصلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور ممزوج نموده عرق کشند عرق آن شیرین براید و خاکی که مدتی آفتاب بران تابیده باشد طلای آن جهت استسقا و تقویت اعضای مسترخیه رهله و با سرکه جهت کزیدن هوام بیعدیل و غسل سربدان منقی اوساخ آن و مقوی موی و درازکنندۀ آن و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاغ بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت کزیدن زنبور و با قیروطی جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلای خاک تنور با نمک و سرکه جهت رفع کچلی سر اطفال مجرب و خاکی که در نمک مدتی مانده باشد و خاک ظرف کلی که در ان نمک می کذارند جهت تحلیل اورام بارده و انفجار دماميل و بثور نافع و با بول بز و یا شتر و یا کاو محلل استسقا و ضماد کاه کل یا سرکه جهت کزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون کلاب بر ان بپاشند و ببویند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق کاه کل که با کلاب و عرق کاوزبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معدۀ حار بسیار مفید و طلا و ضماد خاک رود نیل که هنکام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام مزمنه و رافع استرخا و لاغری حادث از کثرت نفث الدم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث که قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله لا تاکلوا الطین فان فیه ثلثه خصال تورث الداء و تعظم البطن و تصفر اللون و قال صلی اللّه علیه و آله ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم و قال ایضا من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر اصحاب حصاه و دیدان و ضعف احشا است

*طین الابیض

*ماهیت ان

خاك است سفید رنك با غرویت و نرم اندك چرب با چسپندكی كمی كه در بعض اراضی خصوص جاها كه طین حر باشد خصوصا در زمین كوفه و حجاز بهم می رسد و آن ركهای خاك خالص لزج چسپنده است شبیه بطین خراسانی

*طبیعت ان

سرد و خشك

*افعال و خواص ان

جالی چرك موی سر چون سر را بدان بشویند و جهت قروح مزمنه و دامیل و تحلیل اورام حاره و تسكین آنها ذرور او طلاء نافع و در سائر خواص مانند طین خراسانی است

طین الاحمر

طین مغره است كه بفارسی كل سرخ یزدی و بهندی كیرو نامند و كاهی آن را طین فارسی نیز نامند

*طبیعت و افعال و خواص ان

در مغره در حرف المیم مع الغین مذكور خواهد شد ان شاء اللّٰه تعالی

طین الاخضر

بفتح همزه و سكون خا و فتح ضاد معجمتین و راء مهمله

*ماهیت ان

خاكی است سبز رنك چرب با لزوجت و چسپندكی كه آزادكان كه از توابع شیراز است می آورند و در بعضی از قطعهای آن رنكهای زرد و سرخ و سفید می باشد و بهترین آن سبز یكرنك خالص آنست

*طبیعت ان

سرد و خشك

*افعال و خواص ان

زنان ایران او را بریان نموده دود داده می خورند و می کویند جهت طپش قلب نافع و شستن سر و بدن بدان مسکن حرارت و نرم کنندهٔ جلد و مو و رافع چرك و شپش و پاشیدن سودهٔ آن بر فرش و غیره که بران روغن ریخته باشند ناشف آنست

ص: ۱۱۲۲

طين الارمنى

بفتح اول و سكون راء مهمله و فتح ميم و كسر نون و ياء مثناه تحتانيه نسبت بسريانى حمادرمنايا و بيونانى بيلاطرنيون و برومى فلاارميانا نامند

*ماهيت ان

كلى است سرخ تيره جكرى رنك با نرمى و اندك چربى و غرويت كه بزبان بچسپد و خوش بو و در طعم شبيه بخاك باشد و از ايروان و ارمنيه آورند و كاه بر حجر ارمنى نيز بمجاز

۵۹۰اطلاق مى نمايند و بهترين آن نرم املس چرب خالص صافى از سنك ريزه و رمل چسپنده بزبان طلائى رنك آنست

*طبيعت ان

سرد در اول و خشك در دوم

*افعال و خواص ان

قابض و مغرى و مقوى قلب و حابس نزف الدم و نفث الدم صدر و بطن و رحم و امعا و معده و بواسير و بول و بجهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات عظيمهٔ منحدره بسوى سينه و ضيق النفس و سرفه و سل و حميات و ربو حادث از انها و جهت حبس اسهال شربا بسيار نافع بجهت شدت تجفيفى كه دارد و ازين جهت نيز رادع اورام است و بجهت وبا و طاعون چون پيش از حدوث آن چند روز و يا در ان هنكام نيز با سركه و كلاب اكر تپ نباشد و الا با آب و سركه بخورند و بر ورم آن طلاـ نمايند امان يابند از ان و با اقاقيا جهت كسر عظام طلاـ و ذرور آن جهت حبس نزف الدم كل اعضاى ظاهرى و تجفيف قروح رطبه مفيد مضر طحال مصلح آن مصطكى و كلاب مقدار شربت آن از نيم درم تا دو درم بدل آن طين مغره و طين حجازيست*

ص: ۱۱۲۳

طين الاصفر

بفتح اول و سكون صاد مهمله و فتح ما و راء مهمله و آن را طين الصنم نيز نامند

*ماهيت ان

خاكى است زرد مائل بتيركى كه از ميان دو كوه حوالى قسطنطينيه آورند و رهبانان سكنۀ آنجا بر ان صورتى نقش مى نمايند و كويند صورت بت است و بعضى كويند نقش ديكر است غير معلوم از قبيل طلسم و كويند چيزيست كه بهندى آن را پيورى نامند و اصلى ندارد زيرا كه پيورى چيزيست زرد سبك وزن مصنوع از بول بچۀ كاو تازه زائيده كه بآن بركـ درخت انبۀ خام خورانيده طبخ نموده بعمل مى آورند و اكثر مستعمل نقاشان است و مشهور است

*طبيعت آن

سرد و خشك

*افعال و خواص

ان

قابض و حابس و جهت نفث الدم و نزف الدم اعضاى باطنى و قيام كبدى و قيام المده شربا بهترين اطيان است و ذرور آن جهت نزف الدم ظاهر و تجفيف قروح نافع*

طين الاقريطس

بكسر همزه و سكون قاف و كسر راء مهمله و سكون ياء مثناه تحتانيه و كسر طا و سين مهملتين و اقرقرطون و قريطون نيز نامند

*ماهيت ان

خاكى است خاكسترى رنك با خشونت و بانكشت شكسته كردد و در قوت شبيه بشب است و از ان بسيار ضعيف ترين و فرق ميان هر دو بچشيدن معلوم مى كردد كه تجفيف اين بآن حد نيست و غالب بر ان اجزاى هوائيه است

*طبيعت ان

كرم و خشك

*افعال و خواص ان

جالى بى لذع و جهت قروح چشم نافع و تعليق آن جهت حفظ جنين و منع از اسقاط مؤثر و كفته اند مسهل ولادت است و

نقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند

ص: ۱۱۲۴

طین الاندلسی

بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهملهٔ مشدده و یاء نسبت

*ماهیت

ان

خاک سیاه کثیفی است

*افعال و خواص آن

جهت تحلیل اورام ضمادا و طلاء نافع است*

طین الجلود

بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله

*ماهیت ان

خاکی است سرخ تیره رنک املس که پوست حیوانات را بآن رنک می کنند سرخ مائل بزردی می کردد و رنک آن قیام و ثبات ندارد

*طبیعت ان

کرم و خشک و با قوت قابضهٔ شدیده و محلله

*افعال و خواص آن

طلای آن محلل اورام و با آب برک بارتنک جهت اسهال نافع و خوردن آن جائز نیست و ردی است

طین الحر

بضم حاء مهمله و راء مهملهٔ مشدده بفارسی خاک رست نامند

*ماهیت ان

بعضی آن را شامل طین اندلسی و طین فارسی و بعضی خاکی که از سیراف می آورند دانسته اند و آن خاکی است رخو

سبک خالص و بسیار سبز شبیه بریحان و چون دود دهند آن را خوش بو و خوش طعم کردد و آن را می خورند کسانی که معتاد بکل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر

۵۹۱انه اطیان دیکر است و بعضی کفته خاک خالص از آمیزش ریک و رمل و اشیای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الخراطین دانسته اند

طین الحکمه

از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه و در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه و چینی و غیره جهت رفع ضرر از آتش و صدمات می مالند و ضماد آن جهت شکستکی اعضا و تقویت استخوان و عصب مؤثر است

ص: ۱۱۲۵

طين الخراسانی

بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یاء نسبت و آن را طین نیشاپوری و طین الاکل و طین الماکول نیز نامند

*ماهیت ان

کلی است بسیار سفید خوش بو و خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیکر است و لهذا کسانی که عادت بخوردن خاک دارند از ان می خورند و بعضی بریان کرده بخور داده بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم می کردد و در بغداد اطفال بان بر الواح می نویسند و بعضی مردم آن را بریان نموده با کلاب شسته صاف و خالص آن را اقراص ساخته خشک نموده تناول می نمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور نیز اضافه می کنند

*طبیعت ان

سرد و خشک و بعضی بسبب ملوحت آن اندک کرم دانسته اند

*افعال و

خواص آن

تنقل خالص و با مصول مطیب آن بنحو مذکور جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان و قئ و منع سیلان لعاب و آب از دهان وقت خواب و رفع جوع کلبی و هیضهٔ مهلکه با قئ و اسهال و منع نزلات مفید خصوصا که تربیت و پرورش باشنه و سعد و اذخر و قاقله و کبابه و امثال اینها بکلاب تر کرده باشند مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال و در رفع هیضه دو اوقیهٔ آن با آب سیب میخوش و یا با رب آن و با آب طبیخ سعد و با آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج و مولد سدد و حصاه و مضر معتادین بسدهٔ کبد و ماساریقا و ضعف کبد و مسالک ضیقه و سنک کرده و مثانه و لیکن بمضرات اطیان دیکر نیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است*

ص: ۱۱۲۶

طین داغستانی

بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت

*ماهیت ان

خاکی است که از داغستان و قریب بدربند بلدهٔ شیروان آذربیجان آورند و الوان می باشد بهترین آن خاکی است کاهی رنك خوش بو که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند و کاهی آن را مانند اطیان دیکر می شویند و اقراص می سازند و این هنکام سفید رنك املس نرم سبک خالص از رمل و سنکریزه چسپنده زود در آب کدازنده می باشد و بعضی از ان کبودرنک و این در خوبی بعد از انست

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

مفرح قوی و رافع خفقان و غشی و سمیت اخلاط و تپ وبائی حادث از اخلاط فاسده و در سائر افعال قویتر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین بکل بسبب کمی مضرت این را می خورند خصوصا زنان عراق و عرب و لیکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن شستن و مشوی نمودن آنست

طین الدقوقی

بفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و کسر قاف و یاء نسبت

*ماهیت ان

خاکی است که از ناحیهٔ دفوقی بلدهٔ حلب آورند کبود رنك با یبوست قوی و بعضی از ان سفیدرنک سبک املس خالص از رمل و سنک ریزه و زود کدازد در آب و این بهترین آنست

*طبیعت ان

سرد و خشک و با قوت قابضه و اندك حرارتی

*افعال و خواص آن

مجفف و قابض و حابس اسهال و ناشف رطوبات معده و اورام مرکبه و حاره و زائل کنندهٔ اوساخ بدن و موی شربا و طلاء و

غسولا و زنان معتاد بخوردن اطیان بیشتر این را می خورند بجای طین خراسانی و لیکن مسدد و مفسد رنگ است

ص: ۱۱۲۷

۵۹۲و بسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد می سازد مصلح آن شستن و بریان نمودن و خوردن انیسون است بالای آن و خوردن شیرینی بالای آن و با آن بسیار مضر*

طین الرومی

بضم راء مهمله و سکون واو و کسر میم و یاء نسبت

*ماهیت ان

خاکی است سرخ نیم رنک و بعضی سفید مائل بکبودی و خوش بو و آن نوعی از طین قبرسی سفید است

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

مجفف و قابض طلای آن با آب کاسنی محلل و مانع ورم اجفان و خون آمدن از چشم و در سائر افعال مانند کل ارمنی است

طین شاموس

بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آن را طین شامیس و کوکب الارض و کوکب شاموس و بسریانی چشماشاموس و برومی فلاغاسامس و بیونانی ابو بریطس و بفارسی کل سفید نامند

*ماهیت ان

چند صنف می باشد صنفی سفید صفایحی اندک براق ناصاف شبیه بحجر المس و صنفی رمادی رنک صفایحی نرم زودشکن که در آب زود کداخته کردد و این را بیونانی اسطرا یعنی کوکب و بفارسی ابرک و بهندی کهری متی نامند و صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون بر زبان کذارند بچسپد و زود شکسته کردد و در آب زود کداخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است و از قبرس و صقالبه اورند

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و مغسول خشک کردۀ آن الطف شیخ الرئیس کفته که هوائیت بر ان غالب از طین مختوم و اقوی از ان است

*افعال و خواص آن

آشامیدن یک مثقال از مغسول آن با کلنار قاطع خون حیض دائم و جریان عرق شربا و طلاء و با شراب جهت سموم حاره و با ادویهٔ مناسبه جهت نفث الدم و اختلاف و سیلان خون از همه اعضا و دو درم آن با آب و اندکی سرکه جهت قرحهٔ امعا سریع الاثر و نیز دو درم آن با آب و شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حارهٔ اعضای رخود مانند پستان و بناکوش و زیر بغل و کنج ران و حقنهٔ آن با آب بارتنک جهت ذوسنطاریا و قرحهٔ امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماء العسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلای آن با آب و روغن کل جهت ورم پستان و اورام حاره و نقرس و با شراب جهت سموم ملدوغه نافع و در سائر افعال مانند طین مختوم است*

طین صوفی حمید

بضم صاد مهمله و سکون واو و کسر فا و یا و فتح حاء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله

*ماهیت ان

خاکی است سفید خوش بو که از بلاد شیروان از بقعهٔ صوفی حمید آورند

*افعال و خواص آن

با قوت تریاقیت جهت رفع اذیت و سمیت هوام زهردار و مار شربا و طلاء و با خود داشتن آن مؤثر و در سائر افعال مانند طین قبرسی است*

طین الفارسی

کل شیرازی و کل سرشوی نیز نامند

*ماهیت ان

کلی است سفید مائل بزردی و خوشبوی و بعضی طین حر اصفهانی و بعضی طین نیشاپوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند

ص: ۱۱۲۹

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص

آن

جهت وجع رئه نافع و کفته اند مضر رئه و مثانه است مصلح آن آب سرطانات مقدار شربت آن تا دو مثقال*

طين القيموليا

بکسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و آن را حجر رخام و بهندی کهری متی نامند و اطفال در هند بر تختهای مشق می مالند

*ماهیت ان

سه قسم است یکی سفید براق خوش بو و کویند از ان بوی کافور آید و دوم مائل ببنفشی و چرب با لزوجت و دیرشکن که در آب زود حل نکردد و از بلاد اندلس و ارمن آورند و این هر دو خوب و مستعمل و قسم سوم که سیاه و از اندلس آورند زبون ترین همه است بغدادی نوشته که شیخ من کفت که طین قیمولیا خاکی است که میان فلفل یافت می شود و غیر او کسی نکفته و در ان دو قوت است یکی مبرده

۵۹۳و دیکری حارهٔ محلله و بعد غسل قوت حارهٔ محلله آن زائل می کردد بهترین آن صافی سفید صلب لزج آنست که زودشکن نباشد و در آب زود کداخته نکردد

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

مجفف و محلل و قابض و ناشف رطوبات و بلت معده و مقوی آن و هاضمه و حابس اسهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحهٔ امعا و مسکن سوزش مقعده و طلای آن جهت امراض چشم و با سرکه جهت ورم بناکوش و همه اورام حاره و بر سوختکی آتش مانع آبلهٔ آن و بتنهائی جهت نضج دمامیل و التیام جراحات و جوششها خصوصا جوشش سر اطفال و ابدان ایشان و تحلیل اورام و با عسل جهت ورم زیر معده و سائر اعضا مفید هرچند همه اطیان محلل اورام اند و لیکن این را این خاصیت زیاده است و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح عسره الاندمال و در سائر افعال ضعیف تر از طین شاموس بدل آن طین مصری است و صاحب اختیارات کفته که در کوهستان یزد بهم می رسد و زنان جهت جلای روی

خود استعمال می کنند روی ایشان را پاک می کرداند*

ص: ۱۱۳۰

طین قبرسی

بفتح قاف و باء موحده و سکون را و کسر سین مهملتین و یاء نسبت

*ماهیت ان

کلی است سرخ چسپنده خوش بو که بزبان می چسپد و چون بشکنند اندرون آن رکهای زرد رنک بود و چون بدست بمالند دست را رنکین کند

*طبیعت ان

سرد و خشک و با قوت قابضهٔ معتدله

*افعال و خواص ان

جهت نفث الدم هر عضو و قرحهٔ امعا و سحج آن و سحج کبد شربا و احتقانا و یک درم آن به آب سرد و یا با آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویهٔ قتاله و طلای آن جهت تحلیل اورام و شکستی اعضا و کوفتکی آنها و افتادن از جای بلند مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است*

طین الکرمی

بفتح کاف و سکون راء مهمله و میم و یاء نسبت

*ماهیت آن

خاکی است که از بلاد سوریا آورند سیاه کریه الرائحه شبیه بفحم کویند که از چوب صنوبر کیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی تاک انکور است بر ان می مالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آن را طین الکرم نامند و آنچه از ان سفید خاکستری رنک باشد زبون است

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

محلل و جالی و در اکتحال جهت روئیدن اشفار و در ادویهٔ رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویهٔ حکه است و شرب دو درم آن جهت نزف الدم باطنی و ظاهری و طلای آن جهت دمامیل و قروح مزمنه مؤثر

طین المختوم

بفتح میم و سکون خا و ضم تاء مثناه فوقانیه و سکون واو و میم

*ماهیت ان

بقول جالینوس خاکی است سرخ رنک که از جزیرهٔ ملیون از جزائر بحر مغرب آورند و در انجا معبد عابدی است و آن را منسوب بارطامس عابد می نمایند و خادم و نکهبان آنجا زنیست و غیر از ان خادم و نکاهبان آنجا نمی باشد آن زن وقتی قدری خاک از تلی که قریب بآنجا است با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و نیت شفا آورده در معبد و بدستور غسل اطیان آن را نیکو شسته اقراص ساخته مهر آن عابد را بران نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاد و شهرت یافت و در ان تل هیچ درختی و سنک نیست و خاک خالص است و بقول دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخت و مهر نمود و کویند در ان جزیره رسم است که بز را ذبح نمی نمایند مکر بعنوان قربانی و آن را بر سر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنک می باشد و بهتر از خاک جاهای دیکر است و کویند خاک پائین آن تل مائل بزردی و با حراقت و خاک تلهای دیکر آن جزیرهٔ دور از ان معبد را آن خاصیت نیست و کم رنک مائل بسفیدی با قوت جالیه است و لهذا

۵۹۴غسالان ثیاب را بآن می شویند و کویند بالفعل آن جزیره را آب کرفته و طین مختوم اصلی بهم نمی رسد و بجای آن طین ارمنی و یا خاکی دیکر شبیه بدان هیات ساخته استعمال می نمایند و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نکشته و تا حال هست و بدستور از انجا بهمان نحو در هیکل مریخ اقراص ساخته باطراف می برند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آنست که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر لب و یا بر زبان کذارند بچسپد و بوی آن شبیه ببوی شبت باشد و چون بر جراحت تازه پاشند در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی شبت از ان نیاید و حبس خون را بسرعت ننماید خوب نیست

*طبیعت آن

در دوم سرد و خشک و با قوت تریاقیت و شیخ الرئیس معتدل در کرمی و سردی دانسته مشابه جسد انسان مکر در رطوبت که یبس بران غالب است

*افعال و خواص ان

مفرح و مقوی دل و معده و مغری و مجفف و مقاوم جمیع سموم و مانع انصباب مواد جهت آنکه قابض افواه عروق و مسالک سم و دافع اذیت و نکابت آنست بسبب تغریه و حبس و قبض و تریاقیتی که دارد حابس نفث الدم و نزف الدم باطنی و ظاهری کل اعضا است و جهت قرحهٔ رئه و حلق و امعا و سحج آن و سائر قروح باطنی بتنهائی و یا با کثیرا و بجهت فساد خون و تپهای حارهٔ وبائیه و طواعین و اسهال دمویه و صفراویه و دفع مضرت هوام و هوای وبائی و آب زبون شربا خواه قبل از انها و خواه بعد از انها و با شراب جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند ذراریح و ارنب بحری و مار و افعی و سک دیوانه و یا شراب و آب کرم و شبت آشامیدن و قیٔ نمودن جهت دفع سموم و تحقین بدان جهت ذوسنطاریا و قروح امعا بدستور مذکور در طین شاموس و طلای آن با عسل یا شراب جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثهٔ متعفنه و شکستکی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و باید که بر بالای آن طلای برک قنطوریون و فراسیون و سیر بری و امثال اینها از برکهای مناسبهٔ لطیفه بکذارند و با سرکه جهت نهش هوام مانند مار و افعی و سک دیوانه و اورام حاره و ذرور آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از ان آید بزودی حبس نماید و التیام دهد و باید که طلاـ و ذرور آن بقدر علت وسعت آن باشد بلکه اندک زیاده و با شراب ابیض و یا احمر و یا حلو و یا مرو یا مثلث و یا عقید عنب و یا عسل و یا سرکهٔ عنبی کهنهٔ تند و یا سکنجبین هریک که مناسب باشد بحسب علت و حاجت باشد و اکر پیش از آشامیدن سم و یا کزیدن حیوان سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند مضر رئه و مصلح آن کثیرا و عسل و مضر طحال و مصلح آن کثیرا و کلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال و تا دو درم نیز بدل آن کل داغستانی در امور مذکوره قویتر از ان و بعد از ان طین ارمنی و در اطلیه طین مغره صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یکساله دو مثقال دیک بر دیک که از سموم قتاله است بخورد و در زمان قدری طین مختوم با شیر مادرش باو دادم شروع بقیٔ کردن نمود و مجموع آن را بقیٔ دفع کرد باز قدری با شیر مادرش بوی دادم دیکر قیٔ کرد و یک مجلس طبیعت او اجابت نمود و از ان زهر کشنده خلاصی یافت و بدانکه جمیع اطیان حابس دم و اسهال اند مکر این طین که مسهل است و کفته اند مسهل سم است فقط و مشارک آنها است در قبض و حبس بعد از ان*

طین المصر

بکسر میم و سکون صاد و راء مهملتین ابلیز است و بیونانی ارطویاس نامند یعنی خاک زمین محروثه

*ماهیت ان

خاکی است آفتاب خورده چرب بسیار سفید با خطوط و با حدت که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنک بهترین آن خاکستری رنک است که بسیار نرم باشد و چون بر مس بمالند سائیدهٔ آن برنک زنجار باشد و کاه آن را مانند غسل

۵۹۵اسفیداج می شویند و اقراص ساخته خشک می نمایند و مغسول آن نرم تر می باشد و کاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی چیده و سر آن را بسته در اخکر می کذارند تا بسوزد و برنک خاکستر سیاه کردد

*طبیعت ان

کرم در اول و خشک در آخر دوم

*افعال و خواص ان

جالی و مجفف و قابض و مغری و جهت اسهال الدم و استسقا و طحال و اورام کهنه و مترهلهٔ رخوه و اوجاع مزمنه و بواسیر قدیمه طلای آن با سرکه و بتنهائی نیز بسیار مفید و در اسکندریه مستعمل است*

طین الجزیره المصطکی

و آن را طین الکیوس و حیا و حیوش نیز نامند یعنی جزیرهٔ مصطکی

*ماهیت ان

خاکی است رقیق صفایحی و قطعهای مختلف الشکل که از جزیرهٔ مصطکی آورند بهترین آن سفید مائل بخاکستری رنک زودشکن و در آب زود کدازنده است

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

جالی و مفتح بخلاف اطیان دیکر و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کنندهٔ رنک رخسار و لهذا جهت نمش و جلا و تنقیه و تصفیهٔ اوساخ بدن و جلای آن و تصقیل وجه خود زنان در حمام بر بدن می مالند و در غمرها مستعمل دارند و جهت

سوختکی آتش در آخر امر که متقرح شده باشد مفید است*

طین مدینه

طین مدینه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم مانند تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که برای استشفا مقدار کم آن را با دعا و شرائط آن می خورند*

طین الملتانی

بضم میم و سکون لام و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت

*ماهیت آن

خاکی است صفایحی ما بین سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلب

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

جالی و محلل اورام طلاء و در شاه جهان آباد اطفال بر تختهٔ مشق می مالند*

طیهوج

بفتح طا و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم ها و سکون واو و جیم معرب تیهو فارسی است جمع آن طیاهیج و بفارسی فرفور نیز نامند و باندلسی ضریس بضاد و ذریس بذال معجمتین و بسین مهملهٔ مشدده نیز

*ماهیت ان

مرغی است کوهی کوچکتر از کبک و در رنک شبیه بدان و زیر بال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب بمعموره است رازی کفته مرغی است بقدر کبک کردن و منقار آن سرخ

*و طبیعت و افعال و خواص آن

مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع

*باب هفدهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها ظاء معجمهٔ مشاله است

فصل الظاء مع الباء الموحده

ظبی

بفتح ظا و سکون باء موحده و یا اسم عربی غزال است و در حرف الغین مع الزاء المعجمتین ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد

ص: ۱۱۳۵

فصل الظاء مع الفاء

ظفره

بضم اول و سکون فا و فتح راء مهمله و ها لغت عربی است و آن را تستر نیز نامند جهت آنکه در تستر که بفارسی شوس تر نامند و از بلاد فارس است بسیار می شود و آن را بفارسی علفک داغ نامند

*ماهیت ان

کیاهی است ضعیف مفروش بر روی زمین و بر دیوارها و شاخهای آن باریک نرم و برک آن مدور ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخنی و بزرک آن قریب در شکل ببرک قوطولیدون و از میان برکهای آن ساقهای بسیار باریک برمی آید مدور بقدر یک شبر و کمتر از ان و بر سر آن کلی زرد و سبز رنک و بیخ آن سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید بقدر یک انکشت

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

تند و تیز و خورندهٔ کوشت و سم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است و ضماد آن خورندهٔ کوشت زائد و ثآلیل و نواصیر و اکلهٔ و کچلی را نافع و قائم مقام دیک بر دیک دانسته اند

۵۹۶

ظفر القط

بفتح قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات فلوماین است

*ماهیت ان

دو صنف است یکی بری و دیکری نهری و این را شجرهٔ ابی مالک نامند و مذکور شد و جالینوس این دوا را ذکر نکرده و بری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برک آن شبیه ببرک لسان الحمل و بر ساق آن غلافهای سر کج و متصل بعضی ببعضی و کل آن شبیه بکل سوسن کبود بری که بیخ آن را ایرسا نامند و آمیخته بآن غلافها و بهترین آن جبلی آنست

ص: ۱۱۳۶

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص

آن

قابض و عصارهٔ تازه تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضمادا و شربا و ذرور او برک آن جهت التیام جراحات مؤثر مضر سفل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن اقاقیا است

ظفر قطورا

بفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتح راء مهمله و الف لغت سریانی است

*ماهیت ان

کیاهی است بری و بستانی و بستانی آن را شاخهای باریک شبیه بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک رملی جبلی و در سواحل بیشتر و بری آن را شاخهای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنک ساق آن سرخ و مقدار یک شبر و نیم آن از زمین برآمده و باقی در زمین فرورفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنک و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق رسته و بر آنها برکهای باریک شبیه ببرک شیح از هم دور و کل آن شبیه بکل اناغالس و مائل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر هیوفاریقون و نبات آن در کرما و سرما می ماند و برطرف نمی شود و مستعمل پوست بیخ آنست

*طبیعت ان

سرد و خشک در سوم

*افعال و خواص ان

چون آن را خشک نموده بکوبند و بپیزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحهٔ امعا و سحج آن و قطع نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع است

ص: ۱۱۳۷

فصل الظاء مع اللام

ظلف

بکسر ظا و سکون لام و فا لغت عربی است بفارسی زنکله و کفشك و مشهور بسم است که اصل آن سنب بوده و سم شده و برومی اکیدون و بهندی کهر و جمع آن اظلاف آمده و متداول نزد اهل فرس آنست که سم بمعنی حافر است نه ظلف و بعضی سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی کفته ظلف را بفارسی بشك کویند

*ماهیت ان

معروف است و آن جسمی است صلب غضروفی که بر کف دست و پای حیوانات روئیده و شکافته می باشد

*طبیعت ان

سرد و خشك

*افعال و خواص ان

ظلف هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و می شود و سوختهٔ مجموع آن مسهل ماء اصفر و ضماد آن با شراب جهت کزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلاء سوختهٔ سم بز با سرکه جهت داء الثعلب مؤثر

فصل الظاء مع الیاء المثناه التحتانیه

ظیان

بفتح ظا و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بری است و یاس سفید عبارت از انست و بلغت اندلس برید فوقه بمعنی عشبه النار و ببربری ابریر و بهندی جوهی و جاهی و جنکلی چنبیلی نامند و منبت آن بیابانها و بالای تلها و با علیق باشد و بران پیچد و از ان جدا نباشد و کویند بوی آن رعاف آورد و قسم مغربی آن را عشبهٔ مغربیه نامند و در حرف العین ان شاء اللّٰه تعالی مذکور خواهد شد

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بلبلاب و از ان صلب تر و شاخهای آن درهم پیچیده و کل آن بسیار خوش بو و قسمی خاردار شبیه بخار کل سرخ و کل آن از کل یاسمین بستانی که کل چنبیلی نامند بسیار کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریك و پرشعبه و قوت بیخ آن تا بیست سال باقی می ماند و فعل آن مانند خربق اسود است و لهذا بعضی کمان کرده اند که همان است و بعضی ظیان را باوصاف دیکر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت

*طبیعت بیخ ان

۵۹۷در اول چهارم کرم و خشک و کرم تر از خربق اسود و سائر اجزای آن در سوم

*افعال و خواص ان

محلل و ملطف امراض الراس و العصب و الصدر و الرئه بوئیدن کل آن جهت صداع و شقیقه و ریاح غلیظه و چون نیم اوقیهٔ بیخ آن را در یک اوقیهٔ آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج و لقوه و استرخای مزمن و سرفهٔ کهنه و ضیق النفس بیعدیل و سعوط یک حبه از ان با روغن بنفشه جهت شقیقهٔ بارده و روغن مرکب آن جهت استرخا و فالج و لقوه و علل بارده و ریو و سعال مزمن نافع جهت آنکه کرم و خفیف و محلل قوی است و همچنین روغنی که بیخ آن را در ان جوشانیده باشند امراض الفم و المعده مضمضه بطبیخ برک و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن مطبوخ آن مقئ قوی و همچنین با آب خبازی مقئ قوی و بدستور عصارهٔ برک و شاخهای آن و آشامیدن سه درم از عروق آن با مثل آن بسفایج و مثل آن مقل ازرق مسهل و منقی بلغم و سودا است بی کرب و الم و اذیت و کفته اند ده مجلس اجابت می کند و بدستور آشامیدن نیم درم از بیخ آن کوبیده و بروغن بادام چرب کرده باهم وزن آن افسنتین و کثیرا مسهل بلغم و صفرا است بقوت تمام اما با خطر و در قوت قریب بخریق اسود امراض الجلد طلای آن محرق جلد مانند شیطرج و با سرکه بهترین ادویه است جهت بهق سفید و سیاه و برص و یا با طین علک جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل نافع اما باید که زود بردارند که بسیار زخم نکند و روغن آن نیز جهت عرق النسا مفید و طلای آن با سرکه که بقوت بمالند به حدی که خون آلود کردد جهت داء الثعلب بیک دفعه مؤثر مقدار شربت آن تا نیم درم و یک مثقال آن کشنده بقئ و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین و امراق دسمه و العبه و مبردات است و نوعی از ظیان که برکهای آن باریک و شاخهای آن سرخ و کل آن مائل بسرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تند است و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد زبان و خراشنده و جدا کنندهٔ جلد بدن و برک آن نیز مانند بیخ آنست و این نوع را بیونانی قلیماطس نامند*

۱۲- باب هجدهم در بیان ادویهٔ که حرف اول انها عین مهمله است

فصل العین مع الالف

عاقر قرحا

بفتح عین و الف و کسر دو قاف و فتح حاء مهمله و در میان هر دو دو راء مهملهٔ ساکنه و در آخر الف معرب اکر کرهٔ هندی است و کفته اند لغت نبطی است و بعضی کفته اند لغت عربی است مشتق از عقر و تقریح جهت آنکه فعل آن تقریح است

*ماهیت ان

نباتی است کثیر الوجود و در مغرب و هند در شاخ و برک و کل شبیه ببابونهٔ کبیر سفید کل که بمصر کرکاش نامند مکر آنکه شاخهای عاقر قرحا مزغب و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر بشکل بابونه و کل آن تمام زرد بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده و برکهای کل آن سفید و بیخ آن طولانی بقدر یك شبر و بسطبری انکشتی و تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس کفته که بیونانی آن را فوریون بمعنی عاقر قرحا نامند نبات آن شبیه بشبت و اکلیل آن نیز مانند آن و کل آن زرد شعری دندانه دار و این صفت عودی است که آن را عود القریح جبلی نامند و در شام کثیر الوجود و بر سر وادی برده بهم می رسد و این را ثمری است که من آن را دیده ام و بیخ آن بطول یک شبر و بضخامت انکشتی و قائم مقام عاقر قرحا است در بعضی افعال و خواص و انطاکی کفته که عاقرقرحا بعضی از ان مغربی است و ماهیت آن را به نحوی که شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و اولا ذکر یافت و بعضی شامی که آن را عود القریح نامند و آن بیخ طرخون جبلی است و بقسمی است که دیسقوریدوس بیان کرده و در سرطان می رسد و بدانکه

۵۹۸اصح اقوال در ماهیت آن قول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و بهترین آن حاد سوزندهٔ زبان است که بحجم یک انکشت و سنکین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و کفته اند مغربی آن اقوی از هندی آنست

*طبیعت ان

در آخر سوم تا اوائل چهارم کرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی کمان کرده اند که بارد است

*افعال و خواص ان

مفتح سدد و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بلاغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات و غیرها ضمادا و طلاء نافع امراض الراس و المفاصل و العصب و الفم و الصدر مالیدن آن با روغن زیت جهت کزاز و خدر و استرخای مزمن و اعضای بیحس شده و بدستور جلوس در طبیخ آن و ذرور و دلوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصا با مصطکی و یا با زفت و نفوخ آن در بینی مفتح سدهٔ مصفاه و خیشوم و سعوط آن با روغن کل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بخیسانند و در زیر دندان موجع کذارند وجع آن را تسکین دهد و چون بخایند و یا بزیر زبان بپاشند جلب رطوبات نماید و لکنت را زائل سازد و چون طبیخ آن را در دهان نکاهدارند دندان متحرک را مستحکم کرداند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاه و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سودهٔ آن بر بدن ادرار عرق آورد و تعلیق عاقر قرحا بتنهائی و یا با فاوانیا جهت صرع اطفال نافع و اکر بموی سک سیاه یکرنک ببندند بهتر است المعده و الباه و الحمیات و غیرها لعوق آن با عسل جالی و زائل کنندهٔ درد سینه و سرفهٔ کهنهٔ بارد بلغمی و برودت و بلغم از معده و زیاده کنندهٔ باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیم درم آن مسهل بلغم بعنف و چون پیش از نوبهٔ تپ و نافض با زیت بر تمام بدن بمالند آن را زائل کرداند و عرق آورد و استرخای اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع روغن آن را بر قضیب بمالند آن را محکم کند و شهوت جماع را برانکیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع کرداند کسی که اراده نماید که انزال او سریع شود و بدستور چون با عسل بسرشند و طلا نمایند و چون با آرد باقلا بسرشند و بخریطه آلوده قضیب و بیضه را در ان اندازند و یک روز کامل رها کنند که در ان باشد اعانت بر جماع مبرودین نماید خصوصا کسی که در بیضهٔ خود بسیار از سردی دریابد من عجائب افعاله چون با نوشادر نرم بسایند و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن آنست از آتش و بازیکران مستعمل دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا مانند خمیر کردد و بر دندان کرم خورده کذارند کرم آن را بریزاند مضر رئه مصلح آن کثیرا و مویزج مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن دار فلفل و عسل در امراض کبد و در امراض معده راسن و اکر آن هر دو بهم نرسند زنجبیل نصف وزن آن و با فلفل بدستور و در غرغرها فودنج حبلی یک وزن و نیم آن و در اوجاع حلق قاقله و روغن آنکه از عصارهٔ آن ترتیب دهند و یا آنکه یک اوقیهٔ خشک آن را بکوبند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه بماند پس مالیده صاف کرده با دو اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تپهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شربا و تدهینا و سعوط آن جهت صداع و شقیقهٔ بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید*

عاج

دنـدان فیل است و در فیل ان شاء اللّه تعالی مـذکور خواهـد شـد و مجملا چون زن وزن نیم مثقال تا یک مثقال سوده آن را با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود*

عاقول

انطاکی کفته شوکه الجمال است

*ماهیت ان

نباتی است معروف با خار بسیار و تیز و کل آن سفید و زرد

۵۹۹و در وسط آن مانند موتارها و دانهٔ آن مانند قرطم و مستدیر

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک

*افعال و خواص

آن

مفتح سدد و تریاق سـموم و خلاصـی دهنده از انها شـربا و جمیع اجزای آن جهت بواسـیر شـربا و بخورا و طلاء نافع و بدستور طلاـی خـاکستر آن و عصـارهٔ آن نـافع قروح سـاعیه و کفته انـد چون بر حمره بزننـد ورم آن زیـاده و بزرک نشود مضـر کرده مصـلح آن کثیرا بـدل آن حنـد قوقا است و حکیم میر محمـد مؤمن نوشـته حاج است که بفارسـی خارشتر نامنـد که بران شـیر خشت در خراسان می نشیند و کویند ینبوت است که نوعی از خرنوب است

فصل العین مع الباء الموحده

عبیثران

بضم عین و فتـح باء موحده و سـکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عبوثران بفتح ثاء مثلثه و بضـم آن نیز آمده و بهندی دانه و داونه مروا نیز نامند

*ماهیت ان

کفته انـد شامـل برنجاسف و شـجر مریم است و بغـدادی کفته که غلط کرده کسـی که آن را شـیح دانسـته و کسـی که آن را

قیصوم کفته بلکه نباتی است مائل بغبرت و مزغب و ثقیل الرائحه و با عطریت شبیه برائحهٔ سـنبل الطیب و بطیخ و تفلیسـی کفته نباتی است برک آن مدور و صاحب معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه نباتی است اغبر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم و این را ثمریست زرد رنک شبیه به چیزی که در وسط اقحوان می باشد و خوش بو شبیه ببوی سنبل الطیب

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و در سوم نیز کفته اند

*افعال و خواص

آن

مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف و بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع در مبرودین و معین بر حمل امراض الراس و القلب و المعده بوئیدن آن مسکن ابخرۀ بارده و منقی دماغ و مقوی آن و جهت درد سر و نزلات و زکام و دوار و سدر و امثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم و رطوبت و از سودا نافع و آشامیدن آن خصوصا با عسل جهت امراض دماغی حادث بمشارکت قلب و رحم و وجع فواد و تقویت احشا و تفتیح سدد و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرودین و اکتحال به آب آن جهت حدت بصر و جلای غشاوۀ رقیق امراض الرحم حمول سرشتۀ آن با عسل مسخن رحم بارد و نیکوکنندۀ حال آن و معین بر حمل هرچند عاقر باشد جهت آنکه زائل کنندۀ عقر است مقدار شربت آن دو درم*

عبهر

نرجس است و صاحب معتمد کفته معروف است در زمان ما بشحره النبی و اصطرک و آن میعه است و این درخت را صمغ نیست و لیکن دهن است البته اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبوی مرکب است و در مرکبات مذکور می کردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت*

فصل العین مع الثاء المثلثه

عثق

بتحریک عین و ثاء مثلثه و قاف

*ماهیت ان

نباتی است بقدر قامتی برک آن شبیه ببرک کبر و سطبر و انبوه

*طبیعت ان

در آخر سوم گرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل قوی و محرق و عصارۀ خشک کردۀ آن را چون مکرر ضماد نمایند موی را مانند نوره بسترد

فصل العین مع الجیم

عجه

بفتح عین و جیم مشدده و هاء مهمله اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور است و در قرابادین کبیر در بیض به تفصیل ذکر یافت

فصل العین مع الدال المهمله

عدس

بفتح عین و دال و سین مهمله بفارسی نشک و مرجومک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و راء مهمله و در یمن ملس نامند

*ماهیت ان

حبی از حبوب ماکوله مشهوره است مدور و مفرطح و دو نوع می باشد بری و بستانی بری آن کوچکتر مائل بتدویر و تلخ و آن را تبقه نامند و بستانی آن پهن تر و بزرگتر و در نوع بستانی دانهای کوچک سرخ رنگ می باشد که بهندی شوخدانه و در بنگاله اگری نامند و پخته و مهرا نمی شود و لهذا چیده جدا کرده تتمه را

۶۰۰می پزند بهترین آن سفید بستانی بزرگ دانۀ آنست که در طبخ زودگداز یابد و آب را سیاه نکند و با پوست و مقشر کرده هر دو قسم را که با ترشی انبه و روغن گاو می پزند لذیذ می شود

*طبیعت ان

در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول و لب آن سرد در اول است و لهذا آب مطبوخ پوست آن ملین و جالی و لب یعنی جرم مقشر آن قابض و یبس بری آن غالب و نفخ بستانی زیاده

*افعال

و خواص ان

جالی و نفاخ و بطئ الهضم و مولد خون سوداوی و سودا و قابض و مسکن غلیان خون و مغلظ آن و مانع سلوک آن در عروق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش ردی و ظلمت بصر امراض العین و الحلق و الصد و المعده ضماد آن با اکلیل الملک و با آب سفرجل و دهن ورد جهت نزلات و اورام حارهٔ عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و شری و حمره و خنازیر و با آب پخته بجهت نزلات و سوختهٔ آن جهت استرخای پلک چشم و سفید کردن دندان و غرغرهٔ آب طبیخ آن جهت قلاع دهان و خناق خصوصا با رب شاه توت و آشامیدن آن جهت امراض صدر و رئه و سرفه و درد سینه و بلع نمودن سی عدد مقشر آن جهت اصلاح فساد معده و مهرا پختهٔ آن با سرکه مقوی معده و بی نفخ و بی سرکه پختهٔ آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در ان و با عسل جهت قروح غایره و ضماد حام با قشر آن با چند دانهٔ فلفل جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع آنها الحمی مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب جدری خصوصا با سرکه و یا آب غوره و مزورهٔ آن با روغن بادام جهت مرضی بعد رفع تپها باعث عدم نکس آن و ضماد آن با سفیدی بیضهٔ مرغ جهت نمله و جمره و شقاق پا و بدستور با سرکه پخته جهت شقاق عارض از سرما و خنازیر و اورام صلبه و با روغن کل جهت اورام معده و با سویق جهت نقرس الزینه ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیهٔ بشره و رفع زردی رخسار مضر سوداوی مزاج و صاحب ضعف بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون سوداوی و محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام و اورام صلبه و با شیرینیها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسر البول و حبس آن و احتباس حیض و مجفف بدن و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش و تاریکی چشم مصلح آن طبخ آن مهرا با روغن کنجد تازه و یا روغن کاو و یا روغن بادام و یا سرکه و کوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن آن با ماهی نمک سود بدل آن ماش است و مطبوخ بستانی آن با پوست قابض و مقلل بول و حیض و بری آن مسهل و مدر هر دو*

ص: ۱۱۴۵

عدس الماء

نوعی از طحلب است که خرء الضفادع نامند و در طحلب مذکور شد*

فصل العین مع الراء المهمله

عرعر

بفتح دو عین و سکون دو راء مهملتین لغت عربی است بفارسی سرو کوهی و بشیرازی وهل و بسریانی سروبیا جبلا و برومی قرنوس و بیونانی سرو ثمارون و اروس و سرو نمارون نیز نامند

*ماهیت ان

دو نوع است یکی بزرک و از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمر آن بقدر فندقی و با اندک شیرینی و دوم از ان کوچکتر و ثمر آن بقدر باقلا و مستدیر و کفته اند ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است و بعضی ابهل دانسته و بعضی کفته شربین از ان بهم می رسد

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و ثمر آن کرم در سوم و خشک در اول دوم و در اول کرم و در دوم خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

مسخن و مفتح سدد و با قوت قابضه و مقاوم سموم و مدر بول و حیض امراض الصدر و المعده و غیرها آشامیدن دو درم آن جهت تفتیح سدد و سرفه و درد سینه و طحال و ضعف معده و کسر ریاح بواسیر و مغص و درد رحم و درور منی و ودی و مذی

۶۰۱و شکافته شدن عضل و کزیدن هوام خصوص با شراب انجیر و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت قطع عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک مثقال و کویند از خواص آنست که چون هشت عدد آن را در سر بندند باعث قبول و عظمت در نظرها است*

عرق

بتحریک عین و را و قاف لغت عربی است بسریانی وعنان و بیونانی اوبیهون و برومی اوروسیس و بفارسی خوی و بهندی پسینه نامند

*ماهیت ان

چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند و برآید خصوصا نزد حرکات و کرمی هوا و استعمال چیزی که عرق آورد و کفته اند که آن فضول رقیقهٔ حاصله از غذا در بدن است که از راه منافذ و مسامات دفع می کردد و کفته اند ماهیت دم است که مشوی می کرداند آن را مرار و شیر را نیز مائیت دم می دانند

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص آن

محلل و جالی است و عرق انسان و هر حیوانی در طی اسم آن مذکور شده و می شود ان شاء اللّٰه تعالی و از خوردن عرق دابه زردی رنک و سبزی آن و خناق و سیلان عرق بسیار و بدبو عارض می کردد علاج آن تنقیه بماء العسل پس آشامیدن میفختج و روغن کل و تریاق الطین مختوم و آشامیدن زراوند و ملح اندرانی از هریک نیم درم با آب کرم است و نیز عرق بتحریک عین و را و قاف اسم مای مقطر از حبوب و اخشاب و کلها و بیخهای رطبه و یا یابسه است که بقرع و انبیق مقطر نمایند بدستور مفررو در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء اللّٰه تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر می یابد طبیعت هریک آن راجع بطبیعت چیزی است که از ان مقطر نموده باشند

*افعال و خواص آن

نیز راجع بآن چیز است و لیکن الطف و سریع النفوذتر و تاثیر آن در بعضی مواد زیاده و اکثار آشامیدن عرقهای حارهٔ حاده مانند دارچینی و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض حاره و بدستور عرق قندی*

ص: ۱۱۴۷

عرن

بفتح اول و دوم و نون و عرب آن را اعظم السبق خوانند

*ماهیت ان

زوایدی است که در حوالی سم و زانوی اسپ و شتر می باشد

*طبیعت ان

مانند مزاج سم است و شدید الیبس

*افعال و خواص آن

نیز مانند آنست و در ظلف ذکر یافت و بالجمله چون مقدار نیم درم آن را با سرکه سائیده بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب و یا با کلاب جهت سموم جمیع اصناف عوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی ربع مفید و کفته اند از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تپ آن را از حیوان جدا کند رفع تپ او می شود و مجرب دانسته اند و نیز عون نزد اهل شام اسم نوع سفید هیوفاریقون است ان شاء اللّه تعالی در حرف الها خواهد آمد*

عروق الصباغین

فوه الصبغ است و کویند اسم عروق الصفرا است*

عروق الصفر

بضم عین و راء مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فا و راء مهمله و آن را حشیشه الصفرا و عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز نامند و بعربی هر دو بقله الخطاطیف و بیونانی خالدونیون و خلدونیون و طوماغا نیز و برومی کالیدونیون و بفارسی زردچوبه و بهندی هلدی نامند

*ماهیت ان

دو نوع است یکی کبیر و دیکری صغیر صغیر آن ماميران است و در حرف المیم مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی و کبیر آن بیخ نباتی است ساق آن بقدر دو ذرع و از بیخ آن شعبها روئیده و بر هر شعبه برکهای شبیه ببرک موز تازه کوچکی رسته و از برک زرنباد بزرکتر و کل آن زرد و در خوشه بقدر یک شبر و تخم آن سیاه رنک بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد برآوردن از زمین آن را بریده جوش داده خشک نموده

۶۰۲باطراف می برند و تازهٔ آن بدطعم و رائحه تا سه چهار ماه پس نیکو می کردد و کویند در میان آن بندرت بعضی دانهای سمی بهم می رسد و آن صلب تر و مائل بتیرکی است و آن را بهندی هلدیا نامند و کسانی که می شناسند چیده برمی آورند و تتمه را جوش می دهند و احیانا بعضی دانها شبیه بمامیران در میان بستهای زردچوبه بهم می رسد و آنچه در ماهیت آن صاحب تحفه و غیره نوشته اند بیان واقع نیست و منبت آن بلاد چین و هند و بنکاله و دکهن است و بهترین آن تازه خوشرنک کمریشهٔ آنست

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جالی بصر و مفتح سدهٔ جکر و جهت استسقا و یرقان نافع چون یک درم آن را با شراب ابیض و با هموزن آن انیسون بیاشامند و مضع آن جهت تسکین وجع اسنان خصوص اندک بریان نیمکرم آن و اکتحال آن جهت جرب و بیاض رقیق و تقویت چشم و عصارهٔ آن روشنائی چشم بیفزاید و بیاض حادث در ان را برطرف کند و ذرور آن مجفف قروح و رافع درد و ورم آنها و لهذا اهل هند بعد از حجامت بلافاصله ذرور آن را بران موضع می مالند و ضماد آن با شراب زائل کنندهٔ نمله و مجفف قروح است و تکمید بدان مسکن اوجاع و محلل اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد و طلای آب کل آن زائل کنندهٔ کلف و بهق و آثار جلد مضر قلب بمضرت بسیار مصلح آن آب لیمو و اترج مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن فوه الصبغ و نیم وزن آن در امراض عبن مامیران و در غیر آن نیم وزن آن نیز عاقرقرحا است

ص: ۱۱۴۹

فصل العين مع السين المهمله

عسل النحل

بفتح عين و سين و لام و فتح نون و سکون حا و لام بیونانی مالی و القولیس نیز و بسریانی ویسا و برومی مالی و بفارسی انکبین و شهد و بهندی مده و بلغتی بهت برس نامند و مشهور بشهد است

*ماهیت ان

معروف است و مراد از ان عسل نحل است بهترین آن سرخ رنک شفاف و خوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوت آنست که در ان مطلق موم نباشد و چون بانکشت بردارند تار بندد و این از برای مداوا بهتر است و بعد از ان سفید نباتی رنک باوصاف مذکوره و این از برای لذت و تغذیه و ربیعی این بهترین از صیفی است و شتوی آن زبون و همچنین سبز و سیاه و کهنه از یک سال کذشته حاد الطعم و تیز و یا ترش و تلخ و رقیق شده بشع بدبوی و یا خشک شده و رطوبات آن تحلیل یافته بشع بدبوی کشته و اکثار بسیار کهنهٔ فاسد آن در کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است

*طبیعت تازه ان

در دوم کرم و در اول خشک و اندک ماندهٔ آن در آخر دوم کرم و خشک و بعضی انواع حاد آن و همچنین کهنهٔ آن در اول سوم کرم و در دوم خشک و عسل خام کرمی و حدت و جلای آن زیاده و بدوائیت اقرب و عسل مطبوخ کف کرفته حرارت و حدت و جلای آن کمتر و بغذائیت اقرب و در قوام آوردن آن شرط است که آب داخل کنند و بآتش ملائم جوش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اکر آب داخل نکنند کف آن را نمی توان کرفت و اکر آتش زیاده کنند می سوزد و تلخ می کردد

ص: ۱۱۵۰

*افعال و خواص آن

جالی و مفتح سدد و افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و جاذب آنها از عمق بدن و فضول دماغی و زائل کنندۀ استرخا و استسقا و یرقان و سپرز و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و سموم بارده و مفتت حصاه و دلیل بر منافع آن همین بس که حق تعالی در کلام مجید خود می فرماید که *وَ أَوْحىٰ رَبُّکَ إِلَى اَلنَّحْلِ أَنِ اِتَّخِذِی مِنَ اَلْجِبٰالِ بُیُوتاً وَ مِنَ اَلشَّجَرِ وَ مِمّٰا یَعْرِشُونَ ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ فِیهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ* و جناب مقدس نبوی صلی اللّه علیه و آله و سلم می فرمایند*فو الذی نفسی بیده ما من بیت فیه عسل الا و یستغفر الملک لذلک البیت فان شربها رجل دخل فی جوفه الف الف دواء و خرج منه الف الف داء فان مات

۶۰۳و هو فی جوفه لم تمسه النار*و قال صلی اللّه علیه و آله و سلم قلب المؤمنین حلو یحب الحلوه و قال صلی اللّه علیه و آله و سلم نعم الشراب العسل یرعی القلب و یذهب برد الصدر و قال صلی اللّه علیه و آله و سلم من برید الحفظ فلیاکل منه و نیز در حدیث است که هرکه ارادۀ شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد و جالینوس کفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای بدن و علاج اکثر امراض و از برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت و غلظت قوام باعث سرعت امتزاج و حفظ آنها است از تلاشی و فساد و بسبب حلاوت محبوب طبائع و لذیذ و دافع بشاعت و رسانندۀ قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر اینها از فوائد کثیره*امراض الراس و الصدر و المعده و الکبد و غیرها*آشامیدن آن با مصطکی جهت جلب رطوبات و فضول دماغی و فالج و لقوه و استرخا و خدر و امثال اینها و تقویت معده و اشتها و دفع ریاح و لزوجات و تفتیح سدد و قولنج و تقویت معده و شهوت طعام و باه و با کندر جهت تنقیۀ صدر و قصبۀ رئه و استسقا و یرقان و طحال و تفتیت حصاه و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و با آب خصوصا آب باران مرطب اعضا و مقوی باه و ضغطه و مدر و منقی قرحۀ امعا و مثانه و مفتت حصاه و رافع عسر البول و بالخاصیت مسکن عطش و قئ نمودن بدان جهت تنقیۀ معده الفم و الحلق غرغرۀ آن جهت تحلیل ورم عضلات جانب حلقوم و لوزتین و تنقیۀ جراحت کام و زبان و حلقوم و لوزتین و بدستور تحنک بدان و مضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه و رویانیدن کوشت آن و تقویت دندان و جلای چرک و سفید کردن آن خصوص که بانکشت بردند انها بمالند و در هر ماهی سه چهار مرتبه بعمل آورند و شبه نموده کسی که آن را مرخی دانسته باعتبار آنکه شیرینیها همه مرخی اند و وجه شبه آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده و فی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است بالاتفاق العین اکتحال آن بتنهائی و یا با آب پیاز و با نمک اندرانی جهت جلای بصر و دفع حکه و جرب و دمعه و بیاض و نزول آب در ان الاذن قطور آن در کوش با نزروت و نمک سنک جهت رفع ریاح و دوی و قطع مده و رطوبات سائله از ان و تسکین اوجاع باردۀ آن و ثقل سامعه و بدستور قطور آن با زهرۀ کاو تازه و یا به آب برک نیم تازه و یا با شیر بز و یا لبن نسا و یا با سفیدۀ بیضۀ مرغ الصدر آشامیدن و لعق غلیظ آن با روغن کل جهت سرفۀ بارد الامعا تحقین بدان با آب بارنک جهت قرحۀ امعا و تحلیل اورام آن نافع با تکرار عمل و بتنهائی با حقنها مقوی عمل آنها اعضا التناسل و الرحم ضماد آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب و عظم آن و حمول آن جهت علل رحم زنان نفساء الاورام و البثور و الکلف و غیرها ضماد آن با آرد کندم جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و با قسط جهت کلف و با نمک جهت رفع آثار ضربه و صدمۀ که بادنجانی رنک شده باشد و با عذبه جهت تنقیۀ اوساخ جروح و بردن کوشت زائد و التیام زخم آنها و با زراوند طویل و آرد

کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه مجرب و با زراوند طویل و آرد کرسنه و بادام تلخ و حب المحلب و آرد جو جهت ادرار عرق و با انزروت جهت جلای قروح و بردن کوشت زائد و بادویهٔ بهق و برص و کلف دافع آنها و با نوشادر جهت بهق و برص و مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و طلای آن با روغن کل جهت قروح شهدیه و سائر قروح حادثه از بلغم مالح و جهت تقویت بدن و بتنهائی جهت رفع قمل و صئبان که بفارسی رشک نامند و بر جسد اموات حافظ آنها است از سرعت فساد و همچنین مالیدن آن بر لحوم و شحوم و غیرها السموم لعوق و یا آشامیدن آن با آب کمون جهت فطر قتال و کزیدن سک دیوانه و غلیظ آن با روغن کل جهت نهش هوام و قئ نمودن

ص: ۱۱۵۱

۶۰۴بدان جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص مجربه آنست که چون زن بـا آب شـربت ساخته ناشـتا بیاشامـد اکر باعث مغص کردد حامله است و الا فلا و جهت این امور بتمامی خام جید آن و در بعضـی اضـمده و اطلیه و در بعضی مواد تازه خام انـدک حـاد آن اولی است و بـالجمله جهت مبرودین و بلغمی مزاجـان و در زمان و فصل و بلـد بارد نافع مضـر مخالف اینها و مصـدع محرورین و اکثار آن سـریع الاسـتحاله بصـفرا و مفسد دماغ حار و مهیج قئ و امراض صـفراویه و حاره و عطش مفرط مصـلح آن آب انار ترش و اترج و آب لیمو و فواکه حامضه و ربوب آنها و سـرکه و کشـنیز مقدار شربت آن پانزده مثقال بدل آن دوشاب انکوری و خرمای جید غیر مطبوخ بدانکه عسلی که مکس آن بر کیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود جهت امراض معـده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صـعتر نشسـته باشد بدسـتور و بجهت مبرود و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیـهٔ بارده و آنچه بر حاشا نشسـته باشد نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و کفته اند نوعی عسـلی خریفی می شود که از بوئیدن آن عطسه می آید و کفته اند غشـی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آن را نباید خورد تدبیر کسی که آن را خورده باشـد قئ فرمودن و ماهی نمک سود شور خوردن و مکرر قئ کردن است تا معـده نقای تام یابـد و بعد از ان تفـاح مز یعنی ترش شـیرین که سـیب میخوش باشـد و امرود تنـاول نماینـد و نیز نوعی از عسـل می باشـد که خواص آن مانند شوکران است اسـتعمال این نیز جائز نیست بهیچ قسم و دستور طبخ عسل و شراب آن و مثلث آن و ماء العسل در قرابادین کبیر مـذکور شـد و از خوردن عسل ردی و بسـیار تنـد و تیز که از بوئیـدن آن عطسه آیـد و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بزر البنج عارض کردد علاج آن تطفیه با شربهٔ بارده و آب فواکه بارده و العبه مغریه و مانند اینها است*

ص: ۱۱۵۲

فصل العین مع الشین المعجمه

عشبهٔ مغربیه

بضم عین و سکون شین و فتح باء موحده و ها مخفف عشبه النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آن را عشبه النار نامند بسبب حدت آن و بعضی کویند که بهندی رس و برومی سرینه و بفرنکی اسفرنیه کویند و وجه نسبت آن بمغرب آنست که اولا اهل مغرب طلاع بر فوائد آن یافتند و بعد از ان در سائر بلاد انتشار و اشتهار یافت

*ماهیت آن

قضبان ظیان است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتی است شبیه بلبلاب و درهم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین سفید که بهندی چنبیلی نامند و بسیار تلخ و کل آن بسیار خشبو و برک آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنک و نرم و قسمی شاخهای آن خاردار شبیه بخار کل سرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریک و پرشعبه قسمی برک آن مشابه ببرک لبلاب و کل آن شبیه بیاسمین زرد و از ان کوچکتر و رنک آن مائل بسبزی و خشبو و زیاده از یاسمین بری و بر مجاور خود می پیچد بهترین همه و اقوی مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ نیم رنک باشد که چون بشکنند از ان غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنک و باوصاف مذکوره نباشد بد است و قوت آن تا بیست سال باقی است و عشبه بلاد دیکر ضعیف الاثر

*طبیعت ان

کرم در اواخر درجهٔ دوم و خشک در آخر آن و خشکی کهنهٔ آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اوائل چهارم کرم و خشک کفته اند و در قوت قریب بخربق سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیکر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سائر اجزای آن در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و کرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع*امراض المراس و الفم و الصدر و المعده*بوئیدن

۶۰۵کل آن جهت درد سر و شقیقهٔ بارد و مضمضه بطبیخ آن با سرکهٔ انکوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن بنحو چوب چینی و تدهین بدهن آن نیز جهت فالج و استرخا و لقوه و ربو و سرفهٔ مزمن و ضیق النفس و تقویت معده و کبد و استسقا و بواسیر و ازین قبیل سائر امراض باردهٔ رطبه و آشامیدن طبیخ شاخ و بیخ آنکه بقدر نیم اوقیه آن را در یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخای مزمن و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه بیعدیل و سعوط بیخ آن بوزن حبهٔ با روغن بنفشه جهت شقیقهٔ بارده*اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النسا و الاورام و الامراض السوداویه و الجذام و الآتشک و امثالها*آشامیدن سفوف آن هر روز یک مثقال با نبات تا یک هفته و زیاده بر ان جهت اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با کلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیرها و تحلیل اورام و حمول آن مدر بول و مسقط جنین مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی اندک کهنه مضر محرورین و جوانان و در فصل کرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن طبیخ برک و شاخ آن بقدر سه درم باهم وزن آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی خلط سودا بغیر کرب و آشامیدن برک آن مقدار قلیلی با زیت بسیار مقئ قوی عنیف و جهت کزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه دوائی است قوی و لیکن غیر مامون و با خطر ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع بیخ آن بسیار حار حاد چنانچه ذکر یافت و محرق و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی و طلای آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب به حدی که خون آلود کردد در یکدو دفعه زائل کرداند باذن اللّه تعالی بتقرح و دفع مواد ردیهٔ آنها و نیم درم آنکه مقدار شربت آنست مسهل قوی بلغم و سودا است و مانند خربق سیاه است و با آب خبازی مقئ قوی و یک مثقال آن کشنده بقئ و کرب و مغص مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در هر دو کیفیت یعنی حرارت و یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج و دفع مرض بضد است و اما در امراض سوداویه باید که باعتبار یبس سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و متحجره را رطوبات بسیار در بدن بهم می رسد که باعث ترطیب و اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثهٔ از انست و بالخاصیت نیز مانند حجر لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجهٔ سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احراق آنست مکر آنکه تعدیل نمایند آن را به بعضی عرقهای سرد و غیر آنکه درین وقت شاید در بعضی امزجهٔ صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که جمعی آن را نائب مناب چوب چینی می دانند مولف کوید اکر محرور المزاجان یابس ضعیف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجهٔ ایشان مکرر مشاهده شده و دستور آشامیدن آن بانحای شتی و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده*

عشر

بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله و بتشدید شین نیز آمده و عشار بالف بعد از شین نیز آمده لغت عربی است و بیونانی حجاکیوس و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی آک بمد الف و سکون کاف و ها و عوام اکون و مدار نیز نامند

*ماهیت ان

از جملهٔ اشجار یتوعی است حاد اکال سمی و بقدر قامتی و زیاده بر ان و شاخهای بسیار از بیخ آن می روید منبت آن بادیه و صحراها و زمینهای رملی و مخصوص ببلاد کرم سیر و برک آن شبیه ببرک کتهل و ترنج و از ان هر دو اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبی و کویا بران کردی نشسته و جمیع اجزای آن از برک و ساق

۶۰۶و شاخ شیردار که چون بشکنند از ان بسیار شیر برمیآید به حدی که از یک درخت آن بقدر یکرطل و زیاده هم شیر بعمل می آید و کل آن چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بکل نرکس و نوشته که بکل خرزهره است و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و پلول بزرکی و منحنی و چون رسیده و شکافته کردد از جوف آن چیزی شبیه بپرز حریر و پنبهٔ سیمل بغایت نرمی برمی آید و کویا کیسهٔ مملو از پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم سنامکی و خاکستری رنک مائل بسیاهی و اعراب بادیه از ان پنبهٔ مخد یعنی بالش ترتیب می دهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند و سه نوع می باشد یکی درخت آن بزرک و کل آن سفید و برک آن بزرک و شیر بسیار و این در شهرها و در کنار بساتین نیز می روید و بهترین انواع کفته اند و دوم از ان کوچکتر در قد و برک و بیرون کل آن سفید و اندرون آن بنفش مائل بسرخی و سوم از همه کوچکتر و کل آن پستئ رنک مائل بسفیدی و بعضی زرد کفته اند و لبن این هر دو کمتر از اول و بیشتر در بیابانها و زمینهای رملی می روید

ص: ۱۱۵۵

*طبیعت

شیر ان

در چهارم کرم و خشک و با سمیت است

*افعال و خواص ان

اکال و مقرح جلد و قاطع بلغم و با قوت مسهله قویه و سترنده موی است و حادترین شیر نباتات شیردار است و دباغان اهل حجاز و سند و هند شیر آن را در ستردن موی جلود مستعمل دارند امراض الراس و غیرها طلای آن رافع کچلی و سعفه و قوبا و نالع دانهٔ بواسیر و مضمضهٔ آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال نافع و چون لبن آن را به پنبه آلوده بر دندان موجع کذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که جهت تسکین جذام و قوبا و جرب و بثور و دماميل و صلابت طحال و امراض کبد و استسقا و دیدان و حب القرع نافع است و اکر نانخواه را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند بجهت ضیق النفس و سعال بلغمی مجرب و دیکران کفته اند که چون ارزن و یا شلتوک و یا نخود و یا غیر آن از حبوب را در ان مکرر تسقیه کنند و در سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن اسهال بسیار می نماید و بجهت امراض مذکوره نافع و طلای اندک آن بر مفاصل دست و پا که بعنوان نقطها بسر خلالی بر انها کذارند باعث آبله و تقرح و اخراج رطوبت لزج و تسکین اوجاع آنها است چنانچه بعض اهل هند و بنکاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند و بعضی در سالی یک مرتبه در موسم بهار و تابستان

*طبیعت برک و شاخ

ص: ۱۱۵۶

آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بستن برک تازهٔ کرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و ذرور برک خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکله و رفع چرک قروح و سخه و تجفیف آنها و بردن کوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر عبد الحمید نوشته اکر درخت آن را که کل آن سفید باشد از برک و شاخ و پوست و کل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز دو مثقال آن را با شیر کاو بخورند جهت ضعف بدن و ناتوانی و ربو و سعال بلغمی و نپهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اکر تسقیه سوده در آب بهنکره بخورند در منافع انفع و اتم است و نوشته اند که ذرور برک خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکله و رفع چرک قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن کوشت فاسد مفید و چون یکی از حبوب مذکوره را با برک آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان بطریق فرش و لحاف چیده و بر ان آب آن مقدار که از روی آن بکذرد بریزند و سر آن را پوشیده مدت بیست یوم بکذارند پس برآورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل و امراض مزبوره را نافع است و پنبهٔ آن جهت قداح یعنی آتش زنه بهترین اشیا است و چون در حین تری و تازکی از هم باز کرده بر جراحات بکذارند قاطع نزف الدم آنها و جهت رویانیدن کوشت تازه موثر المضار جمیع اجزای آن با سمیت و مضر محرور المزاج

۶۰۷و مضعف احشا است و مقرح جلد مقدار شربت لبن آن نیم درم و سه درم آن کشنده بسحج و تقرح احشا و بواطن و اسهال قوی مصلح آن البان و ادهان و تنقیه بقئ است الخواص اهل مصر کویند بخور و افتراش برک آن کریزانندهٔ پشه است مؤلف کوید اکر حتی المقدور استعمال چنین ادویهٔ سمیهٔ کثیر الغایله ننمایند اولی است حکیم میر محمد مومن و غیره نوشته اند که قسمی از شجرهٔ عشر را سمیت بحدیست که جلوس و نوم در سایهٔ آن کشنده است و برک آن شبیه ببرک لبلاب و مدور و قسمی را برک شبیه ببرک درخت کز و کل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مائل بسرخی و کیسوس بن ثالس کوید که ازین قسم سکر می کرفته اند با وجود شیرینی مقدار دو مثقال آن قاتل بوده در سه روز و در خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت می شده محمد بن احمد بن زکریا کوید که در ظرف سفالی که شیر آن را جمع کرده بودم بعد از ان آن ظرف را مکرر با آب کرم و اشنان شسته جمع کثیر که از ان ظرف آب خوردند همکی هلاک شدند*

عشرق

بفتح عین و سکون شین و فتح راء مهمله و قاف بیونانی قرحا و کویند بیونانی مرفوران نامند

*ماهیت آن

بلغت اهل حجاز سنای عریض الورق را نامند برک آن از برک سنا عریضتر و سبزتر و کل آن مائل بسرخی و بعضی لاجوردی رنک و کوچک باستداره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود مزغب و تخم آن عدسی شکل کوچک و بعضی مرو دانسته و ابن تلمیذ کفته کیاهی است برک آن شبیه ببرک غار و سرخ و خوش بو و عروسان استعمال می کنند و دینوری غیر آن دانسته دیسقوریدوس در ثالثه کفته قرحا نباتی است برک آن شبیه ببرک عنب الثعلب بستانی و با شعبهٔ بسیار بزرک سیاه رنک تخم آن شبیه بجاورس و در غلاف های شبیه بخرنوب شامی و عروق آن سه یا چهار بقدر یک شبر سفید رنک خوش بو و منبت آن بیشتر سنک لاخها که آفتاب بران تابنده باشد

*طبیعت ان

گرم و خشک

*افعال و خواص آن

چون از بیخ آن مقدار ربع یکمن نیم کوفته در شش قوطولی شراب حلو یک شب و یک روز بخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیهٔ رحم و تخم آن را چون در حسو داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورد و خوردن حب آن خواه تر باشد و خواه خشک جهت بواسیر و سیاه کردن موی نافع

عشقه

بفتح عین و شین و قاف و ها بفارسی اخفاک و تال شاو بهندی چاندریل نامند

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بلبلاب و بسیار کم برک و شاخهای آن بسیار از لبلاب قویتر و از ان درازتر و بهر درختی که می پیچد آن را خشک می کرداند و ازین جهت آن را عشقه نامند مشتق ز عشق که بهر تنی که پیچد آن را خشک می کرداند و تخم آن شبیه بحلبه و از ان کوچکتر و در تنکاین دیسمونو نامند و بعض اطبای این زمان تخم آن را کشوث دانسته اند

فصل العین مع الصاد المهمله

عصفور

بضم عین و سکون صاد و ضم فا و سکون واو و راء مهمله بفارسی کنجشک و چغوک و پنجشک و بترکی سرچه و شارچه نیز و ببنکالی کوریه و بهندی نر آن را چر او مادهٔ آن را چریه نامند

*ماهیت ان

طائریست معروف صغیر الجثه و اهلی و بری می باشد و جثهٔ بری آن اندک بزرکتر و منقار آن باریکتر و درازتر از اهلی و بهندی این را بکیری نامند و اهلی را چریه و کوربه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه شتوی بری آنست و خانکی آن هرچند فربه باشد زبون

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بری آن از اهلی یابس تر

*افعال و خواص آن

مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند و محرک باه و زیاده کنندۀ منی و منعظ و کوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و کفته اند عصفور از طیور جیده است از برای اصحاب فالج و لقوه و استرخا و خدر و ضعف کبد و استسقا و یرقان و ضعف کرده

۶۰۸و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرود و مرطوب مزاجان و کسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر نر آن را خصوص که در وقت هیجان کرفته و در روغن بادام بریان کرده و با فاویه مفوحۀ مقویۀ معینۀ باه خوش بو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کنندۀ منی و منعظ است و فراخ یعنی بچۀ آن قوی است در تحریک باه و شدت انعاظ خصوصا چون عجه سازند با زردۀ تخم مرغ و بروغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضۀ آن و این در تسمین بدن بی عدیل و مغز سر آن با زردۀ بیضۀ مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین حامض است و بهترین آنست که کوشت آن را متنجن سازند با مری و یا آب انار و یا غوره و بخورند تا زود الهضام یابد زیرا که کوشت آن صلب و کرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آن را در آرد عدس بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقۀ آن را با عسل سائیده بر احلیل بمالند و پا را بر زمین نکذارند و مقاربت نمایند باه را برانکیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار کرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادث در وجه و با آب دهان جهت رفع ثآلیل و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیدۀ آن مقوی معده و حابس اسهال و ناسائیدۀ آن بغایت مضر احشا و امعا است بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده و خواه ناسائیده بهمان جهت و آنکه مورث سحج مری و امعا است و خاکستر پر ان محلل اورام است طلاء و چون موی مقعدۀ آن را پاک کرده در ثقبۀ کوش بدارند در حال درد آن را ساکن کند و مجرب و چون پرهای آن را تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آنکه زنده باشد و در آشیانۀ زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن بجوشانند تدهین بدان جهت استرخای قضیب و تقویت باه و نعوظ مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که عوام آن را ابو تمرون نامند بسیار خشک و کرم است و نمک سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیای مذکوره است*

عصی الراعی

بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح راء مهمله و الف و عین مهملهٔ مسکوره و یا لغت عربی است بلاطینی آن را بسبات بلی کویند و ببربری رستنی نودیه و بلغتی دیکر بربری کوری ژوله و بیونانی بطباط و بلغوثیون بر مندار نیز و بسریانی شطبانی فلوعرین و با قریقی خنجر و در جد اول حاوی کبیر برشیان دارو نامند کویند برشیان دارو اسم فارسی آنست و بفارسی کسته و هزار بندک و هرجرا و بهندی لال ساک کویند و کویند بهندی راج کیری نیز نامند و آن را عصای موسی نیز نامند و بالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده می باشد دیسقوریدرس در ثالثه کفته نر آن هر سال از سر نو می روید و با شاخهای بسیار باریکتر تازه منبسط بر روی زمین مانند سل و برک آن شبیه ببرک سداب و از ان بلندتر و بسیار نرم تر و نزد هر برکی کل سفید و سرخ تیره و مادهٔ آن را کیاه کوچک و یک شاخ تر تازه و برک آن شبیه ببرک صنوبر و نزدیک یکدیکر و منبت آن آبها و بغدادی کفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر کفته اند ذکر آن ثمنشی بزرک و انثای آن کوچک و برک ذکر آن طولانی و برک مادهٔ آن مائل بتدویر منابت آن شطوط انهار و جاهای آب دار و سایه و کل آن نزد برک آن می رویـد از نر آن سرخ و از ماده سفید و در کتاب موسوم بطب قدیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک کره دار و برکهای مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان می مانـد و کل آن نزد کوههای شاخ آن می روید و این شبیه بساک چونلائی هنـدی است و انطاکی نوشته نباتی است خاردار برک آن تر و تازه مزغب قریب ببرک بلسان و تخم آن ما بین

ص: ۱۱۶۱

۶۰۹برکهای آن برمیآید و ذکر و انثی می باشد تخم ذکر آن سرخ و تخم مادهٔ آن سفید و در جوزا می رسد و قوت آن تا یک سال باقی می ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنک مائل بسیاهی بستانی آنست و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر می باشد کبیر را نر و صغیر را ماده و بفارسی صغیر را سفید مرز و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برک آن مائل ببنفشی و در باغها بسیار و در تنکابن صغیر آن را خاک تره کویند و برک و ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و کویا خاکستر بر برکهای آن پاشیده اند و تخم هر دو قسم در زیر برکهای آن برمیآید و انبوه و در افعال کبیر آن از صغیر قویتر

*طبیعت ان

در سوم بارد و در اول خشک و جزو مائی بر ان غالب

*افعال و خواص آن

قابض و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم کل اعضا و قئ صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و تپهای دوری و قرحهٔ امعا را نافع الاذن قطور عصارهٔ آن قاتل کرم کوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن الصدر آشامیدن عصارهٔ آن تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سینه المعده ضماد آن مسکن التهاب معده و مبرد آن و آشامیدن آن حابس اسهال مراری و قرحهٔ امعا و نزف الدم آنها و مرضی که در ان قئ و اسهال هر دو آید و این مرض را بیونانی حولا را نامند و قولنج را نیز مفید شربا و ضمادا و حقنه و حمولا الرحم چون در شراب طبخ نمایند و با عسل بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد آن جهت اندمال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی و حمره و نمله و قروح ساعیه و کل اورام دمویه و منع انصباب مواد جید النفع و ضماد برک تازهٔ آن جهت تسکین التهابات و حمره و نمله نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع سموم و نهش هوام سمی مضر رئه مصلح آن انجیر و شربت بنفشهٔ سکری و صندل نیز کفته اند مقدار شربت از آب آن تا هفتاد مثقال بدل آن عنب الثعلب و برای بیخ آن در طب منفعتی تا حال ننوشته اند و اهل هند مضمضه به آب مطبوخ آن را جهت جوشش دهان و ضماد سائیده کرم کردهٔ آن را جهت نضج و انفجار دمامیل و کهار یعنی ملح ماخوذ از محرق آن را صباغان بجای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند*

عصب

بفتح عین و صاد و باء موحده بفارسی پی و بهندی پاری و پتهه نیز نامند

*ماهیت ان

چیزی است چرب سفید صلب در انفصال و نرم در انعطاف و خم شدن و بدن حیوان مولف از انست و حس و حرکت بی آن نمی باشد و حیواناتی که استخوان دارند بسر آنها کشیده شده است

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

دیرهضم و ردی الغذا و سریشم مصنوع از ان جهت التصاق شعر منقلب و غیر آن نافع*

عصفر

بضم عین و سکون صاد و ضم فا و راء مهمله احریض است و در آنجا و در قزطم که حب آن است مذکور می کردد

عصارات

بضم عین و فتح صاد و الف و راء مهمله و الف و تاء مثناه فوقانیه جمع عصاره است

*ماهیت ان

اجزای مائیهٔ مستخرجه از نبات است خواه از کلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و لحای آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه همان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک نموده و آنچه از انها باسمی مخصوص اند علی حده بدان نام ذکر می یابد و باقی در ضمن نبات آن*

فصل العین مع الضاد المعجمه

عضل

بفتح عین و ضاد معجمهٔ مفتوحه و لام

*ماهیت آن

چیزی است در بـدن حیوان که قریب بمفاصل و اعضای متحرک آن می باشد و بحسب تعدد حرکت اعضا تعدد آن می باشـد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و عروق و غشا است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است

ص: ۱۱۶۳

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص ان

جید الغذا

۶۱۰و صالح الکیموس و لذیذ و خفیف تقلیل تناول آن و اکثار آن محدث قئ بالخاصیت و همچنین چون در امتلای طبیعی بدن بخورند مصلح آن ادهان و ابازیر معتدله و بالجمله آنچه از اعالی بدن و قریب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن و دور از مفصل

فصل العین مع الظاء المعجمه

عظایه

بفتح عین و ظاء معجمه و الف و یاء مثناه تحتانیه و ها و عظاء بمد نیز آمده

*در ماهیت آن

اختلاف است صاحب قاموس کفته دابهٔ ایست شبیه بسام ابرص و جمع آن عظاء و دیسقوریدوس کفته که از جنس حردون است شبیه بوزغ و نر آن را جیلان و مادهٔ آن را فرجان نامند و انطاکی سالامند را دانسته و حکیم علی جیلانی کفته حیوانی است مانند سام ابرص و سبز رنک بطئ الحرکت الوان آن در اوقات شبانروز مختلف می کردد و چون در آتش اندازند نسوزد و با قوت سمیت است و آن را مانند ذراریح دست و پا انداخته و شکم آن را شکافته امعای آن را براورده در عسل نکاه می دارند که فاسد نکردد

*افعال و خواص ان

آشامیدن مقدار دو دانک از ان جهت رفع الم و سمیت کزیدن آن و چون آن را شق کنند و بر نهش افعی بندند نفع بین بخشد الجروح و القروح جهت جرب مانند ذراریح است در نفع و در مراهم اکاله و موتلمه داخل می کنند الزینه طلای مطبوخ خون آن در زیت سترنده موی است و زهره و سرکین آن هر دو زهر قاتل و سرکین آن شدید الجلا است چون اندکی از ان را با نشاسته بسیار بیامیزند و جهت رفع کلف و آثار غلیظه و تنقیهٔ قروح عفنهٔ خبیثه استعمال نمایند مفید است و چون عظابه کسی را بکزد و دندانهای خود را در ان موضع کذارد باید که روغن و خاکستر بر ان بمالند تا برآید و ابریشم و قز بران بمالند تا برآید پس خاکستر و روغن بران موضع بمالند و اکر وجع آن دوام یابد بمکند آن موضع را بقوت و نطول نمایند بران آب کرمی که در ان نخاله جوشانیده باشند پس تریاق رتیلا و طرخشقوق نافع است*

عظم

بفتح عین و سکون ظا و میم جمع آن عظام بفارسی استخوان و بهندی هدی و هاد نیز و بیونانی سولونوس و برومی ستپون و بسریانی کرما و بترکی سموک نامند

*ماهیت آن

معلوم است که جسمی است صلب در بدن حیوان که از ان صلبتر عضوی نیست و از اعضای مفرده است و برای استحکام و دعامه و صدور افعال قویه قیام و قعود و مشی و سائر حرکات بآسانی و با حسن وجوه مخلوق است و فوائد آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور است و عدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دو صد و چهل و هشت و بهترین آن استخوان انسان است

*طبیعت ان

در دوم سرد و در اول سوم خشک و محرق آن در آخر سوم خشک

*افعال و خواص ان

قابض و حابس و مجفف امراض الراس آشامیدن سائیدهٔ استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصا پوسیدهٔ آن و ریختن آب مطبوخ استخوان پوسیده با سرکه بر سر حابس رعاف و سعوط بسیار نرم سودهٔ آن و تعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب راست برای جانب راست و چپ برای جانب چپ الفم تعلیق ضرس آن برای ضرس اعضاء الغذاء آشامیدن کهنهٔ بالیدهٔ آنکه بسیار نرم سوده باشند حابس اسهال و قاطع نزف الدم و آشامیدن رماد ساق کاو و استخوان ران آن مقدار یک مثقال با عصارهٔ عصی الراعی جهت قطع نزف الدم و حبس بطن و سحج امعا و آشامیدن ذرور و رماد استخوان کلب قاطع بواسیر است مجرب الطحال آشامیدن سوختهٔ بالیدهٔ آن با سکنجبین جهت سپرز و بدستور سودهٔ کعب تیس با سکنجبین الباه آشامیدن کعب تیس با عسل جهت تهیج باه و استخوان بالیدهٔ انسان با عسل بدستور الرحم برداشتن فتیلهٔ آن تنقیهٔ رحم نماید و رطوبات سایلهٔ آن را خشک کرداند حرق النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختکی آتش اوجاع المفاصل و غیره آشامیدن آن با عسل

۶۱۱جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیره بتخصیص اوجاع عظام القروح و الجروح ذرور کهنهٔ پوسیدهٔ آن جهت تجفیف رطوبات و التیام اعضای یابسه و عصبانیه مانند ذکر و خصیه و ضماد استخوان سنک پشت با صبر رادع و مانع قروح و ملصق جراحات و مانند نوره موی را بسترد و زائل سازد و بواسیر را ساقط کرداند الحمی آشامیدن استخوان انسان میت بقسمی که شارب آن نداند جهت حمی ربع و آشامیدن استخوان کاسهٔ سر انسان مخدر و مسکن الم الزینه طلای کعب خنزیر جهت برص و طلای استخوان انسان کهنهٔ بالیده با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله و غیره و کهنهٔ بالیدهٔ آنکه در دیوارهای کهنه باشد با کلاب نیز همین اثر دارد مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص کفته اند کذاشتن ضرس انسان با استخوان بال هدهد در زیر سر نائم ما دام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد در نقره کرفته باعث منع آبستنی است تعلیق دندان تمساح بر جانب راست باعث تقویت بر جماع است و تعلیق دو استخوانی که در بال خروس می باشد و دو طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیا و تعلیق راست آن برای حمی دائمه و تعلیق کعب ابن عرس که بزندکی آن برآورده باشند بر زن باعث آنست که حمل نکیرد و تعلیق ناب سکی که انسان را کزنده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن سک دیوانه بصاحب آن و فریاد نکردن آن برو و تعلیق ناب کلب بر کسی که در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و بآسانی برآمدن دندان او بی وجع و جهت رفع یرقان و دفن کردن کلهٔ انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشان است و کویند چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سک و کربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان ندانند باعث خصومت شان کردد و چون استخوان سک را بجای استخوان انسان که شکسته و برطرف شده باشد کذارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافت و می یابد ان شاء اللّٰه تعالی

فصل العین المهمله مع الفاء

عفص

بفتح عین و سکون فا و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازوپهل نامند

*ماهیت ان

کوینـد ثمر درخت بلوط است زیرا که درخت بلوط یک سال بلوط ثمر می آورد و یک سال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت و نیز کویند ثمر درختی است بسیار شبیه ببلوط شاید این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسردسیر است و مازو در بلاد هند که کرم سیر است نیز می شود و بهتر و مختار آن بزرک خام سبز صلب سنکین بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده و بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوت آن تا سه سال باقی ماند

*طبیعت ان

سرد در اول و خشک در دوم و نیز در دوم سرد و در سوم خشک کفته اند با جوهر ارضی بسیار بارد و شدید القبض

*افعال و خواص ان

حابس و مانع سیلان رطوبات الراس نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقله الحمقاء در کوش خون و چرک جاری از ان بازدارد الفم سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن و مضمضه بمطبوخ آن خصوصا با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و عمور و جلب رطوبات فاسده از زبان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید و مانع تاکل آن اعضاء النفض آشامیدن سائیدهٔ آن با آب جهت قروح امعا و اسهال مزمن و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و بدستور خوردن آن باغذیه و ضماد پختهٔ آن در آب جهت اورام مقعده و بروز آن و بروز ناف اطفال خصوصا با سرکه القروح و الجروح و الاورام و غیرها طلای سائیدهٔ آن با سرکه جهت

۶۱۲قوبا و باد سرخ در ابتدا و داء الثعلب و کلف و بهق و نمش و ذرور مسحوق آن بر لحم زائد باعث ضمور و لاغری و تحلیل آن خصوص محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و اکله است شربا خصوصا مطبوخ آن با سرکه و یا شراب ذرورا و طلاء نیز و جهت جبر و کسر نیز مفید الزینه اغتسال موی به آب مطبوخ آن یا نقوع آن سیاه کنندهٔ موی است و سیاه کنندهٔ مداد و استخوان و طلای آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن در زیت جهت سیاه کردن موی نیکو خضابی است که بعد بریان کردن دهنیت آن را نشف نموده سوده بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کثیرا و صمغ عربی و با بیض نیمبرشت خوردن مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمره الطرفا و هلیلهٔ زرد است بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخکر بسوزانند و یا ظرف سفالی بر آتش بکذارند و در ان ظرف بریان کنند و در شراب خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفی آن در شراب قابض و با سرکه و نمک و برای حبس دم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست

فصل العین مع القاف

عقاب

بضم عین و فتح قاف و الف و باء موحده بفارسی اله و الوه و بهندی کیده و بترکی قراحوش نامند و باصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است

ص: ۱۱۶۸

*ماهیت ان

طائری است معروف بزرک جثه سیاه رنک و از جملهٔ جوارح طیور و سباع آنهاست

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

لحم آن لیفی صلب ردی الکیموس جهت ابرده و ریاح و رطوبت نافع و قریب بکوشت کاو است العین اکتحال زهرهٔ آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلای خون آن جهت تحلیل اورام الزینه سرکین آن جالی طلای آن جهت رفع کلف و جوشش رخسار و تحلیل خنازیر بخور پر آن جهت اختناق رحم نافع است

عقرب

بفتح عین و سکون قاف و فتح راء مهمله و باء موحده لغت عربی است بفارسی کزدم و بهندی بچهو و بفرنکی اشکوربی نامند و باصطلاح اکسیریان مراد از کبریت است

*ماهیت ان

از هوام ذوات سموم است و آن اقسام و الوان می باشد آنچه در حرکت دنبالهٔ خود را بلند دارد شیاله و آنچه بر زمین کشد جراره نامند و این از شیاله کوچکتر است و در سمیت قویتر و مهلک و در شهر اهواز کثیر الوجود به حدی که مردم ترک سکنای آنجا نمودند و سمیت عقرب ماده قویتر از نر آن و سیاه آن زبون خصوص سیاه زغب دار بزرک آن و بتخصیص سیاه پردار و کفته اند عقرب عسکریه و بعض مواضع دیکر نیز بسیار با سمیت است به حدی که کفته اند بمجرد مشی بر بدن هلاك می کرداند و کویند که اکر نیش خود را بر سنك زند آن را مفتت می کرداند چنانچه شخصی آن را بریسمان بسته بر روی سنکی بست هر مرتبه که نیش خود را بر ان سنک می زد پارچهٔ از ان سنک جدا می کشت و لهذا برای تفتیت حصاه مجرب دانسته اند و بتجربه رسیده که چون اجرهای آب ندیده را اندك آب پاشیده بر روی هم بچینند خصوصا در تابستان عقرب بسیار در میان آنها تکون می یابد و بعضی کفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین دو سه روز عقرب تولد کند و بعضی کفته که چون شاخهٔ کنکر را در میان دو خشت آب ندیده بکذارند عقرب تولد کند و کزانیدن عقرب بر غیر موضع عصب رافع فالج و مجرب دانسته اند

*طبیعت ان

در سوم سرد و خشک

*افعال و خواص ان

امراض الراس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها العین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویهٔ حارهٔ مناسبه جهت رفع بیاض و ناخنهٔ چشم انسان و غیر

۶۱۳آن و محرق آن با سرکین موش بقدر نصف وزن آن جهت تقویت بصر و جرب و جلای غشاوه الصدر آشامیدن برشتهٔ آن جهت سرفهٔ باردهٔ کهنه و قرحهٔ آلات بول و آشامیدن محرق آن با ادویهٔ مناسبه جهت تفتیت سنک کرده و مثانه و عسر البول بی نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت کرده البرص و البهق و الکلف و داء الثعلب طلای عقرب بزرک خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر برص تازه زائل کنندهٔ آن باذن اللّه تعالی و جهت بهق و کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثه و عسره الاندمال بمالند و بر بالای آن سفوف عقرب محرق بپاشند سودمند بود و تدهین داء الثعلب بدان نیز زائل کنندهٔ آن و رویانندهٔ موی آن البواسیر طلای آن جهت اسقاط دانهٔ بواسیر و بدستور تدهین بدهن آن السموم چون زندهٔ آن را شق کنند و بر موضع کزیدهٔ عقرب بندند جذب سمیت نماید و خوردن برشتهٔ آن جهت رفع سمیت آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه مؤثر و کفته اند چون یک عدد عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد کرفته در شیشهٔ کنند و بران زیت ریخته و سر آن را محکم بسته در آفتاب چند روز بکذارند تا قوت آن تمام در دهن آید تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النساء و قطع دانهٔ بواسیر و کفته اند اکر زیاده باشد اعداد عقرب زیاده نمایند بحسب آن روغن را بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب کذارند و تدهین بدان جهت تفتیت حصاه مجرب و کفته اند تعلیق عقرب مردهٔ خشک به زنی که حمل آن نماند باعث حفظ آن از اسقاط مقدار شربت رماد آن نیم درم تا یک مثقال مضر رئه مصلح آن کل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن آب پیاز تا بست مثقال و چون عقرب کسی را بکزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ کردد و ملسوع در بدن خود دو حالت مختلف دریابد که کاه سرد کردد و کاه کرم و کرب و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و قئ شدید عارض کردد و بقئ چیزی لزج برآید و ریح در شکم او بهم رسد و رنک او متغیر کردد و زبان او سطبر کردد و دندانها برهم افتد و غشی او را طاری کردد و اعضا سرد و سست کردد و قضیب او ورم کند و مقعد او برآید این هنکام معالجه پذیر نبود بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اکر ممکن باشد بقوت تمام مانند مار کزیده و بزرکتان و کبریت زرد و علک البطم را کوبیده بروغن زنبق سرشته بران موضع کذارند و جندبیدستر و فرفیون و مرمکی و فلفل دراز با سرکه بران موضع بقوت تمام بمالند و بآتش تکمید نمایند و یا به آب کرم و تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق العقارب و سیر بخورانند و سیر را نیز ضماد نمایند و جدوار بران بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای مفتحهٔ سدد خصوصا کرفس و اکر عقربی که کزیده است بدست آید بکیرند و بکوبند و بر موضع نهش آن بندند دفع سمیت آن نماید و مجرب و آهک و برک توت را کرفته بروغن دنبه سرشته بر محل زخم آن نیز و آهک و زردهٔ تخم مرغ باهم آمیخته نیز درد آن را ساکن کرداند و باقلا کوفته بدوشاب سرشته فی الحال درد آن را ساکن کند و اکر کژدم

را در روغـن بجوشاننـد و بيالاينـد و آن روغن را بر موضـع كزيـدكى آن مالنـد درد سـاكن كردد و اكر بـا عسـل آن روغن را بياميزنـد و چون كودك از مـادر بزايـد نيم درم از ان بكام او بمالنـد اكر در همه عمر كژدم او را بكزد درد نكنـد و اكر چرك كوش خنزير را بر موضع كزيدكى عقرب بمالند درد ساكن شود اكر سريشم را بسركه حل نمايند و بر زخم كژدم بمالند همين عمل كنـد و اكر كژدم را بكيرنـد و با نمك سوده در روغن چراغ كرم داخل كننـد و بر زخم كردم كذارند همين عمل كند و اكر برك تاك را بكوبنـد و بر موضع لسع كذارنـد درد ساكن شود و اكر مغز جوز و انجير و سـير كوفته بر زخم آن بمالنـد نيز سودمند بود استعمال شافۀ يخ در مقعده مسكن وجع

ص: ۱۱۷۰

۶۱۴است و موش را شکم شکافته کرماکرم بران ضماد نمایند و تخم یونجه را پخته ضماد نمایند و بیخ کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته مقدار چهار دانک بخورانند نقل است که شخصی فالج داشت که قادر بر قیام و قعود و مشی نبود از اتفاقات شبی در بین خواب چند جای بدن او را عقرب جراره بکزید آزار فالج او زائل کشت اطبای ماهر کفتند اکر بار دیکر او را بکزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب فرج بعد شدت مسطور است و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن کاو و یا کوسفند و ریختن کرم کردهٔ بسیار کرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز کذاشتن محجمه و بقوت کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن و ربوب فواکه حامضه خصوص سیب ترش و سویق آن به آب سرد و طرخشقوق و کاسنی مطفیات و مسکنات حدت و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق متخذ از طرخشقوق خشک و برک سیب ترش و کشنیز خشک اجزای متساوی و سه کف آن را بخورند مفید است و هر مرضی که حادث کردد از ان بمعالجهٔ آن پردازند و دستور احراق و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت*

عقرب بحری

بهندی سینکهی مچهلی و بفرنکی شکوربی مرین نامند

*ماهیت ان

نوع ماهی صدفی است خاردار که سر آن بزرک و خاری سفید بران رسته که نیش آنست کزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم

ص: ۱۱۷۱

*افعال و خواص ان

امراض عین اکتحال زهرهٔ آن جهت نزول آب و خیالات و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحهٔ چشم داء الثعلب طلای آن جهت داء الثعلب مفید*

عقعق

بفتح دو عین و سکون دو قاف و آن را عکه و بترکی صقصقان و در اصفهان علاجاره نامند

*ماهیت ان

از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظرتر

*طبیعت ان

کرم و خشک ردی الکیفیت

*افعال و خواص آن

خوردن آن از داخل غیر مجوز و قریب بغراب ابقع اکتحال زهرهٔ آن جالی غشاوه و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلایق کفته اند و کفته اند بخور زبل آن جهت ربو مفید است*

عقیق

بفتح عین و کسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و قاف

*ماهیت ان

سنکی است معروف و معدن آن یمن و در کمنپایت بیشتر و ساحل بحر روم نیز کفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و کفته اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب می باشد بخلاف غیر آن و بالوان بسیار می باشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و هریک رنکین و نیم رنک و سرخ و جکری و صاف و شفاف و ناصاف غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هریک در هنکام برآوردن از معدن کمرنک می باشد قطعهای صاف شفاف بی جرم آن را جدا کرده طبخ می دهند رنکین می کردد و طریق طبخ آن آنست که دیک بزرکی خزفی و یا مسی را که بلند باشد تا بکردن در ان چوبها می چینند و دیک را تا بنصفه آب می کنند و قطعهای عقیق را بران چوبها می چینند و سر دیک را محکم بسته زیر آن آتش ملائم می افروزند که بخارات کرم بدانها برسد و کسانی که این عمل می کنند نزد خود زمانی معین دارند که تا آن زمان طبخ رنکین می کردد پس برآورده تراشیده حکاکی می نمایند بهر نحوی که می خواهند آنچه از انها بسیار رنکین صاف شفاف

براق یکرنک است بسیار خوب و مستعمل در ادویه و انکشتری و غیرها بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد و آنچه در جرم آن شکلی شبیه بشاخهٔ درختی و یا پارچهٔ کوهی باشد آن را شجری نامند و آنچه ذو طبقات است هریک برنکی اکثر آن را بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی فوق دیکری باشد آن را جزع کویند و در حرف الجیم مع

۶۱۵الزاء ذکر یافت و آنچه در عرض بریده باشند که خطوط آن در سطح بالای آن مدور و یا غیر مدور باشد آن را حجر سلیمانی و بفارسی باباغوری نامند و این نوع اکثر صلب تر می باشد و اکثر سنک مهره را ازین نوع می سازند

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب

*افعال و خواص ان

در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن دو دانک نرم سودهٔ آن بتنهائی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان و بتنهائی و یا بادویهٔ حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که بهیچ قسم بند نشود و با ادویهٔ مناسبهٔ مفتحهٔ سدد جهت رفع سدهٔ کبد و طحال و با ادویهٔ مفتته جهت تفتیت حصاه اکتحال آن بتنهائی و یا با اکحال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار سنون محرق آن بتنهائی و یا با مروارید و بسد جهت تقویت دندان متحرک و لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلای چرک آن الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق لحمی که برنک آب کوشت شسته باشد جهت قطع نزف الدم زهر عضو که باشد خصوصا برای حیض جاری و پوشیدن انکشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و امن از درد سینه و کویند چون عقیق را با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر روی و موی خود بمالند و نزد سلاطین و حکام روند عزیز و کرامی کردند و محبوب همه خلائق باشند همچنانکه عجم فیروزه را بفال نیکو دارند مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن بسد است

فصل العين مع الكاف

عكبر

بفتح عين و سكون كاف و فتح باء موحده و راء مهمله بفارسی برموم نامند

*ماهیت ان

چیزی است شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هر دو است که مجتمع می کردد در خانهٔ زنبور عسل و در سالهای جدب خشک که کیاه کم روید بیشتر بهم می رسد و رخنهای خانهٔ خود را بدان بند می کنند و بغدادی کفته کسانی که وسخ الکوائر دانسته اند غلط کرده اند جهت آنکه وسخ الکوائر چیزی است که بر دیوار خانهٔ آنکه کور نامند یافت می شود و آن چیزی است که اولا زنبور عسل آن را بمنزلهٔ اساس بنیاد می کند پس بر ان از موم خانها ساخته عسل در ان جمع می نماید

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

بسبب کمال رداءت خوردن را نشاید ضماد آن جهت قوبا و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر و کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نائب مناب مومیائی دانسته اند و لهذا آن را مومیائی نحلی نامند و بخور آن جهت سرفهٔ بارد کهنه و حمول آن قاتل و مخرج جنین مقدار شربت آن یک مثقال که با ده مثقال نبات و عسل شربت نموده بنوشند صاحب اختیارات بدیعی کفته که عکبر چیزی است که در میان عسل بود و بشیرازی آن را دارو خوانند و نوشته که مولف کوید مکس نحل آن را برای خورش خود و بچکان خود می آورد از مجموع کلها و آن الوان می باشد زرد و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اکر در میان عسل بود عسل را تباه کند

ص: ۱۱۷۴

عکر

بفتحتین عین و کاف و راء مهمله

*ماهیت ان

ثفل و دردی چیزها است مطلقا و نزد اطبا مخصوص بثفل ادهان است و در اکثر امور قویتر از دهن صافی آنست و در بعض امور غلیظتر و کثیف تر از ان و عکر هر دهنی راجع بطبع و خواص آنست و لیکن غلیظتر و کثیف تر از ان و مستعمل نیست مکر در اضمدۀ منضجه و لطوخات

*طبیعت ان

عکر زیت کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ کردد مانند عسل در نفع مانند حضض بلکه بهتر از انست الغم چون به آب غوره طبخ دهند تا غلیظ کردد و بر دندان کرم خورده بمالند آن را قلع نماید باسانی العین داخل ادویۀ

۶۱۶عین کرده می شود و از اجزای آنست اکتحال بدان جهت نزول آب در چشم و بدستور عکر دهن سوسن اعضاء النفض احتقان بکهنۀ آن جهت قرحۀ مقعده و رحم و ضماد آن محلل ریاح شدیدۀ طحال الاوجاع و غیرها طلا و ضماد تازۀ غیر مطبوخ آن جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل نافع و عکر هر چیز در ذیل ذکر آن چیز مذکور شد و می کردد ان شاء اللّه تع*

عکرب

بفتح عین و سکون کاف و فتح راء مهمله و باء موحده

*ماهیت ان

نوعی از حرشف بریست برک آن مائل بسفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ کردد و با قهوه مغشوش می کنند

*افعال و خواص ان

بغایت مقوی باه است و سائر خواص آن در حرشف مذکور شد*

عکنه

بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم لغت بربری است که نوع دقیق سورنجان است

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

زیاده کنندهٔ باه و مداومت بر ان سرخ کنندهٔ وجه است به حدی که سرخی آن بر سر نیر سرایت کند و بزودی رنک آن زائل نکردد زنان در وسمهٔ خود مستعمل دارند جهت سرخی رنک رخسار*

فصل العین مع اللام

علس

بفتح عین و لام و سین مهمله بفارسی کندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است

*ماهیت ان

صنفی است از حبوب شبیه بکندم و نان آن شیرین تر از کندم

*طبیعت ان

سرد و تر و قوت قبض آن زیاده از کندم و کرم تر از جو

*افعال و خواص

ان

چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب بواسیر بنشیند وجع آن را تسکین دهد و حرکت آن را زائل کند*

علق

بفتح عین و لام و قاف لغت عربی است بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند

*ماهیت ان

کرمی است در انهار و غدیرها و کودالها که در انها آبهای شیرین ایستاده غلیظ متعفن و طحلب بسیار باشد تولد می یابد و انواع می باشد آنچه در انهار و یا غدیرهای آب شیرین و یا کثیر الطحلب غیر متعفن بهم رسد و رنک آن سیاه کمرنک متوسط در کوچکی و بزرکی و سر آن سیاه و مدور و زیر شکم آن اندک الجه باشد نیکو است و کفته اند آنچه زیر شکم آن سرخ رنک و بر پشت آن دو خط سبز و باوصاف مذکوره باشد نیکو است و آنچه بسیار سیاه و الجه است و بزرک زبون و غیر مستعمل و بسیار کوچک آن ضعیف

ص: ۱۱۷۶

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

لعوق خشک کردهٔ آن با عسل محلل خناق و مفتت حصاه و ضماد مسحوق آن با صبر مجفف دانهٔ بواسیر و طلای آن جالی آثار و طلای پختهٔ آن در روغن زیتون بر قضیب بغایت معظم و مقوی آن و ضماد سوختهٔ آن در روغن زیتون بدستور معظم و مقوی آنست و ضماد سوختهٔ نوع کوچک آن با سرکه یا آب بنک مانع روئیدن موی زائد است که در اجفان روئیده و کنده باشند و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقت البول و قرحهٔ مثانه مجرب کفته اند و چون پانزده عدد زلوی بزرک زنده را با بیست مثقال خراطین شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص مقدار نیم آثار هندی خوب بجوشانند پس صاف کرده در شیشهٔ نکاهدارند و عند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و نعوظ آورد و چون بر خصیهٔ که در ان آب نزول کرده و کهنه و صلب شده باشد چند روز متوالی کرم کرده بمالند زائل سازد و مجرب است و چون نوع اعلای آن را بر مواضعی که خون فاسد در انها باشد مانند سعفه و قروح خبیثه و قوبا و بثور ردیه و مواضع ضعیفه و صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسارها و یا اطفال و یا زنان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسپانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت و لیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد و بعد از ان از استعمال آب سرد و هوای سرد و حموضات اجتناب نمایند

۶۱۷و اکر مثنی نمایند یعنی روز دوم بر عضوی که زلو چسپانیده اند باز بچسپانند که بقیۀ خون فاسدی که در عضو مانده است بکشد بد نیست اما باید که در عدد از روز پیش کمتر باشد مثلا اکر در روز پیش ده عدد زلو چسپانیده اند روز دوم پنج یا سه عدد بچسپانند و باید که ملاحظۀ حفظ قوت نمایند و آن مقدار خون بیک دفعه نکیرند که ضعف آورد و بر روی رک نه چسپانند و بهتر آن آنست که زلوی جید مختار را قبل از چسپانیدن زمانی نکون بدارند که آنچه خورده است قئ کند و دفع نماید و عضو شخص مریض را چندان بمالند که سرخ کردد اکر ممکن باشد پس زلو بچسپانند و بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بکذارند تا پر از خون شده و سیر کشته خودبخود جدا کردد و یا اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندك پیاز را بر دهن آن رسانند که خودبخود بدین اعمال جدا می کردد پس موضع دهن آن را لمحه بلمحه با پارچۀ کرپاس نازکی کهنه پاك نمایند تا خون آن بند کردد اکر بسیار آید و بند نکردد آن زمان با قدری خاکستر و یا با ادویۀ حابسۀ دم بند نمایند و اکر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا در دو پا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را با زردچوبۀ کوفته پیخته در خرقه بسته تکمید نمایند و یا با آب سوده کرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلو بپاشند جمیع خونها را قئ کرده دفع نماید و بمیرد و اکر احیانا آب زلودار بنوشند و در کلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا براید*

علک

بکسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزی است که قابل مضغ باشد و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و امثال اینها

علک البطم

بکسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم باء موحده و سکون طاء مهمله و میم بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند

*ماهیت ان

صمغ درخت بطم است خشک آن را قلفون کویند

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل و ملطف و مقوی هاضمه و مدر بول و منقی اوساخ و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الدماغ و الحلق و المعده خائیدن آن جهت جذب و جلب رطوبات بلاغم از دماغ و تنقیهٔ آن و حلق از اخلاط لزجه و تقویت معده بتحلیل رطوبات آن مفید اعضاء النفس و القلب چون یک اوقیهٔ آن را با دو اوقیهٔ پیه کردهٔ بز در قدر مضاعف بکذارند و تمامی آن را در سه شب وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفقان بی عدیل القروح و الجروح و غیرها با عسل جهت زخمهای باطنی و با سندروس و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت کسر اعضا و رفع اعیا و در رویانیدن کوشت در زخمها مانند راتینج است و در مراهم بدل آن داخل می کنند و ضماد کداختهٔ آن در پیه بز جهت رفع کجی ناخن و درد اعضا و شقاق مزمن خصوصا با قدری شنجرف مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف عضل و تقویت عصب و حکهٔ کهنه نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و کویند مضر عصب مصلح آن عسل است مقدار شربت آن یک مثقال

علک الانباط

بفتح الف و سکون نون و فتح باء موحده و الف و طاء مهمله علك البطم است و اسحق بن عمران کوید صمغ درخت پسته است و در منافع مانند سقز بهترین آن سفید مائل بزردی است*

علیق

بضم عین و فتح لام مشدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و قاف بیونانی باطس و بلاطینی روس و سائر و بفارسی ورد و بشیرازی توت سه کل و در دیلم تموش و بترکی بکورنیکان نامند

*ماهیت ان

دو نوع است غیر جبلی و جبلی و غیر جبلی آن را بلاطینی سار ساهوره نامند و آن نباتی است خاردار در برک و کل شبیه بکل سرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه اندك مدور سه پهلو

*طبیعت ان

مرکب القوی و سردی و خشکی بر ان غالب تا بدرجهٔ دوم

*افعال و خواص آن

۶۱۸جمیع اجزای آن مجفف و مبرد و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم و مقوی احشا الراس ضماد برك آن جهت زخمهای سر و برآمدکی حدقه العین عصارهٔ برك و ساق تازهٔ مسحوق آن با اندك صمغ جهت جمیع امراض حاره و باردهٔ چشم خصوصا قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و برامدکی آن الفم خائیدن برك آن جهت قروح لثه و استرخای آن و قلاع و بدبوئی دهان و جراحات تازهٔ آن و همچنین خائیدن ثمر رسیدهٔ آن اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آب برك و ساق تازهٔ آن با اندك صمغ عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آب طبیخ برك و ثمر آن و با کلاب در حین حیض مانع حمل و آشامیدن کل آن نیز حابس اسهال و ضماد برك آن مقوی معده و بواسیر را که خون از ان جاری باشد مفید و بدستور عصاهٔ برك آنکه در سایه خشك کرده باشند و شرط نیکوئی عصارهٔ آنست یا زیادتی قوت و ثمر آن قابض ترین سائر اجزای آن و آشامیدن آن مقوی امعا است و بیخ آن با قوت قابضه و جوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاه کلیه است الاورام و القروح ضماد برك آن محلل اورام و منفجر کنندهٔ دبیلات و مانع ازدیاد اکله و نمله و ساعیه و طلای عصارهٔ ثمر تازهٔ آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع سیلان چرك و رطوبات از ان و کل آن را نیز این خاصیت است و ضماد برك و شاخهای نازك تازهٔ آن جهت سحج فخذین در اسفار ناقع الزینه طبیخ برك و ثمر آن سیاه کنندهٔ موی و نیکو خضا بیست کویند هرکه ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نکردد السموم بجهت دفع سمیت حیوانی که آن را فرسطس نامند و آن مار ماهی است که شاخدار است مفید مضر کرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن از عصاره و کل سه درهم و علیق جبلی را بلاطینی سارساریدنامند و این کم خارتر و خارهای آن باریکتر شبیه

بنسرین و ساقهای این سفید و ثمر این مائل بتدویر مانند ثمر کل سرخ و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفهٔ آن محلل است و ابن مؤلف کفته که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام آتش ازین شجر دیده و بعضی کویند از درخت عناب*

ص: ۱۱۸۰

علیق الکلب

و آن را علیق القـدس و بشـیرازی درخت سه کـل و بفرنکی پلیور و کل آن را بفارسـی سه کل خواننـد و بعربی ورد السـباخ و نسرین السباخ و بیونانی طیش باطش

*ماهیت ان

نباتیست بسیار بزرک تر از علیق و شبیه بشـجر و برک آن عریضتر از برک آس و خارها شاخ آن صـلب تر از خار علیق و کل آن سـفید و ثمر آن ماننـد زیتون و سبز طولانی و چون پخته کردد سـرخ شود و در جوف آن چیزی ماننـد پشم بود و مسـتعمل ثمر آنست که پشم جوف آن را پاک کرده باشـند زیرا که خوردن پشم جوف آن مهلک است بسبب چسپیدن بمری و بجهت شدت قبضی که دارد

*افعال و خواص ان

آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول و کل آن سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صـفراوی و ضـعف معـده و ضـرب و نفث الـدم سـینه مفید و کفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدل آن شوکه المصـریه است

فصل العین مع النون

عناب

بضم عین و فتح نون مشدده و الف و باء موحده

*ماهیت ان

ثمر درختی است معروف قریب بـدرخت کنـار و زیتون در بلنـدی و برک آن انـدک ضـخیم تر و طولاـنی تر از برک کنـار و یکروی آن مزغب و پوست درخت آن سـرخ رنـک و چوب آن نیز سـرخ رنک و نیمرنک و خالـدار بهترین آن بزرک بالیـده بکمال رسـیدهٔ سـرخ شده پر کوشت جرجانی و یا خطائی و نیپالی آنست که شیرین و عفوصت آن کم باشد و نیز نوعی اندک طولانی فی الجمله شبیه بخرما و هستهٔ آن

۶۱۹باریک بلند دیده شده که از نیپال و کوهستان رنکپور می آورند در حلاوت این زیاده و در عفوصت کمتر از ان است و قوت آن تا دو سال باقی است

*طبیعت تازۀ ان

معتدل در حرارت و برودت و مائل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه اللّٰه تعالی بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت قلیلی کفته

*افعال و خواص آن

منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و احشا و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و صاف کنندۀ خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنکی و حدت خون و کرمی و وجع جکر و کرده و مثانه و امراض مقعده و لزع امعا و معده و فساد مزاج جکر العین طلای سائیدۀ آن بتنهائی و با هستۀ آن مسکن التهاب و ورم حار چشم اعضاء الصدر آشامیدن آن جهت امراض صدر و رئه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبه و خشک آن از برای امراض صدر و رئه بهتر از تر و تازۀ آنست اعضاء الغذاء آشامیدن آن نفاخ و بطئ الهضم و ردی از برای معده و مولد خلط محمود و اندک لزج و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنکی و حرارت جکر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص رسیدۀ نیم خشک آن و نیم رس آن حابس بطن و آشامیدن سائیدۀ آن با دانه جهت قرحۀ امعا و یا دانۀ آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و رفع اسهال مفید اعضاء النفض کفته اند که جهت امراض کبد و کرده و مثانه نافع است الاورام و البثور و غیرها آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق کاسنی با سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و با سکنجبین و خبۀ سنکشو نموده بدستور هر کاه سرفه نباشد و الا با آب و یا با عرق نیلوفر و یا بید و یا کادی و امثال اینها با خبه و بدستور آشامیدن آن با آب عدس مطبوخ با قشر و آشامیدن نقوع آن در کلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب و دبیلات نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد بدل آن سپستان مضر معدۀ بارد رطب و نفاخ خصوص اکثار آن مصلح آن شکر و مویز طایفی و کلاب و مقلل منی و مضعف باه مصلح آن عسل و ادویۀ باهیه و چون برک آن را با آب طبخ دهند و صاف کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و ذرور برک خشک نرم کوبیدۀ پیختۀ آن جهت رفع اکله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد و یا در عضو دیکر بهترین دوائی است خصوصا آنکه اولا عسل بر ان عضو بمالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آن را نرم بسایند و بتنهائی و یا باهم وزن آن سفیدآب ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بیعدیل و آشامیدن نشارۀ چوب آن جهت دفع سحج و حکه و جرب و ضماد آن جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبه جهت امراض چشم طلاء نافع و با سرکه جهت قوبا و خائیدن برک تازۀ آن باعث خدارت و بیحسی زبان و عدم ادراک طعم ادویۀ بشع کریهه الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویۀ بشعه آن را مضغ می نمایند و شیخ الرئیس در ادویۀ مفردۀ قانون نوشته که جالینوس کفته ندیدم من درین نفعی نه در حفظ صحت موجوده و نه در استرداد صحت مفقوده و عیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون کرم نافع و شاید این

خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد و کسی که آن را صاف کننده و غاسل آن دانسته ظنی است که توجه من بآن نیست و آن را غذائیت بسیار قلیلی است و نوشته که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب و لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و در حدیث وارد است که العناب یذهب بالحمی و الکمثری تجلی القلب

ص: ۱۱۸۲

عنب

بکسر عین و فتح نون و باء موحده لغت عربی است بفارسی انکور و بترکی اوزم و بهندی داک نامند

*ماهیت

ان

ثمری است معروف که از درخت تاک که رز نیز نامند بهم می رسد و صیفی و شتوی می باشد و صیفی آن را انواع و اصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیدهٔ شیرین شاداب بزرک دانهٔ آنست که پوست آن رقیق و تخم آن کوچك و دانهای آن در مقدار متساوی باشند و درهم طپیده در خوشه نباشند و خوشهٔ آن باریک نباشد و الطف همه عسکری و صاحبی و ریش بابا و کشمشی که رازقی نامند پس انواع دیکر و کشمشی بسیار شیرین و لطیف است

*طبیعت ان

باقوای مختلفه است و انواع کثیره و مطلق رسیدهٔ آن در آخر اول کرم و تر و بعضی بسیار شیرین آن را تا دوم کرم و تر دانسته اند

*افعال

و خواص آن

جالی و منضج و سریع الانحدار و کثیر الغذا و بهترین میوها است در غذائیت و تولید خون صالح و معدل امزجهٔ غلیظه و مصفی خون و دافع مواد سوداویه و احتراقیه و مصلح حال صدر و رئه و مسمن بدن و زیاده کنندهٔ پیه کرده که آب آن را خورده پوست آن را بیندازند مضر معدهٔ رطبهٔ ریحیه و مولد ریاح در ان مصلح آن زیره و رازیانه و مضر سدهٔ جکر و طحال و قولنج ریحی و کرده و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنکی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و آب سرد بالای انکور بغایت مفسد آن و مورث استسقا و تپهای عفن و باید که بعد از چیدن فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه یکدو روز مانده باشد بخورند و ما بین دو طعام که طعم اول انهضام یافته باشد و انکور تازه نفاخ و ملین و انکور اندك قشر آن پژمرده کثیر الغذاتر از انجیر و نفخ آن کمتر و مقوی بدن و مسمن و زیاده کنندهٔ خون جید و منضج و ملین و جهت ناقهین و صاحبان حمی مزمنه و بارده نافع و آب انکور سریع النفوذ و الانحدار و جهت امراض صدر و رئه و باید که آب آن را بمکنند و پوست آن را بیندازند و نخورند و مویز خصوصا طایفی آن اوفق بحال معده و کبد و کرده و مثانه و انکوری که دو روز مانده باشد بدستور مویز با تخم خوردن جهت اوجاع معده و امعا و کرده و مثانه بهتر و روغن انکور که مکرر آب و ثفل آن را با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن و محلل و ملین جلد است و دانهٔ آن در

دوم سرد و خشک و مولد ریاح و حابس بطن و ممسک بول و منی خصوص دانهٔ انکوری که از خم سرکه برآورند و بریان کردهٔ آن قبض آن زیاده و مضر مثانه و کرده و پوست آن سرد و خشک در اول و بسیار بطئ الانحدار و مولد ریاح و ذرور محرق آن جهت جلای جلد و تجفیف رطوبات چشم و اکثر قروح و در هر عضو که باشد مفید و انکور نارس و غوره و عفص سرد و با قوت قابضه و کثیفه در حدیث وارد است که شکی نوح الی اللّه تعالی الغم فاوحی اللّه الیه ان یأکل العنب فانه یذهب الغم و در حدیث دیکر وارد است که حبب الی من الفاکهه العنب و البطیخ و در طور خوردن انکور وارد است که کل العنب حبه حبه فانها اهنأها و شتوی آن بسبب ضعف تابش آفتاب خوب رسیده و شیرین نمی کردد و دو صنف می باشد سفید و سرخ و سرخ آن را در بغداد جبلی نامند و این با شیرینی کمی و با عفوصت و بسیار غلیظ و بطئ النزول از معده و نفاخ و احیانا بسبب یبسی که دارد مقوی معده است و سفید آن لطیف و سریع النزول تر از ان و خاکستر چوب آن مفتت حصاه و محلل اورام باردهٔ بیضه و خوزه و شقیقه و بواسیر شربا و ضمادا و جوارش حصرم و خل و دبس و دهن عقید آن و رماد الکرم و شراب حصرم و شراب عنب و شراب ریحانی و میبه و میفختج در قرابادین کبیر ذکر یافت*

عنب الثعلب

بفتح ثاء مثلثه و سکون عين مهمله و فتح لام و باء موحده و آن را قنا و زبرق و ثلثان و توليدون و بفارسى روباه تربک و روباه تورک نيز بمعنى انکور روباه و شکر انکور روباه نيز و بترکى قوش اوذى و باصفهانى تاج ريزى و بهندى مکوه

۶۲۱و مکوى و کاک ماجهى نيز و بلاطينى سلاطم و ببربرى مرابله و بکستيلان ازمور نامند

*ماهيت ان

ثمر درختى است و انواع مى باشد از بستانى و برى و جبلى و هريک نر و ماده مى دارد نر بستانى آن را کاکنج و اهل مغرب حب اللهو و مادۀ آن را عنب الثعلب و اهل مغرب قناد و نزد اطلاق مراد اين است و برى نيز دو قسم مى باشد جبلى و سهلى و جبلى نر آن را اهل مغرب کاکنج غاليه نامند و در خانها مى کارند و اين کوچکتر و صلب تر از کاکنج بستانى است و نافع تر از ان و کويند نر قسم جبلى را کاکنج منوم و مادۀ برى را عنب الثعلب مجنن نامند و کيفيت اين بسيار قوى مى باشد و نبات عنب الثعلب بستانى ما بين شجر و کياه و تا بدو ذرع و پر شاخ و برک آن بزرکتر و عريضتر از برک ريحان و مائل بسياهى و ثمر آن زرد مائل بسرخى و شيرينى و لزوجت و در خوشه و تخم آن ريزه بقدر خشخاش و سفيد و ثمر اين نوع نيز سياه مى باشد و کويند سياه آن خالى از سميتى نيست و غير مستعمل از داخل و بهترين آن مستعمل زرد مائل بسرخى باليدۀ تازۀ فاسد نشدۀ آنست و مستعمل ثمر و برک و عصارۀ آن و يا عرق آن و يا مطبوخ يعنى سلاقۀ آن و يا طلا و ضماد آن از خارج و عصارۀ آن نيز و نبات کاکنج بستانى از نبات عنب الثعلب بزرکتر و برک آن عريضتر و ثمر آن بقدر نبقۀ کوچکى و انکورى خورد املس و در غلافى و در خامى سبز و بعد از رسيدن سرخ مى کردد و تخم آن بزرکتر از تخم عنب الثعلب و نبات قسم اول سهلى که آن را عنب الثعلب منوم نامند ثمنشى عظيم و برک آن شبيه ببرک سيب و به و مزغب غبارآلود و در ساق آن چسپندکى است و کل آن سرخ برنک خون و ثمر آن در غلافى زرد و اصل قشر آن سرخ و در زمينهاى نمناک سنک لاخ مى رويد و قسم دوم اينکه مجنن کويند نباتى است برکهاى آن مانند جرجير و بزرکتر از ان شبيه ببرک حرشف و بى خار و ثمر آن در خوشه و در هر خوشه ده دوازده دانه و دانهاى آن سياه مدور رخو مانند دانۀ دبق و بيخ آن سفيد غليظ مجوف بدرازى يک ذرع منبت آن اماکن جبليه و نزديک درخت چنار و مواضعى که بادهاى کرم آن را محرق سازد

*طبیعت بستانی ان

در دوم سرد و خشک و با حرارت فاعله و کفته اند سرد در اول و خشک در دوم و مخدر آن بارد یابس در سوم و مخدر و منوم آن شبیه بافیون و ضعیف تر از ان

*افعال و خواص بستانی آن

ملطف و مسکن حرارت و تشنکی و با قوت قابضه و رادعه و محلل اورام حاره امراض الراس و الصداع ضماد برک نرم سودهٔ آن جهت صداع و ورم حجب دماغ و بدستور نطول بدان و بخور آن جهت نزلات و آشامیدن یک مثقال ریشهٔ بیخ آن با شراب منوم الاذن ضماد آن بر بناکوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب برک آن نیمکرم چند مرتبه جهت امراض کوش و بینی العین عصارهٔ برک همه انواع آن حتی منوم جهت غرب و تقویت بصر و سائیدن شیافات نافعهٔ چشم جهت اوجاع عین در آب آن بدل آب خالص و بدل سفیدهٔ بیضهٔ مرغ انسب و قطور عصارهٔ نبات آن بتمامه جهت زخمی و آسیبی که بچشم رسد مؤثر الفم غرغره به آب برک آن جهت اورام حلق و درد دندان امراض آلات الغذاء و النفض ضماد آن بر معده جهت ورم آن و التهاب آن و سائر اعضا و اورام حاره و آشامیدن چهار اوقیهٔ آب آن با شکر محلل اورام باطنیه و امراض احشا و مسهل اخلاط مراریه و رافع مغص و زحیر و ورم مقعده و استسقای حار و بدستور دو اوقیهٔ آن با آب رازیانه و آب کاسنی و با کشوث و حقنهٔ آن جهت جنون و شری و تنقیهٔ امعا بسبب اطلاق آن و قوت قبضی که دارد و فرزجهٔ آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام بسبب برودت آن و آشامیدن تخم مخدر آن مدر بول و مفتت حصاه کرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام الاورام و الحکه و الجرب و القروح و حرق النار و غیرها آشامیدن آب آن جهت اورام باطنیهٔ حاره و ضماد آن جهت منع اورام حارهٔ

۶۲۲ظاهریه و باطنیه و سوختکی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح خصوصا با آرد جو و تکرار استعمال و با اسفیداج و دهن ورد جهت حمره و نمله و بدستور باجنطیانا کویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی بطباط مقدار شربت آن تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ آن بغایت مقئ است و عنب الثعلب مجنن که ماهیت آن ذکر یافت

*طبیعت ان

در چهارم خشک و از سموم است

*افعال و خواص ان

یک مثقال آن بغایت مسکر و زیاده از ان تا چهار مثقال کشنده بخشکی زبان و کمودت رنک و فواق و قئ الدم بسیار و نفث آن و اختلاف سحج و مخاطی در دهان بهم رسیدن طعمی شبیه بطعم شیر و استعمال آن بهیچ وجه جائز نداشته اند و بعضی در اضمدۀ مواد حارۀ فاسدۀ غلیظه تجویز نموده اند و تدبیر کسی که آن را خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قئ فرمودن بآن و بانیسون و شیر و مضغ رازیانج و آشامیدن شیرۀ آن با شکر و با آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام تلخ و سینۀ مرغ نیز*

عنب الدب

بضم دال مهمله و باء موحدۀ مشدده بترکی مردار اغاجی و یا رشین نیز کویند و درخت آن را غایش نامند

*ماهیت ان

درختی است کوهی نر و ماده می باشد نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار و مائل بر زمین و چتری و بیخار و برک آن مانند برک انار و مائل بپهنی و نرم و ثمر آن خوشه دار و بقدر کناری کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانۀ کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض کمی و کل آن زرد مائل بسبزی شبیه بکل حنا و باریکتر از ان و بغدادی نوشته نوعی از زعرور جبلی است و بیخ آن مائل بسرخی

*طبیعت ان

سرد و خشک در اول

*افعال

و خواص ان

ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام و بیطاران پوست آن را بر اورام دواب ضماد می نمایند تا چرک آورده به شود و مادۀ آن را برک بزرکتر از نر و شبیه ببرک شمشاد و از ان کوچکتر و غیر چتری و بیخ آن عود بری است و سائر اجزای آن با سمیت و در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود و آن را برککك نامند و برک آن مسکر است بخلاف بیخ آن*

عنب الحیه

بفتح حاء مهمله و یاء مثناه تحتانیۀ مشدده و ها شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است

عنبر

بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله

*در ماهیت ان

اختلاف است بعضی کویند موم نوعی از نحل است که در جزائری که در میان دریا واقع است بر جبال و اشجار آن نوعی نحلی خانه ساخته عسل در ان جمع می کند و در موسم بهار که کلها و شکوفها بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن هر دو خانهای آنها جدا کشته با سیلاب در دریا می رود و عسل آن بمرور ایام شسته زائل می کردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج پی درپی درهم نشسته پرده پرده و مدور و غیر آن می کردد و بساحل دریا می آید و مردم آن را برمیدارند و استعمال و بیع و شری می نمایند و مدور آن را شمامه می نامند و بقیمت اعلی می فروشند و مؤید این است که از جمعی ثقات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازۀ آنکه بدست آمده با حلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوش بو می باشد و در سواحل بحر یمن و مالدیپ و حضرموت و نواح آنها موج می آورد و مردم آنجا آن را برمیدارند و امام و سلاطین و حکام و متولین آن بلدان بقیمت بسیار کران می خرند و برغبت تمام می خورند و می کویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی و ارواح است و بدن را فربه می سازد و حیوانات بحری آن را بسیار دوست می دارند و چون آن را دیدند بزودی می بلعند و در شکم آنها انهضام نایافته آنها را می کشد و یا شکم آنها منتفخ شده بر روی آب می افتند و کسانی که واقف این امراند آنها را بزودی کرفته شکم آنها را شکافته برمی آورند و این سیاه رنک و اندک با سهوکت

۶۲۳و زهومت می باشد و این را عنبر بلعی می نامند و نیز مؤید آنست آنچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان خال والد ماجد محرر قدس اللّه سرهما قلمی نموده اند که فقیر شمامۀ دید که در ان مثل نحل جانور های بسیار قریب بصد عدد که جلد پوست آنها صلب خزفی بود بودند و محرر کتاب نیز قطعۀ عنبری دید که در ان نیز سرو کردن جانوری صدفی جلد سرخ جوزی رنک و شبیه بمنقار نیز چیزی در ان نمایان بود و آن مغفور نیز نوشته اند و لیکن قول بر آنکه آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و یا جزائر میان دریا مانند قفر و مومیائی و قیر برمی آید و بسبب جر و مد طلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب دریا پرده پردۀ منجمد می کردد و نیز مدور بشکل شمامه و باشکال دیکر کشته بساحل می افتد نزد احقر اقوی است و کفته اند ازین هر دو آنچه مخلوط بخاك و ریک و رمل می کردد در ته آب می نشیند بسبب ثقل و این صفایحی سیاه می باشد و احیانا از بین صفایح آن رمل و خاک و چرک برمی آید و این را عنبر رملی و تخته نامند و بدون تصفیه استعمال این جائز نیست و اربق تصفیۀ آن مانند تصفیۀ موم است و در مقدمه ذکر یافت اما قول بر ان که عنبروث یعنی سرکین نوعی از حیوان دریائی است که موج آن را بساحل می اندازد و همچنین قول بر آنکه آن طل یعنی شبنمی است که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد می کردد چنانچه صاحب اخوان الصفا بر انست بعید می نماید و اللّه اعلم بحقائق ما خلق و لما خلق پس بدانکه از عنبر آنچه صافی مائل بزردی است آن را عنبر اشهب و ازین آنچه مدور شکل شمامه نامند و آنچه قطعهای آن مائل بسفیدی است و بر ان نقطهای بسیار ریزه سفید می باشد آن را عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار عنبر می نامند و بهترین همه آنست که تازه با دهنیت و خوش بو باشد و سائر انواع دیکر بمراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مائل بازرقی است پس مائل بسبزی پس مائل بسیاهی و زبونتر از همه سیاه کم بوی بسیار کهنۀ آنست پس بلعی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آن را مجتمع کردانند باید در کلاب در قدر مضاعف بکذارند و در کلاب سرد اندازند و مانند شمامه سازند و یا آنکه در پارچۀ کرپاس نازکی پاکیزه کرده در آب کرم جوشان کذارند تا خوب نرم کردد و درهم فشار دهند تا یکسان کردد پس در آب سرد فرو برند تا منجمد کردد و پارچه را از ان جدا کرده نکاهدارند و این بعد از مدتی نیز بهار می کند و مصنوع و مجعول نیز می سازند از کج و لادن و موم و قدری عنبر سیاه و بهر شکلی که می خواهند صفایحی و یا شمامه از ان ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پرده بران می چسپانند و می فروشند و یا عنبر خالص را کداخته بالای آن می ریزند و کهنه کرده می فروشند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آن را بخایند اکر مفتت کردد مصنوع است و اکر نرم و مجتمع و اندك چسپنده باشد خالص و دیکر آنکه در آتش اندازند اکر دود آن خوش بو باشد خالص است و الا مجعول و یا آنکه سیخی را کرم کرده در ان فرو برند اکر بوی خوش از ان برآید خالص است و الا فلا و اصل آنست که امتیاز شمامۀ اصلی از جعلی مشکل است مکر آنکه بشکنند آن را و حقیقت جوف آن را دریابند

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک و در اول کرم و در دوم خشک نیز کفته اند

*افعال و منافع و خواص آن

حافظ ارواح و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی و بغایت مفرح مبرودین و مقوی حواس خمسهٔ ظاهریه و باطنیه و محرک شهوتین باه و طعام و اعاده کنندهٔ قوتهای از شراب ادویهٔ مسهله و غیره و کثرت اوجاع و جماع کم شده و مفتح سدد و بادزهر سموم و مقاوم آنها و مقوی افعال معاجین و تراکیب و بالطبع دافع امراض بارده عموما و بالتخصیص امراض باردهٔ دماغیه و قلبیه و خوش بو کنندهٔ دهان بالخاصیت دافع امراض حارهٔ قلب و دماغ و منعش حرارت غریزی است و پیران را بسیار موافق امراض الراس و الصدر و القلب و المعده و الکبد و الطحال و الکلیه و المثانه جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع

۶۲۴بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع کوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفهٔ کهنه و ربو و قرحهٔ شش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده و طحال و کرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل اعصاب شربا و سعوطا و تدهینا و بخورا اعضاء التناسل مداومت آشامیدن آن با ماء العسل جهت اعادهٔ باه مایوسین و طلای آن با غالیه و ادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط و آشامیدن یک دانک آن هر روز تا سه روز جهت درد فم معدهٔ جدید و قدیم مجرب الوبا و السموم آشامیدن آن جهت رفع وبا و سموم و بخور آن مصلح هوای وبائی و کریزانیدن هوام و بوئیدن آن در جمیع امور مذکوره قوی الاثر المضار باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری در محرورین مصلح آن کافور و میوه های سرد و تر و سعوط آن بادهان حاره جهت دفع امراض باردهٔ دماغیه و تفتیح سدد آن و حمول آن با قطنه آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از بر دو ضعف معده و کویند مضر امعا است مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبدی است مصلح آن ادویهٔ بارده مانند طباشیر و کشنیز و امثال اینها و اکثار اکل و شم آن برانکیزانندهٔ ماشری و حمره است و مصلح آن بوئیدن کافور و خیار مقدار شربت آن یک دانک و کفته اند که اکر یک مثقال آن را با دو چندان سر بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسه دفع در یک روز خورده شود تفریح بحد اسکار آورد و باین قول مغرور نباید شد که چندان اصلی ندارد بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و کویند بوزن آن مرو مشک و زعفران است و دستور حل و تصفیه و بخور و ساختن تسبیح و جوارش و حب و خمیره و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد*

عنقود

بضم عين و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده

*ماهیت ان

اسم خوشه نباتی مخصوص است پرشاخ بقدر سه شبر و برک آن مانند برک سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشهٔ آن مملو از رطوبت و تخم و رائحهٔ آن شبیه بسداب

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا است و ضماد آن رافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا مقدار شربت آن تا سه درم

عنکبوت

بفتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و بترکی ارومچک و بهندی مکری نامند

*ماهیت ان

حیوانی است کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند و انواع می باشد و هریک بنامی خالص مانند شبث و سبع الذباب و رتیلا و غیرها و از مطلق آن مراد نوعی است که در کوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تارها تنیده خانها ساخته می ماند

*طبیعت همه انواع ان

سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب و مانند آن را کرم دانسته اند

*افعال و خواص آن

الاذن قطور عنکبوت غلیظ نسج سفید با روغن زیت در کوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از انها جاری باشد باعث حبس خون بسبب چسپیدن بر انها و التیام آنها است الحمیات

کفته اند که چون نسج عنکبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند و یا با زفت بر پارچهٔ کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین بچسپانند جهت رفع حمی غب مؤثر و نیز کفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو و یا بر کردن صاحب تپ غب بندند زائل کردد و پردهٔ صفیقی که در زیر شکم عنکبوت در حین بچه دادن می باشد و چون بچها بزرک شدند جدا کشته بچها برمی آیند آن را چون بر بازوی صاحب تپ ربع بندند زائل کردد و چون بر نزف الدم اعضا بندند حبس آن نماید و

ص: ۱۱۹۰

۶۲۵بر جراحات تـازه حکم بخیه و خشک بند دارد و چون عنکبوت بر عضو مالیـده شود آبله کنـد و خارش نمایـد و مجروح کردد المضار از نوع قوی آن اعراض ردیه و برد اطراف و قشعریره و انتشار قضیب و امتداد آن و انتفاخ بطن از ریاح بهم رسد علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق در حمام و مالیدن انبهٔ خام خشک کرده است که بهنـدی امچور نامنـد که آن را باب نرم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بعذب است و پاهای آن کوتاه و بر زمین می کشـد و چون خلالی نزد او برنـد بـدست خود می کیرد از کزیـدن آن حمی مطبقه عارض می کردد و سائر عوارض دیکر و سم آن کرم است بخلاف سائر عنکبوتهای دیکر علاج آن فصـد است بدفعات و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و الزام ماء الشعیر و مزورات و بایـد که کـوشت فاسـد موضـع لسع آن را بـآلت حدیـدی ببرنـد و تـدبیر قروح ردیه را بعمـل آورنـد و اما عنکبـوت معروف بفهـد کـه بر مکس می جهـد و آن را می کیرد چنـانچه فهـد بر صـیدی می جهـد و می کیرد آن را و آن عنکبوت دست و پـا کوتـاه کوچـک سـفید منقط بسیاهی است و آن سـلیم تر از سائر انواع است از کزیـدن آن خارش بسیار عـارض می کردد علاـج آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیـدن حضـض محلول در سـرکه که در ان بیـخ کرفس جوشانیـده باشـند و اما عنکبوت معروف بشـبث و آن عنکبوتی است که پایهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قیٔ و عسر البول و براز عارض می کردد و مهلک است علاج آن علاج رتیلا است*

عنم

بفتح عین و نون و میم بلغت دیلم و تنکابن دارواش و بهندی سکرداری نامند و کویند جلنار است که بفارسی کلنار کویند

*ماهیت ان

حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته از شاخهای درختان می روید و غیر نیتومه است برک آن سبز با طراوت و انبوه و کوچکتر از برک بادام و کل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که چند صنف می باشد صنفی برک آن شبیه بهلیون و این صنف و برک آن جهت جراحات مفید و صنفی برک آن مثل برک نیم و صنفی برک آن مانند برک انبه و صنف چهارم برک آن شبیه ببرک خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

الفم خائیدن برک آن مقوی دندان و لثه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و بدستور ضماد و حمول آن الجروح ضماد و ذرور آن جهت جراحات تازه نافع است*

فصل العین مع الواو

عود

بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب و شاخ اشجار است که بهندی لکری و دالی نامند از مطلق آن مواد نزد اطبا عود هندی است که بهندی اکر نامند

*ماهیت ان

چوب درختی است که از کوهستان جینتا قریب بسلهت که از توابع صوبهٔ بنکاله و در سمت شمال و شرق آن واقع است و در جزائر مملکت دکهن که هر دو از بلاد عرض شمالی خط استواانـد و در جزیرهٔ چتیان از جزائر شهر ناوکه قریب بسرحد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا بعرض سی و چند درجه است بهم می رسد و درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج واج غیر مستوی و اندک رخو که از ان عصا و چوبدستی و یا ظرفی و یا پیاله خوب نمی توان ترتیب داد بسبب کج واجی و رخاوت و نیز جابه جای آن مجوف می باشد بجهت آنکه درخت آن تا سال خورده و کهنه نباشد و بعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای خام آن بمرور ایام بپوسد و بریزد خوش بو نمی باشد و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن می کنند پس برآورده آنچه از ان با دهنیت و سنکین سیاه غرقی است که در آب فرو می رود در آب انداخته امتحان نموده جدا

می کنند و آن را غرقی می نامند و آنچه در ان اندک خامی باقی است بالات

ص: ۱۱۹۲

۶۲۶آهنی برآورده غرقی مستعملی می کویند و آنچه نیم غرقی است آن را نیم غرقی و سملهٔ اعلی و آنچه مطلق بته آب نمی رود سمله خوانند و این کثیرالوجودتر از انواع دیکر و غرقی آن سیاه می باشد و غیر آن اغبر بعضی تیره و بعضی کمرنک بمراتب خوبی و بدی و کفته اند انواع می باشد هندی و سمندوری و قماری و مندلی و هندی آن سیاه و سمندوری آن را دهنیت غالب بر هندی و قماری آن کمرنک و مندلی آن بسیار خوش بو است و نیز بری و جبلی می باشد جبلی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید و بعضی بالعکس کفته اند و بخور ثیاب بهندی آن باعث منع تولد شپش است در انها و کفته اند سمندوری منسوب باسم بلدیست که از انجا می آورند و همچنین قماری و مختار در طب در ادویه بیشتر هندی بنکالی سلهتی غرقی آنست که تلخ خوشبوی با دهنیت و اندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیکر بخوبی و خشبوئی و چربی نوع اعلای سلهتی یعنی غرقی آن نیست و آنکه در اکثر نسخ و تراکیب قید عود هندی خام می نمایند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آن را خیسانیده و نیم کوفته از ان عرق می کیرند و از ان عرق بعد سرد شدن عطر می کیرند و بعضی نامقیدان آن اثفال را خشک نموده بجای آن می فروشند تا آن را استعمال ننمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن اثفال کرده در شیشها کرده از ان بطریق تنکیس روغن می کیرند و آن را بهندی چووهٔ اکر می نامند و این چندان خوش بو نیست مانند چووهٔ خالص که از برادهٔ عود عرق ناکرفته بدون خلط مغز بادام اخذ می نمایند و بعضی آن را با برادهٔ صندل و یا برادهٔ چوب تکرباز عرق می کشند و بعد سرد شدن عطر آن را می کیرند و این عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوش بو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از بندر چیته خیزد که از انجا بجاوه ده روزه راه بود و آن بغایت عزیز الوجود است و بهم سنک زر فروشند و کوئی هیچ بو ندارد و چون بدست بکیرند کرم شود و عرق کند بغایت خشبو بود و بوی آن یکسان بود راست است و قریب بانچه نوشته محرر نیز شنیده و شاید بندر چتیان مذکور باشد که چیته نوشته و بدانکه چوبی دیکر در هیأت و صلابت و دهنیت بسیار شبیه بعود غرقی مکر در بو در هند و بنکاله بهم می رسد و لیکن همه کس درنمی یابند اکثر این را بدل آن می فروشند و این را تکر می نامند

*طبیعت ان

در اخر دوم کرم و در سوم خشک و در دوم نیز کرم و خشک کفته اند

*افعال و خواص

و منافع آن

ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعصاب و حواس و قوای دماغی و قلب و کبد و معده و احشا و کرده و پراکنده کنندهٔ ریاح و محلل آنها و هاضم و زائل کنندهٔ بدبوئی دهان و رطوبات عفنه و بلت معده و رحم و ضعف معده و امعا و کرده و مثانه و رحم و حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس اعضاء الراس آشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضای دماغی و اعصاب و بدستور بخور آن مقوی و محلل فضول رطبهٔ دماغیه است الفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکوکنندهٔ نکهت و سنون محرق آن جالی دندان و مستحکم کنندهٔ آن اعضا الصدر و القلب و الغذاء آشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت قلب و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و ذوسنطاریای سوداوی و استسقا و سپرز خصوصا که یک درم و تا یک درم و نیم آن را بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نکاهداشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود را در آتش اندازند و ظرفی که از روی توتیا باشد که بهندی جست نامند بران معکوس بدارند که دود آن در ان مجتمع کردد و قدری شیر مرضعهٔ طفلی که قئ نماید و بهیچ نوع تسکین نیابد در ان بدوشند و حرکت دهند که بآن ممزوج کردد و بآن طفل بخورانند در دوسه دفعه قئ بند کردد و طفل صحت یابد اعضاء النفض مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و ودی و مذی حادث از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و اوعیهٔ

ص: ۱۱۹۴

۶۲۷منی و رطوبات سائله از رحم بازدارد و آن را خشك و كرم سازد السم مطبوخ آن با شراب ريحانى بادزهر سموم بارده و بخور نمودن ثياب بهندى آن مانع تولد قمل است در آنها مضر محرورين شربا و بخورا مصلح آن كافور و سكنجبين و كويند مضر سفل مصلح آن كلاب مقدار شربت آن تا يک مثقال بدل آن دارچينى و قرنفل و زعفران و زراوند مدحرج دو دانک وزن آن و در اوجاع نقرس قنطوريون دقيق است و دستور احراق و بخور و جوارشات و عود مطراكه تطريه نامند و چوره و خميره و اشربه و شمامه و عطر و فتيله و قرص و معجون آن در قرابادين كبير ذكر يافت

عود البلسان

بفتح باء موحده و لام و سين مهمله و الف و نون

*ماهيت ان

شاخهاى درخت بلسان است بهترين آن كندم رنك خشبوى آنست

*طبيعت ان

كرم و خشك در سوم

*افعال و خواص ان

مفتح سدد و مقوى قوى و با ترياقيت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقيهٔ رطوبات دماغى و تاريكى چشم امراض الصدر و الغذاء و النفض و السموم جهت ربو و ضيق النفس و سردى معده و جكر و بادزهر سموم و كزيدكى افعى را مفيد الرحم بخور آن جهت تجفيف رطوبات رحم و عقم را زائل سازد مقدار شربت آن تا نيم مثقال مضر امعا مصلح آن كثيرا بدل آن حب آن و در بلسان نيز ذكر يافت

عود الحيه

بفتح حاء مهمله و ياء مثناه تحتانيهٔ مشدده و ها

*ماهيت آن

غیر از قزوینی دیکری ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان بهم می رسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندی رائحه مانند عاقر قرحا

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

افعال و خواص آن

مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه السموم آشامیدن نیم درم آن جهت دفع سمیت هر سم کرم و سرد نافع خواه قبل از ان و خواه بعد از ان و نکاهداشتن آن در دست نیز مانع کزیدن مار و هوام است با دارندهٔ آن و بعضی را کمان آنست که چون در دست نکاهدارند و چشم افعی بر ان افتد بیحس و حرکت کردد و چون خائیده در دهان مار اندازند بمیرد الاوجاع تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع بارده در ساعت مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال

عود العطاس

بضم عین و فتح طا و الف و سین مهمله

*ماهیت ان

نزد بعضی کندش است و نزد بعضی بیخی است بقدر انکشتی و سر آن سطبر و طرف دیکر آن باریک منحنی و ظاهر آن تیره رنک و باطن آن سفید و شاخهای نبات آن باریک و انبوه شبیه بکیاه برنجاسف و برک آن شبیه ببرک زیتون و قبهٔ آن کوچک و شبیه ببابونه و تندبوی و معطس

*طبیعت

تازه آن در آخر دوم کرم و خشک و خشک آن در آخر سوم خشک

*افعال و خواص آن

معطس قوی و جالی و محلل الاثار ضماد آن رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و بیطاران در جراحات دواب مستعمل دارند

عود القرح

بضم قاف و سكون را و حا هر دو مهمله

*در ماهيت آن

اختلاف است بعضى عاقر قرحا دانسته و بعضى كفته بيخى است با حدت و نبات آن شبيه برازيانه و بقدر قامتى و شاخهاى آن مانند ريباس و عريض و در شام كثير الوجود

*طبيعت ان

كرم و خشك در سوم

*افعال و خواص ان

در جميع افعال مانند وج است و بعضى مانند عاقر قرحا دانسته اند

عود اليسر

بضم ياء مثناه تحتانيه و سكون سين و راء مهمله

*ماهيت ان

جمعى برانند كه چوب اناغورس است بجهت خاصيت آن در يسر و اسانى ولادت و بعضى بجهت قضاى حوائج و يسر آن چون چوب محلب و چوب خطمى و قومى صنفى از اراك دانسته اند

۶۲۸

عود الصليب

بفتح صاد مهمله و كسر لام و سكون ياء مثناه تحتانيه و باء موحده نزد جمعى فاوانيا است و بعضى غير آن دانسته اند و در فاوانيا ذكر آن و تفرقه ميان هر دو خواهد آمد ان شاء اللّه تعالى

عوسج

بفتح عين و سكون واو و فتح سين مهمله و جيم

ماهيت ان

درختی است قریب بـدرخت انـار و پرخـار و برک آن تنـد مائـل بـدرازی و با رطوبت چسـپنده و ثمر آن بقـدر نخودی و مائل بطول و سـرخ و در درخت بسـیار می ماند و نمی ریزد و منبت آن شوره زارها و قسـمی از عوسج را برک سیاه مائل بسرخی و عریضتر از اول و خـار آن بیشتر و شاخهـای آن دراز تـا چهـار ذرع و ثمر آن عریض باریـک و کویـا در غلافی است و قسـمی دیکر سـفید و شـیخ الرئیس نوشـته که آن را ثمر مانند توت است که مردم آن را می خورند و در بلاد بارده بسـیار و مسـتعمل برکهای نازک سبز آنست

ص: ۱۱۹۷

*طبیعت مجموع ان

در اول سرد و در آخر دوم خشک

*افعال و خواص آن

العین قطور آب برک کوبیدهٔ آن در چشم تا هفت روز پی هم جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه مجرب و چون ثمر آن را بکوبند و آب آن را کرفته صاف کرده خشک نمایند و عند الحاجت مقدار یک دانک آن را با سفیدهٔ تخم مرغ و یا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن نافع و ضماد آن بر پیشانی مانع نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قبضی که دارد و پرورده نمودن توتیا به آب آن جهت رمد بسیار مفید و چون برک آن را در آب بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس مالیده صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ کردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر الفم خائیدن برک آن جهت قلاع دهان النمه و الحمره ضماد برک تازهٔ آن جهت نمله و حمره که حرارت آن در کمال شدت نباشد الحکه و الجرب و الجذام و الامراض السوداویه آشامیدن عصارهٔ برک تازهٔ آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب صفرا نافع و شریف کفته که اطبای یونان و فارس و هند باین معالجهٔ جذام را در ابتدا می نمایند بدین قسم که بیخ آن را ریزه کرده هر روز بقدر یک اوقیه با یکرطل آب می جوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده می نوشند چهار پنج مجلس عمل می کند و دفع سودای سوخته می نماید و جهت جذام مجرب دانسته اند و شرط است که در روز قبل از ان اسفیدباج کوشت کوسفند فربه تناول نمایند و روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند روز بدان مداومت نمایند و باید که روز دیکر شرب آنکه روز راحت است بحمام روند و بغدادی و غیره نوشته اند که در شراب ریحانی بدستور طبخ دهند و بیاشامند و در اثنای آن بحمام روند و انطاکی طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیخ آن را ریزه کرده با برک مورد بسوزانند جهت قروح و امراض مقعده و منع زیادتی قروح خبیثه و ریانیدن موی سریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برک آن و قاطع نزف الدم و اسهال مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در ورمهای کرم بوزن آن اشنه و بوزن آن نوفل مضر سپرز و مورث قولنج مصلح آن کثیرا و بالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن آن مورث جاه دانسته اند و بخور برک و یا عصارهٔ آن نیز کریزانندهٔ هوام است*

فصل العين مع الياء المثناه التحتانيه

عينون

بکسر عین و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون

*ماهیت ان

غافقی کفته این اسم را نزد ما بر دو نوع از کیاه اطلاق می نمایند یکی را کحلا و کحدان و سلیس نامند و آن نباتی است بسیار تلخ و از ساق آن شاخهای بسیار باریک راست طولانی صلب روئیده و برک آن کوچک مانند برک مورد و با متانت و رنک شاخهای آن ما بین سیاهی و سرخی و در هر شاخی کلی سرمئ رنک مستدیر مانند درهمی و مائل بسیاهی و منابت آن کوهستانها و اطبای اندلس آن را

۶۲۹سنابلدی نامند و نوع دوم برک آن خوش بو مانند مرزنجوش و از ان بلندتر و شاخهای آن طولانی بقدر ذرعی و باریک سفید ایستاده از یک ساق روئیده نزدیک بیخ آن و بر اطراف شاخهای آن کلی زرد رنک و منبت آن نیز کوهستان ها و با قوت قابضه و این بهتر از نوع اول است و اسلم از ان در فعل

*طبیعت ان

کرم و خشک در اول و سوم

*افعال و خواص ان

اهل اندلس آن را بجای سنامکی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصا دو خلط بارد یعنی بلغم و سودا چون یک قبضهٔ آن را با انجیر بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و ورک و مغثی است مصلح آن عناب و انیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم*

عیوان

بکسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون شیخ الرئیس رحمه اللّه تعالی علیه نوشته الخواص محلل است اعضاء الراس جهت امراض باردهٔ دماغ و منع زکام بارد العین قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است*

عين الديک

بفتح عين و سكون يا و نون و الف و لام و كسر دال مهمله و سكون يا و كاف بفارسی چشم خروس نامند و كويند بهندی كهنكچی نامند

*ماهيت ان

تخم درختی است صلب سرخ صيقلی براق مدور پهن و كويند در خوشهٔ مانند بطم می باشد و درخت آن آنچه بتحقيق پيوسته درخت بقم و آن ثمر آنست و در جبال هند و دكهن بهم می رسد و كسانی كه كفته اند كه كهنكچی شايد شبه باشد زيرا كه هيأت كهنكچی ديده نه چنان است بلكه كهنكچی دانهای آن كرد كردی بقدر دانهٔ نخود كوچكی و استهٔ آلوبالو و دو نوع می باشد سرخ و سفيد و در حرف الكاف بيان آن ان شاء اللّه تعالى خواهد آمد و بالجمله طبيعت آن در سوم كرم و در دوم خشك و با رطوبات فضليه

*افعال و خواص ان

مفرح و مقوی اعضا و حافظ قوتها و مانع پيری و جهت ازدياد منی و تقويت باه بسيار مؤثر دانسته اند بحد افراط و جزو اعظم معجون ملوكی و حافظ الصحه است مقدار شربت آن از نيم درم تا يک مثقال مضر محرورين و مصدع مصلح آن كشنيز و بايد كه با شير تازه دوشيده و يا ترنجبين خيسانيده و يا مسكه استعمال نموده شود

عيون

جمع عين است و آن عضوی از اعضای معروفهٔ حيوانی است

*طبيعت ان

كرم و تر و رطوبت آن زياده از اعضای ديكر و حرارت آن مائل باعتدال است

*افعال و خواص آن

بهترين همه چشم كوسفند است و چشم طيور تمامی ردی مائل بيبوست و زياده كنندهٔ منی است زيادتی نيكو و سريعه الاستمراء در محرورين و ردی و مضر مبرودين مصلح آن نمك و صعتر و خوردن مسلوق آنست

ص: ۱۲۰۰

عين البقر

اسم نوعی از انکور بزرک دانه است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد و نزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرک دانه است و ذکر یافت و بطئ الهضم و ثقیل بر معده است و افحوان را نیز نامند

۱۳- باب نوزدهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها غین معجمه است

غار

بفتح غین و الف و راء مهمله بیونانی و انیمور و سقلیموس و نزد اهل شام زند و بفارسی باهشتان و بفرنکی لاورس نامند

*ماهیت آن

درختی است عظیم تا هزار سال می ماند و اهل یونان آن را بسیار احترام می نمایند و شاخهٔ آن را در دست می دارند و از خود دور نمی کنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج می سازند برک آن نرم تر از برک بید و بلند تر از ان و تلخ و خوش بو و با انجیر آن را نکاه می دارند آن را خوش بو می کرداند و مانع کرم زدن آنست و جبلی و سهلی می باشد برک جبلی آن باریک تر از برک سهلی و مخصوص ببلاد شام است و از انجا بمصر می برند و ثمر آن را بیونانی ذاقنی و بفارسی

۶۳۰دهمشت نامند و آن بقدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنک و مغز آن دو پارچه و زرد رنک و چرب و خوش بو و چون کهنه کردد مائل بسرخی و تیرکی می کردد و سیاه آن فاسد

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم مغز ثمر آن کرم تر از برک و پوست آن و ثمر آن خشک تر از سائر اجزای آن و روغن آن کرم تر از سائر اجزا و کرم تر از روغن کردکان

ص: ۱۲۰۱

*افعال و

خواص ان

محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن اعضاء الراس آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت ذهن و فم و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و تدهین بدهن آن جهت درد اعصاب و رفع اعیا و اختلاط ذهن و تفتیح دهنهای عروق الاذن قطور سائیدۀ حب آن در روغن کل و سرکه و یا خمر کهنه جهت اوجاع باردۀ کوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور قطور دهن آن الفم مضمضه بطبیخ برک آن جهت درد دندان الصدر لعوق برک و حب آن با عسل و یا با طلا جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت امراض حاره و ضعف نفس و نفس الانتصاب و سیلان فضول از رئه و قروح رئه و سرفۀ کهنه و ضیق النفس اعضاء الغذاء آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جکر و سپرز و با عسل جهت قرحۀ امعا و آشامیدن دهن آن با شراب انکوری جهت وجع کبد و بدستور قشر آن و آشامیدن طبیخ برک آن مقئ و آشامیدن دو مثقال حب ان خشک سوده مسکن مغص در ساعت اعضاء النفض دهن آن مغثی و مقئ و مدر بول و حیض و طبیخ برک آن جهت امراض مثانه و رحم شربا و با عسل جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در ان جهت امراض کرده و مثانه و رحم و آشامیدن یکدرهم از قشر آن مفتت حصاه و کشندۀ جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت حصاه و حمول آن مسقط جنین الحمی تمریخ بدهن آن جهت رفع قشعریرۀ حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت کزیدکی مار و عقرب و سائر هوام و بدستور ضماد بدان جهت لسع زنبور و نحل و غیر اینها الاورام ضماد آن با نان و یا با سویق جو جهت تسکین ضربان و اورام حاره المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و تمریخ بدان جهت اوجاع مفاصل و اعصاب و درد کمر و غیرها الزینه طلای آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد موثر المضار حب و دهن آن مرخی معده و مغثی و محرک قئ و مضر صدر مصلح آن کثیرا مقدار شربت از حب و برک آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب و ساذج و اکر یافت نشود بادام تلخ و سیسنبر نیز کفته اند الخواص طرد الهوام پاشیدن آب طبیخ برک آن در خانه کریزانندۀ مکس و هوام است و بدستور افتراش برک آن صاحب فلاحه کوید چون برک آن را با دست بچینند به قسمی که بر زمین نیفتد و بر پس کوش خود کذارند هر مقدار شراب که بنوشند مست نکردند و چون در موضعی که طفل خوابد و بترسد در خواب بکذارند دیکر نترسد و با خود داشتن آن مورث جاه و قضای حاجت و تکیه کردن بعصای آن باعث حدت بصر و تقویت همت و اغتسال بدان در حمام باعث رفع تعسر و سحر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید کسی که از ازدواج و مردی مانده باشد زائل کردد و قادر کردد و دستور اخذ روغن آن آنست که دانۀ آن را نیمکوفته در آب طبخ نمایند و بکذارند تا سرد شود آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا عصارۀ برک و ثمر آن را در آب طبخ دهند تا قوت آن در آب آید پس با روغن زیتون در قدر مضاعف و اکر میسر نباشد بآتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و اما نسوزد پس صاف نموده بکار برند*

غاريقون

بفتح غين و الف و كسر راء مهمله و سكون ياء مثناه تحتانيه و ضم قاف و سكون واو و نون

*ماهيت ان

چيزيست

۶۳۱شبيه به بيخ پوسيده كه در جوف بعض اشجار سال خوردۀ كهنه پوسيده و مانند درخت انجير و جميز و امثال اينها و يا ريشۀ آنها است كه پوسيده كشته بسبب تعفين مانند فاد كه از درخت بلوط بهم می رسد و بعضی ريشهای پوسيده و بعضی فطر دانسته اند و آن نر و ماده می باشد و بالوان مختلف و طعم آن با حلاوت ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن اندک صلب تر از ماده و مستدير و با طبقات كه كويا شئ واحد است بخلاف مادۀ آن و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و بهتر و مستعمل مادۀ سفيد سبک وزن املس با طبقات مستوی غير مستدير است كه قطعهای آن بزرک و رخو باشد و با اندک سودن از هم بپاشد و آنچه بخلاف اين اوصاف باشد زبون و زرد و سرخ آن قريب بسميت و سياه آن سمی و همۀ آن غير مستعمل و همچنين نر آن و شرط استعمال آن آنست كه بر پرويزن موی بمالند تا لطيف آن بكذرد و اجزای سميۀ آن بماند و نكوبند زيرا كه اجزای سميۀ آنكه بشكل ناخن چيده هست بكوبيدن كوفته داخل می كردد

*طبيعت ان

خواه نر و خواه ماده بقول شيخ الرئيس در اول كرم و در دوم خشک با جوهر هوائی و مائی و ارضی لطيف و بقول ديكران كرم و خشک در دوم و بعضی كرمی آن را زياده از خشكی آن تا سوم و بعضی مركب القوی و بعضی تر دانسته اند و با قوت قابضه و صاحب ارشاد كرم در اول و خشک در دوم كفته

ص: ۱۲۰۳

*افعال و خواص آن

مسـهل بلغم و سودا و صـفرای مخلوط باهم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لهجۀ غلیظه و محلل نفخ و ریاح غلیظه و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتح سدد خصوص سدۀ کبد و کرده و معین ادویۀ مسهله و رسانندۀ آنها باقصای بـدن و جاذب مواد از اقاصـی و اعماق بدن و مدر بول و حیض و رافع وهن عضل و سـموم منهوشه و مشـروبه و ادویۀ سـمیه و بغـایت مقوی عصب و دل و دمـاغ و مفرح بالعرض و مصـلح فساد اخلاط فاسـده و حمیات بلغمیه و بی غایله و محمود العاقبت است اعضـاء الراس جهت صـداع بـارد و بلغمی مزمن و کهنه و شـقیقه و رفع بخـارات خصوصـا باهلیلـۀ کابلی و مصـطکی و با فاوانیا جهت صرع و با ریوند جهت نزلات و غرغرۀ آن با میفختج جهت تحلیل ورم حلق و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و احتقـان آن جهت ابتـدای نزلات وبائیه اعضاء الصـدر نیم درم آن با آب جهت نفث الـدم و نزف الـدم صـدر و یک درم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس بوزن آن جهت درد سـینه و سـرفه مزمن بارد بلغمی و ضـیق النفس و عسر آن و با طلا جهت قرحـۀ رئه اعضاء الغـذاء و النفض آشامیـدن یک درم تا یک مثقال آن ابریوند جهت امراض جکر و معده و ترش شدن طعم در معده و با سکنجبین جهت یرقان سدی و سپرز و مثل آن اسارون با عسل سرشته جهت تفتیت سنک کرده و مثـانه و درد احشـا و کمر و کرده و بافسـنتین معجون با عسل بشـرط مـداومت جهت استسـقای لحمی و زقی و با انیسون جهت اوجـاع بـاطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشا و سـنک کرده و مثانه و با عسل جهت قولـنج و انواع ریاح و حقنـۀ آن نیز جهت قولـنج و ورم و قروح امعـا و مضغ آن بتنهائی و بلعیـدن آب آن نیکو دوائی است برای وجع معـده و جشای حامض و ایسـتادن طعام بر سـر معده و یک درم آن با ماء القراطن اکر تپ باشد جهت اسـهال بلغم و سودا و صفرا باهم مخلوط و اذابۀ خلط غلیظ و جـذب از اقاصـی بـدن و ادرار بول و حیض و رفع مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح آن و اکر تپ نباشد با نومالی و با صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحـۀ آن و با قلیلی جنـد جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی الا اپلاوس و با ریوند جهت تفتیت سـنک کرده الاورام و الالات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویۀ مناسـبه جهت جمیع انواع اورام و بدستور طلای آن و نیم درم آن تا نیم مثقال و یک درم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و با صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و امراض اعصاب و حمیات نائبه بعد نضج ماده و حمیات کهنه و

۶۳۲نفض حمیات و دو درهم آن با شراب قبل از نوبت مانع نغص آن و حقنهٔ آن نیز جهت حمیات وبائیه و با ماء القراطن نیز جهت حمی السموم آشامیدن آن یک درم تا دو درم با شراب جهت لسع مار و سائر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها و داشتن آن با خود جهت منع کزیدن عقرب الزینه آشامیدن چهار قیراط آن جهت نیکوئی رنک رخسار و اقسام زبون آن همه مهلک و مورث کرب و خناق و امراض ردئه مصلح آن در همه حال جند بادستر و قئ فرمودن باب کرم و شیر تازه دوشیده و بیخ و سائر تدابیر کندش خورده را بعمل آورند مقدار شربت آن در غیر مطبوخ و مفرد یک درم و در مطبوخ تا یک مثقال بدل آن نصف وزن آن شحم حنظل و بوزن آن تربد و ربع آن زنجبیل باهم و ربع آن فربیون و دو وزن آن بسفایج و بدستور دو وزن آن افتیمون و عشر آن خربق سفید است و حبوب و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

غاز

بفتح غین و الف و زای معجمه اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرکتر از اردک و بعربی قازواوز نیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف

*طبیعت ان

کرم تر و غلیظ و تر از اوردک

*افعال و خواص ان

نیز مانند آن و روغن آن محلل و مفتح و جهت ریاح و مغص و استسقا و درد مفاصل شربا و ضمادا نافع است و در قرابادین کبیر دهن آن در اوز نیز مذکور شد*

غاغالس

بفتح دو غين معجمه و دو الف بعد از هريك و ضم لام و سين مهمله و غالسينس بفتح غين و الف و لام و كسر سين مهمله و سكون ياء مثناه تحتانيه و ضم نون و سين نيز امده و بيونانى بمعنى منتن الرائحه است و غالونيس نيز آمده و نزد اهل مصر مشهور بقس الكلاب و در طبرستان پليهيم نامند

*ماهيت ان

نباتى است املس و برك آن نرم و بدبو چون بدست بمالند تلخ و بيلذع و كل آن بنفش باريك و حكيم مير محمد مؤمن نوشته نبات آن بقدر نبات انجره و برك آن املس و بدبو و كل آن چترى و سفيد مانند كل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب و بعد از رسيدن سياه و پر آب مى كردد و در دار المرز سركه را بآن رنكين مى سازند و بيخ آن سفيد و با تجويف منبت آن خرابها و شوره زارها و اطراف بساتين و در كرما بهم مى رسد

*طبيعت ان

در اول كرم و در دوم خشك و كرم و خشك در دوم نيز كفته اند و بعضى در سوم

*افعال و خواص آن

الاذن ضماد برك و شاخ آن با سركه جهت ورم كوش اعضاء الصدر خوردن ساق تر و تازه خام آن مانند سبزيهاى ديكر جهت سرفهٔ كهنه و بهر و ضيق النفس هر نوع كه باشد و ربو و درد سينه بيعديل به حدى كه قائم مقام آن چيزى ديكر ندانسته اند اعضاء النفض مفتح سدد و مغتت حصاه و مدر بول و حيض و محلل رياح الجرب و الحكه و الاورام و القروح جهت جرب و حكه و تحليل خنازير و اورام صلبه و سرطان و قروح خبيثه و ورم صلب انثيان خصوصا چون برك و شاخ آن را با سركه روزى دو سه مرتبه ضماد نمايند و بدستور اغتسال بطبيخ آن روزى چند مرتبه و بالخاصيه جهت علل صفراوى مفيد مقدار شربت آن تا پنج درهم و آشاميدن طبيخ بيخ آن بقدر ده درم مسهل قوى بلغم و سوداى رقيق و سريع العمل است*

غافث

بفتح غین و الف و فتح فا و ثاء مثناه فوقانیه بر وزن آفت و بکسر فاء و ثاء مثلثه نیز آمده بلاطینی او بطوری و ببربری اکر سومنه نامند و نبات آن را حشیشه الغافث و شجره البراغیث و شوکهٔ منتنه نامند

*ماهیت ان

کیاهی است خاردار و برک آن دراز و عریض و طولانی و مزغب و از وسط برکهای آن شاخی مجوف خشن روئیده و کل آن کبود مائل ببنفشی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و از صبر تلختر و با عفوصت و قبض کمی و حرارتی چندان ندارد و مستعمل کل

۶۳۳آنست و با عصارهٔ آن و قوت آن تا سه سال باقی می ماند بهترین آن فارسی است که از کوهستان شیراز آورند و رومی نیز

*طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم و جمعی بالعکس نیز کفته اند و صاحب ارشاد کرم و خشک در دوم دانسته و با قوت قابضهٔ کمی

*افعال و خواص ان

ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و تنقیهٔ مجاری آن و جهت تپهای مرکبه و اسهال اخلاط سوخته و ادرار بول و شیر و حیض و عرق اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن حشیش و یا عصارهٔ آن جهت اوجاع کبد و تفتیح سدد آن و سدهٔ طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابت آن و صلابت معده و سوء القنیه و استسقا و ادرار بول و حیض و با شراب جهت قروح امعا و حمول آن مدر قوی حیض بعد از یاس از ان القروح آشامیدن نیم مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین کل و عصارهٔ آن و ضماد کیاه آن با پیه خنزیر کهنه و با پیه هر حیوانی که باشد سرشته جهت قروح عسره الاندمال و طلای عصارهٔ آن جهت جرب و حکه و ذرور ان مجفف و التیام دهندهٔ زخمها الحمی جهت حمیات مزمنهٔ کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه بتخصیص عصارهٔ آن با عصارهٔ افسنتین الزینه جهت داء الثعلب و داء لحیه کویند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که کیاه آن را و آب آن را کرفته در آفتاب بکذارند تا منعقد کردد پس اقراص ساخته خشک نمایند

*طبیعت ان

سرد و خشک و الطف از جرم آن

*افعال و خواص ان

ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و تپهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر انثیین مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث و کویند سه وزن آن سماق است و تخم آن را چون با شراب بیاشامند جهت قروح امعا و نهش هوام مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

غالیون

بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یا و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی عاقد اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد می کرداند

*ماهیت ان

نباتی است ایستاده برک آن طولانی و کل آن زرد و باریک و ریزه و انبوه و خوش بو باندک حدت و منبت آن کنار آبهای ایستاده

*طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

حابس نزف الدم و ضماد کل آن جهت سوختکی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن کل جهت رفع اعیا و بیخ آن در آخر اول کرم و در دوم تر افعال و خواص آن بغایت محرک باه است*

غالمون

بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون شیخ الرئیس نوشته دوائی است خوش بو و سفرجلی رنک با قوت مجففه با حدت کمی و منجمد کنندۀ شیر مانند انفحه و کل آن جهت قطع انفجار خون و سوختکی آتش مفید مولف کوید شاید این خود غالیون و یا قریب بدان باشد*

غالیه

بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها

*ماهیت ان

از ادویهٔ مرکبهٔ قدیمه است کفته اند از مخترعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و حصی لبان و روغن بان سه جزو و عرقهای خوش بو است پس جهت اعراض و اغراض دیکر عود هندی و سک و رامك و لادن و امثال اینها اضافه می نمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت

*طبیعت ان

کرم و خشك و بحسب تراکیب طبیعت آن مختلف می باشد در حدت و عدم آن

*افعال و خواص

ان

مقوی قلب و دماغ و سائر قوی و ارواح و اعضا و مفرح اعضاء الراس تمریخ بدان با روغن بان و یا خیری جهت تسکین صداع بارد و فالج و لقوه و بدستور با شراب و استشمام آن منعش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب

۶۳۴مسکر و قطور محلول آن در یکی از ان روغن در کوش جهت صرع و سکته و وجع کوش اعضاء الصدر بوئیدن آن مفرح و مقوی قلب اعضاء النفض حمول آن جهت اوجاع باردهٔ رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار طمث و اختناق رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی کرداند و طلای آن بر احلیل ملذذ جماع است*

فصل الغین المعجمه مع الباء الموحده

غبار الرحی

بضم غین و باء موحده و الف و راء مهمله و الف و لام و راء مهمله و حاء مهمله و یا بفارسی کرد آسیا نامند

ص: ۱۲۰۹

*افعال و خواص ان

مجفف سعوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است*

غبیرا

بضم غین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است بزرک بقدر درخت عناب و پریشان و در بلاد بسیار سرد بهم می رسد و برک آن خشن و اغبر و لهذا آن را غبیرا نامند و دو نوع بود نر و ماده و نر آن ثمر نمی دهد و مادهٔ آن دو نوع می باشد یکی ثمر آن بقدر عناب و فندق کوچکی و کناری و پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ می کردد و از مغز خوب جدا نمی شود و مغز آن سفید رنک شیرین خوش بو و خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه با استهٔ عناب و کنار و دوم ثمر آن بزرکتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخرنک و از مغز جدا می کردد و مغز آن نیز سفید رنک و لیکن مانند آرد نرم می باشد و تخم آن بآسانی از ان جدا می کردد و این در شیرینی از ان نوع کمتر و این را بفارسی سنجد اردی نامند و هر دو نوع در وسط تابستان می رسند و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

*طبیعت ان

سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده

*افعال و خواص ان

مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع خصوصا حادث از ترقی ابخره از معده و سائر بدن امراض الصدر سرفهٔ کرم را مفید اعضا الغذاء مقوی معده و قوت ماسکه و دابغ آن و مسکن قئ و قامع صفرا و مانع صعود ابخره و انصباب مواد بمعده و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید و سحج صفراوی را مفید و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق تنقل بدان جهت آنکه معدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و کل آن سفید مائل بزردی و بعضی زعفرانی رنک کفته

ص: ۱۲۱۰

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بسیار خوش بو و تند به حدی که در جایی که درخت کلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه می رسد

*افعال و خواص ان

مهیج شهوت باه خصوصا از زنان و لهذا زنان و دختران نورس را از استشمام رائحهٔ آن منع می نمایند و در ادویهٔ وبائیه کل آن را داخل می کنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب امراض الصدر و الزینه و جهت امراض این هود و عضو مانند ربو و قرحهٔ رئه امراض اعضاء الغذاء جهت تقویت معده و جکر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و لرز حمیات مفید مقدار شربت آن یک مثقال القروح و الجروح چون برک آن را بر جراحت و قرحه بندند بچرک آورد و چرک آن را پاک سازد و ملتئم کردانند که احتیاج بدوائی دیکر نباشد و اکر برک تازهٔ آن نباشد برک خشک آن نیز مفید است و روغن آنکه آن را در روغن طبخ دهند تا مهرا کردد تدهین بدان جهت مفاصل و استرخا و دراز کردن موی مجرب و عرق کل سنجد محلل ریاح معده در جمیع افعال مانند آنست و از ان ضعیف تر

فصل الغین مع الذال المعجمه

غذاف

بضم غین و ذال معجمتین و الف و فا

*ماهیت ان

نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که رنک آن سیاه و منقار و پای آن سرخ است

ص: ۱۲۱۱

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

کوشت آن صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ آن با شبت جهت ریاح تهیکاه و درد زانو و ریاح باردۀ جوف است و زهره و سرکین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی بصر است

فصل الغین مع الراء المهمله

غراب

بضم غین و فتح راء مهمله و الف و باء موحده اسم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آن را غراب الابقع و دوم سیاه بزرک و آن را غراب اسود نامند و بترکی قوزقون و سوم سیاه کوچک و آن در کشتزارها بسیار می باشد و بغراب الزرع موسوم و اهل انطاکیه آن را اغثاق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند و این غیر غذاف است و جیفه نمی خورد و بهترین آن مختلف یعنی بچۀ آنست

*طبیعت

آن

کرم و خشک در اول

*افعال و خواص آن

جهت مبرودین و مرطوبین و مشایخ و زیادتی منی مفید و خوردن هریسۀ آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ مکرر در آب طبخ دهند و آب آن را بریزند پس با سرکه طبخ دهند تا مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف آنست غراب سفید که ابقع یعنی ابلق باشد و بهترین این بچۀ آنست

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

ص: ۱۲۱۲

دیرهضم و ردی الغذا و اجتناب از ان اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورث بیخوابی است و زاغ طبیعت آن در سوم کرم و خشک و در سائر خواص مانند غذاف است و بغایت ردی الغذا و نخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج و جلوس در طبیخ آن یعنی مرقهٔ آن جهت ازالهٔ ریاح شائکه الزینه چون زنده آن را در ظرفی کذارند و برادهٔ آهن و حموضات مانند سرکهٔ تند و آب اترج بر سر آن ریزند و سر آن را پوشیده چهل روز در سرکین اسپ دفن کنند تا حل کردد پس برآورند همهٔ آن روغن خواهد بود و آن بتنهائی و یا با سرکین آن خضابی نیکو و مجرب کفته اند و تا مدتی رنک آن می ماند و متغیر نمی کردد و در تغییر رنک وضح و رویانیدن موی مجرب و کلاغ سیاه و زاغچه در اول کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مولد خون صالح و محرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهرهٔ همه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع بیاض و ناخنه و با زهرهٔ خروس و عسل جهت ظلمت بصر و زبل آنها نیز حاد و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار مفید و خوردن کوشت خشک آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کردهٔ آن رافع بواسیر و طلاء پر سوخته آن رویانندهٔ موی است*

غرب

بفتح غین و را و باء موحده بیونانی اطاء و بشیرازی وزک و باصفهانی و شک و در تکابن و دیلم اوجا نامند

*ماهیت ان

درختی بسیار بزرک است از جنس خلاف یا صفصاف باختلاف اصطلاح آن و برک و پوست آن سفید و برک آن بقدر برک قطف و از ان صمغی بعمل می آید بزدن تیغ بساق آن در هنکام ظهور شکوفهٔ آن و اکثر مستعمل لحاء و برک و صمغ آنست

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از صفصاف دانسته اند

*افعال و خواص ان

کل و برک و عصارهٔ ماخوذ از ان هر دو مجفف بی لذع و با عفوصت و لحای آن قریب بدان و خشک تر از ان الاذن قطور عصارهٔ برک و بیخ مسحوق آن با روغن کل جوشانیده در پوست انار جهت تسکین وجع کوش و آمدن چرک از ان و بدستور مطبوخ پوست تازهٔ آن و شستن سر بطبیخ لحای آن جهت حزاز العین قطور عصارهٔ کل و برک و صمغ آن جهت جلای بصر و رفع بیاض

۶۳۶و وسم و آثار بیعدیل الفم غرغره بطبیخ قشر آن و با عصارهٔ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر الصدر آشامیدن قشر آن و بدستور ثمر آن جهت نفث الدم اعضاء الغذاء آشامیدن برک سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعای دقاق که ایلاوس نامند العیاذ باللّه و جهت سدهٔ کبد و بتنهائی با آب مانع آبستنی و آشامیدن عصارهٔ آن اخراج کنندهٔ علق است از حلق و آب افشردهٔ آن جهت دفع سیلان و چرک اعضای باطنی و سدهٔ جکر المفاصل نطول طبیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست و برک تازهٔ آن بر اعضای مقطوعه و مجروحهٔ ردیهٔ طریه نافع و کل آن داخل مراهم مجففه کرده می شود و ذرور کل آن مجفف قروح مزمنه و اکله و بدستور ذرور خاکستر آن الزینه طلای خاکستر قشر و یا چوب درخت آن با سرکه جهت اسقاط ثآلیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثآلیل مدورهٔ شبیه بسر میخ که مسماریه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات مو کرده می شود برای سیاهی آن و رماد چوب مغسول آن قائم مقام توتیا است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیا است و کفته اند که از تنهٔ درخت آن نمکی برمیآید سفید نازک بهترین املاح است و آن را بجای املاح دیکر استعمال می نمایند

غری

بکسر غین و فتح راء مهمله و یا بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی پابوشقان نامند

*ماهیت ان

عبارت از چیزهای لعابی چسپنده است که بطبخ غلیظ و چسپنده شده باشد و انواع می باشد و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست کاو سازند و بعد از ان سریشم ماهی است و بعد از ان آنچه از نشاستهٔ کندم مرتب نمایند

*طبیعت مجموع ان

بمراتب کرم و خشك است

غری الجلود

سریشمی است که پوست حیوانات مکرر می جوشانند در آب تا مهرا شود و می کذارند تا درد آن ته نشین کردد و صاف می کنند و باز طبخ می دهند و همچنین مکرر عمل می نمایند تا دیکر درد آن متمیز نکردد پس آن مقدار طبخ می نمایند که غلیظ کردد و در آفتاب چندان برهم می زنند که بحد انعقاد رسد پس قلمها بریده خشك می نمایند و عند الحاجت هر مقدار که می خواهند در آب کرم بر آتش طبخ می نمایند تا کداخته کردد و کرماکرم شد وصل اخشاب و جلود و غیرها بدان می نمایند و بهترین آن معمول از پوست کاو است که صافی باشد از ان بهتر آنچه از پیه سازند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشك

*افعال و خواص ان

مغری و مجفف امراض الراس طلای آن جهت سعفهٔ کهنه و قروح سر مؤثر امراض الصدر آشامیدن محلول آن در آب بتنهائی و یا با سرکه و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیکر که مانند حسو پخته تحسی بدان نمایند جهت نفث الدم صدر و قرحهٔ رئه نافع الجروح و حرق النار و جبر الکسور و الفتوق و الجرب و القوبا و غیرها ضماد آن با عسل جهت ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدر رفته و قیله الماء و با آب جهت سوختکی آتش و منع آبلهٔ آن و با زردچوبه و جوز السرو و با سرکه سرشته جهت فتق تازه که تا مدتی بر ان بندند و نکشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با مازو و جوز السرو و جهت فتق و قیله الماء و با سرکه جهت جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون کداخته بپشم خرکوش آلوده بر جراحات که خون از انها جاری باشد کذارند بند نماید و بر سوختکی آتش درد و وجع و التهاب آن را تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قائم مقام توتیا است

غری السمک

بفارسی سریشم ماهی نامند

*ماهیت ان

رطوبتی است منجمـد شبیه بپیه که در شـکم نوعی مـاهی بینی دراز که خنزیر البحر نامنـد و امثـال آن بهم می رسـد و سـفید و بعضی سیاه و ابلق نیز می باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک در

۶۳۷اواخر اول یا اوائل دوم

*افعال و خواص ان

قریب بغری الجلود است اعضاء الصـدر مـداومت آشامیـدن آن روزی از یک مثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب الزینه ضـماد آن جهت شـقاق رخسـار و برص مفیـد و آنچه از نشاسـته و سـرنج و امثـال آن ترتیب می دهنـد در منـافع قریب باصـل آنسـت آشامیـدن یـک مثقـال و نیم آن جهت حبس نفث الـدم صـدر نافع و ضـماد آن جهت الصاق جراحات و اعضای بـدررفته و بر ناخن سفید شده و بجهت برص و شقاق وجه و تمدد آن نافع است

غری الجبن

بفارسـی سـریشم پنیر نامنـد از صـنائع غریبه است و غیر از حکیم میر محمـد مـومن دیکری ذکر نکرده و آن را جـوهر الصـنائع نامیده

*ماهیت ان

آنست که پنیر تـازه را ورقهای نازک بریـده بر روی سـنک مسـطحی اهک آب ندیـده نرم بپاشـند و ورقهای پنیر را بر ان پهلو پهلو که بهم بچسـپند فرش کننـد و بران اوراق بـاز آهک نرم بپاشـند که آنها را بپوشـد تا جمله اوراق فرش و لحاف شود پس سنک مسطح سنکینی بر ان کذارند و ده روز بکذارند در آفتاب تا دهنیت آن بالتمام کرفته شود یعنی آهک جذب نماید پس به آب شسـته بدسـتور فرش و لحـاف از نمک سائیـده کرده یک هفته در زیر سـنک بکذارنـد پس شسـته سـرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب کذارند اکر از ان چربی ظاهر شود با آب و نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصـلا چربی در ان نمانـد و کمال آن در عـدم چربی و سـرخی است پسماننـد سـرمه سائیده در شـیشه ضـبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سـفیدهٔ تخم مرغ که در شیشه خوب برهم زده کف آن را کرفته باشند و قطرات آن را بر سنک زیرین

ریخته با سنک بالاسا بمالند تا بر سنک زیرین بچسپد پس چند قطرهٔ آب آهک صاف بر ان بچکانند که روان شود اما باید آن مقدار باشد که چون چیزی را بآن وصل کنند زود خشک کردد و از خواص آنست که هر چیزی را که بآن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نکردد و از اسرار مکتومه شمرده اند*

ص: ۱۲۱۶

فصل الغين مع الزاء المعجمتين

غزال

بفتح غين و زای معجمتین و الف و لام بفارسی آهو و بترکی جیران و بهندی مرك بکسر میم و راء مهمله و کاف عجمی و بچهٔ آن را بعربی تا شش ماه و طلا از شش ماه تا سه سال را خشف و تا شش سال را ظبی نامند

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

از سائر لحوم صید اقرب بمزاج انسان و موافق مرطوبین و مبرودین کثیر الفضول در بدن و کسانی که محتاج بتخفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا است و نر آن بهتر از مادهٔ آنست خصوص خشف یعنی چرب فربه چریده در صحرای خوش آب و علف امراض الراس و القلب و الغذاء تناول آن جهت فالج و استرخا و سائر امراض باردهٔ عصبانیه و خفقان بارد و یرقان الزینه طلای آن موجب درازی موی است الخواص چون خصیهٔ آن را صعتر و نمک پاشیده خشك كنند فرزجهٔ آن قاطع حیض و سرکین آن کرم و خشك و بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی و تهیج و اکتحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث کریختن هوام و تعلیق آن جهت سپرز مفید و کوشت آن مصدع و مضر محرورین و صاحبان معتاد بقولنج مرکب با ثفلی یا ریحی خصوص کباب آن با سرکه که زبون و بطئ الهضم است مصلح آن اول جوش دادن در آب پس با روغن بادام و یا کنجد مقشر طبخ نمودن و برای کسی که او را ریاح و ابرده عارض کردد با روغن کردکان و زیت و آب و نمك مکرب نفس و عسز الخروج و مصلح آن سکنجبین و مکیدن فواکه حامضهٔ قابضه است و غزال مسک ان شاء اللّه تعالی در مسک مذکور خواهد شد کوشت آن کرم و تر و خشک تر از سائر انواع است

فصل الغين مع الضاد

غضار الصینی

بفتح غین و ضاد معجمتین و الف بفارسی کاسهٔ چینی نامند بغایت مجفف و سنون نرم کوبیدهٔ آن جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه است و غضار مطلق مراد کاسهٔ سفالین مزجج یعنی لعابدار است و چون غضار چینی را نرم سوده با هر رنکی که خواهند با صمغ محلول بیامیزند و مانند مداد و شنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط از کاغذ بلندتر و نمایان تر از مداد و شنجرف و الوان خالص دیکر می باشد

فصل الغین مع اللام

غلقی

بفتح غین و سکون لام و کسر قاف و یا

*در ماهیت ان

اختلاف است نزد جمعی علقه است و نزد جمعی بیخی است بقدر ترب و نرم و ثمر آن مانند ثمر کبر و مثلث شکل و برک آن شبیه بناخن و مدور و در جوف ثمر آن چیزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانهٔ امرود و صلب و لبنی که از ان حاصل می شود مسهل قوی به حدی که مهلک است و طلای آن رافع ثآلیل است و صاحب اختیارات بدیعی کوید کیاهی است که یکبر ماند برک و ساق آن کرد و در صحرای شیراز بسیار و از جملهٔ یتوعات معتبره است و شیر بسیار دارد و هر شمشیر و کاردی که بآن آب دهند زخم آن بر هرکس که برسد بمیرد اکر شیر آن را بر قوبا بمالند زائل شود

فصل الغین مع النون

غنم

بفتح غین و نون و میم اسم ضأن است و بلغت ماوراء النهر نوعی از قطران است که بترکی کیلک نامند بهتر از اقسام قطران و موافق محرور المزاج و دیر هضم مضر معده مصلح آن مربای زنجبیل و کلقند است*

ص: ۱۲۱۸

فصل الغين مع الواو

غوتاغنبا

بضم غين و سکون واو و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و فتح غین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و الف و بجای هر دو غین قاف نیز آمده معرب از کوتاکنبا لغت فرنکی است و کمرکوت نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است و بعربی فرفیران نامند

*ماهیت ان

عصاره ایست زرد تیره رنک مائل بسرخی براق که چون قطعهٔ از ان را بر چراغ بدارند مشتعل کردد و چون در آب حل کنند آب آن را مانند شیر غلیظ و زردرنک سازد و بی طعم و رائحه غالبی که اقراص و قالبهای بزرک و کوچک ساخته از ارض جدید می آورند بعضی کویند عصارهٔ ریوند است و اصل آنست که غیر آن است و از بعضی ثقه شنیده شد که عصارهٔ نباتی است شبیه بکندنا و برکهای آن از ان بلندتر و عریضتر و در چنتبان و نواح آنکه جزیرهٔ ایست از جزائر شهر ناو از ارض جدید جنوبی قریب ببندر چین و در چین نیز بسیار بهم می رسد و از ان بلاد می آورند

*طبیعت ان

کرم و خشک در اول کفته اند و لیکن آنچه بتجربه معلوم کشته تا اواخر دوم کرم و خشک است

*افعال و خواص

آن

مسهل و مخرج اخلاط مختلفه باسانی و بی غائله است و هر خلط فاسدی را که دریابد از نواح صدر و معده و کبد و سائر اعضا بقئ و اسهال و ادرار دفع می نماید و بسیار در معده نمی ماند مانند مسهلات دیکر نهایت یک روز و یک شب بلکه بزودی و آسانی فعل خود را نموده با اخلاط فاسده دفع می کردد و جهت اکثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه و عصبانیه و صدریه و معدیه و کبدیه مانند فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلائی و بیضه و خوذه و مالیخولیا و ریزش نزلات و نزول آب در چشم و ثقل سامعه و دوی و طنین و ضیق النفس و سرفهٔ بارد و خفقان بارد و تفتیح سدد و ماساریقا و کبد و استسقا و یرقان و احتباس بول و حمیات بلغمیهٔ مزمنه و بالجمله اکثر امراض مزمنهٔ قدیمه و جدیده را مفید و دوائی است شریف و بی غائله حتی آنکه کفته اند باطفال و حوامل نیز می توان داد اما بهتر انست که بحوامل ندهند و مخرج اقسام دیدان کبار و صغار و حب القرع و اکثر استعمال آن با کلقند است که مصلح آنست و یا با شکر سرخ که دو دانک آن را با چهار دانک مقدار شربت که متوسط

۶۳۹آنست بحسب سن و مزاج و قوت و ضعف بدن نرم سوده با سه چهار درم کلقند و یا شکر سرشته بخورند و هر وقت در عمل آن قصوری شود و یا تشنه شوند آب نیم کرم بنوشند و اکثر آنست که قیٔ و اسهال هر دو می آورد و بعضی را اسهال فقط و بعضی را کرب و اسهال بسیار و بعضی را اسهال کمی باید که تشویش و اضطراب ننمایند که تا آخر روز یا اول شب که عمل آن با تمام رسید و غذا تناول نمودند و خواب کردند طبیعت بحال می آید و اکر عمل بسیار نماید و مغص در بطن و سوزش در مخرج غایط بهم رسد قدری کلاب را با روغن بادام نیمکرم نموده بیاشامند و روغن کل بر شکم و مخرج بمالند و اکر در ابدان قویه و امراض مستحکمه با بدرقهٔ نقوعات و یا مطبوخات مناسبهٔ هر مرض بیاشامند بهتر است و باقی منوط برای طبیب حاذق است و نقاشان در رنک آمیزیها مستعمل دارند و قوت آن تا ده سال قوی می باشد و بعد از ان ضعیف می کردد مقدار شربت آن از دو دانک تا نیم درم و از کهنهٔ آن تا چهار دانک است*

غوشنه

بضم غین و سکون واو و کسر شین معجمه و نون و ها و غویشه نیز آمده اسم فارسی است و بفارسی نیز روشنک نامند

*ماهیت ان

نوعی از کماه و یا فطر است با ملوحت و شکل آن چون خشک شود مانند برک کاسنی است کوچک متشنج نرم و بسبب ملوحتی که دارد چون خشک شود کازران جامه را بدان شویند چرک آن را پاک می کرداند و در بیت المقدس و بلاد عجم بسیار است و آن را یک ریشه خوانند و چون در آب جوش دهند ملوحت آن زائل کردد و با ترشیها می خورند و با لذت می باشد و در غلظت و بطوی انحدار از کماه کمتر است

ص: ۱۲۲۰

*طبیعت ان

سرد و خشک و از سائر کماهها کمتر

*افعال و خواص ان

مغلظ دم و کاسر حدت آن و ردی الخلط مانند کماه نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اکر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند

۱۴- باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است

فصل الفاء مع الالف

فاخته

بفتح فا و الف و کسر و خاء معجمه و تاء مثناه فوقانیه و ها لغت فارسی است و نیز بفارسی کوکو و بهندی پاندک نامند و بعربی عرقیه و نزد اهل انطاکیه مشهور بیمامه است

*ماهیت ان

مرغی است خاکستری رنک مطوق بطوق سیاه قریب بجثهٔ کبوتر صحرائی و کمتر از ان و قلیل الالفت و حسن الصوت

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی تا اول سوم کفته اند و بهترین آن جوان فربه آنست

*افعال و خواص ان

امراض الراس مهرا پختهٔ آن جهت رعشه و فالج و خدر و امراض عصبانی بارد و ریاح غلیظ و تفتیح سدد العین قطور خون تازهٔ کرم آن جهت بیاض چشم مؤثر خصوص خون بال آن الاورام و غیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام و نضج آنها و بجهت رفع کلف و آثار و خوردن کوشت آن مورث بیخوابی و دیرهضم خصوص کباب آن مصلح آن شکر و در روغنها و سرکه و کشنیز الخواص کفته اند تعلیق زبل ان بر طفلی که شب در خواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن مغز را سودمند و مار از آواز آن بکریزد و در خانهٔ که قمری سفید باشد هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و بخور پر آن کریزانندهٔ مار است*

فادزهر

بفتح فـا و الف و دال مهمله و زای معجمه و سکون ها و راء مهمله معرب بادزهر است و باصـطلاح عبارت از داوائی است که حافظ ارواح بود بقوت خود دفع ضـرر سم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در مقدمه و بادزهر در حرف الباء الموحده مع الالف مذکور شد*

فاذخ

بفتح فا و الف و فتح ذال و خاء معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت هندی اسم بندق هندیست و مولف اختیارات

۶۴۰اشـتباه بنوعی از حجر السم کرده و کویند سـنکی است زرد مائل بسـفیدی و بعضی بسبزی و برنکهای دیکر نیز می باشد و چون بر روی سـنک با زردچوبه بسایند سائیدهٔ آن پستی رنک بود و در آتش نسوزد و نیز صاحب اختیارات نوشـته که از آخر هنـد و چین نیز آورنـد و بهترین آن چینی بود و بـادزهر همه زهرهـا است شـربا و طلاء و مقـدار شـربت آن دوازده جو است و کفته بی خلاف بادزهر کانی است*

فار

بفتح فا و الف و راء مهمله بفارسی موش و هوشا و موکهک و بسریانی کوقفری و برومی بوبطیقو و بیونانی لیفطروس و بهندی چوهه و بترکی سیجان نامند

*ماهیت ان

حیوانی معروف است ذی هوش و موذی

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

امراض الراس خـوردن آن مـورث نسـیان و غثیـان و اخلاـق ذمیمه و مفسـد معـده و چون بریـان نماینـد و بطفلی که از دهن او رطوبـات بسـیار آیـد بدهنـد که بخورد مؤثر اعضاء النفض جلوس در طبیـخ آن جهت رفع عسـر البول و آشامیـدن سـرکین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و با کنـدر و سـرکه جهت اخراج سـنک کرده و مثانه و شافهٔ آن رافع عسـر البول و بغایت ملین طبع اطفـال العین طلاـ و اکتحـال زبـل آن جهت رویانیـدن مژکان ریخته شـده و جلای بیاض چشم الزینه طلای خون آن جهت قلع ثآلیل و مسامیر مجرب و ضـماد سوختهٔ سـر آن و سـرکین آن با سرکه و یا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن نیم درم و بخور آن کریزاننـدهٔ موشان و بول آن رافع سـیاهی کتابت السم چون موش را زنده و شـکافته کرماکرم بر

موضع لسع مار و عقرب بندند دفع سمیت آن کند و بر عضوی که خار و پیکان رفته باشد برآورد و بر خنازیر تحلیل دهد و بدستور بریان آن بر کزیدکی عقرب و خوردن پس ماندهٔ آن مورث نسیان ابن مولف کوید میان موش و کژدم عداوت است اکر هر دو را در شیشه کنند میان شان خصومتی عجب بود موش قصد دنبال کژدم کند و کژدم نیش زند اکر موش دنبال کردم را کرفت و برید از اذیت آن رست و الا از بسیاری لسع هلاك می کردد و چشم آن را اکر بر کلاه دوزند راه رفتن آسان شود و اکر بر صاحب تپ آویزند تپ او زائل کردد و خصیهٔ آن را که بر زن بندند تا باو باشد حامله نشود*

ص: ۱۲۲۲

فاره البیش

موش بیشا است و مذکور شد*

فاره المسک

آهوی مسک است و کفته انـد آن را بهندی چهچهوندر نامند و آن حیوانی است فی الجمله شبیه بموش و بسیار بدبو به حدی که هر جا که بکذرد بدبو می کرداند و از دور بوی آن فی الجمله شبیه ببوی مشک و بول و غائط آن بسیار حاد و اکال است به حدی که بر فرشی لباسی که بول و غائط کند آن را می پوساند اکر زود نشویند و مدتی بماند و بسبب کمال تعفن کربه و سائر حیوانات کوشت آن را نمی خورند و خالی از سمیتی نیست و در قاذورات و مزبلها بهم می رسد و بیشتر مخصوص بملک هند و بنکاله است و شنیده شده که در مازندران و بلدان حارهٔ رطبه نیز بهم می رسد دو نوع می باشد سفید رنک و بزرک تر و این بسیار بدبو است و نوع دوم از ان کوچکتر و برنک موش و بدبوی این از ان کمتر

*طبیعت ان

کرم و خشک*

فاسی

بفتح فا و کسر سین و یاء نسبت

*ماهیت ان

حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند و آن تخمی سرخ رنک خمیده و تلخ و غلاف آن مانند خرنوب و برک آن مانند برک نخود و در میان جو و کندم می روید

*طبیعت ان

در اول کرم و تر

*افعال و خواص آن

لطیف و قابض و مفتح سدهٔ احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و فرزجهٔ آن با عسل مانع حمل و شربت جوشانیدهٔ آن در روغن زیتون کشندهٔ کرم معده مقدار شربت آن

۶۴۱در دوم است و نواب علوی خان مرحوم نوشته انـد که اندروصارون را بیونانی اندرونیلون نیز نامند و بیان ماهیت آن را در حرف الالـف من ذکر کرده ام مؤلـف کویـد کتـاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیـده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود*

فاشرا

بفتـح فـا و الف و فتـح شـین معجمه و راء مهمله و الف مقصوره معرب از فاشـار سـریانی است و بعربی کرمه البیضا و بفارسـی هزارفشـان و هزارکشـان که معرب آن هزارجشان است و معنی هزارکشان الف عالیـج یعنی هزار شاخ است و بعضـی کفته اند معنی الف ذراع است و نیست چنین بلکه بمعنی اول است و نیز بفارسـی ماردارو و کرم دشتی و بشـیرازی نخوشـی جهت آنکه نبـات آن در زمسـتان خشـک نمی کردد و تفلیسـی کفته بسـریانی کتتبـا نامنـد و برومی حلیلوطن و بیونانی اغلیطوس و ببربری ارجالون و در تنکابن و طبرستان الاملک کویند

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بتاك انکور خاردار و برک آن با ملاست و مائل بتـدویر و نارها داردماننـد تاك و بر مجاور خود می پیچد و ثمر آن بقـدر نخودی و سـرخ خوشه دار و در زمسـتان ثمر آن بیبرك می مانـد و طعم آن حـاد با حرافت و قبوضت و صاحب اختیارات بـدیعی کفته در هر خوشه قریب بـده دانه می باشـد و در ابتـدا سبز و بعد رسـیدن سـرخ می کردد و آن را سـیاه دارو خوانند و در کوهسـتان بلاد فارس کثیر الوجود و بسـیار مسـتعمل خصوصا بیخ آن در سموم منهوشه و آن را عود الحیه نامند و بسـیار شبیه بقسط تلـخ و عطاران بجای قسط تلخ می فروشـند و طعم آن با قبوضت و حاد حریف بسـیار تلخ است در قانون در قفطارغان مذکور است که هزارجشان است و مختار و مستعمل تر و تازهٔ آنست

ص: ۱۲۲۴

*طبیعت برک و ثمر آن

در سوم کرم و در دوم خشک و بعضی در سوم نیز کفته اند و کرمی بیخ آن کمتر از ان و تلخ و تیز

*افعال و خواص آن

جالی و ملطف و مجفف و مسخن معده و مقوی آن اعضاء الراس آشامیدن آن روزی یک درم تا یک مثقال جهت رفع صرع و سدر و فالج و استرخا و نسیان و شدخ عضل العین مطبوخ آن در دهن زیت جهت کمنه الدم تحت چشم اعضاء الصدر لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی و فساد نفس و سرفهٔ کهنه و درد پهلو و ریاح آن و چون عصارهٔ آن را با کندم طبخ نمایند و بیاشامند شیر را غلیظ و زیاده کرداند و ضماد آن با سرکه جهت بثور لبنیه اعضاء الغذاء چون برکها و شاخهای نورستهٔ آن را طبخ نمایند و بخورند جهت تقویت معده و قبضیت و جلای آن از لزوجات و جهت وجع فواد و وجع معده و تسخین آن و بجهت اسهال و ادرار شیر مؤثر و بیخ آن محلل و کدازندهٔ صلابت طحال و خصوصا که با سرکه تا سی روز بیاشامند و بسرکه و انجیر بران ضماد نمایند و همچنین عصارهٔ آن اعضاء النفض و الاورام و البثور و غیرها تناول مغز پختهٔ آن نزد ابتدای روئیدن و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول نافع و عصارهٔ تازهٔ آن یک درم با اندک کثیرا که مصلح آنست نیز با ماء العسل جهت اسهال بلغم و بیخ آن نیز با کثیرا و یا ماء العسل بقدر یک درم تا یک مثقال اسهال و قئ قوی آورد و ادرار بول و شیر و سائر فضلات و تفتیت حصاه کند و جنین را بکشد و حمول آن و یا عصارهٔ آن جهت اخراج جنین و تنقیهٔ رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و مطبوخ آن با زیت به حدی که غلیظ کردد جهت بواسیر و نواصیر مقعده و جمیع اوجاع بارده و تحلیل صلابات حصف و دفع چرک زخمها و نطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و بثور لبنیه و قطع ثآلیل و با شراب جهت تسکین وجع داخس و تحلیل اورام صلبه و انفجار دبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیهٔ خبیثه و داخل مراهم اکله و حمره کرده می شود و ثمر آن جهت جرب متقرح و غیر متقرح و تقشر جلد شربا و لطوخا و طلاء موثر المفاصل ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته و استحکام اعضای مسترخیهٔ ضعیفه و با آرد کرسنه و حلبه جهت تحلیل اورام

۶۴۲و انفجار دماميل السموم آشاميدن يک مثقال از بيخ آن جهت لسع افعى و سائر هوام و ضماد آن با شراب نيز و برک و ثمر آن درين فعل ضعيف اند الزينه ضماد بيخ آن با آرد كرسنه و حلبه جهت رفع كلف و آثار سياهى بعد از جروح و قروح مانده و جلاى سائر آثار و تنقيهٔ بشره و صاف كنندهٔ آن و بدستور مطبوخ آن در روغن زيت مهرا بجهت كمنه الدم تحت چشم و ضماد ثمر آن سترندهٔ موى است و دباغان در ستردن موى جلود مستعمل دارند و كويند اكثار اكل بيخ و ثمر آن مضر سپرز و مورث اختلاط ذهن و عقل است مصلح آن با كثيرا خوردن و يا قئ كردن و بعد از ان ربوب حامضه خوردن و آشاميدن عصارهٔ آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آورد بدل بيخ و ثمر آن بوزن آن درونج و دو ثلث آن بسباسه و بعضى نصف وزن آن نوشته اند*

فاشرستين

بفتح فا و الف و كسر شين معجمه و را و سكون سين مهملتين و كسر تاء مثناه فوقانيه و سكون ياء مثناه تحتانيه و نون در اكثر نسخ چنين است و بعضى بتشديد فوقانيهٔ مشدده بمعنى مزيل شصت علت و بعضى بفتح راء مهمله و سكون سين مهمله و فتح تاء مثناه فوقانيه و نون كفته اند لغت سريانى است بعربى كرمه السودا و بفارسى شش بندان سياه و بشيرازى شش بندان و بيونانى انبالس ماليا بمعنى كرم الاسود و برومى انار تروطيس و ببربرى ميمون و باندلس معروف ببوطانيه است و كفته اند معنى فاشر الستين دافع شصت علت است

ص: ۱۲۲۶

*ماهیت آن

نبات آن شبیه بفاشرا و لبلاب است در پیچیدن بر مجاور خود و در رنک مخالف فاشرا و برک آن عریضتر از برک لبلاب و ساق آن سیاه و ثمر آن مانند ثمر فاشرا در خوشه و در خامی سبز و بعد رسیدن سیاه و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ و کفته اند بزردی مائل می باشد و در قانون در قفطارغان مذکور است که سپند انست

*طبیعت ان

کرم و خشک باعتدال

*افعال و خواص آن

در افعال ضعیف تر از فاشرا است اعضاء الراس صرع و فالج را بسیار مفید اعضاء الصدر و النفض جهت تنقیهٔ سینه و اعضای نفص و ضماد برک آن جهت زخمهای حیوانات مانند خر و استر و کاو و امثال اینها و التوای اعصاب مفید بدل آن کرمه البیضا است*

فاط

بفتح فا و الف و طاء مهملهٔ مولفه و بظاء معجمه بعضی کفته اند لغت رومی است و تفلیسی کفته عربی است و بسریانی بالطاء و برومی فطیلامج نامند

*ماهیت ان

تا حال خوب معلوم نشده و هرکس چیزی کفته صاحب اختیارات جدوار خطائی دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که فاذخ است که سنک زرد مائل بسفیدی و سبزی است که از اقاصی فارس می آورند و بهترین آن صلب آنست و اکثری برانند که دوائی است مجهول الماهیت که از ترکستان می آورند و بهترین آن تازهٔ آنست

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جهت سم و شوکران و جوز ماثل است و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است*

ص: ۱۲۲۷

فاغره

بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح راء مهمله و ها و آن را فارغه نیز نامند و بفارسی فاخره و کبابهٔ دهن شکافته و کبابهٔ دهن کشاد کویند

*ماهیت ان

بزرکتر از کبابه است و بقدر نخودی و جوزی رنک و تا بنصف شکافته و در جوف آن دانهٔ کوچکی مدور و سیاه براق و با عطریت و از زیربادات هند و بلاد سودان آورند و در لطوخات و لخالخ و اشباه آنها مستعمل دارند

*طبیعت ان

بقول شیخ الرئیس کرم و خشك در سوم و بقول دیکران در اول دوم کرم و در آخر دوم خشك

*افعال و خواص آن

با قوت محلله و بسیار قابض امراض الراس و القلب آشامیدن آن جهت امراض باردهٔ دماغیه و ریاح غلیظه و جنون و لخلخهٔ آن جهت تقویت دماغ و قلب الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت لذع دهان اعضاء الغذاء مقوی معده و هاضمه و جکر بارد و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل ادویهٔ مصلحهٔ معده و کبد بارد و کرده می شود

۶۴۳و جهت سوء استمرارء و اغذیهٔ بارده و جهت اسهال بارد نافع و حابس شکم مصدع محرور مصلح آن کافور و نیلوفر و روغن بادام و کلاب مقدار شربت آن تا دو درهم است*

فالبرنس

بفتح فا و الف و کسر لام و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و ضم نون و سین مهمله و در بعضی لغات بدون نون آمده و آن را فالی بورس نیز نامند

*ماهیت ان

نباتی است که از بیخهای باریک شاخهای بسیار می روید بطول دو نیزه و کره دار شبیه به نی و تخم آن سفید بقدر جاورس اندک طولانی و بیخ آن را فائدهٔ نیست در طب

*طبیعت ان

کرم و خشک با حرارت لطیفه

*افعال و خواص آن

اعضاء النفض آشامیدن تخم و برک و عصارهٔ آن هریک بتنهائی و یا مجموعی با آب و یا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید*

فالنجیقن

بفتح فا و الف و کسر لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح قاف و سکون نون لغت یونانی است بمعنی رتیلا و فالنجیطس و لوقاقینس نیز آمده

*ماهیت ان

نباتی است که آن را دو شاخ یا سه شاخ متفرق می باشد از یکدیکر و کل آن سفید شبیه بسوسن و اندک مشرف و تخم آن سیاه بقدر نصف عدسی و باریکتر از ان و بیخ آن کوچک باریک و در هنکام قلع از زمین زرد پس سفید می کردد و منبت آن تلهای خاک

*افعال و خواص ان

جهت نهش حیوانات سمی نافع و دیسقوریدوس کفته آشامیدن برک و کل و تخم آن با شراب جهت لسع عقرب و نهش رتیلا نافع است*

*فالوذج

بفتح فا و الف و ضم لام و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم و فالوذق بقاف نیز آمده معرب پالودهٔ فارسی است

*ماهیت ان

باصطلاح قدیم حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف درین زمان در اکثر بلدان آنست که نشاسته را در آب کرم بسیار حل می نمایند و صاف کرده طبخ می دهند که خوب پخته و خامی آن زائل شده بحد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط به آب نکردد پس در ظرفی تنک ریخته بحجم نیم انکشت و بعد سرد شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جید مطیب بکلاب و با عرق بیدمشک و

یا هر دو ریخته یـخ و یا برف داخل کرده تناول می نماینـد و یا آنکه بعد کمال طبخ و بسـرحد انعقاد رسـیدن اندک اندک در پـاتیلی مشـبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سـرد کرده کذاشـته بقاشق می مالنـد تاماننـد دانهای مرواریـد از سوراخهای پاتیل برآمده در آب سرد ریخته منعقد کردد پس بدستور در شربت ریخته تناول می نمایند

ص: ۱۲۲۹

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال

و خواص ان

کثیر الغذا و جهت اکثر امراض صدر و رئه و اسهال نافع و اکر بر ان تخم ریحان و یا تخم شربتی بپاشند تقویت آن معده را و حبس آن اقوی می کردد*

فانیذ

بفتح فا و کسر نون و سکون یا و ذال معجمه بفارسی قند نامند

*در ماهیت ان

اختلاف است بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد هرکاه بی تصفیه باشد آن را قند سیاه کویند و اطبا آن را شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند و اصل آنست که شکر باعتبار نیشکر سه نوع می باشد یکی سیاه رنک که بهندی کو نامند و یکی سرخ رنک که شکر احمر است و بهندی لال چینی و شکر تری زیرا که در بنکاله شکر را چینی می نامند و یکی سفید و آن را بهندی کهاند کویند و چون شکر سفید را به آب کداخته بجوشانند و کف شیر و یا سفیدهٔ تخم مرغ بر ان زنند و صافی نموده منعقد کردانند آن را نبات سفید کویند و چون مرتبهٔ دیکر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در ان جدا کردد آن را شکر سلیمانی کویند و چون دیکر باره طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب صنوبری بریزند آن را فانیذ کویند که بفارسی قند نامند و اکر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج که

۶۴۴بفارسی قند مکرر و بهندی اوله نامند و کویند هرکاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیکر داده در شیشه ریزند نبات قراری و سنجری نامند و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد کردد آن را طبرزد کویند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته اند و بعضی را کمان آنست که شکر سفید را چون مرتبهٔ دیکر تصفیه نمایند بطبخ و در کفچه کرده بچوبی برهم زنند که حبابها بهم رساند و قرصهای کوچک بریزند بروی پارچهٔ سفیدی یا بوریای پاکیزه یا غیر آن به قسمی که حبابهای آن مجوف حبابی باشند و بکذارند که سرد شود و بسته کردد آن را فانیذ و بهندی بتلسه و قومی دیکر کویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبهٔ دیکر بطبخ تصفیه نمایند و صافی نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بریزند و بکف شیر یا کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و تیر زدن آن را سفید کنند و قرصها سازند و بکذارند تا بسته کردد آن را فانیذ و بفارسی شکر پنیر کویند و اکثریرا زعم آنست که شکر سفید را چون مرتبهٔ دیکر بطبخ تصفیه نمایند بکرفتن کف آن تا آنکه دیکر کف نیاورد پس صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آن را بدست بکشند و در بین کشیدن دفع بدفع آن را بچوبی یا بتختهٔ پاکیزه بزنند تا سفید شود پس قرصها سازند آن را فانیذ نامند و

بعربی ناطف و کاه مغزهای فواکه چون جوز اکل یعنی کردکان و بادام و پسته مقشر و امثال اینها داخل می نمایند و آن هنکام آن را حلوای مغزی و قبیده می کویند و بعضی برای زیادتی شکنندکی آن مقدار ربع وزن آن عسل مصفی نیز داخل می نمایند و اکر بر روی بی عسلی آن کنجد بپاشند آن را حلوای کنجد و بهندی ریوری و بعربی ناطف سمسم نامند صاحب اختیارات کفته که فانیذ آن است که بقوام آورند قند سفید را یعنی مرتبهٔ ثالثه از تصفیهٔ شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند و عسل طرفا را که بفارسی کز انکبین کویند بعد از تصفیه بر چوبی که آن را وتد کویند زنند تا سفید شود پس آن را قطعات نموده استعمال نمایند فانیذ نامند و از ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب می دهند و در فانیذ خزائی و فانیذ سنجری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند و بی آرد جو نکاهدارند فانیذ خزائی نامند و آنچه را از عسل طرفا و ترنجبین ترتیب دهند و آرد جو بر ان پاشند و نکاهدارند فانیذ سنجری نامند معرب سنکری منسوب بسنجستان که معرب سنکزستان بسین مهمله و زای معجمه است و بالفعل معروف بسیستان است و غلط کرده آنکه کفته که فانیذ سحری است بضم سین و سکون حاء مهملتین که منسوب است بسحر که آن بلدی است از عمان و بهترین آن سفید رقیق خزائی است

ص: ۱۲۳۰

*طبیعت ان

کرم و تر در اول خصوص سفید آنکه رطوبت آن زیاده است

*افعال و خواص ان

غلیظتر از شکر و کرم تر از ان اعضاء النفض جهت سرفه و ضیق النفس و درد سینه اعضاء النفض جهت تلیین بطن و برودت امعا و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت*

فاوانیا

بفتح فا و الف و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف آن را عود الریح و بسریانی کهبانا و کهبنا نیز و نزد اهل مغرب معروف بعود الحمیر است

*ماهیت ان

اکثری تصریح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس در معالجۀ صرع در شرح موجز قرشی کفته بتحقیق غلط کرده کسی که فاوانیا را عود الصلیب دانسته از جهت مشابهت بیخ و برک هر دو باهم و لیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی کفته نر آن را چون در جوف آن خطوط صلیبی است عود الصلیب و مادۀ آن را که ندارد فاوانیا خوانند و این اصح اقوال است و شیخ الرئیس رحمه اللّه تعالی در مفردات قانون هریک را از عود الصلیب و فاوانیا جداجدا ذکر فرموده و نیز فرق بین بینهما ذکر نکرده و در عود الصلیب ماهیت آن را بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس کمان کرده که عود الصلیب چیزی است که بعضی مردم آن را ذو الاصابع نامیده اند و بعضی دیکر علیسی

۶۴۵بمعنی حلوه الریح و آن نباتی است که ساق آن بقدر دو شبر و متشعب بشعبهای بسیار و نر و ماده می باشد برک نر آن شبیه ببرک شاه بلوط و برک مادۀ آن شبیه ببرک سمونیون که کرفس بری است و مشرف و بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون شکافته شود آن غلاف ظاهر می شود از ان دانۀ سرخ مانند خون شبیه بدانۀ انار و کثیر العدد و ما بین دانهای آن چیزی بنفش رنک پنج یا شش و بیخ نر آن بسطبری انکشتی و بلندی یک شبر و سفید و با قبوضت طعم و بیخ مادۀ آن متشعب بچند شعبه هفت یا هشت هریک شبیه ببلوطی مانند بیخ خنثی

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس آشامیدن بیست و پنج حبهٔ آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن بتنهائی جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفض آشامیدن آن مقدار یک بادام جهت تنقیهٔ رحم از فعل طمثی و ادرار طمث و وجع کرده و مثانه و رحم و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب حابس و عاقل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض و حابس و قاطع نزف الدم رحم و ده عدد حب آن با شراب عسلی جهت اختناق رحم و عارض از وجع رحم و چون صبیان را در ابتدای حدوث حصاه بیاشامانند دفع نماید و دیکر حصاه عارض ایشان نکردد و در فاوانیا نوشته که آن نر و ماده می باشد نر آن بیخهای سفید بسطبری انکشتی است و چون آن را بخایند ظاهر می کردد از ان بعد از یک ساعت اندک حلاوتی با قبوضتی در طعم و مادهٔ آن کثیر الشعبه

*طبیعت ان

کرم نه بشدت

*افعال و خواص آن

مجفف و قابض و محلل و مفتح و ملطف و مقطع و جالی اعضاء الراس نافع است جهت صداع و صرع حتی تعلیق آن بتنهائی مجرب و نوشته که یهودی کفته تدخین ثمر آن جهت مجانین و مصروعین نافع و زائل کنندهٔ آن و بدستور خوردن ثمر آن با کلقند شدید النفع و نوشته که کمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنجدانه با ماء العسل یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با اشربهٔ قابضه عفصه مانع انصباب مواد است بمعده و آشامیدن تخم آن مقوی معده و مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سدد و جهت یرقان نافع اعضاء النفض چون با شیر و مدرات بیاشامند ادرار بول و حیض نماید آشامید بیست و پنج دانه تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس و دوازده دانهٔ آن جهت قطع نزف الدم مفید و چون زنان صاحب نفاس مقدار یک بادام از بیخ آن را بخورند تنقیه نماید فضول نفاسیهٔ ایشان را بادرار و بدستور جهت وجع کرده و مثانه و طبیخ آن با شراب شکم را بند نماید و ادرار آورد الزینه طلا و غمرهٔ آن در جلاء آثار سیاهی بشره مؤثر المفاصل آشامیدن آن جهت نقرس نافع و بدستور ضماد آن و دیکران نیز ماهیت آن را مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته اند و حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته نبات آن شبیه بزردک و مادهٔ آن را نبات مانند کرفس بری و کفته اند نر آن را چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع یافت می شود و مادهٔ آن بشکل بلوط می باشد و در جوف آن خطوط صلیبی نیست و نزد اطلاق مراد نر آن است و بهترین آن رومی سطبر آنست که کهنهٔ کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود از ان حدت و حراقت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و کفته اند باید که نزد استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی کفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ایشان مادهٔ آن انسب است که طبیعت آن کرم و خشک در سوم و بعضی تا سوم و بعضی مائل باعتدال دانسته اند

*افعال و خواص ان

آشامیدن بیخ آن بقدر یک درم در شراب عفص با شکر شیرین کرده یا با مشروب شیرین دیکر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان و اکثر امراض سر و تفتیح سدد و یرقان و درد کرده و مثانه و ادرار طمث

۶۴۶و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجهٔ و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و استشمام بیخ کوبیده در صره بستهٔ آن جهت صرع و ضربه و سقطه و طلای آن جهت دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و تدهین بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض مؤثر و تعلیق ثمر آن در قلادهٔ اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص نر آنکه بطول سوراخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ ایشان و جهت وجع معدهٔ مبرودین و مسافرین و در بیابانها و صحراها باعث مامونی است از آفات و با شراب جهت وجع بطن و سعوط ثمر آنکه حب آنست بتنهائی و یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام الصبیان و در خواص نر آن را بهتر از زمرد دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه کفته اند اکر بآهن قلع نمایند عمل آن باطل می کردد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من کفت باید که با مس یا غیر آن قلع نمایند نه بآهن بهمان جهت و تعلیق نر صلیبی آنکه با شروط مذکور اخذ کرده و در پارچهٔ زردی بسته و حایض آن را مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت در نظرها مجرب دانسته اند و کویند در خانهٔ که عود الصلیب باشد در ان خانه جن و جانوران کزنده داخل نشوند و کفته اند اکر دو مثقال از نقره و طلا را درهم بکدازند و صفحه ساخته و چهار عدد تخم آن را در ان پیچند و با خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است هرچند صرع کهنه و ده بیست سال بر ان کذشته باشد و اکر در زیر فرش دو کس که باهم دشمنی داشته باشند کذارند و قمر با زهره متصل در تثلیث باشد میان آن هر دو الفت بهم رسد*

ص: ۱۲۳۳

فاغیه

بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها اسم شکوفهٔ حنا است و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شکوفها است و بعین مهمله اسم بیخ اسپند است

فصل الفاء مع التاء المثناه الفوقانیه

فتائل

بفتح فا و تاء مثناه فوقانیه و الف و کسر یاء مثناه تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی شافه نامند فتیله در لغت زباله و نزد اطبا عبارت از ادویه است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال و یا تقویت باه و یا بواسیر و یا غیرها و یا در قبل برای تنقیه و یا نشف رطوبات و یا تقویت و یا تسخین و تضییق آن و یا بغیر این اسباب بردارند و لیکن بیشتر استعمال آن را بر ادویهٔ که در دبر بردارند می نمایند و بحسب هر علت ترکیب آن مختلف می باشد و اسهال فتائل مسهله و جذب اینها از اعالی بدن بیشتر از حقنها است و این مستعمل در جائی است که مانعی نباشد از استعمال مسهلات مشروبه و حقنها و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت هم بعنوان قواعد کلیهٔ ترکیب و هم بعنوان انواع تراکیب و نسخ آنها*

فتائل الرهبان

بفتح فا و تاء مثناه فوقانیه و الف و کسر یاء مثناه تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم راء مهمله و هاء ساکنه و فتح باء موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیله نامند و در آنجا کثیر الوجود

*ماهیت ان

نباتی است بقدر ذرعی و تیره رنک مائل بسفیدی و برک آن مانند برک حنا و سنامکی و کوچکتر از ان و اغبر و اشهب و شبیه ببرک شونیز و مزغب نیز می باشد و کل آن زرد و مجتمع و تخم آن مانند تخم تره تیزک و بیخ آن خوش بو و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا و رودخانه ها و ریک زارها و کویند چون بیخ تازهٔ آن را برآورند و با برک آن پیچیده در چراغ کذارند و بران روغن بریزند مشتعل می کردد مانند فتیله و رهبانان مستعمل دارند و لهذا آن را فتائل الرهبان نامند

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک و بیخ و کل آن کرم تر از سائر اجزا

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس آشامیدن طبیخ بیخ آن با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی اعضاء التنفس جهت سرفه و ربو و عسر نفس و ریاح غلیظه و بدستور ضماد

۶۴۷آن بر سینه الباه جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل و غیرها ضماد بیخ آن بالبان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تحلیل صلابات و اورام انثیان و اورام قبیحه و فسخ عصب و کوشت کوفته شده و مربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل اعضاء الغذاء و النفض و الباه جهت خوشبوئی دهان و جشای بارد و انهضام غذا و تحلیل مواد و تسخین معده و کرده و مثانه و ادرار بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار موثر است*

فتیت

بفتح فا و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و تا لغت عربی است

*ماهیت ان

هر چیز خرد کرده را نامند و بیشتر مستعمل در نان کندم خشک خرد کرده است خواه بکوبیدن و خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی کفته اند که نرم باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک باعتدال

*افعال و خواص آن

قلیل الغذا و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیرهضم و مولد امراض بارده و ریحیه مانند قولنج و وجع پهلو و تهیکاه و مصلح آن نیکو خمیر نمودن و طبخ جید دادن و با سمسم و کمون و نانخواه و یا شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجهٔ باردهٔ رطبه و صاحبان ضعف احشا بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنهٔ آن ردی است و بهترین مصلحات آن در همه حال شکر است

فصل الفاء مع الجيم

فجل

بضم فا و سكون جيم و لام بفارسی ترب و بشيرازی تربزه و بسريانی فعالا و برومی دفيون و بيونانی افاتيس و نيز بيونانی ابابوس و بهندی مولی و بفرنكی رفالس نامند

*ماهيت ان

معروف است و در اكثر بلاد می شود و دو نوع می باشد بری و بستانی و شامی نيز و شامی آن آنست كه تخم شلغم را در بوتهٔ ترب كذاشته غرس می نمايند و يا بالعكس و بری آن تندتر از بستانی اما بدرازی و بزركی بستانی نيست و در قوت قريب بخردل و بعضی آن را خردل بری دانسته اند و بستانی آن اقسام می باشد قسمی سفيد طولانی نازك و ازين قسم بعضی در بعضی از قرای بنكاله بسيار بزرك باليده تا بيك دو ذرع دست و بقطر نيم شبر می شود بعضی نازك شاداب و بعضی خشك و جوف آن متخلخل رخو و در ضلع رنكپور كامی است مسمی بغير صدر از قوت زمين آنجا بوزن بيست اثار و بدرازی دو دست و زياده از ان و بقطر قريب بدو شبر و شاداب و شيرين آن را فتيل مولی می نامند يعنی در درازی قطر مثل دندان فيل كلان می شود و معمول اهل بنكاله است كه آن را مثل شلغم با كوشت و يا ماهی پخته با چلاو می خورند و در جاهای ديكر تا بيك و نيم شبر و قسمی ديكر مدور شلغمی شكل پوست آن سياه اندك خشن و اين خشك تر از قسم سفيد طولانی آنست و بشادابی آن نيست و ليكن تندتر از سفيد خصوصا پوست آن و اين قسم اكثر در زمستان می شود و بسبب سردی هوا و يبس در زمين منشق می كردد و قسمی ديكر مدور سفيد پوست كه اهل فرنك از ملك خود تخم آن را می آورند و اين نيز قريب بسياه مدور است و اين نيز مخصوص بزمستان است و بهترين همه شاداب نازك تند طولانی آنست كه كم ريشه باشد و برك همه اقسام شبيه ببرك شلغم و خردل و از ان هر دو خشن تر و تندتر و تخم همه مائل بتدوير و در غلاف باريك طولانی تا بقدر انكشتی و در خامی سبز نازك تند شبيه بطعم ترب و لذيذ بهندی آن را سينكری نامند و آن را مانند ترب با نمك می خورند و آن را ريزه كرده با كوشت می پزند لذيذ می شود و بعد از رسيدن سرخ تيره مائل بسياهی می كردد

ص: ۱۲۳۶

*طبیعت تخم ان

کرم در سوم و خشک در دوم و بیخ آن در اول کرم و در دوم تر و کرمی پوست و برک آن زیاده از اصل آن و بری آن اقوی واحد از بستانی در جمیع اجزا

*افعال و خواص ان

ملطف و محلل و مولد ریاح و محرک آروغ تخم آن محلل آن و در بعضی ابدان هاضم غیر منهضم خصوصا برک آن و در بعضی که

۶۴۸در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معدهٔ ایشان خصوصا اصل آن جهت آنکه در ان جزو لطیف سریع التعفن است و مدر بول و با اندک تلیین چون برک ربیعی آن را طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن و موی و غذائیت آن زیاده از بیخ آنست و از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برک آن پراکنده کنندهٔ ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الراس مضر سر و دندان و حنک الاذن قطور روغن آن جهت تحلیل ریاح کوش کثیر النفع و چون جوف ترب را خالی کرده روغن کل در ان ریخته بر آتش کذارند تا جوش بخورد پس نیم کرم چند قطره در کوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و بدستور چون آب آن را با روغن کل جوش دهند و در کوش بچکانند العین مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادث زیر موق آن و آب برک آن تیز کنندهٔ قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنه الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید الصدر آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفهٔ کهنهٔ مزمن و دفع کیموسات غلیظهٔ حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن فطر قتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کنندهٔ شیر است اعضاء الغذاء ردی است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ فرمایندهٔ غذا است و قبل از طعم مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و ازین جهت باعث سهولت قئ است خصوصا پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و بدستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه کفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتح سدد کبد و طحال است و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغثی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقئ قوی و منقی معده و چون خربق را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و بخمیر و کل کرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس برآورند و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند بقوت تمام قئ آورد آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و حکهٔ حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها نافع القروح و الجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار غانفرایا و قوبا البثور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلای آنها اعضاء النفض تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برک بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنک مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برک و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زردآب و استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سدهٔ کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم را در ان سوراخها کذارند و سر سوراخها را بپارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در ان پر کنند و سر آن را بپارچهٔ ترب مسدود نمایند و در

خمیر بکیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنک مثانه مجرب دانسته اند باید که سه روز پی درپی مرتب نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقئ است و جهت درد جکر بارد و ورم سپرز مفید السم ضماد آن جهت نهش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سم هوام و چون سرجهای تراشیده بیخ آن و یا کوبیده آن را بر عقرب کذارند بمیرد و بدستور چون آب آن را بر ان ریزند از هم بپاشد و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بکزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم نزدیکی هوام است الزینه خوردن آن نیکو کنندۀ رنک رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم

ص: ۱۲۳۷

۶۴۹و طلاء آب آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با عسل جهت نمش و سائر الوان غريبه و آثار ضربه و قرحه و كلف و نيكوئى رنك رخسار و قوبا و با كندش جهت بهق ابيض خصوصا در حمام و اكثار آن روياننده‌ٔ موى است بر موضع داء الثعلب المضار و نيز اكثار آن مورث مغص و تعفن اخلاط و مولد سپش جهت آنكه در ان جزو لطيف سريع التعفن است چنانچه ذكر يافت مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمك و عسل و زيرهٔ كه در سركه خيسانيده باشند و مخلل آن يعنى پروردهٔ آن در سركهٔ تند انكورى قاطع اخلاط غليظه و محلل صلابت طحال كه ناشتا بخورند و با طعام نيز و مجرب و اصلا ضررى ندارد اكر سرفه نباشد و تخم آن مقئ و جهت درد جكر و سپرز و ادرار شير و بول و حيض و دفع سموم و با شراب جهت كزيدن مار شاخدار مؤثر و در سائر افعال مذكوره قويتر از بيخ آن است و آشاميدن نيم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سكنجبين منقى معده و ضماد آن جهت قوبا و با سركه جهت زخم غانغرايا و با عسل جهت درد مفاصل و با كندش و سركه جهت بهق سياه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا يك درم و از آب آن تا سى درم و از جرم آن تا بيست درم و برى آن بسيار كرم و تر از شلغم و ضعيف تر از ترب و محلل رطوبات و مدر بول و اكثار آن مغثى و مصلح آن نمك است و روغن آنكه تخم و آب برك آن را در ابتداء تخم بستن بدستور مقرر ترتيب دهند كه با روغن زيت و يا روغن كنجد تازه در قدر مضاعف و بآتش ملايم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و نسوزد بسيار مسخن و در اكثر امراض قائم مقام زيتون كهنه و روغن بلسان است و لطيف تر و كرم تر از روغن بيد انجير و محلل قوى و آشاميدن آن جهت فالج و لقوه و دفع اذيت عقرب و سائر هوام زهردار و قطور آن در كوش جهت تحليل رياح و تسكين وجع آن و تدهين بدان جهت فالج و لقوه و استرخا و رفع خشونت بشره و جلاى آن و بهق و برص و انطاكى كفته كه چون ترب را بخايند و بكذارند تا متعفن شود و كرمها از ان متكون كردد و در ظرفى ضبط نمايند تا كرمها يكديكر را بخورند و چند عدد بماند پس آنها را حل نمايند در حل معادن بيعديل و افعال غريبه از ان مى آيد*

فجل با عشیقی

فجل شامی است

*طبیعت ان

مرکب القوی و از شلغم کرم تر

*افعال و خواص آن

از فجل و شلغم ردی تر و ضعیف تر از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است*

فصل الفاء مع الراء المهمله

فراخ

بکسر فا و را و الف و خاء معجمه بفارسی چوجه و بترکی فریك نامند

*ماهیت ان

معروف است

*طبیعت و

افعال و خواص

چوجهٔ هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و می یابد ان شاء اللّٰه تعالی بهترین همه چوجهٔ مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویهٔ حاره و سیر مولد جذام دانسته اند و مطبوخ آن با پیه مقوی قوی باه و کویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است*

فراسیون

بفتح فا و راء مهمله و کسر سین مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و بضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و برسون نیز و بلاطینی مادروپیتم و بعربی علقما جهت آنکه تلخ است و هر چیز تلخ را علقم نامند و بفارسی افنان سر و کورار بمعنی کراث جبلی که کندنای کوهی کویند و لفظ کرویا یمکن که تصحیف از کورار باشد

*در ماهیت ان

اختلاف است دیسقوریدوس کفته نباتی است با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ روئیده و برک آن بمقدار انکشت ابهام و مائل باستداره و مزغب و متشنج و تلخ و کل و برک آن متفرق در شاخها و رنک کل آن بنفش و مستدیر و منبت آن خرابها و انطاکی نوشته بیخی است مربع با شاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده با برکهای خشن مانند ابهام و کل آن

ص: ۱۲۳۹

۶۵۰ازرق یا اصفر تلخ طعم و در ثور و جوزا می رسد و قوت آن تا شش سال می ماند و کفته اند که بهترین و مختار آن رومی مائل بسرخی آنست و حکیم علی کیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشه الکلب و صوف الارض که عبارت از کراث جبلی است نامند و ماهیت آن را چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع می باشد نوع سفید آن را فراسیون و این را بعربی صوف الارض و حشیشه الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سک بر ان بکذرد بر ان بول کند این نوع کثیر الاستعمال است و نوع دیکر را بلوطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که کسی که آن را کراث جبلی دانسته غلط کرده و یحتمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که بهندی اروسه نامند و اروسه در حرف الالف مذکور شد

*طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص آن

محلل و جالی و مقطع و مفتح سدهٔ کبد و طحال و با قوت تریاقیه اعضاء الراس و الاذن و العین قطور عصارهٔ آن در کوش جهت تنقیهٔ فضول و تفتیح منافذ آن و ازالهٔ درد کهنهٔ آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت قوتی که دارد و بردن اثر زردی یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب و سلاق و دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت انتفاخ اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم نیز زائل کنندهٔ زردی یرقان است و چون جرب عین را با ماء الرمان حامض بمالند و برکردانند و عصارهٔ فراسیون را بران بمالند زائل کرداند و داخل شیافات مقویهٔ بصر کرده می شود الفم و الاسنان مضغ برک آن جهت امراض فم و استحکام دندان اعضاء الصدر آشامیدن نیم درم آن با شربت بنفشه و یا با جلاب جهت سرفهٔ رطب و قروح سینه و رئه و تنقیهٔ آنها از نفث و مده و نیم درم تا یک درم آن با طبیخ زوفا و روغن بادام شیرین جهت تنقیهٔ سینه و رئه از اخلاط لزجه عجیب الفعل و با شکر و یا با عسل و یا با انجیر جهت ربو و سرفهٔ بلغمی و ضیق النفس و قطع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن حسو معمول از ان و نخالهٔ کندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم اوقیه فراسیون خشک که بوزن پنج درم باشد در ان جوش دهند تا غلیظ کردد پس صاف نموده نیم کرم بنوشند جهت سرفهٔ مفرط عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ کل آن با آب و عصارهٔ تخم تر و تازهٔ آن با عسل جهت قرحه رئه و با ایرسا چون خشک آن را بیامیزند جهت رفع سرفهٔ مزمن و تنقیهٔ سینه از فضول و ضماد برک آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس اعضاء الغذاء مفتح سدهٔ کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برک آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده و آشامیدن طبیخ آن و یا عصیر آن با روغن کل و یا با زیت جهت درد امعا و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم ادویهٔ منقیه بدن است از فضول غلیظه و برای وجع طحال و بدستور ضماد آن نافع اعضاء النفض آشامیدن آن خصوصا با ایرسا جهت تنقیه رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بدستور ضماد و جلوس در طبیخ آن و چون در آب و زیت و یا با آب تنها طبخ دهند و بآن کماد نمایند بر عانهٔ مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسر البول و ضماد برک تازهٔ آن زیر ناف جهت رفع تعقد امعا و وجع آن بغایت نافع و فرزجهٔ آن با عسل تا هفت روز پی هم جهت اعانت بر حمل سریع الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است هر نوعی که

استعمال نمایند شربا و ضمادا و کمادا و وجع کاسر و خاسر و جنین را بسیار مفید السموم آشامیدن عصارهٔ برک آن جهت رفع سمیت ادویهٔ قتاله مانند فطر و کشنیز و امثال آنها و ضماد آن جهت کزیدن سک دیوانه الاورام و الجروح و القروح ضماد برک پختهٔ آن با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلای چرک و قروح وسخهٔ عفنهٔ کهنهٔ خبیثه و کوشت فاسد متاکل و قلع داخس و تلیین

ص: ۱۲۴۰

۶۵۱و تحلیل خنازیر و انفجار دمامیل و جراحات خام بدون اذیت و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تازهٔ تر آن را و با پیه کردهٔ بز سرشته بر اورام هر نوع که باشد ضماد نمایند بزودی تحلیل دهد و جبر کسر نماید و چون در زمین کودی کنده بآتش کرم کنند و چون کرم شد آتش را برآورده در ان کرماکرم فراسیون را فرش نمایند و علیلی که از برودت و ریاح زمین کیر شده باشد بدن او را چرب کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بران فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند و دران همان قسم خوابیده باشد تا کرمی آن زائل کردد در رفع مرض او مجرب کفته اند و چون در خمی که آب انکور مقدار یک ماطویطس باشد و مکوک برک تازهٔ فراسیون را کوبیده ریخته سر آن را پوشیده سه ماه بکذارند پس برآورده صاف کنند و بنوشند در دفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع دانسته و کفته اند از اکبر ادویه است در ان امور المضار مضر کرده و مثانه در غایت مضرت به حدی که اکثار آن موجب ادرار خون و بول الدم می کردد مصلح آن کثیرا و عسل و سنبل الطیب و رازیانه را بعضی بادزهر آن دانسته اند و مقوی فعل آن مقدار شربت آن تا سه درم صاحب منهاج نیم درم کفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان و در تحلیل ریاح چهار دانک وزن آن لبان و دو وزن آن اسارون و در اسهال لزوجات و تسکین مغص و کویند بدل آن افتیمون و انیسون است و کویند بوزن آن لاغیه و در تحلیل طحال و غیره اشق

فرس

بفتح فا و را و سین مهملتین بفارسی اسپ و بترکی آت و بهندی کهورا بضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو و فتح راء هندیه و الف نامند

*ماهیت ان

حیوانی است معروف و از حیوانات دیکر ماکول اللحم اهلی کرم تر و بهترین مرکوبات و خوش هیئت تر آنها و مودب و مروض تر و بافراست و اصناف می باشد از نجیب و غیر نجیب و بچۀ آن را بعربی مهر و بفارسی کره نامند

*طبیعت کوشت آن

در آخر دوم کرم و خشك

*افعال و خواص ان

خوردن آن مورث شجاعت و قساوت قلب و کباب آن با شیر مقوی باه مبرودین اعضاء الراس کفته اند چون زوائدی که بر زانوی فرس می باشد بکوبند و با سرکه بیاشامند صداع را زائل کرداند اعضاء النفض آشامیدن انفحۀ آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحۀ امعا و ذرب و بدستور لحم محرق آن قاطع اسهال رطوبی و کباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین و مصلح آن جوش دادن و مهرا پختن آن و آشامیدن دوغ و آب انار بالای آن باید که آب بران نیاشامند الاورام و البثور طلای محرق پوست مهر یعنی کرۀ آن با موی با آب پراکنده کنندۀ بثور و سرکین آن مانند سرکین حمار است در خواص و خون تازۀ کرم آن از جملۀ سموم و مسهل و اعراض و علاج آن مانند دم ثور است و در بقر مذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت الزینه طلای خون آن تغییر دهندۀ رنك وضح و ذرور پوست سوختۀ آن با موی رافع جوششها است الخواص کویند چون دندان آسیای آن را بر ساق بندند از حرکت ماندکی نیابند و اکر دندان آن را بر کردن کودك بندند دندان او بی الم برآید و سم آن را در خانۀ که موش بسیار باشد دفن کنند موشان بکریزند و عرق آن را که برزها و طفل بمالند موی نرویاند و نیز بواسیر دفع نماید و قطور آن در کوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت رعاف و اکر پای حیوان چهارپا را بدم اسپ بنندند لنك شود و اکر بر در خانه موی دم آن را بکشند کیك در ان خانه داخل نشود و فرس بحری را بفرنکی اورهب کانیس نامند کویند از خواص آنست که چون خواهند بر عضوی موی برآید خاکستر آن را با قیر و با پیه بز سرشته بمالند موی بروید و ذرور آن جهت خشك کردن جراحات و رویانیدن پوست بر ان موثر است*

ص: ۱۲۴۲

فرفيون

بفتح فا و سكون را و ضم ياء مثناه تحتانيه و سكون واو و نون و توهم كرده كسى كه بكسر فاء دوم خوانده و آن را

۶۵۲فربيون بيا بجاى فاء دوم و افربيون و ابربيون بزيادتى همزۀ مفتوحه در اول كه معرب اوبربيون فارسى باشد نيز نامند و آن را اكل بنفسه و حافظ اطفال و ببربرى تاكسوت و برومى فوطينوس و بيونانى كماليون و اهل مصر و شام آن را لبانۀ مغربيه خوانند

*در ماهيت ان

اختلاف بسيار است بعضى لبن مازريون و بعضى لبن زقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول غافقى است كه روايت كرده از كسانى كه آن را ديده اند در بلاد بربر در جبل در ان كه آن را بربريه نامند و كثير الوجود است در انجا و از انجا ببلاد ديكر مى برند و آن لبن دو نوع نبات است يكى شبيه بنبات كاهو و پر شعبه و خارناك و پرشير و دوم بركك آن سياه و شاخهاى آن مفروش بر روى زمين و خارهاى اين باريك و تيزتر و شير اين بيشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بيان ماهيت و خواص و افعال آن مذكور شد*

فرميوس

بفتح فا و سكون را و كسر ميم و ضم ياء مثناه تحتانيه و سكون واو و سين مهمله برنيفس است

*ماهيت ان

ثمريست شبيه بحنظل و با عفوصت و در جوف آن تخمها

*طبيعت ان

بسيار كرم و خشك

*افعال و خواص ان

تمريخ آن با ادهان مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعى نافع*

فرنجمشک

بفتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف معرب پلنکمشک فارسی است و آن را فرنجمشک و فلنجمشک و ابرنجمشک ببا بجای فا نیز نامند و بسریانی فلنامثکا و برومی امیولوفراس و بیونانی اقبلیس و بهندی رام تلسی و کویند بهندی انبل نامند

*ماهیت ان

نوعی از ریحان است نبات و برک آن اندک بزرکتر و بلندتر و بسیار خشبو شبیه ببوی قرنفل و لهذا آن را قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هر جا قرنفل بستانی مذکور است مراد این است و آن را حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و کویند چون رایحهٔ آن شبیه برایحهٔ مشک است از ان جهت آن را فرنجمشک نامند و آن دو صنف می باشد یکی بستانی و آن را هندی و دوم بری و آن را چینی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب و برک آن مانند برک بادروج و رنک آن ما بین سبزی و زردی و مزغب و رایحهٔ آن شبیه بقرنفل و تخم آن بشکل زیره و سیاه رنک مائل بسبزی و از تخم بالنکوسه پهلوتر و بسیار کوچکتر از ان و منبت آن مجاری آبها و شوره زارها و بری آن را شاخهای مدور و برکهای آن ریزه تر و باریک تر شبیه ببرک نمام بری و ریحان کوهی و با خشونت و با عطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و از ان درازتر و سه پهلو منبت آن خرابها و بیابانها و سنک لاخها

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک بری آن کرم تر و یبس این از مرزنجوش و نمام کمتر

ص: ۱۲۴۴

*افعال و خواص آن

اعضاء الراس مفتح سدهٔ دماغی و مصفاه و منخرین اکلا و شما و طلاء و جهت درد سربارد نافع الفم بوی دهان خوش کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسدهٔ آن را دفع کند اعضاء الصدر آشامیدن آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم در قلب اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد و هاضم غذای غلیظ و محلل ریاح و جشای نیکو آورد و مسکن مغص و منبه اشتها است اعضاء النفض جهت سپرز و بواسیر شربا و طلاء نافع المضار مصدع محرورین و مولد مرهٔ سوداشما و شربا مصلح آن بنفشه و سکنجبین مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبر و بادرنجبویه نیز کفته اند و قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک و مجفف منی و هاضم طعام و منعظ و مولد صئبان که بفارسی رشک نامند مقدار شربت آن تا دو درم و چون در سرکه و اشربه و شراب و آب انکور داخل کنند مانع فساد آنها است بدل آن بالنکو*

فرخار

بفتح فا و سکون را و فتح خاء معجمه و الف و راء مهمله

*ماهیت ان

درختی است بقدر چنار و برک آن

۶۵۳مانند برک بادام و کل آن مانند کل سرخ و بغایت خوش منظر و طبیعت و افعال و خواص آن ضعیف تر از کلنار است*

فرشه

بفتح فا و را و شین معجمه و ها

*ماهیت ان

اسم عربی شیریست که با زردهٔ تخم مرغ بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود شبیه باغور و در افعال مانند لباء است

فصل الفاء مع السين المهمله

فسافس

بضم فا و سین و الف و کسر فا و سین مهمله بفارسی سرخک و ساس و شب کزنیز و بهندی کهتمل و بفرنکی سمیس نامند

*ماهیت ان

حیوانی است از جمله هوام و بقدر نصف عدس و سر و دم آن باریک و بسیار کوتاه فی الجمله شبیه بنصف دانهٔ حب الخروع و دست و پای آن نیز باریک و دو سبل کوتاه نیز دارد و نیشی از دهان برمیآورد و بآن می کزد و باز بخود می کشد و بدبوی و بچهٔ آن سرخرنک و بزرک آن مائل بسیاهی و از کزیدن آن عضو اندک خارش و سوزش و ورم کمی می کند و باز خودبخود زائل می کردد و در شکافهای چوب و سریرها و خانهٔ کبوتران و در چهارپایه که باصطلاح هند پلنک می نامند و بران خواب می کنند و لباس پشمی و ابریشمی و در حصیرها و بوریاها بسیار تکون می یابد

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس نفوخ سائیدهٔ آن در بینی و استشمام رائحهٔ سائیدهٔ آن و یا طلای آن بر انف جهت مرضی که در بنکاله می شود و آن را اهوه می نامند مؤثر و دود آن بانبوبه که در حلق برسد و یا آشامیدن آن با سرکه و شراب و یا غرغرهٔ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر اعضاء النفض کذاشتن سودهٔ آن در سوراخ قضیب جهت رفع احتباس بول و استشمام رائحه و بخور آن جهت اختناق رحم و مالیدن آن بر موضع داء الثعلب السم بلع یک عدد آن جهت کزیدن مار شاخدار و از بسیاری خوردن آن مانند خوردن ذراریح احوالی طاری می کردد و تدبیر آن نیز تدبیر آنست

ص: ۱۲۴۶

فستق

بضم فا و سکون سین مهمله و ضم تاء مثناه فوقانیه و قاف معرب پستهٔ فارسی است بسریانی بستقی و بیونانی بسطاقیا و بفرنکی بسباکه نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است شبیه بدرخت بطم که بفارسی سفز نامند و از ان کوچکتر و اغبر بی خار و مدتی می ماند و ثمر آن در اول نیسان پیدا می شود و بایلول ماه می رسد و بستانی و جبلی می باشد و ثمر بستانی بزرکتر از جبلی و از مطلق آن مراد ثمر آنست و بهترین ثمر آن آنست که بزرک دانه پوست آن نازک سفید و پوست خارج آن سبز مائل ببنفشی و مغز آن سبز و چرب لذیذ باشد و آن را ببطم پیوند می نمایند و پیوندی آن بسیار خوب می شود و جفت آن مرد پوست رقیق بالای مغز آنست که زیر پوست صلب سفید است و درخت آن یک سال ثمر آن مغزدار و یک سال بی مغز می باشد و بی مغز آن را بزغنج می نامند و در حرف الباء مع الزای مذکور شد و ثمر آن ما دام که در پوست است مدتی می ماند فاسد نمی کردد و چون مقشر کردند و از پوست جدا نمودند فاسد می کردد و آب لیمو حافظ فساد آنست

*طبیعت مغز ان

در دوم کرم و خشک و بعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه و این صواب است و لهذا آن را زود کرم می خورد و مقوی باه است و زیاده کنندهٔ منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است

*افعال و خواص آن

اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت تقویت ذهن و حفظ دماغ و سرفه و قلب و خفقان و قئ و غثیان و مغص و برودت کبد و تفتیح سدهٔ کبد و منافذ غذا و مراره جهت عطریت و عفوصت و تلخی که دارد و منقی کبد و مزیل وجع رطوبی آن و قلیل الغذا و مسمن بدن و مقوی معده و فم آن از سائر حبوب زیاده خصوصا که با جفت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند رافع لاغری کرده و یرقان و طحال و سموم و نهش هوام و خوردن آن با شکر مصلح هوای وبائی و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون آن سرد و خشک الفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و خوش بو کنندهٔ دهان و رافع قلاع آن اعضاء الغذاء بغایت مقوی دل

۶۵۴و معده و قابض و مخشن و دابغ خمل آن و رافع قئ و فواق و اسهال و تشنکی السم با شراب جهت دفع سم عقرب و سائر هوام و پوست سفید صلب آنکه در آب طبخ داده باشند جلوس در ان جهت خروج مقعده مجرب و نطول بطبیخ پوست درخت و برک آن جهت حبس نزلات و درد مقعده و رحم و جرب و حکه و رفع قمل الزینه مداومت غسل موی بدان جهت ازالهٔ وسواس و مواد سوداوی و دفع سموم و خوش بو کنندهٔ اطعمه و مقوی غالیه ها و بالخاصیت مغز آن مضر معده خصوصا مقشر آن و مفسد طعام و بدستور دهن آن و کویند مغز آن مضر سفل است مصلح آن زردآلو بدل آن مغز بادام و مغز حبه الخضرا و کویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغزین و اکثار آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زردآلوی ترش خشک است

فصل الفاء مع الشين المعجمه

فشاغ

بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و فشغ بفتح فا و شین و غین معجمه نیز آمده و نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت بدان و بفارسی آن را سرم نامند

*ماهیت ان

از جنس فاشرا است و بر مجاور خود می پیچد و آن را می پوشاند و نبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب و شاخهای آن باریک و خار آن کمتر از فاشرا و ثمر آن خوشه دار و برک آن با خشونت و دانهٔ آن بعد از رسیدن سرخ می کردد و طعم آن کزندهٔ زبان و بیخ آن سطبر و صلب منبت آن آجام و مواضع درشت نیز و قسمی از ان بیخار و دانهٔ آن بشکل باقلای مصری و از ان کوچکتر و بسیار سیاه و بر دور آن خط سفیدی حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته ظاهرا لوبیای هندی عبارت از ان باشد مولف کوید شبیه بدین در هند و بنکاله چیزی می شود و آن را سیم بکسر سین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و میم می نامند و برک آن اندک پهن نبات آن بر مجاور خود می پیچد و آن را می پوشاند و ثمر آن در غلافی مانند باقلا دانهای آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه می باشد و در یک طرف آن قریب بنصف آن خطی سفید در هر دو نوع و مغز آن سفید و در طعم اندک شبیه بباقلا و بوی زهومت آن زیاده از باقلا و اقوال دیکر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند

*طبیعت قسم اول آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن ثمر و برک آن مفرح و مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع ضرر ادویهٔ سمیه و محلل ریاح و چون برک آن را با عسل لعوق ساخته بتدریج اندک اندک بطفل شیرخوار بدهند مده الحیوه کویند سموم نباتی و حیوانی باو اثر نمی کند مقدار شربت آن یک مثقال و خوردن نه قیراط از قسم دوم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن درد مفاصل است

فصل الفاء مع الضاد المعجمه

فضه

بکسر فا و فتح ضاد و ها بفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا بضم راء مهمله و سکون واو و فتح باء عجمی و الف و بسریانی سیما و برومی ارجوا و بیونانی اکورا و بترکی کرمس و بفرنکی ویراط نامند

*ماهیت ان

از فلزات معروفهٔ مشهوره میان مردم کثیر النفع است و کفته اند مادهٔ تکون آن زیبق خالص جید و کبریت خالص است و کبریت عشر وزن زیبق بود بدلیل آنکه چون نقره از کبریت مکلس کردد بوزن خود زیبق را منعقد کرداند و بنظر قمر با مساعدت مشتری در سه سال نکون آن در معدن خود تمام می شود و فاعل انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهبیت است چنانچه در باطن ذهب فضیت است

*طبیعت ان

در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و مجففه و سخالهٔ آن خشک تر و قوت قابضهٔ آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند

*افعال و خواص آن

در تفریح قریب بیاقوت اعضا الراس جهت مالیخولیا و جنون و وسواس العین اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر الفم آشامیدن سحالهٔ آن

۶۵۵با ادویهٔ مناسبه جهت رفع بخر و جلب و جذب رطوبات لزجهٔ متعفنه و بلاغم الصدر آشامیدن محلول آن و بدستور سحالهٔ آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سائر امراض قلبیه با ادویهٔ مناسبه اعضاء الغذاء و النفض بجهات مذکوره مقوی معده و کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقا و سپرز و تفتیت سنک کرده و مثانه و عسر البول و طلای محلول سحالهٔ آن با زیبق مقتول جهت بواسیر الجرب و الحکه و بدستور جهت جرب و حکه الاورام ضماد سحالهٔ آن جهت تحلیل اورام مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یک دانک تا نیم درم و از خاصیت آنست که از رائحهٔ کوکرد خام و مجاورت آن سیاه می کردد و غسل آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح و کفته اند خوردن شراب در جام فضه سکر زود آورد و دستور حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه ذکر یافت و فضهٔ محلول که اطبای فرنک اختراع نموده اند و آن را تن تور و پنورا نامند و لاجوردی رنک شفاف مانند یاقوت کبود است که نیلم نامند و ازین جهت آن را نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از فضهٔ غیر محلول است بجهت خفقان و غشی و مالیخولیای مراقی بیعدیل که دو قطرهٔ آن را با اشربه مناسبه بیاشامند

ص: ۱۲۵۰

فصل الفاء مع الطاء المهمله

فطر

بکسر فا و بضم نیز آمده و طاء ساکنه و راء مهمله بفارسی سماروغ و شما و بسریانی فطریاثا و برومی موکوطیس و بهندی پهین چهتر و بیونانی اونطریثا نامند و دیسقوریدوس در ثالثه قنطس و در رابعه موقوطیس نامیده

*ماهیت ان

نباتی است که زمینهای نمناک و عقب بارشها در بعضی بلاد زمین منشق شده برمی آید و در بعضی جاها بدون انشقاق نیز بشکل نصف بیضهٔ مرغ که منکوس باشد و بی برک و کل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آن را بفارسی قارج و بشیرازی مردم عوام هیکل و بترکی کیلک و فطر و کماه اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی فطر را مخصوص نوع قتال و کماه را بماکول آن دانسته اند و بالجمله هرچه بیلزوجت و بیرائحه و سفید مائل بتیرکی و کوچک باشد و در زمین طیب نیکو روید ماکول است و سیاه آن غیر ماکول در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آنکه در ان لزوجت بسیار و یا در ان عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و یا در زیر درخت زیتون و انجیر و کردکان و کیاهای سمی و یتوعات و یا در سرکین و جیفها و نزدیک سوراخ حیوانات سمی و مانند اینها روید همه قتال است و کویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست و کویند آنچه را در کشمیر کنکهنجو نامند از نوع ماکول آنست و کفته اند فطر سه نوع می باشد یکی را فقع نامند و بفارسی هیکل و دوم را فوشنه و سوم را فقیل و هر سه از انواع کماه است و کویند فرق میان سمی ردی غیر ماکول آن و میان ماکول بآنست که چون غیر ماکول را ببرند و بکذارند زود فاسد و متعفن کردد و همچنین هرچه را بآن کذارند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کنبهی بخفاء ها نامند و فطر غیر ماکول را پدیهیرا و قسمی را چهتر بخفای ها نامند و قسمی را ککن دهول و قسم اول بهترین اقسام است

*طبیعت ماکول ان

در سوم سرد و تر

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته اعضاء النفض اکثار آن باعث عسر البول و مداومت آن قاطع فسل و ضماد خشک کوبیدهٔ آن با سریشم ماهی جهت فتق و قیله و برآمدکی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازهٔ آن جهت بیاض و تقویت باصره و جرب پلک و چشم و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیرهضم و مولد خلط غلیظه و عفن و اکثار آن مولد هیضه و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن کردد بحد افراط و مسدد و مورث قولنج و درد معده و آشامیدن سائیدهٔ خشک آن رافع اسهال و ذرب و زلق الامعا بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ

۶۵۶آن با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و با کمثری تر و یا خشک خوردن و خوردن فلفل و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضهٔ مرغ و یا با کوشت خوردن مضر و کویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی را که فطر ماکول خورده باشد بکزد و هنوز آن فطر در معدهٔ او باشد در او هیچ دوائی فائده نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد او را عرق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و ذبحه و قشعریره که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب و آب پودنه و مری و بوره و نمک و سکنجبین یا فودنج جبلی یا سرکین خروس بچه با سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب انجیر با آب کرم با اندک سرکه و نمک و مرغ بچه و یا با سرکه و یا خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و یا کمونی با شراب و یا باب سداب و ضماد نمودن بر معده اضمده ملطفه و استعمال حقنهای حاده و بسا است که در یک روز بلکه در ساعت هلاک می کرداند و هر فطری که در زیر خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده و جوف خشک کردهٔ آن مورث بیهوشی است چون اندکی از آن را بخورند و آنچه در بنکاله می شود خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن نیز خالی از سمیتی نیست*

فطراساليون

بفتح فا و سكون طا و فتح را و الف و سين مهملات و الف و كسر لام و ضم ياء مثناه تحتانيه و نون لغت يونانى است و بفرنكى بطرسالى نامند

*ماهيت ان

كرفس كوهى است و آن را كرفس صخرى و كرفس ماقدونى نيز نامند و تخم آن سياه طولانى شبيه بنانخواه و خشبو و تند و بهترين اجزاى آنست و مستعمل

*طبيعت ان

در سوم كرم و خشك

*افعال و خواص ان

اعضاء الغذاء و النفض قاطع لزوجات و محلل نفخ و بغايت مفتح و جهت درد پهلو و مغص و ادرار بول و حيض قوى الاثر و مخرج جنين و مبهى السموم مقاوم جميع سموم بارده و در جميع افعال قويتر از بستانى و سائر اقسام خود بدل آن دو وزن آن تخم كرفس بستانى و جالينوس نيم وزن آن افسنتين كفته و حكيم مير محمد مؤمن در تحفه المومنين نوشته كه بالفعل تخم نبطى را بجاى آن استعمال مى كنند و آن مدور مائل بدرازى و بقدر فلفلى و بيرون آن سياه و اندرون آن سفيد مائل بزردى و تند طعم و برك نبات آن عريض و با اندك حدت و كل آن چترى شبيه بشبت است و در تنكابن و اپليهم نامند و اين قسم را بعضى ضعيف تر از فطر اساليون دانسته اند و جمعى مثل آن و آن مدر عرق و رافع عرق النسا و تصبج و فرزجهٔ آن مسقط جنين و در سائر افعال مانند اقسام كرفس است و در حرف الكاف در كرفس ان شاء اللّه تعالى مذكور خواهد شد*

فصل الفاء مع القاف

فقع

بفتح فا و قاف و عين مهمله و بكسر فا نيز آمده

*در ماهيت ان

اختلاف است جمعى از اقسام فطر و كماه دانسته اند و بعضى غير آن و اصح آنست كه از غير اقسام فطر است و مدور بقدر نارنجى و كوچكتر از ان و اندك طولانى و در زير زمين در مواضع سيلها و جاهاى نمناك و قرب انهار و بعد از باران در زمينهاى ريك زار و دامنهاى كوه بسيار بهم مى رسد و جايى كه تكون مى يابد زمين آنجا اندك بلند و بعضى منشق مى باشد و كسانى كه مى دانند آنجا را مى كاوند و برمى‌آورند و در بعضى جاها يكدانه و در بعضى چند عدد و بفارسى تشنج و بتركى دنبلان نامند و آن شيرين لذيذ مى باشد آن را پخته و يا بريان كرده مى خورند بهتر از فطر ماكول است و در سالى كه رعد و برق بسيار شود بسيار تكون مى يابد

*طبيعت ان

در دوم سرد و تر

*افعال و خواص

ان

نفاخ و بطى الهضم و غليظ و اكثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطر است و ضرر آن را ندارد*

۶۵۷

فقاع

بضم فا و فتح قاف مشدده و الف و عين مهمله لغت عربى است بيونانى روفوس و روفونس نيز ديده شده و برومى بقاعين و بفارسى بوزه نامند و كفته اند آن را تقاع از آن جهت مى نامند كه كف آن را مى كيرند و واحد آن فقاعه و بفارسى سوراك آب خوانند

*ماهيت ان

اسم انواع نبيذ است و طعم آن مركب از اندك شيرينى و ترشى و تلخى و حدت و آن مصنوع از اكثر حبوب مى باشد مانند جو و برنج و ارزن و ذره و نان حوارى يعنى نان سفيد فطير با نعناع و كرفس و از مويز و خرما و شكر و نيشكر و عسل و امثال

اینها نیز و کاه اضافه می کنند بر ان فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها

ص: ۱۲۵۴

*طبیعت

ان

بحسب آنچه از ان می سازند مختلف می باشد و بالجمله ابرد همه شعیری پس خبزی واحر همه عسلی مفوه است پس عسل غیر مفوه پس تمر یعنی خرمائی و اعدل همه زبیبی است که با حب الرمان سازند و کسی که ارادهٔ اصلاح و خشبوی آن نماید باید که بغیر از مصطکی و برک نعناع و قلیلی طرخون چیزی دیکر زیاده نکند

*افعال و خواص آن

ردی الغذا و نفاخ و مولد اخلاط غلیظهٔ فجه و ریاح و مضر اعضای حیوانی و قوت نافذهٔ آن بحدی است که اکر عاج را در ان بخیسانند نرم کرداند و آسان کردد آنچه را خواهند از ان بسازند مضر حجب دماغ و اعصاب کمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین و مقوی احشا و معده و نفخ آن کمتر و بهتر متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حارهٔ رئه نافع و مضر کرده و مثانه و متخذ از عسل از برای مبرودین مفید و نفخ و ریاح آن کمتر و چندان مضر بعصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است و از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار آنست که نیاشامند آن را مکر ناشتا و یا در اواخر بقایای طعام در معده و نزد انحدار آن زیرا که در غیر این دو وقت طعام را فاسد می سازد و اما عسلی و مفوه آن را ناشتا نیاشامند مکر وقتی که معده کثیر الرطوبت باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد و باید که خبزی و شعیری آن را مفوه بمصطکی و سنبل الطیب و قاقله نمایند که نفخ آن را زائل کرداند و طرخون آن را لذیذ و حب الرمان نیکو می کرداند خصوصا که آن را معطر سازند و در هر بیست رطل آن از هریک از ان افاویه یک مثقال زیاده داخل نکنند و اکر چند برک ترنج نیز داخل کنند بد نیست و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیدهٔ آن*

فقاح

بضم فـا و فتـح قاف و حاء مهمله اسم جنس شـکوفها است بعربی و فقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافت و می یابـد ان شاء اللّٰه تع

فقاح الکرم

شکوفهٔ انکور است بیونانی دو ذاطیاطیون و برومی اینکس طراخیون و بسریانی نفجی اوکبیشا و بفارسی ول نامند بری و بستانی می باشد بهترین آن بری تازهٔ آنست

*طبیعت ان

در اول سرد و خشک و با عطریت

*افعال و خواص

ان

مقوی دل و معده و مسکن فواق و قیٔ و عرق آن یعنی ماء مقطر آن در افعال قویتر و لطیفتر از اصل آنست*

فقاح الملح

زهره الملح است و نزد بعضی ابقر است و ماسرجویه کفته بر روی نمک معدنی چیزی شبیه بشوره تکون می یابد الطف اجزای ملح و قبض آن کمتر از ان است

فصل الفاء مع اللام

فل

بفتح فا و تشدید لام

*در ماهیت ان

اختلاـف است بغـدادی نوشـته ثمری است هنـدی بقـدر پسـته و پوست آن شـبیه بپوست بنـدق و پـائین مغز آن مائـل بزردی و سفیـدی و بالاـی آن مائـل بسـبزی و برک آن بـا زوایـای بسیار بـا سـاقی بقـدر یـک شبر و در موسم ربیع کـل می آورد کلی زردرنک و خشـبو و بزودی برطرف می کردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه براسه و خواه بترکیب آن بـا نیلوفر که بیـخ آن را شـکافته نیلوفر را در ان کذارنـد و یـا بـالعکس یعنی پیونـد نماینـد آن را بـا نیلوفر و حکـایت کرده در

فلاحت که آن کلی است سفید خالص و برکهای آن مضاعف و محیط بدانهٔ آن و اندرون آن زرد

۶۵۸رنـك و چـون پخته كردد سـياه شـود و چـون بر كهـاى آن بريزد دانـۀ آن طولاـنى كردد و سـرخ براق و اين هنكـام آن را برشكين نامند و اين نيلوفر هندى نيست ورته هم نيست و صاحب اختيارات نيلوفر هندى دانسته و سهوى است او را

*طبيعت ان

بقول بغدادى كرم و خشك در سوم و بقول انطاكى در دوم كرم و معتدل و يا يابس در اول

*افعال و خواص ان

مفتـح سـدد و منقى دماغ و ضـماد آن مزيل صـداع و استرخاى عصب و آشاميـدن آن جهت خفقان و غشـى و استسـقا و رياح بواسـير شـربا و بخورا و طلاء و اسـتعمال تخم آن موى را دير سفيد مى كرداند و طحال و وجع كبد را برطرف مى سازد شربا و ماليـدن برك سائيـدۀ آن بر بـدن باعث خوش بوئى و عـدم توليـد سـپش است و حكيم عبد الحميد در حاشـيۀ تحفه نوشـته كه ياسـمين مضاعف را بهندى راى بيل نامند و تخم آن بقدر دانۀ نخودى است نه بقدر فندقى و آنچه بر فقير بعد از تتبع بسيار در بلاد هنـد معلوم كرديده آنست كه فل بفتح فا معرب از پهل هندى است و آن ميوه است مشـهور و در بلاد دكهن و بنكاله بهم مى رسـد بسـيار خوش بو شبيه ببوى كلاب و لهـذا آن را كلاب پهل مى نامنـد و آن در اول سـرد و تر و مقوى قلب و معـده و مسرت افزاى روح حيوانى و نفسانى و تخم آن بنحوى است كه صاحب تحفه نوشـته منقول از بغـدادى و مؤلف كويـد يحتمل كه كلاب جامون باشد زيرا كه ماهيت ان بسـيار مشابه بآنست و كلاب جامون در حرف الجيم در جامون ذكر يافت و تخم آن دو قسم مى باشد بعضى سبز پستئ رنك و بعضى سفيد*

ص: ۱۲۵۷

فلز

بکسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت بمعنی سفیدروی و مس سفید است که از ان ظروف ریخته می سازند و مفرغ نیز نامند و فلز بتشدید زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن کدازنده است و هر کوهری که در کان خیزد در اصطلاح آن را اجسام معدنی نامند و هریک را معدنی مخصوص است و وزن هریك متفاوت اعم از آنکه متطرق بالفعل باشد یا بالقوه که باعمال مخصوصه قابل کداز و تطرق یعنی چکش کیر کردد و اقسام متطرق را مطلقا متطرقات و معدن سبعه نامند و فی الحقیقت هشت نوع اند که از هفت معدن حاصل می شوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی توتیا مس روی و هر دو از یك معدن حاصل می کردند و جهت اختلاف و تعددشان تفاوت و اختلاف وزن هریک است اما مس از کداز جسم معدنی بهم می رسد و روی خود در معدن بهم می رسد و ازین جهت آن را بفارسی روی و مس رست نامند و بیونانی طالیقون و آن در نهایت زردی است و از تاب آتش سیاه می کردد و لهذا بعربی آن را صفر نامند و مس دو نوع می باشد یکی سرخ و یکی مائل بزردی و هر دو در وزن سبکتر از روی اند و مس سرخ نرم تر از مس مائل بزردی است و از فرنك كه معدن آنست سه نوع می آورند یکی قلمها و آن نرم سرخ اعلی است دوم تختهای بزرك و این در خوبی و سرخی از ان کمتر و سوم قرصهای بزرك پهن و این از همه زبون تر است و از مس سفید نیز ظروف ساخته می آورند و لیکن این شکننده است و متطرق نیست و بعد از یکدو سال زرد کم رنك می کردد و متطرق بالقوت سیماب است که باعمال مخصوصه متطرق و قابل کداز می کردد پس فلزنه نوع شدند و معدن هشت با سیماب و چون روی کمیاب است اکثر اشتباه بمس زرد می نمایند

ص: ۱۲۵۸

*طبیعت و افعال و خواص

هریک در جای خود مذکور شد و می شود ان شاء اللّه تعالی*

فلفل

بضم فا و سکون لام و ضم فا و سکون لام و بکسر هر دو فا نیز آمده معرب پلپل فارسی است و بسریانی پلپلی و بیونانی بشوریقون و ارنیفس نیز و بهندی مرچ و کول مرچ یعنی فلفل کرد نامند

*ماهیت ان

ثمر هندی است یعنی در بعضی بلاد هند و بنکاله و جزائر ملک دکهن بهم می رسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار فلفل و لبلاب و بر مجاور خود می پیچد یعنی از قبیل نجح و بیاره و برک آن شبیه ببرک تانبول و از ان کوچکتر و در ملاست از ان کمتر و صنوبری شکل شبیه ببرک

۶۵۹لبلاب و از ان ضخیم تر و تندطعم با عفوصت و تلخی و ثمر آنکه فلفل است خوشه دار و در هر خوشهٔ ده بیست دانه متصل بهم شبیه بخوشهٔ بقم و توت بزرکی و بطول یکدو بند انکشت و دانهای آن بخامی سبز و بعد از رسیدن بنفش و بزرکتر از دانهٔ کشنیز و بقدر نخودی کوچک و بچوبهای بسیار باریک و پیوسته بخوشهٔ آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار می کردد و دوم نبات آن بقدر دو سه ذرع و برک آن شبیه ببرک عنب الثعلب و از ان در طول اندکی بلندتر و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلندتر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشهٔ عنب الثعلب و ذره و لیکن بزرکتر از خوشهٔ عنب الثعلب و کوچکتر از خوشهٔ ذره و دانهای ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز می باشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانها بهم در حمل و نقل بستها پوست سیاه دانهای بسیار رسیدهٔ آن جدا کشته سفید می کردد و درختی علی حده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نکشته و از بعضی ثقه شنیده شده که پوست سفید نیز می باشد و درخت آن جدا است و لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجودتر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازک تر و شکنج آن کمتر و اندک املس و کویند بری و بستانی می باشد بری آن قویتر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم و رائحهٔ آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آن است

*طبیعت سیاه ان

در آخر سوم و سفید و یا مقشر از پوست سیاه آن در اول سوم کرم و خشک و شیخ الرئیس رحمه اللّٰه علیه فلفل سیاه را در چهارم کرم و خشک کفته

*افعال و خواص ان

محلل و جذاب و جالی و مسخن و منقی بلغم و با قوت تریاقیت اعضا الراس مقوی حافظه و اعصاب و جهت علتهای عصب بسیار مفید و خائیدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین بدهن جوشانیده آن در ان جهت فالج و خدر و جمیع امراض باردهٔ رطبه و رفع قشعریرهٔ تپهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویهٔ قابضه جهت امراض مذکوره و طلای مطبوخ آن در کلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین ستون بدان بجهت درد دندان کرم خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جکر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیهٔ غلیظه و خلط غلیظه و مرقق خون غلیظهٔ مبرودین و دافع جذام و ریاح و مغص و با برک غار تازه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن مانع قولنج ریحی و بلغمی العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و ناخنه اعضاء الصدر جهت دفع سرفهٔ بارد رطوبی و ضیق النفس و اوجاع صدر و ربو و با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیهٔ رئه و منع اجتماع رطوبات لزجه و بلاغم در سینه بدستور با لعوقات و حریره های مناسبه اعضاء النفض مدر بول و حیض و با ادویهٔ قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل الباه آشامیدن آن با شیر و شکر جهت تقویت باه الاورام و البثور و الزینه و غیرها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع داخس و برص ناخن و جذام و با حنا جهت رویانیدن ناخن زائل شده از قوبا و غیر آن با تکرار عمل و مداومت و بدستور با پیه مرغ و با آرد باقلا و نخود جالی بهق و با نطرون بنهایت جالی بهق و سرخ کنندهٔ رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با محللات جهت تهبج ریحی و با مرهم داخلیون جهت تحلیل اورام بلغمی الات المفاصل مسخن عصب و عضلات به حدی که معادن آن نیست دوائی السموم بادزهر سموم و آشامیدن آب جوشانیدهٔ کوبیدهٔ آن در ان جهت دفع سمیت مار کزیده و عقرب کزیده و افیون خورده که مکرر بیاشامند و قئ کنند تا اثر سمیت باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید

۶۶۰و تدهین بدهن آن نیز و حکمای هند می کویند چون بیش را مکرر با فلفل و آب زنجبیل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت آن می شود و کفته اند چون مار کزیده آن را بخاید اکر حدت آن را دریابد زهر در ان چندان اثر ننموده و اکر در نیابد زهر بسیار در ان عمل نموده و این امتحان قوی است از برای استخلاص از سم و یا تاثیر آنکه تا بچه حد است المضار مصدع محرورین و مخشن صدر و حلق و مضر جکر حار و کرده و کسانی که خون در ابدان ایشان وفور نداشته باشد و جهت جراحت باطنی و المی که در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی در فصل کرما و جوانان محرور المزاج را و امراض حارۀ حاده مصلح آن ادهان بارده و در مبرودین عسل مصفی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن زنجبیل و دار فلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه آن بدل سیاه آن یک و نیم وزن آن سفید و جوارشات فلافلی و دهن الفلفل و مخلل و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت*

فلفل السودان

بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون

*ماهیت ان

کفته اند دانه است املس شبیه بحلبان و غلاف آن مانند غلاف آن و تند طعم با اندک تلخی و نبات آن ثمنشی کوچک و منبت آن بلاد حبش و سودان است و از انجا بمصر می آورند و اهل بلاد بجای فلفل مستعمل دارند

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و

خواص ان

محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن و قولنج و ایلاوس نافع مضر حلق مصلح آن عناب و معدل مبرودین و مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی آن را کاچ مرچ نامند و نبات آن ما بین شجر و کیاه تا بدو ذرع است و نهایت سه ذرع و برک آن مانند برک ریحان سبز و کل آن سفید مانند کل آلوچه و از ان بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا بقدر دو بند انکشت و مستدیر صنوبری شکل مخروطی طرف متصل بشاخ غلیظتر از طرف بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق می کردد و تخم آن سفید شبیه بتخم جوزماثل و از ان کوچکتر و آن ثمر در غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند دار فلفل و حرارت این زیاده از ان است و پختن ماهی بدان مصلح ضرر ماهی است و در خواص دیکر بنحوی است که صاحب تحفه المؤمنین نقل از بغدای و انطاکی نموده و نوشته و مؤلف کوید کسی که کاهی آن را نخورده و محرور المزاج باشد بمجرد رسیدن آن بزبان او و یا بچشم او سوزش بسیار می کند و تورم بهم می رساند و نیز نوعی دیکر از فرنک تخم آن را می آورند و در بنکاله در بعضی باغچها می کارند برک آن از ان اندک عریض تر و ثمر آن مدور بقدر آلوی سیاه و پوست آن بعد رسیدن سرخ و با شکنج می باشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست*

ص: ۱۲۶۲

*فلفل الماء

*ماهیت آن

فلفلی است که در آبهـای ایسـتاده غیر جاری می رویـد و لهـذا آن را فلفل الماء نامنـد برک آن شبیه ببرک بیـد و نرم نازک و ساق آن پرکره و شاخهای آن بقـدر ذرعی و دانهٔ آن ریزه و مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن تند شبیه بطعم فلفل و بی عطریت و بعضـی عوض فلفل و افاویه خشک آن را با زیت سوده در اطعمه استعمال می نمایند و قائم مقام آنست و آنها را خوش طعم و رایحه و سریع الهضم می کرداند و بیخ آن طولانی و بی منفعت

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

اعضاء الغذاء مسـخن معده و جکر و هاضم شـربا و ضماد برک و ثمر آن محلل اورام بلغمیه و صلبه برآمده و رافع آثار و کمنه الدم تحت عین الزینه ضماد بیخ آن جهت رفع کلف و نمش مزمن صلب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است

فلفل مویه

بضم میم و سکون واو و فتح یا و ها بهندی پیپلامول بلام و پیپلامور براء مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت

۱۶۶۱اهل هند اسم بیخ است و پیپل نام دارفلفل یعنی بیخ دارفلفل و دارفلفل در حرف الدال ذکر یافت

*ماهیت ان

بیخی است کرهدار و بعضـی متشـعب و اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار و تندطعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنکین صلب آنست

*و در طبیعت و خواص

و مقدار شـربت و مصـلح قریب بدار فلفل امراض الراس سـعوط آن جهت صـرع و سـکته و خائیدن آن بتنهائی و یا با مویز و یا غرغرهٔ آن با طبیخ مویزج جاذب و قالع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الغذاء و النفض و غیرها مشهی طعام و هاضم آن و حرارت معده را برافروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده و ریحیه و تشـنج شدیـد النفع و قویتر از دارفلفل شـربا و ضـمادا بـدل آن بوزن آن نارمشک و دو ثلث آن سورنجان و ثلث آن مغز حب القرطم و دار فلفل نیز کفته اند مضر محرورین و مقلل نور بصر و منی است

فصل الفاء مع النون

فنجیون

بفتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و فنجریون نیز آمده

*ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر که آن را قسوسی نامند و از ان بزرکتر و از هفت عدد زیاده نمی شود و طرف ملاصق بر زمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و با زوائد و زوایای بسیار و در بهار از میان برکهای آن ساقی می روید بقدر شبری و کل آن زرد و زیاده بر ده روز نمی ماند و لهذا تصریح نموده اند که بی کل و بی ساق می باشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم می رسد تند طعم و تلخ و با قبض و تازهٔ آن مستعمل و خشک آن را حدت و تلخی زیاده نواب علوی خان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند یمکن این نبات صنفی از تنباکو باشد

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل ریاح الصدر نکاهداشتن قلیلی از بیخ و برک آن در دهان جهت سرفهٔ مزمن و ضیق النفس و نفس انتصاب و ربو و قرحهٔ سینه و تحلیل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و کشایندهٔ اورام دملها و التیام دهندهٔ زخمها و خمول آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است*

فنک

بفتح فا و نون و کاف لغت عربی است و بفارسی دله و بترکی قرقاس نامند

*ماهیت ان

پوست حیوانی است از سنجاب بزرکتر و از بلاد روس و ترک آورند و رنک آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی کفته کوشت آن شیرین است و بعضی کفته اند فروثعلب روس است و بعضی کفته اند پوست نوعی از کربه است و انطاکی کفته پوست طائری است سفید رنک بسیار نرم و از ان پوستین می سازند بسیار سفید می باشد

*طبیعت آن

بقول انطاکی کرم در سوم و معتدل و یا خشک در ان

*افعال و خواص ان

پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و نافذ حمیات و نرمی بشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع و کوشت آن ردی و در ان منفعتی نیست و بقول انطاکی و غیر آن کرم و معتدل تر از سمور و سردتر از ان و کرم تر از سنجاب و قاقم

*افعال و خواص ان

پوشیدن آن موافق جمیع امزجه خصوصا پیران و اطفال را و خوردن کوشت آن مغثی است*

فصل الفاء مع الواو

فو

بضم فا و سکون واو مشدده لغت یونانی است و بیونانی بثوریدوس و فوله نیز و بلسان اهل خوارزم زوله و بفارسی شیستره و بیخ سنبل و بهندی چهال کری نامند

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بانوسالیون یعنی کرفس جبلی عظیم الورق و ساق آن زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مائل ببنفشی و پر کره و کل آن شبیه بنرکس و از ان بزرکتر و رنک آن سفید به بنفشی آمیخته و

۶۶۲بیخ آن سطبر اشقر و انتهای آن با شعبهای کج درهم بافته و مانند بیخ اذخر و ریشهای خربق و بوی آن شبیه ببوی سنبل رومی و لهذا آن را ناردین بری نامند و منبت آن بلادی است که آن را نبطس از ساحل بحر اسود یعنی بحر روم نامند و مراد از مطلق آن و مستعمل بیخ آنست و دو نوع می باشد کبیر و صغیر کبیر را بفرنکی فوباکینوم و صغیر را فوباروم کویند بهترین آن بیخ باریک اشقر خوشبوی شبیه ببوی سنبل است و کفته اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و کفته اند بیخی است یاقوتی رنک و اندرون آن بعد از شکستن زردرنک و طعم بیخ و برک آن شبیه بکرفس جبلی و آن را مغشوش به بیخ آس می نمایند و فرق بآن آنست که بیخ آس بی بو و صلب است و این خوش بو و نرم

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مفتح سدد و محلل ریاح اعضاء الصدر و النفض و غیرها آشامیدن یابس و طبیخ آن جهت علل باردهٔ سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و تنقیهٔ عرق و با قوت تریاقیه و ضماد آن جهت داء الثعلب مفید مضر کرده مصلح آن عسل و رازیانه بدل آن کبابه مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است

فودنج

بضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله و بمعجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از پودنه و یا پودنک فارسی است و فوتنج بتاء مثناه فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی هیزارتا و بیونانی فونیاثا و فیلانیز و برومی اربقانون و بعربی حبق نامند

*ماهیت ان

سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آن را بیونانی علیجن و اهل اندلس بلاثه و مصرفلیه و اهل شام صعتر کویند و ساق آن متفرق و تندبوی با عطریت و برک آن ریزه مائل باستداره و نازک و نرم و طعم و رائحه آن شبیه بفودنج نهری است و با حدت و تلخی کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

بغایت ملطف اعضاء الراس و الغذاء و النفض و غیرها جهت کزاز و تنقیهٔ فضول سینه و معده و سوزش آن و فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی و فرزجهٔ آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن الفم سنون سوختهٔ آن جهت تقویت لثه القلب بوی آن رافع غشی مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نصف وزن آن پودنهٔ نهری و نیز نوعی از پودنه بری را برک دراز و نرم مائل بسیاهی و کل آن خوش بو و تند مائل بزردی و در جمیع افعال ضعیف تر از اقسام پودنه است و فودنج جبلی را بیونانی قطمین و بعضی علیجن اغریا و بفارسی پودنهٔ کوهی نامند و کویند مشکطرامشیع است

*ماهیت ان

نبات آن بسیار تند در طعم و بو و برک آن از برک بری بزرکتر و سفید رنک مزغب مانند صوف و برک مشکطرامشیع شبیه ببرک صنفی از نمام که سوسنبر نامند و ساق آن بزرکتر از شاخهای آن و سرخ رنک و بی کل و بوی برک آن شبیه ببوی سوسنبر و چون خشک کردد شبیه بریحان خشک کردد و مشکطرامشیع در حرف المیم ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

فودنج نهری

ضومران و حبق التمساح و بیونانی قالامینی نامند و بفارسی پودنۀ بستانی و دو نوع می باشد نوعی را برک مانند برک ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر از بری و شاخهای آن پرکره و باریک و بر زمین پهن و کل آن بنفش و در کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه بنعناع و برک آن درازتر از برک نعناع و تند طعم و خوش بو و رنک آن مائل بزردی و ساق آن قویتر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع می شود و بهترین هریک تازۀ خوشبوی آنست و جبلی اقوی از بری و بری از نهری و نهری کثیرالوجودتر از دو نوع دیکر و نصارای قدس شاخهای آن را در اعیا بر سر می زنند مانند تاج و در آب نیز می اندازند در ان ایام

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

با قوت تریاقیت

۶۶۳و جوهر لطیف الاذن قطور آب آن نیمکرم جهت کری که در کوش بهم رسیده باشد اعضاء الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت نفس انتصاب و داء الفیل و تپ بلغمی و سوداوی و جذام و جرم آن با عصارۀ تازۀ آن با عسل مدر بول و عرق و با شراب جهت هیضه و فتق عضل و با سکنجبین و با رب و یا شربت انار جهت رفع غثیان و قئ صفراوی و فواق و نطول آن جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول برک آن جهت احتباس حیض و قتل جنین و ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سیاهی جلد و عرق النسا السموم آشامیدن آن با شراب جهت سموم و ضماد خشک آن بر مواضع لسع هوام موجب تقرح و جذب سمیت آن و ذرور آن در مواضعی که کرم متکون شده باشد رافع آن مضر باه و کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن نعناع و نزد بعضی قردمانا است

فوذج

بضم فا و سكون واو و فتح ذال معجمه و جيم معرب از پودۀ فارسی است

*ماهيت ان

مايۀ مرى و بعضى ترشيها است و آن را از آرد كندم و آرد جو مى سازند تا خشك كردد و عند الحاجت بكار مى برند و در قرابادين كبير صنعت آن تحرير يافت و در مرى نيز

*افعال و خواص ان

ضماد آن با سركه و روغن كل جهت جرب و خارش بدن و نضج دماميل و تحليل اورام مفيد جهت آنكه محلل قوى است و بعضى در ان ادويۀ خوش بو با سركه اضافه مى نمايند بحسب احتياج و مطالب و خوش بو در آفتاب مدتى مى كذارند تا بعمل آيد

فوفل

بضم فا و سكون واو و فتح فا و لام و بفتح اول نيز آمده كويند معرب از كوبل هندى و بسريانى فوفلا و برومى اورسيمون و بيونانى ضيموطوس و بهندى سپارى نامند

*ماهيت ان

ثمر درختى است كه در هند و دكهن و بنكاله بهم مى رسد و درخت آن باريك و بلند تا بده بيست ذرع دست و بقطر يك شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخها رسته شبيه بشاخهاى نارجيل و نخل و از ان كوتاه تر و بركهاى آن نيز شبيه بدان و ليكن كوچكتر و باريكتر و ثمر آن در خوشۀ مانند خوشۀ خرما و كوچكتر از ان و پوست دانهاى آن در خامى سبز و بعد رسيدن سرخ رنك و بعد از خشك شدن سياه مى كردد و بعد رسيدن خوشهاى آن را بريده دانهاى آن را جدا كرده خشك نموده آنچه خوب رسيده است در آب جوش مى دهند و پوست آن را جدا مى كنند و آن پوست خشبى ليفى است و اندك ضخيم و اين فوفل را بهندى سپارى چهاليه نامند يعنى پوست جدا كرده زيرا كه پوست اخشاب و ميوۀ چينى را بهندى چهال كويند پس آن دانها را خشك مى نمايند و هريك بقدر جوزبوا كوچكتر و بزركتر از ان بعضى مدور و بعضى اندك مفرطح و بعضى صنوبرى شكل خواه طولانى و خواه غير طولانى و پوست آن اندك جوزى رنك مى باشد و آنچه بكمال نارسيده و با پوست آن را نكاه مى دارند كوهه نامند و نيز مطلق غير مقشر خام تازۀ خشك ناكرده را كوهه خوانند و فوفل مطلقا دو قسم مى باشد بنكالى و دكهنى و هريك نيز بر چند قسم و از بنكاله آنچه مقشر و خشبيت و زمختيت آن كمتر و مغز آن سفيد با ركهاى زرد مائل بسرخى تيره و ريشۀ آن شبيه بريشۀ مغز نارجيل و مدور و صنوبرى شكل است آن را سپارى چهاليه نامند و اهل بنكاله و هند قاطبه ورق كرده يا ريزه ريزه بقدر نخود كرده آن را با برك تانبول مى خورند آنچه بسيار زمخت و خشبى و تمام آن سرخ رنك است آن را چكى نامند و اين بيشتر مستعمل در سنونات است و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنكاله مى

شود و لیکن بوفور چانـدپور و نواح آنکه دیهی است از دیههـای بنکـاله قریب بجهـانکیر نکرجای دیکر نیست و در انجا سالی قریب یـک لکه روپیه بیشـتر تجـارت آن می شـود و دکهنی آن نیز اقسـام است بهـترین آن همه قسـمی است که آن را چکنی دکهنی نامنـد یعنی چرب و آن پهن سـپاری می باشـد و کم ریشه و نـازک و زمختی آن کمتر و در خامی آن را مکرر در آب جوش می دهند

ص: ۱۲۶۸

۶۶۴پس چیزی سنکین بر ان می کذارند یا در مطرقه اندک می کوبند تا پهن کردد پس بریده و در عرض دو پارچه کرده در شیر کاو چند مرتبه جوش می دهند پس در آب باکات هندی پس برآورده خشک نموده خوب می مالند دانهای آن را تا براق کردد و از ان آنچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه از ان را در دهان نکاهدارند نرم کردد و خوش طعم و لذیذ بیریشه باشد قسم اعلی و اول نامند و آنچه نه چنین باشد بمراتب از ان پست تر و نیز قسمی از دکهنی دانهای آن مدور صنوبری شکل می باشد سرخ رنک بسیار زمخت و این را چکی دکهنی نامند و لیکن این بهتر از چکی بنکالی است و استعمال این در سنونات اولی است و بعضی مردم از قسم بنکالی اعلی بدستور چکنی دکهنی در هنکام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوش داده چکنی می سازند و لیکن بخوبی دکهنی نمی شود بلکه مانند قسم پست آن نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع می باشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی شکل مائل باستداره با عفوصت بسیار با اندک تلخی و این را چکی می نامند و این در سنونات مستعمل دوم تیره رنک مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی می نامند و بعضی متمولین با برک تانبول می خورند و بعضی بتنهائی سوم رنک ظاهر آن اندک سرخرنک بزرک دانه و باطن آن سفید و این را سپاری چهالیه نامند و این را عموما همه کس با برک تانبول که پان نامند می خورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیه بطعم نارجیل و لیکن بچربی نارجیل نیست و در غلافی شبیه بغلاف بلوط و از ان تیره تر و این را سپاری کهوپریه کویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی کهوپره نامند و این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت سه نوع است و نوع اول نوع علی حده نیست در میان نوع سوم دانها بدان صفت یافت می شود و یا آنکه بعضی اشجار که یبوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان می شود و بالجمله بهترین همه سنکین نوکرم ناخوردهٔ آنست و از نوع دکهنی چکنی براق آنکه چون در دهان کذارند زود بخیسد و نرم کردد و عفوصت نداشته و جرم آن الطف باشد

*طبیعت مطلق ان

در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل

*افعال و خواص آن

قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کنندهٔ اعصاب و رافع رطوبت دهن و سستی اعصاب و اعضا و وثی و قلاع و امراض جارهٔ دهان و سستی اسنان و لثه و سیلان خون از ان و رافع درد پهلو و مقوی دل و اعضای مسترخیه و معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درهم مسهل بعصر برفق و غیر مفرط و مدر بول و حیض زیاده از سنبل هندی و رومی چون در آب جوش دهند و صاف نموده آب آن را بیاشامند مضر صاحبان سنک کرده و مثانه و قولنج و مخشن سینه مصلح آن کثیرا اکتحال آن جهت طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب رمد و جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن آب کشنیز سبز است و مضغ آن جهت خوش بوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان و بدستور مضمضه بطبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع و فوفل نیمرس خشک ناشده را اکر بخورند دوران سر و خفقان آورد مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در کوشها از دهن هوا دمیدن*

فوه

بضم فا و تشدید واو مفتوحه و ها بعربی عروق الصباغین و فوه الصبغ و بیونانی دوذرلوس و بفارسی روناس و رودک و رودانک و بهندی مجیتهه و بفرنکی روپیه و فوهٔ صغیر را بلاطینی البیسم و ببربری روبیه منور نامند

*ماهیت

ان

بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنک ثیاب و دو نوع می باشد بری و بستانی و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه می کردد و نبات آن کوچک و خشن و از یک شاخ زیاده ندارد و برکهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برکها مجتمع و

۶۶۵در ان تخم آن و منبت آن سنک لاخها و زمینهای صلب و مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنکین و سرخ آن

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مفتح سدد اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن با عسل جهت فالج که به بیحسی عضو باشد و جهت لقوه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول غلیظ بسیار و حیض و شیر و عرق النسا و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سدهٔ جکر و سپرز و یک درم آن با دو درم ریوند چینی با یک پیاله نبیذ جهت ضربه و سقطه و ثمر آن با سکنجبین جهت ازالهٔ سپرز و تنقیهٔ جکر و تفتیح سدهٔ آن هر دو و همچنین سائر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سائر امراض باردهٔ عصبانیه و سعفه و حزاز و قوبا و بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکهائی که در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد السم خوردن سائیدهٔ آن با طعام بجهت کزیدن سک دیوانه و برک و شاخ و ثمر آن بتمامی رافع سم هوام و هر جزوی از ان بتنهائی نیز همین اثر دارد مضر مثانه بسبب قوت ادرار قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سر و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن مویز سیاه نیز کفته اند و کفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن بتمامی ساق و برک و کل و ثمر و بیخ در خانه جهت دفع چشم بدو مربوط آن در پارچهٔ قرمزی بر کردن حیوانات مانع حدوث امراض و مجفف و جالی قروح و جرب آنها است*

فصل الفاء مع الهاء

فهد

بفتح فا و سکون ها و دال مهمله اسم عربی یوز است و بهندی چیته و بترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده

*ماهیت

ان

حیوانی است از جملهٔ سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به نمر در رنك و شکل و از ان کوچکتر و بمقدار سک بزرکی و کثیر النوم و الغضب و مادهٔ آن جلدتر و شکارکننده تر از نر آن و بزرك آن سریع التعلیم تر از کوچك آن و چون مریض کردد و کوشت سك بخورد شفا یابد و آن را موانست بغنا و مزامیر و محبت با خمر است و اول کسی که صید بآن نموده یزید ابن معاویه بود

*طبیعت ان

کرم و خشك

*افعال و خواص ان

در حرف الیاء مع الواو دریوز ان شاء اللّٰه تعالی مذکور خواهد شد کفته اند چون بول آن را در سوراخ موش بریزند موش از ان مکان بکریزد و چون کسی را بکزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور وحشی کزیده است و مذکور شد

فصل الفاء مع الیاء المثناه التحتانیه

فیروزج

بفتح فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب پیروزهٔ فارسی است

*ماهیت ان

سنکی است رنك آن مرکب از زرقت و خضرت برنك آسمان و معدن آن نیشاپور و خجند و کرمان و آذربیجان و جبال فارس از نواحی شیراز و در جبال بهتنت نیز می شود و بهترین همه نیشاپوری کهنه بزرك رنك صاف یك سان آنست که در صفائی هوا صاف و در کدورت آن کدر کردد که ابو اسحاقی نامند زیرا که هشت نوع می باشد و بعد از ان فتحی و ازهری پس سلیمانی پس درنوئی پس آسمان کونی که آن را خاکی نیز نامند پس عبد الحمیدی پس اندلسی پس کنجینه و این بدترین همه انواع است چنانچه از جبال بهتنت که می شود ازین نوع است و مادهٔ تکون آن کبریت جید است و زیبق قلیل بقدر

خمس آنکه انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل و شمس و در مدت هفت سال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز بهم می رسد مائل بسفیدی است که شبانکی و شیربوم کویند و آنچه در نیشاپور و غیر آن بهم می رسد مائل بنیلی بود و نیل بوم نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی بدرنک و فاسد می کردد به حدی که تمام آن بدرنک و فاسد

۶۶۶می شود و آن زمان آن را مرده نامند و کفته اند درین زمان چون معدن نیشاپور خراب است بجای آن فیروزۀ کرمانی را مستعمل دارند آن بسبب رخاوت و تخلخل بزودی برسیدن چربی و عرق و غیره فاسد و بدرنک می کردد

*طبیعت ان

در اول سرد و در سوم خشک

*افعال و خواص ان

مفرح و با قوت تریاقیت اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض اکتحال آن جهت نشف رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح و باصره و رفع شبکوری و فتق طبقۀ قرنیه و سائر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواه بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبۀ هریک و با عسل جهت صرع و سپرز و تفتیت سنک کرده و مثانه و بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبه و یا تراکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و اسهال و قرحۀ امعا و سائر جراحات باطنیه و قروح و سخه السم بادزهر جمیع سموم نیم درم آن و یک درم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیه مجرب مضر کرده مصلح آن کثیرا ارسطاطالیس کفته هر کوهری که از رنک خود تباه کردد پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیم درم الخواص کفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع خوف و فیروزی بر خصم و دارندۀ آن از غرق در آب و رسیدن صاعقه بآن محفوظ ماند و تختم بدان مانع نزدیک شدن مار و عقرب است بصاحب آن و نکاه کردن بر آن بسیار باعث تقویت نور باصره و دیدن رؤیت هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با اجسام نرم بکذارند صلب کردانند و مکلس آن تکلیس معادن و تثبیت نفوس هاربه نماید*

ص: ۱۲۷۳

فیل

بکسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل فارسی است و بهندی هاتی و هتهی و کج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و بفرنکی آل فانطه و بانکریزی الیفین نامند

*ماهیت ان

حیوانی است معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جملهٔ مسوخات شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی از اسم عاصیهٔ سالغه مسخ کشته اند و بعد از سه روز مرده اند و انواع می باشد از کمریه و مرکه و غیر اینها و مجنس ازینها کمریه کبیر جثه و با دست و پاهای اندک کوتاه و مرکه بلند و تا هفت ذرع دست از ناخن دست تا استخوان شانهٔ آن و ازین زیاده هم و نر آن را دو دندان بلند قوی می باشد از دو طرف دهن آن برآمده و خم دار بطرف بالا و بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع دست و زیاده هم بلند می شود که بر آن تختی و یا چارپایه بسته بر ان بعضی از هنود عمده نشسته می خوابند و دندان بعضی تا بنصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف می باشد و بعضی کمتر و باقی غیر مجوف و هرچه تجویف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید باشد بهتر است و آنچه را صید کرده اند هر سال و یا یک سال در میان از سر دندان آن قدری مقدار یک شبر و یا کمتر می برند برای آنکه خوب قوی کردد و حلقهای برنجی بران می اندازند تا منشق و متکسر نکردد از تابش آفتاب و صدمات و خرطوم آن را بهندی سوند نامند و بجای بینی آنست و مجوف و پیچیده می شود و از ان تنفس می نماید و آب را بدان بدم می کشد و پیچیده در دهان خود ریخته می خورد و کاه و غیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان داخل می کنند و بدندانهای اسیا کوتاه خرد کرده می خورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان جینتا و تپره و اسلام آباد که در بنکاله اند و آشام و در صوبه اوده و در کورکهه پور و غیره و دکهن و سرندیپ و مالدیپ و حبشه و جاهای دیکر نیز بهم می رسد و می کویند ناد را در جوف دندان بعضی افیال سال خورده چیزی مدور شبیه بمروارید بزرکی بهم می رسد و آن را کج موتی بلسان اهل هند می نامند و دندان فیل ماده که بهندی هتنی نامند کوتاه باریک تا بیک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بران و دندان فیل را بعربی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای آن در وسط مفصل دستهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا و اسفل یکی قریب بیک ذرع بالا و یکی نیز قریب یک ذرع بناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن

۶۶۷اولا دستها را از پیش دراز می کند پس پاها را می خواباند و از کرمای بسیار متأذی می کردد و هرکاه تپ نمود بزودی می میرد و مدت حمل آن هزده ماه کفته اند و می کویند عمر آن مثل انسان است

*طبیعت آن

سرد و بسیار خشک

*افعال و

خواص ان

اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها اکتحال زهرهٔ آن جالی آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن هر روز دو درم برادهٔ عاج با ماء العسل و یا با آب و عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو و با آب و یا ادویهٔ مناسبه حابس اسهال و نزف الدم و با شراب و یا با ماء العسل تا یک هفته جهت حمل و بدستور فرزجهٔ آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یک مثقال نشارهٔ آن را با دو مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب پودنهٔ کوهی و یا نهری چند روز پیهم مانع ازدیاد جذام است و ذرور سائیدهٔ آن باهم وزن آن برادهٔ آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن به نحوی که آن زن نداند که بول فیل است دیسقوریدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب کفته و حمول سرکین آن باعث آنست که زن هرکز آبستن نکردد و کویند اکر بر درخت باردار بندند و یا بران بمالند دیکر بار نیاورد و بخور آن رافع تپهای مزمنه و کریزانندهٔ هوام و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و محرق آن جهت سعفهٔ رطبه و التیام زخمها و زهرهٔ آن جالی آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تا سه روز پیهم و با خون کشف و یا بیضهٔ آن تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیهٔ آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرزجهٔ آن معین بر حمل در غایت اعانت الخواص بستن دندان آن یعنی عاج بر عضوی که استخوان آن شکسته و در ان مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر کردن انسان خصوصا اطفال و مواشی در پارچه بسته مانع ضرر وبا و طاعون و صرع و ام الصبیان و اکر بر درخت زنند ثمر آن شیرین کردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نائبه و در حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوه و السلام وارد است که شانه کردن از شانهٔ عاج وبا را زائل می کرداند و بخور اندکی پارچهٔ خشک خرطوم آن رافع بواسیر است*

ص: ۱۲۷۵

فیلجوش

بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل کوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل است و کفته اند لوف العقد و لوف الجعد و لوف الحیه است و کفته اند لوف کبیر است که حضض هندی عصارهٔ آنست و کشندهٔ فیل است

فیلزهرج

بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و جیم معرب پیل زهرهٔ فارسی است جهت آنکه کفته اند کشندهٔ فیل است

*ماهیت ان

نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصارهٔ آنست و کفته اند که نوعی از لوف کبیرست و کفته اند خود نام حضض هندی است و کفته اند نام زهرهٔ فیل است و جهت آنکه آن عصاره را در کیسهٔ چرمی می کنند شبیه بزهره می باشد و یا بجهت آنکه کشندهٔ فیل است و لهذا مسمی بدان کشته و حضض هندی در حرف الحاء مذکور شد و کفته اند ثمر آن بقدر فلفل است

*طبیعت ان

معتدل در حرارت و برودت

*افعال و خواص ان

اعضاء النفض آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برک و شاخ آن جهت ادرار حیض و بدستور آشامیدن عصارهٔ آن مقدار شش درخمی تا دوازده درخمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینه طلای آن بتنهائی و یا با زیت مقوی موی است*

۱۵- باب بیست و یکم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها قاف است

فصل القاف مع الالف

*قاتل الکلب

*ماهیت ان

خانق الکلاب است و نزد بعضی اذارقی است

*طبیعت ان

بسیار کرم و خشک

۶۶۸

*افعال و خواص ان

آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشندهٔ سک است بزودی و سائر حیوانات و انسان نیز

قار

بفتح قاف و الف و راء مهمله و نزد عوام معروف بقیرست و کسی که آن را رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درختی است و آن را لعل معبری و قیقهر و قنقهر خوانند و ان شاء اللّه تعالی در همین باب خواهد آمد

*ماهیت ان

چیزی است سیاه رنک مائل بسرخی که از زمین با آب کرم از چشمه می جوشد و در بلدهٔ هیت و نواح آنکه بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود و آن در حین برآمدن سیال می باشد و بعد از ماندن زمانی صلب می کردد و بعضی مردم برای آنکه زود صلب و قابل آن کردد که بر کشتیها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند چنانچه رسم و مدار اهل بصره و بغداد و نواح آنها برآنست قدری خاک داخل می نمایند و قوت آن تا سی سال باقی می ماند و قریب است بقفر الیهود

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک رقیق آنکه سیال نامند احر اصناف آن است و صلب آن را جبهی کویند و خشک آن نیز قابض ترین اقسام مطبوخ سیال آن با تراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس مضغ آن منضج اخلاط لزجه و جالب رطوبات رقیقه از دماغ و عضل فکین و برودت آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و ضرس یعنی بیحسی دندان و فساد لثه را زائل کند و رنک رو را نیکو سازد و نیز اخلاط لزجه صدر و انضج دهد اعضاء الغذاء و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن پراکنده کنندهٔ ریاح و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوای وبائی و اعانت بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال و آشامیدن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر آن و رافع طاعون و استسقا و محلل نفخ ریاح و مسخن اعضای باطنی است و کفته اند نکاهداشتن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت و تغیر آن و مداومت اکل آن مورث قروح مثانه و کاه مؤدی بسحج امعا می کردد و سزاوار است که کسی که ارادهٔ خوردن آن داشته باشد با بعض ادهان مناسبه حل کرده بخورد تا باعث قرحه و سحج نکردد مقدار شربت آن تا یک مثقال و

زیاده بران مجوز نیست بـدل آن قفر الیهود و در سائر خواص نیزماننـد آن و ضـماد آن منضـج دمامیل و خراجات و دبیلات و محلل اورام و جابر کسور و زائل کننده وجع ضـربه و سقطه و ساختن شراب درخم قیراندود باعث رقت و سرعت خروج آن از بدن و هرکاه غلیظ القوام باشد نیکو است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و خمار آن خفیف تر*

قاطانيقى

بفتح قاف و الف و فتح طاء مهمله و الف و كسر نون و سكون ياء مثناه تحتانيه و كسر قاف و يا و قاباطيقى نيز آمده بلغت يونانى بمعنى كف العقاب است

*ماهيت ان

نباتى است برك آن كوچك شبيه ببرك آس و زيتون و دو صنف مى باشد صنفى ثمر آن شبيه بكرسنه و بيخ آن باريك مانند بيخ اذخر و شش و يا هفت سر دارد و چون خشك شود منحنى كردد سر آن بسوى اسفل و در شكل شبيه بناخنهاى حدأه مرده و صنفى ديكر سر آن مانند سيبى كوچك و بيخ آن مانند تخم زيتون و برك آن نيز شبيه ببرك زيتون در رنك و شكل و بزركتر از ان و ثمر آن كوچك بقدر نخودى و سرخ و سوراخ سوراخ

*افعال و خواص آن

آشاميدن آن بشرط آنكه در حين آشاميدن بقصد محبوب و مادر او بياشامند باعث محبت و تعشق است و در بلاد انطاليه آن را مستعمل دارند در دوستى و كفته اند تعليق آن مانع تعشق است*

قاقاليا

بفتح دو قاف و دو الف و كسر لام و فتح يا و الف لغت يونانى است و بعضى كفته اند كه آن بقله الاوجاع است و شايد غير آن باشد

*ماهيت ان

نباتى است برك آن سفيد و بزرك و ساقى از وسط برك آن ايستاده روئيده و بران كلى شبيه بكل نباتى كه آن را بروانيا نامند و چون كل آن ريخت حبى از ان ظاهر مى كردد و آن را بيخى است با قوت مجففه و بى

۶۶۹لذع منبت آن كوهستان

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص آن

آشامیدن نقوع بیخ آن در شراب و مضغ آن نیز ناشتا جهت رفع خشونت قصبهٔ رئه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون مانند کثیرا در شراب بخیسانند که غلیظ کردد و یا لعوق از ان سازند و یا مضغ نمایند بیخ آن را از ان عصارهٔ برمیآید که نافع است امراض مذکوره را و قائم مقام رب السوس است و حب آن را چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تمدید و مانع لذع و تشنج آنست

قاقله

بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها بیونانی قطیداوس و بسریانی شرفیون و شوشما و بفرنکی کرده موم و بفارسی هیل و بعربی هال و بهندی الابچی نامند

*ماهیت ان

از جملهٔ افاویهٔ عطریه است و ثمری است هندی و دو نوع می باشد کبیر و صغیر کبیر را قاقلهٔ کبار نامند و صغیر را قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبارا قاقلهٔ ذکر و هیل ذکر و قاقلهٔ زنجی و بهندی بری الایچی نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است بقدر دو سه ذرع و یک ساق دارد و برک آن شبیه ببرک نار و ریحان و کل آن سفید ریزه مائل بسرخی شبیه بکل باقلا۔ و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بمقدار یک بند انکشت و کوچکتر و بزرکتر از ان و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم خشن با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال بشاخ قمعی و برآمدکی و چون خشک کردد پوست آن بعضی خودبخود و یا با اندک صدمه منشق کشته دانهای آن برآید و تخم آن شبیه بتخم حرمل و خوش بو و فی الجمله شبیه برائحهٔ کافور و با اندک حدت و در تازکی با رطوبت لزجه شیرین طعمی و بعد خشکی زائل کردد و قوت آنچه در غلاف است تا نهایت دو سال باقی می ماند پس طعم و رائحهٔ آن زائل و قوت آن باطل می کردد و آنچه از غلاف برآمده تا یک سال و انطاکی نوشته که برک آن عریض است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که برک آن شبیه ببرک جوار یعنی ذره است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و نیم و عریض بقدر سه چهار انکشت و کل و ثمر آن در اسفل ساق آن می روید و کل آن شبیه بکل باقلا است و از دیکری نیز چنین شنیده شده و طول برک آن را تا دو شبر کفته

*طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوص بریان کردۀ آن و در بعض طبائع این الذو انفع از صغار آنست و بیشتر با برک تانبول یعنی پان می خورند و دیکر در ادویه و سنونات و غیره بمصرف می آید و داخل طعام نمی کنند و سنون پوست کوبیدۀ آن و بدستور دانۀ آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان و کویند مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقلۀ صغار است*

قاقلۀ صعار

و آن را نیز شمشر بضم دو شین معجمه و میم و شوشمر و خیربوا و هیل بوا و هال بوا و هیل انثی و بهندی کجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند

*ماهیت ان

ثمر نباتی است که در ملیبار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم می رسد و در جای دیکر وجود ندارد و نبات آن تا بدو ذرع و برک آن بقدر برک انار و ریحان و پهن تر از ان و ثمر آن خوشه دار و هر دانه از ان در غلافی بقدر مغز پسته و بزرکتر و کوچکتر از ان و بسیار خوش بو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید می کردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و بهم پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوش بو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشۀ اندک قمعی و برآمدکی و مائل بکجی و پوست آن بدان متصل و از ان روئیده و رسیدۀ آن چون خشک کردد خودبخود و یا باندک صدمه شکافته دانها از جوف آن برمیآید و در جوف آن دانهای آن مانند قاقلۀ کبار مکر آنکه این ریزه تر و در سه صف در سه ضلع آن و ما بین آنها پردۀ سفید رنک نازکی که بواسطۀ آن غذا بدانها می رسد و در تازکی در ان رطوبت لزج شیرین طعم خوش بوئی و چون خشک کردد زائل شود و پوست

۶۷۰آن سفید کردد و طعم دانهای آن اندک تند و خوش بو و بعد خائیدن آن دهن اندک سرد کردد و چون کهنه شود مائل بتلخی شود و حدت رائحۀ آن رو بکمی و پوست آن میل بسیاهی آورد تا آنکه بدبو و بی طعم و قوت آن باطل کردد و بالجمله قوت آن تا سه سال می ماند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و با قوت تریاقیت و قابضه

*افعال و خواص ان

مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوش بو کنندۀ عرق و رائحۀ دهان اعضاء الراس نفوخ کوبیدۀ آن در بینی که عطسه آورد جهت صداع ریحی و صرع و اغما و ذرور آن در کوش جهت تسکین وجع آن و مضغ آن خوش بو کنندۀ دهان و پوست و دانۀ آن مقوی لثه مضغا و ذرورا اعضاء الصدر و الغذاء و الفض ناشف رطوبات صدر و حلق و معده و مقوی قلب و جهت خفقان بارد و تقویت معده و تسخین و رفع بلت آن و غثیان و تهوع و قئ و وجع معده بارد ریحی و آوردن جشا و انهضام طعام به تنهائی و یا با ادویۀ مناسبه و حابس بطن خصوص بریان کردۀ آن و با آب مصطکی و آب انار جهت قئ و غثیان و تقویت معده و جوش دادۀ نیم کوفتۀ آن خصوص با پوست در کلاب و یا آب جهت رفع غثیان و تهوع و هیضه و قئ و بدستور با برک پودنه و یا نعناع با آب و یا با کلاب جوش داده یک درم آن با سکنجبین سه روز جهت اوجاع باردۀ کبد و تفتیح سدۀ آن و با تخم خیارین اجزای متساوی روزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنک کرده و مثانه الزینه اکل و ذرور آن خوش بو کنندۀ عرق و در همه افعال اقوی از کبار آن مکر در تقویت معده و اطبا برعکس این نوشته اند شاید قاقلۀ کباری که در حبشه و زنج و جاهای دیکر غیر بنکاله می شده باشد چنان بود و آنچه در بنکاله می شود و مکرر بتجربه رسیده نه چنین است که ذکر یافت مضر صدر و رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم تا یک مثقال بدل آن نصف آن کبابه و نصف آن حب بلسان و بوزن آن قاقلۀ کبار است و صنف سوم قاقلۀ که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر یابد*

ص: ۱۲۸۱

قاقلی

بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام مشدده و الف مقصوره و بتخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت قبطی است و بعربی قلام کرمان و فلاح و رجل القروح و بفارسی کاکل و کاکسر و شابانك و نیز بفارسی و ترکی شورد و بیونانی مروسیمون و برومی آورد قیون نامند

*ماهیت ان

نباتی است شبیه باشنان و حرف و بزرکتر و سبزتر از ان و رطوبت این زیاده بران و با شوری و بورقیت و تلخی و قبضی اندک و ربیعی است و در جوزا می رسد و مردم با ماست و شیر می خورند و شتر بدان راغب و موافق مزاج آن و منبت آن شورزارها و خرابها

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و بغدادی در اول نوشته

*افعال و خواص آن

اعضاء الغذاء خوش بو کنندۀ جشا و هاضم آنچه در بطن باشد و قلیل الغذاء با بورقیت و لزوجت و لهذا مسهل و مخرج ما فی البطن است و آب افشردۀ آن مسهل ماء اصفر و یک اوقیۀ آن تا نیم رطل با آب نقوع زبیب و شکر سرخ رافع ترهل و ضعف معده و درد کمر و پشت و ورك اکر تپ نباشد و ثقلی در معده احداث می نماید بسبب لزوجتی که دارد و باید که عصارۀ آن را جوش ندهند که قوت آن باطل می کردد بلکه جوش نداده بیاشامند و بعضی یکرطل عصیر آن را با ده درم شکر سرخ می آشامند و فعل قوی می نماید و جیش بن الحسن کفته با شکر سرخ و لبلاب و شاهتره فعل آن اقوی است اعضاء النفض مدر بول و شیر و زیاده کنندۀ منی و محرك باه خوردن تر و تازۀ آن و کفته اند مجفف و مسخن و قاطع منی است مانند سداب و مبرد قوی است مانند کاهو و کافور و تخم آن در اسهال زردآب اقوی و کفته اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب عصیر آن دو ثلث رطل با ده درم شکر سرخ و یحتمل که این ردونتی باشد که در حرف الراء مع الدال المهمله ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست*

ص: ۱۲۸۲

قاقم

بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم

*ماهیت و طبیعت ان

پوست حیوانی است شبیه بسنجاب و ابرد و ارطب از ان و پوست آن شبیه بپوست فنك و قیمت آن بیشتر از سنجاب و فرو یعنی پوستین آن را کرمی کمتر از سمور و موافق ابدان معتدله و کفته اند فرو آن کرم تر از فروسنجاب و لباس ملوك و سلاطین است و کفته اند پوست حیوانی است کوچکتر از کربه و بزرکتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنك و سر و دم آن سیاه

*افعال و خواص ان

شبیه بفنك است*

قانصه

بفتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله و ها لغت عربی است و بیونانی شعر سیمون و برومی کبلیان و بفارسی سنکدان و بهندی پتهری کویند و توهم کرده کسی که آن را چینه دان دانسته زیرا که چینه دان را بعربی حوصله نامند

*ماهیت ان

بمنزله معده است از برای طیور و کفته اند بجای مصارین و امعا است و اول اصح است و بهترین همه قانصهٔ اوز فربه جوان است و بعضی کفته قانصهٔ بط است پس دجاج سمین و باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ می نمایند جوان باشد نه پیر

*طبیعت ان

بطبیعت طیر ماخوذ از ان برمیکردد

*افعال و خواص آن

نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قانصهٔ دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید و چون هضم نیکو یابد خون محمود از ان تولید می یابد و لیکن مولد قولنج و بطئ الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب آن را دور کنند و طبخ کامل دهند که خوب نضج یابد و با سرکه و مری و نمک بخورند و پوست زرد اندرون آن را بتخصیص از خروس چون خشک نموده سوده با آب سرد بنوشند جهت درد معده و استطلاق بطن و زلق الامعا

مفیـد و این پوست از حیوان لاـغر خشک بهتر از فربه آن و اقوی است و درین فعل قانصـهٔ حباری کرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه مؤثر

ص: ۱۲۸۳

قاوند

بفتح قاف و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله

*ماهیت ان

از ادویهٔ مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتی است یا حیوانی بعضـی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند و کفته اند که در بلاد ترک مرغی است که آن را قاونـد نامند و این شـحم آنست و آن را شـحم قاوندی نامند و بعضـی کفته اند پیه طائر هندی است و بعضـی پیه سک آبی دانسـته و بعضـی دهن مغز ساق ایل کفته و بعضـی کفته دهن ماهی است و بعضـی کفته از جوف سـنک سیاه برمیآید اقوال دیکر نیز در ان وارد است و از آن جمله آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه بپیه و بی بو که از حبشه و نواح یمن و هند آورند و آن را شـحم قاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند اقوال مـذکوره در ان همه بی اصـل بلکه دهن ثمر درختی است که در کوه کمـاوون که کوهی است بر کنـار نهر کنـک یعنی دریـای کنـک که کنکـا نیز نامنـد و آن کوه تـا به خطا و چین کشـیده و ما بین هنـد و ان بلاد واقع است و آن ثمر بقـدر بادام بزرکی و بحجم کردهٔ بزی است مغز آن را سائیـده در آب جـوش می دهنـد و کـف می کننـد و کف آن را بالتمـام می کیرند پس آن کف را جوش می دهنـد تا مائیت آن برطرف کردد و روغن خالص بمانـد و ملاحظه می نماینـد که نسوزد پس صاف می نماینـد و بعد از سـرد شدن منجمد مانند پیه می کردد و نزد عامهٔ اهل هند معروف بشـحم شـجری است و بعض اوقات مغز مقشـر آن را بکلهای خوش بوماننـد یاسـمین ابیض و یا رای بیل که یاسـمین مضاعف است پرورده می نمایند مثل مغز بادام یا کل بنفشه و کل سرخ پس از ان روغن می کیرند و در مروخات شقاق حادث از سردی هوا استعمال می نمایند

ص: ۱۲۸۴

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و کویند کرم مائل بخشکی است

*افعال و خواص ان

محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یک درم آن تا سه درم با لعابها و حریره های مناسبه جهت سعال بارد کهنه متقرح و ضعف اعصاب و اوجاع بارده و سائر اوجاع ظهر و خاصره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه در هنکامی که غیر مادی بلکه ساذج باشند مفید مقدار

۶۷۲شربت آن تا سه درم و بدستور تدهین بدان جهت امراض مذکوره نافع

فصل القاف مع الباء الموحده

قبج

بفتح قاف و سکون با و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو باهم در یک کلمه جمع نمی شوند مکر درین کلمه نزد عوام آتش خوره و بعربی حجل و واحد آن قبجه با ها در آخر آمده و نر و مادهٔ آن یکسان است در ان و بترکی ککیلک و بهندی چکور و بسریانی چغلاو بیونانی ساغیورا و برومی بزدیق نامند

*ماهیت ان

طائریست معروف بجثهٔ کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و سر آن مدور با خطوط سفید و سیاه و رنک بعضی مرکب از سرخی و تیرکی و اطراف پر آن مخطط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و مادهٔ آن پانزده بیضه می کذارد و بسیار دوست می دارد بیضهٔ خود را و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و ازین جهت بیضهٔ آن را بمنقار می شکند تا آنکه مادهٔ آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا مادهٔ آن از ان می کریزد و بسوی تخم خود می رود و محافظت آن می نماید تا نر نه شکند پس نرهای بعضی با بعضی جنک و فریاد بسیار می کنند و هریک بکریزاند دیکر را و بران ظفر یابد بآن سفاد می کند و کبک تغیر می دهد اصوات خود را هر قدر که می خواهد از خواص آنست که نر آن شدید الغیرت می باشد بر مادهٔ خود و بسا است که ماده منتفخ می کردد از رائحهٔ نر و دیکر آنست که چون صیاد را بیند سر خود را ببرف فرو می برد بکمان آنکه صیاد آن را نمی بیند پس صیاد آن را میکیر و عمر آن پانزده سال می باشد و از غنا و اصوات خوش الحان خوش می شود و بساست که از کمال خوشی در آشیان خود می افتد و صیاد آن را می کیرد و تعیش آن در سردسیر و کوهستان سرد برف نشین می باشد

ص: ۱۲۸۵

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر کرمی و بعضی معتدل دانسته اند

*افعال و خواص ان

لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض جهت فالج و لقوه و امراض باردهٔ دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و احشا و استسقا و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع المضار در محرور المزاج و هواها و بلدان حاره مضر و با شراب صرف مصدع و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون کوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و در کرما یک شب بکذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی امزجه دیرهضم و آشامیدن یک مثقال از مغز سر آن با شراب و بدستور با نیم مثقال صندل جهت یرقان و بلع جکر کرماکرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهرهٔ آن اکتحالا جهت جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین که اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک بوزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آنکه خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشهٔ سفید و دارفلفل اجزا متساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضهٔ آن را چون با سرکهٔ عنصل پخته بخورند جهت وجع بطن و زوال مغص و در غیر سرکه جهت فصاحت و تصفیهٔ صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر مسمن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای سرکین آن رافع کلف و نمش است

ص: ۱۲۸۶

فصل القاف مع التاء المثناه الفوقانيه

قتاد

بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربی است و نیز بعربی شجره القدس و مسواک القیاد و مسواک المسیح و بفارسی کون و نوارس و قبیح نیز قسمی از ان است و اصح آنست که بفارسی آن را کم بضم کاف و بشیرازی بالش عاشقان نامند

*ماهیت ان

درختی است پرخار و خارهای آن تند و خم شده بسوی پائین که چون برکهای آن را خواهند که بدست کشیده

۶۷۳از شاخهای آن جدا نمایند چنانچه از شاخهای اشجار دیکر می کنند دست مجروح کردد و ساق آن بیخار و مانند نی و شتر آن را نخورد مکر در سالی که باران کم بارد و نباتات کم روید و چون مواشی از ان چرا نمایند و بخورند فربه کردند و کل آن زرد فام و در ان قطعهای سرخرنک و میوۀ آن از کل آن بیرون می آید و رنک آن بهیئت هستۀ خرما و کثیرا صمغ آنست

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی کرم و تر کفته

*افعال و خواص ان

آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و قرحۀ رئه و طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و بیخ آن با دهنیت و تازۀ آن مانند مشعل می سوزد بدون روغن

فصل القاف مع الثاء المثلثه

قثاء

بکسر قاف و فتح ثاء مثلثۀ مشدده و الف ممدوده بفارسی خیارزه و بیونانی قیموطمشور و بسریانی بوصینی و برومی قومیا و بهندی ککری نامند

ص: ۱۲۸۷

*ماهیت ان

معروف است که نبات آن از قبیل نجم و بیاره است مانند خیار بادرنک و مشابه آن الا آنکه برک آن از ان املس و اندک کوچکتر و ثمر آن دو نوع می باشد یکی بزرک طولانی ضخیم اللحم قلیل البزرکه در اول فصل ربیع می رسد و این را خیارزه کازرونی نامند و دوم از ان کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان می رسد و این را خیارزهٔ نیشاپوری نامند و این شیرین تر و لطیفتر از اول است و از هر دو نوع بعضی مغز ما بین و تخم آن تلخ می باشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش می کردند خصوص نوع دوم و کفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی است و زبونتر آن نیشاپوری مخطط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر از ان و مولانا نفیس کرمانی کفته که قثاء خیار است و آن بطیخ خام مستدیر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول نادر است و نزد عوام شیراز این مشهور بکم بزه و هوکو و کرکو است نه خیارزه

*طبیعت ان

در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و ارطب و سریع الاستحاله بفساد و خلط غالب

*افعال و خواص آن

در کافی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام مروی است که فرموده اند که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فرمودند بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیکر وارد است که حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام فرمودند که قثاء را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است اعضاء الغذاء و النفض جالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب و حدت خون و جکر است خصوص مغز رسیدهٔ آن و نیکو است از برای معدهٔ حار و اوجاع مذاکیر و مثانه و لیکن قلیل الاستمرا است و ملین بطن و مدر بول خصوصا سنک کرده و مثانه و رمل آن و مغز تلخ آن درین امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن بقدر دوابولوسات با ماء العسل قئ خلط بلغمی رقیق نماید المضار نفاخ بطئ الهضم و الاستمرا و ردی الکیموس و سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه و صعبه و بطیخ سریع الاستحاله تر بفساد است از ان مصلح آن نمک و نانخواه و زبیب و رازیانه و مقشر نمودن آنست در مبرودین و در محرورین سکنجبین و تخم آن مدر و مفتح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قویتر از مغز و لحم آن و از تخم قثد ضعیف تر و از تخم خربزه و با اندک قوت محرکهٔ مواد ساکنه و پوست و کوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیرهضم و خلطی که از ان بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال مانند قثد است مصلح آن عسل و کمونی و جوارش عود و اشیای مذکوره و برک ان جهت سک دیوانه کزیده و سلع بلغمی و با عسل جهت شری بلغمی و خشک کردهٔ آن جهت اسهال صفراوی نافع*

قثد

بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار ماکول است و بشیرازی خیار دراز و خیار بالنک و بخراسانی خیار بادرنک و بهندی کهیرا و بفرنکی کوکوا بر سر نامند

*ماهیت ان

ثمر نباتی است از قبیل نجم و بیاره و بر مجاور خود می پیچد و بر زمین نیز پهن می کردد و برک آن پهن و مشرف بزرکتر از برک قثاء مزغب و شاخهای نورسته و نازک آن نیز مزغب و ثمر آن انواع است یعنی سفید و نازک طولانی و آن را مصری و شامی نامند و ازین نوع در بعض جاها طولانی تا بیک ذرع دست می شود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و ازین نیز آنچه طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آن را نیز شامی و مصری نامند و آنچه بزرک و سخت مائل باستداره و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده تر و بزرکتر آن را بلدی نامند و نیز در بنکاله نوعی دیکر می شود اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم آن زیاده و نورس کوچک آن نازک و پختهٔ آن سخت و تخم آن بزرک و این را بهندی لوتن کهیرا نامند و در زمستان و تابستان نیز بهم می رسد و آن دو نوع در کرما و در همه انواع آن اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ می باشد و جمله انواع آن غلیظتر از قثاء و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب می کردد و بعض مردم لحم صلب آن را مانند کدو پخته می خورند و از کدو غلیظتر و بطئ الهضم تر و نفاخ تر است و بهترین قثد کوچک نازک آنست و بدترین آن متوسط در صغر و کبر و صلب و کرم زدهٔ آنکه بفارسی عوام شفته زده و شفته دار نامند زبون

ص: ۱۲۸۹

*طبیعت ان

سرد و تر در دوم

*افعال و خواص ان

اعضـاء الراس جهت صـداع حار خوردن و ضـماد کردن و مالیـدن قاش و یا کف آن بر پیشانی و نیز استشـمام پاره کردهٔ آن با آب تر و تـازهٔ آن بعنوان لحلخه جهت انعـاش ارواح نفسـانی و حیوانی و اکـثر امراض حـاره حـادهٔ دمـاغیه و رفع بیخوابی مفید اعضاء الغذاء و النفض و غیره آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حارهٔ حاده و تسـکین حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و دفع تشـنکی و تفتیـح سدهٔ جکر و ادرار بول و اخراج حصاه و رفع یرقان و ضـعفی که از اسـهال حار مفرط بهم رسـیده باشد نافع و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال با ده درم شـکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مرهٔ صفراوی که در معده و امعا موجود باشد و اخلاط محترقهٔ صـفراویه و سوداویه و جهت حمیات حارهٔ حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیدهٔ زرد شدهٔ ترش قوت اسـهال آن زیاده از نارسـیدهٔ آن و چون قـدری قرنفل را در آب آن بخیسانـنـد یک شـبانه روز و یا در جرم آن فرو برند و یک شبانه روز بکذارند پس روز دیکر افشـرده بیاشامند با ماء العسل جهت نیکوئی رنک رخسار و تفتیح سدد و تحلیل ریاح غلیظه و دفع مواد حـاره و خفقـان در یـک روز مؤثر و نطول مطبوخ آن مانع تولـد قمل و در حـدیث است که آشامیـدن آب مطبوخ پوست خیار تازه در آب سه روز متوالی رافع یرقان است و خوردن خیار محرورین را موافق و مضر مبرودین و عصب معده

۶۷۷و الیاف آن و خام کنندۀ غذا و مولد خلط خام و نفخ و قراقر و درد تهیکاه و چون در معده فاسد کردد مولد خلط سمی شود و با طعام و بعد از ان خوردن خصوص اغذیۀ غلیظه مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین و در مبرودین زبیب و نانخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی و مغز خیار نارس الطف و ابرد از لحم آن و لحم آن نفاخ و ثقیل و دیرهضم و مغز رسیدۀ ترش آن ابرد و ارطب و جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنکی و ادرار نمودن بول و غیرها انفع و سریع الفساد و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشا و تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و بر پشت زهار رافع احتباس بول و عسر آن و ادرار قوی آورد خصوص در اطفال و مغز تلخ آن درین امر اقوی است از شیرین آن و ضماد آن با بوره و عسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال و نیم و پوست خشک کردۀ آن جهت رفع عسر ولادت و سهولت وضع حمل مؤثر مضر زنان حوامل بیوقت و تخم آن سردتر از تخم قثاء و از ان بهتر و بعید التعفن و با قوت محرکۀ مواد ساکنه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته با ادرار و جهت وجع رئه و قرحۀ آن و حرقه البول و ورم کبد و طحال حارین و حمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برک آن بقدر دو سه مثقال با دو چندان بول صاحب طحال جهت تحلیل طحال آن مجرب و بعضی در مبرود المزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل می کنند و دهن الخیار که آب رسیدۀ زرد آن را کرفته با روغن کنجد و یا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیف تر از روغن کدو است و ماء الخیار نیز مانند ماء القرع است که در خمیر آرد جو کرفته پس در کل و در تون حمام و یا در تنور طبخ نمایند پس آب آن را کرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویۀ حاده و دق نافع و خوردن خیار نازک با نمک و با قشر بهتر از بی قشر آن است زیرا که زودتر از معده می کذرد و در ان نمی ماند که نفخ نماید و متعفن کردد بخلاف بی قشر آن و کسی که مقشر آن را ترجیح داده غلط کرده و جمع آن با شیر زبون و موجب فالج در مبرودین است*

قثاء الحمار

لغت عربی است و نیز بعربی مشط الذئب و صاب و بفارسی خیارزهٔ اسپند و خیارخر و سماهنک و کربز

۶۷۴و بیونانی شقوشینا و کسانی که آن را لریلای هندی دانسته توهم است زیرا که قثاء الحمار از ادویهٔ مسهله است بخلاف کریلا و کویند بهندی کرمی و کچری تلخ کویند و یحتمل که پلول تلخ بری که کند و ری کویند باشد در ماهیت آن اختلاف است بعضی کفته اند نبات آن شبیه به نبات قثاء است و برک آن مزغب و خشن و قثاء یعنی ثمر آن شبیه ببلوط طولانی و بیخ آن بزرک سفید رنک منبت آن خرابها و زمینهای رملی و طعم ثمر آن تلخ کریه الرائحه و بعضی که کهنه شده باشد با خطوط و بعضی املس و بغدادی کفته که نباتی است که یک ساق دارد و ایستاده و برک آن کوچکتر از برک قثاء بستانی و اقوای اجزای آن و مستعمل از ان عصارهٔ ثمر آنست و بعضی کفته اند مستعمل عصارهٔ بیخ آنست و اصح آنست که عصارهٔ ثمر آنست که بیونانی اطریون نامند و بعضی کفته اند نباتی است سبز رنک مائل بسیاهی شبیه بنبات کبر و بی خار و کل آن سفید و ثمر آن طولانی تر از بلوط و سبز رنک و نضج پختهٔ آن زرد و بسیار تلخ و ازین جهت آن را علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیدهٔ زرد راست طولانی مانند خیارزه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد و هرچند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصارهٔ آن بهتر و مستعمل آن سفید رنک املس سبک آنست که چون نزد چراغ بدارند مشتعل کردد و زیاده از یک سال بر ان نکذشته و از ثمر رسیدهٔ آن باشد که نبات آن منحصر بیک ثمر و یا ثمرهای کم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد و اخذ نموده باشند بدین نحو که بکیرند ثمر رسیدهٔ آن را که چون دست بثمر آن رسانند خودبخود از درخت جدا کردد و تازه شاداب باشد پس یکیک را بریده بفشارند بر منخلی و یا صافی و آنچه از لحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند و بمالند تا از منخل و یا صافی بکذرد و آب شیرین بران ریزند و بکذارند تا رسوب آن ته نشین کردد و آب صاف رقیق بالای آن را بریزند و بران رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بکذارند تا رسوب آن ته نشین کردد و آب بالای آن را بریزند و همچنین چند مرتبه پس دردی را نرم سوده و سحق بلیغ نموده و با صمغ عربی بوزن آن و یا با نیم وزن آن نشاسته و یا با کل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و نوع دیکر آنست که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود کرفته در پارچهٔ صافی اندازند و بمالند و آب صاف آن را بکیرند و بدستور راوق کنند و بروی خاکستری نرم پیخته خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرپاسی سه تو بر روی خاکستر نرم پیخته عصارهٔ غلیظه آن را بریزند تا نشف رطوبت آن را نماید پس صلایه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و کفته اند قوت آن تا ده سال باقی می ماند و آن را مغشوش باشیای چند می نمایند و معلوم نمی کردد و علامت مغشوش آن آنست که باوصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و کراثی خشن و سنکین آن ردی و غیر مستعمل

ص: ۱۲۹۲

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و در سوم نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

ملطف و محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مرهٔ صفرا و بلغم خام و زردآب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوذه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و سرفهٔ بارد و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقا و یرقان اسود و بواسیر و تفتیت سنک کرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برک و بیخ آن همه جالی و محلل و مجفف و تجفیف پوست آن زیاده از برک آن و حدت عصاره و برک و بیخ آن زیاده اعضاء الراس سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران محلل شقیقهٔ غلیظه و صداع بیضی عام بتمام سر و جمیع اوجاع باردهٔ مزمنه و لیکن بعد از تنقیهٔ تام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین با شیر جالب فضول کثیره و جهت بیضه و خوذه و صداع مزمن و عصارهٔ برک آن از ان ضعیف تر و ریشهای بیخ آن قوی التجفیف تر از سائر اجزای آن ضماد آن بر بناکوش جهت

۶۷۵تحلیل ورم آن و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم کرم عصارهٔ آن در کوش مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصارهٔ آن در زیت که در آفتاب کرم کذاشته باشند چند قطره در کوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه حادث از ریاح و مواد غلیظه و بتنهائی کرم کرده کشندهٔ کرم آنست و طلای عصارهٔ آن با عسل و با روغن زیتون یا زهرهٔ کاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع اعضاء النفس لطوخ عصارهٔ آن با عسل و زیت بر حنک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال و آشامیدن عصارهٔ آن جهت سوء تنفس بسیار موافق و آب افشردهٔ بیخ آن بقدر شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقا و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و یا طبیخ نیم رطل آن با دو قسط شراب و یا آشامیدن هر سه روز سه ابولوسات که بقولی نه قیراط و بقولی هیزده قیراط است با ماء العسل قئ بلغمی و صفراوی آورد و اسهال بلغم خام و صفرا و زردآب نماید بسهولت بی مضرت بمعده و بهترین ادویه است برای استسقا و بدستور آشامیدن پوست آن بقدر چهار اکسو تا که بیست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصارهٔ آن را با دو چندان نمک و اندک سرمه سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از ان را با آب حل کرده بپر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قئ آورد و اکر سریع تر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قئ بسیار آورد شراب با زیت بیاشامند و اکر فائده نه بخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند و محجمه ناری بدون شرط کذارند و اشیای قابضه و حابسهٔ قئ بخورند و چون بیخ آن را سائیده و نیم رطل آن را در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز هفت اوقیه و نیم آن را ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع و سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با میپخته و امثال آن جهت استسقای لحمی اعضاء النفض آشامیدن عصارهٔ آن مدر بول و حیض و حمول آن مفسد جنین و چون بکوبند و آب آن را کرفته نیم کرم نموده بزیر ناف بمالند کرمها را بکشد و برآورد و چون بر معده بمالند قئ آورد و چون بر خصیه بمالند درد آن را تسکین دهد و نزول آب آن را در تحلیل برد الاورام و البثور ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کنندهٔ دمامیل و جراحات خصوصا با صمغ البطم و عصارهٔ آن درین باب اقوی است آلات

المفاصـل آشاميـدن آن جهت اوجـاع مفاصـل و جميع اوجـاع سوداوى و بلغمى دست و پـا و جميع اعضـا و خـدر آنها و حقنه بطبيخ آن جهت عرق النساء و ضـماد پختهٔ آن با سـركه و يا مى پخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد كل آن جهت اوجـاع مفاصـل مزمنه و همچنين ضـماد پختـهٔ آن القروح و الجروح و ذرور خشـك آن بر جرب متقرح و قوبـا نـافع و با عسل و يا سـركه و يا شـراب سرشـته نيز جهت جرب متقرح و ثآليل و قوبا و بهق و آثار سـياهى صورت و سائر بدن و مداومت بآشاميـدن طبيـخ برك و بيـخ آن جهت جـذام نافع و چون آب قثاء الحمار را در روغن كنجد يا روغن بزر كتان طبخ نمايند تا آب برود و بر بواسـير بمالنـد زائل سازد و چون ثمر تازهٔ رسـيدهٔ آن را ريزه ريزه كرده و يا آب آن را كرفته با روغن زيتون دو وزن آن در ظرفى كرده سـر آن را بسـته در آفتاب كرم كذارنـد چهل روز يا بر روى اخكر تا رطوبت آن خشك كردد پس بر بدن بمالند جهت رفع سـردى و جلب و جذب فضول و رفع كلف و بثور عدسيه كه بر صورت برميآيد و اوجاع مفاصل كهنه و امثال اينها و بدسـتور آشاميـدن آن نافع مقـدار شـربت از عصارهٔ آن از دو قيراط تا شـش قيراط و از بيـخ آن دوازده قيراط و از طبيـخ آن تـا سه اوقيه و از تخم و كـل آن تـا يـك درم با آرد جو و كثيرا و از روغن آن تا يك درم و در حقنه ها از يك درم زياده بكار نبرند زيرا كه مضر محرورين و ابدان

۶۷۶ضعیفه و مقئ بـافراط و بـاعث سـحج است مصـلح آن در افراط قئ اشـیای مـذکوره و العبه بـا ادهـان مناسـبه است و چون خواهند عصارهٔ آن را اسـتعمال نمایند باید که بتنهائی اسـتعمال ننمایند که مورث سـحج است بلکه با مصـلحات و معینات فعل آن و منـاسب طبیعت آن بکـار برنـد و بهترین آنهـا صبر و قنطوریون دقیق و سورنجـان و بوزیـدان و کمـافیطوس و قسط و مرو زعفران و سـنبل الطیب و دارچینی و سـلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و بسـتانی و جاوشـیر و سـکبینج و مقل و تربـد و ملـح هندی و حب بلسان با ماء العسل و عقید عنب و اقسام صـموغ و روغنها و اقل آنست که یک دانک عصارهٔ آن را سوده با هموزن آن صـمغ عربی و نیم وزن آن کل ارمنی و نشاسـته سرشـته بخورند و با سـقمونیا و شحم حنظل از ادویهٔ حاره استعمال آن جائز نیست و صمغ لوز کاسر و مبطل قوت فعل آنست

فصل القاف مع الدال المهمله

قدید

بفتح قاف و کسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله

*ماهیت ان

اسم جنس چیزهـای خشـک شـده است خواه بـآتش و خواه بآفتاب و یا در سایه و از مطلق آن باصـطلاح مراد کوشت خشـک شـدهٔ قـاق حیوانـات بری یـا بحری است و بهنـدی سـکاهیرا و سوکتی نامنـد و بهترین آن از کوشت حیوان نر فربه جوان چرب است و بعضـی کفته اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی و لاغری است که در ان حدت و تلخی بهم نرسـیده باشد و بعضی کفته کوشت خشک نمک سود است و اکثر عام دانسـته اند خواه نمک سود باشد و یا بی نمک و اجود همه کوشت کوسـفند و بز و ماهی و خنزیر است برای آکلین هریک و از نمک سود آنکه معتدل الملوحت باشد و در ان حدت و تلخی نباشد

ص: ۱۲۹۴

*طبیعت ان

کرم و خشک تر از غیر آن

*افعال و خواص ان

جهت ترهل و استسقا و امراض بارده و بلغمی مزاجان اکر عطش بسیار نیارد و یا رفع تعطیش آن نموده باشند نافع و آشامیدن آب بسیار بران برای خشک مزاجان بد نیست و ردی ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث بیداری و قولنج ثفلی در معتادین بدان و حکه و جرب یابس و جوششها و کوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش آن را کم کند و خشکی آن را زیاده بدترین طرق استعمال آن بریان کردن آنست زیرا که بسیار خشک معطش می کردد و بهترین مصلحات آن کشنیز خشک و یا بقول لزجه مانند اسفناخ و سرمق و یا چغندر و نیز بد نیست با روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن کاو تازه و پیه تازه در محرورین و دارچینی

۶۷۸و زیره و انیسون و ادهان مذکوره در مبرودین و چون عطش و کرب آورد سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب با آب سرد و با مرقهای چرب بنوشند و خوردن لوزینهٔ چرب و مغز خیار بهترین مصلحات و زائل کنندهٔ فساد آنست و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه و فساد اخلاط امراض مذکوره است

فصل القاف مع الراء المهمله

قراد

بضم قاف و فتح راء و الف و دال مهمله لغت عربی است و آن را قرد بضم قاف نیز نامند و جمع آن قراد بضم قاف و قردان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه و بهندی چچری و کنی و پکن نیز نامند

ص: ۱۲۹۵

*ماهیت ان

حیوانی است کوچک شبیه بدانهٔ بید انجیر و بقدر آن و کوچکتر از ان نیز که در ابدان بعضی حیوانات مانند سک و شتر بهم می رسد و بیشتر نزدیک بکوش سک و زیر شکم و بیخ ران شتر می باشد و می چسپد ببدن آن و بدشواری از ان جدا می کردد و دست و پا ندارد و بدهن و دندان مانند زلو می چسپد و خون بدن را می کشد

*طبیعت ان

قریب بفسافس

*افعال و خواص آن

طلای خون کنهٔ سک مانع انبات و شعر زائد شعر منقلب است که چون بعد از کندن بدآن موضع بمالند دیکر نروید و چون بعد از قطع شعیرهٔ پلک چشم بمالند زائل سازد و چون بر اشفار بمالند مانع روئیدن آن موی مژکان کردد

قراصیا

بفتح قاف و راء مهمله و الف و کسر صاد مهمله و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و بضاد معجمه نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و قاراسیا نیز آمده لغت رومی است و اهل صقلب چراسیا و اهل مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین آن را کیلاس و ترش آن را آلو بوعلی و عوام آلوبالو و آلوبولی والی بالی نیز نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است شاخهای آن پریشان و سرخ رنک و برک آن نیز سرخرنک و شبیه بدرخت زردآلو در برک و شاخ و ثمر آن کوچک و مدور و بچوبی باریک بلند پیوسته بشاخهٔ آن و اکثری آویخته و دو عدد باهم و در خامی سبز و عفص و نیم رس آن سرخ و ترش و رسیدهٔ آن بنفش و میخوش یعنی چاشنی دار با اندک تلخی غیر محسوس و تخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط پوست آن صلب و سفید رنک و مغز آن سفید و کیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلوبالو است و لیکن ثمر آن از ان بزرکتر و بعد رسیدن شیرین می کردد و استهٔ آن مانند استهٔ آلو و نیز قسمی دیکر می باشد در جمیع امور شبیه بآلوبالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر و بعد رسیدن عقص می باشد و بهترین همه رسیدهٔ شاداب آنست

*طبیعت ان

آنچه خام است سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نیمرس و سرخ و ترش است سرد و خشک در اول دوم و رسیدهٔ چاشنی دار آن در آخر درم و رسیدهٔ شیرین آن کرم و تر در آخر اول و در اول دوم نیز کفته اند و با قوت قابضه

*افعال و خواص شیرین ان

یعنی کیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت و لزوجتی که دارد و جهت خشونت حلق و رئه نافع و برانکیزانندهٔ تخمه و مضعف معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل می کردد بهر خلطی که غالب باشد و بطبیعت آن و مصلح آن جوارشات حارهٔ مقویه و مسهل و ملین طبع است خصوص چون با دانهٔ آن خورده شود و این هنکام منعظ نیز می باشد و خشک آن قابض و چاشنی دار آن یعنی آلوبالو قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قئ صفراوی و اسهال و مقوی معده و کبد حار و قوت قابضهٔ خشک آن زیاده از تر و تازهٔ آن و دانهٔ آن را چون شیره کرفته با عشر آن رازیانه بنوشند جهت تفتیت سنک کرده و مثانه و قرحهٔ مجاری بول و ادرار حیض بیعدیل و چون مغز دانهٔ آن را با پنبهٔ کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل کذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی آن و بول المده و حرقه البول است و صمغ هر دو

۶۷۹نوع آن کرم و خشک و شبیه بصمغ اجاص و جالی و مغری و قاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبهٔ رئه و نیکوئی رنک رخسار و برانکیختن اشتها و تفتیت حصاه نافع زیرا که خشونت سینه اکر از یبس باشد تغریهٔ آن را می نماید و اکر از بلغم لزج چسپنده آن را تقطیع می کند و جلا می دهد و جهت سرفهٔ مزمن با آب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یک مثقال و اکتحال آن باعث حدت قوت باصره و رافع جرب آن و طلای آن منقی بشره است*

ص: ۱۲۹۷

قراطارغوين

بفتح قاف و راء و الف و طاء مهمله و الف و کسر راء مهمله و ضم غين معجمه و سکون واو و کسر ياء مثناه تحتانيه و نون

*ماهيت ان

نباتی است با شاخهای بسيار کره دار از يک بيخ روئيده برک آن شبيه ببرک کندم و تخم آن شبيه بجاورس و بغايت تند منبت آن زمينهای سايه و شوره زارها و کفته اند کندم صحرائی است

*طبيعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

کويند چون مرد و زن هر دو چهل روز ناشتا قدری از ان بمقدار نيم درم با پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمايند زن بپسر حامله کردد باذن اللّه تعالی

قراطن

بفتح قاف و راء و الف و ضم طاء مهمله و نون لغت يونانی است

*ماهيت ان

ماء العسل ساذج است و صاحب اسرار الطب کفته عسل قليل است که به آب بسيار پخته باشند

قراطاط

بفتح قاف و را و الف و طاء مهمله و الف و طا لغت ترکی است بزبان فرنکی قرقاط اوده اسپنه نامند

*ماهيت

آن

ثمر درختی است بقدر فلفلی و در ترشی شبيه بزرشک در افعال قريب بدان و شايد نوعی از ان باشد و اشتباه نموده کسی که آن را از زقال دانسته زيرا که زقال اسم فارسی قرانيا است بنون قبل از ياء مثناه تحتانيه و زقال در حرف الزای المعجمه مذکور شد

قرة العين

بضم قاف و فتح راء مشدده و ها و الف و لام و فتح عين مهمله و سكون ياء مثناه تحتانيه و نون لغت عربی است و آن را جرجير الماء و كرفس الماء نيز نامند جهت مشابهت اين بآن هر دو در طعم و رائحه و بالجمله اسمی مشترك ميان هر دو است و بيونانی ديقورس و سلينون و افوساليوس بمعنی كرفس الماء و بسريانی كرقشاد و برومی سيون و بفارسی كنكر آبی نامند

ص: ۱۲۹۸

*ماهیت آن

نباتی است که در آبهای ایستاده و احیانا در جاری نیز می روید و قبهٔ آن بیرون از آب و از میان کل آن برآمده و رنک کل آن زرد و ساق و برک آن شبیه بکرفس و از برک کرفس اندک ضعیف تر و کفته اند برک آن مشرف مائل بتدویر است مانند کرفس و بر ساق آن رطوبتی چسپنده بدست و جمعی اجزای آن از کل و غیره با عطریت و تند طعم و برک آن را اهل شام بسیار می خورند

*طبیعت ان

کرم و خشک در آخر دوم

*افعال و خواص ان

مسخن و محلل و حابس نزف الدم هر عضوی که باشد و مدر بول و حیض و مفتت سنک کرده اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظهٔ ردیه در معده و امعا و تفتیح سدد و تسخین معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت حصاه کرده و سرخ نمودن رنک رخسار و ازالهٔ درد پهلو و یرقان و طحال و مغص و قرحهٔ امعا و نطول طبیخ آن و یا اغتسال بدان جهت تسکین قشعریره و نافض حمیات یعنی لرزتپها نافع مضر سفل و مصلح آن عناب*

قرد

بکسر قاف و سکون را و دال مهمله لغت عربی است و جمع آن اقراد و قرود و قرده بکسر قاف و فتح را و دال مهملتین و ها و قرده بفتح قاف و کسر را آمده و مادهٔ آن را قرده بکسر قاف و سکون راء مهمله و فتح دال و ها و بفارسی کی و بوزینه و میمون و بترکی پینچی و بهندی آنچه روی آن سرخ است بندر و آنچه روی آن سیاه و بدن آن خاکستر برنک لنکور و هنومان نیز و این هر دو دم دارند و آنچه روی آن سیاه فی الجمله شبیه بروی انسان و دست و پا و انکشتان آن دراز است بهر دو پا نیز

۶۸۰راه می رود و دم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آن را بفارسی نسناس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنکلی کویند و این صنف مانوس تر می باشد از دو صنف اول و مثل آن هر دو بسیار موذی نیست و در زیربادات ممالک فرنک و چین و غیرها اصناف دیکر نیز می شود بعضی در صورت بسیار شبیه بانسان و بعضی نه و بعضی بیدم و بعضی با دم کوتاهی و بعضی با دم بسیار بلندی و بعضی دم آن کرهدار ابلق و پر پشم و بر سر دم آن کره بزرکی و بعضی بی کره و بالجمله الحکم کوشت آن نزد امامیه حرام و نزد اهل سنت سوای مالک رح نیز و بعضی مکروه دانسته اند و مالک رح حلال

*ماهیت ان

حیوانی است مشهور و خود از ممسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از اسم سالفۀ عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده انـد و آن حیوان اشبه با انسان است در مزاج و خلق و اکثر حالات قابل تعلیم است و حکایت انسان می کند و بدست چیزی را برمیدارد و طرب می نماید و خنده و بازی می کند و احیانا بدو پا راه می رود و ذکی و سریع الفهم است و اطبا اکثر دوائی مجهول الخاصیت را که می خواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولا باو می خورانند بهمان سبب مناسبت بمزاج انسان*نقل است که دو میمون هدیه برای متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود و دیکری زرکر و نیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد کرفته بود و نیز نقل است که میمون ماده نزد میمون بازی بود و آن جنی و آنچه کسی دزدی کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام می کرد بدین قسم که بر پارهای کاغذ مطالب و یا نامهای کسانی که متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یکیک را دیده بو کرده نام دزد و یا نام کسی که چیز را پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز می داد شخصی کفت شاید این تصنعی از میمون باز باشد خود چیزی را پنهان کرد به قسمی که کس ندید پس آن میمون را طلبید و نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده کنار کرد و نکاهی بصورت صاحب مجلس کرد و برخاست و بر او سلام کرد یعنی خود پنهان کردۀ و روزی ظریفی در دل قصد کرد که باو مقاربت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته و این مطلب را نیز چون آن میمون آن را دید بغضب درآمد و خواست که او را بکزد میمون باز مانع می آمد و فائده نمی کرد آخر حضار مجلس کفتند باعث چیست میمون باز از میمون پرسید او پاهای خود را از هم جدا کرد و بانکشت میان هر دو پای خود را نمود که می خواهد چنین کاری بکند و باز برو حمله می کرد ناچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند و بعد از چندی آن میمون را دزدان کشتند که اکثر آنها را بکیر می داد و از شخصی ثقه شنیده شد که در کتاب مصور حیوانات فرنکی دیده شده که در ساحل دریائی که زمین آن ریک بوم بود شیری قصد کرفتن میمونی نموده بود میمونهای بسیار جمع شده بسرعت و جلد جلد همه بر صورت آن ریک می یریختند تا آنکه شیر عاجز شده کریخت و حکایات بسیار از ان منقول است که تفصیل آن طولی دارد و نر آن اکر دست یابد با زن انسان مقاربت می نماید و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج او بهم می رسد و او را هلاک می کرداند

*طبیعت ان

گرم و خشک

*افعال و خواص ان

طلای خون آن جهت منع روئیدن موی مجرب و خوردن آن گرماگرم باعث کنکی زبان در ساعت و چون از پوست آن غربالی سازند و هر غله را که در ان پیزند و زراعت کنند از افات ملخ محفوظ می نماند و گفته اند که میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد می نماید و می ترسد و صاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از ان نیز حاصل می گردد و از اسرار مکتومه است*

قردمانا

بضم قاف و کسر و بفتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و قردمانی و قردامون نیز آمده لغت یونانی است و آن کرویای دشتی است و بفارسی تخم آن را که مستعمل است تخم توخره نامند

*ماهیت ان

نبات

۶۸۱آن شبیه بکرویا است در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن از ان طولانی تر و برگ و بیخ این از ان بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخ آن قوی تر و گل آن سفید مائل بکبودی و ریزه و تخم آن دراز باریک شبیه بکرویا و از ان درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تندطعم و رائحه بزرگ دانه است که زود کوبیده نشود منبت آن مجاری سیل و آبها و کوهسارها و سنگلاخهای بلاد عرب و ارمنیه و هند

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مسخن و سرخ کنندۀ بشره و کدازندۀ اخلاط لزجه و مقوی اعضاء باطنیه اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النسا و وجع ورک بلغمی و کوفتکی عضل اعضاء الصدر جهت تنقیۀ سینه و تصفیۀ صوت و سرفۀ کهنه و ربو اعضاء الغذاء و النفض جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سدۀ جکر و سپرز و قولنج و مغص و قتل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و جهت درد کرده و عسر البول و سموم باردۀ حیوانیه مانند عقرب و غیرها با شراب و با پوست بیخ غار جهت تفتیت حصاه و با سرکه جهت عسر البول رطوبی و حمول و بخور آن قاتل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و برش مضر سپرز مصلح آن افتیمون و انیسون مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر با حرمل و مشکطرامشیع و حرف نیز کفته اند

قرصعنه

بفتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و ها لغت عربی است و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوکۀ ابراهیم و شجرۀ ابراهیم نیز و بفرنکی ارین جیم کویند

*ماهیت ان

نباتی است خاردار برک مفروش بر زمین و از میان برکها ساقی روئیده کرهدار بقدر یک شبر و زیاده بر ان و برک بعضی مائل بسفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق بیخ مجموع خشبو و بعضی مائل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک منبت آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب و فارس ابو العباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس امنه اللّه تعالی نوعی برک آن شبیه ببرک خامالاون ابیض که اشخیص نامند و خشن و ازرق با ساقهای بسیار انبوه و کرهدار و اطراف آنها خارها و کل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی می شود و اما آنچه در افریقیه و بلاد عرب می شود انواع است نوعی برک آن شبیه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن انبوه املس و بسیار سبز و ساق آن بقدر یک ذرع و بر نصف اعلای آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقرصعنه ازرق اولا سبز رنک پس سفید می کردد و بیخ آن طولانی و راست برنک بیخ سوسن بری و این قسم قویتر از قسم اول و در کیفیت و رائحه شبیه بخسک و این را بر در خانها برای کریزانیدن مکس می آویزند و نوعی برک آن مائل باستداره و بریده و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و کل آن نیز سفید و نوعی برک آن ملصق بر زمین و مستدیر بشکل دینار و ساق آن یک عدد و بقدر یک ذرع و زیاده نیز و کرهدار و خار نازک و خار آن مائل بزرقت و بیخ آن بشکل فاوانیا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آن را مغشوش به بهمن می نمایند و بدل یکدکر می فروشند لیکن برک بهمن از ان بسیار پهن تر است و آن را نفاخ الجبال نامند و نیز ابو العباس کفته که دیدم من در جبل قبر لوط علیه السلام

و نوع قرصعنهٔ سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن تیز و جمهٔ آن بزرکتر و ضخیم تر از نوعی که نزد ما است حتی آنکه کویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی محدب لورق مفرد الساق قوی الحراره و در قدس و نواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب می دانند و نوعی نیز که در ساحل دریا می شود برک آن عریض تر و سفیدتر و بیخ آن سست نازک و شیرین تر از ان نوع و قلیل الخشونت اقرب بملاست و ریشهای آن شیرین با اندک حرافت و این نوع

ص: ۱۳۰۲

۶۸۲جهت تهیج باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم در حوالی بیت المقدس در زمین سنک لاخ نوعی از قرصعنهٔ سفید که بیخ آن بزرک و برک آن کوچکتر از برک خاملاون ابیض و کوتاه تر و نازکتر از ان و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برک آن میلهای باریک مانند میل مغزل و کرهدار و حوالی کره آن برکها و پر تضاعیف و بر اطراف آن کلی مانند کل قرصعنهٔ ازرق و سر آن کوچک تر از ان و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را قرصعنه نامند و دیسقوریدوس در ثالثه کفته که آن را برنجی نامند و بعضی تارین و بعضی ارنجین و آن صنفی از خار است برک آن در هنکام ظهور شورمزه و عریض و اطراف آن خشن و خشبو و چون بزرک شود شاخهای آن بسیار می کردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرمئی رنک نیز احیانا و مدور شبیه بستاره و بر حوالی آنها خارهای تیز صلب و عروق آن طولانی عریض بسطبری ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوش بو منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آن را مانند آنچه ابو العباس کفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یک ساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن مائل بسفیدی و بران سرهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آن را ما دام که تر و تازه و نازک است پخته می خورند و بعضی با آب و نمک پرورده می نمایند و بهترین بقول دیکر است و ردی الخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است و انطاکی نیز مجملا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی کفته که در اندلس آن را شوکهٔ ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنکستان ها و زمین های خشن و ریک بومها می روید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برک آن بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرک کردد خار شود و سفید و بقدر یک وجب و زیاده نبود و نبات آن انبوه و کل آن سفید و سر کل آن مائل بسرخی و پرکره و برک آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بسطبری انکشتی بدرازی سه کز بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم که مکس عسل می دارند آن را خارخسک کویند و بشیرازی شوه و در صحراهای شیراز بسیار بود و مکس عسل از کل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته کیاه خارداری است و اقسام می باشد و برک اقسام آن مفروش بر روی زمین و از میان برکها ساقی می روید و یک قسم را ساق کرهدار و خارها در حوالی کرههای و کلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی پیوه زا نامند و در افعال مانند مسدس است و قسم دوم را برکش بی خشونت و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها می روید و آن قویتر از اول است و قسم سوم را برک مائل باستداره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برک عریض و مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای مائل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه ببهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنهٔ بیضا است برکش بسیار خارهای آن تند و ساق آن خشن و قبهٔ آن شبیه بکنکر و قسم ششم که قرصعنهٔ جبلی نامند برکش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب می دانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برک عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری انکشت سبابه در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آن را قرصعنهٔ مسدس و در مازندران رولنک و در تنکابن ششکاک کویند و کویا مخفف شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین ممتلی آن

*طبیعت مطلق ان

در آخر اول کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل صلابات و هاضم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و منعظ و مبهی

۶۸۳و با قوت تریاقیت آشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن با مثل آن سداب جهت اوجاع شراسیف و بتنهائی جهت درد پهلو و سینه مجرب اعضاء الغذاء و النفض نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین اورام و بثور و تحلیل جراحات و دبیلات باطنیه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تفتیت حصاه و رفع مغص و با شراب جهت درد جکر امتلائی و یک درم آن با یک درم تخم جزر جهت ادرار حیض و بغایت محرک باه و مربای بیخ تازۀ نرم آن خوش بو کنندۀ جشا و محرک باه و منعظ و عصاره آن مدر حیض و دافع مغص السموم با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب و سموم قتاله و خوردن بقول مطبوخ آن ما دام که تر و تازۀ نرم است بهترین بقول است و مولد خلط ردی نیست و محلل بلغم رقیق در معده و امعا است و کاه آن را با آب و نمک پرورده می نمایند و بدستور خوردن بیخ آن الاورام ضماد آن محلل اورام و با آرد جو و آب برک کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه در ساق پا که آب از ان جاری باشد و داء الفیل در ابتدا و تعلیق آن بر در خانه کریزانندۀ ذباب از آن خانه و بر اورام خارجیه محلل آنست

ص: ۱۳۰۴

قرطاس

بكسر قاف و بضم آن نيز و بفتح نادر آمده و سكون را و فتح طاء مشاله و الف و سين مهمله لغت عربى است و قرطس طعفر و كاغذ نيز و بفارسى نيز بكاغذ مشهور است بسريانى كرطيسا و محرق آن را برومى خرتين كامبنين و بيونانى سنجاميقور نامند جمع آن قراطيس و قرطس آمده

*ماهيت ان

معروف است و در اكثر بلاد مى سازند و هر جا از چيزى و بران كتب و مكاتيب و دفاتر و غيرها مى نكارند و بهترين آن خان بالغى است خواه قسم مشهور بابريشمى و يا قسم پنبه پس دولت آبادى پس كشميرى خصوص قسم اعلاى آن پس سمرقندى پس اكليسرى پس پندوائى بنكالى نيز قسم اعلاى آن پس رنك پورى نيز قسم اعلاى آن پس مصرى نيز قسم اعلاى آن و از مطلق آن مراد كاغذ مصرى است كه از ساق بردى كه بزبان اهل مصر غافير نامند مى سازند و بهترين آن آنست كه سفيد باشد و انطاكى كفته بهترين آن مصرى است كه از بردى و اصول بشنين مى سازند تفليسى كفته بهترين آن محرق مصرى است صاحب تحفه نوشته بهترين آن مصرى معمول از ساق بردى و لعاب بشنين است و بردى را بفارسى پيرز نامند و در حرف الباء مع الزا ذكر يافت

*طبيعت ان

سرد در اول و خشك در دوم و انطاكى كرم و خشك در دوم كفته

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس نفوخ آن خصوص محرق آن حابس رعاف و بخور آن جهت زكام و سنون آن حابس سيلان خون از لثه و مستحكم كنندۀ آن و طلاى آن جهت سعفه و سرطان و اكتحال آن جهت بياض و دمعه و قرحۀ چشم اعضاء الصدر و الغذاء آشاميدن محرق آن با مرق سرطان نهرى پخته جهت قروح رئه و حبس الدم از سينه و معده با ادويۀ مناسبه قابضه و قروح امعا و بدستور احتقان بدان و آشاميدن نقوع آن در سركه و آب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن يك مثقال الجروح و القروح ذرور آن مجفف قروح رطبۀ و سخه و غير و سخه و زخمى كه در پا از موزه بهم رسد و ملحم آنها و پيچيدن آن بر عضو مجروح با خون آن آلوده ملحم آن و چون با آب تر كنند و در حال رطوبت آن كتانى را بآن بپيچند و بكذارند تا خشك شود پس در سوراخ نواصير داخل نمايند آن را بسبب منتفخ شدن كشاده سازد بدل آن در اكثر امور بردى سوخته است

قرط

بضم قاف و سكون را و طاء مهملهٔ مشاله لغت عربی است بفارسی شبدر و شبدار و باصفهانی شودر و ثمر آن را رسین نامند

*ماهیت ان

نباتی است شبیه برطبه و از ان شیرین تر و برک آن بزرکتر بغدادی کفته اسم مصری نباتی است که در مصر می رويد شبیه برطبه و نوعی از انست درخت آن عظیم و برک آن بزرک قريب ببرک بلوط و در مصر زراعت

۶۸۴می نمایند برای فربهی اسپان و ثمر آن را رسیم نامند

*طبیعت آن

کرم و تر

*افعال و خواص ان

آشامیدن تر و تازهٔ آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازهٔ آن یا طبیخ خشک آن با شکر و یا انجیر و با عسل جهت سرفه و خشونت سینه نافع

قرطم

بضم قاف و سكون را و ضم طاء مهملهٔ مشاله و میم و بکسر قاف و را و بکسر هر دو نیز آمده لغت عربی است و آن را حب العصفر و بزر الاحریص و بفارسی خسکدانه و تخم کافشه و بکیلانی تخم کاجره و تخم کازیره و بهندی کروکسبنه کابیج نیز و بسریانی کشنی و برومی قنطادرس و بیونانی اطرقطوس و دیسقوریدوس فنیفس نامیده و بری آن را فنیفس اغریون یعنی اصفربری و بری و بستانی می باشد

*ماهیت بستانی ان

دانه است صنوبری شکل مائل به پهنی و تربیع و پوست و مغز آن سفید با دسومت و چون کهنه کردد پوست آن میل بسیاهی و مغز آن بزردی پس بسیاهی و لزوجت می نماید و در غلافی زیر کل آن و در هر غلافی هفت و هشت دانه و نبات آن تا بدو ذرع خاردار و برک آن بلند و با شرفهای بسیار ریزه و بالای برک آن عریضتر از پائین آن و بر بندها و مواضع شاخها و بر شاخها نیز رسته و ساق و شاخهای آن در خامی سبز رنک و بعد از رسیدن سفید می کردد و کل آن خاردار و سرخ رنک و صاحب اختیارات قرطم بری را طریفان کفته و بعضی کفته اند طریفان حب آنست نه نبات آن و شیخ الرئیس غیر آن دانسته و در حرف الطاء مع الراء مذکور شد و بالجمله بهترین آن سفید بستانی تازهٔ سنکین بالیدهٔ آنست و وجه ذکر آن علی حده از احریض جلالت و عظم نفع آنست

*طبیعت ان

در دوم کرم و در آخر اول خشک با قوت مسهله

*افعال و خواص ان

قلیل الغذا و مسهل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون پنج درم آن را کوبیده و شیر کرفته با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل بیاشامند و نیز چون ده درم آن را بکوبند و در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در ان ریخته بنوشند و ایضا چون ده درم مغز مقشر آن را با مغز بادام تلخ و قسط از هریک نیم مثقال و نطرون و انیسون و از هریک یک مثقال داخل کنند و با انجیر خشک و عسل بسرشند و مقدار یک جوزه تا دو جوزه بخورند و بدستور چون از ان ناطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نطرون بوزن مزبور با عسل و شیرهٔ انجیر بقوام آورند و شب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الراس ماء الجبن مصنوع از ان که افتیمون را در صره بسته در ان اندازند و یا بمالند تا قوت آن در ان برآید و بنوشند و بالای آن شیرینی مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه مؤثر و بدستور اشامیدن لبن منجمد از شیرهٔ آن و اندک نمک هندی فعل آن اقوی اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شیرهٔ آن با آب انجیر خیسانیده و با فانیذ و با عسل منقی سینه و صاف کنندهٔ آواز و منضج نزلات و اکثر امراض باردهٔ صدریه و مقوی باه و زیاده کنندهٔ منی و نیکو کنندهٔ رنک رخسار و دافع ریاح و محلل آنها است و چون داخل مزورات ماشیه و حمصیه نمایند نضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نماید و آشامیدن ده درم شیرهٔ آن با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل جهت استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی ادرار آن قویتر و انفع و خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج مؤثر و معتادین قولنج را اوفق و آشامیدن شیرهٔ آنکه مغز فلوس خیارشنبر در ان حل کرده باشند جهت تپ بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جملهٔ ادویه است که هر خلط منجمد را می کدازد و هر خلط رقیق را منجمد می کرداند و لهذا بالای شیر نباید خورد که آن را منجمد می کرداند در معده مضر معده مصلح آن انیسون و شیرینیها مقدار شربت آن از پنج درم تا ده درم و از ان زیاده مضر و غیر مجوز بدل آن حبه الخضراء و کفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هریک رطل شیر ده درم حب القرطم باشد و نیم رطل آن را بیاشامند تا عمل نماید و دهن آن قریب بدهن انجره است و ضعیف تر از ان و منجمد کنندهٔ

۶۸۵شیر و جدا کنندهٔ مائیت آن از جبنیت و دهن بستانی آن مسهل بطن است*قرطم بری را بیونانی اطریطوس نامند و نبات آن بلندتر و برک آن طولانی تر از بستانی و درین شاخها رسته و باقی شاخها خالی و بیبرک و سفید و نیز درین شاخهای آن پنج عدد خار و کل آن زرد و تخم آن شبیه بتخم بستانی

*طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن برک و ثمر آن بقدر یک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب مفید و کفته اند چون ملسوع برک و یا ثمر آن را در دهان نکاهدارد ما دام که در دهان اوست احساس تالم سم نکند و چون بیندازد باز عود کند*

قرطمان

بضم قاف و سکون را و ضم طاء مهملهٔ مشاله و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان فارسی است و کفته اند که جلبان است

*ماهیت ان

ابو حنیفهٔ دینوری اسم درختی دانسته شبیه بدرخت چنار و در ساحل عمان یافت می شود و برک و شاخ آن خوش بو است

*افعال و خواص ان

آشامیدن خشک آن بقدر دو مثقال جهت رفع اسهال مفید دانسته اند و هرطمان در حرف الها ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد*

قرظ

بفتح قاف و سکون را و ظاء معجمهٔ مشاله بعضی کفته معرب کرت فارسی است و بفارسی بزغند و بسریانی خجفر و میثا و بیونانی عرصمودون و بهندی کیکر و بمصری سنط بطای مهمله و بظاء معجمه نیز و صنط بصاد و طاء مهملتین و در میان هر دو نون نیز نامند

*ماهیت ان

کفته اند ثمر نوعی از ام غبلان است که اقاقیا عصارهٔ آن و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خاردار و بعضی برک سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق درخت ان قوی و چوب آن صلب و چون کهنه کردد سیاه رنک برنک سیسم و آبنوس می کردد باندك سفیدی و اهل هند و بنکاله پایهٔ کرد و نهاورته و کادی و چهکره از ان می سازند برای صلابت آن و شاخها و چوبهای آن غیر مستوی و تخم آن بقدر دانهٔ تمر هندی و از ان کوچکتر و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ می کردد و در غلافی مانند تمر هندی و از ان نازکتر و مانند لوبیا و کل آن سفید و بعضی زرد و در هند زرد می باشد و خوش بو از برك و ثمر آن دباغت ادیم و پوست حیوانات می نمایند و آن را جلود القرظ می نامند و بهترین عصارهٔ آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده در سایه خشک کرده باشند و بیان آن مفصل در اقاقیا در حرف الالف مع القاف مذکور شد

*طبیعت

جمیع اجزای شجر آن

سرد و خشك و با قوت قابضه

*افعال و خواص ان

مسواك بچوب بیخ آن و سنون سائیده آن جالی دندان و مستحکم کنندهٔ آن و نیکوکننده رنک رخسار و آشامیدن آب طبیخ برک و خار آن حابس اسهال و بخور آن مستحکم کنندهٔ اعصاب مسترخیه و رافع درد آن و ضماد برک تازهٔ آن جهت التیام جروح عظیمهٔ رطبه نافع*

قرع

بفتح قاف و سکون را و عین مهمله و بفتح را نیز آمده لغت عربی است و نیز بعربی دباء و بفارسی کدو و بهندی نیز مشهور بدان است و بترکی قباق و بسریانی قراء و برومی فلوفونیا و بیونانی تروفا نامند و دیسقوریدوس قلوفیا نامیده

ص: ۱۳۰۹

*ماهیت ان

ثمر نباتی است که آن را یقطین نامند و بیاره دار و بر مجاور خود بر زمین و دیوار نیز پهن می شود و برک و شاخ آن بزرکتر و قویتر از خیار و خشن و مزغب تر از ان و بیخ آن باریک و بلند و اندک شیرین و مسکر و مطلقا آن دو نوع است شیرین و تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدوی تلخ و بهندی تونبری نامند و کفته اند دو نوع است سبز و رومی و شیرین آن اصناف است صنفی مدور و صنفی طولانی تا بدو ذرع زیاده هم شنیده شده و قطر آن از یک شبر هم کمتر تا بیک شبر و این مخصوص ببلاد هند و بنکاله است و صنفی کوچک بقدر نارنجی و امرودی بسیار بزرک و بشکل آن و این مخصوص ببلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ می باشد و بهندی دهیندس نامند و از همه اصناف بهتر و لطیفتر و نازکتر و صنفی بسیار بزرک صراحی شکل و در پوست

۶۸۶آنکه مغز آن را برآورده خشک کرده باشند تا مقدار یک صد رطل کندم و با برنج می کنجد و این مخصوص ببنکاله است و جای دیکر باین بزرکی نمی شود و در هندوستان می برند تا صد روپیه فروخته می شود و ازین طنبور می سازند هر قدر که بزرک باشد قیمت آن زیاده که او از آن بلندتر می شود و صنفی طولانی مستدیر و لحم آن با زهومت و این مخصوص ببلاد هند و بنکاله است و هنود این را بسیار می خورند و مسلمین کمتر و بهندی پیته و به بنکالی کونده نامند شیرینی و مربای این خوب می شود و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی پهن و نیز صنفی می شود مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل باندک سرخی و لحم و مغز آن سرخرنک و طعم آن با اندک شیرینی و این رامزوبه و بفارسی کدومکه و بهندی کدیمه نامند و بهترین همهٔ آن سفید نازک تازهٔ شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در بزرکی و کوچکی باشد

ص: ۱۳۱۰

*طبیعت ان

مطلقا سرد و تر در دوم

*افعال و خواص ان

مبرد و مرطب و مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و زائل کنندهٔ یرقان و خلفه مزمنه و حمیات حاده و خوردن پختهٔ آن قلیل الغذاء و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان و صفراوی و مولد خلط صالح تفه اکر در معده فاسد نکردد قلیل الانهضام زیرا که بتنهائی سریع الفساد و استحاله بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد و چون با فواکه مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آن را مبدل کرداند مانند آنکه اکر با سفرجل و یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه در روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با سرکه طبخ نمایند و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و با شئ حریف مانند خردل مولد خلط حاد و با شئ مالح مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن اعضاء الراس قطور و نشوق یا ریختن آب افشردهٔ خام آن با شیر دختران در بینی و کوش و بدستور کذاشتن جرادهٔ آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی و ضماد سائیدهٔ آن بر پیش سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع خشکی دماغ و بی خوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر به آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین صداع حار و تنویم مبرسمین و غرغره و مضمضهٔ آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن در کوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن کل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن بتنهائی و یا با روغن کل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازهٔ منعقد که هنوز کل آن نیفتاده باشد که در خمیر کرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر و بدستور آب کل آن و جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون و رمدی که از بخارات معده باشد اعضاء الصدر آشامیدن اسفیدباج مطبوخ آن با کشک الشعیر و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت درد سینه و سرفهٔ حار و بدستور آشامیدن سویق آن بتخصیص که مغسول باشد اعضاء الغذاء و النفض مطبوخ آن مسکن عطش و کرمی کبد حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد و لیکن موجب سستی و ارخای معده و امعا است و سویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل و با عسل و اندک نطرون ملین بطن و مسهل باعتدال با مغز فلوس خیارشنبر و ترنجبین و بنفشه مربا و یا شراب آن مسهل صفرا و جهت تپهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل صفرای سوخته و منقی امعا و کرده جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست در خمیر و کل کرفتهٔ آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل

۶۸۷با ده درم شکر و با شربتهای مناسبهٔ لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حادهٔ دقیه و غیرها و اکثر امراض حاره حاده و شیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب هرچند ماء القرع نافع است از جهتی کاه مضر است از جهت آنکه مدر است و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حادهٔ صفراویه و کسر حدت صفرا و خون و اکثر امراض حارهٔ حاده و نیز باعث سرعت خروج آنست از معده و با کوشت باعث سرعت و نیکوئی هضم آن و با مزورات ماشیه و حمصیه با روغن بادام جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جکر و تپهای حاره و آشامیدن مرق مطبوخ کدو با خروس بچه و یا با مغز تخم آن جهت رفع غشی و تپهای حاره و غشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه بیعدیل و ضماد آن بر معده و کبد و کرده و احشا مسکن حرارت و لهیب آنها و آشامیدن پوست خشک آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا و بالجمله اقسام قرع جهت محرور المزاجان صفراوی و دموی و جرانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سودای احتراقی از بلغم و مطبوخ تراشهٔ آن با ماست که کدوماست و بهندی رایته نامند چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند مبرود المزاجان را موافق و محرور المزاجان را احتیاج بدانها بدون نمک و اندک نعناع نیست مصلح آن قئ فرمودن و آشامید با ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زیره و سعد و نعناع و جوارشات حارهٔ عطره و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و آبکامه و اشیای حارهٔ دیکر و نمک در مبرودین و در محرورین و صفراوی مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آنکه مسیر نامند با شکر و یا با عسل معتدل ترین مربیات و لذیذ و مقوی دماغ و مولد خون صالح و دافع مواد سوداویه و امراض حادث از ان و سریع الهضم اکر در معده بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان می کردد و عسلی آن برای مبرود المزاجان بهترین از شکری و مخلل آن ملطف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون خصوص چاشنی دار آن موافق محرور المزاجان و مضر مبرودین القروح و الجروح ذرور پوست خشک سوختهٔ آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رفع اکلهٔ زخمها و زخم ذکر و اعضای یابس المزاج و با روغن کاو تازه جهت سوختکی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختکی آتش و بادم الاخوین نیز الاورام ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره*و روغن آنکه آب تازهٔ لحم و مغز جوف آن را کرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه و بادام و قدر مضاعف و یا غیر آن طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است

*طبیعت ان

سرد و تر

*افعال و خواص ان

مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست آن و منوم و جهت مالیخولیا و سهر مفرط و تشنج یابس و درد کوش حار و سرفۀ حار و دق و تلیین صلابات شربا و سعوطا و قطورا و تمریخا نافع و چون پوست آن را جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده و خام باشد و مجموع آن را از لحم و شحم و تخم با پیه کردۀ بز بکوبند و بجوشانند تا خوب مهرا شود و بکذارند تا سرد شود و چربی بالای آن را بکیرند در جمیع افعال از ترطیب و تبرید و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند و چون سر کدو را بریده در جوف آن خبث الحدید پر نمایند و سر آن را بهمان قطع بند کرده بکذارند و بعد از چهل روز آب آن را کرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب نیکو است*و مغز تخم کدو

*طبیعت ان

در دوم سرد و در اول تر و با قوت مسکنۀ اخلاط متحرکه

*افعال و خواص ان

مسمن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم رئه و سرفۀ حار و تشنکی و تپهای حاره و قرحۀ امعا و مثانه حادث از خلط حاد و لاغری کرده و حرقت البول و امثال اینها نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست

۶۸۸دماغ و بیخوابی و سل و تپهای حاره و مغص صفراوی بیعدیل شربا و قطورا و سعوطا و تمریخا و طلاء و ضماد روغن مغز تخم کدوی شیرین با دم الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال و کوشۀ دهان و بناکوش و مذاکیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه و خیارین و حلوا و دهن القرع و مربی و مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت*

ص: ۱۳۱۳

قرع المر

یعنی کدوی تلخ که بهندی تونبری نامند

*ماهیت ان

در نبات شبیه ببیاره کدوی شیرین و ثمر آن از ان کوچکتر

*طبیعت ان

بسیار کرم و خشک و سمی

*افعال و خواص آن

مقدار قلیلی از ان مقئ قوی و قئ فرمودن بآن جهت ضیق النفس بارد رطب قدیم و سرفهٔ رطب کهنه نافع و قطور آب کل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض رطوبی و دماغی نافع و بیخ آنکه بهندی بکهمه نامند کرم و خشک و محلل اورام و اوجاع بارده طلاء و ضمادا مفردا یا مرکبا با ادویهٔ مناسبه و کویند که چون کدوی تلخ خشک را بشکافند و در جوف سر آن پردهٔ که مانند پردهٔ عنکبوت می باشد برآورده نرم سوده اندکی از ان را سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اکثر امراض دماغی و رطوبی نافع باخراج رطوبات و بلاغم زردرنک از بینی و چشم*

قرفه الدارچینی

بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فا و ها لغت عربی است بمعنی پوست درخت مطلقا و مراد اطبا پوست درخت خاص است و بیونانی فنیضیطراس و بسریانی ضروافور و برومی فیرفیطوسنین و بهندتج نامند

*ماهیت ان

آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیرهٔ سیلان بهم می رسد و ضخیم تر از دارچینی و پوست آن خشن تر و اصناف می باشد بعضی برنک دارچینی و بعضی تیره تر و بعضی مائل بزردی و سفیدی با خطوط و بعضی رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ قرنفل با اندک حدت و این را قرفه القرنفل و بعضی برائحه دارچینی و این را قرفه الدارچینی نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفه القرنفل دارچینی رنك تیرهٔ آنست که با حدت و خوش بو باشد و بسیار کهنه فاسد شده نباشد و زبون ترین همه کمرنک اغبر کریه الرائحهٔ آنست و در دارچینی بتفصیل ذکر یافت

*طبیعت

ان

در آخر دوم کرم و خشک قرفه القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و قرفه الدارچینی قریب بدارچینی یعنی ضعیف تر از ان و بعضی از ان قویتر دانسته اند

*افعال و خواص ان

مقوی اعضای باطنی اعضاء الراس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و اوجاع مفاصل اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد سرد و درین فعل اقوی از دارچینی کفته اند الاورام و القروح ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است*

قرقمان

بکسر قاف و سکون را و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده

*ماهیت ان

چیزی است مانند قاد که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم می رسد خصوصا درخت خرما و مقل حجازی و صعیدی و انطاکی کفته چیزی است کرم خورده که در جوف درختهای کهنه بهم می رسد و مخصوص بدرخت مقل است

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص

آن

حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سائر سیلانات و مدر بول و شیر و سنون آن جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع*

قرقومغما

بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین معجمه و میم و الف و قرقوغما نیز آمده لغت یونانی است

*ماهیت ان

ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو زعفران است و مغماثفل را نامند و مختار و بهترین آن

ص: ۱۳۱۵

۶۸۹خوشبوی سنکین سیاه رنک آنست که در ان چوب نباشد و چون بخایند بدندان بچسپد و دندان را رنکین کند و چون در آب حل کنند آب را رنکین برنک زعفران نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص

ان

منضج و مسخن و مقوی اعصاب و محلل صلابات و مدر بول و اکتحال آن جالی آثار و رافع ظلمت چشم و مقوی روح باصره است

قرمز

بکسر قاف و سکون را و کسر میم و زای معجمه لغت رومی است و کفته اند لغت ترکی است و بعربی دود الصباغین و صبغ ارمنی نیز و قفر و بفارسی کرم رنکریزان و کم رنک و بیونانی انیقروس و بسریانی اغنیوس نامند و دیسقوریدوس در رابعه قفیس نامیده

*ماهیت ان

حیوانی است کوچک که در برک های اشجار خصوص درخت جیدار بهم می رسد و تا بقدر دانهٔ عدسی بزرک می شود و سرخ و هرچند بزرک می شود سرخ تر می کردد و کویند شبنمی است که بر برک بعض اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدانهٔ عدسی بر سر آن برآمدکی مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرکتر می شود تا بقدر دانهٔ نخودی مستدیر و مانند حیوانی پرنده می کردد که کویا می خواهد طیران کند پس شکافته شده از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنک برمی آید و هرچند کهنه کردد رنک آن زیاده می کردد و آن را با شراب می کشند بنوعی خاص و طبخ می نمایند با شراب یا آب و رنک آن را اخذ نموده نقاشان کتاب و رنکریزان در رنک آمیزی نقاشی و کتابت و رنک ابریشم و پشم بکار می برند و یک جزو آن ده جزو حریر و یا پشم را که در آب جوش داده باشند خوش رنک می کردانند و رنک کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمی شود و کویند دو قسم می باشد خمری و غیر خمری خمری آنست که آن را در شراب می کشند و بالیده و خوش رنک می باشد و یکدانهٔ آن را چون در آب بمالند بزودی آب را خوش رنک می کرداند بخلاف غیر خمری و بهترین الوان احمر است و از ان بهتر رنکی در سرخ نیست زیرا که رنک این شکفته و خوش نما و براق می باشد خصوص که بر طلا بنویسند و ابریشم و پشم رنک نموده بدان ثابت رنک می باشد و بهترین آن تازهٔ بسیار سرخ آنست که از قبرس و بلاد ارمن آورند

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص

ان

بـا قوت قـابضه و حـابس دم اعضـاء النفض آشامیـدن آن بقـدر دو درهم تا یک هفته هر روز پی هم با عسل جهت قطع حیض مجرب کفته انـد و بـا سـرکه جهت منع حمـل و ذرور آن مجفف بواسـیر الجروح و امراض الاعصاب ضـماد آن با عسل جهت الصـاق و التیـام جراحـات عظیمه و بدسـتور بـا سـرکه و نیز با سـرکه جهت شکسـتکی اعضاء و جراحات اعصاب خاصه و سائر اعضاء عموما قوی الاثر الزینه نطول آب مطبوخ آن محلل صـلابات و نیکوئی و درازی موی و مانع تولید قمل مقدار شربت آن دو درم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تپ مؤثر*

قرن

بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربی است بسریانی قرنه و بفارسی سرون و شاخ حیوان و بهندی سینکهه نامند

*ماهیت ان

معروف است و آن بمنزلـهٔ سـلاح و حربه است برای دفع موذی از خود و اکثر حیوانـات حلال کوشتماننـد اقسام کاو و بز و میش و آهو را می باشـد و نوع نر را بزرکتر و بلنـدتر از نوع ماده و مادهٔ تکون آن بیشتر و غلیظتر از مادهٔ موی است و جمع آن قرون آمده

*طبیعت مطلق ان

سرد و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

مجفـف و قـابض ماننـد ملـح مغسول و اکـثر مسـتعمل محرق آنست العین اکتحـال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین اعضـاء النفض جهـت نفث الـدم هر عضـوی و بواسـیر اعضـاء الغـذاء و النفض جهت استرخـای معـده و نشـف رطوبـات آن و یرقـان و ذوسنطاریا نافع و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و قرن هر حیوانی در طی ذکر آن حیوان بیان شد و قرن ایل را بسریانی قرناویلا و بیونـانی سـمفوریا و برومی سـمفوریس و بفارسـی سر کاو کوهی و شاخ کوزن نر و بهنـدی باره سـینکهه کوینـد و بهترین آن ماخوذ از ایل پیر است

۶۹۰و نیز قرن ایل را باصطلاح اهل بالغۀ از بلاد انـدلس نباتی را نامند که بیونانی قرتمن کویند و قرتمن مذکور شد و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختی است بقدر آزاد درخت و آن را ثمری است بقدر زیتون و سرخ پس سیاه می کردد

*افعال و خواص

ان

جهت رفع اسـهال و قروح نـافع و خـاکستر برک آن جالی آثار و چون بکیرنـد ثمر آن را در حال خامی که سبز باشـد و سـرخ نکشته و سائیده بر اورام و قروح کذارند بزودی زائل سازد*

قرنفل

بفتح قاف و را و سـکون نون و ضم فا و لام و قرنفول نیز و بیونانی غرنیواس و برومی قرفلون و بفارسی میخك و بهندی لونک و بانکریزی کلوف نامند

*در ماهیت ان

اقوال بسـیار است آنچه بتحقیق پیوسـته آنست که ثمر درختی است که در جزیرۀ از جزائر زیرباد که آن جزیره را جاوه و بتاویه نیز نامنـد بهم می رسـد و در جـای دیکر نمی شود و بالفعـل آن جزیره در تصـرف ولنـدیس است که فرقـۀ از نصـاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بـدرخت کنار و شاخهای آن باریك و بلنـد ماننـد شاخهای یاسـمین که بهنـدی چنبیلی نامند و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برک آن شبیه ببرک انار و از ان بزرک تر و ثمر آنکه قرنفل است باریك بلند از بند انکشتی کوتاه تر و انـدك پهن و سـر آن مشـرف و بر سـر آن قبـۀ بشـکل حباب و چون خشك کشت در بسـتها که می آورنـد بسـبب سودن باهم اکثر قبـۀ آن جـدا می کردد و آن را نر و ماده می باشد نر آن بزرک تر و اغبر و کمرنك و کم بو و کم طعم تر از ماده و مادۀ آن کوچکتر و در صـفات مذکوره اقوی و بهتر و مسـتعمل مادۀ تازۀ خوشـبوی قوی الرائحۀ تند طعم مائل بشـیرینی تیره رنك بالیـدۀ آنست که در خائیـدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوب نرم کردد و خشبیت نداشـته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

بـا قوت تریـاقیت و تفریـح اعضاء الراس مقوی ارواح و اعضای رئیسـهٔ باطنیه و حافظ آنها و جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و رفع صـداع بارد رطب و فالـج و لقوه و نزلات متوالیه و سـکته و تفتیح سدد دماغی و سائر امراض باردهٔ رطبهٔ سوداویهٔ دماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و کسـی که در مزاج او سودا غالب باشد شربا و سعوطا و نفوخا و طلاء و ضمادا بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و جهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبوی دهان و باعث طیب و نکهت مضغا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع سبل و غشاوه و نیز خوردن آن جهت امراض مـذکورهٔ عین اعضاء الصدر جهت سرفهٔ بارد رطب و ضـیق النفس کهنـهٔ رطوبی و خفقان بارد و وحشت و خوف و وسواس و مورث شـجاعت آشامیـدن آن اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و قوت هاضـمه و امعـا و کبـد و کردهٔ بارده و طحال و باه و رحم و مسـخن و رافع امراض باردهٔ اعضای مـذکوره و قئ و غثیان و فواق و جشـا و تحلیـل ریاح غلیظـهٔ حاصـله از اغذیـهٔ لزجـهٔ غلیظه و استسـقای لحمی و تقطیر البول و سـلس آن و علل بلغمی و سوداوی و زلق الامعـاء رطوبی و امراض باردهٔ رحم شـربا و فرزجه آشامیـدن نیم درم آن با شـیر تازه دوشـیده بشـرط مـداومت بغایت محرک باه و مـداومت یک درم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل و تسـخین رحم و فرو بردن یک عـدد نر آن هر روز بعلت عـدم حمل و طلا و ضـماد مادهٔ آن بر پیش سـر جهت امراض باردهٔ دماغیهٔ مذکوره و بر اوجاع بارده مسـکن آنها و بر اورام بارده محلل آنها و ضـماد ممضوغ آن با آب دهان بر احلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین و کویند مضـر کرده و امعا مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن دارچینی و نصف آن بسباسه است و نیم وزن آن فرنجمشـک و نیـم وزن آن خولنجـان و بـوزن آن نیز خولنجـان کفته انـد و عرق آن در جمیـع افعـال قـائم مقـام خمر است که بکیرنـد یک جزو آن را و نرم بسایند و از هریک برک کل سـرخ و برک کاوزبان نرم سوده یک و نیم جزو و برک تانبول نیم کوفته پیخته نیم جزو و همه را

۶۹۱در کلاب یک شبانه روز بخیسانند پس بدستور متعارف مقطر نمایند و بقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تعدیل اخلاط و استسقا و سائر امراض بارده بیعدیل و شراب آنکه یک جزو آن را با شانزده جزو آب انارین و یک جزو عسل مصفی در شیشه کنند و سر آن را بسته در سرکین اسپ دفن نمایند و بعد یک هفته برآورده استعمال نمایند از خمر بمراتب قویتر کفته اند و اکر آن را با شکر بقوام آورند و شربت مرتب نمایند جهت امراض باردۀ صعبه بی نظیر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین کبیر مذکور شد*

***قرنفل بستانی**

*ماهیت ان

برک فرنجمشک است و بهندی انبل و رام تلسی نیز نامند و در فرنجمشک ذکر یافت و عرق آن مانند عرق قرنفل است در طعم و رائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر قنطوریون غلیظ بستانی اطلاق می نمایند جهت مشابهت کل آن بقرنفل در عطریت و رائحه*

قرنفل شامی

قرنفلیه است لغت مغربی است

*ماهیت ان

نباتی است ساق آن بقدر یک ذرع و خشن و با شعبها و برک آن شبیه ببرک لبلاب و برک بنفشه و کل آن بنفش مائل بسفیدی و خوش بو شبیه ببوی قرنفل و بیخ آن شبیه بخربق سیاه و در بو مانند دارچینی منبت آن اکثر موضع نمناک و با بادروج یک جا می روید

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس و غیرها آشامیدن آن جهت صرع و بدستور ضماد برک آن جهت صرع و ورم ریحی و رطوبی و ابتدای غرب و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر در ان و بوئیدن کل آن جهت زکام و آشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر نفس و سرفۀ رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن بیخ آن جهت وجع حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتکی اعضا و چون بیخ آن را کوفته در روغن طبخ نمایند تدهین و تمریخ بدان جهت کزاز و لرز حمیات نافع مضر محرورین مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن یک درم است*

قرون السنبل

بضم قاف و را و سکون واو و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم باء موحده و لام

*در ماهیت ان

اختلاف بسیار است بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با سنبل یافت می شود و قتال است و بعضی کفته که در ریشهٔ بعضی از سنبل هندی نیز یافت می شود و بعضی بیخ خانق النمر و بعضی بیخ شوکران دانسته اند و بعضی کفته اند بیخی است شبیه به بیش و سمی و بعضی کفته اند نوعی از بیش است و اصح اقوال قول اخیر است که نوعی از بیش است و بهندی آن را سینکهیا نامند و در حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنک باریک و از سعد باریکتر و درازتر و با درخشندکی و بعضی سفید رنک نیز می باشد

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبهٔ بارده و تدهین روغنی که در ان جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید و ربع درم آن کشنده است باختلاط عقل و بول الدم و سیاهی زبان و سائر امراض سرسام و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن کافور مقدار بسیاری تا بیک درم و تا یک مثقال هم با کلاب و شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر با برف و یخ سرد کرده یا جلاب و قرص کافور با دوغ ماست کاوی و ضماد نمودن اضمدهٔ بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور با کلاب و آب برک بید و امثال اینها و آشامیدن شیر تازهٔ دوشیده و سویق سیب ترش و جو مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماء القرع و ماء الخیار و لعاب بهدانه و بزر قطونا سرد کرده با جلاب و مانند اینها

قریس

بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله

*ماهیت ان

بعض کفته انـد نوع غـذائی است ماننـد مصوص و مصوص در حرف المیم ان شاء اللّه تعالی مـذکور خواهد شد و اکثری کفته اند آب کوشت سرد منجمد شده را نامند هر کوشتی که باشد از ماهی و غیر آن

قریص

بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و صاد مهمله

*ماهیت ان

نوع غذائی است که از لحوم لطیفهٔ خفیفه مانند ماهی و بزغاله و جوجهٔ مرغ و پاچه و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشی ها و میوه های تازه و خشک و ادویهٔ طیبه الرائحه

*طبیعت ان

معتدل با برودت و رطوبت

*افعال و خواص ان

مسکن صفرا و خون حاد و قاطع بلغم و محرور المزاجان را نافع مضر مبرود المزاجان و سوداوی و علل اعضای تنفس و سرفه و ضیق النفس

فصل القاف مع الزای المعجمه

قزاح

بضم قاف و فتـح زای معجمه مشـدده و الف و حاء مهمله لغت مغربی است و اعراب افریقیـهٔ آن را علجان و اهل شـیراز کمه و کماه نیز نامند

*ماهیت ان

نباتی است معروف در قیروان شبیه برازیانه و شتر آن را می چرد و از رازیانه برک آن باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و متشعب درهم بافته شده و کل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن مانند رازیانه و جمیع اجزای آن از برک و شاخ و کل و ثمر همه خوش بو است و در مصر نیز بهم می رسد و در نواح شیراز نیز و برای غنم نیکو مرغی و علفی است فربه کنندهٔ آن

ص: ۱۳۲۲

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

برک و تخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل و محلل ریاح و محرک جشا و مسکن اوجاع بارده و مدر بول و حیض و در اطعمه باعث لذت آنها و آشامیدن آب طبیخ آن با ربع رطلی شکر در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند

فصل القاف مع السین المهمله

قس

بضم قاف و سین مهمله

*ماهیت ان

لبلاب بی ثمر است برک آن ریزه و مشبک و شاخ آن باریک

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

اعضاء الراس سعوط عصارهٔ آن جهت عفونت خیشوم اعضاء النفض آشامیدن آب برک و ساق آن مدر حیض و فرزجهٔ آن مخرج جنین السم آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت کزیدن رتیلا نافع

قسب

بفتح قاف و سکون سین مهمله و باء موحده اسم عربی حجازی تمر نخل خشک شدهٔ نیمرس است و اهل مغرب آن را مقلقل و اهل نجد عرق و برشوم و بفارسی خرمای سنک اشکن و بشیرازی قسبک نامند

*ماهیت ان

خرمای بسیار خشک نیمرس است که بکمال نرسیده باشد و اقسام می باشد و آنچه را بعد از جوش دادن در آب شکافته و پارچه غیر متساوی نموده خشک کرده باشند شکم دریده نامند و آنچه سر آن را بلبل خورده و در درخت مانده خشک شده باشد بلبل خورده کویند و این شیرین تر می باشد و بهترین همه بزرک فربه هستهٔ کوچک آنست که خشک و صلب باشد

*طبیعت ان

ص: ۱۳۲۳

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مقوی معده و ناشف رطوبات و مستحکم کنندهٔ الیاف آن و حابس طبع و نفاخ خصوصا که آب بر ان بیاشامند و خوردن آن با مغز کردکان منضج و محلل اخلاط سینه و اما اسرشی آنکه خوب خشک نباشد کرم و تر و خشکی ندارد و نفاخ و بطئ الهضم و مرخی معده و کاه اسهال می آورد و مصلح آن مغز کردکان بریان کرده و کفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنست که خشک اندک مائل بسبزی آن را مقدار کمی بالای طعام سرد و تر بخورند خصوصا صاحبان ضعف معده و اما اوقال یعنی آنچه خام استهٔ نابسته خشکیده بیمغز باشد همه اصناف آن

۶۹۳مورث ریاح و کشیدکی معده و احشا و اجتناب از ان اولی است مصلح آن زیره در سرکه خیسانیده و مطلق قسب مضر دندان و لثه است مانند سائر شیرینیهای نخلی مصلح آن در محرورین سکنجبین حامض و شراب انارین و در مبرودین زیره در سرکه خیسانیده و بعضی کفته خرمای هیرونی عبارت از ان است*

قسط

بضم قاف و سکون سین و طاء مهملهٔ مشاله کفته اند معرب از قسطس یونانی است و کفته اند معرب از کته هندی است و بسریانی قوشنا و قشنا و بفارسی کوشنه و بفرنکی کست و بهندی کت نامند

*ماهیت ان

بیخی است شبیه به بیخ لفاح و نبات آن بی ساق و مفروش بر زمین و برک آن عریض و کویند بیخی است خشبی که بهندی پهکرمول نامند بدانکه قسط سه قسم می باشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مائل بزردی سبک با عطریت است و این را قسط بحری و عربی کویند و دوم تلخ مائل بسیاهی و مغز آن مائل بزردی و سطبری و سبک و کم بو و این را قسط هندی نامند و سوم مائل بسرخی و سنکین و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبوی و بی تلخی و این سمی و قاتل است و آنچه بوی صبر از ان آید زبون و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و بالجمله از ادویهٔ شریفهٔ جلیله النفع است و بهترین آن سفید تازهٔ شیرین کرم ناخورده با عطریت رائحه سطبر لحیم آنست که چون بخایند اندک زبان را بکزد و پوست آن نازک باشد و بعد از ان هندی سیاه سبک وزن و بعد از ان قسط شامی و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و بعضی بیخ راسن را قسط شامی نامند و مغشوش بقسط بحری می نمایند و فرق میان آن و قسط بحری صلابت و عدم عطریت رائحه و کزیدکی بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک شیخ الرئیس کرم در سوم و خشک در دوم کفته و با رطوبت فضلیهٔ نفاخه و کفته اند قوت حرارت و حرافت و مرارت مر آن بحدی است که مقرح جلد است

*افعال و خواص آن

مقوی اعضای رئیسه و غذائیت نافضه و اعصاب و باه و دافع امراض باردهٔ رطبه از انها مسخن اعضائی که مراد تسخین آنها باشد و جاذب خون و سائر اخلاط و سم بظاهر جلد اعضاء الراس مقوی دماغ مستحکم کنندهٔ اعصاب و محلل و پراکنده کنندهٔ ریاح مخدرهٔ دماغیه و دافع صداع بارد رطب کهنه خصوصا قسط سفید که در ان امر عظیم النفع است و از برای اوجاع مقدم دماغ و لیثرغس و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و غیره از امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه شربا با عسل و یا ادویهٔ مناسبهٔ دیکر و ضماد آن با عسل نیز و تمریخ آن با روغن عربی که روغن بز یا کاو باشد که در ان بجوشانند و بمالند جهت امراض مذکوره و سعوط آن با آب باران جهت درد سر مزمن و لطوخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن با روغن زیتون جهت فالج و استرخا و درد کوش و بدستور قطور دهن آن در کوش مفتح سدهٔ بارد آن و بخور آن رافع زکام و وبای حادث از عفونات اعضاء الصدر آشامیدن یک مثقال آن با خمر و افسنتین جهت اوجاع صدر و ربو و بهر و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و تنقیهٔ سینه از اخلاط لزجه لعوقا با عسل و درد پهلو را نیز نافع الات المفاصل و الاعصاب جهت اوجاع مفاصل و استرخای عصب و عضل و فسخ آن و تسخین اعصاب و مفاصل و رفع امراض آنها و جهت عرق النسا شربا و ضماد او بدستور تدهین آن اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن با عسل جهت نشف رطوبات و بلاغم و دفع آنها و قطع اخلاط لزجه و تحلیل ریاح و تقویت معده و کبد و کرده و مثانه و تسخین و دفع امراض و اوجاع آنها و عضلات بطن و جهت تفتیح سدهٔ کبد و طحال و تحلیل ورم طحال و استسقا و یرقان و مغص و درد رحم و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و حیض و بخور آن بقمع فرزجه و حمول آن جهت ادرار حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه و تسکین اوجاع رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و تکمید بدان اعضاء التناسل آشامیدن نیم درهم آن با عسل و یا با شراب

ص: ۱۳۲۵

۶۹۴جهت تقویت باه و بدستور ضماد آن و تدهین بدهن آن الحمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت تپ ربع کهنه و ضماد آن بـا روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از اخـذ حمی یعنی پیش از نوبه القروح و الجروح ضـماد آن با ماء العسل جهت رفع کلف و آثـار جلـد و طلای آن با سـرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و رویانیـدن موی در آن موضع و جهت برش و نمش و سعفه و خراجات و تشنجی که در صورت بهم رسیده باشـد و ذرور کهنهٔ آن جهت قروح رطبه و تازهٔ آن مقرح جلد السـموم یک مثقال آن با خمر و افسـنتین تریاق سـموم و جاذب آنها بسوی ظاهر جلد و جهت رفع سم افعی و عقرب و رتیلا و امثال اینها از سـموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن کلنکبین مضر رئه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکدرهم تا یک مثقال بـدل آن نصف وزن آن عاقر قرحا و کوینـد بدل آن وج ترکی است و مصـلح آن خطمی است دهن القسط ساده که قسط تلخ را مقـدار چهل مثقال نیم کوفته یک شـبانه روز در شـراب بخیسانند پس با چهارصد مثقال روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا شراب سوخته کردد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مقوی اعصاب و اعضا و باه و محلل قوی و رافع برودت معده و جکر و لرزتپهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه و مقوی موی و دراز کنندهٔ آن شـربا و تدهینا مقدار شـربت آن هفت درهم و قسط ابیض مر در صـحراها و کوهستان بلاد بحری از بلاد فارس که کرم سـیرات نامند بسـیار بهم می رسد کیاه و برک آن شبیه بکرمه البیضا که فاشـرا نامند و بیخ آن ضخیم تر از بیخ فاشرا و تلـخ و آن قسط احمر است و انطاکی نوشـته که نوعی از قسط می شود بسـیار سـنکین و ثقیل و آن را اهل آن بلـد قسط تلخ و ماردارو می نامنـد و من نبات آن را دیدم و بیخ آن را برآوردم و تجربه کردم و دواء القسط و ادهان و معاجین آن در قرابادین کبیر مذکور شد*

قسطرون

بفتح قاف و سکون سین و فتح طاء مهملهٔ مشاله و ضم راء مهمله و سکون واو و نون بیونانی قسحروطروقون یعنی متاذی بآتش و وجه تسمیهٔ آن بدان جهت آنست که در اماکن بارده می روید و اهل روم آن را برطانیقی نامند و رسماریتانیز

*ماهیت آن

دیسقوریدوس کفته نباتی است که هر سال تازه می روید ساق آن باریک بقدر یک ذرع و زیاده بر ان و مربع و برک آن باریک بلند طرف پائین آن عریضتر و بتدریج باریک می شود شبیه ببرک بلوط و مشرف و خشبو و برطرف ساق آن تخمهای مجتمع و در یکجا شبیه بخوشه و بیخ آن شبیه بخربق و باریک و مستعمل بیشتر برک و بیخ آنست و انطاکی نوشته کل آن زرد و در بو شبیه ببوی صعتر و اقوال دیکر نیز در ماهیت آن مذکور است و بالجمله از ادویهٔ مجهوله الماهیت است

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

جمیع اجزای آن با قوت تریاقیت اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن برک آن با آب جهت صرع و جنون مقدار یک درم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد و طحال و با شراب جهت یرقان و ادرار طمث و چهار درخمی آن با شراب مسمی بادرومالی جهت اسهال بطن و یک درم آن بادرومالی جهت ادرار بول و تفتیت حصاه و اختناق رحم و مقدار یک باقلای آن با عسل کف کرفته بعد از طعام جهت تقویت و دفع حشای حامض از فساد معده و بدستور مضغ آن و فرو بردن آب آن و آشامیدن طبیخ آن جهت رفع قئ ذریع و عنیف و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول اعضاء الصدر آشامیدن آن با ماء العسل جهت قرحهٔ رئهٔ مزمن و چرک مجتمع در سینه و مقدار سه ابولوث آن با شراب ممزوج نیمکرم جهت نفث الدم سینه اکر تپ نباشد و الا با آب العین و الاذن اغتسال بطبیخ آن جهت رمد و کمنه و قطور عصارهٔ آن در کوش جهت درد دندان اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت عرق النسا و فسخ عضل السموم آشامیدن سه درخمی آن بادرومالی جهت نهش هوام سمی یک درم آن با شراب

۶۹۵جهت دفع سمیت ادویهٔ قتاله ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام ردیه و کفته اند نفع آن در سموم بحدی است که اکر قبل از وقوع سم بخورند اذیت آن را کم کرداند و اکر بعد از ان دفع سمیت آن نماید

فصل القاف مع الشین المعجمه

قشارکندر

بکسر قاف و فتح شین و الف و راء مهمله و ضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین

*ماهیت ان

ریزهائی است که از سودن قطعهای کندر باهم جدا شود و در کیسهٔ آن ریخته کردد

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

قابض و مجفف و در داروهای چشم و اکحال و در مراهم و معاجین و غیرها مستعمل و جهت نفث الدم و قرحهٔ امعا و اسهال مزمن شربا و ذرور آن جهت رویانیدن کوشت بر جراحات و خشک کردن آنها و اصلاح قروح و جروح قدیمه و فرزجهٔ آن جهت نشف تجفیف رطوبات سائلهٔ مزمنه از رحم و بریان آن جهت رفع حکه و رحم نافع و در کندر نیز ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

قشر

بکسر قاف و سکون شین و راء مهمله لغت عربی است و بفارسی پوست و بهندی چهال و چهلکا نیز نامند و جمع آن قشور آمده و قشره باها مراد پوست نازک تازهٔ نرم است

*ماهیت ان

اسم جنس پوست اشجار از تنه و شاخها و ریشه و ثمر و تخم است و الوان اکثر قشور مختلف می باشد با مغز آن و کاه متفق و بالجمله در خامی و تازکی سبز و بعد خشک شدن سفید و مائل بسفیدی و اغبر و سیاه رنک و بعضی بعد کمال رسیدکی زرد مائل بسرخی و سرخ می کردد مانند اترج و دارچینی و نارنج و غبیرا و امثال اینها و نیز در غلظت و رقت و لطافت و کثافت و حدت طعم و رائحه و عدم آن هر دو نیز مختلف و متفاوت می باشد و نیز بعضی بطئ الهضم و بعضی سریع الهضم و نیز قشر بعضی اشجار انفع و خوشبوتر و تندتر و لطیف تر و سریع النفوذتر از جرم و لحم آنست بسبب عطریت رائحه مانند اترج و دارچینی و قرفه و سلیخه و امثال اینها و نیز پوست بعضی انفع واحد و الطف اند مانند بیخ کاسنی و کبر و رازیانه و کرفس و

دارفلفل و نانخواه و کشنیز خشک و مانند اینها و کاه می باشد قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک و ترب و خیار و مانند اینها و لهذا با پوست خوردن آن انفع است و سریع الهضم تر از بی پوست و نیز قشر بعضی خوشبوتر از لحم آنست و لیکن نفاخ و بطئ الهضم مانند پوست سیب و بتفصیل قشر هر چیز و منافع آن در بیان آن چیز مذکور شد و می شود ان شاء اللّه تعالی و جالینوس و غیر آن کفته اند هر چیز را قشری است حتی معدنیات و فلزات را و قشر فلزات آنست که نزد کوبیدن از ان جدا می کردد مانند انواع توبالات و اینها الطف و جالی ترانند از اجرام آن فلزات و توبالات نیز ذکر یافت و جهت تاکل و نقصان لحوم فاسده انفع و توبال نحاس بهتر از توبال آهن و قشارشاپورقان قابض تر از غیر آن و بدانکه مراد قدمای اطبا از اطلاق آن قشر بطیخ است و اما درین زمان نزد اهل یمن و نواح آن مراد از ان قشر قهوه است یعنی بن و طبیعت قشر هر چیز مطلقا کرم و خشک تر از جرم و لب آنست

*افعال و خواص ان

بطئ الهضم تر و نفاخ تر مکر بعضی که ذکر یافت قشر اترج کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

مقوی معده و قلب و دماغ و هاضمه و احشای بارده و محلل ریاح و خائیدن آن خوش بوکنندۀ دهان و زائل کنندۀ بوی سیر و پیاز از ان و قلیل آن نافع و اکثار آن مضر مصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد و خشک و مسهل و مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع قشر الرمان آنچه از رمان حلو است سرد و تر و آنچه از رمان حامض است سرد و خشک و ضماد آن جهت ورمهای سحج امعا و اسهال و قطع خون بواسیر و مضمضه با آب آن مقوی لثه و دندان و چون دو درم

۶۹۶آن را بسایند و سفوف سازند و بالای آن آب کرم بیاشامند اخراج دیدان بقوت نماید قشر اصل الرازیانج کرم و خشک در دوم و در افعال قریب به بیخ کرفس قشر اصل الکرفس کرم و خشک در دوم ملطف و مفتح و مدر بول و جهت امراض کبدیه و طحالیه نافع و بدستور قشر اصل کبر و هندبا و قشر جوز الاخضر یعنی پوست سبز تازۀ کردکان سرد و خشک و با حدت چون آن را پخته از ان ربی ترتیب دهند جهت رفع خناق رطوبی نافع قشر جوز الصلب یعنی پوست صلب زیر پوست کردکان خاکستر محرق آن مجفف زخمها و بی لذع قشر الخیارشنبر چون دو مثقال آن را نرم سوده بر آب سرد پاشیده زن حامله نزد وضع حمل که بدشواری شود بنوشد بآسانی وضع حمل او شود قشر قصب الفارسی محرق آن جهت داء الثعلب قشر الفستق یعنی پوست بیرون پسته سرد و خشک در دوم و قابض و مجفف و دابغ و مقوی امعا و معده است و بتفصیل هریک اینها و غیر اینها در اماکن خود ذکر یافت و می یابد ان شاء اللّه تعالی*

ص: ۱۳۲۹

قشمش

بکسر قاف و دو شین معجمه در میان هر دو میم ساکنه معرب کشمش فارسی است

*ماهیت ان

نوع انکوری است کوچک مدور مائل با اندک طولانی و الطف و شیرین ترین انواع آنست و زبیب رسیدهٔ آن نیز بسیار شیرین و لطیف و بهتر از سائر انواع زبیبها و از نیم رس و غورهٔ آنکه غورهٔ کشمش نامند چاشنی دار می باشد و این از برای زیر طعام کذاشتن و در شکم مرغ و طیور دیکر و حلان ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ

*و طبیعت و افعال و خواص ان

در زبیب مذکور شد

فصل القاف مع الصاد المهمله

قصاص

بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خلر رقیق الغلاف کوچک دانه بسیار سفید است و در حرف الخاء مع الراء در خلر مذکور شد*

قصب

بفتح قاف و صاد و باء موحده لغت عربی است و بسریانی قنا و بیونانی اثونبون و قالامن نیز و برومی قلاماوس و بفارسی نی و بترکی قابیش و بهندی سرکنده و نل و بفرنکی بروند و نوع بسیار کبیر آن را بهندی بانس و متوسط آن را ترله بانس نامند

*ماهیت ان

اسم جنس نی کرهدار است و آن اقسام است از مجوف و غیر مجوف و مصمت و آجامی و غیر آجامی که در زمینهای آبدار و کنار آبها و زمینهای نمناک می روید و بهترین اقسام مجوف آنست که در بندهای آن بلند و کرههای آن بسیار از هم دور باشد و این را نی هندی نامند و ازین نوع آنچه بندهای آن بسیار بلند باریک نرم و کرههای آن بسیار از هم دور است آن را نی آچی نامند جهت آنکه از انجا می آورند و آن جزیرهٔ از جزائر زیربادات است و در جزائر دیکر نیز بهم می رسد و قلم که بدان کتابت می کنند نیز نوعی از نی مجوف است و بهترین این آنست که در قریهٔ واسط از قرای شوستر و بعد از ان آنچه در قرای دیکر نواح آن بهم می رسد که صلب خوش جوهر خوشرنک سیاه مائل بسرخی براق و با اندک ابلق بی ریشه و راست است پیچدار نباشد و چرب و نرم باشد و از ان را آنچه را تربیت می نمایند در ابتدای رستن و وقت بریدن و بعد از ان خوب می باشد بدین قسم که بعد از رستن و بقدر یکدو ذرع رسیدن آنچه بسیار ضعیف و غیر مستوی است و یا کرههای آن

نزدیک بهم می برند تا تتمه قوت یابند و آنچه خوب است اکر اندک کج شده بملایمت راست می کنند و بعد از کمال رسیدن می برند و نمی کذارند که بسیار خشک و فاسد کردد پس دستها بسته در جاهای بلند که بدانها دود برسد می کذارند و دود بدان می دهند و تدابیر دیکر نیز می کنند پس خوب آن را جدا کرده دستها می بندند هر دسته یک صد عدد و آنچه را تربیت ننموده باشند زبون و اتفاقا در هر دسته ازین نیز سه چهار نیزه که در هر نیزه دو یا سه عدد بند قلم می باشد خوب

ص: ۱۳۳۰

۶۹۷برمی آید و باقی زبون و از نوع زبون نی بوریا و غیر آن می بافند و از مصمت آن نیز و می سوزانند و نیشکر که قصب السکر است از اقسام مصمت آنست و علی حده ان شاء اللّٰه تعالی مذکور می کردد و انابیبی که نی فارسی است و آن نی سبز رنک است که در آبها می روید و نبطی آن نمی روید مکر در آبهای ایستاده و عکرش که قسمی از ثیل است چون در زمینهای آبدار تربیت یابد نی می کردد و قنا یعنی نی نیزه و تیر که بعربی مران و بهندی سری نامند نیز هر دو از اقسام قصب اند و اقسام بانس که در ملک هند و زیربادات خصوص افراط اقسام آن در بنکاله بسیار است نیز از اقسام نی مجوف است و تفصیل هریک جدا جدا طولی دارد و خیزران نیز از اقسام نی مصمت است در حرف الخاء ذکر یافت

*طبیعت مطلق ان

سرد و خشک و محرق آن کرم و خشک

*افعال و خواص بیخ ان

اندک جالی و بی حدت و از سائر اجزای آن قویتر اعضاء الراس ذرور قصب محرق جهت سعفه و قوبای حادث در سر و کل آن چون در کوش رود احداث کری نماید بسبب چسپیدن باندرون کوش و لهذا احتراز از ان واجب است و سنون سوختهٔ قصب جالی دندان و مانع سیلان خون لثه و اکتحال رطوبتی که در برک نی جمع می کردد جهت رفع بیاض عین از مجربات است اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن سائیدهٔ برک آن با عسل جهت سرفه و محرق آن بقدر یک دانک جهت تفتیح سدهٔ مراره و ادرار بول و حیض چون برک نورستهٔ آن را در آب خوب بمالند و صاف کرده بنوشند نفث الدم را مفید است الجروح و القروح و ضماد سوختهٔ آن جهت جرب و حکه و زخمهای چرکدار و ضماد برک تازهٔ آن جهت حمره و اورام حاره و ضماد بیخ تازهٔ کوبیدهٔ آن جاذب استخوان و پیکان و با سرکه مسکن درد کمر و عصب و ورک و ذرور پوست نی نیم رس خصوصا بانس حابس نزف الدم همه اعضا است که پوست ظاهر آن را بتراشند و نرم سوده بر ان بپاشند السم ضماد شکوفهٔ آن جهت کزیدن عقرب و اخراج کرم کوش و معده الزینه طلا۔و خضاب بیخ سوختهٔ آن با پوست و با هموزن آن حنا جهت رویانیدن موی و بلندی و تقویت آن و جلای بشره و پوست نی فارسی سوخته کرم و خشک در سوم و جهت داء الثعلب الحمی و غیره فرش کردن برک نی فارسی که آب بر ان پاشیده باشند جهت صاحبان تپ حار و رفع شدت کرمی هوا و فساد آن نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و فندق است*

قصب الذريره

بفتح ذال معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و ها لغت عربی است و نیز بعربی قصب بواو بسریانی قصادیسما و بیونانی ارمنیقون و برومی اقیاقیلونی و بفارسی نی نهاوندی و بر کینبه و بهندی چرایتا و چرایته و یک نوع دیکر را نیپال و بفرنکی کال دم ارهانک نامند و دیسقوریدوس قالاس نامیده

*ماهیت ان

نباتی است معروف باریک و بلند تا دو شبر و انبوبی کرهدار و بر هر کرهی دو شاخ و بر شاخها نیز شاخهای بسیار باریک و بر هر کرهی دو برک شبیه ببرک نعناع و بر شاخهای بسیار باریک آن غنچها و کلهای کوچک فی الجمله شبیه بکل بنفشه و ساق آن را چون بشکنند شکستهٔ آن با ریشها باشد و جوف آن سفید و در ان چیزی شبیه بپنبهٔ ندافی نموده و نسج عنکبوت و لزج و طعم ممضوغ آن قابض باندک حدت و حرافت و رنک ظاهر ساق و شاخهای آن سرخ مائل بزردی و تیرکی و دو نوع می باشد یکی کبیر و باوصاف مذکوره و دوم صغیر و آن بسیار باریک مانند خیوط و منابت آن بلاد هند و فارس و کوه کیلویه و در بنکاله نیز کثیر الوجود و کفته اند نوع دوم املس و بهیأت کبیران و رنک ظاهر آن با کمودت و طعم آن با قبوضت و با حدت و حرارت و این هندی است و بهتر از اول و نیز کفته اند یک نوع دیکر هندی می باشد که حدت و تلخی ندارد و این را تخمی است مانند نخود و در غلافی و اکثر اطباء کفته اند مختار و بهترین آن یاقوتی رنک بصفات مذکورهٔ صدر است که کوههای

ص: ۱۳۳۲

۶۹۸آن نزدیک بهم و سائیدۀ آن خوش بو و زرد رنک مائل بسفیدی باشد

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی کرمی آن را و بعضی خشکی آن را غالب دانسته اند و این اظهر است

*افعال و خواص آن

ملطف و محلل و با اندک قوت قابضه و مجففۀ زیاده از قابضه و حرافت و با جوهر ارضی و هوائی که باهم نیکو امتزاج باعتدال یافته و با جوهر لطیف چنانچه در همه افاویه می باشد و مقوی دل و جکر و دافع استسقا و درد سینه و جکر و رحم و عسر البول و تقطیر آن و محلل اورام و التیام دهندۀ شکاف عضل اعضاء الراس و العصب و الصدر آشامیدن طبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون و وجع فواد بارد و سرفۀ بارد رطب و نیز استنشاق دخان آن بتنهائی و یا با صمغ البطم بقمع که بحلق برسد جهت سرفۀ بارد رطب و اکتحال آن جهت جلای بصر و تقویت آن و حدت بصر و آشامیدن طبیخ آن جهت شدخ عضل و اورام معده و کبد و تفتیح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت حبن و وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض کرده و رفع قرحۀ مزمن و تقطیر البول و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النسا الزینه و الاورام ضماد آن جهت کمودت خون مرده زیر جلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوش بوئی زیر بغل عرق و شکستکی اعضا نافع مضر کمرکاه مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سائر چیزها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن عدس و مر و بدستور اظفار الطیب است با صندل و آن را داخل اکحال جالیه و مقویۀ بصر و کفته اند داخل طیوب و ذرائر می نمایند لهذا آن را قصب الذریره می نامند و اطبای هند آن را سرد و خشک و سبک و باد انکیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش اعضاء و تپ حادث از فساد اخلاط ثلثه که سنپات نامند می دانند و آشامیدن نقوع آن با برک حنا و هلیلۀ سیاه هندی و شاهتره از هریک یک درم تا یک مثقال و یازده عدد فلفل نیم کوفته که شب در آب کرم بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده با دو درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز جهت اقسام جرب و قوبا و ابتدای جذام و غیرها مجرب و باضافۀ بسفایج و افتیمون و عناب فعل آن اقوی است*

قصب السکر

بفارسی نیشکر و بهندی بلغتی اوکهه و بلغتی کانده و کنه هر دو بکاف عجمی و پوندا نیز نامند

*ماهیت

ان

دو نوع است سفید و سرخ و هریک اصناف می باشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرین و بعضی شورمزه و بحسب اماکن مختلف می باشد در خوبی و بدی و سفید آن در قصبهٔ بردوان از مضافات مرشد اباد بنکاله بسیار خوب و لطیف و نازک و شیرین مثل قند و نبات می شود بعد از ان در اکبراباد و شاه جهان آباد و صوبهٔ بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هند و در راج محل و دیکر جاها نوع سرخ در بنکاله خوب و کلان می شود و در صوبهٔ عظیم آباد و اوده و کورکهه پور از بلاد هند و نیز در بتاویه و چین و در مصر و عمان نیز خوب می شود از قسم سفید و در اماکن دیکر بدان خوبی نمی شود و سرخ آن نیز مختلف باشد در خوبی و بدی و بهترین قصب السکر آنست که صادق الحلاوه و آبدار لذیذ کمریشه باشد یعنی ریشه های آن نرم نازک باشد که در خائیدن دندان و زبان را آسیبی نرسد و شکر مصنوع از ان خوب و لطیف می باشد و در فانیذ دستور اخذ و صنعت و اقسام شکر و فانیذ و قند و نبات و غیرها مذکور شد

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم تر

*افعال

و خواص ان

ملطف خون و حابس و مفتح سدد اعضاء الصدر و الغذاء و النفض رافع خشونت سینه و رئه و سرفه و جالی رطوبات متولده در انها خصوص در مشوی آنکه در زیر آتش و یا خاکستر کرم و یا آنکه مقشر آن را با آب کرم شسته باشند و مسمن بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قئ کردن با آب آنکه بیاشامند و بالای آن آب سرد بنوشند و قئ کنند با عالت پر مرغی که در روغن کنجد فرو برده باشند و اکثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد

۶۹۹ریاح و مفسد معده و مضر رئهٔ پیران و بلغمی مزاجان مصلح آن طبخ آن دو سه جوش و خوردن انیسون بعد از ان

*فصل القاف مع الضاد المعجمه

قضاعه

بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مهمله و ها بعربی مادهٔ سک آبی را نامند و بهندی اودبلاو و نیز غبار آسیا را نامند

*افعال و خواص ان

اکتحال و ضماد دماغ آن جهت رفع تاریکی چشم بیعدیل

*فصل القاف مع الطاء المهمله

قطا

بفتح قاف و طا و الف جمع آن قطاه و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیهٔ آن بقطات بجهت حکایت از صوت آنست یعنی در تصویت آن قطاقطا ظاهر می کردد و بفارسی سنک خوار و بترکی باقربقره و برومی فاسا و بیونانی رمیناموز و بهندی لوا نامند و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند توهم نموده کسی که آن را سنک اشکنک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی کفته که بفارسی اسفرود نامند

*ماهیت ان

مرغی است و دو نوع است کبیر و صغیر و کبیر آن جبلی بقدر کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی بر ان غالب و صغیر آن بری و بجثهٔ کنجشک بزرکی و مرقش با زردی و بر سر آن تاجی و در صحراهای کم آب و سنکستانها می باشد

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحراره قوی الیبس است

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس و العصب و الغذاء مفتح سدد و مقوی معده و کبد مرطوبین و جهت فالج و برودت اعصاب و احشا و استسقا و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه نافع المضار دیرهضم و مولد سودا مصلح آن کذاشتن آنست بعد از ذبح دو روز در سرما و در کرما اقلا یک شب مانند طیور سرخ کوشت صلب دیکر پس مهرا پختن و با سرکه و روغن و ادویهٔ طیبه الرائحه خوردن و سنکدان آن مولد سنک کرده و اکتحال خون کرماکرم آن جهت رفع بیاض و شب کوری و طلای استخوان سوخته آنکه در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت رفع سعفه یعنی کچلی و داء الثعلب و رویانیدن موی در ان نافع است*

قطاف

بضم قاف و فتح طا و الف و فا بفارسی سبوسه و بهندی پوری نامند

*ماهیت ان

نوع غذائی است که از آرد میده و با روغن و شیر خمیر کرده و نانهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و کردکان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر می نمایند و با سبزیها و یا کوشت قیمه یا نخود مقشر پخته یا خام سبز پر کرده در روغن بریان می کنند و یا در فرن و یا در تنور در ظرفی چیده بریان می نمایند و می خورند

*طبیعت ان

بانچه که از ان سازند راجع

*افعال و خواص

ان

کثیر الغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز کردکان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهتر است المضار مولد سدد و دیرهضم و آنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب و قلیل الغذاتر از سائر اقسام مصلح این عسل و مصلح سائر اقسام در محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است

قطایف

بفتح قاف و طا و الف و کسر یای مثناه تحتانیه و فا بفارسی رشتهٔ خطائی نامند

*ماهیت و صنعت آن

در حرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت

*طبیعت ان

در دوم کرم و تر و اصلی آن در رطوبت مائل باعتدال

افعال و خواص ان

سریع الهضم و کثیر الغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوه چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن چون با

مغز گردکان و یا با روغن آنکه تازه باشد تناول نمایند و بعد از ان سکنجبین بنوشند و اکثار آن

ص: ۱۳۳۶

۷۰۰به حدی که بر معده ثقیل باشد ممنوع و مضر مصلح آن سکنجبین است

قطف

بفتح قاف و طا و فا لغت عربی است و نیز سرمق نامند معرب از سلمه و یا سرمک و یا سرمه فارسی است و بسریانی قفطا و بیونانی افیلوکبیون و افکرکسیس و دیسقوریدوس اندرافکسیس و بقولی اطرافعس نامیده و بفارسی اسفناخ رومی و بهندی پانک و بقول دیکر ککروهن و کویند بهندی بتهوا بفتح بای موحده و ضم تای مثناه فوقانیه و خفای ها و بفتح واو و الف نامند

*ماهیت ان

نباتی است بری و بستانی برک آن سبز مائل بزردی و طولانی و زودشکن و ساق آن مانند پودنه بلند و کل و تخم آن با زردی و اندک لزوجت و شوری و منبت آن نزدیک آبها و بری آن اقوی از بستانی

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر و سردی و تری بری کمتر از بستانی

*افعال و خواص ان

تناول برک پختهٔ آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار و صفراوی مزاجان خصوصا با آب غوره و انار و مسکن عطش و صاحبان حمیات حاره و طحال و رادع اورام حارهٔ حلق و سائر اورام باطنی و ملین سینه و بطن و آب مشوی آن با شکر مسهل و ساق آن مفتح سدد و رافع اورام حارهٔ باطنیه و ظاهریه و حمره شربا و ضمادا و طلاء که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر عضو کذارند و آشامیدن آب آن با شکر مفتت حصاه کرده و مثانه و محلل ورم طحال و بادویهٔ مسخنهٔ غیر محلله مبهی مضر مبرودین و مولد ریاح مصلح آن ادویهٔ حاره عطره و طلای عصارهٔ برک آن در حمام رافع جرب و حکه و آثار حادث در جلد و شستن جامهٔ حریر و پشمینهٔ رنکین به آب طبیخ آن پاک کنندهٔ اوساخ آن بدون تغیر رنک و ضماد برک پختهٔ آن محلل اورام حاره و حمره و تخم آن در کرمی معتدل و در اول خشک

*افعال و خواص آن

مفتح سدد و مسهل و محلل لزوجات و اورام باطنیه و ظاهریه و مدر بول و مقیٔ قوی مرهٔ صفرا چون با مصلح آنکه نمک و آب کرم و عسل است بیاشامند و چون بیست و یک روز هر روز دو مثقال آن را با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقا و یرقان مجرب و جهت عسر البول و تقطیر آن و ضعف کرده و رفع التهاب احشا و حمیات حاره و سموم مفید و اکتحال آن با شکر بوزن آن جهت جرب نافع و بالخاصیه آشامیدن آن مبهی و منعظ مقدار شربت آن از یک مثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب و شکر و کلاب و سکنجبین و سائر اشربهٔ مناسبه و تخم بری آن را چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصفه رسد پس بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت اخراج مشیمه که برنیاید و سه چهار روز یا زیاده مانده باشد مجرب دانسته اند مصلح آن در اسهال و هیجان قیٔ نمک و عسل و آب کرم و کفته اند بقلهٔ آن بهتر از چغندر و سائر بقول است جهت آنکه زود منحدر می کردد و اخراج می یابد نه بسبب لزوجت بلکه تقویت تحلیلی که دارد مضر مبرود المزاج و معدهٔ بارد و مولد ریاح غلیظه مصلح آن پختن آن با چغندر و مطیب بافاویهٔ عطره و ابازیر حاره نمودن و با آبکامه خوردن است

قطف بحری

اهل شام آن را ملوخ نامند و کفته اند بتهوا هندی این نوع است نه نوع اول و بیونانی لیمون و ملخ نیز خوانند

ص: ۱۳۳۸

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بعوسج و بیخار و برک آن شبیه ببرک زیتون و از ان شریف تر و خشنتر و باندک شوری و قبضی منبت آن بسواحل دریا و شوره زارها و این بهتر از ان هر دو نوع است جهت آنکه موذی و مضر معده نیست بسبب ملوحت و قبضی که دارد

*طبیعت ان

کرم در دوم و تر در اول

*افعال و خواص ان

خوردن اطراف و برک نازک ریزهٔ تازه تر آن خام و یا مطبوخ زیاده کنندهٔ شیر و منی و معین بر جماع و سبک بر معده و زود اخراج می یابد بسبب اندک ملوحتی که دارد و آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم با ماء العسل جهت شدخ عضل و تسکین مغص و ادرار بول و رفع احتباس آن مفید و بعضی قطف بحری را ملوخیا و بعضی نوع صغیر خطمی دانسته اند و هر دو غلط است و از پوست آن کساء مخطط

۷۰۱و عبا و برد یعنی چادر و غیرها می بافند و یحتمل که این درخت سن باشد که در ملک هند و بنکاله و غیرها نیز می شود و برک و شاخهای نازک نرم نورستهٔ آن را پخته می خورند مانند بقول دیکر و از پوست رسیدهٔ ساقهٔ درخت آنکه ببلندی یکدوقامت می شود و چوب آن سفید رخو سبک می باشد بجای پشم و موی حیوانات در بلاد ایران و عرب و در ملک هند مستعمل دارند در تافتن ریسمان از ان و بافتن و بعضی البسه و جل حیوانات و خریطه و کیسه و جوال و غیره برای کذاشتن شکر و برنج و فوفل و غیرها*

ص: ۱۳۳۹

قطلب

بضم قاف و سکون طا و ضم لام و باء موحده لغت شامی است بعربی قاتل ابیه و بعجمی اندلس مطردیه و عامه عصی الدب و بیونانی قوماریس و قوماورس نیز و ثمر آن را جنی الاحمر نامند و بعضی کفته اند که بلغت قدس نقیب و بیونانی باقولا کویند

*ماهیت ان

درختی است شبیه بدرخت به و برک آن از برک آن نازک تر و ثمر آن بقدر آلوئی و بی تخم و چون رسیده پخته کردد زعفرانی رنک و سرخ یاقوتی و شیرین و خوش بو می شود با اندک قبضی و چون آب آن را بمکند بجای تخم ثفل باریک مانند کاه در ان می ماند

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص ان

ثمر آن تریاق سموم قتاله و ضماد آن بر چشم جهت نضج آب نازل در ان مؤثر الاورام و البثور آشامیدن آب طبیخ برک آن جهت رفع ثآلیل و دامیل و تحلیل اورام و بدستور ضماد برک مطبوخ آن و نطول آن جهت درد مقعده و رحم القروح و حرق النار ذرور برک آن جهت تجفیف قروح رطبه و ثآلیل و رفع سوختکی آتش و بدستور ضماد آن مؤثر و ثمر آن مضر معده و کفته اند آن را صمغی می باشد و کم یافت می شود و اکر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنین و حمول آن جهت بواسیر و بخور آن جهت رفع سحر و افسون موثر است*

قطن

بضم قاف و طا و تشدید نون و به تسکین طا و تخفیف نون نیز آمده لغت عربی است و بعربی نیز آن را نامها بسیار است مانند کرسف و برشف و طوط و عصب الخرفع و تازهٔ آن را قوز و کهنهٔ آن را قضیم و بفارسی پنبه و بترکی ماموق و بینوق نیز و بهندی روئی و درخت کپاس و شکوفهٔ آن را کپاس کاپهول و حب آن را بنوله نامند

*ماهیت ان

مغز ثمر درختی است و در اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مکر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم که مطلقا نمی شود و آن دو نوع می باشد یکی نبات آن صغیر از یک ذرع تا بیک قامت و قدری زیاده نیز بحسب ضعف و قوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان و بر یک ساق ایستاده و ساق آن مجوف و اطراف آن شاخهای بسیار و بر سر شاخها کل و ثمر آن و برک آن از برک بادنجان کوچکتر و زردرنک و کل آن نیز زرد رنک و اندک خوشبوی فی الجمله شبیه بکل خطمی و ته برکهای کل آن سرخ و ثمر آنکه جوزه القطن نامند بقدر کردکان و شبیه بغنچهٔ کل و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن مائل ببنفشی و شکافته پنبه از جوف آن نمایان می کردد و در بعضی اماکن و بلدان ثمر آن را بعد کمال رسیدن می چینند و درخت آن را برقرار می دارند یک سال تا دو سال دیکر ثمر می آورد پس از بیخ می برند و از سر نو زراعت می کنند و در بعضی بلاد هر سال از بیخ می برند و از سر نو می کارند این نیز بسبب قوت و ضعف زمین است پس پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده بمصارف مقرره می آورند و نوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زردآلو و سیب و کردکان تا مدتی می ماند بیست و پنج سال تا سی سال و زیاده هم و کل آن سرخ و بزرکتر و جوزهٔ آن نیز بزرکتر و پنبهٔ آن بسیار نرم و یحتمل که این نوع سینبهل باشد که در ملک هند و بنکاله می شود و لیکن پنبهٔ این بکار بافتن البسه نمی آید و در حرف السین مع الیاء ذکر یافت بهترین پنبهٔ سفید تازهٔ نرم آنست و کهنه خشن آن زبون و بهترین حب آن

۷۰۲بزرک پر مغز تازهٔ آنست

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و حب آن در دوم کرم و تر و با رطوبت فضلیه و کل آن کرم و تر و با قوت مفرحه

*افعال و خواص کل ان

امراض الراس و القلب و النفض و غیرها آشامیدن شراب آن بقدر بیست درم جهت ابتدای جنون و وسواس و خفقان حار و اختناق رحم مؤثر و از یک اوقیهٔ آن کفته اند که از غایت تفریح حالتی قریب بسکر بهم می رسد الاورام و حرق النار ضماد آن بتنهائی و یا با برک تازهٔ آن جهت تحلیل اورام و رفع حکه و آبله و سوختکی آتش و اما پنبه پس البسه بافتهٔ از ان و مخشو بدان و یا بافتهٔ ابریشم و یا پشم محشو پنبه خصوص تازه خوب ندافی نمودهٔ آن مقوی و مسخن و مجفف بدن و مصلب آن امراض الراس و موافق صاحبان امراض دماغیه و عصبانیه مانند رعشه و استرخا و فالج و کزاز و امثال اینها و بخور آن رافع زکام الاورام و الحکه و حرق النار و الجروح و القروح ضماد پنبهٔ سوخته که بحد رمادیت نرسد محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله و سوختکی آتش و پر کردن آن در جوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق و مجفف آن و ذرور آن قالع جراحات و مجفف اینها و پر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زائد آن و جاذب چرک از عمق آن و بستن پنبهٔ کهنه کرم کرده بر اعضای موجعه و اورام بارده هر عضوی که باشد و بر قیله الماء نیز مسکن و محلل آن با تکرار عمل خصوصا که بر ان عضو اولا زنجبیل و زرنباد نرم کوفته پیخته خوب بمالند پس پنبه را کرم کرده بران بسته تا مدتی بکذارند و باز نکنند و بدستور پنبهٔ تازهٔ دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند و کرم کرده بر برک بید انجیر کرم کرده پهن نموده بر ورم بیضه بندند و همچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل و آب بران پاشیده کرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آن را بر ثآلیل مسماریه کذارند و سر دیکر آن را آتش دهند که کرمی و حدت آن بدان رسد و لیکن بسرحد احراق نرسد و تا سه روز بدان نحو داغ نمایند زائل کردد و حب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر و الباه آشامیدن مغز مقشر آن ملین سینه و شکم و رافع سرفهٔ کرم و با دارچینی و شکر در مبرودین و با سکنجبین در محرورین مقوی باه مقدار شربت آن تا پنج مثقال و تدهین بدهن آن جهت رفع کلف و نمش و خراجات حادثه در صورت و ورق آن آشامیدن آب برک تازهٔ آن بقدر ربع رطل بدفعات خصوصا با شربت سیب حابس اسهال اطفال و غیر اطفال و ضماد آن با روغن کل جهت نقرس و ضربان دایم بیعدیل و با برک خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره و بارده و جلوس در طبیخ برک تازه کوچک و اندک از بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در کوش کذارند و طرف دیکر آن را بسوزانند آبی که در کوش رفته باشد جذب کند و کفته اند تخم آن مضر کرده مصلح آن خمیرهٔ بنفشه بدل آن تخم کنکر است و در قرابادین کبیر جوارش حب القطن و معجون آن و شراب زهر آن ذکر یافت

فصل القاف مع العين

قعنب

بفتح قاف و سكون عين و فتح نون و باء موحده بعربى نام شير است و نيز ثعلب نر را نامند و بفارسى ناخن باز و غافقى كفته اسم نباتى است كه بعجمى اندلس طرسه و در نسخهٔ ديكر طرنيه نامند

*ماهيت ان

نباتى است بر يک ساق ايستاده و برک آن قريب ببرك اسفناخ و زردرنك و بر سر شاخهاى آن سرهاى زردرنک و شاخهاى آن را مانند رازيانه مى خورند و طعم آن تفه با اندك شيرينى و در آخر اندك تلخى از ان محسوس مى كردد و نزد اهل باديه معروف بقلقاس است و قلقاس غير اين است و در فصل القاف مع اللام ان شاء اللّه تعالى مذكور خواهد شد

قعبل

بفتح قاف و سكون عين و فتح باء موحده و لام

*در ماهيت ان

اختلاف است و بعضى از اقسام فطر دانسته اند

۷۰۳و ديسقوريدوس كفته اسم نبطى دوائى است كه بيونانى سقراطيون نامند و آن بيخى است شبيه ببلبوس و ببزركى بقدر شلغم و سرخ رنك و تلخ طعم كه زبان را بكزد و برك آن شبيه ببرك سوسن و بلندتر از ان و نركس و كراث بزركى

*طبيعت ان

كرم و خشک در سوم

*افعال و خواص آن

در بعضى افعال قائم مقام بصل الفار است و كاه عصارهٔ بيخ آن را كرفته و با آرد كرسنه سرشته از ان اقراص مى سازند و بصاحبان جنون و طحال مقدار دو درم مى خورانند با ماء العسل كه به آب باران ساخته باشند و صاحب منهاج كفته نباتى است شبيه بساق كنكر و سفيد و سطبر و چون خشك شود مائل بزردى و سرخى كردد و بى برك و بى كل و بى مزه كه در هنكام ربيع زمين را شكافته برميآيد و همان كه تازه برآمد مردم آن را اخذ مى نمايند و عرب آن را قصبه الصبغ نامند

*طبیعت ان

کرم و تر در دوم بعضی آن را پخته با ماست و سیر که مصلح آنست تناول می نمایند طعم آن تفه با اندک حرافت است

فصل القاف مع الفاء

قفر

بفتح قاف و سکون فا و راء مهمله

*ماهیت ان

اسم جنس قار و عرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود در تکون و سلاجیت هندی نیز از ان جمله است و در حرف السین مع اللام ذکر یافت*

قفر الیهود

بفتح قاف و سکون فا و را و فتح یا و ضم ها و سکون واو و دال معرب کفر الیهود است و بسریانی یهودایا و برومی قرسطون و بیونانی برفیونینا نامند و در وجه تسمیه آن کفته اند که چون از بحیرهٔ یهودیه که قریه منیه نیز کویند قریب بقریهٔ کفرا که در قدیم الایام آباد بوده و حال خراب شده از اعمال فلسطین قریب به بیت المقدس از بین سنکهای زیر دریا مانند عنبر جوشیده برمی آید و لهذا مسمی بقفر الیهود نموده اند و آن دو قسم است یکی آنست که دریا در زمستان در وقت هیجان بساحل می اندازد و اهل آن بلد قدری را از روی آب می کیرند و قدری بر خشکی افتاده و رنک این بنفش مائل بسرخی براق و بوی آن شبیه ببوی نفط و حجریت برین غالب آنچه را از روی آب کرفته اند بی آمیختکی از سنکریزه و خاک می باشد و آنچه را از کنار دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط می باشد و این ما دام که بر روی آب و تازه است نرم و سیال می باشد و چون برداشتند و کهنه شد منجمد و صلب می کردد و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده برمی آورند و این نیز ناصاف می باشد مانند موم با آب کرم بر آتش صاف می نمایند و این صافی و تیره رنک می باشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است و انطاکی مخصوص به بحیرهٔ طبرستان و ساحل آن دانسته و کفته که از زمین قدس نیز می آورند و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق بنفش براق سریع التفتیت و سنکین و خوشبوی آنست که بوی نفط از ان آید و خالی از سنک ریزه و خاک باشد و کهنهٔ آن سیاه و زبون آن را مغشوش بزفت و قیر نیز می نمایند و مغشوش آن نیز سیاه می باشد و آنچه از جبال حاصل می کردد که عرق الجبال نامند از اقسام مومیائی است الطف و اقوی از قفر الیهود است

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

قائم مقام زفت و قیر و قطران و عنبر دانسته اند و در جبر و کسر و رض لحم و ضربه و سقطه قریب بمومیائی است و بجای آن مستعمل اعضاء الراس دخان آن رافع زکام و نزله و محرک صرع معتادین آن و لطوخ آن و اکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب در جفن و شعیره و جلای بیاض و تجفیف رطوبات عین و کذاشتن آن بر دندان و سنون بدان جهت درد دندان کرم خورده و خوش بوئی دهان و رفع رائحهٔ کریههٔ آن و طلای آن بر اعصاب و اعضای مسترخیهٔ ضعیفه نافع اعضاء الصدر آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفهٔ کهنه و ربو و ضیق النفس و عسر آن و قرحهٔ رئه و اعانت بر اخراج نفث و مدهٔ سینه و اورام لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و جهت نفث الدم و نزف الدم

۷۰۴اعضاء الغذاء و النفض بلع نمودن مقدار دو خرنوبه تا سه خرنوبهٔ آن جهت رفع بخار دخانی و تحلیل خون منجمد در معده و اسهال رطوبی مزمن و طرد ریاح معده و شراسیف و ضعف کبد و کرده و بواسیر و دفع دیدان و حب القرع و تقطیر البول و امراض رحم مطلقا و رفع صلابت آن و تقویت اعضا و حمول و دخان و استشمام رائحهٔ آن جهت نتو و برآمدکی رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن با اندک جند بیدستر و شراب جهت ادرار طمث مایوس العلاج بقوت نافع و آشامیدن آن با سرکه محلل و کدازندهٔ خون منجمد در معده و داخل سفوفات اطفال و سفوفات مقویهٔ معده معین بر هضم و تحلیل ریاح و قراقر می نماید و احتقان آن با ماء الشعیر جهت ذوسنطاریا و قرحهٔ امعا مؤثر آلات المفاصل و الاورام ضماد آن جهت تقویت اعضاء و اوجاع مفاصل و اورام جاسیه و نقرس و عرق النسا و استحکام اعصاب و اعضای بارده بدستور شرب آن و ضماد آن با آرد جو و نطرون و موم جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل و انضاج اورام حاره و بارده و ضماد کداختهٔ آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستکی استخوان و ضربه و صدمه و سقطه و نضج خنازیر و تحلیل اورام جراحات و منع تورم آنها الجروح و القروح ضماد آن ملصق جراحات و مدمل آنها و رافع قوابی و داخل مراهم منبت اللحم کرده می شود و جهت التیام زخمها و تلیین و رفع کرم آنها مفید الزینه لطوخ آن منقی بشره و مانع سفیدی اظفار و رافع قوبا و برص و بهق السموم طلا و آشامیدن آن با افسنتین و شراب جهت نهش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم الخواص دخان آن کریزانندهٔ هوام و مار و عقرب و پشه و غیرها و مالیدن محلول آن در زیت بر درخت انکور رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت کداخته بکار برند مضر محرورین از داخل مصلح آن سرکه و آب فواکه باردهٔ مطفیه مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن زفت رطب و بعضی قیر کفته اند

فصل القاف مع اللام

*قلی

بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و بکسر قاف و سکون لام و یا نیز آمده و آن را قلی الصیاغین و شب العصفر نیز و در اصفهان کهلا و در خراسان شخار و در کیلان و شیراز قلیا و بهندی مجی و ساجی و در کابل اشفار نامند

*ماهیت

ان

چیزی است متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک کودی می کنند و بران اشنان تازه بسیار جمع می کنند و بالای آن نی و خار یا هیمه آتش می زنند اندک رطوبتی از ان سیلان می نمایند و در ان مجتمع و منجمد می کردد چنانچه در اشنان ذکر یافت و هرچند در ان اشنان رطوبت و چسپندکی زیاده باشد زیاده بعمل می آید تا آنکه مانند قرصی و کردهٔ بزرکی و الا مانند حبهای بزرک و کوچک می باشد و از نبات رمث و رمرام نیز بعمل می آورند و در بلاد کرمان و روم و ملتان خوب بعمل می آید و رومی بهتر و قرصهای آن بزرک و صاف و ملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و مسموع کشته که در ملتان نیز از اقراص بعمل می آید و در جایی که کیاه آن را می سوزانند ظرفی سفالی شبیه بدیکچه دفن می نمایند که رلوبت سائله از ان در ان جمع و منعقد کردد و آن بسیار خوب می شود و بهترین این صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که قوف نامند و بعد از ان ممزوج برمث و رمرام آنچه مانند خاکستر سیاه که در ان پارچهای کوچک باشد زبون و جزو اعظم صابون است

ص: ۱۳۴۶

*طبیعت ان

در چهارم کرم و خشک و با قوت سمیت

*افعال و خواص ان

جالی و محرق و اکال و اقوی از ملح بمراتب اعضاء الغذاء چون آن را هفت مرتبه در آب حل کنند و بجر علقه تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قئ مایوس العلاج و تحلیل ورم طحال العین اکتحال آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح و الثآلیل و غیرها طلای آن خورندهٔ کوشت زائد زخمها و زائل کنندهٔ ثآلیل و نواصیر و برص و بهق و جرب

۷۰۵رطب و سعفه المضار یک درم آن کشنده در همان روز و دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و بالجمله مداوای آن مداوای صابون خورده و آشامیدن ادهان و امراق چرب و قئ نمودن است و در اطلیه استعمال آن بتنهائی ممنوع است بدون ادهان زیرا که محدث یبسی است که رفع آن دشوار است و چون آن را در روغن حل کنند و بر انکور بپاشند بزودی آن را مویز کرداند و صلح قلی در حرف المیم مع اللام در املاح ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد*

قلانش

بفتح قاف و لام و الف و ضم نون مشدده و شین معجمه

*ماهیت ان

نباتی است مسمی بخوخ المروج جهت مشابهت بآن دو رنک و برک و شاخها مکر آنکه برک این از ان کوتاه تر و اندک عریض تر و کرههای قصب این نزدیک بهم و منبسط بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در استسقای آب استعمال می نمایند و بسیاری آب نیل را بدان می کشند و بزراعت و غیرها می دهند و مزهٔ آن تفه با اندک لزوجت است

*افعال و خواص ان

شیخ ابن بیطار کفته عصارۀ آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز حمولا نافع و فعل آن درین باب مانند دوائی است که بیونانی لوسیماخیوس نامند و در حرف اللام مع الواو و مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی و کویا نوعی از ان است و در غیر مصر من آن را ندیدم*

قلب

بفتح قاف و سکون لام و باء موحده لغت عربی است بفارسی دل و بلاطینی مطس برمیون نامند

*ماهیت ان

عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول عضوی است که تکون می یابد بنا بر قول و اصل و مبدا و معدن حرارت غریزی و روح حیوانی است و لهذا کرم ترین همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت می ماند و سرد می کردد و کوشت آن بسیار صلب و بطئ الهضم اولی اجتناب از ان است مکر عند الضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است و بهترین از مواشی دل کوسفند و بز کم سن بصفات مذکوره و از طیور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض و از قلوب طیور آبی احتراز انسب

*طبیعت ان

مطلقا کرم و خشك و کرمی طیور زیاده از کرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار کرم تر از غیر آبی

*افعال و خواص ان

مقوی دل و رافع خفقان و دیر هضم و ردی الغذا مصلح آن مهرا پختن و مطنجن آن با شحم و روغن و با آبکامه و سرکه خوردن و یا کباب رقیق بروغن کنجد و یا بادام و با سرکه و انجدان و فلفل و زیره و صعتر و بالای آن سرکه و آبکامه آشامیدن و نیکو غذائی است از برای اصحاب کد و ریاضت العین قطور و اکتحال خونابۀ که در هنکام کباب کردن از ان می چکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوانی در طی آن ذکر شد و می شود ان شاء اللّه تع

قلب

بضم قاف و سکون لام و باء موحده بعجمی اندلس سجس افراغیه بمعنی کاسر الحجر و بیونانی لبلیس فرسن یعنی بزر حجری و بفارسی سنگسبویه نامند و سلیمان بن حسام کفته که این نبات را بصلب که یکی از اسمای فضه است نامیده اند برای صلابت و سفیدی رنک تخم آن و نواب علوی خان مرحوم مغفور نوشته اند که کمان می برم که این تخمی باشد که بهندی آن را تخم پنوار نامند و کسی که آن را کلتهی دانسته غلط کرده جهت آنکه کلتهی حب القلت است بتای مثناه فوقانیه نه باء موحده و نیز غلط کرده اند کسانی که آن را ماش هندی دانسته اند و بیان حب القلت در حرف الحاء مع الباء مذکور شد و پنوار را در بنکالی چکوند نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنک سبویه نیز در حرف السین

*ماهیت ان

سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است و در غیر آنجا از مواضع دیکر از بلاد شام که من سکنی داشته و دیده ندیده ام مکرید یار بکر بظاهر مدینه آمد برابر برج زاویهٔ معروف ببرج صالح در فصل خریف و کسی توهم نکند که این همان حب القلب است که در حرف الحا مذکور شد

*ماهیت ان

کفته اند حب نباتی است برک آن شبیه ببرک زیتون و از ان بلند

۷۰۶تر و عریضتر و نرم تر و از ان آنچه نزدیک بزمین است مفروش بران و شاخهای آن باریک ایستاده تا بیک ذرع و زیاده و کمتر از ان شبیه باذخر و صلب و بر اطراف شاخهای آن چیزی شبیه بساق منقسم بدو قسم و بران برکهای ریزه و ما بین برکها تخم آن و آن سفید صلب مدور شبیه بکرسنهٔ کوچکی منبت آن زمین های خشن و اماکن عالیه و انطاکی کفته تخم آن سیاه رنک با خشونت و در کوهستان در هنکام بودن آفتاب در برج اسد می روید

ص: ۱۳۴۹

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و انطاکی در دوم دانسته

*افعال و خواص ان

اعضاء الصدر جهت سرفهٔ بارد مزمن و ربو و ضیق النفس اعضاء الغذاء و النفض جهت فواق رطوبی و اسهال و ادرار بول و با شراب سفید جهت سنک کرده و مثانه و رفع احتباس بول و حیض و ضماد آن جهت بواسیر نافع المضار بغایت مضعف باه و مجفف منی مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است

قلت

بضم قاف و سکون لام و تاء مثناه فوقانیه معرب از کلتهٔ هندی است و بفتح قاف و کسر آن نیز آمده بسریانی قلتا و بیونانی اقونیا و برومی توانیقی نامند و در حرف الحاء مع الباء در حبوب ذکر یافت

قلسوفودیون

بفتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون واو و ضم فا و سکون واو و کسر دال مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است

*ماهیت ان

نباتی است صغیر بقدر یک شبر مستعمل در وفور نار منبت آن ما بین سنکها برک آن شبیه ببرک نوعی از نمام که آن را از فلس نامند و کل آن شبیه بارجل السریر متفرق بعضی از بعضی مانند کل فرابیون

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و با جوهر لطیف محرق

*افعال و خواص آن

آشامیدن نبات و طبیخ آن جهت نهش هوام و شدخ عضل و تقطیر البول و ادرار طمث و اخراج جنین و قطع ثآلیل که آن را بیونانی افروخودوس نامند مؤثر چون چند روز بدان مداومت نمایند

قلفونیا

بضم قاف و سکون لام و ضم فا و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف مقصوره لغت یونانی است بفارسی زنکباری نامند

*ماهیت ان

کفته اند صمغ صنوبر است مطلقا و بعضی کفته اند صمغ صنوبر بری است که بیونانی قوفا نامند و آن صمغ راتینج است که خودبخود سیال باشد چون طبخ دهند آن را انجماد یابد قلفونیا نامند و شیخ ابن بیطار کفته غلط کرده اند کسانی که آن را راتینج بعینه دانسته اند بکمان آنکه راتینج علم است برای تمام اقسام آن و این خطا است بلکه مخصوص بصنفی از اصناف آنست که بطبخ انجماد یافته باشد و بغدادی کفته که قلفونیا صمغ صنوبر است و سه نوع است یکی سیالی که منعقد نمی شود مانند قطران و بعضی آن را قطران نامند و نوع دوم صلب و نوع سوم آنست که بعد طبخ صلب می کردد و این فی الحقیقت قلفونیا است و آنچه شامل جمیع اصناف است راتینج است و راتینج را راتیانج نیز نامند و راتیانج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت

قلقاس

بفتح دو قاف در میان هر دو لام ساکن و الف و سین مهمله لغت عربی است و کفته اند بضم اول لغت رومی است و بسریانی قلقاسی و برومی اوذی تغس و بهندی اروی و بدکهنی چمکدلا و ببنکالی کچو نامند

*ماهیت ان

ابن بیطار و بغدادی نوشته اند نباتی است که نزدیک آبهای ایستاده می روید برک آن املس بزرک شبیه ببرک موز و از ان در طول کمتر و کوچکتر و هر برکی را ساقی علی حده از یک بیخ رسته نهایت بسطبری انکشتی و بیخ آن ببزرکی ترنجی و کوچکتر از ان نیز بقدر زردکی ظاهر آن مائل بسرخی و باطن آن سفید و طعم آن با قبوضت و حدت و بورقیت و لزوجت کاهن و چون در آب جوش دهند و آب آن را چند مرتبه تبدیل نمایند پس طبخ دهند قبوضت و حدت و بورقیت آن زائل و لذیذ و لزوجت

ص: ۱۳۵۱

۷۰۷کامنهٔ آن زائل کردد و بری نیز می باشد و لیکن غیر مستعمل و آنچه در بنکاله می شود و دیده شده بیخ جنکلی بری آنکه نزدیک آبها و کودها خودرو است کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت و شاخهای آن تا قدری ناودانی شکل و تتمه مدور و بتدریج باریک شده تا ببرک پیوسته و بهر بوته را نهایت تا چهار شاخ و برک آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که یک طرف آن باریک و طرف دیکر آن عریض و در جوف آن در ایام بارش و شبنم اندک اندک آبی می ماند و منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا بیک و نیم ذرع و بعد بزرک شدن آن از بیخ آن ساقی می روید و بر سر آن کلی زردرنک طولانی و بوی آن شبیه ببوی زردچوبه و رنک آن نیز برنک آن و تخمی ندارد و این نوع کم مستعمل و کم کسی می خورد جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبخ بنحو مذکور بالکل زائل نمی کردد و برک آن را نیز پخته می خورند و آن نیز با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آن را که بهندی اروی نامند کوچکتر و برک این بزرکتر و عریضتر و حدت و بورقیت و لزوجت آن کمتر و لهذا اکثر مستعمل و ماکول بنحو مذکور که اولا ـ در چند آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرد پخته و افاویهٔ حارهٔ طیبه و زردچوبه داخل نموده می خورند لذیذ می باشد و با کوشت لذیذتر و بعضی که در پختن بسیار صاحب وقوف اند اول در آب زردچوبه انداخته که خوب رنکین شود یک مرتبه در ان آب جوش می دهند که رنکین کردد و نیم خام آن را در روغن و پیاز بریان می کنند بعد از ان در آب کداز کرده ترشی انبهٔ خام تازه یا خشک را کر نباشد ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذائقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده ساده بدون کوشت یا با کوشت پخته می خورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم می شود و در حین طبخ لزوجت آن زائل می کردانند و بریان نمودن در روغن نیز و این را نیز

*طبیعت ان

کلی مانند آنست مطلقا در اول کرم و در دوم تر و در اول نیز خشک کفته اند

*افعال و خواص ان

بغایت مسمن بدن و محرک باه دانسته اند اعضاء الصدر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره اعضاء الغذاء و النفض سریع الهضم و رافع سحج امعا و اسهال و پوست آن در حبس اسهال اقوی و جهت استسقا و لاغری کرده و اسهال صفرا و مای اصفر و مائیت برقق و ادرار بول خصوصا عصارهٔ نبات آن و تناول برک و شاخ مطبوخ آن نافع المضار دیر هضم و مولد سودا و سدد مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویهٔ خوشبوی مانند دارچینی و قرنفل و بعضی آن را با سرکه و خردل مرتب می نمایند و این هنکام سریع الهضم و الخروج می باشد از معده و نوشته اند که آن را تخمی می باشد و در افعال قریب بتخم کرنب مقدار شربت از قسم آن دو درم و عصارهٔ نبات آن از ثلث رطلی تا بدو ثلث و نوعی از قلقاس می شود صلب مستدیر که هرچند طبخ نمایند پخته نمی کردد و ضماد آن جهت نضج اورام و ذرور سوختهٔ آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت موی مؤثر*

قلقدیس

بفتح دو قاف و لام ساکن در میان و کسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی نوعی زاج سفیدی که بفارسی آن را زاج شتر دندان نامند دانسته اند و بعضی کفته که آن را بفارسی شوغار و بیونانی حلقیس نامند و تحقیق آنست که قلقدیس سه صنف می باشد صنفی سفید سبک زودشکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن و رنک آن مائل بکبریت و این را بیونانی مالی ترایا نامند و صنف سوم نرم متساوی الاجزا و سست و چون آب بدان رسد سیاه کردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف الزای المعجمه مع الالف بتفصیل ذکر یافت*

ص: ۱۳۵۳

قلقطار

بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء مهمله مشاله و الف و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مائل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند زرنیخ زودشکن آنست و در زاج نیز ذکر یافت*

قلقل

بکسر دو قاف و سکون دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربی است و آن را قلاقل و قلقلان بضم قاف اول و بزر رمان بری و بفارسی انار دانهٔ دشتی و بهندی کوارچکنه نامند و بیخ آن کویند مغاث است در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتی است شبیه به نبات قنب و ساق آن مائل بسرخی و شاخهای آن دراز و قنب متخذ از ان اقوی از شاهدانج و برک آن زفر الرائحه و کل آن مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستدیر و بزرکتر از فلفل و املس و بیرون آن مائل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آنست و بعضی آن را حب السمنه دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شده در بنکاله آنست که نبات آن یک ذرع دست با یک ساق باریک و شاخهای باریک زوج زوج متصل بهم برکهای آن رسته و برک آن شبیه ببرک یاسمین و از ان کوچکتر بر سر یک شاخه که قویتر است و از شخصی ثقه استماع یافته که نبات آن از قبیل نجم و بیاره درهم پیچیده بر زمین مفروش و برک آن شبیه ببرک مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و مدور سیاه رنک و یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل بقمع آن و در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخی که باریکتر است و در خامی سبز می باشد بیخ آن سرخرنک باریک

ص: ۱۳۵۴

*طبیعت ان

در دوم کرم و تر با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

بغایت مقوی باه و منعظ و مسمن بدن هر نوع که استعمال نمایند خصوصا با کنجد و نبات و با فانیذ و یا عسل سرشته و مصلح حال کرده و مثانه و زائل کنندهٔ احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کردهٔ آن از قبیل تنقل تا یک اوقیه و از کوبیدهٔ آن تا نیم اوقیه المضار اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث هیضه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین و یا با قند و عسل خوردن بدل آن بوزن آن تودری سفید و یا حب الصنوبر و یا مغاث و نیم وزن آن ابهل و چهار دانک آن مغز تخم خیارزه است

قلومس

بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی اذان الدب و رازی بوسیر دانسته

*ماهیت ان

نباتی است و پنج صنف می باشد و ماهیز و هرج نوعی از ان است صنف اول سفید و برک آن نیز سفید و نر و ماده می باشد و برک مادهٔ آن شبیه ببرک کلم و سفیدتر و عریضتر از ان و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بر ان و چیزی مانند پشم بر ساق آن و کل آن مائل بزردی و تخم آن ریزه بیخ آن دراز بسطبری انکشتی و نر آن را برک درازتر و باریکتر از ماده صنف دوم برک آن سیاه و عریضتر و بزرکتر از صنف اول صنف سوم شاخهای آن بسیار دراز و بی ساق و برک آن شبیه ببرک سفرجل و بر سر شاخهای آن قبهای مدور و کل آن زرد طلائی صنف چهارم برک آن شبیه ببرک انجیر و از ان کوچکتر بی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برک آن بزرک و غلیظ و با رطوبت چسپنده و تندبو و ساق آن زیاده بر ذرعی و کل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن ریزه و تیره رنک و مدور با حدت و تلخی و این صنف یحتمل که تنباکو باشد و آن در حرف التاء المثناه الفوقانیه مع النون ذکر یافت

*طبیعت همه اصناف آن

گرم و خشک در سوم

*افعال و خواص ان

محلل و جالی و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهیزهرج است اعضاء الصدر و الغذاء و النفض مدر بول و یک مثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت منع اسهال و طبیخ آن جهت سرفهٔ بارده و ضیق النفس و شکاف عضل الاورام و حرق النار و السم ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت

۷۰۹شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب و ضماد برگ صنف نر آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن اناغورس است*

قلومابن

بضم قاف و لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یاء مثناه تحتانیه و نون لغت یونانی است و آن را شجرهٔ ابی مالك و اهل دمشق صابون القاف و صابون الثیاب و ظفر القط نیز نامند

*ماهیت ان

نباتی است جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و بر ساق آن غلاف ها و اطراف بعضی مائل بطرف بعضی و کل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ آن را ایرسا نامند و بهیأت حیوانی که آن را اربع و اربعین گویند بهترین آن جبلی و گاه از نبات آن نیز مانند آنکه از بیخ آن عصاره می گیرند اخذ می نمایند

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

حابس رعاف و نفث الدم سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برک نرم کوفتهٔ آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب*

*فصل القاف مع المیم

قمری

بضم قاف و سکون میم و کسر راء مهمله و یاء نسبت منسوب بقمر است که نام بلدی است از بلاد مصر و کفته اند که آن بلد اسکندریه است جهت مشابهت رنک این بخاک آن بلد و واحد آن قماری آمده و کفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و روم و زنجی و زنج و مادهٔ آن را قمریه نامند و نر آن را ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است و آن را بهندی توترو نامند

*ماهیت ان

مرغی است از فاخته کوچکتر و با طوق و بسیار مانوس و خوش منظر و خوش آواز و کفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر می کردد دو نوع می باشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جملهٔ مدایا که بعضی ملوک بقاع هند هدیه برای سلطان محمود سبکتکین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهردار را می دید چشمهای آن سرخ و اشک از ان جاری و متحجر می کشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن کشاده می پاشیدند بزودی چاق می شد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن ادهان و ادویهٔ لطیفه است تدهین بدهن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آن را چون بطفل بیاشامند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنکام آن الخواص کفته اند بودن آن در خانه باعث عدم تاثیر سحر و رد آن و چشم بد است از صاحب آن خانه

قمقام

بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و میم و قمل بفتح قاف و سکون میم و لام

*ماهیت ان

دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم می رسند و فرق میان هر دو آنست که قمقام را پای های بسیار است و به بیخ موی می چسپد و واحد آن را قمام می نامند و قمل شش دست و پا دارد و بدهن اندک می کزد و سر و دم آن باریک و سفیدرنک و آنچه در موی بهم می رسد اغبر و سیاه رنک و کفته اند رنک آن برنک موی می باشد که در ان تکون می یابد از سیاه و میکون و سفید و غیرها و مادهٔ آن زیاده از نر آنست و قمل را بفارسی شپش و بترکی بیت و بهندی جوئین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و مادهٔ تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات ردیه و کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت و یا عدم اغتسال بدن و ثیاب و عدم تنظیف آنها است و قوت مزاج بدن و هرچند مادهٔ آن زیاده تکون آن زیاده در موهای سر و ریش و لباسهای چرک کهنه تکون آن زیاده می باشد خصوصا در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن می کردد و مرض است و در ابدان نقیهٔ نظیفه و البسهٔ پاکیزه تکون آن کم می باشد بلکه نمی باشد

*افعال و خواص ان

چون شش شپش زنده را در سوراخ باقلا کذارند

۷۱۰و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب کفته اند و چون در سوراخ احلیل کذارند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کفدست خود کذارد و بران شیر بدوشد اکر راه رود و حرکت کند حامله به پسر است و الا بدختر و بعضی کفته اند که اکر بمیرد حامله به پسر است و الا بدختر و انداختن شپش زنده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند و باندازند و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت به آب زیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن شپش بسیار بهم رسند تدبیر دفع آن آنست که جامه را بزیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با حنا در ساعت دفع آن کند و شستن سر به آب تخم شریفه که ثمر هندی است که سائیده با آب مخلوط کرده سر را بآن بشویند بزودی رفع شپش آن می نماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن می کردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از انسان می کریزد و چون قمل بسیاری جمع نمایند و از ان سریشم سازند قویتر و چسپنده تر می باشد از سریشهای دیکر و کفته اند قمل متولد در حبوب آشامیدن نیم درم آن جهت قرحهٔ رئه و تفتیت حصاه نافع و این از جملهٔ محالات است زیرا که این مقدار بهم رسیدن متعذر است

فصل القاف مع النون

قنا

بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربی است و بر چند معنی آمده از ان جمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف مانند جبل و جبال و بعضی اطبا کفته اند که بفتح و بقصر قصب است و واحد آن قناه به ها است و جمع آن قنوات و بر عود الطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق می نمایند و بر شجره الاشق نیز و کفته اند خود اشق است و کفته اند نوعی از اندوطالیس است و نیز کفته اند اسم نباتی است برک آن شبیه ببرک نعناع و معروف نزد عامهٔ عرب بکلخ و نزد بعضی برطبهٔ یابسه و کلخ در حرف الکاف مع اللام ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد*

قنابری

بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح باء موحده و راء مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و کفته اند لغت نبطی است بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر باء موحده و راء مهمله او یا نیز آمده و نیز آن را بعربی غملول و قملول و نملول و فوهق و شجره البهق و بیونانی قیفهیمالون و برومی قبار و مبدوس و بخراسانی برغثت و بفارسی بزند و بخند و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی موجه نامند

*ماهیت ان

نباتی است که در اول ربیع می روید و تا آخر آن می ماند و بغدادی کفته از بقول صحرائی است و برک آن کوچک تر از برک کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و کل آن سفید باریک و تخم آن اغبر رقیق و نواب مغفو مبرور نوشته اند برک آن شبیه سرمق است و لیکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته برک آن شبیه باسفاناخ و با اندک تندی و تلخی است بقدر شبری و ساق آن باریک و کل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی بقدر نخود در هر غلافی چهار عدد بسیار شبیه بخردل بهترین آن تازهٔ آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد

*طبیعت ان

کرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک کفته اند

*افعال و خواص ان

لطیف و جالی و مقطع و از ادویهٔ نافعه است جهت مبرودین و محرورین هر دو اعضاء الصدر و الغذاء و النفض منقی سینه و رئه از کیموسات غلیظه و مفتح سدهٔ کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع یرقان و مغص و اخراج کیموسات غلیظه می نماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابات رحم نافع الزینه جهت کلف و بهق و وضح بهترین دوائی است ضماد او شربا و کفته اند خوردن آن باندک زمانی و قلیل ایامی وضح را زائل می کرداند و بدستور تدهین آن جهت امراض مذکوره و زخم پستان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی

۷۱۱مؤثر المضار مولد سودا خصوصا نمک پروردهٔ آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و کفته اند مصلح آن هلیلهٔ کابلی و شکر است*

قنب

بکسر قاف و فتح نون مشدده و باء موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربی است و کفته اند معرب از کنب فارسی است و آن را ابق و بیونانی و دیفرونس و بسریانی قنبیرا و برومی کتانی و بفارسی کنب و بنک و بهندی بهنک بخفای ها و باصطلاح ورق الخیال و جزو اعظم و حشیش و حشیشه الفقرا و نشاط افزا و فلک تاز و عرش نما و حبه المساکین و شهوت انکیز و مونس الهموم و چتر اخضر و زمرد رنک و بر کلک شیرازی و امثال اینها نامند و دیسقوریدوس قنابس و قنابوس نیز نامیده و کفته اند پوست ساق آن را قنب نامند و از ان مانند کتان ریسمان و البسه سازند اما پوشیدن لباس آن جائز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ از ان خوب ساخته می شود چنانچه در کشمیر از ان کاغذ می سازند بسیار خوش قماش برابری با کاغذ ابریشمی می کند و شکوفه و غبار زغبی و شبنمی که بران می نشیند و غلیظ و چسپنده است همه را جمع می نمایند و چرس می نامند و در سر غلیان می کشند تخدیر و سکر بسیار می آورد خصوص شبنم آن و آن هرچند چسپنده تر و غلیظتر و منجمدتر باشد قویتر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک می کرداند کشندهٔ خود را

*ماهیت ان

نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم می رسد مانند هند و کشمیر و بنکاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و کفته اند بترتیب مذکور هریک اقوی از دیکرانـد و عراقی و بنکالی از همه ضعیف تر و بعضی فارسی را اقوی از رومی کفته انـد و هریک بری و بستانی و جبلی می باشد و بری و جبلی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا می کردد و درخت آن بلندتر تا به پنج ذرع و ساق آن مجوف و شاخهای آن باریک و بران برکها پنج یا شش یا هفت تا نه و اکثر فرو می باشد و بسیار سبز رنک و با خشونت و کل آن سفیدرنک باریک و تخم آن مدور و آن را شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آن را درخت کوتاه تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمی کردد و بدشواری اکر قلیلی بعمل آید بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بخطمی و سیاه رنک و برک آن نیز مانند برک بستانی و از ان خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بران غالب و کل آن سرخ و ثمر آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و بعضی خود حب السمنه دانسته انـد و بیخ آن را مغاث و شیخ ابن بیطار کفته قنب دو نوع می باشد بری و بستانی و نوع ثالثی که آن را قنب هندی نامند و ندیدم من آن را مکر در مصر و آن را حشیشه نامند و در بساتین زراعت می نمایند و بسیار مسکر است یک درم آن زیاده بر ان از حد سکر بدر برده بر عونت و اختلاط عقل و جنون منجر می سازد و بسا است که هلاک می کرداند و بالجمله انواع ردیهٔ آن بسیار است از مجنن و غیر آن

ص: ۱۳۶۱

*طبیعت برک ان

مرکب القوی و در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفهٔ قلیله و برودت کثیفهٔ غالبه و تخم آن کرم و خشک در سوم و پوست آن سرد و خشک و در غایت رداءت و لحای آن سرد و خشک باعتدال

*افعال و خواص ان

از جملهٔ اشجاری است که برک آن بسبب مرکب بودن قوای آن اولا فرح و سرور و نیکوئی رنک رخسار و سکر می آورد بجزو حار لطیف و تخدیر حادث از جزو بارد و بعد زوال و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال مذکوره از ان ظاهر می کردد و نیز بسبب جزو حار خیال و فکر را لطیف و دقیق می کرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زائد می کرداند و بالاخره بالعکس و باعث تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن می کردد جهت آنکه مجفف منی است و شیرینها مقوی فعل آن و ترشیها مبطل آن اعضاء الراس سعوط برک بری آن منقی

۷۱۲دماغ و اعتسال بعصارهٔ برک آن جهت رفع ابریه و شپش موی سر و قطور عصارهٔ برک بری و دهن آن جهت تسکین درد کوش و کشتن کرم آن اعضاء الغذاء و النفض خوردن برک آن ناشف رطوبات معده و حابس بطن و مدر بول و وذی را نافع و ممسک و مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور ذرور کتب پوسیده مجفف جروح و قروح رطبهٔ و مندمل کنندهٔ آنها و ضماد طبیخ بیخ بری آن و ضماد برک آن جهت تحلیل اورام حاره و جمره و تسکین اوجاع اعضای عصبانی که در ان کیموسات فاسده مانده باشد مفید و چون برک خشک آن را نیم کوفته و اندک آبی بران پاشیده و کرم کرده بر برک بید انجیر کرم کرده کذاشته بر خصیه بندند جهت قیله الماء و تحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یک درم و زیاده بر ان خصوصا از انواع ردیهٔ آن کشنده مصلح آن قئ نمودن با روغن کاو و آب کرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حماض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل و پراکنده کنندهٔ ریاح و مولد خلط ردی قوی الاسخان و مبخر و قابض بطن و ممسک و مجفف منی المضار مصدع و مظلم بصر مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث قرحهٔ احشا مصلح آن خشخاش و سکنجبین شکری و شراب لیمو و کویند آب سرد و برف و شراب فواکه حامض است دهن شاهدانج که مانند روغن بادام کیرند کرم و خشک و جهت درد کوش و اعصاب و تحلیل اورام صلبه و صلابت رحم قطورا و تمریخا نافع و آشامیدن آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقرای ایشان ولوع بسیاری بآشامیدن آن دارند و بکمان فاسدهٔ خود معتقد آنند که عمر را طویل و خیال و فکر را زائد می کرداند چنانچه مقولهٔ بعضی از فقرا که خود را کامل و واصل می دانند این است که*بیت* بنکی زدیم و سر انا الحق شد آشکار* ما را باین کیاه ضعیف این کمان نبود*

و اکثری ازین طائفه هر صبح و شام برک آن را سائیده و در آب حل کرده صاف نموده یک قدح می آشامند و هرکه از امثال ایشـان واردشـان می کردد بـاو نیز تواضع می نماینـد و بعضـی خشـک نموده انـدک بریـان کرده زمانی طویل آن را مضغ می نمایند به تنهائی و یا با کنجد مقشر و یا سائیده با شکر سفوف می نمایند و طرب و فرح بسیار می کنند جهت آنکه در ابتدا و اوائل حال قوای بهیمی ایشان را بحرکت می آورد و انواع اطعمۀ کثیره می خورنـد و متلـذذ می کردنـد انهضام می یابد و بدن ایشان فربه می شود بکثرت اجتماع رطوبت پس ثانیا مبتلا باکثر امراض صعبه می کردند مانند ضعف هاضمه و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوء القنیه و تهبج اطراف و صورت و تغیر رنک بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط اسنان و بخر و کسالت و جبن و خیالات فاسدۀ شیطانیه و سوء فکر و انداختن خود و جهال را بسوی عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضـی از ان معـاجین می سازنـد و می خورنـد و بعضـی برای اصـلاح و تقلیل یبس آن در شـیر جوش می دهنـد و آن شـیر را ماست می سازند و کره آن را کرفته در تراکیب استعمال می نمایند و بعضی سرشیر آن را کرفته استعمال می نمایند نیز دهن آن را بـانواع دیکر اخـذ می نماینـد و بعضـی که بسیار قوی می خواهنـد قـدری از چرس آن را داخل تراکیب می کننـد مانند معجون شرزه خانی که مشهور بشیرزادخانی است که از دکهن ساخته احیانا می آورند که یک حبۀ آن سکر بسیار می آورد و جزو اعظم آن روغن بنک و چرس و ادهان و جواهر بیخهای قوی مخدر مسکر دیکر است

ص: ۱۳۶۳

قنبره

بضم قاف و سکون نون و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و ها لغت عامی قنبره است و جمع آن قنا بر بفتح قاف و کسر باء موحده و بعربی ابو المليح و بفارسی چکاوك و حجوز و لک نیز و بیونانی برد الوس و بربید الوس و بلاطینی کارینه نامند

*ماهیت

ان

مرغی است از جملهٔ عصافیر از کنجشک اندك بزرکتر و خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علی حده ذکر نمودن آن باسم خاص است و شهرت آن بدان از عصافیر اختصاص

۷۱۳است

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن اسفیدباج و مرقهٔ آن ملین طبع و کوشت آن حابس و همچنین کوشتاب و لحوم سائر عصافیر و این اقوی از انها است و مداومت کباب آن صالح الغذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فواد بسیار موثر مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکه و میوه های ترش و با روغن بادام استعمال نمودن است

قنبیط

بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و طاء مهملهٔ مشاله بفارسی کلم رومی و کلم کرد نامند

*ماهیت ان

نوعی است از کرنب و وجه علی حده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است و نزد عوام و اهل شام و بغداد مشهور به بیض العیار است برک آن شبیه ببرک چغندر و از ان عریضتر و ضخیم تر و سبزی آن با غبریت و سرمئی رنک و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن جمهٔ آن و بر اطراف آن برکها درهم مجتمع بشکل کله و در بنکاله در موسم زمستان تخم آن را از فرنک می آورند هر سال تازه می کارند بسیار خوب و لطیف و سفید و مجتمع و نازک و لذیذ می باشد و هرچند هوا سردتر باشد بهتر می شود و بتعمل و تربیت بهتر و سفیدتر و لطیف تر می کردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برکهای آن را درهم می بندند و در هنکام نزدیک بکمال رسیدن دیکچهٔ سفالی که بهندی هاندی

نامنـد معكوس بر بالاى آن مى كذارنـد كه كلـۀ آن در جوف آن بكنجـد و آفتاب و شـبنم بـدان نرسد كه آن را فاسد سازد و ساق آن را از نصفه بيشتر بكل مى كيرند و بدان آب هميشه مى دهند خوب و لطيف و باليده مى كردد و بقوت زمين و خوبى تخم نيز برميكردد و بهترين آن تـازۀ سـفيدرنك يـا زردرنك نازك خوب درهم پيچيـدۀ آنست و نيز قسم ديكر ازين مى شود در برك و سـاق و قبه همه مشابه بـدان الا آنكه بركهاى خارج آن انـدك بزركتر و عريضتر و تيره تر و رنك و ساق برك آن بنفش مائل بسـرخى و رنك بركهاى قبـۀ پيچيـدۀ آن سـرخ تيره مائل به بنفشـى است و بهترين اين نيز تازۀ خوشـرنك نازك و خوب درهم پيچيدۀ آنست

ص: ۱۳۶۴

*طبیعت ان

مرکب القوی با رطوبت مائیهٔ غلیظه و حرارت مفتحهٔ لطیفه و مادهٔ ارضیهٔ کثیفه و کفته اند کرم در اول و خشک در دوم است

*افعال و خواص آن

با قوت مفتحه و محلله و مبهیه و نفاخیه و مدر بول و مولد خون سوداوی عکر و مضعف دماغ و مبخر و ردی الغذاء و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکنار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن مائیت آن مانع مستی و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضاران در آب جوشانیدن و آب آن را مکرر ریختن و مهرا پختن با کوشت فربه و روغن بادام و یا زیت الانفاق و روغن کاو تازه بسیار بریان نمودن و با ادویهٔ حارهٔ لطیفه خوردن است و بیض آن نفاخ و مهیج فواق و زیاده کنندهٔ منی و معین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آبکامه بخورند مولد سودا است زیاده از کرنب و تخم آن کرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد

قنبیل

بکسر قاف و سکون نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام کفته اند معرب کتبیلای فارسی است و یا معرب کمیلهٔ هندی در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی کفته چیزی است رملی سرخرنک که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی کفته اند که شبنمی است که بر اراضی بادیهٔ یمن می نشیند و با خاک ممزوج کشته بدان هیئت می کردد و بعضی کفته طینی است مانند طین معروف بطین الجلود که نزد باریدن باران ظاهر می کردد در خراسان و بعضی

۷۱۴کفته انـد بزور رملی است ظاهر آن سـرخ و بعضـی کفته اند تخم سـرخس است و نواب حکیم معتمد الملوک سـید علوی خان قدس سـره نوشته اند که بیشتر از کوهستان ما بین هند و چین می آورند و از آورندکان استماع یافته که از درختی حاصل می کردد که آن درخت را می نشانند و بظن ایشان بزور آن اشـجار است یا شبنمی که برانها می نشیند و آنچه محرر شنیده آن است که مغز ثمر درختی است کوهی درخت آن شبیه بدرخت معصـفر و برک آن نیز شبیه ببرک آن و از ان بزرکتر و خاردار و خارهای آن درشت و بلند و ثمر آن بشـکل نارنجی و بر سـر آن خاری و در خامی سبز و بعد رسـیدن سـرخ می کردد و بعد کمـال رسـیدن شـکافته از جوف آن چیزی سـرخرنک تیره برمی آیـد و بر زمین می ریزد مردم آن را جمع نموده برمیدارنـد و همان قنبیل است آنچه غیر ممزوج بخاک است خالص و سـبک وزن می باشـد و آنچه مخلوط بخاک و رمل است غیر خالص و سنکین العلم عند اللّه تعالی

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و در سوم نیز کفته اند و با قوت قابضه شدیده

*افعال و خواص ان

آشامیـدن یـک درم تا دو درم سائیـدهٔ آن با ادویـهٔ مناسـبه مخرج اقسام کرم معـده و امعا و حب القرع بقوت و مسـهل رطوبات لزجه و اخلاط فاسـده و جهت عرق مـدنی و طلای آن نیز جهت امور مـذکور نافع مضـر امعا مصـلح آن کثیرا و شـیح ارمنی و مضر فم معده مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ترمس و برنک کابلی مقشر و سکبینج الجروح و القروح و الجرب و القوبا ذرور نرم سودهٔ آن مجفف قروح رطبه و التیـام دهنـده جراحـات و سـعفه و جرب رطب و بثور و قوبـا خصوصا که اولا عضو را بروغن کـل و یـا روغن تخم ناکیسـر بتخصـیص سـعفه و جرب و قوبای اطفال و بدسـتور تـدهین آن و خوردن اظریفل و دوا و معجون آن و استعمال مرهم آن و اظریفل و دوا و دهن و مرهم و معجون قنبیلی در قرابادین کبیر مذکور شد

ص: ۱۳۶۶

قنطوریون

بفتح قاف و سکون نون و ضم طاء مهملهٔ مشاله و سکون واو و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و اصح آنست که معرب از جنتوریهٔ رومی است منسوب بجنتورس حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده و بسریانی اسکیغیلای و بیونانی اومیطرون و بفارسی اوبزرولوفا و کریون نامند و کفته اند کریون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر ربیع می روید*

قنطوریون کبیر

که آن قنطوریون غلیظ و بیونانی قنطوریون طوماغا یعنی قنطوریون کبیر و بوقی نیز و لوفای کبیر نامند

*ماهیت ان

نباتی است ساق آن شبیه بساق حماض و خس و به بلندی دو ذرع تا سه ذرع با شعبهای بسیار از یک بیخ رسته و بر سر آنها قبها شبیه بقبهٔ خشخاش و مدور طولانی و کل آن سرمئی رنک مدور شبیه بصوف و تخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه و با حرافت و برک نبات آن شبیه ببرک جوز و سبز و اطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره و بیخ آن سطبر طولانی تا بدو ذرع و صلب و سرخرنك و پر از رطوبتی سرخ برنك خون و طعم آن مرکب از حدت و حرافت و اندك حلاوت و قبضی و رنك عصارهٔ آن نیز سرخ مانند خون منبت آن زمینهائی که آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلها و پشتها و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و نواب معتمد الملوك سید علوی خان قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است بارض ما یعنی بلاد فارس و آن بر دو نوع است بری که بر زمینهای سهل هموار و تلهای پر اشجار می روید و کل آن سرخرنک مائل ببنفشی است و بستانی آن نبات قویتر و بلندتر از بری و کل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سائر احوال مساوی بری و لیکن کل آن مختلف الالوان و عامهٔ اهل شیراز آن را کل میخک و کل قرنفلی نامند و کل آن تا قریب به نه ماه می ماند و بیخ آن در زمین باقی می باشد و در ایام ربیع از سر نو از همان بیخ می روید و بیخ بری آن در زمین باقی نمی ماند بلکه هر سال از سر نو در

۷۱۵اوائل ربیع می روید و در اوائل صیف کل و تخم می آورد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و در سوم نیز کفته اند و عصارهٔ بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن مستعمل

*افعال و خواص ان

محلل و قابض و جالی و بحسب اختلاف طعوم بیخ آن از ان افعال متضاده صادر می کردد از ادرار طمث و اخراج جنین مرده و افساد زنده و اخراج آن و تفتیح سدد و تنقیهٔ دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آنست و حبس نفث الدم و اندمال جراحات که از افعال برودت که بسبب قبض آنست و کفته اند چون لحم مقطوع را بآن طبخ دهند مجتمع می کرداند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ضیق النفس و عسر آن و ربو و سرفهٔ کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و مغص و رفع سدهٔ کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض و عسر ولادت و اوجاع رحم و فسخ عضل و عصب و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجهٔ آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین موثر الجروح و القروح و النواصیر ضماد تازهٔ آن بتنهائی و خشک آن بتنهائی و یا با مراهم جهت الزاق و چسپیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و ردیهٔ کهنه و عمیقهٔ غائره و نواصیر و اوجاع عصب و فسخ آن و کسر اعضاء و عرق النساء بغایت قوی الاثر و در سائر افعال قریب بقنطوریون صغیر و از ان ضعیف تر مضر دماغ مصلح آن عسل و شیرینیها مقدار شربت آن تا دو درم و اکر تپ نباشد با شراب و الا با آب بدل آن حضض و قنطوریون دقیق و عصارهٔ حب آن جهت امراض مذکوره نافع و شیخ ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد لوقیا می شود عصارهٔ آن را کرفته بجای حضض استعمال می نمایند*

ص: ۱۳۶۸

قنطوريون صغير

که آن را قنطوریـون دقیـق و بیونـانی قطوریـون طولیطون بمعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طرمقرون یعنی قنطوریون صـغیر و بعضـی آن را ملیسون مشـتق از ملیس که بمعنی آب ایسـتاده است نامند جهت آنکه اکثر منبت آن کنار آبهای ایسـتاده است و در بطایخ نیز می روید و بفارسی لوفای خرد و کربون نیز کویند

*ماهیت آن

نباتی است که بر کنار آبهای ایسـتاده و در بطایـخ می روید بقدر یک شبر و زیاده بر ان شبیه باوفاریقون که فودنج جبلی نامند و ساقهای آن از هم جدا و پرشاخ و برک آن شبیه ببرک سداب و کل آن سرخ مائل ببنفشی شبیه بکل شبو و از ان کوچکتر و ثمر آنماننـد کندم مسـتعمل و جمیع اجزای آن بسـیار تلخ و با اندک قبضـی و بیخ آن کوچک و بی منفعت بخلاف بیخ نوع کبیر و سائر اجزای آن مستعمل و تازهٔ آن اندک خوش بو و شاخهای آن سفید مائل بزردی و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع می روید

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

لطیفتر و قویتر از نوع کبیر در جمیع افعال و ساق و برک و کل آن قویتر از عصارهٔ آن و مجفف و بی لـذع و مفتـح و مسـهل و منقی و جـاذب از اعماق بـدن و مفاصل و امثال ادویه چینی را منفعت بسـیار است اعضاء الراس و العصب و الصـدر و الغـذاء و النفض و السـموم و غیرها آشامیـدن مطبوخ دو مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا بنیمه رسد و بمالند و صاف کنند و با شـکر و امثال آن بنوشـند جهت تنقیهٔ دماغ و اعصاب و صرع و عسر نفس و نفث الدم و اسهال مرهٔ صفرا و سودا و زردآب و بلغم لزج مخـاطی و امراض بلغمی و اوجـاع مفاصـل و قسـخ عضل و تفتیـح سـدهٔ جکر و طحال و رفع قولنـج بلغمی و تحلیل صلابـت طحـال و ضـرر سـموم هوام خصوصـا عقرب نافع و دو درم آن جهت رفع حمیات و با شـراب جهت نفث الـدم و ذات الجنب بارد و با ماء الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و نطول با آب مطبوخ آن دافع کزاز و بدستور بخور آن و احتقان با آب مطبوخ پنج درم آن با روغن کنجد و بدستور برماد آن جهت عرق النسا و اوجاع ظهر و قولنج بیعدیل برای آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیهٔ لزجه است و افراط عمل آن مودی

۷۱۶باسـهال الـدم الجروح و القروح و الاـورام ضـماد تـازهٔ آن جهت الزاق و انـدمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنـهٔ ردیه و عسـره الالتحـام و نواصـیر و تلیین اورام صـلبه و منع انصـباب مواد باعضا بسـبب قبض و تجفیف بی لـذع که دارد و خشک آن بمراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیـهٔ خبیثـهٔ غائرهٔ عمیقه و نواصـیر و با پیه جهت منع انفتاح و انشـقاق جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل اورام آنها و با آرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو جهت حارهٔ آنها و کل آن ضـمادا و شرابا جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصارهٔ آن در قوت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن و طریق اخـذ آن آنست که اکر تازه باشـد بکیرنـد درخت سبزتر و تازهٔ آن را با ثمر و بکوبند و آب آن را بکیرند و در ظرف خزفی در آفتاب کذارند و بچوبی پاکیزه برهم زنند و اکر در یک روز خشک نکردد شب سر آن را بپوشند زیرا که شبنم مـانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز دیکر بدسـتور در آفتاب کذارنـد و بچوب پاکیزه برهم می زده باشـند تا آنکه غلیظ و منجمـد و منعقـد کردد و اکر تر و تازهٔ آن بهم نرسـد بیـخ خشک کبیر آن را نیم کوفته پنج روز در آب بخیسانند پس بجوشاننـد و نیکو بمالنـد و مکرر صاف نماینـد پس بآتش ملایم طبخ دهند و برهم می زده باشـند تا منعقد کردد و بهمین نهج عصاره هرچه را خواهند اخذ نمایند

*طبیعت ان

قریب بسائر اجزای آن

*افعال و خواص ان

نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس سعوط آن با سرکه و آب عنصل جهت قروح بینی و حبس رعاف خصوصا با اندک زاج و کافور و آب یخ و طلای آن با سرکه بر پیش سر و صدغین جهت صداع حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب و چون موی سر را بنوره زائل نمایند و محلول آن با سرکه بران بمالند جهت رفع قروح آن و رویانیدن موی مجرب و التحال عصارهٔ رقیق آن با عسل جهت بیاض و اندمال قرحهٔ عین و طلای آن با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و تسکین درد آن و به آب کاکنج جهت سطبری پلک چشم و جرب آن و با شیر و آب رازیانه جهت جمیع اوجاع عتیقهٔ عین و رفع آثار قرنیه و شعیره و با آب مرزنجوش جهت تحلیل سبل و چون پلک چشم را برکردانند و عصاهٔ آن را با آب انار بران بمالند در حال رفع جرب آن نماید و قطور آن با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان کوش و با آب برک شفتالو جهت قتل و اخراج کرم آن و با آب ترب و امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرکس و خردل و سرکه جهت ورم کوش و رفع کری و مضمضهٔ آن با کلاب جهت رایحهٔ کریههٔ دهان و قلاع متعفنهٔ آن و با طبیخ جوز السرو و جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغرهٔ آن با آب بارتنک و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و طلای آن به آب جهت شقاق لب اعضاء الصدر آشامیدن آن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه اعضاء النفض حمول عصارهٔ تازهٔ آن مدر حیض و مخرج جنین مضر امعا مصلح آن صمغ عربی و کثیرا مقدار شربت از تازهٔ آن یک درم تا دو درهم و از خشک آن تا سه درم و در حقنه پنج درهم و از عصارهٔ آن یک درم بدل آن بوزن آن افسنتین و نیم وزن آن بابونه و نیم مثل آن تربد و بعضی بوزن آن پرسیاوشان و نیم وزن آن برک حنا کفته اند و روغن آنکه آب تازهٔ آن را با روغن زیتون باتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند کرم و خشک و مسخن عصب و مقوی بدن و رافع امراض باردهٔ عصبانیه مانند فالج و استرخا و اعیا و اوجاع باردهٔ مزمنه و تحلیل ریاح و رافع بهر و عسر ولادت و شراب آنکه آب آن را با شکر بقوام آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافع است*

قنفذ

بضم قاف و سکون نون و ضم فا و بفتح فا نیز آمده و بذال معجمه و بدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربی است و نیز بعربی خیز و بیونانی قوقماروس و بسریانی قفد و برومی شیراخندون و بفارسی خارپشت و جبر و وجش و سیخول و بشیرازی

۷۱۷چوله و در تنکابن و ارموک و بمازندرانی و ارمچی و بترکی کرنی و بهندی ساهی و سارسل و سیهی نیز نامند و مادهٔ آن را بعربی قنفذه و جمع آن قنافذ

*ماهیت ان

حیوانی است موی بدن و پشت آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود را فرو کشد و مجتمع کردد مثل دستهٔ خاری شود و خود را حرکت دهد از میان آنها خارها بقدر یک شبر و کم وبیش چیزی مانند تیر جدا کردد و برآید با اندک آوازی و اکر ببدن کسی برسد اندک زخم نماید و سه قسم می باشد بری و جبلی و بحری بری آن کوچک بمقدار کربهٔ کوچکی و جیلی آن بزرک بمقدار سک متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا بیک شبر و زیاده بر ان نیز و این را دلدل نامند و قنفذ بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه بقنفذ و نصف پائین آن شبیه بماهی و در بدن آن موی است مانند موی حیوان و نرم و بعضی کفته اند صدفی است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بری است و بهترین آن کهنهٔ بزرک آنست و در جزیرهٔ از جزائر زیرباد کویند جزیرهٔ جاوه است که بتاویه نیز نامند و در جوف بعضی قنقذها فادزهری تکون می یابد مانند آنکه در جوف بز کوهی و کاو و میمون و غیرها و اهل آن جزیره شصت هفتاد سال می شود که پی بدان برده اند و از جوف آن برمی آورند و آن بزرک و کوچک نیز می باشد بزرک آن بمقدار بلوطی و اندک کوتاه تر از ان و سطبرتر و کوچک آن بقدر جوزبوا کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب کذارند زمانی آب را بسیار تلخ می کرداند و آن آب مستعمل در انواع هیضه ها و اوجاع بارده و تحلیل ریاح و امثال اینها از امراض باردهٔ رطبه و یحتمل که محل تکون آن زهرهٔ آن باشد و بیان آن بتفصیل در بادزهر در حرف الباء مع الالف ذکر یافت

ص: ۱۳۷۲

*طبیعت ان

کرم و خشک در اول دوم

*افعال و خواص بری آن

کوشت آن مجفف و محلل قوی و مانع انصباب مواد باحشا و بدستور کبد خشک آن و رماد محرق آن جالی و محلل و مجفف اعضاء الراس و المفاصل و النفس و الغذاء و النفض کوشت مملح آن با سکنجبین جهت درد سر و با ادویۀ مناسبه جهت فالج و تشنج و امراض عصب و داء الفیل و استسقا اکر با تپ نباشد و درد کرده و غیر مملح آن جهت رفع سوء مزاج و سل و بول در فراش اطفال و غیر اطفال حتی آنکه ادمان اکل آن باعث عسر البول است و مقوی باه مرطوبین و مبرودین و کبد خشک کردۀ آن در آفتاب جهت استسقا و آشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت تهبج لحمی الاورام و البثور و الجروح و القروح لحم آن جهت خنازیر و جذام و تحلیل غدد و عقدهای صلب و فسخ عضل شربا و ضمادا و رماد پوست محرق آن جهت قروح و سخه و خوردن لحم زائد و تجفیف قروح و جروح جهت آنکه جالی و منقی و مجفف است و بدستور آشامیدن کوشت خشک کردۀ سائیدۀ آن جهت جذام و بخور آن نیز الزینه لطوخ رماد آن رافع کلف خفیف و نمش و با زفت جهت داء الثعلب و با ادویۀ مناسبه جهت جرب و اغتسال بدان جهت قروح سر الحمی و السموم خوردن لحم آن رافع حمیات مزمنه و نهش هوام و سائر سموم و نیم درم از محرق پوست آن جهت تپ ربع مجرب المضار اکثار آن مفسد مزاج معده و کبد و رنک رخسار مصلح آن مهرا پختن آن با آب و مطنجن نمودن آن با روغن بادام یا شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن است و مرارۀ آن کرم و خشک و جالی و مجفف و اکتحال آن رافع بیاض عین و طلای آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جذام نیز نافع و چون با موم بسرشند و زن بیاشامد و یا حمول نماید جهت اخراج جنین میت موثر

دلدل

یعنی قنفذ کبیر جبلی که آن را سهمی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن کوشت آن جهت نقرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلای خون آن جالی کلف و زائل کنندهٔ اوساخ بدن و حمول آن مدر حیض

۷۱۸و کفته اند که از خار دلدل مار و هوام می کریزند و نزدیک آن نمی روند و قنافذ با مار خصومت می نمایند و مار را می کشند بدین قسم که کمر مار را بدهن کرفته سر را باندرون می کشند و خارهای بدن خود را ایستاده می کنند و هرچند مار اضطراب می کند و زیاده خود را ببدن او می زند زیاده مجروح می کردد آخر الامر سست شده می افتد و می میرد و لهذا مار از ان کریزان است جابر بن حبان الصوفی در کتاب خواص کبیر کفته که کوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آن را ذبح نمایند و پوست آن را بکنند و کوشت آن را در آفتاب خشک نمایند آن مقدار که توان کوبید و یا براده نمود پس بکیرند از کوبیده و یا برادهٔ آن مقدار دو مثقال یا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند بزودی شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و نرم با نوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بانحلال کردد پس با عسل منزوع الرغوه سرشته بر داء الثعلب و داء الحیه بمالند بزودی زائل کرداند و موی برویاند و جهت قوبا نیز نافع که سرکین آن را با زیت حل نموده برقوبا طلا نمایند بعد مالیدن قوبا بنطرون بقوت که سرخ کردد و طلای محرق آن با دهن الآس و یا غیر آن جهت رویانیدن موی در هر موضعی که خواهند مؤثر و طلای پوست سوختهٔ آن با خردل و عسل سرخ منزوع الرغوه بر سر جهت درازی موی و منع تشقق و اسقاط آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز و اکر بجای موی آن موی سیاه نروید مکرر طلا نمایند و آشامیدن طحال خشک کردهٔ مسحوق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آن را بریان نموده خورد بعد سه ساعت عرق بسیاری نمود و دردی در جوف آن بهم رسیده و پس از یک ساعت بول بسیاری کرد مقدار دو ثلث رطل و زیاده و شفا یافت از ان علت باذن اللّه تعالی و مرارهٔ آن را چون اخذ نمایند و زهرهٔ آن را برآورند و با سرمهٔ خراسانی نیکو سحق کنند اکتحال بدان زائل کنندهٔ بیاض عین است بزودی و طلای زهرهٔ خشک کردهٔ آن رافع برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلای زهرهٔ خشک کردهٔ کوبیدهٔ آن با شراب سرشته و اقراص ساخته و خشک نموده و عند الحاجت با سرکه سوده جهت بواسیر دائمیه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتب شفا نوشته که قنفذ می شناسد تقلب و کردش اهویه را پیش از وزیدن آنها و لهذا راه خانهٔ خود را از آن طرف مسدود می نماید و از طرف مخالف آن می کشاید و در حر و برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بدان واقف کشت و جحری یعنی خانهٔ برای قنفذی در خانهٔ خود ساخت بنحوی که دیکری بران مطلع نکشت و آن قنفذ راه خانهٔ خود را تبدیل می نمود نزد تبدیل اهویه و حر و برد و آن شخص بر سبیل کرامت بمردم اخبار می نمود و مردم مستبعد می شمردند و قدر و منزلت او پیش ایشان عظیم بود بآن خلط و لحم بحری آن لطیفتر از بری و نیکو است برای معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و قروح سر مفید*

قندس

بضم قاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد و سک آبی بلغاری را نیز نامند که خصیهٔ آن جند بادستر است و پوست آن را برمیآورند و از ان فرو و فروش و البسه و غیره می سازند

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

پوشیدن آن زائل کنندهٔ برودت و ریاح از بدن و جلوس بران جهت نقرس نافع است

فصل القاف مع الواو

قوطولیدون

بضم قاف و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و نیز بیونانی قومالیون و اهل مغرب زلالف الملوك و بشانق و اذان القسیس نامند جهت آنکه برک آن شبیه بمکیالی است که بیونانی قطولی نامند و کفته اند که نوعی از قدح مریم است و آن نوعی از حی العالم است

۷۱۹و کفته اند نوعی از ابرون است و بعربی کاسات خوانند جهت آنکه برک آن شبیه بکاس است

*ماهیت ان

نباتی است برک آن مستدیر با اندك تجویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف آن و بیخ آن مانند زیتونی و با تندی و تلخی

*طبیعت ان

مرکب القوی و بیخ آن کرم و خشک

*افعال و خواص ان

قابض و رادع و جالی و محلل اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن برک آن مسکن التهاب معده و با شراب و عسل رافع تهبج بدن و بیخ آن مفتت سنک مثانه و مدر بول الاورام و الجروح ضماد برک آن محلل اورام و مسکن حرارت معده و احشا و رافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد و ضماد عصارهٔ بیخ و برک آن محلل ورم و زخمها و با شراب وسیع کنندهٔ نقبه

جراحات است و از ادویهٔ مجهوله الماهیت است

ص: ۱۳۷۵

قوفی

بضم قاف و سکون واو و کسر فا و یا

*ماهیت ان

حیوانی بحری شبیه بصورت انسان است در شکل و انفحهٔ آن در قوت مانند جند بادستر

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

خوردن کوشت آن جهت صرع و اختناق رحم نافع و فرق میان انفحهٔ آن و میان انفحهٔ حیوانات دیکر آنست که چون آب بر انفحهٔ حیوانات دیکر ریزند و بعد از زمانی آب آن را بروی انفحهٔ آن ریزند بزودی آن را بکدازد و آب کرداند بخلاف انفحهٔ حیوانات دیکر که این خاصیت ندارد*

فصل القاف مع الهاء

قهوه

بفتح قاف و سکون ها و فتح واو و ها اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزودی شارب خود را سیر می کرداند و سکر آن محکم و قوی است و الحال مصطلح نزد عامه و مراد از ان ثمر درختی است که در یمن و حبشه و بتاویه بهم می رسد و آن را بن می نامند و در حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت*

فصل القاف مع الیاء

قیروطی

بکسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهملهٔ مشاله و یا لغت یونانی است که بعربی مشهور شده و بفارسی موم روغن نامند

*ماهیت ان

عبارت از موم کداخته در روغن است هر روغنی که باشد از روغن کل یا غیر آن خواه ساذج از همان جزو باشد و یا مرکب از اجزای دیکر و بحسب اعراض مختلف می باشد و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت*

قیصوم

بفتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربی است و قیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و بیونانی شوصرا و برومی ارطاماسیا و اطمیثا نیز و بفارسی برنجاسف و بلنجاسف بلام بجای را و بوی مادران نیز و بر تراسک و بشیرازی سر زردک و بهندی کندناو کندمار نیز نامند

*ماهیت ان

کفته اند بر نجاسف جبلی است کفته اند دو نوع می باشد نر و ماده نر آن را شاخهای باریک و ثمر آن کوچک شبیه بافسنتین و کل آن کمرنک و کوچک تر از کل ماده و مائل بسفیدی و مادۀ آن نباتی است ثمنشی مشاکل شجر مائل بسفیدی و شاخهای آن پربرک و برک آن مشقق باریک شبیه ببرک سداب و بر ساق آن رطوبتی چسپنده و بر سر و اطراف شاخهای آن کلی مستدیر زرد طلائی رنک و خوشبوی و با حدت و ثقل و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس و در تابستان کل می کند کفته اند مادۀ آن برنجاسف و نر آن قیصوم است و نیز کفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست که از ساق برنجاسف شاخهای بسیار می روید و قیصوم را ساق بی شاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق می روید و برکهای آن مانند زنبق بر ساق آن رسته و برک متصل بیخ آن مفروش بر زمین و در انتهای ساق آن قبۀ چتری که کل آنست و با عطریت و ثقیل الرائحه شبیه

۷۲۰برائحه برنجاسف و زردرنک و طعم آن تلخ و باین مشابهت جمعی بغلط قیصوم را خود برنجاسف دانسته اند

ص: ۱۳۷۷

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و در اول کرم و در سوم خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

قوت تحلیل کل آن زیاده از افسنتین اعضاء الراس نطول آن جهت صداع بارد اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و المفاصل و السموم و الحمیات آشامیدن مطبوخ آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبه جهت درد سینه و ضیق النفس و قتل اقسام کرم معده و امعا و اخراج آن و ادرار بول و حیض و رفع عسر البول و تفتیت سنک کرده و مثانه و فسخ عضل و ریاح مفاصل و عرق النساء مزمن و ضرر ادویهٔ قتاله و لرز حمیات خصوصا ممزوج بدهن و با شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شربا و ضمادا و با زیت پخته بجهت تسخین دماغ و معده و ازالهٔ برودت آن هر دو عضو ضمادا و حمول آن مخرج جنین و ضماد آن جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه بدستور ضماد مطبوخ آن با سفرجل محلل اورام عسره التحلیل الزینه ذرور آن و ضماد سوختهٔ آن جهت نزف الدم همه اعضاء و داء الثعلب و با روغن بید انجیر و یا روغن ترب جهت سرعت برآمدن ریش موثر الخواص افتراش بان و بدستور بخور آن کریزانندهٔ هوام مضر رئه مصلح آن کثیرا و خشخاش مضر معده مصلح آن عسل و شیح مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین و بابونج و روغن آنکه از برک و کل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض باردهٔ عصبانیه و ادرار حیض و اسخان رحم و انضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع لرز حمیات نافع است

ص: ۱۳۷۸

قیقهر

بفتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح قاف و ها و راء مهمله و قیقهن بنون بجای را و قنقهر بنون بجای یا و قینقهر بزیادتی نون مفتوح بعد از یا نیز آمده لغت یونایی است و بعربی شجر و بفارسی لعل معبری و بهندی رال و دهونه نیز نامند

*در ماهیت ان

اختلاف است و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختی است که در هند و بنکاله بیشتر بهم می رسد فی الجمله شبیه بسندروس و نرم و رخو که زود سائیده می شود و با اندک حرارتی که از آتش بدان رسد کداخته کردد حتی آنکه آفتاب تند نیز آن را نرم می سازد و کریه الرائحه فی الجمله شبیه برائحهٔ قیر و یا زرد ممزوج باهم و قبل از کداز قطعهای آن اکثر قلمی اندک پهن سفید مائل بزردی بعضی اندک تیره و بعد از کداز سیاه رنک می باشد و کوبیدهٔ آن سفید شکری رنک و بدطعم و با اندک غرویت است و کویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال نیز کویند برمیاید و در حرف السین دوسکوه مذکور شد

*طبیعت

ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل و جالی و مدمل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و ربو و استسقا و ادرار طمث و آشامیدن یک درم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین و یا با آب قراح جهت تحلیل سپرز و لاغر کردانیدن بدن موثر مقدار شربت آن ربع درم اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار چشم و سنون آن جهت درد دندان و تساقط لثه الجروح و القروح و الجرب و القوبا ضماد و طلای آن منقی آثار قروح و جروح بزودی و مراهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنهٔ مزمنه و عمیقه و زخم جدری و سوختکی آتش و ناصور نافع و بدستور روغن آن و نیز روغن آن جهت جرب رطب و قوبا مجرب و روغن و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

ص: ۱۳۷۹

۱۶- باب بست و دوم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها کاف است

فصل الکاف مع الالف

کات

بفتح کاف و الف و تاء مثناه فوقانیه بفارسی نام نوعی برنجی است که در شوشتر که بعربی تستر کویند زراعت می نمایند و کویند یک سال که آن را زراعت نمودند تا هفت سال ثمر می دهد و هر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد و نیز نام دوائی

۷۲۱است که بلغت هندی مشهور بکتهه است

*ماهیت ان

صمغ و لبن درختی است که آن را بهندی کهیر نامند و آن درختی است بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراکنده و برانها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک آن در دو صنف مقابل هم برکهای بسیار و ریزه طولانی شبیه ببرک تمر هندی و طریق اخذ آن آنست که تنهٔ درخت آن را جابجا زخم می زنند از ان رطوبتی برمی آید و منجمد می کردد می کیرند و بهترین آن آنست که خودبخود از درخت برآید مانند صموغ دیکر و آن دو نوع می باشد یکی سفید رنک که آن را پکهراکتهه نامند و این اکثر در ادویه مستعمل و دوم سرخرنک و این بیشتر ماکول با برک تانبول و این را نیز صاف می نمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و رمل می باشد و آن را حبوب یا اقراص ساخته خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویهٔ دیکر اقلا مشک و عنبر عند الحاجت برای خوشبوی دهن تناول می نمایند و این را کهرولی بخفای ها و کرولی بدون ها می نامند و آن را صمغی نیز می باشد سرخرنک اندک براق

ص: ۱۳۸۰

*طبیعت

ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص ان

قابض و مجفف و حابس و رادع سنون آن جهت استحکام لثه و عمور و قلاع دهان و با غراغر و مضمضه ها نیز و ذرور و طلای آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحت حادث از نوره و آب دریای شور و مطبوخ آن قاتل کرم شکم و جهت یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و تپهای حاره و دماميل و بثور شربا و طلاء مفید و اکثار آن مولد سنک کرده و مثانه و مضعف باه مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار مفید شربا و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و امراض مذکوره شربا موثر است*

کاذی

بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و کفته اند لغت هندی است و بعربی آن را کدر نامند و نیز بهندی کیور او نوع کوچک آن را کیتکی کویند

*ماهیت ان

نباتی است کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و دکهن و بنکاله و زیربادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر از ان و پراکنده و غیر موزون و ساق و شاخهای آن پرکره و خاردار و پیچیده و بر روی زمین و برکهای آن باریک بلند از برک نخل و نارجیل بلندتر و عریضتر و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و باریکتر از ان مانند خار و دوردور از هم و در زیربادات از برک آن مانند آنکه از برک نخل فروش و جای نماز و غیره می بافند نیز می بافند نرم تر و بهتر می باشد و کل آن که طلع نامند شبیه بذره بزرک یعنی خندروس با برکهای تو بر تو و اطراف برکها نیز خاردار و رنک آنها سفید مائل بزردی و خوش بو خصوص برکهای درونی که سفیدتر و لطیفتر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشۀ مانند خوشۀ کفر او بسیار نرم تر از ان و پر کرد و آن کرد و جرم خوشۀ آن نیز بسیار خوش بو و کل نوع کوچک آنکه کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیفتر از کبیر و در اسد و سنبله کل می کند و تا میزان می ماند و از برک کل آن عرق می کشند مانند عرق کلهای دیکر و آن عرق خوش بو فی الجمله شبیه ببوی بیدمشک می باشد در اول وهله تندتر و اندک با حدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوش بو و لذیذ می باشد و چون دهنیت چندان ندارد با برادۀ صندل و یا با عطر صندل ضم می نمایند که برک آن را با برادۀ صندل عرق می کشند و عطر آن را از روی عرق بعد سرد شدن می کیرند و باز آن عطر را در ته قابله و مشربه می ریزند و بران عرق کل تازه می کشند و عطر آن را از روی عرق برمیدارند و همچنین هرچند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر می کردد و یا آنکه اولا عطر صندل را در ته قابله می ریزند و بران عرق کل کاذی می کشند و عطر آن را برمیدارند و بدستور تکرار عمل می نمایند

۷۲۲و شراب برك كل آنكه در آب جوش می دهند و مالیده آب آن را با قند بقوام می آورند نیز خوش بو می باشد و شراب آب بیخ و تنۀ تازۀ آن و یا خشك نیمكوفته در آب خیسانیدۀ آن را با شكر و یا قند بقوام می آورند و آن را ثمری می باشد شبیه باننـاس در شكل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر ماكول و این ثمر بیشتر در كادیهای حوالی ادیسه و سواحل دكهن بهم می رسد

*طبیعت ان

در آخر دوم كرم و خشك و بعضی معتدل مائل بحرارت و یبوست دانسته اند

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی دماغ و دل و سائر حواس و اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و جرب و حكه و مسكن دردهای صعب و جذام را نیز نافع كفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذكوره بهترین دوائی است و اهل هند را عقیدۀ آنست كه در موسم آبله هركه آبله برنیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آن را و یا هر دو را باهم بیاشامد آبله برنیاورد و اكر برآورد چند دانه تا بهشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد و لیكن مخفف عوارض آنست خصوصا كه با عرق نیلوفر و خبه سنكشو نموده بنوشند و در ایام ظهور آبله نیز موثر است و رب آن نیز جهت امراض مذكوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیا و رافع خفقان و مستحكم كنندۀ اعضا شربا و شما و تمریخا كه شكوفۀ آن را قبل از آنكه خوب شكفته كردد در روغن كنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب كذارند و در بین اكر دو سه مرتبه شكوفۀ آن را تبدیل نمایند مانند روغن كل و بابونه اقوی می كردد و ذرور كرد آن در كوش اطفال مسكن درد آن و التیام دهندۀ قروح و مجفف رطوبات مستخرج از ان و در فرج باعث نرمی و خشكی و تنكی آن و ذرور خاكستر چوب سوختۀ آن جهت التیام جراحات مجرب دانۀ آن مقوی دل و جكر بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم كفته اند و رب و شراب آن بانحای عرق و عطر آن در قرابادین كبیر ذكر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته كه در كرم سیرات شیراز درخت كدر بسیار است و آن را كل كبدی نامند بوی بسیار خوش دارد تا به حدی كه جامۀ كه بوی آن بكیرد و تا ریزیده كردد بو از ان زائل نشود اللّه یعلم شاید او را شبه شده باشد*

ص: ۱۳۸۲

کاشم

بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربی است و کفته اند لغت فارسی است و بیونانی قنالیون و لیفستیقون ساسالی و لیفطیغون و بسریانی نیلی قثیا و برومی کملاون و کفته اند انجدان رومی است و تخم آن را بفارسی کل پر نامند و کفته اند بزعم بعضی متأخرین نوع رابع سیسالیوس است که بیونانی طروبین نامند

*ماهیت ان

تفلیسی کفته نباتی است زردرنک شبیه بانجدان و ابن بیطار و بغدادی کفته اند کاشم رومی نباتی است ثمنشی کوچك ساق آن باریك شبیه بساق شبت و پرکره و برك آن مانند برك اکلیل الملك و نرم تر از ان و خوش بو و برکهای اعلای ساق آن باریك تر و پر شکاف تر از برکهای زیرین و آخر ساق آن چتردار و ثمر آن سیاه مصمت اندك طولانی از رازیانه بالیده تر و تندطعم و با عطریت و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و خوش بو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تندترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازۀ تند طعم خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال می ماند

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مفتح سدۀ جکر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر جهت سرفۀ بارد رطب و ربو و عسر نفس اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبت معده و اوجاع باردۀ رطبه و قراقر و رافع سدۀ کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و معین بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده امراض العصب و المفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النسا و سائر امراض باردۀ رطبه مقدار شربت آن یکدرهم و در استسقا دو درم با آب کرم و اهل روم بجای قرنفل داخل اطعمه

ص: ۱۳۸۳

۷۲۳می کند و بسیار ملطف لحوم است خصوصا لحوم طیور آبی و لیکن باید که مرق لحم آن را کرماکرم نیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد از ان که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن خیسانیدن در سرکه و یا آشامیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با کلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه و تخم خیارین نیز کفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیرهٔ سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز کفته اند*

کافور

بفتح کاف و الف و ضم فا و سکون واو و راء مهمله

*ماهیت ان

صمغ درختی است که در زیرباد و در جزیرهٔ مسمی به ماچین بهم می رسد و آن درختی عظیم می باشد و چوب آن سفیدرنک و رخو کویند در کرمی هوا اکثر پلنک و مار در مجاور درخت آن می باشد و آبی که از ان درخت در حین قطع می چکد مسمی بماء الکافور و دهن الکافور است و در نهایت تندی رائحه و غلیظی و مائل بسرخی و کافور اقسام می باشد یکی ریاحی بکسر راء و فتح یاء مثناه تحتانیه و بیاء موحده نیز آمده و الف و کسر حاء مهمله و یاء نسبت و در وجه تسمیهٔ آن کفته اند سبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی کفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آن را یافته بود و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و این را بهندی بهیم سینی نامند و آن حبوب شبیه بمصطکی می باشد که خودبخود از باطن آن درخت جوش خورده بظاهر بروز می کند مانند صموغ دیکر و این اعلای همه اقسام است و چون کرمی بدان رسد و یا در آفتاب کذارند نرم و کداخته می کردد و قلیل الوجودتر از سائر اقسام و بعضی کفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آن را می یخراشند و تیغ می زنند رطوبتی که برمی آید و منجمد می کردد کافور است و بعضی کفته اند که شبنمی است که بر درخت کافور می نشیند و منعقد می کردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنک اینها همه سفید نباتی می باشد قسم دوم قیصوری کفته اند منسوب ببلد قیصور است و آن نیز شبیه بصمغ و سفید صفایحی صاف شفاف می باشد و از جوف درخت آن برمیآورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات قانون نوشته اما خشبه فقد رایناه کثیرا و هو خشب هش خفیف جدا و ربما اختنق فی خلله شئ من اثر الکافور و محرر نیز از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تختهٔ ضخیم از چوب کافور از اجین آورده بودند در بندر هوکلی که بندر بنکاله است و آن را بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اعزه و تجار آنجا میان خودها قسمت نمودند و این نیز اعلی و خالص است و کمیاب و کفته اند در سالی که صواعق و زلازل و رجف بسیار باشد زیاده بعمل می آید و در سالی که کمتر کمتر و نهایت در سالی دو سه من طبی و یا تبریزی حاصل می کردد و آنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین و جزایر زیربادات و بعض بلاد فرنک نیز بهم می رسد و بهترین همه آنست که در جزیرهٔ مسمی ببرنیو که واقع بر خط استوا بطول یک صد و سی درجه است بهم می رسد هم از جوف چوب درخت آن برمی آورند و هم از تنهٔ درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ و مصطکی برمی آید و اخذ می کنند و هم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول است و بعد از ان قسم دوم و بعد از ان قسم سوم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار می باشد و سفید رنک و کم شاخ و برک آن شبیه ببرک مولسری و از برک و پوست و چوب و

جمیع اجزای آن بوی کـافور می آیـد و اهـل چین جزائر بلاد دیکر که در آنهـا کـافور بهم می رسـد بسـبب خوبی کافور این جزیره ازین جزیره می برنـد و نیز شـنیده شد از شخصـی که بسـخن او کمال وثوق بود که از جوف چوب درخت دارچینی نیز قـدری کافور بعمل می آید و از طبخ ریشـهای درخت آن نیز قسم سوم کفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل می آورند و این تیره رنك ناصاف می باشد و مشهور بکافور موتی است و اقسام دیکر نیز می باشد همه مجعول

ص: ۱۳۸۴

۷۲۴مصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف و قطعها بزرکتر و مصنوع را بیشتر از بندر چینه که بندری است از بنادر چین در صندوقهای بزرک چوبی پر کرده می آورند و بوزن منها بمن هندوستان و ارزان بها می فروشند و این اندک چرک رنک است و کفته اند که مصنوع آن اکثر از برک و بیخ درخت موز و چوب درخت کافور با چند دوای دیکر ترتیب می دهند و نیز شنیده شده که از موم سفید کافوری دو وزن در روغن کل یا بنفشه نیم وزن درهم حل کرده و سنک رخام را ده وزن نیکو سحق نموده بران می پاشند و در هاون با اندک کافور اصلی صلایه می نمایند تا خشک کردد و ریزه ریزه نموده مانند کافور اصلی می سازند و چون خواهند کافور چرک را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و کرم کرم در کاسهٔ شیشه ریزند و قطعهای بزرک کافور را در ان اندازند و بانکشت بملایمت بمالند پس برآورند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک کردد و ریزهای آن را در پارچهٔ نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس بملایمت بمالند تا چرک آن زائل کردد پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک کردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی به نحوی که ذکر یافت دوم آنکه در یخ و یا برف کذارند و مستعمل سازند اکر مانند شمع مشتعل کشت خالص است و الا مغشوش و سوم آنکه قطعهٔ شیشه را بر آتش کذارند و کافور بران ریزند اکر تمام آن کداخت و مرتفع کشت و باقی نماند چیزی خالص است و الا مغشوش چهارم آنکه در پارچهٔ نان کرمی کذارند اکر عرق کرد و ترشد خالص است و الا فلا پنجم آنکه اندکی از ان را بر شقیقه مالند اکر خنکی و سردی بسیاری در چشم ظاهر کشت و آب از چشم برآید خالص است و الا فلا ششم آنکه رائحهٔ کافور اصلی شبیه برائحهٔ پوست ترنج و لیمو است با بوی خاصی که دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل است مکر آنکه شخصی با حدت ذهن و حدس صائب مکرر هر دو را دیده باشد تا فرق تواند کذاشت و چون کافور زود هوا می کردد و نمی ماند خصوص در ایام کرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشهٔ ضخیم سر تنک با چند دانهٔ جو و فحم و یا فلفل پر نموده سر آن را خوب مستحکم بندند و بموم کرفته نکاهدارند و عند الحاجت که برآورند باز سر آن را بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را استعمال نمایند و در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را بتنهائی و یا با اندک نبات و با ادویهٔ مناسبهٔ یابسهٔ بارده از ادویهٔ آن ترکیب بآلتی از عقیق بملایمت که کرم نکردد بسایند و بکار برند

ص: ۱۳۸۵

*طبیعت ان

سرد و خشک در آخر سوم و با قوی مختلفهٔ ناریهٔ حارهٔ محلله که مرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیهٔ باردهٔ یابسه که دلیل بر آن قبض آنست و قوت هوائیهٔ لطیفهٔ معتدله که حدت رائحه و عطریت آن دال بر انست و اهل هند بالعکس در آخر سوم تا اول چهارم کرم و خشک دانسته اند

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض مفرح و مقوی دماغ و قلب و حمی و دق و سائر حمیات عنیفه و ذات الجنب و قرحهٔ رئه و سل و اسهال حاره و خلفهٔ صفراوی و دافع تشنکی و التهاب جکر و کرده و حرقه البول است شربا و طلاء و سعوطا و طلای آن با کلاب و صندل سفید و کل فارسی مسکن صداع حار و مقوی حواس و اعضای دماغی و بدستور با روغن کل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصا در حمیات حارهٔ حاده و بریافوخ و پیشانی خصوص با آب برک کشنیز تازه و یا برک آس یا برک لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوط یکدو جو آن با آب برک کشنیز تازه و یا سرکه و یا عصیر بسر و با آب برک آس و یا بادروج جهت رعاف و یا برک کاهو جهت بیخوابی محرورین و تسکین حرارت دماغ با روغن کل جهت اورام حاره و اکتحال آن جهت رمد حار با آب کشنیز و سرمهٔ سائیده باعث برنیامدن دانه آبله است در چشم و اکر برآمده باشد باعث زوال آن و بدستور

۷۲۵با آب حلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد و قطور آن در روغن کل در بینی جهت سوء مزاج حار ساذج سر و چشم و علامت سوء مزاج ساذج آنست که بارتفاع و زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و بانحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و قطور محلول آن با آب کشنیز تازه در کوش جهت درد کوش حار و قطع رعاف دماغی و سنون و غرغرهٔ آن با کلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و کذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن و خوردن آن با مشک و عنبر معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی مبرود المزاج و ضعیف السموم تریاق سموم حاره و عقرب جراره و ربع مثقال و یا زیاده با آب سیب ترش و جهت قرون السنبل با آب انار و شیرهٔ خرفه و برف الحمی جهت حمی دق و سائر حمیات حارهٔ حاده نافع و حمیات خلطیه را مطلقا مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اوائل باعث تغلیظ مواد در اواخر موجب تحجر آنها است الجروح و القروح ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ساعیه و با ادویهٔ مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن مجرب المضار مضر مبرودین و صاحبان مزاج ضعیف و مصدع و مضعف معده و آلات غذا و باه حتی اکثار بوئیدن آن و منجمد منی و مبرد کرده و مثانه و کفته اند ضرر آن بباه نه بسبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محللهٔ ریاح آن نیز و در امر ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن خللی و آفتی و تعطیلی در آلات تناسل خود نمی یابد بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن و باعث سفیدی موی و پیری و قطع اشتها و نسل و تولید سنک کرده و مثانه مصلح آن عنبر و مشک و جندبادستر و ادویهٔ حاره و عطره و کلقند و روغن سوسن و کل خیری و بنفشه و نرکس و امثال اینها است و شیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه نوشته که آن را خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اکر مقدار معتدل از ان بیاشامند و بسا است که اعانت می کند بر تعدیل امزجهٔ حاره و عطریت رائحهٔ آن معین بر خاصیت آنست و در امزجهٔ بارده باید که تعدیل کرده شود برودت آن را بمشک و عنبر و یبوست آن را بروغن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یک دانک و دو مثقال آن قاطع باه و مفسد معده و کویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشیر و یک وزن آن صندل سفید و کفته اند اکر زن در فرج خود طلاء نماید مرد بر ان قادر نکردد حکایت این ماسرجوبه کفته مردی از اصحاب مقدار یک مثقال کافور در یک روز بخورد باه او قطع کردید و روز دیکر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او و روز سوم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد معدهٔ او به حدی که غذا در معدهٔ او هضم و نضج نمی یافت و اهل هند آن را مقوی باه می دانند و لهذا در اکثر حلویات و ماست داخل می نمایند و جوارش و حب و دهن و عرق و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت*

کاکراسینکی

بفتح کاف و الف و فتح راء مهمله و الف و کسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و کسر کاف و یا

*ماهیت ان

دوائی است هندی شبیه بغلاف شاخ بزی و کوچک و مجوف و رنک آن سرخ تیره و طعم آن اندک تلخ و با حدت عفوصت و آن کل و ثمر درختی است شبیه بدرخت موز

*طبیعت ان

در اول کرم و در آخر سوم خشك

*افعال و خواص

آن

جهت سرفه و ضیق النفس بارد رطب خصوصا اطفال و جهت فواق و قئ و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهت رفع تشنکی و فساد بلغم و تپ نیز و مشهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است*

کاکنج

بفتح کاف و الف و فتح کاف و نون و جیم و بکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنهٔ فارسی است و نزد عامهٔ اهل فارس معروف بعروسک پس پرده بشیرازی کچومن و بیونانی اوسفدنون و بسریانی خمری مرجا و برومی اسقیدولیون و بعربی جوز المزج و حب اللهو و بهندی راجپوتکه و بن پوتکه و بلاطینی هلیلهٔ کایم نامند

*ماهیت ان

از انواع عنب الثعلب است

۷۲۶و وجه افراد ذکر آن معروف بودن باسم خاص است و آن نباتی است شبیه بنبات عنب الثعلب و برک آن از ان عریضتر و شاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل کردد و کل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی سبز می باشد و بعد رسیدن سرخ در وسط آن دانهٔ مانند سر پستان و فندق کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ می کردد و پیوسته بقمع آن و دو صنف می باشد جبلی و بستانی و جبلی آن را برک مانند برک سیب و مزغب و غبار آلوده و سیاه و ساق آن با رطوبت چسپنده و نبات آن بزرکتر از بستانی و کل آن بسیار سرخ و دانهٔ آن زرد مائل بسرخی و در غلافی زرد منبت آن سنکلاخها و آن را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم و در تخدیر قویتر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانهٔ آنست که سرخ رسیده بالیدهٔ تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی

جبلی کفته انـد و جمع میان هر دو قول آنکه جایی که تخدیر بسـیار مطلوب باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیکر بسـتانی و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

ص: ۱۳۸۸

*طبیعت ان

سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم و عصارهٔ آن نیز

*افعال و خواص بستانی ان

الاذن قطور عصارهٔ آن جهت قروح مزمن کوشت اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ربو و لهث و عسر النفس و اخراج صفرا بادرار و اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و دفع امراض کرده و مثانه و قرحهٔ آن و مصلح حال جکر و مداومت هر روز مقدار یک مثقال از ان و یا عصارهٔ آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن هفت عدد دانهٔ آن را بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و قولس کفته که چون جزوی از خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید الاورام و القروح طلای عصارهٔ آن محلل صلابات و بواسیر و رافع قروح مزمنهٔ کوش و حافظ قروح از فساد و مخدر مصلح آن کلقند مقدار شربت از پوست و دانهٔ آن تا پنج درم بدل آن عنب الثعلب و جبلی آن نیز مدر بول یک مثقال آن منوم و زیاده از یک مثقال مورث اختلاط عقل و جنون است و جوارش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

کالاکوت

بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا لغت هندی است بمعنی سیاه کل

*ماهیت ان

بیخی است سمی نبات و کل آن مائل بسیاهی و بیخ آن در هیأت و رنک شبیه بجدوار بنفش و سیاه و اعلای آن در کوه کیدار پربت از نواح تبت پیدا می شود و بهترین و قوی آن براق صلب سنکین آنست

ص: ۱۳۸۹

*طبیعت و افعال و خواص آن

مانند سینکیا است که نوعی از بیش است و بیش در حرف الباء مع الیاء ذکر یافت و کل آن نیز در کمال سمیت است

کالی زیری

بفتح کاف و الف و کسر لام و یاء مثناه تحتانیه و کسر زای معجمه و سکون یاء و کسر راء مهمله و یا لغت هندی است و آن را سوراج نیز نامند

*ماهیت ان

تخم نباتی است هندی نبات آن بقدر دو ذرع و برک آن اندک طولانی مشرف و کل آن برنک کل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن در شکل و غلاف و از ان بلندتر و رنک آن سیاه بسیار تلخ و مستعمل تخم آن

*طبیعت ان

کرم و خشک در آخر سوم

*افعال و خواص ان

آشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه بتنهائی و یا بادویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برک و شاخ درخت آن و بسبب کمال حدت و خالی نبودن از سمیت اطبا در معالجهٔ اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بیاظره در معالجهٔ دواب است

کامخ

بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب از کامهٔ فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی کفته اند بفارسی جواب و باصفهانی کومه نامند

*ماهیت ان

نوع صبغ و نان خورشی است که از پودنه و شیر و ابازیز و فوذج که خمیرهٔ کوامخ

ص: ۱۳۹۰

۷۲۷و مری است می سازند و در قرابادین نسخهٔ آن در فوذج ذکر یافت بهترین این معتدل الحرافه کثیر الابازیر است

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مشهی و منحدر کنندهٔ غذا است بزودی الا آنکه ردئ الکیموس معطش و مفسد معده و مضر طحال است و اکثار آن باعث تپهای عفنی و اورام مزمنه و مضر سینه و سرفه نیست و تجفیف این کمتر از مری است و سزاوار آنست که بسیار نیاشامند

کانجی

بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا

*ماهیت ان

اسم سرکهٔ هندی است که از حبوب ماکوله می سازند بهترین همه مصنوع از برنج است و آن را سرکهٔ هندی نامند صنعت آن آنست که هریک از حبوب را که می خواهند مهرا پخته صافی نموده با قدری نمک در شیشه و یا در مرتبان چینی و یا سفالی لعاب دار کرده سر آن را بسته چهل روز و یا زیاده در آفتاب و یا پشت اجاغ می کذارند تا برسد و خوب ترش کردد پس صاف نموده بکار می برند

*طبیعت ان

مطلقا سرد و تر با اندک قبضی

*افعال و خواص ان

جالی و مقوی اعضا و مسکن قئ و حرارت و حدت خون و صفرا و عطش مضر معده و صاحبان امزجهٔ بارده مصلح آن کلقند آفتابی و یا ورد مربی و عسل است و کویند سیر است که کوبیده در ان داخل کرده بیاشامند و آنچه از کندم و جو سازند مفرح قلب و مقوئ قوی و رافع سستی بدن و مقوی موی شربا و طلاء لیکن اکثار خوردن آن مضر

ص: ۱۳۹۱

کاک ماجهی

در بنکاله عنب الثعلب را کویند و کستی هم نامند

*فصل الکاف مع الباء الموحده

کباب

بفتح کاف و باء موحده و الف و باء موحده لغت عربی است

*ماهیت ان

کوشت بریان کرده بآتش است و اقسام می باشد و بهترین همه کباب کوشت حلان چاق فربه چرب است که قطعهای آن کوچک و همچنین کوشت ماهی لطیف که باخکر فحم هیمهٔ جید متساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیرهما بقدر لائق و روغن نیز بران زده باشند و آنچه بسیخ بحد اعتدال تشویه یافته باشد بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعهای کوشت را درست و یا کوبیده مانند شامی کباب که طباهیج نامند و یا غیر آن و کباب کوشت آهو و کوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ می باشد و لیکن بسیار کرم و خشک است و بدترین آن آنست که از کوشت پیر لاغر و نمک بسیار بران زده و یا بر اخکر زغال چوب و فلا و انجیر و خروع و زقوم و امثال اینها از هیمهای ردی بریان نموده باشند یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف می باشد در شدت و ضعف

*افعال و خواص ان

نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و مسخن بدن و کرده و محرک اشتها و باه و موافق معدهٔ مرطوبین و کسانی که فصد و یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و فلفل و سائر ادویهٔ حاره حابس اسهال رطوبی و در محرور المزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از ان بغایت مضر خصوص کباب ماهی که کویا آن را زنده و خود را مرده کردانیدن است

کبابه

بفتح کاف و با و الف و فتح باء موحدۀ دوم و ها لغت عربی است و نیز بعربی حب العروس و بیونانی مهیلیون و برومی فریغلیون و بهندی کباب چینی نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است که از ملک چین و نواح آن و روم می آورند و دو صنف می باشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است و مائل بتیرکی و سیاهی و مغز آن سفید و خشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلنجه و افلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازۀ خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از ان رومی

۷۲۸و این بهتر ز هندی است زیرا که هندی تلخ می باشند و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و بعضی کفته اند ثمر آس بری است و اصلی ندارد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بعضی در سوم کفته اند و بعضی کفته اند با قوت حاره قوت بارده نیز دارد

*افعال و خواص ان

بغایت ملطف و مفتح اعضاء الراس و الصدر رافع درد سر مزمن و خائیدن آن خوش بو کنندۀ دهان و مقوی لثه و دافع قلاع عفن آن و صاف کنندۀ آواز و رافع خفقان اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و احشا و اعضای باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد کبد و احشا و کرده و محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن از رمل و سنکریزه بادرار و مفتت آنها و حابس سلس البول و بول در فراش و آشامیدن دو دانک آن با سکنجبین جهت شری ابیض نافع الاورام و الجروح و القروح ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام و رافع قروح و جروح و شری بلغمی الزینه طلای آن باغالیها خشبو کنندۀ رائحۀ بدن و مقوی آن و طلای آب خائیدۀ آن بر قضیب بغایت ملذذ جماع مضر مثانه مصلح آن مصطکی و کویند مصدع مصلح آن صندل و کلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و قاقله و چون یک درم تا یک مثقال آن را نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آن را بپارچۀ صفیقی محکم بسته اکر موسم کرما باشد شب تحت السماء بکذارند و صبح برهمزده بیاشامند تا سه روز یا پنج روز بدستور جهت قروح مجاری بول موثر است

کبابهٔ دهن شکافته

فاغره است و در حرف الفاء ذکر یافت

کباث

بفتح کاف و با و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است

*ماهیت ان

ثمر رسیدهٔ سیاه شدهٔ اراک است بهترین آن بزرک بسیار رسیدهٔ آنست که تخم آن کوچک باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

چون پنج درم آن را نرم سوده با هموزن آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال نماید و مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلاغم و آشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیهٔ مثانه و تقویت معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برنک کابلی و نصف آن قسط ابیض و دو ثلث آن قنبیل است

کبد

بفتح کاف و کسر با و دال و بکسر کاف نیز و سکون با در هر دو آمده بفارسی جکر و بیونانی مروسیا و امروسیا نیز و برومی هفابرا و بترکی بورک و بهندی کلیجا نامند و کبد مونث است و مذکر نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود و کفته اند کبد بالکسر و سکون با مفرد است

*ماهیت ان

عضوی است مرکب و از جملهٔ اعضاء رئیسهٔ بدن حیوان و مبدأ قوت طبیعی و محل هضم کیموس و اخلاط است و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصا دجاج و بط و اوز فربه جوان که غذای آنها فواکه و حبوب نضیجهٔ شیرین باشد و بهترین مواشی جکر بزغاله و بچهٔ کوسفند یکسالهٔ فربه و بدترین آنها جکر حیوانات بزرک پیر خصوص حیوانات وحشی است

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص ان

غلیظ دیرهضم و خون متولد از ان بطئ السلوک در مجاری و سریع التعفن مکر آنکه با نمک و سرکه و آبکامه و دارچینی و کرویا و کشنیز خشک که بر آتش جید بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه و کشنیز و در مبرودین ادویۀ حاره مذکورۀ و جوارشات مناسبه و چون شرحه نموده بر ان نمک و صمغ عربی پاشیده بریان نموده باشند جهت قرحۀ امعا و اسهال موثر بشرط آنکه قوت هاضمۀ معده قوی باشد و عاجز نیاید از هضم آن و بالخاصیه جکر بز محرک صرع مصروعین است و کبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و بدستور جکر کبک که خشک کرده کوبیده یک مثقال آن را بخورند و همچنین جکر موش و جکر خنزیر بری با سرکه جهت لدغ هوام و جکر ذئب جهت درد جکر و داء الذئب و جکر کلب و کلب کلب هر دو جهت کزیدۀ سک دیوانه و منع

۷۲۹ترسیدن آن از آب اکلا و ضماد اکبد المعز خوردن جکر بریان کردۀ آن جهت صرع و بخار آن را کرفتن و آب مقطر از ان را در حین بریان کردن در چشم چکانیدن همه رافع شب کوری است کبد الوزغه چون جکر وزغه را بر دندان کرم خورده کذارند درد آن را ساکن کرداند و کسی که الماس خورده باشد چون جکر آن را بتار خیاطه بسته ببلعد و بعد از اندک زمانی بآهستکی برآورد کویند الماس بدان چسپیده برمی آید کبد الایل چون شرحه نموده و بران فلفل و دار فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند و آب مقطر آن را در چشم کشند شب کوری را زائل کند و ابتدای نزول آب را مفید و بدستور چون خشک کنند و سوده در چشم کشند جهت هر دو علت مفید و بتفصیل خواص جکر هر حیوانی در طی ذکر آن ترقیم یافت و می یابد ان شاء اللّٰه تعالی*

ص: ۱۳۹۵

کبر

بفتح کاف و با و راء مهمله لغت عربی است و یا معرب از فارسی و بیونانی اثونیطس و قبارس نیز و بسریانی قبار و برومی قباریش و بشیرازی کورک نامند

*ماهیت ان

ثمر نباتی است خاردار و پرشاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین و برک آن اندک پهن و کل آن در غلافی سبز بمقدار زیتون کوچک و دانهٔ نخودی و بعد شکفتن کل آن سفید در وسط آن تارها شبیه بموی و ثمر آنکه خیار کبر نامند از بلوط بزرکتر و بقدر خیار کوچکی و بعد رسیدن شکفته مغز آن سرخ رنک و تخم آن زرد و با رطوبت و لزجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفوصت کمی و هرچند رسیده تر باشد تلخی و عفوصت آن کمتر و شیرینی زیاده کردد و بیخ آن سفید بزرک طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا کردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصا بیخ آن در حرفت و مرارت و اندک ملوحتی است و غنچهٔ کل و ثمر کوچک نارس آن را نیز در آب نمک شیرین نموده محلل می نمایند و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن خرابها و سنگلاخها و زمینهای خشن و آنچه قریب به آب و زمینهای نم ناک باشد نفاخ ردی و مفسد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و آنچه در بلاد حارهٔ یابسه بهم رسد تا سوم

*افعال و خواص ان

مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه اعضاء الراس و العصب جهت امراض باردهٔ دماغیه مانند فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع بسبب عفوصت و قبضی که دارد و ضماد تازهٔ آن جهت فسخ عضل و خائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و بدستور خائیدن پوست تازهٔ آن و یا برک آن و مضمضه بسرکهٔ خمری که پوست آن و یا تخم آن در ان جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصارهٔ آن در کوش کشندهٔ کرم آن و شستن سر به آب طبیخ آن رافع کچلی اعضاء الصدر با ادویهٔ خوش بو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و مسکن اوجاع صدر و نمک پروردهٔ آن جهت ربو و غرغره بطبیخ آن دافع بلغم از اعضای تنفس اعضاء الغذاء و النفض مقوی احشا و محلل ریاح و مفتح سدهٔ کبد و طحال و مسهل خلط خام و مدر مرهٔ سودا و قاتل دیدان امعا و مدر بول و حیض و زیاده کنندهٔ قوت باه و خوردن نمک سود آن پیش از طعام ملین بطن و بهترین دوائی است از برای سپرز خصوص پروردهٔ آن با عسل و سرکه و بسا است که استفراغ می نماید از طحال مادهٔ غلیظ سوداوی را باسهال و ادرار و بعد از ان صحت حاصل می کردد و با فلفل و سداب جهت تفتیح سدهٔ کبد بارده و خوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن آب برک آن کشنده و مخرج اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصا با سرکه مدر بول و حیض و جهت بواسیر و ازدیاد باه خصوصا شیرین

ناکردهٔ تلـخ آن و بخور آن جهت بواسـیر نافع الاورام و البثور ضـماد پوست تازه و یا خشک آن و یا برک آن با ادویـهٔ مناسـبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه رافع بهق و قوبا و بدستور برک آن با ادویهٔ

ص: ۱۳۹۶

۷۳۰مناسبه کاسرقوت آن و جهت خنازیر رقبه و اورام غلیظهٔ آن و زیر بغل و کش ران از اعضای رخوه مجرب القروح و الجروح ضماد تازهٔ آن جهت قروح خبیثه و وسخه و مجفف آنها الات المفاصل جهت عرق النسا و اوجاع ورک شربا و احتقانا بعصیر آن السموم تریاق اکثر سموم است شربا و ضمادا خصوص با شراب و کل آن قبل از شکفتن در دوم کرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از ان ضعیف تر و ذرور آن رافع نواصیر چشم و مخلل آن لذیذ و مشهی و رافع سپرز و جالی بلغم و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و مصدع محرورین و بدستور مخلل خیار آن و خیار آن کرم و تر و تخم آن در سوم کرم و خشک و خیار رسیدهٔ آن بدون مضغ تخم آن ناشتا ملین طبع و مفسد معده و ساق و برک آن در آخر اول کرم و خشک و در افعال ضعیف تر از کل آن و محلل خنازیر و نواصیر چشم و عصارهٔ آن کشنده اقسام کرم معده و ضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه و قروح خبیثه و بغایت محلل خنازیر و سائر اورام بلغمیه در جمیع افعال ساق آن قویتر از برک آن و غرغره بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سدد دماغ و صدر مقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه و عسل و شکر بنوشند و از بیخ آن تا سه درم و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر معدهٔ محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون و اسطوخودوس مضر کرده مصلح آن خولنجان و عسل و هریک از اجزای آن بدل دیکری و کامخ کبر مهزل و محلل طحال و بهتر از کبر و مضر دماغ و معده مصلح آن غرغره به آب سرد و آشامیدن آنست

کبریت

بکسر کاف و سکون با و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و تاء مثناه فوقانیه لغت عربی است و تاء آخر آن بقول بعضی اصلی و بقول بعضی زائد و بغدادی کفته معرب از نبطی است و عربی الاصل نیست و بیونانی قاریون و بسریانی کبریتا و برومی ثادن و بفارسی کوکرد و بهندی کندمک نامند

*ماهیت ان

جسمی است حجری و خوبا جوهر ارضیه متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج کشته و بحرارت شمس طبخ یافته و در ان دهنیت و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده باشد و لهذا برسیدن آتش بدان بزودی مشتعل می کردد و چهار صنف می باشد سرخ و زرد مائل بسبزی و سفیدی و مائل بکبودی و سرخ آن شفاف صافی لامع می باشد و در معدن خود شب می درخشد مانند آتش و اطراف معدن خود را روشن می کرداند و معدن آن هرموز از اعمال فارس و جزائر عمان است و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که دیدم من معدن آن را در جزیرهٔ از جزائر عمان که مانند معدن دیکر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی برمی آورند اما کبریت احمر غیر صافی که معلم اول نوشته کاهی من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از معدن حفر نموده برمی آورند و آن سرخ و زرد و سفید و سیاه می باشد و زرد آن مائل بسبزی است و این را مصطکاوی و اصابعی نامند و سفید را کبریت فارسی کویند و مائل بکبودی را کبریت اسود کدر خوانند و مطبوخ آن از آب چشمهای کرم کبریتی و یا از خاک بعضی اماکن اغبر مائل بسیاهی و محرق آن سیاه می باشد و بهترین اقسام آن احمر جید الحمره است بهترین آن صافی سنکین غیر متحجر آنست که بآتش نرسیده باشد و تفلیسی کفته که بهترین اقسام کبریت زرد بدبوی صافی آنست و جالینوس کفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی می ماند و در کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی کفته که معدن ذهب و بغدادی کفته وادی النمل است و بعضی کفته اند جوهری است مصنوع غیر معدنی و بعضی دهن الشعر مقطر دانسته اند و باصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند

ص: ۱۳۹۸

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک و کرمی آن زیاده از خشکی آن و بعضی تا چهارم دانسته و در غایت دهنیت

*افعال و خواص ان

محلل و مسخن و ملطف و مجفف و جالی و جاذب اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و السموم آشامیدن آن با زردهٔ تخم نیم برشت و یا زردهٔ تخم مشوی نموده

۷۳۱جهت زکام و نزله و سرفهٔ رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و سموم و آشامیدن آن به تنهائی با آب و یا با ادویهٔ مناسبه رافع یرقان و مدر حیض و مقارم سموم و ذرور آن نیز رافع ضرر لسع هوام سمی است و طلای آن با حب الغار جهت امراض بارده و با نیم وزن آن صمغ عربی با ماست جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب رطب مجرب و سعوط آن جهت صرع و سکته و شقیقه و بخور آن رافع صداع و حابس زکام و نزله و رافع کری و مسقط جنین خصوص نوع سرخ آن و قطور آن با ادهان و با ادویهٔ مناسبه رافع کری و ثقل سامعه و طلای آن با عسل و بول و آب دهن جهت کزیدن هوام و با راتینج جهت کزیدن عقرب و با سرکه جهت کزیدن عقرب و تنین بحری و با طین قیمولیا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و غیرها آشامیدن آن در بیضهٔ مشوی و یا بیضهٔ نیم برشت جهت اقسام جرب رطب و خارشها و طلای آن با عاقر قرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر و با سرکه جهت بهق و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سائر آثار حادث در بدن و حکه و جرب و بهق و ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و الثعلب و اکله و قروح رطبه و با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن و با حنا جهت قوبا و با جند بیدستر جهت تحلیل صلابات و با بورهٔ ارمنی و عسل و ادویهٔ مناسبه جهت نقرس و ذرور آن بر بدن قاطع عرق و بر موی سفید کنندهٔ آن و بخور آن کریزانندهٔ هوام و سفید کنندهٔ موی و اغتسال بدان جهت حکه بدستور به آب کبریتی مضر معده مصلح آن کثیرا و شیر تازه دوشیده و مضر دماغ مصلح آن بنفشه و شکر مقدار شربت آن از دو دانک تا یک مثقال و بدل هریک دیکر است و مصعد آن جهت تکلیس معدن و رفع چرک آنها بیعدیل و سفید کردهٔ آن نائب مناب جوهر زرنیخ و روغن آن جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و عرق آن بغایت مجفف و سریع النفوذ و جالی و رافع رطوبات و جهت سرفهٔ بارد و ضیق النفس بارد رطب و تحلیل ورم طحال و درد دندان و دفع کوشت فاسد بن دندان و کثافات آن و مسخن و محرق اخلاط و مقرح جلد و چون قلیلی از ان را بپنبه آلوده بر دندان دردناک شدید کذارند تسکین دهد و چون بر زخم کردم کذارند سم را جذب کند و چون بر عرق مدنی کذارند تمام آن را بآسانی برآورد و چون قطرهٔ از ان را به آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد و وضح و دوای آن برای جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و حمیات که با سردی آید و حمیات مزمنهٔ حادثه از بلغم و سودا و عرق النسا و اوجاع مفاصل و غیرها نافع به تفصیلی که در قرابادین با نسخ آن و نسخه حب و ادهان و طریق تصفیه تدبیر و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

کبسون

بفتح کاف و سکون باء موحده و ضم سین مهمله و سکون واو و نون و کفسون بفا بجای باء موحده نیز آمده

ماهیت ان

برک نبات و حمی است که از بلاد حبشه می آورند و آن شبیه بکشنیز شامی و با تندی و تیزی و تلخی و حب آن مدور

*طبیعت ان

کرم و خشک در اول بکمان اهل حبشه و تحقیق آنست که در سوم کرم و خشک است

*افعال و خواص ان

اهل حبشه بسیار آن را مستعمل دارند جهت اسهال و اخراج دیدان و حب القرع که نرم می کویند و با شکر و یا با عسل سرشته با شیر تازه دوشیده می آشامند به تنهائی و یا با برنک کابلی و ادویهٔ مناسبهٔ دیکر و بعضی آن را کشوث و بعضی برنک کابلی دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه به تحقیق پیوسته نبات آن مشابه بومادرانست در جمیع اجزا و بیخ آن بسیار قوی است در اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقهٔ استعمال آن آنست که کوبیده در آب با تمر هندی حل می نمایند و صاف کرده می آشامند و اکر از ان قویتر خواهند برنک کابلی نیز بران ضم می نمایند و اکر از ان اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه می کنند و اکر ازینها استیصال نام نیابند بیخ آن را سائیده با آب می خورند

*طبیعت ان

یحتمل که در سوم کرم و خشک باشد نه در اول چنانچه ذکر یافت

۷۳۲

کبیکج

بفتح کاف و کسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح کاف و جیم معرب از فارسی است و آن را کف الضبع و بیونانی بطراخیون و سالتین اغرپون و باصفهانی موشک و بترکی ماستواء چچکی و بهندی جل بیل و لستوپری نیز و بفرنکی زتنکل نامند

*ماهیت ان

اصناف بسیار است صنفی برک آن شبیه ببرک کشنیز و از ان عریضتر و مائل بسفیدی و با رطوبت لزجه و کل آن زرد و بنفش نیز و ساق آن باریک بقدر یک ذرع و بیخ آن سفید تلخ و متشعب مانند شعبهای خربق و منبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و از ان بزرکتر و بسیار حریف و کل آن بنفش و این را سالتین اغریون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و کل آن زرد طلائی و کریه الرائحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و کل آن سفید برنک شیر

*طبیعت اصناف ان

کرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

حار حاد مقرح و جالی و مقشر جلد و لذاع و محکک اعضاء الراس سعوط بیخ خشک آن معطس و قویتر از کندس و طلای آن از خارج جهت ضربان اسنان و سنون آن جهت تفتیت آنها و نطول مطبوخ آن جهت سعفه الاورام و البثور طلای آن جهت قطع جرب و بثور و ثآلیل مسماریه و غدد آویخته و ضماد تازهٔ برک و شاخ آن با اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضا و با روغنها جهت جرب انسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام ثآلیل و داء الثعلب و حمول آن مخرج جنین و مشیمه و رافع احتباس حیض و دو مثقال آن کشنده و چون با مثل آن آرد کندم خمیر کنند و بر عضو کذارند نائب مناب داغ است و از داخل استعمال آن جائز نیست بسبب کمال حدت آن و چون کسی آن را بخورد اعراض ازو مانند اعراض اسقیل و بزر انجره خورده است و بدستور مداوای آن

فصل الكاف مع التاء المثناه الفوقانيه

كتان

بفتح كاف و تاء مشدد و الف و نون لغت عربی است و بکسر کاف نیز آمده و بهندی السی و تیسی نیز نامند و تخم آن را بعربی بزر کتان بفتح با و سکون زای معجمه و بکسر باء نیز کفته اند بهندی السی کابیج و تیسی نیز نامند

*ماهیت ان

نباتی است بقدر ذرعی و ساق و برک آن باریک و کل آن لاجوردی و قبهای آن قریب بجوزی و پر از تخم و تخم آن کوچک اندک پهن طولانی و از پوست درخت آن مانند پنبه و پوست درخت قنب لباس می بافند لبس آن بسیار سرد و خنک می باشد

*طبیعت آن

سرد و خشک و کفته اند معتدل مائل ببرودت است

*افعال و خواص ان

پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و نشف آن و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و از ملابس محرورین و فصل کرما است و شپش در ان از پنبه کمتر جمع می کردد و بهم می رسد بجهت آنکه ببدن خوب نمی چسپد و غیر مغسول آن مجفف خصوصا در زمستان و بخور آن و نبات آن نیز مفتح سدهٔ دماغ و زکام و مصلح حال رحم و ذرور سوختهٔ آن مجفف و قاطع خون جراحات و التیام دهندهٔ آنها و بدستور پر کردن جوف زخمها بخرقهٔ کتان شریف کفته اکر خواهند که بدن لاغر کردد در زمستان جامهٔ کتان نو پوشند و در تابستان جامهٔ کتان شسته اکر خواهند که لاغر نشوند بالعکس و کل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن مائل بزردی و تیرکی و املس و پهن اندک طولانی و بعضی مائل بسرخی و قسمی سیاه و نوعی سفید

ص: ۱۴۰۲

*طبیعت مجموع ان

در اول کرم و خشک و با رطوبت فضلیه

*افعال و

خواص ان

محلل و جالی و ملین طبع اعضاء الراس و العصب و الصدر ضماد آن با آب سرد جهت صداع ورمی و قوبای دماغی و قروح سر و با بزر قطونا جهت تسکین درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم دافع سرخی آن و لعوق آن با عسل جهت سرفهٔ بلغمی و سه درم آن جهت تنقیهٔ سینه و نضج و تحلیل ورم جکر و اعضای باطنی و بریان نمودهٔ آن قابض و جهت نفث الدم و سرفهٔ رطوبی بغایت مفید اعضاء الغذاء و النفض مداومت هر روز نیم مثقال آن

۷۳۳جهت درد امعا و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحهٔ کرده و مثانه و چون یک توله تخم آن را در آب جوش داده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن سنک کرده مجرب و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه مایوسین مجرب دانسته اند و حقنه بطبیخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعا و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و دود آن مصلح حال رحم الاورام و الجروح و القروح و غیرها ضماد آن جهت ورم صلب و قروح سر و با انجیر جهت کلف و با حرف بابلی و عسل جهت شقاق ناخن و بابوره و خاکستر جهت ثآلیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آنها و ذرور سوختهٔ آن جهت تجفیف جراحات و تسکین درد و لذع آن و بدستور پر نمودن جوف زخم بخرقهٔ کتان المضار مظلم بصر مصلح آن کشنیز و مضعف هاضمه مصلح آن سکنجبین و مضر انثیان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن سه درم تا چهار درم بدل آن حلبه و روغن تخم آن کرم و تر و حقنهٔ آن با روغن کل جهت وجع جراحت امعا و طلای آن جهت وجع فواد و قوبا و جراحت و تسکین درد آن و آشامیدن آن و جوشانیدهٔ آن جهت رفع قولنج انسان و دواب و بدستور تدهین بدان مضعف باصره و باه مصلح آن سکنجبین است*

ص: ۱۴۰۳

کتم

بفتح کاف و تا و میم لغت عربی است بفارسی وسمه و بری آن را در مازندران و تنکابن شالخنی نامند بمعنی حنای شغال

*ماهیت ان

برک نباتی است بری و بستانی می باشد بعضی کفته اند غیر برک نیل است و برک آن شبیه ببرک مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه می کردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری و جبلی آن در کنار رودخانه های ریک زار می روید و شاخهای آن انبوه تر و برک آن عریضتر و درازتر از برک نیل و ساق نیل و مجوف نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست که برک نیل است و کفته اند شرط است که برک آن را صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اکر شب نیم خشک بماند و روز دیکر بآفتاب خشک نمایند رنک آن ضائع می کردد و ملا سدید کازرونی در شرح موجز در مسودات شعر نوشته که وسمه هندی جید تازه در تخضیب و تطویس بهتر از وسمهٔ کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن رنک آن دیرتر می ماند و تخضیب آن مائل بسیاهی است برنک موی و طاؤسیت بسیار ندارد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جالی و قابض و محلل اعضاء الراس خضاب آن با آب و نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوذه و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت موی اعضاء الغذاء و السم آشامیدن آب برک آن و یا آب طبیخ آن بغایت مقئ و جهت کزیدن سک دیوانه مفید و بهترین چیزها است از برای خضاب و کفته اند خضاب بوسمه بهتر از خضاب نیل است بنا بر قول آنکه غیر یکدیکر المضار مضعف دماغ مصلح آن قرنفل و لادن و روغن آنکه آب آن را با هموزن آن روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعده و اوجاع بارده تدهینا نافع و تخم آن در رنک و مقدار غلاف شبیه بتخم ترب و مائل بسیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و بیخ آن را چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد است و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که اولا موی محاسن و سر و غیر آن را پاک بشویند که چربی و نموست مطلقا در ان نباشد پس اولا آستر بحنای سائیده نمایند و بعد زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنک آن نیکو می کردد*

ص: ۱۴۰۴

کتبته

بفتح کاف و دو تاء مثناه فوقانیه و در میان هر دو باء موحدهٔ ساکنه و در آخر ها

*ماهیت ان

نباتی است طول

۷۳۴آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک و صلب مانند ساق کتان و برکهای اسفل آن دراز شبیه ببرک کتان و نرم و سبز مائل بسیاهی و مفروش بر روی زمین و بر نصف اعلای ساق آن تا سر کلهای ازرق سفید رنک نازک و زرد رنک نیز شبیه بکل کتان و کوچکتر از ان و تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم کیاه آن و تخم آن تلخ

*طبیعت ان

در آخر اول کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع ورک و مفاصل بارد و ضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع و قسمی دیکر از ان می باشد که در اماکن صلبه می روید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بی برک و شیردار و این قسم از قسم اول قویتر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم و از دوم یک و نیم درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند

کتیله

بضم کاف و فتح تا و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و ها

*ماهیت آن

نباتی است طول آن از یک شبر تا یک کز و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب و برک آن شبیه ببرک مورد و از ان باریکتر و مائل بسفیدی و مزغب و منبت آن بلاد شام و بیت المقدس

ص: ۱۴۰۵

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

چون اندکی از ان در خم شراب اندازند پیش از آنکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن و اهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند در نهایت حرارت است و بجهت امراض بارده نافع*

فصل الکاف مع الثاء المثلثه

کثیرا

بفتح کاف و کسر ثا و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح را و الف لغت عربی است بیونانی طراغافیثا و طرافافیبا نیز و بفارسی کون نامند و مشهور بهندی کتیرا بتاء مثناه فوقانیه بجای ثاء مثلثه است

*ماهیت ان

صمغ درختی است بسیار خاردار و خارهای آن بسیار تیز و برکشته که آن را قتاد نامند و مذکور شد و سفید و سیاه می باشد بهترین آن سفید صافی املس باریک خالص مائل بحلاوت آنست و سیاه آن زبون

*طبیعت ان

در کرمی و سردی معتدل و در اول تر و ارطب از صمغ عربی و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و خشکی آن کمتر از سردی و بعضی کرم و تر و بعضی مرکب القوی

افعال و خواص آن

مغری و با تجفیف کمی و شکنندۀ خدت ادویۀ حاده و مغلظ خون و مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و ادویۀ حادۀ مشروبه از امعا و مقوی فعل آنها بسبب غرویت و تلیین و ازلاقی که دارد و با اندک قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر اکتحال آن با العبه و ادویۀ مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم در اکحال و ذرورات مسکن حدت آنها و بهتر از صمغ عربی و بجای آن مستعمل و آشامیدن آن با شیر الاغ و یا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و نزف الدم سینه و سائر اعضای باطنی و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحۀ رئه و کرفتکی آواز و چون با عسل بسرشند و حبوب و یا اقراص ساخته در دهان نکاهدارند و آب آن را فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء و النفض و السموم آشامیدن آن با ادویۀ مناسبه مقوی امعا و مسکن لذع و قرحۀ آن و مسکن درد کرده و مثانه و قرحۀ مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویۀ سمیه و کویند مسهل مرۀ صفرا و بلغم لزج است و آشامیدن دو درم آنکه در میپختج خیسانیده و با قدری شاخ کوزن و یک

دانـک شب یمانی داخل نموده باشـند جهت وجع کرده و حرقت مثانه فی الفور نافع و مـداومت آشامیـدن آن با هریک از مغز بادام مقشـر و نشاسته و شکر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصا که بعد از ان شیری که در ان نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسـرار مجربه شمرده اند الزینه طلای آن جهت کلف و نمش و تلیین جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب و با سرکه جهت بهق و برص و با لعبه جهت تشـقق موی الجروح و القروح ضـماد آن با کوکرد جهت جرب و اکله و با ادویهٔ مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده و مضـر سـفل مصـلح آن انیسون مقـدار شـربت آن از یک درم تا پنـج درم بـدل آن در تغریه و غیر آن صمغ

ص: ۱۴۰۶

۷۳۵عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو و بیخ آن درخت را چون بکوبند هنکامی که خشک باشد و با سرکه بر بهق بمالند زائل کرداند

فصل الکاف مع الجیم

کچنار

بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و راء مهمله و لام بجای را نیز آمده لغت هندی است

*ماهیت ان

درختی است هندی شاخهای آن متفرق و پریشان و برک آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو نصف و غنچهٔ آن سبز طولانی و کل آن بعد شکفتن خوش منظر و اندک خوش بو و دو نوع می باشد سفید و سرخ ارغوانی مائل ببنفش و عدد برکهای کل آن پنج عدد و پائین برکهای باریک و بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانهٔ زیره و در وسط آن تارها نیز تاری باریک و وسط آن ضخیم که تخم آنست و غنچهٔ خام آن را با دو پیازه پخته با روغن بریان کرده با کوشت و یا بی کوشت می خورند لذیذ و خوش بو و طعم می باشد

*طبیعت جمیع اجزای ان

سرد و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

قابض و مجفف و مقوی معده و امعا و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق بالسویه جهت نفث الدام و حیض و جراحات باطنی و مقعده و غرغرهٔ آن خصوصا با اقاقیا و کلنار جهت جوشش دهان و کلو و خنازیر و خوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفهٔ حار رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع

ص: ۱۴۰۷

فصل الكاف مع الراء المهمله

کراث

بضم کاف و فتح را و الف و ثای مثلثه و بفتح کاف نیز آمده لغت عربی است بفارسی کندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و بدیلمی کوار و بلاطینی کوپرکیسو و بیونانی فراسینا و بسریانی عطارا و برومی فقلوطا و بستانی آن را نبطی و جبلی را فراسیون نامند

*ماهیت ان

نباتی است معروف و در اکثر بلاد می شود و بری و بستانی و جبلی می باشد آنچه برک آن باریک شبیه ببرک پیاز و در تمام سال می ماند و چون بزرک کردد از میان آن ساقی می روید و بر سر آن کل و تخم و کل آن سفید شبیه بکل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز و این را کرث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیکر خام و پختهٔ آن را می خورند و در موايد و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیکر حاضر می سازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار می رسد و پیاز آن شبیه ببصل ماکول و رتبهٔ آن مانند قبهٔ آن آن را کراث شامی و بیونانی فرآسن بابالوطن و فراسن فافالوطن نیز و بشیرازی ترپیاز نامند و خام این غیر ماکول بلکه پختهٔ آن را با کوشت می خورند و این دو صنف می باشد صنفی صغیر الراس دقیق العنق صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول و بری آن بسیار شبیه بثوم است و آن را کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و کفته اند فراسیون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال است

ص: ۱۴۰۸

*طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

مفتح و ملطف و مبخر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض طلای برک آن با سرکه بر پیش سر حابس رعاف و خوردن آن منقی قصبهٔ رئه و مفتح سدهٔ جکر و مقوی هاضمه و کمر و ملین طبع و رافع قولنج و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت امراض باردهٔ رطبهٔ سینه و اورام رئه و نضج آنها و با ماء الشعیر و یا مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و ربو و با سرکه پروردهٔ آن مفتح سدهٔ جکر و سپرز و رافع قولنج و عصارهٔ برک خشک کردهٔ آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برک مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را

۷۳۶نافع و حمول برک کوبیدهٔ آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب و نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابت آن و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و قطور آب آن با روغن کل و سرکهٔ کهنه جهت درد کوش و دوی و سعوط آن با کندر و سرکهٔ کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف و چون کندنا را دو بار بپزند و بفشارند و جرم آن را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها می کردد السموم ضماد آن جهت کزیدن هوام و افعی و آشامیدن آن نیز با ماء العسل جهت سموم الاورام و البثور و القروح ضماد آن با سماق جهت شری و ثآلیل و با نمک جهت قروح خبیثه المضار اقسام آن از پیاز دیرهضم تر و نفاخ و مبخر و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه مضر حار المزاج و دیدن خوابهای ردی مصلح آن کشنیز و کاسنی تازه است چون شمشیر و کارد و غیره را باب برک آن آبکیری کنند آب و تندی آن زائل نکردد و تخم آن در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مفتح و محلل و جالی اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن دو مثقال آن با هموزن آن تخم مورد رافع امراض بارده و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مفتح سدۀ بلغمی جکر و محرک اشتها و مقوی کرده و مثانه و با شراب مبهی و بغایت محرک باه و بودادۀ آن بتنهائی یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و با حب الآس جهت زحیر و حبس خون مقعده و بخور آن جهت بواسیر الفم بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج کرم آن السموم و الزینه ضماد عصارۀ آن جهت لسع افعی و رفع کلف و آثار جلد و دردهای بارد و چون بکوبند و در سرکه ریزند رفع ترشی آن نماید مضر رئه و کرده و مثانه مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قویتر از ان است و آشامیدن طبیخ بیخ آن بطریق اسفیدباج با روغن قرطم و روغن بادام و یا کنجد جهت رفع قولنج نافع کراث بری شبیه بثوم است و بسیار تند

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در اول آن خشک

*افعال و خواص آن

مفتح و مقطع و جالی اعضاء الغذاء و النفض بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصارۀ آن مسهل سودا و مورث اسهال الدم و تخم آن را چون چند روز هر روز پنج قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت کزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام و از جملۀ اجزای تریاق فاروق است الزینه ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مقرح اعضا است و نوعی از بری که در جبال بهم می رسد برک آن بسیار باریک و با حدت می باشد

ص: ۱۴۱۰

*افعال و خواص آن

بسیار ملطف جهت خوشبوئی دهان و تسکین درد معده و امعا قوی الاثر است

کراث

بفتح کاف و راء مهملهٔ مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است

*ماهیت ان

درختی است کوهی برک آن دراز و باریک و شاخهای آن نرم و پرشیر منبت آن بلاد حجاز و آن را عشبه الصباغ نامند

*افعال و خواص ان

شیر آن را داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند

کراع

بضم کاف و فتح را و الف و عین مهمله لغت عربی است جمع آن کوارع و بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچهٔ بز و کوسفند جوان فربه است

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص آن

مولد کیموس لزج غیر غلیظ است و لیکن محمود قلیل الفضول است اعضاء الصدر جهت خشونت سینه و حلق و سرفهٔ حار نافع خصوصا با کشک الشعیر جهت آنکه ملین سینه است اعضاء الغذاء و النفض قلیل الغذا سریع الهضم جید الکیموس لزج غیر غلیظ و ملین بطن است بسبب لزوجت و ازلاقی که دارد و چون با سرکه و انجدان استعمال نمایند لزوجت و برودت آن کمتر کردد و شقاق زبان و سحج امعا را که از کرمی باشد نافع و صاحب اختیارات آن را رشیذ دانسته

۷۳۷

کردناج

بکسر کاف و سکون را و کسر دال مهملتین و فتح نون و الف و جیم معرب کردناک فارسی است

*ماهیت ان

نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن بسیخ کشیده بآتش بریان می نمایند و بهترین آن مرغ جوان فربه است که بروغن کاو تازه آن را مکرر تسقیه کرده باشند در هنکام بریان کردن که تر و نرم کردد

ص: ۱۴۱۱

*طبیعت آن

گرم و خشک

*افعال و خواص

آن

جهت تقویت بدن مرتاضین و ابدان متخلل و معدهٔ حار نافع و کثیر الغذا مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن میپختج و بعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابازیر کرده باشند

کرسنه

بفتح کاف و را و سکون سین مهمله و فتح نون و ها معرب از کسنک فارسی است و بعربی حب البقر و بیونانی اوزونس و بسریانی کشنی و برومی ناغیونس و بفرنگی برو و بفارسی کسنک و کشن و مشنک کاوی و کاودانه و بهندی متر بفتح میم و تاء چهار نقطهٔ هندی و راء مهمله نامند

*ماهیت ان

دانه است مدور بقدر نخودی کوچک و تیره رنگ مائل بسرخی و زردی و طعم آن تلخ و تندی و غیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف و غذای گاو است و آن را فربه می گرداند و بکبوتر و گوسفند و مرغ و بز و غیرها نیز می خورانند و بهترین آن املس سنگین مائل بزردی و بعضی گفته اند مائل بسفیدی آن است و نبات آن کوچک و شاخها و برگ آن باریک و تخم آنکه ثمر آنست در غلافی و این در هند و بنگاله چند صنف می باشد و هریک بنامی مخصوص یکی را متر نامند چنانچه ذکر یافت و دوم را بتلا بفتح باء موحده و سکون تاء مثناه فوقانیهٔ هندیه و سوم را ماکهه بفتح میم و الف و فتح کاف و های هندی و این را چون گاو بخورد سیاه و فربه گردد

*طبیعت ان

در اول تا دوم کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

مفتح سدد و مقطع و جالی اعضاء الصدر مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ رطوبی و تنقیهٔ رئه و عسر النفس و ضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان الفم سنون آن با زراوند مدحرج جهت رویانیدن کوشت بن دندان اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آرد مقشر خیسانیدهٔ آن مسهل و محرک باه مبرودین و با روغن کنجد مسکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسر البول و جرب کرده و تنقیه کرده و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع الاورام و البثور و القروح و الجروح ضماد آن با عسل و با ادویهٔ مناسبه و بتنهائی نیز جاذب خون بظاهر جلد و جهت جرب و شکستکی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن و التیام جراحات عمیقه الزینه ضماد آن با آب دفلی و تخم خربزه جهت برص و با زنت جهت بزرک نمودن عضو و طلا و غسول بدان منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن قویتر از سائر ادویه و خوردن سویق آن باعث رفع لاغری بدن و شستن عضو با آب طبیخ آن یا نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنیه و شهدیه السموم ضماد آن با سرکه و افسنتین جهت لسع عقرب و با شراب جهت لسع افعی و سک دیوانهٔ کزیده و انسان سک دیوانهٔ کزیده و انسان صائم المضار اکثار ان مولد خلط فاسد و مدر خون و مورث اسهال دموی مصلح آن کلاب و کل ارمنی و اصلاح آن مانند اصلاح ترمس است و سفید آن را غایله کمتر از سرخ آن و طبیخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوت جالیهٔ آنست و باقی ماندن ارضیت آن و غذای اندک از ان حاصل می کردد مقدار شربت آن تا سه درهم*

ص: ۱۴۱۳

کرش

بفتح کاف و کسر را و شین معجمه و بکسر کاف و بسکون را نیز آمده لغت عربی است و بیونانی سمنطونس و بسریانی اسطمکا و برومی کلیا و بفارسی شکنبه و بهندی اوجهری نامند

*ماهیت ان

عضوی از اعضای معروفۀ مرکبۀ بدن حیوان و بمنزلۀ معده است در بدن انسان و شامل شکنبه و روده های حیوان است و از حیوانات تا کوچک تازه تولد یافته و علف و حبوب

۷۳۸و غیره نخورده اند که برآورند انفحه نامند و بعد از ان شکنبه و بهترین آن از برای اتخاذ ادویه خصوصا اسفیدباجات شکنبۀ کوسفند و بز جوان فربه است

*طبیعت ان

جمعی کرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند

*افعال و خواص

ان

کثیر الغذا دیر هضم المضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهرا پختن و با ادویۀ حارۀ خوش بو و سرکه خوردن است*

کرفس

بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از کرفش بشین فارسی است و کفته اند معرب از کرسب فارسی است و بیونانی اوداسالیون و بسریانی کرفشا و برومی باطراخیون و بهندی اجمود و بفرنکی سلری و بلاطینی سلدهری نامند

*ماهیت ان

نباتی است و آن را اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هریک را نامی خاص از بستانی و جبلی و صخری و نبطی و مائی و از مطلق آن مراد بستانی است و برک آن مائل بتدویر و شاخهای آن باریک و بلندی نبات آن تا بیک ذرع و تخم آن ریزه تر از سائر اقسام و تیره رنک و تندطعم و با عطریت در مقدار قریب بانیسون و مدور غیر املس و بیخ آن بزرک و سیاه رنک با ریشهای باریک و قویتر از سائر اجزای آن و بعد از ان تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و بیخ آن تا سه سال

*طبیعت ان

در اول دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مفتح و محلل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها ضماد آن بآرد جو محلل ورم چشم و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت احشا و رفع قئ و سحج و مغص و حدت ادویه و محرک اشتهای طعام و باه و محلل ریاح و نفخ و معین بر عمل ادویۀ مسهله و تفتیح سدۀ جکر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه کرده و مثانه و کداختن سنک مثانه و رفع حصبه و لرز حمی بلغمی و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع ظهر و اکثر امراض باردۀ بلغمیه مفید السموم آشامیدن آب آنکه با آب انار و شکر جوشانیده باشند جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برک و بیخ آن جهت ادویۀ قتاله و نهش هوام و مرداسنک و طبیخ کرفس با عدس و قئ نمودن بعد شرب منقی آن الخواص خوردن کرفس قبل از کزیدن عقرب و هوام و همچنین بعد از ان باعث سرعت تاثیر سم است در بدن و تدبیری ندارد الاورام و البثور و الجرب و الحکه و غیرها ضماد آن بتنهائی و یا با عسل محلل اورام و طلای آن تا یک هفته با روغن کل و سرکه جهت جرب و بدستور با کبریت و بورۀ سرخ و با نوشادر جهت ثآلیل و رفع آثار مفید المضار مبخر و محرک صرع محرورین و باعث صرع و خفت عقل و مضر حوامل و مرضعه بجهت آنکه محرک باه ایشان است و تازۀ آن نفاخ مصلح آن انیسون مقدار شربت از عصارۀ آن تا پانزده درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ آن در مطبوخات پنج درم و بزر کرفس بستانی

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

در تفتیح قویتر از سائر اجزای آن و هاضم غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سائر منافع مانند بیخ آن مضر رئه مصلح آن خماما و کویند تخم کاسنی و مورث سحج مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم بدل آن نانخواه و زیره الخواص چون در هر رطلی از آب انکور یک مثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال از ان مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در صرۀ بسته در ان اندازند و سر آن را بسته نکاهدارند و بعد از سه ماه صاف نمایند و در ظرف دیکر کنند و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول و چون نیم مثقال آن را با نیم مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و رفع ریاح نافع و پروردۀ بیخ و برک آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پروردۀ آن با سرکه یعنی مخلل آن مفتح سدد و مقوی معده و احشا

۷۳۹و اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر بصرع است لهذا در ادویۀ مصروع داخل نباید کرد و کرفس جبلی را بیونانی اوداسالیون نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند فربیون و از ان کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوش بو و منبت آن سنکستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی

*طبیعت آن

کرم و خشک در سوم

*افعال و خواص آن

آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویۀ مرکبه و ادویۀ حاره کرده می شود و کرفس صخری را بیونانی فطراسالیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه می روید و کرفس ماقدونی نیز جهت آنکه در بلدۀ ماقدون بهم می رسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بنانخواه و با عطریت و خوش بو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیف تر از تخم آن و اقوی جمیع اجزای آن و تخم آنست

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مفتح و محلل اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن تخم و سائر اجزای آن محلل نفخ معده و معای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع کرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویۀ مدرۀ بول و مرکبه کرده می شود و کرفس نبطی را کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی اقوسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و ببربری حضض کویند

*ماهیت ان

بزرکتر از کرفس بستانی است و مائل بسفیدی و برک آن سبز مائل بسرخی طولانی نازک و با خطوط و پهن تر از برک بستانی و سرهای آن شبیه بسر بنفشه و بر ان کل آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوش بو و بیخ آن باریک و خوش بو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار و نزد آجام و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برک و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و کاه مملح نموده

ص: ۱۴۱۷

طبیعت و افعال و خواص ان

ضعیف تر از کرفس بستانی آشامیدن تخم و یا بیخ آن با شراب مسمی باتومالی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و لطوخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز صنفی از کرفس کبیر می باشد که کرفس طری و بیونانی سمرینیون نامند که در کوه مسمی با مانوس بهم می رسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برک آن پهن تر از ان و مائل بزردی و برکهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و در برک آن اندک رطوبتی چسپنده بدست و با اندک تندی طعم و خوش بو و چتر آن مانند چتر نبطی و شبت و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند طعم و رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ مروبیخ آن حریف طیب الرائحه و لیکن حرافت آن بآن حد نیست که حنك را بکیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنک لاخها و تلها

طبیعت و افعال و خواص آن

قریب بکرفس بستانی و ضعیف تر از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق النسا و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برک نمک پروردهٔ آن حابس بطن و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین الاورام و الجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیهٔ حدیثه و اورام حاره و صلبه و خراجات و چاق کنندهٔ آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرك جشا و مسکن وجع طحال و کرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت حمیات نیز و کرفس الماء را کرفس اجامی و نهری نامند و در کنار آب و میان آن می روید و بزرکتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید رنك

ص: ۱۴۱۸

*طبیعت و افعال و خواص آن

ضعیف تر از همه اقسام است*

کرکدن

بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهملهٔ مشدده و نون و بذال معجمهٔ مشدده و مخففه نیز و به تشدید نون نیز آمده معرب از کرک فارسی است و بعربی جریش و بهندی کیندا نامند

*ماهیت ان

حیوانی است عظیم

۷۴۰الجثه از کاومیش بزرکتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چیندار و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و بر پیشانی آن شاخی است پائین آن عریض و سر آن باریک شبیه بکلهٔ قند و تیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زورآور به حدی که بر فیل غالب می آید و آن را نیز می کشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنکل هند و بنکاله بهم می رسد و شاخ ها آنچه در بلاد حبشه و نوبه بهم می رسد بلندتر و سیاه آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه و کم جوهر چون از عرض آن را ببرند و آنچه در بلاد هند و بنکاله بهم می رسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خالهای سفید بانحای اشکال بهم می رسد و اهل هند آن را با میمنت و خواص بسیار می دانند و ظاهرا کوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و ابل و غنم نشخوار که بعربی جره بکسر جیم نامند و بهندی جکالی کویند می کند یعنی علفی و غذائی که خورده باشد آن را باز کردانیده در دهان می خاید و فرو می برد و این از علامت حلیت کوشت حیوان چهارپا است و از پوست آن بسبب صلابت و ضخامت سپر می سازند بسیار خوب و جوهردار می شود و بقیمت اعلی می فروشند

ص: ۱۴۱۹

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و کریزانیدن هوام و بدستور بخور حافر آن آشامیدن آب در ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن انکشتری و زهکیر از شاخ آن جهت بواسیر و طلای پیه آن مورث مهابت در نظرها و روغن پوست آنکه قطعهٔ از آن را در روغن کنجد اندازند و مدتی در آفتاب کذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و کفته اند که هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع می بخشد و اثر آن ضعیف نمی کردد

کرکند

بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال

*ماهیت ان

اسم فارسی سنکی است سرخ رنک شبیه بیاقوت و بعضی کفته اند اسم لعل است بعضی سنکی را که بهندی پیکو نامند و بعضی سنکی بنفش رنک که بعربی حمینه نامند دانسته اند

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش

کرکرهن

بفتح دو کاف و سکون دو راء مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است

*ماهیت ان

بیخی است باریک شبیه بسنبل رومی و بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقر قرحا و لهذا بعضی آن را عاقر قرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی کفته اند بیخی است باریک بغلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنک و سیاهی این از ان کمتر

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

ص: ۱۴۲۰

جهت فالج و امراض عصب نافع و جمعی آن را فاوانیا دانسته اند

کرکی

بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و یا لغت عربی است بفارسی کلنک و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و خفای نون و جیم نامند

*ماهیت ان

از جملهٔ طیور بری است بلند پرواز و کنار آبها نیز می باشد بهترین آن آنست که باز آن را صید کرده باشد

*طبیعت کوشت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج المضار دیر هضم و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یکدو روز بعد از ذبح بکذارند پس با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و ابازیر حارهٔ نطیفه داخل کنند و بعد از ان حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن حابس اسهال و آشامیدن خشک سائیده آن با آب نخود مطبوخ جهت درد کرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالا و با آب حلبه جهت تحلیل اورام ضماد او زهرهٔ آن سعوطا سه روز با آب چغندر و بدستور سه روز تا یک هفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب بشرط آنکه در جانب مخالف در بینی کشند و در ان ایام روغن کردکان بیاشامند و بمالند و در جای تاریک بنشینند و بروشنی نکاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلای آن جهت رفع

۷۴۱برص و جرب متقرح قوی الاثر و سعوط مغز سر آن و زهرهٔ آن از هریک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش با تکرار عمل و در تقویت حافظه بیمثل و پیه آن را چون بکدازند و با سرکهٔ عنصل بیاشامند چند روز پی هم صلابت طحال را زائل کرداند و چشم آن را چون خشک نموده سوده در چشم کشند بیخوابی آورد و خصیهٔ آن را چون نمک سود نمایند و خشک کرده سوده با هموزن آن سرکین سوسمار و کف دریا و شکر درهم نموده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب کفته اند

ص: ۱۴۲۱

کرم

بفتح کاف و سکون را و میم لغت عربی است واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی اولیاطیوم و بسریانی کبیشا حمرا و برومی دیدرون اسایا و بفارسی تاک و رز و بهندی داکهه کاجهار نامند

*ماهیت ان

نباتی است اکثر از قبیل نجم و بیاره و بر مجاور خود پیچد و تنهٔ آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و نورستهٔ آن با خیوط و برک آن پهن فی الجمله شبیه ببرک خیارزه و برک عنب الثعلب بستانی و غیر مزغب و املس و خوش طعم خصوص برک نازک نورستهٔ آن و خوش رائحه و کل آن ریزه باریک خوش بو و زرد مائل بسفیدی و ثمر آنکه عنب و بفارسی انکور و بترکی اوزم کوینـد خوشه دار و در خامی سبز عفص و نیمرس آن ترش و با عفوصت و رسیدهٔ آن شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ رنک و سیاه و بعد رسیدن و خشک شدن زبیب و بفارسی مویز و نیمرس خشک آن را که ترش طعم است غورهٔ مویز نامند و تخم آن مدحرج الشکل سرخ رنک شبیه بخصیهٔ حیوان بسیار کوچکی و آن را حب العنب نامند و شاخهای نازک درست آن را لفایف الکرم و عساليج الكرم نیز نامند و بری و جبلی و بستانی می باشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و پهن بروی زمین و اشجار و غیره نمی کردد و ثمر آن کوچکتر و کم آب تر و پوست آن ضخیم تر از بستانی می باشد و درخت بری بی ثمر را در تنکابن دیورز نامند و شاخهای درخت آن را مطلقا تا هر سال نبرند و تربیت ننمایند ثمر زیاده و بهتر نمی دهد و بیان عنب بتفصیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عساليج آنست و بعد از ان برک و عصارهٔ آن

ص: ۱۴۲۲

*طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک

*افعال و خواص

ان

جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن عسالیج آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد برک و عسالیج و خیوط آن خصوصا با آرد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب عین و اورام حارهٔ آن و با آرد جو و رامک جهت تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سائر اعضا و عصارهٔ برک آن مقوی معدهٔ حار و مانع قیٔ و قاطع قیٔ الدم و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحهٔ امعا و اسهال صفراوی که ذوسنطاریای معوی نامند خواه بنوشند و خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آنکه آب عسالیج آن را با قند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان و اسهال مواد رقیقهٔ صفراویه نافع و بسا است که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت می شود مضر سرفه مصلح آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جالی و یابس آشامیدن آن با شراب رافع سپرز و مخرج سنک مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح و طلای آن با روغن زیتون سترندهٔ موی با دوام عمل و آب چون آنکه در حین سوختن تراوش کند رافع ثآلیل و نمله و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترندهٔ موی خصوصا با زبیب و رماد چوب و نشارهٔ شاخهای آن کاوی و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن کل سرخ و سرکه رافع بواسیر و با روغن کل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و رماد شاخهای آن با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بورهٔ ارمنی جهت بردن کوشت زائد زخمها و با سرکه جهت التوای عصب و کزیدن هوام و افعی و سک دیوانه و ورم غددی و کماد کرم کردهٔ آن جهت بواسیر و خوردن نیم درهم آن جهت قرحهٔ امعا و تفتیت حصاه و آشامیدن

ص: ۱۴۲۳

۷۴۲آب خاکستر آن جهت سقطه مفید و نوع بری کرم اقوی و قابض تر و شکوفه آن بهترین اجزای آن و شدید القبض آشامیدن دو مثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در ان و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ آن بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و ضماد آن رافع ورم چشم و سائر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب معده و دافع قروح خبیثه و حمول آن قاطع حیض و چون آن را در سفالی بسوزانند اکتحال و ذرور آن جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و کوشت آن با عسل قطع خون لثه و بن دندان و رافع سستی آن و طلای آن با عسل جهت داخس و پوست آن سنونا قاطع خون لثه و بیخ انکور سیاه بری بسیار جالی قطور مطبوخ آن بتنهائی و یا با ادهان مناسبه جهت جلای چرک کوش و رفع کری و آشامیدن آن به آب یا شراب جهت استسقا و اسهال ماء اصفر و ثمر بری آن مقوی معده و رافع غثیان و حموضت طعام و اسهال و ادرار بول و ضماد آن مانع ورم جراحات و روغن شکوفهٔ آن در خواص مانند روغن کل است و لطافت این از ان کمتر و با قوت قابضه و رادعه و جهت جوشش دهان و حبس عرق و قروح ساعیه مفید صنعت آن بکیرند شکوفهٔ آن را و مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب کذارند و هر سه روز تجدید کنند و روغن عصیر آنکه با روغن کنجد یا با زیت ترتیب دهند مسخن و مسکن اوجاع اعصاب و عضلات و رافع اعیا است

ص: ۱۴۲۴

کرم دانه

بکسر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف و نون و ها لغت فارسی است بعربی حب الدود نامند

*در ماهیت ان

اختلاف است بعضی ثمر مثنان دانسته و بعضی کفته اند حبی است سیاه هر دو طرف آن باریک و بران غشائی سفید رنک

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مسهل ماء اصفر و مخرج دیدان و مسخن قبل و مصفی آن از فضلات و بعضی حب نوعی از مازریون دانسته و اقوال دیکر نیز در ان وارد است و از خوردن آن خارش و ورم عارض کردد علاج آن تربد خورده است

کرنب

بضم کاف و را و ضم نون و با و فتح اول و دوم و سکون سوم نیز آمده معرب از کرم فارسی است و نیز بفارسی کلم و باصفهانی قمریت و بیونانی قونبا و قرنبو و بسریانی کرانبی و کرنبا و برومی اعاریسا و بعربی بقله الانصار نامند

*ماهیت ان

نباتی است و انواع می باشد از بستانی و بری و بحری و بستانی را اقسام بسیار است و قنبیط قسمی از بستانی است و در حرف القاف مع النون ذکر یافت و قسمی معروف از بستانی آن را بیخ شبیه بچغندر و پوست آن خشن و سبز رنک و برک آن عریض و سطبرتر از برک چغندر و رنک آن سبز اغبر و تخم آن ریزه مدور سرخ تیره و این را بیونانی قرنبا انمارس نامند و از اقسام کرنب نبطی است و نیز قسمی دیکر را بیخ شبیه بشلغم و اندک مفرطح در طول و رنک آن سفید و پوست آن چندان خشونت ندارد و جرم مغز آن نازک و بیریشه و برک آن شبیه ببرک قسم اول و از ان کوچکتر و نیز قسمی دیکر می باشد که از بیخ آن ساقی می روید و قدری از زمین بلند شده بر ان کرهی شبیه بشلغم سبز کمرنک منعقد می کردد و بر بالای آن نیز ساق تا بدو شبر بلند می باشد و در انتهای ساق آن برکها فی الجمله شبیه بصنف دوم و ماکول و مستعمل کره آنست نه بیخ آنکه در زمین است و نیز قسمی دیکر می باشد که از بیخ آن برکها می روید فی الجمله شبیه ببرک قسم اول و برکهای بیرونی آن از ان بزرکتر و اندرونی کوچکتر و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر دو سه انکشت روئیده و بر سر آنها قبهای سفید و همه بهم پیوسته و در بین هریک قبه برکی باریک کوچک و عدد تبها ده تا پانزده و این را کل کلم نامند و مستعمل و ماکول شاخها و قبهٔ نازک آنست نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر می باشد و بالجمله اصناف آن از شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و غیرها مختلف می باشند در شکل و از مطلق آن مراد بستانی

۷۴۳است و بهترین اقسام آن نازک بیریشهٔ تازهٔ آنست

*طبیعت اقسام بستانی ان

مرکب القوی و در اول کرم و در دوم خشک و بیخ آن ارطب از برک آن و بری آن کرم تر و خشک تر از بستانی

*افعال و خواص ان

منضج و ملین و مجفف خصوصا چون طبخ دهند و آب اول آن را بریزند و غذائیت آن اندک و از عدس ارطب و چون با کوشت فربه و مرغ جوان طبخ دهند جید الغذا می کردد اعضاء الراس آشامیدن طبیخ آن و تخم آن مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مستی و مهرا پختن آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و سعوط عصارهٔ آن منقی دماغ و منوم و مجفف لسان اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن و خوردن مهرا پختهٔ آن رافع سرفهٔ مزمن و ورم حجاب و احشا و آشامیدن هر روز یک اوقیه آن صاف کنندهٔ آواز و رافع کرفتکی آن و وجع طحال و بدستور چون مضغ نمایند و آب آن را بمکند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصارهٔ آن و یا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء و النفض بطئ الهضم نفاخ خصوصا آنچه در تابستان روئیده باشد و مملح آن با آب و نمک ردی تر و خوردن برک تازهٔ آن با سرکه رافع ورم طحال و آشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن تخم آن محرک باه و با ترمس قاتل دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاه و آشامیدن عصارهٔ آن با ایرسا و نطرون مسهل بطن و حمول کل آن مدر حیض و قاتل جنین خصوص با آرد شیلم السموم آشامیدن عصارهٔ آن با شراب جهت لسع افعی و سک دیوانه کزیده و تخم کرنب مصری از جملهٔ اجزای تریاقات است الاورام و البثور و القروح و الجروح ضماد همه انواع ثلثهٔ آن منضج صلابات و برک کرنب بری یا بستانی بسیار نرم کوفته بتنهائی و یا با آرد جو محلل اورام حاره باردهٔ بلغمیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختکی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و سوختهٔ آن بغایت مجفف و رافع سعفه و مانع روئیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختکی آتش آلات المفاصل ضماد برک آن جهت رعشه و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع مفاصل و نقرس و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل و تخم آن در دوم کرم و خشک و مبهی و کشندهٔ کرم معده و طلای آن رافع کلف و نمش مقدار شربت آن دو مثقال المضار مبخر و مولد سودا و ردی الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفیدتر از ان و برک آن از ان کوچکتر و با زغب و تلخ و دوائیت بران غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب انار تلخی آن زائل می کردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

بسیار جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصا که با کوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ خفیفی و چون دو مرتبه و یا زیاده طبخ یافته باشد می باشد مسکن بطن و آشامیدن بیخ و تخم آن بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم بحری برک آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرک زراوند و با اندک یتوعیت و لبن مانند برک لبلاب و طعم آن شور و با تلخی و خوردن این جائز نیست و در ضمادات محلله مستعمل و دو مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است

کرونده

بفتح کاف و را و خفای واو و نون و فتح نون و دال و ها لغت هند است و بجای ها الف نیز می نویسند

*ماهیت

ان

ثمر هندی است درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و خاردار و برک آن بعضی بزرک اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن اندک کمتر و املس غیر مشرف و بیزغب و خارهای آن بر کرههای شاخهای آن و سر اکثر آنها دو شعبه و کل آن سرخرنک مائل بسفیدی و ریزه و با عفوصت و ثمر آن شبیه به نیشوق و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور اندک

۷۴۴طولانی و با یتوعیت و دو نوع می باشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار و هرچند رو ببزرکی می آورد عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده قریب بنصف آن سرخ می کردد و رسیدۀ آن بنفش و چاشنی دار و تخم آن دو عدد و یا سه عدد و اندک پهن و سفید و نرم که خائیده می کردد و خام آن را مقشر نموده و تخم برآورده در قلایا و غیره داخل می نمایند و اکر چاشنی دار خواهند قدری شیرینی داخل می نمایند و مخلل و مربا و شربت از ان می سازند و پختۀ آن را این قسم می خورند و یا شربت می سازند و نوع سبز آن در خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پختۀ آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید و ظاهرا نوعی از زقال باشد که قرانیا نامند و در ملک هند و بنکاله بدین هیأت می شده باشد

ص: ۱۴۲۷

*طبیعت ان

سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی کرم دانسته اند

*افعال و خواص ان

خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پختۀ آن مسکن صفرا و تشنکی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع*

کرویا

بضم کاف و را و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره نیز و بفتح کاف و را و سکون واو نیز آمده معرب کراویای بطینی و یا کراوی سریانی است و بیونانی از حمیون و بسریانی کراوی و برومی فادرونی و بعربی تقده و تقرد و کمون رومی و بعضی کرنباد و کرنفاد و بفارسی کرویه و زیرۀ رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس قاروا نامیده

*ماهیت ان

تخم نباتی است بستانی و بری می باشد نبات بستانی آن بقدر یک ذرع و برک آن شبیه ببرک شبت و چتر آن نیز شبیه بچتران و کل آن سفید رنك و تخم آن شبیه بزیرۀ سفید و از ان بلندتر و مائل بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه ببیخ زردک و ماکول و آن را پخته می خورند و بری آن قردمانا است و کل آن سفید مائل بکبودی و در باقی صفات مانند بستانی و شیخ علی کیلانی شارح قانون کفته برک بستانی آن شبیه ببرک شبت و مائل بسیاهی و تخم آن باریک و بری آن شبیه ببابونه و شاخهای آن باریک ما بین سرخی و نیلی و کل آن سرخ شبیه بکل کشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل و قوت آن تا سه سال می ماند

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم کفته اند

*افعال و خواص آن

ضعیف تر از قردمانا و ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیهٔ نفاخه اعضاء الراس مانع صعود بخار بدماغ العین اکتحال آن باعث حدت بصر و از جملهٔ اجزای ادویهٔ عین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس و خفقان بارد و فواق ریحی اعضاء الغذاء مسخن معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و قئ و مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده و مغص و ریاح کرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کنندهٔ آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با یک اوقیهٔ روغن زیتون تا یک هفته جهت استسقا و در سرکه پروردهٔ آن موافق محرورین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر آویخته مقدار شربت آن تا پنج درم و مضر رئه مصلح آن عسل و صعتر و مضر کرده و مصلح آن کثیرا بدل آن قردمانا و انیسون و زیره*

کریلا

بفتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها می نویسند

*ماهیت ان

ثمر نباتی است هندی شبیه بقثا و بر مجاور خود می پیچد و برک آن شبیه ببرک قثا و هندوانه بی زغب و کوچکتر از برک قثا و هندوانه و کل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خاردار با خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از ان کوچک تر و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می کردد و کسانی که آن را قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است

۷۴۵جهت آنکه رائحهٔ قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رائحهٔ کریلا و آن نیز مسهل قوی است مانند شحم حنظل بلکه اقوی از ان بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیهٔ معتادهٔ اهل هند و بنکاله و دکهن است که پوست آن را کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه می شویند که تلخی آن زائل کردد و با هموزن آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن بریان می نمایند و با کوشت و یا بی کوشت پخته می خورند با نان و یا با چلاو بسیار لذیذ می شود بعضی خواهند که تلخی آن کم کردد نمک بر ان پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی می کذارند پس پاک شسته بنحو مذکور بریان و طبخ می نمایند لذیذ می کردد و بعضی آن را از پهلو چاک کرده تخم را برآورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار می کنند لذیذ می شود

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع جریان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آن را زائل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات است

فصل الکاف مع الزای المعجمه

کزبره

بضم کاف و سکون زا و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و ها و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربی است و یا معرب از کزبرناء سریانی است و جلجلان نیز نامند و بیونانی برد نمائمون و بنبطی فاتره و بسریانی کزبرنا و بفارسی کشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس فوریون نامیده و بعضی کفته اند کزبره اسم نبات جلجلانست که کشنیز خشک باشد و بهندی نبات آن را کوتهمیر کویند

ص: ۱۴۳۰

*ماهیت ان

بری و بستانی می باشد نبات بری را برک ریزه تر و مائل بتدویر و تخم کوچک تر هر دو عدد بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از ان زبون تر و با سمیت می باشد و بشیرازی این را قیتره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده بر ان با شاخهای باریک و برکهای آن شبیه ببرک تره تیزک و در کوچکی عریضتر و بزرکتر می باشد و هرچند بزرکتر می کردد باریکتر و ریزه تر می شود و کل آن چتردار از چتر شبت کوچکتر و کل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره دار و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت و رائحهٔ پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازهٔ بالیدهٔ بزرکدانهٔ تند طعم قوی الرائحهٔ آنست

*طبیعت ان

مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در آخر اول تا سوم و خشک در دوم کفته اند و نزد ابو جریح در سوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک کرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بکرمی و با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل می رود و در معده نمی رسد که کرمی آن ظاهر کردد و الا اکثار آشامیدن عصارهٔ آن تاتل نمی بود بتبرید و با جوهر کثیف ارضی بارد بسیار

*افعال و خواص ان

تازهٔ آن با حدت کمی اعضاء الراس و الصدر و المعده آشامیدن هفت مثقال آب آن منوم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و حصبه در ان و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق و رمد و مضمضه بآن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کرم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون آن و شرابی که از ان ترتیب دهند منوم و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و هفت مثقال از آب آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنکی و حابس قئ و رافع باه و نعوظ الاورام و البثور و الجروح ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه

ص: ۱۴۳۱

۷۴۶و جرب و حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلاـ رادع خنازیر و امثال آن و چون سرب را با آب کشنیز با روغن کل بسایند و بر سرطان متقرح و غیر متقرح بمالند دفع نماید و مجرب مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و از جرم آن دو اوقیه بدل آن برک خشخاش و کاهو و تخم آنکه جلجلان و کشنیز عبارت از ان است

*طبیعت آن

تا در دوم سرد و خشک

*افعال

و خواص ان

اعضاء الراس و القلب و الغذاء مفرح و مقوی دماغ و قلب و مانع صعود ابخره بدماغ و رافع خفقان و وسواس حار و مقوی معده و حابس اسهال و جریان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیرهٔ آن و یا نقوع آن جهت اسهال دموی و هیضه نیز خصوص بو دادهٔ آن و رافع خفقان و با میپختج مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و شربت آن جهت سدر و دوار و منع مستی شراب و سفوف در سرکه خیسانیدهٔ آن نیز همین خاصیت دارد و ضماد آن جهت درد سر حار و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ و با میپختج مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت آن از پنج درم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش المضار زیادهٔ آن تا چهار اوقیه از آب تر و تازهٔ آن مورث نسیان و اختلال ذهن و سدر و سبات و بحه الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن نعوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی کزبره از بدن شارب آن علاج آن بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زردهٔ تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و آب کوشت مرغ فربه است بتنهائی و یا با دارچینی و مضر صاحب ربو و ضیق النفس مصلح آن تخم نیم برشت و شراب و سکنجبین سفرجلی است*

ص: ۱۴۳۲

***کزبره الثعلب**

*ماهیت ان

غافقی کفته نباتی است با خیوط باریک و پریشان و پهن بروی زمین و رنک آن مائل بسرخی برنک خون و برک آن کوچک بر دو جانب شاخهای آن و مشرف بشرفهای نزدیک بهم و مائل بسبزی و سیاهی و ساق آن ایستاده و مدور و بر اطراف آن سرها بقدر انکشت ابهام صنوبری شکل و بران کلی باریک سرخ رنک و تخم آن باریک منبت آن کوهستانها

*طبیعت ان

کرم و خشک و سرد و خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

اکتحال عصارهٔ آن با شکر جهت حدت قوت باصره و جلای غشاوه و خوردن جکرتیس بریان که بران برک خشک آن را سوده پاشیده باشند جهت شبکوری کفته اند نبات آن خنازیر را نافع است المضار از آشامیدن آب نقوغ آن حالتی شبیه بسکر عارض می کردد باختناق و خشونت حلق و سینه و علامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج آن قئ نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن و رب عنب است بعد از ان و بعد از تنقیه بقئ و اسهال خوردن زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و آب کوشت مرغ فربه است بتنهائی و یا با دارچینی*

کزوان

بفتح کاف و سکون زا و فتح واو و الف و نون لغت فارسی است بعربی بقلهٔ اترجیه بجهت مشابهت رائحه برک آن با اترج و بقلهٔ فلفلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند

*ماهیت ان

کفته اند معروف ببادرنجویه است نزد اطبا و شیخ ابن بیطار کفته غیر آنست و آن را بادرنجبویه نیز نامند نباتی است خوش بو برک آن از زمین می روید بدون ساق شبیه ببرک جرجیر و مائل بسبزی و سر آن مدور و پائین آن اندک مشرف و طعم و رائحهٔ آن شبیه بپوست اترج و با عطریت عجبی

ص: ۱۴۳۳

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مفرح و مطیب نفس و مقوی قلب و فواد یعنی فم معده و رافع هموم و خفقان بارد و دافع سموم بارده خصوص عقرب و مسخن بدن بکمال تسخین مضر محرورین و اکثار آن مصدع و محدث حرقه البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین و ربوب بارده و امثال اینها است*

۷۴۷

کزنکبین

بفتح کاف و زا و سکون نون و فتح کاف و کسر باء موحده و یاء مثناه تحتانیه و نون

ماهیت ان

شبنمی است که بر درخت کز و سائر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد می کردد و آنچه بر درخت بید منعقد می کردد الطف است از آنچه بر درخت کز و بلوط منعقد می کردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرکدانهٔ آنست که مخلوط ببرک و خاشاک نباشد

*طبیعت ان

در اول کرم و در خشکی معتدل

*افعال و خواص ان

جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر منقی دماغ و ریاح غلیظهٔ آن و جهت نزلات و تقویت اعضای تنفس و آلات غذا و ملین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس و سرفهٔ حار و بارد رطب و مرطوبی مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است

فصل الکاف مع السین المهمله

کسب

بضم کاف و سکون سین و باء موحده لغت عربی است و نیز بعربی التخ و بفارسی کنجاره و کشنو و بشیرازی خره و بهندی

کهلی نامند

*ماهیت ان

ص: ۱۴۳۴

ثفل چیزها است که از انها روغن کرفته باشند مانند حبوب و لبوب و بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است و بعضی کفته اند جرم آنست که در ان مطلق دهنیت نمانده باشد

*طبیعت

و افعال و خواص ان

ثفل هر چیز در طی ذکر آن مذکور شد و می شود ان شاء اللّه تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذاء و مولد نفخ و ریاح و سده است و از خوردن کسب خروع هیضه عارض می کردد علاج آن علاج تربد خورده است*

کستی

بکاف تازی در بنکاله عنب الثعلب است*

کسموقا

بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسمیوقا بکسر میم و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم نبطی است

*ماهیت آن

شیخ ابن بیطار نوشته غافقی کفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین مدور قطر آن بقدر یک فترکه طول ما بین انکشت سبابه و ابهام است برک آن شبیه ببرک مرزنجوش طعم آن لزج شبیه بطعم نبق کوچک عفص و آن را خشک کرده نکاه می دارند

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

عند الحاجت در آب مالیده بعقرب کزیده می خورانند در حال تسکین می نماید*

کسول

بضم کاف و سین و سکون واو و لام

*ماهیت ان

ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمری است بقدر انکشتی و در رنك و شکل شبیه بخیارشنبر اندك عریض و تخم آن بقدر خیارشنبر منبت آن بلاد روم

ص: ۱۴۳۵

*طبیعت ان

سرد و خشک و بسیار قابض

*افعال و خواص ان

آشامیدن یک درم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بیعدیل است

کسوندی

بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال و یا و کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندی است

*ماهیت ان

نباتی است هندی تا بیک قامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مائل به بنفشی و برگ آن شبیه ببرگ سنامکی و حلبه و گل آن زرد

*طبیعت ان

گرم و خشک

*افعال و خواص ان

جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط و سعال نافع و خورانیدن آن بدواب جهت سرفهٔ آنها که کنار نامند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آنکه بهندی کالی کسوندی نامند با چند دانهٔ فلفل نرم سوده حبوب ساخته بمار کزیده بخورانند شفا یابد و ضماد آب بیخ تازهٔ آن با صندل جهت قوبا نافع است

کسیرو

بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم راء و واو لغت هندی است

*ماهیت ان

بیخ نباتی است هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده می روید و از نبات آن بوریا می بافند و بیخ آنکه کسیرو است

۷۴۸مدور بقدر جوزبوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مائل بسرخی با ریشهای بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین لذید خوش رائحه و گفته اند بیخ نوعی از بردی است

*طبیعت ان

ص: ۱۴۳۶

مرکب القوی و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی

*افعال

و خواص ان

با تریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع هیضهٔ شدید بعد آنکه قئ و اسهال بسیار شده باشد نه در اول حال و دافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش اعضا و سموم مشروبه و ملدوغه و طاعون را مفید شربا و طلاء و کفته اند حمیات صفراویه و دمویه را نافع است

کسیلی و کسیله

بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و یا و ها بجای آن در لغت دوم اسم نبطی است

*ماهیت ان

چوب نباتی است شبیه برونـاس و بـا چسپندکی و سیاهی و سرخی بران غالب و تخم آن شبیه بحب الرشاد و کوینـد پوست درختی است در شکل شبیه بسلیخهٔ سیاه و در طعم بدان مشابهت ندارد

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص ان

سنون آن مسکن درد دنـدان و رافع تحرک آن و آشامیـدن آن مقوی معـده و احشـا و مفتـح سـدهٔ رحم و کرده و مـدر بول و حیض و جـالی کرده و مثانه و کشـندهٔ کرم معـده و نیکو کننـدهٔ رنـک رخسـار و در فربه نمودن بـدن بهتر از انزروت و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم مضر رئه مصلح آن کثیرا است

فصل الکاف مع الشین المعجمه

کشت برکشت

بفتح کاف و سکون شین و تاء مثناه فوقانیه و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تاء مثناه فوقانیه لغت فارسی است بعربی بمعنی التواء بر التواء بکسر هر دو کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع و بعضی آن را سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بفارسی پیچک و اهل شبانکاره فارس بچو و بیونانی فناغیوس و برومی بروطوس و بهندی پهیلی و نواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند یحتمل که دوائی باشد که بهندی مرورسینکه نامند

*ماهیت ان

کیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی بر بعضی و اکثر عدد آنها پنج می باشد از یک بیخ رسته و رنک آن مائل بسیاهی و زردی و طعمی غالب ندارد و کل آن یک عدد شبیه بکل حب النیل و سفید رنک و بعضی مائل بسرخی و برک آن شبیه بدنبالۀ عقرب و بهترین آن هندی تازه مائل بسیاهی و زردی آنست و بعضی آن را بدشکان دانسته اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن

*طبیعت ان

در اول کرم و در آخر آن خشک و در دوم کرم و خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یک درم بدل آن صبر است

کشمش

بکسر کاف و سکون دو شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیدۀ بزرکدانه تازۀ آنست

*طبیعت آن

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال

و خواص آن

با قوت مسهله و مبهی است و باقی خواص آن در زبیب مذکور شد

کشوث

بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه را کثوث نیز آمده لغت عربی است و بعضی کفته اند معرب است و کشوثا نیز کویند و بیونانی بثروطوس و بسریانی و ناورغبا نیز و برومی کشمورین و بفارسی برش و بهندی امل بیل و اکاس بیل و امرلته نیز نامند و کفته اند که بفارسی زجمول نامند و کفته اند که زجمول نام تخم کشوث است

*ماهیت ان

کیاهی است مانند ریسمان باریک و بی برک و ساق آن مائل بزردی و تیرکی که بر خارها و کیاها می تند و کل آن ریزه

۷۴۹ریزه مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مائل بتدویر و رنک آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مائل بتدویر و رنک آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و بهترین آن تازهٔ زرد تلخ طعم آنست و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و با قوای متضاده

*افعال و خواص

ان

ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده اعضاء الغذاء و النفض مفتح سدهٔ معده و کبد و احشا و منقی اوساخ از شکم و عروق و ملین طبع و منقی بدن و جهت ربع و خناق و مغص و ضعف معده و جکر و سپرز و تپهای کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیهٔ رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و حابس نزف الدم و سیلان خون رحم و آب آن عجیب النفع است از برای یرقان و عصارهٔ بری آن را چون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معدهٔ ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ آن در تفتیح و خیسانیدهٔ آن در اسهال قویتر مقدار شربت از آب آن دو اوقیه و از جوم آن در مطبوخ پانزده درم و مغثی مصلح آن کثیرا تخم آن در افعال مذکوره قویتر از سائر اجزای آن و بودادهٔ آن در تقویت معده و قبض و حبس و نزف الدم اعضای باطنی و سیلان رحم اقوی از غیر بودادهٔ آن و ضماد آن جهت جرب و نقرس نافع مقدار شربت آن دو درم کویند مضر رئه مصلح آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین و بدل آن بادروج و ثلث آن افسنتین است*

ص: ۱۴۳۹

فصل الكاف مع العين المهمله

کعب

بفتح کاف و سکون عین و باء موحده لغت عربی است بفارسی غاب و شتالنك نامند جمع آن کعاب و کعوب آمده

*ماهیت ان

استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب کاو و خوك است و خواص کعب خوك مذکور شد و کعب بقر محرق جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تفریح دل و تقویت جکر نافع مقدار شربت آن تا سه مثقال اکتحال آن مقوی باصره و سنون آن مقوی دندان و ضماد آن رافع برص است

کعک

بفتح کاف و سکون عین و کاف معرب کاك فارسی است

*ماهیت ان

بعضی کفته اند نوعی نانی است که بفارسی کلیچه نامند و بعضی کویند نان دو آتشه است و بعضی کویند نان طابق و بعضی نان طابون که خشك نان نامند و بالجمله نان خشك دو آتشه که توان کوبید و آرد نمود

*طبیعت ان

کرم و خشك

*افعال و خواص ان

حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص نموده می شود

فصل الكاف مع الفاء

کف ادم

لغت عربی است

*ماهیت ان

نباتی است بقدر ذرعی و برك آن مستدیر و بقدر برك مورد و بیخ آن خشبی و ظاهر آن ما بین سیاهی و زردی و باطن آن

سرخ و تخم آن از تخم کافشه باریکتر و بعضی کیاه بهمن سرخ دانسته اند

*طبیعت ان

در اول کرم و خشك

*افعال و خواص ان

رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جکر و در جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ است مقدار شربت آن یک مثقال

ص: ۱۴۴۰

کف الضبع

بفتح کاف و تشدید فا و الف و لام و فتح ضاد معجمه و ضم باء موحده و عین مهمله و بسین بجای ضاد نیز آمده لغت عربی است

*ماهیت ان

غافقی کفته نباتی است ربیعی از چند روز بیش نمی ماند و کم برک و برکهای آن مدور متشقق و بقدر برک کرفس و بر روی زمین مفروش و شاخهای آن باریک مزغب و منبسط بر روی زمین و زرد رنک و شاخهای بسیار از یک بیخ می روید و کل آن زرد طلائی و سفید نیز می باشد و بیخ آن مانند بیخ خربق و با حدت بسیار منبت آن قریب آبها و زمینهای نمناك و کفته اند نوعی از کبیکج است و بعضی خود آن دانسته اند

*طبیعت ان

در دوم کرم

۷۵۰و خشك

*افعال و خواص آن

ملطف و مقطع و جالی و محلل اکتحال آن رافع بیاض ذرور آن رافع ثآلیل و خورندهٔ کوشت زائد و رویانندهٔ کوشت صحیح و منقی جراحات و قروح را نافع

کف الهر

بکسر ها و راء مهملهٔ مشدده لغت عربی است

*ماهیت ان

نباتی است بقدر شبری و شاخهای ریزه و بر هر شاخی سه چهار برک مستدیر متشقق و ملصق بزمین و کل آن زرد براق خوش بو و با عطریت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار و در اول پایز می روید و کفته اند ملحق بکف الضبع است

*طبیعت و افعال و خواص ان

مانند آن فرزجه آن معین بر حمل و ذرور آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل قالع ثآلیل است

کف المریم

لغت عربی است و آن را کف عایشه و بهندی هتهاجوری نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی کفته اند اصابع الصفر و در عراق شجره را بدین اسم نامند و در مغرب بنطافلون را و ابو العباس حافظ در کتاب رجلهٔ مسرقیه کفته نباتی است که آن را کف مریم حجازی نامند

*ماهیت ان

نباتی است منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب و بقدر شبری و برک آن مائل باستداره و مجعد و با اندک زغب و اندک قبضی و بسیار سبز و کل آن باریک مائل بزردی و بقدر کل رجله و چون آن ریخته شود کل زرد صلبی بهم رسد پس برکهای آن ریخته و شاخهای آن پیچیده کردد شبیه بانکشتان پیچیده و برکردد بسوی شکلی که متعارف است نزد مردم

*طبیعت و افعال و خواص ان

قریب ببنطافلن است و در حرف الباء مع النون ذکر یافت*

کفری

بضم کاف و فتح فا و راء مشدده و الف مقصوره و بفتح و بکسر کاف و بضم فا و بکسر آن نیز آمده لغت عربی است و بیونانی قیقس و بفارسی غنچهٔ خرما و کاردوالی و بشیرازی نارونهٔ خرما نامند

*ماهیت ان

غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشکفته و از ان خوشه برنیامده باشد و بعضی پوست غلاف و شکوفه و کرد نر آن را که کافور النخل و دقیق النخل و کشن نامند هر سه دانسته اند و بعضی پوست فقط و بعضی خوشهٔ شکوفهٔ آنکه طلع نامند و بعضی کافور آن یعنی کرد آن را کفته اند و بالجمله بهترین آن تازهٔ خوشبوی ماخوذ از نخل نر است و چون کهنه کردد سرخ شود و بو و قوت از ان زائل شود

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و با حرارت کمی و برودت بسیاری نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

مفرح و مقوی قوی و ارواح قلبی و دماغی و کبدی الفم سنون آن مقوی لثه و رافع اکله و قروح خبیثه و بدستور ذرور آن جهت اکله و قروح ساعیهٔ سائر اعضاء اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض و نیم رطل نیم کوفتهٔ آنکه با یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف کرده با هموزن آن شکر بقوام آورند جهت تقویت معده و هیضه و ضعف احشا و منع انصباب مواد بمعده و رحم و درد کرده و مثانه مفید و ضماد آن مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و راتینج رافع جرب بشرط آنکه چند روز بران بکذارند و غبار بسیار نرمی که غیر کشن در ان بهم می رسد در جمیع افعال قویتر از کشن و بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنهٔ باطنیه و اسهال است و عرق آنکه مانند کلاب کیرند با عطریت و قابض و مقوی القلب و معده و رافع خفقان و اسهال رطوبی و سحج و دهن آنکه بعد از رسیدن طلع نیم کوفته و با مساوی آن روغن زیتون درهم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند و سر آن را بند نمایند و بکار برند

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

رافع درد سر حار و قرحهٔ امعا و قابض بطن و حابس عرق و مقوی موی و مانع سقوط آنست*

ص: ۱۴۴۳

فصل الكاف مع الكاف

ککرول

بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و لام

*ماهیت آن

ثمر نباتی است هندی و در بنکاله هم می شود از قبیل نجم و بیاره و بر مجاور خود می پیچد برک آن شبیه ببرک خیارزه و ثمر آن اندك طولانی خاردار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ می کردد و تخم آن زردرنک و آن را اهل هند ورق نازك بریده پخته و با روغن بریان کرده می خورند بتنهائی و یا با کوشت لذیذ می شود

*طبیعت ان

مائل باعتدال و با اندك رطوبتی

*افعال و خواص ان

جهت سرفه و درد شش و بدن و تپهای کهنه نافع المضار نفاخ و بطئ الهضم ضماد بیخ آن با آب بر بیخ موی و بستن سر بپارچه مقوی موی و مانع اسقاط و درازکنندۀ آنست و داء الثعلب را نیز مفید*

ککرونده

بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و فتح دال مهمله و ها لغت هندی است کویند کماذریوس است

*ماهیت ان

نباتی است تا بدو ذرع و شاخهای بسیار متراکم از یک بیخ رسته و برک آن طولانی مشرف فی الجمله شبیه ببرک کاسنی و از ان بزرکتر و کریه الرائحه با زغب نرمی و رنک آن تیره و طعمی غالب ندارد و باندك عفوصت و کل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه باریك و تخم آن در غلافی شبیه بکوزۀ شقائق و خیاره دار و بیخ آن باریك و سفید و بی طعمی غالب

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مفتح و محلل اعضاء الراس عصارۀ بیخ آن جهت اهوه که مرضی است در بنکاله در بینی مردم می شود و علامت آن تپ شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا کردن و شانه و کمر شربا و سعوطا نافع و قطور آب برک آن جهت رمد شدید و وردینج که از آب آن چشم را پر کنند و بعد از ساعتی بریزند و باز تکرار نمایند در سه روز رمد زائل شود اعضاء الغذاء آشامیدن آب برک آن جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور پختۀ آن و طلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر السموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سک دیوانه کزیده نافع و آشامیدن بیخ آنکه نرم سوده و بقدر فلفلی حب بندند سه حب آن حابس اسهال مزمن و هیضه است و لیکن در اوائل هیضه خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب کردد و بدن نقا یافته باشد و باید که در وسط تابستان نبات آن را بتمامه اخذ نمایند و خشک کنند و عند الحاجت سوده با عسل بخورند و دو مثقال از تخم آن با عسل از ریشۀ آن سه مثقال با شیر جهت رفع سم کلب بقئ نافع الخواص چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند و بآفتاب تند کذارند همه آن را مکلس سازد و مکلس آن جهت استسقا و اکثر امراض بارده عظیم النفع است*

فصل الکاف مع اللام

کلب

بفتح کاف و سکون لام و باء موحده لغت عربی است و جمع آن کلاب و اکلب و اکالب و کلیب آمده و مونث آن کلبه و بفارسی سک و بترکی آیت و بهندی کته و مادۀ آن را سک ماده و بهندی کتی و کتیه نامند

ص: ۱۴۴۵

*ماهیت ان

حیوانی است درنده و شدید الریاضه و با وفا و شعور و صفات حمیده و ذمیمه و معروف و در همه بلاد بهم می رسد و تمام شب بیدار می باشد برای پاسبانی و روز می خوابد و آن را اجناس بسیار می باشد از اهلی و بری و مائی و اهلی را نیز اصناف می باشد از بزرک و متوسط و کوچک و بزرک شکاری آن را سلوقی و ما سوای آن را جنکلی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است که اسم مدینهٔ یمن است و آن قابل تعلیم صید است و شکار می کند و جنکلی اسم عامی سکی است که قابل صید نباشد و صید نکند و این را بهندی و کوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه می نماید و بزرک این نزد ایلیات و اهل بوادی و قبری و کوهستانها می باشد و نکاه می دارند برای امور مذکوره و در شهرها بندرت و متوسط آن سکی است که در همه جا بسیار می باشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز می نماید اما نه بخوبی نوع بزرک و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر بلند پشم می باشد و بهترین آن آنست که در ملک

۷۵۲فرنک می شود و آن جماعه آن را بسیار پرورش می نمایند و دوست می دارند و تا بقدر بچهٔ کربهٔ پنج شش ماه می باشد از ان بزرکتر نمی شود و نیز بعضی بقدر کربهٔ یک دو ساله و اندکی زیاده از ان و این نوع جانوران کوچک مثل روباه و خرکوش و مانند اینها شکار می کند و هر دو قسم بسیار با شعور و اشاره فهم و با وفا می باشند و از وفا و شعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد و کلب بری را بعربی مکنی بابن آوی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چغال و بهندی کیدر بکاف فارسی نامند

ص: ۱۴۴۶

*ماهیت ان

معروف است و در همه بلاد می شود و این در ویرانه ها بیشتر ماوی دارد و در روز کم برمیآید و از مردم کریزان و حیله ور و مکار و وقت شام از خانهای خود برمیآید و قریب بربع شب کذشته فریاد می کند و باطراف می کردد و همین که یکی آواز کرد همه باتفاق آواز می کنند و مرغی و جانوری خردتر از خود و یا مرده که یافتند می خورند صبح باز بجای خود می روند و این کاهی با سک اهلی جمع می شود و نتاج حاصل می کردد و کلب مائی حیوانی است آبی و آن دو نوع می باشد بحری و نهری و بحری آن بجثهٔ سک اهلی و از ان بزرکتر نیز و دستها و پایهای آن کوتاه و بی دم و در بحیرهٔ دربند کثیر الوجود و آن را صید می کنند و پوست آن را کنده در ان نفط پر کرده ببلادها می برند

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و در خواص مانند سک اهلی و زهرهٔ آن سم قاتل است در ساعت و علاج پذیر نیست و اکتحال آن رافع بیاض عین و رئه تازهٔ آن جهت نقرس بیعدیل و کلب نهری بجثهٔ کربه و از ان بزرکتر و بسیار مشابه بدلق و دست و پای آن بزرکتر از ان و دم آن بلند مانند دم کربه و آن را بهندی اودبلاو نامند و در انهار عظیمه می باشد و در نهر اروس و در نهر مسکا بسیار و آن را قندس و بعضی خزمیان نامند و کفته اند خزمیان حیوانی است که از ان جند بیدستر حاصل می کردد و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن سک نهری را شنک نامند و جند از ان حاصل می شود و حقیر مشاهده نموده که صیادی در ابروان جغد از ان قطع نموده بود و بعد از جوشانیدن در آب و خاکستر و بدودکاه خشک نمودن رنک و بوی از ان ظاهر شد و نوع استحاله در ان معلوم کردید

ص: ۱۴۴۷

*و در طبیعت و افعال و خواص ان

مانند کلب اهلی است و در بنکاله نیز احیانا کلب نهری که او را اودبلاو نامند و در دریای کنکا بهم می رسد خصوصا اطراف جهانکیر نکرو سمت اسلام آباد و رنکاماتی و نواح آنها و در چیران چهپرا و بهار بسیار است و پشم آن نرم و بلند می باشد آن را صید نموده و پوست آن را کنده ببلدان خصوصا بلاد سردسیر برای پوشش می برند و در عجائب المخلوقات نوشته که بدن خود را کل آلود می کند برای آنکه تمساح بخیال طین آن را ببلعد و چون بلعید و داخل شکم آن شد رودهای آن را می خورد و شکم آن را شکافته بیرون می آید و ازین جهت هرکه نزد آن پیه سک آبی باشد از غائلۀ تمساح محفوظ می ماند و مقدار یک عدس از زهرۀ آن سم قاتل است و شنیده شد که آنها جمع شده ماهی از دریا صید نموده بساحل می آورند چون قدری معتد جمع کردند میان خود ما تقسیم می کنند و اکر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بر ان بول می کنند در ساعت در آنها کرم پیدا می کردد و کلب مائی بلغاری کلب نهری است و کفته اند کلبی است که جند بیدستر خصیۀ آنست کلب کلب سک دیوانه است و کفته اند چون سک کوشت سک را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و کوشت جیفه بخورد در آخر کرما و از علامت آن آنست که خاموش می باشد و سر و دم خود را پائین انداخته و دم خود را اکثر در میان پاهای خود می دارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آن را می کزد و لعاب از دهن آن جاری کردد و از آب بترسد و دو حرکت مانند سکر خوردها و آواز آن کرفته و سکان از ان بکریزند و طعام و شراب نخورد و چون موی آن بریزند و در بدن او صفحهای جرب بهم رسد آن زمان انتهای علت آنست و آفت آن عظیم مزاج آن سک مائل بسوداویت و خباثت سمیت می باشد و در لعاب آن

ص: ۱۴۴۸

۷۵۳سمیت و بیشتر در بلدان و اوقات حارهٔ بسیار و بسیار سرد و بسبب احتراق اخلاط بهم می رسد و کاه غیر سک را از حیوانات دیکر مانند کرك و کفتار و پلنك و شغال و امثال آنها نیز عارض می کردد و انسان را چون سک دیوانه بکزد دیوانه می شود و از مطلق آن مراد سک اهلی است

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشك و بچهٔ بیست روزهٔ آن کرم و تر

*افعال و خواص آن

اعضاء الراس آشامیدن پختهٔ آن با ادویهٔ خوشبوی جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیری که از اول مرتبهٔ آن باشد رافع بیاض عین و طلای زهرهٔ آن مانع روئیدن موی زائد در چشم و غرغره و نفوخ و ضماد سرکین خشك آن خصوصا که باستخوان فقط تعلیف نموده باشند و این هنکام آن سفید و بی بو و خشک می باشد خشك نموده نکاه می دارند و عند الحاجت بسیار نرم سوده با ادویهٔ مناسبه خلط نموده استعمال می نمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضاء الغذاء و النفض چون سرکین آن را در تابستان بکیرند و در سایه خشك کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرکین معلف باستخوان بنحو مذکور با شیری که سنکریزه در ان جوشانیده باشند و یا آهن تفته در ان خاموش کرده باشند جهت ذوسنطاریای دموی مجرب و آشامیدن خون خشك کردهٔ آن بقدر پنج درم جهت اسهال دموی و چون بچهٔ چشم نکشودهٔ آن را بتمامه در آب طبخ دهند به حدی که با آب یکسان کردد و نود مثقال کندم در ان آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشك شود و آن کندم را بخوراك مرغ یکساله که در تاریکی بسته باشند بخورانند و بعد اتمام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیکر در ان مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر کردد خصوصا سه مرغ پرورده را بسه روز بخورد و در فربه کردن بدن نیز مجرب و آشامیدن و حمول پنیر مایهٔ آن مخرج جنین میت و چون بچهٔ سک پستان زن مرضعه که شیر در ان منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن کردد و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور شیر آنکه نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقه البول السموم آشامیدن پنیر مایهٔ آن بقدر ربع درم رافع حرقه البول و جگر بریان نمودهٔ کباب آن جهت رفع سمیت کزیدن سک دیوانه مؤثر خصوص که جکر همان سک دیوانه کزیده باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سک دیوانه کزیده و آشامیدن خون آن جهت سک دیوانهٔ کزیده و آشامیدن شیر آن بشرط مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام و الجروح و القروح خوردن پختهٔ آن در آب با ادویهٔ خوش بو در رفع جذام مجرب دانسته اند و طلای سرکین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشك آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع ثآلیل و پیه آن محلل خنازیر و چون بچهٔ چشم نکشودهٔ آن را با سرکین کاو بسوزانند و بر ناصور بپاشند خشك کرداند الزینه چون بول سک ماده را در ظرفی کنند و بکذارند تا منعقد کردد و بر مو بمالند سیاه کرداند و نیکو خضابی است و کفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع روئیدن موی است و همچنین بهر موضع که خواهند و اصلی ندارد الخواص استخوان و عصب سک با استخوان شکسته و عصب کسیختهٔ انسان پیوند پذیرد بخلاف استخوان و عصب حیوانات دیکر و تعلیق ناب آنکه دندان نیش نامند مانع خرخرهٔ آواز و حرف زدن انسان است در حالت خواب و رافع یرقان و بر طفل باعث برآمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آن را با ناب کربه که بموی ایشان بخور نموده باشند در هر خانهٔ که

دفن نماینـد باعث حدوث فتنه است در ان و زبان سک سـیاه را چون در موزه دارند از جمیع کزندکان ایمن کرداند تعلیق ناب کلـب کلـب کـه در پـوست همـان سـک بسته باشـند بر بـازو رافع شـر کلاب کلب است هرچنـد که دارنـدهٔ آن را بکزنـد و نکاهداشـتن قراد کلب با خود باعث فریاد نکردن و اذیت نرسانیدن کلاب است بدارندهٔ آن مکر سکی که از ان قراد کرفته اند تعلیق قضیب خشک کردهٔ آن بر ران بغایت معین بر جماع تعلیق موی سک سیاه یکرنک جهت صرع نافع

۷۵۴است خربق کشندهٔ سک است چون دارچینی را کوبیده در خمیر کرفته بخورد سک بدهند بطرب و رقص آید و چون زهرهٔ سک آبی مقدار یک عدسه بخورند بعد از یک هفته هلاک می شود علاج آن آشامیدن روغن کاو تازه است با جنطیانا و دارچینی و پنیر مایهٔ خرکوش ممزوج بروغن تازه طیب و تلطیف تبرید و چون کلب کلب کسی را بکزد اکثر عوارض سک دیوانه مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری می کردد علاج او آنست که محجمه بران موضع کذارند و بقوت بکشند تا خون بسیار براید پس مرهمهای محرقه و اکال بران کذارند و با سیر کوبیده با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و تره تیزک پخته با روغن با سیر و پیاز با نمک کوبیده بخاکستر چوب تاک سرشته و این تدابیر در ابتدا است تا سم قبل از سرایت سم در جمیع بدن و هنکام سرایت آن باید که متوجه تنقیهٔ بدن شوند بمسهلات صاحب مالیخولیا و خورانیدن دواء الذراریح و دواء السرطان مخصوص بسم آنست و تریاق فاروق خورانیدن و ادویهٔ تریاتیه اکر ازین تدابیر بحال آید بهتر و الا ـ سائر تدابیر اصحاب مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه یا حمام و غیر آن پردازند*

کلخ

بکسر کاف و سکون لام و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز آمده لغت سریانی است

*ماهیت ان

بغدادی کفته نباتی است برک آن شبیه ببرک تفاح

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی و کزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف نافع و تخم آن بسیار کرم افعال و خواص آن مدر عرق و رافع مغص و از قول آن ظاهر می شود که اندروطالیس باشد و در انجا تصریح نموده که مانند اشنان بیبرک است و در اینجا تصریح کرده که نزد اهل مغرب اسم قنا و نزد اهل مصر اشق است*

ص: ۱۴۵۰

کل داؤدی

بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله و یا

*ماهیت ان

کلی است که در ملک هند و بنکاله بهم می رسد و مشهور است شبیه بکل نسرین در جمیع صفات و برک آن فی الجمله مانند برک پنبه و کیاه آن بقدر ذرعی و زیاده بران تا بدو ذرع و بوی آن شبیه ببوی برنجاسف و سه قسم می باشد زرد و سفید یک رنک و سفید مائل ببنفشی زرد آن بسیار و دو قسم دیکر کمتر و بلاطینی برطینی نامند

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص ان

در جمیع افعال قریب ببرنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل آشامیدن کل آن با شراب محلل و دافع خون منجمد در معده و مخرج سنک کرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و کرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال و ضماد و عصارهٔ کل مطبوخ زرد آن مجفف قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنک است و چون بکیرند از کل زرد آن بقدر یک مشت کشاده انکشت و از رازیانه بقدر یک درم و از زیرهٔ سفید نیم درم و در آب خوب بپزند که مانند مرهم کردد ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی در ایام تزاید مجرب و بیعدیل است*

کل مهندی

بضم کاف و لام و کسر میم و سکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و یا

ص: ۱۴۵۱

*ماهیت ان

کلی است در هند و بنکاله کثیر الوجود و در باغات و باغچها غرس می نمایند در فصل کرما که موسم بارش است و در اسد و سنبله و میزان باختلاف زمان بکل می آید و کل آن الوان یکرنک سرخ و کلابی و بنفش و سفید و چند رنک درهم و افشان نیز و مخفف که بیخ برک و مضاعف که صد برک نامند کلسرخ نیز می باشد نبات آن خوش منظر و پرکل و از یک ذرع تا دو ذرع بلند می شود و بوتۀ کوچک پر کل هزارا بهتر برک آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف ساق و شاخ و برک آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک متصل بکرهها آن را اندک جوشی در آب داده رطوبت آن را نشف نموده و دو سه ساعت در آفتاب کذاشته در سرکه پرورده

۷۵۵می نمایند اچار خوب می شود و می خورند و نیز مربا می سازند لذیذ می باشد و مقوی باه می دانند و نیز برک نازک آن را و کل آن را با کوشت پخته می خورند و تخم آن ریزه سیاه رنک

*طبیعت کل ان

کرم و تر

*افعال و خواص ان

خوردن مطبوخ آن در قلایا و با غیرها مقوی باه کفته اند و آب کوبیدۀ برک و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا بآتش و آب کرم سوخته و آبلۀ آنکه بعد از سوختن بران بزودی مکرر بمالند*

کلز

بکسر کاف و سکون لام و زای معجمه

*ماهیت ان

کفته اند حبی است هندی و بسریانی کلزی و برومی سلوفتیج نامند و کفته اند پوست درختی است هندی و بهندی میده لکری نامند و یحتمل که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه آنست و غلط کرده کسی که آن را حب کادی و یا بیخ رمان بری دانسته

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص

ان

جهت شکستکی استخوان و بی جا شدن عضو و بدر رفتن آن شربا و ضمادا نافع و در سائر افعال مانند مغاث است و ان شاء اللّه تعالی در حرف المیم خواهد آمد*

کلس

بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربی است و نیز بعربی نوره و جیر و بفارسی آهک و بهندی چونه نامند

*ماهیت ان

باصطلاح اطبا عبارت از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجاری است که مبالغه در احراق آن نموده باشند به حدی که خوب سفید و اجزای آن یک سان سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آن را بسته و بکل حکمت کرفته در تون حمام و یا تنور یک شبانه روز بکذارند پس برآورند و اکر خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد بهتر و الا باز کذارند تا سفید کردد و اکر بسیار خواهند بدستور خشت خام و کوزۀ خام برای آن کوره سازند و در ان بترتیب چیده و لابلای آن هیزم و بر بالای آن کل مالیده آتش دهند تا خوب محرق کردد و دستور تکلیس قشر بیض و هرچه خواهند بهمان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قشر بیض مذکور شد هرچند کلس سفیدتر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است

*طبیعت آب ندیدۀ آن

در آخر اول کرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز قوی القوت و با حدت و محرق و مقرح جلد می باشد پس ضعیف می کردد و آب دیدۀ قسم حجری آن را تا سه روز قوت احراق باقی است و بعد از ان مسخن می باشد

ص: ۱۴۵۳

*افعال و خواص ان

سترندهٔ موی خصوصا با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن ثفل عصفر و برک شفتالو رافع بدبوی آن و روغن کل یاسمین که بهندی روغن چنبیلی نامند با سفیدهٔ تخم مرغ باهم آمیخته نیز و ضماد روغن کل و آرد عدس و توتیای مغسول و کل سرخ سائیده رافع جراحت آن و کلس مغسول

*طبیعت ان

مائل باعتدال

*افعال و خواص آن

قاطع نزف الدم و لفوخ آن مکرر و کذاشتن فتیلهٔ را که بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی قاطع رعاف و مالیدن روغن زیتونی که آهک در ان جوشانیده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا و جهت سوختکی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت کشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس البیض در حبس خون جراحات قویتر خصوص که با روغن خردل ابیض که بهندی سرسون نامند پارچه تر کرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیر اینها کذارند و جهت حکه و جرب و رویانیدن کوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجهٔ آن قاطع خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان منی و بدستور خوردن یک حبه تا دو حبهٔ آن با عسل چند روز جهت

۷۵۶حبس خون بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی مردان و نیز ضماد آهک صدفی با زردچوبه و قند سیاه هندی که بهندی کر نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس حلزون جهت تسکین اوجاع بارده مؤثر و ضماد نوره مطلقا با آب زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در بنکاله بسیار عارض می کردد مفید المضار آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدکی آن و مغص و عسر البول و غشی و اسهال دموی مصلح آن آشامیدن ادهان و امراق دسمه و لعابات با ادهان مناسبه و تدهین بدن و سائر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده است و خوردن هرچه در آبی که مکرر آهک در ان ریخته تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است

ص: ۱۴۵۴

کلوی

بکسر کاف و ضم لام و سکون واو و یا لغت هندی است و آن را کرج نیز نامند

*ماهیت ان

نباتی است از جنس لبلاب که بر مجاور خود می پیچد و برک آن مدور بقدر برک لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مائل بزردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن سطبر و خوش ریشه مانند چوب اراک و بی ثمر و بی ریشه و چون چوب آن را غرس نمایند سبز کردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاستهٔ آن دستور اخذ نشاستهٔ آن آنست که چوب آن را نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهای که بر سر آمده باشد بردارند و آن آب را بریزند بملایمت و آنچه ته نشین شده بماند باز آب بریزند و بکذارند تا ته نشین کردد پس آن آب را بریزند و ته نشین آنکه مانند نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد

*طبیعت ان

کرم و خشک در اول و بعضی تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک

*افعال و خواص ان

جهت سرفه و یرقان و غشی و قئ و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مبهی و مشهی و مولد منی است و اکر با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اکر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اکر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیرهٔ آن در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بود و اکر تازهٔ آن بهم نرسد خشک آن را در آب جوش دهند و مالیدهٔ آب آن را بکیرند و این نوع شیره را بهندی ست ورس نامند و چون عصارهٔ آن را طبخ دهند تا غلیظ کردد که خوب بسته شود و حبوب سازند هر حبی بقدر نخود بزرکی از یک حب تا دو حب آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر قدیمه و حدیثه مجرب شربا و کلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات حتی حمی دق مؤثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز می توان داد و سرفه را نیز مفید کفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه و جهت حمیات مرکبهٔ عتیقه و بلغمیهٔ مزمنه با طباشیر سفید و دانهٔ هیل بوا هریک دو درم و نبات سفید چهار درم شربتی از یک مثقال تا دو درم مجرب کفته اند و ست آن یعنی عصارهٔ آن را لطیفتر و سریع الاثر دانسته اند و در حمیات حاره نقوع آن را و نیز نقوع حابس قئ است و در غیر حاره مطبوخ آن را کاه اصل السوس مقشر و کاه با مویز منقی و کاه با قصب الذریره بهر نحو و هر دوا که مناسب داند طبیب حاذق دستور اخذ عصاره یعنی ست آن آنست که کلوی تازه را بکیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصا آب باران قدری بر ان بریزند و بیفشرند تا آب آن غلیظ برآید پس آن آب در ظرف سفالی یا چینی پهن کرده بران پارچه بسته که کردوغبار بران نه نشیند پس بر آفتاب کذارند تا خشک کردد و این بهتر و الطف است و اکر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد کردد نیز خوب است و لکن لطافت ان قسم کمتر است و اکر الطف از ان خواهند کلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خرد کرده یک شب در آب باران بخیسانند پس مالیده صاف کرده

بدون آنکه آن را بکوبند و آن آب را در آفتاب کذارند تا غلیظ و منعقد کردد و بکار برند

ص: ۱۴۵۵

کلهار

بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و راء مهمله و آن را کل کنول نیز نامند لغت هندی است

*ماهیت ان

کـل نباتی است که در غـدیرها و آبهای ایسـتاده که بهنـدی تالاب و جهیل نامنـد می رویـد نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و از ان قویتر و برک آن پهن تر و کـل آن بزرکتر از کـل نیلوفر و مضـاعف و رنک آن سـفید و سـرخ و درهم آمیخته و بسـیار خوش منظر و خوش رائحه و بعضی سفید فقط و در وسط کل آن تخمهای ریزهٔ زرد که آن را بهندی کیسر و کنجلك نیز نامند

*طبیعت کل آن

سرد و تر

*افعال و خواص آن

جهت حمیـات صـفراویه و یرقـان و تسـکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر و زردی میان کل آن سـرد و خشك مسکن حدت صفرا و قابض شکم و حابس خون بواسیر و کوزهٔ کل آنکه بهندی کنول کته نامند و بعد ریختن برکهای آن ظـاهر می کردد و بشـکل سـر فواره و نصف کره و در جوف آن خانهـا می باشـد و در هر خانه دانـهٔ باد و غلاف یکی سبز اندك ضـخیم و دیکر سـفید نازك و مغز آن دو پارچه مانند مغز بادام و سفید و شیرین طعم لذیذ خصوص نازك آنکه صلب نکشـته باشد و در وسط مغز آن زبانهٔ سبزرنك و تلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد و تر و رسیدهٔ صلب آن خشك و دیرهضم و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا و سبزی میان مغز آن نیز سرد و تر جهت حمیات حاده نافع و ساق کل آن را امرتال و بیخ آن را شانوك کویند سرد و خشك اند و مبهی محرورین و قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا

ص: ۱۴۵۶

کلیان کاته

بفتح کاف و سکون لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح تاء مثناه فوقانیه و ها

*ماهیت آن

نباتی است خاردار بقدر ذرعی و خار آن درشت و در ملک بنکاله در حوالی بردوان و میدنی پور کثیر الوجود

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

چون نیم مثقال پوست بیخ آن را با نیم مثقال ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال شدید بخورند در ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند و آب آن را ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند تکمید بدان جهت استسقا و جمیع اورام و آلام و اوجاع مفید و اکر طرف روی برک آن را بر جراحت بندند زخم را چاق نماید و اکر بر جراحات یا لحوم فاسده طرف پشت آن را بندند لحوم فاسده را بخورد و اکر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پوست بیخ آن را کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند وجع عظیم در ان بهم رسد و ورم دفع کردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را باز کنند و بر موضع دیکر بندند و همچنین بجمیع مواضع ورم و مکرر این عمل نمایند و بجهت ورم طحال و نزول آب نیز نافع است

کلیه

بضم کاف و سکون لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها لغت عربی است بفارسی کرده و بهندی نیز همین نامند و باصفهانی قلوه و بترکی نوکرک نامند

*ماهیت ان

عضوی است از اعضای مرکبه بدن حیوان و در هر حیوان دو عدد می باشد یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد و فرستادن بمثانه تا بادرار بول دفع کردد بهترین آن از برای اکل کردهٔ کوسفند جوان فربه و بز است که در همان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد

*طبیعت آن

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

مقوی کرده و کمر و پیه آن ملین اورام صلبه المضار بطئ الهضم ردئ الغذاء سریع الفساد بجهت آنکه ردی ترین کوشتهای اعضا ببدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ و یا بریان نمودن آنست همان قسم با پیه آن و با روغن زیت و یا روغن کنجد و با نمک و فلفل و دارچینی و کرویا و مصطکی و آبکامه و سرکه مطیب نمودن است

فصل الکاف مع المیم

کماه

بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا

*ماهیت ان

اسم جنس فطر و کشنج و قعبل و سماروغ است و نزد بعضی

۷۵۸مخصوص بماکول آنست و فطر مخصوص بانواع ماکولهٔ آن و هریک مذکور شدند و آن را بترکی قارج و بفارسی سمالو و سماروغ و هوره نیز و بشیرازی هکلو و بیونانی اوزوفا و معرف بادی دولی و بسریانی ارذی و برومی هودیا و بعربی بنات الرعد و بهندی کهنبی بضم کاف و اشمام ها و نون و کسر باء موحده و یا نامند و دیسقوریدوس ودین نامیده

ص: ۱۴۵۸

*ماهیت ان

بیخی است که از عفونت زمین در هنکام ربیع در زمین های رملی و دامنهای کوه بیشتر بهم می رسد و مدور سرخ رنک بی ساق و بی برک و آن را خام و مطبوخ می خورند و طعمی و رائحۀ غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمینهای مرتفع رملی طیب بهم رسد و متوسط در بزرکی و کوچکی و املس خوش بو تازه و طعمی و رائحۀ غالب نداشته باشد و بعضی کفته اند بهترین آن سفید باوصاف مذکوره است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمین های ردی و زیر اشجار ردیۀ یتوعیه و زیتون و جوز روید و سفید و سرخ تیره و خشک باشد ردی است و با سمیت و سیاه آنکه ظاهر و باطن آن هر دو سیاه باشد مهلك

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر

*افعال و خواص ان

العین در حدیث نبوی صلی اللّه علیه و آله وارد است که کمأه از من است و آب آن شفا است از برای چشم و اطبا کفته اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوصا آبی که نزد بریان کردن از ان می چکد و سرمۀ را که با آب تازۀ فشردۀ آن سائیده و پرورده باشند مقوی اجفان و قوت روح باصره و زیاده کنندۀ نور آن و رافع نزول آب آنست اعضاء الغذاء غلیظ ثقیل ردئ الکیموس قلیل الغذاء بطئ الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد ریاح در زیر سراشیف و پشت است الضار اکثار آن مولد سکته و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر نفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ آن با شبت و یا با آب و نمک و صعتر و پودنه و سداب طبخ جید و مطیب بروغن و مری و ابازیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها نمودن است و سائر تدابیر فطر است که مذکور شد و ضماد خشک آن با آب بر سر جهت رفع طلع پیش از وقت آن مجرب و ضماد خشک سودۀ آن با سرکه و سریشم ماهی جهت برآمدکی ناف اطفال و فتق ایشان و سائر فتوق مجرب و تازۀ آن را نیز بریان نموده با نمک و فلفل می خورند و خوردن خشک آن مجوز نیست و عند الضروره باید که یک شبانه روز در خاک خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته بدستور پخته با روغن بسیار بخورندن و اکثار بخوردن آن ننمایند و اکر با آبکامه و خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است*

کماذریوس

بفتح کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و بدال مهمله نیز آمده معرب ماذریوس یونانی است بمعنی بلوط الارض و کفته اند لغت رومی است و بیونانی مقیفرون و بفارسی رانداروی تلخ و بشیرازی مانداروی تلخ و بفرنکی کمیداس نامند و دیسقوریدوس کفته بعضی مردم آن را طوفوریوس نامند و کفته اند که بهندی آن را مونـدی کوینـد و فی الحقیقت غیر مونـدی است و مونـدی ان شاء اللّه تعالی در حرف المیم مع الواو و النون مذکور خواهد شد

*ماهیت ان

دیسقوریدوس کفته نباتی است بقدر شبری و برک آن ریزه و شبیه ببرک بلوط در شکل و رنک و تشقق و طعم آن بسیار تلخ و با انـدک حدت و کل آن بنفش و ریزه و تخم آن ریزه تر از انیسون و با حدت و بیخ آن ارغوانی رنک و در تموز یافت می شود و منبت آن سنکلاخها بایـد که بعد رسیدن بتمامه بردارند و نکاه دارند که برک و کل و تخم آن نریخته موجود باشد و نیز کفته نبـاتی است برک آن عریض سبز شبیه ببرک ترمس بری و نبات آن مفروش بر روی زمین و بلنـد نمی شود و بیـخ آن شبیه ببلوط کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس کفته قضبا نیست مانند ریحان و از ان غلیظتر و سبز رنک و برک آن ریزه شبیه ببرک بلوط و کل آن ارغوانی رنک و تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی و تلخ و کفته اند شاخها

۷۵۹و برک آن درخت اشق است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتی است شبیه ببلوط و اقوال دیکر نیز وارد است و بـالجمله بهترین آن تازهٔ بری آنست که در ان کل و تخم باقی و نریخته باشـد و قوت آن هفت سال باقی می ماند

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و کرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی در سوم کفته اند

*افعال و خواص

ان

مفتح و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن العین از ان حبوب ساخته خشک می نمایند اکتحال سائیدهٔ آن با شراب جهت قروح عین که غرب و ناصور نامند و همچنین اکتحال طبیخ آن با زیت و ذرور سائیدهٔ آن نیز اعضاء الصدر آشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفهٔ مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب و یا با عسل چند روز پی هم جهت درد سینه و رئه و برودت نواحی آن اعضاء الغذاء آشامیدن تر و تازهٔ آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی سددی و تحلیل صلابت طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و شدخ عضل و با شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر و آشامیدن طبیخ چهار درم آن با هم وزن آن روغن زیتون در یکرطل آب که تا بثلث برسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاه و سنک کرده و مثانه مجرب و باید که روزی سه اوقیه بنوشند و ضماد پختهٔ آن با سرکه آن محلل صلابت طحال و شراب آن جهت رفع سوء الهضم و فساد معده و ابتدای استسقا و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب آن آنست که در هر رطلی از شراب و یا عصیر عنب در شراب دو درم و در عصیر دو مثقال ریخته و مدتی کذاشته پس صاف کرده روزی تا یکرطل بیاشامند و این هرچند کهنه تر باشد بهتر است السموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح مزمنه و وسخه الزینه مسوح آن بر بدن باعث کرمی آن دهن آنکه از آب تازهٔ آن و یا از آب مطبوخ آن و از کل آن بدستور روغن کل سرخ و ادهان دیکر ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن و ریاح مؤثر و در سائر افعال کماذریوس مانند کمافیطوس است مقدار شربت آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی عروق غافث و سلیخه است و اسقولوقندریون نیز کفته اند

کماشیر

بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله لغت فارسی است معرب آن قماشیر و بیونانی لوفطیون نامند

*در ماهیت ان

اختلاف است بعضی صمغ کماه و بعضی صمغ نباتی بدبو و بعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است شبیه بجاوشیر و بعضی شبنمی تیز و تند شبیه بجاوشیر دانسته اند و بالجمله در صمغیت آن اتفاق است و بهترین آن زرد تندبوی تازۀ آنست و در قوت اقوی از جاوشیر

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و در دوم نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

اعضاء الغذاء و النفض مسهل زردآب و دافع استسقای لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و بدستور حمول آن با صمغ عربی و محلل صلابات شربا و ضمادا مقدار شربت آن از یک دانک تا نیم درم مضر رئه مصلح آن کثیرا است*

کمافیطوس

بضم کاف و میم و الف و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی و بیونانی الاصل خامانیطس نامند بمعنی صنوبر الارض و بعضی کفته اند بمعنی مفروش بر روی زمین است و اصح اول است و بسریانی زرعا و کرنشا و بفارسی تخم کرفس رومی و بشیرازی ماش دارو و بلاطینی آبی که و بفرنکی جوده و بهندی ککرونده نامند

*ماهیت ان

دیسقوریدوس کفته اند از نبات مستانفه ایست که هر سال تازه می روید و اصناف می باشد صنفی از ان را نبات بلند نمی شود و کاه برک و شاخ آن می دود بر روی زمین و شاخهای آن مائل بسرخی و برک آن شبیه ببرک صنوبر

ص: ۱۴۶۲

۷۶۰و حی العالم و صغیر و مزغب و کثیف ضخیم و تلخ با اندک قبوضت و حرافت با رطوبت چسپنده و بوی آن شبیه ببوی درخت صنوبر و کل آن باریک و زرد و تخم آن از تخم کرفس کوچکتر و بیخ آن سفید و از ثور تا سرطان می ماند و قوت آن تا ده سال باقی است و صنف دیکر را نیز شاخها بقدر یک ذرع شبیه باذخر و شعبهای آن باریک و کل آن شبیه بصنف اول و برک و تخم آن سیاه رنک و در بو شبیه ببوی صنوبر نیز و صنفی دیکر را نر نامند ساق نبات آن خشن و سفید و شاخهای آن باریک و برکهای آن کوچک و باریک سفید مزغب و کل آن زرد کوچک و رائحهٔ این نیز شبیه برائحهٔ صنوبر و قوت این دو صنف قریب باول و از ان ضعیف تر و جالینوس کفته کمافیطوس شاخهای آن باریک سبز و برک آن مانند برک مرو و کل آن سرخ و در ثور می روید و در سرطان بکمال می رسد و قوت آن تا ده سال می ماند و تلخ آن بهتر از حاد حریف آنست و صاحب اسرار الطب کفته آن را بیونانی حرشف نامند و شاخهای آن باریک و برک آن منبسط بر روی زمین و کل آن سرخ مائل بسیاهی و با قبوضت و حرافت و تخم آن زرد و بعضی کفته اند تخم کرفس رومی است و بعضی کفته اند طرخون رومی و یا هندبای رومی است و رنک آن بنفش و در آخر تخم آن فراسیون می شود و بهترین آن تازهٔ بری آن بعضی کفته اند بهترین تازهٔ بستانی تندبوی آنست و مستعمل از ان برک و شکوفه و تخم آن

ص: ۱۴۶۳

*طبیعت ان

در اول دوم کرم و در آخر آن خشک و در دوم کرم و در سوم خشک نیز کفته اند

*افعال و

خواص آن

مفتح سدد و منقی و جالی اعضای باطنی و بلغم غلیظ و جلای آن زیاده از کرمی آن اعضاء الغذاء و النفض مفتح سدهٔ کبد و طحال و با قوت مسهله و مسهل بلغم غلیظ از اکبر ادویهٔ طحال است و جهت امراض آن اعضا و استسقا و یرقان اسود و تحلیل ریاح نافع چون هفت روز متوالی بنوشند و مفتح سدهٔ رحم و مدر بول و حیض و رافع عسر البول و جهت اوجاع کرده و شکاف عضل و بواسیر مفید و حمول آن با عسل منقی رحم و مخرج جنین و آشامیدن برک آن با شراب هفت روز جهت یرقان و با توبال النحاس و راتینج مسهل عظیم زردآب و منقی رحم از فضول الات المفاصل آشامیدن دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیهٔ معای غلیان نافع و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیهٔ اعصاب و عرق النسا و وجع ورک و نقرس و مداومت آشامیدن آن تا چهل روز با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و یا با عسل و آب باران جهت عرق النسا و درد کمر و کرده و مغص و ادرار بول و حیض و آشامیدن مسحوق آن با انجیر با دانه سرشته مسهل الجروح و القروح ضماد آن با عسل التیام دهندهٔ جراحات و قروح عفنهٔ کبار و ملصق جراحات تازه الاورام و البثور ضماد آن با ارد جو جهت تحلیل ورم پستان و تحلیل صلابات و با عسل جهت منع سعی نملهٔ ساعیه السموم آشامیدن طبیخ آن دافع ضرر سموم و خانق النمر مضر رئه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم بدل آن بوزن آن سیسالیوس و نصف آن سلیخه و باید که در هواهای کرم و امزجهٔ حاره و اطفال استعمال ننمایند و آنچه در بنکاله می شود و ککرونده نامند در همین باب در فصل کاف مع الکاف مذکور شد

ص: ۱۴۶۴

کمثری

بضم کاف و فتح میم مشدده و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف مقصوره و بضم میم مشدده غلط است لغت عربی است بیونانی لوفیون و آفنوس و انقوس نیز و برومی ابیدی و بفارسی امرود و انبرود و بهندی ناشپاتی نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است از سیب بزرکتر و برک آن شبیه ببرک شفتالو و از ان عریضتر و بزرکتر و کل آن مانند کل آن و ثمر آن اصناف می باشد از بری و جبلی و بستانی و هریک شیرین و ترش و شیرین میخوش و عفص و قابض و غیرها و مطلقا در بلاد سردسیر بهتر از کرم سیر می شود و هرچند بلد سردتر باشد بهتر و لطیفتر می کردد و بستانی اقسام می باشد از شاه امرود که خراسانی

۷۶۱نامند و چینی که معروف بسکری است و نظری و سنجستانی و غیرها و هریک ازین ها در هر بلدی و شهری و جایی که می شود بنامی مخصوص و نیز هریک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیکر می شود خصوص در بلاد سردسیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب می شود و قسم بزرک مدور شیرین شاداب خوش طعم و رائحهٔ آن را که کویا شربت قند منجمد با کمال لطافت و لذتی است و پوست آن نرم و نازک و سبز مائل بزردی شاه امرود نامند و ممدوح شیخ الرئیس رحمه اللّه علیه است و این در بلاد دامغان و بلخ خوب می شود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن برآمده فی الجمله صراحی شکل و در سائر اوصاف قریب بدان است آن را حسینی نامند و این در آذربیجان و همدان خوب می شود و چون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از ان کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از ان هر دو کمتر نظری نامند و این در اکثر بلاد بهم می رسد و بشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمه اللّه علیه نهال آن را از همدان باصفهان و بلاد دیکر بردند وفور یافت و قسم صغیر از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوش بو که در اول فصل پیش از همه اقسام بهم می رسد و در جرم آن اندک رملیت است و پوست آن اندک زردرنک و سرخ و در بغداد رخون و بشیرازی کلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیکر جهت آنکه حلاوت آن بحد اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هریک از اقسام رسیدهٔ شیرین شاداب خوش طعم و رائحهٔ بزرک مقدار نازک پوست آن است و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه بسیب و به اما لعاب ندارد

ص: ۱۴۶۵

*طبیعت ان

نضیج شیرین شاداب معروف بشاه امرود و معتدل مائل بحرارت و در دوم تر و معروف بحسینی قریب بدان و اقسام و انواع دیکر در حرارت معتدل و در اول تر بعضی مائل بخشکی

*افعال و خواص ان

مفرح و مقوی و جالی و با قوت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است در اکثر امور اعضاء الراس مرطب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره است بدماغ اعضاء الصدر و الغذاء مفرح و مقوی قلب و معده و هاضمه و رافع خفقان و تشنکی و سوزش مثانه و معدل خون و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تليين و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضا السم رافع سمیت فطر و چون فطر را بآن طبخ دهند ضرر آن زائل کردد و جمیع اجزای آن سرد و خشك و شکوفۀ آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن بشع و مغثی و قاتل کرم معده و مخرج آن چون دو مثقال آن را بیاشامند و برک آن حابس اسهال چون پنج درم آن را بیاشامند و ذرور آن مجفف جراحات و التيام دهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و منضج قوی و سوختۀ چوب و برک آن نائب مناب توتیا است و ذرور آن مجفف قروح المضار مضرت بکمال رسیدۀ شاداب لطیف آن کمتر خصوص در محرور المزاجان قوی مضر مبرودین و ضعیف المعده و اکثار آن مولد نفخ و قولنج خصوص بکمال نارسیدۀ آن مصلح آن زنجبیل مربی و رازیانه و باید که در خلای معده نخورند بلکه بعد انحدار غذا و بالای آن آب نیاشامند خصوص آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با کوشت نیز و با امراق طیور بری لطیف بد نیست

کمثری حامض

که کمثری چینی نامند بهترین آن رسیدهٔ شاداب لطیف آنست

*طبیعت ان

در اول سرد و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صفرا و مانع صعود ابخره بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنکی و قئ و اسهال خواه تر و تازهٔ آن را بخورند و یا خشک آن را و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ و صاحبان فلج و مبرود المزاج و عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و جوارش کمونی و مانند آن و کندری و پختن

۷۶۲آن ببخار آب و مشوی نمودن یعنی بخمیر کرفته در زیر آتش پختن و یا مربی نمودن با عسل و یا شکر و نارسیدهٔ زمخت آن بارد و یابس در دوم و قابض و مورث قولنج و حابس قئ و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات است

کمثری بری

درخت آن کوتاه تر و ثمر آن کوچکتر و بی آب و با عفوصت و رملیت

*طبیعت ان

در دوم سرد و در سوم خشک

*افعال و خواص ان

قابض و مسدد آشامیدن سفوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و رویانندهٔ کوشت السموم فادزهر فطر چون فطر را بآن طبخ دهند ضرر آن زائل کردد و آشامیدن خاکستر چوب آن فادزهر کسی که او را خناق از خوردن فطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و ادویهٔ حارهٔ خوش بو است

کمثری جبلی

نیز ماننـد بری است و از ان سـردتر و خشـک تر و قابض تر و همچنین نارس زمخت هر نوع نیز نوع از جبلی که در کوه کیلویه می شود و مخصوص بدانجا است ثمر آن کوچکتر و زمخت و با خشونت و صـلب و بعد پختن اندك شیرین و با رملیت بسیار و در جوف آن تخم بسـیار و ثمر آن را کرفته در خاك دفن می کنند بعد آنکه لحم آن مضـمحل شد برآورده شسـته تخم آن را جـدا می کننـد و آن را بریـان نموده مقشـر کرده می خورنـد و داخـل لبوب و مرکبات دیکر نیز می کننـد و آن را بفارسـی انجکـك نامنـد و دانـج ابروج همین است و در حرف الـدال ذکر یافت و از کوهسـتان رنکپور نیز ثمری شبیه بامرود جبلی می آورنـد بمقـدار لیموی کاغـذی و مـدور و آن را بهوت بیر می نامند و شـراب کمثری جهت انحلال طبیعت و رفع فساد معده و تقـویت آن نـافع خصوص که از کمـثری نیمرس مرتب می نموده باشـند که آب کمـثری نیمرس که هنوز خوب نرسـیده و نرم نشـده باشـد کرفته صـاف کرده بـا شـکر و بـا عسل بآتش ملایم بقوام آورنـد و رب آن قابض و حابس اسـهال صـفراوی و قئ صفراوی و رافع غثیان و دابغ معده و دستور مرتب نمودن آن مانند ربوب دیکر است*

کمرزهره

بفتح کاف و میم و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و ها

*ماهیت ان

کفته اند که نباتی است که در کوهسـتان سرد برف نشین بهم می رسد برك آن شبیه ببرك آس و بهم متصل بعضی به بعضی و شاخهای آن بسیار و بمقدار دو وجب و زیاده و کم از ان و از زمین بلند می باشد و چون برك آن را بشکنند شیر بسیاری از ان برآیـد و بر سـر شاخهای آن کلی و تخم آن ماننـد مازریون و بقـدر کرسـنه و بیخ آن با شـعبۀ بسـیار و بر درخت آن کرمی مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی بهم می رسد

ص: ۱۴۶۸

*طبیعت ان

گرم و خشک

*افعال و خواص آن

با قوت سمیه و قاتل بعضی حیوانات و نبات آن تریاق فایق نهش هوام و عقارب*

کمرک

بفتح کاف و سکون میم و فتح را و کاف و عوام کمرنکه نامند

*ماهیت ان

اسم ثمری است هندی طولانی بقدر نیم شبر و شش پهلو بشکل شش پر و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می کردد و ترش و شیرین می باشد درخت آن بلند و موزون بقدر درخت کردکان و برک آن بعضی ریزه و بعضی بزرک اندک طولانی در شاخهای باریک و برکهای اسفل شاخهٔ آن ریزه تر از برک اعلای آن

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده از شیرین آن

*افعال و خواص آن

قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قئ و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو کرداند و در سائر افعال و خواص آن قریب بریباس است مضر مبرودین مصلح آن جوارشات و ادویهٔ حاره*

کم کوت

بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه لغت فرنکی است بمعنی صمغ درخت کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آن را کوتاکنبا و غوتاغنبا و بلغت انکلیش کمنبوس و بلغت پرتکالی

۷۶۳برون نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت کویند چون آن را با مساوی آن صبر حب نموده هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت بحسب مراتب اسنان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب*

کمون

بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است و یا معرب از خامون یونانی و یا از کمون سریانی و بعربی سنوت و برومی اسفیقوس و نیز بیونانی کرمینون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند

*ماهیت ان

تخم نباتی است از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید می باشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برک آن مستدیر و قبهٔ آن مانند شبت و معروف است و در اکثر بلاد می شود و چهار قسم می باشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هریک بری و بستانی می باشد و کرمانی آن سیاه رنک ریزه دانه خوشبوی که بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و فارسی آن زرد رنک خوش بو و هریک بری و بستانی می باشد و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازهٔ آن است پس فارسی تازهٔ جید آن و بری هریک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید بستانی است و مغشوش بکرویا می نمایند و فرق بخشبوی و استطالت زیرهٔ کرمانی و اکثر مستعمل تخم آن است هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و از بری نوعی می باشد ساق آن باریک بقدر یک شبر و بران چهار و یا پنج برک مشقق شبیه ببرک شاهتره و بر سر آن قبهای کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و در ان ثمر چیزی مانند کاه و یا نخاله محیط بتخم آن و تخم آن بسیار تندتر از کمون بستانی منبت آن بالای تلها است و نیز نوعی می باشد از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرارت و در غلافی شبیه بقرن از دو جانب آن رسته و طعم آن تلخ و تند و یحتمل که این نوع چیزی باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد

ص: ۱۴۷۰

*طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک و در سوم نیز کرم و خشک کفته اند

*افعال و خواص ان

مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضاء الراس سعوط نقوع خیسانیدۀ آن در سرکه و یا استشمام منقوع آن و یا پر نمودن بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی غشاوه و قرحۀ چشم و طرفه و کمنه الدم خصوصا که با زیت مخلوط نموده باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان خصوصا با صعتر و امثال آن اعضاء النفض آشامیدن آن با سرکۀ ممزوج به آب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و کرده و تحریک اشتها و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان نمودۀ آن درین امر و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن بسرکه پرورده خشک نمودۀ آن قاطع شهوت کل خوردن و فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیدۀ بریان کردۀ آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر و احتقان بطبیخ آن محلل ریاح و نفخ امعا و معده و کرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و یا زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین القروح و الجروح مدمل جراحات چون در آنها پر نمایند الزینه طلای آن و یا اغتسال بدان جالی بشره و مداومت بآشامیدن آن و یا عرق آن باعث لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند کویند در مدت العمر شپش در بدن او بهم

۷۶۴نرسد مضـر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن یک وزن و نیم نبطی آن و کویند بدل آن کرویا است و در طرد ریاح مغز شاهـدانه و بدل فارسـی نیم وزن آن کرمانی و کویند بدل آن تخم کرنب است و بدل شامی کرویا و تخم کندنا و زیره جهت مبرودین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسـیار نافع و چون با افاویه و شـبت و دارچینی در طبخ لحوم غلیظه داخـل نماینـد آنهـا را لطیف و قوی و ملین و مـدر بول و محلـل نفـخ کردانـد کمون نبطی در دوم کرم و خشک و ملین طبع و کرمانی قابض و کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

قویتر از بسـتانی اعضاء العین عصاره و صـمغ آن جالی بصـر و جالب دمعه و داخل ادویهٔ کاری و نتف شعر منقلب می نمایند و چون بعد نتف بران بمالند دیکر نروید و چون بر جرب چشم بمالند آن را زائل کرداند و ضـماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سـیاهی که در چشم بهم رسـیده باشـد نافع اعضاء الغذاء و النفض جهت تقطیر البول و اخراج سـنک کرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و کرده خصوصا با آب کرفس بسـتانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت کزیـدن هوام نافع الاورام و البثور ضـماد آن با روغن زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیـدن عصارهٔ آن با ماء العسل مسـهل و آشامیدن حشـیش آن مدر بول است و دسـتور مدبر نمودن آن و سـفوف و دوا و جوارشات و شراب کمون در قرابادین کبیر مذکور شد*

ص: ۱۴۷۲

فصل الكاف مع النون

کندر

بضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین لغت عربی است و کویند فارسی است و بیونانی قیبوطیسرون و بسریانی لیانون و برومی سیفروس نامند

*ماهیت ان

علك و صمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع و برك و تخم آن شبیه ببرك و تخم مورد و مائل بتلخی و منبت آن کوهستانها و بلاد شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آن را اخذ می نمایند و از ان آنچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر و آنچه سفید سست است انثی و تازهٔ آن را که در انبانها حرکت داده مدور شده باشد مدحرج و پوستهای رقیق و با صفایحی آن را که از سائیدن بیکدیکر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه از غیر صفایحی آرد باشد دقاق کندر نامند و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و بهترین آن تازهٔ نرم خالص ذکر آنست که ظاهر آن سفید و زود شکسته نشود و چون شکسته شود داخل آن چسپنده و زرد و طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود بآتش مشتعل کردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آن را مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر می نمایند و صمغ عربی مشتعل نمی کردد و صمغ صنوبر دود می کند و نیز رائحهٔ اصلی آن شبیه برائحهٔ مصطکی است و نیز قشار آن را مغشوش بقشر صنوبر و با قشر تنوب می نمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دوا است و اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن ثخین چسپندهٔ تازهٔ املس آنست و طریق استعمال آن آنست که هرکاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازهٔ آن سائیده نمی کردد و کفته اند در بعضی بلاد هند نیز بهم می رسد و رنك آن اندك یاقوتی و برنك بادنجان است

ص: ۱۴۷۳

*طبیعت آن

کرم و خشک در اول دوم و کفته اند خشک در اول و قشور آن تا سوم خشک

*افعال و خواص ان

با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیهٔ کمی و بی لذع و حابس خون و اکثار آن محرق دم اعضاء الراس و الصدر منقی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و حجب دماغی و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی و صاف کنندهٔ آواز و رافع خفقان و با صمغ عربی رافع بدبوئی خیشوم و عسر النفس و سرفهٔ مزمن رطوبی و ربو و با عسل جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت

۷۶۵ثقل زبان شربا و مضغا و ضماد آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبه سر و کرفتکی آن و تقویت دندان و لثه و با زفت جهت شدخ عارض در کوش و چون یک مثقال آن را در آب بخیسانند و بیاشامند از ان آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحهٔ چشم و پر کنندهٔ آن و تحلیل خون منجمد در ان و مدهٔ تحت قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصا با عسل و ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ردیهٔ آن و بالجمله از اکبر ادویهٔ امراض عین است خصوص ظفرهٔ سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلو جهت درد کوش و ضماد آن با قیمولیا و روغن کل جهت اورام حارهٔ پستان و داخل ادویهٔ مشروبه قصبهٔ رئه کرده می شود اعضاء الغذاء آشامیدن آن با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین و استمساک آن و جودت هضم و حبس قئ و خلفه و ذرب و ذوسنطاریا و نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و آشامیدن نیم درم آن با وزن آن نانخواه جهت زحیر بلغمی نافع و برداشتن فتیلهٔ سرشتهٔ آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحهٔ آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام و البثور ضماد آن با طین قیمولیا و روغن کل جهت ورم کرم پستان زنان خصوصا در هنکام نفاس و داخل ادویهٔ اضمدهٔ محللهٔ اورام احشا کرده می شود و با سرکه و زفت جهت وجعی که بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتن مورچه است بر بدن و از مقدمات خدر است و جهت قلع قوبا و ثآلیلیکه آن را نیز بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس بر متار مورچه است بر عضو و با عسل جهت داخس و با زفت جهت شکاف عضل القروح و الجروح جهت چسپیدن و اندمال جراحات عمیقه خصوصا جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و انتشار قروح خبیثه و با پیه بط جهت قوبا و با پیه خنزیر و یا پیه بط جهت قروح بآتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما اوجاع المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع باردهٔ استخوان که مزمن شده باشد و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوزبوا و بسباسه الزینه با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیم درم المضار اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و مورث جنون و جذام و بهق سیاه مصلح آن برنج فارسی و شکر مقدار زیادهٔ آن شراب و سرکه کشنده بدل آن مصطکی و قشار آن و تدهین بدان رافع وبا اما قشار آن در دوم کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص ان

در کمال قوت قبض و تجفیف و لطیفتر از کنـدر و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سـیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحهٔ امعا و احتقان بدان نیز جهت قرحهٔ امعا و ضـماد آن بر شـکم حابس اسـهال و کشـندهٔ کرم معده و با زفت جهت شـکاف عضل القروح و الجروح منقی قروح و مجفف و مندمل کنندهٔ آنها و جالی آثار بقوت مقدار شربت آن دو ثلث درم و اکثار آن مضـر و مضـار این نیز ماننـد مضار کنـدر است و دقاق کنـدر نیز خشک تر و لطیف تر از کنـدر و بهترین آن خالص نرم سودهٔ آنست

*افعال و خواص ان

مفتح و جالی و در افعال ضعیف تر از قشار آن مکر در الزاق و تغریه و دخان کندر که دودهٔ آن باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

ملطف و مسـکن اوجاع چشم کرم و قاطع سیلان رطوبات از ان و منقی قروح آن و رویانندهٔ کوشت در ان و سرطان آن را نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد*

کندری

بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر راء مهملتین و یاء نسبت

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بنبات زردک و رازیانه و برک آن از ان عریض تر و بوی آن مانند کندر

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و در آخر آن خشک

*افعال و خواص ان

مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندر است*

کندس

بضم کاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین و بشین معجمه نیز آمده بفارسی بیخ کازران و کندشه نیز نامند

*ماهیت ان

بیخ نباتی است شبیه بکنکر برک آن مائل بسبزی و سفیدی و در شام لباس پشمی را بآن می شویند و ظاهر بیخ آن مائل بسیاهی و باطن آن مائل بزردی و تندبوی و در سرطان می رسد و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و مستعمل عروق آنست بهترین آن تازه تندبوی باوصاف مذکوره است

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک و با قوت سمیت

*افعال و خواص

ان

معطس قوی و محرق خون و بلغم و قالع آن و مخرج مرهٔ سودا اعضاء الراس سعوط آن بقدر یک عدس با روغن بنفشه مفتح سدهٔ مصفاه و محلل ریاح خیاشیم و اخلاط غلیظه و مخرج آنها بعطسه و تحریک آنها و رافع بیحسی و خدر و فالج و لقوه و امثال اینها و بیهوشی مصروع و مسکوت و نیز رافع خشم و بدبوئی بینی و صاف کنندهٔ آواز و باعث حدت بصر و رفع شبکوری سعوطا و قطورا با روغن بنفشه و داخل شیافات علل عین می نمایند و قطور جوشانیدهٔ آن با روغن بنفشه و یا ادهان مناسبهٔ دیکر در کوش جالی اوساخ و منقی آنها و رافع اوجاع بارده و دوی و طنین و کرمی و ریاح حادث از برودت و رطوبت و کشتن کرم آن و بالجمله سعوط و عطوس و قطور آن جهت اکثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیهٔ بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان استعمال نمایند و اجتناب نمایند از استعمال آن در حین امتلای تام و فصول حاره و بلدان حاره و محرور المزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسا است که عطسه بسیار می آورد و خودبخود تسکین نمی یابد تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه و تر نمودن بسرکه و کلاب با یخ و یا برف سرد کرده است اعضاء الصدر قئ کردن بآن جهت عسر نفس و ربو اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر یک دانک با شیر تازه دوشیده و روغن کنجد مقئ قوی و مسهل و محلل صلابت طحال و مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین میت مجرب و در تفتیت حصاه قوی الاثر و مسخن احشا و با بیخ کبر و جاوشیر جهت تنقیهٔ سودا و ریزانیدن سنک کرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقا و یرقان و طحال الزینه ضماد آن با عسل جالی کلف و بهق و برص خصوصا اسود آن و ضماد آن با هموزن آن زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه الاورام و البثور طلای آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و قوبا و جوشانیدهٔ آن با سرکه و قدری روغن کل نیز جهت خارش المفاصل آشامیدن و طلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق

النسا مضر رئه و مورث کرب و غشی مصلح آن کثیرا و شیر تازهٔ دوشیده مقدار شربت آن جهت قئ کردن از یک دانک تا دو دانک با شیر تازهٔ دوشیده جهت سپرز و یرقان و امثال آن از یک دانک تا پنج قیراط و اولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصا محرور المزاجان و در فصل کرما و دو درم آن کشنده در حال بعروض خناق و لهیب و تشنکی مفرط و اختلال عقل و درد شکم و تقطیع امعا و مداوای آن قئ فرمودن بشیر و روغن و حقنهٔ قویه که در ان شحم حنظل باشد و آشامیدن روغن کاو بسیار و اکر تشنج عارض کردد معالجهٔ تشنج یابس نمایند و بعضی کفته اند علاج پذیر نیست خصوصا وقتی که اختلال عقل و وجع شدید در معده بهم رسد

ص: ۱۴۷۶

کنکرزد

بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون راء مهمله و کسر زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است و کنکری و تراب القئ نیز نامند

*ماهیت ان

صمغ حرشف است که بفارسی کنکر نامند

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشك

*افعال و خواص آن

مقئ بلغم و صفرا بآسانی چون به آب کرم و سکنجبین بیاشامند و یا با عسل و ضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن یک درم تا دو درم بدل آن جوز القی در قئ و در غیر آن دارشیشعان است

کنکهی

بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف دوم و خفای ها و بکسر همزه و یا و کنکهیه نیز نامند لغت هندی است بفارسی

۷۶۷درخت شانه نامند بجهت آنکه مشابه است ثمر آن بشانه و کفته اند مشط الغول و بعضی کفته شوحط است و لیکن شاید غیر آن هر دو باشد

*ماهیت ان

آنچه در بنکاله مشاهده شده نباتی است بقدر یک قامت و زیاده بر ان و شاخهای پراکنده و صلب و بر شاخهای آن شاخهای ریزه و بران شاخها برکهای ریزه فی الجمله شبیه ببرک کشنیز و از ان بعضی بزرکتر و پهن تر و ضخیم تر و صلب و بر سر شاخهای آن کلی کوچك زردرنك با پنج برك و در وسط آن تارهای بسیار باریك و بر سر آنها دانهای زرد ریزه و تارهای سبز نیز و تخم آن در قبه شبیه بسر فواره و نصف کره و خیاره دار و عدد خیارهای آن هفده هجده و در جوف آنها تخمهای سیاه رنك کوچك اندك پهن و سر آنها باریك

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جهت امراض سینه و بواسیر و اورام و تپ غیر نوبه و دفع مواد سوداویه و ادرار بول و قروح و مجاری آن نافع و تخم آن مبهی و ضماد برک آن محلل اورام و مضمضه با آب طبیخ برک آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برک مطبوخ آن جهت درد کمر و درد اعضا و بواسیر خونی و بادی و نقوع برک آنکه شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی موثر و چون چند شاخه آن را بهم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از ان فرود آورده آن شاخها را در ان حرکت دهند شیر منجمد و ریزه مانند آرد کردد*

کنوس طبری

بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طا و باء موحده و راء مهمله و یاء نسبت

*ماهیت

ان

بلغت طبرستان اسم نوع کبیر زعرور است و بترکی ازکیل نامند و دوام این زیاده از ان

*طبیعت و افعال و خواص

ان

قویتر از زعرور صغیر و قابض تر و لذیذتر از انست

کنهان

بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب از فارسی است و بفارسی کوهان نامند و بعضی کفته اند نبطی است بعضی آن را کونهان خوانند و بغدادی آن را کنهان کفته

*ماهیت ان

نباتی است قریب بدرخت کوچکی برک آن در رنک و حدت شبیه ببرک حبه الخضرا و رائحهٔ آن شبیه بدو و شاخهای آن از هریک ساق سطبر رسته و نرم تر از درخت حبه الخضرا

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

دوام بوئیدن آن مسخن دماغ و آشامیدن آن مسخن بدن تسخین شدید و مسخن معده و کبد بارد و معین بر هضم مقدار شربت آن یک درم تا سه درم و بیشتر از ان مورث و خم و فساد غذا باحراق مضر سفل و محرق خلط الخواص عجیب الفعل است در کریزانیدن عقرب و در جایی که آن باشد عقرب نزدیک آنجا نمی رود و چون برک آن را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد*

فصل الکاف مع الواو

کوسنبل

بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ کفته بلغت طبرستان دیوار و بلغت مازندران و دامغان کوزن کیاه نامند و در تذکرۀ بغدادی با سم کومرثل نوشته و کفته نوعی از تفاح است

*ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه ببرک نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر آلوبالو و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سفید و صاحب تحفه کفته که آن غیر تفاح است و مستعمل از ان و در دیلم برک آنست در اطعمه

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلس البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض باردۀ رطبه مقدار شربت آن از برک آن در اطعمه تا ده درم و از بیخ آن تا نیم درم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و کفته اند از خاصیت بیخ آن است که قالع در هر حالتی که آن را قلع نمایـد و بهر قولی تلقی و تکلم نماید شارب آن بیخ را نیز همان حالت طاری می کردد و همان قول را تکلم می نماید و آزموده است*

کونله

بفتح کاف و سکون واو و خفای نون و فتح لام و ها لغت هندی است

*ماهیت آن

ثمر درختی است شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچنین برک و بهار و ثمر و تخم بهار آن یعنی کل آن کم بوتر و برک آن نازک تر و در سبزی کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنک نارنج و شیرین و شاداب می کردد و خوش بو و خوش طعم و پوست بعضی نازکتر و املس و بعضی ضخیم تر و بصلابت پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوش بو و آنچه پوست آن نازکتر می باشد شاداب تر از ضخیم آنست و در بنکاله از کوهستان سلهت و رنکپور که آن هر دو در سرحد آن بلد واقع اند می آورند و در ان هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب و وافر می شود و در میدنی پور و کتک از مملکت اودیسه و در شاه جهان آباد و اکبرآباد و عظیم آباد و لکهنو که رنکتره نامند و نواح آن بلد واقع اند می آورند و در ان هر دو جا بسیار خوب و وافر می شود و در مملکت هند نیز می شود و لیکن بخوبی و وفور آن هر دو مکان نیست و در مملکت پرتکال نیز بسیار خوب می شود و در تمام سال می ماند بخلاف آن اماکن و غیرها از بعض شهرهای مملکت ایران و دکهن و غیرها که موسم رسیدن آن زمستان و تا بهار است بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی ماند

*طبیعت ان

ص: ۱۴۸۰

در اول دوم سرد و در آخر آن تر

*افعال و خواص

آن

مفرح قلب و رافع خفقان و مسکن حدت خون و صفرا و تشنکی و لهیب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قائم مقام پوست اترج و نارنج و طلای آن رافع کلف و مخلل و مربای آن نیز خوش بو و لذیذ و مقوی می باشد و تخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج و چون ثمر بکمال رسیدهٔ آن را بتمامه از پوست و مغز و تخم بکذارند تا پوسیده و خشک کردد پس به آب سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بزرک شربتی از پنج حب تا ده حب جهت رفع غثیان و قئ مفرط و اسهال بسیار که در هیضها بهم می رسد بسیار نافع و مجرب و بهترین از فادزهر معادنی و غیره از حابسات تریاقیه است*

کومه

بضم کاف و سکون واو و فتح میم و ها

*ماهیت ان

بلغت اصفهانی نوعی از مری است که مایهٔ آن را که فودج است در شیر حل نموده استعمال می نمایند

*افعال و خواص ان

قریب بمری است که بفارسی آبکامه نامند و تجفیف این کمتر از ان و مضر سینه و سرفه نیست و اما اکثار آن مورث تپهای عفنی و اورام مزمنه است*

کویت

بفتح کاف و کسر واو و سکون یاء مثناه تحتانیه و تاء چهار نقطهٔ فوقانیهٔ هندیه و کبیت بباء موحده نیز آمده بجای واو لغت هندی است و در بنکاله کتبیل نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است هندی شبیه ببیل و خربزهٔ مدور کوچکی و پوست آن صلب و سفیدرنک و مائل بسبزی و خشن و مغز آن ترش و با عفوصت و چون رسیده کردد میخوش شود و خوش بو و در دکهن خوب می شود و تخم آن نیز شبیه بتخم بیل و از ان کوچکتر و در غلافی و یتوع آن نیز مانند یتوع بیل و درخت آن بقدر درخت بیل و کردکان و برک آن شبیه ببرک بیل و از ان کوچکتر و برک نورسته و شکوفهٔ آن در طعم فی الجمله شبیه بطرخون و با عفوصت بسیار

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص ان

مفرح و قابض و مقوی قلب حار و معده و کبد اعضاء الفم غرغرهٔ آن جهت جوشش دهان و درد کلو و منع بروز آبله و حصبه در کام و زبان و کلو و مضمضهٔ آن جهت استحکام لثه و اورام آن و بدستور سنون خشک آن اعضاء الغذاء مقوی آنها و امعا و اشامیدن افشرهٔ آن با طعام جهت برانکیختن اشتها مفید السموم خوردن و مالیدن مغز آن دافع سم رتیلا و اکر بدست نیاید پوست خشک آن را سائیده بر موضع لسع رتیلا بمالند نیز مؤثر است*

فصل الکاف مع الهاء

کهربا

بفتح کاف و سکون ها و راء مهمله و فتح باء موحده و الف لغت فارسی است و یا معرب از کاه ربای فارسی و بیونانی

۷۶۹دیامنیطس و بسریانی حمرما و برومی هیغیرس و بهندی کپور و بعربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند

*ماهیت ان

صمغ درختی است که از بلاد اروس و بلغار و مغرب و غیر آن آورند و درخت آن عظیم و آن را حوز بحاء مهملهٔ مضمومه و سکون واو و زای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن دو قسم می باشد رومی و نبطی رومی آن بهتر است و صلب و شفاف براق طلائی رنک دیرکداز و چون بدست بمالند که کرم کردد از ان بوی آب لیمو آید و خورده کاه را برباید و پنبه و ابریشم را نیز چون بدان کرمی رسانند و وجه تسمیهٔ آن بکهربا ازین جهت است و بالوان دیکر نیز می باشد و نبطی آن بدین اوصاف نیست و در قوت از ان ضعیف تر و کاه در جوف آن کاه و سنک ریزه می باشد که در وقت چکیدن صمغ در ان مانده منعقد و متحجر شده و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که حقیر قطعهٔ از کهربا مشاهده نمود که مکسی در ان مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی ثقه شنیده شد که در خزانهٔ بعض پادشاهان هند قطعهٔ کهربائی بود که بچهٔ میمونی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای ما تقدم ظاهر می کردد که کهربا و سندروس هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال و در ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس با اندک حرارتی که از مالیدن دست بهم رساند جذب کاه می نماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو از ان نمی آید و جلای بسیار نمی پذیرد از حکاکی و کهربا صلب و از ان بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در حین سوختن از ان بوی مصطکی و از سندروس بوی کریه و بوی شاخ سوخته می آید و نزد بعضی آب چشمه است در جزائر مغرب و غافقی کفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته می شود در غربی اندلس در سواحل بحر در زیر زمین و بیشتر نزدیک بیخ روم و حراثان و مزارعان چیز بسیاری جمع می نمایند و یافته

می شود در انها قطعهای مصـمغ صاف شـفاف و این بهتر از صـنف مشـرقی و صـلب تر و قویتر از ان است در فعل و نوشـته که خبر دادنـد مرا که آن رطوبتی است که از برک درخت روم می چکـد هنکـام برآمـدن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل است پیش از منجمـد شـدن و کاه در انـدرون قطعهای آن مکس و کاه میخها و سـنک ریزها یافته می شود و مطابق قول غـافقی از ثقات نیز مسـموع کشـته و از اقوال دیکر در ان مـذکور است و چون اصـلی نـداشت ذکر ننمود و بیان سـندروس در حرف السین مع النون کذشت

ص: ۱۴۸۲

*طبیعت ان

در کرمی و سردی معتدل و در دوم خشک و در اول سرد نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

مفرح و مقوی دل و حابس نفث الدم و قاطع نزف الدم همه اعضای ظاهری و باطنی و قابض اعضاء الراس حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن رطوبات از دماغ بریه و داخل ادویۀ عین کرده می شود و از ادویۀ نافعۀ آنست اعضاء الصدر حابس نفث الدم صدر و رئه با آب سرد بقدر نیم مثقال و یا با ادویۀ مناسبۀ دیکر و نیز حابس خونی که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با کلاب و یا با آب جهت خفقان عارض از صفرا بمشارکت قلب بمعده اعضاء الغذاء و النفض حابس قئ و اسهال دموی و مانع مواد ردیه از انصباب بمعده و حبس نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و حیض کبد و مجاری بول و جهت یرقان و حرقت البول و ضعف معده و کرده و سنک مثانه و با مصطکی جهت تقویت معده و رفع عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلای آن با صبر مسقط دانۀ بواسیر القروح و حرق النار و الکسور و غیرها ذرور آن جهت التیام جراحات و حبس الدم آنها و طلای آن با آب جهت حرق النار و کوفتکی و شکستکی اعضا و با مورد حابس و قاطع عرق ضعفاء الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط و کفته اند چون بوزن چهار شعیرۀ آن را در طالع سرطان صورت بوزینۀ قائم الذکر نقش کنند حامل آن در خود از جماع فقوری نیابد المضار کویند کهربا مضر سر است و اکثار آن مصدع مصلح آن بنفشه

ص: ۱۴۸۳

۷۷۰مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن سندروس و اکر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی و ثلث آن سلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و دستور احراق و دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت*

کهرنی

بکسر کاف و خفای ها و سکون راء مهمله و کسر نون و یا لغت هندی است

*ماهیت ان

درختی است هندی بسیار عظیم و برک آن بلند و اندک باریک تر از برک کتهل و ثمر آن کوچک طولانی بقدر یک بند انکشت و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می کردد و شیرین با یتوعیت بسیار که بر دست و زبان و لب می چسپد

*طبیعت ان

کرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

مفرح و مقوی اعضا و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنکی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و قئ و جهت سرفه و قرحهٔ مجاری بول و مشتهی طعام و باه و زیاده کنندهٔ منی و آنچه در ولایت کجرات می شود بهترین است از آنچه در بنکاله می شود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن مدور و بزرک بقدر آلو می باشد و این بسیار کم یاب و در پرنیه از مضافات صوبه بنکاله یکدو درخت آن موجود است و اکتحال سودهٔ تخم آن با شیر دختران رافع جرب و بیاض و جالی و روشن کنندهٔ چشم است و با ناخن فیل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با کلاب اهوه را مفید

فصل الکاف مع الیاء

کیاکو

ص: ۱۴۸۴

بفتح کاف عجمی و یاء مثناه تحتانیه و الف و ضم کاف و واو

*ماهیت ان

از ادویهٔ جدیده است که از ارض جدید می آورند و قریب به پنجاه شصت سال می شود که بر منافع آن مطلع کشته اند و آن چوبی است جوزی رنک بسیار صلب و ریشهای آن بخلاف ریشهٔ چوبهای اشجار دیکر بطول نیست بلکه مورب و صف بصف از یمین به یسار و از یسار به یمین رفته که کویا ریشهای بعضی صفها ریشهای بعضی صف دیکر را بزوایای حاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب ندارد و رائحه قوی نیز و بجهت صلابت کوئی مسطح وسط غرغرهای مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنکی کپی نامند خواه بزرک و خواه کوچک که بدان ریسمانها و پردها و آلات مراکب و جهازات و اشیای احمال و اثقال را بالا می کشند و فرود می آورند در حمل و ثقل اکثر از ان چوب ساخته از ارض جدید می آورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر بنادر می فروشند و اطبا و داکتران ایشان و غیر ایشان خریده و براده نموده استعمال می نمایند و بهترین آن تازهٔ نو آنست و کهنه مدتها آب و هوا و آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر و قوت آن تا مدتی می ماند

*طبیعت ان

یحتمل که تا اول دوم کرم و در سوم خشک باشد

*افعال و خواص ان

ملطف و محلل و جالی و مصلح اخلاط محترقه و مجفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و دمویهٔ فاسده مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبهٔ مغربیه اقوی است لهذا فرنکان درین اوقات چوب چینی صرف و همچنین عشبهٔ مغربیه را بتنهائی بدون کیاکو استعمال نمی نمایند بلکه هر سه را باهم بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیکر بطریق نقوع بیشتر بکار می برند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشد و بهترین طرق استعمال آنکه مکرر بتجربه رسیده آنست که بکیرند چوب آن را و بسوهان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده و در پنج وزن هر دو عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه تند بخیسانند و در ظرف چینی و یا شیشهٔ ضخیمی و سر آن را خوب مسدود نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و در آفتاب کذارند تا چهل روز و در بین برهم می زده باشند تا خوب کداخته و مضمحل کردد و هرچند آن عرق تندتر باشد و بهتر زودتر کداخته می کردد پس صاف نموده در شیشها کنند و سر آن را بسته در جای سرد نکاهدارند بلکه در ایام کرما میان رمل کذارند تا شیشه را نشکند و رنک اینکه خوب بعمل آمده

۷۷۱باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف می باشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری از ان را در پیاله کنند و بران آب ریزنـد تمام آن برنک شیر سـفید کردد و اکر آب نیم رنک کردد خوب ساخته نشده و ضـعیف العمل است و عند الحاجت در امزجهٔ متوسطهٔ و امراض ضعیفه از یک توله تا یک و نیم توله هر روز و در امزجه و امراض متوسطه روزی دو توله تـا بیست و یک روز یا سـی روز و در امزجهٔ قویه و امراض شدیـده دو توله تا دو نیم توله نهایت سه توله تا سـی و یک روز و نهایت پنجاه روز بنوشـند بعون اللّه تعالی در عشرهٔ دوم و الا سوم نفع بین ظاهر می کردد و اکر جروح و قروح باشد هر نوع که بود رو بخشـکی می آورد و بعضـی خشک می کردد و خشک ریشه می بندد و در عشرهٔ چهارم و پنجم بالکل زائل می کردد اکر بجای عرق قندی در عرقهای مناسـبهٔ دیکر مانند عرق کاوزبان و شاهتره و بادرنجبویه و امثال اینها بطریق نقوع چوب چینی بخیسانند و بنوشـند نیز خوب است اما باید که غذا در ان ایام چلاو بی نمک با شیر باشد و چیزی دیکر نخورد و بجای آب نیز شیر نیمکرم بیاشامنـد و بعضـی اوقـات کبـاب و قلیه و یخنی با نان یا چلاو و پلاو نیز می توانـد خورد و لیکن بایـد که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن هر دو و جماع و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز بدستوری است که در چوب چینی بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت چه در بین و چه بعـد انفراغ و همچنین باید که بعد تنقیهٔ تام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسـهل و قئ و غیرها چه در ابتدا و چه در بین اسـتعمال نماینـد تا منتفع کردنـد و متضـرر نشوند و در فصل زمسـتان در هند و بنکاله اسـتعمال آن اولی است از فصول دیکر باقی العلم عند اللّه تع*

ص: ۱۴۸۶

کیک واشه

بفتح کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف و فتح واو و الف و شین معجمه و ها لغت عجمی است

*ماهیت

ان

*و افعال و خواص ان

که کیاهی است که چون آن را فرش نمایند کیک بکریزد و کفته اند اسم طبری نوع نباتی است که بیونانی آن را دوقس نامند و تخم آن را چون سائیده بر فرش و رخوت پاشند کیک از ان بکریزد و دوقس مذکور شد

کینتی

بفتح کاف عجمی و سکون یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و کسر تاء مثناه فوقانیه و یا لغت بنکالی است

*ماهیت

ان

نباتی است از قبیل نجم و بیاره مفروش بر زمین و بر مجاور خود می پیچد و برک آن شبیه ببرک انار و از ان باریکتر و سر برک آن و نیز کل آن برنک کل کاسنی و کوچک

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

سعوط برک خشک سودهٔ آن جهت رفع سمیت مار کزیده نافع

*باب بیست و سوم در بیان ادویهٔ که حرف

اول آنها لام است*

فصل اللام مع الالف

لاذن

بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده درخت آن را بفرنکی لدان نامند

*ماهیت ان

رطوبت غلیظ چسپنده است که از ساق و برک درخت کوهی حاصل می کردد و آن درخت بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دبق است و برک آن عریض بهم متصل و رقیق و صلب و کل آن مائل بسرخی و ثمر آن مانند زیتون و در جوف آن دانهٔ سیاه باریکی و در کتاب مصور فرنکی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند و برک آن بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برک انار بزرکتر و بر سر شاخها کل و ثمر آن و کل آن پنج برک و اندک کوچک و لاذن اصناف می باشد آنچه از ساق و برک آن اخذ نموده باشند خالص و در کمال خوبی و خوش بوئی و بهترین اصناف است و آن را لاذن عنبری نامند و آنچه از ان رطوبت بر موی بز و کوسفندان در حین چریدن نبات آن چسپد و از ان جدا نمایند زبون تر از صنف اول و آنچه برسم مراعی در حین چریدن چسپد و آن را اخذ کنند زبون ترین همه اصناف و این با خاک و ریک آمیخته می باشد

ص: ۱۴۸۷

۷۷۲و بعضی کفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه بنبق می نشیند و آن را جمع نموده اقراص ساخته باطراف می برند و بعضی کفته اند که رطوبتی است که از نبات قسوس که نوعی از لبلاب است حاصل می کردد و بر موی بز و کوسفندان در حالت چرا می چسپد و از انها اخذ می نمایند و تصفیه نموده اقراص می سازند و باطراف می برند و بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل بسرخی و سبزی عنبری آنست که سنکین و خالص و رملیت نداشته باشد و سیاه قاوی آن زبون

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم می رسد کرم و تر و بعضی در دوم کرم و در سوم خشک کفته اند

*افعال و خواص ان

ملطف قوی و مسخن و مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و جاذب و اندک قابض و منضج رطوبات غلیظۀ لزجه و محلل آنها باعتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لهذا داخل ادویۀ مسکنۀ اوجاع می نمایند اعضاء الراس طلای آن جهت درد سر و با روغن کل بریافوخ اطفال جهت حبس نزلات و سرفۀ ایشان و داخل ادویۀ معالجۀ صداع ضربانی کرده می شود و قطور محلول آن در روغن کل در کوش مسکن اوجاع آن و طلای آن بر پیش سر حابس نزلات و مانع آنها از نزول اعضاء النفس و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت سرفۀ بارد و تقویت معده و تسکین اوجاع باردۀ آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس بطن و مدر بول و شیر و مخرج جنین و طلای آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابت آن و صلابت کبد و رحم و فرزجۀ آن نیز رافع صلابت رحم و اختناق آن و احتباس حیض و کرفتن دخان آن بقمعی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه کاو جهت ورم مقعده و درد آن و تحقین بدان با روغن کل جهت سحج بارد القروح و الجروح طلای آن مدمل حروح کهنۀ عسره الاندمال و منقی کوشت فاسد الزینه تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت روئیدن موی و انبوهی و بسیاری حفظ آن از اسقاط نافع جهت آنکه لطیف و غوص کنندۀ در باطن عضو و منقی اخلاط فاسده و جذب کنندۀ اخلاط صالحۀ قابل تکون موی است و بجهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید بهمان اسباب و با زیت جهت قلع عضو و برص و با شراب قالع آثار قرحه و آبله الاورام و الاوجاع ضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن بابونه و شبت جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار طلای آن با روغن کل جهت سوختکی آتش طرد الهوام بخور آن کریزانندۀ هوام الخواص چون زن بعد از بول بخور آن را بکیرد اکر در حال باز ادرار بول آید قابل حمل خواهد بود و الا فلا المضار مضر سفل و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل رومی مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم روغن لاذن که یک اوقیۀ آن را در یکرطل روغن زیتون و کنجد حل نموده روز دیکر بر آتش خاکستر کذارند که قریب بسدس آن برود

*افعال و خواص آن

جهت برودت اعضا و زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت نافع است*

لازورد

بفتح لام و الف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است

*ماهیت ان

سنکی است که از کاشغر می آورند بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطهای طلائی کبود بسرخی و بنفشی و سبزی مائل است که در ان رکهای خاک نباشد و آنچه باوصاف مذکوره نباشد مصنوع است و مستعمل در طب نیست و مادهٔ تکون آن زیبق قلیل جید و کبریت بسیار غیر ردی قریب بمادهٔ ذهب است که طلا ناکشته یبوست بران غالب شده آن را بدان رنک و لاجورد کردانیده و آن را مغشوش بزرنیخ زرد و ربع وزن آن زاج و رمل می کنند و سحق بلیغ با سرکه که در ان نمک حل کرده و مس تفته را در ان خاموش کرده باشند تا سرکه سبز کشته باشد می نمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجورد

۷۷۳می فروشند و همچنین بسنک مرمر که تسقیه بابیکه در ان شب یک مرتبه و آن سرکه مذکور مرتبهٔ دیکر و در سرکین کرفته یک شبانه روز آتش ملایم موافق داده پس سرد کرده برآورده بجای لاجورد اصلی می فروشند و فرق بشناخت صلابت و جوهر و اوصاف مذکوره است و اکر سوده باشد بآنکه رنک لاجورد اصلی مانند رنک آنست بخلاف جعلی و نیز از فرنک چیزی مصنوع سائیده برنک لاجورد می آورند اندک سبکوزن خوب نرم و سوده نیست و چون خوب نرم بسایند رنک آن بسیار کم می کردد و لاجورد نیست و مستعمل در طب سنکی اصلی کاشغری آنست هرکاه ارادهٔ اسهال باشد غیر مغسول آن و الا مغسول آن زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد

ص: ۱۴۸۹

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس و دیکران در دوم کرم و در سوم خشک کفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

جالی و صاف کنندهٔ اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط غلیظهٔ مخلوط بخون و بالخاصیت دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب و با اندک قوت قابضه و در سائر افعال قریب بحجر ارمنی و لزاق الذهب و از ان هر دو ضعیف تر و با قوت محترقه و حاده و مقرحه و لذاعه و معفنه اعضاء الرأس نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت مالیخولیا و وسواس و اکتحال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژکان و از اعظم اجزای ادویهٔ امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن مژکان و زیادتی و تسخین آنها اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت ربو و بهر و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادث از قبل سودا و درد کرده و ادرار بول و حیض بقوت و فرزجهٔ نیم درم آن با یک درم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمول آن مدر حیض القروح و الجروح و الزینه ذرور آن جهت اکله و قروح ساعیه و جذام و حکه و جرب و بدستور طلای آن با سرکه جهت تجعید موی و اسقاط و قلع ثآلیل و برص مضر فم معده مصلح آن مصطکی با حماما و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا و عسل و غسل و تصویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال با ادویهٔ مناسبه بدل آن حجر ارمنی است و لزاق الذهب نیز کفته اند و دستور غسل و حبوب آن و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد

ص: ۱۴۹۰

لاعرین

بفتح لام و الف و فتح عین و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و لاعون نیز دیده شده

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بپای خرکوش و لهذا آن را ارنبی کویند و بعربی رجل الارنب و بلاطینی لکونس و ببربری طربیطس نامند منبت آن خرابها

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

چون با شراب بیاشامند شکم را بند نماید و با آب جهت حبس شکم صاحب تپ و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حار اربیه است

لاغیه

بفتح لام و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها در تنکابن سینهٔ یخ نامند

*ماهیت ان

نوعی از یتوعات است و بی غائله تر از یتوعات دیکر و نبات آن پر شیر قریب بنبات سقمونیا و برک آن مدور زرد رنگ و کل آن زرد مائل بسرخی و شبیه بکل نرکس و شبت و اندک خوش بو و مکس عسل بر ان می نشیند و چرا می کند و تخم آن شبیه به خشخاش و چون نبات آن را ببرند از ان رطوبتی و لبنی برآید و آن را اخذ می نمایند و بعضی لبن آن را با آرد جو و کثیرا جمع می نمایند منبت آن دامن های کوه

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک بلکه در اول چهارم

*افعال و خواص ان

لبن آن قویتر از سقمونیا و با سمیت اعضاء الغذاء مسهل قوی و مقئ و جهت استسقای زقی و اخراج ماء اصفر و اخلاط محترقه و خوردن برک پختهٔ آن

۷۷۴نیز جهت استسقای زقی و اسهال مای اصفر قوی و آشامیدن آب برک آن مقئ و مسهل قوی و قویتر از لبن آن و لیکن لبن آن منقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و انداختن شیر آن در غدیری که در ان ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است بر روی آب و کشندهٔ آن و ضماد آن مقرح جلد و بدستور برک و تخم آن مقدار شربت از لبن خالص آن یک دانک و از مخلوط آن با آرد جو تا یک دانک و نیم و برک آن در مطبوخات نیز یک درم و از ان زیاده جائز نیست مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن فراسیون و مکس عسلی که از کل آن چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است*

لالا

بفتح دو لام و دو الف

*ماهیت ان

کیاهی است معروف که از طرف مکهٔ معظمه زادها اللّه تعالی شرفا و کرامه می آورند

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

قابض و مسخن آشامیدن آن حابس سیلان خون و بخور آن خصوصا ثمر آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد است*

*لالهٔ سرنکون

*ماهیت ان

اسم فارسی نباتی است معروف که در باغچها غرس می نمایند و پیاز دارد

*افعال و خواص

ان

پیاز آن را چون با دنبه بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب رفته روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند

لالهٔ نعمانی

بضم نون و سکون عین مهمله و فتح میم و الف و نون و یاء نسبت

*ماهیت ان

اسم فارسی نباتی است برک آن شبیه ببرک زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و کل آن مانند شقائق و بزرک تر از ان و بیخ آن مانند پیاز بقدر فندقی و طولانی در چند پرده و پردۀ درونی آن شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پردۀ بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انکشت

*طبیعت ان

کرم و تر با رطوبت غالبه و حرارت قلیله

*افعال و خواص ان

مفرح و مسکر و منوم و نشأ آن بیغائله و مشهی و هاضم و محرک باه و سرخ کنندۀ رخسار مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم است*

لامی

بفتح لام و الف و کسر میم و یا

*ماهیت ان

صمغ درختی هندی است خوش بو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنک ما بین سفیدی و زردی

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مسخن و ملطف و مفتح سدد و کدازندۀ بلغم و رافع امراض بارده و بلغمیه امراض الاعصاب و المفاصل جهت ضعف عصب و شکستکی و کوفتکی اعضا و اعیا و با آرد مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شربا و ضماد الجروح و القروح و الاورام ذرور و طلای آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحۀ کریهۀ بدن و بخور آن معرق المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن نیم درم و از ادویۀ نافعۀ مبرودین و مشایخ و عصب است*

*فصل اللام مع الباء الموحده

لبا

بکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی فرشه و بشیرازی زهک و فله و بترکی اغور و بهندی پیوسی نامند

*ماهیت ان

شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیهٔ آن ده رطل شیر را غلیظ کرداند

*طبیعت ان

سرد و تر

*افعال و خواص ان

مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطئ الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد قوی و نفاخ و مورث فواق و قولنج و تولید حصاه خصوص با شیرینی نحل و باعث جشای دخانی مصلح آن عسل و شیرینها است*

لبخ

بفتح لام و با و خاء معجمه

*ماهیت ان

اسم عربی درختی عظیم است و در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار و برک آن مائل بدرازی و ثمر آن کوچک و سبز و شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین می کردد و با کراهیت طعم و کفته اند این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل و دوا و غذا کردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی سداب دانسته اند و اصلی ندارد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک

۷۷۵دانسته اند

*افعال و خواص آن

مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیای علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد

دنـدان وحی آمـد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و ذرور آن حابس نزف الدم خارجی و طلای آن مقوی موی و با شـراب محلل اورام و با لادن و مورد جهت جبر کسـر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل بزودی و دخان آن کریزانندهٔ هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و اسهال المضار مصدع و خوردن مغز هستهٔ آن موجب ثقل سامعه و کری است و بر درخت آن نوعی رتیلا بهم می رسد قاتل*

ص: ۱۴۹۴

لبلاب

بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون با و فتح لام و الف و باء موحده و آن را نربوله و بیونانی تنبایس و قسوس و بعربی عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حلبوب و بشیرازی هر سه نامند

*ماهیت ان

نوعی از قس است و اصناف می باشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجاور خود می پیچد کبیر را بهندی چاندنی بیل نامند و برک آن شبیه ببرک لوبیا و سفید آن را کل سفید شبیه بشاخ جثجاث و تخم آن سفید و آن را حبل المساکین و در تنکابن لکو نامند و سیاه آن را کل بنفش و تخم سیاه و صغیر آن را بهندی عشق پیچان کویند و بفرنکی سفید آن را مدره البه و سیاه آن را هیده بنکره و صغیر آن اقسام می باشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برک همه ریزه و کل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مائل بسرخی و قسمی از ان بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار

*طبیعت کبیر ان

مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک کفته و یوحنا بن ماسویه کرم دانسته

*افعال و خواص ان

مفتح و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف می کردد و بسبب تحلیل رطوبت آن و آب فشردهٔ آن بدون طبخ بالعکس اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض سعوط عصارهٔ آن با ایرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصارهٔ آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در کوش کذاشتن جهت درد کوش و جلای چرک آن و برک کبیر سفید آنکه مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و رئه و تفتیح سدهٔ کبد و آب آن جهت سرفهٔ حادث از حبس طبیعت و قولنج عارض از خلط حار و مسهل صفرای سوخته و با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحهٔ رئه بیعدیل و بدستور چون با روغن بادام بجوشانند و سه درم از کل آن جهت قرحهٔ امعا و ضماد برک تازهٔ آن جهت درد سپرز خصوص که با سرکه پخته باشند و کل قسم اخیر بی ثمر آن را آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حمول شاخه و برک آن با عسل مدر طمث و آب افشردهٔ آن رافع بدبوی رحم اعضاء المفاصل و الاورام و القروح و الجروح و حرق النار طلای آب برک تازهٔ سفید کبیر آنکه حبل المساکین نامند جهت اورام حارهٔ مفاصل و منفجر کنندهٔ دمامیل خصوصا با شیر آن و ضماد برک تازهٔ مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیا و غیر مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه و سوختکی آتش و ضماد عصارهٔ آن با موم روغن نیز جهت سوختکی آتش و بدستور ضماد برک قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برک قسم بی ثمر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختکی آتش الزینه عصارهٔ قسم سیاه آن سیاه کنندهٔ موی و آب قسم آخیر بی ثمر آن شدید الحرارت و حدت و سترندهٔ موی و کشندهٔ شپش السموم ضماد بیخ قسم بی ثمر آن با شراب جهت کزیدن رتیلا۔ نافع و از قسم کبیر آنچه برک آن با خشونت و دراز مائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بشحمیه و سراویل الطوال است

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تپهای مزمنه و ربع و ربع رطل از آب آن با ده درم مغره قاطع نزف الدم همه اعضا الجروح و القروح ضماد تازۀ آن التیام دهندۀ جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه

۱۷۷۶المضار اقسام لبلاب مضر عصب و سر و مثانه مصلح آن نبات و مانع حمل و قاطع حیض مقدار شربت از آب آن از یک اوقیه تا سی درم با نبات بی آنکه بجوشانند و لبلاب صغیر

*طبیعت ان

قریب بکبیر و مرکب القوی

*افعال و خواص ان

محلل و قابض و مسهل مرۀ صفرا بسبب لزوجتی که دارد و اسلم از سائر اقسام اعضا الصدر و غیرها رافع اقسام سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و با خیارشنبر محلل ورم احشا و تفتیح سدد و اکثر تپها اعضاء المفاصل و الاورام محلل اورام مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل با بیست درم نبات بدل آن آب برک خطمی و خبازی است*

لبن

بفتح لام و با و نون لغت عربی است بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دودهه نامند

*ماهیت ان

معروف است و آن مرکب از سه جزو است مائیت و دهنیت و جبنیت و بحسب غلبۀ هریک بر دیکری طبیعت آن در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف می کردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر هر حیوانی بانفراده جداجدا ان شاء اللّه تعالی مذکور می شود و بعد ازین امور مشترکه در اینجا بالاجمال بیان می یابد و هر حیوانی که مدت حمل و ولادت آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انسب بتغذیه است از غیر آن پس شیر کاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیۀ اطفال و غیر ایشان از شیر حیوانات دیکر و مائل باعتدال است در امور و کیفیات مذکوره و بعد از ان شیر بز و کوسفند و آهو و شیر شتر بعد از انها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر کاو دانسته و کفته اند اعدل و اغذیه آنست و شیر الاغ و اسپ و شتر و کورخر و خوک و غیرها برای تداوی اقوی اند از حیوانات مذکوره و آنها برای تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و فربهی و لاغری و رنک حیوان و سحنۀ آن از صلابت و رخاوت و فصل و بلد و غیرها مختلف می باشد چه هرکاه

تعلیف بعلفهـای تر و تـازه و ایـام ربیع و بـارش باشـد ارطب از علفهای خشک و ایام کرما و خشـکی می باشـد و بمسـکرات و مخـدراتماننـد بنک و خشـخاش و کاهو و امثال اینها نماینـد شـیر آن نیز مسـکر و مخـدر خواهـد بود از ادویهٔ ملینه ملین و از مسـهله مسـهل و همچنین از قابضه و مسـخنه و مبروده و مرطبه و لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز متبـدل می کردد و شیر حیوان سفید زودتر منحدر می کردد از غیر آن

ص: ۱۴۹۶

*طبیعت اجزای ان

*ماهیت ان

در دوم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول کرم و خشک و جبنیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازۀ دوشیده کرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار بخلاف سرد آنکه در سرد شدن حرارت لطیفۀ آن بتحلیل می رود پس باید که چون خواهند بنوشند کرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن کردد و از مطلق آن بدون قیدی مراد شیر کاو است و موافق ترین اغذیه است در مزاج اطفال بعد شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت و مزاج شخص که موافقت نماید و بعد از ان کوشت و تخم مرغ نیم برشت و هرچه جبنیت بران غالب باشد مسدد و ثقیل و هرچه مائیت بران غالب مدر و مفتح و خفیف و هرچه دهنیت و دسومت مسخن و مثقل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن در زمستان بسبب غلظت و قریب بولادت را بسبب غلبۀ مائیت نیز استعمال جائز نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازۀ دوشیدۀ حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رائحۀ غریب جید المرعی است المضار اکثار آن مورث تپها و تولید شپش و قروح و جرب و حکه و وضح و اورام ردیه و دمامیل و ماشرا و امثال اینها و مطلقا خواه قلیل و خواه کثیر جهت اصحاب اورام باطنیه مضر و جهت اعصاب و امراض عصبانیه خصوصا بلغمیه نیز هر روز پی هم خوردن آن مضر و بجهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و خلط غالب و فساد و در اماکن حاره و معدۀ ضعیفه باعث مضرت و موافق سوداوی مزاجان و یابس و معتادین با افیون و مقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن در تلیین و اسهال اقوی و جمع آن با شیٔ حامض و مالح

ص: ۱۴۹۷

۷۷۷و بـا کوشت و بیضـهٔ مرغ و مـاهی و ترب و پیـاز و میوه هـای تـازه و بقول و حبوب و امثـال اینهـا و بالای آن نیز ما دام که انحـدار نیافته باشد و بالای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلا مهلک دانسـته اند و بدستور با شیر حیوان اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف

*طبیعت ان

مطلقا مرکب القوی با غلبهٔ حرارت و رطوبت و نیز کرم در اول و تر در دوم

*افعال و خواص ان

مجموع شـیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسـمن و موافق اعضای تناسل و کفته اند موافق امزجهٔ حارهٔ یابسه هرکاه صـفرا در معـده نباشـد و قطور آنها جهت رمـد و اکثر امراض عین خواه بتنهائی و یا با شـیافات و ادویـهٔ مناسـبه و طلای اقسام آن موافق ورم مقعده

و درد آن و قرحهٔ مثانه و اورام عانه و رحم و حافظ رطوبات اصـلیه و طول عمر و مسـمن و محرک باه خصوص شـیرجاموش با شکر السـموم بـادزهر سـموم قتـاله و شـراب ارنب بحری و شوکران و بنـک و ذراریـح و ارنب بحری و ثافسـیا و خربق و خـانق الـذئب و نمر و جمیع ادویـهٔ اکـاله و معفنه و امثال اینها نافع است الزینه طلای آن جالی آثار قبیحه و آشامیـدن آن نیکو کننـدهٔ رنک رخسار خصوصا با شـکر و فربه کننـدهٔ بدن خصوصا شـیربرنج و فرنی آن به تخصـیص در امزجهٔ حارهٔ یابسه و طلای ماء الجبن جالی کلف و آثار جلـد و آشامیـدن آن نیز الاورام و البثور آشامیـدن ماء الجبن باهلیله جهت جرب و حکه نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث امراض مختلفه می دانند مکر شـیر زنان و الاغ و بعضی شیر کاو تازه دوشیده که هنوز کرمی پستان در ان باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر این دو سه شیر خصوص شیر بز را جوشانیده بهتر می دانند و طریق جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس بعد از سـرد شدن بنوشـند و نیز هر شـیر را بعد از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت کذشته باشد و بعضی چهار ساعت کفته اند خوردن آن را بد می دانند و همچنین شـیر حیوان که تازهٔ بچهٔ آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسـیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیـده و یا قریب بانقطاع را نیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوائل حمیات نیز اما در اواخر نافع کفته اند و رافع قبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ و لاغری و ضـعف بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با هموزن آن و با زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند*

لبن الاتان

بفتح الف و تاء مثناه فوقانیه و الف و نون لغت عربی است و بفارسی شیر الاغ و شیر خر و بهندی کدهی کادودهه نامند

*ماهیت ان

معلوم است و مائیت بران غالب و بغایت قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا

*طبیعت ان

ابرد و ارطب همه شیرها است تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است و اکر بچهٔ آن ماده باشد بهتر و باید که کرم کرم بنوشند که سرد نکشته باشد

*افعال و خواص آن

بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتح و مقوی قلب حار و بطئ الاستحاله بخلط غالب و موافق امزجهٔ حارهٔ یابسه هر کاه معدهٔ ایشان خالی از صفرا باشد اعضاء الراس سعوط و قطور آن در بینی و کوش و یا فوخ جهت ترطیب دماغ و جهت رفع یبس آن و بیخوابی و صداع حار یبسی و امراض حارهٔ یابسهٔ دماغیه و رعاف و درد کوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصا با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و روغن کل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که پارچهٔ کرپاسی پاکیزه را بدان تر کرده بر پیش سر و کوش و چشم اندازند و چون کرم کردد و یا خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمضهٔ آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لهاه و لوزتین و تقویت لثه و درد دندان بتنهائی و یا با مغز فلوس خیارشنبر و درین حین تحلیل آن

ص: ۱۴۹۹

۱۷۷۸قوی و جهت امراض مذکوره انفع و سعوط آن با کهربا و یا سندروس نرم سوده حابس رعاف اعضاء الصدر و الحمیات و الغـذاء و النفض آشامیدن آن موافق سـینه و جهت سل و دق و قروح رئه و حمیات حارهٔ حاده و امراض حارهٔ حاده و هزال حار یبسی و سرفه و عسر نفس و لهیب و نزلات حاده و جهت نفث الدم خصوصا با کهربا و کثیرا و طین مختوم و پوست بیخ انجبار و صـمغ عربی و امثال اینها و نزف الدم را نیز مفید و ملین بطن و جهت استسـقای حار و صـلابت طحال و التهاب دم و صـفرا و حقنهٔ آن جهت اسهال الدم که ذوسنطاریا نامند و جراحت امعا و رحم خصوص با قوابض و قطور آن در احلیل به تنهائی جهت حرقه البول و با دم الاخوین و کل ارمنی و روغن کدو جهت قرحهٔ مجاری آن و بدسـتور تزریق آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسـبهٔ مـذکوره السـموم آشامیـدن آن جهت رفع مضـرت ادویـهٔ قتاله الاورام ضـماد آن جهت اورام حارهٔ ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران مضـر مبرودین و مرطوبین و درد سربارد و دوار و طنین خصوصا بران خوابیدن و مهیج فواق و جشای دخانی مصلح آن کلنکبین مقـدار شـربت آن از دو اوقیه تـا نیم رطل با شـکر و کثیرا و روغن تخم کـدو و رب السوس و امثال اینها و تعلیف آن باشـیای مناسـبه و لائقهٔ هر علت شـرط است مثلا برای نفث الدم و سل و دق بکشنیز تر و تازه و برک خار خرنوب و حماض و اطراف عوسـج و برک بارتنـک و کاهو و جو خیسانیـده و امثال اینها و جهت جلا و تحلیل و تفتیـح سـدد کرفس و رازیانـج و شیح و قیصوم و جو خیسانیده و با تخم کرفس ممزوج کرده و امثال اینها بدل آن شـیر زنان و یا شـیر بز و دسـتور آشامیدن آن در قرابادین کبیر بتفصیل و در مقدمهٔ این کتاب نیز مجملا ذکر یافت*

لبن الاسد

بفتح الف و سین و دال مهملتین شیرشیر است و بهندی باکهه کادودهه نامند

*طبیعت ان

در کمال کرمی و حدت

*افعال و خواص ان

در غایت جلا و نفوذ و ادرار است

لبن البقر

بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله بفارسی شیر کاو و بهندی کای کادودهه نامند

*ماهیت ان

معروف است و درین اجزاء ثلثه از دهنیت و جبنیت و مائیت بنسبت البان دیکر بحد اعتدال و متساوی است و در غلظت و رقت نیز هرچند بالذات دهنیت بران غالب و غلیظتر شیرها است سوای شیر کاومیش که دهنیت و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر کاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که تعلیف به نباتات و اشیای جیده یافته معتدل القوام سفید صافی شیرین خالی از طعم و رائحهٔ غریبه

*طبیعت ان

معتدل در کرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

مفتح و جالی و سریع الهضم و کثیر الغذا اعضاء الراس آشامیدن تازهٔ دوشیدهٔ آنکه سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان و مالیخولیا و وسواس و نکوکنندهٔ رنک رخسار و امراض بینی را مفید و قطور و طلای آن جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن کرماکرم تازه دوشیده مقوی قلب و رافع غم و وسواس و خفقان و قرحهٔ رئه و سل که بی تپ خلطی باشد و سحج امعا را مفید و ملین طبع و مولد منی و مبهی و مسمن بدن و خوردن شیربرنج رقیق جید الطبخ با شکر ملین طبع و قولنج یابس ثفلی و زحیر یبسی را نافع و شیر آهن تاب و یا با سنک تفته مکرر داغ کرده رافع اسهال و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین خالص ممزوج نموده مدر قوی و منقی مجاری بول خصوص با قلیلی تا مقدار دو دانک زاج و یک درم نبات نرم سوده اعضاء المفاصل و الاورام و البثور طلای آن با سفیدآب قلعی جهت نقرس و

اورام حـاره و آشامیـدن آن و طلای آن نیز جهت جرب و حکه و قوبا و جـذام و مالیـدن شـیربرنج بر سـر اقرع یعنی کچل که دانهای زخم

ص: ۱۵۰۱

۷۷۹آن صلب شده و سرتراشی آن دشوار باشد باعث نرمی آنست اما باید که مقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد به آب کرم پاک شسته سرتراشی نمایند و با افیون و موم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس حار السموم آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنها است که مکرر بنوشند و قیٔ کنند تا رفع غائلۀ سم کردد هر نوع سم و ادویۀ قتاله که باشد بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبۀ آن مانند روغن کاو و نارجیل بحری و امثال اینها الزینه آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیربرنج و فرنی جهت طول عمر و نیکوئی رنک رخسار و با کردکان و خرما جهت فربهی کرده و بدن و نیکوئی رنک رخسار و تقویت باه و ازدیاد منی مقدار شربت آن از نیم رطل تا یکرطل المضار اکثار آن مورث سنک کرده و مثانه و تولید قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب بر معده مصلح آن شکر و عسل و با آن هر دو مانع انجماد آن در معده و چون منجمد کردد موجب قشعریر و لرز و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق کردد و مداوای آن قیٔ کردن با حرف و سکنجبین عسلی و سرکۀ ممزوج با فودنج و بدستور با عسل و تخم کرفس و آب کرم و آشامیدن پنیر مایه تا مقدار یک مثقال از مجربات شمرده اند و حکمای هند کفته اند شیر کاو سفید دافع سودا است و شیر کاو سیاه دافع صفرا است و شیر کاو سرخ قاطع بلغم و شیر کاو زرد دافع هر سه خلط*

لبن جاموس

بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله معرب کـاومیش است یعنی شـیر کاومیش از شـیر کاو بسیار غلیظتر و دهنیت و جبنیت بران غـالب و ثقیـل و بطئ الهضم و سریع الاستحاله بخلط غـالب و صـفرا است چـون شـیر را بـا چوب کیـاه کنکهیه طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته کردد نبات داخل کرده بخورند بواسیر را نافع است

لبن الخفاش

بضم خاء معجمه و فتح فا و الف و شین معجمه قریب بشیر اسد است

لبن الخنزیر

بکسر خـاء معجمه و سـکون نـون و کسر زای معجمه و سـکون یـاء مثنـاه تحتـانیه و راء مهمله بفارسـی شـیر خوک و بهنـدی سورکادودهه نامند

*طبیعت ان

سرد و تر

*افعال و خواص آن

نزد بعضی بسیار ممدوح و جهت سل و دق نافع و مورث برص و وضح است

لبن الرماک

بفتح راء مهمله و میم و الف و کاف بفارسی شیر مادیان و بهندی کهوری کادودهه نامند

*ماهیت

ان

معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر کاو است و بهمان شروط و جبنیت آن کمتر

*طبیعت ان

کرم و تر از شیرهای دیکر

*افعال و خواص آن

جالی و مفتح و مفرح اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن محرک اشتها و باه و ملین طبع و موافق قرحۀ مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض و منقطع حادث از حرارت و یبوست و حقنۀ کرماکرم آن منقی قرحۀ رحم و حمول آن با نشارۀ عاج بعد از طهر معین بر حمل عاقر و آشامیدن ترش کردۀ آنکه قمز نامند در اکثر افعال مذکوره قویتر دانسته اند و جهت استسقا و بعض انواع دق بشرائط مذکوره در لبن اتان و آینده در لبن لقاح از تعلیف آن برازیانه و غیر آن از اشیای حاره و بارده ملطفۀ مفتحه نیز مفید الخواص کفته اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از ان باطفالی که آبله برنیاورده باشند بخورانند در ان سال آبله برنیاورند و اکر برآورند زیاده بر چند دانه نباشد و از مجربات مکرره شمرده اند

لبن الضان

بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش و کوسفند نیز نامند

*ماهیت ان

معروف و بران دهنیت و جبنیت غالب و غلیظتر از شیر کاو و بهترین آن شیر میش سیاه بشروط مذکوره است

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص ان

مقوی جوهر دماغ و نخاع و باه و جهت قرحهٔ ریاح و امعا و نفث الدم و تزحر و نیکوئی رنگ رخسار و دفع مضرت ادویهٔ سمیه و جماع و تدارک آن بتقویت و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سائر

۷۸۰افعال و مضرات مانند البان دیکر است و محدث قراقر و مرار و بلغم و قولنج است

لبن اللقاح

بفتح لام و قاف و الف و حاء مهمله بفارسی شیر شتر و بهندی اونتنی کادودهه نامند

*ماهیت ان

معلوم است و لطیف و رقیق ترین شیرها و مائل بشوری طعم و دهنیت آن بسبب کمی و کرمی و شدت امتزاج از مائیت آن جدا نمی کردد و لهذا طبیعت آن کرم مائل بخشکی است

*افعال و خواص ان

جالی و منضج و محلل اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی چشم و بدستور اکتحال بدان و آشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سدد و رفع یبوست جکر و تحلیل اورام باطنیهٔ صلبه و تحلیل خلط کائن در کبد و استسقای زقی و طبلی و غیر آن هر دو را غیر نافع اما بعد استحکام علت و اجتماع مای اصفر نه قبل از ان و جهت علل طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض و باه را برانکیزانند و با بول شتر جهت اسهال و ادرار مای اصفر که زردآب نامند نافع و باید بتدریج از دو اوقیه شروع نمایند تا بیک رطل رسانند و شتر را ده روز قبل از استعمال در ایام استعمال تعلیف برازیانه و کنکر و کاسنی و درمنه و امثال اینها نموده باشند و با پنج درم سکر العشر جهت استسقای کرم و با شکر مقوی بدن و صاف کنندهٔ بشره و محرک باه و اشتهای طعام و در اورام صلبه با روغنهای مناسبهٔ محلله مانند روغن بید انجیر و ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال

اینها و بعضـی کفته اند شـیر شتر معطش و بطئ الانحدار از معده و اعالی جوف است نسـبت بالبان دیکر و دستور آشامیدن آن جهت استسـقا آنست که نباید که بیاشامند آن را در اوائل و یا اورامی که آیل باستسقا است مکر بعد از استحکام مادهٔ ورم اکر با آن تب نباشـد و الا جائز نیست در هیـچ وقت زیرا که با تب البان منافات تام دارند و زیاده کنندهٔ مادهٔ حمیات اند و در اورام غیر آبله در اوائل امر باکی نیست از اسـتعمال آن و دسـتور آشامیدن آن و ماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین و بالاجمال در مقدمهٔ این کتاب نیز مذکور شد

ص: ۱۵۰۴

لبن المعز

بفتح میم و سکون عین مهمله و زای معجمه بفارسی شیر بز و بهندی بکریکادودهه نامند

*ماهیت ان

معلوم است مائیت بران غالب بر دو جزو دیکر و کفته اند جبنت آن زیاده است

*طبیعت ان

مائل بحرارت و کفته اند بارد در اول و رطوبت بر ان غالب تا دوم و کویند معتدل ترین شیر حیوانات است

*افعال و خواص ان

ملطف و جالی اعضاء الراس آشامیدن آن جهت نوازل و حبس آنها و غرغرهٔ آن جهت اورام لهات و حلق و کام و ورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیارشنبر که در ان حل کرده صاف نموده باشند و قطور آن در بینی و کوش نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی و درد کوش حار و ضماد آنکه پارچه بدان تر نموده بر پیش سر کذارند نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی نافع و آشامیدن آن نیز اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن آن با کثیرا و صمغ عربی و یا پالک مغسول جهت نفث الدم و سرفهٔ سل و قرحهٔ رئهٔ و نزف الدم سائر اعضای باطنی که مقدار شیر بیست و پنج مثقال تا پنجاه مثقال و هریک ازینها نیم درم تا یک درم باشد بدستور از سی مثقال آن تا پنجاه مثقال یا یک مثقال تا دو مثقال کثیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه دوشیده کرماکرم و سردناشده و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از بز سرخ بهتر از الوان دیکر است و خالص کرماکرم آن ملین بطن و مدر بول و جهت قرحهٔ مثانه و تقویت باه تدارک ضرر جماع و عرق النسای حادث از کرمی و یبس در سائر افعال مانند شیر کاو است و از ان لطیفتر مضر مبرودین و مرطوبین و نفاخ و باعث جشا و هیجان فواق

ص: ۱۵۰۵

۷۸۱و امثال اینها بدل آن شیر کاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفرای محترق و امراض صفراویهٔ محترقه و سوداویه و یرقان و ترطیب بدن و برای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق و حمیات حارهٔ کهنه و دستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون مائیت آن زائل می کردد و بجای اسهال شکم را حبس می نماید و آشامیدن آن با آب و خبه که خاکشی و شفترک نامند با قلیلی شربت بنفشه که ابتدا از ده پانزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب و یک درم خبه سنکشو نموده و نیم درم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر و اندک اندک بر هریک از آب و شربت بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و بر معده کران نباشد و خلل در هضم و نضج ننماید و در هنکام استغنا و عدم احتیاج باز بتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن و حمیات حارهٔ حاده در انتها و حمی دق و تسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام و البثور ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بز محلل و منضج و منفجر کنندهٔ اورام و دمامیل و بثور است و باضافهٔ تخم تمر هندی کوبیده اقوی کویند مضر احشا است مصلح ان کثیرا بدل آن شیر کاو

لبن النساء

بکسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند

*ماهیت ان

معروف و الطف است از شیر اناث و موافق ترین سائر شیرها است از برای اطفال و امراض حارهٔ حاده خصوصا از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق خورده باشد چند روز قبل از ان و در بین نیز

ص: ۱۵۰۶

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر و از دختر زائیده سردتر

*افعال و خواص آن

جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و رمد و قروح رئه و حمی دق و ادرار بول و دفع سمیت ارنب بحری نافع اعضاء الراس و الصدر آشامید آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تفتیح سدهٔ خیشوم و رفع سل و دق و یبوست سینه و سرفهٔ یبسی و نفث الدم و نزف الدم با ادویهٔ مناسبه و سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار یبسی و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون صفراوی و دموی و سهر و امثال اینها و بدستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقهٔ بدان تر کرده پی درپی بر پیش سر کذارند و چون کرم کردد تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمد حار و قرحه و رفع خشونت پلک آن و با انزروت جهت ظفره و سلاق و شرناق و امثال اینها و در کوش جهت وجع حار و قرحه و ورم کرم آن و مقدار شربت آن از دو اوقیه تا نیم رطل و باید که کرماکرم که سرد نکشته باشد بیاشامند و اکر از پستان توانند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد می کردد بدل آن شیر الاغ الخواص کفته اند چون زن حامله بر روی شپش شیر بدوشد اکر شپش بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله است و اکر نمیرد و زنده برآید بپسر و مجرب دانسته اند و بهترین شیر زنان و سائر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع کردد و با چسپندکی بسیار نباشد و باعتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر و نیز در مقدمهٔ این کتاب ذکر یافت

لبن حمار الوحش و لبن الغزال

شیر کورخر و شیر آهو هر دو کرم و تراند از مادیان که لبن الرماک باشد و لطیفتر از ان و در تحریک باه اقوی*

لبن الحامض

بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمۀ بفارسی ماست و بهندی دهی است و بترکی جغرات نامند

*ماهیت ان

شیر منجمد است و بهترین آن ماست شیر کاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر هرچند ترش تر و رقیق تر باشد سردی و تری آن زیاده

*افعال و خواص آن

مرطب و مسکن تشنکی و مقوی باه محرورین و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتی دهنیت بیشتر و در سائر افعال قریب بدان و مخیض

۷۸۲در حرف المیم مع الخاء المعجمه مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی المضار مضر مبرودین و معدۀ سرد و کثیف و دیرهضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تپهای عفنه مصلح آن معاجین حاره و زنجبیل مربی است و اغذیۀ مصنوعه از ان در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و چربۀ بالای آن را بر سر مالیدن مرطب دماغ و منوم و قائم مقام روغن تخم کدو است

لبن السودان

بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون

*ماهیت ان

نزد اکثر اسم فرفیون است و بغدادی و دیکران کفته اند چیزی است شبیه بصمغ و مائل بسیاهی و زردی که از نواح مغرب می آورند

*طبیعت ان

بسیار کرم و خشک تا چهارم

*افعال و خواص ان

از سموم قتاله و بوئیدن آن باعث رعاف و عطسهٔ بسیار و مهلك و تدبیر آن تدبیر افربیون و جند بادستر سیاه خورده است و مذکور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت

لبن الیتوعات

بفتح یاء مثناه تحتانیه و ضم تاء مثناه فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناه فوقانیه

*ماهیت ان

شیر نباتات شیردار است مانند مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها

*افعال و خواص ان

مجموع آن از سموم و مسهل قوی بعنف و شیر هر نباتی در ذیل آن مذکور شد و می شود و آنچه نامی مخصوص ندارد در یتوعات در حرف الیاء مع التاء ان شاء اللّٰه تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر آن مانند اعراض و تدبیر افربیون خورده است و مذکور شد

فصل اللام مع التاء المثناه الفوقانیه

لتکو

بفتح لام و سکون تاء چهار نقطهٔ هندی و ضم کاف و واو

*ماهیت ان

ثمر درختی است در بنکاله می شود و کثیر الوجود و درخت آن بقدر درخت آلو و پنیاله و پرخار و برك آن نیز شبیه ببرك آلو و پنیاله و ثمر آن خوشه دارد و هر خوشه هفت هشت تا ده دانه و بزرکی آلوی کوچکی و پنیاله و سفید رنك و طعم آن در خامی ترش و بعد رسیدن میخوش می کردد و در جوف بعضی آن سه دانه و بعضی چهار دانه شبیه بدانهای شریفه و کتهل که کوه نامند و در جوف دانهای آن تخمی بنفش رنك نرم لزج لعابی

*طبیعت ان

سرد و تر

*افعال و خواص ان

مسکن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره نافع*

فصل اللام مع الجیم

لجالو

بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو لغت هندی است

*ماهیت ان

کیاهی است که در کنار آبها و زمینهای نمناک می روید و در موسم باران بیشتر و دو قسم می باشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک می روید نبات آن تا بیک ذرع و شاخهای آن باریک و برک آن ریزه باریک شبیه ببرک ام غیلان و از ان ریزه تر و قسم دوم مائی که در کنار آب و غدیرها می روید و این مفروش بر روی زمین می باشد و در شاخ و برک شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم است که چون دست نزدیک آن برند و بدان رسانند برکهای آن بهم مجتمع می کردند و چون دست را بکشند و از ان دور نمایند بعد از اندک زمانی از هم باز می کردند بحالت اصلی خود و از جملهٔ ادویهٔ عظیم النفع است نزد اهل هند و باصطلاح خود آن را از رساین می دانند

*طبیعت آن

در دوم سرد و تر

*افعال و خواص ان

محلل و جالی و منضج و مفتح و بجهت فساد خون و امراض حادثه از ان و امراض صفراویه شربا نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و کویند چون آفتاب در برج سرطان و در منزل نثره باشد که بهندی پکهه نچهتر نامند بروند بر کنار غدیری که در انجا کیاه لجالو باشد و اولا غسل بکنند و قدری شیرینی تصدق نمایند و بخور منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق با روغن سرشف پس آن کیاه را از ریشه برکنند به نحوی که سایهٔ آن کس بران نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در ان منزل آید نرم کوفته پیخته بقدر فلفلی از ان را با شیر کاو تازه دوشیده ممزوج کرده

۱۷۸۳این منتر را هفت مرتبه بران خوانده بنوشند منتر این است* بسم اللّه الرحمن الرحیم*دولها امرت دولها سنکه ادان نمونمو بشواد* تا سه هفته هر هفته هر روز بدین نحو بخورند در هفتهٔ اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه دفع کردد و در هفتهٔ دوم بواسیر و نواصیر و یرقان و امثال اینها زائل کردد و در هفتهٔ سوم جذام و بهق و قوبا و آتشک و مانند اینها برطرف کردد بعون اللّه تعالی و بالجمله مداومت بدان قوای حیوانی بیفزاید و از اسرار است نزد ایشان*

فصل اللام مع الحاء المهمله

لحم

بفتح لام و سکون حاء مهمله و میم لغت عربی است جمع آن لحوم آمده بفارسی کوشت و بهندی ماس نامند

*ماهیت

آن

معروف و منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاضله و در بدن حیوان برای حشو و فاصله و حائل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوان و حافظ و مانع بودن آنها از التوا در حرکات مختلفه و فسخ و رض از صدمات خارجی و برای ترطیب اعصاب و عروق و غیرها و حسن منظر و نیکوئی هیأت شکل و غیرها از منافعی که مفصلا در کتب کلیات مذکور است و اقسام می باشد بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و لحم هر حیوان در اسم خود مذکور شد و می شود ان شاء اللّه تعالی و درینجا بقول کلی و بالاجمال چیزی ذکر می یابد باید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است و حیوانیت بر ان غالب پس انسب غذائی برای بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی اللّه علیه و آله وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت مدبرهٔ بدن ناچار است در استحالهٔ نبات تا آن را شبیه بمغتذی نماید از هفت قسم فعل از تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تشبیه و تغذیه و ادخال در حیوانات باقل این افعال مدعا حاصل است مثلا در شیر آنها پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیهٔ آن هضم و تمییز است و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در بیضهٔ طیور سه فعل کافی است که تحلیل و استحاله و تمییز باشد و در لحوم در فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است پس لحوم سید و بهترین سائر اغذیه شدند و کوشت مقادیم حیوان از کردن و دست و سینه بهتر از مؤخر آن مانند ران و پشت تازه و کرده ردی و کوشت ایمن بهتر از ایسر و جانب وحشی خشک تر و بطئ النزول و انثی نرم تر و ارطب و بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است در امزجهٔ لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و کوسپند است که کمتر از شش ماه و زیاده از یک ساله نباشند و بعد از ان کوساله و یکسالهٔ کاو و کاومیش و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بچهٔ بز کوهی است و آهو بره و کوشت حیوان خصی کرده از کوشت ناخصی کرده بهتر است و الطف و کوشت حیوان راعی چرنده بهتر و الطف از محبوس معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذتر و سبک تر و از سرخ اجود و متوسط و از سفید بطئ الهضم و سمین و سریع الاستحاله بتعفن و فساد کوشت سرخ دور از فساد بتعفن و سریع الهضم و مذبوح در همان روز بهتر از بائت شب مانده و قدید کرم و خشک و قلیل الغذاء بسیار زبون و مولد خلط ردئ و لحوم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری ظبی و بهترین اهلی ضأن و کوشت جدی و اقل فضول است از غیر آن و لحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان و صاحبان فلج و استسقا و کسانی که

برودت و رطوبت بر مزاج ایشان غلبه نموده باشد با سرکه و آب غوره و امثال آن برای محرورین و کسی که مزاج آن ملتهب نباشد مطنجن آن را با مری و زیت بخورد و کوشت اعضای عصبانی مولد بلغم است و کوشت سرخ خالی از لیف عصب کرم و تر و قریب باستخوان خشک و متین و کوشت طفلی بارد رطب لزج و کوشت نعجه ردی ضعیف الغذا مصلح آن و مصلح هر کوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و هیل بوا و زیره و امثال اینها است و مصلح کوشتهای

۷۸۴کرم و خشک سرکه و آب غوره و روغن و کوشتهای کرم و تر کشنیز و سماق و امثال اینها است و کوشت رخو که در ان عصب نباشد لذیذ خصوص کوشت سینه و پستان بسبب تولید شیر در ان و کوشت زبان لذیذ سریع الهضم و کوشت حیوان وحشی و حمار الوحش کرم و خشک در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر و کفته اند بطئ الهضم و ردی الکیموس و کوشت کباش جهت کسی که ذراریح خورده باشد نافع و کوشت ارنب کرم و خشک و کوشت بریان کردهٔ آن جهت قرحهٔ رئه مفید و کوشت قنفذ بسیار تر است و کوشت چرب و دنبه کرم تر از همه و غلیظتر و بطئ الهضم و ملین شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و کوشت کاو ماده کثیر الغذا غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداویه و خشک تر از کوشت بز و کوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن کوشت بچهٔ کاو ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار و اول تابستان و پوست خربزه مهرا کنندهٔ آنست چون در حین طبخ در ان اندازند و همچنین در هر کوشت صلب که زود مهرا نکردد و اکثار کوشت کاو مولد بهق و امراض سوداوی و کوشت شقراق کاسر ریاح و بعید التعفن از کوشت بز و کوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا ردی و کوشت حیوانات صید کرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی و بهترین آنها کوشت اهو است و کوشت سباع و ذات المخالیب همه آنها ردی اجتناب از آنها واجب و کوشت ضأن معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت محرور المزاج نافع و کوشت جزور یعنی بچهٔ شتر بسیار کرم و خشک و مولد خلط غلیظ و جهت اصحاب کدو ریاضت شدید و عرق النسا و در آخر حمیات ربع نافع و کوشت سنور یعنی کوشت کربه کرم و تر و کویند سرد است مسخن کرده و جهت درد پشت و بواسیر مفید و لحم الخیل یعنی کوشت اسپ مانند کوشت شتر مخلخل مسام و جهت اصحاب کدو ریاضت شدیده نافع و مولد سودا و از طیور متوسطه که قریب بمرغ خانکی باشند مانند کبک و تدرو و دراج و حجل و طیهوج و امثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر و بری بهتر از اهلی و بهترین بری طیور مذکوره و بهترین اهلی دجاج و از طیور مائی آنچه کردن آن بلند و عظیم الجثه باشد ردی است و لحوم بری کبار همچنین طیور کبار جثه مانند بط و اوزمورث حمیات ربع اند و از مائی ماهیان متوسطه در بزرکی و کوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی رضراضی و چلوا ماهی و ماهی رهو و اندواری و آبنوس و امثال اینها و از برای اصحاب کدو ریاضت قوی المزاج حار لحوم قویهٔ غلیظه مانند کوشت جزور و خیل و کوزن و کاومیش بهتر و اولی است از لطیفهٔ خفیفه و باید که حیوانات رطبه المزاج را بعد از استکمال قوت آنها و یابسه را هنکام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هرچه از شکم حیوان برآورند که حلان بضم حاء مهمله و فتح لام مشدده و الف و نون و حلام بمیم بجای نون نامند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه اند و از حیوان پیر و ضعیف سال خورده بسیار لاغر و مریض و میته همه مورث امراض صعبهٔ کثیره و سودا و امراض سوداویه است خصوص کبش و تیس و بقر و جاموس و جمل و همچنین کوشت حیوان بچهٔ مرده و با کرک و غیر آن از سباع کزنده و خوف ناک و یا در آب افتاده و بدستور حیوان مخنوق همه ردی و مورث امراض ردیهٔ صعبه و سودا و امثال اینها است و در حضور حیوانی حیوان دیکر را ذبح نمودن زبون و اشامیدن آب بعد از کوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها باعث تخمه و جمع آن با شیر و بیضه مضر و غیر مجوز و هرچند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد و یا غیر آن و کوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم و النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف المزاج و القوه است اکر بلاغم و رطوبات بسیار بر بدن غالب نباشد و کسی که اراده نماید تجفیف و صلابت بدن را باید که مشوی و کردناج آن را بخورد و مشوی آن بطئ

۷۸۵النزول تر و یابس تر و قوی الدم از مسلوق و کسی که ارادهٔ ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب بیاشامد و روزی دو بار خوردن آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت بران نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرکی باصره و بلادت ذهن و غلبهٔ صفات بهیمی و اخلاق سبعی و بسیار دیر دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری و وهن و نقصان در ارواح و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن مولد لحم صلب و خشک و مطبوخ آن بطریق یخنی کرم و تر و مولد لحم رخو نرم و قلیهٔ آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است و حلوای لحم و ماء اللحم باقسام و امراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت اعضاء الراس کوشت کاو و کاومیش و سائر کوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سوداویه از جنون و وسواس و کوشت ابن عرس با شراب جهت صرع العین خاکستر کوشت حملان جالی بیاض چشم و کوشت سباع و ذوات المخالیت مقوی چشم و رافع امراض عین و زهرهٔ طیور و اکثر حیوانات جالی بیاض و آثار چشم اعضاء النفض کوشت سرطان نهری جهت مسلولین و کوشت چوجهٔ طیور مهیج خوانیق اعضاء الغذاء کوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و استسقا و کوشت قنفذ با سکنجبین جهت استسقا و لحوم غلیظه مضر معده و طحال اعضاء النفض کوشت کاو مانع ریختن صفرا است بمعده و کوشت ارنب مشوی جهت قروح امعا نافع و کوشت قنفذ خشک کرده با سکنجبین جهت وجع کرده و مرق خروس پیر بشرط مذکور در دجاج جهت قولنج و امراض سوداوی و مرق کوشت کاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و همچنین قریص کوشت آن با کشنیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه بسرکه و همچنین با کشنیز خشک و اندک زعفران و کوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند کوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوش داده مرق آن را بریزند و جرم آن را تناول نمایند حبس طبیعت نماید و مرق آن تلیین و کوشت شتر مدر بول و کوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیر آن و کوشت سباع و ذوات المخالیب جهت بواسیر و کوشت حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع کرده و تحلیل ریح غلیظ الحمیات کوشت کاو و ابل و وعل و طیور بزرک پیر محدث حمی ربع اند السموم آشامیدن کوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و کوشت حملان سوخته برای لسع مار و عقرب و جراره و با شراب جهت سک دیوانه و کوشت ضفدع جهت لسع هوام الات المفاصل ضماد کوشت کرم بکرمی ذبح جهت ضربه و سقطه و بدستور پیچیدن عضو در پوست کرماکرم آن و ضماد دنبه جهت تلیین عصب صلب شده و تلیین اعضای متشنجه و کوشت ارنب جهت نقرس و اوجاع مفاصل و قریب است در فعل بمرق ثعلب و کوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماد او شحم حمار وحش با دهن قسط جهت وجع ظهر و تحلیل ریاح غلیظه تمریخا و کوشت افعی و قنفذ اکلا بطریق مرقه و یخنی نافع و کوشت کاو مولد جذام و داء الفیل و دوالی و جرب و قوبای ردی و سرطان و همچنین سائر لحوم غلیظه الجروح و القروح و الاورام طلای کوشت کوسفند سوخته و ضماد کوشت کاو و سائر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه الزینه طلای پیه حمار وحش و بط رافع کلف و سوختهٔ کوشت حملان رافع بهق و سوختهٔ کوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است

لحیه التیس

بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یا و الف و لام و فتح تاء مثناه فوقانیه و سکون باء مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت عربی است در ماهیت آن اختلاف است مالقی و بغدادی و انطاکی و غیرها کفته اند نباتی است مجعد و بر روی زمین مفروش و از زمین بلند نمی شود و برک آن شبیه ببرک کندنا و مردم آن را می خورند و مداوا به آب آن می نمایند و همین لحیه التیس حقیقی است و نزد عرب و اهل شام و شرق و دیار بکر مسمی باذباب الخیل و نزد عامهٔ اهل اندلس بسقواس است و بفارسی اسلنج و باصفهانی سنک و الاشنک نیز بفتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند و دیسقوریدوس قسوس نامیده و بعض

۷۸۶مردم قسادق و قسارت نیز خوانده و کفته اند آن دو صنف است نر و ماده نر آن را درخت کوچک و کثیر الاغصان و خشن و کوتاه و برک مدور و صلب و مزغب و کل شبیه بکلنار و منبت آن سنکستانها و صنف مادهٔ آن را برک شبیه ببرک کندنا و پائین آن عریضتر از بالائی آن و کل سفید و نزدیک بیخ آن نوعی از طراثیث می روید سرخ یاقوتی رنک و آن بهترین انواع آنست و کاه سفید و کاه اشقر نیز می باشد و قوت قبض این زیاده از ان در جمیع اجزاء آن طرثوث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی ایوقسطس نامند و مراد از عصارهٔ لحیه التیس عصارهٔ آن طرثوث است و از جملهٔ اجزای تریاق فاروق همانست و در قوت مانند حضض الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله و جمعی دیکر بیان نموده اند که آن شاخهای است بی برک مائل بسرخی و درخشندکی و سرخی آن مائل بسیاهی و بقدر شبری و بیشتر آن در زمین و چهار انکشت آن از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح می نماید چه بیخ کیاه مزبوره نوعی از طراثیث است بهترین آن تازهٔ آنست

ص: ۱۵۱۴

*طبیعت ان

معتدل در کرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در سابعه کفته نباتی است ما بین شجر و کیاه با اندک قبضی مؤلف کوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا بیک شبر می روید و با شاخهای باریک و برکهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه بریش بز نر که تیس نامند و آن را بشیرازی و اصفهانی الالاشنک نامند و نر و ماده می باشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازهٔ آن را با سرکه و بدون آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو می خورند و یحتمل که لحیه التیس این باشد و آنچه در کتاب مصور فرنکی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بر ان برکهای باریک بلند شبیه ببرک کندنا و کل آن پهن مدور و برکهای آن اندک طولانی و سر آنها متشعب بدو شعبه و غنچهٔ آن فی الجمله شبیه بغنچهٔ کل سرخ و رنک کل آن سفید

*طبیعت آن

در آخر دوم سرد و در سوم خشک

*افعال و خواص ان

قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحهٔ رئه و بیخ آن در قبض اقوی و عصارهٔ آن در قبض مانند تخم کل سرخ و مقوی معده و مانع انصباب مواد بدان و قرحهٔ رئه و امعا و عصارهٔ آن از ان اقوی و آشامیدن عصارهٔ آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جکر و نزف الدم رخم و در سائر افعال قویتر از اقاقیا اعضاء الراس بیخ آن جالی چرک کوش و خشک کنندهٔ قروح آن اعضاء النفض و الغذاء آشامیدن برک و کل و بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحهٔ رئه و عصارهٔ آن جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحهٔ امعا مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه درم و از برک و کل آن تا چهار درم الجروح و القروح ذرور برک و کل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام ضماد کل آن محلل اورام حرق النار و کل آن با موم روغن جهت سوختکی آتش السموم محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیه التیس را دافع سموم دانسته مضر کرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا است و کلنار و تخم آن*

فصل اللام مع الخاء المعجمه

لخنیس

بفتح لام و سکون خا و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است

*ماهیت ان

نوعی از خیری بری است نبـات آن قریب بـذرعی و کل آن بنفش و بری و جبلی می باشـد و هر دو در صورت مشابه بهم مکر آنکه جبلی آن اقوی است و خشن تر و کوتاه تر از بری و دانهٔ آن سیاه و تلخ و بقدر عدسی بعضی آن را سراج القطرب دانسته اند

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک خصوص کل و تخم آن

*افعال و خواص ان

آشامیدن دو درم از ان هر دو نوع مسـهل قوی و یک درم آن جهت لسع عقرب شیاله و چون کل آن را بر روی عقرب اندازند آن را بکشد

فصل اللام مع السین المهمله

لسان

بکسر لام و سین و الف و نون لغت عربی است بفارسی زبان و بهندی جیب نامند

*ماهیت ان

از اعضـای مرکبـهٔ بـدن حیـوان و در دهن آن واقع و مرکب از لحم رخو غـددی سـبک و عروق و عصب و عضـلات و غشـاوهٔ معروف است و مخلوق از برای برآمـدن آواز از دهـان و تکلم و افاده و اسـتفاده و القای ما فی الضـمیر بغیر تقلب غـذا در حین مضغ و اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سـینه و معـده و غیر اینها از منافعی که در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمه نمی داند فوائد آن را بتفصیل

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص آن

خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویۀ حارۀ خشبو زیاده کننده منی المضار و سریع التعفن مصلح آن طبخ آن با سرکه و یا کشنیز خشک و زیره و خولنجان در مبرودین و در محرورین سرکه و کشنیز خشک خوردن است*

لساه

و آن را اذان الثور و کحلا نیز نامند بجهت آنکه کل آن برنک کحل است

*ماهیت ان

نباتی است با لزوجت و رائحۀ آن شبیه بانجبار و غیر لسان الثور است برک آن عریض مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برک کاوزبان و از میان برک آن شاخی می روید بقدر ذرعی و بر سر آن کلی سرمئ رنک و فرق میان برک این و برک لسان الثور بآنست که برک این عریضتر و مدورتر در بو شبیه بخیار و لزوجت آن زیاده از لسان الثور و کل آن آویخته بسوی زمین و خام و پخته برک آن را می خورند بخلاف برک و کل لسان الثور که باین اوصاف نیست

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر

*افعال و خواص

ان

جهت علل زبان انسان و شتر و غیر آن از حیوانات و بثوری صلب سرخ که ظاهر می کردد بر زبان مانند حب الرمان و آن را حارس می نامند و جهت قلاع و سائر امراض حارۀ دهان و خفقان و حرارت معده نافع*

لسان الابل

بالف مکسوره و باء موحده و لام لغت عربی است

*ماهیت آن

غیر رعی الابل است و غلط کرده کسی که آن را لسان الابل دانسته بلکه آن نباتی است ما بین کیاه و شجر و شاخ آن پراکنده

و مربع مائل بسفیدی و برک آن شبیه ببرک تفاح و از ان بلندتر و باریکتر و اندک خشن و مجعد شبیه بتجعید ثیاب تازه شسته و با زغب نرمی و سفید رنک و خشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مائل به پهنی منبت آن زمینهای خشن

ص: ۱۵۱۷

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و در سوم کرم و خشک نیز کفته اند

*افعال و خواص ان

مفتح و جالی اعضاء الفم و الغذاء و النفض آشامیدن آب طبیخ برک و شاخ آن و مضغ برک آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلجلج آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح و الجروح ذرور آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهندهٔ جراحات و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا به آب مطبوخ آن مسکن حکهٔ فرج و مقعده و ذکر الزینه خضاب آن با حنا سیاه کنندهٔ موی سر و شستن به آب آن و بدان خضاب نمودن نیز سیاه کنندهٔ موی است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا دو اوقیه و شراب آنکه هفتاد مثقال آن را در دو هفتاد رطل آب انکور ریخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و سستی عضل و قرحهٔ کرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک رطل السموم جهت کزیدن شفنین بحری نافع است*

لسان الثور

بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله لغت عربی است بفارسی کاوزبان و بیونانی فو و بلاطینی بکلورم و بلغت دیکری را احم و بهندی سنکاهولی نامند

*ماهیت ان

نباتی است جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بخار و ساق آن باریک و خشن مانند پای ملخ و سبز مائل بزردی و بقدر ذرعی و بزرک آن بزرکتر و سیاه و ضخیم و با خشونت

۷۸۸و منقط بنقطهای سفید شبیه بخار و مزغب شبیه بزبان کاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازه آن سبز مائل بزردی و کهنهٔ آن مائل بسیاهی و هرچند کهنه تر کردد سیاه تر شود و کل آن لاجوردی رنک بشکل کل انار و از ان کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید از حب القرطم اندک باریکتر و در قمعی و اندک لعابی و تخم آن را مدور نیز کفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص کیلان که در انجا بسیار خوب می شود و در عظیم آباد از ملک هند نیز می شود و لیکن برک آن نازک و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المومنین نوشته قسمی را که در اصفهان و بعضی بلاد کاوزبان می دانند مرماحوز است و کل آن لاجوردی و کوچک و مدور می باشد و بهترین آن کاوزبان تازهٔ ضخیم سبز مائل بزردی منقط کیلانی است

*طبیعت تازهٔ ان

در اول کرم و تر و خشک آن را رطوبت کمتر و مائل بیبوست و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و کل آن الطف جمیع اجزای آن

*افعال و خواص ان

مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مرهٔ صفرا و اخلاط محترقه و سودای متولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنک رخسار و تفریح و رفع خشونت قصبهٔ رئه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد کلو و سینه و شش و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدیث نفس و فزع و خوف و غم و هم و یرقان و سنک کرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبهٔ رئه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم کل آن با یک درم کل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و ازالهٔ یرقان و تفتیت حصاه و تصفیه رنک رخسار و ذرور محرق آن در دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب و سوزش دهان و سستی لثه و بدستور غیر محرق آن و لیکن از ان ضعیف تر مضر سپرز مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا پنج درم در مطبوخ و منقوع از پنج درم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانک آن پوست اترج و نیز بوزن آن ریباس و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون کفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب مویز شرابی ترتیب دهند دو مثقال آن تفریح بحد یک رطل شراب کند بدون ازالهٔ عقل و عرق کاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سائر افعال ضعیف تر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی کفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه

لسان الحمل

بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربی است و دیسقوریدوس آن را کثیره الاضلاع و ذو سبعه اضلاع نامیده و بفارسی بارتنک و بترکی باغ پر باغ و لسان الحمل کبیر را بفرنکی بیشاك میسور و صغیر را بیشاك مینور نامند

*ماهیت ان

از جنس مرماحوز است و دو صنف می باشد کبیر و صغیر کبیر را برک شبیه بزبان کوسفند و سبز طولانی و اندك عریض و ساق آن بقدر ذرعی و پراکنده و مائل بطرف زمین و سرخرنك املس و از وسط نبات آن ساقهای باریك بلند رسته بر سر آن و کل آن زرد رنك و تخم آن مدور ریزه سیاه رنك مائل ببنفشی و بیخ آن سست و مزغب و تا بسطبری انکشتی و صغیر را نیز بدستور الا آنکه برك این از ان کوچکتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرك تر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از ان زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشك و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برك و برودت کمتر و برودت بسرحد تخدیر و یبوست آن بحد لذع نرسیده

*افعال و خواص ان

مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید می نماید و از جوهر ارضی قبض و آب برك آن لطیف اعضاء الراس آشامیدن آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر پیش سر و سینه نیز و قطور آن در کوش جهت تسکین وجع آنکه از حرارت باشد و مکرر مضمضه

ص: ۱۵۲۰

۷۸۹نمودن به آب طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن و با آب برک آن جهت درد دندان و قلاع امراض دهان و بثور عدسیهٔ آن و تقویت لثهٔ مسترخیه و دامیه و با آب بری آن جهت رفع فلاع دهان و قطور و طلای آب برک آن جهت رمد حار مفید و سائیده می شود شیافات چشم در آب آن و داخل ادویهٔ عین کرده می شود اعضاء النفس تخم آن حابس نزف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برک آن بدل سلق جهت ربو و آشامیدن عصارهٔ آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحهٔ رئه و ربو دموی و صرع اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن عصارهٔ آن مقوی کبد حار و طحال و کرده و مفتح سدهٔ آن و مسکن تشنکی و رفع فساد هضم و قئ الدم و نزف الدم اعضاء باطنی و حرقه البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برک و تخم آن مفتح سدهٔ کبد و کرده و مثانه و در ادویهٔ مفتحهٔ آنها داخل کرده می شود و جهت قروح امعا و آشامیدن عدس مطبوخ با برک آن بجای برک چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس جهت اسهال دموی و آشامیدن آب برک آن با طلاء جهت درد کرده و مثانه و آشامیدن و یا احتقان بتخم و با عصارهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و حبس خون بواسیر و حمول آن جهت درد رحم حادث از احتقان آن الحمی کفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه و نیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصارهٔ آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سکدیوانه کزیده الجروح و القروح و حرق النار ضماد آن و بدستور ذرور آن جهت تنقیهٔ چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختکی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و اکله و با طین قیمولیا و اسفیداج جهت جمره بجیم و داء الفیل و منع تزاید و موجب ضمور آن الاورام و البثور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمره بحای مهمله که باد سرخ باشد و ورم پس کوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر کردن نیز جهت خنازیر مؤثر المضار کویند مضر رئه مصلح آن عسل و عصارهٔ آن مضر طحال و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از آب برک آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصارهٔ برک آن و بورهٔ آن قابض و مغری امعا و رافع زحیر و بروغن بادام و یا روغن کل چرب کرده و یا در آب جوش نمودهٔ آن نیز رافع مغص و حابس نزف الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برک بارتنک که مانند کلاب بقرع و انبیق مقطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بیعدیل و در همه افعال از عصارهٔ برک آن ضعیف تر است

لسان السبع

بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله

*ماهیت ان

نباتی است بقدر دو ذرع و شاخهای آن پراکنده و برکهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد و صلب و رنک آن سبز مائل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر و کل آن بنفش و بیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنکریزه و ربیعی است

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنک کرده و مثانه و فرزجهٔ بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین نافع است*

لسان العصافیر

بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فاء و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی زبان کنجشک و بهندی اندرجو و بشیرازی تخم اهر خوانند

*ماهیت ان

ثمر درختی است از قسم دردار و عظیم و برک آن شبیه ببرک بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هریک از هم متفرق و در هر غلافی یکدانه باریک طولانی شبیه بزبان کنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنک و باطن آن سفید مائل بزردی و با تندی و تلخی و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و در ملک هند و بنکاله کثیر الوجود و دو نوع می شود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعهٔ برنج بهم می رسد و ببلندی نبات آن از برک

۷۹۰نبات برنج باریکتر و نازکتر و خشن تر و سبز تیره شبیه ببرک بید و از ان اندک پهن تر و سر برکها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافهای سبزتر شبیه بخار و کل آن ریزه و از تلخ آن سفید مائل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بهیأت شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنک باطن آن بنفش

*طبیعت آن

در آخر دوم کرم و خشک و در اول تر نیز کفته اند و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

مسکن ریاح و برک آن با قبوضت اعضاء الصدر آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیکاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن اعضاء النفض آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاه و تقویت اعضای تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجهٔ آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب کفته اند المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن جهت باه بتنهائی تا سه درم و با معینی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوزبوا و نصف آن بهمن سرخ و با تودری سرخ بوزن آن و یا مغز کردکان و یا کبابه الجروح و القروح ضماد برک آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه الات المفاصل ضماد پوست ان با سرکه جهت کوفتکی عضل نافع*

لسان الکلب

بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بلاطینی امیره کویند شبیه به کلوره و ببربری نیکوکالنس نامند*

*ماهیت ان

کویند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته اند و بعضی کفته اند نباتی است علی حده ساق آن زیاده بر دو ذرع و با شعبهای بسیار و کرهدار و باریک و برک آن شبیه ببرک بارتنک و از ان درازتر و با تقعیر و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و کل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پرشعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان و متشبک درهم و در اول تابستان می روید و منبت آن نزدیک آبها

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن آن بقدر یکرطل با عسل رافع صلابت طحال القروح و الجروح ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و کوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است*

فصل اللام مع الصاد المهمله

لصیقی

بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و یا و آن را اذان الدب نیز نامند و در تنکابن معروف بکاش است

*ماهیت ان

نباتی است خاردار که بر جامه می چسپد و از ان جهت آن را لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و بسطبری انکشتی و برک آن شبیه ببرک بارتنک و از ان کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی

*طبیعت ان

در آخر اول کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل و جالی اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ بارد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن کل جهت ضربان ورم مقعده بغایت نافع و غسول آن سرخ کنندهٔ رخسار و مغز و تخم آن مبهی است*

فصل اللام مع العین المهمله

لعاب

بضم لام و فتح عین و الف و باء موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند

*ماهیت آن

معروف است

*افعال و خواص آن

جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را در کوش کسی که از اذیت کرم متاذی باشد ریزند تسکین دهد و کرم آن را بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و خالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آن را بکشد*

ص: ۱۵۲۴

لعبت بربری

بضم لام و سکون عین و فتح باء موحده و تاء مثناه فوقانیه و فتح دو باء موحده در میان هر دو راء مهمله و در آخر یاء نسبت

*ماهیت آن

بیخی است شبیه بسورنجان و باریکتر از ان و مانند سر پستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بتریاقی است و از نواح افریقیه آورند و نامقیدان مغشوش بسورنجان می نمایند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند

۷۹۱و اشتباه است

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی اعضاء الصدر و النفض آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و اوجاع صدر و امثال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی و سموم سائر هوام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنک رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوش دهند تا رفع غالیهٔ حدت آن کردد المضار اکثار آن مورث امراض حاره و مصدع مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن مغز کردکان است و چون اطفال و یا غیر ایشان بغلطی بخورند قئ و اسهال آورد تا به حدی که سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث نماید و اکر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد تدبیر آن قئ نمودن بروغن و عسل و بعد از ان انیسون خوردن است*

لعل

بفتح لام و سکون عین و لام کفته اند معرب از لال هندی است

*ماهیت آن

از احجار جدیـده است که تازه اطلاع بـدان بهم رسـیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مولف منافع الاحجار و لباب الصـناعه تصـریح نموده اند که از سـی صد سال متجاوز است که سالی بسـبب زلزلهٔ عظیمی کوه بدخشان منهدم کردید و لعل ظاهر کشت و از جنس یاقوت است و رنک آن از رنک یاقوت در سـرخی کمتر و اندک مائل به بنفشی و ارغوانی و از یاقوت نرم تر و معـدن آن بـدخشان از مملکت توران و در دکهن نیز بهم می رسد و بدخشانی بهتر و سـرخی آن غالب و صـلب تر از دکهنی و دکهنی نرم تر و انـدک تیره تر و وافرتر از بـدخشانی و کم بهـاتر و بالجمله قسـمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون می کردد و یاقوت در حرف الیاء مع الالف ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد

*طبیعت آن

در کرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

در تفریـح دل و اعصاب و قوت باصـره قویتر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسـیر و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانک و بعضی تا نیم دانک کفته اند*

فصل اللام مع الفاء

لفاح

بضم لام و فتح فا و الف و حاء مهمله لغت عربی است بفارسی شابیزک و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است

*ماهیت آن

ثمر یبروج بری است و بیخ لفاح عبارت از یبروج سریانی است و در حرف الیا ان شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد و نر و ماده می باشـد قسم مـادهٔ آن را برک عریض و مفروش بر روی زمین و شـبیه بـبرک کـاهو و از ان کوچکتر و مائـل بسـیاهی و ثقیل الرائحه و کل آن سـفید و ثمر آن از زیتون بزرکتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مائل بشیرینی می کردد و آن را لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه به تخم سـیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سـیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سـطبر و مائل بسـیاهی و در شـکل شبیه بصورت انسان و بی موی یعنی لیفهای شبیه بموی که در یبروج می باشد درین نیست و قسم نر آن را برک املس و مانند برک چغندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد بیخ آن در سطبری متوسط و صنفی از ان را منبت مقـابر و مواضع سایه دار و برک آن کم عریض و در طول بقـدر شبری و مائل بسـفیدی و بی ساق و بی کل و ثمر و بیخ آن دراز و بسـطبری ابهـامی و سـفید و این قوی ترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی می مانـد و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب سائل از انست

*طبیعت ان

در آخر سوم سرد و خشک و کویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوت

*افعال و خواص ان

مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاده و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و منوم و مسمن بدن اعضاء الراس طلای آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع بیخوابی و خفقان حار

۷۹۲و اسهال دموی و حرقه البول نافع و مقئ بلغم و مرهٔ سودا است و کیاه آن مدر بول و حمول تخم آن با کبریت قاطع حیض اعضاء المفاصل ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار الاورام و البثور طلای آن محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمره و ضماد برک آن با آرد جو جهت اورام حاره و برش الزینه طلای شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن نیم درم از تخم آن بغایت سرخ کنندهٔ رخسار مانند سرخی که از حمام بسیار کرم بهم می رسد و طلای پوست بیخ آن مولد قمل در هر روغنی که باشد السموم طلای پوست بیخ آن با عسل در روغن زیتون جهت کزیدن هوام و بدستور تخم آن و برک کوچک آن فادزهر عنب الثعلب سمی قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده است باختلال عقل و سبات و غثیان مصلح آن قئ کردن بروغن و عسل و بعد از ان عسل و سداب بری و خردل و انیسون خوردن و بعضی کفته اند آب سرد نوشیدن المضار اکثار بوئیدن آن محدث سکته خصوص آنچه برک آن سفید باشد مصلح آن بر موم بوئیدن و تخم خشخاش و بوزن آن جوز القی نیز کفته اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با رازیانه و شکر سکربا تفریح آورد و بیغایله است

لفش

بفتح لام و فا و شين معجمه

*ماهيت ان

درختى است عظيم منبت آن نواح شام در هنكام ترى و سبزى زود مشتعل مى كردد و در خشكى دير آتش در ان تاثير مى نمايد و ابن ابى خالد كويد مراد از قول حق سبحانه تعالى در قران مجيد و من الشجر الاخضر نارا آن درخت است

*افعال و خواص ان

طلاى برك خشك مسحوق آن رافع برص و بهق و عصارهٔ تازهٔ آن رافع قوبا است حكيم مير محمد مؤمن نوشته كه انطاكى كويد كه آن چوب صنوبر است

*فصل اللام مع القاف

لق لق

بفتح دو لام و دو قاف معرب لك لك فارسى است

*ماهيت ان

از جمله طيور معروفه است كبير الجثه كه در اوائل ربيع مى آيد و كاه متوطن مى كردد و از جائى خود نقل نمى نمايد و از خار خانه مى سازد براى محافظت بچهاى خود از مار زيرا كه مار دشمن بچهٔ آنست و آن نيز بسبب حرارت و يبوست مزاج خود مار را مى بلعد و بآن ضرر نمى رساند و كوشت آن بدبو است براى بودن خوراك آن حشرات و خبائث

*طبيعت ان

در آخر سوم كرم و خشك

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس و غيرها خوردن كوشت آن جهت فالج و لقوه و خدر و رياح غليظه و برودت مستحكمه در اعضا و ضعف باه و سموم منهوشه و كوشت بچهٔ آن بهتر از بزرك آن مضر محرورين مصلح آن روغن كنجد و طبخ آن با سركه و كرفس و كشنيز بسيار و زيت شيرين و با روغن بادام و شراب بر ان نياشامند و بيضهٔ آن در جميع افعال قويتر از كوشت آن و زهرهٔ آن رافع شبكورى است اكتحالاـ و خون آن جالى و جهت ازالهٔ بهق و وضح نافع طلاى آن با سركه و سركين آن جالى بهق و

کلف و آثار جلد و با بیضۀ آن سیاه کنندۀ موی و رافع صرع است

ص: ۱۵۲۸

لک

بضم لام و کاف و بفتح کاف نیز آمده بفارسی لاك و بهندی لاکهه بخفای ها نامند

*ماهیت ان

صمغ نباتی است که در مملکت هند و بنکاله بهم می رسد و از سر شاخهای بعضی اشجار برمی آید و منعقد می کردد و سرخرنک شبیه بتوت سرخ و بعضی حبهای آن تا بقدر لیمونی و نارنج می باشد و این را لاك خام و بهندی لاکهه جهوری نامند و از درخت سدر که بفارسی کنار نامند و درخت پیپل وبر و غیر اینها بعمل می آید و آنچه از درخت کنار بعمل می آید بهتر است و از طبخ لك خام در آب و اخذ آب آن انواع رنکهای سرخ بعمل می آید و هریك را نامی و آنچه از آب مطبوخ آن بانعقاد بعمل می آورند بهندی کلال بکاف عجمی نامند و آنچه آب آن را در پنبه کرفته اقراص نازك ساخته خشك می نمایند بفارسی کتاد و بهندی التاومهاور نیز کویند و ثفل لاك مطبوخ آب کرفته را ورقهای نازك می سازند و آن را بهندی چپرا و بشیرازی دوس می نامند و بهترین آن و مستعمل

۷۹۳در طب سرخ شفاف صافی تازهٔ خام غیر مطبوخ مغسول آن است زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازهٔ آن است و این در غیر طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی می ماند

*طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشك و در اول کرم و در دوم خشك نیز کفته اند و مغسول آن الطف و غیر مغسول آن اقوی

*افعال و خواص آن

جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و تقویت معده و جکر و احشا و تفتیح سدۀ کبد و طحال و استسقای لحمی و زقی و یرقان و ضعف کرده و سائر اعضا و تنقیۀ اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یک دانک تا دو دانک مغسول آن با شیر بز تازه دوشیده بقدر سی مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب مضر سپرز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر الخواص لاغرکنندۀ بدن است بالخاصیت و چون هر روز یک دانک آن را با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کند و چیزی دیکر بدان نرسد و همچنین چون سه چهار مثقال آن را با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را یک شبانروز بخیسانند پس لک خام صافی اضافه نموده بآتش ملایم بجوشانند تا دردی و صافی آن از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده کردد پس لطیف صافی آن را جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را بهندی کلالی نامند و در نوشتن و نقاشی بهتر از رنک شنجرف و ثفل آن را زمور زرکری و زرکران در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آشامیدن آن در قطع حیض از مجربات و طریق غسل آنست که بکیرند لک خالص از چوب و خاشاک صافی خام را و در هاون نرم بکوبند و آبی که ریوند چینی و بیخ اذخر در ان جوشانیده باشند اندک اندک بران ریزند و باهستکی بمالند تا یکسان کردد پس در پارچۀ حریری بریزند و بمالند و آنچه در ان بماند باز بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بکذرانند و همچنین تا دیکر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک را بکذارند تا ته نشین کردد آب بالای آن را بریزند و خشک نموده سوده بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز و دواء اللک نسخ متعدده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یافت و بدانکه رنک آن مخصوص بابریشم و پشم است بخلاف غیر آن و لیکن باید ابریشم و یا پشم را اولا در مطبوخ آن با طرطیر که صاف کرده باشد یک شب بآتش ملایم بجوشانند و طرطیر باید که پنج جزو و ازلک صد جزو باشد و بدون طرطیر تاثیر ندارد و رنک آن خوب نمی شود*

فصل اللام مع النون

لنجيطس

بفتح لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است و در شام منسم نامند

*ماهیت ان

نباتی است و دو صنف می باشد بستانی و صحرائی بستانی را برک عریض تر از برک کندنا و منحنی بطرف اسفل و سرخ برنک خون و بیشتر برکهای آن از بیخ آن می روید و کمتر بر ساق آن و ساق آن بقدر دو شبر و بر سر آن کلی سیاه شبیه بقلنسوه و در ان صورتی شبیه برنک دهان باز کرده و در جانب سر آن برکی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردک منبت آن اماکن خشنه و جاهای نمناک و صنف صحرائی را برک مانند اسقولوقندریون و از ان خشن تر و تشریف آن بزرکتر

*طبیعت ان

کرم و خشک و خشکی آن زیاده بر کرمی

*افعال و خواص بستانی آن

آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن دو اوقیه و آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب و یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح و القروح ضماد تازهٔ صحرائی آن مانع زیادتی جراحات و باعث تنقیه و التیام آنها است

فصل اللام مع الواو

لوبیا

بضم لام و سکون واو و کسر باء موحده و فتح یاء مثناه تحتانیه لغت هندی است و بیونانی سیلهین و بقبطی ماميرا

۷۹۴و برومی فسولن و بعربی فریقا نامند و بفارسی نیز مشهور بلوبیا است و آن را الویا و ثامروان نیز کویند

*ماهیت ان

حبی است از حبوب ماکولهٔ مشهوره و در اکثر بلاد بهم می رسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر مجاور خود می پیچد و برک آن از برک لبلاب سبزتر و املس و کل آن ریزه و بنفش و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از ان باریکتر و دانهٔ آن از دانهٔ باقلا کوچکتر شبیه بکرده حیوان کوچکی و در ماه نیسان می کارند و در حزیران می رسد و دانهٔ آن بعضی سفید با نقطه سیاهی بر سر ان و بعضی سرخ و بعضی سیاه نیز و تازهٔ نارس آن را مغز و غلاف ریزه ریزه بریده با کوشت پخته می خورند لذیذ می شود و رسیدهٔ آن را بی غلاف و سرخ آن را چون مکرر در آب جوش دهند و آب آن را تبدیل نمایند سفید می کردد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود زبون تر و نفاخ تر و سریع الخروج تر از ماش اکر آن را عایقی نیآید

*طبیعت سرخ ان

در آخر اول کرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و کفته اند سفید آن در اول کرم و در رطوبت و یبوست معتدل و سرخ آن کرم و تر

*افعال و خواص ان

با قوت جلاـ و تحلیل و ادرار و ادرار پوست آن زیاده از لب آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض نفاخ و بطئ الهضم و مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین سینه و رئه و معین بر قئ و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن با قلیلی قنه و روغن ناردین و منقی نفاس و مخرج جنین و جلوس در آب مطبوخ سرخ آن مکررا نیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد کرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی مشوش مصلح مضار مذکورهٔ آن زنجبیل و خردل و آبکامه و زیره و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سقز و طبخ آن با کوشت نیز مصلح آن است فی الجمله و مغثی است بالخاصیت و مصلح آن بهتر از دارچینی و سکنجبین و یا آبکامه و خردل و سداب چیزی نیست و خوردن آن با غلاف بسیار مضر مکر آنکه نرم و نازک و خوب طبخ یافته باشد با ادویهٔ مذکوره*

ص: ۱۵۳۲

لوز

بفتح لام و سكون واو و زاى معجمه بفارسى بادام بفرنكى انكداله نامند

*ماهيت ان

ثمرى است برى و بستانى و كوهى مى باشد و هر واحد شيرينى و تلخى دارد شيرين را لوز الحلو و بفارسى بادام شيرين نامند درخت آن بقدر درخت انار و به و پوست آن مائل بسرخى و تيركى و كل آن سفيد و در ميان آن ريزهاى زرد رنك و برك آن پهن مستدير نرم و درخت بستانى آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر مى آورد و مدتى مى ماند و ثمر آن را سه پوست مى باشد و در ابتدا كه هنوز از هم امتياز نيافته اند طعم آن عفص پس ميل بترشى مى نمايد و چغالۀ آن ترش و نازك و لذيذ خصوص با اندك نمك و هرچند نازك تر و خام تر باشد ترش تر و لذيذتر مى باشد پس ميل به بستن مغز و پوست و خشبيت مى نمايد و چون پوستهاى آن خشبى و صلب كشتند تفه مى كردند و مغز آن چرب و شيرين و درين هنكام مغز تازۀ آن نازك و لذيذ مى باشد و چون بكمال رسيد و خشك كشت مغز آن نيز لذيذ و از ان روغن اخذ مى نمايند و خام و بريان كرده مغز مقشر از هر سه قشر را مى خورند و انواع حلويات از ان ترتيب مى دهند و نيز مغز مقشر آن را با كلهاى خوش بو مانند كل بنفشه و كل سرخ كه ورد احمر باشد و بيدمشك و امثال اينها هر كلى كه خواهند پرورده مى نمايند و روغن از ان اخذ مى كنند عند الحاجت و روغن آن ببوى همان كل مى باشد و يا از ان نقل و حلويات مى سازند و يا همان قسم مى خورند ما حصل هر نحو كه خواهند همه خوش بو و لذيذ و مقوى مى باشد و پوست بيرونى آن خشبى و اندك نازك مى باشد كه بعد از خشك شدن اكثر خودبخود و يا بسودن يا دامها باهم جدا مى كردد و پوست وسطى آن صلب سفيد رنك و پوست سوم متصل بمغز آن اندك سرخ تيره و با عفوصت و قبوضت و بعض انواع بادام كه پوست آن رقيق نازك

۷۹۵می باشد که بدست شکسته و جدا می کردد که آن را بادام کاغذی می نامند مغز آن لطیفتر و لذیذتر و شیرین تر از نوع صلب آن و بری و جبلی این نوع را پوست صلب تر و دهنیت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت نیز ضعیف تر از بستانی است و بهترین آن لوز نازک پوست بزرک مغز چرب است

*طبیعت ان

در اول کرم و تر و معتدل نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

مفتح و حافظ قوتها اعضاء الراس و الصدر حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات و جالی اعضای باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و حلق و موافق سینه و شیرهٔ آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و ربو و ذات الجنب و حبس نفث الدم و با نصف آن زفت جهت قطع سرفه از مجربات و سنون پوست صلب سفید آنکه سوخته باشند و بسرحد رمادیت نرسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن اعضاء الغذاء و النفض ملین اعضای باطنی و بطن بسبب جلای که دارد و جهت قرحهٔ امعا و مثانه و زحیر حادث از رطوبت معده و مولد منی و مسکن حدت آن و حدت بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذاء و ملین طبع و مفتح و با انجیر نیز ملین و جهت قولنج نافع و بادام مطحون ثقیل بر معده و بطئ النزول از ان و رهبشی سریع النزول تر از ان و بادام مربا در تعذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در اصلاح کرده قوی الاثر و بودادهٔ آن مقوی معده و قابض و رافع ترهل و سستی آن و مقوی باه و زیاده کنندهٔ منی و لعق نمودن مقدار یک جوزه معتدل از ان با عسل جهت درد جکر و سرفه و تحلیل ریاح خصوص ریاح کرده و ثمر تازه نارس آنکه چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان و مسکن حرارت دهان بسبب برودت و یبوست پوست آن السموم خوردن آن با انجیر جهت کزیدکی سک دیوانه شربا و ضمادا و شکوفهٔ آن محرک باه مردان و قاطع باه زنان المضار ثقیل و بطئ الهضم در معده بارد رطب و مضر احشا مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا مصلح آن شکر و بادام متکرج و فاسد موجب کرب و سقوط اشتها و غثیان و غشی مصلح آن قئ نمودن و ربوب حامضه بعد از ان آشامیدن و روغن آن را طبیعت معتدل در کرمی و سردی و بغایت مرطب دماغ خصوص تازهٔ آن

*افعال و خواص ان

اعضاء الراس و الصدر و الغذاء مرطب دماغ و موافق تشنج يبسى و ورمى و سرسام و ذات الجنب و رافع سهر و منوم شربا و تمريخا مكررا و آشاميدن آن با كثيرا و شكر جهت سرفۀ خشك و تصفيۀ آواز و قصبۀ رئه و تليين امعا و رفع ضرر ادويۀ مسهله مطلقا و حبوب حاره شربا و چرب نمودن آنها بدان و به آب كرم و العبه و اشياى مناسبه نيز جهت زحير و مغص و تليين امعا و رفع قولنج و عسر البول و اعانت بر اخراج حصاه خصوصا با حجر اليهود سوده با آب كرم مقدار شربت آن تا نه مثقال الات المفاصل دوام تدهين مهرهاى پشت بدان جهت نقرس و رفع خميدكى پيران و غرغرۀ آن با آب كرم جهت خشونت حلق موثر مضر احشاى ضعيفه مصلح آن مصطكى و بركـ تازۀ آن مسهل و مسقط كرم معده و خشك آن قابض و رافع اسهال است

لوز المر

بضم ميم و راء مهملۀ مشدده بفارسى بادام تلخ نامند

*ماهيت ان

مانند لوز الحلو است الا آنكه مغز آن تلخ و بهترين آن نيز تازه بزرك دانۀ چرب آنست

*طبيعت ان

در آخر سوم كرم و در آخر اول خشك و در دوم نيز كرم و خشك كفته اند

*افعال و خواص ان

محلل و جالى و در تنقيه و ازالۀ اخلاط غليظه بيعديل ضماد آن با سركه جهت درد سر و اكتحال آن جهت تقويت باصره اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ربو و سرفه و ورم سينه و رئه نافع خصوصا با نشاسته و با نعناع جهت وجع كرده و با عسل جهت تفتيح سدۀ كبد و طحال و امراض كبد و يرقان و طحال و با ماء العسل جهت قولنج و با ميپختج جهت علل كرده و تفتيت حصاه و ادرار بول و رفع عسر آن و وجع رحم و اغتسال سر بدان جهت حزاز و قتل شپش و فرزجۀ آن مدر حيض الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد آن با سركه و يا شراب جهت زخمهاى كهنه و ساعيه و بثور

۷۹۶رطبه و قوبا و حزاز و نمله و جرب و حکه و شری و طلای آن جالی کلف و آثار صورت و با شراب و عسل جهت نمله السموم ضماد آن جهت کزیدن سک دیوانه مفید مضر امعا مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و بیخ آن را ضمادا جهت جمیع دردها مفید و ریشهٔ درخت آن کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جالی و محلل و ضماد آن با روغن کل جهت درد سربارد و کلف و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیهٔ طحال و کلیه و رفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت سوختکی آتش مفید و طلای برک مطبوخ آن با شراب جهت حزاز بیعدیل ارسطو کوید چون پنج درم بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نکردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف

*طبیعت ان

در اول دوم کرم و مائل برطوبت

*افعال و خواص

آن

مسهل اخلاط لزجهٔ چسپنده و سوداویه در نواح معده و با ادویه مناسبه جهت ربو و ورم سپرز و درد کرده و عسر البول و رفع قولنج و اختناق رحم و اورام و انقلاب آن و اخراج حصاه و جنین و قطور آن جهت درد کوش و دوی و طنین و کشتن کرم آن و حمول آن مخرج جنین و مشیمه الزینه طلای آن جهت رفع آثار رخسار و کلف و چین کونه و شقاق عارض از سرما الجروح و القروح طلای آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و حزاز نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نائب مناب صمغ عربی است و بادام نمک پرورده بریان مصلح و معدل نفس است نزد کرسنکی کاذب و باعث بطوء سکر و منقی سینه و مدر بول و مسهل بطن و مورث تخمه و مصلح آن شکر و مثلث و لوزبری و لوزجبلی درخت آن هر دو از درخت لوز بستانی کوچکتر و برک آن ریزه و کل آن مائل بسرخی و با عطریت و ثمر آن کوچکتر و با تلخی و قبض بسیار و غیر جلوز است

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلت و امراض باردهٔ آن و قئ و اسهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم و از کل آن تا دو درم

لوز البربر

بفتح دو باء موحده و دو راء مهملهٔ ساکنه

*ماهیت ان

قسمی از لوزبری است شبیه بحب الصنوبر و بزرکتر از ان و زرد رنک و در جوانب آن شعبهائی که بمغز آن نرسیده

*طبیعت ان

کرم و خشک و بسیار قابض و روغن آن را زیت السودان نامند و مذکور شد در حرف الزاء مع الیای المثناه التحتانیه

لوسیماخیوس

بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح میم و الف و کسر خاء معجمه و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الذهب و نزد اهل اندلس قصب الذهبی و خویصه مصغر خوصه و لخوخ الما و عود الریح نیز و بهندی جوراوراج ناکهه نیز نامند

*ماهیت ان

نوعی از سراج القطرب است و آن نباتی است قریب بذرعی و بی ساق و شاخهای آن باریک و کرهدار و بر هر کرهی برکها رسته شبیه ببرک بید و طعم آن با اندک قبضی و کل آن سرخ مائل بزردی طلائی رنک منبت آن آبهای ایستاده و نی زارها و مستعمل برک و عصارهٔ آن

*طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی کرم و خشک در دوم دانسته

*افعال و خواص ان

قاطع رعاف و نزف الدم همه اعضا و فرزجهٔ برک آن قاطع سیلان حیض و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز کردن موی و بخور آن کریزانندهٔ هوام و در قتل موش مجرب دانسته اند مضر رئه مصلح آن عناب مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برک آن یک مثقال است*

لوعجیدیطوس

بضم لام و سکون واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و سین مهمله

*ماهیت ان

ابن تلمیذ و محمد بن احمد کفته اند کیاهی است برک آن شبیه

۷۹۷ببرک اسقولوقندریون و تخم آن مثلث شکل و بری و بستانی می باشد بری آن کرم تر از بستانی

*افعال و خواص ان

آشامیدن برک خشک آن و ضماد پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است*

لوف

بضم لام و سکون واو و فا لغت عربی است و بفارسی فیل کوش و بفرنکی کونکلوس و سربن طین نیز نامند بمعنی شبیه بمار

*ماهیت ان

نباتی است و سه قسم می باشد قسم اول لوف الکبیر یعنی بزرک و آن را لوف الارقط و لوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق و بیونانی در افیون و در اقیطن نامند بمعنی لوف الحیه

*ماهیت ان

ساق آن سطبر و شاخهای آن مانند عصا و رنک ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و بنفش و با رنکهای مختلف و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند بلبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه دار

ص: ۱۵۳۸

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و با جوهر ارضی

*افعال و خواص ان

ملطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظهٔ لزجه و مفتح سدد و بغایت جالی اعضاء العین قطور عصارهٔ آن رافع بیاض عین حادث از قرحهٔ الاذن قطور آب خوشهٔ تازهٔ آن با روغن زیتون مدر بول و رافع عسر آن و دافع حصاه اعضاء الصدر و النفض آشامیدن لوف کبیر جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و ربو کهنه و با عسل و یا شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوئیدن کل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن سی عدد از دانهٔ آن با سرکه جهت اسقاط جنین و مشیمه بیعدیل محمد بن احمد کفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته پیخته با آرد کندم و روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیر مایهٔ نان نمایند و هر روز هفت مثقال از ان نان را تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب الزینه ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و نمش و برص و با شراب جهت شقاق عارض از سرما مفید الجروح و القروح ضماد آن بهترین ادویهٔ سرطان و نواصیر الانف و تنقیهٔ جراحات متعفنه و زخمهای تازه است خصوصا برک و ثمر آن و از ان شیافات می سازند برای نواصیر و چون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد کرداند و ضماد پختهٔ آن رافع شقاق مزمن و آثار قروح طرد الهوام مالیدن آب ریشهٔ آن بر بدن کریزانندهٔ هوام است خصوصا افعی مضر جکر و مولد خلط غلیظ مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک درم بدل آن افسنتین قسم ثانی لوف را لوف الجعد و فیل جوش و بیونانی ارب و لادن و ببربری الونی و اهل اندلس صیاره و بفرنکی اربسارم نامند

*ماهیت ان

مانند لوف صغیر است و برک آن از برک قسم اول کوچکتر و با الوان مختلفه و ساق آن بقدر شبری و بنفش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز

*طبیعت ان

در کرمی کمتر از قسم اول و در خشکی از ان زیاده

*افعال و خواص آن

بیخ آن قوی ترین اجزای آن و مقطع قوی و جهت امراض سینه و تنقیهٔ آن و ضماد آن با سرکین کاو جهت نقرس و در سائر افعال مانند لوف کبیر است و چون بیخ تازهٔ آن را در روغن مغز زردآلو بجوشانند تا سوخته کردد تمریخ بدان جهت اسقاط دانهٔ بواسیر موثر و حمول آن بخرقهٔ آلوده جهت بواسیر باطن و چون بیخ آن را پارچه پارچه نموده در شراب یک شبانه روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن باشد در مقعده نکاهدارند جهت بواسیر عجیب النفع و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است و قسم ثالث لوف را لوف الصغیر نامند و بیونانی اربصارن و اهل مصر دوبره و دیسقوریدوس در ثالثه در اقیطون نامیده و بیونانی فیل جوش نامند بمعنی اذن الفیل

*ماهیت ان

دو صنف می باشد صنفی کوچکتر از دیکری صنف اول را برک و شاخ آن شبیه بقسم کبیر و ثمر آن در طرف ساق آن شبیه بخوشه و در ابتدا سفید برنک خشخاش و بعد از پخته شدن زرد زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بکزد و بیخ آن مائل باستداره شبیه به بیخ بلبوس و لوفا و پوست آن نازک منبت آن اماکن رطبه و جالینوس کفته برک و بیخ آن شبیه بنوع دوم است و از ان تندتر و تلخ تر

ص: ۱۵۴۰

*طبیعت ان

از قسم اول کرم تر و خشک تر تا چهارم

*افعال و خواص ان

محرق و لذاع و قویتر از سائر اقسام و الطف و با اندک قبضی اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ ترهٔ آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و نزله و وهن عضل و پخته و یا بریان آن جهت اسهال و اخراج و دفع رطوبات از سینه و منقی اخلاط غلیظهٔ لزجه و مفتح سدهٔ کبد و طحال و کرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و در سائر افعال مانند کبیر و قطور آب آن با زیت در کوش زائل کنندهٔ کوشت فاسد زاید آن و در بینی جهت نواصیر آن و در چشم جهت رفع اثر قرحهٔ آن الجروح و القروح طلای آن خورندهٔ کوشت فاسد و رویانندهٔ کوشت صحیح و مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام جاسیهٔ منخرین که آن را کثیر الارجل نامند و سائر قروح و جروح خبیثه و مانع قروح ساعیه است از انتشار و سعی و داخل مراهم و شیافات و فرزجات کرده می شود و صنف دوم آن را برک شبیه بصنف اول و از ان کوچکتر و بی آثار الوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر و بشکل دستهٔ هاون و کل آن زعفرانی رنک و بیخ آن بشکل قسم اول و قویتر از سائر اجزای آن

*طبیعت ان

کرمی و خشکی این کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم

*افعال و خواص ان

از ان ها ضعیف تر و جلا و تقطیع آن کمتر و جهت نفث اخلاط صدریهٔ خارج بنفث و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار طمث در ساعت مفید و جالینوس کفته برک آن را بانحای بسیار استعمال می نمایند و پخته نیز می خورند خشک نیز می نمایند و پخته می خورند الجروح و القروح نیز مانند آنهاست و برای جروح و قروح خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و نواصیر و مطبوخ آن در روغن تخم زردآلو در منافع مانند آنست و طلای بیخ آن با روغن بنفشه و یا روغن کل سرخ کرم کرده جهت منع و توقف زیادتی جذام و انتشار آن و تاکل اطراف و مداومت مالیدن آن زائل کنندهٔ آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دمامیل نافع است*

ص: ۱۵۴۱

لؤلؤ

بضم دو لام و سکون دو واو که بهمزه خوانده می شود لغت عربی است و بفارسی مروارید و بترکی اینچی و انجو و بهندی مکتا و موتی و بزرک مقدار آن را بعربی درّ و آنچه در صدف یکتا باشد درّ مکنون و درّ یتیم نامند

*ماهیت ان

چیزی است معروف که از جوف نوع صدفی برمی آید بزرک و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرک آن تا بقدر بیضهٔ کنجشک و نادر تا بقدر بیضهٔ کبوتر نیز و تا بوزن سه مثقال کفته اند و بهترین آن سفید آب دار صاف براق مدور غلطان بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و هرموزی را بعضی بهتر از بحرینی کفته و بعد از آن صراحی شکل به اوصاف مذکوره و سائر اشکال آبدار سفید براق آن از ان پست تر و زرد و سیاه بی آب و بسیار ریزهٔ آن زبون و در دریای جزیرهٔ سیلان و جزائر دیکر مانند برازیل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه نصاری بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم می رسد و در مرشدآباد و بنکاله در غدیر مسمی بموتی جهیل و در شیب کنج قریب جهانکیر نکر و در دریای سلهت نیز بهم می رسد لیکن بسیار ریزه زرد رنک ناصاف و احیانا دانهای بزرک بقدر نخودی نهایت چهار رتی مائل بسرخی برمی آید و آن فی الحقیقت برزخی ما بین حیوان و نباتات و حجر است و حجریت بر همه غالب مانند فادزهرات حیوانیه و صدف آن حیوانی است که در زیر دریا تکون می یابد و مانند نبات ریشه دارد و سیاه رنک که در بین احجار و سنک ریزهای قعر دریا بند می نمایند و بتدریج بزرک می شود و هنکام کرسنکی دهان یعنی دو صدفهٔ خود را می کشاید و ماهیان ریزه و کرمها و اشیای لعابی زیر دریا آنچه در جوف آن می آید غذای خود می سازد و همچنین و هرچند بزرک تر می شود و ریشهٔ آن قویتر و صدف آن بزرکتر و سفید و براق می کردد و مروارید در جوف آن قریب بقلب آن تکون می یابد و کفته اند کمال تکون و نمای آن را حدی معین است که اکر بعد از نهایت کمال غوص ننمایند و برنیآورند و در جوف آن بماند باز بتحلیل می رود و در جاها که زمین قعر

۷۹۹آن خاك صرف باشد مروارید خوب در انجا می شود و هرچند سنك لاخ تر باشد بهتر می شود و آنچه مشهور است که مروارید آب باران نیسان است که در حین باریدن صدف ها بالای آب می آیند و دهن کشاده قطرات باران را در جوف می کیرند و مروارید می کردد اصلی ندارد بلکه آنچه بتحقیق پیوسته بنحوی است که بیان شد و بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور کشت

*طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشك

*افعال و خواص ان

مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی و ارواح و در تفریح قویتر از ذهب و غوص کننده در تمام اجزای بدن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن سائیدهٔ آن حابس نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بدبوی دهان و ربو و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع سوداوی و امراض قلب و ضعف معدهٔ حار و کبد و کرده و مفتح سدد و مفتت حصاه و دافع یرقان و حرقه البول و حابس اسهال دموی و مراری و خون بواسیر و حیض و سعوط به آب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار احداب عین در مرتبهٔ اول و اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه و قرحهٔ آن مفید و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و حافظ صحت و سنون آن مقوی لثه و پاك کنندهٔ چرك دندان و فرزجهٔ آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینه طلای غیر محلول آن جالی کلف و بهق و رافع آثار جذام و غیرها و محلول آن رافع برص بقول ارسطو القروح و الجروح ذرور آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری و قروح و التیام دهندهٔ آنها السموم آشامیدن و طلا نمودن آن دافع سموم مشروبه و ملذوعه الخواص تعلیق آن مقوی دل و در دهان نکاهداشتن آن جهت جذام و در رفع غم و ضعف دل موثر مضر مثانه بقولی مصلح آن بسد مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است و از چربی و بوی بد و چرك و دود بدرنك و زبون می کردد و شستن آن در آب برنج مطبوخ که اندك کرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار کرم آن را فاسد می کرداند و مالیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کنندهٔ آنست و خورانیدن درست آن بکبوتر و یا مرغ و بعد از اندك زمانی آن را ذبح کردن و از شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیهٔ آنست و کفته اند در جوف آن کرم می باشد و کرم دار آن زبون و علامت آن آنست که نسبت بمرواریدهای دیکر ملمس آن کرم می باشد و کفته اند در دو طرف روز یعنی صبح و شام رنك آن متغیر می کردد و دستور احراق و حل و جوارش و حب و خمیره و دهن و سفوف و اقراص و مفرح و معجون آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و بالجمله طریق حل آن آنست که سائیده در شیشه کنند و بر ان آب اترج ریزند که آن را خوب بپوشد و سر شیشه را بسته در ظرفی که در ان سرکه باشد معلق بیاویزند و آن ظرف را در سرکین اسپ دفن کنند تا چهارده روز پس برآورند حل شده خواهد بود بعضی کفته اند احتیاج بآویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرکین دفن نمودن کافی است

فصل اللام مع الهاء

لهولوقوغراقيس

بکسر لام و ضم ها و سکون واو و ضم لام و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و فتح غین معجمه و راء مهمله و الف و کسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله

*ماهیت ان

شجر مصری است که کازران استعمال می نمایند در غسل ثیاب و در آب زود نرم می کردد

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص ان

مجفف بی لذع و قابض دماغ و مانع سیلان مواد آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است

فصل اللام مع الیاء المثناه التحتانیه

لیثانولس

بکسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله

*ماهیت

ان

مالیقی کفته نباتی است و اصناف بسیار دارد و آنها را کندریات نامند برای آنکه رائحۀ بیخ آنها شبیه بکندر است و از

۸۰۰انواع کلوخ است و برک آن مستدیر و طعم آن شبیه برازیانه و با اندک حدت و صنفی را اهل اندلس بر بطور و بعضی استر و بعضی عسالیج نامند آن را جهت آنکه عسالیج در خامی و نازکی در ایام ربیع می خورند و با اندک تیزی و لذت است و صنفی بی ساق و بی ثمر و صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن همه در بو شبیه بکندر و نوعی از ان که در ساحل دریا می شود کل آن سفید و ثمر آن مانند تمر رازیانه است و جالینوس در سابعه کفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیکر با ثمر و در قوت همه شبیه بهم

*طبیعت ان

گرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل و ملین و جالی العین عصارهٔ نبات و بیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظ و باعث حدت آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن نوعی را که بروفس و سمافیون نامند جهت یرقان و با سرکه جهت مغص و ادرار بول و حیض و بدستور آشامیدن کل آن و آشامید آن با فلفل و شراب جهت اوجاع سینه و یرقان الاورام و البثور ضماد آن محلل اورام حارهٔ عارض در مقعده و بواسیر برآمده و اورام عسره النضج و اورام بلغمیه و شدخ عضل و اطراف ان و با سرکه جالی بهق القروح و الجروح ضماد خشک آن با عسل حابس خون جراحات و قروح و مجفف و مدمل انواع آنها و با آرد شیلم و سرکه جهت شدخ عضل و اطراف آن السموم با سرکه جهت نهش هوام و با زیت مدر عرق است

لیف

بکسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فا لغت عربی است

*ماهیت ان

غشاوه و پرده است بافته شده از خیوط و تارهای خشبی که محیط بسر نخل و مغز آن و اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و فوفل و امثال اینها می باشد و بهترین آن لیف نخل و نارجیل است و زبون ترین آن لیف مقل و از مطلق آن مراد لیف نخل است

*طبیعت ان

در اول گرم و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

بسیار خشک و جالی اعضاء العین و الفم اکتحال خاکستر محرق آن جالی و جالی بیاض رقیق و غلیظ آن با مداومت بران و سنون آن مستحکم کنندهٔ لثه و دندان و پاک کنندهٔ چرک و سفید کنندهٔ آن و فرش و لباس آن جهت استسقا و ترهل و سستی و اورام و طلای خاکستر آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و حزاز و آشامیدن آن جهت تفتیت و اخراج حصاه و از مقل جهت تسکین بواسیر نافع است

***لیف البحر**

*ماهیت ان

بیخی است شبیه بسعد و بزرکتر از ان و رنک ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برک آن شبیه ببرک سریش و خنثی و بیخ آن ریشهای باریک سیاه بهم دربافته پیچیدۀ مدور شبیه بکوی کوچکی بقدر کردکان تا بقدر نارنجی و با خشونت که کویا پشمی است مدور کرده شده و از دریای مغرب خیزد و موجه بساحل می اندازد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

شدید الیبس و جالی اعضاء العین و الفم محرق آن بهترین ادویۀ چشم و دهان است و اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد و ذرور آن جهت قروح خبیثه و بدستور کوبیدۀ خشک آن

لیفیه

بکسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر فا و سکون یاء مثناه تحتانیه و ها لغت عربی است

*ماهیت ان

کیاهی است سرخ رنک خاردار ثمر آن بشکلی خیار کوچکی و خاردار و دو نوع می باشد یکی مسهل قوی و دافع حمیات و دوم قتال و غیر قتال آن نائب مناب قثاء الحمار است در افعال و در غور و نواح مصر کثیر الوجود مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یک درم آن کشنده است*

لیمو

بکسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم میم و واو

*ماهیت ان

معروف و انواع است از ترش و شیرین و میخوش و هریک نیز اصناف است بهترین همه لیموی رقیق آب و از مطلق آن این نوع مراد و درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن

۸۰۱اندک درهم و برک آن کوچکتر از برک نارنج و ثمر آن بقدر بیضهٔ مرغ و بسیار بزرک آن تا بقدر بیضهٔ تازی و مدور اندک طولانی و بهترین آن بزرک بالیدهٔ شاداب آنست که پوست آن نازک باشد و بهترین اجزای آن آب رسیدهٔ آن و پوست آن نیز در تقویت قریب بپوست نارنج است و از ان ضعیف تر

*طبیعت ان

در دوم سرد و در اول خشک و تر نیز کفته اند

*افعال و

خواص آن

ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجهٔ غلیظه اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت درد سر حار و دوار حادث از ابخرهٔ اخلاط غلیظه و تسکین خمار و اورام حارهٔ حلق و خفقاق سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قئ صفراوی و غثیان و تقلب طعام و برکشتن آن و جهت جذب مواد حارهٔ جکر و معده و تقویت معده و جکر حار الحمی جهت تپهای صفراویه و دمویه و عفونت خون و غب خالص و غیر خالص نافع المضار مضر عصب و صاحب سرفه و بارد المزاج و اکثار آن در خلای معده مضعف امعا و مورث مغص مصلح آن شکر و عسل و چون لیمو را ببرند و کرم کرده طرف بریدهٔ آن را بر پیشانی صدغین مکرر بمالند صداع حار را تسکین دهد الاورام و البثور جهت بثور و شری و حصف و بتنهائی جالی بشره و زائل کنندهٔ اوساخ السموم دافع سموم هوام و ادویهٔ قتاله و در اکثر امور قائم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراویه بهترین از ان و از شراب آن دوائی نیست و شراب آن در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و عسل آن مائل بخشکی و انطاکی سادهٔ شکری آن را در دوم سرد و در اول تر دانسته و مرکب آن بحسب ترکیب

*طبیعت ان

نیز مختلف و بهترین سادهٔ آن آنست که از آب لیموی تازه بکمال رسیدهٔ بالیدهٔ شاداب با شکر سفید و یا قند سفید مکرر و با عسل جید صافی مرتب نموده باشند و صادق الحموضت و از ساختن آن یک سال زیاده نکذشته و معتدل القوام و نسوخته باشد و اکر شکر سفید صافی را در قدحی کنند و بران آب لیمو بفشارند آن مقدار که آن را تر کرداند و یک شبانه روز بکذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آن را ترش و نیکو کرداند داخل نموده بقوام آورند بهتر است

*افعال و خواص ان

جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها از برای قلاع دهان و بستکی زبان و تصفیهٔ آواز و سینه و جهت سرفهٔ کرم و خفقان حار و قمع صفرا و دفع غلیان خون و حمیات صفراویه و مرکبه و دائره به تخصیص و قطع و قلع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظهٔ لزجه و ابخرهٔ اخلاط سوداویه جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط آن است و قاطع هر خلط و مادهٔ غلیظ و لزج و چون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا می کرداند بدن را از برای قبول دوای مسهل و بعد از ان غسل می دهد بدن را از آنچه در ان مانده از بقیهٔ دوای مسهل و کسی که همیشه آن را بیاشامد حفظ می نماید صحت او را و از برای جمیع امراض اطفال نافع و در رفع مضرت سموم و حمیات دائره قائم مقام تریاق فاروق است خصوص منعنع آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر بتفصیل و اقسام از سفرجلی و ترنجبینی و شیر خشتی و مرکب آن و قرص آن و مربا و مخلل آن ذکر یافت و چون جواهر را به آب لیمو بسایند و بخیسانند مدت چهل یوم و در بین آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل کرداند و دستور حل آن مانند لؤلؤ است در آب اترج و مذکور شد و تخم آن در دوم کرم و در آخر اول خشک و در تفریح و با تریاقیت و دفع سموم مانند حب اترج است و مستعمل مقشر آن یک درم تا دو درم با آب کرم یا با شراب و خائیدن آن رافع بیحسی دندان عارض از ترشی آن و چون لیمو را بتمامه خشک نمایند و با وزن آن شکر بسایند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سدد بیعدیل و نمک پروردهٔ آن مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان و آروغ و برک آن در تفریح ضعیف تر از برک اترج و طلای سائیدهٔ آن با اندک قرنفل و دارچینی رافع صداع و بی دارچینی نیز و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر از ترش اما مضر عصب نیست و آنچه پیوند نموده باشند درخت آن را با ترنج و یا نارنج و لیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیف تر از ان است

ص: ۱۵۴۸

۱۷- باب بیست و چهارم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها میم است

فصل المیم مع الالف

ماء

بفتح میم و الف ممدوده بفارسی آب و بهندی پانی و بانکلشی واتر نامند

*ماهیت ان

معروف و آن جسم رطب سیال و رکنی از ارکان عنصری و از عناصر اربعهٔ بسیطه و اجزای مولدات ثلثهٔ طبیعیه و صناعیه است و بتنهائی بسبب بساطت صلاحیت و قابلیت غذائیت بدن حیوان ندارد بلکه مرقق و مبدرق اغذیهٔ نباتیه و حیوانیه و نفوذ فرمایندهٔ اخلاط است در عروق ضیقهٔ شعریه و اعماق بدن و نیز مرطب بدن و مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در تلوهوا است درین امر و مسکن التهاب و حدت و کاسر حدت حرارت معده و کبد حار و غاسل اخلاط غلیظهٔ لزجه و ملین و رقیق کنندهٔ آنها است و قابل دفع کراننده و معین بر دفع آنها و نیز معین بر هضم و نضج و جذب و دفع استحاله و تاثیر فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل و کار طبیعت و صناعت چه در ادویه و اغذیه و چه در زراعت و حرث و غرس و سائر صناعت تمامی بی مداخلت و اعانت آن تمام نمی شود و وجود آنها منوط بدان و نص من الماء کل شئ حی اشاره بدان است و چون این امور بالاجمال دانسته شد و جوهر آبها باعتبار خفت و ثقل و صفا و کدورت و سرعت نفوذ و انحدار بطوء آن و تقویت هاضمه و ضعف آن مختلف می باشد و انواع میاه منحصراند در آب باران و آب چشمها و کاریزها و آب چاهها کداخته از برف و یخ و بعبارت دیکر میاه منحصراند در ماء جاری و راکد و ماء المطر و ماء جاری مانند آب نهرها و در حکم آنها است ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمها که آب از انها جوشد و براید و ماء راکد مانند آب غدیرها و کودالها و امثال اینها و در حکم اینها است ماء البیر یعنی آب چاه و قناه یعنی کاریز پس هر آبی که در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مزیت داشته باشد ان بهتر است و ان نیست مکر ماء المطر یعنی آب باران پس آن از همه بهتر است و بعضی کفته اند در ان نیز قوت قبضی است چنانچه شیخ الرئیس در مبحث اسهال کفته واجب است که بوده باشد آب ایشان آب باران جهت آنکه در ان قبضی است مؤلف کوید می تواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت انحدار و عدم توقف در معده که باعث بلت و رخاوت و سستی آن و الیاف آن و تلیین و اسهال و نفخ و قراقر کردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض شود و لهذا کویا با قوت قابضه است و لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت می نماید و مضر سینه و آواز است در ابدان و کسانی که عادی بآشامیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل و زکام و سرفه و غیرها است و لهذا چون در خارج نکاهدارند زود در ان کرم تکون می یابد و تدبیر و اصلاح آن جوش نمودن و یا سنک تاب و یا آهن تاب کردن آنست و بهترین آن آب باران صیفی و خریفی است و بعضی آب باران شتوی را کفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب و صعود ابخرهٔ کثیره بلکه لطیفه و این بحسب اراضی و بلدان مختلف می باشد و یک حکم بر همه جاری نمی توان نمود و قریب به آب باران آب مقطر بعنوان عرق در قرع و انبیق و

یا بعنوان ترشح از خم و سبو بود کوزه متخلخل المسام و یا سنک رخو است که آب منقطر منتشر آنها را جمع نموده بیاشامند و از فرنک سنکی رخو مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچک که نیم مشک آب در ان کنجایش دارد می آورند و آب شور دریا ناصاف را که در ان ریزند و مکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی از ان قطره قطره ترشح می نماید حتی اکر شربت را ریزند آب خالص مقطر می شود و شکر در جوف آن می ماند و تا باین حد مبالغه دارند که اکر کسی زهر در آب داخل کند زهر می ماند و آب خالص تقطیر یابد و بر جهازات و کشتیهای آن سنک انکاه می دارند که عند الضرورت و اتمام آب شیرین آب شور را بتقطر شیرین نموده بیاشامند و یا بطریق عرق و بعد از ان در لطافت و جودت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافی شفاف خوش طعم و رائحه است که خاک و مین

۸۰۳آنها خالص طیب و یا ممزوج بسنک ریزۀ سرخ و یا سنک لاخ و بالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعۀ آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و ابخره و ادخنۀ آنها بتحلیل رود و در آنها محتقن نماند و بسبب جریان و حرکت و تموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابند و هر چشمۀ که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و یا دامنۀ کوه بزیر ریزد و باوصاف مذکوره باشد بهتر است و بعد از ان میاه الانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دور و بلند باشد که بسرعت جاری و خاک آنها طیب باشد و یا بر سنکی و یا سنک ریزۀ سرخ کذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشند و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال روند و کفته اند در آب نیل این همه اوصاف موجود است و اکر کدر باشد بسبب مرور و شدت جریان بر زمین رملی ممزوج بخاک طیب چون در ظرفی بکذارند باندک زمانی صافی کردد و در صافی آن دردی نباشد که مرتبۀ دیکر از ان جدا و ته نشین کردد نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب کرن و رکنی و سوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری که متصف بدین صفات نباشد و یا طعمی و رائحۀ کریه بران غالب باشد زبون و بعد ازینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربه صافی شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک و کودالها همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور می کردد و نیز در حکم آب ایستاده است آب کداخته یخ و برف و این هرچند لطیف است و لیکن مضر عصب و احشا است و باعث تحریک نزله و سرفه و همچنین آب حوضها و آب انبارها و برکها نیز همه ردی و ثقیل نفاخ و موجب امراض ردیه اند بتخصیص که در انها علق و کرمها و طحلب تکون شده و غلیظ و طعم و رائحۀ آنها متغیر باشد و بالای آنها غیر مکشوف و از انها در رداءت زیاده ماء الاجام و البطایح است یعنی آب نی زارها و برنج زارها و آبهای جاری تحت اشجار ردیۀ سمیه و یا بر زمینهای رذی کثیف و یا تلخ و شور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و هضم و قلت اشتها و عفونت اخلاط و سدد و سوء استمراء غذا و سوء القنیه و استسقا و طحال و یرقان و زلق الامعا و بواسیر و دوالی و اورام رخوه و زردی رنک رخسار و ثقل بدن و قروح احشا و حمی ربع و عرق مدنی و قروح ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و قوبا و جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصا در زمستان و علاوه آنها در زنان باعث عسر حمل و انتفاخ جنین و متولد شدن آن متورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و وخم و در اطفال ادره و امثال آن از امراض ردیه و اما آب کدر مولد سده و سنک کرده و مثانه و مفسد غذا است و در حکم ماء راکده است ماء البیر و القناه یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطئ الانحداراند و از آب غدیرهای وسیع طیب صافی باوصاف مذکوره ثقیل تر و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها شیرین و صافی و شفاف و سبک بود همیشه از ان آب بسیار می کشیده باشند و قنواتی که سرچشمۀ آنها بعید و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صافی و سبک و بسرعت جاری باشد و آنچه ازینها بدین اوصاف نباشد و یا متغیر الطعم و الرایحه و مائل بتلخی و شوری و عفونت باشد و یا مدتی محتقن و محبوس و ضائع و یا دیر مانده باشد همه زبون و محدث اکثر امراض مذکوره اند و علامت خفت و لطافت آب و اوصاف و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل و غیرها و علامت دیکر سرعت قبول حر و برد از مسخن و مبرد خارجی است یعنی آنچه زودتر کرم

۸۰۴و یا سرد کردد اخف و الطف است از آنچه دیرتر و علامت دیکر آنست که دو قطعهٔ پنبه و یا کرپاس و خاک طیب را که بوزن مساوی باشند درد و مقدار از دو آب که معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب خشک کنند پس وزن نمایند هرکدام که سنکین تر باشد آن آب ثقیل تر است

*طبیعت ان

مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در تری چیزی بدان نمی رسد و لهذا تسکین عطش و التهاب معده و کبد به نحوی که ازین حاصل می کردد از مایع دیکر نمی شود

*افعال و خواص آن

و منافع و مضار اکر بر وقت و حد لائق و ضرر بیاشامند منافع است که در صدر ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی اعصاب و معده و احشا و کبد و فساد رنک رخسار و بدن و نسیان و بلادت ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهبج اطراف و زیر چشم و سوء القنیه و استسقا و امثال اینها است مثلا اکر در هنکام سیری و سیرابی و یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بین آن و یا بعد از ریاضت و حرکات عنیفهٔ شدیده و یا خواب و یا حمام و یا جماع و یا در بین خواب و یا ناشتا و یا استاده و یا کمر بسته و یا بر رو درافتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصا که سرد باشد بیاشامند و اما در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل کرما و کرم و محرور المزاجان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضر نیست اکر مبالغه در اکثار و مداومت آن نکنند و بحد ضرورت اکتفا نمایند و بیک دفعه آب بسیار نیاشامند بلکه اندک اندک اقلا بسه دفعه بسه نفس و اما غیر ایشان را البته مضر و باعث اکثر امراض مذکوره است و بعد از میوه های تر و تازه و سبزیها باعث تکون مواد فجهٔ غلیظه و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بران باعث حدوث اکله و آشامیدن ماء بارد معتدل المقدار از موافق ترین آبها است برای اصحا و منبه اشتها و مستحکم کنندهٔ الیاف معده اما مضر عصب و اصحاب اورام احشا است و اب بسیار سرد خصوصا آب یخ و یا برف و یا آبی که در ان یخ و یا برف انداخته باشند و از همه بدتر آب تکرک است و هرچند آب سرد محرور المزاجان قوی را موافق و مقوی هاضمه و جاذبه و ماسکه و قوت اشتها و کبد حار حاد و تپهای حاره است و لیکن عموما مطفی حرارت غریزی و مضعف عصب مضر صاحبان سدد و صداع بارد سینه و احشای ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقا و استرخا و رعشه و ترهل و قولنج و ضعف باه و امثال اینها است خصوصا که اکثار در ان کرده شود بیوقت و مداومت بران نمایند و آب بشوره سرد کرده که معمول اهل هند است قریب بدینها است در منافع و مضار و مصلح آن مصطکی و عود و جوارشات مدره و امثال اینها است ماء کدر موافق اصحاب بطن یعنی اسهال و لیکن مسدد و مولد حصاه مصلح آن آشامیدن مدرات است و اما آب بسیار کرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و بثور و ورم حلق و قروح حجاب و رئه و نواح صدر و اغتسال معده و رفع تشنکی سوداوی و بلغم شور و تنقیهٔ معده و تحریک دوای مسهل و اذابهٔ بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین اوجاع و خارش بدن مفید و اکثار مداومت بران مضر معده و مرخی آن و مفسد هضم و مطفی طعام و مؤدی بدق و لاغری بدن است مصلح آن اشیای قابضهٔ بارده و شستن چشم صاحب رمد و اورام و بثور و قروح بدان نافع خصوص در انتها و اما آب نیم کرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علل طحال و صعود ابخره بدماغ و اکثار آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لهاه و سینه و

صرع و تنقیهٔ معده و تحریک دوای مسـهل و اعانت بر اسهال و قئ و اذابهٔ بلغم رقیق و تسکین تشنکی سوداوی و بلغمی شور و قلیل آن ناشـتا غاسل معده است و آب فاتر یعنی معتدل در سـردی و کرمی موافق سینه و معدهٔ ضعیف و احشا و مسکن خارش بدن است و ماء مدبر مستعمل در استسقا آنست که ده رطل آب باران را با یکرطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند نوع دیکر آنست که در

ص: ۱۵۵۱

۸۰۵یک صد رطل آب دو رطل سرکهٔ تند انکوری ریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل و یا هنک متخلخل المنافذ ریزند و آنچه از ان مترشح کردد در کوزهٔ ضیقه المنافذ کنند و بنوشند نوع دیکر آنست که بکیرند نشارهٔ چوب کز و آجر آب ندیده در آب یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند در کرما مصلح آبهای ردی فاسد و کدر ناصاف و مروق نمودن آنست و یا مقطر کردن بطریق عرق و یا در خم و سبو و یا سنک متخلخل و طریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک بلند بکذارند و متصل بدان ظرفی دیکر خالی که اندک از ان نشیب باشد نیز کذارند و فتیلهٔ پارچهٔ کرپاس نظیفی را تر نموده یک سر آن را در ظرف آب سر دیکر را در ظرف خالی کذارند تمام صافی آن در ان متقطر کردد و طریق تعریق آن و یا آب شور آن و یا آب تلخ و یا آسن یعنی متغیر الطعم و الرائحه و یا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصا خاک آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند و عرق کشند یک مرتبه و یا دو مرتبه و چون چند دانهٔ بادام را کوبیده در آب کدر شیره کشیده بکذارند صافی می کردد و ایضا چون قلیلی آهک خالص صافی و یا زاج در آب اندازند آن را صافی می کرداند و همچنین چون چند دانهٔ نرملی که تخم ثمری است هندی در آب شیره کشند و بکذارند صاف می کردد و داخل نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد و طبخ نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصا در تابستان و آب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است و نیز مصلح آن سیر و پیاز و تصفیهٔ آن بشب و یا بطریق مذکوره است و نیز مصلح هر آب ردی و نزد تغیر آب بآبی دیکر سیر و پیاز و سرکه و کاهو همه با هرکدام که باشد خوردن و داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی و بعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش نمودن و آهن داغ کردن و یا ممزوج نمودن ربوب حامضه و سرکه و سکنجبین است و در اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیکر خصوصا که آب منزل کذشته بهتر باشد و یا تدابیر مذکوره است

ماء البحر

بفتح باء موحده و سکون حاء مهمله و راء مهمله یعنی آب دریای شور

*طبیعت ان

کرم و خشک و زغاق یعنی تلخ و شور و تند

*افعال و خواص ان

جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل بلغم و صفرا و ناشف رطوبات و مفسد خون و مولد حکه و جرب و نطول کرم کردهٔ آن جهت وجع اعصاب و شقاق عارض از سرما و حکه و جرب و قوبا و اغتسال سر اقرع بدان با مداومت باعث شفای آن و جلوس در ان جهت لسع هوام و امراض بارده و استسقا المضار معده را مضر و موجب حبس طبیعت و سحج و قرحهٔ امعا و حرقه البول مصلح آن آشامیدن کوشت آب مرغ و مرق ماهی و اغذیهٔ رطبه دسمه و صمغ عربی و کل ارمنی با روغن بادام و العبهٔ مناسبه و طین حر و سویق جو بوداده در ان حل نمودن و بعد تصفیه آشامیدن و انداختن خرنوب و حب الآس و زعرور در ان*

ماء الجمه

بضم جیم و فتح میم مشدده و ها

*ماهیت ان

کویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و کویند از جوف نوعی ماهی حاصل می کردد که در بحر چین بهم می رسد

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن ربع درهم آن جابر کسر اعضا است و کفته اند دو مثقال آن را این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته شده باشد در یک روز باصلاح آورد و جهت کسیختن عروق و رض عصب و نیز طلا و مضمضهٔ آن جهت جوشش لثه و طلای آن جهت رفع آثار و قروح و حکه و جرب بسرعت مجرب ابن مولف کفته که در دریای هرموز نیز نوع ماهی بهم می رسد که از شکم او آبی خاکستری رنک برمیآورند و آن ماء الجمه و همان خاصیت دارد و باطراف می برند*

ماء الحماه

بفتح حاء مهمله و میم و الف و تاء مصدری یعنی آبهای کرم بورقی و زاجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال

۸۰۶اینها

*طبیعت مجموعهٔ انها

مائل بکرمی و خشکی

*افعال و خواص ان

محلل قوی و قابض و مانع تولید قمل آشامیدن قلیل آن حابس قئ و ماء الشبی جهت نفث الدم و سیلان بواسیر و فضول طمثی و غیرها نافع و اکثار آنها بغایت مضر و موجب ثوران حمی در ابدان مستعده و در سائر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامید ملینات و نیز مانند مصلح ماء البحر است*

ماء الرماد

بفتح راء مهمله و میم و الف و دال مهمله

*ماهیت آن

آبی است که خاکستر در ان اندازند چند مرتبه و جوش دهند و صاف نمایند

*طبیعت ان

کرم و خشک و با اصل آنچه آن خاکستر از ان است راجع و آنچه از یتوعات و اشجار حاره است کرم و تر بلکه خشک

*افعال و خواص آن

جالی و مجفف و محرق و معفن و قالع اوساخ و درین امر بهتر از صابون و آشامیدن بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال مخشن بواطن وجالی قصبهٔ رئه و معده از لزوجات و حابس قئ و غثیان و اسهال مصلح خشونت آن روغن بادام و نیم اوقیهٔ آن جهت خون منجمد در شکم و دفع سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و درد عصب و احتقان بدان جهت قرحهٔ امعا و طلا و قطور آن بر زخمها جالی و قاطع و اکال کوشت زائد و مجفف آنها است*

ماء الزفتی و القیری

بکسر زای معجمه و سکون فا و کسر تاء مثناه فوقانیه و یاء نسبت و کسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر را و یاء نسبت آبی است که در معدن زفت و یا قیر بهم می رسد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن آن مفتح سدد و مسخن بدن و سرخ کنندهٔ رنک رخساره و مورث قرحهٔ امعا و امراض حاره مصلح آن اغذیهٔ رطبهٔ دسمه و آشامیدن صمغ عربی و کل ارمنی با العبه و روغن بادام و یا با ادویهٔ مناسبه*

ماء الکبریتی

یعنی آبی که از معدن و زمین کبریتی برآید

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مسخن و مجفف و جلوس و اغتسال بدان جهت امراض سوداویهٔ ردیه مانند جرب و قوبا و بهق و تقشر جلد و اوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب و شخوص و ریاح بارده و جراحات کزیدهٔ سباع و سعفه و قرع یعنی کچلی و درد جکر و رحم و زانو و امثال اینها نافع المضار مضعف باصره و معده و امعا و مسخن جکر مصلح آن امراق دسمه و اشیای باردهٔ رطبه*

ماء المر

بضم میم و راء مشدده یعنی آب تلخ

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

ملطف اخلاط غلیظه مقطع بلاغم و مفتح سدد مضر محرورین و مفسد خون مصلح آن اشیای دسمه و جلاب ممزوج با آب و عسل و شکر و سیر مطبوخ و ماء الحمص قبل از ان و قبل از هر آب مشتبه است و یا جوشانیدن و یا مقطر نمودن آن است

ص: ۱۵۵۵

❃ماء المعدن

یعنی آبی که از معدن فلزات برآید مانند معدن مس و اهن و سرب و قلعی و امثال اینها

*طبیعت اینها

قریب بطبیعت آن فلزات است

*افعال و خواص آن

ماء النحاس خواه از معدن آن براید و یا آنکه مس تفته را در ان خاموش نمایند جهت فساد مزاج و جوشش دهان و ورم لهاه و درد کوش و تقویت اعضای ضعیفه بمضمضه و قطور و اغتسال بدان نافع مضر بواطن و آشامیدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الزفت است و ماء الحدید نیز خواه از معدن آن براید و یا آنکه آهن تفته را در ان سرد نمایند جهت طحال و استسقا و تقویت اشتها و تقویت باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال بدان نیز جهت امراض مذکوره در ماء الکبریت*

ماء الرصاص

یعنی آبی که از معدن سرب یا قلعی براید و یا آنکه سرب و قلعی کداخته و یا تفته در ان اندازند مولد قولنج و احتباس بول و رداءت آب اسرب زیاده از آب قلعی است

❃ماء الذهب

و الفضه بدستور جهت تقویت دل و دماغ و معده و کبد و باه و مالیخولیا و خفقان و اعانت بر نعوظ نافع و ممسک بطن و بالجمله ماء المعدن مورث عسر بول است*

ماء الملح

بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله یعنی آب شورخواه از معدن آن برآید و یا نمک در ان اندازند یا از چاهها و

۸۰۷چشمهای شور برآید

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

ص: ۱۵۵۶

و مضـار آن قريب بماء البحر است و مـذكور شـد و آن مسـهل است اولا و بعـد از مـداومت قابض است بسـبب نشف رطوبات مصلح آن شيرينيها و چربيها و مخلوط نمودن آرد جو بو داده و يخ و خاك خالص طيب است*

ماء التون

بضم تاء مثناه فوقانيه و سكون واو و نون لغت يونانى است و بعربى ماء النون بنون بجاى تا نامند

*ماهيت ان

آبى است كه از ماهى نمك سود ترشح كند

*طبيعت ان

كرم و خشك

*افعال و خواص ان

مضـمضهٔ آن جهت قروح متعفنـهٔ دهان و احتقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غليظه و وجع وركـ و عرق النسا و قروح امعا و تنقيـهٔ جراحـات كهنه و تجفيف آنهـا نافع و بالجمله مصـلح هر آبى كه عطش بسـيار آورد آشاميـدن دوغ ترش و شـيرهٔ تخم خرفه كه در دوغ ترش پرورده باشـند و ممزوج نمودن سركه با آب و ربوب حامضه و كذاشتن آلو بخارائى در دهان و اناردان است اما منافع مياه بترتيب اعضا اعضاء الراس ماء فاتر جهت اصحاب صرع و آب كرم مضر ايشان و ماء البحر جهت صداع بارد و مـاء النحـاس جهت قروح دهان و كوش مضـمضه و قطور آلات المفاصل ماء البحر و كبريتى اغتسال و اسـتحمام بـدان جهت امراض عصب بارد ماننـد رعشه و فالـج و خدر و امثال اينها اعضاء العين ماء القير مضـر چشم اعضاء الصدر و النفس و الغذاء و النفض آب بسيار سرد مضر سينه و قصبهٔ رئه و سرفه و آب فاتر جهت اورام حلق و لهاه و سينه و ماء بورقى بعضى اوقات جهت امراض رئه نافع و نطول آب دريا جهت اورام ثـدى و ماء الشب جهت نفس الـدم و ماء الحديدى جهت تقويت معده و امراض طحال و كرده و قولنج و ماء النحاس قريب بدان و جهت كرده و قولنج نافع و آب بسيار سرد مضر اصحاب سدد و باه و حابس بطن و مسـكن حركـات منى و ماء البحر و ماننـد آن از آبهاى شور مضـر معـده و مسـهل اولا و بعـد از مـداومت باعث امساك بسـبب تجفيف رطوبـات معـده و كرفتن بخـار آب دريا جهت استسـقا و آب بورقى مناسب حال معـده رطبـهٔ در بعضـى اوقات بسـبب نشف رطوبات آن و ماء الشب مانع قئ و ماء الحماه قابض بطن و ماء الكبريتى جهت اورام كبد و طحال و اوجاع آنها و احتقان آب دريا جهت مغص و هيضهٔ محتبس و اشاميدن آن مسهل و كاه باعث لذع مى كردد و آشاميدن مرق الدجاج مسكن آنست و آب شبى جهت منع اسـقاط و ادرار حيض و آب كبريتى جهت اوجاع رحم و ماء معـدنى باعث عسـر البول و حيض و ولادت و اكثر آنها باعث اطلاق بطن و بعض آنها مجفف مانند شبى و حابس بطن و محدث قولنج و ماء الكدر محدث سـنك كرده و مثانه و آب آهن تاب جهت نفث الـدم نافع الحميات مياه كبريتى و طينى و راكد بدبو همه محدث حميات غليظه و ربع اند السـموم آب دريا جلوس در ان جهت لسع افعى و سائر هوام قتاله نافع الجروح و القروح ماء القيرى جهت قروح مضـر و ماء البحر جهت حكه و جرب و قوبـا و قروح و بدسـتور آب كبريتى اسـتحمام بـدان و بجهت بهق و برص نيز مفيـد الاورام و البثور

آب کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات و ثآلیل آویخته الزینه آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از تقرح و قاتل قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول و ماء البزور و ماء الجبن و ماء الخیار و ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطن که عبارت از ماء العسل است و ماء القرع و ما الکافور و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماء الورد و ماء الهندبا بعضی آنها در مقدمهٔ کتاب و بعضی در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت و بتفصیل ان شاء اللّه تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد

ص: ۱۵۵۷

ماء القداح

بفتح قاف و دال و الف و حاء مهملتین

*ماهیت ان

مراد عرق کل نارنج است که مانند کلاب عرق کشند

۸۰۸مشهور بعرق بهار

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

ملطف و محلل اعضاء الراس و الصدر جهت صداع بارد و کزاز و سائر امراض بارده و نزلات و انعاش نفس و ازالهٔ خفقان بارد و تفتیح سدهٔ مصفاه و خیاشیم و چون در شیشه کرده ببویند جهت رفع امراض باردهٔ راس و تشنج حاصل در عضل محرک سر و کردن نافع و مداومت بوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و مضر کبد و معین باه و قاطع اسهال رطوبی چون ناشتا بیاشامند

مارکیاه

بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و ها لغت فارسی است

*ماهیت ان

نباتی است قریب بدو ذرع و برک آن شبیه ببرک بید و کل آن زرد و قبهٔ آن شبیه بسر مار منبت آن حریم آذربیجان

*افعال و خواص ان

اکثر متوطنین آنجا آن را کوبیده در شوربا ریخته می خورند و کویند که دیکر از کزیدن مار و هوام متضرر نمی کردند و شرط می دانند که بعد از ان تا یک هفته چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرار منی و جماع نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که بظن حقیر آنست که احبون باشد و اللّه اعلم

مارکیوا

بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و تارکیورا نیز نامند

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بدرخت تا بقدر پنج ذرع با شاخهای بسیار و صلب دیرشکن و برک آن از برک زیتون کوچکتر و نرم تر و کل آن سرخ شبیه بکل شب بوی و ثمر آن در میان برکها شبیه بفندق و مائل بسیاهی و در جوف آن دانهٔ سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و آنچه از حبوب مانند کرسنه و غیره را در ان بجوشانند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل کردد که تمییز نتوان نمود

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کنندهٔ بشره و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجهٔ آن مدر حیض و طلای برک آن با آب سترندهٔ موی آشامیدن دانهٔ آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است

مارماهیج

بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر ها و سکون یاء مثناه تحتانیه و جیم معرب مارماهی است و اهل مصر آن را افکلیس نامند

*ماهیت ان

ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا بیک ذرع و سفید رنک و بر پشت آن از سر تا دنباله خارها شبیه به اره و بیخار نیز می باشد و بر روی آب مانند ماهیان دیکر نمی آید

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و

خواص ان

خوردن کوشت آن را مقوی باه می دانند و زائل کنندهٔ ریاح و سردیهای بدن پیران و جهت وجع پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه یخنی آن با دارچینی و مصطکی و از برای امور دیکر و پیران مطنجن آن است

مازریون

بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون بیونانی حامالا نامند

*ماهیت آن

برک درختی است شیردار بقدر درخت سماق و سه قسم می باشد قسمی را برک سفید و بزرک و نازک و این را اشخیص خوانند و قسم دوم را برک زردرنک و از برک زیتون کوچکتر و از برک مورد بزرکتر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برک و بشیرازی مشت رو نامند و قسم سوم را برک سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آن است و لیکن چون این نیز خالی از غائله نیست و در قوت قریب بشبرم بدون تدبیر استعمال آن غیر مجوز و تدبیر آن آنست که برک قسم کبیر سفید آن را بکیرند و دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی تربد مدبر و افتیمون و پوست هلیلهٔ زرد و کل سرخ و رب السوس و زیرهٔ کرمانی و نمک هندی و در اسهال ماء اصفر و بلغم ایرسا و توبال النحاس و اسارون و عصارهٔ غافث و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرمکی صدفی

۸۰۹و سکبینج و نمک هندی و هلیلهٔ زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشنبر اولی است و سبب اطلاع بر مازریون را ملا احمد تبتی در تاریخ الحکما خود چنین نوشته که از جملهٔ اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمده بالاتفاق کفتند که این قابل علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع کردانیده کفت مرا بکذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و بکرسنکی نمیرم اطبا کفتند تو بهر چه میل داری بخور که بعد از ان هیچ کس مانع تو نخواهد بود پس آن مرد کفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچها می کردند و چیزهای خوردنی و حلاوی می فروشند بخرم و بخورم چنان کردند اتفاقا اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته می فروخت طبیعت ملهمهٔ او میل بآن کرد از ان ملخ پخته قدری صالح خریده تناول نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد متعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که کمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از ان بالکلیه از ان مرض نجات یافت چنانکه هیچ کس او را نمی توانست شناخت چون این خبر باطبائی که مدتی در معالجهٔ او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از ان اطبای که حدت او نسبت بسائر طبیبان دیکر زیاده و قوی بود بائع ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور زمینی بود و در ان زمین چه کیاه بود کفت من این ملخ را از جائی صید کردم که در ان موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیکر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از ان فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قویتر است چنانکه اکر بوزن یکدرهم تنها از مازریون بشخصی دهند یحتمل که آن اسهال آرد که حبس آن ممکن نباشد و بنا بر خطری و غایلهٔ که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند و عند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال می نمایند و آنجا دو طبخ یافته یکی در شکم ملخ و دیکر در آب که ملخ فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و باصلاح و اعتدال آمده و لهذا

از ان این عمل بی خطر و غایله بظهور آمد و این از الهامات جناب باری است تقدس و تعالی مر طبیعت را

*طبیعت ان

در آخر سوم و در چهارم نیز کرم و خشک کفته اند

*افعال و خواص ان

جالی و منقی و مقشر و بسیار حریف تند اعضاء الراس مضمضه بطبیخ آن خصوصا سیاه آن مسکن درد دندان و چون بر پارچهٔ از برک آن فلفل سوده مالیده بر دندان کذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء الغذاء و النفض مسهل ماء اصفر و حیات و حب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف کرده نافع خصوصا برک تر و تازهٔ آنکه در هنکام کل آن اخذ نموده در سرکه بدستور مزبور خیسانیده خشک نموده مقدار شش قیراط آن را در یکرطل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید بتخصیص که با فودنج جبلی جوش نموده باشند و کاه می خیسانند بیست درهم آن را در دو سیر شراب و دو ماه می کذارند پس صاف نموده دو ماه دیکر می کذارند پس می آشامند جهت استسقا و تنقیهٔ نفاس و چون شش درهم آن را در یکرطل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند اما نسوزد یکدرهم تا پنج درهم آن اسهال برفق نماید و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید و بعضی کفته اند مسهل سودا و اخلاط بلغمیه نیز است خصوصا که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند و بیاشامند و بعضی یک مثقال آن را با دو مثقال افسنتین و با عسل مطبوخ بقوم آورده سرشته شیاف ساخته برمیدارند و واجب است که بحسب ارادهٔ اسهال ماء اصفر و هریک از اخلاط و اخراج اقسام

ص: ۱۵۶۱

۸۱۰کرم معده و امعا با ادویهٔ مسهلهٔ مناسبه و مصلحهٔ هریک ضم نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن سه وزن آن ایرسا و دو دانک وزن آن مقل الیهود الجروح و القروح ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیهٔ چرک قروح و سخه و قلع خشک ریشه و تجفیف جرب رطب بسبب جوهر اکال محلل مجفف آن و با موم روغن جهت جرب متقرح الزینه طلای برک آن جهت بهق و قوبا و نمش بتنهائی و یا با کبریت نافع المضار مضر محرورین و اطفال و ضعفا و در فصل کرما و بلدان حارهٔ یابسه و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جکر و مقی و مورث کرب و غم و دو درهم از غیر مدبر آن خصوصا زرد و سیاه آن قتال بقئ و اسهال و کرب و غشی تدبیر آن قئ فرمودن بشیر کاو تازه دوشیده مکرر با جلاب و میبه خوش بو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از ان مرقهای چرب آشامیدن و مبردات قوی و مثرودیطوس و تریاق طین مختوم بهترین مداوای آنست و چون با آرد جو و زیت و آب سرشته بموش و سک و خوک بخورانند بمیرند و شیر درخت آن در چهارم کرم و خشک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جوارش و دوا و حبوب و روغن و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین برک آن در قرابادین کبیر مذکور شد

ص: ۱۵۶۲

ماس

بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند

*ماهیت ان

از احجار نفیسه و صلب ترین و خشک ترین احجار است و الوان می باشد از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سیاه کمرنک که بهندی تیلیا نامند و سفید آن کثیر الوجود و زرد و سرخ و سیاه سبز کمرنك و یکرنك خالص هریک ازینها کمیاب و تیلیا و داغدار سفید آن معیوب و داغدار یداغ سرخ آن را بدیمن می دانند و بهترین همه سفید یکرنك شفاف براق بزرک قطعۀ آنست و همچنین الوان دیکر آنکه یکرنك و صاف باشند و معدن آن ملك دکهن حوالی کلکنده و جهنه پنه است طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده خاك آن را برآورده بر زمین می پاشند و بران آب ریخته در وقت ارتفاع آفتاب از کناری بران نظر می کنند هر جا که برقی بنظر درآید آن را نشان کرده رفته برمیدارند و همچنین باز زیر و رو کرده بران آب پاشیده بدستور در آفتاب بران نظر می کنند و در ابتدا قبل از حکاکی برق بسیاری و صفا چندانی ندارد و حسن و قبح آن خوب ظاهر نیست و بعد از حکاکی حسن و قبح آن ظاهر می کردد و در برازیل از جزائر ارض جدید جنوبی نیز بهم می رسد و لیکن بخوبی و سفیدی و شفافی و صلبی دکهنی نیست و الماس را بالماس سیاه سوده با لاك کرم کرده سرشته چرخی ساخته بجای سنك سنباده در حکاکی احجار دیکر حکاکی می نمایند و قطعهای آن مانند طلق و زرنیخ و رقی ورق ورق بر روی هم چسپیده غیر محسوس می باشد بعضی از ان قابل جدا کشتن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانی که عارف بدانند آن را که قابل است از هم جدا می نمایند و آنچه مشهور است که از سرب آن را می تراشند و حکاکی می نمایند اصلی ندارد و هریک از الوان آن را بنامی مخصوص خوانند مانند آنکه آنچه شبیه برنك نوشادر است و شفاف نوشادری و سفید شبیه برنك نقره را قبرسی و آنچه سفیدی رنك آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرك آن را ماقدونی نامند و زیتی نیز و این را بعضی بهترین همه می دانند و آنچه برنك آهن است حدیدی و احجار دیکر و آلات حدیدی هیچ یك در ان اثر نمی کند و آتش نیز مکر بدشواری بسیار و اهل هند آن را مکلس می سازند به نحوی خاص و مکلس آن را بسیار نافع می دانند جهت امراض مزمنۀ صعبه

ص: ۱۵۶۳

*طبیعت آن

در چهارم سرد و خشک و بعضی کرم دانسته اند

*افعال و خواص ان

تعلیق آن مقوی دل و رافع خوف و فزع و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مسدس شکل آن مانع صرع و سنون آن جالی دندان و خطرناک و اجتناب از ان اولی و کذاشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون

۸۱۱کلفتی و کفته اند از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته نمی کردد المضار سمی است و قلیل آن نیز قاتل بتقطیع اعضای باطنی مداوای آن قئ نمودن با شیر تازه دوشیدهٔ کاوی و با روغن مکرر تا تمام آن برآید و آشامیدن مرقهای چرب بعد از ان

ماش

بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربیست و مج نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بهندی مونک نامند

*ماهیت آن

حبی است از حبوب معروفهٔ ماکوله و در اکثر بلاد کثیر الوجود و آن حبی است کوچک مدور اندک طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی غیر تیره و بعضی زردرنک و در بنکاله بعضی پوست آن سیاه بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز پس زرد و زرد آن دیرتر پخته کداز می کردد از سبز خصوص زرد دانهٔ ریزهٔ ان و قوت آن تا سه سال باقی می ماند

*طبیعت ان

در آخر اول سرد و مائل بخشکی و مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مائل بکرمی و با عفوصت

*افعال و خواص ان

لطیفتر از عدس و نفخ آن کمتر از باقلا و در جلا کمتر از باقلا و اصلح حبوب ماکوله است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح الکیموس و لیکن بطئ الانحدار خصوص مقشر آنکه قشر آن را بالتمام کرفته باشند زیرا که یبس و قوت تحلیل و جلا در قشر آن است و از اغذیهٔ تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج کرم و حمیات حارهٔ حاده است جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خون است اعضاء الصدر و الراس و الغذاء مقوی عصب و اعضای عصبانی و قوت باصره و جهت درد سر حار و نزلات و ورم لهات و سرفه و حمیات حارهٔ حاده و امراض کرده نافع زیرا که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفراویه با برک خرفه و کاهو و سرمق و جو مقشر و مطبوخ آن با پوست با

حماض حابس بطن و از خواص آن است که با وجود برودت تحریک سودا نمی نماید و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما هرکاه ارادهٔ تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آن را طبخ نمایند با ماء القرطم و روغن بادام شیرین و هرکاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آن را بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آن را بریزند تا قوت حارهٔ جالیهٔ آن زائل کردد پس آب خالص داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند و اکر با حبس تسکین حدت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار ترش افشرده با پردهٔ سفید جوف آنکه شحم الرمان نامند و یا با سماق و زیت رکابی و اکر زیت خوش نیاید با روغن بادام شیرین طبخ دهند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات حاره نافع المضار ماش مبرود المزاج و پیران و کسانی که در معدهٔ ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن و مضر دندان و باه مصلح آن در مبرودین افاویهٔ عطرهٔ حاره مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی و خردل و امثال اینها و در محرورین طبخ آن با ماء القرطم و یا با حموضات مذکوره و نیز در محرورین ماء القرطم و روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه که در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضای مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلا که نوعی از شراب است و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و جدا شده نافع است و الوان اطعمهٔ مصنوعه از ان را مانند براوبری و بری کشمیری و پاپروپهتی و دال و منکوچهی و ماش پلاو و کهچری و لدوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شد و اما حبیکه در ملک هند و بنکاله و دکهن می شود آن را ماش وارد بضم همزه و سکون را و دال مهملتین و به بنکالی کلائی نامند و غیر آن ماش است و کسانی که آن را حب القلت دانسته سهو نموده اند و آن حبی است برنک و شکل ماش و بزرک تر از ان و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و یا خمیر کردن در آب لزوجت آن ظاهر می کردد و در ملک هند و بنکاله پخته باسپ و غیره دواب می خورانند و خود نیز می خورند مانند مونک

*طبیعت ان

کرم در اول و تر در دوم و با رطوبت

۸۱۲فضلیه

*افعال و خواص ان

بسیار نفاخ و بطئ الهضم و مولد منی و منعظ بسبب نفخی که دارد و ضماد آن جهت امور مذکوره در ماش انفع و جهت برص که تازه بتازه سائیده روزی چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالی مفید دانسته اند و در ملک هند و بنکاله آن را نیز مانند ماش پخته می خورند و انواع اطعمه مانند ماش از ان می سازند و در قرابادین شمهٔ ذکر یافت*

ماسفودون

بفتح میم و الف و فتح سین مهمله و ضم فا و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و نون

*ماهیت ان

کفته اند اسم هندی دوائی است که در ملک هند می روید و از انجا می آورند شاخ و برک آن شبیه بریحان و برک آن از برک آن عریضتر قریب ببرک آس و مدور و نازک تر و در بو شبیه بسنبل هندی و کل آن شبیه بیاسمین و از ان لطیفتر

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

در جمیع افعال قریب بسنبل و جهت خوشبوئی داخل ادهان می نمایند خصوص برک آن را*

ماعز

بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و زای معجمه لغت عربی است و معز نیز و بفارسی بز و نر آن را تیس و بترکی کجی و بهندی مادهٔ آن را بکری و نر آن را بکرا نامند

*ماهیت ان

حیوانی است مشهور از حیوانات ماکوله اللحم کوشت آن نسبت بلحوم حیوانات دیکر بعد از کوسفندان است و الطف و بهترین آن جوان یکساله فربه صحیح المزاج آن است و اهلی و صحرائی و جبلی می باشد

*طبیعت آن

کرم و تر و کرمی آن از لحم کوسفند یعنی ضان کمتر و جبلی از اهلی کرمتر و لطیفتر و بری از اهلی نیز کرم تر و لطیف تر

*افعال و خواص ان

موافق محرورین و مرضی و در فصل و بلدان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف سبک مضر سوداوی مزاج مصلح آن بادام و نارجیل و خرما و خوردن میوه های تر و تازه و ترشیها و کشک با آن بغایت مضر و کوشت بزغاله ما فوق شش ماه با رطوبت غالبه و بهترین لحوم مسکن غلیان خون و ملطف و موافق مرضی و ناقهین و کذاشتن کوشت بز کرماکرم بر عضو ضربه و صدمه رسیده و کوفته شده و بدستور پیچیدن عضو در پوست کرماکرم آن مسکن وجع و درد و باعث عدم تورم آن و بستن پوست سر بزغاله در حین کرمی بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن و ضماد مغز سر آن مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه العین اکتحال زهرهٔ آن رافع غشاوه و جکر بز سیاه را چون شرحه شرحه نموده آن را بآن مخلوط کرده دارفلفل و زنجبیل بر ان پاشیده کباب نمایند و چون آب مترشح از ان را کوفته در چشم کشند جهت شب کوری مجرب و سنون سرکین نیم سوختهٔ آن با نمک سنک جهت رفع زردی دندان و عفونت لثه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض چون خصیهٔ آن را شکافته زراوند مدحرج و نطرون و زیره بر ان پاشیده خشک کنند یک مثقال آن با آب کرم جهت بهر و ربو و درد جکر و مثانه و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر و چون با بوره و صعتر خشک کنند یک مثقال آن با سرکهٔ عنصل جهت سپرز و چون بز نر چهار ساله یکرنک سرخ را در اول فصل هنکام رنکینی انکور ذبح نمایند و خون اول و آخر آن را بریزند و خون وسط را در ظرفی بکیرند و بعد از بسته شدن ریزه ریزه کنند و بر روی کاه و یا غربال در سایه خشک نمایند و آن را ید اللّه نامند جهت آنکه در تفتیت سنک کرده و مثانه قوی الاثر است و بیعدیل و آشامیدن حریرهٔ پیه آن با آرد برنج و جاورس جهت سحج و اسهالی که از اغذیهٔ حارهٔ حاده بهم رسیده باشد و جهت منع افراط عمل مسهل و احتقان بدان با آرد جو جهت قرحهٔ امعا و آشامیدن سرکین آن جهت یرقان و با ماء العسل جهت کشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجهٔ خشک آن با کندر جهت رفع ادرار حیض و آشامیدن سم سوختهٔ آن با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب مقدار شربت آن تا دو درهم و طلای سرکین آن با بول آن جهت استسقا و ورم طحال و طلای مطبوخ آن با بول اطفال جهت رفع قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و ماء اصفر الاوجاع و الاورام و البثور ضماد پیه آن مسکن دردها و طلای سرکین آن محلل اورام کهنه و سرکین سوختهٔ آن الطف و جالی

۸۱۳و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب و بدستور طلای نیم سوختۀ آن با سرکه جهت داء الثعلب و ثآلیل منکوسه و با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و با بزر البنج جهت کوچک نمودن پستان و انثیان و ضماد سرکین پختۀ آن در شراب و حلبه جهت تحلیل اورام و چون کردۀ آن را شرحه نموده و کبریت بران پاشیده کباب نمایند و آب مترشح از ان را نیز بر بهق بمالند زائل کرداند القروح و الجروح پیه آن رویانندۀ کوشت بر زخمها و طلای سرکین محرق آن با عسل جهت قروح ساعیه و شهدیه السموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح و آشامیدن سرکین سوختۀ آن جهت کزیدن هوام طلای سرکین خشک بز پخته با شراب و یا سرکه جهت جذب سم هوام و زهرۀ بز کوهی بادزهر سموم هوام الات المفاصل ضماد پیه آن با سرکین آن و زعفران جهت نقرس و داغ کردن بسرکین خشک آن جهت عرق النسا از مجربات و مشهور است بداغ عربی و طریق آن آنست که سرکین را افروخته در پشمی پیچیده در موضع عمیقی که در تحت بندها و محاذی ابهام است بکذارند تا حرارت آن کم کردد پس تبدیل بدیکری نمایند تا حرارت آن محسوس در ورک کردد و طلای محرق و غیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حار آن طرد الهوام بخور سرکین آن کریزانندۀ هوام و حشرات است الخواص چون شاخ و سم آن را با ترب و عسل و بید انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم سازد و چون آن را حل کنند مدادی در غایت سیاهی باشد*

ص: ۱۵۶۷

مالک الحزین

بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حاء مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و آن را مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بکله

*ماهیت ان

از طیور آبی است سفید و جثهٔ آن بقدر جثهٔ کبوتری و کردن و پاها و منقار آن دراز و در اکثر کنار آبها مجاور و سر بزیر افکنده می باشد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

کوشت آن غلیظ و مولد ریاح و مقوی کرده و محرک باه مصلح آن ادویهٔ حاره طلای پیه آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزلات است*

مال کنگنی

بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون و با لغت هندی است

*ماهیت

ان

تخم نباتی است هندی و نبات آن را یک ساق و یا دو ساق و تا بقدر یک قامت و شبیه بنبات دخن و ساق آن از ان قویتر و برک آن بزرکتر و در طول و عرض زیاده و خوشهٔ آن نیز بزرکتر از ان و دانهٔ آن بقدر دخن و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک پهن و سرخ تیره رنک و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته در غلافی دیکر و در ان خوشه و طعم آن با حدت

*طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول تر دانسته اند

*افعال و

خواص آن

اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورک و رکبه و امراض باردۀ رطبۀ دماغیه و عصبانیه و لیثرغس سعوطا و تدهین بدهن آن جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و امتلائی و امراض مذکوره و بدستور تکمید بدان اعضاء الصدر و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و هاضمه و اشتهای طعام و کبد و باه و رفع ضعف آنها نافع و بدستور تدهین بدهن آن جهت تقویت باه بغایت مؤثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنی یک حبه و یا کمتر از ان با برک تانبول و روز دوم اندک از ان زیاده و روز سوم نیز از ان اندکی زیاده و همچنین تا به حدی که موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و اهل هند بانحای شتی آن را مستعمل دارند مانند آنکه از یکدانه شروع

۸۱۴می نمایند و هر روز یکدانه می افزایند تا بصد دانه می رسانند و باز بتدریج کم می نمایند تا با تمام رسد از برای اکثر امراض قویۀ باردۀ رطبۀ مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی مبرود و مرطوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل روز بهمان ترتیب که از یکدانه شروع می نمایند و یکدانه می افزایند تا چهلدانه و باز بدستور می کاهند و از برای امراض دون آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست و یازده و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم می نمایند تا بیک دانه و در ایام استعمال چند روز قبل و بعد از ان از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و حرکات عنیفه و اشیای حارۀ حریفه مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب می نمایند و کفته اند تدهین بروغن آنکه در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام و خورانیدن بدان نیز تا مدت بیست و یک روز جهت جذام و نیز دانهای درست آن را در روغن کاو خالص بریان می نمایند و روزی یک کف آن را می خورند و می کویند قوت باه را بحدی می رساند که بشرح نمی آید و نیز در شیر کاو می جوشانند و صاف نموده از ان شیر ماست بسته روغن آن را می کیرند و روزی مقدار یک اوقیه آن را با شیر برنج می خورند و می کویند که موی را سیاه می کرداند و دیکر موی سفید نمی روید و کفته اند که اکر یک آثار آن را در ده آثار شیر بخیسانند آن مقدار که تمام را جذب کند و هر روز هفت دانۀ آن را بلع نماید کسی که عنین باشد یا قوت باه او بسیار ضعیف کشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آن را بروغن ضفدع چرب کرده روغن از ان اخذ نمایند و بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اکر در بول شیر و یا شغال چند روز بخیسانند و سه روز متواتر بزن فاحشۀ زانیه بخورانند شهوت او بالکل زائل کردد و چنانکه دیکر رغبت بر جماع نکند و کسی برو قادر نکردد المضار مضر محرور المزاج و فصول و بلدان حاره و جوانان و چون حار حاد است اکثر ضرر می رساند چنانچه شنیده شد که چند کس خوردند و همه متضرر کردیدند و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصا از داخل و نیز دهن آن را و ادهان حبوب دیکر را بدین نحو اخذ می نمایند که در دیکی تا نصفه آب کرده و بر سر آن پارچۀ صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش می کذارند و تخم آن را هر مقدار که می خواهند کوبیده بران پارچه می پاشند و سر آن را بسرپوش می پوشند تا بخار در ان مجتمع کردد بعد از یک دو ساعت برداشته تخم کوبیده را با پارچه می فشارند آنچه روغن از ان براید اخذ می نمایند و مرتبۀ دیکر نیز بدستور بعمل می آورند تا دیکر روغن در ان نماند و این بهترین طرق آنست*

ماليا

بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف

*ماهیت ان

بعضی مران دانسته اند و یونس کفته درختی است که در بلاد شام می شود

*افعال و خواص ان

آشامیدن برک آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن رافع برص و خوردن نشارهٔ چوب آن کشنده است حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که بهندی آن را اکول نامند برک آن شبیه ببرک بادام و کل آن سفید است و چوب آن را چوب حیات دانند چون بیخ آن را سائیده بمار کزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و جهت هیضه نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای سمی بقئ می نماید*

مالیقراطن

بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح قاف و راء مهمله و الف و ضم طاء مهملهٔ مشاله و نون لغت یونانی است بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی عسل و قراطن بمعنی ماء است

*ماهیت ان

آنست که یک وزن عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران و یا آب صاف شیرین بآتش ملایم طبخ دهند و کف آن را بکیرند تا دو ثلث بماند پس صافی نموده نکاهدارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اکر مرکب خواهند بعضی ادویهٔ مناسبهٔ حاره و یا

۸۱۵بارده بحسب عرض و غرض اضافه نمایند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد

*طبیعت ساده ان

کرم و تر

*افعال و خواص ان

جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معدهٔ سرد و احشا و اشتها و دافع امراض باردهٔ عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل و قئ و قراقر شکم و اذیت ادویهٔ قتاله و ضعفی که از جماع بهم رسیده باشد و مدر بول و حیض مضر محرور المزاج و صفراوی و اورام حارهٔ احشا مصلح آن ربوب حامضه مقدار شربت آن تا سی مثقال است

شیـخ الرئیس در مبحث قولنـج کفته که ماء العسل ماخوذ برای قولنج باید که طبخ بسـیار یافته باشد تا نفخ آن زائل کردد و الا ضعیف الطبخ نفخ می نماید*

ص: ۱۵۷۰

مامیثا

بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت نبطی است و آن را همینا نیز نامند

*ماهیت ان

نباتی است شبیه به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن و برک آن مائل بسفیدی و با زواید شبیه باره و مزغب و با رطوبت چسپنده و کل آن زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه و پر آب و ثمر آن مانند خشخاش مقرن و بی غلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری که در قرون می باشد و تخم مامیثا بقدر کنجد سیاه و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان می ریزد و در بهار عود می کند بخلاف مامیثا که اثری از ان در ظاهر نمی ماند و در سرطان ثمر مامیثا می رسد و آن را کوبیده اقراص می سازند بهیأت بلوطی و آن را عصارهٔ مامیثا و شیاف مامیثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و بهترین آن زرد مائل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل کردد و عصارهٔ مجفف آن بهتر از جرم آن و کفته اند آن دو نوع می باشد نوعی را که کل سرخ است از غامونی نامند و آن غیر مستعمل و نوعی که کل آن زرد است مستعمل و کفته شد

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و در اول نیز کفته اند

*افعال و خواص آن

قابض و رادع و محلل و مقوی اعضا اعضاء الراس و العصب و الصدر و المعده طلای آن جهت درد سر و مفاصل حاره و منع انصباب مواد بچشم و ابتدای رمد و حرارت اجفان و سلاق و وردینج و ورم حار آن و دلوک آن جهت قلاع دهان و اکتحال آن جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال رافع خفقان و اسهال صفراوی با ادویهٔ مناسبهٔ معینه و مسمن بدن است الاورام و البثور و حرق النار طلای عصارهٔ آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختکی آتش و سحجی که بسبب حرکت در زیر بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و نقرس بیعدیل مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن سماق مضر سپرز مصلح آن بادام شیرین است*

مامیران

بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و نون

*ماهیت ان

قسمی از زرد چوبه است ساق و شاخهای نبات آن از زمین مرتفع و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و مائل باستداره و سفید مائل بزردی و با لزوجت و بیخ آن پر شعبه از یکجا روئیده و کوچکتر از زردچوبه و باریک تر از ان و کرهدار و غیر مستقیم و در کوههای آن ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و از هند و چین و خراسان آورند و هندی آن زرد و مائل بسیاهی و چینی آن زرد زبون تر از هندی و خراسانی آن تیره رنک مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک صلب کرهدار تازهٔ چینی آنست و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جالی و محلل و مفتح و مفرح جلد و مشقق ناخن اعضاء الراس سعوط آن با عسل جهت تنقیهٔ دماغ و اکتحال آن جهت جلای بیاض و ناخنه و ظلمت بصر و روشنائی آن را بیفزاید و مضغ آن جهت درد دندان اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن

۸۱۶با شراب جهت یرقان سدی و تحلیل ریاح غلیظه و زحیر و مغص و ادرار بول و طلای آن جهت انقلاب رحم و ورم بواسیر بی نظیر و بعضی مضر کرده کفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زردچوبه و نصف آن مر الزینه طلای آن با عسل و با سرکه جهت برص ناخن و کلف و برش و جرب و رفع آثار جلد نافع است

ص: ۱۵۷۲

ماهودانه

بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی است بمعنی قائم بالذات یعنی در اسهال بتنهائی بی معاونت دوائی دیکر کافی است

*ماهیت ان

نباتی است شیردار و آن را اهل مشرق حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدند است ساق نبات آن بقدر ذرعی و بسطبری انکشتی و برکهای ساق آن دراز شبیه ببرک بادام و برکهای شعبهای آن ریزه مائل بتدویر شبیه ببرک زراوند طویل و کل آن زرد و ثمر آن در غلافی مخروط شبیه بخیار کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هریک در غلافی دیکر و دانهٔ آن از دانهٔ کرسنه بزرکتر و پوست آن اغبر و مائل بسرخی و مغز آن سفید و شیرین و چوب و بیخ آن باریک و قوت آن تا دو سال باقی می ماند کویند منبت آن بلاد هند و عراق است و کویند دانهٔ آن شبیه بماش است و بزرکتر از ان و در غلافی شبیه بلوبیا

*طبیعت شیر آن

در سوم کرم و خشک و برک و دانهٔ آن در آخر دوم

*افعال و خواص آن

آشامیدن آب برک مطبوخ آن با خروس سال خورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع دانهٔ آن از سه دانه تا هشت دانه مسهل و آشامیدن کوبیدهٔ حب بستهٔ آن با آب سرد در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سوداوی و کیموس مائی زیاده از درست بلع نمودن آن مقدار شربت آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد و از برک آن تا دو درهم و زیاده بر ان غیر مجوز و آشامیدن آب سرد معین عمل آنست مضر رئه و معده و مصلح آن انیسون مضر سفل مصلح آن کثیرا و کفته اند چون ماهودانه مفقود است بالفعل بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برک آن را بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه پخته می خورند اسهال می نماید و بجهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مرق خروس سال خورده پر ریخته جهت قولنج و ادرار بول و لبن آن نیز مسهل است و بدل آن نیم وزن آن دند و بوزن آن حب الخروع و یک وزن و نیم آن حب النیل است

ص: ۱۵۷۳

ماهیزهرج

بفتح میم و الف و کسر ها و یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و جیم معرب از ماهی زهرهٔ فارسی است بمعنی سم سمکا جهت آنکه کشندهٔ ماهی است

*ماهیت ان

نوعی از فلوس است که بترکی سقوبروئ نامند و نزد اکثر اطبا پوست کیاهی است شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر ذرعی و برک آن مفروش بر روی زمین و کل آن زرد و در آخر ساق آن از جوانب آن رسته بهیئت سرو و پوست ساق آن مائل بزردی و با اندک حدت شبیه بحدت پوست بیخ کبر و مستعمل همین است نه سائر اجزای آن و قوت آن تا سه سال باقی می ماند و بهترین آن پوستهای باریک زردرنک تازهٔ آن با اندک حدت و تندی آنست

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل و از برای مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و قوی کثیر النفع مضر امعا مصلح آن کثیرا و نشاسته و انیسون و با روغن بادام چرب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریحی و چون آن را کوبیده در آبی که در ان ماهی باشد اندازند ماهیان بیحس کشته بر روی آب آیند و بمیرند و کویند ماهیان

۸۱۷مست کشته بر روی آب آیند

فصل المیم مع الثاء المثلثه

مثنان

بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربی است

*ماهیت ان

نباتی است که کرم دانه ثمر آنست و آن دو قسم می باشد قسمی را شاخهای انبوه و خشن و بقدر دو ذرع و برک آن شبیه ببرک مازریون و از ان نازکتر و با رطوبت چسپنده و کل آن سفید و از ما بین کل ثمر آن می روید شبیه بتخم مورد و مائل باستداره و سبز و بعد از رسیدن سرخ می کردد و پوست آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و آن را جرم دانه و کرمدانه نیز نامند و برک و تخم آن مستعمل

*طبیعت ان

جمیع اجزای نبات آن تا سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن یک درم آن با حریره ها و یا بلع نمودن دانهٔ آن را درست مسهل قوی بلغم و مانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یک درم الزینه طلای کوبیدهٔ آن باعث ادرار عرق بسیار و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت نافع و زنان حب آن را در فرزجات مسخنه و ناشفهٔ رطوبات و خوش بو کنندهٔ ارحام و معینه بر حمل و مشوقه و ملذذهٔ جماع مقدار ربع درهم آن را استعمال می نمایند و برک آن در افعال مانند تخم آن و باید که آن را در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند و خشک کرده نکاهدارند و عند الحاجات بکوبند و شظایاء آن را از ان جدا کنند و آشامیدن دوازده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع و بدستور در سرکه خیسانیده آن جهت رفع غایلهٔ که دارد و با طبیخ باقلا و یا عدس مسهل برفق و حمول آن مخرج جنین و قاتل آن و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب مقدار شربت برک آن در مطبوخات تا سه درم و باید که یک شبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برک مازریون و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و از تخم آن یک درم که بدستور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و مورث جراحت حلق اکر بدان رسد و سحج و خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم می رسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود منبت آن قریب دریاها و آبها و ریک زارها و نبات آن بقدر دو شبر و چتری و برک آن مانند برک ابهل واثل و در پهلوی هم و کل آن زرد و باریک و از میان برکها روئیده و تخم آن بقدر انجره و سفید رنک و بیخ آن خشبی و بی فائده و کفته اند که کرمدانه این قسم است نه قسم اول و مستعمل تخم و برک آن

ص: ۱۵۷۵

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

آشامیدن یک درم برک خیسانیدهٔ آن در سر که یک شبانه روز و یا با روغن بادام آشامیدن مسهل ماء اصفر و بلغم خام و اقسام کرم معده و استسقا را نافع و چون پنج درهم آن را با یک اوقیه مویز بیدانه در یکرطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف نموده یکدرهم با روغن بادام در ان ریخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام و ماء اصفر و استسقا و اخراج اقسام کرم امعای صغار مفید الجروح و القروح استعمال فتیلهٔ آن در خنازیر و جراحات خورندهٔ کوشت فاسد و منقی اوساخ و چاق کنندهٔ آنها و بدستور ضماد برک آن با ادویهٔ مناسبه و یا بتنهائی*

مثلث

بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده و ثاء مثلثه در آخر

*ماهیت ان

اکثری کفته اند آب انکوری است که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از قول شیخ الرئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود املی در شرح کلیات ایلاقی معلوم می کردد که مثلث عبارت است از آب انکور سه جزو و آب خالص یک جزو که جوش نمایند تا یک ثلث آن برود و آنچه در صدر ذکر یافته و اکثری کفته اند اشتباه است منشای آن و حمل مثلث فقهی است نه طبی و مثلث طبی این است که ذکر یافت و مثلث فقهی آن است که شراب انکوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند و بالجمله در طبیعت و منافع قریب بخمر است و مولد خون

ص: ۱۵۷۶

۸۱۸صالح متین و مقوی هاضمه و موافق ذات الجنب و ذات الصدر و آبله و حصبه و مقوی باه مبرودین و زیاده کنندهٔ منی و اکثار آن مضر محرورین مصلح آن بسیار سرخ آن با آب است*

فصل المیم مع الجیم

مجنح

بضم میم و سکون جیم و فتح نون و حاء مهمله لغت عربی است بفارسی کل خوش نظر نامند

*ماهیت ان

نوعی از ریاحین است

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص ان

قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصارهٔ آن جهت کرم کوشت و قرحه و درد آن نافع است*

مچوقان

بفتح میم و ضم جیم عجمی و سکون واو و فتح قاف و الف و نون

*ماهیت ان

از ادویهٔ جدیده است که از ارض جدید از بلدی که مچوقان نامند نصاری می آورند و آن بیخ نباتی است سفید رنک شبیه به فاشرا نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن مفروش بر زمین و برک آن مدور و در ان رکهای بسیار و ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشهٔ مانند خوشه عنب الثعلب و در وسط تابستان در تموز می رسد و بیخ آن سطبر و سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی آن را بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا با حرافت و حدت بسیار است بخلاف این بیخ

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک با قوت مسهله و قابضه مانند راوند و ازین جهت بغلط بعضی نوعی از راوند دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه درین دوا نیست کیفیتی که مستکره طبیعت باشد و رائحهٔ ثقیل و طعم کریهی چنانچه در راوند است

*افعال و خواص آن

جهت نوازل و وجع مفاصل و کرده و قولنج و سلعهٔ رطبه نافع جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن و مخرج خلاصهٔ آن و بسا است که استعمال یک قیراط آن با شربتی و یا معجونی موافق پنج شش مجلس بی تعب اطلاق می نماید و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده می شود بآن چوب چینی و عشبه و شجره النبی و صاسفراس و قوت قنبا که عصارهٔ ریوند نامند و امثال اینها جهت آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل و ظهر و غیرها و در حمیات مزمنهٔ مستمره عظیم النفع است جهت آنکه مفتح سده است بقوت تمام و کیفیت استعمال آن بانحاء بسیار است از مربای آن مانند مربای اصول دیکر و معجون بیشتر سفوف آن با شکر یا اشربهٔ مناسبهٔ مرض با عرق رازیانه یا انیسون یا دارچینی و یا مطبوخ هریک آنها و بهترین معاجین معجون ورد مسهل است جهت آنکه مناسب و موافق آنست در غایت موافقت و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب باز داده شود که یک شبانه روز در آب اول خیسانیده باشند با شکر تنها و یا با مقویات دوا و اعضای رئیسه چنانچه در آب استعمال مسهلهٔ لطیفه و شدیده است نیز و بعد استعمال آن اکر بمقدار نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن می کردد بخلاف مسهلهٔ لطیفهٔ دیکر که خواب باعث ضعف و با بطلان عمل آنها است مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغین نیم درم و در اقویا و بالغین از یک درم بحسب قوت و ضعف مزاج بدانکه درین دوا قوت انضاج است و لهذا جائز است استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قئ و غثیان است بخلاف سائر ادویهٔ مسهله و مفتح سدد است از مجاری ضیقه و عروق شعریه و سواقی و غیرها خواه در کبد باشد و خواه در سائر اعضا و جهت امراض رحم و اختناق آن و غیرها از امراض مختلفهٔ مختصهٔ بآن نافع و رب آن نیز مانند رب هلیله بعمل می آورند و مقدار یک قیراط آن با خوشابات و یا اشربهٔ مناسبه چند مجلس کافی اجابت می نماید که نقا حاصل می کردد بی تعب الحاصل این دوا از ادویهٔ ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سودمند و بیغائله است چنانکه کفته اند و باقی منوط بتجربه است*

محلب

در حب المحلب مذکور شد*

فصل المیم مع الخاء المعجمه

مخ

بضم میم و خاء مشدده بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز است

*ماهیت ان

معروف است که جسم نرم

۸۱۹چرب است که در جوف استخوان حیوان می باشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان قص و اطراف استخوانهای نرم باشد

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص آن

ملین و مرخی اعضا و کثیر الغذاء و مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص بی نمک خوردن آن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره در مبرودین و ترشیها در محرورین آلات المفاصل و الاعصاب تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل و اعصاب و رباطات و اوتار و عضلات و شقاق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوب یافته باشد و مغز ساق کاو نر و بز نر قویتر و کرم اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تجفیف آنها زیاده و چرب و لذیذاند خصوص از حیوانی که رنک آن سیاه و پر مغز باوصاف مذکوره باشد و وجه بهتری مغز ساق برای زیادتی دهنیت و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق کاو و یا آهو را مکرر بر ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود براه افتد و چون خواهند که آن را نکهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در عرفها و اماکن بلند کرم خشک با برک خار خسک بکذارند و از جاهای نم دور دارند*

مخلصه

بضم میم و فتح خا و لام مشدده و صاد مهمله و ها و آن را مخلصه از ان جهت نامند که از خوردن آن خلاص و امان می یابند از سم افعی و نکایت آن و موت و بتکرار به تجربه رسانیده اند در سموم هوام دیکر نیز

*ماهیت ان

نباتی است مختلف الانواع و بحسب اماکن مختلف الشکل می باشد و تا هفت قسم دیده شده و همه با تلخی و کل همه منحنی منکوس و شبیه بمحجمه قسمی بی ساق شاخها از زمین رسته و برک آن شبیه ببرک کرفس و از ان نرم تر و از اول تا آخر شکافته و هرچند شاخهای آن بلندتر کردد برک آن ریزه تر شود تا بحد برک کتان و کل کبود و منکوس و این قسم در اواسط ربیع می روید و در اواسط کرما کل می کند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مکر آنکه کل آن ما بین کبودی و سرخی است و قسم سوم را برک شبیه بسر هدهد و ریزه و کل آن سفید با زردی و اندک سیاهی و این قسم را باسکندریه راس الهدهد نامند و قسم چهارم ساق دار و در ربیع می روید و ساق آن باریک و مستدیر بقدر دو شبر تا سه شبر و شاخ و برک ندارد و کل آن بشکل عقرب و کبود نیم رنک و قسم پنجم را ساق مربع و برک مدور و مشقق و شبیه ببرک بادرنجبویه و بی بو و طعم آن تلخ و این قسم در طرابلس و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب و اغبر و بدشکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کم برک و برکهای آن باریک دراز شبیه ببرک بابونه و بر سر شاخها قبها شبیه بقبهٔ بابونه اما برکهای ریزه ندارد و با زغبی بنفش و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف برهاه و حران است و بهترین همه قسم اول و آنچه در اراضی صلبهٔ بی آب و سنک لاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آن را محاجم و ابواح کویند و سه نوع است یک نوع آن را بشیرازی کارربک نامند و بفارسی بلبل شامی و یک نوع را کشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه بهم اما در نبات اندک متفاوت نبات کار ربک خشن و تخم آن بسیار تلخ و کل آن ازرق و در کوه و سنکستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس و بزرکتر در قد و تخم آن نیز بزرکتر و تلخ منبت آن مرغزارها و دامنهای کوه و کل آن مائل بسرخی و نوع تریاق کوهی در رمل روید و نبات آن کوچکتر و کل آن مائل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است

ص: ۱۵۸۰

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

اعضاء الغذاء آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و اعصاب و دفع اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و امثال اینها السموم آشامیدن یک درم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند مار شاخدار

۸۲۰و عقرب و رتیلاـ و غیرها خواه قبل از ان و یا بعد از ان مانع تاثیر و دافع ضرر آنها است مقدار شربت آن یک مثقال با روغن زیت و چون در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یک مثقال تخم آن را بنوشند در ان سال هیچ سمی بخورندهٔ آن ضرر نرساند و عرق مخلصه ملطف و محلل و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل کردن آن را در تریاق کبیر قائم مقام شراب دانسته اند*

مخیض

بفتح میم و کسر خا و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربی است بفارسی دوغ و بترکی ایبران و بهندی چهاچه نامند

*ماهیت آن

ماستی است که با اندک آب در خیک و یا غیر آن حرکت داده و برهم زده دهنیت آن را که کره نامند کرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست شیر کاو است که دهنیت آن را بالتمام بنحو مذکور کرفته باشند

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر و رطوبت بران غالب بر یبوست

*افعال و خواص ان

مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی حدت تپ دق و سمومات حاره و حرارت و التهاب معده و جکر کرم و مسکن تشنکی و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و سنک تاب و یا آهن تاب آن یعنی داغ کرده بسنک ریزه و یا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طرائیث و قوابض و مطبوخ آن با برنج و آرد جو بو داده بهترین اغذیهٔ صاحبان اسهال حار و بجهت تسمین بدن مؤثر و در حمی دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل و مقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز نه نموده اند دستور آشامیدن در حمی دقی و امراض حارهٔ حاده چنان است که بکیرند دوغ

تازه کاوی را و نیک بپالایند که تمامی کرهٔ آن جدا کردد مطلق دهنیت در ان نماند تا پنج شش ساعت بکذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش مزه کردد پس نیکو برهم زنند تا مائیتی که در ان آمده است بآن مخلوط کردد پس بکیرند نان تنک میدهٔ خالص مقدار ده درم و ریزه کرده در سی درم از ان دوغ بیامیزند و بکذارند تا نیکو امتزاج یابد و تناول نمایند و اکر زیاده ازین مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد به همین میزان زیاده نمایند و روز دوم پنج درم دوغ زیاده کنند و از نان یک درم کم نمایند و همچنین هر روز پنج درم بر دوغ بیفزایند و از نان یک درم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت بدان حاصل کردد و چون خواهند که ترک نمایند برعکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و بعضی اطبا نظر بکمال احتیاط کفته اند شروع از ده درم دوغ و یک درم نان بیفزایند تا دوغ بسی درم رسد و اکر زیاده از سی درم خواهند همین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند و کسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه باو حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جائز نیست مکر آنکه رقت اقتضا کند از کرمی هوا و رقت و حدت ماده مانند غب خالص و امثال اینها و جائی که تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند و هنکامی که طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف کرده کردد دوغ را آهن تاب و یا سنک تاب نمایند و با طباشیر سفید و یا طراثیث و یا حبوب و اقراص مناسبه استعمال نمایند و صاحب خلاصه التجارب نوشته کاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع می بخشد و نفعی بسیار در ان امراض و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تسقیه نمایند و خشک کنند آشامیدن قلیلی از ان رفع تشنکی و خواهش آب تا چند روز می کند و از اسرار مرتاضین است المضار دوغ در تپهای عفنه خلطی مسر جهت آنکه متعفن و مزید علت می کردد اصلاح آن قئ نمودن و آشامیدن سکنجبین سفرجلی است و چون در معدهٔ بارد ترش کردد مورث دوار و غشی شود اصلاح آن نیز قئ کردن و یا فلافلی و جوارشات حاره خوردن است*

فصل المیم مع الدال المهمله

مداد

بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله لغت عربی است و آن را حبر بکسر حاء مهمله و سکون باء موحده و راء مهمله

۸۲۱نیز و بفارسی مرکب نامند

*ماهیت ان

معروف و اقسام آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و از مطلق آن نزد اطبا مراد مصنوع از دودهٔ روغن کتان و صمغ عربی باغری الجلود و زاج زرد و آب مازو است و بهترین آن بسیار سیاه براق سبک وزن آن است

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک بخلاف مداد هندی که سرد و خشک است و از اجزای درخت فوفل می سازند و کفته اند که از مازو تنها می سازند

*افعال و خواص آن

قابض و مجفف و رادع خصوص مداد هندی اعضاء الراس و العصب و غیرها سعوط و ضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف و طلای آن رافع شقیقه و سستی اعضا و بر کف پا جاذب حرارت حمیات و بر اورام حاره محلل آنها و غیر هندی جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه و یا با آب و یا خالص آن جهت سوختکی آتش و بدستور با قیروطی اما باید که بعد از قطلیه نشویند و رفع نمایند بلکه بکذارند تا خودبخود زائل کردد و آنچه در ان زاج باشد مصلح مراهم قروح متعفنه است و دیسقوریدوس کفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است

فصل المیم مع الراء المهمله

مر

بضم میم و تشدید را و بفتح میم نیز آمده لغت عربی است و برومی اعروعولیطوس و بسریانی مرادکبا و بیونانی سموتا و بهندی بول بضم باء موحده و سکون واو و لام نامند

ص: ۱۵۸۲

*ماهیت ان

صمغ و یا لبن درختی است که در بلاد مغرب و روم و جزیرهٔ سقوطره می شود و بسیار بلند و رعنا و نرم و کرهدار و کرههای آن مانند بندهای نی و جوف آن مصمت یعنی میان آن پر می باشد و از ان نیزه می سازند مشهور بنیزهٔ نی است و جمیع اجزای آن تلخ و نزد بعضی مران و مالیا یکی است و این قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب بهم اند و نزد بعضی مران قرانیا است و این اصلی ندارد چه مران را برک شبیه ببرک توت است و برک قرانیا شبیه ببرک ترنج و از ان کوچکتر و درخت آن بسیار بلند نمی شود و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بدان و لیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه بقرط و صمغ آن بچند نوع حاصل می کردد و آنچه از تنهٔ درخت آن بتیغ زدن و فرش نمودن بوریائی و ظرفی در زیر آنکه در ان جمع کردد و انجماد یابد حاصل کردد بهترین انواع است و این قبل از انجماد سفید رنک و بعد از ان رنکین می باشد و این را مرصاف نامند و آنچه از تنهٔ درخت آن مانند صمغ خودبخود تراوش کند و منجمد کردد و اخذ نمایند بعد از ان است در خوبی و این زرد رنک می باشد و مر البطارح نامند و آنچه پوست درخت آن را که در زیر آن صمغ آنست افشرده عصارهٔ آن را خشک می نمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صافی آن را باز طبخ می دهند تا منعقد و منجمد کردد مسمی بمیعه سائله و مرحبشی است و این بدترین همه و سیاه رنک می باشد و مختار و بهترین همه مرصافی خالص از چوب و سنکریزه و سبک وزن و زودشکن و خوشبوی بسیار تلخ با بشاعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید و بعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد و آنچه باوصاف مذکوره نباشد زبون و غیر مستعمل و آن را مغشوش بصمغ عربی می نمایند و بجوشانیدن در آب مراصلی و بعضی یتوع سمی قاتل که آن را فاسیس نامند و در لون شبیه بدان است اما با حدت و کراهیت رائحه و زهومت است غش می نمایند

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم نیز کفته اند و در دوم کرم و خشک دانسته اند

*افعال و خواص ان

جالی و مجفف و قابض بیلذع و مفتح و منضج و مسهل و ملین و ملزق و محلل ریاح و اورام باردهٔ بلغمیه و از جملهٔ ادویهٔ جلیله و عظیم النفع است و داخل تراکیب کبار کرده می شود و حافظ و مانع تعفن اخلاط است و لهذا حکمای سلف بر اجساد اموات برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر با بعض ادویهٔ مناسبه می مالیده اند و کفته اند آنچه از اقلیطا می آورند قوت تجفیف و انضاج و تلیین آن زیاده از غیر آنست اعضاء

۸۲۲الراس سعوط مقدار یک دانک آن منقی دماغ و با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبوئی بینی و لیکن باید که کرم نموده باشند و نطول محلول آن در سرکه که غلیظ باشد بر سر جهت وجع صدغین و صداعی که سبب آن معلوم نباشد و با آب مرزنجوش بر منخرین با پر مرغی حابس نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سر و اکثر قروح سائر اعضا و ضماد آن با زیرهٔ کرمانی بروغن کاو سرشته جهت تجفیف و التیام قروح رطبهٔ سر و بدستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح و بثور سر مجرب و سریع الاثر و کذاشتن فتیلهٔ آلوده بدان و افیون و ماميثا و جند بیدستر مخلوط درهم در کوش جهت تنقیهٔ چرک و ریم و تجفیف قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضهٔ محلول آن در آب شب محلول در خل عنصل و با سرکه ممزوج به آب مطبوخ در ان بیخ هلیون و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنهٔ دهان و لثهٔ دامیه با سرکهٔ عنصل هر روز جهت قطع خون بن دندان و باعث نیکوئی نکهت یعنی خوشبوئی دهان و رفع بدبوی آن و بدستور نکاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلق و تصفیهٔ آواز و اکتحال و طلای آن جالی آثار غلیظه و بیاض و ظلمت بصر و خشونت اجفان و قطع چرک و پر کنندهٔ قروح چشم بی لذع و حابس و محلل آب نازل در چشم در ابتدا اکر رقیق باشد و نیز اکتحال حل نمودهٔ آن در آبی که در ان عروق زعفران و زردچوبه جوش داده باشند و یا در آب اسل یا فودنج نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب و شیخ الرئیس نوشته مغشوش یتوعی آن درین امر بهتر از غیر آنست با شیر زنان و یا سفیدهٔ بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و به آب حلبه و کلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب و با عصیر عوسج و با شقایق النعمان و نیز جهت جلای بیاض بقوت و با کلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنه الدم تحت العین و بالجمله باید که هرکاه ارادهٔ استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصا رمد با شیر زنان و یا شیر الاغ و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بکار برند اعضاء الصدر آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفهٔ مزمن رطوبی و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و درد پهلو و سینه مفید اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن صافی خالص آن جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و تنقیهٔ اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین بطن و اسهال ماء اصفر و بلغم و قروح امعا و سحج و مغص ریحی و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و ادرار بول و حیض موفوف شده و وجع کرده و مثانه و تلیین صلابت آن و تفتیح و انضمام فم آن خصوصا با آب سداب و یا افسنتین و یا آب ترمس و یا راسن جهت امراض رحم و امعای مذکوره و بدستور احتقان بدان با میاه مذکوره و با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوئی دهن و بدستور جلوس در

ان و حمول آن در قبل با شراب مسقط جنین بسرعت و در دبر با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول مسحق سرشتهٔ آن با آب برک مورد جهت رفع بدبوئی رحم و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و بر ابهام پای راست بمالند ما دام که آلوده باشد از جماع فتور نیابند و ضماد آن با ادویهٔ مناسبه جهت فتق و با سرکه و آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن نیم درم آن با بیضهٔ نیم برشت حابس نزف الدم رحم الحمی آشامیدن مقدار یک باقلا با فلفل قبل از نافض حمیات بدو ساعت مانع نفض السموم آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام الاورام و البثور طلای آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و خنازیر خصوصا با آب ترب الجروح و القروح ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفنه و رویانندهٔ کوشت صالح بر استخوان و مجفف قروح و جروح و مانع تعفن آنها و با کوشت حیوان صدف جهت قطع کوشت مردهٔ قروح و جروح اعصاب و غضاریف و رویانیدن کوشت بر استخوان عاری از

۸۲۳کوشت شده و با سرکه جهت قوبا و با روغن کل جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصا که اولا عضو را با آب بارتنک بشویند و بعد از ان بران بپاشند الزینه ضماد آن با شراب و لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت قلاع ثآلیل و کلف و طلای آن با شب یمانی جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کش ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب الات المفاصل آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد آن با آب کشنیز و یا آب کرفس تازه و با زیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و بتنهائی و یا با ادویۀ مناسبه جهت کسر عظام مؤثر المضار مضر محرورین و بوئیدن آن منوم و باعث سدر و صداع خصوص کسانی را که عادی بعروض صداع باشند و مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن از یک باقلا تا نیم درهم بدل آن صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی مومیائی و جند و فلفل هریک زینها بحسب مناسب و مراعات امراض و دخان آنکه مانند دخان کند و بعمل آورند و در سائر افعال مانند مرو الطف و قوت تجفیف آن زیاده است و برک آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و دافع سموم افعی و سائر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کماد و یا ذرور سوختۀ آن رافع سوختکی آتش و طلای پوست سوختۀ آن با آب رافع جرب متقرح و سعوط سائر اجزای آن قاطع رعاف و فرزجۀ آن حابس حیض و ضماد سوختۀ آن با سوختۀ پرسیاوشان جهت دراز کردن موی و آشامیدن نشارۀ چوب آن بقدر دو درم کشنده و مالیا را نیز همین اثر است*

مرار

بضم میم و دو راء مهمله اول مشدده و دوم مخففه و در میان هر دو الف لغت عربی است

*ماهیت ان

خاری است که در آخر بهار و اول تابستان می رویـد و در مصر معروف بمر پر است و اطبای آنجا بجای شکاعی مستعمل دارند و در فعل قریب بدان است و مردم دیار بکر آن را از رودویه نامند و برک آن شبیه ببرک چغندر و سیاه رنک و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ از ان می روید و کل آن زرد و در آخر هنکام خشکی خاردار می شود و شبیه بشکاعی و در ان تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ می باشد و قوت آن تا چار سال باقی می ماند و ساق آن را پوست جدا کرده می خورند و تلخی آن کمتر از برک و تخم و پوست است و بعضی با کوشت پخته نیز می خورند منبت آن میان زراعت و زمین های نمناک و چون شتر از ان چرا نمایـد فربه کردد و چیزی بهتر از ان نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آن را شوک الجمال نامند

*طبیعت ان

در مرارت معتدل و خشک در سوم کفته اند

*افعال و خواص آن

مفتح و ملطف العین ضماد آن جهت درد چشم اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن برک آن و یا آب برک آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت علل قصبهٔ رئه و درد پهلوی مزمن و ضعف جکر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و جرب و حکه و اطفای حدت و حرارت خون و تصفیهٔ آن و جهت تپهای کهنه و با نان خواه و زجاج سوده جهت تفتیت سنک مثانه و عسر البول السموم آشامیدن سه دانهٔ آن با شراب جهت سموم نافع المضار مصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از آب آن تا یک اوقیه است*

ص: ۱۵۸۶

مراره

بکسر میم و فتح دو راء مهملتین در میان هر دو الف و در آخر ها لغت عربی است جمع آن مرارات و مرایر نیز آمده و بفارسی زهره و بهندی پته نامند

*ماهیت ان

معروف است و آن عضوی است از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان موضوع و رعائی از برای صفرای متولد در کبد از جهت فوائد مذکوره در کتب کلیات و آن را دو مجری است یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در ان و دیکری از ان بمعده و امعا برای انصباب صفرا بمعده و امعا برای غسل آن و دفع فضول و مرارهٔ هر حیوانی

۸۲۴در طی ذکر آن مذکور شد و خواص کلیهٔ آنها و آنچه مذکور نشده درینجا بیان می یابد و قوی ترین زهرهای حیوانات چهارپا زهرهٔ کاو پس زهرهٔ خرس پس زهرهٔ بز پس زهرهٔ کوسفند است و اسلم زهرهای طیور زهرهٔ خروس و ماکیان و کبک و سائر زهرهای طیور اقوی اند از حیوانات چهارپا وقتی که نسبت داده شود طائر را بماشی و صیدکننده و از زهرهای بسیار قوی و لذع زهرهٔ جوارح است خصوص بزرک آنها و زهرهٔ شیوط و سمک مسمی بعقرب و سلحفات اقوی اند از زهرهٔ حیوانات چهارپا و ضعیف ترین زهرها زهرهٔ خنزیر است و نیز هریک از زهرها بحسب نری و مادکی حیوان و اختلاف احوال از سیری و کرسنکی و سیرابی و تشنکی و وحشی و اهلی و ریاضت و تعب و دوندکی و سرعت سیر و پرواز و راحت و آرام و یکجا بستن و در قفص بودن و تعلیف و غیرها باشیای حاره و بارده مختلف می باشد چه از حیوان نر مطلقا که در هنکام کرسنکی و آتش و دوندکی و غیرها از اسباب مسخنه اخذ نمایند کرمتر و خشک تر و با حدت و اقوی اند و از مادهٔ خصی و هنکام مخالف آن امور از اسباب مبرده اخذ نمودن در کرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیف تر می باشند و زهرهٔ انواع ماهیان حاد و قوی می باشد خصوص زهرهٔ شیوط که سمی است و زهرهٔ انواع مارها سم قاتل اند و بهترین آن مطلقا زرد مائل بسرخی برنک طبیعی آنست و بدترین آن زنکاری و سرخ تیره آنست

*طبیعت ان

مطلقا تا چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

حار جالی و شدید النفوذ اعضاء الراس مفتح سده خیشوم و مصفاه و قطور مراره دب جهت قروح تازه کوش و قطور زهره رخمه با زیت جهت ثقل سامعه و با عصارهٔ کراث نبطی برای طنین و ثقل سامعه و اغتسال سر بزهرهٔ کاو نر و با نطرون و طین قیمولیا برای حزاز و دلوک مرارهٔ سلحفاه جهت قلاع خبیث دهان اطفال و زهرهٔ اردک خانکی با دوغ سعوطا در جانب موافق جهت رفع شقیقه نافع و اکتحال زهرهٔ جوارح خصوصا خشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم و انتشار زهرهٔ آهو و کوسفند نر جبلی از حیوانات چهارپا و کبک و شیوط جهت غشاوه و زهرهٔ کرک جهت رفع بیاض عین و زهرهٔ ثور با آب رازیانه باعث حدت بصر و زهرهٔ خروس و ماکیان و کلاغ و بزاه و مرغان آبی و لقلق و کفتار و خنزیر و حیوانات ماکول اللحم و امثال اینها جالی و جهت حدت بصر و تنقیهٔ قروح آن از اوساخ نافع اعضاء النفض لعوق زهرهٔ آهو و الاغ با روغن کاو تازه ناشتا در حمام دافع بهرور بود زهرهٔ کاو نر با عسل جهت خناق و بدستور زهرهٔ سلحفات اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن زهرهٔ ثور مفتح افواه عروق و بواسیر و زهرهٔ هر حیوانی مطلقا مسهل است حتی زهرهٔ خنزیر چون بر ناف بمالند و یا پنبه بدان الوده حمول نمایند تلیین و اسهال نماید و ضماد زهرهٔ ثور با عسل جهت قروح مقعده و نطول آن جهت وجع رحم و انثیین و ورم شراسیف و فرزجهٔ زهرهٔ هر حیوانی مدر حیض است و آشامیدن یک درم زهرهٔ قنفذ با یک درم موم سرشته مخرج جنین و از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهرهٔ چغد با خاکستر چوب کز رافع بول در فراش و طلای زهرهٔ مرغ سیاه خانکی بر احلیل مورث لذت جماع عظیم زنان و محبت مفرط ایشان بمردان و طلای زهرهٔ کنجشک با عاقر قرحا و قدری زیبق بر کنج ران و قضیب و خصیه و ران باعث شدت نعوظ و کویند تا کف پا را بر زمین نکذارند رفع آن نکردد السموم طلای زهرهٔ تیس جهت نهش هوام و بدستور زهرهٔ ثور الاورام و البثور طلای زهرهٔ حمار وحش با عسل جهت ثآلیل و تحلیل اورام و در مراهم حمره داخل کرده می شود و زهره شیر با عسل مانع تزاید اورام و تحلیل آنها و رافع خنازیر القروح و الجروح طلای زهرهٔ کرک جهت التیام جراحات عصب و در زمان سرما مانع تشنج و کزاز مخوف و زهرهٔ تیس جهت قلع کوشت زائد و داخل مراهمی که محتاج بمرارات قویه باشند برای قروح عظیمهٔ قدیمه داخل کرده می شود و طلای زهرهٔ هر حیوانی که باشد با نطرون و راتیانج و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و زهرهٔ کاو جهت

۸۲۵وجاع شدیده و داخل مراهم جراحات غیر حادث از جمره نافع است

مربافلن

بضم میم و سکون راء و فتح باء موحده و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی هزار برک و آن حزنبل است و در حرف الحا مع الزاء مذکور شد

مران

بضم میم و فتح راء مشدده و الف و نون

*ماهیت ان

درختی است که در زمین عرب بهم می رسد جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن صلب

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

اشامیدن برک و یا عصارهٔ برک آن بقدر یک درم با شراب جهت سم افعی کزیده نافع و تتمهٔ خواص آن در مر ذکر یافت و بعضی خود آن را شجره المر دانسته اند چنانچه مذکور شد

مرجان

بفتح میم و سکون را و فتح جیم و الف و نون لغت عربی است و بفارسی نیز مشهور بدان و بهندی مونکه و مرجان نیز نامند

*ماهیت ان

جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت است و سرخ و سفید و سیاه نیز می باشد که در بحر یمن در زیر آب از زمین می روید و تا بقدر یک ذرع و زیاده نیز و با شاخ های بی برک و ثمر و بهترین آن قطعهای بزرک سرخ رنکین براق بی جرم و بی سوراخ کم کره آنست و بعد از آن سفید باوصاف مذکوره و سیاه آن زبون و مادهٔ تکون آن اجزای لطیفه ارضیهٔ مختلفه با آب و هوای حادث از ابخرهٔ محتقنه در زیر زمین آن دریا و بین احجار است که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب بهم می رسد و هنکام زیادتی و قوت و غلبهٔ ابخره بروز آنها را از خلل و فرج و منافذ احجار و زمین مرتفع ساخته برمی آورد و بعد از برآمدن متشعب می کردد بشکل نبات و درخت و اجزای بخاریه از ان مفارقت نموده متحجر می کردد و بصورت سنک می شود و در بحر طولس و اندلس بهم می رسد و جایی که بسیار عمیق است آلات سرب و غیره از اثقال بر دام ماهی کیری بسته

در دریا می اندازند و بر اطراف و جوانب حرکت می دهند تا بدانها پیچیده کردد پس بزور می کشند تا شکسته و جدا کردد و برآید و جاها که عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بریسمان بسته شکسته برمیآورند

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد کفته اند و سیاه آن را تا سوم سرد و خشک

*افعال و خواص آن

اشامیدن نیم درم آن قابض و مجفف و حابس و یک درم آن را بادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال در خواب و در سائر افعال مانند بسد است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و دستور احراق و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد

مرداسنج

بضم میم و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنک فارسی است و نیز در فارسی مرداهنک و بیونانی لیدوخورس نامند

*ماهیت آن

جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و بیشتر از سرب و قلعی بطریق احراق بعمل می آورند و ذهبی آن سرخ و فضی بنفش و رصاصی مائل بسرخی و زردی است و بهترین آن صاف زردرنک براق سنکین آنست

*طبیعت ان

بانحای است از آن جمله آنکه می کدازند سرب را و سرنج و یا سرب سوخته بخورد آن می دهند تا هر دو خوب ممزوج کردند پس در ظرفی کرده سرکهٔ تند بر سر آن می ریزند و هرچه خوب سوخته و ممزوج بآن باشد جدا می سازند و با آب و جو طبخ می دهند به حدی که جو مهرا کردد و منشق شود پس از جو جدا کرده باهم وزن آن نمک می سایند و در آب می خیسانند و هر روز برهم می زنند و هر سه روز آب را تبدیل می نمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف کردد و اجزای خام در ان نماند پس استعمال می نمایند و چون خواهند که آن را سفید کردانند که مرتک نامند بفتح میم و بکسر آن نیز و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و کاف در پشم سفیدی پیچیده با آب باقلا بجوشانند و بعد از مهرا شدن باقلا و سیاه شدن پشم آب باقلا و پشم را تجدید نمایند و طبخ دهند تا سفید کردد و این مستعمل در اطلیه و ذرورات است برای

۸۲۶آنکه عضو را سیاه نکرداند و مغسول آن الطف و حدت آن کمتر از غیر مغسول و طریق غسل آن آنست که هر مقدار که خواهند نرم بسایند و آب و نمک بران ریزند آن مقدار که چهار انکشت بر بالای آن آید و تا چهل روز بکذارند و هر سه چهار روز برهم زنند و هر هفته یک مرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک بوزن مرداسنک باشد و بدین طریق غسل نیز سفید می کردد

*طبیعت ان

مائل بکرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک کفته اند و مغسول آن در اول سرد و خشک در سوم و سفید کردۀ آنکه مرتک نامند الطف و اقوی

*افعال و خواص ان

اقسام آن سم قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف و قابض و مغری و مسدد و حابس و جالی و برندۀ کوشت فاسد زائد و رویانندۀ کوشت صالح و التیام دهندۀ زخمهای عمیق و مادۀ کثر مراهم و جامع ادویه و کاسر شدت تحلیل ادویۀ محللۀ قویه و خورندۀ کوشت فاسد عفن و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آن را شیرین کرداند اعضاء العین سفید کردۀ مغسول آن در اکتحال جالیه جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحۀ چشم نافع اعضاء النفض شیخ الرئیس رحمه اللّه تعالی علیه در ادویۀ مفردۀ قانون نوشته که آشامیدن آن حابس بول است و زنان بلاد ما باطفال برای خلفه و قروح امعا و اسهال می خورانند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المؤمنین نوشته که در بلاد دار المرز جهت رفع کرم با شیر می دهند و حرکت می فرمایند و تا کرمها دفع نکردند مانع سکون آنند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است امین الدوله تصریح نموده که نیم درم سفید کردۀ آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است و مجرب و سفید کردۀ آن در حقنها حابس اسهال قروحی و سحجی الجروح و القروح طلای آن رویانندۀ کوشت فاسد زائل شده در قروح و منشف آنها و قروح رطبه و منقی قروح بالعرض بمعاونت ادویۀ مناسبه و با مثل آن کبریت زرد و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوششهای پر آب الزینه طلای سفید کردۀ آن جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب و جدری و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختکی آتش و آب کرم و مسکن حدت ادویۀ حاده و جهت دفع بدبوی عرق اعضا مانند زیر بغل و کشن ران و بوی عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهت سحج جلد مؤثر خصوصا با روغن کل سرخ و با روغن کل بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد بقلب و با سرکه جهت رفع قمل و چون با روغن زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ کردد و طلای آن بهترین ادویۀ انشقاق است و طلای غیر سفید کردۀ آن با آهک سیاه کنندۀ جلد و ذرور آن جهت قروح بین انکشتان پا نافع المضار دو درم آن کشنده باحتباس بول و انتفاخ بطن و حالبین و قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس و کشیدکی زبان و خناق و کاه منجر بانشقاق امعا کردد مصلح و مداوای آن بقئ و تنظیف بدن است با ماء شبت و انجیر و آشامیدن مرمکی سه درم با آب نیم کرم و ملازمت آشامیدن اسفیدباج و لحوم خرفان و مرق خروس پیر و آب کوشت های چرب و سرکۀ خمر سیاه و مالیدن لطوخات معرقه و ادهان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و افسنتین و زوما و تخم کرفس و فلفل و فاغیه یعنی کل حنا و ناردین و طلای دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرمکی یا یک اوقیه طبیخ کرفس و اکر طبیعت قبص باشد حقنه فرمایند بحقنهای لینه و حب و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت

مرزنجوش

بفتح میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنکوش فارسی است و بعربی سرمق و عنقر و بهندی دوناومروا نامند

*ماهیت آن

غیر از اذان الفار است جهت آنکه برک آن هیچ شباهتی بکوش ندارد بلکه طولانی و نبات آن از جملهٔ ریاحین خوش بو است و در باغچهای زرع می نمایند و نبات آن تا بدو سه ذرع و با شاخهای پراکنده و برک آن طولانی اندک باریک کم عرض و کل ان سفید مائل بسرخی و تخم آن شبیه

۸۲۷بتخم ریحان و شفاف و کسانی که آن را اذان الفار دانسته اشتباه نموده اند

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و در اول آن خشک

*افعال و خواص ان

قویتر از سوسنبر و ملطف و محلل و مفتح و جالی و مفتح و جاذب اعضاء الراس آشامیدن مطبوخ آن مفتح سدهٔ دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد رطب بلغمی و سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی و لقوه و حابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات و ریاح دماغی است و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی شراب و منع خمار و تفتیح سدهٔ منخرین و سعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ و لقوه و صرع و طلای آن با حنا در حمام جهت درد سربارد مجرب و تدهین بدهن آن جهت فالج و امراض عصب بارد مانند کزاز و امثال اینها و اکتحال آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم و خائیدن و فرو بردن آب آن مانع سیلان رطوبات و آب از دهان و نطول آن جهت درد کوش و بدستور قطور آن و قطور دهن آن نیز و یا کذاشتن خرقهٔ تر کردهٔ بدهن آن در کوش دافع سدد آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فواد و تسخین اعضای باطنی و احشا و تحلیل ریاح سپرز و رافع مغص و استسقا و عسر البول و احتباس حیض و قولنج ریحی و فرزجهٔ آن مدر حیض مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر کرده و مثانه مصلح آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسنبر و کویند افسنتین و مرماحوز و دو وزن آن و نیم وزن آن فلفل و بوزن آن شابانک نیز کفته اند الاورام و البثور طلای آن محلل اورام بلغمیه و با بزر البنج جهت ورم انثیان الات المفاصل با موم روغن جهت التوای عصب و وجع ظهر و اربیه و با عسل جهت رفع اعیا و بدستور تدهین بدهن آن الزینه طلای آن با سرکه جهت رفع کلف و بدبوئی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب طرد الهوام بخور آن کریزانندهٔ هوام و رافع مضرت هوای و بائی و روغن آنکه آب آن را با هموزن آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سربارد و قطور آن جهت تفتیح سدهٔ کوش و کرانی سامعه و تحلیل ریاح آن نافع است

مرسطس

بفتح میم و را و فتح سین و ضم طا و سین مهملات لغت نبطی است

*ماهیت ان

درختی است بقدر یک قامت برک آن بباریکی موی و بهم پیچیده و با رطوبتی چسپنده مانند عسل و تندبوئی و تلخ و رطوبت برک آن زیاده از شاخ آن

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

طلای آن جهت نهش افعی و سائر هوام سمی و محرق برک و شاخ آن با آرد در حمام سه مرتبه رافع جرب و قالع آن و سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذرور خشک آن جهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر ولادت مؤثر و آشامیدن دو اوقیه از آب آن کشنده است بعد دو روز و صاحب فلاحت کفته چون برک آن را غرس نمایند درخت می روید و چون شاخ آن را بریده دفن نمایند و آب دهند بعد از چهل روز فطر ماکول روید

مرعزی

بفتح میم و سکون را و فتح عین مهمله و کسر زای معجمه و یاء نسبت اسم سریانی است بفارسی مرعز نامند

*ماهیت آن

نوعی از پشم بز و از موی بسیار نرم است و اکثر سفید می باشد و از ان لباس می بافند

*افعال و خواص آن

پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن مبرودین و مقوی کمر و کرده و محرک باه است

مرقشیشا

بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح قاف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح شین معجمه و الف لغت یونانی است و آن را مارقشیشا و حجر النور و حجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است و

۸۲۸بهندی سونامکهی نامند

*ماهیت ان

سنکی است غیر براق بخلاف مغنیسا که براق است و انواع می باشد از ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شهمی و در معادن آنها تکون می یابد و هریک برنک آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از ان استخراج می نمایند و قوی ترین همه نحاس است

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و در سوم نیز خشک کفته اند

*افعال و خواص ان

محلل و جالی و قابض و منفخ و مسخن و با سمیت و استعمال آن از داخل غیر مجوز و ما دام که آن را خوب نرم نمایند منفعت آن ظاهر نمی کردد اعضاء الراس کفته اند تعلیق آن بر کردن طفل باعث عدم فزع آن است اکتحال محرق و غیر محرق آن جهت جلاء و تقویت چشم و تحلیل مدهٔ تحت آن الاورام و البثور طلای آن با راتیانج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده می شود بسبب تحلیل و انضاجی که دارد القروح و الجروح باراتیانج جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خورندهٔ کوشت زاید فاسد و رویانندهٔ کوشت صحیح الات المفاصل طلای آن محلل آنچه جمع شده است در اجزای عضل از ماده شبیه بمده الزینه طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنهٔ زیر جلد و نرم و باریک کنندهٔ موی و باعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق آن آنست که بعسل آلوده در خرقهٔ پیچیده در آتش اندازند تا سرخ کردد و بعضی مکرر می نمایند و طریق غسل آن مانند غسل اقلیمیا است و اهل مصر مصفای آن را جهت استسقا و بواسیر و اوجاع کرده و مثانه و یرقان و جریان منی و دق شیخوخت استعمال می نمایند و بجهت دفع سموم مشروبه نیز مصنوع از مس یک آثار هندی و روی توتیا ربع آثار و سرب ثمن آن و قلعی نصف ثمن آن و سنک ریزهٔ سرخ سوده نیم من آثار که همه را یکجا کداخته در ان ربع آثار سم الفار زرد سوده پاشیده در حین کذار و در جای ریزند شبیه بمرقشیشا می شود در لون

مرماحوز

بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم حاء مهمله و سکون واو و زای معجمه و براء مهمله نیز آمده و بفارسی مروخوش نامند

*ماهیت ان

مرو جبلی است ساق آن زیاده بر شبری و خشبی و با صلابت و شاخهای آن طولانی و برک آن مائل بتدویر و درازی و رنک آن مائل بتیرکی و سبزی و خوش بو و تلخ با بشاعت کمی و ملاصق بساق آن و مائل باسفل و تخم آن در غلافی شبیه بتخم کتان و کل آن مائل بتیرکی و زردی و در تموز می رسد

*طبیعت ان

تا سوم کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سدد بلغمی در هر جا که باشد اعضاء الراس چون در شراب اندازند بزودی سکر آورد و بوئیدن آن تفتیح سدهٔ دماغی نماید و صداع آورد و انکباب بمطبوخ آن جهت انحدار بخارات از دماغ و صداع بارده و مشابه بشیح است درین امر اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و امعا و احشای ضعیفه و ضعف جکر بارد و قئ و غثیان بازدارد و جهت تفتیح سدد احشا و نشف رطوبات معده و با شراب جهت درد رحم حوامل و بدستور نطول بطبیخ آن و جلوس در ان مقدار شربت از برک و کل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه المضار مصدع و معطش مصلح آن مورد و ریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش بجهت سکر بوزن آن شنه و اندکی زعفران و مرماحوز و مرزنجوش و فرنجمشک و شاهسفرم و بادرنجبویه همه قریب بهم و قائم مقام و بدل یکدیکراند الاوجاع چون برک تازهٔ آن را در حمام فرش کنند و بران صاحب اوجاع بارده و ریاح حایله در بدن و اعضای باطنه و ظاهره بخوابد زائل کردد و بهتر از ان دوائی نیست

ص: ۱۵۹۵

مرما زاد

بفتح میم و سکون راء و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله بفارسی مرو آزاد و بفرنکی اسطاکیس

۸۲۹نامند

*ماهیت ان

نباتی است ساق آن یک عدد و بقدر شبری و قریب بجعده و پرزغب به حدی که کویا از ساق تا آخر در میان پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده اند و کل آن بنفش مائل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برکهای بسیار ریزه آمیخته بکل و حکیم میر محمد مؤمن رحمه اللّه تعالی نوشته اند که فقیر در فیروزه کوه مکرر مشاهده کرده و اخذ نموده

*طبیعت ان

کرم و خشک و کرمی آن را زیاده از خشکی دانسته اند

*افعال و خواص آن

اعضاء الراس سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و جکر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح و امراض باردهٔ جکر و رحم و مدر حیض است

مرماطوس

بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی درنک نامند

*ماهیت

ان

مروبری است و قسمی از مرو سفید که مرماهوس خوانند و برک آن شبیه ببرک خبازی و از ان کوچکتر و با تشریف و در همه افعال مانند مرماهوس است

مرماهوس

بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند

*ماهیت آن

نباتی است شبیه بمرماحوز و برک آن مانند برک لبلاب و از ان کوچکتر و کل آن مائل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سایر اصناف آنکه همه طولانی اند و کفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است

*طبیعت ان

کرم و خشک و نزد بعضی معتدل

*افعال و خواص ان

مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفهٔ آن را امین الدوله سرد و تر دانسته

مرو

بفتح میم و سکون را و واو لغت نبطی است و کویند فارسی است و نیز بفارسی مرو رشک و بهندی کنوچه نامند

*ماهیت آن

اسم جنس است و انواع می باشد و هریک بنامی مخصوص و بر ابرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق می نمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج یک نوع و امر مازاد نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهرا ابرون باشد و از نوع مرو نباشد و نوعی از مرو که کم بو می باشد نسبت بمرماحوز آن را شموسا نامند

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف می باشد چنانچه ذکر یافت

*افعال و خواص آن

ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مفشی ریاح و مفتح سدد هر جا که باشد اعضاء الراس قطور آن با شیر زنان در کوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوی آن مصدع خصوصا بالای شراب اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و امعا و رافع استسقا و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت بآشامیدن برک و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و هر روز دو درم آن را با مثل آن شکر ناشتا بیاشامد تجفیف ما و اخراج آن ببول و عرق نماید دایما و تخم آن را چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصا که با روغن بادام چرب نموده باشند و جهت ذوسنطاریا و بریان ناکردهٔ آن مسهل بلغم و نیز بریان کردهٔ آن با تخم حماض رافع اسهال دموی و قرحهٔ امعا و سحج الاورام و الدمامیل ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات و محمد بن

زکریا تخم آن را در دوم کرم و در اول تر دانسته و کویند چون اندک اندک آب بران ریزند و بانکشت بمالند و لعاب آن را با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شرای سوداوی را بالکل زائل کرداند و مجرب است*

ص: ۱۵۹۷

مرهیطس

بفتح میم و سکون راء مهمله و کسر ها و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین

*ماهیت ان

سنکی

۸۳۰است سیاه مخطط و سبک و بعضی از ان لاجوردی رنك و چون بسایند رائحه خمر از ان آید و از مغرب آورند

*افعال و خواص

ان

آشامیدن سه شعیرهٔ آن جهت وجع الفواد مجرب دانسته اند و ضماد آن جهت نمله مفید است*

مری

بضم میم و کسر راء مشدده و یا لغت عربی است مشتق از معنی مراره و کفته اند اصل آن ممری بدو میم بوده که برای تخفیف یک میم را حذف نموده اند و بکثرت استعمال بیک میم قرار یافته و کفته اند اسم نبطی است و بسریانی اوریاموریا و برومی کولوغورس و بفارسی آبکامه نامند

*ماهیت آن

از ادویهٔ قدیمه است و از اختراع اطبای کلدانیون و مادهٔ آن فوذج است و در حرف الفا مع الواو مذکور شد و بهترین آن آنست که آرد جو را با فودنج بری در تابستان خمیر کرده کردها ساخته در تنور پزند پس باهم وزن آن فوذج و مثل آن نمک و ربع آن رازیانه و بجهت مبرودین قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و امثال آن به آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب کرم بکذارند و هر روز برهم زنند و آب بران بپاشند تا سیاه و متعفن کردد پس در آب حل کرده صافی آن را در شیشه کنند و چند روز در آفتاب کذارند و هر روز برهم می زده باشند پس استعمال نمایند و انواع و اقسام دیکر می باشد و همه بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد

ص: ۱۵۹۸

*طبیعت ان

تا سوم کرم و خشک در اول کرم و در دوم خشک نیز کفته اند و ابن ماسویه سمکی آن را از شعیری در کرمی و خشکی کمتر دانسته و نیست چنین

*افعال و خواص ان

جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملین بطن و ناشف رطوبات العین اکتحال و یا قطور آن در چشم در اوائل جدری مانع بروز بثور آبله است در ان و اکر برآمده باشد باعث ازالۀ آن و مجرب الفم غرغرۀ آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلاغم از دماغ و رافع نقصان ذایقه و باعث خوشبوئی آن اعضاء الغذاء و النفض مسخن معده و جکر و مجفف و ناشف رطوبات معده و امعا و مسهل و هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذای غلیظ و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط بواسیری لزج و ادرار فضلات و وجع ورک و عرق النسا و احتقان بدان جهت رفع قولنج و قروح امعا و سحج و وجع ورک و عرق النسا الجروح و القروح نطول ان جهت قروح عفنۀ خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الزینه خوش بو کنندۀ نکهت و آشامیدن آن چند روز پی هم با قدری لک لاغر کنندۀ بدن و مجرب السموم جهت نهش کلب کلب نافع کفته اند المضار مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحبان خارش و قوبا و جذام و امثال اینها مصلح آن لعابها و چربیها و شیرینیها و رفتن بحمام است مکرر و بالفعل آبکامه مشهور میان عوام بجای مری فوذج یعنی مادۀ آبکامه محلول در سرکه است که در آفتاب می کذارند تا برسد و استعمال می نمایند و قوت مسهلۀ این ضعیف و مفتحه غالب و مضر امعا و در حقنها غیر مستعمل و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل می کنند و معروف بکومه است و در حرف الکاف مذکور شد*

ص: ۱۵۹۹

فصل المیم مع الزای المعجمه

مزز

قسمی از نبیذ است که در مصر از جو و برنج می سازند و بفارسی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت

مزمار الراعی

بکسر میم و سکون زای معجمه و فتح میم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام تعریف و فتح راء مهمله و الف و کسر عین مهمله و یا

*ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه ببرک بارتنک و از ان باریکتر و منحنی بطرف زمین و ساق آن باریک و بیکره و بقدر ذرعی و با رطوبت چسپنده و بر اطراف آن سری عمودی شکل و بران کل باریک ما بین سفیدی و زردی و خوش بو و بیخ آن سیاه شبیه بخربق اسود و بسیار خوش بو منبت آن اماکن رطبه و در جوزا بهم می رسد و تخم آن شبیه بتخم کل سرخ

*طبیعت ان

در اول دوم کرم و خشک و بعضی کرم و تر دانسته اند

*افعال و خواص ان

جالی و محلل اورام و رافع سموم

۸۳۱و مفتح سدد و مدر حیض و قابض بطن اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن بتنهائی و یا با وزن آن دوقو مسکن فواق و مغص و جهت قرحهٔ امعا و شدخ عضل و اوجاع رحم و آشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سدهٔ جکر و تفتیت حصاه کرده و مثانه و تنقیهٔ آن و درد رحم و آشامیدن نبات خشک آن حابس بطن و مدر حیض و ضماد آن محلل ورم صلب احشا الاورام ضماد تازهٔ آن محلل اورام بلغمیه و کدازندهٔ اورام رخو الزینه غسول آن جهت دراز کردن موی و طلای آن با زبیب الجبل و روغن زیتون مانع تولد قمل تا یک سال السموم آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم جهت آشامیدن سم ضفادع و ارنب بحری و ضرر افیون مقدار شربت آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا پنج درم در یک رطل آب که تا بنصف رسد با شرینی اکر ارادهٔ لینت باشد و بی شرینی اکر اراده حبس طبیعت باشد و از آب آن یک اوقیه مضر طحال مصلح آن باد آورد بدل آن اشنان است

فصل المیم مع السین المهمله

مستعجله

بضم میم و سکون سین و فتح تاء مثناه فوقانیه و سکون عین مهمله و فتح جیم و لام و ها در ماهیت آن اختلاف است نزد بعضی بوزیدان و نزد جمعی سورنجان و انطاکی و دیکران کفته اند از فروع لعبت بربری و آن ریشها است درهم پیچیده و صلب مربع شکل بنوعی که چون از هم باز کنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مشاهده کردد بهترین آن شیرین صلب خوش جوهر آنست و آن را مستعجله از ان جهت نامند که در تقویت باه مستعجل و سریع الاثر است

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول تر و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

با صندل مقوی قوی و اعصاب و باه و مانع فساد اخلاط و مهیج باه بسرعت و مستعجل و مصلب ذکر و آشامیدن آن قبل از سم مانع تاثیر آن مضر حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن خمیر مایه است و زنان آن را در فربهی بدن مستعمل دارند و با احسا و فالودها و نیز کوبیده بر شیر پاشیده و تا سه درهم آن را یک مرتبه می خورند

مسحوقونیا

بفتح میم و سکون سین و ضم حاء مهمله و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و آن را مسحقونیا نیز نامند و بفارسی کف آبکینه و بعربی ماء الزجاج

*ماهیت آن

اطلاق آن را بر احجار مطبوخهٔ مصنوعه از شیشه و سنک سرمه و اقلیمیا و را سخت سائیده و تسقیه با آب آهک و قلعی نموده و صمغ بلاط اضافه کرده و جوشانیده تا منعقد کردد و کف شیشه که در حین کداز بالای آن پیدا می کردد نیز می نمایند و آن شبیه ببوره می باشد

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

حاد جالی العین اکتحال آن رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و سنون آن جالی دندان الجروح و القروح و البثور طلا و ذرور آن بتنهائی و یا با مراهم جالی و قاطع کوشت زائد فاسد زخمها و مجفف آنها و کشایندهٔ بیلات و رافع آثار جلد و طلای آن در حمام رافع خارش بدن المضار آشامیدن آن قتال بدل آن آبکینهٔ سفید است

مسک

بکسر میم و سکون سین و کاف لغت عربی است بفارسی مشک بشین معجمه و بسریانی مسکه و برومی مورون و بترکی یبار و بهندی کستوری نامند

*ماهیت ان

اسم خون منجمد است که در ناف حیوانی بجثهٔ آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک و استخوان قلم دست و پای آن یک پارچه بخلاف آهوهای دیکر و صورت آن شبیه بابن عرس که بفارسی راسو و بهندی نیول نامند یا دو دندان باریک بلند مثل کراز برکشته بسوی بالا بعضی کفته اند که نر آن را دو شاخ و دو دندان می باشد و مادهٔ آن را دو دندان و آن حیوان را آهوی خطائی و آهوی مشک نامند و در کوهستان چین و خطا و تبت و ترکستان و کوت کانکرا که نکرکوت می کفته اند در قدیم الایام و کوهستان بهرایج و نیپال و مورنک و رنک پور و غیرها که همه آن کوهستانها بهم پیوسته اند بهم می رسد و در هر سرحد بلدی و مملکتی و شهری از مواضع قریبه با کوهستان می آورند مثلا در تورآن و

۸۳۲ایران از خطا و تبت و در ملتان و لاهور و شاه جهان آباد و اله آباد و لکهنو از انجا و از کوهستان کوت کانکرا و بهرایج و نیپال نیز و در بنکاله از کوهستان مورنک و رنکپور و نی پال و در ایران و خراسان و روم از چین و خطا و تبت هم از راه دریا و هم از خشکی می آورند خالص آن را بسیار کم می آورند مکر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و سرحدات و اکثر در همان جا نافه را بریده مغشوش نموده بقسمی که معلوم نشود نافه را درست ساخته می آورند که کم کسی درمی یابد و بهترین آن بحسب امکنه خطائی است پس تبتی پس کوت کانکرائی پس نیپالی پس از جاهای دیکر و بحسب بو تندبوئی آن بحدی است که محرور المزاج را رعاف آورد و بحسب رنک زرد و تفاحی آن و کفته اند مشک دو نوع است هندی و ترکی هریک را اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی و خطائی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری با اندک زهومت است بعد از ان اصناف دیکر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنکپوری و بعد از ان سائر اصناف و بعضی کفته اند که مسک چهار قسم می باشد قسم اول خونی است که از ان حیوان بطریق حیض و بواسیر دفع شده بروی سنکها منجمد می کردد و این قسم در نهایت خوش بوئی و تندی می باشد به حدی که بوئیدن آن رعاف می آورد و زردرنک و قطعات آن طولانی و با صلابت و نادر و قلیل الوجود است قسم دوم تبتی و آن نافهٔ است که از اجتماع خون در حوالی ناف او

بسبب غلبۀ قوت و حرارت آن بهم می رسد و بزرک می شود تا مقدار نصف لیموی و بعد از بزرک شدن و رسیدن بکمال خود خارش بسیاری در ان مواضع بهم می رسد و بسبب شدت خارش بر سنکها و درختها می مالد پس آن با پوستی که بر بالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم چینی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آن را بدست می مالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شکافته برمیآورند و خشک می کنند و آن سیاه رنک با صلابت می باشد و نیز کفته اند که صیادان موضع ناف آن را کشیده بعصابه می بندند و چون خون بسیاری در ان مجتمع کردید آن را ذبح نموده ناف آن را بریده مدتی در جود فن می نمایند پس برمیآورند خوش بو می کردد و الا قبل از ان کریه الرائحه است مانند جند بادستر که قبل از استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم هندی است و آن خونی است که از ذبح آن حیوان بهم می رسد با جکر و سرکین خشک آن خمیر می کنند و این قسم اشقر اللون است و غیر صلب می باشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این سخنان بتمامها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک دو قسم می باشد یا اصلی خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص همان قسم دوم است که مسمی بتبتی کرده اند و حال آنکه مخصوص بدانجا نیست و این قسم یا آنست که خودبخود جدا می کردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن کمال که مردم آنجا وقت آن را می دانند آن حیوان را کرفته بریده جدا می کنند و قسم اول بر تقدیر صدق یحتمل که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را با سنکها می مالیده و مجروح شده خون از ان برمی آمده و بر سنکها ریخته منجمد می شده باشد و مردم آن را یافته حمل بر حیض و بواسیر آن می کرده باشند و دو قسم دیکر خصوص چهارم مغشوش است و نیز کفته اند که مشک عملی از ریوند چینی و حصی لبان و جکر خشک کردۀ بز و تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده در نافها پر کرده سر آن را مسدود نموده بصورت اصلی ساخته می فروشند و علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و کمی رائحه و یا بدبوئی آن معلوم می کردد و امتحان آنچه در ناف باشد آنست که ریسمانی را بسوزن کذرانیده اول از نافه بکذرانند پس آن ریسمان را از وسط سیر بکذرانند و بو کنند و هرکاه که بوی سیر ندهد خالص است و الا فلا و امتحان آنچه در غیر نافه باشد آنست که در کفدست قدری از ان را باب دهن بمالند اکر حل شود خالص است و اکر فتیله کردد مغشوش ارسطو کوید که مشک خالص سائیده را چون

۸۳۳در ظرف رطوبت دار کذارند بقدر یک ساعت وزنش زیاده می شود و امتحان دیکر آنکه ظرفی را بر آتش کذارند و مشک بر روی آن ریزند اکر از ان بوی نیکو آید خالص است و الا مغشوش امتحان دیکر آنکه سر جوال دوزی را در سیر زنند و در نافه فرو برند و ببویند اکر بوی بد از ان آید مغشوش است و اکر بوی خوش از ان آید اصلی و بهترین مشک مشک تبتی خالص بهمان اصطلاح است و قوت آن ما دام که در نافه است تا سه سال باقی می ماند و از نافه بیرون آورده تا یک سال

*طبیعت ان

کرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس و دیکران کرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آن را غالب بر کرمی دانسته اند و بالجمله هرچند کهنه شود یبس بران غالب و حرارت آن ضعیف می کردد

*افعال و خواص ان

ملطف و مفتح سده ها و محلل اخلاط غلیظهٔ بارده و ریاح و بالخاصیه مفرح و مقوی دل و دماغ و سائر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه اعضاء الراس مذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذایقه و با اندک قوت سکر و جهت مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و سائر امراض عصبانی نافع و رسانندهٔ قوای ادویه است باعماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندک کافور جهت صداع بارد و بتنهائی نیز و سعوط آن بتنهائی و یا با جند بادستر و فلفل و دار شیشعان و امثال اینها جهت سکته و جمیع امراض باردهٔ دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و با ادهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و استرخا با تکرار عمل و استدامت بر ان و طلای آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و ظفره و نشف رطوبات چشم و رسانندهٔ قوای ادویه بطبقات آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بارد سوداوی و توحش و غشی و وحشت و غم و وجع فواد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس بطن و ریاح امعا و فرزجهٔ آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیری مقوی و محرک باه الزینه نیکو کنندهٔ رنک رخسار شربا و لطوخا السموم آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملذوعه و ادویهٔ سمیه خصوص بیش و قرون السنبل المضار مضر محرورین و مصدع ایشان خصوصا در بلاد حاره و فصل کرما و اکثار آن باعث زردی رنک رخسار و بدبوئی دهان مصلح آن کلاب مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن یک وزن و نیم آن ساذج هندی و در اوجاع عصب دو ثلث وزن آن جند بیدستر یعنی در سعوط و طلا و مشروب و جوارشات و حبوب و دواء المسک باقسام و معجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد*

ص: ۱۶۰۳

مسیر

بفتح میم و کسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله

*ماهیت ان

اسم مربای کدو است و بهترین مرباها است و واضع آن بقراط اولاـ او آن را با عسل ساخت پس توسعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی ست صنعت آن آنست که بکیرند کدوی رسیدهٔ جید را و پوست و ما فی الجوف آن را جدا کرده و لب آن را شرحه شرحه بریده و با لوزهای کوچک و در آب صافی آهک کذارند زمانی پس برآورده پاک شسته در آب خالص شیرین طبخ دهند تا پخته کردد و لیکن مضمحل نکردد پس درآورده نشف رطوبت آن را از پارچهٔ پاکیزه نمایند و در عسل کف کرفته بقوام آورند و یا شیرهٔ شکر صافی دو برابر آن ریزند و بران بکذارند تا عسل و یا شیرهٔ شکر در ان منجذب کردد و اکر رطوبت آن عسل و یا شیرهٔ شکر را رقیق کرداند تبدیل نمایند و یا دو سه جوش خفیفی دهند و با کلاب و اندک مصطکی سوده خوش بو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت

*طبیعت عسلی ان

مائل بکرمی و شکری آن معتدل

*افعال و خواص آن

مفتح سدد و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه اعضاء الراس و الصدر و الغذاء مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ

۸۳۴و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جکر و حرقه البول و با بادام جهت تسمین بدن و با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است*

ص: ۱۶۰۴

فصل المیم مع الشین المعجمه

مشط الغول

بفتح میم و سـکون شـین و ضم طاء مهمله و الف و لام و ضم غین معجمه و سـکون واو و لام انطاکی نوشـته که الحال معروف بدیشار است و بهندی کنکهی نامند

*ماهیت ان

نباتی است شاخهای آن باریك و برك آن شبیه ببرك کشنیز و صلب و بی کل و ثمر آن خوش بو منبت آن کوههای بلند

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشك

*افعال و خواص

آن

محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد السموم آشامیدن سه اوقیهٔ آب برك آن جهت کزیدن سك دیوانه مجرب دانسته اند

مشک دانه

بکسر میم و سکون شین و کاف و فتح دال مهمله و الف و نون و ها

*ماهیت ان

اسم دوای هنـدی است و در بنکاله کثیر الوجود و آن دانه است کوچك بقدر عدسـی و ضـخیم تر از ان و اغبر مائل بتیرکی و فی الجمله شبیه بکوش ماهی و با خطوط باریك و در جوف آن مغزی اندك چرب و بی طعم و رائحه غالبی

*طبیعت آن

سرد و خشك

*افعال و خواص

ان

چشم را روشن کردانـد و امراض دهان و بی مزکی و خشـکی را زائل و ثقل معـده و ریاح آن را دفع نمایـد و برص را مفیـد و

سیلان منی را مؤثر و چون برک و بیخ آن را در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری بول را که سوزاک نامند نافع است مقدار شربت آن تا یک درهم است*

مشکطرا مشیع

ص: ۱۶۰۵

بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طا و راء مهملتین و الف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و فهلوی نیز کفته اند و بشیرازی رنک کویند

*ماهیت ان

قسمی از پودنۀ جبلی است و قوی ترین اقسام آن برک آن انبوه بزرکتر از برک پودنۀ بری و مائل باستداره و با خشونت و چون کوسفند چرا کند بعوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن باز مستحیل بخون کردد

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در وسط آن خشک

*افعال و خواص آن

اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش و رحم و مقوی اشتها و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار بول و حیض و نفاس نافع بقوت و اسقاط جنین و قتل آن و تفتیت حصاه و چون یک دانک آن را با یک دانک سقمونیا و یکدرهم کتیرا سوده با ده درم خمیرۀ بنفشه بسرشند و با آب کرم بیاشامند رفع قولنج نماید و کسی که شهوت او منقطع شده باشد چون در هر سه روز یک روز نیم درهم آن را سوده با سه درهم تخم خربزه و ده درهم مسکۀ میش و بیست درم عسل بخورد شهوت او زیاده کردد و شراب آن رافع کرب و غشی و مدر حیض است و بخور آن مسقط جنین و فرزجۀ آن بقدر یک دانک با روغن بلسان مسکن درد رحم مضر مقعده مصلح ان سرکه و از غایت قوت ادرار و شدت آن بعوض بول خون برمیآید مصلح آن رب مورد و آرد بلوط مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال بدل آن بوزن آن پودنه و قردمانا و در ادرار حیض بوزن آن عدس المر است*

ص: ۱۶۰۶

مشمش

بکسر دو میم یکی اول و دیکر در میان دو شین معجمهٔ ساکنه لغت عربی است و بیونانی ارمینافن و برومی اصافو و بفارسی زردآلو و خشک کردهٔ آن را قیسی و خوبانی نیز نامند و بترکی اردک

*ماهیت ان

ثمری است معروف و بهتر از خوخ و در بلاد سردسیر بهم می رسد و اقسام می باشد از خستهٔ شیرین و تلخ و هریک بنامی مشهور و بهترین همه رسیدهٔ شیرین لطیف پوست خستهٔ شیرین پر آب کم جرم آن است و خشک کردهٔ آن بهتر از تازهٔ آن

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر کفته اند ظاهرا شیرین آن کرم تر باشد

*افعال و خواص ان

مفتح سدد و ملین صلابات اعضاء الغذاء شیرین آن ملین

۸۳۵طبع و موافق محرورین ما دام که در معده فاسد نکردد و باعث رفع بدبوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و یا نقوع خشک آن مسهل صفرا و ملین طبع و مسکن تشنکی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و رافع آروغ و خصوصا میخوش آن الحمیات چون صاحب تپ حار صفراوی تازهٔ آن را بخورد و آب کرم و عسل بالای آن بیاشامد و قئ کند اخلاط کراثی و زنجاری دفع شده تپ او رفع کردد و از مجربات شمرده اند المضار سریع التعفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ ترش و تپهای عفونی و مضر مبرودین و صاحبان ریاح و تمدد و جشای حامض و ضعف معده و مشائخ مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون و نانخواه و جوارش کمونی و کندری و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و یا آن را بالای طعام غیر منهضم خصوص طعام غلیظه بطئ الهضم خوردن بغایت مضر مصلح آن قئ فرمودن و تنقیهٔ بدن با هلیلج یا تخم رازیانه چند روز پی هم و یا بالای آن سکنجبین خوردن و کویند نیم درهم مصطکی و نیم درهم انیسون با شراب میبه ممسک بیاشامند و ناشتا خوردن آن بسیار بد و مداومت بران باعث سحج مصلح آن شکر و انیسون در جمیع امزجه و کفته اند هرکاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید مشاهده کردد و لهذا اکثار خوردن آن را مورث برص دانسته اند بجهت آنکه سریع التعفن و مولد خلط بلغمی است و تخم قسم تلخ آن در دوم کرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول کرم و تر

*افعال و خواص ان

مبهی و بطئ الهضم مصلح آن بریان کردن و نمک بران زدن است و روغن همه اقسام آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و درشتی جلد روغن مغز تلخ آن بقدر یک مثقال کشندهٔ کرم معده و مسهل آن بقوت و محلل اورام مقعده و مفتت حصاه و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی شربا و طلاء و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در کوش جهت تسکین در دو قتل کرم آن و کرانی سامعه بیعدیل و در سائر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن ضعیف تر از روغن بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن طبیخ برک آن مسقط کرم معده و مدر بول و نطول آن محلل اورام و آشامیدن برک خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب برک تلخ آن مسکن درد کوش و قاتل کرم آن و شکوفهٔ آن سرد و خشک

*افعال و خواص آن

ملطف آشامیدن و ذرور آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و غشی مداوای آن قئ کردن است و ربوت فواکه حامضه مانند غوره و اترج و لیمو آشامیدن است*

فصل المیم مع الصاد المهمله

مصطکی

بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و یا و بضم میم و فتح کاف نیز آمده و انباری کفته مصطکا بمد الف بر وزن فعللی معرب از مصطخای یونانی است و یا مصطخی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز برومی و سندی کیه نامند

*ماهیت ان

صمغ درختی است که در سباطه از بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه می شود و چوب و برک آن لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بتلخی و آن صمغ در هنکام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن مستخرج می شود و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و آن دو قسم می باشد قسمی سفید نرم خوش بو صاف شفاف با اندک شیرینی و چسپندکی بسیار بدندان در وقت خائیدن و تازهٔ آن بحدی نرم است که سائیده نمی شود و این را نبطی نامند و بهترین آن بزرک دانهٔ آنست و این قسم مثل صموغ دیکر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون می آید بدون اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و با تلخی و در اوصاف مذکوره ضد آن و قابل سحق است و این را قبطی نامند و بعضی کفته اند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از ان حاصل می کردد

۸۳۶و دیکران کفته اند که چوب و شاخهای نازک و برک تازهٔ آن را جوش داده صاف نموده منعقد می سازند و این قسم یافته می شود در زمین صافن از اعمال روس قریب بترکستان از اقلیم پنجم و این قسم ردئ غیر جید است

*طبیعت ان

کرم و خشک در آخر دوم و بعضی خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس رح کفته که این مقدار کرمی و خشکی که در ان است در درخت آن نیست و آن لطیف و معتدل است در سردی و کرمی و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک کرم و جوهر کثیف ارضی است و همچنین جمیع اجزای آن

*افعال و خواص آن

ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیسه و معده اعضاء الراس و الصدر خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن رافع صداع بارد و نزلات بارده و بدستور بوئیدن و استنشاق آن با روغن زنبق و با هلیلجات جهت وسواس و حدیث نفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیهٔ قصبهٔ رئه برای آنکه مسهل سودا است با آنها و با کندر جهت حدت دهن و تقویت حفظ فهم و طلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و ضربان و ماندکی اعضا و لرز حمیات و ذرور آن در چشم جهت الصاق شعر منقلب و چون در آتش اندازند و پارچهٔ پنبه را در کلاب تر کرده بدود آن داشته بر چشم صاحب رمد کذارند درد آن را تسکین دهد و چون با روغن کنجد جوش دهند و در کوش بچکانند سدهٔ آن را بکشاید و کری را نافع و قطور روغن ثمر آن در کوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خائیدن و یا سنون آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن کوشت و تسکین درد آن و خوشبوی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکه مفید و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کنندهٔ دندان متحرک و مسواک کردن بچوب و شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کنندهٔ آن و لثهٔ مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و تصفیهٔ قصبهٔ رئه و با ادویهٔ قاطعهٔ دم حابس آن از هر عضو که باشد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و کرده و خوش بوئی معده و برانکیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و قراقر و فواق ریحی و تحلیل ریاح و تحریک جشا و ورم احشا و مغص خصوص با آب کرم یا با آب سرد جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده صاحب شفاء الاسقام کفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و رطوبت می نماید در معده بخلاف آنکه با آب کرم بیاشامند و اکر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطکی را با آب سرد که در ان کلقند مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت می نماید بعسر و مداومت بران باعث حبس و قبض بطن است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون یک درم آن را با دو درم شکر سوده بیاشامند به آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و بادها دفع کند و اخلاط غلیظهٔ بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را منحدر سازد و طبع را نرم دارد خواه شب وقت خواب و یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از ان و چون در آب جوش دهند و بیاشامند جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یک درم آن را در یکرطل آب در کوزهٔ آب ندیده تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف کردد تجدید نمایند باز در کوزهٔ تازهٔ دیکر جهت استسقای زقی و غثیان و زحیر و تقویت هضم مجرب و بدستور چون اجزای درخت آن را در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جمیع اجزای درخت آن از ثمر و برک و شاخ و ساق و بیخ همه قابض اند و پوست درخت آن قائم مقام اقاقیا و عصارهٔ لحیه التیس است که هوفقسطیداس نامند و همچنین عصارهٔ برک تازهٔ آن و از ثمر آن روغنی ترتیب می دهند شدید القبض و لطیف و ملین آشامیدن و مالیدن آن جهت اوجاع رحم و سیلان رطوبات ردیه از ان و برآمدکی آن و معده و بر موضع معده و کرده و

۸۳۷مثانه جهت تقویت و تحلیل ریاح آن و هیضه و فواق و سوء هضم و چون اجزای آن را بتمامی بجوشانند با آب و مکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند و همچنین تا آنکه غلیظ کردد و بیاشامند جهت نفث الدم و قرحهٔ امعا و اسهال و برآمدکی ناف و رحم مفید و ضماد برک آن جهت برآمدکی مقعده و رحم حادث از سردی نافع مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن کندر بوزن آن و یک وزن و نیم علک البطم و در تقویت معده و جکر بوزن آن اذخر کفته اند مصطکی مضر مثانه است مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکهٔ انکوری یک شبانه روز پس خشک نموده استعمال نمودن با کثیرا و یا بتنهائی و کویند مصلح آن قند و صمغ عربی است و مغز کردکان و کشنیز نیز کفته اند آلات المفاصل و الجروح و القروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر و کوفتکی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی اعضای مسترخیه و جابر استخوان شکسته شده و ضربه رسیده و سقط و کوفتکی اعضا و ذرور مصطکی نرم سوده بر اورام و اوجاع و بی جا شدن اعضا و زخمها و بستن آنها بپارچه باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع و بجا آمدن عضو بی جا شده و التحام زخمها است خصوص که اول به آب طبیخ اجزای آن عضو را شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر اوجاع بارده و تقعد مفاصل با روغنهای کرم محلل و بتنهائی جهت التیام قروح و بدستور تدهین بدهن و کل آن و کفته اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید آنست الزینه آشامیدن و طلای آن جالی بشره و سرخ کنندهٔ رخسار و طریق داخل نمودن مصطکی در تراکیب و جوارشات و حبوب و دهن و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

مصل

بفتح میم و صاد و لام لغت عربی است باصفهانی قارا و بترکی قراقروط نامند

*ماهیت ان

مائیت دوغ است که بعد جوش دادن و انفصال اجزای جبنیت و مائیت از هم اجزای مائیت را آن مقدار جوش دهند تا غلیظ و منعقد کردد و آن بسیار ترش می باشد و جبنیت مخلوط باندک دهنیت را لوز نامند و نمک و سیاه دانه و پوست زرد اترج ریزه کرده و صعتر و اندک سرکه بآن سرشته چند روز می کذارند تا اندک مزاج کیرد پس بجای پنیر با نان می خورند بسیار لذیذ می باشد و تازهٔ آن را نیز با کره ممزوج کرده با نان و یا رطب تازه می خورند الذ می باشد و چون در ان جبنیت نمک داخل کنند و حبوب کبار و یا اقراص ساخته خشک کنند بفارسی کشک و بترکی قروط و بعربی اقط و مصل نیز نامند

*طبیعت مصل

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص آن

مسکن حدت صفرا و خون و تشنکی حرارت معده و کبد و اسهال مراری و حمیات صفراویهٔ حاده را نافع و رادع اورام حاده و بدستور طلای آن رافع اورام زبان و مضمضه و غرغره بآن جهت قلاع حار دهان و لثه و حلق و اورام حارهٔ آنها نافع و ضماد آن جهت سعفهٔ رطبه و نار فارسی و قوبا و قروح شهدیه و امثال اینها با سرکه نافع و سعفهٔ پارا نیز مفید است المضار ردی الغذا و اکثار آن مولد نفخ و قولنج و مصلح آن ادویهٔ مسخنه و جوارشات حاره است*

مصوص

بفتح میم و ضم صاد و سکون واو و صاد مهمله

ص: ۱۶۱۲

*ماهیت ان

باصطلاح اطبا عبارت از سیخ کباب چاشنی دار است حقیقه و مجاز ابر قلایای چاشنی دار و مزورات نیز اطلاق می نمایند که از جوجه و یا مرغ جوان فربه یا کوشت برهٔ املک و یا بزغاله هریک که خواهند با سبزی های مناسبه مانند برک خرفه و کاسنی و اسفناخ و کشنیز تازه و برک عنب الثعلب و امثال اینها و ابازیر حارهٔ مناسبه و ادویهٔ خوش بو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک و با انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از شکر کرفته تناول می نمایند اکر چاشنی دار منظور باشد و اکر ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی

*طبیعت ان

بحسب ترکیب اجزای آن مختلف کردد

*افعال و خواص آن

صالح الغذاء سریع الهضم جهت صاحبان امزجهٔ حاره و معده و کبد حار و غلبهٔ صفرا و امراض حاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حمیات حارهٔ حاده نافع است

۸۳۸

فصل المیم مع الضاد المعجمه

مض

بفتح میم و ضاد معجمه لغت عربی است

*ماهیت ان

رمان بری است و کویند ثمر آن حب القلقل است حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در حوالی کورکه پور از صوبهٔ اوده و از بلاد هند کثیر الوجود است و سه چهار برک از زمین برآمده کل می کند کلی مانند کل انار و برک آن شبیه ببرک کاسنی و اصلا چوب ندارد و انار آن بقدر انار وسطی و بر روی زمین می رسد و طعم آن شیرین و خستهٔ آن بزرک

*افعال و خواص ان

ص: ۱۶۱۳

ضماد بیخ آن با مساوی آن صبر سقوطری و طین ارمنی جهت وجع ضربه و سقطه در دو سه دفعه رفع الم آن می کند و مجرب است*

فصل المیم مع الغین المعجمه

مغاث

بضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است

*ماهیت ان

بیخی است دراز و سطبر و پوست آن سیاه مائل بسرخی و مغز آن مائل بسفیدی و زردی و بهترین آن خوش بو تلخ مائل بشیرینی آنست و از جبال کرخ و نواح ان خیزد و دو نوع می باشد بغدادی و هندی برک بغدادی با خشونت و عریض مانند برک ترب و کل آن سفید و تخم آن مانند حب السمنه و آن را قلقل نامند و لهذا بعضی شبه نموده اند که آن بیخ رمان بری است که حب القلقل ثمر آنست و بعضی کفته اند که نوعی از سورنجان است و اصل آنست که غیر آن هر دو است و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و انطاکی نوشته که نوعی از آن را از عبادان و نواح شام می آورند و ان در مصر مستعمل و ضعیف الفعل و هندی آن را درخت بسیار بزرک و برک آن کوچک قریب ببرک سیب و ثمر آن فی الجمله شبیه به سپستان و با لعابی چسپنده و سیاه و تلخ و آن را بهندی مید الکری نامند و بعربی کلز و در حرف الکاف مذکور شد

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک و بعضی مائل بحرارت کفته اند

*افعال و خواص آن

محلل و قابض و مقوی اعصاب و اعضای مسترخیه و سست شده و مسمن بدن اعضاء الراس و الات المفاصل و الصدر و النفض آشامیدن آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و دفع خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تشنج و ضعف عصب و استرخای آن و شکستکی استخوان و التوای اعصاب و تحلیل صلابت آنها و صلابت حلق و رئه و رحم و تنقیهٔ سینه و رئه و کرفتکی آواز و تحریک باه و بدستور ضماد آن با کل ارمنی جهت جبر کسر و وثی و ضربه و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلیین صلابت آنها و دشید و اورام حلق و رحم و همچنین با سرکه الزینه مداومت آشامیدن آن با عناب و کثیرا جهت تسمین بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه قویتر از سائر اشیا مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن دو درم بدل آن سورنجان و عاقر قرحا و در ضمادات قلت است*

مغره

بفتح میم و غین و راء مهمله و ها و آن را طین مغر نیز نامند لغت عربی است بیونانی میلطوس و بهندی کیرو نامند

*ماهیت ان

خاکی است سرخ تیره و مائل بزردی و با غرویت کویند که از روم آورند و در هند و بنکاله بسیار و بیشتر از راج محل می آورند دو نوع می باشد یکی سرخ تیره خالص و این را بهندی سون کیرو نامند و دوم کمرنک ناصاف و این را کیرو مطلق و این بخوبی آن نیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند منتفخ کردد و زیاده شود در حجم و صافی باشد

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص ان

قابض و مجفف و حابس و رادع اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت اوجاع کبد و حبس بطن و قتل دیدان و حب القرع و حبس نزف الدم جمیع اعضا و حیض و با زردهٔ تخم نیم برشت و آب بارتنک جهت قرحهٔ امعا و مثانه و بواسیر و رحم و تسکین حرارت

۸۳۹اعضا و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و جریان خون از انها و با آب برک بارتنک در قبل جهت حبس حیض الزینه آشامیدن آن با شکر جهت فربه نمودن بدن و طلای آن با روغن کنجد جهت نرمی بشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و آن را شسته حنا بندند کفته اند تا بیست روز رنک حنا می ماند الاورام و البثور و القروح و الجروح طلای آن با سرکه جهت حمره و نمله و اورام حاره و سوختکی آتش و زخمها و طلای آن با بابچی و کبریت و بیخ خرزهره که با آب زنجبیل تازه تا مدتی سحق و صلابه نموده باشند اقلا تا پنج روز و حبوب ساخته هرکاه خواهند یک حب آن را با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند در چند مرتبه بعون اللّه تعالی زائل می کردد اکر زائل شدنی است و تازه و قلیل المقدار است المضار اکثار آن مسدد و مضر امعا و بواطن مصلح آن شیرینیها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن کل ارمنی و ربع آن کثیرا است*

ص: ۱۶۱۵

مغنیسا

بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح سین مهمله و الف اسم نبطی است

*ماهیت ان

سنکی است قریب بمرقشیشا و بفارسی رنک کاسه نامند و کاسه کران ظروف را بآن رنک می کنند و شیشه کران نیز بعد از آنکه سنک شیشه را کداخته آن را کوبیده بران می پاشند صافی می کردد و آن حدیدی و فضی و ذهبی و نحاسی می باشد و کفته اند انواع آن پنج است و از اکثر آن سرب حاصل می کردد یکی سیاه دوم مائل بسیاهی و سوم سرخ و چهارم سفید و پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ و محمد بن زکریا دو نوع کفته یکی را اشهبا نامند و این انثی و با نرمی می باشد و دیکری سرخ مائل بسیاهی و حدیدی و این را ذکر و بقول اکثری حدیدی آن سیاه و فضی سفید و ذهبی زرد و نحاسی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطهای سفید و چشمها ظاهر می باشد و قدری درخشنده و کدازندهٔ شیشه صاف کنندهٔ آن و آن را قابل رنک کرفتن می سازد و با آهن نیز همان فعل می نماید

*طبیعت ان

در دوم سرد و در سوم خشک

*افعال و خواص ان

جالی و قابض اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاه و عسر البول الزینه و القروح و الجروح طلای آن با سرکه و عسل رفع کلف و قلع الاثار و در ازالهٔ چرک و روغن و امثال آن غریب الفعل و ذرور آن التیام دهندهٔ جراحات مضر دل مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم بدل آن مرقشیشا است*

ص: ۱۶۱۶

فصل المیم مع القاف

مقل

بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقلا و برومی بذالبون و بعربی قفر و کور و بفارسی بوی جهودان برای آنکه یهودان آن را بسیار بخمر می نمایند و بهندی کوکل نامند بدو کاف عجمی اول مضموم و بعد از ان واو ساکن و کاف دوم مکسور و در آخر لام

*ماهیت آن

صمغ درختی است بقدر درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و شنجر و بلاد هند کثیر الوجود و انواع می باشد و همه تلخ آنچه صمغ آن مائل بسرخی و تلخی است مقل ازرق نامند و آنچه مائل بزردی مقل الیهود و مائل به تیرکی و کثافت و سیاهی و نرمی در ملمس را صقالبی و آنچه از نواح یمن خیزد و بادنجانی رنک می باشد مقل عربی کویند و بهترین آن صافی خالص براق لزج چسپنده نرم خوشبوی زرد مائل بتلخی آنست که چون در آتش اندازند بوی غار از ان آید و در آب زود کداخته شود و آمیخته بچوب و خاشاک و رمل و خاک و غیرها نباشد و آنچه بخلاف آن اوصاف باشد زبون و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده و هرچند کهنه تر کردد میل بتیرکی می نماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی می کردد خصوصا عربی آن و مغشوش بمر می نمایند و فرق بلزوجت مقل و براقی است بخلاف مغشوش

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم کرم و بعضی تر دانسته اند و این اصلی ندارد

*افعال و خواص آن

جالی و محلل و ملین و با قوت ترياقيت اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و آلات المفاصل جهت

۸۴۰کزاز و درد کلو و سرفهٔ رطوبی کهنه و تنقیهٔ سینه از اخلاط لزجه و ربو و ضعف جکر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشا و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النسا و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض و شیر و تفتیت حصاه کرده و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع و چون با ادویهٔ مسهلهٔ حاده بیامیزند دفع حدت آن می نماید و چون از مقل صافی سرخ رنك عربی مقدار دو مثقال بسایند و با ماء العسل بیاشامند منحدر می کرداند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس کفته قوت تلیین صقلبی زیاده از غیر آنست و آشامیدن یک درم آن با شیر تازه دوشیده جهت تقویت باه و بغدادی کفته چون ارادهٔ تلیین طبیعت نمایند مقل را بکوبند و آب کرم بران ریزند و بیاشامند اسهال بلغم نماید و ضماد مسحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سبوس کندم که بجای آب آب انکور و یا رب آن باشد با قدری روغن کاو جهت ورم شقیقه مجرب و ضماد آن با آب دهن صائم جهت ورم پلک چشم و اورام صلبهٔ جکر و باد فتق و با اندکی سرنج جهت اسقاط دانهٔ بواسیر و ثآلیل خصوص تازهٔ آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم و مقعده و بواسیر خصوص با آب کندنا و بتنهائی جهت تقویت باه و ضماد آنکه با کفی باقلا جوش داده خمیر نموده باشند جهت قبله الماء اطفال و باد فتق و قیله الامعا را نیز به تخصیص مفید و احتقان آن جهت بواسیر و بخور آن جهت بواسیر و انتفاخ رحم و انضمام فم آن و انحدار جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت رطوبت بسیار و یا کشتار و یا مردار بسیار باشد و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم و انحدار و جذب جنین و قطع بواسیر و رطوبات مائل از رحم و نشف آنها مفید السموم آشامیدن و طلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الاورام و البثور ضماد آن جهت تلیین اورام و تقعد عصب و فسخ عضل و خون منجمد تحت جلد و به آب دهن صائم جهت قوبا و ضماد ممزوج خمیر کردهٔ آن با باقلا جوش داده جهت اسقاط ثآلیل آویخته و تحلیل اورام بلغمیهٔ صلبه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر و آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر رئه مصلح آن کثیرا مضر کبد مصلح آن زعفران مقدار شربت آن یک درم بدل آن دو ثلث آن مرمکی و ربع آن صبر است و اطریفلات مقلی و بخور و حبوب و دهن و اضمده و اقراص و مراهم و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد

مقل مکی

ماهیت آن اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آن را نهش و خشک آن را وقل نامند و ماکول است و می خورند آن را و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما

*طبیعت ان

سرد و خشك

*افعال و خواص

ان

قابض اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در ان جهت دفع انفجار خون رکها و آشامیدن طبیخ درخت آن جهت قروح مزمنه و تنقیهٔ بلغم نطول لیف سوختهٔ آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است

مقنعه

بضم میم و سکون قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و ها

*ماهیت ان

عبارت از شیر کاو است که کرم کرده عصارهٔ خرنوب شامی اضافه نموده باشند

*افعال و خواص ان

جهت مالیخولیا و خشونت سینه و تسکین تشنکی و تلخی دهان و دفع تپها و اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جکر و حرقه البول و جرب و حکه مفید است

مقدونس

بفتح میم و سکون قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله

*ماهیت ان

کرفس ماقدون است که فطراسالیون نامند و در حرف الفا مذکور شد

*فصل المیم مع الکاف

مکهاره

بفتح میم و کاف و ها و الف و فتح راء مهمله و ها آن را مکهانه بنون بجای را نیز کویند لغت هندی است

ص: ۱۶۱۹

*ماهیت ان

۸۴۱بیخ نباتی است هندی مشهور بتال مکهانه و در هند و بنکاله در غدیرها که تالاب نامند در میان آن بسیار بهم می رسد و کل و برک آن شبیه بکل و برک نیلوفر و بعد از کمی آب که بیخ آن را بقدر چغندر متوسطی و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانها و در هر خانه تخمی مائل بتدویر و با پوست سیاه رنک اندک صلب و مغز آن سفید اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آن را برآورده می خورند در خامی و نازکی و پختهٔ خشک آن را بریان نموده نیز می خورند

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص

ان

تازهٔ آن مقوی بدن و باه و زیاده کنندهٔ منی در مبرودین مضر محرورین و خشک بریان کردهٔ آن با غذائیت و حابس اسهال است

فصل المیم مع اللام

ملح

بکسر میم و سکون لام و حا بفارسی نمک و بترکی دوز و بهندی لون نامند

*ماهیت ان

جسمی سفید است که در آب کداخته می کردد و داخل کل اطعمه کرده می شود مکر در حلویات و آن اقسام می باشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری و غیر حجری است حجری آن رطوبتی است که از شکافهای بعضی کوهها و مغارها و قعر آنها تراوش نموده منعقد و متحجر می کردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از ان قبیل است و نیز از ان قبیل است آبی که از بعض اراضی می جوشد و یا بعنوان ترشح از رکهای زمین تراوش می نماید و ما دام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر نیست چون از انجا حرکت دهند و بجای دیکر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند و آن آب را در ان بندند و چون زمانی بران بکذرد و هوای سرد بر ان وزد منجمد و متحجر کردد مانند ملح هرموزی و سانبهر و امثال اینها و لیکن اینها بسفیدی و صفائی و شفافی لاهوری و اندارانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخرنک است و غیر حجری آن آب بعض چشمهای بعض اماکن است و آن را دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب دیکر اطراف آن انجماد می یابد و مانند قند می باشد در انجماد و صلابت و وسط آن غیر منجمد مائع است و هرچه در ان افتد بمرور ایام بسبب حرارت و حدت مستحیل بنمک می کردد و هریک از انواع املاح را بنامی

مخصوص دارند چنانچه اکثری مذکور خواهد شد و حجری آن در آب دیرتر کداخته می کردد از غیر حجری و مسموع کشته که در حدود کوهستان شرقی بلاد پنجاب ما بین مضاف نکرکوتهه معمورۀ است که طی الدوام در ان مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود بجولامکهی است و بر در آن چشمۀ چند است مسطح که آب آنها شور مانند نمک کداخته در آب است و مردم آن را در مطبوخات استعمال می نمایند و اکثر هنود آن را تبرکا بجاهای دور می برند و در سالی یک مرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف بعیده در انجا جمع می کردند و آن در کوه در مواضع مسطحی واقع است و در انجا عمارتی ساخته اند و شنیده شد که پادشاه اورنک زیب عالم کیر که پاس شرع بسیار منظور داشت تابۀ آهنی بسیار سنکین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع کذاشته بود که برآمدن آتش مسدود شود لیکن شعلۀ آتش تابه را سوراخ کرده برآمد و هرچند سعی وجد و جهد نمود موقوف نکردیده قدرت کاملۀ حق سبحانه جلشانه برای عبرت شمۀ از آتش جهنم شعلۀ تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده لیکن کفار برعکس آن کرامات تصور نموده می پرستند و نیز در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبودرنک صلب متحجر اندک تلخ و تند که بهندی کومه نامند بهم می رسد آن را نیز نرم سوده در آب حل کرده استعمال می نمایند و این با تلخی است چنانچه ذکر یافت

ص: ۱۶۲۰

*طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک کفته اند و جهت مبرودین و هضم غذا و رفع ثقل معده مفید و مفتح سدهٔ کبد و طحال و کشندهٔ کرم معده و امعا و جشا آورد و ریاح را دفع نماید مضر محرورین و کرده و مثانه و اسهال آورد و منی را رقیق کرداند مصلح آن با روغن تازهٔ کاو و کاومیش و بز استعمال نمودن

۸۴۲آنست مصنوع آن نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور از سند کرفته تا بنکاله جابجا بعمل می آورند و در مطعومات و ماکولات مدار اهل آن بلدان و نواح آنها تمام بران است و آن چنان است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته می کذارند تا در ان منجذب و خشک کردد پس خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ می دهند تا منعقد کردد و اکر آن را مرتبهٔ دیکر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند و مانند غیر حجری ماخوذ از دریای نمک می کردد و چون مکرر تصفیه نموده و بر کاه پیچیده ریزند مکرر طبقه طبقه تا مانند قند منجمد کردد آن را در بنکاله و هند کاچ لون نامند و بهترین همه ملح ذرانی است که در هند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیکر حجری پس غیر حجری که ملح طعام و خبز نامند و بدترین همه ملح مصنوع از مای بحر است و این با اندک تلخی و حدت می باشد زیاده از املاح دیکر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای تداوی از رمادات اکثر نباتات مانند برک و ساق تنباکو و ترب و موز و امثال اینها و بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل می آورند و هریک ازینها موسوم به آب چیزی اند که از ان می سازند و اهل صناعت از بول انسان جوان محرور المزاج شارب الخمر ملحی بعمل می آورند برای اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام زاجات و شیوب و بوره و قلی و نوشادر نیز از جملهٔ املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد کل حرارت و مادهٔ آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیهٔ طینیه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف می کردد مثلا اکر حرارت باعتدال باشد و مادهٔ لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده از ان حاصل می کردد و درین صورت اکر یبوست بران غالب باشد قطعهای آن بزرک و سفید شفاف می شود و اکر بان حد نباشد قطعهای آن کوچک و یا ریزهٔ رخو و اکر حرارت قوی باشد و ماده و ارض نفطی قطعهای آن بزرک سرخرنک که بوئی نفط از ان آید تکون می یابد و اکر حرارت قوی باشد و مادهٔ لطیف و ارض منتن ملح منتن حاصل می کردد و رنک آن سیاه می باشد و همبرین قیاس اقسام دیکر بتفصیلی که در کتب معادن مذکور است و هندی آن در سیاهی کمتر از نفطی و نغطی را چون بتدخین نفطیت آن را زائل سازند مانند ذرانی کردد

*طبیعت مطلق آن

در آخر دوم کرم و خشک و هرچند تلخ تر باشد کرم تر بود

*افعال و خواص آن

محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی اللّٰه علیه و آله و صحبه و سلم خطاب بعلی ابن ابی طالب هم کرده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن به نمک پس به درستی که شخصی که افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند بنمک محفوظ می ماند از هفتاد و دو مرض از جملهٔ آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیکر وارد است از ان حضرت علیه السلام که هرکه بر لقمهٔ اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور می شود از ان نمش وجه یعنی لکه های که بر صورت می افتد و در حدیث دیکر وارد است از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرده بسوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام خود را به درستی که دوا است هفتاد مرض را که اهون و اضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس و بطن است و در حدیث دیکر از حضرت رسالت مآب صلی اللّٰه علیه و اله و سلم مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیکر وارد است که فرمودند که هرکه پیش از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد سی صد و سی مرض از او دفع می کردد که اهون آنها جذام و در حدیث دیکر از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السلام مروی است که عقرب کزید حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و اله را پس آن حضرت صلی اللّٰه علیه و اله لعنت فرمودند عقرب را و فرمودند که نکذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و نه هیچ کافری را پس نمک

۸۴۳طلبیدند و بران موضع مالیدند درد ساکن شد پس فرمودند که اکر می دانستند مردم چه خاصیت است در ملح هر اینه خواهش نمی کردند بان تریاق را و احادیث بسیاری در فضیلت ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف و مسدد و قوت قبض این زیاده از سائر افعال آنست و تجفیف و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و کدازندهٔ اخلاط جامده و تحلیل اسخان ملح مر زیاده از سائر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بی لذع کردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و نیکوکنندهٔ رنک رخسار و مصلح اغذیهٔ بارده و نیکو کنندهٔ طعم اطعمه و بقول و حبوب تفه و حموضات و لحوم و امثال اینهااند و بعضی در اخراج خلطی خاص قویتر از غیر آنست چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء اللّٰه تعالی عن قریب اعضاء الراس ملح اندرانی جهت حدت ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت سعفه و قوبا و با صبر جهت نزلات امراض العین اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مروارید جهت پاک کردن چرک و جلای دندان و مضمضه بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تجفیف آن و بدستور مضمضهٔ آن با سرکه جهت افعال مذکوره اعضاء الصدر آشامیدن ملح اندرانی و نفطی آن و سائر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق و ورم لهاه مفید اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن معین بر قئ نمودن و قی نمودن به نفطی آن در غایت نفع است از برای ذوسنطاریا و با سکنجبین منقی معده مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعض اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی دیکر و همه غاسل امعا و معین بر قلع سودا از اقاصی بدن و رافع بدمزکی اطعمه و مانع حدوث جذام اند خصوص نفطی آن و اندرانی جهت اوجاع معدهٔ بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سدد و ضماد آن با فودنج جبلی و روغن و خمیر نان جهت تحلیل اورام انثیین بلغمی و بدستور با جوز ماثل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و بودادهٔ آن مجفف و قابض و سوختهٔ آن الطف السموم ضماد آن با بزر کتان جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زقی و عسل جهت لسع افعی شاخدار و نهنک و با سرکه و عسل جهت کزیدکی هزارپا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون و فطر و با مشکطرامشیع جهت کزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با فودنج جبلی و روغن کاو بدستور الاورام و البثور ضماد آن با کف صابون جهت ورم ریحی و بلغمی و تهبج و با فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل نیز و با کل اجاغ و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب و با خمیر جهت نضج دمامیل و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل مؤثر القروح و الجروح و الزینه طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داخس و با عسل و فوتنج جهت منع نمله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش به نشینند و یا عضو را بر آتش بدارند که عرق کند و بستن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال نمله و اکله و جوششهای بدن رافع آنها و اغتسال آن نیکو کنندهٔ رنک رخسار و حرق النار طلای آن با روغن زیتون جهت سوختکی آتش و منع آبلهٔ آن خصوص نوعی بورقی آن نزف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن یاسمین ممزوج کرده پارچه بدان تر کرده بر موضع فصد و یا ختنه و یا غیر آن کذارند خون را بزودی بند نماید آلات المفاصل ضماد آن با روغن

۸۴۴زیتون و غیر آن و زفت و عسـل جهت فسـخ عضـل و کوفتکی اعضـا و وثی و بـا آرد کنـدم جهت التوای عصب و با زیت جهت رفع اعیـا و بسـتن کرم کردهٔ آن بر عضو جهت رفع اوجـاع بارده و بلغمیه و ریحیه و بدسـتور تکمیـد آن به تنهائی و یا با حرمل نرم کوفته درهم و با سبوس کندم و با برنج نیز المضار مضر دماغ حار و مورث ظلمت بصر و خارش بدن و ابدان ضعیفه خصوص مصـنوع از آب بحر آن و محرق خون و مجفف اخلاـط بـدن و مقلل منی به تخیصـص اکثار آن مصـلح آن صـعتر و چربیها و اشـیای بارده رطبه و کویند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آن را در حینی که عقرب یا سـرطان طالع باشـد در خانـهٔ مریض بر آتش کذارنـد اکر بعـد از جسـتن میـل بـدرون خانه کنـد آن مریض شـفا می یابـد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوختهٔ آن را بر طرف چپ زنان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت کردد*

ملح اندرانی

و آن را ملح ذرانی بفتح ذال معجمه و راء مهمله و کسـر نون و یاء نسـبت نامند مشتق و منسوب بذراء بمعنی شدت بیاض است جهت آنکه رنک آن نسبت باملاح دیکر بسـیار سـفید صاف شـفاف است مانند بلور و بفارسـی نمک سـنک بلوری و بهندی نمک لاهوری نامنـد جهت آنکه از لاهور می آورنـد و شـنیده شـده که در حین برآوردن از معـدن قطعهای آن اندک نرم می باشـد و بعـد از رسـیدن هـوا بـدان متحجر می کردد و ایـن بهـترین اصـناف املاـح است و بهـترین آن صـاف شـفاف آن و در هندوسـتان از ان نمکـدان و پیاله و نعلبکی می سازنـد و خیار ورق کرده و غیر آن در ان کذاشـته تناول می نماینـد نمکین می کردد

ص: ۱۶۲۴

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات و رافع تخمهٔ طعام و جشا و در ادویهٔ عین جهت امراض مذکوره در ملح غیر آن جائز و مستعمل نیست*

ملح سانبهر

بفتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح باء موحده و خفای ها و راء مهمله

*ماهیت ان

بعضی آن را ملح اندرانی دانسته اند و اصل آنست که غیر آن است زیرا که بسفیدی و شفافی آن نیست و قطعهای این کوچک و اندک سرخرنک است و شنیده شده که زمین را قدری حفر می نمایند از خلل و فرج و عروق زمین آبی منتشر می کردد و در ان کودال جمع می شود و برسیدن هوا منجمد و متحجر می کردد و این در لطافت از نمک لاهوری کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است

ملح اسود

بفارسی نمک سیاه و بهندی کالالون نامند

*ماهیت ان

از اقسام ملح العجین است و سیاه رنک و با اندک تلخی و بی نفطیت رائحه

*طبیعت ان

در کرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی

*افعال و خواص آن

قوت تلیین و اسهال و جلای این زیاده از ملح اندرانی و قریب بملح نفطی است و چون نرم سوده با قدری هستهٔ انبهٔ خشک نرم سوده ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زائل کرداند

ملح رشیدی

ملح طعام است که مائل بسرخی است*

ملح العجين

يعنى نمک که داخل خمير نان و طعام مى نمايند و آن اقسام و الوان مى باشد از حجرى غير اندرانى و و از غير حجرى مذكور يعنى نمـك دريا كه نمك در فارس و ايران مى باشـد و نمك مصـنوع از آب بحر و در هر بلـدى قسـمى از ان مسـتعمل مانند آنكه در عراق عرب و عربسـتان و روم و حجاز و نواح آنها حجرى مـذكور و در فارس و ايران غير حجرى ماخوذ از دريا و در سواحل سـند و دكهن و بنكاله همه مصـنوع از آب بحر شور و در كور كهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها نمك مصـنوع از خاك زمينهاى شوره زار كه خاك آن امكنه را جمع نموده در آب حل مى نماينـد و آب صافى آن را كرفته طبخ مى دهند تا منجمد مى كردد و در هندوسـتان نمك سانبهر و نيز آن الوان مى باشد از سـفيد مائل بزردى و مائل بسـرخى و مائل بسياهى و بهترين همه سفيد صاف آنست

ص: ۱۶۲۵

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم مکر مصنوع از آب بحر که کرمی و خشکی آن زیاده است

۸۴۵

*افعال و خواص آن

قریب بملح اندرانی است الا مصنوع آنکه قوت اسهال و حدت آن زیاده و مائل بتلخی است

ملح طبرزد

بفتح طاء مهمله و باء موحده و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله

*ماهیت ان

نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی و لاهوری آنست

*طبیعت و افعال و خواص آن

در صدر ذکر یافت

ملح المر

بضم میم و راء مهملهٔ مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی پادالون نامند

*ماهیت ان

نمکی است بسفیدی و سیاهی و زردی مائل

*طبیعت آن

کرم و خشک تا چهارم

*افعال و خواص ان

در اندمال جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قویتر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یک درم و کفته اند این همان ملح نفطی است لا غیر و نیز کفته اند که مصنوع است معدنی نیست*

ملح نفطی

بکسر نون و سکون فا و کسر طاء مهمله و یاء نسبت

*ماهیت ان

از جملهٔ املاح معدنیه است سیاه رنک بدبو با نفطیت و از بریان نمودن و سوختن بآتش نفطیت آن کم و زائل کشته سفید می کردد

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

قوت مسهله و مقیئهٔ آن زیاده از سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سائر اقسام و چون با روغن کل سرخ طلا نمایند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یک درم حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنکی است مشهور بسجی که قلا نامند و از سمت غازی پور می آورند و در پتنه مشهور بعظیم آباد آن را می سازند و باطراف می برند و دستور صنعت آن آنست که او لاقلا را مکلس می نمایند پس کوفته در آب می جوشانند و آن آب را منعقد می سازند ملح نفطی حاصل می کردد و یحتمل که آنهم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد

ص: ۱۶۲۶

ملح هندی

ماهیت آن نمکی است شفاف سرخرنک مائل بسیاهی که بنفسجی نامند و قطعهای آن اندک بزرک و بهندی آن را سینده لون نامند

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یک درم و نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق که بهندی کهار نامند آنست که کیاه و یا هر برک نباتی را که می خواهند از ترب و نخود و تنباکو و برک موز و غیرها هر مقدار که می خواهند می کیرند و خشک نموده می سوزانند تا خاکستر کردد و خاکستر آن را در آب حل می کنند و می کذارند تا ته نشین کردد و آب صافی آن را بتمامی بجرعلقه در ظرف دیکر که متصل بدان است کذاشته می کیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرپاس پاکیزه ساخته و تر نموده یک سر آن را در ظرفی که در ان آب خاکستر است می کذارند و سر دیکر آن را در ظرف خالی تا تمام مائیت صافی آن در ظرف خالی آید و باز در ان دردی خاکستر قدری آب داخل می نمایند و برهم می زنند و می کذارند تا ته نشین کردد و آب صافی آن را بدستور بجرعلقه می کیرند و همچنین تا دیکر ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده باز بجرعلقه صاف نموده صافی را طبخ می نمایند تا متحجر کردد و یا آنکه آب خاکستر را عرق می کشند و عرق را بطبخ منعقد می سازند و صنعت ملح اشجار که قلی نیز و بفارسی قلیا و کهلا و بهندی سجی نامند نیز بطور جرعلقه است و طبخ و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آن را در سرکه حل نموده عقد نمایند و با نوشادر بسایند و بازای هر سه درم آن یک عدد بیضهٔ مرغ بیفزایند و بآتش برشته کرده روغن آن را با فشردن بکیرند خورندهٔ کوشت زائد و منقی آنست و دستور احراق و حب ملح مسهل و حب ملح مسمی بحب حیات و عرق ملح و ملح سلیمانی و پاچک و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد*

ص: ۱۶۲۷

ملح فرنکی

نمکی است مصنوع مصاعد قلمها و قطعهای بزرک و کوچک سفید و شفاف که از فرنک می آورند طعم آن

۸۴۶با اندک شوری و بورقیت مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و حمیات عفنهٔ مزمنه را نافع چون مقدار دو توله تا چهار توله آن را در آب کرم با عرق رازیانه حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید و اکر از ان اقوی خواهند دو توله تا چهار توله آن را بحسب قوت مزاج و حاجت با چهار توله شیر خشت و چهار ماشه برک کل سرخ و شش ماشه رازیانه نیم کوفته شب در آب کرم بخیسانند و صبح صاف کرده نیم کرم نموده بیاشامند و از برای اعانت عمل آن کاه کاه عرق رازیانه نیم کرم بیاشامند

فصل المیم مع النون

من

بفتح میم و نون مشدده

*ماهیت ان

اسم عربی مجموع شبنمی است که بر اشجار و غیر آن منعقد کردد و شیرین باشد مانند ترنجبین و کز انکبین و شیرخشت و امثال اینها و آنچه بر اشجار سمی منعقد کردد سم باشد مانند سکر العشر و آنچه بر نباتات قابضه نشیند قابض و آنچه بر مسهله مسهل و بالجمله از ادویهٔ مسهله است و هریک در اسم خود مذکور شدند*

منج زراوشان

بفتح میم و سکون نون و جیم و فتح زای معجمه و راء مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی است

*ماهیت آن

تخمی است شبیه بنانخواه و سرخ و بالیده تر از ان و نزد بعضی تخم خیری بری است*

فصل المیم مع الواو

مو

بضم میم و واو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده و بیونانی میوه و بعضی میطیقون و بفارسی ریشاوالا نامند

*ماهیت

ان

بیخ نباتی است ساق آن شبیه بشبت و از ان غلیظتر و بقدر دو ذرع و برک آن مانند برک آن و بیخ آن متفرق و باریک و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوش بو و برنک غاریقون و مائل بزردی و اندک تلخی و حدت که زبان را اندک بکزد و کرم کند در خائیدن منبت آن بیشتر مقدونیا است بهترین آن سفید روشن پاک آنست و استعمال آن بدون آنکه آن را مخلل نمایند جائز نیست و دستور مخلل نمودن آنست که در سرکه اندازند و چند روز بکذارند پس برآورده خشک نموده اقراص ساخته بکار برند و انطاکی ریشهٔ سنبل جبلی دانسته و قوت آن تا دو سال باقی می ماند

*طبیعت آن

در دوم کرم و در سوم خشک و در سوم نیز کرم و خشک کفته اند و با رطوبت نافخه

*افعال و خواص آن

قابض و مسخن و ملطف و مفتح و منوم اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن جهت سد نزلات و منع ریختن آنها بسینه و تصفیهٔ آواز و امراض عصب و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده و جکر و طحال و کرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و کبد و رحم و تسکین صعود بخارات بدماغ و مغص و درد کرده و مثانه از اجتماع فضول و رافع بدبوئی ابخره و بلاغم و لزوجات معده و مدر بول و حیض و منضج منی و مقوی و محرک باه و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید المضار مصدع مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکه چنانچه ذکر یافت و مضر سپرز مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب و نیم وزن آن جوزبوا و کویند بدل آن فطر اسالیون است بوزن آن و کویند بدل آن فلفل سیاه و کویند افسنتین است*

موز

بفتح میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربی است و نیز بعربی طلع و بهندی کیله نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است هندی در بنکاله و دکهن کثیر الوجود و در سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره و بنادر ایران نیز قلیلی یافت می شود و کفته اند شیرینی و لطافت آنها زیاده از بنکالی است و اصناف می باشد و هریک بنامی مشهور در هر بلدی خصوص در بنکاله و درخت آن بدو سه قامت و برکهای آن عریض و طولانی تا بدو ذرع و از تنهٔ آن می روید و تنهٔ آن پرده پرده و با رطوبت بسیار و در جوف آن مغزی که بهندی کنجیال نامند و آن را ورق ورق کرده با ماهی یا تنها پخته مانند بقول و اصول

۸۴۷دیکر می خورند و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل بنفش مائل بسرخی و سبزی می باشد پس آن شکافته خوشه ظاهر می کردد و در ان خوشه دانهای موز بسیار ریزه و بتدریج بزرک می شود تا آنکه می رسد و پخته می کردد پس آن را قطع نموده پوست بالای آن را دور کرده مغز آن را می خورند و تنهٔ درختی که یک مرتبه ثمر آورد دیکر ثمر نمی ورد آن را می برند و مغز آن را که کنجیال نامند برآورده پخته می خورند چنانچه ذکر یافت و در بنکاله ثمر آن را اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر می دهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف درخت فصیلها و بچها بسیار برمیآید و آنچه بلند و بزرک است بعد از اخذ ثمر بنحو مذکور و قطع تنهٔ آن از انها بجای آن برقرار می دارند تتمه را برآورده جاهای دیکر غرس می نمایند و در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت و زیاده می شود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار و خوش بو می باشد و آن را در هند و در بنکاله کیلهٔ مرتبانی نامند و سوای بنکاله خصوص جهانکیر نکر در تمام ملک هند و دکهن این نوع نمی شود و این بی تخم است و بعد از ان اصناف دیکر با تخم بعضی بسیار کرم و ریزه مانند انوپان و صفری و چینیه و مال بهوک و چنپا و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رائحه خوش و لیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی ازینها نیز با اندک عفوصت می باشد خصوص که خوب پخته و رسیده نباشد و اما صنفی که آن را کچکیله نامند خوشه و ثمر آن بزرک تر از ثمرهای همه اصناف دیکر تا بیک شبر و اکثر مثلث شکل می باشد پخته و رسیدهٔ آن را نمی خورند برای بی مزکی و لزوجت و عفوصت و کم شیرینی پوست آن را در نیم خامی جدا کرده مغز آن ورق نموده در ماهی و قلایا یا بدون اینها پخته می خورند و از همه بدتر صنفی است که در بنکاله آن را تهیه نامند چون این بسیار بی مزه و با لزوجت و عفوصت و پرتخم است اکثری نیم پخته آن را نیز نمی خورند مکر فقرا و مساکین و هریک از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیکر می شود بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و بهر جا بنامی مخصوص و همه اصناف مذکوره در بنکاله خصوص جهانکیر نکر جای دیکر نمی شود و از برک و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده ملحی بعمل می آورند چنانچه در ملح مذکور شد و خاکستر آن را باعتبار آنکه با بورقیت و جلا است کازران هند و بنکاله در غسل بعض ثیاب بسیار چرب و چرک مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز لباسها را می خیسانند پس اندکی طبخی داده و این را باصطلاح خود بهتی نامند پس مالیده افشرده با آب خالص می شویند تا پاک کردد

*طبیعت ان

در کرمی معتدل و در دوم تر و با قوت قابضه

*افعال و خواص آن

جالی و کثیر الغذاء و بطئ الهضم و بعد انهضام مولد خون غلیظ و مسمن بدن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض مفرح و ملین سینه و جهت سرفۀ یابس و خشونت حلق و ترطیب معده و حبس بطن و تحریک باه محرورین و دافع لاغری کرده نافع مطبوخ نیم پخته کچکیلا- حابس اسهال الزینه طلای آن با سرکه و آب لیمو جهت کچلی و سعفه و جرب و حکه و با آب و تخم خربزه جهت کلف و نیکوئی رنک رخسار الاورام ضماد برک آن محلل اورام القروح و الجروح و حرق النار ضماد نوع موزی که در بنکاله مال بهوک می کویند جهت سوختکی آتش که چون بعد از سوختن بران موضع بمالند مانع آبله و وجع آنست و نیز نوع موزی که بولکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحی که بسبب آتشک ابوین و یا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب که رسیدۀ آن را پخته آن را نرم مثل مرهم ساخته بر پارچۀ مالیده بر ان کذارند در پنج شش مرتبه زائل می کردد بعون اللّه تعالی ذرور خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت نزف الدم جروح و تجفیف و التیام قروح مؤثر المضار بطئ الهضم و نفاخ و اکثار و مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب

۸۴۸سدد و قولنج و زحیر و ضعف هاضمه خصوص در مبرودین و مرطوب المزاج و بلدان رطبه و باعث نزول آب در اعضا و خصیه بتخصیص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بر بالای آن خوردن و مربای زنجبیل و عسل و شکر در بعض امزجۀ بارده و سکنجبین بزوری و شکری در حاره و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در امزجۀ حارۀ یابسۀ قویه و بلدان حاره یابسه موافق و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در ابدان باردۀ رطبه و ضعیفه و بلدان رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها و بیخ آن کرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته جایی که موز نباشد و خواهند که بهم رسد باید که دانۀ خرما را در قلاس کذاشته غرس نمایند و در موضع غرس سرکین اسپ ریزند و تسقیه می نموده باشند درخت موز بهم می رسد

ص: ۱۶۳۱

موسلی

بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا لغت هندی است

*ماهیت آن

کویند بیخ سینبهل کوچک بکل نیامده است و آن بیخی است بسطبری شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و از ان بزرکتر و دو نوع می باشد سفید و سیاه و سفید آن اقوی و مستعمل و بعضی سیاه آن را انفع دانسته اند

*طبیعت ان

کرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه

*افعال و

خواص ان

آشامیدن سفوف آنکه بکارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نموده کوفته آن را بقدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد مادۀ منی و رفع بواسیر و تحلیل ریاح آن و آشامیدن دو مثقال آن با زیرۀ کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل بی ریشه که بهندی ستوا نامند جهت هیضۀ بلغمی و اسهال و با آب پیاز جهت قولنج ریحی و با آب فرنجمشک و یا آب برک تلسی که نوعی از فرنجمشک است جهت تحلیل ریاح کرده و با برک پنجنکشت بالسویه جهت رفع ام الصبیان و با اطریفل جهت سیلان منی که بهندی پرمیو نامند و با نانخواه جهت سرفۀ بارد و با دارفلفل جهت کزیدکی سک دیوانه و با کنجد جهت حمی ربع و غب و جدری و با نمک سنک جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب کرم جهت درد شکم و با شیر کاو و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن و با روغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع بلاغم مفید است انفع و بهترین طرق استعمال آن آنست که بیخ درخت دوسالۀ سفید آن را از زمین برآورند و ریشهای باریک آن را دور کنند و بکارد چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بریسمان کشند و در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده روزی یک تولۀ آن را با یک توله نبات در نیم پیالۀ آب کرم ریخته بقاشق چوبی برهم زنند تا لعاب آورد و تا چهل روز باین دستور بیاشامند و درین ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد پرورده پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان می کرداند حکایت حکیم شرف الدین در مجربات خود کفته که من شروع بخوردن این دوا نمودم و پدر من جهت آنکه با زن خود مقاربت ننمایم مرا بر یک جانب و زوجۀ مرا بجانب دیکر خود می خوابانید چون بیست روز از خوردن این دوا کذشت از شدت قوت باه و شبق نتوانستم صبر نمود شبی پای خود را از بالای پدر دراز کرده زن خود را بر ان پا سوار نموده بدین طرف آوردم و با او مقاربت کرده باز بر پا سوار نموده بدان جانب فرستادم که در بین پای من لغزش نمود و اندک فرود آمد و پای زن من بر شکم پدر رسید از خواب بیدار شد کفت ای ظالم چرا تا چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف هم نمی ماند

مولسری

بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر راء مهملتین و یا لغت هندی است

*ماهیت ان

درختی است عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنکاله و فرنک اکثیر الوجود و در باغات و خانها غرس می نمایند و برک آن متوسط در بزرکی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و کل آن کوچک پهن مدور مشرف صندلی رنک و بسیار

۸۴۹خوش بو هم در تازکی و هم بعد از خشک شدن و در موسم کرما که هنکام بارش است در ملک هند و بنکاله هنکام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و سنجد بزرکی و برنک آن و مغز آن با عفوصت بسیار اندک شیرینی و هستهٔ آن بزرک

*طبیعت کل

ان

کرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص نارس آن

*افعال و خواص ان

ثمر نارس خشک و تخم آن را نیز در ادویهٔ حابسهٔ منی و سیلان آن داخل می نمایند جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن و آشامیدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقه البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و بیخ آن نیز بدستور و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط کل خشک سودهٔ آن برای مرض اهوه که مرضی است در بنکاله در بینی مردم بهم می رسد علامت آن تپ شدید و صداع و درد کردن و شانه و غیرها است و جهت صداع بارد و بدستور کشیدن کل خشک آن در سر غلیان بجای تنباکو و عرق کل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ شربا و سعوطا نافع طرد الهوام کذاشتن کل آن بر فراش و رخت خواب باعث دوری هزارپا و مار از ان است و در حرف الباء مع الواو بنام بولسری نیز ذکر یافت

ص: ۱۶۳۳

مومیا

بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف لغت یونانی است بمعنی حافظ الاجساد و بعربی عرق الجبال و بفارسی مومیائی نامند

*ماهیت ان

چیزی است شبیه بقیر از درزها و شکافهای بعض جبال بیرون می آید و بهترین همه آن است که در کوه داراب که از توابع فارس است بهم می رسد و بعد از ان در اسطهبانات و نواح آن و بعد از ان در کهکیلویه و آنچه از جاهای دیکر اخذ می نمایند قیر است نه مومیائی و ضعیف الاثر و چندان خاصیتی و نفع بر ان مترتب نمی کردد و آنچه ملا احمد تهتهٔ در تاریخ الحکما در کیفیت بدو اطلاع بر مومیائی و خواص و افعال آن نوشته آنست که از جملهٔ عجائب اتفاقات ظهور مومیائی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جرد فارس شکار می کردند ناکاه یکی از ایشان تیر کاری بر قوج کوهی زد و آن بعد از چنان زخمی از نظر ایشان غائب شد هرچند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان قوج را دیدند که صحیح و سالم می کردد و آن تیر در پوست او آیخته و قوج آن چنان می خرامید که کویا اصلا زخمی بدو نرسیده آن جماعت از مشاهدهٔ آن حالت متعجب شده در مقام کرفتن او شدند و بهر نحوی که بود او را بدست آوردند چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیائی در اندرون زخم و حوالی او چسپیده بود چنانچه معلوم می شد که او خود را بموضع که مومیائی داشته مالیده و آن مومیائی موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون رسید بحکم او حکما و اطبا در مقام تجربه و امتحان آن شدند و در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیرها از وی آثار ارجمند و فوائد عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی کفته اند که در زمان فریدون فرخ حکما پی باین دارو بردند بدین طریق که روزی فریدون برای شکار رفته بود و آهوئی را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیکر او بیرون رفت و تیر دیکر بر پای او زد که لنک شد و می رفت و فریدون در عقب آن می رفت تا آنکه آهو بجای رسید که اندک کودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بر ان مکان مالیده و تا رسیدن فریدون بسر وقت او باز آن آهو بدو نشست و برفت و نمی لنکید ازین معنی فریدون متعجب شده حکما را طلبید و اظهار آن مقدمه نموده و بعد تفحص معلوم شد که از درزهای سنک مانند صمغ چیزی تراوش می کند و می چکد و آن آهو آن را لیسیده پس فریدون حکم کرد که مستحفظان در انجا باشند و هر ساله هر مقدار که جمع شود ارسال حضور نمایند و از ان زمان تا حال در انجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع می شود از برای سلاطین ارسال می دارند

ص: ۱۶۳۴

۸۵۰و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان کود شده است باعتبار آنکه سنکی را که از درز آن برمی آید می کاوند بلکه از زیر آن بیشتر بدست می آید و همچنین ازین جهت آن مکان کودتر از سابق شده و بالفعل بر مثال چاهی بعمق دو قامت انسان بقطر سه چهار ذرع شده است سنکی عظیم بر دهن آن کذاشته و مستحفظان نزدیک آن می باشند و سالی یک مرتبه پنجاه شصت کس و زیاده هم جمع شده آن سنک را اندک اندک کنار می کنند که شخصی در ان تواند رفت پس شخصی لنکی بسته اندرون آن می رود اندک آبی بقدر یک شبر یا یک و نیم شبر کاهی قدری زیاده و کاهی کمتر که از تراوش عروق آن کوه در ته آن جمع شده است در ان مدت و بر بالای آن اندک دهنیتی مانند پردهٔ نازک منجمد کشته تمام آن آب را با اندک سنک و ریک و آنچه هست در ان بیرون آورده در دیک بزرکی جمع می کنند و مستحفظان همه جمع می باشند و آن دیک را بر آتش کذاشته چند جوشی می دهند تا دهنیت از مائیت و خاک و ریک و غیرها جدا کردد پس فرود آورده سر آن را بسته همه بر ان مهر می کنند و می کذارند تا خوب سرد کردد پس سر آن را باز کرده آنچه بر روی آن بسته شده است از دهنیت می کیرند و مرتبهٔ دیکر آن را بهمان قسم جوش داده می کذارند تا سرد کردد و دهنیت آن را باز می کیرند و همچنین تا دهنیت دیکر در ان نماند پس قدری را عمله بعنوان دزدی برای خود می کذارند و تتمه را جمیع آنها بران مهر نموده ارسال حضور می نمایند و مجموع تخمینا یک صد و پنجاه مثقال نهایت تا دو صد مثقال در تمام سال جمع می شود کاهی زیاده تا سه صد مثقال و کاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشد و در دردی آن نیز تاثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن کاو یا کل سرخ حل نمایند و صاف نموده بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شده که در داراب درهٔ کوهی است که از انجا مومیائی دارابی اخذ می نمایند و در ان دره از شکاف کوه قطره قطره مومیائی می چکد در زیر آن قاشق بزرکی نصب کرده اند و در ان آنچه مجتمع می کردد اخذ می نمایند و جمع می کنند و هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین می نمایند و غیر دارابی نیز از شکافهای سنک برمی آید و لیکن مکانی معین مانند دارابی ندارد و کسانی که ماهر این کاراند در ان کوهستان رفته تجسس می نمایند بر روی بعضی سنکها که علامتی و داغی معلوم می شود انجا را میخی کوبیده نشان می کذارند و بعد از چند مدت آمده از انجا آنچه جوشیده شده است جمع نموده برمیدارند و کاه است که سال دیکر از همان سنک و همان جا نیز برمیآید و کاه هست که برنمی آید و از جای دیکر و از شکاف سنکهای دیکر که بر نیامده بود برمیآید و نیز از بعضی ثقه و سکنهٔ آن دیار شنیده شد که بعض اهل آن دیار و اسطهبانات و کهکیلویه و نیز در بعض نواح آنها جمع شده در بعضی مغارها و شکافهای کوه که می دانند که از انها مومیائی برمی آید هیمه بسیاری در ان مغارها و شکافها جمع کرده آتش می زنند و می روند بسبب کرمی تابش آتش از شکافها و درزهای سنکها چیزی بسیاری برمی آید و بر اطراف شکافها و درزها منجمد می کردد و بعد سرد شدن آن مغارها آمده آنها را جمع کرده میان خودها قسمت می کنند و می فروشند و این نوع است که نزد مردم بسیار و وافر و ارزان است و خرید و فروخت آن می شود و در نفع قریب بنوع دوم است اما نوع اول که دارابی و ماخوذ از مکان خاص و خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید چنانچه ذکر یافت مکر آنکه قلیلی از ان عمله و یا از بخشش و انعامات سلاطین و یا از عملهٔ کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیائی بسیار ضعیف العمل ناصاف از بعض کوههای هند و دکهن بعمل می آید و می کویند که از شکاف مغارات می چکد و خوب خالص آن را چون در آب اندازند آب را سرخ می کرداند و مانند موم می باشد و کم یاب است و آن را بلسان اهل هند سلاجیت می نامند و خاصیت بسیاری برای آن بیان می کنند و می کویند که نوع میمون سیاهی که آن را لنکور می نامند

۸۵۱بسیار آن را دوست می دارد و هر جا یافت می خورد و بمجرد خوردن شکم آن جاری می شود و بر سنکها نجاست می کند همان را نامقیدان برداشته بجای سلاجیت اصلی خالص می فروشند مومیائی انسانی که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که در ازمنهٔ سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بمالیدن مرمکی و عسل و مومیائی و قفر الیهود و امثال اینها می نموده اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب کرفته هرچه از اجساد و اعضای آن موتا را امواج بحر بساحل رسانیده و می رساند آن را جهال بجای مومیائی صرف می نمایند و در آخر نوشته اکرچه در جبر کسر نفعی می کند و لیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایت است و مصدق قول حکیم رح محرر اوراق از عزیری صادق القول حکیم دانا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملک فرنک و مصر و نواح آن ها نموده و به بنکاله مراجعت کرده با احقر ملاقات کردند و قبل از سفر مذکور نیز اشنا بودند و اکثر ملاقات می نمودند از جملهٔ غرائب اموری که در ان سفر شنیده و مشاهده نموده بودند این بود که قبل ازین چهارصد پانصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آن را دستور بود که مردهٔ خود را در دخمه یا در قبر نمی کذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه باطبا و جراحان می سپردند که بر ابدان ایشان ادهان و ادویهٔ چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و اوشان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند و در قالبی از چوب کذاشته بران نام میت و قوم و قبیلهٔ آن را نوشته در خزائن محفوظ می داشتند و بعد از ان سه صد چهارصد سال می شود که آن را ترک نمودند احیانا اکر جسدی از ان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آید آن را بجای مومیائی استعمال می نمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از ان را بمرور بخرچ آورده و قدری از ان را بمیر معزی الیه داده بود اوشان قلیلی باحقر دادند تمام کوشت و پوست و عروق و بعض استخوان های نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسپنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی در ان باقی بود

*طبیعت ان

یحتمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد

*افعال و خواص آن

در اضمده و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع و لیکن از داخل و مشروب غیر مجوز زیرا که مضر کفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن و اللّه اعلم و مومیائی سک بچۀ که صاحب خلاصه التجارب نوشته و کیفیت صنعت آن را ذکر نکرده شاید ازین قبیل باشد که بعض ادویۀ حافظۀ مقویۀ تریاقیه از قبیل ادویۀ مذکوره و غیرها بر بدن بچۀ سک تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد در خمی کرده در زمین دفن می نموده باشند و یا آنکه در بلدان حاره یابسه بدون خم در پارچه پیچیده در زیر ریک دفن می کرده باشند تا بسبب کرمی تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافته و صورت وحدانی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده پس برآورده استعمال می نموده باشند و یا بطور دیکر العلم عند اللّه تعالی

*فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال ان

[جودت]

مفردا و مرکبا بدانکه بهترین آن دارابی سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و باندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جکر کوسفند را در کرمی ذبح با ریزۀ نی شکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز کفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهمواری پای مرغ و یا خروسی را بشکنند و بقدر یک دانک از ان را در روغن کل سرخ حل کرده بحلق او ریزند و قدری بران بمالند اکر در عرصۀ یک شبانه روز جبر شکستکی پای او نموده باصلاح آورد

ص: ۱۶۳۷

۸۵۲خوب است و جید و اصلی و الا بد و غیر اصلی و کاه باشد که در عرصهٔ هفت هشت ساعت باصلاح آورد و امتحان دیکر آنکه مومیائی خوب را چون بدست بکیرند مثل موم خالص بزودی نرم می کردد و بدو مغشوش و مبدل آن صلابت بسیار دارد و بزودی و بحرارت کمی نرم نمی شود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و اوجاع و تقویت باه و سائر قوی و غیرها در انسان تجربه نمایند

*طبیعت ان

در اول سوم کرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر کرمی آن و صاحب شفاء الاسقام حار در دوم و یابس در اول کفته و قوت آن تا چهل سال باقی می ماند

*افعال و خواص ان

مقوی ارواح و دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه و ملدوغه و درد معده و وجع الفواد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و کزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضاء الراس و الاذن و الانف و اللسان محلول مقدار یک حبهٔ آن با آب مرزنجوش جهت صداع بارد ساذج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و استرخا و دو حبهٔ آن با آب صبیخ صعتر فارسی و راسن جبلی جهت سبات و آشامیدن و مالیدن و سعوط نمودن و چکانیدن یک جو آن در بینی و کوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبهٔ آن با یک حبهٔ مشک و کافور و جند بیدستر محلول در روغن بان جهت اوجاع باردهٔ کهنه در سر و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در کوش و بینی با روغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن یک حبهٔ آن با آب طبیخ کرفس و زیرهٔ کرمانی جهت لقوه و نیم دانک آن به آبی که صعتر فارسی در ان جوشانیده باشند جهت ارتعاش و چکانیدن یک حبهٔ آن با روغن یاسمین یا کل در کوش جهت درد آن و مقدار یک شعیرهٔ آن با روغن کل سرخ بتنهائی و یا به آب غوره قطور آن و فتیله ممزوج بآن در کوش کذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از ان نافع و ارسطاطالیس کفته قطور محلول آن با پیه خوک غیر نمک سود جهت کری نافع حتی کری مادرزاد مبالغه و با کافور بتنهائی و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف و امراض بینی و دلوک آن با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع اعضاء النفس آشامیدن مقدار سه شعیرهٔ آن در نبیذ جمهوری جهت نفث الدم از رئه و یک حبهٔ آن با شیر الاغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف و یک قیراط آن با سکنجبین و یا با آب نعناع جهت رفع خناق و یک قیراط آن با شراب مورد و رب توت و یا با طبیخ عدس و امثال اینها جهت وجع حلق و ورم آن کفته اند غرغره مقدار دو حبهٔ آن با آب اصل السوس مقشر سه روز و عاقر قرحا مطبوخ جهت خناق و یک طسوج آن با آب عناب و یا سپستان و ماء الشعیر و اصل السوس مقشر سه روز متوالی ناشته جهت سرفه و یک قیراط آن با آب نعناع و یا با آب مطبوخ زیرهٔ کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید است اعضاء الغذاء آشامیدن یک قیراط آن با آب مطبوخ زیرهٔ کرمانی و نانخواه و کرویا جهت غثیلن و تهوع و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعا و ازالهٔ رطوبات مجتمعه بر فم معده و سقطه و ضربه بر سینه و معده و برای سقطه و صدمه و ضربهٔ کبد

مقـدار یـک قیراط آن با دو دانک کل ارمنی و یک دانک زعفران در آب برک عنب الثعلب و یا با آب برک کاسـنی و یا در خیارشـنبر و جهت فواق ریحی یـک حبـۀ آن بـا طبیـخ تخم کرفس و زیرۀ کرمـانی و جهت وجع طحـال یک قیراط آن با آب کشـنیز تازه یا به آب بیـخ کبر و جهت وجع و نفخه و بزرکی طحال یک قیراط آن با ماء السـکر و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ بیخ آن و یا با طبیخ تخم فنجنکشت و یا پوست بیخ کبر و برای

۸۵۳ورم جنین بـا آب طبیـخ خسـک طلای نیم دانـک آن بـا آب مطبوخ انیسون در ان جوشانیـده باشـند بر شـکم مستسـقی و همچنین آشامیـدن یـک دانـک آن بـا آب مطبوخ انیسون نـافع اعضـاء النفض و التناسـل آشامیـدن یـک قیراط آن با شیر تازه دوشیده بتنهـائی و یا با قـدری شـکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیـدن طسوجی از ان با آب مطبوخ دوقو و فقاح اذخر جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه دو حبـهٔ آن با روغن کاو جهت رفع باد بواسـیر و اوجاع معـده و دو حبـهٔ آن با آب مطبوخ ساذج هنـدی جهت اختناق رحم و حمول انـدک آن مخلوط با آرد کندم جهت قلت صـبر به نکاهداشـتن بول و سـلس البول و همچنین حمول آن بـا روغن زیتون یـا روغن زنبق جهت تقطیر البول و عـدم صـبر بر حبس آن و استرخای مقعـده و غدیوط و مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضـیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیـدن دو حبـهٔ آن با آب باقلا یا حبـهٔ از ان با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی و محمـد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده اکر کسـی را آب منی خرچ شده باشد و خواهد که بزودی بحال اصلی برکردد در آخر حرکت قریب بـانزال دو جو مومیائی را در پنـج درهم عسل سـفید حل کرده بخورد و اکر محرور المزاج باشـد با اشـربهٔ باردهٔ مناسـبه بنوشـد مجرب است الات المفاصل محلول آن از یک دانک تا یک و نیم دانک در ادهان مناسـبهماننـد روغن کل و یا اشـیای موافقه مانند آب باقلا و یا زردهٔ تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتکی عضـله و عصب و جدا شدن و پاره شدن آن و کسـر عظم و سـقطه و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بر ان موضع بیعدیل و همچنین آشامیدن آن با شـراب صـرف و برای جراحات کهنه و ناصور وزن یک دانک آن با یکـدرهم پیه خنزیر کـداخته در زیت مقـدار نیم درهم مرهم ساخته بمالنـد و جهت اعلال باطنی و صدمات آن در روغن کل سـرخ یا روغن کنجد حل کرده و طلا نمودن بآن و اکر بر کسـی تیری زده باشـند مالیدن بر آن موضع و خوردن آن بغایت نافع الحمی آشامیدن نیم دانک آن با مطبوخ افسـنتین و باد آورد و یا با اشـربهٔ مناسـبهٔ دیکر جهت رفع حمیات عتیقهٔ بلغمیه و سوداویه نافع الاورام و البثور و الزینه نیم دانک آن با مطبوخ افتیمون صرف با ادویهٔ مناسبه دیکر هفت روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت هر علت با ادویهٔ مناسـبه و معاون آن مفید است السموم مالیدن آن بقدر یک قیراط با روغن کاو جهت کزیدن عقرب و نیز جهت عقرب کزیده آشامیدن یک قیراط آن با شـراب صـرف یا نبیذ صرف و همچنین یک قیراط آن با آب کشنیز تازه و یا آب بیخ کبر آشامیدن و کذاشـتن بران و جهت مطلق سموم مقدار دو حبهٔ آن با طبیخ خسک و یا با آب فراسیون و یا با آب سداب و یا با آب فوتنج جبلی و یا با آب انجـدان و یا با آب طبیـخ آنها مجرب است دسـتور حل مومیائی مانند حل عنبر و لادن است در قدر مضاعف در کلاب و یا با ادهان مناسبه و یا بتنهائی و در تراکیب و ادویه داخل نمودن و حبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت*

مونج

بضم میم و سکون واو و نون و جیم لغت هندی است

*ماهیت ان

پوست درخت نوعی از نی غیر مجوف است که بهندی سرکنده نامند و اطفال از قلم آن بر تخته می نویسند

*طبیعت ان

سرد و خشک

*افعال و خواص آن

غرغره با آب مطبوخ آن جهت جوشش دهان و اورام لثه و لهاه و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد کرده و مثانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت فواق از مجربات کفته اند و بتجربه رسیده و اکر قبل از کشیدن آن قدری برک تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آن را بدهان بکیرند بهتر است و اکر بیک دفعه زائل نکردد مکرر نمایند و این معالجهٔ فواق ریحی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است*

۸۵۴

موندی

بضم میم و سکون واو و خفای نون و کسر دال مهمله و یا لغت هندی است

*ماهیت ان

نباتی است هندی کثیر المنافع و از قبیل نجم و بیاره با شاخهای مفروش بر زمین و برک آن شبیه ببرک پودنه و از ان ضخیم تر و مزغب و کل آن سرخ مائل ببنفشی و مدور شبیه بتکمه و خوش بو فی الجمله شبیه ببوی کلاب و طعم آن اندک تلخ و منبت آن صحراها و مزارع و در هند و عظیم آباد و بنکاله کثیر الوجود

*طبیعت ان

در دوم کرم و تر و با قوت قابضه

*افعال و خواص آن

مقوی اعضای رئیسه و قوی و ارواح و معده و محلل و ملطف و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی به حدی که از

عرق و بـول و رائحهٔ شـارب آن بوی آن می آیـد و جهت رفع خفقـان و توحش و یرقـان و زردی بشـره و امراض صـفراوی و سوداوی و رحم و حرقه البول و اورام و بثور ماننـد خنـازیر و دمامیـل و اورام جمیع اعضـا نـافع و آشامیـدن عرق آنکه بدسـتور کلاب عرق کشـند جهت خفقـان و وسـواس سوداوی و صـفراوی و تحلیـل مواد بلغمیه و تقویت قوی و ارواح و سـائر امراض مذکوره و جرب و قوبا و حکه و امثال اینها نافع بشـرط مداومت بر ان که از سه مثقال تا پنج مثقال ابتداء شروع نمایند و روزی دو مثقـال بیفزاینـد تـا هر مقـدار کـه مـوافقت نمایـد و مرض رو بتخفیـف و انحطـاط آورد پس بتدریـج کـم نماینـد و در ایـام آشامیـدن از حموضات و لبنیات و بقول و اغذیهٔ غلیظه و آشامیدن آب بسـیار سـرد و یا بسـیار کرم و امتلا و حرکات نفسانی و بـدنی و جماع و حمام اجتناب نماینـد و اکر نمک را تقلیل نمایند بهتر است و اقتصار بر اغذیهٔ لطیفه و آب نیمکرم نمایند و در امزجهٔ قویه شـروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یک مثقال یا دو مثقال بیفزایند و جرم آن را نیز اهل هند مسـتعمل دارند و نبات آن را در هنکام تازکی با بیخ و برک و کل کنده در سایه خشک می نمایند پس نرم سوده با آرد کندم و روغن و شکر بطریق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج می خورند جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سـفیدی و اسقاط و نیز بطریق سفوف با اشـربهٔ مناسبه می آشامند جهت امور مذکوره و تخم آن را کفته اند اکر با شیر هر روز مقدار یک کف بخورند قوت حیوانی بخشـد و کل آن را اکر تا چهل روز بخورنـد نیز همان خاصـیت بخشد و نبات آن را قبل از بکل آمدن چون با بهنکره سائیـده بروغن و عسل آمیخته تا چهل روز بخورنـد موی را سـفید نکرداند و نیز نزد اهل هند مشـهور است که چون غنچهٔ کل آن را در اول سال درست بلع نماینـد در ان سال از ازار رمـد محفوظ می مانند یک غنچهٔ آن یک سال دو غنچهٔ آن دو سال و همچنین مجرب می داننـد و بیخ آن را اکر تا یک سال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آن را نیم کوفته در آب بخیساننـد آن مقدار که نم بردارد پس با روغن یاسـمین چرب کرده در شـیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطر نمایند و هر روز یک دانک آن را با برک تانبول در زمسـتان بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت قوی و ارواح نماید و امراض باردهٔ رطبه را دفع سازد و بدسـتور چون آب تازه نبات آن را با کل و بیـخ بکیرنـد و با روغن کنجد بقدر ربع آن با آتش ملائم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز مقدار دو درم آن را صبح ناشتا بخورند تا چهل و یک روز درین مدت از جماع و ترشی و بـادی پرهیز نماینـد تقویت باه بحـدی بخشـد که شـرح نتوان نمود و چون بیـخ آن را در ظرف مسـی با دسـتهٔ چوب نیم خوب بساینـد و سـحق نماینـد بـا آب چنـدانکه سیاه رنـک کردد پس پنبه پـاکیزه را بـدان تر نموده خشـک کرده نکاه دارنـد و عند الحاجت قـدری از ان پنبه با آب تر کرده بر چشم صاحب رمد کذارند تسـکین درد و وجع آن نماید و نیز نوعی از موندی می شود که آن را بهنـدی مهامونـدی نامند و کل آن بزرکتر از نوع اول جهت تعدیل اخلاط بسـیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول است*

فصل الميم مع الهاء

مها

بضم میم و فتح ها و الف مهی نیز آمده لغت نبطی است

*ماهیت ان

سنکی است و دو قسم می باشد قسمی سفید صلب

۸۵۵شفاف شبیه بسنک آتش زنه که از ان نیز آتش ظاهر می کردد و از نواح روم و صعید مصر آورند و در معدن مغنیسا بهم می رسد و در خون کرم تیس چون بسایند حل می کردد و قسمی دیکر از ان غیر شفاف و از ان صلب تر و شبیه بنمک سنک و این را کوبیده از ان ظروف می سازند و غیر سلوان است

*طبیعت ان

در دوم سرد و خشک

*افعال و خواص ان

جالی و محلل العین اکتحال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم بی المی و بدستور چون به آب بسایند و در چشم کشند اللسان چون یک حبهٔ از ان را با نمک و نوشادر و زعفران و مرو سرکه و عسل حل کننـد و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنت و تعسر تکلم نماید و مجرب کفته اند اعضاء النفض آشامیدن آن جهت تفتیت حصاه و ادرار بول و ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رافع انجماد آن در ان الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه و لرز و عسر ولادت و بر اطفال رافع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و داشتن آن در دست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند

مهد

بفتح میم و سکون ها و دال مهمله

*ماهیت ان

صاحب خلاصه التجارب نوشته بلغت کشمیری کیاهی را نامند که شاخها بسیار دارد و کبود بشکل همیشه بهار و برکهای آن باریک و دراز و کل آن باریک و دراز و کل آن همیشه رو بآفتاب دارد و بهر طرف که میل می نماید این نیز میل می کند و بیخ آن بقد جدواری بزرک و سفید رنک در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و صیادان آنجا بیخ آن را مانند سریشم می پزند و تیر را بدان الوده بهر حیوان شکاری که می زنند در ساعت می افتد و می میرد آن را می کذارند تا خوب سرد کردد جمیع زهرها از بدن آن حیوان بازکشته با خون در محل زخم جمع می کردد و آن موضع سطبر می شود پس آن موضع را بریده می

اندازند و تتمۀ كوشت آن را مى خورند مى كويند بى مضرت است و سميتى ندارد و امتحان بيخ مطبوخ آن در قوت و ضعف چنان است كه تيغى بر عضوى فرو مى برند تا اندك قطرۀ خونى جارى كردد پس محل زخم را پاك مى نمايند و قدرى از ان بيخ بران مى كذارند اكر فى الحال نشويند از پوست نيز سرايت مى كند بكوشت و سوزش و خارش عظيم در بدن احداث مى نمايد و سرخ مى سازد و اكر علاج نكنند هلاك مى سازد و اكر فى الحال عضو را پاك بشويند و بروغن چرب نمايند و بران ترياقات بمالند مضرت نمى رساند و علاج آن اكر در خارج باشد محجمه بكذارند و بكشند و زلو بچسپانند و بعد از ان بر ان ترياق بمالند و شستن آن موضع ببول در اول حال بغايت نافع است*

ص: ۱۶۴۱

مهلبیه

بضم میم و فتح ها و لام مشدده و کسر باء موحده و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها بفارسی فرنی نامند

*ماهیت ان

از جملهٔ اغذیهٔ لذیذه است که از شیرهٔ آرد برنج و شیر و شکر ترتیب می دهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره می کشند و با شیر طبخ می دهند تا شیرهٔ برنج پخته کردد و بقوام آید پس شیرهٔ شکر صاف کرده در ان می ریزند آن مقدار که آن را شیرین کرداند پس چند جوشی داده فرود می آورند و در ظروف چینی برمی آورند و اکر خواهند در هنکام فرود آوردن چند دانه هیل بوا کوبیده با قلیلی مشک در کلاب شیره کشیده داخل می نمایند خوش بو و لذیذ می کردد و تناول می نمایند بعد از ان سرد می کردد و این مخترع دورس بابلی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قئ که او را عارض شده بود از ریختن سودا بمعدهٔ او

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص آن

جهت مالیخولیا و جنون و درد سر یبسی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قئ سوداوی نافع است*

فصل المیم مع الیاء المثناه التحتانیه

میبه

بفتح میم و سکون یا و کسر باء موحده و ها

*ماهیت ان

اسم فارسی شراب به است که با شراب و یا با آب

۸۵۶انکوری مرتب نمایند

*افعال و خواص آن

مفرح و منبسط و مقوی معده و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت*

میسن

بفتح میم و سکون یا و فتح سین و نون نیز آمده و بواو بجای نون نیز دیده شده لغت عربی است بیونانی لوسوس و لطوس نیز نامند

*ماهیت ان

درختی است عظیم برک آن شبیه ببرک کرفس و با زواید بسیار ثمر آن بزرکتر از فلفل و شیرین و خوش طعم و خوش بو و مثلث شکل مائل بزردی و نیز کفته اند بقدر کنار کوچکی و سیاه با تندی است و چوب درخت آن مائل بسیاهی و سرخی و صلب و خوش بو و بری و بستانی می باشد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و بستانی آن معتدل

*افعال و خواص آن

آشامیدن ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال و تنقیهٔ رطوبات و لبن آن را اهل شام برای سرفه مستعمل دارند و احتقان بنشارهٔ چوب آن جهت قرحهٔ امعا و سحج مفید الاورام و البثور ضماد آن جهت داء الفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند الزینه طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از اسقاط و چون شاخ و بیخ آن را سوده بر اورام صلبه بندند تا سه روز متوالی و هر روز تجدید نمایند در تحلیل آن مؤثر و در رفع فتق نیز مجرب کفته اند*

میسنون

بفتح میم و سکون یا و فتح سین مهمله و ضم نون و سکون واو و نون بفارسی کرم ایوب نامند

*ماهیت ان

جسمی است حجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما و از ان بلندتر نیز و سفید خاکستری رنک و اندک رخو و کفته اند نوعی از زبد البحر است

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن آن جهت استسقا و سپرز و تفتیت حصاه و درد کرده و احتباس حیض نافع و ذرور آن مجفف رطوبات جروح و قروح و التیام دهندهٔ آنها و تجفیف قروح سر و در سائر افعال مانند زبد البحر است و مذکور شد*

میعهٔ سائله

بکسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح عین مهمله و ها لغت عربی است و لبنی نیز و بهندی سلارس نامند و درخت آن را بفرنکی اسطراکه لیکه کویند یعنی نرم و میعه مشتق از میعان است

*ماهیت ان

صمغ و یا لبن درختی است بسیار خوش بو و کفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است و آن را در بلاد شام عبهر نامند و کفته اند صمغ درخت مران است و اصناف می باشد و آنچه خودبخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیکر بهترین اصناف است و رنک آن اشقر مائل بزردی و بقوام عسل می باشد و آنچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ می نمایند مائل بسرخی و غلیظتر می باشد و این متوسط است و آنچه اجزای درخت آن را در آب طبخ می دهند و می مالند و صاف می کنند پس آن را می جوشانند تا غلیظ می کردد سیاه و ثقیل می باشد و این مسمی بمیعهٔ یابسه است و صاحب کتاب مرشد کفته یک نوع آن سفید می باشد و یک نوع سرخ بالجمله قوت آن تا ده سال باقی می ماند

*طبیعت ان

در سوم کرم و در دوم خشک

*افعال و خواص ان

مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین و با قوت قبض و تجفیف اعضاء الراس و النفس و الغذاء و النفض جهت سرفه و زکام و خدر و کزاز و رعشه و انحدار رطوبات از دماغ و تنقیهٔ آنها و درد سینه و رئه و کرفتکی آواز و تقویت اعضای باطنی و استسقا و سپرز و کرده و مثانه و ادرار بول و حیض و درد کمر و ورکین و آشامیدن سه درم آن با آب کرم مسهل بلغم بقوت تمام و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و ماندکی اعضا و بخور آن نیز جهت نزلات و کزاز و قطور آن جهت امراض کوش و ریاح غلیظهٔ آن و فرزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض الاوجاع و غیرها ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و در ضمادات آنها مقوی فعل آنها و طلای آن جهت جرب و آشامیدن سه درم آن با آب کرم جهت جذام و بخور آن نیز مضر رئه و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از یک مثقال تا سه درم بدل آن روغن یاسمین و جند بیدستر و نزد

بعضی بوزن آن قطران و ثمن آن زفت رطب است و از اجزای غالیها است*

ص: ۱۶۴۴

میعۀ یابسه

ماهیت آن نزد بعضی صنف سوم میعۀ سایله است که ذکر یافت و نزد بعضی ثفل صنف دوم است که اجزای درخت آن را افشرده صافی آن را می کیرند و نزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است

*طبیعت ان

در کرمی و خشکی زیاده از میعه سایله

*افعال و خواص ان

با قوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جالب رطوبات دماغی و رافع لقوه و ضرر هوای وبائی و حمول آن جهت خون بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم رحم و صلابت آن و در سائر افعال قریب بمیعۀ سایله المضار مصدع مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر است*

میفختج

بفتح میم و سکون یاء و ضم فاء و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناه فوقانیه و جیم معرب میپختۀ فارسی است و بیونانی اغلیقن نامند بمعنی عقید العنب

*ماهیت ان

آب انکور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن نسوزد و غلیظ کردد و مائل بترشی باشد و در کیلانات آن را دوشاب ترش نامند چون با خاك دوشاب بجوشانند شیرین کردد آن را دوشاب کویند و بعربی دبس و در دبس ذکر یافت و كاه در ان هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال اینها اضافه می نمایند

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص ان

موافق سینه و رئه و آبله و حصبه و معین بر نفث و تلیین طبع و محرك باه و جهت وجع كرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف بدیاقوذا کرده می شود المضار در محرورین اکثار آن مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوه های سرد و ترش بدل آن دوشاب انکوری است*

باب بیست و پنجم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها نون است

فصل النون مع الالف

نارجیل

بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام معرب ناریل هندی است زیرا که بهند تازهٔ آن را ناریل و خشک آن را کهوپره نامند و بفرنکی کوکرس اندیکریس و بعربی جوز هندی

*ماهیت ان

ثمر درختی است و در اکثر بنادر و سواحل دریای هند و دکهن و بنکاله یافت می شود و در ملیبارات کثیر الوجود و هرچند قریب تر بدریای شور باشد و آب شور بپای آن برسد ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین تر و چرب تر می باشد و باختلاف اراضی و و بلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر می دهد و ثمر آن مانند خرما در خوشه می باشد الا آنکه خوشهٔ آن بزرک و در هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد و درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل الا آنکه زواید تنهٔ آن کمتر و شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مکر آنکه برکهای آن بلندتر و چوب وسط آن نیز بلندتر و صلبتر و جاروب اکثر از چوب وسط برک آن می سازند و تا ببلندی دو ذرغ دست بسیار مضبوط می باشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم بضخامت یک انکشت و در خامی سبز و لیفهای آن نرم و صلب و بعد رسیدن و خشک شدن اغبر می کردد و آن را جدا می نمایند و خیسانیده کوبیده ریشهای آن را جدا نموده ریسمان لنکر جهازات و کشتی ها از ان می سازند جهت آنکه در آب دریای شور بزود پوسیده و فاسد نمی کردد و پوست دوم آن صلب خشبی سیاه رنک و بر سر آن سه نشان دو کوچکتر و صلب و اندک براق شبیه بدو چشم و سیومی اندک بزرکتر و رخو غیر براق فی الجمله شبیه بدهن و از همان موضع جذب رطوبت برای نشو و نما می نماید و از همان جا نیز بعد از کمال رسیدکی شروع بروئیدن درخت می نماید و در هنکام نیم رس بودن آب در ان باشد آن موضع را سوراخ می نمایند و آب آن را از ان برمی آورند و بعضی مردم سر آن را بمقدار درهم بزرکی سوراخ کرده مغز آن را از جوف آن بریده برمی آورند برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان و بران آب نی نصب نموده غلیان می سازند

ص: ۱۶۴۶

۸۵۸و اکثری شکسته مغز آن را برمیآورند و می خورند و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب می دهند و در اکثر ملیبارات خوراک مردم آنجا و حیوانات اوشان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه بطریق شیر برنج و غیر آن پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن بعمل می آورند و خشک آن را در اکثر بلاد بعیده می برند و پوست سوم آن نازک جوزی رنک و پیوسته بمغز آن و این را در هنکام استعمال و اکل جدا می نمایند و مغز آنکه سفید و شیرین و لذیذ و با دهنیت بسیار است می خورند و از آب آن سرکه نیز می سازند و چون آب آن را بکذارند که بجوش آید خمر و مسکر می کردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف شیرین چرب کم ریشهٔ آنست و بهترین آب که ملوحت نداشته باشد

*طبیعت ان

مغز نارجیل تازه در وسط دوم کرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم کرم و در اول دوم خشک و متکرج آن در سوم کرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول کرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح اعضاء الراس جهت دفع مواد باردهٔ بلغمیه و سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان اعضاء الغذاء و النفض جهت ضعف جکر و قرحهٔ باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین کرده و کمر مبرودین و ادرار بول و تقطیر آن و سردی مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی المضار جرم آن مسدد و دیرهضم و مولد خلط غلیظ و مخشن سینه و مفسد آواز مصلح آن شکر و نبات و در مبرودین و مشائخ احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین میوه های ترش و لیمو و هندوانه و مغز فاسد متکرج آن مورث غثیان و غشی مصلح آن قئ نمودن و میوه های ترش تریاقی خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن بمقدار سه چهار مثقال و کویند چون قدری برنج را در جایی که نارجیل بسیار باشد بپاشند همه آنها را فاسد می کرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین را سه مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز کردکان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و سرکهٔ آن در اول کرم و در سوم خشک و در دوم نیز خشک کفته اند

*افعال و خواص ان

آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرا نمودن لحوم چون در حین طبخ در ان اندازند و سنون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و نیکوکنندۀ رنک رخسار و با حنا مقوی موی روغن آن را دو قسم اخذ می نمایند یک قسم آنکه مغز آن را کوبیده و جوشانیده از ان روغن اخراج می نمایند جهت تقویت فهم و تولید پیه کرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید شربا و تدهینا و تازۀ آن جهت آشامیدن و کهنۀ آن جهت تدهین انفع است و با روغن خسته زردآلو جهت بواسیر مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازۀ مقشر آن را کوبیده و یا با آلت آهنی خراشیده با آب کرم ممزوج نموده صاف کرده در جای بسیار سرد آن آب را می کذارند تا دهنیت آن بالا آید و منجمد کردد پس اخذ می نمایند و این الطف و در امزجۀ مبرودین و مرطوبین از روغن کاو و کوسفند بهتر است و خوش طعم و خوش ذایقه می باشد و روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است*

نارجیل بحری

بفتح باء و سکون حا و کسر راء مهملتین و یاء مثناه تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند

*ماهیت ان

ثمر درختی است که در جزیرۀ که بر خط استوا بطول یک صد و بیست درجه واقع است می شود و در جای دیکر بهم نمی رسد و درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آن را نیز سه پوست می باشد الا آنکه

۸۵۹پوست دوم این از ان صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر و کمریشه بعضی بضخامت عرض دو انکشت و زیاده هم دیده شده و دهنیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازکی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذتر از مغز نارجیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه کردد میل بزردی و سرخی و تیرکی و تلخی می نماید و هرچند کهنه تر می کردد تیرکی و تلخی آن زیاده می شود و از ادویهٔ جدیده است و قریب یک صد و پنجاه سال می شود که پی بمنفعت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از ان از روی آب می کرفتند و هرکس بوهم و خیال خود چیزی کفته و نوشته اند

*طبیعت آن

مرکب القوی و بعضی کرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هرچند کهنه تر شود حرارت و یبس آن زیاده می کردد

*افعال و خواص آن

با قوت تریاقیه و حافظهٔ قوت و کفته اند چون هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبهٔ آن را بکلاب بر سنک سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت می نماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آنها و جاذب اخلاط ردیهٔ فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار پنج حبهٔ آن را سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند و قئ فرمایند ما دام که سمیت در بدن او باقی است قئ آورد و اخلاط فاسدهٔ سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع کردد دیکر قئ نیآورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قئ نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر کاو تازه دوشیده جهت افیون خورده و یا بیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس بقشعریره مقدار یک حبه تا دو حبهٔ آن را سائیده بخورانند و قئ فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل می کردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط کفته اند مؤلف کوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنکی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازهٔ آن را اکثری مقدار بسیاری تا یکدرهم خوردند و مطلق تفاوتی در امزجهٔ ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بر ان مترتب نکشت یحتمل که خواص مذکوره متعلق بکهنهٔ آن باشد این قدر بتجربه رسیدهٔ که اکثار تازهٔ آن در امزجهٔ حارهٔ یابسه باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد و اللّه اعلم و کفته اند آشامیدن آب در پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت*

ناردین

بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون

*ماهیت آن

کفته انـد سـنبل رومی است جهت آنکه دو سـنبله است و مولف اختیـارات بـدیعی کفته بیخی است در رنـک شبیه بمـامیران و عروق الصـفر و بشـکل اسارون با ریشـهای بسیار و ریشهٔ این باریکتر از ریشهٔ اسارون و بهترین آن قوی تازهٔ خوشبوی آنست و آنچه مائل بسفیدی باشد زبون

*طبیعت آن

در دوم کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص آن

اعضاء الراس و الغـذاء و النفض آشامیدن یک درم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصـباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیـل اورام زخم و اکتحـال آن موی مژکـان برویانـد بتنهـائی و یا باکحال مناسـبه و جلوس در طبیـخ آن نیز جهت اوجاع کرده و امراض رحم نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یک درم بدل آن سنبل هندی است*

۸۶۰

نارفارس

بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح فاء و الف و راء و سین مهملتین

*ماهیت آن

صـاحب منهـاج کفته نوعی از مرمغشوش است که از نواح فـارس می آورنـد و بـا یتوعات دیکر مغشوش می نماینـد و صاحب تحفه نوشـته که بغدادی اشـتباه نموده نار را بمعنی انار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آن را نفهمیده و ممکن است که بمعنی آتش باشـد جهت آنکه مرمغشوش بیتوعـات سـمی از جمله سـموم و در احراق اخلاطماننـد آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است

ص: ۱۶۵۰

نار قیصر

بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح صاد و راء مهملتین بهندی ناکیسر کجراتی نامند در ماهیت آن اختلاف عظیم است انطاکی کفته نباتی است با یک ساق باریک سرخ مائل بزردی و کل آن نیز مائل بزردی و خوش بو و از روم آورند و در مصر آن را ساق الحمام کویند و کویند شقایق النعمان است

*طبیعت آن

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص آن

مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معدهٔ بارد و تحلیل ریاح و مغص و تفتیح سدد و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یک مثقال است

نارکیوا

بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح واو و الف

*ماهیت ان

کفته اند مارکیوا است و نزد ابن بیطار دو چیزاند و لیکن از تعریف او دو چیز ظاهر نمی شود و بعضی خشخاش زبدی دانسته اند منبت آن اکثر آجام و مواضع سایه دار و بتنهائی می روید و تا بیک قامت بلند می کردد و برک آن شبیه ببرک زیتون و از ان کوچکتر و سبز و املس و بسیار نرم مانند خربزه و کل آن شبیه بکل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و در ان تخم ادکن اللون یعنی تیره رنک و تند و تیز لذاع و بعضی آن را فلفل الماء دانسته اند و بعضی کفته اند که غیر انست و بالجمله

*طبیعت ان

کرم و خشک در دوم و با حدت و لذع

ص: ۱۶۵۱

*افعال و خواص ان

آشامیدن تخم کوبیدهٔ آن با عسل سرشته زائل کنندهٔ ملیله و محلل ریاح غلیظه و اخراج کنندهٔ بلاغم الزینه طلای خاکستر درخت آن و یا با برک سائیده آن رافع کلف و نمش و آثار جلد و ساقط کنندهٔ موی و باعث دیر برآمدن آنست الاورام طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون کرسنه و یا پیاز و مانند آن را در ان جوش دهند و خشک نموده بعد از خواب بر صورت بمالند منتفخ و سرخ رنک کرداند*

نارمشک

بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسی است بمعنی مسک الرمان و آن را نارغیت نیز نامند و در قفطارغان در قانون باسم سوربار و مذکور است و کویند بهندی ناکیسر خوانند

*در ماهیت ان

اختلاف است بعضی اقماع رمان هندی دانسته و بعضی کفته اند شکوفهٔ نباتی است که در خراسان کثیر الوجود و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرکتر و در شکل شبیه به انار کوچکی که کل آن نشکفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار و چتری است و بعضی آن را و نار قیصر را یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد جهت آنکه در تراکیب قدما مانند سفوف ارسطو هر دو مذکور است و بهترین آن تازهٔ خوشبوی آنست که رنک آن ما بین سفیدی و زردی و با عفوصت طعم باشد

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و بعضی در دوم کرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم

ص: ۱۶۵۲

*افعال و خواص ان

ملطف و مرقق اخلاط و مانع تحلیل ارواح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا و وسواس و تقویت دل و جکر و معده و امعای بارد المزاج و جهت حبس نزف الدم و اسهال و رفع لزوجات و داخل ادویهٔ مفرح کرده می شود القروح و الجروح ضماد آن جهت تجفیف قروح و رفع عرق نافع و بدستور ذرور آن مضر مثانه و مورث زردی رخسار شربا و طلاء مصلح آن روغن بادام و مضر مراره و مصلح آن کاسنی مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال

۸۶۱بدل آن نیم وزن آن پوست پسته و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطلیب است و بوزن آن زیرهٔ کرمانی و ثلث وزن آن قسط بحری نیز بعضی کفته اند*

نارنج

بفتح نون و الف و راء مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنک فارسی است و بهندی کرنا نامند

*ماهیت آن

ثمر درختی است عظیم و خوش منظر و اندک خاردار و چوب آن صلب سفید مائل بزردی برنک صندل ابیض نرم در ململس و کمریشه و مستوی الاجزا و برک آن از برک لیمو بزرکتر و از اترج کوچکتر و خشبو و کل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوش بو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن در خامی سبز و مدور و بعد رسیدن زرد مائل بسرخی می کردد مغز آن ترش آبدار و قاش قاش در پردها و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از ان کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و بهترین آن بزرک بالیدهٔ رنکین شاداب پوست نازک املس آنست و در کرم سیرات کثیر الوجود در بعض بلاد ثمر آن همیشه می باشد بر درخت از سال کذشته زرد سرخ رنک و از سال حال سبز نیم رس و هنکام شکوفهٔ آن بهار و پاییز است

*طبیعت پوست

زرد و شکوفۀ آن کرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم نیز خشک کفته اند و پوست و تخم آن در دوم سرد و خشک و خشکی آن زیاده و سائر اجزای آن کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

جمیع اجزای آن سوای ترشی از اترج بهتر اعضاء الصدر در ترشی آن لزوجتی است که موافق نزلات سینه و سرفۀ حار است خصوص که با پوست از میان دو پاره نموده و تخمهای آن را براورده قدری نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش کذارند که دو سه جوشی بخورد پس برداشته نیم کرم بمکند آب آن را صبح ناشتا اعضاء الغذاء آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا و مسکن حدت آن و خون و مدر صفرا و رافع خمار و امراض حارۀ صفراویه و بدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی و ضرر نارنج به اعصاب کمتر از سائر حموضات است و مضر عصب غیر صحیح و اکثار آن مضعف جکر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست زرد آن مفرح آشامیدن یک درم و نیم آنکه خشک کرده باشند با آب جهت رفع قیٔ و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب در یک ساعت و ضماد آن با سرکه جهت درد سربارد و حار و ضماد پختۀ مهرای آن بتمامه از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن جلد بدن و موی بیعدیل اعضاء النفض و السموم آشامیدن آب نقوع پوست و شکوفۀ آن جهت عسر ولادت و سم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برک آن مفرح و رافع طاعون و هوای وبائی و فساد هوا السموم تخم آن با تریاقیت دو درهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور ریشهای باریک درخت آن با شراب و بوئیدن نارنج رافع طاعون است و شکوفۀ آن را بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آنکه مسمی بماء القداح و بفارسی بعرق بهار است در دوم کرم و خشک

ص: ۱۶۵۴

*افعال و خواص ان

مفرح و مقوی ارواح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض جهت رفع ضعف دماغ و تفریح و تفتیح سدهٔ مصفات و نزلات و درد سینه و خفقان و غشی و قولنج ریحی و تقویت اشتها و باه و رافع آروغ و ریاح و مغص و مداومت آن هفت روز روزی دودو اوقیه با شکر و ربع درهم مرجان سوده جهت سپرز از مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنک کرده و مثانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمول آن با پشم جهت ادرار طمث و اصلاح حال رحم و با شیر مادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن کلاب و هوا مضر آن و قوت آن در ظرف جستی و یا مسی تا هفت سال باقی می ماند و در شیشه تا یک سال و روغن آنکه پوست زرد آن را با شکوفه در روغن کنجد اندازند و سه هفته در آفتاب کذارند و هر هفته یک مرتبه تجدید پوست و کل نمایند پس استعمال

۸۶۲نمایند در جمیع افعال بهتر از روغن ناردین است و کذاشتن پوست و کل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آنست بالخاصیت و آشامیدن دو مثقال آن بادزهر سموم باردهٔ حیوانیه است و تدهین بدان نیز و حب تخم آن و دهن و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت و مخلل پوست زرد آن و مربای آن نیز هر دو لذیذ و مقوی معده می باشد و صنعت آن مانند پوست اترج است*

ناطف

بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و فا بفارسی قبیطه نامند

*ماهیت ان

معروف

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

موافق سینه و رئه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و بجهت منع انصباب سودا بمعده نافع مضر محرورین مصلح آن اشیای حامضه و مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجهٔ بارده و سرفهٔ حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله و حرقه البول و مصنوع از عسل موافق امزجهٔ بارده و پیران مولد صفرا در جوانان و مصدع و مصنوع از دقیق جهت درد سینه و رئه حادث از سده خلطی بلغمی نافع و مصنوع از کنجد کثیر الغذا و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطئ الهضم و مرخی معده و مصنوع از کردکان بغایت کرم و معده بلغمی و کرده را موافق و لیکن مصدع مصلح آن خشخاش و یا کاهو و مصنوع از بادام اندک کرم و سرفهٔ رطوبی را مناسب است*

ناکیسر

بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح سین و راء مهملتین ناککیسر بدو کاف دیده شده که می نویسند لغت هندی است

*ماهیت ان

درختی عظیم که در بنکاله می شود بقدر درخت کردکان و برک آن پهن بقدر برک امرود و کل آن بسیار خوش بو و در پورنیه و رنکپور و دیکر نواح بنکاله کثیر الوجود و عطر کل آن خصوص زردی که در میان کل می باشد می کیرند بسیار تندبو می باشد و در صندوق عطری که آن باشد عطرهای دیکر را همه فاسد و بوی خود می کرداند از حدت بوی که دارد

*طبیعت ان

کرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم

*افعال و خواص کل آن

صفرا و بلغم و غائله سموم و ریاح و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و قئ را دفع نماید و رنک رو را صاف و نیکو و خون را صاف و جراحتها را پاک و باصلاح آورد و حبس خون بواسیر و استیصال دانهٔ آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان کل آن می باشد شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پی هم تا آنکه دانها زائل کردند و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در چهل روز بتجربه رسیده که زائل کشت و چون زردی آن را شب در آب بخیسانند و صبح آب آن را صاف کرده بیاشامند باندک نباتی تا چهل روز دانهٔ بواسیر را زائل کرداند و آشامیدن مقدار یک حبه از عطر آن با برک تانبول مقوی باه و لیکن چون بسیار کرم است خطرناک اولی آنست که محرور المزاج مرتکب آن نکردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و انعاظ است و چون مغز تخم آن را کوفته اندک آبی بران پاشیده در صرهٔ بسته و بر جرب یابس شب خوب بمالند تا اندک روغن از ان برآید و چون روغن آن کم کردد باز اندک آبی بران بپاشند برهم زده صره را بسته باز بمالند و روز با آب کرم بشویند در چند روز پی هم زائل کرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن آن را بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن از ان براید و یا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و قنبیل را نرم سوده بران بپاشند در چند مرتبه زائل سازد*

نانخواه

بفتح نون و الف و نون و فتح خاء معجمه و واو و الف و ها لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زینان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین نامند

*ماهیت ان

تخمی است شبیه بانیسون و از ان ریزه تر و اشقر مائل بزردی و تندبو و تند طعم و با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم صعتر جبلی دانسته اند و نیست چنین

۸۶۳و بهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم و بوی آن است

*طبیعت ان

در اول درجهٔ سوم کرم و خشک و بعضی در آخر آن کفته اند

*افعال و خواص ان

با قوت مجففه و تریاقیه و ملینه و محلل ریاح اعضاء الراس آشامیدن آن جهت فالج و رعشه و استرخا و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای کمنه و آنچه از چرک و غیر آن انجماد یافته باشد و در کوش جهت ثقل سامعه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیهٔ چرک و لزوجات آن و تفتیح سدد و تقلب قلب و تلیین بطن و تحلیل ریاح و صلابت کبد و طحال و رفع مغص ریحی و آنچه بسبب دوای سمی شدید النکایه و مسهل قوی مانند ماهودانه و امثال آن عارض شده باشد و جهت فواق و قئ و غثیان و جشا و آروغ و بدبو و تخمه و ریاح و قراقر و هضم طعام دفع فساد اشتها و بلت و برودت معده و کبد و احشا و عسر البول و حصاه و مبهی و مسخن احشا و کبد و کرده و مثانه و مسکن مغص و مقوی و مسخن معده و کبد باردین و مدر بول و حیض و شیر و عرق و استسقا را مفید ناشتا خوردن آن و در نان نیر داخل کردن و با عسل و شراب جهت احتباس بول مبرودین و اخراج کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و جمیع امراض رحم و کسی که بذایقهٔ او اطعمهٔ لذیذ نیاید و کوبیدهٔ آن با مغز کردکان سوخته رافع تزحر و ناشتا خوردن آن رافع سنک کرده و مثانه و از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو آن مقدار که آن را بپوشاند و یک انکشت بالای آن آید بخیسانند و خشک کنند و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعادهٔ شهوت باه مایوسین مجرب کفته اند الزینه آشامیدن سه مثقال آنکه در یکرطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد با یک اوقیهٔ قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی بافراط کردد و خوردن و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب زردی بشره و با عسل و ادویهٔ برص و بهق و آثار جلد مقوی فعل آنها الحمیات آشامید آن جهت حمیات باردهٔ مزمنهٔ کهنه خصوص ربع و نطول آن دافع نافض السموم آشامیدن آن تریاق سموم و نهش هوام و مضرت افیون و بجهت ترک عادت آن و نطول آب کرم آن جهت رفع اذیت عقرب کزیده سریع الاثر و بخور آن با راتینج و فرزجه و حقنهٔ آن جهت تنقیهٔ رحم از رطوبات بدبو و تجفیف آن و ضماد آن با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انثیین الاوجاع و الاورام و البثور ضماد آن با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع

اعضا و تحلیل اورام خصوصا با طین قیمولیا از مجربات شمرده اند و بدستور جهت خون منجمد تحت جلد بیعدیل و با روغنها جهت بثور لبنیه المضار مصدع محرورین و اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی بدن مصلح آن کشنیز و مقلل شیر مرضعه و منی بجهت آنکه مجفف این هر دو است مصلح آن ترمس مقدار شربت ان تا سه درم بدل آن در غیر تسمین شونیز بوزن آن جوارش و دستور مدبر نمودن و دهن و سفوف و شراب و عرق و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و عرق آنکه بدستور متعارف عرق کشند

ص: ۱۶۵۸

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر نفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و رفع بلت معده و استسقا مفید و چون با دارچینی و کاوزبان عرق کشند در تفریح نائب مناب خمر دانسته اند و روغن آنکه بقرع و انبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده بهترین ادویه است

*فصل النون مع الباء الموحده

نبیذ

بفتح نون و کسر با و سکون یاء مثناه تحتانیه و ذال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوذ و بفارسی و بهندی نیز بوزه نامند

*ماهیت ان

اسم جنس جمیع مسکرات مائع است غیر از خمر و آن انواع است و عبارت از نقوعات مسکرهٔ حاده است و مراد از ان و مشهور مصنوع از اشیای است که ذکر می یابد و فقاع قسمی از ان است که از آب انار و سائر میوها و

۸۶۴حبوب ترتیب دهند و آن مقدار نکذارند که بجوش آید و مسکر کردد و چون مدتی بکذارند که بجوش آید و مسکر کردد آن هنکام آن را مضغ نامند و از جملهٔ انبذه است

*طبیعت مطلق آن

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

جملهٔ آن محرق خون و مضعف دماغ و مکدر حواس و مولد سودا و سوداوی مزجان و صاحبان اورام سوداویه و طحال را مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هرچه از زبیب و خرما و سنجد و سائر میوها و یا بسر یعنی غورهٔ خرما سازند باید که آن را در دو مثل آن آب یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس در ظرفی کرده سر آن را محکم بسته تا پنج شش ماه بکذارند تا برسد پس استعمال نمایند و نزد متاخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بدستور مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند باید که آن مقدار بجوشانند که مضمحل کردد و با آب یکسان شود و با سه وزن آن هر شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دوشاب و امثال اینها آمیخته بکذارند و بعد از یک هفته صاف کنند و بکار برند و بجهت تقویت و اصلاح آن بعضی از ادویهٔ مفرحه و مقویه مانند جوزبوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود

هنـدی و امثال اینها از هریک بازای هر ده رطل پنـج درم نیم کوفته در پارچه بسـته از اول طبخ تا آخر در ان اندازند و آنچه از عسل و شـکر و دوشاب و امثال اینها سازنـد بایـد که با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اکر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مزبور داخل نمایند

ص: ۱۶۵۹

نبیذ الزبیب

بفارسی مویز آب نامند

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول تر و کرمی آن از شراب مشمش و مطبوخ آن کمتر و با قوت قابضه

*افعال و خواص آن

مولد دم متین و مفتح سدد و هاضم و مسخن بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند کرمی و قوت نفوذ آن در اقطار بدن و اعماق آن زیاده می کردد و می باشد منقی سینه و رئه و از اخلاط لزجه و مسخن کرده و مثانه و محلل ریاح و محرك باه و مدر بول و مخرج فضول و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویت هاضمه و بدن نافع المضار سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداویه و احتراقات و اورام سوداویه و طحال و استسقا است

نبیذ العسل

و آن را شراب عسلی نامند

*طبیعت آن

در سوم کرم و در دوم خشك و بسیار کرم از خمر

*افعال و

خواص آن

محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و پیران و مقوی حواس و جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال آن در فصول و بلدان بارده انسب المضار سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و صفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد حار و نحیف البدن و قلیل الدم به تخصیص آشامیدن آن ناشته و مداومت بر ان طریق ساختن آن عسل و خرما دو جزو نان خشك یك جزو جوزبوا عشر نان قرنفل بسباسه از هریك نصف عشر نان زعفران ثلث عشر مجموع را نیم کوفته در آب بجوشانند تا مضمحل کردد و اثری از انها نماند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل اضافه نموده بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یك ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از رسیدن

نبیذ السکر

که از آب نیشکر و یا قند و شکر سازند

*طبیعت آن

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

رقیق و لطیف تر از زبیبی و بـا قوت نافـذه و جهت کرده و مثـانه و حرقه البول و عسـر آن نـافع المضـار محرق اخلاـط صـفرای کراثی و زنجاری و باعث صداع مصـلح آن مکیدن سـفرجل و انار با شـحم و نبیذ مصـنوع از فانیذ جهت سینه و ریح و کرده و مثانه و فربهی و چاقی بدن نافع و مسهل و موافق ناقهین و صاحبان سودا المضار مولد حکه مصلح آن چیزهای سرد و تر

نبیذ الفواکه

که از آب میوه ها بعمل آورند مانند آب به شیرین و سیب و امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نبیذ

۸۶۵حبوب است المضار مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر مصلح آن ادویهٔ حاره و خوش بو و عسل

نبیذ التمر

که از خرما سازند و آن را شراب خرمائی نامند

*طبیعت ان

کرم و خشک تر از زبیبی

*افعال و خواص

ان

موافق پیران و بلغمی مزاجان المضار ثقیل و مضـر دماغ و معده و امعا و مولد سودا و جذام و خنازیر و سـرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون و اخلاط است

*نبیذ البسر و البلح

*طبیعت ان

در اول گرم و در دوم خشک

*افعال و خواص آن

بهتر از خرمائی و بعد از مویز آب بهتر از سائر انبذه است و قابض و مقوی معده و مدر بول

ص: ۱۶۶۱

نبیذ الدبس و السیلان

که شراب دوشابی نامند و در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی است

نبیذ الارز

که بفارسی بوزه نامند و در مصر مرزوان شامل نبیذ ذره و برنج و جو و کندم و سائر حبوب است

*طبیعت ان

از سائر انبذه کرمی آن کمتر

*افعال و خواص ان

مسهل بطن و مدر بول و قلیل السکر و ضعف باه و هاضمه و ساقط کنندۀ شهوت مصلح آن ترویق آن با عسل و طبخ آن بافاویه المضار مورث سبل و ظفره و مضر ابدان ضعیفه مصلح آن ماهی تازه و کفته اند آنچه از کندم و دخن سازند محرک اشتها و سرخ کنندۀ رنک رخسار و مسکر قوی و با عسل محرک باه و آنچه از جو می سازند نفاخ و بی تفریح و مفسد باه و هاضمه است

فصل النون مع الحاء المهمله

نحاس

بضم نون و فتح حا و الف و سین مهمله لغت عربی است و بفارسی مس و بهندی تانبه نامند

*ماهیت ان

از جملۀ فلزات معدنیه است و معدن آن جزیرۀ جپان و بعض ممالک فرنک و ایران و بلدان دیکر است و بهترین همه جپانی آنست و آن اقسام می باشد آنچه قلمها و شمشها ساخته می آورند آن سرخ رنکی نرم می باشد و بهترین اقسام است و آنچه تختهای بزرک عریض طولانی ساخته می آورند بعد از ان است در خوبی و آنچه اقراص بزرک ساخته می آورند بدان خوبی نیست و صلب است و همچنین آنچه در ملک فراسیس و کرمان از ایران می شود صلب می باشد و آنچه در مزنیان قریب بسبزوار می شود و در کاشان و اطراف برده از ان ظروف می سازند و نیز نرم و قریب بجپانی است و در کاشان و بنکاله در بلدۀ جهانکیرنکر ظرف آن را خوب می سازند و نوعی که در معدن آن تکون می یابد و آن را مس رست کویند و عبارت از روی است بعربی صفر و بیونانی طالیقون کویند رنک آن زرد و درخشنده می باشد و طالیقون در حرف الطا ذکر یافت و نوعی از کداختن سنک خالص بهم می رسد بعضی از ان مائل بزردی و اکثری سرخ می باشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون سرخ آن را با عشر آن روی توتیا بکدازند جسمی زردرنک حاصل می کردد که بفارسی برنج و بعربی صفر

مصنوع و بهندی پیتل نامند چکش کیرتر و صلب تر از نحاس است و چون زرد آن را با مقدار خمس و یا ربع وزن آن روی توتیا بکذارند و در قالبها بشکل اوانی بریزند این را بفارسی ریخته و بهندی بهرت نامند و این قابل الطراق یعنی چکش کیر نیست و شکننده می باشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنا بر آن مصنوع آن را باسم آن شایع کردانیده اند و مستعمل است و چون مس را با قلعی بکدازند بفارسی سفیدروی نامند و چون با قلعی و روی توتیا هر دو بکدازند بفارسی جام نامند و بهندی کانسه و این شکننده تر می باشد و از فرنک ظروف ساخته چرخ نموده بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند و تا تازه و نو است و آب و چربی بدان نرسیده و باستعمال بسیار نیامده و نم و رطوبت بسیار در ان اثر نکرده بدان صفت می باشد پس میل باندک زردی می نماید و شکنند و قابل کداز نیست و کداخته نمی کردد و ماده تکون نحاس زیبق و کبریت غیر صافی و متعلق بسعادت زهره با شمس

ص: ۱۶۶۲

۸۶۶و توسط بقمر و در یک سال و بیست و پنج روز باتمام می رسد بکفتهٔ بلیناس و بهترین آن زرد ذهبی پس سرخ زرد نرم خالص آنست و آنچه بغیر این الوان و اوصاف باشد همه ردی و همچنین بسیار صلب آن

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل و محرق آن با قوت مدمله و قابضه و حدت حرارت و عسل آن باعث لطافت و کسر حدت و حرارت آن و زهره النحاس الطف است و در حرف الزاء المعجمه مع الحاء مذکور شد اعضاء الراس چون نحاس را در سرکه چند روز بکذارند و حنا را بان سرکه خمیر نموده ضماد نمانید در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و اکتحال بان باعث حدت بصر و صلابت اجفان را مفید و چون موی را بمنقاش طالیقون بکنند دیکر نروید اعضاء النفض آشامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل ماء اصفر و مبادی استسقا و بدستور طلای آن و آشامیدن سائیدهٔ آن مهیج قئ و نیم مثقال آن مخرج مائیت آن بغیر اذیت و حمول سخالهٔ آن با دودی که در دیک و غیر آن مجتمع می کردد و با آب لیمو جهت منع آبستنی مجرب کفته اند السموم آشامیدن سائیدهٔ آن بتنهائی و یا با روغن کاو و یا شیر تازه دوشیده و قئ فرمودن مکرر باعث دفع ضرر افیون خورده و آشامیدن اشیای حامضه و لبنیات و لحوم و یا مالحه و یا تلخ و یا چرب در ظرف مس بی قلعی خصوص که زمانی در ان مانده باشد بسیار مضر و در قلعی دار مدتی کذاشتن نیز مضر خصوصا که کرم باشد و سر آن را کرماکرم بسته باشند و از همه بدتر ماهی بریان است که در ان کذاشته کرماکرم و سر آن را پوشیده شب مانده باشد جهت آنکه اینها همه باعث زنجاریت مس اند و زنجاری می کردند و زنجار خود سم است مداوای آن قئ فرمودن با شیر تازهٔ دوشیده و ادهان و بعد از ان آشامیدن آب کوشتهای چرب القروح و الجروح و الاورام و البثور طلای غیر مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه و ساعیه و منع سعی آن و خوردن کوشت زائد و مغسول آن مدمل جراحات و طلای آن با عسل مصلح قروح متصلهٔ مجتمعه در ابدان صلبه و جهت جرب و حکه و تحلیل اورام و رفع سستی و ماندکی اعضا مفید و آنچه نحاس را سفید و براق کرداند تافتن صفایح رقیق آنست و در ترشی ها مکرر انداختن خصوصا آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از کداز بران رافع اشیای مختلفهٔ بدان و انداختن تخم بادنجان بدان در حین کداز باعث سرعت ذوب آنست و محرق آن را روسختج نامند و در حرف الراء مذکور شد و استعمال و یا اغتسال به آب در ظرف مسی بآفتاب کرم شده مورث برص است خصوصا تکرار استعمال آن و از خوردن توبال و برادهٔ آن و یا خوردن طعام و با شراب در ظرف بی قلعی آن خصوص که ترش باشد و مدتی در ان مانده عوارضی مانند عوارض توبال و براده و زنجفر الجدید عارض کردد علاج آن مانند علاج آنست و مذکور شد*

ص: ۱۶۶۳

نحام

بضم نون و فتح حا و الف و میم بترکی و فارسی انقود نامند

*ماهیت ان

نوعی از طیور آبی است از قاز کوچکتر و از اردک بزرکتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مائل بزردی و بسیار فربه و اکثر در کنار آبها و خرابها می باشد

*طبیعت آن

کرم و تر

*افعال و خواص ان

دهنیت بر ان غالب و بسیار بدبو و مولد خون متین و منی چون هضم یابد و مقوی چشم و بدن و محرک باه مضر محرورین و دیرهضم و بدبو کنندۀ بول و عرق و براز مصلح آن در سرکه پختن و یا با کشک الشعیر و فانیذ و بعد از ان نیز تناول نمودن معین بر انحدار آنست و جهت مبرودین و مشائخ مفید*

نحل

بفتح نون و سکون حا و لام زنبور عسل است بفارسی مکس عسل و بهندی شهدکی مکهی نامند

*ماهیت ان

معروف و در شمع شمۀ ذکر یافت

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

چون بچۀ پر برنیاوردۀ آن را در سایه خشک نمایند و یکدرهم آن را با پالودۀ آرد کندم که آرد ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی بدن

۸۶۷را فربه می کرداند و مجرب کفته اند و طلای رطوبت آن رافع درد کزیدن زنبور و محلل اورام آن است*

فصل النون مع الخاء المعجمه

نخاع

بضم نون و فتح خا و الف و عين مهمله لغت عربى است بفارسى مغز حرام و حرام مغز نامند

ص: ۱۶۶۴

*ماهیت ان

مغز سفید چرب لزجی است که در میان استخوان فقرات کردن و پشت و غیرها می باشد برای ترتیب اعضای اعصاب و اعصاب اکثری از ان روئیده شده اند و نائب مناب دنباله مخ دماغ است و نیز رسانندهٔ روح نفسانی ماخوذ دمبدم از دماغ باعصاب است

*طبیعت ان

کرم و تر از دماغ تری آن کمتر و کرمی آن زیاده

*افعال و خواص ان

طلای آن ملین صلابات و ضماد آن اکال قروح و در چرک آوردن زخمها و رفع شقاق لب و سائر اعضا و خشکی اعضا حادث از سرما و کرمی بیعدیل و در سائر افعال قریب بدماغ است و غیر لذیذ و بطئ الانحدار و لهذا اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک و بالای آن حلاوی خوردن و بهترین همه انجیر و در ماء العسل خیسانیدن است*

نخاله

بضم نون و خاء معجمهٔ مفتوحه و الف و لام مفتوح و ها لغت عربی است و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوکهر نامند

*ماهیت ان

سبوس حبوب است و از مطلق آن مراد سبوس کندم است

*طبیعت ان

کرمی آن کمتر از آرد کندم و خشک تر از ان و بالجمله کرم و خشک در اول

*افعال و خواص ان

جالی و محلل و منقی اعضاء الراس بخور خیسانیدهٔ آن در سرکه جهت زکام اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر و عسل و روغن بادام جهت تلیین سینه و شکم و اعانت بر اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفهٔ مزمن و ربو و ریاح غلیظه و تغذیهٔ ناقهین بدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ آن در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم آنکه از انعقاد شیر در ان بهم رسیده باشد السموم و الاورام و البثور ضماد مطبوخ آن در آب برک ترب جهت تسکین وجع کزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک و بدستور خشک کوبیدهٔ آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت نملهٔ ساعیه و جرب متقرح و قوبا و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت جمره بجیم و تکمید آن جهت تحلیل اورام ریحیه و اوجاع نافع خصوص

كه با اندك نمك ممزوج نموده و در صرها بسته بدان تكميد نمايند مكرر يك صره بعد از صرهٔ ديكر و نطول نخالهٔ جو جهت حكه و شرى و بخور نخالهٔ عدس جهت رفع بول در فراش و قمل و صئبان و بخور نخالهٔ باقلى جهت منع ريختن شكوفه درختان الات المفاصل ضماد نخالهٔ كندم با روغن زيتون و سركه جهت ضربان مفاصل مفيد است*

ص: ۱۶۶۵

فصل النون مع الدال المهمله

ند

بفتح نون و دال بفارسی کشته نامند

*ماهیت ان

دوائی است مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوش بو و مخترع آن بخاشعه اند و برای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست اترج یا برک آن اجزای متساوی کوفته پیخته با یک وزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آنها نبات سفید با کلاب و یا آب مرزنجوش سرشته اقراص و بعضی مانند شمع فتیلهٔ طولانی می سازند و در مجالس برای خوش بو می سوزانند و نیز از عود غرقی خام با کلاب سوده چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال و نبات سفید یک صد مثقال می سازند و بعضی مصطکی نیز داخل می نمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص و یا فتیلها مانند شمع می سازند

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص

آن

مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و باه و دافع سمیت هوای وبائی و طاعون

۸۶۸و رافع زکام است شربا و بخورا

فصل النون مع الراء المهمله

نرتیقس

بفتح نون و سکون را و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سین مهمله

*ماهیت ان

بولس کفته نباتی است شبیه بحنظل در جوف آن شحم و تخم آن با عفوصت

*طبیعت ان

کرم و با خشکی بسیار

*افعال و خواص

ان

اعضاء الراس و غیرها سعوط آن جهت دفع بدبوئی بینی و قطع رعاف و ضماد آن با روغنها مدر عرق و با شراب جهت کزیدن عقرب نافع*

ص: ۱۶۶۶

نرجس

بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب از نرکس فارسی است

*ماهیت ان

کلی است بسیار خوش بو و دو نوع می باشد یکی را قدحی و دوم را مضاعف نامند قدحی در میان آن بشکل قدحی و پیالهٔ کوچکی زرد رنک و اطراف آن شش عدد و برکها سفید مائل بتدویر و این را نرکس نر نیز نامند و مضاعف را ماده و بشیرازی هفت روز ده برکهای آن زیاده و بالوان دیکر نیز می باشد مانند بنفش و نبات آن در ساق و برک و تخم و بیخ شبیه بپیاز و کوچکتر از ان و بیخ قدحی را چون بشکل صلیبی شق کنند و غرس نمایند مضاعف می کردد

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و بعضی معتدل در کرمی و خشکی و بعضی در دوم کرم و خشک کفته اند و تخم آن در دوم کرم و خشک و کفته اند در اول تر

*افعال و خواص ان

جالی و جاذب از عمق بدن و محلل قوی و غاسل اعضاء الراس بوئیدن کل آن جهت صداع بلغمی و سوداوی و تفتیح سدهٔ دماغی و ازالهٔ نزلات و زکام بارده نافع جهت آنکه محلل قوی است جبرئیل بختیشوع کفته هرکه خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت ببوئیدن نرکس نماید و ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات و ذرور بیخ خشک آن رافع سبل و ناخنه و ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب چشم اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن بیخ خائیده و یا مطبوخ آن بغایت منقی خصوصا با عسل و مخرج هرچه در معده جمع شده و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و التیام دهندهٔ زخمهای ظاهری و باطنی و چهار درم آن با ماء العسل مخرج اقسام کرم معده و مسکن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بیخ آنکه سه روز در شیر خصوصا در شیر کاومیش خیسانیده خشک نموده پس سائیده باشند جهت تقویت باه و سطبری قضیب و بر ما دون احلیل جهت رفع تعنین مجرب و بتنهائی نیز مقوی باه و معظم ذکر است الجروح و القروح و الاورام و البثور ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات و التیام دهندهٔ آنها و ضماد آن با سرکه و عسل منقی قروح و کشایندهٔ دبیلات که دشوار بنضج آیند و با آرد کندم و یا شیلم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و امثال آن و تحلیل اورام اعصاب و ضماد بیخ آن با سرکه و عسل جهت تنقیهٔ اوساخ و التیام جراحات عظیمه و غائره و وتر و رباط و عصب مقطوع و با صندل سرخ و کل ارمنی و فوفل و اقاقیه و حضض و سفیدآب و مرداسنک جهت ورمهای جاسیه الات المفاصل ضماد آن با عسل جهت دردهای مزمنهٔ اعصاب و مفاصل و نقرس و شکستکی اعضا و نیز ضماد آن ملصق و چسپانندهٔ جراحات عارض در اعضای عصبانی است الزاق شدید حرق النار ضماد آن با عسل جهت سوختکی آتش الزینه ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد مضر محرورین و مصدع ایشان مصلح آن بنفشه و کافور و در همه افعال کل آن مانند بیخ آن مقدار شربت آن یک مثقال و نیم روغن کل آن مانند روغن کل مدت چهل روز در آفتاب مرتب نموده و در بین تجدید کل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع سوداویه و ریحیه و رافع صداع ریحی

و صداع رطب و سوداوی و دافع دردهای بارد و موافق امراض عصب و کشایندۀ فم رحم و مسکن اوجاع آن و مصدع محرورین و تخم آن تا سوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص

ان

آشامیدن نیم درم آن با شیر تازه دوشیده بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه جهت کلف و بهق و نمش موثر است

۸۶۹

نروک

بفتح نون و ضم را و سکون واو و کاف لغت فارسی است

*ماهیت ان

بیخی است شبیه بلعبت بربری و از ان بزرکتر و از کرمان آورند امین الدوله کفته که مخبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصا جایی که پلنک باشد در اول بهار نباتی می روید برک آن در ابتدا شبیه ببرک خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برک آن منقلب کردد و بنابرآن در ان وقت آن مکان را نشان می کنند و بعد از خشکی کیاه و رسیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آن را اخذ می نمایند و کفته اند علامت خوبی و خواص آن آنست که چون بر بالای دیک جوشان بکذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تنور اندازند نان از تنور بریزد و چون در شیر اندازند شیر بریده کردد و رنک اصلی آن برنک پلنک ابلق می باشد و نیز از خواص آنست که چون پلنک از زائیدن بسیار آزار می یابد و برو دشوار است زادن لهذا آن بیخ را پیدا کرده برآورده می خورد تا بار نکیرد و از خوردن آن بار نمی کیرد و در بدن آن غدد بهم می رسد و از هر مکانی که پلنک بیخ آن را برآورده خورده باشد باز سال دیکر از همان مکان بیخ تازه می روید و باز سبزی می باشد بخلاف آنچه را پلنک برنیاورده که آن سفید است و در سرکین آن کاهی بعضی مهرها یافت می شود و بعضی کفته اند در شیردان آن و بعضی کفته اند در فرج و رحم آن و بعضی کفته اند در ذنب آن تکون می یابد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن بهم می رسد و باقی خلاف است و آن را حجر النسر و بفارسی نروک پلنک نامند و دستور اخذ آن چنان است که چون قبل آن را احساس نمایند و در فم رحم آن چیزی مانند آب دریا بند باید که پوست رحم آن را ببرند و در جو اندازند و مدتی نکاهدارند آن آب مانند انفحه منعقد کردد و نروک حقیقی عبارت ازینست و طرقیون مصنوع آن را بانواع می سازند بعضی مانند جو و بعضی مانند کندم باریک طولانی و این صحیح نیست صحیح همان است که ذکر یافت

ص: ۱۶۶۸

*افعال و خواص آن

چون دو شعیره تـا یـک طسوج آن را زن بخورد و یا فرزجه سازد و یا ذرور و یا تعلیق نمایـد هرکز آبسـتن نکردد و چون مرد تعلیق نمایـد مباشـرت نکنـد و اکر نمایـد با هر زن که مقاربت نمایـد حامله نکردد و ذرور و تعلیق آن جهت دفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسـته انـد و طلای آن جهت رفع نـاصور مجرب مقـدار شـربت آن یـک طسوج و زیـاده از ان موجب لاغری بافراط است و در دست داشـتن آن باعث سـرعت ولادت و کفته اند چون بر ناصور بندند حجم آن زیاده کردد و ناصور کمتر و کوچکتر شود و تجدید آن باعث رفع ناصور است*

فصل النون مع السين المهمله

نسر

بفتح نون و سکون سین و راء مهملتین لغت عربی است و بفارسی کرکس و بترکی فخر و بهند کد نامند

*ماهیت ان

از جملـۀ سـباع طیور و بزرک جثه و در رنـک قریب بعقـاب و مائل بسـرخی و منقار و ساق آن دراز و پر آن ماننـد نی است و کوینـد در یـک روز زیـاده از دو هزار فرسـنک بپرواز قطع می نمایـد بـدلیل آنکه بچۀ آن را زعفران آلوده در آشـیان آن می کذارنـد هنکامی که او نباشـد و چون او آمده بچه خود را زرد مشاهده می نماید بکمان آنکه یرقان کرده در یک روز سـنک یرقان را از سر اندیپ آورده در اشیان خود می کذارد برای رفع یرقان آن بعضی بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن تا سرندیپ در رفتن و مراجعت از دو هزار فرسـنک زیاده است زیرا که آن سـنک بغیر از سر اندیپ جای دیکر یافت نمی شود و در هنکام پرواز بسـیار اوج می کیرد و از مغرب تا مشـرق در یک روز سـیر می نمایـد و باز مراجعت می کند و بسـبب حرارت مزاج در وقت خواب یک جشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر می کند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمی آورد و قوت شامه و باصـره بسیار قوی دارد به حـدی که از مسافت بعیده در مکانی که حیوان مرده باشد در حین پرواز و یا غیر آن آن را دیده و یا بوی آن را شنیده خود را

۸۷۰بآن می رساند

*طبیعت آن

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد اعضاء الراس خوردن کوشت آن رافع تشنج و اکتحال خون و زهرهٔ آن به آب هفت مرتبه و طلای آن بر اطراف چشم قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سعوط دماغ و زهرهٔ آن هریک بقدر نیم دانک و بوزن آن قطران و روغن زیتون رافع جذام و جنون و از مجربات شمرده اند و قطور پیه کداختهٔ آن نیم کرم مکرر در کوش جهت کری قدیم اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن پیه آن جهت سرفه و کوشت آن محلل ریاح غلیظه و قولنج امعای دقاق مسمی بایلاوس و مفتح سدد و مفتت حصاه و قاطع بلغم المضار ردی الغذا و غلیظ مصلح آن دارچینی و سرکه و طلای بیضهٔ آن در سه روز مقوی قضیب الجروح و القروح و البثور و الزینه طلای خاکستر موی آن رافع جرب و حکه و قروح و طلای سرکین آن جالی کلف است و رافع ورم کلوکه در بنکاله کهیکه می شود

نسرین

بفتح نون و سکون سین و کسر راء مهمله و یاء مثناه تحتانیه و نون بعربی ورد صینی و بفارسی کل مشکین و در بعضی بلاد کل عنبرین و در اصفهان مشکینچه و بهندی سیوتی نامند

*ماهیت آن

کلی است سفید و بعضی اوراق آن مائل بزردی و مضاعف شبیه بکل سرخ و از ان کوچکتر و خوش بو و درخت آن شبیه بدرخت کل سرخ و از ان کوچکتر منبت آن بلاد حاره و در صحراها کثیر الوجود و موسم کل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند بنکاله و غیر آن از اقلیم دوم تمام سال کل می دهد و لیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و موسم های دیکر کمتر و عرق آن از کلاب بسیار کم بوتر جهت آنکه چون بسیار لطیف است بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل می رود و ضعیف می کردد و از ان نیز عطر برمی آید

ص: ۱۶۷۰

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک در اول و شیخ الرئیس در دوم و بعضی در سوم کفته اند

*افعال و خواص ان

ملطف و مفتح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرکس است در قوت و ضعف اعضاء الراس بوئیدن آن مقوی دل و دماغ و حواس و مسخن دماغ و رافع سردی اعصاب و نزلات و زکام و سائیدن آن در لخالخ باعث خوش بوئی آنها و معطش و مفتح سدۀ دماغی و منخرین و محلل ریاح و رطوبات آن بعطسه و لطوخ بری آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت کشتن کرم کوش و تحلیل ریاح آن و دوی و طنین و سنون و مضمضۀ آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن چهار درخمی آن منقی سینه و جهت اورام لثه و حلق و لوزتین و خفقان بارد و مقوی معده و جکر و موافق علل جکر و جهت فواق و قئ و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و یک درم آن تا چهار درم برک آن مسهل قوی محمد بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که کل نسرین را از یک درم تا سه درم می دادند اسهال و ادرار قوی می کرد و کلنکبین آن نیز اسهال تمام می نماید با تقویت دل و تقریح مقدار شربت آن تا یک اوقیه و ضماد آن مسقط دانۀ بواسیر و مانع اشتداد داء الفیل الات المفاصل ضماد آن با حنا جهت تقویت موی و ضماد آن در حمام باعث رفع بدبوئی عرق و خوش بوئی آن و طلای آن رافع کلف رخسار و مداومت نیم مثقال خشک آن تا یک مثقال از اول حمل تا یک سال مانع سفید شدن موی دانسته اند و انطاکی بجهت این امر هر روز دو مثقال مربی شکری آن را در کتاب تجربه بیان نموده و از ان مربی یعنی کلقند مانند ورد احمر می سازند و کرم تر از کلقند و ورد احمر است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت قلب بارد نافع و نیز مسهل دانسته اند چنانچه ذکر یافت و روغن آنکه مانند روغن نرکس مرتب نمایند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی دانسته اند

فصل النون مع الشين المعجمه

نشا

بفتح نون و شین و الف لغت عربی است و بفارسی نشاسته و بیونانی امولن و امولونس نیز نامند

*ماهیت ان

۸۷۱عبارت از کشک کندم است که کندم را خیسانیده تا بحد تعفن رسد و پوست آن منشق کردد که چون بدست بمالند باسانی از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم پس کوبیده فشرده از صافی کذرانیده اثفال آن را دور نمایند و صافی آن را بکذارند تا ته نشین کردد و آب بالای آن را بریزند و ته نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج و سیاه آنست

*طبیعت آن

در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند

*افعال و خواص ان

رادع و قابض و مغری اعضاء العین مصلح ادویهٔ عین و مقوی آن و جهت تجفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مسکن حرقت چشم و رمد و نرم کنندهٔ خشونت اجفان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن مطبوخ آن با نبات و یا روغن بادام نیمکرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفهٔ حار و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن بتخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده می کردد و حریرهٔ آن مانع نزول نوازل بسینه و با پیه بز جهت سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و باید که یک وزن آن را با سه و یا چهار وزن آن آب خوب طبخ نمایند و احتقان آن جهت قرحهٔ امعا الاورام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره الزینه طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نهش افعی المضار قلیل الغذا و اکثار آن مقلل منی و مسدد و دیر هضم و کویند مولد سودا است مصلح آن شیرینیها و کرفس و قرنفل بدل آن برنج مغسول و غبار الرحی مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال است

نشاره

بضم نون و فتح شین و الف و فتح راء مهمله و ها

*ماهیت ان

اسم اجزائی اسب که از اخشاب بسوهان در حین سائیدن جدا کردد

*طبیعت ان

نشارهٔ هر چیز نسبت باصل آن کرم تر و خشک تر است مکر آنچه کرم خورده و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که یبس آن زیاده بعضی کرم تر و بعضی این را سرد دانسته اند

*افعال و خواص ان

همهٔ آن قابض و جالی الجروح و القروح نشاره چوب کرم خورده بوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل آنها و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچهٔ کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه و نملهٔ ساعیه و آکله بپاشند منع تعفن و سعی و اکل آنها نماید و التیام دهد و نشارهٔ چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب و بخور و تدخین آن کریزانندهٔ هوام و کشندهٔ پشه و نشارهٔ عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هریک بتفصیل در ذیل خشب آن جابجا مذکور شد

نشف

بتحریک نون و شین و فا اسم عربی است

*ماهیت ان

کویند بیخ مرجان است که بسد نامند و کویند غیر آن است و آن سنکی است سبک پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که از سواحل دریای مخاوجده و نواح آن خیزد و در زیر آب تکون می یابد

*طبیعت ان

خشک تر از بسد

*افعال و خواص آن

قاطع خون و التیام دهندهٔ زخمها و ملحم آنها خصوصا با شب و در سائر افعال مانند بسد است*

فصل النون مع العين المهمله

نعام

بضم نون و فتح عين و الف و میم بفارسی شترمرغ نامند

*ماهیت ان

مرغی است معروف عظیم الجثه کردن آن بلنـد شبیه بشتر و پاهای آن شبیه بپای کاو و ظلف آن مشـقوق و رنک آن اغبر مائل بسـفیدی و مانند طیور دیکر بسیار پرور نمی تواند نمود بلکه بعنوان جست وخیز است و بهترین آن بچهٔ آنست و چندان محتاج به آب نیست مکر آنکه آب را بیند بلکه استنشاق هوا آن را کفایت است

*طبیعت آن

بسیار کرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز کفته اند

*افعال و خواص

ان

کوشت آن محلل ریاح و قاطع بلاغم اعضاء الراس و المفاصل و النفض خوردن کوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع

۸۷۲مفاصل و ظهر و عرق النسا و نقرس و ساق و امثال اینها و استسـقا و جمیع امراض باردهٔ رحم را مفید المضار بطئ الهضم و مضـر محروین و مصـلح آن سـرکه و روغن و پیه آن را آشامیدن باعث سـرعت تکلم اطفال و رافع برودت اعضا است و ضماد آن محلـل اورام مزمنه و استسـقا و تهبـج اطراف و رافع سم عقرب و بـاعث سـرعت حرکت اطفال چون بر بـدن و پاهای ایشان بمالنـد و از خواص آنست که بر بـدن شخصـی که مالیـده باشـد اقسام مارها از ان شـخص بکریزنـد و اکر نزدیک او شوند بی حس کردنـد ابن رضوان کفته چون پیه آن را در اول تابسـتان در آخر بهار بکیرنـد در هر موضع که کذارنـد مار و افعی از ان بکریزنـد و چون بوی آن بشـنوند غشـی آورنـد و سـرکین آن رافع کلف و آثار جلد بزودی و خاکستر موی آن رافع اکله و از خواص آنست که از بلع کردن اخکر و آهن تفته و مس تفته متضرر نمی کردد و هضم می کرداند*

ص: ۱۶۷۴

نعنع

بفتح دو نون و سکون دو عین مهمله و آن را نعناع نیز و بیونانی مشی و بفارسی هزارپا و بشیرازی راقوته نامند

*ماهیت ان

نباتی است معروف بری و بستانی می باشد برک بری آن خشن تر و کوچکتر و بستانی نازکتر و نرم تر و بهترین آن تازۀ املس بستانی آنست

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه

*افعال و خواص ان

در جمیع افعال قویتر از پودنه و با قوت مسخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی خصوص با ارد جو جهت درد سربارد و سعوط یک دانک عصارۀ آن با روغن کل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیری که در کردن بهم رسد بغایت مؤثر و قطور آن با ماء العسل جهت درد کوش و مالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن و خائیدن آن رافع درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن عصارۀ آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبۀ رئه و سینه و تنقیۀ آن و چون با پرسیاوشان بجوشانند و بیاشامند جهت وجع فواد و خفقان معدی و تقویت معده و ماسکه و هاضمه و فم معده و تحلیل ریاح معده و آروغ و رفع قولنج ریحی و کشندۀ اقسام کرم شکم و با سرکه قاطع نزف الدم و آشامیدن دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قئ و هیضه و مشهی و مسکن خفقان معدی و وجع الفواد و درد معده و چون با قدری عود و یا مصطکی بخایند فواق و خفقان را زائل کند و مقوی دل و مفرح و یرقان را مفید و تقویت باه بخشد و با حب الرمان نیز جهت هیضه و چون دو سه شاخ آن را در شیر بمالند مانع انجماد آنست و با سرکه و ترشیها رافع ضرر آنها است باعصاب و بدستور با لبنیات و لهذا در سکنجبینات و آب دوغ داخل می نمایند و با پنیر نیز می خورند و ضماد آن مسخن و مقوی معده و اشتها و با آرد جو جهت ادرار فرمودن شیر منجمد در پستان و بتنهائی جهت بواسیر و با مویز جهت ورم انثیین و درد آن و حمول آن قبل از جماع مانع حمل المضار مولد ریاح و اکثار آن مولد حکه در کلو مصلح آن کرفس بدل آن پودنۀ بحری مقدار شربت آن تا دو مثقال السموم ضماد آن با نمک جهت رفع سمیت سک دیوانه کزیده و ممضوغ آن جهت عقرب کزیده الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت اخراجات و نضج دمامیل و شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و سکنجبین آن نیز*

فصل النون مع الغين المعجمه

نغر

بفتح نون و غين و راء مهمله

*ماهيت ان

اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص بکنجشك سیاه کوچکی است که دنبالۀ آن کوتاه و دایم الحرکت و کثیر الصوت است و بعربی آن را بوتمرون و ابو المليح و بفارسی چکاوك و بهندی مموله و در تنکابن حجر نامند

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص ان

قدید نمک سود آن جهت اسهال و غیر نمک سود آن جهت عسر البول و تفتیت سنک کرده و مثانه بغایت نافع است

فصل النون مع الفاء

نفط

بکسر نون و سکون فا و طاء مهمله

*ماهیت ان

رطوبتی است دهنی حاد الرائحه که از بعضی زمینها مانند زفت و قیر می جوشد و از اقصی عراق خیزد و دو نوع می باشد سفید و سیاه سفید آن بهتر و الطف و بسبب لطافت زود مستحیل بهوا می کردد و نقاشان قدری از آن را داخل روغن کمان برای ترقیق و تلطیف ممزوج نموده بر نقشها می مالند و سیاه آن بان لطافت نیست و بتقطیر سفید می کردد و آن را مغشوش بروغن خزامیان می نمایند و فرق آنست که نفط متصاعد می کردد بخلاف آن و از توابع مصر از کنار دریا نوعی نفط می آورند و آن را زیت الجبل می نامند

*طبیعت ان

تا چهارم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

اقوی از اکثر روغنها و مفتح و سریع النفوذ و کدازندهٔ صلابات و تریاق جمیع امراض بارده شربا و ضمادا اعضاء الراس و العصب و الغذاء و النفض طلاء آن جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و استرخا و اکثر امراض و اوجاع باردهٔ رطبه و تحلیل ریاح و اوجاع مفاصل و امثال اینها مفید و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم و بیاض قطور آن جهت کری و ریاح کوش و آشامیدن آن جهت سرفهٔ کهنهٔ بارد و بهر و ربو و ضیق النفس و نفث الدم و بواسیر و تفتیت حصاه و اخراج کرم معده و مقعده و تحلیل ریاح احشا و مغص و حرقه البول و فرزجه و بخور آن جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و طلای سفید آن رافع کری حیوانات مضر محرورین و مصدع مصلح آن خشخاش و سرکه و مضر رئه و مصلح آن کثیرا مقدار شربت از سفید آن دو دانک تا نیم مثقال و از سیاه آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن میعه و بعضی قطران کفته اند و زفت رطب نیز السموم خوردن سفید و سیاه آن دافع سموم قوی الاثر است

نفل

بفتح نون و فا و لام

*ماهیت ان

کویند نبات بارزد است شبیه برطبه بیخار مائل بسرخی و بنفشی و در بو شبیه بشکوفۀ بید و شاخهای آن کرهدار مانند خارخسک و در عربستان کثیر الوجود

*طبیعت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص

ان

آشامیدن تخم و کل آن رافع سپرز و مدر بول و کل آن اقوی و طبیخ آن در افعال ضعیف تر است*

فصل النون مع الکاف

نکاچونی

بکسر نون و فتح کاف عجمی و الف و ضم جیم فارسی و سکون واو و کسر نون و یا

*ماهیت ان

صاحب خلاصۀ التجارب نوشته که بزبان هندی نوعی یتوعی را نامند که نبات آن بروی زمین پهن می باشد و ساق نبات آن بسیار ضعیف و برکهای آن از دو جانب رسته مقابل یکدیکر و بمقدار نصف عدسی و درین ممالك یعنی مرو و نواح آن کثیر الوجود است و در زمینهای ریکبوم دور از آب و نزدیک آن رويد و قويتر آن آنست که دور از آب باشد و نبات آن مائل بسرخی

*طبیعت جمیع

اجزای آن

کرم و خشک در اول سوم

*افعال و خواص آن

آشامیدن عصیر و یا مدقوق برک آن با شراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه و بدستور طلای آن مفید و با شیر مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع است

فصل النون مع المیم

نمر

بفتح نون و کسر میم و راء مهمله بفارسی پلنك و بترکی فیلان و بهندی تیند واو بکسر تاء مثناه فوقانیه و یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و دال مهمله و واو نامند

ص: ۱۶۷۷

*ماهیت ان

حیوانی است معروف شبیه بفهد در شکل و رنک و صورت آن شبیه بشیر و کثیر الحیا و هیچ حیوانی کوشت آن را نخورد و در جثه از سک بزرکتر و باریکتر و جلد و سبک رفتار و تیزروتر از حیوانات دیکر و شدید القوت و غیور و بتجربه رسیده که چون بر زخم پلنک موش بول کند پلنک نجات نیابد و موش حریص بران است که خود را بدان رساند و بول بران کند و لهذا پلنک زخم دار را در جائی نکاه می دارند که اطراف آن آب باشد و موش نتواند

۸۷۴خود را بدان رساند و بول کند بران و از خواص آن آنست که در هنکام رفتار هیچ حیوانی را بالاتر از خود نمی تواند دید

*طبیعت کوشت ان

کرم و خشک

*افعال و خواص آن

اعضاء الراس پیه آن بهترین اطلیه است از برای فالج و خدر و اوجاع مفاصل و نقرس و امراض بارده و بدستور تدهین بدان و اکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم اعضاء النفض قطور مغز سر آن با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و بدستور حمول آن در روغن زنبق و جلوس بر پوست آن مسکن بواسیر الجروح و القروح و الزینه طلای مطبوخ پیه و کوشت آن با آب و زیتون مهرا پخته جهت ازالهٔ زخمها و شری و حزاز بیعدیل و طلای خون آن رافع کلف و بهق و آثار جلد و طلای زهرهٔ خشک آن بماء حماض اترج رافع بهق و از خواص آنست که چون کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار بمالد پلنک قصد او نکند و چون آن کس نزدیک آن رود پلنک نکریزد و بحدی بیحس کردد که قدرت بر حرکت او را نماند که آن شخص اکر خواهد آن را بتواند بکیرد و نمر بسیار محب خمر است چون بدان رسد بی اختیار آن را بنوشد طرد الهوام موی آن را چون در خانه دود کنند کژدم بکریزد از انجا و خود از درخت سر بکریزد المضار زهرهٔ آن سم قاتل و دو دانک آن در سه ساعت هلاک سازد تدارک آن قئ نمودن بشیر تازه دوشیده و بعد از ان ربوب و طین مختوم خوردن است و سائر تدابیر زهرهٔ اسد خورده است که مذکور شد

نمل

بفتح نون و سکون میم و لام لغت عربی است بفارسی مورچه و بهندی چونتی نامند و بزرک آن را چونتا و کتیرا بتای چهار نقطهٔ هندی و بترکی قاربیجه

*ماهیت ان

از جملهٔ حشرات و قوت شامهٔ آن غالب تر از حیوانات دیکر و مختلف می باشد در مقدار از بزرک و متوسط و ریزه بزرک سیاه را بری و دست و پا بلند آن را نمل فارس و بفارسی مورچه سوار و کوچک را بلدی و کبار پرنده را طیار و بفارسی مورچهٔ پردار نامند و کفته اند که هرچند بزرکتر شود پردار می شود

*طبیعت مطلق

ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

با قوت سمیه خصوص کبار آن الاذن مهریارس کفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند و در کوش بچکانند رافع کری و ریاح و طنین آنست آلات التناسل چون صد عدد مورچهٔ مقابر را در نیم اوقیه روغن رازقی و یا روغن زنبق انداخته سه هفته در آفتاب بکذارند طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه مایوس و رافع عنب و مورث صلابت و بزرکی آلت و از مجربات دانسته اند الاورام و البثور طلای مور مقابر با سرکه رافع خنازیر الزینه طلای مسحوق آن مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند محتاج بتکرار استعمال نیست و ضماد کبار سیاه آن جهت برص بعد تنقیه و ضماد تخم آن با همه روغنها مسقط مو و مانع برآمدن آن دانسته اند المضار خوردن آن موجب مغص و کرب و نفخ و ریاح و قراقر مصلح آن عسل و زیره و چون کسی را بکزد خصوص نوع بری آن سوزش و خارش عظیم و ورم بهم می رسد مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه و روغن تلخ و ضماد چوب خیزران با آب و تخم آن را چون بخورند تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بحدی نماید که ضبط آن دشوار و متعذر باشد مصلح و رافع آن زیرهٔ کرمانی الخواص کفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جای کذارد و مورچه در ان نرود باید که در وقت کذاشتن حبس نفس نماید و نفس نکشد مورچه در ان نخواهد رفت ما دام که دست دیکری بدان نرسد و از اسرار مکتومه است و از دخان کبریت و قطران و حلتیت و زهرهٔ کاو نر بکریزد

ص: ۱۶۷۹

نموس

بضم نون و میم و سکون واو و سین مهمله جمع نمس است

*ماهیت ان

حیوانی است بمقدار شغال و صورت آن شبیه بدلق و رنک آن مائل بزردی و با خطوط سبز و سر آن کم و موی بسیار چرب به حدی که مظنهٔ آن شود که کویا چرب

۸۷۵کرده اند و نموست علتی است که در سر بهم می رسد بنا بر مشارکت درین وصف مسمی بدان کشته و مرغ و موش را صید کنند و در هنکام سستی صدای آن شبیه بصدای کربه کردد و در وقت غیر مستی بنهجی دیکر و ترکان ماوراء النهر آن را لاکنجه کویند و در بلاد مرو نیز یافت می شود

*افعال و خواص ان

امراض الراس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون و اکتحال زهرهٔ آن با سفیدی بیضه مرغ رافع دمعه الزینه طلای سرکین آن با خردل رافع داء الثعلب و طلای پیه آن و بدستور موی سوختهٔ آن با روغن رافع بهق سیاه و جرب الخواص ارسطو کفته چون آفتاب در بیت خود با شرف باشد چشم راست آن را کرفته در خرقهٔ کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او کردد و چون چشم چپ آن را بنندند حمی باز عود نماید و مفارقت نه نماید

فصل النون مع الواو

نوارس

بفتح نون و واو و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانی است و بعربی آن را شجره القدس و مسواک العباس و مسواک المسیح نامند

*ماهیت ان

نوعی از قنا است شاخهای آن باریک و بلند تا بسه ذرع و برک آن ریزه مستدیر و جمیع اجزای آن مزغب با زغب شبیه به پشم و کل آن زرد و خوش بو و طعم آن تند و خار آن تیز مانند سوزن و صمغ آن ما بین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود منابت آن آجام

*طبیعت تخم آن

در دوم کرم و خشك و بیخ آن در سوم و این قوی ترین اجزای آنست

*افعال و خواص ان

مجفف و قابض اعضاء الصدر آشامید عصارهٔ آن جهت قرحهٔ رئه و ذات الجنب بیعدیل السموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقاوم آنها مضر کرده مصلح آن قند و کفته اند مصلح آن بندق است مقدار شربت آن یک مثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند و لهذا آن را شجره العصب نامند و طبیخ شکوفهٔ سائیده جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف تر از بیخ آن و آشامیدن و ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتکی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستن آن و قطع نزف الدم مؤثر و طبیخ نبات و کل آن قائم مقام صمغ آنست

نوشادر

بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و راء مهملتین لغت فارسی است و بهندی نوسادر و بفرنکی سال ارمونیك نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت الدخان و ملح النار و سلساليوس نیز است

*ماهیت ان

چیزی است سفید شبیه بشورهٔ قلمی و اصناف می باشد از معدنی و مائی و مصنوع معدنی آن را معدن بلاد حاره مانند حبشه و زنج است و قطعهای آن مانند شوره و مائی آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعهای سفید بر روی آن بسته کردد و انطاکی کفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است و کویند در جبال خراسان نیز می باشد و این هر دو صنف عزیز الوجود داند و مصنوعی آن را از قاذورات و کثافات بتعفین و تصعید بعمل می آورند و احیانا قلیلی در کورهٔ آجرپزی که از قاذورات آن را طبخ دهند نیز بهم می رسد و این قبل از تصعید اکثر رنك آن اغبر می باشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شورهٔ قلمی می کردد و چون سفید صاف شفاف آن را با مثل آن زاج زرد لاری و عشر آن زنکار تصعید کنند سرخ می کردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شده که قاذورات و کثافات و سرکین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام اقراص ساخته خشك کرده در کوره برهم چیده و بالای آنها خشت های پخته را دودو استاده سر آنها را برهم تکیه داده آتش می دهند و آنچه بران خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد می کردد بعد از سرد شدن اخذ می نمایند

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و در اول آن خشک

*افعال و خواص ان

ملطف و جاذب از عمق

۸۷۶بدن بظاهر و مفتح و قاطع نزف الدم همه اعضاء العین اکتحال آن جهت التیام قرحه و رفع دمعهٔ بارده مفید الفم غرغرهٔ آن با آب سداب جهت زلوی در حلق مانده الصدر آشامیدن آن رافع چرک سینه و طلای آن جهت خناق السموم چون آن را با مثل آن فضلهٔ انسان تصعید کنند آشامیدن یک مثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته اند و از اسرار مکتومه است الطحال آشامیدن آن رافع طحال الجروح و القروح ضماد و ذرور آن مجفف قروح و حابس نزف الدم آنها و جروح و رافع چرک آنها الزینه طلای آن با روغن تخم مرغ رافع برص و با عسل جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و با روغن کنجد جهت جرب الخواص پاشیدن آب محلول آنکه در جای نمناک کذاشته حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بدستور بخور آن باعث کریختن مار و هوام است از ان مکان و چون محلول آن را بر کاغذی نقش کنند و در اطراف خود کذارند هوام قریب بدان نکردند المضار سه درهم آن کشنده است به تقطیع احشا مداوای آن قئ نمودن بشیر و روغن و اشیای امراق دسمه و اطعمه چرب خوردن است و سائر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده

فصل النون مع الهاء

نهما

بفتح نون و سکون ها و فتح میم و الف

*ماهیت ان

اسم نبطی درختی است کوهی ساق آن مربع و بقدر یک قامت و با زغبی مائل بزردی و شکوفهٔ آن بعضی مائل بسفیدی و بعضی مائل بسرخی و میان آن تهی و عمیق و با عطریت و برک آن بعضی مستدیر و بعضی دراز و بی ثمر

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

مقوی و مفرح اعضاء الراس بوئیدن آن جهت سد نزلات و زکام و بدستور بخور آن النفض و الصدر آشامیدن آن با تفریح و مقوی قوی و رافع خفقان و مدر خون و فرزجهٔ آن منقی رحم و خوش بو کنندهٔ آن السموم با سرکه رافع همه سموم الزینه آشامیدن خیسانیدهٔ آن با مویز و بعد از ان بادام خوردن مسمن بدن الخواص چون یک درم آن را با هفت عدد دانهٔ کشنیز در پارچهٔ کبودی بسته در چاه اندازند در تابستان باد سرد وزیدن کیرد و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ بندند رفع سحر و چشم بد کند بالخاصیت

فصل النون مع الياء المثناه التحتانيه

نیده

بفتح نون و سکون یاء و فتح دال مهمله و ها لغت مصری است بفارسی سمنو بواو و سمنی بیا نیز نامند

*ماهیت

ان

از اغذیهٔ معروفه اکثر بلاد است شیرین و لذیذ می باشد و دستور صنعت آن آنست که کندم جید را صاف نموده در آب می خیسانند و بر تخته و یا خانچهٔ چوبی و غیر آن پهن می نمایند بضخامت سه چهار انکشت و پارچهٔ کرپاس پاکیزه بران می اندازند و هر روز بران آب می پاشند تا آنکه ریشه برآورد و سبز کردد و چون بمقدار چهار پنج انکشت رسید آن را بریده کوبیده آب آن را افشرده صافی نموده بدستور قدیم آب صافی آن را در دیک می کنند و با آتش ملایم طبخ می دهند و قطعات یخ بدفعات در ان می اندازند و طبخ می دهند تا غلیظ و شیرین کردد و بدستور جدید که بالفعل معمول میان عوام آنست که آب صافی آن را با سه چهار وزن آن آرد میدهٔ خالص در دیک بزرکی طبخ می نمایند به ملایمت تا اینکه نضج یابد و طعم خامی آن برطرف شود و بعضی مغز بادام و پسته و کردکان درست غیر کوبیده و بعضی درست با پوست در حین طبخ در ان می اندازند و بعضی بی پوست نیز و بعد از کمال نضج زمانی سر آن را مستحکم نموده دم داده در ظرف برمی آورند و تناول می نمایند بسیار لذیذ و شیرین می باشد و عورات اکثر بلاد این را بطهارت و پاکیزکی و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام بنیاز حضرت سید النسا صلوات للّه علیها مرتب می نمایند و بعنوان تبرک از برای موالیان و محبان اوشان جابجا می فرستند

ص: ۱۶۸۳

*طبیعت ان

در

۸۷۷اول کرم و در خشکی معتدل

*افعال و خواص آن

مولـد خلط صالح و مسـمن بدن و معدل بلغم اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت رفع صـعود بخار بدماغ و مالیخولیا و سـرفهٔ خشک و درد سینه و تولیـد خلط صالح و تسـمین بدن نافع المضار ثقیل و دیر هضم و مسدد و اکثار آن مورث تپهای مرکبه و آنچه بادام و کردکان و پسته در ان اندازند زبون و ثقیل تر مصلح آن سکنجبین و کاسنی است

نیطافلی

بکسر نون و سکون یا و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا

*ماهیت ان

صاحب مغنی کفته از جملهٔ یتوعات و غیر بنطافلن است و بر شاخهای آن پنج عدد برک می باشد و برک آن شـیردار و بغایت مجفف بی لذع و بی حدت

*افعال و خواص ان

طبیخ آن جهت درد جکر و اسهال بواسیری و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و تحلیل صلابات و داخس مفید و عصارهٔ بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه ابو الوسات است*

نیل

بکسر نون و سکون یا و لام لغت هندی است و آن را بعربی نیلج نیز نامند

*ماهیت ان

اقراص و حبوبی است آسـمان جونی تیره رنک مصـنوع از عصارهٔ نباتی و اکثر از هنـد و کجرات و تهته مشـهور بدیول و نواح آن بـاطراف می برنـد و آن را از درخت نیـل که آن را عظلم نامنـد بعمـل می آورنـد و نبـات آن در کتم مـذکور شـد و بیـان اختلاف آنکه بعضـی وسـمه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیکر و آن بری و بستانی می باشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساق آن منشـعب بسه شعبه باریک و برک آن شبیه ببرک کبر و تخم آن ریزه مائل بسرخی شبیه بتخم خرنوب و از ان ریزه تر و بری آنماننـد بستانی و خشونت آن زیـاده و سـیاه تر و بی تخم و بهترین آن صـافی تیره رنک لاجوردی آنست که

بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبهٔ بیانه که قصبهٔ است از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیکر بدان خوبی و صفا و رنک نمی شود لیکن از ده دوازده سال که صاحبان انکریز متوجه شده در بنکاله و صوبهٔ عظیم آباد و بنارس بلکه تالکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جابجا کوتهی ها برای تیاری نیل بنا کذاشته تیار می کنند بسیار خوب و رنکین مثل لاجورد و بهتر از بیانه می شود و بر جهازات برای تجارت می برند و از برک همین که خشک کرده مردمان خضاب می کنند همین وسمه است خوب سیاه می شود و کویند در خورجه که متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز می شود و اکثر تجارها از آنجا خریده باطراف می برند

ص: ۱۶۸۴

*طبیعت ان

در آخر اول کرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل

*افعال و خواص ان

محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آن را قوت تجفیف اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض اشامیدن آن بقدر چهار شعیره بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت سرفهٔ شدید اطفال که از شدت آن قئ کنند و درد سینه و کرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ رئه و شوصهٔ سوداویه و با کلقند خواه هندی و خواه کرمانی آن جهت وحشت هموم و خفقان و با سکنجبین جهت سپرز خصوص بری آن و با خیارشنبر جهت استسقا و عصارهٔ آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید چون برزها رایشان بمالند بول بسته را بکشاید الجروح و القروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات کهنه برای شدت جذب و حدت آن و طلای محلول آن در آب که کرم نموده باشند جهت تسکین وجع بواسیر مؤثر و با نیم وزن مرداسنک و قدری روغن کل سرخ و موم جهت اکله از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع را به آب بارتنک و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر متقرح بیعدیل و جهت اندمال جراحات در ابدان صلبه بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قلت جذب و حدتی که دارد و جهت قروح کهنه با عسل و جراحات عصب و حرق النار و برای آن با آرد شیلم جهت اخراج خار و پیکان

۸۷۸الزینه جالی کلف و بهق و برص و داء الثعلب نافع خصوص محرق آن الاورام و البثور ضماد آن جهت تحلیل ورم رخو و کل اورام در ابتدا و جهت خراجات مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن آرد جو و ثلث آن مامیثا است و دستور اخذ رنک آن آنست که بکوبند و در آب یک شبانه روز بکذارند پس ته نشین آن را بکیرند و درخمی کنند و پر از آب نمایند و در زیر آن آتش ملایم کنند و برهم زنند تا کف بر سر آورد تا کف آن را بکیرند و استعمال نمایند در رنک ثیاب و غیرها

نیلج

بکسر نون و سکون یا و فتح لام و جیم لغت عربی نیل است و بعضی غیر آن دانسته اند

*ماهیت ان

نباتی است برک آن شبیه ببرک صعتر و بر روی زمین مفروش و در حوالی دربند شیروان کثیر الوجود

*افعال و خواص آن

اقراص معمول آن را جهت بیاض چشم بیعدیل دانسته اند*

نیم

بکسر نون و سکون یا و میم لغت هندی است کویند اصل آن نینب بوده که بنا بر قاعدهٔ مقرره در الفاظ فارسیه هر جا که نون با باء موحدهٔ ساکنه جمع شود با را با میم بدل می کنند مانند دنب و سنب که با را با میم بدل کرده و برای تخفیف نون را حذف کرده دم و سم شده در آنجا نیز همین عمل نموده نیم کشته

*ماهیت ان

درختی است عظیم هندی معروف و مشهور برک آن باریک و مشرف و نازک و اندک از برک انار بزرکتر و تشریف آن زیاده و کل آن در خوشه و وسط کلها زرد و اندک با عطریت و خوش منظر و ثمر آن بقدر سنجد بسیار کوچکی یعنی مدور اندک طولانی و رسیدهٔ پختهای آن زردرنک و تلخ با اندک شیرینی یحتمل که آنچه حکیم میر محمد مؤمن رح تع در تحفه نوشته اند که آن را در اصفهان سنجد کرخی و در مازندران کنار نامند و در بعضی بلاد معروف بدرخت توز است چندان اصلی نداشته باشد زیرا که نیم در غیر بلاد هند نمی شود و مستعمل اکثر برک تازهٔ آنست

*طبیعت ان

نزد اهل هند سرد در اول و خشک در دوم و نزد بعضی در اول کرم و تر و نزد بعضی معتدل

*افعال و خواص

ان

محلل و منضج اعضاء الراس بخور برک مطبوخ آن در آب جهت درد کوش و اوجاع مفاصل و قطور عصارهٔ برک تازهٔ آن به تنهائی و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در کوش مسکن وجع و مصلح جراحات و مانع آب رفتن از ان و مضمضه به آب برک تازهٔ آن و یا به آب مطبوج آن جهت تقویت لثه و درد دندان نافع اعضاء النفض آشامیدن آب برک تازهٔ مطبوخ آن و یا آنکه برک آن را سائیده و کردهٔ با نی پخته در آب اندازند و آب آن را سه شبانروز بیاشامند جهت تحلیل ریاح و رطوبات معده و التیام مجاری بول و تصفیهٔ آنها و آشامیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال مدر حیض بسته شده و آشامیدن ثمر آن یک مثقال حابس اسهال مزمن و حکیم میر محمد افضل در مجربات خود نوشته که ثمر آن کرم و تر و ملین بطن و رافع جذام است الاورام و البثور و الدمامیل ضماد برک کوبیدهٔ کرم نمودهٔ آن و بدستور ضماد پختهٔ آن بدین نحو که در ظرف سفالی کرده و ظرف دیکر بر سر آن کذاشته و اطراف آن را بسته بر آتش کمی کذارند که ببخار طبخ یابد و یا آنکه در برک بید انجیر و یا برک موز بسته در زیر خاکستر کرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حارهٔ رطبه و بارده و نضج دمامیل و تنقیهٔ قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و امثال اینها نافع و ضماد سائیدهٔ آن با اندک نمک منقی قروح خبیثه و خورندهٔ کوشت فاسد و بدستور باکرکه شکر سرخ تیره مائل بسیاهی است اکال قروح و جروح است و چون بفتیله آلوده در دهن زخم کذارند کشاده کرداند و چون در جوف آن فرستند تنقیهٔ آن نماید خصوص که بر بالای آن زخم برک سائیده کرم کرده و یا مطبوخ بنحو مذکور بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیهٔ تام یافتند و خواهند ملتئم سازند باید که بی نمک استعمال نمایند و مرهم و دهن آن نیز جهت اکثر قروح و جروح و سوختکی آتش نافع و بعضی روغن آن را نائب مناب روغن شیخ صنعان دانسته اند و صنعت آن هر دو و حلوای

۸۷۹برک آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و عرق پوست درخت بسیار کهنهٔ آنکه نیم کوفته هر مقدار که خواهند و با ربع وزن آن شکر سرخ که بهندکر نامند اما صاف خالص باشد و ده وزن آن آب بخیسانند و روزها بآفتاب و شبها در سایه کذارند تا بیست و یک روز پس عرق کشند بدستور مقرر و روزی دو توله تا چهار توله آن را بیاشامند و از عقب آن بفاصله یکدو ساعت نان با روغن کاو تازه بخورند تا بیست و یک روز یا زیاده بحسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها و استسقا و نزول آب در هر عضوی که باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض مزبوره روزی دو توله بدستور و مراعات پرهیز*

نیلوفر

بکسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و راء مهمله معرب از نیلوپهل هندی است زیرا که نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی نمیقا و بعربی کرنب الماء و حب آن را حب العروس و بزبان بنکله سپلا و کوئین نامند و بری آن را بمصر عرایس النیل کویند

*ماهیت ان

کل نباتی است که در غدیرها و آبها ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام کرما که موسم بارش آن دیار است بهم می رسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آنها تا بدو قامت و برک آن عریض و بر سطح آب مفروش و کل آن بیرون از آب و الوان می باشد سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش زرد رنک نیز و لیکن زردرنک آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از ان نیلی و بعد از ان ارغوانی و بهترین همه سفید و نیلی است و برکهای کل آن طولانی با قمعی سخت و در میان آن زیرها و بعد ریختن کل آن ثمری بقدری سیبی مدور و در جوف آن تخمهای کوچک سیاه که با لزوجت می باشد بهم می رسد و هندی آن مائل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم خشبی و این را بهندی سلکی نامند و بعضی مردم پخته می خورند و بعضی کفته اند نیلوفر بری نیز می باشد

ص: ۱۶۸۸

*طبیعت جمیع اجزای ان

در دوم سرد و تر و کل آن از همه الطف و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخ آن کرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن کل آن است و اکثر مستعمل و قوت آن تا بیک سال باقی می ماند

*افعال و خواص آن

مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنکی اعضاء الراس و الصدر بوئیدن کل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سد نزله و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهری و باطنی حادث از ادویۀ حاده است و چون تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان مؤثر و نکاهداشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و نطول کل آن بر سر مسکن حرارت آن اعضاء النفض و الحمیات آشامیدن کل آن و بدستور بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحۀ امعا و سیلان منی و منجمد کنندۀ آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و یا جوارش عود شیرین و آشامیدن کل آن بتنهائی و یا با مطبوخات مناسبه و یا عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز نه قبل از ان جهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حارۀ حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن لبوبات و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و با خلاف و یا خطمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت درد معده و مقعده و مثانه و ورم طحال و مقعده الزینه ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و یا عسل جهت داء الثعلب و

۸۸۰نطول آن با سرکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف باه و منجمد کنندۀ منی و آشامیدن آن چند مرتبه جهت رفع سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و درد مثانه و درور حیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تپهای حار و تپهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الرئه و خشونت سینه نافع صنعت آن بکیرند نیلوفر تازه یکرطل و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آورند و اکر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از نیلوفر خشک مرتب نمایند عرق نیلوفر صداع حار و تپهای صفراوی و حمیات دفیه و جدری و حصبه و سرفۀ حار و ذات الجنب و ذات الرئه و خفقان حار را نافع صنعت آن بکیرند کل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد سرد شدن در شیشه و یا صراحی جست روی توتیا نکاهدارند و عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اکر تازۀ آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند*

باب بیست و ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است

فصل الواو مع الالف

واق

بفتح واو و سکون الف و قاف

*ماهیت ان

اسم مرغی است آبی که در کنار آبها می باشد تیره مائل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سر آن سیاه و در کلۀ آن چهار عدد موی مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و در بلندی قریب بشبری و ترکان با زلف حفار جمع نموده بر سر می زنند و آن مرغ را در تنکابن اوین نامند و از حفار کوچکتر و اکثر صید آن ماهی است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد

ص: ۱۶۹۰

*طبیعت ان

در دوم کرم و در اول خشک

*افعال و خواص

آن

کوشت آن محلل ریاح و سهوکت آن از طیور دیکر کمتر و رافع فالج مطلقا حتی بخور پر آن درد زانو و کمر را مفید و روغن آن جهت فالج و امراض عصب نافع و کوشت نمک سود آن جاذب خار و پیکان و زهرهٔ آن جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است المضار محرورین را مضر مصلح آن فواکه حامضه و سکنجبین ساده و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا کشنیز و نانخواه مطیب نمودن است*

فصل الواو مع الجیم

وج

بفتح واو و جیم و آن را عود الوج و بیونانی اقورون و بفارسی اکر ترکی و بهندی بچه نامند

*ماهیت ان

نباتی است که در قوت قریب بایرسا است و در آبها می روید مانند بردی و بفارسی سوسن زرد کویند برک آن از برک نرکس دراز تر و عریض تر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و کل آن شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مائل بسرخی و بیخ آن کره دار و بعضی به بعضی اندک پیچیده و کج شبیه بسعد و رنک آن ما بین سفیدی و سرخی تند طعم با حرارت و حرافت و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و قریب بقوت زراوند و ایرسا است و اقسام می باشد بهترین همه سفید بزرک خوش بو پر کره آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس کفته که خشبو نیست و در سنبله می رسد

ص: ۱۶۹۱

*طبیعت ان

در سوم کرم و در وسط دوم خشک

*افعال و خواص ان

ملطف و جالی بیلذع و مفتح و قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم اعضاء الصدر و الراس و الغذاء آشامیدن آن خصوص با مصطکی جهت تنقیۀ دماغ از سائر فضلات و جهت فالج و خدر و استرخا و لکنت زبان خصوص خائیدن آن و در دهان نکاهداشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون بایشان اندک اندک بخورانند و نیز بجهت رفع ثقل زبان و درد دندان بیعدیل و اکتحال آن جهت رفع بیاض و غلظت قرنیه و جلای بصر و ظلمت عارض از رطوبات نافع خصوص عصارۀ تازۀ آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات اعصاب و دماغ و معده و تنقیۀ آن و تصفیۀ

۸۸۱خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفۀ بارد و تقویت معده و جکر بارده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعا و درد جکر و امعا و سپرز و مغص و سحج امعا و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاه و تسخین کرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض است و ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و رافع کبر آن و فرزجۀ آن با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم السموم آشامیدن آن جهت سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملدوغه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشائخ را مفید و مضر سر مصلح آن رازیانه و محرق خون محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن در طرد ریاح و امراض کبد و طحال بوزن آن زیرۀ کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امر باه و اوجاع و غیرها زرواند طویل و نیز شیح ارمنی کفته اند و ایضا ربع وزن آن قرنفل و عود هندی الزینه آشامیدن آن نیکو کنندۀ رنک رخسا و بدستور ضماد آن جهت بهق و برص نافع الاورام و المفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص و فتق و امثال اینها نافع و جوارش و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمۀ نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تجفیف رطوبات آن مفید و هر دو نیز در قرابادین ذکر یافتند*

فصل الواو مع الدال المهمله

ودع

بفتح واو و دال و عين مهمله

*ماهيت ان

از جملهٔ اصداف و حلزونات است اصناف و اقسام و اشكال مختلفه مى باشد آنچه دراز و پيچيده است بفارسى كچك و در ديلم كلاچك و باصفهانى كسن كربه و بهندى كودى و نوع كوچك آن را بشيرازى كوش ماهى خوانند و بهندى كهونكا نامند و پوست آن زياده از سائر اقسام و در دريا و زمينهاى نمناك نيز بهم مى رسد و بهترين آن بحرى آنست و شيح پهن و پيچيده بود

*طبيعت ان

سرد و خشك و خشكى آن زياده از سائر اصداف

*افعال و خواص ان

مدر مائيت و جالى و جهت عسر البول و حصاه نافع و ضماد كوشت آن جاذب پيكان و خار و ناشف رطوبات اعضا بظاهر و طلاى سائيدهٔ كودى زرد بر پشت زهار باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال مانند شيح و جالى و كرمى و خشكى آن زياده و رادع العين اكتحال آن جالى بياض عين و باعث حدت بصر الزينه و الاورام و غيرها ضماد آن جالى بهق و برص و قوبا و ناشف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنين نافع و ماليدن سفوف محرق خشك آن مسكن اوجاع بارده و محلل اورام بلغميه و ضماد محلول آن در آب ليمو محلل اورام و با قليلى نوشادر رافع جميع آثار جلد الاذن كودى زرد را سوخته آن را سائيده در كوش بقدر نيم ماشه اول انداخته بعده قدرى آب ليمو اندازند جوش مى خورد وجع كوش و سنكينى دو سه دفع كه بعمل آورند دفع خواهد شد و آشاميدن مسحوق غير محرق آن با سركه مقدار ربع درهم با شراب ابيض جهت قرحهٔ امعا و منع تولد آن قبل از تعفن المضار مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نيم درم است*

ص: ۱۶۹۳

فصل الواو مع الراء المهمله

ورد

بفتح واو و سکون را و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس کلهای خوشبوی اشجار است و بعربی جل معرب کل نامند و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی کل سرخ نامند و آن اقسام می باشد از سرخ و خوشرنک و خوش بو و سرخ کمرنك خوش بو و زرد صندلی و سفید و هریك بری و بستانی می باشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی هریك اکثر مضاعف و بری غیر مضاعف است*

۸۸۲

*ورد ابیض بری

*ماهیت ان

بزرکتر از نسرین و غیر مضاعف است و پنج برك و برکهای آن سفید و بزرکتر از بستانی و در وسط آن زیرهٔ زردرنک و تندبو و درخت آن بزرکتر از نسرین*

*ورد احمر بری

*ماهیت ان

کل درخت دلیك است و سرخ غیر مضاعف*

ورد احمر بستانی

بفارسی کل سرخ نامند

*ماهیت ان

معروف و در اکثر بلاد می شود بهترین آن برای عطر کرفتن بزرك و رنکین بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندك شیرین آنست و برای تداوی غنچه تمام ناشکفتهٔ آن زیرا که قوت قبض این زیاده است و در اکثر بلاد مانند هند و بنکاله تا هر سال قبل از موسم کل آنکه اواخر دلو و اوایل حوت است آن را قلم نکنند و در پای آن ماهی کندیده و خاکی سفیدی که آن را کلی نامند و غیر آن از مصالح ندهند و آب باری و ترتیب نکنند کل نمی دهد

*طبیعت ان

مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و نزد اکثری در اول سرد و در دوم خشک و جمعی کرم و تر کفته و بعضی معتدل دانسته اند با قوت قابضه و خشک آن را قبض زیاده و تلخی کمتر و قزشی کفته ورد یابس نسبت برطب آن میل بسردی دارد

ص: ۱۶۹۴

*افعال و خواص ان

مقوی قوی و ارواح و مفرح و ملطف و جالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچهٔ خشک آن زیاده و با حرافت و تلخی و قبض و اندک شیرینی و چون خشک کردد تلخی و شیرینی آن زائل کردد و تازهٔ آن مسهل چون بیست درم آن را بیاشامند اعضاء الراس قطور عصارهٔ آن جهت درد سر و چشم و کوش حار و قطور طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان و ضماد تازهٔ آن جهت درد سر و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و بدستور سنون آن و ذرور خشک آن رافع قلاع دهان و نیز مضمضه و غرغرهٔ آن با عدس و کافور و بوئیدن آن مقوی دل و دماغ در ضعیفان باعث هیجان عطسه و زکام و نزله و ماشری و در بعضی مسکن آنها مصلح آن کافور در محرور المزاج اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت قلب و رئه و معده و جکر و کرده و امعا و رحم و مقعده و رفع نفث الدم و آشامیدن آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضای مذکوره و حابس اسهالات حاره خصوص غنچهٔ عفص آن و کویند ده درم غنچهٔ تازهٔ آن ده مجلس عمل می کند و ضماد آن جهت تحلیل اورام مراق و تجفیف رطوبات معده و تقویت آن و ضماد تازهٔ آن جهت ورم مقعده و احتقان بطبیخ آن جهت قروح امعا و ذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بدبوئی آن باعث خوش بو و تنکی آن الحمی سه درهم آن مسکن حرارت تپ ربع القروح و الجروح و الاورام ذرور خشک آن جهت رفع جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و خشک نمودن دانهای آن و ضماد تازهٔ آن جهت ثآلیل و سحج جلد که بسبب حرکت بهم رسیده باشد و رویانیدن کوشت تازه بر زخمهای عمیق و تحلیل اورام حاره و شکستکی اعضا الزینه طلای آن در حمام جهت رفع بدبوئی عرق و ضماد تازهٔ آن جهت اخراج خار و پیکان از بدن و حزاز و در زیر بغل و کنج ران جهت بدبوئی و التیام جروح و قروح آن و بدستور ذرور آن با برک مورد جهت قطع عرق مضر باه و مورث تشنکی و مصلح آن حب الزلم و انیسون مقدار شربت از تازهٔ آن تا ده درهم و از خشک آن تا چهار درهم و از آب آن تا هشت درهم بدل آن بنفشه بوزن آن و ربع آن مرزنجوش و عصارهٔ برک کل تازهٔ آنکه در سایه خشک نموده باشند جهت غلظت اجفان و نفث الدم و رفع رطوبات و بلت معده مفید و قبض و یبس آن زیاده از غنچه و برک آن و آشامیدن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم و قابض بطن زرورد یعنی دانهای ریزه که در وسط کل آن می باشد

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص ان

آشامیدن دو درهم آن با آب رافع نفث الدم و نزف الدم و اسهال عسر العلاج خصوص که با اقماع آن بسایند و حمول آن

۸۸۳مقوی رحم و رافع رطوبات آن و مضیق فرج است و تخم کل که عبارت از ثمر آن است و مانند تکمه است در افعال مانند دلیک است که عبارت از ثمر کل سرخ بری باشد و مذکور شد و بعضی زرور در عبارت از غنچه ناشکفتهٔ آن دانسته جهت مشابهت آن بزر قمیص یعنی تکمهٔ پیراهن و بعضی دلیک دانسته اند و بالفعل مشهور بزرهای وسط کل آنست و مستعمل در تراکیب نیز همین است و جلنجبین آن در افعال قریب ببرک آن و در بعض مواد اقوی و در بعض اضعف و روغن آنکه برکهای کل تازهٔ بی اقماع آن را در روغن کنجد تازه و یا روغن زیتون تازه اندازند و در آفتاب کذارند و چون رنک برک کل سفید کردد افشرده دور نمایند و برک کل تازه در ان ریزند و همچنین تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خام خالص نامند و یا آنکه آب برک کل را کرفته با روغن کنجد و یا زیت بوزن آن بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند

*طبیعت مطلق

ان

مرکب القوی

*افعال و خواص آن

رادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله اعضاء الراس نطول آن بتنهائی و یا با سرکه و کلاب جهت درد سر و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و تحلیل اورام دماغی و بدستور طلای آن با سرکه و لخلخهٔ آن با سرکه و کلاب جهت تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و قطور آن در کوش جهت تسکین درد آن و درد سر و رفع یبس آن و مضمضهٔ آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حادث از آهک خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسهل مادهٔ لزج و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح امعا و سحج و مغص و تقویت اعضا و تسکین اوجاع و رافع زحیر و بدستور تدهین بدان و احتقان بدان جهت قرحهٔ امعا و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیارشنبر و غیر آن و نطول آن حابس اسهال مراری و مسهل مادهٔ لزجه القروح و الجروح و الاورام تدهین بدان رویانندهٔ کوشت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه و زخم آبله و با سفیدهٔ بیضه مرغ جهت سوختکی آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه بادزهر قروح و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آهک خورده و زرنیخ و ذراریح و امثال اینها الزینه با سرکه و آب مورد جهت رفع عرق مقدار شربت آن یک اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید و نیم وزن آن روغن بنفشه

و ماء الورد که بفارسی کلاب نامند

ص: ۱۶۹۶

*طبیعت ان

مرکب القوی و مائل بسردی و با سه قوت حرارت لطیفۀ مفتحه و رطوبت و اندک قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی آن را بسیار غالب دانسته اند

*افعال و خواص ان

مقوی دماغ و قلب و فم معده و قوتهای بدنی اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن نیم کرم آن جهت عوارض حادث از نزله و نفث الدم و خشونت سینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعا و مغص بارد و حار و وجع کبد و طحال و با شراب باعث زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سربارد و لخلخۀ آن جهت تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و بالخاصیه مضر صاحب نزله و محرک آن و باه و باعث سفیدی موی مصلح آن جلاب و نبات مقدار شربت آن تا هیجده مثقال و آشامیدن کلاب مکرر مقطر نموده بقدر دو اوقیه مسهل است و جلنجبین شکری و عسلی مرکب و جوارش و حب و دهن الورد باقسام و شراب و عرق و غسول و اقراص آن نیز بانحای شتی و کل شکری و کلنکبین عسلی و معجون ورد همه در قرابادین کبیر مذکور شد و نوع کل سرخ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصا هند و بنکاله می شود آن را سدا کلاب می نامند جهت آنکه همیشه کل می آورد و در بعضی موسم زیاده و در بعضی کمتر بوی بسیار ضعیف و ناخوش نیز از جمله ورد احمر بری است*

ص: ۱۶۹۷

ورد اصفر

یعنی کل زرد نسرین زرد بری است درخت آن خاردار و کل آن زرد غیر مضاعف و خوش بو و مفرح و قوت

۸۸۴آن مانند نسرین سفید و کلنکبین و حلوای برک آن مفرح و مقوی باه است*

ورد اصفر بستانی

این نیز نسرین بستانی زرد است و درخت آن بقدر کل سرخ و بی خار و کل آن مضاعف و رنك آن زرد مائل بصندلی و در قوت مانند کل سفید بستانی است*

ورد الحماق

بفتح حاء مهمله و میم و الف و قاف و آن را ورد العجاز نیز نامند و بفارسی کل رعنا زیبا و بشیرازی کل قحبه خوانند

*ماهیت ان

درخت آن شبیه بدرخت ورد احمر بری و کل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن زرد زعفرانی و بوی خوشی ندارد و کفته اند از اقسام ورد منتن است و بندرت بعضی خوش بو هم می شود و مستعمل بیخ آن

*طبیعت ان

کرم و خشك و کرمی بیخ آن زیاده

*افعال و خواص ان

محلل قوی و در اطلیه استعمال آن اولی است

فصل الواو مع الراء المهمله

ورس

بفتح واو و سکون را و سین مهمله

ماهیت ان

ثمر درختی است حجازی مخصوص به بلاد یمن و تا بیست سال کل و ثمر می دهد و تخم آن مانند کنجد و بعد از رسیدن منشق شده چیزی شبیه بموی زرد مائل بسرخی شبیه بزعفران از ان ظاهر می کردد و سائیدهٔ آن را از یمن می آورند شبیه

بزعفران سوده و ثیاب را بدان رنگ می کنند و بهترین آن نیز تازهٔ زرد مائل بسرخی است و قسم سیاه آن را از حبشه آورند و حبشی نامند و سرخ تیرهٔ آن را که هندی نامند زبون تر بود و نزد بعضی کرکم بیخ نبات آنست و اصلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و آن را حبی است مانند ماش

*طبیعت آن

در دوم کرم و خشك

*افعال و خواص ان

مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقـان و محلل ریاح غلیظه و جالی و مهیـج و مقوی باه و مفتت حصاه الزینه طلای آن رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی سائر آثار و باعث لاغری بـدن و آشامیـدن آن جهت وضح الجروح و القروح جهت جرب و حکه و سعفه و قوبا و بثور نافع السـموم مقاوم همه سـموم مضـر رئه مصـلح آن مصـطکی و کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا یك مثقال بدل آن بوزن آن زعفران و نصف آن ساذج و پوشیدن ثیاب مصبوغ بدان مهیج باه دانسته اند و معین بر جماع

ورشان

بفتح واو و سکون را و فتح شین معجمه و الف و نون بترکی الافاخته نامند

*ماهیت ان

از جنس کبوتر صحرائی است و از ان بزرکتر و از دجاج کوچکتر و مائل بسیاهی و مطوق

*طبیعت ان

کرم و خشك

*افعال و خواص ان

کوشت آنماننـد کبوتر صـحرائی است و خفیف تر از کوشت کبوتر و خشك تر از ان و جهت فالـج و برودت کرده و مثانه و پشت و تحلیـل ریاح و چون در روغن زیتون مهرا پخته طلا نماینـد در افعال ماننـد پیه شترمرغ المضار عسـر الهضم و مـداومت خوردن آن مورث سوء خلق و حبس بطن مصلح آن در محرورین سـرکه و در مبرودین نمك و اندکی نخود و با آب پختن و درین هنکام نیز سریع الخروج می باشد از شکم

ورل

بفتح واو و را مهمله و لام بفارسی و ترکی بزمچه و بهندی کوی بضم کاف عجمی و واو مجهول و یا نامند

*ماهیت

ان

حیوانی است بزرکتر از حردون و سر آن کوچک و دنبالهٔ آن دراز و از دنبالهٔ وزغ قویتر و پوست آن سیاه و خشن و ابلق بخطوط زرد و کفته اند غیر سوسمار است

*طبیعت ان

کرم و خشک در سوم و در دوم نیز کفته اند و سرکین آن بسیار کرم و خشک

*افعال و خواص ان

قایم مقام سقنقور است در همه افعال و مبهی و محلل ریاح و ضماد کوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن و سم لسع هوام بخود و چون آن را شق نموده بر ظاهر جلد بندند باعث فربهی عضو کردد الزینه تدهین بروغن

۸۸۵زیتونی که در ان جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد رافع آثار جلد و کچلی و حکه و داء الثعلب و قوبا العین اکتحال آن جالی بیاض عین و تدهین بدان رویانندهٔ موی در داء الثعلب و جالی وضح و کلف و نمش و قوبا و مسمن بدن پیه و کوشت آن و مالیدن پیه آن بقوت باعث عظم قضیب و طلای خاکستر آن باعث بی حسی عضو بدل پیه آن پیه سقنقور است

فصل الواو مع السین المهمله

وسخ

بفتح واو و سین و خاء معجمه بفارسی چرک و بهندی میل نامند

*ماهیت ان

معروف است که فضلات متجلبهٔ خارجه از مسامات بدن حیوان است و هر بدنی که فضول رطبهٔ لطیفه در ان زیاده باشد چرک آن نیز زیاده می باشد و از مطلق آن مراد چرک بدن انسان است

*طبیعت ان

کرم و خشک و بحسب امزجه و اغذیه و اعضاء و بلد مختلف می باشد آنچه قریب بناخنها است کرمی و خشکی آن زیاده است

*افعال و خواص ان

طلای چرک کوش جهت شقاق لب و کزیدن افعی و آشامیدن آن مورث بیهوشی و استسقا و قاتل کفته اند و طلای چرک بدن با بعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر و شقاق لب و مقعده و داخس و با موم روغن جهت تحلیل اورام پستان و نفاطات و جوششها و ذرور خشک سائیدهٔ آن جهت نشف قروح وسخه و باندک جلا السموم ضماد آن جهت نهش افعی و بدستور چرک کوش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از سائر اوساخ بدن است و وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی کیران و آن دو قسم می باشد یکی آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن و غبار جمع می کردد و دوم آنست که بر دیوار زورخانه مجتمع می شود و هر دو منضج و محلل و جالی باعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشائخ وسخه و عرق النسا و با مراهم جهت تحجر زخم نافع است

وسخ الکواير

بفتح کاف و واو و الف و یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله

*ماهیت ان

چرکی است که یافته می شود در کوائر نحل یعنی خانهای زنبور عسل و آن غیر عکبر است که بفارسی بر موم نامند و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه بر موم است و بهترین آن مائل بسرخی و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الرئیس کفته بهترین آن سبز آنست

*طبیعت ان

کرم و خشک تا آخر دوم

*افعال و خواص ان

لطیف و جالی و جاذب و محلل اورام و بخور آن جهت سرفهٔ مزمن و طلای آن جالی قوبا و جاذب پیکان و خار از باطن و در جبر کسر و ضربه و سقطه قائم مقام مومیائی است و وسخ الحمام جهت نفاطات نافع و مانند وسخ مصارعین است

فصل الواو مع الشين المعجمه

وشق

بفتح واو و شین و قاف لغت فارسی است

*ماهیت ان

پوستین حیوانی است از سک بزرکتر و از پلنک کوچکتر و در رنک و شکل مانند آن و فربه و دنبال آن از یک شبر کمتر و در تنکابن آن را پلنک تومول نامند و کفته اند شبیه برو باه است و در ترکستان بهم می رسد و کفته اند بری است و بحری نیز کفته اند و تخم در خشکی می کذارد و اصلی ندارد

*طبیعت ان

در آخر سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره و مسخن بسیار و زائل کنندهٔ بلغم و مقوی کرده و باه و معین بران و مصلح حال کرده و مثانه و ظهر بارد و مداومت لباس و افتراش و جلوس بر ان جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت مبرودین و مشائخ نافع و مضر محرورین و شاربان خمر و مرقق جلد و مهیا کنندهٔ آن از برای قبول آفات از سرما و ذرور موی سوختهٔ آن جهت جراحات مزمنه نافع است

وشیج

بفتح واو و کسر شین و سکون یا و جیم بفارسی آن را لیمودارو نامند

*ماهیت ان

نباتی است معروف میان

۸۸۶عرب و در کوهستان از شکافهای سنک روید و در بو شبیه ببوی لیمو و چوب آن بسیار صلب و از ان نیزه می سازند و برک آن شبیه ببرک کشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن کرهدار شبیه بسعد

*طبیعت ان

در آخر دوم سرد و خشک و با عفوصت

*افعال و خواص ان

رادع و مقوی اعضا آشامیدن نیم مثقال از بیخ خشک سائیدهٔ آن با بیضهٔ نیم برشت جهت شکستکی اعضای صدر و ضربه و سقطه و فسخ عضل و وهن و وثی و رض و درین امور بهتر از رقع مطیب است و جلوس در طبیخ آن با اندکی اذخر جهت رفع سیلان رحم و نزف الدم آن و بواسیر و مقعده مفید است

فصل الواو مع العین المهمله

وعل

بفتح واو و کسر عین و لام

*ماهیت ان

اسم بقر جبلی است مطلقا و جمع آن وعول و اوعال آمده و بعضی کفته اند بهتر از اهلی است و آن حیوانی است بسیار سیاه رنک بقدر جاموس کوچکی و نوعی از ایل است و بترکی جویر و در دیلم شوکا نامند

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

جید الغذا و مقوی اعضای مبرودین و مشائخ پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلاء مفید المضار سوزانندهٔ خون مولد اخلاط غلیظهٔ سوداویه و جذام مصلح آن سرکه و مری و ابازیر و حمول شاخ آن مورث عقر و موی آن کریزانندهٔ هوام بخوراو چون شخصی را زده باشند و یا ضربه و سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آنکه کرماکرم جدا نموده باشند پیچند الم و وجع آن زائل کردد و ورم نکند

فصل الواو مع اللام

ولب

بفتح واو و لام و باء موحده

*ماهیت ان

بلغت عربی نـام نوعی از یتوعـات است و بیونانی نابلس نامنـد نبات آن بقـدر ذرعی و برک آن شبیه ببرک زیتون و بسـیار سبز مائل به تیرکی و با خشونت و شـیردار و چون قطع نمایند شـیر از ان جاری کردد و در بعضی اماکن شبیه ببرک مورد و آن غیر ولب است که شجره الراهب نامند و غیر ماهودانه است

*طبیعت

ان

کرم و خشک در دوم

*افعال و خواص ان

مغثی و مقیئ قوی و با قوت مسهله و مخرج اخلاط بعنف و منقی بدن و کویند از عجائب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برک و شـیر و تخم آن مقیئ صـرف می باشد بدون قوت مسـهله و اکر از طرف پائین قطع نمایند مسـهل بدون قوت مقئه و اکر از هر دو قسم ترکیب نمایند و بخورند قیئ و اسـهال هر دو می آورد و مسـقط کرم شـکم است مقدار شربت آن نیم درم و زیـاده بران کشـنده و مورث غشـی مصـلح آن عسـل و آبی که در ان بنفشه جوشانیـده باشـند بـدل آن لاله است و اولی اجتناب از استعمال آنست مطلقا

۱۸- باب بیست و هفتم در بیان ادویهٔ که حرف اول انها ها است

فصل الهاء مع الالف

هارسنکهار

بفتح ها و الف و را و فتح سین مهملتین و سکون نون و کاف و الف و راء مهمله لغت هندی است بمعنی علاقهٔ کل که از برای زینت در کردن اندازند زیرا که ها و بلغت هندی بندکل را که در کردن اندازند نامند و سنکهار زینت و آرایش را کویند

ص: ۱۷۰۴

*ماهیت ان

درختی است هنـدی و در هنـد خصوص در بنکاله کثیر الوجود و ساق آن مربع شـکل و از بیخ تا انتها و در چهار ضـلع آن در زیر پوست چهار رک سفید صلب اندک پهن رسته و همچنین در شاخهای آن و برک آن متوسط در بزرکی و کوچکی و سبز و تیره خشن و پائین آن عریض و بالای آن باریک بعضـی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ آن منقط بنقطهای سفیدرنک شبیه بکاوزبان و کل آن خشبو و ساق آن زرد و کل آن انبوبی شکل باریک اندک

۸۸۷طولانی بقـدر نیم بند انکشت و بر سـر آن برکهای سـفید شـش هفت عدد ریزه شبیه بکل یاسـمین و اهل هند غنچهای نیم شکفتهٔ آن را بریسـمان کشـیده هار می سازند و برکهای سـفید کل شکفتهٔ آن را از ساق زرد آن جدا می نمایند و افشرده آب آن را کرفته خشـک می نماینـد و آن را کـل کامه می نامنـد خوش بو می باشـد و از آب تازهٔ آن نیز لباس را رنک می نمایند عودی رنک خوش بو می کردد و ساق کل آن را خشک نموده در آب جوش داده لباص را بـدان رنک می نماینـد زردرنک می کردد و تخم آن پهن مائل بتـدویر و از میان اندک منحنی و مائل بزردی و تیرکی و در غلافی خشبی نازک و مسـتعمل در ادویه بیشتر برک و تخم آن است

*طبیعت ان

سرد و خشک و با قوت قابضه

*افعال و خواص ان

اهل هنـد برک نازک نورسـتهٔ آن را مقـدار شـش هفت برک با آب سائیـده با انـدکی زنجبیل ترکه بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه می خوراننـد و تخم آن را سائیـده با آب و سـر را بـدان می شوینـد جهت رفع حزاز و می کوینـد شـرط است در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و کوشت و کل کامه در قرابادین کبیر در حرف الکاف ذکر یافت*

هاسیمونا

بفتح ها و الف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت نبطی است

*ماهیت ان

نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسپنده و مزغب و شاخهای آن باریک و برکهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو می رود باریکتر می کردد تا بقدر موی می رسد و خام و پختهٔ آن را می خورند و لذیذ می باشد و مائل به تندی

*طبیعت بیخ ان

در دوم کرم و در اول خشک و بعضی کرم و تر دانسته اند

*افعال و خواص آن

ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و کرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آن را باعث تولید پسر دانسته اند و کفته اند بالخاصیت نطفهٔ منعقد از ان قبول صورت انوثیت نمی کند و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بکمان بعضی تعلیق آن در پارچهٔ سبز در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است

فصل الهاء مع الدال المهمله

هدبه

بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحده و ها در اصفهان آن را خرخدا و بشیرازی مهبک و پرپا و بعربی حمارقیان و بهندی سروالی نامند

*ماهیت ان

حیوانی است بقدر باقلای خاکستری رنک زیر شکم آن سفید با پایهای بسیار بقدر سوزنی و در زیر خمهای آب و جاهای نمناک بهم می رسد

ص: ۱۷۰۶

*طبیعت ان

در دوم سرد و تر

*افعال و خواص آن

تحنک بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهات و بدستور طلای آن با پر مرغی الاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن کل سرخ نیم کرم در کوش مسکن درد آن و رافع کری قدیم اعضاء النفس چون در کوزهٔ نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه آن را بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند اعضاء النفض آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور رطوبت آن در احلیل رافع حرقه البول و بدستور کذاشتن فتیلهٔ آلوده بدان الحمی بعضی تعلیق آن را در پارچهٔ کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند*

هدهد

بضم دو ها در میان هر دو دال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند

*ماهیت ان

مرغی است منقط به نقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر

*طبیعت ان

در دوم کرم و خشک

*افعال و خواص آن

اعضاء العین اکتحال زهره و یا خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء و النفض مهرا پختهٔ آن با شبت جهت تفتیح سدد و رفع پیچش و قولنج و تحلیل

۸۸۸خون منجمد در کرده و مثانه و دل آن را چون خشک نمایند و نرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید الزینه ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهرهٔ آن در جای تاریک تا سه روز بر صاحب لقوه مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در حین کرمی ذبح یعنی کرماکرم باعث قوت حافظه و بدستور سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی هر چیز است که یاد نمایند و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بر صاحب جذام هرچند قدیم باشد مؤثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان فک زیرین آن جهت بستن زبان بدکویان و دوستی دشمنان و تعلیق هدهد مذبوح بتمامه بر در خانه باعث امان از سحر و چشم بد و ام الصبیان و تعلیق استخوان آن جهت تپ ربع و کذاشتن ناخن و پر آن در حریر زرد

بسته در زیر سر دو خصم جهت الفت میان ایشان خصوصا وقتی که قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نکاهداشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و کریزانندۀ هوام و مورچه و کیک و بخور مغز آن در برج کبوتران باعث آن است که هیچ موذی نزدیک آن نکردد و خوردن کوشت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسته باشند و چون خون آن را خشک نمایند و با سوسن خلط کنند و یا بروغن کنجد تازه و بر مو بمالند سیاه و مجعد کرداند و چون بلندترین پری از پرهای بال آن را در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنکام مجامعت تقویت بخشد

ص: ۱۷۰۷

فصل الهاء مع الراء المهمله

هربی

بفتح ها و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و یا لغت هندی است

*ماهیت ان

صاحب خلاصه التجارب نوشته بیخ نوعی از محمود است و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع می باشد یکی مائل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مخروطی بمقدار سه جدوار

*طبیعت سیاه ان

در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله

*افعال و خواص ان

مقدار نیم نخود آن کشنده باسهال مفرط و قئ و سحج و سوزش و حرارت بواطن و تشنج یابس تدبیر آن تدبیر بیش خورده است و مذکور شد و از جهت شدت قوت حکمای هند این را مستعمل ندارند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و دانگی از ان کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز بدستور و این را در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقئ و اسهال دفع می کند و مقاومت با همه سموم می نماید و بالخاصیت همه را دفع می کند و گفته اند که در هنگام برآوردن بیخ آن باید که صورت و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد و الا متورم می گردد*

هرطمان

بضم ها و سکون راء و فتح طاء مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است

*ماهیت ان

حبی است شبیه بجلبان که خار نامند و در میان جو و گندم بهم می رسد و بعضی خود جلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مائل بسیاهی است و جلبان سیاه مائل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم و تمر آن در غلافی منقسم بدو صنف

ص: ۱۷۰۸

طبیعت ان

در سردی معتدل و مائل بخشکی و با قوت قابضه

*افعال و خواص ان

محلل و رادع اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس بطن الاورام ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع المضار ثقیل بطئ الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیرهٔ کرمانی و روغن بسیار و مکیدن لیمو و سفرجل و اکر در فم معده مانده باشد خوردن حلویات باعث نزول آنست*

هرنوه

بفتح ها و سکون را و ضم نون و واو و ها و آن را قرنوه نیز نامند

*ماهیت ان

کفته اند ثمر درخت عود است کوچکتر از فلفل و با اندك زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه ببوی عود و از حوالی سنجر و عمان آورند

*طبیعت ان

مرکب

۸۸۹القوی در دوم کرم و در خشکی معتدل

*افعال و خواص ان

مفرح و محلل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن و اعانت بر هضم و تسخین کرده و مثانه و آشامیدن طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست و کذاشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن و بیخ آن را چون چهل روز میان شراب و یا سرکهٔ نارس بکذارند بسیار سیاه می کردد به حدی که از عود هندی تفرقه نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است

هرفروری

بفتح ها و سکون را و فتح فا و کسر راء مهمله و سکون واو و کسر راء مهمله و یا لغت هندی است

*ماهیت ان

ثمر درخت هندی است بزرک و شاخ آن انبوه و برک آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شکفته در شاخهای باریک و در دو صف مقابل بهم و کل آن بسیار ریزه صندلی رنک و ثمر آن مدور شش پهلو و ترش و در خامی سبز و بعد رسیدن زردرنک می کردد و آن را می خورند خام و پخته و مخلل آن را نیز ترتیب می دهند

*طبیعت ان

سرد و تر در سوم

*افعال و خواص ان

قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است

هریسه

بفتح ها و کسر راء و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح سین مهمله و ها

*ماهیت ان

از اغذیهٔ مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب درهم پخته و بهترین آن مصنوع از کندم سفید جید و کوشت مرغ جوان فربه و یا کوشت کوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که کندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و کوشت را نیز طبخ نمایند عالحده و بعد از طبخ استخوان آنها را از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در ان داخل کنند و باهم طبخ دهند و با کفچه برهم می زده باشند تا یکسان کردند و دارچینی و هیل ناکوبیده درست در ان اندازند و باید که وزن کوشت مضاعف کندم باشد و زیاده بر ان لذیذتر می کردد و اکر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظروف برآورده روغن جید تازه خوش بو را داغ نموده بر ان ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بران پاشیده با نان و یا بی نان تناول می نمایند و اکر خواهند که با قورمه که در ان نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با کوشت نیز بدین قسم ترتیب می دهند و آن را با روغن داغ کرده با آب لیمو یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوبیده تناول می نمایند

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص ان

کثیر الغذا و مسمن بدن و کرده و مقوی عصب و باه و زیاده کنندهٔ منی و موافق امراض سینه و خشونت آن و سرفهٔ یابس المزاج المضار دیرهضم و مسدد مصلح آن در محرورین و در مبرودین انکور و بالخاصیه انداختن قدری انکور در دیک هریسه مرقق قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مضر

فصل الهاء مع اللام

هلام

بضم ها و فتح لام و الف و میم

*ماهیت ان

نوعی غذا است که از کوشت کاو و کاوساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در جای می کذارند تا آب آن چکیده کردد و بحسب احتیاج بقول حاره و یا بارده را با سرکه پخته کوشت مذکور را در ان می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش برمیدارند و اکر بقول را بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود مزاج و افعال و خواص آن تابع بقول و لحومیست که از ان مرتب می نمایند*

هلیون

بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و بعربی خشب الحیه و بفارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنکی سپارک و بهندی ناکرون نامند و هلیون دشتی را اسباراغوس کویند

*ماهیت ان

۸۹۰نباتی است بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را بدیار مصر در بساتین می نشانند برک آن شبیه ببرک اسپت است و نبات آن بیخار و تخم آن مدور در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش می کردد و منقط به نقطهای زرد و در افشان و در جوف آن سه عدد و تخم آن شبیه بحب النیل و صلب در سه ضلع و صنف دوم خاردار و این را بعجمی اندلس اسیرعین نامند و ساق و برک این شبیه بکبر و اندک شیردار و کل این مائل بسفیدی است و کفته اند برک این شبیه ببرک رازیانه است و این مؤلف کفته که هلیون اغلب از بیخ درخت انار روید و بر درخت انار پیچیده شود و صخری نیز می باشد

*طبیعت ان

در اول کرم و در دوم خشک و بعضی کرم و خشک دانسته اند و بری آن را خشکی غالب بر کرمی و صخری آن را معتدل کفته اند

*افعال

و خواص ان

محلل و مفتح سدد اعضاء العین و الفم و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتدای نزول آب در چشم و درد سینه و رئه و پهلو و استسقا و مضمضهٔ آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتح سدهٔ کبد و طحال و کرده و ملین بطن و جکر و محلل نفخ و ریاح و قولنج و غذائیت آن غالب و هاضم و مغیر رائحهٔ بول و عرق و مفتت حصاه کرده و مثانه و منقی کرده و مدر بول و طبیخ آن ملین طبع و مقیٔ بلغم لزج ملاصق معده و رافع درد امعا و مهیج باه و مدر بول و با شراب جهت تقطیر البول و آشامیدن آن ناشتا مفتت حصاه و زائل کننده علل کرده و مثانه السموم آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت نهش رتیلا المضار اکثار آن مضر راس مصلح آن عسل و مداومت بران مهیج درد مفاصل و بالخاصیه مفسد طعام و مغثی مصلح آن در مبرودین عسل و در محرورین جوش نمودن آن در سرکه و مری نیز و طبیخ آن در شیر برای محرورین و با کوشت تنها مقوی باه بیشتر از مفرد آن و همچنین معمول آن با بیضه و ریختن آبی که در ان جوش نموده باشند اول بار پس پختن با آب تازه جهت آنکه آب اول آن حاد بشع مغثی است و همچنین سکنجبین مصلح آنست در محرورین و در مبرودین و مشائخ احتیاج باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و کویند هلیون کشندهٔ سک است چون بخورد و تخم آن مفتح سدهٔ طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنک کرده و مثانه و زنان مصر تخم آن را کوبیده نرم سوده بر تخم مرغ نیمبرشت پاشیده نیم کرم می آشامند بکمان آنکه مسمن بدن است و فرزجهٔ آن مدر حیض و ادرار آن قویتر از هلیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن حنظل مضر دماغ مصلح آن سکنجبین و بیخ آن را خائیدن جهت درد دندان و کذاشتن سائیدهٔ آن مسکن درد دندان غیر فاسد و کنندهٔ فاسد آن و تعلیق خشک آن مسکن درد دندان و باعث کندن آن است بآسانی بی وجع و الم و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بدستور طبیخ تخم آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصاه و علل مثانه و وجع حادث از سدهٔ کرده و مجاری بول و در فلاحت مذکور است که چون شاخ کوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید و از مجربات است*

فصل الهاء مع النون

هندبا

بكسر ها و سكون نون و كسر دال مهمله و فتح باء موحده و الف لغت عربى است بفارسى كاسنى نامند

*ماهيت

ان

نباتى است معروف و در اكثر بلاد بهم مى رسد و اقسام مى باشد از برى و بستانى و هريك نيز بر دو قسم است آنچه را برك برزك و دراز و با خشونت و مائل بتلخى و ساق آن تا بدو ذرع و زياده نيز با شاخهاى رخو و كل كبود و اندك بزرك و خوش منظر هندباى شامى نامند و آنچه را برك كوچكتر و كل ريزه تر و كبود و تلخى آن زياده هندباء البقل كويند و بحسب اختلاف اهويه و امكنه و ازمنه تغير در طعم و رنك و طبع آن بهم مى رسد در تابستان كاه است كه تلخى بسيار بهم مى رساند پس آن هنكام ميل

۸۹۱بحرارت كمى مى نمايد به حدى كه اثر برودت بسيار از ان ظاهر نمى كردد و بستانى را كاسنى و برى را طرخشقوق نامند

*طبيعت

تر و تازه ان

در آخر اول سرد و تر و با اجزاى حارۀ لطيفه كه از شستن زائل مى كردد بسبب ضعف تركيب و كمال لطافت و لهذا در شرع و طب هر دو منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسيار كرم و يا بلدان حاره و در موسم كرمه بهم مى رسد مائل بكرمى است و خشك آن مائل بخشكى و با قوت قابضه باعتدال از غير شديد و نوع صغير آن را رطوبت و لطافت كمتر از كبير و بستانى ابرد و ارطب از برى

ص: ۱۷۱۳

*افعال و خواص آن

مفتح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنکی اعضاء الراس طلای آب برک آن بتنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و کلاب جهت شری و با طلا که نوعی از خمر است جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیدهٔ برک آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه و بتنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغرهٔ آن با خیارشنبر و یا شراب شاه توت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بدستور با آب برک کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برک آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم جاسیه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تفتیح سدهٔ کبد و طحال و یرقان و استسقای حار و تفتیح سدهٔ احشا و عروق و تقویت جکر و تسکین حرارت خون و تشنکی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جکر حار و بارد و منقی مجاری بول و کرده و هرچند تلخ تر باشد در رفع سدد و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن با خبه سنک شو نموده با سکنجبین ساده جهت قئ صفراوی و هیجان صفرا و شری و هیجان دم صفراوی و جدری و حصبه و هیضهٔ صفراوی و آب برک تازهٔ آن را که بجوشانند و کف آن را بکیرند و صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معدهٔ حار و استسقا و تفتیح سدد و رفع تعفن رطوبات و خوردن برک آن یا سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده کردد و بری آن موافق تر از برای معده و بستانی آن از برای کبد الحمیات آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات عتیقه و جهت حمیات ربع و حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برک تازه و کل و تخم و بیخ آن بتمامی بتنهائی و یا با تخم کشوث باضافهٔ سکنجبین بزوری و یا ساده و با شراب کشوث و یا بزور هریک بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبهٔ کهنهٔ وبائیه و استسقا و سپرز و رفع تهبج اطراف مجرب السموم ضماد برک آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آب آن نیز با زیت و بادزهر ادویهٔ کشنده و ضماد برک و بیخ آن باهم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرس و همچنین با سویق بی عدیل آلات المفاصل و الاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار و اورام حاره و طلای آب برک آن با سفیدآب و سرکه جهت تبرید عضوی که ارادهٔ تبرید آن باشد عجیب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب سرفه که از سبب ورم محدب کبد نباشد و محرک آن والا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دوم سرد و خشک و مائل بحرارت و باجزای بارده نیز کفته اند و با قوت محرکه و مواد ساکنه و صاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته

*افعال و خواص آن

جهت صداع و خفقان و تفتيح سدد و استسقا و يرقان و حميات صفراويه و سدديه نافع و با مطبوخ صندل و رازيانه جهت رفع سموم و ضعف كرده و طحال و قطع نفث الدم و تحريك اشتها مؤثر و در سائر افعال نائب مناب برك آنست مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم المضار كريه الطعم و مغثى مصلح آن ادويهٔ خوش بو و سكنجبين و صاحب شفاء الاسقام در بحث ورم طحال نوشته كه مضر طحال است مصلح آن سكنجبين و بيخ آن در اول كرم و در دوم خشك

*افعال و خواص آن

بغايت مفتح و ملطف اخلاط

٨٩٢و منقى مجارى غذا و مدر بول و جهت تصفيهٔ خون و رفع ورم احشا و استسقا و نضج و تحليل مواد و حميات مركبهٔ مزمنه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت از جرم سائيدهٔ آن از يكدرهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم است*

هندباى برى

كه آن را طرخشقوق و بقله اليهوديه نيز نامند و غير خندربلى است

*ماهيت ان

نباتى است شبيه به بستانى و برك آن از ان باريكتر و ريزه تر و ضخيم تر و كل آن كبود و طعم آن بسيار تلخ

*طبيعت ان

در آخر اول سرد و خشك و تبريد آن زياده از بستانى

*افعال و خواص ان

قابض طبع و مقوى معده و در جميع افعال بغير از ترطيب قويتر از بستانى و قاطع نفث الدم و مدر حيض و شير و اكتحال لبن آن جهت جلاى بياض عين و حمول عصارهٔ آن رافع اورام حارهٔ فرج و رحم السموم آشاميدن آب آن با روغن زيتون جهت رفع اكثر سموم مشروبه و هوام و ضماد بيخ آن جهت كزيدن عقرب و زنبور و مار و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفيدآب و سركه جهت سوختكى آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بيخ آن در افعال قويتر از بستانى و هر يكى بدل ديكرى اند و دستور آشاميدن برك بستانى آن جهت تفتيح سدهٔ عروق و جكر و تپهاى دموى و صفراوى و دستور مروق نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون تخم آن همه در قرابادين كبير ذكر يافتند و نيز نوعى كاسنى برى مى شود كه تخم آن را فرنكان از بلاد خود مى آورند و در بنكاله در بساتين مى كارند و در ابتداى موسم سرما بركهاى آن باريك طولانى و اندك مشرف و نازك

و سفید رنک خصوص برکهای اندرونی آنکه حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد در ابتدا ساقی ندارد و در انتها از ان یک ساق باریکی می رويد و بر سر آن کل آن شبیه بکل کاسنی بستانی و اندك طولانی و تخم آن نیز شبیه بدان و هرچند هوا سرد و تر باشد آن بهتر و لطیف تر می شود و آن را در هنکام کوچکی و خامی دسته می بندند که حرارت آفتاب در جوف آن اثر نکند و برکهای آن نازك و لطیف کردد و یحتمل که این نوعی از بری باشد

ص: ۱۷۱۵

*طبیعت و افعال و خواص

ان

قریب به بری است

فصل الهاء مع الواو

هواء

بفتح ها و واو و الف و همزه بفارسی باد نامند و بهندی باو

*ماهیت ان

معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند و آن خفیف بالاضافه است یعنی از خاک و آب لطیف تر و از آتش ثقیل تر است و یکی از ستهٔ ضروریه ناکزیر موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه است و مروح روح حیوانی مستقر در قلب است که اکر دمی و لحظهٔ بدان نرسد منطفی و خاموش می کردد و باعث نشو نمای نباتات و حیوانات بلکه زیادتی و تصلب و اکمال جماد است و حضرت امام ثامن علی بن موسی رضا علیهما التحیته و الثناء در رسالهٔ ذهبیه می فرمایند خطاب بمامون کرده بدان به درستی که قوت نفس تابع امزجهٔ ابدان است و امزجهٔ ابدان تابع هوا و متغیر می شود امزجه بتغیر اهویه در امکنهٔ مختلفه پس هرکاه سرد شود هوا بیک دفعه و کرم شود مرتبهٔ دیکر نیز بیک دفعه متغیر می شود بسبب آن امزجهٔ ابدان و اثر می کند آن تغیر در قوی پس اکر باشد هوا معتدل می باشد امزجه و ابدان نیز معتدل و صحیح می باشد تصرفات قوی و امزجه و حرکات طبیعیه مانند هضم و نضج و جماع و خواب و بیداری و سائر حرکات طبیعی و نفسانی

*طبیعت ان

با لذات کرم و تر است بحسب اختلاف و اوضاع فلکی و ارضی مختلف می کردد و بحسب جهات نیز مثلا بودن هنکام آفتاب در بروج شمالیه کرم می کردد و همچنین هنکام استیلا و سلطنت یکی از کواکب حاره حار می کردد و در اراضی منخفضه غیر مکشوفه جانب شمال آنها و یا اراضی مجاور بحر نیز و بخلاف اینها بارد و هنکام شدت تابش آفتاب خصوص در بلاد صخریه کرم و خشک و در بلاد بحریه و جزائر و هنکام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا بنقطهٔ شمال وزد کرم و خشک است و باد شمال که از جانب

۸۹۳شمال تا بنقطۀ مغرب وزد سرد و خشك و باد دبور كه از مغرب تا بنقطه سهيل وزد سرد و تر و باد جنوب كه از سهيل تا بنقطۀ مشرق وزد كرم و تر و مركب ازينها مركب از كيفيات اربعه است

*افعال و خواص ان

باد صبا مزيل بلغم و مجفف رطوبات و مفتح سدد و معين بر هضم و مانع نزلات و مقوى قوت دافعه و مصلح حال مرطوبين و جهت امراض باردۀ رطبه از استسقا و فالج و لقوه و غيرها نافع و مضر محرورين و ابدان خشك و امراض صفراويه و محرق صفرا و مولد حكه و جرب و تشنج يابس و امثال اينها است و باد شمال مستحكم می كرداند اعضا را و مانع استرخا و كسالت و مقوى اعضا و حواس و ذكاى فهم و ذكر و هضم و صفاى رنك و نضارت آنست و مضر صاحبان سرفه و ضيق النفس يابس و بواسير و باعث اسقاط جنين و عسر ولادت و امثال اينها است و باد دبور عكس صبا است و باد جنوب عكس شمال و مركب ازينها جهت امراض مركبه نافع و اصلاح فساد و تعفن هريك بر ديكرى نمايند و بتغيير و تبديل بلد و مكان اكر ممكن باشد و ببوئيدن پياز و سير و سركه و زردچوبه و عنبر و لادن و قطران و موميائى و عود هندى و عنبر و قسط و كندر و سندروس و كهربا و پوست انارين و مشك و زعفران و سعد و ابهل و صندل و كزماز و زراوند طويل و جدوار تمام اينها و يا آنچه ميسر آيد و بخور نمودن باينها و درونج و طرفا و خوردن پياز و سير و سركه و نعناع و زردچوبه و طين مختوم و حلتيت و آويختن پياز عنصل بر در خانه و پاشيدن سركه بر در و ديوار و فرش خانه خصوص كه در ان سير و پياز پرورده باشند و حتى المقدور از ان خانه حركت نكنند و بجائى نروند و اكر بالضروره حركت كنند بينى را بلته بسركه و سير آلوده به بندند و زود معاودت نمايند باوجود اين تدابير بايد كه از خوردن مثل ميوه هاى تر و شير پرهيز كنند و از جماع و حمام و تشنكى و كرسنكى احتراز نمايند و آب بسيار سرد ننوشند و در آنچه می خورند پياز و سير داخل كنند و غذاهاى ترش بى چربى ميل نمايند و شيرينى مطلق نخورند و از كوشت حيوانات آن بلد اكر بتوانند احتراز كنند و الا بسيار كم بخورند و از ترياقات ترياق فاورق و مثروديطوس و جدوار خطائى هريك كه باشد مكرر بخورند و بر شعثا و فلونياى رومى نيز مناسب است و فادزهر معدنى هم خوب است

ص: ۱۷۱۷

هوفاريقون

بضم هـا و سـكون واو و فتـح فـا و الف و كسـر راء مهمله و سـكون يـاء مثنـاه تحتانيه و ضم قاف و سـكون واو و نون معرب از اوفاريقون يوناني است و هيوفاريقون نيز ديده شده بزيادتي ياء مثناه تحتانيه ميان ها و واو و بعضى اندروسامن و بعضى قوريون و بعضـى امامـانيطس بمعنى صـنوبرى براى مشـابهت رائحه تخم آن ببـوى راتينـج كه صـمغ صـنوبر است نامنـد و كفته انـد كه هوفاريقون لغت رومى است

*ماهيت ان

نباتى است و سه قسم مى باشد و هر سه را ثمر شبيه بجو است و قسـمى را ساق بقدر شبرى و زياده بران و برك آن مانند برك سداب و بسـيار سـرخ و كل آن سـفيد شبيه بكل شـبت چترى و در بو شبيه ببوى صـنوبر و تخم آن در غلافى طولانى و سـياه و دراز شبيه بجو و مـدور نيز منبت آن زمينهـاى صـلب و خرابهـا و ثمر آن اقوى از تخم و سـائر اجزاى آن و قوت آن تـا ده سال باقى مى ماند

*طبيعت ان

در سوم كرم و خشك و كفته اند خشكى آن زياده از كرمى آنست

*افعال و خواص ان

مجفف و محلل و ملطف و مفتـح سدد و كدازندۀ اخلاط و لزوجات و غيره اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشاميدن آن جهت كزاز و تفتيـح سدۀ معده و كبد و امعا و ادرار بول و طمث و اسـهال مرۀ صـفرا و حمول آن نيز جهت ادرار بول و حيض آلات المفاصل آشاميدن برك مطبوخ آن با شـراب و يا آشاميدن عصارۀ آن چهل يوم پى هم مداومت بران جهت درد وركك و عرق النسا و نقرس و آشاميدن تخم آن هر روز نيم درم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند الحميات آشاميدن آن با نيم وزن آن سداب

۸۹۴جهت حمی ربع الجروح و القروح ضماد برک آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه و سوختکی آتش و ذرور آن جهت تنقیهٔ قروح مترهله و متعفنه نافع بدل آن تخم شبت و انیسون و بیخ آن مانند بیخ کبر است و قسم دوم را نبات بزرک تر از اول و شاخهای زیاده و برک آن بقدر برک نعناع و پر شعبه و با شعبهای مستقیم و ساق آن سرخ و کل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه بخشخاش و با خطوط و در بو شبیه براتینج

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک

*افعال و خواص

ان

آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفرای غلیظ و آشامیدن آب سرد معین بر عمل آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شرابی که آن را آردومالی نامند جهت عرق النسا و طلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختکی آتش نافع و قسم سوم آن را که داربروی نامند و نبات آن بزرکتر از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه تر و برک عریض مانند برک سداب و ببزرکی نعناع و بسیار و کل آن زرد و در بو شبیه بقسم اول

*طبیعت ان

در کرمی و خشکی از اول کمتر

*افعال و خواص آن

مسهل رطوبات معده و مجفف بلت آن و در جمیع افعال قویتر از اول و دوم آشامیدن دو درهم آن مسهل صفرای غلیظ خصوصا با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و مفتت حصاه و مسقط جنین و مدر حیض و سرخ کنندهٔ رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج و تب ربع و طلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد کردن بسوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و همه آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع المضار مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم بدل هریک از اقسام آن دیکری است و بدل همه بوزن آن اذخر و نصف آن بیخ کبر و نصف وزن آن شیطرح و نصف آن قردمانا نیز کفته اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که آن را بهندی اروسه نامند و اقسام است قسمی که کل آن سفید و برک آن مانند کل عباسی و تخم آن مانند جو و خوشهٔ آن مثل خوشهٔ جو و کندم و بر سر خوشه کل آن و درخت آن بقدر دو ذرع و خارناک است از جمله ادویهٔ مشهورهٔ هندیه است و در خواص چنان است که مرقوم است قسم دوم را کل زرد و در شاه جهان آباد و برهان پور آن را پیابانسه نامند و قسم سوم را کل بنفش و سرخ نیز می باشد و بری آن در جمیع افعال قویتر از باغی است

هوم

بضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی است

*ماهیت ان

نباتی است شاخهای آن پرکره و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب و کبک از ان بسیار محفوظ است و بی برک و بی بیخ و با ریشهای ضعیف و غیر غائر در زمین

*افعال و خواص ان

از سموم قتاله است و چون پیکان را به آب آن الوده خشک نمایند بهر حیوانی که زخم تیر آن برسد آن را بکشد*

هوم المجوس

بضم ها و سکون واو و میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین لغت عربی است و آن را مراتیا نیز نامند

*ماهیت ان

کیاهی است اسفل ساق آن یک عدد و باریک و صلب و کل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برک آن ریزه و شکوفۀ آن شبیه بیاسمین و شکوفۀ آن شبیه نیز بمشک طرامشیع و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته اند حکیم میر عبد الحمید نوشته آنچه متحقق شده هوم المجوس کلی است که آن را جعفری نامند اقسام می باشد قسمی پنج برک و قسمی مضاعف و جعفری مذکور شد

*طبیعت ان

در سوم کرم و خشک و بعضی کل آن را سرد و خشک کفته اند

*افعال و خواص آن

جالی و حاد و مجفف و مفتح سدد و آشامیدن طبیخ کل آن جهت ادرار فضول و تفتیت سنک کرده و سنک مثانه نیز کفته اند و برای احتباس بول نیز و ذرور کل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن یک مثقال و زیاده از دو مثقال کشنده بتجفیف قوی و حکیم میر عبد الحمید مقدار شربت آن را دو توله نوشته و

۸۹۵روغن کل آنکه با دنبۀ کوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و با روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است*

هوقسطیداس

که آن را هوفسطیداس بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهملتین نامند

*ماهیت ان

عصارۀ نباتی است که لحیه التیس نامند و مذکور شد و کفته اند طرثوثی است که در زیر درخت لحیه التیس بهم می رسد و غیر لحیه التیس است*

هیشر

بفتح ها و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح شین معجمه و راء مهمله

*ماهیت ان

کنکربری است و بلندی آن تا بقدر یک کز و زیاده و میان آن تهی و شکوفۀ آن پهن و بنفش و بعد از خشک شدن سفید می کردد و در میان شکوفۀ آن چیزی مانند پنبه و اکر آن پنبه در کوش رود کر کرداند

*افعال و خواص ان

آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع*

هیل بوا و هال بوا

بکسر ها و سکون یا و کسر لام و فتح باء موحده و واو و الف

*ماهیت ان

خیربوا است و در حرف الخا مذکور شد

*طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم و بعضی در سوم کفته اند

*افعال و خواص ان

بسيار لطيف تر از قافله اعضاء الغذاء مقوى معده و كبد سرد و هاضم طعام است*

هوفلسوس

بضم ها و سكون واو و فتح فا و سكون لام و ضم سين و سكون واو و سين

ص: ۱۷۲۱

*ماهیت ان

چنین کفته اند خس الحمار است که ابو خلسا باشد و مذکور شد در حرف الالف مع الباء

*طبیعت آن

سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و قبض

*افعال و خواص ان

با قوت قابضه و سائر افعال آن در ابو خلسا ذکر یافت

باب بیست و هشتم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها یاء مثناه تحتانیه است

فصل الیاء مع الالف

یاسمین

بفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون و آن را یاسمون بواو بجای یا و بضم میم نیز و سجلاط نیز و بشیرازی کل هاشم و بهندی چنبیلی نامند

*ماهیت ان

کلی است خوش بو و سفید و زرد و کبود و بعضی را پشت کل بنفش و هریک سوای زرد بستانی و بری و جبلی می باشد و سفید آن خوش بو و کثیر الوجود و کبود آن کم یاب و نبات آن ما بین شجر و یقطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است و نه مانند یقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن و نیز زرد و کبود آن شجریت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم می کردد و ساق سفید آن اندک پیچدار و برکهای آن اندک ریزه طولانی و مشرف و بر دو جانب شاخهٔ آن رسته و خوش منظر و کل آن خوش بو با ساقهٔ باریک مجوفی و بر سر آن برکهای ریزه پیوسته بان ساق و در هنکام غنچکی طولانی امرودی شکل و بعضی سفید آن را زنبق دانسته و کفته اند از روغن زنبق مراد روغن این است و سوسن آزاد را مخصوص بدین و سوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود الخاصیت و این از جهت اشتباهی است که ایشان را رو داده و در سوسن مذکور شد و بری راظیان نامند و جبلی آن یاسمین هندی است

*جمهور اطبا در ماهیت ان

نوشته اند که درخت آن مانند درخت مورد و از ان سبزتر و املس و بزرکتر و برک آن پهن تر و نرم تر و بسطبری برک مورد نیست و درخت قسم سفید آن ضعیف تر و کل آن سفید و با شائبهٔ سرخی و بعضی بی سرخی و بسیار خوش بو و از حمل تا عقرب کل می دهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد آن ازین عظیم تر و چتری و مانند درخت مورد است و نزد بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است

*و بالجمله طبیعت ان

در دوم کرم و خشک و تا سوم نیز

۸۹۶کفته اند

*افعال و خواص ان

مفرح و مفتح سدد و مسمن بدن اعضاء الراس و العصب و الغذاء و النفض بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و درد سربارد و رفع ریاح دماغ و مشائخ و مبرودین را نافع و نطول طبیخ آن جهت صداع و دردهای بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مخرج اقسام کرم معده و امعا و مدر بول و حیض و چون آن را در شراب اندازند اندک آن سکر بسیار آورد و آشامیدن آب کل آن سه روز هر روز ده درم قاطع نزف الدم و مضمضه به آب مطبوخ برک آن جهت درد دندان و قلاع دهان و جوشش آن و لثه و ضماد آن بر پشت و قضیب معین بر نعوظ و بزرک کنندهٔ آن السموم آشامیدن آن مقاوم همه سموم و بدستور ضماد آن الزینه ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کنندهٔ رخسار و بدستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی مؤثر حتی ذرور آن المضار مصدع محرورین و اکثار بوئیدن آن باعث زردی رنک رخسار مصلح آن بنفشه و کل سرخ و سرکه مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زرد و در تسخین بدن و سفید کردن موی زرد آن اقوی و بدل هر دو یاسمین بری است و روغن آنکه مانند روغن کل مرتب نمایند و یا کنجد مقشر در ان مکرر پرورده نمایند تا رنک کنجد سرخ کردد پس سائیده از ان روغن نمایند بسیار خوش بو و معطر می باشد

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص آن

مفتح و محلل و نرم کنندهٔ جلد و جهت امراض باردهٔ عصبانیه و مشائخ نافع و در جمیع افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم است و بوئیدن آن مصدع و باعث رعاف محرورین و کل یاسمین زرد در ایران و دکهن و شاه جهان آباد و در بعضی بلاد هند کثیر الوجود و کفته اند چون آن را در جوف حنظل سبز مهرا پخته یک درم از ان را با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بر ان نمایند جهت رفع استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب است*

یاقوت

بفتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا

*ماهیت ان

سنکی است از سنکهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم و الوان و اصناف می باشد از سرخ و زرد و کبود و سبز و پستئی و سفید و هریک نیز بسیار رنکین و متوسط و کمرنک و بهترین همه سرخ بسیار رنکین رمانی آبدار صلب شفاف بی جرم بی داغ ورک آنست و هرچند قطعهٔ آن بزرکتر و خوش شکل تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده از اصناف سرخ خمری و وردی و نارنجی و زعفرانی و لیموئی است و از اصناف کبود آسمان کونی و کحلی و لاجوردی و پستئی آن کم یاب و لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هریک از انها آنست که صلب صاف و شفاف یکرنک یعنی رنک اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلب است مکر الماس صلب تر و کبود آن صلب تر از سرخ و سرخ از زرد و پستئی قریب بسرخ و سفید از همه نرم تر و خام که در معدن ناقص مانده و هریک بنامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و پدم را که بانکریزی روبی و و زرد را بعربی بسراق و بهندی پکهراج و بانکریزی و توبس و نیلی را بفارسی نیلم و بهندی نیلمن و بانکریزی سفیار نامند و مادهٔ تکون آن کبریت و زیبق صافی خالص شفاف براق است و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمهٔ کتاب نیز به تفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیکو در قطعهٔ زمینی که معدن یاقوت است و در انجا بهم می رسد کسی سکنی نمی تواند نمود و خاک آن سیاه رنک و صلب و کبریتی است یعنی بوی کبریت از ان می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد برق و صاعقه بسیار در ان می افتد و زمین آن تمام منشق می کردد و از شکافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید به حدی که متاذی می کردانـد و اطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار متراکم می باشد و هیمه فروشان بریده می فروشند و اکثر آن جماعه و فقرا و مساکین جست وجو نموده آنچه می باشد از قطعه های یاقوت بزرک و کوچک می برند و در سر کار پادشاه انجا که مشهور براجه است

۸۹۷می فروشند و بدیکری نمی توانند فروخت زیرا که حکم راجهٔ انجا آنست که اکر بدیکری بفروشند خانهٔ آن را ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع کشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمی باشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی راجهٔ آنجا حکم نموده که قطعهٔ از ان زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعه های بزرک خوب برآید چون حفر نمودند قطعهای کوچک بدرنک ناصاف نرم برآمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخرهٔ متعفنه لهذا امر نمود که دیکر حفر نه نمایند و آنچه از بالای زمین بیابند بیاورند و نیز اماکن دیکر مانند جزیرهٔ برازیل از ارض جدید جنوبی و جزیرهٔ سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت بهم می رسد و لیکن یاقوت جنوبی آن بخوبی پیکوئی نیست هرچند برازیلی اکثر قطعه های آن صاف شفاف آبدار بزرک مقدار می باشد و لیکن بصلابت پیکوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنک می باشد و از اقسام آن کفته اند غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی کفته اند سرخ رمانی آن از آتش رنکین تر می شود و نیز کفته اند چون با سفید آن شائبهٔ سرخی باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی کذارند تمام آن رنکین کردد بدانکه اکثر این اقوال اصلی ندارد و رائحهٔ کریهه و دود و عرق و روغن مضر لون آنست و مالیدن آن بر جذع سوخته و آب سنباده باعث جلای آن

*طبیعت ان

در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم کرم و خشک و کبود آن در اول کرم و در سیوم خشک و سفید آن معتدل در کرمی و سردی و در اول دوم خشک

*افعال و خواص آن

مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن یکدرهم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغییر هوای وبائی و تصفیهٔ خون و حفظ حرارت غریزی و قوای حیوانی و پوشیدن انکشتری آن جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت رفع بدبوئی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابهٔ عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغییر هوای وبائی و وسواس و صرع و خفقان و با هیبت و شکوه بودن نزد مردم و نیز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانک و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت*

فصل الياء مع الباء الموحده

يبروح

بفتح یا و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی بمعنی ذو الصورتین است

*ماهیت ان

اسم سریانی جنس اشیای زوجیت در خلقت و شامل بیخ لفاح و ثمر اقسام آن است و از مطلق آن مراد قسم جبلی آن است و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرک باشد بشکافند در ان شبیه بدو صورت انسان مشاهده می کردد لهذا آن را مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورت انسان دارد بخلاف آنکه مشابهت تام دارد و بعضی آن را مختص به بیخ سراج القطرب داشته اند*

یبروح الصنم

بفتح صاد و نون و میم

*ماهیت ان

بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیکر کذاشته باشند و آن را مهرهٔ کیاه و سکشکن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هرکه آن را قلع نماید هلاک می کردد لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر کردن سکی و آن سک را رم می دهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود و کفته اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه بعلیق است که بترکی کن نامند و بقدر ذرعی است و برک آن شبیه ببرک انجیر و باریک تر از ان و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه بمیعهٔ سائله و کل آن سفید و کویند در شب می درخشد و بیخ آن

۸۹۸شبیه بصورت دو انسان باشد روبروی هم و مستور بلیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور ندارد و ما دام که سر این صورت را جدا نکنند قوت آن تا شصت سال باقی می ماند و کفته اند که یبروح بمعنی صنم طبیعی است یعنی نباتی که در صورت و شبیه بانسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری از اسما دلالت می کند بر معنی غیر موجوده و صورت یبروح موجود خشبی است اغبر از قسط بزرکتر و بیخ آن لفاح بری است دیسقوریدوس کفته بعضی مردم آن را فطیمس و بعضی موقولن و بعضی در قیانا نامیده اند یعنی بیخ مهیج حب و آن دو صنف می باشد یکی معروف بماده و رنک آن مائل بسیاهی و خشبی و برک آن شبیه ببرک کاهو و از ان باریکتر و کوچکتر و با زهومت و ثقیل الرائحه و منبسط بر روی زمین و نزدیک برک آن ثمری شبیه بتفاح و از ان کوچکتر و خوش بو و در ان تخم شبیه به تخم امرود و بیخ آک بزرک و دو عدد یا سه عدد متصل بهم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بران پوستی غلیظ و ساقی و صنف دوم موصوف بذکر و بعضی مردم این را موریون نامند و برک این سفید و املس بزرک عریض شبیه ببرک سلق و لفاح آن دو چند بیخ ماده و بقدر خیاری و رنک آن زعفرانی خوش بو و ثقیل الرائحه و راعیان آن را می خورند و سبات ایشان را عارض می کردد و بیخ آن شبیه بماده یعنی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف مادهٔ آن اندک طولانی تر و بی ساق و نیز صنفی در اماکن سایه دار و کودالها می روید برک آن کوچک و عریض و طول آن بقدر شبر و بی ساق و بیخ آن بسطبری ابهامی و طولانی و سفید و بی کل و ثمر و این قوی ترین اصناف یبروح الصنم است و صاحب اختیارات بدیعی کفته که در حدود کرم سیر شیر از نزدیک بقلعه شهریار نوعی یبروح بهم می رسد طول آن از یک وجب کوتاه تر و با دست و پا و رنک آن سفید و بهترین آن اقوی فربه آنست و کاه عصارهٔ پوست صنف نر آن را در هنکام تری و تازکی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی و در آفتاب خشک نموده اقراص می سازند کاه عصارهٔ بیخ آن را کرفته چنانچه از پوست آن بدستور خشک می نمایند و در قوت ضعیف تر از عصارهٔ پوست بیخ آنست و بعضی پوست بیخ آن را کوفته بریسمان کتانی پیچیده می آویزانند تا خشک کردد و بعضی بیخ آن را طبخ می دهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود و صاف می نمایند و منعقد می کردانند و کاه دمعهٔ آن را استخراج می نمایند بدین نحو که بیخ آن را چند جا خراشیده ظرفی بدان نصب می نمایند تا دمعهٔ آن در ان مجتمع کردد و عصارهٔ آن قویتر از دمعهٔ آنست و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن آنست که مریخ در خانهٔ شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین و یا بیکی از سعدین و با قمر در یک برج باشد و

روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سائر اوقات است

*طبیعت ان

سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند

*افعال و خواص آن

پوست بیخ آن مقوی و مجفف و مخدر و مغز بیخ آن ضعیف و برک آن تر و خشک هر دو مستعمل و کفته اند هر عضو قسم مادهٔ آن دوای همان عضو مردان است و بالعکس یعنی هر عضو قسم نر آن دوای زنان است اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن مسبت و منوم و چون در شراب اندازند سکر شدید آورد و بوئیدن آن نیز باعث سبات و حمول آن در مقعده نیز و این خاصیت مخصوص بسفید الورق بی ساق آنست که ذکر یافت و اکثار آن شربا و شما باعث سکته و کاه شرابی از ان می سازند برای ازالهٔ سهر باین نحو که سه من از پوست بیخ آن را در یک مطریطوس شراب حلو می اندازند و سه قوانسات از ان می آشامند و کاه طبخ می دهند پوست آن را در شراب تا اینکه اخذ نماید قوت آن را و استعمال می نمایند برای سبات مقدار بسیاری از ان را و بعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب بعمل می آورند باین قسم که سه من آن را در یک مکیال شراب حلو می اندازند و بعد رسیدن مقدار سه قبوسات از ان می آشامند برای تخدیر و بی حسی عضو شخصی را

۸۹۹که خواهند قطع نمایند و عصارهٔ آن نیز باعث سبات و بی حسی عضو است و آشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تعلیق آن جهت صرع العین ضماد برک آن جهت وجع چشم و رمد و دمعهٔ آن را در ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع داخل می نمایند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن دمعهٔ آن بقدر یک اوقیه با ماء القراطن یعنی ماء العسل مقیٔ مرهٔ صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بر ان کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و مرهٔ صفرا چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند کاهی بسبب شدت قوت هلاک می نماید و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نارسیدهٔ آن را با روغن کل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط جنین محفوظ می ماند و حمول دمعهٔ آن بقدر نیم دانک مخرج جنین و چون بیخ آن را با کبریت آتش ندیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن آن با مقل جهت بواسیر و با کاسنی جهت حرقه البول السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف اخیر آنکه شبیه بصنف ابیض الورق است که بادزهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل یبروح را کسی بخورد اولا او را اختناق رحم و سرخی چهره و برآمدکی آن و زوال عقل و حالت شبیه بمستان و افیون خورده عارض کردد پس موت تدبیر آن قیٔ نمودن بآشامیدن روغن و آب کرم و عسل و تنقیهٔ بدن است و نیز قیٔ فرمودن بماء افسنتین مطبوخ و عسل و خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مرو سفید و شیر تازهٔ دوشیده و جند بیدستر و سداب و خردل و آشامیدن لبن حامض در صورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانک کفته اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جائز نیست و اصلاح آن تمزج نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برک کل سائیده و رب السوس و صبر و تربد و هلیلج و افسنتین و غافث و نمک هندی و زعفران و بسفایج است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهبج وجه و وجع کبد و فساد معده و اعراض دیکر ردیه الجروح و القروح ذرور بیخ و ثمر آن جهت اکله و قروح خبیثه الاورام و البثور طلای آن محلل اورام صلبه و رخوه و خنازیر و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر حمره کذارند زائل سازد و بثور را نیز آلات المفاصل ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن جهت داء الفیل الزینه دلوک

برک آن زائل کنندۀ برش بدون تقرح خصوصا که برک آن تازه باشد و لبن آن جهت قلع نمش و کلف بدون لذع و قرحه نافع الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانک آن را با شراب بیاشامند سبات آورد به حدی که احساس بقطع ننمایند و نیز چون یک مثقال از صنف سوم آن را بتنهائی و یا با بعضی طبیخها و یا نان و یا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت بماند که تعقل و احساس بچیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبا می نشانند صاحب آن را در آب سرد تا اینکه شفا یابد بهمه جهات و کفته اند چون عضوی از اعضای بیخ و ثمر آن را با قلیلی روغن بان و روغن زیتون یا روغن خلاف نرم بسایند و پیشانی و چشمها و روی را بدان تدهین نمایند و نزدیک ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که رودهد روا کردد و چون مجموع آن را و یا عضوی از ان را شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر کردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع الطریقان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آن را تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دوری شیاطین و جن و انس موذی مؤثر و چون یک عدد کل ناشکفتۀ آن را در کتانی بریسمان پشمین که هفت رنک باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع آن کردد*

ص: ۱۷۲۸

فصل الیاء مع التاء المثناه الفوقانیه

یتوع

بفتح یا و ضم تا و سکون واو و عین مهمله

*ماهیت ان

اسم جنس نبات شیردار است که شیر آن حار و حاد مسهل محرق باشد و مشهور از انها هفت نبات است عشر و شبرم و لاغیه و ارطنیثا و ماهودانه و مازریون و بنطافلن که ذو خمسه الاوراق نامند و جمیع آنها سمی قتال اند و نیز یافته اند بعضی یتوعات حادهٔ خارجیه ازین هفت نبات مشهور را مانند اذان الفار و نوعی از لبلاب و فرفخ بری یعنی بقله الحمقاء بری و قوسنجی و از مطلق آن مراد لبن لاغیه است که تریاق فرادی و قوسنجی نامند و کفته اند بهترین آنها یتوع درخت ذکر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و بزرک تر از یک ذرع و مائل بسرخی شبیه بشاخهای زیتون و مملو از لبنی سفید حاد باشد و برک آن شبیه ببرک زیتون و از ان طولانی تر و نازک تر و باطراف شاخهای آن پنج شاخه باریک شبیه بشاخهای اذخر و باطراف آنها قبها و سرها که ثمر آنست و مائل بتقعیر شبیه بصنفی از اذخر و بیخ آن غلیظ خشن و منبت آن اماکن خشنه و کوهستان و آشامیدن لبن آن مقدار دو دانک مسهل بلغم و اما نوع مادهٔ آنکه آن را جوزی نامند شبیه بنبات اذان الفار و از ان بزرکتر و قویتر و سفیدتر و برک آن شبیه ببرک مورد و از ان بزرکتر و بدبو و اطراف آن تند و خاردار و شاخهای آن بقدر یک شبر از بیخ آن روئیده و ثمر آن در بعضی سالهای بیشتر و بعضی کمتر و در بزرکی بقدر جوز کوچکی و اندک کزندهٔ زبان مانند پوست کردکان و بیخ آن نیز شبیه به بیخ آن منبت این نیز زمینهای صلب کوهستانها و لبن و بیخ و برک و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از ان قویتر و بحری آنکه خشخاش نامند شاخهای آن بقدر چند شبر و مائل بسرخی و پنج و یا شش عدد و برکهای آن کوچک نازک اندک طولانی ببرک کتان و ثمر آن شبیه بکرسنه و سرهای آن مضاعف و مدور و کلهای آن سفید و بر اطراف قضبان سرها متصل بهم و مستدیر و در ان ثمری و شاخهای آن از یک بیخ روئیده و تمام نبات آن مملو از شیر و مستعمل این صنف است و در قوت مانند دو صنف اول و کفته اند یتوعی دیکر می باشد که آن را مشمس نامند یعنی دائر با شمس و ثمر و ورق آن شبیه به بقله الحمقا و از ان باریکتر و شدید الاستداره و شاخهای آن چهار و یا پنج از یک بیخ روئیده بقدر یک شبر و باریک سرخ رنک مملو از لبن سفید و چتر آن شبیه بجتر شبت و تخم آن شبیه بزیره و تمامی آن با حرکت شمس دور می نمایند و منبت آن بیشتر خرابها و بیرون اطراف شهر و تخم و لبن آن را جمع می نمایند مانند بزور و البان نباتات دیکر و قوت آن مانند قوت اصناف دیکر و از ان ضعیف تر و بعضی این را مانند سقمونیا دانسته اند در قوت و منبت آن را مزارع کفته اند و نیز کفته اند یتوعی دیکر می باشد که آن را سروی نامند ساق آن از یک شبر تا یک ذرع و سرخ رنک و برک آن از ساق آن می روید شبیه ببرک ارز تازه روئیده و این نیز مملو از لبن است و در قوت مانند اصناف مذکوره و نیز کفته اند یتوعی دیکر می باشد که در سنکستانها و میان احجار می روید و با شاخهای محیط بران از هر دو جانب و کثیر الورق شبیه ببرک مورد و باریک و سرخرنک و ثمر آن مانند ثمر عسف و این نیز با یتوعیت بسیار و در عمل مانند آنها است و نیز نوعی عریض الورق شبیه ببرک قلومس می باشد و بیخ و برک و لبن آن مسهل کیموس مائی و بکمان

بعضـی فیلوسا نوع یتوعی است که بیونانی آن را فوریاسایس نامنـد و نیز نوع دیکر می باشد ساق آن بقدر یک ذرع و زیاده بر ان و مربع و پر کره و برک آن کوچک ریزه و اطراف آن تند و کل آن سروی ریزه بنفش رنک و تخم آن پهن شبیه بعدس و بیخ آن سـفید مملو از لبن و کاه یافته می شود در بعضـی مواضع نبات این نوع بسـیار بزرک و بیخ آن نیز بزرک و چون مقدار یک مثقال آن را بیاشامند با ماء العسل اسـهال شـکم نماید و همچنین ثمر آن و همچنین لبن آن را چون با آرد کرسنه بسرشند و باید که از برک آن

۹۰۱زیاده از سه مثقال تناول نه نمایند و همچنین از آب آن و بعضی مردم یتوع نباتی که ساق آن مجوف بقدر یک ذرع بسطبری اصبعی و اطراف ساق آن منشعب و برکهای آن بعضی بر ساق آن و بعضی بر شعب آن رسته اما برکهائی که بر ساق آن است طولانی شبیه ببرک بادام و از ان عریض تر و بسیار نرم تر و برکهائی که بر شعب آن است کوچکتر شبیه ببرک زراوند و لبلاب و ثمر آن بر اطراف شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرکتر از حب کرسنه و چون آن را مقشر نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و بی انتفاع در طب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند یتوع حکیم فاضل دیسقوریدوس نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس کل آنها پس بیخ آنها پس ورق آنها است و عند الاطلاق مراد لبن لاغیه است و آنچه ازینها باسمی مخصوص مشهور بودند جابجا مذکور شد و درینجا ذکر خواص کلیهٔ آن بیان می یابد

*طبیعت مطلق آن را

در غایت کرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سیوم و ضعیفهٔ آنها را در دوم و با قوت سمیه

*افعال و خواص ان

مقرح جلد و قتال و چون در برکه افتد ماهیان تمام بر بالای آب آیند العین اکتحال لبن آن قاطع ظفره الفم قطور آن بر دندان کرم خورده مفتت حصاه و مسقط آن و با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح است و همچنین با موم سرشته و چون دندانهای صحیح را بموم کرفته پس بر دندانهای متاکل لبن آن را بچکانند تا آنکه آن را مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آن را در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت و قالع بواسیر و چون دو قطره و یا سه قطرهٔ آن را بر انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص و بهتر آن است که با عسل و یا قیروطی استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نکردد و کاه اخذ می نمایند اغصان یتوعی تر آن را و بر روی خزفی اندک بریان نموده سحق می نمایند با قدری سویق و آب بران ریخته می آشامند اسهال می نماید و شاخهای خشک آن درین امر بسیار ضعیف است و صنفی که آن را کرفیون نامند چون شاخهای آن را کرفته در سایه خشک کرده پوست آن را کرفته بقدر نه کرمه و یک شبان روز در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده نیم کرم کرده بیاشامند اسهال بیغائله می نماید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جائز نیست و مصلحات آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و کل سرخ سائیده و رب السوس و کثیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط عمل آنست المضار با قوت سمیه و جراحت کنندهٔ جلد و مسهل قوی در همه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحهٔ امعا و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا استعمال آن را از داخل تجویز ننموده اند و عند الضروره از سه قطره که مقدار شربت آن است با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و بدل آن در استفراغ مائیت از امعا و بلت از اعضا وزن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج الجروح و القروح ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابت اطراف بواسیر و قاطع قوبا و مصلح قروح متعفنهٔ متاکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و اکله و غانغرایا الزینه طلای آن قالع ثآلیل و توثه و خیلان و لحوم زائده در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کنندهٔ مو است خصوص که در آفتاب بمالند و موئی که بعد از ان روید ضعیف باشد و چون مکرر نمایند دیکر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع

غايلهٔ آنست

ص: ۱۷۳۰

فصل الياء مع الراء المهمله

يربوع

بفتح يا و سكون را و ضم باء موحده و سكون واو و عين مهمله لغت عربى است بفارسى موش دشتى و بهندى كهوس

۹۰۲نامند

*ماهيت ان

حيوانى است شبيه بموش و از ان بسيار بزركتر و دستهاى آن بسيار كوتاه و پايها و دم آن بلند و قوى و در صحراها و خرابها و در بعضى عمارات كهنه مى باشد و خراب مى كند

*طبيعت ان

در سوم كرم و خشك

*افعال

و خواص ان

كثير الغذا و ملين طبع اعضاء الراس و العصب و الغذاء و النفض آشاميدن آن جهت اكثر امراض باردۀ اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و ادرار بول و تقطير آن و اخراج سنك كرده و مثانه و تقويت باه و مشايخ را مفيد المضار محرق خون و محرور المزاج را مضر مصلح آن ميوه هاى تازۀ ترش و ترشيها است*

فصل الياء مع القاف

يقطين

بفتح يا و سكون قاف و كسر طاء مهمله و سكون ياء مثناه تحتانيه و نون لغت عربى است

*ماهيت ان

اسم جنس هر نباتى است كه بر ساق نايستد و بر زمين مفروش باشد و يا بمجاور خود پيچد مانند نبات خيار و هندوانه و خربزه و كدو و لبلاب و امثال اينها و عوام از مطلق آن مراد قرع دانسته اند كه بفارسى كدو نامند و قرع ذكر يافت*

فصل الياء مع النون

ينبوت

بفتح یا و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه

ص: ۱۷۳۱

*ماهیت ان

خرنوب نبطی است و در پای دیوارها و بساتین روید و ثمر آن شبیه بکردهٔ کوسفند بسیار کوچکی و سرخ رنک مائل بسیاهی و آن را در مصر حب الکلی نامند و دانهٔ آن را دانهٔ خرنوب شامی و در حرف الخا ذکر یافت و اینجا نیز شمهٔ ذکر می یابد

*طبیعت ان

در کرمی و سردی معتدل و خشک در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد و خشک در سوم دانسته اند

*افعال و خواص ان

مقئ بی لذع اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن و حمول آن و جلوس در طبیخ آن جهت رفع مغص و اسهال و سیلان حیض مفرط و تقویت سفل نافع السموم پاشیدن طبیخ آن کشندهٔ براغیث الثألیل طلای آن محلل ثآلیل و زائل کنندهٔ آن المضار ثقیل و دیر هضم خصوصا تر و تازهٔ آن

ینمه

بفتح یا و سکون نون و فتح میم و ها لغت مغربی است

*ماهیت ان

نباتی است شبیه بخندریلی و برک آن از برک کاسنی کوچکتر و مزغب و زردرنک و ساق از وسط آن بقدر یک شبر و زیاده روئیده و کل آن زرد مانند خندریلی و ابن بیطار نوشته که برک آن ما بین لسان الحمل بری و برک اذان الغزال است و زرد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آن را بشیرازی منبل دارو خوانند

*افعال و خواص ان

ضماد تازهٔ آن جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک آن جهت اندمال زخمهای کهنه مفید

فصل الیاء مع الواو

یوز

بضم یا و سکون واو و زای معجمه اسم فارسی فهد است و بترکی پارس و بهندی چیتا نامند

ص: ۱۷۳۲

*ماهیت ان

حیوانی است شبیه بپلنک و آن را تعلیم و رام نموده مانند سکان شکاری بان صید وحوش مانند آهو و امثال آن می نمایند

*طبیعت ان

در حرارت و یبوست کمتر از پلنک

*افعال و خواص ان

در جمیع افعال مانند پلنک است

و باینجا ختم نموده ادویهٔ مفرده را بعون اللّٰه تعالی و حسن توفیقه

و الحمد للّٰه اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی اللّٰه علی رسوله

محمد و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا

فصل الدال مع الالف

داذی

بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده بلغت فارسی جوجادر نامند

*ماهیت ان

قسمی از هیوفاریقون است و مراد از مطلق آن داذی فارسی است و آن دانهٔ ایست مانند جو و باریکتر و درازتر از ان و طعم آن تلخ و تند و تیره رنک و بهترین آن سرخرنک آنست و نبات آن زیاده بر شبری و سرخ رنک منبت آن جبال فارس است

*طبیعت آن

در اول کرم و در دوم خشک و تا چهار سال قوت آن باقی می ماند و کویند کرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند

*افعال و خواص آن

با قوت تریاقیه و قابضه و مسکر و ملین صلابات و جهت وجع رحم و مقعده

۴۱۰و استرخای آن و بواسیر و اسهال و دفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و لعوق آن با عسل جهت دفع سیلان رطوبات دهان و کرم معده و آشامیدن دو درم سفوف چرب کردهٔ آن بروغن زیتون جهت بواسیر و جلوس در طبیخ آن جهت علل

مقعـده و رحم و بروز آن هر دو كه باز بجاى خود برود مضر مثانه مصـلح آن انيسون مسـدد و مدر و محرك بواسـير و مورث دوار و مصلح آن خميرۀ بنفشه و يا هليله و يا قند بدل آن در تحليل صلابات چهار دانك وزن آن بادام و دو ثلث آن ابهل مكر در آبسـتنى كه ابهـل منـاسب نيست مقـدار شـربت آن تـا دو درم و زيـاده بران كشـنده و اصـلاح آن بقئ و اسـهال و شـير تازۀ دوشيده و چيزهاى چرب است*

دارصینی

بفتح دال و الف و راء و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر نون و یا معرب دارچینی فارسی است و دار بفارسی بمعنی درخت و چوب است و بیونانی آن را افتیمون و بسریانی مرسلون نامند

*ماهیت ان

پوست شاخهای درختی است که منبت آن جزیرهٔ سیلان که سراندیپ نیز نامند و شمالی آنست تا کوکن که جزیره ایست از جزائر دکهن و زیرباد و آنچه در اصل سیلان می شود بسیار خوب تندبو تندطعم و سرخرنک و شیرین و قلمهای آن باریک و نازک و بسیار درهم پیچیده و بلند تا دو سه ذرع و راست خصوص که از شاخهای نورستهٔ آن جدا شده باشد و از سیلان کذشته بتدریج ضخیم و کم طعم و کم بو و قلمهای آن کوچک می شود و آنچه تا کلیج و انجن و بندر کوچی می شود آن را نیز دارچینی می نامند و لیکن بخوبی سیلانی نیست و از کوچی کذشته تا کوکن بتدریج ضخیم و لعابی می شود و آنچه ضخامت آن کم است قرله و ضخیم آن را سلیخه و بهندی هر دو رانج نامند و در جزیرهٔ کوه ملاخه نیز چیزی ضخیم بد طعم کریه الرائحه تندبو قریب ببوی فسافس می شود و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزائر شهر ناو که در عرض سی و کسری از درجات ارض جدید جنوبی خط استوای واقع است نیز دارچینی خوب مانند سیلانی بهم می رسد و لیکن بقدری کمی و بکثرت و وفور سیلانی نیست و در بلاد دیکر هیچ جا بهم نمی رسد و درخت آن بقدر دو نیم قامت مانند درختهای کوهی و جنکلی است کجواج و شاخهای آن پهن بعضی بزمین افتاده و برک آن شبیه ببرک ساذج هندی بید و از برک بید اندک عریضتر و کوتاه تر و کل و ثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان و طعم و رائحهٔ آن قریب بطعم و رائحه دارچینی و دستور اخذ آن آنست که هر سال شاخهای کهنه درخت آن را می برند و چون شاخهای تازه روئید و بلند شد نزدیک برسیدکی و سخت شدن آن را از طول شق می کنند و چند روز می کذارند چون پوست آن بسبب تابش آفتاب جدا و پیچیده شد اخذ می نمایند بهترین آن سیلانی باوصاف مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع کشت که در جوف چوب درخت آن قدری کافور می باشد و اخذ می نمایند و ریشهای درخت آن را نیز در آب جوش داده از ان کافور بعمل می آورند

ص: ۱۷۳۴

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی می ماند

*افعال و خواص

ان

بغایت ملطف و مفتح و مفرح نفس و منضج عفونت اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات باردهٔ رطبه و امراض بارده دماغیه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی باه و جهت خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویت اعضای رئیسه و معده و جگر و رفع بدبوئی دهان و سرفهٔ رطوبی و ربو و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجهٔ ناخسهٔ قصبهٔ رئه و حنجره و تنقیه صدر از انها و تفتیح سده جگر و استسقا و عفونت زخمها و سموم هوام بارده از عقرب و غیره شربا و ضمادا و شما و حمولا و ذرورا اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و بدستور روغن و عطر آن العین طلای آن بر پلک چشم جهت

۴۱۱اختلاج آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رسانیدن اثر ادویه بطبقات عین اعضاء الغذاء و غیرها آشامیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطکی جهت فواق رطوبی و با پوست هلیلهٔ کابلی جهت استسقای لحمی و زقی و ضماد آن جهت رعشه و دفع لرز تپهای بلغمی و سوداوی و دانهٔ بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب و طلای ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع و لطوخ آن با عسل جهت بثور لبنیه و کلف و با سرکه نیز مضر محرورین و مصدع و مضر مثانه مصلح آن کثیرا و اسارون مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن آن ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان است دهن آن بسیار کرم و خشک تا سوم

ص: ۱۷۳۵

*افعال و خواص آن

جهت رعشه و ثقل سر و صداع بارد و اوجاع ارحام شربا و طلاء و بتنهائی و یا با پیه و زیت و موم و زردهٔ بیضهٔ مرغ و عرق آن سریع الاثرتر از جرم آن قطور آن جهت ثقل سامعه و آشامیدن آن جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و جوارش دارچینی و حب و حسو و حلوا و دوا و دهن و سفوف و عرق و عطر آن در قرابادین ذکر یافت

دار شیشعان

بفتح دال و الف و رای مهمله و کسر شین معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله و الف و نون اسم فارسی است و آن را قندول و عود البرق نامند جهت آنکه چون برق و قوس قزح بآن برسد خوشبوتر از عود هندی می کردد و بهندی آن را کای پهل بفتح کاف و الف و کسر یا و فتح با و ها و لام در آخر و کانپهل بنون نیز نامند بهترین آن صلب و سنکین خوش بو و خوش طعم آنست

*ماهیت ان

پوست سطبری است مانند سلیخه مائل بسرخی و بعضی سرخ خوش بو با حرافتی و عفوصتی و درخت آن خاردار و کوتاه و چوب آن با حرافت و کل آن زرد خوش بو و تند و بهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن خوشبوی سرخ رنک آنست که در طعم آن تلخی و حدت باشد و نوع املس آن بسیار تلخ و سفید آن بی بو

*طبیعت ان

کرم در اول و خشک در دوم با قوت بارده و قابضه و کویند کرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند و قوت آن مدتی می ماند

ص: ۱۷۳۶

*افعال و خواص آن

محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سربارد و وسواس سوداوی و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعصاب و رافع استرخای آنها و جمیع اعضا و مثانه و مفتح سدد و مسقط دانهٔ بواسیر و معین بر اخراج جنین الصدر آشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تپ و بواسیر و سیلان منی المعده آب مطبوخ یک درم آن با شکر جهت دفع درد معدهٔ بارد مایوس العلاج و تنقیهٔ آن مجرب الفم مضمضه بطبیخ آن جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت دفع قلاع و قروح خبیثه و ساعیهٔ دهان و چون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موجع کذارند جهت تسکین وجع آن و سنون آن جهت تعفن لثه بسیار مؤثر الانف چون نرم کوبیده بفتیله آلوده در بینی کذارند جهت رفع بدبوئی بواسیر الانف الاذن با روغن خیری در کوش جهت درد آن نزف الدم و غیره آشامیدن طبیخ آن قابض و قاطع نزف الدم و نفث آن و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و حابس اسهال و جهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفنه و ذرور آن جهت قروح رطبهٔ اطفال و غیر آنها الرحم فرزجهٔ آن جهت اسقاط جنین و رفع عسر البول و نشف رطوبات غلیظه و اعانت بر حمل زنان عاقر نافع و ذرور آن جهت تجفیف قروح مذاکیر و منع سعی و تحلیل صلابت آنها مقدار شربت آن تا دو درم است مضر سپرز و جکر مصلح آن دوقو و مصطکی بدل آن بوزن آن اسارون و دو ثلث آن زراوند مدحرج و نصف آن درونج است و بالخاصیه جهت قروح عجان که ما بین خصیه و مقعده است نافع و کویند از خواص آنست که چون شاخ آن را با کندر بخور کنند و در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامهٔ خواب شخص حاجت مند کذارند در خواب شخصی را بیند که

۴۱۲از حاجت او جواب کوید و روغن شکوفهٔ آنکه دهن القندول نامند که بطریق روغن کل بنفشه و بادام کیرند و بجای بادام کنجد مقشر باشد بسیار خوش بو و آشامیدن نیم اوقیهٔ آن با شراب زردک یا میبه جهت تقویت فم معده و حقنهٔ آن با ادویهٔ حابسه جهت اسهال رطوبی و طلای آن جهت فالج و شقیقهٔ امراض دماغی و عصبانی و تفتیح سدهٔ دماغی و تقویت پردهای آن و تقویت باه و نعوظ و تحلیل ریاح اورام صلبه نافع

دارفلفل

بفتح دال مهمله و الف و رای مهمله و کسر دو فا و سکون دو لام بعد از فای اول و دوم بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل و پیپلی نامند

*ماهیت ان

ثمر نباتی است بیاره دار و برک آن شبیه ببرک تانبول و از ان اندک کوچکتر و با حدت و تلخی و ثمر آن طولانی شبیه بشاه توت و سیاه رنک و کوچکتر از ان و خشک دانهای آن کوچک و سرخ رنک و پیوسته بهم و بالای آنها غلافی رقیق و پردهای سیاه رنک در بین دانها و طعم آن تند و باندک تلخی و حدت و تلخی حدت پوست آن زیاده از دانهٔ آن و بیخ آن کرهدار منشعب و پوست آن اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار تند طعم و فلفل مویه عبارت از انست و در حرف الفا ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد

*طبیعت ان

در آخر دوم کرم و خشک و بعضی در اول سوم کفته اند

*افعال و خواص آن

محلل مواد بارده و ریاح و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و هاضم طعام و مقوی معده و رافع قئ و خشبو کنندهٔ دهان و رحم و مسخن احشا و محرک باه و زیاده کنندهٔ منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت فالج و صرع و سرفهٔ بارد رطوبی و نقرس و عرق النسا و تقویت پشت و کزیدکی عقرب و رتیلا و تنویر اخلاط بدن و بالجمله امراض باردهٔ رطبه را مفید و اکتحال آنکه در جکر بز کذاشته و یا کوبیده بران پاشیده کباب کرده باشند جهت شبکوری و طلای آن با روغن جهت نهش عقرب و رتیلا و افعی نافع و دو امر باه قائم مقام زنجبیل مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر سر و مصدع مصلح آن صمغ عربی و صندل و کلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید و کویند بوزن آن زنجبیل و زرنباد است بالسویه

دارهلد

بفتح دال و الف و رای مهمله و فتح ها و سکون لام و دال مهمله آن را دارچوبه و بهندی انبی هلدی نیز نامند

*ماهیت ان

درختی است هندی چوب آن زرد و کویند رسوت که حضض هندی باشد عصارهٔ آنست چنانچه در حرف الحا در حضض ذکر یافت

*طبیعت ان

کرم و خشك

*افعال و خواص آن

محلل و رادع و زودهضم اعضاء الراس جهت امراض سر و کوش و دهان نافع و طعم دهان را نیکو کرداند اعضاء الغذاء و النفض جهت تفتیت حصاه و حبس البول الحمی و الجروح و القروح و غیرها جهت تپ بلغمی و اندمال جراحات و قروح و جرب و خارش شربا و ضمادا مؤثر و دهن و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت در ادهان و مراهم

دانج ابروج

بفتح دال و الف و فتح نون و سکون جیم و فتح الف و سکون بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و جیم و دانک افزونك نیز نامند و بشیرازی انجکك

*ماهیت آن

تخم امرود جنکلی است بزرکتر از بهدانه مائل بمثلثی شکل پوست آن سیاه رنك و مغز آن سفید و شیرین و لذیذ و آن را برشته مقشر نموده تنقل می نمایند منبت آن کوه کیلویه است از توابع ولایت فارس و جای دیکر نمی شود

*طبیعت ان

در اول کرم و در رطوبت و یبوست معتدل و برشتهٔ آن مائل بیبوست

*افعال و خواص ان

موافق سینه و حنجره و اعصاب متشنجه و مبهی و مسمن و مدر بول و غذائیت بران غالب و آشامیدن شیرهٔ آنکه بکوبند و در آب شیرهٔ آن را برآورند جهت ادرار حیض مفید و اکثار آن مفسد معده مصلح آن شیرینیها است

دانک

بفتح دال و الف و فتح نون و کاف

*ماهیت ان

صاحب تحفه نوشته که امین الدوله کوید تخمی است شبیه بتودری سرخ و از ان ریزه تر و کیاه آن بقدر شبری و در کوهستان طبرستان و نواح آن یافت می شود

*طبیعت ان

کرم و تر

*افعال و خواص آن

جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درم آن را تا صد درم با دو چندان آرد کندم نانها ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیعدیل و فرزجهٔ آن در اعانت بر حمل مجرب و مخرج جنین است

فصل الدال المهمله مع الباء الموحده

دباء

بضم دال مهمله و تشدید بای موحدهٔ مفتوحه و الف ممدوده و خفای همزه نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی نامند

دب

بضم دال مهمله و سکون بای مشدده بفارسی خرس و بترکی ایو و بهندی ریچهه و بهال نیز نامند و مادهٔ آن را بعربی قاره کویند

*ماهیت آن

حیوانی است معروف محیل تر و هدید القوه از حیوانات امثال خود و کثیر الخوف از انسان و ذکی و قابل تعلیم و محاکی انسان و بدو پا ایستاده نیز راه می رود و عصی بدست می کیرد و راه می رود بدان و بدست می زند و سنک می اندازد و خون آن کثیر اللزوجت است و کویند صورت بچهٔ آن حین الولادت بدان سبب معلوم نمی کردد چون مکرر آن را بلیسد لزوجت آن کم کردد صورت آن ظاهر می شود

*طبیعت ان

کرم و کثیر الرطوبت و کوشت آن لزج و پیر مسن آن یابس المزاج

ص: ۱۷۴۰

*افعال و خواص ان

زهرهٔ آن مفتح قوی آشامیدن یک دانک آن با عسل جهت صرع و با سکنجبین و با عسل و فلفل جهت درد جکر بارد و استسقای لحمی و زقی و نیم مثقال آن جهت قولنج دواب بغایت نافع و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و رویانیدن مژه و طلای آن بشرط مداومت تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قروح اکله و حزاز و رویانیدن موی مجرب و پنیر مایهٔ آن جهت فربه کردن بدن مؤثر و آشامیدن آن بقدر یک مثقال جهت صرع بلغمی و اکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع روئیدن آن و طلای آن بر بدن مانع روئیدن موی بران و بر دمل باعث سرعت نضج آن و پیه آن در سوم کرم و خشک و ضماد آن جهت درد مفاصل مزمن و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجره و بیرون رفتن و شکستن استخوان و کوفتکی اعضای و بر سینه جهت سرفهٔ بارد و بر برص و داء الثعلب و طلای آن بر بدن اطفال حین الولاده جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی مؤثر و چون جوف انار را بتمامی خالی کرده با هموزن آن روغن زیتون در ان کذارند و بآتش کرم کنند جهت رویانیدن موی ابروی و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه نافع و پوست آن بسیار خشک و نشستن بران جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب قشعریره و چون خصیهٔ آن را شکافته مازو و سمانی بران پاشیده خشک کنند و سائیده بخورند جهت رفع اسهال بغایت نافع و ضماد سرکین آن محلل خناق و اورام و خوردن آن جهت رفع مغص و بخور موی آن جهت کریزانیدن هوام مؤثر و تعلیق چشم راست آن باعث کریختن وحوش و تعلیق هر دو چشم آن در لته بسته بر کردن صاحب تپ ربع رافع آنست

دبس

بکسر دال و سکون باء یک نقطه و سین مهمله بفارسی دوشاب نامند و شامل دوشاب انکوری و خرمائی و توت سفید و امثال اینها است و از مطلق آن مراد انکوری و خرمائی است

*ماهیت انکوری آن

آنست که آب انکور شیرین رسیده را کرفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود پس بران خاک خاصی که خاک دوشاب نامند و کویند که خاک رست است می زنند و می کذارند تا دردی آن ته نشین و شیرین کردد و تا خاک بران نزنند خوب شیرین نمی کردد بلکه اندک طعم ترشی دارد و اندک ناصاف است و خاک نازدۀ آن موسوم برب عنب و میپختج است و در قرابادین

۴۱۴ذو عنب نسخ آن بتفصیل ذکر یافت و خرمائی آن انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ و غیر مطبوخ آنست که خرماهای رسیده را کرفته در آب جوش می دهند تا حلاوت و شیرۀ آن در آب آید پس صاف نموده طبخ می نمایند تا غلیظ و انکشت پیچ کردد و سیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع می نمایند در جلتها کرده و آنچه شیره از ثقل آنها برهم نشسته تراوش کند و برآید کرفته اندک طبخ می نمایند تا غلیظ و قریب بانجماد کردد و یا آنکه در ظرف سرکشادی کرده بر بالای آن پارچۀ تنکی انداخته بر آفتاب می کذارند تا غلیظ و قریب بانعقاد رسد و این بهتر و لطیفتر از مطبوخ آنست و از توت آنست که آب توت سفید شاداب را کرفته بآتش ملایم طبخ می دهند تا غلیظ کردد و بدین دستور دوشاب هر چیز را که خواهند اخذ می نمایند

ص: ۱۷۴۲

*طبیعت دوشاب انکوری

در دوم کرم و در آخر اول تر

*افعال و خواص آن

مولـد خون صالـح و مسـمن بدن و مفتح سدد و با سداب جهت صرع و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری در همان روز و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با اندك زعفران جهت رفع هم و غم و غضب شدید و با شیر تازه دوشیده و انـدك بادام جهت خفقان و هزال مفرط و ضـعف احشا عجیب الاثر و با انـدك سـركه جهت یرقان و سپرز و بـا مـاء الشعیر جهت تفتیت حصـات و ادرار بول و ضـماد مطبوخ آن بـا خطمی جهت تحلیل اورام و كشودن دمل نافع مقـدار شـربت آن از دو مثقال تا بیست مثقال و اكثار آن محرق خون و مصـدع مصـلح آن تخم ریحان و خشـخاش است شیخ الرئیس فرموده كه با آب سیب و قدر برك ریحان و اندكی حرمل قائم مقام خمر است الا در اعكار

*طبیعت خرمائی آن

در دوم كرم و در اول خشك

*افعال و خواص آن

كثیر الغـذا و ملین طبع مبرود المزاج و بلغمی و جهت فالـج و درد مفاصـل و سـرفهٔ بـارد و تقویت بـاه بـارد المزاج و طلای آن بتنهائی و یا با قسط و نمک جهت رفع كلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سـردی هوا نافع كه بر بـدن بمالند و در جای كرم ماننـد حمـام و غیر آن نشـینند و محرق خون و مولـد خلـط عكر سوداوی مصـلح آن سـركه و بادام و خشـخاش و سـكنجبین و ترشیها است

دبق

بكسر دال و سكون باى موحده و قاف و آن را قسوس نامند و بفارسى مويزك عسلى و كشمش كاوليا

*ماهيت آن

دانه ايست از نخود كوچكتر و سبز رنك و چون خشك كردد پوست آن درهم پيچيده و مائل بسياهى شود و در جوف آن رطوبتى چسپنده باشد و دانهاى آن بقدر خشخاش و كياه آن از درخت امرود و غير آن متكون مى كردد و چندين شاخ از يك مكان مى رويد برك آن شبيه ببرك مورد و انار و لطيف باشد و سبز نيمرنك و بهترين آن تازۀ املس مدور آنست كه لون اندرون آن كراثى و بيرون آن مائل بسبزى و سياهى و سرخى مى باشد

*طبيعت ان

كرم در آخر دوم و خشك در اول و با رطوبت فضليۀ غير لزجه و بعضى در سوم كرم و خشك دانسته اند و قوت آن مركب از جوهر حار هوائى و بارد مائى و اندك جوهر قابض ارضى و بعد ورود ببدن از هريك فعل مختص بدان ظاهر مى كردد

*افعال و خواص ان

ملطف و محلل و ملين و كدازندۀ رطوبات رقيقه و غليظه و جاذب آنها از عمق بدن و چون در آب كرم بخيسانند و پوست و تخم آن را از عسل آن افشرده صاف آن را با مغز كردكان يا با مغز دانۀ بيد انجير سرشته بنوشند كه دستور آشاميدن آنست جهت تنقيۀ سودا و بلغم و تفتيح سدد و عرق النسا و نواصير و امراض بارده نافع و طلاى آن منضج و منفجر و جمع كنندۀ مواد اورام و مسكن دردهاى بارد و بار اتينج و موم جهت نضج دملها و شراى بلغمى و اورام بلغمى و تليين مفاصل و بدستور بازرنيخ جهت شراى بلغمى و اورام بلغمى و تليين مفاصل و با كندر جهت قروح خبيثه و با زرنيخ و زفت جهت قلع ناخن و با آهك و آب انكور و عسل جهت رويانيدن آن و با حنا جهت

ص: ۱۷۴۴

۴۱۵سعفه و ابریه و با روغن کل جهت دراز کردن موی و جوشانیدهٔ آن در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز مؤثر و ممزوج آن با آهک جهت اذابهٔ طحال و جذب و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن بادرنجبویه مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیادهٔ آن مورث مغص و دوار و ثقل اعضا بدل آن در تحلیل نصف وزن آن ابهل و چهار دانک آن بادام و و در سائر افعال نیم وزن آن عاقر قرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ دهند و مانند خیاطهٔ باریک ساخته بر روی اشجار اندازند طیوری که بران نشینند بپای آنها چسپیده صید کردند و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنک آن کردد و در سائر رنکها نیز بسیار دخیل است

دبیداریا

بکسر دال و کسر بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و الف لغت نبطی مشتق از فارسی است

*ماهیت آن

کیاهی است هندی ساق آن بقدر ذرعی و خشبی را سافل شاخها خاردار و برک آن ریزه و بسیار سبز و شبیه ببرک بهار که نوعی از بابونه است و ثمر آن بی کل شبیه بثمر کیاه پنبه و با اندک تلخی و حدت شبیه بحدت ابهل و چون داخل اطعمه کنند خوش طعم می کرداند و برک تازهٔ آن طیب الرائحه چون بخایند و آن ربیعی است

*طبیعت ان

در دوم کرم و در سوم خشک

*افعال و خواص ان

ص: ۱۷۴۵

قابض و معطش و محرق و جهت لقوه و فالـج و تقویت معده و نقرس و امراض بارده شـربا و ضـمادا و جهت استرخای معده و سنک مثانه شـربا و با شـیر محرک باه مضـر محرورین مصلح آن بقول بارده و رائحهٔ آن باعث حرقت چشم و ادمان بوئیدن آن مسـقط شـعر اجفان و خوردن تازهٔ آن با سـرکه کاسـر حـدت و لـذع آن و مقوی معده مقدار شـربت از تخم و برک آن تا سـه درهم و مسواک بچوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لهاه مؤثر

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹